ومن یتوکل علی اللہ فھو حسبه

بفضل رب العالمین بعون معین کتاب مستطاب ہدایت انتساب مسمیٰ

غنیۃ الطالبین

[illegible] حضرت شیخ سید محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سرہ العزیز

بفرمائش حاجی عبدالستار و حاجی محمود و حافظ حسام الدین باہتمام محمد منیر برادران

در مطبع اسلامیہ واقع لاہور مطبوع گردید

فہرست الابواب والفصول من كتاب غنية الطالبين

١٨٢ فصل ان محمد بن عبد الله رسول الله ٢٢٣ فصل اما الرافضة فالاربعة عشر ورقة

تمت

۵

این چهل کاف است

از تصنیف حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره

که شیخ عبد الحق دهلوی آنرا ترجمه نموده است رحمهما الله تعالی جل وعلا

كفيك ربك كم يكفيك

بس است ترا — پروردگار تو — بساست که بسنده کند ترا

واكفة + كفكافها كمين كان

از رویهای حادثه — که پوشیدن وی — مانند کمین است — که باشد

من كلك + يكر كرا ككر الكر

از نیش — که نا بجید — پیچیدنی — مانند پیچیدنی ریسمان

في كبد + تحكي مشككة

در جگر — بر میکشد — کارد تیز ترا

كلك لكا +

مانند شیرے — که از قوا پنجه زند

كفاك ما بي كفاك

بس است مر ترا — آنچه نزد من است — بس است مر ترا

الكاف كم هبة + يا كوكبا

باز دارنده — ازو چیکر را — ای ستاره دل من

كان يحكي كوكب الفلك

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبه مولوی عبد الله خلف مولوی عبد الحکیم سیالکوتی

سپاس بی نیازی راست که بحق ادای آن نیاز مند بارگاه خویش را از غیر بی نیاز کند و طالبان
صادق المطلب را بمطلب اصلی واصل سازد و درود نامعدود بر سرور سروران است که وصال جویان را بآن
نردبان بمعراج کمال انسانی رساند و محرم نهانخانه جمع گرداند این نسخه ترجمه کتاب غنیة الطالبین است که
باستدعای شیخ شیوخ ولی وقت عارف کامل سالار طائفه اخیار شیخ بلاول قادری لاهوری رحمة الله
علیه حضرت شیخنا شیخ الآفاق استاذ الکل فی الکل علی الاطلاق عالم عارف نحریر متقن جامع علوم الاولین
والآخرین ابی و استاذی و شیقی عبد الحکیم بن شیخ شمس الدین قدس الله سرهما العزیز نوشته اند
و صورت واقعه چنین بود که آنحضرت پس از استدعای شیخ استخاره کردند و در استخاره اجازت نوشتن
ترجمه نیافتند چون حسب وعده که بشیخ بود طلب ترجمه کرد عدم اجازت در جواب گفتند شیخ کیفیت ترجمه که بقصد
آن استخاره واقع شد استفسار کرد گفتند که ترجمه خلاصه مطلب این کتاب مستطاب پیش نهاد خاطر
داشته استخاره بوقوع آمده بود اجازت نیافت بلکه صریح منع واقع شد شیخ گفت که چون این قسم
ترجمه بعبارت فارسی سهل المأخذ ناسخ این نسخه سنیه می شود از این سبب اجازت نشده و من چون
بعبارت عربیه آشنا نیستم ترجمه الفاظ این کتاب را میخواهم که از مثل شما سند داشته باشم و در هنگام
عمل محتاج باستفسار از دیگری نشوم چون باین قصد استخاره کردند اجازت شد و این ترجمه بتحریر آمد
اینمعامله فقیر عبد الله الملقب بلبیب از زبان حقائق بیان حضرت قدس سره العزیز شنیده اول
این نسخه نوشته شد تا بر طالبان صادق معلوم بود و نسخه از انتحال مأمون و مصون باشد

بسم

خطبه شیخ المشایخ مولوی عبدالحکیم مترجم این نسخه

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدا بخشنده مهربان

الحمد لله على نعمائه والصلوة على سيد انبيائه وعلى اله واحبائه

همه سپاس مر خدا راست بر نعمتهای او و درود بر سالار پیغمبران او و بر اولاد او و دوستان او

قال غوث الاعظم سند العرب والعجم نور الثقلين قطب

فرمود غوث اعظم تکیه گاه عرب و عجم روشنی دو عالم مدار

الخافقين محي السنة ابو محمد عبد القادر الحسني الحسيني

دو جهان زنده کننده سنت ابو محمد عبد القادر حسنی و حسینی

الجيلاني قدس الله سره العالي وافاض بركاته على من اقتدى

گیلانی پاک سازد خدا تعالی سر او که بلند است و بریزاد برکتهای او برکسی که پیروی کند

آغاز کتاب

بطريقه السامي بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر واعن يا كريم

بطریق او که بلند است. آغاز میکنم کتاب را بنام خدای ... پروردگارا آسان بکن و یاری بده ای کرم کننده

اللهم عونك ولطفك صلى الله على سيدنا محمد واله و

بار خدایا اعتماد من بر یاری تو و لطف تو است رحمت فرستد خدا تعالی بر سالار ما که نام پاکش محمد است و بر اولاد او

اصحابه وسلم الحمد لله الذي بتحميده يستفتح كل كتاب و

واصحاب او و سلام فرستد همه سپاس مر خدا راست که بسپاس او آغاز کرده شود هر مکتوب را و

بذكره يصدر كل خطاب وبحمده يتنعم اهل النعيم في دار

بذکر او ابتدا کرده شود هر سخن را و بحمد او نعمت یابند اهل بهشت در دار

الجزاء والثواب وباسمه يشفى كل داء وبه يكشف كل غمة

جزا و ثواب و بنام او شفا داده می شود از هر مرض و باو دور کرده می شود هر اندوه

وبلاء واليه ترفع الايدي بالتضرع والدعاء في الشدة والرخاء

و بلا بسوی او برداشته شود دستها بزاری و دعا در سختی و فراخی

والسراء والضراء وهو سامع لجميع الاصوات بفنون الخطاب

و در خوشی و ناخوشی و او شنونده است همه آوازها بگونا گون خطاب

عَلٰى اخْتِلَافِ اللُّغَاتِ وَالْمُجِيْبُ لِلْمُضْطَرِّ الدُّعَاءَ فَلَهُ الْحَمْدُ عَلٰى
بر رنگا رنگی زبانها و اجابت کننده است درمانده را دعا پس مر او راست حمد بر
مَا أَوْلٰى وَأَسْدٰى وَلَهُ الشُّكْرُ عَلٰى مَا أَنْعَمَ وَأَعْطٰى وَأَوْضَحَ الْمَحَجَّةَ وَ
مر آنچه کرد و داد و نکوئی کرد و نعمت داد و مر او راست شکر بر آنچه انعام و عطا کرد و روشن کرد راه
هَدٰى وَصَلَوٰتُهُ عَلٰى صَفِيِّهٖ وَرَسُوْلِهِ الَّذِيْ بِهٖ مِنَ الضَّلَالَةِ
فراخ را و نمود و او راست درودهای خدای تعالی بر برگزیده او و پیغمبر او که بسبب او از گمراهی
هَدٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهٖ وَأَصْحَابِهٖ وَإِخْوَانِهِ الْمُرْسَلِيْنَ وَالْمَلٰئِكَةِ
راه نمود خلق را که نام مبارکش محمد است صلعم و بر اولاد او و اصحاب او و بر برادران او که پیغمبرانند و بر فرشتگان
الْمُقَرَّبِيْنَ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَلَحَّ عَلَيَّ بَعْضُ أَصْحَابِيْ
مقربان و سلام فرستد بر ایشان سلامی فرستادنی اما پس از حمد و صلوة پس بتحقیق الحاح و زاری تمام کرد بر من بعضی یاران
وَشَدَّدَ فِي الْخِطَابِ فِيْ تَصْنِيْفِ هٰذَا الْكِتَابِ بِحُسْنِ ظَنِّهٖ فِي
و سخت کرد بر من سخن در تصنیف این کتاب از جهت نیکو گمانی که آن بعضی داشتند در
الْإِصَابَةِ وَالصَّوَابِ وَاللّٰهُ هُوَ الْعَاصِمُ فِي الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ
برسیدن چیزی که راست است و خدای تعالی است که نگهدارنده است در سخنها و کارها از لغزش
وَالْمُطَّلِعُ عَلَى الضَّمَائِرِ وَالنِّيَّاتِ وَالْمُنْعِمُ الْمُتَفَضِّلُ بِتَسْهِيْلِ مَا
و واقف است بچیزهای پوشیده و نیت ها و انعام و فضل کننده است به آسان کردن چیزی که
أَرَادَ وَإِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ الْاِرْتِجَاءُ لِتَطْهِيْرِ الْقُلُوْبِ مِنَ الرَّيْبِ وَ
خواسته است آن بعضی اصحاب و بسوی خدای تعالی است در باره امید خواستن از برای پاک کردن دلها را از ریا و
النِّفَاقِ وَإِبْدَالِ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ إِنَّهُ غَافِرٌ لِّلذُّنُوْبِ
از نفاق و بدل کردن بدیهای را به نیکیها بدرستی او آمرزنده گناهان خرد و
وَالْخَطِيْئَاتِ وَقَابِلُ التَّوْبَةِ مِنَ الْعِبَادِ فَلَمَّا رَأَيْتُ صِدْقَ رَغْبَتِهٖ
بزرگ است و قبول کننده توبه را از بندگان پس هرگاه دیدم راستی رغبت آن بعضی را
فِيْ مَعْرِفَةِ الْآدَابِ الشَّرْعِيَّةِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ وَالْهَيْئَاتِ
در دانستن چیزهای نیک شریعت از فرائض الٰهی و سنن رسول و هیئات صحابه و علماء سلف
وَمَعْرِفَةِ الصَّانِعِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْآيَاتِ وَالْعَلَامَاتِ ثُمَّ الْاِتِّعَاظِ
و در دانستن آفریدگار عز و جل بدلائل یقینی و علامتهای باطنی پس دیدم صدق رغبت او در پند
بِالْقُرْآنِ وَالْأَلْفَاظِ النَّبَوِيَّةِ فِيْ مَجَالِسَ يَذْكُرُهَا وَمَعْرِفَةِ أَخْلَاقِ
گرفتن به قرآن و الفاظ پیغمبر علیه السلام در مجلسها که ذکر خواهیم کرد آنها را و در دانستن اخلاق
الصّٰلِحِيْنَ سَمَّرْتُهَا فِيْ أَثْنَاءِ الْكُتُبِ لِيَكُوْنَ عَوْنًا لَهٗ عَلٰى سُلُوْكِ
صالحان که کنند ما عام کرده ایم آنها در میان کتاب تا که یاری دهد آن بعضی اصحاب ما را بر راه رفتن

یعنی راست اسلام

طريق

طريق الله عز وجل بامتثال اوامره وانتهاء نواهيه وتوجه
راه حق تعالی بجا آوردن فرموده‌های او و باز ماندن از نا فرموده‌های او و با نیت
له بنية صادقة قد صدرت من فتوح الغيب في فاتحته الى
آن عزیز با نیت درست که ظاهر شد از فتحهای غیب در سخن دخول کرده‌ام آن اعتبار بسوی
ذلك فاسرعت مشمرا مستعينا محتسبا للثواب راجيا للثناء
تصنیف این کتاب شتاب کردم در کمال کردن جستن یاری و طلب کننده ام مر ثواب را و امید دارنده ام از برای ستایش
في يوم الحساب الى جمع هذا الكتاب بتوفيق رب الارباب الملهم
در روز حساب بسوی جمع کردن این کتاب به توفیق پرورنده پروردگار الهام کننده
للصواب وقد سميته غنية لطالبي طريق الحق عز وجل باب
صواب است و گفتم تا نامیدم این کتاب را غنیة الطالبین بی‌نیاز کننده طالبان راه حق تعالی را باب
نبتدئ فنقول الذي يجب على من يريد الدخول في ديننا
ابتدا می کنیم پس می گوییم آنچه واجب است بر کسی که میخواهد در آمدن در دین ما
اولا ان يتلفظ بالشهادتين لا اله الا الله محمد رسول الله و
پیش از همه اعمال جوارح گفتن دو کلمه شهادت است نیست هیچ معبود مگر الله و محمد رسول الله است و
يتبرأ من كل دين غير دين الاسلام ويعتقد بقلبه وحدانية
بیزار شدن از هر دینی که غیر دین اسلام است و اعتقاد کردن بدل به یگانگی
الله تعالى على ما سنبينه ان شاء الله تعالى اذ كان الاسلام هو
خدا تعالی بطریقی که بیان خواهیم کرد اگر خواسته خدا تعالی است چون بوده است اسلام که
الدين عند الله تعالى قال الله تعالى عز وجل ان الدين عند الله
دین است نزد خدا تعالی چنانکه خدا فرموده است بدرستی دین مقبول پیش خدا
الاسلام وقال تعالى ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه
اسلام است و فرموده است هر که طلب کند غیر از اسلام دین پس قبول کرده نخواهد شد از او
فاذا اتى بذلك دخل في الاسلام وحرم قتله وسبي ذراريه
پس وقتیکه آورد این دو کلمه شهادت را داخل شد در اسلام و حرام شد کشتن او و بند کردن اولاد او
واستغنام امواله ويغفر له ما تقدم من التفريط في حق الله
و غنیمت آوردن مالهای او را و آمرزیده می شود او را آنچه پیش کرده است از تقصیرات در حقوق خدا
عز وجل لقوله تعالى قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد
عز و جل بجهت فرمودن حق تعالی بگوی پیغمبر کافران را اگر باز ایستند از کفر آمرزیده میشود ایشان را آنچه
سلف وقول النبي صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس
گذشت از ایشان از تقصیرات و از جهت فرمودن پیغمبر صلعم امر کرده شده ام بقتال کردن کفار

ذکر ایمان

حقوق العباد آمرزیده نمی شود

حَتّٰى يَقُولُوا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَاِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ
تا آنکه بگویند ایشان کلمهٔ توحید را پس هرگاه که گفتند کلمهٔ توحید نگه داشتند از من خونهای خود را و

اَمْوَالَهُمْ اِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ
مالهای خود را مگر بحق آن و حساب ایشان در قیامت بر حق تعالی است و از جهت فرمودن پیغمبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْاِسْلَامُ يَجُبُّ مَا قَبْلَهُ ثُمَّ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ لِلْاِسْلَامِ
علیه السلام که اسلام دور میکند چیزی را که پیش از بوده است از گناه پس از آن واجب میشود غسل از جهت اسلام

لِمَا رُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمَرَ ثُمَامَةَ ابْنَ اُثَالٍ وَقَيْسَ
از جهت چیزی که روایت بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ثمامه ابن اثال و قیس

بْنَ عَاصِمٍ لَمَّا اَسْلَمَا بِالْغُسْلِ وَفِي رِوَايَةٍ اَلْقِ عَنْكَ شَعْرَ الْكُفْرِ وَاغْتَسِلْ ثُمَّ
ابن عاصم را هرگاه اسلام آوردند بغسل و در روایتی آمده انداز از خود موی کفر را و غسل کن بعد از آن

يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ لِاَنَّ الْاِيمَانَ قَوْلٌ وَعَمَلٌ لِاَنَّ الْقَوْلَ دَعْوٰى وَ
واجب می شود برو نماز بشرط دخول وقت از جهت آنکه ایمان قول است و عمل شد چرا که قول دعوی است و

الْعَمَلُ هُوَ الْبَيِّنَةُ وَالْقَوْلُ صُورَةٌ وَالْعَمَلُ رُوحُهَا وَلِلصَّلٰوةِ شَرَائِطُ
عمل گواه آن دعوی بی گواه مسموع نیست و قول صورت است و عمل روح او ست شد و مر نماز را شرائط است

تَتَقَدَّمُهَا وَهِيَ الطَّهَارَةُ بِالْمَاءِ الطَّهُورِ اَوِ التَّيَمُّمُ عِنْدَ عَدَمِهِ وَالسِّتَارَةُ
که پیش از نماز باشد و آن طهارت اندام است بآب پاک یا تیمم کردن وقت نابودن آب و پوشیدن

بِثَوْبٍ طَاهِرٍ وَالْوُقُوفُ عَلٰى بُقْعَةٍ طَاهِرَةٍ وَاسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ وَالنِّيَّةُ
عورت بجامه پاک و استادن بر جائی پاک و روآوردن به قبله و نیت نماز کردن

وَدُخُولُ الْوَقْتِ اَمَّا الطَّهَارَةُ فَلَهَا فَرَائِضُ وَسُنَنٌ وَالْفَرَائِضُ فِي ظَاهِرِ
و در آمدن وقت اما طهارت پس مر او را فرضهاست و سنتها و فرائض در ظاهر

الْمَذْهَبِ عَشَرَةٌ اَلنِّيَّةُ اَوَّلًا وَهُوَ اَنْ يَنْوِيَ بِطَهَارَتِهِ رَفْعَ الْحَدَثِ
مذهب مصنف علیه ده چیز است اول نیت فرض است و آن نیت است که قصد کند بطهارت خود دور کردن حدث

وَاِنْ كَانَ تَيَمُّمًا فَاسْتِبَاحَةُ الصَّلٰوةِ لِاَنَّ التَّيَمُّمَ لَا يَرْفَعُ الْحَدَثَ وَ
و اگر تیمم باشد پس قصد مباح کردن نماز چرا که تیمم دور نمی کند حدث را و

مَحَلُّهَا الْقَلْبُ فَاِنْ ذَكَرَ ذٰلِكَ بِلِسَانِهِ مَعَ اعْتِقَادِهِ بِقَلْبِهِ كَانَ قَدْ
محل نیت دل است پس اگر ذکر کرد نیت بزبان با اعتقاد کردن بدل پس تحقیق

اَتٰى بِالْفَضْلِ وَاِنِ اقْتَصَرَ عَلَى الْاِعْتِقَادِ اَجْزَاَ ثُمَّ التَّسْمِيَةُ وَهُوَ اَنْ
بجا آورد نیکو و مستحب را و اگر بس کرد بر اعتقاد دل بسنده است بعد از آن فرض تسمیه است و آن است

يَذْكُرَ اللّٰهَ تَعَالٰى عِنْدَ اِرَادَتِهِ اَخْذَ الْمَاءِ ثُمَّ الْمَضْمَضَةُ وَهُوَ دَوَرَانُ
که یاد کند حق تعالی را وقت قصد کردن او گرفتن آب بعد از آن فرض مضمضه است و آن مضمضه گردانیدن

الماء في الفم وتحريكه وإخراجه منه ثم الاستنشاق وهو إدخال

آب در دهان و انداختن ... و بیرون آوردن او از دهان است. بعد از آن فرض استنشاق است و آن درآوردن

الماء في منخري الأنف ثم غسل الوجه وحده من منابت شعر

آب در دو سوراخ بینی است بعد از آن فرض شستن رو و حد او از محل رویدن موی

الرأس إلى ما انحدر من اللحيين والذقن طولاً ومن وتد الأذن

سر تا جایی که فرو رفته است از استخوان ... در طول و در جانب عرض از ...

إلى وتد الأذن عرضاً ثم غسل اليدين إلى المرفقين ثم مسح الرأس

تا ... گوش ... بعد از آن فرض است شستن دو دست تا آرنج ... بعد از آن فرض است مسح کردن سر

وصفته أن يمس يديه في الماء ثم يرفعهما فارغتين فيضعهما

و طریق مسح آن است که فرو برد دو دست خود را به آب پس بردارد ... خالی از آب پس بنهد ...

على مقدم رأسه ويجرهما إلى قفاه ويعيدهما إلى الموضع الذي

بر پیش سر خود و بکشد آن هر دو را تا گردن و باز گرداند هر دو دست را تا جایی که

بدأ منه ويكون الإبهامان في صماخي الأذنين يمسح بهما

ابتدای مسح کرده بود ... در دو سوراخ ... پس مسح کند ...

الجلدتين الفائتتين مع الصماخين ثم يغسل الرجلين إلى

دو چرم گوش که ... با دو سوراخ پس بشوید هر دو پا را تا

الكعبين وهما الناتئان في مفصل القدم وكل ذلك مرة مرة

دو کعب و دو کعب عبارت است از دو بلندی ... در بند ... قدم است و همه اینها ... یکبار ...

وأما التاسع فهو ترتيب الأعضاء كلها كما نطق به القرآن في

و اما فرض ... ترتیب است در ... اعضا ... چنانچه ناطق است ... قرآن در

قوله عز وجل يا أيها الذين آمنوا إذا قمتم إلى الصلوة فاغسلوا

قول حق عز و جل ای ... آنانکه ایمان آورده اید ... پس بشوئید

وجوهكم وأيديكم إلى المرافق وامسحوا برءوسكم وأرجلكم إلى

روهای خود را و دستهای خود را تا آرنج و مسح کنید سرهای خود را و بشوئید پاهای خود را تا

الكعبين والعاشر الموالاة وهو إتباع العضو الثاني الأول قبل

کعبین ... و فرض دهم موالات است و آن ... دو عضو ... پیش

أن ينشف ماء الأول وأما سننها فعشر أيضاً غسل الكفين

از خشک شدن عضو اول ... و اما سنتهای وضو هم ده چیز است ... شستن دو دست

قبل إدخالهما الإناء والسواك والمبالغة في المضمضة والاستنشاق

پیش از درآوردن ... در ظرف آب و مسواک کردن و مبالغه کردن در مضمضه و استنشاق

مضمضه بالفتح ... جنبیدن ... آب ... رسیدن ...

الکف بالفتح وتشدید الفاء ... بالفارسیه ...

إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَائِمًا وَتَخْلِيلُ اللِّحْيَةِ عَلَى خِلَافِ الرِّوَايَتَيْنِ وَ
مگر وقتی که باشد روزه دار و خلال کردن با انگشتان ریش را بعد از فراغ وضو یا بعد شستن رو و
غَسْلُ دَاخِلِ الْعَيْنَيْنِ وَالْبِدَايَةُ بِالْيَمِينِ وَأَخْذُ مَاءٍ جَدِيدٍ
شستن اندرون دو چشم و آغاز کردن از راست و گرفتن آب تازه
لِلْأُذُنَيْنِ وَمَسْحُ الْعُنُقِ وَتَخْلِيلُ مَا بَيْنَ الْأَصَابِعِ وَالْغَسْلَةُ الثَّانِيَةُ
از برای مسح هر دو گوش و مسح گردن و خلال کردن انگشتان دست و پای و شستن اعضا وضو بار دوم
وَالثَّالِثَةُ وَأَمَّا التَّيَمُّمُ فَأَنْ تَضْرِبَ يَدَيْهِ عَلَى تُرَابٍ طَاهِرٍ لَهُ غُبَارٌ
و سیوم و اما تیمم پس آنست که بزند دو دست را بر خاک پاک که گرد او را گرد باشد
يَعْلَقُ بِالْيَدِ نَاوِيًا لِلْاسْتِبَاحَةِ صَلَوٰةٍ مَفْرُوضَةٍ مُسَمِّيًا ضَرْبَةً وَاحِدَةً
که بچسبد بدست در حال که نیت کند با آن تیمم از جهت مباح شدن نماز فرض و تسمیه خوانند است زدن یکبار
يُفَرِّجُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَمْسَحُ وَجْهَهُ بِبَاطِنِ أَصَابِعِ يَدَيْهِ وَظَاهِرَ كَفَّيْهِ
کشاده دارد میان انگشتان دست پس مسح کند روی خود را باطن انگشتان دست و مسح کند پشت دو کف دست خود را
بِبَاطِنِ رَاحَتَيْهِ وَأَمَّا الطَّهَارَةُ الْكُبْرَىٰ فَنَذْكُرُهَا فِي بَابِ آدَابِ
باطن دو کف دست و اما طهارت بزرگ که غسل است پس ذکر خواهیم کرد او را در باب آداب
الْخَلَاءِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ وَأَمَّا السِّتَارَةُ فَأَنْ يَكُونَ ثَوْبًا طَاهِرًا
خلاء و اما ستر عورت پس آنکه باشد جامه پاک
يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ وَمَنْكِبَيْهِ مِنْ سَائِرِ أَنْوَاعِ الثِّيَابِ إِلَّا الْحَرِيرَ فَإِنَّ
که بپوشد عورت او را و دو دوش او را از همه نوعهای جامه غیر از ابریشم پس بدرستی
الصَّلَوٰةَ فِيهِ بَاطِلَةٌ وَإِنْ كَانَ طَاهِرًا وَكَذٰلِكَ الْمَغْصُوبُ وَأَمَّا
نماز در جامه ابریشم باطل است و اگر چه باشد پاک و همچنین طور نماز جائز نیست در جامه غصب کرده و اما
الْبُقْعَةُ فَأَنْ يَكُونَ طَاهِرَةً مِنْ جَمِيعِ النَّجَاسَاتِ فَإِنْ كَانَتِ النَّجَاسَةُ
جای پس آنکه باشد پاک از همه پلیدیها پس اگر باشد پلیدی
الَّتِي عَلَيْهَا قَدْ نَشَّفَتْهَا الرِّيَاحُ أَوِ الشَّمْسُ فَبَسَطَ عَلَيْهَا بِسَاطًا طَاهِرًا
که بر جای است خشک گردیده است او را بادها یا آفتاب پس گسترد بر آن جای بساط پاک را
فَصَلَّىٰ عَلَيْهِ صَحَّتْ صَلَوٰتُهُ عَلَىٰ إِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَكَذٰلِكَ إِنْ كَانَتْ
پس گزارد نماز بر او صحیح است نماز او بر یکی از دو روایت و همچنین طور نماز جائز است اگر باشد
مَغْصُوبَةً عَلَىٰ رِوَايَةٍ ضَعِيفَةٍ وَأَمَّا اسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ فَأَنْ
جای غصب بر روایت ضعیف و اما روی آوردن قبله پس آنکه
يَتَوَجَّهَ إِلَىٰ عَيْنِ الْكَعْبَةِ إِنْ كَانَ بِمَكَّةَ وَمَا قَارَبَهَا مِنَ الْبِقَاعِ وَ
رو آرد بسوی نفس کعبه اگر باشد در مکه و چیزی که نزدیک آن کرده است از جایها و

له از وقتی [illegible]

على جبينه ١٢ ارشدي

التفريج كشاده كردن ١٢ رشيدي

راحت كف دست ١٢ ارشدي

و يكره [illegible] احمد بن حنبل [illegible]

إلى جهتها إن كان على بعد منها بالاجتهاد وبذل الطاقة بالاستدلال

وبسوی جانب آن کعبه اگر باشد دور از مکه بکوشش کردن وخرج کردن طاقت خود باشد بالاستدلال کردن

بالشواهد والدلالات بالنجوم والشمس والرياح وغير ذلك وأما

بشواهد ودلائل از ستارگان وآفتاب وبادها وغیر آن . واما

النية فمحلها القلب وهو أن يعتقد أداء ما افترض الله تعالى

نیت پس جای آن دل است وآن اینست که اعتقاد کند ادای چیزی که فرض کرده است حق تعالی

عليه من فعل الصلوة بعينها وامتثال الأمر الواجب من غير رياء

برو از کردن نماز معین وبجا آوردن امر حق را که واجب است بغیر نمودن

وسمعة ثم يحضر قلبه إلى أن يفرغ منها وقد جاء في الحديث

وشنوانیدن خلق پس حاضر کند دل خود را تا آنکه فارغ شود از نماز وتحقیق آمده است در حدیث

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لعائشة رضي الله عنها

از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی فرمود پیغمبر مر عائشه را

ليس لك من صلوتك إلا ما حضر فيه قلبك وأما دخول الوقت فبعلمه

نیست مر ترا از نماز مگر چیزیکه حاضر باشد در آن دل تو واما در آمدن وقت پس بدانستن او

يقينا أو غلبة الظن في يوم الغيم وهيجان الرياح والموانع ثم

بیقین یا به غلبه گمان در روز ابر ودر وقت شورش بادها وموانع تحقیق وقت وپس

يؤذن فيقول الله أكبر الله أكبر الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا

اذان گوید پس بگوید تکبیر چار بار خدا تعالی بزرگ است گواهی میدهم که نیست

إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله

هیچ معبودی بحق بجز ذات پاک الله تعالی گواهی میدهم که محمد پیغمبر خدا است

أشهد أن محمدا رسول الله حي على الصلوة حي على الصلوة حي على

گواهی میدهم که محمد پیغمبر خدا است دوبار بگوید . بیایید بر نماز بیایید بر نماز وبیایید بر

الفلاح حي على الفلاح الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله ثم يقيم

رستگاری . بیایید بر رستگاری الله تعالی بزرگ است الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز او پس اقامت کند

فيقول الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا

پس بگوید الله بزرگ است الله بزرگ است گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بجز او گواهی میدهم بدرستی محمد

رسول الله حي على الصلوة حي على الفلاح قد قامت الصلوة قد

رسول خدا تعالی است بیایید بر نماز بیایید بر رستگاری تحقیق قائم شد نماز تحقیق

قامت الصلوة الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله **فصل** فإذا

قائم شد نماز الله بزرگ است الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز او فصل پس وقتی

كملت هذه الشرائط دخل في الصلوة بقوله الله اكبر لا يجزئه
تمام شد این شرطها درآید در نماز بگفتن الله اکبر کفایت نمی کند
غيره من الفاظ التعظيم ولها اركان وواجبات ومسنونات و
غیر از این کلمه تکبیر از الفاظ تعظیم و مر این نماز را رکنهاست و واجبات است و سنتهاست و
هيئات اما الاركان فخمسة عشر القيام وتكبيرة الاحرام و
هیئتهاست اما ارکان پانزده است ایستادن و تکبیر تحریمه گفتن و
قراءة الفاتحة والركوع والطمانينة فيه والاعتدال عنه والطمانينة
خواندن فاتحه و رکوع کردن و آرمیدن در رکوع و راست شدن از رکوع و آرمیدن
فيه والسجود والطمانينة فيه والجلوس بين السجدتين والطمانينة
در اعتدال و سجده کردن و آرمیدن در سجده و نشستن در میان دو سجده و آرمیدن
فيه والتشهد الاخير والجلوس فيه والصلوة على النبي صلى الله
در آن جلوس و تشهد پسین و نشستن در آن تشهد و درود کردن بر پیغمبر
عليه وسلم والتسليم واما الواجبات فتسعة التكبير غير تكبيرة
علیه السلام و لفظ سلام گفتن اما واجبات پس نه اند تکبیر گفتن غیر تکبیر
الاحرام والتسميع والتحميد عند الرفع من الركوع والتسبيح في
تحریمه و سمع الله لمن حمده گفتن و ربنا لک الحمد گفتن وقت برداشتن سر از رکوع و سبحان ربی العظیم گفتن در
الركوع والسجود مرة مرة وقوله رب اغفر لي في الجلسة بين
رکوع و سبحان ربی الاعلی گفتن در سجده یک یک بار و گفتن رب اغفر لی در نشستن در میان
السجدتين مرة واحدة والتشهد الاول والجلوس له ونية
دو سجده یکبار و التحیات اول و نشستن برای تشهد اول و نیت
الخروج من الصلوة في التسليم واما المسنونات فاربعة عشر
برآمدن از نماز در سلام اما سنتها پس چارده است
الاستفتاح والتعوذ وقراءة بسم الله الرحمن الرحيم وقوله امين
خواندن انی وجهت یا سبحانک خواندن اعوذ و خواندن تسمیه و گفتن آمین
وقراءة سورة وقول ملأ السموات والارض بعد التحميد وما زاد
و خواندن سوره از سورتها و گفتن لفظ ملأ السماء و الارض بعد ربنا لک الحمد و هر چه زیاده باشد
على التسبيحة الواحدة في الركوع والسجود في قول رب اغفر لي
از یک تسبیح در رکوع و سجود و در گفتن رب اغفر لی
والسجود على الانف في احدى الروايتين وجلسة الاستراحة
و سجده کردن بر بینی در یک روایت و نشستن از جهت راحت

بَعْدَ قَضَاءِ السَّجْدَتَيْنِ وَالتَّعَوُّذُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ بِأَنْ يَقُولَ
پیش از ادای دو سجده و پناه خواستن از چار چیز به اینکه گوید

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ
پناه می جویم بخدا از عذاب دوزخ و از عذاب گور و از فتنه

الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَالدُّعَاءُ بِمَا ذُكِرَ فِي
مسیح دجال و از بلاء زندگانی و مرگ و خواندن دعا که مذکور است در

الْأَخْبَارِ بَعْدَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي التَّشَهُّدِ
احادیث پس از درود بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم در نشستن

الْأَخِيرِ وَالْقُنُوتُ فِي الْوِتْرِ وَالتَّسْلِيمَةُ الثَّانِيَةُ عَلَى رِوَايَةٍ ضَعِيفَةٍ
پسین و خواندن دعا قنوت در وتر و سلام در جانب دوم گفتن بر روایت ضعیف

وَأَمَّا الْهَيْئَاتُ فَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ هَيْئَةً رَفْعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ
اما هیئات نماز پس بیست و پنج هیئت است برداشتن دو دست در وقت

الْافْتِتَاحِ وَالرُّكُوعِ وَالرَّفْعِ مِنْهُ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ كَفَّاهُ مَعَ
شروع نماز و برداشتن دو دست در وقت رکوع و در وقت برداشتن سر از رکوع و آن برداشتن اینست که باشد دو کف دست او برابر

مَنْكِبَيْهِ وَإِبْهَامَاهُ عِنْدَ شَحْمَتَيْ أُذُنَيْهِ وَأَطْرَافُ أَصَابِعِهِ مَعَ
دو دوش او و دو نر انگشت او نزد دو نرمه گوش او و سر انگشتان او با

فُرُوعِ أُذُنَيْهِ ثُمَّ إِرْسَالُهُمَا بَعْدَ الرَّفْعِ وَوَضْعُ الْيَمِينِ عَلَى الشِّمَالِ
جوانب دو گوش او پس گذاشتن آن دو دست را است پس از رفع و نهادن دست راست بر دست چپ

فَوْقَ السُّرَّةِ وَالنَّظَرُ إِلَى مَوْضِعِ السُّجُودِ وَالْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ وَآمِين
بالای ناف و نظر کردن بسوی جای سجده و بلند کردن قرائت و بلند گفتن آمین

وَالْإِسْرَارُ بِهِمَا وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الرُّكْبَتَيْنِ فِي الرُّكُوعِ وَمَدُّ
و آهسته خواندن قراءة و آمین و نهادن دو دست بر دو زانو در رکوع و دراز کردن

الظَّهْرِ وَمُجَافَاةُ عَضُدَيْهِ عَنْ جَنْبَيْهِ فِيهِ وَالْبِدَايَةُ بِوَضْعِ الرُّكْبَةِ
پشت و دور داشتن دو بازو خود را از دو پهلوی خود در سجده و ابتدا کردن بنهادن زانو

ثُمَّ الْيَدِ فِي السُّجُودِ وَمُجَافَاةُ الْبَطْنِ عَنِ الْفَخِذَيْنِ وَالْفَخِذَيْنِ عَنِ السَّاقَيْنِ
پس دست در سجود و دور داشتن شکم از دو ران و دو ران را از دو ساق

فِيهِ وَالتَّفْرِيقُ بَيْنَ الرُّكْبَتَيْنِ فِي السُّجُودِ وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ حِذَاءَ
در سجده و جدائی کردن در دو زانو در سجده و نهادن دو دست برابر

الْمَنْكِبَيْنِ فِيهِ وَالِافْتِرَاشُ فِي الْجُلُوسِ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ وَفِي التَّشَهُّدِ
دو دوش در سجده و گستردن پا در نشستن درمیان دو سجده و گستردن دو پا در تشهد

الأول والتورك في الثاني ووضع اليد اليمنى على الفخذ اليمنى

اول ونشستن بر سرین در تشهد ثانی ونهادن دست راست بر ران راست

مقبوضة مشيرا بالسبابة محلقا بالإبهام مع الوسطى ووضع

در حالتی که قبض کرده شده باشد آن دست در آن حال که اشارت کننده باشد بانگشت شهادت وحلقه کننده باشد

اليسرى على الفخذ اليسرى مبسوطة فإن أخل بشرط من الشرائط التي

ودست چپ بر ران چپ در حالتی که گشاده باشد دست پس اگر خلل کرد بجزی از شرائط که

ذكرناها أو لا بغير عذر لم ينعقد الصلوة وإن ترك ركنا عامدا أو

ذکر کردیم آنها را در اول بغیر عذر منعقد نشد نماز او واگر ترک کرد رکن را دانسته یا

ساهيا بطلت وإن ترك واجبا ساهيا جبره بسجود السهو وإن تركه

بسهو باطل شد نماز واگر ترک کرد واجب را بسهو برابر کند نقصان را بسجده سهو واگر ترک کرد واجب

عامدا بطلت الصلوة وإن ترك سنة أو هيئة لم يبطل ولم يجد

بقصد کرد پس باطل شد نماز واگر ترک کرد سنتی را یا هیئتی را باطل نمی شود نماز و سجده سهو لازم

كتاب الزكوة ويجب عليه إن كان له مال زكوي وهو أن

کتاب زکوة وواجب می شود بر آن مسلمان زکوة اگر باشد مر او را مالی که واجب زکوة است آن

يملك عشرين مثقالا من الذهب أو مائتي درهم من الورق أو

که مالک شود بیست مثقال از طلا بوزن مکه یا دو صد درم از نقره یا

قيمة أحدهما من عروض التجارة أو خمسا من الإبل أو ثلثين من البقر

قیمت یکی از این دو از کالای تجارت یا پنج از شتر یا سی از گاو

أو أربعين من الغنم سائمة حولا كاملا إلا أن يكون عبدا أو مكاتبا

یا چهل از گوسپند که چرنده باشند در صحرا سال تمام مگر اینکه باشد آن مالک بنده یا مکاتب

فإنه لا يجب عليهما الزكوة فيخرج عن الذهب والفضة ربع

پس بر این هر دو واجب نیست زکوة پس بر آرد از طلا و نقره چهارم حصه

العشر فيكون عن عشرين دينارا نصف دينار لأن عشرها

حصه از ده حصه پس باشد از بیست دینار نیم دینار از جهت آنکه عشر بیست دینار

ديناران وربعهما نصف دينار وعن مائتي درهم خمسة دراهم

دو دینار است و چهارم حصه دو دینار نیم دینار است و باشد از دو صد درم واجب پنج درم

لأن عشرها عشرون وربعها خمسة وعن خمس من الإبل شاة

از جهت آنکه ده حصه آن بیست است و چهارم حصه بیست پنج است و برآرد از پنج شتر یک شاه

وهي الجذع من الضأن قد تمت لها ستة أشهر والثني من المعز

و آن جذع از جنس دنبه دار گوسپند و میش باشد که تمام شده باشد او را شش ماه و ثنی است از موی دار بز

وهو ما له سنة وعن عشر شاتان وعن خمسة عشر ثلاث
وهی آنست که مر او را یکسال باشد و بر آرد از ده شتر دو شاة و از پانزده شتر سه

شياه وعن عشرين أربع شياه وعن ست وعشرين ابنة مخاض
شاة و از بیست شتر چهار شاة و از بیست و شش شتر بر آرد بنت مخاض و آن

وهي ما لها سنة ودخلت في الثانية فإن لم يقدر عليها فابن
بنت مخاض آنست که مر او را تمام شده باشد یکسال و در آمده باشد در سال دوم پس اگر قادر نباشد بر بنت مخاض پس بدهد

لبون ذكر وهو ما له سنتان ودخل في الثالثة وعن ست و
ابن لبون نر و ابن لبون نر آنست که مر او را دو سال کامل گذشته باشد و در آمده باشد در سومی و از سی و شش

ثلثين ابنة لبون وهي في سن ابن لبون وعن ست وأربعين
بدهد ارواته که بنت لبون باشد و آن بنت لبون در سال ابن لبون است و از چهل و شش بر آرد

حقة وهي ما كمل لها ثلث سنين وعن إحدى وستين جذعة
حقه را و آن حقه ارواته است که تمام شده مر او را سه سال و بر آرد از شصت و یک شتر جذعه را

وهي ما كمل لها أربع سنين وعن ست وسبعين بنتي لبون و
و آن جذعه آنست که تمام شده باشد مر او را چار سال و از هفتاد و شش دو بنت لبون و

عن إحدى وتسعين حقتين إلى أن تبلغ عشرين ومائة فإذا زادت
از نود و یک شتر بر آرد دو حقه را تا اگر برسد به صد و بیست پس وقتیکه زیاده شود

واحدة كان في كل أربعين بنت لبون وفي كل خمسين حقة
یکی باشد در هر چهل شتر بنت لبون و باشد در هر پنجاه شتر یک حقه

وأما البقر فيخرج عن ثلثين تبيعا أو تبيعة وهي ما كمل لها سنة
و اما گاو پس بر آرد از سی گاو یک تبیع نر یا ماده و آن چیزیست که کامل شده باشد او را یکسال

وعن أربعين مسنة وهي ما كمل لها سنتان وعن ستين
و از چهل گاو بر آرد یک مسنه را و آن چیزیست که تمام شده باشد او را دو سال و از شصت گاو بر آرد

تبيعتين فإذا بلغت سبعين كان فيها تبيع ومسنة ثم على
دو تبیع را پس وقتیکه رسد گاو به هفتاد باشد در آنها یک تبیع و یک مسنه پس بر

هذا الاعتبار يخرج عن كل ثلثين تبيعا وعن كل أربعين مسنة
همین قیاس بر آرد از هر سی گاو یک تبیع و از هر چهل گاو یک مسنه

وأما الغنم ففي كل أربعين شاة إلى أن تبلغ مائة وعشرين فإذا
و اما گوسپند پس در هر چهل گوسپند یک شاة تا اگر برسد آن غنم به یکصد و بیست پس وقتیکه

زادت واحدة ففيها شاتان إلى مائتين فإذا زادت واحدة ففيها
زیاده شود یکی پس در آن غنم دو شاة است تا اگر رسد عدد غنم به دو صد پس وقتیکه زیاده شود دیگر پس در آن هم

لبون بالفتح شیر دار • ابن لبون و بنت لبون بچه دو ساله که بسوم سال در آمده باشد ۱۲ رشیدی

حقه بالکسر و تشدید قاف ... حقه بالکسر شتر سه ساله که با در چهارم گذاشته باشد ۱۲ رشیدی

تبیع بچه گاو یک ساله ... رشیدی

ثَلٰثُ شِيَاهٍ اِلٰى ثَلٰثِمِائَةٍ فَاِذَا زَادَتْ فَفِيْ كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ فَيُعْطِي الْمُخْرِجُ
سه شاة است تا آنگاه که به سیصد رسد پس اگر زیاده شود در هر صد پس در هر صد یک شاة است پس بدهد آنکه بیرون کرده شده

عَنْ جَمِيْعِ ذٰلِكَ لِلثَّمَانِيَةِ الْاَصْنَافِ الْمَذْكُوْرَةِ فِي الْقُرْاٰنِ لِلْفُقَرَاءِ
از همه اموال مذکوره از برای هشت گروه که مذکور اند در قرآن از برای فقرا

الَّذِيْنَ لَا يَمْلِكُوْنَ كِفَايَتَهُمْ وَالْمَسٰكِيْنِ وَهُمُ الَّذِيْنَ لَهُمْ مُعْظَمُ
که مالک نیستند کفایت خود را و برای مساکین و آنها کسانی اند که مر ایشان راست اکثر

الْكِفَايَةِ وَلَا يَمْلِكُوْنَ تَمَامَهَا وَالْعَامِلِيْنَ عَلَيْهَا وَهُمُ الْجُبَاةُ لَهَا
کفایت است و مالک نیستند تمام کفایت را و کسانیکه کار می کنند بر آن جمع زکوة و آنها کسانیکه جمع می کنند آن را

وَالْحَفَظُوْنَ لَهَا اِلٰى اَنْ يُّؤَدُّوْهَا اِلَى الْاِمَامِ وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ وَهُمْ
و کسانیکه نگه میدارند آن مال را تا آنکه برسانند او را به پادشاه و دیگر برای کسانی که الفت داده شده دلهای ایشان

قَوْمٌ مِّنَ الْكُفَّارِ يُرْجٰى اِسْلَامُهُمْ اِذَا اُعْطُوا الْمَالَ اَوْ يَكُفُّوْا شَرَّهُمْ عَنِ
قومی از کافران اند که امید داشته شود اسلام ایشان را وقتیکه داده می شوند مال را یا باز دارند بدی خود را از

الْمُسْلِمِيْنَ وَفِي الرِّقَابِ وَهُمُ الْمُكَاتَبُوْنَ وَاِنِ اشْتَرٰى بِزَكٰوتِهٖ رَقَبَةً
مسلمانان و در خلاص کردن گردنها از بندگی و آن رقاب مکاتبان اند و اگر بخرد به زکوة خود بنده را

كَامِلَةً فَاَعْتَقَهَا جَازَ اَيْضًا عَلٰى رِوَايَةٍ وَالْغَارِمِيْنَ وَهُمُ الْمَدْيُوْنُوْنَ
پس آزاد کند او را روا است به یک روایت و دیگر قرضداران را و آن قرضداران اند

الَّذِيْ لَا طَاقَةَ لَهُمْ عَلٰى قَضَاءِ دُيُوْنِهِمْ وَفِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَهُمُ الْغُزَاةُ
که قدرت ندارند بر ادا کردن قرضهای خود و دیگر در راه خدا تعالی و آن غازیان اند

الَّذِيْنَ لَا اَجْرَاءَ لَهُمْ فِيْ دِيْوَانِ الْاِمَامِ وَلَا غَيْرِهٖ مِنَ السَّلَاطِيْنِ وَاِنْ
که نیست ایشان را حصه در دفتر پادشاه و نه در دفتر غیر پادشاه از حکام و اگرچه

كَانُوْا اَغْنِيَاءَ وَابْنِ السَّبِيْلِ وَهُوَ الْمُسَافِرُ الْمُنْقَطِعُ بِهٖ دُوْنَ الَّذِيْ
باشند آن غازیان توانگر و دیگر برای پسر راه و آن مسافر است که منقطع شده باشد از مال خود به سبب سفر نه

يُنْشِئُ السَّفَرَ مِنْ بَلَدِهٖ فَاِذَا اَدّٰى مَا عَلَيْهِ مِنْ زَكٰوةِ الْفَرْضِ يُسْتَحَبُّ
شروع کند سفر را از شهر خود پس وقتی که ادا کرد آنچه بر وی است از زکوة فرض مستحب است

لَهٗ صَدَقَةُ التَّطَوُّعِ فِيْ سَائِرِ اَوْقَاتِهٖ لَيْلًا وَّنَهَارًا قَلِيْلًا وَّكَثِيْرًا
او را صدقه نفل در همه وقتهای در شب و روز کم و بیشتر

لَا سِيَّمَا فِي الْاَشْهُرِ الْمُبَارَكَةِ كَشَهْرِ رَجَبَ وَشَعْبَانَ وَشَهْرِ رَمَضَانَ
خصوصا در ماه های متبرکه چنانکه ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان

وَاَيَّامِ الْعِيْدِ وَعَاشُوْرَاءَ وَاَيَّامِ الْجَدْبِ وَالضِّيْقِ لِيَحُوْزَ بِذٰلِكَ الْعَافِيَةَ
و روزهای عید و روز عاشورا و روزهای قحط و تنگی تا آنکه جمع کند به آن صدقه عافیت را

الجسم

فِي الْجِسْمِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْخَلَفَ السَّرِيْعَ فِي الدُّنْيَا وَالثَّوَابَ

درتن ومال واهل وخلفت آن مال بهتر زود دردنیا وبیابد ثواب

الْجَزِيْلَ فِي الْآخِرَةِ فَصْلٌ وَيُخْرِجُ زَكٰوةَ الْفِطْرِ إِذَا فَضَلَ عَنْ قُوْتِهِ

بزرگ درعاقبت فصل وبرآرد صدقه فطررا وقتیکه زیاده باشد ازقوت او

وَقُوْتِ عِيَالِهِ يَوْمَ الْعِيْدِ وَلَيْلَتَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَزَوْجَتِهِ وَ

وقوت عیال او برآرد صدقه فطر درروز عید وشب او از خود واززن خود و

رَقِيْقِهِ وَوَلَدِهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيْهِ وَإِخْوَانِهِ وَأَخَوَاتِهِ وَأَعْمَامِهِ وَ

ازبنده خود وازپسر خود وازمادر خود وازپدر خود وازبرادر خود وازخواهران خود وازاعمام خود و

بَنِي أَعْمَامِهِ عَنْ تَرْتِيْبِ الْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ بِشَرْطِ أَنْ يَكُوْنُوْا فِي

ازپسران اعمام خود برآرد صدقه ازترتیب ازنزدیکتر پس آن نزدیکتر بشرط اگرباشد آنجماعه مذکوره در

مُؤْنَتِهِ وَنَفَقَتِهِ وَقَدْرُهَا صَاعٌ وَزْنُهُ خَمْسَةُ أَرْطَالٍ وَثُلُثٌ

مؤنت او ونفقه او ومقدار آن صدقه یک پیمانه است وزن آن پنج رطل وسیوم حصه رطل است

بِالْعِرَاقِيِّ مِنَ التَّمْرِ أَوِ الزَّبِيْبِ أَوِ الْبُرِّ أَوِ الشَّعِيْرِ أَوْ دَقِيْقِهِمَا أَوْ سَوِيْقِهِمَا

بوزن عراق ازخرما یاازمویز یا ازگندم یا ازجو یا ازآرد گندم وجو یا سویق گندم وجو

وَكَذٰلِكَ الْأَقِطُ عَلَى الصَّحِيْحِ مِنَ الْمَذْهَبِ فَإِنْ عُدِمَ هٰذِهِ الْأَصْنَافُ

... برقول صحیح ازمذهب امام احمد پس اگرنایاب باشد این چیزها

جَمِيْعُهَا فَلْيُخْرِجْ مِنْ قُوْتِ الْبَلَدِ مِنْ سَائِرِ أَنْوَاعِ الْحَبِّ كَالْأَرُزِّ

همه پس بیرون آرد ازقوت شهر از باقی نوعها دانه مانند برنج

الذُّرَةِ وَالدُّخْنِ وَغَيْرِهَا

كِتَابُ الصِّيَامِ

وَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ

وذرة وارزن وبجز آن کتاب روزه هرگاه که درآید ماه

رَمَضَانَ وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَصُوْمَ لِقَوْلِهِ تَعَالٰى فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ

رمضان واجب است برمسلمان روزه گرفتن ازجهت فرموده حقتعالی پس هرکه حاضر باشد ازشما

الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ فَإِذَا ثَبَتَ عِنْدَهُ دُخُوْلُ الشَّهْرِ إِمَّا بِرُؤْيَتِهِ نَفْسِهِ

درماه رمضان پس باید که روزه بگیرد درآنماه پس وقتیکه ثابت شد نزد او درآمدن ماه رمضان یا بدیدن او خود

الْهِلَالَ أَوْ شَهَادَةِ رَجُلٍ وَاحِدٍ عَدْلٍ ثَبَتَ بِذٰلِكَ أَوْ إِكْمَالِ شَعْبَانَ

ماه را یا بگواهی دادن یکمرد که عادل باشد که ثابت شده دخول رمضان بقول او نزد قاضی یا بکمال کردن شعبان

ثَلٰثِيْنَ يَوْمًا أَوْ حُدُوْثِ غَيْمٍ أَوْ قَتَرَةٍ فِي لَيْلَةِ الثَّلٰثِيْنَ مِنْهُ نَوٰى

سی روز یا پیدا شدن ابر یا غبار درشب سیم ام ازشعبان نیت کند

أَيَّ وَقْتٍ مِنَ اللَّيْلِ مِنْ وَقْتِ غُرُوْبِ الشَّمْسِ إِلٰى قَبْلِ أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ

درهروقت ازشب ازوقت فرو رفتن آفتاب پیش از طلوع صبح

الثاني بانه صائم غدا من شهر رمضان هكذا كل ليلة الى ان

صادق نيت كند بانكه روزه گيرنده ام فردا از همين رمضان همين طور نيت كند در هر شب تا آنكه

ينتهي الشهر وان نوى في اول ليلة من الشهر انه صائم الشهر

تمام شود ماه رمضان واگر نيت كند در اول شب از ماه رمضان اينكه هر آينه روزه گيرنده است ماه را

جميعه كفاه ذلك في رواية ضعيفة والصحيح الاول فاذا اصبح

تمام بسنده است اين نيت او را در روايت ضعيف از امام احمد وصحيح اول است پس وقتيكه صبح كرد

وجب عليه ان يمسك في جميع نهاره عن الاكل والشرب و

واجب است بر او اينكه نگاهدارد خود را در تمام روز از خوردن و نوشيدن و

الجماع وجميع ما يصل الى جوفه من اي موضع كان وعن الحجامة

جماع كردن واز هر چيزيكه برسد بشكم او از هر جائيكه برسد واز خون گرفتن

لنفسه او غيره واستدعاء القيء والمني فان خالف في جميع

خود را يا غير خود را وطلب كردن قي وطلب كردن مني پس اگر مخالفت كرد در همه چيزهائيكه

ذلك بطل صومه ووجب عليه الامساك الى غروب الشمس و

مذكور شد باطل شد روزه او وواجب شد بر آن مخالفت كننده نگهداشتن خود را تا فرو رفتن آفتاب و

القضاء الا الجماع فانه يجب عليه مع ذلك كفارة وهي عتق

واجب است بر او قضا نيز مگر در جماع پس هر آينه واجب است بر جماع كننده با امساك وقضا كفارت وآن كفارت آزاد كردن

رقبة مؤمنة سليمة من العيوب المضرة في العمل فان لم يجد

بنده مؤمن است كه سلامت باشد از عيبها كه ضرر كننده در كار خدمت است پس اگر نيابد بنده را

فصيام شهرين متتابعين فان لم يستطع فاطعام ستين

پس روزه گيرد دو ماه پي در پي پس اگر طاقت روزه ندارد پس طعام دهد شصت

مسكينا لكل واحد منهم مدا من طعام وهو رطل وثلث

فقير را مر هر يكي را از ايها يك مد از گندم وآن مد رطل وثلث رطل است

بالعراقي فيكون مائة وثلثة وسبعون درهما وثلث درهم

بوزن عراقي پس باشد آن مد بوزن يكصد وهفتاد وسه درم وسيوم حصه درهم

او نصف صاع من تمر او شعير فان لم يجد ذلك فمن قوت بلده

يا نيم صاع دهد از خرما يا از جو پس اگر نيابد اين چيزها پس بدهد از قوت شهر خود

كما قلنا في الفطرة فان لم يجد شيئا سقطت عنه واستغفر

چنانچه گفته ايم در صدقه فطر پس اگر نيابد چيزي را ساقط شد كفاره از او وآمرزش خواهد

الله عز وجل وتاب اليه واحسن العمل في الثاني ويجتنب في

از خدا وباز گردد بسوي او ونيكو باحتياط كند عمل روزه را در بار دوم وپرهيز كند در

نهار

نَهَارِ رَمَضَانَ الْخَلْوَةَ بِامْرَأَةٍ شَابَّةٍ وَالْقُبْلَةَ لَهَا وَإِنْ كَانَتْ أَيْضًا

روز رمضان از خلوت نشستن با زن جوان و بوسه کردن اورا اگرچه باشد آن زن

مِمَّنْ تَحِلُّ لَهُ أَوْ ذَاتَ مَحْرَمٍ يَعْنِي رَحِمٍ وَيَجْتَنِبُ السِّوَاكَ بَعْدَ الزَّوَالِ

حلال مر او را یا خداوند حرمت که نکاحش با وی حرام باشد و بپرهیزد مسواک کردن را پس از نیم روز

وَمَضْغَ الْعِلْكِ وَجَمْعَ رِيقِهِ ثُمَّ بَلْعَهُ وَذَوْقَ الطَّعَامِ عِنْدَ الطَّبْخِ

و از خائیدن مصطکی و جمع کردن آب دهن را پس فرو بردن آن و چشیدن طعام را وقت پختن

وَغَيْرِهِ وَالْغِيبَةَ وَالنَّمِيمَةَ وَالْكَذِبَ وَالسَّبَّ وَغَيْرَ ذٰلِكَ وَيُسْتَحَبُّ

و غیر پختن و از گله و سخن چینی و از دروغ و از دشنام و دیگر از اقوال قبیحه و مستحب است

لَهُ تَعْجِيلُ الْإِفْطَارِ إِلَّا فِي يَوْمِ الْغَيْمِ فَإِنَّ تَأْخِيرَهُ أَفْضَلُ وَتَأْخِيرُ السُّحُورِ

مر او را شتاب افطار کردن مگر در روز ابر پس تاخیر او افضل است و تاخیر خوردن سحر

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ يَخْفَى عَلَيْهِ ذٰلِكَ أَيْ طُلُوعُ الْفَجْرِ وَالْأَوْلَى لَهُ أَنْ

مگر آنکه باشد از کسانی که پنهان است بر او طلوع فجر و بهتر است مر او را

يُفْطِرَ عَلَى التَّمْرِ أَوْ عَلَى الْمَاءِ وَيَدْعُوَ وَقْتَ الْإِفْطَارِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ

افطار کردن بخرما یا بر آب و دعا خواند وقت افطار از جهت چیزی که مرویست

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا صَامَ أَحَدُكُمْ فَقَدَّمَ عَشَاءَهُ

از پیغامبر صلی الله علیه وسلم اینکه پرسیدی زمود وقتی که روزه دارد یکی از شما پس پیش آورده شود طعام شبانه او

فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ اللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ سُبْحَانَكَ وَ

پس بگوید که افطار می‌کنم بنام خدا بار خدایا برای تو روزه گرفته بودم و بر روزی تو کشادم روزه را پاک است ترا و سپاس

بِحَمْدِكَ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا فَإِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ كِتَابُ الْاِعْتِكَافِ

است مر ترا بار خدایا قبول کن روزه را از من پس بدرستی که تو شنونده دعا بنده را و دانندهٔ نیات ایشانی کتاب اعتکاف

وَيَصِحُّ لَهُ الْاِعْتِكَافُ وَلَا يَكُونُ إِلَّا فِي مَسْجِدٍ يُصَلَّى فِيهِ بِالْجَمَاعَةِ وَأَوْلَى الْمَسَاجِدِ

و درست است مر او را اعتکاف و نمی‌باشد آن اعتکاف مگر در مسجد که گذارده شود در وی نماز بجماعت و بهترین مساجد مسجد

الْجَامِعُ إِذَا كَانَ أَيَّامًا تَتَخَلَّلُهَا جُمُعَةٌ وَيَصِحُّ بِغَيْرِ صَوْمٍ وَالْأَوْلَى أَنْ

جامع است وقتی که باشد اعتکاف چند روز که در میان آنها جمعه باشد و صحیح است اعتکاف بی روزه و بهتر است این که

يَكُونَ بِالصَّوْمِ لِأَنَّهُ أَجْمَعُ لِهَمِّهِ وَأَعْوَنُ عَلَى كَسْرِ نَفْسِهِ وَأَلْيَقُ

باشد اعتکاف با روزه از جهت آنکه جمع کننده تر است از برای قصد او و یاری دهنده تر است بر شکستن نفس او و لایق‌تر است

بِاشْتِقَاقِ مَا هُوَ بِصَدَدِهِ لِأَنَّ الْاِعْتِكَافَ هُوَ حَبْسُ النَّفْسِ فِي مَكَانٍ

به بر آوردن چیزی که صائم در پی اوست از جهت آنکه اعتکاف بستن نفس است در جایی

مَخْصُوصٍ وَلُزُومُ الشَّيْءِ وَالْمُدَاوَمَةُ عَلَيْهِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى مَا هٰذِهِ

خاص و پیوسته بودن چیزی را و همیشه بودن بران چیز فرمود حق تعالی حکایت چه چیز است این

التماثيل التي أنتم لها عاكفون وهو من السنن المأثورة عن النبي
صورتها یعنی بتان که شما همیشه برای آنها ایستاده اید واعتکاف از سنتهاست که مروی است از رسول
صلى الله عليه وسلم وأصحابه لأن النبي صلى الله عليه وسلم
صلی الله علیه وسلم و از اصحاب او از جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اعتكف العشر الأخير من شهر رمضان ثم لم يزل على ذلك حتى توفاه
معتکف شده ده آخر را از رمضان پس همیشه بود بر این اعتکاف تا که میراند پیغمبر را
الله تعالى وندب الصحابة إليه فقال من أراد أن يعتكف فليعتكف
حق تعالی و رغبت داد صحابه را بسوی اعتکاف پس گفت کسی که خواهد اعتکاف را پس باید که اعتکاف کند
العشر الأواخر فإذا اعتكف ينبغي له أن يشتغل بفعل يقربه إلى
در عشره اخیره پس وقتی که اعتکاف کند می باید که مشغول شود بکاری که نزدیک سازد
الله تعالى من قراءة القرآن والتسبيح والتهليل والتفكر ويجتنب
بخدا تعالی از خواندن قرآن و سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن و فکر کردن در افعال و مصنوعات الهی و پرهیز کند
عما لا يعنيه من القول والفعل والعمل ويلزم الصمت من غير ذكر
از آنکه مقصود نیست از سخن و کار و کردار و لازم گیرد خاموشی از غیر ذکر
الله تعالى ويجوز له التدريس وإقراء القرآن لأن ذلك يتعدى
خدا تعالی و درست است معتکف را درس علوم دینی گفتن و خوانانیدن قرآن از جهت آنکه این عبادتیست که میرسد
نفعه إلى غيره فهو أكثر ثوابا من اشتغاله بخاصة نفسه ويجوز
نفع او بغیر او پس این بیشتر است از روی ثواب از مشغول شدن بعبادتی که خاص خود باشد و جایز است
له الخروج من معتكفه لما لا بد له من الاغتسال من الجنابة والأكل
مر او را بر آمدن از جای اعتکاف از برای چیزی که چاره نبود انسان را از غسل کردن جنابت و خوردن
والشرب وقضاء حاجة الإنسان من البول والغائط وعند الخوف
و نوشیدن و قضا کردن حاجت آدمی از بول و براز و بهنگام ترس
على نفسه من الفتنة والمرض الشديد ونحو ذلك **كتاب الحج** فإذا تمت
بر نفس خود از بلا و بیماری سخت و جز آن پس وقتی که تمام حاصل شود
في حقه شرائط الحج وجب عليه أداء الحج والعمرة على الفور وهو
در حق او شرطهای حج واجب می شود برای فوراً ادا کردن حج و عمره در حال و آن
أن يكون بعد إسلامه حرا عاقلا بالغا مستطيعا بالزاد والراحلة
اینست که باشد پس از اسلام آزاد و عاقل و بالغ توانا باشد بتوشه و مرکب
وتخلية الطريق من عدو يمنعه وإمكان السير إليه وهو
و خالی بودن راه از دشمن که مانع باشد و توانائی سیر کردن بسوی آن حج و آن

اتساع

إِتِّسَاعُ الْوَقْتِ لِأَدَاءِ الْحَجِّ وَصِحَّةُ الْبَدَنِ لِلْاِسْتِمْسَاكِ عَلَى الرَّاحِلَةِ

گنجائش وقت است از برای ادای حج و تندرستی تن از برای نگهداشتن خود را بر مرکب

وَالْاِسْتِطَاعَةُ بِالزَّادِ وَالرَّاحِلَةِ إِنَّمَا يَكُوْنُ بَعْدَ تَحْصِيْلِ النَّفَقَةِ

و توانائی به توشه و مرکب جز اینکه باشد پس از حاصل کردن خرج

لِعِيَالِهِ إِلَى أَنْ يَعُوْدَ إِلَيْهِمْ وَالْمَسْكَنِ لَهُمْ وَقَضَاءِ الدُّيُوْنِ إِنْ كَانَتْ

از برای عیال خود تا اینکه برگشته آید پیش ایشان و بعد حاصل کردن جای بودن برای ایشان و پس از ادای قرضها اگر باشد قرض

عَلَيْهِ وَأَنْ يَكُوْنَ لَهُ كِفَايَةٌ بَعْدَ رُجُوْعِهِ مِنْ فَضْلِ مَالٍ أَوْ أُجْرَةِ

بر وی و اینکه باشد او را چیزی که بسنده باشد او را پس از باز آمدن از حج از زیاده مال یا مزد مال

عَقَارٍ أَوْ بِضَاعَةٍ فَإِنْ خَالَفَ وَقَصَّرَ بِعِيَالِهِ وَامْتَنَعَ مِنْ قَضَاءِ

غیر منقول ملک و امانت داده باشد برای سود پس اگر مخالفت کرد شرع را و تقصیر کرد در حق عیال خود و باز ماند از ادای

دَيْنِهِ وَخَرَجَ إِلَى الْحَجِّ كَانَ مَأْثُوْمًا مَسْخُوْطًا عَلَيْهِ لِمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

قرض خود و برآمد بسوی حج باشد گنهگار غضب کرده شده حق تعالی برو از جهت آنکه فرمود پیغامبر صلعم

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَقُوْتُهُ فَإِنْ سَلِمَ مِنَ

علیه و سلم بسنده است مرد را گناه اینکه ضایع کند کسی را که قوت میداد او را پس اگر سلامت یافت از

الْمُخَالَفَةِ حَتّٰى فَرَغَ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ سَقَطَ عَنْهُ الْفَرْضُ فَصْلٌ

مخالفت شرع تا اینکه فارغ شد از حج و عمره ساقط شد از وی فرض

فَإِذَا بَلَغَ الْمِيْقَاتَ الشَّرْعِيَّ وَهُوَ ذَاتُ عِرْقٍ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَشْرِقِ

پس وقتی که برسد جای احرام را که در شرع مقرر است و آن میقات ذات عرق است اگر باشد از مردم مشرق

وَالْجُحْفَةُ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ وَذُو الْحُلَيْفَةِ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ

و جحفه است اگر باشد از اهل مغرب و ذو الحلیفه است اگر باشد از اهل

الْمَدِيْنَةِ وَيَلَمْلَمُ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَقَرْنٌ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ

مدینه و یلملم است اگر باشد از اهل یمن و قرن است اگر باشد از اهل نجد

يَغْتَسِلُ وَيَتَنَظَّفُ أَوْ يَتَيَمَّمُ إِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ وَيَتَّزِرُ بِإِزَارٍ وَيَرْتَدِيْ

غسل کند و پاک کند خود را از چرک و ناخن و موی زیادتی یا تیمم کند اگر نیابد آب که کافی غسل باشد و ازار بندد و در بر پوشد چادر را

بِرِدَاءٍ وَيَكُوْنَانِ أَبْيَضَيْنِ نَظِيْفَيْنِ وَيَتَطَيَّبُ وَيُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ

چادر را و باشند ازار و چادر هر دو سفید و پاکیزه و خوشبو مالد و بگذارد دو رکعت را

ثُمَّ يُحْرِمُ وَيَنْوِي الْإِحْرَامَ بِقَلْبِهِ وَيُلَبِّيْ بِالْعُمْرَةِ إِنْ كَانَ مُتَمَتِّعًا وَهُوَ

پس از آن احرام بندد و نیت کند احرام را بقلب خود و تلبیه کند بعمره تنها اگر باشد متمتع و آن

الْأَفْضَلُ أَوْ بِالْحَجِّ الْمُفْرَدِ أَوْ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ جَمِيْعًا وَيَشْتَرِطُ بِقَوْلِ

افضل است یا بحج تنها یا بحج و عمره هر دو و شرط کند بر گفتن از زبان خود که

عقار بالفتح آنچه بی حرکت نتواند ... رشیدی

ازو دین و آنچه داد ...

سخط بالفتح خشم ... رشیدی

اللهم إني أريد العمرة أو الحج أو إياهما جميعاً فيسر ذلك لي و
تقبل مني ويحل حيث حبستني ويلبي وصفة التلبية
لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة
لك والملك لك لا شريك لك يرفع بذلك صوته يقول ذلك بعد
الإحرام وعقيب الصلوة الخمس وفي إقبال الليل والنهار والتقاء
الرفاق وإذا علا شرفاً أو هبط وادياً أو سمع ملبياً وفي مساجد
الحرام وبقاعه ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويدعو
لنفسه بما أحب إذا فرغ من التلبية فصل فإذا أحرم لا يغطي
رأسه ولا يلبس المخيط ولا الخفين فإن فعل ذلك لزمه ذبح شاة
إلا أن لا يجد إلا الإزار والنعلين ولا يتطيب في بدنه وثيابه من
أنواع الطيب فإن فعل ذلك متعمداً غسله وذبح شاة ولا يقلم
أظفاره ولا يحلق رأسه فإن قلم ثلثة أظفار أو حلق ثلث شعرات
من رأسه أو بدنه فعليه ذبح شاة فإن كان دون ذلك ففي كل ظفر
أو شعرة مد من طعام ولا يعقد النكاح لنفسه ولغيره ويجوز
له الارتجاع ولا يباشر الزوجة والأمة في الفرج ودون الفرج

فان

فَإِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ بَطَلَ حَجُّهُ إِذَا كَانَ ذٰلِكَ قَبْلَ رَمْيِ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ

پس اگر مباشرت کند باطل شود حج او وقتی که باشد آن مباشرت پیش از انداختن سنگریزه عقبه

وَلَا يَسْتَمْنِيْ وَلَا يُكَرِّرُ النَّظَرَ فَإِنْ فَعَلَ فَأَمْنٰى فَعَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ

و نه برآرد منی را به قصد خود و بار بار نظر کند بسوی زنان پس اگر نظر را مکرر کرد و منی برآمد پس واجب است بر او کفارت

وَهِيَ ذَبْحُ شَاةٍ وَلَا يَقْتُلُ الصَّيْدَ الْمَأْكُوْلَ وَمَا تَوَلَّدَ مِنْ مَأْكُوْلٍ وَ

و آن کفارت ذبح شاة است و نه کشد صیدی را که خورده می‌شود و صیدی را که زاییده است از ماکول و

غَيْرِ مَأْكُوْلٍ وَلَا يَأْكُلُ مَا صِيْدَ لِأَجْلِهِ أَوْ أَشَارَ إِلَيْهِ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ

غیر ماکول و نخورد چیزی که شکار کرده شد از جهت او یا شکاری که اشاره کرده باشد بسوی او یا رهنمایی کرده باشد

أَوْ أَعَانَ عَلٰى ذَبْحِهِ مِثْلَ أَنْ يُمْسِكَهُ أَوْ يُعِيْرَهُ سِكِّيْنًا وَنَحْوَ ذٰلِكَ فَإِنْ

یا یاری کرده باشد بر ذبح او مانند آنکه نگاه دارد صید را از برای او یا عاریت دهد کارد را و مانند آن چیزی دیگر پس اگر

فَعَلَ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مِثْلُهُ مِنَ النَّعَمِ فَإِنْ كَانَ الصَّيْدُ نَعَامَةً فَعَلَيْهِ

کرد این چیزی پس بر وست جزا مانند آن صید از چارپایه پس اگر باشد شکار شترمرغ پس بر وست

بُدْنَةٌ وَإِنْ كَانَ حِمَارَ وَحْشٍ فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ بَقَرَةَ الْوَحْشِ

بدنه یعنی اشتر یا گاو و اگر باشد گورخر پس بر وست ماده گاو و اگر باشد گاو وحشی

وَأَنْوَاعَهَا فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ غَزَالًا أَوْ ثَعْلَبًا فَعَلَيْهِ عَنْزٌ وَإِنْ كَانَ

و اقسام آن پس بر وست ماده گاو و اگر باشد آهو یا روباه پس بر وست بز ماده و اگر باشد

ضَبُعًا فَكَبْشٌ وَإِنْ كَانَ أَرْنَبًا فَعَنَاقٌ وَإِنْ كَانَ يَرْبُوْعًا فَجَفْرَةٌ وَفِي

کفتار پس قوچ است و اگر باشد خرگوش پس بزغاله ماده و اگر باشد موش صحرائی پس بزغاله چهار ماهه و در

الضَّبِّ جَدْيٌ وَفِي الْكَبِيْرِ كَبِيْرَةٌ وَفِي الصَّغِيْرِ صَغِيْرٌ عَلٰى مِثْلِ

سوسمار بزغاله است و در کلان کلان است و در خورد خورد است بر مانند

مَا قِيْلَ فِيْ جَمِيْعِ الصِّفَاتِ وَإِنْ كَانَ ذٰلِكَ حَمَامًا فَفِيْ كُلِّ وَاحِدٍ شَاةٌ

چیزی که گفته شده است در همه صفتها و اگر باشد کبوتر پس در هر کبوتر بز است

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلُ نَعِيْمَتِهِ يَرْجِعُ فِيْ مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ إِلٰى قَوْلِ عَدْلَيْنِ

پس اگر نباشد مانند آن صید از چارپایه پس رجوع کرده شود در شناختن قیمت بسوی قول دو عادل

مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ وَيَجُوْزُ لَهُ ذَبْحُ الْحَيَوَانِ الْإِنْسِيِّ وَأَكْلُهُ وَيَجُوْزُ لَهُ قَتْلُ

از مسلمانان و روا است محرم را ذبح حیوان که الفت دارد با آدمیان و خوردن آن و روا است مر او را کشتن

كُلِّ مَا فِيْهِ مَضَرَّةٌ كَالْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَالْكَلْبِ الْعَقُوْرِ وَالسَّبُعِ وَالنَّمِرِ

هر چیزی که در او ضرر باشد مانند مار و کژدم و سگ گزنده و شیر و پلنگ

وَالذِّئْبِ وَالْفَهْدِ وَالْفَأْرَةِ وَالْغُرَابِ الْأَبْقَعِ وَالْحِدَأَةِ وَالْبُرْغُوْثِ

و گرگ و یوز و موش و زاغ ابلق و غلیواز که جانوری است شکاری

حداة بالكسر فتح دال و همزه ...

براغيث جمع برغوث بالضم كيكها
رشيدي

البق بالفتح وتشديد القاف پشه و ...

القراد بالضم كنه ها
رشيدي

أَنْوَاعِهَا وَالزَّنْبُورِ وَالْبَقِّ وَالْبَرَاغِيثِ وَالْقُرَادِ وَالْأَوْزَاغِ وَالذُّبَابِ

و همه اقسام او و زنبور و پشه و کیک و کنه و کرپس و مگس

وَجَمِيعِ حَشَرَاتِ الْأَرْضِ وَيَجُوزُ قَتْلُ النَّمْلَةِ عِنْدَ الْأَذِيَّةِ وَكَذٰلِكَ

و همه خزنده های زمین و رواست کشتن مورچه وقت آزار و همچنین کشتن

الْقَمْلِ وَالصِّئْبَانِ فِي إِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَالْأُخْرَى عَلَيْهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ

شپش و بیضه شپش در یک از دو روایت و در روایت دیگر لازم است که تصدق کند

بِمَا أَمْكَنَ وَلَا يَقْتُلُ صَيْدَ الْحَرَمِ فَإِنْ قَتَلَهُ كَانَ حُكْمُهُ كَمَا ذَكَرْنَا فِي

هر چه قدرت داشته باشد و نکشد شکار حرم را پس اگر کشت صید حرم را باشد حکم او در شرع چنانچه ذکر کرده ایم در

صَيْدِ الْإِحْرَامِ وَلَا يَقْطَعُ أَشْجَارَ الْحَرَمِ وَلَا يَقْلَعُهَا فَإِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ ضَمِنَ

شکار احرام و نه برد درخت حرم را و نه کند او را پس اگر کرد این کار را تاوان دهد

الشَّجَرَةَ الْكَبِيرَةَ بِبَقَرَةٍ وَالصَّغِيرَةَ بِشَاةٍ وَكَذٰلِكَ صَيْدُ الْمَدِينَةِ وَ

درخت کلان را به ماده گاو و درخت خورد را به شاة و همچنین شکار مدینه و

شَجَرُهَا مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ إِلَّا أَنَّ جَزَاءَهُ سَلْبُ مَا عَلَيْهِ مِنَ الثِّيَابِ وَ

درختهای مدینه حرام است بر آن محرم مگر آنکه تاوان این بود کشیده گرفتن چیزی که بر محرم است از جامها و

يَكُونُ ذٰلِكَ حَلَالًا لِمَنْ أَخَذَهُ. **فَصْلٌ** فَإِنْ كَانَ فِي الْوَقْتِ سَعَةٌ

می باشد آن جامه حلال مر کسی را که گرفته است پس اگر باشد در وقت وسعت

فَأَمْكَنَهُ دُخُولُ مَكَّةَ قَبْلَ يَوْمِ عَرَفَةَ بِأَيَّامٍ فَالْمُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ

پس میتواند درآمدن در مکه پیش از روز عرفه بچند روز پس بهتر است او را اینکه غسل کند

غُسْلًا كَامِلًا وَيَدْخُلَهَا مِنْ أَعْلَاهَا فَإِذَا بَلَغَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ دَخَلَ

غسل تمام و درآید در مکه از بالای آن پس وقتیکه رسد مسجد حرام را درآید

مِنْ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَيْتِ وَيَقُولُ

از در بنی شیبه و بردارد دو دست را وقت دیدن خانه کعبه و بگوید

اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ حَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ

بارخدایا بدرستی تو پاکی از همه نقصانها و از تست سلامتی همه را زنده دار ما را پروردگار ما با سلامتی

اَللّٰهُمَّ زِدْ هٰذَا الْبَيْتَ تَعْظِيمًا وَتَشْرِيفًا وَتَكْرِيمًا وَمَهَابَةً

بارخدایا زیاده بکن این خانه را بزرگی و شرافت و خوبی و هیبت

وَبِرًّا وَزِدْ مَنْ شَرَّفَهُ وَعَظَّمَهُ مِمَّنْ حَجَّهُ أَوِ اعْتَمَرَ تَعْظِيمًا وَ

و نیکی و زیاده بکن کسی را که مشرف شده بخانه و بزرگی او را از کسانی که حج کرده اند یا عمره کرده اند بزرگی و

تَشْرِيفًا وَتَكْرِيمًا وَمَهَابَةً اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيرًا كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي

شرافت و بزرگی و هیبت حمد خدا را بسیار چنانچه سزاوار اوست و چنانچه سزاوار است

في الصئبان بالكسر الصواب كقراءة بيضة القمل والبرغوث وجمعه صواب وصيبان ١٢

بلاغ بالفتح رسانیدن و رسانیده شدن ۱۲ رشیدی

لِكَرَمِ وَجْهِكَ وَعِزِّكَ وَجَلَالِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ وَ

به بزرگی ذات او را و عزت او را و جلال او را حمد و ستایش خدا را که رسانید مرا بخانه خود و

رَآنِي لِذَلِكَ أَهْلًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ اللَّهُمَّ إِنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى

دانست مرا برای آن خانه لائق و حمد و ستایش خدا را بر همه حال بار خدایا بدرستی که تو طلب کردی بسوی

حَجِّ بَيْتِكَ وَقَدْ جِئْنَا لِذَلِكَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَاعْفُ عَنِّي

حج خانه خویش و بتحقیق آمده ایم ترا از برای آن حج بار خدایا قبول کن از من و عفو کن از من

وَأَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَرْفَعُ بِذَلِكَ صَوْتَهُ ثُمَّ يَطُوفُ

و درست و صلاح آر کار مرا همه حال مرا نیست هیچ معبودی بحق بجز تو بلند کند باین دعا آواز خود را پس طواف کند

لِلْقُدُومِ وَيَضْطَبِعُ بِرِدَائِهِ فَيَكْشِفُ كَتِفَهُ الْأَيْمَنَ وَيَسْتُرُ الْأَيْسَرَ

از برای آمدن کعبه و اضطباع کند بچادر خود و اضطباع آنست که برهنه کند دوش راست را و پوشیده دوش چپ را

ثُمَّ يَقْصِدُ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَيَسْتَلِمُهُ بِيَدِهِ وَيُقَبِّلُهُ إِنْ أَمْكَنَهُ

پس قصد کند بحجر اسود پس طلب مس کند او را بدست خود و بوسه کند بدهن خود اگر بتواند

وَإِلَّا اسْتَلَمَهُ وَقَبَّلَ يَدَهُ فَإِنْ زُحِمَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ وَيَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ

و اگر نتواند برساند دست خود را و بوسه کند دست را پس اگر انبوه شود اشارت کند بدست خود بسوی حجر اسود و بگوید بنام خدا

وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ إِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَوَفَاءً بِعَهْدِكَ

و خدا بزرگتر است بار خدایا ایمان آوردم بتو و گرویدم بکتاب تو و وفا کردم به پیمان تو

وَاتِّبَاعًا لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَطُوفُ عَلَى يَمِينِهِ

و پیروی کردم مر طریقه پیغمبر ترا که محمد است صلی الله علیه و سلم و طواف شروع کند از جانب راست خود

وَهُوَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَابِ الْبَيْتِ فَيَمْضِي إِلَى الْحِجْرِ الَّذِي عَلَيْهِ مِيزَابُ

و آن باین طریقه است که باز آید بسوی در خانه پس برود بسوی سنگی که بر وی است ناودان

الْبَيْتِ مُسْرِعًا وَهُوَ السَّعْيُ الشَّدِيدُ مَعَ تَقَارُبِ الْخُطَا حَتَّى إِذَا بَلَغَ

خانه کعبه در آنحال که سرعت کننده باشد و آن سرعت رفتن است با نزدیک کردن گام تا آن وقتی که برسد

الرُّكْنَ الْيَمَانِيَ اسْتَلَمَهُ وَلَمْ يُقَبِّلْهُ فَإِذَا بَلَغَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ عَدَّ ذَلِكَ

رکن یمانی را دست رساند او را و بوسه نکند او را پس هرگاه رسد بحجر اسود بشمارد این را

شَوْطًا وَاحِدًا ثُمَّ يَطُوفُ كَذَلِكَ ثَانِيًا وَثَالِثًا قَائِلًا فِي جَمِيعِ ذَلِكَ

یک دور طواف پس طواف کند همچنین مرتبه دوم و سیوم در آنحال که گوینده باشد در همه اینها

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَسَعْيًا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا ثُمَّ

بار خدایا بگردان این حج را مقبول و بگردان این سعی ما را جزا داده شده و بگردان گناه را آمرزیده پس

يُخَفِّفُ مَشْيَهُ وَيُقَارِبُ خُطَاهُ فَيَمْشِي عَلَى هَيْئَتِهِ فِي الْأَرْبَعَةِ

آهسته کند رفتار خود را و نزدیک کند گام را پس برود بر همین طریق در چار طواف

الحجر بالکسر احاطة الحطیم عالی المیزاب من الکعبة ۱۲ منتخب

خطو بالفتح گام نهادن کذا فی الرشیدی

هیئة ای علی السکینة والوقار فعلة من الهول ۱۲ اغاثة الهمزة مبدلة من الواو ۱۲

الباقية ويقول فيها رب اغفر وارحم واعف عما تعلم وانت

گوید در ان جا طواف پروردگارا بخش و رحمت کن و عفو کن آنچه میدانی و تو

الاعز الاكرم اللهم ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة

غالبتر بزرگترین ای خدا پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکی و در آخرت

حسنة وقنا عذاب النار ويدعو بما اراد من خير الدنيا والاخرة

نیکی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و طلب کند هرچه خواهد از نیکی دنیا و آخرت

وينبغي ان يكون ناويا له للطاهر من الاحداث والانجاس ساتر

[illegible]

العورة لان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف بالبيت صلوة

[illegible]

الا ان الله تعالى اباح فيه النطق فاذا فرغ من ذلك صلى ركعتين

[illegible]

خفيفتين خلف مقام ابرهيم خليل الرحمن عليه السلام فيقرأ

[illegible]

في الاولى بعد الفاتحة قل يا ايها الكفرون وفي الثانية قل هو الله

[illegible]

احد ثم يرجع الى الحجر الاسود فيستلمه ثم يخرج الى الصفا من بابه

[illegible]

ويرقى عليه الى حيث يمكنه رؤية الكعبة ثم يكبر ثلثا ويقول

[illegible]

الحمد لله على ما هدنا لا اله الا الله وحده لا شريك له صدق

[illegible]

وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله ولا

[illegible]

نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون ثم ينزل

[illegible]

ملبيا ويدعو ثانيا وثالثا ثم [illegible] ماشيا حتى يكون بينه وبين

[illegible]

الميل الاخضر المنتصب عند المسجد ما قدره ستة اذرع ثم يرمل

[illegible]

[illegible]

فِي الْمَشْيِ حَتَّى يَبْلُغَ اِلَى الْمِيْلَيْنِ الْاَخْضَرَيْنِ ثُمَّ يُخَفِّفُ مَشْيَهُ اِلَى
در رفتن تا آنکه رسد دو میل سبز را پس سبک کند رفتن را تا

اَنْ يَبْلُغَ الْمَرْوَةَ فَيَرْقَى عَلَيْهَا فَيَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ عَلَى الصَّفَا ثُمَّ يَنْزِلُ
آنکه برسد کوه مروه را پس برآید بالای مروه پس کند چنانکه کرده بود بر صفا پس فرود آید

وَيَمْشِي فِي مَوْضِعِ مَشْيِهِ وَيَسْعَى فِي مَوْضِعِ سَعْيِهِ اِلَى اَنْ يَصِيْرَ
و برود [illegible] در جای رفتن [illegible] تا آنکه بازگردد

اِلَى الصَّفَا ثُمَّ كَذٰلِكَ فَيَعُدُّ سَبْعَةً يَبْدَاُ بِالصَّفَا وَيَخْتِمُ بِالْمَرْوَةِ
بسوی صفا پس [illegible] هفت بار آغاز کند بصفا و ختم کند بمروه

وَيَنْبَغِي اَنْ يَكُوْنَ مُتَطَهِّرًا كَمَا ذَكَرْنَا فِي الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ فَاِذَا فَرَغَ
و می باید که پاک باشد از احداث [illegible] در طواف خانه پس هرگاه فارغ شد

مِنْ ذٰلِكَ حَلَقَ اَوْ قَصَّرَ اِنْ كَانَ مُتَمَتِّعًا وَلَمْ يَكُنْ قَدْ سَاقَ هَدْيًا وَفَعَلَ
ازین کار [illegible] یا [illegible] اگر بوده است متمتع [illegible] هدی را [illegible]

مَا يَفْعَلُ الْحَلَالُ فَاِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ وَهُوَ الثَّامِنُ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ
هرکاری [illegible] حلال [illegible] روز ترویه و آن هشتم روز ماه ذی حجه است

اَحْرَمَ مِنْ مَكَّةَ بِالْحَجِّ فَيَاْتِي مِنًى فَيُصَلِّي بِهَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ
احرام بندد [illegible] پس درآید در منا پس بگذارد در منی ظهر و عصر و مغرب

وَالْعِشَاءَ وَيَبِيْتُ بِهَا ثُمَّ يُصَلِّي الصُّبْحَ فَاِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ دَفَعَ مَعَ
و عشا را و شب کند در منی پس بگذارد نماز فجر را پس هرگاه برآید آفتاب روان شود با

النَّاسِ اِلَى الْمَوْقِفِ بِعَرَفَةَ فَاِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ خَطَبَ الْاِمَامُ خُطْبَةً
مردم بسوی جای ایستادن به عرفه پس هرگاه که بگردد آفتاب خطبه خواند امام خطبه

يُعَلِّمُ النَّاسَ فِيْهَا مَا يَنْبَغِي اَنْ يَفْعَلُوْهُ مِنَ الْوُقُوْفِ وَمَوْضِعِهِ وَوَقْتِهِ
بیاموزد مردم را [illegible] که کنند [illegible] از ایستادن و جای آن و وقت آن

وَدَفْعِهِ مِنْ عَرَفَاتٍ وَالصَّلٰوةِ بِمُزْدَلِفَةَ وَالْمَبِيْتِ بِهَا وَغَيْرِ ذٰلِكَ
و روان شدن از عرفات و نماز گزاردن بمزدلفه و شب کردن بمزدلفه و جز آن

مِنْ رَمْيِ الْجِمَارِ وَالنَّحْرِ وَالْحَلْقِ وَالطَّوَافِ بِالْبَيْتِ وَدَنَا مِنَ الْاِمَامِ لِيَعِيَ مَا يَقُوْلُ
از انداختن سنگریزه و کشتن [illegible] و سر تراشیدن و طواف خانه [illegible] نزدیک شود از امام [illegible]

ثُمَّ يُصَلِّي مَعَ الْاِمَامِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا بِاِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلٰوةٍ
پس بگذارد با امام ظهر و عصر [illegible] اقامت [illegible] نماز را

ثُمَّ يَتَقَدَّمُ اِلَى جَبَلِ الرَّحْمَةِ وَالصَّخَرَاتِ بِقُرْبِ الْاِمَامِ لِيَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ
پس پیش رود بسوی کوه رحمت و کوه صخرات نزدیک امام تا آنکه روبروی شود قبله را

فَيَقِفُ هُنَاكَ وَيَجْتَهِدُ فِي الدُّعَاءِ وَالثَّنَاءِ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
پس بایستد آنجا و کوشش کند در دعا و در ثنا گفتن بر خدای تعالی و
يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ أَكْثَرُ ذِكْرِهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ
می‌باید اینکه باشد اکثر ذکر او نیست هیچ معبودی بحق مگر الله یگانه است نیست شریک مر او را مر او راست
الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ
ملک و مر او راست سپاس زنده میکند و میمیراند و او زنده است هرگز نمیرد بدست قدرت اوست
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا
و بر هر چیز تواناست بار خدایا بگردان در دل من نور و در چشم من نور
وَفِي سَمْعِي نُورًا وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي فَإِنْ فَاتَهُ الْوُقُوفُ مَعَ الْإِمَامِ نَهَارًا
و در گوش من نور و آسان بکن مرا کار من پس اگر فوت شد او را استادن با امام در روز
أَدْرَكَهُ بَعْدَ خُرُوجِ الْإِمَامِ مِنَ الْمَوْقِفِ قَبْلَ أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ الثَّانِي
دریابد وقوف را بعد از آمدن امام از موقف پیش از طلوع فجر دوم
مِنْ لَيْلَةِ النَّحْرِ فَقَدْ فَاتَهُ الْوَقْفَةُ وَإِلَّا فَقَدْ فَاتَهُ الْحَجُّ فَإِنْ دَفَعَ
از شب نحر پس تحقیق فوت شد او را وقوف و اگر نرسید با امام پس تحقیق فوت شد او را حج پس اگر رفت
مَعَ الْإِمَامِ إِلَى طَرِيقِ مُزْدَلِفَةَ يَكُونُ عَلَى التُّؤَدَةِ وَالسُّكُونِ وَالْوَقَارِ
با امام بسوی راه مزدلفه باشد بر درستی و بر قرار و وقار
فَإِذَا وَصَلَ مُزْدَلِفَةَ صَلَّى مَعَ الْإِمَامِ بِهَا الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمَاعَةً
پس وقتی که برسد در مزدلفه بگذارد با امام در مزدلفه نماز مغرب و عشا را با جماعت
أَوْ مُنْفَرِدًا إِنْ فَاتَتْهُ مَعَ الْإِمَامِ ثُمَّ حَطَّ رَحْلَهُ فَيَبِيتُ هُنَاكَ وَ
و یا تنها اگر فوت شد نماز او را با امام پس فرود آرد رخت خود را پس شب کند آنجا و
يَأْخُذُ مِنْهَا حَصَى الْجِمَارِ وَمِنْ حَيْثُ تَيَسَّرَ لَهُ ذٰلِكَ وَعَدَدُهُ سَبْعُونَ
بگیرد از آنجا سنگریزه و از هر جا که آسان شد او را آن سنگریزه و شمار آنها هفتاد است
حَصَاةً وَقَدْرُهُ أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ مِنَ الْحِمَّصِ وَأَصْغَرَ مِنَ الْبُنْدُقِ وَ
و مقدار آن کلان باشد از نخود و خورد باشد از فندق و
يُسْتَحَبُّ أَنْ يَغْتَسِلَ ثُمَّ يُصَلِّي الْفَجْرَ إِذَا أَصْبَحَ وَيَجْتَهِدُ أَنْ يُغَلِّسَ بِهَا
و مستحب است بشوید اینکه غسل کند پس بگذارد نماز فجر وقتی که صبح کند و کوشش کند که در تاریکی گزارد
ثُمَّ يَأْتِي الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ فَيَقِفُ عِنْدَهُ فَيُكْثِرُ الْحَمْدَ لِلّٰهِ وَالثَّنَاءَ عَلَيْهِ
پس بیاید مشعر حرام را پس بایستد نزد او پس بسیار گوید حمد و ثنا
وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ وَالدُّعَاءَ وَالْأَوْلَى أَنْ يَقُولَ فِي دُعَائِهِ اَللّٰهُمَّ
و تهلیل و تکبیر و دعا و بهتر آنست که بگوید در دعای خود بار خدایا

كما أوقفتنا فيه وأريتنا إياه فوفقنا لذكرك كما هديتنا و

چنانچه ايستاده كردى تو ما را درينجا ونمودى تو ما را اينجا را پس توفيق ده ما را بذكر خود چنانچه راه راست نمودى ما را

اغفر لنا وارحمنا كما وعدتنا بقولك وقولك الحق فإذا

بيامرز ما را وببخش ما را چنانچه وعده كردى بقول خود وقول تو راست است

أفضتم من عرفات إلى قوله تعالى غفور رحيم فإذا أضاء

پس وقتيكه بسيار روشن شود

وأسفر جداً دفع إلى منى وأسرع في وادي محسر فإذا وصل إلى وادي

وصبح … برود بمنى وشتابي كند در وادي محسر پس وقتي كه برسد وادي

منى رمى جمرة العقبة بسبع حصيات مكبراً في إثر كل حصاة

منى را اندازد سنگريزه عقبه را بهفت سنگريزه ودران حال تكبير گويد در پس هر سنگريزه

رافعاً يديه حتى يرى بياض إبطيه كما روي عن النبي صلى الله عليه

بلند دارنده هر دو دست خود را تا آنكه ديده شود سفيدي بغل او چنانچه مرويست از پيغمبر صلى الله عليه

وسلم أنه رمى كذلك ويسكت عن التلبية عند أول حصاة

وسلم … انداخت سنگريزه را … ساكت شود از تلبيه نزد اول سنگريزه

يرميها ويكون رميه هذا بعد طلوع الشمس وقبل الزوال

كه بيندازد او را وباشد انداختن او جمره عقبه را پس از طلوع آفتاب وپيش از زوال و

فيما بعد من أيام التشريق بعد الزوال فإذا رمى نحر هدياً إن كان

… از ايام تشريق بعد از زوال پس وقتيكه فارغ شد از رمي بكشد هديه را اگر باشد

معه ويحلق أو يقصر جميع رأسه فإن كانت امرأة تقصر من شعرها

همراه او وبتراشد يا كوتاه كند موي همه سر خود را واگر باشد زن … كوتاه كند از موي خود

بقدر الأنملة ثم يمضي إلى مكة ويغتسل ويتوضأ فيطوف

بقدر سر انگشتان پس برود بسوي مكه وغسل كند ووضو سازد پس طواف كند

طواف الزيارة ويعينه بالنية ويصلي ركعتين خلف المقام

براي زيارت تعيين … بنيت وبگذارد دو ركعت پس مقام

فإذا فرغ سعى بين الصفا والمروة إن أراد لأن السعي قد سقط عنه

پس وقتيكه فارغ شود از نماز سعي كند درميان صفا ومروه اگر خواهد از جهت آنكه سعي ساقط شده

بفعله في طواف القدوم ثم قد حل له كل شيء من محظورات

از وي … در طواف قدوم پس حلال شد هر چيزي كه منع كرده شده بود

الإحرام وصار حلالاً كما كان قبل الإحرام ثم يتقدم إلى زمزم

احرام وشد حلال چنانكه بود اول از احرام پس پيش آيد بجاه زمزم

فيشرب من مائها ويقول عند شربه بسم الله اللهم اجعله
پس بنوشد از آب او پس گوید بوقت نوشیدن آب بنام خدای ای خدا بگردان آنرا
لنا علما نافعا ورزقا واسعا وريا وشبعا وشفاء من كل داء
برای ما علم نافع و روزی فراخ و سیرابی و سیری و تندرستی از هر بیماری
واغسل به قلبي واملأه من خشيتك ثم يرجع الى منى فيبيت
و بشوی به او دل را و پر بکن دل مرا از ترس خود پس باز گردد به منی پس شب کند
بها ثلث ليال فيرمي الجمرات الثلث في ايام التشريق على ما
در منی سه شب پس اندازد سه جمره در سه روز تشریق چنانچه
ذكرنا كل يوم باحدى وعشرين حصاة كل جمرة سبع حصيات
یاد کردیم هر روز به بیست و یک سنگریزه هر جمره هفت سنگریزه
فيبدأ بالجمرة الاولى وهي ابعد الجمرات من مكة مما يلي مسجد
پس آغاز کند به جمره اولی و آن جمره اولی دورترین جمره هاست از مکه از جانب متصل مسجد
الخيف فيجعلها عن يساره ويستقبل القبلة فاذا رماها تقدم
خیف است پس بگرداند آن جمره را بجانب چپ خود و روی آرد بقبله را پس چون بیندازد جمره اولی پیش گردد
عنها يسيرا لئلا يصيبه حصى غيره فيقف هنالك داعيا لله
از و اندکی تا که نرسد اورا سنگریزه دیگران پس بایستد آنجا در حالی که دعا کننده است مر خدا
عز وجل بقدر قراءة سورة البقرة ان امكنه ثم يرمي الجمرة
عز وجل را مقدار خواندن سوره بقره اگر تواند پس اندازد جمره
الوسطى فيجعلها عن يمينه ويستقبل القبلة فيدعو كالاولى
میانه را پس گرداند آن جمره را بجانب راست خود و روی آرد بقبله پس دعا کند مانند جمره اول
ثم يرمي الجمرة الاخيرة وهي جمرة العقبة فيجعلها عن يمينه
پس اندازد جمره پسین را و آن جمره عقبه است پس بگرداند اورا از جانب راست خود
وينزل الى الوادي يكون مستقبلا الى القبلة ولا يقف هنالك
و فرود آید بسوی وادی که باشد روی آرنده بسوی قبله و نایستد آنجا
ثم يفعل في اليوم الثاني والثالث كذلك وان احب ان يتعجل
پس کند در روز دوم و سیوم مانند روز اول و اگر دوست دارد اینکه زود خارج شود
ولا يرمي في اليوم الثالث دفن ما بقي معه من الحصى هنالك ثم يخرج
و نه اندازد در روز سیوم دفن کند چیزی را که باقی مانده است با او از سنگریزه آنجا و بیرون آید
قاصدا الى مكة فيأتي الابطح فيصلي هنالك الظهر والعصر
قصد کننده بسوی مکه پس بیاید در وادی ابطح پس گزارد در ابطح ظهر و عصر

المغرب والعشاء ثم ينام يسيرا ثم يدخل مكة فيقيم بها او
مغرب وعشا را پس خواب کند اندکی پس درآید در مکه پس اقامت کند در مکه یا

غيرها كالزاهر والابطح واذا اراد ان يدخل البيت يكون حافيا
درغیر مکه از جاهای دیگر مثل زاهر وابطح وهرگاه که خواهد درآمدن در خانه کعبه باشد پای برهنه

ويصلي فيه نفلا ويشرب من ماء زمزم ويرتوي منه وينوي
وبگذارد درآن کعبه نماز نفل وبنوشد از آب زمزم وسیر شود ازو ونیت کند در

ما احب من العلم والمغفرة والرضوان لقوله عليه السلام ماء
هرچه دوست دارد از علم وآمرزش ورضای خدا از جهت آنکه فرموده پیغامبر علیه السلام آب

زمزم لما شرب له ويكثر الاعتماد والنظر الى الكعبة لما روي
زمزم از برای چیزیست که نوشیده شده است بجهت آن چیز وبسیار کند توجه ونظر خود را بسوی کعبه از جهت آنکه مرویست

في بعض الاخبار ان النظر اليها عبادة ثم لا يخرج حتى يودع البيت
در بعضی خبرها بدرستی نظر کردن بسوی خانه کعبه عبادتست پس نبرآید تا آنکه وداع کند خانه را

فيطوف به سبعا ثم يقف بين الركن والباب فيدعو فيقول اللهم
پس طواف کند باو هفت بار پس بایستد درمیان رکن یمانی ودر خانه ودعا خواند پس بگوید بارخدایا

هذا بيتك وانا عبدك وابن عبدك وابن امتك حملتني على ما
این خانه تست ومن بنده توام وپسر بنده توام وپسر داه توام برداشتی تو مرا بر چیزیکه

سخرت لي من خلقك وسيرتني في بلادك حتى بلغتني بنعمتك
که رام کردی مرا ازمخلوقات خویش وسیر کنانیدی مرا در شهرهای خود تا آنکه رسانیدی مرا بنعمت خویش

واعنتني على قضاء نسكي فان كنت رضيت عني فازدد عني
ویاری دادی مرا بر ادای عبادتیکه بر من بود پس اگر بوده که تو راضی از من پس زیاده بکن از من

رضاء والا فمن علي الان قبل تباعدي عن بيتك هذا وانصرافي
رضا را واگر نبوده راضی پس منت بنه بر من برضای خود اکنون پیش از جدا شدن من از خانه تو این وبرگشتن من

ان اذنت لي غير مستبدل بك ولا بيتك ولا راغب عنك و
اگر دستوری دهی تو در حالیکه بدل کننده باشم بتو ونه بخانه تو ونه روگرداننده ام از تو و

لا عن بيتك اللهم فاصحبني العافية في بدني والصحة في جسمي
نه از خانه تو بارخدایا همصحبت بکن مرا تندرستی در تن من وصحت بدر جسم من

والعصمة في ديني واحسن منقلبي وارزقني طاعتك ما ابقيتني
ونگاهداشتن در دین من ونیکو گردان بازگشتن مرا وروزی بکن مرا فرمان برداری خودت تا آنکه باقی داری مرا

واجمع لي خير الدنيا والاخرة انك على كل شيء قدير وما زاد على
وجمع بکن مرا نکوئی دو جهان بدرستی تو بر همه چیز توانائی وهرچه زیاده کند بر

ذلك من الدعاء من خير الدنيا والآخرة كان حسنا ثم يصلي على
این دعا از نیکی دنیا و آخرت باشد نیکو پس درود فرستد
النبي صلى الله عليه وسلم ولم يقم بعد ذلك بمكة فان اقام اعاد
بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و نایستد بعد ازین بمکه پس اگر ایستاد در مکه باز
الطواف والا ذبح شاة **فصل** فان كان في الوقت ضيق وخاف
کند طواف و اگر باز نکند طواف ذبح کند شاة را پس اگر باشد در وقت تنگی و بترسد
فوت الوقفة بعرفات فان احرم من الميقات بدء بعرفات فوقف
از فوت شدن توقف بعرفات پس اگر احرام بربندد از میقات آغاز کند از عرفات پس بایستد
هناك ثم دفع منها بعد غروب الشمس فيفعل ما قلنا من البيتوتة
در آنجا پس روان شود از عرفات پس از فرو شدن آفتاب پس بکند چیزیکه گفته ایم از شب گذاردن
بمزدلفة ثم الرمي بمنى ثم اذا دخل مكة طاف طوافين ينوي بالاول
در مزدلفه پس انداختن سنگریزه در منی پس وقتیکه درآید در مکه طواف کند دو طواف را و نیت کند باول
القدوم وبالثاني الزيارة ثم يسعى بين الصفا والمروة ثم يحل له
قدوم را و دوم زیارت را پس سعی کند درمیان صفا و مروه پس ازان حلال میشود او را
كل شيء ثم يعود الى منى للرمي في الايام الثلث ثم يتم الافعال
هر چیزی پس بازآید بسوی منی از جهت رمی جمار در هر سه روز پس ازان تمام کند افعال
على ما تقدم ذكره **فصل** وصفة العمرة ان يحرم لها من الميقات
بر طریقیکه گذشت ذکر او و صفت عمره اینست که احرام بربندد از برای عمره از میقات
الشرعي الذي تقدم ذكره بعد ان يغتسل ويتطيب ويصلي
شرعی که بالا بیان کرده شد ذکر او پس ازان که غسل کند و خوشبو مالد و گذارد
ركعتين فيطوف بالبيت سبعا ويسعى بين الصفا والمروة ويقصر
دو رکعت را پس طواف کند بخانه کعبه هفت بار و سعی کند درمیان کوه صفا و مروه و قصر کند
او يحلق ثم يحل منها ان لم يكن ساق هديا وان كان بمكة يخرج الى
یا تراشد پس برآید از عمره اگر همراه نبرده باشد هدی را و اگر باشد در مکه برآید بسوی
التنعيم فيحرم منه فيفعل كذلك **فصل** ولا يبطل الحج الا بالوطي
تنعیم که نام جاییست پس احرام بربندد ازو پس بکند همچنین که بالا مذکور شد و باطل نمیشود حج مگر بوطی کردن
في الفرج او دون الفرج مع الانزال واركان الحج اربعة الاحرام
در فرج خواه انزال شود یا نه یا بوطی کردن در جای دیگر بشرط انزال و ارکان حج چهار اند احرام
والوقوف وطواف الزيارة والسعي وعن الشيخ رحمه الله لها
و ایستادن بعرفات و طواف زیارت و سعی کردن درمیان صفا و مروه و از شیخ مرویست که ارکان حج

رُكْنَانِ أَحَدُهُمَا الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ وَالثَّانِي الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ وَالصَّحِيحُ

دو اند وقوف بعرفه وطواف کعبه وصحیح

الْأَوَّلُ فَإِذَا تَرَكَ وَاحِدًا مِنْ هٰذِهِ الْأَرْكَانِ كَانَ حَجُّهُ نَاقِصًا وَعَلَيْهِ

قول اول است پس وقتیکه ترک کرد یکی ازین ارکان اربعه شد حج او ناقص وبرو ست

الْإِتْيَانُ بِهِ إِمَّا فِي سَنَتِهِ وَإِمَّا فِي الْعَامِ الْمُسْتَقْبَلِ يَأْتِي بِهِ مُحْرِمًا

حج کردن بار دیگر یا در همان سال یا در سال آینده بیارد آن حج را باحرام

وَلَا يَجْبُرُهُ دَمٌ بِحَالٍ وَأَمَّا وَاجِبَاتُهُ فَخَمْسَةٌ فَهِيَ الْمَبِيتُ بِمُزْدَلِفَةَ

و برابر نکند آن نقصان را هرگز خون شه اما واجبات حج پس پنج است وآن پنج اینست شب کردن در مزدلفه

إِلَى مَا بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَالْمَبِيتُ بِمِنًى وَالرَّمْيُ وَالْحَلَاقَةُ وَطَوَافُ

تا پس نیم شب وشب کردن منے وانداختن سنگریزه وتراشیدن سر وطواف

الْوَدَاعِ فَإِنْ تَرَكَ وَاحِدًا مِنْهَا جَبَرَهُ بِدَمٍ وَهُوَ شَاةٌ كَمَا قُلْنَا فِي تَرْكِ

وداع پس اگر ترک کرد یکے ازین واجبات برابر کند آن نقصان را بخون وآن شاة است چنانچه گفته ایم در ترک

الْوَاجِبَاتِ فِي الصَّلٰوةِ يَجْبُرُهُ بِسُجُودِ السَّهْوِ وَأَمَّا مَسْنُونَاتُهُ

واجبات در نماز برابر کند آن نقصان را بسجود سهو اما سنتهای حج پس

خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِيَ الْاِغْتِسَالُ لِلْإِحْرَامِ وَلِدُخُولِ مَكَّةَ وَلِلْوُقُوفِ

پانزده است اول آن سنن غسل کردن برای احرام وغسل کردن برای درآمدن مکه وغسل ازبرای

بِعَرَفَةَ وَلِلْمَبِيتِ بِمُزْدَلِفَةَ وَلِرَمْيِ الْجِمَارِ أَيَّامَ مِنًى وَلِطَوَافِ الزِّيَارَةِ

استادن بعرفه وغسل ازبرای شب کردن بمزدلفه وغسل کردن ازبرای انداختن سنگریزه در روزهای منی وغسل از

وَلِطَوَافِ الْوَدَاعِ وَالثَّانِي طَوَافُ الْقُدُومِ وَالثَّالِثُ الرَّمَلُ وَالرَّابِعُ

وغسل ازجهت طواف وداع ودوم ازانها طواف قدوم است وسیوم ازانها پوییدن ودویدن وچهارم

الْاِضْطِبَاعُ فِي الطَّوَافِ وَالسَّعْيِ وَاسْتِلَامُ الرُّكْنَيْنِ وَالتَّقْبِيلُ وَ

چادر زیر بغل کردن بردوش چپ نهادن در وقت طواف وسعی وسودن دو رکن را بدست یا بلب وبوسه کردن

الْاِرْتِقَاءُ عَلَى الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَالْمَبِيتُ بِمِنًى ثَلٰثًا وَالْوُقُوفُ عَلَى

وبرآمدن برصفا ومروه وشب کردن بمنے سه بار واستادن بر

الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَالْوُقُوفُ عِنْدَ الْجَمَرَاتِ الثَّلَاثِ وَالْخُطَبُ وَالْأَذْكَارُ

مشعر حرام واستادن در وقت انداختن سنگ جمره ووقت خطبها وذکرها

وَشِدَّةُ السَّعْيِ فِي مَوَاضِعِهِ وَالْمَشْيُ فِي مَوَاضِعِهِ وَرَكْعَتَا الطَّوَافِ

وسخت سعی کردن در جایهاے سعی ورفتن در جایهاے رفتن ودو رکعت طواف

فَإِنْ تَرَكَ هٰذِهِ الْأَشْيَاءَ أَوْ وَاحِدًا مِنْهَا كَانَ تَارِكًا لِلْأَفْضَلِ وَلَا شَيْءَ

پس اگر ترک کند همه سنتها را یا یکی ازانها باشد ترک کننده بهتر ونیست چیزے

عَلَيْهِ فَصْلٌ وَأَمَّا الْعُمْرَةُ فَأَرْكَانُهَا ثَلَاثَةٌ الْإِحْرَامُ وَالطَّوَافُ

بر وی واجب — و اما عمره — پس ارکان او سه اند — احرام — و طواف

بِالْبَيْتِ وَالسَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَوَاجِبَاتُهَا الْحَلْقُ وَحَسْبُ

خانه کعبه — و سعی — در میان — صفا — و مروه — و واجبات آن عمره سر تراشیدن است پس بس

وَسُنَنُهَا الْغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ وَالْأَدْعِيَةُ وَالْأَذْكَارُ الْمَشْرُوعَةُ

و سنت عمره — غسل است — در وقت احرام — و خواندن دعاها — و ذکرها — که مشروع اند

فِي الطَّوَافِ وَالسَّعْيِ وَقَدْ بَيَّنَّا الْحُكْمَ فِي تَرْكِهَا فِي الْحَجِّ فَصْلٌ

در حکم طواف — و سعی — و تحقیق بیان کرده ایم حکم را در ترک آن سنتها در باب حج — فصل

فَإِذَا مَنَّ اللهُ تَعَالَى بِالْعَافِيَةِ وَقَدِمَ الْمَدِينَةَ فَالْمُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ

پس هرگاه عطا کرد حق تعالی — تندرستی را — و آمد در مدینه — پس مستحب است — او را که

يَأْتِيَ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلْيَقُلْ عِنْدَ دُخُولِهِ الْمَسْجِدَ

بیاید — در مسجد — رسول — صلی الله علیه — و سلم پس باید که بگوید وقت در آمدن — در مسجد

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ

بار خدایا درود فرست بر بزرگ ما که نام پاکش محمد است و بر اولاد بزرگ ما محمد — و بگشای برای من — درهای

رَحْمَتِكَ وَكُفَّ عَنِّي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ

رحمت خویش — و ببند — بر من — درهای — عذاب خویش — همه ستایش مر خدا راست که پرورنده جهان است

ثُمَّ يَأْتِي الْقَبْرَ وَلْيَكُنْ بِحِذَائِهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ وَيَجْعَلُ جِدَارَ

پس بیاید بقبر رسول صلی الله علیه وسلم و باید که باشد در برابر قبر در میان او و در قبله — و بگرداند — دیوار

الْقِبْلَةِ خَلْفَ ظَهْرِهِ وَالْقَبْرَ أَمَامَهُ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ وَالْمِنْبَرَ عَنْ

قبله را — پس — پشت خویش — و قبر را — در پیش خود — برابر — روی خود — و منبر را — از

يَسَارِهِ وَلْيَقُمْ مِمَّا يَلِي الْمِنْبَرَ وَلْيَقُلْ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ

جانب چپ خود و دیگر ایستاده باشد از جایی که نزدیک منبر است و باید که بگوید سلام بر تو باد — ای — پیغامبر خدا — و

رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ

رحمت خدا باد بر تو و فضل بسیار باد در حق تو — بار خدایا درود فرست بر محمد — و بر اولاد او — چنانکه درود فرستاده ای

عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اَللّٰهُمَّ آتِ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا

بر ابراهیم — بدرستی تو ستوده شده ای و بزرگی — بار خدایا — بده تو بزرگ سالار ما را که محمد است — م

الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَالْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي

وسیله را — بده محمد را بزرگی در دنیا و آخرت — بده او را درجه — بزرگ — بده مقام — محمود — آنکه

وَعَدْتَهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رُوحِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَرْوَاحِ وَصَلِّ عَلَى جَسَدِهِ فِي

وعده کرده ای او را که بار خدایا — درود فرست — بر روح — محمد — در روحها — و درود فرست — بر تن او — در

الاجساد كما بلغ رسالاتك وتلا آياتك وصدع بامرك وجاهد

تنها چنانچه رسانیده است پیغامهای ترا و خوانده است آیات ترا و جدا کرد حق را از باطل بامر تو و جهاد کرد

في سبيلك وامر بطاعتك ونهى عن معصيتك وعادى عدوك

در راه تو و امر نمود خلق را بطاعت تو و منع کرد از گناه تو و دشمنی کرد با دشمنان تو

ووالى وليك وعبدك حتى اتاه اليقين اللهم انك قلت في

و دوستی کرد با دوستان تو و عبادت کرد ترا تا آنکه آمد او را مرگ بار خدایا بدرستیکه تو گفته در

كتابك لنبيك ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا

کتاب خود به پیغمبر خود و اگر بدرستیکه ایشان هنگامیکه ظلم کردند بر جانهای خود بیایند ترا پس طلب آمرزش کنند

الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما واني اتيت

از خدا و طلب آمرزش کند برای ایشان رسول هر آینه بیابند خدا تعالی را بخشنده گناهان و مهربان و بدرستیکه آمدم

نبيك تائبا من ذنوبي مستغفرا فاسالك ان توجب لي المغفرة

پیغمبر ترا بازگردنده از گناهان خود و طلب آمرزش کننده پس سؤال میکنم از تو اینکه ثابت گردانی برای من آمرزش را

كما اوجبتها لمن اتاه في حال حيوته فاقر عنده بذنوبه فدعا له

چنانچه واجب گردانیدی آنرا برای کسی که آمد پیغمبر ترا در حال حیات او پس اقرار کرد نزد او بگناهان خود و دعا کرد برای او

نبيه فغفرت له اللهم اني اتوجه اليك بنبيك عليه سلامك

[illegible]

نبي الرحمة يا رسول الله اني اتوجه بك الى ربي ليغفر لي ذنوبي

[illegible]

اللهم اني اسالك بحقه ان تغفر لي وترحمني اللهم اجعل محمدا

[illegible]

اول الشافعين وانجح السائلين واكرم الاولين والآخرين اللهم

[illegible]

كما آمنا به ولم نره وصدقناه ولم نلقه فادخلنا مدخله واحشرنا

[illegible]

في زمرته واوردنا حوضه واسقنا بكاسه مشربا رويا سائغا

[illegible]

هنيئا لا نظما بعده ابدا غير خزايا ولا ناكثين ولا مارقين ولا

[illegible]

جاحدين ولا مرتابين ولا مغضوبا عليهم ولا ضالين واجعلنا من

[illegible]

أَهْلِ شَفَاعَتِهِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ لِيَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا

اہل شفاعت او پس پیش شود از جانب راست او پس بگوید سلام بر شما باد

يَا صَاحِبَيْ رَسُولِ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا بَكْرٍ

ای یاران رسول خدا و رحمت خدا باد و برکت او سلام بر تو ای ابابکر

الصِّدِّيقُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عُمَرُ الْفَارُوقُ اَللّٰهُمَّ اجْزِهِمَا عَنْ نَبِيِّهِمَا

صدیق راننده برحق سلام بر تو باد ای عمر که فرق کننده حق باطل بار خدایا جزا ده تو ایشان را از پیغمبر

وَعَنِ الْاِسْلَامِ خَيْرًا وَاغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ

واز دین اسلام نیکی را و بیامرز ما را و برادران ما را که پیش گذشتند ما را بایمان

وَلَا تَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّكَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ثُمَّ

و مگردان در دلهای ما کینه ای پروردگار ما برای مومنان پروردگار ما بدرستی تو بخشنده و کال

يُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ وَيَجْلِسُ وَيُسْتَحَبُّ اَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ فِي

بگزارد دو رکعت را و بنشیند و مستحب است که بگزارد نماز درمیان قبر و منبر رسول در

الرَّوْضَةِ وَاِنْ اَحَبَّ اَنْ يَّمَسَّ بِالْمِنْبَرِ تَبَرُّكًا بِهِ وَالصَّلٰوةُ بِمَسْجِدِ

روضه متبرکه و اگر دوست دارد اینکه مسح کند منبر را از جهت تبرک باو و نماز کردن در مسجد

قُبَا وَاَنْ يَّاْتِيَ قُبُوْرَ الشُّهَدَاۤءِ وَالزِّيَارَةُ لَهُمْ فَعَلَ ذٰلِكَ وَاَكْثَرَ الدُّعَاۤءَ

قبا و اینکه بیاید قبرهای شهیدان را و زیارت کند ایشان را بکند این را و بسیار کند دعا را

هُنَاكَ ثُمَّ اِذَا اَرَادَ الْخُرُوْجَ مِنَ الْمَدِيْنَةِ اَتٰى مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

در اینجا پس وقتی که خواهد برآمدن از مدینه بیاید در مسجد رسول صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَقَدَّمَ اِلَى الْقَبْرِ وَسَلَّمَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

علیه و سلم و پیش شود بسوی قبر و سلام گوید بر رسول خدا صلی الله علیه و

سَلَّمَ فَعَلَ كَمَا فَعَلَ اَوَّلًا وَوَدَّعَهُ وَسَلَّمَ عَلٰى صَاحِبَيْهِ كَذٰلِكَ ثُمَّ قَالَ

سلم بکند چنانچه کرده بود اول بار و وداع کند رسول را و سلام گوید بر دو یار پیغمبر چنانچه اول گفته بود پس گوید

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنِّيْ بِزِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَاِذَا تَوَفَّيْتَنِيْ فَتَوَفَّنِيْ

بار خدایا مگردان آخر العهد از من بزیارت قبر پیغمبر تو و وقتی که بمیرانی تو مرا پس بمیران

عَلٰى مَحَبَّتِهِ وَسُنَّتِهِ اٰمِيْنَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

بر محبت او و سنت او قبول کن دعا را ای رحیم ترین رحم کنندها

كِتَابُ الْاٰدَابِ

فَصْلٌ اَلْاِبْتِدَاۤءُ بِالسَّلَامِ سُنَّةٌ وَرَدُّهُ اٰكَدُ مِنِ ابْتِدَاۤئِهِ وَهُوَ

آغاز کردن بسلام سنت است و باز گفتن سلام قوی تر است از آغاز سلام و او مسلم

مُخَيَّرٌ فِيْ صِفَتِهِ اِمَّا اَنْ يُّدْخِلَ الْاَلِفَ وَاللَّامَ فَيَقُوْلُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ

مختار است در صفت سلام گفتن یا آنکه در آرد الف و لام را پس بگوید سلام بر شما است

وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَوْ يَحْذِفُهُمَا فَيَقُوْلُ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ

و رحمت خدا و برکت های خدا یا آنکه میفزاید زد الف لام را پس بگوید

اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَلَا يَزِيْدُ عَلٰى ذٰلِكَ وَقَدْ رُوِيَ فِيْ ذٰلِكَ حَدِيْثٌ

و زیاده نکنند بر آن و تحقیق روایت کرده شده است در آن حدیث

وَهُوَ مَا رُوِيَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا اَنَّهُ

و آن چیزیست که روایت کرده شده است از عمران پسر حصین رضی [illegible] به درستیکه

قَالَ جَاءَ رَجُلٌ اَعْرَابِيٌّ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ السَّلَامُ

گفت عمران آمد مردی پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم پس گفت آن مرد السلام

عَلَيْكُمْ فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرٌ ثُمَّ

پس باز گفت پیغمبر سلام برآن مرد پس نشست آن مرد پس گفت پیغمبر [illegible] ده نیکی پس

جَاءَ اٰخَرُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ فَجَلَسَ

آمد دیگری پس گفت آن مرد این کلمات را پس باز گفت پیغمبر سلام برآن مرد پس نشست

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُوْنَ اَيْ ثَلٰثُوْنَ حَسَنَةً وَالسُّنَّةُ

پس گفت پیغمبر مر او راست [illegible] مراد میدارد پیغمبر سی نیکی و سنت آنست

اَنْ يُسَلِّمَ الْمَاشِيْ عَلَى الْجَالِسِ وَالرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِيْ وَالْجَالِسِ وَسَلَامُ

که سلام گوید رونده بر نشسته و سوار بر رونده و بر نشسته و سلام

الْوَاحِدِ مِنَ الْجَمَاعَةِ عَلٰى غَيْرِهِمْ يُجْزِئُ وَكَذٰلِكَ رَدُّ الْوَاحِدِ مِنَ الْجَمَاعَةِ

یکی از جماعت بر غیر ایشان بس میکند و همچنین باز گفتن سلام یکی از جماعت

يُجْزِئُ عَنْهُمْ وَلَا يَجُوْزُ الْبِدَايَةُ بِالسَّلَامِ عَلَى الْمُشْرِكِ فَاِنْ بَدَءَ مُشْرِكٌ

بس میکند از ایشان و روا نیست آغاز کردن بسلام بر کافر پس اگر آغاز کند مشرک سلام

يَرُدُّ عَلَيْهِ بِاَنْ يَقُوْلَ وَعَلَيْكَ وَاَمَّا رَدُّهُ عَلَى الْمُسْلِمِ بِاَنْ يَقُوْلَ وَ

باز گوید سلام بر مشرک باینکه بگوید [illegible] اما باز گفتن سلام بر مسلمانان باینکه بگوید [illegible]

عَلَيْكُمُ السَّلَامُ كَمَا قَالَ وَاِنْ زَادَ عَلٰى قَوْلِهِ وَالْبَرَكَاتُ كَانَ اَوْلٰى وَاِنْ

این کلمات را چنانکه گفته است مسلمانان و اگر زیاده کند بر قول مسلمانان لفظ برکات بهتر باشد و اگر

قَالَ مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ سَلَامٌ لَمْ يُجِبْهُ وَيُعَرِّفُهُ اَنَّهُ لَيْسَ تَحِيَّةَ الْاِسْلَامِ

گفت مسلمانی مسلمانی را لفظ سلام و اگر جواب ندهد او را [illegible] سلام نیست تحیت دین اسلام

لِاَنَّهُ لَيْسَ بِكَلَامٍ تَامٍّ وَيُسْتَحَبُّ لِلنِّسَاءِ السَّلَامُ بَعْضُهُنَّ عَلٰى بَعْضٍ

زیرا که نیست این سخن تمام و روا نیست زنان را سلام گفتن با یکدیگر بعضی بر بعضی

وَاَمَّا سَلَامُ الرَّجُلِ عَلَى الْمَرْاَةِ الشَّابَّةِ فَمَكْرُوْهٌ وَاِنْ كَانَتْ بَرْزَةً فَلَا حَرَجَ

و اما سلام گفتن مرد بر زن جوان پس مکروه است و اگر باشد زن [illegible]

وَأَمَّا السَّلَامُ عَلَى الصِّبْيَانِ فَمُسْتَحَبٌّ لِأَنَّ فِيهِ تَعْلِيمَ الْأَدَبِ لَهُمْ
وَكَذَلِكَ يُسْتَحَبُّ لِمَنْ قَامَ مِنَ الْمَجْلِسِ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى أَهْلِهِ وَكَذَلِكَ
يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ إِذَا عَادَ إِلَيْهِمْ وَكَذَلِكَ إِنْ حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ حَائِلٌ
مِثْلُ الْبَابِ وَالْحَائِطِ وَكَذَلِكَ إِذَا سَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ الْتَقَاهُ ثَانِيًا سَلَّمَ
عَلَيْهِ وَلَا يُسَلِّمُ عَلَى الْمُتَلَبِّسِينَ بِالْمَعَاصِي كَمَنْ اجْتَازَ عَلَى قَوْمٍ يَلْعَبُونَ
بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَيَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَيَلْعَبُونَ بِالْجَوْزِ وَالْقِمَارِ وَإِنْ
سَلَّمُوا عَلَيْهِ رَدَّ إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ عَلَى ظَنِّهِ انْزِجَارُهُمْ عَنْ مَعَاصِيهِمْ
بِتَرْكِهِ الرَّدَّ عَلَيْهِمْ فَإِذًا لَا يَرُدُّ وَلَا يَهْجُرُ الْمُسْلِمُ أَخَاهُ فَوْقَ الثَّلَاثِ
إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ وَالضَّلَالِ وَالْمَعَاصِي فَتُسْتَحَبُّ إِدَامَةُ
الْهِجْرَةِ لَهُمْ وَبِالسَّلَامِ يَتَخَلَّصُ مِنْ إِثْمِ الْهِجْرَةِ لِلْمُسْلِمِ وَيُسْتَحَبُّ لِلْمُسْلِمِ
الْمُصَافَحَةُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَلَا يَنْزِعُ يَدَهُ حَتَّى يَنْزِعَ الْآخَرُ يَدَهُ إِذَا
كَانَ هُوَ الْمُبْتَدِئَ وَإِنْ تَعَانَقَا وَقَبَّلَ أَحَدُهُمَا رَأْسَ الْآخَرِ وَيَدَهُ
عَلَى وَجْهِ التَّبَرُّكِ وَالتَّدَيُّنِ جَازَ وَأَمَّا تَقْبِيلُ الْفَمِ فَمَكْرُوهٌ

فَصْلٌ

وَيُسْتَحَبُّ الْقِيَامُ لِلْإِمَامِ الْعَادِلِ وَالْوَالِدَيْنِ وَأَهْلِ الدِّينِ وَالْوَرَعِ
وَكِرَامِ النَّاسِ وَأَصْلُ ذَلِكَ مَا رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

أرسل إلى سعد رضي الله عنه في شأن أهل قريظة فجاء على حمار أقمر فقال رسول الله

فرستاد سوی سعد ... در شان اهل قریظه پس آمد سعد بر خر سفید پس گفت پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم قوموا إلى سيدكم وقد روت عائشة رضي الله عنها أنها قالت

برخیزید برای سالار خود و هر آینه روایت کرد عایشه ... پس گفت عائشه

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا دخل على فاطمة رضي الله تعالى

که بود پیغمبر خدا وقتی که در آمد بر فاطمه

عنها قامت إليه فأخذت بيده وقبلته وأجلسته في مجلسها وإذا دخلت على

[illegible]

النبي صلى الله عليه وسلم قام إليها وأخذ بيدها وقبلها وأجلسها في

[illegible]

مجلسه وقد روي عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا جاءكم كريم

[illegible]

قوم فأكرموه ولأن ذلك يغرس المحبة والود في القلوب فيستحب لأهل الخير و

[illegible]

الصلاح كالعلماء والسادات ويكره لأهل المعاصي والفجور ومن الأدب

[illegible]

أن يخمر العاطس وجهه ويخفض صوته ويحمد الله عز وجل إلى قوله

[illegible]

رب العالمين رافعا بها صوته لأنه روي في بعض الأخبار عن النبي صلى

[illegible]

الله عليه وسلم أنه قال إن العبد إذا قال الحمد لله قال الملك رب

[illegible]

العالمين فإذا قال رب العالمين بعد الحمد قال الملك يرحمك

[illegible]

ربك ولا يلتفت يمينا ويسارا فإذا قال ذلك استحب

[illegible]

لمن سمعه أن يشمته بأن يقول له يرحمك الله و

[illegible]

يرد عليه فيقول يهديكم الله ويصلح بالكم وإن قال

[illegible]

يغفر الله لكم ولجاز عن الاول فان زاد العاطس على ثلاث مرات

بیامرزد خدا شمارا و روا است از اول پس اگر بیافزاید عطسه زننده بر سه بار

سقط التشميت لان ذلك ريح وزكام كذا جاء في الاثر وهي ما روي

برافتد دعا کردن اورا زیرا که عطسه باد و زکام است چنین آمده است در حدیث و آن حدیث است که روایت کرده شده

عن سلمة بن الاكوع رضي الله تعالى عنه انه قال قال النبي صلى الله

از سلمه پسر اکوع ... که گفت سلمه فرموده پیغمبر خدا

عليه وسلم يشمت العاطس ثلاثا فان زاد على ذلك فهو مزكوم

دعا کرده شود عطسه زننده سه بار پس اگر زیاده عطسه بر آن سه پس مرد صاحب زکام است

واذا تثاوب احدكم غطى فمه بيده او بكمه قال صلى الله عليه وسلم

و چون خمیازه کشد ... بپوشد دهن خود را بدست خود یا با آستین خود فرموده پیغامبر خدا

اذا تثاوب احدكم فليمسك على فمه فان الشيطان يدخل وعن ابي هريرة

چون خمیازه کند یکی از شما پس نگاه دارد بر دهن خود پس تحقیق شیطان می درآید یعنی در دهن و از

رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله

گفت که گفت پیغامبر خدا ... تحقیق خدا

تعالى يحب العطاس ويكره التثاوب فاذا تثاوب احدكم فليرده

دوست میدارد عطسه را و ناخوش میدارد خمیازه را پس چون خمیازه کند یکی از شما پس باید که رد کند

ما استطاع ولا يقول هاه هاه فان ذلك من الشيطان يضحك

تا که توانائی دارد و نگوید ... پس تحقیق آن آواز از شیطان است خنده میکند شیطان

منه ويجوز للرجل تشميت المرأة البرزة العجوز ويكره للشابة

از آن و روا است مرد را دعا کردن عطسه زن گشاده روی پیر و مکروه است مرد را زن جوان

الخفرة فاما الصبي فتشميته ان يقال له بورك فيك او جزاك

... پس اما کودک پس دعا عطسه او این است که گفته شود او را برکت کرده شود در تو یا جزا دهد

الله تعالى او خيرك الله تعالى فصل في العشر الخصال التي في

خدای تعالی ... فصل در بیان ده خصلتها که در

الفطرة خمس منها في الرأس وخمسة في الجسد فالتي في الرأس المضمضة

خلقت است ... پنج از آنها در سر است و پنج در تن پس آنکه در سر است آب در دهن

والاستنشاق والسواك وقص الشارب واعفاء اللحية والتي في الجسد

و آب در بینی کردن و مسواک کردن و بریدن سبلت و گذاشتن ریش و آنکه در تن

حلق العانة ونتف الابط وتقليم الاظفار والاستنجاء بالماء

ستردن موی اندام نهانی و کندن موی بغل و بریدن ناخن و استنجا کردن با آب

الختان والاصل في قص الشارب ما روي عن النبي صلى الله عليه

وسلم ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال احفوا الشارب واعفوا

اللحية. وفي حديث ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قصوا الشارب

واعفوا اللحى وكلا اللفظين واحدة معناهما قصه من اصول الشعر

بالمقراض واستيصاله به واما حلقه بالموسى فمكروه لما روي عبد الله

بن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم ليس منا من حلق الشارب ولان في ذلك مثلة وذهاب

لماء الوجه وجماله في بقاء اصول الشعر زينة وجمال وقد روي عن

الصحابة رضي الله عنهم انهم كانوا يجزون شواربهم واما

اعفاء اللحية فهو توفيرها وتكثيرها ومنه قوله تع حتى عفوا اي

كثروا وقد روي ان ابا هريرة رضي الله تعالى عنه كان يقبض على

لحيته فما فضل عن لحيته جزه وكان عمر رضي الله تعالى عنه

يقول خذ واما تحت القبضة فصل والاصل في حلق العانة و

نتف الابط وتقليم الاظفار ما روي عن انس بن مالك رضي الله

تعالى عنهما انه قال وقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

أَرْبَعِينَ لَيْلَةً لَا يُجَاوِزُهَا قَصُّ الشَّارِبِ وَقَصُّ الْأَظْفَارِ وَنَتْفُ

الْإِبْطِ وَحَلْقُ الْعَانَةِ وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا هٰذَا فِي حَقِّ الْمُسَافِرِ وَأَمَّا

الْمُقِيمُ فَلَا يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَزِيدَ ذٰلِكَ عَلَى عِشْرِينَ يَوْمًا وَاخْتَلَفَتِ

الرِّوَايَةُ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ فِي تَصْحِيحِ هٰذَا الْحَدِيثِ فَرُوِيَ عَنْهُ إِنْكَارُهُ

وَرُوِيَ عَنْهُ الْاِحْتِجَاجُ بِهِ فِي التَّوْقِيتِ بِهٰذَا الْمِقْدَارِ فَإِذَا ثَبَتَ اسْتِحْبَابُ

ذٰلِكَ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ التَّنَوُّرِ بِالنُّورَةِ وَبَيْنَ حَلْقِهِ بِالْمُوسٰى فَقَدْ

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ يَتَنَوَّرُ وَكَذٰلِكَ رَوَى مَنْصُورُ

بْنُ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ أَنَّهُ طَلَى لَهُ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَتَوَلَّى عَانَتَهُ بِيَدِهِ

وَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ بِخِلَافِهِ فَقَالَ لَمْ يَتَنَوَّرْ رَسُولُ

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَطُّ وَكَانَ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الشَّعْرُ حَلَقَهُ فَإِذَا

ثَبَتَ هٰذَا يَجُوزُ أَنْ يَتَوَلَّى ذٰلِكَ غَيْرُهُ إِذَا لَمْ يُحْسِنْ هُوَ فِي مَا سِوَى

الْعَانَةِ مِنَ الْفَخِذِ وَالسَّاقِ فَإِذَا بَلَغَ الْعَانَةَ تَوَلَّاهَا هُوَ بِنَفْسِهِ وَ

الْأَصْلُ فِي ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا بَلَغَ عَانَتَهُ نَوَّرَهَا بِنَفْسِهِ وَفِي بَعْضِ

الألفاظ إذا بلغ مراقه وأخذ أحمد بن حنبل رضي الله عنه بهذا قال أبو
العباس النسائي نوّرنا أبا عبد الله فلما بلغ عانته نوّرها بنفسه
وإذا ثبت هذا وأنه يجوز إزالة هذه الشعور من العانة والفخذين و
الساقين بالنورة فيجوز أيضا بالموسى لأنه أحد ما يزال به كالنورة و
يؤيد هذا القياس حديث أنس بن مالك رضي الله تعالى عنه لم يتنوّر رسول
الله صلى الله عليه وسلم قط وكان إذا كثر عليه الشعر حلقه ولا يقال إن
الحلق والتنوير إنما ورد في العانة خاصة لما تقدم من حديث أم سلمة
رضي الله تعالى عنها قالت إن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا بلغ
عانته نوّرها بنفسه فدل على أنه كان يتولى غير العانة في إزالة الشعر
لغيره وليس ذلك إلا الفخذ والساق وإن ذكر في ذلك حديث في النهي
فهو محمول على أن من أراد بذلك التزين لرغبة الرجال فيه من العلوق
والمتشبهين بالنساء من المخانيث وغيرهم والله تعالى أعلم
بالصواب **فصل** ويكره نتف الشيب لما روى عمرو بن
شعيب عن أبيه عن جده رضي الله تعالى عنهم قال إن
النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن نتف الشيب وقال

وَقَالَ اِنَّهٗ نُوْرُ الْاِسْلَامِ وَفِيْ لَفْظٍ اٰخَرَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى

و فرمود پیغامبر ... موی سپید نور مسلمانی است و در حدیث دیگر آمده فرمود پیغامبر خدا

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَنْتِفُوا الشَّيْبَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ اَلْبَسَ شَيْبَةً فِي

مکنید موی سپید نیست هیچ مسلمانی که پوشانده شود پیری را در

الْاِسْلَامِ اِلَّا كَانَتْ لَهٗ نُوْرًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَفِيْ حَدِيْثٍ يُّحْيِيْ اِلَّا كَتَبَ

مسلمانی مگر آنکه بوده است آن پیری او را روشنائی در روز قیامت و در حدیث آمده است مگر آنکه نوشته است

اللّٰهُ تَعَالٰى لَهٗ بِهَا حَسَنَةً وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيْئَتَهٗ وَقَدْ رُوِيَ فِيْ بَعْضِ

خدا مر او را بآن پیری نیکی و دور کرده است ازو گناه او را و بتحقیق روایت کرده است در بعض

التَّفَاسِيْرِ فِيْ قَوْلِهٖ عَزَّ وَجَلَّ وَجَآءَكُمُ النَّذِيْرُ اَنَّهٗ هُوَ الشَّيْبُ فَكَيْفَ يَجُوْزُ

تفسیرها در قول خدا و آمد شما را ترساننده بدرستیکه آن ترساننده پیریست پس چگونه روا

اِزَالَةُ النَّذِيْرِ بِالْمَوْتِ وَالْمُذَكِّرِ بِهٖ الْمُنْهِيْ عَنِ الشَّهَوٰتِ وَاللَّذَّاتِ وَالْكَافِّ

دور کردن چیزیکه ترساننده است بمرگ و یاد دهنده مرگ است باز دارنده از آرزوها و لذت‌ها و نگاه دارنده

عَنْهَا الْمُحِثِّ عَلَى التَّاَهُّبِ وَالتَّجَهُّزِ لِلْاٰخِرَةِ وَعِمَارَةِ دَارِ الْبَقَاءِ

از لذتها برانگیزنده بر ساختگی و آمادگی از برای آخرت و آبادان کردن سرای جاودانی

وَمَعَ ذٰلِكَ يَكُوْنُ مُعَانِدًا لِلْقَدَرِ كَارِهًا لِفِعْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى بِهٖ وَغَيْرَ

و با این چیزها میباشد کننده موی سپید هم پنجه تقدیر الهی ناخوش کننده کار خدا را باو و نا راضی

رَاضٍ بِقَضَآئِهٖ عَزَّ وَجَلَّ مُؤْثِرًا لِلشَّبَابِ وَالطَّرَاوَةِ وَالْبَقَآءِ عَلٰى

بحکم خدا و گزیننده مر جوانی را و تازگی را و جاودانی را بر

مَدَا ثِمَةِ السِّنِّ زَاهِدًا فِي الْوَقَارِ وَالْحُرْمَةِ وَالتَّقَمُّصِ بِنُوْرِ الْاِسْلَامِ

تو جوانی و ترک کننده بردباری و بزرگی و پوشیدن پیراهن نور مسلمانی

وَخِلْعَةِ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلِ الرَّحْمٰنِ لِاَنَّهٗ رُوِيَ فِيْ بَعْضِ الْكُتُبِ اَنَّهٗ اَوَّلُ

و خلعت ابراهیم دوست خدا را زیرا که روایت کرده شده است در بعضی کتابها بدرستی اول

مَنْ شَابَ فِي الْاِسْلَامِ اِبْرٰهِيْمُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَ

کسیکه پیر شد در مسلمانی ابراهیم علیه السلام است و

رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَسْتَحْيِيْ

روایت کرده شده است از پیغامبر خدا بدرستی که فرمود بدرستی خدا شرم میکند

مِنْ ذِي الشَّيْبَةِ يَعْنِيْ مِنْ عَذَابِهٖ **فَصْلٌ** وَيُسْتَحَبُّ

از خداوند پیری مراد میدارد از عذاب کردن پیری شرم میکند و او بهتر است

تَقْلِيْمُ الْاَظْفَارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَيَكُوْنُ مُخَالِفًا لِمَا يَكُوْنُ التَّرْتِيْبُ

بریدن ناخن روز جمعه پس باشد بریدن ناخن مخالف از برای آنچیزیکه باشد ترتیب

لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَصَّ أَظْفَارَهُ مُخَالِفًا

از جهت آنكه روايت كرده شده است از پيغامبر خدا ع هركه ببريد ناخنهاى خود را بى ترتيب

لَمْ يَرَ فِي عَيْنَيْهِ رَمَدًا وَفِي حَدِيثِ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَنْ أَبِيهِ مَنْ

نبيند در چشم خود دردى و در حديث حميد بن عبد الرحمن روايت كرد از پدر خود هركه

قَصَّ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ دَخَلَ فِيهِ شِفَاءٌ وَخَرَجَ مِنْهُ دَاءٌ وَقَدْ رُوِيَ

ببريد ناخن خود را روز جمعه درآمد درو تندرستى و برآمد ازوى رنجت و تحقيق روايت كرده

هٰذِهِ الْفَضِيلَةُ وَالْاِسْتِحْبَابُ فِي ذٰلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ بَعْدَ الْعَصْرِ

اين فضيلت و ادب در آن به پنجشنبه روز پنجشنبه بعد از نماز ديگر

وَمَعْنَى الْمُخَالَفَةِ أَنْ يَبْدَأَ بِالْخِنْصَرِ مِنَ الْيُمْنَى ثُمَّ بِالْوُسْطَى ثُمَّ

و مراد مخالفت اين است كه آغاز كردن كند بانگشت كوچك از دست راست پس از آن بانگشت ميانه پس از آن

بِالْإِبْهَامِ ثُمَّ الْبِنْصَرِ ثُمَّ السَّبَّابَةِ وَمِنَ الْيُسْرَى أَنْ يَبْدَأَ بِالْإِبْهَامِ

به نرانگشت پس از آن بانگشت كه پهلوى انگشت كوچك است پس از آن بانگشت كه پهلوى نرانگشت است و از دست چپ آغاز كند

ثُمَّ الْوُسْطَى ثُمَّ الْخِنْصَرِ ثُمَّ السَّبَّابَةِ ثُمَّ الْبِنْصَرِ هٰكَذَا فَسَّرَهُ

پس ميانه پس خنصر پس سبابه پس بنصر چنين بيان كرده

عَبْدُ اللهِ ابْنُ بَطَّةَ عَنْ أَصْحَابِنَا رَحِمَهُ اللهُ وَرَوَى وَكِيعٌ عَنْ

عبدالله بطه از ياران ما و روايت كرد وكيع از

عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

عايشه كه گفت عايشه از رسول پيغمبر خدا ع

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَائِشَةُ إِذَا أَنْتِ قَلَّمْتِ أَظْفَارَكِ فَابْدَئِي بِالْوُسْطَى

اى عايشه وقتى كه ببرى ناخن خود پس آغاز كن بانگشت ميانه

ثُمَّ بِالْخِنْصَرِ ثُمَّ بِالْإِبْهَامِ ثُمَّ بِالْبِنْصَرِ ثُمَّ السَّبَّابَةِ فَإِنَّ ذٰلِكَ

پس خنصر پس نرانگشت پس بنصر پس سبابه زيرا كه اين

يُورِثُ الْغِنَاءَ وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ التَّقْلِيمُ بِالْمِقَصِّ أَوِ السِّكِّينِ

ميارد توانگرى را و ميبايد كه باشد بريدن ناخن بناخن گير يا بكارد

وَيُكْرَهُ ذٰلِكَ بِالْأَسْنَانِ وَإِذَا قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يُسْتَحَبُّ لَهُ

و مكروه است بريدن ناخن بدندان و چون ببرد ناخنهاى خود را دوست اورا

غَسْلُ الْبَرَاجِمِ وَدَفْنُ الْأَظْفَارِ فِي التُّرَابِ وَكَذٰلِكَ

شستن بند ميان انگشتان و گور كردن ناخن بريده را در خاك و همچنين دوست گور كردن

الشُّعُورُ مِنَ الرَّأْسِ وَالْبَدَنِ وَالدَّمُ مِنَ الْحِجَامَةِ وَالْفَصْدِ لِمَا رُوِيَ

موهاى از سر و از بدن و خون كه از حجامت و رگ زدن باشد از جهت آنكه

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه أمر بدفن الدم والشعر والظفر

فصل وأما حلق الرأس في غير الحج والعمرة والضرورة فكره في إحدى

الروايتين عن الإمام أحمد رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه

وسلم لما يروى في حديث أبي موسى وعبيد بن عمير رضي الله عنهما

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ليس منا من حلق وروى

الدارقطني في الأفراد عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه عن النبي صلى

الله عليه وسلم أنه قال لا توضع النواصي إلا في حج أو عمرة ولأن النبي

صلى الله عليه وسلم ذم الخوارج وجعل سيماهم حلق الرؤوس ولأن

عمر رضي الله عنه قال لصبيغ لو وجدتك محلوقا لضربت الذي

فيه عيناك وعن ابن عباس رضي الله عنهما أنه قال الذي يحلق في

المصر خليق بالشيطان ولأن في ذلك تشبها بالأعاجم وقد قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم وإذا

ثبت كراهية ما ذكرنا جعل مكانه أخذ الشعر بالجلم وهو المقص

كما كان يفعل أحمد بن حنبل رضي الله تعالى عنه وإن شاء استقصى

في ذلك فيقصه من أصله وإن شاء أخذ أطراف الشعر والرواية

الأخرى لا يكره ذلك لما روى أبو داود بإسناده عن عبد
دیگر از امام احمد کروه نیست سر تراشیدن از جهت چیزیکه روایت کرد ابو داود باسناد خود از عبد الله
الله بن جعفر رضي الله تعالى عنهما قال إن النبي صلى الله عليه
پسر جعفر گفت ابو داود که بدرستی پیغمبر خدا صلعم
وسلم أرسل إلى آل جعفر بلالا أن يأتيهم ثم أتاهم فقال لا
فرستاد بسوی آل جعفر بلال را اینکه بیاید پیغمبر ایشان را پس آمد پیغمبر ایشان را پس فرمود
تبكوا على أخي بعد اليوم ثم قال صلى الله عليه وسلم ادعوا إلي
گریه مکنید بر برادر من بعد امروز پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخوانید بطرف من
بني أخي فجيء بنا كأنا أفرخ فقال صلى الله عليه وسلم ادعوا
پسران برادر من پس آورده شد ما را چنانکه ما بچه‌های مرغیم در بیچارگی پس فرمود پیغامبر بخوانید
إلي الحلاق فأمره فحلق رؤوسنا وقد روي أن النبي صلى
برای ما سرتراش را پس فرمود آن سرتراش را پس تراشید سرهای ما را و تحقیق روایت کرده شده است بدرستی
الله عليه وسلم حلق رأسه في آخر عمره بعد أن كان شعره
تراشید سر خود را در آخر زندگانی خود پس از آنکه میرسید موی پیغامبر
يضرب منكبيه وفي حديث علي رضي الله عنه كان شعر رسول
دو دوش آن را و در روایت علی است بود موی پیغامبر
الله صلى الله عليه وسلم إلى شحمتي أذنيه ولأن الناس عصرا
خدا تا دو نرمه گوش آن و از جهت آنکه بدرستی مردم در وقتی
بعد عصر يحلقون ولم يظهر عليهم نكير ولأن في ذلك مشقة
پس از وقتی سر میتراشند و ظاهر نشده است بر ایشان انکار کسی و از جهت آنکه در موی داشتن گرانی
وحرجا نفي عنه كما نفي عن سؤر الهرة وحشرات
و رنجست که بخشیده شده است از و چنانچه بخشیده شده است از پس خورده گربه و حشرات
الأرض فصل ويكره القزع وهو أن يحلق بعض الشعر و
زمین و مکروه است قزع و آن تراشیدن پاره موی سر
يترك بعضه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه نهى
گذاشتن پاره از جهت چیزیکه روایت کرده شده از پیغامبر خدا بدرستی پیغامبر باز داشت
عن القزع وأما حلق القفاء فمكروه إلا في الحجامة خاصة لأن النبي
از قزع و اما تراشیدن گردن پس مکروه است مگر در خون گرفتن از گردن خاص از جهت آنکه پیغامبر
صلى الله عليه وسلم نهى عن حلق القفاء إلا في الحجامة لأنه من فعل
خدا منع فرمود از تراشیدن گردن مگر در خون گرفتن از جهت آنکه این کار

المجوس وكان أبو عبد الله أحمد يحلقه في الحجامة ولأن ذلك
حال الضرورة وأما اتخاذ الجمة وفرق الشعر فسنة مأثورة
روي أن النبي صلى الله عليه وسلم فرق وأمر أصحابه رضي
الله تعالى عنهم بالفرق وقد روي ذلك عن بضعة وعشرين
من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم أبو عبيدة و
عمار وابن مسعود رضي الله تعالى عنهم فصل ويكره
التحذيف للرجال وهو إرسال الشعر الذي بين العذار والنزعتين
الذي هو عادة العلويين ولا يكره ذلك للنساء لما روى أبو بكر
الخلال من أصحابنا بإسناده عن علي كرم الله تعالى وجهه أنه
كرهه وعن الوليد بن مسلم أنه قال أدركت الناس وما هو من
زيهم وأما أخذ الشعر من الوجه بالمنقاش مكروه للرجال و
النساء لأن النبي صلى الله عليه وسلم لعن المتنمصات وهو أخذ
الشعر من الوجه بالمنقاش وكره أبو عبيدة وأما المرأة فيكره لها حف
جبينها بالزجاج والموسى والشعر الخارج على وجهها لما تقدم من النهي
عن ذلك وقيل يجوز لها ذلك لزوجها خاصة لذا طلب منها ذلك و

خافت ان لم تفعله أعرض عنها وتزوج بغيرها فأدى إلى الفساد

و اگر ترسید زن که اگر نکند او را اعراض کند شوهر از زن و جفت گیرد دیگر از زن پس برساند بسوی فساد

والمضرة بها فيجوز لها ذلك لما فيه من المصلحة كما يجوز لها التزين

و ضرر بان زن پس جایز است مر او را دیگر کار از جهت چیزی که در آنست از مصلحت چنانکه روا است زینت آراستن

بألوان الثياب والتطيب بأنواع الطيب والتشوق له والملاعبة

برنگها رنگ جامها و خوشبو ساختن بگونا گون چیز خوشبو و خواهان بودن مر شوهر را و بازی کردن

والممازحة إياه فعلى هذا يحمل لعن النبي صلى الله عليه وسلم المتنمصات

و مزاح کردن پس بر این روایت حمل کرده شود نفرین کردن پیغامبر خدا زنان را که موی کنده را

على اللواتي أردن بذلك غير أزواجهن للفجور بهن والميل إليهن

بر آن زنانی که خواستند باشند بان کندن غیر شوهران خود را از برای فسق کردن با ایشان و خواهش کردن بطرف

وترويج أنفسهن للزنا والله أعلم فصل ويكره الخضاب بالسواد

و در واقع دادن خود ها را برای زنا و مکروه است رنگ کردن بسیاهی

لما روى الحسن رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال في

از جهت چیزی که روایت کرده است حسن رضی بدرستی پیغامبر فرمود در شان

قوم يغيرون البياض بالسواد يسود الله تعالى وجوههم يوم القيمة

قومی که دگرگون میسازند سفیدی را بسیاهی سیاه میگرداند خدای تعالی رو های ایشانرا در روز قیامت

وفي حديث ابن عباس رضي الله تعالى عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال

و در حدیث ابن عباس است رضی بدرستی پیغامبر فرمود

فيهم لا يريحون رائحة الجنة وأما الأخبار التي رويت في

در شان ایشان نمی بویند بوی بهشت و هر چیزی که باشد خبر ها که روایت کرده شده است در رخصت

الخضاب بالسواد فإنه أنس للزوجة ومكيدة للعدو

در رنگ کردن بسیاهی که آن رنگ سیاهی موجب الفت است زن خود را و سبب ناخوشی است در وقت جنگ مر دشمن را

فمحمول لأجل الحرب وذكر الزوجة فيه تبعًا

پس آن محمول است از جهت جنگ و یاد کردن زن و در آن بطریق متابعت

لا قصدًا فصل فإذا ثبت كراهية السواد

نه بقصد پس وقتیکه ثابت شد مکروه بودن رنگ سیاه

فالمستحب أن يخضب الرأس بالحناء والكتم وقد

پس دوست این که رنگ کند سر را بحنا و کتم و بتحقیق

خضب الإمام أحمد بن حنبل رحمة الله عليه رأسه وله ثلث وثلثون

رنگ کرد امام احمد سر خود را و مر او را سی و سه

سَنَةً فَقَالَ لَهُ عَمُّهُ عَجَّلْتَ فَقَالَ لَهُ هٰذِهِ سُنَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى

سال بود پس گفت مر او را عم او شتابی کردی پس گفت احمد عم را که این رنگ سنت پیغامبر خدا است

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرُوِيَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ

و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی که

قَالَ خَيْرُ مَا غُيِّرَ بِهِ الشَّيْبُ الْحِنَّاءُ وَالْكَتَمُ وَأَمَّا خِضَابُ رَسُولِ

گفت بهتر چیزهای که دگرگون کرده شد با وی پیری حنا و کتم است و اما خضاب پیغمبر

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي ذٰلِكَ فَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ

خدا پس مختلف اند مردمان در روایت خضاب پس روایت است از انس

رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا

بدرستی گفت انس تحقیق پیغامبر نبود دار

شَابَ إِلَّا يَسِيرًا وَلٰكِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمَا خَضَبَا

پیر مگر اندک لیکن ابابکر و عمر رض رنگ کردند ایشان

بَعْدَهُ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ وَرُوِيَ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهَا

بعد پیغمبر خدا بحنا و کتم و روایت است تحقیق مادر سلمه

أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ شَعْرَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَخْضُوبًا بِالْحِنَّاءِ

بیرون آورده بود به مردمان موهای پیغامبر خدا را رنگ کرده شده بحنا

وَالْكَتَمِ فَدَلَّ حَدِيثُهَا عَلَى إِثْبَاتِ خِضَابِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و کتم پس دلالت میکند حدیث ام سلمه بر ثبوت رنگ کردن پیغمبر

بِذٰلِكَ وَأَمَّا الْخِضَابُ بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَظَاهِرُ كَلَامِ الْإِمَامِ

بحنا و کتم باشد رنگ کردن با ورس که گیاهی است سرخ و زعفران پس ظاهر سخن امام

أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ فِيهِ الْجَوَازُ لِمَا رُوِيَ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ

احمد در آن روا بودنست بسبب چیزی که روایت کرده شد از ابی مالک اشعری

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ خِضَابُنَا لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که بود خضاب کردن ما رسول صلی الله علیه و سلم را

بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَإِذَا ثَبَتَ هٰذَا فِي شَعْرِ الرَّأْسِ فَمِثْلُهُ فِي اللِّحْيَةِ

با ورس و زعفران پس چون که ثابت شد خضاب در موهای سر پس مانند آن در ریش

لِعُمُومِ قَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا

از جهت عام بودن قول پیغمبر خدا که بدل کنید پیری را و مانند مشوید

بِالْيَهُودِ وَقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

بر یهودان و قول پیغمبر در حدیث ابی ذر رضی الله عنه

الورس نبت اصفر يصبغ به

قال في النهاية ...

خَيْرُ مَا غُيِّرَ بِهِ الشَّيْبُ الْحِنَّاءُ وَالْكَتَمُ وَهُوَ عَامٌّ فِي شَعْرِ الرَّأْسِ وَ

بهترین چیز که بدل کرده شد بآن چیز پیری را حنا و کتم است و این حدیث عام است در موی سر و

اللِّحْيَةِ وَأَيْضًا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ جَاءَ بِأَبِيهِ أَبِي قُحَافَةَ يَوْمَ

ریش و نیز تحقیق ابا بکر صدیق رض آمد بپدر خود ابی قحافه روز

فَتْحِ مَكَّةَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَقْرَرْتَ الشَّيْخَ فِي بَيْتِهِ لَأَتَيْنَاهُ

فتح شدن مکه بسوی پیغامبر خدا صلعم پس گفت پیغامبر صلعم اگر قرار دادی پیر را در خانه خود هرآینه می آمدیم او را

تَكْرِمَةً لِأَبِي بَكْرٍ فَأَسْلَمَ وَرَأْسُهُ وَلِحْيَتُهُ كَالثَّغَامَةِ الْبَيْضَاءِ فَقَالَ

از جهت بزرگی دادن مر ابی بکر را پس مسلمان شد ابی قحافه و سر او و ریش او مانند گیاهی است که اکثر سفید است پس گفت

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيِّرُوهُمَا وَجَنِّبُوهُ عَنِ السَّوَادِ وَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ

پیغامبر خدا دگرگون کنید سر و ریش او و دور دارید ابی قحافه را از سیاهی و گفت ابو عبیده

الثَّغَامَةُ نَبْتٌ أَبْيَضُ الزَّهْرِ وَالثَّمَرِ يُشَبَّهُ بَيَاضُ الشَّيْبِ بِهِ وَقَالَ

که ثغامه گیاهی است سفید گل و بار مانند کرده شود سفیدی پیری را بآن گیاه و گفت

ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ هِيَ شَجَرَةٌ تَبْيَضُّ كَأَنَّهَا الثَّلْجُ فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ

ابن اعرابی آن ثغامه درخت است سفید میشود چنانکه برف است و او دوست اینکه

يَكْتَحِلَ وِتْرًا لِمَا رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَكْتَحِلُ وِتْرًا

سرمه کنند طاق از جهت حدیثی که روایت کرده است انس از پیغامبر صلعم بدرستی بود پیغامبر سرمه میکرد طاق

وَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي صِفَةِ الْوِتْرِ فِي ذَلِكَ فَرُوِيَ فِي حَدِيثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

و اختلاف کردند مردم در چگونگی طاق در سرمه کردن پس روایت کرده شده است در حدیث انس رض

قَالَ أَنَسٌ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَكْتَحِلُ ثَلَاثًا فِي الْيُمْنَى وَمِيلَيْنِ فِي الْيُسْرَى وَ

گفت انس بدرستی پیغامبر خدا بوده است سرمه میکرد سه میل در چشم راست و دو میل در چشم چپ

رُوِيَ فِي حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض فِي كُلِّ عَيْنٍ ثَلَاثًا فَصْلٌ وَيَدْهُنُ غِبًّا وَهُوَ

و روایت کرده شده است در حدیث ابن عباس در هر چشم سه میل و روغن بمالد یک روز در میان

أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ يَوْمًا وَيَتْرُكَ يَوْمًا لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى

که بکند آن را روزی و بگذارد روزی از جهت که روایت کرده است ابو هریره بدرستی پیغامبر خدا

أَنْ يَتَرَجَّلَ الرَّجُلُ إِلَّا غِبًّا وَالْفَضِيلَةُ فِي ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ بِدُهْنِ الْبَنَفْسَجِ

باز داشت از شانه کردن موی راست کند و چرب کند مگر یک روز در میان و بزرگی در چرب کردن آنست که باشد بروغن بنفشه

لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ فَضْلَ دُهْنِ الْبَنَفْسَجِ عَلَى سَائِرِ الْأَدْهَانِ

از جهت چیزی که روایت کرده ابو هریره رض از پیغامبر خدا بدرستی بزرگی روغن بنفشه بر باقی روغنها

كَفَضْلِي عَلَى سَائِرِ النَّاسِ فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ لَا يُخَلِّيَ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ

همچو بزرگی من بر همه مردم است و او دوست اینکه خالی نکند آدمی خود را

سفراً وحضراً عن سبعة أشياء بعد تقوى الله تعالى والثقة به وهي
التنظيف والتزيين والمكحلة والمشط والسواك والمقص والمدرى وهي
خشبة محددة الرأس أدق من شبر يحك بها العرب والصوفية يدرؤون
بها عن أنفسهم الأذى كالقمل وغيرها ويحكون بها الجسد ويقتلون الذباب
حتى لا يباشرون كل شيء بأيديهم والسابع قارورة الدهن لأنه روي في حديث
عائشة رض أن النبي صلى الله عليه ما كان يفوته ذلك حضراً ولا سفراً فصل فيما
يكره من الخصال يكره الصفير والتصفيق وفرقعة الأصابع في الصلوة ويكره
تخريق الثياب في حق المتواجد عند السماع ولا يعارض في ذلك الواجد ويكره
الأكل على الطريق ومد الرجل بين جلسائه والاتكاء الذي يخرج به عن مستوى
الجلوس لأنه تجبر وتهاون بالجلساء إلا من العذر ويكره إطالة الثياب ويكره مضغ
العلك لأنه دناءة ويكره التشدق بالضحك والقهقهة ورفع الصوت في
غير حاجة وينبغي أن يكون مشيه معتدلاً لا يبادر إلى الحد يتعب الماشي ويتعب
نفسه ولا يخطو بحيث يوثبه العجب ويكره في البكاء التحيب والتعداد
إلا أن يكون من خوف الله تعالى أو التندم على ما فات من أوقاته بسطالة
أو انكسار قلبه عند عدم بلوغه إلى درجة لحظها فيبكي حسرة عليها

وَيُكْرَهُ إِزَالَةُ دَرَنِهِ بِحَضْرَةِ النَّاسِ وَيُكْرَهُ الْكَلَامُ فِي الْمَوَاضِعِ الْمُسْتَقْذَرَةِ

و مکروهست دور کردن چرکتن پیش مردم و مکروهست سخن گفتن در جایهای پر چرکین

كَالْحَمَّامِ وَالْخَلَاءِ وَمَا أَشْبَهَ ذَٰلِكَ وَكَذَٰلِكَ لَا يُسَلِّمُ وَلَا يَرُدُّ عَلَىٰ مُسْلِمٍ وَيُكْرَهُ

چنانکه حمام و آبدستخانه و چیزی که بآن ماند و همچنین سلام نگوید و نیز سلام نکند بر هیچ مسلمانی و مکروهست

كَشْفُ رَأْسِهِ بَيْنَ النَّاسِ وَمَا لَيْسَ بِعَوْرَةٍ مِمَّا جَرَتِ الْعَادَةُ بِسَتْرِهِ وَيَحْرُمُ كَشْفُ

برهنه کردن سر خود میان مردم و برهنه کردن چیزی که نیست عورت از آنچه رفته است رسم بپوشیدن آن و حرامست برهنه کردن

الْعَوْرَةِ وَيُكْرَهُ أَنْ يُقْسِمَ بِأَبِيهِ أَوْ بِغَيْرِ اللهِ تَعَالَىٰ فِي الْجُمْلَةِ فَإِنْ حَلَفَ حَلَفَ بِاللهِ

عورت و مکروهست سوگند کردن به پدر یا بغیر خدا تعالی در کل حال پس اگر سوگند میکند سوگند کند بخدا

وَإِلَّا فَلْيَصْمُتْ كَذَٰلِكَ جَاءَ فِي الْأَثَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصْلٌ فِي الْاِسْتِيذَانِ

واگرنه خاموش باشد همچنین آمده است در حدیث پیغامبر علیه السلام در فرمان خواستن

يَنْبَغِي لَهُ إِذَا قَصَدَ بَابَ إِنْسَانٍ أَنْ يُسَلِّمَ فَيَقُولَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ لِمَا رُوِيَ أَنَّ

میسزاید مومن را وقتی که بخواهد دروازه آدمی را اینکه سلام گوید پس بگوید سلامتی باد بر شما درآیم از جهت آنچه روایت کرده

رَجُلًا مِنْ بَنِي عَامِرٍ اسْتَأْذَنَ عَلَىٰ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي بَيْتٍ فَقَالَ أَلِجُ

مردی از قبیله عامر فرمان خواست از پیغامبر خدا و آن پیغامبر در خانه بود پس گفت اندرآیم

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِخَادِمِهِ اُخْرُجْ إِلَىٰ هٰذَا وَعَلِّمْهُ الْاِسْتِيذَانَ فَقَالَ لَهُ قُلْ

پس فرمود پیغامبر خدا خدمتگار خود را برآ بسوی این مرد و بیاموز او را روش فرمان خواستن پس گفت مراو را بگو

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ فَسَمِعَهُ الرَّجُلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ

سلامتی باد بر شما داخل میشوم پس شنید آنرا آن مرد پس گفت سلامتی باد بر شما درآیم پس فرمان داد او را پس درآمد

وَلَا يُدِيرُ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَابِ وَلَا يَبْعُدُ لِأَنَّهُ يَمْنَعُهُ مِنْ سَمَاعِ الْجَوَابِ كَذَٰلِكَ ثَلَاثًا

و پشت ندهد بسوی در وقت فرمان خواستن و دور نشود زیرا که باز میدارد دوری او را از شنیدن جواب چنانکه گفته شد سه بار

فَإِنْ أُجِيبَ وَإِلَّا انْصَرَفَ إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ عَلَىٰ ظَنِّهِ أَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ نِدَاءَهُ لِمَا بَيْنَهُمَا

پس اگر جواب داده شد بهتر واگرنه برگردد مگر آنکه بسیار باشد بر گمان اینکه نشنیده صاحب خانه فریاد او را از جهت چیزی که

مِنْ بُعْدٍ أَوْ شُغْلٍ كَانَ لَهُ أَنْ يَزِيدَ عَلَى الثَّلَاثِ وَالْأَصْلُ فِي ذَٰلِكَ مَا رَوَىٰ أَبُو سَعِيدٍ

از دوری یا مشغولی بکاری باشد او را اینکه بیفزاید بر سه بار و دلیل درین چیزیست که روایت کرده است ابو سعید

الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ الْاِسْتِيذَانُ ثَلَاثٌ فَإِنْ أُذِنَ

خدری از پیغامبر بدرستی گفت پیغامبر فرمان خواستن سه بارست پس اگر فرمان داده شود

لَكَ فَادْخُلْ وَإِلَّا فَارْجِعْ وَسَوَاءٌ فِي ذَٰلِكَ الْأَجَانِبُ وَالْأَقَارِبُ الْمُحَرَّمَاتُ كَالْأُمِّ

مر ترا پس درآ واگرنه باز گرد و برابر است در فرمان خواستن بیگانگان و خویشان که حرام اند چون مادر

وَمَا شَاكَلَهَا لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا سَأَلَهُ رَجُلٌ هَلْ عَلَيَّ أَنْ أَسْتَأْذِنَ عَلَىٰ

و چیزی که مانند آنست زیرا که پیغامبر علیه السلام هرگاه پرسید او را مردی آیا بر منست اینکه دستوری خواهم بر

أُمِّي قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنِّي مَعَهَا فِي الْبَيْتِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَأْذِنْ عَلَيْهَا قَالَ

إِنِّي خَادِمُهَا قَالَ اسْتَأْذِنْ عَلَيْهَا أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً فَأَمَّا زَوْجَتُهُ وَ

أَمَتُهُ الْجَائِزُ لَهُ وَطْيُهَا فَلَيْسَ عَلَيْهِ الْاِسْتِيذَانُ فِي حَقِّهِمَا لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا فِي ذٰلِكَ

أَنْ تُصَادِفَ مُنْكَشِفَةً مُنْبَسِطَةً وَقَدْ أُبِيحَ لَهُ النَّظَرُ إِلَى أَبْدَانِهِنَّ وَلٰكِنْ

يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يُحَرِّكَ نَعْلَهُ أَوَّلًا إِذَا دَخَلَ الْمَنْزِلَ لِيُعْلَمَ دُخُولُهُ نَصَّ عَلَى ذٰلِكَ

الْإِمَامُ أَحْمَدُ فِي رِوَايَةِ مُهَنَّى وَإِذَا دَخَلَ يُسَلِّمُ عَلَى أَهْلِهِ لِيَكْثُرَ خَيْرُ بَيْتِهِ كَمَا

جَاءَ الْأَثَرُ وَسَنَسْتَوْفِي ذٰلِكَ فِي بَابِ دُخُولِ الْمَنْزِلِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى وَلَا

يَطْرُقُ أَهْلَهُ لَيْلًا لِنَهْيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ لَيْلًا وَقَدْ فَعَلَ ذٰلِكَ

رَجُلَانِ فَوَجَدَا عِنْدَ أَهْلِهِمَا مَا يَكْرَهَانِ فَإِذَا أُذِنَ لَهُ فِي دَارِ غَيْرِهِ فَلْيَجْلِسْ

حَيْثُ يَأْذَنُ لَهُ صَاحِبُ الدَّارِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَإِنْ جَاءَ قَوْمًا وَهُمْ

عَلَى طَعَامِهِمْ نَزَلًا يَأْكُلُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الطَّعَامِ مِمَّنْ جَرَتْ عَادَتُهُ بِالسَّمَاحِ

وَطِيبِ الْقَلْبِ بِذٰلِكَ فَصْلٌ فِيمَا يُسْتَحَبُّ فِعْلُهُ بِيَمِينِهِ وَمَا يُسْتَحَبُّ

فِعْلُهُ بِشِمَالِهِ يُسْتَحَبُّ لَهُ تَنَاوُلُ الْأَشْيَاءِ بِيَمِينِهِ وَالْأَكْلُ وَالشُّرْبُ وَالْمُصَافَحَةُ وَ

الْبُدَاءَةُ بِهَا فِي الْوُضُوءِ وَالْاِنْتِعَالِ وَلُبْسِ الثِّيَابِ وَكَذٰلِكَ يَبْدَأُ بِهَا فِي الدُّخُولِ

إِلَى الْمَوَاضِعِ الْمُبَارَكَةِ كَالْمَسَاجِدِ وَالْمَشَاهِدِ وَالْمَنَازِلِ وَالدُّورِ بِرِجْلِهِ الْيُمْنَى

وأمّا اليمين فلفعل الأشياء المستقذرة وإزالة الدَّنَس كالاستنثار

والاستنجاء وتنقية الأنف وغسل النجاسات كلّها إلّا أن يشقّ عليه

ذلك أو يتعذّر كالشلل والمقطوع يساره فيفعله بيمينه ولا يمشي

في نعل واحد إلّا أن يكون ذلك يسيراً بمقدار ما يصلح الأخرى إذا

انقطع شسعها وإذا أراد أن يناول إنساناً توقيعاً أو كتاباً فليقصد

يمينه وإذا مشى مع من هو أعلى منه في المنزلة والفضل فليمش عن يمينه

يجعله كالإمام في الصلوة وإن كان دونه في المنزلة يجعله عن يمينه و

يمشي عن يساره وقد قيل المستحب المشي على اليمين في الجملة لتخلى اليسار للبزاق

وغيره. **فصل** في آداب الأكل والشرب ويستحب للآكل أن يسمّي الله تعالى

عند أكله ويحمده عند فراغه وكذلك عند الشرب لأنّ ذلك بركة الطعام

وأبعد للشيطان لما روي أنّ أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قالوا يا رسول الله إنّا نأكل

ولا نشبع قال صلى الله عليه وسلم فلعلّكم تفترقون قالوا نعم قال صلى الله عليه وسلم فاجتمعوا على

طعامكم واذكروا اسم الله تعالى يبارك لكم فيه وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما

أنّه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول إذا دخل الرجل بيته فذكر اسم الله عزّ وجلّ عند

دخوله وعند طعامه قال الشيطان لإخوانه لا مبيت لكم ولا عشاء وإذا

دخل فلم يذكر الله عند دخوله قال الشيطان أدركتم المبيت فإذا لم يذكر اسم الله عند طعامه قال أدركتم المبيت والعشاء

می آید مرد بخانه پس یاد نمیکند خدا را وقت در آمدن میگوید شیطان در یافتید شما خوابگاه را پس چون یاد نمیکند خدا را وقت طعام خود میگوید شیطان [illegible]

وعن حذيفة رض أنه قال كنا إذا حضرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاما لم يضع

و روایت است از حذیفه رض پس گفت بودیم وقت که حاضر میشدیم با پیغامبر صلعم طعام را نمی نهاد

أحدنا يده حتى يبدأ رسول الله صلى الله عليه وسلم وإنا حضرنا معه طعاما فجاء أعرابي

یکی از ما دست خود را بر طعام تا آغاز میکرد پیغمبر خدا صلعم و بدرستی ما حاضر شدیم با پیغمبر خدا طعامی را پس آمد یک اعرابی

كأنما يدفع فذهب ليضع يده في الطعام فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده ثم جاءت

چنانکه گویا دور رانده میشد پس رفت تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم دست اعرابی را پس آمد

جارية كأنما تدفع فذهبت لتضع يدها في الطعام فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم

یک دختر چنانکه گویا دور رانده میشد پس رفت تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم

بيدها وقال إن الشيطان يستحل الطعام الذي لم يذكر اسم الله عليه وإنه

دست آن جاریه را و گفت پیغامبر بدرستی شیطان حلال میپندارد طعامی را که یاد کرده نشده است نام خدا برو و بدرستی شیطان

جاء بهذا الأعرابي يستحل به فأخذت بيده وجاء بهذه الجارية يستحل بها فأخذت

آورده است این اعرابی را در حالیکه حلال می‌پندارد طعام بآن اعرابی پس گرفتم دست او و آورده است شیطان این دختر را در حالیکه حلال

بيدها والذي نفسي بيده إن يده في يدي مع أيديهما وإن نسي أن يذكر

دست جاریه را پس سوگند بآنکه جان من در دست قدرت اوست بدرستی دست شیطان در دست منست با دستهای ایشان و اگر فراموش کند

اسم الله تعالى عند أوله فليقل بسم الله أوله وآخره هكذا روي في حديث

نام خدا اول طعام پس باید گوید [illegible] نام خدا در اول و آخر او چنین روایت شده است در حدیث

عائشة رض عن النبي عليه الصلوة والسلام ويستحب أن يبدأ بالملح ويختم به ويتناول

عائشه رض از پیغامبر صلعم و ادب است آغاز کردن طعام به نمک و ختم کردن بآن و [illegible]

اللقمة بيمينه ويصغرها ويجيد مضغها ويطيل بلعها ويأكل مما يليه

لقمه بدست راست و کوچک سازد لقمه را و نیک کند خاییدن لقمه و دراز کند فرو بردن لقمه را و خوردن [illegible]

إذا كان نوعا واحدا وإن كان أنواعا فلا بأس أن يجيل يده في القصعة ولذلك

وقتی که باشد طعام یک رنگ و اگر باشد طعام رنگارنگ پس نیست باک آنکه گرداند دست خود را در کاسه [illegible]

إذا كان ثمارا أو فاكهة فلا يأكل من ذروة الطعام ووسطه بل يأكل من

اگر باشد میوه [illegible] از بلندی طعام و از میانه آن بلکه بخورد از

جوانبه وإذا كان ثريدا أكل بثلاثة أصابع ولعقها ولا ينفخ في الطعام ولا الشراب

کناره‌ها [illegible] و چون باشد ثرید بخورد [illegible] انگشت [illegible] در طعام [illegible] شراب

ولا يتنفس في إنائه وإذا أصابه نفسه نحى القدح عن فيه فإذا تنفس عاد

[illegible]

إليه ويكره الاتكاء في الاكل والشرب ويجوز الاكل والشرب قائما وقيل

يكره والجلوس احب واذا دفع الاناء الى احد من جلسائه بدأ بمن عن يمينه

ولا يجوز الاكل والشرب في اواني الذهب والفضة ولا المضبب اذا كان ذلك

كثيرا فاذا قدم بين يديه في شيء من ذلك طعام دفعه من الاناء الى

الخبز وانما يحرم ذلك المحل ثم اكله ولا انكار على من حضر ويجب كذلك الحكم في البخور في مجامر الذهب والفضة

كذلك الحكم في ماء الورد من المرآش المتخذة من ذلك فيحرم عليه الحضور

في تلك البقعة ويتعين عليه الانكار والقيام من ذلك المجلس ويكون

انكاره برفق بان يقول تمام سروركم ان تحملوا بما اباحته الشريعة و

حللته لكم لا بما حرمته وحظرته ولا خير في لذة تؤول الى معصية

اذكروا رحمكم الله قول النبي صلى الله عليه وسلم من شرب في اناء ذهب او فضة او اناء

فيه شيء من ذلك فانما يجرجر في بطنه نار جهنم واذا حصلت اللقمة في

فيه فلا يخرجها منه الا ان يضطر الى ذلك لشرقة او حرارة يتضرر بها

واذا جلس على طعام حمد وجهه واحتاط في سره لاجل الطعام واذا كان

برأسه انسان قائم اذن له في الجلوس فان ابى عليه او قام مملوكه او غلامه

لقضاء حاجته وسقيه الماء ياخذ من اطايب الطعام لقمة ويلقمه منه

الاناء من فضلة الطعام ولقط الفتات من جوانب الاناء والطبق تنبيه

ان يباسط الاخوان بالحديث الطيب والحكايات التي تليق بالحال اذا كانوا

منقبضين وينبغي ان ياكل مع ابناء الدنيا بالادب ومع الفقراء بالايثار

ومع الاخوان بالانبساط ومع العلماء بالتعلم والاتباع ولهذا اكل مع ضرير

اعلمه بما بين يديه ربما فانه الطايب الطعام لعماه ويستحب الاجابة

الى وليمة العرس ان احب ان ياكل والا دعا وانصرف فلما روى جابر بن

عبد الله رض انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فليجب فان شاء طعم وان شاء

ترك وعن عبد الله بن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فلم يجب فقد عصى

الله تعالى ورسوله ومن دخل على غير دعوة فقد دخل سارقا وخرج مغيرا هذا

الذي ذكرنا اذا كان ذلك خاليا عن المنكر فان حضر منكر كالطبل والمزامر

والعود والناي والشربوق والشبابة والرباب والمغاني والطنابير والجعران

الذي يلعب به الترك لا يجلس هنالك لان جميع ذلك محرم واما الدف يجوز

استعماله في النكاح وسماع القول بالقصب والرقص مكروه كما فسر بعض

المفسرين قوله عز وجل ومن الناس من يشتري لهو الحديث فقال هو الغناء

والشعر وجاء في بعض الاحاديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال الغناء ينبت

النفاق في القلب كما ينبت السيل البقل وسئل الشبلي رحمه الله

نفاق را در دل همچنانکه میرویاند سیل سبزه را و پرسیده شد شبلی را

عن الغناء فقيل أحق هو قال لا قال فماذا بعد الحق إلا الضلال ثم

از سرود پس گفته شد آیا درست است سرود گفت نه گفت پس کدام چیز است پس از راستی غیر گمراهی پس

يكفي في كراهته ما في ذلك من ثوران الطبع وهيجان الشهوة والميل إلى

بس میباشد در مکروه بودن سرود چیزیکه در آنست از شوریدن طبع و برانگیختن آرزو و میل بطرف

النسوان وإبطال النفوس ودعوتها إلى الطرب في السخف والدناءة والاشتغال

زنان و باطل کردن بیهودگیهای نفسها و خواندن آنها بطرف خوشحالی و سبکی و فرومایگی و مشغول کردن

بذكر الله تعالى أطيب وأسلم لمن آمن بالله واليوم الآخر ودعوة الختان ليست

بیاد خدا خوشتر و درست‌تر است برای کسیکه ایمان آورده بخدا و روز قیامت و خواندن برای طعام ختنه

مستحبة ولا على من دعي إليها أن يجيب ويكره التقاط النثار لأنه

نیست و نیست بر کسیکه خوانده شده است برای طعام ختنه قبول کردن و مکروه است چیدن افتاده شده بسبب اینکه

شبيهة النهبة وفيه سخف ودناءة ويكره حضور طعام الولائم

مانند تاراج است و در چیدن سبکی و فرومایگی است و مکروه است حاضر شدن طعام مهمانیهای خوشحالی

ما عدا العرس إذا كان على الصفة التي وصفها رسول الله صلى الله عليه وسلم

غیر از عروسی وقتیکه باشد آن طعام بر صفتی که بیان کرده است پیغمبر خدا و آن این است که

يمنع منه المحتاج ويحضره المستغني عنه ويكره لأهل الفضل والعلم التسرع إلى

باز داشته شود از آن طعام محتاج و حاضر میشود بی‌نیاز و مکروه است مر اهل فضل و دانش را شتافتن بطرف

إجابة الطعام والتسامح بذلك لما فيه من الذلة والدناءة والشره لا سيما

قبول کردن طعام و آسانی کردن با طعام از جهت چیزیکه در آنست از خواری و فرومایگی و حرص بر طعام خصوصاً

إذا كان نهمًا وقيل ما وضع أحد يده في قصعة أحد إلا ذل له ويحرم التطفل على

وقتیکه باشد بسیار طعام خوار و گفته شده ننهاده است کسی دست خود را در کاسه کسی مگر خوار شده و حرام است ناخوانده رفتن بر

طعام الناس وهو دخوله مع المدعو من غير أن يدعى وهو ضرب من لؤم وقاحة

طعام مردم و آن طفیلی بودن داخل شدن است با خوانده شدگان از غیر آنکه خوانده شود و آن طفیلی یک گونه از بی‌شرمی

والعصبية فيه إثمان أحدهما الأكل لما لم يدع إليه والثاني دخوله إلى

و در آن دو گناه است یکی از آن خوردن چیزیکه خوانده نشده است بطرف آن و دیگر در آمدن بطرف

منزل الغير بغير إذنه والنظر إلى أسراره والتضييق على من حضره

منزل دیگری بی‌اجازه او و نگاه کردن بطرف نهانیهای او و تنگ ساختن بر آنکه حاضر شده است او را

ومن الأدب أن لا يكثر النظر إلى وجوه الآكلين لأنه مما يحشمهم ولا يتكلم

و از ادب است اینکه بسیار نکند نگاه بطرف رویهای خورندگان زیرا که آن نگاه از آن چیزیست که شرم میدهد ایشان را

على الطعام بما يستقذره الناس من الكلام ولا بما يضحكهم خوفا

عليهم من الشرق ولا بما يحزنهم لئلا ينغص على الآكلين أكلهم ويستحب

غسل اليد قبل أكل الطعام وبعده وقيل يكره قبل الطعام ويستحب بعده

ويكره أكل البقلة الخبيثة وهي الثومة والبصلة والكراث لكراهة

ريحه وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من أكل من هذه البقلة الخبيثة

فلا يقربن مصلانا ويكره الأكل بحيث يخاف منه التخمة مكروهة

وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطنه

ويكره لغير صاحب الطعام من الضيف أن يلقم من حضر معه على الطبق

إلا بإذن صاحب الطعام لأنه يأكل على ملك صاحبه على وجه الإباحة و

ليس ذلك بتمليك ولهذا اختلف الناس في الوقت الذي يحصل الطعام

ملكا للآكل فقال قوم إذا حصل في فيه واستهلك وقال آخرون لا

يملكه بل يأكل على ملكه ولذا تدم الطعام ولا يحتاج بعد التقديم إلى إذن

إذا كان قد جرت العادة في تلك البلدة الأكل كذلك فيكون العرف

إذنا ويكره إخراج شيء من فيه ورده إلى القصعة ويكره النفل على

الطعام ولا يمسح يده بالخبز ولا يستند له ولا يخلط طعاما بطعام يعني

ولا يستند له

الوان الطبائخ لانه قد يكره ذلك الطباع كثير من الناس وان كان نفسه

تميل اليه فيترك ذلك لاجلهم ولا يجوز له ذم الطعام ولا لصاحبه

استحسانه ومدحه و تقويمه لانه دناءة وقد روي ان النبي صلى الله عليه

ما مدح طعاما ولا ذمه ولا يرفع يده حتى يرفعوا ايديهم الا ان يعلم منهم

الانبساط اليه فلا يتكلف ذلك ويستحب ان يجعل [redacted] طست

واحد لما روي في الخبر لا تبددوا يبدد شملكم وروي ان النبي صلى الله عليه وسلم

نهى ان ترفع الطست حتى تطف يعني تمتلئ ولا يغسل يده بما يطعم من

دقيق الباقلاء والعدس والمرطبات وغير ذلك ويجوز بالنخالة ولا يقرن

بين التمرتين لنهيه [redacted] يكره ذلك ان كان وحده

او كان هو صاحب الطعام ويخير الاطعمة على صاحب الدار بل يقنع

بما قدمه لان في ذلك حمله على الد[illegible] وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم انا واتقياء

امتي براء من التكلف وان استدعى منه صاحب الدار التشهي عليه كان

له ان يذكر شهوته ويكره له رد الهدية وان قلت اذا كانت من

جهة حلال طيبة واجتهد في المكافات او الدعاء له ومن سقط في

طعامه او شرابه شيء فلا يخلو اما ان يكون له نفس سائلة ما عدا

السمك يكون الطعام نجسا ويحرم اكله اذا كان مائعا وان كان

ماهی است پس پلید باشد طعام و حرام میشود خوردن آن اگر باشد آن طعام آبکین و اگر باشد آن طعام

جامدا رفعه وما حوله وان كان مما لا نفس له سائلة فان كان

خشک و آب بردارد آن چیز را با طعام که در گرد اوست و اگر باشد آن چیز از آنچه نیست خون روان مر او را پس اگر باشد

من ذوات السموم لم يأكله ويحرم الطعام لاجل الضرر به لا بعينه

از خداوندان زهر نخورد طعام را و حرام میشود طعام بلی از جهت زیان بسبب و نه از جهت

كالحية والعقرب وان كان ذبابا غمسه في الطعام حتى يغوص

چنانچه مار و کژدم و اگر باشد آن چیز مگس غوطه دهد او را در طعام تا آنکه فرو رود

جناحاه ثم اخرجه وان مات فان الطعام طاهر يأكله لما روي

هر دو بال او پس برآرد آنرا و اگر بمیرد مگس پس بدرستی طعام پاک است بخورد او را از برای چیزیکه روایت

ان النبي صلى الله عليه انه قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم فليغمسه

از پیغامبر بدرستی که او گفت چون افتد مگس در آوند یکی از شما غوطه دهید او را

فيه فان في احد جناحيه داء وفي الاخرى شفاء وانه يلقي بالذي

در طعام پس بدرستی در یک از هر دو بال او زهر است و در دیگرش شفا و بدرستی مگس میاندازد آن را که

فيه الداء ويستحب له مص الشراب ولا يكرعه كرعا ويقطعه ثلث

در آن زهر است و او بهتر است مر او را مکیدن آب و نخورد آب را بیکبار خوردن دواب و بگذارد آب را سه بار

دفعات للنفس ولا يتنفس في الاناء ويسمي على اوله ويحمد الله تعالى

از جهت دم گرفتن و ندمد در آوند و بسم الله بگوید بر اول خوردن و حمد گوید

في آخره والاختصار في هذه الجملة ان نقول هي اثنا عشر خصلة

در آخر آن و کوتاهی همه در آداب طعام این است اینکه بگوییم آن دوازده روش است

اربع منها فريضة واربع سنة واربع ادب اما الفريضة فالعلم

چهار از آنها فرض است و چهار سنت است و چهار ادبست هر آنکه باشد فرض پس دانستن

بما اكله من اين هو والتسمية والرضاء والشكر واما السنة

آنچه خورد از کجاست آن و بسم الله گفتن و خوشنود بودن و شکر گفتن و هر آنکه باشد سنت

فالجلوس على الرجل اليسرى والاكل بثلثة اصابع ولعق الاصابع والاكل

پس نشستن بر پای چپ و خوردن به سه انگشت و لیسیدن انگشتان و خوردن

مما يليه واما الآداب فالمضغ الشديد وتصغير اللقم وقلة النظر الى وجوه القوم

از آنچه پیش اوست و هر آنکه باشد ادب پس خائیدن سخت و خورد کردن لقمه‌ها و کم کردن نگاه بطرف رویهای گروه

وان لا يفرش المائدة بالخبز ويضع فوقه الادم وان لا يأكل متكئا

و اینکه فرش نکند خوان را بنان و بنهد بالای نان خورش‌ها و اینکه نخورد تکیه کننده

مُنبطحاً على بطنه **فصل** وإذا أفطر عند غيره قال أفطر عندكم

و دران حال که بر روی افتاده است بر شکم خود پس چون روزه بگشاید نزد دیگری بگوید روزه بگشایند نزد شما

الصائمون وأكل طعامكم الأبرار وتنزّلت عليكم الرحمة وصلّت

روزه داران و بخورند طعام شما را نیکوکاران و فرود آید بر شما باران رحمت و صلوات گویند

عليكم الملائكة الحمد لله الذي أطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمين

بر شما فرشتگان و سپاس مر خدای را آنکه طعام داد ما را و آب داد ما را و گردانید ما را از مسلمانان

وهدانا من الضلالة وفضّلنا على كثير ممن خلقه تفضيلاً اللهم أشبع جائع

و راه نمود ما را از گمراهی و بزرگی داد ما را بر بسیاری از آفرینش خود بزرگی دادن بار خدایا سیر گردان گرسنگان

أمة محمد صلى الله عليه وسلم واكس عاريها وعاف مريضها ورُدّ غائبها واجمع شمل

امت پیغامبر را و بپوشان برهنگان امت را و تندرستی بیماران امت را و باز آر غایبان امت را و یکی کن پریشانی

أهل الدار وأدر أرزاقهم واجعل دخولنا بركة وخروجنا مغفرة و

صاحب خانه و فرو ریز روزیهای ایشان و بگردان در آمدن ما با برکت و بیرون آمدن ما آمرزش و

آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار برحمتك يا أرحم

بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ به مهربانی خود ای مهربانترین

الراحمين **فصل** في آداب الحمّام وبناء الحمّام وبيعه وشرائه وكرائه مكروه

همه مهربانان در آداب های حمام و ساختن حمام و فروختن او و خریدن او و کرایه دادن او مکروه است

في الجملة لما فيه من مشاهدة عورات الناس وقد روي عن علي ابن أبي طالب

همه از جهت چیزیکه در انست از دیدن عورتهای مردم و بتحقیق روایت است از علی

رض أنه قال بئس البيت الحمام ينزع من أهله الحياء ولا يقرأ فيه القرآن وأما

اینکه گفت بد خانه ایست حمام میکند از اهل خود شرم را و خوانده نمیشود دران قرآن و هرچه

دخوله فالأولى أن لا يدخله إذا وجد من ذلك بدّاً لما ورد عن عبد الله بن

در آمدن حمام پس بهتر انست اینکه نه در آید او را وقتیکه بیابد از ان گریز از جهت چیزیکه وارد است از عبد الله

عمر رض أنه كان يكره الحمام ويعلل بأنه من رقيق العيش وعن الحسن وابن سيرين

اینکه بود او مکروه میداشت حمام را و میگفت باینکه از نازکی عیش است و از حسن و ابن سیرین

أنهما كانا لا يدخلان الحمام وقال عبد الله بن الإمام أحمد رح ما رأيت أبي قط

اینکه ایشان نمی در آمدند حمام را و گفت پسر امام احمد که ندیدم پدر خود را هرگز

دخل الحمام وإن كان به حاجة إلى ذلك ودعت الضرورة

که در آمده در حمام و اگر باشد بکسی حاجت بطرف حمام و دعوت کند ضرورت بطرف او

جاز له دخوله مستتراً بمئزر غاضاً بصره

روا است او را در آمدن حمام در انحال که پوشیده است عورت خود را بلنگی پوشیده است چشم خود را

عن عورات النساء وان امكنه ان يخلي الحمام له فيدخله بالليل

از اندامهای زنان واگر توانست باشد او را که خالی کرده شود حمام مر او را پس در آید در او بشب

او وقتا يقل ذنوبه بالنهار فقد سئل الامام احمد رحمه الله عن ذلك

یا در وقتی که میشود [illegible] بروز و تحقیق پرسیده شد امام احمد رح ازان حمام

فقال رحمه الله تعالى ان كنت تعلم ان كل من في الحمام عليه ازار فادخله والا فلا

پس گفت او اگر بوده تو [illegible] اینکه هر کسی که در حمام است برو لنگی است پس در آ در او واگر نه پس نه

تدخله وقد روت عائشة رضي الله عنها عن النبي صلعم انه قال بئس البيت الحمام

در آ درو و تحقیق روایت کرده است عائشه رض از پیغامبر صلعم اینکه گفت پیغامبر بد خانه ایست حمام

بيت لا يستر وماؤه لا يطهر وقالت عائشة رض ما يسر عائشة انها دخلته

که پوشیده نمیشود و آب او پاک نمیشود و گفت عائشه رض آسان نشد عائشه را اینکه در آمده است حمام را

ولها مثل احد ذهبا وقال صلى الله عليه وسلم في حديث جابر بن عبد الله رض من

و حال آنکه باشد او را مانند کوه احد زر و گفت پیغامبر صلعم در حدیث جابر رض کسی که

كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر واما النساء فانما

بوده است که ایمان می آرد بخدا و بروز قیامت پس در نیاید حمام را مگر بلنگی و هر چون که باشد زنان پس

يجوز لهن دخوله بالشرائط التي ذكرناها في حق الرجال ووجود العذر

روا هست ایشانرا در آمدن حمام بآن شرطهای که یاد کردیم آنها را در حق مردان و با بودن عذر و

الحاجة كالمرض وكالحيض والنفاس لما روى ابن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

حاجت با ایشان چنانچه بیماری و حیض و نفاس از جهت آنکه روایت کرده است ابن عمر رض از پیغامبر صلعم

انه قال ستفتح عليكم ارض العجم وستجدون بيوتا يقال لها الحمام فلا يدخلها

اینکه گفت [illegible] فتح کرده میشود [illegible]

الرجال الا بازار وامنعوا منها النساء الا مريضة او نفساء واذا دخل

مردان مگر بلنگی و باز دارید ازان حمام زنان را مگر بیمار را و خداوند نفاس را و چون در آید

الحمام فلا يسلم ولا يقرأ القرآن لما تقدم من حديث علي رض **فصل**

در حمام پس سلام نگوید و نه خواند قرآن از جهت آنکه گذشت از حدیث علی رض

في النهي عن التعري في الجملة وفي حال الغسل لما روي وقد روي باسناده عن

در باب بازداشتن از برهنه شدن [illegible] غسل کردن [illegible]

بهز بن حكيم عن ابيه عن جده رض قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم عوراتنا

بهز بن حکیم از پدر او از جد او گفت او گفتم ای پیغامبر خدا صلعم [illegible]

ما نأتي منها وما نذر فقال عليه السلام احفظ عورتك الا من زوجتك او ما ملكت

[illegible]

يمينك قال قلت يا رسول الله إذا كان القوم بعضهم في بعض قال صلى الله عليه وسلم
دست راست تو گفت چه او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد گروه پاره اند با هم پاره دیگر چگونه کنیم فرمود پیغامبر
إن استطعت أن لا يرينها أحد فلا يرينها قال قلت يا رسول الله إذا كان أحدنا خاليا
اگر بتوانی که نبیند آن اندام را یکی پس نبیند آن را گفت چه او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد یکی از ما تنها
قال صلى الله عليه وسلم الله أحق أن يستحيى منه من الناس رواه أبو داود بإسناده
گفت پیغامبر خدا سزاوارتر است اینکه شرم داشته شود از وی از مردم و روایت کرده است ابو داود
عن أبي سعيد الخدري رض عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينظر الرجل إلى
گفت پیغامبر نبیند مرد بسوی
عورة الرجل ولا تنظر المرأة إلى عورة المرأة ولا يفضي الرجل إلى الرجل في
اندام مرد و نه بیند زن بسوی اندام زن و نرسد مرد بسوی مرد در
ثوب ولا تفضي المرأة إلى المرأة في ثوب وأما حالة الغسل في موضع خال
یک جامه و نرسد زن بسوی زن در یک جامه و هر چونکه در وقت غسل در جای تنها
لا يراه أحد فيكره أن يغتسل بلا مئزر لما روى أبو داود بإسناد عن عطاء عن يعلى
که نمی بیند او را هیچکس پس مکروه است اینکه غسل کند بی لنگ از جهت چیزی که روایت کرده ابو داود با اسناد خود
بن أمية رض قال يعلى أن رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يغتسل بلا إزار
گفت بدرستی پیغامبر خدا دید مردی را که غسل میکرد بی لنگ
فصعد المنبر فحمد الله تعالى وأثنى عليه وقال إن الله حيي ستير يحب
پس برآمد پیغامبر بر منبر پس سپاس گفت خدا را و ثنا گفت بر وی و گفت پیغامبر بدرستی خدا شرمناک است پوشیده است دوست
الستر والحياء فإذا اغتسل أحدكم فليستتر وأما إن دخل الماء للغسل
پوشیدن را و شرم را پس چون غسل کند یکی از شما بپوشد و هر چونکه باشد اگر در آید در آب برای غسل
أو لغيره فيكره أيضا بلا مئزر لأن للماء سكانا لما روى جابر بن عبد الله رض
یا بجای چیز دیگر پس مکروه است نیز بی لنگ زیرا که بدرستی مر آب را باشندگانند از جهت چیزی که روایت کرده است جابر
عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه نهى أن يدخل الماء بلا مئزر وعن الحسن رض أنه قال إن للماء
از پیغمبر صلعم بدرستی او نهی کرده است اینکه در آید در آب بی لنگ و نقل است از حسن رض بدرستی او گفت بدرستی مر آب را
سكانا وإن أحق من استتر من سكانه نحن **فصل** وقد نص الإمام
باشندگانند و بدرستی سزاوارترین کسی که پوشیده شود از باشندگان آب ما باشیم و بتحقیق نص کرده است
أحمد رحمه الله في ذلك في رواية أخرى وأنه لا يكره ذلك لأنه سئل عن
امام احمد رح در آن در روایت دیگر و اینکه مکروه نیست آن زیرا که پرسیده شد
رجل كان عند نهر ليس يراه أحد قال أرجو ومعنى ذلك أنه لا يكون به
از مردی که بود نزد جوی که نمیدید او را هیچکس گفت امیدوارم و معنی آن اینست که گنهی باشد بآن

بَأْسَ وَالْأَوْلَى وَالْأَصَحُّ مَا تَقَدَّمَ مِنَ النَّهْيِ **فَصْلٌ** فِي لُبْسِ الْخَاتَمِ وَ

باک و بهتر و درست تر چیزیست که گذشت از باز داشتن در بیان پوشیدن انگشتری و

اتِّخَاذِهِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ أَرَادَ رَسُولُ اللّٰهِ

ساختن آن از ابی داود که گفت انس خواست پیغامبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى بَعْضِ الْأَعَاجِمِ فَقِيلَ لَهُ لَا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلَّا بِخَاتَمٍ فَاتَّخَذَ

که نویسد مکتوب بطرف بعضی عجمیان پس گفته شد پیغامبر را ایشان نمی خوانند مکتوب را مگر با مهر پس ساخت

خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَعَنْ أَنَسٍ رض قَالَ كَانَ

انگشتری از نقره و بنوشت درو محمد پیغامبر خدا و روایت است از انس گفت بود

خَاتَمُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ فِضَّةٍ كُلُّهُ فَصُّهُ مِنْهُ وَفِي لَفْظٍ عَنْ أَنَسٍ رض

انگشتری پیغامبر خدا از نقره تمامی نگینه او از نقره بود و در روایت دیگر از انس است

أَنَّهُ قَالَ كَانَ خَاتَمُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَرِقٍ فَصُّهُ حَبَشِيٌّ رَوَى أَبُو دَاوُدَ

بدرستی او گفت بود انگشتری پیغامبر خدا از نقره و نگینه حبشی بود و روایت کرد

بِإِسْنَادِهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ اتَّخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ

گفت ابن عمر گرفت پیغامبر خدا انگشتری از زر

وَجَعَلَ فَصَّهُ مِمَّا يَلِي بَطْنَ كَفِّهِ وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ فَاتَّخَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ

و گردانید نگینه او را از طرف که پیوسته کف دست او و نوشت درو محمد پیغامبر خداست و گرفتند مردم انگشتریها

الذَّهَبِ فَلَمَّا رَآهُمْ اتَّخَذُوهَا رَمَى بِهِ وَقَالَ لَا أَلْبَسُهُ أَبَدًا ثُمَّ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ

زر پس هرگاه که دید پیغامبر ایشان را که گرفتند انگشتریها پس انداخت و گفت نپوشم او را هرگز پس گرفت انگشتری از نقره

وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ ثُمَّ لَبِسَ ذٰلِكَ الْخَاتَمَ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ رض ثُمَّ لَبِسَهُ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ

و نوشت درو محمد پیغامبر خداست پس پوشید انگشتری را بعد پیغامبر ابوبکر پس پوشید بعد ابی بکر

عُمَرُ رض ثُمَّ لَبِسَهُ عُثْمَانُ رض حَتَّى وَقَعَ فِي بِئْرِ أَرِيسَ **فَصْلٌ** وَيُكْرَهُ اتِّخَاذُ

عمر پس پوشید انگشتری را عثمان تا آنکه افتاد آن انگشتری در چاه اریس و مکروه است گرفتن

الْخَاتَمِ مِنَ الْحَدِيدِ وَالشَّبَهِ لِمَا رَوَى أَبُو دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُرَيْدَةَ

انگشتری از آهن و برنج از جهت چیزیکه روایت کرده است ابوداود

عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

گفت پدر بریده بدرستی مردی آمد بطرف پیغامبر

وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ خَاتَمٌ مِنْ شَبَهٍ فَقَالَ لَهُ مَا لِي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ الْأَصْنَامِ

و حال آنکه بر آن مرد انگشتری از برنج بود پس گفت پیغامبر او را چیست مرا که می یابم از تو بوی بت ان

فَطَرَحَهُ ثُمَّ جَاءَ وَعَلَيْهِ خَاتَمٌ مِنْ حَدِيدٍ فَقَالَ مَا لِي أَرَى

پس انداخت انگشتری را پس آمد و بروی بود انگشتری از آهن پس گفت چیست مرا که می بینم

عليك حلية أهل النار فطرحه فقال يا رسول الله من أي شيء أتخذه

قال صلى الله عليه وسلم اتخذه من ورق ولا تتمه مثقالا **فصل**

ويكره التختم في الوسطى والسبابة لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عليا رض عن

ذلك **فصل** والاختيار التختم في اليسرى وفي الخنصر لما روى أبو

داود بإسناده عن ابن عمر رض أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يتختم في يساره و

كان فصه في باطن كفه ويروى ذلك عن أكثر السلف الصالح ولأن خلاف

ذلك عادة وشعار المبتدعة ولأن المستحب أن يكون تناول الأشياء

باليمين ليوضعه في الشمال وفي ذلك صيانة للخاتم وصيانة للمكتوب

عليه من الأسماء والحروف وقد روي عن علي رض أن النبي صلى الله عليه وسلم كان

يتختم في يمينه فعلى هذا اليمين واليسار سواء والاختيار الأول **فصل**

في آداب الخلاء والاستنجاء إذا أراد دخول الخلاء نحى عنه ما كان فيه

ذكر الله عز وجل كالخاتم والتعويذ وغيرهما ويقدم رجله اليسرى

ويؤخر اليمنى ويقول بسم الله أعوذ بالله من الخبث والخبائث ومن الرجس النجس

الشيطان الرجيم لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن هذه الحشوش محتضرة

فاستعيذوا بالله من الشيطان وليقل أحدكم أعوذ بالله من الرجس

النجس الخبيث الشيطان الرجيم ويكون مغطى الرأس مستترا ولا يرفع

ثوبه حتى يدنو من الارض ويكون اعتماده على رجله اليسرى لانه اسهل

لخروج الخارج ولا يتكلم ولا يرد على من يسلم عليه ولا يجيب متكلما و

يحمد الله في قلبه عند العطاس ولا يرفع رأسه الى السماء ولا يضحك مما

يخرج منه لا من غيره ويبعد من الناس ويخفي موضعا مستقلا ان نوى

البول لئلا يترشش عليه ولا يرى عورته احد فان كان الموضع صلبا

او مهب الريح الصق ذكره بالارض وان كان في الصحراء لم يستقبل

القبلة ولم يستدبرها بل يشرق ويغرب كما جاء في الخبر ولا يستقبل

الشمس والقمر ولا يبول في جحر ولا تحت شجرة مثمرة ولا غير مثمرة لانه

قد يستظل بظلها فيتلوث ثيابهم وقد يسقط من ثمرتها فيتنجس

ولا في طريق ولا في مشرعة نهر ولا في فناء حائط لان بذلك يستحق اللعنة

كما ورد في الخبر ولا يذكر الله في موضعه بالقرآن ولا بغيره تنزيها

لاسمه عز وجل ولا يزيد على بسم الله والتعوذ من الشيطان على ما ذكرنا

فاذا فرغ قال الحمد لله الذي اذهب عنا الاذى فانه غفرانك ثم يتحول

عن موضعه الى موضع طاهر ولا يستنجي هناك لئلا يتلوث بدنه

بالنجاسة أو برش الماء على بدنه وثيابه ثم ينظر فإن كان الخارج لم

ينتشر عن المخرج إلا بمقدار ما جرت العادة به كان مخيرا بين الاستنجاء

بالمدر وبين الاستنجاء بالماء فإن اختار الجامد فالاختيار الحجر

وعدده ثلاثة أحجار إن كان لم يستجمر بعض أحد من قبل طاهرة فيأخذ

حجرا منها بيمينه فيبدأ بالقبل بعد أن يمسح أصل ذكره إلى رأسه و

ينتره ثلاثا بيده اليسار متنحنحا ليتحقق استفراغ البول بذلك فهو الاستبراء

ويأخذ ذكره بشماله ويمده على الحجر الذي في يمينه ويمسحه حتى

موضع المسح جافا يفعل كذلك ثلاثا بثلاثة أحجار وإن لم يجد غير

الأحجار فبثلاث خرق أو خزف ومدر أو ثلاث حثيات من تراب أو غير

على الأرض أو الحائط عند عدم هذه الأشياء حتى يرى الجفافة و

النشافة من أثر كل مسحة فإذا فعل ذلك فقد سقط عنه حكم

القبل وينبغي أن يحترز عن مد الذكر في الاستبراء من موضع الحشفة

لأنه قد يبقى البول في قصبة الإحليل ثم يخرج بعد فراغه عن الوضوء

فيبطل الوضوء ولهذا شرع في حقه أن يخطو خطوات قبل الاستبراء

والتنحنح خوفا من بقاء شيء من البول في الإحليل وأما الدبر فيأخذ

الحجر بشماله ويمسحه على المسربة من مقدمها إلى أن يبلغ إلى

سنگ را بدست چپ خود و بمالد او را بر سوراخ از پیش آن تا آنکه برسد بسوی

مؤخرها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثاني ويبدأ به من مؤخرها

پس آن پس بیندازد آن سنگ را پس بگیرد سنگ دوم و آغاز کند بآن از پس سوراخ

فيمسحها إلى أن يبلغ مقدمها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثالث فيديره

پس بمالد او را تا آنکه برسد پیش او را پس بیندازد آنرا پس بگیرد سنگ سیوم را پس بگرداند

حول المسربة فيرمي به وقد حصل بذلك الإجزاء فإن لم ينق بأن

اطراف سوراخ پس بیندازد آنرا و بتحقیق پیدا شد بآن بسند بودن پس اگر پاک نشد بآن بانکه

رأى على الحجر الأخير نداوة زاد إلى خمسة وإن لم ينق بذلك زاد إلى

دید بر سنگ پسینه تری بیفزاید تا پنج سنگ و اگر پاک نشد بآن بیفزاید تا

سبعة أو تسعة ولا يقطعه إلا على وتر وإن نقي بحجر واحد أو باثنين

هفت یا نه و نماند سنگ را مگر بر طاق و اگر پاک شد بیک سنگ یا بدو

زاد إلى ثلاثة لأن الشرع بذلك ورد وقد ذكر للاستنجاء صفة أخرى

بیفزاید تا بسه از جهت آنکه شرع بآن آمده است و بتحقیق یاد کرده شده است برای استعمال سنگ روش دیگر

وهو أن يأخذ الحجر بشماله فيضعه على مقدم صفحته اليمنى ثم يمره

و آن است که بگیرد سنگ را بدست چپ خود پس بنهد بر پیش جانب راست سوراخ پس بگذراند آنرا

إلى مؤخرها ثم يديره على اليسرى فيمر عليها إلى مؤخرها حتى يبلغ

تا پس او پس بگرداند سنگ را بر جانب چپ پس بگذراند آنرا تا پس تا آنکه برسد

الموضع الذي بدأ منه ويأخذ حجرا آخر فيمره من مقدم صفحته

جای را که آغاز کرده است از آنجا سنگ را و بگیرد سنگ دیگر را پس بگذراند از پیش جانب

اليسرى كذلك ثم يأخذ حجرا آخر فيمسح به الوسط والكل جائز فقد

چپ همچنین پس بگیرد سنگ دیگر را پس بمالد بآن سنگ میان سوراخ و همه این روش روا است

جاء في الأثر أن رجلا قال لبعض الصحابة من الأعراب وقد خاصمه

در آمده است در حدیث بدرستی مردی گفت مر بعضی اصحاب را که از صحرانشینان بود و بتحقیق جنگ کرده بود

لا أحسبك تحسن الخراءة فقال بلى وأبيك إني بها لحاذق

نمی پندارم اینکه نیکو میکنی بیرون ریختن را پس گفت صحابی آری سوگند بپدر تست بدرستی من بدرین هر آینه دانا ام

قال فصفها لي قال أبعد الأثر وأعد المدر وأستقبل الشيح

گفت آن مرد بیان کن آنرا برای من گفت صحابی دور میدارم آثار را و آماده میکنم کلوخ را و روی میارم بگیاه شیح

وأستدبر الريح وأقعي إقعاء الظبي وأجفل إجفال النعام أما الشيح

و پشت میکنم باد را و می نشینم نشستن آهو و بلند میکنم سرین را چو بلند ساختن سرین شترمرغ

فهو نبت طيب الريح تكون بالبادية والإقعاء ههنا الاستيفاز على
پس آن گیاهی است خوش بوی باشد در دشت واقعاء اینجا بار کردن است بر

صدور قدميه والإجفال الارتفاع بعجزه عن الأرض فصل و
پیش دو پای خود و اجفال بلند داشتن سرین خود است از زمین فصل و

الاستنجاء بالماء أن تمسك قضيبه بيده اليسرى ويطرح الماء باليمنى
استنجا کردن بآب این است اینکه نگاه دارد آلت خود را بدست چپ و بیندازد آب را بدست راست

فيغسله سبعا بعد الاستبراء والتنحنح وفضل الإزعاج على ما ذكرناه
پس بشوید آنرا هفت بار پس از پاک کردن و سرفیدن و زیادتی انگیز کردن بنابر آنچه یاد کردیم اورا

وقد شبه فقهاء المدينة رض الذكر بالضرع فلا يزال يخرج منه الشيء
و تحقیق مانند کرده اند داناهان مدینه آلت مرد را به پستان و همیشه می برآید ازو چیزی

بعد الشيء ما دام الرجل يمده فإذا وقع الماء الذكر انقطع البول وأما
پس از چیزی تا هنگام که مرد میکشد او را پس هرگاه که بریزد آب برآلت مرد می ماند بول پس هر چیز که [illegible]

الدبر فيباشر المحل بيده اليسرى ويصب الماء باليمنى فيتابع صبه
کون پس استعمال کند آن محل را بدست چپ خود و بریزد آب را بدست راست پس پی در پی بریزد آب را

ويسترخي قليلا ويجيد ذلك الموضع بيده حتى يتيقن نظافته وينقي
و سست کند سفره را اندکی و نیکو کند مالش آنجای را بدست خود تا یقین کند پاکی او را و پاک شود

ولا يلزمه غسل باطن المخرجين لأن ذلك مما يعفى عنه في الشرع ولا عليه
و لازم نیست او را شستن اندرون هر دو اندام از جهت آنکه این از چیزهاست که بخشیده میشود او را در شرع و نیست

الاستنجاء من الريح والفضيلة في الجمع بين الاستجمار بالجامد والماء
استنجا کردن از باد و فضیلت در جمع کردن میان استنجا کردن بکلوخ و آب است

فإن اقتصر على الحجر أجزأه لكن استعمال الماء أولى في الجملة لأنه قيل إذا لم
پس اگر اقتصار کند بر حجر بس کند او را لیکن استعمال کردن آب بهتر است در همه حال زیرا که گفته شده است هرگاه

يستنج بالماء اعتراه الوسواس ولهذا قيل إن قوما من الشعراء لا يستنجون
استنجا نکند بآب پیدا میشود او را وسواس و از جهت این گفته شده است که گروهی از شاعران استنجا نمیکنند

بالماء لأن كلام الخنا والفحش يجيء بذلك فهو سببه نعوذ بالله من كلام
بآب زیرا که سخن فحش ناسزا می آید بآن پس آن استنجا ناکردن سبب فاحش است پناه میجوییم از سخن که

ثمرة العذر والنتن فصل وأما إذا انتشرت النجاسة إلى
بار رسید بود آنرا چرکنی و گندگی فصل و هرگاه پراگنده شود پلیدی

معظم حشفته في القبل والصفحتين في الدبر لم يجزه غير الماء لأنها
[illegible] در اندام پیش و پهلوی دو جانب در اندام پس بس نمیکند او را غیر آب زیرا که [illegible]

خرجت من محل الرخص صارت كالنجاسة التي على بقية البدن
من الفخذ والصدر وغيرهما ولا يزيل الا بالماء **فصل** وصفة
ما يجوز به الاستنجاء ان يكون جامدا طاهرا منقيا قالعا غير مطعوم ولا
محترم له وغير متصل بحيوان ولا يجوز بالروث والرمة لانهما
من طعام الجن ولا بشيء من نحو تلطخ فلا ينبغي كالحممة والزجاجة
والحصاة الملساء **فصل** ويجب ما ذكرنا من الاستنجاء لجميع ما
يخرج من السبيلين سوى الريح وذلك كالغائط والدودة والحصاة
والدم والمذي والشعر واما الذكر فالخارج منه خمسة اشياء احدها
البول والثاني المذي وهو ماء ابيض رقيق يخرج عند اللذة عند
الملاعبة والتذكار وحكمه حكم البول وزيادة غسل الذكر
والانثيين كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث علي رض ذلك ماء الفحل ولكل
فحل ماء فليغسل ذكره وانثييه وليتوضأ وضوءه للصلوة و
الثالث الودي وهو ماء ابيض خاثر يخرج باثر البول فحكمه حكم
البول فقط والرابع المني وهو الماء الابيض الدافق عند اللذة
الكبرى بالجماع او الاحتلام وقد يكون اصفر عند قوة

الرجل وقد يكون أحمر عند كثرة الجماع وقد يكون رقيقا عند ضعف
البنية والقوة ويعلم بالرائحة كرائحة الطلع والعجين وهو طاهر
في أشهر الروايتين وموجبه غسل جميع البدن وماء المرأة رقيق
أصفر والخامس الريح يخرج من القبل نادرا كما يخرج من الدبر

فصل في كيفية الطهارة الكبرى وهو على ضربين كامل ومجزئ

أما الكامل فهو أن يأتي بالنية وهو اعتقاده رفع الحدث الأكبر
أو الجنابة فإن تلفظ به مع اعتقاده بقلبه كان أفضل ويسمي
عند أخذ الماء ويغسل يديه ثلاثا ويغسل ما به من الأذى ثم يتوضأ
وضوءه كاملا ويؤخر غسل قدميه ويحثي على رأسه ثلاث حثيات
من الماء يروي بها أصول شعره ويفيض الماء على سائر جسده ثلاثا
ويدلك بدنه بيديه ويتبع المغابن وغضون البدن ويتحقق
حصول الماء عليها لقوله صلى الله عليه وسلم بلوا الشعر وانقوا البشرة فإن
تحت كل شعرة جنابة ويبدأ بشقه الأيمن وينتقل من موضع
غسله فيغسل قدميه فإن شك في خلال ذلك من نواقض الطهارة
الصغرى جاز له أن يصلي بهذه الطهارة لأنا نحكم له برفع الحدثين

جَمِيعًا وَإِلَّا أَحْدَثَ لِلصَّلٰوةِ وُضُوْءً وَالْأَصْلُ فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ مَا

یکجا واگر سلامت ماند تازه کند برای نماز وضو را اصل در همه آن چیزیست که

رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ

روایت کرد عائشه رض اینکه گفت عائشه بود پیغمبر خدا وقتیکه میخواست

الْغُسْلَ مِنَ الْجَنَابَةِ يَغْسِلُ يَدَيْهِ ثَلٰثًا ثُمَّ يَأْخُذُ بِيَمِيْنِهِ فَيَصُبُّ عَلٰى شِمَالِهِ

غسل کردن از جنابت شست دست خود را سه بار پس میگرفت بدست راست آب پس میریخت بر دست چپ خود

ثُمَّ يَتَمَضْمَضُ وَيَسْتَنْشِقُ ثَلٰثًا وَيَغْسِلُ وَجْهَهٗ ثَلٰثًا وَذِرَاعَيْهِ ثَلٰثًا

پس آب در دهن میکرد و آب در بینی میکرد سه بار و میشست روی خود را سه بار و میشست دو بازوی خود را سه بار

ثُمَّ يَصُبُّ عَلٰى رَأْسِهِ الْمَاءَ ثَلٰثًا ثُمَّ يَغْتَسِلُ فَإِذَا خَرَجَ غَسَلَ قَدَمَيْهِ وَ

پس میریخت بر سر خود آب سه بار پس غسل میکرد پس چون بر می‌آمد می‌شست دو پای خود را و

أَمَّا الْمُجْزِئُ فَهُوَ أَنْ يَغْسِلَ فَرْجَهٗ وَيَنْوِيَ وَيُسَمِّيَ وَيَعُمَّ بَدَنَهٗ بِالْغُسْلِ

هر چه کافی باشد غسل پس آن است که بشوید اندام خود نیت میکند و بسم الله گوید و در گیرد تن خود را در غسل

مَعَ الْمَضْمَضَةِ وَالْاِسْتِنْشَاقِ لِأَنَّهُمَا وَاجِبَانِ فِي الْكُبْرٰى وَفِي الصُّغْرٰى

با آب در دهن کردن و آب در بینی کردن زیرا که درستی آب در دهن و بینی کردن واجب اند در غسل و در وضو

رِوَايَتَانِ أَصَحُّهُمَا وُجُوْبُهُمَا فِيْهَا أَيْضًا وَلَا يَجُوْزُ لَهٗ أَنْ يُصَلِّيَ بِهٰذَا الْغُسْلِ

دو روایت است درست تر آن واجب بودن آن دو چیز است در وضو نیز و روا نیست مراورا نماز گذاردن بآن غسل

إِلَّا أَنْ يَنْوِيَ بِهِ الْغُسْلَ وَالْوُضُوْءَ فَيَتَدَاخَلُ بَقِيَّةُ أَفْعَالِ الْوُضُوْءِ فِي

مگر آنکه نیت کند بآن غسل و وضو هر دو و می‌درآید باقی کارها وضو در

الْغُسْلِ لِلْعُذْرِ بِالنِّيَّةِ وَإِذَا عُدِمَتِ النِّيَّةُ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ الْوُضُوْءُ فَلَا تَصِحُّ

غسل از جهت عذر بکردن نیت و هرگاه گم شد نیت پیدا نشد مراورا وضو پس درست نمیشود

الصَّلٰوةُ فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا صَلٰوةَ لِمَنْ لَا وُضُوْءَ لَهٗ بِخِلَافِ الْأَوَّلِ

نماز و تحقیق گفت پیغامبر نیست نماز مرکسی را که نیست وضو مراورا بخلاف غسل کامل

فَإِنَّهٗ قَدْ أَتٰى فِيهِ بِالْوُضُوْءِ الْكَامِلِ وَالسَّرَفُ فِي اسْتِعْمَالِ الْمَاءِ غَيْرُ مُسْتَحَبٍّ

پس بدرستی تحقیق آورده است در وضو کامل را و افزونی در استعمال کردن آب ادب نیست

وَالْاِقْتِصَادُ هُوَ الْمَحْمُوْدُ الْمَنْدُوْبُ إِلَيْهِ وَقِلَّةُ الْمَاءِ مَعَ إِحْكَامِ الْغُسْلِ وَ

و میانه روی ستوده شده است و پسندیده است بسوی او و کم آب با استواری غسل و

الْوُضُوْءِ أَوْلٰى مِنَ الْإِسْرَافِ فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّأَ بِمُدٍّ وَهُوَ

وضوء بهتر است از افزونی و تحقیق روایت کرده شده است اینکه پیغامبر وضو کرده است بیک مد و آن مد

رِطْلٌ وَثُلُثٌ وَاغْتَسَلَ بِصَاعٍ وَهُوَ أَرْبَعَةُ أَمْدَادٍ فَصْلٌ فِي الْأَذْكَارِ

یک رطل و سیوم حصه رطل است غسل کرد بیک صاع و آن صاع چهار مد است در ذکرها است

المستحب ذكرها عند غسل الأعضاء يقول إذا فرغ من الاستطابة
مستحب است گفتن آن در وقت شستن اندام‌ها بگوید چون فارغ شود از استنجا کردن

اللهم نور قلبي من الشك والنفاق وحصن فرجي من الفواحش و
ای بارخدایا پاک کن دل من از گمان و نفاق و نگاهدار اندام مرا از بدیها و

يقول عند التسمية أعوذ بك من همزات الشياطين وأعوذ بك رب
بگوید وقت بسم الله گفتن پناه میخواهم بتو ای پروردگار از وسوسه‌های شیطانان و پناه میخواهم بتو ای پروردگار

أن يحضرون ويقول عند غسل يديه اللهم إني أسألك اليمن و
از آنکه حاضر شوند شیطانها مرا و بگوید وقت شستن دو دست خود ای بارخدا بدرستی که من میخواهم از تو یمن و

البركة وأعوذ بك من الشؤم والهلكة ويقول عند المضمضة اللهم
برکت را و پناه میخواهم بتو از شآمت و هلاکی و بگوید هنگام آب در دهن کردن ای بارخدایا

أعني على تلاوة القرآن كتابك وكثرة الذكر لك ويقول عند الاستنشاق
یاری ده مرا بر خواندن قرآن که کتاب تست و بسیاری یاد تو و بگوید هنگام آب در بینی کردن

اللهم أوجدني رائحة الجنة وأنت عني راض ويقول عند الاستنثار
ای بارخدایا پیدا کن مرا بوی بهشت و حال آنکه تو از من خوشنودی و بگوید هنگام افشردن بینی

اللهم إني أعوذ بك من روائح النار ومن سوء الدار ويقول عند غسل
ای بارخدایا بدرستی که من پناه میخواهم بتو از بویهای دوزخ و از بد سرای و بگوید وقت شستن

وجهه اللهم بيض وجهي يوم تبيض وجوه أوليائك ولا تسود وجهي
روی خود ای بارخدایا سفید کن روی مرا روزیکه سفید میشود روهای دوستان تو و سیاه مکن روی مرا

يوم تسود وجوه أعدائك وعند غسل ذراعه اليمنى اللهم آتني كتابي
روزیکه سیاه میشوند روهای دشمنان تو و بگوید وقت شستن دست راست ای بارخدایا بده دفتر مرا

بيميني وحاسبني حسابا يسيرا وعند غسل ذراعه اليسرى اللهم إني
بدست راست من و حساب کن مرا حساب آسان و بگوید وقت شستن دست چپ ای بارخدایا بدرستی که من

أعوذ بك أن تؤتيني كتابي بشمالي أو من وراء ظهري ويقول عند
پناه میخواهم بتو از آنکه بدهی مرا دفتر مرا بدست چپ یا پس از پشت من و بگوید وقت

مسح الرأس اللهم غشني برحمتك وأنزل علي من بركاتك وأظلني تحت
مسح کردن سر ای بارخدایا بپوشان مرا برحمت خود و فرود آر بر من از برکتهای خود و سایه کن مرا زیر

ظل عرشك يوم لا ظل إلا ظلك ويقول عند مسح الأذنين اللهم اجعلني
سایه عرش خود روزیکه نیست سایه مگر سایه تو و بگوید وقت مسح کردن دو گوش ای بارخدایا گردان

من الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه اللهم أسمعني منادي
مرا از آنکه بشنوند گفتار را پس پیروی میکنند نیکوترش را ای بارخدایا بشنوان مرا منادی

الجنة مع الأبرار ثم يمسح عنقه فيقول اللهم فك رقبتي من النار

بهشت با نیکوکاران پس مسح کند گردن خود را پس بگوید ای بارخدایا آزاد کن گردن مرا از دوزخ

وأعوذ بك من السلاسل والأغلال ويقول عند غسل قدمه اليمنى اللهم

و پناه میگیرم بتو از زنجیرها و طوقها و دیگر گوید وقت شستن پای راست ای بارخدایا

ثبت قدمي على الصراط مع أقدام المؤمنين ويقول عند غسل قدمه اليسرى

ثابت کن قدم مرا بر صراط با پایهای مؤمنین و گوید وقت شستن پای چپ

اللهم إني أعوذ بك أن تزل قدمي عن الصراط يوم تزل أقدام المنافقين

ای بارخدایا پناه میگیرم بتو از آنکه بلغزانی پای مرا از پل صراط روزی که میلغزد پایهای منافقان

فإذا فرغ من وضوئه رفع رأسه إلى السماء ثم قال أشهد أن لا إله إلا

پس چون فارغ شود از وضوء خود بلند کند سر خود بسوی آسمان پس بگوید گواهی میدهم بآنکه نیست هیچ معبودی

الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله سبحانك و

جز خدای تعالی تنهاست نیست همتا مر او را و گواهی میدهم بآنکه محمد بنده وی است و فرستاده او پاکی است ترا و

بحمدك لا إله إلا أنت عملت سوءا وظلمت نفسي أستغفرك وأتوب إليك

ثنا نیست هیچ خدا مگر تو کار بد کردم و ظلم کردم نفس خود را آمرزش میخواهم از تو و میخواهم از تو

التوبة فاغفر لي وتب علي إنك أنت التواب الرحيم اللهم اجعلني

بازگشت پس بیامرز مرا و رحمت کن بر من بدرستیکه تو بخشنده و مهربانی ای بارخدایا بگردان مرا

من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا و

از بازگشت کنندگان و بگردان مرا از پاکیزگان و بگردان مرا صبر کننده و سپاس کننده و

اجعلني أذكرك وأسبحك بكرة وأصيلا

بگردان مرا یاد کننده ترا بسیار و تسبیح گوینده ترا بگاه و بیگاه

فصل في آداب اللباس

در آداب های پوشاک

وهو على خمسة أضرب محرم على كل مكلف ومحرم على شخص دون شخص

و آن پوشش بر پنج گونه است حرام است بر هر عاقل بالغ و حرام است بر یکی نه بر دیگری

ومكروه ومباح ومتنزه عنه فأما المحرم على كل مكلف فالمغصوب

و مکروه است و مباح است و پاک کرده شده است ازو هرچه باشد حرام بر هر مکلف پس آن گرفته شده بغصب است

وأما المحرم على شخص دون شخص فالحرير مباح للنساء حرام على البالغين

و هرچه باشد حرام بر یکی نه بر دیگری پس ابریشم است مباح است مر زنان را و حرام است بر بالغان

الذكور وهل يباح أن يلبسوه الصبيان الصغار أم لا على روايتين و

مردان آیا مباح است آنکه بپوشانند ابریشم را پسران خورد آیا نه از اینجا دو روایت است

كذلك في إباحة لبسه للبالغين في قتال المشركين وجهادهم روايتان

همچنین روا بودن پوشیدن آن مر مردان را در جنگ کافران دو روایت است

فهذا هو الضرب المباح وأما المكروه فهو إطالة الثوب إلى حد

پس این قسم روا است و هرچه باشد مکروه پس آن دراز کردن جامه است تا حدی که

يخرج إلى الخيلاء والكبر وكذلك ما فيه الحرير والقطن لا يعلم هل هما

کشاند بطرف خرامیدن و بزرگی و همچنین است آنچه در وی ابریشم و ریسمان است دانسته نمیشود آیا هر دو

نصفان أو أحدهما أكثر وأما المتنزه منه فهو كل لبسة يكون بها

برابرند یا یکی از آنها بیشتر است و هرچه باشد پاکیزه شده است از وی پس آن هر پوشیدنی است که بسبب او گردد کسی

مشتهرا بين الناس كالخروج عن عادة أهل بلده وعشيرته فينبغي

شهرت یافته میان مردم چنانچه برآمدن از روش مردم شهر و گروه خود پس میسزد

أن يلبس ما يلبسون ولا يباينهم فيها حتى لا يشار إليه بالأصابع و

این که بپوشد چیزی که میپوشند مردم شهر و جدا نکند ایشان را در پوشش تا اشارت کرده نشود بطرف او بانگشتها و

يغتاب فيكون ذلك سببا إلى حملهم على غيبة فيشاركهم في إثم

غیبت کرده نشود پس میباشد آن پوشش سبب بطرف بار کردن ایشان را بر بدسگالی او پس شریک میشود ایشان را در گناه

الغيبة له **فصل** ولنا قسمان آخران أحدهما واجب والآخر مندوب

بدسگالی مر او را و مارا دو قسم دیگر است از پوشش یکی از آنها واجب است و دیگری ادب است

فأما الواجب فعلى ضربين أحدهما يرجع إلى حق الله تعالى والثاني إلى حق

پس هرچه باشد واجب پس بر دو گونه است یکی از آنکه میگردد بطرف حق خدا و دویمی بطرف حق

الإنسان خاصة وأما الذي لحق الله تعالى فهو ستر العورة عن أعين

آدمی در آن حال که خاص است و اما آنکه برای حق خدا است آن پوشیدن اندام است از چشم

الناس على ما بيناه في فصل التعري وأما الذي لحق الإنسان فهو الذي

مردم بر روشی که بیان کردیم در فصل برهنگی و اما آنکه برای حق آدمی است پس آن است که

يتوقى به من الحر والبرد وأنواع المضار فيجب عليه ذلك ولا يجوز تركه

نگاه داشته شود باو از گرما و سرما و از انواع رنجهای پس واجب میشود بر وی آن پوشش و روا نیست گذاشتن و

لأن فيه عونا على إتلاف نفسه وذلك حرام وأما المندوب فكذلك

زیرا که در وی یاری داده است بر تلف کردن نفس خود و آن حرام است و اما آن پوشش که ادب است پس همچنین

ينقسم على قسمين أحدهما في حق الله تعالى وهو الرداء إذا كان في جماعة

بر دو گونه است یکی از آنها در حق خدا است و آن چادر است چون باشد در گروه

وجمع الناس فلا يعري منكبيه من شيء من الثياب الجميلة كالأعياد

و هنگامه مردم پس برهنه نکند دو دوش خود را از جامهای نیک چنانچه روزهای عید

والجمع وغير ذلك والقسم الثاني في حق المخلوقين وهو ما يتجملون به

و جمعه و غیر آن و قسم دویم در حق آفریده شده است و آن چیزی است که زیبا میکنند

بينهم من أنواع الثياب المباح ولا يزدري لصاحبه ولا ينقص
مروّته بينهم ويكره الاقتعاط وهو التعميم بغير الحنك وتحت الحلق
وهو إذا كان بالحنك ويكره كلما خالف زي العرب وشابه زي
الأعاجم وتطويل الذيل مكروه لأنه ورد في الأثر عن النبي صلى الله عليه وسلم
إزرة المسلم إلى نصف الساق ولا حرج ولا جناح فيما بين الكعبين وما
كان أسفل من الكعبين فهو في النار من جر إزاره بطرا لم ينظر الله تعالى
إليه وذكر أبو داود بإسناده عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
واشتمال الصماء مكروه في الصلوة وهو أن يلتحف بثوبه ويجعل طرفيه
على جانب فلا يكون ليده موضع تخرج منه ولذلك سمي الصماء وكذلك
يكره السدل وهو أن تترك وسط ردائه على رأسه وباقيه مشدلا على
ظهره وهي لبسة اليهود وكذلك يكره الاحتباء وهو أن يجلس ويضم
ركبتيه إلى نحو صدره ويدير ثوبه من وراء ظهره إلى أن يبلغ ركبتيه
فيشده حتى يكون كالمعتمد عليه والمستند إليه إذا لم يكن على أوراكه
لأنه يؤدي إلى انكشاف عورته ولا بأس بذلك إذا كان تحته ثوب
كذلك يكره التلثم وتغطية الأنف في الصلوة ويكره التشبه

بزي النساء للرجال وكذلك للنساء التشبه بزي الرجال لان النبي

صلى الله عليه وسلم لعن فاعله وتوعد عليه ويكره الاقعاء في الصلوة وهو ان

يمد ظهر قدميه ويجلس على عقبيه او يجلس على اليتيه وينصب

قدميه قال النبي صلى الله عليه وسلم هو اقعاء كاقعاء الكلب منهي عنه ويكره

لبس ما شف منه الابدان من الثياب وان شفت منه العورة كان

فاسقا كما لو كشفها اذا تعمد لبسه ولا تصح صلوته فيها وقد مدح الشرع

السراويل بقوله صلى الله عليه وسلم السراويل نصف الكسوة وهي في حق الرجال

الذ ويكره توسعة بوائكه وتضييقها اولى واحب لانه استر للعورة

وقد روي انه صلى الله عليه وسلم قال اللهم اغفر للمتسرولات قال ذلك في حق

امرأة مر بها على بالكية فسقطت فادار وجهه عنها فقيل انها متسرولة

وفي بعض الاحاديث عنه صلى الله عليه وسلم انه كره السراويل المخرفجة وهي

الواسعة الطويلة التي تقع على ظهر القدمين واصله السعة يقال

عيش مخرفج اذا كان واسعا وافضل اللباس ما كان ساترا وافضل الوان

الثياب ما كان ابيض لقوله صلى الله عليه وسلم خير ثيابكم البياض وفي لفظ

اخر عليكم بالبياض ليلبسها احياؤكم وكفنوا بها موتاكم وعن ابن

ابن عباس رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا من ثيابكم
البياض فانها من خير ثيابكم وكفنوا فيها موتاكم وان خير
اكحالكم الاثمد يجلو البصر وينبت الشعر فصل في آداب النوم
يستحب لمن اراد ان ينام ان يوكي سقاءه ويطفي سراجه ويغلق
بابه ويغسل فاه ان كان قد اكل ماله رائحة لئلا يقصده الدبيب
ويسمي باسم الله عز وجل ثم يقول ما روى ابو داود باسناده عن سعيد
بن عبيدة قال حدثني البراء بن عازب رضي الله تعالى عنهما قال
قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتيت مضجعك فتوضأ وضوءك
للصلوة ثم اضطجع على شقك الايمن وقل اللهم اني اسلمت وجهي
اليك وفوضت امري اليك والجأت ظهري اليك رغبة ورهبة
اليك لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك آمنت بكتابك الذي انزلت
ونبيك الذي ارسلت فان مت مت على الفطرة واجعلهن آخر ما
تقول قال البراء فقلت استذكرهن فقلت برسولك الذي ارسلت
قال لا ونبيك الذي ارسلت ويكون نومه على ما ذكرنا في الخبر على جنبه
الايمن مستقبل القبلة كما يكون في اللحد وان نام على ظهره فيكره

ملكوت السموات والارض فلا بأس ويكره نومه على وجهه واذا راى في

عالم آسمانها و زمین ها پس نیست باک و مکروه است خواب کردن بر روی خود و چون ببیند

منامه ما يزعجه استعاذ بالله تعالى من شره وتفل عن يساره ثلثا

در خواب خود چیزی که بی آرام کند او را پناه جوید بخدا از بدی آن و تف کند از جانب چپ خود سه بار

وقال اللهم ارزقني خير رؤياي واكفني شرها ويقرأ اية الكرسي و

و بگوید ای بار خدایا روزی کن مرا بهترین خواب های من و بسنده شو مرا از بدیهای او و بخواند آیت الکرسی

قل هو الله احد ومعوذتين الا ان يكون جنبا ولا يفسر منامه الا على

و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس مگر آنکه باشد جنب و بیان نکند خواب خود را مگر بر کسیکه

من يحسن من عالم او حكيم ويكون محبا ولا يفسر ما راه من الاحلام

نیک میداند از دانا یا حاکم و میباشد اگر دوست و بیان نکند چیزی که دیده است در خواب خیالها

لان الشيطان يتمثل له وقد روي عن ابي قتادة رض انه قال سمعت

زیرا که بدرستی شیطان صورت می بندد برای او و بتحقیق روایت است از ابی قتاده آنکه گفت شنیدم

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الرؤيا من الله والحلم من الشيطان فاذا راى

پیغامبر خدا را که میگفت خواب از خداست و خیال های خواب از شیطان است پس وقتیکه ببیند

احدكم شيئا يكرهه فلينفث عن يساره ثلث مرات ثم ليتعوذ من شرها

یکی از شما چیزی را که ناخوش میدارد او را پس باید که بدمد از جانب چپ خود سه بار پس پناه جوید از بدی آن

فانها لا تضره وعن ابي هريرة رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا انصرف

پس بدرستی که آن خواب زیان نکند او را و در روایت است از ابو هریره گفت بدرستی پیغامبر خدا صلعم بود وقتی که برمیگشت

من صلوة الغداة يقول هل راى احد منكم الليلة رؤيا ويقول انه

از نماز بامداد میگفت آیا دید یکی از شما امشب خوابی را و میگفت پیغامبر بدرستی

ليس يبقى بعدي من النبوة الا الرؤيا الصالحة وفي حديث عبادة

نمانده بعد من از پیغامبری دیگر مگر خواب نیک و در حدیث عباده است

ابن الصامت رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال رؤيا المؤمن جزء من ستة

پسر صامت از پیغامبر صلعم بدرستی گفت پیغامبر خواب مومن یک حصه است از چهل و شش

واربعين جزءا من النبوة واذا اراد الخروج من منزله ذكر الكلمات

حصه از پیغامبری و وقتیکه بخواهد بیرون آمدن از جای خود یاد کند کلمه ها را

التي وردت في حديث الشعبي عن ام سلمة رض انها قالت ما خرج

که وارد شده است در حدیث شعبی از ام سلمه رضی الله عنها بدرستی گفت ام سلمه بیرون آمد

رسول الله صلى الله عليه وسلم من بيتي قط الا رفع طرفه الى السماء فقال اللهم

پیغامبر خدا صلعم از خانه من هرگز مگر برداشت گوشه چشم خود بسوی آسمان پس گفت ای بار خدایا

إني أعوذ بك أن أضِلّ أو أُضَلّ أو أزِلّ أو أُزَلّ أو أظلِم أو أُظلَم أو

[illegible]

أجهَل أو يُجهَل عليّ ويقرأ قل هو الله أحد مع المعوذتين إذا أصبح

[illegible]

وإذا أمسى ويدعو مع ذلك بدعاء رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم بك نصبح

[illegible]

وبك نمسي وبك نحيى وبك نموت ويزيد في الصباح وإليك النشور

وبتو شب میکنیم وبتو زنده میشویم وبتو می‌میریم وبیافزاید در روز بسوی تست زنده شدن

وفي المساء وإليك المصير ويقول مع ذلك اللهم اجعلني من أعظم

وبیافزاید در شب بسوی تست بازگشت وبگوید با آن ای بارخدایا بگردان مرا از بزرگترین

عبادك عندك نصيبا في كل خير تقسمه في هذا اليوم وفيما بعده

بندهای تو نزد تو بهره‌ای بهتر در هر نیکی که بخش میکنی تو درین روز ودر پس آن روز

من نور تهدي به أو رحمة تنشرها أو رزق تبسطه أو ضر تكشفه

[illegible]

أو ذنب تغفره أو شدة تدفعها أو فتنة تصرفها أو معافاة تمن

[illegible]

بها برحمتك إنك على كل شيء قدير وإذا أراد دخول المسجد فليقدم

[illegible]

رجله اليمنى ويؤخر رجله اليسرى ويقول بسم الله السلام على رسول

[illegible]

الله صلى الله عليه وسلم اللهم صل على محمد وعلى آل محمد واغفر لي ذنوبي وافتح

[illegible]

لي أبواب رحمتك وليسلم على من كان في المسجد فإن لم يكن فيه أحد

[illegible]

قال السلام علينا من ربنا عز وجل وإذا دخله لا يجلس حتى يأتي

[illegible]

بركعتين ثم إن شاء تنفل وإلا جلس مشتغلا بذكر الله عز وجل

[illegible]

أو صامتا لا يذكر شيئا من أمور الدنيا ولا يكثر كلامه إلا ما لابد

[illegible]

مِنْهُ فَإِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ صَلَّى السُّنَّةَ وَالْفَرْضَ مَعَ

از آن پس اگر باشد که بتحقیق بر آمده است وقت نماز بگذارد نماز سنت و فرض با

الْجَمَاعَةِ فَإِذَا فَرَغَ وَأَرَادَ الْخُرُوجَ فَلْيُقَدِّمْ رِجْلَهُ الْيُسْرٰى وَيُؤَخِّرِ الْيُمْنٰى

جماعت پس هرگاه که فارغ میشود و میخواهد بر آمدن پس پیش کند پای چپ و پس دارد پای راست

وَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ

و بگوید بر آمدن بنام خدای و سلام بر پیغامبر خداست ای بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل

مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ فَضْلِكَ وَيُسْتَحَبُّ لَهٗ فِيْ دُبُرِ

محمد و بیامرز مرا گناهان من و بگشای مرا درهای بخشش خود و دوست مر او را در پس

كُلِّ صَلٰوةٍ اَنْ يُسَبِّحَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ وَيَحْمَدَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ وَيُكَبِّرَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ

هر نماز اینکه تسبیح گوید سی و سه بار و تحمید گوید سی و سه بار و تکبیر گوید سی و سه بار

وَيَخْتِمَ الْمِائَةَ بِلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى

و بانجام رساند صد را بکلمه نیست هیچ معبودی بحق مگر خدا تنهاست نیست همتا مر او را مر او راست ملک و مر او راست ثنا و آن خدا بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَيُسْتَحَبُّ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطُّهُوْرِ فَإِنَّهٗ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

همه چیز تواناست و دوست مر او را همیشه بودن بر پاکی پس بدرستی روایت کرده شده است از پیغامبر

فِيْ حَدِيْثِ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّهٗ قَالَ دُمْ عَلَى الطُّهُوْرِ فِيْ عُمْرِكَ وَصَلِّ بِاللَّيْلِ

در حدیث انس بن مالک رض بدرستی فرمود پیغامبر همیشه باش بر پاکی در زندگی خود و بگذار نماز در شب

وَالنَّهَارِ مَا اسْتَطَعْتَ تُحِبُّكَ الْحَفَظَةُ وَصَلِّ صَلٰوةَ الضُّحٰى فَإِنَّهَا صَلٰوةُ

و روز مقدار که طاقت داری دوست دارند ترا نگهبانان که فرشته‌ها اند و بگذار نماز چاشت پس بدرستی آن نماز

الْاَوَّابِيْنَ وَسَلِّمْ عَلٰى اَهْلِ بَيْتِكَ اِذَا دَخَلْتَ بَيْتَكَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ وَوَقِّرْ

بازگشتگانست و سلام بگو بر اهل خانه خود وقتی که می در آئی در خانه خود بسیار میشود نیکی خانه تو و بزرگ دار

كَبِيْرَ الْمُسْلِمِيْنَ وَارْحَمْ صَغِيْرَهُمْ تُرَافِقْنِيْ فِي الْجَنَّةِ فَقَدْ جَمَعَ هٰذَا الْحَدِيْثُ

کلانان مسلمانان را و مهربانی کن خردان آنها را یار میشوی در بهشت پس بتحقیق جمع کرد این حدیث

اٰدَابًا جَمَّةً **فَصْلٌ** فِيْ دُخُوْلِ الْمَنْزِلِ وَالْكَسْبِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْوَحْدَةِ

ادبهای بسیار در بیان در آمدن در منزل و کسب کردن از حلال و در تنهائی

فَإِذَا اَرَادَ دُخُوْلَ مَنْزِلِهٖ فَلَا يَدْخُلُ حَتّٰى يَتَنَحْنَحَ وَيَقُوْلَ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا

و چون بخواهد در آمدن در منزل خود پس نه درآید تا که سرفه کند و بگوید سلام بر ماست

مِنْ رَّبِّنَا فَقَدْ جَاءَ فِيْ بَعْضِ الْاَخْبَارِ اَنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهٖ وَكَّلَ

از پروردگار ما پس بتحقیق آمده است در بعضی خبرها بدرستی که مومن چون بیرون می آید از منزل خود وکیل میکند

اللّٰهُ تَعَالٰى بِبَابِهٖ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِ مَالَهٗ وَاَهْلَهٗ وَيُوَكِّلُ اِبْلِيْسُ شَيْطَانَيْنِ

خدای تعالی بر در او دو فرشته که نگاه میدارند مال او را و اهل او را و میگمارد شیطان دو شیطان

شيطانا مردة فاذا دنى المؤمن من بابه قال الملكان اللهم وفقه
شیطان سرکش را چون نزدیک میشود مومن از در خود میگویند فرشتگان ای بار خدایا توفیق بده او را
ان كان انقلب بكسب طيب فاذا تنحنح دنى الملكان وتباعدت
اگر بوده است برگشته بکسب پاک پس چون سرفه کند نزدیک میشوند فرشتگان و دور میشوند
الشياطين واذا قال السلام علينا من ربنا توارت الشياطين و
دیوان و چون گفت سلام باد برما از طرف پروردگار ما پوشیده میشوند شیطانها
قام الملكان احدهما باليمين والاخر عن الشمال فاذا فتح الباب
و استاده میشوند فرشتگان یکی از ایشان از جانب راست و دیگری از چپ و چون میگشاید در را
فقال بسم الله ذهبت الشياطين ودخل معه الملكان وحسنا
پس میگوید بسم الله میروند دیوان و می درایند با او فرشتگان و نیک میدانند
كل شيء في منزله واطابا له معيشة يومه وليلته فاذا جلس
هر چیز که در منزل اوست و خوش میکنند او را زندگانی روز او و شب او پس چون می نشیند
المؤمن قام الملكان على راسه فان اكل اكل طيبا وان شرب شرب
مومن استاده میشوند فرشتگان بر سر او پس اگر بخورد میخورد پاک و اگر بنوشد مینوشد
طيبا ما دام في منزله يومه وليلته وكان طيب النفس فان لم يفعل من
پاک تا آنگاه که در منزل خود است روز و شب و میباشد پاکیزه جان پس اگر نکند مومن
ذلك شيئا ذهب عنه الملكان ودخل معه الشياطين واستقبحوا
چیزی ازینها میروند از وی فرشتگان و می درایند با او دیوان و بد میکنند
كل ما في منزله في عينه واسمعته من اهله ما يسوءه حتى يكون
هر چیز که در منزل اوست در چشم او و می شنوانند از اهل او چیزی که بد میدارد او را تا آنکه باشد
بينه وبين اهله ما يفسد عليه دينه وان كان اعزب القوا عليه
میان او و میان اهل او چیزی که برهم میکند دین او را و اگر باشد بی زن و بی فرزند می اندازند بر او
النعاس والكسل وان نام نام خيفة وان جلس جلس في تمني ما لا
سستی و کاهلی و اگر بخوابد بخوابد بترس و اگر نشیند می نشیند در آرزوی چیزی که
ينفعه بخبث النفس ويفسدون عليه طعامه وشرابه ونومه و
سود نمیکند او را در آنحال که خبیث نفس او و برهم میکنند بر او طعام او و شراب او و خواب او و
اما الكسب فقد روى ابو هريرة رضي الله تعالى عنه عن رسول الله
هر چه که باشد کسب پس تحقیق روایت کرده است ابو هریره رض از پیغامبر خدا
صلى الله عليه وسلم انه قال من طلب الدنيا حلالا استعفافا عن المسألة و
بدرستی فرموده پیغامبر هر که میخواهد از دنیا حلال را از جهت پارسائی از سوال و

سعياً على أهله وتعطفاً على جاره بعثه الله تعالى يوم القيمة و
سعی بر اہل خود ومہربانی کردن برہمسایہ خود ومی انگیزد اورا خدا تعالی در روز قیامت

وجهه كالقمر ليلة البدر ومن طلب الدنيا حلالاً مكاثراً مفاخراً
حالانکہ روی او ہمچون ماہ شب چہاردہم است وہرکہ بجوید از دنیا حلال را در حالیکہ بسیار کنندہ است و

مرائياً لقي الله عز وجل يوم القيمة وهو عليه غضبان وعن ثابت
ونمایندہ است می بیند خدای را روز قیامت وحالانکہ خدا بر وی خشمناک است وروایت است از ثابت

البناني رضي الله تعالى عنه أنه قال بلغني أن العافية في عشرة أشياء
بنانی گفت رسید مرا بدرستی تندرستی در دہ چیز است

تسعة منها في طلب المعيشة وواحدة في العبادة وروى جابر بن
نہ ازان در جستن سبب زندگانی ویکے در بندگی است وروایت کردہ است جابر

عبد الله رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه لا يفتح الرجل على نفسه من المسائل
از پیغامبر خدا بدرستی فرمود پیغامبر نمی گشاید بر خود دری از سوال

إلا فتح الله عليه باباً من الفقر ومن يستعفف يعفه الله ومن يستغن
مگر کہ گشاید خدا بر او دری از درویشی وہرکہ پارسائی میطلبد پارسا میسازد خدا او را وہرکہ بی نیازی جوید

يغنه الله لأن يأخذ أحدكم حبلاً ثم يعمد إلى هذا الوادي فيحتطب منه
بی نیاز کند او را خدا ہر اینہ اینکہ بگیرد یکی از شما ریسمان را پس قصد کند بطرف این بیابان پس جمع کند ہیزم را ازان

ثم يأتي سوقكم فيبيعه بمد تمر خير له من أن يسأل الناس أعطوه
پس بیاید بازار شما را پس بفروشد آنرا بیک پیمانہ خرما بہتر است مر او را از آنکہ سوال کند مردم را بدہند او را

أو منعوه وروي ما من رجل يفتح على نفسه باباً من المسئلة إلا فتح الله
یا باز دارند او را وروایت کردہ شدہ است ہیچ مردی نیست کہ بگشاید بر خود دری از سوال مگر گشادہ است خدای بر

عليه سبعين باباً من الفقر وروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إن
ہفتاد در از درویشی وروایت کردہ شدہ است از پیغامبر خدا بدرستی فرمود بدرستی

الله يحب كل مؤمن محترف أبا العيال ولا يحب الفارغ الصحيح لا في
خدا دوست میدارد ہر مومن کار گزار را کہ خداوند عیال است ودوست نمیدارد تندرست را کہ نہ در

عمل الدنيا ولا في عمل الآخرة وروي أن داود صلى الله عليه وسلم خليفة الله عز وجل
کار دنیاست ونہ در کار آخرت وروایت کردہ شدہ است بدرستی داؤد خلیفہ خدا

سأل الله تعالى أن يجعل كسبه بيده فألان في يده الحديد فصار في
پرسید خدا را اینکہ بگرداند کسب او را بدست او پس نرم کرد در دست او آہن را پس گشت آہن در

يده كالشمع والعجين يتخذ منه الدروع فيبيعها فيعيش هو وعياله
دست او ہمچو موم یا خمیر میساخت از او زرہ ہا را پس میفروخت آنرا پس زندگانی میکرد او وعیال او

ثمنها وقال ابنه سليمان عليهما السلام رب قد اعطيتني من الملك
به جای او وگفت پسر داود سليمان پروردگارا تحقيق دادی مرا از ملک

ما لم تعط احدا قبلي وسألتك ان لا تعطيه احدا بعدي فاعطيتنيه
آنچه ندادهٔ هيچ يکی را پيش از من وخواستم از تو اين که ندهی آن ملک کسی را پس از من پس دادی تو مرا

فان قصرت في شكرك فدلني على عبد هو اشكر مني فاوحى الله تعالى
پس اگر تقصير کردم در شکر تو پس رهنمونی کن مرا بر بنده که او شکر کننده تر است از من پس وحی کرد خدای تعالی

اليه يا سليمان ان عبدا يكتسب بيده ليسد جوعه ويستر عورته و
بطرف او ای سليمان بدرستی بنده که کسب ميکند بدست خود تا بندد گرسنگی خود را وبپوشد اندام خود را و

يعبدني هو اشكر لي منك فقال اللهم اجعل كسبي بيدي فاتاه جبرئيل
عبادت ميکند مرا آن بنده شاکرتر است مرا از تو پس گفت سليمان الهی بگردان کسب من بدست من پس آمد سليمان را جبرائيل

عليه السلام فعلمه عمل الخوص يتخذ منه القفاف فاول من عمل الخوص
پس دانا کرد او را ببرگ خرما که ساز ميکرد از آن زنبيلها پس اول کسی که زنبيل بافی کرد

سليمان عليه السلام وقيل عن بعض الحكماء انه قال لا يقوم الدين والدنيا
سليمان است ونقل شده است از بعضی حکما بدرستی گفت برپا نميشود دين ودنيا

الا باربعة العلماء والامراء والغزاة واهل الكسب فالامراء هم الرعاة
مگر بچهار کس عالمان واميران وغازيان وکاسبان پس اميران ايشان راعيان باشند

يرعون الخلق والعلماء هم ورثة الانبياء يدلون الخلق على الآخرة والناس
ميچرانند خلق را وعالمان ايشان وارثان پيغامبرانند وايشان رهنمونی ميکنند خلق را بآخرت ومردم

يقتدون بهم والغزاة هم جند الله تعالى في الارض يقلع بهم الكفار واما
پيروی ميکنند بايشان وغازيان ايشان لشکر خدا اند در زمين پراکنده ميشوند بايشان کافران واما

اهل الكسب فهم امناء الله تعالى بهم مصالح الخلق وعمارة الارض و
کاسبان پس ايشان امينان خدا اند بايشان مصلحتهای خلقت وآبادانی زمين و

الرعاة اذا صاروا ذئابا فمن يحفظ الغنم والعلماء اذا تركوا العلم و
راعيان وقتيکه ميگردند گرگان پس کيست که نگاهدارد گوسپندان را وعالمان وقتی که بگذارند علم را و

اشتغلوا بالدنيا فبمن يقتدي الخلق والغزاة اذا ركبوا للفخر والخيلاء
مشغول شوند بدنيا پس بکه پيروی کنند خلق وغازيان وقتی که سوار شوند برای فخر وتکبر

وخرجوا للطمع فمتى يظفرون على العدو واهل الكسب اذا خانوا الناس
وبرآيند برای طمع پس کی ظفر يابند بر دشمن وکاسبان وقتی که خيانت کنند مردم را

فكيف يأمنهم الناس فلذا لم يكن في التاجر ثلث خصال لم ينتفع في الدنيا
پس چگونه ايمن باشند ايشان را مردم پس وقتی که نباشد در سوداگر سه خصلت آن نفع نميگيرد در دنيا

وَالْآخِرَةِ أَوَّلُهَا لِسَانٌ نَقِيٌّ عَنْ ثَلٰثٍ الْكَذِبِ وَاللَّغْوِ وَالْحَلْفِ وَالثَّانِيَةُ
و آخرت اول آنها زبان پاکیزه است از سه چیز دروغ و بیهوده و سوگند و دوم
قَلْبٌ صَافٍ مِنَ الْغِشِّ وَالْحَسَدِ بِجَارِهِ وَقَرِيْنِهِ وَالثَّالِثَةُ نَفْسٌ مُحَافِظَةٌ
دل صاف است از چرکنت و حسد به همسایه خود و عزیز خود و سیوم که نفس نگاه دارنده است
لِثَلٰثِ خِصَالٍ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَاتِ وَطَلَبِ الْعِلْمِ فِيْ بَعْضِ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ
برسه خصلت جمعه و جماعت ها و طلب کردن علم در بعضی ساعت های شب و
النَّهَارِ وَإِيْثَارِ مَرْضَاةِ اللّٰهِ عَلٰى غَيْرِهِ وَإِيَّاكَ وَالْكَسْبَ الْحَرَامَ فَقَدْ قِيْلَ إِذَا
روز و برگزیدن رضای حق بر نیکوی خود و دور دار خود را از کسب حرام پس تحقیق گفته شده است چون
كَسَبَ الْعَبْدُ خَبِيْثًا وَأَرَادَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ قَالَ الشَّيْطَانُ كُلْ
کسب میکند بنده پلید و میخواهد که خورد از آن و میگوید بسم الله میگوید شیطان بخور
إِنِّيْ كُنْتُ مَعَكَ حَتّٰى كَسَبْتَهُ فَلَا أُفَارِقُكَ إِنَّمَا أَنَا شَرِيْكُكَ فَهُوَ شَرِيْكُ
بدرستی که من بودم با تو تا تو کسب کردی آنرا پس جدا نمیشوم از تو جز این نیست که من شریک توام پس آن شیطان شریک
كُلِّ كَاسِبٍ حَرَامٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ فَالْأَمْوَالُ
هر کسب کننده حرام است گفت خدا شریک شو ای شیطان آدمیان را در مالها و فرزندان پس در مالها شرکت
الْحَرَامُ وَالْأَوْلَادُ أَوْلَادُ الزِّنَا كَذَا ذُكِرَ فِي التَّفْسِيْرِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض
مال حرامست و اولاد و شرکت فرزندان زنا همچنین گفته شده است در تفسیر و روایت است از ابن مسعود رض
عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا يَكْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَيَتَصَدَّقُ
اینکه فرمود پیغامبر کسب نمیکند بنده از مال حرام و صدقه میکند
بِهِ فَيُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ فَيُبَارَكُ لَهُ فِيْهِ وَلَا يَتْرُكُهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ إِلَّا
با آن پس مزد داده شود و خرج میکند از آن پس برکت کرده شود و نمیگذارد آنرا پس پشت خود مگر
كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ وَبِالْجُمْلَةِ أَنَّهُ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَرَامِ إِلَّا مَنْ هُوَ مُشْفِقٌ
بود توشه او بطرف دوزخ و بجمله اینست که باز نمی ماند از حرام مگر کسی که او شفقت کننده است
عَلٰى لَحْمِهِ وَدَمِهِ فَدِيْنُ الْمَرْءِ لَحْمُهُ وَدَمُهُ فَلْيَجْتَنِبِ الْحَرَامَ وَأَهْلَهُ وَلَا يُجَالِسْهُمْ وَلَا يَأْكُلْ طَعَامَ
بر گوشت خود و خون خود پس دین مرد گوشت او و خون اوست پس باید که پرهیزد حرام را و اهل حرام را و ننشیند با حرام خواران و نخورد طعام
مَنْ كَسْبُهُ حَرَامٌ وَلَا يَدُلُّ أَحَدًا عَلٰى حَرَامٍ فَيَكُوْنَ شَرِيْكَهُ فَالْوَرَعُ هُوَ مِلَاكُ
کسی که کسب او حرامست و رهنمونی نکند کسی را بر حرام پس باشد شریک حرام خوار را پس پرهیزگاری از شبهات مدار
الدِّيْنِ وَقِوَامُ الْعِبَادَةِ وَأَسَاسُهُمَا لِأَمْرِ الْآخِرَةِ وَأَمَّا الْوَحْدَةُ وَالْعُزْلَةُ
دین است و بر پا دارنده عبادت است و تمام کردن کار آخرت و هرچه نگاه باشد تنهایی و گوشه گرفتن
فَقَدْ جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْعُزْلَةِ فَإِنَّهَا عِبَادَةٌ وَقَالَ
پس تحقیق آمده است از پیغامبر بدرستی که فرمود بر شما باد بگوشه نشستن پس آن عبادت است و گفت

النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن من جلس بيته وقال النبي صلى الله عليه وسلم أفضل الناس رجل
پیغامبر مؤمن کسیست که بنشیند در خانه خود و فرمود پیغمبر بهترین مردم مردیست

اعتزل يكف عن الناس شره وفي بعض الألفاظ عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال الغريب
که گوشه گرفته است باز میدارد بدی خود و در بعضی حدیث از پیغامبر بدرستی فرمود غریب

هو الذي يفر بدينه وعن بعض السلف أنه قال هذا زمان السكوت ولزوم
آنست که بگریزد بدین خود و نقل است از بعضی علمای پیش بدرستی اینکه گفت این هنگام خاموشیست و لازم گرفتن

البيوت وهو بشر الحافي وقيل لسعد بن أبي وقاص رض لما تفرد في قصر
خانه ها را و آن سلف بشر حافی است و گفته شده مر سعد وقاص را هرگاه که تنها شد در کوشک خود

بالعقيق تركت أسواق الناس ومجالس الإخوان وتخليت فقال رأيت أسواقهم
که در عقیق بود گذاشتی بازارهای مردم و مجلسهای برادران را و گوشه گرفتی پس گفت دیدم بازارهای ایشان را

لاغية ومجالسهم لاهية فوجدت الاعتزال فيما هناك عافية قال
بیهوده گوینده و مجلسهای ایشان را غفلت جوینده پس یافتم گوشه گرفتن در چیزهای که آنجاست تندرستی گفت

وهيب بن الورد رحمه الله خالطت الناس خمسين سنة فما وجدت
وهیب بن ورد آمیختیم مردم را پنجاه سال پس نیافتم

رجلا غفر لي زلة ولا ستر لي عورة ولا أمنته إذا غضب وما وجدت
مردی که بخشید مرا گناه و نپوشید مرا عیب و نه ایمن یافتم از وی چون غضب کرد و نیافتم

منهم إلا من تركب هواه وعن الشعبي رحمه الله أنه قال تعاشر الناس بالدين
از ایشان کسی که سوار میشود هوای خود را و نقل است از شعبی بدرستی گفت زندگانی کردند مردم بدین

زمانا طويلا حتى ذهب الدين ثم تعاشروا بالمروءة حتى ذهبت المروءة
مدت دراز تا آنکه رفت دین پس زندگانی کردند بمردمی تا آنکه رفت مردمی

ثم تعاشروا بالحياء حتى ذهب الحياء ثم تعاشروا بالرغبة والرهبة
پس زندگانی کردند بشرم تا آنکه رفت شرم پس زندگانی کردند بمیل و ترس

وأظن أنه سيجيء بعد هذا ما هو أشد منه وقال الحكيم العبادة عشرة
و گمان میکنم بدرستی که می آید پس ازین چیزیکه سخت تر است از آن و گفت حکیم که عبادت ده چیز است

أجزاء تسعة في الصمت وواحدة في العزلة فراودت نفسي على الصمت
نه ازو در خاموشی و یکی در تنهائی پس رغبت دادم نفس خود را بر خاموشی

فلم أقدر عليه فصرت إلى العزلة فجمعت لي التسعة وكان يقول لا شيء
پس نتوانستم بر وی پس گشتم بسوی تنهائی پس جمع شد مرا نه و بود حکیم که میگفت هیچ چیز

أوعظ من القبر ولا آنس من الكتاب ولا أسلم من الوحدة وقال بشر
پندکننده تر از گور و نه هیچ مونس خوشتر از کتاب و نه سلامت تر از تنهائی و گفت بشر

بن الحارث رحمه الله انما يطلب العلم ليهرب به من الدنيا لا ليطلب به الدنيا

بن حارث جز این نیست که طلب کرده میشود علم تا گریخته شود بآن از دنیا نه برای آنکه طلب کرده شود باو دنیا

وروي عن عائشة رضي الله عنها انها قالت قيل يا رسول الله اي جلسائنا خير

و روایت است از عایشه که گفت گفته شد ای پیغامبر خدا کدام همنشینان ما بهتر است

قال صلى الله عليه وسلم من ذكركم الله تعالى رؤيته وذكركم الآخرة علمه

فرمود پیغامبر کسیکه یاد دهد شما را خدا دیدن او را و یاد دهد شما را آخرت دانش او

وزاد في علمكم منطقه وكان عيسى ابن مريم عليه السلام يقول يا معشر

و بیفزاید علم شما را سخن او و بود عیسی پسر مریم که میگفت ای جماعت

الحواريين تحببوا الى الله عز وجل ببغض اهل المعاصي وتقربوا الى الله

کازران دوستی جوئید بطرف خدای بدشمنی گناهکاران و نزدیکی جوئید بطرف خدا

تعالى بالتباعد عنهم والتمسوا رضاه بسخطهم فان كان لا بد من

بدوری از ایشان و بجوئید رضای خدا را بدشمنی ایشان و اگر بوده است که گزیر نیست از

المخالطة فلتكن للعلماء فان النبي صلى الله عليه وسلم قال مجالسة العلماء

آمیزش پس گو باشد مر علما را پس بدرستی پیغامبر فرمود همنشینی علما

عبادة وقال صلى الله عليه وسلم الزم قلبك التفكر وجسدك التصبر وعينك

عبادت است و فرمود پیغامبر لازم بگیر دل خود را فکر و تن خود را صبر کنی و چشم خود را

البكاء ولا تهتم لرزق غد فان ذلك خطيئة تكتب عليك والزم

گریه و غم مخور مر روزی فردا را پس بدرستی آن گناه است نوشته میشود بر تو و لازم گیر

المساجد فان عمار بيت الله تعالى هم اهل الله عز وجل وقال صلى الله عليه وسلم

مسجدها پس بدرستی آبادان کنندگان خانه خدا اهل الله اند و فرمود پیغامبر

من كثر الاختلاف الى المساجد اصاب اخا مستفادا ورحمة منتظرة

کسیکه بسیار رفت و شد آمد بطرف مسجدها میرسد برادری فایده رسیده شده و برحمت امید کرده شده

وكلمة تدل على هدى واخرى تصرف عن الردى وعلما مستطرفا

و سخنی که دلالت نماید بر راستی و سخنی دیگر که بازگرداند از هلاکت و علم که عجیب است

وترك الذنوب حياء وخشية ولو اعتزل الانسان مهما امكن لكن

و بس گذارد گناهان را از حیا و ترس خدا و اگر گوشه گیرد انسان هرگاه گوشه گرفتن ممکن است لیکن

متبعا في الشرع اعتزالا عن الجمعة والجماعات فلا يجوز له تركهما

پیروی کنی در شرع گوشه گرفتن از جمعه و جماعتها پس روا نیست مر او را ترک آنها

في الجملة فانه يكفر بمداومته على ترك الجمعة

اندر جمله پس بدرستی کافر میشود بر همیشه ترک کردن جمعه را

لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ

از چیزی که روایت است از پیغامبر صلعم که گفت

مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلٰثًا مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ طَبَعَ اللّٰهُ تَعَالٰى

کسی که ترک کرد جمعه را سه بار بغیر عذر مهر میکند خدا

عَلٰى قَلْبِهٖ وَفِي حَدِيثِ جَابِرٍ رض وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدِ افْتَرَضَ

بر دل او و در حدیث جابر است بدانید بدرستی خدا تحقیق فرض کرده است

عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فِي مَقَامِي هٰذَا فِي شَهْرِي هٰذَا وَفِي عَامِي هٰذَا إِلٰى يَوْمِ

بر شما جمعه در جای من که این است و در ماه من که این است و در سال من که این است تا روز

الْقِيٰمَةِ مَنْ تَرَكَهَا وَلَهٗ إِمَامٌ عَادِلٌ أَوْ جَائِرٌ اِسْتِخْفَافًا بِهَا أَوْ جُحُودًا لَهَا

قیامت هر که ترک کند او را و مر او راست امام عادل یا ظالم از جهت سبک داشتن جمعه را یا انکار کردن آن

فَلَا جَمَعَ اللّٰهُ تَعَالٰى لَهٗ شَمْلَهٗ وَلَا أَتَمَّ لَهٗ أَمْرَهٗ أَلَا لَا صَلٰوةَ لَهٗ أَلَا لَا زَكٰوةَ

پس بجا نکند خدای عز و جل پریشانی او را و تمام نکند مر او را امر او را آگاه باش نیست مر او را نماز و نه زکوة

لَهٗ أَلَا لَا حَجَّ لَهٗ أَلَا لَا صَوْمَ لَهٗ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ فَمَنْ تَابَ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

مر او را و نه حج مر او را و نه روزه مر او را مگر آنکه بازگشت کند پس هر که بازگشت کند رحمت کند خدای بر او

لِأَنَّ فِي تَرْكِهَا اِسْتِهَانَةً بِمُنَادِي اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ قَوْلُهٗ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا

زیرا که بدرستی در ترک کردن آن خوار کردن است ندای خدای را بطرف جمعه و آن قول خدا است ای آنکسان

الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلٰى ذِكْرِ

که ایمان آورده‌اند وقتی که فریاد کرده شود برای نماز روز جمعه پس بشتابید بطرف یاد کردن

اللّٰهِ وَمَنِ اسْتَهَانَ بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبِمُنَادِيهِ يَكْفُرُ فَعَلَيْهِ التَّوْبَةُ وَ

حق و کسی که اهانت کرد بخدای تعالی و به ندای او کافر میشود پس بر او واجب است بازگشت کردن و

تَجْدِيدُ الْإِسْلَامِ وَيَتُوبُ اللّٰهُ عَلٰى مَنْ تَابَ فَلَا يَجُوزُ تَرْكُهَا إِلَّا لِعُذْرٍ

نو مسلمان شدن و رحمت میکند خدا بر کسی که بازگشت نمود پس روا نیست او را ترک جمعه مگر از جهت

يُبِيحُهُ الشَّرْعُ كَمَا قِيلَ خُذْ عَنِ النَّاسِ جَانِبًا غَيْرَ طَاعِنٍ عَلَيْهِمْ وَلَا تَارِكًا

روا داشته است او را شرع چنانچه گفته شده است بگیر از مردم گوشه در حالی که طعنه نکند بر ایشان و نگذارنده

لِجَمَاعَتِهِمْ فَلْيَجْتَهِدِ الْمَرْءُ فِي الْاِعْتِزَالِ عَنِ النَّاسِ مَا اسْتَطَاعَ إِلَّا مَنْ يَكُونُ

جماعت ایشان را پس بکوشد مرد در گوشه گرفتن از مردم تا تواند مگر او کسیکه باشد

عَوْنًا لَهٗ فِي أَمْرِ دِينِهٖ لِأَنَّ الْكَذِبَ إِنَّمَا يَجْرِي بَيْنَ اثْنَيْنِ وَالْفُجُورَ

یاری ده مر او را در کار دین او زیرا که بدرستی دروغ جز این نیست روان میشود در میان دو کس و گناه

بَيْنَ اثْنَيْنِ وَقَتْلَ النَّفْسِ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَقَطْعَ الْمَالِ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَالسَّلَامَةَ

میان دو کس است و کشتن میان دو کس است و گرفتن مال میان دو کس است و سلامت

مِنْ ذٰلِكَ فِي الاعتزال والانفراد **فصل** في آداب السفر والتحوّل

فيه وإذا أراد سفراً أو حجاً أو غزواً أو تحولاً من دار إلى دار أو طلب

حاجة فليصل ركعتين ثم يطلب حاجته أو يتحول وأما في السفر

فليقل على رأس الركعتين اللهم بلغ بلاغاً مبلغ خير ومغفرة

منك ورضواناً بيدك الخير وأنت على كل شيء قدير اللهم أنت

الصاحب في السفر والخليفة في الأهل والمال والولد اللهم هون

علينا السفر واطو لنا البعد اللهم إني أعوذ بك من وعثاء السفر

وكآبة المنقلب وسوء المنظر في الأهل والولد والمال ويتحرى أن يكون

ذلك بكرة خميس أو سبت أو اثنين وإذا استوى على راحلته قال سبحان

الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وإنا إلى ربنا لمنقلبون وإذا

رجع من السفر صلى ركعتين وقال آيبون تائبون عابدون لربنا

حامدون لأنه روي عن النبي صلى الله عليه أنه كان يفعله وإذا خرج فلا

يكن قائداً للناس إذا وجد من يقودهم ولا يشير عليهم بمنازل

ينزلونها إذا وجد من يكفيه ذلك وعليه بالصمت وحسن

الصحبة وكثرة المنفعة لإخوانه وإياه والقيل والقال ولا ينزل

على الطريق ولا على ماء فإنه مأوى الحيات والسباع بل تنحّ عنه ولا يعرّس على الطريق فإنه مكروه و

ينبغي أن يكون سفره على لسان المعرفة من أصنافه المذمومة إلى صفاته المحمودة ويخرج من هواه

إلى طلب رضاه مولاه. تصحيح تقواه: فأول ما يجب عليه إذا أراد أن

يسافر من بلده أن يرضي خصومه وأن يرضي والديه ومن يكون

في حكمهما من الأجداد والخالات ويخلف لعياله من يمونهم في

مدة سفره أو ليستصحبهم ويحملهم معه وينبغي أن يكون سفره

لطاعة من الطاعات كالحج أو زيارة النبي صلى الله عليه وسلم أو زيارة شيخ أو

موضع من هذه المواضع الشريفة أو المباح كالتجارة أو العلم بعد

أحكام علوم العبادات الخمس لأن علمها فريضة وما وراءها مباح

وفيه فضل وقيل فرض على الكفاية وينبغي أن يعاشر أصحابه في

سفره بحسن الخلق وجميل المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع

الأشياء ويشتغل بخدمة أصحابه في السفر ولا يستخدم أحدًا إلا

عند الضرورة ويجتهد أبدًا أن يكون في سفره على الطهارة و

من آداب الصحبة أن يعقب مع صاحبه إذا عيي ويسقيه الماء

إذا عطش ويرفق به إذا ضجر ويداريه إذا غضب ويحفظه ورحله

إذا نام ويؤثره إذا قلّ الزاد ويواسيه بما يفتح له ولا ينفرد به دونه

ولا يكتمه سرًّا ولا يفشي له سرًّا ولا يستظهره إلا بجميل ويرد غيبته

ويحسن ذكره عند الرفقة ولا يعيبه عندهم ولا يشكو منه إليهم

ويحتمل منه أذاه وينصحه إذا شاوره ويسأل عن اسمه وبلده و

نسبه وإن كان أرفع منه منزلة ويظهر للرفقة أنه تابع له

وإن كان هو المتبوع ويوضح لتابعه عيوب نفسه على طريق النصح

له لا على طريق التوبيخ والتعنيف وينبغي أن يتعوذ من كل شيء يخافه

وعندما يحل بموضع أو ينزل بمنزل أو يجلس في مكان أو ينام فيه

بأن يقول أعوذ بالله وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر و

لا فاجر وبأسماء الله الحسنى كلها ما علمت منها وما لم أعلم من شر ما

خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر

ما ذرأ في الأرض ومن شر ما يخرج منها ومن فتنة الليل والنهار و

من طارق الليل والنهار إلا طارقا يطرق منك بخير يا أرحم الراحمين

ومن كل دابة ربي آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم و

لا يتخذ في الركاب الأجراس لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال إنه مع كل جرس

شيطان وقال صلى الله عليه وسلم ان الملئكة لا تصحب رفقة فيها جرس وتصحب
ان يصحبه في سفره عصا ويجتهد ان لا يخلو منها لما روى ميمون
بن مهران عن ابن عباس رض قال امساك العصا سنة الانبياء و
علامة المؤمنين وقال الحسن البصري رحمه الله في العصا ست خصال
سنة الانبياء وزينة الصلحاء وسلاح على الاعداء يعني الحية والكلب
وغير ذلك وعون الضعفاء ورغم المنافقين وزيادة في الحسنات
ويقال اذا كان مع المؤمن العصا هرب الشيطان منه ويخشع منه
المنافق والفاجر ويكون قبلته اذا صلى وقوته اذا اعيى وفيها
منافع كثيرة كما قال الله في قصة موسى عليه السلام هي عصاي
اتوكؤ عليها واهش بها على غنمي ولي فيها مآرب اخرى **فصل**
ولا يجوز اخصاء شيء من الحيوان والعبيد نص عليه الامام احمد
في رواية حرب وابي طالب وكذلك السمة في الوجه على ما نقل
ابو طالب عنه لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى ان يخصي كل ذي نسل من
البهائم وفي حديث ابي هريرة رض وفي حديث انس بن مالك رض
انه صلى الله عليه وسلم نهى عن الوسم في الوجه ورخص في الاذان وان كان

لابدّ من الوسم لأجل العلامة ليعرفوها حين الاختلاط جاز

في غير الوجه كالأفخاذ والأسنمة **فصل** ولا يجوز نقل شيء من

المستقذرات في المساجد ويكره العمل فيها كالخياطة والخرازة و

البيع والشراء وما أشبه ذلك ويكره رفع الأصوات إلا بذكر الله تعالى

والنخامة في المسجد خطيئة وكفارتها دفنها ويكره زخرفة المساجد

بالتزاويق والخلوق ولا بأس بتجصيصها وتطيينها ويكره اتخاذها

بيتا ومقاما إلا للغريب أو المعتكف لأن النبي صلى الله عليه وسلم أنزل وفد

بني عبد قيس وذوي ثقيف في المسجد ولا بأس بإنشاد الشعر والقصائد

فيها الخالية من السخف والهجاء للمسلمين والأولى صيانتها إلا أن

يكون من الزهديات المرققات المشوقات المبكيات فيجوز الإكثار

منها والأولى من ذلك القرآن والتسبيح لأن المساجد وضعت لذكر

الله تعالى والصلوة فينبغي أن لا يجعل سوى ذلك ويكره نقل تراب

المسجد وأما ما حصل فيه من المزابل والكناسة فيستحب إخراج

ذلك وفيه فضل كثير وقد روي عن النبي صلى الله عليه أن ذلك مهر حور

العين ويكره تمكين الصبيان والمجانين من دخوله ولا بأس بعبور

الجنب فيه وتمنع الحائض لانه لا يؤمن من تلويث المسجد واذا
دعت الضرورة للجنب جاز له ان يتوضا ويلبث في المسجد الى حين
يقدر على الغسل والاولى ان يتيمم للجنابة مع ذلك ايضا ولذلك
اذا لم يجد الماء الا في بئر المسجد تيمم لجوازه الى البئر ثم يغتسل اذا
وصل اليها

فصل في الاصوات فما كان منها من انشاد
الاشعار المتعرية من الملاهي على ضربين مباح ومحظور فالمباح
ما لا سخف فيه والمحظور ما كان فيه سخف فاما ما ينضم الى
الملاهي فمحظور سواء خلا عن السخف او قارن السخف لان الآلة
اذا قارنه سخف حصل الخطر لعلتين ويكره قراءة القران بالالحان
المشتبهة بصوت الاغاني المطربة اعظاما لها وتنزيها اولان
الغالب من ذلك اخراج الكلام عن سنته واسقاط الاطالة و
الهمز في موضعه واطالة المقصور وقصر الممدود وادغام
الحروف ولان ثمرة القران خشية الله عز وجل وتحذير عند
سماع مواعظه والاعتبار ببراهينه وقصصه وامثاله و
التشوق الى نعمه وذلك يزول بطيب سماعه قال الله عز وجل

إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت
عليهم آياته زادتهم إيمانا وعلى ربهم يتوكلون وقال تعالى
أفلا يتدبرون القرآن وقوله جل وعلا ليدبروا آياته وقوله تعالى
وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما
عرفوا من الحق والألحان المطربة تحول بين ذلك فكره لأجل ذلك
ولا يسافر بالمصحف إلى أهل الحرب حتى لا ينالوا منه ويستخفوا
بحرمته ولا يستمع إلى أصوات الأغنيات من شواب النساء لأن
النبي صلى الله عليه وسلم قال التسبيح للرجال والتصفيق للنساء
هذا إذا ناب المصلي نائبة في صلوته فكيف بالشعر والغزل والأمور
المهيجة لطباع الناس من ذكر صفات العشاق والمعشوقين و
دقائق صفات المحبة والميل والصفات المشتهيات التي تشوق
النفس إلى سماعها فيهيج دواعي السماع وتشير طبعه إلى المحارم
فلا يجوز لأحد سماع ذلك وإن قال قائل إني أسمعها على معان
أتأولها فيما عند الله تعالى لا ينفعه لأن الشرع لم يفرق بين ذلك
ولو جاز لأحد جاز للأنبياء عليهم السلام ولو كان ذلك عذرا

لاجنا سماع الغناء لمن يدّعي انّه لا يطربه وشرب المسكر

برای او روا نیست شنیدن آواز مرکسی را که دعوی میکند [illegible] و روا نیست خوردن

لمن ادّعى انّه ما يسكره فلو قال لعادتي انّي متى شربت الخمر انكففت

مرکسی را که دعوی میکند [illegible] شراب باز میمانم

عن الحرام لم يبح له ولو قال انّي شاهدت المردان والاجنبيات و

از حرام مباح کرده نشود [illegible] ساده رویان و زنان بیگانه را و

خلوت بهم اعتبرت في حسنهم لم يجز له ذلك بل نقول ترك ذلك

خلوت میکنم با ایشان عبرت میگیرم در حسن ایشان روا نیست مر او را این بلکه میگوییم که ترک این

واجب والاعتبار بغير المحرمات اكثر من ذلك وانّما هذه طريقة

واجب است و پند گرفتن بغیر حرام بیشتر است از حرام و جز این نیست که این راه

من اراد تناول الحرام بطريق الله عزّ وجلّ فيركب هواه فلا نسلّم

کسیست که میخواهد خوردن حرام در راه خدا پس سوار میشود آرزوی خود را پس قبول نکنیم

لاصحابها ولا نلتفت اليهم قال الله عزّ وجلّ قل للمؤمنين يغضّوا

مر یاران آنرا و التفات نمیکنیم بسوی ایشان گفت خدا بگو با گروه مومنان را بپوشند

من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم فمن قال النظر ازكى

چشمهای خود و نگاه دارند اندام های خود این پاکیزه تر است مر ایشان را پس کسی که گفت دیدن پاکیزه تر

كان مكذّبا بالقرآن ويكره الندب والنياحة فامّا البكاء على الميت

باشد آنکس دروغ دارنده قرآن را و مکروه است فریاد کردن و نوحه کردن اما گریه کردن بر مرده

فغير مكروه **فصل** في الاذن في قتل الحيوان ما يباح منه وما لا

پس مکروه نیست در بیان دستوری در کشتن حیوان چیزی که روا است از آن و چیزیکه

يباح فمن رأى شيئا من الحيّات في منزله فليؤذنه ثلثا فان بدا

روا نیست پس کسی که دید چیزی را از مارها در منزل خود پس بداند او را سه بار

له فليقتله وامّا في الصحارى فيجوز قتله من غير ايذان وكذلك

پس بکشد او را و اما در بیابان پس روا است کشتن او از غیر اعلام او و همچنین

الابتر هو قصير الذنب وذو الطفيتين الذي في ظهره خطّ اسود

ابتر بریده دم کوتاه دم است و ماری که بر پشت او خط سیاه است

وقيل له شعرات سوداوات بين عينيه فانّه يقتله بلا ايذان و

و گفته اند مر او را موی های سیاه است در میان دو چشم او پس بدرستی که بکشد آن مار را بغیر اعلام و

صفة الايذان ان تقول امض بسلام لا تؤذينا قد جاء في ذلك

طریق اعلام آنست که بگوید بگذر بسلامتی آزار مکن ما را تحقیق آمده است در این

أن النبي صلى الله عليه وسلم سئل عن حيات البيوت فقال إذا
رأيتم منهم شيئا في مساكنكم فقولوا أنشدكم العهد الذي أخذ
عليكم نوح أنشدكم العهد الذي أخذ عليكم سليمان أن لا تؤذونا فإن
عدن فاقتلوهن وما روي عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا الحيات كلهن فمن خاف ثارهن فليس مني وفي حديث
سالم بن عبد الله بن عمر رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقتلوا الحيات
وذا الطفيتين والأبتر فإنهما يطمسان البصر ويسقطان الحبل
قال وكان عبد الله رض يقتل كل حية وجدها فأبصره أبو لبابة رض
وهو يطارد حية فقال إنه قد نهي عن ذوات البيوت والأصل في
النهي عن ذوات البيوت ما روي عن أبي السائب قال أتيت أبا سعيد الخدري
رض فبينما أنا جالس عنده سمعت تحت سريره تحريك شيء فنظرت فإذا
حية فقمت فقال أبو سعيد ما بالك قلت حية ههنا قال فما تريد
قلت قتلها فأشار إلى بيت في داره تلقاء بيته فقال إن ابن عم لي
كان في هذا البيت فلما كان يوم الأحزاب استأذن إلى أهله وكان
حديث العهد بعرس فأذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمره أن يذهب بسلاحه

فأتى داره فوجد امرأته قائمة على باب البيت فأشار إليها بالرمح فقالت
پس آمد در سرای خود پس یافت زن خود را ایستاده بر در خانه پس اشارت کرد بطرف زن بنیزه پس گفت زن

لا تعجل حتى تنظر ما أخرجني فدخل البيت فإذا حية منكرة فطعنها
شتابی مکن تا ببینی چه چیز کشیده است مرا از خانه پس درآمد در خانه پس ناگاه ماریست بد پس زخم کرد او را

بالرمح ثم خرج بها في الرمح تضطرب قال فلا أدري أيهما كان أسرع موتا
به نیزه پس برآورد مار را بنیزه در حالیکه جنبش میکرد گفت ابو سعید پس ندانم کدامی ازین دو بود شتابنده تر در مردن

الرجل أو الحية فأتى قومه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ادع الله تعالى أن
مرد یا مار پس آمد قوم آن زاده پیش پیغمبر پس گفتند دعا کن خدای را اینکه

يرد صاحبنا فقال صلى الله عليه وسلم استغفروا لصاحبكم ثم قال صلى الله عليه وسلم إن نفرا
باز گرداند یار ما را پس گفت پیغمبر آمرزش خواهید یار خود را پس گفت پیغامبر بدرستی جماعت

من الجن أسلموا بالمدينة فإذا رأيتم أحدا منهم فحذروه ثلث مرات
از جن ایمان آورده اند در مدینه پس هرگاه که ببینید شما یکی از ایشان را پس بترسانید او را سه بار

ثم إن بدا لكم بعد أن تحذروه فاقتلوه بعد الثلث وروي في بعض
پس اگر ظاهر شود شما را پس از ترسانیدن پس بکشید او را پس از سه بار و روایت کرده شده در بعضی

الألفاظ فليؤذنه ثلثا فإن بدا له فليقتله فإنه شيطان ويجوز
احادیث پس اعلام کنند سه بار پس اگر ظاهر شود پس بکشد او را زیرا که آن مار شیطان است و روا است

قتل الأوزاغ لما روى عامر بن سعيد عن أبيه رض قال أمر رسول الله
کشتن کرپاسه از جهت چیزی که روایت کرده است عامر از پدر خود گفت فرمود پیغامبر

صلى الله عليه وسلم بقتل الوزغ وسماه فويسقا وعن أبي هريرة رض عن النبي
خدا بکشتن کرپاسه و نامید او را پیغامبر فاسق و نقل است از ابی هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم قال إن في أول ضربة سبعين حسنة يعني من قتلها بأول
گفت پیغامبر بدرستی در اول زدن هفتاد نیکی است مراد پیغامبر کسی که او را کشت باول

ضربة كان له ذلك ويكره قتل النملة إلا من أذية شديدة لما روى
زدن باشد مر او را هفتاد نیکی و مکروه است کشتن مورچه مگر از آزار سخت از جهت چیزی که روایت

أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أن نملة قرصت نبيا من الأنبياء فأمر
ابو هریره از پیغامبر بدرستی مورچه گزید پیغامبری را از پیغامبران پس فرمود

بقرية النمل فأحرقت فأوحى الله تعالى إليه أن قرصتك نملة
بده خانه های مورچگان پس سوخته شد پس وحی فرستاد خدا بطرف آن پیغامبر که اگر گزید ترا یک مورچه

أهلكت أمة من الأمم تسبح ويكره قتل الضفدع لما روي عن
هلاک کردی جماعتی از جماعتها که تسبیح میکنند و مکروه است کشتن غوک از جهت چیزی که روایت کرده شده است از

عبد الرحمن بن عثمان قال إنه سئل النبي صلى الله عليه وسلم من ضفدع يجعلها

عبد الرحمن بن عثمان گفت به درستی پرسیده شد پیغامبر از غوک که بگیرد آنرا

في دواء فنهاه النبي صلى الله عليه وسلم عن قتلها ويكره قتل جميع ما يباح قتله بالنار

در دارو پس منع کرد او را پیغامبر از کشتن ضفدع و مکروه است کشتن همه آن چیزها را که مباح است کشتن او با آتش

من القمل والبق والبراغيث والنمل لقوله صلى الله عليه وسلم لا يعذب بالنار إلا رب

از شپش و پشه و کیک و مورچه از جهت آنکه فرمود پیغامبر که عذاب نکند با آتش مگر پروردگار

النار ويجوز قتل كل شيء يؤذي من الحيوانات وإن لم يكن يوجد

آتش و روا است کشتن هر چیزی که آزار میکند از جانوران و اگر یافته نشده است

منه الأذية بعد ما كان مخلوقا على صفة تؤذي لأن من طبعه الأذية

ازان آزار را پس از آنکه بوده است آفریده بر صفت آزار زیرا که به درستی از طبیعت آن آزار است

وذلك كالحية التي ذكرنا صفتها والعقرب والكلب العقور والفارة

و آن حیوان مانند مار است که یاد کردیم صفت آنرا و چنانچه کژدم و سگ گزنده و موش

وغير ذلك وكذلك الكلب الأسود البهيم لأنه شيطان وكل حيوان

و دیگر آن و همچنین سگ تحت سیاه زیرا که به درستی آن سگ شیطان است و هر جانداری که

يجده إنسان عطشانا أثيب على سقايته الماء لقوله صلى الله عليه وسلم في كل

می یابد او را آدمی تشنه ثواب داده میشود بر نوشانیدن او را آب از جهت فرمودن پیغامبر در هر

كبد حراء أجر هذا إذا لم يكن مؤذيا وأما المؤذي فلا يسقيه فإن ذلك

جگر گرم مزد است این ثواب وقتی است که نباشد حیوان آزار کننده و اما حیوان آزار کننده پس نخوراند آنرا

تنمية وتكثير الأذية وذلك لا يجوز فلا يجوز اتخاذ الكلب وتربيته

افزودن است و بسیار کردن است آزار او را و آن روا نیست پس روا نیست گرفتن سگ و پروردن او

في داره إلا للحرث أو الصيد أو للماشية وإن كان عقورا حرم تركه

در خانه خود مگر برای زراعت یا شکار یا برای رمه و اگر باشد سگ گزنده حرام است گذاشتن او

قولا واحدا ووجب قتله ليدفع شره عن الناس وقد ورد في بعض

بیک قول و واجب است کشتن آن تا دور شود بدی او از مردم و به تحقیق آمده است در بعضی

الأحاديث من اقتنى كلبا بغير صيد أو ماشية نقص من أجره كل يوم

حدیث ها کسی که نگاه داشت سگ را از جهت غیر شکار و یا رمه کم میشود از مزد او هر روز

قيراطان ولا يجوز تكليف الحيوان البهيمة فوق طاقته في الحمل و

دو قیراط و روا نیست تکلیف کردن چهارپایان بالای توانائی او در بردن و

الحرث والسير ومنعه ما يكفيه من العلف فإن فعل ذلك أثم وكره

زراعت کردن و رفتن و بازداشتن او چیزی که بس میکند او را از کاه پس اگر کرد آنرا گناهکار میشود و مکروه است

لَهُ إِطْعَامُهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ وَإِكْرَاهُهُ عَلَى أَكْلِ مَا اتَّخَذَهُ النَّاسُ عَادَةً لِأَجْلِ

مر مهمان را بخوراندن بالای توانائی او و ستم کردن او را بر خوردن چنانچه گرفته اند مردم او را عادت از برای

التَّسْمِينِ وَيُكْرَهُ الْأَكْلُ مِنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ دَنَاءَةً وَقَدْ قَالَ

فربه کردن و مکروه است خوردن از کسب حجامت کنندگان زیرا که در این خسیس است و تحقیق گفت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ كَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ وَقَدْ حَرَّمَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا لِأَنَّ ذَلِكَ مَرْوِيٌّ

پیغامبر کسب حجام چرکین است و تحقیق حرام کرده اند بعضی یاران ما زیراکه بدرستی این روایت کرده

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رح

فَصْلٌ

وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ قَالَ اللهُ

از امام احمد بن حنبل نیکوئی کردن با مادر و پدر واجب است گفت خدای

عَزَّ وَجَلَّ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ

تعالی اگر برسند نزدیک تو پیری را یکی از مادر و پدر یا هر دو ایشان پس مگو ایشان را اف

وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَقَالَ تَعَالَى وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

و زجر مکن ایشان را و بگو ایشان را سخن بزرگ و گفت خدای و همراهی کن ایشان را در دنیا نیکو

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

و گفت خدا شکر کن مرا و مادر و پدر خود را بسوی من است بازگشت و روایت است از ابن عباس

رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَصْبَحَ وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَمَنْ

بدرستی گفت ابن عباس هر که صبح کند [illegible] مادر و پدر را صبح کند و او را دو در است از دوزخ و هر که

أَمْسَى مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَمْسَى وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا

شب کند [illegible] مادر و پدر را شب کند و او را دو در است از دوزخ و اگر باشد [illegible]

فَوَاحِدٌ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض

پس یک در است او را و اگرچه ستم کرده و [illegible] او را مادر و پدر و نقل است از عبد الله بن عمر

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ رِضَاءُ الرَّبِّ فِي رِضَاءِ الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطُهُ

گفت گفت پیغامبر خدا خوشنودی پروردگار در خوشنودی مادر و پدر است و خشم خدا

فِي سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض أَنَّهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ

در خشم مادر و پدر است و نقل است از عبد الله بن عمر بدرستی گفت آمد مردی بسوی پیغامبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْجِهَادَ فَقَالَ أَلَكَ الْأَبَوَانِ قَالَ نَعَمْ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

پس گفت بدرستی که من خواهم جهاد را پس گفت پیغامبر آیا مر تراست مادر و پدر گفت آری گفت پیغامبر

فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ وَصِفَةُ الْبِرِّ أَنْ تَكْفِيَهُمَا مَا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَتَكُفَّ

پس در حق ایشان جهاد کن [illegible] و صفت نیکوئی [illegible] بسوی او و باز داری

عَنْهُمَا الْأَذَى وَتُدَارِيَهُمَا مُدَارَاةَ الصَّغِيرِ وَلَا تَضْجَرَ مِنْهُمَا وَلَا مِنْ

از ایشان آزار را و [illegible] ایشان را همچون [illegible] کودک و تنگدل نشوی از ایشان و نه از

حوائجهما وتجعل خدمتهما بدلا من كثير نوافلك من الصلوة و

حاجت ایشان دیگر روا کن خدمت ایشان را بدل از بسیار عبادتها زیاده از نماز و

الصيام وتستغفر لهما عقيب صلوتك ولا تحوجهما الى التعب

روزه و آمرزش خواهی برای ایشان از پس نماز خود و محتاج نکنی ایشان را بسوی رنج

وتحمل اذاهما ولا تعل صوتك على اصواتهما ولا تخالفهما فيما لا

و بر داری آزار ایشان را و بلند نکنی آواز خود را بر آوازهای ایشان و مخالفت نکنی ایشان را در چیزی که

يكون فيه حرف للشرع معناه لا يكون في ذلك ترك الفرائض كحجة

نباشد در آن حرفی شرع را و معنی آن اینست که نباشد در آن ترک فرایض چنانچه حج

الاسلام والصلوة الخمس والزكوة والكفارة والنذر وان لا يكون

اسلام و نماز پنجگانه و زکوة و کفاره و نذر حق تعالی و نباشد

في ذلك ارتكاب المحرم من انواع المناهي من الزنا وشرب الخمر والقتل

در آن چیز کردن حرام را از اقسام منع کرده شده اند از زنا و خوردن شراب و کشتن

والقذف واخذ المال كالغصب والسرقة لقول النبي صلى الله عليه وسلم لا طاعة

و تهمت زنا کردن و گرفتن مال چنانچه کشیدن و دزدیدن از جهت فرموده پیغامبر که نیست فرمان بردار

لمخلوق في معصية الله وقد قال تعالى وان جاهداك على ان تشرك

مر آفریده را در نافرمانی حق تعالی و بتحقیق فرموده خدای تعالی و اگر رنج دهند ترا تا شریک کنی

بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفا فهذا

بمن چیزی را که نیست مر ترا بآن چیز دانش پس فرمان مبر ایشان را و همراهی کن ایشان را در دنیا به نیکویی پس این

الحديث والاية عام في ترك طاعة كل من امر بمعصية الله او ترك

حدیث پیغمبر و آیت قرآن عام اند در ترک فرمانبری هر کسی که فرموده بگناه خدا یا ترک کردن

طاعته ومذكور ذلك عن الامام احمد في رواية ابي طالب في الرجل

طاعت خدا و یاد کرده شده است آن از امام احمد در روایت ابی طالب در مردی

الذي ينهاه ابواه من الصلوة في الجماعة فقال ليس لهما طاعة في

که منع میکرد او را پدر و مادر او از نماز در جماعت پس گفت امام نیست مر ایشان را فرمان برداری در

ترك الفرض واما النوافل فيجوز تركها لطاعتهما بل الافضل طاعتهما

ترک فرض و هر چیز که باشد نفل پس روا است گذاشتن آنها از جهت فرمانبرداری ایشان بلکه افضل است فرمانبرداری ایشان

ومن البر لهما ان تصل من وصلهما وتهجر من هجرهما وتغضب

و از فرمانبرداری مادر و پدر است پیوستن کسی که پیوسته است با ایشان و گذاشتن کسی که گذاشته است ایشان را و غضب کردن

لهما كما تغضب لنفسك في الموت والحيوة واذا ثار طبعك في الغضب

بجهت ایشان چنانچه غضب میکنی از جهت نفس خود در موت و در زندگی و چون بجنبد طبع تو در غضب کردن

عليهما فاذكر تربيتهما وسهرهما واشفاقهما وتعبهما وقول

بر مادر و پدر پس یاد کن تربیت ایشان را و بیداری ایشان و اشفاقهای ایشان و رنج کشیدن ایشان و قول

الله سبحانه لك وقل لهما قولا كريما فان لم تردعك عن غيظك

خدای را مر ترا که بگو مر ایشان را سخنی نیک پس اگر باز ندارد ترا از خشم تو

الرحمة لهما ولا بهما فاعلم انك محروم مسخوط عليك فتب الى الله

نرمی مر ایشان را و نه بسبب ایشان پس بدانکه بدرستی تو محرومی و غضب کرده شده است بر تو پس بازگشت کن بطرف خدا

تعالى اذا سكن غضبك ان كنت خالفت امره فيهما ولا تسافر سفر البر

چون بنشیند غضب تو اگر بوده ای تو خلاف کردی فرموده خدا را در حق مادر و پدر و سفر مکن سفر نیکی

بواجب عليك الا بامرهما ولا تفرغ الا ان يتعين عليك باذنهما ولا

واجب بر تو مگر بفرمان ایشان و فراغت مکن مگر وقتی که اجازت و شده بر تو

تفجعهما بنفسك وقد نهى غيرك ان يفجعهما بك فقال النبي صلى الله عليه وسلم

دردمند مکن ایشان را بنفس خود حاله آنکه تحقیق منع کرده شده است غیر ترا اینکه دردمند کند ایشان را بسبب تو پس گفت پیغامبر

لعن الله المفرق بين الوالدة وولدها وان ظفرت بطعام او شراب

لعنت کند خدا کسی را که جدائی کننده است میان مادر و فرزند او و اگر ظفر یابی تو بطعام یا شراب

فعليك بايثارهما باطيبه فطالما اثراك وجاعا واشبعاك و

پس لازم است بر تو گزیدن مادر و پدر بهترین آن پس مدت دراز برگزیدند ترا و گرسنه بودند و سیر کردند ترا و

سهرا ونوماك ترشد بذلك ان شاء الله تعالى **فصل** فيما يستحب

بیدار بودند و خوابانیدند ترا راه راست یابی بآن اگر خدا خواسته است در بیان چیزی که مستحب است

من الكنى والاسماء وما يكره منها يمنع الانسان ان يسمى ولده و

از کنیت ها و نامهای و چیزی که مکروه است از آنها منع کرده شود آدمی از آنکه نام کند فرزند خود را و

يكنيه باسم النبي صلى الله عليه وسلم وكنيته ويجوز افراد احدهما عن الاخر وقد

کنیت نهد او را بنام پیغامبر و کنیت پیغامبر و روا است جدا کردن یکی از این نام و کنیت از دیگری و

روي عن امام احمد رض رواية اخرى كراهة في الجملة يعني الجمع

تحقیق روایت است از امام احمد روایت دیگر مکروه بودن آن بهر طریق مراد جمع کردن

والافراد وروي عنه الجواز في الجملة والدليل على جواز التسمية باسم

یا جدا کردن یکی از دیگری و روایت است از امام احمد روا بودن بهر طریق و دلیل روا بودن نام نهادن بنام

النبي دون كنيته ما روى انس بن مالك وابو هريرة رض عن النبي

پیغامبر بغیر از کنیت چیزیست که روایت کرده است انس و ابو هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم انه قال تسموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي والدليل على جواز الجمع

بدرستی گفت پیغامبر نام نهید بنام من و کنیت منهید بکنیت من و دلیل بر روا بودن جمع کردن

بينهما ما روي عن عائشة رض انها قالت جاءت امرأة الى النبي صلى الله عليه وسلم

پس آن نام پیغامبر و کنیت چیزیست که روایت کرده است عایشه بدرستی گفت آمد زنی بسوی پیغامبر ع

فقالت يا رسول الله اني ولدت غلاما فسميته محمدا وكنيته بابي

پس گفت ای پیغامبر خدا بدرستی من زائیده ام پسری پس نام نهاده ام او را محمد و کنیت نهاده ام او را ابو

القاسم فذكر لي انك تكره ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه ما الذي احل

القاسم پس یاد کرده شد مرا بدرستی تو مکروه میداری آنرا پس گفت پیغامبر ع کدام چیزیست که حلال کرد

اسمي وحرم كنيتي او ما الذي حرم كنيتي واحل اسمي ويكره من الكنى

نام مرا و حرام کرد کنیت مرا یا کدام چیزیست که حرام کرد کنیت مرا و حلال کرد نام مرا و مکروه است از کنیت های

ابو يحيى وابو عيسى ويكره ان تسمى عبيده بافلح ونجاح ويسار ونافع

ابو یحیی و ابو عیسی و مکروه است نامیدن بنده های خود را برستگاری و پیروزی و توانگری و سودمند

ورباح وابي يحيى وبركة وبرة وحزن وعاصية لما روى عمر بن الخطاب رض

و سود و ابی یحیی و برکت و پارسا و اندوه و نافرمان از جهت چیزیکه روایت است از عمر خطاب رض

قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لان عشت لانهين ان تسمى العبيد

گفت بدرستی پیغامبر خدا گفت برآینه اگر زنده مانم البته منع خواهم کرد از اینکه نام کرده شود بنده های خود

يسارا وبركة او رباحا او نجاحا او افلح ويكره من الالقاب والاسماء

توانگری یا برکت یا سود یا نجات یا رستگار و مکروه است از لقبهای و نامهای

ما يوازي اسماء الله تعالى كملك الملوك وشاهنشاه وما شاكل

چیزیکه برابر است نامهای خدا را چنانکه ملک الملوك و شاهنشاه و چیزیکه مانند

ذلك لان ذلك عادة الفرس ويكره التسمي بالاسماء التي لا تليق

است زیراکه بدرستی آن عادت اهل فارس است و مکروه است نامیدن بنامهای که سزاوار نیست

الا بالله سبحانه وتعالى وتقدس كقدوس واله وخالق ومهيمن

مگر بخدا چنانکه پاکیزه و خدای و آفریدگار و نگاهبان

قال الله تعالى وجعلوا لله شركاء قل سموهم قال بعض المفسرين

گفت خدای و گردانیدند مر خدا را انبازان بگو یا محمد نام بنهید ایشانرا گفتند بعض مفسران

قل سموهم باسمائي فانظروا ذلك هل تليق بهم ويحرم على كل

بگو یا محمد نام بنهید ایشانرا بنامهای من پس ببینید آیا سزاوار است ایشانرا نامهای خدا و حرامست بر هر

واحد ان يلقب اخاه او عبده بلقب يكره لان الله تعالى نهى عن

یک اینکه لقب نهد برادر خود را یا بنده خود را بلقب که مکروه میدارد او را زیراکه بدرستی خدا منع کرده است از

ذلك بقوله عز وجل ولا تنابزوا بالالقاب وسماه فسوقا و

آن پس گفت خدای بزرگ و نخوانید یکدیگر را بلقبهای و نامید خدا آن خواندن را بلقب گناه و

وَلَا يَشْكِي وَلَا يَدُوسُهُ اِلَّا اَنْ يَضْطَرَّ اِلَى ذٰلِكَ كُلِّهِ بَلْ يَقِفُ عِنْدَ

ونگیه کند و نکوبد او را به پای مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزدیک

مَوْضِعِ قَدَمَيْهِ اَنْ لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَحْتَرِمُهُ كَمَا لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَقْرَأُ اِحْدٰى

جای استادن خود اگر میبود زنده و بزرگ دارد او را چنانچه اگر میبود زنده و بخواند یازده

عَشَرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَغَيْرَهَا مِنَ الْقُرْاٰنِ وَيَهْدِيْ ثَوَابَ

مرتبه قل هو الله احد و غیر آن از قرآن و تحفه دهد ثواب

ذٰلِكَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَهُوَ اَنْ يَقُوْلَ اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ قَدْ اَثَبْتَنِيْ عَلٰى

آنرا مر خداوند گور را و آن هدیه دادن آنست که بگوید ای بار خدا اگر بوده تحقیق ثواب داده مرا بر

قِرَاءَةِ هٰذِهِ السُّوْرَةِ فَاِنِّيْ قَدْ اَهْدَيْتُ ثَوَابَهَا لِصَاحِبِ هٰذَا الْقَبْرِ

خواندن این سوره پس بدرستی که تحقیق هدیه فرستادم ثواب این را مر خداوند این گور را

ثُمَّ يَسْأَلُ اللّٰهَ حَاجَتَهُ وَلَا يُكْثِرُ تَعْظِيْمًا وَلَا يَدُوسُهُ فَاِنْ كَانَ الْحَيُّ

پس بخواهد خدا را حاجت خود و نکند بسیار تعظیم را و نکوبد او را پس اگر باشد زنده بیچاره شود

اِلٰى ذٰلِكَ وَاضْطَرَّ فَلْيَسْتَغْفِرْ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَيُكْرَهُ الطِّيَرَةُ وَ

بسوی آن و مضطر گردد پس آمرزش خواهد مر خداوند گور را و مکروه است شگون بد گرفتن و

لَا بَأْسَ بِالتَّفَاؤُلِ وَيُسْتَحَبُّ التَّوَاضُعُ لِكُلٍّ وَيُسْتَحَبُّ تَوْقِيْرُ الشُّيُوْخِ

نیست باک بفال گرفتن و دوست است فروتنی کردن مر همه را و دوست است بزرگی دادن پیران را

وَرَحْمَةُ الْاَطْفَالِ وَالْعَفْوُ عَنْهُمْ وَلَا يَتْرُكُ تَأْدِيْبَهُمْ **فَصْلٌ** وَيَجُوْزُ

و نرمی کردن خوردان را و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان و روا است

اَنْ يَقُوْلَ الرَّجُلُ لِغَيْرِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى فُلَانِ بْنِ

گفتن مرد و دیگری را صلوات فرستد خدای بر تو و صلوات فرستد خدای بر فلان بن

فُلَانٍ لِمَا رُوِيَ اَنَّ عَلِيًّا رض قَالَ لِعُمَرَ رض صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَالنَّبِيُّ

فلان برای آنکه روایت است که حضرت علی گفت مر حضرت عمر را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ قَالَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اٰلِ اَبِيْ اَوْفٰى **فَصْلٌ** وَيُكْرَهُ مُصَافَحَةُ

گفت ای بار خدایا صلوات بفرست بر آل ابی او فی و مکروه است دست گرفتن

اَهْلِ الذِّمَّةِ لِمَا رَوٰى اَبُوْ هُرَيْرَةَ رض عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

کافران ذمی را از جهت آنکه روایت کرد ابو هریره که گفت گفت پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ لَا تُصَافِحُوْا اَهْلَ الذِّمَّةِ **فَصْلٌ** وَالْاَدَبُ فِي الدُّعَاءِ

دست مگیرید کافران ذمی را و ادب است در دعا کردن

اَنْ يَمُدَّ يَدَيْهِ وَيَحْمَدَ اللّٰهَ تَعَالٰى وَيُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دراز کردن دو دست و ثنا گفتن خدا را و درود فرستادن بر پیغامبر

ولا يبكي ولا يدوسه إلا أن يضطر إلى ذلك كله بل يقف عند
و گریه نکند و لگد پا ننهد آن را مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزدیک

موضع وقوفه أن لو كان حيا ويحترمه كما لو كان حيا ويقرأ إحدى
جای ایستادن خود اگر میبود زنده و بزرگ دارد او را چنانچه اگر می‌بود زنده و بخواند یازده

عشرة مرة قل هو الله أحد وغيرها من القرآن ويهدي ثواب
مرتبه قل هو الله احد و دیگر از قرآن و بفرستد هدیه ثواب

ذلك لصاحب القبر وهو أن يقول اللهم إن كنت قد أثبتني على
آن را مر خداوند گور را و آن هدیه دادن آنست که بگوید ای بار خدا اگر بوده تحقیق ثواب داده مرا بر

قراءة هذه السورة فإني قد أهديت ثوابها لصاحب هذا القبر
خواندن این سوره پس بدرستی که من تحقیق هدیه فرستادم ثواب این را مر خداوند این گور را

ثم يسأل الله حاجته ولا يكسر عظما ولا يدوسه فإن كان ألجئ
پس بخواهد خدای را حاجت خود و نشکند استخوانها را و لگد پا ننهد آن را پس اگر باشد بیچاره کرده شود

إلى ذلك واضطر فليستغفر لصاحب القبر ويكره الطيرة و
بسوی آن و مضطر کرده شود پس آمرزش خواهد مر خداوند گور را و مکروه است شگون بد گرفتن و

لا بأس بالتفاؤل ويستحب التواضع لكل ويستحب توقير الشيوخ
نیست باک به فال خوش گرفتن و دوست است فروتنی کردن مر همه را و دوست است بزرگی دادن پیران را

ورحمة الأطفال والعفو عنهم ولا يترك تأديبهم **فصل** ويجوز
و نرمی کردن خوردان را و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان و روا است

أن يقول الرجل لغيره صلى الله عليك وصلى الله على فلان بن
گفتن مرد دیگری را صلوات فرستد خدای بر تو و صلوات فرستد خدای بر فلان بن

فلان لما روي أن عليا رض قال لعمر رض صلى الله عليك والنبي
فلان زیرا که روایت است بدرستی حضرت علی رض گفت مر حضرت عمر را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صلى الله عليه قال اللهم صل على آل أبي أوفى **فصل** ويكره مصافحة
گفت ای بار خدایا صلوات فرست بر آل ابی اوفی و مکروه است دست گرفتن

أهل الذمة لما روى أبو هريرة رض عنه أنه قال قال رسول الله
کافران ذمی را از جهت چیزیکه روایت کرد ابو هریره رض بدرستی گفت گفت پیغامبر

صلى الله عليه لا تصافحوا أهل الذمة **فصل** والأدب في الدعاء
دست مگیرید کافران ذمی را و ادب است در دعا کردن

أن يمد يديه ويحمد الله تعالى ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم
دراز کردن دو دست خود و ثنا گفتن خدا را و درود گفتن بر پیغامبر

ثم يسأل حاجته ولا ينظر إلى السماء في حال دعائه فإذا فرغ مسح

پس از آن بخواهد حاجت خود را و نبیند بطرف آسمان در وقت دعا کردن و چون فارغ شود بمالد

يديه على وجهه لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال سلوا الله ببطون

دو دست خود بر روی خود از برای چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی که فرمود بخواهید خدا را به درون

أكفكم **فصل** والتعوذ بالقرآن جائز لقوله عز وجل فاستعذ

کف های خود و پناه جستن بقرآن روا است از جهت قول خدا پس پناه بجو

بالله من الشيطان الرجيم وقوله عز وجل قل أعوذ برب الفلق قل أعوذ

بخدا از شیطان رانده شده و از جهت قول خدا بگو یا محمد پناه میخواهم به پروردگار صبح بگو یا محمد پناه میخواهم

برب الناس ولما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا اشتكى شيئا قرأ على

به پروردگار مردم و از برای چیزیکه روایت است بدرستی بود پیغامبر چون درد میکرد چیزی میخواند بر

نفسه المعوذتين وينفث وكان صلى الله عليه وسلم يقول أعوذ بوجه الله

خود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میدمید و بود پیغامبر میفرمود پناه میخواهم بذات خدای

الكريم وكلماته التامات من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر كل

بزرگ و کلمات او که درست اند از بدی هر چیزیکه آفریده است و پراکنده کرده و پیدا کرده است و از بدی هر

دابة ربي آخذ بناصيتها وكذلك الرقية بالقرآن وبأسماء الله

جنبنده که پروردگار من گیرنده است موی پیشانی او را و همچنین افسون کردن بقرآن و بنامهای خدا

الحسنى جائزة لقوله عز وجل وننزل من القرآن ما هو شفاء و

که نیکو اند روا است از جهت قول خدا و فرو می آریم از قرآن چیزیکه شفا است و

رحمة للمؤمنين وقال تعالى وهذا كتاب أنزلناه مبارك وقال

رحمت مر مسلمانان را و فرمود خدای تعالی و این قرآن نوشته شده است که فرود آورده ام

النبي صلى الله عليه وسلم استرقوا لها فإنه لو سبق القدر شيء لسبقته

و فرمود پیغامبر افسون بخوانید مر چشم را پس بدرستی اگر پیشی گیرد تقدیر خدا را چیزی هر آینه سبقت میکرد

العين ويريد به صلى الله عليه وسلم في حق الحسن والحسين رضي الله عنهما

چشم زخم مراد پیغامبر ازان حدیث در حق امام حسن و حسین

فصل ويكتب للمحموم ويعلق عليه ما روي عن الإمام

و نوشته شود برای تب کرده شده و بیاویزند بر او چیزیکه روایت است از امام

أحمد حنبل رض أنه قال حممت فكتب لي من الحمى بسم الله الرحمن الرحيم

احمد حنبل بدرستی گفت در تب کرده شدم پس نوشته شد مرا از جهت تب بنام خدا بخشنده مهربان

وبالله محمد رسول الله يا نار كوني بردا وسلاما على إبراهيم وأرادوا

و بنام خدا و بخدا محمد فرستاده خدا است ای آتش باش سردی و سلامتی بر ابراهیم و خواستند

به كيدا فجعلناهم الاخسرين اللهم رب جبرئيل وميكائيل و
اسرافيل اشف صاحب هذا الكتاب بحولك وقوتك وجبروتك
يا ارحم الراحمين **فصل** ولقد قال بعض اصحابنا يكتب للمعسرة
اذا عسر عليها الولادة في جام او اناءة نظيفة بسم الله الرحمن الرحيم
لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم الحمد
لله رب العالمين كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او
ضحيها كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من
نهار بلاغ فهل يهلك الا القوم الفسقون ثم يغسل ويسقى
منه وينضح ما بقي على صدرها وكذلك يجوز الرقية من
النملة وغيرها كالعقارب والحيات والبراغيث والبق لان
النبي صلى الله عليه رخص في الرقية من كل ذي حمة وقال صلى الله عليه وسلم
من قال حين يمسي ثلث مرات صلى الله على نوح وعلى نوح السلام
لم تلدغه عقرب تلك الليلة وقال صلى الله عليه من قال حين يمسي
ثلاث مرات اعوذ بكلمات الله التامات

لهما المعصية ولا ينظر الى امرأة شابة الا لعذر من شهادة
مرآن هر دو را گناه و نظر نکند بطرف زن جوان مگر از جهت عذر از گواهی دادن

او علاج في المرض ويجوز النظر الى المرأة البرزة والعجوز لعدم
یا دارو کردن در بیماری و روا است نظر کردن بطرف زن گشاده رو و پیرزن از جهت نابودن

الافتتان بها ولا يجتمع رجلان ولا امرأتان عريانين في لحاف
فتنه بآن و یکجا نشود دو مرد و نه دو زن برهنه در یک لحاف

واحد وازار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك ولان ذلك يؤدي
یا در یک چادر زیرا که بدرستی پیغامبر صلعم منع فرموده است ازان و از جهت آنکه بدرستیکه این کار کشیده می‌رساند

الى ان ينظر احدهما عورة الاخر وذلك منهي عنه ولانه لا يؤمن
بطرف آنکه نظر کند یکی از ایشان اندام نهانی دیگری را و آن منع کرده شده است و از جهت آنکه امن نیست

من ارتكاب معصية بتزيين الشيطان بذلك فصل فان كان
از کردن گناه بزیبا کردن شیطان آن گناه را پس اگر باشد

له مملوك من ذكر او انثى وجب عليه الرفق به ولا يكلفه من
او را بنده از مرد یا زن واجب است بران مهربانی کردن بآن بنده و رنج ندهد بنده را از

العمل ما لا يطيق ويكسوه ويطعمه ويزوجه ان شاء ولا يكرهه
کاری که طاقت ندارد و بپوشاند او را و طعام دهد او را و جفت دهد او را اگر خواهد و ستم نکند

على ذلك فان تقصر في ذلك عصى وامر ببيعه او عتقه ان شاء
بر جفت گرفتن پس اگر تقصیر کرد در آن چیز نافرمان شد خدا را و فرموده شود بفروختن آن یا آزاد کردن آن اگر خواهد

او يكاتبه ان طلب العبد ذلك وقد جاء في الحديث ان اخر
یا مکاتب کند او را اگر بخواهد بنده کتابت را و تحقیق آمده است در حدیث بدرستی آخر

وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة وما ملكت ايمانكم فصل
وصیت پیغامبر خدا این است نگاه دارید نماز را و چیزیکه مالک است دست شما آن را

ويكره المسافرة بالمصحف الى ارض العدو لئلا تناوله ايدي
و کروهت سفر شدن بمصحف بطرف زمین دشمن تا آنکه نرسد آن را دستهای

المشركين الا ان يكون للمسلمين قوة ظاهرة والشوكة و
کافران مگر آنکه باشد مر مسلمانان را توانائی ظاهر و شوکت و

الغلبة فيجوز استصحابه ليقرء فيه لئلا ينسى القران فصل
و غلبه پس روا است همراه گرفتن قرآن را تا آنکه خوانده شود در وی تا که فراموش نشود قرآن

ويستحب اذا نظر في المرأة ان يقول الحمد لله الذي سوى
و دوست است چون نظر کند در آئینه اینکه بگوید ثنا است مر خدا را آنکه درست نمود

خَلْقِي وَأَحْسَنَ صُورَتِي وَزَانَ عَنِّي مَا شَانَ مِنْ غَيْرِي لِأَنَّ

آفرينش من و نيكو شود صورت من و زيبا كرد از من چيزيكه عيبناك كرد و از غير من زيرا كه بدرستي

ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ** وَإِذَا طَنَّتْ أُذُنُهُ يُصَلِّ

آن روايت كرده شده است از پيغامبر و چون آواز كند گوش او درود گويد

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُ ذَكَرَ اللّٰهُ مَنْ ذَكَرَنِي بِخَيْرٍ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ

بر پيغامبر و بگويد ياد كند خدا كسي را كه ياد كرد مرا به نيكوئي زيرا كه بدرستي اين روايت كرده شده

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ** وَيَقُولُ إِذَا اشْتَكَى بَدَنُهُ أَوْ أَعْضَاؤُهُ

از پيغامبر و بگويد چون درد كند بدن او يا اندام او

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنِ اشْتَكَى مِنْكُمْ شَيْئًا أَوِ اشْتَكَى

چيزيكه روايت كرده شده است از پيغامبر بدرستي فرمود پيغامبر هر كرا از شما درد كند چيزي يا درد كند

أَخًا لَهُ فَلْيَقُلْ رَبُّنَا اللّٰهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ أَمْرُكَ

برادر مر او را پس بگويد پروردگار ما خداست كه در آسمان است پاك است نام تو فرمان تو

فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اِغْفِرْ لَنَا

در آسمان و زمين است چنانكه رحمت تو در آسمان و زمين است بيامرز مر ما را گناهان

حُوبَنَا وَخَطَايَانَا يَا رَبَّ الطَّيِّبِينَ أَنْزِلْ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَشِفَاءً

اي پروردگار پاكان فرود آر رحمتي از رحمت خود و شفائي

مِنْ شِفَائِكَ عَلَى الْوَجَعِ الَّذِي بِهِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ **فَصْلٌ** وَإِذَا رَأَى شَيْئًا يَتَطَيَّرُ

از شفاي خود بر دردي كه با وست پس بدرستيكه بشود بفرمان خداي تعالى و چون ببيند چيزي را كه شگون بد گيرد

مِنْهُ قَالَ اللّٰهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَذْهَبُ بِالسَّيِّئَاتِ

از و بگويد اي بار خدايا نيارد نيكيها را مگر تو و نبرد بديها را

إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مگر تو و باز گشتن نيست از گناه و توانائي نيست بر عبادت مگر بياري خدا زيرا كه بدرستي اين روايت است از پيغامبر

فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ إِذَا رَأَى بِيعَةً أَوْ كَنِيسَةً أَوْ سَمِعَ صَوْتَ شَبُّورٍ

و اوليست چون ببيند عبادتگاه نصارا را يا عبادتگاه يهود را يا بشنود آواز بوق را

أَوْ صَوْتَ نَاقُوسٍ أَوْ رَأَى جَمْعًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَىٰ

يا آواز ناقوس را يا ببيند گروه از كافران و جهودان و ترسايان

أَنْ يَقُولَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلٰهًا

اينكه بگويد گواهي ميدهم آنكه نيست هيچ معبودي مگر خداي بحق خدائيكه يگانه است نيست شريك مر او را خداي

وَاحِدًا لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ فَإِنَّ ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

يگانه است بندگي نميكنيم مگر او را پس بدرستي اين روايت است از پيغامبر

وَقَالَ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ بِعَدَدِ أَهْلِ الشِّرْكِ وَيَقُولُ إِذَا سَمِعَ صَوْتَ الرَّعْدِ
و فرمود مصنف که بخشد خدا مر او را بشمار گنهکاران مشرکان و بگوید چون بشنود آواز رعد

وَالصَّوَاعِقِ اللّٰهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ
و صواعق را ای بار خدایا مکش ما را بغضب تو و هلاک مکن بعذاب تو

وَعَافِنَا قَبْلَ ذٰلِكَ وَيَقُولُ إِذَا رَأَى الرِّيحَ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
و آمرز ما را پیش از آن و بگوید چون ببیند باد را ای بار خدایا من میخواهم

خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ
نیکی باد و نیکی چیزیکه فرستاده شده است باد بآن چیز و پناه میخواهم بتو از بدی باد و بدی چیزیکه فرستاده

بِهِ **فَصْلٌ** وَإِذَا دَخَلَ السُّوقَ قَالَ مَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللّٰهُمَّ إِنِّي
بآن چیز و چون درآید در بازار بگوید چیزیکه بود پیغامبر میگفت ای بار خدایا

أَسْأَلُكَ خَيْرَ هٰذَا السُّوقِ وَخَيْرَ مَا فِيهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ
میخواهم از تو نیکی این بازار و بهترین چیزیکه در انست و پناه میخواهم بتو از بدی بازار و بدی

مَا فِيهِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُصِيبَ فِيهَا يَمِينًا فَاجِرَةً أَوْ
چیزیکه در انست ای بار خدایا پناه میخواهم بتو این که برسم در بازار سوگند دروغ را یا

صَفْقَةً خَاسِرَةً لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ
بیع زیانکار نیست هیچ خدا مگر خدای بحق تنهاست نیست همتا مر او را مر او راست ملک و

لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
مر او راست ثنا زنده میکند و میمیراند و او زنده است که نمیمیرد بدست اوست نیکوی و او بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِذَا رَأَى الْهِلَالَ قَالَ اللّٰهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَيْنَا بِالْيُمْنِ وَ
چیز تواناست و چون دید هلال را گفت ای بار خدایا نازل کن برمن بیمن و

الْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ رَبِّي وَرَبُّكَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ **فَصْلٌ**
ایمان و سلامتی و اسلام رب من و رب تو الله غالب و بزرگ است

وَإِذَا رَأَى مُبْتَلًى قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ
و چون ببیند گرفتار شده به بلا گوید ستایش مر خدای را که خلاص کرد مرا از چیزیکه گرفتار کرد ترا بآن و

فَضَّلَنِي عَلَيْكَ وَعَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ
بزرگی داد مرا بر تو و بر بسیار از کسانیکه آفریده او را بزرگی دادن پس بدرستی خدا

جَلَّ يُعَافِيهِ مِنْ ذٰلِكَ كَائِنًا مَا كَانَ أَبَدًا مَا عَاشَ **فَصْلٌ** وَ
خلاص میکند او را از آن بلا هر بلای که باشد همیشه تا انگاه که زندگی کند و

يَقُولُ لِلْحَاجِّ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ تَقَبَّلَ اللّٰهُ نُسُكَكَ وَأَعْظَمَ أَجْرَكَ
بگوید مر حاجی را چون باز آید از سفر خود بپذیرد خدای تعالی عبادت ترا و بزرگ گرداند مزد ترا

وَاخْلُفْ نَفَقَتَكَ لِمَا رُوِيَ عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رَضِ اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ

وبدل دهد خدای خرج ترا از جهت چیزیکه روایت است از عمر ابن خطاب بدرستی بود میگفت

ذٰلِكَ **فَصْلٌ** وَاِذَا عَادَ مَرِيضًا مُسْلِمًا وَرَاٰهُ مَنْزُولًا بِهِ مَوْتٌ فَقَالَ

آنرا چون پرسد بیمار مسلمانرا و دید اورا فرود آورده شده است باو مرگ

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ الْمَوْتُ فَزَعٌ فَاِذَا بَلَغَ اَحَدَكُمْ

چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی ترس بود مرگ پس چون برسید یکی از شمارا

وَفَاةُ صَاحِبِهِ فَلْيَقُلْ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا

مرگ یار خود پس بگوید ما ازان خدائیم بدرستی ما بطرف او بازگردنده ایم و ما بطرف پروردگار خود

لَمُنْقَلِبُونَ اَللّٰهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ فِي الْمُحْسِنِينَ وَاجْعَلْ كِتَابَهُ

بازگردنده ایم ای بار خدای بنویس اورا نزد تو در نیکوکاران بیم و بگردان دفتر اورا

فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلٰى عَقِبِهِ فِي الْاٰخِرِينَ وَلَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُ وَلَا

در علیین و خلیفه شو بر پس ماندگان او و نا امید مکن مرا از مزد او و بلا

تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَيُسْتَحَبُّ اَيْضًا اَنْ يُشِيرَ عَلَيْهِ بِالتَّوْبَةِ مِنَ الذُّنُوبِ

منداز مارا بعد او و دوست تر است نیز وقت مردن اشارت کردن براو بتوبه از گناهان

وَالْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْوَصِيَّةِ بِثُلُثِ مَالِهِ لِلْاَقَارِبِ وَالْفُقَرَاءِ

و برآمدن از ستم های و وصیت بسیوم حصه مال خود برای نزدیکان و فقیران

مِنْهُمُ الَّذِينَ لَا يَرِثُونَهُ وَاِنْ لَمْ يَكُونُوا فَلِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَ

ازایشان آنانکه وارث نیستند اورا واگر نباشند نزدیکان پس وصیت کند از برای فقیران و بی نوایان و

الْمَسَاجِدِ وَالْقَنَاطِيرِ وَوُجُوهِ الْبِرِّ وَالْخَيْرِ **فَصْلٌ** وَيَقُولُ حِينَ

مسجدها و پل ها و اقسام نیکی و خیر و بگوید هنگام که

يَضَعُ الْمَيِّتَ فِي قَبْرِهِ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا وَضَعْتُمْ

مینهد مرده را در گور خود چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر چون می نهید

مَوْتَاكُمْ فِي الْقَبْرِ فَقُولُوا بِسْمِ اللّٰهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ وَيَقُولُ اِذَا

مردگان خودرا در گور پس بگوئید نهادیم بنام خدای و بر دین پیغامبر خدا و بگوید چون

حَثَى التُّرَابَ عَلَى الْمَيِّتِ اِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِرَسُولِكَ وَاِيمَانًا

بریزد خاک بر مرده ایمان آورده ام بتو و گرویدم گرویدنی به پیغامبر تو و ایمان آوردم

بِبَعْثِكَ هٰذَا مَا وَعَدَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ لِاَنَّ

به برانگیختن تو این چیزیست که وعده کرد خدا و پیغامبر او زیرا که

ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنْ عَلِيٍّ رَضِ وَقَالَ مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ ذَرَّةٍ

آن مرویست از حضرت علی و گفت علی هرکه کرد آنرا باشد مر اورا بهر ذره

مِنْ تُرَابٍ حَسَنَةٍ **فَصْلٌ فِي آدَابِ النِّكَاحِ** مِنْ آدَابِ النِّكَاحِ

أَنْ يَكُونَ فِيهِ نِيَّةُ الْمُتَزَوِّجِ امْتِثَالَ أَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ وَقَوْلِهِ تَعَالَى

فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ وَقَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

تَنَاكَحُوا تَنَاسَلُوا فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْأُمَمَ وَلَوْ بِالسِّقْطِ فَيَعْتَقِدُ

وُجُوبَ النِّكَاحِ بِهَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ وَالْخَبَرِ عِنْدَ عَدَمِ خَوْفِ الزِّنَا

وَعِنْدَ وُجُودِهِ لِيَخْرُجَ مِنَ الْخِلَافِ فِي الْجُمْلَةِ لِأَنَّ النِّكَاحَ عِنْدَ

أَبِي دَاوُدَ فِي رِوَايَةِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ وَاجِبٌ عَلَى الْإِطْلَاقِ فَيَكُونُ لَهُ

ثَوَابُ الْمُمْتَثِلِ لِأَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَعْتَقِدُ مَعَ ذَلِكَ إِحْرَازَ دِينِهِ

وَتَكْمِيلَهُ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ

وَقَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِذَا تَزَوَّجَ الْعَبْدُ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ نِصْفَ دِينِهِ وَ

يَتَخَيَّرُ الْحَسِيبَةَ الْأَجْنَبِيَّةَ الْبِكْرَ وَأَنْ تَكُونَ مِنْ نِسَاءٍ يُعْرَفْنَ

بِكَثْرَةِ الْوِلَادَةِ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ قَالَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رض لَمَّا

أَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ بِالثَّيِّبِ فَقَالَ لَهُ أَفَلَا بِكْرًا تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ

وَإِنَّمَا شَرَطْنَا كَثْرَةَ الْوِلَادَةِ لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

تَنَاكَحُوا تَنَاسَلُوا فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْأُمَمَ وَلَوْ بِالسِّقْطِ وَفِي بَعْضِ
الْأَحَادِيثِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجُوا الْوَلُودَ الْوَدُودَ فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمْ وَإِنَّمَا شُرِطَتِ
الْأَجْنَبِيَّةُ وَلَا تَكُونُ مِنْ أَقَارِبِهِ لِئَلَّا يَقَعَ بَيْنَهُمْ مُنَافَرَةٌ وَعَدَاوَةٌ
تُؤَدِّي إِلَى قَطْعِ الْأَرْحَامِ الْمَأْمُورِ بِإِيصَالِهَا وَلِهٰذَا مَنَعَ الشَّرْعُ
الْجَمْعَ بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ فِي عَقْدِ النِّكَاحِ وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَزَوَّجَ سَلِيطَةَ
اللِّسَانِ وَلَا مُخْتَلِعَةً وَلَا مُتَوَاشِمَةً فَإِذَا تَزَوَّجَ فَلْيُحْسِنْ خُلُقَهُ
مَعَهَا وَلَا يُؤْذِيهَا وَلَا يُكْرِهُهَا عَلَى مَهْرِهَا لِتَخْتَلِعَ مِنْهُ وَلَا يَشْتِمُ
لَهَا أَبًا وَلَا أُمًّا فَإِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ كَانَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ بَرِيئَيْنِ مِنْهُ
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّهُنَّ عَوَانٍ عِنْدَكُمْ
يَعْنِي أُسَرَاءُ وَقَدْ جَاءَ فِي بَعْضِ الْآثَارِ مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً بِصَدَاقٍ
وَلَا يُرِيدُ أَنْ يُؤَدِّيَهُ إِلَيْهَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ زَانِيًا فَإِنْ آذَتْهُ
الْمَرْأَةُ بِلِسَانِهَا وَكَانَ فِي ذٰلِكَ فَسَادُ دِينِهِ فَلْيَشْتَرِ هُوَ نَفْسَهُ
مِنْهَا أَوْ يَلْجَأْ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَبْتَهِلْ إِلَيْهِ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ يَكْفِي
وَإِنْ صَبَرَ عَلَى ذٰلِكَ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ
طَابَتْ هِيَ لَهُ بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهَا مِنْ غَيْرِ إِكْرَاهٍ فَلْيَأْكُلْهُ هَنِيئًا

مرتبًا وينبغي أن يجتهد فينظر إلى وجهها وبدنها من غير

ومي سزد آنكه كوشد پس بنگرد بطرف روي زن وتن آن بي

أن يخلو بها قبل العقد لئلا يقع بقلبه شيء فيكرهها فيؤديه

آنكه خلوت كند با او قبل از نكاح تا آنكه نه افتد در دل او چيزي پس ناخوش دارد او را پس رساند

إلى طلاقها بمفارقتها عن قريب وفي ذلك وقوع في المكروه

بطرف طلاق دادن او وجدا شدن از زن از نزديك ودر آن طلاق افتادنست در مكروه

عند الله عز وجل لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مباح أبغض

نزد خداي تعالى زيراكه بدرستي پيغامبر فرمود نيست هيچ مباح دشمن تر

إلى الله تعالى من الطلاق والأصل في ذلك ما روي عن النبي صلى الله

بطرف خداي تعالى از طلاق واصل در آن چيزيست كه روايت است از پيغامبر

عليه وسلم أنه قال إذا قذف الله تعالى في قلب أحدكم خطبة امرأة

بدرستي فرمود هرگاه كه اندازد خداي تعالى در دل يكي از شما خواستگاري زني

فلينظر إلى وجهها وكفيها فإنه أحرى أن يؤدم بينهما وما روي

پس ببيند بطرف روي آن ودو دست آن پس بدرستي ديدن سزاوارتر است اينكه سازوار گردد ميان ايشان و آنچه روايت

عن جابر بن عبد الله رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا خطب أحدكم

از جابر بدرستي گفت جابر فرمود پيغامبر خدا هرگاه كه خواستگاري كند يكي از شما

المرأة فإن استطاع أن ينظر إلى ما يدعوه إلى نكاحها فليفعل فخطبت

زنرا پس اگر تواند ديدن بطرف چيزيكه بخواند آنرا بطرف نكاح آن پس بكند پس خواستم

جارية فكنت أتخبأ لها حتى رأيت منها ما دعاني إلى نكاحها وتزوجها

يك دختري را پس بودم كه پنهان ميشدم مر او را تا آنكه ديدم از آن دختر چيزيكه خواند مرا بطرف نكاح او وجفت كردن او

ذكره أبو داود في سننه وينبغي أيضا أن تكون من ذوات الدين

ياد كرد اين حديث را ابو داود در سنن خود ومي سزد اينكه باشد زن از خداوندان دين

والعقل لما روى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال تنكح المرأة

وعقل از براي چيزيكه روايت كرد ابو هريره از پيغامبر بدرستي فرمود نكاح كرده شود زن

لأربع لمالها ولحسبها ولجمالها ولدينها فاظفر بذات الدين تربت

از جهت چهار از جهت مال آن واز جهت حسب آن واز جهت جمال آن واز جهت دين آن پس پيروزي بجو بخداوند دين خاك آلود باد

يداك وإنما نص النبي صلى الله عليه وسلم على ذات الدين لأنها تعين الزوج

دست تو وجز اين نيست كه حديث كرد پيغامبر بر خداوند دين زيراكه بدرستي آن ياري ميدهد شوهر را

على معيشته وتقنع باليسير والباقيات تعنته في الوزر والوبال

بر زندگاني وقناعت ميكند باندك وباقي مي اندازد شوهر را در گناه ورنج

إلا أن يسلم الله تعالى عن ذلك وقد فسر أكثر المفسرين قوله

عز وجل فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم المباشرة بالجماع

والابتغاء بالولد أي اطلبوا الولد بالمباشرة وكذلك ينبغي للمرأة

أن تنوي بذلك تحصين فرجها والولد والثواب الجزيل عند الله

بالصبر عند الزوج وعلى الحبل والولادة وتربية الولد لما روى

زياد بن ميمون عن أنس بن مالك رض قال إن امرأة كان يقال لها الحولاء

عطارة من أهل المدينة دخلت على عائشة رض فقالت يا أم المؤمنين

زوجي فلان أتزين له كل ليلة وأتطيب كأني عروس زففت ليلة

فإذا أوى إلى فراشه دخلت عليه في لحافه وألتمس بذلك رضاء

الله تعالى حول وجهه عني أراه أبغضني فقالت اجلسي حتى يدخل

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت فبينما أنا كذلك إذ دخل رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال ما هذه الريح التي أجدها أتتكم الحولاء أبعتم منها شيئا

قالت عائشة نعم لا والله يا رسول الله فقصت الحولاء قصتها فقال

صلى الله عليه وسلم لها اذهبي واسمعي وأطيعي له قالت أفعل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم

فما لي من الأجر قال صلى الله عليه وسلم ما من امرأة رفعت من بيت زوجها شيئا

ووضعته تريد به الاصلاح الا كتب الله تعالى لها حسنة ومحى

و نهاده بست از وی دران حال که میخواهد به راست کردن خانه مگر نوشته است خدا مر اورا نیکی و دور کرده

عنها سيئة ورفع لها درجة وما من امرأة حملت من زوجها حين

از وی گناه و بلند کرده است مر اورا پایه و نیست کسی از زن که حمل گرفته باشد از شوهر خود

تحمل الا كان لها من الاجر مثل القائم ليله والصائم نهاره والغازي

مگر باشد برای آن زن از اجر چون ثواب قایم در شب و روزه دار در روز و جنگ کننده

في سبيل الله تعالى وما من امرأة يأتيها طلق الا كان لها بكل طلقة

در راه خدا تعالی و نیست کسی از زن که می آید اورا درد زه مگر برده است مر اورا بهر دردی

عتق نسمة وبكل رضعة عتق رقبة فاذا فطمت ولدها ناداها

آزاد کردن بنده و بهر شیر دادن آزاد کردن بنده پس چون باز گرفت از شیر فرزند خود را آواز میکند

مناد من السماء ايتها المرأة قد كفيت العمل فيما مضى فاستأنفي

آواز کننده از آسمان ای مرد ای زن تحقیق تمام کردی کار را در زمان گذشته پس از سر گیر

العمل فيما بقي قالت عائشة رض قد اعطي النساء كثيرا فما بالكم يا

کار در زمان که باقیست گفت عایشه تحقیق داده شده اند زنان ثواب بسیار پس چیست شما را ای

معشر الرجال فضحك رسول الله ثم قال ما من رجل اخذ بيد امرأته يراودها

گروه مردان پس خنده کرد رسول خدا پس گفت نیست هیچ مردی که گرفت دست زن خود را

الا كتب الله له تعالى حسنة فان عانقها فعشر حسنات فاذا اتاها

مگر نوشته است خدا اورا نیکی و اگر دست در گردن کرد او را پس ده نیکی است پس چون آمد زن

كان خيرا من الدنيا وما فيها فاذا قام ليغتسل لم يمر الماء على شعرة

باشد بهتر از دنیا و هر چیز که درانست و چون برخیزد تا غسل کند نگذرد آب را بر موی

من جسده الا تكتب له حسنة وتمحى عنه سيئة وترفع له درجة

از تن او مگر نوشته میشود اورا نیکی و دور کرده میشود از وی گناه و بلند کرده میشود اورا درجه

وما يعطى بغسله خير من الدنيا وما فيها وان الله عز وجل يباهي

و هر چیزیکه داده میشود بغسل کردن بهتر است از دنیا و هر چیزیکه درانست و بدرستیکه خدا تعالی فخر میکند

به الملئكة يقول انظروا الى عبدي قام في ليلة قرة يغتسل من

بغسل کردن فرشتگان را میگوید ببینید بطرف بنده من ایستاد در شب سرد که غسل میکند از

الجنابة يتيقن باني ربه اشهدوا باني قد غفرت له وعن ابن البناء

جنابت یقین دارد باین که بدرستیکه من پروردگار اویم گواه باشید باین که تحقیق بخشیدم مر اورا و نقل است از ابن بنا

بن فضالة عن الحسين رض قال قال رسول الله صلى الله عليه استوصوا بالنساء

و او را از امام حسین گفت امام حسین فرمود پیغامبر خدا قبول کنید پند من در حق زنان

خَيْرًا فَإِنَّهُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ يَعْنِي مَأْسُورَاتٍ لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا

نیکی را بدرستی ایشان بندیانند پیش شما یعنی مالک نیستند مر نفس های خود را چیزی

وَإِنَّمَا أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ

وجز این نیست که گرفته اید شما ایشان را بامانت خدا تعالی و حلال ساخته اید اندامهای ایشان را

بِكَلِمَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ عُبَادَةَ ابْنِ كَثِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْجَرِيرِيِّ عَنْ

بکلمه خدا تعالی و نقلست از عباده پسر کثیر و از عبد الله و او از

مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خِيَارُ الرِّجَالِ

میمونه زوجه پیغامبر علیه السلام گفت فرمود پیغامبر خدا بهترین مردان

مِنْ أُمَّتِي خِيَارُهُمْ لِنِسَائِهِمْ وَخَيْرُ النِّسَاءِ مِنْ أُمَّتِي خَيْرُهُنَّ لِأَزْوَاجِهِنَّ

از امت من بهترین ایشانست مر زنان خود را و بهترین زنان از امت من بهترین ایشانست مر شوهران خود را

يُرْفَعُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ

برداشته میشود هر یکی را از ایشان هر روز و شب مزد هزار شهید که کشته شده اند در راه خدا

اللّٰهِ صَابِرِينَ مُحْتَسِبِينَ وَتَفْضُلُ إِحْدَاهُنَّ عَلَى الْحُورِ الْعِينِ كَفَضْلِ

در ان حال که صابر باشند و طلب کننده اند از خدا و بزرگ است یکی از ایشان بر حور عین مانند بزرگی

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَدْنَى رَجُلٍ مِنْكُمْ وَخَيْرُ النِّسَاءِ مِنْ أُمَّتِي مَنْ تَأْتِي مَسَرَّةَ

محمد صلعم بر کمترین مردی از شما و بهترین زنان از امت من کسیست که می آید ... کننده

زَوْجِهَا فِي كُلِّ شَيْءٍ يَهْوَاهُ مَا خَلَا مَعْصِيَةَ اللّٰهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ وَخَيْرُ

بر شوهر خود در هر چیزی که دوست میدارد او را جز از گناه خدای تعالی بهترین

الرِّجَالِ مِنْ أُمَّتِي مَنْ تَلَطَّفَ بِأَهْلِهِ لُطْفَ الْوَالِدَةِ بِوَلَدِهَا يُكْتَبُ لِكُلِّ

مردان از امت من کسیست که مهربانی کند با اهل خود هم چون مهربانی مادر بفرزند خود نوشته میشود هر

رَجُلٍ مِنْهُمْ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ صَابِرِينَ

مرد را از ایشان هر روز و شب مزد صد شهید که کشته شده اند در راه خدای تعالی که صبر کننده اند

مُحْتَسِبِينَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَكَيْفَ يَكُونُ

و طلب ثواب کننده اند پس گفت عمر بن خطاب ای پیغامبر خدا چگونه میباشد

لِلْمَرْأَةِ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ وَلِلرَّجُلِ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَمَا

زن را مزد هزار شهید و مرد را مزد صد شهید فرمود رسول علم آیا تو

عَلِمْتَ أَنَّ الْمَرْأَةَ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الرَّجُلِ وَأَفْضَلُ ثَوَابًا فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ

ندانستی بدرستی زن بزرگترست از روی مزد از مرد و بهترست از روی ثواب پس بدرستی خدا تعالی

يَرْفَعُ لِلرَّجُلِ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ فَوْقَ دَرَجَاتِهِ بِرِضَاءِ زَوْجَتِهِ عَنْهُ

بلند میکند برای مرد در بهشت مرتبه های بالای مرتبه های او بسبب خوشنودی زن او از او

وَدُعَائِهَا لَهُ أَوْ عَلِمْتَ أَنَّ أَعْظَمَ وِزْرًا بَعْدَ الشِّرْكِ بِاللهِ الْمَرْأَةُ إِذَا

و دعا کردن زن مراورا آیا خدا دانستی تو بدرستی بزرگتر از روی بار گناه بعد از کفر بخدا زن هست چون

غَضِبَتْ زَوْجَهَا أَلَا فَاتَّقُوا اللهَ فِي الضَّعِيفَيْنِ فَإِنَّ اللهَ سَائِلُكُمْ عَنْهُمَا

غضب میکند شوهر خود را آگاه باشید پس بپرهیزید خدا را در دو ناتوان پس بدرستی خدا پرسنده شماست از ایشان

الْيَتِيمِ وَالْمَرْأَةِ فَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمَا فَقَدْ بَلَغَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرِضْوَانِهِ

یکی یتیم و دیگری زن پس هر که نیکوئی کرد بطرف آن هر دو پس بتحقیق رسید بطرف خدا تعالی و خوشنودی آن

وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمَا فَقَدِ اسْتَوْجَبَ مِنَ اللهِ سَخَطَهُ وَحَقُّ الزَّوْجِ كَحَقِّي

و هر که بدی کرد بایشان پس بتحقیق سزاوار شد از خدا غضب او را و حق شوهر همچون حق من است

عَلَيْكُمْ فَمَنْ ضَيَّعَ حَقِّي فَقَدْ ضَيَّعَ حَقَّ اللهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ وَ

بر شما پس کسی که ضایع کرد حق مرا پس بتحقیق ضایع کرد حق خدا را پس بتحقیق سزاوار گشت بغضب خدای و

مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَعَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ

بازگشت او دوزخ است و نقل است از ابی جعفر

جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رض قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي نَفَرٍ

و او از جابر گفت جابر ناگاه ما نزد پیغامبر خدا بودیم و آن حضرت در جماعتی

مِنْ أَصْحَابِهِ رض إِذْ أَقْبَلَتْ حَتَّى قَامَتْ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ قَالَتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

از یاران خود بود در آن وقت پیش آمد زنی تا آنکه استاد بر سر پیغامبر خدا گفت سلام بر تو باد

يَا رَسُولَ اللهِ أَنَا وَافِدَةُ النِّسَاءِ إِلَيْكَ لَيْسَتِ امْرَأَةٌ يَبْلُغُهَا مَسِيرِي

ای پیغامبر خدا من پیغام کننده زنانم بطرف تو نیست هیچ زنی که میرسد او را سیر کردن

إِلَيْكَ إِلَّا أَعْجَبَهَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ اللهَ تَعَالَى رَبُّ الرِّجَالِ وَرَبُّ

بطرف تو مگر آنکه عجب آید او را سیر کردن من ای پیغامبر خدا بدرستی خدا تعالی پروردگار مردان و پروردگار

النِّسَاءِ وَآدَمُ أَبُو الرِّجَالِ وَأَبُو النِّسَاءِ وَحَوَّاءُ أُمُّ الرِّجَالِ وَأُمُّ النِّسَاءِ

زنان است و آدم پدر مردان و پدر زنانست و حوا مادر مردان و مادر زنان است

فَالرِّجَالُ إِذَا خَرَجُوا فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُتِلُوا فَأَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

پس مردان چون می برآیند در راه خدای پس کشته شوند پس زنده اند نزد پروردگار خود

يُرْزَقُونَ وَإِذَا جُرِحُوا فَلَهُمْ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَا عَلِمْتَ وَنَحْنُ نَجْلِسُ عَلَيْهِمْ

روزی داده میشوند و چون زخمی شوند پس مر ایشان راست از مزد مانند چیزیکه دانستی تو و ما می نشینیم برایشان

وَنَخْدُمُهُمْ فَهَلْ لَنَا مِنَ الْأَجْرِ شَيْءٌ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ اقْرَئِي عَنِّي النِّسَاءَ

و خدمت میکنیم ایشان را آیا ما را از مزد چیزیست فرمود پیغامبر آری بخوان از من زنان را

السَّلَامَ وَقُولِي لَهُنَّ إِنَّ طَاعَةَ الزَّوْجِ وَاعْتِرَافًا بِحَقِّهِ يَعْدِلُ مَا

سلام و بگو ایشان را بدرستی فرمانبرداری شوهر و قبول کردن حق او برابر میشود و فراوان را

خالد

هنالك وقليل منكن يفعله وعن ثابت عن انس رض قال جئن بعثتني النساء
آنجاست واندکی از شمایان میکنند آنرا و نقل آورد ثابت واو از انس رض گفت و فرستادند مرا زنان

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ذهب الرجال بالفضل وبالجهاد في
بطرف پیغامبر خدا ام پس گفتم ای پیغامبر خدا رفتند مردان بزیادتی و بغزا کردن در

سبيل الله تعالى فما لنا من عمل ندرك به عمل المجاهدين في سبيل الله
راه خدا پس چیست ما را از کاری که برسیم بآن کار غازیان در راه خدا

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهنة احداكن في بيتها تدرك عمل المجاهدين في
فرمود پیغمبر خدا ام خدمت یکی از ایشان در خانه میرسد کار غازیان را در

سبيل الله عز وجل وعن عمران بن حصين رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
راه خدا تعالی و روایت است از عمران گفت پرسیده شد پیغامبر خدا ام

هل على النساء جهاد فقال صلى الله عليه وسلم نعم جهادهن الغيرة يجاهدن انفسهن
آیا بر زنان جهاد است پس فرمود پیغامبر آری جهاد ایشان غیرت کردن است جهاد میکنند ایشان نفس خود را

فان صبرن فهن مجاهدات فان رضين فهن مرابطات ولهن اجران
پس اگر صبر کنند پس ایشان جهاد کنندگانند پس اگر ایشان راضی شوند تیغ زنها و مر ایشان راست دو مزد

اثنان فينبغي للزوجين ان تعتقدا هذا الثواب المذكور في هذا الحديث
پس سزاست مر زن و مرد را اینکه اعتقاد کنند این ثواب مذکور را در این حدیث

وما قبلها عند العقد والجماع جميعا واداء الحق الواجب على كل واحد
و آنچه قبل از آنست نزد عقد کردن و جماع کردن و بجا آوردن حق را که واجبست بر هر یکی

منهما للآخر بقوله عز وجل ولهن مثل الذي عليهن لتكونا مطيعين لله عز
از ایشان دیگری را بقول خدا و مر ایشان راست آنچه بر ایشان است تا آنکه باشد زن و مرد فرمانبردار خدا را

وجل ممتثلين امره جل ثناؤه وتعتقد المرأة ان ذلك خير لها من الجهاد
و بجا آرنده فرمان خدا را و اعتقاد کند زن در سستی آن بجا آوردن بامر خود بهتر است از جنگ با کافران

والغزو ولما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ليس شيء خير الامرأة من زوج
از برای آنکه نقل است از پیغامبر ام بدرستیکه او فرمود نیست چیزی بهتر مر زن را از شوهر

او قبر وقال صلى الله عليه وسلم مسكين مسكين رجل ليست له امرأة قيل يا
یا گور و فرمود پیغامبر ام گداست گداست مرد که نیست مر او را زن گفته شد ای

رسول الله وان كان غنيا من المال قال وان كان غنيا من المال مسكينة مسكينة امرأة
پیغامبر خدا اگر چه باشد توانگر از مال فرمود اگر چه باشد توانگر از مال گداست گداست زنی

ليس لها زوج قيل يا رسول الله وان كانت غنية من المال قال صلى الله عليه وسلم
که نباشد مر او را شوهر گفته شد ای پیغامبر خدا اگر چه باشد توانگر از مال فرمود پیغامبر ام

وَإِنْ كَانَتْ غَنِيَّةً مِنَ الْمَالِ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَكُونَ الْعَقْدُ يَوْمَ

و اگرچه باشد توانگر از مال و دوست اینکه باشد نکاح روز

الْجُمُعَةِ أَوِ الْخَمِيسِ وَالْمَسَاءُ أَوْلَى مِنَ التَّبْكِيرِ وَيُسَنُّ أَنْ يَكُونَ الْخُطْبَةُ

جمعه یا روز پنجشنبه و شب کردن عقد بهتر است از روز و سنت است اینکه باشد خطبه نکاح

قَبْلَ التَّوَاجُبِ فَإِنْ أُخِّرَتْ جَازَ وَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَنْ يَعْقِدَ النِّكَاحَ

پیش از ایجاب و قبول پس اگر تاخیر کرده شد روا است و آن مختار است میان آنکه ببندد نکاح

بِنَفْسِهِ أَوْ يُوَكِّلَ فِيهِ غَيْرَهُ فَإِذَا انْعَقَدَ الْعَقْدُ يُسْتَحَبُّ لِلْحَاضِرِينَ

خودش یا وکیل سازد در آن دیگری را پس چون بسته شد عقد اولیست مر حاضران را

أَنْ يَقُولُوا بَارَكَ اللّٰهُ لَكَ وَبَارَكَ عَلَيْكَ وَجَمَعَ بَيْنَكُمَا فِي خَيْرٍ وَ

اینکه گویند برکت کناد خدا مر ترا و برکت باد بر تو و جمع کناد میان شما در نیکوئی و

عَافِيَةٍ ثُمَّ إِنْ طَلَبَتِ الْمَرْأَةُ وَأَهْلُهَا الْإِمْهَالَ اسْتُحِبَّ لَهُ إِجَابَتُهُمْ

تندرستی پس اگر طلب کرد زن و اهل آن مهلت اولیست مر او را پذیرفتن

إِلَى ذٰلِكَ قَدْرَ مَا يُعْلَمُ التَّهَيُّؤُ لِأُمُورِهَا فِيهِ وَقَضَاءِ حَوَائِجِهَا

بقدر آن مدت [illegible] در آن مدت و ادا کردن حاجت او را

مِنْ شِرَاءِ الْجِهَازِ وَالتَّزَيُّنِ لَهَا فَإِذَا زُفَّتْ إِلَيْهِ اتَّبَعَ مَا رُوِيَ عَنْ

از خریدن جهاز و آراستن مر او را پس چون سپرده شد [illegible] روایت از

عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض وَذٰلِكَ أَنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنِّي تَزَوَّجْتُ

عبد الله ابن مسعود و آن روایت [illegible] مردی پس گفت [illegible] زن گرفته ام

جَارِيَةً بِكْرًا وَقَدْ خَشِيتُ أَنْ تَكْرَهَنِي أَوْ تَفْرَكَنِي فَقَالَ لَهُ إِنَّ

زن بکر و تحقیق ترسیدم [illegible] پس گفت عبد الله مر او را [illegible]

الْأُلْفَ مِنَ اللّٰهِ وَالْفَرْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَإِذَا دَخَلَتْ إِلَيْكَ فَمُرْهَا

الفت از خدا است و دشمنی از شیطان است و چون در آید زن [illegible] پس امر کن او را

لِتُصَلِّ خَلْفَكَ رَكْعَتَيْنِ وَقُلِ اللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِي أَهْلِي وَبَارِكْ

که نماز کند در پس تو دو رکعت و بگوی ای خدایا برکت ده مرا در اهل من و برکت کن

لِأَهْلِي فِيَّ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْهُمْ وَارْزُقْهُمْ مِنِّي اللّٰهُمَّ اجْمَعْ

مر اهل مرا در من ای بار خدایا روزی کن مرا از ایشان و روزی کن ایشان را از من ای بار خدایا جمع کن

بَيْنَنَا إِذَا جَمَعْتَ فِي خَيْرٍ وَفَرِّقْ بَيْنَنَا إِذَا فَرَّقْتَ إِلَى خَيْرٍ فَإِذَا أَرَادَ

میان ما تا وقتی که جمع سازی در نیکوئی و پراگنده کن میان ما [illegible] پس چون خواهد

الْجِمَاعَ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً

[illegible] بنام خدا [illegible] ای بار خدایا پیدا کن از دو [illegible]

إن قدّرت أن تخرج عن صلبي اللهم جنّبني الشيطان وجنّب

اگر اندازه کرده تو اینکه برآید آن از صلب من ای بارخدایا بگوشه دار مرا از شیطان و دگور شده دار

الشيطان ما رزقتني فإذا قضى حاجته فليقل بسم الله الحمد لله

شیطان را از چیزیکه روزی کرده تو مرا و چون ادا کرد مرد حاجت خود را پس بگوید بنام خدا و ستایش مر خدای را

الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا

آنکه آفرید از آب آدمی را پس گردانید او را نژاد و دامادی و بوده است پروردگار تو توانا

يقول ذلك في نفسه ولا يحرّك به شفتيه والأصل في ذلك ما

بگوید آنرا در نفس خود و نه جنبانند بآن گفتن دو لب خود را و اصل دران گفتن چیزیست

روى كريب عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو أن

که روایت کرده است کریب از ابن عباس رض گفت گفت پیغمبر خدا صلعم اگر بدرستیکه

أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال بسم الله اللهم جنّبنا الشيطان

یکی از شما چون وقتی میخواهد اینکه بیاید اهل خود را گفت بسم الله ای بارخدایا دور دار مرا از شیطان

وجنّب الشيطان ما رزقتنا ثم إن قدّر أن يكون بينهما ولد

و دور دار شیطان را از چیزیکه روزی کرده مرا پس اگر اندازه کرده شده است اینکه میان ایشان باشد فرزند

في ذلك لم يضرّه شيطان أبدا وإذا ظهرت أمارة حبل المرأة

در ان وقت هیچ ضرر نرساند او را شیطان همیشه و چون ظاهر شود نشانه بار

فليصفّ غذاءها من الحرام والشبهة ليتخلّق الولد على أساس لا

پس پاک کند خوراک زن را از حرام و شبهه تا پیدا شود فرزند بر بنیاد که نی

يكون للشيطان عليه سبيل والأولى أن يكون من حين الزفاف

باشد شیطان را بر او راه و بهتر است اینکه می باشد پاکی خوراک از هنگام صحبت زن

ويدوم على ذلك ليتخلّص هو وأهله وولده من الشيطان في الدنيا

و همیشه باشد بر آن تا خلاص شود مرد و اهل او و فرزند او از شیطان در دنیا

ومن النار في العقبى قال الله عز وجل يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم

و از آتش در آخرت گفت خدای تعالی آنکسانی که ایمان آورده اید نگاه دارید خود را

وأهليكم نارا ومع ذلك يخرج الولد صالحا بارّا بوالديه طائعا

و اهل خود را از آتش دوزخ و به آن می برآید فرزند نیکوکار فرمان بردار مادر و پدر را گردنده

لربه عز وجل كل ذلك ببركة تصفية الغذاء فإذا فرغ من الجماع

مر پروردگار خود را همه آن به برکت پاکی خوراک است پس چون فارغ شود از جماع

تنحّى عنها وغسل ما به من الأذى وتوضأ إن أراد العود إليها

دور شود از زن و بشوید چیزیکه با وست از چرکنت و وضو کند اگر میخواهد بازگشتن بسوی زن

وإلا اغتسل ولا ينام جنبا فإنه مكروه وكذلك روي عن النبي

واگرنه غسل کند و نخوابد جنب پس آن مکروه است و همچنین روایت است از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم إلا أن يشق ذلك عليه لبرد أو بعد حمام وماء أو خوف ونحو

مگر آنکه سخت باشد آن غسل کردن بر او از جهت سرما یا دوری گرمابه و آب از جهت ترس و مانند آن

ذلك فينام إلى حين زوال ذلك ولا يستقبل القبلة عند المجامعة

پس خواب کند تا هنگام زوال شدن آن و روی نه آرد قبله را هنگام جماع کردن

ويغطي رأسه ويستتر عن العيون وإن كان عن صبي طفل لأنه روي

و بپوشد سر خود را و پوشیده شود از چشمها و اگرچه باشد از کودک بچه زیرا که هرآینه روایت کرده است

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا أتى أحدكم أهله فليستتر فإنه إذا لم يستتر

از پیغامبر بدرستی گفت چون می آید یکی از شما اهل خود را پس پوشیده شود پس بدرستی چون نمی پوشد

استحيت الملائكة وخرجت ويحضره الشيطان وإذا

شرم میدارند فرشتگان و بیرون می آیند و حاضر میشوند او را دیوان و چون

كان بينهما ولد كان للشيطان فيه شركا وكذلك يروى عن

میباشد میان ایشان فرزند میباشد شیطان را در او شریک و همچنین روایت کرده میشود از

السلف أنه إذا لم يسم عند الجماع التف الشيطان على إحليله

علمای گذشته بدرستی چون بسم الله نگوید نزد جماع می پیچد شیطان بر سوراخ ذکر او

فيطأ كما يطأ ويستحب له الملاعبة لها قبل الجماع والانتظار

وطی میکند شیطان چنانچه وطی میکند او و دوست است مر او را بازی کردن با زن پیش از جماع و دوست منتظر بودن

لها بعد قضاء حاجته حتى تقضي حاجتها فإن ترك ذلك مضرة

زن را پس از ادای کردن حاجت خود تا تمام کند حاجت خود را پس بدرستی ترک انتظار ضرر رساننده

عليها وربما أفضى إلى البغضاء والمفارقة وإن أراد العزل عنها

بر زن است گاهی میرساند آن بسوی دشمنی و جدایی و اگر می خواهد انزال بیرون فرج زن

فلا يفعل إلا بإذنها إن كانت حرة وبإذن سيدها إن كانت

پس نکند مگر بفرمان زن اگر باشد آزاد و بفرمان خداوند آن اگر باشد

أمة وإن كانت أمته جاز بغير إذنها لأنه لا حق لها دونها وقد جاء

داه واگر باشد داه او جایز است بغیر فرمان داه زیرا که بدرستی نیست حق مر داه را و تحقیق آمد

رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إن لي جارية هي خادمتنا

مرد بسوی پیغامبر خدا پس گفت بدرستی مرا داه هست کنیز خدمتگار ما است

أطوف عليها وأنا أكره أن تحمل فقال صلى الله عليه وسلم اعزل عنها إن شئت

میگردم بر آن و من بد دارم که باردار شود گفت پیغامبر دور شو از آن بهنگام انزال اگر میخواهی تو

فإنه سيأتيها ما قدر لها ويجتنب وطيها في حال الحيض والنفاس

وكذلك بعد انقطاع الدم حتى تغتسل من الحيض قولا واحدا و

في النفاس قبل الاربعين استحبابا فان لم تجد الماء وجب التيمم

فان خالف فوطئ فيه تصدق بدينار او بنصف دينار على احد

الروايتين والاخرى يستغفر الله تعالى ويتوب ان يرجع الى مثله

ولا يكفر ويجتنب وطيها في الموضع المكروه وقال النبي صلى الله عليه وسلم

ملعون من اتى امرأة في دبرها فان لم تشق نفسه الى الجماع لا يجوز

له تركه لان لها حقا في ذلك وعليها مضرة في تركه لان شهوتها

اعظم من شهوته وقد روى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

فضلت شهوة النساء على الرجال بتسعة وتسعين الا ان الله

تعالى القى عليهن الحياء وقيل الشهوة عشرة اجزاء تسعة منها

للنساء وواحدة للرجال والقدر الذي لا يجوز ان يؤخر الوطي

عنه اربعة اشهر الا ان يكون له عذر فان جاوز الاربعة

الاشهر كان لها فراقه وان سافر عنها مدة اكثر من ستة

اشهر فطلبت منه القدوم فابى ان يقدم مع القدرة كان

لِلْحَاكِمِ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا إِذَا طَلَبَتِ الزَّوْجَةُ ذٰلِكَ وَهٰذَا هُوَ
مر حاکم را اینکه جدائی کند میان ایشان چون طلب کند زن جدائی را واین حدیث نهایه آن تعیین
التَّأْقِيتُ الَّذِي وَقَّتَهُ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ رض لِلنَّاسِ فِي مَغَازِيهِمْ
مدتی است که معین کرده است امیر عمر خطاب رضه برای مردم در غزوهای ایشان
يَسِيرُونَ شَهْرًا وَيُقِيمُونَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَيَسِيرُونَ رَاجِعِينَ إِلَى
در زمان عمل که سیر میکنند یکماه و می ایستند چهار ماه و سیر میکنند در حال که باز میگردند بسوی
أَهْلِهِمْ شَهْرًا وَإِذَا رَأَى امْرَأَةً غَيْرَهُ فَأَعْجَبَتْهُ جَامَعَ امْرَأَتَهُ لِيَسْكُنَ
اهل خود تا یکماه چون ببیند زن دیگر را جماع کند زن خود را تا فرو نشیند
مَا بِهِ مِنَ الشَّهْوَةِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا رَأَى أَحَدُكُمُ
چیزیکه با وی هست از آرزو از جهت چیزیکه روایت است از پیغامبر علیه السلام بدرستی گفت چون ببیند یکی از شما
امْرَأَةً تُعْجِبُهُ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يُقْبِلُ فِي صُورَةِ امْرَأَةٍ
زنی را که عجب می آرد او را پس بیاید اهل خود را پس بدرستی شیطان پیش می آید در صورت زن
وَيُدْبِرُ فِي صُورَةِ امْرَأَةٍ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ امْرَأَةٌ يَلْتَجِئُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
و پشت میدهد در صورت زن پس کسیکه نبوده است او را زن پناه آرد بسوی خدا
وَيَسْأَلُهُ السَّلَامَةَ مِنَ الْمَعَاصِي وَيَسْتَعِيذُ بِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
و بجوید از او سلامتی از گناهان و پناه جوید بخدا از شیطان که رانده شده است
وَلَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يُحَدِّثَ غَيْرَهُ بِمَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِهِ مِنْ أَمْرِ
و روا نیست مرد را اینکه سخن کند دیگری را بچیزیکه رفته است میان او و میان زن او از حال
الْجِمَاعِ وَلَا لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُحَدِّثَ بِذٰلِكَ لِلنِّسَاءِ لِأَنَّ ذٰلِكَ سُخْفٌ وَدَنَاءَةٌ
جماع و نیست روا مر زن را اینکه سخن کند بآن حال جماع مر زنان را زیرا که بدرستی آن کینگی است و زشت است
وَقَبِيحٌ فِي الشَّرْعِ وَالْعَقْلِ لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض فِي حَدِيثٍ فِيهِ طُولٌ
و بد است در شرع و عقل از جهت چیزیکه روایت کرده است ابوهریره رضا در حدیث که دراز است
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الرِّجَالِ فَقَالَ هَلْ مِنْكُمُ الرَّجُلُ
از پیغامبر تا آنکه گفت ابوهریره پس رو آورد پیغمبر بر مردان پس گفت پیغمبر آیا از شما مردیست
إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَأَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ وَأَلْقَى عَلَيْهِ سِتْرَهُ وَاسْتَتَرَ بِسِتْرِ اللهِ
چون می آید اهل خود را پس می بندد در او و می اندازد پرده را و می پوشد به پرده خدا
قَالُوا نَعَمْ قَالَ ثُمَّ يَجْلِسُ بَعْدَ ذٰلِكَ فَيَقُولُ فَعَلْتُ كَذَا فَعَلْتُ كَذَا
گفتند آری گفت پیغمبر پس می نشیند آن مرد بعد از آن پس میگوید کردم چنین کردم چنین
قَالَ فَسَكَتُوا قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ هَلْ مِنْكُنَّ مَنْ تُحَدِّثُ
گفت ابوهریره پس خاموش شدند گفت ابوهریره پس رو آورد پیغمبر بر زنان پس گفت آیا از شما کسی هست که سخن میکند

فسكتن فجثت فتاة على إحدى ركبتيها وتطاولت لرسول الله

پس خاموش شدند پس برانو نشست یکی از جوانان بر یکی از دو زانو و دراز شد مر پیغامبر را

صلى الله عليه وسلم ليراها ويسمع كلامها فقالت يا رسول الله إنهم ليتحدثون

تا ببیند او را و بشنود سخن او را پس گفت آن زن جوان ای پیغامبر خدا بدرستی مردان هر آینه سخن میکنند

وإنهن ليتحدثنه فقال هل تدرون ما مثل ذلك إنما مثل ذلك

و بدرستی زنان هر آینه سخن میکنند پس گفت آیا میدانید چیست مانند آن کسی که میگوید این سخن را جز این نیست که مانند آن کس

مثل شيطانة لقيت شيطانا في السكة فقضى منها حاجته والناس

و زن شیطانیست که دریافت شیطان را در کوچه پس ادا کرد از وی حاجت خود را و مردمان

ينظرون إليه ألا إن طيب الرجال ما ظهر ريحه ولم يظهر لونه ألا

می بینند بسوی او آگاه باش بدرستی خوشبوی مردان چیزیست که آشکار است بوی او و ظاهر نیست رنگ او آگاه باش

إن طيب النساء ما ظهر لونه ولم يظهر ريحه **فصل** وإذا دعا

بدرستی خوشبوی زنان چیزیست که ظاهر است رنگ او و ظاهر نیست بوی او چون بخواند

امرأة للجماع فأبت عليه كانت عاصية لله تعالى وعليها بذر

زن خود را برای جماع کردن پس نافرمانی کرد بروی باشد آن زن گنهکار مر خدا را و بر اوست

قال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث أبي هريرة رض أيما امرأة منعت زوجها

فرموده پیغامبر در حدیث ابی هریره هر زنی که باز داشت شوهر خود را

حاجته كان عليها قيراطان من الاصر وأيما رجل منع زوجته

حاجت او باشد بر آن زن دو قیراط از گناه و هر مردی که باز داشت

حاجتها كان عليه من الاصر قيراط يعني الإثم وفي بعض الأحاديث

حاجت زن باشد بر آن مرد از گناه یک قیراط یعنی گناه را و در بعضی حدیث است

قال صلى الله عليه وسلم إذا دعى أحدكم امرأته إلى فراشه فلتأته وإن كانت على

فرموده پیغامبر چون بخواند یکی از شما زن خود را بطرف بستر خود پس باید که بیاید اگرچه بوده است بر

التنور وروى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا دعى أحدكم امرأته

تنور و روایت کرد ابو هریره از پیغامبر بدرستی فرموده پیغامبر چون بخواند یکی از شما زن خود را

إلى فراشه فلم تأته فبات غضبان عليها لعنتها الملائكة حتى تصبح

بسوی فراش خود پس نیاید پس شب کرد در حالی که خشمناک است بروی لعنت کنند فرشتگان تا آنکه صبح کند

وعن قيس ابن سعد رضي الله عنه قال أتيت الحيرة فرأيتهم يسجدون

و نقل است از قیس بن سعد بدرستی گفت آمدم حیره را پس دیدم ایشان را که سجده میکنند

لمرزبان لهم فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله أنت

مرزبان پادشاهی را که پیشوا است پس آمدم پیغامبر را پس گفتم ای پیغامبر خدا تو

أَحَقُّ أَنْ يُّسْجَدَ لَكَ فَقَالَ لِيْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرَأَيْتَ لَوْ مَرَرْتَ بِقَبْرِيْ أَكُنْتَ تَسْجُدُ

لَهُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تَفْعَلُوْا ذٰلِكَ لَوْ كُنْتُ اٰمِرُ

أَحَدًا أَنْ يَّسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ النِّسَاءَ أَنْ يَّسْجُدْنَ لِأَزْوَاجِهِنَّ لِمَا جَعَلَ اللّٰهُ

عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ عَلَيْهِنَّ مِنَ الْحُقُوْقِ وَالْمَرْزُبَانُ هُوَ مَلِكٌ لَهُمْ وَعَنْ حَكِيْمِ ابْنِ

مُعٰوِيَةَ الْقُشَيْرِيِّ رض عَنْ أَبِيْهِ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

مَا حَقُّ زَوْجَةِ أَحَدِنَا عَلَيْهِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُطْعِمَهَا إِذَا طَعِمْتَ وَتَكْسُوَهَا

إِذَا اكْتَسَيْتَ وَلَا تَضْرِبِ الْوَجْهَ وَلَا تُقَبِّحِ الْوَجْهَ وَلَا تَهْجُرْ إِلَّا فِي الْبَيْتِ

فَإِنْ أَصَرَّتِ الْمَرْأَةُ عَلَى النُّشُوْزِ وَهُوَ الْإِمْتِنَاعُ عَنِ الْإِجَابَةِ لِهٰذَا

الشَّأْنِ أَوْ تُجِيْبُهُ مُتَكَرِّهَةً مُتَبَرِّمَةً فَلْيَبْدَءِ الزَّوْجُ بِوَعْظِهَا وَ

تَخْوِيْفِهَا بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ أَقَامَتْ عَلٰى ذٰلِكَ هَجَرَهَا فِي الْمَضْجَعِ وَ

الْكَلَامِ فِيْمَا دُوْنَ ثَلٰثَةِ أَيَّامٍ فَإِنِ ارْتَدَعَتْ وَإِلَّا كَانَ لَهُ ضَرْبُهَا

بِمَا لَا يَكُوْنُ مُبَرِّحًا كَالدِّرَّةِ أَوْ مِخْرَاقٍ لِأَنَّ الْمَقْصُوْدَ ارْتِدَاعُهَا وَ

طَاعَتُهَا لَهُ لَا إِهْلَاكُهَا فَإِنْ لَّمْ يَصْلُحِ الْحَالُ بَيْنَهُمَا بَعَثَ الْحَاكِمُ

حَكَمَيْنِ حُرَّيْنِ مُسْلِمَيْنِ عَدْلَيْنِ مِنْ أَهْلِهِمَا وَيُوَكِّلُهُمَا الزَّوْجَانِ

يَنْظُرَانِ بَيْنَهُمَا مَا فِيْهِ مِنَ الْمَصْلَحَةِ مِنْ إِصْلَاحٍ أَوْ فِرَاقٍ بِمَالٍ وَ

غيره مما يفعلان بل يلزمهما حكمه **فصل** ويستحب وليمة
العرس والسنة أن لا ينقص فيها عن شاة وبأي شيء أولم من
الطعام جاز وتجب إجابته إذا كان مسلما في اليوم الأول وتستحب
في اليوم الثاني ويباح في اليوم الثالث بل هي دناءة والأصل في
ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لعبد الرحمن أولم ولو بشاة
وقال صلى الله عليه وسلم الوليمة في أول يوم حق والثاني معروف وبعد ذلك
دناءة وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عمر رضي الله عنهما إذا دعي أحدكم
إلى وليمة عرس فليجب فإن كان مفطرا أكل وإن كان صائما ترك
وانصرف وهل يكره النثار والتقاطه أم لا على روايتين على
أحدهما يكره لما فيه من السخف والدناءة للنفس والتهمة و
التزاحم فكان صيانة عن ذلك أولى وتركه في باب الورع
أحرى وعلى الرواية الثانية لا يكره لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم
نحر بدنة وخلى بينها وبين المساكين وقال من شاء اقتطع
ولا فرق بين النثار وبين ذلك وأولى من ذلك القسمة بين
الحاضرين فإنه أطيب وأجمل وأدخل في باب الورع **فصل**

فإذا كملت شرائط النكاح وهو حصول الولي العدل والشهود

العدول والكفاءة والخلو من المانع من الردة والعدة وغيرهما

استأذنها العاقد للنكاح إذا لم تكن مجبرة وهو إذا كانت ثيبا

أو بكرا لا أب لها وعرفها الزوج ومقدار الصداق وصفته ثم

يخطب ويستغفر الله عز وجل ويأمر بذلك الولي على وجه

الاستحباب والأولى ثم يستنطقه فيقول له قد زوجتك

بنتي أو أختي فلانة فيسميها على ما اتفقا عليه من الصداق

ويقول الزوج قد قبلت هذا النكاح ولا ينعقد النكاح إلا

بالعربية لمن يحسنها فإن لم يحسنها فبلسانه ولغته وهل

يلزمه تعلم العربية إذا لم يحسنها لعقد النكاح أم لا على الوجهين

ويستحب أن يخطب بخطبة عبد الله ابن مسعود رض لأنه روي

أن الإمام أحمد بن حنبل رض كان إذا شهد إملاكا ولم يسمع خطبة

عبد الله بن مسعود ترك الإملاك وانصرف وهو ما أخبرنا به

الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك بن موسى السقطي ببغداد عن

القاضي المظفر هناد بن ابرهيم بن محمد بن نصر النسفي عن القاضي

أَبِي عُمَرَ الْقَاسِمِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْهَاشِمِيِّ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ

بْنِ أَحْمَدَ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ وَقَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَنْبَارِيِّ

الْمُفْتِي قَالَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي إِسْحٰقَ عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ عَلَّمَنَا رَسُولُ اللهِ

صلى الله عليه وسلم خُطْبَةَ الْحَاجَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَ

نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِي اللهُ

فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا

١٣١ اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ

الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ

اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلًا

سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَ

رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُضِيفَ إِلَيْهَا قَوْلَهُ

عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْكِحُوا الْأَيَامٰى مِنْكُمْ وَالصّٰلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ

يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ بِرِزْقِ مَنْ

يشاء بغير حساب وإن قرء غير هذه الخطبة جاز مثل أن يقول

الحمد لله المتفرد بآلائه الجواد بإعطائه الذي تجلى بأسمائه

المتوحد بكبريائه لا يصف الواصفون صفته ولا ينعته الناعتون

حق نعته لا إله إلا الله الواحد الصمد المعبود ليس كمثله شيء

وهو السميع البصير تبارك الله العزيز الغفار بعث محمدا صلى الله عليه

بالحق نبيا صفيا بريا من العاهات كلها فبلغ ما أرسل به سراجا

زاهرا ونورا ساطعا وبرهانا لامعا صلى الله عليه وسلم وعلى آله

أجمعين ثم إن هذه الأمور كلها بيد الله يصرفها في طرائقها و

يمضيها في حقائقها لا مقدم لما أخر ولا مؤخر لما قدم ولا يجتمع

اثنان إلا بقضائه وقدره ولكل قضاء قدر ولكل قدر أجل ولكل

أجل كتاب يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب وكان

من قضاء الله وقدره أن فلان ابن فلان ابن فلان يخطب كريمتكم

فلانة بنت فلان وقد أتاكم راغبا فيكم خاطبا كريمتكم وقد بذل

لها من الصداق ما وقع عليه الاتفاق فزوجوا خاطبكم وأنكحوا

راغبكم قال الله تعالى وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم

وإمائكم إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم

وإذا فرغ من الخطبة عقد النكاح على ما قدمنا ذكره ؛ باب

پس وقتی که فارغ شود از خطبه ببندد نکاح را بر طریقی که پیش کردیم ذکر او را

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وقد ذكر الله عز وجل

فرمودن بچیزی که مشروع است و بازداشتن از چیزی که انکار کرده شده است در شرع تحقیق یاد کرده است خدای تعالی

الآمرين بالمعروف والناهين عن المنكر ومدحهم في كتابه فقال عز

امرکننده‌ای معروف را و بازدارندگان از منکر را و ستوده است ایشان را و در قرآن خود گفت خدای

وجل الآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود

تعالی امرکنندگان اند بچیزی که مشروع است و بازدارندگان اند از چیزی که نامشروع است و نگاه دارندگان اند حدهای

الله وقال الله تعالى كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف

خدای تعالی را و فرمود حق تعالی بوده اید شما بهترین امتی که برآورده و پیدا کرده شده است برای منفعت مردم میفرمایید مردم را

وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقال الله تعالى والمؤمنون

و باز میدارید مردم را از نامشروع و ایمان می‌آرید بخدای تعالی و فرمود خدای تعالی و مردان مومن

١٣٣

والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون

و زنان مومنه بعضی از شما دوستان بعض اند امر میکنند بچیزی که مشروع است و باز میدارند

عن المنكر وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لتأمرون بالمعروف

از چیزی که نامشروع است روایت از پیغمبر صلعم بدرستی فرمود هر آینه امر خواهید کرد شما ای اصحاب بچیز

ولتنهون عن المنكر أو ليسلطن الله عز وجل شراركم على خياركم

و باز خواهید داشت از منکر یا آنکه بگمارد حق تعالی بد اعمال شما را که بر شما ستم کنند

فيدعو خياركم فلا يستجاب لهم وروى سالم بن عبد الله بن عمر

پس هر چند دعا کنند نیکان شما قبول کرده نشود دعای شما

عن أبيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مروا بالمعروف وانهوا عن

امر کنید بمعروف و نهی کنید از

المنكر قبل أن تدعوا فلا يستجاب لكم وقبل أن تستغفروا فلا يغفر

منکر پیش از آنکه شما دعا کنید پس قبول کرده نشود دعای شما و پیش از آنکه طلب آمرزش کنید پس آمرزیده نشود

لكم ألا إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يدفع رزقا ولا يقرب

شما را آگاه باشید بدرستی که امر معروف و نهی از منکر دور نمیکند رزق را و نزدیک نمیکند

أجلا ألا إن الأحبار من اليهود والرهبان من النصارى لما تركوا

عمر را آگاه باشید بدرستی دانشمندان قوم موسی ع و عابدان قوم عیسی ع هرگاه که گذاشتند

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لعنهم الله على لسان أنبيائهم

ثم عمّوا بالبلاء والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على

كل مسلم حرّ مكلف عالم بذلك بشرط القدرة على وجه لا يؤدي

إلى فساد عظيم وضرر في نفسه وماله وأهله ولا فرق بين أن

يكون إماما أو عالما أو قاضيا أو واحدا من الرعية وإنما شرطنا

العلم بالمنكر والقطع به لما في ذلك من خوف الوقوع في الإثم

لأنه لا يأمن المنكر أن يكون الأمر بخلاف ما ظن وقد قال الله

عز وجل يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض

الظن إثم ولا يجب عليه كشف ما ستر عنه لأن الله تعالى نهى عن ذلك

فقال ولا تجسسوا وإنما الواجب عليه إنكار ما ظهر وفي تجسس ما

ستر كشف الستر وذلك ممنوع عنه **فصل** وإنما شرطنا

القدرة على ذلك لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ما من قوم

يكون فيهم رجل يعمل المعاصي يقدرون أن يغيروا عليه فلا يغيروا

عليه إلا أن عمّهم الله بعذاب قبل أن يتوبوا فقد شرط رسول الله

صلى الله عليه وسلم القدرة في ذلك وهو إذا كانت الغلبة لأهل الصلاح

وعدل السلطان ومعاونة أهل الخير وأما إذا كان الإنكار

تعزيرا بالنفس ولحوق ضرب به وماله فلا يجب عليه ذلك لقوله

عز وجل ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة وقوله عز وجل ولا تقتلوا

أنفسكم وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا ينبغي للمؤمن أن يذل نفسه قيل

يا رسول الله كيف يذل نفسه قال صلى الله عليه وسلم لا يتعرض لما لا يمكنه

وقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا رأيتم أمرا لا تستطيعون تغييره فاصبروا

حتى يكون الله تعالى هو الذي يغير فإذا ثبت أنه لا يجب عليه

١٣٥ الإنكار فهل يجوز إنكاره إذا غلب على ظنه الخوف على نفسه

فعندنا يجوز ذلك وهو الأفضل إذا كان من أهل العزيمة

والصبر فهو كالجهاد في سبيل الله مع الكفار وقد قال الله تعالى

في قصة لقمان عليه السلام وأمر بالمعروف وانه عن المنكر

واصبر على ما أصابك وقال النبي صلى الله عليه وسلم لأبي هريرة يا أبا هريرة

مر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما أصابك ولا سيما

إذا كان ذلك عند سلطان جائر أو لإظهار كلمة الإيمان

عند ظهور كلمة الكفر لأن الفقهاء اتفقوا على ذلك وأما

الخلاف بيننا وبينهم في غير هذين الموضعين **فصل**

خلاف در میان ما یعنی اصحاب احمد بن حنبل و در میان علماء دیگر در غیر این دو جا است

فاذا ثبت وجوب الانكار فالمنكرون ثلثة اقسام قسم يكون

پس هرگاه که ثابت شد واجب بودن منع از منکر پس منع کننده اسه گروه اند گروهیست که

انكارهم باليد وهم الائمة والسلاطين والقسم الثاني انكارهم

منع ایشان بدست باشد وایشان پادشاهان وحاکمان اند وگروه دوم آنست که منع ایشان

باللسان دون اليد وهم العلماء والقسم الثالث انكارهم

بزبانست نه بدست وایشان دانشمندان اند وگروه سوم منع ایشان

بالقلب وهم العامة وقد جاء في هذا المعنى حديث وهو ما

بدلست وایشان مردم عوام اند وبتحقیق آمده است دریمعنی حدیث از پیغمبر صلعم وآن چیزیست که

روى ابو سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا رأى

روایت کرده است ابو سعید خدری رض از پیغمبر صلعم وفرمود که چون بیند

احد منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان

یکے از شما یان نامشروعی پس تغیر دهد اورا بدست خود واگر طاقت ندارد پس بزبان خود پس اگر

لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان يعني اضعف

طاقت نداشته باشد پس بدل خود وایں مرتبه سست ایمان ست مراد ضعیف ترین

فعل الايمان وقد روي عن بعض الصحابة رض انه قال اذا رأى

کارهای اهل ایمانست وبتحقیق مرویست از بعضے یاران رض بدرستی که گفت وقتی که دید

احد منكم منكرا فلا يستطيع النكير عليه فليقل ثلث مرات

یکے از شما یان نامشروع را پس طاقت ندارد منع کردن بر او پس باید که بگوید سه مرتبه

اللهم ان هذا منكر فاذا قال ذلك كان له ثواب من امر

بار خدایا این کار نامشروع است پس وقتی که گفت این را باشد مر اورا ثواب آنکس که امر کرد

بالمعروف ونهى عن المنكر **فصل** فان غلب على ظنه

بمعروف ومنع کرد از منکر واگر غالب باشد بر گمان او

عدم زوال المنكر وبقاؤه على ذلك فهل يجب عليه الانكار

نابود شدن نامشروع وباقی ماندن آن سخن بر آن منکر پس آیا واجبست بر او منع کردن

ام لا على روايتين عن الامام احمد رح احدهما يجب لجواز ان

یا واجب نیست این مسئله بر دو روایتست از امام احمد رح یکے روایت واجبست از جهت اگر روا است

يرتدع وينزجر ويرق قلبه ويلحقه التوفيق والهداية ببركة

که باز ماند ودیگر دور ونرم شود دل او ورسد او را توفیق وهدایت الهی ببرکت

١٣٧

صدقه فيرجع عما هو عليه والظن لا يمنع من جواز انكاره

راستی آن گوینده پس باز میگردد از آنچه بر وی بود و گمان آن شخص باز نمیدارد از روا بودن منع او و

والرواية الاخرى لا يجب عليه انكاره حتى يغلب على ظنه

روایت دیگر نیست واجب بر وی منع کردن او تا آنکه غالب شود گمان او

زواله لان القصد بالانكار زوال المنكر فاذا قوي في الظن

دور شدن آن نامشروع زیرا که مقصود از منع کردن دور کردن نامشروع است پس وقتی که استوار شود در گمان

بقاؤه كان تركه اولى **فصل** ويشترط في الامر

باقی ماندن آن نامشروع باشد ترک منع بهتر و شرط کرده شده است و امر کننده

بالمعروف والناهي عن المنكر خمس شرائط اولها ان يكون

معروف و منع کننده از منکر پنج شرط نخستین آنکه باشد

عالما بما يامر وينهى والثاني ان يكون قصده وجه الله و

دانا بچیزی که میفرماید و منع میکند [illegible] مقصود او ذات حق و رضای او و

اعزاز دين الله واعلاء كلمة الله وامره دون الريا والسمعة

قوت دادن دین خدا را و بلند کردن سخن حق را و اظهار کردن طاعت حق را و امر او را [illegible]

والحمية لنفسه وانما ينصر ويوفق ويزول به المنكر اذا كان

و نگاه داشتن مر نفس خود را و جز این نیست که غالب کرده میشود و توفیق داده میشود و دور شود بآن نامشروع وقتی که باشد

صادقا مخلصا قال الله تعالى ان تنصروا الله ينصركم ويثبت

راست کردار با اخلاص اگر یاری کنید شما خدا را یعنی دین پیغمبر او را یاری خواهد کرد خدا شما را

اقدامكم وقال الله تعالى ان الله مع الذين اتقوا والذين هم

[illegible] هر آینه خدا با کسانی است که پرهیزگارند و با کسانی که [illegible]

محسنون فاذا اتقى الشرك وترك نظر الخلق في انكاره واحسن

احسان و اخلاص [illegible] پس وقتی که پرهیز کرد از شرک و گذاشت دیدن خلق را در منع او و نیکو کرد

العمل باخلاصه في ذلك كان الظفر له وان كان غير ذلك

عمل را [illegible] در آن باشد ظفر مر او را و اگر باشد غیر این چیز که گذشت

كان له الخذلان والصغار والذلة والمهانة وبقاء المنكر

باشد او را خواری [illegible] و بقا نامشروع

على حاله بل زيادته وتفاقمه وضراوة اهل المعاصي واتفاق

بر حال خود بلکه زیاده شدن آن منکر و غلبه آن [illegible] گناهکاران [illegible]

شياطين الانس والجن على مخالفة الله تعالى وترك طاعته

شیطانهای آدمیان و پریان [illegible] مخالفت حق تعالی و ترک فرمانبرداری او

وارتكاب المحرمات والثالث ان يكون امره ونهيه باللين

و کردن چیزها که حرام است سوم آنست که باشد امر کردن او و نهی او بنرمی

والتودد لا بالفظاظة والغلظة بل بالرفق والنصح والشفقة

و بدوستی نه بدرشتی و بسختی بلکه بنرمی و پند و شفقت کردن

على اخيه كيف وافق عدوه الشيطان اللعين الذي قد

بر برادر مسلمان چه طور موافقت کرده است دشمن خود را که شیطان مردودست که

استولى على عقله وزين له معصية ربه ومخالفة امره

غلبه کرده است بر عقل او و آراسته کرده است مر او را گناه پروردگار او و ترک کردن فرموده او را

يريد بذلك اهلاكه وادخاله النار كما قال الله تعالى انما يدعوا

میخواهد شیطان باین طریق هلاک کردن او را و در آوردن او را به آتش چنانچه فرمود حق تعالی جز این نیست که میخواند

حزبه ليكونوا من اصحاب السعير وقال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه

گروه خود را تا آنکه باشند از یاران دوزخ و فرمود حق تعالی مر پیغمبر خود را هم

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا

پس برحمت از خدای تعالی نرم شده تو برای ایشان و اگر بودی تو بدخوی سخت دل هر آینه پراگنده گشتندی

من حولك وقال تعالى لموسى وهارون حين بعثهما الى فرعون

از گرد تو و گفت خدای تعالی مر موسی و هارون را وقتی که فرستاد هر دو را بسوی فرعون

فقولا له قولا لينا لعله يتذكر او يخشى وقال النبي صلى الله عليه وسلم في

پس بگوئید فرعون را سخن نرم شاید که آن فرعون پند پذیرد یا بترسد از عذاب و گفت پیغمبر عم در

حديث اسامة لا ينبغي لاحد ان يامر بالمعروف وينهى عن المنكر

حدیث اسامه بن زید سزاوار نیست مر هیچ کسی را امر کردن بمعروف و نهی کردن از منکر

حتى يكون فيه ثلث خصال عالما بما يامر عالما بما ينهى رفيقا

تا آنکه باشد در او سه خصلت دانا بچیزی که امر میکند و دانا بچیزی که منع میکند نرمی کننده

فيما يامر رفيقا فيما ينهى الرابع ان يكون صبورا حليما حمولا

در چیزی که امر میکند و در چیزی که منع میکند چهارم شرط آنست که باشد صبر کننده بردبار تحمل کننده

متواضعا زائل الهوى قوي القلب لين الجانب طبيبا يداوي

فروتنی کننده دور شده خواهش نفس او قوی دل نرم جانب طبیب باشد دوا کننده

مريضا حكيما يداوي مجنونا اماما هاديا قال الله تعالى وجعلنا

بیمار را دانائی که علاج کند دیوانه را امام راه نماینده فرمود حق تعالی و گردانیدیم ما

منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا على احتمال الاذى من قومهم

از ایشان پیشوایان که راه مینمایند بامر ما وقتی که صبر کردند بر برداشتن آزار از قوم خود

١٣٩

عَلَى نُصْرَةِ دِينِ اللهِ وَإِعْزَازِهِ وَالْقِيَامِ مَعَهُ نَجْعَلُهُمْ أَئِمَّةً هُدَاةً

أَطِبَّاءَ الدِّينِ قَادَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ لُقْمَانَ

وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ

مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَالْخَامِسُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا بِمَا يَأْمُرُ مُتَنَزِّهًا عَمَّا

يَنْهَى عَنْهُ وَغَيْرَ مُتَلَطِّخٍ بِهِ لِئَلَّا يَكُونَ لَهُمْ تَسَلُّقٌ فَيَكُونُ عِنْدَ

اللهِ مَذْمُومًا مُلَامًا قَالَ اللهُ تَعَالَى أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ

تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَقَالَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي رِجَالًا

تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِالْمَقَارِيضِ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَئِيلُ قَالَ

عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ

وَيَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ وَقَالَ الشَّاعِرُ لَا تَنْهَ عَنْ

خُلُقٍ وَتَأْتِيَ مِثْلَهُ * عَارٌ عَلَيْكَ إِذَا أَتَيْتَ عَظِيمٌ * وَقَالَ قَتَادَةُ رض

ذُكِرَ لَنَا أَنَّ فِي التَّوْرٰيةِ مَكْتُوبًا ابْنَ آدَمَ يَذْكُرُنِي وَيَنْسَانِي

وَيَدْعُو إِلَيَّ وَيَفِرُّ مِنِّي وَبَاطِلٌ مَا تَذْهَبُونَ وَأَرَادَ بِذَلِكَ عَزَّ

وَجَلَّ مَنْ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتْرُكُ نَفْسَهُ وَهُوَ

جل وعلا أعلم بذلك فضل والأولى له إن استطاع أن

يأمره وينهاه في خلوة ليكون ذلك أبلغ وأمكن في الموعظة

والزجر والنصيحة له وأقرب إلى القبول والإقلاع وقد قال أبو

الدرداء من وعظ أخاه بالعلانية فقد شانه ومن وعظ سرا

فقد زانه فإن فعل ذلك ولم ينفعه أظهر ذلك واستعان

عليه بأهل الخير فإن لم ينفع فبأصحاب السلطان وينبغي أن

لا يترك إنكار المنكر أبدا لأن الله تعالى ذم قوما تركوا ذلك و

تغافلوا عنه وقال عز وجل كانوا لا يتناهون عن منكر ١٤٠

فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون وقال الله عز وجل لولا ينهاهم

الربانيون والأحبار عن قولهم الإثم وأكلهم السحت لبئس ما

كانوا يصنعون يعني هلا نهاهم علماؤهم وفقهاؤهم وقراؤهم

عن القول الفاحش وأكل الحرام وفعل المعاصي وقيل إن الله

أوحى إلى يوشع بن نون إني مهلك من قومك أربعين ألفا من

خيارهم وستين ألفا من شرارهم قال يا رب هؤلاء الأشرار

فما بال الأخيار قال تعالى إنهم لم يغضبوا بغضبي وأكلوهم و

ثَاذُبُوهُمْ فَصْلٌ وَقَدْ ذَكَرْنَا اَنَّ الشَّرْطَ الْخَامِسَ اَنْ يَكُوْنَ عَامِلًا

جنّتا سید ندبان بران و تحقیق یاد کردیم ما بدرستی شرط پنجم اینست که باشد عمل کننده

بِمَا يَاْمُرُ مُتَنَزِّهًا عَمَّا يَنْهٰى عَنْهُ اِلَّا اَنَّ شُيُوْخَنَا ذَكَرُوْا اَنَّ الْاَمْرَ

بچیزیکه میفرماید پاک دارنده خود را از آنچه نهی میکند لیکن پیران یاد کرده اند بدرستی امر کردن

بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبٌ عَلَى الْفَاسِقِ كَوُجُوْبِهٖ عَلَى الْعَدْلِ

به نیک و منع کردن از زشت واجبست بر فاسق نیز چنانکه واجبست بر مرد عادل

فَاَشَرْنَا اِلٰى ذٰلِكَ لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ عُمُوْمِ الْاٰيَاتِ وَالْاَخْبَارِ مِنْ غَيْرِ

پس اشارت کردیم بسوی این مسئله از جهت چیزیکه گذشته بالا از عام بودن آیات قرآن و خبرهای رسول صلعم از غیر

فَرْقٍ وَقَدْ حَمَلَ بَعْضُ السَّلَفِ قَوْلَهٗ تَعَالٰى وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْرِيْ

جدا کردن درمیان فاسق و عادل و تحقیق حمل کرده اند بعضی پیشینیان قول خدای تعالی را و بعضی مردم اند که میفروشد

نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ عَلَى الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ

خود را در طلب خوشنودی حق تعالی بر فرمودن به نیک و باز داشتن از زشت و بد

وَرُوِيَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ سَمِعَ اِنْسَانًا يَقْرَءُ

و روایت کرده شده است بدرستی عمر خطاب رضی الله تعالی عنه شنید آدمی را که میخواند

هٰذِهِ الْاٰيَةَ فَقَالَ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ قَامَ رَجُلٌ يَاْمُرُ

این آیه را که یاد کرده شد پس گفت عمر [illegible] ایستاد مردی که امر میکرد

بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ فَقُتِلَ وَعَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ رض قَالَ اِنَّ

به نیک و منع میکرد از منکر پس کشته شد و در روایتست از ابی امامه رض گفت بدرستی

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ اِمَامٍ جَائِرٍ

رسول صلعم گفت بهترین جهاد سخن راست گفتن پیش پادشاه ظالم است

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ

و در روایتست از جابر گفت فرمود رسول صلعم بهترین شهیدان

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَرَجُلٌ قَامَ اِلٰى اِمَامٍ جَائِرٍ

روز قیامت حمزه بن عبد المطلب و مردی که برخاست بسوی پادشاه ظالم

فَاَمَرَهٗ وَنَهَاهُ فَقَتَلَهٗ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى الَّذِيْ يُنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ

پس امر کرد او را بمعروف و نهی کرد او را از منکر پس کشت او را پادشاه و بتحقیق ذکر کرده است حق تعالی کسیرا که منع کرده میشود

وَتَاْخُذُهُ الْعِزَّةُ فَلَا يَمْتَنِعُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَاِذَا قِيْلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ

[illegible]

اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ الْاٰيَةَ وَقَالَ ابْنُ مَسْعُوْدٍ رض اِنَّ مِنْ اَكْبَرِ الذُّنُوْبِ

[illegible]

١٤١

عند الله عز وجل ان يقال للعبد اتق الله فيقول عليك نفسك
وجميع ذلك عام في حق صالح وطالح وروى ابو هريرة رض ان
النبي صلى الله عليه قال ائمروا بالمعروف وان لم تعملوا وانهوا عن المنكر
وان لم تنتهوا عنه وانه لا يخلو احد من معصية اما ظاهرا او
اما باطنا فان قلنا لا ينكر الا المنزه عنه تعذر الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر فيندرس المنكر ويضمحل فصل والذي
يؤمر به وينكر على ضربين فكل ما وافق الكتاب والسنة والعقل
فهو معروف وكلما خالف فهو منكر ثم ذلك ينقسم قسمين
احدهما ظاهر يعرفه العوام والخواص وهو كوجوب الصلوة
الخمس وصوم رمضان والزكوة والحج وغير ذلك ومن المنكر
تحريم الزنا وشرب الخمر والسرقة وقطع الطريق والربوا والغصب
وغير ذلك فهذا القسم يجب انكاره على العوام كما يجب على الخواص
من العلماء والقسم الثاني ما لا يعرفه الا الخواص مثل اعتقاد
ما يجوز على الباري وما لا يجوز عليه فهذا يختص انكاره بالعلماء
فان اخبر احد من العلماء بذلك لواحد من العوام جاز له ذلك

ووجب على العامي الإنكار عند القدرة على ما بيّنّا ولا يجوز

و واجب است بر عامی [illegible] انکار آن منکر وقت توانایی چنانچه بیان کردیم و روا نیست عامی را

قبل ذلك وأما إذا كان الشيء مما اختلف الفقهاء فيه و

پیش از خبر کردن عالم مر او را و اما وقتی که باشد از آن چیزها که اختلاف کرده اند فقها در وی و

ساغ فيه الاجتهاد كشرب عامي النبيذ مقلّدًا لأبي حنيفة رح

گنجایش باشد در وی اجتهاد را مانند خوردن عامی نبیذ [illegible] تقلید کرده مر ابی حنیفه را

وتزوّج لامرأة بلا ولي على ما عرف من مذهبه لم يكن لأحد

یا نکاح کردن زنی را بی ولی چنانچه معلوم شده از مذهب حنیفه نیست هیچ یکی را

ممن هو على مذهب الإمام أحمد والشافعي الإنكار عليه لأن

از آن کسانی که بر مذهب امام احمد و شافعی اند انکار کردن بران شخص [illegible]

الإمام أحمد قال في رواية المروزي لا ينبغي للفقيه أن يحمل

امام احمد گفته است در روایت مروزی سزاوار نیست مر فقیه را اینکه باعث شود

الناس على مذهبه ولا يشدد عليهم وإذا ثبت هذا فالإنكار

مردم را بر مذهب خود و سختی نکند بر مردم [illegible] ثابت شد این پس انکار

إنما يتعين في خرق الإجماع دون المختلف فيه وقد نقل عن

جز این نیست متعین است در کاری که خلاف اجماع باشد نه در هر که خلاف علما در آن باشد و تحقیق نقل کرده شده

الإمام أحمد ما يدل على جواز الإنكار في المختلف فيه وهو ما قال

از امام احمد چیزی که دلالت می‌کند بر روا بودن منع در مسئله که اختلاف باشد در او و آن چیزی است که گفته است

وفي رواية الميموني في رجل يمرّ بالقوم وهم يلعبون بالشطرنج

و در روایت میمونی در شان مردی که گذر کند بر گروهی و ایشان بازی می‌کنند به شطرنج

ينهاهم ويعظهم ومعلوم أن ذلك جائز عند أصحاب الشافعي

منع کند آن گروه را و پند کند ایشان را و معلوم است که بازی آن [illegible] روا است نزد شافعی

فصل وينبغي لكل مؤمن أن يعمل بهذه الآداب في سائر

[illegible] سزاوار است مر هر مسلمان را اینکه عمل کند این ادبها را در تمام کارهای

أحواله ولا يترك العمل بها وقد روي عن أمير المؤمنين

احوال خود و ترک نکند عمل را بر آن آداب و تحقیق روایت کرده شده است از حضرت

عمر بن الخطاب رض أنه قال تأدبوا ثم تعلموا وقال أبو عبد الله

عمر رض [illegible] که گفت ادب حاصل کنید پس از آن بیاموزید و گفت ابو عبد الله

البلخي أدب العلم أكثر من العلم وقال عبد الله بن مبارك رح إذا

[illegible] ادب دانش بیشتر از دانش است و گفت عبد الله بن مبارک [illegible]

١٤٣

وُصِفَ لِي رَجُلٌ لَهُ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَا أَتَأَسَّفُ عَلَى

بیان کرده شد مرا مردیکه مراورا علم پیشینیان و پسینیان باشد افسوس نخورم من بر

فَوْتِ لِقَائِهِ وَإِذَا سَمِعْتُ رَجُلًا لَهُ أَدَبُ النَّفْسِ أَتَمَنَّى لِقَاءَهُ

فوت شدن دیدار او و هرگاه بشنوم مردیرا که او ادب نفس دارد آرزو میکنم دیدار او را

وَأَتَأَسَّفُ عَلَى فَوْتِهِ وَيُقَالُ مَثَلُهُ كَمَثَلِ بَلْدَةٍ لَهَا خَمْسَةٌ مِنَ

و افسوس میکنم بر فوت او و گفته میشود مانند او مانند شهریست که مر او را پنج

الْحُصُونِ الْأَوَّلُ مِنْ ذَهَبٍ وَالثَّانِي مِنْ فِضَّةٍ وَالثَّالِثُ مِنْ ۱۴۴

قلعه است اول از طلا باشد دوم از نقره و سوم از

حَدِيدٍ وَالرَّابِعُ مِنَ الْآجُرِّ وَالْخَامِسُ مِنْ لَبِنٍ فَمَا دَامَ أَهْلُ الْحِصْنِ

آهن و چهارم از خشت پخته و پنجم از خشت خام پس تا وقتیکه اهل قلعه

مُتَعَاهِدِينَ الَّذِي هُوَ مِنْ لَبِنٍ لَا يَطْمَعُ الْعَدُوُّ فِي الثَّانِي فَإِذَا

نگاهدارنده قلعه که از خشت خام است طمع نکند دشمن در قلعه دوم پس چون

أَهْمَلُوا ذَلِكَ طَمِعُوا فِي الْحِصْنِ الثَّانِي ثُمَّ فِي الثَّالِثِ حَتَّى تَخْرَبَ

که ترک کنند صاحبان قلعه قلعه اول را طمع کنند دشمن در قلعه دوم بعد از آن در سوم تا خراب گردد

الْحُصُونُ كُلُّهَا فَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ الْحُصُونِ أَوَّلُهَا

قلعهای همه پس همچنان ایمان در پنج قلعه است نخستین آنها

الْيَقِينُ ثُمَّ الْإِخْلَاصُ ثُمَّ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ ثُمَّ إِتْمَامُ السُّنَنِ ثُمَّ حِفْظُ

یقین است پس اخلاص پس ادای فرایض پس تمام کردن سنتها پس نگاهداشت

الْآدَابِ فَمَا دَامَ الْعَبْدُ يَحْفَظُ الْآدَابَ وَيَتَعَاهَدُهَا فَالشَّيْطَانُ

ادابست پس تا وقتیکه بنده نگاهدارد ادب را و نگاهداری کند پس شیطان

لَا يَطْمَعُ فِيهِ فَإِذَا تَرَكَ الْآدَابَ طَمِعَ الشَّيْطَانُ فِي السُّنَنِ ثُمَّ فِي الْفَرَائِضِ

طمع نکند در آن بنده پس وقتیکه ترک کرد ادب را طمع میکند شیطان در سنت بعد از آن در فرایض

ثُمَّ فِي الْإِخْلَاصِ ثُمَّ فِي الْيَقِينِ فَيَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَحْفَظَ الْآدَابَ

پس در اخلاص پس در یقین پس می باید آدمی را که نگاه دارد ادبها را

فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ مِنَ الْوُضُوءِ وَالصَّلَوٰةِ وَالْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ هَذَا

در همه کارهای خود از وضو و نماز و فروختن و خریدن و جز آن

آخِرُ مَا أَحْضَرْنَا وَأَوْرَدْنَا وَلَخَّصْنَا مِنْ آدَابِ الشَّرِيعَةِ فَبِامْتِثَالِ

نهایت چیزیکه حاضر کردیم و آوردیم از ادبهای شریعت پس بسبب بجا آوردن

الْأَمْرِ فِي الْعِبَادَاتِ الْخَمْسِ الْمُتَقَدِّمِ ذِكْرُهَا يَصِيرُ مُسْلِمًا وَبِالتَّأَدُّبِ

فرمود در عبادات پنجگانه که ذکر آنها گذشت مسلمان شود

بهذه الآداب يكون تابعا للسنة ومقتضيا للأثر ويحصل

معرفة ما لا ينبغي عليه حقيقة معرفة الصانع وهي من أعمال

القلب فأمرناها ليسهل عليه الدخول في ديننا فإذا تقمص

نور الإسلام ظاهرا قلنا له تقمص نور الإيمان باطنا باب

في معرفة الصانع عز وجل فنقول فأما معرفة الصانع عز

وجل بالآيات والدلالات على وجه الاختصار فهي أن تعرف و

يتيقن أنه واحد أحد فرد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد

١٧٥ ليس كمثله شيء وهو السميع البصير لا شبيه له ولا نظير ولا

عون ولا شريك ولا ظهير ولا ند ولا مثيل له ليس بجسم

ولا جوهر فيحس ولا عرض فيقضى ولا ذي تركيب وآلة وتأليف

وماهية وتحديد وهو الله للسماء رافع وللأرض واضع لا

طبيعة من الطبائع ولا طالع من الطوالع ولا ظلمة تظهر ولا نور

تزهر حاضر الأشياء علما شاهد لها من غير مماسة عزيز

قاهر حاكم قادر راحم غافر ساتر معز ناصر رؤف خالق فاطر

أول آخر ظاهر باطن فرد معبود حي لا يموت أزلي لا يفوت

أبديُّ الملكوتِ سرمديُّ الجبروتِ قيّومٌ لا ينامُ عزيزٌ لا يُضامُ

منيعٌ لا يُرامُ فله الأسماءُ العظامُ والمواهبُ الكرامُ قضى بالفناءِ

على جميعِ الأنامِ فالكلُّ من عليها فانٍ ويبقى وجهُ ربّك ذو الجلالِ

والإكرامِ وهو بجهةِ العلوِّ مستوٍ على العرشِ محتوٍ على الملكِ محيطٌ

علمُه بالأشياءِ إليه يصعدُ الكلمُ الطيّبُ والعملُ الصالحُ يرفعُه

يدبّرُ الأمرَ من السماءِ إلى الأرضِ ثمّ يعرجُ إليه في يومٍ كان

مقدارُه ألفَ سنةٍ ممّا تعدّون ونعتقدُ أنّ لله عزّ وجلّ

تسعةً وتسعين اسماً من أحصاها دخل الجنّةَ وذلك مرويٌّ

عن أبي هريرةَ رض عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال لله تسعةٌ وتسعون

اسماً أو مائةٌ إلّا واحداً من أحصاها دخل الجنّةَ وجميعها في

القرآن في سورٍ متفرّقةٍ منها خمسةُ أسماءٍ في الفاتحةِ وهي يا الله

يا ربُّ يا رحمنُ يا رحيمُ يا ملكُ وفي سورةِ البقرةِ ستّةٌ وعشرون

اسماً يا محيطُ يا قديرُ يا عليمُ يا حليمُ يا توّابُ يا بصيرُ يا واسعُ

يا بديعُ يا رؤوفُ يا شاكرُ يا الله يا واحدُ يا غفورُ يا حليمُ يا قابضُ

يا باسطُ يا لا إله إلّا هو يا حيُّ يا قيّومُ يا عليُّ يا عظيمُ يا وليُّ يا غنيُّ

يَا حَمِيدُ وَفِي آلِ عِمْرَانَ أَرْبَعَةُ أَسْمَاءٍ يَا قَائِمُ يَا وَهَّابُ يَا سَرِيعُ

ای ستوده شده و در سوره آل عمران چهار نام است ای قایم بذات خود ای بخشنده بسیار ای شتابنده

يَا خَبِيرُ وَفِي سُورَةِ النِّسَاءِ سِتَّةُ أَسْمَاءٍ يَا رَقِيبُ يَا حَسِيبُ

ای آگاه از هر چیز و در سوره نساء شش نام است ای نگاهبان ای کفایت کننده حساب

يَا شَهِيدُ يَا عَفُوُّ يَا مُقِيتُ يَا وَكِيلُ وَفِي الْأَنْعَامِ خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ

ای حاضر ای آمرزنده ای توانا روزی دهنده ای کارساز و در سوره انعام پنج نام است

يَا فَاطِرُ يَا قَاهِرُ يَا قَادِرُ يَا لَطِيفُ يَا خَبِيرُ وَفِي الْأَعْرَافِ اسْمَانِ

ای پیدا کننده ای غالب بر هر چیزی ای توانا بر هر چیزی ای باریک بین ای آگاه از هر چیز و در سوره اعراف دو نام است

يَا مُحْيِي يَا مُمِيتُ وَفِي الْأَنْفَالِ اسْمَانِ يَا نِعْمَ الْمَوْلَى يَا نِعْمَ النَّصِيرُ

ای زنده کننده ای میراننده و در سوره انفال دو نام است ای بهترین دوستان ای بهترین مددگاران

وَفِي هُودٍ سَبْعَةُ أَسْمَاءٍ يَا حَفِيظُ يَا رَقِيبُ يَا مَجِيدُ يَا قَوِيُّ يَا مُجِيبُ

و در سوره هود هفت نام است ای نگاهدارنده خلق ای نگاهبان ای صاحب بزرگی ای توانا ای قبول کننده

يَا وَدُودُ يَا فَعَّالًا لِمَا يُرِيدُ وَفِي الرَّعْدِ اسْمَانِ يَا كَبِيرُ يَا مُتَعَالُ وَفِي إِبْرٰهِيمَ

ای دوست دارنده ای کننده هر چه خواهد و در سوره رعد دو نام است ای بزرگ ای برتر و در سوره ابراهیم

اسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ يَا مَنَّانُ وَفِي الْحِجْرِ اسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ يَا خَلَّاقُ وَفِي

یک نام است ای عطا کننده و در سوره حجر یک نام است ای آفریننده و در

النَّحْلِ اسْمٌ يَا بَاعِثُ وَفِي مَرْيَمَ اسْمَانِ يَا صَادِقُ يَا وَارِثُ وَفِي

سوره نحل یک نام است ای برانگیزنده خلق و در سوره مریم دو اسم است ای راست گوی ای باقی

الْمُؤْمِنُونَ اسْمٌ يَا كَرِيمُ وَفِي النُّورِ ثَلٰثَةُ أَسْمَاءٍ يَا حَقُّ يَا مُبِينُ يَا نُورُ

سوره مؤمنون یک نام است ای جوانمرد و در سوره نور سه نام است ای حق ای آشکار ای روشنی

وَفِي الْفُرْقَانِ يَا هَادِي وَفِي سَبَإٍ يَا فَتَّاحُ وَفِي الْمُؤْمِنِ أَرْبَعَةُ

سوره فرقان ای راه نماینده و در سوره سبا ای گشاینده کارها و در سوره مؤمن چهار

أَسْمَاءٍ يَا غَافِرُ يَا قَابِلُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الطَّوْلِ وَفِي الذَّارِيَاتِ ثَلٰثَةُ

نام است ای آمرزنده گناه ای قبول کننده توبه ای سخت عقوبت ای خداوند نعمت و در سوره ذاریات سه

أَسْمَاءٍ يَا رَزَّاقُ يَا ذَا الْقُوَّةِ يَا مَتِينُ وَفِي الطُّورِ يَا مَنَّانُ وَفِي

نام است ای روزی دهنده ای خداوند توانایی ای استوار و در سوره طور و در سوره

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ يَا مُقْتَدِرُ وَفِي الرَّحْمٰنِ يَا بَاقِي يَا ذَا الْجَلَالِ يَا ذَا

اقتربت الساعة ای بسیار توانا

الْإِكْرَامِ وَفِي الْحَدِيدِ أَرْبَعَةٌ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ وَفِي

و در سوره حدید چهار نام است و در سوره

147

الحشر عشرة أسماء يا قدوس يا سلام يا مؤمن يا مهيمن يا عزيز
يا جبار يا متكبر يا خالق يا باري يا مصور وفي البروج يا مبدئ
يا معيد وفي قل هو الله أحد يا أحد يا صمد هكذا ذكر سفيان
بن عيينة وذكر عبد الله بن أحمد أسماء زوائد على هذه وهو
يا مجيب يا قاهر يا فاصل يا فالق يا رقيب يا ماجد يا جواد
يا أحكم الحاكمين وذكر أبو بكر النقاش في كتاب تفسير
الأسماء والصفات عن جعفر بن محمد يعني الصادق رضه أنه قد
قال إن لله ثلثمائة وستين اسماء وروي أيضا عن غيره مائة
وأربعة عشر اسماء وكل ذلك محمول على أنهم وجدوا في القرآن
أسماء مكررة فعدوها أسماء والصحيح فيما ذكر عن أبي هريرة
رضي الله تعالى عنه **فصل** ونعتقد أن الإيمان قول
باللسان ومعرفة بالجنان وعمل بالأركان يزيد بالطاعة و
ينقص بالعصيان ويقوى بالعلم ويضعف بالجهل وبالتوفيق
يقع كما قال الله عز وجل فأما الذين آمنوا فزادتهم إيمانا
وهم يستبشرون وما جاز عليه الزيادة جاز عليه النقصان

وقال الله تعالى وإذا تليت عليهم آياته زادتهم إيمانا وقوله
عز وجل ليستيقن الذين أوتوا الكتاب ويزداد الذين آمنوا
إيمانا وما روي عن ابن عباس وأبي هريرة وأبي الدرداء أنهم
قالوا الإيمان يزيد وينقص وغير ذلك مما يطول شرحه وقد
أنكرت الأشعرية زيادة الإيمان ونقصانه وهو في اللغة
تصديق القلب المتضمن للعلم بالمصدق به وهو في الشريعة
التصديق وهو العلم بالله وصفاته مع جميع الطاعات الواجبة
منها والنوافل بالاجتناب الزلات والمعاصي ويجوز أن يقال
هو الدين والشريعة والملة لأن الدين هو ما يدان به من
الطاعات مع اجتناب المحظورات والمحرمات وذلك هو
صفة الإيمان وأما الإسلام فهو من جملة الإيمان وكل
إيمان إسلام وليس كل إسلام إيمانا لأن الإسلام هو بمعنى
الاستسلام والانقياد وكل مؤمن مستسلم منقاد لله تعالى
وليس كل مسلم مؤمنا بالله لأنه قد يسلم مخافة السيف
فالإيمان اسم يتناول مسميات كثيرة أفعالا وأقوالا فيعم

والله أعلم بالصواب ١٢

جَمِيعَ الطَّاعَاتِ وَالْاِسْلَامُ عِبَارَةٌ عَنِ الشَّهَادَتَيْنِ مَعَ طُمَانِينَةِ

الْقَلْبِ وَالْعِبَادَاتِ الْخَمْسِ وَقَدْ اَطْلَقَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رَحْمَةُ

اللّٰهِ عَلَيْهِ اَنَّ الْاِيْمَانَ غَيْرُ الْاِسْلَامِ فَذَهَبَ اِلَى الْحَدِيْثِ الْمَرْوِيِّ

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض اَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِيْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اَنَّهُ قَالَ

بَيْنَمَا اَنَا عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ اِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ

شَدِيْدُ بَيَاضِ الثَّوْبِ شَدِيْدُ سَوَادِ الشَّعْرِ لَا يُرٰى عَلَيْهِ اَثَرُ السَّفَرِ

وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا اَحَدٌ حَتّٰى جَلَسَ اِلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ

اِلٰى رُكْبَتَيْهِ وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلٰى فَخِذَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اَخْبِرْنِيْ عَنِ ١٥٠

الْاِسْلَامِ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْ تَشْهَدَ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا

رَسُوْلُ اللّٰهِ وَتُقِيْمَ الصَّلٰوةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكٰوةَ وَتَصُوْمَ رَمَضَانَ وَ

تَحُجَّ الْبَيْتَ اِنِ اسْتَطَعْتَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا قَالَ صَدَقْتَ قَالَ

فَتَعَجَّبْنَا مِنْهُ يَسْاَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ ثُمَّ قَالَ اَخْبِرْنِيْ عَنِ الْاِيْمَانِ

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْ تُؤْمِنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ

الْاٰخِرِ وَالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ قَالَ صَدَقْتَ قَالَ اَخْبِرْنِيْ عَنِ الْاِحْسَانِ

قَالَ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ فَاِنْ لَّمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ يَرَاكَ قَالَ

فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ قَالَ مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ

قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا قَالَ أَنْ تَلِدَ الْأَمَةُ رَبَّتَهَا وَأَنْ تَرَى

الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ قَالَ عُمَرُ فَلَبِثْتُ

هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ هَلْ تَدْرِي مَنِ السَّائِلُ قَالَ قُلْتُ

اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّهُ جِبْرَئِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ

دِينَكُمْ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ قَالَ ذَلِكَ جِبْرَئِيلُ أَتَاكُمْ لِيُعَلِّمَكُمْ أَمْرَ دِينِكُمْ

وَمَا أَتَانِي قَطُّ فِي صُورَةٍ إِلَّا عَرَفْتُهُ إِلَّا فِي صُورَتِهِ هَذِهِ فَقَدْ فَرَّقَ

جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ بِسُؤَالَيْنِ فَأَجَابَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِجَوَابَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَذَهَبَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ رض أَيْضًا إِلَى حَدِيثِ

الْأَعْرَابِيِّ حَيْثُ قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أَعْطَيْتَ فُلَانًا وَمَنَعْتَنِي فَقَالَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ مُؤْمِنٌ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ وَأَنَا مُؤْمِنٌ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَمُسْلِمٌ أَنْتَ وَذَهَبَ أَيْضًا إِلَى قَوْلِ اللهِ تَعَالَى قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا

قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ

وَاعْلَمْ أَنَّ زِيَادَةَ الْإِيمَانِ إِنَّمَا يَكُونُ بَعْدَ التَّحْقِيقِ بَعْدَ أَدَاءِ الْأَوَامِرِ

وَالِانْتِهَاءِ عَنِ النَّوَاهِي بِالتَّسْلِيمِ فِي الْقَدَرِ وَتَرْكِ الِاعْتِرَاضِ عَلَى اللهِ

عز وجل في فعله في جميع خلقه وترك الشك في وعده في الاقسام

والرزق وفي الثقة به والتوكل عليه والخروج من الحول والقوة

والصبر على البلاء والشكر على النعماء والتنزيه للحق وترك التهمة

له في سائر الاحوال واما بمجرد الصلوة والصيام فلا وسئل

الامام احمد عن الايمان أمخلوق هو ام غير مخلوق فقال من قال

ان الايمان مخلوق فقد كفر لان في ذلك ايهاما وتعريضا

بالقرآن ومن قال غير مخلوق فقد ابتدع لان في ذلك ايهاما

ان اماطة الاذى عن الطريق وافعال الاركان غير مخلوقة

فقد انكر على الطائفتين وذكر الحديث ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

الايمان بضع وسبعون خصلة افضلها قول لا اله الا الله

وادناها اماطة الاذى عن الطريق وانما كفر القائل بخلق القرآن

وبدع الآخر لان مذهبه رحمه الله مبني على ان القرآن اذا

لم ينطق بشيء ولا يروى في السنة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء

وانقرض عصر الصحابة ولم ينقل احد منهم قولا فالكلام فيه

بدعة وحدث ولا يجوز للمؤمن ان يقول انا مؤمن حقا بل يجب

أن يقول أنا مؤمن إن شاء الله خلاف ما قالت المعتزلة أنه

يجوز أن يقول أنا مؤمن حقا وإنما قلنا ذلك لما روي عن

عمر بن الخطاب رض أنه قال من زعم أنه مؤمن فهو كافر وعن

الحسن رض قال إن رجلا قال عند عبد الله بن مسعود إني مؤمن

فقيل لابن مسعود إن هذا يزعم أنه مؤمن قال فاسئلوه أفي

الجنة هو أم هو في النار فسألوه فقال الله أعلم فقال عبد الله

فهلا وكلت الأخرى كما وكلت الأولى ولأن المؤمن حقا من هو

عند الله تعالى مؤمن وهو الذي يكون من أهل الجنة ولا يكون

كذلك إلا بعد موافاته بالإيمان ويختم له بذلك ولا يعلم أحد

بما يختم له فينبغي أن يكون خائفا راجيا مصليا حذرا مترقبا

حتى يأتيه الموت وهو على خير عمل وإن الناس يموتون على ما

عاشوا عليه ويحشرون على ما ماتوا عليه كما جاء في الحديث

قال عليه السلام كما تعيشون تموتون وكما تموتون تبعثون

ونعتقد أن أفعال العباد خلق الله وكسب لهم خيرها وشرها

حسنها وقبيحها ما كان منهما طاعة ومعصية لا على معنى

أنه آمر بالمعصية لكن قضى بها وقدرها وجعلها على حسب قصده
وأنه قسم الأرزاق وقدرها فلا يصدها صاد ولا يمنعها
مانع لا زائدها ينقص ولا ناقصها يزيد ولا ناعمها يخشن و
لا خشنها ينعم ورزق غد لا يؤكل اليوم وقسم زيد لا ينقل إلى
عمرو وأنه تعالى يرزق الحرام كما يرزق الحلال على معنى أنه يجعله
غذاء للأبدان وقواما للأجساد لا على معنى أنه أباحه الحرام و
كذلك القاتل لم يقطع أجل المقتول المقدر له بل يموت بأجله
وكذلك الغريق ومن هدم عليه الحائط والغمي من شاهق ومن ١٥٢
أكله سبع وكذلك هدايته المسلمين والمؤمنين وضلاله
الكافرين إليه عز وجل جميع ذلك فعل له وصنعه لا شريك له
في ملكه وإنما أثبتنا للعباد كسبا لموضع توجه الأمر والنهي
والخطاب إليهم ثم استحقاق الثواب والعقاب لديهم كما وعد
قال الله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقال عز وجل بما صبرتم وقال
جل وعلا ما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين ولم نك
نطعم المسكين وقال تبارك وتعالى هذه النار التي كنتم بها

١٥٥

تكذبون وقال جلت عظمته ذلك بما قدمت يداك وغير

ذلك من الآيات فعلق سبحانه الجزاء على أفعالهم فأثبت لهم

كسبا خلاف ما قالت الجهمية من أنه لا كسب للعباد وأنهم

كالباب يرد ويفتح والشجرة يحرك وتهتز وهم الجاحدون للحق

الرادون للكتاب والسنة والدليل على أن كون ذلك خلق الله

عز وجل وكسب للعباد خلافا للقدرية في قولهم أن جميع

ذلك خلق للعباد دون الله عز وجل تبا لهم وهم مجوس هذه

الأمة جعلوا لله شركاء ونسبوه إلى العجز وأن يجري في ملكه ما

لا يدخل في قدرته وإرادته تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قوله

عز وجل والله خلقكم وما تعملون وكما قال تعالى جزاء بما كنتم

تعملون فلما كان الجزاء واقعا على أعمالهم كان الخلق واقعا على

أعمالهم ولا جاز أن يقال المراد بذلك ما يعملونه من الحجارة

من الأصنام لأن الحجارة أجسام والعباد لا يعملونها وإنما الأعمال

التي يقع فيها ما يعملون العباد فوجب أن ترجع الخلق إلى أعمالهم

من الحركات والسكنات وقال تعالى ولا يزالون مختلفين إلا

من رحم ربك ولذلك خلقهم والمعنى للخلاف خلقهم وقال

الله تعالى ام جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق

عليهم قل الله خالق كل شيء وقال جل وعلا هل من خالق غير الله

يرزقكم من السماء والارض وقال تعالى اخبارا من المشركين ان

تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سيئة

يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فمال هؤلاء القوم

لا يكادون يفقهون حديثا وقال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث حذيفة

رض ان الله تعالى خلق كل صانع وصنعته حتى خلق الجزار وجزوره

وعن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله قال انا خلقت

الخير والشر وطوبى لمن قدرت على يديه الخير وويل لمن قدرت

على يديه الشر وسئل الامام احمد رض عن اعمال العباد التي يستوجبون

بها من الله السخط والرضى اشيء من الله ام شيء من العباد فقال هي

لله خلقا ومن العباد عملا ونعتقد ان المؤمن وان اذنب ذنوبا

كثيرة من الكبائر والصغائر لا يكفر بها وان خرج من الدنيا

بغير توبة اذا مات على التوحيد والاخلاص بل نرد امره الى الله

عز وجل إن شاء عفى عنه وأدخله الجنة وإن شاء عذبه و

أدخله النار فلا تدخل بين الله تعالى وبين خلقه ما لم يخبر الله بمصيره

فصل ونعتقد أن من أدخله الله النار بكبيرة مع الإيمان

فإنه لا يخلد فيها بل يخرجه منها لأن النار في حقه كالسجن

في الدنيا فيستوفي منه بقدر كبيرته وجريمته ثم يخرجه برحمة

الله تعالى ولا يخلد فيها ولا تلفح وجهه النار ولا تحرق أعضاء

السجود منه لأن ذلك محرم على النار ولا ينقطع طمعه من الله

١٥٧ عز وجل في كل حال ما دام في النار حتى يخرج منها فيدخل الجنة و

يعطى الدرجات على قدر طاعته التي كانت له في الدنيا خلاف

ما قالته القدرية أن الكبيرة تحبط الطاعات فلا يثاب عليها

وكذلك قول الخوارج تبا لهم وينبغي أن يؤمن بخير القدر و

شره وحلوه ومره من الله وبالقضاء وأن ما أصابه لم يكن ليخطئه بالحذر

وما أخطأه من الأسباب لم يكن ليصيبه بالطلب وأن جميع

ما كان في سالف الدهور والأزمان وما يكون إلى يوم البعث

والنشور بقضاء الله وقدره المقدور وأنه لا محيص لمخلوق

مِنَ الْقَدَرِ الْمُقَدَّرِ الَّذِي خُطَّ فِي اللَّوْحِ الْمَسْطُورِ وَأَنَّ الْخَلَائِقَ
لَوْ جَهَدُوا أَنْ يَنْفَعُوا الْمَرْءَ بِمَا لَمْ يَقْضِهِ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ
وَلَوْ جَهَدُوا أَنْ يَضُرُّوهُ بِمَا لَمْ يَقْضِهِ اللَّهُ لَمْ يَسْتَطِيعُوا كَمَا وَرَدَ
فِي خَبَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض وَقَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ
فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ
بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَرُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض
قَالَ حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ أَنَّ خَلْقَ
أَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً وَفِي لَفْظٍ أَرْبَعِينَ
لَيْلَةً ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ
يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ خَلْقِهِ وَرِزْقِهِ وَعَمَلِهِ وَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ
وَأَنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ إِلَّا ذِرَاعٌ
فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا وَأَنَّ الرَّجُلَ
لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ
عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا وَعَنْ هِشَامِ بْنِ
عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رض عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ

159

إن الرجل ليعمل عمل أهل الجنة وإنه لمكتوب في الكتاب أنه من
أهل النار فإذا كان عند موته تحول فعمل عمل أهل النار فمات فدخل
النار وإن الرجل ليعمل عمل أهل النار وإنه لمكتوب في الكتاب أنه
من أهل الجنة فإذا كان قبل موته عمل بعمل أهل الجنة فمات فدخل
الجنة وعن عبد الرحمن السلمي عن علي ابن أبي طالب رض قال بينما
نحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ينكت في الأرض إذ رفع رأسه فقال
ما من أحد إلا وقد علم مقعده في النار أو مقعده في الجنة فقالوا
أفلا نتكل قال صلى الله عليه وسلم اعملوا فكل ميسر لما خلق له وعن سالم بن
عبد الله عن أبيه رض قال إن عمر بن الخطاب قال يا رسول الله أرأيت
ما نعمل فيه أشيء قد فرغ منه أو شيء مبتدع أو مبتدأ قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم قد فرغ منه قال أفلا نتكل قال عليه السلام اعمل
يا ابن الخطاب فكل ميسر لما خلق له فمن كان من أهل السعادة
فيعمل للسعادة ومن كان من أهل الشقاوة فيعمل للشقاوة ونؤمن
بأن النبي صلى الله عليه وسلم رأى ربه عز وجل ليلة الإسراء بعينه
برأسه لا بفؤاده ولا في المنام لما روى جابر بن عبد الله رض قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى لقد رآه نزلة أخرى رأيت ربي

جل اسمه مشافهة لا شك فيه وفي قوله تعالى عند سدرة

المنتهى قال رأيته عند سدرة المنتهى حتى تبين لي نور وجهه

قال ابن عباس رض في قوله تعالى وما جعلنا الرؤيا التي أريناك

إلا فتنة للناس هي رؤيا عين أريها النبي ليلة الإسراء به وقال

ابن عباس رض كانت الخلة لإبراهيم عليه السلام والكلام لموسى عليه السلام

والرؤية لمحمد صلى الله عليه وسلم وقال ابن عباس رض رأى محمد صلى الله عليه وسلم ربه

بعينه مرتين ولا يعارض هذا ما روي عن عائشة رض من إنكار ذلك

لأنه نفي وهذا البيان إثبات فقدم عند الاجتماع لأن النبي

صلى الله عليه وسلم أثبت لنفسه الرؤية وقال أبو بكر بن سليمان رأى محمد

صلى الله عليه وسلم ربه أحد عشر مرة منها بالسنة تسع مرات في ليلة

المعراج حين كان يتردد بين موسى عليه السلام وربه عز وجل

يسأله أن يخفف عن أمته الصلوة فنقص خمسا وأربعين صلوة

في تسع مقامات ومرتين بالكتاب ونؤمن بأن منكرا ونكيرا

إلى كل أحد بين لا من سوى النبيين فيسألانه ويمتحنانه بما يعتقده

مِنَ الأَدْيَانِ فَهُمَا يَأْتِيَانِ الْقَبْرَ ثُمَّ يُرْسَلُ فِي ذٰلِكَ الْمَيِّتِ الرُّوْحُ ثُمَّ
يُقْعَدُ فَاِذَا سُئِلَ سُئِلَتْ رُوْحُهُ بِلَا أَلَمٍ وَتُؤْمِنُ بِأَنَّ الْمَيِّتَ يَعْرِفُ مَنْ
يَزُوْرُهُ إِذَا أَتَاهُ وَآكَدُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ طُلُوْعِ الْفَجْرِ قَبْلَ طُلُوْعِ
الشَّمْسِ وَالْإِيْمَانُ بِعَذَابِ الْقَبْرِ وَضَغْطَتِهِ وَاجِبٌ لِأَهْلِ الْمَعَاصِيْ
وَالْكُفْرِ وَكَذٰلِكَ التَّنْعِيْمُ فِيْهِ لِأَهْلِ الطَّاعَةِ وَالْإِيْمَانِ خِلَافًا لِمَا قَالَتِ
الْمُعْتَزِلَةُ مِنْ إِنْكَارِهِمْ ذٰلِكَ وَإِنْكَارِهِمْ مَسْأَلَةَ مُنْكَرٍ وَنَكِيْرٍ وَدَلِيْلُ
أَهْلِ السُّنَّةِ عَلَى إِثْبَاتِ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا
161
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ قِيْلَ فِي التَّفْسِيْرِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا عِنْدَ
خُرُوْجِ الرُّوْحِ وَفِي الْآخِرَةِ عِنْدَ مَسْأَلَةِ نَكِيْرٍ وَمُنْكَرٍ وَمَا رُوِيَ عَنْ
أَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قُبِرَ أَحَدُكُمْ
أَوِ الْإِنْسَانُ أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَزْرَقَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا النَّكِيْرُ
وَلِلْآخَرِ الْمُنْكَرُ فَيَقُوْلَانِ لَهُ مَا كُنْتَ تَقُوْلُ فِيْ هٰذَا الرَّجُلِ يَعْنِيْ مُحَمَّدًا
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فَهُوَ قَائِلٌ مَا كَانَ يَقُوْلُ فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا
قَالَ لَهُمَا عَبْدُ اللّٰهِ وَرَسُوْلُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ فَيَقُوْلَانِ إِنَّا كُنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُوْلُ مِثْلَ ذٰلِكَ

ثم يفسح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين ذراعا وينور له في
قبره ثم يقال له نم فيقول دعوني ارجع الى اهلي فاخبرهم فيقال
نم كنومة العروس الذي لا يوقظه الا احب اهله حتى يبعثه
الله من مضجعه ذلك وان كان منافقا قال لا ادري كنت اسمع
الناس يقولون شيئا وكنت اقوله فيقولان انا كنا نعلم انك تقول
ذلك ثم يقال للارض التئمي عليه فتلتئم حتى تختلف فيها اضلاعه
فلا يزال فيها معذبا حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك وتعلقوا
ايضا لما روى عطا بن يسار قال قال رسول الله صلى الله عليه لعمر بن
الخطاب رض يا عمر كيف انت اذا اتخذ لك من الارض ثلثة اذرع
وشبر في عرض ذراع وشبر ثم مال اليك اهلك فغسلوك وكفنوك
وحنطوك ثم حملوك حتى يغيبوك فيه ثم يهيلوا عليك التراب
ثم انصرفوا عنك واتاك فتانا القبر منكر ونكير اصواتهما مثل
الرعد القاصف وابصارهما مثل البرق الخاطف قد سدلا
شعورهما فتلتلاك وتوهلاك فقالا من ربك وما دينك قال
يا نبي الله يكون معي قلبي الذي هو معي اليوم قال صلى الله عليه وسلم

نعم اذا الفيهما وهذا دليل ونص على ان ذلك بعد اعادة الروح

لان عمر رض قال ومعي قلبي فقال النبي عليه السلام نعم وعن المنهال

بن عمرو وعن البراء بن عازب رض قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

في جنازة رجل من الانصار وانتهينا الى القبر ولما يلحد فجلس النبي

صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله كان على رؤسنا الطير من هيبته وفي يده

عود ينكت به الارض فرفع راسه وقال استعيذوا بالله من عذاب

القبر مرتين او ثلثا ثم قال صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا كان في اقبال من

١٦٣ الاخرة وانقطاع من الدنيا نزلت عليه ملئكة بيض الوجوه كان

وجوههم الشمس ومعهم كفن من اكفان الجنة وحنوط من حنوط

الجنة فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند

راسه فيقول ايتها النفس المطمئنة الطيبة اخرجي الى مغفرة من

الله ورضوانه قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من الاناء

فياخذونها ولا يدعونها في يده طرفة عين حتى ياخذوها

فيجعلونها في ذلك الكفن والحنوط فيخرج منها نفحة اطيب من

ريح المسك وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون

بها على ملإ من الملئكة إلا قالوا ما هذه الريح الطيبة فيقولون

هذا فلان بن فلان بأحسن أسمائه ثم ينتهون بها إلى سماء

الدنيا فيستفتحون لها فيفتح لهم فيستقبلونها ويشيعونها من كل

سماء إلى السماء التي تليها حتى ينتهوا إلى السماء السابعة فيقول

الله عز وجل اكتبوا كتابه في عليين وأعيدوه إلى الأرض منها

خلقتهم وفيها نعيدهم ومنها نخرجهم تارة أخرى فيعاد الروح

إلى جسده ويأتيه ملكان فيقولان له من ربك وما دينك فيقول

ربي الله وديني الإسلام فيقولان له ما تقول في هذا الرجل الذي

بعث فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاءنا بالحق فيقولان

له ما علمك بذلك فيقول قرأت القرآن كتاب الله تعالى وآمنت به

وصدقته فينادي مناد من السماء صدق عبدي فافرشوا له من

الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا إلى الجنة فيأتيه ريحها و

طيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن الوجه طيب

الريح فيقول له أبشر بالذي يسرك هذا يومك الذي كنت توعد

فيقول من أنت قال أنا عملك الصالح فيقول رب أقم الساعة حتى

وان العبد الكافر اذا كان في اقبال من الآخرة وانقطاع من الدنيا

انزل الله عليه ملائكة سود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه

مد البصر ثم يجيء ملك الموت يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس

الخبيثة اخرجي الى سخط الله وغضبه فيتفرق في اعضائه كما

فينزعها كما ينزع السفود من الصوف المبلول فينقطع منه

العروق والعصب فيأخذونها فيجعلونها في تلك المسوح و

يخرج منها كانتن جيفة فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملأ

من الملائكة الا قالوا ما هذه الريح الخبيثة فيقولون هذا فلان

165 بن فلان باقبح اسمائه حتى ينتهوا بها الى السماء الدنيا فيستفتح

فلا يفتح لهم ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية لا تفتح لهم

ابواب السماء فيقول الله سبحانه اكتبوا كتابه في سجين

ثم تطرح روحه طرحا ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن يشرك

بالله فكانما خر من السماء فتخطفه الطير او تهوي به الريح

في مكان سحيق يعني ترد فتعاد اليه روحه في جسده فياتيه

ملكان فيجلسانه فيقولان من ربك فيقول هاه هاه لا ادري

فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له

ما تقول في هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا

ادري فينادي المنادي ان كذب عبدي فافرشوا له فراشا من النار

والبسوا من النار وافتحوا بابا من النار فيدخل عليه من حرها و

سمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه

رجل قبيح الثياب قبيح الوجه منتن الريح فيقول ابشر بالذي

يسوءك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فيقول

انا عملك السوء فيقول رب لا تقم الساعة وعن عبد الله بن عمر

رض قال ان المؤمن اذا وضع في قبره يوسع عليه في قبره سبعون

ذراعا عرضه وسبعون ذراعا طوله وينثر عليه الرياحين و

يستر بالحرير من الجنة فان كان معه شيء من القرآن كفاه

نوره فان لم يكن معه شيء من القرآن جعل له نور مثل نور

الشمس في قبره ويكون مثله كمثل العروس ينام ولا يوقظها الا

احب اهلها فيقوم من النوم كانها لم تشبع منها وان الكافر

اذا وضع في قبره يضيق عليه حتى تختلف اضلاعه في جوفه ويرسل

عليه حيات كأمثال البخت فيأكلن لحمه حتى لا يذرن على عظمه

بر وی مارها مانند شتر بختی پس بخورند گوشت او را تا آنکه نگذارند بر استخوان او

لحماً ويرسل عليه شياطين صم بكم عمي ويقال وهو الشيطان

گوشت را و فرستاده شود بر وی شیطانها کر و گنگ و کور و گفته میشود که او است شیطان

الرجيم ومعهم قطاطير من حديد فيضربونه بها حتى لا يسمعون

رانده شده و با ایشان تکیاهای بزرگ باشد از آهن پس میزنند او را بآن تا آنکه نشنوند

صوته ولا ينظرون فيرحمونه ويعرض عليه النار بكرة وعشيا

آواز او را و نه بینند او را پس رحم کنند او را و پیش آورده میشود بروی آتش بگاه و در شبانگاه

فهذه الأخبار دالة على اثبات عذاب القبر ونعيمه فإن اعترضوا

و این خبر دلالت میکند براثبات عذاب گور و در نعمت دادن در گور پس اگر اعتراض کنند

عليه فقالوا كيف القول في المصلوب والمحترق والغريق ومن

بر آن دلایل پس گویند چگونه است سخن شما که بردار کشیده شده است و سوخته شده است و غرق شده است و کسیکه

أكلته السباع فتفرقت لحمه والطير معها فحصل أجزاء متعددة

خورده است او را درندگان و پرندگان پس پراگنده شده گوشت او پس جدا شد اجزای بسیار

فيقال لهم ان النبي صلى الله عليه وسلم ذكر عذاب القبر والمسألة على ما هو

پس گفته شود ایشان را در جواب بدرستی پیغمبر بیان کرد عذاب گور و پرسش را بر طریقی که

معهود وعادة في الخلق انهم يدفنون في القبور وان وجد ميت

معلوم است و عادت در خلق است بدرستیکه ایشان دفن کرده میشوند در قبرها و اگر یافته شود مرده

على هذه الصفة البعيدة النادرة لا يمتنع أن يقال ان الله يصير

برین صفت که دور است و کم یاب است ممتنع نیست که گفته شود بدرستیکه الله تعالی میگرداند

روحه الى الارض ثم يضغط ويسأل ويعذب وينعم كما ان أرواح

روح او را بسوی زمین پس او را فشار کرده شود و پرسیده میشود و عذاب کرده میشود یا نعمت داده شود

الكفار تعذب كل يوم مرتين غدوة وعشيا حتى تقوم الساعة

کافران را عذاب کرده میشود در هر روزی دو بار بگاه و شبانگاه تا آنکه برپا شود قیامت

ثم تدخل النار مع الاجساد حينئذ كما قال الله تعالى النار يعرضون

پس داخل میشوند در آتش با جسمهای این وقت چنانکه گفت الله تعالی آتش پیش آورده شود

عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون أشد

بر آتش در بگاه و شبانگاه و در روزیکه برپا شود قیامت در آرید اولاد فرعون را در سخت ترین

العذاب وان ارواح الشهداء والمؤمنين في حواصل طيور

عذاب را و بدرستی جانهای شهیدان و مومنان در حوصلهای پرندگان

تتمه ۱۶۷ مجمع البحار ۱۲

خُضْرٍ تَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ وَتَأْوِيْ إِلَى قَنَادِيْلَ مِنْ نُوْرٍ تَحْتَ الْعَرْشِ

سبز که میچرند در بهشت و جای میگیرند بسوی قندیلها از نور در زیر عرش

ثُمَّ تَأْتِي الْأَجْسَادَ عِنْدَ النَّفْخَةِ الثَّانِيَةِ إِلَى الْأَرْضِ لِلْعَرْضِ وَالْحِسَابِ

پس می آیند تنها را وقت نفخه دوم در صور بسوی زمین برای پیش آوردن و حساب کردن

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَمَا رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در روز قیامت چنانچه مروی است از ابن عباس رض گفت ابن عباس رض فرمود رسول الله

لَمَّا أُصِيْبَتْ إِخْوَانُكُمْ بِأُحُدٍ جَعَلَ اللّٰهُ أَرْوَاحَهُمْ فِي أَجْوَافِ طَيْرٍ

هرگاه که شهید شدند برادران شما در احد گردانید خدا تعالی روحهای ایشان در شکمهای پرندها

خُضْرٍ تَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ وَتَأْوِيْ إِلَى قَنَادِيْلَ مِنْ ذَهَبٍ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ

سبز میچرند در بهشت و جای میگیرند بسوی قندیلها از طلا در سایه عرش

فَلَمَّا وَجَدُوْا طِيْبَ مَأْكَلِهِمْ وَمَشْرَبِهِمْ وَمَقِيْلِهِمْ قَالُوْا مَنْ يُبَلِّغُ

پس هرگاه که یافتند خوشی خوردنی خود و نوشیدنی خود و جای قیلوله خود گفتند کیست که رساند

إِخْوَانَنَا أَنَّا أَحْيَاءٌ فِي الْجَنَّةِ نُرْزَقُ فَلَا يَزْهَدُوْا فِي الْجِهَادِ وَلَا يَنْكُلُوْا

برادران ما را که مایان زنده ایم در بهشت روزی داده میشویم پس ترک نکنند جهاد را و باز نمانند

عَنِ الْحَرْبِ فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِيْنَ أَنَا أُبَلِّغُهُمْ

از جنگ پس گفت خدا تعالی من میرسانم ایشان را

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ

پس فرستاد حق تعالی و مپندار آن کسانی را که کشته شده اند در راه خدا مردگان بلکه زنده اند

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ فَرِحِيْنَ بِمَا آتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ فَيَجُوْزُ أَنْ

نزد پروردگار روزی داده میشوند خوشحال بآنچه که داده است حق تعالی ایشان را پس روا است اینکه

يَقَعَ الْمَسْئَلَةُ وَالْعَذَابُ وَالنَّعِيْمُ بِبَعْضِ جَسَدِ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ

واقع شود پرسش و عذاب و نعمت دادن بپاره از تن مومن و کافر

دُوْنَ بَقِيَّةِ أَجْزَائِهٖ وَيَكُوْنُ مَا فُعِلَ بِالْبَعْضِ فُعِلَ بِالْكُلِّ وَتَقْدِيْرًا

نه باقی اجزا است او و باشد چیزیکه کرده شود به پاره تن گویا کرده شود به همه تن او و تقدیرا

إِنَّ اللّٰهَ يَجْمَعُ تِلْكَ الْأَجْزَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ لِلضَّغْطَةِ وَالْمَسْئَلَةِ كَمَا يَفْعَلُ

بدرستیکه حق تعالی جمع میکند آن اجزاء پراگنده را برای فشار و پرسش چنانچه کرده

ذٰلِكَ لِلْحَشْرِ وَالْمُحَاسَبَةِ ثُمَّ الْإِيْمَانُ بِالْبَعْثِ مِنَ الْقُبُوْرِ وَالنَّشْرِ

او را آن برای برانگیختن و حساب کردن پس گرویدن به برانگیختن مردگان از گورها و برانگیختن

عَنْهَا وَاجِبٌ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا

از آنها واجب است چنانچه فرمود حق تعالی بدرستیکه قیامت آینده است نیست شک در او

وان الله يبعث من في القبور كما قال الله عز وجل كما بدأكم تعودون

وقال جل وعلا منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة

اخرى نحشرهم ونجمعهم جل وعلا لتجزى كل نفس بما تسعى وليجزي

الذين اساءوا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى وقال جل جلاله

الذي خلقكم ثم يميتكم ثم يحييكم والذي قدر على انشاء الخلق

قادر على اعادتهم وقد انكرت المعطلة تبا لهم والايمان بان الله

يقبل شفاعة نبينا صلى الله عليه وسلم في اهل الكبائر والاوزار واجب قبل

169 دخول النار وبعدها اما للحساب بجميع امم المؤمنين وبعد دخولها للامة

خاصة فيخرجون منها بشفاعته عليه السلام وغيره من المؤمنين

حتى لا يبقى في النار من كان في قلبه مثقال ذرة من الايمان ومن

قال لا اله الا الله مرة واحدة في عمره مخلصا لله عز وجل خلاف

ما زعمت القدرية من انكار ذلك وفي كتاب الله تكذيبهم قال الله

عز وجل فما لنا من شافعين ولا صديق حميم وقوله عز وجل فهل

لنا من شفعاء فيشفعوا لنا وقال الله جل جلاله فما تنفعهم شفاعة

الشافعين فقد اثبت الله تعالى في الآخرة شفاعة وكذلك في السنة

وَهُوَ مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ قَالَ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ

و آن حدیث که مرویست از ابو هریره [illegible]

يَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَنَا وَلَا فَخْرَ أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَلَا فَخْرَ

شکافته شود زمین از او در روز قیامت [illegible]

وَأَنَا صَاحِبُ لِوَاءِ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا

و منم خداوند نیزه [illegible] در بهشت [illegible]

آخِذٌ بِحَلْقَةِ بَابِ الْجَنَّةِ فَيُؤْذَنُ لِي فَيَسْتَقْبِلُنِي وَجْهُ الْجَبَّارِ فَأَخِرُّ

گیرنده حلقه در بهشت [illegible]

لَهُ سَاجِدًا فَيَقُولُ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ وَسَلْ

[illegible] پس گوید حق تعالی ای محمد بردار سر خود را [illegible]

تُعْطَ فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأَقُولُ يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي فَلَا أَزَالُ أَرْجِعُ إِلَى رَبِّي

[illegible] پس بردارم سر خود را پس خواهم گفت ای پروردگار امت من [illegible]

فَيَقُولُ اذْهَبْ فَانْظُرْ فَمَنْ وَجَدْتَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ

پس گوید برو پس نظر کن پس کسیکه یابی در دل او مقدار دانه از ایمان

فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ فَأُخْرِجُ مِنْ أُمَّتِي أَمْثَالَ الْجِبَالِ ثُمَّ يَقُولُ ١٧٠

پس بیرون آر اورا از دوزخ گفت پیغمبر [illegible] مانند کوه ها [illegible]

لِيَ النَّبِيُّونَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ فَأَقُولُ قَدْ رَجَعْتُ إِلَى رَبِّي حَتَّى

مرا پیغمبران باز گرد بسوی پروردگار خود [illegible] تحقیق باز گشتم بسوی پروردگار خود تا آنکه

اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

شرمنده شده ام از او و فرمود پیغمبر در حدیث جابر رض

شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ

شفاعت من برای اهل کبایر است از امت من و مرویست از ابی هریره رض بدرستی او گفت فرمود

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ فَتَعَجَّلَ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ

پیغمبر [illegible] هر پیغمبر را دعا است قبول کرده شده [illegible]

وَأَنَا اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَهِيَ نَائِلَةٌ إِنْ

و من ذخیره کرده ام دعای خود را شفاعت برای امت خود در روز قیامت پس آن [illegible]

شَاءَ اللهُ تَعَالَى مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

خواهد خدا تعالی از امت من از برای کسیکه مرده است [illegible] که شریک نکرده است بخدا چیزی را و فرمود پیغمبر

فِي حَدِيثِ أَنَسٍ الْأَنْصَارِيِّ رض إِنِّي لَأَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لِأَكْثَرَ مِمَّا عَلَى

در حدیث انس [illegible] بدرستی من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت [illegible]

١٧١

وجه الارض من حجر ومدر وقوله صلى الله عليه وسلم شفاعة في القيامة عند

روی زمین است از سنگ و کلوخ و سخن پیغمبر را شفاعت است در قیامت نزد

الميزان وعند الصراط وكذلك ما من نبي الا وله شفاعة وعن

ترازو و نزدیک پل صراط و همچنین نیست هیچ پیغمبری مگر او را شفاعت است و در روایت از

حذيفة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يقول ابرهيم عليه السلام

حذیفه رض از پیغمبر ص بدرستی که او گفت گوید ابراهیم ع

يوم القيامة يا رباه فيقول الله عز وجل يا لبيكاه فيقول يا رب

در روز قیامت ای پروردگار من پس گوید حق تعالی لبیک [illegible]

احرقت بني آدم فيقول جل وعلا اخرجوا من النار من كان في قلبه

سوختی پسران آدم را پس گوید حق تعالی بیرون آرید از آتش کسی را که باشد در دل او

مثقال ذرة او شعيرة من الايمان وكذلك للصديقين والصالحين

مقدار دانه گندم یا جو از ایمان و همچنین مر صدیقان و صالحان را

من كل امة شفاعة قال صلى الله عليه وسلم في حديث ابي سعيد الخدري رضي الله عنه

از هر امتی را شفاعت است گفت پیغمبر در حدیث ابی سعید خدری رض

لكل نبي عطية واني اختبأت عطيتي شفاعة لامتي وان الرجل

مر هر پیغمبری را عطا است [illegible] بدرستی که من پنهان نگاه داشته ام عطای خود را برای شفاعت امت خود و بدرستی مرد

من امتي يشفع للقبيلة فيدخلهم الله تعالى الجنة بشفاعته

از امت من شفاعت می کند مر قبیله را پس در آورد حق تعالی ایشان را در بهشت بشفاعت آن مرد

وان الرجل يشفع لفئام من الناس فيدخلهم الله الجنة بشفاعته

و بدرستی مرد شفاعت کند برای جماعتی از آدمیان پس داخل کند ایشان را در بهشت بشفاعت او

وان الرجل يشفع لثلثة نفر وان الرجل يشفع للاثنين وان الرجل

و بدرستی مرد شفاعت کند سه کس را و مرد شفاعت کند دو کس را و بدرستی مرد

يشفع للرجل وقال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث ابن مسعود رض ليدخل

شفاعت کند یک مرد را و فرمود پیغمبر در حدیث ابن مسعود رض هر آینه در آید

الجنة قوم من المسلمين قد عذبوا بالنار برحمة الله تعالى وشفاعة

در بهشت گروهی از مسلمانان تحقیق عذاب کرده شده بودند بآتش برحمت خدای تعالی و شفاعت

الشافعين وايضا في حديث اويس القرني في ربيعة ومضر ولله تفضل

شفاعت کنندگان و نیز در میان حدیث اویس قرنی [illegible] مشهور است و مر خدای راست فضل

وتكرم ورحمة ومنة على من يشاء من اهل النار في اخراجهم منها

و کرم و رحمت و منت است بر هر کسی که خواهد از اهل دوزخ در برآوردن ایشان از آتش

بعد ما احترقوا وصاروا فحما وعن الحسن عن انس رض عن النبي صلى الله عليه

انه قال ما زلت اشفع الى ربي ويشفعني حتى اقول يا رب شفعني فيمن

قال لا اله الا الله فيقول جل وعلا هذه ليست لك يا محمد ولا لاحد

هذه لي وعزتي وجلالي ورحمتي لا ادع في النار احدا قال لا اله الا

الله والايمان بالصراط على جهنم واجب وهو جسر ممدود على متن

جهنم يأخذ من يشاء الله الى النار ويجوز من يشاء ويسقط في

جهنم من يشاء الى النار ولهم في تلك الاحوال نور بحسب اعمالهم

فمنهم بين ماش وساع وراكب وزاحف وسحب وقد وصفه النبي

صلى الله عليه بانه ذو كلاليب في خبر فيه طول الى ان قال صلى الله عليه ذو كلاليب

مثل شوك السعدان هل تعرفون شوك السعدان قالوا نعم يا رسول

الله صلى الله عليه قال فانها مثل شوك السعدان غير انه لا يعلم عظمها

الا الله تعالى جل اسمه فتخطف الناس فمنهم موبق بعمله ومنهم

المخردل المرمى المصروع ومنهم من يخردل ثم ينجو وقيل ذلك للقطع ايضا و

قال صلى الله عليه استجيدوا ضحاياكم فانها مطاياكم على الصراط وجاء

في وصف الصراط عنه صلى الله عليه انه ادق من الشعرة واحر من الجمرة 172

۱۷۳

وَاحَدُّ مِنَ السَّيْفِ طُولُهُ ثَلٰثُ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْ سِنِي الْاٰخِرَةِ يَجُوزُهُ

و تیزتر از تیغ درازی او را سیصد سال باشد از سالهای آخرت میگذرند ازو

الْاَبْرَارُ وَتَزِلُّ عَنْهُ الْفُجَّارُ وَقِيلَ ثَلَاثَةُ الْاٰفِ سَنَةٍ مِنْ سِنِي الْاٰخِرَةِ

نیکوکاران و میلغزند ازو بدکاران و بعضی گفته اند درازی او سه هزار سال است از سالهای آخرت

وَاَهْلُ السُّنَّةِ يَعْتَقِدُونَ اَنَّ لِنَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْضًا فِي الْقِيٰمَةِ يَشْرَبُ

و اهل سنت اعتقاد میکنند به درستی مر پیغمبر ما را صلعم حوضیست در قیامت آب خورند

مِنْهُ الْمُؤْمِنُونَ دُونَ الْكَافِرِينَ وَيَكُونُ ذٰلِكَ بَعْدَ جَوَازِ الصِّرَاطِ قَبْلَ

ازو مسلمانان نه کافران و باشد آن پس از گذشتن صراط پیش از

دُخُولِ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا اَبَدًا عَرْضُهُ

درآمدن بهشت کسیکه بنوشد ازو یکبار تشنه نشود بعد از آن هرگز پهنای او

مَسِيرَةُ شَهْرٍ مَاؤُهُ اَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَاَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ حَوْلَهُ

مقدار سیر یکماه است آب او سخت ترین است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد در گرد او

اَبَارِيقُ عَلٰى نُجُومِ السَّمَاءِ فِيهِ مِيزَابَانِ يَصُبَّانِ مِنَ الْكَوْثَرِ اَصْلُهُ فِي

ابریقهاست بر شمار ستارهای آسمان در وی دو ناودان است میریزند در آن حوض آب از کوثر اصل او در

الْجَنَّةِ وَفَرْعُهُ فِي الْمَوْقِفِ وَقَدْ ذَكَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ ثَوْبَانَ

بهشت است و فرع او در جایگاه ایستادن و تحقیق ذکر کرده است پیغمبر صلعم در حدیث ثوبان رض

رض اَنَا عِنْدَ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَسُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ سَعَةِ الْحَوْضِ

من نزد حوض خویشم در روز قیامت پس پرسیده شد پیغمبر صلعم از فراخی حوض

فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ مَقَامِي هٰذَا اِلٰى عُمَانَ شَرَابُهُ اَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ

پس گفت پیغمبر صلعم مقدار آنچه در میان جای ایستادن من است تا عمان آب او سخت تر است از روی سفیدی

اللَّبَنِ وَاَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ فِيهِ مِيزَابَانِ مِنَ الْجَنَّةِ اَحَدُهُمَا مِنْ وَرِقٍ

از شیر و شیرین تر است از شهد در وی دو ناودان است از بهشت یکی از آن دو ناودان از نقره است و

الْاٰخَرُ مِنْ ذَهَبٍ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا اَبَدًا وَقَالَ

دیگری از طلا است کسیکه بخورد ازو یکبار تشنه نشود پس از آن هرگز و گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض مَوْعِدُكُمْ حَوْضِي عَرْضُهُ مِثْلُ

پیغمبر صلعم در حدیث عبد الله بن عمر رض محل وعده شما حوض منست پهنای او مانند

طُولِهِ وَهُوَ اَبْعَدُ مَا بَيْنَ اَيْلَةَ اِلٰى مَكَّةَ وَذٰلِكَ مَسِيرَةُ شَهْرٍ فِيهِ اَبَارِيقُ

درازی او و آن دورتر است از مقدار که در میان ایله تا مکه است و آن مقدار سیر یکماه است در وی ابریقهاست

اَمْثَالُ الْكَوَاكِبِ مَاؤُهُ اَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الْفِضَّةِ مَنْ وَرَدَهُ شَرِبَ مِنْهُ

مقدار ستارهای در بسیاری و روشنائی آب او سخت تر است از روی سفیدی از نقره کسیکه وارد شود بحوض پس بخورد از او

لم يظمأ بعدها ابدا وكذلك لكل نبي من الانبياء حوض الا صالح
النبي فان حوضه ضرع ناقته يسقي من ذلك مؤمنو كل امته
منهم دون الكافرين وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال حوضي
ما بين عدن وعمان حافتاه خيام الدر المجوف وآنيته عدد نجوم
السماء طينته المسك الاذفر ماؤه ابيض من اللبن وابرد من الثلج
واحلى من العسل من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا فيذاد
عني يوم القيمة رجال كما تذاد الغريبة من الابل فاقول الاهل الاهل
الاهل فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول ما احدثوا
فيقال انهم غيروا وبدلوا فاقول الا سحقا وبعدا وقد انكرت ١٧٤
ذلك المعتزلة فلا يسقون منه ويدخلون النار وردا عطاشا
ان لم يتوبوا عن مقالتهم وجحودهم الحق ورد الايات والاخبار
والاثار وروي عن انس بن مالك رض يرفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال من كذب بالشفاعة لم يكن له فيها نصيب ومن كذب
بالحوض لم يكن له فيه نصيب واهل السنة يعتقدون ان الله
تعالى رسوله ونبيه المختار على سائر رسله وانبيائه معه على

العرش يوم القيمة لما روي عن عبد الله ابن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

[illegible]

في قوله عز وجل عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا قال يجلسه

[illegible]

معه على السرير وعن هشام بن عروة عن عائشة رضي الله تعالى

[illegible]

عنها انها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المقام المحمود فقال

[illegible]

صلى الله عليه وسلم وعدني ربي القعود على العرش وكذلك عن عمر بن

[illegible]

الخطاب رض وعن عبد الله بن سلام رض قال اذا كان يوم القيمة

[illegible]

جيء بنبيكم فاقعد بين يدي الله على كرسيه فقيل له يا ابا مسعود

[illegible]

175 اذا كان على كرسيه الحق اليس هو معه قال ويلكم هذا اقر حديث

[illegible]

في الدنيا لعيني وقال الحجاج في حديثه اذا كان يوم القيمة نزل

[illegible]

الجبار على عرشه وقدماه على الكرسي ويؤتى بنبيكم صلى الله عليه وسلم فيقعد

[illegible]

بين يديه على الكرسي فقالوا للحميدي اذا كان على الكرسي فهو

[illegible]

معه قال نعم ويلكم هو معه ويعتقد اهل السنة ان الله تعالى

[illegible]

يحاسب عبده المؤمن يوم القيمة ويدنيه فيضع كنفه عليه ويستره

[illegible]

من الناس لما روي عن عبد الله بن عمر رض انه سمع رسول

[illegible]

الله يقول يؤتى بالمؤمن يوم القيمة فيدنيه الله تعالى منه فيضع

[illegible]

[illegible]

كنفه عليه حتى يستره من الناس فيقول عبدي أتعرف ذنب كذا

أتعرف ذنب كذا وكذا مرتين فيقول نعم رب حتى إذا أقره بذنوبه

كلها فرأى نفسه أنه قد هلك فيقول له الحق عز وجل عبدي

ذنوبك هذه فإني قد سترتها عليك في الدنيا وأنا أغفرها لك

اليوم ومعنى المحاسبة تعريف الله عبده بمقادير ثواب الأعمال

وعذابه بقراءة سيئاته وحسناته وما له وما عليه وقد أنكرت

المعطلة المحاسبة وقد كذبهم الله تعالى بقوله إن إلينا إيابهم

ثم إن علينا حسابهم ويعتقد أهل السنة أن لله تعالى ميزانا ١٧٦

يزن فيه الحسنات والسيئات يوم القيامة له كفتان ولسان

وقد أنكرت المعتزلة مع المرجئة والخوارج ذلك فقالت إن معنى

الميزان العدل دون موازنة الأعمال وفي كتاب الله وسنة رسوله

تكذيبهم قال الله تعالى ونضع الموازين القسط ليوم القيامة فلا

تظلم نفس شيئا وإن كان مثقال حبة من خردل أتينا بها و

كفى بنا حاسبين وقال تعالى فأما من ثقلت موازينه فهو في

عيشة راضية وأما من خفت موازينه فأمه هاوية الأثر و

العدل لا يوصف بالخفة والثقل وانما هو بيد الرحمن جل جلاله
عدل را وصف نتوان کرد به سبکی و گرانی و آن میزان بدست خدای تعالی باشد
لانه هو الذي يتولى حسابهم لما روى النواس بن سمعان الكلابي
زیرا که آن خدای تعالی بخود گرفته است حساب ایشان را از جهت چیزی که روایت کرد نواس
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الميزان بيد الرحمن عز وجل
گفت شنیدم پیغمبر را که میگفت ترازو بدست خدا است
يرفع اقواما ويضع آخرين يوم القيمة وقيل انه بيد جبرائيل
بلند کند خدای تعالی گروه‌ها را و پست کند گروه‌ها دیگر را در روز قیامت و گفته شده است بدرستی که میزان بدست جبرائیل است
عليه السلام لما روى عن حذيفة بن اليمان رض قال ان جبرائيل
از جهت چیزی که روایت از حذیفه گفت بدرستی جبرائیل
صاحب الميزان فيقول له ربه زن يا جبرائيل بينهم فيرد بعضهم
صاحب ترازو است پس میگوید حق تعالی مر او را بسنج ای جبرائیل در میان ایشان پس گردان اندر بعض ایشان
على بعض وروى عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوضع
بر بعضی و روایت کرد عبدالله گفت فرمود رسول خدا نهاده شود
177 الميزان يوم القيمة فيؤتى بالرجل فيوضع في كفة الميزان و
ترازو در روز قیامت پس آورده شود مرد را پس نهاده شود او را در پله ترازو و
يوضع ما احصى من عمله في كفته فيميل به الميزان فيبعث الله
نهاده شود چیزی که احصا کرده شده است از عملهای او در پله دیگر پس مایل میشود با او ترازو پس فرستاده شود او را
به الى النار فاذا ادبر به اذا صائح يصيح من عند الرحمن لا تعجلوا
بسوی آتش پس وقتی که پشت گردانیده شود او را ناگاه فریاد کننده فریاد کند از پیش خدا شتابی مکنید
لا تعجلوا فانه قد بقي له فيؤتى بشيء فيه لا اله الا الله فيوضع
شتابی مکنید پس بدرستی تحقیق مانده است او را چیزی پس آورده شود چیزی که در وی نوشته باشد از کلمه توحید پس نهاده شود
مع الرجل في كفة حسناته حتى يميل به الميزان فيؤمر به الى
در پهلوی نهادن مرد در پله نیکی‌ها است تا مایل شود با او ترازو پس فرموده شود او را بسوی
الجنة وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يؤتى بالرجل
بهشت و در حدیث دیگر است از پیغمبر بدرستی فرمود آورده میشود مرد را
يوم القيمة الى الميزان ثم يؤتى بتسعة وتسعين سجلا كل سجل
در روز قیامت بسوی ترازو پس آورده میشود او را نود و نه سجل هر سجل
مد البصر فيها كلها سيئاته وحسناته فترجح سيئاته على
مقدار مدی از چشم باشد در آن نود و نه سجل باشد همه بدیهای او و نیکیهای او پس گران آید بدیهای او بر

حسناته فيؤمر به الى النار فاذا ذهب به اذا صائح يصيح من

نیکیهای او پس فرموده شود او را بسوی آتش پس وقتیکه برده شود او را ناگاه فریاد کند فریاد کننده از

عند الرحمن لا تعجلوا لا تعجلوا فقد بقي له فيؤتى بمثل رأس الابهام

پیش پروردگار و چیزی نکنید پس تحقیق باقی مانده است او را چیزی آورده شود بمقدار سر انگشت

وامسك على الصمت منها فيه شهادة ان لا اله الا الله واني

و نگاه داشت ... بمقدار سر انگشت باشد کلمه شهادت

رسول الله فيوضع في كفة حسناته فتثقل حسناته على

پس نهاده شود در پله نیکیها پس گران شود نیکیهای او بر

سيئاته فيؤمر به الى الجنة وفي لفظ آخر فيخرج له بقرطاس مثل

بدیهای او پس فرموده شود او را بسوی بهشت

هذا وامسك على ابهامه فيه شهادة ان لا اله الا الله وان

محمدا رسول الله الى آخر الحديث وقيل ان الصنج يومئذ مثاقيل

و گفته شده ... سنگ ترازو آن روز مقدارها

الذر والخردل تكون الحسنات في صورة حسنة تطرح في كفة النور

مورچه خورد و دانه خردل باشد ... نیکیها در صورت نیک انداخته شود در پله نور

فتثقل بها الميزان برحمة الله وتكون السيئات في صورة سيئة

پس گران شود ترازو برحمت خدا و باشد بدیها در صورت زشت

تطرح في كفة الظلمة فتخف بها الميزان بعدل الله تعالى و

انداخته شود در پله تاریکی پس سبک شود ترازو بعدل خدا و

علامة ثقل الميزان ارتفاعها وعلامة انحطاطها خفتها

نشانی گرانی ترازو بلند شدن او و نشانی سبکی او پست شدن او است

بخلاف موازين الدنيا وقيل هو مثل موازين الدنيا وسبب

بنا بر خلاف ترازوهای دنیا و گفته شده است که آن ترازو مانند ترازوهای دنیا و سبب

ثقلها الايمان وقول الشهادتين وسبب خفتها الشرك بالله

گران شدن آن ترازو ایمان است و گفتن کلمه شهادت و سبب سبکی شرک است بخدا

عز وجل واذا ارتفعت ادخل صاحبها الجنة واذا خفت ادخل

پس وقتیکه بلند شود در آورده شود صاحب خود را در بهشت و وقتیکه سبک شود در آورده

صاحبها النار الهاوية لانها في تخوم اسفل السافلين كما قال

صاحب خود را در آتش که نام او هاویه است ... او ... زیر ترین ...

178

١٧٩

الله عز وجل فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية

اما هر کس که گران باشد میزانهای او پس او در زندگانیست که راضی خواهد بود

اي في جنة عالية واما من خفت موازينه فامه هاوية اي

یعنی در بهشت بلند اما کسیکه سبک باشد میزانهای او پس ام او هاویه است ای

اصله ومأواه ومرجعه نار حامية وهي هاوية والناس في

اصل و جای آرام او و جای بازگشت او آتش سوزانست و آن آتش نام او هاویه است و مردم در

موازنة الاعمال على ثلاثة اضرب منهم من ترجح حسناته على

سيئاته فيؤمر به الى الجنة ومنهم من ترجح سيئاته على حسناته

فيؤمر به الى النار ومنهم من لا ترجح احدهما على الاخرى فهم اصحاب

الاعراف ثم ينالهم الله برحمته اذا شاء فيدخلهم الجنة فهو قوله

عز وجل وعلى الاعراف رجال الاية والذي يوزن صحائف اعمالهم

على ما ذكرنا من تسعة وتسعين سجلا وطريق ذلك النقل والسمع

واما المقربون فيدخلون الجنة بغير حساب كما جاء في الحديث

انه يدخل الجنة سبعون الفا بغير حساب ومع كل واحد منهم

سبعون الفا على نص الحديث المشهور واما الكافرون فيدخلون

النار بغير حساب ومن المؤمنين من يحاسب حسابا يسيرا ثم

يؤمر به الى الجنة على ما تقدم ومنهم من يناقش ثم امره الى الله

ان شاء امر به الى الجنة او الى النار قال عز وجل فاما من اوتي

كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا الْآيَة وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ

اورا نامه اعمال او بدست راست پس سرانجام است که حساب کرده شود آسان تر تا آخر آیه

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا

و هر آدمی لازم ساخته ایم عمل او را در گردن او و برآورده میشود او را در روز قیامت نامه

يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

که می بیند پراگنده کرده شده بخوان نامه اعمال خود را بس است نفس تو امروز بر تو حساب گیرنده

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ رض إِنَّ اللهَ يُحَاسِبُ كُلَّ الْخَلْقِ

و فرمود پیغمبر ع در حدیث که مرویست از علی رض بدرستی حق تعالی حساب کند خلق را

إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللهِ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَصْلٌ

مگر کسی که شریک اعتقاد کرده باشد بخدا پس بدرستی او حساب کرده نمیشود و فرموده میشود او را بسوی آتش

وَيَعْتَقِدُ أَهْلُ السُّنَّةِ أَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ مَخْلُوقَتَانِ وَهُمَا الدَّارَانِ

در عقیده دارند اهل سنت بدرستی بهشت و دوزخ پیدا کرده شده اند و این هر دو سرای است

أَعَدَّهُمَا اللهُ تَعَالَى أَحَدُهُمَا لِلنَّعِيمِ وَالثَّوَابِ لِأَهْلِ الطَّاعَةِ وَ

طیار کرده است آن دو سرای را خدای تعالی یکی از آن دو برای نعمت و ثواب دادن مر اهل طاعت و

الْإِيمَانِ وَالْأُخْرَى لِلْعِقَابِ وَالنَّكَالِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالطُّغْيَانِ ۸

ایمان را و دیگر از برای عذاب و نکال مر اهل گناه و سرکشی

هُمَا مُنْذُ خَلَقَهُمَا اللهُ تَعَالَى بَاقِيَتَانِ لَا يَفْنَيَانِ أَبَدًا وَهِيَ الْجَنَّةُ الَّتِي

و آن دو سرای از آن هنگام که پیدا کرده است آنها را باقی اند فانی نمیشوند هرگز و آن بهشتی است که

كَانَ فِيهَا آدَمُ وَحَوَّاءُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِبْلِيسُ اللَّعِينُ ثُمَّ أُخْرِجَا مِنْهَا

بوده است در وی آدم و حوا ع و شیطان پس برآورده شدند از آن هر دو

الْقِصَّةَ الْمَشْهُورَةَ وَقَدْ أَنْكَرَتِ الْمُعْتَزِلَةُ ذَلِكَ فَأَمَّا الْجَنَّةُ فَلَا

بجوان قصه مشهوره را و بتحقیق انکار کرده اند معتزله این را اما بهشت پس نمی

يَدْخُلُونَهَا وَأَمَّا النَّارُ فَلَعَمْرِي هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مُخَلَّدُونَ

در آیند آن معتزله در و و اما آتش پس سوگند بحق بقای خود ایشان در وی همیشه خواهند بود

لِإِنْكَارِهِمْ وَحُكْمِهِمْ بِذَلِكَ لِلْمُؤْمِنِ الْمُوَحِّدِ الْمُطِيعِ لِلهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعِينَ

از جهت انکار کردن ایشان آن جنت و نار را و از جهت حکم کردن ایشان بآن آتش از برای مسلمانان که اعتقاد توحید دارند

سَنَةً بِكَبِيرَةٍ وَاحِدَةٍ وَفِي كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هفتاد سال بواسطه یک کبیره و در کتاب خداوند تعالی و سنت رسول ع

تَكْذِيبُهُمْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

تکذیب ایشان را ست فرموده حق تعالی بهشت که پهناء او مقدار هفت طبقه آسمان و زمین است طیار کرده

١٨١

لِلْمُتَّقِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَمَا
مر پرهیزگاران را و فرمود حق تعالی بترسید آتش را که طیار کرده شده است برای کافران و آنچه

كَانَ مُعَدًّا كَانَ مَوْجُودًا يَعْلَمُهُ كُلُّ عَاقِلٍ فَعُلِمَ أَنَّهُمَا مَخْلُوقَتَانِ
باشد طیار شده باشد موجود میداند این سخن را هر عاقل پس دانسته شد آن هردو مخلوق اند الآن

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض دَخَلْتُ الْجَنَّةَ
و فرمود رسول خدا در حدیث انس درآمدم در بهشت

فَإِذَا أَنَا بِنَهْرٍ يَجْرِي حَافَتَاهُ خِيَامُ اللُّؤْلُؤِ فَضَرَبْتُ بِيَدِي إِلَى مَا
پس ناگاه جوی آب روان است دو طرف او خیمهای مروارید پس زدم بدست خود بسوی چیزی که

يَجْرِي فَإِذَا مِسْكٌ أَذْفَرُ قُلْتُ يَا جِبْرَئِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي
میرفت پس ناگاه یافتم مشک خوشبوی گفتم ای جبرائیل چه چیز است گفت جبرائیل این است کوثر که

أَعْطَاكَ اللَّهُ تَعَالَى وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ رض حِينَ قِيلَ
داده است حق تعالی و گفت رسول او در حدیث ابو هریره رض وقتیکه گفته شد

لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا عَنِ الْجَنَّةِ مَا بِنَاؤُهَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَبِنَةٌ
مر او را ای پیغمبر خدا خبر کن مرا از بهشت چیست بنای او گفت پیغمبر یک خشت او

مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَمِلَاطُهَا مِسْكٌ أَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا
از طلا است و یک خشت او از نقره و گل او مشک خوشبو است و سنگریزهای او

الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الْوَرْسُ وَالزَّعْفَرَانُ مَنْ دَخَلَهَا يَخْلُدُ
یاقوت و مروارید است و خاک او ورس و زعفران کسیکه در آید در وی همیشه باشد

وَلَا يَمُوتُ وَيَنْعَمُ وَلَا يَبْأَسُ وَلَا تَخْرَقُ ثِيَابُهُمْ وَلَا يَبْلَى شَبَابُهُمْ فَهَذَا
و نمیرد و خوش باشد محتاج نشود و دریده نمیشوند جامهای ایشان و کهنه نشود جوانی ایشان

دَلِيلٌ عَلَى كَوْنِهِمَا مَخْلُوقَتَيْنِ وَأَنَّ نَعِيمَ الْجَنَّةِ دَائِمٌ لَا يَفْنَى كَمَا قَالَ
دلالت بر بودن آن هردو مخلوق و بدرستی نعمت بهشت همیشه است فانی نشود چنانچه فرمود

اللَّهُ تَعَالَى أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا
حق تعالی ماکولات بهشت همیشه است و سایه او و فرمود حق تعالی نه بریده شده است و نه

مَمْنُوعَةٍ وَمِنْ نَعِيمِهَا الْحُورُ الْعِينُ خَلَقَهُنَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ
بازداشته شده است و از نعمتهای آن بهشت حورانند فراخ چشم پیدا کرده است ایشانرا حق تعالی در بهشت

لِلْبَقَاءِ لَا يَفْنَيْنَ وَلَا يَمُتْنَ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ
از برای باقی ماندن فانی نشوند و نه میرند چنانچه فرمود حق تعالی [illegible]

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حُورٌ مَقْصُورَاتٌ
[illegible]

في الخيام وروت أم سلمة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم قالت قلت يا رسول

در خیمه‌ها وروایت کرده شد از ام سلمه که زوجه رسول خدا بود گفت ام سلمه گفتم ای پیغمبر

الله أخبرني عن قول الله عز وجل كأمثال اللؤلؤ المكنون قال صفاؤهن

خدا خبر کن مرا از قول خدا در سوره ... همچون مروارید که در پرده صدف باشد گفت صفای ایشان

كصفاء الدر في الأصداف إلى أن قال يقلن نحن الخالدات فلا نموت

همچو صفای مروارید باشد در صدفها تا آنکه گفت میگویند ما همیشه باشنده‌ایم پس نمیریم

أبدا ونحن الناعمات فلا نبأس ونحن المقيمات فلا نظعن أبدا

هرگز وماییم نازک اندامها پس سخت و درشت نشویم وماییم اقامت کننده پس مسافر نشویم هیچ وقت

ونحن الراضيات فلا نسخط أبدا وهن في دار حق فلا يقلن إلا حقا

وماییم خوشنود شونده پس در غضب نشویم همیشه و در سرای راستیم پس نگویند مگر راستی را

والنبي صلى الله عليه وسلم صادق لا يقول إلا حقا فأخبر أنهن خالدات لا

و پیغمبر راستگو است نمیگوید مگر راست پس تحقیق خبر کرد که ایشان همیشه باشنده‌اند که نه

يمتن وروى معاذ بن جبل رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لا تؤذي

میرند و روایت کرد معاذ از پیغمبر که گفت رنج نمیدهد آزار میکند

امرأة زوجها في الدنيا إلا قالت زوجته من الحور العين لا تؤذيه

هیچ زن شوهر خود را در دنیا مگر گوید جفت او که از حور است آزار مکن او را

قاتلك الله فإنما هو عندك دخيل يوشك أن يفارقك إلينا

هلاک کند ترا خدا تعالی پس جز این نیست که این شوهر نزدیک تو مهمانست نزدیکست که جدا شود از تو بسوی ما

فإذا ثبت أنهما لا يفنيان وما فيهما أبدا فلا يخرج الله تعالى

پس چون ثابت شد که هستی آن بهشت و دوزخ فانی نشوند و نه چیزی که در آن است همیشه پس بیرون نکند حق تعالی

من الجنة أحدا ولا يسلط على أهلها الموت فيها ولا يزيل عنهم

از بهشت هیچ یکی را و مسلط نکند خدا بر اهل آن مرگ را در آن بهشت و دور نشود از ایشان

نعيمها فهم في كل يوم في مزيد نعيم أبد الآباد وتمام نعيمهم

نعمت‌ها پس ایشان در هر روز در زیادتی نعمت اند همیشه و تمامی نعمتهای ایشان

أن الله يأمر بالموت فيذبح على سور بين الجنة والنار وينادي

آنست که حق تعالی امر فرماید مرگ را پس کشته شود بر دیوار درمیان بهشت و دوزخ و ندا کند

المنادي يا أهل الجنة خلود ولا موت ويا أهل النار خلود ولا

ندا کننده ای اهل بهشت همیشگی است و نیست مرگ وای اهل آتش همیشگی است و نیست

موت على ما ورد به الخبر الصحيح عن النبي صلى الله عليه وسلم

بر طریقی که وارد شده است خبر درست از پیغمبر

فصل

نقل

١٨٢

١٨٣

يعتقد أهل الإسلام قاطبة أن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

بن هاشم رسول الله وسيد المرسلين وخاتم النبيين وأنه مبعوث

إلى الناس كافة وإلى الجن عامة كما قال الله عز وجل وما أرسلناك

إلا كافة للناس وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين وقال النبي

صلى الله عليه وسلم في حديث ابن أمامة رض إن الله فضلني على الأنبياء

بأربع أرسلني إلى الناس كافة وذكر الحديث وأنه صلى الله عليه وسلم

أعطي من المعجزات ما أعطي غيره وقد عدها بعض أهل العلم

ألف معجزة منها القرآن المنظوم على وجه مخصوص مفارق

لجميع أوزان كلام العرب ونظمه وترتيبه وبلاغته وفصاحته

على وجه جاوز فصاحة كل فصيح وبلاغة كل بليغ وعجزت العرب

أن تأتي بمثله ولا بسورة منه كما قال الله تعالى فأتوا بسورة

من مثله ولا بسورة منه كما قال الله تعالى فأتوا بعشر سور مثله

مفتريات فلم يأتوا ثم قال تعالى فأتوا بسورة من مثله فعجزوا

عن ذلك مع زيادة بلاغتهم وفصاحتهم على أهل زمانهم وانقطعوا

فظهر فضله عليهم فلذلك صار القرآن معجزا له صلى الله عليه وسلم

كالعصى في حق موسى عليه السلام لان موسى بعث في زمان
السحرة الحذاق في صنعتهم فتلقفت عصى موسى عليه السلام
ما سحروا به اعين الناس وخيلوه اليهم فغلبوا هنالك وانقلبوا
صاغرين والقي السحرة ساجدين وكاحياء عيسى عليه السلام الموتى
وابرائه الاكمه والابرص لانه عليه السلام بعث في زمن الناس فيه
الاطباء حذاق به يوقفون الاعلال والاسقام التي لا تبرأ برفقهم
في صدق الصنعة فانقادوا اليه وامنوا به لمجاوزته في الصنعة
عليهم وبراعته في المعجزة فيما تواطؤه منه ففصاحة القرآن
واعجازه معجزة للنبي صلى الله عليه وسلم كالعصا واحياء الموتى في حق
موسى وعيسى عليهما السلام ومن معجزاته عليه السلام نبع الماء
من بين اصابعه واطعام الزاد القليل الخلق الكثير وكلام الذراع
المسموم وقوله لا تاكل مني فاني مسموم وانشقاق القمر و
حنين الجذع وكلام البعير ومجيء الشجر اليه وغير ذلك مما
يبلغ الف معجزة على ما ذكر واتم ايات النبي صلى الله عليه وسلم مثل عصى
موسى ويده البيضاء واحياء الموتى وابراء الاكمه والابرص ومثل

ناقة صالح والمعجزات التي كانت للأنبياء للأمرين احدهما لئلا

يكذب بها امة فيهلكوا كما هلكت الامم قبلهم كما قال الله تعالى وما

منعنا ان نرسل بالآيات الا ان كذب بها الاولون والثاني لو جاء

بمثل ما جاء به الاولون لقالوا له ما جئت بغريب وقد نقلت من موسى

وعيسى فانت من اتباعهم لا نؤمن لك حتى تأتينا بما لم يأت به الاولون

ولهذا لم يؤت الله سبحانه احدا من انبيائه معجزة عامة بل خص كل نبي

بمعجزة غير معجزة من كان قبله فصل ويعتقد اهل السنة ان امة

محمد عليه السلام خير الامم اجمعين وافضلهم اهل القرن الذين

شاهدوه وآمنوا به وصدقوه وبايعوه وتابعوه وقاتلوا بين يديه

وفدوه بانفسهم واموالهم وعزروه ونصروه وافضل اهل القرن

اهل الحديبية الذين بايعوه بيعة الرضوان وهم الف واربعمائة رجل

وافضلهم اهل بدر وهم ثلث مائة وثلثة عشر رجلا عدد اصحاب

طالوت وافضلهم الاربعون اهل دار الخيزران الذين كملوا بعمر بن

الخطاب وافضلهم العشرة الذين شهد لهم النبي صلى الله عليه وسلم ابو بكر

وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد وسعيد

۱۸۵

وأبو عبيدة بن الجراح وأفضل هؤلاء العشرة الأبرار الخلفاء الراشدون
الأربعة الأخيار وأفضل الأربعة أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي رضي
الله تعالى عنهم ولهؤلاء الأربعة الخلافة بعد النبي صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة
ولي منها أبو بكر رض سنتين وشيئا وعمر رض عشرا وعثمان رض اثني عشر وعلي
رض ستا ثم وليها معاوية تسع عشرة سنة وكان قبل ذلك ولاه عمر الإمارة
على أهل الشام عشرين سنة وخلافة الأئمة الأربعة كانت باختيار الصحابة
واتفاقهم ورضاهم ولفضل كل واحد منهم في عصره وزمانه على من سواه
من الصحابة ولم تكن بالسيف والقهر والغلبة والأخذ ممن هو أفضل منه ١٨٦
وأما خلافة أبي بكر الصديق رضوان الله عليه وسلامه وبركاته فباتفاق
المهاجرين والأنصار كانت وذلك لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قامت
خطباء الأنصار فقالوا منا أمير ومنكم أمير فقام عمر بن الخطاب رض فقال
يا معشر الأنصار ألستم تعلمون أن النبي صلى الله عليه وسلم أمر أبا بكر أن يؤم بالناس قالوا
بلى قال فأيكم تطيب نفسه أن يتقدم أبا بكر قالوا معاذ الله أن نتقدم أبا بكر
وفي لفظ قال عمر رض فأيكم تطيب نفسه أن يزيله عن مقام أقامه فيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقالوا كلهم كلنا لا تطيب أنفسنا نستغفر الله فاتفقوا مع

المهاجرين فبايعوه باجمعهم وفيهم علي والزبير ولهذا قيل في النقل الصحيح

لما بويع ابو بكر الصديق رض قام ثلثا يقيل على الناس يقول يا ايها الناس

اقلتكم بيعتي هل من كاره فيقوم علي رض في اوائل الناس فيقول لا نقيلك ولا

نستقيلك ابدا قدمك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن يؤخرك وبلغنا عن الثقاة

ان عليا رض كان اشد الصحابة قولا في امامة ابو بكر رض وروي ان عبد الله

بن الكواء دخل على علي بعد قتال الجمل وساله هل عهد اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم في

هذا الامر شيئا فقال نظرنا في امرنا فاذا الصلوة عضد الاسلام فرضينا

لدنيانا بما رضي الله ورسوله لديننا فولينا الامر ابا بكر وذلك ان

١٨٧ النبي صلى الله عليه وسلم استخلف ابا بكر الصديق رض في اقامة الصلوة المفروضة

ايام مرضه فكان ياتيه بلال وقت كل صلوة فيؤذنه بالصلوة فيقول

عليه السلام مروا ابا بكر رض فليصل بالناس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يتكلم في

شان ابي بكر رض في حال حيوته بما يتبين للصحابة انه احق الناس بالخلافة

بعده وكذلك في حق عمر وعثمان وعلي ان كل واحد منهم احق بالامر في

عصره وزمانه من ذلك ما روى ابن بطة باسناده عن علي رض انه قال

قيل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم من نؤمر بعدك قال صلى الله عليه وسلم ان تؤمروا ابا بكر تجدوه

آمِنًا زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا

لَا يَخَافُ فِي اللهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَإِنْ تُوَلُّوا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا فَلِذَلِكَ

أَجْمَعُوا عَلَى خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ إِمَامِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ

رِوَايَةٌ أُخْرَى أَنَّ خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ رض ثَبَتَتْ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ وَالْإِشَارَةِ وَهُوَ

مَذْهَبُ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَجَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ رض وَجْهُ هَذِهِ

الرِّوَايَةِ مَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ

سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتِ

الْمَلَائِكَةُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِكَ أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ رض الَّذِي بَعْدِي أَبُو بَكْرٍ لَا يَلْبَثُ بَعْدِي ۱۸۸

إِلَّا قَلِيلًا وَعَنْ مُجَاهِدٍ رض قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رض مَا خَرَجَ النَّبِيُّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا حَتَّى عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ يَلِي مِنْ بَعْدِي ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ

عُثْمَانُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ وَأَمَّا خِلَافَةُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض فَإِنَّهَا

كَانَتْ بِاسْتِخْلَافِ أَبِي بَكْرٍ رض فَانْقَادَتِ الصَّحَابَةُ إِلَى بَيْعَتِهِ وَسَمَّوْهُ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبَّاسٍ رض قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ رض مَا تَقُولُ

لِرَبِّكَ غَدًا إِذَا لَقِيتَهُ وَقَدِ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا عُمَرَ رض وَقَدْ عَرَفْتَ فَظَاظَتَهُ

قَالَ أَقُولُ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ أَهْلِكَ وَأَمَّا خِلَافَةُ عُثْمَانَ ابْنِ عَفَّانَ

گفت ابوبکر میگویم که خلیفه ساخته ام بر ایشان بهترِ اهل تو خطاب بخدا و اما خلافت عثمان رضا

رض فَكَانَتْ أَيْضًا عَنِ اتِّفَاقِ الصَّحَابَةِ رض وَذٰلِكَ أَنَّ عُمَرَ رض أَخْرَجَ أَوْلَادَهُ

پس بوده است نیز از اتفاق صحابه رضا و آن اینست که بدر کشید عمر رضا برادر و اولاد خود را

عَنِ الْخِلَافَةِ وَجَعَلَهَا شُورٰى بَيْنَ سِتَّةِ نَفَرٍ وَهُمْ طَلْحَةُ وَزُبَيْرٌ وَسَعْدُ

از خلافت و گردانید خلافت را بشورت درمیان شش کس

ابْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ ابْنُ عَوْفٍ فَأَخْرَجَ طَلْحَةُ

پس او برد طلحه

وَالزُّبَيْرُ وَالسَّعْدُ أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا فَبَقِيَتْ بَيْنَ عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمٰنِ

و زبیر و سعد خود را از آن خلافت پس باقی ماند درمیان علی و عثمان و عبدالرحمن

ابْنِ عَوْفٍ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ لِعَلِيٍّ وَعُثْمَانَ أَنَا أَخْتَارُ أَحَدَكُمَا لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ

پس گفت عبدالرحمن من اختیار میکنم از شما یکی از برای کار خدا و رسول خدا

وَلِلْمُؤْمِنِينَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رض فَقَالَ يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ عَهْدُ اللّٰهِ وَمِيثَاقُهُ

و برای مومنین پس گرفت دست علی را پس گفت ای علی بر تو است پیمان خدا و پیمان رسول او

وَذِمَّتُهُ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ لَئِنْ أَنَا بَايَعْتُكَ لَتَنْصَحَنَّ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَ

و وقتیکه بیعت کنم ترا هر آئینه نصیحت کنی از برای خدا و رسول خدا و

لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَتَسِيرَنَّ بِسِيرَةِ رَسُولِهِ وَأَبِي بَكْرٍ رض وَعُمَرَ رض فَخَافَ عَلِيٌّ

از جهت ادای حق مسلمانان هر آئینه بسیرت و روش رسول خدا الخ خلیفه اول و ثانی پس ترسید علی رضا

أَنْ لَا يَقْوٰى مَا قَوُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ

که قوا نا شود او بر چیزیکه قوا نا بودند ایشان پس قبول نکرد پس گرفت دست عثمان را پس گفت عبدالرحمن با او مثل

مَا قَالَ لِعَلِيٍّ رض فَأَجَابَهُ عُثْمَانُ رض عَلٰى ذٰلِكَ فَمَسَحَ يَدَ عُثْمَانَ فَبَايَعَهُ

گفته بود علی را و قبول کرد عثمان عهد را پس سود دست عثمان را پس بیعت کرد عثمان را

وَبَايَعَ عَلِيٌّ رض ثُمَّ بَايَعَ النَّاسُ أَجْمَعُ فَصَارَ عُثْمَانُ ابْنُ عَفَّانَ خَلِيفَةً

و بیعت کرد عثمان علی را پس بیعت کردند مردم همه و گشت عثمان رضا خلیفه

بَيْنَ النَّاسِ بِاتِّفَاقٍ لِكُلٍّ وَكَانَ إِمَامًا حَقًّا إِلٰى أَنْ مَاتَ وَلَمْ يُوجَدْ فِيهِ

از میان مردم باتفاق همه پس بوده است امام راست تا مردن و نیافته شد در وی چیزی که

أَمْرٌ يُوجِبُ الطَّعْنَ فِيهِ وَلَا فِسْقَهُ وَلَا قَتْلَهُ خِلَافَ مَا قَالَتِ الرَّوَافِضُ

موجب طعنه باشد و نه چیزی که موجب فسق و قتل او باشد برخلاف چیزیکه گفته اند روافض

تَبًّا لَهُمْ وَأَمَّا خِلَافَةُ عَلِيٍّ رض كَانَتْ عَنِ اتِّفَاقِ الْجَمَاعَةِ وَبِإِجْمَاعِ الصَّحَابَةِ

هلاکت باد ایشان را و اما خلافت امیرالمومنین علی رضا بوده است از اتفاق جماعت و اجماع صحابه کرام

١٨٩

لِمَا رَوَى أَبُو عَبْدِ اللهِ ابْنُ بَطَّةَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ رض قَالَ كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ

از جهت چیزیکه روایت کرد ابو عبدالله گفت بودم با علی

بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض وَعُثْمَانُ ابْنُ عَفَّانَ رض مَحْصُورٌ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنَّ

ابن طالب وحال آنکه عثمان حصر کرده شده بود پس آمد پیش علی مرد گفت

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَقْتُولٌ السَّاعَةَ قَالَ فَقَامَ عَلِيٌّ رض فَأَخَذْتُ بِوَسَطِهِ

امیر المومنین کشته میشود همین ساعت گفت محمد بن حنفیه پس برخاست حضرت علی رض پس گرفتم میان او را

تَخَوُّفًا عَلَيْهِ فَقَالَ خَلِّ لَا أُمَّ لَكَ قَالَ فَأَتَى عَلِيٌّ الدَّارَ وَقَدْ قُتِلَ عُثْمَانُ

از جهت ترسیدن بر هلاک او پس فرمود علی بگذار مادر نباد ترا گفت محمد پس علی در سرای عثمان و تحقیق کشته شده بود

فَأَتَى دَارَهُ وَدَخَلَهَا فَأَغْلَقَ بَابَهُ فَأَتَاهُ النَّاسُ فَضَرَبُوا عَلَيْهِ الْبَابَ فَدَخَلُوا

پس آمد سرای او را و درآمد در سرای و بست در او را پس آمدند پیش او مردم پس زدند بر او در را پس درآمدند

عَلَيْهِ فَقَالُوا إِنَّ عُثْمَانَ قَدْ قُتِلَ وَلَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ خَلِيفَةٍ وَلَا نَعْلَمُ أَحَدًا

بر علی پس گفتند مردم بدرستی عثمان کشته شده است و چاره نیست مردم را از خلیفه و نمیدانیم هیچ یکی را

أَحَقَّ بِهَا مِنْكَ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ لَا تُرِيدُونِي فَإِنِّي لَكُمْ وَزِيرٌ خَيْرٌ مِنْ أَمِيرٍ

سزاوارتر بخلافت از تو پس گفت مر ایشان را علی نخواهید مرا برای خلافت پس بدرستی من شما را وزیر بهترم از امیر

قَالُوا وَاللهِ لَا نَعْلَمُ أَحَدًا أَحَقَّ بِهَا مِنْكَ قَالَ رَضِيَ اللهُ فَإِنْ أَبَيْتُمْ عَلَيَّ فَإِنَّ 190

گفتند مردمان سوگند خدا نمیدانیم هیچ یکی را سزاوارتر بخلافت از تو گفت علی رض پس اگر باز مانید از گذاشتن و بیعت کنید

بَيْعَتِي لَا يَكُونُ سِرًّا وَلَكِنْ أَخْرُجُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَمَنْ شَاءَ أَنْ يُبَايِعَنِي بَايَعَنِي

بیعت من نخواهد پنهان لیکن می برآیم بسوی مسجد پس کسیکه خواهد بیعت کردن بمن بیعت کند

قَالَ فَخَرَجَ رض إِلَى الْمَسْجِدِ فَبَايَعَهُ النَّاسُ وَكَانَ إِمَامًا حَقًّا إِلَى أَنْ قُتِلَ خِلَافَ

گفت محمد پس برآمد علی رض بسوی مسجد پس بیعت کردند با او مردم پس بود امام براست تا آنکه کشته شد برخلاف

مَا قَالَتِ الْخَوَارِجُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ إِمَامًا قَطُّ تَبًّا لَهُمْ وَأَمَّا قِتَالُهُ رض بِطَلْحَةَ وَ

چیزیکه گفته اند خوارج بدرستی او نبوده است امام هرگز هلاکت باد ایشان را اما جنگ کردن او با این صحابه

الزُّبَيْرِ وَعَائِشَةَ وَمُعَاوِيَةَ فَقَدْ نَصَّ الْإِمَامُ أَحْمَدُ رَحِمَهُ اللهُ عَلَى الْإِمْسَاكِ

پس صحیح کرده است امام احمد از باز ماندن

عَنْ ذَلِكَ وَجَمِيعِ مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ مِنْ مُنَازَعَةٍ وَمُنَافَرَةٍ وَخُصُومَةٍ لِأَنَّ اللهَ

ازین سخن و از همه چیزیکه اختلاف واقع شد میان ایشان از نزاع کردن با یکدیگر و نفرت از یکدیگر و جنگ کردن زیرا که خدا تعالی

تَعَالَى يُزِيلُ ذَلِكَ مِنْ بَيْنِهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَنَزَعْنَا مَا فِي

دور خواهد کرد این مخالفت را از میان ایشان در روز قیامت چنانچه فرمود حق تعالی برآوردیم چیزیکه در

صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ وَلِأَنَّ عَلِيًّا كَانَ عَلَى

سینه ایشان بود از کینه در آن حال که برادران بر تخت ها نشسته روبرو زیرا که بدرستی علی رض بوده است بر

الحق في قتالهم لأنه كان يعتقد صحة إمامته على ما بينا من اتفاق
درستی اند جنگ کردن با ایشان زیرا که بوده است علی اعتقاد میکرد درستی خلافت خود را چنانچه بیان کردیم از اتفاق

أهل الحل والعقد من الصحابة على إمامته وخلافته فمن خرج عن
اهل حل و عقد از صحابه بر امامت او پس هر کسیکه برآمد از

ذلك بعد نصبه حربا كان باغيا خارجا عن الإمام فجاز قتاله و
اطاعت او و برخاست از برای جنگ باشد باغی بر امام پس روا است کشتن او و

من قاتله من معوية وطلحة والزبير طلبوا ثار عثمان خليفة حق
کسیکه جنگ کرد او را از معاویه و غیره طلب کردند قاتل عثمان رض که خلیفه بود حق

المقتول ظلما والذين قتلوه كانوا في عسكر علي رض فكل ذهب إلى
کشته شده بستم و کسانیکه کشته بودند او را در لشکر علی رض پس رفت هر یک بسوی

تأويل صحيح فأحسن أحوالنا الإمساك في ذلك وردهم إلى الله عز و
تاویل درست پس نیکوترین حالهای ما باز ماندن است در این کار و باز گردانیدن حکم ایشان را بسوی خدای تعالی

جل وهو أحكم الحاكمين وخير الفاصلين والاشتغال بعيوب أنفسنا
و آن خدا حکم کننده تر از حاکمان است و نیکوتر از فاصلان حق و باطل است و بهترین احوال مشغول شدن است بعیبهای نفس خود

وتطهير قلوبنا من أمهات الذنوب وظواهرنا من موبقات الأمور
و پاک کردن دلهای خود را از اصول گناهان یعنی اخلاق ذمیمه که گناهان خوارج از آن پیدا شوند و ظاهرهای خود را از هلاکات

191 أما خلافة معاوية بن أبي سفيان فثابتة صحيحة بعد موت علي رض
و اما خلافت معاویه پس ثابت است و درست است پس از موت علی رض

وبعد خلع الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما نفسه عن الخلافة
و پس از برآوردن حسن رض خود را از خلافت

وتسليمها إلى معاوية لرأي رآه الحسن ومصلحة عامة تحققت
و سپردن خلافت بمعاویه از جهت اندیشه که دید حسن رض و مصلحت عام برای خلق که پدید آمده بود

له وهي حقن دماء المسلمين وتحقيق قول النبي صلى الله عليه وسلم في الحسن رض
مر حسن را و آن مصلحت نگاهداشت خونهای مسلمانان از ضایع شدن و راست گردانیدن فرموده پیغمبر در حق امام حسن رض

إن ابني هذا سيد يصلح الله تعالى به بين فئتين عظيمتين فوجبت
فرزند من این یعنی حسن بزرگست صلح خواهد کرد حقتعالی باو درمیان دو گروه بزرگ پس ثابت شد

إمامته بعقد الحسن له فسمي عام الجماعة لارتفاع الخلاف
امامت معاویه بعقد کردن حسن معاویه را پس نامیده شد آن سال عقد را سال جماعه از جهت برطرف شدن مخالفت

بين الجميع واتباع الكل لمعاوية رض لأنه لم يكن هناك منازع ثالث
از میان همه مردم و پیروی کردن همه مر معاویه را زیرا که نبوده است آنجا نزاع کننده سیوم

في الخلافة وخلافته مذكورة في قول النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما روي عن

در خلافت و خلافت معاویه مذکورست در قول رسول خدا صلعم و آن خبریکه مرویست از

النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال تدور رحى الإسلام خمسا وثلثين سنة أو ستا

پیغمبر خدا صلعم که فرمود بگردد آسیای اسلام سی و پنج سال یا

وثلثين أو سبعا وثلثين والمراد بالرحى في هذا الحديث القوة في الدين

سی و شش سال یا سی و هفت سال و مراد از آسیا در این حدیث قوت در دین است

والخمس السنين الفاضلة عن الثلثين فهي من جملة خلافة معاوية

و پنج سال زیاده از سی سال پس پنج سال از جمله خلافت معاویه باشد

إلى تمام تسعة عشر سنة وشهور لأن الثلثين كملت بعلي رض كما بينا

تا تمامی نوزده سال و چند ماه زیرا که سی سال تمام شد بعلی رض چنانچه بیان کردیم

ونحسن الظن بنساء النبي صلى الله عليه وسلم أجمعين ونعتقد أنهن أمهات

و نیکو داریم گمان را بزنان پیغمبر صلعم همه را و اعتقاد کنیم بدرستی ایشان مادران

المؤمنين وأن عائشة رض أفضل نساء العالمين وبرأها الله تعالى من

مسلمانان اند و بدرستی عائشه رض بهترین زنان جهانست و پاک کرد او را حق تعالی از

قول الملحدين فيها بما يقرؤ ويتلى إلى يوم الدين وكذلك فاطمة بنت

قول ملحدان در شان او [illegible] خوانده میشود و تلاوت کرده میشود تا روز قیامت [illegible]

نبينا محمد صلى الله عليه وسلم رضي الله تعالى عنها وعن بعلها وأولادها

پیغمبر ما

أفضل نساء العالمين ويجب موالاتها ومحبتها كما يجب ذلك في حق

بهترین زنان جهانست و [illegible] چنانکه [illegible] نصرت و محبت

أبيها صلى الله عليه وسلم قال النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة بضعة مني يريبني ما يريبها

پدر او صلعم چنانچه فرمود پیغمبر صلعم فاطمه پاره است از من [illegible]

فهؤلاء أهل القرآن هم الذين ذكرهم الله في كتابه وأثنى عليهم فهم

پس این جماعه اهل قرآن اند که ذکر کرده است ایشان را خدای تعالی در کتاب خویش و ثنا گفته است بر ایشان [illegible]

المهاجرون الأولون والأنصار الذين صلوا إلى القبلتين قال الله تعالى

مهاجران که ترک وطن خود کرده بودند [illegible] و انصار [illegible] نماز گزارده اند بسوی دو قبله فرمود حق تعالی

فيهم لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل أولئك أعظم درجة

در شان ایشان برابر نیست از شما کسیکه خرج کند مال خود را پیش از فتح مکه و قتال کرد ایشان بزرگ اند از روی مرتبه

من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى وقال جل

از کسانیکه خرج کرده اند مال از پس فتح و قتال کرده اند و همه را وعده کرده است خدای تعالی

تعالى وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصلحت ليستخلفنهم في الأرض
حق تعالی وعده کرده کسانی را که ایمان آورده اند از شما و عمل نیکو کرده اند هر آینه خلیفه خواهیم کرد ایشان را در زمین
كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى
چنانچه خلیفه کرده کسانی را که پیش از ایشان بوده اند و هر آینه استوار گرداند ایشان را دین ایشان که برگزیده است
لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا وقال تعالى والذين معه
برای ایشان و هر آینه بدل گرداند ایشان را از بعد ترس ایمنی را و فرموده حق تعالی و کسانی که با آن رسول اند
أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا إلى قوله يعجب
سخت اند بر کافران مشفق کننده اند در میان خود می بینی تو ایشان را رکوع کننده و سجده کننده تا آخر آیة
الزراع ليغيظ بهم الكفار روى جعفر بن محمد عن أبيه في قوله عز
روایت کرد امام جعفر صادق از پدر خود در تفسیر قول خدای تعالی
وجل محمد رسول الله والذين معه في العسر واليسر والغار والعريش
محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند در دشواری و آسانی در غار و در چپر اشارت
أبو بكر أشداء على الكفار عمر بن الخطاب رحماء بينهم عثمان
بابو بکر است رض سخت مردانند بر کفار اشاره بعمر است رض رحم دل اند در میان خویش اشاره بعثمان
بن عفان تراهم ركعا سجدا علي بن أبي طالب يبتغون فضلا من
است رض می بینی تو ایشان را رکوع کننده و سجده کننده اشارت بعلی بن ابی طالب است رض طلب میکنند فضل از خدا
الله ورضوانا طلحة وزبير حواري رسول الله صلى الله عليه وسلم سيماهم في
و خوشنودی اشاره بطلحه و زبیر است که ناصران رسول اند علامت ایشان در
وجوههم من أثر السجود سعد وسعيد وعبد الرحمن بن عوف و
رویهای ایشان از اثر سجود اشاره بسعد و سعید و عبد الرحمن و
أبو عبيدة بن الجراح هؤلاء العشرة ذلك مثلهم في التورية و
ابو عبیده است این ده نفر مبشره مذکور شد این صفت ایشان در تورات
مثلهم في الإنجيل كزرع أخرج شطأه يعني محمدا صلى الله عليه وسلم فآزره
صفت ایشان در انجیل همچو زراعت که برآورد شاخ خوشه خود را مراد سید المرسلین پس قوت کرد
بأبي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى على سوقه بعثمان يعجب الزراع
بابی بکر پس سطبر شد آن زراعت بعمر رض پس ایستاد بر ساقها و تنهای خود بعثمان رض شگفت می آرد زراعت کنندگان را
بعلي بن أبي طالب ليغيظ بهم بالنبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه الكفار
بعلی رض تا که در غضب آیند از پیغمبر و اصحاب او کافران
واتفق أهل السنة على وجوب الكف عما شجر بينهم والإمساك
و اتفاق کرده اند اهل سنت بر واجب بودن نگاه داشتن خود را از اختلاف که واقع شده است در میان ایشان

عن مساويهم واظهار فضائلهم ومحاسنهم وتسليم امرهم الى
الله عز وجل على ما كان وجرى من اختلاف علي وطلحة والزبير
وعائشة ومعاوية رضي الله تعالى عنهم على ما قدمنا بيانه و
اعطاء كل ذي فضل فضله كما قال الله عز وجل والذين جاؤا
من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا
بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف
رحيم وقال تعالى تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما
كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون وقال صلى الله عليه وسلم اذا ذكر
اصحابي فامسكوا وفي لفظ واياكم وما شجر بين اصحابي فلو انفق
احدكم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه وقال صلى الله عليه وسلم
في حديث بن مالك رض طوبى لمن رآني ومن رأى من رآني وقال
صلى الله عليه وسلم لا تسبوا اصحابي فمن سبهم فعليه لعنة الله وقال
صلى الله عليه وسلم في رواية انس رض ان الله عز وجل اختارني واختار لي
اصحابي فجعلهم انصاري وجعلهم اصهاري وانه يجيء في آخر
الزمان قوم ينتقصونهم الا فلا تناكحوهم الا فلا تنكحوا اليهم الا

١٩٧

فلا تناكحوهم الا فلا تصلوا معهم الا فلا تصلوا عليهم عليهم

حلت اللعنة وروى جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

فرود آمده است لعنت و دور است از رحمت حق و روایت کرد جابر رض که فرمود رسول خدا ص

لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروى ابو هريرة رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلع الله على اهل بدر فقال يا اهل

بدر اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وروى ابن عمر رض قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اصحابي مثل النجوم فايهم اخذتم بقوله

اهتديتم وعن ابن بريدة عن ابيه رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

من مات من اصحابي بارض جعل شفيعا لاهل تلك الارض وقال

کسیکه مرد از یاران من در زمین گردانیده شود شفاعت کننده مر اهل آن زمین را و گفت

سفيان ابن عيينة رض من نطق في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه بكلمة فهو صاحب هوى واهل السنة اجمعوا على السمع

والطاعة لائمة المسلمين واتباعهم والصلوة خلف كل بر منهم

وفاجر والعادل منهم والجائر من ولوه ونصبوه واستنابوه

وان لا يقطعوا لاحد من اهل القبلة بجنة ولا نار مطيعا كان او

عاصيا راشدا كان او غاويا او عاتيا الا ان يظلم منه على

بدعة وضلالة واجمعوا على تسليم المعجزات للانبياء والكرامات

للأولياء وأن الغلاء والرخص من قبل الله لا من أحد من خلقه من

مر اولیا را ف واتفاق کرده اند بر اینکه گرانی وارزانی از جانب خدا است نیست از جهت یکی از

السلاطين والملوك ولا من الكواكب كما زعمت القدرية والمنجمون

سلاطین و ملوک و نه از ستاره ها ست چنانچه زعم کرده اند معتزله که بواسطه ملوک واهل ستاره

لما روى أنس بن مالك رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الغلاء والرخص

از جهت چیزیکه روایت کرده است انس که رسول پیغمبر فرموده که گرانی و ارزانی

جندان من جنود الله اسم أحدهما الرغبة والآخر الرهبة فإذا أراد الله

دو لشکر اند از لشکرهاے خدا نام یکے از ایشان رغبت است و نام دیگرے رهبت یعنی ترس پس وقتیکه خواهد خدا

أن يغليه قذف الرغبة في قلوب التجار فحبسوه وإذا أراد أن يرخصه

اینکه گران کند چیزے را اندازد رغبت و میل در خاطر سوداگران پس نگاه میدارند آن چیز را و وقتیکه خواهد ارزان کند

قذف الرهبة في صدور التجار فأخرجوه من أيديهم والأولى للعاقل

چیزے را می اندازد ترس و نفرت را در دل ایشان پس برآرند آن چیز را از دست ایشان و بهتر است برائے

المؤمن الكيس أن يتبع ولا يبتدع ولا يغالي ولا يعمق ويتكلف

مومن زیرک است اینکه پیروی پیغمبر کند بر وفق ظاهر آیات و احادیث و بدعت پیدا نکند و غلو نکند

لئلا يضل ويزل فيهلك قال عبد الله بن مسعود اتبعوا ولا تبتدعوا

تا اگر گمراه نشود و نلغزد پس هلاک شود گفت عبد الله پیروی کنید و بدعت نکنید

فقد كفيتم وقال معاذ بن جبل رض إياك ومغمصات الأمور وأن

پس تحقیق بس کرده اند شما را گفت معاذ بپرهیز تو از و اینکه

تقول للشيء ما هذا فقال مجاهد حين بلغه هذا من معاذ قد كنا

بگوئے تو مر چیزے را که چیست پس گفت مجاهد وقتیکه رسید او را از معاذ تحقیق بودیم

نقول للشيء ما هذا فأما الآن فلا فعلى المؤمن اتباع السنة والجماعة

که میگفتیم مر چیزے را که چیست این اما اکنون پس نگوئیم پس بر مومن است پیروی سنت و جماعت

فالسنة ما سنه رسول الله والجماعة ما اتفق عليه أصحاب رسول

پس سنت راه است که رفته است او را پیغمبر و جماعت چیزیست که اتفاق کرده اند برو یاران رسول

الله صلى الله عليه وسلم في خلافة الأئمة الأربعة الخلفاء الراشدين المهديين

در زمان خلافت امامان چهار که خلیفه ها راه نما بوده اند و راه راست نموده شده اند

رحمة الله عليهم أجمعين وأن لا يكاثر أهل البدع ولا يدانيهم

و اینکه مبالغه و بسیاری نکند با اهل بدعت و نزدیک نشود ایشان

ولا يسلم عليهم لأن إمامنا أحمد بن حنبل رحمه الله قال من سلم

و سلام نکند بر ایشان زیرا که امام احمد فرموده است که سلام گفت

١٩٦

197

عَلَى صَاحِبِ بِدْعَةٍ فَقَدْ أَحْيَاهُ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْشُوا السَّلَامَ

بَيْنَكُمْ تَحَابُّوا وَلَا يُجَالِسُهُمْ وَلَا يَقْرُبُ مِنْهُمْ وَلَا يُهَنِّيهِمْ فِي الْأَعْيَادِ

وَأَوْقَاتِ السُّرُورِ وَلَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ إِذَا مَاتُوا وَلَا يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِمْ إِذَا

ذُكِرُوا بَلْ يُبَايِنُهُمْ وَيُعَادِيهِمْ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مُعْتَقِدًا بُطْلَانَ

مَذْهَبِ أَهْلِ بِدْعَةٍ مُحْتَسِبًا بِذَلِكَ الثَّوَابَ الْجَزِيلَ وَالْأَجْرَ الْكَثِيرَ وَرُوِيَ

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ نَظَرَ إِلَى صَاحِبِ بِدْعَةٍ بُغْضًا لَهُ فِي اللهِ

مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَإِيمَانًا وَمَنِ انْتَهَرَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ بُغْضًا لَهُ فِي اللهِ

آمَنَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنِ اسْتَحْقَرَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ رَفَعَهُ اللهُ تَعَالَى

فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ وَمَنْ لَقِيَهُ بِالْبِشْرِ أَوْ بِمَا يَسُرُّهُ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِمَا

أَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ أَبِي الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ

تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقْبَلَ

عَمَلَ صَاحِبِ بِدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بِدْعَتَهُ وَقَالَ فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ مَنْ أَحَبَّ

صَاحِبَ بِدْعَةٍ أَحْبَطَ اللهُ عَمَلَهُ وَأَخْرَجَ نُورَ الْإِيمَانِ مِنْ قَلْبِهِ وَإِذَا عَلِمَ

اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رَجُلٍ أَنَّهُ مُبْغِضٌ لِصَاحِبِ بِدْعَةٍ رَجَوْتُ أَنَّ اللهَ تَعَالَى

أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَهُ وَإِنْ قَلَّ عَمَلُهُ وَإِذَا رَأَيْتَ مُبْتَدِعًا فِي طَرِيقٍ فَخُذْ

طريقا آخر وقال فضيل بن عياض سمعت سفيان بن عيينة

يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله تعالى حتى يرجع

وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال صلى الله عليه وسلم من أحدث حدثا

أو آوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين ولا يقبل

الله منه الصرف والعدل يعني بالصرف الفريضة وبالعدل

النافلة وعن أبي أيوب السجستاني أنه قال إذا حدثت الرجل

بالسنة فقال دعنا من هذا وحدثنا بما في القرآن فاعلم أنه

ضال فصل واعلم أن لأهل البدع علامات يعرفون بها

فعلامة أهل البدعة الوقيعة في أهل الأثر وعلامة الزنادقة

تسميتهم أهل الأثر حشوية ويريدون إبطال الآثار

وعلامة القدرية تسميتهم أهل الأثر مجبرة وعلامة الجهمية

تسميتهم أهل السنة مشبهة وعلامة الرافضة تسميتهم

أهل الأثر ناصبية وكل ذلك عصبية وغياظ لأهل السنة

ولا اسم لهم إلا اسم واحد وهو أصحاب الحديث ولا يلتصق بهم

ما لقبهم أهل البدع كما لم يلتصق بالنبي صلى الله عليه وسلم تسمية كفار

ملكا ساحرا وشاعرا ومجنونا ومفتونا وكاهنا ولم يكن اسمه
عند الله وعند ملائكته وعند انسه وجنه وسائر خلقه الا
رسولا نبيا بريا من العاهات كلها قال الله تعالى انظر كيف
ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا هذا آخر
ما الفنا في باب معرفة الصانع والاعتقاد على مذهب اهل
السنة والجماعة على الاختصار والقلة ثم زدت هذه الجملة
بفصلين آخرين لا يسع للعاقل المؤمن جهلهما اذا اراد سلوك
المحجة احد الفصلين فيما لا يجوز اطلاقه على الباري من الصفات
والاخلاق والعباد والنقائص وما يجوز من ذلك والفصل الثاني
في بيان مقالة الفرق الضالة من طريق الهدى الداحضة الحجة
في يوم الدين والمحاسبة واما الفصل الاول فيما لا يجوز
اطلاقه على الباري عز وجل من الصفات ويستحيل اضافته
اليه من الاخلاق وما يجوز من ذلك لا يجوز ان يوصف الباري
تعالى بالجهل والشك والظن وغلبة الظن والسهو والنسيان
والسنة والنوم والقلة والغفلة والعجز والموت والخرس والصمم

والعمى والشهوة والنفور والميل والحرد والغيظ والحزن و

التأسف والكمد والحسرة والتلهف والألم واللذة والنفع

والمضرة والتمني والعزم والكذب ولا يجوز أن يسمى ايمانا

خلاف ما قالت السالمية وتعلقهم بقوله عز وجل ومن يكفر

بالايمان فقد حبط عمله محمول على أنه من يكفر بوجوب الايمان

كان يكن كفر بالرسول وما جاء به صلى الله عليه من الله عز وجل من الأوامر

والنواهي ولا يجوز أن يوصف عز وجل بأنه مطيع ولا يحل لنساء

العالم ولا يجوز عليه الحدود ولا النهاية ولا القبل ولا البعد

ولا تحت ولا قدام ولا خلف ولا كيف لأن جميع ذلك ما ورد به

الشرع إلا ما ذكرنا من أنه على العرش استوى على ما ورد به القرآن

والأخبار بل هو عز وجل خالق لجميع الجهات ولا يجوز عليه الكمية

واختلف في جواز تسميته بالشخص فمن جوز ذلك تعلق بقول النبي

صلى الله عليه في حديث المغيرة بن شعبة رض لا شخص أغير من الله ولا

شخص أحب إليه المعاذير من الله ومن منع ذلك قال لأن لفظ الخبر

ليس بصريح في الشخص لاحتماله أن يكون معناه لا أحد أغير من

الله وقد ورد في بعض الألفاظ لا أحد أغير من الله ولا يجوز أن

از خدا در روایت آمده

يسمى فاضلا وعتيقا ونفيها ولا فهيما ولا فطنا ولا محققا و

نامیده شود حق تعالی را باین اسما چه اینها موهم نقص اند یا عدم ورود شرع

عاقلا وموقرا ولا طبيبا وقيل يجوز ولا عاديا لأن ذلك منسوب

در روایت گفتن طبیب یعنی پاک و بعضی گفته اند جائز است اطلاق طبیب و نه عادی زیرا که آن

الى من عاد وهو محدث ولا مطيقا لأنه خالق كل طاقة وهي

بسوی کسی که عاد و آن نو پیدا است و اطلاق کرده نشود در حق وی مطیق یعنی توانائی دارنده زیرا که او پیدا کننده هر طاقت

متناهية ولا محفوظا لأنه هو الحافظ ولا يجوز وصفه بالمباشرة

نهایت دارنده در روایت اطلاق محفوظ یعنی نگاه داشته شده زیرا که او حافظ و پاسبان هر چیز است

ولا يجوز وصفه بأنه مكتسب لأن ذلك محدث بقدرة محدثة

در روایت وصف حق تعالی بآنکه او کسب کننده زیرا که این کسب پیدا میشود بقدرت که نو پیدا شده باشد

والله تعالى سبحانه عن ذلك ولا يجوز عليه العدم وهو قديم

و حق تعالی پاک است ازین صفتها و در روایت بر حق تعالی نیستی و آن قدیم است

لا بقدم ولا أول لوجوده خلاف ما قال ابن كلاب من أنه قديم

نه بصفت قدم که زاید بر ذات باشد و نیست آغاز مر وجود او را برخلاف چیزی که گفته است ابن کلاب که بدرستی او قدیم است

بقدم وهو باق لا يفنى وهو عز وجل عالم بمعلومات غير

بقدم که زاید بر ذات اوست و باقیست که هرگز فنا نیابد مر او را و حق تعالی داناست معلومات که

متناهية وقادر بمقدورات غير متناهية خلاف ما قالت

نهایت ندارد و قادر است بمقدورات که نهایت ندارد برخلاف چیزی که دعوی

الأشعرية من قولها باق ببقاء خلاف ما ادعت المعتزلة من

کرده اند اشعریه از قول خود که باقی است ببقاء برخلاف چیزی که دعوی کرده اند معتزله

أن كل ذلك متناهية وأما الصفات التي يجوز وصفه

بدرستی که همه اینها انتها دارند و اما صفتها که روا است وصف کردن خدا تعالی را

عز وجل بها فالفرح والضحك والغضب والسخط والرضاء و

بدان صفات پس خوشحال شدن و خنده کردن و غضب و خشنودی است و

قد قدمنا ذلك في أول الباب ويجوز وصفه بأنه موجود

تحقیق بالا بیان کردیم این را در اول باب در روا است صفت خدا بآنکه موجود است

لقوله ووجد الله عنده ويجوز وصفه بأنه نبي لقوله تعالى

از جهت قول خدا و یافت خدا تعالی را نزد او و در روا است صفت کردن حق تعالی را بآنکه نبی است از جهت قول

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ وَيَجُوزُ أَنْ يُوصَفَ بِأَنَّهُ نَفْسٌ

بگو کدام چیز بزرگ است اندر شهادت بگو خدا تعالی و روا است صفت کردن حق تعالی را به نفس

وَذَاتٌ وَعَيْنٌ مِنْ غَيْرِ تَشْبِيهٍ بِجَارِحَةِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ

و ذات و عین از غیر اعتقاد کردن که عین او همچو جسم آدمی است چنانچه بالا گذشت

بَيَانُهُ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ كَائِنٌ مِنْ غَيْرِ حَدٍّ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

بیان این و روا است صفت کردن او تعالی بآنکه او هست بی تعیین کردن حد نهایت او را به تعیین شمر نکرده است

وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَيَجُوزُ

بوده است حق تعالی دانا به همه چیز و بوده است حق تعالی به هر چیز نگاهبان و جایز است

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ قَدِيمٌ وَبَاقٍ وَبِأَنَّهُ مُسْتَطِيعٌ لِأَنَّ مَعْنَى الْاِسْتِطَاعَةِ

وصف کردن حق تعالی بآنکه قدیم است یعنی نباشد ابتدا وجود او را و باقیست که انتها ندارد وجود او و مستطیع است

الْقُدْرَةُ وَهُوَ مَوْصُوفٌ بِالْقُدْرَةِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ عَارِفٌ

قدرت است یعنی توانائی و آن حق تعالی موصوف است بقدرت پس موصوف باشد باستطاعت یعنی دانا

وَمَتِينٌ وَوَاثِقٌ وَدَرِيٌّ وَدَارِيٌّ لِأَنَّ جَمِيعَ ذٰلِكَ رَاجِعٌ إِلَىٰ مَعْنَى

و استوار است و محکم است و درایت دارد زیراکه همه اینها راجع اند بسوی معنی

الْعَالِمِ وَلَمْ يَرِدِ الشَّرْعُ بِمَنْعِ ذٰلِكَ وَلَا اللُّغَةُ بَلْ قَالَ الشَّاعِرُ اللّٰهُمَّ

عالم و وارد نشده است شرع بمنع اطلاق این اسما و نه لغت بلکه گفته است شاعر بار خدایا

لَا أَدْرِي وَأَنْتَ الدَّارِي وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ رَاءٍ وَيَرْجِعُ إِلَىٰ

من نمیدانم و تو دانا شده و روا است صفت کردن خدا بآنکه بیننده است و باز میگردد معنی این

مَعْنَى الْعَالِمِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ بِمَعْنَى

معنی عالم چه رویت عبارت از علم بمبصرات است و روا است صفت کردن بآنکه واقف بر خلق و بندهای خود است بمعنی

عَالِمٌ بِهِمْ وَكَذٰلِكَ وَاحِدٌ بِمَعْنَى عَالِمٍ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ جَمِيلٌ

عالم بهم بمعنی که دانا است بایشان و همچنین جایز است اطلاق واحد بمعنی عالم و روا است وصف کردن حق تعالی را

وَمُجْمِلٌ يَعْنِي فِي الصُّنْعِ إِلَىٰ خَلْقِهِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ دَيَّانٌ عَلَىٰ

و نیکوئی کننده است یعنی در احسان کردن بسوی خلق خود و روا است ستودن حق تعالی بآنکه دیان است به

مَعْنَى أَنَّهُ مُجَازِي لِعِبَادِهِ عَلَىٰ أَفْعَالِهِمْ اَلدِّيْنُ الْحِسَابُ كَمَا تَدِينُ

معنی که جزا دهنده است خلق خود را بر کارهای ایشان دین در لغت بمعنی حساب است چنانکه میگویند

تُدَانُ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ أَيْ يَوْمِ الْحِسَابِ وَعَلَىٰ مَعْنَى الشَّارِعِ لِعِبَادِهِ

جزا داده خواهی شد مالک روز دین است یعنی روز حساب است و میشاید لغت دیان بر حق تعالی بر این معنی که شریعت

عِبَادَةً وَشَرِيعَةً دَعَاهُمْ إِلَيْهَا وَفَرَضَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ هُوَ مُجَازِيهِمْ

عبادت و شریعت را خواند خلق را بسوی این شریعت و لازم گردانید شریعت را بر ایشان و حق تعالی جزا دهنده

على ما فعلوا فيها ويجوز وصفه بانه مقدر على معنى التقدير

بر مقابله چیزی که کرده اند فرمان شریعت و روا است صفت کردن حق تعالی را بانکه به قدر است بر معنی تعیین کردن هر چیز را

انا كل شيء خلقناه بقدر وقدر فهدى وعلى معنى الخبر قال

چه بدرستی ما هر چیز را پیدا کرده ایم باندازه و بر معنی تعیین یا قدر بود و تعیین کرد هر چیز را چنانکه سزاوار آن چیز بود پس راه نمود

الا امراته قدرنا انها لمن الغابرين اي اخبرنا لوطا عليه السلام

چنانچه در دین گفت واقع ست یعنی خبر کردیم لوط را عم

بان امراته من الباقين في العذاب من دون اهله ولا يجوز ان

بانکه زن او از پس مانده است در عذاب که نازل بر قریه لوط عم شده بود و گذشته از اهل او و روا نیست که معنی تقدیر

يكون معناه الظن والشك تعالى الله عن ذلك ويجوز وصفه

باشد و در هم مقدار ست شک و ظن باشد برتر ست حق تعالی از آن و روا ست وصف کردن او

بانه ناظر على معنى انه راء مدرك للاشياء لا على معنى انه

بانکه ناظر ست بر این معنی که بیننده و دریابنده اشیا ست نه بر این معنی که فکر کننده است

مروي مفكر تعالى عن ذلك ويجوز وصفه بانه شفيق على معنى

در چیزی چه این دلیل حدوث ست و روا ست صفت کردن حق تعالی را بانکه شفیق ست بر این معنی که

الرحمة بخلقه والرافة لا على معنى الخوف والحزن وكذلك يجوز

رحمت میکند خلق را و رافت میکند ایشان را نه بر معنی ترسیدن و اندوهگین شدن و همچنین جایز ست

وصفه بانه رفيق على معنى الرحمة والتعطف بخلقه لا على معنى

وصف کردن او بانکه رفیق ست بمعنی رحمت و مهربانی کردن بر خلق خود نه بر معنی

التثبيت في الامور والاجمال في اصلاحها والسلامة من عواقبها

استواری و درستی در کارها و نیکو کار کردن در درست کردن آنها و ایمن بودن از آنچه بسر آن امور باید

ويجوز وصفه بانه سخي كما يجوز وصفه بانه كريم وجواد

و روا ست وصف کردن او تعالی بانکه سخی ست چنانچه روا ست صفت کردن او بانکه کریم ست و جواد

لان معنى الكل التفضل والاحسان الى خلقه ولا يقصد

زیرا که معنی همه این اسما تفضل و احسان کردن ست بسوی خلق خود و خواسته نمیشود

بذلك الرخاوة واللين على ما هو في اللغة مستعمل ارض سخية

باین سخی معنی سستی و نرمی بر آن چیز که در لغت استعمال کرده شده ست در قول ایشان زمین سست

وقرطاس سخي اذا كانا لينين ويجوز وصفه بانه امر وناه

و کاغذ نرم هر گاه باشند این دو نرم و روا ست وصف کردن حق تعالی بانکه امر کننده

ومبيح وحاظر ومحلل ومحرم وفارض وملزم وموجب و

و مباح کننده ست و حرام کننده و حلال کننده ست و فرض کننده و لازم کننده ست و واجب کننده

٢٠٣

نادبٌ ومرشدٌ وقاضٍ وحاكمٌ على ما ذكرناه وكذلك يجوز وصفه

مندوب کننده است وره نماینده است وقضا کننده وحکم کننده است چنانچه یاد کردیم و همچنین روا است وصف کردن حق تعالی را

بانه واعدٌ ومتواعدٌ ومخوفٌ ومحذرٌ وذامٌ ومادحٌ ومخاطبٌ

بانکه وعده کننده است ... ونکوهنده است وستاینده است وخطاب کننده

ومتكلمٌ وقائلٌ كل ذلك راجع الى معنى انه موصوف بالكلام و

وسخن کننده وگوینده همه اینها باز گردد بسوی اینکه حق تعالی موصوف است بصفت کلام چه اینها همه ماخوذ از صفت

يجوز وصفه بانه معدمٌ على معنى انه لم يوجد ولم يفعل وعلى معنى

روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه او نیست کننده است باینمعنی که پیدا نکرده و کار نکرده و برا اینمعنی که

انه معدمٌ لما اوجده بعد ايجاده بقطع البقاء عنه فينعدم بذلك

نیست کننده است هر چیز که پیدا کرده است او را پس از پیدا کردن او به بریدن بقا از آن چیز پس نیست شود آن چیز بسبب آن

ويجوز وصفه بانه فاعلٌ بمعنى انه مخترعٌ لذات ما فعله وخالقٌ

و روا است صفت کردن حق تعالی را بانکه کننده است باینمعنی که پیدا کننده است مر عین چیز که کرده است او را وایجاد کننده

له وجاعلٌ بقدرته فاستحق لذلك هذا الوصف لا على معنى

بقدرت خویش پس سزاوار شد از جهت آنکه نفس اشیا اختراع و احداث کرد این وصف را لیکن فاعل ...

المباشرة للاشياء لان حقيقة ذلك تلاقي الاجسام وتماسها

اگر مباشرت و ملازمت کرده اشیا زیرا که حقیقت این فعل بمعنی مباشرت ملاقات اجسام وبسودن آنها

والله سبحانه تعالى متعالٍ عن ذلك وكذلك يجوز وصفه بانه ۲۰۴

وحق تعالی بزرگست از ملاقات و تماس و همچنین روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه

جاعلٌ على معنى انه فاعلٌ وفعله مفعولٌ كقوله تعالى وجعلنا

جاعلست بر اینمعنی که فاعل و کننده اشیا است و فعل آن حق تعالی مفعول است در خارج چنانچه قول حق تعالی است وگردانیدیم

الليل والنهار آيتين ويجوز ان يكون الجعل بمعنى الحكم قال

شب و روز را دو علامت ... وشاید که باشد جعل بمعنی حکم

عز وجل وجعلناه قرآنا عربيا ويجوز وصفه بانه تارك في

وگردانیدیم این کتاب را قرآنی بر لغت عرب ... روا است صفت کردن حق تعالی را بانکه ترک کننده است در

الحقيقة كما وصف بانه فاعل على معنى انه فاعل ضد فعله

حقیقت چنانکه کننده ضد فعل دیگر بجای آن فعل اول

الآخر بدلا من الاول بقدرته العامة الشاملة لا على معنى كف

بقدرت خویش که عام و در گیرنده تمام ممکنات است ... بمعنی نگاه داشتن

النفس ومنعها عما يدعو الى فعله ويجوز وصفه بانه يوجد على

نفس او و بازداشتن او را از آنچه طلب میکند او را بسوی کارش و روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه ایجاد میکند ...

مَعْنَى أَنَّهُ يَخْلُقُ وَكَذٰلِكَ يَجُوْزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُكَوِّنٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ

معنی آنکه پیدا میکند و بمعنی باشرت و همچنین رواست وصف کردن بمکون با همچنین کر

مُوْجِدٌ وَيَجُوْزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُثَبِّتٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ يُوْجِدُ فِي الشَّيْءِ

موجد ست ... است وصف کردن حق تعالی را بانکه ثابت کننده است بر همچنین که پیدا میکند در چیز

الْبَقَاءَ وَالثَّبَاتَ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

بقا و ثبات را چنانچه فرمود حق تعالی ثابت میدارد حق تعالی آن کسان را که ایمان آورده اند

بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ

و قول خدای تعالی محو میکند حق تعالی چیزی را که میخواهد و ثابت میدارد چیزی را که میخواهد و نزد او

أُمُّ الْكِتٰبِ وَيَجُوْزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ عَامِلٌ وَصَانِعٌ بِمَعْنَى خَالِقٍ وَيَجُوْزُ

اصل کتابها یعنی لوح محفوظ و رواست وصف کردن حق تعالی بانکه داناو صانع ست یعنی پیدا کننده و رواست صفت کردن

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُصِيْبٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّ أَفْعَالَهُ وَاقِعَةٌ عَلَى مَا قَصَدَهُ وَ

حق تعالی را بانکه مصیب ست بر همچنین که افعال حق تعالی واقع ست بر طریق که خواسته ست

أَرَادَهُ مِنْ غَيْرِ تَفَاوُتٍ وَتَزَايُدٍ وَتَنَاقُصٍ لِأَنَّهُ تَعَالٰى عَالِمٌ بِهَا وَ

بے تفاوت و زیادتی و نقصان یعنی هر فعل او مشتمل بر حکمتها که لایق بحال وی ست زیرا که حق تعالی داناست

بِحَقَائِقِهَا وَكَيْفِيَّاتِهَا لَا عَلَى مَعْنَى أَنَّ ذٰلِكَ مُوَافِقٌ لِأَمْرِ آمِرٍ أَمَرَهُ

بحقیقت اشیا و بچگونگی ایشان نه بر همچنین مصیب ست که فعل او موافق ست از برای امر آن امر کننده که فرموده

بِفِعْلِهَا تَعَالٰى عَنْ ذٰلِكَ وَيَجُوْزُ إِطْلَاقُ هٰذِهِ الصِّفَةِ عَلٰى عَبْدٍ

کردن آن بزرگست خدا ازین صفت و رواست گفتن این صفت یعنی مصیب بر بنده

مِنْ عَبِيْدِهِ فَيُقَالُ أَنَّهُ مُصِيْبٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ مُطِيْعٌ لِرَبِّهِ مُتَّبِعٌ

از بندهای او پس گفته میشود مر بندهٔ آن بنده مصیب ست با همچنین که فرمان برداری کننده ست مر پروردگار خود را پیروی کننده

لِأَمْرِهِ مُنْتَهٍ لِنَهْيِهِ وَكَذٰلِكَ إِذَا كَانَ مُطِيْعًا لِمَنْ هُوَ فَوْقَهُ وَ

مر امر او را باز میاستد از جهت منع حق تعالی و همچنین وقتیکه باشد فرمان برنده از برای کسی که فوق او

رَئِيْسَهُ وَيَجُوْزُ وَصْفُ أَفْعَالِهِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنَّهُ صَوَابٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا

سردار او باشد و رواست وصف افعال حق تعالی را بانکه صواب ست بر همچنین که آن افعال

حَقٌّ وَثَابِتٌ وَيَجُوْزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُثِيْبٌ وَمُنْعِمٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ

حق اند و ثابت اند نه همچنین موافق امر امر و رواست وصف کردن حق تعالی بانکه دهنده ست مر ثواب را و نعمت دهنده ست

يَجْعَلُ الْمُثَابَ مُتَنَعِّمًا مُعَظَّمًا وَكَذٰلِكَ يَجُوْزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُعَاقِبٌ

گردانیده ست شخصی را که ثواب داده شده ست او را انعام داده شده و بزرگی و همچنین رواست وصف کردن حق تعالی بانکه عقاب کننده

وَمُجَازٍ عَلٰى مَعْنَى أَنَّهُ يُهِيْنُ الْعَاصِيَ وَيُؤْلِمُهُ عَلٰى مَعْصِيَتِهِ وَيَجُوْزُ

و جزا دهنده ست بر همچنین که خوار میسازد گنهگار را و الم میرساند او را بر گناه و رواست

وصفه بأنه قديم الإحسان على معنى أنه موصوف بالخلق و

الرزق في القدم قال عز وجل إن الذين سبقت لهم منا

الحسنى ويجوز وصفه بأنه دليل وقد نص الإمام أحمد عليه

في حق رجل قال له زودني دعوة فإني أريد الخروج إلى طرسوس

فقال له قل يا دليل الحائرين دلني على طريق الصادقين واجعلني

من عبادك الصالحين ويجوز وصفه بأنه طبيب لما روي

عن أبي رمثة التيمي أنه قال كنت مع أبي عند النبي صلى الله عليه

ورأيت بكتف النبي صلى الله عليه وسلم مثل التفاحة فقال له أبي يا رسول

الله صلى الله عليه وسلم إني طبيب أفأطبها لك قال صلى الله عليه وسلم طبيبها الذي

خلقها وروي عن أبي السفر أنه قال مرض أبو بكر رض فعاده جماعة

فقالوا له ألا ندعو لك الطبيب فقال قد رآني قالوا فأيش قال

لك فقال قال لي إني فعال لما أريد وكذلك يروى أن أبا الدرداء

مرض فعادوه فقالوا له أيش تشتكي قال ذنوبي فقالوا أيش

تشتهي فقال الجنة في أول الفصل وإنما يجوز أن يدعى بما

يسمى به من الأسماء التي يجوز وصفه بها وقد ذكرنا تسعة و

٢٠٦

تسعين اسما في ما تقدم من هذا الكتاب في الدعاء فان اراد ان يصفه

اسم مراد بالا پس آن اسماء قوسے ثبت در دعا و اگر خواهد وصف کردن خدا تعالی را

ويدعوه بما ذكرنا في هذا الفصل جاز ذلك الا انه يجتنب في دعائه

و دعوت کردن او بنام اگر یاد کردم درین فصل روا است لیکن باید که پرهیز در دعای خود

من ان يدعوه عز وجل بقوله يا ساخر يا مستهزئ يا ماكر يا خادع

از آنکه دعا کند خدا را بقول خود ای جزا دهنده بسخریت کفار ای جزا دهنده باستهزای منافقان ای جزا دهنده

ومبغض وغضبان ومنتقم ومعادي ومعذب ومهلك فلا

و دشمن دارنده منهیات و غضب کننده و انتقام گیرنده و دشمنی کننده دشمنان دین او و میت کننده و هلاک کننده پس دعا

يدعوا بها وان كان مما يجوز وصفه بها على وجه الجزاء والمقابلة

نکند باین نامها اگرچه بوده است این اسما از آنچه روا است وصف کردن حق تعالی بآنها بطریق جزا دادن و برابری کردن

لاهل الاجرام على وجه الاستحقاق اما الفصل الثاني في بيان

بعمل اهل گناهان و استحقاق ایشان برای الجزا ... و اما فصل دوم در بیان

الفرق الضالة عن طريق الهدى والاصل في ذلك ما روي عن

گروههای که گمراه شده اند از راه راست و اصل در بیان گروه ها چیزی است که مروی است از

كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف عن ابيه عن جده رض قال قال

کثیر ... و ابن عوف از پدر خود و از جد خود گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم لتسلكن سنن من قبلكم حذو النعل بالنعل

رسول خدا صلعم هر آینه خواهند رفت طریقه کسانیکه پیش از شما بوده اند همچو برابری نعل به نعل

ولتأخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا وان ذراعا فذراعا وان

و هر آینه خواهید گرفت در اعمال و اقوال و مذهب مانند گرفتن ایشان اگر بود گرفتن آن امم مقدار یک بدست پس اخذ

باعا فباعا حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتم فيه معهم الا ان بني

اخذ ایشان مقدار ... اگر در آمده اند آن امم سابقه در سوراخ سوسمار

اسرائيل افترقت على موسى باحدى وسبعين فرقة كلها ضالة

جدا شده اند بر موسی عم هفتاد و یک گروه همه آنها گمراه بوده اند

الا فرقة واحدة الاسلام وجماعتهم ثم انها افترقت على عيسى

مگر یک گروه که گروه اسلام باشد و جماعت ایشان پس بدرستی آن بنی اسرائیل جدا شدند بر عیسی عم

بن مريم باثنين وسبعين فرقة كلها ضالة الا واحدة الاسلام

هفتاد و دو گروه همه آنها گمراه شدند مگر یک فرقه گمراه نیست یا بنده شد و آن اهل اسلام

وجماعتهم ثم انكم تكونون على ثلاثة وسبعين فرقة كلها

اند و جماعت ایشان پس بدرستی شما خواهید بود بر هفتاد و سه فرقه همه ایشان

٢٠٧

مجمع البحار

شرح مسلم للامام النووي

ضالة إلا فرقة واحدة الإسلام وجماعتهم وعن عبد الرحمن

بن جبير بن نفير عن أبيه عن عوف بن مالك الأشجعي قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم تفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة أعظمها

فتنة على أمتي الذين يقيسون الأمور برأيهم يحرمون الحلال

ويحللون الحرام وعن عبد الله بن زيد عن عبد الله بن عمرو

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن بني إسرائيل افترقوا على إحدى

وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة وستفترق أمتي على

ثلاث وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة قالوا وما ٢٠٨

تلك الواحدة قال صلى الله عليه وسلم من كان على مثل ما أنا عليه وأصحابي

وهذا الافتراق الذي ذكره النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن في زمانه ولا في

زمان أبي بكر وعمر وعثمان وعلي رض وإنما كان ذلك بعد

تقادم السنين والأعوام وفوت الصحابة والتابعين والفقهاء

السبعة فقهاء المدينة وعلماء الأمصار وفقهائها قرنا

بعد قرن وقبض العلم بموتهم إلا شرذمة قليلة وهم الفرقة

الناجية يحفظ الله الدين بهم كما روي عن عروة عن عبد

الله بن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى لا

ينزع العلم من صدور الرجال بعد ان يعطيهم ولكن يذهب

بالعلماء فكلما ذهب بعالم ذهب بما معه من العلم حتى يبقى

من لا يعلم فيضلون ويضلون وفي لفظ آخر عن عروة عن

ابيه عن عبد الله بن عمر رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من الناس ولكن يقبض

العلم بقبض العلماء حتى اذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤسهم

جهالا فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا واضلوا وعن كثير

بن عبد الله ابن عوف عن ابيه عن جده رض عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم انه قال ان الدين ليأرز الى الحجاز كما تأرز الحية الى

جحرها وليعقلن الدين من الحجاز معقل الاروية من رأس الجبل

ان الدين بدء غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء قيل و

من الغرباء قال صلى الله عليه وسلم الذين يصلحون ما افسد الناس من

سنتي من بعدي وعن عكرمة عن ابن عباس رض قال لا ياتي على

الناس زمان الا اماتوا فيه سنة واحيوا بدعة وعن الحارث

عَنْ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيْ طَالِبٍ رض قَالَ ذَكَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفِتَنَ

فَقُلْنَا مَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابُ

اللّٰهِ هُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيْمُ وَهُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيْمُ هُوَ الَّذِيْ لَا تَلْتَبِسُ

بِهِ الْاَلْسُنُ هُوَ الَّذِيْ لَمْ تَنْتَهِ الْجِنُّ اِذْ سَمِعَتْهُ اَنْ قَالُوْا اِنَّا سَمِعْنَا

قُرْاٰنًا عَجَبًا مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ

بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْعِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رض قَالَ صَلّٰى بِنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

صَلٰوةَ الصُّبْحِ ثُمَّ وَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيْغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُوْنُ

وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوْبُ وَتَمَضَّتْ مِنْهَا الْجُلُوْدُ فَقُلْنَا يَا

رَسُوْلَ اللّٰهِ كَاَنَّهَا مَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُوْصِيْكُمْ بِتَقْوَى

اللّٰهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَاِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَاِنَّهٗ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ

بَعْدِيْ يَرٰى اخْتِلَافًا كَثِيْرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِيْ وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ

الرّٰشِدِيْنَ مِنْ بَعْدِيْ تَمَسَّكُوْا بِهَا وَعَضُّوْا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ

اِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْاُمُوْرِ فَاِنَّ كُلَّ مُحْدَثٍ بِدْعَةٌ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ

وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَيُّمَا دَاعٍ دَعٰى

اِلَى الْهُدٰى فَاتُّبِعَ فَلَهٗ مِثْلُ اَجْرِ مَنِ اتَّبَعَهٗ لَا يَنْقُصُ مِنْ اُجُوْرِهِمْ

٢١٠

شيء وأيما داع دعى إلى الضلالة فاتبع فعليه مثل أوزار من
چیزے و هرکدام خواننده که خواند بسوے گمراهی پس پیروی کرده شد او را پس بر اوست مانند گناهان کسانیکه
اتبعه لا ينقص من أوزارهم شيء فصل فأصل ثلث و
پیروی کرده اند او را کم کرده نمیشود از گناهان ایشان چیزے پس اصل هفتاد و سه
سبعين فرقة عشرة أهل السنة والخوارج والشيعة و
گروه ده گروه است
المعتزلة والمرجئة والمشبهة والجهمية والضرارية والنجارية
والكلابية فأهل السنة طائفة واحدة والخوارج خمس عشرة فرقة
پس اهل سنت یک طائفه است وخوارج پانزده فرقه است
والمعتزلة ست فرق والمرجئة اثنتى عشرة فرقة والشيعة اثنتا
و معتزله شش فرقه است و مرجیه دوازده فرقه اند و شیعه سی و دو
وثلثون فرقة والجهمية والنجارية والضرارية والكلابية
فرقه اند و جهمیه و نجاریه و ضراریه و کلابیه
كل واحدة فرقة واحدة والمشبهة ثلث فرق فجميع ذلك ثلث
هریکی اینها یک فرقه اند و مشبهه سه فرقه اند پس همه اینها هفتاد و سه ۳۱۱
وسبعون فرقة على ما أخبر به النبي صلى الله عليه وسلم وأما الفرقة الناجية
فرقه اند چنانچه خبر کرد پیغمبر ﷺ واما فرقه نجات یابنده
فهي أهل السنة والجماعة وقد بينا مذهبهم واعتقادهم على
پس آن اهل سنت و جماعت است و بتحقیق بیان کردم مذهب ایشان و اعتقاد ایشان برطریق
ما قدمنا ذكره وتسمى هذه الفرقة الناجية القدرية والمعتزلة
که بالا بیان کردم ذکر او را و نامیده اند این فرقه ناجیه را قدریه و معتزله
مجبرة لقولها أن جميع المخلوقات بمشية الله تعالى وقدرته
مجبره یعنی قایل بجبر و نفی اختیار اند از جهت قایل شدن این فرقه ناجیه بدرستیکه همه مخلوقات بمشیت و قدرت
وإرادته وخلقه وتسميها المرجئة شكاكية لاستثنائها
وارادت و خلق خداست و نامند این فرقه ناجیه را مرجیه شکاکیه از جهت استثنا کردن ایشان
في الإيمان يقول أحدهم أنا مؤمن إن شاء الله تعالى على ما قدمنا
در ایمان میگوید یکی از ایشان من مومنم ان شاء الله تعالے چنانچه بالا بیان کردم
بيانه وتسميها الرافضة ناصبية لقولها باختيار الإمام
و نامند این فرقه را رافضیه از جهت قایل شدن این فرقه باختیار کردن

ونصبه بالعقد وتسميها الجهمية والنجارية مشبهة

لاثباتها صفات الباري عز وجل من العلم والقدرة والحيوة

وغيرها من الصفات وتسميها الباطنية حشوية لقولها

بالاخبار وتعلقها بالآثار وما اسمهم الا اصحاب الحديث و

اهل السنة على ما بينا واما الخوارج فلهم اسامي والقاب

سموا الخوارج لخروجهم على علي بن ابي طالب رض وسموا حكمية

لانكارهم الحكمين ابا موسى الاشعري وعمرو بن العاص ولقولهم لا

حكم الا لله لما حكم الحكمين وسموا ايضا حرورية لانهم نزلوا الحروراء

وهو موضع وسموا شراة لقولهم شرينا انفسنا في الله اي بعناها

بثواب الله ورضاه وسموا مارقة لمروقهم من الدين وقد وصفهم

النبي صلى الله عليه وسلم بانهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية

ثم لا يعودون فيه فهم الذين مرقوا من الدين والاسلام وفارقوا

الملة وشردوا عنها وعن الجماعة وضلوا عن سواء الهدى و

السبيل وخرجوا عن السلطان وسلوا السيف على الائمة واستحلوا

دماءهم واموالهم وكفروا من خالفهم ويشتمون اصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم واصهاره ويتبرؤن منهم ويرمونهم بالكفر

والعظائم ويرون خلافهم ولا يؤمنون بعذاب القبر ولا

الحوض ولا الشفاعة ولا يخرجون احدا من النار ويقولون

من كذب كذبة او اتى صغيرة او كبيرة من الذنوب فمات

من غير توبة فهو كافر وفي النار مخلد ولا يرون الجماعة الا

خلف امامهم ويرون تاخير الصلوة عن وقتها والصوم قبل

رؤية الهلال والفطر مثل ذلك والنكاح بغير ولي

ويرون المتعة والدرهم بالدرهمين يدا بيد حلالا ولا يرون

الصلوة في الخفاف ولا المسح عليها ولا طاعة السلطان ولا

خلافة قريش واكثر ما يكون الخوارج بالجزيرة وعمان والموصل

وحضرموت ونواحي العرب والذي وضع لهم الكتب عبد الله

بن زيد ومحمد بن حرب ويحيى بن كامل وسعيد بن هارون

فهم خمس عشرة فرقة النجدات نسبوا الى نجدة بن عامر الحنفي

من اليمامة وهم اصحاب عبد الله بن ناصر ذهبوا الى ان من

كذب كذبة او اتى صغيرة واصر عليها فهو مشرك وان نكح

وسرق وشرب الخمر من غير ان يصر عليها فهو مسلم وانه

لا يحتاج الى امام انما الواجب العلم بكتاب الله فحسب ومنهم

الازارقة وهم اصحاب نافع بن الازرق ذهبوا الى ان كل كبيرة

كفر وان الدار دار كفر وان ابا موسى وعمرو بن العاص كفرا بالله

حين حكمهما علي رض بينه وبين معاوية رض في النظر في الاصلح

للرعية ويرون ايضا قتل الاطفال يعني اولاد المشركين ويحرمون

الرجم ولا يحدون قاذف المحصن ويحدون قاذف المحصنات

ومنهم الفريكية منسوبة الى ابن فريك ومنهم العطوية منسوبة ۲۱۴

الى العطية بن الاسود ومنهم العجاردة منسوبة بعبد الرحمن

بن عجرد وهم فرق كثيرة وهم الميمونية جميعا يجيزون بنات

البنين وبنات البنات وبنات الاخوة وبنات الاخوات و

يقولون ان سورة يوسف ليست من القران ومنهم الحازمية

تفردت بان الولاية والعداوة صفتان في ذاته تعالى وتنعتت ۱۲

من الحازمية المعلومية فذهب الى ان من لم يعلم الله باسمائه

فهو جاهل ونفوا ان تكون الافعال خلقا لله تعالى وان يكون ۲۱۲

۲۱۵

الاستطاعة مع الفعل ومن اصل الخمس عشرة المجهولية وهي

توانائی وقدرت بر فعل مقارن باشد بلکه مقدم است و از اصل پانزده گروه فرقه مجهولیه است و آن فرقه

تقول ان من علم الله ببعض اسمائه فهو عالم به غير جاهل ومنهم

میگویند بدرستی که کسیکه دانست خدا تعالی را به بعض نامهای او پس او دانا است بخدا عزوجل و جاهل نیست و از ایشان

الصلتية وهي منسوبة الى عثمان بن الصلت وادعت ان

اصل فرقه صلتیه است و آن منسوب است بعثمان بن صلت و دعوی کرده اند که هر که

من استجاب لنا واسلم وله طفل فليس له اسلام حتى يدرك وندعوه

کسیکه قبول کرد مارا و اسلام آورد و او را طفل باشد پس نیست این طفل را اسلام تا آنکه برسد بحد بلوغ و دعوت کنیم

فيقبله ومنهم الاخنسية منسوبة الى رجل يقال له الاخنس

پس قبول کند او را و از آن اصل فرقه اخنسیه است منسوب است بمردی گفته میشود او را اخنس

فذهبوا الى ان السيد ياخذ من زكوة عبده ويعطيه من زكوته

پس رفته اند بسوی اینکه بگیرد خواجه از زکوة بنده خود و بدهد خواجه بنده خود را از زکوة خود

اذا احتاج وافتقر ومنهم الظفرية والحفصية طائفة منها

وقتیکه محتاج باشد بنده و فقیر باشد و از آن اصل فرقه ظفریه است و حفصیه طایفه است از ظفریه

متشعبة منها يزعمون ان من عرف الله وكفر بما سواه من رسول

بر آمده از آن زعم میکنند بدرستی کسیکه شناخت خدا را و کافر شد به هرچه غیر اوست از پیغمبر

وجنة ونار وفعل سائر الجنايات من قتل النفس واستحلال الزنا

و بهشت و دوزخ و کرد همه جنایات را از کشتن نفس و حلال داشتن زنا را

فهو بريء من الشرك وانما يشرك من جهل الله وانكره فحسب

پس او پاک است از شرک و کفر و جز این نیست که مشرک کسی است که جاهل بحق باشد و منکر او پس بس

ويزعمون ان الحيران الذي ذكره الله تعالى في القران هو علي

و زعم میکنند بدرستی حیران که ذکر کرده است حق تعالی او را در قرآن بقول خود علی است

وحزبه واصحابه يدعونه الى الهدى ائتنا وهم اهل النهروان

و اصحاب او طلب میکنند او را بسوی راه راست که بیا مارا و ایشان اهل نهروان اند

ومنهم الاباضية زعموا ان جميع ما افترض الله تعالى على خلقه

و از آن اصل فرقه اباضیه اند از اصحاب عبد الله بن اباض زعم کرده اند بدرستی همه چیزها که فرض کرده حق تعالی بر خلق خود

ايمان وان كل كبيرة فهو كفر نعمة لا كفر شرك ومنهم البيهسية

ایمان است و بدرستیکه هر گناه کبیره کفر نعمت است یعنی انکار نعمت نه کفر شرک است و از آن اصل فرقه بیهسیه است

فهو منسوبة الى ابي بيهس تفردوا وزعموا ان الرجل لا يكون

پس این منسوب است بابی بیهس بن جابر الخارجی جدا شدند دیگر پس زعم میکنند بدرستی مرد مسلمان نباشد

مسلماً حتى يعلم جميع ما احل الله عليه وحرم عليه بعينه ونفسه
ومن البيهسية من يقول كل من واقع ذنبا حراما عليه ليس بكفر
حتى يرفع الى السلطان فيحده عليه فيحكم بالكفر ومنهم الشمراخية
منسوبة الى عبد الله بن الشمراخ زعم ان قتل الابوين حلال و
كان ممن ادعى ذلك في دار التقية فتبرأت منه الخوارج بذلك
ومنهم البدعية قولها كقول الازارقة وتفردت بان الصلوة
ركعتان بالغداة وركعتان بالعشي لقول الله عز وجل اقم الصلوة
طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات
واتفقت مع الازارقة على جواز سباء النساء وقتل
الاطفال من الكفار مغتنما لقوله تعالى لا تذر على الارض من
الكافرين ديارا واتفقت جميع الخوارج على كفر علي رضي الله عنه
لاجل التحكيم وعلى كفر مرتكب الكبيرة الا النجدات فانهم لم يوافقهم
على ذلك فصل واما الشيعة فلهم اسامي منها الشيعة
والرافضة ومنهم الغالية ومنهم الطيارة وانما قيل لها الشيعة
لانها شايعت عليا رضي الله عنه وفضلوه على سائر الصحابة

وَقِيلَ لَهَا الرَّافِضَةُ لِرَفْضِهِمْ أَكْثَرَ الصَّحَابَةِ وَلِإِمَامَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ

وگفته شده است ایشانرا رافضه از جهت ترک کردن ایشان اکثر یارانرا و ترک کردن امامت ابو بکر و

عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَقِيلَ سُمُّوا الرَّوَافِضَ لِرَفْضِهِمْ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ

و عمر رضی الله عنهما وگفته شده است نامیده شدند ایشان روافض زیرا که ترک کرده اند ایشان زید بن علی را

لَمَّا تَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَقَالَ بِإِمَامَتِهِمَا وَقَالَ زَيْدٌ

هرگاه که دوست داشت آن زید شیخین را رضی الله عنهما وگفت بامامت ایشان وگفت زید

رَفَضُونِي فَسُمُّوا رَافِضَةً وَقِيلَ إِنَّ الشِّيعِيَّ مَنْ لَا يُفَضِّلُ عُثْمَانَ

ترک کردند مرا پس نامیده شده اند رافضه وگفته شده است شیعه کسی است که فضیلت ندهد عثمان را

عَلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَالرَّافِضِيُّ مَنْ فَضَّلَ عَلِيًّا عَلَى عُثْمَانَ رض

بر علی رض و رافضی کسی است که تفضیل کند علی را بر عثمان رض

وَمِنْهُمُ الْقَطْعِيَّةُ لِقَطْعِهِمْ عَلَى مَوْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَمِنْهُمُ الْغَالِيَةُ

و از ایشان اند قطعیه از جهت قطع کردن ایشان بر موت موسی بن جعفر رض و از ایشان اند غالیه

لِغُلُوِّهِمْ فِي عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَقَوْلِهِمْ فِيهِ بِمَا لَا يَلِيقُ مِنْ صِفَاتِ

از جهت غلو کردن و قول در حق ایشان در شان علی بچیزی که سزاوار نیست از صفات

٢١٧ الرُّبُوبِيَّةِ وَالنُّبُوَّةِ وَالَّذِينَ صَنَّفُوا كُتُبَهُمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَعَلِيُّ

خدا و صفات پیغمبری وکسانیکه تصنیف کرده اند کتابهای ایشان این جماعه اند

بْنُ الْمَنْصُورِ وَأَبُو الْأَحْوَصِ وَالْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ وَالْفَضْلُ بْنُ

شَاذَانَ وَأَبُو عِيسَى الْوَرَّاقُ وَابْنُ الرَّاوَنْدِيِّ وَأَكْثَرُ مَا يَكُونُونَ

واکثر جا باشندگی ایشان

فِيهِ مِنْ بِلَادِ قُمَّ وَقَاشَانَ وَبِلَادِ إِدْرِيسَ وَالْكُوفَةِ فَصْلٌ وَأَمَّا

ازشهرها این بلاد است اما

الرَّافِضَةُ فَهُمْ ثَلَاثُ أَصْنَافٍ الْغَالِيَةُ وَالزَّيْدِيَّةُ وَالرَّافِضَةُ

رافضیه پس ایشان سه گروه اند

أَمَّا الْغَالِيَةُ فَيَتَفَرَّقُ مِنْهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنْهَا الْبَيَانِيَّةُ

اما غالیه پس متفرق شده اند از ایشان دوازده گروه

وَالطَّيَّارِيَّةُ وَالْمَنْصُورِيَّةُ وَالْغُبْرِيَّةُ وَالْخَطَّابِيَّةُ وَالْمُعَمَّرِيَّةُ

وَالْبَزِيغِيَّةُ وَالْمُفَضَّلِيَّةُ وَالْمُتَنَاسِخَةُ وَالشَّرِيعِيَّةُ وَالسَّبَائِيَّةُ

والمفوضة وأما الزيدية تشعبت ست شعب منها

الجارودية والسليمانية والبترية والنعيمية واليعقوبية

والسادسة لا تنكر الرجعة ويتبرؤن من أبي بكر وعمر رض

وأما الرافضة تفرقت أربع عشر فرقة القطعية و

الكيسانية والكريبية والمغيرية والمحمدية والحسينية

والناوسية والإسماعيلية والقرامطية والمباركية

والشميطية والعمارية والممطورية والموسوية والإمامية

والذي اتفقت عليه طوائف الرافضة دون فرقها إثبات ٢١٨

الإمامة عقلاً وأن الإمامة نص وأن الأئمة معصومون

من الآفات من الغلط والسهو والخطاء ومن ذلك إنكارهم

إمامة المفضول والاختيار الذي قدمناه في ذكر الأئمة

ومن ذلك تفضيلهم علياً على جميع الصحابة وتنصيصهم

على إمامته بعد النبي صلى الله عليه وسلم وتبريهم من أبي بكر وعمر وغيرهما

من الصحابة إلا نفراً منهم سوى ما حكي عن الزيدية فإنهم

خالفوهم في ذلك ومن ذلك أيضاً ادعاؤهم أن الأئمة ارتدت

بتركهم امامة علي رض الا ستة نفر وهم علي وعمار والمقداد
بترک کردن امامت علی را رض مگر شش کس را فلان شش کس این جماعت صحابه اند

بن الاسود وسلمان الفارسي ورجلان اخران ومن ذلك قولهم
و دو مرد دیگر و از احکام شنیعه ایشان است

ان للامام ان يقول لست بامام في حال التقية وان الله لا
بدرستی مر امام راست انکه گوید نیستم من امام در حال ترس و بدرستی که خدا

يعلم ما يكون قبل ان يكون وان الاموات يرجعون الى الدنيا
نداند انچیزے را که باشد پیش از انکه شود و بدرستی مردگان باز می آیند بسوے دنیا

قبل يوم الحساب الا الغالية منهم فانها زعمت بان لا حساب
پیش از روز حساب مگر غالیه از ایشان پس بدرستی ایشان زعم کرده اند که نیست حساب

ولا حشر ومن ذلك ان الامام يعلم كل شيء ما كان وما يكون
و نیست حشر و از احکام شنیعه ایشان است انکه بدرستی امام میداند هر چیزے که گذشته است و هر چیزے که خواهد شد

من امر الدنيا والدين حتى عدد الحصى وقطر الامطار وورق
از امر دنیا و دین تا انکه شمار سنگریزها و قطرهاے باران و برگ درختان

الاشجار وان الائمة تظهر على ايديهم المعجزات كالانبياء
و بدرستی امامان ظاهر میشود بر دست ایشان معجزات چنانچه بر دست پیغمبران

عليهم السلام وقال الاكثرون منهم ان من حارب عليا رض
و گفته اکثر از ایشان بدرستی کسیکه جنگ کرده علی را رض

فهو كافر بالله عز وجل واشياء ذكروها غير ذلك واما
پس او کافر است بخدا و چیزها که ذکر کرده اند غیر این و اما

الذي انفردت عن كل فرقة منهم الغالية وقد ادعت ان
چیزے که جدا است از هر گروه پس از ایشان غالیه اند و تحقیق دعوے کرده اند

عليا افضل من الانبياء صلوت الله عليهم اجمعين وادعت
علی بهتر است از پیغمبران همه و دعوے کرده

انه ليس بمدفون في التراب كبقية الصحابة رضي الله تعالى عنهم
بدرستی او نیست دفن کرده شده در خاک مانند دیگر یاران رض

بل هو في السحاب يقاتل اعداءه تعالى من فوق السحاب وانه
بلکه او در ابر است جنگ میکند دشمنان خدا را از بالاے ابر و بدرستی علی

كرم الله وجهه يرجع في اخر الزمان فيقتل مبغضيه واعداءه
کرم الله وجهه باز خواهد آمد در آخر زمان پس خواهد کشت بغض کنندگان خود را و دشمنان خود را

الحصى بالفتح سنگریزها

وَاَنَّ عَلِيًّا وَسَائِرَ الْاَئِمَّةِ لَمْ يَمُوتُوا بَلْ هُمْ بَاقُونَ اِلٰى اَنْ تَقُوْمَ
السَّاعَةُ وَلَا يَتَطَرَّقُ عَلَيْهِمُ الْمَوْتُ وَادَّعَتْ اَيْضًا اَنَّ عَلِيًّا
نَبِيٌّ وَاَنَّ جِبْرَئِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَلِطَ فِيْ نُزُوْلِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ وَ
ادَّعَتْ اَيْضًا اَنَّ عَلِيًّا كَانَ اِلٰهًا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهٖ
وَسَائِرِ خَلْقِهٖ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ وَقَلَعَ اٰثَارَهُمْ وَاَبَادَ خَضْرَاءَهُمْ وَ
لَا جَعَلَ مِنْهُمْ فِي الْاَرْضِ دَيَّارًا لِاَنَّهُمْ بَالَغُوْا فِيْ غُلُوِّهِمْ وَمَرَدُوْا
عَلَى الْكُفْرِ وَتَرَكُوا الْاِسْلَامَ وَفَارَقُوا الْاِيْمَانَ وَجَحَدُوا الْاِلٰهَ وَ
الرُّسُلَ وَالتَّنْزِيْلَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِمَّنْ ذَهَبَ اِلٰى هٰذِهِ الْمَقَالَةِ وَ
يَتَفَرَّعُ مِنَ الْغَالِيَةِ الْبَنَانِيَّةُ وَهُمْ يَنْسُبُوْنَ اِلٰى بَنَانِ بْنِ
سَمْعَانَ وَمِنْ جُمْلَةِ فِرَقِهِمْ وَاَبَاطِيْلِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى صُوْرَةِ الْاِنْسَانِ
لَنْ يَّوا عَلَى اللّٰهِ تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيْرًا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ
كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ وَاَمَّا الطَّيَّارِيَّةُ مِنَ الْغَالِيَةِ
وَهِيَ مَنْسُوْبَةٌ اِلٰى عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ
الطَّيَّارِ يَقُوْلُوْنَ بِالتَّنَاسُخِ وَاَنَّ رُوْحَ اٰدَمَ رُوْحُ اللّٰهِ فَتَنَسَّخَتْ
فِيْهِ وَالْمُتَعَمِّقُوْنَ مِنَ الْغَالِيَةِ الْقَائِلُوْنَ بِالتَّنَاسُخِ يَزْعُمُوْنَ

أنّ الروح المنقولة الى هذه الدار بعد أن خرجت من الدنيا

بالموت أوّل ما ينسخ في جمل ثمّ انتقل الى ما دون هيكله أبدًا

حالًا بعد حال الى أن ينتقل الى دود العذرة وما شاكل ذلك و

هو آخر ما ينسخ فيه حتى قال بعضهم أنّ أرواح العصاة تنسخ

في الحديد والطين والفخار وتكون معذّبة بالنار والطبخ والضرب

والسبك والابتذال والامتهان عقابًا على اجرامهم وأمّا المغيرية

فمنسوبة الى مغيرة بن سعد ادّعى النبوّة وزعم أنّ الله نور على

صورة رجل وادّعى احياء الموتى وغير ذلك وأمّا المنصورية

فمنسوبة الى أبي منصور كان يزعم أنّه صعد الى السماء ومسح

الربّ رأسه وزعم أنّ عيسى أوّل خلق الله ثمّ علي رضي الله عنه و

رسل الله لا ينقطع وأن لا جنّة ولا نار وزعم هذه الطائفة أنّ

من قتل أربعين نفسًا من مخالفيهم دخل الجنّة ويستحلّون أموال

الناس وأنّ جبرئيل عليه السلام أخطأ بالرسالة وهو الكفر

الذي لا يشوبه شيء وأمّا الخطابية فمنسوبة الى الخطاب

يزعمون أنّ الأئمّة أنبياء وفي كلّ وقت رسول ناطق

وصامت محمد ثم علي صامت وأما المعمرية فكذلك تقول

فانفردت عن الخطابية بالزيادة في ترك الصلوة وأما البزيعية

المنسوبة الى بزيع زعموا أن جعفر هو الله فلا يرى ولكن شبه

هذه الصورة تبا لهم وأنهم يأتيهم الوحي ويرفعون الى الملكوت

تبا لهم ما أعظم فريتهم وكذبهم وأباطيلهم بل يحطون الى

أسفل السافلين الى الهاوية والدرك الأسفل من النار بمقالتهم

السوء ودعواهم الزور وأما المفضلية فمنسوبة الى المفضل

الصيرفي ينتحلون الرسالة والنبوة وقولهم في الأئمة كقول

النصارى في المسيح وأما الشريعية فمنسوبة الى شريع زعموا

أن الله تعالى في خمسة أشخاص النبي وآله يعني في النبي وآله و

ثم العباس وعلي وجعفر وعقيل وأما السبائية فمنسوبة

الى عبد الله بن سبأ من دعواهم أن عليا لم يمت وأنه يرجع قبل

يوم القيمة والسيد الحميري منهم وأما المفوضية فهم

القائلون أن الله فوض تدبير الخلق الى الأئمة وأن الله تعالى

قد أقدر النبي صلى الله عليه على خلق العالم وتدبيره وأن كان ما ٢٢٢

خلق الله من ذلك شيئا وكذلك قالوا في حق علي رض ومنهم من

اذا رأى السحاب سلم عليه يزعم ان عليا رض فيه على ما بيّنا من

قبل واما الزيدية فانها سموا بذلك لميلهم الى قول زيد بن

علي في تولية ابي بكر وعمر رض واما الجارودية فمنسوبة

الى ابي جارود يزعموا ان عليا وصي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الامام

وقالوا ان النبي صلى الله عليه وسلم نص على علي بصفته لا باسمه ويسوقون

الامامة الى الحسين ثم هي شورى فيمن خرج منهم واما السليمانية

فمنسوبة الى سليمان بن كثير قال زرقان زعموا ان عليا كرم

٢٢٣ الله وجهه كان الامام وان بيعة ابي بكر وعمر خطأ لا يستحقان

اسم الفسق وان الامة تركت الاصلح واما البترية فمنسوبة

الى الابتر وهو النواء وكان يلقب به وزعموا ان بيعة ابي بكر

وعمر ليست بخطأ لان عليا ترك الامارة وهم واقفون في

عثمان ويقولون علي امام حين بويع واما النعيمية فمنسوبة

الى نعيم بن اليمان وهي تقول بقول الابترية الا انها تبرأت

من عثمان بن عفان رض عنه وكفرت به واما اليعقوبية

يقولون بإمامة أبي بكر وعمر رض وينكرون الرجعة فهي تنسب

پس میگویند بامامت ابی بکر و عمر رض که امام برحق اند و منکر اند بازگشت او را پس این فرقه منسوب

إلى رجل يقال له يعقوب ومنهم من تبرأ من أبي بكر وعمر

بمردیکه گفته میشود او را یعقوب و بعضی از ایشان بیزار شده اند از شیخین رض

رض ويقول بالرجعة **فصل** وأما الرافضة فالأربعة عشر

و میگویند بازگشت را بدنیا و اما رافضیان پس چهارده

فرقة التي تفرعت عنها فأولها القطعية سموا بذلك لقطعهم

فرقه اند که متفرق شده اند از ایشان پس نخستین ایشان قطعیه ست نامیده شده اند باین نام از جهت

على موت موسى بن جعفر وساقوا الإمامة إلى محمد بن الحنفية و

بموت موسی بن جعفر و در آورده اند ایشان امامت را تا محمد بن حنفیه و

هو القائم المنتظر والثانية الكيسانية وهي منسوبة إلى كيسان

اوست امام قایم که انتظار کرده میشود دوست او را و دوم فرقه کیسانیه اند

يقولون بإمامة محمد بن الحنفية لأنه دفع إليه الراية بالبصرة

میگویند امامت محمد بن حنفیه زیراکه داده شد علم را باو در بصره

والثالثة الكريبية وهم أصحاب بن كريب الضرير والرابعة

و فرقه سیوم کریبیه ست و ایشان اصحاب ابن کریب بوده اند و فرقه چهارم

المغيرية وهم أصحاب المغيرة وهو إمامهم إلى خروج المهدي

مغیریه و ایشان یاران مغیره اند و آن مغیره امام ایشان است تا بر آمدن مهدی

والخامسة المحمدية وقد زعمت أن القائم محمد بن عبد الله بن

و فرقه پنجم محمدیه ست و تحقیق زعم کرده اند که امام قایم محمد بن عبدالله بن

الحسن ابن الحسين وأنه أوصى إلى أبي منصور دون بني

حسن است و بدرستی او وصیت کرد عهد امامت را بابی منصور نه ببنی

هاشم كما أوصى موسى عليه السلام إلى يوشع بن نون دون

هاشم چنانچه وصیت کرد موسی علیه السلام عهد خلافت را در بنی اسرائیل به یوشع نه باولاد

ولده وولد هارون وأما السادسة فالحسينية زعمت أن

خود و نه باولاد هارون و اما فرقه ششم از رافضیان پس حسینیه ست زعم کرده اند

أبا منصور أوصى إلى ولده الحسين بن أبي منصور وهو

ابو منصور وصیت کرد خلافت خود بحسین بن ابی منصور و اوست

الإمام بعده وأما الناوسية لقبوا به لأنهم نسبوا إلى ناوس

امام پس از وی و اما فرقه هفتم ناوسیه لقب کرده شده اند باین نام زیراکه نسبت کرده شده اند

٢٢٣

البصري الذي هو رئيسهم ويقولون بإمامة جعفر وأنه

بصری که سردار ایشان بود و میگویند بامامت جعفر صادق و بدرستی او

حي لم يمت بعد وأنه قائم وهو المهدي وأما الاسماعيلية

زنده است و او قایم است و موجود است و مهدی موعود و اما فرقه اسمعیلیه

فقد قالوا إن جعفر ميت والإمام بعده إسماعيل وقالوا

پس گفته اند باینکه بدرستی جعفر صادق مرده است و امام پسر او اسماعیل است و گفته اند

أنه يملك وهو المنتظر وأما القرامطة فهم يسوقون

که او مالک زمین خواهد شد و اوست مهدی که انتظار برده میشود تخریج وی و اما فرقه قرامطه پس نسبت میکنند

الإمامة إلى جعفر وأن جعفرا نص على دراية محمد بن إسمعيل

امامت را تا جعفر و بدرستی جعفر نص کرد بر درایت و علم محمد بن اسماعیل که او امام خواهد شد

ومحمد لم يمت وهو حي وهو المهدي وأما المباركية

و محمد نمرده است و او زنده است اکنون و اوست مهدی منتظر و اما فرقه مبارکیه

فمنسوبة إلى رئيسهم المبارك زعموا أن محمد بن إسمعيل مات

پس منسوب است بسوی سردار خویش که مبارک است زعم کرده اند بدرستی محمد بن اسماعیل مرد

وأن الإمامة في ولده وأما الشميطية فمنسوبة إلى رئيسهم

و بدرستی امامت در اولاد او است و اما فرقه یازدهم سمیطیه پس منسوب است بسوی سردار ایشان

يقال له يحيى بن شميط زعموا أن الإمام جعفر ثم بني جعفر

که گفته اند او را یحیی بن سمیط زعم کرده اند بدرستی امام جعفر است پس امامت در پسر جعفر است

ثم في ولده وأما العمارية يقال لهم الأفطحية لأن عبد

پس در اولاد او و اما فرقه دوازدهم عماریه است و گفته میشود ایشان را افطحیه زیرا که عبد الله

الله بن جعفر كان أفطح الرجلين يقولون إن الإمام بعد جعفر

بن جعفر بود ... میگویند امام پس جعفر

ابنه عبد الله وهم عدد كثير وأما الممطورية سموا بذلك

پسر اوست عبد الله و این عماریه جماعه کثیر است و اما فرقه سیزدهم ممطوریه نامیده شده اند باین نام

لأنهم ناظروا يونس بن عبد الرحمن وهو من القطعية الذين

زیرا که مناظره کردند یونس ... و آن یونس از فرقه قطعیه است که

يقطعون على موت موسى بن جعفر فقال لهم يونس أنتم أهون

قطع میکنند بموت موسی بن جعفر پس گفت مر ایشان را یونس شما بیان خوارتر

من الكلاب الممطورة فلزمهم هذا اللقب ويسمون الواقفة

از سگان باران زده شده پس چسپید بایشان این نام و نامیده شده اند واقفه

۲۲۵

الصراح

لِوُقُوفِهِمْ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقَوْلِهِمْ هُوَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَلَا يَمُوتُ

از جهت ایستادن ایشان بر موسی بن جعفر و بقول قایل امامت نیستند و گفتن ایشان که موسی زنده ست و نخواهد مرد

وَهُوَ الْمَهْدِيُّ عِنْدَهُمْ وَأَمَّا الْمُوسَوِيَّةُ فَسُمُّوا بِذَلِكَ لِوُقُوفِهِمْ

و او ست مهدی موعود نزد ایشان و اما فرقه موسویه نامیده شده اند باین نام از جهت توقف و تردد

فِي مُوسَى وَقَوْلِهِمْ لَا نَدْرِي أَمَيِّتٌ هُوَ أَمْ حَيٌّ وَقَالُوا إِنْ صَحَّتْ

در شان موسی بن جعفر و گفتن ایشان که نمیدانیم که زنده ست یا مرده و گفته اند که اگر صحیح باشد

إِمَامَةُ غَيْرِهِ أَنْفَذُوهَا وَأَمَّا الْإِمَامِيَّةُ فَيَسُوقُونَ الْإِمَامَةَ إِلَى

امامت غیر موسی نافذ میکنند آن امامت را و اما امامیه پس میرانند امامت را بسوی

مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَأَنَّهُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَظْهَرُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ

محمد بن حسن عسکری و او ست امام قایم منتظر که ظاهر خواهد شد پر خواهد کرد زمین را

عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَأَمَّا الزُّرَارِيَّةُ فَهُمْ أَصْحَابُ زُرَارَةَ ادَّعَتْ

از عدل چنانچه پر شده است از ستم و اما زراریه پس ایشان اصحاب زراره ست دعوی کردند

مَا ادَّعَتِ الْعَمَّارِيَّةُ وَقِيلَ إِنَّهُ تَرَكَ مَقَالَتَهَا وَأَنَّهُ سَأَلَ عَبْدَ

چیزی را که دعوی کرد عماریه و گفته شده ست که زراره از ترک کرد سخن عماریه را و بدرستی او پرسید عبد

اللهِ بْنَ جَعْفَرٍ عَنْ مَسَائِلَ وَلَمْ يَعْلَمْهُ فَصَارَ إِلَى مُوسَى بْنِ

الله بن جعفر را از چند مسایل و تعلیم نکرد عبد الله او را از آن مسایل پس گشت بسوی موسی بن

جَعْفَرٍ فَقَدْ شُبِّهَتْ مَذَاهِبُ الرَّوَافِضِ بِالْيَهُودِيَّةِ قَالَ الشَّعْبِيُّ

جعفر پس بتحقیق تشبیه داده شده اند مذهبهای روافضه را بیهودیه گفت شعبی رح

مَحَبَّةُ الرَّوَافِضِ مَحَبَّةُ الْيَهُودِ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ

مثلا مشابه اند با روافضه یعنی محبت ایشان بیهود ست و گفته اند یهود لایق نیست امامت

إِلَّا لِرَجُلٍ مِنْ آلِ دَاوُدَ وَقَالَتِ الرَّافِضَةُ لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ

مگر مردی را از اولاد داود علیه السلام و گفته اند روافض لایق نیست امامت

إِلَّا لِرَجُلٍ مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَا جِهَادَ

مگر مردی را از اولاد علی بن ابی طالب باشد و گفته اند جهود نیست جهاد

فِي سَبِيلِ اللهِ حَتَّى يَخْرُجَ الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ وَيَنْزِلَ سَبَبٌ مِنَ السَّمَاءِ

در راه خدا تا اگر برآید کور که دجال ست و فرود آید عیسی یک سبب از آسمان

وَقَالَتِ الرَّوَافِضَةُ لَا جِهَادَ فِي سَبِيلِ اللهِ حَتَّى يَخْرُجَ الْمَهْدِيُّ

و گفته اند روافضه نیست جهاد در راه خدا تا اگر برآید امام مهدی

وَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ وَتُؤَخِّرُ الْيَهُودُ صَلوٰةَ الْمَغْرِبِ حَتَّى

و ندا کند ندا کننده از آسمان که این مهدی آخر الزمان ست و تاخیر میکنند جهود نماز مغرب را تا

تشتبك النجوم وكذلك الروافض يؤخرونها واليهود تزول

درہم شتابیدہ ستارہا وہمچنین روافض تاخیر میکنند مغرب را ویہود زائل میشوند

عن القبلة شيئا وكذلك الرافضة واليهود تسود في الصلوة

از قبلہ چیزے وہمچنین روافض ویہود اسدال میکنند در نماز

وكذلك الرافضة واليهود تسدل اثوابها في الصلوة وكذلك

وہمچنین روافض ویہود آویزان میکنند جامہائے خود را در نماز وہمچنین

الروافض واليهود تستحل دم كل مسلم وكذلك الروافض و

روافض ویہود حلال میدانند خون ہر مسلم وہمچنین روافض و

اليهود لا ترى على النساء عدة وكذلك الرافضة واليهود

یہود نمی بینند بر زنان عدت وہمچنین روافض عدت را متعہ نگاہ میدارند ویہود

لا ترى في الطلاق الثلث شيئا وكذلك الرافضة واليهود

نمی بینند در سہ طلاق چیزے را وہم چنین روافض ویہود

حرفت التورية وكذلك الرافضة حرفوا القران لانهم قالوا

تحریف وتغییر کردہ اند توریت را وہم چنین روافض تغییر کردہ اند قرآن را زیرا کہ ایشان اعتقاد

القران غير وبدل وخولف بين نظمه وترتيبه واحيل عما

قرآن تغییر وتبدیل کردہ شدہ است ومخالفت کردہ شدہ است در نظم وترتیب او ودیگر دانستہ شدہ است واز

انزل عليه وقرئ على وجوه غير ثابتة عن الرسول وانه قد

گردانیدہ شدہ است ازانچہ نازل شدہ است وخواندہ شدہ است بر طرق ناثابت از رسول ع وبدرستی تحقیق

نقص منه وزيد فيه واليهود يبغضون جبرئيل عليه السلام

کم کردہ شدہ است ازو وزیادہ کردہ شدہ است درو ویہود دشمنی میکنند جبرائیل را علیہ السلام

ويقولون هو عدونا من الملئكة وكذلك صنف من الروافض

ومیگویند او دشمن ماست از فرشتہا وہم چنین گروہے از روافض

يقولون غلط جبرئيل عليه السلام بالوحي الى محمد صلى الله عليه وسلم

میگویند غلط کرد جبرائیل ع بوحی آوردن بہ محمد ص

وانما بعث الى علي رض كذبوا تبا لهم الى اخر الدهر **فصل**

وجز این نیست کہ فرستادہ شدہ بسوئے علی رض دروغ گفتہ اند ہلاکت باد برایشان تا آخر زمانہ

واما المرجئة ففرقها اثنى عشر فرقة الجهمية والصالحية

واما مرجئہ پس گروہہائے ایشان دوازدہ اند گروہہائے ایشان جہمیت

والشمرية واليونسية واليونانية والنجارية والغيلانية

۱۵ من ماند مجموع اوا درک الہ مجمع البحار ۲۲۷ از ان ترتیب کہ

وَالشَّبِيبِيَّةُ وَالْحَنَفِيَّةُ وَالْمُعَاذِيَّةُ وَالْمَرِيسِيَّةُ وَالْكَرَّامِيَّةُ وَ

إِنَّمَا سُمُّوا الْمُرْجِئَةَ لِأَنَّهَا زَعَمَتْ أَنَّ الْوَاحِدَ مِنَ الْمُكَلَّفِينَ إِذَا

جز اینکه نامیده اند مرجیه زیرا که آن فرقه زعم کرده اند بدرستی که یکی از مکلفان وقتی که

قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَفَعَلَ بَعْدَ ذٰلِكَ سَائِرَ الْمَعَاصِي

گفت کلمه توحید را و کرد پس از گفتن کلمه توحید همه گناهان را

لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ أَصْلًا وَأَنَّ الْإِيمَانَ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ وَالْأَعْمَالُ الشَّرَائِعُ

نه آید در دوزخ هرگز و بدرستی که ایمان قول است بی عمل و نه جزو ایمان است و نه شرط

وَالْإِيمَانُ قَوْلٌ مُجَرَّدٌ وَالنَّاسُ لَا يَتَفَاضَلُونَ فِي الْإِيمَانِ وَأَنَّ

و ایمان گفتن کلمه توحید است خالی از عمل و مردم با یکدیگر زیاده نیستند در ایمان و بدرستی که

إِيمَانَهُمْ وَإِيمَانَ الْمَلٰئِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَاحِدٌ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ

ایمان ایشان و ایمان فرشتگان و ایمان پیغمبران یکی است نه زیاده میشود و نه کم

وَلَا يُسْتَثْنٰى فِيهِ فَمَنْ أَقَرَّ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَعْمَلْ فَهُوَ مُؤْمِنٌ فَصْلٌ

و نه استثنا کرده میشود در وی یعنی ان شاء الله نگوید با ایمان پس آن کسی که اقرار به زبان کرد و عمل نکرد او مؤمن است

وَأَمَّا الْجَهْمِيَّةُ فَمَنْسُوبَةٌ إِلَى جَهْمِ بْنِ صَفْوَانَ وَكَانَ يَقُولُ

اما جهمیه پس منسوب است به جهم بن صفوان و بوده است که می گفت

الْإِيمَانُ هُوَ الْمَعْرِفَةُ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَجَمِيعِ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِ فَقَطْ

ایمان شناختن است فقط خدا و رسول او و هر چیز که آمده از پیش خدا تعالی پس بس یعنی عمل

وَيَزْعُمُونَ أَنَّ الْقُرْاٰنَ مَخْلُوقٌ وَأَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى لَمْ يُكَلِّمْ مُوسٰى وَأَنَّهُ

و زعم میکنند بدرستی قرآن کلام خدا تعالی مخلوق و حادث است و بدرستی که حق تعالی سخن نکرد موسی را و بدرستی که

تَعَالٰى لَمْ يَتَكَلَّمْ وَلَا يُرٰى وَلَا يُعْرَفُ لَهُ مَكَانٌ وَلَيْسَ لَهُ عَرْشٌ وَلَا

حق تعالی سخن نکرد با هیچکس و نه دیده میشود و دانسته نمیشود او را جای و نیست مر او را تخت و نه

كُرْسِيٌّ وَلَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ وَأَنْكَرُوا الْمَوَازِينَ وَعَذَابَ الْقَبْرِ وَكَوْنَ

کرسی و نه او مستوی است بر عرش و انکار کرده اند میزان را و عذاب قبر را و بودن

الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مَخْلُوقَتَيْنِ وَادَّعَوْا أَنَّهُمَا إِذَا خُلِقَتَا تَفْنَيَانِ

بهشت و دوزخ پیدا کرده شده الحال و دعوی کرده اند بدرستی آن بهشت و دوزخ وقتیکه پیدا کرده میشوند فانی شوند

وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُكَلِّمُ خَلْقَهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا

و بدرستی حق تعالی سخن نکند با خلق خود و نه نظر میکند بسوی ایشان روز قیامت و

يَنْظُرُ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى وَلَا يَرَوْنَهُ فِيهَا وَأَنَّ الْإِيمَانَ مَعْرِفَةٌ

و نظر میکنند اهل بهشت بسوی خدا تعالی و نخواهند دید خدا را در بهشت و بدرستی ایمان شناختن

القلب دون اقرار اللسان وانكروا جميع صفات الحق عز و

جل تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا واما الصالحية فانها سميت

بذلك لقولها بمذهب الى الحسين الصالحي وكان يقول الايمان

هو المعرفة والكفر هو الجهل وان قول من قال ثالث ثلاثة ليس

بكفر وان كان لا يظهر الا ممن كان كافرا وان لا عبادة الا

الايمان واما اليونسية فمنسوبة الى يونس البري وزعم

ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة لله عز وجل وان

٢٢٩ من ترك خصلة منها فهو كافر واما الشمرية فمنسوبة الى

ابي شمر زعم ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة والاقرار

بانه واحد ليس كمثله شيء وذلك باجتماعه ايمان وقال ابو

شمر لا اسمي من ركب الكبيرة فاسقا على الاطلاق دون ان

اقول فاسق في كذا وكذا واما اليونانية فمنسوبة الى يونان

زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله ورسله وما لا يجوز

في العقل لا يفعله واما النجارية فمنسوبة الى محمد حسين بن

محمد النجاري يقولون ان الايمان هو المعرفة بالله وبرسله و

من جملة

زائضه المجتمع عليها والخضوع له والاقرار باللسان فمن جهل
منه شيئا وقامت عليه الحجة ولم يقر به كان كافرا واما
الغيلانية فمنسوبة الى غيلان وافقوا الثمرية وزعموا ان
العلم بحدوث الاشياء ضروري والعلم بالتوحيد هو العلم
باللسان وفي حكاية زرقان ان غيلان كان يقول بان الايمان
هو الاقرار باللسان وهو التصديق واما الشبيبية فهم اصحاب
محمد بن شبيب زعموا ان الايمان هو الاقرار بالله والمعرفة بوحدانيته
ونفي التشبيه عنه وزعم محمد ان الايمان كان في ابليس و
انما كفر لاستكباره واما الحنفية فهم بعض اصحاب ابي حنيفة
النعمان بن ثابت زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله
ورسوله وبما جاء من عنده جملة على ما ذكره البرهوتي في كتاب
الشجرة واما المعاذية فمنسوبة الى معاذ الموصلي كان يقول من
ترك طاعة الله يقال له انه فسق ولا يقال فاسق والفاسق
ليس بعدو الله ولا ولي الله واما المريسية فمنسوبة الى بشر
المريسي يزعمون ان الايمان هو التصديق وان التصديق

٢٣٠

يكون بالقلب واللسان والى هذا كان يذهب ابن الراوندي

وزعم ايضا ان السجود للشمس ليس بكفر ولكنه امارة الكفر

فصل واما الكرامية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كرام

زعموا ان الايمان هو الاقرار باللسان دون القلب وان المنافقين

كانوا مؤمنين في الحقيقة ومن قولهم ان الاستطاعة تتقدم

الفعل مع وجود كونها مقارنة له بخلاف ما قال اهل السنة

من انها مع الفعل ولا يجوز ان يتقدمه من غير شرط ومؤلفو

كتبهم ابو الحسين الصالحي وابن الراوندي ومحمد بن شبيب و

الحسين بن محمد النجار واكثر ما يكون مذهبهم بالمشرق و

نواحي خراسان **فصل** في ذكر مقالة المعتزلة والقدرية

وانما سموا المعتزلة لاعتزالهم الحق وقيل لاعتزالهم اقاويل

المسلمين لان الناس كانوا مختلفين في مرتكب الكبيرة فقال

بعضهم هم مؤمنون بما معهم من الايمان وقال بعضهم هم

كافرون فاحدث واصل بن عطا قولا ثالثا وفارق المسلمين

واعتزل المؤمنين فقال انهم ليسوا بمؤمنين ولا كافرين فسموا

بذلك المعتزلة وقيل إنما سموا بذلك لاعتزالهم مجلس
الحسن البصري رحمة الله عليه فمر الحسن بهم وقال هؤلاء
معتزلة فلقبوا بذلك وهم يقتدون بعمرو بن عبيد ولما
غضب الحسن البصري على عمرو بن عبيد فعوتب في ذلك
فقال أتعاتبوني في رجل رأيته يسجد للشمس من دون الله
في المنام وسموا قدرية لردهم قضاء الله عز وجل وقدره
في معاصي العباد وإثباتهم لها بأنفسهم ومذهب المعتزلة
والجهمية والقدرية في نفي الصفات واحد وقد ذكرنا ۲۳۲
بعض مذاهبهم في الاعتقاد ومؤلفو كتبهم أبو الهذيل وجعفر
بن حرب الخياط والكعبي وأبو هاشم وأبو عبد الله البصري
وعبد الجبار بن أحمد الهمداني وأكثر ما يكون مذهبهم
بالعسكر والأهواز وخوزستان وهم ست فرق الهذلية والنظامية
والمعمرية والجبائية والكعبية والبهشمية والذي
اجتمعت عليه فرق المعتزلة نفي الصفات بأجمعها فنفت
أن يكون له عز وجل علم وقدرة وحياة وسمع وبصر و

٢٣٣

كذلك نفي الصفات المثبتة بالسمع من الاستواء والنزول
وغير ذلك واجتمعت ايضا على ان كلام الله محدث وارادته
محدثة وانه تكلم بكلام خلقه في غيره ويريد بارادة محدثة
لا في محل وانه تعالى يريد خلاف معلومه ويريد من عباده
ما لا يكون ويكون ما لا يريد وانه تعالى لا يقدر على مقدورات
غيره بل يستحيل ذلك وانه لم يخلق افعال عبيده بل هم الخالقون
لها دون ربهم وان كثيرا مما يتغذاه الانسان لم يرزقه الله اذا
كان حراما وانما الذي يرزق الله الحلال دون الحرام وان
الانسان قد يقتل دون اجله والقاتل يقطع اجله قبل حينه
وان من ارتكب كبيرة من الموحدين وان لم يكن كفرا فانه
يخرج بها من ايمانه ويخلد في النار ابدا الابدين ويبطل جميع
حسناته وابطلوا شفاعة النبي صلى الله عليه وسلم لاهل الكبائر
واكثرهم نفوا عذاب القبر والميزان ورأوا الخروج على السلطان
وترك طاعته وانكروا انتفاع الميت بدعاء الحي له والصدقة
عنه ووصول ثوابها اليه وزعمت ايضا ان الله سبحانه لم

يكلم آدم ونوحا وابراهيم وموسى وعيسى ومحمدا صلوات الله

سخن شنید آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله

عليهم اجمعين ولا جبرائيل ولا ميكائيل ولا اسرافيل ولا

و نه جبرائیل و نه میکائیل و نه اسرافیل و نه

حملة العرش ولا ينظر اليهم مثل ما يكلم ابليس واليهود والنصارى

بردارندهای عرش و نظر نکند بسوی ایشان چنانچه سخن میکند با شیطان و جهودان و ترسایان

واما النوى انفردت به كل فرقة منها اما الهذلية فقد انفرد

واما احکام که جدا شده اند هر گروه بآن احکام اما هذلیه پس تحقیق جدا شده است

شيخهم ابو الهذيل بان لله علما وقدرة وسمعا وبصرا وان

پیر ایشان ابوالهذیل بآنکه مر خدا را علم و قدرت و سمع و بصر است و بدرستی

كلام الله بعضه مخلوق وبعضه غير مخلوق وهو قوله تعالى

کلام خدا پاره او پیدا کرده شده است و پاره او قدیم است غیر مخلوق و آن قول خدای تعالی است

كن وقال ان الله تعالى ليس بخلاف خلقه وان مقدورات الله

متناهي فيبقى اهل الجنة لا حركة لهم والله تعالى لا يقدر

على تحريكهم ولا هم يقدرون على ذلك وجوز ان يكون الميت

والمعدوم والعاجز يفعل الافعال وابى ان يكون الله تعالى لم

يزل سميعا واما النظامية كان شيخهم النظام يقول ان الجمادات

تفعل بايجاب الخلقة وكان ينفي الاعراض الا الحركة الاعتمادية

ويقول ان الانسان هو الروح وان احدا لم ير النبي صلى الله عليه وسلم

ولما راى ظرفه يعني جسمه وخرق الاجماع فقال من ترك

الصلوة عامدا ذاكرا فلا اعادة عليه وكان ينفي اجماع الامة

ويجوز اجتماعها على باطل ويقول ان الايمان مثل الكفر والطاعة

كالمعصية وفعل النبي صلى الله عليه وسلم كفعل ابليس اللعين وان سيرة عمر

وعلي كسيرة الحجاج فلذلك التزم ذلك وذكره لانه كان يقول

الحيوان كله جنس واحد وزعم ان القران ليس بمعجز في نظمه و

ان الله تعالى ليس بقادر على تحريق الطفل ولو كان على شفير

جهنم ولا على طرحه فيها وهو اول من قال بالكفر من اهل القبلة

وكان يقول ان الجسم يتجزى الى ما لا غاية له وكان يقول ان

الحيات والعقارب والخنافس في الجنة وكذلك الكلاب والخنازير

في الجنة واما المعمرية فكان شيخهم المعمر يقول بقول اهل

الطبائع ويتجاوز ويزعم ان الله تعالى لم يخلق لونا ولا طعما

ولا رائحة ولا موتا ولا حيوة وان ذلك كله فعل الجسم بطبعه

وكان يقول ان القران فعل الاجسام وليس هو بفعل الله وانكر

ان يكون الله تعالى قديما تبا له وابعده الله تعالى من هذه

الامة واما الجبائية فكان شيخهم الجبائي خرق الاجماع و

شذ عنه في اشياء منها انه كان يقول ان العباد خالقون

لا انعالهم لم يسبقه الى هذا احد وكان يقول ان الله تعالى
الحبل بنساء العالمين بخلقه الحبل فيهن وكان يقول لما ان الله
تعالى مطيع لعباده اذا فعل ما ارادوه وقال من حلف ان يعطي
غريمه حقه غدا واستثنى في ذلك بقوله ان شاء الله لم ينفعه
الاستثناء فاذا لم يعط حنث وكان يقول ان من سرق خمسة
دراهم كان فاسقا وان نقصت منه حبة لم يفسق واما
البهشمية الى ابي هاشم بن الجبائي وكان ابو هاشم يجوز
ان يكون المكلف قادرا وهو لا يكون فاعلا ولا تاركا فيعاقبه
الله تعالى على فعل وكان يقول من تاب من سائر الذنوب الا
ذنبا واحدا لم تصح توبته فيما تاب منه واما الكعبية فمنسوب
الى ابي القاسم الكعبي وكان بغدادي المذهب فانكر ان يكون
الله سميعا بصيرا وان يكون مريدا بالحقيقة وان ارادة الله
تعالى من فعل عباده هو الامر به وارادته من فعل نفسه هو علمه
وعدم الاكراه وزعم ان العالم كله ملا وان المتحرك انما هو
الصفحة الاولى من الاجسام وان الانسان لو تدهن بدهن

وَمَشى لَمْ يَكُنْ هُوَ الْمُتَحَرِّكُ لٰكِنَّ الذِّهْنَ مُتَحَرِّكٌ وَكَانَ يَقُولُ اَنَّ

ورفت نباشد او متحرک لکن ذهن روحن که بظاهر او جنبیده است و بوده است میگفت بدرستی

الْقُرْاٰنَ مُحْدَثٌ وَلَا يَقُولُ مَخْلُوقٌ فَصْلٌ وَاَمَّا ذِكْرُ مَقَالَةِ

قرآن نو پیدا شده است و نمیگفت که مخلوق است از جهت رعایت ظاهر لفظ حدیث در بیان سخنهای

الْمُشَبِّهَةِ وَهُمْ ثَلَاثَةُ فِرَقٍ اَلْهِشَامِيَّةُ وَالْمُقَاتِلِيَّةُ وَ

مشبهه وایشان سه فرقه اند

الْوَاسِمِيَّةُ وَالَّذِيْ اِتَّفَقَتْ عَلَيْهِ الْفِرَقُ الثَّلَاثَةُ اَنَّ اللّٰهَ

وچیزیکه اتفاق کرده اند برو فرقهای سه ، اینست بدرستی حق تعالی

جِسْمٌ وَاَنَّهُ لَا يَجُوْزُ اَنْ يَعْقِلَ الْمَوْجُوْدُ اِلَّا جِسْمًا وَالَّذِيْ

جسم است و بدرستیکه روا نیست این که ادراک کرده شود موجود را مگر جسم یعنی هرچه جسم نیست موجود نیست و

غَلَبَ عَلَيْهِمُ التَّشْبِيْهُ فِرَقُ الرَّوَافِضَةِ وَالْكَرَامِيَّةِ الَّذِيْ

غالب است در آنها تشبیه گروهای روافض و کرامیه اند و کسیکه

اَلَّفَ كُتُبَهُمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَلَهُ كِتَابٌ فِيْ اِثْبَاتِ الْجِسْمِ

جمع و تصنیف کرد کتابهای ایشانرا هشام است و مرا ورا کتابیست در اثبات جسم حق تعالی

وَاَمَّا الْهِشَامِيَّةُ فَمَنْسُوْبَةٌ اِلٰى هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فَزَعَمَ اَنَّ

واما هشامیه پس منسوب اند بسوی هشام بن حکم پس زعم کرده اند

اللّٰهَ تَعَالٰى جِسْمٌ طَوِيْلٌ عَرِيْضٌ عَمِيْقٌ نُوْرٌ سَاطِعٌ لَهٗ قَدْرٌ مِنَ

حق تعالی جسم است دراز و پهن و سطبر نوری درخشنده اندازه است از

الْاَقْدَارِ كَالسَّبِيْكَةِ الصَّافِيَةِ يَتَحَرَّكُ وَيَسْكُنُ وَيَقُوْمُ وَيَقْعُدُ

اندازه ها یعنی محدود است مثل نقره که صاف باشد حرکت و آرام دارد و قیام و نشستن دارد

وَحُكِيَ عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ اَحْسَنُ الْاَقْدَارِ اَنْ يَكُوْنَ سَبْعَةَ اَشْبَارٍ

و حکایت کرده شده است از آن هشام بدرستی گفت بهترین قدرها اینست که باشد مقدار هفت بدست

وَقِيْلَ لَهٗ رَبُّكَ اَعْظَمُ اَمْ اُحُدٌ فَقَالَ رَبِّيْ اَعْظَمُ وَاَمَّا الْمُقَاتِلِيَّةُ

و گفته شده است او را پروردگار تو بزرگ است یا کوه احد پس گفت پروردگار من بزرگ است و اما مقاتلیه

فَمَنْسُوْبَةٌ اِلٰى مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ حُكِيَ عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ اَنَّ اللّٰهَ

پس منسوب است بمقاتل حکایت کرده شده است ازو بدرستی او گفت حق تعالی

تَعَالٰى جِسْمٌ وَاَنَّهُ جُثَّةٌ عَلٰى صُوْرَةِ الْاِنْسَانِ لَحْمٌ وَدَمٌ وَلَهٗ جَوَارِحُ

جسم است و او تن است بر صورت آدمی گوشت و خون است و مرا ورا اعضا

وَاَعْضَاءٌ مِنْ رَاْسٍ وَلِسَانٍ وَعُنُقٍ وَاَنَّهُ فِيْ جَمِيْعِ ذٰلِكَ لَا يُشْبِهُ

از سر و زبان و گردن و بدرستیکه در همه این اعضا مشابهت نیست

مجمع البحرين ٢٣٧ ١٢١٢

الأشياء ولا تشبهه **فصل** في ذكر مقالة الجهمية تفرد

جهم بن صفوان بأن الإنسان إنما ينسب إليه ما يظهر منه

على المجاز لا على الحقيقة كما يقال طالت النخلة وأدركت

الثمرة وكان يأبى أن يقول إن الله شيء ويقول بحدوث

علم الله ويمتنع أن يقول إن الله كان عالماً بالأشياء قبل كونها

ويقول إن الجنة والنار تفنيان ويسمي الصفات كان مذهب

جهم بترمذ وهو بلد وقتل بمرو وله تأليف في نفي الصفات

قتله مسلم بن أحوز المازني وأما الضرارية فمنسوبة إلى ٢٣٦

ضرار بن عمرو وكان يقول ضرار أن الأجسام أعراض مجتمعة و

جوز أن تنقلب الأعراض أجساماً وأن الاستطاعة بعض

المستطيع وهي قبل الفعل وأنكر قراءة ابن مسعود وأبي بن

كعب وأما النجارية فهي منسوبة إلى الحسين بن محمد النجار

كان يثبت فعل الفاعلين بالحقيقة لله تعالى وللعبد و

كان يقول بنفي الصفات وقال بقول المعتزلة في نفي الصفات

إلا في الإرادة فإنه أثبت أن القديم مريد لنفسه وكان

يقول بخلق القرآن ويقول ان الله مريد بمعنى انه ليس

میگفت بآفریده شدن قرآن و میگفت بدرستی خدا خواهنده است بآن معنی که او نیست

بمقهور ولا مغلوب وان الله متكلم بمعنى انه ليس بعاجز

جبر کرده شده و نه غلبه کرده شده و بدرستی حق تعالی سخن کننده است بآن معنی که نیست عاجز

عن الكلام وانه لم يزل جوادا بمعنى نفي البخل عنه ومذهبه

از کلام و بدرستی او همیشه بوده است بخشش کننده بآن معنی که بخل ندارد و مذهب او

موافق لمذهب ابن عون وابي يوسف الرازي واكثر ما يكون

موافق مذهب ابن عون و ابویوسف است و اکثر مذهب او

مذهبه بقاشان واما الكلابية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كلاب

در کاشان است و اما کلابیه پس منسوب است بعبد الله

وكان يقول صفات الله ليست بقديمة ولا محدثة وكان

و بوده است میگفت صفتهای حق تعالی نه قدیم است و نه حادث و بوده است

يقول لا اقول صفاته هي هو ولا هي غيره وان معنى الاستواء

میگفت نمیگویم صفتهای حق تعالی او است و نه میگویم غیر او است و بدرستی معنی استوی

نفي الاعوجاج في قوله الرحمن على العرش استوى وان الله لم يزل

نفی کج بودن است در قول حق تعالی رحمن بر عرش برابر است بی کجی و انحراف و بدرستی خدا همیشه

على ما كان عليه من قبل وان لا مكان ونفي ان يكون للقرآن

بر آن است که بوده از پیش و حال آنکه نیست جای مر خدا را و نفی کرد اینکه باشد مر قرآن را

حروفا فصل في ذكر مقالة السالمية وهي منسوبة الى

حرفها در بیان سخن سالمیه و این فرقه منسوب است بابن

ابن سالم من قولهم ان الله سبحانه يرى يوم القيمة في صورة

سالم از قول ایشان است بدرستی حق تعالی دیده میشود در قیامت بصورت

آدمي محمدي وانه عز وجل يتجلى لسائر الخلق يوم القيمة من

آدمی از امت محمدی و بدرستی حق تعالی ظاهر خواهد شد همه خلق را در روز قیامت از

الجن والانس والملائكة والحيوان اجمع لكل واحد في معناه

جن و آدمی و فرشتها و حیوانات همه هر یک را در معنی او

وفي كتاب الله تكذيبهم وهو في قوله عز وجل ليس كمثله

و در کتاب خدا دروغ کردن ایشان است و آن قول عز و جل است نیست مانند او

شيء وهو السميع البصير ومن قولهم ان لله تعالى سرا لو

چیزی و او شنونده بیناست و از مقولات ایشان است مر خدای را رازیست اگر

ع

۲۳۹

تاج اللغات من عينه

أَظْهَرَهُ لَبَطَلَ التَّدْبِيرُ وَلِلْأَنْبِيَاءِ سِرًّا لَوْ أَظْهَرَهُ لَبَطَلَتِ

ظاهر کند او را باطل کند تدبیر عالم و مر پیغمبر را رازی است که اگر ظاهر کند او را باطل شود

النُّبُوَّةُ وَلِلْعُلَمَاءِ سِرًّا لَوْ أَظْهَرَهُ لَبَطَلَ الْعِلْمُ وَهٰذَا فَاسِدٌ لِأَنَّ

پیغمبری و مر علما را رازی است که اگر ظاهر کند او را باطل شود و این سخن ایشان فاسد است از آنکه

اللّٰهَ تَعَالَى حَكِيمٌ وَتَدْبِيرُهُ مُحْكَمٌ لَا يَتَطَرَّقُ نَحْوَهُ الْبُطْلَانُ وَ

حق تعالی داناست و تدبیر او استوار است و راه نیابد به وی بطلان و

الْفَسَادُ وَمَا ذَكَرُوهُ يُؤَدِّي إِلَى إِبْطَالِ حِكْمَتِهِ تَعَالَى وَهٰذَا كُفْرٌ

فساد و چیزی که ذکر کرده اند این گروه می رساند سوی باطل کردن حکمت خدا تعالی و این کفر است

وَمِنْ قَوْلِهِمْ أَنَّ الْكُفَّارَ يَرَوْنَ اللّٰهَ تَعَالَى فِي الْآخِرَةِ وَيُحَاسِبُهُمْ

و از قول ایشان است که کفار خواهند دید حق تعالی را در آخرت و حساب کند ایشان را

وَمِنْ قَوْلِهِمْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِآدَمَ فِي الثَّانِيَةِ وَفِي الْقُرْآنِ تَكْذِيبُهُمْ وَ

و از قول ایشان است که شیطان سجده کرد آدم را بار دوم و در قرآن است دروغ کردن ایشان

وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

و آن قول خدا است که ابلیس

وَقَوْلُهُ تَعَالَى إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَمِنْ قَوْلِهِمْ أَنَّ

و قول خدا تعالی که ابلیس نبوده است از سجده کنندگان و از قول ایشان است که

إِبْلِيسَ مَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَفِي الْقُرْآنِ تَكْذِيبُهُمْ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى

شیطان درآمده است در بهشت و در قرآن است دروغگو کند ایشان را و آن قول خداست

أُخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَمِنْ قَوْلِهِمْ أَنَّ جِبْرَئِيلَ كَانَ يَجِيءُ إِلَى

برآی از بهشت ای شیطان ... و از قول ایشان است که جبرئیل علیه السلام

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا يَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهِ وَمِنْ قَوْلِهِمْ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى

پیغمبر و دور نمی شود از جای خود و از قول ایشان است که حق تعالی

لَمَّا كَلَّمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْجَبَ مُوسَى بِنَفْسِهِ فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ

هرگاه سخن کرد با موسی علیه السلام ... نفس او ... وحی فرستاد حق تعالی

يَا مُوسَى أَتُعْجِبُكَ نَفْسُكَ مُدَّ عَيْنَيْكَ فَمَدَّ مُوسَى عَيْنَيْهِ فَنَظَرَ

ای موسی ... نفس تو ... دراز کن دو چشم خود را ... دو چشم خود را

وَإِذَا قُدَّامَهُ مِائَةُ طُورٍ عَلَى كُلِّ طُورٍ مُوسَى وَهٰذَا مُنْكَرٌ عِنْدَ أَهْلِ

پس ... صد طور است و بر هر طور موسی است و این قول باطل است نزد اهل

النَّقْلِ وَأَصْحَابِ الْحَدِيثِ فَهُوَ حَدِيثٌ بَاطِلٌ وَقَدْ أَوْعَدَ النَّبِيُّ

نقل و اصحاب حدیث پس این حدیث باطل است و تحقیق ترسانید پیغمبر علیه السلام

٢٤٠

صلى الله عليه وسلم من كذب عليه بما قال من كذب علي متعمدا فليتبوأ

مقعده من النار ومن قولهم ان الله تعالى يريد من العباد

جای خود را در آتش دوزخ — و از قول ایشان است — از بندگان

الطاعات ولا يريد منهم المعاصي وانه عز وجل ارادها بهم

طاعت ها را — و نمیخواهد از ایشان — معاصی را با ایشان

لا منهم وهذا باطل لان الله تعالى قال ومن يرد الله فتنته فلن

تملك له من الله شيئا يعني كفره وقال الله تعالى ولو شاء ربك

مافعلوه وقال تعالى ولو شاء الله ما اقتتلوا ومن قولهم ان

ایشان — و از قول ایشان است

النبي صلى الله عليه وسلم كان يحفظ القران قبل النبوة وقبل ان ياتيه

پیغمبر — حافظ قرآن — پیش از نبوت

جبرئيل عليه السلام وفي القران تكذيبهم وهو قوله تعالى

جبرئیل — و در قرآن است تکذیب ایشان — و آن قول خدا است

ماكنت تدري ما الكتب ولا الايمان وقوله تعالى وما كنت

تتلوه من قبله من كتب ولا تخطه بيمينك ومن قولهم ان

الله تعالى يقرء على لسان كل قاري وانهم اذا سمعوا القران من

قاري فانما يسمعونه من الله وهذا القول يفضي الى الحلول

نعوذ بالله من ذلك ويؤدي الى ان الله تعالى يلحن ويلفظ و

پناه میجوییم بخدا — و غلط میکند

هذا كفر ومن قولهم ان الله تعالى في كل مكان ولا فرق بين

این کفر است — و از قول ایشان است — و نیست فرق میان

العرش وغيره من الامكنة وفي القران تكذيبهم قال الله عز

عرش و غیر عرش از جاها — و در قرآن — مذکور است تکذیب ایشان

٢٤١

وَجَلَّ الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَلَا يُقَالُ عَلَى الْأَرْضِ اسْتَوٰى

رحمن بر عرش مستوی است و گفته نشود که بر زمین استوا دارد

وَلَا عَلَى بُطُونِ الْحَبَالٰى وَالْجِبَالِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْأَمْكِنَةِ وَهٰذَا الْجُزْءُ

و گفته نشود که استوا دارد بر شکمهای آبستنها و بر کوهها و غیر این از جایها و این قسمت

مَا يَتَعَلَّقُ بِالْاِعْتِقَادِ وَالْأُصُولِ عَلَى وَجْهِ الْإِشَارَةِ وَالْاِخْتِصَارِ

آنچه وابسته است با اعتقاد و اصول دین بطریق اشارت و کوتاهی است

وَإِنَّمَا لَمْ نُشِرْ إِلَى إِبْطَالِ كُلِّ مَذْهَبٍ مِنْ مَذَاهِبِ هٰذِهِ الْفِرَقِ

و جز اینکه اشارت نکردیم بسوی باطل کردن هر مذهبی از مذهبهای این گروهها

الضَّالَّةِ خَوْفًا مِنْ إِطَالَةِ الْكِتَابِ وَإِنَّمَا أَوْرَدْنَا ذِكْرَ مَقَالَاتِهِمْ

گمراه از جهت ترسیدن از دراز شدن کتاب و جز اینکه آوردیم بیان سخنهای ایشان

مُجَرَّدَةً لِلتَّحْذِيرِ مِنْهَا أَعَاذَنَا اللّٰهُ وَإِيَّاكُمْ مِنْ شَرِّ هٰذِهِ الْمَذَاهِبِ

تنها از دلیل از جهت ترسانیدن از آنها پناه دهد خدا ما را و شما را از بدی این مذهبها و از بدی

وَأَهْلِهَا وَأَمَاتَنَا عَلَى الْإِسْلَامِ وَالسُّنَّةِ فِي الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ بِرَحْمَتِهِ

اهل ایشان و بمیراند ما را بر اسلام و بر طریقه مصطفیٰ در گروهی که نجات یابنده است برحمت او

بَابٌ وَأَمَّا الْاِتِّعَاظُ بِمَوَاعِظِ الْقُرْآنِ وَالْأَلْفَاظِ النَّبَوِيَّةِ ۲۴۲

و اما پند گرفتن به پندهای قرآن و الفاظ پیغمبری

فِي مَجَالِسَ نَذْكُرُهَا فَالْأَوَّلُ مِنْ ذٰلِكَ مَجْلِسٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

در چند مجلس ذکر میکنیم آنرا پس نخستین از آن مجلسی است در بیان قول حق تعالی

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ اِعْلَمْ أَنَّ

و چون بخوانی قرآن را پس پناه جو بخدا از شیطان رانده شده بدان ای عزیز که

هٰذِهِ الْآيَةَ فِي سُورَةِ النَّحْلِ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ إِلَّا ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِهَا

این آیت در سوره نحل است و آن سوره مکی است مگر سه آیت از آخر آن سوره

أُنْزِلَتْ بِالْمَدِينَةِ وَعَدَدُ آيَاتِهَا مِائَةٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَثَمَانُ آيَاتٍ

که نازل شده است آن سه آیت در مدینه و شمار آیتهای او صد و بیست و هشت آیت است

وَعَدَدُ كَلِمَاتِهَا أَلْفٌ وَثَمَانُمِائَةٍ وَإِحْدٰى وَأَرْبَعُونَ كَلِمَةً وَ

و شمار کلمات این سوره هزار و هشتصد و چهل و یک کلمه است و

حُرُوفُهَا سَبْعَةُ آلَافٍ وَسَبْعُمِائَةٍ وَتِسْعَةُ أَحْرُفٍ قَالَ أَهْلُ

شمار حروف او هفت هزار و هفتصد و نه حرف است گفت اهل

التَّفْسِيرِ كَانَ سَبَبُ نُزُولِ هٰذِهِ الْآيَةِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ

تفسیر بوده است سبب نزول این آیت که پیغمبر خوانده

سُورَةَ النَّجْمِ وَقَرَأَ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى فِي صَلٰوةِ الْفَجْرِ بِمَكَّةَ فَأَعْلَنَ

سوره والنجم و خوانده سوره والليل در نماز صبح در مكه پس آشكارا كرد

قِرَاءَتَهُمَا فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ أَفَرَأَيْتُمُ اللّٰتَ وَالْعُزّٰى وَمَنٰوةَ

قرائت هر دو را پس هرگاه كه رسيد بقول او پس خبر كنيد مرا از لات و عزى و منات

الثَّالِثَةَ الْأُخْرٰى نَعَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي قِرَاءَتِهِ

كه سوم ايشان است پينكى آمد پيغمبر را پس انداخت شيطان بر زبان او

تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلٰى عِنْدَهَا الشَّفَاعَةُ تُرْتَجٰى يَعْنِي الْأَصْنَامَ

اينانند غرانيق بلند نزد ايشان شفاعت اميد داشته شده است مراد ميداره از اين غرانيق بت

فَفَرِحَ الْمُشْرِكُونَ بِذٰلِكَ لِأَنَّهُمْ أَثْبَتُوا لَهَا الشَّفَاعَةَ وَيَقُولُونَ

پس شاد شدند مشركان بدين سخن زيرا كه اثبات كرده اند مشركان مر بتان را شفاعت و ميگويند

هٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا

ايشان شفاعت كنندگان ما اند نزد خدا عبادت نميكنيم ايشان را مگر

لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى وَكَانُوا يَقُولُونَ إِنَّهَا أَجْسَامٌ طَاهِرَةٌ

از جهت آنكه نزديك گردانند ما را بسوى خدا نزديك گردانيدنى و بوده اند كه ميگفتند بدرستى ايشان اجسام پاك اند

لَيْسَ لَهَا ذُنُوبٌ فَهِيَ أَوْلٰى بِالْعِبَادَةِ لَهَا مِنْ غَيْرِهَا مِنَ الْمُلُوكِ

نيست مر ايشان را گناه پس اين بتان سزاوارترند بعبادت از غير اين بتان از پادشاهان

وَالْمَلٰئِكَةِ لِأَنَّ لَهُمْ ذُنُوبًا وَهُمْ ذُوُو أَزْوَاجٍ فَشَبَّهُوا الْأَصْنَامَ

و فرشتگان زيرا كه مر ايشان را گناه است و ايشان ازواج اند پس تشبيه داده اند اصنام را

بِالْغَرَانِيقِ وَهِيَ الذُّكُورُ مِنَ الطُّيُورِ وَاحِدُهَا غُرْنُوقٌ وَغُرْنَيْقٌ

بغرانيق و آن غرانيق نرانند از پرندها و واحد او غرنوق است

لِكَوْنِهَا تَعْلُو وَتَرْتَفِعُ فِي السَّمَاءِ وَقِيلَ هُوَ طَائِرٌ أَبْيَضُ مِنْ طَيْرِ

زيرا كه بالا ميروند و بلند ميشوند در آسمان و گفته شده است آن غرنوق پرنده ايست سفيد از پرندهاى

الْمَاءِ وَقِيلَ هُوَ الْكُرْكِيُّ وَيُسَمّٰى أَيْضًا الشَّابُّ النَّاعِمُ غُرْنُوقًا

آب و گفته شده است آن غرنوق كلنگ و نام نهاده ميشود نيز جوان نازك اندام را غرنوق

وَمِنْهُ حَدِيثُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى غُرْنُوقٍ مِنْ قُرَيْشٍ يَتَشَحَّطُ

و ازين باب است حديث امير المؤمنين على رضى الله عنه گويا كه من نظر ميكنم بسوى غرنوقى از قريش ميغلطد

فِي دَمِهِ أَيْ شَابٍّ وَقَالَ مُقَاتِلٌ يَعْنِي الْمَلٰئِكَةَ رَجَوْا أَنْ تَكُونَ

در خون خود مراد از غرنوق جوان است و گفته است مقاتل مراد از غرنوق فرشتگان اند اميد داشتند كه باشد

لِلْمَلٰئِكَةِ شَفَاعَةٌ لِأَنَّ طَائِفَةً مِنَ الْكُفَّارِ كَانَتْ تَعْبُدُ الْمَلٰئِكَةَ

مر فرشتگان را شفاعت زيرا كه جماعتى از كافران مى پرستيدند فرشتگان را

فلما بلغ الرسول بخاتمة النجم سجد وسجد كل من حضر من مسلم
پس هرگاه رسید رسول ص بخاتمه سوره والنجم سجده کرد و سجده کرد هر یک از مسلمانان که حاضر بودند
ومشرك غير ان الوليد بن المغيرة كان رجلا شيخا كبيرا فرفع
و کافر مگر آنکه بدرستی ولید بوده ست مردی کلان سال پس بر داشت
ملأ كفه من التراب الى جبهته فسجد عليه فقال نحى كما نحى
مقدار پری کف خود از خاک را بسوی پیشانی خود پس سجده کرد بر آن خاک پس گفت ... چنانچه
ام ايمن وصواحباتها وكانت ام ايمن خادم النبي صلى الله عليه وسلم فقتل يوم
مادر ایمن و هم صحبتان آن ام ایمن و بود ... مادر ایمن خادم پیغمبر ص پس کشته شد در روز
حنين فوقعت هاتان الكلمتان في قلب كل مشرك وهما من سجع
جنگ حنین پس افتادند این دو کلمه در دل هر کافر و آن دو کلمه از سجع
الشيطان وفتنته القاهما في قراءة النبي صلى الله عليه وسلم عند آخر ذكر
شیطان است و فتنه است که انداخت آنها را بر زبان پیغمبر ص نزدیک آخر ذکر کردن
الطواغيت والاصنام فعجب الفريقان كلاهما من سجود الاجمعين
طاغوتها و بتها را پس شگفت آمد هر دو گروه را از سجده کردن همه آنها
واتباعهم للنبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما المسلمون فعجبوا من سجود
و پیروی کردن همه آنها مر پیغمبر را در این سجده پس مسلمانان پس شگفت آمد ایشان را از سجده کردن
المشركين على غير ايمان ويقين واما المشركون فطابت انفسهم
کافران بغیر ایمان و یقین و اما مشرکان پس خوشحال شدند نفسهای ایشان
الى النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه لما سمعوا منه ما القى الشيطان في امنيته
بسوی پیغمبر ... هرگاه که شنیدند از پیغمبر ص چیزی را که انداخته بود شیطان در تلاوت او
واستبشروا وقالوا ان محمدا قد رجع الى دينه الاول ودين قومه
و شادی کردند و گفتند بدرستی محمد ص تحقیق باز گشت بسوی دین نخستین خود و دین قوم خود
فسجدوا تعظيما لالهتهم ففشت الكلمتان في الناس باظهار
پس سجده کردند از جهت بزرگی الهه خویش پس پراگنده شد آن دو کلمه در مردم بظاهر کردن
الشيطان حتى بلغت الكلمات الحبشة فكبر ذلك على النبي
شیطان تا آنکه رسید این کلمات حبشه پس گران آمد این امر بر پیغمبر ص
صلى الله عليه وسلم فلما امسى اتاه جبرئيل عليه السلام وقال معاذ الله
پس هرگاه که شب کرد پیغمبر ص آمد او را جبرائیل ع و گفت جبرائیل ع پناه میگیرم
من هاتين الكلمتين ما انزلهما ربي عز وجل ولا امرني بهما
ازین دو کلمه که نفرستاده است این دو کلمه را پروردگار من و نفرموده است مرا باین دو کلمه

ربك فلما رأى ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم شق عليه وقال

أطعت للشيطان وتكلمت بكلامه وأشركته في أمر الله عز

وجل فنسخ الله ما ألقى الشيطان وأنزل عليه وما أرسلنا من

قبلك من رسول ولا نبي إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أمنيته

يعني في تلاوته وقراءته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم

الله آياته والله عليم حكيم فلما برأ الله عز وجل نبيه صلى الله

عليه وسلم من سجع الشيطان وفتنته انقلب المشركون بضلالتهم

وعداوتهم ثم أمر النبي صلى الله عليه وسلم بالاستعاذة فأنزل الله عز و

جل فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم وقال عبد الله

بن عباس معناه إذا أردت أن تقرأ القرآن فقل أعوذ بالله من

الشيطان الرجيم يعني احترز بالله من الشيطان الرجيم أي إبليس

اللعين يعني المرجوم باللعنة فقال ليس شيء قط أغلظ على إبليس

اللعين من التعوذ بالله منه إنه ليس له سلطان يعني ملكا على

الذين آمنوا في علم الله في الشرك فيضلهم عن الهدى وعلى ربهم

يتوكلون يعني بالله يثقون إنما سلطانه يعني ملكه على الذين

يتولونه يعني ابليس اللعين يعني يتبعونه على امره فيضلهم
عن دينهم الاسلام والذين هم به يعني بالله مشركون اي من اجله
مشركون

باب

ومعنى اعوذ الاستعاذة والاستجارة و
الالتجاء والمعاذ الملجا يقال عاذ به يعوذ به عياذا واعوذ
عوذا ومعنى معاذ الله اي الملجا اليه واعوذ بالله يقال هذا
عوذ لي مما اخاف اي مجيري والدافع عني وكان العبد يعوذ
بالله ليقيه من شر الشيطان والتعوذ بالقرآن هو التشفي
به وقيل معنى الاستعاذة الاحتراز بالله عز وجل قال الله تعالى
حاكيا عن ام مريم رب اني اعيذها بك وذريتها يعني مريم
وعيسى من الشيطان الرجيم يعني احترز بالله في حفظهما من
الشيطان الرجيم واشتقاق الشيطان ماخوذ من الشطن وهو
الحبل الطويل المضطرب والشطن البعد وكانه تباعد من
الخير وطال في الشر واضطرب فيه ثم قيل للانسان شيطان
اي كالشيطان في فعله وكل شيء متفع فهو مشبه
بالشيطان يقال كان وجهه وجه الشيطان وكانه راس

رأس الشيطان ومنه قوله عز وجل طلعها كأنه رؤوس

الشياطين فهو رأس الشيطان المعروف وقد قيل هو حيات

لها رؤوس منكرة وأعراف وقيل رؤوس الشياطين نبت معروف

وأما الرجيم فهو المرجوم باللعن أي رماه باللعن وأبعده من

الحضرة بعصيانه في ترك السجود لآدم عليه السلام ورجمته

الملائكة بالرماح وطردته به من السماء إلى الأرض ثم

جعلت له الكواكب رجوما فيرجم هو وذريته إلى أن تقوم

۲۴۷ الساعة بالكواكب وباللعن كما قال الله عز وجل وجعلناها رجوما

للشياطين **فصل** إن الشيطان بعيد من الله وبعيد

من كل خير وبعيد من الجنة وقريب إلى النار فأمر النبي صلى الله

عليه وأمته الكرام بالتعوذ من الشيطان الرجيم البعيد

من الرحمن ليبعدوا من النيران ويتقربوا إلى الجنان وينظروا

إلى وجه الملك الديان فكأن الله عز وجل يقول يا عبدي

الشيطان مني بعيد وأنت مني قريب فأحسن الأدب في

حفظ الحال حتى لا يكون للشيطان عليك سبيل وسبب

مِنَ الْأَسْبَابِ وَحُسْنَ الْأَدَبِ فِي أَدَاءِ الْأَوَامِرِ وَالْانْتِهَاءِ النَّهْيِ

وَالرِّضَاءِ بِجَرَيَانِ الْمَقْدُوْرِ فِي النَّفْسِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَ

الْخَلَائِقِ أَجْمَعِيْنَ فَإِذَا دَامَ الْعَبْدُ عَلَى ذٰلِكَ وَلَازَمَهُ وَوَاظَبَ عَلَيْهِ

وَعَانَقَهُ كَانَتْ لَهُ النَّجَاةُ مِنْ بَيْنِ الشَّيْطَانِ وَوَسْوَاسِهِ وَهُوَاجِسِ

النَّفْسِ وَغَوَائِلِهَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَضَغْطَتِهِ وَهَوْلِ الْقِيٰمَةِ وَ

شِدَّتِهَا وَأَلَمِ النَّارِ وَزَفْرَتِهَا وَكَانَ فِي جِوَارِ اللّٰهِ فِي جَنَّةِ الْمَأْوٰى

مَعَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ

رَفِيْقًا مُنْقَلِبًا فِي نِعَمِ اللّٰهِ فِي كُلِّ حَالٍ دَائِمًا أَبَدًا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ٢٤٨

إِنَّ عِبَادِيْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ فَإِذَا كَانَ عَلَى الْعَبْدِ سِمَةُ

الْعُبُوْدِيَّةِ لِلْمَلِكِ الْأَعْلٰى لَمْ يَكُنْ لِلشَّيْطَانِ الضَّعِيْفِ الْخَسِيْسِ

الْأَدْنٰى عَلَيْهِ تَسَلُّطٌ وَابْتِلَاءٌ فِي الْجَلْوَةِ وَلَا إِذَا خَلَا لَا عَلَى الْقَلْبِ

بِالْمَعْصِيَةِ إِذَا نَوٰى وَلَا عَلَى الْجَوَارِحِ إِذَا كَادَتْ بِهَا أَنْ تَهْوِيَ وَ

تَرَدّٰى فَحِيْنَئِذٍ يَسْمَعُ النِّدَاءَ هٰكَذَا فَعَلْنَا بِمَنْ تَرَكَ الْهَوٰى وَاتَّبَعَ

الْحَقَّ وَبِهِ اهْتَدٰى وَفِيْهِ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلٰى وَبِالْعَظِيْمِ يُدْعٰى

فِي الْمَلَكُوْتِ الْأَعْلٰى وَبِهِ يُبَاهِي الْمَلِكُ الْأَعْلٰى عَلَى الْعَرْشِ إِذْ هُوَ

۲۴۹

عليه استوى بكلام القديم المصون من سجع الشيطان والباطل

عند قراءة القارئ اذا قرء كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء

انه من عبادنا المخلصين اذ هو في السر والعلانية اتقى بالفرار

من الشيطان الرجيم ودعائه اخرى فاولى اذ الحذر واقع من العلي

الاعلى حيث قال ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا انما يدعوا

حزبه ليكونوا من اصحاب السعير ولقد اضل منكم جبلا كثيرا

افلم تكونوا تعقلون فاتباع الشيطان اصل كل شقاوة و

عناء وفي المخالفة سعادة ونعماء وراحة وهدى والخلود في

دار البقا فصل ويستفيد العبد بالاستعاذة خمسة

اشياء احدها الثبات على الدين والهدى والثاني السلامة

من شر اللعين والعناء والثالث الدخول في الحصن الحصين

والزلفى والرابع الوصول الى المقام الامين مع النبيين والصديقين

والشهداء والصالحين والخامس نيل معونة رب الارض والسماء

كما ذكر في بعض الكتب المتقدمة لما قال ابليس اللعين في

مخاطبته لله عز وجل لاتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم

وعن أيمانهم وعن شمائلهم قال الله تعالى وعزتي وجلالي لأمرنهم

بالاستعاذة فإذا استعاذوا بي حفظتهم عن اليمين بالهداية وعن

الشمال بالعناية وعن الخلف بالعصمة وعن القدام بالنصرة حتى

لا تضرهم وسوستك يا ملعون وذكر في بعض الأحاديث عن رسول

الله صلى الله عليه وسلم أنه قال من استعاذ بالله مرة حفظه الله تعالى في يومه

ذلك وقال أيضا عليه السلام أغلقوا أبواب المعاصي بالاستعاذة و

افتحوا أبواب الطاعة بالتسمية قيل إن إبليس يبعث كل يوم

ثلثمائة وستين عسكرا لإضلال المؤمن فإذا استعاذ بالله

نظر الله إلى قلبه ثلثمائة وستين نظرة ففي كل نظرة من

نظراته تهلك عسكر من عساكر الشيطان لعنه الله فصل

والذي يخاف الشيطان منه ويحذره الاستعاذة و

شعاع نور معرفة قلوب العارفين فإن لم تكن من العارفين فعليك

بالاستعاذة المتقين إلى أن ترقى إلى درجة العارفين فحينئذ شعاع نور

قلبك يكسر شوكته ويهزم جنده ويبيد خضراءه ويقلع شأفته

في خاصتك وربما جعلت شحنة لإخوانك وأتباعك كما

ورد عن النبي صلى الله عليه وسلم في حق عمر بن الخطاب رض ان الشيطان
يفر من ظلك يا عمر وقوله ما سلك عمر واديا الا والشيطان
سلك غير ذلك الوادي وقيل ان الشيطان كان يصرع اذا رأى
عمر رض فاذا علم الشيطان من العبد الصدق في عداوته ومخالفته
لا يغويه ايس منه وتركه واشتغل بغيره وانما يأتيه احيانا
على وجه الاختفاء والتلصص فليكن العبد ملازما للصدق
مستيقظا مترقبا لمجيء الشيطان وكيده فان منفذه دقيق
وعداوته قديمة اصلية وانه يجري في الجلود واللحوم ويجري
٢٥١
الدم في العروق وقد روي عن ابي هريرة رض انه يقول بعد
كبره اللهم اني اعوذ بك من ان ازني او اقتل فقيل له اتخاف
من ذلك فقال كيف لا اخاف وابليس حي فصل واذكى
ما يستعان به على محاربة الشيطان ودفعه كلمة الاخلاص
وذكر الربوبية عز وجل كما قال النبي صلى الله عليه وسلم حاكيا عن ربه
عز وجل انه قال لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني فمن
دخل حصني فقد امن من عذابي وقوله عليه الصلوة والسلام

مَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ فَالشَّيْطَانُ سَبَبُ

کسی که گفت کلمهٔ توحید را در حالی که پاکست از نفاق و اخلاص ... در آید در بهشت پس شیطان وسیله

الْعَذَابِ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْكَلِمَةَ وَتَقَمَّصَ بِمُوجِبَاتِهَا مِنْ أَدَاءِ

عذاب است پس چون گفت بنده کلمهٔ توحید را و پوشید موجبات آن کلمه را از ادای

الْأَوَامِرِ وَتَرْكِ النَّوَاهِي تَرَاهُ الشَّيْطَانُ مُتَلَبِّسًا بِذٰلِكَ تَبَاعَدَ مِنْهُ

امرها و ترک کردن نهیها پس بیند شیطان او را پوشیده با این لباس دور میشود ازو

وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَنَجَا الْعَبْدُ مِنْ فِتْنَتِهِ كَمَا يَنْجُو بِالْجُنَّةِ الْقِتَالِ

و نتواند ... پس نجات یابد بنده از فتنهٔ او چنانکه نجات می‌یابد صاحب سپر در جنگ

مِنْ سِلَاحِ عَدُوِّهِ وَكَذٰلِكَ التَّسْمِيَةُ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا فَإِنَّهُ رُوِيَ

از سلاح دشمن خود و همچنین تسمیه بسیار گوید او را پس بدرستیکه روایت شد

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ تَعِسَ الشَّيْطَانُ فَقَالَ

از پیغمبر علیه السلام که بدرستیکه پیغمبر شنید مردی را که میگفت هلاک باد شیطان را پس گفت

لَهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَا تَقُلْ هٰكَذَا فَإِنَّهُ يَتَعَاظَمُ الشَّيْطَانُ

او را پیغمبر ... مگو این چنین پس بدرستیکه آن ابلیس بزرگ میشود

اللَّعِينُ وَيَقُولُ بِعِزَّتِي غَلَبْتُكَ وَلٰكِنْ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ فَإِنَّهُ يَتَصَاغَرُ

و میگوید سوگند است بعزت خود غالب آمدم بر تو و لیکن بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بدرستیکه آن

الشَّيْطَانُ حَتّٰى يَصِيرَ مِثْلَ الذَّرَّةِ وَكَذٰلِكَ يُسْتَعَانُ عَلَيْهِ

تا اینکه گردد مانند مور ریزه خورد و همچنین طلب یاری کرده میشود بر ابلیس

بِتَرْكِ الطَّمَعِ فِيمَا سِوٰى فَضْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا وَ

بگذاشتن طمع در هر چه غیر فضل و عنایت حق تعالی است از فرزندان دنیا

أَمْوَالِهِمْ وَحَمْدِهِمْ وَثَنَائِهِمْ وَجَمْعِهِمْ وَالتَّكَثُّرِ بِهِمْ وَهَدَايَاهُمْ

و مالهای ایشان و حمد و ثنای ایشان و جمع کردن ایشان و بسیار حاصل کردن ایشان و هدایای

فَإِنَّ الدُّنْيَا وَأَبْنَاءَهَا مَالُ الشَّيْطَانِ وَجُنُودُهُ وَحِزْبُهُ وَالْمَرْءُ

پس بدرستیکه دنیا و فرزندان او مال شیطان است و لشکر او و گروه او و مرد

مَعَ مَالِهِ وَالْمَلِكُ مَعَ جُنْدِهِ فَعَلَى الْعَبْدِ الْيَأْسُ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَ

با مال خودست و بادشاه با لشکر خودست پس بر بنده است نومید شدن ازینها همه و

الْاِسْتِغْنَاءُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثِّقَةُ بِهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَيْهِ وَالرُّجُوعُ

بی نیازی حاصل کردن بخدا ... و استوار داشتن و تکیه کردن بخدا و توکل کردن بر او و رجوع کردن

إِلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَأَحْوَالِهِ وَاسْتِعْمَالُ الْوَرَعِ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبَهِ

بسوی او در همه کارها و حالهای خود و استعمال کردن پرهیزگاری از حرام و شبهه

وَتَرْكُ مِنَّةِ الْخَلْقِ وَالتَّقْلِيلُ مِنْ مُبَاحِ الدُّنْيَا وَحَلَالِهَا وَالْأَكْلِ
بِشَهْوَةٍ وَشَرَهٍ كَحَاطِبِ اللَّيْلِ مِنْ غَيْرِ تَفْتِيشٍ وَتَفْكِيرٍ وَمَنْ لَمْ يُبَالِ
مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ لَمْ يُبَالِ اللهُ تَعَالَى مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ النَّارِ
يُدْخِلُهُ فَيَلْزَمُ الْعَبْدُ ذٰلِكَ حَتّٰى يَيْأَسَ الشَّيْطَانُ مِنْهُ فَيَسْلَمُ
بِرَحْمَةِ اللهِ وَعَوْنِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَالشَّيْطَانُ قَرِينُهُ فِي قَلْبِهِ
وَصَدْرِهِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ
شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ فَتَارَةً يُوَسْوِسُهُ فِي الصَّلٰوةِ وَأُخْرٰى
٢٥٣ يُمَنِّيهِ الْأَمَانِيَّ الْبَاطِلَةَ مِنْ شَهَوَاتِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مِنْهَا وَالْمُبَاحِ
وَتَارَةً يُثَبِّطُهُ عَنِ الْمُسَارَعَةِ فِي الْخَيْرَاتِ وَالْإِتْيَانِ بِالسُّنَنِ وَ
الْوَاجِبَاتِ وَالْعِبَادَاتِ وَالْقُرُبَاتِ فَيَخْسَرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فَيُحْشَرُ
مَعَهُ وَرُبَّمَا سَلَبَ الْإِيمَانَ فِي آخِرِ عُمُرِهِ فَيَخْلُدُ مَعَهُ فِي النَّارِ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ سَلْبِ الْإِيمَانِ
وَمُتَابَعَةِ الشَّيْطَانِ فِي السِّرِّ وَالْإِعْلَانِ فَصْلٌ وَرَوَى مُقَاتِلٌ
عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ رَاحَ
أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ ذَاتَ عَشِيَّةٍ يُرِيدُونَ رَسُولَ اللهِ

صلى الله عليه وسلم فيهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وسلمان وعمار بن

دران اصحاب بودند آن یاران

ياسر رضي الله تعالى عنهم اجمعين فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم و

پس برآمد رسول ﷺ

قد اخذته الرحضاء يعني عرق الحمى يتحدر منه مثل الجمان

تحقیق گرفته بود اورا رحضا مراد از رحضا خوی تب است که فرود مے آمد ازو مانند جمان

يعني اللؤلؤ ثم مسح الجبهة وقال لعن الله الملعون ثلاثا ثم

مراد از جمان لولو ست پس مسح کرد پیشانی خود را و گفت لعنت کند خدا این ملعون را سه بار پس

اطرق فقال له علي رض بابي وامي من لعنت آنفا فقال صلى الله عليه وسلم

فرود انداخت سر را پس گفت پیغمبر را علی فدا سے تو باد پدر و مادر من چه کس را لعنت کردے تو اکنون پس گفت

ابليس الخبيث عدو الله ادخل ذنبه في دبره فباض سبع بيضات

ابلیس چرکین را که دشمن خدا است درآورد دم خود را در دبر خود پس بیضه داد هفت بیضه

ثم اولاده الموكلون بني آدم احدهم اسمه المدحش وكل

پس ایشان اند اولاد ابلیس که گماشته شده اند بفرزندان آدم یکے از ایشان نام او مدحش است گماشته

بالعلماء يردهم الى الاهواء المختلفة والثاني اسمه حديث و

بعلما که باز میگرداند ایشان را بسوے هواهاے مختلف و دوم نام او حدیث است و

هو صاحب الصلوة فينسيهم الذكر ويحببهم باللحظ ويطرح

او خداوند نماز است فراموش میکناند ایشان را ذکر را مے اندازد

عليهم التثاؤب والنعاس حتى ينام احدهم فيقال له قد نمت

برایشان فاژه و پینکی را تا آنکه خواب کند یکے از ایشان گفته میشود او را بتحقیق خواب

فيقول لم انم فيدخل في الصلوة بغير وضوء والذي نفس

جواب گوید نکرده ام پس مے درآید در نماز بغیر وضو پس سوگند است بآن ذات

محمد بيده ليخرجن احدهم من صلوته ما له شطرها ولا ربعها

که جان محمد در دست اوست هرآینه برآید یکے از ایشان از نماز خود در حال او که نیست او را نیمه او و چهارم حصه او

ولا عشرها ووزرها اكثر من اجرها والثالث اسمه الزلنبون

و نه دهم حصه او و گناه آن نماز بیش از ثواب اوست و سیوم کا نام او زلنبور است

وهو صاحب الاسواق يامرهم بالتطفيف والكذب في الشرى

و او صاحب بازار است میفرماید ایشان را بکم بودن و دروغ گفتن در خریدن

والبيع والنحل لسلعته والمدح لها اذا باعها حتى ينفقها

و فروختن و آراسته کردن کالاے خود را و ستودن او را وقتیکه فروخته شد او را تا آنکه رواج دهد او را

عَنْ نَفْسِهِ وَالرَّابِعُ اِسْمُهُ بَتْرٌ وَهُوَ صَاحِبُ قَدِّ الْجُيُوبِ وَ

از خود و چهارم نام او بتر است و او صاحب پاره کردن گریبانهاست و

خَمْشِ الْوُجُوهِ وَالدُّعَاءِ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ عِنْدَ نُزُولِ الْمُصِيبَةِ

خراشیدن رویها و دعا کردن بهلاکت وقت فرود آمدن مصیبت

حَتَّى يُحْبِطَ أَجْرَ صَاحِبِهَا وَالْخَامِسُ اِسْمُهُ مَنْشُوطٌ وَهُوَ صَاحِبُ

تا آنکه ضایع شود اجر صاحب مصیبت و پنجم نام او منشوط است و او صاحب

اَخْبَارِ الْكَذِبِ وَالنَّمِيمَةِ وَالْهَمْزِ وَالْغَمْزِ حَتَّى يُؤْثِمَ الْعِبَادَ وَ

خبرهای دروغ است و سخن چینی و طعنه کردن ... تا آنکه گناهکار کند بندگان را و

السَّادِسُ اِسْمُهُ وَاسِمٌ وَهُوَ صَاحِبُ الدُّبُرِ الَّذِي يَنْفُخُ فِي الْإِحْلِيلِ

ششم نام او واسم است و او صاحب ... است که میدمد در سوراخ ذکر مردم

وَعَجُزِ الْمَرْأَةِ حَتَّى يَزْنِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِصَاحِبِهِ وَالسَّابِعُ

و در سرین زنان تا آنکه زنا میکند هر یکی از ایشان با دیگرے و هفتمین

اِسْمُهُ الْأَعْوَرُ وَهُوَ صَاحِبُ السَّرِقَةِ يَقُولُ لِلسَّارِقِ تَسُدُّ بِهَا

نام او اعور است و او صاحب دزدی است میگوید مر دزد را که ... بدین مال

فَاقَتَكَ وَتَقْضِي بِهَا دَيْنَكَ وَتَسْتُرُ بِهَا عَوْرَتَكَ ثُمَّ تَتُوبُ

فاقه خود را و ادا میکنی باین مال ... عورت را پس از آن توبه میکنی

فَيَنْبَغِي لِكُلِّ مُؤْمِنٍ أَنْ لَا يَغْفُلَ عَنِ الشَّيْطَانِ فِي سَائِرِ أَحْوَالِهِ

پس سزاوار است مر هر مومن را که غافل نشود از شیطان در همه حال خود

وَلَا يَأْمَنَهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ فَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و ایمن نباشد از او در همه کارهای خود پس بتحقیق آمده است در حدیث از پیغمبر

أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لِلْوُضُوءِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْوَلْهَانُ فَاسْتَعِيذُوا

بدرستی که مر وضو را شیطانیست که گفته میشود او را ولهان پس پناه جوئید

بِاللهِ مِنْهُ وَجَاءَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ تَرَاصُّوا

بخدا از او و آمده است در حدیث از پیغمبر علیه السلام بدرستی که فرمود پیوسته کنید

فِي الصُّفُوفِ لِئَلَّا يَتَخَلَّلَكُمُ الشَّيْطَانُ كَأَنَّهَا بَنَاتُ حَذَفٍ

صفها را تا آنکه در نیاید در میان شما شیطان چنانکه گویا آن ...

قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ هِيَ هٰذِهِ الْغَنَمُ الصِّغَارُ

گفت ابو حنیفه که گفت ابو عبیده آن ... گوسفندان کوچک

الْحِجَازِيَّةُ وَاحِدَتُهَا حَذَفَةٌ وَيُقَالُ نَقَدٌ أَيْضًا وَيُقَالُ لَيْسَ

حجازیه اند واحد آن حذفه است و گفته میشود او را نقد ... و گفته شده است که نیست

٢٥٥

البجار

لما اذناب ولا اذان يجاء بها من جرش بلدة باليمن وقد
روي عن عثمان بن العاص انه قال قلت يا رسول الله كيف
حال الشيطان بيني وبين صلوتي وقراءتي فقال صلى الله عليه وسلم
ذاك شيطان يقال له خنزب فاذا احسسته فتعوذ بالله منه
واتفل عن يسارك ثلاثا قال ففعلت ذلك فاذهبه الله
عني وقال النبي صلى الله عليه وسلم في الحديث المشهور ما منكم من احد
الا وله شيطان قالوا ولا انت يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم ولا
انا الا ان الله تبارك وتعالى قد اعانني عليه فاسلم منه و ٢٥٦
في حديث اخر عنه صلى الله عليه وسلم وما منكم من احد الا وقد وكل
به قرينه من الجن قيل ولا انت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ولا
انا الا ان الله قد اعانني عليه فاسلم فلا يامرني الا بخير و
قيل ان الله لما لعن ابليس خلق منه زوجته الشيطانة من
ضلعه الايسر كما خلقت حوا من ادم عليه السلام فغشيها
فحملت منه احدى وثلاثين بيضة فصارت اصلا
لذريته فتفرعت الذرية عنها فطبقت البر والبحر حتى

٢٥٧

قيل نقضت كل بيضة عشرة آلاف ذكراً وأنثى يعني
تفرعت منها فكسفوا الجبال والجزائر والخرابات والفلوات
والبحار والرمال والأدغال والآجام والعيون ومجامع الطرق
والحمامات والكنف والمزابل والهواء ومعارك الحروب والنواقيس
والقبور والدور والقصور وخيام الأعراب وجميع البقاع
وقال الله أفتتخذونه وذريته أولياء من دوني وهم لكم
عدو بئس للظالمين بدلا فويل لمن استبدل بعبادة الله عز
وجل طاعة الشيطان وذريته لاجرم أنه معهم في النار خالداً
فيها إن لم يتب ولم يتدارك فيتنبه لنفسه ويسعى في فكاكها
وخلاصها فيفارق قرناء السوء والأعمال الخبيثة ودعاة
الضلال وجنود الشيطان فيرجع إلى الله ويلزم طاعته و
يجالس العلماء من عباده والعارفين به العاملين الداعين إليه
الراغبين فيه والراجين بفضله الخائفين لسطوته الراهبين
من أخذه الزاهدين في الدنيا الراغبين في العقبى القائمين
في الليل والصائمين في النهار الباكين على ما فات من أيام البطالات

العازمين على الخيرات فيما يأتي من الساعات التائبين من

عزم كننده اند بر نيكيها در هر چه مي آيد از ساعتها توبه كننده اند از

جميع الذنوب والخطيئات المتوكلين على خالق الأرض والسموات

همه گناهان و خطاها توكل كننده اند بر پيدا كننده زمين و آسمانها

الواثقين برب الخليقة والبريات في اللحظات والساعات

و اعتماد و تكيه كننده اند بر پرورنده خلق و همه خلقها در لحظها و ساعتها

القائمين في آناء الليل وأطراف النهار أولئك آمنون من

عبادت كننده اند در ساعت شب و اطراف روز ايشان ايمن اند از

السلاسل والأغلال وآفات الدنيا وأهوال النيران لأنهم خالفوا

زنجيرها و طوقها و آفتهاي دنيا و ترسهاي آتشهاي دوزخ زيرا كه ايشان مخالفت كردند

طاعة الشيطان وأطاعوا الرحمن في السر والإعلان فقابلهم الديان

فرمان شيطان را و فرمان بردار شدند خداي را در نهان و آشكارا پس مقابله كرد ايشان را

وجازاهم المنان بما أخبر في قوله البيان فوقاهم الله شر ذلك

اليوم ولقاهم نضرة وسرورا وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا

وبقوله تعالى إن المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند

مليك مقتدر وقال الله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان وقد

ذكر الله عز وجل في كتابه هذا العبد المفتون بعد تقواه

بقوله تعالى إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان

تذكروا فإذا هم مبصرون فأخبر عز وجل أن جلاء القلوب

بذكر الله وبه يزول عنها الغطاء والظلمة والرين والغفلة

وبه ينكشف الكروب فالذكر مفتاح التقوى والورع و

٢٥٨

التقوى باب الآخرة كما أن الهوى باب الدنيا قال الله تعالى
واذكروا ما فيه لعلكم تتقون فأخبر تبارك وتعالى أن
الانسان بالذكر يتقي

فصل

وفي القلب لمتان لمة
الملك وهي ايعاد بالخير والتصديق بالحق ولمة من العدو
وهي ايعاد بالشر وتكذيب بالحق ونهي عن الخير وهو مروي
عن عبد الله بن مسعود رض وقال الحسن البصري رحمة الله عليه
انما هما همان يجولان في القلب هم من الله وهم من العدو
فرحم الله عبدا وقف عند همه فما كان من الله امضاه وما كان
من عدوه جاهده وقال مجاهد في قول الله تعالى من شر الوسواس
الخناس قال هو ينبسط على قلب الانسان فاذا ذكر الله خنس و
انقبض واذا غفل انبسط على قلبه وقال مقاتل هو الشيطان
في صورة الخنزير معلق في القلب في جسد ابن آدم يجري منه
مجرى الدم سلطه الله عز وجل على ذلك من الانسان فذلك
قوله الذي يوسوس في صدور الناس فاذا سهى ابن آدم وسوس
في قلبه حتى يبتلع قلبه الخناس الذي اذا ذكر الله عز وجل

ابن آدم خنس عن قلبه فذهب عنه وخرج من جسده وقال

آدمی باز پس میشود از دل او پس دور میشود از وی و دمی بر آید از تن او و گفت

عكرمة الوسواس محله من الرجل في فؤاده وعينيه ومحله

عکرمه وسواس جای او از مرد دل و دو چشم اوست و محل آن وسواس

في المرأة في عينيها إذا أقبلت وفي عجزتها إذا أدبرت

از زن در دو چشم اوست وقتی که روی آرد و در سرین اوست وقتی که پشت

فصل وفي القلب خواطر ستة أحدها خاطر النفس و

و در دل شش خطره ست یکی از آنها خاطر نفس اوست و

الثاني خاطر الشيطان والثالث خاطر الروح والرابع خاطر الملك

دوم خاطر شیطان ست و سیوم خاطر روح ست و چهارم خاطر فرشته ست

والخامس خاطر العقل والسادس خاطر اليقين فخاطر النفس يأمر

و پنجم خاطر عقل ست و ششم خاطر یقین ست پس خاطر نفس امر میکند

بتناول الشهوات ومتابعة الهوى المباح منه والحرج وخاطر

بتناول شهوتها و پیروی کردن هوای نفس را که مباح است و گناه است و خاطر

الشيطان يأمر في الأصل بالكفر والشرك والشكوى والتهمة لله ٢٦٠

شیطان میفرماید در اصل اعتقاد بکفر و انباز کردن خدای را و گله کردن از وی و تهمت کردن

عز وجل في وعده وفي الفرع بالمعاصي والتسويف بالتوبة وما

در وعده او و در اعمال جوارح بگناهان و بفردا انداختن توبه را و بچیزی که

فيه هلاك النفس في الدنيا والآخرة فالخاطران مذمومان محكوم

در وی هلاک نفس است در دنیا و آخرت پس هر دو خاطر مذموم کرده شده اند

لهما بالسوء وهما للعموم المؤمنين وخاطر الروح وخاطر الملك

مر ایشان را بدی و این هر دو خاطر از برای عام مسلمانان ست و خاطر روح و خاطر فرشته

يردان بالحق والطاعة لله عز وجل وما يكون عاقبته سلامة الدنيا

فرود می آیند بامر حق و فرمانبرداری مر خدای را و چیزی که باشد پس او سلامتی دنیا

والآخرة وما يوافق العلم فهما محمودان لا يعدمهما خصوص الناس

و آخرت و چیزی که موافق علم باشد پس این دو خاطر ستوده شده اند نایاب نمیکنند این هر دو

وأما خاطر العقل فتارة يأمر بما يأمر به النفس والشيطان وتارة

و اما خاطر عقل پس گاهی میفرماید بچیزی که میفرماید باو نفس و شیطان و گاهی امر میکند

بما يأمر به الروح والملك وذلك حكمة من الله وإتقان لصنعته

بچیزی که امر میکند باو روح و فرشته و این خاطر عقل حکمت است از حق تعالی و محکم کردن مر صنع خود را

لِيَدْخُلَ الْعَبْدُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ بِوُجُودِ مَعْقُولٍ وَصِحَّةِ شُهُودٍ

تا اندر آید بنده در نیکی و بدی بیافت معقول و درستی شهود

وَتَمْيِيزٍ فَيَكُونُ عَاقِبَةُ ذٰلِكَ مِنَ الْجَزَاءِ وَالْعِقَابِ عَائِدًا لَهُ وَعَلَيْهِ

و تمیز پس باشد آن انجام از ثواب و عقاب بازگردنده برای نفع و برای ضرر او

لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى جَعَلَ الْجِسْمَ مَكَانًا لِجَرَيَانِ أَحْكَامِهِ وَمَحَلًّا لِنَفَاذِ

زیرا که حق تعالی گردانید تن را جای روان کردن احکام خویش و محل از برای روان کردن

مَشِيَّتِهِ فِي مَبَانِي حِكْمَتِهِ كَذٰلِكَ جَعَلَ الْعَقْلَ مَطِيَّةَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ

ارادت خویش در اصل حکمت خود هم چنین گردانید عقل را مرکب نیکی و بدی

يَجْرِي مَعَهُمَا فِي خِزَانَةِ الْجِسْمِ إِذْ كَانَا مَكَانًا لِلتَّكْلِيفِ وَمَوْضِعًا

روان میشود آن عقل با این هر دو در گنجینه تن و چون باشد آن عقل و جسم جای تکلیف و محل

لِلتَّصْرِيفِ وَسَبَبًا لِلتَّعْرِيفِ الْعَائِدِ إِلَى لَذَّةِ النَّعِيمِ أَوْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

از جهت گردانیدن از حالی بحالی و باشد سبب از برای دانانیدن چیزی که گردنده است

وَأَمَّا خَاطِرُ الْيَقِينِ وَهُوَ رُوحُ الْإِيمَانِ وَمَوْرِدُ الْعِلْمِ يَرِدُ مِنَ اللّٰهِ

واما خاطر یقین و آن روح ایمان است و محل درود علم است وارد میشود و آن خاطر

تَعَالَى وَيَصْدُرُ عَنْهُ وَهُوَ مَخْصُوصٌ بِخَوَاصٍّ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ الْمُوقِنِينَ

و پیدا میشود از و واین خاطر مخصوص است بخواص از اولیا که یقین کننده اند

٢٦١ الصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالْأَبْدَالِ لَا يَرِدُ إِلَّا بِحَقٍّ وَإِنْ خَفِيَ وُرُودُهُ

و راست اند و شهیدان که ابدال اند وارد میشود مگر بحق واگرچه پنهان باشد وارد شدن

وَدَقَّ مَجِيئُهُ وَلَا يَنْقَدِحُ إِلَّا بِعِلْمٍ لَدُنِّيٍّ وَأَخْبَارِ الْغُيُوبِ وَأَسْرَارِ

و باریک باشد آمدن او و ظاهر میشود و آن خاطر مگر بعلم لدنی و خبرهای غایب و رازهای

الْأُمُورِ فَهُوَ لِلْمَحْبُوبِينَ وَالْمُرَادِينَ وَالْمُخْتَارِينَ الْقَائِلِينَ لِلّٰهِ

اشیا پس این خاطر از برای کسانیست که محبوب خداوند و مراد او هستند و برگزیده شده گوینده اند مر خدای را

الْغَائِبِينَ عَنْ ظَوَاهِرِهِمُ الَّذِينَ انْقَلَبَتْ عِبَادَاتُهُمُ الظَّاهِرَةُ إِلَى

پنهان اند از ظواهر خویش آنکسانیکه برگشته عبادتهای ظاهر ایشان بسوی عبادتهای

الْبَاطِنَةِ مَا خَلَا الْفَرَائِضَ وَالسُّنَنَ الْمُؤَكَّدَاتِ فَهٰؤُلَاءِ أَبَدًا فِي

مُرَاقَبَةِ بَوَاطِنِهِمْ وَاللّٰهُ تَعَالَى يَتَوَلَّى تَرْبِيَةَ ظَوَاهِرِهِمْ كَمَا قَالَ عَزَّ

و حق تعالی متولی گرفته است تربیت ظاهر ایشان را چنانکه گفته است

وَجَلَّ وَعَلَا فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ

پروردگار بزرگ و تعالی در کتاب مجید خود که دوست من خداست که فرو آورده کتاب را

هو يتولى الصالحين تولاهم وكفاهم واشغل قلوبهم بمطالعة

اوست متولی صالحان بنحو گرفته است حق تعالی کار صالحان را و بس شد برای ایشان و مشغول ساخت دلهای ایشان را

اسرار الغيوب ونورها بالتجلي في كل قريب فاصطفاهم لمحادثته

رازهای پنهان و روشن گردانید آن دلها را بتجلی کردن در هر نزدیکی پس برگزید ایشان را برای سخن کردن

واختصهم بالانس به والسكون اليه والطمانينة لديه فهم

و خاص گردانید ایشان را بانس خود و قرار گرفتن باو و آرام یافتن پیش او پس ایشان

في كل يوم في مزيد علم ونمو معرفة وتوفير نور وقرب من

در هر روز در زیادتی علم و افزونی معرفت اند و بسیاری نور و قرب اند از

محبوبهم ومعبودهم فهم في نعيم لا نفاد له والاء لا انقطاع

محبوب و معبود خویش پس ایشان در نعمت اند که تمامی نیست

لها وسرور لا غاية له ولا منتهى فاذا بلغ الكتاب اجله وانتهى

آن نعمتها را و در عطاها اند که نیست انقطاع آنها را و در خوشی اند که نیست نهایت او را پس چون برسد نوشته عمر

ما قدر لهم من البقاء في دار الفناء نقلهم منها باحسن

چیزی که تعیین کرده شده است ایشان را از بقا در سرای فنا ببرد ایشان را ازین دار فنا به نیکوترین

الانتقال كما ينقل العروس من حجرة الى دار من الادنى الى

انتقال چنانکه برده می شود عروس را از خانه بسوی سرای از جای پست بجای

الاعلى فالدنيا في حقهم جنة وفي الاخرة لاعينهم قرة وهو

بلند پس دنیا در حق ایشان بهشت است و در آخرت مر چشم ایشان را روشنی است و آن

النظر الى وجهه الكريم من غير حجاب ولا باب ولا حاجب ولا

نظر کردن است بدیدار حق تعالی بی پرده و بی در بان و بی

بواب ولا مانع ولا حد ولا من ولا امتنان ولا ضيم ولا ضرر

نگاهبان و بی منع کننده و بی حد کننده و بی منت نهادن و قبول کردن منت و بی ظلم و بی ضرر

ولا انقطاع ولا نفاد كما قال عز من قائل ان المتقين في جنات

و بی منقطع شدن و تمام شدن

ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر وكما قال للذين

و چنانکه

احسنوا الحسنى وزيادة احسنوا في الدنيا له بالطاعة

عمل نیکو کردند جزای نیکویست یعنی بهشت و زیاده بر آن رویت حق نیکوی کرده اند در دنیا برای خدا به فرمانبرداری

فجازاهم في العقبى بالجنة والكرامة واعطاهم النعمة والسلامة

پس جزا داد ایشان را به بهشت و بزرگی و داد ایشان را نعمت و سلامتی از رنج و محنت

وزادوا له بتطهير القلوب وترك العمل لما سواه فجازاهم

وزیاده کرده اند ایشان از برای حق تعالی پاک کردن دلها را و ترک کردن عمل از غیر حق پس جزا داد ایشانرا

سبحانه وتعالى بالزيادة في دار البقاء والمنة وهو دوام

بزیادتی در سرای بقا و عطا و آن زیادتی همیشه

النظر إلى وجهه الكريم كما أخبر في كتابه المبين لعباده أولي

نظر کردن است بسوی دیدار بزرگ او چنانچه خبر کرده در کتاب روشن خود مر بندگان خدا را که خداوند

الألباب والعقول فصل وللنفس والروح مكانان

عقول ناقص اند مر نفس و روح را دو جای است

لإلقاء الملك والشيطان فالملك يلقي التقوى إلى القلب و

از برای انداختن فرشته و شیطان پس فرشته می اندازد پرهیزگاری را بسوی دل و

الشيطان يلقي الفجور إلى النفس فيطالب النفس القلب باستعمال

شیطان می اندازد گناه را بسوی نفس پس طلب میکند نفس دل را باستعمال

الجوارح بالفجور وفي مكانين في البنية العقل والهوى يتصرفان

اعضا برای گناه و در دو جای اند در تن عقل و هوا تصرف میکنند

٢٦٣ بمشية حاكم وهو التوفيق والإغواء وفي القلب نوران ساطعان

بخواست حاکم که توفیق باشد و آن جمیع اسباب خیر است و اغوای که آن عبارت است از جمیع اسباب شر

وهما العلم والإيمان فجميع ذلك أدوات القلب وحواسه والآت

که آن علم و ایمان باشد پس این همه آلات دل اند

والقلب في وسط هذه الآلات كالملك وهذه جنوده يردون

و دل در میان این آلات همچو پادشاه است و اینها لشکرهای او که بسوی او می آیند

إليه أو كالمرآة المجلوة وهذه الآلات حولها تظهر فيراها

بسوی او یا دل همچو آیینه است روشن کرده شده و این آلات گرد او اند ظاهر میشوند پس می بیند

ويقدح فيها فيعدها فصل أعوذ برب العرش والكرسي

دل آنها را و روشن میشوند در آیینه پس می یابد آنها را پناه میجویم به پروردگار عرش و کرسی

من الشيطان الغوي وخواطر السوء وهواجس النفس ومن فتنة

از شیطان گمراه و از خطره های بد و از وسوسهای نفس و از بلاهای

كل جني وإنسي ومن رياء ونفاق وعجب وكبر وشرك وخلال

هر جنی و آدمی و از ریا کردن که در عمل غیر حق منظور باشد و از نفاق و خودبینی و بزرگی کردن خود را و از

السوء الناشئة في القلب ومن كل شهوة ولذة مؤدية إلى

بد که پیدا میشود در دل و از هر شهوت و لذت که اندازنده است بسوی

المهالك للنفس ومن البدع والضلال والأهوية المتسلطة
للنيران على الجسم ومن كل قول وفعل وهمّ تحجب من القلوب
العرشية قلبي ومن اتباع الأهوية المضلة والطبائع النفسية
والأخلاق الردية وأعوذ بالملك الحميد المجيد من الشيطان
الخبيث المريد أعوذ بالرب الودود ونقمته إذا غفلت عن
طاعته إذ هو أقرب إلي من حبل الوريد أعوذ بالله من سطوته
إذا غضب على أهل المعصية أعوذ به من هيبته عند شدة
بطشه في يوم القيمة للطاغين من بريته وأعوذ به من كشف
الغطاء والستر والتهاون في معصيته في البر والبحر ونسيان
الأصل والفرع والميل إلى الرفع والرعونة والخيلاء والكبر
ترك الطاعة والقربة والبر والتأني عليه والأيمان الكاذبة
والحنث دون البر وخاتمة السوء والإفلاس من كل خير و
الموافاة عند حضور المنية بالشر **فصل** ومجاهدة
الشيطان باطنة وهي بالقلب والجنان والإيمان فإذا
جاهدته كان مددك الرحمن ومعتمدك الملك الديان و

وَرَجَاؤُكَ رُؤْيَةَ وَجْهِ الْجَلِيلِ الْمَنَّانِ وَجِهَادُ الْكُفَّارِ جِهَادُ

و امید تو دیدن دیدار بزرگ که عطا دهنده است و جهاد با کافران است جهاد

الظَّاهِرِ بِالسَّيْفِ وَالرِّمَاحِ وَمُمِدُّكَ فِيهِ الْمَلِكُ وَالْأَعْوَانُ

آشکارا را به شمشیر و نیزها و قوت دهنده تو درین جنگ بادشاه است و یاران

وَرَجَاؤُكَ فِيهِ دُخُولُ الْجِنَانِ فَإِنْ قُتِلْتَ فِي مُجَاهَدَةِ الْكُفَّارِ

و امید تو درین جهاد درآمدن در بهشت است پس اگر کشته شدی تو در جهاد کافران

كَانَ جَزَاؤُكَ الْخُلُودُ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَإِنْ قُتِلْتَ فِي مُجَاهَدَةِ

باشد جزا تو همیشه بودن در آخرت و اگر کشته شدی در جهاد

الشَّيْطٰنِ وَمُخَالَفَتِكَ إِيَّاهُ بِفَنَاءِ أَجَلِكَ وَاخْتِرَامِ مَنِيَّتِكَ

شیطان و در مخالفت تو او را تمام شدن عمر تو در رسیدن مرگ تو

كَانَ جَزَاؤُكَ وَجْهَ رَبِّ الْعٰلَمِينَ عِنْدَ اللِّقَاءِ فَإِنْ قَتَلَكَ الْكَافِرُ

باشد جزاے تو روے پروردگار جهانیان وقت لقاے پروردگار پس اگر کشت ترا کافر

كُنْتَ شَهِيدًا وَإِنْ قَتَلَكَ الشَّيْطَانُ بِمُتَابَعَتِكَ إِيَّاهُ وَالْانْقِيَادِ

شدی تو شهید و اگر کشت ترا شیطان به پیروے کردن تو او را و قبول کردن

۲۶۵ لِأَمْرِهِ كُنْتَ مِنْ قُرْبِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ طَرِيدًا فَجِهَادُ الْكُفَّارِ لَهُ نِهَايَةٌ

امر او باشی از قرب بادشاه که قاهر است از نقصان دور انداخته شده پس جهاد کفار او را نهایت

وَفَنَاءٌ وَجِهَادُ الشَّيْطَانِ وَالنَّفْسِ لَا غَايَةَ لَهُ وَلَا مُنْتَهَى قَالَ

و تمام است و جهاد شیطان و نفس را نهایت نیست و نیست تمامے او را فرمود

اللّٰهُ جَلَّ وَعَلَا وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ يَعْنِي الْمَوْتَ

بارتعالے عبادت کن پروردگار خود را همیشه تا آنکه بیاید ترا یقین مراد از یقین موت

وَاللِّقَاءَ فَالْعِبَادَةُ بِمُخَالَفَةِ الشَّيْطَانِ وَالْهَوٰى قَالَ اللّٰهُ عَزَّ

و ملاقات حق است زیرا که یقین است و عبادت حاصل میشود بمخالفت شیطان و هواے نفس فرمود خدا

وَجَلَّ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ وَقَالَ

فرمود

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ رَجَعَ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ رَجَعْنَا

پیغمبر صلے الله علیه وسلم وقتیکه برگشت از جنگ تبوک باز گشتیم

مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ عَنٰى بِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُجَاهَدَةَ

از جهاد خورد که جهاد کفار باشد بسوے جهاد بزرگ مراد داشته است پیغمبر ازان جهاد کردن

الشَّيْطٰنِ وَالنَّفْسِ وَالْهَوٰى لِمُدَاوَمَتِهَا وَطُولِ مُمَارَسَتِهَا وَخَطَرِهَا

با نفس و شیطان و هوا از جهت همیشه بودن این مجاهده و دراز بودن اشتغال او و خطر او

والخوف من سوء خاتمتها مجلس اخرى في قوله عز

وجل إنه من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان

هذه الآية الشريفة في سورة النمل وهي مكية وعدد آياتها

ثلث وتسعون آية وكلماتها الف ومائة وتسع واربعون

كلمة وحروفها اربعة آلاف وسبعمائة وتسعة وتسعون

حرفا وذلك ان سليمان بن داود النبي عليه السلام وعلى نبينا

المصطفى وعلى سائر الانبياء والمؤمنين وعباد الله الصالحين

وملائكة المقربين لما خرج من وادي النمل في مسيره من بيت ٢٦٦

المقدس الى اليمن اخذ بالناس في مفاذة فعطش الناس فسألوا مفاذة

الماء فتفقد الهدهد عند ذلك فسأل عنه ودعا امير الطيور

وهو الكركي فسأله عنه ولم يكن معه الا هدهد واحد

فقال الكركي لا ادري اين ذهب ولا استامرني وكان علم

بريد الهدهد ليضع منقاره في الارض فيخبره كم بعد الماء

وقربه وكم بينه وبين الماء من قامة او فرسخ وكان الهدهد

مخصوصا بذلك من دون بقية الطيور وكان اذا اريد عنه

ذلك ارتفع في طيرانه الى الجو فينظر ذلك ثم ينقض الى

تلك البقعة التي فيها الماء فيضع منقاره فيها فيعرف

ذلك فتبادر الشياطين فتحفر ذلك البقعة فيخرج الماء و

يتخذوا الاحواض والبرك والركايا وتملأ الروايا والقرب و

الظروف وتشرب الدواب والناس والجان ثم يرتحلون

فلما فقد الهدهد في تلك الساعة غضب سليمان عند ذلك

غضبا شديدا وجعل يقول لأعذبنه عذابا شديدا يعني

لأنتفن ريشه فلا يطير مع الطيور رخوا كاملا او لأذبحنه

ثم استثنى وقال او ليأتيني بسلطان مبين يقول ليأتيني

بعذر وحجة بينة وكان اشد عذابه الذي يعذب به الطير

لما يريد عذابه ان ينتف ريشه حتى يترك اقرع ليس عليه ريش

قال فمكث غير بعيد اي لبث غير طويل ثم اقبل الهدهد فقيل

له ان سليمان قد اوعدك فقال هل استثنى قيل نعم قال فاقبل

حتى قام بين يديه ثم سجد فقال دام ملكك طويلا لتخلد فيه

الى الابد فجعل ينكت بمنقاره ويومئ براسه الى سليمان فقال

لَهُ أَحَطتُّ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ يَقُولُ بَلَغْتُ وَعَلِمْتُ بِمَا لَمْ تَبْلُغْ وَ
لَا تَعْلَمْ يَعْنِي جِئْتُكَ بِأَمْرٍ لَمْ يُخْبِرْكَ بِهِ الْجِنُّ وَلَمْ يَنْصَحُوا لَكَ فِيهِ وَ
لَمْ تَعْلَمْ بِهِ الْإِنْسُ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ يَعْنِي مِنْ أَرْضِ سَبَإٍ بِنَبَإٍ
يَقِينٍ يَعْنِي بِخَبَرٍ عَجِيبٍ لَا شَكَّ فِيهِ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ مَا هُوَ فَقَالَ
إِنِّي وَجَدْتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ يُقَالُ لَهَا بِلْقِيسُ بِنْتُ أَبِي السَّرْحِ الْحِمْيَرِيَّةُ
وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْنِي أُعْطِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فِي بِلَادِهَا الْيَمَنِ
وَمَا وَالَاهَا مِنَ الْعِلْمِ وَالسُّلْطَانِ وَالْمَالِ وَالْجُنُودِ وَأَنْوَاعِ الْخَيْرِ وَ
لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ يَعْنِي سَرِيرٌ حَسَنٌ وَكَانَ طُولُ عَرْشِهَا فِي السَّمَاءِ ثَلَاثِينَ
ذِرَاعًا وَقِيلَ ثَمَانُونَ ذِرَاعًا وَفِي الْعَرْضِ ثَمَانُونَ ذِرَاعًا مُكَلَّلًا بِأَنْوَاعِ
الْجَوَاهِرِ وَالدُّرِّ وَاللُّؤْلُؤِ وَجَدْتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ
مِنْ دُونِ اللهِ يَعْنِي يُصَلُّونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللهِ وَذَٰلِكَ دِينُ
الْمَجُوسِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ يَعْنِي حَسَّنَهَا لَهُمْ فَصَدَّهُمْ
عَنِ السَّبِيلِ يَعْنِي أَنَّ الشَّيْطَانَ صَدَّهَا وَجُنُودَهَا عَنْ طَرِيقِ الْإِسْلَامِ
وَالْهُدَى فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ يَعْنِي لَا يَعْرِفُونَ الْإِسْلَامَ أَلَّا يَسْجُدُوا
لِلّٰهِ يَعْنِي هَلَّا يَسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ يَعْنِي الْغَيْبَ وَالسِّرَّ

فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُوْنَ وَمَا تُعْلِنُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ

که در زمین و آسمان نهانست و میداند آنچه پنهان میدارید و آنچه ظاهر میکنید بزبانهای خویش

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ يَعْنِيْ بِالْعَظِيْمِ الْعَرْشِ فَقَالَ

خدای که نیست معبودی بجز او خداوند پروردگار عرش بزرگ است مراد بعظیم عرش است نه عظیم صفت عرش

سُلَيْمٰنُ لِلْهُدْهُدِ دُلَّنَا عَلَى الْمَآءِ سَنَنْظُرُ فِيْمَا تَقُوْلُ اَصَدَقْتَ

سلیمان مر هدهد را راه نمای ما را بر آب تا نگاه کنیم در آنچه میگوئی تو آیا راست گفته

فِيْ مَقَالَتِكَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ فَلَمَّا دَلَّهُمْ عَلَى الْمَآءِ وَشَرِبُوْا وَ

در سخن خویش یا بوده تو از دروغ گویان پس هرگاه که راه نمای کرد ایشان را بر آب و خوردند

اسْتَكْفَوْا فَدَعَا سُلَيْمٰنُ الْهُدْهُدَ وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَابًا وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ

و بسنده شدند طلب کرد سلیمان هدهد را پس نوشت با او مکتوب را و مهر کرد بمهر خویش

وَدَفَعَهُ اِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ اذْهَبْ بِكِتَابِيْ هٰذَا فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ يَعْنِيْ اَهْلَ سَبَا

و انداخت بسوی او پس گفت ببر مکتوب مرا که اینست پس بینداز بسوی ایشان یعنی مردم سبا

ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ يَعْنِيْ ارْجِعْ اِلَيَّ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُوْنَ يَعْنِيْ مَاذَا يَرُدُّوْنَ

پس رو می گردان از ایشان یعنی باز گرد بسوی من پس نظر کن چه سخن باز میگردانند ایشان یعنی چه باز

عَلَيْكَ مِنَ الْجَوَابِ وَالَّذِيْ كَتَبَ فِي الْكِتَابِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بر تو از جواب مکتوب و آنچه نوشت در کتاب خود اینست بسم الله الرحمن الرحیم

اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٰنَ بْنِ دَاوٗدَ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَيَّ يَعْنِيْ اَنْ لَا تَعْظُمُوْا فِيْ

بدرستی این مکتوب از سلیمان بن داود است علو و بزرگی مکنید بر من یعنی بزرگ مشوید

طَاعَتِيْ وَاْتُوْنِيْ مُسْلِمِيْنَ يَعْنِيْ مُصَالِحِيْنَ فَاِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْجِنِّ فَقَدْ

در فرمانبرداری من و بیائید مرا گردن نهاده یعنی صلح کنید پس اگر بوده اید شما جنیان پس

عَبَدْتُمْ لِيْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ فَعَلَيْكُمُ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ قَالَ

بنده شوید شما مرا و اگر بوده اید از آدمیان پس بر شماست شنیدن حکم من و فرمانبرداری من گفت راوی

فَانْطَلَقَ الْهُدْهُدُ بِالْكِتَابِ حَتّٰى انْتَهٰى اِلَيْهَا ظَهِيْرَةً وَهِيَ قَائِلَةٌ

پس رفت هدهد با نامه تا اگر رسید تا آن بلقیس در نیمروز و آن قیلوله کرده بود

فِيْ قَصْرِهَا قَدْ غُلِّقَتْ عَلَيْهَا الْاَبْوَابُ فَلَا يَصِلُ اِلَيْهَا شَيْءٌ وَ

در کوشک خود و تحقیق بسته شده بود بر آن بلقیس درها پس نمیرسید بوی چیزی و

الْحَرَسُ حَوْلَ قَصْرِهَا وَكَانَ لَهَا مِنْ قَوْمِهَا اثْنَا عَشَرَ اَلْفَ مُقَاتِلٍ

نگاهبانان در گرد کوشک او بودند و بوده است آن بلقیس را از قوم خود دوازده هزار مرد جنگ کننده

كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اَمِيْرٌ عَلٰى مِائَةِ اَلْفِ مُقَاتِلٍ سِوٰى نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ

و از هر یکی از ایشان امیر بود بر صد هزار مقاتل بجز از زنان ایشان و اولاد ایشان

۲۶۹

صحاح

وَكَانَتْ تَخْرُجُ اِلَى قَوْمِهَا تَقْضِي بَيْنَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ وَحَوَائِجِهِمْ فِي كُلِّ

جُمُعَةٍ يَوْمًا قَدْ جَعَلَتْ عَرْشَهَا عَلَى أَرْبَعَةِ أَعْمِدَةٍ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ

تَجْلِسُ هِيَ فِيهِ وَهِيَ تَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهَا فَإِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ مِنْهَا الْحَاجَةَ

وَالْأَمْرَ فَسَأَلَهَا فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهَا يُنَكِّسُ رَأْسَهُ وَلَا يَنْظُرُ نَحْوَهَا

ثُمَّ يَسْجُدُ فَلَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى تَأْذَنَ لَهُ إِعْظَامًا لَهَا فَإِذَا قَضَتْ

حَوَائِجَهُمْ وَأَمَرَتْ بِأَمْرِهَا دَخَلَتْ قَصْرَهَا وَلَمْ يَرَوْهَا اِلَى مِثْلِ

ذَلِكَ الْيَوْمِ مُلْكُهَا مُلْكٌ عَظِيمٌ فَلَمَّا أَتَى الْهُدْهُدُ بِالْكِتَابِ وَ

وَجَدَ الْأَبْوَابَ قَدْ غُلِّقَتْ دُونَهَا وَالْحَرَسَ حَوْلَ الْقَصْرِ دَارَ حَوْلَهُ ٢٧٠

فَطَلَبَ السَّبِيلَ إِلَيْهَا حَتَّى وَصَلَ إِلَيْهَا مِنْ كُوَّةٍ فِي الْقَصْرِ فَدَخَلَ

مِنْهَا مِنْ بَيْتٍ إِلَى بَيْتٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَقْصَى سَبْعَةِ أَبْيَاتٍ عَلَى

عَرْشِهَا فِي السَّمَاءِ ثَلَاثُونَ ذِرَاعًا فَرَآهَا مُسْتَلْقِيَةً عَلَى عَرْشِهَا

نَائِمَةً لَيْسَ عَلَيْهَا إِلَّا خِرْقَةٌ عَلَى عَوْرَتِهَا وَكَذَلِكَ كَانَتْ تَصْنَعُ

إِذَا نَامَتْ قَالَ فَوَضَعَ الْكِتَابَ إِلَى جَنْبِهَا عَلَى السَّرِيرِ ثُمَّ طَارَ فَوَقَفَ

فِي كُوَّةٍ يَنْتَظِرُهَا حَتَّى تَسْتَيْقِظَ عَنْ غَفْلَتِهَا وَتَقْرَأَ الْكِتَابَ

فَمَكَثَ طَوِيلًا وَهِيَ لَا تَسْتَيْقِظُ فَلَمَّا أَبْطَأَ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْخَطْبُ

تَنقُرُهَا نَقرَةً فَاستَيقَظَت نَظَرَت فَإِذَا هِيَ بِالكِتَابِ إِلَى

جَنبِهَا عَلَى السَّرِيرِ فَأَخَذَتهُ وَتَرَكَت عَينَهَا تَجعَلَت تَنظُرُ مَا حَالُ

الكِتَابِ وَكَيفَ وَصَلَ الكِتَابُ إِلَيهَا وَالأَبوَابُ مُغلَقَةٌ فَخَرَجَت

فَإِذَا الحَرَسُ حَولَ القَصرِ فَقَالَت هَل رَأَيتُم أَحَدًا دَخَلَ عَلَيَّ وَفَتَحَ

بَابًا قَالُوا لَا مَا زَالَتِ الأَبوَابُ مُغلَقَةً كَمَا هِيَ وَنَحنُ حَولَ القَصرِ

فَفَتَحَتِ الكِتَابَ وَقَرَأَتهُ وَكَانَت كَاتِبَةً وَقَارِيَةً فَإِذَا فِيهِ بِسمِ

اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا قَرَأَتهُ أَرسَلَت إِلَى قَومِهَا فَاجتَمَعُوا إِلَيهَا

٢٧ وَقَالَت لَهُم إِنِّي أُلقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ يَعنِي مَختُومًا وَحَسَنٌ إِنَّهُ

مِن سُلَيمَانَ وَإِنَّهُ بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعلُوا عَلَيَّ وَأتُونِي

مُسلِمِينَ يَعنِي صَالِحِينَ فَقَالَت يَا أَيُّهَا المَلَأُ أَفتُونِي فِي أَمرِي

يَعنِي أَخبِرُونِي بِمَا أُرِيدُ أَن أَصنَعَ فِي أَمرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمرًا

يَعنِي عَامِلَةً حَتَّى تَشهَدُونِ يَعنِي تَسمَعُونَ وَتَحضُرُونَ المَشوَرَةَ

فَقَالُوا نَحنُ أُولُو قُوَّةٍ يَعنِي مَنعَةٍ وَأُولُو بَأسٍ شَدِيدٍ لَم يَغلِبنَا

عَدُوٌّ قَطُّ بِالقِتَالِ وَالمَنعَةِ وَالكَثرَةِ وَلَم تُعطِ أَحَدًا المَقَادَةَ وَ

أَنتِ أَعلَمُ بِأَمرِكِ فَأمُرِينَا بِأَمرٍ نَتَّبِعهُ فَأَبَوا إِلَّا تَعظِيمًا لِحَقِّهَا

فهو قوله عز وجل والامر اليك فانظري ماذا تأمرين فيه نتبع

پس اینست قول خدای تعالی عز وجل و امر بسوی تست پس نظر کن چه چیز میفرمائی تو در این کار پیروی کنیم

امرك فنطقت بعلم وحكم وقالت ان الملوك اذا دخلوا قرية

امر ترا پس سخن گفت بحکمت و دانش و گفت بلقیس بدرستی پادشاهان وقتیکه درآیند در دیه

افسدوها يعني خربوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة يعني منعة

فاسد کنند او را میگوید یعنی خراب کنندان ده را و گردانند بزرگان اهل آن ده را خوار یعنی عزیزان

اهلها اذلة صغيرة وكذلك يفعلون الملوك المحاربون يأخذون

آن قریه را خوار ... و همچنین میکنند پادشاهان جنگ کنند ... میگیرند

اموالهم ويقتلون مقاتليهم ويسبون ذراريهم ثم قالت اني

مالهای اهل قریه را و میکشند جنگ کنندگان ایشان و بند میکنند اولاد ایشان را پس گفت آن بلقیس

مرسلة اليهم بهدية يعني الى سليمان فناظرة بم يرجع المرسلون

فرستنده ام بسوی آن سلیمان هدیه را پس بینم بچه چیز باز آیند رسولان من

يعني فانظر ماذا يردون على رسلي وماذا يخبروني عنه قال

پس نظر میکنم چه چیز باز میگردانند ... رسولان من و چه چیز میگویند مرا از سلیمان گفت راوی

فاهدت اليه اثنا عشر غلاما فيهم تأنيث مخضبة ايديهم

پس هدیه فرستاد بلقیس بر سلیمان دوازده غلام که در ایشان علامات زنان بود و رنگین آوازه ... دستها

قد مشطتهم والبستهم لباس الجواري وتقدمت اليهم ان كلمهم

تحقیق شانه کرده بود موی ایشان را و پوشانیده بود پوشاک دختران و ... پیش کرد بلقیس

اذا سئلوا عند سليمان وكلمهم فليردوا جوابا بكلام فيه تأنيث

وقتی که پرسیده شدند ... پس باز دهید جواب را بسخن که بطریقه زنان باشد

واهدت اليه اثنا عشر جارية فيهن غلظ فاستاصلت رؤسهن

و هدیه فرستاد بسوی سلیمان دوازده ده را ... و ... پس برکند موی

وازرتهن والبستهن النعال وقالت لهن اذا كلمكن سليمان

و ازار پوشانید ایشان را و پوشانید ایشان را نعلهای مردان و گفت بلقیس ایشان را وقتی که سخن گوید

فرددن له جوابا صحيحا وارسلت اليه بعود يلنجوج وبالمسك

پس رد کنید ... کلام را ... جواب و ... فرستاد بسوی سلیمان بعود ... و مشک را

العنبر والحرير في الاطباق على ايدي الوصائف وارسلت باثني

و عنبر و ابریشم را در طبقها بر دستهای ... خدمتگاران و فرستاد بسوی سلیمان دوازده

عشرة بختية تحلب كذا وكذا من اللبن وارسلت اليه بحرزتين

... شتر ... که دوشیده میشد ... از شیر و فرستاد بسوی سلیمان دو مهره

272

أحدهما مثقوبة وثقبتها ملتوية والثانية غير مثقوبة و

یکی از آنها سوراخ دار که پیچ دار بود و دو یمی سوراخ نداشت و

أرسلت إليه بقدح فارغ وأرسلت مع هذه الهدية امرأة

و فرستاد بسوی او یک پیاله خالی را و فرستاد با اینه تحفه زنی را

وأوصتها بأن تحفظ جميع ما يكون من أمر سليمان وكلامه حتى

و پند کرد بلقیس آن زن را بآنکه یاد دارد هر چه باشد از کار سلیمان و سخن او تا آنکه

تخبرها به وقالت لهم قوموا بين يديه قياما ولا تجلسوا حتى

خبر کند بلقیس را از آن چیز و گفت بلقیس غلامان و دوشان را بایستید در پیش سلیمان استاده و نه نشینید تا آنکه

يأمركم فإنه إن كان جبارا لم يأمركم بالجلوس فأرضيه بالمال

فرماید شما را بامر خود پس بدرستی که آن سلیمان اگر باشد پادشاه جبار نخواهد فرمود شما را بنشستن پس راضی خواهم کرد

فيسكت عنا وإن كان حليما عليما عالما أمركم بالجلوس و

پس سکوت خواهد از ما و اگر باشد بردبار و دانا فرماید شما را به نشستن و

أمرت الامرأة أن تقول له بأن يدخل في الخرزة المثقوبة

فرمود بلقیس آن زن را که بگوید بسوی سلیمان آنکه در آورد در مهره سوراخ دار

خيطا بغير علاج إنس ولا جان وأمرتها أن تقول له أن يثقب

رشته را بی علاج انسان و جن و فرمود بلقیس آن زن را آنکه گوید سلیمان را آنکه سوراخ کند

الأخرى بغير حديد ولا علاج إنس ولا جان وأن يميز بين

مهره دیگر را بی آهن و بی علاج کار آدمی و جن و جدای کند درمیان

الغلمان والجواري وأمرتها أن تقول له أن يملأ القدح

غلامان و کنیزان و فرمود بلقیس آن زن را آنکه گوید مر سلیمان را آنکه پر کند قدح

ماء من يدا ذا ليس من الأرض ولا من السماء وكتبت إليه

از آب که نه از زمین و نه از آسمان و نوشت بلقیس بجانب سلیمان

مسئلة عن ألف باب من العلم فانطلق رسلها بهديتها حتى

سوال را از هزار باب علم پس روان شدند رسولان آن بلقیس با تحفه بلقیس تا آنکه

أتوا بها إلى سليمان فوضعوا الهدية بين يديه وقاموا على أرجلهم

رسیدند بسوی سلیمان پس نهادند هدیه را در پیش سلیمان و استادند بر پاهای خویش

ولم يجلسوا فنظر إليهم سليمان ولم يحرك لحظة يدا ولا رجلا

و نه نشستند پس دید بسوی ایشان سلیمان و نه جنبید سلیمان لحظه دست و پا را

ولا تهشش لها ولم يفرح ولم يعرف الرسل ذلك فيه ولا

و نه خوشحالی کرد از آن هدیه و خوشحالی نکرد و ندانستند رسولان خوشحالی را در سلیمان و نه

٢٧٣

مِنْ مُقَابِلِهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَنَظَرَ إِلَى رُسُلِهَا وَقَالَ إِنَّ الْأَرْضَ

بسوی او پس برداشت سر خود را و نظر کرد جانب رسایل یعنی رسولان او و گفت بدرستی زمین

لِلّٰهِ وَالسَّمَاءَ لِلّٰهِ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْأَرْضَ فَمَنْ شَاءَ وَقَفَ وَمَنْ

ملک خدا است و آسمان ملک خدا است بلند کرد آسمان را و نهاد زمین را پس هر که خواهد بایستد و هر که

شَاءَ جَلَسَ فَأَذِنَ لَهُمْ بِالْجُلُوسِ قَالَ فَتَقَدَّمَتِ الرُّسُلُ إِلَى

خواهد بنشیند پس دستوری داد ایشان را به نشستن گفت راوی پس پیش آمدند قاصدان

سُلَيْمَانَ وَقَدَّمَتْ إِلَيْهِ الْخَرَزَتَيْنِ وَقَالَتْ لَهُ إِنَّ بِلْقِيسَ تَقُولُ

سلیمان و پیش آوردند آن دو خرمهره را و گفت بدرستیکه بلقیس میگوید

لَكَ بِأَنْ تُدْخِلَ فِي هٰذِهِ الْخَرَزَةِ الْمَثْقُوبَةِ خَيْطًا يَنْفُذُ إِلَى الْجَانِبِ

ترا اینکه درآری درین خرمهره سوراخ دار رشته که برآید از جانب

الْآخَرِ مِنْ غَيْرِ عِلَاجِ إِنْسٍ وَلَا جَانٍّ وَأَنْ تَثْقُبَ الْخَرَزَةَ الثَّانِيَةَ

دیگر بے کار و عمل آدمی و جن و سوراخ کنی خرمهره دیگر را

ثَقْبًا يَنْفُذُ إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ بِغَيْرِ حَدِيدٍ وَلَا عِلَاجِ إِنْسٍ وَلَا

جَانٍّ ثُمَّ قَرَّبَتْ إِلَيْهِ الْقَدَحَ وَقَالَتْ لَهُ أَنَّهَا تَقُولُ لَكَ بِأَنْ

تَمْلَأَ هٰذَا الْقَدَحَ مَاءً رَوِيًّا لَيْسَ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ السَّمَاءِ

ثُمَّ تَقَدَّمَتِ الْوُصَفَاءُ وَالْوَصَائِفُ وَقَالَتْ إِنَّ بِلْقِيسَ تَقُولُ

لَكَ إِنَّكَ تُمَيِّزُ بَيْنَ الْغِلْمَانِ وَالْجَوَارِي فَعِنْدَ ذٰلِكَ جَمَعَ سُلَيْمَانُ

أَهْلَ مَمْلَكَتِهِ فَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِ ثُمَّ أَخْرَجَ الْخَرَزَتَيْنِ فَقَالَ مَنْ لِي

بِهٰذِهِ الْخَرَزَةِ يُدْخِلُ فِيهَا خَيْطًا يَخْرُجُ إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ فَتَكَلَّمَتْ

دُودَةٌ تَكُونُ فِي الصَّفْصَافَةِ يَعْنِي فِي الرَّطْبَةِ وَهِيَ دُودَةٌ حَمْرَاءُ

کرمے که در ... باشد و آن کرم سرخ است

وَقَالَتْ أَيُّهَا الْمَلِكُ أَنَا لَكَ بِهَا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ رِزْقِي فِي الرَّطْبَةِ

فقال نعم قال فعلق في رأس الدودة خيطاً فدخلت في الخرزة

پس گفت سلیمان مران کرم را آرے بگم گفت راوی پس آویخت آن کرم در سر خود رشته پس درآمد در خرمهره

تحكها حتى خرجت من الجانب الآخر فجعل رزقها في الرطبة

میخراشید او را تا آنکه برآمد از جانب دیگر پس گردانید سلیمان روزی او را در اسپست

ثم قرب الخرزة الثانية وقال من لي يثقب هذه الخرزة

پس نزدیک آورد خرمهره دیگر را و گفت سلیمان کیست برای من که این خرمهره را سوراخ کند

بغير حديد فتكلمت دودة أخرى بين يديه وهي الأرضة

بغیر آهن پس کلام کرد کرم دیگر در حضور او و آن کرم ارضه کرم نیست که در چوب میباشد

فقالت أيها الملك أنا لك بهذه على أن تجعل رزقي في الخشب

پس گفت آن کرم ای بادشاه هستم برای این خدمت بشرط اینکه بگردانی روزی مرا در چوب

فقال ذلك لك فوقعت على الخرزة فنقبتها إلى الجانب الآخر

پس گفت سلیمان آن کرم را آرے قبول کردم پس افتاد آن کرم بر خرمهره پس سوراخ کرد او را تا جانب دیگر

فجعل رزقها في الخشب ثم قدم القدح وأمر بإحضار الخيل

پس گردانید سلیمان روزی او را در چوب پس فرمود بیکار گردن اسپان

العراب فحضروا فأجريت حتى إذا جهدت وتعبت وسال

عربی پس حاضر کرد اسپان را پس آزموده شد دوانیده شد اسپان تا آنکه مانده شد و دوید

عرقها فحينئذ ملأ القدح من العرق وهو الماء المزيد الرواء

عرق از انها پس پر کرده شد قدح از عرق و اینست آب که نه از زمین است

ليس هو من الأرض ولا من السماء ثم أمر بماء فوضع بين يديه

نه از زمین است و نه از آسمان پس فرمود آب پس نهاده شد در پیش او

فقال للوصفاء توضئوا ليميز الغلمان من الجواري قال

پس گفت مر خدمتگاران را وضو کنید تا آنکه ظاهر شود غلامان از کنیزان گفت راوی

فجعلت الجواري يصببن الماء على أكفهن فجعلت إحداهن

پس شروع کردند کنیزان میریختند آب بر کفهای خویش پس شروع کرد یکے از آنها

تأخذ الماء بكفها اليسرى وتفرغه على ذراعها الأيسر ثم

میگرفت آب را بکف چپ خود پس میریخت آب را بر بازوی چپ خود پس

تتبعها كفها اليمنى فتغسلها فتعرف عند ذلك أنها جارية

تابع میکرد آن کف را بسوے کف راست پس میشست او را پس شناخته میشد در آن وقت که او کنیزک است

فيعزلها حتى عزل اثني عشر جارية وصيفة وأما الغلمان

پس جدا کرده میشد در یک جانب تا آنکه در یک گوشه کرده شد دوازده کنیزک خدمتگار و اما غلامان

فجعل الوصيف يأخذ الماء بكفه اليمين فيغسل به ذراعه

پس شروع کرد یکی از آنها میگرفت آب را بکف راست خویش پس بشست بآن آب بازوی

اليمنى ثم يتبع به اليسار فيعرف أنه غلام حتى عزل اثنا عشر

راست خود بعد از آن تابع میکرد کف چپ را پس دانسته میشد بدرستی این غلام است تا آنکه جدا کرده شده دوازده

غلاما ثم نظر الى المسائل فأجابها عليهم بألف جواب مع رسولها

غلام را پس از آن دید سلیمان در مسائل پس جواب داد آنها را بهزار جواب با قاصد او

ثم ردّ عليها هديتها وقال لرسولها أتمدونن بمال فما اتاني

پس بازگردانید بر آن بلقیس هدیه او را و گفت سلیمان مر رسولان بلقیس را آیا مدد میکنید شما مرا بمال پس چیزی که داده است

الله من النبوة والملك خير مما اتاكم من المال بل انتم بهديتكم

خدای تعالی مرا از شریعت و پیغمبری بهتر است از آنچه داد شما را از مال بلکه شما بهدیه خویش

تفرحون يعني تعجبون ثم كتب اليها كتابا ودفعه الى الهدهد

خوشحال میشوید پس نوشت سلیمان سوی بلقیس نامه را و داد بهدهد

وقال له ارجع اليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها يعني ٢٧٦

و گفت باز گرد بسوی ایشان پس هر آینه خواهیم آورد ایشان را با لشکری که طاقت نیست آمدن ایشان را بآن لشکر مراد

بجموع لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة يعني من قرية

بیارم جماعت‌هائی که طاقت نیست ایشان را و هر آینه برآریم ایشان را از آن قریه سبا خوار مراد میدارد از قریه

سبا اذلة صغرة وهم صاغرون اذلاء فلما اتى الهدهد

سبا را خوار و ایشان باشند خوار همیشه پس هرگاه آورد هدهد نامه را

بالكتاب مرة اخرى فقرأته ورجعت رسلها فقصت عليها قصة

نامه را بار دیگر پس خواند نامه را و باز گشتند رسولان او از پیش سلیمان و بیان کردند بر آن زن

سليمان وما فعل في جميع ما ارسلت به اليه وما ردّ اليها من

سلیمان را و هرچه کرد سلیمان در چیزهائی که فرستاده بود بسوی سلیمان و چیزی که بازگردانید بلقیس را از

الجواب فقالت لقومها هذا امر نزل علينا من السماء لا ينبغي منابذته

جواب پس گفت بلقیس مر قوم خود را این کاریست از آسمان سزاوار نیست مخالفت او

ولا نطيقه ثم عمدت الى عرشها فجعلته في آخر سبعة ابيات ثم

و ما طاقت نداریم پس قصد کرد بسوی تخت خود پس گردانید تخت را در پسین هفت خانه

اقامت عليه الحرس ثم اقبلت الى سليمان قال فرجع الهدهد الى

بر پای کرد بر آن تخت پاسبانان را پس روی آورد سوی سلیمان گفت راوی پس بازگشت هدهد بسوی

سليمان فأخبره انها قد اقبلت اليه فجمع اهل مملكته اليه ثم

سلیمان و خبر کرد او را بآنکه بلقیس آینده است بسوی تو پس جمع کرد اهل ملک را پیش خود

قال يا أيها الملؤا أيكم يأتيني بعرشها يعني سريرها قبل أن

گفت ایشان را ای جماعة بزرگان کیست از شما که بیارد تخت او را پیش از آنکه

يأتوني مسلمين يعني مصالحين فلا يحل لنا أخذه بعد الصلح قال

بیایند آن جماعه تسلیم کننده یعنی صلح کننده پس حلال نیست مرا گرفتن آن تخت پس از صلح پس گفت مر سلیمان را

عفريت من الجن يقال له عمرو وهو العفريت الشديد الغليظ

خبیثی از جن که نام او عمرو بود و آن عفریت درشت و سخت است

من الجن أنا آتيك به قبل أن تقوم من مقامك يعني من مجلسك

از جن من سے آرم آن تخت را پیش از آنکه برخیزی تو از جای خود مراد میدارد از جای نشست

للقضاء وهو إلى نصف النهار وإني عليه لقوي أي على حمله

[illegible]

أمين على ما فيه من اللؤلؤ والجواهر والزبرجد والذهب و

[illegible]

الفضة وكان قوة العفريت أنه يضع قدمه حيث يبلغ

[illegible]

طرفه يعني منتهى بصره فقال سليمان أنا أضع قدمي حيث

[illegible]

يبلغ بصري فآتيك به فقال سليمان أريد أعجل منك فقال

[illegible]

الذي عنده علم من الكتاب يعني اسم الله الأعظم وهو يا حي

[illegible]

يا قيوم أنا أدعو ربي فأرجع همتي وأنظر في كتاب ربي وآتيك

[illegible]

به قبل أن يرتد إليك طرفك وهو آصف بن برخيا بن شمعيا

پیش تو آن تخت را [illegible] و آن شخص آصف بود

واسم أمه باطورا وهو من بني إسرائيل وكان يعلم اسم الله

و نام مادر او باطورا بود و او از بنی اسرائیل است و بوده است که میدانست اسم

الأعظم أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك يعني قبل أن

اعظم را من سے آرم آن تخت را پیش از آنکه [illegible]

يجيء إليك الشيء الذي يبلغه طرفك أي نظرك فقال له سليمان

بیاید بسوی تو [illegible] پس گفت او را سلیمان

٢٧٧

غَلَبْتَ إِنْ فَعَلْتَ أَوْ لَمْ تَفْعَلْ وَلَكِنْ لَا تَفْضَحْنِي بِالْحَقِّ وَأَنَا سَيِّدُ

غالب آمدی تو اگر کرده این کار را یا نکرده تو این کار را ولیکن فضیحت مکن مرا سوگند است ترا بحق درحالا که من سردار

الْإِنْسِ وَالْجِنِّ فَقَامَ آصِفُ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ سَجَدَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَدْعُو

آدمی و جن ام پس ایستاد آصف پس وضو کرد و انگاه سجده کننده دعا میکرد

اللّٰهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَقُولُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ وَرُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

خدا را باسم اعظم و میگفت یا حی یا قیوم و مرویست از علی رضی

أَنَّهُ قَالَ هُوَ الْاِسْمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى وَهُوَ

بدرستی این چیز که خواند آصف آن اسم اعظم است که چون دعا کرده شود بوسیله او قبول کند خدا و چون سؤال کرده شود بوسیله او عطا کند و آن

يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ قَالَ فَغَابَ عَرْشُهَا تَحْتَ الْأَرْضِ حَتَّى نَبَعَ عِنْدَ

یا ذا الجلال والاکرام است گفت راوی پس پنهان شد عرش بلقیس در زیر زمین تا آنکه ظاهر شد نزدیک

كُرْسِيِّ سُلَيْمَانَ وَقِيلَ إِنَّهُ نَبَعَ تَحْتَ كُرْسِيٍّ كَانَ يَضَعُ سُلَيْمَانُ قَدَمَيْهِ

کرسی حضرت سلیمان و گفته شد بدرستی آن تخت بلقیس ظاهر شد زیر کرسی که بود سلیمان می نهاد سلیمان دو پای خود

عَلَيْهِ إِذَا جَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّهِ الْكَبِيرِ فَلَمَّا رَأَى الْعَرْشَ قَدْ نَبَعَ قَالَتِ

بر او وقتیکه می نشست بر کرسی بزرگ پس چون دید سلیمان عرش را که تحقیق ظاهر شده است گفتند

الْجِنُّ لِسُلَيْمَانَ يَقْدِرُ آصِفُ أَنْ يَجِيءَ بِالسَّرِيرِ وَلَا يَجِيءُ بِبِلْقِيسَ

جنیان مر سلیمان را آیا توانا است آصف بر آوردن تخت و توانا نیست بآوردن بلقیس این کلام در ایشان اعتراض

فَقَالَ آصِفُ لِسُلَيْمَانَ أَنَا آتِيكَ بِهَا قَالَ فَأَمَرَ سُلَيْمَانُ فَبُنِيَ لَهُ

پس گفت آصف مر سلیمان را من آورده ام پیش تو آن بلقیس را گفت راوی پس فرمود سلیمان بنا کرده شد برای

صَرْحٌ أَمْلَسُ مِنْ قَوَارِيرَ ثُمَّ أُجْرِيَ تَحْتَهُ الْمَاءُ وَأُلْقِيَ فِيهِ السَّمَكُ

مر او را کوشک هموار و صاف از شیشه پس روان کرده شد در زیر او آب و انداخته شد در آن آب ماهیان

مِنْ فَوْقِ الصَّرْحِ مِنْ صَفَائِهِ ثُمَّ أَمَرَ سُلَيْمَانُ بِكُرْسِيِّهِ فَوُضِعَ فِي

آن ماهیان در آب از بالای کوشک بسبب صفای او پس فرمود سلیمان بآوردن کرسی خود پس نهاده شد کرسی او در

وَسَطِ الصَّرْحِ وَأَمَرَ بِكَرَاسِيَّ لِأَصْحَابِهِ فَوُضِعَتْ فَجَلَسَ عَلَيْهَا وَجَلَسَ

میانه کوشک و فرمود بکرسیهای یاران خود پس نهاده شد پس نشست بر آن کرسی و نشست

أَصْحَابُهُ وَكَانَ الَّذِينَ يَلُونَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكَرَاسِيِّ الْإِنْسُ

یاران او و بوده اند آن کسانیکه نزدیک او علیه السلام نشستند از اهل کرسیها آدمی

ثُمَّ الْجِنُّ ثُمَّ الشَّيَاطِينُ وَكَانَ هٰذَا دَأْبَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا أَرَادَ

پس از آن جنیان پس از آن شیاطین و بوده است این عادت سلیمان علیه السلام تا اگر در وقتی که میخواست

أَنْ تَسِيرَ فِي الْبِلَادِ يَجْلِسُ هُوَ عَلَى كُرْسِيِّهِ وَأُولٰئِكَ عَلَى كَرَاسِيِّهِمْ

سیر کردن در شهرها می نشست بر کرسی خود و آن اصحاب بر کرسیهای خویش

٢٧٨

صح

٢٧٩

ثُمَّ يَأْمُرُ بِالرِّيحِ فَيَحْمِلُهُمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ

پس میفرمود باد را پس مے بر داشت درمیان آسمان و زمین و وقتیکه میخواست سیر کردن

عَلَى الْأَرْضِ أَمَرَ الرِّيحَ فَتَسْكُنُ فَيَسِيرُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَكَانَ لِسُلَيْمَانَ

بر روے زمین سفر میفرمود باد را پس آرام میگرفت باد پس سیر میکرد بر روے زمین و بوده است سلیمان را

عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْلِسٌ كَمَا هُوَ لِلْمُلُوكِ الْيَوْمَ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِهِمُ الْمَجْلِسُ

مجلس چنانچه هست آن مجلس پادشاهان امروز را پس هرگاه که قرار گرفت مجلس

أَمَرَ آصِفَ فَعَادَ وَسَجَدَ وَدَعَى اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَا

فرمود و طلب آصف پس باز آمد آصف و سجده کرد و خداے را و عز و جل را باسم اعظم و آن یا

حَيُّ يَا قَيُّومُ فَإِذَا هُوَ بِبِلْقِيسَ مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ وَقِيلَ إِنَّ الَّذِي عِنْدَهُ

حے یا قیوم است پس ناگاه بلقیس حاضر است و قرار گرفته است نزد سلیمان و گفته شده است که آنکه پیش او

عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ سُلَيْمَانُ لَمَّا رَآهَا

علم از لوح محفوظ بود خضر بود و گفت سلیمان هرگاه که دید آن بلقیس را

مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي يَعْنِي لِيَخْتَبِرَنِي

حاضر پیش خود گفت اینست از عطاے پروردگار من تا آزمایش کند مرا

أَأَشْكُرُ عَلَى مَا أُعْطِيتُ مِنَ الْمُلْكِ أَمْ أَكْفُرُ بِالنِّعْمَةِ إِذَا رَأَيْتُ مَنْ هُوَ

آیا شکر خواهم کرد بر آنچه داده شده ام از ملک یا کفران نعمت خواهم کرد وقتیکه دیدم کسے را

دُونِي أَفْضَلَ مِنِّي عِلْمًا فَعَزَمَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشُّكْرِ وَمَنْ شَكَرَ

که کمتر است از من فاضلتر است از من در علم پس قصد کرد مر خداے را بر شکر گفتن و هر که شکر خدا میگوید

فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ بِالنِّعْمَةِ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ لَا يَعْجَلُ

پس جز این نیست که شکر میگوید برائے نفس خود و هر که کفران نعمت کرد پس پروردگار من بے پروا است

بِالْعُقُوبَةِ فَلَمَّا سَمِعَتِ الْجِنُّ بِذَلِكَ وَقَعُوا فِي بِلْقِيسَ عِنْدَ سُلَيْمَانَ

بعذاب پس هرگاه شنیدند جن باین قصه سخن بد گفتند در شان بلقیس پیش سلیمان علیه السلام

لِيُكَرِّهُوهَا إِلَيْهِ خَافُوا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَتُظْهِرَهُ عَلَى أُمُورِهِمْ وَكَانَتْ

تا آنکه مکروه گردانند بلقیس را پیش سلیمان ترسیدند از آنکه نکاح کند سلیمان او را پس واقف شود بر کارهای جنیان

تَعْلَمُ بِذَلِكَ لِأَنَّ أُمَّهَا كَانَتْ جِنِّيَّةً وَكَانَ اسْمُهَا عُمَيْرَةَ بِنْتَ

بلقیس میدانست امور جنیان از برای که مادر بلقیس بود جنی و بوده است نام او عمیره

عَمْرٍو وَقِيلَ إِنَّ اسْمَهَا رَوَاحَةُ بِنْتُ السَّكَنِ مَلِكِ الْجِنِّ فَقَالُوا أَصْلَحَ

و گفته اند نام او رواحه است دختر پادشاه جنیان بود پس گفتند جنیان نیکو کرد

اللهُ الْمَلِكَ إِنَّ فِي عَقْلِهَا شَيْئًا وَرِجْلَاهَا كَحَافِرِ الْحِمَارِ وَكَانَتْ

خداے تعالے پادشاه را اینکه در عقل بلقیس چیزیست از نقصان و پاهای او همچو سم خر است و بوده است بلقیس

بلقيس هلباء شعراء فلما قيل له ذلك اراد ان يرد عقلها و

پر موی بسیار موے دار پس هرگاه که گفته شد مر سلیمان را چنین خواست آنکه بیازماید عقل او را و

يرى قدميها فلاجل ذلك اجرى الماء وجعل فيه الضفادع والسمك

ببیند دو پاے او را از ین جهت روان کرد آب را زیر کوشک پس گردانید در آن آب غوک ها و ماهیے را

وامر بعرشها ان يغير فيزاد فيه وينقص منه ليروز عقلها

و فرمود به تخت او که تغیر کرده شود و در آن تخت زیاد کرده شد و از و تا آنکه بیازماید عقل بلقیس را

بذلك قوله تعالى نكروا لها عرشها يعني غيروا لها سريرها

پس آنست قول خداے تعالے تغیر کنند براے او تخت او را یعنی تغیر دهید براے بلقیس تخت او را

ننظر اتهتدي يعني اتعرفه ام تكون من الذين لا يهتدون يعني

ببینیم آیا راه یابد مراد میدارد آیا خواهد شناخت او را یا خواهد بود از کسانیکه نمی شناسند تخت را

الذين لا يعرفون فاقبلت حتى انتهت الى الصرح فقيل لها ادخلي

آنانکه نمی شناسند پس پیش آمد بلقیس تا آنکه رسید به کوشک پس گفته شد او را در آ

الصرح يعني القصر وقيل الصرح هو البيت بلغة حمير فلما رأته

در آن کوشک و گفته شده است صرح خانه است بزبان حمیر قبیله ایست از یمن پس هرگاه دید

حسبته لجة يعني ماء غمراء فقالت في نفسها انما اراد ان يغرقني ۲۸۰

پنداشت او را دریاے یعنی آب عمیق پس گفت آن بلقیس در دل خود جز اینکه خواسته است آنکه غرق کند مرا و اگر

كان غير هذا احسن من ذا فكشفت عن ساقيها فاذا ساقان شعراء

بود دیگر از ین بهتر از ین پس دور کرد جامه را از دو ساق خود پس ناگاه ظاهر شد دو ساق او پر موے دار

وانما هي من احسن الناس فابعد مما قيل له فيها فقيل لها انه صرح

و آن بلقیس بهترین مردم بود و پاک بود از آنچه گفته شده بود در شان او که بهاست پس گفته شد او را

ممرد يعني قصر املس لا شعث فيه كالامرد الذي لا شعر في وجهه

ممرد یعنی کوشکیست هموار نیست غبار در او چنانچه ساده رو که نیست موے در روے او

كانه ملزق بعضه ببعض اتخذ بلاطه من القوارير قال فمضت

چنانکه گویا چسپیده است پاره او را بپاره گرفته شده است فرش او از شیشه ها و رفت بلقیس

نحو سليمان وقد ابصر قدميها وابصر الشعر الذي على ساقيها

بسوے سلیمان و تحقیق دید دو پاے او را و دید موے را که بر ساق اوست و در آن حال

مهدبا قال فاعجبه ذلك عجبا شديدا فلما انتهت الى سليمان

که بسیار است و پس خوش آمد بسلیمان حرکت آمد سخت پس هرگاه که رسید بسوے سلیمان

فقيل لها اهكذا عرشك فنظرت اليه فجعلت ذلك تعرف وتنكر

پس گفته شد او را آیا چنین است عرش تو پس دید بسوے آن تخت پس بود که می شناخت و نمی شناخت

فقالت في نفسها من اين يصل الى ذلك السرير الذي هو داخل

سبعة ابيات والحرس حوله فلم تعرف ولم تنكر فقالت كأنه

هو فقال سليمان واوتينا العلم من قبلها يعني من قبل بلقيس

وكانت مجوسية وكنا مسلمين من قبلها فقالت اني ظلمت

يعني في الظن الذي ظننت بسليمان انه اراد ان يغرقني و

قيل ظلمت نفسي يعني ضررت نفسي بعبادة الشمس واسلمت

مع سليمان يعني واطعت الله مع سليمان ويقال اخلصت مع

سليمان لله رب العالمين في العبادة فاسلمت وصدها يعني ابت

سليمان صدها ما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم

كافرين فتزوج بها سليمان فامر بالنورة فاتخذت فتنور سليمان

وبلقيس وهو اول من اتخذ النورة قال فسألها سليمان عن

اشياء وهي سألته ودخل بها سليمان فولدت له غلاما فسماه

داود ومات في حياته ثم مات سليمان وماتت بلقيس بعده

بشهر وقيل ان سليمان اعطاها قرية بالشام وكانت تاخذ

خراجها حتى ماتت وقيل ان سليمان لما دخل بها سرحها الى

جنوده وردّها الى ملكها وكان يأتيها في كل شهر مرة فيركب
لشکر او و باز گردانیده بود او را بسوی ملک او و [illegible] سلیمان می آمد بلقیس را در هر ماهی یکبار پس سوار شدی
من بيت المقدس الى اليمن على ما تقدم ذكره فصل وانما
از بیت المقدس بسوی یمن چنانکه گذشت بالا ذکر او و جز اینکه
استوفيت هذه القصة في هذا المجلس لما فيها من العبرة لكل
تمام و کمال بیان کردم این قصه را در مجلس از جهت آنکه در قصه عبرتهاست از برای هر
عاقل مؤمن ناظر في العواقب معتبر في سير السلف الصالح و
عاقل و از برای مسلمان که نظر کننده است عبرت گیرنده است در خصلت های گذشتگان نیکوکار و
الطالح وقدرة الله عز وجل النافذة في الامم الماضية الخالية
بدکار و قدرت حق تعالی روان شده است در امت های گذشته
وكرامته لاهل الطاعة وتسخيره اهل معصيته لهم واعطاء
و بزرگی دادن او مر اهل طاعت خویش را و منقاد و مسخر ساختن اهل معصیت را برای ایشان و دادن
مقادتهم باذلالهم وتمليكه الخلق لاهل ولايته ومحبته لما
برکشیدن ایشان [illegible] خوار گردانیدن مر آن اهل طاعت را و مالک گردانیدن حق تعالی خلق را اهل ولایت و دوستی خود را
اطاع سليمان ربه عز وجل كيف ملكه بلقيس وملكها و
که فرمانبرداری کرد سلیمان پروردگار خویش را ملک او گردانید بلقیس را و ملک او را و
قد كان في اهل مملكتها اثنا عشر الف مقاتل كل واحد منهم
تحقیق بوده در اهل ولایت او دوازده هزار جنگ کننده که هر یک از ایشان
امير على مائة الف منهم وجند سليمان يحتوي على اربعمائة الف
امیر بود بر صد هزار ایشان و لشکر سلیمان چهار صد هزار بود
مائتا الف من الانس ومائتا الف من الجن والتفاوت ما
دویست هزار آدمی بود و دویست هزار جن و تفاوت در
بين الجندين ظاهر فهذا ملك لطاعته وهذه ملكت لكفرها
دو لشکر روشن است پس این سلیمان مالک گردانیده شد از جهت طاعت و این بلقیس مملوک گردیده
ومعصيتها فاعلم ايها الانسان ان الاسلام يعلو ولا يعلى عليه
و گناه او پس بدان تو ای آدمی بدرستی اسلام غالب آید و غالب آمده نمیشود بر او
ولن يجعل الله للكفرين على المؤمنين سبيلا وكذلك انت يا
دیگر نگردانیده است حق تعالی مر کافران را بر مسلمانان راهی و همچنین تو ای
موفق اذا امنت امنت من اعدائك في الدنيا ومن نار الله
صاحب توفیق وقتیکه ایمان آوردی ایمن شدی از دشمنان خویش در دنیا و از آتش خدا

الْمُوقَدَةِ الَّتِي فِي الْعُقْبَى تَخْدِمُكَ النَّارُ وَتَطْرُقُ بَيْنَ يَدَيْكَ

که افروخته شده است در آخرت باشد آتش خادم تو و میرود پیش تو

وَتُرْشِدُكَ الطَّرِيقَ مُكْرِمَةً لَكَ وَمُعَظِّمَةً وَطَائِعَةً لِأَمْرِ مَوْلَاهَا

و می‌نماید ترا راه را راست از جهت بزرگی و تعظیم تو در آن حال که فرمانبردار است مر فرمان صاحب آن را

وَمُمْتَثِلَةً لَهُ فَتَقُولُ لَكَ جُزْ يَا مُؤْمِنُ فَقَدْ أَطْفَأَ نُورُكَ لَهَبِي

و بجا آرنده است فرموده او را پس میگوید آن آتش مر ترا بگذر ای مسلمان پس تحقیق کشت نور ایمان تو زبانهٔ مرا

عِبَارَةٌ لَطِيفَةٌ أَيْ إِنَّكَ مُكَرَّمٌ مُنَوَّرٌ خِلْعَةُ الْمُلْكِ عَلَيْكَ

قول آتش عبارت نازک است یعنی بدرستی که تو ای مومن بزرگی صاحب نوری سر و پادشاه بر تو است

عَلَامَةُ الْوَقَارِ عَلَيْكَ فَعَلَى الْحَوَاشِي وَالْعَبِيدِ تَعْظِيمُكَ وَ

نشان وقار بر تو است پس بر نگهبان و بندگان لازم است بزرگی داشتن تو و

تَوْقِيرُكَ وَخِدْمَتُكَ وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْعَاصِي فَتَتَغَيَّظُ النَّارُ

و نگاه کردن تو و خدمت تو و اما کافر و گنهگار پس در غضب می‌آید آتش

عَلَيْهِ وَتَنْتَقِمُ مِنْهُ انْتِقَامَ الْجَبَّارِ مِنْ عَدُوِّهِ عِنْدَ ظَفَرِهِ بِهِ

بر او و کینه میکشد از او همچو انتقام گرفتن جبار از دشمن خود وقتیکه دست یابد بر دشمن

كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا

چنانچه فرموده حق تعالی وقتیکه ببیند آتش آن کافران و عاصیان را از جای دور بشنوند آتش را

تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِزَّةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَعَلَيْكَ

خشم و جوش و آواز پس اگر خواهی تو عزت را در دنیا و آخرت لازم است بر تو

بِطَاعَةِ اللّٰهِ وَالصَّبْرِ عَنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ تَجِدُهَا بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالَى

فرمانبرداری خدا و بازماندن از معصیت و می‌یابی تو او را برحمت خدا

قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا وَقَالَ

فرموده حق تعالی که هر که خواهد عزت را پس مر خدای راست عزت دادن همه و فرموده

تَعَالَى وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا

حق تعالی مر خدای راست عزت و رسول را و مومنان را و لیکن منافقان

يَعْلَمُونَ فَنِفَاقُكَ يَا مُدَّعِيَ الْإِيمَانِ وَشِرْكُكَ يَا مُدَّعِيَ الْإِخْلَاصِ

نمیدانند این را پس نفاق تو ای دعوی کننده ایمان و شرک تو ای مدعی اخلاص

حَجَبَاكَ عَنْ رُؤْيَةِ عِزَّةِ الْجَبَّارِ وَنَبِيِّهِ الْمُخْتَارِ وَالْمُؤْمِنِينَ

پرده شده اند از دیدن بزرگی جبار و پیغمبر مختار و مومنان

الْأَخْيَارِ فَلَوْ كُنْتَ عَامِلًا بِمُوجِبِ الْإِيمَانِ مُوقِنًا بِشَرَائِطِ الْإِخْلَاصِ

نیکوکار پس اگر باشی تو عمل کننده باحکام ایمان یقین کننده با شرطهای اخلاص

لأمنت في الدنيا من كل مؤذي وكل شيطان من الإنس والجان

وفي الآخرة من عذاب النيران وكانت النصرة لك ولأعدائك

الهوان قال الله عز وجل إن تنصروا الله ينصركم ويثبت

أقدامكم وقال تعالى ولا تهنوا وتدعوا إلى السلم وأنتم الأعلون

والله معكم ولكن الغفلة قد تكاثفت على قلبك وتراكم الرين

عليه وترادف السواد والظلمة لديه فيا لها من حسرة و

ندامة يوم تبلى السرائر في يوم القيمة يوم الحاقة يوم

الطامة الكبرى يوم القارعة يوم الصاخة يومئذ تعرضون ۲۸۴

لا تخفى منكم خافية يومئذ يصدر الناس أشتاتا ليروا

أعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة

شرا يره قيل إن الذرة هي قشر الهباء الذي يظهر في شعاع

الشمس مثل رؤس الإبر وقيل أربع ذرات مثقال خردلة و

قيل هي النملة الحمراء الصغيرة التي لا تكاد ترى إذا دبت

وقيل إن الذرة جزء من ألف جزء من شعيرة وقال عبد الله

بن عباس إذا وضعت كفك على التراب ثم رفعتها فكل شيء

يعلق بها من التراب فهو ذرة فاين انت من يوم توزن فيه
الاعمال بهذه الزنة تثقل وتخف بهذه الخفة ويوم يقول
الله تعالى فيه يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق
المجرمين الى جهنم وردا اي عطاشا وحينئذ ينكشف الغطاء
ويظهر المخبا ويمتاز المؤمن من الكافر والصديق من المنافق
والموحد من المشرك والولي من العدو والمحق من المدعي فاخذ
يا مسكين من هول ذلك اليوم وانظر من اي الحزبين تكون فان
عملت لله العظيم واتقيت في عمالك عن الخبير وصفيته عما
يسوء الناقد البصير فانت في حزب المتقين الوافدين على الرحمن
في يوم النشور فلك الكرامة يا كريم ولك السلامة والبشرى
يا حكيم وان كان غير ذلك فاعلم انك بالحزب الاخير لاحق
وهالك مع من هو هالك في النار مع فرعون وهامان و
قارون متلاحق قال الله عز وجل فمن كان يرجو لقاء ربه
فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا فلا يعجبك
في ذلك اليوم من غير العمل الصالح فضل ولا فضل نسب الله

الرحمن الرحيم عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال لما نزل بسم
الله الرحمن الرحيم هرب الغيم الى المشرق وسكنت الرياح وهاج
البحر واصغت البهائم باذانها ورجمت الشياطين من السماء
وحلف الله عز وجل بعزته لا يسمى اسمه على شيء الا شفاه
ولا يسمى اسمه على شيء الا بارك فيه ومن قرأ بسم الله الرحمن الرحيم
دخل الجنة وعن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال من اراد ان
ينجيه الله من الزبانية التسعة عشر فليقل بسم الله الرحمن الرحيم
فانها تسعة عشر حرفا ليجعل الله تعالى كل حرف منها جنة من
واحد منهم وعن طاوس عن ابن عباس ان عثمان بن عفان رض
سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن بسم الله الرحمن الرحيم قال فقال هو اسم
من اسماء الله عز وجل وما بينه وبين اسم الله الاعظم الا كما بين
سواد العين وبياضها من القرب وعن انس بن مالك قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من رفع قرطاسا من الارض فيه بسم الله الرحمن
الرحيم اجلالا لله ان يداس كتب عنده من الصديقين وخفف
عن والديه وان كانا مشركين يعني العذاب وقيل لم يرث

إبليس اللعين مثل ثلاث رنّات رنّة حين لعن وأخرج من
هرگز ابلیس لعین ... ناله وقتیکه رانده شد و برآورده شد از
ملكوت السماء ورنّة حين ولد النبي صلى الله عليه وسلم ورنّة حين أنزلت
فرشتگان در آسمان و ناله وقتیکه زائید پیغمبر علیه السلام و ناله وقتیکه فرود آمد
فاتحة الكتاب لكون بسم الله الرحمن الرحيم فيها وعن سالم بن أبي
فاتحه زیرا که تسمیه در وی است و روایت است از سالم
الجعد أن عليا رض قال لما أنزلت بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول
... که علی رض گفت هرگاه که فرود آمد تسمیه فرمود پیغمبر
الله صلى الله عليه وسلم أول ما أنزلت هذه الآية على آدم فقال أمن ذريتي من
اول بار که فرود آمد این آیت بر آدم پس گفت آدم ایمن شد اولاد من از
العذاب ما داموا على قراءتها ثم رفعت فأنزلت على إبراهيم الخليل
عذاب تا وقتیکه بر خواندن او ثابت ... پس برداشته شد تسمیه را پس فرود آورده شد بر ابراهیم خلیل
فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله عليه النار بردا وسلاما
پس خواند ابراهیم ... در کفهٔ منجنیق بود پس گردانید حق تعالی بر وی آتش را برد و سلامت
٢٨٧ ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان وعندها قالت
پس برداشته شد ... پس فرود نیامد ... بر سلیمان و نزد آن گفتند
الملائكة الآن تم والله ملكك ثم رفعت فأنزلها الله عز وجل
فرشتگان اکنون تمام شد سوگند خداست ملک تو اے سلیمان پس برداشته شد پس فرود آورد
علي ثم يأتي أمتي يوم القيمة وهم يقولون بسم الله الرحمن الرحيم
بر من پس خواهند آمد امت من روز قیامت وحالانکه ایشان خواهند گفت تسمیه
فإذا وضعت أعمالهم في الميزان رجحت حسناتهم قال رسول الله
پس وقتیکه نهاده شود عملهای ایشان در ترازو گران آید نیکیهای ایشان به برکت تسمیه فرمود پیغمبر
صلى الله عليه وسلم اكتبوها في كتبكم فإذا كتبتموها فتكلموا بها فصل
ص نویسید تسمیه را در کتابهای خویش پس وقتیکه بنویسید بخوانید او را فصل
آخر في فضل بسم الله الرحمن الرحيم عن عكرمة رحمة الله عليه أنه
دوم در فضیلت تسمیه روایت از عکرمه رح
قال أول ما خلق الله اللوح والقلم أمر الله القلم يجري على اللوح بما
اول چیزی که پیدا کرد خدای تعالی لوح و قلم و فرمود قلم را پس روان شد بر لوح بچیزیکه
هو كائن إلى يوم القيمة فأول ما كتب على اللوح بسم الله الرحمن
شدنی است تا روز قیامت پس اول چیزیکه نوشت قلم بر لوح تسمیه بود

الرحيم فجعل الله هذه الاية امانا لخلقه ما داموا على قراءتها

وهي قراءة اهل سبع سموات واهل الصفيح الاعلى واهل سرادقات

المجد والكروبيين والصافين والمسبحين فاول ما انزلت على

ادم عليه السلام فقال تدامن ذريتي من العذاب ما داموا على

قراءتها ثم رفعت فانزلت على ابرهيم الخليل عليه السلام في سورة الحمد

فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله النار عليه بردا وسلاما

ثم رفعت بعده فانزلت على موسى في الصحف فبها قهر فرعون

وسحرته وهامان وجنوده وقارون واتباعه ثم رفعت بعده ۲۸۸

فانزلت على سليمان بن داود بعدها قالت الملئكة اليوم

والله تم ملكك يا ابن داود فلم يقرءها سليمان على شيء الا

خضع له وامره الله يوم انزلها عليه ان ينادي في اسباط

بني اسرائيل الا من احب منكم ان يسمع اية امان الله فليحضر

الى سليمان في محراب داود فانه يريد ان يقوم خطيبا فلم يبق

محبوس نفسه في العبادة ولا سائح الا اهر وكلمه لبه حتى اجتمعت

الاحبار والعباد والزهاد والاسباط كلها عنده فقام فرقي

٢٨٩

من البر الخليل ابرهيم وتلا عليهم آية الأمان بسم الله الرحمن

به پسر خلیل علیه السلام و خواند بر ایشان آیت امان بسم الله الرحمن الرحیم

الرحيم فلم يسمعها أحد إلا امتلأ فرحا وقالوا نشهد أنك

پس نشنیدند آن تسمیه هیچ یکی مگر آنکه پر شد از خوشی و گفتند گواهی میدهیم بدرستی

لرسول الله حقا فبها قهر سليمن ملوك الأرض وبها افتتح

تو رسول خدا ستی پس سبب تسمیه غالب شد سلیمان بادشاهان روی زمین را و بآن تسمیه فتح کرد

الله لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم مكة ثم رفعت بعد سليمان

خدای برای پیغمبر خود محمد مکه را پس برداشته شد پس از سلیمان

فأنزلت على المسيح عيسى بن مريم ففرح بها واستبشر بها

پس فرود آورده شد بر عیسی ع پس خوشحال شد بآن تسمیه و بشارت شادی داد بآن

الحواريون فأوحى الله تعالى إليه يا ابن العذراء أتدري أي

حواریان را پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی او ای پسر دختر تا رسیده آیا میدانی کدام

آية أنزلت عليك إنها آية الأمان قوله بسم الله الرحمن الرحيم

آیت فرود آورده شده بر تو که آن آیت امان ست که تسمیه باشد

فأكثر تلاوتها في قيامك وقعودك ومضجعك ومجيئك

پس بسیار کن تلاوت آنرا در نشستن خود و ایستادن خود و در خواب درآمدن خود و در رفتن خود و

وذهابك وصعودك وهبوطك فإنه من وافى يوم القيمة

در بالا برآمدن خود و فرود آمدن خود پس بدرستی هر که بیاید روز قیامت

وفي صحيفته بسم الله الرحمن الرحيم ثمانمائة مرة وكان

در نامه اعمال خود تسمیه را هشت صد بار و باشد

مؤمنا بي وبربوبيتي أعتقته من النار وأدخلته الجنة

مومن بمن و بخدایی من آزاد کنم او را از آتش دوزخ و درآورم او را در جنت

فليكن افتتاح قراءتك وصلاتك فإن من جعلها في افتتاح

پس باید که باشد تسمیه آغاز خواندن شما و نماز شما پس هر کسی که گرداند تسمیه را آغاز

قراءته وصلاته إذا مات على ذلك لم يرعه منكر ونكير وهون

قراءت خود و نماز خود هرگاه بمیرد نترساند او را منکر و نکیر و آسان کرده شود

عليه سكرات الموت وضغطة القبر وكانت رحمتي عليه و

بر او سختی موت و تنگی گور و باشد رحمت من بر او و

أفسح له في قبره وأنور له فيه مد بصره وأخرجه من قبره أبيض

فراخ گردانم مر او را قبر او و روشن کنم برای او مقدار درازی چشم و برآرم او را از گور سفید

١٢

الجسم وأنور الوجه يتلألأ نوره وأحاسبه حسابا يسيرا

وأثقل موازينه وأعطيه النور التام على الصراط حتى يدخل

الجنة وآمر المنادي أن ينادي به في عرصات القيامة بالتعظيم

والمغفرة قال عيسى عم اللهم يا رب فهذا لي خاصة فقال لك

خاصة ولمن تبعك وأخذ أخذك وقال بقولك وهو لأحمد

وأمته من بعدك وأخبر عيسى عم ذلك لأتباعه فقال ومبشرا

برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد من صفته ونعته وفضله كيت

وكيت وأخذ ميثاقهم بالإيمان به وجدد شأنه عند ما رفعه

الله تعالى إلى السماء لأصحابه فلما انقرض الحواريون ومن

اتبعه وجاء الآخرون فضلوا وأضلوا وبدلوا واستبدلوا

بالدين دنياهم فرفعت عندها أنه الأمان من صدور النصارى

وبقيت في صدور مسلمي أهل الإنجيل مثل بحيرا الراهب

وأمثاله حتى بعث الله النبي صلى الله عليه وسلم فأنزلت عليه في سورة الحجر

بمكة فأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فكتبت تلك على رؤس السور و

صدور الرسائل والدفاتر فكان نزول هذه الآية على رسول

٢٩٠

٢٩١

الله صلى الله عليه وسلم فتحا عظيما وحلف رب العزة بعزته ان لا يسمي

فتح بزرگ و سوگند کرد خدای تعالی بعزت خویش اینکه نخواند [illegible]

مؤمن موقن على شيء الا باركت فيه ولا يقرءها مؤمن الا قالت

مسلمان صاحب یقین کامل بر چیزی مگر برکت کنم در او و نخواند [illegible] مومن مگر گوید

الجنة له لبيك وسعديك اللهم ادخل عبدك هذا في جنة بسم

او را بهشت لبیک [illegible] خدایا در آر بنده خود را [illegible] در بهشت

الله الرحمن الرحيم فاذا دعت الجنة لعبد فقد استوجب له

تسمیه پس چون طلب کرد بهشت بنده را [illegible] واجب کرد [illegible]

دخولها وقد قال صلى الله عليه وسلم لا يرد دعاء اوله بسم الله الرحمن الرحيم

در آمدن [illegible] فرمود پیغمبر علیه السلام باز نمیگردد دعا که اول تسمیه باشد

قال ان امتي ياتون القيمة وهم يقولون وهم يقولون بسم الله

گفت پیغمبر بدرستی امت من می آیند در روز قیامت [illegible] میگویند تسمیه را

الرحمن الرحيم فتثقل حسناتهم في الميزان فتقول الامم ما ارجح

پس گران میشود نیکیهای ایشان در ترازو پس میگویند امتها [illegible]

موازين امة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول الانبياء لهم كان امة محمد عليه السلام

[illegible] امت محمد را پس میگویند پیغمبران امت [illegible] امت محمد

مبتدأ كلامهم ثلثة اسماء من اسماء الله تعالى الكرام لو وضعت

اول کلام ایشان سه نام از نامهای خدای تعالی بزرگ اند اگر نهاده شود

في كفة الميزان ووضعت سيئات الخلق جميعا في الكفة الاخرى

در پله ترازو و [illegible] گناهان خلق را [illegible] در پله دیگر

لرجحت حسناتهم قال وجعل الله تعالى هذه الاية شفاء من كل

[illegible] نیکیهای ایشان گفت پیغمبر [illegible] گردانید خدای تعالی این آیت را شفا [illegible]

داء وعونا لكل دواء وغنيا من كل فقر وسترا من النار وامانا

[illegible] و یاری [illegible] از هر فقری و پرده از آتش و امان

من الخسف والمسخ والقذف ما داوموا على قراءتها فصل

از فرو بردن در زمین و تغییر شدن صورت [illegible] همیشگی بر خواندن او [illegible]

في تفسير قوله بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل بسم الله

در بیان [illegible] تسمیه [illegible] بسم الله

روي عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول

روایت کرده شده از عطیه عوفی از ابی سعید خدری رض که گفت فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم ان عيسى ع م ارسلته امه رضي الله عنها الى الكتاب

بدرستی حضرت عیسی ع م فرستاد او را مادر او ع م بسوی مکتب

ليتعلم فقال له المعلم قل بسم الله الرحمن الرحيم فقال عيسى وما

تا علم بیاموزد پس گفت او را معلم بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس گفت عیسی ع م چیست

بسم الله قال لا ادري فقال الباء بهاء الله والسين سناء الله و

بسم الله گفت معلم ندانم پس گفت عیسی ع م که حرف با روشنی خدای تعالی است و حرف سین رفعت

الميم مملكته وقال ابو بكر انوار بسم الله روضة من رياض الجنة

و میم اشارت بپادشاهی او و گفت ابو بکر بسم الله باغیست از باغهای بهشت

لكل حرف منها تفسير على حدة فالباء على ستة اوجه بارئ

هر حرفی را از ان بسم الله با تفسیر علیحده پس با مشتمل بر شش وجه است وجه اول آنست که با اشاره

خلقه من العرش الى الثرى بيانه هو الله الخالق البارئ من العرش

مخلوقات خود بی تفاوت از عرش تا تحت الثری بیان او از قرآن آنست که اوست خدای الخالق

الى الثرى بصير بخلقه من العرش الى الثرى بيانه والله بصير بما

وجه دوم آنست که او بیناست بمخلوق خود از عرش تا زیر زمین بیان این از قرآن آنست که خدای

تعملون باسط رزق خلقه من العرش الى الثرى بيانه الله يبسط

وجه سوم آنست که حق سبحانه فراخ کننده است روزی خلق خود از عرش تا ثری بیانش آنست که الله

الرزق لمن يشاء ويقدر باق بعد فناء خلقه من العرش الى الثرى

روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میسازد روزی کسی که خواهد وجه چهارم آنست که حق سبحانه باقی است بعد از فنای مخلوقات

بيانه كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام باعث

و بیان این از قرآن آنست که هر که بر روی زمین است فنا شونده است و باقی ماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگی است

الخلق بعد الموت من العرش الى الثرى للثواب والعقاب بيانه و

بعد از موت از عرش تا ثری برای ثواب و عذاب بیانش آنست که

ان الله يبعث من في القبور بار بالمؤمنين من العرش الى الثرى

خدای تعالی برانگیزد در روز قیامت کسانی را که در گورها اند وجه ششم آنست که الله تعالی احسان کننده است از عرش تا ثری

بيانه هو البر الرحيم والسين على خمسة اوجه سميع لاصوات

بیانش آنست که بدرستی خدای او است احسان کننده و مهربان و سین بسم الله بر پنج وجه است اول آنکه خدای تعالی شنونده است آوازهای

خلقه من العرش الى الثرى بيانه ام يحسبون انا لا نسمع سرهم

خلق خود را از عرش تا ثری بیانش آنست ایشان که نمی شنویم سر ایشان

ونجواهم سيد قد انتهى سودده من العرش الى الثرى بيانه الله

[illegible]

٢٩٣

الصمد سريع الحساب مع خلقه من العرش الى الثرى بيانه

والله سريع الحساب سلام سلّم خلقه من الظلمة من العرش

الى الثرى بيانه السلام المؤمن ساتر ذنوب عباده من العرش

الى الثرى بيانه غافر الذنب وقابل التوب والميم على اثنا عشر

وجهها مالك الخلق من العرش الى الثرى بيانه الملك القدوس

مالك خلقه من العرش الى الثرى بيانه قل اللهم مالك الملك

منّان على خلقه من العرش الى الثرى بيانه بل الله يمن عليكم

مجيد على خلقه من العرش الى الثرى بيانه ذو العرش المجيد

مؤمن امن خلقه من العرش الى الثرى بيانه وامنهم من خوف

مهيمن اطلع على خلقه من العرش الى الثرى بيانه المؤمن المهيمن

مقتدر على خلقه من العرش الى الثرى بيانه في مقعد صدق

عند مليك مقتدر مقيت على خلقه من العرش الى الثرى

بيانه وكان الله على كل شيء مقيتا مكرم اولياءه من العرش

الى الثرى بيانه ولقد كرمنا بني آدم منعم على خلقه من العرش

الى الثرى بيانه واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة مفصل

عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى

واحسان کننده بر خلقت خود از عرش تا ثری بیانش آنکه بدرستی خدای تعالی خداوند احسان است بر

النَّاسِ مُصَوِّرُ خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ

مردمان صورت دهنده خلق خود است از عرش تا ثری بیانش آنکه خدای تعالی آفریننده

الْمُصَوِّرُ وَقَالَ أَهْلُ الْحَقَائِقِ وَلِمَا الْمَعْنَى فِي الْمَعْنَى بِسْمِ اللّٰهِ

و صورت دهنده است و گفته اند اهل الحقایق چیست در معنی تسمیه

الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ التَّيَمُّنُ وَالتَّبَرُّكُ وَحَثُّ النَّاسِ عَلَى الْابْتِدَاءِ

گرامی و برکت جستن و برانگیختن مردمان بر آغاز کردن

فِي أَقْوَالِهِمْ وَأَفْعَالِهِمْ بِبِسْمِ اللّٰهِ كَمَا افْتَتَحَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى

در اقوال و افعال خود به تسمیه چنانچه آغاز کرده است خدای تعالی

كِتَابَهُ الْعَزِيزَ

کتاب خود را به تسمیه

فصل

اِعْلَمْ أَنَّ النَّاسَ اخْتَلَفُوا فِي هٰذَا الْاِسْمِ

بدانکه بدرستی مردمان اختلاف کرده اند درین اسم

فَقَالَ خَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْعَرَبِيَّةِ أَنَّهُ اسْمٌ مَوْضُوعٌ

پس گفته است خلیل و جماعه از اهل عربیت که بدرستی که نام نهاده شده

لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُشَارِكُهُ فِيهِ أَحَدٌ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا

برای خدای تعالی نیست شریک او در آن اسم هیچکس که گفت خدای تعالی آیا میدانی برای آن خدای

يَعْنِي أَنَّ كُلَّ اسْمٍ لِلّٰهِ تَعَالَى مُشْتَرَكٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ لَهُ عَلَى

یعنی هر اسمیکه مر خدای راست مشترک است میان او و میان غیر او مر خدای را

الْحَقِيقَةِ وَلِغَيْرِهِ عَلَى الْمَجَازِ إِلَّا هٰذَا الْاِسْمَ فَإِنَّهُ مُخْتَصٌّ بِهِ لِأَنَّ

بر حقیقت و غیر را بر مجاز مگر این اسم که خاص است بخدای تعالی زیرا که

فِيهِ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ وَالْمَعَانِي كُلُّهَا تَحْتَهُ أَلَا تَرَى أَنَّكَ إِذَا

درو معنی خداوندیست و همه معنیها زیر این معنی است آیا نمی بینی بدرستی تو که هرگاه

أَسْقَطْتَ مِنْهُ الْأَلِفَ بَقِيَ لِلّٰهِ وَإِذَا أَسْقَطْتَ مِنْ لِلّٰهِ اللَّامَ

که جدا کنی از آن اسم الف را باقی ماند لله و هرگاه که انداخته شود از لله لام

الْأُولَى بَقِيَ لَهُ وَإِذَا أَسْقَطْتَ مِنْ لَهُ اللَّامَ بَقِيَ هُوَ وَاخْتَلَفُوا

اول باقی ماند له و هرگاه که انداخته شود از له لام باقی ماند هو و اختلاف کرده اند

فِي اشْتِقَاقِهِ فَقَالَ النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ هُوَ مِنَ التَّأَلُّهِ وَهُوَ

در اشتقاق این اسم پس گفته نضر که آن اسم مشتق است از تاله است و آن تاله

التَّنَسُّكُ وَالتَّعَبُّدُ وَيُقَالُ أَلَهَ إِلَاهَةً أَيْ عَبَدَ عِبَادَةً وَقَالَ

عبادت کردن است و گفته میشود اله یعنی پرستیده شد پرستیدن و گفته اند

آخرون هو من الأله وهو الاعتماد ويقال ألهت إلى فلان
أله إلها أي فزعت إليه واعتمدت عليه معناه أن الخلق
يفزعون ويتضرعون إليه في الحوادث والحوائج فهو يألههم
أي يجيرهم فسمي إلها كما يقال إمام للذي يؤتم به فالعباد
مولهون إليه أي مضطرون إليه في المنافع والمضار كالواله
المضطر المغلوب وقال أبو عمرو بن العلا هو من ألهت في
الشيء إذا تحيرت فيه فلم تهتد إليه ومعناه أن العقول
تحير في كنه صفته وعظمته والإحاطة بكيفيته فهو إله
كما يقال للمكتوب كتاب وللمحسوب حساب وقال المبرد هو
من قول العرب ألهت إلى فلان أي سكنت إليه فكأن الخلق
يسكنون ويطمئنون بذكره قال الله عز وجل ألا بذكر الله
تطمئن القلوب وقيل أصله من الوله وهو ذهاب العقل
لفقدان من يعز عليه فكأنه يسمى بذلك لأن القلوب توله
لمحبته وتضطرب وتشتاق عند ذكره وقيل معناه المحتجب
لأن العرب إذا عرفت شيئا ثم حجب عن أبصارها سمته لاها

يقال لاهت العروس تلوه لوها اذا احتجبت فالله تعالى هو
الظاهر بالربوبية بالدلائل والاعلام والمحتجب من جهة الكيفية
عن الاوهام وقيل معناه المتعالي يقال لاه اي ارتفع ومنه
قيل للشمس الهة وقيل معناه القادر على الاختراع وقيل معناه
السيد الرحمن الرحيم قد قال قوم هما بمعنى واحد وهو ذو
الرحمة وهما من صفات الذات وقيل هما بمعنى ترك عقوبة
من يستحق العقوبة واسداء الخير الى من لا يستحقه وهما من
صفات الفعل وفرق الاخرون بينهما فقالوا الرحمن للمبالغة
ومعناه الذي وسعت رحمته كل شيء والرحيم دون ذلك في
المرتبة وقال بعضهم الرحمن العاطف على جميع خلقه مؤمنهم
وكافرهم وبرهم وفاجرهم بان خلقهم ورزقهم قال الله ورحمتي
وسعت كل شيء والرحيم بالمؤمنين خاصة بالهداية والتوفيق
في الدنيا وبالجنة والرؤية في الاخرة قال الله تعالى وكان
بالمؤمنين رحيما فالرحمن خاص اللفظ عام المعنى والرحيم عام
اللفظ خاص المعنى فالرحمن خاص من حيث انه لا يجوز ان يسمى

٢٩٧

به احد غير الله عام من حيث انه يشمل جميع الموجودات

با و هيچكس غير خدا عام يعني او از ين جهت كه در ميگيرد همه موجودات را

من طريق الخلق والرزق والنفع والدفع والرحيم عام من حيث

از راه آفريدن و روزي دادن و نفع رسانيدن و دور داشتن زيان و خاص است از جهت

اشتراك المخلوقين في المسمى به خاص من طريق المعنى لانه يرجع

شريك بودن همه مخلوقات در چيزي كه نام نهيده شد باو رحيم همه جا يافته ميشود و خاص است از راه معني زيرا كه

الى اللطف والتوفيق وقال ابن عباس رضي الله عنهما هما

بسوي لطف و توفيق و گفت ابن عباس كه آن دو

اسمان رقيقان احدهما ادق الاخر وقال مجاهد الرحمن باهل

اسم باريك اند يكي باريك تر از ديگريست و گفت مجاهد كه معني رحمن مهربانست

الدنيا الرحيم باهل الاخرة وفي الدعا يا رحمن الدنيا يا رحيم

دنيا و معني رحيم مهربانست باهل آخرت و در دعا آمده اي رحمن دنيا و اي رحيم

الاخرة وقال الضحاك الرحمن باهل السماء حين اسكنهم

آخرت گفت ضحاك كه معني رحمان مهربان است باهل آسمان از ين جهت كه جا داد ايشان را

السموت وطوقهم الطاعات وجنبهم الافات وقطع عنهم

در آسمانها و طوق گردانيد در گردن اي ايشان طاعتها را و دور داشت ايشان را از آفتها و قطع كرد از

المطاعم واللذات والرحيم باهل الارض حين ارسل اليهم

خوردنيها را و لذت ها و معني رحيم اينست كه مهربان است باهل زمين از ين جهت كه فرستاد بسوي ايشان پيغمبران

الرسل وانزل عليهم الكتب وقال عكرمة الرحمن برحمة واحدة

و فرود آورد بايشان كتابها و گفت عكرمه رحمن رحمت كننده است بيك رحمت

والرحيم بمائة رحمة وقد روى ابو هريرة رضي الله تعالى عنه

و رحيم مهربانست بصد رحمت و روايت كرده است ابو هريره

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان لله عز وجل مائة رحمة وانه

از پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرموده است بدرستي كه خداي را صد رحمت است و بدرستي كه

انزل منها رحمة واحدة الى الارض فقسمها بين خلقه

فرود آورده است از آن صد رحمت يك رحمت بسوي زمين پس قسمت كرده آن يك رحمت را در ميان خلق خود

فبها يتعاطفون وبها يتراحمون واخر تسعة وتسعين لنفسه

پس بآن يك مهرباني ميكنند با يكديگر و نگاه داشته است نود و نه رحمت براي ذات خود

يرحم بها عباده يوم القيمة وفي لفظ اخر وان الله ضام هذه

كه مهرباني خواهد كرد بآنها در روز قيامت و در لفظ ديگر آمده است كه بدرستي خداي تعالى ضم خواهد گردانيد

الى تلك فيكملها مائة ويرحم بها عباده يوم القيمة الرحمن

که رحمت دنیا را بسوی آن نود و نه رحمت پس کامل خواهد ساخت آنها را صد رحمت پس رحمت خواهد کرد بآن

الذي اذا سئل اعطى والرحيم الذي اذا لم يسئل غضب وقال

کسی است که وقتی که سوال کرده شود عطا کند و رحیم کسی است که وقتی که سوال کرده نشود خشم کند و فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم في حديث ابي هريرة رض من لا يسأل الله يغضب

نبی صلعم در حدیث ابی هریره رض کسیکه سوال نکند از خدای خشم میگیرد

عليه وقال الشاعر الله يغضب ان تركت سؤاله وبني آدم

حين يسأل يغضب الرحمن بالنعماء وهي ما اعطى وحبى

الرحيم بالآلاء وهي ما صرف وزوى الرحمن بالانقاذ من

النيران كما قال جل من قائل وكنتم على شفا حفرة من النار

آتش ای دوزخ چنانکه فرمود خدای تعالی که بزرگ است از گوینده و بودید شما بر کنار حفره ای از آتش

فانقذكم منها والرحيم بادخال الجنان كما قال ادخلوها بسلام

پس خلاص داد شما را از آن آتش و رحیم است به در آوردن در بهشتها چنانکه فرمود خدای تعالی در آئید درآن

آمنين الرحمن برحمة النفوس والرحيم برحمة القلوب الرحمن

بكشف الكروب والرحيم بغفران الذنوب بتبيين الطريق

والرحيم بالعصمة والتوفيق الرحمن بغفران السيئات وان

كن عظيمات والرحيم بقبول الطاعات وان كن غير صافيات

الرحمن بمصالح معاشهم والرحيم بمصالح معادهم الرحمن الذي

يرحم ويقدر على كشف الضر ودفع الشر الرحيم يرزق ويطعم

ولا يطعم ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين الرحمن بمن جحده

٢٩٨

والرحيم بمن وحّده الرحمن بمن كفره والرحيم بمن شكره
و رحیم برای کسیکه یگانه دانست اورا و رحمن برای کسیکه کفران کرد نعمت اورا و رحیم ست برای کسیکه شکر نعمت کرد

الرحمن بمن قال له ندًّا والرحيم بمن قال فردًا **فصل** قل
رحمن ست برای کسیکه قائل شود شریک را و رحیم ست برای کسیکه قائل شود بفرد بودن او بگو

بسم الله تجد عفو الله هذا سماعك من القاري فكيف سماعك
بسم الله تا یابی عفو الله را این شنیدن تست از قاری پس چگونه باشد شنیدن

من الباري فهذا سماعك والعبد باق فكيف سماعك والرب باق
از خالق این شنیدن تست درانحال که بنده باقیست پس چگونه باشد شنیدن تو درانحال که پروردگار باقیست

فهذا سماعك بواسطة فكيف سماعك بلا واسطة فهذا سماعك
این شنیدن تست بواسطه پس چگونه باشد شنیدن تو بیواسطه این شنیدن تست

في دار الغرور فكيف سماعك في دار السرور فهذا سماعك في
در سرای بازی پس چگونه باشد شنیدن تو در سرای خوشی این شنیدن تست در

دار الشيطان فكيف سماعك في جوار الرحمن فهذا سماعك من
سرای شیطان پس چگونه باشد شنیدن تو در همسایگی رحمان این شنیدن تست از بنده

۲۹۹ عبد ذليل فكيف سماعك من الملك الجليل هذه لذة الخبر
خوار پس چگونه باشد شنیدن تو از پادشاه بزرگ این لذت خبر ست

فكيف لذة النظر هذه لذة المجاهدة فكيف لذة المشاهدة
پس چگونه باشد لذت نظر این لذت مجاهده ست پس چگونه باشد لذت مشاهده

هذه لذة البيان فكيف لذة العيان هذا لذة المعاتبة
این لذت بیان ست پس چگونه باشد لذت آشکارا دیدن حق این لذت عتاب ست

فكيف لذة المعاينة **فصل** قل بسم الله الذي تعالى عن
پس چگونه باشد لذت بچشم دیدن بگو بنام خدائی که برتر ست از

الأضداد بسم الله الذي تنزه عن الأنداد بسم الله الذي تقدس
ضدها بنام خدائی که پاک ست از شریکان بنام خدائی که پاک ست

عن اتخاذ الأولاد بسم الله الذي نوّر الأنوار بسم الله الذي
از گرفتن فرزندان بنام آنکه روشن کرد روشنیها را بنام آنکه

أكرم الأبرار بسم الله الذي قدّر الأقدار ونوّر القلوب والأبصار
بزرگی داد نیکوکاران را بنام آنکه اندازه ساخت اندازها را و روشن کرد دلها و چشمها را

بسم الله الذي تجلى لقلوب الأبرار في أوقات الأسحار بسم الله الذي
بنام آنکه تجلی نمود دلهای نیکوکاران در اوقات سحرها بنام آنکه

عَلَّمَ الأَحْبَابَ الأَسْرَارَ فَعَمَّرَهَا بِالأَنْوَارِ وَاسْتَوْدَعَهَا الأَسْرَارَ
آموخت دوستان را اسرار خود پس پرستید آن قلوب را با نوار و ودیعت سپرد آنها را اسرار
وَأَزَاحَ عَنْهَا الأَخْطَارَ وَحَفِظَهَا مِنْ رِقِّ الأَغْيَارِ وَحَطَّ عَنْهَا
و دور کرد از ان خطرها و نگهداشت آنها را از بندگی اغیار خود و دور کرد از آنها
الأَثْقَالَ وَالأَغْلَالَ وَالآصَارَ وَالأَوْزَارَ إِذْ كَانَ مَوْصُوفًا فِي
گرانیها را و غلها و بارها و گناهان زیرا که بود خدای تعالی موصوف ستوده
الأَزَلِ بِالإِحْسَانِ وَالإِفْضَالِ وَغُفْرَانِ الذُّنُوبِ لأَهْلِ
در ازل به نیکوی کردن و فضل کردن و آمرزیدن گناهان مر اهل استغفار را
الاِسْتِغْفَارِ قُلْ بِسْمِ اللهِ اِسْمِ الَّذِي أَجْرَى الأَنْهَارَ وَأَنْبَتَ
بگو بسم الله نام کسی که روان گردانیده است جویها را و رویانیده است
الأَشْجَارَ بِسْمِ مَنْ عَمَّرَ البِلَادَ بِأَهْلِ الطَّاعَةِ مِنَ العِبَادِ فَجَعَلَهُمْ
درختان را نام کسی که معمور گردانید شهرها را باهل طاعت از بندگان خود پس گردانید ایشان را
لَهَا أَوْتَادًا كَالجِبَالِ فَصَارَتِ الأَرْضُ بِهِمْ لِمَنْ عَلَيْهَا كَالمِهَادِ
برای آن ملا و میخها مانند کوهها پس گشت زمین بسبب ایشان مر کسانی را که بروی اند همچو فراش
فَهُمُ الأَرْبَعُونَ الأَخْيَارُ مِنَ الأَبْدَالِ المُنَزِّهُونَ الرَّبَّ عَنِ
پس ایشانند چهل تن برگزیدگان خدای تعالی از ابدال پاکیزه کننده اند حق تعالی را از
الشُّرَكَاءِ وَالأَنْدَادِ وَمُلُوكٌ فِي الدُّنْيَا وَشُفَعَاءُ الأَنَامِ يَوْمَ
شرک و انباز و ایشان پادشاه اند در دنیا و شفاعت کنندگان مر خلق را روز
التَّنَادِ إِذْ خَلَقَهُمْ رَبِّي مَصْلَحَةً لِلْعَالَمِ وَرَحْمَةً لِلْعِبَادِ
قیامت زیرا که آفریده است ایشان را خدای تعالی از برای صلاح عالم و رحمت برای بندها
فَصْلٌ بِسْمِ اللهِ لِلذَّاكِرِينَ ذُخْرٌ وَلِلأَقْوِيَاءِ عِزٌّ وَلِلضُّعَفَاءِ
بسم الله مر ذکر کنندگان را ذخیره است و توانایان را عزت است و مر ناتوانان را
حِرْزٌ وَلِلْمُحِبِّينَ نُورٌ وَلِلْمُشْتَاقِينَ سُرُورٌ بِسْمِ اللهِ رَاحَةُ الأَرْوَاحِ
پناه است و مر محبان را نور است و مر مشتاقان را خوشی است تسمیه راحت الارواح است
بِسْمِ اللهِ نَجَاةُ الأَشْبَاحِ بِسْمِ اللهِ نُورُ الصُّدُورِ بِسْمِ اللهِ نِظَامُ
تسمیه خلاصی جسمها است تسمیه نور سینه ها است تسمیه نظام کارها
الأُمُورِ بِسْمِ اللهِ تَاجُ الوَاثِقِينَ بِسْمِ اللهِ سِرَاجُ الوَاصِلِينَ بِسْمِ
بسم الله تاج عارفان است تسمیه چراغ واصلان است تسمیه
اللهِ مُغْنِي العَاشِقِينَ بِسْمِ اللهِ اِسْمُ مَنْ أَعَزَّ عِبَادًا وَأَذَلَّ عِبَادًا
بی نیاز کننده است عاشقان را از غیر حق تسمیه نام کسیست که ارجمند گردانید بندگان را و خوار ساخت بعض دیگر را

۳۰۰

بِسْمِ اللهِ اِسْمُ مَنْ جَعَلَ النَّارَ لِاَعْدَائِهِ مِرْصَادًا وَجَعَلَ الرَّوْضَةَ
تسمیه نام کسی ست که گردانیده ست آتش دوزخ را برای دشمنانش جای انتظار و کسی که گردانیده بهشت

لِاَحِبَّائِهِ مِيعَادًا بِسْمِ اللهِ اِسْمُ الْوَاحِدِ بِلَا عَدَدٍ بِسْمِ اللهِ اِسْمُ
برای دوستان خود وعده کرده شده بنام خدا که واحدست نه بشمار بنام خدایی که

الْبَاقِي بِلَا اَمَدٍ بِسْمِ اللهِ اِسْمُ الْقَائِمِ بِلَا عَمَدٍ بِسْمِ اللهِ افْتِتَاحُ كُلِّ
باقیست بی نهایت بنام خدای که بر پاست بی ستون تسمیه آغاز هر

سُوْرَةٍ اِسْمُ مَنْ طَابَتْ بِهِ الْخَلَوَاتُ اِسْمُ مَنْ بِهِ تَمَّتِ الصَّلَوٰةُ اِسْمُ
سورت ست تسمیه نام کسی ست که بیاد او خوش ست خلوتها نام کسی ست که تمام یافته نمازها نام

مَنْ بِهِ حَسُنَتِ الظُّنُوْنُ اِسْمُ مَنْ سَهِرَتْ لَهُ الْعُيُوْنُ اِسْمُ مَنْ قَالَ
کسی ست که بیاد او نیکوست گمانها نام کسی ست که بیداری نموده ست برای او چشمان نام کسیکه گفت

لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُوْنُ اِسْمُ مَنْ تَنَزَّهَ عَنِ الْمُسَاسِ اِسْمُ مَنِ اسْتَغْنٰى عَنِ
همه چیزها را که پیدا شو پس پیدا میشود نام کسی ست که پاکست از سودن نام کسیکه بی نیازست از

الْاَنَاسِ اِسْمُ مَنْ جَلَّ عَنِ الْقِيَاسِ قُلْ بِسْمِ اللهِ حَرْفًا حَرْفًا تَاْخُذِ الْاَجْرَ
مردمان نام کسیکه بزرگست از اندازه بگو بسم الله یک یک حرف تا بگیری مزد

اَلْفًا اَلْفًا وَيُحَطُّ عَنْكَ الْاَوْزَارُ جُرْفًا جُرْفًا مَنْ قَالَهَا بِلِسَانِهِ
هزار هزار و دور کرده شود از تو گناه جراف جراف هر که بگوید او را بزبان خود

شَهِدَ الدُّنْيَا وَمَنْ قَالَهَا بِقَلْبِهِ شَهِدَ الْعُقْبٰى وَمَنْ قَالَهَا بِسِرِّهِ
گواه میشود برای او دنیا و هر که بگوید بدل خود گواه میشود برای او آخرت و هر که بگوید او را بسر خویش

شَهِدَ الْمَوْلٰى بِسْمِ اللهِ كَلِمَةٌ طَابَ بِهَا الْفَمُ وَبِسْمِ اللهِ كَلِمَةٌ لَا يَبْقٰى
گواه میشود برای او مولی تسمیه کلمه ایست که شیرین میشود دهن باو و این تسمیه کلمه ایست که باقی نمیماند

مَعَهَا الْغَمُّ كَلِمَةٌ تَمَّتْ بِهَا النِّعْمَةُ كَلِمَةٌ كُشِفَتْ بِهَا النِّقْمَةُ
با او غم کلمه ایست که تمام میشود باو نعمت کلمه ایست که دور کرده میشود باو عذاب

كَلِمَةٌ خُصَّتْ بِهَا هٰذِهِ الْاُمَّةُ كَلِمَةٌ جَمَعَتْ بَيْنَ جَلَالٍ وَجَمَالٍ
کلمه ایست که خاص کردانیده شده ست باو این امت کلمه ایست که جامع است میان جلال و جمال

فَقَوْلُهُ بِسْمِ اللهِ جَلَالٌ فِيْ جَلَالٍ وَقَوْلُهُ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ جَمَالٌ فِيْ جَمَالٍ
پس قول او بسم الله جلال در جلال ست و قوله الرحمن الرحیم جمال در جمال ست

فَمَنْ شَهِدَ جَلَالَهُ طَاشَ وَمَنْ شَهِدَ جَمَالَهُ عَاشَ كَلِمَةٌ جَمَعَتْ بَيْنَ
پس هر که مشاهده جلالش کرد هلاک شد یعنی فانی شد و هر که مشاهده جمالش کرد زنده یافت کلمه ایست که جامع ست

قُدْرَةٍ وَرَحْمَةٍ فَالْقُدْرَةُ جَمَعَتْ طَاعَةَ الْمُطِيْعِيْنَ وَالرَّحْمَةُ مَحَقَتْ
میان قدرت و رحمت پس قدرت جمع کرده طاعت فرمانبران را و رحمت نابود کرده

ذُنُوبَ الْمُذْنِبِينَ **فصل** قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ فَكَأَنَّهُ يَقُولُ لِي وَصَلَ

گناهان گناهگاران را — بگو بسم الله پس گویا که می‌فرماید خدای تعالی

مَنْ وَصَلَ إِلَى الطَّاعَاتِ ثُمَّ بِنُورِ الطَّاعَاتِ وَصَلَ إِلَى الْعِيَانِ

هر که رسید بسوی طاعات — پس بنور طاعت رسید — بسوی معاینه

ثُمَّ اسْتَغْنَى بِالْعِيَانِ عَنِ الْبَيَانِ فَصَارَ قَلْبُهُ وِعَاءً لِلْأَسْرَارِ

پس بی‌نیاز گشت بمعاینه از بیان — پس گشت دل او آوند اسرار را

وَعُلُومِ الْأَدْيَانِ وَمَنْ وَصَلَ إِلَى الْحَبِيبِ نَجَا مِنَ التَّعْذِيبِ وَمَنْ وَصَلَ

و آوند علمهای ادیان — و هر که رسید بسوی دوست خلاص گشت از — عذاب و هر که رسید

إِلَى النَّظَرِ اسْتَغْنَى عَنِ الْخَبَرِ وَمَنْ وَصَلَ إِلَى الصَّمَدِ نَجَا مِنَ الْكَمَدِ

بنظر بی‌نیاز شد از خبر — و هر که رسید — بصمد نجات یافت از اندوه

وَمَنْ وَصَلَ إِلَى الْوِفَاقِ نَجَا مِنَ الْفِرَاقِ وَمَنْ وَصَلَ إِلَى ذِي الْمَجْدِ

و هر که رسید بموافقت دوست رستگاری یافت از جدائی — و هر که رسید بخداوند بزرگی

سَلِمَ مِنَ الْوَجْدِ وَمَنْ وَصَلَ إِلَى اللِّقَاءِ أَمِنَ مِنَ الشَّقَاءِ **فصل**

سلامتی یافت از درد فراق — هر که رسید بلقا ایمن شد از بدبختی

قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ فَالْبَاءُ بَارِئُ الْبَرَايَا وَالسِّينُ سَتَّارُ الْخَطَايَا وَالْمِيمُ

بگو بسم الله — حرف با اشارت است به پیدا کننده مخلوقات — و میم

الْمَنَّانُ بِالْعَطَايَا وَقِيلَ إِنَّ الْبَاءَ بَرِيءٌ مِنَ الْأَوْلَادِ وَالسِّينُ

منت نهنده بعطاها — و گفته‌اند معنی با بیزار است از فرزندان — و سین

سَمِيعُ الْأَصْوَاتِ وَالْمِيمُ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ وَقِيلَ أَطْعِمُوا فَإِنِّي

شنونده آوازهاست — و میم مستجاب کننده دعاها — و گفته‌اند معنی میم آنست که

مُطْعِمُكُمْ وَاسْقُوا فَإِنِّي سَاقِيكُمْ وَانْظُرُوا إِلَيَّ فَإِنِّي بَاقِيكُمْ وَقِيلَ

طعام دهید فقیران را که من طعام دهنده شمایم و معنی سین آنست که آب دهید تشنگان را که من آب دهنده شمایم

الْبَاءُ بُكَاءُ التَّائِبِينَ وَالسِّينُ سُجُودُ الْعَابِدِينَ وَالْمِيمُ مَعْذِرَةُ

و گفته‌اند که با اشارت بگریه تائبان است و سین اشارت بسجود عابدان است و میم اشارت بعذرخواهی

الْمُذْنِبِينَ وَقِيلَ اللّٰهُ كَاشِفُ الْبَلَايَا اَلرَّحْمٰنُ مُعْطِي الْعَطَايَا اَلرَّحِيمُ

گناهگاران است — و گفته‌اند معنی الله دور کننده بلاهاست — و رحمن دهنده عطاها — و رحیم

غَافِرُ الْخَطَايَا اَللّٰهُ لِلْعَارِفِينَ اَلرَّحْمٰنُ لِلْعَابِدِينَ اَلرَّحِيمُ لِلْمُذْنِبِينَ

بخشنده گناهان است — الله نصیب عارفان است — رحمان مرعابدان راست — رحیم برای گناهگاران است

اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَهُوَ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ اَلرَّحْمٰنُ الَّذِي رَزَقَكُمْ

الله خدایی است که آفرید شما را و او نیکوترین پیدا کنندگان است — رحمن آنست که روزی داد شما را

وَهُوَ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ اَلرَّحِيْمُ اَلَّذِيْ يَغْفِرُ لَكُمْ وَهُوَ خَيْرُ الْغَافِرِيْنَ

واو بهترین روزی دهندگان ست رحیم انست که بخشد شمارا واو بهترین بخشندگان ست

وَقِيْلَ اَللّٰهُ بِاِسْبَاغِ النِّعَمِ اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيْمُ بِالْجُوْدِ وَالْكَرَمِ اَللّٰهُ

وگفته اند الله است بتمام گردانیدن نعمت ها ورحمن ورحیم ست به بخشش وکرم خداست

بِاِخْرَاجِنَا مِنَ الْبُطُوْنِ اَلرَّحْمٰنُ بِاِخْرَاجِنَا مِنَ الْقُبُوْرِ اَلرَّحِيْمُ بِاِخْرَاجِنَا

به بیرون آوردن ما از شکم ورحمن ست به بیرون آوردن ما از گورها ورحیم ست به بیرون آوردن ما

مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ **فَصْلٌ** رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ خَالَفَ الشَّيْطَانَ

از تاریکیهای کفر وعصیان بسوی نور طاعت وایمان رحمت کند الله تعالی کسی را که خلاف کند شیطان را

وَجَانَبَ الْعِصْيَانَ وَاتَّقَى النِّيْرَانَ وَاَكْثَرَ الْاِحْسَانَ وَاَدَامَ ذِكْرَ

ودور کند گناه را وترسد از آتش دوزخ وبسیار کند احسان بخلق وادام وهمیشه ذکر کند

الرَّحْمٰنِ فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ رَحِمَ اللّٰهُ مَنِ اعْتَصَمَ بِاللّٰهِ وَاَنَابَ اِلَى

خدای تعالی را پس گوید بسم الله رحمت کند خدا تعالی کسی را که چنگ زند بخدای تعالی وباز گردد بسوی

اللّٰهِ وَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ اللّٰهِ فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ رَحِمَ اللّٰهُ

خدا وتکیه کند برخدای تعالی ومشغول شود بیاد خدای تعالی پس بگوید تسمیه رحمت کند خدا

مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا وَرَغِبَ فِي الْاٰخِرَةِ وَصَبَرَ عَلَى الْاَذٰى وَشَكَرَ

کسی را که ترک کرد دنیا ومایل شود در آخرت وصبر کرد به بلاکت وشکر کرد

عَلَى النَّعْمَاءِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ الْمَوْلٰى فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ طُوْبٰى لِعَبْدٍ

بر نعمت ومشغول شد بیاد مولی پس گفت تسمیه خوشی ست بنده را

اِجْتَنَبَ الطَّاغُوْتَ وَقَنَعَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْقُوْتِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ

که پرهیز کرد بت وشیطان را وبسنده شد از دنیا بقوت ضروری ومشغول شد بذکر

الْحَيِّ الَّذِيْ لَا يَمُوْتُ فَيَقُوْلُ **مَجْلِسٌ** فِيْ قَوْلِهٖ تَعَالٰى وَتُوْبُوْا

زنده که نمی میرد پس بگوید مجلس ست در بیان قول خدای تعالی توبه کنید

اِلَى اللّٰهِ جَمِيْعًا اَيُّهَا الْمُؤْمِنُوْنَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ وَهٰذَا خِطَابٌ

بسوی خدای تعالی همه ای مومنان شاید که رستگاری یابید این خطاب ست

لِلْعُمُوْمِ بِالتَّوْبَةِ وَحَقِيْقَةُ التَّوْبَةِ فِي اللُّغَةِ الرُّجُوْعُ يُقَالُ تَابَ

همه را بتوبه حقیقت توبه در زبان عرب باز گشتن ست گفته میشود توبه کرد

فُلَانٌ مِنْ كَذَا اَيْ رَجَعَ عَنْهُ فَالتَّوْبَةُ هِيَ الرُّجُوْعُ عَمَّا كَانَ

فلان از چیزی یعنی باز گشت از آن پس توبه باز گشتن ست از آنچه

مَذْمُوْمًا فِي الشَّرْعِ اِلٰى مَا هُوَ مَحْمُوْدٌ فِي الشَّرْعِ وَالْعِلْمُ بِاَنَّ الذُّنُوْبَ

بد باشد در شرع بسوی آنچه نیکو وستوده باشد در شرع ودانستن آنچه گناه

وَالْمَعَاصِي مُهْلِكَاتٌ وَمُبْعِدَاتٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ جَنَّتِهِ
ومعصیت ہلاک کنندہ ست و دور اندازندہ ست از خدای تعالی و از بہشت او

وَتَرْكُهَا مُقَرِّبٌ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَنَّتِهِ فَكَأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ
وترک آن معاصی نزدیک کنندہ ست بسوی خدا و جنت او پس گویا خدای تعالی میفرماید

اِرْجِعُوا إِلَيَّ مِنْ هَوَى نُفُوسِكُمْ وَتُوبُوا مَعَ شَهَوَاتِكُمْ عَسَى
باز گردید بسوی من از ہوای نفسہای خویشتن و باز ایستادن از شہوتہای خویشتن نزدیک ست

أَنْ تَظْفَرُوا بِبُغْيَتِكُمْ عِنْدِي فِي الْمَعَادِ وَتَبْقَوْا فِي نَعِيمِي فِي
که ظفر یابید بمطلوب خود نزد من در آخرت و باقی مانید در نعمت در

دَارِ الْبَقَاءِ وَالْقَرَارِ وَتُفْلِحُوا وَتَفُوزُوا وَتَنْجُوا وَتَدْخُلُوا
دار بقا و آرام و رستگار شوید و بمقصود رسید و نجات یابید و در آئید

بِرَحْمَتِي الْجَنَّةَ الْعُلْيَا الْمُعَدَّةَ لِلْأَبْرَارِ وَخَاطَبَهُمْ أَيْضًا بِخِطَابِ
در بہشت برین که آمادہ ست برای نکوکاران و خطاب کرد شان نیز بخطاب

الْخُصُوصِ وَالِاقْتِضَاءِ فَقَالَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا
خاص و خطاب طلب پس گفت ای آنکه ایمان آوردہ اید باز گردید

إِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
بسوی خدای تعالی باز گشتنی خاص نزدیک ست خداوند شما دور کند از شما گناہان شما

وَيُدْخِلَكُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَعْنَى النَّصُوحِ الْخَالِصُ
و در آرد شما را در بہشتہا که رواں ست از زیر درختان آن جویہا و معنی نصوح اینست که خالص باشد

لِلّٰهِ تَعَالَى الْخَالِي عَنِ الشَّوَائِبِ مَأْخُوذٌ مِنَ النِّصَاحِ وَهُوَ الْخَيْطُ
برای خدای تعالی از خلط چیزہا دیگر گرفته شدہ ست از نصاح که معنی ریسمان است

وَهُوَ تَوْبَةٌ مُجَرَّدَةٌ لَا تَتَعَلَّقُ بِشَيْءٍ وَلَا يَتَعَلَّقُ بِهَا شَيْءٌ يَكُونُ
و آن توبه خالصی ست که نچسپد بچیزی و نچسپد با او چیزی که باشد

الْعَبْدُ مَعَهَا مُسْتَقِيمًا عَلَى الطَّاعَةِ غَيْرَ مَائِلٍ إِلَى الْمَعْصِيَةِ
بنده با آن توبه راست بر عبادت نه میل کنندہ بسوی گناہ

لَا يَرُوغُ كَمَا تَرُوغُ الثَّعْلَبُ وَلَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِعَوْدٍ إِلَى الْمَعْصِيَةِ
باز نگردد چنانکه باز میگردد روباه و سخن نکند با نفس خویشتن باز گشتن را بسوی نافرمانی

وَلَا ذَنْبٍ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَنْ يَتْرُكَ الذَّنْبَ لِلّٰهِ خَالِصًا كَمَا
و نه بہیچ گناہی و آنکه بگذارد گناہ را خالص برای خدا چنانچه

ارْتَكَبَهُ لِهَوًى خَالِصًا حَتَّى يُخْتَمَ لَهُ بِحُسْنِ الْخَاتِمَةِ فَإِنَّ التَّوْبَةَ
اختیار آن گناہ کردہ بود از جہت ہوای نفس خالص تا ختم کردہ شود برای او نیکوی خاتمه و توبه نصوح

صح ١٢

مِنْ سَائِرِ الذُّنُوبِ وَاجِبَةٌ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ

پس برستی توبه از همه گناهان واجبست با جماع امت و بتحقیق یاد کرد دوست خدا

وَتَعَالَى التَّائِبِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ

تایبان را چند جاے گفت بزرگ است گوینده بدرستیکه خدا دوست میدارد

التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَذَكَرَ أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ لِتَوْبَتِهِمْ وَ

تایبان را و پاکان را پس ذکر کرد بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد ایشان را از جهت توبه و

تَطَهُّرِهِمْ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُبْعِدَةِ عَنْهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ

پاکی ایشان از گناهان دور کننده از او و گفت در جاے

آخَرَ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ

دیگر توبه کنندگان عبادت کنندگان ستایش کنندگان روزه دارندگان رکوع کنندگان

السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

سجده کنندگان امر کنندگان به نیکی و باز دارندگان از بدی و

الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ فَذَكَرَ أَسْمَاءً مَعْرُوفَةً

و نگاهدارندگان حدهاے خدا را و بشارت ده مومنان را پس ذکر کرد خدا نامهاے معلوم را

يَعْنِي التَّائِبُونَ ثُمَّ وَصَفَهُ بِهٰذِهِ الْأَوْصَافِ الْحَمِيدَةِ فَعُلِمَ

مراد میدارد تایبان را پس وصف کرد او را باین صفتهاے نیک ستوده پس معلوم شد

أَنَّ التَّائِبَ مَنْ هٰذِهِ صِفَتُهُ فَإِذَا اتَّصَفَ بِهَا اسْتَحَقَّ الْبِشَارَةَ بشارت

بدرستیکه تایب از گناه کسیست که این اوصاف صفت او باشد پس هرگاه که موصوف شد باینها سزاوار شد

وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ فَصْلٌ وَالَّذِي عَنْهُ التَّوْبَةُ

ایمان را بقول خداے تعالی که فرمود و بشارت ده مومنان را و آن گناهان که از آن توبه باید کرد

مِنَ الذُّنُوبِ كَبَائِرُ وَصَغَائِرُ أَمَّا الْكَبَائِرُ فَقَدِ اخْتَلَفَ فِيهَا

کبیره اند و صغیره پس در کبایر اختلاف کرده اند

الْعُلَمَاءُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ هِيَ ثَلَاثٌ وَقِيلَ أَرْبَعٌ وَقِيلَ سَبْعٌ وَقِيلَ

علما بعضی گفته اند که آن کبایر سه است و گفته اند که چهار است و گفته اند هفت است و گفته اند

تِسْعٌ وَقِيلَ إِحْدَى عَشْرَةَ وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض إِذَا بَلَغَهُ قَوْلُ ابْنِ

نه است و گفته اند که یازده اند و بود ابن عباس رضی الله عنه چون رسید باو قول ابن

عُمَرَ الْكَبَائِرُ سَبْعٌ يَقُولُ هِيَ إِلَى سَبْعِينَ أَقْرَبُ مِنْهَا إِلَى سَبْعَةٍ

عمر که کبایر هفت است گفت آن کبایر بسوے هفتاد نزدیکتر است از آنکه بسوی هفت

وَكَانَ يَقُولُ كُلُّ مَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ فَهُوَ كَبِيرَةٌ وَقِيلَ إِنَّهَا مُبْهَمَةٌ

و بود که میگفت هرچه نهی کرده خداے تعالی از آن کبیره است و بعضی گفته اند که آن کبایر مبهم است

لا يعرف عددها كليلة القدر وساعة يوم الجمعة ليعظم
جد الناس في طلبها فكذلك كبائر ليشتد حذر الناس في
ترك الذنوب كلها وقيل كل ما اوعد الله عليه بالنار فهو
كبيرة وقيل كل ما اوجب الحد في الدنيا فهو كبيرة وقد جمعها
بعض العلماء بالله عز وجل فقال هي سبع عشرة اربعة في
القلب وهي الشرك بالله والاصرار على معصية الله والقنوط
من رحمة الله والامن من مكر الله واربع في اللسان وهي
شهادة الزور وقذف المحصن واليمين الغموس وهي التي
يحق بها باطل او يبطل بها حق او يقطع بها مال امرء مسلم
باطلا ولو سواكا من اراك والسحر وثلاث في البطن وهي شرب
الخمر والمسكر من كل شراب واكل مال اليتيم ظلما واكل الربوا
وهو يعلم به واثنتان في الفرج وهما الزنا واللواطة واثنتان
في اليدين وهما القتل والسرقة وواحدة في الرجلين وهي
الفرار من الزحف الواحد من اثنين والعشرة من عشرين و
المائة من المائتين وواحدة في جميع الجسد وهي عقوق الوالدين

وهو أن لا تبرّ قسمهما إذا أقسما عليك وأن تضربهما

وآن عقوق آنست که راست نکنی تو سوگند ایشان هرگاه که سوگند دهند تو را و اگر بزنی ایشان را

إذا سبّاك وأن لا تطيعهما إذا سألاك وأن لا تطعمهما

وقتیکه دشنام دهند ترا و اگر تو ... ایشان را ... و اگر طعام ندهی ایشان را

إذا جاعا واستطعماك فصل وأما الصغائر فأكثر من

وقتیکه گرسنه شوند و طلب طعام کنند از تو و اما گناهان صغیره پس بیشتر اند از آنکه

أن تحصى ولا سبيل إلى تحقيق معرفتها وبيان حصرها لكنا

تو شمرده شود و هیچ راهی نیست بسوی تحقیق شناختن آن و بیان ضبط آن لیکن

نعلم ذلك بشواهد الشرع وأنوار البصائر فإن مقصود الشرع

میدانیم آنرا بگواه شرع که آیات و احادیث اند و بنورهای باطن پس بدرستی مقصود شرع

سياق الخلق وقربه وجوارهم إلى الله عز وجل بترك الذنوب

راندن خلق است بطرف خدای تعالی بنزدیکی و همسایگی او بترک گناهان

كما قال تعالى وذروا ظاهر الإثم وباطنه ومنها النظر إلى

چنانچه فرموده است خدای تعالی بگذارید گناه ظاهر و باطن را و بعضی از آن صغایر نظر کردن است به

مستحسن والقبلة له والمناجعة معه من غير جماع و

چیز نیکو خواه زن خواه امرد و بوسه دادن او را و همخوابه شدن با او بی آنکه جماع کند و

السب لأخيه المسلم والشتم له دون القذف والضرب له

دشنام دادن برادر مسلمان را غیر دشنام زنا و زدن او را

والغيبة والنميمة والكذب وغير ذلك مما يطول شرحه

و غیبت کردن و سخن چینی و دروغ گفتن و غیر آنکه دراز است بیان آن

فإذا تاب المؤمن الكبائر اندرجت الصغائر في ضمنها لقوله

پس هرگاه توبه میکند مومن از کبایر درمی آیند صغایر در ضمن آن از جهت فرمودهٔ خدای

تعالى إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم

تعالی اگر پرهیز کنید از کبایر چیزیکه باز داشته میشوید از آن در گذریم از شما گناهان

الآية ولكن لا يطمع نفسه في ذلك بل يجتهد في التوبة عن

لیکن طمع ندهد نفس خود را در آن بلکه کوشش باید کرد در توبه کردن از

جميع الذنوب كبيرها وصغيرها كما قال الشاعر خل الذنوب

همه گناهان کبیره و صغیره چنانچه گفته است شاعر بگذار همه گناهان

كبيرها وصغيرها فهو التقى واصنع كماش فوق أرض

بزرگ و خورد را پس همین است تقوی و بکن چنانکه میکند رونده بالای زمین

الشوك يجذ ما يرى لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصا

خار كه بر هر ميكند از هر چه مى بيند حقير مشمار هيچ گناه صغيره را در حقيقت كوهها از سنگريزه اند

لم يحتقر وعن انس بن مالك رض انه قال نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم

و از انس رض روايت كه او گفت كه فرود آمد رسول صلعم

بوادٍ هو واصحابه ليس فيه حطب ولا شيء يرونه فامرهم ان

خود را اصحاب او در وادى كه نبود در و هيزم و نه چيزى از جنس هيزم كه در نظر آيد پس فرمود ياران را

يحتطبوا فقالوا يا رسول الله ما نرى حطبا قال لا تحقروا شيئا

كه هيزم جمع كنند پس گفتند اى رسول خدا نمى بينيم هيزمى پس فرمود كه حقير مدانيد هيچ چيزى را

تأخذونه فجعل الرجل يجمع الشيء بعضه الى بعض حتى جمعوا

كه ميگيريد پس شروع كرد هر مردى كه جمع كند هر چيزى را بعض آنرا بسوى بعض ديگر تا آنكه جمع كردند

سوادا عظيما فقال لاصحابه الا ترون هكذا تكون المحقرات

سياهى بزرگ يعنى توده بزرگ پس گفت مر ياران خود را آيا نمى بينيد همچنين ميباشد چيزهاى حقير

من خير وشر حتى الذنب الصغير الى الصغير والكبير الى الكبير

از نيكى و بدى تا آنكه گناه خورد ضم كرده شود بسوى گناه خورد و گناه بزرگ بسوى بزرگ

والخير الى الخير والشر الى الشر وقيل ان الذنب اذا صغر عند

و نكوئى بسوى نكوئى و بدى بسوى بدى و گفته اند گناه وقتيكه خورد باشد نزد

العبد عظم عند الله تعالى فاذا استعظمه العبد صغر

بنده بزرگ ميگردد نزد خدا تعالى و وقتيكه بزرگ پندارد او را بنده خورد ميگردد

عند الله تعالى فانما يستعظم الذنب لصغير العبد المؤمن

نزد خداى تعالى پس جز اين نيست كه بزرگ پندارد گناه خود را بنده مومن

يعظم ايمانه وسمو معرفته كما جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

بسبب بزرگى ايمان خود و زياده معرفت خود چنانكه آمده است در حديث از پيغمبر صلعم

انه قال المؤمن يرى ذنبه كالجبل فوقه يخاف ان يقع عليه

بدرستى فرمود كه مومن مى بيند گناه خود را همچون كوهى كه بالاى سر وى باشد ميترسد از آنكه بيفتد بر وى

والمنافق يرى ذنبه كذباب طار على انفه فاطاره وقال

و منافق مى بيند گناه خود را همچون مگسى پرنده بر بينى او كه براند آنرا و گفته اند

بعضهم الذنب الذي لا يغفر قول الرجل ليت كل شيء عملته

بعضى علما گناهى كه بخشيده نميشود گفتن مردست كاش هر چيزى كه كرده ام

مثل هذا وهذا من نقصان ايمانه وضعف معرفته وقلة

مثل آن بود و اين گناه را سهل شمردن از نقصان ايمان و سستى معرفت است

۳۰۹

عِلمه بجلال الله عز وجل ولو كان عنده علم بذلك لرأى

دانش او ست به بزرگی خدای تعالی و اگر بودی پیش او علمی به بزرگی حق هر آینه دیدی

الصغير كبيرا والحقير عظيما كما أوحى الله تعالى إلى بعض

گناه خورد را کلان و حقیر را بزرگ چنانچه وحی کرده است خدای تعالی بسوی بعضی از

أنبيائه لا تنظر إلى قلة الهدية وانظر إلى عظم هاديها

پیغمبران خود مبین بسوی قلت هدیه و ببین بسوی بزرگی دهنده آن

ولا تنظر إلى صغر الخطيئة وانظر إلى كبرياء من واجهته بها

و مبین بسوی خوردی گناه و ببین بسوی بزرگی کسی که روبرو شده باو

ولهذا قال من جلت رتبته وعظمت منزلته عند الله عز

و ازین جهت گفته است کسیکه بزرگ است مرتبه او نزد خدای تعالی

وجل لا صغيرة بل كل مخالفة الله تعالى فهي كبيرة وقال

نیست صغیره نزد او بلکه هر مخالفت خدای تعالی کبیره است و گفته است

بعض الصحابة لأصحابه من التابعين إنكم لتعملون أعمالا

یکی از صحابه رض مر یاران خود را از تابعین بدرستی شما هر آینه میکنید کارها

هي أدق في أعينكم من الشعر كنا نعدها على عهد رسول الله

که آن باریکتر است در چشمهای شما از موی بودیم میشمردیم آنرا در عهد رسول الله

صلى الله عليه وسلم من الموبقات فإنما قال ذلك لقربهم من الرسول صلى

از جمله هلاکات پس جز این نیست که گفت آن صحابی این سخن از جهت نزدیک بودن

الله عليه وسلم ومن الله جل جلاله فيعظم من العالم ما لم يعظم من الجاهل

صحابه بسوی رسول خدای تعالی پس بزرگ دانسته شود از عالم گناهیکه بزرگ دانسته نشود از جاهل

ويتجاوز عن العامي ما لا يتجاوز عن العارف على قدر ما بينهما

و درگذرانیده میشود از عامی آنچه درگذرانیده نمیشود از عارف به اندازه آنچه میان ایشان است

من التفاوت في العلم والمعرفة والمنزلة فالتوبة فرض عين

از تفاوت در علم و معرفت و منزلت پس توبه فرض عین است

في حق كل شخص لا يتصور أن يستغني عنها أحد من البشر

در حق هر شخصی که ممکن نیست که بی نیاز باشد از آن هیچ یکی از آدمیان

لأنه لا يخلو عن معصية الجوارح فإن خلا عنها فلا يخلو عن

زیرا که هیچ کس خالی نیست از معصیت اعضا و اگر خالی باشد از آن معصیت جوارح پس خالی نیست

الهم بالذنوب بالقلب فإن خلا عن ذلك فلا يخلو من وسواس

از قصد گناه بدل و اگر خالی باشد از قصد گناه پس خالی نباشد از وسوسه

الشَّيْطٰنِ بِاِيْرَادِ الْخَوَاطِرِ الْمُتَفَرِّقَةِ الْمُذْهِلَةِ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى

شیطان بدر آوردن خطرای پریشان که غافل سازد از یاد خدای تعالے

فَاِنْ خَلَا عَنْهَا فَلَا يَخْلُوْ عَنْ غَفْلَةٍ وَتَقْصِيْرٍ فِي الْعِلْمِ بِاللّٰهِ عَزَّ

پس اگر خالی باشد ازان پس خالی نخواهد بود از غفلت و تقصیر در دانستن ذات حق تعالی

وَجَلَّ بِصِفَاتِهٖ وَاَفْعَالِهٖ كُلُّ ذٰلِكَ عَلٰى قَدْرِ مَنَازِلِ الْمُؤْمِنِيْنَ فِيْ

وصفات و افعال او همه این حالات بر قدر منازل مومنان ست در

اَحْوَالِهِمْ وَمَقَامَاتِهِمْ فَلِكُلِّ حَالٍ طَاعَاتٌ وَذُنُوْبٌ وَحُدُوْدٌ وَ

احوال و مقامات ایشان پس هر حال را طاعتها ست و گناهها ست و حدودها و

شُرُوْطٌ فَحِفْظُهَا طَاعَةٌ وَتَرْكُهَا وَالْغَفْلَةُ عَنْهَا ذَنْبٌ فَيَحْتَاجُ

شرط ها ست پس نگاه داشتن آن طاعت ست و ترک آن و غافل بودن ازان گناه ست پس محتاج میشود

اِلَى تَوْبَةٍ وَهُوَ الرُّجُوْعُ عَنِ التَّعْوِيْجِ الَّذِيْ وُجِدَ اِلٰى سَنَنِ الطَّرِيْقِ

بسوے توبه و آن توبه باز گشتن ست از کجی یافته شده بسوے طریق راه راست

الْمُسْتَقِيْمِ الَّذِيْ شُرِعَ لَهٗ وَمَقَامٍ اُقِيْمَ فِيْهَا وَمَنْزِلَةٍ مُهِّدَتْ لَهٗ

که مشروع ساخته شده ست برائے او و بسوے مقامی که ایستاده کرده شده ست در و و منزلی که آماده کرده شد

فَالْكُلُّ مُفْتَقِرٌ اِلَى التَّوْبَةِ وَاِنَّمَا يَتَفَاوَتُوْنَ فِي الْمَقَادِيْرِ فَتَوْبَةُ

پس همه کس محتاج ست بسوی توبه و تفاوت ندارند مگر در مقدار آنچه که ازان توبه کنند پس توبه

الْعَوَامِّ مِنَ الذُّنُوْبِ وَتَوْبَةُ الْخَوَاصِّ مِنَ الْغَفْلَةِ وَتَوْبَةُ خَاصِّ

عوام از گناهان ست و توبه خواص از غفلت ست و توبه خاص

الْخَاصِّ مِنْ رُكُوْنِ الْقَلْبِ اِلٰى مَا سِوَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا قَالَ ذُو

الخاص از میل دل ست بسوے غیر خدای تعالے چنانچه گفت ذ

النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَوْبَةُ الْعَوَامِّ مِنَ الذُّنُوْبِ وَتَوْبَةُ

ذوالنون مصرے رح توبه عوام از گناه ست و توبه

الْخَوَاصِّ مِنَ الْغَفْلَةِ وَكَمَا قَالَ اَبُو الْحُسَيْنِ النُّوْرِيُّ التَّوْبَةُ اَنْ

خواص از غفلت و چنانچه گفته ست ابوالحسین نورے توبه آنست که

تَتُوْبَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَشَتَّانَ بَيْنَ تَائِبٍ يَتُوْبُ

توبه کنی از هر چیزے که غیر خدای تعالے ست پس بسیار فرق ست میان تایبے که توبه کند

مِنَ الزَّلَّاتِ وَتَائِبٍ يَتُوْبُ مِنَ الْغَفَلَاتِ وَتَائِبٍ يَتُوْبُ مِنْ رُؤْيَةِ

از لغزشها و دیگر توبه کند از غفلت ها و تایبے که توبه کند از دیدن

الْحَسَنَاتِ وَتَائِبٍ يَتُوْبُ مِنْ طُمَانِيْنَةِ الْقَلْبِ اِلٰى غَيْرِ خَالِقٍ

نیکویها و تایبے که توبه کند از آرام گرفتن دل بغیر آفریننده

البريات فالأنبياء عليهم السلام لم يستغنوا عن التوبة
مخلوقات پس پیغمبران نبودند بی نیاز از توبه
ألا ترى إلى ما روي عن النبي صلى الله عليه أنه قال ليغان على قلبي
نمی بینی آنچه مروی است از سرور پیغمبران بدرستی پرده تنگ آمده میشود بر دل
وإني لأستغفر الله عز وجل في اليوم والليلة سبعين مرة
و بدرستیکه هر آینه طلب آمرزش میکنم از خدای در روز و در شب هفتاد بار
وآدم عليه السلام لما أكل من الشجرة المنهية تطايرت الحلل
و آدم هرگاه که خورد از درخت منهی پریدند جامهای بهشتی
عن جسده وبدت عورته وبقي التاج والإكليل على رأسه
از تنش و پدید شد عورت او و باقی ماند تاج و اکلیل بر سر او
فاستحيى أن ينتزعا عنه فجاءه جبرئيل عليه السلام فأخذ
پس شرم داشتند از این که دور شوند از او پس آمد جبرئیل پس گرفت
التاج عن رأسه والإكليل عن جبينه ونودي هو وحواء أن
تاج را از سر او و اکلیل را از پیشانی او و ندا کرده شد او را و حوا را با نکه
اهبطا من جواري فإنه لا يجاورني من عصاني فالتفت
فرود آئید از همسایگی من بدرستی همسایه نشود به من هر که نافرمانی کند مرا پس نگه کرد آدم
إلى حواء بالحياء وقال لها هذا أول شؤم المعصية أخرجنا
بسوی حوا با شرمندگی و گفت این اول شامت گناه است که بیرون آورده شدیم
من جوار الحبيب فأحوجا إلى التوبة والتضرع والافتقار
از همسایگی دوست پس محتاج ساخته شدند آدم و حوا بسوی توبه و عاجزی و زاری
والاستكانة والذلة من بعد عيش رغد بعد ذلك الملك العظيم
و اظهار مسکنت و خواری پس از زندگی خنک پس از آن پادشاهی بزرگ
والفضل الكبير والعز والدلال وارتفاع المنزلة في أشرف
و فضل بزرگ و بعد از آن عز و ناز و بلندی مرتبه در شریف ترین
الأمكنة وأطهرها وأمنها وأقربها إلى الله تعالى فلو استغنى
جاهای و پاک ترین جاها و امین ترین و نزدیک ترین آن بسوی خدای پس اگر مستغنی
أحد عن التوبة وأمن من العدو وشؤم النفس ووساوس الشيطان
کسی از توبه و امین میشد از دشمن و شامت نفس و وسوسه شیطان
ومكايده وامتن بشرف المكان وطهارته والقرب إلى الله و
و مکرهای او و منت بشرف جا و پاکیزگی آن و قرب خدا و

ذنوب منزلته لكان ذلك حقيقا بآدم عليه السلام فلم يستغن

عن التوبة حتى تاب الله عليه لقوله عز وجل فتلقى آدم من

ربه كلمات فتاب عليه إنه هو التواب الرحيم وروي عن

الحسن بن علي رض أنه قال لما تاب الله على آدم عليه السلام

هنأته الملائكة فهبط جبرائيل عليه السلام وميكائيل و

إسرافيل عليه السلام فقالوا يا آدم قرت عيناك بتوبة الله

عليك فقال آدم يا جبرائيل فإن كان بعد هذه التوبة

سؤال فأين مقامي فأوحى الله إليه يا آدم ورثت ذريتك

التعب والنصب وورثتهم التوبة فمن دعاني منهم لبيته

كما لبيتك ومن سألني منهم المغفرة لم أبخل عليه فإني قريب

مجيب يا آدم وأحشر التائبين من الذنوب في الجنة و

أخرجهم من قبورهم فرحين ضاحكين مستبشرين ودعاؤهم

مستجاب وكذلك نوح النبي صلى الله عليه الذي أغرق الله تعالى

أهل الشرق والغرب بدعوته والغيرة على عرضه ولكن بهم

إياه وشدة غضبه عليهم لذلك وهو آدم الثاني لأن الخلق

مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَى مَا قِيلَ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ إِلَّا الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فِي

از اولاد او بیند بنا بر آنکه گفته اند که هیچ فرزند نشد از آنانکه بودند با نوح ع در

السَّفِينَةِ مِنَ النَّاسِ غَيْرَ أَوْلَادِهِ الثَّلَاثَةِ وَهُمْ سَامٌ وَحَامٌ وَ

کشتی از مردم بجز اولاد او که سه اند و ایشان سام و حام و

يَافِثُ فَالْخَلْقُ تَشَعَّبَتْ مِنْهُمْ وَمَعَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةِ قَالَ رَبِّ إِنِّي

یافث پس همه خلق پراگنده شد از ایشان و با وجود این مرتبه گفت ای پروردگار من بدرستی که من

أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ

پناه میجویم بتو از آنکه سوال کنم از تو چیزی که نباشد مرا بآن علمی و اگر نیامرزی و

تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَإِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ مَعَ جَلَالِ قَدْرِهِ وَاصْطِفَاءِ

رحمت نکنی باشم از جمله زیانکاران و حضرت ابراهیم ع با بزرگی مرتبه او و برگزیدگی نمودن

اللّٰهِ لَهُ لِخُلَّتِهِ وَجَعْلِهِ أَبَا الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ كَمَا رُوِيَ أَنَّهُ أَخْرَجَ

خدا تعالی برای دوستی خود او را و گردانیدن او را پدر پیغمبران و مرسلان چنانکه مرویست که بیرون آورد

مِنْ وَلَدِهِ وَوَلَدِ وَلَدِهِ أَرْبَعَةَ آلَافِ نَبِيٍّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ

از فرزندان او و فرزندان فرزندان او چهار هزار پیغمبر ع

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ حَتَّى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فرمود خدا تعالی و گردانیدیم فرزندان ابراهیم را باقی تا آنکه پیغمبر ما محمد ص

مِنْ وَلَدِهِ وَمُوسَى وَعِيسَى وَدَاوُدُ وَسُلَيْمَانُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ

از فرزندان او است و موسی و عیسی و داود و سلیمان ع و

غَيْرُهُمْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنِ التَّوْبَةِ وَالْاسْتِكَانَةِ وَالْافْتِقَارِ إِلَى

غیر ایشان از اولاد او مستغنی نشد از توبه و اظهار مسکنت و احتیاج بسوی

اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ

خدا پس گفت آنکه آفرید مرا پس او راه راست مینماید مرا و آنکه او

يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي

طعام و آب میدهد و چون بیمار شوم پس او شفا میدهد مرا و آنکه میمیراند مرا

ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ

پس زنده خواهد کرد و آنکه طمع میدارم آنکه بیامرزد مرا گناهان مرا در روز قیامت

الْآيَةَ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ

تا آخر آیت و قول خدای حکایت از ابراهیم ع و اسمعیل ع و بنما ما را محلها و عبادات حج یا مطلق عبادات و توبه ما بپذیر

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ جَلَالَةِ قَدْرِهِ وَاصْطِفَاءِ

قبول کننده توبه مهربانی و موسی علیه السلام با وجود بزرگی قدر و برگزیدن

الله له للرسالة والكلام واصطناعه لنفسه والقائه

خدای تعالی مر او را برای پیغمبری و سخن کردن با خود و برگزیدن برای ذات خویش و انداختن

المحبة عليه وتأييده له بالمعجزات الباهرات من اليد و

دوستی بر وی و قوت دادن مر او را بمعجزهای غالب از ید بیضا و

العصا والآيات التسع والأشياء التي كانت له في التيه من

عصا و نه آیات و چیزها که بود مر او را در بیابان از

عمود النور بالليل والمن والسلوى وغير ذلك من الآيات التي

ستون روشنایی در شب و ترنجبین و مرغ و غیر آن از معجزهای که

لم تكن لأحد من الأنبياء قبله قوله رب اغفر لي ولأخي و

نبود مر کسی را از پیغمبران پیش از وی و با این همه میگوید ای پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا

أدخلنا في رحمتك وأنت أرحم الراحمين وداود النبي صلى الله عليه وسلم

درآر ما را در رحمت خویش و تو مهربان تری از همه مهربانان و داود پیغمبر

مع جلالة قدره وإعطاء الله له ذلك الملك العظيم كان

با بزرگی مرتبه وی و دادن خدای تعالی مر وی را آن ملک عظیم که بود

حراسه ثلاثة وثلاثين ألف حارس وكان إذا قرأ الزبور

پاسبانان او سی و سه هزار و بود وقتیکه خواند زبور را

اصطفت الطير على رأسه ووقف الماء عن جريانه وحملته

صف میزدند مرغان بالای سر وی و می ایستاد آب از روان شدن و

واصطفت الإنس والجن حوله والسباع والهوام كذلك

و صف میزدند آدمیان و پریان گرد وی و درندها و گزندها هم چنین صف میکشیدند

لا يؤذي بعضها بعضا وتسبح الجبال بتسبيحه وألين له

آزار نمیدادند بعضی مر بعضی را و تسبیح میگفتند کوهها به تسبیح او و نرم گردانیده شد

الحديد لرزقه إجلالا لقدره وصيانة لأمره فبكى أربعين

آهن برای روزی وی برای تعظیم قدر او و نگاه داشتن مر امر او را پس گریست چهل

يوما وهو ساجد حتى نبت العشب من دموعه فرحمه الله تعالى

روز در سجده تا آنکه برویید گیاه از اشکهای وی پس رحمت کرد خدا مر او را

وتاب عليه حتى قال عز وجل فغفرنا له ذلك وإن له عندنا

و قبول کرد توبه او را گفت خدا پس آمرزیدیم مر او را آن تقصیر و بدرستی مر او را نزد ما

لزلفى وحسن مآب وسليمان بن داود عليهما السلام مع ملكه

هر آینه نزدیکی است و نیکویی بازگشت است و سلیمان پسر داود با وجود آن ملک

العظيم وريحه المسخرة له غدوها شهر ورواحها شهر و

الملك الذي لا ينبغي لاحد من بعده لما عوقب على خطيئته

من اجل التمثال الذي عبد في داره اربعين يوما من غير

علمه تسلب ملكه منه اربعين يوما فهرب تائها على وجهه

وكان يسال بكفيه فلا يطعم فاذا قال اطعموني فاني سليمان

بن داود شج راسه وضرب واهين وكذب ولقد استطعم

يوما من بيت فطرد وبزقت امراة على وجهه وروي انه

ذات يوم اخرجت عجوز جرة فيها بول وصبته على راسه

فبقي في الذل على ذلك الى ان يخرج الله له الخاتم من بطن حوت

فلبسه حين انتهت الاربعون يوما من ايام العقوبة فجاءت

الطير حينئذ فعكفت عليه وجاءت الجن والشياطين و

الوحوش فاجتمعت حوله فلما عرفه الذين اهانوه وضربوه

اعتذروا له بما جرى منهم اليه من الاساءة فقال لا الومكم

فيما صنعتم من قبل ولا احمدكم الان فيما تصنعون

فان هذا امر من عند ربي فلا بدلي منه فتاب الله عليه و

رد إليه ملكه وأكثر موئله ومرجعه عليه السلام فإذا كان

هؤلاء السادات الكبراء القادة ولاة الخلق والشرع وخلفاء

الله في خلقه كان حالهم كذلك فما حالك واغترارك يا مسكين

وأنت في دار الغرور وفي أقطاع الشياطين محيط بك جنود

الأعداء من الخلق والهواء والنفس والشهوات والإرادات و

الوساوس وتزيين الشيطان وتحسينه واغتررت بالعبادات

الظاهرة من الصوم والصلوة والزكوة والحج وكف الجوارح

عن المعاصي الظاهرة وباطنك عار عن العبادات الباطنة ٣١٦

صفر عنها من الورع الثاني والتقوى والزهد والصبر والرضا

والقناعة والتوكل والتفويض واليقين وسلامة الصدر

وسخاوة النفس ورؤية المنة والنية والإحسان وحسن الظن و

حسن الخلق وحسن المعاش وحسن المعرفة وحسن الطاعة و

الصدق والإخلاص وغير ذلك مما يطول شرحه بل هو مشحون

ممتلئ بأخلاق قبيحة وأمهات الذنوب التي منها يتفرع كل

محنة وداهية وكل بلية مهلكة موبقة في الدنيا والآخرة

مِنْ خَوْفِ الْفَقْرِ وَالتَّسَخُّطِ لِقَدَرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْاِعْتِرَاضِ عَلَيْهِ

از ترس فقر و ناخشی نابودن برتقدیر خدا و اعتراض کردن بر خدای تعالی

فِيْ قَضَائِهٖ فِيْ خَلْقِهٖ وَالتُّهَمَةِ لَهٗ فِيْ ذٰلِكَ وَالشَّكِّ فِيْ وَعْدِهٖ

در حکم و تقدیر او در خلق او و تهمت نهادن مر خدا را در آن قضا و شک نمودن در وعده او

وَالْغِلِّ وَالْحِقْدِ وَالْحَسَدِ وَالْغِشِّ وَطَلَبِ الْعُلُوِّ وَالْمَنْزِلَةِ وَحُبِّ

و کینه و حسد و پوشیدن حق و طلب بلندی و طلب مرتبه و دوستی

الثَّنَاءِ وَالْمَحْمَدَةِ وَحُبِّ الْجَاهِ فِي الدُّنْيَا وَالرِّضَاءِ بِهَا وَالطُّمَانِيْنَةِ

ثنا و آفرین گفتن و دوستی جاه در دنیا و راضی شدن بدنیا و آرام گرفتن

اِلَيْهَا وَالتَّكَبُّرِ عَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ وَالتَّعَظُّمِ عَلَيْهِمْ وَالشُّمُوْخِ بِالْاَنْفِ كَمَا

بدنیا و تکبر کردن بر بندگان خدا و بزرگی نمودن بر ایشان و بلند بینی چنانکه

قَالَ تَعَالٰى وَاِذَا قِيْلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ وَالْغَضَبِ

خدای تعالی فرموده و چون گفته شود او را بترس از خدا بگیرد او را تکبر بگناه و خشم

وَالْحَمِيَّةِ وَالْاَنَفَةِ وَحُبِّ الرِّيَاسَةِ وَالْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ وَالطَّمَعِ

و ناموس و ننگ داشتن و دوستی جاه و دشمنی و بغض و طمع

وَالْبُخْلِ وَالشُّحِّ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْفَرَحِ وَالْاَشَرِ وَالْبَطَرِ وَ

و بخل و مایل شدن بمال کسی و ترسیدن از کسی و خوشی و بزرگی منشی و

التَّعْظِيْمِ لِلْاَغْنِيَاءِ وَالْاِسْتِهَانَةِ بِالْفُقَرَاءِ وَالْفَخْرِ وَالْخُيَلَاءِ وَ

بزرگ داشتن توانگران را و سهل و حقیر داشتن فقیران را و نازیدن و کبر کردن و

التَّنَافُسِ فِي الدُّنْيَا وَالْمُبَاهَاتِ بِهَا وَالرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَالْاِعْرَاضِ

رغبت نمودن در دنیا و فخر کردن در دنیا و نمودن عمل و شنوانیدن آن کسی را و روگردانیدن

عَنِ الْحَقِّ اسْتِكْبَارًا وَالْخَوْضِ فِيْمَا لَا يَعْنِيْ وَكَثْرَةِ الْكَلَامِ مِنْ غَيْرِ

از حق بسبب تکبر و فرو رفتن در آنچه مقصود نباشد و بسیار سخن گردن بی آنکه در آن

نَفْعٍ وَالتِّيْهِ وَالصَّلَفِ وَاخْتِبَارِ اَحْوَالِ الْغَيْرِ وَتَرْكِ حَالَتِكَ

نفعی باشد و تکبر و لاف زدن و آزمودن حال دیگری و ترک کردن آن حالت

الَّتِيْ اَنْتَ عَلَيْهَا وَجُعِلَتْ عِبَادَتُكَ فِيْ حِفْظِهَا وَالتَّمَلُّقِ وَ

که تو بران باشی در حال آنکه گردانیده شده سبب عبادت تو در نگاهداشت آن حالت خود و اظهار

الْاِفْتِدَارِ فِيْ اَمْرِ اللّٰهِ وَالتَّوْقِيْرِ لِلْمَخْلُوْقِيْنَ وَالْمُدَاهَنَةِ لَهُمْ وَالْعُجْبِ

توانائی در کار خدای تعالی و بزرگ داشتن از حد مخلوقین را و حق پوشیده کردن برای ایشان و خودبینی

بِالْاَعْمَالِ وَحُبِّ الْمَدْحِ بِمَا لَمْ تَفْعَلْهُ وَالْاِشْتِغَالِ بِعُيُوْبِ الْخَلْقِ وَ

با عمال خود و دوست داشتن مدح بانچه نکرده باشد و مشغول شدن بعیبهای خلق و

التعامي عن عيوبك ونسيان نعمة الله واضافتها الى نفسك
کور شدن از عیبهای خود و فراموش کردن نعمت خدا را و نسبت کردن آن بسوی نفس خود
او الى الخلق الذين هم مسخرون وآلة لتلك النعمة والوقوف
یا بسوی خلق که ایشان مسخرند و آلات اند برای این نعمت و ایستادن
مع الظاهر والتقاعد عن النظر في الاصول وحفظ الحدود
با ظاهر و فرو نشستن از نظر کردن در اصول و نگاه داشتن حدها
ووضع الشيء في محله وايثار الفرح وبغض الحزن الذي بعدمه
و نهادن هر چیز را در محل وی و اختیار کردن خوشی را و دشمن داشتن اندوه را که نابودن آن
خراب القلب وخروج الخشية منه وبعده اطفاء نور
خرابی دل است و بیرون رفتن ترس از وی و بدور شدن آن ترس بمیرانیدن نور
الحكمة وبتزائده ايجاد قرب الرب والانس به والاستماع
حکمت است و بزیادتی آن خوف پیدا کردن قرب رب و الفت کردن با وی و شنیدن و گوش
اليه والفهم منه والاستغناء به عن جميع البرية والسعادة
داشتن با وی و فهم کردن سخن از وی و بی نیاز گردیدن است با وی از همه خلق و نیک بختی
الابدية والنجاة السرمدية والنعمة الكلية ومشحون
ابدی و رستگاری دائمی و نعمت کلی است و مشحون
بالانتصار للنفس اذا نالها الذل الذي دواؤها فيه وسعادتها
بیاری دادن برای نفس وقتیکه برسد آن آزاری که داروی او در آنست و نیک بختی او
به ودخولها في زمرة احباب الله تعالى واصفيائه وخلصائه
بآن است و داخل شدن او در گروه دوستان خدای تعالی و برگزیدگان او و خالصان
وشهدائه وعلمائه والعارفين بمجاري اقداره وابدال
و شهیدان او و عالمان بذات او و شناسندگان محل جریان تقدیر او و ابدال
انبيائه عليهم السلام وضعف الانتصار للحق جلت عظمته
پیغمبران او علیهم السلام و بیرون رفتن یاری دادن مر حق را
وانصار دينه واوليائه القائمين بحجته الداعين للخلق الى
و یاری دهندگان دین او و دوستان که قائم اند بحجت او و خوانندگان خلق را بسوی
طاعته المحذرين لنقمته وناره بتذكيرهم لايامه المرغبين
طاعت او و ترسانندگان از عذاب و انتقام او بیاد دادن ایشان روزهای عذاب خدا
في رحمته وجنته واتخاذ الاخوان في العلانية مع عداوتك
در رحمت او و بهشت او و گرفتن برادران در ظاهر با دشمنی تو

٣١٨

۳۱۹

إِيَّاهُمْ فِي السِّرِّ وَالْإِعْرَاضِ عَنْ مُوَافَقَةِ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الْمُنْكَسِرَةِ

ایشان را پنهانی و بدو گردانیدن از موافقت برگزیدگان خدا نیکوکاران شکسته

الْقُلُوبِ وَالْأَفْئِدَةِ الَّذِينَ هُمْ جُلَسَاءُ الرَّحْمٰنِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ

دلها اند آنانکه ایشان همنشینان رحمان اند

الْمُطْمَئِنُّونَ إِلَيْهِ الْمُلَازِمُونَ لِلشِّدَّةِ الْمُدَاوِمُونَ عَلَى الْخِدْمَةِ

که آرام گرفته اند بسوی او همیشه ملازم سختی اند و در بغل گرفته اند خدمت را

الْمُتَنَعِّمُونَ بِالْمِنَّةِ الْمُتَلَبِّسُونَ بِالْخِلْعَةِ الْمَوْسُومُونَ بِخُلَصَاءِ

متنعم گشتند به منت پوشیده اند خلعت را نامیده شده اند و مشهور اند بخالصان

الرَّحْمٰنِ رَبِّ الْعِزَّةِ الْآمِنُونَ فِي الدُّنْيَا مِنْ دَوَرَانِ الدُّوَلِ وَ

رحمن خداوند عزت ایمن اند در دنیا از گشتن دولت و

الْفِتْنَةِ وَفِي الْقُبُورِ مِنْ شَرِّ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَالضَّغْطَةِ وَفِي

فتنه و ایمن اند در گورها از بدی ترس محل طلوع و ظهور احوال برزخ و از شر در هم فشردن گور و در

الْقِيٰمَةِ مِنْ طُولِ الْحِسَابِ وَالْوَحْشَةِ الْخَالِدُونَ فِي دَارِ الْبَقَاءِ

قیامت از درازی حساب و تنهایی و همیشه خواهند بود در بهشت

فِي النِّعْمَةِ وَالسُّرُورِ وَالْبَهْجَةِ وَالْفَرْحَةِ الْمَخْصُوصُونَ فِيهَا

در نعمت و خوشی و تازگی و خوشحالی خاص گردانیده شده اند در آن جنت

بِكُلِّ ظَرِيفٍ وَلَطِيفٍ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلَحْظَةٍ وَطَرْفَةٍ وَاغْتَرَّتْ

بهر چیزی که [illegible] و لطافت دارد در هر ساعت و هر لحظه و هر چشم زدن و مغرور شده

أَيْضًا بِمَا خُوِّلَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا أُطْلِقَتْ فِيهَا مِنَ الْقَضَاءِ

نیز بآنچه داده شده از دنیا و آنچه رها کرده شده در دار قضا و فریب عالم

وَارْتَحَتْ عَنِ الْعَنَاءِ فَأَمِنَتْ مِنْ سَلْبِ الْعَطَاءِ وَالْفَضْلِ وَالنِّعَمِ

و راحت رسانیده شد از رنج پس ایمن گشتی از ربودن عطا و فضل و نعمتها

الَّذِي كَانَ بِغَيْرِكَ ثُمَّ انْتَقَلَ مِنْهُ إِلَيْكَ مِمَّنْ تَقَدَّمَ وَمَضَى

که بود مر غیر ترا پس انتقال کرد بسوی تو از آن کسانیکه پیش رفته و گذشته اند

مِنْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ وَشَدَّادٍ وَعَادٍ وَقَيْصَرَ وَكِسْرَى

از [illegible]

مِنَ الْمُلُوكِ الْخَالِيَةِ وَالْأُمَمِ الْفَانِيَةِ الذَّاهِبَةِ الَّذِينَ تَلَاعَبَتْ

که از پادشاهان گذشته اند و گروههای فانیه رونده اند آنانکه بازی کرد

بِهِمُ الدُّنْيَا وَغَرَّتْهُمُ الْأَمَانِيُّ حَتّٰى جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ

بایشان دنیا و فریب داد ایشانرا آرزوها تا آنکه آمد امر خدای [illegible] و فریب داد ایشانرا

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ وَجَمَعُوا وَفُرِّقَ وَقُطِّعَ بَيْنَهُمْ

وجدا انداخته شد میان ایشان و میان آنچه آرزو میکردند جمع کرده اند و اسباب بنا و پریشان ساخته شد

وَبَيْنَ مَا خَوَّلُوا وَأُذِيلُوا مِنْ فُرُشِهِمُ الَّتِي مَهَّدُوهَا لِأَنْفُسِهِمْ

و میان آنچه داده شده بودند و دور کرده شده اند از بسترها که برای خود گسترده بودند

وَأُهْبِطُوا عَنِ الْمَنَازِلِ الَّتِي شَيَّدُوهَا وَأُزِيلُوا عَنِ الْعِزِّ الَّذِي

و فرود آورده شده اند از منزلها که محکم و استوار گردانیده بودند و دور کرده شده اند از عزتی که

كَانُوا بِهِ ظَفِرُوا وَعَنِ الْمُلْكِ الَّذِي ادَّعَوْهُ وَتَخَيَّلُوا فَطُولِبُوا

بدان ظفر یافته بودند و از پادشاهی که دعوی کرده اند و خیال نموده اند و مطالبه کرده شده اند

بِالْوَدَائِعِ الَّتِي اسْتُودِعُوهَا بِالْعَوَارِي الَّتِي اسْتُؤْمِنُوا عَلَيْهَا ثُمَّ

با امانتها که سپرده شده بود با ایشان و عاریتها که امین کرده شده بودند بر آنها پس

مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا احْتَسَبُوا وَأُوقِفُوا عَلَى مَسَاوِي مَا عَمِلُوا

از خدا آنچه گمان نداشتند یعنی عذاب و واقف گردانیده شده اند بر بدیهای آنچه کرده بودند

وَنُوقِشُوا عَلَى دَقَائِقِ مَا اقْتَرَفُوا وَحُبِسُوا فِي أَضْيَقِ الْحُبُوسِ الَّتِي

و مناقشه کرده شد بر باریکیهای آنچه کسب کردند و حبس کرده شده اند در تنگترین بندها که

فِي الدُّنْيَا لِغَيْرِهِمْ حَبَسُوا وَشُدِّدُوا بِأَشَدِّ الَّذِي شَدَّدُوا وَ ٣٢٠

در دنیا مر دیگران را بند کرده بودند و سخت گرفته شد بر ایشان سخت تر از آنچه سخت گرفته بودند

عُوقِبُوا بِأَبْلَغِ مَا عَاقَبُوا وَبِالنَّارِ أُحْرِقُوا وَبِأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ

و عذاب کرده شدند کامل تر از آنچه مردم را عذاب میکردند در دنیا و به آتش سوخته شدند و دست و پا

فِيهَا بِالْأَغْلَالِ غُلُّوا وَمِنْ زَقُّومٍ وَضَرِيعٍ أُطْعِمُوا وَمِنْ حَمِيمٍ سُقُوا

در آن آتش بطوقها در غل انداخته شده اند و از زقوم و ضریع که نوعیست از خار خورانیده شدند و از آب گرم نوشانیده شدند

وَمِنْ طِينَةِ خَبَالٍ نُهِمُوا أَمَا كَانَتْ لَكَ بِهٰؤُلَاءِ الْمَاضِينَ عِبْرَةٌ

و از طینت خبال که ریم اهل دوزخ است دوباره آشامیده شدند آیا نبود مر ترا با این گذشتگان پندی

وَبِالْمَاسُورِينَ عَنْ أَهَالِيهِمْ غُصَّةٌ عَنِ ادِّعَاءِ مَا خَلَفُوا وَسَكَنِ

و بند کرده شدگان از اهل این گذشتگان مر غصه که باز دارد چیزی که پس گذاشته اند و سکنی

مَا بَنَوْا وَعَنْهُ أُجْلُوا إِذْ كَانُوا فِي بِنَائِهِمْ ذٰلِكَ جَابِرُوا وَظَلَمُوا

آنچه بنا کرده اند و از وی جلا وطن ساخته شده اند از جهت آنکه بودند در آن بنا خویش جور و ظلم کرده بودند

نَكَمْ مِنْ عَرْضٍ وَظَهْرٍ وَخَدٍّ وَرَأْسٍ حِينَئِذٍ نَالُوا وَضَرَبُوا وَكَمْ مِنْ ١٢١٢

بسا پهلو و پشت و رخ و سر و آن هنگام رسیدند و زدند و بسا

عَيْنِ مِسْكِينٍ بَائِسٍ فَقِيرٍ ذَلِيلٍ أَبْكَوْا وَأَدْمَعُوا وَكَمْ مِنْ غَنِيٍّ ذِي

چشم مسکین محنت زده فقیر خوار که گریان شده و از آن اشک روان کرده بودند و بسا

حَسَبٍ اَذَلُّوا وَاَفْقَرُوا وَكَمْ مِنْ بِدْعَةٍ وَسُنَّةٍ سَيِّئَةٍ وَرَسْمٍ

شرف را و خوار و حقیر ساختند و بسا بدعت و طریقه بد و رسم بد ظاهر ساختند

شَرَعُوا وَرَسَمُوا وَكَمْ مِنْ قَلْبٍ حَكِيمٍ لَبِيبٍ عَلِيمٍ كَسَرُوا وَاَغْضَبُوا

و رسم نهاده اند و بسا دل حکیم عاقل دانا را شکستند و بخشم آورده اند

وَكَمْ مِنْ دُعَاءٍ وَنَحِيبٍ وَصَوْتٍ حَزِينٍ فِي جُنْحِ اللَّيْلِ مِنْ اَرْبَابِ

و بسیا دعا و گریه و آواز اندوه در تاریکی شب از صاحبان

الْقُلُوبِ بِظُلْمِهِمْ اِلَى الرَّحْمٰنِ رَفَعُوا شِكَايَةً مِنْهُمْ اِلَيْهِ فِي كَشْفِ

دل بسوی خدا بستم برداشتند از جهت شکایت کردن ایشان بسوی خدای

مَا بِهِمْ اِذْ هُمْ عَلَى الْخَيْرِ سَقَطُوا فَانْتَدَبَتْ لِذٰلِكَ الْمَلٰئِكَةُ الْكِرَامُ

انچه بایشان رسیده است زیرا که ایشان بر نیکی افتاده اند پس اجابت آن دعا و زاری ایشان را فرشتگان بزرگ

وَاِلَيْهِ بَادَرُوا اِلَى الْمَلِيكِ الْعَظِيمِ الْمُنْصِفِ غَيْرِ الْجَائِرِ اَوْصَلُوا وَانْهَوْا

و بسوی آن سبقت نمودند و بسوی پادشاه بزرگ با انصاف که بجا ظلم نمیکند رسیدند و رسانیدند

فَنَظَرَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ بِمَا فِي صُدُورِهِمْ وَالْخَبِيرُ بِمَا يُخْفُونَ

پس نظر کرد خدای تعالی بزرگ دانا و انچه که در سینهای ایشان است و آگاه به انچه پنهان میدارند

وَمَا يُعْلِنُونَ فِيمَا شَكَوْا وَمِنْهُ ضَجُّوا فَاَجَابَهُمُ الْعَزِيزُ الْجَلِيلُ

و انچه ظاهر میسازند در چیزی که شکایت کردند و از وی فریاد نموده اند پس جواب داد ایشانرا غالب بزرگ

لَاَنْصُرَنَّكُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَجَعَلَهُمْ حَصِيدًا فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

که هر اینه یاری خواهم کرد و ایشانرا اگرچه بعد از زمانی باشد پس گردانید ایشانرا درو کرده پس آیا می بینی ایشان را هیچ

فَقَوْمٌ بِالْغَرَقِ وَقَوْمٌ بِالْخَسْفِ وَقَوْمٌ بِالْحَصَبِ وَقَوْمٌ بِالْقَتْلِ وَقَوْمٌ

پس قومی هلاک کرده شده بغرق در آب و قومی بفرو بردن در زمین و قومی بسنگ ریزه و قومی بکشتن و قومی

بِالْمَسْخِ فِي الصُّوَرِ وَقَوْمٌ بِالْمَسْخِ بِالْمَعَانِي بِاَنْ جُعِلَ قُلُوبُهُمْ قَاسِيَةً

بتبدیل صورت و قومی بمسخ معنوی بانکه گردانیده شده دلهای ایشان سخت

كَالْحِجَارَةِ الصَّمَّاءِ فَطَبَعَ عَلَيْهَا بِطَابَعِ الْكُفْرِ وَخَتَمَهَا بِخَاتَمِ الشِّرْكِ

چون سنگ سخت پس مهر نهاد بر آن دلها مهرهای کفر و مهر کردن دلها را بمهر شرک

وَالرَّيْنِ وَالْغِطَاءِ وَالظُّلْمَةِ فَلَمْ يَلِجْ فِيهَا الْاِسْلَامُ وَلَا الْاِيمَانُ ثُمَّ

و زنگ و پرده و تاریکی ظلم پس نشد اندر آن دلها اسلام و ایمان پس

اَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِيَةً وَبَطَشَ بِهِمْ بَطْشَةَ الْجَبَّارِ فَاَدْخَلَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

گرفت ایشانرا گرفتن سخت و سخت گرفت ایشانرا سخت گرفتن غالب پس در آورد ایشانرا اندر سرای هلاک

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا فَهُمْ اَبَدًا

هرگاه که پخته و گداخته میشود پوستهای ایشان تبدیل میکنیم و بدل میدهیم ایشانرا پوستهای دیگر و عذاب میشود ایشان همیشه

في نكال وجحيم وطعام ذي غصة وعذاب أليم خالدين فيها
ما دامت السموات والأرض لا يموتون فيها ومنها لا يخرجون
لا غاية لويلهم ولا منتهى لثبورهم ولهم فيها معيشة ضنكا
لا يتخلص إليهم روح ولا يخرج منهم نفس ولا روح انقطعت
آمالهم وأصواتهم وتشتتت قلوبهم في حلوقهم وخرست ألسنتهم
وقيل لهم اخسئوا فيها ولا تكلموا فاحذر يا مسكين أن تقتدي بأفعالهم
أو تستن بسنتهم فتقفوا آثارهم فتموت من غير توبة وتؤخذ على
غفلة وغرة من غير أن تمهد لنفسك عذرا وتعد لك جوابا و
مخلصا وتقدم بها زادا ومجازا فيحل بك من العذاب والنكال ما
حل بهم

فصل في شروط التوبة وكيفيتها

أما شروطها
فثلاثة أولها الندم على ما عمل من المخالفات وهو قول النبي صلى الله عليه وسلم
الندم توبة وعلامة صحة الندم رقة القلب وغزارة الدمع
ولهذا روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال جالسوا التوابين فإنهم أرق
أفئدة والثاني ترك الزلات في جميع الحالات والساعات والثالث
العزم على أن لا يعود إلى مثل ما اقترف من المعاصي والخطيئات وهو

معنى قول ابي بكر الواسطي حين سئل عن توبة النصوح فقال
معنی قول ابی بکر واسطی وقتیکه پرسیده شد از توبه خالص پس گفت
ان لا يبقى على صاحبها اثر من المعصية سرا ولا جهرا ومن كان
آنست که باقی نماند بر صاحبش اثری از گناه نه پنهان و نه آشکارا و هر که باشد
توبته نصوحا فلا يبالي كيف امسى واصبح فالندم يورث عزما
توبه او خالص باک ندارد چگونه شب کرده و صبح کرده پس ندامت پیدا میکند عزم
وقصدا فالعزم ان لا يعود الى مثل ما اقترف من المعاصي لعلمه
و قصد را پس عزم آنست که باز نگردد بسوی مانند آنچه کسب کرده از گناهان بسبب علم که
المستفاد بالندم ان المعاصي حائلة بينه وبين ربه وبين محابّه
حاصل بوده است او را بندامت که گناه حایل است میان او و میان معبود او و در میان محبوب ها
الدنيا والاخرة السليمة من التبعات كما ورد في الخبر ان العبد
دو جهان دنیا و آخرت و سلامت از آنها چنانچه در خبر وارد شده که بدرستی بنده
يحرم الرزق الكثير بذنب يصيبه وايضا الزنا يورث الفقر
محروم ساخته میشود از رزق بسیار بسبب گناهی که میرسد او را و نیز زنا پیدا میکند درویشی
٣٢٣ وعن بعض العارفين اذا رايت التغير والتضيق في المعيشة و
و از بعضی عارفان منقول است که گفت هرگاه بینی تو تغیر و تنگی در زندگانی و
التعسر في الرزق وتشعب الحال فاعلم انك تارك لامر مولاك
دشواری در رزق و پریشانی حال خود پس بدانکه بدرستی تو ترک کننده امر مولای خود را
تابع هواك واذا رايت الايدي تسلطت عليك والالسن تناولتك
و پیروی کننده خواهش نفس خود را و هرگاه که ببینی دستها را که غلبه کرده بر تو و زبانها که دراز شده
الظلمة في النفس والاهل والمال والولد فاعلم انك مرتكب المناهي
ظالمان در جان و اهل و مال و فرزند پس بدانکه تو اختیار کننده منهیات
ومانع الحقوق ومتجاوز للحدود ومحرق للرسوم واذا رايت
و منع کننده حقها را و درگذرنده حدها را و سوزنده رسمها را و هرگاه که ببینی
الهموم والغموم والكروب في القلب قد تراكمت فاعلم انك معترض على
غمها و اندوهها در دل انبوه شده پس بدانکه تو اعتراض کننده بر
الرب فيما قدر عليك وقضى ذلك متهم له في وعده ومشرك به
خدای تعالی در آنچه قضا و تقدیر کرده بر تو تهمت کننده او را در وعده او و شریک کننده با او
خلقه في امره غير واثق به ولا انت راض بتدبيره فيك وفي خلقه
خلق او را در کار او اعتماد کننده نیستی و راضی نیستی بتدبیر او در حق تو و در حق خلق

فَإِذَا عَلِمَ التَّائِبُ هٰذَا بِالنَّظَرِ فِي حَالِهِ وَالتَّفَكُّرِ فِيهَا نَدِمَ عَلَىٰ ذٰلِكَ

پس هرگاه بداند تائب این چیز را بنظر کردن در حال خود و تفکر در آنها پشیمان میشود بر آن

وَمَعْنَى النَّدَمِ تَوَجُّعُ الْقَلْبِ عِنْدَ عِلْمِهِ بِفَوَاتِ مَحْبُوبِهِ فَتَطُولُ

و معنی ندامت دردناک شدن دل است نزد دانستن او بفوت شدن محبوب خود پس دراز میشود

حَسَرَاتُهُ وَأَحْزَانُهُ وَبُكَاؤُهُ وَنَحِيبُهُ فَلِانْسِكَابِ عَبَرَاتِهِ فَيَعْزِمُ

حسرت و افسوس او و اندوه او و گریه او و آواز گریه او و روان شدن اشک های او پس عزم میکنند

عَلَىٰ أَنْ لَا يَعُودَ إِلَىٰ مِثْلِ ذٰلِكَ لِمَا تَحَقَّقَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ بِشُؤْمِ ذٰلِكَ

بر آنکه باز نگردد بمانند آن زیرا که ثابت شده نزد او علم بشامت آن

وَأَنَّهُ أَضَرُّ مِنَ السَّمِّ الْقَاتِلِ وَالسَّبُعِ الضَّارِي وَالنَّارِ الْمُحْرِقَةِ وَ

و بآنکه ضرر کننده تر است از زهر کشنده و شیر درنده و از آتش سوزان و

السَّيْفِ الْقَاطِعِ وَأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ فَيَهْرُبُ ضَرُورَةً

شمشیر بران و اگر مؤمن گزیده نمیشود از یک سوراخ دو بار پس میگریزد بضرورت

مِنَ الْمَعَاصِي كَمَا يَهْرُبُ مِنْ هٰذِهِ الْمَضَارِّ وَالْمَهَالِكِ فَفِي الْمَعَاصِي

از گناهان چنانچه میگریزد از مواضع ضرر پس در معاصی

هَلَاكٌ كُلِّيٌّ وَفِي الطَّاعَاتِ بَقَاءٌ كُلِّيٌّ وَالسَّلَامَةُ الْأَبَدِيَّةُ وَسَعَادَةٌ

هلاک کلیت و در طاعات بقای کلیت و سلامت ابدیه و سعادت

دُنْيَوِيَّةٌ وَأُخْرَوِيَّةٌ فَيَا لَيْتَ الْمَعَاصِي لَمْ تُخْلَقْ وَلَمْ تَكُنْ فَرُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ

دنیا و آخرت است پس ای کاش که معاصی مخلوق و موجود نمیشد پس بسا شهوت یکساعت

أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا وَأَعْقَبَتْ دَاءً دَوِيًّا وَأَهْدَمَتْ عُمُرًا طَوِيلًا وَ

که میراث گذاشت اندوه دراز را و پس آورد درد بسیار گسترنده را و ویران ساخت عمر دراز و

أَوْبَقَتْ فِي النَّارِ جِيلًا كَثِيرًا وَأَمَّا الْقَصْدُ الَّذِي يَنْبَعِثُ مِنْهُ وَهُوَ

هلاک ساخت در آتش خلقی بسیار را و اما قصدی که پیدا میشود از ان ندامت و آن

إِرَادَةُ التَّدَارُكِ فَلَهُ تَعَلُّقٌ بِالْحَالِ وَهُوَ مُوجِبُ تَرْكِ كُلِّ مَحْظُورٍ هُوَ

اراده تدارک است پس آن اراده تعلقی بحال و آن سبب ترک هر حرامی است که مشغول

مُلَابِسٌ لَهُ وَمُدَاوِمٌ عَلَيْهِ وَأَدَاءِ كُلِّ فَرْضٍ هُوَ مُتَوَجِّهٌ عَلَيْهِ فِي الْحَالِ

ملابس و مرتکب اوست و مداومت کننده است بر آن و ادای هر فرضی که متوجه است بر او در حال

وَلَهُ تَعَلُّقٌ بِالْمَاضِي وَهُوَ تَدَارُكُ مَا فَرَّطَهُ بِالْمُسْتَقْبَلِ وَهُوَ

و آن قصد را تعلقی است بگذشته و آن در رسیدن هر چیزی را که تقصیر کرده است و در تعلقی است بآینده

الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطَّاعَةِ وَتَرْكُ الْمَعْصِيَةِ إِلَى الْمَوْتِ فَأَمَّا شَرْطُ

همیشه فرمان برداری کردن است و ترک بیفرمانی است تا مردن و اما شرایط

صِحَّتِهِ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَاضِي وَهُوَ اَنْ يَرُدَّ فِكْرَهُ اِلَى اَوَّلِ يَوْمٍ بَلَغَ

صحت آن در آنچه تعلق بگذشته دارد آنست که باز گرداند اندیشه خود را بسوی اول روز که رسید

فِيهِ بِالسِّنِّ وَالْاِحْتِلَامِ فَيُفَتِّشُ عَمَّا مَضَى مِنْ عُمْرِهِ سَنَةً سَنَةً

در وی بسال و احتلام پس تفتیش کند از آنچه گذشت از عمرش سال سال

وَشَهْرًا شَهْرًا وَيَوْمًا يَوْمًا وَسَاعَةً سَاعَةً وَنَفَسًا نَفَسًا فَيَنْظُرُ اِلَى

و ماه ماه و روز روز و ساعت ساعت و دم دم پس نظر کند بسوی

الطَّاعَاتِ مَا الَّذِي قَصَّرَ فِيهَا وَاِلَى الْمَعَاصِي مَا الَّذِي قَارَفَ مِنْهَا

طاعتها که کدام ست که در آن تقصیر کرده و بسوی معاصی که کدام ست کسب کرده از آن

اَمَّا الطَّاعَاتُ فَاِنْ كَانَ تَرَكَ صَلٰوةً فَلَمْ يُصَلِّهَا الْبَتَّةَ اَوْ صَلَّهَا

اما طاعتها که پس اگر باشد ترک نماز پس نگذارده ست نماز را اصلا البته یا گذارده ست

فِي غَيْرِ شَرَائِطِهَا وَغَيْرِ اَرْكَانِهَا مِثْلَ اَنْ صَلَّاهَا مِنْ غَيْرِ وُضُوْءٍ اَوْ

آن نماز را بی شرطهایش و بی ارکان مانند آنکه اگر گزارده باشد بی وضو یا

مَعَ وُضُوْءٍ مُخْتَلٍّ مِنْ شَرْطٍ كَالنِّيَّةِ اَوْ بَعْضِ وَاجِبَاتِهِ كَالْمَضْمَضَةِ

با وضو که با خلل باشد از شرطی همچون نیت یا از بعض واجباتش چنانچه آب در دهن کردن

وَالْاِسْتِنْشَاقِ وَغَسْلِ الْوَجْهِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْاَعْضَاءِ اَوْ صَلَّى فِي

و آب در بینی کردن و شستن روی و غیر آن از اعضای وضو یا گزارده باشد

ثَوْبٍ نَجِسٍ اَوْ حَرِيرٍ اَوْ غَصْبٍ اَوْ عَلَى اَرْضٍ مَغْصُوْبَةٍ فَاِنَّهُ يَقْضِيهَا

جامه پلید یا در جامه ابریشم یا در جامه مغصوب یا بر زمین غصب پس قضا کند همه این نمازها را

جَمِيعًا مِنْ حِينِ بُلُوْغِهِ اِلَى حِينِ تَوْبَتِهِ فَيَشْتَغِلُ بِقَضَاءِ الْفَرَائِضِ

از هنگام بلوغش تا وقت توبه اش پس مشغول شود بقضا کردن فرایض

اَوَّلًا لَا يَزَالُ يُصَلِّيهَا اِلَى اَنْ يَضِيقَ وَقْتُ صَلٰوةِ الْحَاضِرَةِ ثُمَّ يُصَلِّي

اول همیشه بگذارد نمازهای فوت شده را تا اگر تنگ شود وقت نماز حاضر از روی ادا پس بگذارد

الْحَاضِرَةَ اَدَاءً ثُمَّ يَشْتَغِلُ بِقَضَاءِ الْفَوَائِتِ هٰكَذَا اِلَى اَنْ يَاْتِيَ عَلَى

نماز حاضر را از روی ادا پس مشغول شود بقضای فوائت همچنان تا اگر بیاید بر

اٰخِرِهَا فَاِذَا حَضَرَتِ الْجَمَاعَةُ صَلَّاهَا مَعَ الْجَمَاعَةِ وَيَنْوِيهَا قَضَاءً

آخر آن فوائت پس وقتیکه حاضر شود جماعت و او در قضای فوائت باشد بگزارد آن نماز را

ثُمَّ يُصَلِّي عَلَى عَادَتِهِ حَتّٰى اِذَا تَضَايَقَ وَقْتُ الَّتِي صَلَّاهَا مَعَ الْاِمَامِ

پس باز بگزارد فوائت را بر عادت خود تا اگر هرگاه که تنگ شود وقت آن نماز که گزارده است آنرا با امام

صَلَّاهَا بَعْدَهُ اَدَاءً كُلُّ ذٰلِكَ اِنَّمَا يَفْعَلُهُ اِحْتِيَاطًا لِتَحْصِيلِ التَّرْتِيبِ

ادا بگزارد آن نماز را تنها از روی ادا همه این احتیاط است برای تحصیل ترتیب

في القضاء إذ هو واجب عندنا فإن نوى مع الإمام أداء جماعة

سوغ وحصل له في ذلك ولا يعيدها مرة أخرى والصحيح هو

الأول فإن كان في عمره الماضي مخلطا في دينه من الذين قال

الله تعالى في حقهم وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و

آخر سيئا عسى الله أن يتوب عليهم تارة يغلب عليه الإيمان فيحسن

العمل من صلاته وصيامه والتحرز من النجاسات والحرام في

الشرع ويحتاط لدينه والأخرى تغلبه الشقاوة فيزله الشيطان

فيبخس في صلوته ويتساهل في شرائطها وأركانها وواجباتها

فيأتي ببعضها ويترك بعضها أو يصلي يوما ويترك أياما أو

يصلي من صلوة يوم وليلة صلوة أو صلوتين ويترك باقيها

فليجتهد وليتحر في ذلك فما تيقن أنه أتى به على التمام والكمال

على وجه يسوغ في الشرع لم يقضها ويقضي الباقي وإن نظر لنفسه

وارتكب العزيمة والأشد فقضى الجميع لكان ذلك احتياطا وخيرا

قدمه لنفسه وكفارة وترقيعا لكل ما فرط من سائر الأوامر يوم

القيمة ودرجات في الجنة إذا مات على التوبة والإسلام والسنة

واذا فرغ من قضاء الفرائض ومد الله في اجله وامهل في مدته
ووفقه لخدمته ورضيته لطاعته واقامه لها وجعل من اهل
محبته وانقذه من الضلال واخرجه من مرافقة الشيطان و
متابعته ومن ركوب الهوى وملاذ نفسه فادبر من دنياه
واقبل على اخراه فليشتغل حينئذ بقضاء السنن المؤكدات
وما يتعلق بكل صلوة على ما ذكرنا في الفرائض ثم بعد ذلك يجتهد
في التهجد وصلوة الليل والاوراد التي نشير اليها في اخر الكتاب
ان شاء الله تعالى واما الصوم فان كان تركه في سفر او مرض او
افطر عمدا في الحضر او ترك النية ليلا عمدا او سهوا فليقض ذلك
جميعه وان شك في ذلك فليتحر وليجتهد في ذلك فليقض ما
غلب على ظنه تركه ويترك باقيه فلا يقضيه وان اخذ بالاحوط
فقضى الجميع كان خيرا له فيحسب من حين بلوغه الى حين توبته
فان كان بين ذلك عشر سنين صام عشرة اشهر وان كان اثنا
عشرة سنة صام سنة عن كل سنة شهرا وهو شهر رمضان
واما الزكوة فيحسب جميع ماله وعدد السنين من اول تمام ملكه

لا من زمان بلوغه وعقله اذ الزكوة واجبة على الصبي والمجنون عندنا

نه از زمان بالغ شدن وعاقل شدن زیرا که زکوة واجبست بر کودک و دیوانه نزد ما

فيخرجها ويدفعها الى مستحقيها من الفقراء والمساكين وغيرهم فان

پس بیرون آرد زکوة را و دهد مستحقان او را از فقیران و مسکینان و غیر ایشان از مصارف زکوة

كان قد ادى في بعض السنين وتوانى في بعض حسب ذلك وادى

اگر ادا کرده باشد در بعضی سالها و سستی نموده در بعض حساب کند آن را و ادا کند آن را

المتروك ويترك المؤدى على ما تقدم في الصوم والصلوة واما الحج فان

که ترک کرده است و بگذارد ادا کرده شده را بر آن وجه که پیش رفت در روزه و نماز و اما حج پس اگر

كان قد تم شروطه في حقه فوجب عليه السعي فيه والقصد اليه

تمام شده باشد شرائط آن در حق او پس واجب باشد بر او سعی در آن و قصد بسوی آن

فتوانى وفرط حتى افتقر واختلت الشرائط في حقه برهة من الزمان

پس سستی و تقصیر کرد تا آنکه فقیر شد و خلل یافت شرائط در حق او در پاره از زمان

ثم قدر فعليه الخروج والقصد اليه وان لم يجد المال وكان له قدرة

پس باز قادر شد پس واجبست بر وی بیرون آمدن برای حج و قصد کردن بسوی او پس اگر قادر نشود بمال بلکه او را قدرت است

على الخروج ببدنه مع الافلاس فعليه الخروج فان لم يقدر الا بمال فعليه

به بیرون آمدن به بدن او با افلاس پس واجبست بر وی که بر آید پس اگر قادر نشود بمال پس واجبست

ان يكتسب من الحلال قدر الزاد والراحلة فان لم يقدر على الكسب

بر وی که کسب کند از حلال مقدار توشه و مرکب پس اگر قادر نشد بر کسب

فليسأل الناس ليدفعوا اليه من زكوتهم وصدقاتهم ليحج لان

پس سوال کند از مردم تا بدهند او را از مال زکوة و صدقهای خود تا حج کند زیرا که

الحج من السبيل عندنا وهو واحد من الاصناف الثمانية وهو

حج نزد ما از جمله سبیل است و آن یکی از صنفهای ثمانیه مصارف زکوة و صدقات است و آن

قوله عز وجل وفي سبيل الله فان مات قبل ذلك مات عاصيا

قول خدا تعالی است که صدقات در راه خدا است پس اگر بمیرد پیش از آن بمیرد گناهگار

لانه فرط في اداء الحج وهو عندنا على الفور قال النبي صلى الله عليه وسلم

زیرا که تقصیر کرد در ادای حج و حج نزد ما واجبست بر فور بغیر شتاب بعد از حصول قدرت

من وجد زادا وراحلة تبلغه البيت فلم يحج فلا عليه ان يموت

هر که یافت زاد و راحله که برساند او را بخانه کعبه پس حج نکند پس نیست باکی بر وی که بمیرد در آن حال

يهوديا او نصرانيا او على اي ملة شاء وفي لفظ من مات ولم يحج فان شاء

یهودی یا نصرانی یا بر هر دینی که خواهد ... و در لفظ دیگر آمده هر که بمیرد در حالی که حج نکرده

أن يموت يهوديا أو نصرانيا كل ذلك تأكيدا لجانب الأمر و

و یهودی اگر خواهد نصرانی اینهمه از بهر تاکید جانب امر است و

احتياطا لحفظه وخوفا من تضييعه ولئن كان عليه كفارات

احتیاط مر نگاه داشتن آن را و از ترس ضایع ساختن آن و اگر باشد بر آن کس کفارتها

ونذور فعليه الخروج منها والاحتياط فيها على ما ذكرناه وأما

و نذرها پس لازم است بروی بیرون آمدن از آن و احتیاط در آن تمام کردن در آمدن بوجهی که ذکر کردیم و اما

المعاصي فينبغي أن يفتش من أول بلوغه عن سمعه وبصره و

معاصی پس باید که تفتیش کند از ابتدای بلوغ از گوش و چشم و

لسانه ويده ورجله وفرجه وجميع جوارحه ثم ينظر في جميع أيامه

زبان و دست و پای و فرج و تمام اعضای خویش پس نظر کند در همه روزها

وساعاته ويفصل عند نفسه ديوان معاصيه حتى يطلع على

و ساعتها و تفصیل کند پیش خود دفتر گناهان را تا مطلع شود بر

جميعها صغائرها وكبائرها ويتذكرها جميعها برؤية قرنائه

جمیع گناهان خرد و بزرگ و یاد کند همه گناهان را بدیدن همراهان

الذين كانوا معه فيها وشاركوه في اقترافها والبقاع التي قارفت

که بودند با او در آن معاصی و شرکت داشتند با او در کسب معاصی و یاد کند بقعهای که کسب کرده

عليها والمنازل التي تستر فيها عن الأعين في زعمه وغفل عن

معاصی بر آنها و یاد کند منزلها که پنهان شده بود در آن از چشم مردم بزعم خود و غافل بود از آن

الأعين التي لا تنام ولا تغمض طرفة عين عنه كراما كاتبين يعلمون

چشمها که خواب نمیکند و پوشیده نمیشود هیچ چشم زدنی از وی فرشتگان بزرگ نویسندگان

ما تفعلون ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد وغفل عن هؤلاء

آنچه میکنید میدانند لفظ نمیکند هیچ سخنی مگر آنکه نزد او نگاهبانی ست و غافل شد از این

الكرام الحفظة له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه

فرشتگان بزرگ نگاهبانان آن بنده را فرشتگان اند پس یک دیگر از پیش او و از پس او نگاه میدارند او را

من أمر الله ويحصون عليه أفعاله وأنفاسه وغفل عن عالم السر

از امر خدای تعالی و میشمارند بر وی کارهای وی و دمهای وی را و غافل شد از داننده

وأخفى العليم بذات الصدور والخبير بما يخفون وما يعلنون

و اخفی دانا بآنچه در سینه است و آگاه بآنچه پنهان میدارند و بآنچه ظاهر میکنند

ثم ينظر في ذلك فإن كانت المعاصي تتعلق بحق الله تعالى نهي

پس نظر کند در آن پس اگر باشد معاصی متعلق بحق خدای تعالی و آن معاصی

بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ لَا تَتَعَلَّقُ بِمَظَالِمِ الْعِبَادِ كَالزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَسَمَاعِ

درمیان او و درمیان خدای تعالی است که تعلق بمظالم بندگان ندارد همچون زنا و شرب خمر و شنیدن

الْمَلَاهِي وَكَالنَّظَرِ إِلَى غَيْرِ مَحْرَمٍ وَالْقُعُودِ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ جُنُبٌ وَ

سرود و نظر بسوی نامحرم و نشستن در مسجد در حال جنابت و

مَسِّ الْمُصْحَفِ بِغَيْرِ وُضُوْءٍ وَاعْتِقَادِ بِدْعَةٍ فَتَوْبَةٌ عَنْهَا بِالنَّدَمِ

دست رسانیدن بمصحف بی وضو و عقیدت کردن بدعت را پس توبه از آن بندامت

وَالتَّحَسُّرِ وَالْاِعْتِذَارِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَحْسُبُ مِقْدَارَهَا مِنْ حَيْثُ

و افسوس و عذر خواستن بسوی خدای تعالی و حساب کند مقدار آن گناهان را از روی

الْكَثْرَةِ وَمِنْ حَيْثُ الْمُدَّةِ وَيَطْلُبُ لِكُلِّ مَعْصِيَةٍ عَنْهَا حَسَنَةً

کثرت و مدت و طلب کند هر گناه را از آن گناهها نیکی

تُنَاسِبُهَا فَيَأْتِي مِنَ الْحَسَنَاتِ بِمِقْدَارِ تِلْكَ السَّيِّئَاتِ أَخْذًا مِنْ قَوْلِهِ

که مناسب آن معصیت را پس بیارد از نیکیها باندازه آن بدیها از جهت گرفتن از قول خدای

تَعَالَى إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ وَمِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّقِ

تعالی بدرستی نیکیها میبرند بدیها را و از قول پیغمبر صلعم بترس

اللهَ حَيْثُ كُنْتَ وَأَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا فَتَكْفِيرُ كُلِّ سَيِّئَةٍ

از خدای تعالی هر جا که باشی و در پس هر بدی نیکی کن تا محو کند بدی را پس کفارت هر بدی

بِحَسَنَةٍ مِنْ جِنْسِهَا بِمَا تُقَارِبُ أَنْ تَكُوْنَ كَفَّارَةً لَهُ دُوْنَ غَيْرِهِ

نیکی است که از جنس آن باشد با نیکی نزدیک است اینکه باشد مر او را نه دیگری را

فِي التَّشْبِيْهِ وَتَكْفِيْرُ شُرْبِ الْخَمْرِ بِالتَّصَدُّقِ بِكُلِّ شَرَابٍ حَلَالٍ هُوَ

در حق مشابهت پس کفارت شرب خمر تصدق کردن است بهر شربتی حلال که

أَحَبُّ إِلَيْهِ وَأَطْيَبُ عِنْدَهُ وَسَمَاعُ الْمَلَاهِي بِسَمَاعِ الْقُرْاٰنِ

دوستتر و پاکتر باشد نزد او و کفارت شنیدن سرود شنیدن قرآن

وَأَحَادِيْثِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحِكَايَاتِ الصَّالِحِيْنَ وَتَكْفِيْرُ الْقُعُوْدِ

و حدیث رسول صلعم و حکایات صالحان است و کفارت نشستن

فِي الْمَسْجِدِ جُنُبًا بِالْاِعْتِكَافِ فِيْهِ مَعَ الْاِشْتِغَالِ بِالْعِبَادَةِ وَتَكْفِيْرُ

در مسجد با جنابت نشستن در آن با مشغول شدن بعبادت و کفارت

مَسِّ الْمُصْحَفِ مُحْدِثًا بِإِكْرَامِ الْمُصْحَفِ وَكَثْرَةِ قِرَاءَةِ الْقُرْاٰنِ مِنْهُ

مس مصحف بی وضو ببزرگ داشتن آنست و بسیار خواندن از روی آن

وَكَثْرَةِ تَقْبِيْلِهِ عَلَى الطَّهَارَةِ وَالْاِعْتِبَارِ بِمَا فِيْهِ وَالْاِتِّعَاظِ بِهِ

و بسیار بوسیدن آن را بطهارت و عبرت گرفتن بانچه در وی است و پند گرفتن بآن

وَاحترامه والعمل به وبان يكتب مصحفا ويجعله وقفا على
المسلمين ليقرؤا فيه واما مظالم العباد ففيها ايضا معصية
وجناية على حق الله تعالى فان الله تعالى نهى عن الظلم للعباد
كما نهى عن الزنا وشرب الخمر والربا فما يتعلق من ذلك بحق الله تعالى
تداركه بالندم والتحسر وترك مثله في ثاني الحال والاتيان
بالحسنات ليكفر عنه تكفير ايذائه للناس بالاحسان اليهم
والدعاء لهم فان كان الموذي ميتا فبالترحم عليه والاحسان
لولده وورثته اذا كانت الاذية باللسان او الضرب وتكفير
غصب اموالهم في حق الله تعالى بالتصدق بما يملكه من الحلال
وان كانت الاذية في الاعراض مثل ان اغتابهم وشتمهم ومشى بينهم
بالنميمة وقدح فيهم فتكفير ذلك بالثناء عليهم ان كانوا من
اهل الدين والسنة واظهار ما يعرف فيهم من خصال الخير
في اقرانه وامثاله في المحافل والمجامع وتكفير قتل النفوس في
حق الله تعالى باعتاق الرقاب لان ذلك احياء العبد لان العبد
كالمفقود المعدوم فيما يرجع الى نفسه كما قال الله عز وجل

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوْكًا لَّا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ فَكُلُّ تَصَرُّفَاتِهِ وَحَرَكَاتِهِ وَسَكَنَاتِهِ فَهُوَ مُجَرَّدٌ لِسَيِّدِهِ اِذْ جَمِيْعُ

ذٰلِكَ لَهٗ نَفْيُ اِعْتَاقِهٖ اِيْجَادُهٗ وَاِحْيَاؤُهٗ فَكَانَ الْقَاتِلُ اَعْدَمَ

عَبْدًا عَابِدًا لِلّٰهِ تَعَالٰى وَعَطَّلَ طَاعَتَهٗ لَهٗ فَجَنٰى عَلٰى حَقِّهٖ فَاَمَرَهٗ

بِاِقَامَةِ عَبْدٍ مِّثْلِهٖ عَابِدٍ لِلّٰهِ تَعَالٰى وَلَا يَتَحَقَّقُ ذٰلِكَ اِلَّا بِعِتْقِهٖ

عَنْ رِقِّ الْعُبُوْدِيَّةِ فَيَتَصَرَّفُ فِيْ نَفْسِهٖ لِنَفْسِهٖ مِنْ غَيْرِ مَانِعٍ وَّ

لَا حَاجِزٍ فَيُقَابِلُ الْاِعْدَامَ بِالْاِيْجَادِ وَهٰذَا فِيْ حَقِّ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاَمَّا

۳۳۲

فِيْ حَقِّ الْعِبَادِ فَلَا يَخْلُوْ اِمَّا اَنْ يَّكُوْنَ فِي النُّفُوْسِ اَوْ فِي الْاَمْوَالِ اَوِ

الْاَعْرَاضِ اَوِ الْقُلُوْبِ وَهٰذَا هُوَ الْاِيْذَاءُ الْمَحْضُ وَاَمَّا اِذَا كَانَتِ

الْمَظْلِمَةُ فِي النُّفُوْسِ بِاَنْ جَرٰى عَلٰى يَدِهٖ قَتْلٌ خَطَاً فَتَوْبَتُهٗ بِتَسْلِيْمِ

الدِّيَةِ اِلٰى مَنْ يَّسْتَحِقُّهَا مِنْ مُّنَاسِبٍ اَوْ مَوْلًى اَوِ الْاِمَامِ فَهِيَ فِيْ عُنُقِهٖ

ذٰلِكَ حَتّٰى تَصِلَ الدِّيَةُ اِلَيْهِمْ اِمَّا مِنَ الْعَاقِلَةِ اَوِ الْاِمَامِ فَاِنْ لَّمْ تَكُنْ

لَهٗ عَاقِلَةٌ وَّلَا وُجِدَ فِيْ بَيْتِ الْمَالِ شَيْءٌ سَقَطَتْ فَاِنْ كَانَ هُوَ قَادِرٌ

عَلٰى اَدَائِهَا وَلَا عَاقِلَةَ لَهٗ فَلَيْسَ لَهٗ غَيْرُ عِتْقِ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَاِنْ

تَطَوَّعَ بِالدِّيَةِ كَانَ اَوْلٰى اِذِ الدِّيَةُ اِنَّمَا تَجِبُ عِنْدَنَا عَلَى الْعَاقِلَةِ

فلا يخاطب بها القاتل وهو الصحيح وقيل انه يجب عليه اداء

الدية في هذه الحالة اذا لم يكن له عاقلة وله يسار وهو مذهب

الشافعي لان الدية تجب ابتداء على القاتل ثم تتحملها عنه العاقلة

على وجه التخفيف عنه والنصرة له والمواساة له في الغرامة لما

بينهما من التوارث وقد عدم ما للعاقلة ههنا فوجبت عليه

لا سيما وهو في حالة التوبة والخروج من المظالم والتورع والخلاص

عن حقوق الادميين واما ان كان القتل عمدا فلا يتخلص الا

بالقصاص وكذلك ان كان دون النفس في محل يمكن الاقتصاص

منه فان كان في النفس فالكلام مع الوارث وان كان فيما دون

النفس فمع المجني عليه فان طابت النفوس باسقاط ذلك والعفو

عنه سقط وان طلبوا العفو على مال بذله وتبرأ عن عهدته

فان قتل قتيلا ولم يعرف انه هو القاتل كان عليه ان يعترف

عند ولي الدم ويحكمه في روحه فان شاء عفى عنه وان شاء

قتله او اخذ المال عليه ولا يجوز له اخفاءه لانه لا يسقط

بمجرد التوبة فان قتل جماعة في اوقات مختلفة ومحال متعددة

وَقَدْ تَقَادَمَ الزَّمَانُ وَلَا يَعْرِفُ أَوْلِيَاءَهُمْ وَلَا عَدَدَ مَنْ قَتَلَهُمْ

أَحْسَنَ تَوْبَتَهُ وَعَمَلَهُ وَأَقَامَ عَلَى نَفْسِهِ حَدًّا لِلّٰهِ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهَدَاتِ

وَالتَّعْذِيبِ لَهَا وَالْعَفْوِ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَآذَاهُ وَعِتْقِ الرِّقَابِ وَتَصَدَّقَ

بِمَالِهِ وَأَكْثَرَ النَّوَافِلَ لِيُفَرِّقَ ثَوَابَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدْرِ حُقُوقِهِمْ يَوْمَ

الْقِيٰمَةِ فَيَنْجُو هُوَ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالٰى الَّتِي وَسِعَتْ

كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَلَا فَائِدَةَ إِذْ ذَاكَ فِي التَّحَدُّثِ بِمَا

جَرَى عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْقَتْلِ وَالْجِرَاحَاتِ وَقَطْعِ الطَّرِيقِ إِذْ لَا يُعْبَأُ

بِأَرْبَابِهَا وَمُسْتَحِقِّيهَا لِيُوَفِّيَهُمْ أَوْ يَسْتَحِلَّ مِنْهُمْ بَلْ يَشْتَغِلُ

بِمَا ذَكَرْنَاهُ وَكَذٰلِكَ إِنْ زَنَا أَوْ شَرِبَ أَوْ سَرَقَ وَلَا يَعْرِفُ مَالِكَهَا

أَوْ قَطَعَ الطَّرِيقَ وَلَا يَعْرِفُ الْمَقْطُوعَ عَلَيْهِ أَوْ بَاشَرَ امْرَأَةً دُونَ

الْفَرْجِ مِمَّا يَجِبُ فِيهِ حَدُّ اللّٰهِ وَالتَّعْزِيرُ فَإِنَّهُ لَا يَلْزَمُهُ فِي صِحَّةِ

التَّوْبَةِ أَنْ يَفْضَحَ وَيَهْتِكَ سِتْرَهُ وَيَلْتَمِسَ مِنَ الْإِمَامِ أَوِ الْحَاكِمِ

إِقَامَةَ الْحُدُودِ عَلَيْهِ بَلْ يَسْتَتِرُ بِسِتْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَيَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ

عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللّٰهِ وَيَشْتَغِلُ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهَدَاتِ مِنْ

صِيَامِ النَّهَارِ وَالتَّقَلُّلِ مِنَ الْمُبَاحِ وَاللَّذَّاتِ وَقِيَامِ اللَّيْلِ وَ

قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَكَثْرَةِ التَّسْبِيحِ وَالتَّوَرُّعِ وَغَيْرِ ذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ

خواندن قرآن و بسیار تسبیح گفتن و پرهیزگاری و غیر آن از عبادات فرموده است پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مَنْ أَتَى بِشَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ الْقَاذُورَاتِ فَلْيَسْتَتِرْ بِسِتْرِ اللّٰهِ

صلی الله علیه هر که بیارد چیزی را ازین چیزهای پلید پس باید که در پرده شود به پرده خدای

تَعَالَى وَلَا يُبْدِي لَنَا صَفْحَتَهُ فَإِنَّ مَنْ أَبْدَى لَنَا صَفْحَتَهُ أَقَمْنَا عَلَيْهِ

تعالی و ظاهر نکند برای ما روی خود یعنی گناهان خود زیرا که هر که ظاهر کند برای ما روی خود بر پا کنیم بر او

حُدُودَ اللّٰهِ فَإِنْ خَالَفَ مَا قُلْنَاهُ وَدَفَعَ أَمْرَهُ إِلَى الْوَالِي فَأَقَامَ عَلَيْهِ

حدهای خدای تعالی پس اگر خلاف کرد چیزی را که گفتیم و برساند کار خود بسوی حاکم پس ایستاده کرد بر وی

الْحَدَّ وَقَعَ مَوْقِعَهُ وَصَحَّتْ تَوْبَتُهُ وَتَكُونُ مَقْبُولَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَ

حد را افتاد در محل خود و درست شد توبه او و می باشد توبه مقبول نزد خدای تعالی و

بَرِئَ مِنْ عُهْدَةِ ذَنْبِهِ وَتَطَهَّرَ مِنْ إِثْمِهِ وَلَطْخَتِهِ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ

بری میشود از عهده گناه خویش و پاک میشود از عهده گناه و آلایش خود و اما مالها

فَإِنْ كَانَ تَنَاوَلَ مَالَ الْإِنْسَانِ بِغَصْبٍ أَوْ سَرِقَةٍ أَوْ قَطْعِ طَرِيقٍ أَوْ

پس اگر گرفته باشد مال آدمی را بزور یا بدزدی یا براه زدن یا

خِيَانَةٍ فِي عَيْنٍ مِنْ وَدِيعَةٍ أَوْ عَارِيَةٍ أَوْ مُعَامَلَةٍ مِنْ نَوْعِ تَلْبِيسٍ

بخیانت کردن در چیزی معین از امانت یا عاریت یا در معامله بنوعی از تلبیس و فریب

كَتَرْوِيجِ زَائِفٍ أَوْ سَتْرِ عَيْبٍ فِي الْمَبِيعِ أَوْ نَقْصِ أُجْرَةِ أَجِيرٍ أَوْ مَنْعِ

همچو رواج کردن متاع کم بها یا پوشیدن عیبی که در مبیع باشد یا کم کردن مزد مزدور یا منع کردن

أُجْرَتِهِ جُمْلَةً فَكُلُّ ذَلِكَ عَلَيْهِ أَنْ يُفَتِّشَ عَنْهُ لَا مِنْ مُدَّةِ بُلُوغِهِ

مزد او یکبارگی همه مزدان پس هر کدام ازان واجبست بروی که تفتیش کند ازان نه از هنگام مدت بلوغ خود

بَلْ مِنْ مُدَّةِ وُجُودِهِ ذَلِكَ بَعْدَ بُلُوغِهِ وَعَقْلِهِ وَتَمْيِيزِهِ أَوْ قَبْلَ بُلُوغِهِ

بلکه از مدت پیدا شدن آن تقصیر پس از بالغ و عاقل و باتمیز شدن او یا پیش از بلوغ او

وَهُوَ فِي حَجْرِ وَلِيِّهِ وَوَصِيِّهِ وَاخْتَلَطَ مَالُهُ بِمَالِهِ وَتَهَاوَنَ الْوَلِيُّ

در حالی که او در کنار و تربیت ولی و وصی خود بوده است و درهم شده است مال او بمال او و سستی کرده باشد ولی

فِي ذَلِكَ وَلَمْ يُبَالِهِ بِأَنْ كَانَ ظَالِمًا مُخَرِّقًا فِي دِينِهِ فَاخْتَلَطَ ذَلِكَ

در آن و باک نداشته است بآن سبب که باشد ظالم یا گزاف در دین خود پس خلط شده باشد آن

الْحَرَامُ بِمَالِ الصَّبِيِّ تَارَةً مِنْ فِعْلِ الصَّبِيِّ وَأُخْرَى مِنْ ظُلْمِ الْوَصِيِّ

حرام بمال کودک یکبار از عمل کودک و بار دیگر از ظلم وصی

وَجَبَ عَلَى الصَّبِيِّ التَّائِبِ بَعْدَ بُلُوغِهِ تَفْتِيشُ ذَلِكَ وَرَدُّ كُلِّ

واجبست بر کودک توبه کننده پس از بلوغ تفتیش و جستجوی آن و باز دادن هر

حقوقا الى اهله وتصفية ماله من تلك الشبهات والحرام

فليحاسب نفسه على الحبات والذرات من اول يوم جنايته

الى يوم توبته قبل ان ياتيه الموت على غفلة من غير حساب فـ

تقوم عليه القيمة على غرة من غير تحصيل ثواب وتهذيب

كتاب فيسال فلا يسمع جوابا ويندم فلا ينفعه الندامة

ويستعتب فلا يعتب ويعتذر فلا يعذر ويستمهل فلا يمهل

ويستشفع فلا يشفع له اذا كان مفرطا في حال حيوته ومحرفا

في حال يقظته وفطنته منتظرا في امور معاشه حريصا في

تحصيل شهواته ولذاته متابعا لهواه ولشيطانه معرضا عن

طاعة ربه وجنابه متثبطا عن اجابته متسارعا في معصيته

وخلافه فلذلك طال في القيمة حسابه وعظم ويله وتحيره

وانقطع ظهره ونكس راسه واشتد خجلته وحياؤه وانقطعت

حجته وبرهانه واخذت حسناته وتضاعفت سيئاته

وخسرت صفقته وظهر افلاسه واشتد عليه غضب

ربه واخذته الزبانية اياه الى ما مهد لنفسه من

عذاب ربه واوبقها واوردها فساوى من فى النار من قارون

وفرعون وهامان اذ مظالم العباد لا تسامح فيها ولا تترك

وفى الآثار ان العبد ليوقف بين يدي الله تعالى وله من

الحسنات امثال الجبال لو سلمت له لكان من اهل الجنان فيقوم

اصحاب المظالم فيكون قد سب عرض هذا واخذ مال هذا وضرب

هذا فنقص حسناته فلا يبقى له شيء فيقول الملائكة يا رب

فنيت حسناته وبقي طالبون كثير فيقول القوا من سيئاتهم

الى سيئاته وصكوا له صكا الى النار فيهلك هو بسيئة غيره

٣٣٧

بطريق القصاص فكذلك ينجو المظلوم بحسنة الظالم اذ ينقل

اليه عوضا عما ظلمه وروت عائشة رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

انه قال الدواوين ثلاثة ديوان يغفره الله تعالى وديوان لا

يغفره الله وديوان لا يترك منه شيء فاما الديوان الذي

لا يغفره الله تعالى فالشرك بالله عز وجل قال الله عز وجل

انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة ومأواه النار

واما الديوان الذي يغفره فظلم العبد نفسه فيما بينه وبين

ربه واما الديوان الذي لا يترك منه شيء فظلم العباد بعضهم

خداوند ذات است و اما دفتر که نمیگذارد از او چیزی پس ظلم کردن بندگان است بعضی

بعضا وعن ابي هريرة رضي الله عنه انه قال اتدرون من

مر بعضی را و مرویست از ابی هریره ... که فرمود رسول آیا میدانید که کیست

المفلس من امتي يوم القيمة بصلاته وصيامه قالوا يا رسول

مفلس از امت من روز قیامت بنماز و روزه خود گفتند اصحاب ای رسول

الله المفلس فينا من لا درهم له ولا متاع قال النبي صلى الله عليه وسلم

خدا مفلس در میان ما کسیست که نه درهم است او را و نه رخت فرمود پیغمبر

المفلس من امتي من ياتي يوم القيمة بصلوته وصيامه وقد شتم هذا

که مفلس از امت من کسیست که می آید در روز قیامت بنماز و روزه او و حال آنکه دشنام کرده است این را

وقذف هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا

و تهمت زنا کرده است این را و خورده مال این را و ریخته خون این را و زده این را

فيقاص هذا من حسناته وهذا من حسناته وان فنيت حسناته

پس بگیرد این شخص از نیکیهای او و شخص دیگر از نیکیهای او و اگر فنا شد نیکیهای او

اخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثم طرح في النار فينبغي للمذنب

گرفته شود از گناهان ایشان پس انداخته شود بر او پس انداخته شود در آتش پس سزاوار است گناهگار را

ان يبادر الى التوبة وروي عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله

که شتابد بسوی توبه و مرویست از ابن عباس از پیغمبر

عليه وسلم انه قال هلك المسوفون الذين يقولون سوف نتوب

که فرمود هلاک شدند تاخیر کنندگان توبه آنانکه میگویند سرانجام است که توبه خواهیم کرد

وروي عن ابن عباس رض في قوله عز وجل بل يريد الانسان

و مرویست از ابن عباس در قول خدای عز و جل بلکه میخواهد آدمی

ليفجر امامه يعني يقدم ذنوبه ويؤخر توبته ويقول

که گناه کند در میان ... یعنی پیش میکند گناه را و پس می اندازد توبه را و میگوید

سأتوب حتى ياتيه الموت وهو على شر ما كان عليه فيموت عليه

که سرانجام است که توبه میکنم تا آنکه می آید او را موت و حال آنکه او بر بدترین است که بود بر آن پس میمیرد بر آن

وقال لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى غد فان

و گفت لقمان حکیم مر پسر خود را ای پسر تاخیر مکن توبه را تا فردا زیرا که

الموت ياتيك بغتة فالواجب على كل احد ان يتوب حين

موت می آید ترا ناگاه پس واجبست بر هر کسی که توبه کند ... وقتیکه

يُصْبِحُ وَحِينَ يُمْسِي قَالَ مُجَاهِدٌ مَنْ لَمْ يَتُبْ إِذَا أَصْبَحَ وَأَمْسَى

صباح میکند و شب میکند گفت مجاهد هرکه توبه نکند وقتیکه صباح میکند و شب میکند

فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ فَالتَّوْبَةُ عَلَى وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا فِي حُقُوقِ الْعِبَادِ

پس او ظالم است پس توبه بر دو وجه است یکے ازان در حق بندگان است

وَقَدْ ذَكَرْنَاهَا وَالثَّانِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى فَيَكُونُ

و بتحقیق یاد کرده ایم آنرا و دوم میان تو و میان خدا تعالی است پس میباشد

بِالِاسْتِغْفَارِ بِاللِّسَانِ وَالنَّدَمِ بِالْقَلْبِ وَالْإِضْمَارِ أَنْ لَا يَعُودَ

باستغفار بزبان و پشیمانی بدل و نیت بر آنکه باز نگردد

عَلَى مَا أَشَرْنَا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ فَلْيَجْتَهِدْ هَذَا التَّائِبُ مِنَ الظُّلْمِ وَ

سوے گناه بران تفصیل که اشارت کرده ایم پیش ازین پس کوشش کند این توبه کننده از ظلم و

يَبْذُلُ جُهْدَهُ فِي تَكْثِيرِ الْحَسَنَاتِ حَتَّى يُقْتَصَّ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

خرچ کند کوشش خود در بسیاری کردن نیکیها تا قصاص گرفته شود ازو روز قیامت

فَتُؤْخَذُ حَسَنَاتُهُ وَتُوضَعُ فِي مَوَازِينِ أَرْبَابِ الْمَظَالِمِ وَلْتَكُنْ

پس گرفته شود نیکیهای او و نهاده شود در ترازوهای خداوندان مظالم و باید که

كَثْرَةُ حَسَنَاتِهِ بِقَدْرِ كَثْرَةِ مَظَالِمِهِ لِلْعِبَادِ وَإِلَّا هَلَكَ بِسَيِّئَاتِ

باشد بسیاری نیکیهای او بمقدار بسیاری مظالم او بندگان و گرنه هلاک شود به بدیهای

غَيْرِهِ وَهَذَا يُوجِبُ اسْتِغْرَاقَ جَمِيعِ الْعُمُرِ فِي الْحَسَنَاتِ لَوْ طَالَ

دیگران و این واجب میکند در گرفتن تمام عمر در نیکیها اگر دراز شود

عُمُرُهُ بِحَسَبِ مُدَّةِ الظُّلْمِ فَكَيْفَ وَالْمَوْتُ عَلَى الرَّصَدِ وَرُبَّمَا

عمر او بموجب مدت ظلم پس چگونه است حال و حال آنکه موت بر محل انتظار است و بسیارست

يَكُونُ الْأَجَلُ قَرِيبًا فَتَخْتَرِمُهُ الْمَنِيَّةُ قَبْلَ بُلُوغِ الْأُمْنِيَّةِ وَقَبْلَ

که می باشد اجل نزدیک پس هلاک کند او را مرگ پیش از رسیدن آرزو و پیش از

إِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَتَصْحِيحِ النِّيَّةِ وَتَصْفِيَةِ اللُّقْمَةِ فَلْيُبَادِرْ إِلَى

خالص ساختن عمل و درست گردانیدن نیت و صاف ساختن لقمه پس بشتابی کند

ذَلِكَ وَلْيَبْذُلِ الِاجْتِهَادَ وَلْيَكْتُبْ جَمِيعَ ذَلِكَ وَأَسَامِيَ أَصْحَابِ

توبه و صرف کند کوشش را درین پس بنویسد همه آن مظالم را و نامهای خداوندان

الْمَظَالِمِ وَاحِدًا وَاحِدًا وَيَطُوفُ نَوَاحِيَ الْعَالَمِ وَأَطْرَافَ الْبِلَادِ

مظالم را یک یک و بگردد در گوشهای عالم و اطراف شهرها

أَقْطَارِهَا وَيَطْلُبُهُمْ يَسْتَحِلُّهُمْ أَوْ يُؤَدِّي حُقُوقَهُمْ فَإِنْ لَمْ يَجِدْهُمْ

کناره‌ها و ... تا بحل کند ایشان را یعنی طلب حلالی از ایشان یا ادا کند حقوق ایشان پس اگر نیابد ایشان

فَإِلَىٰ وَرَثَتِهِمْ وَهُوَ مَعَ ذٰلِكَ خَائِفٌ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ رَاجٍ لِرَحْمَتِهِ

پس واگذارد حقوق ایشان را بسوے وارثان ایشان واو با وجود اینکار ترسنده باشد از عذاب خدا ونیز امیدوارنده رحمت او را

تَائِبٌ مُقْلِعٌ جَمِيعَ مَا يَكْرَهُ مَوْلَاهُ مُتَشَمِّرٌ فِي طَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ

در شونده برکننده از همه آنچه ناخوش دارد آنرا خداوند او ودامن چیننده ودستان شونده در طاعت ورضامندی او

فَإِنْ أَدْرَكَتْهُ مَنِيَّةٌ وَهُوَ عَلَىٰ ذٰلِكَ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ قَالَ

پس اگر برسد او را مرگش وحال آنکه او بر آن حال است پس تحقیق واقع شد مزد او بر خداے تعالے فرموده

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ

خداے عز وجل وهر که بیرون آید از خانه خویش در این حال که جدائے کننده است بسوے خدا ورسول او پس دریابد او را مرگ

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ وَقَدْ جَاءَ فِي الصَّحِيحَيْنِ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ

پس واقع شد اجر او بر خداے تعالے وتحقیق آمده است در صحیح بخاری ودر صحیح مسلم حدیثے که هر دو شیخ بر آن اتفاق کرده اند

الْخُدْرِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ

از پیغمبر [illegible] اگر فرموده [illegible] در کسانیکه بود پیش از شما مردیکه

قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا فَسَأَلَ عَنْ أَعْلَمِ أَهْلِ الْأَرْضِ فَدُلَّ

کشته بود نود و نه کس را پس پرسید از داناترین اهل زمین پس رهنمائی کرده شد

عَلَىٰ رَاهِبٍ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّهُ قَدْ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا فَهَلْ

بسوے راهب در صحرا پس آمد پیش آن راهب وگفت بدرستی او کشته است نود و نه کس را پس آیا هست

لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ لَا فَقَتَلَهُ فَكَمَّلَ بِهِ مِائَةً ثُمَّ سَأَلَ عَنْ أَعْلَمِ

مر او را توبه پس گفت راهب نیست او را توبه پس کشت راهب را پس کامل ساخت بایں صد خون را باز پرسید

أَهْلِ الْأَرْضِ فَدُلَّ عَلَىٰ رَجُلٍ عَالِمٍ فَأَتَاهُ فَقَالَ إِنَّهُ قَدْ قَتَلَ مِائَةَ نَفْسٍ

اهل زمین پس رهنمائے کرده شد بر مردے عالم پس آمد او را وگفت مر او را بدرستی او کشته است صد کس را

فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ قَالَ نَعَمْ وَمَنْ يَحُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ التَّوْبَةِ انْطَلِقْ

پس گفت آیا هست او را توبه گفت آرے وکیست که حائل شود میان تو ومیان توبه روان شو

إِلَىٰ أَرْضِ كَذَا وَكَذَا فَإِنَّ بِهَا نَاسًا يَعْبُدُونَ اللّٰهَ فَاعْبُدِ اللّٰهَ مَعَهُمْ

بسوے زمین چنین وچنین بدرستی که در آن زمین مردان اند که عبادت میکنند خداے را پس عبادت کن با ایشان

وَلَا تَرْجِعْ إِلَىٰ أَرْضِكَ فَإِنَّهَا أَرْضُ سَوْءٍ فَانْطَلَقَ حَتَّىٰ إِذَا انْتَصَفَ

وباز مگرد بسوے زمین خود پس بدرستی آن زمین بدی است پس روان شد مرد تا اگر چون نیم

الطَّرِيقَ أَتَاهُ الْمَوْتُ فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ

راه رفت آمد او را مرگ پس با هم جنگ کردند در وے فرشتگان رحمت و فرشتگان

الْعَذَابِ إِنَّهُ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ فَأَتَاهُمْ مَلَكٌ فِي صُورَةِ آدَمِيٍّ

عذاب وگفتند فرشتگان که او هرگز نیکی نکرده است پس آمد پیش ایشان فرشته بصورت آدمے

٣٤١

فجعلوه بينهم حكما فقال قيسوا ما بين الارضين الى ايتهما كان

پس گردانیدند ایشان از میان خود حکم گفت آن فرشته بپیمائید میان هر دو زمین ست بسوی هر کدام از آن

ادنى فهو له فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته

دو زمین باشد نزدیک تر او ازان ایشان است پس قیاس کردند پس یافتند نزدیک تر بآن زمین که اراده کرده بود پس قبض

ملائكة الرحمة وفي رواية فكان الى القرية الصالحة اقرب

فرشتگان رحمت و در روایتی است پس بود به ده صالحان نزدیک تر

بشبر فجعل من اهلها وفي رواية فاوحى الله عز وجل الى هذه

یک بدست پس گردانیده شد از اهل قریه صالحه و در روایتی ست که وحی کرد خدای تعالی بسوی این ده

ان تباعدي والى هذه ان تقربي فقال قيسوا ما بينهما

دور شو و بسوی این دیه صالحان که نزدیک شو ... پس قیاس کنید میان آن

فوجدوه الى هذه اقرب بشبر فغفر له فهذا دليل واضح على

پس یافتند بسوی این ده صالحان نزدیک تر یک بدست پس آمرزیده شد او را پس آن دلیل روشن است

ان قصده الى التوبة وسعيه اليها ونيته لها نافع ودليل

قصد گناه کار بسوی توبه و کوشش و نیت او بسوی آن سود مند است و دلیل است

على انه لا اخلاص الا برجحان ميزان الحسنات ولو بمثقال ذرة

فلا بد للتائب من تكثير الحسنات والنوافل ليرضي بها الخصوم

يوم القيمة وترقع بها الفرائض كما قال النبي صلى الله عليه وسلم انظروا

من النوافل ترقع بها الفرائض او كما قال ويعقد مع الله تعالى

عقدا صحيحا مؤكدا وعهدا وثيقا لا يعود الى تلك الذنوب

ولا الى امثالها ابدا ويستعين على ذلك بالعزلة والصمت

وقلة الاكل وقلة النوم واحراز قوت حلال والتورع عن

الحرام والشبهة اما بكسب او بضاعة في يده من ارث او غير

حَلَالٍ بِأَنْ كَانَ فِيمَا وَرِثَهُ شُبْهَةٌ أَوْ حَرَامٌ أَخْرَجَهُ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ
حلال پس اگر باشد در آنچه میراث یافته شبهه یا حرامے بیرون گردان را و نخورد از آن
وَلَمْ يَلْبَسْ بِشَيْءٍ مِنْهُ فَإِنَّ رَأْسَ الْمَعَاصِي الْحَرَامُ وَمِلَاكُ الدِّينِ
و نه پوشد بچیزے از آن زیرا که سر گناہان حرام ست و سرمایه و اصل دین
الْحَلَالُ وَالتَّوَرُّعُ وَتَصْفِيَةُ اللُّقْمَةِ فَكُلُّ مَا يَنْشَأُ مِنْ أَنْوَاعِ
حلال خوردن ست و پرہیزگارے صاف گردانیدن لقمه پس ہر چه پیدا میشود از انواع
خَيْرٍ وَشَرٍّ مِنَ اللُّقْمَةِ فَالْحَلَالُ يُوَرِّثُ الْخَيْرَ وَالْحَرَامُ يُوَرِّثُ
نیکی و بدی از سبب لقمه است پس حلال پیدا میکند نیکی و حرام پیدا میکند
الشَّرَّ كَالْقِدْرِ إِذَا طُبِخَ مَا فِيهَا وَاسْتَكْمَلَ نُضَاجُهُ تَبَيَّنَ الرَّائِحَةُ
بدے را همچون دیگ که هرگاه که پخته میشود آنچه در وے است و کامل میشود پختگی آن ظاهر میشود بوے
الْفَائِحَةُ عَمَّا فِيهَا كُلُّ إِنَاءٍ يَنْضَحُ بِمَا فِيهِ وَيُكْثِرُ مُجَالَسَةَ الْفُقَهَاءِ
کرم ... از آنچه در وے است پس هر ظرفے ترشح میکند آنچه در وے است و بسیار کند همنشینی فقیهان
وَالْعُلَمَاءِ بِاللّٰهِ يَسْتَفِيدُ مِنْهُمْ أَمْرَ دِينِهِ وَيُعَرِّفُونَهُ سُلُوكَ
و عالمان بخدا تعالے یعنی عارفان ... فائده گیرد از ایشان کار دین و بشناسند او را راه رفتن
الطَّرِيقِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى وَحُسْنَ الْأَدَبِ فِي طَاعَتِهِ وَالْقِيَامِ فِي أَوَامِرِهِ
بسوے خدا تعالے و نیکوئے ادب در طاعت او و ایستادن در فرموده او
وَيُنَبِّهُونَهُ عَلَى مَا خَفِيَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ السُّلُوكِ فِي طَرِيقِهِ فَلَا بُدَّ لِكُلِّ
و آگاه کنند او را بر آنچه پنهان ست برو از امر سلوک در طریق پس بایسته است هر کسی را
مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا لَمْ يَعْرِفْهُ مِنْ دَلِيلٍ يَدُلُّهُ وَمُرْشِدٍ يُرْشِدُهُ وَ
که برود راهے که ناشناخته است او را از دلیل که دلالت کند او را و مرشدے که راه راست نماید او را
هَادٍ يَهْدِيهِ وَقَائِدٍ يَقُودُهُ وَيَسْتَعْمِلُ الصِّدْقَ فِي جَمِيعِ
و هادیے که راه نماید او را و کشنده که بکشد او را و کار فرماید راستی را در همه
ذٰلِكَ وَالْإِخْلَاصَ وَالْجِدَّ فِي الْمُجَاهَدَةِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ
آن و اخلاص و کوشش را در مجاهده فرموده است خدا تعالے آنانکه
جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا فَقَدْ ضَمِنَ لِلْمُجِدِّ الصَّادِقِ
مجاهده کنند در طلب خدا هر آئینه بنمایم ایشان را راه خود پس تحقیق ضامن شده است صادق را
فِي طَرِيقَةِ الْهِدَايَةِ فَإِذَا صَدَقَ فِي ذٰلِكَ لَا يُعْدِمُ الْهِدَايَةَ لِأَنَّ
در راه هدایت پس چون صادق باشد در مجاهده نایاب نمیکند هدایت را زیرا که
اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَلَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
خدا تعالے خلاف نکند وعده و نیست پروردگار ستم کننده مر بندگان را و او مهربان ترین مهربانان است

٣٤٣

رَؤُفٌ رَحِيمٌ لَطِيفٌ بِخَلْقِهِ بَارٌّ بِبَرِيَّتِهِ مُعِينٌ وَمُوَفِّقٌ

مهربان است رحیم است لطف کننده است بخلق خود احسان کننده است بخلق خویش و توفیق دهنده است

لِلْمُقْبِلِينَ إِلَيْهِ دَاعٍ لِلْمُدْبِرِينَ الْمُوَلِّينَ عَنْهُ بِاللُّطْفِ

مر روے آرندگان را بر وے خواننده است پشت دهندگان و رو گردانندگان از و بلطف ترین خواندن

يَفْرَحُ بِتَوْبَتِهِمْ كَالْوَالِدَةِ الشَّفِيقَةِ إِذَا قَدِمَ وَلَدُهَا مِنْ سَفَرِ

خوشحال میشود بتوبه ایشان یعنی راضی میگردد همچو خوشحال مادر مهربان وقتیکه بیاید فرزند او از سفر

الْبَعِيدَةِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَلّٰهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ أَحَدِكُمْ مِنْ رَجُلٍ

دور فرمود پیغمبر صلعم هر آینه خدا تعالی زیاده خوشنود شونده است بتوبه از مردیکه

مَرَّ بِأَرْضٍ دَوِيَّةٍ مَهْلِكَةٍ وَمَعَهُ رَاحِلَةٌ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ

بگذرد بر زمینی جنگل هلاک کننده و با او است شتر او است بران شتر طعام و آب آنست

وَمَا يُصْلِحُهُ فَأَضَلَّهَا فَخَرَجَ فِي طَلَبِهَا حَتَّى كَادَتْ نَفْسُهُ تَخْرُجُ

وانچه صلاح وی است او در آن است پس گم کرد آن شتر را پس بیرون شد در طلب آن تا آنکه نزدیک رسید که جانش بر آید

فَقَالَ أَرْجِعُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَضْلَلْتُهَا فِيهِ فَأَمُوتُ هُنَالِكَ

پس گفت در دل باز گردم بجائے که گم کرده ام شتر را در آنجا پس بمیرم آنجا

فَرَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ فَغَلَبَتْهُ عَيْنُهُ فَغَمَّضَهَا لَحْظَةً فَاسْتَيْقَظَ

پس باز گشت در آنجا بسوے جاے خویش پس زور آور شد چشمش پس پوشید چشم را ساعتی پس بیدار شد

فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَ رَأْسِهِ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ

پس ناگاه دید که شتر وی نزدیک سر وی است بران شتر است طعام او و شراب او فرمود امام المسلمین

اللهُ وَجْهَهُ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ رض وَهُوَ الصَّادِقُ قَالَ قَالَ رَسُولُ

شنیدم ابو بکر صدیق را گفت فرمود رسول خدا

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَامَ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى وَاسْتَغْفَرَ

صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بنده که گناه کند پس برخیزد و وضو کند و نماز گزارد و آمرزش طلب

اللهَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ لِأَنَّهُ يَقُولُ

از گناه خود مگر آنکه باشد واجب بر خداے تعالی که بیامرزد او را زیرا که

جَلَّ وَعَلَا وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ

خداوند تبارک هر که بکند بدے یا ستم کند بر نفس خود پس آمرزش خواهد از خدای تعالی می یابد خدای را

غَفُورًا رَحِيمًا وَأَمَّا الْأَمْوَالُ الْحَاضِرَةُ الْمَغْصُوبَةُ فَلْيَرُدَّ

آمرزنده مهربان اما مالها حاضر کشیده گرفته است از مردم پس باز گرداند

إِلَى الْمَالِكِ مَا يُعْرَفُ لَهُ مَالِكًا مُعَيَّنًا أَوْ إِلَى وَرَثَتِهِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ

بسوے مالک آنچه می شناسد او را مالک معین یا بسوے وارثان او بر آن تفصیل که گذشت

وما لا يعرف له مالكا معينا فعليه أن يتصدق به عن صاحبه

و آنچه نشناسد او را مالکی معین پس بر وی است اینکه تصدق کند با آن مال از جانب صاحبش

فإن اختلط الحرام بالحلال مثل أن اختلط المغصوب بالإرث

پس اگر آمیخته شود حرام بحلال مانند آنکه آمیخته شود مال مغصوب بمیراث

الحلال حسب فاجتهد في معرفة مقدار الحرام فتصدق بذلك

حلال حساب کند و کوشش نماید در شناختن حرام و صدقه کند با آن

المقدار وترك الباقي له ولعياله وأما الأعراض فهو سب

مقدار و بگذارد باقی را برای خود و عیال خود و اما آبروها پس آن دشنام کردن

الناس وشتمهم منافهة وهو الجناية على القلوب وكذلك

مردم است روبرو و آن جنایت و گناه بر دلهاست و همچنین است

غيبتهم وذكرهم بالقبيح وما يسوءهم من الغيبة وهو كل كلام

غیبت ایشان و یاد کردن ایشان را بزشتی و بانچه بد آید ایشان را از غیبت و آن غیبت هر سخنی است

لا يحسن أن يقال له في وجهه فإذا قاله في غيبة منه كان

که نیکو نباشد گفتن آن در روی وی پس چون بگوید در غیاب او چنین غیبت کرده باشد

قد اغتابه فكفارته أن يذكر له ذلك ويستحله فإن كانوا

او را پس کفارتش آنست که ذکر کند پیش او آن را و بحلی طلبد پس اگر باشند

جماعة فواحدا واحدا ومن مات منهم قبل ذلك فتداركه ٣٤٤

جماعتی پس ذکر کند پیش هر یک و کسیکه مرده است از ایشان پیش از آن پس تدارک کند

ذلك بتكثير الحسنات على ما ذكرنا كل ذلك إذا بلغتهم

آنرا به بسیار کردن نیکیها بر آن وجه که یاد کرده ایم همه این وقتی است که رسیده باشد

الغيبة وأما إذا لم تبلغهم فلا يجب عليه استحلالهم بل لا يجوز

ایشان را خبر غیبت اما وقتیکه نرسیده است پس واجب نیست بر وی بحلی خواستن بلکه روا نیست

لأن فيه إيصال الألم إلى قلوبهم بل يأتي الذين اغتابهم ٥

زیرا که در آن رسانیدن درد است بدلهای ایشان بلکه باید آید آنهارا که غیبت ایشان کرده است

عندهم فيكذب نفسه عندهم ويثني على المغتابين

نزد ایشان و دروغ گر سازد خود را پیش ایشان و ستایش کند غیبت شنوندگان را

فصل ولا بد أن يعرفه قدر جنايته ولا يعرض له في

و چاره نیست او را از اینکه بشناسد آن غیبت کرده شده را مقدار جنایت او و تعرض نکند

سائر المظالم ولا يكفي في ذلك الاستحلال المبهم لجواز أن المظلوم

باقی مظلمها و بسنده نیست در آن استحلال غیر معین از جهت روا بودن اینکه مظلوم

إذا عرفت قدر ظلمه على الحقيقة لم تطب نفسه بالإحلال
وقتیکه بشناسد مقدار ستمی که ظلم کرده است بحقیقت خوش نشود نفس او به بخشیدن آن
بل يؤخر ذلك ليوم القيمة ليأخذ بدله من حسناته أو يحمله
بلکه نگاه دارد آنرا برای روز قیامت تا بگیرد از نیکیهای او یا بار کند او را
من سيئاته وإن كان من جملة جنايته على الغير ما لو عرفه وذكره
از بدیهای خویش و اگر باشد از جمله گناهان او بر غیر چیزی که اگر بشناسد و یاد دهد او را
لتأذى بمعرفته كزناه بجاريته وأهله أو نسبته باللسان
هر آینه آزار میگیرد بشناختن آن همچو زنا کردن بجاریه و با اهل او یا نسبت کردن او را بزبان
إلى عيب خفي من عيوبه يعظم أذاه به فههنا لا طريق له
بسوی عیب پنهان از عیبهایش که بزرگ باشد آزار او بآن پس اینجا نیست راه وی را
إلا أن يستحله مبهما ويبقى عليه له مظلمة ما فيجبرها
مگر بحلی طلب از وی بابهام و باقی میماند بر وی مظلمه از جهت ابهام پس برابر کند آنرا
بالحسنات كما يجبر مظلمة الميت والغائب وكل جناية على
بنیکیها چنانچه برابر کرده میشود مظلمه مرده و غایب را و هر جنایتی که بر
الغير لم يعلم بها لو ذكر الجاني له ذلك لم تطب نفسه
دیگری ندانسته است غیر آنرا اگر ذکر کند جنایت کننده برای او آنرا خوش نشود نفس او
بالإحلال بسرعة أو لا يأمن من المجني عليه مقابلة بها فحق
به بخشیدن بزودی او یا ایمن نباشد جانب از مقابله کردن او بآن جنایت پس حق
الجاني في ذلك وطريقه أن يتلطفه ويسعى في مهماته و
جانی در آن و طریقش هست که نرمی کند با او و کوشش کند در مهمات او و
أغراضه ويظهر من حبه والشفقة عليه ما يستميل به قلبه
غرضهای او و ظاهر کند از دوستی او و مهربانی نمودن بر او آنچه مایل گرداند بآن دل او را بجود
فإن الإنسان عبد الإحسان وكل من نفر بسيئة مال ورجع
زیرا که آدمی بنده احسان است و هر که میگریزد بسبب بدی مایل شود و باز می آید
بحسنة فإن تعذر ذلك عليه فالكفارة تكثير الحسنات
بسبب نیکی پس اگر دشوار باشد از طریق بر او پس کفارت بسیار کردن از نیکیها ست
ليجزي بها في يوم القيمة جنايته فإن الله تعالى يحكم به عليه
تا جزا دهد بآن در روز قیامت گناهش را زیرا که خدای تعالی حکم میکند بآن بر وی
ويلزمه قبول حسناته مقابلة لجنايته عليه إذا امتنع من
و لازم میکند بر وی پذیرفتن نیکیهای جانی را عوض گناه بد نمودن جنایت را هر وقتیکه ابا کند از

القبول كمن أتلف في الدنيا مالاً يجاب بمثله فامتنع من له

نیکیها چون کسے کہ تلف کند در دنیا مال کسے را پس بہا رو ماند آنرا پس اباکند کسی کہ او راست

الحق عن قبول ذلك وابرائه عن ذلك فان الحاكم يحكم عليه

حق از قبول کردن آن و ابرا دادن او از آن نزد آن پس بدرستی حاکم حکم میکند برو

بالقبض شاء أم لم يشأ وكذلك الله عز وجل يحكم بذلك في

بقبض حق برابرست کہ او قبول کند یا نکند و ہمچنین خدائے تعالے حکم خواہد کرد بآن در

عرصات القيمة وهو احكم الحاكمين واعدل العادلين فضلا

عرصات قیامت و او حاکم ترین حاکمان و عادل ترین عادلان است

فاذا تخلص من مظالم العباد وتفرغ لعبادة الله تعالى في

پس چون فارغ شود از ظلمہائے بندگان و فارغ شود برائے عبادت خدا تعالے در آن

خاصته سلك طريق الورع لان به يتخلص العبد في الدنيا و

احوال کہ خاص او ست برود در راه پرہیزگارے را زیرا کہ بآن ورع خلاص میشود بنده در دنیا و

الاخرة من العباد ومن عذاب الله عز وجل وبه يخفف عنه

آخرت از بندگان و از عذاب خدائے تعالے و بآن ورع سبک میشود ازو

الحساب يوم القيمة فان الحساب يوم القيمة لحقوق العباد

حساب در روز قیامت زیرا کہ حساب روز قیامت از جہت حقوق عباد است

والمعاملات التي جرت في الدنيا بين الانام على غير وجه الشرع

و از جہت معاملات است کہ جارے میشود میان مردم شدہا در دنیا بر غیر وجہ شرعے

واما من حاسب نفسه في الدنيا واخذ من الخلق ما يستحقه

اما ہر کہ حساب کند با نفس خویش در دنیا و بگیرد از آنچہ حق او ست

واعرض عما ليس له وخاف من طول الحساب في القيمة فعلى

و رو بگرداند از آنچہ نیست او را و بترسد از درازے حساب در قیامت پس بہ

اي شيء يحاسب وفي الخبر ان الله تعالى يستحيي ان يحاسب

ہر کدام چیز حساب کرده شود و بعضے چون حساب کرده در دنیا خود کرده او را حساب نخواہد شد کہ در خبر ست کہ بدرستی کہ

الورعين في القيمة ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم حاسبوا انفسكم

با پرہیزگاران در قیامت و ازین جہت فرمود پیغمبر ﷺ حساب کنید با نفسہائے خود

قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا وقال صلى الله عليه وسلم من حسن

پیش از آنکہ حساب طلبیده شوید و بسنجید اعمال خود پیش از آنکہ سنجیده شود اعمال شما و فرمود از خوبی

اسلام المرء تركه ما لا يعنيه وهذا اشارة الى التوقف في كل

اسلام مرد است گذاشتن آنچہ ضروری نباشد او را و این حدیث اشارہ است بسوئے ایستادن در ہر

شَيْءٍ وَتَرْكُ الْإِقْدَامِ عَلَيْهِ إِلَّا بِإِذْنِ الشَّرْعِ فَإِنْ وَجَدَ فِي الشَّرْعِ

چیزی و قدم نهادن بر آن مگر بفرمودن شرع پس اگر یابد در شریعت

مَسَاغًا لِتَنَاوُلِهِ وَالشُّرُوعِ فِيهِ فَعَلَ وَإِلَّا وَقَفَ عَنْهُ وَمَالَ إِلَى

راهی برای گرفتن و شروع کردن در آن بکند و اگر نه باز ایستد از آن و میل کند بسوی

غَيْرِهِ وَدَلِيلُهُ أَشَارَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعْ مَا يُرِيبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيبُكَ

غیر آن و دلیل بر این اشاره فرموده است رسول خدا صلعم بگذار آنچه در شک اندازد ترا و رو آر بسوی آنچه

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُؤْمِنُ وَقَّافٌ وَالْمُنَافِقُ لَقَّافٌ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ

و فرمود صلعم که مومن توقف کننده است و منافق فرو برنده است و جای دیگر فرموده است اگر

صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَايَا وَصُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ

نماز گزارید شما تا آنکه بشوید مانند کمانها و روزه گیرید تا آنکه بشوید مانند زه‌ها

فَمَا يَنْفَعُكُمْ إِلَّا الْوَرَعُ الشَّافِي وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ الْمُؤْمِنُ فَتَّاشٌ

پس سود نمیکند شما را مگر پرهیزگاری شفا بخشنده و جای دیگر فرموده است که مومن جستجو کننده

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ لَمْ يُبَالِ اللّٰهُ تَعَالَى

و فرموده است کسیکه باک نداشت که از کجاست خورش او و پوشش او باک ندارد

مِنْ أَيِّ بَابٍ مِنَ النَّارِ يُدْخِلُهُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنْ رَسُولِ

که از کدام دری از درهای دوزخ درآرد او را در دوزخ و روایت است از جابر رض از رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ

خدا صلعم که فرمود ای آدمیان بدرستی یکی از شما نمی میرد تا آنکه تمام کند

رِزْقَهُ فَلَا تَسْتَبْطِئُوا الرِّزْقَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَخُذُوا

روزی خود پس دیر مشمارید روزی را و بترسید از خدای و نیکویی کنید در جستن و بگیرید

مَا حَلَّ لَكُمْ وَذَرُوا مَا حَرُمَ عَلَيْكُمْ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض عَنْ رَسُولِ

چیزی که حلال است شما را و بگذارید چیزی که حرام است بر شما و روایت است از ابن مسعود از رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا يَكْتَسِبُ عَبْدٌ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَيَتَصَدَّقُ

صلعم که فرمود کسب نمیکند بنده مال حرام را و صدقه میکند

بِهِ فَيُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ شَيْئًا فَيُبَارَكُ لَهُ فِيهِ وَلَا يَتْرُكُهُ

بآن پس مزد داده میشود بر آن و نه خرج میکند از آن مال چیزی پس برکت کرده شود او را در آن و نه

خَلْفَ ظَهْرِهِ إِلَّا كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللّٰهَ لَا

پس پشت خود مگر آنکه بوده است آن توشه او بسوی دوزخ و فرمود صلعم بدرستی خدا دور

يَمْحُو الشَّرَّ بِالشَّرِّ وَلٰكِنْ يَمْحُو الشَّرَّ بِالْخَيْرِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ رض

نمیکند بدی را به بدی لیکن دور میکند بدی را به نیکی و روایت است از عمران

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اِنَّ اللهَ تَعَالٰى يَقُوْلُ عَبْدِيْ اَدِّ مَا
اینکه گفت پیغمبر بدرستی خدا میگوید اے بندہ من ادا کن چیزے کہ
افْتَرَضْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ اَعْبَدِ النَّاسِ وَانْتَهِ عَمَّا نَهَيْتُكَ عَنْهُ
فرض کردہ ام بر تو میشوی از عبادت کنندہ ترین مردم و باز شو از چیزے کہ باز داشتم ترا ازو
تَكُنْ مِنْ اَوْرَعِ النَّاسِ وَاقْنَعْ بِمَا رَزَقْتُكَ تَكُنْ مِنْ اَغْنَى النَّاسِ وَ
میشوی از پرہیزگار ترین مردم و قناعت کن بچیزے کہ روزی کردہ ام ترا میشوی از بے نیاز ترین مردم و
قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِاَبِيْ هُرَيْرَةَ رض كُنْ وَرِعًا تَكُنْ مِنْ اَعْبَدِ النَّاسِ وَقَالَ
گفت پیغمبر ص مر ابی ہریرہ را رض باش پرہیزگار میشوی بندگی کنندہ ترین مردم و گفت
الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْوَرَعِ خَيْرٌ مِنْ
حسن بصری رح مقدار مورچہ از پرہیزگاری بہتر است از
اَلْفِ مِثْقَالٍ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَاَوْحَى اللهُ تَعَالٰى اِلٰى مُوْسٰى
ہزار مقدار از روزہ و نماز و وحی فرستاد خدا ے تعالے بسوے موسے
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُوْنَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ وَقِيْلَ رَدُّ
علیہ م کہ نزدیک نمیشوند بسوے من نزدیک شوندگان بمانند پرہیزگاری و گفتہ شدہ است
دَانِقٍ مِنْ فِضَّةٍ اَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنْ سِتِّمِائَةِ حَجَّةٍ مَبْرُوْرَةٍ وَ
ششم حصہ درہم از نقرہ بہتر است نزد خدا از ششصد حج مقبول و
قِيْلَ سَبْعِيْنَ مُتَقَبَّلَةً وَقَالَ اَبُوْ هُرَيْرَةَ رض جُلَسَاءُ اللهِ تَعَالٰى
گفتہ شدہ است ہفتاد حج قبول کردہ شدہ و گفت ابو ہریرہ رض ہمنشینان خداے تعالی
غَدًا اَهْلُ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالٰى رَدُّ
فردا اہل پرہیزگاری و زہد اند و گفت ابن مبارک رح گردانیدن
فَلْسٍ مِنَ الْحَرَامِ اَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ فَلْسٍ يُتَصَدَّقُ بِهٖ رُوِيَ عَنِ ابْنِ
یک پول از حرام بہتر است از صد پول کہ صدقہ میکنند بآن در روایت کردہ شدہ است از
الْمُبَارَكِ اَنَّهٗ كَانَ بِالشَّامِ يَكْتُبُ الْحَدِيْثَ فَانْكَسَرَ قَلَمُهٗ فَاسْتَعَارَ
مبارک اینکہ بودہ است در شام کہ مینوشت حدیث را پس شکست قلم او پس بعاریت گرفت
قَلَمًا فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ نَسِيَ فَجَعَلَ الْقَلَمَ فِيْ مِقْلَمَتِهٖ فَلَمَّا
قلم را پس ہرگاہ کہ فارغ شد از نوشتن فراموش کرد پس گردانید قلم را در قلمدان خود پس ہرگاہ
رَجَعَ اِلٰى مَرْوَ رَاَى الْقَلَمَ وَعَرَفَهٗ فَتَجَهَّزَ لِلْقُدُوْمِ اِلَى الشَّامِ لِرَدِّ الْقَلَمِ
باز گشت بسوے مرو دید قلم را و شناخت آنرا پس آمادہ شد برای رفتن بسوے شام تا باز گرداند قلم را
وَعَنْ نُعْمَانَ بْنِ بَشِيْرٍ رض اَنَّهٗ كَانَ يَقُوْلُ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و نقل است از نعمان بن بشیر کہ میگفت شنیدم پیغمبر خدا را

يَقُولُ الْحَلَالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا

میگوید حلال آشکار است و حرام آشکار است و میان ایشان چیزهای پوشیده است که نمیدانند

كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ

بسیار از مردم پس کسیکه بپرهیزد شبهات را پاک ساخت دین خود را و آبروی خود را

وَمَنْ لَمْ يَتَّقِ الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ

و کسیکه نپرهیزد شبهات را افتاد در حرام چنانچه چراننده که بچراند حوالی

الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى وَإِنَّ حِمَى اللهِ عَزَّ

قرقگاه نزدیک است که افتد دران و بدرستی هر پادشاه را قرقگاه است و بدرستی قرقگاه خدا

وَجَلَّ مَحَارِمُهُ أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ

حرامهاست و آگاه باش بدرستیکه در تن گوشت پاره ایست هرگاه که نیک شد نیک شود

الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ

تن همه و هرگاه که بد شد بد میشود تن همه آگاه باش آن دل است

عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رض قَالَ لِكُلِّ حَدٍّ وَحُدُودُ الْإِسْلَامِ

و نقل است از ابو موسی اشعری که گفت مر هر چیز را نهایت است و نهایت اسلام

الْوَرَعُ وَالتَّوَاضُعُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ فَالْوَرَعُ مِلَاكُ الْأُمُورِ

پرهیزگاری و تواضع و صبر کردن و سپاس کردن پس پرهیزگاری ستون امور

وَالصَّبْرُ النَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَالشُّكْرُ الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَدَخَلَ الْحَسَنُ

و صبر کردن رستگاری است از آتش و سپاس کردن رسیدن است به بهشت و در آمد حسن

الْبَصْرِيُّ رَحِمَهُ اللهُ مَكَّةَ فَرَأَى غُلَامًا مِنْ أَوْلَادِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي

بصری بمکه پس دید پسرے را از اولاد علی ابن ابی

طَالِبٍ رض قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ يَعِظُ النَّاسَ فَوَقَفَ

طالب تکیه کرده پشت خود را بسوی کعبه پند میکند مردم را پس ایستاد

عَلَيْهِ الْحَسَنُ وَقَالَ لَهُ مَا مِلَاكُ الدِّينِ فَقَالَ الْوَرَعُ فَقَالَ

بر وی حسن و گفت مر او را چیست مدار دین پس گفت پرهیزگاری پس گفت

مَا آفَةُ الدِّينِ قَالَ الطَّمَعُ فَتَعَجَّبَ الْحَسَنُ مِنْهُ وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ

چیست آفت دین پس گفت طمع کردن پس شگفت آمد حسن را از و و گفت ابراهیم

بْنُ أَدْهَمَ رض الْوَرَعُ وَرَعَانِ وَرَعُ فَرْضٍ وَوَرَعُ حَذَرٍ فَوَرَعُ

بن ادهم پرهیزگاری دو گونه است پرهیزگاری فرض است و پرهیزگاری ترس است

الْفَرْضِ الْكَفُّ عَنْ مَعَاصِي اللهِ وَوَرَعُ الْحَذَرِ الْكَفُّ عَنِ الشُّبُهَاتِ

و ترس باز ماندن است از گناهان و پرهیزگاری ترس باز ماندن است از شبهات

٣٤٩

مجمع البحار

فِي مَحَارِمِ اللّٰهِ تَعَالَى فَوَرَعُ الْعَامِّ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ وَهُوَ

در حرامهاے خدا پیچ — پس پرہیزگارے عام از حرام و شبہہ ست و آنچہ حرام و شبہ

كُلُّ مَا كَانَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ تَبِعَةٌ وَلِلشَّرْعِ فِيهِ مُطَالَبَةٌ وَوَرَعُ

ہر چیز نیست کہ بودہ ست مر خلق را بروے تبعی — و مر شرع را در وے طلب کردنے و پرہیزگارے

الْخَاصِّ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ فِيهِ الْهَوَى وَلِلنَّفْسِ فِيهِ شَهْوَةٌ وَلَذَّةٌ

خاص از ہر چیز ست کہ بودہ ست در آن میل نفس و مر نفس را در وے آرزوے و لذتے ست

وَوَرَعُ خَاصِّ الْخَاصِّ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ لَهُمْ فِيهِ إِرَادَةٌ وَرُؤْيَةٌ

و پرہیزگارے خاص الخاص از ہر چیزیست کہ بودہ ست مر ایشان را در آن خواہش و اندیشہ

فَالْعَامُّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ الدُّنْيَا وَالْخَاصُّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ الْجَنَّةِ

پس عام پرہیزگارے میکنند در گذاشتن دنیا و خاص پرہیزگارے میکنند در گذاشتن بہشت

الْعُلْيَا وَخَاصُّ الْخَاصِّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ مَا سِوَى الَّذِي خَلَقَ وَبَرَأَ

بلند و خاص الخاص پرہیزگارے میکنند در گذاشتن ہر چیز کہ غیر آنکس ست کہ آفریدہ و پیدا کردہ

قَالَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ الرَّازِيُّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الْوَرَعُ عَلَى وَجْهَيْنِ

گفت یحیی معاذ رض — پرہیزگارے بر دو وجہ ست

وَرَعٌ فِي الظَّاهِرِ وَهُوَ أَنْ لَا تَتَحَرَّكَ إِلَّا لِلّٰهِ وَوَرَعٌ فِي الْبَاطِنِ وَ

پرہیزگارے در ظاہر ست و آن نیست کہ نہ جنبے مگر براے خدا — و پرہیزگارے ست در باطن و

هُوَ أَنْ لَا يَدْخُلَ فِي قَلْبِكَ سِوَاهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقَالَ يَحْيَى

آن نیست کہ نہ درآید در دل تو غیر خداے — و گفت یحیی

رَحِمَهُ اللّٰهُ أَيْضًا مَنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي دَقِيقٍ مِنَ الْوَرَعِ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ

نیز — کسیکہ نظر نکرد در باریک ترین از پرہیزگارے پیدا نشد مر او را

شَيْءٌ وَلَمْ يَصِلْ إِلَى الْجَلِيلِ مِنَ الْعَطَاءِ وَقِيلَ مَنْ دَقَّ فِي

چیزے و نرسید بسوے بزرگ از عطا — و گفتہ شدہ ست کسیکہ باریک شد در

الْوَرَعِ نَظَرُهُ جَلَّ فِي الْقِيَامَةِ خَطَرُهُ وَقِيلَ الْوَرَعُ فِي الْمَنْطِقِ أَشَدُّ

پرہیزگارے نظر او بزرگ شد در قیامت مرتبہ او — و گفتہ شدہ ست پرہیزگارے در گفتار سخت

مِنْهُ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالزُّهْدُ فِي الرِّيَاسَةِ أَشَدُّ مِنْهُ

تر ست از وے در زر و نقرہ — و زہد کردن در سرداری سخت تر ست از زہد

فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لِأَنَّكَ تَبْذُلُهُمَا فِي طَلَبِ الرِّيَاسَةِ

در زر و نقرہ — زیرا کہ بدرستیکہ تو خرچ میکنے زر و نقرہ را در خواہش سرداری

وَقَالَ أَبُو سُلَيْمَانَ الدَّارَانِيُّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الْوَرَعُ أَوَّلُ

و گفت — سلیمان دارانی رض — پرہیزگارے اول

۳۵۰

الزهد كما أن القناعة طرف الرضا وقال أبو عثمان
رحمة الله عليه ثواب الورع خفة الحساب وقال يحيى بن
معاذ الرازي رحمه الله الورع الوقوف على حد العلم من
غير تأويل وقال ابن الجلا رحمه الله من لم يصحبه الورع
في فقره أكل الحرام النص وقال يونس بن عبيد الله الورع
الخروج من كل شبهة ومحاسبة النفس مع كل طرفة قال
سفيان الثوري رحمه الله ما رأيت أسهل من الورع كل ما حاك
في نفسك كرهته وهو قول النبي صلى الله عليه الإثم ما حاك في
صدرك وكرهت أن يطلع عليه الناس وهو إذا لم ينشرح
الصدر به وكان في قلبك منه شيء وكذلك قوله صلى الله عليه وسلم
الإثم حواز القلوب يعني ما حز في صدرك وحاك ولم يطمئن
عليه القلب فاجتنبه ومنه الحديث إياكم والحكاكات
فإنها المآثم وقوله صلى الله عليه دع ما يريبك إلى ما لا يريبك وقال
معروف الكرخي رض احفظ لسانك من المدح كما تحفظه من
الذم وقال بشر بن الحارث رض أشد الأعمال ثلاثة الجود في

القلة والورع في الخلوة وكلمة حق عند من يخاف ويرجى
کمی و پرهیزگاری در تنهائی و راست گفتن نزد کسیکه از و ترسیده شود و امید داشته شود

وقيل جاءت اخت بشر بن الحارث الحافي الى الامام احمد بن
و گفته شده است آمد خواهر بشر حافی رح بسوی امام احمد

حنبل رحمة الله عليهما وقالت يا امام انا نغزل على سطوحنا
حنبل رح و گفت یا امام هر آئینه ما میریسیم بر پشت بامها

فتمر بنا مشاعل الظاهرية ويقع الشعاع علينا فيجوز لنا الغزل
پس میگذرد بما مشعلهای ظاهریه و می افتد روشنائی بر ما پس روا است ما را ریسیدن

في شعاعها فقال من انت عافاك الله قالت انا اخت بشر بن
در روشنائی آن پس گفت امام آن زن را کیستی تو عافیت دهد ترا خدا گفت من خواهر بشر حافی ام

الحارث فبكى الامام احمد رض وقال من بيتكم يخرج الورع لا
پس گریست امام احمد و گفت امام از خانه شما می برآید پرهیزگاری

تغزلي في شعاعها وقال علي العطار رض مررت بالبصرة في بعض
مریسی در روشنائی آن و گفت علی عطار رض گذشتم در بصره در بعضی

الشوارع واذا مشائخ قعود وصبيان يلعبون فقلت الا ٣٥٢
کوچها ناگاه پیران نشسته اند و خوردان بازی میکنند پس گفتم من کودکان را آیا

تستحيون من هؤلاء المشائخ فقال صبي من بينهم هؤلاء
شرم نمیکنید از آن پیران پس گفت مرا یکی از کودکان که آن

المشائخ قل ورعهم فقلت هيبتهم وقيل ان مالك بن
پیران کم است پرهیزگاری شان پس کم شد ترس آن و گفته شده است هر آئینه مالک

دينار رض مكث بالبصرة اربعين سنة فلم يصح له ان ياكل ١٢
دینار رح درنگ کرد در بصره چهل سال پس درست نشد مر او را اینکه بخورد

من تمر البصرة ولا رطبها حتى مات ولم يذقه وكان اذا انقضى
از میوه آن و نه از خرما سے آن تا آنکه مرد و نچشید آنرا و بود مالک چون بگذرد

وقت الرطب قال يا اهل البصرة هذا بطني ما نقص منه شيء
موسم خرما میگفت ای اهل بصره این شکم من نکاهید از و چیزے

ولا زاد فيكم شيئا وقيل لابراهيم بن ادهم رض الا تشرب من
و نه افزود در شما چیزے و گفته شده است مر ابراهیم را آیا نمینوشی از

ماء زمزم فقال لو كان لي دلو لشربت وقيل كان الحارث
آب زمزم پس گفت اگر میبود مرا دلو هر آئینه مینوشیدم و گفته شده است که بود حارث

المحاسبي رضي الله عنه إذا مد يده إلى طعام فيه شبهة ضرب على
محاسبی سنگ رحمتی کرد اوزکرد دست خود را بسوی طعام و میبود در ان طعام شبهه می جنبید بر
رأس إصبعه عرق فيعلم أنه غير حلال وقيل إن بشر الحافي
سر انگشت او رگ پس میدانست انکه حلال نیست و گفته شده است بدرستیکه بشر حافی
رحمه الله كان إذا قدم بين يديه طعام فيه شبهة لا تمتد
بود چون پیش آورده میشد میان دو دست او طعام که در وی شبهه است دراز نمیشد
إليه يده وقيل إن أم أبي يزيد البسطامي رضي الله عنه كانت إذا مدت
بسوی او دستش و گفته شده است که مادر ابا یزید بسطامی بود چون دراز میکرد
يدها إلى طعام فيه شبهة تنبا عنها لكونها حاملة بأبي
دست خود بسوی طعام که در وی شبهه است دور میشد طعام در هنگام بودن او آن حامله با با یزید
يزيد فلم تمد يدها إليه وكان بعضهم إذا قدم إليه طعام
پس دراز نگشت دست او بسوی او و بود بعض ایشان چون پیش کرده میشد بسوی او طعام
فيه شبهة فاحت منه رائحة منكرة فعلم من ذلك فامتنع
که در آن شبهه است پراگنده میشد از وی بوی بد پس میدانست پس باز میماند
من أكله وقيل عن بعضهم أنه كان إذا وضع في فيه لقمة
از خوردن او و گفته شده است از بعض ایشان بدرستی چون می نهاد در دهن خود لقمه
من طعام فيه شبهة لم تمضغ تصير كالرمل في فمه
از طعامیکه در وی شبهه است نمی خایید پس میگشت همچون ریگ در دهن او
وما ذلك إلا فعل الله تعالى لهم ذلك تخفيفا ورحمة وشفقة
و جز این نیست که کرده است خدای ایشان را از جهت سبکی و رحمت و مهربانی و شفقت
وحمية لهم لما صفوا اللقم واجتهدوا في طلب الحلال وترك
و نگاه داشتن مر ایشان را هرگاه که صاف کردند لقمها را و کوشیدند در خواستن حلال و گذاشتن
الحرام والشبهة حماهم الله تعالى عما يكرهونه من المطاعم
حرام و شبهه نگاه داشت ایشان را خدای از چیزیکه میدانستند آنرا از خوردنیها
فذبت عنهم في معرفة ذلك وكفاهم مؤونة التفتيش والتنقير
پس دور کرد خدای از ایشان در شناختن آن و بسنده شد ایشان را مشقت جستن و کاویدن
عن بائع الطعام وكسبه ومعيشته وعن الثمن الذي اشترى
از فروشنده طعام و کسب و معیشت و بهائیکه خریده است
به وأصله وتحصيله من وجه الحلال فجعل ذلك علامة
این را از اصل آن و پیدا کردن آن طعام از جهت حلال پس گردانید خدای این را نشانه

عندهم في أي وقت رأوها كفوا أيديهم عن تناول الطعام
نزد ایشان در هر وقت که دیدند آن نشانها را باز داشتند دست خود از خوردن طعام
ولذا لم يروها تناولوه هذا في حق هؤلاء السادة الكرام الذين
و چون نمی بینند آن نشانها را میخورند و این نشانها در حق آن پیشوایان بزرگ است که
سبقت إليهم العناية وعمتهم الرعاية وأما الحلال في
پیش شده اند مر ایشان را عنایت خدا و در گرفته است ایشان را رعایت خدا و اما حلال در
حق العوام من المؤمنين فكل ما لا يكون للخلق فيه تبعة ولا
حق عوام از مسلمانان پس هر چیزیست که نباشد مر خلق را در وی حق و نه
للشرع عليه مطالبة كما قال سهل بن عبد الله التستري رحمه الله
شرع را برو گرفت و گیر چنانچه گفت سهل تستری رحمه
تعالى حين سئل عن الحلال قال الحلال هو الذي لا يعصى
و وقتیکه پرسیده شد از حلال گفت حلال آنست که نافرمانی کرده نمیشود
الله فيه وقال مرة أخرى الحلال الصافي الذي لا ينسى الله فيه
خدای را در وی و گفت سهل بار دیگر حلال صافی آنست که فراموش کرده نشود خدا را در وی
فالحلال حلال بحكم لا حلال عين إذ لو كان حلال عين لم يحل
پس حلال حلال است بحکم خدا نه حلال بوجود از جهت آنکه اگر میبود حلال بوجود هر آینه حلال نمیشد
لأحد أكل الميتة ولما إذا اشترى الشرطي بماله الحرام طعاما
هر یکی را خوردن مرده و نه وقتیکه خرید داروغه بمال خود که حرام است طعام
حلالا ثم رجع فاستقال البيع فرجع الطعام إلى يد مالكه الأول
حلال را پس بازگردانید بیع را و بازگشت طعام بدست مالک اول
أن لا يجوز أكله للمتورع المؤمن لأنه قد تخلل بينهما حالة
اینکه روا نباشد خوردن آن طعام مر پرهیزگار مومن را زیرا که در میانه تحقیق در آمده است میان ایشان
يحرم أكله فيها وهو حصوله في يد الشرطي فلما اتفق المسلمون
حرام میشود خوردن آن طعام در آن وقت و آن وقت پیدا آمدن طعام است در دست داروغه پس هرگاه
على جواز أكل هذا الطعام الذي حصل في ملك الشرطي المشتري
همه و بودن خوردن این طعام که پیدا شده در ملک داروغه خریده
بماله الحرام الذي يحرم أكله عند جميع المسلمين علم أن
بمال حرام خویش که حرام است خوردن آن نزد همه مسلمانان دانسته شد که بدرستی
الحلال والحرام ما كان الشرع حكم به لا نفس العين لأن ذلك
حلال و حرام چیزیست که کرده است که شرع حکم کرده است بآن نه حلال و حرام بذات خود زیرا که حلال

طعام الانبياء كما جاء به في الحديث ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع

خود طعام پیغمبران است چنانچه آمده است در حدیث شریف بدرستی نبی ص شنید

رجلا يقول اللهم ارزقني الحلال المطلق فقال له صلى الله عليه وسلم

مردی را که میگفت ای بار خدای روزی کن مرا حلال پاک پس گفت مر او را پیغمبر

ذلك رزق الانبياء اسأل الله رزقا لا يعذبك عليه وكذلك

آن روزی پیغمبران است بلکه بخواه از خدای تعالی روزی که عذاب نکند ترا بران و همچنین

في الشرع من اتجر من اهل الذمة واليهود والنصرى والمجوس

در شرع است کسی که سوداگری کرد از کافران ذمی که یهود و نصاری و مجوس اند

في المحرمات من الخمر والخنزير وليناهم بيعها واخذنا منهم

در چیزهای حرام از شراب و خوک والی میکنیم ایشان را بفروختن آنها پس میگیریم از ایشان

العشر من اثمانها وروي ذلك عن عمر بن الخطاب رض فقال

ده یکم حصه از بهای آنها و روایت کرده شده است از عمر خطاب پس گفت

ولوهم بيعها وخذوا العشر من اثمانها فاذا اخذ العشر منهم

والی کنید ایشان را بفروختن آنها و بگیرید ده یکم حصه بهای آنها را پس وقتیکه گرفته میشود ده یکم حصه از ایشان

فما يصنع به اليس ينتفع به المسلمون فلو كان الحلال لحلال

پس چه کرده میشود بان آیا نمیگیرند نفع بآن عشر مسلمانان پس اگر میبود حلال حلال

العين لما جاز اخذ ذلك لان الخمر والخنزير وثمنها حرام ود

بذات خود پس هرآینه روا نمیشد گرفتن آن عشر زیرا که شراب و خوک و بهای ایشان حرام است و

احل ذلك لدخول اليد والعقد كما قيل بين الحلال والحرام يد

حلال گردانیده شد آنرا از جهت در آمدن دست و عقد بیع چنانچه گفته شده است فرق میان حلال و حرام دست

فمن اخذ الشرع في يده مصباحا فاخذ به واعطى به ولم يتارك

پس کسی که گرفت شرع را در دست خود چراغ پس گرفت به شرع و داد بان و نگذاشت

فيه ولم يخرج عنه فاخذ ما اذن له الشرع واعطى ما اذن

در شرع و نبرآمد از آن پس گرفت چیزیکه فرموده مر او را شرع و داد چیزیکه فرموده بود

له الشرع فيه وصار جميع تصرفاته بالشرع اكل الحلال

مر او را شرع در آنچه و گشت همه تصرفات او بشرع خوردن حلال را

بالشرع وليس عليه طلب الحلال المطلق والعين اذ ذلك لا

بشرع و نیست واجب بروی خواستن حلال پاک و حلال بذات خود زیرا که آن

يكاد يدرك الا ان يشاء الله ان يكرم به بعض اولياءه واصفياءه

نزدیک نیست که دریافته شود مگر آنکه میخواهد خدای اینکه کرم کند بآن بعض دوستان خود را و برگزیدگان خود را

صحیح من دارست سے مد ایشان

۳۵۵

منجر ستے اللغات من حیث والله اعلم بالصواب ۱۲

وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَسِيْرٍ فَالنَّاسُ فِي الطَّعَامِ عَلٰى ثَلَاثَةِ أَضْرُبٍ

و نیست آن بر خدا دشوار پس مردم در طعام سه گونه اند

مُتَّقِيْ وَوَلِيٌّ وَبَدَلٌ عَارِفٌ فَحَلَالُ الْمُتَّقِيْ مَا لَيْسَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ

یکے پرہیزگار ست و یکے ولی و یکے بدل عارف ست پس حلال پرہیزگار چیزیست کہ نیست مر خلق را در وے

تَبِعَةٌ وَلَا لِلشَّرْعِ عَلَيْهِ مُطَالَبَةٌ وَطَعَامُ الْوَلِيِّ الْحَقِّ الَّذِيْ هُوَ

حق و نہ شرع را بروے خواهش و طعام ولی محقق کہ او پرہیزگار ست

الزَّاهِدُ زَائِلُ الْهَوٰى مَا لَيْسَ فِيْهِ الْهَوٰى بَلْ هُوَ مُجَرَّدٌ بِأَمْرِهِ وَطَعَامُ

دور شده ست از هواے نفس چیزیست کہ نیست در وے هواے نفس بلکہ آن محض فرموده خداست و طعام

الْبَدَلِ الَّذِيْ هُوَ الْعَارِفُ الْمَفْعُوْلُ فِيْهِ زَائِلُ الْإِرَادَةِ كُرَةُ

بدل کہ او عارف ست کار کرده شده ست در وے دور شده ست خواهش او در گوی

الْقَدَرِ مَا لَمْ تَكُنْ لَهٗ فِيْهِ هِمَّةٌ وَلَا إِرَادَةٌ بَلْ فَضْلٌ كُلُّهٗ مِنَ اللّٰهِ

تقدیر الٰہی ست کہ نبوده ست در وے قصد و خواهش بلکہ فضل ست همہ او را از خداے

عَزَّ وَجَلَّ يَغْذُوْهُ وَيُدَلِّلُهٗ وَيُرَبِّيْهِ بِقُدْرَتِهِ الشَّامِلَةِ وَمِنَّتِهِ

عزوجل می دهد او را و نوازش میکند و تربیت میکند او را بقدرت خود کہ در گیرنده ست و نعمت خود

الْعَامَّةِ وَمَشِيْئَتِهِ النَّافِذَةِ كَالطِّفْلِ الرَّضِيْعِ فِيْ حِجْرِ أُمِّهِ

کہ عام ست و بخواهش او کہ رونده ست چنانچہ بچہ شیر خواره در کنار مادر

الشَّفِيْقَةِ فَمَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَهُ الْمَقَامُ الْأَوَّلُ لَا يَصِلُ إِلَى الْمَقَامِ

مهربان ست پس تا اگر درست نشد مر او را مرتبہ اول نمی رسد بسوے مرتبہ

الثَّانِيْ وَمَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَهُ الْمَقَامُ الثَّانِيْ لَا يَصِلُ إِلَى الْمَقَامِ الثَّالِثِ

ثانی و تا پدید نشد مر او را مرتبہ دوم نمی رسد بسوے مرتبہ سوم

فَطَعَامُ الْمُتَّقِيْ شُبْهَةٌ فِيْ حَقِّ زَائِلِ الْهَوٰى وَطَعَامُ زَائِلِ الْهَوٰى شُبْهَةٌ

پس طعام پرہیزگار شبہ ست در حق آنکہ دور شده ست هواے نفس و طعام دور شده هوا شبہ ست

فِيْ حَقِّ زَائِلِ الْإِرَادَةِ وَالْهِمَّةِ كَمَا قِيْلَ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ حَسَنَاتُ

در حق دور شده خواهش و قصد چنانچہ گفتہ شده بدیهاے نزدیکان نیکیهاے

الْأَبْرَارِ فَطَعَامُ الشَّيْخِ مُبَاحٌ لِلْمُرِيْدِ وَطَعَامُ الْمُرِيْدِ حَرَامٌ فِيْ حَقِّ

نیکوکاران ست پس طعام شیخ مباح ست برای مرید و طعام مرید حرام ست در حق

الشَّيْخِ لِصَفَاءِ حَالَتِهِ وَنَزَاهَةِ رُتْبَتِهِ وَعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِ وَقُرْبِهٖ مِنْ

شیخ از جہت صاف بودن حال او و پاک بودن مرتبہ او و بلند بودن جاے او و نزدیک بودن او از

رَبِّهٖ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ دَقَائِقِ الْوَرَعِ مَا نُقِلَ عَنْ كَهْمَشٍ أَنَّهٗ قَالَ أَذْنَبْتُ

حق و از باریکیهاے پرہیزگاری چیزیست کہ نقل کرده شده ست از کهمش آنکہ گفت گناه کردم

٣٥٧

دُنْيَا وَأَنَا أَبْكِي عَلَيْهِ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَذٰلِكَ أَنَّهُ زَارَنِي
کہ پس گریہ میکنم برو مدت چہل سال و آن این است کہ زیارت کرد مرا

أَخٌ لِي فَاشْتَرَيْتُ بِدَانِقٍ سَمَكَةً مَشْوِيَّةً فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَكْلِهَا
برادر من پس خریدم بیک دانق یعنی ماہیے بریان را پس چون فارغ شد از خوردن آن

أَخَذْتُ قِطْعَةَ طِينٍ مِنْ جِدَارِ جَارٍ لِي حَتَّى غَسَلَ يَدَهُ وَلَمْ أَسْتَحِلَّ
گرفتم پارچہ خاک را از دیوار ہمسایہ خود تا بشست دست خود را و درخواست نکردم آنرا

لَهُ وَقِيلَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِي بَيْتٍ بِكِرَاءٍ فَكَتَبَ رُقْعَةً وَأَرَادَ
و گفتہ شدہ است بدرستی مردے بود در خانہ بکرایہ پس نوشت رقعہ را و خواست کہ

أَنْ يُتَرِّبَهَا مِنْ جِدَارِ الْبَيْتِ فَخَطَرَ بِبَالِهِ أَنَّ الْبَيْتَ بِالْكِرَاءِ
آلودہ کند اورا از دیوار خانہ پس گذشت بدل اینکہ خانہ کرایہ است

ثُمَّ إِنَّهُ خَطَرَ بِبَالِهِ أَنْ لَا خَطَرَ لِهٰذَا فَتَرَّبَ الْكِتَابَ فَسَمِعَ هَاتِفًا
پس گذشت بدل او کہ نیست خطر مر آنرا پس خاک آلودہ ساخت کتاب را پس شنید

ہاتفا

يَقُولُ سَيَعْلَمُ الْمُسْتَخِفُّ بِالتُّرَابِ مَا يَلْقَى غَدًا مِنْ طُولِ الْحِسَابِ
کہ میگفت نزدیک است خواہد دانست سبک دانندہ خاک را چیزے کہ بیند آنرا فردا از درازے حساب

وَرُئِيَ عُتْبَةُ الْغُلَامُ يَتَصَبَّبُ عَرَقًا فِي الشِّتَاءِ فَقِيلَ لَهُ فِي
و دیدہ شد عتبہ را کہ میریزد خوے او را در زمستان پس گفتہ شد مر او را در

ذٰلِكَ فَقَالَ إِنَّهُ مَكَانٌ عَصَيْتُ فِيهِ رَبِّي فَسُئِلَ عَنْهُ فَقَالَ
این سلہ پس گفت عتبہ بدرستی آن جایست نافرمانی کردہ ام پروردگار را پس پرسیدہ شد ازان

كَشَطْتُ مِنْ هٰذَا الْجِدَارِ قِطْعَةَ طِينٍ غَسَلَ الضَّيْفُ لِي يَدَهُ بِهَا
عتبہ برکندم ازین دیوار پارچہ خاک برائے مہمان خود تا بشست دست خود را بآن

وَلَمْ أَسْتَحِلَّ صَاحِبَهُ وَقِيلَ إِنَّ الْإِمَامَ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللهُ
و درخواست نکردم حلال از آنرا و گفتہ شدہ است بدرستی امام احمد حنبل علیہ رحمہ

رَهَنَ سَطْلًا لَهُ عِنْدَ بَقَّالٍ بِمَكَّةَ فَلَمَّا أَرَادَ فَكَّهُ أَخْرَجَ
گرو داشت طشت خود را نزد بقال در مکہ پس ہرگاہ کہ خواست خلاص کردن برآورد

الْبَقَّالُ إِلَيْهِ سَطْلَيْنِ وَقَالَ خُذْ أَيَّهُمَا لَكَ فَقَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ
بقال بسوے امام دو طشت و گفت بگیر کدامے ازین دو کہ مر تراست پس گفت امام

أَشْكَلَ عَلَيَّ سَطْلِي فَهُوَ لَكَ وَالدَّرَاهِمُ لَكَ فَقَالَ الْبَقَّالُ سَطْلُكَ
پوشیدہ گشت بر من طشت من و دراہم مر تراست پس گفت بقال طشت تو

هٰذَا وَإِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَرِّبَكَ فَقَالَ لَا آخُذُهُ وَمَضَى وَتَرَكَ
این است و جز این نیست کہ خواستم آنکہ آزمایم ترا پس گفت امام نگیرم طشت را و گذاشت طشت را

السَّطْلَ عِنْدَهُ وَقِيلَ إِنَّ رَابِعَةَ الْعَدَوِيَّةَ رَحِمَهَا اللهُ عَلَيْهَا خَاطَتْ
طشت را نزد بقال و گفته شده است که رابعه عدویه رحمت ... دوخت

شَقًّا فِي قَمِيصِهَا فِي ضَوْءِ مَشْعَلَةٍ سُلْطَانِيَّةٍ فَفَقَدَتْ قَلْبَهَا
پاره ای را که بود در پیراهن او در روشنی مشعله سلطانیه پس گم کرد رابعه دل خود را

زَمَانًا حَتَّى تَذَكَّرَتْ ذٰلِكَ فَشَقَّتْ قَمِيصَهَا فَوَجَدَتْ قَلْبَهَا وَ
چندی تا آنکه یاد کرد آن را پس درید پیراهن خود را پس یافت دل خود را و

رَأَى سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ رح فِي الْمَنَامِ وَلَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ
دید سفیان ثوری را در خواب و حالانکه مر او راست دو بال که میپرید با آنها در بهشت

مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ فَقِيلَ لَهُ بِمَ نِلْتَ هٰذَا قَالَ بِالْوَرَعِ وَكَانَ
از درختی به درختی پس گفته شد او را به چه رسیدی به این گفت به پرهیزگاری و بود

حَسَّانُ بْنُ أَبِي سِنَانٍ لَا يَنَامُ مُضْطَجِعًا وَلَا يَأْكُلُ سَمِينًا
حسان که خواب نمیکرد به پهلو و نمیخورد چرب

وَلَا يَشْرَبُ بَارِدًا سِتِّينَ سَنَةً فَرُئِيَ فِي الْمَنَامِ بَعْدَ مَا مَاتَ
و نمی نوشید سرد مدت شصت سال پس دیده شد در خواب پس از آنکه مرد

فَقِيلَ لَهُ مَا فَعَلَ اللهُ بِكَ قَالَ خَيْرًا إِلَّا أَنِّي مَحْبُوسٌ عَنِ الْجَنَّةِ
پس گفته شد مر او را چه کرد خدا با تو گفت نیکو مگر آنکه من در بند مانده ام از بهشت

بِإِبْرَةٍ اسْتَعَرْتُهَا فَلَمْ أَرُدَّهَا وَكَانَ لِعَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ زَيْدٍ غُلَامٌ — الواحد
به واسطه سوزن که عاریت گرفته بودم و باز نداده ام و بود مر عبد الواحد را غلامی

خَدَمَهُ سِنِينَ وَتَعَبَّدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَكَانَ فِي ابْتِدَاءِ أَمْرِهِ
که خدمت کرده بود مر او را چند سال و عبادت کرده بود چهل سال و بود در ابتدای کار

كَيَّالًا فَلَمَّا مَاتَ رُئِيَ فِي الْمَنَامِ فَقِيلَ لَهُ مَا فَعَلَ اللهُ بِكَ قَالَ
پیمانه کننده غله پس هرگاه مرد غلام دیده شد در خواب پس گفته شد او را چه کرد خدا با تو گفت

خَيْرًا غَيْرَ أَنِّي مَحْبُوسٌ عَنِ الْجَنَّةِ وَقَدْ أُخْرِجَ عَلَيَّ مِنْ غُبَارِ
نیکو مگر آنکه بند کرده شده ام از بهشت و تحقیق بر آورده شده است بر من از گرد

الْقَفِيزِ أَرْبَعِينَ قَفِيزًا وَمَرَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَقْبَرَةٍ فَنَادَى
پیمانه چهل پیمانه و گذشت عیسی ع به گورستان پس آواز داد

رَجُلًا مِنْهُمْ فَأَحْيَاهُ اللهُ تَعَالَى فَقَالَ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ كُنْتُ حَمَّالًا
مردی را از ایشان پس زنده ساخت خدای تعالی آن را پس گفت مر او را کیستی گفت بودم بارکش

أَنْقُلُ لِلنَّاسِ فَنَقَلْتُ يَوْمًا لِإِنْسَانٍ حَطَبًا فَكَسَرْتُ مِنْهُ خِلَالًا
که میبردم آدمیان را پس بردم روزی برای مردی هیمه را پس شکستم از او خلالی

٣٥٩

خللت به فانا مطالب منه ثم فصل لا يتم الورع

حلال کردم ترا آن پس من طلب کرده شده ام ترا آن از آن هنگام کرده ام و درست نمیشود پرهیزگاری

إلا أن ترى عشرة أشياء فريضة على نفسه أولها حفظ

مگر آنکه ببیند ده چیز فرض بر نفس خود نخستین ایشان نگاه داشتن

اللسان من الغيبة لقوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا

زبان است از غیبت از جهت فرموده خدای تعالی که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را

والثاني الاجتناب عن سوء الظن لقوله تعالى اجتنبوا

و دوم پرهیزیدن از بدگمانی است پرهیزید

كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم ولقوله صلى الله عليه وسلم إياكم

بسیار از گمان بد بدرستی گمان بد گناه است و از جهت فرموده پیغمبر دور باشید

والظن فإنه أكذب الحديث والثالث الاجتناب عن السخرية

از گمان بد پس بدرستی گمان بد دروغ ترین سخنان است و سوم پرهیز کردن از مسخره کردن

لقوله تعالى لا يسخر قوم من قوم والرابع غض البصر عن

از جهت قول خدای تعالی مسخره نکند گروهی از گروهی و چهارم پوشیدن چشم است از

المحارم لقوله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم

حرامها از جهت قول خدای بگو ای محمد مسلمانان را پوشیده دارند چشمهای خود

والخامس صدق اللسان لقوله تعالى وإذا قلتم فاعدلوا

و پنجم راستی زبان است از جهت قول خدای تعالی و چون بگوئید پس راستی کنید

يعني فاصدقوا والسادس أن يعرف منة الله تعالى عليه

یعنی راست بگوئید و ششم آنکه بداند منت خدای را بر خود

لكيلا يعجب بنفسه لقوله تعالى بل الله يمن عليكم أن

تا شگفت نکند بر خود از جهت قول خدای تعالی بلکه خدای تعالی منت نهد بر شما این

هداكم للإيمان والسابع أن ينفق ماله في الحق ولا ينفقه

که راه نمود شما را برای ایمان و هفتم آنکه خرج کند مال خود را در راه حق و نه خرج کند

في الباطل لقوله تعالى والذين إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم

او را در باطل از جهت قول خدای تعالی و آنانکه هرگاه خرج کنند اسراف نمیکنند

يقتروا يعني لم ينفقوا في المعصية ولم يمنعوا من الطاعة

تنگ دستی نمیکنند یعنی خرج نمیکنند در گناه و باز نمیدارند از طاعت

والثامن أن لا يطلب لنفسه العلو والكبر لقوله تعالى

و هشتم این که نخواهد برای خود بلندی و بزرگی از جهت قول خدا

٣٦٠

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض

آن سرای آخرت یعنی بهشت میگردانیم مر کسانی را که نمیخواهند سرفرازی در زمین

ولا فسادا والتاسع المحافظة على الصلوات الخمس في مواقيتها

و نه بدی و نهم نگهبانی کردن بر نمازهای پنجگانه در وقتهای آن

بركوعها وسجودها لقوله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة

با رکوع و سجود از جهت قول خدای تعالی نگهدارید نمازها را خاصه نماز

الوسطى وقوموا لله قانتين والعاشر الاستقامة على السنة

میانه یعنی عصر و استاده شوید برای خدا در حال کرعبادت کننده اند و دهم استوار بودن براه پیغمبر

والجماعة لقوله تعالى وأن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه

و جماعه مسلمانان از جهت قول خدای تعالی بدرستی این راه منست در حالیکه راست است پس پیروی کنید او را

ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله فصل ويجوز أن

و پیروی مکنید راه‌ها را پس پراگنده کند شما را از راه خدا درو است باز گشتن

يتوب عن بعض الذنوب دون بعض إذا لم يمكنه التوبة

از پاره گناهان نه از پاره گناه چون نتواند باز گشت کردن

عن جميعها في حالة واحدة مثل أن يتوب عن الكبائر دون

از همه گناهان در یک وقت مانند آنکه باز گشت کند از گناهان بزرگ نه از

الصغائر لعلمه أن الكبائر أعظم عند الله وأجلب

گناهان خورد از جهت دانستن او آنکه کبائر بزرگترست نزد خدا و با شکوه او زیادتر کننده

لسخطه ومقته والصغائر دونها في الرتبة إذ هي أقرب

مر غضب خدای را و دشمنی او را و گناهان صغیره فرود اند از کبیره در مرتبه از جهت آنکه آن صغیره

إلى تطرق العفو إليها فلا يستحيل أن يتوب عن الأعظم

بسوی راه یافتن بخشش خدا بسوی آنها پس محال نیست آنکه باز گشت کند از گناه بزرگ

ثم إذا قوي الإيمان واليقين في قلبه وظهرت أنوار المؤانسة

پس ترک چون قوت میگیرد ایمان و یقین در دل او و هویدا میشود نورهای انس

وانشرح صدره للإنابة إلى الله تعالى ترك حينئذ جميع

و کشاده میشود سینه او از برای باز گشت بسوی خدا میگذارد آن هنگام همه

الصغائر وقد تأتي الزلات والشرك الخفي وذنوب القلوب

گناه صغیره را و بار لغزشهای گناهان و شرک پنهان و گناه دل را

أجمع ومعاصي الحالات والمقامات بعد ذلك كلما رفع

همه و گناهان حالها و مقامها را پس از آن همه دم میبرد

إلى حالة ومقام كان هناك ما يأتي وما يذر من أمر ونهي يعرفه

بسوی حالتی ومقامی که بود آنجا چیزی که می‌آرد ومیگذارد امر ونهی شناسد آن

كل ذائق لهذا الأمر وسالك لهذه الطريقة ومخالط لأهلها

هر چشنده مر این حالت را و رونده این راه را و آمیزنده مر اهل آن حال را

فلا يأخذ الناس في أول وهلة بما هو منتهى الأمر إنما بعثتم

پس نگیرد مردم را در نخست کار بچیزی که او نهایت کار است جز این نیست که فرستاده شده

ميسرين ولم تبعثوا معسرين ولا منفرين إن هذا الدين

آسان کنندگان ونه فرستاده شده اید دشوار کنندگان ونه کسی را رانندگان بدرستیکه این دین

متين فأوغل فيه برفق فإن المنبت أي المنقطع لا طريقا

استوار است پس فرود رود برفق پس بدرستی بریده شده نه راه را رفت

سلك ولا ظهرا أبقى ومثل أن يتوب عن بعض الكبائر

ونه پشت باقی گذاشت از آنکش ومانند اگر توبه کند از بعضی کبایر

دون بعض لعلمه أن بعضها أشد من البعض عند الله و

نه از بعضی از جهت دانستن او اینکه بعض اینها سخت ترست از بعض نزد خدا و

أغلظ عقوبة وأبلغ كالذي يتوب عن القتل والنهب و

سخت ترست از روی عذاب و قوی ترست چنانکه کسی که توبه میکند از کشتن و تاراج کردن و

الظلم للعباد لعلمه أن ديوان العباد لا يترك وما بينه وما

ستم کردن بر بندگان از جهت دانستن او اینکه داوریهای بنده ها گذاشته نمیشود وآنکه میان

بين الله تعالى يتسارع العفو إليه ومثل أن يتوب عن شرب

ومیان خداست زود می آید بخشش بسوی او ومانند اگر توبه میکند از نوشیدن

الخمر دون الزنا لعلمه أن الخمر مفتاح الشر فإنه إذا زال

شراب نه از زنا جهت دانستن او اینکه شراب کلید بدیست پس بدرستی چون زایل

عقله ارتكب جميع المعاصي وهو لا يشعر بها من القذف و

عقل او میکند همه گناهها را واو آگاه نیست از تهمت زنا کردن و

السب والكفر بالله والزنا والقتل والنهب لأن الخمر مجمع

دشنام دادن ونسبت کفر کردن بخدا وزنا کردن وکشتن وکشیده گرفتن زیراکه بدرستی شراب جای

المعاصي وأمها وأصلها وكمن يتوب عن صغيرة أو صغائر

گناهان است ومادر آنها وبیخ آنهاست وچنانچه کسی که توبه کند از یک گناه صغیره یا صغیره ها

وهو مصر على كبيرة مثل أن يتوب عن الغيبة أو عن النظر

وحال آنکه او دلیرست بر گناه کبیره مانند اینکه توبه میکند از غیبت کردن یا از نظر کردن

إلى المحرم وهو مصر على شرب الخمر لشدة ضراوته بالخمر

وولعه بها وتعوده لها وتسويل نفسه بأنه مداوي مرضه

بها وقد أمرنا باستعمال الدواء وتزيين الشيطان له ذلك و

تحسينه وقوة شهوته فيها لما في شربها من السرور والفرح

وذهاب الهموم وصحة الجسم على زعمهم وذهول عن بوائقها

وعاقبتها والغفلة عن عقوبة الله لأجلها وفساد الدين و

الدنيا بها لأنها سبب زوال العقل الذي به انتظام أمر الدين

والدنيا وإنما قلنا أنه تصح التوبة عن بعض هذه الذنوب

دون بعض لأنه لا يخلو كل مسلم من جمع بين طاعة الله ومعصيته

في الأحوال كلها وإنما يتفاوتون في الحالات وعظم الذنوب

وصغرها على قرب أحوالهم من الله وبعدها فإذا قال الفاسق

إن قهرني الشيطان بواسطة غلبة الشهوة في بعض المعاصي

فلا ينبغي لي أن أرخي العنان وأخلع العذار بالكلية

فأنمرج في المعاصي بل أجاهد فيما يخف علي من ترك بعض

المعاصي فأتركها فيكون قهري لبعض ذلك كفارة لبعض

الباقي ولعل الله يراني اخانه في بعض معاصيه وأتركها لأجله

باقی را و امیدوارم خدا ببیند مرا که بهتر بسم او را در بعض گناهها و میگذارم آنها را از برای او

وأجاهد نفسي وشيطاني في تركها فيعينني ويوفقني ويحول

و جنگ میکنم نفس خود را و شیطان خود را در گذاشتن آنها پس یاری کند مرا خدا و توفیق دهد مرا و پرده

بيني وبين بقية المعاصي برحمته ولو لم يكن الأمر على ما قلنا

میان من و میان باقی گناهان را بمهربانی خود و اگر نبود کار بر وسعتی که گفتیم

لما صحت صلوة كل فاسق ولا صومه ولا زكوته ولا حجه ولا

هر آینه درست نباشد نماز هر گناهگار و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه

شيء من الطاعات بأن تقول له أنت فاسق خارج من طاعة

هیچ چیز از جمله طاعات باینکه گفته شود مر او را تو گناهگاری بیرون از فرمان

الله بفسقك مخالف لأمره فعبادتك هذه لغير الله تعالى

خدا بگناه خود مخالف فرموده او پس بندگی تو مر غیر خدا را است

فان زعمت انها لله عز وجل فاترك الفسق فان أمر الله فيه واحد

پس اگر گمان داری که آن بندگی خدا راست پس بگذار گناه را پس بدرستی کار خدا یکی است

ولا يتصور أن تقصد بصلاتك لتقرب إلى الله ما لم تتقرب

صورت نبندد اینکه میخواهی بنماز خود نزدیکی بسوی خدا تا آنکه نزدیک نشوی

بترك الفسق وهذا محال لا يقال فما هذا الا بمثابة من عليه

بگذاشتن گناه و این دشوار است که گفته نشود پس نیست این مگر مانند کسی که بر او

ديناران لرجلين وهو قادر على الأداء اليهما فادى أحد

دو دینار است مر دو مرد را و آن توانا است بر رسانیدن بسوی ایشان پس رساند یکی

الدينارين الى احدهما وجحد الآخر وحلف عليه مع علمه ذلك

دو دینار بسوی یکی از آن دو مرد و منکر شد دیگر را و سوگند خورد بر آن با دانستن آن دینار را

وتحققه له فلا شك أن ذمته برئية مما قد ادى ومشغولة

و یقین داشتن او مر او را پس هیچ گمان نیست اینکه ذمه او پاک کند از چیزی که بر ساند و در

بما جحد وأبى فكذلك من أطاع الله تعالى في بعض أوامره

بچیزی که انکار کرد او را و باز ایستاد پس همچنین کسی که فرمانبرداری کرد خدا را در بعض فرموده او

مطيع له بطاعته واذا عصاه في بعض نواهيه عاص له بمعصيته

مطیع است مر او را به بندگی او و چون نافرمانی کرد در بعض فرموده او پس او گناهگار است مر او را بگناه او

فهو مليء ناقص الايمان طائع بطاعته مخالف له بمخالفته

پس آن مسلمان ناقص است ایمان او فرمانبردار است به بندگی خود گناهگار است بمخالفت کردن

وَهٰذَا هُوَ دَأْبُ كُلِّ مُخَلِّطٍ فِيْ أَمْرِ دِيْنِهِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ إِلَى حَالَةٍ يَزُوْلُ

و این ست روش هر کسی که بهم میکند گناه و کار در دین خود تا آنکه میرسد بسوی حالیکه دور میشود

هَوَاهُ فَيَنْقَطِعُ عَنْهُ جَمِيْعُ الْمَعَاصِيْ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يَقْضِيَ عَلَيْهِ

خواهش او پس دور میشود از وی همه گناهها مگر کسیکه خواسته است خدا اینکه حکم کند بر آن

بِهَا إِذْ لَا عِصْمَةَ لَنَا وَيَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَى مَنْ تَابَ وَيَتَفَضَّلُ بِالرَّحْمَةِ

گناه زیرا که نگاهدارنده نیست ما را و رحمت خدا بر آنکس که توبه کرده است و فضل میکند خدا برحمت

عَلَى مَنْ أَنَابَ فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ الْأَخْبَارِ وَالْآثَارِ الْوَارِدَةِ فِي التَّوْبَةِ

بر کسیکه بازگشت بسوی او در یادکردن خبرها و حدیثها که آینده اند در توبه

قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض خَطَبَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

گفت جابر خطبه خواند ما را رسول ع روز جمعه

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ تُوْبُوْا إِلَى اللّٰهِ قَبْلَ أَنْ تَمُوْتُوْا وَبَادِرُوْا بِالْأَعْمَالِ

پس گفت ای مردم بازگردید بسوی خدا پیش از مردن و شتابید بکارها

الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوْا وَصِلُوا الَّذِيْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ

نیک پیش از آنکه بازداشته شوید و پیوند بدانرا که میان شما و پروردگار شما اند

تَسْعَدُوْا وَأَكْثِرُوا الصَّدَقَةَ تُرْزَقُوْا وَأْمُرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ تُحْصَنُوْا

سعادتمند شوید و بسیار کنید از صدقه روزی داده میشوید و بفرمایید به نیکوئی در پناه داشته شوید

وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ تُنْصَرُوْا وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيْرًا مَا يَقُوْلُ

و باز دارید از بدی یاری داده شوید و بود پیغمبر خدا بسیار میگفت

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ وَقَالَ

ای بار خدایا بخش و رحمت کن بدرستی تو ئی توبه پذیرنده رحمت کننده و گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ إِبْلِيْسَ حِيْنَ أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ قَالَ وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَا أَزَالُ

پیغمبر ع بدرستی شیطان وقتیکه فرود آورده شد از بهشت بسوی زمین گفت سوگند است بعزت

أُغْوِيْ ابْنَ آدَمَ مَا دَامَ الرُّوْحُ فِيْ جَسَدِهِ فَقَالَ الرَّبُّ وَعِزَّتِيْ

گمراه میکنم آدمیان را تا آنکه که جان در تن او هست پس گفت پروردگار سوگند است بعزت

وَجَلَالِيْ لَا أَمْنَعُهُ التَّوْبَةَ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ بِنَفْسِهِ وَعَنْ مُحَمَّدِ

و بزرگی خود که باز نمیدارم او را از توبه تا آنکه گلو بند نشده است از او به خروش نقلست از محمد

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ السُّلَمِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ أَنَّهُ قَالَ جَلَسْتُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ

اینکه بدرستی گفت نشستم بسوی جماعتی از یاران

رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِيْنَةِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ

رسول ع در مدینه پس گفت مردی از ایشان شنیدم رسول ع

اللهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِنِصْفِ يَوْمٍ تَابَ اللهُ
که میگفت کسیکه توبه کرد پیش از مرگ خود به نیم روز باز میگردد حق تعالی برحمت
عَلَيْهِ وَقَالَ الْآخَرُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ مَنْ تَابَ
برو وگفت مردے دیگر شنیدم پیغمبر خدا را ص که میگفت کسیکه توبه کرد
قَبْلَ الْغَرْغَرَةِ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَرِّفٍ رَحْمَةُ اللهِ
پیش از گلو بند شدن رحمت میکند خدا برو و نقلست از محمد بن مطرف رح
عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى وَيْحَ ابْنِ آدَمَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ
ایکه گفت میگوید خدای تعالی رحمت است فرزند آدم را گناه میکند
فَيَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرُ لَهُ وَيْحَهُ ثُمَّ يَعُودُ فَيَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرُ لَهُ
پس آمرزش میخواهد مرا پس مے بخشم مر اورا پس باز میگردد بسوے گناه پس آمرزش میخواهد پس
وَيْحَهُ لَا هُوَ يَتْرُكُ ذَنْبَهُ وَلَا هُوَ يَيْأَسُ مِنْ رَحْمَتِي أُشْهِدُكُمْ إِنِّي
رحمت باد اورا نه مے بگذارد گناه خود را و نه نا امید شود از رحمت من گواه میکنم شما را بدرستی
قَدْ غَفَرْتُ لَهُ وَقَالَ أَنَسٌ رض كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم وَصَحَابَتُهُ
که من بخشیدم اورا و گفت انس رض بود پیغمبر خدا ص و یاران او
بَعْدَ مَا أُنْزِلَتْ وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يَسْتَغْفِرُونَ
پس از آنکه فرود شد آیت که آمرزش خواهید پروردگار خود را پس توبه کنید بسوے او آمرزش میخواستند
كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ وَيَقُولُونَ نَسْتَغْفِرُ اللهَ وَنَتُوبُ إِلَيْهِ قَالَ
هر روز صد بار و میگفتند آمرزش میخواهیم ترا اے بار خدا و توبه میکنیم بسوے تو گفت انس
وَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي أَذْنَبْتُ
آمد مردے بسوے پیغمبر خدا ص و گفت اے پیغمبر خدا بدرستیکه گناه کردم
ذَنْبًا قَالَ صلى الله عليه وسلم اسْتَغْفِرِ اللهَ قَالَ إِنِّي أَتُوبُ ثُمَّ أَعُودُ قَالَ
گفت پیغمبر ص آمرزش خواه خدا را گفت بدرستیکه توبه میکنم پس باز میگردم گفت
صلى الله عليه وسلم كُلَّمَا أَذْنَبْتَ فَتُبْ حَتَّى يَكُونَ الشَّيْطَانُ هُوَ الْخَسِيرُ
پیغمبر ص هرگاه که گناه کنی پس توبه کن تا آنکه می باشد شیطان همون زیان کار
قَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ إِذًا تَكْثُرُ ذُنُوبِي فَقَالَ صلى الله عليه وسلم عَفْوُ اللهِ أَكْثَرُ مِنْ
پس گفت اے پیغمبر خدا اکنون بسیار شود گناهان من پس گفت ص بخشش خدا بیشتر است از
ذُنُوبِكَ وَقَالَ الْحَسَنُ رَحْمَةُ اللهِ لَا تَتَمَنَّى الْمَغْفِرَةَ مِنْ غَيْرِ
گناهان تو و گفت حسن آرزو مدار رحمت خدا را بے
تَوْبَةٍ وَلَا الثَّوَابَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ لِأَنَّ الْغِرَّةَ بِاللهِ أَنْ تَمَادَى فِي
توبه و نه ثواب را بے عمل نیک زیراکه مغرور شدن بخدا همیشه فرو رفتن در

سَخَطِهِ وَتَتْرُكَ الْعَمَلَ بِمَا يُرْضِيهِ وَتَتَمَنَّى عَلَيْهِ الْمَغْفِرَةَ

خشم او وبگذاری عمل کردن بچیزی که راضی است او وآرزو میداری بر وی آمرزش

تَغُرُّكَ الْأَمَانِيُّ حَتَّى يَحُلَّ بِكَ أَمْرُهُ أَمَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ

پس فریب میدهد ترا امیدهای بیهوده تا آنکه فرود آید بتو حکم خدای آیا نشنیده خدای را میگوید

غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللهِ وَغَرَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ وَقَالَ

فریب داد امیدهای بیهوده تا آنکه آمد حکم خدای و فریب داد شما را شیطان و گفت

اللهُ تَعَالَى وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ

خدا بدرستی من هر آئینه بخشنده ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیکو کرد پس

اهْتَدَى وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا

راه راست یافت و گفت خدا ورحمت من در گرفته است هر چیز را پس زود ثبت کنم

لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ

مر کسانی را که پرهیزگاری میکنند ومیدهند زکوة وآنکسانیکه بآیتهای ما ایمان می آرند

فَالطَّمَعُ فِي الرَّحْمَةِ وَالْجَنَّةِ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ وَغَيْرِ تَقْوَى حُمْقٌ وَ

پس امید داشتن رحمت حق وبهشت بی توبه وبی پرهیزگاری بیخردی و

جَهْلٌ وَغُرُورٌ لِأَنَّهُمَا مُقَيَّدَتَانِ بِهَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ وَقَالَ النَّبِيُّ

نادانی است وفریب زیرا که آن رحمت وبهشت مقید اند بآن توبه وتقوی بحکم این دو آیت سابق یاد

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ بِأَصْلِ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ

کرد سلام بدرستی مسلمان آنکس است که بیند گناه خود را چنانکه گویا او به بیخ کوه است میترسد از آنکه

يَقَعَ عَلَيْهِ وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ وَقَعَ عَلَى أَنْفِهِ فَقَالَ

بیفتد بروی وبدرستی گنهکار بیند گناه خود را بچون مگسی که افتد بر بینی او پس گفت

بِهِ هٰكَذَا فَطَارَ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُدْخِلُهُ

بآن چنین پس پرید وگفت پیغمبر بدرستی بنده گناه میکند پس بدرآرد گناه

الْجَنَّةَ فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللهِ وَكَيْفَ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَكُونُ

او را در بهشت گفتند ای پیغمبر خدا چگونه است گفت پیغمبر می باشد

الذَّنْبُ نُصْبَ عَيْنَيْهِ يَسْتَغْفِرُ مِنْهُ وَيَنْدَمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُدْخِلَهُ

گناه در پیش چشم او وآمرزش میخواهد از وی وپشیمان میشود بر او تا آنکه می درآرد

الْجَنَّةَ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَرَ شَيْئًا أَحْسَنَ طَلَبًا وَلَا أَسْرَعَ إِدْرَاكًا

او را گناه در بهشت وگفت پیغمبر ندیدم چیزی را نیکوتر از روی خواستن ونه شتابنده تر از روی

مِنْ حَسَنَةٍ حَدِيثَةٍ لِذَنْبٍ قَدِيمٍ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

از نیکی نو مر گناه کهنه را بدرستی نیکیها میبرد

السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وقال صلى الله عليه وآله إذا أذنب

العبد ذنبا كانت نكتة سوداء في قلبه فإذا تاب ونزع

واستغفر صفا قلبه منها وإذا لم يتب ولم يتضرع ولم

يستغفر كان الذنب على الذنب والسواد على السواد حتى يغمر

القلب فيموت بذلك لقوله عز وجل كلا بل ران على قلوبهم

ما كانوا يكسبون وقال صلى الله عليه وآله ترك الخطيئة أهون من

طلب التوبة فاغتنم غفلة المنية قال وكان آدم بن زياد

يقول ليتنزلن أحدكم نفسه أنه قد حضره الموت فاستقاله

ربه فأقاله فليعمل بطاعة الله قيل أوحى الله تعالى إلى داود

عليه السلام أتؤمن أن آخذك على غرة فتلقاني بلا حجة ودخل

بعض الصالحين على عبد الملك بن مروان فقال له عظني

فقال هل أنت على استعداد لحلول الموت إن أتاك قال

لا قال فهل أنت مجمع على التحول عن هذه الحالة إلى حالة

ترضيها قال لا قال فهل بعد الموت دار فيها مستعتب

قال لا قال فهل تأمن الموت أن يأتيك على غرة قال لا قال

مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هٰذِهِ الْخِصَالِ يَرْضَى بِهَا عَاقِلٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ندیدم مانند این عادتها را راضی شود بهیچ دانایی و گفت پیغمبر خدا ﷺ

اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ نَدِمَ عَلَيْهِ

که پشیمانی توبه است و نیز گفت پیغمبر ﷺ هر که گناه کرد پس از آن پشیمان گشت بر او

فَهُوَ كَفَّارَتُهُ وَقَالَ الْحَسَنُ رح اَلتَّوْبَةُ عَلٰى أَرْبَعِ دَعَائِمَ اِسْتِغْفَارٌ

پس آن پشیمانی دور کننده گناه است و گفت حسن توبه بر چهار ستون است یکی آمرزش خواستن

بِاللِّسَانِ وَنَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَتَرْكٌ بِالْجَوَارِحِ وَإِضْمَارٌ أَنْ لَا يَعُودَ

بزبان است دوم پشیمانی بدلست سیوم گذاشتن گناه است باعضا و در دل داشتن آنکه [illegible]

وَقَالَ التَّوْبَةُ النَّصُوحُ أَنْ يَتُوبَ ثُمَّ لَا يَرْجِعَ فِيمَا تَابَ مِنْهُ

و گفت حسن توبه خالص آنست که توبه کند پس باز نگردد در چیزی که توبه است از آن

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُسْتَغْفِرُ

و گفت پیغمبر ﷺ باز گشتنده از گناه مانند کسی است که نیست گناه مر او را و آمرزش خواهنده

مِنَ الذَّنْبِ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهِ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ وَإِنَّ الرَّجُلَ

از گناه در حالی که او استاده است بر آن گناه همچون مسخره کننده است بپروردگار خود

إِذَا قَالَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ ثُمَّ عَادَ ثُمَّ قَالَهَا ثُمَّ عَادَ

چون گفت آمرزش میخواهم ترا خدایا و توبه میکنم بسوی تو پس بازگردید بسوی گناه پس [illegible]

ثَلٰثَ مَرَّاتٍ كُتِبَ فِي الرَّابِعَةِ مِنَ الْكَبَائِرِ وَقَالَ الْفُضَيْلُ بْنُ

سه بار نوشته میشود در مرتبه چهارم از گناهان کبیره و گفت فضیل عیاض

عِيَاضٍ رض كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَجْعَلِ الرِّجَالَ أَوْصِيَاءَكَ كَيْفَ

باش وصی نفس خود و مگردان مردم را وصیان خود چگونه

تَلُومُهُمْ أَنْ تُضَيِّعُوا وَصِيَّتَكَ وَقَدْ ضَيَّعْتَهَا فِي حَيَاتِكَ وَ

ملامت میکنی مردم را اگر گم کردند وصیت ترا بتحقیق ضایع کردی تو وصیت را در زندگانی خود

أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ تَمَتَّعْ إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ × وَإِنَّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ ×

شعر گفته اند بعض ایشان بهره گیر جز این نیست که دنیا اندک متاعی است و بدرستی [illegible] دنیا

وَقَدِّمْ مَا مَلَكْتَ وَأَنْتَ حَيٌّ × أَمِيرٌ فِيهِ مُتَّبَعٌ مُطَاعٌ × وَلَا يَغْرُرْكَ

و پیش فرست چیزی را که خداوند آنی و حال آنکه تو زنده و فرمان دهنده [illegible] و پیروی کرده شده [illegible] و فریب ندهد

مَنْ تُوصِي إِلَيْهِ × فَقَصْرُ وَصِيَّةِ الْمَرْءِ الضَّيَاعُ × وَقَالَ آخَرُ ×

آنکه وصیت میکنی بسوی او پس آخر وصیت مرد ضایع شدن است و گفت شخص دیگر

إِذَا مَا كُنْتَ مُتَّخِذًا وَصِيًّا × فَكُنْ فِيمَا مَلَكْتَ وَصِيَّ نَفْسِكَ ×

چون بوده تو گیرنده وصی پس شو در چیزی که خداوند آنی وصی نفس خود

ستحصد ما زرعت غدًا وتجني × إذا وضع الحساب ثمار غرسك

و سرانجام ست کرد و میکنی تو فردا چیزی را که کاشته تو و میبری فردا چون نهاده شود حساب میوه نهال خود

فصل آخر عن أبي أمامة الباهلي رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم

فصل دیگر است در ثواب ... از ابی امامه باهلی که گفت بدرستی پیغمبر

قال صاحب اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل العبد حسنة

فرموده فرشته بازوی راست زاننده است بر فرشته بازوی چپ پس اگر عمل کند بنده نیکی را

كتب له صاحب اليمين عشرًا وإذا عمل سيئة فأراد صاحب

می‌نویسد او را فرشته بازوی راست ده و هرگاه که عمل کند بنده بدی یا اراده میکند صاحب

الشمال أن يكتبها قال صاحب اليمين أمسك عنه فيمسك

بازوی چپ که بنویسد او را میگوید یار دست راست نگهدار از او از نوشتن خود را پس نگهدارد

عنه ست ساعات من النهار أو سبعًا فإن استغفر الله تعالى

از آن شش ساعت از روز یا هفت پس اگر آمرزش میخواهد بنده خدای را

منها لم يكتب عليه شيئًا وإن لم يستغفر كتب عليه سيئة

از آن بدی نمی‌نویسد بر او چیزی و اگر آمرزش نخواست می‌نویسد بر او بدی

۳۶۹ واحدة وفي لفظ آخر إن العبد إذا أذنب لم يكتب عليه حتى

یک و در روایت دیگر است که بنده چون گناه میکند نوشته نشود بر او تا آنکه

يذنب ذنبًا آخر فإذا اجتمعت عليه خمسة من الذنوب

گناه میکند دیگر پس هرگاه که جمع میشود بر او پنج گناه

فإذا عمل حسنة واحدة كتب له خمس حسنات وجعل الخمس

پس هرگاه میکند یک نیکی نوشته میشود مر او را پنج نیکی و گردانیده میشود پنج نیکی

بإزاء خمس سيئات فيصيح عند ذلك إبليس لعنة الله عليه

برابر پنج گناه پس میگردد نزد آن شیطان رانده شده

ويقول كيف لي أن أستطيع على ابن آدم فإني وإن اجتهدت

و میگوید چگونه باشد مرا اینکه طاقت آرم برآدمی پس بدرستی من اگر کوشش کردم

عليه يبطل بحسنة واحدة جميع جهدي وروى يونس عن

بر او برهم میکند یک نیکی همه مشقت من و روایت کرده است یونس از

الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس من عبد إلا عليه ملكان

حسن رض و او از پیغمبر گفت پیغمبر نیست هیچ بنده مگر بر او دو فرشته اند

صاحب اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل العبد

یار دست راست فرماننده است بر یار دست چپ پس هرگاه که عمل کند بنده

السَّيِّئَةَ قَالَ لَهُ صَاحِبُ الشِّمَالِ لِمَ اكْتُبُهَا فَيَقُولُ لَهُ صَاحِبُ

بدی را یار دست چپ مینویسم آنرا پس میگوید یار

الْيَمِينِ دَعْهُ حَتَّى يَعْمَلَ خَمْسَ سَيِّئَاتٍ فَإِذَا عَمِلَ خَمْسَ سَيِّئَاتٍ

دست راست بگذار آنرا تا آنکه میکند پنج بدی پس هرگاه که کرد پنج بدی

قَالَ صَاحِبُ الشِّمَالِ اكْتُبُهَا فَيَقُولُ لَهُ صَاحِبُ الْيَمِينِ دَعْهُ

میگوید یار دست چپ مینویسم آنرا پس میگوید آنرا یار دست راست بگذار آنرا

حَتَّى يَعْمَلَ حَسَنَةً فَإِذَا عَمِلَ حَسَنَةً قَالَ لَهُ صَاحِبُ الْيَمِينِ قَدْ

تا میکند یک نیکی پس هرگاه که کرد نیکی میگوید آنرا یار دست راست بتحقیق

أُخْبِرْنَا بِأَنَّ الْحَسَنَةَ بِعَشْرٍ فَتَعَالَ حَتَّى نَمْحُوَ خَمْسًا بِخَمْسٍ وَ

خبر کرده شده ایم بانکه یک نیکی به ده است پس بیا تا دور کنیم پنج بدی را به پنج نیکی و

نُثْبِتَ لَهُ خَمْسًا مِنَ الْحَسَنَاتِ قَالَ فَيَصِيحُ الشَّيْطَانُ عِنْدَ

ثبت کنیم برای او پنج نیکی گفت پیغمبر پس میگرید شیطان نزد

ذَلِكَ فَيَقُولُ مَتَى أُدْرِكُ ابْنَ آدَمَ وَهَذِهِ الْأَحَادِيثُ مُوَافِقَةٌ

آن پس میگوید که کی برسم فرزند آدم را و اینهمه حدیث مذکور موافق اند

لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ

مر قول خدا تعالی را که بدرستی من بخشنده ام مر کسی را که بازگشت کرد و عمل نیکو پس

اهْتَدَى قَالَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ مَكْتُوبٌ

راه راست یافت گفت علی ابن ابی طالب گرامی دارد خدا تعالی او را که نوشته شده است

حَوْلَ الْعَرْشِ قَبْلَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ عَامٍ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ

در گرد عرش پیش از آدم بچهار هزار سال این آیت و بدرستی که من البته بخشنده ام برای

تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى وَمُوَافِقَةٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ

کسی که توبه کرد و ایمان آورد و کرد نیکو پس هدایت یافت و احادیث مذکوره موافقت مر قول خدا تعالی را که

الْحَسَنٰتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ وَرُوِيَ عَنِ

نیکیها میبرند بدیها را این پند است مر یاد کنندگان را و روایت کرده شده

ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَتَابَ اللهُ عَلَيْهِ أَنْسَى اللهُ

ابن عباس رض اینکه گفت هرگاه که توبه کرد بنده و قبول کرد خدا توبه او را فراموش میکناند

تَعَالَى حَفَظَةً مَا كَانَ قَدْ عَمِلَ مِنْ مَسَاوِي عَمَلِهِ وَأَنْسَى جَوَارِحَهُ

فرشتگان نگهبان را چیزی که بتحقیق کرده بود از بدیهای کردار او و فراموش میکناند اعضای

مَا عَمِلَتْ مِنَ الْخَطَايَا وَأَنْسَى مَقَامَهُ مِنَ الْأَرْضِ وَأَنْسَى مَقَامَهُ مِنَ

او را چیزی که کرده است از گناهها و فراموش گرداند خدا جای گناه از زمین و فراموش میگرداند جای

السماء فيجيء يوم القيمة وليس عليه شيء شهيدا عليه

آسمان پس بیاید روز قیامت و حال آنکه نیست بر وی بنده چیزی گواه بر گناه

وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال التائب من الذنب كمن

و روایت کرده شده است از پیغمبر آنکه گفت توبه کننده از گناه همچون آن کسی است

لا ذنب له وفي لفظ ولو عاد في اليوم سبعين مرة وقال

که نیست گناه مر او را و در روایت دیگر است اگرچه بازگردد در روز هفتاد بار و گفت

عبد الله بن مسعود رض من قال أستغفر الله العظيم الذي

عبد الله رض هر که گفت آمرزش میخواهم خدای را که بزرگ است آنکه

لا إله إلا هو الحي القيوم وأتوب إليه ثلاث مرات غفر له

نیست هیچ معبود بحق مگر آن خدای که زنده است و برپا دارنده عالم است و توبه میکنم بسوی او سه بار بخشیده شود

ذنوبه وإن كانت مثل زبد البحر وعن ابن مسعود رض أنه قال

گناهان او واگرچه بوده اند مانند کف دریا و نقل است از ابن مسعود آنکه گفت

ينظر الإنسان في كتابه يوم القيمة فيرى في أوله المعاصي

که می بیند آدمی در دفتر خود روز قیامت پس می بیند در اول گناه ها

وفي آخره الحسنات فإذا رجع إلى أول الكتاب رأى كل ذلك

و در آخر او نیکیها پس چون باز میگردد بسوی اول کتاب می بیند همه آنرا

حسنات وذلك قوله تعالى فأولئك يبدل الله سيئاتهم

نیکیها پس آنست قول خدای تعالی پس آنها اند که بدل میکند خدای تعالی بدیهای ایشان

حسنات وهذا هو في حق التائب الذي ختم الله له بالتوبة

به نیکیها و این بدل کردن نیکی به بدی در حق توبه کننده است که آخر کرده است خدای تعالی او را بتوبه

والإنابة وقال بعض السلف إن العبد إذا تاب من الذنوب

و بازگشت از گناه و گفته اند بعضی پیشینیان بدرستی چون بنده توبه میکند از گناه ها

صارت الذنوب الماضية كلها حسنات ولهذا قال ابن

میگردد همه گناه ها گذشته نیکیها و از این جهت گفت ابن

مسعود رض وليتمنين أناس يوم القيمة أن يكثر سيئاتهم

مسعود رض هر آینه آرزو میکنند مردم روز قیامت آنکه بسیار شود گناهان ایشان

وإنما قال ذلك لما ذكر الله تعالى من تبديل السيئات بالحسنات

و جز این نیست که گفت ابن مسعود این را از جهت چیزیکه یاد کرده است خدای تعالی از بدل کردن بدیها را به نیکیها

لمن يشاء من عباده وروى الحسن البصري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

کسی را که میخواهد از بندگان خود و روایت کرده است حسن بصری رض از پیغمبر

أَنَّهُ قَالَ إِذَا أَخْطَأَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَمْلَأَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ
اگر وی ميبود اگر گناه کرد يکے از شما تا آنکه پر کرد ميان زمين و آسمان پس

تَابَ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلِهٰذَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ لَقِيتَنِي
توبه کرد رحمت ميکند خدا بر او و از همين جهت آمده است در حديث اي فرزند آدم اگر ببيني مرا

بِقُرَابِ الْأَرْضِ ذُنُوبًا لَقِيتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً فَصْلٌ
بمقدار زمين گناه‌ها پيش مي‌آيم ترا بمقدار آن به بخشش فصل

آخَرُ فِي ذٰلِكَ وَرُوِيَ أَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ مَسْعُودٍ رض مَرَّ ذَاتَ
ديگرست در آن و روايت کرده‌اند که عبد الله بن مسعود رض گذشت

يَوْمٍ فِي مَوْضِعٍ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَإِذَا الْفُسَّاقُ قَدِ اجْتَمَعُوا
روزي در جاي از کنارهاي کوفه ناگاه ديد که گناهکاران جمع شده اند

فِي دَارِ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَهُمْ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَمَعَهُمْ مُغَنٍّ يُقَالُ لَهُ
در سراي يک مردي از ايشان و حال آنکه ايشان مي‌نوشيدند شراب و با ايشان سرود گوي است و گفته

زَاذَانُ كَانَ يَضْرِبُ بِالْعُودِ وَيُغَنِّي بِصَوْتٍ حَسَنٍ فَلَمَّا سَمِعَ
زاذان بود که مي‌نواخت چنگ را و سرود مي‌گفت باواز خوش پس هرگاه که شنيد

ذٰلِكَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ رض قَالَ مَا أَحْسَنَ هٰذَا الصَّوْتَ
آن را عبد الله بن مسعود گفت چه نيکوست اين آواز

لَوْ كَانَ بِقِرَاءَةِ كِتَابِ اللّٰهِ تَعَالَى كَانَ أَحْسَنَ وَجَعَلَ رِدَاءَهُ
اگر مي‌بود بخواندن قرآن مي‌بود بهتر و گردانيد عبد الله چادر خود

عَلَى رَأْسِهِ وَمَضَى فَسَمِعَ ذٰلِكَ الصَّوْتَ زَاذَانُ فَقَالَ مَنْ هٰذَا
بر سر خود و گذشت پس شنيد اين سخن را زاذان پس گفت زاذان کيست اين

قَالُوا كَانَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ رض صَاحِبُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
گفتند بود عبد الله بن مسعود رض يار پيغمبر

قَالَ وَأَيْشٍ قَالَ قَالُوا قَالَ مَا أَحْسَنَ هٰذَا الصَّوْتَ لَوْ كَانَ بِقِرَاءَةِ
گفت زاذان چه چيز گفت عبد الله گفتند گفت چه نيکوست اين آواز اگر مي‌بود بخواندن

الْقُرْآنِ كَانَ أَحْسَنَ فَدَخَلَتِ الْهَيْبَةُ فِي قَلْبِهِ فَقَامَ فَضَرَبَ
قرآن مي‌بود بهتر پس در آمد هيبت در دل زاذان پس استاد زاذان و زد

بِالْعُودِ عَلَى الْأَرْضِ فَكَسَرَهُ ثُمَّ أَسْرَعَ حَتَّى أَدْرَكَهُ وَجَعَلَ الْمِنْدِيلَ
عود را بر زمين پس شکست او را پس شتافت تا آنکه دريافت عبد الله را و گردانيد دستار

فِي عُنُقِ نَفْسِهِ وَجَعَلَ يَبْكِي بَيْنَ يَدَيْ عَبْدِ اللّٰهِ فَاعْتَنَقَهُ عَبْدُ اللّٰهِ
در گردن خود و آغاز گريه کرد در پيش عبد الله پس گردن گير کرد او را عبد الله

۳۷۳

وَجَعَلَ يَبْكِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللهِ كَيْفَ لَا أُحِبُّ مَنْ

و آغاز گریه کرد هر یکے از ایشان پس گفت عبد الله چگونه دوست ندارم کسے را که

أَحَبَّهُ اللهُ فَتَابَ مِنْ ضَرْبِهِ بِالْعُودِ وَجَعَلَ يُلَازِمُ عَبْدَ اللهِ حَتَّى

دوست داشته است او را خدائے تعالیٰ و رحمت کرده است بعد ازین توبه کرد از زدن رود و آغاز کرد ملازمت عبد الله تا آنکه

تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَأَخَذَ الْحَظَّ الْوَافِرَ مِنَ الْعِلْمِ حَتَّى صَارَ إِمَامًا فِي الْعِلْمِ

آموخت قرآن را و گرفت بهره تمام از دانش تا آنکه گشت پیشوا در دانش

وَقَدْ جَاءَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ رَوَى زَاذَانُ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ

و تحقیق آمده است در بسیارے از اخبار روایت کرده است زادان از عبد الله بن مسعود

وَرَوَى زَاذَانُ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رض وَفِي الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ مَرْوِيٌّ

و روایت کرده است زادان از سلمان فارسی رض و در کتابهاے بنی اسرائیل روایت کرده است

أَنَّهُ كَانَتِ امْرَأَةٌ بَغِيَّةٌ مُغَنِّيَةٌ مُفْتِنَةٌ لِلنَّاسِ بِجَمَالِهَا وَكَانَ

که بوده زنے بدکاره و بود آن زن سرود گوینده و فریبنده مردم را بخوبی خود و بود

بَابُ دَارِهَا أَبَدًا مَفْتُوحًا وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ بِحِذَاءِ الْبَابِ

در سراے او همیشه گشاده و آن نشسته است بر تخت در برابر در

فَكُلُّ مَنْ مَرَّ بِهَا وَنَظَرَ إِلَيْهَا افْتُتِنَ بِهَا وَاحْتَاجَ إِلَى إِحْضَارِ

پس هر که گذر میکرد بآن و میدید بسوے او فریفته میشد بآن و محتاج میشد بسوے حاضر ساختن

عَشَرَةِ دَنَانِيرَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى تَأْذَنَ بِالدُّخُولِ عَلَيْهَا

ده دینار یا بیشتر از آن تا اذن میداد او آنرا بدر آمدن بر آن

فَمَرَّ عَلَى بَابِهَا ذَاتَ يَوْمٍ عَابِدٌ مِنْ عُبَّادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَوَقَعَ

پس گذشت بر در آن روزے عابدے از عابدان بنی اسرائیل پس افتاد

بَصَرُهُ عَلَيْهَا فِي الدَّارِ وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ فَافْتُتِنَ بِهَا وَ

چشم او بر آن زن در سراے و حال آنکه آن زن نشسته است بر تخت پس فریفته شد بآن و

جَعَلَ يُجَادِلُ نَفْسَهُ حَتَّى أَنَّهُ يَدْعُو اللهَ تَعَالَى لِيُزِيلَ ذَلِكَ عَنْ

آغاز جنگ کرد با نفس خود تا آنکه دعا میکرد خدا را تا دور کند این را از

قَلْبِهِ فَلَمْ يَزُلْ ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ وَلَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتَّى بَاعَ جَمِيعَ مَا

دل او پس دور نشد از دل او و مالک نشد نفس خود را تا فروخت همه

كَانَ لَهُ فَجَمَعَ مِنَ الدَّنَانِيرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَجَاءَ إِلَى بَابِهَا فَأَمَرَتْهُ

که بود او را پس جمع کرد از دینارها آنچه محتاج بود بسوے آن پس آمد بسوے در آن زن پس

أَنْ يُسَلِّمَ الذَّهَبَ إِلَى وَكِيلٍ لَهَا وَوَاعَدَتْهُ لِمَجِيئِهِ فَجَاءَ إِلَيْهَا

امر کرد او را که بسپارد زر را بوکیل آن زن و وعده کرد آن زن او را برای آمدن پس آمد بسوے آن

لذلك الوعد وقد تزينت وجلست في بيتها على سريرها

از برای آن وعده وتحقیق آراسته است آن و نشسته است در خانه خود بر تخت خود

فدخل عليها العابد وجلس معها على السرير فلما مد يده إليها

پس درآمد عابد بر آن زن و نشست با آن زن بر تخت پس هرگاه که دراز کرد دست خود بسوی او

تداركه الله برحمته ببركة عبادته المتقدمة فوقع في قلبه

دریافت خدا اینرا او را برحمت خود ببرکت بندگی پیشینه او پس افتاد در دل او

أن الله تعالى يراني في هذه الحالة من فوق عرشه وأنا في

که خدا تعالی می‌بیند مرا در این حال از بالای عرش خود و من بوده در

الحرام وقد حبط عملي كله فوقعت الهيبة في قلبه فارتعد في

حرامم و بتحقیق تباه شد عمل من همه پس افتاد ترس در دل او پس لرزید در

نفسه وتغير لونه فنظرت إليه المرأة فرأته متغير اللون

خود و دگرگون شد رنگ او پس نگاه کرد آن زن بسوی او پس دید آنرا دگرگون گشته رنگ

فقالت له أيش أصابك يا رجل فقال إني أخاف الله ربي

پس گفت آنرا چه چیز رسید ترا ای مرد پس گفت من میترسم پروردگار خود را

فأذني لي بالخروج فقالت له ويحك إن كثيرا من الناس

پس اجازت ده مرا به برآمدن پس گفت رحمت باد ترا بدرستی بسیار از مردم

يتمنون الذي وجدته فأيش هذا الذي أنت فيه فقال إني

آرزو میکنند آنرا چیزی که دریافتی تو پس چیست اینکه تو در آنی پس گفت بدرستی من

أخاف الله جل ثناؤه وأن المال الذي دفعته إلى وكيلك هو

میترسم خدای را که بزرگ است ثنای او و بدرستی مالی که داده‌ام بوکیل تو آن مال

لك حلال فأذني بالخروج فقالت له كأنك لم تعمل هذا العمل

مر تراست حلال پس اجازت ده مرا به برآمدن پس گفت زن مر او را گویا که تو نکرده این عمل را

قط قال لا فقالت له من أين أنت وما اسمك فأخبرها أنه من

هرگز گفت نه پس گفت از کجاستی تو و چیست نام تو پس خبر کرد او را بدرستی که آن

قرية كذا واسمه كذا فأذنت له بالخروج من عندها فخرج و

دیه فلانست و نام او فلانست پس فرمود او را به برآمدن از نزد خود پس برآمد و

هو يدعو بالويل والثبور ويبكي على نفسه فوقعت الهيبة

حال آنکه او میخواست هلاکت را و عذاب را و میگریست بر نفس خود پس افتاد ترس

في قلب المرأة ببركة ذلك العابد فقالت في نفسها إن هذا

در دل زن ببرکت آن عابد پس گفت آن زن در دل خود بدرستی این

الرَّجُلُ أَوَّلَ ذَنْبٍ أَذْنَبَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الْخَوْفِ مَا دَخَلَ

مرد اول گناه کرده پس در آمد برو از ترس چیزی که در آمد

إِنِّي قَدْ أَذْنَبْتُ مُنْذُ كَذَا وَكَذَا سَنَةً وَإِنَّ رَبَّهُ الَّذِي خَافَ

بدرستی که من گناه کرده ام مدت چندین و چندین سال و بدرستی که پروردگار او که ترسید

مِنْهُ هُوَ رَبِّي فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ خَوْفِي أَشَدَّ مِنْ خَوْفِهِ فَتَابَتْ

از وی او پروردگار منست پس میسزد که میباشد ترس من سخت از ترس او پس توبه کرد

إِلَى اللهِ تَعَالَى وَأَغْلَقَتِ الْبَابَ عَنِ النَّاسِ وَلَبِسَتْ ثِيَابًا خُلْقَانًا

آن زن بسوی خدا تعالی و بر بست بر خود در از مردم و پوشید جامهای کهنه

وَأَقْبَلَتْ عَلَى الْعِبَادَةِ فَكَانَتْ فِي عِبَادَتِهَا مَا شَاءَ اللهُ تَعَالَى

و روآورد به بندگی پس بود آن زن در بندگی خود مدتی که خواسته است خدای تعالی

فَقَالَتْ فِي نَفْسِهَا إِنِّي لَوِ انْتَهَيْتُ إِلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ لَعَلَّهُ يَتَزَوَّجُ

پس گفت آن زن در خود بدرستیکه من اگر برسیدم آن مرد را شاید برسی بخواهد مرا

فَأَكُونُ عِنْدَهُ وَأَتَعَلَّمُ مِنْهُ أَمْرَ دِينِي وَيَكُونُ عَوْنًا لِي عَلَى عِبَادَةِ

پس باشم نزد او و می آموزم از وی کار دین خود و میباشد آن مرد یاری دهنده مرا بر عبادة

٣٧٥ رَبِّي فَتَجَهَّزَتْ وَحَمَلَتْ مَعَهَا مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْخَدَمِ مَا شَاءَ اللهُ

پروردگار من پس ساختگی کرد و بر داشت با خود از مالها و خادمان چیزی که خدا خواسته است

الخلقان وَانْتَهَتْ إِلَى تِلْكَ الْقَرْيَةِ وَسَأَلَتْ عَنْهُ فَأُخْبِرَ الْعَابِدُ أَنَّهُ

و رسید بسوی آن ده و پرسید از آن عابد پس خبر داده شد عابد را که

قَدِمَتِ امْرَأَةٌ تَسْأَلُ عَنْكَ فَخَرَجَ الْعَابِدُ إِلَيْهَا فَلَمَّا رَأَتْهُ

آمده است زنی که میپرسد از تو پس آمد عابد بسوی او پس هرگاه که دید او را

الْمَرْأَةُ كَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهَا لِكَيْ يَعْرِفَهَا فَلَمَّا رَآهَا الْعَابِدُ

زن برهنه کرد زن روی خود را تا بشناسد آنرا عابد پس هرگاه که دید زن را عابد و

عَرَفَ وَجْهَهَا وَتَذَكَّرَ الْأَمْرَ الَّذِي كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا صَاحَ

شناخت روی زن را و یاد کرد کاری که بود میان او و میان آن زن و فریاد کرد

صَيْحَةً فَخَرَجَتْ رُوحُهُ فَبَقِيَتِ الْمَرْأَةُ حَزِينَةً وَقَالَتْ فِي نَفْسِهَا

و بر آمد جان او پس ماند زن اندوهگین و گفت در خود بدرستیکه

إِنِّي خَرَجْتُ لِأَجْلِهِ وَقَدْ مَاتَ فَهَلْ لَهُ أَحَدٌ مِنْ أَقْرِبَائِهِ يَحْتَاجُ

من بر آمدم از برای او و بتحقیق که مرد او پس آیا او را کسی هست از نزدیکان که آرزومند است

إِلَى امْرَأَةٍ فَقَالُوا لَهُ أَخٌ صَالِحٌ لَكِنَّهُ مُعْسِرٌ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَتْ

بسوی زن پس گفتند مر او را برادریست صالح لیکن بی نوا است نیست مال او را پس گفت

لا بأس به فإن لي مالا يكفينا فجاء أخوه فتزوج بها فولدت

بنت عم لک آن عبد رستی مرا مال هست که بسنده میشود ما را پس آمد برادر آن عابد پس بزنی خواست او را پس زاد

له سبعا من البنين كلهم صاروا أنبياء في بني إسرائيل

مر او را هفت پسر همه گشتند پیغمبران در بنی اسرائیل

فانظر إلى بركة الصدق والطاعة وحسن النية كيف هداه الله

پس نگاه کن بسوی برکت راستی و طاعت و نکوئی نیت چگونه راه نمود او را الله

زاد ان بعبد الله بن مسعود لما كان صادقا حسن السريرة

زاده آن مطرب را بعبد الله بن مسعود هرگاه که بود آن عبد الله راست کرد نکو دل

فلا يصلح بك الفاسد حتى تكون أنت صالحا في ذات نفسك

پس صالح نشود بتو تباه کار تا آنکه باشی تو صالح در ذات خود

خائفا لربك إذا خلوت مخلصا له إذا خالطت غيره من

ترسنده پروردگار خود را وقتیکه بخلوت روی مخلص مر او را وقتیکه بر آمیزی بمردم

الخلق في حركاتك وسكناتك موحدا لله عز وجل في ذلك

مر خلق را در حرکات و سکنات خود یگانه داننده خدای را عز وجل در

كله فحينئذ تزاد في توفيقك وتسديدك وتحفظ عن

همه حال پس این هنگام می افزاید در توفیق تو و استواری تو و نگاه داشته میشوی از

الهوى والإغواء من شياطين الجن والإنس والمنكرات كلها

خواهشهای نفس و گمراهی شیطان جن و آدمی و بدیهای همه

والفسوق والبدع والضلالات أجمع فزال بك المنكر من

و گناهکاران و از بدعتها و از گمراهیها همه پس دور شد بتو نامشروع

غير تكلف ومن غير أن يصير المعروف منكرا كما هو في زماننا

بی رنج تو و بی آنکه گردد مشروع نامشروع چنانچه آن در زمانه ما

ينكر أحدهم منكرا واحدا فيتفرع منه منكرات جمة وفساد

بر منع کند یکی از ایشان نامشروع را پس در پی آید از آن بدیهای بسیار و فساد

عظيم من السب والقذف والضرب والكسر وخرق الثياب

بزرگ از دشنام دادن و تهمت زنا کردن و زدن و شکستن و جامه دریدن

وإفساد الأموال وكل ذلك لقلة صدقهم ونقصان إيمانهم

و بر هم زدن مالها را و همه این از جهت کمی راستی ایشان و کمی ایمان ایشان

ويقينهم وغلبة أهويتهم عليهم فالمنكر فيهم بعد فرض

و یقین ایشان و غالب بودن هواهای نفس شان بر ایشان پس نامشروع در ایشان بعد

۳۷۷

إذ التفاته متوجه عليهم وبأنفسهم شغل طويل فهم ينكرون على

و در کردن آن متوجه بر ایشان است و بانفسهای ایشان شغل درازست و ایشان انکار میکنند بر

الغير فيتركون الفرض العين ويتعلقون بالفرض على الكفاية

دیگرے پس میگذارند فرض عین را که اصلاح خودست و می آویزند بفرض کفایت که امر معروفست

ويتركون ما يعنيهم ويشتغلون بما لا يعنيهم قال النبي

و میگذارند چیزے را که می شاید ایشان را و مشغول میشوند بچیزے که نمی شاید ایشان را گفت نبی

صلى الله عليه وسلم من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه من أراد أن

از خوبی اسلام مرد گذاشتن چیزے که نمی شاید اورا ازکسیکه خواست که

يزول به المنكر بسرعة فعليه بالإنكار على نفسه والوعظ

دور شود باو ناسزا بشتابی پس لازم است بروے انکار کردن برخود و پند کردن

لها ومنعها وفطمها عن المعاصي ما ظهر منها وما بطن

مر اورا و باز داشتن نفس را و باز گردانیدن اورا از معاصی چیزے که آشکارا است ازآنها و چیزے که پنهان است

فإذا تطهر من ذلك كله فحينئذ اشتغل بغيره فزال به

پس چون پاک شد از گناهان همه پس آن هنگام مشغول شود بدیگرے پس دور میشود باو

المنكر بأحسن ما يكون من الوجوه كما زال في حق عبد الله بن

ناشرع به نیکوترین روشے که ممکن باشد از روشها چنانچه دور شد در حق عبد الله بن

مسعود رض وانظر إلى بركة العبادة والصدق أيضا في حق

مسعود رضی الله ناشروع یعنی بسرود و نگاه کن بسوے برکت بندگی و راستی نیز در حق

العابد كيف نجاه الله من البغية وارتكاب الكبيرة

عابد بنی اسرائیل چگونه رستگاری داد اورا خدا تعالی از زان بدکاره و از سوار شدن گناه کبیره

كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء إنه من عبادنا

انچنین است هر آینه میگردانیم از یوسف علیه السلام بدے و ناسزا را بدرستی او از بندگان من است که خالص

فالله تعالى حال بينه وبين تلك الفاحشة لما تقدم له

پس خداے تعالی درآمد میان زاهد و میان زن بدکاره از جهت چیزے که پیش بود مر عابد را

من الصدق في الخلوات وحسن الطاعات فيما مضى من الأيام

از راستی در تنهایی و خوبی بندگی در چیزے که گذشته است از روزها

والساعات ثم انظر كيف نجى الله تعالى تلك البغية ببركة

و ساعتها پس به بین چگونه رستگار کرد خداے آن زن بدکاره را ببرکت

العابد ثم كيف نالت ببركته أخاه فأنال الله نصرة وجهده

آن عابد پس چگونه رسید ببرکت آن عابد برادر اورا پس بدرستی خدا دور کرد درویشی اورا

وَزَوَّجَهُ بِأَحْسَنِ النِّسَاءِ وَأَغْنَاهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

وزن داد اورا به نیکوترین زنها و توانگر کرد اورا و روزی داد اورا از جاے که نه پنداشت

وَجَعَلَهُ أَبَا الْأَنْبِيَاءِ السَّبْعَةِ وَجَعَلَهَا أُمَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و گردانید اورا پدر هفت پیغمبران و گردانید آن زن را مادر ایشان

فَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي الطَّاعَةِ وَالشَّرُّ كُلُّهُ فِي الْمَعْصِيَةِ فَلَا كَانَتِ

پس نیکوئے همه آن در بندگے ست و بدے همه آن در نافرمانی ست پس مباد

الْمَعْصِيَةُ وَلَا كُنَّا إِذَا كُنَّا مِنْ أَهْلِهَا فَصْلٌ وَإِنَّمَا تُعْرَفُ

نافرمانی و نباشیم ما چون باشیم ما از اهل معصیت و جز این نیست که شناخته

تَوْبَةُ التَّائِبِ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ أَحَدُهَا أَنْ يَمْلِكَ لِسَانَهُ مِنَ

توبه توبه کننده از چهار چیز اول اینکه مالک شود زبان خود را از

الْفُضُولِ وَالْغِيبَةِ وَالنَّمِيمَةِ وَالْكَذِبِ وَالثَّانِي أَنْ لَا يَرَى لِأَحَدٍ

زیاده گوئے و غیبت کردن و سخن چینی کردن و دروغ گفتن دوم اینکه نه بیند کسے را

فِي قَلْبِهِ حَسَدًا وَلَا عَدَاوَةً وَالثَّالِثُ أَنْ يُفَارِقَ إِخْوَانَ السُّوءِ

در دل خود حسد و نه دشمنی و سیوم اینکه جدا شود برادران بدے را

فَإِنَّهُمُ الَّذِينَ يَحْمِلُونَهُ عَلَى رَدِّ هٰذَا الْقَصْدِ وَيُشَوِّشُونَ عَلَيْهِ

پس بدرستی ایشان آنند که برانگیزند اورا به باز گردانیدن این قصد و پریشان میکنند برو

صِحَّةَ هٰذَا الْعَزْمِ وَلَا يَتِمُّ لَهُ ذٰلِكَ إِلَّا بِالْمُوَاظَبَةِ عَلَى الْمُشَاهَدَةِ

درستی این نیت و درست نمیشود مر اورا این امر توبه مگر به همیشگی بر مشاهدت

الَّتِي تَزِيدُ بِهَا رَغْبَتُهُ فِي التَّوْبَةِ وَتَتَوَفَّرُ دَوَاعِيهِ عَلَى إِتْمَامِ مَا

که مے افزاید بآن میل او در توبه و بسیار میشود چیزے که باعث اند بر تمام کردن چیزے که

عَزَمَ عَلَيْهِ مِمَّا يُقَوِّي خَوْفَهُ وَرَجَاءَهُ فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَنْحَلُّ مِنْ قَلْبِهِ

نیت کرده است بر او از آنچه که توانا میکند ترس او را و امید او را پس نزد آن ثابت بودن گشاده میشود از دل او

عُقَدُ الْإِصْرَارِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ قَبِيحِ الْأَفْعَالِ فَيَقِفُ عَنْ تَعَاطِي

گره اصرار کردن بر چیزیکه او بر آنست از بدے افعال پس بایستد از کردن چیزهای

الْمَحْظُورَاتِ وَيَكْبَحُ لِجَامَ نَفْسِهِ عَنْ مُتَابَعَةِ الشَّهَوَاتِ فَيُفَارِقُ

که منع کرده شده است از او و میکشد لگام نفس خود از پیروی آرزوها پس جدا میشود

الزَّلَّةَ فِي الْحَالِ وَيُبْرِمُ الْعَزِيمَةَ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِهَا فِي الْاِسْتِقْبَالِ

گناه را اکنون و استوار کند نیت را بر اینکه نگردد بسوے مانند آن در آینده

وَالرَّابِعُ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعِدًّا لِلْمَوْتِ نَادِمًا مُسْتَغْفِرًا لِمَا سَلَفَ مِنْ

چهارم اینکه آماده باشد برائے مرگ پشیمان و آمرزش خواهنده مر آنچه گذشته از

۳۷۸

ذُنُوبِهِ مُجْتَهِدًا فِي طَاعَةِ رَبِّهِ وَقِيلَ عَلَامَةُ أَنَّهُ مَقْبُولُ التَّوْبَةِ
گناهان کوشنده در طاعت پروردگار خود وگفته شده است نشان آنکه پذیرفته شده است توبه او
أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا أَنْ يَنْقَطِعَ عَنْ أَصْحَابِ الْفِسْقِ وَيَرَى مِنْهُمْ
چهار چیز است اول آنکه ببرد از یاران گناه و می‌بیند ایشانرا
هَيْبَةً مِنْ نَفْسِهِ وَيُخَالِطَ الصَّالِحِينَ وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ مُنْقَطِعًا
ترس از خود وبیامیزد نیکوکاران را ودوم آنکه باشد برنده
عَنْ كُلِّ ذَنْبٍ مُقْبِلًا عَلَى جَمِيعِ الطَّاعَاتِ وَالثَّالِثُ أَنْ يَذْهَبَ
از هر گناه روی آرنده به همه عبادتها وسوم آنکه برود
فَرَحُ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِهِ وَيَرَى حُزْنَ الْآخِرَةِ دَائِمًا فِي قَلْبِهِ وَالرَّابِعُ
خوشی دنیا از دلش وببیند اندوه آخرت را همیشه در دل خود وچهارم
أَنْ يَرَى نَفْسَهُ فَارِغًا عَمَّا ضَمِنَ اللهُ لَهُ يَعْنِي مِنَ الرِّزْقِ مُشْتَغِلًا
آنکه ببیند خود را فارغ از چیزی که ضامن شده او را خدای تعالی یعنی روزی مشغول
بِمَا أَمَرَ اللهُ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ فَإِذَا وُجِدَتْ فِيهِ هٰذِهِ الْعَلَامَاتُ كَانَ
بچیزی که فرموده است خدای تعالی آن از فرمانبرداری پس هرگاه که یافته شد این نشانها باشد
مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ
از آنکه گفته است خداوند تعالی در حق ایشان بدرستی خداوند تعالی دوست میدارد بازگشت
الْمُتَطَهِّرِينَ وَوَجَبَ لَهُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا أَنْ يُحِبُّوهُ
پرهیزگاران را وواجب است او را بر مردم چهار چیز اول آنکه دوست دارند او را
لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ أَحَبَّهُ وَالثَّانِي أَنْ يَحْفَظُوهُ بِالدُّعَاءِ عَلَى أَنْ
زیرا که خدای تعالی دوست میدارد او را ودوم آنکه مدد کنند او را بدعا بر آنکه
يُثَبِّتَهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى التَّوْبَةِ وَالثَّالِثُ أَنْ لَا يُعَيِّرُوهُ بِمَا سَلَفَ
استوار دارد خدا او را بر توبه وسوم آنکه عیب نکنند او را بچیزی که
مِنْ ذُنُوبِهِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا
از گناهان از جهت چیزی که روایت کرده شده است از پیغمبر علیه السلام آنکه فرمود هر که عیب کرد مومن را
بِفَاحِشَةٍ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهَا وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ تَعَالَى أَنْ يُوقِعَهُ
به ناسزایی پس آن عیب کردن دور کردن است مر آن ناسزا را وبود ثابت بر خدا آنکه بیندازد عیب کننده را
فِيهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِجَرِيرَةٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرْتَكِبَهَا
در آن ناسزا وکسی که عیب کرد مسلمان را بجنایت نبر آید از دنیا تا آنکه سوار نشود آنرا
وَيَفْتَضِحَ بِهَا وَلِأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَقْصِدُ الْوُقُوعَ فِي الذَّنْبِ وَلَا
ورسوا نشود بآن ودیگر آنکه بدرستی مومن قصد نمیکند افتادن در گناه و

يتعمّده ولا يعتقده دينًا يتديّن به وإنّما يكون ذلك بتزيين
وابسته نمیکند او را و اعتقاد نمیکند از کیش که فرا بر دارد وی میکند بآن و جز این نیست که باشد این گناه
الشيطان ودرك ضراوة الشهوة وشدّة الشبق وتراكم الغفلة
شیطان و بسیاری تندی آرزو و سختی شوق و انبوهی غفلت
والغرّة قال الله تعالى وكرّه إليكم الكفر والفسوق والعصيان فقد
و بازی خوردن از شیطان و گفته است خدا و ناخوش ساخت بسوی شما کفر و گناه و نافرمانی پس تحقیق
أخبر أنّه بغّض إلى المؤمنين المعصية فلا يجوز أن يعيّر بها إذا تاب
خبر کرد خدا اینکه دشمن ساخت بسوی مومنان نافرمانی را پس روا نیست اینکه عیب کرده شود بآن گناه چون بازگشت
وأناب بل يدعى له بالثبات على التوبة والتوفيق والحفظ والرابع
و رجوع کرد بلکه دعا کرده شود او را بایستادگی بر بازگشت و توفیق دادن و نگاهداشتن و چهارم
أن يجالسوه ويذاكروه ويعينوه ويكرمه الله تعالى أيضًا بأربع
اینکه با وی بنشینند و سخن گویند با وی و یاری دهند او را و گرامی دارد او را و بزرگ دارد خدا نیز او را بچهار
كرامات أحدها أن يخرجه من الذنوب كأنّه لم يذنب قطّ والثاني
بزرگی یکی آنکه بیرون آرد او را از گناهان چنانکه گناه نکرده است هرگز و دوم آنکه
يحبّه الله تعالى والثالثة أن لا يسلّط عليه الشيطان ويحفظه
دوست دارد او را خدای تعالی و سوم آنست که نگمارد بر وی شیطان را و نگه دارد او را
منه والرابعة أن يؤمنه من الخوف قبل أن يخرجه من الدنيا لأنّه
از آن و چهارم آنست که امن دهد او را از ترس آخرت پیش از آنکه بیرون آرد او را از دنیا زیرا که
عزّ وجلّ قال تتنزّل عليهم الملائكة ألّا تخافوا ولا تحزنوا و
گفت خدای عز و جل فرود می آیند بر سر ایشان فرشتگان و میگویند که مترسید و اندوهگین مشوید و
أبشروا بالجنّة التي كنتم توعدون

فصل في ذكر أقاويل

شاد شوید به بهشت که بوده اید وعده کرده شده بآن
در یاد کردن گفتارهای
شيوخ الطريقة في التوبة قال أبو علي الدقّاق رحمه الله التوبة
پیران طریقت در توبه گفت ابو علی دقاق رحمه الله توبه
على ثلاثة أقسام أوّلها التوبة وأوسطها الإنابة وآخرها الأوبة
بر سه گونه است نخست بازگشت کردن است و میانگی آنها بازگردیدن بسوی حق است
فالتوبة بداية والإنابة واسطة والأوبة نهاية فكان من تاب
پس توبه آغاز است و انابت میانه است و اوبت نهایه است . پس هر که بازگشت از
لخوف العقوبة كان صاحب توبة ومن تاب طمعًا في الثواب أو
از جهت ترس از عذاب خداوند باشد توبه کننده و هر که بازگشت از جهت آرزوی ثواب یا

رَهْبَةً مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ إِنَابَةٍ وَمَنْ تَابَ مُرَاعَاةً لِلْأَمْرِ

از جهت عذاب بوده ست خداوند انابت و هرکه بازگشت از گناه از جهت رعایت

لَا لِرَغْبَةٍ فِي الثَّوَابِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ أَوْبَةٍ

نه از جهت آرزوی در ثواب ونه ترس از عذاب بوده ست خداوند اوبت

وَقِيلَ التَّوْبَةُ صِفَةُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا

وگفته شده ست که توبه صفت مومنان ست گفته ست خدای عزوجل بازگردید بسوی خدا همه

أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَالْإِنَابَةُ صِفَةُ الْأَوْلِيَاءِ الْمُقَرَّبِينَ

ای مومنان شاید که شما رستگاری یابید و انابت صفت اولیاست که نزدیکان حق اند

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وَالْأَوْبَةُ صِفَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ

و آمده ست بدل که انابت کننده ست و اوبت صفت پیغمبران ست و

الْمُرْسَلِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَقَالَ الْجُنَيْدُ

مرسلان فرمود خدای تعالی نیکو بنده ست ایوب بدرستی آن گروه بسوی حق ست وگفت جنید

رَحِمَهُ اللّٰهُ التَّوْبَةُ عَلَى ثَلٰثِ مَعَانٍ الْأَوَّلُ نَدَمٌ وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى

که توبه بر سه معنی ست اول پشیمان شود بر گناه دوم نیت کند بر

٣٨١ تَرْكِ الْمُعَاوَدَةِ لِمَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ وَالثَّالِثُ السَّعْيُ فِي أَدَاءِ الْمَظَالِمِ

گذاشتن بازگشتن بر گناه از جهت چیزیکه منع کرده ست خدا ازو و سوم سعی کند در ادای ستمهای خلق

وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ التَّوْبَةُ تَرْكُ التَّسْوِيفِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ

وگفت سهل بن عبد الله تستری توبه گذاشتن درنگ ست وگفت جنید

سَمِعْتُ الْحَارِثَ يَقُولُ مَا قُلْتُ قَطُّ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّوْبَةَ وَ

شنیدم حارث را که گفت نگفتم هرگز ای بار خدایا بدرستی من میخواهم از تو توبه

لٰكِنِّي أَقُولُ أَسْأَلُكَ شَهْوَةَ التَّوْبَةِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ دَخَلْتُ عَلَى السَّرِيِّ

لیکن میگویم میخواهم از تو آرزوی توبه وگفت جنید در آمدم بر سری سقطی

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ يَوْمًا فَرَأَيْتُهُ مُتَغَيِّرًا فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ فَقَالَ دَخَلَ عَلَيَّ

روزی پس دیدم او را دگرگون شده پس گفتم مر او را چیست مر ترا پس گفت در آمد بر من

شَابٌّ فَسَأَلَنِي عَنِ التَّوْبَةِ فَقُلْتُ لَهُ أَنْ لَا تَنْسَى ذَنْبَكَ فَعَارَضَنِي

جوانی پس پرسید مرا از توبه پس گفتم مر او را اینکه فراموش مکن گناه خود را پس ابا کرد

وَقَالَ بَلِ التَّوْبَةُ أَنْ تَنْسَى ذَنْبَكَ فَقُلْتُ إِنَّ الْأَمْرَ عِنْدِي عَلَى مَا

وگفت بلکه توبه اینست که فراموش کنی گناه خود را پس گفتم کار من نزد منست بر طریقیکه

قَالَهُ الشَّابُّ فَقَالَ لِمَ قُلْتُ لِأَنِّي إِذَا كُنْتُ فِي حَالِ الْجَفَاءِ فَنَقَلَنِي

گفته ست او را جوان پس گفت چرا گفتم زیرا که من هرگاه که بوده ام در حال رنج پس برآورد مرا

إلى حال الوفاء فذكر الجفاء في حال الصفاء جفاء فسكت وقال

بسوے حال راحت پس یاد کردن رنج در وقت راحت محنت ست پس خاموش شد وگفت

سهل بن عبد الله التوبة أن لا تنسى ذنبك وقال الجنيد رضي

سهل بن عبد الله توبه آنست که فراموش نکنی گناه خود را وگفت جنید

حين سئل عن التوبة فقال هي أن تنسى ذنبك وتكلم أبو نصر

وقتیکه پرسیده شد از توبه پس گفت توبه آنست که فراموش کنی گناه خود را وسخن کرده ست ابو

السراج في اللمع فقال أشار سهل إلى أحوال المريدين و

سراج در لمع وگفتار پس گفت سهل اشاره کرده ست بسوے حال ہاے مریدان و

المتعرضين تارة لهم وتارة عليهم فأما الجنيد فإنه أشار إلى

کسانیکه رنجیده وا گاہے براے نفع خود وا گاہے براے نقصان اسے خود وا جنید پس بدرستی او اشاره

توبة المحققين ولا يذكرون ذنوبهم مما غلب على قلوبهم من

توبه محققان ریا نمیکنند یاد گناهان خود را از جهت چیزیکه غالب آمده ست بر دلهاے ایشان از

عظمة الله تعالى ودوام ذكره وقال وهو مثل ما سئل رويم

بزرگی خدا تعالی و همیشگی ذکر او وگفت ابو نصر سراج و آن سخن جنید مانند چیزیست که سوال

عن التوبة فقال التوبة من التوبة وقال ذو النون المصري ٣٨٢

از توبه پس گفت توبه کردن از توبه که توبه درویش از دنیا [illegible] وگفت ذو النون

رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة

توبه عوام از گناهان ست و توبه خاصان از غفلت ست

وقال أبو الحسن النوري رحمه الله التوبة أن تتوب من كل

وگفت ابو الحسن النوری توبه آنست که بازگشت کنی از هر

شيء سوى الله عز وجل قال عبد الله بن محمد بن علي رحمهم الله

چیزیکه سواے خداست گفت عبد الله بن محمد

شتان بين تائب يتوب من الزلات وتائب يتوب من

[illegible] میان کسیکه توبه کند از گناهان وکسیکه توبه میکند از

الغفلات وتائب يتوب من رؤية الحسنات قال أبو بكر

غفلت ها وکسیکه بازگشت میکند از دیدن نیکیها وگفت ابو بکر

الواسطي رحمه الله التوبة النصوح أن لا يبقى على صاحبها أثر

واسطی توبه خالص آنست که نماند بر صاحب توبه نشان

من المعصية سرا ولا جهرا ومن كانت توبته نصوحا لا يبالي ٥

از گناه پنهان و آشکارا وکسیکه بوده ست توبه او خالص باک نمیدارد

كيفَ أمسى وأصبحَ قالَ يحيى بنُ مُعاذٍ الرّازيّ رحمهُ اللهُ في مناجاتِهِ
که چگونه شب کرد و چگونه روز کرد گفت یحیی ... در مناجات خود

إلٰهي لا أقولُ تُبتُ ولا أعودُ لِما أعرِفُ من خُلُقي ولا أضمَنُ
ای بار خدایا نمیگویم که توبه کردم و باز نمیگردم بسوی گناه از جهت چیزی که میشناسم از عادت خود و ضامن

تركَ الذّنوبِ لِما أعرِفُ من ضعفي ثمّ إنّي أقولُ لا أعودُ لعلّي
ترک گناه را از جهت چیزی که میشناسم از ناتوانائی خود پس بدرستی من میگویم بسوی گناه

أموتُ قبلَ أن أعودَ قالَ ذو النّونِ رض الاستغفارُ من غيرِ
بمیرم پیش از آنکه باز گردم بگناه و گفت ذو النون مصری رح آمرزش خواستن بی

إقلاعٍ توبةُ الكذّابينَ وقالَ أيضاً رحمهُ اللهُ حقيقةُ التّوبةِ
کندن دل از گناه توبه دروغگویان است و گفت ذو النون مصری حقیقت توبه آنست

أن تضيقَ عليكَ الأرضُ بما رحبتْ حتّى لا يكونَ لكَ قرارٌ ثمّ
که تنگ شود زمین بر تو با فراخی آن تا آنکه میسر نشود مر ترا جای گریز بلکه

تضيقَ عليكَ نفسُكَ كما أخبرَهُ اللهُ تعالى في كتابِهِ العزيزِ
تنگ شود بر تو نفس تو چنانکه خبر کرد خدای تعالی در کتاب بزرگ خویش

وضاقتْ عليهمُ الأرضُ بما رحبتْ وضاقتْ عليهم أنفسُهُم
و تنگ شد زمین بر آنها که تخلف از حکم خدا نمودند زمین با فراخی آن و تنگ شد بر ایشان نفسهای

وظنّوا أن لا ملجأَ من اللهِ إلّا إليهِ ثمّ تابَ عليهم ليتوبوا وقالَ
و دانستند که نیست پناه از عذاب خدا مگر بسوی او پس رحمت کرد خدا بر ایشان تا توبه کنند و گفت

ابنُ عطاءٍ رحمهُ اللهُ التّوبةُ توبتانِ توبةُ الإنابةِ وتوبةُ
ابن عطار ... توبه دو گونه است توبه انابت و توبه

الاستجابةِ فتوبةُ الإنابةِ أن يتوبَ العبدُ خوفاً من عقوبتِهِ
استجابت پس توبه انابت اینست که توبه کند بنده از ترس عذاب خدا

وتوبةُ الاستجابةِ أن يتوبَ حياءً من كرمِهِ وقالَ يحيى بنُ
و توبه استجابت آنست که توبه کند از جهت شرم از کرم حق و گفت یحیی بن

مُعاذٍ الرّازيّ رحمهُ اللهُ زلّةٌ واحدةٌ بعدَ التّوبةِ أقبحُ من سبعينَ
معاذ ... یک لغزیده پس از توبه بدتر است از هفتاد گناه

قبلَها فقالَ أبو عمرٍو الأنطاكيّ رحمهُ اللهُ ركبَ عليُّ بنُ عيسى
که پیش از توبه بود و گفت ابو عمرو انطاکی ... سوار شد علی بن عیسی

الوزيرُ في موكبٍ عظيمٍ فجعلَ الغرباءُ يقولونَ مَن هذا فقالتْ

۳۸۳

نیشوم
الاستعمال
الاتصال از بن برکندن ۱۲
تاج اللغات ۱۲
۱۲

اِمْرَأَةٌ قَائِمَةٌ عَلَى الطَّرِيقِ إِلَى مَتَى تَقُولُونَ مَنْ هٰذَا هٰذَا عَبْدٌ

زنے کہ ایستادہ بود بر راہ تا کے بگویید کیست این این بندہ ایست

سَقَطَ مِنْ عَيْنِ اللّٰهِ فَابْتَلَاهُ اللّٰهُ بِمَا تَرَوْنَ فَسَمِعَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى

کہ افتادہ ست از نظر خدا پس مبتلا کردہ ست خدا بچیزے کہ می بینید پس شنید علی بن عیسی

ذٰلِكَ وَرَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَاسْتَعْفَى مِنَ الْوِزَارَةِ وَذَهَبَ إِلَى مَكَّةَ

سخن از زنا و باز گشت بسوے خانہ خود و بخشایش خواست از وزارۃ و رفت بسوے مکہ

وَجَاوَرَ بِهَا مَجْلِسٌ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقَاكُمْ

و مجاور شد بمکہ در بیان قول خدا بیشک گرامی تر از شما نزد خدا پرہیزگار تر شما

اِخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي مَعْنَى التَّقْوَى وَحَقِيقَةِ الْمُتَّقِي فَالْمَنْقُولُ

و اختلاف کردہ اند علما در معنے تقوے و حقیقت متقے پس نقلست از

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ جَمِيعُ التَّقْوَى فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ

پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ فرمود تمامے پرہیزگارے درین قول خداست بدرستی

اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى

خدا میفرماید شمارا بداد و نیکوئے کردن و دادن خویشان و باز دارد او را

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَقَالَ

از چیزہاے بد و ناسزاوار و نافرمانے او پند میکند خدا شمارا شاید کہ شما پند گیرید و گفت

ابْنُ عَبَّاسٍ رض الْمُتَّقِي الَّذِي يَتَّقِي الشِّرْكَ وَالْكَبَائِرَ وَالْفَوَاحِشَ

ابن عباس رض پرہیزگار کسے ست کہ میترسد کفر را و گناہ کبیرہ را و بدیہا را

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رض التَّقْوَى أَنْ لَا تَرَى نَفْسَكَ خَيْرًا مِنْ أَحَدٍ

و گفت ابن عمر رض پرہیزگارے آنست کہ نہ بینے تو نفس خود را بہتر از ہیچ کسے

وَقَالَ الْحَسَنُ رَحِمَهُ اللّٰهُ الْمُتَّقِي الَّذِي يَقُولُ لِكُلِّ مَنْ رَآهُ هٰذَا

و گفت حسن پرہیزگار آنست کہ گوید ہر کرا دید این

خَيْرٌ مِنِّي وَقَالَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ رض لِكَعْبِ الْأَحْبَارِ حَدِّثْنِي

بہتر ست از من و گفت عمر بن الخطاب رض مر کعب احبار را کہ سخن گو مرا

عَنِ التَّقْوَى قَالَ هَلْ أَخَذْتَ طَرِيقًا ذَا شَوْكٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ

از پرہیزگارے گفت احبار آیا سیر کردہ ہیچ راہ خار دار را گفت عمر آرے گفت

فَمَا عَمِلْتَ فِيهِ فَقَالَ حَذِرْتُ وَشَمَّرْتُ قَالَ كَعْبٌ كَذٰلِكَ

پس چہ کردے در آن راہ پس گفت عمر ترسیدم و دامن برچیدم گفت کعب ہمچنین ست

التَّقْوَى فَنَظَمَهُ النَّاظِمُ × خَلِّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا

پرہیزگارے ست پس نظم کردہ ست این را شاعر بگذار گناہ ہاے خود را خورد آن و بزرگ آن

فَهُوَ التَّقِيُّ × وَاصْنَعْ كَمَاشٍ فَوْقَ اَرْضِ الشَّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى ×

پس آنست پرہیزگارے وکار کن ہمچو رونده بالائے زمین خار دارے ترسد چیزے را که مے بیند

لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً اِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى × قَالَ ابْنُ عُمَرَ بْنِ

وحقارت مکن گناه صغیره را بدرستی که کوه از سنگریزه است گفت عمر بن

عَبْدِ الْعَزِيزِ لَيْسَ التُّقَى صِيَامَ النَّهَارِ وَقِيَامَ اللَّيْلِ وَالتَّخْلِيطُ

عبد العزیز نیست پرہیزگارے روزه داشتن بهروز و نماز گزاردن بشب و آمیختن

فِيمَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَلٰكِنَّ التَّقْوَى تَرْكُ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَاَدَاءُ مَا افْتَرَضَ

درمیان آن یعنی گناه کردن و گناه نا کردن لیکن پرہیزگارے گذاشتن چیزے ست که حرام کرده ست خدا و بجا آوردن

اللّٰهُ فَمَا رَزَقَ اللّٰهُ بَعْدَ ذٰلِكَ فَهُوَ خَيْرٌ اِلَى خَيْرٍ وَقِيلَ لِطَلْقِ بْنِ

خدا پس چیزے که روزے کرد خدا پس آن چیز نیکو ست میرد بسوی نیکو و گفته شده ست طلق بن

حَبِيبٍ اَجْمِلْ لَنَا التَّقْوَى فَقَالَ التَّقْوَى عَمَلٌ بِطَاعَةِ اللّٰهِ عَلَى نُورٍ

حبیب را نیکو بیان کن برائے ما تقوے پس گفت تقوے فرمانبردارے کردن خدا ست در انحال که بر نورے

مِنَ اللّٰهِ رَجَاءً لِثَوَابِ اللّٰهِ حَيَاءً مِنَ اللّٰهِ وَقِيلَ التَّقْوَى تَرْكُ مَعْصِيَةِ

از خدا ست از جهت امید ثواب خدا و شرم از خدا و گفته شده ست تقوے گذاشتن نافرمانی

٣٨٥

اللّٰهِ عَلَى نُورٍ مِنَ اللّٰهِ مَخَافَةَ عِقَابِ اللّٰهِ قَالَ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رَحْمَةُ

خدا ست در انحال که بر نور از خدا ست از جهت ترس عذاب خدا و گفت بکر بن عبد الله

اللّٰهِ عَلَيْهِ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ تَقِيًّا حَتَّى يَكُونَ تَقِيَّ الطُّعْمِ وَتَقِيَّ الْغَضَبِ

نمیشود مرد پرہیزگار تا آنکه پاک نشود پاک طعام او از حرام و شبهه و پاکیزه باشد غضب

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ اَيْضًا اَلْمُتَّقِي مُلْجَمٌ كَالْمُحْرِمِ فِي الْحَرَمِ

و گفت عمر بن عبد العزیز نیز پرہیزگار در دنیا لگام داده شده ست مانند محرم در زمین

وَقَالَ شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ اَلْمُتَّقِي الَّذِي يَتْرُكُ مَا لَا بَأْسَ بِهِ حَذَرَ

و گفت شهر بن حوشب متقی آنکس ست که بگذارد چیزے را که در وے باکی نیست از ترس

الْوُقُوعِ فِيمَا فِيهِ بَأْسٌ وَقَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ وَفُضَيْلٌ رَحْمَةُ اللّٰهِ

افتادن در چیزے که در وے باک است و گفت سفیان ثورے و فضیل عیاض

عَلَيْهِمَا هُوَ الَّذِي يُحِبُّ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ اِنَّمَا الْمُتَّقِي

که متقی کسی که دوست دارد برائے مردم چیزے را که دوست میدارد برای نفس خود چراین

الَّذِي يُحِبُّ لِلنَّاسِ اَكْثَرَ مِمَّا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ اَتَدْرُونَ مَا وَقَعَ

آن کسی ست که دوست میدارد برائے مردم چیزے که دوست میدارد برای نفس خود آیا میدانید چیزے که واقع

لِاُسْتَاذِي السَّرِيِّ السَّقَطِيِّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَهُوَ اَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ

مر استاد مرا که سرے سقطے ست و آن اینست که سلام کرد بر سرّی روزے

صَدِيقٌ لَهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ وَهُوَ عَابِسٌ لَمْ يَنْبَسِطْ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ

پس گفت مر سری را پس رد کرد بر وی و آن ترش او بود خوش نمیشد بر وی پس گفتم او را در این

فَقَالَ بَلَغَنِي أَنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِذَا سَلَّمَ عَلَى أَخِيهِ وَرَدَّ عَلَيْهِ أَخُوهُ

پس گفت سری که رسید مرا آنکه مرد مسلمان چون سلام گوید بر برادر خود و رد میکند برادر او

قُسِّمَتْ بَيْنَهُمَا مِائَةُ رَحْمَةٍ تِسْعُونَ مِنْهَا لِأَبَشِّهِمَا وَعَشَرَةٌ لِلْآخَرِ

قسمت کرده میشود میان ایشان صد رحمت نود کسی راست که گشاده روتر است و ده مر دیگر را

فَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ لَهُ تِسْعُونَ وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التِّرْمِذِيُّ رَهْ

پس دوست داشتم آنکه باشد مر او را نود رحمت و گفت محمد بن علی ترمذی رح

هُوَ الَّذِي لَا خَصْمَ لَهُ وَقَالَ سَرِيٌّ السَّقَطِيُّ هُوَ الَّذِي يُبْغِضُ

پرهیزگار آنست که دشمن نیست مر او را و گفت سری سقطی متقی آنست که دشمن دارد نفس

نَفْسَهُ وَقَالَ الشِّبْلِيُّ هُوَ الَّذِي يَتَّقِي مَا دُونَ اللّٰهِ قَالَ النَّاطِقُ

خود را و گفت شبلی متقی آنست که پرهیز کند از هر چیزی را که سوای خداست گفت گوینده

الصَّادِقُ أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللّٰهَ بَاطِلٌ وَقَالَ مُحَمَّدُ ابْنُ حَنِيفٍ

راستگو آگاه باشید هر چیزی که بغیر خداست باطل است و گفت محمد ابن حنیف

التَّقْوَى مُجَانَبَةُ كُلِّ شَيْءٍ يُبْعِدُكَ عَنِ اللّٰهِ وَقَالَ الْقَاسِمُ بْنُ الْقَاسِمِ

پرهیزگاری یکسو گذاشتن هر چیزی را که دور میدارد ترا از خدا و گفت قاسم بن قاسم

هُوَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى آدَابِ الشَّرِيعَةِ وَقَالَ الثَّوْرِيُّ هُوَ الَّذِي يَتَّقِي

تقوی نگاهداشتن کردن است مر ادبهای شریعت و گفت ثوری متقی آنست که پرهیز کند

الدُّنْيَا وَآفَاتِهَا وَقَالَ أَبُو يَزِيدَ هُوَ التَّوَرُّعُ عَنْ جَمِيعِ الشُّبُهَاتِ

دنیا را و رنجهای او را و گفت ابو یزید تقوی پرهیزیدن است از همه شبهها و [illegible]

وَقَالَ أَيْضًا الْمُتَّقِي مَنْ إِذَا قَالَ قَالَ لِلّٰهِ وَإِذَا سَكَتَ سَكَتَ لِلّٰهِ وَإِذَا

و گفت ابو یزید هم پرهیزگار آنست که چون گوید برای خدا گوید و چون خاموش شود خاموش شود برای خدا

ذَكَرَ ذَكَرَ لِلّٰهِ وَقَالَ الْفُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

و اگر یاد کند برای خدا کند و گفت فضیل نمیشود بنده از پرهیزگاران

حَتَّى يَأْمَنَهُ عَدُوُّهُ كَمَا يَأْمَنُهُ صَدِيقُهُ وَقَالَ سَهْلٌ الْمُتَّقِي مَنْ

تا ایمن نشود از دشمن او چنانچه ایمن میشود دوست او و گفت سهل متقی آنست

تَبَرَّأَ مِنْ حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَقِيلَ التَّقْوَى أَنْ لَا يَرَاكَ اللّٰهُ حَيْثُ نَهَاكَ

که بیزار است از بازگشت خود از گناه و توانائے خود بر طاعت بعصمت حق و نگاه دارد و توفیق او

وَلَا يَفْقِدَكَ حَيْثُ أَمَرَكَ وَقِيلَ هُوَ الْاِقْتِدَاءُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و نه گم کند ترا جائے که فرموده است ترا و گفته اند تقوی پیروی کردن پیغمبر است صلعم

وَقِيلَ أَنْ تَتَّقِيَ بِقَلْبِكَ مِنَ الْغَفَلَاتِ وَبِنَفْسِكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ
وگفته شده است پرهیزگاری است که پرهیز کاری بدل خود از بیهوشیها و بنفس خود از آرزوها
وَبِحَلْقِكَ مِنَ اللَّذَّاتِ وَبِجَوَارِحِكَ مِنَ السَّيِّئَاتِ ثُمَّ يُرْجَى لَكَ
وبحلق خود از لذتها و به اعضاے خود از بدیها پس این ہنگام امید داشته میشود ترا
الْوُصُولُ إِلَى رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ هُوَ حُسْنُ
رسیدن بسوے پروردگار زمین و آسمانها وگفت ابو القاسم تقوے حسن
الْخُلُقِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ يُسْتَدَلُّ عَلَى تَقْوَى الرَّجُلِ بِثَلَاثٍ حُسْنِ
خلق است وگفته اند بعضی کا بر پے برده میشود بر پرهیزگارے مرد بسه چیز نیکوی
التَّوَكُّلِ فِيمَا لَمْ يَنَلْ وَحُسْنِ الرِّضَى فِيمَا قَدْ نَالَ وَحُسْنِ الصَّبْرِ عَلَى
توکل در چیزے که نیافته است و نکوے صبر بر چیزے که فوت شده است و نیکوے صبر بر
مَا فَاتَ وَقِيلَ الْمُتَّقِي الَّذِي يَتَّقِي مُتَابَعَةَ هَوَاهُ وَقَالَ مَالِكٌ
چیزے که فوت شده است وگفته اند متقی کسی است که پرهیز برد پیروی هوای خود را وگفت مالک
حَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ كَيْسَانَ أَنَّ بَعْضَ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كَتَبَ
روایت کرد مرا وهب که بعضی فقیهان مدینه نوشتند
٣٨٧ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رض أَنَّ لِأَهْلِ التَّقْوَى عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ
بسوے عبد الله بن زبیر که اهل تقوے را نشانها است که شناخته میشوند
بِهَا الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَالرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمَاءِ
بآن صبر کردن نزد نزول بلا و خوشنود شدن بقضا خدا و شکر کردن نزد نعمت رسیدن
وَالتَّذَلُّلُ لِأَحْكَامِ الْقُرْآنِ وَقَالَ مَيْمُونُ بْنُ مِهْرَانَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ
و رام شدن مر احکام قرآن را وگفت میمون بن مهران نمی باشد مرد
تَقِيًّا حَتَّى يَكُونَ أَشَدَّ مُحَاسَبَةً لِنَفْسِهِ مِنَ الشَّرِيكِ الشَّحِيحِ وَ
پرهیزگار تا آنکه شود او سخت تر از روے حساب مر نفس خود را از شریک بخیل و
السُّلْطَانِ الْجَائِرِ وَقَالَ أَبُو تُرَابٍ بَيْنَ يَدَيِ التَّقْوَى خَمْسُ عَقَبَاتٍ
پادشاه ظالم وگفت ابو تراب در پیش تقوے پنج کوه است
مَنْ لَا يُجَاوِزُهَا لَا يَنَالُهَا وَهِيَ اخْتِيَارُ الشِّدَّةِ عَلَى النِّعْمَةِ وَاخْتِيَارُ
کسی که نگذرد آنرا نرسد تقوے را و آن برگزیدن سختی است بر نعمت و برگزیدن
الْقُوتِ عَلَى الْفُضُولِ وَاخْتِيَارُ الذُّلِّ عَلَى الْعِزِّ وَاخْتِيَارُ الْجُهْدِ عَلَى
اندکها است بر زیادتی و برگزیدن خواری است بر بزرگواری و برگزیدن رنج است بر
الرَّاحَةِ وَاخْتِيَارُ الْمَوْتِ عَلَى الْحَيَوةِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ لَا يَبْلُغُ الرَّجُلُ
آسودگی و برگزیدن مرگ است بر زندگی وگفته اند بعضی که نرسد مرد

سنام التقوى إلا إذا كان بحيث لو جعل ما في قلبه على طبق
کہ آن بہ پرہیزگارے را کہ وقتی کہ باشد باین صفت کہ اگر گردانیدہ شود چیزے کہ در دل اوست بر طبق
فيطاف به في السوق لم يستحيي من شيء مما عليه وقيل التقوى
پس گردانیدہ شود آنرا در بازار شرم ندارد از ہیچ چیزے کہ بر طبق ست یعنی درون و بیرون او یکسان
أن تزين سرك للحق كما تزين علانيتك للخلق وقال أبو الدرداء
آنست کہ بیارائے درون خود را برائے خدا چنانچہ می آرائے ظاہر خود را برائے خلق و گفت ابو درداء
رض يريد العبد أن يعطى مناه × ويأبى الله إلا ما أراد × يقول
رض میخواہد مرد اینکہ دادہ شود امید او [illegible] و باز میدارد خدا مر امید را مگر چیزے کہ خواستہ ست
المرء فائدتي ومالي × وتقوى الله أحسن ما استفاد × عن
مرد فائدہ من و گنجینہ من و پرہیزگاری خدا بہترین از چیزے ست کہ بدست آوردہ شد و نقل ست از
مجاهد عن أبي سعيد الخدري رض قال جاء رجل إلى رسول الله
مجاہد از ابی سعید خدری کہ گفت آمد مردے سوے پیغمبر
صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله أوصني فقال صلى الله عليه وسلم عليك بتقوى الله
پس گفت ای پیغمبر وصیت کن مرا پس گفت پیغمبر بر تو باد بہ پرہیزگاری
فإنه جماع كل خير وعليك بالجهاد فإنه رهبانية الإسلام
پس بدرستی آن مجموعہ ہمہ نیکوئیہاست و بر تو باد بجہاد پس بدرستی آن رہبانیت مسلمانانست
وعليك بذكر الله فإنه نور لك وعن أبي هريرة نافع بن هرمز
و بر تو باد بیاد حق پس بدرستی آن نور مر ترا ست نقلست از ابی ہریرہ
قال سمعت أنسا رض يقول قيل يا محمد من آل محمد قال كل تقي فالتقوى
گفت شنیدم انس را کہ میگفت گفتہ شد ای محمد کیست اولاد تو گفت ہر مومن پرہیزگار پس
جماع الخيرات وحقيقة الاتقاء التحرز بطاعة الله عز وجل عن
مجموعہ نیکیہاست و حقیقت پرہیزگاری پناہ گرفتن ست بہ فرمانبرداری خدا از
عقوبته يقال اتقى فلان بترسه وأصل التقوى اتقاء الشرك
عذاب او گفتہ میشود پناہ گرفت فلان بسپر خود و اصل تقوی پرہیز کردن از شرک ست
ثم بعده اتقاء المعاصي والسيئات ثم بعده اتقاء الشبهات
پس از آن پرہیزیدن گناہان را صغیرہ و کبیرہ پس از آن پرہیزیدن از شبہات
ثم يدع بعده الفضلات وجاء في تفسير قوله تعالى اتقوا الله
پس از آن بگذارد زیادتہا را و آمدہ ست در بیان قول خدا کہ پرہیزید خدا را
حق تقاته هو أن تطاع فلا تعصى وتذكر فلا تنسى وتشكر فلا
حق پرہیزیدن و آن اینست کہ فرمانبرداری کردہ شود پس نافرمانی کردہ نشود و یاد کردہ شود پس فراموش کردہ نشود

٣٨٨

٣٨٩

يكفر وقال سهل بن عبد الله لا معين الا الله ولا دليل الا رسول

انكار كرده ميشود وگفت سهل بن عبد الله نيست يارى دهنده مگر خدا و نيست راه نما مگر پيغمبر

الله ولا زاد الا التقوى ولا عمل الا الصبر عليه وقال الكتاني

خدا و نيست توشه مگر پرهيزگارى و نيست كار مگر صبر كردن بر او وگفت كتانى

قسمت الدنيا على البلوى وقسمت الجنة على التقوى ومن لم

قسمت كرده شد دنيا را بر آزمايش و تكليف و قسمت كرده شد بهشت را بر پرهيزگارى وكسى كه

يحكم بينه وبين الله التقوى والمراقبة لم يصل الى الكشف

حكم نميكند ميان خود وميان خدا پرهيزگارى را و نگاه را نميرسد بسوى كشف

والمشاهدة وقال النصرآبادي التقوى ان يتقي العبد ما سوى

ومشاهده وگفت نصرآبادى پرهيزگارى آنست كه پرهيز كند بنده چيزى را كه غير خدا

تعالى وقال سهل من اراد ان تصح له التقوى فليترك الذنوب

وگفت سهل كسى كه خواست اينكه درست شود مراورا تقوى پس بگذارد گناهان را

كلها وقال النصرآبادي ايضا من لزم التقوى اشتاق الى

همه وگفت نصرآبادى نيز كسى كه لازم گرفت تقوى را آرزومند شد بسوى

مفارقة الدنيا لان الله تعالى يقول وللدار الآخرة خير للذين

جدا شدن دنيا زيرا كه بدرستى خدا ميگويد هرآينه سراى آخرت بهتر است مر كسانى را

يتقون وقال بعضهم من تحقق في التقوى هون الله على قلبه

كه پرهيزگار اند وگفته اند بعضى اكابر كسيكه درست شد در پرهيزگارى آسان ميكند خدا بر دل او

الاعراض عن الدنيا وقال ابو عبد الله الروذبارى التقوى

رو گردانيدن از دنيا وگفت ابو عبد الله [illegible] تقوى

مجانبة ما يبعدك عن الله تعالى وقال ذو النون المصري

كناره گشتن چيزى كه دور ميدارد ترا از خدا وگفت ذو النون مصرى

التقي من لا يدنس ظاهره بالمعارضات ولا باطنه بالعلالات

متقى كسى است كه نيالايد ظاهر خود را بچيزهائيكه مخالف شرع اند و نه باطن خود را بچيزهائيكه غافل

ويكون واقفا مع الله تعالى موقف الاتفاق وقال ابن عطية

وباشد ايستاده با خدا [illegible] در محل اتفاق و تسليم وگفت ابن عطيه

للمتقي ظاهر وباطن فظاهره محافظة الحدود وباطنه

مر متقى را ظاهر است و باطن پس ظاهر نگاهبانى حدهاى شرع است و باطن او

النية والاخلاص وقال ذو النون المصري رحمه الله لا عيش الا

نيت و اخلاص وگفت ذو النون مصرى نيست زندگانى مگر

مع رجال يمتحن قلوبهم للتقوى وترتاح بالذكر وقال ابو حفص

با مردانی که دلهاے ایشان آزموده شده است بسوی پرهیزگاری و خوشحال میشوند بذکر خدا تعالی و گفت ابوحفص

التقوى في الحلال المحض لا غير وقال ابو الحسين الزنجاني من كان

تقوے در حلال محض است نه غیر این و گفت ابوالحسین کسی که بوده است

رأس ماله التقوى كلّت الألسن عن وصف ربحه وقال الواسطي

سرمایه او پرهیزگاری کند گشت زبانها از بیان سود او و گفت واسطی

التقوى أن يتقي من تقواه يعني من رؤية تقواه وروي أن

تقوے آنست که پرهیز دارد از تقوے خود یعنی از دیدن تقوی خود و روایت کرده شد

ابن سيرين اشترى أربعين حبّاً سمناً فأخرج غلامه فأرة من

که ابن سیرین خرید چهل خم روغن زرد پس بر آورد غلام او موشی از

حبّ فسأله من أي حبّ من الحباب أخرجتها فقال لا أدري

خمی پس پرسید ابن سیرین آن غلام را از کدام از خمها بر آورده این موش را پس گفت نمیدانم

فصبّها كلّها وروي عن بعض الأئمة أنه كان لا يجلس في ظل

پس بریخت آن خمها را همه و مرویست از بعضی ائمه که بود که نمی نشست در سایه

شجرة غريمه ويقول جاء في الخبر كل قرض جرّ نفعاً فهو ربا

درخت قرض دار خود و میگفت آمده است در حدیث هر قرضی که کشیده باشد نفعی را پس آن ربا

وقيل إن أبا يزيد البسطامي غسل ثوبه في الصحراء مع صاحب له فقال

و گفته شده است که شست ابو یزید بسطامی جامه خود را در صحرا با یار خود پس گفت

صاحبه نعلّق الثياب على جدران الكروم فقال لا تغرز الوتد في

یار او بیا و بیاویز جامها را بر دیوارهاے رز پس گفت ابا یزید نی خلانم میخ را در

جدار الناس فقال نعلّقه على الشجر فقال لا إنه يكسر الأغصان

دیوار مردم پس گفت آن یار بیا و بیاویز او را بر درخت پس گفت ابا یزید نه بدرستی این جامه می شکند شاخها

فقال نبسط على الإذخر فقال لا إنه علف الدواب لا نستره عنها

پس گفت آن یار بگستر او را بر اذخر نام گیاه است خوشبو گفت ابا یزید نه بدرستی آن چراگاه چار پایان

فولّى ظهره إلى الشمس وحمل القميص على ظهره ووقف حتى جفّ

پس گردانید پشت خود را بسوی آفتاب و برداشت کرته را بر پشت خود و استاد تا آنکه خشک شد

جانبه ثم قلبه حتى جفّ الجانب الآخر وعن ابراهيم بن أدهم رحمه الله

یکطرف او پس گردانید او را تا خشک شد طرف دیگر و مرویست از ابراهیم ادهم

أنه قال بتّ ليلة تحت صخرة بيت المقدس فلما كان بعض الليل

بدرستی او گفت خواب کردم شبی زیر سنگ بیت المقدس پس هرگاه گذشت پاره شب

الكروم جمع كرم ... ١٢ ... صحاح ١٢ ١٢

نزل ملكان فقال احدهما لصاحبه من ههنا فقال الآخر ابرهيم

فرود آمدند دو فرشته پس گفت یکی از ایشان مر یار خود را کیست اینجا پس گفت فرشته دیگر ابراهیم

بن ادهم فقال ذاك الذي حط الله درجة من درجاته فقال

بن ادهم است پس گفت آن کسی ست که محو کرد خدا تعالی مرتبه از مرتبهای او پس گفت

لم قال لانه الذي اشترى بالبصرة التمر فوقعت تمرة من تمر

چرا ست آن محو کردن مرتبه گفت بدرستی آن ابراهیم خرید در بصره خرماها پس افتاد یک خرما از خرما

البقال على تمره قال ابرهيم فمضيت الى البصرة واشتريت التمر

بقال بر خرماهای او گفت ابراهیم پس رفتم بسوی بصره و خریدم خرما

من ذلك الرجل واوقعت تمرة على تمره ورجعت الى بيت المقدس

از آن مرد و انداختم یک خرما بر خرماهای او و باز گشتم بسوی بیت المقدس

وبت تحت الصخرة فلما كان بعض الليل اذا انا بملكين نزلا من السماء

و خواب کردم زیر سنگ پس هرگاه که گذشت پاره از شب ناگاه حاضر شدم بدو فرشته که فرود آمدند از

فقال احدهما لصاحبه من ههنا قال الآخر ابرهيم بن ادهم فقال

پس گفت یکی از ایشان مر دیگری را کیست اینجا گفت دیگر ابراهیم بن ادهم است پس گفت این

٣٩١ ذاك الذي رد الشيء الى مكانه ورفعت درجته وقيل التقوى

آن کسی ست که چیز را بجای خود واپس کرد و بلند کرده شد مرتبه او و گفته شد پرهیزگاری

على وجوه تقوى العامة ترك الشرك بالخالق وتقوى الخاصة

بر چند وجه است یکی تقوی عوام است و آن ترک شرک ست بخدای آفریننده و تقوی خاص

ترك الهوى بترك المعاصي ومخالفة النفس في سائر الاحوال و

ترک هوای نفس بترک گناهان و مخالفت نفس در همه احوال

تقوى خاص الخاص من الاولياء ترك الارادة في الاشياء والتجرد

تقوی خاص الخاص از اولیا ترک خواهش در چیزها و ترک اختیار

في النوافل من العبادات والتعلق بالاسباب والركون الى ما سوى

کردن نوافل را از عبادات یعنی تبدیل کردن نوافل را بحضور حق تعالی و ترک میل بسوی غیر

المولى ولزوم الحال والمقام وامتثال الامر في جميع ذلك مع احكام

حق تعالی و ترک ملازمت حال و مقام یعنی در هیچ حال و مقام آرام نگیرد چه اینهم آرام بغیر حق ست در فرمان

الفرائض وتقوى الانبياء عليهم السلام لا يتجاوز بهم غيبهم في

فرضها و تقوی پیغمبران عم در نمیگذرد ایشانرا پنهان در

غيب فهو من الله والى الله يامرهم وينهاهم ويوفقهم ويؤيدهم

پنهان یعنی در غایت پنهانی از جانب حق تعالی امر میکند ایشانرا و نهی میکند و توفیق میدهد و مدد میکند ایشانرا

وَيُطَيِّبُهُمْ وَيُطَبِّبُهُمْ وَيُكَلِّمُهُمْ وَيُحَدِّثُهُمْ وَيُرْشِدُهُمْ وَيَهْدِيهِمْ

وخوش میکند ایشانرا وعلاج بیماری میکند وکلام میکند با ایشان وارشاد میکند ایشانرا

وَيُعْطِيهِمْ وَيُهَنِّيهِمْ وَيُطْلِعُهُمْ وَيُبَصِّرُهُمْ لَا مَجَالَ لِلْعَقْلِ فِي ذٰلِكَ

وعطا میکند ایشانرا ومبارکبادی میگوید وآگاه میکند ایشانرا وبینا میکند ایشانرا نیست مجال عقل را در تقوی ایشان

فَهُمْ فِي مَعْزِلٍ عَنِ الْبَشَرِ بَلْ عَنِ الْمَلٰئِكَةِ أَجْمَعَ إِلَّا فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْحُكْمِ

پس ایشان در گوشه انداز آدمی بلکه در گوشه انداز فرشتگان همه آنها مگر در چیزی که متعلق است بحکم

الظَّاهِرِ وَالْأَمْرِ الْمُبِينِ الْمَوْضُوعِ لِلْأُمَّةِ وَعَوَامِّ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ

ظاهر وامر روشن که نهاده شده است برای است عوام مومنان پس بدرستی ایشان

يُشَارِكُونَ الْخَلْقَ فِي ذٰلِكَ وَيَنْفَرِدُونَ عَنْهُمْ فِيمَا سِوىٰ ذٰلِكَ وَقَدْ

شریک اند خلق را در آنچه متعلق بظاهر است وجدا میشوند از ایشان در چیزی که سوای آنست وگاهی

يُعْطَى بَعْضُ ذٰلِكَ الْكِرَامَ مِنَ الْأَبْدَالِ وَالْخُلَّصِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ فَتَقْصُرُ

داده میشود اندکی از آن تقوی برای بزرگان ابدال وپاکان اولیا پس کوتاه میشود

عِبَارَاتُهُمْ عَنْ ذِكْرِ ذٰلِكَ فَلَا يَظْهَرُ إِلَى الْوُجُودِ وَلَا تُدْرِكُ بِالسَّمْعِ

عبارات ایشان از بیان آن پس ظاهر نمیشود بسوی هستی ودریافته نمیشود بشنوائی

وَالْحِسِّ إِلَّا مَا يَغْلِبُ عَلَى اللِّسَانِ فَيَنْدُرُ مِنْ ذٰلِكَ كَلِمَةٌ أَوْ كَلِمَاتٌ

وحس ظاهر مگر چیزی که غلبه کند بر زبان پس بے افتد از آن یک کلمه یا دو کلمه

ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ اللهُ بِالتَّسْكِينَةِ وَالتَّثْبِيتِ وَإِسْبَالِ السَّتْرِ عَلَيْهِ

پس در میرسد حق تعالی او را این هنگام بآرام دادن او وثابت گردانیدن وانداختن پرده بر آن

فَيَسْتَيْقِظُ لِأَمْرِهِ وَيَحْفَظُ لِسَانَهُ وَيَسْتَغْفِرُ اللهَ تَعَالَى مِمَّا جَرىٰ

پس بیدار میشود مر کار خود را پس نگاه میدارد زبان خود را وطلب آمرزش میکند از خدای تعالی از

وَيُغَيِّرُ الْعِبَارَةَ وَيُحَسِّنُ اللَّفْظَ عَلَى وَجْهٍ يُعْقَلُ وَيُفْهَمُ عَلَى مَا

وتغییر میکند عبارات را ونکو میکند لفظ را بر وجهیکه دریافته وفهمیده شود چنانچه

هُوَ الْمَعْهُودُ عِنْدَ النَّاسِ فَصْلٌ وَطَرِيقُ التَّقْوىٰ أَوَّلًا التَّخَلُّصُ

معلوم است نزد مردم در راه پرهیزگاری نخستین پاک شدن است

مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ وَحُقُوقِهِمْ ثُمَّ مِنَ الْمَعَاصِي الْكَبَائِرِ مِنْهَا وَالصَّغَائِرِ

از ظلمهای بنده وحقهای ایشان پس پاک شدن از گناهان بزرگ وخورد

ثُمَّ الْاِشْتِغَالُ بِتَرْكِ ذُنُوبِ الْقَلْبِ الَّذِي هِيَ أُمَّهَاتُ الذُّنُوبِ

پس مشغول شدن بترک گناهان دل که اصل گناه هاست

وَأُصُولُهَا فَمِنْهَا تَتَفَرَّعُ ذُنُوبُ الْجَوَارِحِ مِنَ الرِّيَاءِ وَالنِّفَاقِ وَ

وبیخ آنها پس از گناههای دل شاخ میکشند گناهان اعضا از شاخهای عمل بحیلی واز نفاق و

۳۹۲

العُجب بالكبر والحرص والطمع والخوف من الخلق والرجاء بهم وطلب

و از شگفت آمدن بعمل خود و تکبر و آز و از خواستن و ترسیدن از خلق و امید داشتن از ایشان و طلب

الجاه والرياسة والتقدم على أبناء جنسه وغير ذلك مما يطول شرحه

مرتبه و سرداری و پیش روی بر جنسان خود و غیر این از آنچه دراز است شرح او

فإنما يقوى على جميع ذلك بمخالفة الهوى ثم الاشتغال بترك

و استوار میشود بر همه آن بمخالفت هوای نفس بسوی لذتها پس مشغول شدن بترک

الإرادة فلا يختار مع الله شيئا ولا يدبر مع الله تدبيره ولا يتخير

خواهش پس اختیار نکند با خدای تعالی هیچ چیزی را و تدبیر نکند با خدای تعالی تدبیر خود و اختیار نکند

عليه ولا ينص على جهة وسبب في رزقه ولا يعترض عليه عز وجل

بر خدای تعالی چیزی را و بنابیت نرسد و بهیچ جهت و سببی در رزق خود و اعتراض نکند بر آن خدای تعالی

في خلقه بل يسلم الكل إليه ويستسلم بين يديه ويطرح نفسه لديه

در آفرینش خود بلکه بسپارد همه را بسوی او و انقیاد و فروتنی کند پیش روی او و بیندازد نفس خود را نزد او

فيصير في يد قدرته كالطفل الرضيع في يد ظئره ودايته وكالميت

پس میگردد در دست قدرت او همچون کودک شیرخوار در دست شیر دهنده و دایه خود و همچو مرده

في يد غاسله مسلوب اختياره منزوع إرادته فالنجاة كل النجاة

در دست شوینده خود دور کرده شده اختیار او کشیده شده است خواهش او پس رستگاری همه آن رستگاری

في ذلك فإن قال قائل كيف الطريق إلى ذلك قيل له الطريق إلى

در نیست پس اگر گوید گوینده چگونه است راه بسوی آن حال گفته میشود مر او را جز حقیقی راه بسوی

ذلك بصدق اللجاء إلى الله عز وجل والانقطاع إليه ولزوم طاعته

آن بدرستی پناه بردن بسوی خدای تعالی عزوجل و از همه خلق پیوستن بسوی او و لازم گرفتن بندگی او

بامتثال أوامره وانتهاء نواهيه والتسليم في قدره وحفظ حدوده

بفرمانبرداری امرهای او و باز آمدن از نهی های او و سپردن خود را در قضای قدرت او و نگاه داشتن حدهای خدا

صيانة الحال دائما أبدا واختلف أقاويل الشيوخ في النجاة فقال

و نگه داشتن حال همیشه پیوسته و اختلاف در قولهای بزرگان در نجات پس گفت

الجنيد رحمه الله ما نجا من نجا إلا بصدق اللجاء إلى الله عز وجل قال

جنید رحمه الله نرست کسی که رست مگر براستی التجا بسوی خدای عزوجل فرمود

الله عز وجل وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى إذا ضاقت عليهم الأرض

خدای تعالی عزوجل این آیت بر سه کس که پس گذاشته اند تا وقتیکه تنگ شد برایشان زمین

بما رحبت وضاقت عليهم أنفسهم وظنوا أن لا ملجأ من الله إلا

بفراخی خویش و تنگ شد برایشان نفسهای ایشان و یقین دانستند اینکه نیست گریزگاه از خدای تعالی مگر

اِلَیْهِ وَقَالَ رُوَیْمٌ مَا نَجَا مَنْ نَجَا اِلَّا بِالصِّدْقِ وَالتَّقْوٰی قَالَ اللّٰهُ عَزَّ

بسوی او وگفت رویم نرست کسیکه رست مگر براستے وپرہیزگاری فرمود خدایتعالے

وَجَلَّ وَیُنَجِّی اللّٰهُ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ وَقَالَ الْجَرِیْرِیُّ مَا نَجَا مَنْ نَجَا

ورستگاری میدہد خدایتعالے کسانیکہ راکہ پرہیزیدند بہ رستگاری ایشان وگفت جریری نرست کسیکہ رست

اِلَّا بِمُرَاعَاةِ الْوَفَاءِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَلَّذِیْنَ یُوْفُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَلَا یَنْقُضُوْنَ

مگر برعایت کردن وفا فرمود خدایتعالے کسانیکہ وفا میکنند بعہد خدایتعالے ونمی شکنند

الْمِیْثَاقَ وَقَالَ عَطَاءٌ مَا نَجَا مَنْ نَجَا اِلَّا بِتَحْقِیْقِ الْحَیَاءِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی

پیمان را وگفت ابن عطاء رحمۃ اللہ نرست کسیکہ رست مگر بتحقیق کردن حیاء فرمود خدایتعالے

اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ یَرٰی وَقَالَ بَعْضُهُمْ مَا نَجَا مَنْ نَجَا اِلَّا بِالْحُکْمِ وَالْقَضَاءِ

آیا ندانستہ باینکہ بدرستی خدایتعالے می بیند وگفت بعضی از ایشان نرست کسیکہ رست مگر بحکم خدایتعالے وقضاء

السَّابِقِ فِیْ عِلْمِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا

پیش کہ در علم خدایتعالے است فرمود خدایتعالے بدرستی آنکسانیکہ پیش رفتہ است ایشانرا از من

الْحُسْنٰی وَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ مَا نَجَا مَنْ نَجَا اِلَّا بِالْاِعْرَاضِ

نیکوئی ایشانرا وگفت حسن بصری رح نرست کسیکہ رست مگر بروگردانیدن

عَنِ الدُّنْیَا وَاَهْلِهَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَقَدْ ۳۹۴

از دنیا واہل آن فرمود خدایتعالے نیست زندگانے دنیا مگر بازی ولہو وتحقیق

ذَکَرَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَّ حُبَّ الدُّنْیَا رَاْسُ کُلِّ خَطِیْئَةٍ وَمَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرِّبُوْنَ اِلَی

یادکرد پیغمبر ع بدرستی محبت دنیا سر ہمہ گناہانست ونزدیک نشدہ اند نزدیکی جویندگان بسوی

اللّٰهِ بِشَیْءٍ اَفْضَلَ مِنْ اَدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللّٰهُ وَقَالَ مُنْذُ خَلَقَهَا اللّٰهُ تَعَالٰی مَا

خدایتعالے ہیچ چیزے بہتر از ادای فرض خدایتعالے وفرمود پیغمبر ع از آن زمانیکہ آفرید خدایتعالے دنیا نہ

نَظَرَ اِلَیْهَا وَقَالَ الْحَسَنُ رض مَعْنَاهُ مَا نَظَرَ اِلَیْهَا بِعَیْنِ رَحْمَتِهِ مِنْ مَقْتِهَا

دید بسوے او وگفت حسن رض معنے آن نادیدن اینست کہ ندید بسوی آن دنیا بچشم رحمت یعنی نظر از جہتہ

فَهِیَ الْحِجَابُ الْعَظِیْمُ وَبِهَا تَبَیَّنَ الْخَالِصُ مِنَ الْمَعِیْبِ وَلَا یَصِحُّ لِمَنْ بَقِیَ عَلَیْهِ

پس آن دنیا پردہ بزرگست میان حق وبندہ وبآن دنیا روشن میشود برگزیدہ از عیبناک ودرست نمیشود مر کسانیکہ باقیست بر ایشان

مِنْهَا شَیْءٌ اَلْوُصُوْلُ اِلٰی حَلَاوَةِ مُنَاجَاتِهِ سُبْحَانَهُ لِاَنَّهَا صَدٌّ عَنِ اللّٰهِ

از آن دنیا چیزے رسیدن بہ لذت مناجات حق سبحانہ زیرا کہ بدرستی آن دنیا دشمن خدا است

وَضِدٌّ مَا یُحِبُّهُ اللّٰهُ **فصل** وَقَدْ دَعَا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقَهُ اِلٰی تَوْحِیْدِهٖ

ودشمن چیزیکہ دوست میدارد خدای اورا وتحقیق خواند خدائے عزوجل خلق خودرا بسوی توحید خود

وَطَاعَتِهٖ بِالْوَعْدِ وَالْوَعِیْدِ وَالتَّرْغِیْبِ وَالتَّرْهِیْبِ فَمِنْهُمْ مَنْ دَعَاهُمْ وَاَنْذَرَهُمْ

وبندگی خود بوعدہ کردن بثواب عذاب وبہ آرزومند گردانیدن بثواب ترسانیدن از عذاب پس ترسانید آنحضرت ایشانرا

٣٩٥

خَوفاً وَزَجراً وَإعذاراً إلَيهِم وَتَأكِيداً لِلحُجَّةِ عَلَيهِم فَقالَ عَزَّ وَجَلَّ

وترسانيد وباز داشت از جهت دور كردن عذر ايشان وقوى كردن حجت را بر ايشان پس فرمود خداى تعالى

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ

فرستادم پيغمبران بشارت دهنده به بهشت وترساننده از دوزخ تا آنكه نباشد مردم را بر خداى تعالى هيچ حجت پس از فرستادن پيغمبران

وَقالَ عَزَّ مِن قائِلٍ وَلَو أَنّا أَهلَكناهُم بِعَذابٍ مِن قَبلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَولا

وچنانچه فرمود واگر ما هلاك ميكرديم ايشانرا بعذابى پيش از فرستادن رسل هر آينه گفتندى اى پروردگار ما

أَرسَلتَ إلَينا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِكَ مِن قَبلِ أَن نَذِلَّ وَنَخزى وَقالَ

نفرستادى بسوى ما پيغمبرى پس پيروى ميكرديم آيات ترا پيش از آنكه خوار گرديم ورسوا شديم وفرمود

تَعالى فِي آيَةٍ أُخرى وَما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّى نَبعَثَ رَسُولاً وَقالَ جَلَّ وَعَلا

خداى تعالى در آيتى ديگر ونبوديم عذاب كنندگان تا آنكه بفرستيم پيغمبر را وفرمود خداى تعالى

يا أَيُّها النّاسُ قَد جاءَتكُم مَوعِظَةٌ مِن رَبِّكُم وَشِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ

اى هر گروهى مردمان تحقيق آمد شما را پند از پروردگار شما وشفا چيزى را كه در سينهاى شما است

وَهُدىً وَرَحمَةٌ لِلمُؤمِنِينَ وَقالَ جَلَّ وَعَلا فِي التَّخوِيفِ وَالتَّحذِيرِ وَ

وراه راست ورحمت مر مومنان را وفرمود خداى تعالى در ترسانيدن وهراسانيدن و

يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفسَهُ وَاللهُ رَؤُوفٌ بِالعِبادِ وَقالَ تَبارَكَ وَتَعالى وَ

بترسانيد شما را خداى تعالى از ذات مقدس خود وخداى تعالى مهربانست به بنده ها وفرمود خداى تعالى اين آيت و

اعلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعلَمُ ما فِي أَنفُسِكُم فَاحذَرُوهُ وَقالَ جَلَّت عَظَمَتُهُ

بدانيد بدرستى خداى تعالى مى بيند چيزيكه در نفسهاى شما است پس بترسيد از او وفرمود خداى تعالى

وَاعلَمُوا أَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ وَقالَ جَلَّت قُدرَتُهُ وَاتَّقُونِ يا أُولِي

بدانيد تحقيق الله تعالى بهر شئ دانا است و گفت خداى تعالى كه بزرگست قدرت او وبه پرهيزيد اى صاحب

الأَلبابِ وَقالَ سُبحانَهُ وَتَعالى وَاتَّقُوا اللهَ وَاعلَمُوا أَنَّكُم مُلاقُوهُ وَقالَ

عقل وگفت خداى تعالى پاكيست او را وبزرگست وبه پرهيزيد از عذاب خداى تعالى وبدانيد كه بدرستى شما ملاقى ميشويد او را وفرمود

تَعالى وَاتَّقُوا يَوماً تُرجَعُونَ فِيهِ إلَى اللهِ ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفسٍ ما كَسَبَت وَهُم

خداى تعالى به پرهيزيد بعوض روزى را كه باز ميگرديد شما در آن روز بسوى خدا پس بكمال داده ميشود هر نفس را جزاى چيزيكه كرده است

لا يُظلَمُونَ وَقالَ تَعالى وَاتَّقُوا يَوماً لا تَجزِي نَفسٌ عَن نَفسٍ شَيئاً وَلا

ظلم كرده نميشوند وفرمود خداى تعالى به پرهيزيد عذاب روزى را كه كفايت نكند نفسى از نفسى چيزى را و

يُقبَلُ مِنها عَدلٌ وَلا تَنفَعُها شَفاعَةٌ وَقالَ جَلَّ جَلالُهُ يا أَيُّها النّاسُ

پذيرفته نميشود از آن نفس فديه را ونه نفع دهد او را شفاعت وفرمود خداى تعالى اى هر گروه مردم

اتَّقُوا رَبَّكُم وَاخشَوا يَوماً لا يَجزِي والِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلا مَولُودٌ هُوَ جازٍ

به پرهيزيد عذاب پروردگار خود را وبترسيد روزى را كه كفايت نكند هيچ پدرى از پسر خود ونه هيچ پسرى بس كننده است

عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا
از پدر خود چیزی را بدرستی وعده خدا تعالی راست است پس فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و
يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ وَقَالَ تَعَالٰى يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ
فریب ندهد شما را بخدا تعالی شیطان و فرمود خدا تعالی ای مردمان بپرهیزید عذاب پروردگار خود را
زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ
زلزله روز قیامت چیزی بزرگست و فرمود خدا تعالی ای مردمان بپرهیزید عذاب
الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا
که آفرید شما را از نفس واحد و آفرید از آن نفس زن او را و پراگنده کرد از آن هر دو
رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ
مردان بسیار و زنان را و بپرهیزید عذاب خدا را که سوال میکنید بنام او و بپرهیزید از قطع ارحام بدرستی
اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
خدا تعالی بوده بر ایشان پاسبان و فرمود خدا تعالی ای مومنان
اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
بپرهیزید از عذاب خدا تعالی و گوئید سخن استوار و فرمود خدا تعالی ای مومنان
اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ ۳۹۶
بپرهیزید و باید که ببیند هر نفس چه چیز پیش فرستاده است از برای فردا و بپرهیزید عذاب خدای را بدرستی خدا دانا است
بِمَا تَعْمَلُونَ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ
بچیزی که میکنید شما و فرمود خدا تعالی بپرهیزید از عذاب خدا تعالی بدرستی خدا تعالی سخت است عذاب و
قَالَ تَعَالٰى قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ وَقَالَ
فرمود خدا تعالی ای مومنان نگاه دارید نفسهای خود را و اهلهای خود را از آتشی که هیزم او آدمیان و سنگ است و فرمود
عَزَّ وَجَلَّ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ
خدا تعالی آیا پنداشته اید شما جز اینکه آفریدیم شما را بیهوده و بدرستی شما بسوی ما رجوع نمیکنید
وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا
و فرمود خدا تعالی آیا می پندارد آدمی اینکه گذاشته میشود او را بیله و فرمود خدا تعالی
أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرٰى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ
آیا ایمن شدند مردم دهها اینکه بیاید ایشان را عذاب ما شبانگاه و حال اینکه ایشان خواب کنندگانند آیا ایمن شدند
الْقُرٰى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ فَمَا جَوَابُكَ يَا مِسْكِينُ عَنْ
دهها اینکه بیاید ایشان را عذاب چاشتگاه و حال اینکه ایشان بازی میکنند پس چیست جواب تو ای مسکین از
هٰذِهِ الْآيَةِ وَمَا عَمَلُكَ بِهَا فَهَلِ انْتَهَيْتَ عَنْ اتِّبَاعِ شَهَوَاتِكَ
این آیتها و چیست عمل تو بر این آیتها پس آیا باز ماندی تو از متابعت هواء خود

الخبيثة المؤذية لك في الدنيا والآخرة المحلة لك في دار الشقاء
که پلیدانند و هلاک کننده اند مرترا در دنیا و آخرت فرود آرنده ترا در سرای بدبختی
والمهانة التي تحرقك نارها وتنهشك حياتها وتلسعك
و خواری سرایکه میسوزد مرا آتش او و نیش میزنند مارهای او و نیش میزنند ترا
وتلسنك عقاربها وهوامها وتأكلك ديدانها وتضربك
کژدم های او و گزندگان او و میخورند ترا کرمها و میزنند ترا
زبانيتها وخزانها ويجدد عليك في كل يوم أنواع عذابها و
فرشته‌های که موکل دوزخ اند و نگاهبانان او و نو کرده میشود بر تو در هر روز نوعهای عذاب او و
أنت فيها مع فرعون وهامان وقارون والشياطين سواء و
تو دران سرایا فرعون و هامان و قارون و شیاطین هستی و
قال في الترغيب ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
گفت خدای تعالی در ترغیب کسیکه بترسد خدایرا میگرداند خدای تعالی مر او را محل برآمدن و رزق میرساند او را از جایکه
لا يحتسب وقال جل وعلا ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم
نپندارد و فرمود خدای تعالی کسیکه بترسد خدا را دور میکند از وی بدیهای او و بسیار و بسیار
له أجرا وقال تعالى يا أيها الإنسان ما غرك بربك الكريم الذي
مر او را مزد و فرمود خدای تعالی ای هرکدامی مردم چه چیز فریب داد ترا به پروردگار تو که کریم است آنکه
خلقك فسواك فعدلك وقال عز وجل ألم يأن للذين آمنوا
آفرید ترا از عدم پس برابر ساخت اعضای تو و فرمود خدای تعالی آیا نرسیده است وقت کسانی را که ایمان آوردند
أن تخشع قلوبهم لذكر الله فقد رغبك فيما عنده في طلب فضله
اینکه فروتنی کنند دلهای ایشان مر ذکر خدا را پس تحقیق راغب گردانید ترا خدای در چیزیکه نزد اوست در طلب فضل او و
وسعة رحمته وطيب رزقه والاستراحة إليه والطمأنينة لديه
فراخی رحمت خویش و خوشی رزق خود و راحت گرفتن بسوی او و آرام گرفتن نزد او
بسلوك طريق التقوى وملازمته والمواظبة عليه فبين لك
برفتن راه و تقوی و لازم گرفتن آن تقوی را و همیشه بودن بران تقوی پس بیان کرد ترا
بذلك الطريق وأوضح لك الحجة وضمن لك بعد ذلك غفران
باین سلوک تقوی راه و روشن گردانید برای تو راه فراخ را و ضامن شد ترا پس آن آمرزیدن
الذنوب وتكفير السيئات وعظم الأجر والجزاء بقوله عز
گناهان و دور کردن گناهان را و بزرگ کرد مزد و جزا را
وجل فمن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له أجرا ثم نبهك
و هر کس که بترسد از خدا کفارت کند از وی گناهان او را و بزرگ کند مر او را اجر پس آگاه گردانید ترا

٣٩٧

عَنْ غِرَّتِكَ بِهِ وَتَقَدُّمِكَ عَنْهُ وَتَعَامِيكَ عَنْ طَرِيقِهِ وَتَصَامِّكَ

از غفلت و خواب تو از حق تعالی و کوری تو از راه او و کری تو

عَنْ سَمَاعِ آيَاتِهِ وَمِنْ مَوَاعِظِهِ وَزَوَاجِرِهِ فَقَالَ تَعَالَى مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ

از شنیدن آیات او و پندهای او و سرزنشهای او پس گفت او تعالی چه چیز مغرور گردانید ترا به پروردگار تو

الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فَوَصَفَ نَفْسَهُ بِالْكَرِيمِ

کریم که بیافرید ترا پس برابر کرد ترا پس ستود خدا تعالی خود را بکرم

لِئَلَّا تَزْهَدَ فِي مُعَامَلَتِهِ وَتَنْفِرَ عَنْ مُقَارَبَتِهِ وَتَشْتَغِلَ عَنْهُ

تا آنکه رو گردانی از معامله او و بگریزد از نزدیکی او و مشغول نشوی از وے

بِخَلِيقَتِهِ ثُمَّ ذَكَّرَكَ بِأَنَّهُ خَلَقَكَ وَأَوْجَدَكَ مِنْ عَدَمِكَ وَأَحْيَاكَ

به مخلوقات او پس یاد داد ترا بانکه خدا تعالی آفرید ترا و موجود کرد ترا از نیستی تو و زنده کرد ترا

بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئًا وَأَغْنَاكَ بَعْدَ فَقْرِكَ وَقَوَّاكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ

پس آنکه نبود چیزی و مالدار کرد ترا پس بینوائی تو و توانا کرد ترا پس ناتوانائی تو

وَبَصَّرَكَ فِي مَصَالِحِكَ بَعْدَ عَمَاكَ وَعَلَّمَكَ بَعْدَ جَهْلِكَ وَهَدَاكَ

و بینا کرد ترا در بهبودهای تو پس از کوری تو و دانا کرد ترا پس از نادانی تو و راه راست نمود

بَعْدَ ضَلَالَتِكَ فَمَا يَعُودُكَ يَا غَافِلُ عَنْ طَلَبِ فَضْلِهِ الْوَاسِعِ وَمَا

پس از گمراهی تو پس چیست گشتن تو غافل از طلب بخشش او که فراخ است و چه چیز

ثَبَّطَكَ عَنْ مُلَازَمَةِ طَاعَتِهِ الَّتِي تُشَرِّفُكَ فِي الدُّنْيَا وَتُسْعِدُكَ فِي

است باز داشته ترا از لازم گرفتن بندگی او که بزرگی میدهد ترا در دنیا و نیک بخت میکند ترا در

الْعُقْبَى وَتَرْفَعُكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى أَرَضِيتَ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ

آخرت و بلند برداردت ترا در مرتبه های بلند آیا راضی شده تو به زندگی دنیا و

اسْتَبْدَلْتَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَآثَرْتَ الدُّنْيَا وَأَبْنَاءَهَا

و بدل کردی تو آنچیزی را که بهتر است بچیزیکه فروتر است و اختیار کردی تو دنیا را و فرزندان او را

وَمَا ظَهَرَ لَكَ مِنْ زِينَةِ الَّتِي لَا بَقَاءَ لَهَا عَلَى الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى وَالْمُرَافَقَةِ

و چیزیکه ظاهر شد مر ترا از زینت آن دنیا که نیست بقائے مراورا بر بهشت برین و همراهے

مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ

با پیغمبران و صدیقان و شهیدان آیا نشنیدهٔ تو قول خدا عزوجل که فرمود

أَرَضِيتُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ

آیا راضی شدید بر زندگانی دنیا که عوض از سرای آخرت پس نیست اسباب زندگانی دنیا در آخرت

إِلَّا قَلِيلٌ وَقَوْلُهُ تَعَالَى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ

مگر اندک و فرمود خدا تعالی بلکه اختیار کرده اید شما زندگانی دنیا را و حال آنکه آخرت نیکوست و

أبقى وقوله فأما من طغى وآثر الحيوة الدنيا فإن الجحيم هي المأوى

باقيست و فرمود خدا تعالى اما كسيكه نافرمانی کرد و اختيار كرد زندگانی دنيا را پس تحقيق دوزخ جايگاه اوست

فصل واعلم أن دخول النار بالكفر وتضاعف العذاب و

و بدانکه بدرستی درآمدن دوزخ بکفر است و زیادتی عذاب و

قسمة الدركات بالأعمال السيئة والأخلاق السيئة ودخول

قسمت طبقهای دوزخ بسبب اعمال بد است و صفات بد و درآمدن

الجنة بالإيمان وتضاعف النعيم وقسمة الدرجات بالأعمال

بهشت بایمان است و زیادتی نعمتهاے و قسمت درجهاے او بسبب عملهاے

الصالحة والأخلاق الحسنة وأن الله عز وجل خلق الجنة فحشاها

نیکو است و خصال نیکو و بدرستی خدای عز و جل آفرید بهشت را پس پر کرد او را

بالنعيم ثوابا لأهلها وخلق النار فحشاها بالعذاب عقابا لأهلها

به نعمتهای از جهت ثواب دادن مر اهل او را و آفرید خدا تعالی دوزخ را پس پر کرد او را بعذاب

وخلق الدنيا فحشاها بالآفات والنعيم محنة وابتلاء ثم خلق

و آفرید دنیا را پس پر کرد او را به آفتهای و نعمتهای از جهت امتحان و آزمایش نمودن پس آفرید

٣٩٩ الخلق والجنة والنار في غيب منهم لم يعاينوهما فالنعيم والآفات

خلق را و حال آنکه بهشت و دوزخ در پنهانی از ایشان ندیده او را پس نعمتهای و آفتهاے

التي في الدنيا هي أنموذج الآخرة ومذاقة ما فيها وخلق في الأرض

که در دنیا است آن نمونه آخرت است و چشیدن چیزیکه در آنست و آفرید در زمین

من عبيده ملوكا أعطاهم سلطانا أرعب به القلوب وملك به

از بندهای خود بادشاهان کرد او ایشان را غلبه قدرت که ترسانیدن بآن دلهای مردم و مالک گردانیدن

النفوس فهو أنموذج ومثال لتدبيره وملكه ونفاذ أمره ومعاملته

نفسهای مردم را و در اشکال که نمونه است و مثال مر تدبیر او را و ملک او را و روان شدن حکم و معامله او را

فجعل خبر ذلك كله تنزيلا ووصف الدارين ووصف ملكه و

پس گردانید خدا تعالی خبر آنرا همه قرآن و ستود هر دو سرا را و ستود ملک خود را و

قدرته وتدبيره ومنته وصنائعه وضرب الأمثال على ذلك ثم

قدرت خود را و تدبیر خود را و عطا خود را و صنعتهای خود را و زد حقتعالے مثلها که بران پس ترک

قال تعالى وتلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون

فرمود خدا تعالے و آن مثالها است که زده ایم آنرا از برای مردم و نمیدانند آن مثلها مگر دانایان

فالعلماء بالله يفهمون عن الله أمثاله لأن المثل إنما هو صنعه

پس دانایان بخدای را فهمیده از خدا تعالے مثلهای او را زیرا که بدرستی مثل نیست مگر صنعت چیزیکه

شيءٍ قد شاهدته يريك صفة ما غاب عنك ويبصرك بما
چیزیکه تحقیق دیده تو اورا مینماید ترا صفت چیزیکه غایب است از تو و مینماید مثل ترا بچیزیکه
تبصره بعينيك لينفذ بصر قلبك الى ما لا تبصره عينك فيعقل
دیده تو بچشم خود تا در رود چشم دل تو بسوی چیزیکه ندیده آنرا چشم تو پس دریابد
قلبك ما خوطبت به من خير الملكوت وخير الدارين وخير معاملة
دل تو چیزیرا که خطاب کرده شده تو با چیز از خیر ملکوت و خیر دو سرای و خیر معامله
ملك الملوك فليس في الدنيا نعمة ولا شهوة الا وهي انموذج الجنة
پادشاهان پس نیست در دنیا نعمتی و لذت مگر آن نمونه بهشت است
وذوقها ثم من وراء ذلك فيها ما لا عين رأت ولا اذن سمعت
و چشیدن آن پس تر از عین آن در بهشت چیزیست که هیچ چشمی ندیده است و نه هیچ گوش شنیده است
ولا خطر على قلب بشر فلو سمي للعباد منها لم ينتفعوا بتلك الاسماء
و نه گذشته است بر دل هیچ آدمی پس اگر نامیده شود مر بندگان را از آن نامها نفع نمی گیرند آن نامها
لانهم لم يعقلوه ههنا ولا رأوه وليس لها انموذج في الدنيا والجنة
زیرا که بدرستی آن مردم عقل نکنند آنرا اینجا و ندیده اند او را و نیست مر او را نمونه در دنیا و بهشت
مائة درجة وانما وصفت منها ثلاث درجات الذهب والفضة
صد درجه است و وصف کرده شده است از آنها مگر سه درجه یکی زر و دویم نقره
والنور ثم من وراء ذلك غير معقول ولا تحمله العقول وكذلك ۴۰۰
و سیوم نور پس تر از پس آن دریافته نشده است و نمی بردارد او را عقلها و همچنین چیزیکه
ما في الدنيا من الشدة والعذاب فهو انموذج دار العقاب ثم من
در دنیاست از سختی و عذاب پس او نمونه سرای آخرتست پس تر از
وراء ذلك شيء لا تحمله العقول من الوان العذاب بكل ذلك يخرج
پس آن عذابها است که نمی بردارد او را عقلها از رنگهای عذاب همه آن بالا ذکر شد می براید
لهم من غضبه ولاهل الجنة من رحمته فكل من نال ولم يعدم
اهل دوزخ را از غضب او و مر اهل بهشت را از رحمت خدای تعالی پس هر کسیکه خورد از بند داد او
من دنياه مما ابيح له وشكر عليها ابدل له من الجنة ما يذقه هذا
از دنیای او چیزیرا که مباح کرده شده است مر او را و شکر کرد بر آنچه بدل داده شده مر او را از بهشت چیزیکه چشیده است این
في جنبه ومن نال ولما لم يبح له فقد حرم نفسه حظها من الجنة
در پهلوی او و کسیکه خورد چیزیکه مباح کرده نشده است او را پس تحقیق منع کرد نفس خود را نصیب او را از مرتبه ای بهشت
ومن كذب بها حرم الجنة بما فيها اجمع فلاهل الجنة عرائس و
و کسیکه دروغ دانست او را منع کرد نفس خود را از بهشت با چیزیکه در اوست همه پس مر اهل بهشت عروسها است و

وَلَائِمُ وَضِيَافَاتٌ فَالْعَرَائِسُ لِلدَّعْوَةِ وَذَلِكَ أَنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ

وطعامها که خدا آورد و مهمانیها پس عروسیها از جهة خواندن حق تعالی است و آن اینست بدرستی حق تعالی

سُبْحَانَهُ دَعَاهُمْ إِلَى دَارِ السَّلَامِ لِيُجَدِّدَ لَهُمْ أَبَدًا نِعَمًا طَرِيَّةً وَأَعْمَارًا

خواند مومنانرا بسوی بهشت تا که نو کند مر ایشانرا نعمتهای تازه و عمرها

أَبَدِيَّةً وَالْوَلَائِمُ لِلْأَزْوَاجِ وَالضِّيَافَاتُ لِلزِّيَارَةِ وَلِأَهْلِ الْجَنَّةِ

همیشه و طعامها که خدا از برای جفتها است و مهمانیها است از برای زیارت ایشان و مر اهل بهشت را

تَلَاقٍ وَزِيَارَاتٌ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَمُتَحَدَّثٌ فِي مَوَاطِنِ الْأُلْفَةِ وَمُجْتَمَعٌ

ملاقات و زیارتها است درمیان ایشان و سخن گفتن است در جاهای آرام و یکجا شدن است

فِي ظِلِّ طُوبَى يَلْقَوْنَ الرُّسُلَ هُنَاكَ وَيَزُورُونَهُمْ وَمَجَالِسُ الْمَلَائِكَةِ

در سایه درخت طوبی می بینند پیغمبران را آنجا و زیارت میکنند ایشانرا و مجلسهاست فرشتگان را

فِيمَا بَيْنَهُمْ سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَسْوَاقٌ يَأْتُونَهَا يَتَخَيَّرُونَ

درمیان ایشان سلام خدا باد بر همه و بازارهاست که می آیند اهل بهشت آن بازارها را

الصُّوَرَ وَهَدَايَا مِنَ الرَّحْمٰنِ فِي أَوْقَاتِ الصَّلَوَاتِ يُغْدَى وَيُرَاحُ عَلَيْهِمْ

صورتها نیک و هدیها را از خدای تعالی در وقتهای نماز و در روز و شب برده میشود برای ایشان

مِنْ أَلْوَانِ الْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ وَالْفَوَاكِهِ بُكْرَةً وَعَشِيًّا أَرْزَاقُهُمْ

از خوردنیها و نوشیدنیها و میوهها بگاه و شبانگاه رزقهای ایشان

زَادَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ وَمَزِيدٌ مِنَ اللهِ يَوْمًا بِيَوْمٍ فَإِذَا

بسیار است بریده نشده است و باز داشته نشده و زیاده کرده شده است از خدا روز بروز پس وقتیکه

أَتَاهُمُ الْمَزِيدُ نَسُوا مَا قَبْلَهُ ثُمَّ لَهُمْ مُتَنَزَّهٌ يَخْرُجُونَ إِلَيْهِ فِي رِيَاضٍ

می آید ایشانرا زیاده فراموش میکنند چیزی که پیش از وی است پس مر ایشانرا تماشاگاه است که می برایند بسوی او در باغهای

عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ الْكَوْثَرِ عَلَيْهِ خِيَامُ الدُّرِّ مَضْرُوبَةٌ وَكُلُّ خَيْمَةٍ سِتُّونَ

که بر کناره جوی کوثر است بر آن جوی خیمهای مروارید زده شده است و هر خیمه سقف کرده است

مِيلًا فِي عَرْضٍ مِثْلِهِ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ لَيْسَ لَهَا بَابٌ فِيهَا جَوَارٍ

در پهنائی مانند آن از یک دانه مروارید که نیست او را دری در آن خیمه کنیزان

عَبِقَاتٌ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِنَّ مَلَكٌ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَدَمِ

خوشبوانند که ندیده اند ایشانرا هیچ فرشته و نه یکی از اهل بهشت از خدمتکاران

وَالْحُورِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ وَإِذَا قَالَ اللهُ

و حور و آن قول خدای تعالی است که فرمود در آن خیمهای نیکورویان خوب اند و وقتی فرمود خدای تعالی

لَهُنَّ حِسَانٌ فَمَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَصِفَ حُسْنَهُنَّ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى حُورٌ

مر ایشانرا خوب پس کیست که قادر بر این که بیان کند ایشان را پستر که فرمود حوران

مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ فَتِلْكَ خِيَرَةُ الرَّحْمٰنِ اخْتَارَ صُوَرَهُنَّ الْحِسَانَ

نگاه داشته شده در خیمه‌ها پس آنها برگزیدهٔ خدا اند اختیار کرده است صورتهای نیکو

بَيْنَ الصُّوَرِ يَبْدَعْنَ مِنْ سَحَائِبِ الرَّحْمَةِ فَإِذَا أَمْطَرَتْ تَجُودُ

ایشانرا از میان صورتها پیدا میشوند از ابرهای رحمت پس وقتیکه میبارد آن ابر میبارد گیران

حِسَانٌ عَلَى مَشِيئَةِ الْكَرِيمِ نُورُ وُجُوهِهِنَّ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ تُضْرَبُ

خوبرو بخواهش خدایتعالی نور روی ایشان از نور عرش است پس زده شده است

عَلَيْهِنَّ خِيَامُ الدُّرِّ فَلَمْ يَرَهُنَّ أَحَدٌ مُنْذُ خَلَقَهُنَّ فَهُنَّ مَقْصُورَاتٌ

بر ایشان خیمهای مروارید پس ندیده است ایشانرا هیچکس از آن هنگام که آفریده است ایشانرا پس ایشان نگاه داشته شده

فِي الْخِيَامِ قَدْ قُصِرْنَ أَيْ حُبِسْنَ عَلَى أَزْوَاجِهِنَّ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ فَأَهْلُ

در خیمه‌ها تحقیق حبس کرده شده اند بر شوهران خود از همه خلق پس اهل

الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْقُصُورِ مَعَ الْأَزْوَاجِ وَيَلْبَثُونَ فِي النِّعْمَةِ مَا

بهشت تنعم و تلذذ میکنند در آن قصرها با جفتهای خود و درنگ میکنند آن اهل بهشت در آن نعمتها

شَاءَ اللّٰهُ حَتّٰى إِذَا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي يُرِيدُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُجَدِّدَ لَهُمْ

خواسته است خدایتعالی تا وقتیکه شود روزیکه میخواهد خدایتعالی اینکه نو کند ایشانرا

نِعْمَةً وَنُزْهَةً نُودُوا فِي دَرَجَاتِ الْجِنَانِ يَا أَهْلَ الْجِنَانِ هٰذَا يَوْمُ

نعمت و تماشای ندا کرده شوند در درجهای بهشتها ای اهل بهشت بدرستی این روز

نُزْهَةٍ وَسُرُورٍ وَتَفَسُّحٍ وَحُبُورٍ فَاخْرُجُوا إِلَى مُتَنَزَّهِكُمْ فَيَخْرُجُونَ عَلَى خُيُولِ

تماشا و خوشی است و روز فراخی و آرایش است پس برآئید بسوی تماشاه خود پس می برآیند بر اسپان

الدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ مِنْ أَبْوَابِ مَدَائِنِهِمْ إِلَى تِلْكَ الْمَيَادِينِ ثُمَّ يَسِيرُونَ

مروارید و یاقوت از درهای شهرهای خود بسوی آن میدانها پس سیر میکنند

عَلَى تِلْكَ الْمَيَادِينِ إِلَى تِلْكَ الرِّيَاضِ عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ الْكَوْثَرِ فَيَهْدِيهِمُ اللّٰهُ

بر آن میدانها تا آن باغها بر کنار جوی کوثر پس راه نماید ایشانرا خدا

إِلَى مَنَازِلِهِمْ فَيَنْزِلُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عِنْدَ خَيْمَتِهِ وَلَا بَابَ لَهَا فَتَصَدَّعُ

بمنزلهای ایشان پس فرود می آید هر مردی از ایشان نزدیک خیمه خود و نیست در مر او را پس پاره کرده میشود

الْخَيْمَةُ عَنْ بَابٍ وَذٰلِكَ بِعَيْنِ وَلِيِّ اللّٰهِ تَعَالٰى لِيَعْلَمَ أَنَّ الَّتِي فِيهَا

خیمه را از دری و آن پاره شدن در حضور چشم مومن و ولی خدا خواهد بود تا آنکه داند بدرستی آن زنیکه در آن خیمه است

لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا أَحَدٌ وَفَاءً لِمَا تَقَدَّمَ اللّٰهُ مِنَ الْوَعْدِ فِي دَارِ الدُّنْيَا حَيْثُ

مطلع نشده است بر او هیچکس از جهت وفا کردن چیزیرا که پیش یاد کرد خدایتعالی از وعده در سرای دنیا جائیکه

قَالَ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ثُمَّ قَالَ تَعَالٰى حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ

فرموده در آن خیمها برگزیده اند نیکو روئی پس ترک فرموده است مذکور حوران نگاه داشته شده در خیمها

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ يُسَوِّي مَعَهَا

پس ترک فرمود یعنی تصرف بکارت ایشان نکرده است هیچ آدمی پیش از ایشان و نه جنی پس می نشینند با آن ان

عَلَى سَرِيرِ النُّزْهَةِ فِي تِلْكَ الْحِجَالِ فَيُمَالُ عَلَيْهِمْ مِنْ وَلِيمَتِهَا فَإِذَا

بر تخت پاکیزگی در آن خانها آراسته بانواع زینت پس آورده میشود بر ایشان از طعام که خدائی آن زن پس

طَعِمُوا الْأَكْلَ ثُمَّ سَقَاهُمُ اللّٰهُ شَرَابًا طَهُورًا وَتَفَكَّهُوا بِطَرَفِ

بخورند طعام ولیمه را پس ترک می نوشاند ایشان را خدا ایتعم شراب پاک و تمتع میگیرند بمیوه ها تازه

الْفَوَاكِهِ الَّتِي جَدَّدَ اللّٰهُ لَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْهَدَايَا فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَالْحُلِيِّ

تو میسد هر خدا ایتعالی مرایشان را از آن هدایا که در وقتها تازه است زیورها

وَالْحُلَلِ فَخَلَعَ عَلَيْهِمْ كُسْوَةَ الرَّحْمٰنِ وَاشْتَغَلُوا بِالْخَيْرَاتِ الْحِسَانِ

و پوشش ها پس میپوشاند خدا ایتعم بر ایشان پوشش رحمن و مشغول میشوند بخوبان نیکو رو

يَقْضُونَ مِنْهُنَّ الْأَوْطَارَ وَالنُّهُمَاتِ ثُمَّ يَتَحَوَّلُونَ إِلَى مَجَالِسِ

که تمام حاصل میکنند از آنها حاجتها خود را و شهوتها را پس ترک باز میگردند بسوی مجلسهای

الْعَبْقَرِيَّاتِ الْمُوَشَّاتِ بِأَلْوَانِ النُّقُوشِ عَلَى شَوَاطِئِ الْأَنْهَارِ فِي تِلْكَ

آفرینشی که آراسته کرده شده است برنگارنگ نقشها بر کنارها جویها در آن

الرِّيَاضِ يَرْكَبُونَ الرَّفَارِفَ الْخُضْرَ وَيَتَّكِئُونَ عَلَيْهَا وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى

باغها سوار میشوند رفرفها سبز را و تکیه میکنند بر آن و آن قول خدا ایتعالی

مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ فَإِذَا قَالَ اللّٰهُ لِشَيْءٍ حِسَانٍ

تکیه کننده اند بر رفرف سبز و بسترها و آفرینشی نیکو و قتیکه میگفت خدا ایتعم چیزی را نیکو

فَمَا ذَا يَبْقَى فَالرَّفْرَفُ هُوَ شَيْءٌ إِذَا اسْتَوَى عَلَيْهِ رَفْرَفَ بِهِ وَأَهْوَى

پس چه باقی ماند پس رفرف چیزیست که هرگاه نشسته میشود براو

كَالْمُرْجُوحَةِ يَمِينًا وَشِمَالًا وَرَفْعًا وَخَفْضًا يَتَلَذَّذُ مَعَ أَنِيسِهِ

بجنبد براو راست و چپ و بلندی و پستی همچو مرجوحه لذت می یابند با یار خود

فَإِذَا رَكِبُوا الرَّفَارِفَ أَخَذَ إِسْرَافِيلُ فِي السَّمَاعِ وَرُوِيَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ

پس وقتیکه سوار میشوند رفرفها را شروع میکند اسرافیل در سرود کردن و روایت کرده شده است در حدیث

لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ تَعَالَى أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْ إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نیست هیچ یکی از آفرینش خدا ایتعالی نیکوتر از روی آواز اسرافیل ع

فَإِذَا أَخَذَ فِي السَّمَاعِ قَطَعَ عَلَى أَهْلِ سَبْعِ سَمٰوٰتٍ صَلَاتَهُمْ وَتَسْبِيحَهُمْ

پس وقتیکه میگیرد در سرود گفتن بریده میشود بر اهل هفت آسمان نمازهای ایشان و تسبیحهای ایشان

فَإِذَا رَكِبُوا الرَّفَارِفَ وَأَخَذَ إِسْرَافِيلُ فِي السَّمَاعِ بِأَلْوَانِ الْأَغَانِي

پس وقتیکه سوار شدند بر رفرفها و گرفت اسرافیل در سرود برنگارنگ آوازها

تسبيحاً وتقديساً للملك القدوس فلم يبق في الجنة شجرة إلا

از روی تسبیح و تقدیس مر پادشاہے را کہ پاکست باقی نماند در بہشت درختے کہ

وردت ولم يبق ستر ولا باب إلا ارتج وانفتح ولم يبق حلقة

گل کردہ و باقی نماند پردہ ونہ درے کہ بستہ شدہ وکشادہ شد و باقی نماند ہیچ حلقہ

بباب إلا طنت بألوان طنينها ولم يبق أجمة من آجام الذهب

درے کہ آواز کرد بہ گونا گونگ آوازہائے خود و باقی نماند بیشہ از بیشہ‌ہائے زر

والفضة إلا وقع هبوب الصوت في مقاصبها فزمرت تلك

و نقرہ کہ افتاد آواز وزیدن در نیستانہائے او پس آواز نی برآوردند آن

المقاصب بفنون الزمر فلم تبق جارية من جواري الحور العين

نیستانہا بانواع آوازہائے نی و باقی نماند کنیزکے از کنیزکان حور

إلا غنت بأغانيها والطير بألحانها فيوحي الله عز وجل إلى

کہ سرود کرد بسرودہائے خود و پرندہا بآواز خود پس وحی میفرستد خدا تعالے بسوئے

الملائكة أن جاوبوهم وأسمعوا عبادي الذين نزهوا أسماعهم

فرشتگان اینکہ جواب دہید ایشانرا و بشنوانید بندہ‌ہائے مرا کہ پاک داشتہ اند گوشہائے

عن مزامير الشيطان فيجاوبون بالألحان وأصوات روحانيين

از مزمارہائے شیطان پس جواب میدہند آن فرشتگان بالحانہائے و آوازہا روحانے

فتختلط هذه الأصوات فتصير رجة واحدة ثم يقول الله تعالى

پس درہم میشود آن آوازہا پس میگردد یک آواز بزرگ پس میگوید خدا تعالے

قم يا داود عند ساق عرشي فمجدني فيندفع داود في تمجيد

ای داود ایستادہ شو نزد پایہ عرش من پس یاد کن مرا بہ بزرگی پس شروع میشود داود بہ تمجید

بصوت يغمر الأصوات ويجليها وتتضاعف اللذة وأهل

بآوازیکہ می پوشد آوازہا را و می آراید آنہا را و دو چندان میشود لذة و اہل

الخيام على تلك الرفارف تهوي بهم وقد حفت بهم أفانين

خیمہ‌ہا بر آن رفرفہا اند کہ فرو میبرند ایشانرا و تحقیق گرد کرد ایشانرا انواعہائے

اللذات والأغاني فذلك قوله عز وجل فهم في روضة

لذتہا و سرودہا پس این قول خداست عز وجل پس ایشان در باغے

يحبرون قال يحيى بن كثير الروضة اللذة والسماع فبيناهم

نعمت و بزرگی دادہ شوند گفت یحیے بن کثیر روضہ لذت و سرود است پس درمیان وقتیکہ ایشان

على لذاتهم وسرورهم إذا انفتح لهم باب الملك القدوس من

بر لذتہائے و خوشیہائے خود باشند ناگاہ کشادہ میشود برایشان در بادشاہ پاک از

۴۰۵

جَنَّةِ عَدْنٍ فَارْتَجَّتْ أَصْوَاتُ صُفُوفِ الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ بَابِ

بهشت عدن پس بلند شد آوازهای صفهای روحانیان از در

جَنَّةِ عَدْنٍ بِتَمْجِيدِ الْمَاجِدِ الْكَرِيمِ إِلَى دَرَجَاتِ الْجِنَانِ وَثَارَتْ

بهشت عدن به بزرگی یاد کردن خدای بزرگ کریم است تا درجهای بهشتها و پراگنده شد

رِيحٌ عَدْنِيَّةٌ بِأَلْوَانِ الطِّيبِ وَالرَّوْحِ وَالنَّسِيمِ وَهُوَ نَسِيمُ الْقُرْبَةِ

بوی بهشت عدن برنگارنگ خوشبوی و خوشی و باد خوشش و آن باد نزدیکی حق تعالی است

وَسَطَعَ عَلَى أَثَرِ ذٰلِكَ نُورٌ فَأَشْرَقَتْ مِنْهُ رِيَاضُهُمْ وَخِيَامُهُمْ وَ

و بلند شد بر پس آن نوری پس روشن شد از او باغهای ایشان و خیمه‌های ایشان و

شَوَاطِئُ أَنْهَارِهِمْ وَامْتَلَأَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْهُمْ نُورًا ثُمَّ نَادَاهُمُ الْجَلِيلُ

کنارهای جویهای ایشان و پر شده هر چیز از آن نور پس ندا کرد ایشان را جلیل

جَلَّ جَلَالُهُ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَحِبَّائِي وَأَوْلِيَائِي

از بالای سر ایشان سلام باد بر شما ای دوستان من و اولیای من

وَأَصْفِيَائِي يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ كَيْفَ وَجَدْتُمْ مُتَنَزَّهَكُمْ هٰذَا

و برگزیدهای من ای اهل بهشت چگونه یافتید شما تفرج گاه خود را و این

يَوْمُكُمْ بَدَلَ نَيْرُوزِ أَعْدَائِي طَلَبُوا يَوْمًا مِنَ الدُّنْيَا لِيُجَدِّدُوا

روز شما بدل نیروز دشمنان منست که طلب کرد روزی از دنیا تا تازه کنند

عَلَى نُفُوسِهِمُ النِّعْمَةَ الَّتِي قَدْ كَدَّرُوهَا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِخُبْثِهِمْ

بر نفسهای خود نعمتی که تحقیق تیره کرده بودند آن را بر نفسهای خود به پلیدی خود

وَشَقَائِهِمْ فَلَمْ يَنَالُوا مَا طَلَبُوا مِنَ اللَّذَّةِ وَخَسِرُوا فِي جَنْبِ مَا

پس نرسیدند چیزی را که طلب کرده بودند از لذت و زیان کار شدند در پهلوی چیزی که

طَلَبُوا فِي الْعَاجِلِ وَلَمْ يَصْبِرُوا حَتَّى يَنَالُوا هٰذَا الَّذِي أَعْدَدْتُ

طلب کردند در دنیا و صبر نکردند تا برسیدند این چیز را که آماده کرده‌ام

فِي الْآجِلِ لِأَهْلِ طَاعَتِي فَأَعْرَضْتُمْ عَمَّا إِلَيْهِ أَقْبَلُوا وَامْتَنَعْتُمْ مِمَّا

در آخرت برای اهل طاعت را پس روگردانید شما از آنچه پیش آمدند بسوی او و باز ماندید شما از آنچه

فِيهِ تَنَافَسَ أَهْلُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ يَذُوقُونَ وَبَالَ مَا تَنَافَسُوا فِيهِ

در آن رغبت اهل دنیا هست پس امروز می‌چشیدند آنها عذاب چیزی که رغبت داشتند در آن

وَشِيكًا مَا انْقَطَعَ بِهِ مَا طَلَبُوا مِنَ اللَّذَّةِ وَالنَّهْمَةِ فِي دَارِ فَنَاءٍ

و ملاقی شدند چیزی را که منقطع شد باو آنچه طلب کردند از جهت لذت و شهوت در سرای فنا

وَصَارُوا إِلَى الذُّلِّ وَالْهَوَانِ وَجُزِيتُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ جَنَّةً وَحَرِيرًا

و گشتند بسوی خواری و رسوائی و جزا داده شدید شما بمقابل چیزی که صبر کردید شما بهشت را و حریر را

وَمُتَنَزَّهًا وَسَلامًا وَهٰذا يَوْمُ نَيْرُوزِكُمْ وَهٰذا يَوْمُ زِيارَتِكُمْ

و تفرجگاه را و سلامتی را و این روز نیروز شما است و تفرجگاه و این روز زیارت گاه شماست

فِي دارِي فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَطالَما رَأَيْتُكُمْ فِي أَيّامِ الدُّنْيا فِي

در سرای من در بهشت عدن و دراز است که دیدم شما را در روزهای دنیا در

مِثْلِ ذٰلِكَ الْيَوْمِ مُشْتَغِلِينَ بِعِبادَتِي وَطاعَتِي وَالْمُتْرَفُونَ

مانند آن روز که نیروز دنیا باشد مشغول بودید به بندگی من و پرستش من و گردنکشان

فِي لَهْوِهِمْ وَلَعِبِهِمْ سُكارىٰ حَيارىٰ عُصاةً مُتَمَرِّدِينَ يَتَنَعَّمُونَ

در بازی و لعب خود در اشتغال که هستند حیران گنهکار گردنکشان تنعم میکنند

بِحُطامِ الدُّنْيا وَيَفْرَحُونَ بِتَداوُلِها بَيْنَهُمْ وَأَنْتُمْ تُراقِبُونَ جَلالِي

باسباب دنیا و خوشحال میشوند بدست کردن آنها در میان خود و شما پاسبانی میکردید بزرگی مرا

وَتَحْفَظُونَ حُدُودِي وَتَرْعَوْنَ عَهْدِي وَتُشْفِقُونَ عَلىٰ حُقُوقِي

و نگاه میداشتید حدهای مرا و رعایت میکردید عهد مرا و مهربانی میکردید بر حقوق من

وَيُفْتَحُ لَهُمْ بابٌ مِنْ أَبْوابِ النِّيرانِ فَيَفُورُ لَهِيبُها وَدُخانُها

و گشاده میشود برای اهل جنت و گمی از درهای دوزخ پس سخت میشود زبانه او و دود او

وَصُراخُ أَهْلِها وَعَوِيلُهُمْ لِيَنْظُرَ أَهْلُ الْجِنانِ مِنْ هٰذِهِ الْمَجالِسِ

و فریاد اهل آن دوزخ و ناله ایشان تا آنکه ببینند اهل بهشت از این مجلسها بیکی

إِلىٰ ما مَنَّ اللّٰهُ بِهِ عَلَيْهِمْ فَيَزْدادُونَ غِبْطَةً وَسُرُورًا وَيَنْظُرُ أَهْلُ

عطا کرده است خدای تعالی بر ایشان پس زیاده شوند آن اهل بهشت از روی رشک و خوشی و ببینند اهل

النّارِ مِنْ تِلْكَ السُّجُونِ وَالْمَحابِسِ فِي تِلْكَ الْأَغْلالِ وَالْقُيُودِ فَيَتَحَسَّرُونَ

دوزخ از آن بندخانه و زندانهایی در آن طوقها و زنجیرها پس حسرت میبرند

عَلىٰ ما فاتَهُمْ فَيَسْتَغِيثُونَ بِوُجُوهِ أَهْلِ الْجِنانِ إِلَى اللّٰهِ وَيُنادُونَهُمْ

بر چیزی که فوت شد ایشان را و فریاد رس خواهند برویهای اهل بهشت بسوی خدا و ندا میکنند ایشان را

بِأَسْمائِهِمْ فَيَقُولُ اللّٰهُ تَبارَكَ اسْمُهُ إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ

بنامهای ایشان پس میفرماید خدای تعالی بدرستی یاران بهشت امروز

فِي شُغُلٍ فاكِهُونَ هُمْ وَأَزْواجُهُمْ فِي ظِلالٍ عَلَى الْأَرائِكِ مُتَّكِؤُنَ

در کار خوشحال اند آن اهل بهشت و زنان ایشان در سایه‌های درختان بر تختها تکیه کننده اند

لَهُمْ فِيها فاكِهَةٌ وَلَهُمْ ما يَدَّعُونَ سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ

مر ایشان را در بهشت میوه‌هایی و مر ایشان راست چیزی که میخواهند سلام است بر ایشان در حالتی که گفته شده است

وَامْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَلّا

و جدا میشوند امروز ای گنهکاران آیا عهد نکرده بودم یعنی گفته بودم شما ای پسران آدم اینکه

٤٠٦

٤٠٧

تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا

پرستید شیطان را بدرستی شیطان مر شما را دشمن ست آشکارا و به پرستید مرا اینست

صراط مستقيم فتجيش لهم النار فتفرق جمعهم وينقطع

راه راست پس جوش میزند با ایشان دوزخ پس جدا میشود جمع ایشان و بریده میشود

نداؤهم ثم ترمي بهم الى جزائر في النار فاذا اخرجوا اليها دبت

ندای ایشان پس انداخته میشوند ایشان را بسوی جزیره ها که در دوزخ اند که برآورده میشوند بسوی جزایر آتش روان شود

اليهم عقارب لها انياب كامثال النخل ثم يقبل عليهم سيل

بر ایشان کژدمهایی که ایشان را نیشها ست مانند تنه درخت خرما پس ترک میآید بر ایشان سیلها

من نار حشوه غضب الجبار فيحملهم فيغرقهم في بحار النيران

از آتش که پری او غضب خدا است پس میبردارد آن سیلها ایشان را پس غرق میکنند ایشان را در دریای

وينادي مناد من قبل الله تعالى هذا يومكم الذي كنتم

دوزخ و ندا میکنند منادی از جانب خدای تعالی اینست روز تو روز شما که

تبارزوني فيه بالعظائم وتتمردون علي بنعمتي وتفرحون

ظاهر میآمدید بمن در آن روز بجنگهای بزرگ و سرکشی میکردید بر من به نعمت من و خوشحالی میشدید

في دار الاحزان والعبودة بما تضاهون به ما اعددت لاهل

در سرای اندوه ها و بندگی یعنی دنیا بانچه مانند میکردید چیزی را که آماده کرده ام مر اهل

طاعتي فقد انقطعت عنكم تلك اللذات فذوقوا وبال ما

طاعت خود را پس تحقیق بریده شد از شما آن لذتها پس بچشید عذاب چیزی را که

آثرتموه فان اهل الجنة قد شغلوا عنكم بالتنعم بالوان

اختیار کرده بودید آنرا پس بدرستی اهل بهشت تحقیق مشغول شدند از شما بر نعمتهای گونه گونه طعامهای خدای و

الوان الفواكه وطرف الهدايا وافتضاض العذارى وركوب

رنگارنگ میوه ها و تازه هدیه ها و تصرف کردن بکارت بکران و سوار

الرفارف والتلذذ بالاغاني والوان السماع وسلامي عليهم

تخت ها و لذت گرفتن بسرودها و رنگارنگ آواز خوش و سلام من بر ایشان

واقبالي بالبر واللطف اليهم والمزيد ما يستفرغ نعمهم

و پیش آمدن من بنیکوئی و لطف بسوی ایشان و زیادتی تمام میشود نعمتهای ایشان

ليتهنوا بنعيمهم ويزداد اللذة على لذتهم فيا اهل الجنة

تا گوارا شوند به نعمتهای خود و زیاده شود لذت ایشان بر لذت پس ای اهل بهشت

هذا لكم بدل يوم اعدائي الذين تباشروا واهدوا الى ملوكهم

این روز شما بدل روز دشمنان منست آنانکه بشارت میدادند بریکدیگر و هدیه میفرستادند بسوی پادشاهان خود

وَتَقَبَّلُوا هَدَايَاهُمْ وَأَنْتُمُ الْفَائِزُونَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ

و قبول میکردند هدیهٔ ایشان و شما الله رسیده بکام خود و مرویست از ابی هریره رض بدرستی گفت

قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللّٰهِ إِنِّي رَجُلٌ قَدْ حُبِّبَ إِلَيَّ الصَّوْتُ الْحَسَنُ

گفت مردی ای پیغمبر خدا صلعم این مردی ام که تحقیق دوست گردانیده شده است بسوی من آوازهای خوش

فَهَلْ فِي الْجَنَّةِ صَوْتٌ حَسَنٌ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

پس آیا هست در بهشت آواز خوش فرمود پیغمبر صلعم آری سوگند آنکس که نفس من در دست اوست

إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُوحِي إِلَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْ أَسْمِعِي عِبَادِيَ الَّذِينَ

بدرستی خدا تعالی هر آئینه وحی میفرستد بسوی درختی در بهشت که بشنوان آن بندهای مرا آنانیکه

اشْتَغَلُوا بِعِبَادَتِي وَذِكْرِي عَنْ عَزْفِ الْبَرَابِطِ وَالْمَزَامِيرِ فَتَرْفَعُ

مشغول بودند به بندگی من و یاد من از آوازهای بربطها و چنگها پس بردارد درخت

بِصَوْتٍ لَمْ يَسْمَعِ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهِ مِنْ تَسْبِيحِ الرَّبِّ وَتَقْدِيسِهِ وَ

آوازی که نشنیده است خلائق مانند آن از تسبیح پروردگار و تقدیس او و

عَنْ أَبِي قِلَابَةَ رض قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللّٰهِ هَلْ فِي الْجَنَّةِ مِنْ لَيْلٍ

مرویست از ابی قلابه بدرستی او گفت گفت مردی ای رسول خدا صلعم آیا هست در بهشت از شب

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا هَيَّجَكَ عَلَى هٰذَا قَالَ سَمِعْتُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَذْكُرُ

گفت پیغمبر صلعم و چه چیز برانگیخت ترا برین سخن گفت آن مرد شنیدم خدا تعالی را که یاد میکند

فِي الْكِتَابِ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا فَقُلْتُ اللَّيْلُ بَيْنَ

در کتاب خود مر ایشان راست رزق ایشان دران بهشت پگاه و بیگاه پس گفتم شب میان

الْبُكْرَةِ وَالْعَشِيِّ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ هُنَاكَ لَيْلٌ إِنَّمَا

پگاه و بیگاه است پس فرمود پیغمبر خدا صلعم نیست اینجا شب و نیست آن

هُوَ ضَوْءٌ وَنُورٌ يَرُدُّ الْغُدُوَّ عَلَى الرَّوَاحِ وَالرَّوَاحَ عَلَى الْغُدُوِّ وَ

مگر روشنی و نوری که باز می آرد پگاه را بر بیگاه و بیگاه را بر پگاه و

يَأْتِيهِمْ طُرَفُ الْهَدَايَا مِنَ اللّٰهِ لِمَوَاقِيتِ الصَّلَوَاتِ الَّتِي كَانُوا يُصَلُّونَهَا

می آید ایشان را تازه هدیه‌ها از خدا تعالی در وقتهای نمازها که بوده اند میگذاردند آنرا

فِي الدُّنْيَا وَتُسَلِّمُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ لَهُ

در دنیا و سلام میکنند بر ایشان فرشتگان پس کسیکه خواهست اینکه باشد مر او را

حَظٌّ فِي هٰذَا الْعَيْشِ اللَّذِيذِ الدَّائِمِ فَعَلَيْهِ بِحِفْظِ حُدُودٍ وَشُرُوطِ

بهره از این نعمتهای لذت دار همیشه پس بروی است نگاهداشتن حدها و شروط

التَّقْوَى وَهِيَ مَذْكُورَةٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا

پرهیزگاری و آن شروط یاد کرده اند در قول خدا عز و جل نیست نیکی اینکه بگردانید شما

وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ

روہای خود را جانب مشرق و مغرب ولیکن نیکو کسے است کہ گروید بخدا تعالیٰ و

الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ

بروز قیامت و بفرشتگان و بکتابها و بہ پیغمبران و داون مال را باوجود دوست داشتن

ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِي

خویشان را و یتیمان و مسکینان را و مسافران را و سوال کنندگان را و در آزاد کردن

الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا

گردنها و بر پا داشتن نماز را و داون زکوۃ را و وفا کنندگان بعہد خویش وقتیکہ

عٰهَدُوْا وَالصّٰبِرِيْنَ فِي الْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِيْنَ الْبَاْسِ اُولٰٓئِكَ

عہد کردند و صبر کنندگان در سختیہا و ضررہا و در وقت ترس ایشان آنکسانے

الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ وَعَلَيْهِ بِالْاِتْيَانِ بِحُدُوْدِ

اند کہ صادق در دین خود و ایشان پرہیزگاران اند و بر او ست بجا آوردن حدہا

الْاِسْلَامِ وَاَجْزَآئِهٖ وَرُوِيَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رض اَنَّهٗ قَالَ فِي

اسلام و ارکان آن و روایت کردہ شدہ است از حذیفہ رض بدرستی او گفت در

تَفْسِيْرِ قَوْلِهٖ تَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ادْخُلُوْا فِي السِّلْمِ

تفسیر قول خدائے عزوجل اے آنکہ ایمان آوردید درآئید اے آدمیان در اسلام

كَآفَّةً الْاِسْلَامُ ثَمَانِيَةُ اَسْهُمٍ اَلصَّلٰوةُ سَهْمٌ وَالزَّكٰوةُ سَهْمٌ وَ

ہمہ اسلام ہشت حصہ است نماز یک حصہ است و زکوۃ مال حصہ است و

الصِّيَامُ سَهْمٌ وَالْحَجُّ سَهْمٌ وَالْعُمْرَةُ سَهْمٌ وَالْجِهَادُ سَهْمٌ وَالْاَمْرُ

روزہ حصہ است و ادای حج حصہ است و ادائے عمرہ حصہ است و جہاد حصہ است و امر

بِالْمَعْرُوْفِ سَهْمٌ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ سَهْمٌ وَقَدْ خَابَ مَنْ لَّا سَهْمَ لَهٗ

معروف حصہ است و منع از منکر حصہ است و تحقیق نا امید شد کسیکہ نیست او را ہیچ حصہ ازینہا

وَعَنْ عَاصِمٍ يَّعْنِي الْاَحْوَلَ عَنْ اَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ

و مرویست از عاصم از انس از پیغمبر ص بدرستیکہ

قَالَ مَثَلُ الْاِسْلَامِ كَمَثَلِ الشَّجَرَةِ الثَّابِتَةِ الْاِيْمَانُ بِاللّٰهِ اَصْلُهَا وَالصَّلٰوةُ

فرمود صفت اسلام ہمچو صفت درختے ثابت است ایمان آوردن بخدا بیخ اوست و نمازہا

الْخَمْسُ فُرُوْعُهَا وَصِيَامُ رَمَضَانَ لِحَاهَا وَالْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ جَنَاهَا وَ

پنجگانہ شاخہای بزرگ اوست و روزہ ماہ رمضان پوست اوست و ادائے حج و عمرہ میوہ چیدہ شدہ اوست و

الْوُضُوْءُ وَالْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ شِرْبُهَا وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ

وضو کردن و غسل کردن از جنابت حصہ آب دست و فرمانبرداری مادر و پدر و پیوند رحم

غُصُونُهَا وَالْكَفُّ عَنْ مَحَارِمِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَقُهَا وَالْأَعْمَالُ

شاخهای او ست و باز ماندن از حرامهای خدایتعالی برگ او ست و کردارهای

الصَّالِحَةُ ثَمَرُهَا وَذِكْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عُرُوقُهَا ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا لَا تَحْسُنُ

نیک میوه او ست و یاد کردن خدا تعالی ریشها او ست پس گفت رسول خدا صلعم چنانچه نیست زیبا

الشَّجَرَةُ وَلَا تَصْلُحُ إِلَّا بِالْوَرَقِ الْأَخْضَرِ كَذٰلِكَ لَا يَصْلُحُ الْإِسْلَامُ

درخت و صلاحیت ندارد مگر ببرگ سبز همچنین صلاحیت ندارد اسلام

إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ وَالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ **فَصْلٌ** فِي صِفَةِ

مگر بباز آمدن از حرامها خدایتعالی و بکردارهای نیک در بیان صفت

النَّارِ وَمَا أَعَدَّ اللّٰهُ لِأَهْلِهَا فِيهَا وَصِفَةِ الْجَنَّةِ وَمَا أَعَدَّ اللّٰهُ عَزَّ

دوزخ و چیزیکه مهیا کرده است خدا اهل او را در آن و در صفت بهشت و چیزیکه مهیا کرده است خدا عز

وَجَلَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اهل او را در آن مرویست از ابی هریره رض بدرستیکه گفت گفت رسول خدا صلعم

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ وَاجْتَمَعَ الْخَلَائِقُ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ فِي

وقتیکه باشد روز قیامت و یکجا شوند خلایق مر روزی را که نیست شک در آن در

صَعِيدٍ وَاحِدٍ غَشِيَتْهُمْ ظُلْمَةٌ سَوْدَاءُ لَا يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

یک زمین هموار فرو پوشد این خلایق را تاریکی سخت سیاه پس نه بیند بعض ایشان مر بعضی را

مِنْ شِدَّةِ الظُّلْمَةِ وَالْخَلَائِقُ قِيَامٌ عَلَى صُدُورِ أَقْدَامِهِمْ وَبَيْنَهُمْ

از سختی تاریکی و خلایق ایستاده اند بر پیش قدمهای خود و میان ایشان

وَبَيْنَ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ مَسِيرَةُ سَبْعِينَ عَامًا قَالَ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذٰلِكَ

و میان پروردگار ایشان راه هفتاد سال است فرمود پیغمبر پس میان اوقات ایشان که

إِذَا تَجَلَّى الْخَالِقُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ فَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ

ناگاه تجلی میکند آفریننده خلق تبارک و تعالی مر فرشتگان را پس روشن شود زمین بنور

رَبِّهَا وَانْجَلَتِ الظُّلْمَةُ فَغَشِيَ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ نُورُ رَبِّهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ

پروردگار خود و دور شود تاریکی پس بپوشد خلایق را همه نور پروردگار ایشان و فرشتگان

حَافُّونَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُقَدِّسُونَ لَهُ

طواف میکنند گرد عرش در انحال که تسبیح میکنند بثنای پروردگار خود و تقدیس میکنند او را

قَالَ فَبَيْنَمَا الْخَلَائِقُ قِيَامٌ كُلُّهُمْ صُفُوفًا كُلُّ أُمَّةٍ قَائِمَةٌ فِي

فرمود پیغمبر پس درین اوقات که خلایق ایستاده اند همه ایشان صفها اند هر امت ایستاده در

نَاحِيَةٍ إِذَا أُتِيَ بِالصُّحُفِ وَالْمِيزَانِ وَوُضِعَتِ الصُّحُفُ وَعُلِّقَ

گوشه ناگاه آورده میشود صحیفها و ترازوی را و نهاده شود نامهای و آویخته میشود

الْمِيزَانُ بِيَدِ مَلَكٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ يَرْفَعُهُ مَرَّةً وَيَخْفِضُهُ مَرَّةً

ترازوی در دست فرشته از فرشتگان می بردارد آن ترازوی را یکبار و پست میکند او را یکبار

أُخْرَى قَالَ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذٰلِكَ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنِ الْجَنَّةِ فَأُزْلِفَتْ

دیگر فرمود پیغمبر پس در میان اوقات ایشان که همچنین اند ناگاه دور شود پرده از بهشت پس نزدیک کرده شود

فَهَبَّتْ مِنْهَا رِيحٌ فَوَجَدَ الْمُسْلِمُونَ عَرْفَهَا كَالْمِسْكِ وَبَيْنَهُمْ

پس بوزد از آن بهشت بادی پس مییابند مسلمانان خوشبوی او همچو مشک و میان ایشان

وَبَيْنَهَا مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ كُشِفَ الْغِطَاءُ مِنْ جَهَنَّمَ فَهَبَّتْ

و میان بهشت راه پانصد سال است پس ترک دور شود پرده از دوزخ پس بوزد

مِنْهَا رِيحٌ مَعَ دُخَانٍ شَدِيدٍ فَوَجَدَ الْمُجْرِمُونَ عَرْفَهَا وَبَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا

از آن بادی با دود سخت پس می یابند گناهگاران بوی او و میان ایشان و میان او

مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ يُجَاءُ بِهَا تُقَادُ مُوثَقَةً بِسِلْسِلَةٍ عَظِيمَةٍ

راه پانصد ساله است پس آورده شود او را در آن حال کشیده میشود بزنجیر بزرگ

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ خَازِنًا مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مَعَ كُلِّ خَازِنٍ مِنْهُمْ سَبْعُونَ

بر آن دوزخ موکل باشند نوزده خزینه دار از فرشتگان با هر خزینه دار ایشان باشند هفتاد

أَلْفَ مَلَكٍ أَعْوَانٌ لَهُ يَقُودُهَا كُلُّ خَازِنٍ مِنْهُمْ مَعَ أَعْوَانِهِ وَ

هزار فرشته یاری دهنده او را پس بکشند آنرا هر خزینه دار از ایشان با یاری دهندگان خود و

سَائِرُ الْخُزَّانِ مَعَ أَعْوَانِهِمْ يَمْشُونَ عَنْ يَمِينِهَا وَشِمَالِهَا وَوَرَائِهَا

باقی خزینه داران با ایشان اند یاری دهنده ایشان میروند از راست و چپ او و پس او

بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ مِقْمَعَةٌ مِنْ حَدِيدٍ يَصِيحُونَ بِهَا فَتَمْشِي

در دست آن فرشته از ایشان باشد با چنگل از آهن فریاد میکنند او را پس روان میشود

وَلَهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ وَرَعْدٌ وَظُلْمَةٌ وَدُخَانٌ وَتَقَعْقُعٌ

و مر او را در آوردن دم است و بر آوردن با آواز است همچو آواز اول خر و آواز آخر خر و سختی و تاریکی و دود و غوغا بسیار

وَتُطَيِّبُ عَالِمٍ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِهَا عَلَى أَهْلِهَا فَيَنْصِبُونَهَا بَيْنَ

و تابان بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس بر پا میکنند او را میان

الْجَنَّةِ وَالْمَوْقِفِ فَتَرْفَعُ طَرْفَهَا فَتَنْظُرُ إِلَى الْخَلَائِقِ ثُمَّ تُحَمْحِمُ

بهشت و جای ایستادن پس میبردارد چشم خود را آن دوزخ پس مے بیند بسوی خلایق پس ترک حمله میکند

إِلَيْهِمْ لِتَأْكُلَهُمْ فَيَحْبِسُونَهَا خَزَنَتُهَا بِسَلَاسِلِهَا فَلَوْ تُرِكَتْ لَأَتَتْ

بسوی اهل عرصات تا بخورد ایشان را پس بند میکنند او را نگاهبانان او بزنجیرهای او و اگر مانده شود آن دوزخ هر آینه

عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكَافِرٍ فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّهَا قَدْ حُبِسَتْ عَنِ الْخَلَائِقِ

بر هر مومن و کافر پس هرگاه که دید که بدرستی او نگاهداشته شد از خلایق

فَارَتْ فَوَرًا شَدِيدًا تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ثُمَّ شَهَقَتِ الثَّانِيَةَ

جوشید جوشیدنی سخت نزدیکست که بشکافد از شدت غضب پس بانگ زد بانگ کردن بار دوم

فَتَسْمَعُ الْخَلَائِقُ صَوْتَ صَرِيفِ أَسْنَانِهَا فَارْتَعَدَتْ عِنْدَ ذٰلِكَ

پس میشنود خلایق آواز بهم مالیدن دندان آنرا پس بلرزد نزدیک آن

الْأَفْئِدَةُ وَانْخَلَعَتِ الْقُلُوبُ وَطَارَتِ الْأَفْئِدَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ

دلها و می برآید دلها و می برد عقلها و تیره شود چشمها

وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ قَالَ قَائِلٌ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ صِفْهَا لَنَا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

و برسید دلها بگلوها را گفت گوینده ای پیغمبر خدا وصف کن آن دوزخ را پس گفت پیغمبر

نَعَمْ مِثْلُ هٰذِهِ الْأَرْضِ عِظَمًا سَبْعُونَ جُزْءًا مِنْ بُعْدِ سَوَادٍ مُظْلِمَةٍ

آری آن دوزخ مانند این زمین است از روی بزرگی هفتاد حصه است از دوری سیاه است تاریک

لَهَا سَبْعَةُ رُؤُوسٍ لِكُلِّ رَأْسٍ مِنْهَا ثَلَاثُونَ بَابًا طُولُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا

مر او را هفت سر است و مر هر سر او را سی در است درازی هر در از آن درها

مَسِيرَةُ ثَلَاثِ لَيَالٍ وَشَفَتُهَا الْعُلْيَا تَضْرِبُ مَنْخِرَهَا وَالشَّفَةُ السُّفْلَى

راه سه شبانروز است و لب زبرین او میزند سوراخ بینی او را و لب زیرین او

تَسْحَبُهَا وَفِي كُلِّ مَنْخِرٍ مِنْ مَنَاخِرِهَا وَثَاقٌ وَسِلْسِلَةٌ عَظِيمَةٌ يُمْسِكُهَا

میکشد او را و در هر سوراخ از سوراخهای بینی او رسنی است و زنجیر بزرگ نگاه میدارند او را

سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ غِلَاظٌ شِدَادٌ كَالِحَةٌ أَنْيَابُهُمْ أَعْيُنُهُمْ كَالْجَمْرِ ۴۱۲

هفتاد هزار فرشته درشت و سخت بیرون برآمده نیشهای ایشان چشمهای ایشان همچو اخگر است

وَأَلْوَانُهُمْ كَلَهَبِ النَّارِ يَفُورُ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ لَهَبٌ وَدُخَانٌ عَالٍ

و رنگهای ایشان همچو زبانه آتش است و میجوشد از سوراخهای بینی ایشان زبانه و دود بلند

مُسْتَعِدِّينَ لِأَمْرِ الْجَبَّارِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ فَتَسْتَأْذِنُ جَهَنَّمُ

آماده اند مر فرمان خدای تعالی را فرمود پیغمبر پس این هنگام دستوری خواهد دوزخ

رَبَّهَا عَزَّ وَجَلَّ فِي السُّجُودِ لَهُ فَيَأْذَنُ لَهَا فِي السُّجُودِ فَتَسْجُدُ مَا شَاءَ اللّٰهُ

پروردگار خود را در سجده کردن مر او را پس اذن میکند حق تعالی مر او را پس سجده میکند آن دوزخ مدتیکه

قَالَ ثُمَّ يَقُولُ لَهَا الْجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ ارْفَعِي رَأْسَكِ قَالَ فَتَرْفَعُ رَأْسَهَا

گفت پیغمبر پس میگوید مر او را جبار عز و جل بردار سر خود را از سجده فرمود پیغمبر پس بردارد آن دوزخ

فَتَقُولُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنِي يَنْتَقِمُ بِي مِمَّنْ عَصَاهُ وَلَمْ يَجْعَلْ

و میگوید حمد است مر خدای تعالی را که گردانید مرا که انتقام میکشد بمن از کسیکه نافرمانی کرد او را و نگردانید

شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ يَنْتَقِمُ بِهِ مِنِّي ثُمَّ قَالَ تَقُولُ بِلِسَانٍ طَلْقٍ ذَلْقٍ

چیزی را از آنچه که آفرید او که انتقام بگیرد بآن از من پس گفت میگوید بزبان روان هموار

سَلُوْقِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا شَآءَ اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ الْحَمْدِ بِصَوْتٍ لَهَا جَهِيْرٍ ثُمَّ

حمد است مر خدا را چیزیکه خواسته است خدا تعالی از آن حمد با واز یکه مر او را بلند است پس ترک

تَزْفِرُ زَفْرَةً فَلَا يَبْقٰى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَّلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَّلَا اَحَدٌ مِّمَّنْ

فریاد کرد فریاد کردنی پس باقی نخواهد ماند هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه هیچ یکے از آن کسانیکه

شَهِدَ الْمَوْقِفَ اِلَّا جَثٰى عَلٰى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ تَزْفِرُ الثَّانِيَةَ فَلَا تَبْقٰى

حاضر موقف اند مگر ایستاده شوند بر زانو ہای خود پس ترک فریاد میکند فریاد دوم پس باقی نماند

قَطْرَةٌ فِيْ عَيْنِ اَحَدٍ اِلَّا بَدَرَتْ ثُمَّ تَزْفِرُ الثَّالِثَةَ فَلَوْ كَانَ لِكُلِّ

ہیچ قطرہ در چشم کسے مگر می بر آید پس ترک فریاد میکند فریاد سوم پس اگر باشد هر

اٰدَمِيٍّ اَوْ جِنِّيٍّ عَمَلُ اثْنَيْنِ وَسَبْعِيْنَ نَبِيًّا لَوَاقَعُوْهَا ثُمَّ تَزْفِرُ

آدمی یا جن را کردار ہفتاد و دو پیغمبر ہر آئینہ می افتند او را پس ترک فریاد میکند

الرَّابِعَةَ فَلَا يَبْقٰى شَيْءٌ اِلَّا انْقَطَعَ كَلَامُهٗ غَيْرَ اَنَّ جِبْرَئِيْلَ وَ

فریاد چهارم پس باقی نماند ہیچ چیزے مگر بریده شده است کلام او بغیر اینکه بدرستی جبرائیل و

مِيْكَائِيْلَ وَخَلِيْلَ الرَّحْمٰنِ عَزَّ وَجَلَّ مُتَعَلِّقُوْنَ بِالْعَرْشِ يَقُوْلُ

میکائیل و اسرافیل و ابراہیم خلیل دست زده بعرش میگوید

كُلُّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ نَفْسِيْ نَفْسِيْ لَا اَسْاَلُكَ غَيْرَهَا قَالَ ثُمَّ تَرْمِيْ

ہر یکے از ایشان نفسے نفسے میخواہم ترا غیر آن نفس فرمود پیغمبر پس ترک می اندازد

بِشَرَرٍ كَعَدَدِ نُجُوْمِ السَّمَآءِ عِظَمُ كُلِّ شَرَرَةٍ كَالسَّحَابَةِ الْعَظِيْمَةِ

آن دوزخ شرارہا ہمچو شمار ستارہ ہای آسمان بزرگے ہر شرارہ ہمچو ابر بزرگ

الطَّالِعَةِ مِنَ الْمَغْرِبِ فَيَقَعُ ذٰلِكَ الشَّرَرُ عَلٰى رُؤُوْسِ الْخَلَائِقِ

بر آئیده است از مغرب پس مے افتد آن شرارہا بر سرہائے خلائق

قَالَ ثُمَّ يُنْصَبُ الصِّرَاطُ عَلَيْهَا فِيْهَا لَهٗ سَبْعُمِائَةِ قَنْطَرَةٍ مَا

فرمود پیغمبر پس ترک برپا کرده میشود پل صراط بر آن دوزخ پس آن مادہ کرده میشود او را ہفتصد پل میان

بَيْنَ كُلِّ قَنْطَرَتَيْنِ مِنْهَا سَبْعُوْنَ عَامًا وَّقِيْلَ سَبْعُ قَنَاطِرَ وَ

ہر دو پل راه ہفتاد سال باشد و گفته شده است ہفت پل است و

عَرْضُ الصِّرَاطِ مِنَ الطَّبَقَةِ الْاُوْلٰى اِلَى الطَّبَقَةِ الثَّانِيَةِ مَسِيْرَةُ

پہنائی صراط از طبقه اول تا طبقه پائین راه

خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَّمِنَ الثَّانِيَةِ اِلَى الثَّالِثَةِ مَسِيْرَةُ خَمْسِمِائَةِ

پانصد سال است و از طبقه دوم تا طبقه سوم راه پانصد

عَامٍ وَّمِنَ الثَّالِثَةِ اِلَى الرَّابِعَةِ مِثْلُهَا وَمِنَ الرَّابِعَةِ اِلَى الْخَامِسَةِ

سال است و از سیوم تا چهارم مثل آن و از چهارم تا پنجم

مِثْلُهَا وَمِنَ الْخَامِسَةِ اِلَى السَّادِسَةِ مِثْلُهَا وَمِنَ السَّادِسَةِ اِلَى

همچنین و از پنجم تا ششم مانند آن و از ششم تا

السَّابِعَةِ كَذٰلِكَ مَسِيْرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَهِيَ اَعْرَضُهُنَّ وَاَشَدُّهُنَّ

هفتم همچنین راه پانصد سال. و آن طبقهٔ هفتم فراخ تر و سخت تر ایشانست

حَرًّا وَاَبْعَدُهُنَّ قَعْرًا وَاَكْثَرُهُنَّ اَلْوَانًا وَاَكْبَرُهُنَّ جَمْرًا سَبْعِيْنَ جُزْءً

از روی گرمی و دور تر ایشانست از روی رنگ و بسیار تر ایشانست از روی رنگها نک عذاب و بزرگتر ایشانست از روی اخگر هفتاد

وَاَمَّا الطَّبَقَةُ الدُّنْيَا فَقَدْ جَازَ لَهَبُهَا الصِّرَاطَ يَمِيْنًا وَشِمَالًا فِي السَّمَاءِ

پس هرچونکه باشد طبقه نزدیک پس تحقیق تجاوز کرده است زبانهٔ او صراط را راستا و چپا در آسمان

مَسِيْرَةَ ثَلٰثَةِ اَمْيَالٍ فَكُلُّ طَبَقَةٍ اَشَدُّ حَرًّا وَاَكْبَرُ جَمْرًا وَاَكْثَرُ اَلْوَانِ

راه سه گروه پس هر طبقه سخت تر است از روی گرمی و بسیار تر از روی اخگر و بسیار تر انده ی

الْعَذَابِ مِنَ الَّتِيْ فَوْقَهَا بِسَبْعِيْنَ جُزْءً اِنَّ فِيْ كُلِّ طَبَقَةٍ بَحْرًا وَاَنْهَارًا وَ

انواع عذاب از آن طبقه که بالای اوست هفتاد حصه در هر طبقه دریا است و جویهاست و

جِبَالًا وَشَجَرًا طُوْلُ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهَا فِي السَّمَاءِ مَسِيْرَةُ سَبْعِيْنَ اَلْفَ عَامٍ

کوهها و درخت است درازی هر کوه از آن کوهها در آسمان راه هفتاد هزار سال است

وَفِيْ كُلِّ طَبَقَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ جَبَلًا وَفِيْ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ

و در هر طبقه از آن هفتاد کوه است و در هر کوه از آن کوهها هفتاد هزار

شُعْبَةٍ فِيْ كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ شَجَرَةِ ضَرِيْعٍ لِكُلِّ شَجَرَةٍ مِنْهَا

دره است و در هر دره از آن هفتاد هزار درخت ضریع است مر هر درختی را از آن

سَبْعُوْنَ شُعْبَةً عَلٰى كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ حَيَّةً وَسَبْعُوْنَ عَقْرَبًا

هفتاد شاخ است بر هر شاخ از آن هفتاد مار و هفتاد کژدم است

طُوْلُ كُلِّ حَيَّةٍ مِنْهَا مَسِيْرَةُ ثَلٰثِ اَمْيَالٍ فَاَمَّا الْعَقَارِبُ فَكَالْبِغَالِ

درازی هر مار از آن راه سه گروه است پس هرچونکه باشد کژدمان پس همچون شتران بختی

الْعِظَامِ عَلٰى كُلِّ شَجَرَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ ثَمَرَةٍ فِيْ كُلِّ ثَمَرَةٍ رَاْسُ

بزرگ است بر هر درختی از آن درختان هفتاد هزار میوه است در هر میوه سر

شَيْطَانٍ فِيْ جَوْفِ كُلِّ ثَمَرَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ دُوْدَةً طُوْلُ كُلِّ دُوْدَةٍ مِنْهَا

شیطان است در میان هر میوه از آن میوه هفتاد کرم است درازی هر کرم از آن کرمها

غَلْوَةٌ وَمِنْهَا ثَمَرٌ لَيْسَ فِيْهِ دُوْدٌ وَلٰكِنْ فِيْهِ شَوْكٌ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مقدار یک تیر پرتاب است و بعضی از آن میوه ها نیست در او کرم و لیکن در او خار است و بود پیغمبر

يَقُوْلُ اِنَّ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةَ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ وَادِيًا

که می فرمود بدرستی دوزخ مر او را هفت در است مر هر دری را از آن دها هفتاد دشت است

مجمع البحار

تعر كل وادٍ منها مسيرة سبعين عاما ولكل وادٍ منها سبعون
تمک هر دشت ازان دشتها راه هفتاد سال هست و مر هر وادی را ازان هفتاد

ألف شعبة في كل شعبة منها سبعون ألف مغارة وفي كل
هزار شاخ هست و در هر شاخها ازان هفتاد هزار مغاک هست و در هر

مغارة سبعون ألف شق تعر كل شق منها مسيرة
مغاکے ازان هفتاد هزار شگاف هست . هر شگاف ازانها راه

سبعين عاما في جوف كل شق منها سبعون ألف ثعبان في
هفتاد سال هست در کاواکے هر شگاف ازان هفتاد هزار اژدها هست در

شدق كل ثعبان منها سبعون ألف عقرب لكل عقرب منها
هر جانب دهن هر اژدها ازان هفتاد هزار کژدم هست مر هر کژدمے را

سبعون ألف فقارة في كل فقارة قلة سم لا ينتهي الكافر و
هفتاد هزار مهره پشت هست در هر مهره پشت کوزه زهر هست نمیرسد بجائے خود کافر و

المنافق حتى يوافي ذلك كله قال فبينما الخلائق جاثون
منافق تا که برسد همه این ها را فرمود پیغمبر صلعم پس میان اوقات که خلایق استاده اند

على ركبهم وجهنم تخطر كما يخطر الجمل المغتلم قال فينادي
بر زانوی خود و حال آنکه دوزخ مضطرب است و حمله میکند چنانچه حمله میکند شتر مست فرمود پیغمبر صلعم پس آواز میکند

منادٍ بصوت عالٍ فيقوم النبيون والصديقون والشهداء
ندا کننده به آواز بلند پس بخیزند پیغامبران و صدیقان و شهیدان

والصالحون ثم عرضوا عرضة ردت فيها المظالم ثم عرضوا
و صالحان پس ترک پیش آورده میشوند خلایق میان ... که باز گردانیده میشود ازان مظالم پس ترک عرض کرده میشود

الثانية فتجادلت الأرواح والأجساد وظهرت الأجساد على
عرض دوم پس جدل با یکدیگر میکنند ارواح و تنها و غالب می آیند تنها بر

الأرواح ثم عرضوا على الله الثالثة فطارت الصحف فوقعت في
روحها پس ترک عرض کرده میشوند بر خدا تعالی سوم پس بپرند صحیفها می افتند در

أيدي الخلق فمن أوتي كتابه بيمينه ومنهم من أوتي كتابه بشماله
دستهای خلق پس بعضے از ایشان اند کسانیکه داده شود او را صحیفه بدست راست و بعضے از ایشان کسانی اند که داده میشود

ومنهم من أوتي كتابه وراء ظهره فأما الذين أوتوا كتابهم بأيمانهم
و بعضے از ایشان کسانی اند که داده میشود صحیفه او پس پشت او اما آنکسانیکه داده شده هست صحیفهای ایشان را بدست

فأعطوا نورا من نور ربهم وبشرتهم الملائكة بكرامتهم فجازوا
پس داده شدند نور می از نور پروردگار ایشان و بشارت داده میشوند ایشانرا فرشتگان به بزرگی ایشان پس گذشتند

الصِّرَاطَ بِرَحْمَةِ رَبِّهِمْ وَدَخَلُوا جِنَانَهُمْ فَلَقِيَتْهُمْ خُزَّانُهُمْ
صراط را برحمت پروردگار خود درآمدن بهشتها خود را. پس ملاقی میشوند ایشانرا خزینه داران بهشت
عِنْدَ أَبْوَابِ جِنَانِهِمْ بِكُسْوَتِهِمْ وَمَرَاكِبِهِمْ وَبِالْحِلْيَةِ الَّتِي يَنْبَغِي
نزدیک درها بهشتهای ایشان به پوشش ایشان و اسپان ایشان و بزیورها که بوده است
لَهُمْ فَانْتَزَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَانْقَلَبُوا مَسْرُورِينَ إِلَى قُصُورِهِمْ
مرایشانرا پس جدا شدند بسوی منزلهای خود و برگشتند خوشحال بسوی قصورها خود
فَدَخَلُوا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ فَنَظَرُوا إِلَى مَا لَا تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمْ وَلَمْ تُبْصِرْ
پس درآمدند بر زنان خویش پس دیدند بسوی چیزیکه نستوده است زبانهای ایشان و ندیده
أَبْصَارُهُمْ وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَأَكَلُوا وَشَرِبُوا وَلَبِسُوا حُلِيَّتَهُمْ
چشمهای ایشان و نگذشته است بر دلهای ایشان پس خوردند و نوشیدند و پوشیدند زیورهای خود
ثُمَّ اعْتَنَقُوا أَزْوَاجَهُمْ مَا قُدِّرَ لَهُمْ ثُمَّ حَمِدُوا خَالِقَهُمُ الَّذِي أَذْهَبَ
پستر در بغل گرفتند زنان خودرا مدتیکه اندازه کرده شده است ایشانرا پستر حمد گفتند آفریننده خودرا که برد
عَنْهُمُ الْحُزْنَ وَآمَنَهُمْ مِنْ فَزَعِهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ حِسَابَهُمْ ثُمَّ شَكَرُوا لِمَا
از ایشان اندوه را و ایمن کرد ایشانرا از ترس ایشان و آسان کرد مرایشانرا حساب ایشان پستر شکر گفتند چیزیرا
أَعْطَاهُمْ رَبُّهُمْ فَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ ٤١٦
که داد ایشانرا پروردگار ایشان پس گفتند حمد است مرخدایرا که راه راست نمود مارا باین نعمت و نبوده ایم که راه راست
لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ فَقَرَّتْ أَعْيُنُهُمْ بِمَا تَزَوَّدُوا مِنْ دُنْيَاهُمْ كَانُوا
اگر نه راه راست نمودی ما را خدا تعالی پس روشن شد چشمهای ایشان بتوشه که بر داشته اند از دنیا خود بودند
مُوقِنِينَ مُؤْمِنِينَ مُصَدِّقِينَ خَائِفِينَ رَاجِينَ رَاغِبِينَ فَعِنْدَ
یقین کننده ایمان آرنده راست پندارنده ترسنده امیدوارنده رغبت کننده پس نزد
ذٰلِكَ نَجَا النَّاجُونَ وَهَلَكَ الْكَافِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ أُوتُوا كِتَابَهُمْ
آن برستند رستگاران و هلاک شدند کافران و اما آنکه داده شدند صحیفه
بِشِمَالِهِمْ وَمِنْ وَرَاءِ ظُهُورِهِمْ فَاسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ وَانْقَلَبَتْ
بدست چپ ایشان و از پس پشت ایشان پس سیاه شد روهای ایشان و برگشت
زُرْقًا عُيُونُهُمْ وَوُسِمُوا عَلَى خَرَاطِيمِهِمْ وَعَظُمَتْ أَجْسَادُهُمْ وَغَلُظَتْ
کبودهای چشمها ایشان و داغ کرده شد بر بینیهای ایشان و بزرگ شد تنهای ایشان و سطبر شد
جُلُودُهُمْ وَهَتَفُوا بِوَيْلِهِمْ حِينَ نَظَرُوا إِلَى كِتَابِهِمْ وَعَايَنُوا
پوستهای ایشان و ندا کرده شدند به هلاکت خویش وقتیکه نظر کردند بسوی صحیفه خود و دیدند
ذُنُوبَهُمْ لَمْ يُغَادِرُوا صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا وَجَدُوهَا مُثْبَتَةً
گناهان خود نگذاشتند هیچ گناه خودرا خورد و نه بزرگ را مگر یافتند آنرا نوشته شده

فِي كُتُبِهِمْ نَهْمُهُمْ كَاسِفٌ بَالُهُمْ سَيِّئٌ ظَنُّهُمْ شَدِيدٌ رُعْبُهُمْ كَثِيرٌ

در صحیفهای خود پس ایشان تیره است دلهای ایشان بد است گمان ایشان سخت است ترس ایشان بسیار است

هَمُّهُمْ مُنَكَّسَةٌ رُؤُسُهُمْ خَاشِعَةٌ أَبْصَارُهُمْ خَاضِعَةٌ رِقَابُهُمْ

اندوه ایشان نگونست سرهای ایشان فروخوابیده است چشمهای ایشان فرود افکنده گردنهای ایشان

يُسَارِقُونَ النَّظَرَ إِلَى نَارِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ لِأَنَّهُمْ عَايَنُوا

می دزدند نظر بسوی آتش ایشان باز نمیگردد بسوی ایشان نظر ایشان زیرا که بدرستی ایشان دیدند

أَمْرًا عَظِيمًا كَبِيرًا مُفْظِعًا جَلِيلًا طَامًّا مُنْكَرًا مُفْزِعًا مُرْعِبًا

کاری بزرگ کلان ترساننده بزرگ غالب بر هر حادثه بکرا سخت غم آرنده که بگیرد نفس را ترساننده

مُحْزِنًا مُخِيسًا مُهِمًّا لِلْقُلُوبِ وَلِلْعُيُونِ مُبْكِيًا فَأَقَرُّوا بِالْعُبُودِيَّةِ

خوار کننده اندوه آرنده دلها را و مر چشمها را گریاننده پس اقرار کردند به بندگی

لِرَبِّهِمْ وَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ وَكَانَ اعْتِرَافُهُمْ عَلَيْهِمْ بَارًا وَعَارًا

مر پروردگار خود را و قبول کردند گناهان خود را و بوده است اعتراف ایشان بر ایشان آتشی و ننگی

وَحُزْنًا وَشَقَاءً وَإِلْزَامًا وَسَخَطًا قَالَ بَيْنَمَا الْقَوْمُ بَيْنَ يَدَيْ

و اندوهی و بدبختی و لازم گردانیدن بر ایشان حجت را و غضب فرمود پیغمبر پس درمیان اوقات قوم پیش

رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ جَاثُونَ عَلَى رُكَبِهِمْ بِذُنُوبِهِمْ مُعْتَرِفُونَ زُرْقًا

پروردگار خود ایستاده اند بر زانوهای خود بگناهان خود اعتراف کننده که کبود است

أَعْيُنُهُمْ لَا يُبْصِرُونَ هَاوِيَةٌ قُلُوبُهُمْ فَلَا يَعْقِلُونَ مُرْجِفَةٌ

چشمهای ایشان که نمی بینند افتاده است دلهای ایشان پس نمیدانند چیزی را بند لرزنده است

أَوْصَالُهُمْ فَلَا يَتَكَلَّمُونَ مُنْقَطِعَةٌ أَرْحَامُهُمْ فَلَا يَتَوَاصَلُونَ

بندهای ایشان پس سخن نمیکنند بریده است رحمهای ایشان پس پیوند نمیکنند با یکدیگر رحم را

فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ أُصِيبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

پس نیست نسبها درمیان ایشان این روز نمیپرسد یکدیگر را رسانیده شده است ایشان را مصیبت در نفسها

فَلَا يَتَجَابَرُونَ وَيَسْأَلُونَ الرَّجْعَةَ فَلَا يُجَابُونَ قَدْ أَيْقَنُوا بِمَا

پس اصلاح نمی پذیرند و میخواهند بازگشت را پس جواب نمییابند تحقیق یقین کردند بچیزیکه

كَانُوا يُكَذِّبُونَ فَهُمْ عِطَاشٌ لَا يُرْوَوْنَ وَجِيَاعٌ لَا يَشْبَعُونَ

بوده اند دروغ میداشتند و پس ایشان تشنه اند که سیراب نمیشوند و گرسنه اند سیر نمیشوند

وَعُرَاةٌ لَا يُكْتَسَوْنَ مَغْلُوبُونَ لَا يُنْصَرُونَ مَحْزُونُونَ مَسْلُوبُونَ

و برهنه که نمی پوشند مغلوب اند یاری داده نمیشوند اندوهناک اند تاراج کرده شده اند

مَخْسُورُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَمَكَاسِبَهُمْ قَالَ

زیان کرده شده اند در نفسهای خود و مالهای خود و اهل خود و کسبهای خود فرمود پیغمبر

بَيْنَمَا الْقَوْمُ كَذٰلِكَ إِذَا أَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى خَزَنَةَ جَهَنَّمَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا

پس در او قات کہ قوم ہمچنان اند ناگاہ امر کند خدایتعالی نگاہبان دوزخ را اینکہ برایند ازان دوزخ

وَمَعَهُمْ أَعْوَانُهُمْ وَأَنْ يَحْمِلُوا أَدَاتَهُمْ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَالْمَقَامِعِ

و یاری دہندہاے ایشان و اینکہ بردارند آلتہاے خود از زنجیرہا و طوقہا و چنگلہا

وَأَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا عَلٰى نَاحِيَةٍ يَنْتَظِرُونَ بِمَا يُؤْمَرُونَ قَالَ فَلَمَّا نَظَرَ

فرمود پیغمبر صلعم پس برایند فرشتگان ازان دوزخ بسوی گوشہ منتظر میباشند بچہ امر کردہ شوند پس ہرگاہ کہ نظر کرد

إِلَيْهِمُ الْأَشْقِيَاءُ وَعَايَنُوا وَثَاقَهُمْ وَثِيَابَهُمْ عَضُّوا أَيْدِيَهُمْ فَأَكَلُوا

بسوی ایشان بدبختان و دیدند بندہای ایشان و جامہای ایشان را گزیدند دستہای خود را پس خوردند

أَنَامِلَهُمْ وَهَتَفُوا بِوَيْلِهِمْ وَفَاضَتْ دُمُوعُهُمْ وَزُلْزِلَتْ أَقْدَامُهُمْ

سر انگشتان خود را و فریاد کردند بہلاکت خود و روان شد اشکہای ایشان و لرزید پاہای ایشان

وَيَئِسُوا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ يَقُولُ خُذُوهُمْ فَغُلُّوهُمْ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُمْ

و نا امید شدند از ہر نیکی پس میفرماید خدایتعالی بگیرید ایشان را پس طوق کنید در گردنہای ایشان پس در دوزخ

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ فَأَوْثِقُوهُمْ قَالَ فَمَنْ شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يُلْقِيَهُ فِي تِلْكَ

بسترک در زنجیرہا سخت بربندید ایشان را گفت پیغمبر صلعم پس کسانی را کہ خواہست خدایتعالی اینکہ بیندازد آنہا را در

الْأَطْبَاقِ دَعَا خُزَّانَهَا فَقَالَ لَهُمْ خُذُوهُمْ فَابْتَدَرَ إِلٰى كُلِّ إِنْسَانٍ

طبقہا دوزخ خوانند نگاہبانان انہار پس فرمود ایشان را بگیرید آن کسانی را پس جستی کرد بسوی ہر آدمے

مِنْهُمْ سَبْعُونَ مَلَكًا فَشَدُّوا وَثَاقَهُمْ وَجَعَلُوا الْأَغْلَالَ الثِّقَالَ

ازان فرشتگان ہفتاد فرشتہ پس سخت کردند بندہاے ایشان را و گردانیدند طوقہا گران را

فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلَ فِي مَنَاخِرِهِمْ فَخَنَقُوا وَجُمِعُوا بَيْنَ نَوَاصِيهِمْ

در گردنہای ایشان و زنجیرہا در سوراخ بینہای ایشان پس گلو گیر کردہ شدند و جمع کردہ شدند میان پیشانی

وَأَقْدَامِهِمْ مِنْ وَرَاءِ ظُهُورِهِمْ فَتَكَسَّرَتْ أَصْلَابُهُمْ قَالَ فَلَمَّا فُعِلَ

و پاہاے ایشان از پشت ایشان پس شکست پشتہای ایشان فرمود پیغمبر صلعم پس ہرگاہ کہ کردہ شد

ذٰلِكَ بِهِمْ شَخَصَتْ أَبْصَارُهُمْ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُمْ وَاحْتَرَقَتْ

آن عذاب بایشان خیرہ شد چشمہاے ایشان و آماسید رگہای گردن ایشان و سوخت

لُحُومُ رِقَابِهِمْ وَسُلِخَتْ عُرُوقُهُمْ وَاشْتَعَلَ حَرُّ الْأَغْلَالِ فِي رُؤُسِهِمْ

گوشتہای گردنہا ایشان و چرم دور کردہ شد از رگہای ایشان و شعلہ زد گرمی طوقہا در سرہاے ایشان

فَغَلَتْ مِنْهَا أَدْمِغَتُهُمْ فَفَاضَتْ عَلٰى جُلُودِهِمْ حَتّٰى وَقَعَتْ عَلٰى

پس جوشید ازان گرمی دماغہاے ایشان پس ریخت آن مغز بر پوستہاے ایشان تا آنکہ افتاد بر

أَقْدَامِهِمْ فَتَسَاقَطَتْ مِنْهَا جُلُودُهُمْ وَاخْضَرَّتْ مِنْهَا لُحُومُهُمْ

پاہای ایشان پس ریخت آن چرمہای ایشان و سبز کنندہ شد ازان گوشتہای ایشان

۷۱۹

فسال منها صديدهم فلما جعلت الاغلال في اعناقهم ملأت

پس روان شد از آن ریم ایشان پس هرگاه انداخته شد طوقها در گردنهای ایشان پر شد

ما بين مناكبهم الى آذانهم فاحترقت لحامهم وتقطعت

میان دوشهای ایشان تا گوشهای ایشان پس سوخت گوشتهای ایشان و بریده

شفاههم وبدت انيابهم والسنتهم بصوت وصراخ وهيج

لبهای ایشان را و ظاهر شد دندانهای ایشان و زبانهای ایشان باوازی و فریادی و شوریدنی

لها لهب عال يجري حرها مجرى الدم في عروقهم بحوقة يجري

مر آن طوقهارا از بازه است بلند روان میشود گرمی و محل روان شدن خون در رگهای ایشان و آن طوقها را

خلال لهب النار فبلغ حر تلك الاغلال قلوبهم فسلخت حتى

در کاو آتش پس میرسد گرمی آن طوقها دلهای ایشان را پس میشود آن دلها تا

بلغت حناجرهم فاشتد خناقهم وانقطعت اصواتهم وفنيت

آنکه به گلوها میرسد ایشان و سخت میشود گرفتگی گلوها ایشان و بریده شد آوازهای ایشان و فنا شد

جلودهم فبينما هم كذلك امر الله تعالى لخزنة جهنم ان يكسوهم

پوستها ایشان پس میان وقات ایشان چنین امر کرد خدا تعالی نگاهبانان دوزخ را اینکه بپوشانند آن

ثيابا قال فلبسوا ثيابهم وسرابيلهم شديدا سوادها منتنا

جامها گفت پس پوشانیدند جامهای ایشان و پیراهنهای ایشان سخت است سیاهی آن و گنده است

ريحها وخشنا مسها تلظى من شدة حرها لو وضعت على

بوی او و سخت است سودگی او از سختی گرمی خود اگر نهاده شود بر

جبال الارض اذابتها قال ثم يقول الله عز وجل لخزنة جهنم

کوههای زمین گداز د آنها را پس میگوید خدای تعالی مر خازنان دوزخ را

سوقوهم الى منازلهم قال فياتون بسلاسل اخر اطول واغلظ

برآرید ایشان بسوی منزلهای ایشان فرمود پس می آرند زنجیرهای دیگر درازتر از آن و سطبرتر

من اللاتي اوثقوا فيها قال فياخذ كل ملك سلسلة من تلك

از آن زنجیرها که بسته شده بودند در آن فرمود پس میگیرد هر فرشته زنجیری از آن

السلاسل فيقرن فيها امة من الامم ثم يضع طرفها على عاتقه

زنجیرها پس می بندد در آن گروهی از گروهها را پس می نهد جانب آن زنجیر بر گردن

فيوليهم ظهره ثم ينطلق بهم مسحوبين على وجوههم في دبره

خود پس میگرداند بجانب ایشان پشت خود کشیده شده اند بر رویها در پس

كل امة منهم سبعون الف ملك يضربونهم بمقامع حتى

هر گروه از ایشان هفتاد هزار فرشته اند میزنند ایشان را بچکچکهای که از آهن اند تا

يأتوا بهم جهنم فيقفوا بهم عليها قال ثم تقول لهم الملائكة هذه
آمدند ايشان را بران دوزخ پس ايستاده ميكنند ايشان را بران دوزخ فرمود پيغمبر پس ترك ميگويند مر ايشان را فرشتگان اين

النار التي كنتم بها تكذبون أفسحر هذا أم أنتم لا تبصرون
آتش آن آتشی است كه بوديد شما دروغ مے پنداشتيد او را آيا سحر است اين يا شما نمے بينيد

اصلوها فاصبروا أو لا تصبروا سواء عليكم إنما تجزون ما كنتم
در آييد آن آتش را پس صبر كنيد يا صبر نكنيد برابر است بر شما جزا داده ميشود مگر چيزيكه بوده ايد شما

تعملون قال فلما أوقفوا عليها فتحت لهم أبوابها وكشف عنها
عمل ميكرديد فرمود پيغمبر پس هرگاه ايستانيده كرده شوند بران دوزخ گشاده شود مر ايشان را درهای وی برداشته شود از و

غطاؤها فتسعرت والتهبت نارها فخرج منها دخان شديد مع
پرده او پس جوشيدن دوزخ و زبانه زند آتش او پس بر آيد از آن دودے سخت با

شرر كعدد نجوم السماء فطارت إلى السماء مقدار سبعين عاما
شرارهای بشمار ستارهای آسمان پس ميپرد آن شرارها بسوی آسمان مقدار هفتاد ساله راه

ثم رجع ذلك فوقع على رؤسهم فاحترقت أشعارهم وانقلعت
پس ترك باز ميگردد آن پس مے افتد بر سرهای ايشان پس ميسوزد موهای ايشان و كنده شوند كلهای

جماجمهم قال ثم صرخت جهنم بأعلى صوتها إلي يا أهل النار إلي ۴۲۰
سرهای ايشان فرمود پيغمبر پس ترك آواز ميكند دوزخ بآواز بلند خود بسوی من بيائيد اے

يا أهل النار أما وعزة ربي لأنتقمن منكم ثم قالت الحمد لله الذي
اهل دوزخ آگاه باشيد سوگند بعزت پروردگار خود هرآئينه انتقام ميگيرم از شما پس ترك ميگويد حمد است مر خدا را

جعلني أغضب لغضبه وينتقم بي من أعدائه رب زدني حرا
كه گردانيد مرا غضبناك ميشوم از جهت غضب او و انتقام ميگيرد بمن از دشمنان خود اے پروردگار من بيفزا مرا

إلى حري وقوة إلى قوتي قال فتخرج منها ملائكة أخر فيستقبل
بسوی گرمی من و قوت بسوی قوت من فرمود پيغمبر پس مي برآيند از آن دوزخ فرشتگان ديگر پيش مے آيد

كل واحد منهم أمة من الأمم فيرفعهم براحته فيكبهم في جهنم
فرشته از آن ها گروهی را از گروه های پس مے بردارد ايشان را بكف دست پس مے اندازد ايشان را در دوزخ

على وجوههم فيهوون على رؤسهم مقدار سبعين عاما من قبل
بررويهاے ايشان پس فرو ميروند بر سرهاے خود مقدار هفتاد ساله راه پيش از آنكه

أن يبلغوا رؤس جبالها قال وإذا بلغوا رؤس جبالها لم يستقروا
انكه برسند سرهای كوه های آن دوزخ فرمود پيغمبر پس وقتيكه ميرسند سرهای كوه های آن دوزخ قرار نميگيرند

عليها حتى يبدل لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال فأقل أكله
بران تا آنكه بدل كرده ميشود مر آدمی را از آن اهل دوزخ هفتاد پوست فرمود پيغمبر كمترين لقمه

يَأْكُلُونَ عَلَى رُؤُوسِ تِلْكَ الْجِبَالِ أُكُلَةً مِنَ الزَّقُّومِ ظَاهِرَةٌ حَرَارَتُهَا
که میخورند بر سر آن کوهها لقمه از زقوم که ظاهر است گرمی او
شَدِيدَةٌ مَرَارَتُهَا كَثِيرٌ شَوْكُهَا قَالَ فَبَيْنَمَا هُمْ يَمْضَغُونَ أُكُلَتَهُمْ
و سخت است تلخی او و بسیار است خار او فرمود پیغمبر پس میان اوقاتی که ایشان میخایند لقمه خویش را از زقوم
تِلْكَ إِذَا أَتَتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَهُمْ بِمَقَامِعِهِمْ فَتَكَسَّرَتْ عِظَامُهُمْ
ناگاه می آید ایشان را فرشتگان میزنند ایشان را بچکاهای که با ایشانست پس شکسته شد استخوانهای ایشان را
ثُمَّ أَخَذُوا بِأَرْجُلِهِمْ فَأَلْقَوْهُمْ فِي جَهَنَّمَ فَهَوَوْا عَلَى رُؤُوسِهِمْ مِقْدَارَ
پس ترک میگیرند پایهای ایشان پس می اندازند ایشان را در دوزخ پس فرو میروند بر سرهای ایشان مقدار
سَبْعِينَ عَامًا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَقَارُّوا فِي شِعَابِهَا قَالَ فَمَا تَقَارُّوا فِي
هفتاد سال راه از پیش آنکه قرار گیرند در درهای آن کوه فرمود پیغمبر پس قرار نگیرند در
شِعَابِهَا حَتَّى يُبَدَّلَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ سَبْعُونَ جِلْدًا قَالَ وَأُكُلَتُهُمْ
درهای آن کوه تا آنکه بدل کرده میشود هر آدمی را از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر و لقمه ایشان
تِلْكَ فِي أَفْوَاهِهِمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُسِيغُوهَا قَالَ فَيَجْتَمِعُ الْأُكُلَةُ
آن زقوم باقیست در دهنهای ایشان نمیتوانند فرو برد آنرا فرمود پیغمبر پس جمع میشود لقمه
وَالْقَلْبُ عِنْدَ الْحَلْقِ فَيَغَصُّونَ بِهَا فَيَسْتَغِيثُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ
و دل نزدیک گلو پس گلو گرفته میشود بآن پس فریاد میکند هر آدمی از ایشان
بِالشَّرَابِ فَإِذَا فِي تِلْكَ الشِّعَابِ أَوْدِيَةٌ تَنْصَبُّ إِلَى جَهَنَّمَ قَالَ
بآب پس بدرستی در آن درهها رودهاانست که میریزند بسوی دوزخ فرمود پیغمبر
فَيَنْطَلِقُونَ يَمْشُونَ حَتَّى يَرِدُوهَا فَيَنْكَبُّوا عَلَيْهَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا
پس روان میشوند و میروند تا آنکه فرود می آیند بآن رودها پس بر روی افتند برای آنکه بنوشند از آن
قَالَ فَيَتَقَطَّعُ جُلُودُ وُجُوهِهِمْ فَتَقَعُ فِيهَا قَالَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
فرمود پس کنده میشود پوستهای روهای ایشان پس می افتد در آن چشمه فرمود پیغمبر نمیتوانستند
أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا قَالَ فَيَعْرِضُونَ عَنْهَا إِعْرَاضَةً فَتَرُدُّهُمُ الْمَلَائِكَةُ
اینکه بنوشند از آن چشمه فرمود پیغمبر پس روگردانند از آن چشمه روگردانیدنی پس رد میکنند ایشان را فرشتگان
وَهُمْ مُنْكَبُّونَ عَلَى تِلْكَ الْعُيُونِ فَيَضْرِبُونَهُمْ فَتَكَسَّرُ عِظَامُهُمْ ثُمَّ
و حال آنکه ایشان بر روی افتاده اند بر آن چشمها پس میزنند فرشتگان ایشان را پس شکسته میشوند استخوانهای ایشان
يَأْخُذُونَ بِأَرْجُلِهِمْ فَيُلْقُونَهُمْ فِي جَهَنَّمَ فَيَهْوُونَ عَلَى رُؤُوسِهِمْ مِقْدَارَ
میگیرند پایهای ایشان را پس می اندازند ایشان را در دوزخ پس فرو می روند نگونسار مقدار
أَرْبَعِينَ وَمِائَةَ عَامٍ فِي لَهَبٍ وَدُخَانٍ شَدِيدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَقَارُّوا فِي
یکصد و چهل ساله راه در زبانه و دود سخت از پیش اینکه قرار گیرند در

أَوْدِيَتِهَا قَالَ فَلَا يَتَقَارُّوْنَ فِيْ أَوْدِيَتِهَا حَتّٰى يُبَدَّلَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ

رودهای دوزخ فرسوده شمیرها وقرار نگیرند در وادیهای آن تا که بدل کرده میشود مر هر آدمی را

مِنْهُمْ سَبْعُوْنَ جِلْدًا قَالَ وَمُنْتَهٰى تِلْكَ الْعُيُوْنِ فِيْ تِلْكَ الْأَوْدِيَةِ

از ایشان هفتاد پوست فرسوده شمیرها ونهایت آن چشمه‌ها در آن رودها است

قَالَ فَيَشْرَبُوْنَ مِنْهَا فَإِذَا هِيَ حَمِيْمٌ فَلَا يَتَقَارُّ فِيْ بُطُوْنِهِمْ حَتّٰى يُبَدِّلَ

فرسوده شمیرها پس مینوشند از آن چشمه‌ها پس ناگاه آن آبیست گرم پس قرار نگیرند در شکمهای ایشان تا که بدل

اللّٰهُ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ سَبْعَةَ جُلُوْدٍ قَالَ فَإِذَا تَقَارَّ فِيْ بُطُوْنِهِمْ

خدای تعالی مر هر آدمی را از ایشان هفت پوست فرسوده شمیرها پس وقتیکه قرار گیرد آن آب گرم در اندرون

قَطَعَ أَمْعَاءَهُمْ ثُمَّ خَرَجَتْ مِنْ مَقَاعِدِهِمْ وَجَرٰى بَاقِيَةً فِيْ عُرُوْقِهِمْ فَذَابَتْ

ببرد رودهای ایشان را پس برآید از مقعدهای ایشان و روان میشود باقی آن آب در رگهای ایشان پس

لُحُوْمُهُمْ وَتَصَدَّعَتْ عِظَامُهُمْ وَأَدْرَكَتْهُمُ الْمَلٰئِكَةُ فَضَرَبَتْ

گوشتهای ایشان و بشکند استخوانهای ایشان و دریابند ایشان را فرشتگان پس بزنند بر

وُجُوْهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَرُؤُوْسَهُمْ بِمَقَامِعِهِمْ لِكُلِّ مِقْمَعٍ مِنْهَا ثَلٰثُمِائَةٍ

رویهای ایشان و پسهای ایشان و سرهای ایشان بچنگکهای خود مر هر چنگک از آن سیصد

وَسِتُّوْنَ حَرْفًا فَإِذَا ضَرَبَتْ بِهَا رُؤُوْسَهُمْ انْقَلَعَتْ جَمَاجِمُهُمْ وَتَكَسَّرَتْ

و شصت تیزی است پس وقتیکه بزنند بآن سرهای ایشان را کنده میشود کلهای سر ایشان و میشکند

أَضْلَاعُهُمْ وَسُحِبُوْا فِي النَّارِ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ حَتّٰى تَوَسَّطُوْا جَحِيْمَهُمْ فَاشْتَعَلَتْ

پشتهای ایشان و کشیده میشوند در آتش بر رویهای خود تا میروند در میانه دوزخ پس می‌افروزد

النَّارُ فِيْ جُلُوْدِهِمْ وَتَشَعَّثَتْ فِيْ آذَانِهِمْ فَخَرَجَ لَهَبُهَا مِنْ مَنَاخِرِهِمْ

آتش در پوستها ایشان و پراگنده میشود و میرسد در گوشهای ایشان پس می‌برآید زبانه آواز سوراخهای

وَأَضْلَاعِهِمْ وَتَفَجَّرَ الصَّدِيْدُ مِنْ أَجْسَادِهِمْ وَخَرَجَتْ أَعْيُنُهُمْ

و استخوان پهلوها ایشان شکافته میشود ریم از تنهای ایشان و می‌برآید چشمهای ایشان

فَتَعَلَّقَتْ عَلٰى خُدُوْدِهِمْ ثُمَّ قُرِنُوْا مَعَ شَيَاطِيْنِهِمُ الَّذِيْنَ كَانُوْا

پس آویزان میشود بر رخسارهای ایشان پس نزدیک بند کرده میشود با شیطانهایی که بوده اند

يُطْغُوْنَهُمْ وَآلِهَتِهِمُ الَّتِيْ كَانَتْ تَسْتَغْوِيْهِمْ فَأُلْقُوْا فِيْ أَمَاكِنَ

اطاعت میکردند ایشان را و با خدایانی که بوده اند طلب گمراهی کرده شده ایشان پس انداخته میشوند در جاهای

ضَيِّقَةٍ مُقَرَّنِيْنَ فَهَتَفُوْا بِوَيْلِهِمْ ثُمَّ جِيْءَ بِأَمْوَالِهِمْ فَأُحْمِيَتْ

تنگ بهم بند کرده شده با شیاطین پس فریاد میکنند هلاکت خویش پس آورده شود مالهای ایشان پس

فِيْ نَارِهِمْ فَكُوِيَتْ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَوُضِعَتْ عَلٰى ظُهُوْرِهِمْ

در آتش دوزخ پس داغ کرده میشود بآن پیشانیها ایشان و پهلوهای ایشان و نهاده شود بر پشتهای ایشان

خرجت من بطونهم فهم أولياء جهنم وذرّيات الشياطين

پس می براید از شکم ہای ایشان پس ایشان صاحبان دوزخ اند ونزدیکان شیاطین

والحجارة وعلّقوا الخطايا هم كالجبال ليشتد عليهم العذاب

وسنگهای وآویخته میشوند گناهان خود که همچون کوه است تا سخت شود برایشان عذاب

تطول أحدهم مسيرة شهر وعرضه مسيرة خمسة أيام وغلظه

پس درازی یکی از ایشان راه یکماه وپهنای او راه پنج روز وستبری او

مسيرة ثلثة ليالٍ ورأسه مثل الأقرع وهو جبل بأقصى الشام في

راه سه روز وشب وسر او مانند اقرع وآن کوهی است در سرحد شام در

فيه اثنان وثلثون نابا قد خرج بعضها من رأسه وبعضها

وهست در وی سی و دو پشک باشد تحقیق برآمده است بعضے ازان پشک از سر او و بعضے

من أسفل لحيته وأنفه مثل الرابية العظيمة طول شعر رأسه وغلظه

از زیر ریش او وبینی او مانند پشته بزرگ درازی موی سر او وستبری او

مثل شجرة الأرز وكثرته كآجام الدنيا وشفته العليا قالصة

مانند درخت صنوبر وانبوهی او همچو بیشه دنیا ولب بالاء او کشیده شود بجانب بال

والسفلى تسعون ذراعا وطول يده مسيرة عشرة أيام وغلظها

ولب پایین نود گز ودرازی دست او راه ده روز وستبری آن دست

مسيرة يوم وفخذه مثل ورقان وغلظ جلده أربعون ذراعا

راه یکروز وران او مانند ورقان وستبری او چهل گز

٤٢٣ بذراعه وطول ساقه مسيرة خمس ليالٍ وغلظها مسيرة يوم كل

بگزهای او ودرازی ساق او راه پنج شبانروز وستبری او راه یکروز تمام هر

شدقة له مثل حراء وهو جبل بمكة إذا صبّ فوق رأسه القطران

بینوله چشم او مانند کوه حراست وآن کوهیست در مکه وقتیکه ریخته میشود برسر او مس گداخته

اشتعلت فيه النار فلم تزدد إلا إليها قال وكان يقول صلى الله عليه

شعله میزند در آن آتش پس زیاده نمیشود مگر از روی زبانه گفت راوی وبوده است میگفت پیغمبر

والذي نفسي بيده لو أن رجلا أخرج من النار يجر سلسلة مغلولة يده

سوگند بکسی که نفس من بدست قدرت او است اگر بدرستی مردی بیرون آید از دوزخ که میکشد زنجیر بسته شده

إلى عنقه في عنقه الأغلال وفي رجليه الكبول ثم رآه الخلائق

با گردن او در گردن او طوقها و در هردو پای او بندها پس ببیند او را خلایق

لاتّبعوا منه وفرّوا منه كل مفرّ قال فمن شدة حرّها وغمّها

هرآینه بزیست خوردند ازو وبگریزند ازو در هر جایی گریختن فرمود پیغمبر از سختی گرمی آن دوزخ وغم آن

وألوان عذابها وضيق منازلها اخضرت لحومهم وتصدعت

در گونه‌گونه عذاب و تنگی جاهای او سبز میشود گوشتهای ایشان و می‌شکند

عظامهم وغلت أدمغتهم فثارت على جلودهم واحترقت فتقطعت

استخوانهای ایشان و میجوشد دماغهای ایشان پس میریزد بر پوستهای ایشان و میسوزد پس جدا میشود

أوصالهم فسال منها صديدهم فتدودت أجسادهم وسمنت

بندهای ایشان پس روان میشود از آن زرداب ایشان پس کرم میکنند تنهای ایشان و فربه میشود

ديدانهم وصارت مثل حمار الوحش لها أظافير مثل أظافير النسور

کرمهای ایشان و میگردند مانند حمار وحشی مر کرمهای را ناخنهاست مانند ناخن کرکسان

والعقبان تشتد ما بين جلودهم ولحومهم وتنهشهم وتزفزفه

و عقاب سخت میروند میان پوستها ایشان و گوشتهای ایشان و میگزند ایشان را [illegible]

وتتردد كما يتردد الوحش المذعورة يأكلن لحمهم ويشربن

و میگردند چنانچه میگردد وحشی ترسانده شده میخورند گوشتهای ایشان و مینوشند

دماءهم ليس لها مأكل ولا مشرب غيره ثم تأخذهم الملائكة

خونهای ایشان که نیست مر ایشان را خوردن و نوشیدن ورای او پس میگیرد ایشان را فرشتگان

فتسحبهم على وجوههم على الجمر والحجارة كأنها أسنة مستعدين

پس میکشند ایشان را بر رویهای ایشان بر انگشت و سنگها چنانکه گویا سنگها نیزه‌ها است [illegible]

منطلقين بهم إلى بحر جهنم مسيرة سبعين عاما فلا يبلغونه

آن ملائکه برنده ایشان را بسوی دریای دوزخ راه هفتاد سال پس نمیرسد آن دریا را

حتى تتقطع أوصالهم وتبدل جلودهم في كل يوم سبعين ألف

تا آنکه بریده میشود بندهای ایشان و بدل کرده میشود چرمهای [illegible] در هر روز هفتاد هزار

مرة فإذا انتهوا بهم إلى خزنة أخذوا بأرجلهم فدفعوهم فيه

بار پس وقتیکه میرسند ملائکه با ایشان به نگاهبانان بحر دوزخ میگیرند آن خازنان بپایهای آن دوزخیان

فلا يعلم أحد قعر ذلك البحر إلا الذي خلقه وقد قيل إنه مكتوب

پس نمیداند هیچ یک [illegible] آن دریا مگر آن کسیکه آفریده است او را و تحقیق گفته شده بدرستی نوشته شده

في بعض أسفار التوراة أن بحر الدنيا عند بحر جهنم كعين صغيرة

در بعضی سفرهای توریت بدرستی دریای دنیا نزدیک دریای دوزخ [illegible] چشمه خورد است

في ساحل بحر الدنيا فإذا قذفوا فيه وجدوا مس العذاب فيقول بعضهم

در کنار دریای دنیا پس [illegible] عذاب را میگویند بعضی

لبعض كأنما الذي عذبنا به قبل هذا حلم فيغمسون مرة

مر بعضی را چنانکه آن عذاب که عذاب کرده شده ایم بآن پیش از این خواب بود [illegible] غوطه داده میشوند

ويرتفعون ويغلي ويقذفهم سبعين باعا بعد كل باع كبعد

وی برآیند پس جوشد دریا پس می اندازد ایشان را هفتاد گلاج دوری هر گلاج همچو دوری

المشرق من المغرب ثم تسوقهم الملائكة بمقامعهم فتضربونهم

جای برآمدن آفتاب از جای فرو رفتن آن پس ترک میرانند ایشان را فرشتگان بچنگلهای خود پس میزنند ایشان را

بها فتردونهم الى قعرها مسيرة سبعين عاما منها طعامهم

بآن پس باز میگردانند ایشان را بسوی تک آن دریا هفتاد ساله راه از آن دریا ست خوراک ایشان

وشرابهم فيرتفعون من قعرها مقدار اربعين وماية عام

وآب ایشان پس برآیند از تک آن دریا مقدار یکصد و چهل ساله راه

يريد احدهم ان يتنفس فيستقبله الملائكة بمقامعهم

پس میخواهد یکی از ایشان اینکه دم گیرد پس پیش می آیند فرشتگان بچنگلهای خویش

متبادرين اليه لضربه غير انه يذكر انه اذا قعر راسه

در آنحال که پیشی کنندگانند بسوی ایشان از برای زدن ایشان جز اینکه حالی که ذکر کرده شده ست بر رستی آن

وقع على راسه سبعون الف مقمع لا يخطئه شيء منها فيرده

افتد بر سر او هفتاد هزار چنگک خطا نمیکند چیزی از آن پس باز میگرداند

۴۲۵ سبعين باعا في قعرها كل باع كبعد المشرق من المغرب قال

او را هفتاد گلاج در تک آن دریا هر گلاجی از آن گلاجها همچو دوری مشرق از مغرب فرمود پیغمبر

فهم فيها ما شاء الله من ذلك حتى تأكل لحومهم وعظامهم

پس ایشان در آن دریا باشند تا آنکه خواسته است خدای تعالی از آن تا آنکه بخورد گوشتهای و استخوانهای ایشان

تبقى ادماغهم تضرب موجه سبعين عاما ثم تنبذهم الى

و باقی ماند دماغ ایشان پس میزند ایشان موج آن دریا هفتاد ساله را پس ترک می اندازد ایشان را بسوی

ساحل من سواحله فيه سبعون الف مغارة في جوف كل مغارة

کناره از کنارهای خود در آن کناره هفتاد هزار غار است در کاوا که هر غار

سبعون الف شق كل شق منها مسيرة سبعين عاما في جوف

هفتاد هزار باریدگی ست هر باریدگی از آنها راه هفتاد ساله است در کاواک

كل شق منها سبعون الف ثعبان طول كل ثعبان منها سبعون

هر باریدگی از آن هفتاد هزار اژدها ست درازی هر یک اژدها از آن هفتاد گز ست

ذراعا لكل ثعبان منها سبعون نابا في كل ناب منها قلة سم

بود هر اژدها را از آنها هفتاد نیشک ست در هر یکی از آن نیشکها پشته زهر ست

في شدقي كل ثعبان منها الف عقرب لكل عقرب منها سبعون

در یک جانب دهن هر یکی از آنها هفتاد هزار کژدم ست هر کژدمی را از آنها هفتاد

الفقار جمع واحده فقارة الظهر ١٢ صحاح، یعنی مهره پشت ١٢ مهذب

فقارة في كل فقارة منها سم قلة قال فيخرج ارواحهم من ذلك

مهره پشت ست در هر مهره پشت از آنها بسته ست از زهر فرمود پیغمبر پس می بر آید ارواح های ایشان از آن دریا

البحر الى تلك المغارة فيجدد لهم اجساد و جلود و يحلون الحديد

بسوی آن غار پس نو داده میشود ایشان را تنها و پوستها و زیور پوشانیده میشود ایشان را آهن

فتخرج عليهم تلك الحيات والعقارب فتعلق في كل انسان منهم

پس بر آید بر ایشان مارها و کژدمها پس می چسپد بهر آدمی از ایشان

سبعون الف حية وسبعون الف عقرب فيصبرون ثم ترتفع

هفتاد هزار مار و هفتاد هزار کژدم پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند تا

الى ركبهم فيصبرون ثم ترتفع الى صدورهم فيصبرون ثم ترتفع

زانوهای ایشان پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند تا سینهای ایشان پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند

الى تراقيهم فيصبرون ثم ترتفع فتعلق بمناخرهم و شفاههم وألسنتهم

تا استخوان گلوی ایشان پس صبر کنند پس ترک بلند میشوند پس می چسپند بسوراخهای بینی ایشان و لبهای ایشان و زبانهای ایشان

و آذانهم فيجزعون وليس لهم مستغاث الا ان يهربوا الى جهنم

و گوشهای ایشان پس جزع میکنند و نیست مر ایشان را فریادرسی مگر اینکه بگریزند بسوی دوزخ

فيقعوا فيها فاما الحيات فتمضغ لحومهم وتنشف دماءهم و

پس بیفتند در آن اما ماران پس می خایند گوشتهای ایشان و مینوشند خونهای ایشان و

اما العقارب فتلدغهم فتساقط لحومهم وتقطع اوصالهم

اما کژدمان پس میگزند ایشان را پس میریزند گوشتهای ایشان لذغایت زهر و جدا میشوند بندهای ایشان

فاذا وقعوا في النار مكثت النار سبعين عاما لا تحرقهم من سم

پس وقتیکه می افتند در دوزخ درنگ میکند آتش هفتاد سال نمیسوزاند ایشان را از زهر

الحيات والعقارب قال ثم تحرقهم النار سبعين عاما ثم تجدد

ماران و کژدمان فرمود پیغمبر پس ترک میسوزد ایشان را آتش هفتاد سال پس ترک نو کرده میشود

لهم جلود غير جلودهم ثم يستغيثون بالطعام فتأتيهم الملئكة

ایشان غیر پوستهای ایشان پس ترک فریاد رسی میکنند بطعام پس می آرند ایشان را فرشتگان

بطعام يقال له الوليمة وهو اشد يبسا من الحديد فيمضغونه فلا

طعامیکه گفته میشود مر او را ولیمه و آن سخت تر است از روی خشکی از آهن پس میخایند آن طعام را پس

يستطيعون يأكلون منه شيئا فيلقونه من افواههم و يبدون

نمیتوانند که بخورند از وی چیزی پس می اندازند آن طعام را از دهنهای خود آغاز میکنند بخوردن

بايديهم من شدة الجوع فيأكلون انا ملهم و الفهم فاذا اكلوها

دستهای خود از سختی گرسنگی پس میخورند سرانگشتان خود را پس ترک میخورند کفهای خود را پس چون خوردند

۴۳۷

يَبْدَؤُا بِسَوَاعِدِهِمْ فَأَكَلُوهَا أَيْضًا إِلَى مَرَافِقِهِمْ ثُمَّ بَدَؤُا بِمَرَافِقِهِمْ

آغاز میکنند بساعدهای خود را پس میخورند آنها را نیز تا آرنج پس ترک آغاز میکنند بآرنجهای

فَأَكَلُوهَا إِلَى مَنَاكِبِهِمْ فَيَبْقَى رُؤُسُ الْمَنَاكِبِ لَوْ نَالُوا بَعْدَهَا شَيْئًا مِنْ

پس میخورند آنها را تا دوشهای خود پس باقی ماند سرهای دوشها اگر برسند بعد از آن چیزی را از

أَجْسَادِهِمْ بِأَفْوَاهِهِمْ لَأَكَلُوهُ فَإِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ بِأَجْسَادِهِمْ أُخِذُوا

تنهای خود بدهانهای خویش هر آینه بخورند پس وقتیکه کردند آنها را بتنهای خویش گرفته میشوند

فَيُوثَقُوا بِعَرَاقِيبِهِمْ بِكَلَالِيبَ مِنْ حَدِيدٍ عَلَىٰ شَجَرَةِ الزَّقُّومِ فَالْفُنُوطُ

و آویخته میشوند از ساقهای خود بچنگالها از آهن بر درخت زقوم ... پس آویخته شوند

مِنْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا فِي شُعْبَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَا تُجِيءُ مُصَوَّبِينَ عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ

از ایشان هفتاد هزار در شاخ واحد ... میشود در آن حال که آویخته شده اند بسرهای خود

فَيُوقَدُ تَحْتَهُمُ الْجَحِيمُ فَيَسْتَقْبِلُ حَرُّ النَّارِ وُجُوهَهُمْ مِقْدَارَ

پس افروخته میشود زیر ایشان دوزخ پس پیش می آید گرمی دوزخ روهای ایشان را مقدار

سَبْعِينَ عَامًا حَتَّى تَذُوبَ أَجْسَادُهُمْ وَتَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ تُجَدَّدُ

هفتاد سال تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و باقی ماند روحهای ایشان پس نو کرده میشود

لَهُمْ جُلُودٌ وَأَجْسَادٌ ثُمَّ يُنَاطُونَ بِأَنَامِلِهِمْ وَتَلْتَهِبُ النَّارُ مِنْ تَحْتِهِمْ

ایشان را پوست و تنها پس آویخته میشوند بسر انگشتان خود و زبانه زند آتش در زیر ایشان

تَدْخُلُ مِنْ مَقَاعِدِهِمْ وَتَأْكُلُ مِنْ أَفْئِدَتِهِمْ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ

می در آید در کونهای ایشان و میخورد آن آتش از دلهای ایشان تا آنکه می بر آید آن آتش از سوراخهای

وَأَفْوَاهِهِمْ فَيَسِيرُ مَعَهُمْ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا حَتَّى تَذُوبَ عِظَامُهُمْ

و دهنهای ... ایشان مقدار هفتاد سال تا آنکه آب شوند استخوانهای ایشان

وَلُحُومُهُمْ وَتَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ يُتْرَكُونَ وَيُجَدَّدُ لَهُمْ جُلُودٌ وَأَجْسَادٌ

و گوشت ایشان و باقی ماند روحهای ایشان پس گذاشته میشوند پس تازه کرده میشوند مر ایشان را

ثُمَّ يُنَاطُونَ بِأَبْصَارِهِمْ مِثْلَهَا فَلَا يَزَالُونَ يُعَذَّبُونَ كَذٰلِكَ حَتَّى

پس آویخته میشوند بچشمهای خود مانند آن پس همیشه عذاب کرده میشوند هم چنین تا آنکه

لَا يَبْقَى مَفْصِلٌ فِي أَجْسَادِهِمْ إِلَّا نِيطُوا بِهِ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا

باقی نماند هیچ بند در تنهای ایشان مگر آویخته میشوند بآن مقدار هفتاد سال

وَلَا تَبْقَى شَعْرَةٌ فِي رُؤُسِهِمْ إِلَّا نِيطُوا بِهَا فَيَأْتِيهِمُ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ

و باقی نماند موی در سرهای ایشان مگر آویخته شوند بآن موی پس می آید ایشان را مرگ از هر

مَفْصِلٍ مِنْهُمْ وَمَا هُمْ بِمَيِّتِينَ وَمِنْ وَرَائِهِمْ عَذَابٌ غَلِيظٌ فَإِذَا

بندی از ایشان و حال آنکه نیستند مردگان پس از پس آن عذابیست سخت پس وقتیکه

نُعِلَ ذٰلِكَ بِهِمْ كُلُّهُ اَنْزَلُوْهُمْ فَانْطَلَقُوْا بِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْهُمْ اِلٰى مَنْزِلِهٖ

کرده شد آن عذاب با ایشان همه فرود می آیند فرشتگان این دوزخیان پس برند ایشان هر یک آدمی را بسوی

مَغْلُوْلًا بِسِلْسِلَةٍ مَسْحُوْبًا عَلٰى وَجْهِهٖ قَالَ وَلَهُمْ مَنَازِلُ فِيْهَا كَعَدَدِ

بسته شده بزنجیر کشیده شده بر روی خود گفت و مر آن دوزخیان را منزلها است بعدد

اَعْمَالِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ يُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ شَهْرٍ طُوْلُهَا وَعَرْضُهَا مِثْلُ ذٰلِكَ

کرده اے خود پس بعضی از ایشان کسی است که داده میشود او را منزل که راه یکماه درازی او و پهنای او مانند آن

نَارٌ تُوْقَدُ لَا يَنْزِلُهُ غَيْرُهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ تِسْعٍ وَعِشْرِيْنَ

آتشی است که می افروزند فرود نمی آید او را بجز او و بعضی از ایشان کسی است که داده میشود منزل که راه بست و نه

لَيْلَةً طُوْلًا وَعَرْضًا ثُمَّ كَذٰلِكَ تَنْقُصُ مَنَازِلُهُمْ وَتَضِيْقُ حَتّٰى اَنَّ

شب است درازی و پهنای او پس همچنین کم میشود منزلهای ایشان و تنگ میشود تا آنکه

اَحَدَهُمْ لَيُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ يَوْمٍ طُوْلًا وَعَرْضًا وَمِنْ نَحْوِ سَعَةِ

یکے ایشانرا داده میشود منزل که راه یکروز است درازی و پهنا و از جانب فراخی

مَنَازِلِهِمْ يُعَذَّبُوْنَ فَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ عَلَى الْقَفَا وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ

منزلهاے خود عذاب کرده میشود پس بعض از ایشان کسی است که عذاب کرده میشود بر پشت افتاده

جَالِسًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ جَاثِيًا عَلٰى رُكْبَتَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ

در انحال که نشسته است و بعضی از ایشان کسی است که عذاب کرده میشود در انحال که نشسته باشد و بعضی از ایشان کسی است

قَائِمًا عَلٰى رِجْلَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ مُنْبَطِحًا عَلٰى بَطْنِهٖ فَهٰذِهِ الْمَنَازِلُ

در حالیکه استاده است و بعضی از ایشان کسی است که عذاب کرده میشود نگون بر شکم پس این همه منزلها

كُلُّهَا اَضْيَقُ عَلٰى اَهْلِهَا مِنْ زُجِّ الرُّمْحِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى كَعْبَيْهِ

همه این تنگ تر باشند بر اهل آن منازل از تیر سر نیزه و بعضی از ایشان کسی است که می باشد آتش او تا شتالنگ

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى رُكْبَتَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى حِقْوَيْهِ

و بعضی از ایشان کسی است که باشد آتش او تا زانوے او و بعضی از ایشان کسے است که میباشد آتش او تا کمر او

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى سُرَّتِهٖ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى تَرْقُوَتِهٖ

و بعضی از ایشان کسی است که باشد آتش او تا ناف او و بعضی از ایشان کسی است که باشد آتش او تا چنبر گردن

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ غَرْقًا فَمَرَّةً تَعْلُوْا بِهٖ وَمَرَّةً تُدِيْرُهُ فَتَبْلُغُهُ

و بعضی از ایشان کسی است که باشد آتش او غرق پس یکبار برمی شود او را و یکبار میگرداند او را پس میرساند

مَسِيْرَةَ شَهْرٍ فِيْ قَعْرِهَا فَاِذَا دَفَعُوْا فِيْ مَنَازِلِهِمْ قُرِنَ كُلٌّ مِنْهُمْ مَعَ

یکماه راه در تک خود پس وقتیکه می افکنند در منزلهاے خود یکجا کشوند با نزدیکان

قَرِيْنِهِمْ يَبْكُوْا حَتّٰى تَنْزِفَ دُمُوْعُهُمْ ثُمَّ يَبْكُوْنَ الدَّمَ بَعْدَ الدُّمُوْعِ

خود پس بگریند تا که تمام میشود اشکهاے ایشان پس بگریند خون پس اشکها

نزفت ماء البئر نزفا اذا انزحته انزفت البئر ای ذهب ماءها ...

٤٢٩

حَتّى لَوْ أَنَّ السُّفُنَ أُرْسِلَتْ إِذَا بَكَوْا فِي دُمُوعِهِمْ لَجَرَتْ قَالَ وَهُمْ

تا آنکه اگر کشتی‌ها سر داده شود در اشکهای ایشان هرآینه روان شوند فرمود پیغمبر مر ایشان را

يَوْمٌ يُجْمَعُونَ فِيهِ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ثُمَّ لَا يَكُونُ جَمَاعَةً أَبَدًا قَالَ فَأَذِنَ

روزی است که یکجا میشوند در آن روز در اصل دوزخ پس از آن نمی‌باشد جماعت همیشه فرمود پس اذن کند

اللهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ نَادَى مُنَادٍ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ يَسْمَعُ صَوْتَهُ أَعْلَاهُمْ

خدای تعالی مر ایشان را در آن روز فریاد کند کننده فریاد در اصل دوزخ که می‌شنود آواز او بالای ایشان

وَأَسْفَلُهُمْ وَأَدْنَاهُمْ وَأَقْصَاهُمْ يُقَالُ لَهُ خَنْتَرُ يَقُولُ يَا أَهْلَ النَّارِ

و پایین ایشان و دور ایشان و نزدیک ایشان گفته میشود مر آن فریاد کننده را خنتر میگوید ای اهل دوزخ

اجْتَمِعُوا فَيَجْتَمِعُونَ أَجْمَعُونَ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ وَمَعَهُمُ الرُّؤَسَاءُ قَالَ

یکجا شوید پس یکجا میشوند همه در اصل دوزخ و با ایشان سرکردگان اند فرمود

فَيَأْتَمِرُونَ مِنْ بَيْنِهِمْ فَيَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا

پس مشورت میکنند با یکدیگر پس میگویند آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بودند

إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللهِ مِنْ شَيْءٍ قَالَ

بدرستی ما بوده ایم مر شما را پس رو در دنیا پس آیا هستید کفایت کننده از ما از عذاب خدا هیچ چیزی بگویند

الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ وَقَالَ الَّذِينَ

کسانیکه متکبر بودند بدرستی ما یان همه در آن دوزخ ایم بدرستی خدا بتحقیق حکم کرد میان بندها و گویند کسانی که

اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لَا مَرْحَبًا بِكُمْ إِيَّانَا تَسْتَغِيثُونَ قَالَ

متکبر بودند مر کسانی را که ضعیف بودند خوشی و فراخی مباد طلب فریاد میکنید از ما یان بگویند

الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ

کسانی که ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بوده اند بلکه شما را خوشی و فراخی مباد

قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا

که پیش آوردید آن عذاب مارا پس بد است آرام بگویند کسانیکه ضعیف بودند مر کسانی را که متکبر بوده اند

رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ فَقَالَ الَّذِينَ

پروردگار ما کسی که پیش آورد مارا عذاب پس بیفزای او را عذاب دو چندان در آتش پس بگویند کسانی که

اسْتَكْبَرُوا لَوْ هَدَانَا اللهُ لَهَدَيْنَاكُمْ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ

متکبر بوده اند اگر راه راست مینمود مارا خدا هرآینه راه راست مینمودیم شمارا گویند کسانیکه ضعیف بوده اند مر

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللهِ وَنَجْعَلَ

متکبر بوده اند بلکه مکر و فریب کردن شما در شب و روز وقتیکه میفرمودید مارا اینکه کفر ورزیم بخدا و بگردانیم

لَهُ أَنْدَادًا فَتَبَرَّأْتُ مِنْكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ فِي الدُّنْيَا قَالَ

او را انبازها پس بیزارم از شما و چیزی که بودید که میخوانید مارا بسوی آن در دنیا فرمود پیغمبر

ثُمَّ أَقْبَلُوا أَجْمَعِينَ عَلَى قُرَنَائِهِمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ فَقَالُوا أَغْوَيْتُمُونَا

پس ترک روی آرند همه بر نزدیکان خود از شیاطین پس بگویند شیاطین اینها گمراه کردیم شما را

كَمَا غَوَيْنَا قَالَ الشَّيْطَانُ عِنْدَ آخِرِ مَقَالَتِهِمْ بِصَوْتٍ لَهُ عَالٍ يَا أَهْلَ

چنانکه گمراه شدیم بگوید شیطان نزدیک آخر گفتار بآن آوازیکه مر او راست بلند ای اهل

النَّارِ إِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَدَعَاكُمُ اللّٰهُ فَلَمْ تُجِيبُوهُ وَلَمْ

دوزخ بدرستی خدای تعالی وعده کرده بود وعده راست و خواند شما را بسوی آن پس قبول نکردید او را

تُصَدِّقُوا وَإِنِّي وَعَدْتُكُمْ وَعْدًا فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ

راست نداشتید و من وعده کردم شما را پس وعده خلاف کردم با شما آن وعده را و نبود دست ما را بر شما

سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ

غلبه مگر اینکه خواندم شما را بر باطل پس قبول کردید فرمان ما را پس ملامت مکنید و ملامت کنید نفسها

مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ وَأَنَا الْكَافِرُ الْيَوْمَ بِمَا عَبَدْتُمُونِي

نیستم فریادرس شما و نیستید شما فریادرس من بسوی من نسبت کفر میکنم شما را امروز بسبب چیزیکه عبادت

مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالَ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ قَالَ

از غیر خدا تعالی فرموده پس بانگ میکند بانگ کننده میان ایشان که لعنت خداست بر ظالمان یعنی کا

فَلَعَنَ عِنْدَ ذٰلِكَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وَلَعَنَ الَّذِينَ

پس لعنت کنند نزد آن فریاد آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بوده اند و لعنت کنند کسانی

اسْتَكْبَرُوا الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا وَلَعَنُوا قُرَنَاءَهُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَ

که متکبر بوده اند مر کسانی را که ضعیف بوده اند و لعنت کنند نزدیکان خویش از شیاطین و

لَعَنَهُمْ قُرَنَاؤُهُمْ ثُمَّ قَالُوا لِقُرَنَائِهِمْ يَا لَيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ بُعْدَ

لعنت کنند ایشان را نزدیکان ایشان پس ترک گفتند مر نزدیکان خود را کاشکی بودی میان ما و شما دوری

الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقُرَنَاءُ أَنْتُمْ لَنَا الْيَوْمَ وَبِئْسَ الْوُزَرَاءُ كُنْتُمْ لَنَا فِي

مشرق و مغرب پس بد نزدیکان اند شما ما را امروز و بد وزیران بوده اید شما ما را در

الدُّنْيَا فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَى جَمَاعَتِهِمْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلُمُّوا فَاطْلُبُوا

دنیا پس هرگاه که دیدند بسوی جماعت خود گفت بعضی از ایشان مر بعض را پس بیائید پس با دو کر

إِلَى الْخَزَنَةِ لَعَلَّهُمْ يَشْفَعُونَ لَنَا عِنْدَ رَبِّهِمْ فَيُخَفِّفَ عَنَّا يَوْمًا

از خازنان دوزخ شاید ایشان شفاعت کنند ما را نزدیک پروردگار خویش پس سبک کنند از ما روزی

مِنَ الْعَذَابِ قَالَ وَهُمْ عَلَى ذٰلِكَ يُعَذَّبُونَ قَالَ وَبَيْنَ مُرَاجَعَةِ

از عذاب فرموده و ایشان در بر هر حال عذاب کرده میشوند فرموده و میان جواب دادن خازنان

الْخَزَنَةِ إِيَّاهُمْ مِقْدَارُ سَبْعِينَ عَامًا ثُمَّ يُرَاجِعُونَهُمْ فَيَقُولُونَ أَلَمْ

خازنان ایشان را تعداد هفتاد سال است پس ترک جواب میدهند ایشان را پس میگویند آیا

تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنٰتِ قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ بَلٰى قَالَ الْخَزَنَةُ فَادْعُوا

نیامده بودند شمارا پیغامبران شما گفتند همه ایشان آری گفتند خازنان پس دعا بکنید

وَمَا دُعَاءُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ قَالَ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّ الْخَزَنَةَ لَا تَرُدُّ

ونیست دعاے کافران مگر در گمراہے فرمود پس هرگاه که دیدند بدرستی خازنان باز نگردانید

عَلَيْهِمْ خَيْرًا لَا اسْتَغَاثُوا بِمَالِكٍ فَقَالُوا يَا مَالِكُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ

بر ایشان نیکی طلب فریاد رسے میکنند بمالک سردار خازنان دوزخ پس میگویند ای مالک دعاکن برای ما از

فَلْيَقْضِ عَلَيْنَا بِالْمَوْتِ فَيَمْكُثُ مَالِكٌ مِقْدَارَ الدُّنْيَا لَا يُجِيبُهُمْ

پس حکم کنند بر ما بمرگ پس درنگ میکند مالک مقدار بقاے دنیا جواب نمیدهد ایشانرا

وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ قَوْلًا ثُمَّ يُرَاجِعُهُمْ فَيَقُولُ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ حِقَابًا

و باز نمیگرداند بر ایشان گفتار بسترک باز میگرداند پس میگوید بدرستی شما درنگ کننده اید چندین حقبه

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضِيَ عَلَيْكُمُ الْمَوْتُ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّ مَالِكًا لَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ

پیش از آنکه بیاید بر شما مرگ پس هرگاه که می بینند باز نگرداند مالک بر ایشان

خَيْرًا اسْتَغَاثُوا بِرَبِّهِمْ فَقَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا

نیکی طلب فریاد رسی میکنند به پروردگار پس میگویند ظالمان ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آن

فَإِنَّا ظٰلِمُونَ يَعْنِي نَقُولُ إِنْ عُدْنَا فِي مَعْصِيَتِكَ قَالَ فَيَمْكُثُ

بدرستی ما ظالم ایم یعنی اگر باز گردیم در معصیت تو پس ظالم ایم فرمود پیغمبر پس درنگ میکند

الْجَبَّارُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا لَا يُرَاجِعُهُمْ بِقَوْلِهِمْ

خدا جبار مقدار هفتاد سال باز نمیگرداند بایشان گفتار ایشان

وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ خَيْرًا ثُمَّ أَجَابَهُمْ بِقَوْلِهِ وَأَنْزَلَهُمْ مَنْزِلَةَ الْكِلَابِ

و رد نمیکند بر ایشان نیکی بسترک جواب میدهد ایشانرا بقول خود و فرود می کرد ایشانرا جای سگان

وَقَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ قَالَ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ لَا يَرْحَمُهُمْ

پس میگوید خوار باشید در آن دوزخ و کلام مکنید مرا فرمود پس هرگاه می بینند پروردگار اگر رحم نمیکند

وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ خَيْرًا قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا

و رد نمیکند بر ایشان نیکی میگویند بعضی ایشان بعض را برابر است بر ما جزع کنیم

مِنَ الْعَذَابِ أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ

از عذاب یا صبر کنیم نیست ما را خلاصے پس نیست ما را از شفاعت کنندگان

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ

و دوست یار دلسوز پس اگر بدرستی ما را باشد بازگشتے باشیم از مومنان فرمود

ثُمَّ تَنْصَرِفُ بِهِمُ الْمَلٰئِكَةُ إِلٰى مَسَاكِنِهِمْ فَزِلْتُ عِنْدَ ذٰلِكَ أَقْدَامُهُمْ

بسترک باز میگردانند ایشانرا فرشتگان بسوی جاهاے خود پس میلغزد نزدیک آن پاهای ایشان

وَدَحَضَتْ حُجَّتُهُمْ وَنَظَرُوا مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ وَيَئِسُوا مِنْ
داخل میشود حجت ایشان و ببینند عذابی که نزدیک پروردگار ایشان است و نا امید شوند از
رَحْمَتِهِ وَنَالَهُمُ الْكَرْبُ الشَّدِيدُ وَنَالَهُمُ الْخِزْيُ وَالْهَوَانُ
رحمت پروردگار خود پس میاید ایشانرا اندوه سخت و نازل میشود بایشان رسوائی و خواری
الطَّوِيلُ ... يَهْتِفُوا بِحَسْرَتِهِمْ عَلَى مَا فَرَّطُوا فِي دُنْيَاهُمْ وَحَمَلُوا
دراز پس فریاد میکنند بحسرت خود بر چیزی که تقصیر کرده اند در دنیای خود و می بردارند
أَوْزَارَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ وَأَوْزَارَ أَتْبَاعِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ
بارهای خود را بر گردنهای خود و بارهای متابعان خود بغیر آنکه کم کرده شود چیزی از
أَوْزَارِهِمْ وَعَذَابُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ تُرَابِ أَرْضِهِمْ وَقَطْرِ بُحُورِهِمْ مَعَ
بارهای ایشان و عذاب اهل دوزخ بیشتر است از خاک زمین ایشان و قطره های دریای ایشان با
زَبَانِيَةٍ سَرِيعٍ أَمْرُهُمْ غَلِيظٍ كَلَامُهُمْ عَظِيمَةٍ أَجْسَادُهُمْ كَالْبُرُوقِ
گماشتگان که شتاب است فرمان ایشان و درشت است سخن ایشان بزرگست تنهای ایشان همچو برق
وُجُوهُهُمْ كَالْجَمْرِ أَعْيُنُهُمْ كَاللَّهَبِ أَلْوَانُهُمْ كَالِحَةٌ أَنْيَابُهُمْ
رویهای ایشان همچو انگشت چشمهای ایشان همچو زبانه آتش است رنگهای ایشان بیرون برآورده است
كَصَيَاصِي الْبَقَرِ أَظْفَارُهُمْ يَعْنِي الْقُرُونَ وَالْمَقَامِعُ الطِّوَالُ الثِّقَالُ
همچو شاخهای گاو ناخنهای ایشان است و چنگلهای دراز گران
الْمُحْرِقَةُ بِأَيْدِيهِمْ لَوْ ضَرَبُوا بِهَا الْجِبَالَ انْصَدَعَتْ وَكَانَتْ رَمِيمًا
سوزنده در دستهای ایشان اگر بزنند بآن کوهها را پاره شوند و گردند پوسیده
يَضْرِبُونَ بِهَا عُصَاةَ رَبِّهِمْ فَيَحِقُّ لَهُمْ أَنْ تَسِيلَ أَعْيُنُهُمُ الدَّمَ بَعْدَ
بزنند بآن گناهکاران پروردگار خود را پس سزاوار است ایشانرا اینکه روان شود چشمان ایشان
الدُّمُوعِ لِأَنَّهُمْ إِنْ دَعَوْهُمْ لَمْ يُجِيبُوهُمْ وَإِنْ بَكَوْا لَمْ يَرْحَمُوهُمْ وَإِنِ
از اشک زیرا که بدرستی اگر خوانند ایشانرا جواب ندهند ایشانرا و اگر بگریند رحم نکنند ایشانرا و اگر
اسْتَغَاثُوا بِمَاءٍ بَارِدٍ لَمْ يُغِيثُوهُمْ إِلَّا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ
طلب فریادرسی کنند باب سرد فریاد نرسید ایشانرا مگر بآبی که مانند مس گداخته است بریان میکند
وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَقُولُ إِنَّهُ لَتَأْتِي أَهْلَ النَّارِ سَحَابَةٌ عَظِيمَةٌ كُلَّ
رویها و بود پیغمبر که میگفت بدرستی می آید اهل دوزخ را ابر بزرگ هر
يَوْمٍ فَتَبْسُطُ عَلَيْهِمْ لَهَا صَوَاعِقُ تَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ وَرَعْدٌ يَقْصِفُ
روز پس فراخ میشود بر ایشان مر آن ابر را صاعقهاست که میرباید چشمهای ایشان و رعدیست که میشکند
ظُهُورَهُمْ وَظُلْمَةٌ لَا يُبْصِرُونَ مَعَهَا نَبِيَّهُمْ تُنَادِي السَّحَابَةُ
پشتهای ایشان و تاریکیست که نمی بینند بآن نگاهبانان خود را پس آواز میکند ایشانرا آن ابر

بصوت لها جهير يا اهل النار ما تريدون ان امطركم فيقولون باجمعهم امطرنا

با آوازی که مراو راست سخت ای اهل دوزخ چه خواهید که باران کنم شما را پس میگویند همه بباران ما را

الماء البارد فتمطر ثم ساعة حجارة تقع على رؤسهم تقطع جماجمهم ثم تمطر ثم ساعة

آب سرد پس می بارد ایشان را ساعتی سنگ که می افتد بر سرهای ایشان پس میشکند کاسهای سر

اخرى انهارا من حميم و جمرا كثيرا و سوطا و خطاطيف من الحديد ثم تمطرهم ساعة اخرى

دیگر نهرها از آب گرم و آتش بسیار و تازیانه و خطافها از آهن پس می بارد ایشان را ساعتی دیگر

حيات و عقارب و دود و غسلين قال فاذا امطرت في جهنم سجرتها

مارها و کژدمها و کرمها و آب گرم فرمود پس وقتی که بارد در دوزخ گرم میشود دریاهای او

فماجت لججها و غضبت فلم تترك في جهنم سهلا و لا جبلا الا

پس موج میزند دریاهای او و غضبناک میشود پس نگذارد در دوزخ پستی و نه کوهی مگر

ارتفعت عليه فتغرق اهل النار اجمعين من غير ان يموتوا قال

بلند شد بر او پس غرق میشود اهل دوزخ همه بغیر اینکه بمیرند فرمود

فتزداد جهنم على من فيها من العصاة غيظا و حرا و زفيرا و

پس زیاده میشود دوزخ بر کسیکه در اوست از گنهکاران از روی خشم و از روی گرمی و بر آوردن نفس

شهيقا و لهبا و دخانا و ظلمة و وغثا و سموما و حميما و ريحا

فرو بردن آن و از روی زبانه و دود و سیاهی و باد گرم و آب گرم و از روی

و سعيرا و شدة على من فيها لنقمة ربها فنعوذ بالله منها

و شور آتش و سختی بر کسیکه در اوست از جهت غضب پروردگار او پس پناه میبریم بخدا از دوزخ

و من اهوالها و مقاساة اهلها اللهم ربنا و ربها لا توردنا

و از هولهای آن و بلا کشیدن اهل آن ای بارخدای پروردگار ما و پروردگار دوزخ فرود میار ما را

حياضها و لا تجعل في اعناقنا اغلالها و لا تكسنا من ثيابها

بحوضهای او و مگردان در گردنهای ما طوقهای آن و مپوشان ما را از جامهای او

و لا تطعمنا من زقومها و لا تسقنا من حميمها و لا تسلط علينا

و مخوران ما را از زقوم او و منوشان ما را از آب گرم آن و مگمار بر ما

خزانها و لا تجعلنا ماكلة لنارها و لكن جوزنا برحمتك صراطها

نگهبانان او و مگردان ما را خوراک آتش او و لیکن بگذران ما را برحمت از صراط او

و اصرف عنا شررها و لهيبها حتى تنجينا برحمتك منها و من

و باز گردان از ما شراره او و زبانه او تا رستگاری دهی ما را برحمت خویش و از

دخانها و من كربها و عذابها امين يا رب العلمين و كان يقول

دود او و اندوه و عذاب او چنین باد ای پروردگار عالمیان و بود میگفت

صلى الله عليه وسلم لو ان ادنى باب من ابواب جهنم فتح بالمغرب لذابت

سلم اگر کمترین دری از درهای دوزخ گشاده شود در مغرب هر اینه گداخته

منه جبال المشرق كما يذوب القطر ولو ان شررة من شرر

از وی کوههای مشرق چنانچه میگدازد ارزیز و اگر شراره از شرارهای

جهنم طارت فوقعت بالمغرب ورجل بالمشرق لغلى دماغه

دوزخ بپرد پس بیفتد در مغرب و مردیست در مشرق بجوشد دماغ او

حتى يفور على جسده وان ادنى اهل النار عذابا لرجل يحذى

تا اینکه بریزد بر تن او و بدرستی کمترین اهل دوزخ از روی عذاب مردی است

لهم نعلان من نار تفور منهم من مسامعهم ومناخرهم وتغلى منها

ایشان را دو پوشش از آتش پس می برآید آن آتش از گوشهای ایشان و سوراخهای بینی ایشان و بجوشد

ادمغتهم والذين يلونهم يلقون على صخرة من صخور جهنم

از وی دماغهای ایشان و آن کسانی که متصل می باشند ایشان را انداخته شوند بر سنگی از سنگهای دوزخ

فينقضون فيها كما ينقض الحب في المقلى الحار وكلما سقطوا

پس بریان شوند در آن چنانچه بریان شود دانه در تابه گرم و هرگاه که بیفتند

من صخرة يقعوا على اخرى فاهل النار كلهم يعذبون على قدر

از سنگی واقع شوند بر دیگری پس اهل دوزخ همه ایشان عذاب کرده میشوند بر قدر

اعمالهم فنعوذ بالله من اعمالهم ومصيرهم قال صلى الله عليه وسلم واما

عملهای خود پس پناه میبریم بخدای تعالی از اعمال ایشان و بازگشت ایشان فرمود و اما

عذاب الذين لا يحفظون فروجهم فيساطون بفروجهم بقدر

عذاب آن کسانیکه نگاه نمیدارند فرجهای خود را از حرام پس آویخته میشوند بفرجهای ایشان بقدر

ما كانت الدنيا حتى تذوب اجسادهم وتبقى ارواحهم ثم يردون

آنچه بوده است دنیا تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و باقی ماند روحهای ایشان باز گردانیده شوند

فيجدد لهم اجساد وجلود ثم يعذبون فيجلد كل انسان منهم

پس تازه کرده میشود ایشان را تنها و پوستها پس عذاب کرده میشوند پس زده شود هر آدمی از ایشان

سبعون الف ملك قدر ما كانت الدنيا حتى تذوب اجسادهم

هفتاد هزار فرشته مقدار آنکه بوده است دنیا تا آنکه بگدازد تنهای ایشان

وتبقى ارواحهم كذلك عذابهم واما عذاب السارق فيقطع عضوا

و باقی بماند روحهای ایشان همچنین عذاب ایشان و اما عذاب دزد پس بریده میشود

عضوا ثم يجدد ذلك عذابه غير انه يجتاز الى كل انسان

بند بند پس تازه کرده میشود پس اینست عذاب او جز آنکه در گذشتن میرسد بسوی هر آدمی

منهم سبعون ألف ملك معهم الشفار وأما عذاب الذين

از ایشان هفتاد هزار فرشته که با ایشان است کاردها و اما عذاب کسانی که

يتهددون الزور فيساطون بألسنتهم ثم يجلد كل انسان منهم

گواهی میدهند دروغ را پس [illegible] بزبانهای خود پس زده میشود هر آدمی را از ایشان

سبعون ألف ملك حتى تذوب أجسادهم وتبقى أرواحهم وأما

هفتاد هزار فرشته تا آنکه میگدازد تنهای ایشان و میماند روحهای ایشان و اما

عذاب المشركين فيجعلون في مغار جهنم ثم يغلق عليهم وفيها

عذاب مشرکان پس آنست که گردانیده میشود در غارهای دوزخ پس بسته میشود بر ایشان

حيات وعقارب وجمر كثير ولهب ودخان شديد يجلد كل

با ایشان ماران و کژدمان و اخگر بزرگ و زبانه و دود سخت زده میشود هر

انسان منهم كل ساعة سبعون ألف جلدة فذلك عذابهم وأما

آدمی را از ایشان هر ساعت هفتاد هزار چوب پس اینست عذاب ایشان و اما

عذاب الجبارين المتكبرين فيجعلون في توابيت من نار ثم يقفل

عذاب جباران و تکبر کنندگان پس آنست که گردانیده میشوند در صندوقها از آتش پس قفل کرده میشود

عليهم فتوضع في الدرك الأسفل من النار قال فيعذب كل انسان

بر ایشان پس نهاده میشود در طبقه پائینه از آتش گفت پس عذاب کرده میشود هر آدمی

منهم كل ساعة تسعة وتسعين لونا من العذاب يجددهم

از ایشان در هر ساعتی نود و نه رنگ از عذاب نو کرده میشود ایشان را

في كل يوم ألف جلد فذلك عذابهم قال وأما الذين يغلون فيأتون

در هر روز هزار جلد پس اینست عذاب ایشان [illegible]

بغلولهم ثم يلقى بها في بحر جهنم ثم يقال لهم غوصوا حتى تخرجوا

[illegible]

غلولكم ليتنهوا على تعره ولا يعلم تعره إلا الذي خلقه قال

[illegible]

فيغوصون ما شاء الله ثم يخرجون رؤوسهم يتنفسون فينزل

[illegible]

إلى كل منهم سبعون ألف ملك مع كل ملك مقمع من الحديد فيهوي

[illegible] هفتاد هزار فرشته با هر فرشته [illegible] از آهن [illegible]

به إلى رأسه فذلك عذابهم أبدا قال وكان النبي صلى الله عليه يقول ان الله

[illegible] پس اینست عذاب ایشان همیشه [illegible]

قضى على أهل النار إنهم لابثون فيها أحقابا فلا أدري كم من

حکم کرد بر اهل دوزخ بدرستی ایشان درنگ کننده اند در وی چند حقبه پس نمیدانم که آن چند

حقب غير أن الحقب الواحد ثمانون ألف سنة والسنة ثلاثمائة

حقبه است جز آنکه یک حقبه هشتاد هزار سال است و یک سال سیصد

وستون يوما واليوم ألف سنة مما تعدون فالويل لأهل النار

و شصت روز است و روز هزار سال است از آن روز که میشمارند پس هلاکت است مر اهل دوزخ را

والويل لتلك الوجوه التي كانت لا تصبر على حر الشمس حين تلفحها

و هلاکت است آن رویها را که بوده است که صبر نمیکرد بر گرمی آفتاب هنگامیکه میسوزد او را

النار وويل لتلك الرؤوس التي كانت لا تصبر على الصداع حين

آتش و هلاکت است مر آن سرها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد سر هنگامیکه

يصب فوقها الحميم وويل لتلك الأعين التي كانت لا تصبر على الرمد

ریخته شود بالای او آب گرم و هلاکت است آن چشمها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد چشم

حين ترمى وتسحب في النار وويل لتلك الآذان التي كانت تسمع

هنگامیکه انداخته شود و کشیده شود در آتش و هلاکت است آن گوشها را که بوده است می شنود

الأحاديث يتلذذها حين يفور منها لهب وويل لتلك الحناجر

سخنها که لذت می یافت هنگامیکه بر آید از آن زبانه آتش و هلاکت است آن حنجرها را

التي كانت تجزع من ريح الجيف حين تحشى بالنار وويل لتلك

که بوده است که زاری میکرد از بوی مردار هنگامیکه پر کرده شود آتش او را و هلاکت است آن

الأعناق التي كانت لا تصبر على الوجع حين يجعل فيها الأغلال

گردنها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد هنگامیکه گردانیده شود در وی زنجیرها

وويل لتلك الجلود التي كانت لا تصبر على اللباس الخشن حين

و هلاکت است مر آن پوستها را که بوده است صبر نمیکرد بر پوشاک درشت هنگامیکه

يجعل عليها ثياب من نار خشن مسها منتن ريحها تتلظى نارا و

گردانیده شود بر آن پوستها جامهها از آتش درشت باشد سودن او گنده است بوی او زبانه زند

ويل لتلك البطون التي كانت لا تصبر على الأذى حين يدخلها

هلاکت است آن شکمها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد هنگامیکه در آید در آن

الزقوم من نار جهنم تقطع أمعاءهم وويل لتلك الأقدام التي كانت

زقوم و آب گرم که پاره کند رودهای ایشان را و هلاکت است مر آن پایها را که بوده است

لا تصبر على الحفاء حين تحذى لها نعالا من نار فويل لأهل النار من

صبر نمیکرد بر برهنه پائی هنگامیکه پوشیده شود بر آن نعلین از آتش پس هلاکت است مر اهل دوزخ را از

أَصْنَافِ الْعَذَابِ اللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الْعِلْمِ الْعَظِيْمِ وَفَضْلِكَ الْعَمِيْمِ لَا

گوناگون عذاب ای بار خدا بحق این علم بزرگ و فضل خویش که عام است

تَجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِهَا **فصل** وَقَالَ أَبُوْ هُرَيْرَةَ رض أَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم

مگردان مارا از اهل دوزخ وگفت ابوهریره رضی بدرستی پیغمبر

كَانَ يَقُوْلُ إِنَّ لِجِسْرِ جَهَنَّمَ سَبْعَةَ قَنَاطِرَ بَيْنَ كُلِّ قَنْطَرَتَيْنِ

بوده است میگفت بدرستی مر پل دوزخ را هفت بند است میان هر دو بند راه

سَبْعُوْنَ عَامًا وَعَرْضُ الْجِسْرِ كَحَدِّ السَّيْفِ فَيَجُوْزُ عَلَيْهِ أَوَّلُ زُمْرَةٍ

هفتاد ساله و پهنای پل همچو دم شمشیر است پس میگذرد بر آن پل نخستین گروه

مِنَ النَّاسِ سِرَاعًا كَطَرْفِ الْعَيْنِ وَالزُّمْرَةُ الثَّانِيَةُ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ

از مردم از روی تیزی در مقدار ردت چشم بر هم زدن و گروه دوم همچو برق جهنده

وَالزُّمْرَةُ الثَّالِثَةُ كَالرِّيْحِ الْعَاصِفِ وَالزُّمْرَةُ الرَّابِعَةُ كَالطَّيْرِ

و گروه سوم همچو باد تند و گروه چهارم همچو پرنده و

الزُّمْرَةُ الْخَامِسَةُ كَالْخَيْلِ وَالزُّمْرَةُ السَّادِسَةُ كَالرَّجُلِ الْمُسْرِعِ وَالزُّمْرَةُ

گروه پنجم همچو اسپ و گروه ششم همچو باد تیز رو و گروه

السَّابِعَةُ يَمُرُّوْنَ عَلَيْهِ مُشَاةً ثُمَّ يَبْقَى رَجُلٌ وَاحِدٌ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَمُرُّ

هفتم میگذرند بر آن پیاده پس ترک میماند مردے تنها پس او پسین کسانیست که

عَلٰى ذٰلِكَ الْجِسْرِ فَيُقَالُ لَهُ مُرَّ فَيَضَعُ عَلَيْهِ قَدَمَيْهِ فَتَزِلُّ إِحْدَاهُمَا

بر آن پل پس گفته میشود او را برو پس می نهد بر آن هر دو پاے خود پس لغزد یکے از آن

ثُمَّ يَرْكَبُهُ فَيَجْثُوْ عَلٰى رُكْبَتَيْهِ تُصِيْبُ النَّارُ مِنْ شَعْرِهِ وَجِلْدِهِ فَلَا

پس ترک سوار میشود پل را پس میرود بر دو زانوے خود پس میرسد آتش از موی او و پوست او

فَلَا يَزَالُ يَتَزَحْزَحُ عَلٰى بَطْنِهِ فَتَزِلُّ قَدَمُهُ الْأُخْرٰى وَتَتَشَبَّثُ يَدُهُ

پس همیشه کشان میرود بر شکم خود پس میلغزد پاے دیگرش و می آویزد دست خود را

وَتَتَعَلَّقُ الْأُخْرٰى وَهُوَ عَلٰى ذٰلِكَ تُصِيْبُهُ النَّارُ فَهُوَ يَظُنُّ أَنْ لَا يَنْجُوَ

و می آویزد دیگر پس آویزد بر آن حال میرسد او را آتش پس او گمان میبرد و رستگاری

مِنْهَا فَلَا يَزَالُ يَتَزَحْزَحُ عَلٰى بَطْنِهِ حَتّٰى يَخْرُجَ مِنْهَا فَإِذَا خَرَجَ مِنْهَا

از آن پس همیشه کشان میرود بر شکم خود تا آنکه بر آید از آن دوزخ هرگاه که بر آمد از دوزخ

نَظَرَ إِلَيْهَا فَقَالَ تَبَارَكَ الَّذِيْ أَنْجَانِيْ مِنْكَ مَا أَظُنُّ أَنَّ رَبِّيْ أَعْطٰى

می بیند بسوی آن دوزخ پس میگوید با برکت مر کسی راکه رستگاری داد مرا از تو گمان نمی برم که پروردگار داد

أَحَدًا مِنَ الْأَوَّلِيْنَ وَالْآخِرِيْنَ مِثْلَ مَا أَعْطَانِيْ أَنَّهُ نَجَّانِيْ مِنْكَ بَعْدَ

هیچ یکے را از خلق اول و آخر مانند چیزی داد مرا و آن اینست که رستگاری داد مرا از تو پس

إذا رأيتُ ولقيتُ قال فيأتيه مَلَكٌ من الملائكة فيأخذ بيده

از آنکه دیده ام وملاقات کرده ام ترا عزیز و ... پس می آید او را فرشته از فرشتگان پس میگیرد دست او را

فينطلق به إلى غدير بين يدي باب الجنة فيقول له الملك اغتسل

پس میبرد بسوی حوض پیش در بهشت پس میگوید مر او را فرشته بشوی خود را

في هذا الغدير واشرب منه قال فيغتسل ويشرب منه فيعود له

درین حوض و بنوش از آن گفت راوی پس میشوید خود را و مینوشد از آن پس باز می آید

ريح أهل الجنة وألوانهم ثم ينطلق به فيوقفه على باب جهنم فيقول

بوی اهل بهشت و رنگهای ایشان پس تر کند میبرد او را پس استاده میکند او را بر دروازه دوزخ پس

له قف ههنا حتى يأتيك إذن من ربك عز وجل قال فينظر إلى

او را بایست اینجا تا آنکه بیاید ترا اذن تو از پروردگار تو گفت پیغمبر پس می بیند بسوی

أهل النار ويسمع عواءهم كعواء الكلاب قال فيبكي فيقول يا رب

اهل دوزخ و می شنود آواز ایشان چون آواز سگان گفت پس میگرید آن شخص و میگوید ای

اصرف وجهي عن أهل النار لا أسألك يا رب غيره قال فيأتيه

بگردان روی مرا از اهل دوزخ نمیخواهم از تو ای پروردگار غیر آن گفت پیغمبر پس می آید او را

ذلك الملك من عند رب العالمين عز وجل فيحول وجهه من النار

آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگرداند روی او را از آتش

إلى الجنة قال وبين مقامه إلى باب الجنة خطوة فينظر إلى باب

بسوی بهشت گفت میان جای استادن او تا در بهشت یک گام است پس می بیند بسوی در

الجنة وعرضها وإن ما بين عضادتي باب الجنة مسيرة أربعين

بهشت و فراخی آن و بدرستی میان دو چوب در که استاده باشد از دو جانب راه چهل

عاماً للطير المسرع قال فيسأل ذلك الرجل ربه عز وجل فيقول

سال راه است مر پرنده را اگر تیز رو باشد گفت پس میخواهد آن مرد از پروردگار خود عز و جل پس میگوید

يا رب إنك قد أحسنت إلي الإحسان كله أنجيتني من النار و

ای پروردگار من تحقیق نیکوئی کردی بسوی من نیکوئی تمام رهانیدی مرا از دوزخ و

صرفت وجهي عن أهل النار إلى الجنة إنما بيني وبين باب الجنة

گردانیدی روی مرا از اهل دوزخ بسوی بهشت و نیست درمیان من و میان در بهشت

خطوة فأسألك يا رب بعزتك أن تدخلني الباب ولا أسألك غيره

مگر یک گام پس میخواهم از تو ای پروردگار من بعزت تو اینکه درآری مرا در بهشت و نمیخواهم از تو غیر آن

ولكن اجعل الباب بيني وبين أهل النار فلا أسمع حسيسها ولا

ولیکن بگردان در بهشت را میان من و میان اهل دوزخ پس نشنوم آواز آن دوزخ و نه

أرى أهلها قال فيأتيه ذلك الملك من عند رب العلمين فيقول أيا بن

ببینم اهل آنرا گفت پس بیاید او را آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگوید ای پسر

آدم ما أكذبك ألست زعمت أنك لا تسأل غيره قال عليه السلام

آدم عجب دروغگو بوده تو آیا نگفته بودی که چیزی نخواهم جز آن گفت

فيقول ويحلف لا وعزة الرب لا أسأل غيره فيأخذه بيده فيدخله

پس میگوید آن مرد و سوگند میخورد به عزت پروردگار که نخواهم جز آن پس بگیرد دست او را

الباب ثم ينطلق الملك إلى عند رب العلمين عز وجل قال فينظر

در بهشت پس میرود آن فرشته بسوی پروردگار عالمیان گفت او پس میبیند

ذلك الرجل في الجنة عن يمينه وشماله وبين يديه مسيرة سنة

آن مرد در بهشت از راست خود و چپ خود و پیش خود یک ساله راه

فلا يرى أحدا غير الشجر والثمر وبين مقامه إلى أدنى شجرة خطوة قال

پس نمی بیند هیچ کس را جز درخت و میوه و میان جای او تا نزدیکترین درخت یک گام است گفت

فينظر إليها فإذا أصلها ذهب وغصنها فضة بيضاء وورقها

پس می بیند بسوی آن درخت پس ناگاه بیخ آن درخت از زر است و شاخ او نقره سفید و برگ او

٤٣٩ كأحسن حلل رآها آدمي وثمارها ألين من الزبد وأحلى من العسل

بهتر نیکو زیور است که دیده است از آدمی و میوه آن نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد

وأطيب ريحا من المسك قال فيتحير ذلك الرجل مما رأى قال فيقول

و خوشبوتر از مشک گفت پیغمبر پس حیران میشود آن مرد از آنچه می بیند پس میگوید ای

يا رب نجيتني من جهنم وأدخلتني باب الجنة فأحسنت إلي

پروردگار رهانیدی مرا از دوزخ و درآوردی مرا در بهشت و نیکی کردی با من

الإحسان كله وإنما بيني وبين هذه الشجرة خطوة لا أسألك غيره

نیکوترین و میان من و میان این درخت مگر یک گام نمیخواهم از تو جز آن

قال فيأتيه ذلك الملك فيقول ما أكذبك يا ابن آدم ألست زعمت

گفت پس می آید او را آن فرشته پس میگوید او را عجب دروغگوئی تو ای پسر آدم آیا نبودی گفته

١٢ أنك لا تسأل زيادة فما لك تسأل وأين ما أقسمت لا تسأل شيئا قال

بدرستی تو سوال نخواهی کرد زیاده را پس چیست ترا که میطلبی زیاده و کجاست سوگند تو آیا شرم نمیداری

فيأخذ بيده فينطلق به إلى أدنى منازله فإذا هو بقصر من لؤلؤ

١٢ پس میگیرد دست او پس میبرد او را تا نزدیکترین منزل او پس ناگاه او ملاقات میکند قصری از

بين يديه على مسيرة سنة قال فإذا أتاها نظر إلى ما بين يديه

١٢ پیش او فراخی راه یک سال گفت پیغمبر پس وقتیکه می آید می بیند بسوی چیزی که پیش اوست

آن مرد قصر را

فَرَأَى مَنْزِلًا كَأَنَّمَا كَانَ ذٰلِكَ الْقَصْرُ وَمَا وَرَاءَهُ مَعَهُ حُلْمًا فَلَا يَمْلِكُ

پس می‌بیند جایی را چنانستی که بوده است آن گویا که در پهلوی او و چیزی که پس از آن است باد و خیال خواب

نَفْسَهُ حِينَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ هٰذَا الْمَنْزِلَ وَلَا

نفس خود را هرگاه که می‌بیند بسوی آن پس میگوید ای پروردگار میخواهم از تو اینجا و نه

أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ

میخواهم از تو جز آن گفت راوی پس می‌آید او را فرشته از فرشتگان پس میگوید او را ای پسر آدم

أَمَا أَقْسَمْتَ بِرَبِّكَ عَلَيْكَ مَا الَّذِي بِكَ يَا ابْنَ آدَمَ هُوَ لَكَ فَإِذَا أَتَاهُ

آیا قسم نکردی به پروردگار خود عجب در یغ گر بوده تو ای فرزند آدم المنزل تراست پس هرگاه

نَظَرَ إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّمَا كَانَ مَنْزِلُهُ مَعَهُ حُلْمًا قَالَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ

می‌بیند بسوی چیزی که در پیش اوست چنانستی که بوده است جایی او بنسبت او خیال خواب گفت راوی پس

أَسْأَلُكَ هٰذَا الْمَنْزِلَ قَالَ فَيَأْتِيهِ ذٰلِكَ الْمَلَكُ فَيَقُولُ لَهُ يَا ابْنَ آدَمَ

میخواهم تا اینجا گفت پس می‌آید او را فرشته پس میگوید ای فرزند آدم

مَا لَكَ لَا تُوفِي بِالْعَهْدِ أَلَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّكَ لَا تَسْأَلُ غَيْرَهُ وَلَا يَلُومُهُ

چیست مر ترا که وفا نمیکنی به پیمان آیا نیستی که گفته بودی تو که نمیخواهم جز این و ملامت نمیکند

لِأَنَّهُ يَرَى مَا تَكَادُ نَفْسُهُ تَخْرُجُ مِنَ الْعَجَائِبِ قَالَ فَيَقُولُ هُوَ لَكَ

زیرا که می‌بیند چیزی را که نزدیک است برآید جان او از دیدن عجایب گفت پیغمبر پس میگوید فرشته آن

قَالَ فَإِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ مَنْزِلٌ آخَرُ كَأَنَّمَا كَانَتْ مَعَهُ تِلْكَ الْمَنَازِلُ حُلْمًا

گفت پس ناگاه در پیش او جایی دیگر است چنانکه گویی که بوده است آنجا بنسبت او خیال و خواب

فَيَبْقَى مَبْهُوتًا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ لَهُ

پس میماند خاموش نمیتواند اینکه سخن کند گفت پیغمبر پس میگوید مر او را

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مَا لَكَ لَا تَسْأَلُ رَبَّكَ فَيَقُولُ يَا سَيِّدِي صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ

فرشته رسول خدا چیست مر ترا که نمیخواهی از پروردگار خود پس میگوید ای سردار من

وَاللّٰهِ لَقَدْ حَلَفْتُ لِرَبِّ الْعِزَّةِ حَتَّى خَشِيتُ مِنْهُ وَسَأَلْتُهُ حَتَّى

سوگند به خداست هر آینه تحقیق سوگند خوردم پروردگار بزرگ تا آنکه ترسیدم از او و سوال کردم از او تا که

اسْتَحْيَيْتُ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ أَيُرْضِيكَ أَنْ أَجْمَعَ لَكَ

شرمنده شدم گفت پیغمبر پس میگوید پروردگار بزرگ عزوجل آیا راضی میشوی از اینکه

الدُّنْيَا مُنْذُ يَوْمِ خَلَقْتُهَا إِلَى يَوْمِ أَفْنَيْتُهَا ثُمَّ أُضْعِفُهَا لَكَ عَشَرَةَ

دنیا را از آن روز که آفریدم تا روزی که نابود کردم آنرا پس ترکت کنیم مر ترا ده چندان زیرا که

أَضْعَافٍ قَالَ فَيَقُولُ ذٰلِكَ الرَّجُلُ يَا رَبِّ أَتَهْزَأُ بِي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ

گفت پیغمبر پس میگوید ای پروردگار من آیا استهزا میکنی بمن و حال آنکه تو پروردگار

قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي لَقَادِرٌ أَنْ أَفْعَلَهُ فَاسْأَلْنِي مَا

شِئْتَ قَالَ فَيَقُولُ الرَّجُلُ يَا رَبِّ أَلْحِقْنِي بِالنَّاسِ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ

فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيَنْطَلِقُ بِهِ يَمْشِي فِي الْجَنَّةِ حَتَّى يَبْدُوَ لَهُ شَيْءٌ كَأَنَّهُ لَمْ

يَكُنْ رَأَى مَعَهُ شَيْئًا فَيَخِرُّ سَاجِدًا وَيَقُولُ فِي سُجُودِهِ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ

تَجَلَّى لِي فَيَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ ارْفَعْ رَأْسَكَ هَذَا مَنْزِلُكَ وَهُوَ أَدْنَى مَنَازِلِكَ

قَالَ فَيَقُولُ لَوْلَا أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَبَسَ بَصَرِي لَحَارَ مِنْ نُورِ هَذَا الْقَصْرِ

قَالَ فَيَنْزِلُ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ فَيَلْقَاهُ رَجُلٌ إِذَا رَأَى وَجْهَهُ وَثِيَابَهُ

بَقِيَ مَبْهُوتًا يَظُنُّ أَنَّهُ مَلَكٌ فَيَأْتِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ لَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَجِيءَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ

يَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللهِ فَيَقُولُ أَنَا قَهْرَمَانٌ لَكَ وَأَنَا عَلَى هَذَا

الْمَنْزِلِ وَلَكَ مِثْلِي أَلْفُ قَهْرَمَانٍ كُلُّهُمْ عَلَى قَصْرٍ مِنْ قُصُورِكَ

وَلَكَ أَلْفُ قَصْرٍ فِي كُلِّ قَصْرٍ أَلْفُ خَادِمٍ وَزَوْجَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ قَالَ

فَيَدْخُلُ فِي قَصْرِهِ ذَلِكَ فَإِذَا هُوَ بِقُبَّةٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ بَيْضَاءَ فِي جَوْفِهَا

سَبْعُونَ بَيْتًا فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ بَابًا لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ

فَيَدْخُلُ تِلْكَ الْقِبَابَ فَيَفْتَحُهَا وَلَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ قَبْلَهُ فَإِذَا

هو في جوف تلك القبة بقبة من جوهرة حمراء طولها سبعون

درون آن خرگاه ملاقی میشود بخرگاهی از جوهر سرخ که درازی او هفتاد گز

ذراعا لها سبعون بابا كل باب منها يفضي إلى جوهرة حمراء على مثل

گز است مر او را هفتاد در است هر دری از آن میرساند تا جوهر سرخ بر مثل

طولها لها سبعون بابا ليس منها جوهرة على لون صاحبتها في كل جوهرة

درازی او مر او را هفتاد در است نیست از آنها هیچ جوهری برنگ دیگری در هر جوهری

أزواج ومناصب وأسرة قال فإذا دخلها وجد فيها زوجة من الحور

زنان و تختها عروس و سریرها است پس وقتیکه درآید آن جوهر را می یابد در آن زنی را از حور

العين فتسلم عليه فيرد عليها السلام ثم يقوم مبهوتا فتقول له

عین پس سلام میدهد بروی پس باز میدهد بروی آن زن سلام را پس ترک می ایستد خاموش پس میگوید

قد آن لك أن تزورنا وأنا زوجتك قال فينظر في وجهها فيرى

تحقیق وقت آن آمد که زیارت کنی ما را من زن توام گفت پیغمبر پس می بیند در روی آن زن پس می بیند

وجهه في وجهها كما يرى أحدكم وجهه في المرآة من الحسن والجمال

روی خود را در روی او چنانچه می بیند یکی از شما روی خود را در آینه از غایت نیکوی و خوبی

والصفوة فإذا عليها سبعون حلة في كل حلة سبعون لونا ليس

و صفا پس ناگاه بر آن زن هفتاد حله است در هفتاد حله هفتاد رنگ است نیست

فيها لون على لون صاحبتها يرى مخ ساقها من ورائها لا يعرض عنها

از آن حله هیچ حله برنگ دیگر دیده میشود مغز ساق آن حور از پس آن حلها روگردان نشود آن مرد

إعراضة إلا ازدادت حسنا في عينه سبعين ضعفا فهي له مرآة

روگردانیدنی مگر زیاده میشود آن زن از روی حسن در چشم او هفتاد چندان پس آن حور مر آن مرد را آینه است

وهو لها مرآة قال وإن لكل قصر منها ثلثمائة وستون بابا على كل

و آن مرد آن زن را مر آینه است گفت راوی که مر هر کوشکی را از آن سیصد و شصت در است و بر هر

باب ثلثمائة وستون قبة من لؤلؤ وياقوتة وجوهرة ليس منها

در سیصد و شصت خرگاه از مروارید و یاقوت و جواهر و نیست از آن خرگاه

قبة على لون صاحبتها فإذا أشرف على ظهر القصر أشرف على ملكه

هیچ خرگاهی برنگ دیگر پس وقتیکه برآید بر پشت کوشک می برآید بر ملک خود

مسيرة من الأرض ينفذ بصره إذا سار فيه سار في ملكه مائة سنة

مقدار زمینی که میرسد چشم او بسوی او وقتیکه سیر میکند در ملک خود مدت صد سال

لا ينتهي إلى شيء فيه إلا نظر فيه أجمع وإن الملائكة تدخل عليه

نمیرسد بسوی چیزی در آن ملک خود مگر نظر میکند در آن همه و بدرستی فرشتگان می درآیند در وی

فِي قُصُورِهِ مِنْ كُلِّ بَابٍ بِالسَّلَامِ وَالْهَدَايَا مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَيْسَ

در کوشکهاے او از هر درے بسلام و تحفه‌ها از نزد پروردگار عالمیان نیست

مِنْهُمْ مَلَكٌ إِلَّا وَمَعَهُ مِنَ الْهَدَايَا مَا لَيْسَ مَعَ الْآخَرِ كُلَّ يَوْمٍ فِي النَّهَارِ يُسَلِّمُ

از ایشان هیچ فرشته مگر با او است از تحفه‌ها چیزے که نیست با دیگرے هر روز وقت پگاه سلام میکند

عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مَعَهَا الْهَدَايَا وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

بروی فرشتگان با آن تحفه‌ها و راست کننده این سخن مذکور است در کتاب خدا تعالی

يَقُولُ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ

فرموده و فرشتگان می در آیند بر ایشان از هر در میگویند سلام است بر شما بمقابله چیزے که صبر

فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَقَالَ تَعَالَى وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا وَكَانَ يَقُولُ

پس نیکوست سرای آخرت. و فرموده خدا تعالی و مر ایشان راست رزق ایشان پگاه و بیگاه و بوده است

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ يُسَمِّيهِ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْمِسْكِينَ لِفَضْلِ مَنَازِلِهِمْ عَلَى

پیغمبر میگفت بدرستی این مرد را می نامند اهل بهشت مسکین از جهت فضیلت منزلهاے ایشان بر

مَنْزِلِهِ وَإِنَّ هَذَا الْمِسْكِينَ ثَمَانِينَ أَلْفَ خَادِمٍ فِي طَعَامِهِ إِذَا اشْتَهَى

منزل او و بدرستی این مسکین را هشتاد هزار خدمتگار است در طعام او وقتیکه آرزو میکند

۴۴۳ الطَّعَامَ نَصَبُوا لَهُ مَائِدَةً مِنْ مَوَائِدِهَا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مُمَنْطَقَةٍ

طعام را برپا میکنند مر او را خوانی از خوانها از یاقوت سرخ که مرصع کرده شده

مِنْ يَاقُوتَةٍ صَفْرَاءَ مَحْفُوفَةٍ بِالدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ وَقَوَائِمُهَا

میان یاقوت زرد و دایره شده است بمروارید و یاقوت و زمرد و پایه‌هاے او

مِنْ لُؤْلُؤٍ جَانِبُهَا عِشْرُونَ مِيلًا قَالَ فَيُوضَعُ لَهُ عَلَيْهَا مِنَ الطَّعَامِ

از مروارید یک جانب او بیست گروه است فرمود پیغمبر پس نهاده میشود او را بر آن خوان از طعام

سَبْعُونَ لَوْنًا وَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ ثَمَانُونَ خَادِمًا مَعَ كُلِّ خَادِمٍ مِنْهُمْ

هفتاد رنگ و می ایستد پیش او هشتاد خدمتگار با هر خدمتگار از ایشان

صَحْفَةٌ فِيهَا طَعَامٌ وَكَأْسٌ فِيهِ شَرَابٌ فِي كُلِّ صَحْفَةٍ مِنَ الطَّعَامِ مَا

کاسه است که در آن طعام است و کاسه است که در آن شراب است در هر کاسه از طعام چیزے است

لَيْسَ فِي الْأُخْرَى وَفِي كُلِّ كَأْسٍ مِنْ شَرَابِهِ مَا لَيْسَ فِي الْأُخْرَى يَجِدُ طَعْمَ أَوَّلِهَا

که نیست در دیگرے و در هر کاسه شربتے است که نیست در دیگرے مے یابد مزه اول طعام

كَطَعْمِ آخِرِهَا وَيَجِدُ لَذَّةَ آخِرِهَا كَلَذَّةِ أَوَّلِهَا يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ

همچو آخر آن و می یابد لذت آخر او همچو اول او مانند است بعضی آن بعضی را و

لَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ إِلَّا وَهُوَ يُصِيبُ مِثْلَهُ وَلَيْسَ لَهُ خَادِمٌ إِلَّا وَيُعْطِي

نیست از آن هیچ رنگے از رنگها میرسد و هیچ خورد از آن و نیست هیچ خادمے مگر داده میشود

حَظَّهُ مِنْ ذٰلِكَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ إِذَا رُفِعَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَكَانَ يَقُو

بهره او از آن خوردنی و نوشیدنی وقتیکه برداشته شود از پیش او و بود ست پیغمبر

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا يَزُورُونَهُ وَلَا يَزُورُهُمْ وَلِ

ر میگفت ... که بدرستی اهل مرتبه بلند زیارت میکنند او را و زیارت نمیکند ایشان را

أَهْلِ الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا لَيَسْعَىٰ عَلَىٰ كُلِّ رَجُلٍ ثَمَانِيَةُ أَلْفِ خَادِمٍ وَبِيَدِ

اهل مرتبه بلند هرآینه خدمت میکنند بر هر مردے از ایشان هشتاد هزار خدمتگار و در دست

كُلِّ خَادِمٍ مِنْهُمْ صَحْفَةٌ فِيهَا طَعَامٌ لَيْسَ فِي الْأُخْرَىٰ وَلَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ

هر خدمتگار از ایشان کاسه طعام است که نیست در کاسه دیگر و نیست از آن هیچ رنگے

إِلَّا وَهُوَ يُصِيبُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنْهُمْ خَادِمٌ إِلَّا وَيُعْطَىٰ حَظَّهُ مِنْ ذٰلِكَ

مگر آن شخص میرسد از آن لون و نیست از ایشان خادمی مگر داده شده است بهره خود از آن

الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ إِذَا رُفِعَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَا مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ

خوردنی و نوشیدنی وقتیکه برداشته میشود از پیش او و نیست از ایشان هیچ کے مگر او راست

اِثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَآدَمِيَّتَانِ لِكُلِّ زَوْجَةٍ

هفتاد و دو زن از حور عین و دو زن آدمی هر زنے را

مِنْهُنَّ قَصْرٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضْرَاءَ مُمَنْطَقَةٍ بِحَمْرَاءَ فِيهَا سَبْعُونَ

از آن زنان کوشکے ست از یاقوت سبز که مرصع کرده شده است میانه بیاقوت سرخ در آن کوشک

أَلْفَ مِصْرَاعٍ لِكُلِّ مِصْرَاعٍ قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَلَيْسَ مِنْهَا زَوْجَةٌ إِلَّا

هزار تخته در است هر تخته او را خرگاهے ست از مروارید و نیست از ایشان هیچ زنی مگر

وَعَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حُلَّةٍ فِي كُلِّ حُلَّةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ لَوْنٍ لَيْسَ

بر آن هفتاد هزار حله است در هر حله هفتاد هزار رنگ ست نیست

مِنْهَا حُلَّةٌ تُشْبِهُ الْأُخْرَىٰ وَلَيْسَ مِنْهُنَّ زَوْجَةٌ إِلَّا بَيْنَ يَدَيْهَا أَلْفُ

از آن حله ها حله مانند دیگرے و نیست از ایشان هیچ زنے مگر پیش او هزار

جَارِيَةٍ قِيَامٍ لِحَوَائِجِهَا وَسَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ لِمَجْلِسِهَا وَمَا مِنْهُنَّ

داه ایستاده است هر حاجت های او را و هفتاد هزار داه از برای مجلس او و نیست هیچ [illegible]

جَارِيَةٌ إِلَّا وَقَدِ اشْتَغَلَتْ بِهَا فِي حَاجَتِهَا إِذَا قُرِّبَ إِلَيْهَا الطَّعَامُ

خدمتگارے مگر تحقیق مشغول است در آن در حاجت خود پس وقتیکه نزدیک میشود بسوی آن زن طعام

قَامَ بَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ كُلُّ جَارِيَةٍ مِنْهُنَّ بِيَدِهَا

ایستاده است پیش او هفتاد هزار داه هر داهے از ایشان در دست او

صَحْفَةٌ فِيهَا مِنَ الطَّعَامِ وَكَأْسٌ مِنَ الشَّرَابِ فِيهَا مِنَ الطَّعَامِ وَ

کاسه ست در آن از طعام است و کاسه ست از شراب در آن از خوردنی و

وَالشَّرَابِ مَا لَيْسَ فِي الْأُخْرَى وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَشْتَاقُ الرَّجُلُ إِلَى

در نشنیده نه کرده است در دیگری و بود پیغمبر که گفت آرزو مند میشود مرد بسوی

أَخٍ لَهُ كَانَ يُحِبُّهُ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا فَيَقُولُ يَا لَيْتَ شِعْرِي مَا

برادر خود که دوست میداشت او را در محبت خدای تعالی عز و جل در دنیا پس میگوید ای کاش که دانستمی که چه

فَعَلَ أَخِي فُلَانٌ شَفَقَةً عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ قَدْ هَلَكَ فَيَطَّلِعُ اللهُ عَزَّ

کرد برادر من فلان از جهت ترسیدن بر او از آن که هلاک شده باشد پس آگاه میشود خدای عز

وَجَلَّ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ فَيُوحِي إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ سِيرُوا بِعَبْدِي هٰذَا إِلَى

جل بر آنچه در دل وی است پس وحی میکند خدا بسوی فرشتگان که سیر کنید با بنده من این بسوی

أَخِيهِ فَيَأْتِيهِ الْمَلَكُ بِنَجِيبَةٍ عَلَيْهَا رَحْلُهَا مِنْ مَيَاثِرِ النُّورِ قَالَ

برادر او پس می آید او را فرشته با ناقه برگزیده که بر پشت پالان از نمدهای نور گفت پیغمبر

فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَهُ قُمْ فَارْكَبْ وَانْطَلِقْ

پس سلام میگوید بر وی فرشته پس باز میدهد بر آن مرد سلام بر آن فرشته پس میگوید مر او را برخیز پس سوار شو و برو

إِلَى أَخِيهِ قَالَ فَيَرْكَبُ عَلَيْهَا فَيَسِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ أَلْفِ عَامٍ

بسوی برادر خود فرمود پس سوار میشود بر آن شتر پس سیر میکند در بهشت راه هزار سال

أَسْرَعَ مِنْ أَحَدِكُمْ إِذَا رَكِبَ نَجِيبَةً فَسَارَ عَلَيْهَا فَرْسَخًا قَالَ فَلَا يَكُونُ

شتابی تر از یکی از شما وقتیکه سوار میشود بناقه خود و سیر میکند بر آن شتر یک فرسخ و گفت پس نمی باشد

شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَنْزِلَ أَخِيهِ قَالَ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ

چیزی تا آنکه میرسد جای برادر خود پس سلام میدهد بر برادر پس باز میدهد بر وی سلام و

يُرَحِّبُ بِهِ قَالَ فَيَقُولُ أَيْنَ كُنْتَ يَا أَخِي لَقَدْ كُنْتُ أَشْفَقْتُ عَلَيْكَ

مرحبا گوید باو گفت پیغمبر پس میگوید آنرا برادر را کجا بودی تو ای برادر من هر آینه بوده ام ترسیدم بر تو

قَالَ فَيَعْتَنِقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ ثُمَّ يَقُولَانِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي

گفت پیغمبر پس کنار میگیرد هر یکے از ایشان برادر خود را بعد از آن میگویند حمد است مر خدای را

جَمَعَ بَيْنَنَا فَيَحْمَدَانِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِأَحْسَنِ أَصْوَاتٍ سَمِعَهَا أَحَدٌ مِنَ

که جمع کرد میان ما پس حمد میگویند خدای عز و جل را به نیکوترین آوازها که شنیده است آنرا یکی از

النَّاسِ قَالَ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا عِنْدَ ذٰلِكَ يَا عَبْدَيَّ لَيْسَ هٰذَا

مردم و فرموده پس میگوید خدای عز و جل مر آن دو مرد را وقت ستایش ای بندگان من نیست این

حِينَ عَمَلٍ وَلٰكِنْ هٰذَا حِينُ تَحِيَّةٍ وَمَسْأَلَةٍ فَاسْأَلَانِي أُعْطِكُمَا مَا

وقت بندگی لیکن این وقت دعا و خواهش است پس طلبید دهم شما را چیزی که

شِئْتُمَا فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ اجْمَعْ بَيْنَنَا فِي هٰذِهِ الدَّرَجَةِ قَالَ فَيَجْعَلُ

میخواهید شما پس میگویند ای پروردگار ما جمع کن میان ما در این درجه فرمود پس میگرداند

٤٤٥

اللهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الدَّرَجَةَ مَجْلِسُهُمَا فِي خَيْمَةٍ مَحْفُوفَةٍ بِالدُّرِّ وَ
خدا تعالیٰ آن درجه را نشستگاه ایشان در یک خیمه که گرد کرده شده است به مروارید

الْيَاقُوتِ وَلِأَزْوَاجِهِمَا مَنْزِلٌ سِوَى ذَلِكَ قَالَ يَتَشَرَّبُونَ وَيَأْكُلُونَ
یاقوت و مرزنان ایشان را جاے ست جز آن گفت که پس مینوشند و میخورند

وَيَتَمَتَّعُونَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَأْخُذُ لُقْمَةً
و کامرانی میکنند و بوده است میگفت پیغمبر صلعم بدرستی مردی از ایشان هر آینه میگیرد نواله

فَيَجْعَلُهَا فِي فِيهِ ثُمَّ يَخْطُرُ بِبَالِهِ طَعَامٌ آخَرُ فَيَتَحَوَّلُ تِلْكَ اللُّقْمَةُ
پس میگرداند در دهن خود پس تر که میگذرد در دل او طعامے دیگر پس میگرداند آن نواله را

إِلَى الَّذِي تَمَنَّى قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ مَا أَرْضُ الْجَنَّةِ قَالَ أَرْضُهَا رُخَامَةٌ
بسوے آن طعام که آرزو کرده بود گفته شد ای پیغمبر خدا چیست زمین بهشت فرمود پیغمبر صلعم زمین آن سنگ سفید

مِنْ فِضَّةٍ مُمَلَّسَةٍ وَتُرَابُهَا مِسْكٌ وَبَلَالِيطُهَا زَعْفَرَانٌ وَحِيطَانُهَا دُرٌّ
از نقره هموار کرده شده است و خاک او مشک است و بلیطها ے او زعفران است و دیوارها ے او

وَيَاقُوتٌ وَذَهَبٌ وَفِضَّةٌ يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا
و یاقوت است و زر و نقره است دیده میشود بیرون او از درون او و درون او

مِنْ ظَاهِرِهَا وَلَيْسَ فِي الْجَنَّةِ قَصْرٌ إِلَّا يُرَى ظَاهِرُهُ مِنْ بَاطِنِهِ وَبَاطِنُهُ
از بیرون او و نیست در بهشت هیچ کوشک مگر دیده میشود بیرون او از درون او و درون او

مِنْ ظَاهِرِهِ وَلَيْسَ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ إِلَّا وَهُوَ يَلْبَسُ إِزَارًا وَرِدَاءً وَحُلَلًا
از بیرون او و نیست در بهشت مردی مگر او میپوشد چادر پائین و چادر بالا و حلهاے

غَيْرَ مُقَطَّعَةٍ وَغَيْرَ مَخِيطَةٍ وَلَيْسَ مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَهُوَ يَلْبَسُ تَاجًا
نابریده و نا دوخته و نیست از آن اهل بهشت هیچ مردے مگر او مے پوشد تاجی

مِنْ لُؤْلُؤٍ مَحْفُوفًا بِالدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ لَهُ صَفَائِرُ تَاجٍ مِنَ
از مروارید که گرد کرده شده است بدر و یاقوت و زبرجد مر او را دو کره موئیست از

الذَّهَبِ فِي عُنُقِهِ طَوْقٌ مِنْ ذَهَبٍ مَحْفُوفٍ بِالدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ الْأَخْضَرِ
از زر در گردن او طوقے از زر که گرد کرده شده است بدر و یاقوت سبز

وَفِي يَدِ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ثَلَاثَةُ أَسْوِرَةٍ سِوَارٌ مِنْ ذَهَبٍ وَسِوَارٌ مِنْ فِضَّةٍ
و در دست هر مردی از ایشان سه دستبرنجن است یک دستبرنجن از زر و یکی از نقره

وَسِوَارٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ تَحْتَ تِيجَانِهِمْ أَكَالِيلُ مِنْ دُرٍّ وَيَاقُوتٍ وَعَلَى حُلَلِهِمْ
و دیگر دستبرنجن از مروارید زیر تاجهاے ایشان افسرهاست از در و یاقوت و بر آن حلهاے خود

تِلْكَ يَلْبَسُونَ السُّنْدُسَ وَعَلَى السُّنْدُسِ الْإِسْتَبْرَقَ وَالْحَرِيرَ الْأَخْضَرَ
مے پوشند دیباے تنک و بر آن میپوشند دیباے سطبر و ابریشم سبز

مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَظَوَاهِرُهَا الْعَبْقَرِيُّ

تکیه کنندوا اند بر فرش که آستر آن از دیبا کلفت است و ابره او منقش

الْحِسَانُ أَسِرَّتُهَا مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ وَقَوَائِمُهَا اللُّؤْلُؤُ عَلَى كُلِّ سَرِيرٍ

نیکو تختهای آن فرش از یاقوت سرخ و پایهای او از مروارید بر هر سریر

مِنْهَا أَلْفُ مِثَالٍ لِكُلِّ مِثَالٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا مِثَالٌ

از آن هزار فراش است مر هر فراش را هفتاد رنگ است نیست از ایشان فراشهای

يُشْبِهُ الْآخَرَ بَيْنَ يَدَيْ كُلِّ سَرِيرٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زَرْبِيَّةٍ

مانند دیگری و پیش هر سریر از آن سریرها هفتاد هزار بساط است

لِكُلِّ زَرْبِيَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا زَرْبِيَّةٌ يُشْبِهُ صَاحِبَتَهَا

مر هر بساط را هفتاد رنگ نیست از ایشان هیچ بساطی بر رنگ یار خود

عَنْ يَمِينِ كُلِّ سَرِيرٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ كُرْسِيٍّ وَعَنْ شِمَالِهَا مِثْلُ

از راست هر سریر از آن ها هفتاد هزار صندلی است و از چپ او هم چندین است

ذَلِكَ لَيْسَ مِنْهَا كُرْسِيٌّ يُشْبِهُ آخَرَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَهْلَ

نیست از آن صندلی ها هیچ صندلی مانند دیگری و بوده است که میگفت پیغمبر بدرستی اهل

الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ أَعْلَاهُمْ وَأَسْفَلَهُمْ عَلَى طُولِ آدَمَ وَطُولُ آدَمَ سِتُّونَ

بهشت همه بلندان ایشان و پستان ایشان بر درازی آدم باشند و درازی آدم شصت

ذِرَاعًا شَبَابًا جُرْدًا مُرْدًا مُكَحَّلِينَ مُحَمَّمِينَ هُمْ وَنِسَاؤُهُمْ عَلَى قَدْرٍ

گز بود جوان باشند بی موی بی ریش سیاه چشم سرمه کشیده باشند موی ایشان [illegible]

وَاحِدٍ قَالَ فَكُلَّمَا فُعِلَ ذَلِكَ بِهِمْ نَادَى مُنَادٍ فِي الْجَنَّةِ فَيَسْمَعُ صَوْتَهُ

گفت پس هرگاه کرده شد این کار با ایشان فریاد کند فریاد کننده در بهشت پس شنود آواز او را

أَعْلَاهُمْ وَأَدْنَاهُمْ وَأَقْصَاهُمْ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَرَضِيتُمْ

بلندان ایشان و نزدیکان ایشان و دوران ایشان پس میگوید ای اهل بهشت آیا راضی شدید

مَنَازِلَكُمْ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ نَعَمْ وَاللَّهِ لَقَدْ أَنْزَلَنَا رَبُّنَا مَنْزِلَ

منزلهای خود پس میگویند همه ایشان آری سوگند خدا هر آینه تحقیق فرود آورد ما را پروردگار ما جای

الْكَرَامَةِ لَا نَبْغِي عَنْهَا حِوَلًا وَلَا بِهَا بَدَلًا رَضِينَا بِرَبِّنَا جَارًا

فرود آمدن بزرگی نمیخواهیم از وی گردش را و نه به آن عوض را راضی شدیم پروردگار خود را همسایه

اللَّهُمَّ رَبَّنَا فَإِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيَكَ فَأَجَبْنَاهُ الْقَوْلُ الصَّادِقُ اللَّهُمَّ

ای بار خدایا پروردگار ما پس بدرستی ما شنیدیم ندا کننده را او اجابت کردیم او را گفتن راست ای بار خدا

رَبَّنَا فَإِنَّا اشْتَهَيْنَا النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ فَأَرِنَاهُ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ ثَوَابِنَا

پروردگار ما آرزو داریم دیدن روی تو پس بنما ما را بدرستی آن دیدن بهترین ثواب ما

عندك قال فأمر الله عزوجل عند ذلك بالجنة التي فيها منزله

نزدیک تو گفت پس فرماید خدای عزوجل نزد آن بهشتی که در آن منزل اوست

ومجلسه واسمها دار السلام خذي زينتك وتزيني واستعدي

وجای نشست او ونام او جای سلامتی است بگیر آرایش خود را وزینت کن خود را وآماده شو

لزيارة عبادي فاسمعت لربها واطاعته قبل ان تنقضي الكلمة

برای زیارت بندگان من پس بشنود امر پروردگار خود را وفرمان برد او را پیش از تمام شدن کلام

واخذت زينتها واستعدت لزوار الله تعالى فيأمر الله تعالى

وگرفت آن دار السلام زینت خود را وطیار شد مر زیارت کنندگان خدا را پس فرماید خدای

ملكا من الملائكة ان ادع عبادي الى زيارتي قال فيخرج ذلك

فرشته را از فرشتگان اینکه بخوان بندگان مرا بسوی زیارت من فرمود پس بیرون آید

الملك من عند الرحمن فينادي باعلى صوته بصوت له لذيذ

فرشته از نزد خدای عزوجل پس فریاد میکند باواز بلند خود باوازیکه مر او راست لذیذ

تمدد ثم يقول يا اهل الجنة يا اولياء الله زوروا ربكم قال فيسمع

دراز میگوید ای اهل بهشت ای دوستان خدا زیارت کنید پروردگار خود فرمود پس

صوته اعلاهم واسفلهم فيركبون على النوق والبراذين باجمعهم

آواز او را بلندان ایشان وپستان ایشان پس سوار میشوند بر شتران واسپان ترکی همه ایشان

فيسيرون في ظل الى جنب تلال من مسك ابيض وزعفران ۴۴۸

پس سیر میکنند در سایه بسوی پهلو پشته ها از مشک سفید وزعفران

اصفر فيسلمون عند الباب وتسليمهم ان يقولوا السلام

زرد پس سلام میدهند نزدیک در وسلام گفتن ایشان اینست که میگویند سلام باد

علينا من ربنا فيستاذنون فيوذن لهم فيستعملون فيدخلون

برما از پروردگار ما پس دستوری میخواهند پس دستوری داده میشود مر ایشان را [illegible]

الباب فتهب ريح من تحت العرش اسمها المثيرة فتنسف

در را پس میوزد بادی از زیر عرش نام او مثیره است [illegible]

تلال المسك والزعفران فتغبر في جيوبهم ورؤسهم وثيابهم

از پشتهای مشک وزعفران پس میرود گریبانهای ایشان وسرهای ایشان وجامه‌ها

فيدخلون وينظرون الى العرش ربهم وكرسيه نورا يتلالا عليهم

پس درآیند ومی بینند بسوی عرش پروردگار خود وکرسی او نوری را که میدرخشد بر ایشان

من غير ان يتجلى لهم فيقولون سبحانك ربنا تقدس رب

از غیر اینکه تجلی کند خدا مر ایشان را پس میگویند پاکیست ترا ای پروردگار ما پاکست پروردگار

الملائكة والروح تباركت وتعاليت أرنا ننظر إلى وجهك قال

فرشتگان و روح بزرگ است ترا پروردگار ما و بلند است ترا بنما مرا ببینیم بسوی روی تو فرمود

فيأمر الله عز وجل الحجب التي من نور أن اعتزلي فلا يزال يرتفع

پس امر میکند خدای تعالی پردهای را که از نور اند آنکه دور شوید پس همیشه دور میشود

حجاب وراء حجاب حتى يرتفع سبعون حجابا كل حجاب هو

پرده پس پرده تا آنکه برداشته میشود هفتاد پرده هر پرده سخت تر

أشد نورا من الذي يليه سبعين ضعفا فيتجلى لهم رب العزة

است از روی نور از آنکه متصل است باو هفتاد چند آن پس تجلی میکند مر ایشان را پروردگار

عز وجل فيخرون له سجدا ما شاء الله يقولون وهم ساجدون

پس می افتند مر او را سجده کنان مدتی که خواسته است خدا ایشان میگویند حال آنکه سجده کنندگانند

سبحانك لك الحمد والتسبيح أبدا أنجيتنا من النار وأدخلت

پاکی است ترا مر تراست همه ستایش و تسبیح همیشه رهانیدی ما را از آتش دوزخ و در آوردی ما را

الجنة نعم الدار رضينا عنك الرضا كله فارض عنا فيقول

در بهشت پس نیکو سرا است پس راضی شدیم از تو همه رضا پس راضی شو از ما پس میگوید خدا

تبارك وتعالى قد رضيت عنكم الرضا كله وليس هذا أوان

بزرگ و بلند تحقیق راضی شدم از شما راضی شدن همه و نیست این وقت

عمل ولكن هذا حين نضرة ونعيم فاسئلوني أعطكم وتمنوا

عمل لیکن این هنگام تازگی و نعمت است پس بخواهید از من بدهم شما را و آرزو کنید بر من

علي أزدكم قال فيتمنون من غير أن يتكلموا فيتمنون أن

زیاده کنم شما را فرمود پس آرزو میکنند در دل بغیر آنکه سخن گویند پس تمنا میکنند آنکه

يديم لهم ما أعطاهم فيقول تعالى إني مديم لكم ما أعطيتكم

همیشه دارد مر ایشان را چیزی که داده است ایشان را پس میگوید خدا تعالی بدرستی که من همیشه دارنده ام شما را

وزيدكم مثله قال فيرفعون رؤوسهم بالتكبير ولا يستطيعون

و زیادت کننده ام شما را مانند آن فرمود پس برمیدارند سرهای خود را بگفتن تکبیر و نمیتوانند

أن يرفعوا أبصارهم إلى ربهم عز وجل من شدة نور رب العزة

آنکه بردارند چشمهای خود بسوی پروردگار خود بسبب زیادتی نور رب العزت

وذلك المجلس يسمى شرقي قبة عرش رب العالمين فيقول لهم رب

و آن مجلس نامیده میشود جانب شرق قبه عرش پروردگار عالمیان پس میگوید مر ایشان را پروردگار

العزة مرحبا يا عبادي وجيراني وأصفيائي وأحبائي و

خوشی باد شما را ای بندگان من و همسایگان من و برگزیدگان من و دوستان من و

۴۴۹

أوليائي وخيرتي من خلقي وأهل طاعتي قال فإذا بين يدي
دوستان من وبرگزیدگان من از خلق من واهل طاعت من گفت ناگهان پیش
عرش رب العزة منابر من نور من دون تلك المنابر كراسي من
عرش پروردگار منبرهاست از نور نزدیک آن منبرها مسندهاست از
نور من دون تلك الكراسي الفرش ودون الفرش النمارق ودون
نور نزدیک این مسندها فرشهاست ونزدیک فرشها بالینهاست ونزدیک
النمارق الزرابي قال فيقول لهم رب العزة هلم اجلسوا على كرامتي
بالینها بساطهاست گفت پس میگوید ایشانرا پروردگار بزرگی بیائید بنشینید بر کرامت من
فيتقدم الرسل فيجلسون على تلك المنابر ويتقدم الأنبياء فيجلسون
پس پیش میشوند پیغمبران پس می‌نشینند بران منبرها وپیش می‌آیند پیغمبران ومی‌نشینند
على تلك الكراسي ويتقدم الصالحون فيجلسون على تلك الزرابي
بر آن مسندها وپیش میشوند نیکوکاران ومی‌نشینند بر آن بساطها
قال فتوضع لهم موائد من نور على كل مائدة سبعون لونا
گفت پس نهاده میشود مر ایشانرا خوانها از نور بر هر مائده هفتاد رنگ
مكللة باللؤلؤ والياقوت قال فيقول رب العزة لحفدته
آراسته کرده شده است به مروارید ویاقوت گفت پس میگوید پروردگار بزرگی مر خدمتگاران خود را
أطعموهم فيوضع لهم على كل مائدة سبعون ألف صحفة من
طعام دهید ایشانرا پس نهاده میشود مر ایشانرا بر هر خوانچه هفتاد هزار پیاله از
در وياقوت وفي كل صحفة سبعون لونا من الطعام قال فيقول
مروارید ویاقوت ودر هر کاسه هفتاد رنگ از طعام گفت پس میگوید
عز وجل كلوا يا عبادي قال فيأكلون ما شاء الله من ذلك قال
پروردگار بخورید ای بندگان من گفت پس میخورند تا آنچه خواسته پروردگار از این طعام گفت
فيقول بعضهم لبعض إن طعامنا اليوم الذي عند أهلنا
پس میگوید بعضی از ایشان مر بعضی را بدرستی طعام ما
عند هذا حلم قال فيقول رب العزة لحفدته اسقوا عبادي
نزد این طعام خیال وخواب است گفت پس میگوید پروردگار مر خدمتگاران خود را بنوشانید بندگان مرا
قال فيأتونهم بشراب فيشربون منه فيقول بعضهم لبعض إن
گفت پس می‌آرند شراب پس مینوشند از این پس میگوید بعضی از ایشان مر بعضی دیگر را بدرستی
شرابنا عند هذا الشراب حلم قال فيقول رب العزة لحفدته
شراب ما نزد این شراب خیال وخواب است گفت پس میگوید پروردگار مر خدمتگاران خود را

أطعمتموهم وسقيتموهم فكهوهم الآن قال فيأتون بفاكهة

طعام داده اید شما ایشان را وشراب داده اید پس میوه دهید ایشان را اکنون گفت پس می آرند میوها را

فيأكلون منها فيقول بعضهم لبعض إن فاكهتنا عند هذه

پس میخورند از آن پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که میوهای ما نزد این میوه

حلم قال فيقول رب العزة سبحانه أطعمتموهم وفكهتموهم

خیال وخواب است گفت پس میگوید پروردگار بزرگی طعام داده اید ایشان را و میوه داده اید ایشان را

وسقيتموهم اكسوهم وحلوهم قال فيأتونهم بكسوة و

وشراب داده اید ایشان را پس پوشانید ایشان را و زیور دهید ایشان را گفت پس می آرند لباس و

حلية يكسونها فيقول بعضهم لبعض إن كسوتنا وحليتنا

زیور می پوشانند ایشان را پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که لباس ما و زیور ما

عند هذه حلم قال فبينما هم جلوس على كراسيهم بعث الله عز

نزد این خیال وخواب است گفت پس درمیان اوقات که ایشان نشسته اند بر مسندهای خود می برانگیزد

وجل عليهم ريحا من تحت العرش تسمى المثيرة فتأتيهم بمسك

بر ایشان بادی از زیر عرش که نامیده میشود او را مثیره پس می آرد آن باد ایشان را مشک

كانوا ومن تحت العرش أشد بياضا من الثلج فتعبر ثيابهم و

... از زیر عرش سخت تر سفید تر از برف پس پر میشود جامه های ایشان و

وجوههم وجيوبهم فتطيبهم ثم يدعى منهم الموائد مع ما عليها

سرهای ایشان و گریبانهای ایشان پس خوشبو میکند ایشان را پس نزدیک برده میشود ازیشان خوانها با چیزی که بر آن

من الطعام قال عليه السلام فيقول لهم رب العزة سلوني الآن

از طعام گفت پیغمبر پس میگوید ایشان را پروردگار بزرگی بطلبید از من اکنون

أعطيكم وتمنوا على أزدكم قال فيقولون بأجمعهم اللهم ربنا

بدهم شما را و آرزو کنید بر من زیاده کنم شما را گفت پیغمبر پس میگویند همه ایشان ای بار خدا پروردگار ما

فإنا نسألك رضاك عنا فيقول عز وجل إني قد رضيت

بدرستی ما میخواهیم از تو رضای تو پس میگوید خدای عز وجل بدرستی من تحقیق راضی شدم

يا عبادي عنكم قال فيخرون له سجدا بالتسبيح والتكبير فيقول

ای بندهای من از شما گفت پیغمبر پس می افتند مر او را بسجده و تسبیح و تکبیر گفتن پس میگوید

رب العزة يا عبادي ارفعوا رؤوسكم ليس هذا حين عمل هذا حين

پروردگار بزرگی ای بندهای من بردارید سرهای خود را نیست اینوقت عمل این هنگام

نضرة ونعيم قال فيرفعون رؤوسهم ووجوههم مشرقة من

سرور است و نعمت گفت پیغمبر پس بر میدارند سرهای خود را و حال آنکه روهای ایشان درخشنده است از

١٥٨

افراط

١٢ مجمع البحار

نُودِيَ بِهِمْ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ انْصَرِفُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ

نور پروردگار ایشان گفت پیغمبر پس میگوید پروردگار بزرگ عز و جل برگردید بسوی جایهای خود

قَالَ فَيَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ ثُمَّ يَلْقَاهُمْ غِلْمَانُهُمْ بِدَوَابِّهِمْ قَالَ

پس می برآیند از نزدیک پروردگار خود پس از آن ملاقی میشود ایشان را غلامان ایشان با چهارپایان ایشان گفت

فَيَرْكَبُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى نَاقَةٍ أَوْ بِرْذَوْنٍ وَيَرْكَبُ مَعَهُ سَبْعُونَ

پس سوار شوند هر یکے از ایشان بر شتر خود یا اسپ ترکی خود و سوار میشود با او هفتاد

أَلْفَ غُلَامٍ عَلَى مِثْلِ الَّذِي يَرْكَبُ فَيَسِيرُ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ بِالسَّوَادِ

هزار غلام بر مانند مرکبے که خود سوار میشود بر او پس سیر میکند هر که میخواهد از آن غلامان بشکوه

إِلَى دَارِهِ ثُمَّ يَسِيرُ مَعَهُ سَائِرُهُمْ حَتَّى يَقْدَمَ الْقَصْرَ الَّذِي يُرِيدُ قَالَ

بسوی سرای او پس سیر میکند با او باقی آن غلامان تا آنکه می آید بسوی کوشکے خود که میخواهد آنرا گفت

فَإِذَا جَاءَ قَصْرَهُ فَيَدْخُلُ عَلَى زَوْجَتِهِ فَقَامَتْ إِلَيْهِ فَرَحَّبَتْ بِهِ وَقَالَتْ

پس وقتیکه بیاید بسوی کوشکے خود پس در آید بر زن خود پس برخیزد بجهة آن زن بسوی او و مرحبا گوید باو و گوید

لَهُ حَبِيبِي يَا حَبِيبِي حِبِّي يَحْسُنُ نُورٌ وَجَمَالٌ وَكِسْوَةٌ وَرِيحٌ وَ

آن زن آمدی با آمدنے مرا ای دوست آمدی تو مرا بحسن بے در نور وار لبش و لباسش و بوی خوش و

حِلْيَةٌ لَمْ أُفَارِقْكَ عَلَيْهَا قَالَ فَيُنَادِي مَلَكٌ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمَنِ عَزَّ

زیور جدا نشده بودم من از تو بدان چیزها گفت پس ندا کند فرشته از نزد خدای

وَجَلَّ بِصَوْتٍ عَالٍ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ كَذَلِكَ أَنْتُمْ أَبَدًا يُجَدَّدُ

باواز نیک بلند پس میگوید ای اهل بهشت همچنین هستید شما همیشه تازه کرده میشود

لَكُمُ النَّعِيمُ قَالَ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ

مر شما را نعمت و فرشتگان می درآیند بر ایشان از هر در که میگویند سلامے باد

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ إِنَّ رَبَّكُمْ يَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ

بر شما از هر عیب و نقصان بسبب چیزیکه رنج برده اید شما پس نیکو ست سرای آخرت بدرستی پروردگار شما خوانده است

وَمَعَهُمْ مِنَ الْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ وَالْكِسْوَةِ وَالْحِلْيَةِ وَكَانَ يَقُولُ

و حال آنکه با ایشان از خوردنے و نوشیدنے و پوشیدنے و زیور و بوده است که میگفت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ أَمَدٌ يَرَوْنَ

بدرستی در بهشت صد پایه ست میان هر دو پایه امید ست که مے بینند آن اهل

لَهُ الْفَضِيلَةَ وَالسُّؤْدَدَ فِيهَا جِبَالٌ مِنْ مِسْكٍ أَبْيَضَ وَزَعْفَرَانٍ

مر او را فضیلت و بزرگی و در آن بهشت کوههاست از مشک سفید و زعفران

أَصْفَرَ إِذَا أَكَلُوا طَعَامَهُمْ يَجْشَئُوا أَطْيَبَ مِنَ الْمِسْكِ فَإِذَا شَرِبُوا

زرد و وقتیکه میخورند طعام را آروغ مے آرند خوشبوتر از مشک و وقتیکه مینوشند

۴۵۲

ثيابهم وتحت جلودهم لا يتغوطون ولا يهريقون الماء ولا

يبصقون ولا يمتخطون ولا يمرضون ولا يصدعون وكان

يقول صلى الله عليه وسلم أهل الجنة أعلاهم وأسفلهم يتغدون

متكئين ساعتين ويتعاطون ساعتين ويحمدون خالقهم

أربع ساعات بينها أو دون ساعتين وفيها ليل ونهار و

ظلمة ليلها أشد بياضا من نهار اليوم سبعين جزءا وكان

يقول صلى الله عليه وسلم إن أدنى أهل الجنة عطية من لو نزل عليه الإنس

والجن لكان عنده من الكراسي والفرش والنمارق والزرابي

ما يجلسون ويتكئون عليه ويفضل عليهم من الموائد والصحاف

والخدم والطعام والشراب إلا كقدر ما أصاب رجل واحد

وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن جذوع الشجر ذهب ومنها فضة و

منها ياقوت ومنها زبرجد وسعفها مثل ذلك وورقها

كأحسن حلل رآها أحد وثمرها ألين من الزبد وأحلى من العسل

طول كل شجرة منها خمسمائة عام وغلظ أصلها مسيرة سبعين عاما إذا رفع أحدهم بصره

نظر إلى أقصى فرع من الشجرة وما فيها من الثمار وأن على

كُلُّ شَجَرَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ نَوْعٍ مِنَ الثِّمَارِ وَلَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ عَلَى طَعْمِ

هر درخت هفتاد هزار گونه است از میوه نیست از آنها هیچ رنگی بر مزه

الْآخَرِ إِذَا اشْتَهَى شَيْئًا مِنْ تِلْكَ الْأَنْوَاعِ انْحَنَتْ لَهُ تِلْكَ الشُّعْبَةُ

دیگرے و چون آرزو کند چیزے را ازان رنگهاے میوه خم شود مر او را آن شاخ

الَّتِي فِيهَا تِلْكَ الثَّمَرَةُ الَّتِي اشْتَهَى مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ

که دران میوه است که آرزو کرده بود آنرا از پانصد ساله راه

أَوْ مَسِيرَةِ خَمْسِينَ عَامًا أَوْ دُونَ ذَلِكَ حَتَّى يَأْخُذَهَا بِيَدِهِ إِنْ

یا پنجاه ساله راه یا کمتر ازو تا آنکه بگیرد آنرا بدست خود اگر

شَاءَ فَإِنْ عَجَزَ أَنْ يَأْخُذَهَا بِيَدِهِ فَتَحَ فَاهُ فَدَخَلَتْ فِيهِ فَإِذَا

خواهد پس اگر عاجز شود از آنکه گیرد آن میوه را بدست خود میگشاید دهن خود پس درآید دران پس چون

قَطَفَ عَنْهَا شَيْئًا أَحْدَثَ اللهُ مَكَانَهَا أَحْسَنَ مِنْهَا وَأَطْيَبَ

بریده شد ازان میوه چیزے پیدا میکند خداے تعالی بجاے او بهتر ازو و خوشتر

فَإِذَا أَصَابَ مِنْهَا حَاجَتَهُ وَانْتَهَى رَجَعَتِ الشُّعْبَةُ حَيْثُ كَانَتْ

پس وقتیکه میرسد ازو حاجتش را و بسند کرد میگردد شاخ بجاے که بوده است

وَمِنْهَا شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ وَلَكِنْ فِيهَا أَكْمَامٌ فِيهَا حَرِيرٌ وَحُلَلٌ وَسُنْدُسٌ

و بعضی ازان درختیست که میوه نمی‌دهد لکن دران غلافهاست که دران حریر است و حلهاست و ابریشم

وَزُخْرُفٌ وَعَبْقَرِيٌّ وَمِنْهَا شَجَرَةٌ لَهَا أَكْمَامٌ فِيهَا الْمِسْكُ وَ

و ابریشم سطبر و عبقری است و بعضے از آنها درختیست که مر او را غلافهاست که دران مشک است و

الْكَافُورُ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ كُلَّ يَوْمِ جُمُعَةٍ

کافور و بوده است میگفت ... اهل بهشت زیارت میکنند پروردگار خود را هر روز جمعه

وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَنَّ إِكْلِيلًا مِنَ الْجَنَّةِ وَلِيَ مِنَ السَّمَاءِ

و بوده است میگفت ... اگر تاجے ... از آسمان

لَذَهَبَ بِضَوْءِ الشَّمْسِ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قُصُورًا

البته ببرد روشنائی آفتاب را و بوده است میگفت که در بهشت کوشکهاست

فِي كُلِّ قَصْرٍ مِنْهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ مَاءٌ مَعِينٌ وَلَبَنٌ مَعِينٌ وَخَمْرٌ

در هر کوشکے ازان چهار جوئیست جوئے آب چشمه دار و شیر ... و شراب

مَعِينٌ وَعَسَلٌ مَعِينٌ إِذَا شَرِبَ مِنْهُ شَيْئًا صَارَ رَشْحًا مِسْكًا

چشمه دار و شهد چشمه دار وقتیکه می‌آشامد چیزے ازانها میگردد آخر او مشک

وَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا شَيْئًا حَتَّى يَمْزُجَ مِنْ عُيُونٍ فِي الْجَنَّةِ اسْمُ

و نمی آشامند ازانها چیزے را تا آنکه آمیخته شود از چشمها که در بهشت است نام یکے

أَحَدُهَا الزَّنْجَبِيلُ وَالْأُخْرَى تَسْنِيمٌ وَالْأُخْرَى كَافُورٌ وَإِنَّ

یکے ازآن زنجبیل ست ونام دیگرے تسنیم ونام دیگرے کافور واینکه

الْمُقَرَّبِينَ يَشْرَبُونَ مِنْهَا صِرْفًا وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ لَوْ أَنَّ

نزدیکان خدا هرآینه می نوشند ازآن چشمهاے خالص وبوده ست که میگفت پیغمبر اگر بدرستی

اللهَ قَضَى بَيْنَهُمْ أَنَّهُمْ يَتَنَازَعُونَ الْكَأْسَ بَيْنَهُمْ مَا دَفَعُوهَا

خدا بحق حکم کرده درمیان ایشان که ایشان بکشند یکدیگر کاسهاے را نمی بر داشتند

مِنْ أَفْوَاهِهِمْ أَبَدًا وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ

از دهنهاے خود همیشه وبود که میگفت ع بدرستی اهل بهشت زیارت میکنند یکدیگر را

عَلَى مَسِيرَةِ مِائَةِ أَلْفِ عَامٍ أَوْ فَوْقَ ذَلِكَ فَإِذَا رَجَعُوا مِنْ عِنْدِ

بر سیر صد هزار ساله راه یا بالاتر ازو پس وقتیکه بازمیگردند از نزد

۴۵۵ إِخْوَانِهِمْ فَلَهُمْ أَهْدَى إِلَى مَنَازِلِهِمْ مِنْ أَحَدِكُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ وَكَانَ

برادران خود پس هرآینه ایشان راه راستے رونده بسوے منزلهاے خود از یکے از شما بسوے جاے خود و

يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا زَارُوا رَبَّهُمْ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرَادُوا

که میگفت ع بدرستی اهل بهشت وقتیکه زیارت میکنند پروردگار خود را عز وجل ومیخواهند

الْانْصِرَافَ يُعْطَى كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ رُمَّانَةً خَضْرَاءَ فِيهَا سَبْعُونَ

بازگشتن را داده میشود هرمردے را از ایشان انار سبز درآن هفتاد

حَبَّةً لِكُلِّ حَبَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا حَبَّةٌ عَلَى لَوْنِ الْأُخْرَى

دانه باشد وهر دانه را هفت رنگ باشد نیست ازآنها هیچ دانه برنگ دیگرے

فَإِذَا انْصَرَفُوا مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ مَرُّوا فِي أَسْوَاقِ الْجَنَّةِ

پس وقتیکه بازمیگردند از نزد پروردگار خود عز وجل میروند در بازارهاے بهشت

لَيْسَ فِيهَا بَيْعٌ وَلَا شِرَاءٌ وَفِيهَا مِنَ الْحُلِيِّ وَالْحُلَلِ وَالسُّنْدُسِ

نیست درآنها فروختن وخریدن ودرآن بازارها ست از حلیها وابریشم تنک

وَالْإِسْتَبْرَقِ وَالْحَرِيرِ وَالزُّخْرُفِ وَالْعَبْقَرِيِّ مِنْ دُرٍّ وَيَاقُوتٍ

وابریشم ستبر وحریر وزر افزود ومنقش از مروارید ویاقوت

وَأَكَالِيلَ مُعَلَّقَةٍ فَيَأْخُذُونَ مِنْ تِلْكَ الْأَسْوَاقِ مِنْ هَذِهِ

وافسرهاے آویخته پس میگیرند ازآن بازارها ازآن

الْأَصْنَافِ مَا يُطِيقُونَ حَمْلَهُ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَسْوَاقِهَا شَيْءٌ

قسم چیزے که میتوانند برداشت اورا وکم نمیشود از بازارهاے او چیزے

وَفِيهَا صُوَرٌ كَصُوَرِ النَّاسِ مِنْ أَحْسَنِ مَا يَكُونُ مَكْتُوبٌ عَلَى

ودرآن بازارها صورتها ست همچو صورت مردم از نیکوترین چیزے که میباشند نوشته شده

نحر كل صورة منها من تمنى ان يكون حسنه على حسن صورتي
گلوہاے ہر صورت از آنہا ہر کسی کہ آرزو کند اینکہ باشد خوبی او بر خوبی صورت من
جعل الله حسنه على صورتي فمن تمنى ان يكون حسن وجهه
گرداند خدا ایشم خوبی او بر خوبی صورت من پس کسیکہ آرزو کند کہ باشد خوبی روی او
على تلك الصورة جعله الله على تلك الصورة قال ثم
بر آن صورت گرداند خدا ایشم خوبی او را بر آن صورت فرمود پس
ينصرفون الى منازلهم فيلقاهم غلمانهم صفوفا قياما
باز میگردند بسوی خانہاے خود پس پیش می آیند ایشان غلامان ایشان در حالتی کہ صف زدہ
بالترحيب والتسليم فيبشر كل واحد منهم صاحبه الذي
بر مرحبا گفتن و سلام گفتن پس بشارت میدہد ہر یکے از ایشان صاحب خود را کہ
يليه حتى تبلغ البشرى زوجته ثم يستحقها الفرح حتى
و اسے ہست تا آنکہ میرسد بشارت دادن بزن او پس تر کہ سبک میسازد آن زن را حق سبحانہ تا
تقوم اليه فتستقبله عند بابه بالترحيب والتسليم
آنکہ می ایستد بسوی او پس پیش می آید او را پیش در خود بر مرحبا گفتن و سلام گفتن
فتعانقه ويعانقها فيدخلان جميعا معتنقين وكان
پس کنار میگیرد آن زن آن مرد را و کنار میگیرد آن زن را و میدرآیند یکجا در حال کہ کنار گرفته بود
يقول صلى الله عليه لو ان امراة من نساء اهل الجنة برزت لم
میگفت که اگر بدرستیکہ زنے از زنان اہل بہشت ظاہر شود نہ
يرها ملك مقرب ولا نبي مرسل الا افتتن بحسنها وكان
بیند او را ہیچ فرشتہ مقرب و نہ نبی مرسل مگر فریفتہ شوند بخوبی آن زن و بود
يقول صلى الله عليه ان اخر شراب يشربون اهل الجنة على اثر
کہ میگفت که بدرستی پسین شرابی کہ می آشامند او را اہل بہشت بر پی
طعامهم شراب يقال له طهور دهاق فاذا شرب منه شربة
طعام خود شرابی است کہ گفته میشود مر او را دہاق پس وقتیکہ نوشند از وی نوشیدنے
هضم طعامهم وشرابهم فجعله كالمسك وجشاءه المسك و
میگوارد طعام ایشان و شراب ایشان پس میگرداند او را ہمچو مشک و آروغ او مشک و
لا يكون في بطونهم اذى فاذا شربوا اشتهوا الطعام فهذا دأبهم
نمی باشد در اندرون او چرکنت پس وقتیکہ نوشیدند خواہنده میگردند طعام را پس اینست دأب
ابدا وكان يقول صلى الله عليه ان دواب اهل الجنة خلقهن من ياقوت
ہمیشہ و بودہ است کہ میگفت پیغمبر بدرستی چہارپایان اہل بہشت آفریدہ است خدا تعالی ایشان را از

۴۵۶

أَبْيَضَ وَكَانَ يَقُولُ صلى الله عليه وسلم هُنَّ ثَلَاثُ جَنَّاتِ الْجَنَّةِ وَعَدْنٌ وَ

سپید و بوده است میگفت پیغمبر آن سه بهشت یکی جنة و دوم عدن و

دَارُ السَّلَامِ الْجَنَّةُ أَصْغَرُ مِنْ جَنَّةِ عَدْنٍ بِسَبْعِمِائَةِ أَلْفِ أَلْفِ

دار السلام جنت خردترست از بهشت عدن به هفصد هزار

جُزْءٍ وَأَنَّ قُصُورَ الْجَنَّةِ ظَاهِرُهَا مِنْ ذَهَبٍ وَبَاطِنُهَا مِنْ

حصه و بدرستی کوشکهاے جنت بیرون آن از زرست و درون آن از

زَبَرْجَدٍ وَأَبْرِجَتُهَا مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ وَشُرُفَاتُهَا نِظَامُ اللُّؤْلُؤِ

زبرجد و برجهاے آن از یاقوت سرخ و کنگرهاے آن از پیوند مروارید

وَكَانَ يَقُولُ صلى الله عليه وسلم إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَيَتَمَتَّعُ عِنْدَ زَوْجَتِهِ

و بوده است که میگفت پیغمبر بدرستی مرد از اهل بهشت هر آینه بهره میگیرد نزد زن خود

التَّكَأَةِ الْوَاحِدَةِ مِقْدَارَ سَبْعِمِائَةِ عَامٍ مَا يَتَحَوَّلُ ثُمَّ تُنَادِيهِ

یک تکیه کردن مقدار هفت صد سال که باز نمیگردد بستر پس ندا میکند او را

زَوْجَتُهُ الْأُخْرَى مِنَ الْقَصْرِ أَحْسَنَ مِنْهَا يَا أَخِي قَدْ آنَ لَكَ أَنْ

زن دیگر از کوشک بهتر از آن زن ای برادر من بتحقیق رسیده است مر ترا

يَكُونَ لَنَا مِنْكَ دَوْلَةٌ فَيَقُولُ الرَّجُلُ مَنْ أَنْتِ فَتَقُولُ أَنَا مِنَ

آنکه باشد مرا از تو دولتی پس میگوید مرد کیستی تو پس میگوید من آنکسم که

اللَّتِي يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ

گفته است خداے عز وجل در شان او پس نمیداند هیچ کسے که چه چیز پنهان داشته است مر ایشان را از

أَعْيُنٍ فَيَتَحَوَّلُ إِلَيْهَا فَيَمْكُثُ عِنْدَهَا مِقْدَارَ سَبْعِمِائَةِ عَامٍ

چشم روشنی پس میگردد بسوے او پس درنگ میکند آمده نزد آن زن مقدار هفت صد سال

يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَيُبَاضِعُهَا وَكَانَ يَقُولُ صلى الله عليه وسلم إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً

میخورد و می آشامد و مجامعت میکند آنرا و بوده است که میگفت پیغمبر که در بهشت درختی است

يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا سَبْعَمِائَةِ عَامٍ مَا يَقْطَعُهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

که میرود سوار در سایه او هفت صد سال تمام نمیکند آنرا میرود در زیر او

الْأَنْهَارُ وَأَنَّ عَلَى كُلِّ غُصْنٍ مِنْ غُصُونِهَا مَدَائِنَ مَبْنِيَّةً طُولُ

جویها و بدرستی بر شاخے از شاخهاے او شهرهاست بنا کرده شده درازی

كُلِّ مَدِينَةٍ مِنْهَا عَشَرَةُ آلَافِ مِيلٍ وَأَنَّ مَا بَيْنَ كُلِّ مَدِينَةٍ إِلَى

هر شهر از آن شهرها ده هزار کروه است و بدرستی میان هر شهرے تا

الْأُخْرَى كَمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَأَنَّ عُيُونَ السَّلْسَبِيلِ لَتَجْرِي

دیگری چنانکه میان مشرق و مغرب است و بدرستی چشمهاے سلسبیل هر آینه میروند

من تلك القصور الى تلك المدائن وان الورقة منها لتظل

از آن کوشکها بسوی آن شهرها و بدرستی برگ از درخت هر آینه سایه میکند

الامة الكبيرة العظيمة وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان الرجل من

گروه بزرگ و عظیم را و بوده است که میگفت پیغمبر صلعم بدرستی مرد از

اهل الجنة اذا دخل على زوجته قالت له والذي هو اكرمني

اهل بهشت وقتیکه می درآید بر زن خود میگوید او را سوگند آن کسی ست که بزرگی داد مرا

بك ما في الجنة شيء هو احب الي منك قال فيقول لها ايضا

بتو نیست در بهشت چیزی دوست تر بسوی من از تو گفت پیغمبر پس میگوید مرد او را نیز

مثل ذلك قال وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان في الجنة ما لا يصفه

مانند این گفت راوی و بود که میگفت صلعم بدرستی در بهشت چیزی ست که وصف کردن نتوانند

الواصفون ولا يخطر على قلوب العالمين ولا تسمع به آذان الواعين

وصف کنندگان و نگذشته است بر دلهای جهانیان و نشنیده ست گوشهای شنوندگان

فيها ما لم تره المخلوقون وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل

و در آن بهشت ست آنچه ندیده است آنرا مخلوقات و بود که میگفت صلعم بدرستی پروردگار عز و جل

ينزل المتحابين فيه في جنة عدن على عمود من ياقوتة حمراء

فرود می آرد دوستی را در بهشت که دوستی با یکدیگر داشتند در راه خدا تعالی در بهشت عدن بر ستون از یاقوت سرخ

غلظها مسيرة سبعين الف عام على سبعين الف بيت لكل

بزرگی آن هفتاد هزار سال راه ست که بر هفتاد هزار خانه ست مر هر

بيت قصر مشرفين على اهل الجنة مكتوب على جباههم كتاب

خانه را از ایشان کوشکی ست بر اهل بهشت در آن حال که مکتوب اند بر اهل بهشت نوشته شده بر

من نور هؤلاء المتحابون في الله اذا اطلع احدهم من قصره

از نور ایشان دوستداران اند یکدیگر را در راه خدا وقتیکه بر آید یکی از ایشان از کوشک خود

الى اهل الجنة ملأ نور وجهه قصور اهل الجنة كما تملأ

بسوی بهشت پر میشود نور روی او کوشکهای اهل بهشت را چنانچه پر میکند

الشمس بيوت اهل الارض ينظر اهل الجنة وجهه فيقول

آفتاب خانهای اهل دنیا را پس میبینند اهل بهشت روی او را پس میگویند

بعضهم لبعض هذا من المتحابين في الله عز وجل فاذا وجهه

بعض ایشان مر بعض را این ست از دوستداران در راه خدای عز و جل پس ناگاه روی او

مثل القمر ليلة البدر وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان فضل حسن

مانند ماه شب چهارده و بود که میگفت صلعم بدرستی فضیلت خوب

الرَّجُلِ عَلَى حُسْنِ الْخَادِمِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ

مرد بر خوبی خادم از اهل بهشت مانند تفاوت ماه است شب چهاردهم

عَلَى النُّجُومِ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ نِسَاءَ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَغَنَّيْنَ

بر ستاره‌ها و بوده است که میگفت پیغمبر بدرستی زنان بهشت سرود میکنند

عِنْدَ آخِرِ طَعَامِهِمْ بِأَصْوَاتٍ لَذِيذَةٍ مَمْدُودَةٍ يَقُلْنَ نَحْنُ الْخَالِدَاتُ

نزد آخر خوردنی ایشان با آوازهای لذیذ کشیده میگویند ما همیشه باشنده ایم

فَلَا نَمُوتُ أَبَدًا وَنَحْنُ الْآمِنَاتُ فَلَا نَخَافُ أَبَدًا وَنَحْنُ الرَّاضِيَاتُ

پس نمی میریم هرگز و ما ایمن ایم پس نمی ترسیم هرگز و ما راضی شده ایم

فَلَا نَسْخَطُ أَبَدًا وَنَحْنُ الشَّابَّاتُ فَلَا نَهْرَمُ أَبَدًا وَنَحْنُ الْكَاسِيَاتُ

پس خشمناک نمیشویم هرگز و ما جوانانیم پس پیر نمیشویم هرگز و ما پوشیده ایم

فَلَا نَعْرَى أَبَدًا وَنَحْنُ الْخَيْرَاتُ الْحِسَانُ أَزْوَاجُ قَوْمٍ كِرَامٍ وَكَانَ

پس برهنه نمیشویم و ما نیکوکارانیم خوش شکل زنان قوم بزرگیم و بوده است

يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ طَيْرَ الْجَنَّةِ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ رِيشَةٍ لِكُلِّ رِيشَةٍ

که میگفت صلعم بدرستی پرنده بهشت مراورا هفتاد هزار پر است مر هر پری را از آن

مِنْهَا لَوْنٌ لَيْسَ يُشْبِهُ الْآخَرَ أَعْظَمُ كُلِّ طَيْرٍ مِنْهَا مِيلٌ فِي مِيلٍ إِذَا

پرها رنگی است که نیست مانند آن دیگری بزرگی هر پرنده از آن پرندها کروه در کروه است وقتی

اشْتَهَى الْمُؤْمِنُ شَيْئًا مِنْهَا أُتِيَ بِهِ فَوُضِعَ فِي جَوْفِ الصَّحْفَةِ فَانْتَفَضَ

خواهش میکند مومن چیزی را از آنها آورده میشود پس نهاده میشود در میان کاسه پس می افشاند

فَوَقَعَ مِنْهُ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّعَامِ مِنْ نَحْوِ طَبِيخٍ وَشِيٍّ وَأَلْوَانٍ

پس می افتد از آن هفتاد رنگ از طعام مانند پخته شده و بریان کرده شده و رنگ

شَتَّى طَعْمُهَا أَطْيَبُ مِنَ الْمَنِّ وَلِينُهَا أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَبَيَاضُهَا

دیگر لذت او خوشتر است از انگبین و نرمی او نرم تر از مسکه و سفیدی او

أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الْمَخِيضِ وَإِذَا أَكَلَ مِنْهَا انْتَفَضَ وَطَارَ وَلَمْ يَنْقُصْ

سفید تر از دوغ پس وقتیکه میخورد از آن می افشاند پرنده خود را و می پرد و کم نمیشود

مِنْهَا رِيشَةٌ نَظِيرَتُهُمْ وَمَرَّ إِلَيْهِمْ تَرْعَى فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَحَوْلَ

از و پری پس پرنده ایشان را و چهارپایان ایشان میچرند در باغهای بهشت و گرداگرد

قُصُورِهِمْ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يُعْطِيهِمُ اللهُ تَعَالَى

کوشکهای ایشان و بود که میگفت صلعم که اهل بهشت میدهد ایشان را خدای عز و جل

خَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ يَلْبَسُونَهَا وَهِيَ خَوَاتِيمُ الْخُلْدِ ثُمَّ يُعْطِيهِمْ

انگشترها از زر می پوشند آنها را و آن انگشترهای همیشگی است پس ترک میدهد ایشان را

خواتيم من درّ وياقوت ولؤلؤ وذلك اذا زاروه في دار السلام

انگشتریها از مروارید و یاقوت و دُرّ و آن دادن انگشتری وقتی است که زیارت میکنند او را

وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة اذا زاروا ربهم اكلوا وشربوا

و بوده است که میگفت صلی الله علیه وسلم اهل بهشت وقتیکه زیارت میکنند پروردگار خود را میخورند و مینوشند

وتمتعوا ثم يقول رب العزة عز وجل يا داود مجّدني بصوتك

و بهره میگیرند بعد از آن میگفت پروردگار عز وجل ای داود ثنا کن مرا با واز

الحسن فيمجّده ما شاء الله من ذلك فلا يبقى شيء في الجنة

نیک که تراست پس ثنا میکند داود تا آنگاه که خواسته است پروردگار پس نماند چیزی در بهشت

الا انصت لحسن صوته ولذاذته ثم يحبوهم رب العزة عز

مگر خاموش میشود از جهت خوبی آواز او و لذت گرفتن بان پس بخشش میکند ایشان را

وجل بالكسوة والحلية ثم ينصرفون الى اهليهم وكان يقول

بالباس و زیور پس باز میگردند بسوی اهل خود و بود که میگفت

صلى الله عليه وسلم ان لكل رجل من اهل الجنة شجرة يقال له طوبى فاذا اراد

که هر مرد را از اهل بهشت درختیست که گفته میشود او را طوبی پس هرگاه

احدهم ان يلبس الكسوة المرتفعة انطلق الى طوبى ففتحت له

یکی از ایشان که بپوشد پوشش بلند میرود بسوی طوبی پس کشاده میشود مر او را

اكمامها وهي ستة الوان في كل واحد منها سبعون لونا ليس

غلافهای آن درخت و آن شش رنگست در هر رنگ از آن هفتاد رنگ است نیست

منها ثوب على لون الآخر ولا وشي على وشي الآخر فياخذ من

از آن جامها هیچ یکی بر رنگ دیگرے و نه زینتی بر زینت دیگرے پس میگیرد از

اي ذلك شاء ارق من النعمان وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان ازواج

هر کدام که خواهد تنک تر از برگ لاله و بوده است که میگفت صلی الله علیه وسلم که زنان

اهل الجنة مكتوب في نحر كل امراة منهن انت حبيبي وانا

اهل بهشت نوشته شده است در گلوی هر زنی از آنها تو محبوب منی و من

حبيبك ليس عنك معدل ولا عنك مقصر وليس لك في قلبي

محبوب توام نیست از تو در گذشتن و نه از تو قصوری و باز ماندن و نیست مر ترا در دل من

غل ولا غش فينظر الرجل الى نحر زوجته فيرى سواد كبدها

کینه و نه دغلی پس نظر میکند مرد بسوی جای گلوبند زن خود پس می بیند سیاهی جگر او را

من وراء عظمها ولحمها فكبدها له مراة وكبده لها مراة

از پس استخوان او و گوشت او پس جگر آن زن مر آن مرد را آینه است و جگر آن مرد مر آن زن را آینه

وَلَا يَغِيبُهَا ذَلِكَ إِلَّا كَمَا يَغِيبُ السِّلْكُ فِي الْيَاقُوتِ بَيَاضُهُنَّ

و غایب نمیشود ازان زن آن جگر را چنانکه غایب میشود رشته در یاقوت سفیدی ایشان

كَبَيَاضِ الْمَرْجَانِ وَصَفَاءُهُنَّ كَصَفَاءِ الْيَاقُوتِ قَالَ اللهُ عَزَّ

چو سفیدی مرجان است و صفای ایشان چو صفای یاقوت است فرمود خدای

وَجَلَّ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ

چنانستی که آن حوران یاقوت و مرجان اند و بوده است میگفت پیغمبر بدرستیکه

أَهْلَ الْجَنَّةِ عَلَى النُّوقِ وَالْبَرَاذِينِ يَقَعُ خُفُّ أَحَدِهِنَّ عِنْدَ أَقْصَى

اهل بهشت باشند بر ناقها و اسپان ترکی می افتد پای هر یکی ازان ناقها در جای نهایت

طَرْفِهَا وَمَوْضِعُ حَافِرِ ذَلِكَ الْبَرَاذِينِ عِنْدَ أَقْصَى طَرْفِهِ خُلِقَتْ

رسیدن چشم ایشان است و جای سم ایشان نزدیک نهایت رسیدن چشم آنها پیدا کرده

مِنْ دُرٍّ وَيَاقُوتٍ كُلُّ دَابَّةٍ مِنْهُنَّ سَبْعُونَ مِيلًا أَزِمَّةُ النُّوقِ

از در و یاقوت بزرگی هر چهارپایه ازانها هفتاد کروه است مهارهای ناقه ها

وَالْبَرَاذِينِ خَلْقُ اللُّؤْلُؤِ وَالزَّبَرْجَدِ فَصْلٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

و اسپان پیدا کرده شده است از مروارید و زبرجد در بیان قول خدای تعالی

فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا إِلَى

پس نگاه داشت خدای ایشان را از بدی آن روز و پیش آورد ایشان را تازگی و خوشی تا آخر

آخِرِ صِفَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَمَّا قَوْلُهُ فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ

یعنی آخر صفت اهل بهشت است اما قول خدای تعالی فوقیهم الله الی آخره

يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقِيهِمْ فِيهِ شِدَّةَ الْحِسَابِ وَهَوْلَ جَهَنَّمَ

مراد میدارد روز قیامت نگاه میدارد ایشان را از سختی حساب و ترس دوزخ

إِذَا جِيءَ بِهَا فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ يَقُودُهَا تِسْعَةَ عَشَرَ خَازِنًا

وقتیکه آورده میشود دوزخ در عرصات قیامت میکشند اورا نوزده نگاهبانان

مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَ كُلِّ خَازِنٍ مِنْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ أَعْوَانٌ

از فرشتگان با هر نگاهبان هفتاد هزار فرشته است که یاری دهنده است

لَهُ غِلَاظٌ شِدَادٌ كَالِحَةٌ أَنْيَابُهُمْ أَعْيُنُهُمْ كَالْجَمْرِ وَأَلْوَانُهُمْ كَلَهَبِ

اورا درشت اند سخت اند برآینده است دندانهای ایشان چشمهای ایشان چو اخگر است و رنگهای

النَّارِ يَفُورُ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ لَهَبٌ وَدُخَانٌ عَالٍ مُسْتَعِدِّينَ لِأَمْرِ

آتش می برآید از سوراخهای بینی شان لهبها و دود بلند در آن حال که آماده اند مر امر

الْجَبَّارِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُودُهَا كُلُّ خَازِنٍ وَأَعْوَانُهُ بِنَوْبَتِهِ

جبار تبارک و تعالی را پس میکشند آنها دوزخ را هر نگهبان و یاری دهنده او به نوبتی

وَسِلْسِلَةٍ عَظِيمَةٍ فَتَارَةً يَمْشُونَ عَنْ يَمِينِهَا وَأُخْرَىٰ عَنْ شِمَالِهَا
و زنجیر بزرگ پس گاهی میروند از راستا و گاهی از چپا
وَمَرَّةً مِنْ وَرَائِهَا بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ مِقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ يَصِيحُونَ
و گاهی از پس او در دست هر فرشته از ایشان چنگلی ست از آهن نعره میکنند
بِهَا فَتَمْشِي بِهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ وَوَعْثٌ وَظُلْمَةٌ وَدُخَانٌ وَقَعْقَعَةٌ
بان پس روان میشود و مر او را بر آوردن دم سخت و در آوردن او و دشواری و تاریکی و دخان و آواز سخت
وَلَهَبٌ عَالٍ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِهَا عَلَىٰ أَهْلِهَا فَيَنْصِبُونَهَا بَيْنَ الْجَنَّةِ
و شعله بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس برپا میکنند او را میان بهشت
وَالْمَوْقِفِ فَتَرْفَعُ طَرْفَهَا فَتَنْظُرُ إِلَى الْخَلَائِقِ ثُمَّ تَجْمَحُ إِلَيْهِمْ لِتَأْكُلَهُمْ
و جای ایستادن خلق پس می بردارد گوشه چشم پس نظر میکند بسوی خلائق پس سرکشی میکند بسوی
فَتَحْبِسُهَا الْخَزَنَةُ بِسَلَاسِلِهَا وَلَوْ تُرِكَتْ لَأَتَتْ عَلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكَافِرٍ
پس بند میکنند او را نگاهبانان بزنجیرها و اگر گذاشته شود هر آینه بیاید بر هر مومن و کافر
فَإِذَا رَأَتْ أَنَّهَا قَدْ حُبِسَتْ عَنِ الْخَلَائِقِ فَارَتْ فَوْرَةً شَدِيدَةً كَادَتْ
پس چون دید که بسته شد از خلایق بجوش آمد جوشیدنی سخت نزدیک است
تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ثُمَّ شَهَقَتِ الثَّانِيَةَ فَسَمِعَتِ الْخَلَائِقُ صَوْتَ صَرِيفِ أَسْنَانِهَا فَارْتَعَدَتْ
که بشکافد از غصه پس نعره کشید بار دوم شنود خلائق آواز دندان او پس میلرزد و
عِنْدَ ذَٰلِكَ الْأَبْدَانُ وَانْخَلَعَتِ الْقُلُوبُ وَطَارَتِ الْأَفْئِدَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ
نزد آن دلها و سرگردان دلها میپرد دلها و خیره میشود چشمها و میرسد دلها
الْحَنَاجِرَ ثُمَّ تَزْفِرُ زَفْرَةً فَلَا يَبْقَىٰ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا أَحَدٌ
بگلوها پس نعره می برآرد نفس را برآوردن سخت پس نمیماند هیچ فرشته نزدیکی و نه پیغمبر مرسل و نه
مِمَّنْ شَهِدَ الْمَوْقِفَ إِلَّا جَثَىٰ عَلَىٰ رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ تَزْفِرُ أُخْرَىٰ فَلَا يَبْقَىٰ قَطْرَةٌ
کسی که حاضر است در عرصات مگر نشیننده است بر هر دو زانوی خود پس ترک می برآرد نفس را پس نمیماند هیچ قطره
فِي عَيْنِ أَحَدٍ إِلَّا نَدَرَتْ ثُمَّ تَزْفِرُ الثَّالِثَةَ فَلَوْ كَانَ لِكُلِّ آدَمِيٍّ وَجِنِّيٍّ
در چشم هیچ یکی مگر بر آید پس ترک می برآرد نفس سوم بار پس اگر باشد هر آدمی و پری را
عَمَلُ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ نَبِيًّا لَوَقَعُوا فِيهَا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يَنْجُوا مِنْهَا
عمل هفتاد و دو پیغمبر هر آینه می افتند او را و گمان میبرند هر کسی از ایشان رستگار
ثُمَّ تَزْفِرُ الرَّابِعَةَ فَلَا يَبْقَىٰ شَيْءٌ إِلَّا انْقَطَعَ كَلَامُهُ وَيَتَعَلَّقُ جِبْرَئِيلُ
پس ترک زیاده میکند چهارم بار پس نمیماند چیزی مگر بریده میشود کلام او و می آویزد جبرائیل
وَمِيكَائِيلُ وَخَلِيلُ الرَّحْمَٰنِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعَرْشِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ
و میکائیل و ابراهیم خلیل بعرش میگوید هر یکی از ایشان

نَفْسِي نَفْسِي لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا ثُمَّ تَرْمِي بِشَرَرٍ مِنْهَا كَعَدَدِ نُجُومِ
نگاه داریم از تو نفس خود را میخواهیم غیر را پس ترک می‌اندازد شرر را با همچو شمار ستارهای
السَّمَاءِ أَعْظَمُ كُلِّ شَرَرَةٍ مِنْهَا كَالسَّحَابَةِ الْعَظِيمَةِ الطَّالِعَةِ مِنَ
آسمان بزرگی هر شراره از آن شرارها همچو ابری بزرگ است که بر آینده است از
الْمَغْرِبِ فَيَقَعُ ذَلِكَ الشَّرَرُ عَلَى رُؤُسِ الْخَلَائِقِ فَهَذَا هُوَ الشَّرُّ الَّذِي
مغرب پس می‌افتد آن شرر بر سرهای خلق پس این آن بدی است
وَقَاهُ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ أَنْ
که نگاه داشته است خدا ایشان مومنان را که وفا میکنند نذر را و میترسند عذاب او را اینکه
يَقِيَهُمْ فَاللّٰهُ تَعَالَى يَكْفِي أَهْلَ التَّوْحِيدِ وَالْإِيمَانِ وَأَهْلَ السُّنَّةِ
نگهدارد ایشان را پس خدا کفایت میکند می‌شود اهل توحید و ایمان را و اهل سنت را
شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَيُلَقِّيهِمْ بِرَحْمَةٍ وَيُيَسِّرُ حِسَابَهُمْ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّتَهُ
از بدی آن روز و نگه میدارد ایشان را برحمت خویش و آسان میکند حساب ایشان و در می‌آرد
وَيُخَلِّدُهُمْ فِيهَا أَبَدَ الْآبَادِ بِمَنِّهِ وَيَزِيدُ الْكَافِرِينَ وَأَهْلَ الشِّرْكِ وَ
و همیشه میدارد ایشان را در آن بهشت بکرم خویش و زیاده میکند کافران و مشرکان را و
الْأَوْثَانِ شَرًّا إِلَى شَرٍّ وَخَوْفًا إِلَى خَوْفٍ وَعَذَابًا إِلَى عَذَابٍ فَيُدْخِلُهُمْ
بت پرستان را بدی با بدی و ترس با ترس و عذاب با عذاب پس می‌آرد ایشان را
جَهَنَّمَ وَيُخَلِّدُهُمْ فِيهَا أَبَدَ الْآبَادِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً
در دوزخ و همیشه میدارد ایشان را در آن دوزخ پس ترک قول خدا بزرگ عز و جل و پیش آورد ایشان را
وَسُرُورًا فَالنَّضْرَةُ فِي الْوُجُوهِ وَالسُّرُورُ فِي الْقُلُوبِ وَذَلِكَ أَنَّ
و خوشی پس تازگی در روها و خوشی در دلها و این هست که بدرستی
الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ نَظَرَ أَمَامَهُ فَإِذَا هُوَ بِإِنْسَانٍ
مومن زینگر می برآید از قبر خود روز قیامت نظر میکند پیش ایشان پس ناگاه او ملاقات
وَجْهُهُ مِثْلُ الشَّمْسِ يَضْحَكُ طَيِّبُ النَّفْسِ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ بِيضٌ وَعَلَى
که روی او مانند آفتاب است میخندد پاک است نفس او و بر وی جامها سفید است و بر
رَأْسِهِ تَاجٌ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ حَتَّى يَدْنُوَ مِنْهُ فَيَقُولُ سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ
سر او تاج است پس می‌بیند بسوی او تا نزدیک میشود از او پس میگوید سلامتی باد بر تو ای دوست
اللّٰهِ فَيَقُولُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ هَلْ أَنْتَ مَلَكٌ مِنَ
خدا پس میگوید و بر تو باد سلامتی کیستی تو ای بنده خدا آیا تو فرشته‌ای از
الْمَلٰئِكَةِ فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ أَنْتَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَيَقُولُ لَا وَاللّٰهِ
فرشتگان پس میگوید نه پس میگوید تو پیغمبری از انبیاء پس میگوید نه سوگند بخدا

٤٦٣

يَقُولُ أَنْتَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ يَقُولُ لَا وَاللهِ يَقُولُ مَنْ أَنْتَ

پس میگوید آدمی مراو را تو از مقربان هستی پس میگوید نه سوگند بخدا پس میگوید مراو را تو کیستی

يَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ جِئْتُ أُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةِ مِنَ النَّارِ

پس میگوید من عمل تو ام نیک آمده ام که بشارت دهم ترا به بهشت و رستگاری از آتش

يَقُولُ لَهُ يَا عَبْدَ اللهِ أَتَعْلَمُ ذَلِكَ فَتُبَشِّرُنِي يَقُولُ نَعَمْ يَقُولُ مَا

پس میگوید ای بنده خدا آیا [illegible] بشارت میدهی مرا پس میگوید آری پس میگوید

تُرِيدُ مِنِّي يَقُولُ لَهُ ارْكَبْنِي يَقُولُ سُبْحَانَ اللهِ مَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ

چه میخواهی از من پس میگوید مراو را که سوار شو مرا پس میگوید پاکیست خدا را [illegible]

أَنْ يُرْكَبَ عَلَيْهِ يَقُولُ بَلَى فَإِنِّي طَالَ مَا رَكِبْتُكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَإِنِّي

[illegible] سوار کرده شود بر او پس میگوید آری بدرستی که من مدت دراز است که سوار شدم بر تو در دار دنیا

أَسْأَلُكَ بِوَجْهِ اللهِ إِلَّا مَا رَكِبْتَنِي فَيَرْكَبُهُ يَقُولُ لَهُ لَا تَخَفْ أَنَا

سوال میکنم از تو برضای خدا [illegible] سوار شوی تو مرا پس سوار میشود [illegible] پس میگوید مراو را مترس

دَلِيلُكَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَفْرَحُ فَيَتَبَيَّنُ ذَلِكَ الْفَرَحُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى

رهنمای تو ام بسوی بهشت پس خوشحال میشود پس ظاهر شد آن خوشی در روی او تا

يَتَلَأْلَأَ وَيُرَى فِيهِ النُّورُ وَالسُّرُورُ فِي قَلْبِهِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ

[illegible] و دیده شود در روی وی نور و خوشی در دل او پس آنست قول خدای عز و جل

جَلَّ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَأَمَّا الْكَافِرُ فَإِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ نَظَرَ

و پیش آمد ایشان را تازگی و خوشی و اما کافر و قتیکه بر آید از قبر خود می بیند

أَمَامَهُ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَبِيحِ الْوَجْهِ أَزْرَقِ الْعَيْنَيْنِ أَسْوَدَ أَشَدَّ

پیش روی خود [illegible] سیاه سخت تر از روی

سَوَادًا مِنَ الْقَبْرِ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ وَثِيَابُهُ سُودٌ يَجُرُّ أَنْيَابَهُ فِي

سیاهی از قبر در شب تاریک جامهای او سیاه است [illegible] در

الْأَرْضِ يُدَبْدِبُ دَبْدَبَةَ الرَّعْدِ وَرِيحُهُ أَنْتَنُ مِنَ الْجِيفَةِ يَقُولُ

زمین [illegible] و بوی او گندیده تر از مردار پس میگوید

مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللهِ وَيُرِيدُ أَنْ يُعْرِضَ عَنْهُ بِوَجْهِهِ فَيَقُولُ يَا

کیستی تو ای بنده خدا و میخواهد اینکه بگرداند از وی روی خود پس میگوید ای

عَدُوَّ اللهِ إِلَيَّ إِلَيَّ أَنْتَ لِي وَأَنَا لَكَ الْيَوْمَ فَقَالَ وَيْحَكَ أَشَيْطَانٌ

دشمن خدا بسوی من بیا بسوی من بیا که تو مرا هستی و من ترا هستم امروز پس میگوید کافر هلاکت باد ترا

أَنْتَ يَقُولُ لَا وَاللهِ وَلَكِنِّي عَمَلُكَ الطَّالِحُ يَقُولُ مَا تُرِيدُ مِنِّي

تو پس میگوید نه سوگند بخدا و لیکن من عمل بد تو ام پس میگوید کافر هلاکت باد چه میخواهی

فيقول العبد ان اركبك فيقول انشدك بالله مهلا فانك

پس میگوید میخواهم اینکه سوار شوم ترا پس میگوید کافر ترا سوگند میدهم ترا بخدا مهلت بگذار مرا پس بدرستی تو

تفضحني على رؤوس الخلائق فيقول والله ما منه بد فطال ما

رسوا میکنی مرا بر سر کسان خلق پس میگوید سوگند بخدا نیست از آن سواری چاره پس دراز است

ركبتني فانا اليوم اركبك قال فيركبه فذلك قوله عز وجل

که سوار شدی تو مرا پس من امروز سوار میشوم گفت پس سوار میشود آن کافر را پس اینست قول خدای

وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم الا ساء ما يزرون ثم ذكر عز

و ایشان بر میدارند گناهان خود را بر پشتهای خود آگاه باش بد است چیزی که بر میدارند ایشان پس ذکر

وجل اولياءه فقال وجزاهم بعد البشارة بما صبروا على البلاء

دوستان خود را گفت خدای تعالی و جزا داد ایشان را پس بشارة دادن بمقابلۀ چیزی که صبر کردند بر بلا

واداء الاوامر وانتهاء المنهي والتسليم في القدر جنة وحريرا

و بجا آوردن فرمودها و باز ماندن از نافرموده و سر نهادن در قدر بهشت و جامهای ابریشم

واما الجنة فيتنعمون فيها واما الحرير فيلبسون قال متكئين

و اما بهشت پس تنعم میکنند در آن و اما جامه ابریشم پس میپوشند گفت خدای تکیه کنندگان

فيها يعني في الجنة على الارائك يعني السرر عليها الحجال يعني

در آن در بهشت بر تختها که بر آنها پرده است

الستر لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا يعني ولا يصيبهم حر

نمی بینند در آن بهشت آفتاب و نه سرمای یعنی نمیرسد ایشان را گرمی

الشمس ولا برد الزمهرير لانه ليس فيها شتاء ولا صيف ثم قال

آفتاب و نه سردی زمهریر زیرا که بدرستی نیست در بهشت زمستان و نه تابستان پس فرمود

عز وجل ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا يعني ظلال

عز وجل و نزدیک شونده اند بر ایشان سایهای درخت

الشجر وذلك ان اهل الجنة يأكلون من الفواكه ان شاءوا قياما

و آن ثابت است بدرستی اهل بهشت میخورند از میوه‌ها اگر خواهند ایستاده

وان شاءوا قعودا وان شاءوا نياما واذا ارادوها دنت منهم

و اگر خواهند نشسته و اگر خواهند خفته و چون اراده کنند میوه را نزدیک میشود ایشان را

حتى يأخذوا منها ثم يقوم احدهم قائما وذلك قوله عز وجل و

تا میگیرند از آن پس ایستاده شود یکی از ایشان ایستاده و اینست قول خدای و

ذللت قطوفها تذليلا ثم قال عز وجل ويطاف عليهم بآنية

نگون کرده شده شاخهای او نگون کردنی پس فرمود عزوجل و گردانیده میشود بر ایشان آوندها

قال ابو بكر

وذللت قطوفها

مِنْ فِضَّةٍ وَالْأَكْوَابِ فَهِيَ الْأَكْوَابُ يَعْنِي الْكِيزَانَ مُدَوَّرَةَ الرُّؤُسِ
از نقره و کوزهاے گرد سر

الَّتِي لَيْسَتْ لَهَا عُرًى ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَارِيرَا يَعْنِي هِيَ قَوَارِيرُ وَلَكِنَّهَا
که نیست مرآنها را دسته و گفت عزوجل کوزهاے آبگینه یعنے آن آبگینها است ولیکن

مِنْ فِضَّةٍ وَذَلِكَ أَنَّ قَوَارِيرَ الدُّنْيَا مِنْ تُرَابِهَا وَقَوَارِيرَ الْجَنَّةِ مِنْ
از نقره و این آنست که شیشهاے دنیا از خاک است و شیشهاے جنت از

فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا يَعْنِي قُدِّرَتِ الْأَكْوَابُ عَلَى الْإِنَاءِ وَقُدِّرَ
نقره اندازه کرده اند کوزها را اندازه کردنی یعنے اندازه کرده شده است کوزها برآوندها و اندازه

الْإِنَاءُ عَلَى كَفِّ الْخَادِمِ عَلَى رَيِّ الْقَوْمِ إِذَا سَقَوْهُ لَمْ يَبْقَ فِيهَا شَيْءٌ
آوند برکف دست خادم بر سیرے قوم و چون سیراب میشوند باقی نمی ماند در آن چیزے

وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ فَكَانَتْ قَدْرًا عَلَى الْإِنَاءِ وَكَفِّ الْخَادِمِ وَرَيِّ الْقَوْمِ
ونه زیاده میشود بران پس باشند اندازه کرده شده برآوند و کف خادم و سیرے قوم

فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وَقَالَ تَعَالَى وَيُسْقَوْنَ فِيهَا
پس اینست قول خداے تعالی اندازه کرده شده است اندازه کردنی و گفت خداے تعالی و نوشانیده شوند در

كَأْسًا يَعْنِي خَمْرًا فَكُلُّ شَرَابٍ فِي الْإِنَاءِ لَيْسَ بِخَمْرٍ فَلَيْسَ هُوَ بِكَأْسٍ وَقَالَ
بهشت شراب را پس هر شراب که در آوند است نیست خمر پس نیست آن آوند کاس و گفت

تَعَالَى كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا يَعْنِي كُلُّهَا قَدْ مُزِجَ فِيهَا الزَّنْجَبِيلُ
خداے تعالی بوده است مزاج آن زنجبیل یعنے همه آن آمیخته شده است در آن زنجبیل

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا يَسِيلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جَنَّةِ
پس گفت عزوجل در ان بهشت چشمه است سلسبیل که روان میشود بر ایشان از بهشت

عَدْنٍ ثُمَّ عَلَى كُلِّ جَنَّةٍ ثُمَّ تَرْجِعُ نَعِيمُ الْجَنَّةِ كُلِّهَا قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
عدن پس میگذرد بر هر بهشتی پس باز میگردد و نعمت همه را گفت خداے تعالی

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ فَالْوِلْدَانُ هُمُ الْغِلْمَانُ الَّذِينَ
و میگردد بر ایشان خوردان که همیشه بد خوردی باشند پس ولدان خوردان اند که

لَا يَشِيبُونَ أَبَدًا فَهُمْ مُخَلَّدُونَ يَعْنِي لَا يَحْتَلِمُونَ وَلَا يَكْبَرُونَ أَبَدًا
پیر نمیشوند هرگز یعنے نه بالغ میشوند ونه بزرگ همیشه

غِلْمَانٌ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا فِي الْحُسْنِ وَالْبَيَاضِ مَنْثُورًا فِي
غلمان که چون ببینے تو ایشانرا پنداری ایشانرا مروارید در خوبی و سفیدی پراگنده کرده شده

الْكَثْرَةِ يَعْنِي مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْثُورِ الَّذِي لَا يُدْرَى مَا عَدَدُهُ ثُمَّ قَالَ
در بسیاری مراد میدارد که مانند مروارید پراگنده کرده شده که دانسته نمیشود که چند اند پس گفت

الكوز لا عروة لها
قال ابن الاعرابي لا يسمى الكأس كأسا الا وفيه الشراب
٤٦٦

عَزَّ وَجَلَّ اِذَا رَاَيْتَ ثَمَّ يَعْنِيْ هُنَالِكَ مِنَ الْجَنَّةِ رَاَيْتَ نَعِيْمًا وَّمُلْكًا
خدای عز و جل چون ببینی آنجا یعنی در بهشت ببینی نعمت را و ملک
كَبِيْرًا وَذٰلِكَ اَنَّ رَجُلًا مِّنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ لَهٗ قَصْرٌ فِيْ ذٰلِكَ الْقَصْرِ
بزرگ را و آن چنان است که مردیست از اهل بهشت مر او را کوشکیست و در آن کوشک
سَبْعُوْنَ قَصْرًا فِيْ كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُوْنَ بَيْتًا كُلُّ بَيْتٍ مِّنْ لُؤْلُؤَةٍ
هفتاد کوشک است در هر کوشک هفتاد خانه هر خانه از مروارید
مُجَوَّفَةٍ طُوْلُهَا فِي السَّمَاءِ فَرْسَخٌ وَعَرْضُهَا فَرْسَخٌ فِيْ فَرْسَخٍ عَلَيْهَا اَرْبَعَةُ
کاواک که درازی او جانب آسمان یک فرسنگ است و عرض او گرده یک فرسنگ است بر آن خانه چهار
اٰلَافِ مِصْرَاعٍ مِّنْ ذَهَبٍ فِيْ ذٰلِكَ الْبَيْتِ سَرِيْرٌ مَنْسُوْجٌ بِقُضْبَانِ
هزار در باشد از زر و در آن خانه تختی است بافته شده به شاخهای
الدُّرِّ وَالْيَاقُوْتِ عَنْ يَمِيْنِ السَّرِيْرِ وَعَنْ يَسَارِهٖ اَرْبَعَةُ اٰلَافِ كُرْسِيٍّ
مروارید و یاقوت از راست تخت و از چپ او چهار هزار صندلی
مِّنْ ذَهَبٍ قَوَائِمُهَا مِنْ يَاقُوْتٍ اَحْمَرَ عَلٰى ذٰلِكَ السَّرِيْرِ سَبْعُوْنَ فِرَاشًا
از زر است که پایهای او از یاقوت سرخ است بر آن تخت هفتاد بستر است
كُلُّ فِرَاشٍ عَلٰى لَوْنٍ وَّهُوَ مُتَّكِئٌ عَلٰى يَسَارِهٖ عَلَيْهِ سَبْعُوْنَ حُلَّةً مِّنْ
هر بستری بر رنگی و آن مرد تکیه کننده است بر جانب چپ خود و بر آن مرد هفتاد حله است از
دِيْبَاجٍ الَّذِيْ يَلِيْ جَسَدَهٗ حَرِيْرَةٌ بَيْضَاءُ وَعَلٰى جَبْهَتِهٖ اِكْلِيْلٌ
دیبا آنچه چسپان است بر تن او از ابریشم او سفید است و بر پیشانی او افسر است
مُكَلَّلٌ بِالزَّبَرْجَدِ وَالْيَاقُوْتِ وَاَلْوَانِ الْجَوَاهِرِ كُلُّ جَوْهَرَةٍ
مرصع به زمرد و یاقوت و رنگها رنگ جواهر هر گوهر
عَلٰى لَوْنٍ وَّعَلٰى رَاْسِهٖ تَاجٌ مِّنْ ذَهَبٍ فِيْهِ سَبْعُوْنَ زَاوِيَةً فِيْ كُلِّ
بر رنگی و بر سر او تاج است از زر و در آن تاج هفتاد گوشه است و در هر
زَاوِيَةٍ دُرَّةٌ تَسْوِيْ مَالَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِيْ يَدِهٖ ثَلٰثَةُ اَسْوِرَةٍ
گوشه مروارید است که برابر است در بها با مال مشرق و مغرب را و در دست او سه دست بر
سِوَارٌ مِّنْ ذَهَبٍ وَّفِضَّةٍ وَّسِوَارٌ مِّنْ لُؤْلُؤٍ وَّفِيْ اَصَابِعِ يَدَيْهِ وَ
یکی از زر و دوم از نقره و سوم از مروارید و در انگشتان دستهای او
رِجْلَيْهِ خَوَاتِيْمُ مِنْ ذَهَبٍ وَّفِضَّةٍ فِيْهِ اَلْوَانُ الْفُصُوْصِ وَبَيْنَ
و پاهای او انگشتریهاست از زر و نقره که در آن رنگها رنگ نگینها است و در پیش
يَدَيْهِ عَشَرَةُ اٰلَافِ غُلَامٍ لَا يَكْبَرُوْنَ وَلَا يَشِيْبُوْنَ اَبَدًا وَتُوْضَعُ
او ده هزار غلام است که نه بزرگ میشود و نه پیر میشود همیشه و نهاده میشود

٤٧٧ بالكسر ١٢ صحاح اللغات

بين يديه مائدة من ياقوتة حمراء طولها ميل في ميل يوضع
و پیش او خوان‌ها از یاقوت سرخ که درازی او گروه در گروه است و نهاده شود
على المائدة سبعون ألف إناء من ذهب وفضة وفي كل
بر خوانچه هفتاد هزار آوند از زر و نقره و در هر
إناء سبعون لونا من الطعام فيأخذ اللقمة بيده فما يخطر
آوند هفت رنگ است از طعام پس میگیرد لقمه بدست خود پس نمیگذرد
على باله غيرها حتى تتحول اللقمة عن حالها إلى الحالة التي
در دل او جز آن تا اگر میگردد زوال از حال خود بسوی حالی که
يشتهيها وبين يديه غلمان بأيديهم أكواب من فضة وأواني
آرزو میکند اشتهای او را و پیش او غلامان اند که در دستهای ایشان است کوزه‌ها از نقره
من فضة ومعهم الخمر والماء والمأكل فيأكل على قدر أربعين
از نقره و با ایشان است شراب و آب و طعام پس میخورد بر مقدار چهل
رجلا من الألوان كلها فإذا شبع من لون من الطعام سقوه شربة
مرد از هر رنگ طعام هرگاه که سیر شد از یک رنگ طعام مینوشانند او را
مما يشتهي من الأشربة فيتجشى فيفتح الله عز وجل عليه ألف
از آن شربت‌ها که آرزو میکند او را پس آروغ میزند پس میگشاید خدا تعالی بر وی هزار
باب من الشهوة أو ليشرب حتى يعرق فإذا عرق ألقى الله عليه
در از آرزو یا مینوشد آب تا آنکه عرق میکند پس وقتیکه عرق میکند می اندازد
ألف باب من الشهوة إلى الطعام والشراب ويدخل عليه الطير
هزار در از آرزو بسوی طعام و شراب و می آید بر وی پرندها
من الأبواب كأمثال البخاتي العظام فيقومون بين يديه صفا
از درها مانند شتران بختی بزرگ پس می ایستند پیش او صف زده
فينعت كل طير نفسه بصوت مطرب لذيذ ألذ من كل غناء
پس می ستایند هر پرنده نفس خود را بآواز خوش لذت ناک تر از هر سرود که
في الدنيا يقول يا ولي الله كلني فإني كنت أرعى في كذا وكذا في
در دنیا است میگوید ای پرنده دوست خدا بخور مرا که من چریده ام در چنین جا در
رياض الجنة وأشرب من عين كذا وكذا فيحملون إليه أصواتهم
گلشن بهشت و نوشیده ام آب از چنین چشمها پس میبردارند بسوی او آوازها
فيرفع بصره فينظر إلى أعلاها صوتا وأجودها نعتا فيشتهيها
پس میبردارد چشم خود را و می بیند بسوی بلندتر آنها از روی آواز و نیکوتر آنها از روی ستایش پس

يَعْلَمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا قَدِ اسْتَقَرَّ فِي قَلْبِهِ مِنْ حُبِّهِ فَيَجِيءُ ذٰلِكَ الطَّيْرُ

پس میداند خدا تعالی چیزے که قرار گرفته است در دل او از دوستی آن پرنده پس می آید این پرنده

فَيَقَعُ عَلَى الْمَائِدَةِ بَعْضُهُ قَدِيدٌ وَبَعْضُهُ شِوَيٌّ أَشَدُّ بَيَاضًا

و می افتد بر خوانچه پاره از آن و پاره از آن بریان سخت تر سفید تر از روی

مِنَ الثَّلْجِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَيَأْكُلُ حَتَّى إِذَا شَبِعَ مِنْهَا وَاكْتَفَى

از برف و شیرین تر از شهد پس میخورد تا وقتیکه سیر میشود از آن و بسند میکند

صَارَ طَيْرًا كَمَا كَانَ فَيَخْرُجُ مِنَ الْبَابِ الَّذِي كَانَ دَخَلَ مِنْهُ فَهُوَ عَلَى

میگردد پرنده چنانچه بود پس می برآید از دروازه که آمده بود از آن پس آن مرد بر

الْأَرَائِكِ وَزَوْجَتُهُ مُسْتَقْبِلَةٌ يُبْصِرُ وَجْهَهُ فِي وَجْهِهَا مِنَ

تخت هاست و زن او رو برو سے اوست می بیند آن مرد روے خود را در روے آن زن از

الصَّفَاءِ وَالْبَيَاضِ كُلَّمَا أَرَادَ أَنْ يُجَامِعَهَا نَظَرَ إِلَيْهَا فَيَسْتَحِي

جهت صفائی و سفیدی هرگاه که میخواهد که صحبت کند او را می بیند بسوے او پس شرم میدارد

مِنْهَا أَنْ يَدْعُوَهَا فَتَعْلَمُ مَا يُرِيدُ مِنْهَا زَوْجُهَا فَتَدْنُو إِلَيْهِ

از آن که بخواند او را پس میداند آن زن چیزے که میخواهد مرد او از او پس نزدیک میشود

فَتَقُولُ بِأَبِي وَأُمِّي ارْفَعْ رَأْسَكَ وَانْظُرْ إِلَيَّ فَإِنَّكَ الْيَوْمَ لِي

پس میگوید قربان تو شوم به پدر و مادر خود بردار سر خود را و ببین بسوی من که تو امروز برای منی

وَأَنَا لَكَ فَيُجَامِعُهَا عَلَى قُوَّةِ مِائَةِ رَجُلٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَعَلَى شَهْوَةِ

و من برای تو ام پس صحبت میکند آن مرد آن زن را بر قوت صد مرد از پیشینیان و بشهوت

أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَلَمَّا أَتَاهَا وَجَدَهَا عَذْرَاءَ لَا يَغْفُلُ عَنْهَا

چهل مرد پس هرگاه که می آید آن زن را می یابد او را بکر غافل نمیشود از آن

مِقْدَارَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَإِذَا فَرَغَ وَجَدَ رِيحَ الْمِسْكِ مِنْهَا فَيَزْدَادُ

مقدار چهل روز پس هرگاه فراغت یافت مییابد بوے مشک از آن پس زیاده

حُبًّا لَهَا وَفِيهَا لَهُ أَرْبَعَةُ آلَافٍ وَثَمَانِمِائَةِ زَوْجَةٍ مِثْلُهَا

از روی دوستی مر او را و در آن کوشک چهار هزار و هشت صد زن است مانند او

لِكُلِّ زَوْجَةٍ سَبْعُونَ خَادِمًا وَجَارِيَةً وَرُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

هر زنی را هفتاد خادم است و داه است و مرویست از علی

طَالِبٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ لَوْ أَنَّ جَارِيَةً أَوْ خَادِمًا

[illegible] از پیغمبر صلعم بدرستی که فرمود اگر داہے یا خدمتگارے

أُخْرِجَتْ إِلَى الدُّنْيَا لَاقْتَتَلَ عَلَيْهَا أَهْلُ الدُّنْيَا حَتَّى كُلُّهُمْ يَتَفَانَوْا

برآورده شود بسوے دنیا هر آئینه جنگ میکنند با یکدیگر بر آن اهل دنیا تا آنکه بهم همه فانی شوند

وَلَوْ أَنَّ الْحُورَ الْعِينَ أَخْرَجَتْ ذَوَائِبَهَا فِي الْأَرْضِ لَأَطْفَأَتْ

واگر بدرستی زنے حورعین برآرد گیسو اے خودرا درزمین ہرآئینہ کشتہ شود

نُورَ الشَّمْسِ مِنْ نُورِهَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَكَمْ بَيْنَ الْخَادِمِ

نور آفتاب از نور آن گفتہ شد یا رسول اللہ وچیست فرق درمیان

وَالْمَخْدُومِ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ بَيْنَ الْخَادِمِ وَالْمَخْدُومِ

وصاحب فرمود سوگند بآنکہ نفس من در دست اوست بدرستی میان خدمتگار

كَالْكَوْكَبِ الْمُظْلِمِ إِلَى جَنْبِ الْقَمَرِ فِي النِّصْفِ قَالَ فَبَيْنَمَا

فرق ہمچو ستارۂ تاریک بپہلوے ماہتاب در منتصف ماہ گفت پس میان اوقات

هُوَ جَالِسٌ عَلَى سَرِيرِهِ إِذْ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكًا مَعَهُ

کہ مرد نشستہ است برتخت خود ناگاہ میفرستد خدا تعالی فرشتہ را بسوے او کہ بااوست

سَبْعُونَ حُلَّةً كُلُّ حُلَّةٍ عَلَى لَوْنٍ قَدْ غَابَتْ بَيْنَ إِصْبَعَيِ الْمَلَكِ

ہفتاد حلہ ہر حلہ بیک رنگ تحقیق غائب شد درمیان دو انگشت فرشتہ

وَمَعَهُ التَّسْلِيمُ وَالرِّضَى فَيَجِيءُ حَتَّى يَقُومَ عَلَى بَابِهِ فَيَقُولُ

وبااوست تسلیم ورضا پس می آید تا آنکہ می ایستد بر در او پس میگوید

لِحَاجِبِهِ ائْذَنْ لِي عَلَى وَلِيِّ اللّٰهِ فَإِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

مردربان او اذن دہ مرا ای دوست خدا پس من فرستادہ پروردگار عالمیانم

إِلَيْهِ فَيَقُولُ الْحَاجِبُ وَاللّٰهِ مَا أَمْلِكُ مِنْهُ الْمُنَاجَاةَ وَلَكِنْ

بسوے او پس میگوید دربان سوگند خدا مالک نیستم از آن سخن گفتن را ولیکن

سَأَذْكُرُكَ إِلَى مَنْ يَلِينِي مِنَ الْحَجَبَةِ فَلَا يَزَالُونَ يَذْكُرُونَهُ

سرانجام ست کہ یاد کنم ترا بسوے کسی کہ نزدیک ست مرا از دربانان پس ہمیشہ آن دربانان یاد میکنند

أَمْرَهُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْخَبَرُ بَعْدَ سَبْعِينَ بَابًا

کار آن فرشتہ بعضے آن بسوے بعضے تا آنکہ مے آید آنرا خبر بعد ہفتاد در

فَيَقُولُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ إِنَّ رَسُولَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَلَى الْبَابِ فَيَأْذَنُ

پس میگوید دربانان ای دوست خدا بدرستی فرستادہ رب العزۃ بردرست پس اذن می کند

لَهُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ فَيَدْخُلُ الْمَلَكُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

مراورا بدرآمدن برو بسوی درآید فرشتہ پس میگوید سلام باد بر تو ای

وَلِيَّ اللّٰهِ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَهُوَ عَنْكَ

دوست خدا بدرستی خدا تعالی میگوید ترا سلام وحال آنکہ از تو

رَاضٍ فَلَوْلَا أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْضِ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لَمَاتَ مِنْ

راضی ست پس اگر نبود بدرستی خدا تعالی عزوجل قضا نکردہ است برو مرگ را ہرآئینہ میمرد از

الفرح فذلك قوله عز وجل ورضوان من الله اكبر ذلك

از شادی پس بهشت قول خدای عز وجل و رضا بودن از خدا بزرگ تر است

هو الفوز العظيم وذلك قوله تعالى اذا رأيت يعني يا محمد

رستگاری بزرگ و آنست قول خدای تعالی وقتی که ببینی یعنی تو ای محمد

ثم رأيت نعيما يعني هنالك النعيم الذي هو فيه وملكا

در آنجا نعمتی را آن نعمت که در وی هست و ملک

كبيرا حين لا يدخل عليه رسول رب العلمين الا باذنهم

بزرگ را که در نمی آید بر آن بهشتی فرستاده پروردگار عالمیان مگر باذن ایشان

قال جل وعلا عاليهم ثياب سندس خضر واستبرق يعني

فرمود خدای تعالی بالای ایشان جامه سندس سبز و استبرق که مراد است

الديباج ولما قال عاليهم لان الذي يلي جسده حريرة

دیبا را و چنان نیست که گفت خدای تعالی بالای ایشان زیرا که بر بدن جامه که چسبان است

بيضاء ثم قال وحلوا اساور من فضة وفي آية اخرى

سفید پس فرمود و پوشانیده شده اند دستبندها از نقره و در آیه دیگر فرمود

يحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا فهي ثلاث اسورة

و پوشانیده میشوند در آن بهشت دستبندها از زر و مروارید پس آن سه دستبند است

ثم قال عز وجل وسقاهم ربهم شرابا طهورا وذلك انه على

پس فرمود عز وجل و نوشانید ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک و آن است بر

باب الجنة شجرة ينبع من ساقها عينان فاذا جاز الرجل

در بهشت درختیست که بر آید از ساق او دو چشمه پس وقتیکه بگذرد مرد

الصراط الى العينين يدخل في عين منها فيغتسل فيها

صراط را بسوی آن دو چشمه در آید در یک چشمه از آن پس غسل کند در آن

وريحه اطيب من المسك طوله سبعون ذراعا في السماء على طول آدم عليه السلام

و خوشبوی او خوشتر است از مشک درازی آن هفتاد گز است بسوی آسمان بدرازی آدم عم

فاهل الجنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قد واحد في ميلاد عيسى عليه السلام ابناء

پس اهل بهشت همه مردان و زنان باشند بر یک قدر در تولد عیسی ع پسران

ثلث وثلثين سنة يكبر الصغير حتى يصير من ثلث وثلثين سنة ويحط الشيخ

سی و سه سال بزرگ می شود تا آنکه می گردد پسر سی و سه سال و فرود می آید پیر

عن حاله الى ثلث وثلثين سنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قد واحد في

از حال خود بسوی سی و سه سال همه مردان و زنان آن بر یک قدر باشند در

حُسْنِ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَشْرَبُ مِنَ الْعَيْنِ

خوبی یوسف بن یعقوب عم و مینوشد از چشمه

الْأُخْرَى فَيَنْفِي مَا فِي صَدْرِهِ مِنْ غِلٍّ أَوْ هَمٍّ أَوْ حَسَدٍ أَوْ حُزْنٍ

دیگر پس دور میشود چیزیکه در سینه اوست از جز کینه یا اندوه یا حسد یا اندوه

فَيُطَهِّرُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ قَلْبَهُ بِذَلِكَ الْمَاءِ فَيَخْرُجُ وَقَلْبُهُ عَلَى

پس پاک میکند خدا تعالی دل او را باین آب و می برآید در حال آنکه دل او بر

أَبْوَابِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَرَبِيٍّ ثُمَّ يَنْطَلِقُونَ حَتَّى يَأْتُوا

دل ایوب پیغمبر ست و زبان او بر زبان محمد ص عربیست پس ترک روان میشوند تا آنکه می آیند

الْبَابَ فَيَقُولُ لَهُمُ الْخَزَنَةُ طِبْتُمْ فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَيَقُولُونَ

بر در بهشت پس میگویند ایشانرا نگهبانان خوشحال آمدید شما پس میگویند اهل بهشت آری پس میگویند

أُدْخُلُوهَا خَالِدِينَ يُبَشِّرُونَهُمْ بِالْخُلُودِ قَبْلَ الدُّخُولِ بِأَنَّهُمْ

درآیید در بهشت در حالیکه همیشه باشندگان اید بشارت میدهند ایشانرا به همیشگی پیش از درآمدن

لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا أَبَدًا فَأَوَّلُ مَا يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ وَمَعَهُ

نخواهند برآمد از آن بهشت هرگز پس اول وقتیکه درآید از دروازه بهشت و با او

الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ

دو فرشته اند که آنها باشند با او در سرای دنیا بزرگ نویسندگان

فَإِذَا هُوَ بِمَلَكٍ مَعَهُ نَجِيبَةٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضْرَاءَ كَأَنَّ

پس ناگاه او ملاقی ست بفرشته که با او ناقه ایست از یاقوت سبز چنانکه

زِمَامَهَا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَعَلَيْهَا رَاحِلَةٌ مُقَدَّمُهَا وَ

مهار او از یاقوت سرخ ست و برو پالانی ست که پیش او و

مُؤَخَّرُهَا دُرٌّ وَيَاقُوتٌ وَصَفْحَتَاهَا الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ وَ

پس او مروارید و یاقوت ست و بر دو پهلوی او زر ست و نقره و

مَعَهُ سَبْعُونَ حُلَّةً فَيُلْبِسُهَا وَيَضَعُ عَلَى رَأْسِهِ التَّاجَ وَمَعَهُ

با او هفتاد حله ست پس پوشیده شد آنرا و می نهد بر سر او تاج و با او

عَشَرَةُ الْآفِ غُلَامٍ كَاللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ يَقُولُ يَا وَلِيَّ اللهِ

ده هزار غلام ست همچو مروارید پوشیده که هرگز دست نرسیده باشد پس میگوید

إِرْكَبْ فَإِنَّ هَذَا لَكَ وَلَكَ مِثْلُهَا فَيَرْكَبُهَا وَلَهَا جَنَاحَانِ

سوار شو پس این ناقه مر تراست و مر تراست مانند این دیگر پس سوار میشود آنرا و مر او دو راست

خُطُوُهَا مُنْتَهَى الْبَصَرِ فَيَسِيرُ عَلَى النَّجِيبَةِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ

گام آن در نهایت نگاه چشم ست پس میرود بر شتر و حال آنکه مر او را پیش دست

۵۴ خطوه بالفتح گام نهادن ۱۲ از رشید

عَشَرَةُ الآفِ غُلَامٍ وَمَعَهُ المَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي

ده هزار غلام ست ‏ ‏ دبا او دو فرشته اند ‏ ‏ که بوده اند با او در

دَارِ الدُّنْيَا حَتَّى يَأتِيَ اِلَى قُصُوْرِهٖ فَيَنْزِلَهَا ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ

دنیا ‏ ‏ تا آنکه بے آید بسوے کوشکهاے خود پس فرود می آید در آن کوشکها پس گفت خداے عزوجل

اِنَّ هٰذَا الَّذِيْ وَصَفْتُ لَكُمْ فِيْ هٰذِهِ السُّوْرَةِ كَانَ لَكُمْ

بدرستی این چیزے که بیان کردم مر شما را ‏ ‏ درین ‏ ‏ سوره ‏ ‏ بوده ست مر شما را

خَيْرَ الاَعْمَالِكُمْ مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ وَكَانَ سَعْيُكُمْ اَيْ عَمَلُكُمْ مَشْكُوْرًا

بهتر از اعمال شما ‏ ‏ از نیکوے ‏ ‏ ثواب ‏ ‏ و بوده ست عمل شما ‏ ‏ ستوده شده

يَعْنِيْ شَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَعْمَالَكُمْ فَاَثَابَكُمُ الْجَنَّةَ بَابٌ

ستود خداے ‏ ‏ عمل‌های شما را ‏ ‏ و جزا داد شما را ‏ ‏ بهشت ‏ ‏ باب

فِيْ ذِكْرِ فَضَائِلِ الشُّهُوْرِ وَالاَيَّامِ الْمُبَارَكَةِ مَجْلِسٌ فِيْ فَضَائِلِ

در بیان یاد کردن فضیلتهاے ماه‌ها و روزهاے مبارک ‏ ‏ مجلس ‏ ‏ در بزرگیها

شَهْرِ رَجَبٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا

ماه رجب ‏ ‏ فرمود خدا ‏ ‏ که شمار ماهها ‏ ‏ نزدیک خداے تعالی

عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالاَرْضَ مِنْهَا

دوازده ماه ست ‏ ‏ در کتاب خدا ‏ ‏ آن روز که پیدا کرد آسمانها و زمین را ‏ ‏ از آن

اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ سَبَبُ نُزُوْلِ هٰذِهِ الاٰيَةِ اَنَّ الْمُؤْمِنِيْنَ سَارُوْا مِنَ

چهار ماه حرام ست یعنی قتال در وی حرام ست ‏ ‏ سبب نزول این آیت آنست که بدرستی مومنان رفتند از

الْمَدِيْنَةِ اِلٰى اَهْلِ مَكَّةَ قَبْلَ اَنْ يُّفْتَحَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فَقَالُوْا

مدینه ‏ ‏ بسوے اهل مکه ‏ ‏ پیش از آنکه فتح شود مکه بر رسول صلعم ‏ ‏ پس گفتند مومنان

اِنَّا نَخَافُ اَنْ يُّقَاتِلَنَا كُفَّارُ مَكَّةَ فِيْ شَهْرِ الْحَرَامِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَكَ

بدرستی ما میترسیم از آنکه قتال کنند با ما کفار مکه ‏ ‏ در ماه حرام ‏ ‏ پس فرستاد خدا تبارک

وَتَعَالٰى اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ

و تعالی ‏ ‏ این آیت بدرستی شمار ماهها ‏ ‏ نزد خداے تعالی ‏ ‏ دوازده ماه ست ‏ ‏ در کتاب خدا

يَعْنِيْ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ

یعنی در لوح محفوظ ‏ ‏ آن روز که پیدا کرد خدا آسمانها و زمین را ‏ ‏ از آن چهار ماه

حُرُمٌ يَعْنِيْ رَجَبَ وَذَا الْقَعْدَةِ وَذَا الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمَ وَاحِدٌ فَرْدٌ وَهُوَ

حرام ست مراد میدارد از آن چهار ماه حرام رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم ‏ ‏ یکے از آنها تنهاست و آن

رَجَبٌ وَثَلَاثَةٌ سَرْدٌ مُتَتَابِعَةٌ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ يَعْنِي الْحِسَابَ

رجب ست و سه متصل اند بیکدیگر ‏ ‏ این ست ‏ ‏ راست حساب را

الْقَيِّمُ الْمُسْتَقِيمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ يَعْنِي فِي الْأَشْهُرِ

پس ظلم مکنید در آنها بر نفسهای خود یعنی در این ماههای

الْحُرُمِ خَصَّ تَعَالَى بِالنَّهْيِ هٰذِهِ الْأَرْبَعَةَ الْأَشْهُرَ لِيُبَيِّنَ لَنَا

حرام خاص کرد خدای تعالی به نهی این چهار ماه تا آشکار و روشن کند ما را

تَمْيِيزَهَا لِعِظَمِ حُرْمَتِهَا وَتَأْكِيدَ أَمْرِهَا بِالنَّهْيِ عَنِ الظُّلْمِ فِيهَا

جدایی آن ماه‌ها برای بزرگی حرمت آنها و تاکید امر آنها به نهی کردن از ظلم در آنها

عَلَى غَيْرِهَا مِنَ الشُّهُورِ وَإِنْ كَانَ الظُّلْمُ مَنْهِيًّا عَنْهُ فِي سَائِرِ

بر غیر آنها از ماههای دیگر و اگرچه بوده است ظلم نهی کرده شده از وی در همه

الشُّهُورِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوٰتِ وَالصَّلٰوةِ

ماهها چنانچه فرمود خدای تعالی نگاه کنید بر نمازها و خاصه نماز

الْوُسْطٰى أَمَرَنَا بِالْمُحَافَظَةِ عَلَى الصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى وَهِيَ الْعَصْرُ وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ شَامِلًا

میانه امر کرد خدای تعالی ما را به نگاهداشت آن بر نماز میانگی که آن نماز عصر است اگرچه بوده است امر شامل

فِي الْمُحَافَظَةِ لِجَمِيعِ الصَّلٰوةِ وَإِنَّمَا أَفْرَدَ الْوُسْطٰى بِالصَّلٰوةِ بِالذِّكْرِ لِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْاِخْتِصَاصِ

در نگاهداشت مر همه نمازها را جز این نیست جدا کرد نماز میانه را بذکر از جهت آنکه ذکر کردیم از خاص کردن

وَالتَّمْيِيزِ فِي الْحُرْمَةِ وَالتَّأْكِيدِ يَعْنِي بِالظُّلْمِ لَا تَقْتُلُوا فِيهِنَّ أَحَدًا

و جدا ساختن او از او در حرمت و تاکید که مراد است از ظلم اینکه مکشید در آن ماهها هیچ یکی را

مِنْ مُشْرِكِي الْعَرَبِ إِلَّا أَنْ يَبْدَءُوكُمْ بِالْقِتَالِ وَقَالَ أَبُو يَزِيدَ الظُّلْمُ

از مشرکان عرب مگر آنکه آغاز کنند شما را بکشتن و گفت ابو یزید ظلم

هُوَ التَّرْكُ لِطَاعَةِ اللّٰهِ تَعَالَى وَالْعَمَلُ بِمَعَاصِي اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ

ترک بندگی خدای تعالی است و کردن گناهان او و گفت

غَيْرُهُ هُوَ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ وَهُوَ رَاجِعٌ إِلَى ذٰلِكَ ثُمَّ

غیر ابو یزید ظلم نهادن چیزیست در غیر جای او [illegible] گردنده بسوی [illegible]

قَالَ تَعَالَى وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ يَعْنِي كُفَّارَ مَكَّةَ كَافَّةً جَمِيعًا

گفت خدای تعالی و بکشید مشرکان را یعنی کفار مکه همه را

كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً يَعْنِي إِنْ قَاتَلُوكُمْ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ فَقَاتِلُوهُمْ

چنانچه میکشند مشرکان شما همه را یعنی اگر بکشند شما را در ماه حرام پس بکشید ایشان را

جَمِيعًا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ فِي النَّصْرِ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَاخْتَلَفَ أَهْلُ

همه را و بدانید که خدای تعالی در یاری دادن با پرهیزگاران است اختلاف کرده‌اند

التَّفْسِيرِ فِي الدِّينِ الْقَيِّمِ فَقَالَ مُقَاتِلٌ الدِّينُ الْقَيِّمُ هُوَ الَّذِي

تفسیر در دین القیم پس گفت مقاتل دین قیم آنست که

الحق وقال الآخرون هو الدين الصادق وهو دين الاسلام
درست ست وگفتند دیگران آن دین راست ست که دین اسلام ست
وقال آخرون هو الدين الحنيفية وقال آخرون الدين
وگفتند دیگران دین ست که مایل باشد از کیشی بدان راستی وگفتند دیگران که دین
القيم هو الذي امر الله به المسلمين فضل ورجب وهو
قیم وی ست که امر کرد خدای تعالی بآن مسلمانان را فضائل و رجب و آن
اسم من الاسماء المشتقة واشتقاقه من الترجيب والترجيب
اسمی است از اسمای مشتقه و اشتقاق او از لفظ ترجیب ست و ترجیب
هو التعظيم عند العرب يقال رجبت هذا الشهر اذا عظمته
بمعنی تعظیم ست نزد اهل عرب گفته میشود رجبت هذا الشهر وقتیکه بزرگ داری
ومن ذلك قول الحباب بن المنذر بن الجموح يوم سقيفة
و از آن قبیل ست قول حباب روزیکه جمع شدند اصحاب
بني ساعدة يوم توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم واختلف المهاجرون
در صفه بنی ساعده روزیکه میرانده شد رسول علیه السلام و اختلاف کردند مهاجران
والانصار في امير ينصبونه فقالت الانصار منا امير و
و انصار در امیر برپا کنند آن را پس گفتند انصار از ما امیر ست و
منكم امير القصة المشهورة فغضب الحباب وسل سيفه
از شما امیر ست تا آخر قصه مشهوره را پس در غضب شد حباب و برهنه کرد شمشیر خود را
وقال انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب اي انا العظيم
و گفت منم چوب آن قبیله که خارانیده شده است بمن و منم خرمای بزرگ که بستون نهاده کرده میشود
في قومي المطاع فيهم والعذيق تصغير عذق وهو النخلة
در قوم که فرمان برده شده ام در ایشان و عذیق صیغه تصغیر عذق ست و آن خرمایی
الكريمة على اهلها كانوا يعمدونها اذا مالت لئلا تسقط
بزرگ ست برای اهل خود بوده اند حریان که ستون میداده اند او را وقتیکه کج میشد تا که نیفتد
والرجبة البناء الذي يكون حول النخلة وقوله جذيلها
و رجبه بنائیست که باشد در گرد خرما و قول او جذیلها
المحكك جذيل تصغير جذل وهو الجذع والنخلة التي تحتك
المحکک لفظ جذیل صیغه تصغیر جذل ست و آن تنه درخت خرما ست که میخارد
به الابل الجربا وقيل الجذل عود ينصب في معاطن الابل
بآن شتران گرگین و گفته میشود جذل چوبیست که برپا کرده میشود در نشستگاه شتران

تحتك به الفصال وقال ابو زيد عن يحيى بن زياد الفراء

که بیخارد بان بچهاے شتر وگفت ابو زید که ناقل ست از یحیی بن زیاد فراء

انما سمي رجب لانهم كانوا يرجبون الاعذاق في هذا الشهر

جز این نیست که نامیده شده ست رجب برای که ایشان بوده اند که بنا میکردند در گرد خوشها

على النخل ويشدونها بالخوص الى السعف لئلا تنفضها الرياح

وببستند از برگ شاخها تا نیفشانند آنها را بادها

يقال منه رجبت النخلة ترجيبا اذا فعلت بها ذلك وقال

گفته میشود از این ست رجبت النخلة وقتیکه کردی بان درخت خرما آن کار وگفتند

اخرون الترجيب ان يوضع الشوك على الاعذاق حفظا لها من

دیگران ترجیب آنست که نهاده میشود خار را گرد خوشها از جهت نگاهبانی مر او را از

تناول ايدي المستطعمين وليتحرز من تناثر الثمر على الارض و

رسیدن دستها سے خورندگان ونگاه داشتن از افشادن میوه بر زمین و

قال اخرون الترجيب ان تدعم النخلة اذا مالت بدعامة لئلا

گفتند دیگران ترجیب آنست که ستون دهی تو خرما را وقتیکه کج شد تا اگر

تسقط وتنكسر وقال اخرون هو ماخوذ من قول العرب رجبت

نیفتد وگفتند دیگران آن گرفته شده ست از قول عرب رجبت

الشيء اي هبته رهبة وقال اخرون الترجيب التاهب و

الشيء یعنی ترسانیدم او را وگفتند دیگران ترجیب آماده شدن و

الاستعداد لقول النبي صلى الله عليه وسلم انه ليترجب فيه خير كثير لشعبان

ساختگی کردن ست از جهت قول نبی بدرستی هر آینه آماده کرده شده در ماه رجب نیکوی بسیار

وقال اخرون الترجيب تكرار ذكر الله تعالى وتعظيمه لان

وگفتند دیگران که ترجیب تکرار ذکر خدا است و بزرگی او زیرا که

الملائكة يرجبون اصواتهم فيه بالتسبيح والتحميد والتقديس

فرشتگان تکرار میکنند آواز خود را در آن رجب به تسبیح و تحمید و تقدیس

لله عز وجل ويقال شهر رجم بالميم ايضا فيكون معناه ترجم فيه

مر خدای عز وجل را وگفته میشود شهر رجم بمیم بجاے با نیز [illegible]

الشياطين حتى لا يؤذوا فيه المؤمنين فرجب ثلثة احرف

شیاطین [illegible] تا ایذا ندهند [illegible] پس رجب سه حرف ست

راء وجيم وباء فالراء رحمة الله عز وجل والجيم جود الله تعالى

راء وجیم وباء پس راء رحمت خداست وجیم بخشش او [illegible]

وَالْبَابُ بِرُّ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمِنْ اَوَّلِ هٰذَا الشَّهْرِ اِلٰى اٰخِرِهٖ مِنَ اللهِ عَزَّ
و باب نیکوئی الله تعالی است پس از اول این ماه تا آخر او سه تا بخشش از خدا عز و جل است

وَجَلَّ ثَلٰثُ عَطَايَا لِلْعِبَادِ رَحْمَةُ اللهِ بِلَا عَذَابٍ وَجُوْدٌ بِلَا بُخْلٍ
مر بندگان را یکی رحمت است بی عذاب دوم بخشش است بی بخل

وَبِرٌّ بِلَا جَفَاءٍ فَصْلٌ فِيْ رَجَبٍ اَسْمَاءٌ اُخَرُ مِنْهَا يُسَمّٰى رَجَبُ
و سیوم نیکوئی است بی جفا و مر رجب را نامهای دیگر است از آنجمله نامیده شده رجب

مُضَرَ وَمُنْصِلُ الْاَسِنَّةِ وَشَهْرُ اللهِ الْاَصَمُّ وَشَهْرُ اللهِ الْاَصَبُّ
مضر و غیر آن از نامهای مذکور

وَالشَّهْرُ الْمُطَهِّرُ وَالشَّهْرُ السَّابِقُ وَالشَّهْرُ الْفَرْدُ وَاَمَّا قَوْلُهُمْ رَجَبُ
اما قول ایشان رجب

مُضَرَ فَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ اَنَّهٗ قَالَ فِيْ بَعْضِ خُطَبِهٖ اِنَّ الزَّمَانَ
مضر پس تحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که گفت در بعضی خطبهای خود که زمان

قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهٖ يَوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَلسَّنَةُ اِثْنَا
تحقیق گشته است بهیئت خویش که روز آفرید خدا آسمانها و زمین بود سال دوازده

عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلٰثٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَ
ماه است از آنجمله چهار ماه حرام است که در آن قتال است از آن سه پی در پی اند ذو القعده و

ذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَوَاحِدٌ فَرْدٌ وَهُوَ رَجَبُ مُضَرَ الَّذِيْ بَيْنَ
ذو الحجه و محرم و یکی تنها و آن رجب است و آن رجب مضر است که در میان

جُمَادِيْ وَشَعْبَانَ وَاِنَّمَا عَرَّفَ مَوْضِعَهٗ بِقَوْلِهٖ بَيْنَ جُمَادِيْ وَ
جمادی و شعبان است و جز این نیست که دانانید جای خود را بقول خود میان جمادی و

شَعْبَانَ اِبْطَالًا لِلنَّسِيْءِ الَّذِيْ كَانَتِ الْعَرَبُ تَفْعَلُهٗ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
شعبان از جهت باطل کردن نسیی را که بوده اند عرب میکردند او را در زمان جاهلیت

وَهُوَ قَوْلُهٗ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّمَا النَّسِيْءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِيْنَ
و آن قول خدای عز و جل است جز این نیست که نسیی زیادت است در کفر گمراه میشوند باو کسانی که

كَفَرُوْا وَذٰلِكَ اَنَّ الْعَرَبَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَتْ اِذَا اَرَادَتْ اَحَدٌ
کفر ورزیده اند و آن اینست که عرب در زمان جاهلیت بوده اند هرگاه میخواستند برآمدن

مِنْ مِنًى قَامَ رَجُلٌ مِنْ بَنِيْ كِنَانَةَ يُقَالُ لَهٗ نُعَيْمُ بْنُ ثَعْلَبَةَ وَكَانَ
از منی برخاست مردی از بنی کنانه که گفته میشد او را نعیم و بوده

رَئِيْسَ الْقَوْمِ فَيَقُوْلُ اَنَا الَّذِيْ اُجَابُ وَلَا اُعَابُ وَلَا يُرَدُّ لِيْ قَضَاءٌ
سردار قوم پس میگفت من آنکسی ام که قبول کرده شده ام و عیب کرده نشده ام و رد کرده نمیشود

فيقولون له صدقت إنسأنا شهرا يريدون أخر عنا حرمة المحرم
پس میگفتند مر او را راست گفتی تو تاخیر کن مارا ماهے میخواستند اینکه تاخیر کن از ما حرمت ماه محرم و بگر

واجعلها في صفر وأحل لنا المحرم ولما تمادى عاهم إلى ذلك لئلا
دگردان آنرا در ماه صفر و حلال گردان مارا ماه محرم و چون دراز شد که میخواند ایشانرا بسوے این تغیر حرمت تا

تتوالى عليهم ثلاثة أشهر لا يغيرون فيها وقد كان معاشهم
پی در پی نیاید بر ایشان سه ماه که غارت نمیکنند در آنها و تحقیق بوده است زندگانی ایشان

من الإغارة فيفعل ذلك عاما ثم يرجع إلى تحريم المحرم وإباحة
از غارت کردن پس میکرد آنرا یکسال پستر میگشت بسوے حرمت ماه محرم و اباحت

صفر فذلك الإنساء ومنه قيل نسأ الله في أجله وأنسأ الله أجله
ماه صفر پس آنست ماه انساء و ازان است که گفته شده یعنی تاخیر کرد الله در اجل او و تاخیر کرد خدا تعالی اجل

ثم وصف النبي صلى الله عليه رجب بصفتين وقيده بنعتين أحدهما
پس وصف کرد پیغمبر رجب را بدو صفت و تقیید کرد او را بدو نعت یکی ازان

قوله رجب مضر لأن مضر كان يبالغ في تعظيمه وتكبيره و
قول او رجب مضر است زیرا که بدرستی مضر بوده است که مبالغه میکرد در تعظیم آن رجب و بزرگ داشتن او و

تحريمه الثاني أنه قيده بقوله بين جمادى وشعبان خوفا
دوم ازان دو نعت آنست که بدرستی پیغمبر قید کرد او را میان جمادی و شعبان از جهت ترس

من التقديم والتأخير كما جرى في تحريم المحرم إلى صفر فخص الشهر
از پیش و پس کردن چنانچه جاری شد در تاخیر کردن ماه محرم بسوی ماه صفر پس خاص کرد ماه

وقيده وأكد تحريمه والله أعلم وقيل إنما سمي رجب مضر لأن بعض
و قید کرد او را و استوار کرد تحریم او را و محکم کرد او را و گفته شده است جز این نیست که نامیده شده است رجب

الكفار دعا على قبيلة من القبائل فيه فأهلكهم الله عز وجل
کفار دعا کرده بود بر قبیله از قبایل پس هلاک کرد ایشان را خدا تعالی

وقيل إن الدعاء فيه مستجاب على الظلمة وكل جائر ولهذا كانت
و گفته شده است که دعا در آن رجب مستجاب است بر ظالمان و هر ظلم کننده و از جهت بوده

الجاهلية يؤخرون دعواتهم على من ظلمهم فيدعون عليه في رجب فلا يرد خائبا وأما منصل
مردمان جاهلیت که تاخیر میکردند دعاهای خود را بر کسیکه ظلم کرد ایشانرا پس دعا میکردند بر ایشان در ماه رجب پس باز گردانیده نمیشد نا امید

الأسنة لأنهم كانوا ينزعون الأسنة فيه عن الرماح ويغمدون سيوفهم وسهامهم تهيبا له وتعظيما كأنهم
زیرا که ایشان بوده اند که میکشیدند پیکانها را در این ماه از تیرها و در غلاف میکردند تیغهای خود را و تیرهای خود را از جهت هیبت کردن او را و بزرگ

بذلك منصل الأسنة ويقال نصلت السهم إذا جعلت له نصلا وأنصلته
بآن کشنده سنانها و گفته میشود پیکان کشیدم تیر را وقتیکه گردانیدے تو مر او را پیکان و انصلته میگویند

إِذَا نُزِعَتْ عَنْهُ نَصْلُهُ وَأَمَّا شَهْرُ اللهِ الأَصَمِّ فَلِمَا رُوِيَ عَنْ
وقتیکه میکشی از آن تیر پیکان او اما شهر الله الاصم پس از جهت چیزیست که روایت کرده شده
عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض أَنَّهُ لَمَّا اسْتَهَلَّ رَجَبُ رَقَى الْمِنْبَرَ يَوْمَ
عثمان رض بدرستی او هرگاه طلوع کرد رجب برآمد بر منبر در روز
الْجُمُعَةِ وَخَطَبَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ هٰذَا شَهْرُ اللهِ الأَصَمُّ وَهُوَ شَهْرُ زَكَاتِكُمْ
جمعه و خطبه خواند پس گفت آگاه باشید که این ماه خدا است و این ماه زکات دادن شماست
فَمَنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَلْيُؤَدِّ دَيْنَهُ ثُمَّ لِيُزَكِّ مَا بَقِيَ قَالَ ابْنُ
پس کسیکه بوده است بر وی وامی پس باید که ادا کند وام خود را پس باید که بدهد زکات چیزیکه باقیست گفت ابن
الأَنْبَارِيِّ أَمَّا قَوْلُهُ الأَصَمُّ فَإِنَّمَا سُمِّيَ بِذٰلِكَ لِأَنَّ الْعَرَبَ كَانَتْ
انباری اما گفتن او را اصم پس جز اینکه نامیده شده است باین اسم زیراکه عرب بودند
تَظَلُّ تُحَارِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَإِذَا أَهَلَّ رَجَبُ وَضَعُوا السِّلَاحَ
همیشه جنگ میکردند بعض ایشان بعض دیگر را پس هرگاه طلوع کرد رجب می نهادند یراق خود را
وَنَزَعُوا الأَسِنَّةَ فَلَا يُسْمَعُ فِيهِ قَعْقَعَةُ السِّلَاحِ وَلَا صَلْصَلَةُ
و می برآوردند پیکانها را پس شنیده نمیشد در این ماه آواز سلاح و نه آواز جنبیدن
الرِّمَاحِ وَكَانَ الرَّجُلُ إِذَا رَكِبَ فِي طَلَبِ قَاتِلِ أَبِيهِ فَإِذَا رَآهُ فِي
نیزها و بوده است مرد وقتیکه سوار میشد در جستن کشنده پدر خود پس وقتیکه میدید او را در
رَجَبَ لَمْ يَتَعَرَّضْ لَهُ كَأَنَّهُ لَمْ يَرَهُ وَلَمْ يَسْمَعْ لَهُ خَبَرًا فَسُمِّيَ أَصَمَّ
ماه رجب نمی جنبید مر او را چنانچه که او ندیده است او را و نه شنیده است او را خبر پس نامیده شد اصم
لِذٰلِكَ وَقِيلَ سُمِّيَ أَصَمَّ لِأَنَّهُ لَمْ يُسْمَعْ فِيهِ غَضَبُ اللهِ تَعَالَى عَلَى
از جهت آن و گفته شده است که نامیده شد اصم زیراکه شنیده نشود در این ماه غضب خدا تعالی بر
قَوْمٍ قَطُّ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى عَذَّبَ الأُمَمَ الْمَاضِيَةَ فِي سَائِرِ الشُّهُورِ
هیچ قوم هرگز زیراکه خدا تعالی عذاب کرد امتهای گذشته را در همه ماهها
وَلَمْ يُعَذِّبْ أُمَّةً مِنَ الأُمَمِ فِي هٰذَا الشَّهْرِ وَفِي هٰذَا الشَّهْرِ حَمَلَ اللهُ
و نه عذاب کرد هیچ امت را از امتها در این ماه و درین ماه برداشت خدا تعالی
نُوحًا فِي السَّفِينَةِ فَجَرَتْ بِهِ وَمَنْ مَعَهُ فِي السَّفِينَةِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ
نوح را در سفینه پس روان شد با او و کسیکه با وی بود در کشتی شش ماه
قَالَ إِبْرَاهِيمُ النَّخَعِيُّ إِنَّ رَجَبَ شَهْرُ اللهِ تَعَالَى فِيهِ حَمَلَ اللهُ نُوحًا فِي
گفت ابراهیم النخعی بدرستیکه ماه رجب ماه خدا تعالی است در آن برداشت خدا تعالی نوح را
السَّفِينَةِ فَصَامَهُ نُوحٌ وَأَمَرَ بِصَوْمِهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَأَمَّنَهُ اللهُ
کشتی پس روزه داشت نوح در کشتی و امر کرد کسی را که بوده است با او به روزه پس نجات داد ایشان را

تعالى بمن كان معه من الطوفان وطهر الله الأرض من الشرك

وكسى را كه بوده است با او از طوفان و پاك كرد خدا تعالى زمين را از شرك

والعدوان ودفع ذلك غيره الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما اخبرنا

هبة الله باسناده عن ابي حازم عن سهل بن سعد رضي الله عنه عن

هبة الله باسناد خود از ابي حازم از سهل ابن سعد رضي الله عنه از

النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الا ان رجب من الاشهر الحرم وفيه حمل

الله نوحا في السفينة فصامه نوح في السفينة وامر من كان

خداى تعالى نوح را در كشتى پس روزه داشت نوح در كشتى وامر كرد كسى را كه بود

معه بصيامه فانجاهم الله تعالى وامنهم من الغرق وطهر

با او بروزه داشتن پس نجات داد ايشان را خداى تعالى وامن داد ايشان را از غرق شدن وپاك كرد

الله الارض من الكفر والطغيان بالطوفان وقيل انه سمي

خداى تعالى زمين را از كفر و طغيان بغرق كردن وگفته شده است كه نام نهاده شد

اصما لانه اصم من جفائك وذلتك وسميع بفضلك يا مؤمن وشرائك

فجعله الله تعالى اصما من جفائك وذلتك لئلا يشهد عليك

بها يوم القيمة بل يكون شهيدا لك لما سمع من فضلك

والاحسان العمل فيه واما الاصب فمعناه انه تصب الرحمة

فيه صبا على العباد ويعطيهم الله تعالى من الكرامات و

المثوبات ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب

بشر من ذلك ما اخبرنا الشيخ الامام هبة الله بن المبارك

السقطي رحمه الله باسناده عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة

باسناد خود از اعمش از ابراهيم از علقمه

عَنْ اَبِيْ سَعِيْدِ الْخُدْرِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اِنَّ عِدَّةَ

از ابی سعید خدری رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود که شمار

الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

ماه‌ها نزدیک خدا تعالی دوازده ماه است در کتاب خدا تعالی روزیکه آفرید خدا تعالی آسمانها

وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ فَرَجَبٌ يُقَالُ شَهْرُ اللّٰهِ الْاَصَمُّ وَثَلٰثَةٌ

و زمینها را یعنی ازان ماه چهار ماه است که حرام است پس رجب گفته میشود ماه خدا و سه

اُخَرُ مُتَوَالِيَاتٌ يَعْنِيْ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ اَلَا اِنَّ رَجَبَ

دیگر پے در پے اند مراد میدارد ذوالقعده و ذوالحجه والمحرم مگر آگه رجب

شَهْرُ اللّٰهِ وَشَعْبَانُ شَهْرِيْ وَرَمَضَانُ شَهْرُ اُمَّتِيْ فَمَنْ صَامَ مِنْ

ماه خداست و شعبان ماه من است و رمضان ماه امت من است پس کسیکه روزه داشت از

رَجَبٍ يَوْمًا اِيْمَانًا وَّاحْتِسَابًا اسْتَوْجَبَ رِضْوَانَ اللّٰهِ الْاَكْبَرِ

رجب یک روز در حالیکه مومن باشد و طلب آخرت نماید از خدا واجب گرداند رضامندی خدای بزرگ

وَاُسْكِنَ الْفِرْدَوْسَ الْاَعْلٰى وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمَيْنِ فَلَهٗ مِنَ الْاَجْرِ

و ساکن گردانیده شود بهشت برین را و کسیکه روزه داشت ازان رجب دو روز پس مراو راست از

ضِعْفَانِ وَوَزْنُ كُلِّ ضِعْفٍ مِثْلُ جِبَالِ الدُّنْيَا وَمَنْ صَامَ مِنْ

دو حصه و وزن هر حصه باشد کوههای دنیا و کسیکه روزه داشت از

رَجَبٍ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ جَعَلَ اللّٰهُ بَيْنَهٗ وَبَيْنَ النَّارِ خَنْدَقًا طُوْلُهٗ

رجب سه روز گرداند خدای تعالی میان او و میان آتش خندقی که درازی او

مَسِيْرَةُ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ اَرْبَعَةَ اَيَّامٍ عُوْفِيَ مِنَ

یکساله راه است و کسیکه روزه داشت از رجب چهار روز امان داده میشود از

الْبَلَايَا مِنَ الْجُنُوْنِ وَالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ

بلاها از دیوانگی و برص و پیسی و از فتنه دجال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ اَيَّامٍ وُقِيَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمَنْ صَامَ

و کسیکه روزه داشت ازان رجب پنج روز نگاه داشته شود از عذاب گور و کسیکه روزه داشت

مِنْهُ سِتَّةَ اَيَّامٍ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهٖ وَوَجْهُهٗ اَضْوَءُ مِنَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ

ازان رجب شش روز برآید از قبر خود در حالیکه روی او سپیدتر شده از ماه شب

الْبَدْرِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ فَاِنَّ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةَ اَبْوَابٍ

چهاردهم و کسیکه روزه داشت ازان هفت روز پس بدرستی دوزخ را هفت در است

يُغْلِقُ اللّٰهُ عَنْهُ بِصَوْمِ كُلِّ يَوْمٍ مِّنْ اَيَّامِهٖ بَابًا مِّنْ اَبْوَابِهَا

بسته میشود ازان صیام ببرکت روزه هر روز از روزهای او دری از درهای او

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ فَاِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ اَبْوَابٍ يَفْتَحُ ٥
وکسیکه روزه داشت از آن ماه هشت روز پس بدرستی بهشت را هشت در است میگشاید
اللّٰهُ لَهُ بِصَوْمِ كُلِّ يَوْمٍ بَابًا مِنْ اَبْوَابِهَا وَمَنْ صَامَ مِنْهُ تِسْعَةَ
خدا مر او را بعوض روزه هر روز درے از دروازه‌هاے بهشت وکسیکه روزه داشت از آن ماه نه
اَيَّامٍ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ يُنَادِيْ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا يُرَدُّ الواقعة
روز برآید از قبر خود درحالیکه ندا کند باین کلمات که گواهی میدهم اینکه معبود بحق الله نیست و گردانیده
وَجْهُهُ دُوْنَ الْجَنَّةِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ عَشَرَ يَوْمًا جَعَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى
روے او مگر بسوے بهشت وکسیکه روزه داشت از آن ماه ده روز گرداند خداتعالی
لَهُ عَلٰى كُلِّ مِيْلٍ عَلَى الصِّرَاطِ فِرَاشًا يَسْتَرِيْحُ عَلَيْهِ وَمَنْ يسين
مر او را بر هر گروه بر صراط فرشے که آرام گیرد بر وے وکسیکه
صَامَ مِنْهُ اَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا لَمْ يُرَ فِيْ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اَفْضَلَ مِنْهُ
روزه داشت از وے یازده روز هرگز نخواهد دید هیچ یکے را در روز قیامت بهتر از خود
اِلَّا مَنْ صَامَ مِثْلَهُ اَوْ زَادَ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ اِثْنَا عَشَرَ والقرآن
مگر کسیکه روزه داشت مانند او یا زیاده کرد بر وے وکسیکه روزه داشت از رجب دوازده روز
يَوْمًا كَسَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حُلَّتَيْنِ الْحُلَّةُ الْوَاحِدَةُ خَيْرٌ ۱۳۱۲
مے پوشاند خداتعالی او را روز قیامت دو حله یک حله از آن بهتر است
مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ ثَلٰثَةَ عَشَرَ يَوْمًا يُوْضَعُ ۴۸۲
از دنیا و آنچه در وے ست وکسیکه روزه داشت از آن ماه سیزده روز نهاده میشود
لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَائِدَةٌ فِيْ ظِلِّ الْعَرْشِ فَيَاْكُلُ مِنْهَا وَالنَّاسُ فِيْ
مر او را روز قیامت خوانے در سایهٔ عرش پس میخورد از آن و مردم در
شِدَّةٍ شَدِيْدَةٍ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ اَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا اَعْطَاهُ
شدت سخت باشند وکسیکه روزه داشت از آن ماه چهارده روز میدهد او را
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَا عَيْنٌ رَاَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلٰى
خداتعالی چیزے که نه دیده است او را هیچ چشم و نه هیچ گوش شنیده و نگذشته است بر
قَلْبِ بَشَرٍ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا يُوْقِفُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى
دل هیچ آدمے وکسیکه روزه داشت از وے پانزده روز ایستاده میکند او را خداتعالی
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَوْقِفَ الْاٰمِنِيْنَ وَلَا يَمُرُّ بِهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ
روز قیامت جاے ایستادن امن یافتگان و نمیگذرد باو فرشته مقرب و نه نبے
مُرْسَلٌ اِلَّا قَالَ لَهُ طُوْبٰى لَكَ اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ وَفِيْ لَفْظٍ اٰخَرَ
مرسل مگر میگوید مر او را خوشے باد ترا که تو هر آینه از امن یافتگان هستی و در روایت دیگر

زيادة على خمسة عشر وهي من صام منه ستة عشر يوما كان
زیاده بر پانزده روز و این ست کسیکه روزه داشت از این ماه شانزده روز میباشد

في قائل من يفد الرحمن وينظر اليه ويسمع كلامه ومن صام
در نخستین کسی نیکو زیارت میکنند رحمن را و می بینند بسوی او و می شنود کلام او و کسیکه روزه دارد

منه سبعة عشر يوما ينصب الله له على كل ميل من الصراط
از این ماه هفده روز برپا کرده میشود مر او را برهر کروه از صراط

منزلا يستريح عليه ومن صام منه ثمانية عشر يوما
آسودگاه که آسایش برآن و کسیکه روزه داشت از و هژده روز

زاحم ابراهيم عليه السلام في قبته ومن صام منه تسعة عشر
مزاحمت کند ابراهیم م را در قبه خود و کسیکه روزه داشت از این ماه نوزده

يوما بنى الله له قصرا في الجنة بحذاء قصر ابراهيم وآدم عليهما
روز بنا کند او را خدا تعالی کوشکی در بهشت روبروی کوشک ابراهیم و آدم

السلام ويسلم عليهما ويسلمان عليه ومن صام منه عشرين
و سلام میکند آن صائم بر ایشان و سلام میکنند ایشان بروی و کسیکه روزه داشت از آن بیست

يوما نادى مناد من السماء يا عبد الله اما ما قد مضى فقد غفر
روز ندا میکند ندا کننده از آسمان ای بنده خدا اما چیزیکه گذشت پس بخشید

الله لك فاستأنف العمل فيما بقي واما المطهر فلأنه يطهر
خدا تعالی مر ترا پس از سر گیر عمل را در آنچه باقی مانده است و اما آنکه مطهر گویند ماه رجب را پس برای آنکه

صائمه من الذنوب والخطيئات من ذلك ما اخبرنا به الشيخ
روزه دار را پاک میکند از گناهان و خطاها از آنجمله است که خبر کرد ما را بر آن شیخ

الامام هبة الله بن المبارك السقطي رحمه الله عن الحسن بن احمد
امام هبة الله بن مبارک سقطی رح از حسن بن احمد

بن عبد الله المقري باسناده عن هارون بن عنترة عن ابيه
بن عبد الله مقری باسناد خود از هارون بن عنتره از پدر خود

عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شهر رجب
از علی ابن ابیطالب رض گفت فرمود رسول ص هر آینه ماه رجب

شهر عظيم من صام منه يوما كتب الله تعالى له صوم الف سنة
ماهیست بزرگ هرکه روزه داشت از وی روزی می نویسد خدا تعالی مر او را ثواب روزه هزار سال و کسیکه

ومن صام منه يومين كتب الله تعالى له صوم الفي سنة ومن
و کسیکه روزه داشت از وی دو روز می نویسد خدا تعالی مر او را ثواب روزه دو هزار سال و کسیکه

صَامَ مِنْهُ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ صَوْمَ ثَلَاثَةِ اٰلَافِ سَنَةٍ

روزه داشت ازو سه روز مینویسید خدایتعالی مراو را اجر کسیکه روزه داشت سه هزار سال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ اُغْلِقَتْ عَنْهُ اَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَمَنْ

وکسیکه روزه داشت ازو هفت روز بند کرده میشود ازو درهاے دوزخ وکسیکه

صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ فُتِحَتْ لَهُ اَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ يَدْخُلُ

روزه داشت ازو هشت روز کشاده میشود مراو را درهاے هشت بهشت که در آید

مِنْ اَيِّهَا شَاءَ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا بُدِّلَتْ سَيِّئَاتُهُ

از هر دری که خواهد وکسیکه روزه داشت ازو پانزده روز بدل کرده میشود بدیهاے او

حَسَنَاتٍ وَنَادٰى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَدْ غُفِرَ لَكَ فَاسْتَاْنِفِ الْعَمَلَ

بنیکیها و ندا کند ندا کننده از آسمان هر آیینه بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را

وَمَنْ زَادَ زَادَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ

وکسیکه زیاده کرد زیاده کند او را الله تعالی وخبر کرد ما را امام هبة الله

بِاِسْنَادِهٖ عَنْ يُوْنُسَ عَنِ الْحَسَنِ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ

باسناد خویش از یونس از حسن رض گفت فرمود رسول صلعم هر که

صَامَ يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ عُدِلَ لَهُ بِصِيَامِ ثَلٰثِيْنَ سَنَةً وَاَخْبَرَنَا

روزه داشت یکروز از رجب برابر است مراو را از روزه داشتن سی سال وخبر کرد ما را

الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ اَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُقْرِئِ

شیخ امام هبة الله از حسن بن احمد بن عبد الله مقری

بِاِسْنَادِهٖ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ كَثِيْرٍ عَنْ مَكْحُوْلٍ اَنَّ رَجُلًا سَاَلَ اَبَا

باسناد خود از علا بن کثیر از مکحول که گفت بدرستی مردی سوال کرده بود

الدَّرْدَاءِ رض عَنْ صِيَامِ رَجَبٍ فَقَالَ لَهُ سَاَلْتَ عَنْ شَهْرٍ كَانَتْ

ابو دردا را رض از روزه داشتن رجب پس گفت مراو را پرسیدی تو از ماهی که بوده اند

الْجَاهِلِيَّةُ تُعَظِّمُهُ فِيْ جَاهِلِيَّتِهَا وَمَا زَادَهُ الْاِسْلَامُ اِلَّا فَضْلًا

آن مردمان جاهلیت بزرگی داده بودند او را در جاهلیت خود و زیاده نکرده است مراو را اسلام مگر فضیلت

وَتَعْظِيْمًا وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا تَطَوُّعًا يَحْتَسِبُ بِهٖ ثَوَابَ اللّٰهِ تَعَالٰى

و بزرگی و هر که روزه داشت از رجب یکروز از روی بندگی میخواهد بآن ثواب خدایتعالی

وَيَبْتَغِيْ بِهٖ وَجْهَهُ مُخْلِصًا اَطْفَاَ صَوْمُهُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ غَضَبَ اللّٰهِ

و میخواهد بآن ذات پاک او را در حالیکه اخلاص دارد و فرو نشاند روزه آن روز غضب

تَعَالٰى وَاَغْلَقَ عَنْهُ بَابًا مِنْ اَبْوَابِ النَّارِ وَلَوْ اُعْطِيَ مِلْأَ الْاَرْضِ

الله بند ازو دری از درهاے آتش واگر داده شود پری زمین

ذهبا ما كان جزاء له ولا يستكمل اجر شيء من الدنيا دون

زر ... دنیا ... اگر تمام نمیشود مزد او چیزی از دنیا بغیر

يوم الحساب وله اذا امسى عشر دعوات مستجابات فان دعى

روز حساب و مر اورا ... ده دعا قبول کرده پس اگر دعا کند

به لشيء من عاجل الدنيا اعطاه والا ادخر له من الخير كافضل

بآن مر چیزی را ... دنیا ... از بیشتر بهتر

ما دعى به داع من اولياء الله تعالى واصفيائه الصادقين

چیزی که دعا کرده باو دعا کننده از دوستان خدا ... راست گو

ومن صام يومين كان له مثل ذلك وله مع ذلك اجر عشرة

و کسیکه روزه داشت دو روز میباشد مر اورا مانند آن ... مزد ده

من الصديقين في عمرهم بالغة اعمارهم ما بلغت ويشفع في

از راستان ... عمر خود ... ایشان ... و قبول کرده شود

مثل ما يشفعون فيه ويكون في زمرتهم حتى يدخل الجنة

مقدار که قبول کرده میشود شفاعت صدیقان در گروه ایشان تا آنکه در آید در بهشت

معهم ويكون من رفقائهم ومن صام ثلثة ايام كان له مثل

با ایشان ... دوستان ایشان و کسیکه روزه داشت سه روز باشد مر اورا مانند

ذلك وقال الله تعالى عند افطاره لقد وجب حق عبدي هذا

آن و میگوید خدای تعالی نزد افطار او هر آینه تحقیق واجب شد حق بنده من این

ووجبت له محبتي وولايتي اشهدكم يا ملائكتي اني قد

و واجب شد مر اورا دوستی ... گواه میکنم شما را ای فرشتگان هر آینه من

غفرت له من ذنبه ما تقدم وما تاخر ومن صام اربعة ايام

بخشیدم مر اورا از گناه ... پیشین ... و کسیکه روزه داشت چهار روز

كان له مثل ذلك وثواب اولي الالباب التوابين ويعطي

میباشد مر اورا مانند آن و ثواب صاحبدلان که بسیار توبه کننده اند و داده میشود

كتابه في اوائل الفائزين ومن صام خمسة ايام كان له مثل

کتاب او در نخستین رستگاران و کسیکه روزه داشت پنج روز باشد مر اورا مانند

ذلك ويبعث يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر

این ... روز قیامت و حال آنکه روی او مانند ماه شب چهاردهم [illegible]

ويكتب له عدد رمل عالج حسنات ويدخل الجنة ويقال له

نوشته میشود مر اورا نیکیها بشمار ریگ عالج که نام جائیست ... در بهشت و گفته میشود مر او را

تمنّ على الله ما شئت ومن صام ستة أيام كان له مثل ذلك

آرزو بکن بر خدا ایشتا چیزے کہ میخواہی و ہر کہ روزہ داشت شش روز باشد مر او را مانند آن

ويعطى سوى ذلك نور يستضيء به أهل الجمع في القيمة و

داده میشود و جز این نورے که می درخشد بآن مردم که جمع اند در روز قیامت و

يبعث في الآمنين حتى يمرّ على الصراط بغير حساب ويعافى عن

برانگیخته شود در امن یافتگان تا آنکه بگذرد بر صراط بغیر حساب و نگهداشته میشود از

عقوق الوالدين وقطيعة الرحم ويقبل الله عليه بوجهه إذا

نافرمانی والدین و بریدن از خویشان و پیش می آید خدا ایشم بر او بذات پاک خود ہرگاہ

لقيه يوم القيمة ومن صام سبعة أيام كان له مثل ذلك و

که ملاقی میشود مر او را روز قیامت و کسیکه روزه داشت هفت روز باشد مر او را مانند این و

يغلق عنه سبعة أبواب النار ويحرّمه الله على النار ويوجب

بند کرده میشود از و هفت در دوزخ و حرام میکند او را خدا ایشم بر دوزخ و واجب سازد

له الجنة يتبوّء منها حيث يشاء ومن صام ثمانية أيام كان له

مر او را بهشت جا گیرد از و هر جا که خواهد و کسیکه روزه داشت هشت روز باشد مر او را

مثل ذلك ويفتح له أبواب الجنة الثمانية يدخلها من أيّ

مانند این و کشاده میشود مر او را درهاے بهشت هشت می درآید در او از هر

باب شاء ومن صام تسعة أيام كان له مثل ذلك ويرفع كتابه

دری که خواهد و هر که روزه داشت نه روز باشد او را مانند این و برداشته میشود اعمال

في عليين ويبعث يوم القيمة في الآمنين ويخرج من قبره

در علیین و برانگیخته شود روز قیامت در امن یافتگان و برآید از گور خود

ووجهه نور يتلألأ ويشرق لأهل الجمع حتى يقولوا هذا نبيّ

درحالیکه روی او نور باشد که می درخشد روشنی میدهد اهل جمع را تا آنکه میگویند این پیغمبر

مصطفى وإنّ أدنى ما يعطى أن يدخل الجنة بغير حساب و

برگزیده است و کمترین چیزے که داده میشود اینست که درآید در بهشت بغیر حساب و

من صام عشرة أيام فبخٍ بخٍ له فيعطى مثل ذلك وعشرة أضعافه

کسیکه روزه داشت ده روز پس خوشا خوشا مر او را پس داده میشود مانند این و ده چند آن

وهو ممن يبدّل الله سيئاته حسنات ويكون من المقربين القوّامين

و او از کسانے است که بدل میکند خدا ایشم بدیهاے ایشان را بنیکیها و میباشد از نزدیکان که ایستاده

لله بالقسط وكان كمن عبد الله ألف عام صائمًا قائمًا صابرًا

اند برای خدا ایشم بعدل و باشد مانند کسیکه بندگی کرد خدا ایشم را هزار سال و با اعمال که روزه دارنده ایستاده

مُحْتَسِبًا وَمَنْ صَامَ عِشْرِيْنَ يَوْمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَعِشْرُوْنَ

طلب ثواب کننده است و کسیکه روزه داشت بیست روز باشد مر او را مانند این و بیست

ضِعْفًا فَهُوَ مِمَّنْ يُزَاحِمُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلَ اللّٰهِ فِيْ قُبَّتِهِ وَيَشْفَعُ فِيْ

چندان و او از کسی است که بهم میسازد با ابراهیم خلیل الله در قبه خود و شفاعت کند در

مِثْلِ رَبِيْعَةَ وَمُضَرَ كُلُّهُمْ مِنْ اَهْلِ الْخَطَايَا وَاَهْلِ الذُّنُوْبِ وَمَنْ

مانند قبیله ربیعه و مضر همه ایشان از اهل گناهان باشند و اهل ذنوب و کسیکه

صَامَ ثَلٰثِيْنَ يَوْمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَثَلٰثُوْنَ ضِعْفًا وَيُنَادِيْ

روزه داشت سی روز باشد مر او را مانند آن و سی چندان و ندا کند

مُنَادٍ مِّنَ السَّمَآءِ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ اَبْشِرْ بِالْكَرَامَةِ الْعُظْمٰى قَالَ وَمَا الْكَرَامَةُ

ندا کننده از آسمان ای دوست خدا بشارت باد مر ترا به بزرگی بزرگ و گفت چیست آن

الْعُظْمٰى قَالَ النَّظَرُ اِلٰى وَجْهِ اللّٰهِ تَعَالٰى الْجَمِيْلِ وَمُرَافَقَةُ النَّبِيِّيْنَ

بزرگ گفت دیدن بسوی روی خدا ... با همراهی پیغامبران

وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ رَفِيْقًا

و راستان و شهیدان و نیکوکاران و نیکو اند ایشان همراهان

طُوْبٰى لَكَ غَدًا اِذَا كُشِفَ الْغِطَآءُ وَاَفْضَيْتَ اِلٰى جَسِيْمِ ثَوَابِ

خوشی باد مر ترا فردا که دور کرده میشود پردها و رسیدی تو بسوی بزرگ ثواب

رَبِّكَ الْكَرِيْمِ فَاِذَا نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ سَقَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى عِنْدَ خُرُوْجِ

پروردگار بزرگ پس وقتیکه فرود می آید فرشته مرگ بنوشاند او را خدا تعالی وقت برآمدن

نَفْسِهِ شَرْبَةً مِّنْ حِيَاضِ الْفِرْدَوْسِ وَيَهُوْنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ

جان او شربتی از حوضهای بهشت و آسان میکند بر وے سختیهای موت

حَتّٰى مَا يَجِدُ اَلَمَ الْمَوْتِ وَيَظَلُّ فِيْ قَبْرِهٖ رَيَّانًا وَيَظَلُّ فِي الْمَوْقِفِ رَيَّانًا

تا اگر نیابد درد موت و همیشه باشد در گور خود سیراب و همیشه باشد در جای ایستادن

حَتّٰى يَرِدَ حَوْضَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهٖ شَيَّعَهُ سَبْعُوْنَ اَلْفَ

تا آنکه فرود آورده شود بر حوض پیغمبر صلعم و وقتیکه برآید از گور خود همراه وے میکنند او را هفتاد هزار

مَلَكٍ مَعَهُمُ النَّجَآئِبُ مِنَ الدُّرِّ وَالْيَاقُوْتِ وَمَعَهُمْ طَرَآئِفُ الْحُلِيِّ وَ

فرشتگان با ایشان شتران از در و یاقوت و با ایشان عجایب زیورها و

الْحُلَلِ فَيَقُوْلُوْنَ لَهٗ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ النَّجَآءَ النَّجَآءَ اِلٰى رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِيْ

پوششها است پس میگویند مر او را ای دوست خدا شتاب کن بسوی پروردگار عزیز که

اَظْمَأْتَ لَهٗ نَهَارَكَ وَاَنْحَلْتَ لَهٗ جِسْمَكَ فَهُوَ مِنْ اَوَّلِ النَّاسِ دُخُوْلًا

تشنه داشتی روز خود را از وی و لاغر کردی مر او را تن خود را پس او از اول کس ...

جنات عدن يوم القيمة مع الفائزين رضي الله عنهم ورضوا

در بهشت عدن روز قیامت با رستگاران که راضی شد خدا تعالی از ایشان و راضی شدند

عنه ذلك هو الفوز العظيم قال ولمن كان له في كل يوم يصوم

از او اینست رستگاری بزرگ گفت ۴ و آنکه باشد مر او را در هر روزیکه روزه میدارد

صدقة على نية نوية تصدق بها فهيهات هيهات هيهات

صدقه دادن بر نیت خود که تصدق کند بدان پس دور است دور است دور است

فلا نالوا اجتمع جميع الخلائق على ان يقدروا قدر ما اعطي ذلك

اگر جمع شوند همه خلایق بر اینکه اندازه کنند مقدار چیزیکه داده شده است آن

العبد من الثواب ما بلغوا معشار العشر مما اعطي الله ذلك العبد

بنده را از ثواب هرگز نرسند دهم حصه را از آنچه داده است خدا تعالی آن بنده را

من الثواب وعن عبد الله بن الزبير رض انه قال من فرج عن مؤمن

از ثواب و مرویست از عبد الله بن زبیر رض که فرمود ۴ کسیکه کشاده کند از مؤمن

كربة في شهر رجب وهو شهر الله الاصم اعطاه الله تعالى في الفردوس

اندوهی را در رجب که آن ماه خداست و اصم گفته میشود بدهد او را خدا تعالی در بهشت

قصرا مد بصره الا فاكرموا رجب يكرمكم الله عز وجل بالف كرامة

کوشکی مقدار دراز نظر چشم او آگاه باشید پس بزرگ دارید رجب را که بزرگ دارد شما را خدا

قال عقبة بن سلامة بن قيس يرفعه الى النبي صلى الله عليه انه قال من تصدق

مرویست از عقبه بن سلامه که رسانید او بسوی نبی ۴ که فرمود ۴ کسیکه صدقه دهد

في رجب باعده الله تعالى من النار كمقدار غراب طار فرخا من وكره

در رجب دور دارد او را خدا تعالی از آتش همچو مقدار کلاغی که بپرد از آشیانه خود

وهو في الهواء حتى مات هرما وقيل الغراب يعيش خمسمائة عام و

و حال آنکه در هوا است تا آنکه بمیرد بسبب پیری و گفته شد کلاغ میزید پانصد سال و

اما السابق فلانه اول الاشهر الحرم واما الفرد فلانه منفرد عن

اما نامیدن آن رجب سابق پس از جهت آنکه نخستین ماه های حرام است و اما نامیدن رجب فرد پس

اخوانه كما روى ثور بن يزيد قال قال رسول الله صلى الله عليه في حجة

برادران خود چنانچه روایت کرد ثور بن یزید گفت که فرمود رسول ۴ در حج

الوداع في خطبته الا ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله

وداع در خطبه خود ترجمه این حدیث گذشت از روزیکه پیدا کرد خدا

السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلاث

آسمانها و زمین را دوازده ماه از آن چهار حرام اند سه

۵۹ هرم بالتحريك كبر السن ۱۲ صحاح

متواليات ذو القعدة وذو الحجة والمحرم وواحدة فرد رجب مضر
پی در پی آینده ذیقعده ذیحجه و محرم و یکی فرد است رجب مضر
الذي بين جمادى وشعبان فصل آخر وعن عكرمة عن ابن عباس
آنکه در میان جمادی و شعبان است فصل دیگر مرویست از عکرمه از ابن عباس
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان
از نبی صلعم که فرمود رجب ماه خداست و شعبان ماه منست و رمضان
شهر أمتي وعن موسى بن عمران قال سمعت أنس بن مالك رضي الله عنه
ماه امت منست و مرویست از موسی بن عمران گفت شنیدم از انس بن مالک رض
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن في الجنة نهرا يقال له رجب أشد
که گفت فرمود رسول الله صلعم بدرستی در بهشت نهریست که گفته میشود او را رجب سخت تر است
بياضا من اللبن وأحلى من العسل من صام من رجب يوما سقاه الله
از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد هر که روزه داشت از رجب یکروز بنوشاند خدا او را
۴۸۹ من ذلك النهر وعن أنس بن مالك رض أنه قال إن في الجنة قصرا لا
ازین نهر و مرویست از انس بن مالک رض بدرستی او گفت در بهشت کوشکیست که
يدخله إلا صوام رجب وعن أبي هريرة رض أنه قال لم يصم رسول الله
نه درآیند در وی مگر روزه داران ماه رجب و مرویست از ابوهریره رض بدرستی او گفت هرگز روزه نداشت رسول
صلى الله عليه شهرا بعد رمضان إلا رجب وشعبان وعن أنس رض أيضا
صلعم هیچ ماه بعد از رمضان مگر رجب و شعبان و مرویست از انس رض نیز
قال قال رسول الله صلى الله عليه من صام ثلثة أيام من الشهر الحرام الخميس
که گفت فرمود رسول صلعم هر که روزه داشت سه روز از ماههای حرام روز پنجشنبه
والجمعة والسبت كتب الله له عبادة تسعمائة سنة وقيل رجب
و آدینه و شنبه مینویسد خدا مر او را عبادت نهصد سال و گفته شده است رجب
لترك الجفاء وشعبان للعمل والوفاء ورمضان للصدق والصفاء
از برای ترک جفا است و شعبان از برای عمل و وفا است و رمضان از برای راستی
رجب شهر التوبة شعبان شهر المحبة رمضان شهر القربة رجب
رجب ماه توبه است شعبان ماه محبت است رمضان ماه نزدیکیست رجب
شهر الحرمة شعبان شهر الخدمة رمضان شهر النعمة رجب شهر
ماه حرمت است شعبان ماه خدمت رمضان ماه نعمت رجب ماه
العبادة شعبان شهر الزهادة رمضان شهر الزيادة رجب
عبادت است و شعبان ماه زهد کردن است رمضان ماه زیاده شدنست رجب

شَهْرٌ يُضَاعِفُ اللّٰهُ فِيْهِ الْحَسَنَاتِ شَعْبَانُ يُكَفِّرُ فِيْهِ السَّيِّئَاتِ

ماهیست که دو چندان میکند در آن نیکوئیها شعبان ماهیست که دور میکند خدا تعالی در وی بدیها

رَمَضَانُ يُنْتَظَرُ فِيْهِ الْكَرَامَاتُ رَجَبٌ شَهْرُ السَّابِقِيْنَ شَعْبَانُ

رمضان ماهیست که دیده میشود در وی کرامتهای حق رجب ماه سبقت کنندگانست شعبان

شَهْرُ الْمُقْتَصِدِيْنَ رَمَضَانُ شَهْرُ الْعَاصِيْنَ وَقَالَ ذُو النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ

ماه میانه روندگانست رمضان ماه گنهگارانست و گفت ذوالنون مصری

رَحِمَهُ اللّٰهُ رَجَبٌ لِتَرْكِ الْاٰفَاتِ وَشَعْبَانُ لِاسْتِعْمَالِ الطَّاعَاتِ وَ

رحمه الله علیه رجب از برای ترک آفات است و شعبان از برای کردن طاعتها و

رَمَضَانُ لِانْتِظَارِ الْكَرَامَاتِ فَمَنْ لَمْ يَتْرُكِ الْاٰفَاتِ وَلَمْ يَسْتَعْمِلِ

رمضان از بهر دیدن کرامتها پس هر که ترک نکند آفات را و عمل نکند

الطَّاعَاتِ وَلَمْ يَنْتَظِرِ الْكَرَامَاتِ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ التُّرَّهَاتِ وَقَالَ

نیکیها را و انتظار نکند کرامتها را پس او از اهل بیهودگیها است و گفت

اَيْضًا رَجَبٌ شَهْرُ الزَّرْعِ وَشَعْبَانُ شَهْرُ السَّقْيِ وَرَمَضَانُ شَهْرُ

ذوالنون رجب ماه کشتن است و شعبان ماه آب دادن است و رمضان ماه

الْحَصَادِ وَكُلٌّ يَحْصُدُ مَا زَرَعَ وَيُجْزٰى مَا صَنَعَ وَمَنْ ضَيَّعَ الزِّرَاعَةَ

درودن است و هر کس درو میکند چیزی که کشته است و جزا داده میشود چیزی را که کرده است و کسیکه ضایع کرد

نَدِمَ يَوْمَ حَصَادِهِ وَاَخْلَفَ ظَنَّهُ مَعَ سُوْءِ مَعَادِهِ وَقَالَ بَعْضُ

پشیمان شد در روز درودن کشت خود و خلاف یافت گمان خود را با بدی بازگشت خود و گفت بعض

الصَّالِحِيْنَ اَلسَّنَةُ شَجَرَةٌ رَجَبٌ اَيَّامُ اِيْرَاقِهَا وَشَعْبَانُ اَيَّامُ

صالحان سال درختیست رجب روزهای برگ آوردن اوست و شعبان روزهای

اِثْمَارِهَا وَرَمَضَانُ اَيَّامُ قِطَافِهَا وَقِيْلَ خُصَّ رَجَبٌ بِالْمَغْفِرَةِ مِنَ

بار آوردن او و رمضان روزهای میوه بر چیدن او و گفته شده است رجب خاص کرده شده است

اللّٰهِ تَعَالٰى وَشَعْبَانُ بِالشَّفَاعَةِ وَرَمَضَانُ بِتَضْعِيْفِ الْحَسَنَاتِ

خدای تعالی و شعبان خاص کرده شده است بشفاعت و رمضان خاص کرده شده است به دو چندان

وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ بِاِنْزَالِ الرَّحْمَةِ وَيَوْمُ عَرَفَةَ بِاِكْمَالِ الدِّيْنِ كَمَا قَالَ

و لیلة القدر خاص کرده شده است به نزول رحمت و روز عرفه باتمام کردن دین چنانچه گفت

اللّٰهُ تَعَالٰى اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ بِاِجَابَةِ اَدْعِيَةِ

خدا تعالی امروز تمام کردم مر شما را دین شما و روز جمعه خاص است بقبول دعاهای

الدَّاعِيْنَ وَيَوْمُ الْعِيْدِ بِالْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَكَذٰلِكَ رِقَابُ الْمُؤْمِنِيْنَ

دعا کنندگان و روز عید خاص است به آزادی از آتش دوزخ و خلاص کردن مومنان

قَالَ الْمَازِنِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض أَنَّهُ قَالَ صُومُوا رَجَبَ
وگفت مازنی از حسین بن علی رض که بدرستی او گفت روزه دارید رجب را
فَإِنَّ صَوْمَ رَجَبٍ تَوْبَةٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرُوِيَ عَنْ سَلْمَانَ
روزه رجب توبه است از خدای عز و جل و روایت کرده شده است از سلمان
الْفَارِسِيِّ رض أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ يَقُولُ مَنْ صَامَ
فارسی رض که او گفت شنیدم من رسول خدا را که میگفت بود هر که روزه داشت
يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ فَكَأَنَّمَا صَامَ أَلْفَ سَنَةٍ وَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ أَلْفَ رَقَبَةٍ
یکروز از رجب پس چنانستے که روزه داشته هزار سال و چنانستے که آزاد کرده است هزار برده
وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيهِ بِصَدَقَةٍ فَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ بِأَلْفِ دِينَارٍ وَ
و کسیکه تصدق دراماه صدقه پس چنانستے که صدقه داده است بهزار دینار و
كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَرَفَعَ أَلْفَ دَرَجَةٍ
مینویسد خدایتعالی بمقابله هر موی که بر بدن اوست هزار نیکی و بلند میکند هزار مرتبه
وَمَحَى عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ يَصُومُهُ وَبِكُلِّ صَدَقَةٍ
و محو میکند از و هزار بدی و مینویسد مر او را بعوض هر روز که روزه داشته و بمقابله هر صدقه
يَتَصَدَّقُ بِهَا أَلْفَ حَجَّةٍ وَأَلْفَ عُمْرَةٍ وَبَنَى لَهُ فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ
که صدقه کرده هزار حج و هزار عمره و بنا کرده میشود مر او را در بهشت هزار
دَارٍ وَأَلْفَ قَصْرٍ وَأَلْفَ حُجْرَةٍ وَفِي كُلِّ حُجْرَةٍ أَلْفُ مَقْصُورَةٍ وَفِي
خانه و هزار کوشک و هزار حجره و در هر حجره هزار خیمه و در
كُلِّ مَقْصُورَةٍ أَلْفُ حُورٍ أَحْسَنَ مِنَ الشَّمْسِ أَلْفَ مَرَّةٍ فَضْلٌ
هر خیمه هزار حور نیکوتر از آفتاب هزار بار فضیلت
فِي فَضْلِ صِيَامِ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ وَقِيَامِ أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْهُ خَبَّرَنَا
در فضیلت روزه اول روز از رجب و قیام اول شب از آن خبر کرد ما را
الْإِمَامُ الشَّيْخُ هِبَةُ اللّٰهِ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ
امام شیخ هبة الله رح باسناد خود از انس بن
مَالِكٍ رض قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ رَجَبٌ قَالَ اللّٰهُمَّ
مالک رض گفت بود رسول الله م که هرگاه که می آمد رجب میگفت ای بار خدایا
بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا رَمَضَانَ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ
برکت کن ما را در رجب و شعبان و برسان ما را برمضان و خبر کرد ما را شیخ
الْإِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ
امام هبة الله باسناد خود از میمون بن مهران باسناد خود از

۵۰

أبي ذر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صام أول يوم من رجب

ابي ذر رضي الله عنه از پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه فرمود هر كه روزه داشت اول روز از رجب

عدل صيام شهر ومن صام سبعة أيام أغلقت عنه أبواب

برابر كرد روزه ماه را و هر كه روزه داشت هفت روز بسته شد از او درها

جهنم السبعة ومن صام ثمانية أيام فتحت له أبواب الجنة

هفت دوزخ و هر كه روزه داشت هشت روز كشاده شود مر او را هشت بهشت

الثمانية ومن صام منه عشرة أيام بدل الله سيئاته حسناته

و هر كه روزه داشت از او ده روز بدل ميكند بديها او را نيكيها

ومن صام منه ثمانية عشر يوما نادى مناد من السماء قد

و هر كه روزه داشت از او هژده روز ندا ميكند ندا كننده از آسمان هر آينه

غفر لك فاستأنف العمل وأخبرنا الشيخ الإمام هبة الله

بخشيده شد ترا پس از سر گير عمل را و خبر داد ما را شيخ امام هبة الله

بإسناده عن سلامة بن قيس رضي الله عنه إلى النبي صلى الله عليه وسلم من صام

باسناد خود از سلامة بن قيس رضي الله عنه كه ميرساند بسوى پيغمبر صلى الله عليه وسلم هر كه روزه داشت

أول يوم من رجب كفر الله عنه ذنوب ستين سنة ومن ۴۹۲

اول روز از رجب دور ميكند خدا تعالى از او گناهان شصت سال و هر كه

صام خمسة عشر يوما حاسبه الله حسابا يسيرا ومن صام

روزه داشت پانزده روز حساب ميكند او را خدا تعالى حساب آسان و هر كه روزه داشت

ثلثين يوما من رجب كتب الله تعالى له رضوانه ولم يعذبه

سى روز از رجب مينويسد خدا تعالى مر او را خداى تعالى خوشنودى خود و عذاب

وروي أن عمر بن عبد العزيز رحمه الله كتب إلى الحجاج بن أرطاة

و روايت كرده شده است كه عمر ابن عبد العزيز رحمه الله نوشت بسوى حجاج ابن ارطاه

وهو على البصرة وقيل إلى عدي بن أرطاة عليك بأربع

و او حاكم بود بر بصره و گفته شده است بسوى عدي ابن ارطاة بر تو باد نگاهداشت چهار

ليال في السنة فإن الله تعالى يفرغ فيهن الرحمة إفراغا وهي

شب در سال زيرا كه خدا تعالى ميريزد در آن شبها رحمت و آن

أول ليلة من رجب وليلة النصف من شعبان وليلة

اول شب است از رجب و شب نيمه از شعبان و شب

السابع والعشرين من رمضان وليلة الفطر وعن خالد بن

هفتم و بيستم از رمضان و شب فطر و از خالد بن

متعلق صفحه ۴۹۴

۴۹۳

معاذ بن جبل رض انه قال خمس ليال في السنة من واظب عليهن رجاء
معاذ بن جبل رض که او گفت پنج شب در سال که هر که مواظبت کند بر آنها در امید

ثوابهن وتصديقا بوعدهن ادخله الله تعالى الجنة اول
ثواب آن شبها و راست داننده شب وعده آنها را می‌درآید او را خدای تعالی در بهشت اول

ليلة من رجب يقوم ليلها ويصوم نهارها وليلتي
شب از رجب بایستد شب او را و روزه دارد روز او را و هر دو شب

العيدين يقوم ليلهما ويصوم نهارهما وليلة عاشورا
هر دو عید بایستد شب آن هر دو و روزه دارد روز ایشان را و شب عاشورا

يقوم ليلها ويصوم نهارها فصل وقد جمع بعض العلماء
بایستد شب او و روزه دارد روز او و جمع کرده شد بعض علما

رحمهم الله عليهم الليالي التي يستحب احياؤها فقال انها اربع
رح شبها که مستحب است زنده داشتن آنها پس گفت آنها چهارده

عشرة ليلة في السنة وهي اول ليلة من شهر المحرم وليلة عاشورا
شب است در سال و آن اول شب از ماه محرم و شب عاشورا

واول ليلة من شهر رجب وليلة النصف منه وليلة سبع
و اول شب از ماه رجب و شب میانه از او و شب بیست و هفتم

وعشرين منه وليلة النصف من شعبان وليلة العرفة و
از او و شب میانه از شعبان و شب عرفه و

ليلتا العيدين وخمس ليال منها في شهر رمضان وهن وتر
هر دو شب عید و پنج شب از آن شبها در ماه رمضان و آنها طاق

ليالي العشر الاواخر ولكن لك يستحب مواصلة سبعة عشر يوما
شبهای ده آخر است و هم چنین مستحب است پیوستن هفده روز

بالاوراد والمواظبة على العبادة فيها وهي يوم عرفة ويوم
بوردها و همیشگی بر بندگی در آن روزها و آن روز عرفه است و روز

عاشورا ويوم النصف من شعبان ويوم الجمعة ويوما
عاشورا و روز میانه از شعبان و روز جمعه و هر دو روز

العيدين والايام المعلومات وهي عشر ذي الحجة والايام
هر دو عید و روزهای معلومه و آن ده روز ذی الحجه است و ایام

المعدودات وهي ايام التشريق والدهاء يوم الجمعة وشهر
معدودات و آن ایام تشریق است و روز جمعه

رَمَضَانَ لِمَا رَوَى اَنَسٌ رض عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا سَلِمَ

رمضان ست از جهت روایتی که روایت کرده ست انس از رسول الله صلعم که فرمود وقتیکه سلامت

يَوْمُ الْجُمُعَةِ سَلِمَتِ الْاَيَّامُ وَاِذَا سَلِمَ شَهْرُ رَمَضَانَ سَلِمَتِ

روز جمعه سلامت ماند همه روزها و وقتیکه سلامت ماند ماه رمضان سلامت ماند

السَّنَةُ ثُمَّ اَلَذُّ الْاَيَّامِ وَاَفْضَلُهَا بَعْدَ ذٰلِكَ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيْسِ

همه سال بهتر است و ارزترین روزها و بهترین آنها بعد ازین روز دوشنبه و پنجشنبه

هُمَا يَوْمَانِ تُرْفَعُ فِيْهَا الْاَعْمَالُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَصْلٌ فِي الْاَدْعِيَةِ

و آن روزاند که برداشته میشود در آنها عملها بسوی خدا تعالی فضلت در بیان دعاهای

الْمَاثُوْرَةِ فِيْ اَوَّلِ لَيْلَةٍ مِّنْ رَجَبٍ يُسْتَحَبُّ اَنْ يَدْعُوَ فِيْ اَوَّلِ

که روایت کرده شده اند در اول شب از ماه رجب مستحب ست اینکه دعا کنند در اول

لَيْلَةٍ مِّنْ رَجَبٍ اِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ بِهٰذَا الدُّعَاءِ وَهُوَ اَنْ يَقُوْلَ

شب از رجب و وقتیکه فارغ شود از نماز خود باین دعا و آن اینست که بگوید

اِلٰهِيْ تَعَرَّضَ لَكَ فِيْ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ الْمُتَعَرِّضُوْنَ وَقَصَدَكَ

ای بار خدایا پیش آمدند ترا درین شب پیش آیندگان و آهنگ کردند ترا

الْقَاصِدُوْنَ وَاَمَّلَ فَضْلَكَ وَمَعْرُوْفَكَ الطَّالِبُوْنَ وَلَكَ فِيْ

آهنگ کنندگان و امید داشتند بخشش ترا و احسان ترا طالبان و مر تراست در

هٰذِهِ اللَّيْلَةِ نَفَحَاتٌ وَجَوَائِزُ وَعَطَايَا وَمَوَاهِبُ تَمُنُّ بِهَا عَلٰى مَنْ

این شب وزیدنها و جایزها و بخششها و بخششها منت نهی بآن کسی را

تَشَاءُ مِنْ عِبَادِكَ وَتَمْنَعُهَا مِمَّنْ لَّمْ تَسْبِقْ لَهُ الْعِنَايَةُ مِنْكَ وَهَا

که بخواهی از بندگان و باز میداری تو آنرا که نرسیده ست مر او را عنایت از تو و آن

اَنَا عَبْدُكَ الْفَقِيْرُ اِلَيْكَ الْمُؤَمِّلُ فَضْلَكَ وَمَعْرُوْفَكَ فَاِنْ كُنْتَ

منم بنده تو محتاج بسوی تو امیدوار فضل تو و رحمت تو پس اگر بوده تو

يَا مَوْلَايَ تَفَضَّلْتَ فِيْ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ عَلٰى اَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ وَجُدْتَ

ای صاحب من که فضل کرده بر یکی درین شب بر یکی از خلقت خود و بخشش کرده

عَلَيْهِ بِعَائِدَةٍ مِّنْ عَطْفِكَ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَجُدْ عَلَيَّ بِطَوْلِكَ

برآن بعطا از مهربانی پس درود و رحمت نازل کن بر محمد و آله و بخشش کن بر من بفضل

وَمَعْرُوْفِكَ يَا رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ وَكَانَ عَلِيُّ ابْنُ اَبِيْ طَالِبٍ رض يُفَرِّغُ

و احسان خود ای پروردگار عالمیان و بوده ست علی رض که فارغ میکرد

نَفْسَهُ لِلْعِبَادَةِ فِيْ اَرْبَعِ لَيَالٍ فِي السَّنَةِ وَهِيَ اَوَّلُ لَيْلَةٍ مِّنْ رَجَبٍ

نفس خود را برای عبادت در چهار شب در سال و آن اول شب ست از رجب

وليلة الفطر وليلة الاضحى وليلة النصف من شعبان وكان

و شب عید الفطر و شب عید الضحی و شب میانگی از شعبان و بود

من دعائه فيها اللهم صل على محمد واله مصابيح الحكمة و

از دعاهای او در آن شب ای بار خدا درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او که چراغهای حکمتند و

موالي النعمة ومعادن العصمة واعصمني بهم من كل سوء ولا

صاحبان نعمت اند و کانهای پاکی اند و نگهدار مرا با ایشان از هر بدی و مگیر

تاخذني على غرة ولا على غفلة ولا تجعل عواقب امري حسرة و

مرا بر ناآزمودگی و نه بر غفلت و مگردان انجام کار من افسوس و

ندامة وارض عني فان مغفرتك للظالمين وانا من الظالمين

پشیمانی و راضی شو از من بدرستیکه مغفرت تو مر ظالمان راست و من از ظالمانم

اللهم اغفر لي ما لا يضرك واعطني ما لا ينفعك فانك الوسيعة

ای بار خدا بیامرز مرا چیزی که ضرر نمیکند ترا و بده مرا چیزیکه نفع نمیکند ترا که تو کسی که فراخ است

رحمته البديعة حكمته فاعطني السعة والدعة والامن و

رحمت او عجیب است حکمت او پس عطا کن مرا فراخی و راحت و امن و

الصحة والشكر والمعافاة والتقوى والصبر والصدق

تندرستی و شکر بر نعمت و عافیت و پرهیزگاری و صبر و راستی

عليك وعلى اوليائك اعطني اليسر مع العسر واعمم بذلك

بر تو و بر دوستان تو عطا کن مرا آسانی با سختی و عام کن بدین

اهلي وولدي واخواني فيك ومن ولدني من المسلمين و

اهل مرا و فرزندان مرا و برادران مرا که در راه تواند و کسیکه زاید مرا از مسلمانان و

المسلمات والمؤمنين والمؤمنات فصل في الصلوة الواردة

و مسلمان زنان و مومن مردان و مومن زنان فصل در نماز که وارد شده

في شهر رجب اخبرنا الشيخ الامام هبة الله بن المبارك

در ماه رجب خبر کرد ما را شیخ امام هبة الله بن مبارک

السقطي حدثنا محمد بن احمد المحاملي حدثنا علي بن محمد اسمعيل

سخن گفت ما را محمد

بن محمد الصفار اخبرنا سعد بن نصر بن المنصور البزاز اخبرنا

سفيان بن عيينة عن الاعمش عن طارق بن شهاب عن

سلمان رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال وقد استهل رجب يا
از پیغمبر صلعم که فرمود در حالی که طلوع کرده بود رجب اے
سلمان ما من مؤمن ولا مؤمنة يصلي في هذا الشهر
سلمان نیست هیچ مومن و مومنه که نماز گذارد در این ماه
ثلاثين ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو الله
سے رکعت بخواند در هر رکعتے سوره فاتحه وقل هو الله
احد ثلاث مرات وقل يا ايها الكفرون ثلاث مرات الا محى الله
سه بار وقل یا ایها سه بار مگر آنکه محو کرد خدا او
عنه ذنوبه واعطى من الاجر كمن صام الشهر كله كان من
از و گناهان او و داد از مزد با پارینگه روزه داشت تمام ماه و باشد از
المصلين الى السنة المقبلة ورفع له كل يوم عمل شهيد من
نماز گزاران تا سال آینده و بالا برداشته شود مر او را هر روز عمل شهید از
شهداء بدر وكتب له بصيام كل يوم عبادة سنة ورفع له
شهیدان بدر و نوشته میشود مر او را بروزه هر روز عبادت یکساله و برداشته میشود
الف درجة فان صام الشهر كله وصلى هذه الصلوة انجاه
هزار مرتبه پس اگر روزه داشت تمام ماه و نماز گزارد این طور که گفته شد نجات داد
الله من النار واوجب له الجنة وكان في جوار الله سبحانه اخبرني
خدا تیمو از آتش و واجب کرد مر او را بهشت و باشد در قرب خدا خبر داد مرا
بذلك جبرئيل عليه الصلوة والسلام وقال يا محمد هذه
باین ثواب جبرائیل و گفت ای محمد صلعم این
علامة بينكم وبين المشركين والمنافقين لان المنافقين
علامتے ست از بهر فرق کردن میان شما و میان مشرکان و منافقان زیرا که منافقان
لا يصلون ذلك قال سلمان قلت يا رسول الله اخبرني
نمیگذارند این نماز را گفت سلمان گفتم یا رسول الله خبر ده مرا
كيف اصليها ومتى اصليها قال يا سلمان تصلي في
که چگونه گذارم آن نماز را و کے گذارم گفت صلعم ای سلمان بگزاران در
اوله عشر ركعات تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب
اول او ده رکعت بخوان در هر رکعت فاتحه
مرة واحدة وقل هو الله احد ثلث مرات وقل يا ايها
یکبار و سوره اخلاص سه بار و سوره کافرون

استهلال ماه نو دیدن ماه ... کردن کودک ... باران ... اقبال ... کردن ...
۴۹۲

الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت رفعت يديك

وقلت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و

له الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو

على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي

لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد ثم امسح بها وجهك

وصل في وسط الشهر عشر ركعات اقرء في

كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد وقل

يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

الى السماء وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت

بيده الخير وهو على كل شيء قدير الها واحدا احدا

صمدا فردا وترا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ثم امسح

على وجهك وصل في اخر الشهر عشر ركعات اقرء في كل

ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وقل هو الله ثلث مرات

وقل يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

۴۹۷

إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ
بسوی آسمان و بگو نیست هیچ معبود بحق مگر الله یگانه است نیست او را شریک مر او راست ملک
وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و مر او راست ستودگی زنده میکند و می میراند بدست اوست نیکی و او بر همه چیز قادر است
وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
و درود خدا باد بر سید و سردار ما که محمد است و بر آل پاک او و نیست توانائی و طاقت
إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَسَلْ حَاجَتَكَ يُسْتَجَابُ لَكَ دُعَاؤُكَ
مگر بخدای بلند بزرگ و بخواه حاجت خود که قبول کرده شود مر ترا دعای تو
وَيَجْعَلُ اللهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ جَهَنَّمَ سَبْعِينَ خَنْدَقاً كُلُّ
و گرداند خدا میان تو و میان دوزخ هفتاد خندق هر
خَنْدَقٍ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَيُكْتَبُ لَكَ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفُ أَلْفِ
خندق در کشادگی همچو کشادگی میان زمین و آسمان باشد و نوشته میشود مر ترا بعوض هر رکعت هزار هزار
رَكْعَةٍ وَيُكْتَبُ لَكَ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَجَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ قَالَ
رکعت و نوشته میشود مر ترا آزادی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط گفت
سَلْمَانُ فَلَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَدِيثِ
سلمان هرگاه فارغ شد پیغمبر از حدیث
خَرَرْتُ سَاجِداً أَبْكِي شُكْراً لِلهِ تَعَالَى لِمَا سَمِعْتُ مِنْ هٰذِهِ الزِّيَادَةِ
افتادم بسجده گریه کننده و بگریستم در حالتی که شکر میکردم خدا را از جهت چیزی که شنیدم ازین زیادتی ثواب
وَجَدْتُ فِي كِتَابِ الْعَمَلِ بِالسُّنَّةِ فَصْلاً فِي تَأْكِيدِ الْفَضِيلَةِ
و یافتم در کتاب عمل سنت پیغمبر فصلی در بیان تاکید فضیلت
فِي صَوْمِ أَوَّلِ الْخَمِيسِ مِنْ رَجَبٍ وَالصَّلٰوةِ فِي أَوَّلِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ
در روزه داشتن اول پنجشنبه از رجب و نماز گزاردن در اول شب جمعه
أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْبَرَكَاتِ هِبَةُ اللهِ السَّقَطِيُّ أَخْبَرَنَا الْقَاضِي
خبر داد ما را شیخ ابو البرکات هبة الله سقطی خبر داد ما را قاضی
أَبُو الْفَضْلِ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى الْكَمَالُ الْمَكِّيُّ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ
ابو الفضل خبر داد ما را ابو عبد الله
الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَزَرِيُّ بِمَكَّةَ فِي
در مکه در
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَهْضَمٍ
مسجد حرام خبر داد ما را ابو الحسن

المسند لي أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن سعيد السعدي

خبر داد مارا ابو الحسن ... بن محمد

البصري أخبرنا أبي قال أخبرنا خلف بن عبد الله الصنعاني

عن حميد الطويل عن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله

گفت فرمود رسول ص

صلى الله عليه وسلم رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر أمتي

رجب ماه خداست وشعبان ماه منست ورمضان ماه امت من

قيل يا رسول الله ما معنى قولك شهر الله قال صلى الله عليه وسلم لأنه مخصوص

گفتند یا رسول الله چه معنی دارد قول تو شهر الله الخ گفت ص از انجهت که رجب مخصوص

بالمغفرة وفيه تحقن الدماء وفيه تاب الله تعالى على أنبيائه

بمغفرت ودر این ماه نگاه داشته شده است خونها یعنی قتال در ان حرام است ودر ان قبول توبه کرد خدا بر انبیای خود

وفيه أنقذ أولياءه من يد أعدائه من صامه استوجب على

ودر این ماه نگاه داشت دوستان خود را از دشمنان خود هر که روزه داشت این ماه رجب گشت بر

الله تعالى ثلاثة أشياء مغفرة لجميع ما سلف من ذنوبه

خدا ثابت سه چیز را یکی آمرزش مر آن همه چیز را که گذشت از گناهان او

وعصمة فيما بقي من عمره وأما الثالث فأمن من العطش يوم

دوم نگاه داشت در بقیه عمر از گناهان وسوم امن ویراز تشنگی روز

العرض الأكبر فقام شيخ ضعيف فقال يا رسول الله إني أعجز

عرض بزرگ یعنی قیامت پس ایستاد پیر ضعیف وگفت یا رسول الله هر آینه من عاجزم

عن صيامه كله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صم أول يوم منه

از روزه داشتن آن ماه همه پس فرمود رسول ص روزه بدار اول روز از او

وأوسط يوم فيه وآخر يوم منه فإنك تعطى ثواب من صامه كله

میانه روز ... وآخر روز ... هر آینه تو داده شوی ثواب کسی که روزه داشت تمام

فإن الحسنة بعشر أمثالها ولكن لا تغفلوا عن أول ليلة جمعة

زیرا که نکوئی ... ده ... ولیکن غافل نشوید از شب نخستین جمعه

في رجب فإنها ليلة تسميها الملائكة ليلة الرغائب وذلك

در رجب ... آن شبیست که ... نامند آنرا فرشتگان لیلة الرغائب وآن

أنه إذا مضى ثلث الليل لا يبقى ملك في جميع السموات والأرضين

آنست که ... سیوم حصه شب نماند هیچ فرشته در همه آسمان و زمین

الا ويجتمعون في الكعبة وحواليها فيطلع الله تعالى عليهم

اطلاعة فيقول ملائكتي سلوني ما شئتم فيقولون ربنا

حاجتنا ان تغفر لصوّام رجب فيقول الله تعالى قد فعلت

ذلك ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد يصوم يوم الخميس اول

خميس في رجب ثم يصلي فيما بين المغرب والعشاء العتمة

يعني ليلة الجمعة اثنتي عشرة ركعة يقرء في كل ركعة بفاتحة

الكتاب مرة وانا انزلناه في ليلة القدر ثلاث مرات وقل هو

الله احد اثنتي عشرة مرة يفصل بين كل ركعتين بتسليمة ٥٠٠

فاذا فرغ من صلاته صلى علي سبعين مرة يقول اللهم صل على

محمد النبي الامي وعلى اله وسلم ثم يسجد سجدة يقول في سجوده

سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبعين مرة ثم يرفع راسه

يقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانك انت العزيز الاعظم

سبعين مرة ثم يسجد الثانية فيقول مثل ما قال في السجدة

الاولى ثم يسأل الله تعالى حاجته في سجوده فانها تقضى قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما من عبد ولا امة صلى

هذه الصلوة إلا غفر الله له جميع ذنوبه ولو كانت مثل

زبد البحر وعدد الرمل ووزن الجبال وعدد قطر الأمطار

وورق الأشجار ويشفع يوم القيمة في سبعمائة من أهل

بيته فإذا كان أول ليلة في قبره جاءه ثواب هذه الصلوة

بوجه طلق ولسان ذلق يقول له يا حبيبي أبشر فقد نجوت

من كل شدة فيقول من أنت فوالله ما رأيت رجلا أحسن

وجها من وجهك ولا سمعت كلاما أحلى من كلامك ولا

شممت رائحة أطيب من رائحتك فيقول له يا حبيبي أنا

ثواب تلك الصلاة التي في ليلة كذا في شهر كذا في سنة

كذا جئت الليلة لأقضي حاجتك وأونس وحدتك وأدفع

عنك وحشتك فإذا نفخ في الصور أظلك في عرصة

القيمة على رأسك فأبشر فلن تعدم الخير من مولاك أبدا

فصل في فضل صيام يوم السابع والعشرين من رجب

أخبرنا الشيخ أبو البركات هبة الله السقطي قال أخبرنا

الشيخ الحافظ أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب قال

اَخبرنا عبد الله بن علي محمد بن بشير قال اخبرنا علي بن عمر
خبر داد ما را عبد الله بن علی محمد بن بشیر گفت خبر داد ما را علی بن عمر

الحافظ اخبرنا ابو بكر نصر حبشون بن موسى الخلال اخبرنا
حافظ خبر داد ما را ابوبکر نصر حبشون بن موسی خلال خبر داد ما را

علي بن سعيد الديلمي اخبرنا ضمرة بن ربيعة القرشي
علی بن سعید دیلمی خبر داد ما را ضمره بن ربیعه قرشی

عن ابن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن ابي
از ابن شوذب از مطر وراق از شهر بن حوشب از ابی

هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صام يوم السابع والعشرين
ابو هریره از نبی صلعم فرمود رسول صلعم هرکه روزه داشت روز بیست و هفتم

من رجب كتب له ثواب صيام ستين شهرا وهو اول يوم
ماه رجب نوشته میشود مر او را ثواب روزه شصت ماه و آن اول روز است

نزل فيه جبرائيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وسلم بالرسالة و
که نزول کرده در جبرائیل عم بر نبی صلعم به رسالت و

اخبرنا هبة الله باسناده عن الحسن البصري قال كان
خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از حسن بصری رح گفت بود

عبد الله بن عباس رض اذا كان يوم السابع والعشرين من رجب
عبد الله بن عباس رض هرگاه که میبود روز بیست و هفتم از رجب

اصبح معتكفا وظل مصليا الى وقت الظهر فاذا صلى الظهر
صبح میکرد در اعتکاف و شب میکرد در نماز تا وقت ظهر پس هرگاه گذارد ظهر را

تنفل هنيهة ثم صلى اربع ركعات يقرء في كل ركعة
نفل میکرد ساعتی پس ترک میگذارد چهار رکعات میخواند در هر رکعت

الحمد لله مرة والمعوذتين مرة وانا انزلناه في ليلة القدر
الحمد لله یکبار و معوذتین دو بار و سوره القدر

ثلاثا وقل هو الله احد خمسين مرة ثم يخلد الى الدعاء الى
سه بار و سوره اخلاص پنجاه بار پس ترک جاوید میشد بسوی دعا تا

وقت العصر ويقول هكذا كان يصنع رسول الله صلى الله عليه وسلم في
وقت عصر و میگفت همچنین میکرد رسول صلعم در

هذا اليوم واخبرنا هبة الله باسناده عن ابي سلمة عن ابي
این روز و خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از ابی سلمه از ابی

٥٠٣

هريرة وسلمان الفارسي رضي الله عنهم قالا قال رسول الله

هریره و سلمان فارسی را گفتند که فرمود رسول خدا

صلى الله عليه وسلم إن في رجب يوما وليلة من صام ذلك اليوم وقام

که در رجب روزیست و شبی هرکه روزه داشت این روز و بر پا ایستاد

تلك الليلة كان له من الأجر كمن صام مائة سنة وقام

درین شب باشد مر او را از اجر همچو کسیکه روزه داشت صد سال و بر پا ایستاد

لياليها وهي بثلاث يبقين من رجب وهو اليوم الذي بعث

شبهای صد سال و آن سه روز است که باقی مانده است از رجب و آن روز است که مبعوث شد

فيه نبينا صلى الله عليه وسلم فصل في آداب الصيام وما ينهى عنه

نبی ما فصل است در بیان آداب صیام و آنچه باز داشته شده است از وی

من الآثام ينبغي للصائم أن يجرد صومه من الآثام ويتممه

از گناهان سزاوار است مر صائم را که تنها کند روزه خود را از گناهان و تمام کند او را

بتقوى الله عز وجل لما أخبرنا به الشيخ هبة الله قال أخبرنا

به پرهیزگاری خدای از جهت آنکه خبر داد ما را بآن شیخ هبة الله گفت خبر داد ما را

الحسن بن أحمد بن عبد الله الفقيه الحنبلي قال أخبرنا محمد

حسن بن احمد بن عبد الله فقیه حنبلی گفت خبر داد ما را محمد

بن أحمد الحافظ قال أخبرنا الحسين بن جعفر الواعظ قال

بن احمد حافظ گفت خبر داد ما را حسین بن جعفر واعظ گفت

٥٢

أخبرنا أحمد بن عيسى بن السكيني قال أخبرنا ابن إسحق الملقب

خبر داد ما را احمد بن عیسی بن سکینی گفت خبر داد ما را ابن اسحق ملقب

بالحسام قال أخبرنا إسحق بن رزين الراسبي قال أخبرنا إسمعيل

بحسام گفت خبر داد ما را اسحق بن رزین راسبی گفت خبر داد ما را اسمعیل

بن يحيى قال أخبرنا مسعر بن كدام عن عطية عن أبي سعيد

بن یحیی گفت خبر داد ما را مسعر بن کدام از عطیه از ابی سعید

الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رجب من

خدری گفت فرمود رسول خدا رجب از

الشهور الحرم وأيامه مكتوبة على باب السماء السادسة فإذا

ماههای حرام است و روزهای او نوشته شده بر در آسمان ششم پس هرگاه

صام الرجل منه يوما وجرد صومه بتقوى الله عز وجل

روزه داشت مردی از وی یک روز و تنها کرد روزه خود را به پرهیزگاری خدای عز و جل

نطق الباب ونطق ليوم قالا يا رب اغفر له واذا لم يتم

صومه بتقوى الله تعالى لم يستغفرا له وقالا او قيل له خدعتك

نفسك وعن الاعرج عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

الصيام جنة فاذا كان احدكم صائما فلا يجهل فان امرؤ شاتمه

او قاتله فليقل اني صائم وعن النبي صلى الله عليه انه قال من لم يترك

قول الزور والعمل به فليس لله حاجة في ان يترك طعامه وشرابه

وعن الحسن عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه الصيام

جنة من النار ما لم يخرقه وقيل وما يخرقه قال بكذب او بغيبة

وعن ابي هريرة رض عن رسول الله صلى الله عليه انه قال ليس الصيام من

الاكل والشرب ولكن الصيام من اللغو والرفث اخبرنا الشيخ

ابو نصر محمد بن البناء قال اخبرنا والدي الشيخ ابو علي بن احمد

بن عبد الله بن البناء قال اخبرنا محمد الحافظ قال حدثنا عبد الله

قال حدثنا جعفر بن محمد الجمال قال حدثنا سعيد بن عتبة

قال اخبرنا بقية بن خلف قال حدثنا بقية قال حدثنا محمد

الحجاج عن خالد عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى

حجاج از خالد [illegible] از انس بن مالک رض گفت رسول الله صلعم

خمس يفطرن الصيام وينقضن الوضوء الكذب والنميمة
والغيبة والنظر بالشهوة واليمين الكاذبة واخبرنا ابو نصر
عن والده باسناده عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
ما صام من ظل ياكل لحوم الناس واخبرنا ابو نصر عن والده
باسناده عن حذيفة بن اليمان رض قال من تامل خلف امرأة
من فوق ثيابها بطل صومه واخبرنا ابو نصر باسناده عن
سليمان بن موسى قال قال جابر بن عبد الله رض اذا صمت
فليصم سمعك وبصرك ولسانك من الكذب والمحارم
ودع اذى الجار وليكن عليك وقار وسكينة ولا تجعل يوم
صومك ويوم فطرك سواء قال النبي صلى الله عليه رب صائم
ليس له من صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من
قيامه الا السهر وقال صلى الله عليه اهتز لذلك العرش وغضب له
الرب عني به صلى الله عليه اذا لم يرد بالعمل وجه الله تعالى بل يريد
به الخلق وقال صلى الله عليه ان الله تعالى يقول انا خير شريك ف
من اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني اني لا اقبل

إلا ما أخلص لي يا ابن آدم أنا خير قسيم فانظر عملك الذي عملت

لغيري فإنما جزاؤك على الذي عملت له وكان صلى الله عليه وسلم يقول

في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من النفاق

وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فإنك تعلم خائنة الأعين

وما تخفي الصدور فينبغي للصائم أن يتأدب ويحذر من

الرياء ونظر الخلق وعلمهم في صومه وجميع عباداته لئلا يخسر

الدنيا والآخرة وحدثنا الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده

عن أبي فراس أنه سمع عبد الله بن عمر رض يقول سمعت رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول صام نوح الدهر إلا يومين الفطر والأضحى

وصام داود عليه السلام نصف الدهر وصام إبراهيم عليه السلام

ثلاثة أيام من كل شهر صام الدهر وأفطر الدهر وأخبرنا الشيخ

أبو نصر عن والده بإسناده عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد

الله أن رجلا جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم من أهل البادية فقال

يا رسول الله أخبرني عن صومك فغضب النبي صلى الله عليه وسلم حتى

احمرت وجنتاه فلما رأى ذلك عمر ابن الخطاب رض أقبل على الرجل

زَبَرَهُ وَانْتَهَرَهُ حَتَّى اَسْكَتَهُ فَلَمَّا سُرِّيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عُمَرُ رض

بسیار تند شد بر او و منع کرد تا آنکه خاموش کرد او را پس چون برداشته شد کشف از نبی صلعم گفت عمر رض

يَا نَبِيَّ اللهِ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ اَخْبِرْنِيْ عَنْ رَجُلٍ يَصُوْمُ الدَّهْرَ كُلَّهُ

ای پیغمبر خدا گرداند خدا مرا فدای تو خبر کن مرا از مردی که روزه دارد سال را همه

قَالَ لَا صَامَ ذٰلِكَ وَلَا اَفْطَرَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ اَخْبِرْنِيْ عَنْ رَجُلٍ

گفت پیغمبر صلعم نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد یعنی ثواب روزه نیافت و لذت افطار پس گفت ای پیغمبر خدا

يَصُوْمُ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذٰلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ

که روزه دارد سه روز از هر ماه فرمود آنکس روزه داشت همه عمر

فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ اَخْبِرْنِيْ عَنْ رَجُلٍ يَصُوْمُ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيْسَ قَالَ

پس گفت ای پیغمبر خدا خبر کن مرا از مردی که روزه دارد دوشنبه و پنجشنبه گفت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمَّا الْخَمِيْسُ فَيَوْمٌ تُرْفَعُ فِيْهِ الْاَعْمَالُ وَاَمَّا يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ فَهُوَ

صلعم اما پنجشنبه پس روزیست که برداشته میشود در وی اعمال و اما روز دوشنبه پس آن

الْيَوْمُ الَّذِيْ وُلِدْتُ فِيْهِ وَاُنْزِلَ عَلَيَّ فِيْهِ الْوَحْيُ فَصْلٌ فَاِذَا

روزیست که پیدا کرده شدم من در دنیا در آن روز و فرود آورده شد بر من وحی فصل پس هرگاه

جَاءَ وَقْتُ الْاِفْطَارِ فَلْيَقُلْ عِنْدَ اِفْطَارِهٖ بِسْمِ اللهِ اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ

که آید وقت افطار پس بگوید وقت افطار شروع بنام خدا ای بار خدایا برای رضای تو روزه داشتم

وَعَلٰى رِزْقِكَ اَفْطَرْتُ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ

و بر رزق تو افطار کردم پاکیست ترا و ستایش میکنم ترا ای بار خدایا بپذیر از من که بدرستیکه تو ای

اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ وَكَانَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رض يَقُوْلُ

شنوا و دانا و بود عبد الله بن عمرو بن عاص که میگفت

عِنْدَ فِطْرِهٖ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ

هنگام افطار روزه ای بار خدایا من میخواهم از تو برحمت تو که در گرفته است همه چیز را

اَنْ تَغْفِرَ لِيْ وَعَنْ اَبِي الْعَالِيَةِ قَالَ مَنْ قَالَ عِنْدَ فِطْرِهٖ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

که بیامرزی مرا و از ابی العالیه روایت است گفت هر که گوید وقت افطار روزه حمد مر خدای را

الَّذِيْ عَلَا فَقَهَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ بَطَنَ فَخَبَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ مَلَكَ

که بلند مرتبه است پس غالب است حمد مر خدای را که دید و هوشیار کرد و حمد مر خدای را که مالک است

فَقَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ يُحْيِ الْمَوْتٰى فَقَدْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِهٖ كَيَوْمِ

پس قادر است و حمد مر خدای را که زنده میکند مردگان را پس بیرون آید از گناه خود همچو روزیکه

وَلَدَتْهُ اُمُّهُ وَعَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعِيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الزُّبَيْرِ

پیدا شده است از مادر خود و از مصعب بن سعید از عبد الله بن زبیر

عن سعد بن مالك رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا افطر عند

احد قال افطر عندكم الصائمون واكل طعامكم الابرار

وصلت عليكم الملئكة فصل اعلم ان شهر رجب تستجاب

فيه الدعوة وتقال فيه العثرة وتضاعف على من اجترم

فيه العقوبة من ذلك ما اخبرنا هبة الله قال اخبرنا القاضي

هناد بن ابرهيم النسفي قال اخبرنا عبد القاهر بن عمر الجزري

بها قال اخبرنا هبة الله قال انا محمد بن الفرخان قال انا احمد

بن الحسين بن سعيد الانباري قال انا ابرهيم بن فراس عن عمرو

بن نمرة عن موسى بن العباس عن الاصبغ عن نباتة عن الحسين

بن علي ابن ابي طالب رض قال بينما نحن في الطواف اذ سمعنا

صوتا وهو يقول يا من يجيب دعاء المضطر في الظلم يا كاشف

الكرب والبلوى مع السقم قد بات وفدك حول البيت والحرم ونحن

ندعو وعين الله لم تنم هب لي بجودك ما اخطأت من جرم يا من

اشار اليه الخلق بالكرم ان كان عفوك لم يسبق لمجترم فمن يجود

على العاصين بالنعم قال الحسين بن علي رض قال لي ابي علي رضي الله عنه

يَا حُسَيْنُ أَمَا تَسْمَعُ النَّادِبَ ذَنْبَهُ وَالْمُعَاتِبَ رَبَّهُ لِمَضِ نَعَاكَ
تُدْرِكُهُ وَنَادِهِ قَالَ الْحُسَيْنُ (ع) فَأَسْرَعْتُ حَتَّى أَدْرَكْتُهُ فَإِذَا أَنَا
بِرَجُلٍ جَمِيلِ الْوَجْهِ نَقِيِّ الْبَدَنِ نَظِيفِ الثِّيَابِ طَيِّبِ الرِّيحِ إِلَّا أَنَّهُ
قَدْ شُلَّ جَانِبُهُ الْأَيْمَنُ فَقُلْتُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
فَقَامَ يَجُرُّ شِقَّهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ
اللهُ وَجْهَهُ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ وَمَا شَأْنُكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
مَا شَأْنُ مَنْ أُخِذَ بِالْعُقُوبَةِ وَمُنِعَ الْحُقُوقَ قَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ قَالَ
مُنَازِلُ بْنُ لَاحِقٍ قَالَ فَمَا قِصَّتُكَ قَالَ كُنْتُ مَشْهُورًا فِي الْعَرَبِ
بِاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ أَرْكُضُ فِي صَبْوَتِي وَلَا أُفِيقُ مِنْ غَفْلَتِي إِنْ تُبْتُ
لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتِي وَإِنِ اسْتَقَلْتُ لَمْ تُقَلْ عَثْرَتِي أُدِيمُ الْعِصْيَانَ
فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَكَانَ لِي وَالِدٌ شَفِيقٌ رَفِيقٌ يُحَذِّرُنِي
مَصَارِعَ الْجَهَالَةِ وَشِقْوَةَ الْمَعْصِيَةِ يَقُولُ لِي يَا بُنَيَّ لِلّٰهِ سَطَوَاتٌ
وَنَقِمَاتٌ فَلَا تَتَعَرَّضْ لِمَنْ يُعَاقِبُ بِالنَّارِ فَكَمْ قَدْ ضَجَّ مِنْكَ الظَّلَامُ
وَالْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَكَانَ إِذَا
أَلَحَّ عَلَيَّ بِالْعَتْبِ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ بِالضَّرْبِ فَأَبْلَغْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا

فَقَالَ وَاللّٰهِ لَا أَصُومَنَّ وَلَا أُفْطِرُ وَلَا أُصَلِّيَنَّ وَلَا أَنَامُ فَصَامَ أُسْبُوعًا

پس گفت پدر سوگند هست به پروردگار روزه میگیرم و افطار میکنم و نماز میگزارم و خواب نمیکنم تا وقتی حاصل شود از برای

ثُمَّ رَكِبَ جَمَلًا أَوْرَقَ وَأَتَى مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَقَالَ لَا أَفِدَنَّ إِلَى

پس سوار شد شترے را که رنگ او سیاه بود و سفید آمیز و آمد در مکه روز حج اکبر و گفت پدر هر آئینه می روم بسوی

بَيْتِ اللّٰهِ وَلَأَسْتَعْدِيَنَّ عَلَيْكَ اللّٰهَ قَالَ فَقَدِمَ مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ

خانه خدا یعنی کعبه و هر آئینه طلب یاری میکنم بر تو از خدا گفت پس آمد پدر من بمکه روز حج اکبر

فَتَعَلَّقَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَدَعَا عَلَيَّ وَقَالَ يَا مَنْ إِلَيْهِ أَتَى الْحُجَّاجُ

پس چسپید به پردہاے کعبه و دعاے بد کرد بر من و گفت ای کسیکه بسوی او مے آیند حاجیان

مِنْ بُعْدٍ يَرْجُونَ لُطْفَ عَزِيزٍ وَاحِدٍ صَمَدٍ هٰذَا مَنَازِلُ لَا يَرْتَدِدُ

از دور امید دارند مهربانی عزیز یگانه و بے نیاز را این منازل بیکدوه

عَنْ عُقُوقِي فَخُذْ بِحَقِّي يَا رَحْمٰنُ مِنْ وَلَدِي وَشُلَّ مِنْهُ بِجُودِكَ مِنْكَ

از بیفرمانی من پس بگیر حق من اے رحمٰن از پسر من و شل یا دار ازان برکت بخشش تو

جَانِبَهُ يَا مَنْ تَقَدَّسَ لَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَلِدْ قَالَ فَلَا وَالَّذِي رَفَعَ السَّمَاءَ

پہلو ئی او اے کسیکه پاک است از آلایش شده است و نه زائیده گفت پس سوگند آن کسیکه بلند کرد آسمان را

وَأَنْبَعَ الْمَاءَ مَا اسْتَتَمَّ كَلَامَهُ حَتّٰى شُلَّ جَانِبِيَ الْأَيْمَنُ فَظَلِلْتُ كَالْخَشَبَةِ

و بر آورده است آب را تمام نشده بود کلام او تا آنکه شل شد پہلوے راست من و گشتم من مانند چوب

الْمُلْقَاةِ بِأَرْجَاءِ الْحَرَمِ وَكَانَ النَّاسُ يَغْدُونَ وَيَرُوحُونَ عَلَيَّ وَ

خشک واقع در گوشه حرم و مردم مے آمدند و میرفتند صباح و شام بر من و

يَقُولُونَ هٰذَا أَجَابَ اللّٰهُ فِيهِ دَعْوَةَ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ رض فَمَا فَعَلَ

میگفتند این کسی است که قبول کرد خدا دعاے پدرش در و پس گفت مر او را علی رض پس چه کرد

أَبُوكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللّٰهَ لِي فِي الْمَوَاضِعِ

پدر تو لعنی بجا آورد گفت ای امیر المؤمنین سوال کردم او را که دعا بکند براے من در جاها

الَّتِي دَعَا عَلَيَّ فِيهَا بَعْدَ أَنْ رَضِيَ عَنِّي فَأَجَابَنِي فَحَمَلْتُهُ عَلَى نَاقَةٍ

که دعاے بد کرده در حق من بعد از آنکه راضی شد از من پس قبول کرد سوال مرا پس بر داشتم

وَجَدَدْتُ فِي السَّيْرِ حَتّٰى وَصَلْنَا إِلٰى وَادٍ يُقَالُ لَهَا وَادِي الْأَرَاكِ فَنَفَرَ

و کوشش کردم در رفتن تا آنکه رسیدیم بسوے وادی که میگفتند او را وادی اراک پس پرید

طَائِرٌ مِنْ شَجَرَةٍ فَنَفَرَتِ النَّاقَةُ فَوَقَعَ مِنْهَا وَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ

پرنده از درختے پس رمید ماده شتر پس افتاد پدرم از ناقه و مرد در راه پس گفت

عَلِيٌّ رض أَلَا أُعَلِّمُكَ دَعَوَاتٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

علی رض آیا بیاموزم ترا دعاے که شنیدیم از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم

وقال لما دعا بها مهموم الا فرج الله تعالى عنه همه ولا مكروب

وگفت نخواند بسبب آن هیچ غمناک مگر گشاده است خدا ایشم از آن غم او و نخواند

الا فرج الله تعالى عنه كربته فقال نعم فقال الحسين بن علي رض

مگر گشاده است خدا ایشم از او رنج او پس گفت شل بلے تعلیم کن پس گفت حسین بن علی رض

عنهما نعلمه الدعاء ودعا به وخلص من مرضه وغدا علينا

پس آموخت حضرت علی رض دعا و دعا کرد بآن و خلاص یافت از مرض خود و آمد نزد ما

صحيحا سالما فقلت للرجل كيف عملت قال لما هدأت العيون

صحیح و سلامت پس گفتم مر آن شل را چگونه کرده پس گفت شل هرگاه آرام گرفتند چشم ها

دعوت به مرة وثانية وثالثة فنوديت حسبك الله فقد دعوت

دعا کردم بآن یکبار و دو بار و سه بار پس آواز داده شد مرا که بس است ترا که هر آینه دعا کرده

الله باسمه الاعظم الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به اعطى

خدا را بنام اعظم که هرگاه دعا کرده شود بآن قبول کرده شود و هرگاه سوال کرده شود بآن

ثم حملتني عيني فنمت فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي فعرضتها

پس غلبه کرد بر من چشم من پس خواب کردم پس دیدم رسول الله صلعم را در خواب خود پس بیان کردم آن را

عليه فقال صلى الله عليه وسلم صدق علي ابن عمي فيها اسم الله الاعظم الذي اذا

بر آنحضرت پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم راست گفت علی ابن عم من در آن دعا نام بزرگ خدا ایشم است که هرگاه

دعي به اجاب واذا سئل به اعطى ثم حملتني عيني مرة ثانية فرأيت

دعا کرده شود بآن قبول میکند و هرگاه سوال کرده شود بآن عطا میکند پس غلبه کرد بر من چشم من دو باره پس دیدم

النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اريد ان اسمع الدعاء منك فقال

نبی صلی الله علیه وسلم را پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهم که بشنوم آن دعا را از تو پس گفت

صلى الله عليه وسلم قل اللهم اني اسألك يا عالم الخفية ويا من السماء بقدرته

صلی الله علیه وسلم بگو ای بار خدایا بدرستی سوال میکنم ترا ای دانا بپنهانها و ای کسیکه آسمان بقدرت او

مبنية ويا من الارض بعزته مدحية ويا من الشمس والقمر بنور

برداشته شده است و ای کسیکه زمین بعزت او گسترده است و ای کسیکه آفتاب و ماهتاب به نور

جلاله مشرقة ومضيئة ويا مقبلا على كل نفس مؤمنة زكية

بزرگی او تابنده است و روشن است و ای متوجه شونده بر هر نفس مومن و پاک

ويا مسكن رعب الخائفين واهل التقية يا من حوائج الخلق عنده

و ای آرام دهنده ترس ترسندگان و اهل ترس ای آنکه حاجتهای خلق نزد او

مقضية يا من نجى يوسف من رق العبودية يا من ليس له بواب

روا کرده شده است ای آنکه نجات داده یوسف را از بندگی ای آنکه نیست مر او را دربانی

511

ينادى ولا صاحب يغشى ولا وزير يعطى ولا غيره رب يدعى

كه خوانده شود و نيست او را هم صحبت كه آمده شود پيش او و نه وزير كه داده گرداند و نه غير او پروردگار كه خوانده شود

ولا يزداد على كثرة الحوائج الا كرما وجودا وصل على محمد وآله و

و نميگردد زياده مگر بر بسيارى حاجت مگر از روى كرم و بخشش و درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او

اعطنى سؤلى انك على كل شيء قدير قال فانتبهت وقد برأت

بده بمن سوال من كه تو بر همه چيز قادرى گفت پس بيدار شدم و حال آنكه بهتر شدم

قال على رض تمسكوا بهذا الدعاء فانه لكنز من كنوز العرش وقد

گفت على رض چنگ زنيد باين دعا كه هر آينه اين دعا خزانه است از خزانهاى عرش و تحقيق

نقل مثل ذلك فى زمن عمر بن الخطاب رض وغيره مما يطول شرحه

نقل كرده شده است در زمان عمر خطاب رض و غير آن كه دراز است شرح آن

وفى الجملة لا ينبغى لذى لب ان يستهين بالمعاصى والمظالم ودعاء

و در جمله سزاوار نيست دانا را كه خوار دارد گناهها و ستمها و دعا

المظلوم فقد قال النبى صلى الله عليه وسلم الظلم ظلمات يوم القيمة وقال

مظلوم را پس تحقيق فرموده است پيغمبر ظلم تاريكيها است در روز قيامت و گفت

صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى ليستحيى اذا بسط العبد كفيه اليه بالدعاء

صلعم كه هر آينه خداى تعالى حيا ميكند هرگاه كه گشاده كند بنده دو كف دست خود بسوى او بدعا

ان يردهما صفرا فاما ان يعجل له فى الدنيا او يؤخر له فى يوم

اينكه رد كند خالى پس يا اينكه زود بدهد او را در دنيا يا تاخير كند در برآوردن آن در روز

القيمة وقد انشد فى ذلك اتهزأ بالدعاء وتزدريه * تبين فيك

قيامت و تحقيق خوانده شده است درين باب اين ابيات آيا مسخره ميكنى تو دعا را و سهل ميدارى تو او را

ما صنع الدعاء * سهام الليل لا تخطى ولكن لها امد وللامد انقضاء

چه كرد دعا تيرهاى شب خطا نميكنند ليكن مر آنها را وقتى است و وقت را تمام

مجلس فى فضل شهر شعبان وما نزل فى ليلة النصف من

مجلسى است در بيان فضيلت ماه شعبان و آنچه نازل ميشود در شب نصف

المغفرة والرضوان اخبرنا الشيخ ابو نصر محمد عن والده ابى على الحسن

مغفرت و خوشنودى خبر داد ما را شيخ ابو نصر محمد از پدرش ابى على حسن

اخبرنا ابو الحسن على بن محمد بن عمر بن حفص جعفر العمرى بانتقاء

خبر داد ما را ابو حسن على بن محمد بن عمر بن حفص جعفر

ابى الفتح الحافظ اخبرنا ابو بكر محمد بن عبد الله الشافعى اخبرنا

خبر داد ما را ابو بكر محمد بن عبد الله شافعى خبر داد ما را

٤ إسحٰق بن الحسن أنا عبد الله بن مسلمة أخبرنا مالك بن أنس عن

أبي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن

عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم رض أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

که وی زن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود آنها گفت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم

يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم وما رأيت

که روزه میداشت تا آنکه می گفتیم که روزه نخواهد شکست و روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد داشت و ندیدیم

رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط إلا شهر رمضان وما

رسول الله صلی الله علیه وسلم را تمام روزه داشت هرگز مگر ماه رمضان و نه

٤ رأيته صام في شهر أكثر من صيامه في شعبان وهو حديث صحيح

دیدم آنحضرت را که روزه میداشت هیچ ماهی زیاده از روزه داشتن او در ماه شعبان و آن حدیث صحیح است

أخرجه البخاري عن عبد الله بن يوسف عن مالك وأخبرنا

که تخریج کرده است آنرا بخاری از عبد الله بن یوسف از مالک و خبر داد ما را

٥١٣ أبو نصر عن محمد عن والده بإسناده عن هشام بن عروة عن عائشة

ابو نصر از محمد از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه از عائشه

رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر

رض که فرمود عائشه رض که بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد

٥ حتى نقول لا يصوم وكان أحب صيامه في شعبان فقلت يا

تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد داشت و بود آن سرور که دوست میداشت روزه داشتن را در ماه شعبان پس گفتم ای

رسول الله ما لي أرى صيامك في شعبان فقال صلى الله عليه وسلم يا عائشة

ای رسول الله چه حالست مرا که می بینم روزه ترا در ماه شعبان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای عائشه

إنه شهر ينسخ لملك الموت فيه اسم من يقبض روحه في بقية

بدرستیکه این ماهیست که نوشته داده میشود در آن ماه ملک الموت را نام کسیکه قبض کرده خواهد شد روح او

العام فأنا أحب أن لا ينسخ اسمي إلا وأنا صائم وأخبرنا أبو نصر

سال پس من دوست میدارم که نوشته نشود نام من مگر در حال که روزه دار باشم و خبر داد ما را ابو نصر

عن محمد عن والده بإسناده عن عطاء بن يسار عن أم سلمة رض

از محمد از پدر خود باسناد خود از عطاء بن یسار از ام سلمه رض

قالت لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم في شهر بعد رمضان

گفت ام سلمه نبود پیغمبر صلی الله علیه وسلم که روزه میداشت در هیچ ماهی بعد رمضان

أكثر من صيامه في شعبان وذلك أنه كل من يموت في ذلك

زیاده تر از روزه داشتن آن سرور در ماه شعبان و اینچنین مذکور است که هر کسی که بمیرد درین

السنة ينسخ اسمه في شعبان من الأحياء إلى الأموات وإن

سال پس نوشته میشود نام او در شعبان از زندگان بسوے مردگان و بدرستی

الرجل ليسافر وقد نسخ اسمه فيمن يموت وحدثنا أبو نصر عن

شخصی سفر کند و حال آنکه نوشته شده است نام او در گروه کسیکه خواهد مرد و حدیث کرد مارا ابو نصر از

والده بإسناده عن ثابت عن أنس رض قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن

پدر خود باسناد خود از ثابت از انس رض گفت سوال کرده شد نبی ص از

أفضل الصيام قال صيام شعبان تعظيما لرمضان وأخبرنا أبو

بهترین روزه گفت روزه شعبان از جهت بزرگی ماه رمضان و خبر داد مارا ابو

نصر عن والده بإسناده عن معوية بن الصالح قال إن عبيد الله

نصر از پدر خود باسناد خود از معویه بن صالح گفت که عبید الله

بن قيس حدثه أنه سمع عائشة رض عنها تقول كان أحب الشهور إلى

بن قیس حدیث خواند بروی که او شنید عائشه رض را که میگفت رض که بود دوسترین ماهها بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم شعبان يصله برمضان وقال عبد الله رض قال

رسول الله ص شعبان می پیوست او را با ماه رمضان و گفت عبد الله رض فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام آخر يوم الاثنين من شعبان غفر له

رسول الله ص هر که روزه داشت آخر روز دوشنبه را ماه شعبان آمرزیده شد او را

يعني آخر اثنين فيه لا آخر يوم من الشهر لأن استقبال الشهر

یعنی آخر دوشنبه که در آن ماه باشد نه آخر روز از ماه زیرا که پیش آمدن ماه رمضان

باليوم واليومين فيه منهي عنه وعن أنس بن مالك رض قال

بیک روز و دو روز منع کرده شده است و روایت است از انس بن مالک رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما سمي شعبان لأنه يتشعب لرمضان فيه

رسول ص جز این نیست نامیده شده است شعبان از جهت آنکه بدرستی پراگنده کرده میشود درین ماه

خير كثير وإنما سمي رمضان لأنه يرمض الذنوب فصل

نیکی بسیار و نامیده شده است رمضان از انجهت که میسوزد گناهان را

قال الله تعالى وربك يخلق ما يشاء ويختار فالله تعالى اختار

فرمود خدای تعالی و پروردگار تو می آفریند هرچه خواهد و میگزیند هرچه خواهد پس خدای تعالی برگزید

من كل شيء أربعة ثم اختار من الأربعة واحدا اختار من الملائكة

از هر چیز چهار چیز را پس برگزید از هر چهار چیز یکی را برگزید از فرشتگان

أربعة جبرائيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل ثم اختار
چهار جبرائیل را و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را پس برگزید

منهم جبرائيل واختار من الأنبياء أربعة إبراهيم وموسى و
از انها جبرائیل را و برگزید از انبیا چهار کس را ابراهیم و موسی و

عيسى ومحمدا صلى الله عليه وسلم أجمعين ثم اختار منهم محمدا صلى الله عليه وسلم واختار
عیسی و محمد صلعم را اجمعین پس برگزید از ایشان محمد را و برگزید

من الصحابة رض أربعة أبا بكر وعمر وعثمان وعليا رض ثم اختار
از صحابه رض چهار کس را ابابکر و عمر و عثمان و علی را پس برگزید

منهم أبا بكر رض ومن المساجد أربعة المسجد الحرام والمسجد الأقصى
از انها ابابکر رض و از مسجدها چهار مسجد را مسجد حرام و مسجد اقصی

ومسجد المدينة المشرفة ومسجد طور سيناء ثم اختار منهم
و مسجد مدینه شریف و مسجد کوه طور سینا پس برگزید از انها

المسجد الحرام ومن الأيام أربعة يوم الفطر ويوم الأضحى ويوم
مسجد حرام و از روزها چهار روز را روز فطر و روز اضحی و روز

عرفة ويوم عاشوراء ثم اختار منها يوم عرفة ومن الليالي أربعة
عرفه و روز عاشورا را پس برگزید از انها روز عرفه و از شبها چهار شب

ليلة البراءة وليلة القدر وليلة الجمعة وليلة العيد ثم
شب برات و شب قدر و شب جمعه و شب عید پس

اختار منها ليلة القدر ومن البقاع أربعة مكة والمدينة و
برگزید از انها لیلة القدر و از جاها چهار جا مکه و مدینه و

بيت المقدس ومساجد العشائر ثم اختار منها مكة ومن الجبال
بیت المقدس و مساجد العشایر را پس برگزید از انها مکه را و از کوهها

أربعة أحد وطور سيناء ولكام ولبنان ثم اختار منها طور
چهار کوه را کوه احد و طور سینا و لکام و لبنان پس برگزید از انها طور

سيناء ومن الأنهار أربعة جيحون وسيحون والفرات والنيل
سینا و از نهرها چهار نهر را جیحون و سیحون و فرات و نیل

ثم اختار منها فرات واختار من الشهور أربعة رجب وشعبان
پس برگزید از انها فرات را و برگزید از ماهها چهار ماه را رجب و شعبان

ورمضان والمحرم واختار منها شعبان وجعله شهر النبي صلى الله عليه
و رمضان و محرم و برگزید از انها شعبان را و گردانید او را ماه نبی صلعم

515

فكذا ان النبي صلى الله عليه وسلم افضل الانبياء كذلك شهره افضل

پس چنانچه نبی صلعم افضل پیغمبران است همچنین ماه او افضل

الشهور وقد روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

ماههاست و بتحقیق روایت کرد ابو هریره رض از نبی صلعم که در رستی فرمود

شعبان شهري ورجب شهر الله ورمضان شهر امتي شعبان

شعبان ماه منست و رجب ماه خداست و رمضان ماه امت منست شعبان

هو المكفر ورمضان هو المطهر وقال النبي صلى الله عليه وسلم شعبان شهر

کفاره گناهان است و رمضان پاک کننده است و فرمود نبی صلعم شعبان ماهیست

بين رجب ورمضان يغفل الناس عنه وفيه ترفع اعمال العباد

درمیان رجب و رمضان و غافل اند مردم از فضیلت او و درآن ماه برداشته میشود عملهای بندگان

الى رب العلمين فاحب ان يرفع عملي وانا صائم وعن انس بن

بسوی رب العالمین پس من دوست میدارم که برداشته شود عمل من و من روزه دار باشم و از انس بن

مالك رض بانه قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال فضل رجب على سائر

مالک رض روایت است که گفت هر آینه نبی صلعم فرمود بزرگی رجب بر تمام

الشهور كفضل القران على سائر الكلام وفضل شعبان على

ماهها همچون بزرگی قرآنست بر تمام کلامها و فضل شعبان بر

سائر الشهور كفضلي على سائر الانبياء وفضل رمضان على

تمام ماهها همچو فضل منست بر تمام انبیا و فضل رمضان بر

سائر الشهور كفضل الله على سائر خلقه وعن انس بن مالك رض

تمام ماهها همچو فضل خداست بر همه خلقت او و روایت است از انس بن مالک رض

انه قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اذا نظروا الى هلال شعبان

که گفت بوده اند اصحاب رسول الله صلعم هرگاه که نظر میکردند بسوی هلال شعبان

اكبوا على المصاحف يقرؤنها واخرج المسلمون زكوة اموالهم

بر روی افتادند بر مصحفها که میخواندند آنها را و بیرون میکردند مسلمانان زکوة مالهای خود را

ليتقوى بها الضعيف والمسكين على صيام شهر رمضان

تا توانا شوند بان زکوة ضعیفان و مسکینان بر روزه داشتن ماه رمضان

ودعا الولاة اهل السجن فمن كان عليه حد اقاموه عليه و

و میطلبیدند حاکمان بندیان را پس کسیکه واجب شده است برو حد شرعی جاری میکردند برو

الا خلوا سبيله وانطلق التجار فقضوا ما عليهم وقبضوا

اگرنه خلاص میساختند و میرفتند سوداگران پس ادا میکردند قرضه که برایشان میبود و میگرفتند

اما لكم حتى اذا نظروا الى هلال رمضان اغتسلوا واعتكفوا

فصل شعبان خمس احرف شين وعين وباء والف ونون

شعبان پنج حرف است شین و عین و با و الف و نون

فالشين من الشرف والعين من العلو والباء من البر والالف

پس شین اشارت از شرف است و عین از بلندی و با از نیکی و الف

من الالفة والنون من النور فهذه العطايا من الله تعالى للعبد

از الفت و نون از نور پس این عطایا است مر بنده را از خدا تعالی

في هذا الشهر وهو شهر تفتح فيه الخيرات وتنزل فيه البركات

در این ماه و او ماهی است که گشاده میگردد در وی نیکیها و فرود می آید در وی برکتها

وتترك فيه الخطيئات وتكفر فيه السيئات وتكثر فيه الصلوات

على محمد خير البريات وهو شهر الصلوة على النبي المختار وقال الله

تعالى عز وجل ان الله وملئكته يصلون على النبي يايها

الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما فالصلوة من الله

الرحمة ومن الملائكة الشفاعة والاستغفار ومن المؤمنين

رحمت است و از فرشتگان شفاعت و استغفار و از مومنان

الدعاء والثناء وقال مجاهد الصلوة من الله التوفيق و

دعا و ثنا و گفت مجاهد صلوة از خدا توفیق است و

العصمة ومن الملئكة العون والنصرة ومن المؤمنين الاتباع

والحرمة وقال ابن عطاء الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم من الله تعالى

الوصلة ومن الملئكة الرقة ومن المؤمنين المتابعة والمحبة

وصلت است و از فرشتگان ... و از مومنان متابعت و محبت است

وقال غيره صلوة الرب تبارك وتعالى على نبيه صلى الله عليه وسلم تعظيم

الرحمة وصلوة الملئكة عليه صلى الله عليه وسلم اظهار الكرامة وصلوة

رحمت ست و درود فرشتگان بر آنسرور صلعم اظهار کرامت ست و درود

الامة عليه صلى الله عليه وسلم طلب الشفاعة وقد قال صلى الله عليه وسلم من صلى

امت بر آنسرور صلعم طلب شفاعت ست و تحقیق فرمود صلعم هر که درود بفرستد

علي واحدة صلى الله عليه عشرا فينبغي لكل مؤمن لبيب أن

بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی برو ده بار پس سزاوار است هر مومن دانا را که

لا يغفل في هذا الشهر بل يتاهب فيه لاستقبال شهر رمضان

غافل نشود درین ماه بلکه آماده شود درین ماه از برای استقبال ماه رمضان

بالتطهر من الذنوب والتوبة عما فات وسلف فيما مضى

به پاکی از گناهان و توبه کردن از هرچه فوت شده و گذشته است در زمان

من الايام فيتضرع الى الله في شهر شعبان ويتوسل الى الله

ماضیه پس تضرع کند بسوی خدا تعالی در ماه شعبان و پیوسته شود بسوی خدا تعالی

تعالى بصاحب الشهر محمد صلى الله عليه وسلم حتى يصلح فساد قلبه ويداوي

صاحب ماه که محمد صلعم ست تا آنکه درست کند فساد دل او و دوا کند ۵۱۸

مرض سره فلا يسوف ويؤخر ذلك الى الغد لان الايام ثلثة

مرض باطن او را و تسویف نکند و موخر نکند این کار را بسوی فردا زیرا که روزها سه است

امس وهو اجل واليوم وهو عمل وغدا وهو امل فلا تدري هل

یکی دی روز ست و آن گذشت و دوم امروز ست و آن از عمل ست و سیوم فردا ست و آن امید ست

تبلغه ام لا فامس موعظة واليوم غنيمة وغدا مخاطرة وكذلك

پس نمیدانی که فردا را یابی یا نه پس دیروز موعظت و عبرت است و امروز غنیمت ست و فردا در خطر ست آیا رسد یا نرسد

الشهور ثلاثة رجب فقد مضى فذهب فلا يعود ورمضان

ماهها سه است ماه رجب ست پس تحقیق گذشت و رفت و باز نیاید و رمضان

فهو منتظر لا تدري هل تعيش الى ادراكه ام لا وشعبان وهو

پس آن در انتظار ست نمیدانی که آیا میمانی زنده تا به آمدن او یا نه و شعبان و آن

واسطة بين شهرين فليغتنم الطاعة فيه وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم

واسطه ست درمیان هر دو ماه پس غنیمت دان طاعت را درین ماه و تحقیق فرمود نبی صلعم

لرجل وهو يعظه وقيل هو عبد الله ابن عمر بن الخطاب رضي الله عنه اغتنم

مردی را در حالیکه نصیحت میکرد و گویند که آن عبد الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه غنیمت دان

خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك

پنج چیز را پیش از پنج چیز جوانی خود را پیش از پیری خود و تندرستی خود را پیش از بیماری

وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ
وغنا را پیش از فقر خود و فراغت را پیش از شغل خود و حیات خود را پیش از موت خود

فَصْلٌ فِي لَيْلَةِ الْبَرَاءَةِ وَمَا خُصَّتْ بِهِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالْكَرَامَةِ
فصل در فضیلت شب برات و آنچه خاص است باو از رحمت و کرامت

وَالْفَضَائِلِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
و فضائل و فرمود خدای تعالی قسم است بکتاب روشن بدرستیکه ما فرو فرستادیم

فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض حٰمٓ يَعْنِي قَضَى اللّٰهُ مَا هُوَ
در شب با برکت گفت ابن عباس رض یعنی حم آنست که قضا کرد خدای آنچه

كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ يَعْنِي الْقُرْاٰنَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
شونده است تا روز قیامت و سوگند بکتاب روشن است یعنی قرآن بدرستی که فرستادیم

يَعْنِي الْقُرْاٰنَ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ هِيَ لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ
یعنی قرآن را در شب مبارک که آن شب نیمه از شعبان است

وَهِيَ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ وَقَالَ ذٰلِكَ أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ سِوَى عِكْرِمَةَ فَإِنَّهُ
و آن شب برات است و گفته اند این را اکثر مفسران بجز از عکرمه که او

قَالَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَقَدْ سَمَّى اللّٰهُ تَعَالٰى شَيْئًا كَثِيرَةً فِي الْقُرْاٰنِ
گفته آن شب قدر است و بدرستیکه نامیده است خدای تعالی بسیار چیزها را در قرآن

519 مُبَارَكًا مِنْهَا سَمَّى الْقُرْاٰنَ مُبَارَكًا قَالَ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ
مبارک از آنجمله نامیده است قرآن را مبارک گفت خدای و این ذکر مبارک است

أَنْزَلْنَاهُ فَمِنْ بَرَكَتِهِ أَنَّهُ مَنْ قَرَأَهُ وَآمَنَ بِهِ اهْتَدٰى وَتَخَلَّصَ
که فرستاده ایم او را یعنی قرآن را پس از برکت آن است که هر که قرآن را بخواند و ایمان آورد بآن راه راست یافت

مِنَ النَّارِ وَنَجٰى حَتّٰى يَتَعَدّٰى ذٰلِكَ إِلَى الْآبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ قَالَ
از آتش دوزخ تا آنکه میگذرد آن برکت بسوی پدران و پسران فرمود

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَأَ الْقُرْاٰنَ نَظَرًا فِي الْمُصْحَفِ خَفَّفَ اللّٰهُ
نبی صلی الله علیه وسلم هر که بخواند قرآن را در آنحال که نظر در قرآن دارد سبک میکند خدای

عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَبَوَيْهِ الْعَذَابَ وَلَوْ كَانَا كَافِرَيْنِ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ
از مادر و پدر او عذاب را و اگرچه باشند کافران و از آنجمله است که خدای

وَجَلَّ سَمَّى الْمَاءَ مُبَارَكًا قَالَ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا
نامید آب را مبارک فرمود و فرو آوردیم از آسمان آب مبارک را

فَمِنْ بَرَكَتِهِ أَنَّ حَيَاةَ الْأَشْيَاءِ بِهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلْنَا
پس از برکت آن آب است زندگی چیزها بآن است چنانچه فرمود خدای و گردانیدیم ما

مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وَقِيلَ فِيهِ عَشَرُ لَطَائِفَ الرِّقَّةُ

از آب همه چیز زنده آیا پس ایمان نمی آرید و گفته شده که در آب ده لطافت است نرمی

وَاللِّينُ وَالْقُوَّةُ وَاللَّطَافَةُ وَالصَّفَاوَةُ وَالْحَرَكَةُ وَالرُّطُوبَةُ وَ

و نرمی و قوت و لطافت و صفا و جنبش و طراوت و

الْبُرُودَةُ وَالتَّوَاضُعُ وَالْحَيَاةُ وَجَعَلَ اللهُ تَعَالَى هٰذِهِ اللَّطَائِفَ فِي

سردی و فروتنی و زندگی و گردانید خدای این لطایف را در

الْمُؤْمِنِ اللَّبِيبِ رِقَّةُ الْقَلْبِ وَلِينُ الْخُلُقِ وَقُوَّةُ الطَّاعَةِ وَلَطَافَةُ

مومن ... نرمی دل و نرمی خلق و قوت بندگی و لطافت

النَّفْسِ وَصَفَاوَةُ الْعَمَلِ وَالْحَرَكَةُ فِي الْخَيْرِ وَالرُّطُوبَةُ فِي الْعَيْنِ وَ

نفس و صفای کردار و جنبش در نیکی و تری در چشم و

الْبُرُودَةُ فِي الْمَعَاصِي وَالتَّوَاضُعُ عِنْدَ الْخَلْقِ وَالْحَيَاءُ عِنْدَ اسْتِمَاعِ

سردی در گناه و فروتنی نزد خلق و شرم نزدیک شنیدن

الْحَقِّ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى الزَّيْتُونَ مُبَارَكًا قَوْلُهُ تَعَالَى مِنْ

حق و از آنجمله که خدای نامید زیتون را مبارک قول خدای از

شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ وَهِيَ أَوَّلُ شَجَرَةٍ أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ عَم حِينَ

درخت مبارک زیتون و آن نخستین درختست که خورد از آن آدم عم وقتیکه

أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ وَفِيهَا طَعَامٌ وَاسْتِضَاءٌ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى

فرود آورده شد بسوی زمین و در آن خوردنیست یعنی میوه و روشنائی چنانچه فرمود خدای

وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ وَقِيلَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ هُوَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و نانخورش است مر خورندگان را و بعضی گفته اند شجره مبارک حضرت ابراهیم است عم

وَقِيلَ هُوَ الْقُرْآنُ وَقِيلَ هُوَ الْإِيمَانُ وَقِيلَ هِيَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ الْمُطْمَئِنَّةُ

و بعضی گفته اند قرآن است و بعضی گفته اند ایمانست و بعضی گفته اند نفس مومن است آرام گیرنده ...

الْأَمَّارَةُ بِالْخَيْرِ الْمُتَمَثِّلَةُ لِلْأَمْرِ الْمُنْتَهِيَةُ لِلنَّهْيِ الْمُسَلِّمَةُ لِلْقَدَرِ

امر کننده به نیکی بجا آرنده امر را باز دارنده نهی را قبول کننده قدر را

الْمُوَافِقَةُ لِلرَّبِّ فِيمَا قَضَى وَسَطَرَ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى عِيسَى

موافق امر پروردگار در آنچه حکم کرده و نوشته است و از آنجمله است که خدای نامید عیسی

عَلَيْهِ السَّلَامُ مُبَارَكًا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ

عم را مبارک فرمود ... و گردانید مرا مبارک ...

فَمِنْ بَرَكَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظُهُورُ الثَّمَرَةِ مِنَ النَّخْلَةِ الْيَابِسَةِ لِأُمِّهِ

پس از برکت او عم بود پیدا آمدن میوه از نخل خشک از برای مادر او

الصديقة مريم عليها السلام ونبع الماء من تحتها قال عز

وجل فناداها من تحتها ألا تحزني قد جعل ربك تحتك

سريا وهزي إليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا

فكلي واشربي وقري عينا وإبراء الأكمه والأبرص وإحياء

الموتى بدعوته وغير ذلك من الخيرات والمعجزات ومنها أنه

عز وجل سمى الكعبة مباركا قال عز وجل إن أول بيت وضع

للناس للذي ببكة مباركا ومن بركتها أن من دخلها و

عليه أثقال من الذنوب خرج مغفورا له قال الله عز و

جل ومن دخله كان آمنا من دخل البيت وهو مؤمن

محتسب تائب أمنه الله عذابه وقبل توبته وغفر له و

قيل من دخله كان آمنا من أن يؤذي في الحرم حتى يخرج منه

ولهذا يحرم قتل صيده وقطع شجره لحرمة الكعبة فحرمة

الكعبة لحرمة الله وحرمة المسجد بحرمة الكعبة وحرمة

مكة لحرمة المسجد وحرمة الحرم لحرمة مكة كما قيل إن الكعبة

قبلة لأهل المسجد والمسجد قبلة لأهل مكة ومكة قبلة لأهل

الحرم والحرم قبلة لاهل الارض ولذا سماها بكة لان
الاقدام تبك بعضها بعضا اي يدفع ويدرء وبكة ومكة
واحد تبدل احداهما بالاخرى كلكمد وكبد ولازم ولازب
ومنها سمي ليلة البراءة مباركة لما فيها من نزول الرحمة و
البركة والخير والعفو والغفران لاهل الارض ومن ذلك
ما اخبرنا الشيخ ابو نصر عن والده قال اخبرنا محمد قال اخبرنا
عبد الله ابن محمد اخبرنا اسمعيل بن عمر البجلي اخبرنا عمر ابن
موسى الوجيهي عن زيد بن علي عن ابائه عن علي ابن ابي طالب رضه
عن النبي صلى الله عليه انه قال ينزل الله تعالى في ليلة النصف من
شعبان الى السماء الدنيا فيغفر لكل مسلم الا لمشرك او
مشاحن او قاطع رحم او امرأة تبغي في فرجها واخبرنا ابو
نصر عن والده باسناده عن يحيى بن سعيد عن عروة عن
عائشة رض قالت لما كانت ليلة النصف من شعبان انسل
النبي صلى الله عليه من مرطي ثم قالت والله ما كان مرطي من حرير
ولا قز ولا كتان ولا خز ولا صوف قال قلت لها سبحان الله

٥٢٢

٥٢٣

من اي شيء كان قالت كان سداؤه من شعر وكانت

لحمته من وبر واحسبت نفسي ان يكون صلى الله عليه وسلم قد اتى بعض

نسائه فقمت فالتمسته في البيت فوقعت يدي على قدميه

وهو ساجد فحفظت من دعائه صلى الله عليه وسلم وهو يقول سجد لك

سوادي وخيالي وآمن بك فؤادي ابوء لك بالنعم واعترف

لك بالذنب ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا

انت اعوذ بعفوك من عقوبتك واعوذ برحمتك من نقمتك

واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك لا احصي

ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك قالت فما زال صلى الله عليه وسلم

قائما وقاعدا حتى اصبح وقد اصعدت قدماه وانا اغمزهما

واقول بابي انت وامي اليس قد غفر الله لك ما تقدم من

ذنبك وما تأخر اليس قد فعل الله بك اليس اليس فقال صلى الله عليه وسلم

يا عائشة افلا اكون عبدا شكورا هل تدرين ما في هذه

الليلة قالت قلت وما فيها قال فيها يكتب كل مولود في

هذه السنة وفيها يكتب كل ميت فيها تنزل ارزاقهم

وفيها ترفع أعمالهم وأفعالهم قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما

ودر آن شب برداشته میشود اعمال بندگان وافعال ایشان گفتم یا رسول الله صلعم نیست

أحد يدخل الجنة إلا برحمة الله قال صلى الله عليه وسلم ما أحد يدخل

هیچ یکی که درآید در بهشت مگر برحمت خدا تعالی پس فرمود صلعم نیست هیچ یکی که درآید در

الجنة إلا برحمة الله قلت ولا أنت قال صلى الله عليه وسلم ولا أنا إلا أن

بهشت مگر برحمت خدا تعالی گفتم یا رسول الله تو هم نیستی فرمود صلعم من نیز نیستم مگر آنکه

يتغمدني الله برحمة منه ثم مسح يده على هامته وعلى وجهه و

بپوشد مرا خدا تعالی برحمت از خود پس مالید دست خود بر تارک خود و بر روی خود و

أخبرني أبو نصر قال أنا والدي حدثنا محمد بن أحمد الحافظ

خبر داد مرا ابو نصر گفت خبر کرد مرا پدر من حدیث خواند مرا محمد بن احمد حافظ

أنا عبد الله بن محمد أنا أبو العباس الهروي وإبراهيم بن محمد

خبر کرد مرا عبد الله بن محمد خبر کرد مرا ابو العباس هروی و ابراهیم بن محمد

بن الحسن قالا أخبرنا أبو عامر الدمشقي أنا الوليد بن مسلم

بن حسن گفتند خبر کرد ما را ابو عامر دمشقی خبر کرد مرا ولید بن مسلم

أخبرني هشام بن الغار وسليمان بن مسلم وغيره من مكحول

خبر کرد مرا هشام بن غار و سلیمان بن مسلم و غیره از مکحول

عن عائشة رض أن رسول الله صلى الله عليه قال لها يا عائشة أية ليلة

از عائشه رض بدرستیکه رسول الله صلعم فرمود مر عائشه را که ای عائشه کدامی شب است

هي قالت الله ورسوله أعلم فقال ليلة النصف من شعبان

این گفت عائشه رض الله و رسول او دانا تر است پس فرمود صلعم شب میانه از شعبان

فيها ترفع أعمال الدنيا وأعمال العباد ولله فيها عتقاء من

ودر آن شب برداشته میشود عمل دنیا و عمل بندگان ومر خدا را در آن شب آزاد کردها از

النار بعدد شعر غنم كلب فهل أنت أذنت لي الليل قالت قلت

آتش بعدد موی گوسفندان قبیله کلب که در عرب گوسفند بسیار دارند پس آیا هستی تو

نعم فصلى فخفف القيام وقرأ الحمد وسورة خفيفة ثم سجد

آری پس نماز خواند پس سبک کرد قیام را و خواند فاتحه و سوره خورد پس سجده کرد

إلى شطر الليل ثم قام في الركعة الثانية فقرأ فيها نحو من

تا نیم شب پس استاد در رکعت دوم پس خواند در آن هم مانند

قراءة الأولى فكان سجوده إلى الفجر قالت عائشة رض وكنت

خواندن اول رکعت پس بود سجده او تا صبح فرمود عائشه رض و بودم

أنظره حتى ظننت أن الله تعالى قد قبض رسوله فلما طال

که میبردم انتظار او تا آنکه گمان بردم که حق تعالی قبض کرد روح رسول خود را پس هرگاه دراز شد

علي دنوت منه حتى مسست أخمص قدميه فتحرك فسمعته

انتظار بر من نزدیک شدم او تا آنکه مالیدم کف پاهای او پس بجنبید پس شنیدم او را

يقول في سجوده أعوذ بعفوك من عقابك وأعوذ برضاك

که میگفت در سجده خود ای بار خدایا پناه میگیرم بعفو تو از عذاب تو و پناه میگیرم برضای تو

من سخطك وأعوذ بك منك جل وجهك لا أحصي ثناء

از قهر تو و پناه میگیرم بتو از تو بزرگست ذات تو نه میتوانم گفت ثنا را

عليك أنت كما أثنيت على نفسك قلت يا رسول الله قد سمعتك

بر تو چنانچه تو ثنا گفته بر خود کرده گفتم یا رسول الله شنیدم من ترا

تذكر في سجودك الليلة شيئا ما سمعتك تذكره قط قال

که میگفتی در سجده خود در شب چیزی را نه شنیدم چیزی را که یاد میکردی آنرا هرگز گفت

صلى الله عليه وسلم وعلمت ذلك قلت نعم قال صلى الله عليه وسلم تعلمهن وعلمهن

[illegible] دانستی تو آنرا گفتم آری گفت [illegible] بیاموز آن کلمات را و بیاموز آنها را

فإن جبرئيل عليه الصلوة والسلام أمرني أن أذكرهن في

که جبرئیل [illegible] امر کرد مرا که یاد کنم آن کلمات را در

السجود وأخبرني أبو نصر عن والده قال أنا عبد الله بن محمد

سجده و خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد مرا عبد الله بن محمد

أنا إسحق بن أحمد الفارسي أنا أحمد بن الصباح بن أبي شريح

خبر کرد مرا اسحق بن احمد فارسی خبر کرد مرا احمد بن صباح بن ابی شریح

أنا يزيد بن هرون حدثنا الحجاج بن أرطاة عن يحيى ابن

خبر کرد یزید بن هارون حدیث کرد ما را حجاج بن ارطاه از یحیی بن

أبي كثير عن عروة عن عائشة رض قالت فقدت رسول الله

ابی کثیر از عروه از عائشه رض گفت گم کردم رسول الله را

صلى الله عليه ذات ليلة فخرجت فإذا هو بالبقيع رأسه إلى السماء

شبی پس برآمدم پس ناگاه آنسرور [illegible] در مقبره بقیع بود [illegible]

فقال لي أكنت تخافين أن يحيف الله ورسوله عليك فقلت

پس فرمود آنسرور مرا [illegible] ظلم کند خدا [illegible] و پیغمبر او [illegible]

له يا رسول الله ظننت أنك أتيت بعض نسائك فقال صلى الله عليه

مر آنسرور را ای پیغمبر خدا گمان بردم از آنکه هر آینه تو آمده بسوی بعضی از ازواج مطهره خود پس فرمود

إن الله تعالى ينزل ليلة النصف من شعبان إلى السماء الدنيا
فيغفر لأكثر من عدد شعر غنم كلب وعن عكرمة مولى ابن
عباس رض في قوله الله تعالى فيها يفرق كل أمر حكيم قال هي
ليلة النصف من شعبان يدبر الله تعالى أمر السنة وينسخ
الأحياء من الأموات ويكتب حاج بيت الله فلا يزيد فيهم
أحد ولا ينقص منهم أحد وقال حكيم بن كيسان يطلع الله
تعالى إلى خلقه في ليلة النصف من شعبان فمن طهره في تلك
الليلة زكاه إلى مثلها وعن عطاء بن يسار يعرض عمل السنة
في ليلة النصف من شعبان فيخرج الرجل مسافرا وقد نسخ
من الأحياء إلى الأموات ويتزوج وقد نسخ من الأحياء إلى
الأموات وأخبرني أبو نصر عن والده بإسناده عن مالك بن
أنس عن هشام بن عروة عن عائشة رض قالت سمعت النبي صلى الله عليه
يقول يفتح الله الخير في أربع ليال سحا ليلة الأضحى وليلة
الفطر وليلة النصف من شعبان ينسخ الله فيها الآجال و
الأرزاق ويكتب فيها الحاج وليلة عرفة إلى الأذان قال

٩

سعید قال ابراهیم بن ابی نجیح خمس فیها لیلة الجمعة وقال
سعید گفت مر ابی ابراهیم بن ابی نجیح پنج شب است که دران است شب جمعه هم و گفت

ابو هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال جاءنی جبرائیل علیه
ابو هریره رض از پیغمبر ص که آن حضرت ص فرمود آمد مرا جبرائیل ع

السلام لیلة النصف من شعبان وقال لی یا محمد ارفع راسك
شب نیمه از شعبان و گفت مرا ای محمد ص بلند کن سر خود را

الی السماء قلت له ما هذه اللیلة قال هذه لیلة یفتح الله
بسوی آسمان گفتم مر او را چیست این شب گفت جبرائیل این شبیست که میکشاید خدا

سبحانه وتعالی فیها ثلث مائة باب من ابواب الرحمة یغفر
دران شب سه صد در را از درهای رحمت می آمرزد

لکل من لا یشرك به شیئا الا ان یکون ساحرا او کاهنا او مدمن
هر کسی را که شرک نمیکند با او چیزی مگر اینکه باشد سحر کننده یا کاهن یا همیشه خورنده

خمر او مصرا علی الربا والزنا فان هؤلاء لا یغفر لهم حتی یتوبوا
شراب یا ایستاده باشد بر سود خوردن و زنا کردن که اینها آمرزیده نمیشود مر اینها را تا توبه کنند

فلما کان ربع اللیل نزل جبرائیل ع وقال یا محمد ارفع راسك
پس هرگاه که بود چهارم حصه شب فرود آمد جبرائیل ع و گفت ای محمد بلند کن سر خود را

٥٢٧

فرفع راسه فاذا ابواب الجنة مفتوحة وعلی الباب الاول
پس برداشتم سر خود را پس ناگاه درهای بهشت کشاده شده اند و بر دروازه اول

ملك ینادی طوبی لمن رکع فی هذه اللیلة وعلی الباب الثانی
فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که رکوع کند درین شب و بر دروازه دوم

ملك ینادی طوبی لمن سجد فی هذه اللیلة وعلی الباب
فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که سجده میکند درین شب و بر دروازه

الثالث ملك ینادی طوبی لمن دعا فی هذه اللیلة وعلی
سوم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که دعا میکند درین شب و بر

الباب الرابع ملك ینادی طوبی للذاکرین فی هذه اللیلة
دروازه چهارم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که ذکر خدا کنند درین شب

وعلی الباب الخامس ملك ینادی طوبی لمن بکی من خشیة الله
و بر دروازه پنجم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که گریه کند از ترس خدا تعالی

فی هذه اللیلة وعلی الباب السادس ملك ینادی طوبی
درین شب و بر دروازه ششم فرشته است که ندا میکند بشارت

للمسلمين في هذه الليلة وعلى الباب السابع ملك ينادي
مر مسلمان را در شب و بر دروازه هفتم فرشته ایست که ندا میکند
هل من سائل فيعطى سؤاله وعلى الباب الثامن ملك ينادي
آیا کسی هست که سوال کند که داده شود سوال او و بر دروازه هشتم فرشته ایست که ندا میکند
هل من مستغفر فيغفر له فقلت يا جبرائيل الى متى تكون
آیا کسی هست که طلب آمرزش کند پس آمرزیده شود او پس گفتم ای جبرائیل تا چندگاه باشند
هذه الابواب مفتوحة قال الى طلوع الفجر من اول الليل
این درها گشاده گفت جبرائیل تا برآمدن صبح از اول شب
ثم قال يا محمد ان لله تعالى فيها عتقاء من النار بعدد شعر
پس گفت یا محمد ﷺ بدرستی خدا تعالی را درین شب آزاد کردگان است از آتش بشمار موی
غنم كلب نصل وقيل انما سميت ليلة البراءة لان
گوسفندان کلب و گفته شده است جز اینکه نامیده شده است شب براءة زیرا که
فيها براءتين براءة للاشقياء من الرحمن وبراءة للاولياء
در آن شب دو بیزاریست بیزاریست مر بدبختان را از رحمن و بیزاریست دوستان خدا را
من الخذلان وقد روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان
از خواری سبب و تحقیق روایت کرده شده است از رسول ﷺ که فرمود هرگاه بیاید
ليلة النصف من شعبان اطلع الله على خلقه اطلاعة فيغفر
شب میانه از شعبان آگاه میشود خدا تعالی بر احوال خلق خود پس می آمرزد
للمؤمنين ويمهل للكافرين ويدع اهل الحقد بحقدهم حتى
مومنان را و مهلت میدهد کافران را و میگذارد اهل کینه را بکینه ایشان تا آنکه
يدعوه وقيل ان للملائكة ليلتي عيد في السماء كما ان
بگذارند کینه را گفته شده که فرشتگان را دو شب عید است در آسمان چنانچه
للمسلمين يومي عيدين في الارض فعيد الملائكة ليلة البراءة
مسلمانان را دو روز عید است در زمین پس عید فرشتگان شب برات
وليلة القدر وعيد المؤمنين يوم الفطر ويوم الاضحى و
و شب قدر و عید مومنان روز فطر است و روز اضحی
عيد الملائكة بالليل لانهم لا ينامون وعيد المؤمنين
عید فرشتگان در شب است زیرا که ایشان نمی خسپند و عید مومنان
بالنهار لانهم ينامون وقيل ان الحكمة في ان الله تعالى
در روز است زیرا که ایشان می خسپند و گفته شده است که حکمت درین آنست که خدا تعالی

أظهر ليلة البراة وأخفى ليلة القدر لأن ليلة القدر ليلة
ظاهر کرد شب برات را و پنهان کرد شب قدر را زیرا که شب قدر شب

الرحمة والغفران والعتق من النيران أخفاها الله عز وجل
رحمت و آمرزش است و آزادی از دوزخ پوشیده کرد آن شب خدای تعالی

لئلا يتكلوا عليها وأظهر ليلة البراة لأنها ليلة الحكم و
تا اعتماد نکنند بر آن شب و ظاهر کرد شب برات را زیرا که آن شب شب حکمت و

القضاء وليلة السخط والرضى ليلة القبول والرد والوصول
قضا و شب قهر و رضا است و شب قبول و رد و شب نزدیکی

والصد ليلة السعادة والشقاوة والكرامة والنقاوة واحد فيها
و دوری و شب سعادت و شقاوت و کرامت و ... است پس یکے در آن شب

يسعد والآخر فيها يبعد وواحد يجزى وواحد يخزى و
نیک بخت گردانیده میشود و دیگرے رانده میشود و یکے جزا داده میشود و یکے خوار کرده میشود و

واحد يكرم وآخر يحرم وواحد يؤجر وآخر يهجر فكم من
یکے بزرگی داده میشود و دیگر محروم کرده میشود و یکے مزد داده میشود و دیگرے دور انداخته میشود پس

كفن مغسول وصاحبه في السوق مشغول وكم من قبر محفور
کفن شسته شده و صاحب او در بازار مشغول است و بسا است از گور کنده شده

وصاحبه بالسرور مغرور وكم من فم ضاحك وهو عن قريب
و صاحب او بخوشی مغرور است و بسا است از دهن خندان حالانکه او عنقریب

هالك وكم من منزل كمل بناؤه وصاحبه قد أزف فناؤه
هلاک شونده است و بسا است از منزل تمام شده است بنای او و صاحب او نزدیک است فنای را

وكم من عبد يرجو الثواب فيبدو له العقاب وكم من عبد
و بسا است از بنده که امیدوار ثواب است پس پیش آید او را عذاب و بسا است از بنده که

يرجو البشارة فيبدو له الخسارة وكم من عبد يرجو الجنان
امیدوار بشارت است پس پیش آید او را زیانکاری و بسا است از بنده که امیدوار بهشت است

فيبدو له النيران وكم من عبد يرجو الوصل فيبدو له الفصل
پس پیش آید او را دوزخ و بسا است از بنده که امید دارد وصل را پس پیش آید او را جدائے

وكم من عبد يرجو العطاء فيبدو له البلاء وكم من عبد يرجو
و بسا است از بنده که امید دارد بخشش را پس پیش آید او را بلا و بسا است از بنده که امید دارد

الملك فيبدو له الهلاك وقيل إن الحسن البصري رحمه الله
ملک را پس پیش آید او را هلاک و گفته شده است که حسن بصرے رحمة الله علیه

كَانَ يَخْرُجُ مِنْ دَارِهِ يَوْمَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَكَانَ وَجْهُهُ قَدْ

بوده است که بیرون آمد از خانهٔ خود روز نیمه از شعبان و چنانکه گویی روی او [illegible]

قُبِرَ وَدُفِنَ ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ قَبْرِهِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذٰلِكَ فَقَالَ وَاللّٰهِ مَا

در گور کرده شده است و دفن کرده شده پس بیرون آورده شده از گور خود پس گفته شد او را در این حال

الَّذِي انْكَسَرَتْ سَفِينَتُهُ بِأَعْظَمَ مُصِيبَةً مِنِّي قِيلَ لَهُ وَلِمَ ذٰلِكَ

کسی که شکسته باشد کشتی او در موج دریا بزرگ از روی مصیبت از من گفته شد او را و از چیست این

قَالَ لِأَنِّي مِنْ ذُنُوبِي عَلَى يَقِينٍ وَمِنْ حَسَنَاتِي عَلَى وَجَلٍ فَلَا أَدْرِي

گفت از جهت که من از گناهان خود بر یقین ام و از نیکوئی‌های خود بر ترس‌ام نمی‌دانم

أَتُقْبَلُ مِنِّي أَمْ تُرَدُّ عَلَيَّ

آیا پذیرفته شود از من یا رد کرده شود بر من

فَصْلٌ

فَأَمَّا الصَّلَاةُ الْوَارِدَةُ فِي

اما صلوة وارد در

لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَهِيَ مِائَةُ رَكْعَةٍ بِأَلْفِ مَرَّةٍ قُلْ هُوَ اللّٰهُ

شب نیمه از ماه شعبان پس آن نماز صد رکعت هزار بار خواندن سوره اخلاص

أَحَدٌ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَتُسَمَّى هٰذِهِ الصَّلَوٰةُ صَلَوٰةَ الْخَيْرِ

در هر رکعت ده بار و نامیده میشود این نماز را نماز خیر

وَتَتَفَرَّقُ بَرَكَتُهَا وَكَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ يُصَلُّونَهَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ

و پراگنده میشود برکت او و بوده اند گذشتگان صالح که میگزاردند این نماز را بجماعت که جمع میشدند

لَهَا وَفِيهَا فَضْلٌ كَثِيرٌ وَثَوَابٌ جَزِيلٌ وَرُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ

برای آن نماز و در آن نماز فضل بسیار است و ثواب بیشمار و روایت کرده شده است از حسن بصری رحمه الله

أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي ثَلَاثُونَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ مَنْ

که گفت حدیث خواندند برای من سی کس از اصحاب رسول الله صلعم بدرستی که کسیکه

صَلَّى هٰذِهِ الصَّلَوٰةَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ نَظَرَ اللّٰهُ إِلَيْهِ سَبْعِينَ نَظْرَةً وَ

بگزارد این نماز را در این شب نظر میکند خدا تعالی بسوی او هفتاد نظر و

قَضَى لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ سَبْعِينَ حَاجَةً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ

روان میکند مراو را بهر نظر هفتاد حاجت کمترین از آنها آمرزش است و مستحب است

تُصَلَّى هٰذِهِ الصَّلَوٰةُ أَيْضًا فِي الْأَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً الَّتِي يُسْتَحَبُّ

که گزارد این نماز را نیز در چهارده شب که مستحب است

إِحْيَاؤُهَا الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي فَضَائِلِ رَجَبٍ لِيَحُوزَ بِهَا الْمُصَلِّي

زنده داشتن آنها آن شب که یاد کردیم آنها را در فضیلت ماه رجب تا دریابد بآن نماز گزارنده

هٰذِهِ الْكَرَامَةَ وَهٰذِهِ الْفَضِيلَةَ وَالْمَثُوبَةَ مَجْلِسٌ فِي

این بزرگی را و دریابد این فضیلت و ثواب را مجلسی است در بیان

فَضَائِلُ شَهْرِ رَمَضَانَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

فضیلت است ماه رمضان فرمود خدای حق که ای کسانی که ایمان آورده اید

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

نوشته شده است بر شما روزه رمضان چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه پیش از شما بوده اند

قَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ إِذَا سَمِعْتَ اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

گفت حسن بصری رحمه الله وقتیکه بشنوید شما خدای عز و جل را که میگوید ای هر کدام

آمَنُوا فَارْعِ لَهَا سَمْعَكَ فَإِنَّهَا لِأَمْرٍ تُؤْمَرُ بِهِ أَوْ لِنَهْيٍ تُنْهَى عَنْهُ وَقَالَ

ایمان آورده اید خالی کنید گوشهای خود را که برای کاری است که امر کرده شده است بآن یا برای نهی است

جَعْفَرُ الصَّادِقُ رض لَذَّةُ مَا فِي النِّدَاءِ أَزَالَهُ تَعَبَ الْعِبَادَةِ وَالْعَنَاءِ قَالَ

جعفر صادق رض لذت هر چه در ندا است دور گردن مشقت عبادت و رنجها را گفت

اللّٰهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَا نِدَاءٌ مِنَ الْعَالِمِ وَأَيُّ اسْمٌ مِنَ الْمَعْلُومِ

خدا تعالی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید حرف یا طلب کردن است از دانا و لفظ ای اسمیست که تعبیر کرده شده است

الْمُنَادَى وَهَا تَنْبِيهٌ عَلَى نِدَاءِ الْمُنَادَى الَّذِينَ هُوَ إِشَارَةٌ إِلَى الْمَعْرِفَةِ

که نداکرده شده و لفظ ها آگاهانیدن است بر طلب کسیکه طلب کرده شده است و لفظ الذین اشارت است بسوی دانستگی

السَّابِقَةِ وَالصُّحْبَةِ الْقَدِيمَةِ آمَنُوا إِشَارَةٌ إِلَى السِّرِّ الْمَعْلُومِ بَيْنَ

سابق و صحبت قدیم است و لفظ آمنوا اشارت است بسوی رازیکه معلوم است میان

الْمُنَادِي وَالْمُنَادَى كَأَنَّهُ يَقُولُ يَا مَنْ هُوَ لِي بِسِرِّهِ الْخَالِصِ لَهُ بِصِمَةِ

طلب کننده و طلب کرده شده چنانستی که میگوید ای کسیکه خاصت برای من است بسر خالص که ... کرده شده است

دُبْلِيَّةٍ كُتِبَ أَيْ فُرِضَ وَأُوجِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ وَهُوَ مَصْدَرُ الْقَوْلِ

نوشته شده یعنی فرض کرده شده و واجب کردانیده شده بر شما صیام و لفظ صیام مصدر است ...

صُمْتُ صِيَامًا وَقُمْتُ قِيَامًا وَأَصْلُ الصِّيَامِ فِي اللُّغَةِ الْإِمْسَاكُ

روزه داشتم روزه داشتنی و ایستادم ایستادنی و اصل لفظ صیام در لغت نگاه داشتن است

يُقَالُ صَامَتِ الرِّيحُ إِذَا سَكَنَتْ وَأَمْسَكَتْ عَنِ الْهُبُوبِ وَصَامَتِ

گفته میشود صامت الریح وقتیکه آرام گیرد و باز ایستد از وزیدن و صامت

الْخَيْلُ إِذَا وَقَفَتْ وَأَمْسَكَتْ عَنِ السَّيْرِ وَيُقَالُ صَامَ النَّهَارُ إِذَا

الخیل هرگاه که باز ایستد و آرام گیرد از سیر و گفته میشود صام النهار هرگاه

اعْتَدَلَ وَقَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ لِأَنَّ الشَّمْسَ إِذَا بَلَغَتْ كَبِدَ السَّمَاءِ

برابر شود و ایستد ایستادن نیم روز زیرا که آفتاب هرگاه برسد بمیان آسمان

وَقَفَتْ وَأَمْسَكَتْ عَنِ السَّيْرِ هُنَيْهَةً كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ × حَتَّى إِذَا

می ایستد و آرام میگیرد از سیر اندک ساعت چنانچه گفت شاعر وقتیکه

صام النهار واعتدل وسال للشمس لعاب فنزل ويقال

ایستاد روز برابر شد و دوان شد آفتاب را آب دهن یعنی فرود آمد مراد از سراب کرد

للرجل اذا صمت وامسك عن الكلام صام قال الله تعالى

مرد را و گفته میشود خاموش شد وی ایستاد از کلام صام گفت خدای تعالی

اني نذرت للرحمن صوما اي صمتا فالصوم هو الامساك

من نذر کردم خدای را صوم ای خاموشی پس روزه آن باز ایستادن است

عن المعتاد من الطعام والشراب والجماع في الشرع مع ترك

از انچه خو گرفته شده است از خوردنی و آشامیدنی و جماع کردن در شرع با ترک کردن

الاثام قال الله عز وجل كما كتب على الذين من قبلكم اي من الانبياء

گناهان فرمود خدای عز و جل چنانچه نوشته شده است بر کسانی که پیش از شما بودند یعنی از انبیاء

والامم اولهم آدم عليه السلام وهو ما روى عبد الملك بن هارون

و امتها اول ایشان آدم ع و آن چیزیست که روایت کرد عبد الملک بن هارون

بن عنترة عن ابيه عن جده قال سمعت عن علي بن ابي طالب رض

بن عنتره از پدر خود از جد خود گفت شنیدم از علی بن ابی طالب رض

يقول اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم عند انتصاف النهار

که میگفت آمدم رسول الله صلعم را روزی وقت نیم روز

وهو في الحجرة فسلمت عليه فرد علي السلام ثم قال يا علي هذا

و آن رسول ع در حجره بود پس سلام کردم بر او پس جواب داد بر من سلام را باز فرمود ای علی این

جبرائيل يقرئك السلام فقلت عليك وعليه السلام يا رسول الله

جبرائیل که میخواند بر تو سلام پس گفتم بر تو و بر وی سلام باد ای رسول خدا

فقال صلى الله عليه وسلم ادن مني فدنوت منه فقال يا علي يقول لك جبرئيل

پس فرمود ع نزدیک شو از من پس نزدیک شدم پس فرمود ای علی رض میگوید مر ترا جبرئیل ع

صم من كل شهر ثلاثة ايام يكتب لك باول يوم عشرة الاف سنة

روزه بدار از هر ماه سه روز نوشته میشود مر ترا بمقابله اول روز ثواب ده هزار سال

وباليوم الثاني ثلثون الف سنة وباليوم الثالث مائة الف سنة

و بمقابله روز دوم سی هزار سال و روز سیوم ثواب صد هزار سال

فقلت يا رسول الله هذا الثواب لي خاصة ام للناس عامة قال

پس گفتم ای رسول الله این ثواب خاص از برای منست یا از برای عام مردم گفت

صلى الله عليه وسلم يا علي يعطيك الله هذا الثواب ولمن يعمل عملك بعدك

ای علی رض میدهد ترا خدا تعالی این ثواب و مر کسی را این کار کند بعد از تو

۵۳۲

قلت یا رسول الله وما هی قال ایام البیض ثالث عشر ورابع

گفتم یا رسول الله کدام است آن روزها گفت ایام بیض سیزدهم و چهاردهم

عشر وخامس عشر قال عنترة فقلت لعلی رض لای شیء سمی

و پانزدهم گفت عنتره پس گفتم مر علی را رض از چه نامیده شد

هذه الایام ایام البیض فقال علی رض لما اهبط الله تعالی

این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض هرگاه فرود آورد خدا تعالی

آدم من الجنة الی الارض احرقته الشمس واسود جسده فاتاه

آدم را از بهشت بسوی زمین بسوخت او را آفتاب پس سیاه شد جسم او پس آمد

جبرائیل علیه السلام فقال یا آدم اتحب ان تبیض جسدک

جبرائیل ع پس گفت ای آدم آیا دوست میداری که سفید شود جسم تو

قال نعم قال له فصم من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

گفت آری گفت مر او را پس روزه دار از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فصام آدم علیه السلام اول یوم فابیض ثلث جسده ثم صام

پس روزه داشت آدم ع اول روز پس سفید شد سیوم حصه جسم او پس روزه داشت

الیوم الثانی فابیض ثلثا جسده ثم صام الیوم الثالث فابیض

روز دوم پس سفید شد دو ثلث جسم او پس روزه داشت روز سوم پس سفید شد

جسده کله فسمیت ایام البیض فآدم علیه السلام من الذین

جسم او تمام پس نامیده شد ایام بیض پس آدم ع از آنکسان است

کتب علیه الصیام من قبل محمد صلی الله علیه وسلم قال الحسن وجماعة من

که نوشته شد برو صیام پیش از رسول الله ص گفت حسن بصری و جماعتی از

العلماء بالتفسیر اراد الله تعالی بالذین من قبلکم النصاری

علمای تفسیر مراد داشته است خدا تعالی بالذین من قبلکم نصاری را

شبه صیامنا بصیامهم لاتفاقهما فی الوقت والقدر وذلک

مشابهت روزه ما بروزه نصاری از جهت اتفاق ایشان در وقت و قدر و آن چنین

ان الله تعالی فرض علی النصاری صیام شهر رمضان فاشتد ذلک

که خدا تعالی فرض کرد بر نصاری روزه ماه رمضان پس سخت شد این روزه

علیهم لانه ربما کان یاتی فی الحر الشدید او فی البرد الشدید

بر ایشان زیرا که بسیار بود که می آمد در گرمی سخت یا در سرمای سخت

وکان یضرهم فی اسفارهم ومعایشهم فاجتمع رای علمائهم

و بود که ضرر میداد در سفرهای ایشان و زندگانی ایشان پس جمع شد رای علمای ایشان

وَدَرُوْا سَنَتَهُمْ عَلَى أَنْ يَجْعَلُوْا صِيَامَهُمْ فِيْ فَصْلٍ مِنَ السَّنَةِ بَيْنَ
و سر دو اران ایشان برآینکه گردانند روزه خود را در موسمی از سال که در میان
الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ فَجَعَلُوْهُ فِي الرَّبِيْعِ وَزَادُوْا فِيْهِ عَشَرَةَ أَيَّامٍ
سرما و گرما باشد پس گردانیدند آن را در ربیع و زیاده کردند در آن ده روز دیگر
كَفَّارَةً لِمَا صَنَعُوْا فَصَارَ أَرْبَعِيْنَ يَوْمًا ثُمَّ إِنَّ مَلِكًا لَهُمُ اشْتَكَى
از برای کفاره چیزیکه کردند پس گشت چهل روز پس بدرستی پادشاهی مر ایشان را درد کرد
فَمَهُ فَجَعَلَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ هُوَ بَرِئَ مِنْ وَجَعِهِ ذٰلِكَ يَزِيْدُ فِيْ
دهن او پس نذر کرد خدا را که اگر او شفا یابد از درد خود که زیاده کند در
صَوْمِهِمْ أُسْبُوْعًا فَزَادُوْا فِيْهِ ثُمَّ مَاتَ ذٰلِكَ الْمَلِكُ وَوَلِيَهُمْ مَلِكٌ
روزه خود هفته پس زیاده کردند در وی پس مرد این پادشاه و والی شد ایشان را پادشاه دیگر
آخَرُ فَأَتَمُّوْهُ خَمْسِيْنَ يَوْمًا قَالَ مُجَاهِدٌ أَصَابَهُمْ مُوْتَانٌ فَقَالَ
پس تمام کردند ایشان آن را پنجاه روز گفت مجاهد رسید ایشان را مرگ پس گفت
زِيْدُوْا فِيْ صِيَامِكُمْ فَزَادُوْا عَشْرًا قَبْلُ وَعَشْرًا بَعْدُ قَالَ الشَّعْبِيُّ
زیاده کنید در روزهای خود پس زیاده کردند ده پیش و ده پس گفت شعبی
لَوْ صُمْتُ السَّنَةَ كُلَّهَا لَأَفْطَرْتُ الْيَوْمَ الَّذِيْ يُشَكُّ فِيْهِ فَيُقَالُ
اگر روزه دارم تمام سال هر آینه افطار کنم روزی که شک کرده شود در آن پس گفته شود
مِنْ شَعْبَانَ وَيُقَالُ مِنْ رَمَضَانَ وَذٰلِكَ أَنَّ النَّصَارٰى فُرِضَ
از شعبان و گفته شود از رمضان و آن از برای آنست که نصاری فرض کرده شده
عَلَيْهِمْ شَهْرُ رَمَضَانَ كَمَا فُرِضَ عَلَيْنَا فَحَوَّلُوْهُ إِلَى الْفَصْلِ وَذٰلِكَ
بر ایشان ماه رمضان چنانچه فرض کرده شد بر ما پس گردانیدند آن را بموسم و آن
أَنَّهُمْ كَانُوْا رُبَّمَا صَامُوْا فِي الْقَيْظِ يَعُدُّوْنَ ثَلَاثِيْنَ يَوْمًا ثُمَّ
بدرستی ایشان بوده اند که بسا است که روزه گرفته اند در تابستان پس شمردند سی روز پس
جَاءَ بَعْدَهُمْ قَرْنٌ مِنْهُمْ فَأَخَذُوْا بِالثِّقَةِ فِيْ أَنْفُسِهِمْ فَصَامُوْا
آمد بعد ایشان قرنی از ایشان پس گرفتند با استواری در نفسهای خود پس روزه داشتند
قَبْلَ الثَّلَاثِيْنَ يَوْمًا وَبَعْدَهَا يَوْمًا ثُمَّ لَمْ يَزَلِ الْآخِرُ يَسْتَنُّ بِسُنَّةِ
پیش از سی روز روزی و بعد از سی روز روزی پس همیشه دیگران سنت گرفتند بسنت
الْقَرْنِ الَّذِيْ قَبْلَهُ حَتّٰى صَارُوْا إِلٰى خَمْسِيْنَ يَوْمًا فَذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ
قرنیکه پیش از ایشان بود تا آنکه گردیدند تا پنجاه روز پس این است قول خدای عز
جَلَّ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ يَعْنِيْ لِكَيْ تَتَّقُوْا
و جل چنانچه نوشته شد بر آنکه پیش از شما بودند تا آنکه بترسید شما یعنی تا بترسید شما

الأكل والشرب والجماع وقال أهل التفسير أيضا فرض الله

از خوردن و آشامیدن و جماع و گفتند اهل تفسیر نیز و فرض کرد خدا

تعالى على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم وعلى المؤمنين صوم يوم عاشورا

بر رسول خدا محمد صلعم و بر مومنان روزه روز عاشورا

وثلاثة أيام من كل شهر حين قدم المدينة فكانوا يصومونها

و سه روز از هر ماه وقتیکه آمد در مدینه طیبه پس بودند که روزه داشتند آنرا

إلى أن نزل صيام شهر رمضان قبل قتال بدر بشهر وأيام

تا آنکه نازل شد روزهای ماه رمضان پیش از جنگ بدر یک ماه و روزی چند

قال الله تعالى أياما معدودات يعني شهر رمضان ثلاثين

فرمود خدا تعالی روزهای شمرده یعنی ماه رمضان سی

يوما أو تسعة وعشرين يوما وروي عن سعيد بن عمرو بن

روز است یا بیست و نه روز و روایت کرده شده است از سعید بن عمرو بن

سعيد بن العاص رض أنه سمع ابن عمر رض يحدث عن النبي صلى الله عليه

سعید بن عاص که او شنید از ابن عمر رض که حدیث میکرد از نبی صلعم

أنه قال أنا وأمتي أمية لا نحسب ولا نكتب الشهر هكذا

که فرمود من و امت من ناخوانده ایم و نه حساب میکنیم و نه مینویسیم ماه رمضان چنین

وهكذا وهكذا إتمام الثلاثين وسمي الشهر شهرا لشهرته و

و چنین است و چنین است تمام سی روزه و نامیده شد شهر را شهر از جهت شهرت او و

هو مأخوذ من الشهرة وهي البياض ومنه يقال شهرت السيف

آن ماخوذ است از شهرت و آن سفیدیست و از آنست که گفته میشود شهرت السیف

إذا سللته وشهر الهلال إذا طلع فصل اختلف الناس في

هرگاه صیقل کردی آنرا و شهر الهلال هرگاه طلوع کرد مختلف شده اند مردم در

معنى قوله رمضان فقال بعضهم رمضان اسم من أسماء الله

معنی قول او رمضان پس گفت بعض ایشان رمضان اسمیست از اسمهای خدا

تعالى يقال شهر رمضان كما يقال شهر الله الأصم لرجب

پس گفته میشود ماه رمضان چنانچه گفته میشود شهر الله اصم مر رجب را

وعبد الله وروى جعفر الصادق عن آبائه رض عن النبي صلى الله عليه

و گفته میشود عبد الله و روایت کرد جعفر صادق رض از پدران خود از نبی صلعم

أنه قال شهر رمضان شهر الله وقال أنس بن مالك رض قال رسول

که فرمود ماه رمضان ماه خداست و گفت انس بن مالک رض که فرمود رسول صلعم

۵۳۵

۵۳ سل بالفتح [illegible] لام کشیدن و بر آوردن و برکشیدن کارد و جز آن ۱۲ رشیدی

اللّه صلّى الله عليه وسلّم لا تقولوا رمضان بل انسبوه كما نسبه الله تعالى

گوئید رمضان تنها بل نسبت کنید او را چنانچه نسبت کرد او را خدای تعالی

في القرآن فقال شهر رمضان وروى الاصمعي قال ابو عمرو

در قرآن پس گفت شهر رمضان و روایت کرد اصمعی که گفت ابو عمرو

انما سمي رمضان لانه رمضت فيه الفصال من الحر وقال

جز اینکه نامیده شده است رمضان زیرا که گرم میشود در آن ماه شتر از گرمی و گفت

غيره لان الحجارة كانت ترمض فيه من الحرارة والرمضاء الحجارة

غیر او زیرا که سنگها بود و است که گرم میشود در آن ماه از گرمی و رمضاء سنگهای

المحماة وقيل سمي بذلك لانه يرمض الذنوب اي يحرقها

گرم کرده شده و گفته شده است نامیده شد بدین نام از جهت که رمض میکند گناه را یعنی میسوزد

وهو مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم وقيل ان القلوب تاخذ من حرارة

و آن روایت کرده شده است از نبی ص و گفته شده که دلها بهره میگیرد از گرمی

الموعظة والفكرة في امر الاخرة كما ياخذ الرمل والحجارة من

پند و فکر را در آخرت چنانچه بهره میگیرد ریگ و سنگ از

حر الشمس وقال الخليل ماخذه من الرمض وهو مطر ياتي في

گرمی آفتاب و گفت خلیل ماخذ رمضان از رمض است و آن باران است که می آید در

الخريف فسمي هذا الشهر رمضان لانه يغسل الابدان من الاثام

موسم خریف پس نامیده شد این ماه رمضان زیرا که آن غسل میکند جسدها را از گناهان

غسلا ويطهر القلوب تطهيرا فصل في قوله عز وجل

غسل کردنی و پاک میکند دلها را پاک کردنی فصل در بیان قول خدای عز

شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن روي عن عطية بن الاسود

شهر رمضان آنکه نازل کرده شده در قرآن روایت کرده شده است از عطیه بن اسود

سال ابن عباس رض فقال له انه قد وقع الشك في قوله انا انزلناه

پرسید ابن عباس را پس گفت که هر آینه واقع شد شک در قول خدا انا انزلناه

في ليلة مباركة وقد نزل القرآن في سائر الشهور وقال الله تعالى

و حال آنکه نازل شد قرآن شریف در سایر ماهها گفت خدای

عز وجل وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث وقالوا لولا

و قرآن جدا جدا کرده فرستادیم تا بخوانی آن را بر مردم در درنگ و گفتند کافران

نزل عليه القرآن جملة واحدة من اللوح المحفوظ في ليلة القدر

فرود نیامد بسوی او قرآن یکبار از لوح محفوظ در شب قدر

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ وُضِعَ فِي بَيْتِ الْعِزَّةِ فِي سَمَاءِ الدُّنْيَا ثُمَّ نَزَلَ
از ماه رمضان پس نهاده شد در بیت عزت در آسمان دنیا پس فرود آورد
بِهِ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُجُومًا نُجُومًا فِي ثَلٰثٍ
او را جبرائیل علیه السلام بر محمد پاره پاره در بیست و
وَعِشْرِينَ سَنَةً وَذٰلِكَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ
سه سال واین از آنجهت است که فرمود خدا پس سوگند میخورم بمواقع ستارگان
وَقَالَ دَاوُدُ ابْنُ أَبِي هِنْدٍ قُلْتُ لِلشَّعْبِيِّ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي
و گفت داؤد ابن ابی هند گفتم شعبی را ماه رمضان آنچنانست
أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْاٰنُ أَمَا كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَائِرِ
که فرود آورده شد در آن ماه قرآن آیا نبود که فرود آورده میشد بر آنحضرت در همه
السَّنَةِ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ جِبْرَئِيلُ ع م كَانَ يُعَارِضُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَمَضَانَ
سال گفت آری ولیکن جبرائیل ع بود که برابر میکرد پیغمبر را در ماه رمضان
بِمَا نَزَّلَ اللّٰهُ فَيُحْكِمُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ مَا يَشَاءُ وَيُنْسِيهِ مَا
چیزی که فرستاده است خدا پس محکم میکرد هرچه میخواهد و ثابت میدارد چیزی را که میخواهد
٥٣٧ يَشَاءُ عَنْ شِهَابِ بْنِ طَارِقٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ
و میخواهد منقول است از شهاب بن طارق از ابی ذر غفاری رضا از نبی ص
قَالَ أُنْزِلَتْ صُحُفُ إِبْرٰهِيمَ فِي ثَلٰثِ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَتْ
گفت فرود آورده شد کتاب ابراهیم در سه شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد
تَوْرٰيةُ مُوسٰى عم فِي سِتِّ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ الزَّبُورُ دَاوُدَ عم فِي ثِنْتَيْ
توریت موسی علیه السلام در شش شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد زبور داؤد در
عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ الْإِنْجِيلُ عِيسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ
دوازده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد انجیل عیسی علیه السلام
فِي ثَلٰثَ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ الْفُرْقَانُ
در سیزده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد قرآن
عَلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرَّابِعَةِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ وَصَفَ
بر محمد صلی الله علیه وسلم در بیست و چهارم از ماه رمضان پس وصف کرد
عَزَّ وَجَلَّ الْقُرْاٰنَ فَقَالَ هُدًى لِلنَّاسِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَيِّنٰتٍ مِنَ
خدای عزوجل قرآن را پس فرمود راه راست نماینده است مر مردم را از گمراهی و روشن کننده است
الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ مِنَ الْهُدٰى وَالْفُرْقَانِ
حلال و حرام و حدود و احکام از راه راست و فرقان

يفصل بين الحق والباطل فصل فيما يختص بشهر
رمضان من الفضائل أخبرني أبو نصر عن والده قال أنا
ابن الفارس قال ثنا أبو حامد أحمد بن محمد بن الجلودي النيسابوري
قال أخبرنا محمد بن إسحاق بن خزيمة قال أنا علي بن حجر
السعدي قال أنا يوسف بن زياد قال أخبرنا همام بن يحيى
عن علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب عن سلمان
قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في آخر يوم من شعبان فقال
أيها الناس قد أظلكم شهر عظيم شهر مبارك شهر فيه
ليلة خير من ألف شهر جعل الله صيامه فريضة وقيام
ليله تطوعا من تقرب فيه بخصلة من الخير أو أدى فيه
فريضة كان كمن أدى سبعين فريضة فيما سواه وهو
شهر الصبر والصبر ثوابه الجنة وشهر المواساة وشهر
يزاد فيه في رزق المؤمن فمن فطر فيه صائما كان مغفرة
لذنوبه وعتق رقبته من النار وكان له مثل أجره من غير
أن ينقص من أجره شيء قالوا ليس كلنا نجد ما يفطر الصائم

قال يعطي الله هذا الثواب لمن فطر صائما على تمرة او شربة
خواهد داد خدا این ثواب کسی را که افطار کناند روزه دار را بر یک خرما یا بر یک

ماء او مذقة لبن وهو شهر اوله رحمة واوسطه مغفرة وآخره عتق من النار من
آب یا بر یک جرعه شیر و آن ماهی است که اول او رحمت است و میانه او مغفرت است و آخر او آزادی است از آتش

خفف عن مملوكه فيه غفر الله له واعتقه من النار فاستكثروا فيه من اربع خصال
سبک کرد باری از مملوک خود در آن ماه بیامرزد خدا او را و آزاد کند او را از آتش پس بسیار کنید در این ماه از چهار خصلت

خصلتان ترضون بهما ربكم وخصلتان لا غناء لكم عنهما فاما الخصلتان اللتان
دو خصلت است که راضی کنید بآنها پروردگار خود را و دو خصلت است نیست بی نیازی مر شما را از و دو خصلتی

ترضون بهما ربكم فشهادة ان لا اله الا الله وتستغفرونه واما
که راضی میکنید شما بآن پروردگار خود را پس گواهی اینکه نیست معبودی مگر خدا تعالی و طلب آمرزش کنید آن را

اللتان لا غناء لكم عنهما فتسألون الله الجنة وتعوذون به من
آن دو خصلت که نیست بی نیازی مر شما را از آنها پس بخواهید از خدا بهشت و پناه بگیرید باو از

النار ومن اشبع فيه صائما سقاه الله تعالى من حوضي شربة
آتش و هر که سیر کند در آن ماه روزه دار را بنوشاند او را خدا از حوض من جرعه آب

لا يظمأ بعدها ابدا وعن الكلبي عن ابي نضرة عن ابي سعيد
که تشنه نشود پس از آن هرگز و روایت است از کلبی و روایت کرد از ابی نضره از ابی سعید

۵۳۹ الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة وابواب
خدری رض گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که درهای بهشت و درهای

السماء لتفتح لاول ليلة من شهر رمضان ولا تغلق الى آخر ليلة
آسمان هر آینه گشاده میشود در اول شب از ماه رمضان و بسته نمیشود تا آخر شب

منه ليس من عبد وامة يصلي في ليلة منها الا كتب الله تعالى
از آن ماه نیست از بنده مومن و مومنه که نماز گذارد در شب از آنها مگر می نویسد خدا تعالی

له بكل سجدة الفا وسبعمائة حسنة وبنى له بيتا في الجنة من
مر او را بمقابله هر سجده هزار و هفتصد نیکی و بنا کرده مر او را خانه در بهشت از

ياقوتة حمراء له سبعون الف باب لكل باب منها مصراعان
یاقوت سرخ مر او را هفتاد هزار دروازه باشد مر هر دروازه را از آنها دو تخته

من ذهب موشح من ياقوتة حمراء فاذا صام اول يوم من شهر رمضان
از زر موشح از یاقوت سرخ پس هرگاه روزه دارد اول روز از ماه رمضان

غفر الله له كل ذنب الى آخر يوم رمضان وكان كفارة الى
می آمرزد خدا تمام مر او را هر گناه تا آخر روز رمضان و باشد کفاره تا

مِثْلَهَا وَكَانَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ يَصُومُهُ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ لَهُ أَلْفُ بَابٍ
مانند آن یعنی رمضان دیگر میباشد مر او را بمقابله هر روزی که روزه میدارد کوشکی در بهشت مر او را هزار در

مِنْ ذَهَبٍ وَاسْتَغْفَرَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ غُدْوَةٍ إِلَى أَنْ
از زر و طلب آمرزش کنند مر او را هفتاد هزار فرشته از صباح تا آنکه

تَوَارَى بِالْحِجَابِ وَكَانَ لَهُ بِكُلِّ سَجْدَةٍ يَسْجُدُهَا مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ شَجَرَةٌ
پوشیده شود آفتاب به پرده شب و باشد مر او را بمقابله هر سجده که کرده است از شب یا روز درختی

فِي الْجَنَّةِ يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا وَأَخْبَرَنِي
در بهشت که سیر میکند سوار در سایه او صد سال قطع نمیتواند کرد او را و خبر داد مرا

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ
ابو نصر از پدر خود باسناد خود از اعرج از ابی هریره رض گفت

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ مِنْ أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ
فرمود رسول الله صلعم هرگاه که باشد شب اول از ماه رمضان

نَظَرَ اللهُ إِلَى خَلْقِهِ وَإِذَا نَظَرَ إِلَى عَبْدٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا وَلِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
نظر میکند خدا تعالی بسوی خلقت خود و هرگاه که نظر میکند بسوی بنده هرگز عذاب نکند او را همیشه و مر خدا راست

فِي كُلِّ يَوْمٍ أَلْفُ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ وَأَخْبَرَنِي أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ
در هر روز هزار هزار آزاد کردنی از آتش و خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود

بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ
باسناد خود از سهیل از پدر خود از ابی هریره رض گفت که رسول الله صلعم

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ
فرمود هرگاه که می‌آید رمضان گشاده میشود درهای بهشت و بند کرده میشود درهای دوزخ

وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَعَنْ نَافِعِ بْنِ بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْغِفَارِيِّ
و بند کرده میشوند شیطانها و روایت کرده شده است از نافع از مسعود غفاری

رض قَالَ إِنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ يَوْمًا
رض گفت که او شنید رسول الله صلعم که میفرمود نیست از هیچ بنده که روزه دارد یک روز

مِنْ رَمَضَانَ إِلَّا زُوِّجَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فِي خَيْمَةٍ مِنْ دُرَّةٍ
از رمضان مگر که نکاح کرده میشود زنی از حور العین در خیمه از در

مُجَوَّفَةٍ مِمَّا نَعَتَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ عَلَى كُلِّ
کاواک از آن جمله که ستوده است خدا تعالی حوریان اند پوشیده در خیمه‌ها بر هر یک

امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ سَبْعُونَ حُلَّةً لَيْسَ مِنْهَا حُلَّةٌ عَلَى لَوْنِ الْأُخْرَى وَتُعْطَى
زن از ایشان هفتاد حله که نیست از آنها حله بر رنگ دیگری و داده میشود

سبعين لونا من الطيب ليس منها لون على لون الآخر وتعطى
هفتاد رنگ از خوشبو که نیست از آنها هیچ رنگی بر رنگ دیگر و داده میشود

سبعون سريرا من ياقوتة حمراء موشحة بالدر على كل سرير
هفتاد تخت از یاقوت سرخ ... بمروارید بر هر تختی

سبعون فراشا على كل فراش اريكة لكل امرأة سبعون الف وصيفة
هفتاد بستر بر هر بستر تخت ... هر زنی را هفتاد هزار خدمتگار

لحاجتها وسبعون الف وصيفة لزوجها مع كل وصيفة صحفة
برای حاجت خود و هفتاد هزار خدمتگار برای شوهر او با هر خدمتگار کاسه

من ذهب فيها لون من طعام تجد لآخر لقمة منها لذة لم
از زر که در آن هست رنگی از طعام ... لذتی که

تجد لأوله ويعطى زوجها مثل ذلك على سرير من ياقوت احمر هذا
نیافته است مر اول لقمه را و داده میشود شوهر او مانند آن بر تختی از یاقوت سرخ و این

لكل يوم صامه من رمضان سوى ما يعمل من الحسنات فضل
بعوض روز دیگر روزه داشته است از رمضان سوای آنچه عمل کند از نیکوییها فضل

اخبرني ابو نصر عن والده باسناده قال ثنا محمد بن احمد قال
خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت حدیث خواند محمد بن احمد گفت

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو القاسم بن عبد الله بن محمد
حدیث خواند عبد الله بن محمد گفت حدیث خواند مرا ابو القاسم بن عبد الله بن محمد

قال حدثنا الحسن بن ابراهيم بن يسار وابراهيم بن محمد بن حارث
گفت حدیث خواند مرا حسن بن ابراهیم بن یسار و ابراهیم بن محمد بن حارث

قال حدثنا سلمة بن شبيب قال ثنا القسم بن محمد قال ثنا
گفت حدیث خواند مرا سلمه بن شبیب گفت حدیث خواند مرا قسم بن محمد گفت حدیث خواند

هشام بن الوليد قال حدثنا حماد بن سليمان الدوسي عن الحسن
هشام بن ولید گفت حدیث خواند مرا حماد بن سلیمان دوسی از حسن

عن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض قال انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم
از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض گفت که او شنید ... را

ان الجنة لتنجد وتزين من الحول الى الحول لدخول شهر رمضان
بدرستی که جنت پاک کرده میشود و آراسته کرده میشود از سالی تا سالی از جهت در آمدن ماه رمضان

فاذا كان اول ليلة من شهر رمضان هبت ريح من تحت العرش
پس هرگاه باشد اول شب از ماه رمضان میوزد بادی از زیر عرش

يقال لها المثيرة تصفق اوراق اشجار الجنة وحلق المصاريع

فيسمع لذلك طنين لم يسمع السامعون احسن منه فتزين الحور

العين حتى يقفن بين شرف الجنة فينادين هل من خاطب

الى الله عز وجل فيزوجه ثم يقلن يا رضوان ما هذه الليلة

فيجيبهن بالتلبية يا خيرات حسان هذه اول ليلة من شهر رمضان

فتحت ابواب الجنة للصائمين من امة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول الله يا

رضوان افتح ابواب الجنان ويا مالك اغلق ابواب الجحيم عن الصائمين

من امة محمد صلى الله عليه وسلم يا جبرئيل اهبط الى الارض وصفد مردة الشياطين

وغلهم بالاغلال ثم اقذفهم في لجج البحار حتى لا يفسدوا على

امة محمد حبيبي صيامهم قال ويقول الله عز وجل في كل ليلة من

شهر رمضان ثلاث مرات هل من سائل فاعطيه سؤله هل من تائب

فاتوب عليه هل من مستغفر فاغفر له من يقرض الغني غير المعدم

والوفي غير الظلوم قال ولله في كل يوم من شهر رمضان عند

الافطار الف الف عتيق من النار كلهم قد استوجب العقاب

فاذا كان ليلة الجمعة ويوم الجمعة اعتق الله تعالى في كل ساعة

ألف ألف عتيق من النار كلهم قد استوجبوا العذاب فإذا كان

في آخر يوم من شهر رمضان أعتق الله في ذلك اليوم بعدد

ما أعتق من أول الشهر إلى آخره فإذا كانت ليلة القدر يأمر

جبرئيل فيهبط في كبكبة من الملائكة ومعه لواء أخضر

إلى الأرض فيركزه على ظهر الكعبة وله ستمائة جناح لا ينشرها

إلا في ليلة القدر فينشرها في تلك الليلة فيجاوز المشرق و

المغرب ويأمر جبرئيل عليه السلام الملائكة بالدخول بين

هذه الأمة فيدخلون بينهم ويسلمون على كل قائم ومصلي

وذاكر ويصافحونهم ويؤمنون على دعائهم حتى يطلع الفجر ثم

ينادي جبرئيل يا معشر الأولياء الرحيل فيقولون يا جبرئيل

ما صنع الله في حوائج المؤمنين من أمة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول إن

الله تعالى نظر إليهم وعفا عنهم وغفر لهم إلا أربعة فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم هؤلاء الأربعة مدمن خمر وعاق والديه

وقاطع رحم ومشاحن قيل يا رسول الله من المشاحن قال المصارم

فإذا كانت ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

فإذا كان غداة الفطر بعث الله تعالى الملائكة في كل البلاد
پس هرگاه که باشد فرداے فطر بفرستد خداے تعالی فرشتگان را در هر شهر
فيهبطون إلى الأرض فيقومون على أفواه السكك فينادون
پس فرود مے آیند بسوی زمین پس می ایستند بر دهانهاے کوچها پس ندا میکنند
بصوت يسمعه كل من خلق الله تعالى إلا الجن والإنس فيقولون
بآوازے که میشنود هر چیزیکه پیدا کرد خداے تعالی مگر جن و انسان پس میگویند
يا أمة محمد صلى الله عليه اخرجوا إلى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنب
ای امت محمد صلعم بیرون آیید بسوے رب کریم که میدهد عطاے بزرگ و می آمرزد گناه
العظيم فإذا برزوا إلى مصلاهم يقول الله تعالى لملائكته يا
بزرگ پس وقتیکه بر آیند بسوی مصلی خود میگوید خداے تعالی فرشتگان خود را اے
ملائكتي ما جزاء الأجير إذا عمل عمله قال فيقول الملائكة إلهنا و
فرشتگان من چه چیز است جزاے مزدور هرگاه که عمل کند عمل خود فرمود پس میگویند فرشتگان
سيدنا توفيه أجره فيقول فإني أشهدكم يا ملائكتي إني قد
سردار ما تمام و کمال مزد او را پس میگوید خداے تعالی من گواه میکنم شما را ای فرشتگان من که
جعلت ثواب صيامهم من شهر رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي
گردانیدم ثواب روزهاے ایشان از ماه رمضان و قیام ایشان خوشنودی خود و آمرزش خود
ثم يقول يا عبادي سلوني فبعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في
پس میگوید ای بندگان من سوال کنید از من پس سوگند مرا بعزت و جلال خود که سوال نخواهید از من امروز در
جمعكم هذا لآخرتكم شيئا إلا أعطيتكم ولا لدنياكم إلا نظرت
این جماعت خود برای آخرت خود چیزے مگر دهم شما را و نخواهید از برای دنیای خود مگر نظر کنم
لكم وعزتي وجلالي لأسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني وعزتي
برشما را سوگند مرا بعزت و جلال خود هر آینه بپوشم بر شما لغزشهاے شما از هنگام که ترسیده اید مرا و
لا أخزيكم ولا أفضحكم بين أصحاب الحدود وانصرفوا مغفورا
رسوا نکنم و خوار نکنم شما را در میان اصحاب حدود و برگردید آمرزیده شده
لكم لقد أرضيتموني ورضيت عنكم قال فتفرح الملائكة و
شما هر آینه راضی شدید شما از من و راضی شدم من از شما فرمود پس خوش میشوند فرشتگان
يستبشرون بما يعطي الله عز وجل هذه الأمة إذا أفطروا من
بشارت میدهند بچیزے که داده است خداے تعالی این امت را هرگاه افطار میکنند از
شهر رمضان وعن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه
ماه رمضان و روایت است از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض از نبی صلعم

نحوه واللفظ متقارب واخبرني ابو نصر عن والده باسناده

مانند آن و لفظ هردو حديث نزديک است و خبر کرد يار ابو نصر از اسناد خود باسناد خود

عن نافع عن ابي مسعود الغفاري رض انه قال انه سمع رسول الله

از نافع از ابي مسعود غفاري رض که گفت که او شنيد رسول الله

صلى الله عليه يقول يوما اهل شهر رمضان لو يعلم العباد ما في شهر

مر او را که ميگفت روزي که ديده شد ماه رمضان اگر بدانستند بندگان که در ماه رمضان

رمضان لتمنى العباد ان يكون شهر رمضان سنة فقال رجل

هست هر آينه آرزو ميکردند بندگان اينکه باشد ماه رمضان يکسال پس گفت مردي

من خزاعة يا رسول الله حدثنا فقال رسول الله صلى الله عليه ان الجنة

از قبيله خزاعه يا رسول الله بيان کن ما را آن فضيلت پس فرمود که بدرستي بهشت

لتزين لشهر رمضان من راس الحول الى الحول حتى اذا كان اول ليلة

هر آينه آراسته ميشود از جهت ماه رمضان از سال تا سال ديگر بعد تا وقتيکه ميشود اول شب

منه هبت ريح من تحت العرش فصفقت اوراق اشجار الجنة

از آن ماه ميوزد بادي از زير عرش پس بهم ميزند برگ درختهاي بهشت را

فنظرت الحور العين الى ذلك فقلن يا رب اجعل من عبادك

پس مي بينند حور عين بسوي اين پس ميگويند اي پروردگار بگردان از بندهاي خود را

في هذا الشهر لنا ازواجا تقر اعيننا بهم وتقر اعينهم بنا فما

در اين ماه جفت ما که روشن شود چشمهاي ما بايشان و چشمهاي ايشان با ما

من عبد صام شهر رمضان الا زوجه الله زوجة من الحور

از هيچ بنده که روزه داشت ماه رمضان مگر زن دهد او را خداي تعالى زني از حور

العين في خيمة من درة مجوفة مما نعت الله تعالى به حور

عين در خيمه از مرواريد ميان خالي از آن چيزها که وصف کرد خداي تعالى ايشانرا که حور اند

مقصورات في الخيام على كل امراة منهن سبعون حلة ليس

نگاهداشته شده در خيمها بر هر زني از آن حوريان هفتاد حله است که نيست هيچ يکي از آن حله

منها حلة على لون الاخرى ويعطى سبعون لونا من الطيب ليس

از آن حله بر رنگ ديگري و داده ميشود هفتاد رنگ از مشک نيست هيچ رنگي

منه لون يشبه الاول لكل امراة منهن على سرير من ياقوت موشح

از آن مشابه شده باشد رنگ اول با هر زني از آن حوريان تختي باشد از ياقوت مرصع

بالدر عليه سبعون فراشا بطائنها من استبرق وفوق كل

مروارید که بروي بستره هفتاد باشد که استر آن از استبرق باشد که فوقيت از هر

فِرَاشٍ سَبْعُونَ أَرِيكَةً وَلِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ سَبْعُونَ أَلْفَ وَصِيفٍ

بستر هفتاد و تخت آراسته و هر زنی را از آنها هفتاد هزار خدمتکار باشد

يَخْدِمُهَا وَسَبْعُونَ أَلْفَ وَصِيفٍ لِزَوْجِهَا بِيَدِ كُلِّ وَصِيفٍ صَحْفَةٌ

که خدمت کند آنها را و هفتاد هزار خدمتگار مر شوهر آنرا بر دست هر خدمتگار کاسه

مِنْ ذَهَبٍ فِيهِ لَوْنٌ مِنَ الطَّعَامِ يَجِدُ لِآخِرِهِ مِنَ اللَّذَّةِ مَا لَا يَجِدُ

از زر درآن کاسه رنگی از طعام باشد که بیابد آخر لقمه او را لذتی که نیافته است

لِأَوَّلِهِ وَيُعْطَى زَوْجُهَا مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَيْهِ

مر اول لقمه را و داده میشود شوهر او را از عطایای مذکوره بر تختی از یاقوت سرخ بر آن تخت

سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ مُرَصَّعٍ بِالْيَاقُوتِ هَذَا لِكُلِّ مَنْ صَامَ شَهْرَ

دو دست برنجن باشد از زر که مرصعست بیاقوت این عطا مر کسی را که روزه داشت ماه

رَمَضَانَ سِوَى مَا عَمِلَ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَعَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ

رمضان ورای چیزیکه میکند از نیکوییها و روایت کرده شده است از قتاده که او روایت کرد

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ

گفت فرمود رسول الله صلعم وقتیکه باشد اول شب از ماه رمضان

نَادَى الْجَلِيلُ جَلَّ عَظَمَتُهُ رِضْوَانَ خَازِنَ الْجِنَانِ فَيَقُولُ لَبَّيْكَ

ندا میکند خدا عزّ و جلّ جلاله رضوان را که نگهبان بهشت است ای رضوان پس میگوید ایستاده ام

وَسَعْدَيْكَ فَيَقُولُ نَجِّدْ جَنَّتِي وَزَيِّنْهَا لِلصَّائِمِينَ مِنْ أُمَّةِ

و بجا می آرم فرموده ترا الهی در بلی پس میفرماید حق تعالی پاکیزه ساز بهشت مرا و آراسته کن از برای روزه

أَحْمَدَ وَلَا تُغْلِقْهَا مِنْهُمْ حَتَّى يَنْقَضِيَ شَهْرُهُمْ ثُمَّ يُنَادِي مَالِكًا

محمد صلعم و مبند از ایشان هیچکدام را تا آنکه تمام شود ماه ایشان بعد ندا میکند مالک

خَازِنَ النَّارِ يَا مَالِكُ فَيَقُولُ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ فَيَقُولُ أَغْلِقْ

نگهبان دوزخرا که ای مالک پس میگوید مالک ایستاده ام و بجا می آرم فرمان ترا الهی در بلی پس میگوید

أَبْوَابَ الْجَحِيمِ مِنَ الصَّائِمِينَ مِنْ أُمَّةِ أَحْمَدَ ثُمَّ لَا تَفْتَحْهَا عَلَيْهِمْ

درهای دوزخ را از روزه داران امت محمد صلعم بعد مکشا آنها را بر ایشان

حَتَّى يَنْقَضِيَ شَهْرُهُمْ ثُمَّ يُنَادِي جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ لَبَّيْكَ

تا آنکه بگذرد ماه ایشان بعد ندا میکند جبرئیل را ع پس میگوید جبرائیل ایستاده ام

وَسَعْدَيْكَ فَيَقُولُ انْزِلْ إِلَى الْأَرْضِ فَغُلَّ مَرَدَةَ الشَّيَاطِينِ

و بجا می آرم فرمان ترا الهی در بلی پس میگوید فرود شو بسوی زمین پس بند کن سرکشان شیاطین را

عَنْ أُمَّةِ أَحْمَدَ حَتَّى لَا يُفْسِدُوا عَلَيْهِمْ صِيَامَهُمْ وَإِفْطَارَهُمْ وَلِلّٰهِ

از امت محمد مصطفی صلعم تا فاسد نکنند بر ایشان روزه های ایشانرا و افطار ایشانرا و مر خدایرا

سوار بالکسر دست برنجن ۱۲ صحاح ۱۲|۱۲

۵۳۶

عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ

عز و جل و در هر روز از ماه رمضان وقت بر آمدن آفتاب و

عِنْدَ وَقْتِ الْإِفْطَارِ عُتَقَاءَ أَعْتَقَهُمْ مِنَ النَّارِ عَبِيدًا وَإِمَاءً

وقت افطار آزاد شدگان که آزاد میکند حق تعالی ایشان را از آتش از غلامان و کنیزان

وَلَهُ فِي كُلِّ سَمَاءٍ مُنَادٍ فِيهِمْ مَلَكٌ لَهُ عُرْفٌ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و مر او را در هر آسمان ندا کننده ایست و در میان ایشان ندا کننده فرشته ایست مر او را یالی ست در زیر عرش

وَقَوَائِمُهُ فِي تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى لَهُ جَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ

و پایهای او در حدود زمین هفتم زیرین است مر او را بالی ست بمشرق

وَجَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ مُكَلَّلٌ بِالْمَرْجَانِ وَالدُّرِّ وَالْجَوَاهِرِ يُنَادِي هَلْ

و بالی ست بمغرب که مرصع است بمرجان و در و جواهر ندا میکند آن فرشته آیا

مِنْ تَائِبٍ يُتَابُ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ دَاعٍ يُسْتَجَابُ لَهُ هَلْ مِنْ مَظْلُومٍ

باز آینده از گناه که پذیرفته شود توبه او را آیا هست از دعا کننده که قبول کرده شود دعای او آیا

يَنْصُرُهُ اللَّهُ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ هَلْ مِنْ سَائِلٍ يُعْطَى

کرده شود او را الله تعالی آیا کسی هست آمرزش خواهنده که بیامرزد او را خدا آیا هست سائلی که داده شود

سُؤْلَهُ قَالَ وَيُنَادِي الرَّبُّ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي الشَّهْرِ كُلِّهِ عِبَادِي وَ

سوال او فرمود و ندا میکند پروردگار تعالی در تمام آن ماه غلامان من و

إِمَائِي أَبْشِرُوا وَاصْبِرُوا وَدَاوِمُوا يُوشِكُ أَنْ أَرْفَعَ عَنْكُمُ

کنیزان من بشارت شما را و صبر کنید و مداومت کنید نزدیک است که بردارم از شما

الْمُؤْنَاتِ وَتُفْضُوا إِلَى رَحْمَتِي وَكَرَامَتِي فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ

رنج را و برسید برحمت من و کرامت من و چون شود شب قدر

نَزَلَ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَبْكَبَةٍ مِنَ الْمَلَئِكَةِ يُصَلُّونَ عَلَى

نازل میشود جبرئیل ع در گروه از فرشتگان دعای رحمت میکنند بر

كُلِّ عَبْدٍ قَائِمٍ أَوْ قَاعِدٍ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

هر بنده ایستاده و یا نشسته که یاد کند خدا عز و جل را و از انس بن مالک

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ أَذِنَ اللَّهُ لِلسَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَتَكَلَّمَا

گفت فرمود رسول الله ص اگر دستوری میداد خدا آسمان و زمین را که کلام کنند

لَبَشَّرَتَا مَنْ صَامَ رَمَضَانَ بِالْجَنَّةِ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رض

هر آینه بشارت میدادند کسی را که روزه داشت رمضان را به بهشت و روایت است از عبد الله بن ابی اوفی

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَدُعَاؤُهُ

گفت فرمود رسول الله ص خواب روزه دار عبادت است و خاموشی او تسبیح است و دعای او

مُسْتَجَابٌ وَعَمَلُهُ مُضَاعَفٌ وَعَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي خَيْثَمَةَ رض

مستجاب است وعمل او دو چندان است و روایت کرد اعمش از ابی خیثمه رض

أَنَّهُ قَالَ كَانُوا يَقُولُونَ رَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ وَالْحَجُّ إِلَى الْحَجِّ وَ

بدرستی او گفت بودند اصحاب که میگفتند رمضان تا رمضان و حج تا حج و

الْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ وَالصَّلٰوةُ إِلَى الصَّلٰوةِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ

جمعه تا جمعه و نماز تا نماز کفاره است مرانچه را که درمیان ایشانست

مَا اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ كَانَ

وقتیکه پرهیز کرده شود کبیره‌ها را و روایت از امیر المومنین عمر بن خطاب رض که بدرستی او بود

يَقُولُ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ مَرْحَبًا بِشَهْرٍ خَيْرٍ كُلُّهُ صِيَامٌ نَهَارُهُ

که میگفت وقتیکه درآمد ماه رمضان مرحبا باد ماهی که نیکویی است همه او روزه است روز او

وَقِيَامٌ لَيْلُهُ وَالنَّفَقَةُ فِيهِ كَالنَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ

و قیام است شب او و خرج کردن درآنماه مانند خرج کردن است در راه خدای عزوجل و روایت

أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ

از ابی هریره رض از نبی صلعم که بدرستی او فرمود هرکه روزه داشت ماه رمضان

إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَعَنْ أَبِي

در حالیکه ایمان دارد و امید اجر دارد آمرزیده شد مر او را آنچه پیش گذشته است از گناهان و آنچه پس‌تر است

هُرَيْرَةَ رض أَيْضًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ كُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُهَا ابْنُ

ابی هریره رض نیز از نبی صلعم که فرمود هر نیکی که میکند فرزند

آدَمَ مِنْ أُمَّتِي تُضَاعَفُ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ إِلَّا الصَّوْمَ فَإِنَّ

آدم از امت من زیاده کرده میشود او را ده تا هفتصد مگر روزه را زیرا که

اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَأَكْلَهُ وَ

خدای تعالی میگوید روزه برای من است و من جزا میدهم بآن میگذارد بنده آرزوی خود و خوردن خود و

شُرْبَهُ مِنْ أَجْلِي وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَلِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ

نوشیدن خود از جهت من و روزه سپر است و مر روزه‌دار را دو فرحت است یکی فرحت وقت

إِفْطَارِهِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ وَأَخْبَرَنَا أَبُو الْبَرَكَاتِ السَّقَطِي

افطار خود و فرحتی وقت دیدار پروردگار خود و خبر داد ما را ابو البرکات سقطی

بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا الْمَسْعُودِي قَالَ بَلَغَنِي

باسناد خود از یزید بن هارون گفت حدیث خواند بر من مسعودی گفت رسید مرا

أَنَّ مَنْ قَرَأَ فِي لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي التَّطَوُّعِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا

که کسیکه بخواند در شبی از ماه رمضان در نفلها سوره انا فتحنا ...

مُبِيْنًا حُفِظَ فِيْ ذٰلِكَ الْعَامِ فَصْلٌ رَمَضَانُ خَمْسَةُ

محفوظ باشد از دعاها در آن سال رمضان پنج

أَحْرُفٍ اَلرَّاءُ رِضْوَانُ اللّٰهِ وَالْمِيْمُ مُحَابَاةُ اللّٰهِ وَالضَّادُ ضَمَانُ

حرف است حرف را اشارت از خوشنودی خدا است و حرف میم محبت خداست و حرف ضاد نگهبان

اللّٰهِ وَالْأَلِفُ أُلْفَةُ اللّٰهِ وَالنُّوْنُ نُوْرُ اللّٰهِ فَهُوَ شَهْرُ رِضْوَانٍ وَ

خداست و الف الفت خداست و نون نور خداست پس آن ماه رضای خدا و

مُحَابَاةٍ وَضَمَانٍ وَأُلْفَةٍ وَنُوْرٍ وَنَوَالٍ وَكَرَامَةٍ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْأَبْرَارِ

محبت و ضمان و الفت و نور و بخشش و بزرگی است مر دوستان و نیکوکاران را

وَقِيْلَ مَثَلُ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الشُّهُوْرِ كَمَثَلِ الْقَلْبِ فِي الْجَسَدِ وَ

و گفته شده است تشبیه ماه رمضان در ماهها همچو دل است در سینهها و

كَالْأَنْبِيَاءِ فِي الْأَنَامِ وَكَالْحَرَمِ فِي الْبِلَادِ فَالْحَرَمُ يُمْنَعُ مِنْهُ الدَّجَّالُ

همچو پیغامبران است در مردم و همچو حرم است در شهرها پس حرم از درآمدن دجال باز داشته

اللَّعِيْنُ وَشَهْرُ رَمَضَانَ تُصَفَّدُ فِيْهِ مَرَدَةُ الشَّيَاطِيْنِ وَيَكُوْنُ

لعین را و ماه رمضان بند کرده میشود در آن سرکشان شیاطین را و باشند

الْأَنْبِيَاءُ شُفَعَاءَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَشَهْرُ رَمَضَانَ شَفِيْعٌ لِلصَّائِمِيْنَ

پیغامبران شفاعت کننده گنهگاران را و ماه رمضان شفاعت کننده است مر روزه داران را

وَالْقَلْبُ مُزَيَّنٌ بِنُوْرِ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيْمَانِ وَشَهْرُ رَمَضَانَ مُزَيَّنٌ

و دل آراسته شده است بنور معرفت و ایمان و ماه رمضان آراسته شده است

بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَمَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِيْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِيْ أَيِّ

بخواندن قرآن پس کسیکه آمرزیده نشد درین ماه رمضان پس در کدام

شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهُ فَلْيَتُبِ الْعَبْدُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يُغْلَقَ أَبْوَا

ماه بخشیده شود او را پس باید که توبه کند بنده بسوی خدا پیش از آنکه بند کرده شود درهای

التَّوْبَةِ وَلْيَتُبْ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَفُوْتَ وَقْتُ الْإِنَابَةِ

توبه و باید که توبه کند بسوی عز و جل پیش از آنکه بمیرد وقت انابت

وَلْيَبْكِ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ وَقْتُ الْبُكَاءِ وَالرَّحْمَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم

و باید که بگرید پیش از آنکه بگذرد وقت گریستن و رحمت یعنی زندگانی و فرمود

إِنَّ أُمَّتِيْ لَمْ يُخْزَوْا مَا أَقَامُوْا شَهْرَ رَمَضَانَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ

که امت من خوار کرده نشوند تا وقتیکه بر پا داشتند ماه رمضان پس گفت مردی ای پیغمبر خدا

وَمَا خِزْيُهُمْ قَالَ مَنِ انْتَهَكَ فِيْهِ مُحَرَّمًا أَوْ عَمِلَ سَيِّئَةً أَوْ شَرِبَ خَمْرًا

چیست خواری ایشان گفت کسیکه کرد درین حرام را یا کار بد کند یا شراب خورد

اَوْزَنٰى لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ رَمَضَانُ وَلَعَنَهُ اللّٰهُ وَمَلٰئِكَتُهُ وَاَهْلُ

یا زنا کرد پذیرفته نمیشود از وے رمضان و لعنت میکند او را خدا تعالیٰ و فرشتگان او و اہل

السَّمٰوٰتِ اِلٰى مِثْلِهٖ مِنَ الْحَوْلِ فَاِنْ مَاتَ فِيْمَا بَيْنَهٗ وَبَيْنَ رَمَضَانَ

آسمان مانند آن از سال واگر بمرد در آن مدت کہ درمیان آن و درمیان آن رمضان

فَلَيْسَ لَهٗ عِنْدَ اللّٰهِ حَسَنَةٌ فَصْلٌ وَقِيْلَ اِنَّ سَيِّدَ الْبَشَرِ اٰدَمُ

نیست مر او را نزد خدا تعالیٰ نیکوئی و گفته شده است کہ سردار مردم آدم

عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَسَيِّدَ الْعَرَبِ مُحَمَّدٌ وَسَيِّدَ الْفُرْسِ سَلْمَانُ وَسَيِّدَ

علیہ السلام ست و سردار عرب محمد ست و سردار فارس سلمان ست و سردار

الرُّوْمِ صُهَيْبٌ وَسَيِّدَ الْحَبَشِ بِلَالٌ وَسَيِّدَ الْقُرٰى مَكَّةُ وَسَيِّدَ

روم صہیب ست و سردار حبش بلال ست و سردار دیہات مکہ ست و سردار

الْاَوْدِيَةِ وَادِيْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَسَيِّدَ الْاَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَسَيِّدَ

وادیہا وادی بیت المقدس ست و سردار روزہا روز جمعہ ست و سردار

اللَّيَالِيْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَسَيِّدَ الْكُتُبِ قُرْاٰنٌ وَسَيِّدَ الْبَقَرَةِ

شبہا شب قدر ست و سردار کتابہا قرآن ست و سردار سورہ بقرہ

اٰيَةُ الْكُرْسِيِّ وَسَيِّدَ الْاَحْجَارِ الْحَجَرُ الْاَسْوَدُ وَسَيِّدَ الْاٰبَارِ زَمْزَمُ

آیت کرسی ست و سردار سنگہا حجر اسود ست و سردار چاہہا زمزم ست

وَسَيِّدَ الْعِصَاءِ عَصَا مُوْسٰى وَسَيِّدَ الْحِيْتَانِ الْحُوْتُ الَّذِيْ

و سردار عصاہا عصاے موسیٰ ست و سردار ماہیہا آن ماہی ست

كَانَ يُوْنُسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ بَطْنِهٖ وَسَيِّدَ النُّوْقِ نَاقَةُ صَالِحٍ

کہ بود یونس علیہ السلام در شکم او و سردار اشترہا ناقہ صالح ست

وَسَيِّدَ الْخَيْلِ الْاَفْرَاسِ الْبُرَاقُ وَسَيِّدَ الْخَوَاتِيْمِ خَاتَمُ سَيِّدِنَا

و سردار خیل اسپہا براق ست و سردار انگشتریہا انگشتری سردار ما

سُلَيْمَانَ وَسَيِّدَ الشُّهُوْرِ شَهْرُ رَمَضَانَ فَصْلٌ فِيْ فَضَائِلِ

سلیمان پیغمبر ست و سردار ماہہا ماہ رمضان ست در فضیلت ہای

لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَوْلُهٗ تَعَالٰى اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ فِيْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ اِلٰى اٰخِرِ السُّوْرَةِ

شب قدر فرمود خدا تعالیٰ سورۂ انا انزلناہ در فضیلت شب قدر الیٰ آخرہ

اَنْزَلْنٰهُ كِنَايَةٌ عَنِ الْقُرْاٰنِ اَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ

پس ضمیر در انزلناہ کنایہ است از قرآن یعنی فرستاد تمام آن را یکبار فرستاد خدا تعالیٰ از لوح محفوظ

اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا اِلَى السَّفَرَةِ وَهُمُ الْكَتَبَةُ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ فَكَانَ

بسوی آسمان دنیا بجانب فرشتہ ہای سفرہ و آن نویسندگان از فرشتگان پس بود

۱۲

۵۵۰

ينزل في تلك الليلة من اللوح على قدر ما ينزل به جبرئيل
قرآن در این شب از لوح محفوظ بر مقدار یکه فرود می آید بآن جبرائیل ع

عليه السلام باذن الله تعالى الى النبي صلى الله عليه وسلم في السنة كلها
باذن الله تعالی بسوی نبی صلعم در سال

الى مثلها من قابل حتى نزل القرآن كله في ليلة القدر من
تا مثل آن سال آینده تا فرود آمد همه آن قرآن در شب قدر از

شهر رمضان الى سماء الدنيا وقال ابن عباس رض وغيره انا انزلناه
ماه رمضان بسوی آسمان دنیا وگفت ابن عباس رض وغیره مراد از ضمیر انا انزلناه

في ليلة القدر يعني انزلنا جبرئيل عليه السلام بهذه السورة
در شب قدر یعنی فرستادیم جبرائیل ع را این سوره

وجملة القرآن في ليلة القدر على الكتبة ثم نزل بعد ذلك
وجمله قرآن در شب قدر بر فرشتگان نویسنده پس بعد از آن نازل شد

نجما نجما على رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلاث وعشرين سنة في
پاره پاره بر رسول الله صلعم در بیست وسه سال در

۱۵۵ سائر الشهور والايام والليالي والاوقات قوله تعالى في ليلة
همه ماهها وروزها وشبها ووقتها فرمود خدایتعالی در شب

القدر اي في ليلة عظيمة وقيل في ليلة الحكم وسميت
قدر یعنی در شب بزرگ وگفته شده در شب حکم ونامیده شده است

ليلة القدر تعظيما لها ولقدرها لان الله تعالى يقدر
شب قدر از برای تعظیم آن شب وبرای مرتبه او زیراکه مقدر میکند خدایتعالی اندازه میکند

فيها ما يكون من امر السنة الى مثلها من العام المقبل ثم
در آن شب هرچه باشد از کار سال تا مانند آن از سال آینده پس

قال وما ادريك ما ليلة القدر يا محمد لولا ان الله اعلمك
فرمود وچه چیز دانا گردانید ترا که چیست شب قدر اے محمد اگر خدایتعالی نه دانا کردی ترا

۱۲ بعظمتها فكل ما في القرآن وما ادريك فقد اعلمه الله
بزرگی آن پس هرچه در قرآن بلفظ وما ادریک مذکور است پس تحقیق دانا کرد خدا

اياه وما فيه وما يدريك فلم يدره ولم يطلعه عليه
آن پیغمبر را وهرچه در قرآن وما یدریک است پس دانا نه کرد پیغمبر را و مطلع نکرد

كقوله عز وجل وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا
چنانچه قول خدایتعالی وچه چیز دانا کند ترا شاید قیامت باشد نزدیک

مَا تَبَيَّنَ لَهُ وَقْتُهَا قَوْلُهُ تَعَالَى لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَيْ لَيْلَةُ الْعَظَمَةِ

بیان کرد بتحقیق مر او را وقت آن فرمود خدای تعالی لیلة القدر یعنی شب بزرگی

وَالْحِكْمَةِ وَقِيلَ هِيَ اللَّيْلَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

و حکمت و گفته شده است آن شب شب مبارک است که فرمود خدای تعالی

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ثُمَّ قَالَ عَزَّ

که بدرستی ما فرو فرستادیم در شب مبارک در آن شب که جدا کرده میشود هر امر را بعد فرمود

وَجَلَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي الْعَمَلُ فِيهَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ

خدای تعالی شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی عمل در آن شب بهتر است از هزار

شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ قَدْرٍ وَيُقَالُ إِنَّ الصَّحَابَةَ رض لَمْ يَفْرَحُوا بِشَيْءٍ

ماه که نیست در آن شب، شب قدر و بدرستی گفته میشود که صحابه رض خوش نشدند بچیزی

كَفَرَحِهِمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ

مانند خوشحال شدن ایشان بقول خدای تعالی خیر من الف شهر و آن تا بثبت که رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ أَرْبَعَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنَّهُمْ

۲ یاد کرد روزی برای صحابه خود چهار کس را از بنی اسرائیل با نیکه ایشان

عَبَدُوا اللّٰهَ ثَمَانِينَ سَنَةً لَمْ يَعْصُوهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَذَكَرَ أَيُّوبَ

عبادت کردند خدای تعالی هشتاد سال که نافرمانی نکردند خدای را یک چشم زدن و یاد کرد ایوب را

وَزَكَرِيَّا وَحِزْقِيلَ وَيُوشَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَعَجِبَ أَصْحَابُ

و زکریا و حزقیل و یوشع بن نون ۲ پس تعجب کردند اصحاب

رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ ذَلِكَ فَأَتَاهُ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ

رسول الله صلعم از این حدیث پس آمد جبرائیل ۲ و گفت

لَهُ يَا مُحَمَّدُ عَجِبْتَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ مِنْ عِبَادَةِ هٰؤُلَاءِ النَّفَرِ ثَمَانِينَ

مر او را ای محمد تعجب کردی تو و اصحاب تو از عبادت این نفران هشتاد

سَنَةً لَمْ يَعْصُوا اللّٰهَ تَعَالَى فِيهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ فَقَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ

سال و بیفرمانی نکردند خدای تعالی را در آن مدت یک چشم زدن پس بتحقیق فرستاد خدای ۲ بر تو

خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى آخِرِهَا

بهتر از این پس خواند بر آنحضرت ۲ سوره انا انزلناه الخ

وَقَالَ لَهُ هٰذَا أَفْضَلُ مِمَّا عَجِبْتَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ مِنْهُ فَسُرَّ بِذَلِكَ

و گفت مر او را این بهتر است از آنچه تعجب کردی تو و اصحاب تو از آن پس خوشحال شد

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ نَجِيحٍ أَنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ لَبِسَ

نبی ۲ و گفت یحیی بن نجیح که بود در بنی اسرائیل مردی که پوشید

شرح لیلة القدر

۵۲۱۲

۲۵۵

السلاح ألف شهر في سبيل الله تعالى لم يضعه عنه فذكر ذلك

سلاح را هزار ماه در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح را از خود پس یاد کرد این را

رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه فتعجبوا من قوله ذلك فأنزل الله عز

رسول الله صلعم مر اصحاب خود را پس تعجب کردند از سخنش پس نازل کرد خدا تعالی

وجل ليلة القدر خير من ألف شهر يعني خير لكم من تلك الألف

این آیت لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی بهتر است مر شما را از این هزار ماه

شهر التي لبس فيها ذلك الرجل السلاح في سبيل الله ولم يضعه

که پوشیده در آن این مرد سلاح را در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح

عنه وقيل إنه كان اسمه شمعون العابد في بني إسرائيل و

از خود و گفته شد که بدرستی بود نام او شمعون عابد در بنی اسرائیل و

قيل شمسون تنزل الملائكة يعني تنزل من غروب الشمس إلى

گفته شد شمسون نازل میشوند فرشتگان یعنی از غروب آفتاب تا

طلوع الفجر والروح يعني جبريل عليه السلام وقال الضحاك

طلوع فجر و روح یعنی جبرائیل عم و گفت ضحاک

عن ابن عباس أنه قال الروح على صورة الإنسان عظيم الخلق و

از ابن عباس که گفت روح بر صورت آدمی بزرگ است خلقت او و

هو الذي قال الله تعالى عز وجل ويسألونك عن الروح وهو ملك

آن چیزیست که گفت خدای عز وجل در شان او و می پرسند از تو از روح و آن فرشته است

يقوم مع الملائكة صفا وحده يوم القيامة وقال مقاتل هو

که می ایستد با فرشتگان صف تنها در روز قیامت و گفت مقاتل آن

أشرف الملائكة عند الله تعالى وقال غيره إنه ملك وجهه على

بهترین ملائکه است نزد خدا تعالی و گفت غیر او که آن فرشته است که روی او بر

صورة الإنسان وجسده جسد الملائكة وهو أعظم مخلوق

صورت انسان است و جسم او جسم ملائکه است و آن اعظم مخلوقات است

عند العرش يقوم صفا ويقوم الملائكة قال الله تعالى يوم يقوم

نزد عرش که می ایستد صف و فرمود خدا تعالی روزیکه می ایستند

الروح والملائكة صفا فيها يعني في ليلة القدر بإذن ربهم أي

روح یکصف و فرشتگان یکصف در آن یعنی در شب قدر با امر پروردگار خود

بأمر ربهم من كل أمر يعني بكل خير سلام هي أي سليمة

یعنی بکل خیر هر یکی سالم یعنی آن شب سالم است

حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ لَا يَحْدُثُ فِيهَا دَاءٌ وَلَا كَهَانَةٌ مَطْلَعِ الْفَجْرِ

تا دمیدن صبح پیدا نمیشود دروے درد [illegible] کہانت مطلع

بِكَسْرِ اللَّامِ يُرِيدُ الطُّلُوعَ وَبِالْفَتْحِ يُرِيدُ الْمَوْضِعَ الَّذِي يَطْلُعُ فِيهِ

بکسر لام مصدر ست یعنی برآمدن وبالفتح جائیست کہ برآید آفتاب درآنجا

وَقِيلَ سَلَامٌ يَعْنِي سَلَامُ الْمَلَائِكَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ

وگفته شده است مراد از سلام سلام فرشتگانست بر مومنان از اهل زمین

يَقُولُونَ سَلَامٌ سَلَامٌ حَتّٰى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَصْلٌ وَتُلْتَمَسُ لَيْلَةُ

میگویند فرشتگان [illegible] در دهه آخر ماه رمضان وطلب کرده میشود لیله

الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَآكَدُهَا لَيْلَةُ سَبْعٍ وَ

القدر در دهه آخر ماه رمضان وقوی تر آنها شب بست و

عِشْرِينَ وَعِنْدَ مَالِكٍ جَمِيعُ لَيَالِي الْعَشْرِ الْأَخِيرِ لَيْسَ بَعْضُهَا بِآكَدَ

هفتم ست ونزدیک مالک همه شبهاے دهه اخیره نیست بعضے قوی تر

مِنْ بَعْضٍ وَعِنْدَ الشَّافِعِيِّ آكَدُهَا إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَقِيلَ إِنَّهَا لَيْلَةُ

از بعضے ونزد امام شافعی قوی تر آنها بست ویکم ست وگفته شده که در [illegible] شب

التَّاسِعَ عَشَرَ وَهُوَ مَذْهَبُ عَائِشَةَ رض وَقَالَ أَبُو بُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيُّ

بست ونهم ست وآن مذهب عائشه ست رض وگفت ابو بریده اسلمی

هُوَ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ وَالْحَسَنُ إِنَّهَا لَيْلَةُ خَمْسٍ وَ

آن شب بست وسیوم ست وگفت ابوذر وحسن که آن شب بست وپنجم ست

عِشْرِينَ وَرَوَى بِلَالٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهَا لَيْلَةُ أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ وَقَالَ

وروایت کرد بلال از [illegible] که آن شب بست وچهارم ست وگفت

ابْنُ عَبَّاسٍ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ أَنَّهَا لَيْلَةُ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ

ابن عباس وابی بن کعب که آن شب بست وهفتم ست ودلیل بر اینکه

آكَدَهَا لَيْلَةُ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ وَاللهُ تَعَالَى أَعْلَمُ مَا رَوَى حَنْبَلٌ بِإِسْنَادِهِ

قوی ترین آنها شب بست وهفتم ست وخداتعالی [illegible] چیزے ست که روایت کرد حنبل باسناد خود

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كَانُوا لَا يَزَالُونَ يَقُصُّونَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا

از ابن عمر گفت بودند که همیشه نقل میکردند بر نبی ﷺ خواب را

مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ أَنَّهَا

از دهه اخیره پس فرمود [illegible] دانستم خوابهاے شما [illegible] موافق شد

لَيْلَةُ السَّابِعَةِ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مَنْ كَانَ مُتَحَرِّيًا فَلْيَتَحَرَّهَا لَيْلَةَ

آن شب بست وهفتم ست از عشره اخیره کسیکه باشد جوینده پس بجوید آنرا شب

السابعة من العشر الأواخر وروي أن ابن عباس قال لعمر بن

هفتم از عشره آخره روایت کرده میشود که ابن عباس گفت مر عمر بن

الخطاب رض إني نظرت في الأفراد فلم أر فيها أحرى من السبعة

خطاب را بدرستی من نظر کردم در عدد های طاق پس ندیدم در آنها که سزاوارتر باشد از هفت

فذكر بعض ما ذكره في السبعة فقال السموات سبع والأرضون

پس یاد کرد چیزی را که یاد میکند آن را در هفت پس گفت آسمانها هفت است و زمینها هفت

سبع والليالي سبع والأفلاك سبع والبحور سبع والسعي بين

است و شبها هفت است و آسمانها هفت است و دریاها هفت است و دویدن در میان

الصفا والمروة سبع والطواف بالبيت سبع ورمي الجمار وخلق

صفا و مروه هفت است و طواف در بیت هفت است و انداختن سنگریزه هفت است

الإنسان من سبع ورزقه من سبع وشق في وجهه سبع والحواميم

آدمی از هفت اعضاست و روزی آدمی از هفت دانه است و پاره کرده شده است در روی آدمی هفت چیز

سبع والحمد سبع آيات وقراءة القرآن على سبعة أحرف والسبع

هفت است و الحمد هفت آیت است و قراءة قرآن بر هفت حرف است

المثاني والسجود على سبعة أعضاء وأبواب جهنم سبع وأسماؤها

و سجود بر هفت اعضاست و درهای جهنم هفت است و نامهای آن

سبع ودركاتها سبع وأصحاب الكهف سبع وأهلك عاد بالريح

هفت است و درکهای آن دوزخ هفت است و اصحاب کهف هفت است و هلاک کرده شد عاد به هوا

في سبع ليال ومكث يوسف في السجن سبع سنين والبقرات

در هفت شب و درنگ کرد یوسف در زندان هفت سال و گاوان که در رؤیا

سبع والسنون الجدبة سبع والسنون الخصبة سبع والصلوات

مذکوراند هفت اند و سالهای تنگی که در قصه یوسف است هفت است و سالهای فراخی هفت اند و نمازهای

الخمس سبعة عشر ركعة وقال الله عز وجل وسبعة إذا رجعتم

پنجگانه هفده رکعت است و فرمود خدای [illegible] و هفت روز است وقتیکه بازگردید

وحرم من النساء بالنسب سبع ومن الصهر سبع وجعل رسول

و حرام کرده شده است از زنان از جهت نسب هفت و از جهت زن گرفتن هفت و گردانید رسول

الله صلى الله عليه طهارة الإناء إذا ولغ فيه الكلب سبع مرات إحداهن

الله صلعم طهارة آوند وقتیکه بلیسد در وی سگ هفت بار یکی از آنها

بالتراب وعدد حروف سورة القدر إلى قوله سلام هي سبع و

بگل و شمار حروف سوره قدر تا سلام هی هفت است و

عشرون حرفا ومكث أيوب عليه السلام في بلائه سبع
سنين وأيام الإعجاز وقالت عائشة رض تزوجني رسول الله
صلى الله عليه وسلم وأنا بنت سبع سنين وأيام العجوز يعني الحسوم سبع
ثلاثة من شباط وأربعة من آذار وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
شهداء أمتي سبعة القتيل في سبيل الله والمطعون والمسلول
والغريق والحريق والمبطون والنفساء من النساء وأقسم الله
عز وجل بسبع والشمس وضحاها إلى قوله ونفس وما سواها
كان طول موسى عم سبعة أذرع بذراع ذلك القرن وطول
عصا موسى سبعة أذرع فإذا ثبت أن أكثر الأشياء سبع فقد
نبه الله تعالى عباده على أن ليلة القدر السابع والعشرون
بقوله تعالى سلام هي حتى مطلع الفجر فعلمنا بذلك أنها ليلة
السابع والعشرين فصل فهل ليلة الجمعة أفضل أم ليلة
القدر اختلف أصحابنا في ذلك فاختار الشيخ أبو عبد الله بن
بطة والشيخ أبو الحسن الجزري وأبو حفص عمر البرمكي رحمهم الله
أن ليلة الجمعة أفضل واختار أبو الحسن التميمي رحمه الله

أنّ الليلة التي أنزل فيه القرآن من ليالي القدر وإنها أفضل
که شبیکه فرود آمد درو قرآن از شبهاے قدر و بدرستیکه آن شب بهتر است

من ليلة الجمعة فأما أمثال تلك الليلة من ليالي القدر فليلة
از شب جمعه پس اما مانند آن شب از شبهاے قدر پس شب

الجمعة أفضل وقال أكثر العلماء ليلة القدر أفضل من ليلة
جمعه بهتر است وگفت اکثر علماء لیلة القدر بهتر است از شب

الجمعة وغيرها من الليالي وجه اختيار أصحابنا ما روى القاضي
جمعه وغیره از شبهاے وجه اختیار اصحاب ما آنست که روایت کرد قاضی

الإمام أبو يعلى رحمة الله عليه بإسناده عن ابن عباس رضي الله عنه أنه قال قال
امام ابو یعلی باسناد خود از ابن عباس رض که گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم يغفر الله تعالى ليلة الجمعة لأهل الإسلام
رسول الله صلعم مے آمرزد خدا تعالی شب جمعه مر اهل اسلام را

أجمعين وهذه فضيلة لم تنقل عنه عليه السلام لغيرها من
همگی واین فضیلت است که نقل کرده نشده است از آنحضرت صلعم مر غیر آن شب جمعه را از

الليالي وروي عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال أكثروا علي من الصلوة في الليلة
شبها و روایت کرده شده است از آنحضرت صلعم که فرمود بسیار گوئید بر من درود در شب

الغراء واليوم الأزهر ليلة الجمعة ويومها والغرة من الشيء خياره
روشن برگزیده و روز روشن وآن شب جمعه و روز او است و برگزیده از چیز بهتر آنست

ولأن ليلة الجمعة تابعة ليومها وقد جاء في فضل يومها ما لم
و از جهت آنکه بدرستی شب جمعه تابع است مر روز خود را و تحقیق آمده است در فضیلت روز آن شب جمعه آنچه

يجئ في فضل يوم ليلة القدر من ذلك ما روى أنس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
نیامده است در فضیلت روز شب قدر از آنجمله خبریست که روایت کرد انس رض از نبی صلعم

أنه قال ما طلعت الشمس على يوم أعظم عند الله من يوم الجمعة و
بدرستی فرموده صلعم طلوع نکرد آفتاب بر هیچ روزے بزرگ تر نزدیک خدا تعالی از روز جمعه و

لا أحب إليه منه وروى أبو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لا
نیست دوست تر روزے از آن بسوی خدا تعالی و روایت کرد ابو هریره رض از نبی صلعم که فرمود

تطلع الشمس ولا تغرب على يوم أفضل من يوم الجمعة وما من
طلوع نمیکند آفتاب و غروب نمیکند بر هیچ روزے بهتر از روز جمعه و نیست هیچ

دابة إلا وهي تفزع ليوم الجمعة إلا هذين الثقلين من الجن
جنبنده مگر آن فزع میکند برای روز جمعه مگر این دو فرقه از جن و آدمی

٥٥٧

والانس وروى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز و

وآدمی و روایت کرد ابوہریرہ رض کہ نبی ص فرمود کہ خدای تعالی

جل يبعث الايام يوم القيمة على هيئتها ويبعث الجمعة وهي

بر انگیزد روزها را روز قیامت بر شکل خود و می برانگیزد روز جمعه را در حالی که آن

زهراء منيرة واهلها يحفون بها كالعروس تهدى الى كريمها

روشن و درخشنده است و اہل آن گرد او میگیرند او را ہمچو عروسی که پیش آورده میشود بہ شوہر خود

تضيء لهم ويمشون في ضوئها والوانهم كالثلج وريحهم كالمسك

روشن میشود برای ایشان و میروند ایشان در روشنائی او و رنگهای ایشان ہمچو برف سفید و بوی ایشان

يخوضون في جبال الكافور وينظر اليهم اهل الموقف الثقلان

فرو میروند در کوه ہای کافور و نگاه میکنند بسوی ایشان اہل عرصات جن و آدمی

ما يطرفون تعجبا حتى يدخلون الجنة فان قيل فما جوابكم

چشم نمی بندند از روی تعجب تا آنکه در آیند در بہشت پس اگر گفته شود چیست جواب شما

من قوله عز وجل ليلة القدر خير من الف شهر قيل المراد بها

از قول خدای تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر گفته شد مراد بآن

خير من الف شهر ليس فيها ليلة الجمعة كما ان تقديرها عندهم

بہتر است از ہزار ماه که نیست در آن ماه شب جمعه چنانچه بدرستی تقدیر این آیت نزدیک مفسران

خير من الف شهر ليس فيها ليلة القدر وايضا ان ليلة الجمعة

آیت که بہتر است از ہزار ماه که نیست در وی شب قدر و نیز بدرستی شب جمعه

باقية في الجنة لان في يومها تقع الزيارة الى الله سبحانه وتعالى

باقیست در بہشت زیرا که بدرستی در روز آن واقع میشود زیارت بسوی خدای تعالی

وهي معلومة في الدنيا بعينها على القطع وليلة القدر مظنونة

و آن معلوم است در دنیا بعین آن بر طریق علم و یقین و شب قدر بطریق ظن دانسته شده است

عينها وجه اختيار التميمي وغيره من العلماء ان ليلة القدر

بعین آن وجه اختیار تمیمی و غیره از علمای امت که بدرستی شب قدر

افضل لقوله تعالى خير من الف شهر والف شهر ثلاث وثمانون

بہتر است از شب جمعه از جہت فرموده خدای تعالی آیه مذکور و ہزار ماه ہشتاد و سه سال است

سنة واربعة اشهر وقيل انه عرض على النبي صلى الله عليه وسلم اعمار امته

و چهار ماه و گفته شد که بدرستی پیش آورده میشود بر نبی ص عمرهای امت او

فاستقلها فاعطي ليلة القدر وعن مالك بن انس رحمة الله عليه

پس کمتر یافت او را پس داده شد او را شب قدر در عوض درازی عمر و روایت کرد مالک بن انس رح

۵۵۸

أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ مِمَّنْ أَثِقُ بِهِ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى

بدرستی او گفت شنیدم از کسیکه استواری دارم باو که گفت رسول خدا ع دید

أَعْمَارَ النَّاسِ قَبْلَهُ أَوْ مَا شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى مِنْ ذٰلِكَ فَكَأَنَّهُ تَقَاصَرَ

عمرهای مردم را پیش از پیشینیه را یا آنچه خواسته بود خدا تعالی از آنها پس چنانستی که کم پنداشت ع

أَعْمَارَ أُمَّتِهِ بِأَنْ لَا يَبْلُغُوا مِنَ الْعَمَلِ مِثْلَ الَّذِي بَلَغَ غَيْرُهُمْ فِي

عمرهای امت خود را تا نیکو نرسند از عمل مانند آنچه رسید غیر ایشان در

طُولِ الْعُمُرِ فَأَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

درازی عمر پس داد او را خدا تعالی شب قدر بهتر از هزار ماه

وَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ بَلَغَنِي أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيِّبِ قَالَ مَنْ حَضَرَ صَلٰوةَ

وگفت مالک بن انس رض رسید مرا که سعید بن مسیب گفت کسیکه حاضر شد نماز

الْعِشَاءِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَصَابَ مِنْهَا حَظًّا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ

خفتن را در شب قدر رسید از آن بهره را روایت کرده شده ست از نبی ع که گفت

مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ وَالْمَغْرِبَ فِي جَمَاعَةٍ فَقَدْ أَخَذَ بِحَظِّهِ مِنْ لَيْلَةِ

کسیکه گذارد نماز خفتن و نماز مغرب را در جماعت پس تحقیق گرفت آنکس بهره خود را از شب

الْقَدْرِ وَمَنْ قَرَأَهَا يَعْنِي سُورَةَ الْقَدْرِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ رُبُعَ الْقُرْآنِ

قدر وکسیکه خواند سوره قدر را پس چنانستی که خواند چهارم حصه قرآن را

وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَقْرَأَ فِي الْعِشَاءِ الْأَخِيرَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَضْلٌ

ومستحب ست که خواند در عشاء اخیره از ماه رمضان

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ لَمْ يُطْلِعِ اللّٰهُ عِبَادَهُ عَلَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ يَقِينًا

پس اگر گفت گوینده چرا اطلاع نداد خدا تعالی بندگان خود را بر شب قدر از روی یقین

وَقَطْعًا كَمَا أَطْلَعَهُمْ عَلَى لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَبَيَّنَهَا لَهُمْ قِيلَ لَهُ لِئَلَّا

و قطع چنانچه خبر کرد ایشانرا بر شب جمعه و بیان کرد ایشانرا گفته شود مر آن

يَتَّكِلُوا عَلَى عَمَلِهِمْ فِيهَا فَيَقُولُوا قَدْ عَمِلْنَا فِي لَيْلَةٍ خَيْرٍ مِنْ أَلْفِ

تکیه نکنند بر عمل خود در آن شب پس بتحقیق بگویند ایشان عمل کرده ایم ما در شبی که بهتر ست از

شَهْرٍ فَقَدْ غَفَرَ اللّٰهُ لَنَا وَحَصَلَ لَنَا عِنْدَهُ دَرَجَاتٌ وَجَنَّاتٌ

ماه پس هر آینه بخشید خدا تعالی ما را و حاصل شد ما را نزد او درجات و بهشتها

فَلَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَاطْمَأَنُّوا فَيَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الرَّجَاءُ فَيَهْلِكُوا وَهٰذَا

پس عمل نکنند هیچ عمل را و آرام گیرند او را پس غالب شود بر ایشان امید بر فنای مدت عمرهای و این

كَمَا لَمْ يُطْلِعْهُمْ عَلَى فَنَاءِ آجَالِهِمْ لِئَلَّا يَقُولَ مَنْ كَانَ فِي عُمْرِهِ

چنانست که خبر دار نکرد ایشانرا بر فنای مدت عمرهای ایشان تا نگوید کسیکه باشد در عمر او

۵۵۹

هكذا ١

وقع في المنتخب ١٢

الطُّولُ اتَّبَعَ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَّاتِ وَالتَّنَعُّمَ فِي الدُّنْيَا فَإِذَا قَارَبَ

و درازی پیروی کنم شهوات و لذات را و نعمت را در دنیا پس هرگاه نزدیک شد

فَنَاءُ أَجَلِي تُبْتُ وَاشْتَغَلْتُ بِعِبَادَةِ رَبِّي وَأَمُوتُ تَائِبًا

نهایت عمر من توبه کنم و مشغول میشوم به بندگی پروردگار خود و خواهم مرد در حالیکه توبه کننده ام

مُصْلِحًا فَغَيَّبَ اللّٰهُ تَعَالَى مِنْهُمْ آجَالَهُمْ لِيَكُونُوا أَبَدًا عَلَى وَجَلٍ

نیکوکارم پس پنهان داشت خدا تعالی از ایشان عمرهای ایشان تا باشند همیشه بر ترس

وَحَذَرٍ مِنَ الْمَوْتِ فَيُحْسِنُوا الْعَمَلَ وَيُدَاوِمُوا عَلَى التَّوْبَةِ وَإِصْلَاحِ

و بیم از موت پس نیکو میکنند عمل و همیشه باشند بر توبه و درستی

الْعَمَلِ فَيَأْتِيهِمُ الْمَوْتُ وَهُمْ عَلَى خَيْرِ حَالٍ فَيَحْصُلُ لَهُمُ الْاِنْسَامُ مِنَ

عمل پس در آید ایشان را موت در آن حال که ایشان بر نیک حال باشند پس برسد بایشان [illegible] از

اللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ فِي الدُّنْيَا وَيَنْجُونَ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ فِي الْآخِرَةِ

لذت ها و آرزو ها در دنیا و نجات یابند از عذاب خدا تعالی در آخرت

بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالَى وَقِيلَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَخْفَى خَمْسَةَ أَشْيَاءَ فِي خَمْسٍ

برحمت خدا تعالی و گفته شد که خدا تعالی پوشیده کرد پنج چیز را در پنج چیز

الْأَوَّلُ أَخْفَى رِضَاءَهُ فِي الطَّاعَاتِ وَالثَّانِي أَخْفَى غَضَبَهُ فِي

اول پوشیده کرد رضای خود را در طاعت دوم پوشیده کرد غضب خود را در

الْمَعَاصِي وَالثَّالِثُ أَخْفَى صَلٰوةَ الْوُسْطٰى بَيْنَ الصَّلٰوةِ وَالرَّابِعُ أَخْفَى

گناهان سیوم پوشیده کرد نماز میانه را درمیان نماز چهارم پوشیده کرد

وَلِيَّهُ فِي خَلْقِهِ وَالْخَامِسُ أَخْفَى لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ

دوست خود را در خلق خود و پنجم پوشیده کرد شب قدر را در ماه رمضان

فَصْلٌ وَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَى الْمُصْطَفٰى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسَ لَيَالٍ

و هر آینه خداوند جل و علا داد مصطفی را ص پنج شب

الْأَوَّلُ لَيْلَةُ الْمُعْجِزَةِ وَالْقُدْرَةِ وَهِيَ انْشِقَاقُ الْقَمَرِ قَوْلُهُ تَعَالَى

اول شب معجزه و قدرت و آن شب پاره کرده ماه ست قول الله تعالی

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَكَانَ انْفِلَاقُ الْبَحْرِ لِمُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

نزدیک رسید ساعت و پاره شد ماه و بود پاره شدن دریا موسی را ع م

وَهُوَ بِضَرْبِ الْعَصَا وَالْاِنْشِقَاقُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِشَارَةِ إِصْبَعِ

و آن بضرب عصا بود و پاره شدن ماه از برای آنحضرت ص باشاره انگشت

الْمُصْطَفٰى فَهُوَ أَعْظَمُ فِي الْمُعْجِزَاتِ وَالْإِعْجَازِ الْقُدْرَةِ وَالثَّانِيَةُ

پس آن شق القمر بزرگترین معجزات ست در اعجاز و قدرت دوم

٥٦٠

ليلة الاجابة والدعوة قوله تعالى واذ صرفنا اليك نفرا
شب قبول وطلب دعا ست فرمود خدا تعالی و چون باز گردانیدیم بسوی تو جماعتی
من الجن يستمعون القرآن والثالثة ليلة الحكم والقضية
از جنیان که می شنوند قرآن را و سوم شب حکم و قضیه است
قوله تعالى انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها
فرمود تعالی که بدرستی ما فرود آوردیم قرآن را در شب مبارک بدرستی ما بوده ایم ترسانندگان در آن شب
يفرق كل امر حكيم والرابعة ليلة الدنو والقربة هي ليلة
جدا میشود هر کار استوار و حکمت و چهارم شب نزدیکی و قرب است و آن شب
المعراج قوله تعالى سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من
معراج است فرمود خدا تعالی پاکیست مر آنکه برد بنده خود را در شبی از
المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الاية واما الخامسة فليلة
مسجد حرام تا مسجد اقصی و اما پنجم پس شب
السلام والتحية قوله انا انزلناه في ليلة القدر الى قوله
سلام و تحیت است قول تعالی انا انزلناه تا قول
تنزل الملئكة والروح فيها يعني ليلة القدر روي عن ابن
تنزل الملائکه یعنی لیلة القدر روایت کرده شده
عباس رض عنه انه قال اذا كان ليلة القدر يامر الله سبحانه
از ابن عباس رض که گفت هرگاه که باشد شب قدر امر کند خدا تعالی
وتعالى جبرئيل عليه السلام ان ينزل الى الارض ومعه سكان
جبرائیل ع را که فرود آید بسوی دنیا و با وی باشند ساکنان
سدرة المنتهى وهم سبعون الف ملك ومعهم الوية من نور
سدرة المنتهی و ایشان هفتاد هزار فرشته باشند و با ایشان نیزها از نور
فاذا هبطوا الى الارض ركز جبرئيل عليه السلام لواءه والملئكة
پس هرگاه که فرود آیند بسوی زمین بزمین فرو برد جبرائیل ع نیزه خود را و فرشتگان
الويتهم في اربع مواطن عند الكعبة وعند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
نیزهای خود را در چهار جایگه نزدیک کعبه و دوم نزدیک قبر نبی ع
وعند مسجد بيت المقدس وعند مسجد طور سيناء ثم يقول
و سوم نزدیک مسجد بیت المقدس و چهارم نزدیک مسجد طور سینا پس میگوید
جبرئيل عليه السلام للملئكة تفرقوا فيتفرقون فلا يبقى دار
جبرائیل مر فرشتگان را پراگنده شوید پس پراگنده میشوند پس باقی نماند هیچ سرای

وَلَا حُجْرَةٌ وَلَا بَيْتٌ وَلَا سَفِينَةٌ فِيهَا مُؤْمِنٌ أَوْ مُؤْمِنَةٌ إِلَّا دَخَلَتِ
ونه حجره ونه خانه ونه کشتی که در آنها مرد مومن است یا زن مومنه مگر که در آیند

الْمَلٰئِكَةُ فِيهَا إِلَّا بَيْتٌ فِيهِ كَلْبٌ أَوْ خِنْزِيرٌ أَوْ خَمْرٌ أَوْ جُنُبٌ مِنْ
فرشتگان درروی مگر خانه که در آن سگ یا خنزیر یا شراب یا جنب از

حَرَامٍ أَوْ صُورَةٍ فَيُسَبِّحُونَ وَيُقَدِّسُونَ وَيُهَلِّلُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ
حرام یا صورت پس تسبیح میگویند و پاکی یاد میکنند و تهلیل میگویند و استغفار میخواهند

لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتّٰى إِذَا كَانَ وَقْتُ الْفَجْرِ يَصْعَدُونَ إِلَى السَّمَاءِ
مر امت محمد را صلعم تا آنکه که باشد وقت فجر بالا میروند بسوی آسمان

فَيَسْتَقْبِلُهُمْ سُكَّانُ سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَقُولُونَ لَهُمْ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتُمْ
پس استقبال میکنند ایشان را ساکنان آسمان دنیا پس میگویند مر ایشان را از کجا می آیید

فَيَقُولُونَ سُكَّانُ سَمَاءِ الدُّنْيَا مَا فَعَلَ اللّٰهُ بِهِمْ وَبِحَوَائِجِهِمْ فَيَقُولُ
پس میگویند ساکنان آسمان دنیا چه کرد خدا تعالی با ایشان و بحاجت های ایشان

جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللّٰهَ غَفَرَ لِصَالِحِيهِمْ وَشَفَّعَهُمْ فِي
جبرئیل عم که خدا تعالی بخشید مر نیکوکاران ایشان را و قبول شفاعت ایشان کرد در

طَالِحِيهِمْ فَتَرْفَعُ مَلٰئِكَةُ سَمَاءِ الدُّنْيَا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ
بدکاران ایشان پس بر میدارند فرشتگان آسمان دنیا آوازهای خود را به تسبیح و تقدیس

وَالثَّنَاءِ عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِينَ شُكْرًا لِمَا أَعْطَاهُ اللّٰهُ هٰذِهِ الْأُمَّةَ مِنَ
و ثنا بر رب العالمین بجهت شکر آنچه که داد خدا تعالی این امت را از

الْمَغْفِرَةِ وَالرِّضْوَانِ ثُمَّ تُشَيِّعُهُمْ مَلٰئِكَةُ سَمَاءِ الدُّنْيَا إِلَى السَّمَاءِ
مغفرت و رضوان پس فرشتگان آسمان دنیا بسوی آسمان

الثَّانِيَةِ ثُمَّ كَذٰلِكَ سَمَاءً بَعْدَ سَمَاءٍ إِلَى السَّابِعَةِ ثُمَّ يَقُولُ جِبْرَئِيلُ
دوم پس همچنین آسمان بعد آسمان تا هفتم پس میگوید جبرائیل عم

يَا سُكَّانَ السَّمٰوٰتِ ارْجِعُوا فَتَرْجِعُ مَلٰئِكَةُ كُلِّ سَمَاءٍ إِلٰى مَوَاضِعِهِمْ
ای ساکنان آسمان باز گردید پس باز میگردند فرشتگان هر آسمان بسوی جای های خود

وَيَرْجِعُ سُكَّانُ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى إِلَى السِّدْرَةِ فَيَقُولُ سُكَّانُ السِّدْرَةِ
و باز میگردند ساکنان سدرة المنتهی بسوی سدره پس میگویند ساکنان سدره

أَيْنَ كُنْتُمْ فَيُجِيبُونَ مِثْلَ مَا أَجَابُوا أَهْلَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَتَرْفَعُ
کجا بودید پس جواب میدهند چنانکه جواب دادند اهل آسمان دنیا پس بلند میکنند

سُكَّانُ السِّدْرَةِ أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ فَتَسْمَعُ جَنَّةُ
ساکنان سدره آوازهای خود را به تسبیح و تقدیس پس میشنود بهشت

الماوى ثم جنة النعيم ثم جنة عدن ثم الفردوس ويسمع
ماوى پس جنت نعيم پس جنت عدن پس فردوس ومی شنود
عرش الرحمن فيرفع العرش صوته بالتسبيح والتهليل والثناء
پس بلند میکند عرش آواز خود را به تسبیح و تهلیل و ثنا
على رب العلمين شكرا لما اعطى هذه الامة فيقول الله عز وجل
بر پروردگار عالمیان از جهت شکر آنچه داده است این امت را پس میگوید خدای عز وجل
وهو اعلم يا عرشي لم رفعت صوتك فيقول الهي بلغني انك
وحال آنکه او داناتر است ای عرش من چرا بلند کردی آواز خود را پس میگوید پروردگار من رسید مرا
قد غفرت البارحة لصالحي امة محمد صلى الله عليه وسلم وشفعت صالحيها
بخشیدی دوش نیکوکاران امت محمد را ص و شفاعت قبول کردی نیکوکاران
في طالحيها فيقول الله تعالى صدقت يا عرشي ولامة محمد صلى الله عليه
در بدکاران ایشان پس میگوید خدا تعالی راست گفتی ای عرش من و مر امت محمد را ص
عندي من الكرامة ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
نزد من است از کرامتها آن قدر که ندید هیچ چشم و نشنید هیچ گوش و نگذشت
على قلب بشر وقيل ان جبرئيل عليه السلام اذا نزل من السماء
بر دل آدمی و گفته شد که جبرائیل ع هرگاه که فرود می آید از آسمان
٥٦٣ ليلة القدر لا يدع احدا من الناس الا سلم عليه وصافحه
شب قدر نمیگذارد هیچ کدام را از مردم مگر سلام میکند بر وی و دست میدهد
وعلامة ذلك اقشعرار جلده وترقيق قلبه وتدمع عينه
و علامت این سیخ شدن موی بر تن و نرم شدن دل و اشک فرو ریختن
ولهذا روي ان النبي صلى الله عليه وسلم كان مهموما لاجل امته فقال الله
وازین جهت روایت کرده شده است که پیغمبر ص بود غمناک بسبب امت خود پس گفت خدا
تعالى يا محمد لا تغتم فاني لا اخرج امتك من الدنيا حتى اعطيهم
ای محمد ص غمناک مشو که من بیرون نکنم امت ترا از دنیا تا آنکه دهم ایشان را
درجات الانبياء وذلك ان الانبياء عليهم الصلوة والسلم
درجهاى پیغمبران و آن اینست که انبیا ع
تنزل عليهم الملئكة بالروح والرسالة والوحي والكرامة ولذلك
فرود می آید بر ایشان فرشتگان با روح و رسالت و وحی و کرامت و لهذا
انزل الملئكة على امتك في ليلة القدر بالسلم والرحمة
فرود آریم فرشتگان را بر امت تو در شب قدر بسلام و رحمت

مجمع البحار

مِنِّي فَصْلٌ وَالْأَمَارَةُ فِي أَنَّهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَنْ تَكُوْنَ لَيْلَةً
از خود ونشان اینکه بدرستی آن شب شب قدرست اینکه می باشد شب

طَلْقَةً سَمْحَةً لَا حَارَّةً وَلَا بَارِدَةً وَقِيْلَ لَا يُسْمَعُ فِيْهَا نُبَاحُ
طلب نقو ورد سمحه موذ بے نباشد از سرد وے دگرے وگفته شده است شنیده نمیشود دران شب آواز

الْكَلْبِ وَتَطْلُعُ الشَّمْسُ صَبِيْحَتَهَا لَيْسَ لَهَا شُعَاعٌ كَالطَّسْتِ وَ
سگ ومی برآید آفتاب در صبح آن شب نیست مر اورا روشنائی چون طشت و

تَكْشِفُ عَجَائِبَهَا لِأَرْبَابِ الْقُلُوْبِ وَالْوِلَايَةِ وَأَهْلِ الطَّاعَةِ
ظاهر کرده میشود عجائب آن شب مر اہل آن دل را وولایت واہل طاعت را

لِمَنْ يَشَاءُ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ عِبَادِهٖ عَلٰى قَدْرِ أَحْوَالِهِمْ
مر کسے را کہ میخواہد خدا تعالی از مومنان از بندگان خود بر قدر احوال ایشان

وَأَقْدَامِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ فِي الْقُرْبِ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَصْلٌ
ودر قدم ایشان ومنازل ایشان در قرب خدا تعالی

٥٢

وَصَلٰوةُ التَّرَاوِيْحِ سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّاهَا لَيْلَةً وَقِيْلَ
ونماز تراویح سنت است سنت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم که گزارد آنرا رسول صلعم در یک شب وگفته

لَيْلَتَيْنِ وَقِيْلَ ثَلَاثًا ثُمَّ انْتَظَرُوْهُ وَلَمْ يَخْرُجْ وَقَالَ لَوْ خَرَجْتُ
دو شب وگفته میشود سه شب بعد ازاں منتظر شدند اصحاب پیغامبر را ونه برآمد وگفت اگر بر آمدمی

٥٦٤

لَفُرِضَتْ عَلَيْكُمْ ثُمَّ إِنَّهَا أُسْنِدَتْ فِي أَيَّامِ عُمَرَ رضـ فَلِذٰلِكَ
هر آینه فرض میشد بر شما سنت همیشه کرده شد در ایام عمر رضـ پس از این جهت

أُضِيْفَتْ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ ابْتَدَاهَا وَالْحَدِيْثُ الْمَرْوِيُّ فِي ذٰلِكَ عَنْ
اضافت کرده میشود بسوی او ونیز اینکه ابتدا کرد آنرا وحدیث مروی در این باب از

عَائِشَةَ رضـ أُمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فِي
عائشه رضـ ام المومنین که نبی صلعم برآمد درمیان شب در

شَهْرِ رَمَضَانَ فَصَلّٰى فِي الْمَسْجِدِ وَصَلَّى النَّاسُ بِصَلَاتِهٖ فَلَمَّا كَانَ
ماه رمضان پس نماز گزارد در مسجد ونماز گزاردند مردمان بنماز او پس هرگاه

اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ كَثُرَ النَّاسُ حَتّٰى عَجَزَ الْمَسْجِدُ عَنْ أَهْلِهٖ فَلَمْ يَخْرُجْ
آمد شب دوم زیاده شد مردم تا آنکه عاجز شد مسجد از اہل خود پس نه برآمد

إِلَيْهِمْ حَتّٰى خَرَجَ لِصَلٰوةِ الْفَجْرِ فَلَمَّا صَلَّى الْفَجْرَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ وَ
بسوی ایشان تا آنکه برآمد برای نماز فجر پس هرگاه گزارد نماز فجر پیش آمد بر مردم و

قَالَ لَهُمْ إِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ شَأْنُكُمُ اللَّيْلَةَ وَلٰكِنْ خَشِيْتُ أَنْ
گفت مر ایشان را پوشیده نبود بر من شما حال شما امشب ولیکن میترسیدم از اینکه

تفرض عليكم صلوة الليل فتعجزوا عن ذلك قالت وكان

فرض شود برشما نماز شب پس عاجز شوید از این وگفت عائشه وبود

يرغبهم في إحياء حديث رمضان من غير أن يأمرهم

که رغبت میکرد ایشانرا در زنده داشتن رمضان از غیر آنکه امر کند ایشانرا

بعزيمة فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والأمر على ذلك في أيام خلافة

بقصد وجزم پس میرانده شد رسول الله ص وکار بر آن بود در روزهای خلافت

أبي بكر الصديق رض وصدرا من خلافة عمر رض وروي عن علي

ابوبکر صدیق رض ودر اول خلافت عمر رض ودر روایت کرده شده

أنه قال إنما أخذ عمر بن الخطاب رض هذه التراويح من حديث

که گفت جز این نیست که گرفت عمر بن خطاب رض این تراویح را از حدیث

سمعه مني قالوا وما هو يا أمير المؤمنين قال سمعت رسول

که شنید آن حدیث را از من گفتند صحابه چیست آن حدیث یا امیر المؤمنین گفت شنیدم رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول إن لله تعالى حول العرش موضعا يسمى حظيرة

الله صلعم که میگفت بدرستی خدا تعالی را گرد عرش جائیست که نامیده میشود حظیره

القدس وهي من النور فيها ملائكة لا يحصي عددهم إلا الله

القدس وآن از نورست در آن فرشتها اند که درگرفته نمیشود شمار ایشان مگر خدای

عز وجل يعبدون الله تعالى عبادة لا يفترون ساعة

عبادت میکنند خدای تعالی را عبادت کردنی که فروگذاشته نمیشوند ساعتی

فإذا كان ليالي شهر رمضان استأذنوا ربهم أن ينزلوا إلى

پس هرگاه که باشد شبهای رمضان اذن میخواهند از پروردگار خود که فرود آیند بسوی

الأرض فيصلون مع بني آدم فكل من مسهم من أمة محمد

زمین پس نماز میگذارند با بنی آدم پس هرکه مس میکند ایشانرا از امت محمد

صلى الله عليه وسلم أو مسوه سعد سعادة لا يشقى بعدها أبدا فقال عمر رض

ص یا مس میکنند او را نیکبخت شد نیکبختی که بدبخت نمیشود بعد آن هرگز پس گفت

إذ ذاك نحن أحق بهذا فجمع للتراويح وسنها وروي عن علي

وقتیکه چنین است پس ما سزاوار تریم باین پس جمع شدند برای تراویح وسنت کرد او را وروایت

ابن أبي طالب رض أنه إذا خرج في أول ليلة من شهر رمضان فسمع

از علی بن ابی طالب رض که بدرستیکه او بیرون آمد در اول شب از ماه رمضان پس شنید

القرآن في المساجد فقال نور الله قبر عمر كما نور مساجد الله

قرآن را در مسجدها پس گفت روشن گرداند خدا قبر عمر را چنانچه روشن کرد مساجد خدا را

۵۶۵

بالقرآن وكذلك يروى عن عثمان بن عفان رض وفي لفظ
بقرآن وهمچنین روایت کرده شده است از عثمان رض و در لفظ
آخر أن عليا رض اجتاز بالمساجد وهي تزهر بالقناديل والناس
آخر همچنین است که علی رض بگذشت بمسجدها وآن مسجدها روشن بودند بقندیلها ومردم
يصلون التراويح فقال نور الله عز وجل على عمر قبره كما نور
میگزاردند نماز تراویح را پس گفت روشن کند خداے تعالی گور عمر را چنانچه روشن کرد
مساجدنا وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من علق في بيت من بيوت
مسجدهاے مارا وروایت است از پیغمبر صلعم که فرمود کسیکه آویخت در خانه از خانهاي
الله قنديلا لم تزل الملئكة تستغفر له وتصلي عليه وهم
خداے قندیل را همیشه فرشتگان آمرزش مے خواهند مرا ورا ودرود مے فرستند بروي وایشان
سبعون ألف ملك حتى يطفئ ذلك القنديل وعن أبي ذر الغفاري
هفتاد هزار فرشتگان اند تا آنکه میرد آن قندیل وروایت کرده شده است از ابي ذر
رض أنه قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما كانت الليلة الثالثة
رض که گفت نماز گزاردیم ما با رسول الله صلعم پس هرگاه که آمد شب
والعشرون قام فصلى بنا حتى مضى ثلث الليل ثم لما كانت الليلة
بست وسوم ایستاد پس نماز گزارد با ما تا گذشت سیوم حصه از شب پس هرگاه که آمد شب
الرابعة والعشرون لم يخرج إلينا فلما كانت الليلة الخامسة
بست وچهارم بیرون نیامد سوے ما پس هرگاه که آمد شب بست وپنجم
والعشرين خرج وصلى بنا حتى مضى شطر الليل فقلنا له لو نفلتنا
برآمد ونماز گزارد با ما تا آنکه گذشت حصه از شب پس گفتیم مرا ورا اگر نفل گزاریم
ليلتنا هذه لكان حسنا فقال صلى الله عليه وسلم أنه من قام مع الإمام حتى
در این شب هر آینه باشد بهتر پس فرمود صلعم هرکه ایستاد با امام تا وقتیکه
ينصرف كتب له قيام ليلة ولم يصل بنا في الليلة السادسة
بگردید نوشته میشود مرا ورا قیام یک شب ونگذارد با ما در شب بست وششم
والعشرين فلما كانت الليلة السابعة والعشرون قام بنا وجمع
پس هرگاه که آمد شب بست وهفتم ایستاد با ما وجمع کرد
أهله وصلى بنا حتى خشينا أن يفوتنا الفلاح قيل وما الفلاح
اهل خود را ونماز گزارد با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت شود ما را فلاح گفته شد چیست فلاح
قال السحور **فصل** ويستحب لها الجماعة والجهر بالقراءة
گفت طعام سحر ومستحب است مر آن تراویح را جماعت وبلند خواندن قرأت

لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّاهَا كَذٰلِكَ فِي تِلْكَ اللَّيَالِي وَيَكُونُ ابْتِدَاؤُهَا
زیرا که پیغمبر گزارد تراویح را همچنین درین شبها و باشد ابتدای آن تراویح

فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُسْفِرُ صَبَاحُهَا غُرَّةَ رَمَضَانَ لِأَنَّهَا لَيْلَةٌ مِنْ شَهْرِ
در شب آن شبی ست که روشن گردد صاحب او غره رمضان را زیرا که آن شب شبی ست از ماه

رَمَضَانَ وَلِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَذٰلِكَ صَلَّاهَا وَيَكُونُ فِعْلُهَا بَعْدَ
رمضان و از جهت آنکه پیغمبر همچنین گزارد تراویح را و باشد گزاردن او بعد

صَلَاةِ الْفَرْضِ وَبَعْدَ رَكْعَتَيْنِ سُنَّةٍ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هٰكَذَا صَلَّاهَا
نماز فرض و بعد دو رکعت سنت زیرا که پیغمبر همچنین گزارد او را

وَهِيَ عِشْرُونَ رَكْعَةً يَجْلِسُ عَقِبَ كُلِّ رَكْعَتَيْنِ وَيُسَلِّمُ وَهِيَ خَمْسُ
و این بیست رکعت ست می نشیند پس هر دو رکعت و سلام دهد و آن پنج

تَرْوِيحَاتٍ كُلُّ أَرْبَعَةٍ مِنْهَا تَرْوِيحَةٌ وَيَنْوِي فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ أُصَلِّي
ترویح ست هر چهار از ایشان ترویحه ست و نیت کند در هر دو رکعت میگزارم

رَكْعَتَيِ التَّرَاوِيحِ الْمَسْنُونَةِ إِذَا كَانَ فَرْدًا أَوْ إِذَا كَانَ إِمَامًا أَوْ
دو رکعت تراویح را که سنت کرده شده ست هرگاه که باشد تنها یا اگر باشد امام یا

مَأْمُومًا وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَقْرَأَ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى مِنْهَا فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ
مقتدی و مستحب ست که بخواند در رکعت اول از آن در شب اول

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْفَاتِحَةَ وَسُورَةَ الْعَلَقِ وَهِيَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ
از ماه رمضان سوره فاتحه و سوره علق و آن اقرأ باسم ربک ست

الَّذِي خَلَقَ لِأَنَّهَا أَوَّلُ سُورَةٍ نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ عِنْدَ إِمَامِنَا أَحْمَدَ
زیرا که آن اول سوره ست که فرود آمد از قرآن نزدیک امام ما احمد

بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ وَكَذٰلِكَ عِنْدَ جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ رِضْوَانُ
بن محمد بن حنبل رحمة الله علیه و همچنین ست نزدیک همه امامان رضوان

اللهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَسْجُدُ فِي آخِرِهَا ثُمَّ يَنْهَضُ فَيَبْدَأُ بِسُورَةِ الْبَقَرَةِ
الله علیهم پس سجده در آخر آن پس برخیزد و شروع کند سوره بقره را

وَيُسْتَحَبُّ لَهُ قِرَاءَةُ الْخَتْمَةِ كَامِلَةً لِيَسْمَعَ النَّاسُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ
و مستحب ست مر آن امام را خواندن ختم قرآن تمام تا بشنوند مردم جمیع قرآن را

فَيَقِفُوا عَلَى مَا فِيهِ مِنَ الْأَوَامِرِ وَالنَّوَاهِي وَالْمَوَاعِظِ وَالزَّوَاجِرِ وَلَا
پس واقف میشوند بر آنچه در قرآنست از امرها و نهی ها و نصیحتها و زجرها و

يُسْتَحَبُّ الزِّيَادَةُ عَلَى خَتْمَةٍ وَاحِدَةٍ لِئَلَّا يَشُقَّ ذٰلِكَ عَلَى الْمَأْمُومِينَ
مستحب نیست زیاده کردن بر یک ختم تا آنکه دشوار نشود این بر مقتدیان

٥٦٧

القرآن

فيضجروا وتلحقهم السآمة ويكرهوا الجماعة ويقلّوا بها

پس تنگ شوند پس لاحق شود ایشان را ملال و کراهت کنند جماعت را و کم شوند جماعت

فيفوتهم اجر عظيم وثواب جزيل فيكون ذلك بسبب الامام

پس فوت شود ایشان را اجر عظیم و ثواب بزرگ پس باشد این بسبب امام

فيعظم اثمه فيكون من الآثمين وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم في مثل

پس بزرگ شود گناه او پس باشد از گنهگاران و تحقیق فرموده نبی ﷺ در مانند

ذلك لمعاذ أفتان انت يا معاذ وذلك لما صلى بقوم وطوّل

این کار مر معاذ را آیا فتنه و بلا پیدا کننده ای معاذ و این فرمود وقتیکه نماز گذارد معاذ [illegible]

في القراءة وقطع احدهم الصلوة وانفرد ثم شكوا ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم

در قراءت و ببرید یکی از ایشان نماز را و تنها گزارد پس شکایت کرد [illegible]

ويستحب تأخير الوتر الى آخر صلوة التراويح ويقرأ في الركعة

و مستحب است درنگ کردن وتر تا آخر نماز تراویح و بخواند در رکعت

الاولى سبح اسم ربك الاعلى الذي وفي الثانية سورة الكافرون

اول سوره اعلی در دوم سوره کافرون

وفي الثالثة سورة الاخلاص لان النبي صلى الله عليه وسلم كذلك كان يصلي

و در سوم سوره اخلاص زیراکه نبی ﷺ همچنین بود که میگزارد

ويكره التنفل بين كل ترويحتين ويكره ان يصلي التراويح في

و مکروه است نفل گزاردن درمیان هر دو ترویحه و مکروه است که بگذارد تراویح را در

المسجدين وكذلك الصلوة النوافل في جماعة بعد التراويح في احدى

دو مسجد و همچنین نماز نفلها در جماعت بعد تراویح در یکی

الروايتين لانه هو التعقيب وذلك مكروه عند الامام احمد

از دو روایت زیراکه این تعقیب است و این مکروه است نزد امام احمد حنبل

رحمه الله تعالى وروي عن انس بن مالك رض انه كرهه بل ينام

روایت کرده شده است از انس بن مالک رض که بد داشت [illegible]

نومة خفيفة ثم يقوم ياتي بما شاء من النوافل والتهجد

خواب اندکی پس برخیزد بجا آورد آنچه خواهد از نفلها و تهجد

ثم يرجع الى منامه وهي ناشئة الليل التي اثنى الله عليها

پس رجوع کند بسوی خوابگاه خود و آن برخاستن شب است که ثنا خوانده الله تعالی بر آن

وذكرها فقال ان ناشئة الليل هي اشد وطأ واقوم قيلا

و ذکر کرد آن را و گفت که برخاستن شب آن سخت تر است از روی موافقت دل و درست تر

الثانية أن ذلك جائز غير مكروه لكنه يؤخره لما روي عن عمر

دوم آنست که آن نماز نفل بجماعت بعد تراویح جایزست نیست مکروه لیکن تاخیر میکند او را از جهت چیزی که روایت

أنه قال تدعون أفضل الليل آخره الساعة التي تنامون أحب

بدرستی او گفت میگذارید فضل شب آخر او را ساعتی که خواب میکنید شما دوست تر

إلي من الساعة التي تقومون فصل آخر يحتمل ما يتعلق

بسوی من از ساعتی که میخیزید فصل دیگر ختم کرده میشود بدان چیزی که وابسته است

بليلة القدر في جميع شهر رمضان قوله عز وجل تنزل الملائكة

بشب قدر در همه ماه رمضان فرمود خدای فرود می آیند فرشتگان

والروح فيها فإذا نزلت الملائكة والروح الذي هو جبرئيل عليه

و جبرائیل در شب قدر پس وقتیکه فرود آیند فرشتگان و روح که او جبرائیل است

السلام ومعه سبعون ألف ملك وهو أمير عليهم فجبرئيل عليه

و با او هفتاد هزار فرشته است و آن امیرست بر ایشان پس جبرئیل

السلام يسلم على من كان قاعداً والملائكة تسلم على من كان نائماً

سلام میگوید بر کسیکه نشسته باشد و فرشتگان سلام میگویند بر کسیکه باشد خواب کننده

والباري سبحانه وتعالى يسلم على عباده من كان قائماً كما جاء أنه

و خداوند تعالی سلام میگوید بر بندگان خود کسیکه باشد ایستاده چنانچه وارد است

يسلم الله عز وجل على عباده المؤمنين من أهل الجنة في الجنة

سلام میگوید خدای عز و جل بر بندگان مومن از اهل بهشت در بهشت

بقوله سلام قولاً من رب رحيم فجاز أن يسلم على عباده الأبرار

بقول خود سلام ست در حالتیکه گفتن شده از پروردگار رحیم پس جایز ست که سلام گوید بر بندگان نیکوکار

في الدنيا الذين سبقت لهم منا الحسنى والعناية والسعادة في

در دنیا آنانکه سبقت کرده است از ما نیکوی و عنایت و سعادت در

الأزل الفانين عن الخلق الباقين بالرب المطمئنين إلى الحق

روز ازل که فانی شده اند از خلق و باقی اند به پروردگار آرام گیرنده اند بسوی پروردگار

فلا يبقى في ليلة القدر بقعة إلا وعليها ملك ساجد وقائم

پس نمیماند در شب قدر هیچ جای مگر که بروی فرشته است سجده کننده و ایستاده

يدعو للمؤمنين والمؤمنات إلا أن تكون كنيسة أو بيعة أو بيت

دعا میکند مردمان مومن و زنان مومنه مگر آنکه باشد آن بقعه پرستشگاه نصارا یا پرستشگاه یهودان یا پرستشگاه

النار أو بيت الأوثان أو بعض أماكنهم التي يطرحون فيها الخبث

آتش یا بتخانه یا بعض جاهاے که اندازند در آنها پلیدی

فَلَا يَزَالُونَ يَدْعُونَ لَيْلَتَهُمْ تِلْكَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَأَمَّا
پس همیشه دعا میکنند در آن شب مومنین و مومنات را واما
جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا يَدَعُ أَحَدًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
جبرئیل ع پس دعا نمیکند کسی را از مومنین و مومنات
إِلَّا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَيُصَافِحُهُ وَيَقُولُ لَهُ إِنْ كُنْتَ فِي الطَّاعَةِ فَسَلَامٌ
مگر که سلام میگوید بر وی ومصافحه میکند اورا ومیگوید مر اورا اگر باشی تو در طاعت پس سلام باد
عَلَيْكَ بِالْقَبُولِ وَالْإِحْسَانِ وَإِنْ كُنْتَ بِالْمَعْصِيَةِ فَسَلَامٌ عَلَيْكَ
بر تو بقبول واحسان و اگر بوده تو در معصیت پس سلام باد بر تو
بِالْغُفْرَانِ وَإِنْ كُنْتَ بِالنَّوْمِ فَسَلَامٌ عَلَيْكَ بِالرِّضْوَانِ وَإِنْ كُنْتَ
بآمرزش واگر بوده تو بخواب پس سلام باد بر تو برضای حق واگر بوده تو
فِي الْقَبْرِ فَسَلَامٌ عَلَيْكَ بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ فَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ
در گور پس سلام باد بر تو بخوشی و خوشبوئی پس آنست مراد خدا است عزوجل یعنی از
كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ وَقِيلَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تُسَلِّمُ عَلَى أَهْلِ الطَّاعَاتِ وَلَا تُسَلِّمُ عَلَى
هر چیز سلام است وگفته شده است که فرشتگان سلام میگویند بر اهل طاعت وسلام نمیگویند بر
أَهْلِ الْعِصْيَانِ مِنْهُمُ الظَّلَمَةُ لَيْسَ لَهُمْ نَصِيبٌ فِي سَلَامِ الْمَلَائِكَةِ
اهل عصیان پس بعضی از آنها ظالم اند نیست مر آنها را نصیبه در سلام فرشتگان
وَآكِلُ الْحَرَامِ وَقَاطِعُ الرَّحِمِ وَالنَّمَّامُ وَآكِلُ أَمْوَالِ الْيَتِيمِ فَهٰؤُلَاءِ
وخورندگان حرام وقطع کنندگان رحم وسخن چین وخورنده مال یتیمان پس اینها
لَيْسَ لَهُمْ نَصِيبٌ فِي سَلَامِ الْمَلَائِكَةِ فَأَيُّ مُصِيبَةٍ أَعْظَمُ مِنْ هٰذِهِ
نیست مر ایشانرا نصیبه در سلام ملائکه پس کدام مصیبت بزرگتر است از این
الْمَعْصِيَةِ بِمُضِيِّ شَهْرٍ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَآخِرُهُ
معصیت که بگذرد ماهی که اول او رحمت است ومیانه او مغفرت است وآخر او
عِتْقٌ مِنَ النَّارِ وَلَا يَكُونُ لَكَ حَظٌّ فِي سَلَامِ مَلَائِكَةِ رَبِّ الْعُصَاةِ
آزادی است از آتش ونباشد ترا بهره در سلام فرشتگان پروردگار عاصیان
وَالْأَبْرَارِ فَهَلْ كَانَ ذٰلِكَ إِلَّا لِبُعْدِكَ مِنَ الرَّحْمٰنِ وَكَوْنِكَ مِنْ
ونیکوکاران پس نیست این معصیت مگر از جهت دور بودن تو از رحمن واز جهت بودن تو از
أَهْلِ الطُّغْيَانِ وَمُوَافِقِي الشَّيْطَانِ وَتَخْلِيلِ حِلْيَةِ سَالِكِي سَبِيلِ
اهل سرکشی وبودن تو از موافقان شیطان واز جهت آراسته بودن تو بزیور راسته روندگان
النِّيرَانِ وَبُعْدِكَ وَتَجَافِيكَ عَنْ سَالِكِي سَبِيلِ الْجِنَانِ وَهِجْرَانِكَ
آتش واز جهت دور بودن تو ودور رفتن تو از روندگان راه بهشت وجدا رفتن تو

الروح الرحمة والريحان الطيب على الرزق والحسنة المراحم مجمع البحار
وروح وريحان

لطاعة من بيده الضر والإحسان فشهر رمضان شهر الصفاء

مر بنده كسى را كه بدست اوست ضرر و احسان پس ماه رمضان ماه صفا ست

وشهر الوفاء وشهر الذاكرين وشهر الصابرين وشهر الصادقين

و ماه وفا و ماه ذكر كنندگان و ماه صبر كنندگان و ماه راستان

فإذا لم يؤثر فيه إصلاح قلبك وإقلاعك من معاصي ربك و

پس چون كه تاثير نكرد در درستى دل تو و بركندن تو از گناهان پروردگار خود و

مجانبة أهل الشقاء والجرائم فما الذي يؤثر في قلبك فأي خير

و دورى از اهل بدبختى و گناهان پس چيست آنچه تاثير ميكند در دل تو پس كدام نيكى

يرتجى فيك وأي بغية تقيت فيك وأي فلاح يترقب منك

اميد داشته شود از تو و كدام مطلب باقيست در تو و كدام رستگارى منتظر ست از تو

فتنبه يا مسكين لما حل بك واستيقظ من رقدتك وغفلتك

پس آگاه شو اى مسكين مر چيزى را كه فرود آمد بتو و بيدار شو از خواب خود و غفلت خود

وانظر إلى الذي دهاك وشيع بقية شهرك بالتوبة والإنابة

و نظر كن بسوى چيزى كه رسيده است ترا و پيروى كن بقيه ماه خود را بتوبه و بازگشتن

وتمتع فيها بالاستغفار والطاعة لعلك تكون ممن تناله الرحمة

و نفع گير در آن ماه بطلب آمرزش و طاعت شايد كه باشى تو از آن كسانيكه مى‌رسد ايشان را رحمت

والرأفة وودعها بانسبال العبرات وابك على نفسك المشومة

و مهربانى و وداع كن او را بريختن اشكها و گريه كن بر نفس خود كه شامت زده است

بالعويل والويل والنياحات فكم من صائم لا يصوم غيره أبدا و

بآواز بلند و ناله و نوحه‌ها پس بسيار روزه داران اند كه روزه نخواهند گرفت غير آن ابدا

كم من قائم لا يقوم بعده أبدا والعامل يعطى أجره عند فراغه من

بسيار ايستادگان اند كه نخواهند ايستاد بعد رمضان هميشه و عمل كننده داده ميشود اجر او نزد فارغ شدن از

عمله وقد فرغنا من العمل فليت شعري أمقبول صيامنا وقيامنا

عمل خود و تحقيق كه فارغ شديم از عمل پس كاشكى ميدانستم آيا مقبول است روزه ما و نماز ما

أم مضروب بهما وجوهنا يا ليت شعري من المقبول منا فنهنيه

يا زده شده است بهر دو روى ما كاشكى ميدانستم كيست مقبول از ما پس مبارك باد گوييم

ومن المردود منا فنعزيه وقال النبي صلى الله عليه وسلم رب صائم ليس له من

و كيست مردود از ما پس تعزيت كنيم او را و فرمود پيغمبر صلى الله عليه وسلم بسيار روزه داران اند كه نيست ايشان را از

صيامه إلا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من قيامه إلا السهر

روزه خود مگر گرسنگى و تشنگى و بسيار ايستادگان اند كه نيست مر ايشان را از قيام مگر بيدارى

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الصِّيَامِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقِيَامِ السَّلَامُ

سلام باد بر تو ای ماه رمضان سلام باد بر تو ای ماه قیام سلام باد

عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْإِيمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقُرْآنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

بر تو ای ماه ایمان سلام باد بر تو ای ماه قرآن سلام باد بر تو ای

شَهْرَ الْأَنْوَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْمَغْفِرَةِ وَالْغُفْرَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

ماه نورها سلام باد بر تو ای ماه مغفرت و آمرزش سلام باد بر تو

يَا شَهْرَ الدَّرَجَاتِ وَالنَّجَاةِ مِنَ الدَّرَكَاتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ

ای ماه درجات و رستگاری از درکات سلام باد بر تو ای ماه

التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْعَارِفِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ

توبه کنندگان بندگی کنندگان سلام باد بر تو ای ماه عارفان سلام باد بر تو

يَا شَهْرَ الْمُجْتَهِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْأَمَانِ كُنْتَ لِلْعَاصِينَ

ای ماه مجتهدان سلام باد بر تو ای ماه امان که بوده تو مر گنهکاران را

حَبْسًا وَلِلْمُتَّقِينَ أُنْسًا السَّلَامُ عَلَى الْقَنَادِيلِ وَالْمَصَابِيحِ الزَّاهِرَةِ وَالْعُيُونِ

بند از گناه و مر پرهیزگاران را انس بعبادت سلام باد بر قندیلها و چراغهای روشن و چشمهای

السَّاهِرَةِ وَالدُّمُوعِ الْهَاطِلَةِ وَالْمَحَارِيبِ الْمُنَوَّرَةِ وَالْعَبَرَاتِ الْمُنْسَكِبَةِ

بیدار و اشکهای روان و محرابهای روشن و اشکهای ریزنده

الْمُتَقَطِّرَةِ وَالْأَنْفَاسِ الصَّاعِدَةِ مِنَ الْقُلُوبِ الْمُحْتَرِقَةِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا

قطره قطره و نفسهای بالا رونده از دلهای سوخته ای بار خدا بگردان ما را

مِمَّنْ قَبِلْتَ صِيَامَهُ وَصَلَوَاتِهِ وَبَدَّلْتَ سَيِّئَاتِهِ بِحَسَنَاتِهِ وَأَدْخَلْتَهُ

از آن گروه که قبول کرده تو روزه آنها و نماز آنها و بدل کرده تو بدیهای آنها به نیکوییهای آنها و

بِرَحْمَتِكَ فِي جِنَانِكَ وَرَفَعْتَ دَرَجَاتِهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فَصْلٌ

برحمت خود در بهشت خود و بلند کرده تو درجات ایشان را ای رحیم‌ترین رحمان فصل

فِي ذِكْرِ الْفِطْرِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

در ذکر فطر فرمود خدا تعالی تحقیق رستگاری یافت و یاد کرد نام خدا را پس نماز خواند

قَوْلُهُ قَدْ أَفْلَحَ فَالْفَلَاحُ عَلَى وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةُ

قول خدا قد افلح پس فلاح بر دو وجه است یکی از آنها رسیدن به بهشت است و نجات

مِنَ النِّيرَانِ فِي الْعُقْبَى وَمِنَ الْآفَاتِ وَالْبَلِيَّاتِ فِي الدُّنْيَا وَالثَّانِي

از آتش در آخرت و از آفات و بلاها در دنیا و دوم

الْيُمْنُ وَالسَّعَادَةُ بِالتَّوْفِيقِ لِلطَّاعَةِ فِي الدُّنْيَا وَالْخُلُودُ فِي الْجِنَانِ فِي

برکت و نیک‌بختی و توفیق یافتن برای طاعت در دنیا و همیشگی در بهشت در

الاخرى قال الله عز وجل قد افلح المؤمنون يعني سعدوا وظفروا
آخرت گفت خداے عز وجل تحقیق رستگار رسے یافتند مومنان یعنی سعادتمند شدند و ظفر یافتند

قد افلح من تزكى اى وفق للزكوة وتطهير ايمانه ونقوه من
آن ایشند یعنی رستگار شد کسیکه توفیق داده شد برای زکوة و پاک کردن ایمان خود و پاک کردن آن از

الاثام فاما من لم يزك فلا فلاح له قال الله عز وجل لا يفلح
گناهان و اما کسیکه توفیق داده نشد زکات را پس نیست رستگاری مراورا گفت خدای عز وجل رستگار

المجرمون اي لا يفوزون ولا يسعدون واما قوله من تزكى فقد
گناهگاران یعنی فیروز نشوند و نیک بخت نمیشوند اما قول خدا تعالی من تزکی پس تحقیق

اختلف في ذلك فقال ابن عباس رض يعني من تطهر من الشرك
اختلاف کرده اند درین پس گفت ابن عباس رض یعنی کسیکه پاک شود از شرک

بالايمان وقال الحسن من تزكى يعني من كان صالحا وعمله زاكيا
با ایمان و گفت حسن کسیکه پاک کرد یعنی کسیکه باشد نیکوکار و عمل او پاک

ناميا وقال ابو الاحوص اعني به زكوة الاموال كلها وقال قتادة و
افزاینده و گفت ابو الاحوص مراد داشته ام بآن زکوتهاے مال ها همه آنها و گفت قتاده و

عطا اراد به زكوة الفطر لا غير وقوله وذكر اسم ربه فصلى فقد
عطا مراد داشته است بآن زکوة فطر نه غیر و قول او تعالی و ذکر اسم ربه الخ پس تحقیق

اختلف في ذلك ايضا فقال ابن عباس معناه وحد الله تعالى
اختلاف کرده اند درین نیز پس گفت ابن عباس معنی آن یگانه دانست خدای تعالی را

وصلى الصلوات الخمس وقال ابو سعيد الخدري ذكر اسم ربه
و ادا کرد نمازهاے پنجگانه را و گفت ابو سعید خدری یاد کرد اسم پروردگار خود را

بالتكبير وصلى يعني خرج الى العيد فصلى وقال وكيع بن الجراح
بتکبیر و نماز گزارد یعنی برآمد بسوے عیدگاه پس نماز گزارد و گفت وکیع بن جراح

زكوة الفطر لرمضان كسجدة السهو للصلوة وفرض رسول الله
صدقه فطر ماه رمضان را مانند سجده سهو است مر نماز را و فرض کرد رسول خدا

صلى الله عليه وسلم زكوة الفطر طهرة للصائم من الرفث فكانها جبران للصائم
صدقه فطر را از جهت پاکی مر روزه دار را پس گویا که آن صدقه فطر اصلاح کرد

لما دخله من النقصان بالاثام من اللغو والرفث والكذب و
چیزے را که در آمده است روزه را از نقصان بسبب گناهان از لغو و کلام فحش و دروغ و

الغيبة والنميمة واكل الشبهات والنظر الى المستحسنات
غیبت و سخن چینی و خوردن شبهات و دیدن بسوے نیکو رویان

فجعلت الفطرة مكفرة لها متممة للصيام جابرة لها كالتوبة

پس گردانیده شده است صدقه فطر کفارت کننده مر او را کامل کننده مر روزه را اصلاح کننده آنرا مانند توبه

للذنوب والاستغفار لها والسجود للسهو فكما ان السجود للسهو

مر گناهانرا و استغفار مر گناهانرا و سجده مر سهو را پس چنانچه سجده سهو

شرع ترغيما للشيطان اذ كان هو السبب في ذلك فكذلك التوبة

مشروع گردانیده شده است از جهت خوار کردن شیطان زیرا که شیطان سبب بود در آن پس همچنین توبه

من المعاصي والفطرة لرمضان شرعتا ترغيما له لان المعاصي و

از گناهان و صدقه فطر رمضان را مشروع کرده شده اند از جهت خوار کردن شیطان را زیرا که گناه و

الرفث الحاصل في الصيام بسببه الشيطان اعاذنا الله وجميع

کلام فحش که حاصل میشود در رمضان بسبب آن شیطان است پناه دهد خدا تعالی ما را و همه

المؤمنين من مكائده ومصائده وغوائله وسلمنا من آفات الدنيا

مومنان را از مکرهای او و شکارهای او و فریبهای او و نگهدارد ما را از آفات دنیا

وبلائها واخرجنا منها برحمته ومنه آمين

و بلاهای آن و برآرد ما را از آن برحمت خود و احسان خود آمین

فصل

وانما سمي

و جز این نیست

العيد عيدا لانه يعيد الله الى عباده الفرح والسرور في يوم عيدهم

نام عید را عید زیرا که بر میگرداند خدا تعالی بسوی بندگان خود خوشی و سرور در روز عید

وقيل انما سمي عيدا لانه فيه عوائد الاحسان من الله وفوائد

و گفته شده است که نامیده شده عید از آن جهت که در آن … احسان است از خدا تعالی و فایدهای

الامتنان منه للعبد وقيل لانه يعود العبد فيه الى التضرع

منت نهادن از آن مر بنده را و گفته شده است از آنکه باز میگردد در آن روز بسوی تضرع

والبكاء ويعود الرب عز وجل فيه الى الهبة والعطاء وقيل لانهم

و گریه و باز میگردد پروردگار عز و جل در آن روز بسوی بخشش و عطا و گفته شده است که

عادوا الى مثل ما كانوا عليه من الطهارة وقيل معناه عادوا

باز میگردند بسوی مانند چیزی که بوده اند بر آن از پاکی و گفته شده است معنی آن باز گشتند

من طاعة الله الى طاعة الرسول ومن الفريضة الى السنة ومن

از طاعت خدا بسوی طاعت رسول و از فریضه بسوی سنت و از

صوم رمضان الى صوم ستة ايام من شوال وقيل انما سمي

روزه داشتن رمضان بسوی روزه داشتن شش روز از شوال و گفته شده است از جهت

عيدا لانه يقال للمؤمنين فيه عودوا الى منازلكم مغفورا لكم

عید زیرا که گفته میشود مر مومنان را در آن باز گردید بسوی منزلهای خویش در حالیکه …

لكم وقيل انما سمي العيد عيدا لان فيه ذكر الوعد والوعيد
شما و گفته شده است که جز این نیست که نامیده شده است روز عید را عید زیرا که در وی ذکر وعده و وعید
ويوم الجزاء والمزيد ويوم عتق الاماء والعبيد ولقاء الحق
و روز جزا و زیادتی است و روز آزادی کنیزکان و غلامان است و پیش آمدن حق
الى القريب من خلقه والبعيد ووجود الانابة والاوبة من
بسوی نزدیکان از خلق و دوران و پیدا شدن توبه و بازگشت است از
العبد الضعيف الى الغفور الودود وقال وهب بن منبه خلق
بنده ضعیف بسوی آمرزگار و دوست داشته شده و گفت وهب بن منبه پیدا کرد
الله الجنة يوم الفطر وغرس شجرة طوبى يوم الفطر واصطفى
خدا بهشت را روز فطر و نشاند درخت طوبی را روز عید فطر و برگزید
جبرئيل للوحي يوم الفطر والسحرة وجدوا المغفرة يوم الفطر و
جبرئیل را برای وحی روز فطر و ساحران فرعون یافتند آمرزش را روز عید فطر و
روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان يوم الفطر وخرج الناس
روایت کرده شده است از نبی صلعم که فرمود هرگاه که باشد روز فطر و برآیند آدمیان
الى الجبانة اطلع الله تعالى عليهم فيقول عبادي لي صمتم و
بسوی نمازگاه مطلع میشود خدای تعالی بر ایشان پس میگوید ای بندگان من روزه داشتید برای
لي صليتم انصرفوا مغفورا لكم وروي عن انس بن مالك
نماز گزاردید برای من بازگردید در حالت آمرزیده شده و روایت کرده شده است از انس
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليلة الفطر يوفي الله تعالى فيها اجر من صام
که نبی صلعم فرمود در شب فطر تمام میدهد خدای تعالی در آن مزد آنکسی که روزه داشت
شهر رمضان فيامر الله تعالى غداة الفطرة للملائكة فيهبطون
ماه رمضان را پس امر میکند خدای تعالی گاه عید فطر فرشتگان را پس فرود می آیند
الى الارض ويقولون على افواه السكك ومجامع الطرق فينادون
بسوی زمین و میگویند بر سر کوچها و سرهای یکجا شدن راهها پس ندا میکنند
بصوت يسمعه جميع الخلائق الا الانس والجن يا امة محمد
به آوازیکه میشنوند آنرا همه خلائق مگر جن و انسان ای امت محمد
اخرجوا الى ربكم عز وجل يقبل القليل ويعطي الجزيل ويغفر
بیرون آیید بسوی پروردگار خود عز و جل قبول میکند اندک عبادت را و میدهد ثواب بزرگ و
الذنب العظيم فاذا برزوا الى مصلاهم وصلوا ودعوا لم يدع
گناهان بزرگ را پس وقتیکه برآمدند بسوی نمازگاه خود و نماز گزاردند و دعا کردند نمیگذارد

العيد

عم الجمع

لهم الرب تبارك وتعالى حاجة الا قضاها ولا سؤالا الا اجابه

مر ایشان را پروردگار تبارک وتعالی حاجت مگر قضا میکند آنرا و نه هیچ سوال مگر اجابت میکند

ولا ذنبا الا غفر له ينصرفون مغفورا لهم وفي حديث ابن

و نه گناهی مگر می‌آمرزد او را پس باز میگردند درحالیکه مغفور اند مر ایشان را و در حدیث ابن

عباس رض فاذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

ابن عباس رض پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جایزه

واذا كان غداة الفطر بعث الله ملائكته في كل البلاد فيهبطون

و هرگاه که باشد بامداد فطر برانگیزد خدا تعالی فرشتگان را در هر شهر پس فرود می‌آیند

الى الارض فيقومون على افواه السكك وينادون بصوت يسمعه

بسوے زمین و می‌ایستند بر سر کوچها و ندا میکنند باوازیکه میشنود آنرا

كل من خلق الله تعالى الا الجن والانس يقولون يا امة محمد

هر کسی که پیدا کرده است خدای تعالی مگر پری و انسان پس میگویند اے امت محمد

اخرجوا الى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنب العظيم فاذا برزوا

بر آیید بسوے پروردگار کریم که میدهد ثواب بزرگ و می‌آمرزد گناهان بزرگ را پس هرگاه

الى مصلاهم يقول الله تعالى لملائكته يا ملائكتي فيقولون

بسوے نمازگاه خود میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را که ای فرشتگان من پس میگویند

لبيك وسعديك فيقول لهم ما جزاء الاجير اذا عمل عمله فيقولون

لبیک ... میگوید مر ایشان را چیست جزای مزدور چون تمام کند کار خود را

الهنا وسيدنا ومولانا توفيه اجره قال فيقول الجليل جل جلاله

ای پروردگار ما و سردار ما و مولای ما ادا کن اجر او ... پس میگوید جلیل جل جلاله

اشهدكم يا ملائكتي اني قد جعلت ثواب صيامهم من شهر

گواه میکنم شما را ای فرشتگان من که گردانیدم ثواب روزه ایشان از ماه

رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي ثم يقول يا عبادي

رمضان و قیام ایشان رضای خود و مغفرت خود پس میگوید ای بندگان من

سلوني فوعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في جمعكم هذا شيئا

سوال کنید از من پس سوگند بعزت و جلال خود که سوال نکنید مرا امروز در جماعت خود چیزے

لاخرتكم الا اعطيتكم ولا لدنياكم الا نظرت لكم وعزتي وجلالي

از برائے آخرت خود مگر عطا کنم شما را و نه برائے دنیا خود مگر نظر کنم بجانب شما و بعزت خود و جلال

لاسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني ولا اخزيكم ولا افضحكم

که البته میپوشم بر شما لغزشهای شما را مادامیکه ...

بين أصحاب الحد وانصرفوا مغفوراً لكم قد أرضيتموني ورضيت

عنكم قال فيفرح الملائكة وتستبشر بما يعطي الله عز وجل

هذه الأمة إذا أفطروا من شهر رمضان فصل وأربعة أعياد

لأربعة أقوام أحدها عيد قوم إبرهيم قوله عز وجل نظر

نظرة في النجوم فقال إني سقيم وذلك أن قومه خرجوا إلى

عيد لهم فتخلف إبرهيم عليه السلام عنهم واعتل بعلة د

لم يخرج معهم لأنه لم يكن على دينهم فلما خرجوا أخذ فأسا ف

كسر أصنامهم وجاء بالفأس فوضعه في عنق الصنم الكبير

فلما رجعوا قالوا من فعل هذا بآلهتنا يا إبرهيم العصر إلى الزهر

نفار خليل الرحمن عليه السلام لربه فاغتبطه بكسر الأصنام

وخاطر بنفسه في ولائه رب الأنام فأكرمه ربه بالخلة وأحيي

على يده الطيور الميتة وأخرج من ظهره أهل الرسالة والنبوة

وجعله أبا المصطفى صلى الله عليه خير البرية وأما العيد الثاني فهو عيد

قوم موسى كليم الرحمن عليه السلام قوله عز وجل موعدكم يوم

الزينة وقيل سمي يوم الزينة لأنه عز وجل زين موسى وقومه

يا ملك لهو عدوهم فرعون وقومه فخرج مع فرعون وقومه اثنان

هلاک کردن دشمن ایشان فرعون وقوم او پس برآمد با فرعون وقوم او هفتاد

وسبعون ساحرا وقيل ثلاثة وسبعون ومعهم سبعمائة عصا

ودو ساحر وگویند هفتاد وسه و با ایشان هفصد عصا بود

وحبل وجعلوا في وسط العصا الملتفة بالحبال الزيبق و

ورسن وگردانیدند درمیان عصاهای پیچیده شده برسنها سیماب را و

الغلائق قيام على الرمضاء واشتد حر الشمس فسال الزيبق

خلائق ایستاده بودند بر زمین گرم وسخت شد گرمی آفتاب پس روان شد زیبق

فتعب العصا الملتفة بالحبال فتخيل للناس انها حيات

پس دوید عصاهای پیچیده شده برسنها پس گمان شد مردم را که اینها مارهاشند

تسعى وهي لا تتحرك فاوجس في نفسه خيفة موسى على قوم

که دوید ند وحالانکه آن حرکت نمیکردند پس دریافت در نفس خود ترسی را موسی بر قوم خود

قال ربما يتوهمون ان الذي فعلوه حق فينقص ايمانهم

گفت بسا کس شاید که وهم کنند که آنچه کرده اند ساحران حق است پس ناقص شود ایمان

او يرتدون وقال الله تعالى لموسى عليه السلام والق عصا

یا مرتد شوند وفرمود خدای تعالی موسی را سلام وبینداز عصای خود را

فاذا هي تلقف ما يافكون فالقى موسى عصاه فاذا هي حية

پس ناگاه این عصا فرو میبرد چیزی را که افترا میکنند ایشان پس انداخت موسی عصا را پس ناگاه آن

كاعظم جمل يكون ولها عينان تتقدان نارا وزمدمة وهيبة

مانند بزرگ شتری که باشد ومراورا دو چشم که فروزند از روی آتش ودمدمه وهیبت

فاقبلت على ما صنعوا من السحر والحبال والعصي فتلقفها

پس پیش آمد بر چیزی که کرده بودند از سحر ورسنها وعصا پس تلقف کرد یعنی

تلقمه باسرها ولم يتغير بانتفاخ بطن ونقصان حركة ولا

لقمه کرد ایشان را بتمام ومتغیر نشد به انتفاخ شکم ونقصان حرکت ونه

زاد في طولها ولا في عرضها فالقى السحرة ساجدين له عز و

زیاده شد در طول آن ودر عرض آن پس افتادند ساحران سجده کنندگان مراورا عز

جل وكان اكبرهم اسمه شمعون فقالوا امنا يعني صدقنا برب

وجل وبود بزرگتر ایشان نام آن شمعون بود پس گفتند ایمان آوردیم یعنی گرویدیم بپروردگار

هرون وموسى ثم اقبلت الحية على عسكر فرعون وقومه فانهزموا

هارون وموسی پس پیش آمد مار بر لشکر فرعون وقوم او پس گریختند

وقيل مات منهم خمسون الفا القصة بطولها واما الثالث عيد

و گفته شد مرد از ایشان پنجاه هزار قصه دراز است از کتب باید طلبید و اما سوم عید

عيسى عم وقومه قوله عز وجل اللهم ربنا انزل علينا مائدة

عیسی است و قوم او قوله فرمود خدای تعالی ای پروردگار ما بفرست بما خوانی

من السماء تكون لنا عيدا لاولنا واخرنا واية منك الاية وذلك

از آسمان که باشد ما را عید مر اول ما را و آخر ما را و نشانه از تو و این آن بود

ان الحواريين قالوا يعيسى عليه السلام هل يستطيع ربك ان

که حواریان گفتند ای عیسی آیا میتواند پروردگار تو که

يعطيك ان سالته ان ينزل علينا مائدة من السماء فقال لهم

بدهد ترا اگر بخواهی آنرا که بفرستد بما خوانی از آسمان گفت ایشان را

عيسى اتقوا الله فلا تسالوه البلاء ان كنتم مؤمنين فانها ان

عیسی ع بترسید خدا را پس مخواهید از وی بلا را اگر باشید ایمانداران پس این خوان

انزلت ثم كذبتم بها عوقبتم قالوا نريد ان ناكل منها فقد

فرستاده شود پس تکذیب کرده باشید آنرا عذاب کرده شوید گفتند میخواهیم که بخوریم از آن پس تحقیق

جعنا وتطمئن قلوبنا يعني تسكن قلوبنا الى ما تدعونا اليه من الايمان

گرسنه شده ایم و آرام یابد دلهای ما یعنی ساکن شود دلهای ما بسوی چیزی که میخوانی بسوی ایمان

والتصديق ونعلم ان قد صدقتنا بانك نبي ورسول ونكون عليها

والتصدیق و بدانیم که راست گفتی بما که تو نبی و رسول هستی و باشیم ما بر آن

يعني على المائدة من الشاهدين عند بني اسرائيل اذا رجعنا اليهم

یعنی بر خوان از گواهان نزد بنی اسرائیل هرگاه باز گردیم بسوی ایشان

والحواريون هم الذين اجابوا عيسى ع حين حزنهم وسموا بذلك لانهم

و حواریان کسانی اند که قبول کردند عیسی را ع وقتیکه ... بر ایشان و ایشان ...

يقصرون الثياب بالنبطية الحواريون المبيضون للثياب ثم انهم اثنى

میشستند جامها را و در زبان نبطیه حواریان سفید کنندگان جامه را گویند و ایشان

عشر رجلا لما قال لهم عيسى من انصاري الى الله يعني من ينصرني

دوازده مرد بودند هرگاه گفت ایشان را عیسی کیست مددگار من بسوی خدا یعنی کیست که مدد کند

مع الله على اهل الكفر والطغيان فادعوهم الى طاعة

با خدا بر اهل کفر و گمراهی پس دعوت کرد ایشان را بسوی طاعت

الله تعالى وتوحيده فقال الحواريون نحن انصار الله

خدای تعالی و توحید او پس گفتند حواریون مائیم مددگار کنندگان دین خدا

فتركوا معيشتهم واتبعوا عيسى عليه السلام يسيحون معه

پس گذاشتند معیشت خود را و پیروی کردند عیسی ع را که سیر میکردند با او

اينما توجه من الارض فيرون العجائب والمعجزات التي تجري في

هر جا که روی آورد از زمین پس میدیدند عجایب را و معجزات را که روان میشد در

يده عليه السلام فاي وقت جاعوا واحتاجوا الى الطعام اخرج

دست عیسی ع پس هر وقت که گرسنه میشدند و حاجتمند میشدند بسوی طعام برآورد

عيسى يده فاخرج من الارض لكل واحد منهم رغيفين ولنفسه

عیسی ع دست خود را پس برآورد از زمین هر یکی را دو نان و هر نفس خود را

كذلك وكان جبرئيل عليه السلام يمشي معه ويريه العجائب

همچنین و بود جبرائیل ع که میرفت با او و مینمود او را عجایبات

ويؤيده وينصره بالاشياء فما زال عيسى عليه الصلوة والسلام

و مدد میداد او را و یاری میداد او را بچیزها پس همیشه بود عیسی علیه السلام

يري بني اسرائيل العجائب ولم يزدهم ذلك الا بعدا من تصديقه

مینمود بنی اسرائیل را عجایب را و نمی افزود ایشان را اینها مگر دوری از تصدیق او

واتباعه حتى خرج يوما معه خمسة الاف بطريق من بني اسرائيل

و پیروی او تا آنکه برآمد روزی با او پنج هزار مرد براه از بنی اسرائیل

وسالوه المائدة مع الحواريين فقال عيسى ابن مريم صلوات الله

و سوال کردند از وی سفره با حواریان پس گفت عیسی ع بن مریم

عليه عند ذلك اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون

نزدیک این سوال ای بار خدا ای پروردگار ما بفرست بر ما سفره از آسمان که باشد

لنا عيدا لاولنا واخرنا يقول تكون عيدا لمن كان في زماننا

ما را عیدی مر اول ما را و آخر ما را میگوید باشد عیدی مر کسی را که باشد در زمانه ما

عند نزول المائدة وتكون عيدا لمن بعدنا وتكون المائدة اية

هنگام نزول مائده و باشد عید مر کسی را که باشد پس از ما و باشد مائده معجزه

منك وارزقنا يعني المائدة وانت خير الرازقين من غيرك فانك

از تو و روزی گردان ما را سفره و تو بهترین روزی دهندگانی از غیر خود پس هر آینه تو

خير من يرزق قال الله تعالى اني منزلها يعني المائدة عليكم

بهترین کسی هستی که روزی میدهد فرمود خدا هر آینه من فرستنده ام مائده را بر شما

فمن يكفر بعد منكم اي بعد نزولها منكم فاني اعذبه عذابا لا

پس کسیکه کفران کرد بعد از آن از شما یعنی پس نزول مائده از شما پس هر آینه من عذاب کنم او را

أَحَدًا بِهٖ أَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ فَأَنْزَلَهَا اللّٰهُ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْأَحَدِ مِنَ

کسی از عالمیان ... هیچ یکے را از عالمیان پس فرستاد آن مایده را خدای تعالی بر ایشان روز یکشنبه

السَّمَاءِ سَمَكًا طَرِيًّا وَخُبْزًا رُقَاقًا وَتَمْرًا وَقِيْلَ كَانَتْ سُفْرَةٌ فِيْهَا

آسمان ماهی تر و تازه نان تنک و خرما و گفته شد که بود سفره که در آن

سَمَكَةٌ مَشْوِيَّةٌ وَعِنْدَ رَأْسِهَا مِلْحٌ وَعِنْدَ ذَنَبِهَا خَلٌّ وَفِيْهَا خَمْسَةُ

ماهی بریان و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و در آن مایده پنج

أَرْغِفَةٍ عَلٰى كُلِّ رَغِيْفٍ زَيْتُوْنَةٌ وَخَمْسُ رُمَّانَاتٍ وَتَمَرَاتٌ قَدْ

نان بست بر هر نان میوهٔ زیتون بود و پنج انار بود و خرما چیده

نُضِّدَ حَوْلَهَا مِنَ الْبُقُوْلِ مَا خَلَا الْكُرَّاثَ وَقِيْلَ أَنَّ عِيْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

چیده شده بود گرداگرد او سبزیها بغیر از گندنا و روایت است از عیسی که

قَالَ لِأَصْحَابِهٖ وَهُمْ جُلُوْسٌ فِيْ رَوْضَةٍ هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِّنْكُمْ شَيْءٌ فَجَاءَ

گفت مر اصحاب خود را و حال آنکه ایشان نشسته بودند در باغے آیا هست با یکے از شما چیزی پس

شَمْعُوْنُ بِسَمَكَتَيْنِ صَغِيْرَتَيْنِ وَخَمْسَةِ أَرْغِفَةٍ وَجَاءَ آخَرُ بِشَيْءٍ

شمعون دو ماهی خورد و پنج نان و آورد دیگرے چیزے

مِنَ السَّوِيْقِ فَعَمَدَ عِيْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَطَّعَهُمَا صِغَارًا وَكَسَرَ الْخُبْزَ فَوَضَعَهٗ

از ستوان پس قصد کرد عیسی ع پس برید آن ماهی خورد را و بشکست خبز را پس نهاد

فِلَقًا وَوَضَعَ السَّوِيْقَ وَتَوَضَّأَ ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَدَعَا رَبَّهٗ فَأَلْقَى

او را جدا جدا و نهاد تلقانرا و طهارت کرد بعد ازان بگزارد دو رکعت را و دعا کرد پروردگار خود را

اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى عَلٰى أَصْحَابِهٖ شِبْهَ السُّبَاتِ فَفَتَحَ الْقَوْمُ أَعْيُنَهُمْ

خدای تعالی سبحانه بر اصحاب او خواب سبک پس کشاد قوم چشمهای

وَزَادَ الطَّعَامُ حَتّٰى بَلَغَ الرُّكَبَ فَقَالَ عِيْسٰى لِلْقَوْمِ كُلُوْا وَسَمُّوا اللّٰهَ وَ

و زیاده شد طعام تا که رسید تا زانو سواران پس گفت مر قوم خود را بخورید و نام خدا بگوئید و

لَا تَرْفَعُوْا وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَّجْلِسُوْا حِلَقًا حِلَقًا فَجَلَسُوْا وَأَكَلُوْا وَسَمَّوا اللّٰهَ

نه بردارید و فرمود ایشان را که بنشینند حلقه حلقه پس نشستند و خوردند و نام خدا

تَعَالٰى حَتّٰى شَبِعُوْا وَهُمْ خَمْسَةُ آلَافِ رَجُلٍ وَقِيْلَ إِنَّهُمْ أَلْفُ رَجُلٍ

تا که سیر شدند و ایشان پنج هزار کس بودند و گفته شد که ایشان هزار کس

وَثَمَانِمِائَةِ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ مِّنْ بَيْنِ فَقِيْرٍ وَجَائِعٍ وَبَيْنَ مَنْ لَّهٗ فَاقَةٌ

و هشتصد مرد و زن بودند از میان فقیر و گرسنه و در میان آنکس که مر او را

إِلٰى رَغِيْفٍ وَّاحِدٍ فَصَدَرُوْا كُلُّهُمْ شِبَاعًا يَتَجَشَّؤُوْنَ وَنَظَرَ

بسوی نان یک پس برآمدند همه ایشان سیر که همه میگفتند بدروغ را ...

۵۸۱

عليها الجبنة وَرُفِعَت السُّفرةُ الى السماء وهم ينظرون فقال
برآن سفره بود بر صورت خود بود و برداشته شد آن سفره سوی آسمان و ایشان میدیدند گفت
فاستغنى كل فقير اكل منها يومئذ ولم يزل غنيا حتى مات و
پس غنی شد هر فقیرے که خورد از آن آن روز و همیشه بود غنی تا آنکه مرد و
برئ كل زمن وشفي كل مريض وقال مقاتل فنادى عيسى عم
بری شد هر برجا مانده و شفا یافت هر بیمار و گفت مقاتل پس ندا کرد عیسے عم
للقوم اكلتم فقالوا نعم قال فلا ترفعوا قالوا لا نرفع ورفعوا
قوم را خوردید شما پس گفتند آرے گفت پس بر مدارید گفتند بر نداریم و برداشتند
فبلغ كل ما رفعوا من الفضل في اربعة وعشرين مكتلا فامنوا
پس رسید هر چیزے که برداشتند از زیادتے در بیست و چهار زنبیل پس ایمان آوردند
عند ذلك بعيسى عليه السلام وصدقوا به ثم رجعوا الى قومهم
نزد آن معجزه بعیسے عم و تصدیق کردند بان پس باز گشتند سوی قوم خود
اليهود يعني بني اسرائيل ومعهم فضل المائدة فلم يزالوا بهم
که یهود بودند یعنے اسرائیل و با ایشان زیادتے خوان بود پس همیشه بودند
قومهم حتى ردوهم عن الاسلام وكفروا بالله تعالى وجحدوا
با ایشان قوم ایشان تا آنکه گردانیدند ایشان را از اسلام و کافر شدند بخدا تعالی و انکار کردند
بنزول المائدة فمسخهم الله عز وجل وهم نيام خنازير وهم ۵۸۲
بفرود آمدن مایده پس مسخ کرد خدا تعالی صورت ایشان و ایشان خفته بودند بصورت خوکان
ذكور وليس فيهم صبي ولا امراة وقيل في ذلك اشارة مائدة
نر بودند و نبوده در ایشان کودک و نه زن و گویند درین اشارتست مایده که
وضع عليها طعام محدود صدر عنها الجم الغفير والجمع
نهاده شده بود بران طعام شمرده شده برآمد سیر از او قوم بزرگے و جمع
الكثير وهي بحالها فكيف بمائدة الرضا وبساط الرحمة
بسیار و حالانکه بحال بود پس چگونه باشد مایده رضا و بساط رحمت
الذي لا حد لها ولا نهاية وفي الخبر ان لله عز وجل مائة رحمة
که نیست حد او را و نه نهایت پس در خبرست که خدا تعالی را عز و جل صد رحمت است
انزلها الى خلقه فيها يتراحمون وبها يتعاطفون واخر تسعة
که فرستاد آنرا سوی خلق خود پس بان رحم کرده میشوند و بان عاطفت کرده میشوند و دیگر نود
وتسعين عنده يرحم بها عباده يوم القيمة وفي خبر اخر
و نه نزد پروردگارست که رحم میکند بان بندهاے خود را روز قیامت و در خبر دیگر است

ان يوم القيمة يبسط الجليل جل جلاله بساط المجد يدخل ذنوب
که روز قیامت بگستراند جلیل جلاله بساط بزرگی که در آید گناهان
الاولين والاخرين في حواشيه ويبقى البساط فارغا حتى يتطاول
اولین و آخرین در حواشی آن و باقی ماند بساط خالی تا اگر دست دراز کند
اليه ابليس رجاء ان تصيبه ومع ذلك لا ينبغي لكل عاقل
بسوی آن ابلیس از جهت امید آنکه آن نصیب او است و با این سزاوار نیست هر عاقل
لبيب ان يتكل على ذلك ويغتر به ولا يغلبه الرجاء فيهلك
دانا را که تکیه کند برین علم و فریفته شود بآن و غلبه نکند او را رجا پس هلاک شود
بل يبذل مجهوده ويستفرغ وسعه في اداء الاوامر والانتهاء
بلکه خرچ کند کوشش خود و فارغ کند وسعت خود را در ادا کردن اوامر و باز ماندن
النواهي وتسليم الامور الى الله عز وجل ويكثر من الاستغفار
از نواهی و سپردن کارها بسوی خدا تعالی و بسیار کند از استغفار
والتوبة ويكون دائما على حذر لا خوف مؤيس من رحمة الله
و توبه و باشد همیشه بر راه خوف نه چندان خوف که نا امید کند از رحمت خدا
ولا رجاء يوقع في ارتكاب المحارم واهمال الاوامر بل ينبغي بين
و نه چندان امید که اندازد در کردن حرامها و فرو گذاشتن امرها بلکه طلب کند میان
٥٨٣ ذلك سبيلا كما قيل لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا فلكل
این هر دو راهی چنانچه گویند اگر وزن کرده شود خوف مومن و رجای او هر آینه برابر باشد
خوفه ورجاؤه كجناحي الطائر والطائر لا يطير بجناح واحد واما العيد الرابع
خوف او و رجای او همچو بازوی جانور و جانور نپرد بیک بازو و اما عید چهارم
فهو عيد امة محمد صلى الله عليه وسلم وقد ذكرنا ما يتعلق به في اول المجلس فصل يشترك
پس آن عید امت محمد است و بتحقیق یاد کردیم آنچه متعلق او بود در اول مجلس شریک
٥٣ المؤمن والكافر في العيد كل له عيد فالمؤمن عيده لرضاء الرحمن
مومن و کافر در عید پس هر یکی مر او را عید است پس مومن عید آن رضای خدا
والكافر عيده لرضاء الشيطان المؤمن يذهب الى عيده وعلى
و کافر عید او رضای شیطان است مومن میرود بسوی عیدگاه خود و بر
راسه تاج الهداية وعلى عينيه علامة فكرة العبرة وعلى
سر او است تاج هدایت و بر هر دو چشم او علامت فکرت عبرت و بر
اذنيه استماع الحق وعلى لسانه الشهادة بالتوحيد
هر دو گوش او علامت شنوائی حق و بر زبان او گواهی دادن بتوحید حق است

وَفِي قَلْبِهِ الْمَعْرِفَةُ وَالْيَقِينُ وَعَلَى عُنُقِهِ رِدَاءُ الْإِسْلَامِ وَفِي

و در دل او معرفت و یقین ست و بر گردن او چادر اسلام ست و در

وَسْطِهِ مِنْطَقَةُ الْعُبُودِيَّةِ وَمَعْدِنُهُ الْمَحَارِيبُ وَالْجَوَامِعُ وَ

کمر او کمربند عبودیت و جای نشست او محرابها و جامع مسجدها و

الْمَسَاجِدُ وَمَعْبُودُهُ رَبُّ الْعِبَادِ وَالْبَرِيَّةِ ثُمَّ التَّضَرُّعُ مِنْهُ وَ

مسجدها و معبود او پروردگار بندگان و خلق ست پس تضرع ازان بنده و

السُّؤَالُ وَيُقَابِلُهُ الرَّبُّ بِالْإِجَابَةِ وَالنَّوَالِ ثُمَّ يُحِلُّهُ دَارَ الْكَرَامَةِ وَ

سوال و پیش می آید او را پروردگار به قبول دعا و بخشش پس فرود آرد در سرای بزرگی و

الْجِنَانِ وَالْكَافِرُ يَذْهَبُ إِلَى عِيدِهِ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْخُسْرَانِ وَالضَّلَالِ

بهشت و کافر میرود بسوی عید خود و بر سر او تاج خسران ست و گمراهی

وَعَلَى أُذُنَيْهِ خَتْمُ الْغَفْلَةِ وَالْحِجَابِ وَعَلَى عَيْنَيْهِ عَلَامَةُ الشَّهَوَاتِ

و بر هر دو گوش او مهر غفلت و حجاب ست و بر هر دو چشم او نشان فراموشی و

الشَّهَوَاتِ وَعَلَى لِسَانِهِ خَتْمُ الشَّقَاوَةِ وَالْإِبْعَادِ وَعَلَى قَلْبِهِ ظُلْمَةُ

آرزوها ست و بر زبان او مهر شقاوت و دوری ست و بر دل وی ظلمت

النُّكْرَةِ وَالْجُحُودِ وَعَلَى وَسْطِهِ زُنَّارُ الْفُرْقَةِ وَالشَّقَاوَةِ وَالشَّقَاوَةِ

جهل و انکار ست و بر کمر او زنار کفر و شقاوت و بدبختی ست

وَمَوْضِعُهُ الْبِيعَةُ وَالْكَنَائِسُ أَوْ بَيْتُ النَّارِ وَمَعْبُودُهُ الْوَثَنُ وَ

و جای نشست او عبادتخانه نصاری و عبادتگاه جهود یا آتشکده است و معبود او بت سنگی و

الْأَصْنَامُ وَمَصِيرُهُ آخِرًا إِلَى الْجَهَنَّمِ وَالنِّيرَانِ فَصْلٌ لَيْسَ الْعِيدُ

بتها ست و بازگشت او در آخر بسوی دوزخ و آتش باشد نیست عید

بِلُبْسِ النَّاعِمَاتِ وَأَكْلِ الطَّيِّبَاتِ وَمُعَانَقَةِ الْمُسْتَحْسَنَاتِ وَالتَّمَتُّعِ

بپوشیدن جامهای نرم و طعامهای پاکیزه و در بر گرفتن خوبرویان و فایده گرفتن

بِاللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ لَكِنَّ الْعِيدَ بِظُهُورِ عَلَامَةِ الْقَبُولِ لِلطَّاعَاتِ

بلذتها و آرزوها لیکن عید بظاهر شدن نشانے قبول طاعت مر بندگے را

وَتَكْفِيرِ الذُّنُوبِ وَالْخَطِيئَاتِ وَتَبْدِيلِ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ

و کفارت گناهها و خطاها و بدل کردن بدے را به نیکیها

وَالْبِشَارَةِ بِارْتِفَاعِ الدَّرَجَاتِ وَالْخِلَعِ وَالطُّرَفِ وَالْهِبَاتِ وَ

و بشارت دادن به بلندے درجها و خلعتها و اسپهای عرب و بخششها و

الْكَرَامَاتِ وَانْشِرَاحِ الصَّدْرِ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَسُكُونِ الْقَلْبِ بِقُوَّةِ

کرامتها و کشادن سینها بنور ایمان و آرام گرفتن دل بقوت

الْيَقِينِ وَمَا ظَهَرَ عَلَيْهِ مِنَ الْعَلَامَاتِ وَانْفِجَارِ بُحُورِ الْعُلُومِ
یقین و چیزیکه ظاهر شد بران دل از نشانهاے و کشاده شدن دریاہاے علوم
مِنَ الْقَلْبِ عَلَى الْأَلْسِنَةِ وَأَنْوَاعِ الْحِكَمِ وَالْفَصَاحَةِ وَالْبَلَاغَةِ
از دل بر زبانها و رنگا رنگ حکمتها و فصاحت و بلاغت
كَمَا قِيلَ إِنَّ رَجُلًا دَخَلَ عَلَى عَلِيٍّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ وَرَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
چنانچه گفته شد که مردے درآمد بر علی کرم الله وجهه و رضی
فِي يَوْمِ عِيدٍ وَهُوَ يَأْكُلُ الْخُبْزَ الْخُشْكَارَ فَقَالَ لَهُ الْيَوْمَ يَوْمُ
در روز عید و حال آنکه او میخورد نان خشک پس گفت مر او را امروز روز
الْعِيدِ وَأَنْتَ تَأْكُلُ الْخُبْزَ الْخُشْكَارَ فَقَالَ الْيَوْمَ عِيدٌ لِمَنْ قُبِلَ
عید است و تو میخورے نان خشک پس گفت امروز عید است مر کسے را که
صَوْمُهُ وَشُكِرَ سَعْيُهُ وَغُفِرَ ذَنْبُهُ الْيَوْمَ لَنَا عِيدٌ وَغَدًا لَنَا عِيدٌ
روزه او و مشکور امد سعی او و آمرزیده شد گناه او امروز مرا عید است و فردا مرا عید است
وَكُلُّ يَوْمٍ لَا نَعْصِي اللّٰهَ فِيهِ فَهُوَ لَنَا عِيدٌ فَيَنْبَغِي لِكُلِّ عَاقِلٍ أَنْ
و هر روز که گناه نکنیم خدا تعالی را در آن روز پس آن عید است پس سزاوار است مر هر دانا را که
يَتْرُكَ النَّظَرَ إِلَى الظَّاهِرِ وَلَا يَتَقَيَّدُ بِهِ بَلْ يَكُونُ نَظَرُهُ فِي يَوْمِ الْعِيدِ
بگذارد نظر کردن را بسوے ظاهر و مقید نشود بدان بلکه باشد نظر او در روز عید
نَظَرَ التَّفَكُّرِ وَالْاِعْتِبَارِ فَيُشَبِّهُ الْعِيدَ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَلْيَذْكُرْ نَفْخَ
نظر تفکر و عبرت پس مشابه کند روز عید را بروز قیامت پس یاد گیرد دمیدن
الصُّورِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عِنْدَ سَمَاعِ صَوْتِ بُوقِ السُّلْطَانِ لَيْلَةَ
صور روز قیامت را نزد شنیدن آواز نائے بادشاه در شب
الْعِيدِ وَإِذَا بَاتَ النَّاسُ لَيْلَةَ الْعِيدِ وَقَدْ بَاتُوا مُنْتَظِرِينَ لِعِيدِهِمْ
عید و هرگاه شب کنند مردم در شب عید و شب کنند در انجا لیکے که امیدوارند عید خود را
مُتَأَهِّبِينَ لَهُ فَيَذْكُرُوا التَّرَدُّدَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ وَإِذَا رَأَى النَّاسَ
مستعد کننده مر او را پس یاد کنند عوذن میان دو نفخه و هرگاه ببیند مردم را
صَبِيحَةَ يَوْمِ الْعِيدِ وَقَدْ خَرَجُوا مِنْ قُصُورِهِمْ وَبُيُوتِهِمْ مُخْتَلِفِي
در صبح روز عید که برآمدند از کوشکهاے خود و خانهاے خود مختلف
الْأَحْوَالِ مُتَفَاوِتِي اللِّبَاسِ وَالْأَلْوَانِ كُلُّ ذِي زِيٍّ وَحِلْيَةٍ وَاحِدٌ
الاحوال و متفاوت اللباس والالوان هر کس جامه و زیور پوشیده هر یکے
مِنْهُمْ مَسْرُورٌ وَأَهْلُ الْمَعْصِيَةِ مَغْمُومٌ الْمُتَّقِي رَاكِبٌ وَالْمُجْرِمُ
از ایشان خوش است و اهل معصیت غمناک پرهیزگار سوار است و مجرم

۵۸۵
عبد الحکیم

ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

بفضل رب العالمین بعون معین کتاب مستطاب ہدایت انتساب مسمیٰ بہ

غنیة الطالبین

[illegible] ۱۳۰۹ [illegible]

حضرت شیخ سید محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سرہ العزیز

بفرمائش حاجی عبد الستار و حاجی محمود و حافظ حسام الدین باہتمام محمد منیر [illegible]

در مطبع اسلامیہ واقع لاہور مطبوع گردید

المشركُ متعثرٌ مكبوبٌ على وجهه مسحوبًا ومانٍ كما قال
مشرک لغزنده نگون افتاده ست بر روی خود کشیده شده ست یار وِنده ست چنانچه
عزّ من قائلٍ يومَ نحشرُ المتقينَ الى الرحمن وفدًا اى ركبانًا على
فرموده کسی که ارجمند ست از گوینده گان روزیکه بر انگیزیم پرهیزگارانرا بسوی رحمن سوار بر
النجائب ونسوق المجرمين الى جهنّم وِردًا اى عطاشًا والزاهد
شترها و میرانیم گناهگارانرا بسوی دوزخ تشنه و زاهد
والعارف والبدل كل واحدٍ في راحةٍ وغنيٌّ عند مليكهم
و عارف و ابدال هر یک در راحت ست و بی نیاز نزدیک بادشاه خود
ومحبوبهم تحت ظل العرش عليهم الحلي والحلل وانوار الطاعات
و دوست خود زیر سایه عرش باشند بر ایشان باشد زیور و جامها و نورها ے طاعات
والمعارف على وجوههم ظاهرةٌ وهي نضرةٌ ومشرقةٌ وبين
و معرفتها بر روی ایشان ظاهر باشد و ایشان تازه و درخشنده اند و پیش
ايديهم موائد عليها انواع الاطعمة والاشربة والفواكه
ایشان خوانها اند که بر آنخوانها گوناگون طعام هست و شراب ها و میوه ها
حتى يقضي حساب الخلائق ثم يسيرون الى الجنة الى منازلهم
تا تمام کرده شود حساب خلایق را پس تر سے روند بسوے بهشت بمنزلهاے خود
التي اعدّ الله تعالى لهم وفيها ما تشتهيه الانفس وتلذّ
که وعده داده ست خدا تعالی ایشانرا که در آن بهشت و منزلها موجود ست چیزیکه میخواهد نفس و لذت گیرد [illegible]
الاعين مما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب
چشمها از آنقسم که نه هیچ چشم دید و نه گوشے شنید و نه بر دل هیچ آدمی
بشرٍ قال الله تعالى فلا تعلم نفسٌ ما اخفي لهم من قرة اعين
گذشت فرمود خدا تعالی پس نمیداند هیچ نفسے چیزیکه پنهان داشته شده ست از روشنی چشمها
جزاءً بما كانوا يعملون واما الراغب في الدنيا في نياحةٍ وبكاءٍ
از روی مزد دادن چیزیکه میکنند و اما میل کننده در دنیا در ناله و گریه ست
وعناءٍ مسدودٌ عما فيه القوم من النعم بدنياه وتناوله الحرام
و در رنج و باز داشته شده ست از آنچه در و قوم اند از نعمتها بدنیاے خود و خوردن او حرام
والشبهات وتخليطه في طاعة ربه وهو يرى مكانه في الجنة
و شبهات را و در هم آمیختن او در بندگے پروردگار خود و حال آنکه او می بیند مکان خود را در بهشت
فلا يصل اليه حتى يخرج مما عليه من الحقوق والكافر ينادي
پس نمیرسد بسوے او تا آنکه برآید از آنچه بر وے ست از حقوق خداوند و بندها و کافر زاری کند

بالويل والثبور لما قد عاين وانكشف له من انواع العذاب و

النكال والهوان والهلاك والخلود في النيران واذا راى الاعلام

قد نشرت والالوية قد ضربت فليذكر اهل الاسلام اصحاب

الاعلام حين ينادي منادي الرحمن بالتوجه الى زيارة رب الانام

الى دار السلام بامر السلام واذا راى الصفوف قد استكملت

والخلائق قد اجتمعت فليذكر وقوف الخلائق بين يدي الجبار

وصفوف الفجار والابرار يوم الحشر الذي فيه تظهر الاسرار واذا

راى الناس قد انصرفوا من الجبانة وكل يرجع الى ما قد قسم له من

دار او مسجد او دكان فليذكر منصرف الخلائق من بين يدي الملك

المنان الديان الى الجنة او الى النار كما قال ذو العظمة والامتنان

ويوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون فريق في الجنة وفريق في

السعير مجلس في فضائل ايام العشر قوله عز وجل والفجر و

ليال عشر والشفع والوتر والليل اذا يسر هل في ذلك قسم لذي

حجر قوله والفجر اختلف الناس في ذلك فقال ابن عباس رض

عني بالفجر صلوة الصبح وليال العشر هي عشر ذي الحجة والشفع

هو الخلق والوتر هو الله والليل اذا يسر يعني اذا ذهب هل في

آن خلق است و فرد آن خدا است و سوگند شب است وقتیکه برود آیا هست در

ذلك قسم لذي حجر اي ان ذلك قسم لذي لب وعقل وجواب

این مذکور قسم است برای صاحب عقل این سوگند است مرکسی را که دانا و عاقل است وجواب

القسم قوله تعالى ان ربك لبالمرصاد وقال مقاتل والفجر يعني

قسم این آیت است که پروردگار تو انتظار است وگفت مقاتل فجر مراد داشته شده

به غداة جمع يوم النحر وليال عشر وهي عشر ليال قبل الاضحى

بآن بگاه مزدلفه در روز نحر وشب های دهه و آن ده شب است پیش از اضحی

وانما سماها عز وجل ليال عشر لانها تسعة ايام وعشر ليال

وجز این نیست که نامید خدا تعالی و پیش زیراکه نه روز است و ده شب است

والشفع والوتر اما الشفع آدم وحواء والوتر فهو الله عز وجل

وجفت و فرد اما شفع آدم و حواست و فرد پس او خدا تعالی است

والليل اذا يسر اذا اقبل وهي ليلة الاضحى فاقسم عز وجل بيوم

و سوگند شب است هرگاه که پیش آید و آن شب عید است پس سوگند یاد کرد خدا تعالی بروز

النحر والعشر وبآدم وحواء واقسم بنفسه تبارك وتعالى ۵۸۸

نحر و دهه ذی الحجه و بآدم و حوا و سوگند یاد کرد بنفس خود تبارک و تعالی

وبليلة الاضحى فلما فرغ منها قال هل في ذلك قسم لذي

و بشب اضحی پس هرگاه که فارغ شد از آن گفت هر ستی در این قسم مر صاحب

حجر يعني هل في ذلك القسم كفاية لذي لب يعني ذي عقل

عقل را یعنی هست در این قسم کفایت مر صاحب لب یعنی عقل را

فيعرف عظم هذا القسم ان ربك لبالمرصاد وقيل المراد

پس بشناسد بزرگی این قسم را که پروردگار تو هر آینه بانتظار است وگفته شد مراد

بالفجر فجر النهار وقيل هو نهار فعبر عنه بالفجر لانه اوله و

بفجر فجر روز است وگفته شد که آن روز است پس عبارت کرده میشود از آن بفجر زیرا

قال مجاهد فهو فجر يوم النحر خاصة وقال عكرمة اقسم الله

گفت مجاهد آن فجر روز نحر است خاص وگفت عکرمه سوگند یاد کرد خدا تعالی

تعالى بانفجار المياه من العيون والنبات من الارض والثمار

بشگافتن آب از چشمها و رویدگی از زمین و میوها

من الشجرة وقيل اقسم الله بانفجار الماء من اصابع النبي صلى الله عليه وسلم

از شجر وگفته شد سوگند یاد کرد خدا تعالی بشگافتن آب از انگشتان نبی صلعم

وَقِيلَ أَقْسَمَ اللّٰهُ بِانْفِجَارِ النَّاقَةِ مِنَ الصَّخْرَةِ لِصَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وگفته شده سوگند یاد کرد خدا ایشو بشگافتن اشتر ماده از سنگ مر صالح علیه السلام را

وَقِيلَ أَقْسَمَ اللّٰهُ تَعَالَى بِانْفِجَارِ الْمَاءِ مِنَ الْحَجَرِ بِعَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
وگفته شد سوگند یاد کرد خدا ایشو بشگافتن آب از سنگ بعصای موسی ع

وَقِيلَ أَقْسَمَ اللّٰهُ تَعَالَى بِانْفِجَارِ الْمَاءِ مِنْ عُيُونِ الْعُصَاةِ وَقِيلَ أَقْسَمَ
وگفته شد سوگند یاد کرد خدا ایشو بشگافتن آب از چشمهای گناهکاران وگفته شد سوگند

اللّٰهُ تَعَالَى بِانْفِجَارِ الْمَعْرِفَةِ مِنَ الْقَلْبِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى أَوَمَنْ كَانَ
یاد کرد خدا ایشو بشگافتن معرفت از دل چنانچه فرمود خدا ایشو آیا کسیکه بود

مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ يَعْنِي بِالْإِيمَانِ وَالْمَعْرِفَةِ وَأَيْضًا قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَيَالٍ
مرده پس زنده گردانیدیم او را یعنی بایمان و معرفت و ایضا فرمود خدا ایشو و سوگند بشبهای

عَشْرٍ رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ وَالْفَجْرِ وَ
ده روایت کرد جابر بن عبد الله رض از نبی صلعم که فرمود فجر و

لَيَالٍ عَشْرٍ هِيَ عَشْرُ الْأَضْحَى وَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ عَبَّاسٍ رض أَنَّهَا
شب‌های ده اینست دهه اضحی ست وگفت ابن زبیر و ابن عباس رض که آن دهه

عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ الْعَشْرُ الْأَوَاخِرُ
دهه ذی الحجه ست و از ابن عباس در روایت دیگر است که آن دهه آخر ست

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَقَالَ مُجَاهِدٌ أَنَّهَا عَشْرُ مُوسَى عم وَقَالَ مُحَمَّدُ
از ماه رمضان وگفت مجاهد که آنها عشره موسی ست ع که زیاده از سی روز شد وگفت محمد

بْنُ جَرِيرٍ الطَّبَرِيُّ أَنَّهَا عَشْرُ أَوَّلِ الْمُحَرَّمِ قَوْلُهُ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ
بن جریر طبری که آن دهه اول محرم ست قول او و شفع و وتر

قَالَ قَتَادَةُ وَالسُّدِّيُّ الشَّفْعُ كُلُّ اثْنَيْنِ وَالْوَتْرُ هُوَ اللّٰهُ وَقِيلَ هُمَا
گفت قتاده و السدی شفع هر جفت ست و وتر آن خدا است وگفته شد که شفع

آدَمُ وَحَوَّا وَهُوَ قَوْلُ مُقَاتِلٍ وَهُوَ أَنَّ آدَمَ كَانَ وِتْرًا فَشُفِعَ بِزَوْجَتِهِ
آدم و حوا است و آن قول مقاتل ست و آن اینست که آدم ع بود طاق پس جفت کرد بزوجه

حَوَّا وَقِيلَ الصَّلٰوةُ مِنْهَا شَفْعٌ وَمِنْهَا وِتْرٌ قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ أَنَسٍ وَ
که حوا بود وگفته شد نماز ست که بعضی از آن جفت ست و بعضی از آن فرد گفت ربیع بن انس و

أَبُو الْعَالِيَةِ هِيَ صَلٰوةُ الْمَغْرِبِ الشَّفْعُ فِيهَا رَكْعَتَانِ وَالْوَتْرُ
ابو العالیه که آن نماز مغرب ست جفت در آن دو رکعت ست و طاق

الثَّالِثَةُ وَقِيلَ هُوَ يَوْمُ النَّحْرِ لِأَنَّهُ الْعَاشِرُ وَالْوَتْرُ يَوْمُ الْعَرَفَةِ
رکعت سیوم ست وگفته شد که آن روز نحر ست که آن دهم ست و طاق روز عرفه ست

لأنه التاسع وقيل الشفع يومان بعد النحر والوتر اليوم الثالث

زيرا كه آن نهم است و گفته شد كه شفع دو روز بعد نحر است و وتر روز سوم است

قوله والليل إذا يسر يعني إذا ذهب وقيل إذا أظلم وقيل أنه

قوله و سوگند بشب وقتيكه ميرود و گفته شد وقتيكه سياه شود و گفته شد كه آن شب

ليلة المزدلفة خاصة وقيل يعني إذا سرى فيه أهله لأن السرى

شب مزدلفه است خاص و گفته شد يعني وقتيكه سير كرد در آن شب اهل آن زيرا كه سرى

وهو سرى الليل وقوله هل في ذلك قسم لذي حجر يعني لذي

و آن رفتن در شب است آيا هست درين مذكور سوگند مر صاحب دانش را

عقل وهو قول ابن عباس رض وقال الحسن وأبو رجاء لذي علم

و اين قول ابن عباس است رض و گفت حسن و ابو رجاء مر ذي علم را

وقال محمد بن كعب لذي دين معناه إن في ذلك قسما لذي حجر

و گفت محمد بن كعب مر صاحب دين را معنى آن اينست كه درين قسم است مر صاحب عقل را

وهل ههنا في موضع إن ومعنى قوله عز وجل والفجر وليال عشر

و لفظ هل درينجا در جاي ان است يعني استفهام براي تقرير است و معنى اين آيت اينست كه سوگند است بفجر و

ورب الفجر ورب ليال عشر إلى آخر القسم وكذلك فيما

و قسم است بخداوند پروردگار فجر و بخداوند پروردگار شبها ده تا آخر قسم بر قسم بلفظ رب مقدر است و همچنين است

شاكل ذلك كقوله والشمس وضحاها والسماء والطارق و

در مانند اينست چنانچه قول او تعالى سوگند آفتاب و چاشت او و سوگند آسمان و ستاره روشنده او و

السماء ذات البروج وغيرها **فصل** فيما ورد في عشر ذي

سوگند آسمان كه صاحب برجهاست و جز اين فضل آنچه وارد شد در ده ذي الحجه

الحجة من كرامات الأنبياء وما نقل في ذلك من الأخبار و

از كرامات انبيا و آنچه نقل كرده شد درين از اخبار

الآثار وفضائل الأعمال أخبرنا الشيخ أبو البركات قال أنبأنا

آثار و فضائل عملها خبر كرد ما را شيخ ابو البركات گفت خبر كرد ما را

الشيخ الحافظ أبو بكر أحمد بن علي الثابت الخطيب قال أنبأنا أحمد

شيخ حافظ ابو بكر احمد بن علي ثابت خطيب گفت خبر داد ما را احمد

بن أحمد بن دنقونه قال أنبأنا محمد بن عبد الله الشافعي رح قال

بن احمد بن دنقونه گفت خبر داد ما را محمد بن عبد الله شافعي گفت

أنبأنا محمد ابن عبد الله بن عبد الرحمن بعلب قال أنبأنا عمرو بن عثمان

خبر داد ما را محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بعلب گفت خبر داد ما را عمرو بن عثمان

قال أنبأ الوليد عن ابن المبارك عن خالد الحذاء عن عكرمة

گفت خبر داد ما را ولید از ابن مبارک از خالد حذاء از عکرمه

عن ابن عباس رض أنه قال في عشر ذي الحجة قبل الله توبة آدم

از ابن عباس رض که او گفت در عشره ذی الحجه قبول کرد خدا تعالی توبه آدم

وتاب عليه بعرفة لأنه اعترف بذنبه وفيه وجد إبرهيم الخليل

و توبه داد برای وی آمرزش کرد بروی در روز عرفه زیرا که آدم اقرار کرد بگناه خود و در آن عشره یافت

صلوات الله عليه الخلة فبذل ماله للضيفان ونفسه للنيران

خلیل الله ع خلت را پس خرچ کرد مال خود را برای مهمانان و نفس خود را آتش را

وولده للقربان وقلبه للرحمن ولم يصح لأحد التوكل إلا لإبرهيم

و فرزند خود را برای قربانی و دل خود را برای رحمن و درست نشد مر هیچکس را توکل مگر ابراهیم را

خليل الرحمن وفيه بنا إبرهيم عليه السلام الكعبة الشريفة قال

و در آن عشره بنا کرد ابراهیم ع کعبه شریفه را گفت

الله تعالى وإذ يرفع إبرهيم القواعد من البيت وإسمعيل الآية

خدای تعالی هرگاه که برداشت ابراهیم بناهای کعبه را و اسمعیل تا آخر آیت

وفيه أكرم الله موسى عم بالمناجاة وفيه نزلت على داؤد المغفرة

و در آن عشره بزرگ کرد خدا موسی را بمناجات و در آن عشره فرود آورد بر داود ع مغفرت را

وفيه كانت ليلة المباهاة وقيل إن فيه افتتاح نزول القرآن

و در آن و هم بود شب مباهات و گفته شد که در آن و هم بود ابتدای فرود آمدن قرآن

بكرة يوم الأضحى والنبي صلى الله عليه متوجه إلى المصلى وفيه

صبح روز اضحی و حال آنکه نبی ص روآرنده بود بسوی نمازگاه و در آن

كانت بيعة الرضوان فأنزل الله تعالى إذ يبايعونك تحت الشجرة

و هم بود بیعت پس فرود آورد خدای تعالی وقتیکه بیعت میکنند ترا زیر درخت

وهي سمرة وكان ذلك يوم الحديبية وأصحاب رسول الله صلى الله عليه

و آن درخت کیکر بود و بود این بیعت روز جنگ حدیبیه و یاران رسول الله صلی الله علیه

ألف وأربعمائة رجل وقيل ألف وخمسمائة رجل وأول من طلق

یکهزار و چهارصد کس و گفته شد یکهزار و پنجصد کس و اول کسیکه دراز کرد

يده للمبايعة أبو سنان الأسدي عليه وعلى جميع الصحابة رحمة

دست خود برای بیعت ابوسنان اسدی بود بر وی و بر جمیع صحابه رحمت

الله وبركاته وتحياته والتابعين لهم بإحسان وفيه يوم التروية

خدا و برکت او باد و بر تابعین کنندگان ایشان به نیکوی و در آن

٥٩١

٥٢

يوم التروية ثامن ذي الحجة

مجمع البحار

وَيَوْمُ عَرَفَةَ وَيَوْمُ النَّحْرِ وَهُوَ يَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو

و روز عرفه و روز نحر و آن روز حج اکبر است و خبر داد ما را شیخ ابو

الْبَرَكَاتِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَافِظِ بِإِسْنَادِهِ

البرکات از فضل بن محمد از احمد بن علی حافظ باسناد خود

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ سَيِّدُ الشُّهُورِ

از ابی سعید خدری رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود سردار ماهها

شَهْرُ رَمَضَانَ وَأَعْظَمُهَا حُرْمَةً ذُو الْحِجَّةِ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْبَرَكَاتِ

ماه رمضان است و بزرگتر ماهها از روی حرمت ذو الحجه است و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات

عَنِ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَصَّارِ الْأَصْفَهَانِيِّ قَالَ أَنْبَأَ أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ

از فضل بن محمد قصار اصفهانی گفت خبر داد ما را ابو سعید حسن

بْنُ عَلِيِّ بْنِ سَهْدَانَ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ وَرَّاقٌ قَالَ أَخْبَرَنَا

بن علی بن سهدان گفت خبر داد ما را عبد الله بن محمد وراق گفت خبر داد ما را

أَبُو بَكْرٍ الْبَزَّازُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو كَامِلٍ الْفُضَيْلُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخُدْرِيُّ

ابو بکر بزاز گفت خبر داد ما را ابو کامل فضیل بن حسین خدری

قَالَ أَنْبَأَ أَبُو عَاصِمِ بْنُ هِلَالٍ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ رض

گفت خبر داد ما را ابو عاصم بن هلال از ایوب از ابی زبیر از جابر رض

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ أَفْضَلُ أَيَّامِ الدُّنْيَا أَيَّامُ عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ

از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود بزرگتر روزهای دنیا روز عشره ذی الحجه است

قِيلَ وَلَا مِثْلُهَا فِي سَبِيلِ اللهِ قَالَ وَلَا مِثْلُهَا فِي سَبِيلِ اللهِ إِلَّا رَجُلٌ

گفته شد و نیست مانند آن در راه خدا تعالی گفت و نیست مانند آن در راه خدا تعالی مگر مردی

عَفَّرَ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْبَرَكَاتِ عَنِ الْقَاضِي

که آلوده روی خود را در خاک و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از قاضی

أَبِي الْمُظَفَّرِ هَنَّادِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبُخَارِيِّ النَّسَفِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَطَاءِ

ابو المظفر هناد بن ابراهیم بخاری نسفی باسناد خود از عطاء

بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ رض قَالَتْ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ

بن ابی رباح گفت شنیدم عایشه رض را گفت بود بر عهد رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ يُحِبُّ السَّمَاعَ يَعْنِي الْغِنَاءَ وَكَانَ إِذَا أَهَلَّ هِلَالُ ذِي الْحِجَّةِ

صلی الله علیه وسلم مردی که دوست میداشت سرود را و بود که هرگاه دیدی هلال ذی الحجه را

أَصْبَحَ صَائِمًا فَاتَّصَلَ الْحَدِيثُ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَأَحْضَرَهُ إِلَيْهِ

صبح میکرد درحالیکه روزه دار بود پس رسید این خبر برسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وی

ط

مفرمن التشویق غلطا شد بدان در فاکس ۱۲ +

فقال له ما حملك على صيام هذه الايام فقال يا رسول الله انها ايام مشاعر وايام الحج عسى

پس گفت او را چه چیز آماده کرد ترا بر روزه داری این روزها پس گفت یا رسول الله این روزها روزهای مشاعر و ایام حج است

ان يشركني الله تعالى في دعائهم فقال له النبي صلى الله عليه وسلم لك بعدد كل يوم تصومه عتق مائة رقبة

که شریک کند مرا خدا تعالی در دعای ایشان پس گفت مر او را پیغمبر صلعم مر تراست بعدد هر روزی که روزه داری ثواب آزادی صد بنده

ومائة بدنة تهديها ومائة فرس تحمل عليها في سبيل الله عز وجل فاذا كان يوم التروية

و صد شتر که هدیه کرده شود و صد اسپ که سواری کرده شود بر آن در راه خدا تعالی پس هرگاه که باشد روز ترویه

فلك عتق الف رقبة والف بدنة والف فرس تحمل عليها في سبيل

پس مر تراست ثواب آزادی هزار بنده و هزار شتر و هزار اسپ که سواری کرده شود بر آن در راه

الله عز وجل فاذا كان يوم عرفة فلك عتق

خدای تعالی پس هرگاه که باشد روز عرفه پس مر تراست ثواب آزاد کردن

الفي رقبة والفي بدنة تهديها والفي فرس تحمل عليها في سبيل

دو هزار برده و دو هزار شتر که هدیه بفرستی او را و دو هزار اسپ که سواری کرده شود بر او در راه

الله عز وجل وصيام سنة قبلها وسنة بعدها واخبرنا الشيخ

خدای تعالی و ثواب روزه یکسال پیش از آن و یکسال پس از آن و خبر داد ما را شیخ

ابو البركات باسناده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رض

ابو البرکات باسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس رض

انه قال ما من ايام العمل الصالح فيها احب الى الله عز وجل منه

که فرمود نیست هیچ روزی که عمل نیک در آن روز دوست تر باشد بسوی خدای تعالی از عمل

في هذه الايام يعني ايام التشريق قالوا يا رسول الله ولا الجهاد

درین روزها یعنی روزهای تشریق گفتند یاران یا رسول الله و نه جهاد

في سبيل الله الا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء

در راه خدای تعالی مگر مردی که بر آمد بنفس خود و مال خود پس باز نگشت از آن بچیزی

واخبرنا الشيخ ابو البركات عن ابي بكر بن احمد بن علي بن ثابت

و خبر کرد ما را شیخ ابو البرکات از ابی بکر بن احمد بن علی بن ثابت

الحافظ باسناده عن جبيرة بن خالد الخزاعي عن حفصة رضي الله عنها

حافظ باسناد خود از جبیره بن خالد خزاعی از حفصه رض

انها قالت اربع لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم يتركهن صوم عشر ذي الحجة

که بدرستی فرمود آن حفصه چهار چیز است که نبود پیغمبر صلعم که ترک میکرد آنرا روزه عشره ذی الحجه

۵۹۳

وعاشوراء وثلثة ايام من كل شهر وركعتين قبل الغداة واخبرنا

و عاشورا و سه روز از هر ماه یعنی ایام بیض و دو رکعت سنت پیش از فرض بامداد و خبر داد ما را

الشيخ ابو البركات عن حمزة بن عيسى بن الحسن الوراق باسناده
شیخ ابو البرکات از حمزه بن عیسی بن حسن وراق باسناد خود
عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
از سعید بن مسیب از ابی هریره رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود
ما من ايام احب الى الله تعالى ان يتعبد له فيهن من ايام عشر ذي
نیست هیچ روزهای دوست تر بسوی خدا تعالی ازینکه بندگی کرده شود مر او را در آن روزها از ده روز ذی
الحجة وان صيام يوم منها يعدل لصيام سنة وقيام ليلة كقيام
الحجه و بدرستی روزه داشتن یکروز از آن برابر میشود روزه یکسال را و قیام یک شب مانند قیام
سنة واخبرنا الشيخ ابو البركات عن الحسن بن احمد المقري باسناده
یک سال و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از حسن بن احمد مقری باسناد خود
عن محمد بن المنكدر عن جابر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صام ايام
از محمد بن منکدر از جابر رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود هر که روزه داشت روزهای
العشر كتب الله له بكل يوم صوم سنة وعن سعيد بن جبير رحمه الله
دهه ذی الحجه نویسد خدا تعالی مر او را بعوض هر روز روزه یکساله و روایت است از سعید بن جبیر رح
عليه انه كان يقول لا تطفئوا سرجكم ليالي العشر ويامر بايقاظ الخدم
که بدرستی بود که میگفت خاموش مکنید چراغهای خود را در شبهای دهه ذی الحجه و میفرمود به بیدار
وتحثه فيه العبادة

فصل في اداب الصلوة الواردة في ايام العشر

در آداب نماز که وارد است در ایام عشره
اخبرنا بها الشيخ ابو البركات عن الشريف ابي عبد الله محمد بن علي بن
خبر داد ما را بآن شیخ ابو البرکات از شریف ابی عبد الله محمد بن علی بن
محمد بن يحيى المهدي باسناده عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
محمد بن یحیی مهدی باسناد خود از هشام بن عروه از پدر خود از عائشه رض
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من احيا ليلة من ليالي عشر ذي الحجة
از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود هر که زنده داشت شبی از شبهای دهه ذی الحجه
فكانما عبد الله عبادة من حج واعتمر طول سنة ومن صام فيها
پس گویا که عبادت کرد خدا تعالی را عبادت کسیکه حج کرد و عمره ادا کرد در تمام یکسال و کسیکه روزه داشت
يوما فكانما عبد الله تعالى سائر سنة واخبرنا الشيخ ابو البركات
روزی پس گویا که عبادت کرد خدا تعالی را همه سال و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات
عن محمد بن محمد بن عبد العزيز الشاهد باسناده عن جعفر بن محمد بن
از محمد بن محمد بن عبد العزیز شاهد باسناد خود از جعفر بن محمد بن

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ اَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ اَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

علی بن حسین از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن حسین

زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ اَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ اَبِيهِ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ

زین العابدین از پدر خود حسین بن علی رض از پدر خود علی رض از نبی ص

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اَنَّهُ قَالَ اِذَا دَخَلَ عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ فَاجْتَهِدُوا فِي الطَّاعَةِ فَاِنَّهَا

که فرمود ص هرگاه که در آید ماه ذی الحجه پس کوشش کنید در طاعت زیرا که آن

اَيَّامٌ فَضَّلَهَا اللّٰهُ تَعَالٰى وَجَعَلَ حُرْمَةَ لَيْلِهَا كَحُرْمَةِ نَهَارِهَا فَمَنْ

روزهاست که فضیلت داده است آنرا خدا تعالی و گردانید حرمت شب او را مانند حرمت نهار او پس هر کسیکه

صَلّٰى فِي لَيْلَةٍ مِنَ اللَّيَالِي الْعَشْرِ فِي الثُّلُثِ الْاٰخِرِ اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

نماز بگزارد در شبی از شبهای ده در سیوم حصه آخر چهار رکعت

يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَيُكَرِّرُ سُورَةَ

که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و معوذتین یکبار و تکرار کند سوره

الْاِخْلَاصِ ثَلَاثًا وَيَقْرَأُ اٰيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيُكَرِّرُ ذٰلِكَ ثَلَاثًا فِي كُلِّ

اخلاص سه بار و بخواند آیت الکرسی دیگر کند این را سه بار در هر

رَكْعَةٍ فَاِذَا فَرَغَ مِنْ صَلٰوتِهِ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ

رکعت پس هرگاه فارغ شد از نماز خود بردارد دستهای خود را و بگوید پاکست خداوند عزت

وَالْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوتِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي

و جبروت را پاکست خداوند توانائی و ملکوت را پاکست زنده که

لَا يَمُوتُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللّٰهِ

نمی میرد نیست هیچ معبود مگر او زنده میکند و می میراند و او زنده است نمی میرد پاکست خدا

رَبِّ الْعِبَادِ وَالْبِلَادِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلٰى كُلِّ حَالٍ

که پروردگار بندگان و شهرهاست و ستایش است مر خدای را ستایش بسیار پاک و بابرکت بر هر حال

اَللّٰهُ اَكْبَرُ كَبِيرًا رَبُّنَا وَجَلَالُهُ وَقُدْرَتُهُ بِكُلِّ مَكَانٍ قَالَ الشَّيْخُ يَعْنِي

خدای بزرگ بزرگتر پروردگار ما و بزرگی او و قدرت او بهر مکان است گفت شیخ یعنی

عِلْمُهُ بِكُلِّ مَكَانٍ ثُمَّ يَدْعُو بِمَا شَاءَ فَاِنَّ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ كَمَنْ حَجَّ اِلٰى

علم او بهر مکان است پس دعا کند بچیزی که خواهد پس بدرستی مر او را از اجر است مانند کسی که حج کرد

بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ وَزَارَ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ تَعَالٰى

بیت الله و زیارت کرد قبر نبی ص و جهاد کرد در راه خدای تعالی

وَلَمْ يَسْأَلِ اللّٰهَ تَعَالٰى شَيْئًا اِلَّا اَعْطَاهُ اِيَّاهُ وَاِنْ صَلَّاهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ

و نخواست از خدا تعالی چیزی مگر داد او را آن چیز و اگر گزارد او را در هر شب

مِنْ لَيَالِي الْعَشْرِ حَلَّهُ اللّٰهُ تَعَالَى الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى وَمَحَا عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ

از شبهاے دهه فرود آرد خداے تعالے او را در بهشت برین و دور گرداند وے هر بدی

وَقِيلَ لَهُ اِسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ وَصَامَ نَهَارَهَا وَ

و گفته شود مر او را از سر گیر عمل را پس هرگاه که باشد روز عرفه و روزه داشت روز او را و

صَلَّى لَيْلَهَا وَدَعَا بِهٰذَا الدُّعَاءِ وَأَكْثَرَ التَّضَرُّعَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ

نماز گزارد شب او را و دعا کرد باین دعا و زیاده کرد تضرع را پیش خداے تعالے

تَعَالَى يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى يَا مَلَائِكَتِي اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ وَ

میگوید خداے تعالے ای فرشتگان من گواه باشید که هر آئینه من بخشیدم مر او را و

أَشْرَكْتُهُ بِالْحَاجِّ إِلَى بَيْتِ اللّٰهِ قَالَ فَتَسْتَبْشِرُ الْمَلَائِكَةُ بِمَا يُعْطِي

شریک کردم او را با حاجیان بسوے بیت الله فرمود پس بشارت میدهند فرشتگان بچیزے

اللّٰهُ تَعَالَى ذٰلِكَ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ بِصَلٰوتِهِ وَدُعَائِهِ فَضْلٌ

خداے تعالے این بنده مومن را بنماز او و دعاے او فضل

وَالْعَشْرُ الْخَمْسَةُ أَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْأَوَّلُ عَشْرُ آدَمَ عم وَهُوَ أَنَّهُ

دهه به پنج پیغامبران است ... نخستین دهه دهه آدم عم است و آنست که

لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ حَوَّاءَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ ضِلْعِهِ الْأَيْسَرِ الْقَصِيرِ وَهُوَ

هرگاه پیدا کرد خداے تعالے حوا م را از استخوان پهلوے چپ خود در حالیکه

نَائِمٌ فَاسْتَيْقَظَ مِنْ سِنَتِهِ فَرَأَى حَوَّاءَ جَالِسَةً عِنْدَهُ فَقَالَ لَهَا

خفته بود پس بیدار گشت از خواب خود پس دید حوا را نشسته نزد خود پس گفت مر او را

لِمَنْ أَنْتِ قَالَتْ لَكَ فَأَرَادَ أَنْ يَمَسَّهَا فَقِيلَ لَهُ لَا تَمَسَّهَا حَتّٰى

کرا هستی تو گفت مر ترا هستم پس اراده کرد که مساس کند او را پس گفته شد مر او را مساس مکن

تُعْطِيَ مَهْرَهَا قَالَ إِلٰهِي وَمَا مَهْرُهَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى هُوَ أَنْ تُصَلِّيَ

تا بدهی مهر او گفت خدایا چیست مهر او گفت خداے تعالے آنست که درود گوئے

عَلَى نَبِيِّ آخِرِ الزَّمَانِ عَشْرًا فَذٰلِكَ مَهْرُهَا وَالثَّانِي عَشْرُ إِبْرٰهِيمَ

بر پیغمبر آخر زمان ده بار پس اینست مهر او و دوم عشر ابراهیم است

خَلِيلِ الرَّحْمٰنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرٰهِيمَ

خلیل الرحمن ع فرمود خداے تعالے و چونکه آزمود ابراهیم را

رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ وَهِيَ عَشْرُ خِصَالٍ خَمْسٌ مِنْهَا فِي الرَّأْسِ الْفَرْقُ

پروردگار او بکلمات پس تمام کرد ابراهیم آن کلمات را و آن کلمات ده خصلت بود پنج از آن در سر

وَقَصُّ الشَّارِبِ وَالسِّوَاكُ وَالْمَضْمَضَةُ وَالْاِسْتِنْشَاقُ وَ

و پست کردن موے بروت و مسواک کردن و آب در دهن کردن و آب در بینی کردن و

خمس في البدن وهي تقليم الاظفار ونتف الابطين والختان
و پنج چیز در تن است و آن بریدن ناخنست و کندن موی بغلها ست و اندام نهانی
وحلق العانة وتخليل الاصابع فلما اتمهن ابرهيم عليه السلام
و تراشیدن موی زهار و خلال کردن انگشتان ست پس هرگاه که تمام کرد ابراهیم علیه السلام
هذه الخصال العشرة اكرمه الله تعالى بالخلة قوله تعالى
این ده خصلت را بزرگ کرد او را خدای تعالی به خلت قوله تعالی
واتخذ الله ابرهيم خليلا والثالث عشر شعيب النبي عليه السلام
و گرفت خدای تعالی ابراهیم خلیل و سیوم عشره شعیب ست علیه السلام
قوله عز وجل فان اتممت عشرا فمن عندك وهو انه اجر
فرمود خدای تعالی اگر تمام کرده تو ده سال را پس از جانب تست احسان و آنچنانست مزد
موسى عليه السلام نفسه عشر سنين فكان اجرته مهر ابنة
موسی علیه السلام نفس خود را ده سال پس بود مزد او کابین دختر
شعيب النبي عليه السلام وقيل ان شعيبا عليه السلام بكى
شعیب نبی علیه السلام و گفته شده است که شعیب علیه السلام بگریست
عشر سنين حتى ذهب بصره فرد الله بصره عليه فاوحى الله
ده سال تا آنکه رفت بینایی او پس باز داد خدای تعالی بینایی را بوی او پس وحی کرد
تعالى اليه يا شعيب ان كنت تخاف النيران فقد امنتك منها
بسوی او که ای شعیب اگر بوده که خوف میکردی آتش را پس تحقیق ایمن کرده ام ترا
وان كنت تريد الجنان فقد وهبت لك وان كنت تطلب
و اگر بوده تو که میخواستی بهشت را پس بدرستیکه دادم ترا و اگر بوده تو که طلب میکنی
الرضوان فقد اعطيتك فقال يا جبرائيل ليس بكائي خوفا
رضوان را پس البته دادم ترا پس گفت ای جبرائیل نیست گریه من از روی دوستی
للجنان ولا خوفا من النيران ولكن شوقا الى لقاء الرحمن فقال
بهشت و نه از روی خوف از آتش و لیکن از روی شوق بسوی دیدار خدای پس گفت
الله عز وجل الان حق لك فابك ثم ابك ثم عوض لبكائه
خدای تعالی عز و جل اکنون سزاوار است گریه مر ترا پس بگری پس بگری پس عوض داد گریه او را
وهو ان جعل الله نبيه موسى عليه السلام خادما له عشر سنين
و آن بدل آنست که خدای تعالی نبی خود موسی علیه السلام را خادم مر او را ده سال
جزاء لما كان من بكائه على محبته سوى ما قد ادخر له عنده
از جهت مزد دادن مر چیزی که بود از گریه او بر محبت خدای تعالی بغیر چیزی که ذخیره کرده شده است برای او نزد خود

من الكرامات والمنازل العاليات والقرب منه تبارك وتعالى
از کرامات و مرتبه‌ها و درجه‌ها و قرب خدای تبارک و تعالی

والنظر الى وجهه الكريم وغير ذلك مما لا عين رأت ولا أذن
و دیدن بروی خدای بزرگ و جز این چیزها که نه هیچ چشمی دید و نه هیچ گوشی

سمعت ولا خطر على قلب بشر والرابع عشر موسى عليه السلام
شنید و نه گذشت بر دل هیچ آدمی و چهاردهم موسی علیه السلام بود

قوله عز وجل وواعدنا موسى ثلثين ليلة واتممناها بعشر
قول خدای عز و جل و وعده کردیم موسی را سی شب و تمام کردیم آن را بده دیگر

وذلك ان الله عز وجل وعد موسى عليه السلام المناجاة و
و بیان این است که خدای تعالی وعده داد موسی را براز گفتن و

اعطاه التورية فصام موسى عليه السلام ثلثين يوما وكان
داد او را توریت پس روزه داشت موسی سی روز و بود

ذلك شهر ذي الحجة وقيل انه شهر ذي القعدة فلما قصد
این ماه ذی الحجه و گفته شد ماه ذیقعده پس هرگاه قصد کرد

المناجاة وضع قطعة زيتون في فيه لما شاهد من تغير رائحة
راز گفتن را نهاد پاره از زیتون در دهن خود از جهت چیزی که دید از تغیر بوی

فمه فقال عز وجل يا موسى اما علمت ان خلوف فم الصائم عندي
دهن خود پس گفت خدای عز و جل ای موسی آیا ندانستی که بدرستی بوی دهن روزه دار نزدیک من

أطيب من ريح المسك ثم امره ان يصوم عشرا من المحرم ۵۹۸
خوشتر است از بوی مشک پس امر کرد او را که روزه دارد ده روز از محرم

آخرها يوم عاشوراء وعلى قول من قال الشهر كان ذي القعدة
که آخر آن روز عاشوره باشد و بقول کسی که گفت ماه بوده است ذی القعده

يكون عشر ذي الحجة ثم قربه واكرمه بالمناجاة والقربة قوله
پس باشد عشره ذی الحجه پس نزدیک کرد او را و بزرگ داشت او را براز گفتن و قربت و قول

عز وجل ولما جاء موسى لميقاتنا الآية والخامس عشر نبينا
خدای عز و جل و هرگاه که آمد موسی در وقتی معین بود از برای مناجات الخ و پانزدهم پیغمبر ماست

المصطفى صلى الله عليه وسلم قوله عز وجل والفجر وليال عشر يعني عشر
مصطفی ص و قول خدای عز و جل این آیت یعنی عشره

ذي الحجة وقد ذكرناه **فصل** وقيل من اكرم هذه الايام
ذی الحجه و تحقیق یاد کردیم آن را و گفته شد که کسی تعظیم کرد این روزها را

العشرة اكرمه الله تعالى بعشر كرامات البركة في عمره والزيادة
وہر را گرامی کند او را خدا تعالی بدہ بزرگی یکے برکت در عمر او و دوم زیادہ
في ماله والحفظ لعياله والتكفير لسيئاته والتضعيف لحسناته
در مال او و سیوم نگہبانی در عیال او و کفارہ بدیہای او و دو چند کردن نیکوئیہای او
والتسهيل لسكراته والضياء لظلماته والتثقيل لميزانه و
و آسان کردن بر سختیہای مرگ او و روشن کردن ظلمات او و گران کردن میزان او و
النجاة من دركاته والصعود على درجاته ومن تصدق في
خلاص دادن از درکات او و بالا بردن بر درجات او و ہر کہ صدقہ کرد درین
هذه الايام العشر بصدقة على مسكين فكانما تصدق على
روزہای دہہ بچیزے بر مسکین پس گویا صدقہ کرد بر
انبيائه ورسله ومن عاد فيها مريضا فكانما عاد اولياء
پیغمبران خود و رسولان خود و کسیکہ عیادت کرد درین روزہا مریض را پس گویا کہ عیادت کرد دوستان
الله وبدلائه ومن شيع جنازة فكانما شيع جنازة شهدائه
خدا و ابدالان او را و ہر کہ پس روے کرد جنازہ را پس گویا پس روے کرد جنازہ شہیدان او را
ومن كسا مؤمنا كساه الله تعالى من حلله ومن لطف فيها يتيما
و کسیکہ پوشانید مومن را پوشانید او را خدا تعالی از حلہای خود و ہر کہ لطف کرد درو روزہا یتیم را
لطف الله تعالى به في القيامة تحت ظل عرشه ومن حضر
لطف کند خدا تعالی او را در قیامت زیر سایہ عرش خود و ہر کہ حاضر شد
مجلسا من مجالس العلم فكانما حضر مجالس انبياء الله ورسله
در مجلسے از مجلسہای علم پس گویا کہ حاضر شد مجلس انبیا را و رسولان را
وقال وهب بن منبه رضي الله عنه ان ادم عليه السلام لما اهبط الى
و گفت وہب بن منبہ رض کہ آدم ص ہر گاہ فرود آوردہ شد سوے
الارض بكا على ذنبه ستة ايام ثم اوحى الله اليه في اليوم السابع
زمین بگریست بر گناہ خود شش روز پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او روز ہفتم
وهو محزون كظيم منكس راسه يا ادم ما هذا الجهد الذي بك
در حالیکہ او غمگین بود و اندوہناک و سر افگندہ کہ ای آدم چیست این مشقتے کہ بتست
فقال الهي عظمت مصيبتي واحاطت بي خطيئتي وصرت
پس گفت خدایا بزرگ است مصیبت من و گرد گرفتہ است مرا گناہ من و گشتم
في دار الهوان بعد الكرامة وفي دار الشقاوة بعد السعادة
در سراے خواری بعد کرامت و در سراے شقاوت بعد سعادت

۵۹۹

۵۳

وَفِي دَارِ الْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ بَعْدَ الْخُلْدِ وَالْبَقَاءِ فَكَيْفَ لَا أَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِي

و در سرای موت و فنا بعد خلد همیشگی و بقا پس چرا نگریم بر گناه خود

فَأَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا آدَمُ أَلَمْ أَصْطَنِعْكَ لِنَفْسِي ثُمَّ اصْطَفَيْتُكَ

پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او ای آدم آیا پیدا نکرده بودم ترا بذات خود و برگزیدم ترا

عَلَى خَلْقِي وَخَصَصْتُكَ بِكَرَامَتِي وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّتِي أَمَا

بر خلق خود و خاص کردم ترا بکرامت خود و افگندم بر تو محبت خود آیا

خَلَقْتُكَ بِيَدَيَّ وَأَسْجَدْتُ لَكَ مَلَائِكَتِي أَلَمْ تَكُنْ فِي بُحْبُوحَةِ

پیدا نکردم ترا بدست خود و سجده کنانیدم ترا فرشتگان خود را آیا نبودی تو در میانه

كَرَامَتِي وَمُنْتَهَى رَحْمَتِي فَعَصَيْتَ أَمْرِي وَنَسِيتَ عَهْدِي فَكَيْفَ

بزرگی من و نهایت رحمت من پس بیفرمانی کردی امر مرا و فراموش کردی عهد مرا پس چگونه

نَسِيتَ رَحْمَتِي وَنِعْمَتِي فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْ مَلَأْتُ الْأَرْضَ

فراموش کردی رحمت مرا و نعمت مرا پس سوگند است مرا بعزت و جلال خود اگر پر کرده شود زمین

رِجَالًا كُلُّهُمْ مِثْلُكَ يَعْبُدُونِي وَيُسَبِّحُونِي اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ

بمردم که همه ایشان مانند تو عبادت کنند مرا و تسبیح کنند مرا شب و روز و فروگذاشت نکنند

عَنْ عِبَادَتِي طَرْفَةَ عَيْنٍ ثُمَّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي لَأَنْزَلْتُهُمْ مَنَازِلَ

از عبادت من یک چشم زدن پس ایشان بیفرمانی کنند مرا هر آینه فرود آرم ایشان را در منزل

الْعَاصِينَ قَالَ فَبَكَى عِنْدَ ذٰلِكَ ثَلَاثَمِائَةِ عَامٍ عَلَى جَبَلِ الْهِنْدِ

گناهگاران گفت راوی پس گریست آدم نزدیک این کلام سه صد سال بکوه هند

تَجْرِي دُمُوعُهُ فِي أَوْدِيَةِ جِبَالِهَا فَنَبَتَتْ مِنْ تِلْكَ الدُّمُوعِ أَشْجَارٌ

میرفت اشکهای او در درهای کوهها پس روئید ازین اشک درختهای

طَيِّبَةٌ فَقَالَ لَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اذْهَبْ إِلَى بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ

خوشبو پس گفت مر او را جبرائیل ع برو بسوی خانهٔ خدا که کعبه است

وَاصْبِرْ حَتَّى تَدْخُلَ أَيَّامُ الْعَشْرِ ثُمَّ تُبْ إِلَى اللّٰهِ لَعَلَّهُ يَرْحَمُ ضَعْفَكَ

و صبر کن تا که آید روزهای دهه پس توبه کن بسوی خدا چشم شاید که رحم کند بر ضعف تو

فَمَضَى وَكَانَ يَخْطُو خُطْوَةً فَكَانَ مَوْضِعُ قَدَمَيْهِ عُمْرَانٌ وَمَا

پس رفت و بود که میبرد گام را پس گشت جای هر دو پای او عمارت و

بَيْنَهُمَا مَفَاوِزُ وَقِيلَ كَانَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ ثَلَاثَةُ فَرَاسِخَ حَتَّى أَتَى

میان هر دو پاے ویرانه و گفته شد بود میان هر دو پاے او سه فرسنگ تا آنکه آمد

الْبَيْتَ فَطَافَ بِالْبَيْتِ أُسْبُوعًا كَامِلًا وَبَكَى حَتَّى خَاضَ فِي دُمُوعِهِ

خانه کعبه را پس طواف کرد کعبه را یک هفته کامل و گریست تا آنکه فرو رفت در اشکهای خود

الى كبديه وجرت على الارض فقال لا اله الا انت سبحانك

تا بناگوش خود و روان شد بر زمین پس گفت نیست هیچ اله مگر تو پاکی یاد میکنم ترا

وبحمدك عملت سوءً وظلمت نفسي فاغفر لي وانت خير

و حمد میگویم ترا کردم بدی را و ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا و توئی بهترین

الغافرين وارحمني وانت ارحم الراحمين فاوحى الله اليه يا ادم

آمرزگاران و رحم کن بر من و توئی بهترین رحم کنندگان پس وحی کرد خدا ایشه بسوی او که ای آدم

قد رحمت ضعفك وغفرت ذنبك وقبلت توبتك فذلك

هر آینه رحم کردم ضعف ترا و بخشیدم گناه ترا و قبول کردم توبه ترا پس اینست

قوله عز وجل فتلقى ادم من ربه كلمات فتاب عليه فوجد

قول خدا تعالی پس گرفت آدم از پروردگار خود کلمات را پس قبول کرد حق تعالی توبه او را پس یافت

ادم من بركات ايام العشر التوبة وكذلك المؤمن الذي عصى

آدم از برکتهای روزهای دهه توبه را و همچنین مومن که بیفرمانی کرد

ربه واتبع هواه في معصية مولاه اذا تاب واناب وانقاد

پروردگار خود را و پیروی کرد هوای خود را در بیفرمانی صاحب خود هرگاه توبه کرد و بازگشت و فرمانبردار شد

۶۰۱ لطاعة الله في هذه الايام يتفضل الله عليه بالرحمة والغفران

در طاعت خدا در این روزهای ده فضیلت میکند خدا تعالی بروی برحمت و آمرزش

وابدال السيئات بالحسنات برحمة منه فصل وقد اقسم

و بدل کردن بدیها را به نیکیها برحمت خود و تحقیق سوگند یاد کرد

الله تعالى بالفجر وليال عشر والشفع والوتر والليل اذا يسر لي

خدا تعالی به فجر و شبهای دهه و جفت و طاق و شب وقتیکه در آید تا

قوله ان ربك لبالمرصاد وهي ثمان قناطر على جسر جهنم فيسأل

قول او ان ربک لبالمرصاد و آن هشت نردبان است بر پل دوزخ پس پرسیده شود

العبد في اول موقف منها من الايمان بالله فان كان مؤمنا

بنده در اول درجه ایستادن جای از ایمان بخدا پس اگر باشد مومن

نجى ولا تردى في النار ثم جاز الى الثاني فيسأل عن الوضوء والصلوة

رستگار شد و اگر نه می افتد در دوزخ پس گذشت بسوی دوم پس پرسیده شود از وضو و نماز

فان قصر فيهما تردى في النار وان اكمل ركوعها وسجودها نجا ثم

پس اگر کمی کرد در آنها می افتد در دوزخ و اگر تمام کرد رکوع او را و سجود او را پس نجات یافت پس

جاز الى الثالث فيسأل عن الزكوة فان كان تدداها نجا ثم جاز

گذشت بسوی سوم پس پرسیده شود از زکوة پس اگر ادا کرده باشد پس رستگار شد پس

إلى الرابع فيُسأل عن الصيام فإن كمل صيامه نجا ثم جاز إلى الخامس

سوی چهارم پس پرسیده شود از روزه پس اگر باشد که تمام کرده باشد روزه را نجات یافت

فيُسأل عن الحج والعمرة فإذا كان أداهما نجا ثم جاز إلى السادس فيسأل

پس پرسیده شود از حج و عمره پس اگر باشد که ادا کرده باشد رستگار شد پس گذشت بسوی ششم پس

عن الأمانة فإن لم يخن فيها نجا ثم جاز إلى السابع فيسأل عن

از امانت پس اگر خیانت نکرده باشد در آن پس نجات یافت پس گذشت بسوی هفتم پس پرسیده شود

الغيبة والنميمة والبهتان فإن لم يكن اغتاب نجا ثم جاز إلى

غیبت و سخن چینی و دروغ بستن پس اگر غیبت نکرده باشد پس رستگار شد پس گذشت

الثامن فيُسأل عن أكل الحرام فإن لم يكن أكل نجا وإلا تردى في النار

هشتم پس پرسیده شود از خوردن حرام پس اگر نخورده باشد پس رستگار شد و الا افتد در آتش

فصل في ذكر يوم التروية قال الله سبحانه وتعالى وأذن في الناس

در ذکر روز ترویه گفت خدای تعالی و اعلام بکن مردم را

بالحج يأتوك رجالا الآية وهذه الآية في سورة الحج وهي من عجائب

باداء حج تا بیایند ترا پیاده و این آیت در سوره حج است و این سوره عجایب تر

سور القرآن العظيم فإن فيها مكيا ومدنيا وحضريا وسفريا و

سوره‌هاست از قرآن مجید که در این سوره آیت‌های مکی و مدنی اند و آیتها که در حضر و سفر نازل شده

ليليا ونهاريا ثم فيها ناسخ ومنسوخ فأما المكي فمن رأس ثلثين آية

در شب و روز نازل شده و در این سورت آیه که نسخ کننده است و نسخ کرده شده است اما آنکه در مکه نازل شده از سر

منها إلى آخرها وأما الآيات المدنية فمن رأس خمسة عشر إلى رأس

این سوره تا آخر آن و اما آیات مدنیه پس از سر پانزده آیت تا سر

ثلثين وأما الليلي منها فمن أولها إلى رأس خمس آيات وأما النهاري

سی آیت و اما آنکه در شب نازل شده پس از اول آن تا سر پنج آیت و آنچه در روز

منها فمن رأس خمس إلى رأس تسع وأما الحضري فإلى رأس العشرين و

نازل شده پس از سر پنج تا سر نه آیت و اما آنچه در حضر نازل شده پس تا سر بیست آیت

نسب ذلك إلى المدينة لقربها منها وأما الناسخ قوله تعالى أذن

منسوب است این سوره بسوی مدینه بسبب قرب این از مدینه و اما آیت ناسخ پس قول خدا تعالی

للذين يقاتلون الآية وأما المنسوخ فثلاث آيات وما أرسلنا من

آنانی را که قتال می‌کنند تا آخر آیت و اما منسوخ پس سه آیت است و نفرستادیم ما پیش

قبلك من رسول ولا نبي نسخت بقوله تعالى سنقرئك فلا تنسى و

از تو هیچ رسول و نه پیغمبری منسوخ کرده شد این آیت که ...

٦٠٢

الثانية قوله تعالى فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا
دوم قول تعالى پس خداے تعالى حكم ميكند درميان ايشان روز قيامت در آنچه بودند

فيه يختلفون فنسخت باية السيف والثالثة وجاهدوا في
كه اختلاف ميكردند در آن پس دور كرده شد باية سيف وسيوم اينست كوشش كنيد در

الله حق جهاده فنسخت بقوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم
راه خدا اينقدر چنانچه حق كوشش است پس منسوخ است بقوله تعالى پس پرهيز كنيد از خدا بقدر آنكه توانا ايد

قوله واذن في الناس بالحج اي ناد يا ابرهيم ذريتك وغيرهم
قول تعالى وندا كن در مردمان بحج يعنى ندا كن اے ابراهيم اولاد خود را وغير ايشان را

من بني ادم من المؤمنين بالحج ياتوك رجالا اي يجيئون اليك
از بنے آدم كه ايمان دار اند باواے حج مى آيند بسوے تو پياده يعنى ميايند بسوے تو

رجالا على ارجلهم وعلى كل ضامر يعني ركبانا على الابل ياتون
مردم بر پاهاے خود وبر هر لاغر شدے يعنى سوار بر شتر مے آيند

من كل فج عميق يعني من كل ارض بعيدة وطريق بعيد قال الله
از هر راه دور يعنے از هر زمين دور وراه دور فرمود خداے تعالى

٦٠٣ تعالى ذلك لابرهيم عليه السلام حين فرغ من عمارة البيت
اين كلام ابراهيم را عم هرگاه كه فارغ شد از عمارت خانه كعبه

الحرام فقال الهي من يقصد هذا البيت فامره ان تؤذن في
گفت الهى كيست كه خواهش ميكند اين خانه را پس فرمان كرد اينكه فرمان كند

الناس بالحج فصعد ابا قبيس وهو الجبل الذي الصفا في اصله
مردم باواے حج پس بالا بر آمد بر كوه ابا قبيس وآن كوهيست كه صفا در بيخ اوست

فنادى باعلا صوته يا ايها الناس اجيبوا ربكم ان الله يامركم
پس ندا كرد باواز بلند خود اے مردم قبول كنيد پروردگار خود را كه خداى تعالى امر ميكند

ان تحجوا بيته فسمع نداء ابرهيم كل مؤمن ومؤمنة على
كه حج كنيد خانه اورا پس شنيد آواز ابراهيم را هر مومن ومومنه كه بر روے زمين

الارض ومن في اصلاب الرجال وارحام النساء فالتلبية
بود وكسيكه در پشتهاے مردم ورحمهاے زنان بود پس تلبيه

اليوم هي جواب نداء ابرهيم عليه السلام عن امر ربه فاجابوا
در روز حج آن جواب فرياد ابراهيم است عم از امر پروردگار خود پس جواب

كلهم لبيك فمن اجاب ذلك اليوم فلا يخرج من الدنيا حتى
همه ايشان لبيك پس كسيكه جواب داده است آن روز نمى برآيد از دنيا تا آنكه

يريد هذا البيت فصل في فضائل من احرم بالحج ولبى

زیارت کند این خانه را — در فضیلت کسی که احرام بست بحج و لبیک گفت

وقصد البيت واليه ذهب روى مجاهد عن ابن عباس رض

و قصد کرد خانه کعبه را و بسوی او نزدیک شد روایت کرد مجاهد از ابن عباس رض

قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت طائفة من اليمن قالوا

گفت که بودیم ما همراه رسول الله صلعم ناگاه پیش آمد گروهی از یمن گفتند

فداك الامهات والاباء اخبرنا بفضائل الحج قال نعم ايما

یا رسول الله فدای تو باد مادران و پدران ما خبر ده ما را بفضائل حج گفت آری هر

رجل خرج من منزله حاجا او معتمرا فكلما رفع قدما ووضع

مردی که برآمد از جای خود در حالیکه حج کننده است یا عمره کننده پس هر قدم که بردارد و نهد

قدما تناثرت الذنوب من قدميه كما تتناثر الورق من الشجر

قدم را بریزد گناهان از قدم های او چنانچه میریزد برگ از درخت

فاذا ورد المدينة وصافحني بالسلام صافحته الملائكة

پس هرگاه که درآمد در مدینه و دست بوسی کرد مرا بسلام دست بوسی کنند او را فرشتگان

بالسلام فاذا ورد الماء ذا الحليفة واغتسل طهره الله من

بسلام پس هرگاه که درآمد آب ذو الحلیفه را که غسل کرد پاک میکند او را خدای تعالی از

الذنوب واذا لبس ثوبين جديدين جدد الله له الحسنات

گناهان و چون بپوشد دو جامه نو را نو کند خدای تعالی مر او را نیکوییها

واذا قال لبيك اللهم لبيك اجابه الله تعالى لبيك وسعديك

و هرگاه که گفت لبیک اللهم لبیک اجابت میکند او را خدای تعالی لبیک و سعدیک

اسمع كلامك وانظر اليك واذا دخل مكة فطاف وسعى بين

می شنوم کلام ترا و نظر میکنم بسوی تو و هرگاه که درآمد مکه را پس طواف کرد و دوید میان

الصفا والمروة وصل الله له بالخيرات واذا وقف بعرفات

صفا و مروه رسانید خدا پیوسته مر او را بنیکوییها و هرگاه که ایستاد بعرفات

وضجت له الاصوات بالحاجات باهى الله تعالى بهم ملائكة

و بلند شد مر او را آوازها بحاجتها فخر کرد خدای تعالی بایشان فرشتگان

سبع سموات فيقول ملائكتي وسكان سمواتي اما ترون

هفت آسمان را پس میگوید فرشتگان و ساکنان آسمان من آیا نمی بینید

الى عبادي اتوني من كل فج عميق شعثا غبرا قد نفقوا

بسوی بندگان من که آمدند از هر راه دور ژولیده و گردآلوده هر آینه خرج کردند

الأموال وأتعبوا الأبدان فوعزتي وجلالي وكرمي لأهبن

مالها را در رنج داوند تنهارا پس سوگند مرا بعزت وجلال وکرم خود هر آینه می بخشم

مسيئهم لمحسنهم ولأخرجنهم من الذنوب كيوم وضعتهم

بدکاران ایشان را به نیکوکاران ایشان و بیرون آرم ایشان را از گناهان مانند روزی که زاده اند

أمهاتهم فإذا رموا الجمار وحلقوا الرؤس وزاروا البيت نادى

مادران ایشان پس هرگاه انداختند سنگریزه ها و تراشیدند سرها را و زیارت کردند بیت الله ندا

منادٍ من بطنان العرش ارجعوا مغفوراً لكم واستأنفوا العمل

ندا کننده از زیر عرش بازگردید [illegible]

وروي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أتاه أعرابي وقال له يا رسول الله

و روایت کرده شده است که رسول الله صلعم آمد او را اعرابی و گفت مر او را یا رسول الله

خرجت أريد الحج ففاتني وأنا رجل مثرٍ يعني مكثر فمرني بما

[illegible]

أصنع فأبلغ به الحج أو مثل أجر الحج فالتفت إليه رسول الله

[illegible]

صلى الله عليه وسلم فقال له انظر إلى أبي قبيس فلو أن لك أبا قبيس ذهباً أحمر

[illegible]

وجعلته في سبيل الله ما بلغت ما بلغ الحاج ثم قال عليه

[illegible]

السلام إن الحاج إذا أخذ في جهازه لم يرفع شيئاً ولا يضعه

[illegible]

إلا كتب الله له عشر حسنات ومحى عنه عشر سيئات و

[illegible]

رفع له عشر درجات فإذا ركب بعيره لم يرفع البعير خفاً

[illegible]

ولا يضعه إلا كتب الله له مثل ذلك فإذا طاف بالبيت

[illegible]

خرج من ذنوبه فإذا سعى بين الصفا والمروة خرج من ذنوبه

[illegible]

فإذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه ثم قال إذا وقف بالمشعر

پس هرگاه بایستاد در عرفات بر آمد از گناهان خود [illegible]

[illegible]

الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمى الجمار خرج من ذنوبه ثم قال

برآید از گناهان خود پس هرگاه اندازد سنگریزها را برآید از گناهان خود پس فرمود

للاعرابي ان لك ان تريد تبلغ ما بلغ الحاج وعن علي ابن

مر اعرابی را آیا میخواهی که برسی چیزی را که برسید حاجی و روایت است از علی

ابي طالب كرم الله وجهه انه قال كنت طائفا مع النبي صلى الله عليه

بن ابی طالب رض که فرمود بودم من طواف کننده همراه نبی ص

بالبيت الحرام فقلت له يا رسول الله فداك ابي وامي ما هذا

بیت الحرام را پس گفتم مراو را یا رسول الله فدا شود پدر و مادر من چیست این

البيت فقال يا علي اسس الله تعالى هذا البيت في دار الدنيا

خانه پس فرمود یا علی بنا نهاد خدای تعالی این خانه را در سرای دنیا

كفارة لذنوب امتي فقلت فداك ابي وامي يا رسول الله ما

از بهر کفاره امت من پس گفتم فدا شود پدر و مادر من یا رسول الله چیست

هذا الحجر الاسود قال صلى الله عليه وسلم تلك جوهرة كانت في الجنة فاهبط

این حجر اسود فرمود ص این گوهریست که بوده است در بهشت پس فرود آورد

الله بها الى دار الدنيا لها شعاع كشعاع الشمس فاشتد سوادها

خدای تعالی آن را در سرای دنیا مر این را روشنی ست همچو روشنی آفتاب پس سخت شد سیاهی او

وتغير لونها من مسها ايدي المشركين وعن ابن ابي مليكة

و تغیر شد رنگ او از وقت مس کردند او را مشرکان و مرویست از ابی ملیکه

عن عبد الله بن عباس رض عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

از عبد الله بن عباس رض که گفت شنیدم من رسول الله را

يقول ينزل على هذا البيت الحرام في كل ليلة ويوم مائة وعشرون

که میفرمود فرود می آید برین خانه حرام هر شب و روز صد و بیست

رحمة ستون منها للطائفين بالبيت الحرام واربعون منها

رحمت شصت از آن مر طواف کنندگان این بیت الحرام را و چهل از آن

للعاكفين حول البيت الحرام وعشرون منها للناظرين اليها

مر معتکفان گرد بیت الحرام را و بیست از آن مر بینندگان را بسوی او

وعن الزهري عن سعيد بن المسيب عن عمر بن ابي سلمة عن

و روایت است از زهری از سعید بن مسیب از عمر بن ابی سلمه از

النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يقول الله تعالى ان صححت له في جسمه و

نبی ص که فرمود میگوید خدای تعالی بدرستیکه بنده که صحت داده ام او را در بدن او

فتحت له في عمره ويمضي عليه ثلثة اعوام لا يغدوا

وا می کرده ام مر او را در عمر او و بگذرد بر وی سه سال که فردا نیز رود

الى هذا البيت انه لمحروم وانه لمحروم وعن ابي سعيد

بسوی این خانه بدرستی که او هر آینه محروم است و هر آینه محروم است و روایت است از ابی سعید

الخدري قال حججنا مع عمر بن الخطاب رض في اول خلافته

خدری که گفت حج کردیم همراه عمر بن خطاب رض در ابتدای خلافت او

فدخل المسجد حتى وقف عند الحجر فقال انك حجر لا تضر

پس درآمد در مسجد تا ایستاد نزدیک حجر اسود پس گفت که هر آینه سنگی نه زیان می رسانی

ولا تنفع ولولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك

و نفع می رسانی و اگر نبودی بدرستی دیده ام رسول الله صلعم را بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم

فقال له علي رض لا تقل هذا يا امير المومنين فانه ليضر

پس گفت مر او را علی رض مگو این سخن ای امیر المومنین زیرا که این سنگ هر آینه

وينفع باذن الله ولو انك قرات القران وعلمت ما فيه

و نفع میرساند باذن خدای تعالی و اگر تو خواندی قرآن را و دانستی چیزی که در روی است

لما انكرت على فقال له عمر يا ابا الحسن وما تاويله في

هرگز انکار نکردی بر من پس گفت مر او را عمر ای ابا الحسن چیست تاویل او در

كتاب الله عز وجل فقال قوله تعالى واذ اخذ ربك من بني

کتاب خدای عز وجل پس گفت علی قول خدای تعالی و چون گرفت پروردگار تو از بنی

ادم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست

آدم از پشتهای ایشان اولاد ایشان را و گواه کرد ایشان را بر نفسهای ایشان آیا نیستم

بربكم فلما اقروا بالعبودية كتب اقرارهم في ورق ثم دعا

پروردگار شما پس هرگاه اقرار کردند به بندگی نوشت اقرار ایشان را در صحیفه پس طلب کرد

الحجر فالقمه ذلك الورق فهو امين الله تعالى على هذا

سنگ را پس خورانید او را این صحیفه پس او امین خدای تعالی است بر این جا

المكان ليشهد لمن وافاه يوم القيمة فقال عمر يا ابا الحسن

تا گواهی دهد کسی را که وفا کرده است بروز قیامت پس گفت عمر ای ابو الحسن

لقد جعل الله بين ظهرانيك من العلم غير قليل وعن ابي

هر آینه کرده است خدای تعالی میان در سینه تو از علم که نیست اندک بسیار و روایت است از

صالح عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الحاج

ابی صالح از ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود حج کنندگان

والعمّار وفد الله عزّ وجلّ إن دعوه أجابهم وإن استغفروه

وعمره گزارندگان گروه خدای تعالی اند اگر بخوانند او را قبول میکند ایشان را اگر آمرزش بخواهند

غفر لهم وعن مجاهد أنّ النبي صلّى الله عليه وسلّم قال اللّهمّ اغفر

می‌آمرزد ایشان را و از مجاهد مرویست که نبی ص گفت ای بار خدا بیامرز

للحاجّ ولمن استغفر له الحاجّ وروي عن الحسن أنّه قال في

حاجیان را و کسی را که آمرزش خواهند برای او حاجیان و روایت است از حسن که گفت در

الخبر إنّ الملائكة يتلقّون الحاجّ فيسلّمون على صاحب الجمال

خبرست که فرشتگان ملاقات میکنند حاجیان را پس سلام میرسانند صاحب شتران

ويصافحون أصحاب البغال والحمير ويعانقون الرجّالة

و مصافحه میکنند خداوندان استران و خداوندان خران را و معانقه میکنند پیادگان را

وروي عن الضحّاك عن النبي صلّى الله عليه وسلّم مرسلاً أنّه قال أيّما

و روایت است از ضحاک از نبی ص هر کدام مسلمان

مسلم خرج من بيته قاصداً في سبيل الله توقّصته الدابّة

که برآید از خانه خود در حالیکه قصد کننده است در راه خدای تعالی پس اندازد

قبل القتال أو لدغته هامّة أو مات بأيّ حتف فهو شهيد

پیش از جنگ یا گزید او را گزنده یا مرد بهر مرگی پس او شهید است

وأيّما مسلم خرج من بيته إلى بيت الله تعالى ثمّ نزل به الموت

و هر مسلمان که برآید از خانه خود بسوی بیت الله تعالی بعد فرود آید او را موت

قبل بلوغه إلّا أوجب الله له الجنّة وعن سفيان بن عيينة

پیش از رسیدن واجب کرد خدای تعالی مر او را بهشت و مرویست از سفیان بن عیینه

عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة عن النبي صلّى الله عليه وسلّم

از ابی زناد از اعرج از ابی هریره از نبی ص

أنّه قال من حجّ هذا البيت فلم يرفث و ولم يفسق

که فرمود هرکه حج کرد این خانه را پس گناه نکرد و فسق نکرد

ولم يجهل عاد كما ولدته أمّه وروي عن سعيد بن المسيّب

و جهل نکرد بازگشت چنانکه زائید او را مادر او و روایت است از سعید بن مسیب

عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال من حجّ هذا البيت

از رسول الله ص که فرمود هرکه حج کرد این خانه را

ثمّ عاد فلم يرفث ولم يفسق ولم يجهل عاد كيوم وضعته

پس باز گناه نکرد و فسق نکرد و جهل نکرد بازگشت مانند روزی که زائید او را

أُمُّهُ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيَدْخُلُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ بِالْحَجَّةِ الْوَاحِدَةِ

مادر او و فرمود هر آینه داخل شود سه کس بیک حج

الْجَنَّةَ الْمُوصِي بِهَا وَالْمُنَفِّذُ لَهَا وَالْحَاجُّ عَنْهُ وَالْجِهَادُ كَذٰلِكَ وَ

در بهشت یکے از آن کسی ست که وصیت کننده ست بحج دوم روان کننده مر آن وصیت را سوم حج گذارنده از وی است

عَنْ عَلِيِّ ابْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ كُنْتُ عَدِيلًا لِأَبِي عُبَيْدٍ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ

در روایت از علی بن عبد العزیز گفت بودم من عدیل مر ابی عبید قاسم بن سلام را

سَنَةً مِنَ السِّنِينَ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَوْقِفِ فَصِرْتُ إِلَى ذُكْنِ جَبَلِ

سالی از سالها پس هرگاه گشتم بسوے موقف پس گشتم بسوے کنج کوه

الرَّحْمَةِ فَتَطَهَّرْتُ وَدَفَنْتُ نَفَقَتِي عِنْدَهُ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَأْزِمَيْنِ

رحمت پس پاک شدم و دفن کردم خرج خود را نزدیک آن کوه پس هرگاه گشتم بسوی مازمین

قَالَ لِي أَبُو عُبَيْدٍ لَوِ اشْتَرَيْتَ لَنَا زُبْدًا وَتَمْرًا فَخَرَجْتُ لِابْتِيَاعِ ذٰلِكَ

گفت مرا ابو عبید اگر بخرے تو از براے ما مسکه و خرما برای ما پس بیامدم از برای آنکه بخرم آن را

فَتَذَكَّرْتُ النَّفَقَةَ وَرَجَعْتُ عَوْدِي عَلَى بَدْءٍ إِلَى أَنْ وَافَيْتُ الْمَوْضِعَ

پس یاد کردم نفقه را و باز گشتم تا آنکه رسیدم آن جا را

فَإِذَا النَّفَقَةُ بِحَالِهَا فَأَخَذْتُهَا وَرَجَعْتُ وَكُنْتُ قَدْ صَادَفْتُ

پس ناگاه نفقه من بحال خود است پس گرفتم او را و باز گشتم و بودم که یافته بودم

الْوَادِيَ مَمْلُوًّا قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ وَغَيْرَ ذٰلِكَ فَجَزِعْتُ مِنْهُمْ ثُمَّ إِنِّي

وادی را پُر از بوزنه و خنزیرها و سواے این پس ترسیدم از ایشان بس ترسیدن

رَجَعْتُ فَإِذَا هُمْ عَلَى حَالِهِمْ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عُبَيْدٍ قُبَيْلَ الصُّبْحِ

باز گشتم پس ناگاه ایشان بر حال خود اند تا که در آمدم بر ابی عبید قبل از صبح

فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرِي فَأَخْبَرْتُهُ وَذَكَرْتُ لَهُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ فَقَالَ

پس پرسید از کار من پس خبر کردم او را و یاد دادم او را از بوزنها و خوکها پس گفت

تِلْكَ ذُنُوبُ بَنِي آدَمَ تَرَكُوهَا وَانْصَرَفُوا **فَصْلٌ** وَاخْتَلَفُوا فِي

این گناهان بنی آدم اند که گذاشته اند آنها را و رفته اند و اختلاف کرده اند در

تَسْمِيَةِ يَوْمِ التَّرْوِيَةِ وَالتَّرْوِيَةُ اِسْمُ الْيَوْمِ الثَّامِنِ مِنْ شَهْرِ ذِي

نامیدن روز ترویه و ترویه نام روز هشتم ست از ماه ذی

الْحِجَّةِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَخْرُجُ النَّاسُ فِيهِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى مِنًى فَسُمِّيَ

الحجه و آن روزیست که می برآیند مردم در آن روز از مکه بسوے منا پس نامیده میشود

تَرْوِيَةً لِأَنَّ النَّاسَ يَتَرَوَّوْنَ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ وَالتَّرْوِيَةُ تَفْعِلَةٌ مِنْ

ترویه زیرا که بدرستی مردم سیر میشوند از آب زمزم و لفظ ترویه بر وزن تفعله ست از

۴۰۹ باب معنی الاول و الیوم الثانی

قوله‌م إذ تروى إذا استقى الماء وسقى وشرب واغتسل والناس

قول عربیان از تروی میگویند چون کشید آب را از چاه و نوشید و خورد و غسل کرد و مردم

يسقون من ماء زمزم في ذلك اليوم مستكثرين وقيل سميت

مینوشیدند از آب زمزم در آن روز بسیار و گفته شده است نامیده شد

التروية لأن إبراهيم عليه السلام رأى في المنام في ليلتها أنه

ترویه زیرا که بدرستی ابراهیم علیه السلام دید در خواب در شب ترویه که

يذبح ولده فلما أصبح تروى وتفكر أنه من العدو الشيطان أم

ذبح میکند پسر خود را پس هرگاه که صبح گردد اندیشه و فکر کرد بدرستی آن خواب از دشمن شیطان است

من الحبيب الرحمن فبقي ذلك اليوم متفكرا فيما رأى فلما كان

از دوست خدا پس ماند در آن روز فکر کننده در خوابی که دید پس هرگاه که شد

يوم عرفة قيل له افعل ما تؤمر به تعرف أنه من الحبيب فلهذا سمي

روز عرفه گفته شد مر او را بکن آنچه را که امر کرده شده بآن بشناسد بدرستی آن خواب از دوست است

يوم عرفة قوله عز وجل أذن في الناس بالحج أمر خليله بدعوة عباده

روز عرفه و فرمود خدای عز و جل اعلام کن مردم را با دای حج فرمود دوست خود را بدعوت بندگان خود

إلى بيته فالدعوات أربعة دعوة دعوة الله لعباده قال الله عز

بسوی خانه خود پس دعوت چهار است یکی دعوت خداست مر بندگان را فرمود خدای عز و جل

وجل والله يدعو إلى دار السلام دعاهم من دار إلى دار دعاهم من

و خدا میخواند بسوی سرای سلامتی یعنی بهشت خواند ایشان را از سرای بسوی سرای خواند ایشان را از

دار التكليف إلى دار التشريف ومن دار الغيبة إلى دار المشاهدة

سرای تکلیف بسوی سرای تشریف و از سرای غیبت بسوی سرای مشاهده

ومن دار الزوال إلى دار البقاء ومن دار البلوى إلى دار المولى دعاهم

و از سرای زوال بسوی سرای بقا و از سرای آزمایش بسوی سرای مولی خواند ایشان را

من دار أولها بكاء وأوسطها عناء وآخرها فناء إلى دار أولها

از سرایی که اول ایشان گریست و میانه ایشان رنج است و آخر آن فنا است بسوی سرایی که اول آن

عطاء وأوسطها رضاء وآخرها لقاء والثاني دعوة النبي صلى الله عليه

عطاست و میانه آن رضاست و آخر آن لقای خداست و دوم دعوت نبی است مر

دعا أمته إلى دين الإسلام قوله عز وجل ادع إلى سبيل ربك بالحكمة

که خواند امت خود را بسوی دین اسلام فرمود خدای عز و جل بخوان بسوی راه پروردگار خود بحکمت

والموعظة الحسنة الآية فالدعوة إليه صلى الله عليه ولهدايته ليست

و بنصیحت نیکو الخ پس خواند بسوی آن حضرت ... و راه هدایت نمودن

۶۱۱

إليه كما قال عليه السلام بعثت هاديا وليس لي من الهداية

بسوی او چنانچه فرمود هم برانگیخته شده ام هدایت کننده و نیست بدست من از راه راست نمودن

شيء وبعث إبليس غاويا وليس إليه من الضلالة شيء قال

چیزی و فرستاده شد ابلیس گمراه کننده و نیست در دست او از گمراهی چیزی فرمود

الله عز وجل إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من

خدای عز و جل که هرآینه تو نمی نمائی راه راست کسی را که دوست میداری ولیکن خدای تعالی راه راست

يشاء سأل النبي صلى الله عليه وسلم هدايته عمه أبي طالب فأبى أن يهديه

کرده خواهد سوال کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدایت عم خود را که ابو طالب است پس قبول نکرد که هدایت کند او را

وهدى وحشيا قاتل حمزة رض كأنه عز وجل يقول لنبيه عليه

و هدایت کرد وحشی قاتل حمزه را رض چنانست که خدای عز و جل میگوید مر پیغمبر خود را عم

السلام يا محمد عليك الدعوة كما قال عز وجل يا أيها الرسول بلغ

ای محمد بر تست خواندن چنانچه فرمود خدای تعالی ای پیغمبر رسول برسان

ما أنزل إليك وقوله تعالى إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا

چیزی که فرستاده شد بر تو و فرمود خدا تعالی هرآینه فرستادیم ترا گواه و مژده دهنده بهشت و ترساننده از

وداعيا إلى الله بإذنه وسراجا منيرا الآية ولك الشفاعة و

و خواننده بسوی خدا باذن او و چراغ روشن الخ و بر تست شفاعت و

أما الإجابة والهداية فإلي قال عز وجل يهدي الله لنوره من

اما اجابت و هدایت پس بسوی منست فرمود عز و جل راه راست مینماید خدای تعالی بنور خود

يشاء وقوله تعالى ولو شئنا لآتينا كل نفس هداها والثالثة

که میخواهد قول خدا و اگر خواهیم ما هرآینه بدهیم هر نفس را راه راست و سوم خواندن

المؤذن يدعو إلى الصلوة وإلى دار أمر الله تعالى قال الله تعالى

مؤذن است میخواند بسوی نماز و بسوی سرای امر خدا تعالی فرمود خدای تعالی

ومن أحسن قولا ممن دعا إلى الله عن جابر بن عبد الله رض عن رسول

و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوی خدای تعالی و در روایت از جابر بن عبد الله از

الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إن المؤذنين والملبين يوم القيمة يخرجون من

که فرمود بانگ نماز گویندگان و لبیک گویندگان روز قیامت می برآیند از

قبورهم المؤذن يؤذن والملبي يلبي ويستغفر للمؤذن مد

گورهای خود و با ایشان که بانگ نماز گوینده بانگ نماز گوید و لبیک گوینده لبیک گوید و طلب آمرزش

صوته ويشهد له كل رطب ويابس من شجر ومدر يسمع صوته

درازی آواز او و گواهی میدهد او را هر چیزی تر و خشک از درخت و کلوخ که شنیده است آواز او را

وَيُكْتَبُ لِلْمُؤَذِّنِ بِكُلِّ اِنْسَانٍ صَلّٰى فِيْ ذٰلِكَ الْمَسْجِدِ مِثْلُ حَسَنَاتِهِ وَ
و نوشته میشود مر موذن را بهر انسان که نماز گزارد درین مسجد مانند نیکویے اسے او و

يُعْطِيْهِ اللّٰهُ تَعَالٰى مَا بَيْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ كُلَّ شَيْءٍ سَأَلَهُ اِمَّا
مید هد او را خداے تعالے میان اذان و اقامت هر چیز که خواست آنچیز را یا

اَنْ يُّعَجِّلَهُ فِي الدُّنْيَا اَوْ يَصْرِفَ عَنْهُ سُوْٓءًا اَوْ يَدَّخِرَ لَهُ فِي الْاٰخِرَةِ
اینکه شتابے کند او را در دنیا یا بگرداند از وے بدے او یا موخر کند او را در آخرت

وَرُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَخْبِرْنِيْ بِعَمَلٍ
و روایت کرده شده است که نبی صلعم آمد او را مردے پس گفت یا رسول الله خبر ده مرا بعملیکه

وَاحِدٍ اُدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقَالَ تَكُوْنُ مُؤَذِّنَ قَوْمِكَ يَجْمَعُوْنَ بِكَ
بکردن یکے از آن در آیم به بهشت پس فرمود مر باشی موذن قوم خود که جمع آیند بتو

صَلٰوتَهُمْ قَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَاِنْ لَمْ اُطِقْ قَالَ تَكُوْنُ اِمَامَ قَوْمِكَ
نماز خود را گفت یا رسول الله پس اگر طاقت نیارم گفت باشی امام قوم خود را

يُقِيْمُوْنَ بِكَ صَلٰوتَهُمْ قَالَ فَاِنْ لَمْ اُطِقْ قَالَ فَعَلَيْكَ بِالصَّفِّ
که اقتدا کنند بتو در نماز اسے خویش گفت اگر طاقت نیارم گفت بر تو باد بایستادن در

الْاَوَّلِ وَعَنْ عَائِشَةَ اُمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ رض قَالَتْ نَزَلَتْ هٰذِهِ الْاٰيَةُ
اول و از عایشه ام المومنین رض روایت که گفت فرود آمده است این آیه

فِي الْمُؤَذِّنِيْنَ وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا اِلَى اللّٰهِ وَعَمِلَ صَالِحًا يَعْنِيْ
در شان موذنان و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوے خدا تعالے و عمل نیکو کرد یعنی

دَعَا الْخَلْقَ اِلَى الصَّلٰوةِ وَصَلّٰى بَيْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ وَعَنْ اَبِيْ
خواند خلق را بسوے نماز و نماز گزارد میان اذان و اقامت و روایت است از

اُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يُغْفَرُ لِلْمُؤَذِّنِ مَدَّ
ابے امامه باهلے رض که نبی صلعم فرمود آمرزیده میشود موذن را بمقدار درازی

صَوْتِهِ وَلَهُ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ صَلّٰى مَعَهُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَّنْقُصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ
آواز او و مر او راست مانند اجر کسیکه نماز گزارد با او بغیر اینکه نقصان کرده شود از اجر ایشان

شَيْئًا وَعَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمَرِيْضُ
چیزے و مرویست از سعد بن وقاص رض که نبی صلعم فرمود بیمار

ضَيْفُ اللّٰهِ مَا دَامَ فِيْ مَرَضِهِ يُرْفَعُ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ عَمَلُ سَبْعِيْنَ شَهِيْدًا
مهمان خداست تا وقتیکه در مرض خود است برداشته میشود مر او را هر روز عمل هفتاد شهید

فَاِنْ عَافَاهُ اللّٰهُ مِنْ مَّرَضِهِ فَيَخْرُجُ مِنْ ذُنُوْبِهِ كَيَوْمٍ وَّضَعَتْهُ اُمُّهُ
پس اگر عافیت داد او را خداے تعالی از مرض او پس مے بر آید از گناهان خود مانند روزیکه زاد او را

۵

اذان بالفتح بانگ نماز و آگاه کردن

۶۱۲

وان قضى عليه بالموت ادخله الجنة بغير حساب وقال

وا گر قضی کرد بروے موت را درآرد او را در بہشت بغیر حساب وگفت

بعضهم المؤذن حاجب الله تعالى يعطى بكل اذان ثواب الف

بعضی ایشان مؤذنان دربان خدائے تعالے ست میدہد بعوض ہر اذان ثواب ہزار

نبي والامام وزير الله يعطى بكل صلوة ثواب الف صديق و

نبی و امام وزیر خدائے تعالے ست میدہد او را بعوض ہر نماز ثواب ہزار صدیق و

العالم وكيل الله تعالى يعطى بكل حديث نورا يوم القيمة وكتب

عالم وکیل خدائے تعالے ست میدہد او را بعوض ہر حدیث نور روز قیامت ونوشتہ

له عبادة الف سنة والمتعلمون من الرجال والنساء هم

مر او را عبادت ہزار سال وعلم آموزندگان از مردم و زنان ایشان

خدام الله فما جزاؤهم الا الجنة وقال النبي صلى الله عليه وسلم اطول الناس

خادمان خدائے تعالے اند نیست جزاء ایشان مگر بہشت و فرمود دراز ترین مردم

اعناقا يوم القيمة اعناق المؤذنون وقال النبي صلى الله عليه وسلم

از روی گردن روز قیامت گردنہائے مؤذنان ست و فرمود نبی صلعم

من اذن سبع سنين اعتقه الله من النار بعد ان يحسن

ہر کہ اذان گفت ہفت سال آزاد میکند خدائے تعالی او را از آتش پس از آنکہ نیک میکند

نيته وقال النبي صلى الله عليه وسلم يغفر الله تعالى للمؤذن مد صوته و

نیت خود را و فرمود نبی صلعم می آمرزد خدائے تعالی مؤذن را بقدار درازی آواز او و

يصدقه كل ما سمعه من رطب ويابس واما الدعوة الرابعة

صداقت میکنند او را ہر چیز کہ می شنود از تر و خشک و اما دعوت چہارم

فدعوة ابرهيم الخليل عليه السلام قوله عز وجل واذن في

پس خواندن ابراہیم خلیل علیہ السلام ست فرمودہ خدائے عزوجل و اذان بدہ در

الناس بالحج الاية وقد ذكرناها في اول المجلس مجلس في

مردم بحج و یاد کردیم آنرا در اول مجلس مجلس ست در بیان

فضائل يوم عرفة قال الله عز وجل اليوم اكملت لكم دينكم

فضیلتہائے روز عرفہ فرمود خدائے عزوجل امروز کامل کردیم مر شما دین تو

واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا هذه الاية

وتمام کردیم بر تو نعمت خود و راستی شدیم یعنی برگزیدیم شما را اسلام از روئے دین این آیہ

نزلت بعرفات دون سائر ايات هذه السورة لانها نزلت بالمدينة

نزول آمد بعرفات بدون ہمہ آیات این سورہ زیراکہ آن سورہ فرود آمد در مدینہ

وهي سورة المائدة وقوله تعالى اليوم أكملت لكم دينكم يعني ٥

و آن سورة مائده است قول خداى تعالى امروز كامل كردم شرايع دين شما را

شرائع دينكم من الحلال والحرام وأتممت عليكم نعمتي أي منتي

از حلال و حرام و تمام كردم منت خود را

عليكم أي لا يجتمع معكم بعرفات كافر ولا مشرك ورضيت

بر شما يعنى جمع نشود با شما در عرفات كافر و نه مشرك و اختيار كردم

لكم الإسلام دينا يعني اخترت لكم دين الإسلام نزلت هذه

براى شما راه دين و اسلام فرود آمد اين

الآية يوم عرفة بعرفات في حجة الوداع ثم مكث رسول الله ٥٢

آيت روز عرفه در عرفات در حج وداع پس درنگ كرد رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعد نزولها إحدى وثمانين يوما ثم قبضه الله تعالى

بعد فرود آمدن آن آيت در عرفات پس قبض كرد آن پيغمبر را خداى تعالى

إلى رحمته ورضوانه مروي ذلك عن عبد الله بن عباس رضي

بسوى رحمت خود و رضاى خود روايت كرده شده است اين مذكور بالا از عبد الله بن عباس رض

عنه وغيره من المفسرين وقال محمد بن كعب القرظي رحمة الله

و سواى آن از مفسران و گفت محمد بن كعب قرظى رح

عليه نزلت هذه الآية يوم فتح مكة وقال جعفر الصادق ٦١٤

نازل شد اين آيت روز فتح مكه و گفت جعفر صادق

رضي الله عنه اليوم إشارة إلى بعث النبي صلى الله عليه وسلم ويوم رسالته

رضى الله عنه امروز اشاره است بسوى فرستادن نبى عم و روز رسالت او

وقيل إن اليوم إشارة إلى يوم الأزل والإتمام إشارة إلى الوقت

و گفته شد كه اليوم اشاره است بسوى روز ازل و اتمام اشاره است بسوى وقت

والرضا إشارة إلى الأبد وقيل إن كمال الدين في شيئين في ٥٤

و لفظ رضا اشاره است بسوى ابد و گفته شده است كه كمال دين در دو چيز است يكى در

معرفة الله تعالى واتباع سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل كمال

معرفت خداى تعالى و دوم در پيروى سنت رسول الله صلعم و گفته شد كمال

الدين في الأمن والفراغ لأنك إذا كنت آمنا بما تكفل الله تعالى

دين در امن و فراغ است زيرا كه تو چون باشى ايمن بآنچه كفالت كرد خداى

لك صرت فارغا لعبادته وقيل كمال الدين في التبري من الحول

مر ترا گشتى تو فارغ بهر عبادت او و گفته شد كه كمال دين بيزار شدن است از گردش

والقوة والرجوع من الكل الى من له الكل وقيل ان كمال

وقوت ورجعت از هر چیز بسوی کسی که مر او راست هر چیز و گفته شد که کمال

الدين حيث رد الحج الى يوم عرفة لانهم كانوا يحجون كل سنة

دین وقتی ست که باز گردانید حج به سوی روز عرفه زیرا که ایشان حج میکردند هر سال

في كل شهر فلما رد الله وقت الحج الى الميقات وجعله فريضة

در هر ماه پس هرگاه باز گردانید خدای تعالی وقت حج را بسوی وقت معین و گردانید او را فرض

انزل اليوم اكملت لكم دينكم والدين على وجوه عند الله في

فرستاد این آیت مذکور را و دین بر چند وجه است که نزد خدا ست اندر

القران منها بمعنى الدنيا وهو قوله عز وجل ما كان ليأخذ

قرآن بعضی از آن بمعنی دنیا ست و آن قول خدای تعالی عز وجل است نبود که بگیرد

اخاه في دين الملك يعني في دنياه وعادته وسيرته ومنها

برادر خود را در دنیا بادشاه [illegible] و بعضی از آن

الحساب قوله عز وجل ذلك الدين القيم يعني الحساب المستقيم

بمعنی حساب است فرمود خدای عز وجل آن حساب راست است

ومنها الجزاء قوله عز وجل يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق

و بعضی جزا ست فرمود خدای تعالی آن روز میدهد ایشان را جزای ایشان برابر

اي الجزاء العدل ومنها بمعنى الحكم قوله عز وجل ولا تأخذكم

اعمال ایشان و بعضی حکم است فرمود خدای تعالی نگیرد شما را

بهما رافة في دين الله يعني في حكم الله ومنها بمعنى العيد قوله وذر

مهربانی در دین خدای تعالی یعنی حکم خدا و بعضی عید است فرمود خدای تعالی و بگذار

الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا يعني عيدهم ومنها الصلوة و

کسانی را که گرفتند دین خود را بازی و بیهودگی یعنی عید خود را و بعضی صلوة و

الزكوة قوله ذلك دين القيمة ومنها القيامة قوله تعالى

زکوة است فرمود خدای تعالی و آن دین راست است یعنی نماز و زکوة و بعضی قیامت است فرمود خدای

مالك يوم الدين ومنها الشريعة قوله عز وجل اليوم اكملت

مالک روز قیامت و بعضی شریعت است فرمود خدای تعالی امروز کامل کردم

لكم دينكم يعني شرائع دينكم فصل قوله اليوم اكملت لكم دينكم وذلك ان الله انزل الكتاب جملة [illegible]

مر شما را دین شما [illegible]

انزل الفرقان متفرقا فقيل ايهما احسن نزولا قيل القران

فرستاد و فرقان را جدا جدا پس گفته شد که کدام ایشان بهتر است از روی نزول گفته شد قرآن

٦١٥

×١٢

صحاح

من عليه

أحسن لأن الله تعالى لما أنزل التورية جملة واحدة فقبلوها

بهتر است زیرا که خدای تعالی هرگاه فرستاد توریت را یکبارگی پس قبول کردند آنرا

بني اسرائيل فعملوا بها قليلا لانه ثقلت عليهم تلك الأوامر و

بنی اسرائیل پس عمل کردند بآن اندکی پس گران شد بر ایشان این اوامر و

النواهي التي في التورية فقالوا سمعنا وعصينا واما القرآن

نواهی که در توریت بود پس گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم و اما قرآن

فأنزل الله شيئا بعد شيء على التدريج متفرقا فأول ما أمر

پس فرستاد خدای تعالی اندک اندک آهسته آهسته جدا جدا پس اول چیزی که فرمود

الله المؤمنين بقوله لا اله الا الله محمد رسول الله وضمن لهم

خدای تعالی مومنانرا بقول خود لا اله الا الله محمد رسول الله و ضامن شد ایشانرا

اذا قالوها الجنة فسمعوا وأطاعوا ثم أمرهم باقامة صلاتين

وقتیکه گفتند آن کلمه را بهشت پس شنیدند و اطاعت کردند پس فرمود ایشانرا باقامت دو نماز

ركعتين قبل طلوع الشمس وركعتين بعد غروبها ثم أمرهم

دو رکعت پیش از طلوع آفتاب و دو رکعت بعد غروب آفتاب بعد فرمود ایشانرا

بالصلوة الخمس ثم أمرهم بالجمعة على الجماعة بعد الهجرة

نماز پنجگانه بعد امر کرد ایشانرا بگزاردن نماز جمعه بجماعت بعد هجرت

ثم أمرهم بالزكوة ثم أمرهم بصوم عاشورا ثم أمرهم بصوم

بعد فرمود ایشانرا بزکوة بعد فرمود ایشانرا بروزه روز عاشورا بعد فرمود ایشانرا بروزه

ثلاثة أيام من كل شهر ثم أمرهم بصوم شهر رمضان

سه روز از هر ماه بعد فرمود ایشانرا بروزه ماه رمضان

ثم أمرهم بالجهاد ثم أمرهم بالحج ثم إذا تمت الأوامر والنواهي أنزل

بعد فرمود ایشانرا بجهاد بعد فرمود ایشانرا بحج بعد هرگاه تمام کرد امر و نهی را فرستاد

الله على رسوله في حجة الوداع اليوم أكملت لكم دينكم الآية

خدای تعالی بر رسول خود در حجة الوداع امروز کامل کردم برای شما شریعت شما

وكان ذلك يوم الجمعة ويوم عرفة كذلك نقل عن عمر

و بود این روز روز جمعه و روز عرفه و همچنین نقل کرده شده است از عمر

ابن الخطاب رضي الله عنه قال طارق بن شهاب جاء رجل

بن خطاب رضی الله عنه گفت طارق بن شهاب آمد مردی

من اليهود الى عمر بن الخطاب رض فقال له آية تقرؤونها لو كان

از یهود بسوی عمر بن خطاب رض پس گفت آیتی است که میخوانید شما اگر

نزلت علينا لو علمنا ذلك اليوم لاتخذناه عيدا فقال له

بر ما نازل میشد ... اگر دانستیم آن روز را هر آینه میگرفتیم آن روز را عید پس گفت مر او را

عمر اي اية فقال اليوم اكملت لكم دينكم الاية فقال عمر رض

عمر کدام آیت است پس گفت الیوم تا آخر پس گفت عمر رض

قد علمت في اي يوم نزلت وفي اي مكان نزلت انها نزلت

تحقیق دانستم در کدام روز نازل شد و در کدام جا فرود آمد بدرستی آن آیت فرود آمد

يوم عرفة ويوم الجمعة ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وقوف

روز عرفه و روز جمعه و ما با رسول الله صلعم ایستاده

بعرفات وكلاهما بحمد الله تعالى لنا عيدا ولا يزال هذا اليوم

در عرفات و آن هر دو بحمد الله ما را عید است و همیشه این روز عید است

عيدا للمسلمين ما بقي واحد فقال رجل من اليهود لابن عباس

مسلمانان را تا باقیست از ایشان یک کس و گفت مردی از یهود مر ابن عباس را

لو كان هذا اليوم فينا لاتخذناه عيدا قال له ابن عباس واي

اگر میبود این روز در ما هر آینه میگرفتیم او را عید گفت مر او را ابن عباس و کدام

۶۱۷ عيد اكمل من يوم عرفة فصل واختلف العلماء في

عیدی کاملتر است از روز عرفه و اختلاف کرده اند علما در

معنى الذي لاجله قيل للموقف عرفات وليوم الموقف هذا

معنی که از جهت آن گفته شده مر مقام ایستادن را عرفات و روز ایستادن را در انجا

عرفة فقال الضحاك ان آدم عم لما اهبط الى الارض وقع بالهند

عرفه پس گفت ضحاک بدرستی آدم را هرگاه فرود آورده شد بسوی زمین افتاد در هند

والحواء بجدة فجعل آدم يطلب حواء وهي تطلبه فاجتمعا

و حوا در جده پس آدم طلب میکرد حوا را و حوا طلب میکرد آدم را پس جمع شدند

بعرفات يوم عرفة وتعارفا فسمي هذا اليوم عرفة والموضع

در عرفات روز عرفه و شناختند یکدیگر را پس نامیده شد این روز روز عرفه و جای

عرفات وقال السدي انما سميت عرفات لان هاجرة حملت

عرفات و گفت سدی بدرستی که نامیده شد عرفات بدرستی هاجره برداشت

اسمعيل عليه السلام فاخرجته من عند سارة وكان ابرهيم

اسمعیل را پس برآورد او را از نزد ساره و بود ابراهیم عم

عليه السلام غائبا فلما قدم لم ير اسمعيل عليه السلام وحدثته

غایب پس هرگاه باز آمد ندید اسمعیل را و سخن کرد او را

سَارَةُ بِالَّذِي صَنَعَتْ هَاجَرَةُ فَانْطَلَقَ فِي طَلَبِ إِسْمٰعِيلَ فَوَجَدَهُ

سارہ آنچہ کردہ بود اجیرہ پس روان شد ابراہیم در طلب اسمعیل پس یافت

مَعَ هَاجَرَةَ بِعَرَفَاتٍ فَعَرَفَهُ فَسُمِّيَتْ عَرَفَاتٍ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ

با ہاجرہ در عرفات پس شناخت او را پس نامیدہ شد عرفات و روایت است از نبی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ إِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَدَا مِنْ فِلَسْطِينَ فَحَلَفَتْه

کہ فرمود بدرستی ابراہیم روان شد از فلسطین پس سوگند داد

سَارَةُ أَنْ لَا يَنْزِلَ عَنْ ظَهْرِ دَابَّتِهِ حَتّٰى يَرْجِعَ إِلَيْهَا مِنَ الْغَيْرَةِ

سارہ کہ فرود نیاید از پشت چہارپای خود تا آنکہ برگردد بسوی او از غیرت

فَأَتَى إِسْمٰعِيلَ ثُمَّ رَجَعَ فَحَبَسَتْهُ سَارَةُ سَنَةً ثُمَّ اسْتَأْذَنَهَا

پس آمد ابراہیم بہ پیش اسمعیل پس باز گشت پس بازداشت او را سارہ یکسال پس اذن طلبید از و

فَأَذِنَتْ لَهُ فَخَرَجَ حَتّٰى بَلَغَ مَكَّةَ وَجِبَالَهَا فَكَانَ لَيْلَةً يَسِيرُ وَ

پس اذن داد مر او را پس برآمد تا که رسید مکہ و کوہ ہای او را پس بود شبی کہ میرفت و

يَمْشِي حَتّٰى أَذِنَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي ثُلُثِ اللَّيْلِ الْأَخِيرِ عِنْدَ سَنَدِ

میدوید تا آنکہ اذن کرد خدا عزوجل مر او را در ثلث آخر شب نزد سند

جَبَلِ عَرَفَاتٍ فَلَمَّا أَصْبَحَ عَرَفَ الْبِلَادَ وَالطَّرِيقَ فَجَعَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ

کوہ عرفات پس ہرگاہ کہ صبح کرد شناخت شہرہا را و راہہا را پس گردانید خدای

جَلَّ عَرَفَةَ حَيْثُ عَرَفْتَ فَقَالَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ بَيْتَكَ فِي أَحَبِّ بِلَادِ

عزوجل عرفہ ہرگاہ کہ شناخت پس گفت ای بار خدا بگردان خانہ خود را در دوسترین شہرہای

إِلَيْكَ حَيْثُ تَهْوِي إِلَيْهِ قُلُوبُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

بسوی تو جاے کہ مایل شود بسوی او دلہاے مسلمانان از ہر راہ دور

وَقَالَ عَطَاءٌ إِنَّمَا سُمِّيَتْ عَرَفَاتٌ لِأَنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ

و گفت عطا جز این نیست کہ نامیدہ شد عرفات زیرا کہ بدرستی جبرائیل ع بود

يُرِي إِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَنَاسِكَ فَيَقُولُ لَهُ عَرَفْتَ ثُمَّ يُرِيهِ

کہ مینمود ابراہیم ع را محلہاے عبادت پس میگفت مر او را شناختی پس مینمود

فَيَقُولُ عَرَفْتُ فَسُمِّيَتْ عَرَفَاتٍ وَرَوَى سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ عَنْ

پس میگفت شناختم پس نامیدہ شد عرفات و روایت کرد سعید بن مسیب از

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

علی ابن ابی طالب رض کہ فرمود فرستاد خدای تعالی جبرائیل را

إِلَى إِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَجَّ بِهِ حَتّٰى إِذَا أَتَى عَرَفَاتٍ قَالَ لَهُ قَدْ

بسوی ابراہیم ع پس حج گزاردانید او تا آنکہ ہرگاہ آمد در عرفات گفت مر او را ہر آئینہ

عَرَفْتُ فَقَالَ كَانَ قَدْ أَتَاهَا مَرَّةً مِنْ قَبْلِ ذٰلِكَ فَسُمِّيَتْ

دانستی وگفت علی رض بوده است که تحقیق آمده بود آن عرفات را یک دفعه پیش از این پس نامیده شد

عَرَفَاتٍ وَرَوَى أَبُو الطُّفَيْلِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ

عرفات و روایت کرد ابو الطفیل رض از ابن عباس رض که فرمود جز این نیست که نامیده شد

عَرَفَةَ لِأَنَّ جِبْرَئِيلَ عم أَتَى إِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرَاهُ بِقَاعَ

عرفه زیرا که جبرائیل ع آمد ابراهیم ع را پس نمود او را جاهای

مَكَّةَ وَمَشَاهِدَهَا فَكَانَ يَقُولُ يَا إِبْرٰهِيمُ هٰذَا مَوْضِعُ كَذَا وَهٰذَا

مکه و جاهای حاضر شدن آن پس بود که میگفت ای ابراهیم این جا چنین است و این

مَوْضِعُ كَذَا فَيَقُولُ قَدْ عَرَفْتُ قَدْ عَرَفْتُ وَرَوَى أَسْبَاطُ عَنِ

چنین است پس میگفت ابراهیم شناختم شناختم و روایت کرد اسباط از

السُّدِّيِّ قَالَ لَمَّا أَذَّنَ إِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلنَّاسِ بِالْحَجِّ أَجَابُوهُ

سدی که گفت هرگاه اعلام کرد ابراهیم ع مردم را به حج قبول کردند او را

بِالتَّلْبِيَةِ وَأَتَاهُ مَنْ أَتَاهُ فَأَمَرَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى عَرَفَاتٍ

به لبیک گفتن و آمد او را هر که آمد پس امر کرد خدا تعالی که بیرون برآید بسوی عرفات

وَنَعَتَهَا لَهُ فَخَرَجَ فَلَمَّا بَلَغَ الشَّجَرَةَ اسْتَقْبَلَهُ الشَّيْطَانُ عَلَى الْجَمْرَةِ

و صفت کرد عرفات را برای او پس برآمد پس هرگاه رسید درخت را پیش آمد او را شیطان بر سنگریزه

الثَّالِثَةِ الَّتِي هِيَ جَمْرَةُ الْعَقَبَةِ فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ وَكَبَّرَ مَعَ

سوم که سنگریزه عقبه است پس انداخت او را هفت سنگریزه و تکبیر گفت با

كُلِّ حَصَاةٍ فَطَارَ فَوَقَعَ عَلَى الْجَمْرَةِ الثَّانِيَةِ فَرَمَاهُ وَكَبَّرَ فَطَارَ

هر سنگریزه پس پرید پس افتاد بر جمره دوم پس راند او را و تکبیر گفت پس پرید

فَوَقَعَ عَلَى الْجَمْرَةِ الْأُوْلٰى فَرَمَاهُ فَكَبَّرَ فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ لَا يُطِيعُهُ

پس افتاد بر جمره اول پس راند او را و تکبیر گفت پس هرگاه که دید شیطان خود را اینکه طاقت ندارد

ذَهَبَ فَانْطَلَقَ إِبْرٰهِيمُ حَتّٰى أَتَى ذَا الْمَجَازِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ لَمْ يَعْرِفْهُ

رفت پس روان شد ابراهیم ع تا آمد مجاز را پس هرگاه نگاه کرد بسوی او نشناخت

فَجَازَ فَلِذٰلِكَ سُمِّيَ ذَا الْمَجَازِ ثُمَّ انْطَلَقَ حَتّٰى وَقَفَ بِعَرَفَاتٍ فَلَمَّا

پس گذشت از او پس از این جهت نامیده شد ذو المجاز پس روان شد تا ایستاد در عرفات پس هرگاه

نَظَرَ إِلَيْهَا بِالنَّعْتِ عَرَفَهَا فَقَالَ عَرَفْتُ فَسُمِّيَتْ عَرَفَاتٍ بِذٰلِكَ

نظر کرد بسوی او به صفت که بیان کرده شده بود شناخت او را پس گفت شناختم پس نامیده شد عرفات بسبب آن

وَسُمِّيَ ذٰلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ عَرَفَةَ حَتّٰى إِذَا أَمْسَى ازْدَلَفَ إِلَى جَمْعٍ

و نامیده شد آن روز روز عرفه تا وقتیکه شب کرد نزدیک شد بسوی جمع

فسميت مزدلفة وانما سمي جمعاً لانه يجمع فيه بين الصلوتين

پس نامیده شد مزدلفه و جز اینکه نامیده شده سبب جمع جز آنست که یکجا بیاید در دو نماز

المغرب والعشاء فلذا انما سمي المشعر الحرام لان الله اشعر الناس

شام و خفتن و جز اینکه نامیده شده سبب مشعر حرام زیرا که خدای تعالی آگاه کرد مردم را

واعلمهم بانه حرم كسائر بقاع الحرم كيلا يأتوا فيه بمحرم

و دانا کرد ایشان را که بانکه بدرستی آن مشعر حرام همچو باقی جاهای حرم است تا اگر نیارند در وی حرامی را

وعن ابي صالح عن ابن عباس رض قال انما سميت تروية وعرفة

و روایت است از ابی صالح از ابن عباس رض که گفت جز این نیست که نامیده شد ترویه و عرفه

لان ابرهيم عليه السلام رأى ليلة التروية في منامه انه يؤمر

زیرا که ابراهیم ع دید شب ترویه در خواب خود که بدرستی او امر کرده شد

بذبح ابنه فلما اصبح روّى يومه اجمع اي تفكر امن الله هذا

بذبح کردن پسر خود پس هرگاه که صبح کرد اندیشه کرد در آن روز همه آیا از خداست این

الحكم ام من الشيطان فسمي اليوم من فكرته تروية ثم رأى

حکم یا از شیطان پس نامیده شد روز از فکرت او ترویه باز دید

ليلة عرفة ذلك ثانياً فلما اصبح عرف ان ذلك من الله سبحانه

شب عرفه آن خواب را دوم بار پس هرگاه که صبح کرد شناخت بدرستی که این امر از خداوند است

فسمي ذلك اليوم يوم عرفة وقال بعضهم سميت بذلك لان

پس نامیده شد این روز روز عرفه و گفت بعض ایشان نامیده شد باین نام زیرا که

الناس يعترفون في هذا اليوم على الموقف بذنوبهم والاصل

مردم اقرار میکنند در این روز بر این محل بگناهان خود و اصل

فيه ان آدم عليه السلام لما امر بالحج فوقف بعرفات يوم عرفة

درین آنست که آدم ع هرگاه امر کرده شد بحج پس ایستاد در عرفات روز عرفه

فقال ربنا ظلمنا انفسنا الاية وقيل هي مأخوذة من العرف

پس گفت پروردگارا ما ظلم کردیم بر نفسهای خود الآیه و گفته شد که آن عرفات گرفته شده از عرف

وهو الطيب قال الله عز وجل عرفها لهم اي طيبها وقيل

و آن پاکی و خوشبوئیست فرموده خدای عز و جل آن بهشت و گفته شد

هي ضد منا لان منا موضع يمنى فيه الدم اي يصب ولذلك

که این ضد مناست زیرا که منا جائیست که ریخته میشود در وی خون یعنی ریخته میشود و ازین جهت

سميت منا ففيه يكون الفروث والدماء فهي ليست طيبة

نامیده شد منا پس در وی میباشد سرگینها و خونها پس آن نیست پاک

في النهاية مزدلفة يفتعل من الازدلاف بدل من التاء اي التقرب منه سمي في حديث فاذا نزل المشعر از ازدلف اسلم الله بركعتين اخطب فيها

اي التقرب

٦٢٠

وعرفات ليست فيها تلك الأقذار فهي طيبة فلذلك سميت
و عرفات نیست درو آن چرکنیها پس این پاکست پس ازین جهت نام نهاده شد

عرفات ويوم الوقوف بها يوم عرفة وقيل لأن الناس
عرفات و روز ایستادن دران روز عرفه و گفته شد زیرا که مردم

يتعارفون بها وقيل أصل هذين الاسمين من الصبر يقال
می شناسند یکدیگر را دران و گفته شد اصل این دو نام از صبر است گفته میشود

رجل عارف إذا كان صابرا خاضعا خاشعا ويقال في المثل
مردے عارف هرگاه که باشد صابر فروتنی کننده و ترسنده و گفته میشود در ضرب المثل

النفس عروف وما حملتها تتحمل وقال ذو الرمة عروف لما
نفس صابر است و چیزیکه بار کنی تو او را بردارد و گفت ذوالرمه که نام شاعر است صابر است چیزے که

حطت عليه المقادير أي صبور على قضاء الله فسمي بهذا الاسم
فرود آورده شد تقدیر بر او یعنی صبر کننده است بر قضاے الٰہی پس نامیده شد باین نام

لخضوع الحاج وتذللهم وصبرهم على الدعاء وأنواع البلاء
از جهت فروتنی حاجیان و خوار داشتن ایشان و صبر کردن ایشان بر دعاء و انواع بلا

واحتمال الشدائد والمشقات لإقامة هذه العبادة فصل
و برداشتن سختیها و مشقتها از جهت برپا داشتن این عبادت

في شرف يوم عرفة وليلته أخبرنا هبة الله بن المبارك قال
در بزرگی روز عرفه و شب او خبر داد مارا هبة الله بن مبارک گفت

أنبأنا أبو علي الحسن بن أحمد أنبأنا علي محمد بن عبد الله المعدل أنبأنا
خبر داد مارا ابوعلی حسن بن احمد خبر داد مارا علی محمد بن عبدالله معدل خبر داد مارا

أبو علي بن الصواف أنبأنا عبد الله بن محمد بن ناجية أنبأنا عمر
ابو علی بن صواف خبر داد مارا عبدالله بن محمد بن ناجیه خبر داد مارا عمر

بن حفص أبو عمرو أنبأنا محمد بن مروان أنبأنا هشام الدستوائي
بن حفص ابو عمرو خبر داد مارا محمد بن مروان خبر داد مارا هشام دستوائی

عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
از ابی زبیر از جابر بن عبدالله رض گفت فرمود رسول الله ص

ما من يوم أفضل من يوم عرفة يباهي الله تعالى بأهل الأرض
نیست هیچ روزی بهتر از روز عرفه فخر میکند خداے تعالی باهل زمین

أهل السماء يقول انظروا إلى عبادي شعثا غبرا وجاؤني
بر اهل آسمان میگوید بنگرید بسوے بندگان من ژولیده مو پراگنده و آمدند مرا

البحار

مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ يَرجُونَ رَحمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَلَم يُرَ يَومٌ

از هر راه دور که امید دارند رحمت مرا و میترسند از عذاب من پس دیده نشد روزی

أَكثَرُ عَتِيقًا مِنَ النَّارِ مِن يَومِ عَرَفَةَ ر وَأَخبَرَنَا هِبَةُ اللهِ عَن

زیاده تر از روی آزادی از آتش از روز عرفه و خبر داد مارا هبة الله از

أَبِي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أَحمَدَ القَارِسِي بِإِسنَادِهِ عَنِ الحَسَنِ

ابی محمد حسن بن محمد بن احمد فارسی باسناد خود از حسن

المَغرِبِي عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ النَّاسَ يَومَ عَرَفَةَ

مغربی از ابن عباس رض گفت خطبه خواند نبی صلعم مردم را روز عرفه

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيسَ البِرُّ فِي إِيجَافِ الإِبِلِ وَلَا فِي إِيضَاعِ

پس گفت ای هر کدام مردم نیست نیکی در لاغر کردن شتران و نه در شتاب کردن

الخَيلِ وَلَكِن سَيرًا جَمِيلًا تَوَاصَلُوا ضَعِيفًا وَلَا تُؤذُوا مُسلِمًا

اسپان ولیکن سیر کنید سیر خوب و بپیوندید ضعیف را و آزرده مکنید مسلمانی را

وَعَن نَافِعٍ عَنِ ابنِ عُمَرَ رض قَالَ سَمِعتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ يَقُولُ

و روایت است از نافع از ابن عمر رض گفت شنیدم رسول الله صلعم که میگفت

إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَنظُرُ إِلَى عِبَادِهِ يَومَ عَرَفَةَ فَلَا يَدَعُ أَحَدًا فِي قَلبِهِ

هر آینه خدای تعالی می بیند بسوی بندگان خود روز عرفه پس نگذارد هیچ کدام را که در دل او

مِثقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الإِيمَانِ إِلَّا غَفَرَ لَهُ فَقُلتُ لِابنِ عُمَرَ لِلنَّاسِ

مقدار ذره از ایمان مگر بخشیده میشود مر او را پس گفتم مر ابن عمر را که آیا مر همه مردم

جَمِيعًا أَم لِأَهلِ عَرَفَةَ فَقَالَ بَل لِلنَّاسِ جَمِيعًا وَأَخبَرَنَا هِبَةُ اللهِ

یا مر اهل عرفه را پس گفت بلکه مر جمیع مردم را و خبر داد مارا هبة الله

قَالَ أَنبَأَنَا مُكَابِرُ بنُ الحَسَنِ المَازِنِي بِالبَصرَةِ بِإِسنَادِهِ عَن أَبِي الزُّبَيرِ

گفت خبر داد مارا مکابر بن حسن مازنی در بصره باسناد خود از ابی زبیر

عَن جَابِرٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَومُ عَرَفَةَ يَنزِلُ

از جابر رض از نبی صلعم که فرمود هر گاه که باشد روز عرفه فرود می آید

اللهُ تَعَالَى إِلَى سَمَاءِ الدُّنيَا فَيُبَاهِي بِالحُجَّاجِ المَلَائِكَةَ فَيَقُولُ لَهُم

خدای تعالی بسوی آسمان دنیا پس فخر میکند بحاجیان بر فرشتگان پس میگوید مر ایشان را

عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَائِكَتِي انظُرُوا إِلَى عِبَادِي كَيفَ جَاؤُونِي مِن كُلِّ فَجٍّ

عز و جل ای فرشتگان من ببینید بسوی بندگان من چگونه آمدند مرا از هر راه

عَمِيقٍ شُعثًا غُبرًا يَرجُونَ رَحمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَحَقٌّ عَلَيَّ

دور ژولیده موی پراگنده موی که امید میدارند رحمت من و میترسند از عذاب من پس واجب

٦٢٣

المرء وان يكرم زائره وحق على المضيف ان يكرم ضيفه

زیارت کرده شده که بزرگ کند زیارت کننده خود را و حق است بر میزبان که تکریم کند ضیف خود را

اشهدوا انی قد غفرت لهم وجعلت ثوابهم دخول الجنة

گواه باشید که هر آینه من آمرزیدم ایشان را و گردانیدم جای ثواب ایشان در آمدن در بهشت

قال فتقول الملائكة يا رب ان فيهم فلانا يزهو وفلانة

گفت پس میگویند فرشتگان که ای پروردگار در ایشان فلان مرد است که تکبر میکند و فلان زن

تزهو فيقول الله عز وجل قد غفرت لهم فما من يوم اكثر عتقا

تکبر میکند پس میگوید خدای عز وجل هر آینه بخشیدم مر ایشان را پس نیست هیچ روزی بسیارتر آزاد

من النار من يوم عرفة واخبرنا هبة الله باسناده عن طلحة

از آتش از روز عرفه و خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از طلحه

بن عبيد الله رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما رأى ابليس يوما هو فيه

بن عبید الله رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندید شیطان روزی را که در آن روز

اصغر ولا احقر ولا ادحر ولا اغيظ من يوم عرفة وذلك

خوارتر و بی‌مقدارتر و دورتر کرده‌تر و خشمناک‌تر از روز عرفه و آن از جهت

لما يرى من تنزيل الرحمة والعفو عن الذنوب الا ما رأى يوم

چیزی است که می‌بیند از فرود آمدن رحمت و بخشش از گناهان مگر چیزی که دید روز

بدر قالوا يا رسول الله وما رأى يوم بدر قال اما انه رأى جبرئيل

بدر گفتند یا رسول الله و چه دید روز بدر گفت بدرستی که شیطان جبرائیل را دید

يزع الملائكة وعن عكرمة عن ابن عباس رض انه كان يقول ان

میخواند فرشتگان را و روایت است از عکرمه از ابن عباس رض که بود که میگفت که

يوم الحج الاكبر يوم عرفة وهو يوم المباهاة يباهي الله تعالى

روز حج اکبر روز عرفه است و آن روز فخر کردن است که فخر می‌کند خدای تعالی

الى سماء الدنيا فيقول تعالى لملائكته انظروا الى عبادي في

بسوی آسمان دنیا پس میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را ببینید بسوی بندگان من که در

ارضي صدقوا الي فليس من يوم اكثر عتقا من النار من يوم

زمین من در آمدند بسوی من پس نیست هیچ روزی زیاده‌تر از روی آزاد کردن از آتش از روز

عرفة وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليوم

عرفه و روایت است از ابی هریره رض گفت گفت رسول الله صلعم مراد از روز

الموعود يوم القيمة والشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم

موعود روز قیامت است و مراد از شاهد روز جمعه است و مراد از مشهود روز

عرفة وعن عطاء عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه انه قال
عرفه است و روایت است از عطا از ابن عباس رض از نبی صلعم که به درستی فرمود
ان الله تعالى باهى بالناس يوم عرفة عامة وباهى بعمر ابن الخطاب
که خدای تعالی فخر کرد بمردم روز عرفه عام و فخر کرد بعمر ابن خطاب
خاصة وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه الا ان اعظم
خاص و روایت است از ابن عمر رض گفت فرمود رسول الله صلعم آگاه باشید به درستی بزرگ
الناس جرما من انصرف من عرفات ويرى ان الله عز وجل لم يغفر
مردم از روی جرم کسی است که بازگشت از عرفات و دید که خدای تعالی عز وجل نیامرزد
له وعن ابي هريرة رض انه قال ان الله تعالى يرحم عشية يوم
او را و روایت است از ابی هریره رض که فرمود خدای تعالی می بخشد شب روز
عرفة لاهل الجمع جميعا الا اهل الكبائر فاذا كان غداة المزدلفة
عرفه مر اهل جمع همه جمیع را مگر اهل کبیره را پس هرگاه که باشد فردای مزدلفه
غفر لاهل الكبائر والتبعات اخبرنا هبة الله بن المبارك قال
بیامرزد اهل کبایر را و اهل آزار را خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت
اخبرنا ابو الفتح محمد بن احمد بن المطري يعرف بالباهر قال
خبر داد ما را ابو الفتح محمد بن احمد بن مطری که معروف است بباهر گفت
اخبرنا ابن علي بن احمد بن الرفا السامري انبا ابراهيم بن عبد الصمد
خبر داد ما را ابن علی بن احمد بن رفا سامری خبر داد ما را ابراهیم بن عبد الصمد
الهاشمي انبا ابو مصعب عن مالك بن انس عن نافع عن ابن عمر
هاشمی خبر داد ابو مصعب از مالک بن انس از نافع از ابن عمر
قال وقف بنا رسول الله صلى الله عليه عشية يوم عرفة فلما قام
گفت ایستاد با رسول الله صلعم شب روز عرفه پس هرگاه که ایستاد
عند الدفعة استنصت الناس فانصتوا فقال يا ايها الناس
نزد رفتن طلب خاموشی کرد از مردم پس خاموش شدند پس گفت ای مردم
ان ربكم عز وجل قد تطول عليكم في يومكم هذا فوهب مسيئكم
هر آینه پروردگار شما عز وجل تحقیق احسان کرد بر شما در روز خود که این است پس بخشید بدکار شما
لمحسنكم واعطى لمحسنكم ما سأله وغفر ذنوبكم الا التبعات
به نیکوکار شما و داد مر نیکوکار شما را چیزی که خواست و بیامرزید گناهان شما را مگر آزار
ادفعوا بسم الله فلما صرنا بالمزدلفة وقف بنا رسول الله صلى الله عليه
که روانه شوید بنام خدا پس هرگاه رسیدیم بمزدلفه ایستاد با پیغمبر صلعم

سحراً فلما كان عند الدفعة استوقف الناس واستنصتهم
در وقت سحر پس هرگاه که شد وقت رفتن ایستاده کرد مردم را و طلب خاموشی کرد از ایشان
فانصتوا ثم قال يا ايها الناس ان ربكم قد تطول عليكم
پس خاموش شدند پستر گفت ای گروه مردم بدرستی پروردگار شما بتحقیق احسان کرد بر شما در
في يومكم هذا فوهب مسيئكم لمحسنكم واعطى محسنكم ما
در روز شما که اینست پس بخشید بدان شما را به نیکوکاران شما و داد نیکوکاران شما را چیزیکه
سأله وغفر ذنوبكم وغفر التبعات وضمن لاهلها الثواب
خواستند و آمرزید گناهان شما و بخشید [illegible] شما و ضمن شد مر اهل [illegible] را ثواب
اذ فعلوا بسم الله فقام اعرابي واخذ بزمام الناقة فقال يا رسول
چون شروع کنند بنام خدا پس برخاست یک اعرابی و گرفت زمام ناقه را پس گفت ای رسول الله
الله والذي بعثك بالحق ما بقي من عمل الا وقد عملته واني لاحلف
سوگند بخدائیکه فرستاد ترا براستی نماند هیچ عملی مگر بتحقیق کرده ام آنرا و هر آینه من سوگند
على اليمين الفاجرة فهل دخلت فيمن وصفت فقال يا اعرابي
پس آیا در آمدم درکسانیکه صفت کرده پس فرمود ای اعرابی
انك ان تحسن فيما تستأنف يغفر لك فيما مضى خل زمام
هر آینه تو اگر نیکوئی کنی در عملیکه از سر میگیری می آمرزد مر ترا آنچه گذشت بگذار مهار شتر را
الناقة واخبرنا هبة الله عن ابي علي الحسن بن الحباب المقري
شتر را و خبر داد ما را هبة الله از ابو علی حسن بن حباب مقری
باسناده عن عباس بن مرداس ان رسول الله صلى الله عليه دعا
باسناد خود از عباس بن مرداس که بدرستی رسول الله صلعم دعا کرد
عشية عرفة لامته بالمغفرة والرحمة فاجابه الله تعالى
شب عرفه از برای امت خود بآمرزش در رحمت پس قبول کرد آنرا خدا تعالی
اني قد فعلت الا ظلم بعضهم بعضا واما ذنوبهم فيما بيني
هر آینه من کردم مگر ستم کردن بعضی بر بعضی را پس هرچه گناهی باشد میان ایشان
وبينهم فقد غفرتها فقال يا رب انك قادر ان تثيب هذا
و میان ایشان بود پس هر آینه آمرزیدم پس گفت ای پروردگار تو هر آینه توانائی که ثواب بدهی این
المظلوم خيرا من مظلمته وتغفر لهذا الظالم فلم يجبه
ستم رسیده را بهتر از ستم او و بیامرزی تو مر این ستم کننده را نفرمود پس قبول کرد
تلك العشية فلما كان غداة مزدلفة اعاد الحديث فاجابه
درین شب پس هرگاه آمد روز مزدلفه باز گفت سخنرا [illegible] پس جواب داد

۴۲۵

منتخب اللغات

الله تعالى إني قد غفرت لهم قال ثم تبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم

خدا تعالی که هر آینه آمرزیدم ایشان را گفت راوی پس تبسم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم

فقال له بعض أصحابه يا رسول الله تبسمت في ساعة لم تكن

پس گفتند مر آنحضرت را بعض اصحاب او یا رسول الله تبسم کردی در ساعتی که نبودی

تتبسم فيها فقال تبسمت من عدو الله إبليس لأنه لما علم أن الله

تبسم میکردی در آن پس فرمود تبسم کردم از دشمن خدای تعالی که ابلیس است زیرا که آن هرگاه دانست

قد استجاب لي في أمتي ما أهوى يدعو بالويل والثبور ويحثو

هر آینه پذیرفت مرا در حق امت من هر چه میخواستم آهنگ کرد که فریاد کند بویل و ثبور یعنی وا ویلا و میریخت

التراب على رأسه وعن سعيد بن جبير قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم

خاک بر سر خود و روایت است از سعید بن جبیر گفت در میان اوقات که پیغمبر صلی الله علیه وسلم

يوم عرفة بعرفات في الموضع الذي ترفع العباد فيه أيديهم

روز عرفه بعرفات بود در جایی که بلند میکنند بندگان در آنجا دستهای خود را

إلى الله تعالى ويعجون بالدعاء إذ هبط عليه جبرئيل عليه السلام

بسوی خدای تعالی و بلند میکنند آواز را بسوی خواندن دعا ناگاه فرود آمد بروی جبرئیل علیه السلام

فقال يا محمد إن العلي الأعلى يقرأ عليك السلام ويقول لك هؤلاء

و گفت ای محمد که برتری بلند ترین بلندان میخواند بر تو سلام و میگوید مر ترا این قوم

حجاج بيتي وزوار بيتي وحق على المزور أن يكرم الزائر أشهدك

حج کنندگان خانه من اند و زیارت کنندگان من و حق است بر زیارت کرده شده که کرم کند زیارت کننده را

وأشهد ملائكتي إني قد غفرت لهم جميعا وهكذا أفعل بزوار

و گواه میکنم فرشتگان خود را که هر آینه بخشیدم همه ایشان را و همچنین میکنم بزیارت کنندگان

يوم الجمعة وعن علي رضي الله عنه أنه لما كان عشية يوم عرفة

روز جمعه و روایت از علی رضی الله عنه که گفت هرگاه که آمد شب روز عرفه

ورسول الله صلى الله عليه وسلم واقف أقبل على الناس بوجهه فقال مرحبا

و رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده اند پیش آمد بر مردم بروی خویش پس گفت خوش باشید

بوفد الله ثلاث مرات الذين إذا سألوا أعطوا ويخلف عليهم

ای گروه خدا سه بار آنانکه هرگاه خواستند چیزی داده شدند و بدل میدهد بر ایشان

نفقاتهم في الدنيا ويجعل لهم عند الله في الآخرة مكان كل درهم

نفقهای ایشان در دنیا و میگردانند ایشان را نزد خدا در آخرت بجای هر درم

ألف ألا أبشركم قالوا بلى يا رسول الله قال فإنه إذا كان في هذه

هزار آیا بشارت دهم شما را گفتند آری ای رسول خدا پس هرگاه که باشد در این

٦٢٧

العشية ينزل الله الى سماء الدنيا ثم يامر ملائكته فيهبطون

شبانگاه فرود می آید خدای تعالی بسوی آسمان دنیا پس امر فرماید فرشتگان خود را پس فرود می آیند

الى الارض فلو طرحت ابرة لم تسقط الا على راس ملك فيقول

بسوی زمین پس اگر انداخته شود سوزنی نیفتد مگر بر سر فرشته پس میگوید

الله عز وجل يا ملائكتي انظروا الى عبادي جاؤني شعثا

خدای عز وجل ای فرشتگان من بنگرید بسوی بندگان من که آمده اند مرا موی

غبرا من اطراف البلاد هل تسمعون ما يسألوني قالوا يا ربنا

گرد آلوده از جوانب شهرها آیا میشنوید چه چیز سوال میکنند از من گفتند ای پروردگار ما

يسألونك المغفرة فيقول سبحانه وتعالى اشهدكم اني قد

میخواهند از تو آمرزش پس میگوید خدای تعالی گواه میکنم شما را که بدرستی من

غفرت لهم ثلاث مرات فافيضوا عن موقفكم مغفورا لكم

بخشیدم ایشان را سه بار پس برگردید از محل ایستادن خود در حالیکه بخشیده شده است شما را

فصل في تفضيل صيامه وما ورد فيه من الصلوات و

در بیان بزرگی روزه روز عرفه و چیزیکه وارد شده است در آن از نماز و

امر به من صنوف الدعوات اخبرنا هبة الله بن المبارك

امر شده بدان از اقسام دعا خبر داد ما را هبة الله بن مبارک

قال انبأنا احمد بن محمد باسناده عن عبد الرحمن بن زيد بن اسلم

گفت خبر داد ما را احمد بن محمد باسناد خود از عبد الرحمن بن زید بن اسلم

عن ابيه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صام يوم عرفة

از پدر خود گفت بدرستیکه رسول الله ص فرمود هر که روزه داشت روز عرفه

غفر الله له ما تقدم من ذنبه بسنة واخبرنا هبة الله

بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزیکه پیش رفت از گناهان یک سال و خبر گرداند ما را هبة الله

باسناده عن ابي قتادة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال صيام يوم

باسناد خود از ابی قتاده از نبی ص که فرمود روزه روز

عرفة كفارة سنتين سنة ماضية وسنة مستقبلة واما

عرفه کفاره دو سال است سال گذشته و آینده و اما

الصلوة فما اخبرنا به هبة الله قال انبأنا الشيخ ابو علي بن

نماز پس آنچه خبر داد ما را آن هبة الله گفت خبر داد ما را شیخ ابو علی بن

الحسن بن احمد بن عبد الله المقري قال انبأنا ابو الفتح هلال

حسن بن احمد بن عبد الله مقری گفت خبر داد ما را ابو الفتح بلال

بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَفَّارِ قَالَ أَنْبَأَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ
بن محمد بن جعفر حفار گفت خبر داد ما را ابو الحسن علی بن احمد
الْحُلْوَانِيُّ أَنْبَأَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ الْبَلْخِيُّ أَنْبَأَ أَبُو يُوسُفَ بْنُ
حلوانی خبر داد ما را موسی بن عمران بلخی خبر داد ما را ابو یوسف بن
مُوسَى الْقَطَّانُ ابْنُ عُمَرَ بْنِ نَافِعٍ أَنْبَأَ مَسْعُودُ بْنُ وَاصِلٍ أَنْبَأَ
موسی قطان بن عمر بن نافع خبر داد ما را مسعود بن واصل خبر داد ما را
النَّهَّاسُ بْنُ قَهْمٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض
نهاس بن قهم از قتاده از سعید بن مسیب از ابی هریره رض
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ عَرَفَةَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ
گفت فرمود رسول الله صلعم هر که نماز گزارد روز عرفه در میان ظهر و
الْعَصْرِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً
عصر چهار رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه یکبار
وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ خَمْسِينَ مَرَّةً كُتِبَ لَهُ أَلْفُ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَرُفِعَ
و قل هو الله پنجاه بار نوشته میشود مر او را هزار هزار نیکی و برداشته میشود
لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ فِي الْقُرْآنِ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَةٍ مَسِيرَةُ
مر او را بعوض هر حرف که در قرآنست درجه در جنت که در میان هر درجه مقدار درازی راه
خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَيُزَوِّجُهُ اللّٰهُ تَعَالَى بِكُلِّ حَرْفٍ فِي الْقُرْآنِ سَبْعِينَ
پانصد ساله فاصله باشد و تزویج میکند او را خدای تعالی بعوض هر حرف که در قرآن است هفتاد
حَوْرَاءَ مَعَ كُلِّ حَوْرَاءَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَائِدَةٍ مِنَ الدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ
حور که با هر حور هفتاد هزار دستار خوان باشد از در و یاقوت
عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ لَوْنٍ مَا بَيْنَ لَحْمِ طَيْرٍ خُضْرٍ بَرْدُهُ
بر هر خوان هفتاد هزار رنگ طعام در میان گوشت مرغ سبزی سردی او
بَرْدُ الثَّلْجِ وَحَلَاوَتُهُ حَلَاوَةُ الْعَسَلِ وَرِيحُهُ رِيحُ الْمِسْكِ لَمْ
سردی برف است و حلاوتی او حلاوت شهد و خوشبوی او مانند خوشبوی مشک نه
تَمَسَّهُ نَارٌ وَلَا حَدِيدَةٌ يَجِدُ لِآخِرِهِ طَعْمًا كَمَا يَجِدُ لِأَوَّلِهِ
رسیده است او را آتش و نه آهن یافته شود آخرش را چنانکه یافته شده است مزه اولش را
ثُمَّ يَأْتِيهِمْ طَائِرٌ جَنَاحَاهُ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ وَمِنْقَارُهُ
پس می آیند ایشان را جانوران که بال هاش از یاقوت سرخ باشد و نول شان
مِنْ ذَهَبٍ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ يُنَادِي بِصَوْتٍ لَذِيذٍ لَمْ
از زر مر او را هفتاد هزار بازو است پس ندا میکند بآواز لذیذ که

عوام؛ بالفتح؛ زنان سفید پوست و سفید و سیاه چشم و ... نیکوی ... سیاهی ... چشم ... سفیدی ... پوست ... سپیدی ... شب

يَسْمَعِ السَّامِعُونَ بِمِثْلِهِ وَيَقُولُ مَرْحَبًا بِأَهْلِ عَرَفَةَ وَقَالَ يَقُو
شنیده شنوندگان مانند آن و میگوید خوش باد اهل عرفه را و گفت راوی فرود می آید
ذَلِكَ الطَّيْرُ فِي صَحْفَةِ الرَّجُلِ مِنْهُمْ فَيَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ كُلِّ جَنَاحٍ
این جانور در کاسه مردی از آن پس بر آید از زیر هر بازو
مِنْ أَجْنِحَتِهِ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّعَامِ فَيَأْكُلُ مِنْهُ ثُمَّ يَنْفُضُ
او بازوهای آن جانور هفتاد رنگ از طعام پس میخورد از آن پس بر خود می افشاند خود را
فَيَطِيرُ فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ أَمِنَا لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ فِي الْقُرْآنِ نُورًا
پس می پرد و هرگاه که نهاده میشود در گور خود روشن بود مر او را بمقابله هر حرف که در قرآن است نور
حَتَّى يَرَى الطَّائِفِينَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ
تا که می بیند طواف کنندگان گرد کعبه و گشاده میشود مر او را دری از درهای بهشت
ثُمَّ يَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ مِمَّا يَرَى مِنَ
پس میگوید نزدیک این ای پروردگار قایم کن ساعت را ای پروردگار قایم کن ساعت را از آنچه
الثَّوَابِ وَالْكَرَامَةِ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ بْنُ الْمُبَارَكِ قَالَ أَنْبَأَ الْحَسَنُ
ثواب و کرامت و خبر کرد ما را هبة الله بن مبارک گفت خبر داد ما را حسن
بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض وَعَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ
باسناد خود از علی بن ابی طالب رض و عبد الله بن مسعود رض گفت
٦٢٩ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ عَرَفَةَ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ
فرمود رسول الله ص هر که بگزارد روز عرفه دو رکعت که بخواند در هر
رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَيَبْدَأُ بِبِسْمِ اللهِ
رکعت سوره فاتحه سه بار در هر بار ابتدا کند به بسم الله
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَّا قَالَ اللهُ تَعَالَى اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ
الرحمن الرحیم گفت خدا تعالی گواه باشید که من آمرزیدم مراورا گناه
وَأَمَّا الدَّعَوَاتُ فَمَا أَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ بْنُ الْمُبَارَكِ عَنِ الْقَاضِي
و اما دعاها پس خبر داد ما را هبة الله بن مبارک از قاضی
الشَّرِيفِ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُهْتَدِي بِاللهِ عَنْ أَبِي الْفَتْحِ
شریف ابی الحسن محمد بن علی بن مهتدی از ابی الفتح
يُوسُفَ بْنِ عُمَرَ بْنِ مَسْرُورٍ الْقَوَّاسِ قَالَ أَنْبَأَ عَبْدُ اللهِ بْنُ أَحْمَدَ
یوسف بن عمر از مسروق قواس گفت خبر داد ما را عبد الله بن احمد
بْنِ ثَابِتٍ الْبَزَّازُ أَنْبَأَ أَيُّوبُ يَعْنِي ابْنَ الْوَلِيدِ الضَّرِيرَ أَنْبَأَ أَبُو النَّضْرِ
بن ثابت بزاز خبر داد ما را ایوب یعنی ابن ولید ضریر خبر داد ما را ابو النضر

يعني الهاشم بن القاسم عن محمد بن الفضل بن عطية عن أبيه

يعنی هاشم بن القاسم از محمد بن فضل بن عطیه از پدر خود

عن عبد الله بن عمرو الليثي عن أبيه قال بلغنا أن الله تعالى

از عبد الله بن عمرو لیثی از پدر خود گفت رسید ما را که خدای تعالی

أهدى إلى عيسى عليه السلام خمس دعوات جاء بهن جبرئيل ٥٢

هدیه فرستاد بسوی عیسی پنج دعا که آورد ایشان را جبرائیل

وقال لعيسى ادع بهؤلاء الخمس الدعوات فإنه ليس عبادة

و گفت مر عیسی را که دعا کن باین دعاهای پنجگانه پس بدرستی نیست هیچ عبادتی

أحب إلى الله تعالى من عبادة أيام العشر أولهن لا إله إلا الله

دوست تر بسوی خدای تعالی از عبادت ایام عشره اول آن دعاها اینست نیست هیچ معبودی بجز

وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده

که یگانه است نیست شریک مر او را مر او راست ملک و مر او راست حمد زنده میکند و می میراند بدست وی است

الخير وهو على كل شيء قدير والثانية أشهد أن لا إله إلا

خیر و اوست بر هر چیز قادر و دوم اینکه گواهی میدهم که نیست معبودی بجز

الله وحده لا شريك له إلهًا واحدًا صمدًا لم يتخذ صاحبة

الله یگانه است نیست انبازی مر او را خدای یگانه بی نیاز که نگرفت زن

ولا ولدًا والثالثة أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك ٦٣٠

و نه فرزند و سوم اینکه گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بجز خدا که یگانه است نیست انباز

له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده

مر او را او راست ملک و او راست ستایش زنده میکند و می میراند و او زنده است که نمیرد بدست اوست

الخير وهو على كل شيء قدير والرابعة حسبي الله وكفى سمع

خیر و اوست بر هر چیز قادر و چهارم کافیست مرا خدای تعالی و کافیست

الله لمن دعى ليس وراء الله منتهى والخامسة اللهم لك الحمد

خدا شنوا مر کسی را که دعا کند نیست بجز خدای نهایتی و مقصودی و پنجم ای بار خدا مر تراست ستایش

ما تقول وخيرًا مما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي

چنانچه میگوئی تو و بهتر از آنچه میگوئیم ای بار خدا مر تراست نماز من و عبادت من و حیات من و زندگانی

ومماتي ولك يا رب تراثي اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر

و مرگ من و مر تراست ای پروردگار من میراث من ای بار خدا هر آینه من پناه میگیرم بتو از عذاب گور

ومن شتات الأمر اللهم إني أسألك من خير ما تجري به الريح

و از پراکندگی کار ای بار خدا هر آینه من میخواهم از تو بهترین چیزی که روان است بآن باد

فسأل الحواريون عيسى بن مريم عم فقالوا ما ثواب من دعا
پس سوال کردند حواریان از عیسی بن مریم ع گفتند چیست ثواب کسیکه دعا کرد

بهذه الدعوات فقال أما من قال الأولى مائة مرة فإنه
باین دعاها پس گفت عیسی ع هر آنکس که خواند اول دعا صد بار پس بدرستی

لا يكون لأحد من أهل الأرض عمل مثل ذلك العمل في ذلك
نباشد هر هیچ یکی را از اهل زمین عملی مثل این عمل درین ر

اليوم وكان أكثر العباد حسنات يوم القيمة ومن قال
روز و باشد بیشتر از عابدان در نیکو بها روز قیامت و هر که گفت

الثانية مائة مرة كتب الله له ألف ألف حسنة ومحى عنه
دعای دوم صد بار بنویسد خدا برای او هزار هزار نیکی و محو کند از و

مثلها سيئات ورفع له عشر الألف درجات في الجنة
مانند آن بدیها و برمیدارد مر او را ده هزار درجه در بهشت

ومن قال الثالثة مائة مرة نزل سبعون ألف ملك من
و هر که گفت دعای ثالث صد بار فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از

سماء الدنيا رافعي أيديهم يصلون على من قالها ومن قال
آسمان دنیا برداشته دست که طلب رحمت میکنند بر کسیکه دعا کرد و هر که گفت دعای

الرابعة مائة مرة تلقاها ملك ويضعها بين يدي الرحمن
چهارم صد بار بپسرد آن دعا را فرشته و می نهد آنرا پیش روی خدای تعالی

عز وجل فينظر إلى من قالها ومن نظر الله تعالى إليه لم يشق
عز و جل پس می بیند بسوی کسیکه گفت آنرا و هر که نظر کند خدای تعالی بسوی او بدبخت نشود

فقالوا يا عيسى فما ثواب من قال الخامسة قال هي دعوتي
و گفتند ای عیسی پس چیست ثواب کسیکه گفت دعای پنجم گفت این دعای منست

ولم يؤذن لي في تفسيرها وأخبرنا هبة الله بن المبارك
و اذن نداده اند مرا در بیان آن و خبر داد ما را هبة الله بن مبارک

عن الحسن بن أحمد بن عبد الله المقري بإسناده عن خليفة
از حسن بن احمد بن عبد الله مقری باسناد خود از خلیفه

بن الحسين عن علي بن أبي طالب رض أنه قال أكثر ما يدعو به
بن حسین از علی بن ابی طالب رض که گفت زیاده تر انچه دعا میکرد بآن

النبي صلى الله عليه وسلم عشية عرفة يقول اللهم لك الحمد كما تقول
نبی صلعم شب عرفه میگوید ای بار خدایا مر تراست ستایش همچنانکه تو گفتی

وَخَيْرًا مِمَّا نَقُولُ اللَّهُمَّ لَكَ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي

و بهتر از آنچه میگوییم تو ای بار خدا مر تراست نماز من و عبادت من و زندگانی من و مرگ من

وَلَكَ يَا رَبِّ تُرَاثِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ

و مر تراست ای پروردگار میراث من ای بار خدا پناه میگیرم بتو از عذاب گور و

فِتْنَةِ الصَّدْرِ وَشَتَاتِ الْأَمْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا

فتنه سینه و پراگندگی امر ای بار خدا هر آینه من میخواهم از تو بهترین چیزیکه

تَجْرِي بِهِ الرِّيحُ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ

روان است با آن باد و خبر داد ما را هبة الله بن مبارک باسناد خود از

مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

موسی بن عبیده از علی بن ابی طالب گفت فرمود رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثَرُ دُعَائِي وَدُعَاءِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي بِعَرَفَةَ لَا إِلَهَ إِلَّا

زیاده تر دعای من و دعای انبیای پیشین در عرفه این بود

اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي سَمْعِي نُورًا وَفِي بَصَرِي

ای بار خدا بگردان در دل من نور و در گوش من نور و در بینایی من

نُورًا اللَّهُمَّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ

بِكَ مِنْ وَسَاوِسِ الصَّدْرِ وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ وَشَتَاتِ الْأَمْرِ اللَّهُمَّ

إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي اللَّيْلِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي النَّهَارِ

وَمِنْ شَرِّ مَا تَهُبُّ بِهِ الرِّيَاحُ وَمِنْ شَرِّ بَوَائِقِ الدَّهْرِ وَرَوَى الْقَفَّالُ

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ اجْتَمَعُوا بِعَرَفَةَ

هَذَا يَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَلَا حَجَّ لِمَنْ لَمْ يُوَافِ عَرَفَةَ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَةَ

فَالْيَوْمُ دُعَاءٌ وَسُؤَالُ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ يَوْمُ تَهْلِيلٍ وَتَكْبِيرٍ

۲۳۳

وتلبيته انه من وافى هذا اليوم فى هذا المكان وحرم سؤال

ربه عز وجل فهو المحروم والكم تدعون جوادا لا يبخل وحليما

لا يجهل وعالما لا ينسى انه من صام يوم عرفة مقيما فى

اهله فقد صام عاما امامه وعاما خلفه فصل واما ما

اختص به رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدعاء فى عشية عرفة وهو

ما اخبرنا به هبة الله بن المبارك قال انبا القاضى ابو القاسم

عبد الرحمن بن الحسن ابن عبد الكريم العسكرى قال حدثنا

على بن محمد بن عبيد الله المعدل قال حدثنا محمد بن عبد الله

بن ابراهيم ثنا محمد بن احمد ابى شيبة ثنا على ثنا مسلم انبا

ابن ابى فديك قال حدثنى ابراهيم بن فضل المخزومى عن سليمان

بن زيد عن هرم بن حبان عن على بن ابى طالب رض انه قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس لى لموقف بعرفة قول ولا عمل افضل

من هذا الدعاء واول من ينظر الله اليه صاحبه وهو انه صلى الله عليه وسلم

كان اذا وقف بعرفة استقبل القبلة بوجهه وبسط يديه

كهيئة الداعى ثم يلبى ثلاثا ويقول لا اله الا الله وحده لا

منتخب ۱۲

شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو

شریکی مراو را مراو راست ملک و مراو راست ستایش زنده میکند و میمیراند بدست اوست نیکی و او

على كل شيء قدير مائة مرة ثم يقول لا حول ولا قوة إلا

بر هر چیز تاناه صد بار بعد میگفت نیست گردش و نیست قوت مگر

بالله العلي العظيم أشهد أن الله على كل شيء قدير وأن الله قد

بخدای بلند و بزرگ گواهی میدهم که خدای تعالی بر هر چیز قادر است و بدرستی خدا

أحاط بكل شيء علما يقول ذلك مائة مرة ثم يتعوذ بالله

فرا گرفته است هر چیز از روی علم میگفت این را صد بار بعد پناه میگرفت بخدا

من الشيطان الرجيم ويقول إن الله هو السميع العليم يقولها

از شیطان رانده شده و میگفت که بدرستی خدای تعالی هم اوست شنونده و دانا میگفت

ثلاث مرات ثم يقرأ فاتحة الكتاب ثلاث مرات ويبدأ في

سه بار بعد میگفت سوره فاتحه سه بار و ابتدا میکرد در

كل مرة ببسم الله الرحمن الرحيم ويختمها بآمين ويقرأ قل هو

هر بار بسم الله الرحمن الرحیم و تمام میکرد آنرا بآمین و میخواند سوره اخلاص

الله أحد مائة مرة ثم يقول بسم الله الرحمن الرحيم اللهم

صد بار بعد میگفت بسم الله الرحمن الرحیم ای بار خدا

صل على النبي الأمي ورحمة الله وبركاته مائة مرة ثم يدعو

رحمت بفرست بر نبی ناخوانده و رحمت خدا و برکات او صد بار بعد دعا میکرد

إلى الله عز وجل بما يشاء فيقول الله تعالى لملائكته انظروا

بسوی خدای عز و جل از هر چه میخواست پس میگوید خدای عز و جل فرشتگان خود را ببینید

إلى عبدي توجه إلى بيتي وكبرني ولباني وسبحني وحمدني

بسوی بنده من که رو آورد بسوی خانه من و تکبیر گفت مرا و لبیک گفت مرا و تسبیح خواند مرا و حمد

وهللني وقرأ بأحب السور إلي وصلى على رسولي أشهدكم

و تهلیل گفت مرا و خواند دوست ترین سورها بسوی من و درود فرستاد بر رسول من گواه میگیرم

أني قد قبلت عمله وأوجبت له أجره وغفرت له ذنوبه و

هر آینه من قبول کردم عمل او را و واجب گردانیدم اجر او را و آمرزیدم مر او را گناهان او را و

شفعته فيما سألني فصل في دعاء جبرئيل وميكائيل

شفاعت قبول کردم در هر چه که درخواست از من در دعای جبرائیل و میکائیل

وخضر عليهم السلام عشية عرفة أخبرنا هبة الله بن المبارك

و خضر علیهم السلام شب عرفه خبر داد ما را هبة الله بن مبارک

قال انبا الحسن بن احمد بن عبد الله المقري قال اخبرنا الحسين
گفت خبر داد ما را حسن بن احمد بن عبد الله مقری گفت خبر داد ما را حسین
بن عمران المؤذن قال حدثنا ابو القاسم الفامي قال حدثنا ابو علي
بن عمران مؤذن گفت خبر داد ما را ابو القاسم فامی گفت حدیث خواند بما ابو علی
الحسن بن علي قال حدثنا احمد بن عمار انبا محمد بن مهدي قال
حسن بن علی گفت حدیث خواند بر من احمد بن عمار خبر داد ما را محمد بن مهدی گفت
حدثني ابن جريج عن عطاء عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
حدیث کرد مرا ابن جریج از عطا از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم
يجتمع البري والبحري يعني الياس والخضر عم كل عام بمكة قال ابن
جمع می آیند بری و بحری یعنی الیاس و خضر عم هر سالی در مکه گفت ابن
عباس وبلغنا انه يحلق احدهما راس صاحبه فيقول احدهما
عباس و رسید مرا که بر سنتی تراشید یکی از ایشان سر یار خود را پس میگوید یکی از ایشان
للآخر قل بسم الله ما شاء الله لا ياتي بالخير الا الله بسم الله ما شاء
دیگرے را بگو بنام خدا چیزیکه خواست خدا شده نمی آرد نیکی را مگر خدا بنام خدا چیزیکه خواست خدا
١٣٥ الله لا يصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله وما بكم من نعمة
بر نمیگرداند بدی را مگر خدای تعالی بنام خدا چیزیکه خواست شده هرچه بشماست از نعمت
فمن الله بسم الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله قال ابن عباس
پس از خداست بنام خدا چیزیکه خواست خدا شده و نیست گردش و نه قوت مگر بخدا گفت ابن عباس رض
قال النبي صلى الله عليه وسلم من قالها كل يوم امن من الغرق والحرق والسرق
فرمود نبی صلعم هر که خواند این دعا را هر روز ایمن گردد از غرق و سوختن و دزدی
ومن كل شيء يكرهه حتى يمسي ومن قالها حين يمسي كان في حرز
و از هر چیزے که مکروه میداند او را تا شب کند و هر که گفت وقتیکه شب میکند باشد در نگهبانی
الله حتى يصبح واخبرناه ان شاء الله قال انبا الحسن بن احمد الازهري
خدای تا صبح کند و خبر داد ما را انشاء الله گفت خبر داد ما را حسن بن احمد ازهری
قال انبا ابو طالب بن حمدان البكري انبا اسمعيل قال ثنا عباس
گفت خبر داد ما را ابو طالب بن حمدان بکری گفت خبر داد ما را اسماعیل گفت خبر داد ما را عباس
الدوري انبا عبيد الله بن اسحق العطار بن محمد بن البشر القيسي عن
دوری خبر داد ما را عبید الله بن اسحق عطار بن محمد بن بشر قیسی از
عبد الله الحسن عن ابيه عن جده عن علي رض قال يجتمع في كل يوم
عبد الله حسن از پدر خود از جد خود از علی رض گفت جمع می آیند هر روز

عَرَفَةَ بِعَرَفَاتٍ جِبْرَئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَخِضْرٌ فَيَقُولُ
روز عرفه در عرفات جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و خضر علیه السلام پس میگوید
جِبْرَئِيلُ عم مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ مِيكَائِيلُ
جبرائیل آنچه خواست خدا ... نیست گردش و توانائی مگر بخدای تعالی پس جواب میدهد میکائیل
فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللّٰهُ كُلُّ نِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ إِسْرَافِيلُ فَيَقُولُ
پس میگوید آنچه خواست خدا شد هر نعمت از خدای تعالی است پس جواب میدهد اسرافیل و میگوید
مَا شَاءَ اللّٰهُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِمُ الْخِضْرُ فَيَقُولُ مَا شَاءَ
هرچه خواست خدای تعالی شد نیکی همه بدست خدا است پس جواب میدهد ایشان را خضر و میگوید هرچه خواست
اللّٰهُ لَا يَدْفَعُ السُّوْءَ إِلَّا اللّٰهُ ثُمَّ يَتَفَرَّقُوْنَ وَلَا يَجْتَمِعُوْنَ إِلَى قَابِلٍ
خدای تعالی شد دفع نمیکند بدی را مگر خدای تعالی پس پراگنده میشوند و جمع نمیشوند تا سال آینده
ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ

فصل

قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ بَلَغَنِيْ أَنَّهُ كَانَ
این روز و خدای تعالی داناست گفت ابن جریج رسید مرا که بدرستی بود
يُقَالُ أَنْ يَكُوْنَ أَكْثَرُ دُعَاءِ الْمُسْلِمِ فِي الْمَوْقِفِ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا
که میگفت اینکه باشد بیشتر دعای مسلم در موقف این کلام پروردگارا بده ما را در دنیا
حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَرَوَى مُجَاهِدٌ عَنِ
نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از آتش و روایت کرد مجاهد از
ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ عِنْدَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ مَلَكٌ قَائِمٌ مُنْذُ خَلَقَ اللّٰهُ
ابن عباس رض گفت نزد رکن یمانی فرشته ایست ایستاده از آن وقت که پیدا کرد
تَعَالَى السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ يَقُوْلُ آمِيْنَ فَقُوْلُوْا رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا
آسمانها و زمین ها را میگوید آمین پس بگوئید پروردگارا بده ما را در دنیا
حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ ثَابِتٍ
نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ مرویست از حماد بن ثابت
قَالَ إِنَّهُمْ قَالُوْا لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض اُدْعُ لَنَا فَقَالَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا
گفت ایشان گفتند مر انس بن مالک را رض دعا کن ما را پس گفت ای خدا پروردگارا بده
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ قَالُوْا
در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ گفتند
زِدْنَا فَأَعَادَهَا قَالُوْا زِدْنَا قَالَ مَا تُرِيْدُوْنَ قَدْ سَأَلْتُ اللّٰهَ لَكُمْ خَيْرَ
زیادت کن ما را باز گفت گفتند زیادت کن گفت چه میخواهید تحقیق خواستم از خدا برای شما بهتری
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَالَ أَنَسٌ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ بِكَثْرَةِ أَنْ يَدْعُوَ
دنیا و آخرت و گفت انس بود رسول الله صلعم که بسیار دعا میکرد باین

بها يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة و
آن ميگفت پروردگارا بده ما را در دنيا نيكوي و در آخرت نيكوي و

قنا عذاب النار وقد ذكر الله تعالى من دعا بهذا الدعاء جعل
نگهدار ما را از عذاب دوزخ و تحقيق ذكر كرد خداى تعالى كسي كه خواند خداى را باين دعا گردانيد

له نصيبا وحظا من فضله ورحمته قال الله تعالى عز وجل
مر او را نصيبي و حظي از فضل خود و از رحمت خود فرمود خداى تعالى

ومن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا اي اعطنا ابلا وغنما
و بعضي از مردم كسانيكه ميگويند پروردگارا بده ما را در دنيا اي بده ما را اشتر و بز

وبقرا وعبيدا واماء وذهبا وفضة ينوي الدنيا في كل
و گاو و بنده و كنيزك و زر و نقره قصد ميكند دنيا در هر چيز

شيء ولها ينفق ولها يعمل ولها ينصب نهي همه وسؤله
و از براى او نفقه ميكند و از براى او عمل ميكند و از براى او ميخيزد پس اينست اراده او و خواهش او

وطلبته فقال الله عز وجل وما له في الآخرة من خلاق يعني
و مطلوب او پس فرمود خداى عز وجل و نيست او را در آخرة از بهره يعني

حظا ولا نصيبا ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة
بهره و نه نصيبي و بعضي از ايشان كسيكه ميگويد پروردگارا بده ما را در دنيا نيكوي

وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وهم النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنون
و در آخرت نيكوي و نگهدار ما را از آتش دوزخ و ايشان پيغامبر عليه السلام و مومنان

رض واختلف العلماء في معنى الحسنتين فقال علي ابن ابي طالب
رض و اختلاف كرده اند عالمان در معني هر دو نيكي پس فرمود علي بن ابيطالب رض

كرم الله وجهه قوله ربنا آتنا في الدنيا حسنة امرأة صالحة
قول ربنا يعني پروردگارا بده ما را در دنيا نيكوي يعني زن صالحه

وفي الآخرة حسنة الحور العين وقنا عذاب النار وهي المرأة
و در آخرت نيكوي يعني حور عين و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و اين زن

السوء وقال الحسن في الدنيا حسنة العلم والعبادة وفي الآخرة
بدكردار است و گفت حسن در دنيا نيكوي علم و عبادت است و در آخرت نيكوي

حسنة الجنة وقال السدي وابن حبان في الدنيا حسنة اي
نيكوي بهشت است و گفت سدي و ابن حبان در دنيا نيكوي يعني

رزقا حلالا واسعا وعملا صالحا وفي الآخرة حسنة هي المغفرة
رزق حلال است و فراخ و كردار نيك و در آخرت نيكوي اين مغفرت

والثواب وقال عطية في الدنيا حسنة العلم والعمل به وفي ۵
و ثواب ست و گفت عطیه در دنیا نیکوی علم ست و عمل بدان و در
الآخرة حسنة تيسير الحساب ودخول الجنة وقيل في الدنيا ابرار بالفتح
آخرت نیکوی آسان کردن حساب ست و در آمدن در بهشت و گفته شد در دنیا
حسنة التوفيق والعصمة وفي الآخرة حسنة النجاة والرحمة نیکوکاران
نیکوی توفیق و عصمت ست و در آخرت نیکوی نجات و رحمت
وقيل في الدنيا حسنة أولاداً أبراراً وفي الآخرة موافقة الأنبياء جسم
و گفته شد در دنیا نیکوی اولاد نیک ست و در آخرت موافقت پیغمبران
وقيل في الدنيا حسنة المال والنعمة وفي الآخرة حسنة تمام النعمة بار دبر
و گفته شد در دنیا نیکوی مال و نعمت ست و در آخرت نیکوی تمام کردن نعمت
وهو الفوز من النار ودخول الجنة وقيل في الدنيا حسنة بتشدید
و آن رستگاری ست از آتش و در آمدن در بهشت و گفته شد در دنیا نیکوی
الإخلاص وفي الآخرة حسنة الخلاص وقيل في الدنيا حسنة راسی
اخلاص ست و در آخرت نیکوی رستگاریست و گفته شد در دنیا نیکوی
الثبات على الإيمان وفي الآخرة حسنة السلام والرضوان ۶۳۸
ثبات ست بر ایمان و در آخرت نیکوی سلام ست و خوشنودی
وقيل في الدنيا حسنة حلاوة الطاعة وفي الآخرة حسنة
و گفته شد در دنیا نیکوی حلاوت طاعت ست و در آخرت نیکوی
لذة الرؤية وقال قتادة في الدنيا عافية وفي الآخرة عافية
لذت دیدار و گفت قتاده در دنیا عافیت ست و در آخرت عافیت
والذي يؤيد هذا التأويل ما روى ثابت البناني عن أنس رضي
و آنکه تایید میکند این را چیزیست که روایت کرد ثابت بنانی از انس رض
أن رسول الله صلى الله عليه وسلم عاد رجلاً قد صار مثل الفرخ المنتوف فقال له
که رسول الله صلعم بیمار پرسی کرد مردی را که هرآینه گشته بود مانند چوزهٔ پر کنده پس گفت
رسول الله صلى الله عليه وسلم هل كنت تدعو الله بشيء أو تسأله شيئاً فقال كنت
رسول الله صلعم آیا بودی تو که دعا میکردی خدا را بچیزی یا خواستی از وی چیزی پس گفت بودم
أقول اللهم ما كنت معاقبي به في الآخرة فعجله لي في الدنيا فقال
که میگفتم ای بار خدا چیزی که بوده عذاب کنی مرا بدان در آخرت پس شتاب کن او را بمن در دنیا پس گفت
صلى الله عليه وسلم سبحان الله إذن لا تستطيعه ولا تطيقه هلا قلت
پاکیست خدای را اکنون تاب نمی آری آنرا و طاقت نمیداری او را چرا نگفتی تو

اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ

ای بار خدا پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوی و در آخرت نیکوی و نگهدار ما را از

النَّارِ قَالَ فَدَعَا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا فَشَفَاهُ وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ

عذاب دوزخ پس دعا کرد خدای را عزوجل به آن پس شفا داد او را خدا و گفت سهل بن عبد الله

فِي الدُّنْيَا السُّنَّةُ وَفِي الْاٰخِرَةِ الْجَنَّةُ وَعَنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَوْفٍ اَنَّهُ

در دنیا سنت و در آخرت جنت و روایت است از مسیب از عوف که

قَالَ فِي هٰذِهِ الْاٰيَةِ مَنْ اٰتَاهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْاِسْلَامَ وَالْقُرْاٰنَ وَاَهْلًا

گفت درین آیت کسیکه داد او را خدای تعالی اسلام و قرآن و اهل

وَّمَالًا فَقَدْ اُوْتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّعَنْ عُبَيْدِ

و مال پس هر آئینه داده شده در دنیا نیکوی و در آخرت نیکوی و روایت است از

بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ يُحَدِّثُ فِي هٰذِهِ

عبید ابن علی از ابن وهب گفت شنیدم سفیان ثوری را که میگفت درین

الْاٰيَةِ قَالَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً الرِّزْقُ الطَّيِّبُ وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً الْجَنَّةُ

آیت گفت در دنیا نیکوی رزق پاکست و در آخرت نیکوی جنت است

مَجْلِسٌ فِي فَضَائِلِ يَوْمِ الْاَضْحٰى وَيَوْمِ النَّحْرِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

بیان فضایل روز اضحی و روز نحر قول خدای تعالی

اِنَّا اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ

بدرستی ما داده ایم ترا کوثر پس نماز گذار برای پروردگار خود و قربانی بده بدرستی دشمن تو [illegible]

قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ رض الْكَوْثَرُ اَيِ الْخَيْرُ الْكَثِيْرُ مِنْهُ الْقُرْاٰنُ وَ

گفت عبد الله بن عباس رض کوثر آن شی بسیار است بعضی از آن قرآن است و

النُّبُوَّةُ وَالنَّهْرُ الَّذِيْ فِي الْجَنَّةِ وَهُوَ نَهْرٌ يَجْرِيْ مِنْ بُطْنَانِ الْجَنَّةِ

نبوت و نهرے که در بهشت است و آن نهریست که روانست از میانه بهشت

بَاطِنُهُ الدُّرُّ الْمُجَوَّفُ وَعَلٰى حَافَتَيْهِ قِبَابٌ مِنَ الْيَاقُوْتِ الْاَخْضَرِ

میان آن جوهر مروارید مجوف است و بر کناره او قبابیست از یاقوت سبز

مَاؤُهُ اَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ وَاَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ حَمْاَتُهُ الْمِسْكُ الْاَذْفَرُ وَتُرَابُهُ

آب او شیرین تر است از شهد و نرم تر است از مسکه ولای او مشک اذفر است و خاک او

الْكَافُوْرُ الْاَبْيَضُ وَحَصَاهُ الدُّرُّ وَالْيَاقُوْتُ يَطُوْدُ مِثْلَ السِّهَامِ

کافور سفید است و سنگریزه او در و یاقوت است میرود مانند تیر از تیرے

اَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِنَبِيِّهٖ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ مُقَاتِلٌ اِنَّا اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ

داده است او را خدای تعالی پیغمبر خود را که محمد است صلعم و گفت مقاتل در معنی این

هو نهر بطنان الجنة وانما يسمى الكوثر لانه اكثر انهار الجنة

که آن نهریست میان بهشت و جز این نیست که نامیده شد کوثر زیرا که آن زیاده ترین نهرهای بهشت

خيرا وذلك النهر عجاج يطرد مثل السهم طينته المسك الاذفر

از روی بهتری و این نهر فراخ است دوان است از روی سو چیا مانند تیر گل او مشک خالص است

وحصباؤه الياقوت والزبرجد واللؤلؤ اشد بياضا من الثلج

و سنگ ریزه‌های او یاقوت و زبرجد و مروارید است سفید سخت است از برف

والين من الزبد واحلى من العسل حافتاه قباب الدر المجوف

و نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد کنارهای او قبهای مروارید کاواک است

كل قبة طولها فرسخ في فرسخ عليها اربعة الاف مصراع من

هر قبه درازی او یک فرسخ در فرسخ بر آن قبه چهار هزار در است از

ذهب في كل قبة زوجة من الحور العين لها سبعون خادما فقال

زر در هر قبه زنیست از حور العین مر او را هفتاد خدمتگار است پس گفت

النبي صلى الله عليه ليلة الاسراء قلت لجبرئيل ما هذه الخيام فقال

نبی ص شب معراج گفتم مر جبرائیل را چیست این خیمها پس گفت ٦٤٠

جبرئيل هذه مساكن لازواجك في الجنة وتنفجر من الكوثر

جبرائیل این جاهاست مر ازواج پاک ترا در بهشت و روان میشود از کوثر

اربعة انهار لاهل الجنات التي ذكرها الله عز وجل في سورة محمد

چهار نهر مر اهل بهشت را که ذکر کرد آن را خدای تعالی در سوره محمد

صلى الله عليه احدها الماء والثاني اللبن والثالث الخمر والرابع العسل

یکی از آن آبست دوم شیر و سیوم شراب و چهارم شهد

قوله عز وجل فصل لربك وانحر قال مقاتل يعني صل لربك

فرمود عز وجل فصل لربك وانحر گفت مقاتل یعنی نماز بگزار مر پروردگار را

الصلوات الخمس وانحر البدن يوم النحر وقيل فصل لربك

نماز پنجگانه و قربانی ده شتر را روز قربانی و گفته شد پس نماز گزار مر پروردگار

يعني صلوة العيد وانحر يعني انحر البدن يمينا وقيل ارفع

یعنی نماز عید و قربانی کن شتر را در منا و گفته شد بردار

يديك بالتكبير الى نحرك قيل وانحر يعني استقبل القبلة بنحرك

دست خود را بتکبیر بسوی گلوی خود گفته شد پیش آ بسوی قبله بنحر خود

وقوله عز وجل ان شانئك هو الابتر وذلك ان النبي صلى الله عليه

و قول او خدای عز وجل بدرستی دشمن تو همان دم بریده است و آن است که نبی

دخل المسجد الحرام من باب بني سهم بن عمرو بن هصيص والناس

درآمد در مسجد حرام از دروازه بنی سهم بن عمرو بن هصیص و مردم

من قريش جلوس في المسجد فمضى النبي صلى الله عليه وسلم ولم يجلس حتى

از قریش نشسته بودند در مسجد پس گذشت نبی صلعم و نه نشست تا آنکه

خرج من باب الصفا فنظروا إليه حين خرج ولم يروه حين

برآمد از باب صفا پس دیدند بسوی او وقتیکه برآمد و نه دیدند وقتیکه

دخل فلم يعرفوه فتلقاه العاص بن وائل بن هشام بن سعيد

درآمد پس نشناختند آن پیغمبر را پس پیش آمد پیغمبر را عاص بن وائل بن هشام بن سعید

بن سعد بن سهم على باب الصفا وهو يدخل والنبي صلى الله عليه وسلم

بن سعید بن سهم بر دروازهٔ صفا و او درآینده بود و نبی صلعم

يخرج وكان النبي صلى الله عليه وسلم توفي ابنه عبد الله بن محمد وكان

برآینده و بوده است پیغمبر صلعم که میرانده شده بود پسر او عبد الله بن محمد و بود

الرجل إذا مات ولم يكن له من بعده ابن يرثه فيسمونه

مرد هرگاه که بمیرد و نباشد مر او را از پس او پسرے که ارث برد او را پس می نامیدند او را

أبتر فلما انتهى العاص بن وائل إلى القوم سألوه فقالوا له من

ابتر یعنی دم بریده پس هرگاه که رفت عاص بن وائل بسوے قوم پرسیدند ازو و گفتند مر او را کیست

ذا الذي تلقاك فقال لهم الأبتر فنزلت قوله عز وجل

آنکه ملاقی شد ترا پس گفت ایشان را که ابتر ملاقی شد پس نازل شد قول خدای عزوجل

إن شانئك يعني عدوك ومبغضك هو الأبتر يعني مقطوع

بدرستی دشمن تو و بغض کننده تو دم بریده است یعنی بریده شده

من الخير الذي هو العاص بن وائل وأما أنت يا محمد ستذكر

از نیکی آنکه عاص بن وائل است و اما تو اے محمد یاد کرده شده

معي إذا ذكرت فرفع الله عز وجل ذكره عليه السلام في الناس

بمن وقتیکه یاد کرده شوم پس بلند کرد خدای عزوجل ذکر آنحضرت را علیه السلام در مردم

عامة قال الله تعالى ألم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك

همه فرمود خدای تعالی آیا نگشادیم سینه ترا و نهادیم از تو

وزرك الذي أنقض ظهرك ورفعنا لك ذكرك نذكر

بار سنگین که شکسته بود پشت ترا یعنی تبلیغ احکام که بار گران است و بلند گردانیدیم ذکر تو پس یاد کرده شد

صلى الله عليه وسلم في كل عيد وجمعة على المنابر والمساجد والأذان

صلعم در هر عید و جمعه بر منبرها و مسجدها و بانگ نماز

الاقامة والصلوة وكل المواطن حتى في خطبة النكاح وخطبة

اقامت و نماز و در همه جاها تا آنکه در خطبه نکاح و خطبه

الكلام وفي الكلام وفي الحاجات صلى الله عليه وجعل مأويه الفردوس

کلام و در سخن و در حاجات صلعم دگردانید ماوای او فردوس

الاعلى وما ضر قول شانئه وعدوه وجعل مأوى العاصين

برین و هیچ ضرر نرسانید قول بدخواه و دشمن او را دگردانید ماوای عاصین

وايل النار وانواع العذاب والنكال لقول النبي صلى الله عليه ذلك

وایل دوزخ و گوناگون عذاب و رنج از جهت خبر گفتن او ... را

ولفقوه بالله عز وجل فهكذا يجازي الله عز وجل كل محب للنبي

و لغو از خدا ... پس همچنین جزا میدهد خدای تعالی هر دوست نبی را

صلى الله عليه من المؤمنين من امته بالجنة ومبغضه عليه السلام

از مومنان امت او در بهشت و دشمنان او را

من المنافقين والكفار بالنار فصل قوله عز وجل فصل

از منافقان و کافران در آتش فرمود خدا عز وجل پس نماز

لربك وانحر اعلم ان الله عز وجل امر نبيه عليه السلام وامته

پروردگار خود را ... بدانکه خدای تعالی امر کرد نبی را و امت او را

بالصلوة ثم امرهم ثانيا باشياء بعد الصلوة منها الذكر

بگذاردن نماز بعد امر کرد ایشان را دوباره بچند چیزها بعد نماز بعضی از آن ذکرست

ومنها الدعاء ومنها النحر فصل واما الذكر فقوله عز

و بعضی از آن دعاست و بعضی از آن قربانی و اما ذکر پس قول خدای تعالی

وجل يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وقوله عز وجل

ای کسانیکه ایمان آورده اند یاد کنید خدای را یاد کردن بسیار و قول او عز وجل

فاذكروني اذكركم واشكروا لي ولا تكفرون اختلف العلماء

پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و کفران نکنید اختلاف کرده اند علمای

في ذلك فقال ابن عباس اذكروني بطاعتي اذكركم بمعونتي

درین ذکر پس گفت ابن عباس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بیاری خود

كما قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا

چنانچه فرمود خدای تعالی و کسانیکه جهاد کردند در ما هر آینه راه نماییم ما ایشان را راه خود

وقال سعيد بن جبير اذكروني بطاعتي اذكركم بمغفرتي

وگفت سعید بن جبیر یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بآمرزش خود

كما قال الله عز وجل واطيعوا الله والرسول لعلكم ترحمون

چنانچه فرمود خداے عزوجل اطاعت کنید خداے و رسول را تا رحمت کرده شوید

وقال فضيل بن عياض فاذكروني بطاعتي اذكركم بثوابي

وگفت فضیل بن عیاض پس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بثواب خود

كما قال الله عز وجل ان الذين امنوا وعملوا الصلحت انا لا

چنانچه فرمود خداے عزوجل بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند و عمل کردند نیکو هر آینه ما

نضيع اجر من احسن عملا اولئك لهم جنت عدن الاية

ضایع نکنیم اجر کسیکه نیکو کرد عمل را ایشانند که مر ایشان راست بهشت عدن

وقال النبي صلى الله عليه وسلم من اطاع الله فقد ذكر الله وان قلت صلاته

و فرمود نبی صلعم هر که اطاعت کرد خداے را پس تحقیق یاد کرد خداے را و اگرچه کم باشد نماز او

وصيامه وتلاوته القران ومن عصى الله فقد نسي الله و

و روزه او و تلاوت قرآن و هر که بیفرمانی کرد خداے را پس تحقیق فراموش کرد خدا را

ان كثرت صلاته وصيامه وتلاوته القران وقال ابو بكر

اگرچه زیاده باشد نماز او و روزه او و تلاوت قرآن وگفت ابوبکر

الصديق رض كفا بالتوحيد عبادة وكفى بالجنة ثوابا وقال

صدیق رض بسندست توحید از روے عبادت و بسندست جنت از روے ثواب وگفت

ابن كيسان فاذكروني بالشكر اذكركم بالزيادة كقوله تعالى

ابن کیسان پس یاد کنید مرا بشکر یاد کنم شما را بزیادت چنانچه فرمود خداے

لئن شكرتم لازيدنكم وقيل اذكروني بالتوحيد والايمان

اگر شکر کنید مرا هر آینه زیاده کنم شما را نعمت وگفته شده است یاد کنید مرا بتوحید و ایمان

اذكركم بالدرجات والجنات كقوله عز وجل وبشر الذين

یاد کنم شما را بدرجات و بهشت چنانچه فرمود خداے عزوجل و بشارت ده کسانی را

امنوا وعملوا الصلحت ان لهم جنت تجري من تحتها الانهر

که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند که بدرستی ایشان راست بهشت که جاریست از زیر آن نهرها

الاية وقيل اذكروني على ظهر الارض اذكركم في بطنها اذا

وگفته شده است یاد کنید مرا بر پشت زمین یاد کنم شما را در شکم آن وقتیکه

انسيكم اهلها كما قال الاصمعي رايت اعرابيا واقفا يوم

فراموش کنند شما را اهل زمین چنانچه فرمود اصمعی دیدم اعرابی را که ایستاده بود روز

عرفة بعرفات وهو يقول الهي عجت لك الاصوات

عرفه در عرفات و میگفت الٰهی بلند شد بسوے تو آوازها

سنة ربيع الصف ابن ... ۶۴۳ محمد من البحار من عليه

بِضُرُوبِ اللُّغَاتِ يَسْئَلُونَكَ الْحَاجَاتِ وَحَاجَتِي إِلَيْكَ

بگونا گون زبانها میخواهند از تو حاجتها و حاجت من بسوی تست

أَنْ تَذْكُرَنِي عِنْدَ الْبَلَاءِ إِذَا نَسِيَنِي أَهْلِي وَقِيلَ اُذْكُرُونِي

که یاد کنی مرا وقت بلا هرگاه که فراموش کنند مرا اهل من و گفته شد یاد کنید مرا

فِي الدُّنْيَا أَذْكُرْكُمْ فِي الْآخِرَةِ وَقِيلَ اُذْكُرُونِي بِالطَّاعَاتِ

در دنیا یاد کنم شما را در آخرت و گفته شد یاد کنید مرا بطاعتها

أَذْكُرْكُمْ بِالْمُعَافَاتِ دَلِيلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ

یاد کنم شما را بعفوها دلیل این آنست که فرمود خدای تعالی هر که عمل کرد نیکو از

ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَقِيلَ

مرد یا زن و او مومن است پس هر آینه زنده خواهیم کرد او را بحیات پاک و گفته شد

اُذْكُرُونِي بِالْخَلَاءِ وَالْمَلَاءِ أَذْكُرْكُمْ بِالْخَلَاءِ وَالْمَلَاءِ كَمَا رُوِيَ

یاد کنید مرا در باطن و ظاهر یاد کنم شما را در باطن و ظاهر چنانچه روایت کرده

أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى قَالَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي

که خدای تعالی فرمود در بعضی کتابها من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد

فَلْيَظُنَّ بِي مَا شَاءَ وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي فَمَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ

پس گمان برد بمن آنچه خواهد و من با او هستم وقتیکه یاد کند او مرا پس کسیکه یاد کرد مرا در ذات خود

ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَاءٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَاءٍ خَيْرٍ

یاد کنم او را در ذات خود و کسیکه یاد کرد مرا در ظاهر یاد میکنم او را در ظاهر بهتر

مِنْهُ وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ

از آن و کسیکه نزدیک شد بمن یک بلشت نزدیک میشوم بسوی او یک گز و کسیکه نزدیک شد

إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَمَنْ أَتَانِي مَاشِيًا أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً

بمن یک گز نزدیک میشوم بسوی او بمقدار باز و کسیکه آمد مرا رونده می‌آیم او را دونده

وَمَنْ أَتَانِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَةً أَتَيْتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً

و کسیکه بیاید مرا بمقدار پری زمین از روی گناه می‌آیم او را مانند آن با مغفرت

بَعْدَ أَنْ لَا يُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَقِيلَ اُذْكُرُونِي فِي النِّعْمَةِ وَالرَّخَاءِ

پس از آنکه شرک نکند بمن چیزی و گفته شده است یاد کنید مرا در نعمت و فراخی

أَذْكُرْكُمْ فِي الشِّدَّةِ وَالْبَلَاءِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَوْلَا أَنَّهُ

یاد کنم شما را در سختی و بلا چنانچه فرمود خدای تعالی پس اگر نبود آنکه او

كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ وَقَالَ

از تسبیح گویندگان البته میماند در شکم آن ماهی تا روز قیامت و گفت

سَلمانُ الفارسيُّ رض اِنَّ العبدَ اِذا كانَ دَعا في السَّرّاءِ فنزلَ
سلمان فارسی رض بدرستی بنده هرگاه باشد که دعا کند در خوشی پس نازل شود
بهِ البلاءُ فيقولُ الملائكةُ يا ربَّنا عبدُكَ قد نزلَ بهِ البلاءُ
بلا پس میگویند فرشتگان ای پروردگار ما بنده تو هر آینه نازل شد بر او بلا
يَشفعونَ لهُ فيُجيبُهم اللهُ تعالى وانْ لم يكنْ دعا قالوا
پس شفاعت میکنند مر او را پس قبول میکند خدای تعالی و اگر نبوده است که دعا کرده است گویند
الآنَ فلا يَشفعوا لهُ بيانُهُ قصّةُ فرعونَ الآنَ وقد عصيتَ
اکنون یعنی در بلا دعا میکنی پس شفاعت نمیکنند او را بیان او قصهٔ فرعون است اکنون توبه کردی
قبلُ الآيةَ وقيلَ اذكروني بالتسليمِ والتفويضِ اذكركم
پیش از این و گفته شد یاد کنید مرا به تسلیم و سپردن یاد کنم شما را
باصلحِ الاختيارِ بيانُهُ قولُهُ عزَّ وجلَّ ومن يتوكّلْ على اللهِ
به نیکوترین اختیار بیان این قول خدای تعالی است و کسیکه توکل کرد بر خدای تعالی
فهو حسبُهُ وقيلَ اذكروني بالشوقِ والمحبّةِ اذكركم
پس او بسنده است مر او را و گفته شد یاد کنید مرا بشوق و محبت یاد کنم شما را
بالوصلِ والقربةِ وقيلَ اذكروني بالحمدِ والثناءِ اذكركم
بوصل و قربت و گفته شد یاد کنید مرا به بزرگی و ثنا یاد کنم شما را
بالعطاءِ والجزاءِ وقيلَ اذكروني بالتوبةِ اذكركم بغفرانِ
بعطا و جزا و گفته شد یاد کنید مرا بتوبه یاد کنم شما را بآمرزش
الحوبةِ اذكروني بالدعاءِ اذكركم بالعطاءِ اذكروني بالسؤالِ
گناه یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شما را بعطا یاد کنید مرا بسوال
اذكركم بالنوالِ اذكروني بلا غفلةٍ اذكركم بلا مهلةٍ
یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا بی غفلت یاد کنم شما را بی درنگ
اذكروني بالندمِ اذكركم بالكرمِ اذكروني بالمعذرةِ اذكركم
یاد کنید مرا بندامت یاد کنم شما را ببخشش یاد کنید مرا بخواستن یاد کنم شما را
بالمغفرةِ اذكروني بالارادةِ اذكركم بالافادةِ اذكروني
بآمرزش یاد کنید مرا بارادت یاد کنم شما را بافادت یاد کنید مرا
بالتنصّلِ اذكركم بالتفضّلِ اذكروني بالاخلاصِ اذكركم
به بیرون آمدن از گناه یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا به خلوص یاد کنم شما را
بالخلاصِ اذكروني بالقلوبِ اذكركم بكشفِ الكروبِ اذكروني
بنجات یاد کنید مرا بدلها یاد کنم شما را بکشف رنجها یاد کنید مرا

بلا نسيان اذكروني بالايمان اذكركم بالجنان اذكروني بالافتقار اذكركم

بے فراموشی یاد کنیم شمارا بایمان یاد کنید مرا با فتقار یاد کنم شمارا

بالاقتدار اذكروني بالاعتذار والاستغفار اذكركم بالرحمة

با قتدار یاد کنید مرا بعذر کردن و طلب آمرزش یاد کنم شمارا برحمت

والاغتفار اذكروني بالايمان اذكركم بالجنان اذكروني

و بخشش یاد کنید مرا بایمان یاد کنم شمارا به بهشت یاد کنید مرا

اذكركم بالاكرام اذكروني بالقلب اذكركم بكشف الحجب

یاد کنم شمارا ببخشش یاد کنید مرا بدل یاد کنم شمارا بکشادن پردہا

اذكروني ذكرا فانيا اذكركم ذكرا باقيا اذكروني بالابتهال

یاد کنید مرا از روے ذکر فانی یاد کنم شمارا از روے ذکر باقی یاد کنید مرا بعجز

اذكركم بالافضال اذكروني بالتذلل اذكركم بمغفرة

یاد کنم شمارا به بزرگی دادن یاد کنید مرا به خوری یاد کنم شمارا بآمرزش

الزلل اذكروني بالاعتراف اذكركم بمحو الاقتراف اذكروني

گناہان یاد کنید مرا باعتراف یاد کنم شمارا بمحو کردن گناہان یاد کنید مرا

بصفاء السر اذكركم بخالص البر اذكروني بالصدق

بصفاے باطن یاد کنم شمارا بخالص نیکی یاد کنید مرا بصدق

اذكركم بالرفق اذكروني بالصفو اذكركم بالعفو اذكروني

یاد کنم شمارا برفق یاد کنید مرا به برگزیدگی یاد کنم شمارا به بخشش یاد کنید مرا

بالتعظيم اذكركم بالتكريم اذكروني بالتكبير اذكركم

به بزرگی یاد کنم شمارا به بزرگی دادن یاد کنید مرا بتکبیر یاد کنم شمارا

بالنجاة من السعير اذكروني بترك الجفاء اذكركم بحفظ

به نجات از سعیر یاد کنید مرا بترک جفا یاد کنم شمارا بنگہداشتے

الوفاء اذكروني بترك الخطاء اذكركم بانواع العطاء اذكروني

وفا یاد کنید مرا بترک خطا یاد کنم شمارا بگوناگون عطا یاد کنید مرا

بالجهد في الخدمة اذكركم باتمام النعمة اذكروني من حيث

بکوشش کردن و خدمت یاد کنم شمارا بتمام نعمت یاد کنید مرا چنانچہ ہستید

انتم اذكركم من حيث انا ولذكر الله اكبر قال الربيع في هذه

شما یاد کنم شمارا چنانچہ ہستم من و ہر آئینہ ذکر خداے تعالی بزرگتر است گفت ربیع در این

الآية ان الله تعالى ذاكر من ذكره وزائد لمن شكره ومعذب

آیت ہر آئینہ خداے تعالی یاد کنندہ است مر کسیرا کہ یاد کند او را و زیادہ کنندہ است مر او را کہ شکر کند و

لمن يكفره وقال السدي فيها ليس من عبد يذكر الله تعالى

کسی را که کفران کند او را و گفت سدی در بیان آیت نیست هیچ بنده که یاد میکند خدای تعالی را

الا ذكره لا يذكره مؤمن الا ذكره بالرحمة ولا يذكره كافر

مگر که یاد میکند خدای تعالی او را یاد نمیکند او را هیچ مؤمن مگر یاد میکند او را برحمت و یاد نمیکند او را هیچ کافر

الا ذكره بالعذاب وقال سفيان بن عيينة بلغنا ان الله

مگر یاد میکند او را بعذاب و گفت سفیان بن عیینه رسید ما را اینکه خدای تعالی

عز وجل قال اعطيت عبادي ما لو اعطيته جبريل و

فرمود بدادم بندگان خود را چیزی که اگر بدادمی او را به جبرائیل و

ميكائيل كنت قد اجزلت لهما قلت لهم اذكروني اذكركم

میکائیل بودم تحقیق که دادم ایشان را ثواب بزرگ پس گفتم مر ایشان را یاد کنید مرا تا یاد

وقلت لموسى قل للظلمة لا يذكروني فاني اذكر من ذكرني

و گفتم مر موسی را بگو مر ظالمان را یاد نکنند مرا که من یاد میکنم کسی را که یاد میکند مرا

وان ذكري اياهم ان العنهم وقال ابو عثمان النهدي اني

و هر آینه یاد کردن من ایشان را آنست که لعنت کنم ایشان را و گفت ابو عثمان نهدی هر آینه من

اعلم حين يذكرني ربي قيل له وكيف ذلك فقال ان الله

میدانم هنگامی که یاد میکند مرا پروردگار من گفته شد مر او را چگونه باشد این گفت خدای تعالی

عز وجل قال اذكروني اذكركم فاذا ذكرت الله ذكرني و

فرمود یاد کنید مرا یاد کنم شما را پس هرگاه که یاد کردم خدا را یاد کرد مرا

قيل اوحى الله عز وجل الى داود عليه السلام يا داود بي

گفته شد وحی فرستاد خدای تعالی بسوی داود عم که ای داود بمن

فافرحوا وبذكري فتنعموا وقال الثوري لكل شيء عقوبة

خوشنودی کنید و بذکر من پس تنعم کنید و گفت ثوری مر هر چیزی را عقوبت است

وعقوبة العارف انقطاعه عن ذكر الله وقيل اذا تمكن

و عقوبت عارف بریده شدن اوست از یاد خدای تعالی و گفته شد هرگاه جای گیرد

الذكر من القلب فاذا دنا منه الشيطان صرع كما يصرع

ذکر در دل پس هرگاه نزدیک میشود از وی شیطان مصروع میشود چنانچه مصروع میشود

الانسان اذا دنا منه الشيطان فيقولون ما لهذا فيقال

انسان وقتیکه نزدیک شد از وی شیطان پس میگویند شیطانان چیست این شیطان را پس گفته

قد مسه الانس وقال سهل بن عبد الله ما اعرف معصية

تحقیق مس کرد او را آدمی و گفت سهل بن عبد الله نمیدانم هیچ گناهی

أقبح من نسيان هذا الرب الكريم وقيل الذكر الخفي ما

بدتر از فراموشی این پروردگار بزرگ وگفته شد ذکر خفی بر

يرفعه الملك لأنه لا اطلاع له عليه فهو سر بين العبد

میدارد اورا فرشته نه براکه نیست خبر مراورا برآن پس آن پوشیده است میان بنده

وبين الله تعالى وقال بعضهم وصف لي ذاكر في الأجمة

ومیان خدای تعالی وگفت بعضی از ایشان وصف کرده شد مرا ذاکر در بیشه

فأتيته فبينما نحن جلوس وإذا سبع عظيم أقبل نضربه

پس آمدم اورا پس درمیان اتفاق که نشسته بودیم ناگاه آمد درنده بزرگ پس زد

ضربة ونهش منه قطعة فغشي عليه وعلي فلما أفقت

زدنی وبرکند ازو پاره گوشت را پس غشی طاری شد برو وبرمن پس هرگاه افاقت

قلت له ما هذا فقال قيض الله علي هذا السبع كلما

پس گفتم مراورا چیست این پس گفت خدا تعیین کرد برمن این درنده را هرگاه که

دخلتني فترة عن ذكري جاءني فعضني كما رأيت فصل

درآمد بمن سستی از ذکر آمد مرا پس گزید مرا چنانچه دیدی تو

وأما الدعاء فقوله عز وجل وقال ربكم ادعوني أستجب

واما دعا پس فرمود خدای عز وجل وگفت پروردگار شما دعا کنید مرا اجابت

لكم وقوله تعالى فإذا فرغت فانصب وإلى ربك فارغب

شمارا وفرمود خدای تعالی پس هرگاه که فارغ شدی از نماز خود پس برپاکن وبسوی پروردگار

أي إذا فرغت من صلوتك فانصب للدعاء له تبارك وتعالى

یعنی هرگاه که فارغ شدی از نماز خود پس برپاکن خودرا برای دعا مرخدای تبارک وتعالی

وقوله عز وجل وإذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب

وگفت خدای عز وجل وهرگاه سوال کنند از تو بندگان من از من پس من نزدیک ام قبول

دعوة الداع إذا دعان الآية واختلف المفسرون في نزول

دعا دعا کننده وقتیکه دعا کند مرا واختلاف کردند مفسران در نزول

هذه الآية فروى الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس رضه أنه

این آیت پس روایت کرد کلبی از ابی صالح از ابن عباس رضه که

قال سألت يهود أهل المدينة النبي صلى الله عليه وسلم كيف يسمع

گفت سوال کردند یهود اهل مدینه مر نبی را صلعم چگونه میشنود

ربنا دعاءنا وأنت تزعم أن بيننا وبين السماء مسيرة

پروردگار ما دعا مارا وتو میگوئی که میان ما ومیان آسمان مسافت

خمسمائة عام وأن غلظ كل سماء مثل ذلك فنزلت هذه

پانصد سال است و بدرستی سطبری هر آسمان مانند این است پس فرود آمد این

الآية وإذا سألك عبادي عني فإني قريب وقال الحسن

آیت و هرگاه پرسند از تو بندگان از من پس بدرستی من نزدیک ام و گفت حسن

سأل أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رسول الله صلى الله عليه وسلم أين ربنا

پرسیدند اصحاب پیغمبر رسول را که کجاست پروردگار ما

فأنزل الله هذه الآية وقال عطاء وقتادة لما نزلت هذه

پس نازل شد این آیت و گفت عطا و قتاده هرگاه فرود آمد این آیت

الآية وقال ربكم ادعوني أستجب لكم قال رجل يا رسول

و گفت پروردگار شما بخواهید از من قبول کنم برای شما گفت مردی یا رسول الله

الله كيف ندعو ربنا ومتى ندعوه فأنزل الله هذه الآية

چگونه دعا کنیم پروردگار خود را و کی دعا کنیم او را پس نازل شد این آیت

وإذا سألك عبادي عني فإني قريب وقال الضحاك سأل

و هرگاه سوال کنند از تو عبادت کنندگان من از من پس بدرستی من نزدیک هستم و گفت ضحاک سوال کرد

بعض الصحابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أقريب ربنا فنناجيه أم بعيد

بعض صحابه رسول را آیا نزدیک است پروردگار ما پس مناجات کنیم او را یا دور است

فنناديه فأنزل الله هذه الآية وإذا سألك عبادي عني

که فریاد کنیم او را پس فرستاد حق تعالی این آیت را وإذا سألك عبادي عني

فإني قريب قال أهل المعاني فيه إضمار كأنه قال فقل لهم

فانی قریب گفتند اهل معانی در آن چیزی پوشیده است چنانکه گفت پس بگو ایشان را

أو فأعلمهم أني قريب منهم بالعلم وقال أهل الإشارة رفع

یا بدانان ایشان را که بدرستی من نزدیک ام بایشان از علم و گفتند اهل اشاره برداشتن

الواسطة إظهار للقدرة قوله أجيب دعوة الداع إذا دعان

واسطه ظاهر کردن قدرت است قول الله اجیب می پذیرم دعای آن دعا کننده

فليستجيبوا لي أي فليستجيبوا لي بالطاعة يقال أجاب واستجاب

پس باید که استجابت کنند مرا بفرمان گفته شده است اجاب و استجاب

بمعنى واحد وقال أبو الرجاء الخراساني يعني فليدعوني و

یک معنی دارد و گفت ابورجاء خراسانی باید که دعا کنند مرا و

الإجابة في اللغة الطاعة وإعطاء ما سئل وقال ويقال أجابت

اجابت در لغت بندگی کردن است و دادن چیزی سوال کرده شده و گفته میشود اجابت

السماءُ بالمطر واجابت الارض بالنبات أي سألت السماءُ

یعنے سوال کردہ شد آسمان را بالمطر واجابت الارض بالنبات السماء

المطر فاعطت وسألت الارض النبات فاعطت والاجابة من

باران پس داد وسوال کردہ شد زمین را رویدگے پس داد واجابت منسوب

الله عز وجل هو الاعطاء ومن العبد الطاعة قوله وليؤمنوا

بخدائے تعالی یعنے دادن ست ومنسوب به بنده یعنے طاعت ست قول او تعالی وباید کہ ایمان

بي لعلهم يرشدون لكي يهتدوا فان سأل سائل من قوله

بمن امید ست کہ راہ راست بیابند تا اگر راہ راست گیرند پس اگر سوال کند سوال کننده از قول او

أجيب دعوة الداع اذا دعان وقوله ادعوني استجب لكم

اجیب دعوت الداع اذا دعان واز قول او تعالے ادعونے استجب لکم چرا ست

وقد نرى كثيرا من خلق الله تعالى يدعون فلا يجاب لهم قيل

تحقیق دیدیم بسیارے را از خلق خدائے تعالے کہ دعا میکنند وقبول نمیشود ایشان را دعا گفته شد

اختلف اهل العلم في وجه الآيتين وتأويلهما فقال بعضهم

اختلاف کرده اند اهل علم در وجه این هر دو آیت وتاویل این هر دو آیت پس گفت بعض

معنى الدعاء ههنا الطاعة ومعنى الاجابة الثواب كأنه

یعنے دعا اینجا طاعت ست ویعنے اجابت ثواب گویا کہ

قال عز وجل اجيب دعوة الداع بالثواب اذا طاعني وقال 450

وی تعالے فرمود قبول میکنم اطاعت اطاعت کننده وقتیکه اطاعت کرد مرا وگفت

بعضهم معنى الآيتين خاص وان كان لفظهما عاما تقديرهما

بعض ایشان یعنے این هر دو آیت خاص ست اگرچه لفظ آن عام ست تقدیر آن

أجيب دعوة الداع ان شئت واجيب دعوة الداع اذا

قبول میکنم دعاے داعی را اگر خواهم وقبول میکنم دعاے داعی را وقتیکه

وافق القضاء واجيب دعوة الداع اذا لم يسأل محالا أجيب

موافقت کند قضا را وقبول میکنم دعاے دعا کننده را وقتیکه محال نطلبد قبول میکنم

دعوة الداع اذا كانت الاجابة له خيرة يدل على ذلك ما

دعاے داعی را وقتیکه باشد اجابت مرا ورا نیکو دلالت میکند برین انچه

روي عن علي ابن ابي المتوكل عن ابي سعيد قال قال رسول الله

روایت کرده شد از علی ابن ابی المتوکل از ابی سعید گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم ما من مسلم دعا الله عز وجل بدعوة ليس فيها قطيعة

نیست هیچ مسلمانے کہ دعا کرد خدا تعالی را بدعاے کہ نیست در آن قطع رحم

رحم ولا اثم الا اعطاه الله تعالى بها صاحبها احدى ثلاث
رحم و نه گناه مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی بعوض آن دعا صاحب آن را یکی از سه

خصال اما ان يعجل دعوته واما ان يدخرها له الى الاخرة
خصلت یا آنکه بر زود میداده شود دعای او را یا آنکه ذخیره کرده میشود او را بسوی آخرت

واما ان يدفع عنه من السوء مثلها قالوا يا رسول الله اذا
و یا آنکه دفع کرده شود از او از بدیها مانند آن گفتند یا رسول الله پس آنگاه

نكثر من الدعاء قال صلى الله عليه وسلم الله اكبر اكثر وقال بعضهم ان
زیاده کنیم از دعا فرمود خدای بسیار میکند اجابت را و گفت بعض ایشان که

الاية عامة ليس فيها اكثر من اجابة الدعوة فاما اعطاء
آیت عام است نیست درو زیادت از اجابت دعا اما دادن

المنية وقضاء الحاجة فليس بمذكور في الاية وقد يجيب
مراد و قضای حاجت پس نیست مذکور در آیت وگاه پاسخ میدهد

السيد عبده والوالد ولده ولا يعطيه سؤاله فالاجابة
صاحب بنده خود را و پدر پسر خود را و نمیدهد او را سوال او پس اجابت

۱۵۱ كائنة لا محالة عند حصول الدعوة لان قوله اجيب و
شونده است ناچار هنگام حاصل شدن دعا زیرا که قول او تعالی اجیب و

استجب خبر والخبر لا يعترض عليه النسخ لانه اذا نسخ
استجب خبر است و خبر عارض نمیشود برو نسخ زیرا که هرگاه خبر منسوخ شد

۵۳ صار المخبر كاذبا وتعالى الله عن ذلك علوا كبيرا وخبر
گردد خبر کننده دروغگو و خدای تعالی بلند است ازین بلندی بزرگ و خبر

الله تعالى لا يقع بخلاف مخبره والذي يؤيد هذا التاويل
خدای تعالی واقع نمیشود خلاف آنکه ازو خبر کرده شده است و آنچه قوی میکند این تاویل را

ما روى نافع بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من فتح له باب
چیزیست که روایت کرد نافع بن عمر از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود کسیکه گشاده شد برای او دری

في الدعاء فتحت له ابواب الاجابة واوحى الله تعالى الى داود
در دعا گشاده شد برای او درهای اجابت و وحی کرد خدای تعالی بسوی داود

عليه السلام قل للظلمة لا يدعوني فاني اوجبت على نفسي
بگو ظالمان را که دعا نکنند مرا که هر آینه من واجب کرده ام بر ذات خود

ان اجيب ولاني اذا اجبت الظالمين لعنتهم وقيل ان الله
که جواب دهم کسی را که دعا کند و هر آینه من هرگاه جواب دهم ظالمان را لعنت میکنم ایشان را و گفته شد که خدای

تعالى يجيب دعوة المؤمن في الوقت الا انه يؤخر اعطاء
تعالى جواب ميدهد دعاى مؤمن را در حال مگر اينكه تاخير ميكند دادن
مراده ليدعوه فيسمع صوته يدل عليه ما روي عن محمد
مراد او را تا اگر دعا ميكند مؤمن مر خداى را پس بشنود خداى تعالى آواز او را دلالت ميكند بر آن آنچه روايت كرده شد از محمد
بن المنكدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه
بن منكدر از جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله
ان العبد ليدعو الله عز وجل وهو يحبه فيقول الله تعا
كه بنده هر آينه دعا ميكند خداى عز وجل را و حال آنكه دوست ميدارد خداى تعالى او را پس ميگويد
يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته واخرها فاني احب
اى جبرائيل قضا كن اين بنده مرا حاجت او و تاخير دار آن حاجت را كه من دوست
ان لا ازال اسمع صوته وان العبد ليدعو الله عز وجل و
كه هميشه بشنوم آواز او را و بدرستى بنده هر آينه دعا ميكند خدا تعالى را و
هو يبغضه فيقول يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته
حال آنكه خداى تعالى دشمن ميدارد او را پس ميگويد خداى تعالى اى جبرائيل روان كن اين بنده مرا حاجت او
باخلاصه وعجلها فاني اكره ان اسمع صوته وقيل ان يحيى ۶۵۲
بسبب اخلاص او و زود كن كه هر آينه من مكروه ميدارم كه بشنوم آواز او را و گفته شد كه يحيى
بن سعيد قال رأيت رب العزة في المنام فقلت يا رب كم
بن سعيد گفت ديدم پروردگار را در خواب پس گفتم اى پروردگار چند گاه است
ادعوك فلا تستجيب لي قال يا يحيى اني احب صوتك وقال
كه دعا ميكنم ترا پس اجابت نميكنى مرا گفت اى يحيى من دوست ميدارم آواز ترا و گفت
بعضهم ان للدعاء آدابا وشرائط هي اسباب الاجابة ونيل
بعضى از ايشان كه مر دعا را ادب است و شرايطها كه اسباب اجابت است و رسيدن
المنى فمن راعاها واستكملها كان من اهل الاجابة ومن اغفلها
اميد است پس كسيكه نگاهداشت آن را و تمام كرد آنرا باشد از اهل اجابت و هر كه غافل شد از آنها
او اخل بها فهو من اهل الاعتداء في الدعاء وقيل انه سئل
يا خلل كند در آن پس او از اهل تعدى و زيادتى در دعا و گفته شد كه سوال كرده شد
ابرهيم بن ادهم رحمة الله عليه فقيل له ما بالنا ندعو الله
ابراهيم بن ادهم رحمة الله عليه پس گفته شد چيست حال ما كه دعا ميكنيم خداى تعالى
فلا يستجيب لنا فقال لانكم عرفتم الرسول فلم تتبعوا سنته
پس قبول كرده نميشود ما را پس گفت ابراهيم زيرا كه بدرستى شما شناختيد رسول را پس پيروى نكرديد

وعرفتم القرآن فلم تعملوا به واكلتم نعمة الله فلم تؤدوا

وآموختید شما قرآن را پس عمل نکردید بآن و خوردید شما نعمت خدای را پس ادا نکردید

شكرها وعرفتم الجنة فلم تطلبوها وعرفتم النار فلم

شکر آن و شناختید شما بهشت را پس طلب نکردید آنرا و شناختید آتش را پس

ترهبوا بها وعرفتم الشيطان فلم تحاربوه ووافقتموه

نترسیدید از آن و شناختید شیطان را پس جنگ نکردید آنرا و موافق شدید او را

وعرفتم الموت فلم تستعدوا له ودفنتم الاموات فلم

و شناختید شما موت را پس مستعد نشدید برای او و در خاک کردید مردگان را پس

تعتبروا بهم وتركتم عيوبكم واشتغلتم بعيوب الناس

عبرت نگرفتید بآن و گذاشتید عیب های خود را و مشغول شدید بعیب های مردم

فصل واما النحر فقوله عز وجل وانحر والاصل في

و اما نحر پس فرمود خدای عزوجل قربانی کن و اصل در

النحر امر الله تعالى لخليله ابراهيم عليه السلام وذلك ان

قربانی دادن امر خدای تعالی است مر خلیل خود را که ابراهیم است و بیان این است که

ابراهيم خليل الرحمن لما انجاه الله تعالى من نار نمرود

ابراهیم خلیل الرحمن هرگاه نجات داد او را خدای تعالی از آتش نمرود

الجبار وسلمه من كيده وعذابه قال اني ذاهب الى ربي

جبار و سلامت داشت او را از مکر او و عذاب او گفت ابراهیم بدرستی من رونده ام بسوی

يعني مهاجر الى ربي يعني الى رضاء ربي بارض المقدسة

یعنی هجرت کننده ام بسوی پروردگار خود یعنی بسوی رضای پروردگار خود در زمین مقدس

سيهدين يعني لدينه وهو عليه السلام اول من هاجر من

سرانجام که هدایت کند مرا بدین خود و آن ابراهیم ع نخستین کسی است که هجرت کرد از

خلق الله في دين الله عز وجل فهاجر ومعه لوط وسارة

خلق خدای در دین خدای عزوجل پس هجرت کرد و با او بود لوط و ساره

اخت لوط وهو ابن خال ابراهيم عليه السلام فلما قدم

خواهر لوط و او خاله زاده ابراهیم ع بود پس هرگاه آمد

الارض المقدسة سال ربه الولد قال رب هب لي من

زمین مقدس را سوال کرد از پروردگار خود فرزند گفت پروردگار من ببخش مرا از

الصالحين يقول هب لي ولدا صالحا فاستجاب الله له

صالحان میگوید ببخش مرا فرزندی نیکوکار پس قبول کرد خدا دعای او را

وَبَشَّرَهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ يَعْنِي عَلِيمٍ وَهُوَ الْعَالِمُ وَهُوَ إِسْحٰقُ بْنُ سَارَةَ
پس بشارت داد او را بفرزندے دانا و او دانا است و آن اسحق بن ساره است

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ يَعْنِي الْمَشْيَ إِلَى الْجَبَلِ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى
پس هرگاه رسید اسحق با و پس سعی کردن با ابراهیم یعنی رفتن همراه او بکوه عرفات گفت ای پسرک من

فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ يَعْنِي أُمِرْتُ فِي الْمَنَامِ بِذَبْحِكَ وَذٰلِكَ
در خواب که من ذبح میکنم ترا یعنی امر کرده شده ام در خواب بذبح تو و این امر

لِنَذْرٍ كَانَ عَلَيْهِ فِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى فَرَدَّ
از جهت نذرے بود که بود بر او ... پس فکر کن چه چیزے بینے پس جواب داد

عَلَيْهِ إِسْحٰقُ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ وَأَطِعْ رَبَّكَ فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَقُلْ
بر وے اسحاق اے پدر بکن چیزے که امر کرده شده و فرمانبرداری کن پروردگار خود را

إِسْحٰقُ لِإِبْرٰهِيمَ افْعَلْ مَا رَأَيْتَ فِي الْمَنَامِ وَرَأَى ذٰلِكَ إِبْرٰهِيمُ
اسحق مر ابراهیم را بکن چیزے که مے بینے در خواب و دید این خواب را ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلٰثَ لَيَالٍ مُتَتَابِعَاتٍ وَكَانَ إِبْرٰهِيمُ صَامَ وَصَلَّى
سه شب پے در پے و بوده ابراهیم که روزه میداشت و نماز

قَبْلَ الذَّبْحِ فَقَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِينَ عَلَى الذَّبْحِ
پیش از ذبح پس گفت مرا خواهی یافت ان شاء الله از صابران بر ذبح کردن

فَلَمَّا أَسْلَمَا يَقُولُ أَسْلَمَا لِأَمْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَطَاعَتِهِ وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ
پس هرگاه انقیاد کردند هر دو و میگویند انقیاد کردند مر امر خدا ... او را ... بیفگند او را بسوے پیشانی

يَقُولُ كَبَّهُ عَلٰى جَبْهَتِهِ فَلَمَّا أَخَذَ بِنَاصِيَتِهِ لِيَذْبَحَهُ لِلّٰهِ
پس هرگاه گرفت پیشانی او را تا ذبح کند او را برای

عَلِمَ اللّٰهُ مِنْهُمَا الصِّدْقَ فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ
دانست خدای تعالی از آن هر دو راستی و فرمود عز و جل و ندا کردیم او را که

يَا إِبْرٰهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا فِي ذَبْحِ ابْنِكَ فَخُذِ الْكَبْشَ وَ
ای ابراهیم بتحقیق راست کردے خواب خود را در ذبح کردن پسر خود پس بگیر گوسفند را و

اذْبَحْهُ فِدَاءَ ابْنِكَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ
ذبح کن فداے پسر خود فرمود خدا ... و فدا دادیم آن اسحاق را بجانور ...

فَاسْمُ الْكَبْشِ زَرِيرٌ كَانَ مِنَ الْوُعُولِ يَرْعٰى فِي الْجَنَّةِ أَرْبَعِينَ
و نام گوسفند زریر بود ... بود و آن گوسفند از بزها است که میچرید در بهشت چهل سال

سَنَةً قَبْلَ أَنْ يُذْبَحَ وَقِيلَ إِنَّهُ هُوَ الْكَبْشُ الَّذِي قَرَّبَ بِهِ
پیش از ذبح کردن و گفته شده که آن گوسفندیست که قربانی داد بآن

الوصل بالفتح

بذبحك

الاوعال

والوصل ٣

حبس ١٢

مهذب ٢٥٢

هابيل ابن آدم المقتول شهيدا عليه السلام وكان يرعى في الجنة

هابيل بن آدم ع کشته شد شهید بود آن گوسفند که میچرید در بهشت

قد فدي به اسحق النبي عليه السلام من الذبح وقال الله عز وجل

تحقیق فدا کرده شد بآن اسحق نبی ع از ذبح فرمود خدای عز وجل

انا كذلك نجزي المحسنين يعني هكذا نجزي كل محسن نجزاه

ما اینچنین جزا دهیم نیکوکاران را یعنی اینچنین جزا دهیم هر نیکوکار را پس جزا داد

الله خيرا باحسانه بطاعته لامر الله تعالى في الذبح لابنه

خدا نیکو بسبب نیکی او و طاعت او بر امر خدای تعالی در ذبح کردن مر پسر خود را

اسحق وقيل ان المامور بذبحه انما هو اسمعيل عليه السلام

که اسحق بود و گفته شد که مامور بذبح اسمعیل ع بود نه اسحق ع

ثم قال الله عز وجل ان هذا لهو البلؤ المبين يعني لنعيم

پس فرمود خدای تعالی که بدرستی این نعمت ظاهر است یعنی نعمت

المبين حين عفا عنه وفداه بالكبش وقيل انه لما وضع

ظاهر است وقتیکه عفو کرد از آن ابراهیم و فدا داد پسر او را بگوسفند و گفته شد که هرگاه نهاد

الخليل عليه السلام السكين على حلق ولده نودي ان يا ابرهيم

خلیل ع کارد بر حلق پسر خود ندا کرده شد که ای ابراهیم

خل ولدك فان مرادنا لم يكن قربانا للولد ولما كان مرادنا

بگذار فرزند خود را پس بدرستی مراد ما نبود قربانی پسر و جز این نیست که مراد ما

خلو القلب من محبة الولد ولهذا قيل انه ذكر في بعض الكتب

خالی کردن دل است از محبت پسر و از این جهت گفته شد که یاد کرده شد در بعض کتاب

ان ابرهيم عليه السلام لما اراد ان يذبح ولده قال في سره

که ابراهیم ع هرگاه اراده کرد که ذبح کند پسر خود را گفت در باطن

يا رب ايش لو كان هذا الذبح على يد غيري لكان خيرا وقال

ای پروردگار اگر میبود این ذبح بر دست غیر من هر اینه می بود بهتر فرمود

الله تعالى لا يكون الا على يدك فقالت الملائكة يا ربنا

خدای تعالی نباشد مگر بر دست تو پس گفتند ملائکه ای پروردگار ما

لما فعلت هكذا قال حتى يزيد بلاء على بلاء فقالت الملائكة

از چه کردی اینچنین فرمود او تعالی تا زیاده شود بلا بر بلا پس گفتند فرشتگان

لم ذلك قال حتى لا يحب احدا غيري فاني لا اقبل الشريك في

چرا است آن فرمود تا دوست ندارد هیچ کس را جز من که من قبول نمیکنم شریک را در

الحُبّ فابراهيم عليه السلام احبّ ولده فابتلي بذبحه و

دوستی پس ابراهیم ع دوست داشت پسر خود را پس مبتلا کرد بذبح

يعقوب احبّ يوسف فغاب عنه اربعين سنة وابتلي

و یعقوب ع دوست داشت یوسف ع را و غایب شد از وی چهل سال و مبتلا کرده شد

بفراقه ونبيّنا محمّد صلّى الله عليه وسلّم احبّ الحسن والحسين رض وعلقا

بفراق او و نبی ما محمد م دوست داشت حسن و حسین را رض و معلق شد

بقلبه فجاء جبرئيل واخبره بان احدهما يسمّ والاخر يقتل

بدل او پس آمد جبرائیل ع و خبر داد او را که یکے از ایشان زهر داده شود و دیگرے قتل کرده شود

حتّى لا يحبّ مع الحبيب سواه فصــل ويستحبّ اذا خرج

تا که دوست ندارد با دوست خود چیزے او را و مستحب است وقتیکه برآید

المؤمن الى صلوة العيد في طريق ان يرجع في طريق اخرى لما

مؤمن بسوے نماز عید در راه اینکه بازگردد در راه دیگر از جهت چیزے

روى ابن عمر انّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم اخذ يوم العيد في طريق ورجع

که روایت کرد ابن عمر که نبی م گرفت روز عید در راهے و باز گشت

في طريق اخر فاختلف الناس في ذلك فقال اكثرهم انّما اراد

در راه دیگر پس اختلاف کردند مردم درین پس گفت اکثر ایشان جز این نیست که

بذلك اختلاف حرز المشركين لعسكره فخالف بين الطريقين

باین قول اختلاف نگاه داشت مشرکان مر لشکر او را پس مخالفت کرد دو راه

ليختلف الحرز وقال اخرون انّما قصد بذلك الاختصار

تا مخالف شود نگاه داشت و گفتند دیگران قصد کرد بدین کوتاهے

في الرجوع كانّه سلك الطريق الاطول في المسير لكثرة الحسنات

در بازگشت گویا رفت راه دراز در وقت رفتن از جهت زیادتی نیکو

ورجع في الاقصر وقال اخرون لما مضى في طريق شهدت له

و بازگشت در راه قصیر و گفتند دیگران هرگاه گذشت در راه گواهے میدهد مر او را

الارض ثمّ رجع في طريق لتشهد له الارض الثانية وقيل

زمین پس بازگشت در راه دیگر تا گواهے دهد مر او را زمین دوم و گفته شد

انّه عليه السلام مضى على حيّ من الاحياء ثمّ رجع على غيرهم

که آنحضرت م گذشت بر زنده از زندگان پس بازگشت بر غیر ایشان

ليساوي بينهم في الاكرام لانّ رؤيته عليه السلام كانت

تا برابر شود درمیان ایشان در اکرام زیرا که دیدن آن سرور م بود

رحمة قال الله تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعلمين و

رحمت فرمود خدای تعالی و نفرستادیم ترا مگر رحمت از بهر عالمیان و

قيل ان الارض تفتخر بوطي النبي صلى الله عليه وسلم وغيره من الانبياء

گفته شده که زمین فخر میکند بزیر پا کردن نبی صلعم و دیگر از پیغمبران

والاولياء وسعيهم عليها فاراد صلى الله عليه وسلم ان يساوي بين البقعتين

و دوستان خدا و برفتن ایشان بر آن زمین پس قصد کرد صلعم که برابری کند میان هر دو قطعه زمین

لئلا تفتخر بعضها على بعض وقيل انه عليه السلام كان

تا فخر نکند بعض آن زمین بر بعض دیگر و گفته شد که آنحضرت صلعم بود

قد سلك الى المصلى في طريق وقصده الحقيقة الى الله عز

تحقیق رفت بسوی نمازگاه در راهی و قصد او در حقیقت بسوی خدای عز و جل بود

وجل ثم اراد الرجوع الى الاهل والوطن والطين والماء المعروف

پس اراده کرد برگشتن بسوی اهل و وطن و گل و آب که معروف و

المعهود فكره ان يسلك الى الله تعالى طريقا ثم يسلكه الى غيره

معهود است پس مکروه داشت که رود بسوی خدای راهی پس برود در همان راه بسوی غیر او

ثم رجع في طريق اخر وقيل انه عليه السلام لو لم يرجع في طريق

پس بازگشت در راه دیگر و گویند که آنحضرت صلعم اگر بر نگشتی در راه دیگر

اخر لوجب على الناس الاستنان به عليه السلام وتعذر

هر آینه واجب میشد بر مردم بجا آوردن سنت آنسرور صلعم و دشوار میشد

عليهم التفرق بعد صلوة العيد الى منازلهم فاراد ان يبين

بر آن اصحاب جدا شدن بعد نماز عید بسوی منزلهای خود پس خواست که بیان کند

التوسعة عليهم في الرجوع في اي طريق شاؤا وقيل انه

فراخی را بر ایشان در بازگشتن در هر راه که خواهند و گفته شد که آنحضرت

صلى الله عليه وسلم فزع من مكيدة الكفار والمنافقين وقيل انه كان

صلعم ترسید از مکر کافران و منافقان و گفته شده است که آنسرور بود

يتصدق على من كان معه فكان يرجع في طريق اخر حتى يتوفر

صدقه میداد کسیکه بود با او صلعم پس بود که بازگشت در راه دیگر تا اینکه وافر شود

الصدقة على الفقراء وقيل انه كان يفعل ذلك لاجل ازدحام

صدقه بر فقیران و گفته شد که بود آنسرور صلعم که میکرد این کار از جهت ازدحام

الناس عليه صلى الله عليه وسلم **فصل في فضيلة يوم النحر والاضحية**

مردم بر آنسرور صلی الله علیه وسلم در بیان فضیلت روز نحر و روز عید

رَوَى عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ قُرْطٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْظَمُ

روایت کرد عبد الله بن قرط گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بزرگترین

الْاَيَّامِ عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمُ النَّحْرِ وَرُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِفَاطِمَةَ

روزها نزدیک خدای تعالی روز قربانیست و روایت کرده شده است که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود فاطمه را

قُوْمِيْ اِلٰى اُضْحِيَّتِكِ فَاشْهَدِيْهَا فَاِنَّهُ يُغْفَرُ لَكِ بِاَوَّلِ قَطْرَةٍ

برخیز بسوی قربانی خود پس حاضر باش نزد او که آمرزیده شود ترا باول قطره

يَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا كُلُّ ذَنْبٍ عَمِلْتِ وَقُوْلِيْ اِنَّ صَلَاتِيْ وَنُسُكِيْ وَ

که بچکد از خون آن هر گناهی که کرده و بگوی که نماز من و عبادت من و

مَحْيَايَ وَمَمَاتِيْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ

زندگی من و موت من خدای راست که پروردگار عالمیان است و روایت کرده شد از نبی صلی الله علیه وسلم که

قَالَ اِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِلٰهِيْ مَا ثَوَابُ مَنْ ضَحّٰى مِنْ اُمَّةِ

فرمود که داود علیه السلام گفت الٰهی چیست ثواب کسیکه قربانی کرد از امت

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَوَابُهُ اَنْ يُعْطٰى بِكُلِّ شَعْرَةٍ مِنْهَا

محمد صلی الله علیه وسلم فرمود خدای عز و جل ثواب او آنست که داده میشود مقابل هر موی از آن

عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمْحٰى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ

ده نیکی و محو کرده شود از او ده بدی و برداشته میشود مر او را ده

دَرَجَاتٍ فَقَالَ اِلٰهِيْ فَمَا ثَوَابُهُ اِذَا شُقَّ بَطْنُهَا قَالَ اِذَا انْشَقَّ

درجه پس گفت الٰهی پس چیست ثواب او هرگاه که پاره شود شکم آن فرمود هرگاه پاره شود

الْقَبْرُ عَنْهُ اَخْرَجَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى اٰمِنًا مِنَ الْجُوْعِ وَالْعَطْشِ وَمِنْ

گور از ان برمی آرد او را خدای تعالی در حالیکه ایمن باشد از گرسنگی و تشنگی و از

اَهْوَالِ الْقِيَامَةِ يَا دَاوُدُ لَهُ بِكُلِّ بَضْعَةٍ مِنْ لَحْمِهَا طَيْرٌ فِي

خوف های قیامت ای داود مر او را مقابل هر پاره گوشت از گوشت او جانوریست در

الْجَنَّةِ كَاَمْثَالِ الْبُخْتِ وَبِكُلِّ كُرَاعٍ مِنْهَا مَرْكَبٌ مِنْ مَرَاكِبِ

بهشت مانند شتر بختی و مقابل هر پاره از آن قربانی ستوریست از ستورهای

الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلٰى جَسَدِهَا قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ

بهشت و مقابل هر موی که بر جسم اوست کوشکیست در بهشت و مقابل هر موی

عَلٰى رَاْسِهَا جَارِيَةٌ مِنَ الْحُوْرِ الْعِيْنِ اَمَا عَلِمْتَ يَا دَاوُدُ اَنَّ

که بر سر اوست کنیزکیست از حور عین آیا ندانستی ای داود که

الضَّحَايَا هِيَ الْمَطَايَا وَاَنَّ الضَّحَايَا تَمْحُو الْخَطَايَا وَتَدْفَعُ الْبَلَايَا

قربانیها مرکبها اند و قربانیها گم میکنند گناهها و دور میکنند بلاها

٦٥٩
٥٣

فُزْ بِالضَّحَايَا فَإِنَّهَا فِدَاءُ الْمُؤْمِنِ كَفِدَاءِ إِسْحٰقَ مِنَ الذَّبْحِ
بفیروزی یابید بقربانیها پس اینها فداے مومن ست مانند فداے اسحٰق م از ذبح

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَحْسِنُوْا ضَحَايَاكُمْ فَإِنَّهَا مَطَايَاكُمْ يَوْمَ
و فرمود نبی م نیکو کنید قربانیهاے خود را پس این مرکبهاے شماست روز

الْقِيٰمَةِ وَرُوِيَ اَنَّ عَلِيًّا رض قَرَءَ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِيْنَ اِلَى
قیامت و روایت کرده شده ست که علی رض خواند روزیکه حشر کنیم پرهیزگاران را بسوی

الرَّحْمٰنِ وَفْدًا ثُمَّ قَالَ وَهَلْ يَكُوْنُ الْوَفْدُ اِلَّا رُكْبَانًا عَلَى نَجَائِبِهِمْ
رحمان مهمانان گروه اند پس گفت نمی باشند گروه مگر جماعه سواران بر شتران برگزیده خود

وَنَجَائِبُهُمْ ضَحَايَاهُمْ يُؤْتَوْنَ بِنُوْقٍ لَمْ يَرَ الْخَلَائِقُ مِثْلَهَا
و شتران ایشان قربانیهاے ایشانند داده میشود ایشانرا ناقها که ندیده ست خلایق مانند آن

عَلَيْهَا اَرْحِلَةٌ مِنَ الذَّهَبِ وَاَزِمَّتُهَا الزَّبَرْجَدُ ثُمَّ يَنْطَلِقُ
بر آن ناقها پالانهاست از زر و مهارهاے آن از زبرجد پس ترک میروند

بِهِمْ اِلَى الْجَنَّةِ حَتّٰى يَقْرَعُوْا بَابَهَا وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
با ایشان بسوی بهشت تا بکوبند در بهشت را و روایت کرده شده ست از نبی صلعم

اَنَّهُ قَالَ ضَحُّوْا وَطِيْبُوْا بِهَا نَفْسًا فَاِنَّهُ مَنْ اَخَذَ اُضْحِيَّتَهُ
که فرمود قربانے کنید و خوش کنید بآن نفس را پس بدرستیکه شان اینست کسیکه گرفت قربانے

فَاسْتَقْبَلَ بِهَا الْقِبْلَةَ كَانَ دَمُهَا وَشَعْرُهَا مَحْصُوْرًا لَهُ
پس مستقبل کند بآن قربانے باشد خون و موسے او نگهداشته شده براے او

اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَاِنَّ الدَّمَ اِذَا وَقَعَ فِي التُّرَابِ فَاِنَّمَا يَقَعُ فِي
تا روز قیامت پس بدرستیکه خون وقتیکه مے افتد در خاک جز این نیست که مے افتد در

حِرْزِ اللّٰهِ اَنْفِقُوْا يَسِيْرًا تُؤْجَرُوْا كَثِيْرًا وَرُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
حمایت خداتعالی خرج کنید کم را مزده داده میشوید بسیار و روایت کرده شده ست که نبی

دَعَا بِكَبْشَيْنِ اَمْلَحَيْنِ اَقْرَنَيْنِ عَظِيْمَيْنِ فَاَضْجَعَ اَحَدَهُمَا وَقَالَ
طلبید دو قوچ ابلق شاخدار بزرگ پس بر پهلو خوابانید یکے را و گفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ هٰذَا عَنْ
اے بار خدا این از

مُحَمَّدٍ وَعَنْ اَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ بِالْاٰخَرِ ثُنِّيَ وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ
محمد ست و از اهل بیت او پس ترک دوم بار خوابانید دوم را و گفت

اَللّٰهُمَّ هٰذَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَعَنْ اُمَّتِهِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ
اے بار خدا این از محمد ست و از امت او و از جابر بن عبد الله

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ضَحَّى بِكَبْشَيْنِ يَوْمَ النَّحْرِ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ

از پیغمبر ۳ بدرستی آن پیغمبر قربانی داد دو بز روز قربانی و خبر داد ما را هبة الله

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ الْمُعَدِّلِ الْكُوفِيِّ قَالَ أَنْبَأَنَا الْقَاضِي

از محمد بن احمد بن حارث معدل کوفی گفت خبر داد ما را قاضی

مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْجُعْفِيُّ أَنْبَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَشْجَعِيُّ

محمد بن محمد بن عبد الله جعفی خبر داد ما را محمد بن جعفر اشجعی

أَنْبَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ الطَّرِيقِيُّ أَنْبَأَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ

خبر داد ما را علی بن منذر طریقی خبر داد ما را ابن فضیل از هشام از

عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ

عروه از پدر خود از عائشه رض از نبی ۳ بدرستی فرمود

مَنْ قَرَّبَ أُضْحِيَّتَهُ يَوْمَ النَّحْرِ لِيَنْحَرَهَا قَرَّبَهُ اللهُ تَعَالَى إِلَى

هر که نزدیک ساخت قربانی خود را روز قربانی تا ذبح کند او را نزدیک میشود او را خدا اسبحانه بسوی

الْجَنَّةِ فَإِذَا نَحَرَهَا غَفَرَ اللهُ لَهُ بِأَوَّلِ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا

بهشت پس هرگاه ذبح کرده آمرزد خدا بهم مر او را باول قطره که بچکد از خون آن

وَجَعَلَهَا اللهُ تَعَالَى لَهُ مَرْكَبًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِلَى الْمَحْشَرِ وَيُعْطِي

و گردانید آن قربانی را خدای تعالی از برای او مرکب روز قیامت بسوی محشر و داده میشود

بِعَدَدِ شَعْرِهَا وَصُوفِهَا حَسَنَاتٍ وَرُوِيَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ

بعدد موهای او و پشم او نیکیها و روایت کرده شده از انس بن مالک

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضَحَّى بِكَبْشَيْنِ أَقْرَنَيْنِ أَمْلَحَيْنِ فَكَانَ يَذْبَحُ

که نبی ۳ قربانی داد دو بز شاخدار املح پس بود که ذبح میکرد

وَيُسَمِّي وَيَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى صَفْحَتِهَا قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ الْأَمْلَحُ مَا

و بسم الله میگفت و مینهاد پای خود بر گردن او گفت ابو عبیده املح چیزیست

فِيهِ بَيَاضٌ وَسَوَادٌ وَالسَّوَادُ غَلَبَهُ وَيَنْظُرُ فِي سَوَادٍ وَيَبْرُكُ فِي

که در وی سیاهی و سپیدی باشد و سیاهی بیشتر باشد که ببیند در سیاهی و نشیند در

سَوَادٍ وَرَوَتْ عَائِشَةُ رض أَنَّهُ أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَبْشٍ أَقْرَنَ يَطَأُ

سیاهی و روایت کرد عائشه رض که فرمود نبی ۳ بگوسفند شاخدار که برود در

فِي سَوَادٍ وَيَبْرُكُ فِي سَوَادٍ فَأُتِيَ بِهِ فَضَحَّى بِهِ فَأَضْجَعَهُ وَذَبَحَهُ فَقَالَ

در سیاهی و نشیند در سیاهی پس آورده شد آن پس قربانی داد بآن پس انداخت و ذبح کرد

بِسْمِ اللهِ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَقَالَ أَصْحَابُ

بسم الله ای بار خدا قبول کن از محمد و آل محمد و از امت محمد و گفت اصحاب

٦٦٠

الحديث قوله ويطأ في سواد وينظر في سواد معناه
حدیث مذکور قول او ع و یطأ فی سواد و ینظر فی سواد معنے او آنست
بکثرة شحمه ولحمه ما یظل في ظل نفسه وینظر فیه ویبرك
که از جهت بسیار بسیار پیه او و گوشت او چیزیست که می‌رود در سایه نفس خود و نظر می‌کند در وی و می
فیه وقال أهل اللغة معنی السواد في هذا الموضع أي کان أسود
در آن سایه و گفته اند اهل لغت معنے سواد در اینجا آنست که باشد سیاه و دست او
الیدین والعینین والرکبتین فصل في صلوة لیلة الاضحی
سیاه و هر دو چشم او و هر دو زانوی او درمیان نماز شب عید اضحی
وهي أن یصلي رکعتین یقرأ في کل رکعة فاتحة الکتاب خمسة
و آن اینست که گذارد دو رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه پانزده
عشر مرة وقل هو الله أحد کذلك وقل أعوذ برب الفلق مثل
بار و سوره اخلاص همچنین و سوره الفلق مانند
ذلك وقل أعوذ برب الناس بعد ذلك فإذا سلم قرأ آیة
این و سوره الناس نیز باین شمار پس هرگاه سلام دهد بخواند آیة
٦٦١ الکرسي ثلاث مرات واستغفر الله خمسة عشر مرة ثم یدعو
الکرسی سه بار و استغفار پانزده بار پس دعا کند
بما شاء من خیر الدنیا والاخرة فصل والاضحیة
آنچه خواهد از نیکوئے دنیا و آخرت و قربانی دادن
سنة لا یستحب ترکها لمن قدر علیها عند الامام احمد و
سنت است مستحب نیست ترک دادن آن کسیرا که مقدور و داشته باشد بران نزد امام احمد و
مالك والشافعي رحمة الله علیهم وعند غیرهم هي واجبة و
مالک و شافعی رح و نزد غیر ایشان واجبست و
الاصل في استحبابها دون وجوبها ما روي عن ابن عباس رض
اصل در مستحب بودن آن بغیر وجوب آن آنست که روایت کرده شد از ابن عباس
عن النبي صلی الله علیه وسلم أنه قال أمرت بالنحر وهو لکم سنة وفي خبر
از نبی صلعم که فرمود امر کرده شده‌ام بقربانی و آن بهر شما سنت است و در حدیث
آخر ثلث علي فرض ولکم تطوع النحر والوتر ورکعتا الفجر و
دیگر است که سه چیزست که بر من فرض است و بر شما نفل قربانی دادن و وتر و دو رکعت فجر و
في حدیث ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم إذا دخل العشر
و در حدیث ام سلمه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه که در آمد دهه

وَاِذَا اَرَادَ اَحَدُكُمْ اَنْ يُّضَحِّيَ فَلَا يَمَسَّ مِنْ شَعْرِهٖ وَلَا بَشَرِهٖ شَيْئًا فَعَلَّقَ

و خواست یکے از شما کہ قربانی کند پس مس نکند از موی و از ظاہر جرم او چیزے پس متعلق کرد

الْاُضْحِيَةَ بِالْاِرَادَةِ وَمَا كَانَ وَاجِبًا بِالشَّرْعِ لَا يَتَعَلَّقُ بِالْاِرَادَةِ

قربانی را بخواہش ہر کس و ہر چہ واجب است در شرع وابستہ بارادہ نیست

فَصْلٌ وَاَفْضَلُهَا الْاِبِلُ ثُمَّ الْبَقَرُ ثُمَّ الْغَنَمُ وَلَا يُجْزِيْ اِلَّا

و بزرگترین قربانی شتر است پس گاو پس گوسفند و بسند نمیشود مگر

الْجَذَعُ مِنَ الضَّاْنِ وَالثَّنِيُّ مِنْ غَيْرِهٖ اَمَّا الْجَذَعُ فَهُوَ مَا كَمَلَ لَهٗ

جذع از قسم گوسفند و ثنی از غیر او اما جذع پس آن بچہ ایست کہ کامل شد او را

سِتَّةُ اَشْهُرٍ وَالثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ مَا كَمَلَ لَهٗ سَنَةٌ وَمِنَ الْبَقَرِ مَا كَمَلَ

شش ماہ و ثنی از بز بچہ ایست کہ کامل شدہ ست یکسال و از گاو بچہ ایست کہ تمام

لَهٗ سَنَتَانِ وَمِنَ الْاِبِلِ مَا كَمَلَ لَهٗ خَمْسُ سِنِيْنَ وَتُجْزِيْ الشَّاةُ

او را دو سال و از شتر بچہ ایست کہ کامل شدہ باشد مر او را پنج سال و بسند میشود بز

عَنْ وَّاحِدٍ وَالْبُدْنَةُ مِنَ الْاِبِلِ وَالْبَقَرِ عَنْ سَبْعَةٍ وَاَفْضَلُ

از یک کس و قربانی از شتر و گاو از ہفت کس و بزرگترین

الضَّحَايَا الشُّهُبُ ثُمَّ الصُّفْرُ ثُمَّ السُّوْدُ وَالْاَفْضَلُ اَنْ يَّذْبَحَهَا

قربانیہا سفید است پس ترک زرد پس ترک سیاہ و بہتر آنست کہ ذبح کند

بِنَفْسِهٖ فَاِنْ لَّمْ يُحْسِنْ فَلْيَشْهَدْ ذَبْحَهَا وَيَاْكُلُ ثُلُثَهَا وَ

بدست خود و اگر نیکو نداند پس بہ بیند ذبح کردن آن و بخورد سوم حصہ او و

يَهْدِيْ ثُلُثَهَا وَيَتَصَدَّقُ بِثُلُثِهَا وَيَجْتَنِبُ فِيْهَا الْعُيُوْبَ

ہدیہ دہد سوم حصہ او و صدقہ کند بسوم حصہ او و پرہیز کند در آن قربانی عیبہا را

وَالْعُيُوْبُ خَمْسَةٌ فَلَا يُضَحِّيْ بِعَضْبَاءِ الْقَرْنِ وَالْاُذُنِ وَهِيَ

و عیبہا پنج اند پس قربانی نکنند شکستہ شاخ و بریدہ گوش و آن

مَا ذَهَبَ اَكْثَرُ اُذُنِهَا اَوْ قَرْنِهَا وَقِيْلَ مَا ذَهَبَ ثُلُثُ اُذُنِهَا

چیزیست کہ رفتہ باشد اکثر گوش او یا شاخ او و گویند کہ چیزیست کہ رفتہ باشد سوم حصہ

وَقَرْنِهَا وَكَذٰلِكَ لَا يُضَحِّيْ بِالْجَمَّاءِ لِاَنَّهَا كَالْعَضْبَاءِ فِي اَصَحِّ

و شاخ او و ہمچنین قربانی نکند بے شاخ را زیرا کہ آن ہمچو عضباست در صحیح ترین

الْقَوْلَيْنِ وَلَا بِالْعَوْرَاءِ الْبَيِّنِ عَوَرُهَا وَهِيَ مَا انْخَسَفَتْ عَيْنُهَا

دو قولہا و نہ بکور یکے کہ ظاہر است کورئے او و آن کور را چیزیست کہ تاریک شدہ است چشم او

وَذَهَبَتْ وَلَا بِالْعَجْفَاءِ الَّتِيْ لَا تُنْقِيْ وَهِيَ الْهَزِيْلَةُ الَّتِيْ لَا

و رفتہ و نہ بگوسفند لاغری کہ پاک کردہ نشود و آن لاغر است کہ نیست

وحده یعنی نزد موسی او برد دونرخ وراین نزد امام واکثر علماست ونزد امام احمد حنبل ضمیر شعره

٦٦٣

لا نخر نِقيُها ولا بالعرجاءِ البيّنِ عرجُها وهي التي لا تقدرُ

مغز درو ونه لنگے کہ ظاہر باشد لنگ او وآن است کہ قادر نباشد

على المشي مع التسرح ولا المشاركة في العلف لضعفها ولا

بر رفتن با چرندہای در صحرا و قربانے نہ بہ با ضعیفہ کہ شریک کردہ شد در علف از جہت ضعیف

بالمريضةِ البيّنِ مرضُها ولا بالجرباءِ لأن جربها يفسدُ

بیمارے را کہ ظاہر باشد بیمارے او و نہ بہ گرگین زیرا کہ بدرستے کہ گرگی آن فاسد میکند

اللحمَ وقد نهى النبيُّ صلى الله عليه وسلم أن يضحّى بالمقابلة وهي ما قطع

گوشت را و تحقیق منع فرمودہ است رسول ص ازانکہ قربانے دہد بمقابلہ وآن مقابلہ اضحیہ است

شيءٌ من مقدّمِ أذنها وبقي معلّقًا ولا بالمدابرة وهي ما قطع

چیزے از پیش گوش او و ماندہ باشد معلق و نہ قربانے دہد بمدابرہ وآن اضحیہ است

شيءٌ من خلفِ أذنها ولا بالخرقاءِ وهي ما ثقبَ الكيُّ أذنها

چیزے از پس گوش او و نہ بخرقاء وآن اضحیہ است کہ سوراخ کردہ داغ گوش او را

ولا بالشرقاءِ وهي ما شقّ الكيُّ أذنها وذلك محمولٌ على نهي

و نہ بشرقاء وآن اضحیہ است کہ دریدہ باشد داغ گوش او و این محمول است بر منع

٦٦٣ تنزيهٍ لا على نهي تحريمٍ والأولى أن تجتنب ذلك وإن ضحّى

تنزیہ نہ بر منع تحریم و بہتر آنست کہ پرہیز کند از این و اگر قربانے داد

بها جاز وأيامُ النحر ثلثةٌ يومُ العيد بعد الصلوة أو قدرها

بان جایز است و روزہای قربانے سہ است روز عید بعد نماز یا مقدار نماز

ويومان بعده هو مذهبُ أكثر الفقهاء وقال الشافعي رح

و دو روز پس آن و آن مذہب اکثر فقیہان است و گفت شافعی رح

يومُ العيد وأيامُ التشريق الثلاثة والذي ذكرنا من أنه

روز عید و سہ روز تشریق است و آنچہ یاد کردیم ما او را

ثلاثة أيامٍ منقولٌ عن عمر وعلي وابن عباس وأبي هريرة

سہ روز است منقول است از عمر و علی و ابن عباس و ابی ہریرہ

رضوان الله تعالى عليهم أجمعين ومن ضحّى قبل صلوة الإمام

رض و ہر کہ قربانے داد پیش از نماز امام

فهي شاةُ لحمٍ لا يحصل له بذلك ثوابُ الأضحية لما روى منصور

پس آن قربانے بز گوشت است حاصل نشود مر آن قربانے دہندہ را ثواب قربانے از جہت حدیثے روایت

عن الشعبي عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه

از شعبی از براء بن عازب گفت خطبہ خواند بر ما رسول الله ص

يوم النحر بعد الصلوة فقال من صلى صلوتنا ونسك نسكنا
روز قربانی بعد نماز پس فرمود کسیکه نماز گزارد نماز ما و قربانی داد قربانی ما

فقد اصاب اصحاب النسك ومن نسك قبل الصلوة فتلك
پس تحقیق رسید اصحاب قربانی را فعله و کسیکه قربانی داد پیش از نماز پس آن

شاة لحم فقام ابو بردة بن نيار رضه فقال يا رسول الله لقد
بز گوشت است پس برپا ایستاد ابو برده بن نیار رض پس گفت یا رسول الله هرآینه

نسكت قبل ان اخرج الى الصلوة وعرفت ان اليوم يوم اكل
قربانی داده ام پیش از آنکه برآیم بسوی نماز و شناختم که امروز روز خوردن

وشرب فتعجلت واكلت واطعمت اهلي وجيراني فقال رسول
و نوشیدن است پس شتاب کردم و خوردم و خورانیدم اهل خود را و همسایگان خود را پس فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم تلك شاة لحم فقال ان عندي عناقا جذعة و
الله ص آن قربانی بز گوشت است پس گفت ابو برده بدرستی نزد من بزغاله ششماهه هست و

هي خير من شاتي لحم فهل تجزي عني فقال صلى الله عليه وسلم نعم ولا تجزي
آن بهتر است از دو بز گوشت پس آیا بسنده است از من پس فرمود ص بلی و بسنده نیست

عن احد بعدك وعن الاسود بن قيس قال شهدت النبي صلى الله عليه وسلم
از هیچکس بعد از تو و روایت است از اسود بن قیس گفت دیدم نبی ص را

يوم النحر مر بقوم ذبحوا قبل الصلوة فقال صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل
روز قربانی که گذشت بقومی که ذبح کرده بودند پیش از نماز پس فرمود ص هرکه ذبح کرد پیش از

الصلوة فليعد وفي بعض الاخبار من كان ذبح قبل ان يصلي
نماز پس گو که باز گرداند و در بعضی احادیث آمده است هرکه باشد که ذبح کرد پیش از آنکه نماز گزارد

فليعد اخرى مكانها ومن لم يكن ذبح فليذبح **فصل**
پس باید باز گرداند دیگری بجای او و کسیکه بوده است که ذبح نکرده پس گو که ذبح کند

في ذكر ايام التشريق قال الله تعالى واذكروا الله في ايام
در ذکر ایام تشریق فرمود خدای تعالی و یاد کنید خدا را در روزهای

معدودات يعني بالذكر التكبير ادبار الصلوات وعند
شمرده مراد یاد کردن تکبیر است پس از نمازها و نزدیک

الجمرات يكبر مع كل حصاة وغيرها من الاوقات يستحب ذلك
انداختن سنگریزه ها با هر سنگ ریزه از اوقات مستحب است این

من اول العشر الى اخر ايام التشريق قوله في ايام معدودات
از اول دهه تا آخر روزهای تشریق قول او در روزهای شمرده شده

ف یعنی اول نماز خوانده پس از آن قربانی داده ۱۲ ترجمه

يعني ايام التشريق ايام منى لثلاث واما المعلومات
يعنى روزهاى تشريق منا را سه است واما معلومات
فهي ايام العشر وعلى هذا اكثر العلماء يدل عليه قوله تعالى
پس آن ده روز است وبرين جنبت بسيارے علما دلالت ميكند بروى قول خداى
فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه وانما يكون التعجل في
پس هر كه شتاب برآيد در دو روز پس نيست گناه براو وجز اين نيست كه باشد شتاب آمدن در
ايام التشريق في يومين منها او جميع الثلاث قال ابن
ايام تشريق در دو روز از انها يا همه سه روز گفت ابن
عباس رض امر الله تعالى بذكره في الايام المعدودات وهي ايام
عباس رض امر كرد خداى تعالى بذكر خويش در ايام شمرده شده وآن ايام
التشريق ثلاثة ايام بعد النحر وجعلها معدودة لقلتها
تشريق است سه روز پس از قربانى وگردانيد آن را خداى تعالى معدوده از جهت
في ايام عمرك كقوله تعالى في شهر رمضان اياما معدودات
در روزهاى عمر تو مانند گفتن خداى تعالى در حق ماه رمضان ايام معدودات
لقلتها من بين الشهور وكما قال تعالى وشروه بثمن بخس
از جهت كم بودن آن از ميان ماهها وچنانچه فرمود خداى تعالى وفروختند يوسف را ببهاى
٦٦٥ دراهم معدودة وقيل انما سميت معدودة لانها تعد
درهمهاى چند وگفته شده است نام نهاده شد معدوده زيرا كه آن شمرده ميشود
من ايام الحج فيفرغ فيها مما عليه من افعال الحج من المبيت
از روزهاى حج پس فارغ ميشود حاجى در آن ايام از آنكه برو است از افعال حج از شب بودن
بمزدلفة ورمي الجمار بمنى وقال الزجاج تستعمل المعدودات
در مزدلفه وانداختن سنگ ريزه در منى وگفت زجاج استعمال كرده ميشود معدودات
في اللغة للشيء القليل فسميت بذلك لانها ثلاثة ايام
در لغت بر چيز اندك پس نام نهاده شد بابن از جهت آنكه سه روز است
فالايام المعدودات ثلاثة ايام التشريق والذكر المامور
پس ايام معدودات سه روز تشريق است وذكر امر كرده شده
فيها التكبير عن نافع عن ابن عمر رض انه قال الايام المعدودة
در آن ايام تكبير است روايت است از نافع از ابن عمر رض كه گفت ايام معدودات
ثلاثة ايام يوم النحر ويومان بعده وقال ابراهيم النخعي
سه روز است روز قربانى ودو روز پس از آن وگفت ابراهيم نخعى

المعدودات ايام العشر والمعلومات ايام النحر وسبب

معدودات روزها ے دهه ذی الحجة و معلومات روز قربانے و سبب

امر الله تعالى المسلمين بالذكر في هذه الاية والتي قبلها

امر کردن خدا ے تعالے مسلمانان را بذکر در ین آیت و آیتے که اول از ین آیت

قوله عز وجل فاذكروا الله كذكركم اباءكم على ما ذكر المفسرون

پس یاد کنید خدا ے را مانند یاد کردن شما پدران خود را بر طریقیکه ذکر کرده

ان العرب كانوا اذا فرغوا من حجهم وقفوا عند البيت و

است که عرب بوده اند که هرگاه فارغ میشدند از حج خود می ایستادند نزدیک خانه کعبه و

ذكروا مآثر آبائهم ومفاخرهم وكان الرجل يقول ان ابي

یاد میکردند بزرگیهاے پدران خود را و فخرهاے ایشان و بود مرد که میگفت که پدر من

كان يقري الضيف ويطعم الطعام وينحر الجزور ويفك

بود که مهمانی میکرد مهمان را و طعام میداد و میکشت شتران خود را و خلاص میکرد

العاني ويجز النواصي ويفعل كذا وكذا ويفتخرون بذلك

بندیان را و آزاد میکرد بند گان را و میکرد چنین و چنین و فخر میکردند باین

فامرهم الله عز وجل بذكره فانزل الله عز وجل فاذكروا الله

پس امر کرد ایشان را خدا ے تعالی به یاد کردن خود پس فرو فرستاد خدا ے تعالی پس یاد کنید خدا ے را

كذكركم آباءكم او اشد ذكرا الى قوله تعالى واذكروا الله

مانند یاد کردن شما پدران خود را تا قول خود تعالے شانه و یاد کنید خدا را

في ايام معدودات وقال جل وعلا فاذكروني فانا الذي فعلت

در روزها معدوده و فرمود جل و علا پس یاد کنید مرا پس من آنم که کردم

ذلك لكم وبآبائكم واحسنت اليكم واليهم وقال السدي

این کار برای شما و به پدران شما و نیکوئے کردم بسوی شما و بسوے پدران شما و گفت سدی

كانت العرب اذا قضت مناسكها واقاموا بمنى يقوم الرجل

بوده اند مردم عرب که هرگاه ادا میکردند عبادتهاے خود را و می ایستادند بمنی می ایستاد مرد

فيسأل الله عز وجل ويقول اللهم ان ابي كان عظيم

پس سوال میکرد خدا ے عز و جل را و میگفت ای بار خدا بدرستی پدر من بود بزرگ

الجفنة عظيم القبة كثير المال فاعطني مثل ذلك ليس

کاسه بزرگ قبه و بسیار مال دار پس بده مرا مانند این نبود که

يذكر الله عز وجل انما يذكر اباه ويسأل ان يعطي في دنياه

یاد میکرد خدا ے تعالی را جز این نیست که یاد میکرد پدر خود را و میخواست که بدهد خدا ے تعالی در دنیای او

٦٧٦

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى هٰذِهِ الْآيَةَ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَعَطَاءٌ وَالرَّبِيعُ

پس نازل کرد خدای تعالی این آیت را وگفت ابن عباس وعطا وربیع

وَالضَّحَّاكُ مَعْنَاهُ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ تَعَالَى كَذِكْرِ الصِّبْيَانِ

وضحاک رح یعنی آن آیت پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن کودکان

الصِّغَارِ الْآبَاءَ وَهُوَ قَوْلُ الصَّبِيِّ أَوَّلَ مَا يَفْصَحُ وَيَفْقَهُ

پدران را وآن گفتن کودکست اول بار که گویا میشود وفهمد

كَلَامَ أَبِيهِ وَأُمِّهِ ثُمَّ يَلْهَجُ بِأَبِيهِ وَأُمِّهِ عَنْ عُمَرَ ابْنِ مَالِكٍ عَنْ

سخن را ابه وامه بستر بجنبد به پدر و مادر خود روایت از عمر بن مالک از

أَبِي الْجَوْزَاءِ قَالَ قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ رض أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ

ابی جوزا گفت گفتم مر ابن عباس را رض خبر ده مرا از قول خدای تعالی عزوجل

وَجَلَّ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا وَقَدْ يَأْتِي

پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن شما پدران خود را وگاهست که بیاید

عَلَى الرَّجُلِ يَوْمٌ لَا يَذْكُرُ فِيهِ أَبَاهُ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَيْسَ كَذٰلِكَ

بر مرد روزیکه یاد نکند در آن روز پدر خود را پس گفت ابن عباس رض نیست معنی این

٦٦٧ وَلٰكِنْ أَنْ تَغْضَبَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عُصِيَ أَشَدَّ مِنْ غَضَبِكَ

ولکن مراد آنست که خشمناک شوی از جهت خدای عزوجل وقتیکه بیفرمانی او کرده شود سخت تر از خشم

لِوَالِدَيْكَ إِذَا شُتِمَا وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ الْقُرَظِيِّ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ

از جهت پدر ومادر تو وقتیکه دشنام داده شوند ق وروایت از محمد بن کعب پس یاد کنید خدای را

كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا يَعْنِي بَلْ أَشَدَّ كَقَوْلِهِ أَوْ يَزِيدُونَ

مانند یاد کردن شما پدران خود را بل زیاده تر یعنی او یعنی بل ست مانند قول خدایتعالی

أَيْ بَلْ يَزِيدُونَ قَالَ مُقَاتِلٌ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا أَيْ أَكْثَرَ ذِكْرًا كَقَوْلِهِ

بلکه زیاده ازان گفت مقاتل او یعنی اکثر ست مانند قول خدایتعالی

أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً **فَصْلٌ** وَقَدْ سَمَّى اللّٰهُ عَزَّ

یعنی بیشتر از روی سختی و بیشتر از روی ترس وتحقیق نامید خدای عزوجل

وَجَلَّ أَشْيَاءَ فِي الْقُرْآنِ ذِكْرًا مِنْ ذٰلِكَ سَمَّى التَّوْرٰيةَ ذِكْرًا فَقَالَ

چند چیز را در قرآن ذکر بعضی از آن نامید توریت را ذکر پس فرمود

عَزَّ وَجَلَّ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَسَمَّى

پس سوال کنید اهل توریت را اگر هستید شما نمیدانید ونامید

الْقُرْآنَ ذِكْرًا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ وَسَمَّى

قرآنرا ذکر فرمود خدای تعالی واین ذکر یعنی قرآن مبارکست که فرستادیم ما او را

اللوح المحفوظ ذكرا قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من

لوح محفوظ را ذکر فرمود خدای تعالی و تحقیق نوشتیم ما در زبور از

بعد الذكر يعني من بعد اللوح المحفوظ وسمى الموعظة ذكرا

پس ذکر یعنی بعد از لوح محفوظ و نامید موعظت را ذکر

قوله عز وجل فلما نسوا ما ذكروا به وسمى الرسول ذكرا

فرمود خدا ششم پس هرگاه فراموش کردند چیزی که پند داده شدند و نامید رسول را ذکر

قوله عز وجل قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا والخبر ذكرا

فرمود خدای هفتم تحقیق فرستاد بسوی شما ذکری را که رسول است و نامید خبر را ذکر

قوله عز وجل هذا ذكر من معي وذكر من قبلي والشرف ذكرا

فرمود خدای عز وجل این خبر کسیکه با من است و خبر کسیکه پیش از منست و نامید شرف را ذکر

قوله عز وجل انه لذكر لك ولقومك والتوبة ذكرا

فرمود خدای عز وجل این بدرستیکه بزرگی است مر ترا و مر قوم ترا و نامید توبه را ذکر

قوله عز وجل ذلك ذكرى للذاكرين والصلوة ذكرا

فرمود خدای که توبه آن توبه پند است مر خواهندگان را و نامید نماز را ذکر

قوله عز وجل فاذكروا الله كما علمكم وسمى صلوة العصر ذكرا

فرمود خدا پس نماز کنید خدای را چنانچه آموخت شما را و نامید نماز عصر را ذکر

قوله عز وجل اني احببت حب الخير عن ذكر ربي يعني صلوة العصر

فرمود خدای عز وجل حکایت از سلیمان که بدرستی من دوست داشتم دوستی مال یعنی اسپان را در

والجمعة ايضا ذكرا قوله عز وجل فاسعوا الى ذكر الله والشفاعة ذكرا

و نامید جمعه را نیز ذکر فرمود خدا پس کوشش کنید بسوی ذکر خدا یعنی نماز جمعه و نامید شفاعت

قوله عز وجل اذكرني عند ربك وسمى الطاعة ذكرا

فرمود خدای حکایت از یوسف ع یاد کن مرا یعنی شفاعت کن مرا نزدیک پروردگار خود و نامید طاعت را ذکر

قوله عز وجل فاذكروني اذكركم معناه اذكروني بالطاعة

فرمود خدا پس یاد کنید مرا یاد کنم شما را معنی آن است که یاد کنید مرا بطاعت

اذكركم بالمغفرة وسمى الندامة ذكرا قوله عز وجل اذا

یاد کنیم شما را بمغفرت و نامید ندامت را ذکر فرمود خدا هرگاه

ظلموا انفسهم ذكروا الله اي ندموا بالقلب واستغفروا

ظلم کردند بر نفسهای خود یاد کردند خدای را یعنی پشیمان شدند بدل و آمرزش خواستند

باللسان وسمى التكبير ذكرا قوله عز وجل واذكروا الله في

بزبان و نامید تکبیر را ذکر فرمود عز وجل و یاد کنید خدای را در

أَيَّامٍ مَّعْدُودٰتٍ يَعْنِي أَيَّامَ التَّشْرِيقِ فَصْلٌ وَاخْتَلَفَ

روزهاے شمرده یعنے روزهاے تشریق و اختلاف کرده‌اند

لِمَ سُمِّيَتْ أَيَّامُ التَّشْرِيقِ فَقَالَ قَوْمٌ إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا

که چرا نامیده شد ایام تشریق باین نام پس گفت قومے که بدرستیکه مشرکان بوده اند

يَقُولُونَ أَشْرِقْ ثَبِيرُ كَيْمَا نُغِيرُ يَعْنِي أُدْخُلْ فِي الشُّرُوقِ يَا ثَبِيرُ

که می‌گفتند سعید شو ای ثبیر تا برویم یعنی درآ در روشنی ای ثبیر

وَهُوَ اسْمُ جَبَلٍ كَيْمَا نُغِيرُ أَيْ كَيْمَا نَدْفَعُ لِأَنَّهُمْ كَانُوا لَا

وآن نام کوهے است تا که برویم زیراکه ایشان بوده اند که

يَدْفَعُونَ وَلَا يُفِيضُونَ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ تُشْرِقَ

نمیرفتند و نمی‌آمدند از مزدلفه مگر پس از روشنے

الشَّمْسُ فَجَاءَ الْإِسْلَامُ فَأَبْطَلَ ذٰلِكَ وَقِيلَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ أَيَّامُ

آفتاب پس آمد اسلام و باطل کرد آنرا وگفته شده است جز اینکه نامیده شده

التَّشْرِيقِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يُشَرِّقُونَ فِيهَا لُحُومَ الْأَضَاحِي وَ

تشریق را زیراکه ایشان بوده اند که پاره کرده خشک در آفتاب میکردند در ان ایام گوشت قربانیها را

تَشْرِيقُ اللَّحْمِ أَنْ يُشَرَّحَ وَيُشَرَّقَ فِي الشَّمْسِ وَيُسَمَّى الْقَدِيدُ

و تشریق گوشت آنست که پاره کرده شود و خشک کرده شود در آفتاب و نامیده میشود خشک کرده

شَرَائِقَ اللَّحْمِ وَقِيلَ بَلْ سُمِّيَتْ لِصَلٰوةِ يَوْمِ النَّحْرِ وَالتَّشْرِيقُ

شرائق اللحم وگفته شد بلکه نامیده شد برای نماز روز نحر و تشریق

صَلٰوةُ الْعِيدِ وَإِنَّمَا أُخِذَ مِنْ شُرُوقِ الشَّمْسِ لِأَنَّ ذٰلِكَ

نماز عید را و جز این نیست که گرفته شده است از تابش آفتاب زیراکه این وقت

وَقْتُهَا وَسُمِّيَ الْمُصَلَّى الْمُشَرَّقَ لِأَنَّ النَّاسَ يَبْرُزُونَ فِيهِ لِلشَّمْسِ

وقت آن است و نامیده شد مصلی را مشرق زیراکه مردم می برآیند در انجا برای آفتاب

فَسُمِّيَ يَوْمُ الْعِيدِ يَوْمَ التَّشْرِيقِ لِهٰذَا الْمَعْنٰى ثُمَّ صَارَتْ

پس نامیده شد روز عید را روز تشریق باین معنے پس گشت

أَيَّامُ التَّشْرِيقِ تَبَعًا لِلْعِيدِ وَقِيلَ لِذِي النُّونِ الْمِصْرِيِّ رحمه

ایام تشریق تابع مر عید را وگفته شد مر ذو النون مصری را

لِمَ سُمِّيَ الْمَوْقِفُ بِالْمَشْعَرِ وَلَمْ يُسَمَّ بِالْحَرَمِ فَقَالَ لِأَنَّ الْكَعْبَةَ

چرا نامیده شد موقف را مشعر و نامیده نشد آنرا بحرم پس گفت زیراکه کعبه

بَيْتُهُ وَالْحَرَمَ حِجَابُهُ وَالْمَشْعَرَ بَابُهُ فَلَمَّا قَصَدَهُ الْوَافِدُ

خانه خداست و حرم پرده اوست و مشعر باب اوست پس هرگاه قصد کردند او را آیندگان

۶۶۹

۵۳

أوقفهم بالباب الأول ليتضرعون إليه ثم أوقفهم

ایستاده کرد ایشان را بدر اول که عجز کنند بسوی او پس ایستاده کرد ایشان را

بالحجاب الثاني وهو المزدلفة فلما نظر إلى تضرعهم

در پرده دوم و آن مزدلفه است پس هرگاه دید بسوی زاری ایشان

أمرهم بتقريب قربانهم فلما أن قربوها وتطهروا من

امر کرد ایشان را بدادن قربانیهای ایشان پس هرگاه قربانی دادند و پاک گشتند از

الذنوب أمرهم بالزيارة على الطهارة فقيل له لم كره

گناهان امر کرد ایشان را بزیارت بر پاکی پس گفته شد چرا مکروه کرده شده

الصيام في أيام التشريق قال لأن القوم زوار الله تعالى

روزه در ایام تشریق گفت از جهت آنکه گروه زوار خدای تعالی

وهم في ضيافته ولا ينبغي للضيف أن يصوم عند

و ایشان در ضیافت خدایند هستند و سزاوار نیست مهمان را که روزه دارد نزدیک

من أضافه فقيل له يا أبا الفيض ما معنى تعلق الرجل

کسیکه ضیافت کرد او را پس گفته شد مر او را ای ابو الفیض چیست معنی آویختن مرد

بأستار الكعبة قال مثله كمثل رجل بينه وبين صاحبه

به پرده‌های کعبه گفت ابو الفیض مانند او مانند مردیست که درمیان او و درمیان صاحب او

جناية فهو متعلق بذيل رجال ليشفعون له أن يهب له

گناهیست پس او آویزنده است بدامن مردم که شفاعت کنند او را که بخشد مر او را

جرمه فصل واختلف في قدر التكبير في هذه الأيام

گناه او و اختلاف کرده شده است در قدر تکبیر درین ایام

قال نافع رض كان عمر وعبد الله ابنه رض يكبران بمنى

گفت نافع رض بوده است عمر و عبد الله پسر او رض که تکبیر میگفتند در منی

هذه الأيام عقيب الصلوة وفي المجلس وعلى الفرش وفي الفسطاط

درین روزها پس از نماز و در مجلس و بر فرش و خیمه

وفي الطريق ويكبر الناس بتكبيرهما ويتأولان هذه

و در راه و تکبیر میگفتند مردم بتکبیر گفتن آن دو و تاویل میکردند این

الآية فالاتفاق حاصل على كون التكبير سنة وإنما

آیه پس اتفاق حاصل است بر بودن تکبیر سنت و جز این نیست

الخلاف في قدره وكان علي رض يكبر من صلوة الغداة

که خلاف در قدر اوست و بوده است که علی رض تکبیر میگفت از نماز بامداد

مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ اِلَى صَلٰوةِ الْعَصْرِ مِنْ اٰخِرِ اَيَّامِ التَّشْرِيْقِ وَهُوَ

از سحر عرفه تا نماز عصر از آخر ایام تشریق و آن

مَذْهَبُ اِمَامِنَا اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَحَدُ

مذهب امام ماست که احمد حنبل است رح و یکے از

اَقْوَالِ الشَّافِعِيِّ رَه وَمَذْهَبُ اَبِيْ يُوْسُفَ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَهُوَ

قولهاے شافعی ست رح و مذهب ابو یوسف و محمد بن حسن و آن

اَوْلَى الْاَقَاوِيْلِ وَاَجْمَعُهَا وَكَانَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُوْدٍ رض يُكَبِّرُ

بہترین قولهاست و جمع کننده ترین اقوال ست و بود عبد الله بن مسعود رض که تکبیر می گفت

مِنْ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ يَوْمَ عَرَفَةَ اِلَى صَلٰوةِ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ النَّحْرِ

از نماز بامداد روز عرفه تا نماز عصر از روز قربانے

وَهُوَ مَذْهَبُ الْاِمَامِ الْاَعْظَمِ اَبِيْ حَنِيْفَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ

و آن مذهب امام اعظم رض ابے حنیفه ست

وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمْ يُكَبِّرَانِ

و بود ابن عباس و زید بن ثابت رض که تکبیر می گفتند

مِنْ صَلٰوةِ الظُّهْرِ مِنْ يَوْمِ النَّحْرِ اِلَى صَلٰوةِ الْعَصْرِ مِنْ اٰخِرِ اَيَّامِ

از نماز ظهر از روز قربانے تا نماز عصر از آخر روزهاے

التَّشْرِيْقِ وَهُوَ قَوْلُ عَطَاءٍ وَالْاَظْهَرُ مِنْ مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ رَه

تشریق و آن قول عطا ست و ظاهر ترین از مذهب شافعی رح

اَنْ يَبْدَءَ بِالتَّكْبِيْرِ مِنْ صَلٰوةِ الظُّهْرِ يَوْمَ النَّحْرِ اِلَى صَلٰوةِ الْفَجْرِ

که ابتدا کند تکبیر از نماز ظهر روز قربانے تا نماز فجر

مِنْ اٰخِرِ اَيَّامِ التَّشْرِيْقِ اِقْتِدَاءً بِالْحَاجِّ وَهُوَ مَذْهَبُ الْاِمَامِ

از آخر روزهاے تشریق از بهر پیروے کردن بحاجیان و آن مذهب امام

الْمَالِكِ وَلِلشَّافِعِيِّ رَه قَوْلٌ ثَالِثٌ اَوَّلُهُ مِنْ صَلٰوةِ الْمَغْرِبِ لَيْلَةَ

مالک است و شافعی را رح قول سوم ست اول او از نماز شام شب

النَّحْرِ اِلَى صَلٰوةِ الصُّبْحِ مِنْ اٰخِرِ اَيَّامِ التَّشْرِيْقِ وَاَمَّا لَفْظُ التَّكْبِيْرِ

قربانے ست تا نماز صبح از آخر روزهاے تشریق و اما لفظ تکبیر

فَكَانَ ابْنُ مَسْعُوْدٍ رض يُكَبِّرُ اِثْنَتَيْنِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ

پس بود ابن مسعود رض که تکبیر می گفت دو بار الله اکبر الله اکبر نیست هیچ معبودے

اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ وَهُوَ مَذْهَبُ اِمَامِنَا

مگر خدا و خدا بزرگ است خدا بزرگ است و برای خداست ثنا و آن مذهب امام ما

أحمد وأبي حنيفة رض وأهل العراق وعن مالك رحمه الله تعالى

احمد و ابو حنیفه است رض و مذهب اهل عراق و روایت از امام مالک رح

أنه كان يقول الله أكبر الله أكبر ثم يقطع فيقول الله أكبر

که میگفت الله اکبر دو بار پس قطع میکرد پس میگفت الله اکبر

لا إله إلا الله وكان سعيد بن جبير والحسن رحمهما الله تعالى

الخ و بود سعید بن جبیر و حسین بصری

يقولان الله أكبر الله أكبر الله أكبر ثلاثا نسقا ثم يقول

میگفتند الله اکبر سه بار متصل بے در پی پس میگفت

التكبير إلى آخره على ما ذكرنا أولا وهو مذهب الشافعي رض

تکبیر را تا آخر او بر آنچه ذکر کردیم نخست و آن مذهب شافعی است رض

وأهل المدينة وعن قتادة أنه كان يقول الله أكبر كبيرا

و مذهب اهل مدینه و روایت از قتاده که او میگفت الله اکبر کبیرا

الله أكبر على ما هدانا الله أكبر ولله الحمد وروى أبو هريرة

الله اکبر بر آنچه راه نمود ما را الله اکبر الخ و روایت کرد ابو هریره

رض أن رسول الله صلى الله عليه قال أيام منى أيام أكل وشرب وذكر

که رسول الله ص گفت روزهای منی روزهای خوردن و نوشیدن و یاد کردن

الله تعالى وعن جعفر بن محمد رض أنه قال إن رسول الله صلى الله عليه

خدا است و روایت از جعفر بن محمد رض که گفت رسول الله ص

بعث مناديا فنادى في أيام التشريق أنها أيام أكل وشرب

منادی را فرستاد پس ندا کرد در روزهای تشریق که آن روزها روزهای خوردن و نوشیدن

وبعال فصل وإن كان محرما فمن صلوة الظهر يوم

و جماع کردن است واگر بود آن مومن محرم پس از نماز ظهر روز

النحر إلى آخر أيام التشريق عند إمامنا أحمد رحمه الله تعالى

نحر تا آخر روزهای تشریق نزدیک امام ما احمد رح

وكذلك في الصحيح عنه لا يكبر إلا إذا صلى الفرض في جماعة

و همچنین است در روایت صحیح از امام که تکبیر نگوید مگر وقتی که گزارد فرض را در جماعت

ولا يكبر إذا كان وحده ولا عقيب النوافل فصل وهذا

و تکبیر نگوید وقتی که باشد تنها و نه پس از نوافل و این

التكبير الذي ذكرناه في عيد الأضحى مثله في عيد الفطر

تکبیر که ذکر کردیم آنرا در عید اضحی مانند اوست در عید فطر

بل آكد في الفطر ليلة الفطر لقول الله عز وجل ولتكملوا
بلکه استوار تر است آن تکبیر فطر در شب فطر از جهت فرمودن خدای تعالی که باید که کامل کنید شما

العدة ولتكبروا الله على ما هديكم الآية غير أن ابتداءه
روزها را شمار و تکبیر گویید خدای را بر آنچه راه نمود شما را آیه مگر آنکه ابتدای او

من بعد غروب الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من
بعد غروب آفتاب شب عید فطر است تا آنکه فارغ شود امام از

خطبتي العيد يوم العيد ثم ينقطع وقال الإمام أبو حنيفة
هر دو خطبه عید روز عید پس ترک تمام شود و گفت امام ابو حنیفه

رض ليس في الفطر تكبير مسنون وقال مالك يكبر يوم الفطر
نیست در فطر تکبیر مسنون و گفت مالک تکبیر گوید روز عید فطر

دون ليلته ويكون وقته إلى أن يأتي المصلى ويخرج الإمام
نه شب او و باشد وقت آن تکبیر تا آمدن به نمازگاه و بر آمدن امام

ويظهر للناس للصلوة وقال الشافعي ره يكبر من غروب
و ظاهر شدن مردم برای نماز و گفت شافعی تکبیر گوید از غروب شدن

الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من خطبتي العيد
آفتاب شب عید تا آنکه فارغ شود امام از هر دو خطبه عید

يوم العيد وقال في قول يكبر من غروب الشمس ليلة العيد
روز عید و گفت در قولی تکبیر گوید از غروب شدن آفتاب شب عید

إلى أن يظهر الإمام في المصلى وقال في قول إلى أن يحرم بالصلوة
تا آنکه ظاهر شود امام در مصلی یعنی نمازگاه و گفت در قولی دیگر تا آنکه احرام بندد به نماز

في قول إلى أن يفرغ من الصلوة مجلس في فضائل يوم
و در قولی دیگر تا آنکه فارغ شود از نماز مجلس است در بیان فضیلتهای روز

عاشورا قال الله عز وجل إن عدة الشهور عند الله اثنا
عاشورا گفت خدای تعالی بدرستی که شمار ماهها نزدیک خدای تعالی

عشر شهرا في كتاب الله إلى قوله منها أربعة حرم وقد تقدم
دوازده ماه است در کتاب خدای تعالی تا قول او از آن چهار ماه حرام است گفتار در آن و تحقیق

ذكر ذلك وإن منها المحرم فهذا الشهر من الأشهر المحرمة
ذکر این و بدرستی از آن ماهها حرام ماه محرم است پس این ماه از ماههای محرم است

عند الله تعالى ورتبه يوم عاشورا الذي عظم الله تعالى أجر
نزدیک خدای تعالی و درجه او روز عاشورا است آنکه بزرگ گردانیده است خدای [illegible]

مَنْ اَطَاعَهُ فِيهِ مِنْ ذٰلِكَ مَا اَخْبَرَنَا بِهِ اَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ

کسیکه اطاعت کرد وی را در آن ماه از آنجمله چیزیست که خبر کرد ما را بآن ابو نصر از پدر خود

بِاِسْنَادِهِ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

باسناد خود از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم

عَلَيْهِ مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ ثَلٰثُونَ يَوْمًا وَمِنْ

هر که روزه داشت روزی را از ماه محرم پس مر او راست بمقابله هر روزے سی روز و از آنجمله

ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ

چیزیکه روایت کرده شده است از میمون بن مهران از ابن عباس رض گفت

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مَنْ صَامَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ اُعْطِيَ ثَوَابَ

فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت روز عاشورا از محرم داده میشود مر او را ثواب

عَشَرَةِ اٰلَافِ مَلَكٍ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ اُعْطِيَ ثَوَابَ

ده هزار فرشتگان و هر که روزه داشت روز عاشورا از محرم داده میشود مر او را ثواب

عَشَرَةِ اٰلَافِ شَهِيدٍ وَثَوَابَ عَشَرَةِ اٰلَافِ حَاجٍّ وَمُعْتَمِرٍ وَمَنْ

ده هزار شهید و ثواب ده هزار حاجیان و عمره کنندگان و کسیکه

مَسَحَ بِيَدِهِ عَلٰى رَأْسِ يَتِيمٍ يَوْمَ عَاشُورَاءَ رَفَعَ اللّٰهُ تَعَالٰى لَهُ بِكُلِّ

مسح کرد بدست خود بر سر یتیم روز عاشورا بر دارد خدای تعالی مر او را بمقابله

شَعْرَةٍ عَلٰى رَأْسِهِ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ فَطَّرَ مُؤْمِنًا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ

موئے که بر سر او است درجه در بهشت و کسیکه افطار کنانید مومن را شب عاشورا

فَكَاَنَّمَا اَفْطَرَ عِنْدَهُ جَمِيعُ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَشْبَعَ بُطُونَهُمْ

پس گویا که افطار کنانید نزد او همه امت محمد صلعم و سیر کرد شکمهای ایشان

قَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَقَدْ فَضَّلَ اللّٰهُ تَعَالٰى يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَلٰى سَائِرِ

گفتند صحابه یا رسول الله هر آینه فضل داد خدای تعالی روز عاشورا را بر همه

الْاَيَّامِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى السَّمٰوٰتِ فِي

روزها فرمود صلعم آری پیدا کرد خدای تعالی آسمانها را در

يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَخَلَقَ الْجِبَالَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَخَلَقَ الْبِحَارَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ

روز عاشورا و پیدا کرد کوهها را روز عاشورا و پیدا کرد دریاها را در روز عاشورا

وَخَلَقَ الْقَلَمَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَخَلَقَ اللَّوْحَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَخَلَقَ اٰدَمَ

و پیدا کرد قلم را روز عاشورا و پیدا کرد لوح را روز عاشورا و پیدا کرد آدم را

يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَاَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَوُلِدَ اِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

روز عاشورا و در آورد او را در بهشت روز عاشورا و پیدا کرده شد ابراهیم علیه السلام

يوم عاشورا وفدي ابنه من الذبح وغرق فرعون يوم

روز عاشورا و فدا داده شد پسر او از ذبح و غرق شد فرعون روز

عاشورا وكشف الله تعالى البلاء عن ايوب عليه السلام يوم

عاشورا و دور کرد خدا تعالے بلا از ایوب م روز

عاشورا وتاب الله تعالى على ادم عليه السلام يوم عاشورا

عاشورا روز قبول کرد خدا تعالے توبه آدم م روز عاشورا

وغفر الله تعالى ذنب داود عليه السلام يوم عاشورا وولد

و آمرزید خدا تعالے گناه داود م روز عاشورا و زائیده شد

عيسى عليه السلام يوم عاشورا ويوم القيمة في يوم عاشورا

عیسے م روز عاشورا و روز قیامت در روز عاشورا است

وفي لفظ اخر عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

و در لفظ دیگر روایت از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله م هر که

صام يوم عاشورا كتب الله له عبادة ستين سنة بصيامها

روزه داشت روز عاشورا را بنویسد خدا تعالے مر او را عبادت شصت سال بروزه و قیام آن

وقيامها ومن صام يوم عاشورا اعطي ثواب الف شهيد ومن

داشت آنرا و هر که روزه داشت روز عاشورا داده شود مر او را ثواب هزار شهید و هر که

صام يوم عاشورا كتب الله له اجر اهل سبع سموت ومن

روزه داشت روز عاشورا بنویسد خدا تعالے مر او را مزد اهل هفت آسمان و هر که

فطر مومنا يوم عاشورا فكانما افطر عنده جميع امة محمد

افطار کنانید مومنی را روز عاشورا پس چنانستے که افطار کنانید نزد او همه امت محمد را

صلى الله عليه وسلم واشبع بطونهم ومن مسح راس يتيم في يوم عاشورا رفعت

ص و سیر گردانید شکمهای ایشان و هر که مسح کرد سر یتیم را در روز عاشورا برداشته شود

له بكل شعرة على راسه درجة في الجنة فقال عمر بن الخطاب رض

مر او را بعوض هر موئے سر یتیم درجه در بهشت پس گفت عمر بن الخطاب رض

يا رسول الله لقد فضلنا الله تعالى بيوم عاشورا قال صلى الله عليه وسلم

یا رسول الله ص هر آینه فضل داد خدا تعالے ما را بروز عاشورا فرمود

نعم خلق الله تعالى السموت يوم عاشورا والارض كمثله و

آرے آفرید خدا تعالے آسمانها را بروز عاشورا و زمین را نیز مانند آن و

خلق الجبال يوم عاشورا والنجوم كمثله وخلق العرش يوم عاشورا

آفرید کوهها را بروز عاشورا و ستارگان را مانند آن و آفرید عرش را روز عاشورا

والكرسي كمثله وخلق اللوح يوم عاشورا والقلم كمثله و
و کرسی را مانند آن و آفرید لوح را روز عاشورا و قلم مانند آن و

خلق جبرئيل يوم عاشورا والملائكة كمثله وخلق آدم عم
آفرید جبرائیل را روز عاشورا و فرشتگان را مانند آن و آفرید آدم را

في يوم عاشورا وولد ابرهيم عم في يوم عاشورا ونجاه الله
روز عاشورا و زاییده شد ابراهیم عم روز عاشورا و نجات داد او را خدای

تعالى يوم عاشورا وفداه الله ابنه يوم عاشورا وغرق فرعون
روز عاشورا و فدا داد او را خدای تعالی از پسر او روز عاشورا او غرق کرد فرعون را

في يوم عاشورا ورفع ادريس عليه السلام في يوم عاشورا
روز عاشورا و برداشت ادریس را عم روز عاشورا

وكشف الضر عن ايوب عليه السلام في يوم عاشورا ورفع
و دور کرد ضرر را از ایوب عم روز عاشورا و برداشت

عيسى عليه السلام في يوم عاشورا وولد عيسى عليه السلام
عیسی عم را روز عاشورا و زاییده شد عیسی عم

في يوم عاشورا وتاب الله تعالى على آدم عم في يوم عاشورا ٦٨٦
روز عاشورا و توبه داد خدای تعالی آدم عم را روز عاشورا

وغفر ذنب داود عم في يوم عاشورا واعطى الله الملك
و آمرزید گناه داود عم را روز عاشورا و داد خدای تعالی ملک

لسليمان عليه السلام في يوم عاشورا واستوى الرب تعالى
سلیمان را عم روز عاشورا و مستوی شد پروردگار تعالی

وتبارك على العرش في يوم عاشورا ويوم القيمة في يوم
و تبارک بر عرش در روز عاشورا و روز قیامت در روز

عاشورا واول مطر نزل من السماء يوم عاشورا واول رحمة
عاشورا است و اول باران که نازل شد از آسمان روز عاشورا و اول رحمت

نزلت في يوم عاشورا ومن اغتسل يوم عاشورا لم يمرض مرضا
نازل شد در روز عاشورا و هر که غسل کرد روز عاشورا مریض نشود بهیچ بیماری

الا مرض الموت ومن اكتحل بالاثمد يوم عاشورا لم ترمد عينه
مگر مرض موت و هر که سرمه کرده باشد در روز عاشورا درد نکند چشم او

تلك السنة كلها ومن عاد مريضا يوم عاشورا فكانما عاد
در همه این سال و هر که عیادت کرد بیمار را روز عاشورا پس گویا که عیادت

ولد آدم ومن سقى شربة من ماء يوم عاشوراء فكأنما لم
تمام اولاد آدم و هر که نوشانید شربتی از آب روز عاشورا پس چنانست که
يعص الله طرفة عين ومن صلى أربع ركعات يوم عاشوراء
نافرمانی نکرده خدای تعالی را یک چشم زدن و هر که گزارد چهار رکعت روز عاشورا
يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمسين مرة قل
که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و پنجاه بار سوره اخلاص
هو الله أحد غفر الله تعالى له ذنوب خمسين عاما ماضيا
بیامرزد خدای تعالی او را گناهان پنجاه سال گذشته
وخمسين عاما مستقبلا وبنى الله تعالى له في الملأ الأعلى
و پنجاه سال آینده و بنا کند خدای تعالی برای او در گروه فرشتگان
ألف قصر من نور وقد ورد في حديث آخر أربع ركعات
هزار محل از نور و تحقیق وارد شد در حدیث دیگر چهار رکعت
بتسليمتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة
بدو بار سلام دادن که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه یکبار
وإذا زلزلت الأرض زلزالها مرة وقل يا أيها الكافرون مرة
و سوره الزلزال یکبار و سوره الکافرون یکبار
وقل هو الله أحد مرة ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبعين مرة
و سوره اخلاص یکبار و درود فرستد بر نبی هفتاد مرتبه
إذا فرغ منها روي ذلك في حديث أبي هريرة رض وعن ابن عباس
وقتیکه فارغ شد ازان مرویست این در حدیث ابوهریره رض و مرویست از ابن عباس
رض أيضا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افترض على بني إسرائيل
رض نیز گفت فرمود رسول الله صلعم فرض کرده شد بر بنی اسرائیل
صوم يوم في السنة وهو يوم عاشوراء العاشر من المحرم
روزه یک روز در تمام سال و آن روز عاشوراست و آن دهم روز از محرم
فصوموه ووسعوا فيه على عيالكم ومن وسع على أهله من ماله
پس روزه دارید و فراخ کنید طعام بر عیال خود و هر که فراخ کرد طعام بر اهل خود از مال خود
في يوم عاشوراء وسع الله عليه سائر سنته ومن صام هذا
در روز عاشورا فراخ کند خدا تعالی بر او همه سال او و هر که روزه دارد این
اليوم كان له كفارة أربعين سنة ومن أحيا ليلة عاشوراء
روز باشد مر او را کفاره چهل سال و هر که بیدار ماند شب عاشورا

وَأَصْبَحَ صَائِمًا مَاتَ وَلَمْ يَدْرِ بِالْمَوْتِ وَفِي حَدِيثِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللّٰهُ

و صبح کرد و در آنجا لحظے کہ روزہ دارندہ بست مردہ باشد و نداشتہ باشد مرگ خود را و در حدیث علی کرم الله

وَجْهَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ أَحْيَاهُ

وجہہ است گفت فرمود رسول الله صلعم هرکہ زندہ داشت شب عاشورا زندہ گرداند

اللّٰهُ تَعَالَى مَا شَاءَ وَعَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ جَعْفَرٍ الْكُوفِيِّ

خدائے تعالے مدت کہ خواہد و مرویست از سفیان بن عیینہ از جعفر کوفی

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ مَنْ رُئِيَ بِالْكُوفَةِ

از ابراہیم بن محمد بن منتشر و بود آن ابراہیم از بہترین کسانیکہ دیدہ شدہ در کوفہ

عَلَى مَا قِيلَ فِي زَمَانِهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ مَنْ وَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ فِي يَوْمِ

چنانچہ گفتہ شد در زمان او کہ بوے رسیدہ او را کہ کسیکہ فراخ کرد بر عیال خود در روز

عَاشُورَاءَ وَسَّعَ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ قَالَ سُفْيَانُ جَرَّبْنَا

عاشورا فراخ کند خدائے تعالے براو ہمہ سال او گفت سفیان پس تجربہ کردیم

ذٰلِكَ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً فَلَمْ نَرَ إِلَّا سَعَةً وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ رض

آنرا مدت پنجاہ سال پس ندیدیم مگر فراخے و مرویست از عبد الله رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ وَسَّعَ عَلَى أَهْلِهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ

گفت فرمود رسول الله صلعم هرکہ فراخ کرد بر اہل خود در روز عاشورا

وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ وَقِيلَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ أَنَّهُ قَالَ

فراخ کند خدا تعالے براو ہمہ سال و گفتہ شدہ است از بعض سلف رض کہ گفت

مَنْ صَامَ يَوْمَ الزِّينَةِ يَعْنِي يَوْمَ عَاشُورَاءَ أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ

هرکہ روزہ داشت روز زینت یعنے روز عاشورا دریافتہ باشد چیزے را کہ فوت شدہ از

صِيَامِ السَّنَةِ وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيهِ يَوْمَئِذٍ أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ

روزہ ہائے سال و ہرکہ صدقہ داد در آنجا در این روز دریافت چیزیکہ فوت کردہ از

صَدَقَةِ السَّنَةِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ مَنِ اكْتَحَلَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ بِكُحْلٍ

صدقہ سال و گفت یحیی بن کثیر ہرکہ سرمہ کشید روز عاشورا بسرمہ

فِيهِ مِسْكٌ لَمْ تَشْتَكِ عَيْنُهُ إِلَى قَابِلٍ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَأَخْبَرَنَا

کہ درو مشک ست درد نکند چشم او تا سال آیندہ ازین روز و خبر داد مارا

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَلِيطِ بْنِ أُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ

ابونصر از پدر خود باسناد خود از ابے علیط بن امیہ بن خلف

الْجُمَحِيِّ قَالَ رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَيْتِي صُرَدًا فَقَالَ هٰذَا أَوَّلُ طَائِرٍ

جمحی گفت دید پیغمبر صلعم بر خانہ من کنجشک پس گفت این نخستین جانورست

صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ وَقَالَ قَيْسُ بْنُ عُبَادَةَ كَانَتِ الْوَحْشُ تَصُوْمُ

روزه داشت روز عاشورا و گفت قیس بن عباده بوده است وحش که روزه میداشتند

يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

روز عاشورا و روایت از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله ص

اَفْضَلُ صِيَامٍ بَعْدَ شَهْرِ رَمَضَانَ شَهْرُ اللّٰهِ الَّذِيْ يَدْعُوْنَهُ

بهترین روزها بعد ماه رمضان ماهیست که میخوانند اورا

الْمُحَرَّمَ وَاَفْضَلُ الصَّلٰوةِ بَعْدَ الْمَفْرُوْضَةِ وَفِيْ جَوْفِ اللَّيْلِ الصَّلٰوةُ

محرم و بهترین روزها بعد روزهای فرضی و در میان شب نماز

يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ وَعَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

روز عاشوراست و روایت از علی کرم الله وجهه گفت

قَالَ فِيْ شَهْرِ اللّٰهِ الْمُحَرَّمِ تَابَ اللّٰهُ عَلٰى قَوْمٍ وَيَتُوْبُ عَلٰى اٰخَرِيْنَ

فرمود در ماه خدا که محرم است قبول کرد توبه قومی را و قبول توبه کرده میشود دیگران

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ اٰخِرَ

و روایت از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ص هر که روزه داشت آخر

٦٧٩ يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَاَوَّلَ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَدْ خَتَمَ السَّنَةَ

روز از ذی الحجه و اول روز از محرم پس تحقیق ختم کرد سال

الْمَاضِيَةَ بِصَوْمٍ وَافْتَتَحَ السَّنَةَ الْمُسْتَقْبِلَةَ بِصَوْمٍ وَجَعَلَ

گذشته را بروزه و ابتدا کرد سال آینده را بروزه و گردانید

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ كَفَّارَةَ خَمْسِيْنَ سَنَةً وَعَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ

خدای تعالی مر اورا کفاره پنجاه سال و روایت از عروه از عایشه

٥٣ قَالَتْ كَانَ عَاشُوْرَاءُ يَوْمًا تَصُوْمُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ

گفت عایشه بوده است عاشورا روزیکه روزه میداشتند قریش در ایام جاهلیت

وَكَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُوْمُهُ بِمَكَّةَ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ

و بود رسول الله ص که روزه میداشت اورا در مکه پس هرگاه درآمد در مدینه

فُرِضَ صِيَامُ رَمَضَانَ فَمَنْ شَاءَ صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ وَمَنْ

فرض کرده شد روزه رمضان پس هرکه خواهد روزه دارد روز عاشورا و هرکه

شَاءَ تَرَكَهُ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَدِمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِيْنَةَ

خواهد ترک دهد اورا و روایت از ابن عباس رض گفت آمد رسول الله ص در مدینه

فَوَجَدَ الْيَهُوْدَ تَصُوْمُ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ فَسَاَلَ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالُوْا

پس دریافت یهود که روزه میداشتند روز عاشورا پس پرسید از ان روزه داشتن یهود

هٰذَا الْيَوْمُ الَّذِيْ أَظْهَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيْهِ مُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

این روزیست که غالب کرد خدای تعالی درین روز موسی ع

وَبَنِيْ إِسْرَآئِيْلَ عَلٰى قَوْمِ فِرْعَوْنَ فَنَحْنُ نَصُوْمُ تَعْظِيْمًا لَهٗ فَقَالَ

و بنی اسرائیل را بر قوم فرعون پس ما روزه میداریم از جهت تعظیم او پس گفت

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْنُ أَحَقُّ بِمُوْسٰى مِنْكُمْ فَأَمَرَ بِصَوْمِهٖ فَصْلٌ

نبی ع ما حق داریم بموسی از شما پس امر کرد بروزه داشتن او فصل

وَاخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ فِيْ تَسْمِيَتِهٖ بِيَوْمِ عَاشُوْرَاءَ فَقَالَ أَكْثَرُهُمْ

و اختلاف کرده اند علما رحمهم الله در نامیدن آن بروز عاشورا پس گفتند اکثر ایشان

إِنَّمَا سُمِّيَ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ لِأَنَّهٗ عَاشِرُ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْمُحَرَّمِ وَقَالَ

جز این نیست که نامیده شد روز عاشورا زیرا که آن دهم روزیست از روزهای محرم و گفت

بَعْضُهُمْ إِنَّمَا سُمِّيَ عَاشُوْرَاءَ لِأَنَّهٗ عَاشِرُ الْكَرَامَةِ الَّتِيْ أَكْرَمَ

بعض ایشان جز این نیست که نامیده شد عاشورا از جهت اینکه آن دهم کرامت است که بزرگ کرد

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ هٰذِهِ الْأُمَّةَ بِهَا أَوَّلُهَا رَجَبٌ وَهُوَ شَهْرُ اللّٰهِ

خدای تعالی این امت را بآن اول آن رجب ست و آن ماه خداست

تَعَالَى الْأَصَمُّ وَإِنَّمَا جَعَلَهٗ كَرَامَةً لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ وَفَضْلُهٗ

که اصم ست و جز این نیست که گردانیده ست او را کرامت از برای این امت و فضیلت او

عَلٰى سَائِرِ الشُّهُوْرِ كَفَضْلِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ عَلٰى سَائِرِ الْأُمَمِ الْكَرَامَةُ

بر همه ماهها همچو فضیلت این امت ست بر همه امتها کرامت

الثَّانِيَةُ شَهْرُ شَعْبَانَ وَفَضْلُهٗ عَلٰى سَائِرِ الشُّهُوْرِ كَفَضْلِ النَّبِيِّ

دوم ماه شعبان ست و فضیلت او بر تمام ماهها مانند فضیلت نبی ست

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلٰى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالثَّالِثَةُ شَهْرُ رَمَضَانَ وَفَضْلُهٗ

ع بر تمام انبیا و سیوم کرامت ماه رمضان ست و فضیلت او

عَلٰى سَائِرِ الشُّهُوْرِ كَفَضْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلٰى خَلْقِهٖ وَالرَّابِعَةُ

بر تمام ماهها مانند فضل خداست بر خلقت او و چهارم بزرگی

لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَهِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَالْخَامِسَةُ يَوْمُ الْفِطْرِ

شب قدر ست و آن بهتر ست از هزار ماه و پنجم بزرگی روز عید فطر

وَهُوَ يَوْمُ الْجَزَاءِ وَالسَّادِسَةُ أَيَّامُ الْعَشْرِ وَهِيَ أَيَّامُ ذِكْرِ اللّٰهِ

و آن روز جزا است و ششم بزرگی روزهای دهه نوی الحجه از روزها یاد کردن خدا

وَالسَّابِعَةُ يَوْمُ عَرَفَةَ وَصَوْمُهٗ كَفَّارَةُ سَنَتَيْنِ وَالثَّامِنَةُ

بزرگی هفتم روز عرفه ست و روزه او کفاره ست دو سال را و هشتم بزرگی

يَوْمُ النَّحْرِ وَهُوَ يَوْمُ الْقُرْبَانِ وَالتَّاسِعَةُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ

روز گوشت و آن روز قربانست و نهم روز جمعه است و آن

سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَالْعَاشِرُ يَوْمُ عَاشُورَا وَصَوْمُهُ كَفَّارَةُ سَنَةٍ

سردار روزهاست و دهم بروز عاشوراست و روزه آن کفاره یکسالست

وَكُلُّ وَقْتٍ مِنْ هٰذِهِ الْأَيَّامِ كَرَامَةٌ جَعَلَهَا اللهُ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ

و هر وقت از این روزها بزرگیست که گردانید او را خدای تعالی از برای این امت

تَكْفِيرًا لِذُنُوبِهِمْ وَتَطْهِيرًا لِخَطَايَاهُمْ وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّمَا

از جهت کفاره گناهان ایشان و از جهت پاک کردن گناهان ایشان و گفت بعضی ایشان جز این نیست

سُمِّيَ عَاشُورَا لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى أَكْرَمَ فِيهِ عَشَرَةً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ

که نامیده شد عاشورا را از جهت آنکه خدای بزرگ کرد در این روز ده کس را از انبیا

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِعَشْرِ كَرَامَاتٍ إِحْدَيهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَابَ عَلَى

ع به کرامت یکی آنکه خدا تعالی توبه داد بر

آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالثَّانِيَةُ رَفَعَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِدْرِيسَ

آدم ع در این روز و دوم برداشت خدای تعالی ادریس را

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ مَكَانًا عَلِيًّا وَالثَّالِثَةُ اِسْتَوَتْ سَفِينَةُ

ع در این روز جای بلند یعنی در بهشت و در زندگی و سوم آرام گرفت کشتی

نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ عَلَى الْجُودِيِّ وَالرَّابِعَةُ وُلِدَ إِبْرٰهِيمُ

نوح علیه السلام در این روز بر جودی و چهارم زاییده شد ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَاتَّخَذَهُ اللهُ تَعَالَى خَلِيلًا وَأَنْجَاهُ مِنْ نَارِ

ع در این روز و گرفت او را خدای تعالی دوست خود و نجات داد او را از آتش

نَمْرُودَ فِيهِ وَالْخَامِسَةُ تَابَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نمرود در آن روز و پنجم توبه قبول کرد خدای تعالی بر داود ع

فِيهِ وَرَدَّ الْمُلْكَ عَلَى سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالسَّادِسَةُ

در آن روز و باز داد ملک به سلیمان ع در این روز و ششم

كَشَفَ اللهُ ضُرَّ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالسَّابِعَةُ نَجَّى اللهُ

دور کرد خدای ضرر از ایوب ع در آن روز و هفتم نجات داد خدا

عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْبَحْرِ وَأَغْرَقَ فِرْعَوْنَ فِي الْبَحْرِ

موسی ع را از دریا و غرق کرد فرعون را در دریا

فِيهِ وَالثَّامِنَةُ نَجَّى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ

در آن روز و هشتم نجات داد خدای تعالی یونس ع را از شکم

الحوت فيه والتاسعة رفع الله عزّ وجلّ عيسى عليه السلام

ماہی در آن روز و نہم برداشت خدائے تعالیٰ عیسیٰ علیہ السلام را

الى السماء فيه والعاشرة ولد نبينا محمد صلى الله عليه وسلم فيه

بسوئے آسمان در آن روز و دہم زائیدہ شد پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم در آن روز

فصل واختلفوا في اي يوم هو من المحرم فقال

و اختلاف کردہ اند کہ آن عاشورا در کدام روز است از محرم پس گفتند

اكثرهم اليوم العاشر من المحرم وهو الصحيح لما تقدم وقال

اکثر ایشان روز دہم است از ماہ محرم و آن صحیح است از جہت چیزے کہ گزشت و گفت

بعضهم هو الحادي عشر منه ونقل عن عائشة رض انه

بعض ایشان آن روز یازدہم است از ماہ محرم و نقل است از عائشہ رض کہ آن روز

هو التاسع منه وعن الحكم بن الاعرج انه سأل ابن عباس رض

نہم است از ماہ محرم و روایت است از حکم بن اعرج کہ بدرستی او سوال کرد از ابن عباس

عن اي يوم يصام عاشوراء فقال اذا رأيت هلال المحرم

از کدام روز روزہ داشتہ شود در عاشورا پس گفت ہرگاہ دیدے ہلال محرم را

فاعدد ثم اصبح صائما من تاسعه قلت كذلك كان يصومه

پس بشمار پستتر صبح کن در حالیکہ روزہ دار باشی از نہم او گفتم ہمچنین بود کہ روزہ میداشت

محمد صلى الله عليه وسلم قال نعم وفي حديث آخر عن ابن عباس رض ايضا

رسول اللہ صلعم گفت بلے و در حدیث دیگر است از ابن عباس رض نیز

انه كان يقول صام رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم عاشوراء وامر

کہ او بود کہ میگفت روزہ داشت رسول اللہ صلعم روز عاشورا را و امر کرد

بصيامه قالوا يا رسول الله نعظمه اليهود والنصارى فقال

بروزہ داشتن آن روز گفتند صحابہ یا رسول اللہ صلعم بزرگ میدارند آن روز را یہود و نصاری پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان العام المقبل ان شاء الله تعالى

رسول اللہ صلعم ہرگاہ کہ باشد سال آئندہ اگر خواہد خدائے تعالیٰ

صمنا يوم التاسع فلم يأت العام المقبل حتى توفي رسول

روزہ داریم با روز نہم پس نیامد سال دوم تا آنکہ فوت شد رسول

الله صلى الله عليه وسلم وقال ابن عباس رض في لفظ آخر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اللہ صلعم و گفت ابن عباس رض در لفظ دیگر فرمود رسول اللہ صلعم

لئن عشت الى قابل ان شاء الله تعالى صمت يوم التاسع مخافة

اگر زندہ باشم تا سال آئندہ اگر خواستہ باشد خدائے تعالیٰ روزہ دارم روز نہم از جہت ترس

٦٩٢

اَنْ يَفُوتَهُ يَوْمُ عَاشُورَا فَصْلٌ وَنَذْكُرُ مِنْ فَضَائِلِ
اگر فوت شود آن کسی را روز عاشورا و یاد میکنیم از فضایل

يَوْمِ عَاشُورَا اَنَّ الْحُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا قُتِلَ
روز عاشورا که حسین بن علی رض کشته شد

فِيهِ رُوِيَ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ رض اَنَّهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
در آن روز روایت است از ام سلمه رض که گفت آن ام سلمه بود رسول الله ص

فِي مَنْزِلِي اِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ رض فَطَالَعْتُ عَلَيْهِمَا مِنَ
در خانه من که ناگاه درآمد بروے حسین رض پس دیده بانی کردم بر ایشان از

الْبَابِ وَاِذَا الْحُسَيْنُ رض عَلٰى صَدْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلْعَبُ وَفِي
در و ناگاه حسین رض بر سینه مبارک نبی ص بازی میکرد و در

يَدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِطْعَةٌ مِنْ طِينٍ وَدُمُوعُهُ تَجْرِي فَلَمَّا خَرَجَ
دست نبی ص پاره از گل است و حال آنکه اشک او روان است پس هرگاه برآمد

الْحُسَيْنُ رض دَخَلْتُ فَقُلْتُ بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ
حسین رض درآمدم پس گفتم پدر من بجای تو و مادر من فدا باد یا رسول الله

طَالَعْتُ عَلَيْكَ وَفِي يَدِكَ طِينَةٌ وَاَنْتَ تَبْكِي فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
دیده بانی کردم برتو و در دست تو گلیست و حال آنکه تو میگریستی پس گفت ص

لِي لَمَّا فَرِحْتُ بِهِ وَهُوَ عَلٰى صَدْرِي يَلْعَبُ اَتَانِي جِبْرَئِيلُ عم
مرا هرگاه خوشحال شدم بحسین رض و حال آنکه او بر سینه من بازی میکرد آمد مرا جبرائیل عم

وَنَاوَلَنِي الطِّينَةَ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا فَلِذٰلِكَ بَكَيْتُ وَرُوِيَ
و داد مرا پاره گلی که کشته میشود حسین بر آن گل پس از جهت آن گریستم و مرویست

عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رح اَنَّهُ قَالَ اِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ
از حسن بصری رح که گفت آن حسن بصری که بدرستی سلیمان بن عبد الملک

رَاَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ يُبَشِّرُهُ وَيُلَاطِفُهُ فَلَمَّا اَصْبَحَ سَاَلَ
و دید نبی ص را در خواب که بشارت میدهد اورا و ملاطفت میکند اورا پس هرگاه

الْحَسَنَ رض عَنْ ذٰلِكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ رض لَعَلَّكَ فَعَلْتَ اِلٰى
حسن رض از آن خواب پس گفت مراورا حسن رض شاید که تو کرده بسوے

اَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعْرُوفًا فَقَالَ نَعَمْ وَجَدْتُ رَاْسَ
اہل بیت رسول الله ص احسانے پس گفت آرے دریافتم سر

الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض فِي خِزَانَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَكَسَوْتُهُ خَمْسَةً
حسین بن علی رض را در خزانه یزید بن معاویه پس پوشیدم او را پنج کفن

مِنَ الدِّيبَاجِ وَصَلَّيْتُ عَلَيْهِ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي وَقَبَرْتُهُ
از دیبا و درود خواندم بر وے مع جماعتے از دوستان خود و در گور کردم او را

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ لَقَدْ رَضِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْكَ بِسَبَبِ ذٰلِكَ
پس گفت مر او را حسن هر اینه راضی شد نبی ﷺ از تو بسبب این کار

فَأَحْسَنَ إِلَى الْحَسَنِ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالَى وَأَمَرَ لَهُ بِالْجَوَائِزِ وَرُوِيَ
پس نیکوئے کرد آن سلیمان بسوی حسن رح و فرمود او را بعطا و روایت

عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الزَّيَّاتِ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِبْرٰهِيمَ الْخَلِيلَ
از حمزه بن زیات گفت دیدم نبی را ﷺ و ابراهیم خلیل را

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنَامِ يُصَلِّيَانِ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض
علیه السلام در خواب که درود میگفتند بر گور حسین بن علی رض

وَأَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ جَعْفَرِ
و خبر داد مارا ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی اسامه از جعفر

بْنِ مُحَمَّدٍ رض قَالَ هَبَطَ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض يَوْمَ أُصِيبَ
بن محمد رض گفت فرود آمد بر گور حسین رض روز یکه کشته شد

سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَبْكُونَ عَلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَصْلٌ
هفتاد هزار فرشته که میگریستند بر او تا روز قیامت

وَقَدْ طَعَنَ قَوْمٌ عَلَى مَنْ صَامَ هٰذَا الْيَوْمَ الْعَظِيمَ وَمَا وَرَدَ فِيهِ
و تحقیق طعن کرده اند قومی بر کسیکه روزه دارد درین روز بزرگ و چیزیکه وارد شد درین روز

مِنَ التَّعْظِيمِ وَزَعَمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ صِيَامُهُ لِأَجْلِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ
از بزرگی و زعم کرده اند که جایز نیست روزه این روز از جهت کشته شدن حسین

بْنِ عَلِيٍّ رض فِيهِ وَقَالُوا يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ الْمُصِيبَةُ فِيهِ عَامَّةً
بن علی رض درین روز و میگویند بایستی که باشد مصیبت درین روز عام

لِجَمِيعِ النَّاسِ لِفَقْدِهِ فِيهِ وَأَنْتُمْ تَتَّخِذُونَهُ يَوْمَ فَرَحٍ وَسُرُورٍ
از بهر همه مردم از جهت گم شدن آن حسین درین روز و حال آنکه شما میگیرید این روز را روز خوشحالی و خوشی

وَتَأْمُرُونَ فِيهِ بِالتَّوْسِعَةِ عَلَى الْعِيَالِ وَالنَّفَقَةِ الْكَثِيرَةِ وَ
و میفرمائید در آن روز بفراخی طعام بر عیال و نفقه بسیار و

الصَّدَقَةِ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَالضُّعَفَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَلَيْسَ هٰذَا
صدقه دادن بر فقیران و ضعیفان و مسکینان و حال آنکه نیست این

مِنْ حَقِّ الْحُسَيْنِ رض عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَهٰذَا الْقَائِلُ مُخْطِئٌ
از حق حسین بن علی رض بر جماعه مسلمانان و این گوینده خطا کننده است و

٦٨٥

مذهبه قبيح فاسد لأن الله تعالى اختار لسبط نبيه محمد

مذهب او بد است فاسد است زیرا که خدا تعالی برگزید سبط نبی خود محمد ص

صلى الله عليه وسلم الشهادة في أشرف الأيام وأعظمها وأجلها و

را شهادت در بزرگ ترین روزها و عظیم ترین آنها و جلیل ترین آنها و

أرفعها عنده ليزيده بذلك رفعة في درجاته وكراماته

بلند ترین روزها نزد حق تعالی تا زیاده کند او را باین شهادت بلندی در درجات او و کرامات او

مضافة إلى كرامته وبلغه منازل الخلفاء الراشدين

اضافه کرده شده سوی بزرگی او و برساند او را بمنزلها ی خلفا ی راشدین

الشهداء بالشهادة ولو جاز أن يتخذ يوم موته يوم مصيبة

که شهید شدند بشهادت و اگر جایز بودی که گرفته شدی روز موت او روز مصیبت

لكان يوم الاثنين أولى بذلك إذ قبض الله تعالى نبيه محمد

هر آینه بودی روز دوشنبه سزاوارتر باین که قبض کرده شد جان نبی خدا محمد ص

صلى الله عليه وسلم فيه وكذلك أبو بكر الصديق رض قبض فيه وهو

در آن روز و همچنین ابو بکر صدیق رض قبض کرده شد جان او در آن روز و آن

ما روى هشام بن عروة عن عائشة رض قالت قال أبو بكر رض

چیزیست که روایت کرد هشام بن عروه از عائشه رض که گفت آن عائشه فرمود ابو بکر رض

لي أي يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم فيه قلت يوم الاثنين قال

مرا کدام روز است که فوت شد نبی ص در آن روز گفتم روز دوشنبه گفت

رضي الله عنه إني أرجو أن أموت فيه فمات رض فيه وفقد

٥٢

رض من هم امید وارم که بمیرم در آن روز پس مرد رض در آن روز و گم شدن

رسول الله صلى الله عليه وسلم وفقد أبي بكر رضي الله عنه أعظم من

رسول الله ص و گم شدن ابو بکر رض بزرگ ترست از

فقد غيرهما وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين و

گم شدن دیگران و هر آینه اتفاق کرده اند مردم بر بزرگی روز دوشنبه و

فضيلة صومه وأنه تعرض فيه الأعمال وفي يوم الخميس

فضیلت روزه او و بدرستی شان اینست که عرض کرده میشود در آن روز اعمال و در روز پنجشنبه

ترفع أعمال العباد وكذلك يوم عاشوراء لا يتخذ يوم مصيبة

برداشته میشود اعمال بندگان و همچنین روز عاشورا نیست گرفته میشود روز ماتم

ولأن يوم عاشوراء أن يتخذ يوم مصيبة ليس بأولى من

و از جهت آنکه گرفتن روز عاشورا را روز ماتم نیست بهتر از

فرح بفتحتین شادی و سرور و شادمان کردن و بالفتح ذکر ... ۱۲

أَنْ يَتَّخِذَ يَوْمَ فَرَحٍ وَسُرُورٍ لِمَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ وَفَضْلَهُ مِنْ

اینکه گرفته شود روز شادیے و خوشی از جهت چیزے که پیش کردیم ذکر او و بزرگی از اینکه

أَنَّهُ نَجَّى اللّٰهُ تَعَالَى فِيهِ أَنْبِيَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَأَهْلَكَ فِيهِ

نجات داد خدا تعالی در آن روز انبیا را از دشمنان ایشان و هلاک کرد درین روز

أَعْدَاءَهُمُ الْكُفَّارَ مِنْ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ وَغَيْرِهِمْ وَأَنَّهُ تَعَالَى

دشمنان ایشان را که کافر بودند از فرعون و قوم او و دیگرها و آنکه پیدا کرد

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَالْأَشْيَاءَ الشَّرِيفَةَ فِيهِ وَآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

او پیدا زمین و آسمانها را و چیزهاے بزرگ را درین روز و آدم علیه السلام

وَغَيْرَ ذٰلِكَ وَمَا أَعَدَّ اللّٰهُ تَعَالَى لِمَنْ صَامَهُ مِنَ الثَّوَابِ الْجَزِيلِ

و دیگر ازین روز و آنچه آماده کرده است خدا تعالی مر کسے را که روزه داشت از ثواب بزرگ

وَالْعَطَاءِ الْوَافِرِ وَتَكْفِيرِ الذُّنُوبِ وَتَمْحِيصِ السَّيِّئَاتِ فَصَارَ

و عطاے وافر و کفاره گناهان و کم کردن بدیها پس گشت

عَاشُورَاءُ بِمَثَابَةِ بَقِيَّةِ الْأَيَّامِ الشَّرِيفَةِ كَالْعِيدَيْنِ وَالْجُمُعَةِ

عاشورا بمثابه باقی روزهاے بزرگ همچو عیدین و جمعه

وَعَرَفَةَ وَغَيْرِهَا نَعَمْ لَوْ جَازَ أَنْ يَتَّخِذَ هٰذَا الْيَوْمَ مُصِيبَةً

و عرفه و غیره بیشتر اگر جایز بودے گرفتن این روز را روز ماتم

لَاتَّخَذَهُ الصَّحَابَةُ وَالتَّابِعُونَ رض لِأَنَّهُمْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنَّا

هر آینه میگرفتند او را صحابه و تابعان رض زیرا که ایشان نزدیکتر بودند سوی او از ما

وَأَخَصُّ بِهِ وَقَدْ وَرَدَ عَنْهُمُ الْحَثُّ عَلَى التَّوْسِعَةِ عَلَى الْعِيَالِ

و خاصتر بآن و تحقیق وارد شده از ایشان افزودن در فراخی بر عیال

فِيهِ وَالصَّوْمُ فِيهِ مِنْ ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ رض أَنَّهُ قَالَ

درآن روز و روزه داشتن در آن روز از آنجمله چیزیست که روایت کرده شده است از حسن رض که گفت

صَوْمُ يَوْمِ عَاشُورَاءَ فَرِيضَةٌ وَكَانَ عَلِيٌّ رض يَأْمُرُ بِصِيَامِهِ

روزه روز عاشورا فرض است و بود علی رض که امر میکرد بروزه آن عاشورا

فَقَالَتْ لَهُمْ عَائِشَةُ رض مَنْ يَأْمُرُكُمْ بِصَوْمِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ قَالُوا

پس گفت ایشانرا یعنی روزه داران را عایشه رض کیست که امر میکند شما را بروزه روز عاشورا گفتند

عَلِيٌّ رض قَالَتْ إِنَّهُ أَعْلَمُ مَنْ بَقِيَ بِالسُّنَّةِ وَرُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رض

علی رض امر کرده است گفت بدرستی او دانا ترین کسانیست که باقی مانده است بسنت رسول ﷺ و روایت است از علی

أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ أَحْيَاهُ

که گفت فرمود رسول الله ﷺ هر که زنده داشت شب عاشورا را زنده دارد او را

اللهُ تعالى ما شاءَ فدلّ على بطلان ما ذهب اليه القائل

خدا هرچه خواست پس دلالت میکند بر باطل بودن چیزیکه رفت بسوی آن گوینده

واللهُ تعالى اعلم مجلس في فضائل يوم الجمعة قال الله

و خدای تعالی داناتر است در بیان فضیلتهای روز جمعه فرمود خدای

تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة

ای کسانیکه ایمان آورده اید هرگاه ندا کرده شوید شما برای نماز روز جمعه

فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون

پس بروید بسوی ذکر خدای تعالی یعنی نماز و بگذارید خرید و فروخت آن نماز بهتر است شمارا

قال عبد الله بن عباس رضه يا ايها الذين امنوا يعني اقروا

گفت عبد الله بن عباس رض ای کسانیکه ایمان آورده اید یعنی اقرار کرده اید بزبان

صدقوا بوحدانية الله تعالى اذا نودي للصلوة يعني اذا دعيتم

صداقت کرده اید بدل بیگانگی خدای تعالی وقتیکه ندا کرده شود برای نماز یعنی هرگاه که خوانده شوید

بالاذان يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله يعني فامشوا الى

باذان روز جمعه پس بروید بسوی ذکر خدا یعنی بروید بسوی

صلوة الجمعة وذروا البيع يعني واتركوا البيع بعد النداء

نماز جمعه و بگذارید بیع را یعنی ترک کنید بیع را بعد بانگ نماز جمعه

ذلكم يعني الصلوة خير لكم من الكسب في التجارة ان كنتم

این یعنی نماز نیک است شمارا از کسب و تجارت اگر بوده اید شما

تعلمون يعني تصدقون وسبب نزول هذه الاية ان

که میدانید یعنی بدل راست پنداشته اید و سبب فرود آمدن این آیت آنست که

اليهود افتخروا على المسلمين باشياء ثلاثة احدها قالوا

یهود فخر میکردند بر مسلمانان بسه چیز یکی از آن میگفتند

نحن اولياء الله واحباؤه دونكم والثاني لنا كتاب ولا

ما دوستان خداایم و دوستان او بیرون شما دوم آنکه ما را کتاب است و شمارا

لكم كتاب والثالث لنا سبت ولا سبت لكم فرد الله عليهم

نیست کتاب و سوم ما را شنبه است و نیست شمارا شنبه پس جواب داد خدای

وكذبهم في هذه الاية فقال لنبيه صلى الله عليه قل يا ايها الذين

و تکذیب کرد ایشان را در این آیت پس گفت مر پیغمبر خود را ص بگو ای محمد

هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمنوا

یهودان اگر گمان برده اید که شما دوستان خدا اید نه مردم پس آرزو کنید

٦٨٧

الموت ان كنتم صادقين بقولكم نحن اولياء الله من دونكم

موت را اگر بوده اید شما راست گو در قول خود که ما دوستان خدا ایم نه ...

وانزل عز وجل لقولهم انتم اميون لا كتاب لكم قوله

و فرستاد خدای تعالی رد قول ایشان شما ناخوانده اید نیست کتاب مر شما را فرمود

جل وعلا هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم ردا لهم

جل و علا خدا آنکس است که فرستاد در ناخواندگان پیغمبرے را از ایشان رد ساختن

وقال تعالى مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار

و گفت صفت آنکسانیکه بار کرده شده اند توریت پس ترک نبرداشتند آن را مانند صفت خر

يحمل اسفارا الآية وانزل تبارك وتعالى لقولهم لنا سبت

که برمیدارد کتب را و فرستاد خدای تعالی رد قول ایشان که ما را شنبه است

ولا سبت لكم يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من

و نیست شما را شنبه ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتیکه ندا کرده شود برای نماز از

يوم الجمعة الى قوله تعالى ذلكم خير لكم الآية ثم قال عز

روز جمعه تا قول خدا تعالی بستر گفت

وجل واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها الآية وذلك

عز وجل و وقتیکه ببینند سوداگرے را یا بازی را پراگنده شوند بسوی آن و آن است که

ان العير اذا قدمت المدينة استقبلوها بالطبل و

هرگاه کاروان وقتیکه مے آمد در مدینه پیش مے آمدند آن کاروان را بطبل و

التصفيق فيخرج الناس من المسجد فلما كان ذات يوم

دستک زدن پس مے برآمدند مردم از مسجد پس هرگاه که شد روزے که

جاءت العير فخرجت الناس من المسجد غير اثنا عشر رجلا

آمد کاروان پس برآمدند مردم از مسجد بجز دوازده کس مرد

وامرأة ثم جاءت عير اخرى فخرجوا ايضا الا اثنا عشر رجلا

و زنے پستر آمد قافله دیگر پس برآمدند نیز مگر دوازده کس مرد

وامرأة ثم ان دحية بن خليفة الكلبي من بني عامر بن عوف

و زن پستر دحیه بن خلیفه کلبی از بنی عامر بن عوف

اقبل بتجارة من الشام قبل ان يسلم وكان يحمل معه من

آمد بسوداگرے از شام پیش از انکه اسلام آورد و بوده است که برداشته با او از

انواع التجارة وكان يتلقاه اهل المدينة بالطبل والتصفيق

انواع تجارت و بوده است که پیش مے آمدند او را اهل مدینه بطبل و دستک زدن

فوافق قدومه يوم الجمعة والنبي صلى الله عليه وسلم قائم على المنبر يخطب
پس موافق افتاد آمدن او روز جمعه درحالیکه پیغمبر صلعم ایستاده بود بر منبر که خطبه میخواند
فخرج اليه الناس فقال النبي صلى الله عليه وسلم انظروا كم بقي في المسجد
پس برآمدند بسوی او مردم پس فرمود پیغمبر صلعم ببینید چند کس باقی مانده اند در مسجد
فقالوا اثني عشر رجلا وامرأة فقال النبي صلى الله عليه وسلم لولا هؤلاء
پس گفتند دوازده کس مرد و زن پس فرمود پیغمبر صلعم اگر نبودندی ایشان
لقد سومت لهم الحجارة يعني علمت على الحجارة لهم فانزل
هر آینه تسویم کرده میشد برایشان سنگها را یعنی نشان کرده میشد بر سنگها از جهت ایشان پس
الله عز وجل واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك
خدای عز وجل این آیت را [illegible] وقتیکه ببینند سوداگری یا بازیچه را پراگنده میشوند سوی او و میگذارند ترا
قائما على المنبر قل ما عند الله خير من اللهو يعني الطبل و
ایستاده بر منبر بگو آنچه نزدیک خدای تعالی است از ثواب نماز بهتر است از بازی [illegible]
التصفيق ومن التجارة التي جاء بها دحية والله خير الرازقين
و دستک زدن و از سوداگری که آورده است آنرا دحیه کلبی و خدای تعالی بهترین روزی دهندگان است
٦٨٩ من غيره وقيل من الاثني عشر رجلا بقوا في المسجد منهم ابو بكر
از غیر خود و گفته شد از دوازده کس که باقی ماندند در مسجد از ایشان است ابوبکر
٥٢ وعمر رضوان الله تعالى عليهما فصل في فضائل يوم
و عمر رضی الله تعالی عنهما فصل در بیان فضیلت های روز
الجمعة من طريق الآثار من ذلك ما روى العلاء ابن عبد
جمعه از طریق اخبار از آنجمله چیزیست که روایت کرد ابن عبد
الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
الرحمن از پدر خود از ابی هریره رض گفت بدرستیکه پیغمبر صلعم فرمود
لم تطلع الشمس ولم تغرب على يوم افضل من يوم الجمعة وما
طلوع نکرد آفتاب و غروب نکرد بر هیچ روزی بهتر از روز جمعه و نیست
من دابة الا وهي تفزع من يوم الجمعة الا الثقلان الجن
هیچ جنبنده مگر آنکه میترسد از روز جمعه مگر دو گروه جن
والانس وعلى كل باب من ابواب المسجد ملكان يكتبان الناس
و انسان و بر هر دری از درهای مسجد دو فرشته هست که مینویسند مردم را
الاول فالاول كرجل قرب بدنة وكرجل قرب بقرة وكرجل
[illegible] مانند مردی که قربان کرد شتر را و مانند مردیکه قربان کرد گاو را و مانند مردی

قرب شاة وكرجل قرب دجاجة وكرجل قرب بيضة فإذا
قربانی کرده باشد بزرا و مانند مرد یکه قربانی کرده باشد مرغ را و مانند آنکه قربانی کرده باشد تخم مرغ را
قام الإمام طويت الصحف وعن أبي سلمة عن أبي هريرة
برخاست امام پیچیده شد صحیفها ... و روایت از ابی سلمه از ابو هریره
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إن خير يوم طلعت فيه الشمس يوم
از نبی صلعم که فرمود بهترین روزها که طلوع کرد درآن آفتاب روز
الجمعة فيه خلق الله تعالى آدم وفيه أدخله الجنة وفيه
جمعه است درآن روز آفریده است خدای تعالی آدم را و درآن روز درآورده است او را در بهشت و در
أهبط منها وفيه تقوم الساعة وفيه ساعة لا يصادفها
روز فرود آورده شده است ازآن و درآن روز قایم خواهد شد قیامت و درآن روز ساعتی ست که نمی یابد آنرا
مؤمن يسأل الله تعالى فيها شيئا إلا أعطاه إياه قال أبو
مؤمن که طلب کند از خدا هیچ چیزی را مگر داد خدای تعالی آن چیز را او را گفت ابو
سلمة قال عبد الله بن سلام قد عرفت تلك الساعة هي آخر
سلمه گفت عبد الله بن سلام هر آینه شناختم آن ساعت را که این آخر
۲۹۰ ساعة من النهار وهي الساعة التي خلق فيها آدم عليه السلام
ساعتیست از روز و این ساعتیست که پیدا شد آدم درآن ساعت
قال الله عز وجل خلق الإنسان من عجل وروى عبد الله بن
فرمود خدای تعالی آفریده شد انسان پیدا از شتابی و روایت کرد عبد الله بن
منذر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة سيد الأيام
منذر رض که فرمود رسول الله صلعم روز جمعه سردار روزها ست
وأعظمها عند الله تعالى وهو أعظم عند الله تعالى من يوم
و بزرگترین آنها نزدیک خدای تعالی و آن بزرگتر است نزد خدا از روز
الفطر وفيه خمس خلال خلق الله تعالى آدم عليه السلام وفيه
عید فطر و درآن پنج خصلت ست آفرید خدای تعالی آدم را و درآن روز و درآن
أهبط على الأرض وفيه توفي وفيه ساعة لا يسأل العبد
فرود آورده شد بر زمین و درآن روز میرانیده شد و درآن روز ساعتی ست که سوال نکند بنده
فيها شيئا إلا أعطاه إياه ما لم يسأل حراما وفيه تقوم الساعة
درآن روز چیزی مگر آنکه بدهد او را آنچیز ما دامیکه نخواهد حرام را و درآن روز قائم شود قیامت
وما من ملك مقرب عند ربه عز وجل إلا وهو يفزع من يوم
و نیست هیچ فرشته مقرب نزدیک پروردگار مگر آنکه میترسد از روز

الجمعة ولا سماء ولا أرض إلا وهو يشفق من يوم الجمعة

و هیچ نیست آسمان و نه زمین مگر اینکه بترسند از روز آدینه

وعن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال خير يوم طلعت

و روایت است از ابوهریره رض از نبی صلعم که بدرستی که فرمود بهترین روزی که طلوع

فيه الشمس فيه خلق آدم عليه السلام وفيه أدخل الجنة

در آن آفتاب در آن روز پیدا شد آدم ع و در آن روز در آورده شد در بهشت

وفيه أخرج منها وفيه تقوم الساعة وعن أبي هريرة رض أيضا

و در آن روز بیرون آورده شد از آن و در آن روز قایم شود قیامت و روایت است از ابوهریره رض نیز

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال اليوم الشاهد الجمعة والمشهود

از نبی صلعم که فرمود یوم شاهد روز جمعه است و یوم مشهود

يوم عرفة والموعود يوم القيمة ما طلعت شمس ولا غربت

روز عرفه و یوم موعود روز قیامت است نه طلوع شد آفتاب و نه غروب

على يوم أفضل من يوم الجمعة فيه ساعة لا يوافقها عبد

بر هیچ روزی بهتر از روز جمعه در آن روز ساعتی هست که موافقت نمیکند هیچ بنده

مؤمن يسأل الله تعالى فيها خيرا إلا أعطاه أو يستعيذه

مومن که میخواهد از خدای تعالی در آن ساعت نیکی را مگر داد او را حق تعالی و یا طلب پناه نکند

من شيء إلا يعيذه أخبرنا أبو نصر عن والده بإسناده

از چیزی مگر پناه میدهد او را خبر کرد ما را ابو نصر از پدر خود با اسناد خود

عن علي ابن أبي طالب رض قال إذا كان يوم الجمعة خرجت

از علی ابن ابی طالب رض گفت هرگاه باشد روز جمعه بر آیند

الشياطين يربثون الناس إلى أسواقهم ومعهم الرايات وت

شیاطین ... میکنند مردم را بسوی بازارها و با ایشان علمها است و

غدو الملائكة على أبواب المساجد يكتبون على قدر منازلهم

بر آیند فرشتگان بر درهای مسجد که می نویسند بر قدر منزلهای ایشان

السابق والمصلي والذي يليه حتى يخرج الإمام فمن دنا

پیش آینده و مصلی و کسیکه متصل اوست تا بر آید امام برای خطبه خواندن پس کسیکه نزدیک شد

من الإمام فأنصت واستمع ولم يلغ كان له كفلان من الأجر

از امام پس خاموش شد و شنید خطبه را و بیهوده نگفت مر او را دو حصه است از مزد

ومن نأى عنه فاستمع وأنصت ولم يلغ كان له كفل من

و کسیکه دور است از امام پس شنید خطبه و خاموش شد و لغو نگفت مر او را حصه است از

الأجر ومن دنى من الإمام فلغى ولم ينصت ولم يستمع كان

مزد و کسیکه نزدیک شد از امام پس لغو گفت و خاموش نشست و نشنید خطبه را باشد

عليه كفلان من الوزر ومن نأى عنه فلغى ولم ينصت ولم

بر وی دو حصه از گناه و هر که دور شد از امام پس لغو گفت و خاموش نشست و

يستمع كان عليه كفل من الوزر ومن قال صه فقد تكلم

نشنید خطبه را باشد بر وی یک حصه از گناه و کسیکه گفت مر دیگری را سکوت کن پس تحقیق کلام کرد

ولا جمعة له ثم قال علي رض عنه هكذا سمعت من نبيكم

پس نیست ثواب جمعه مر او را پس فرمود علی رض همچنین شنیدم از نبی شما

محمد صلى الله عليه وعن أبي هريرة رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول

محمد را و مرویست از ابو هریره رض گفت شنیدم رسول الله ص که میگفت

إذا قلت لصاحبك يوم الجمعة والإمام يخطب أنصت فقد

هرگاه گفتی یار خود را روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس

لغوت وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده رض قال إن رسول

لغو گفتی تو و مرویست از عمرو بن شعیب از پدر خود از جد خود رض گفت رسول ص

الله صلى الله عليه قال تقف الملائكة على أبواب المساجد يوم الجمعة ٩٢

فرمود می ایستند فرشتگان بر درهای مسجدها روز جمعه

يكتبون مجيء الناس حتى يخرج الإمام فإذا خرج الإمام وطويت

که مینویسند آمدن آدمیان تا آنکه برآید امام پس هرگاه برآمد امام و پیچیده شد

الصحف ورفعت الأقلام فقال الملائكة بعضهم لبعض

صحیفها و برداشته شد قلمها فرمود ص پس میگویند فرشتگان بعضی مر بعضی را

ما حبس فلانا وما حبس فلانا قال فتقول الملائكة بعضهم

چه چیز نگاه داشت فلانے را و چه چیز نگاه داشت فلانے را فرمود ص پس میگویند فرشتگان بعضی مر

لبعض اللهم إن كان مريضا فاشفه وإن كان ضالا فاهده

دیگرے را ای بار خدایا اگر باشد بیمار پس شفا ده او را و اگر باشد گمراه پس راه نما او را

وإن كان عائلا فأغنه وقال جعفر حدثنا ثابت قال بلغنا أن

و اگر باشد کم شده پس باز گردان او را و گفت جعفر حدیث خواند بر ما ثابت گفت رسید ما را که

لله تعالى ملائكة معهم ألواح من فضة وأقلام من ذهب

مر خدا را فرشتها است که با ایشان تختها است از نقره و قلمها است از زر

يكتبون من صلى ليلة الجمعة ويوم الجمعة في جماعة أخبرنا

که مینویسند کسیرا که نماز گزارد شب جمعه و روز جمعه در جماعت خبر داد ما را

الشیخ ابو نصر عن والده باسناده عن ابی الزبیر عن جابر
شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی زبیر از جابر
بن عبد الله رض قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن
بن عبد الله رض گفت که رسول الله ص فرمود هر که ایمان دارد
بالله و الیوم الاخر فعلیه الجمعة فی یوم الجمعة الا مریضا
بخدا و روز آخر پس واجبست بر او نماز جمعه در روز جمعه مگر آنکه باشد بیمار
او مسافرا او امرأة او صبیا او مملوکا و من استغنی عنها
یا مسافر یا زن یا کودک یا بنده و هر که بے پروا شد از و
بلهو او تجارة استغنی الله تعالی عنه و الله غنی حمید عن
بابازی یا تجارت بے پروا میشود خدای تعالی ازو و الله بے نیاز است و ستوده شده
ابی الجعد الظهیری عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من ترک الجمعة
ابی جعد ظهیری از نبی صلعم که فرمود هر که ترک کرد جمعه را
ثلاثا تهاونا بها طبع الله تعالی علی قلبه و اخبرنا الشیخ
سه بار از جهت خوار داشتن بآن جمعه مهر کند خدای تعالی بر دل او و خبر کرد ما را شیخ
۶۹۳ ابو نصر عن والده باسناده عن سعید بن المسیب عن جابر
ابو نصر از والد خود باسناد خود از سعید بن مسیب از جابر
بن عبد الله رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی
بن عبد الله رض گفت شنیدم رسول الله را ص که میفرمود بر
منبره یا ایها الناس توبوا الی الله تعالی قبل ان تموتوا و
منبر خود ای مردمان باز گردید بسوی خدای تعالی پیش از آنکه بمیرید و
بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشتغلوا و صلوا الذی
شتاب کنید در اعمال صالحه پیش از آنکه مشغول شوید بامر دنیا و واصل شوید آن چیز را
بینکم و بین ربکم بکثرة ذکرکم له تسعدوا و اکثروا من
که در میان شما و در میان رب شما است بسیاری یاد کردن شما او را سعادتمند شوید و بسیار دهید از
الصدقة فی السر و العلانیة توجروا و تحمدوا و ترزقوا
صدقه در پوشیده و در ظاهر اجر داده شوید و ستوده شوید و رزق داده شوید
واعلموا ان الله تعالی قد فرض علیکم الجمعة فریضة مکتوبة
و بدانید که خدای تعالی بتحقیق فرض کرد بر شما جمعه را فرض نوشته شده
فی مقامی هذا فی شهری هذا فی عامی هذا الی یوم القیمة
در جای من که اینست در ماه من که اینست در سال من که اینست تا روز قیامت

مَنْ وَجَدَ اِلَيْهَا سَبِيْلًا فَمَنْ تَرَكَهَا فِيْ حَيَاتِيْ اَوْ بَعْدِيْ

جُحُوْدًا بِهَا اَوِ اسْتِخْفَافًا بِهَا وَلَهُ اِمَامٌ جَائِرٌ اَوْ عَادِلٌ

فَلَا جَمَعَ اللّٰهُ لَهُ شَمْلَهُ وَلَا بَارَكَ لَهُ فِيْ اَمْرِهٖ اَلَا وَلَا صَلٰوةَ

لَهُ اَلَا وَلَا وُضُوْءَ لَهُ اَلَا وَلَا زَكٰوةَ لَهُ اَلَا وَلَا حَجَّ لَهُ اَلَا وَلَا

بَرَكَةَ لَهُ حَتّٰى يَتُوْبَ فَاِنْ تَابَ تَابَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ اَلَا وَ

لَا تَؤُمَّنَّ امْرَاَةٌ رَجُلًا وَلَا يَؤُمَّنَّ اَعْرَابِيٌّ مُهَاجِرًا وَلَا

يَؤُمَّنَّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا اِلَّا اَنْ يَقْهَرَهُ سُلْطَانٌ يَخَافُ سَيْفَهُ

وَسَوْطَهُ وَاَخْبَرَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ رِجَالِهٖ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ ثَابِتٍ ۶۹

الْبُنَانِيِّ عَنْ طَاوُسٍ عَنْ اَبِيْ مُوْسَى الْاَشْعَرِيِّ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ الْاَيَّامَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى هَيْئَتِهَا

وَيَبْعَثُ الْجُمُعَةَ زَهْرَاءَ مُنِيْرَةً اَهْلُهَا يَحُفُّوْنَ بِهَا

كَالْعَرُوْسِ تُهْدٰى اِلٰى كَرِيْمِهَا تُضِيْءُ لَهُمْ يَمْشُوْنَ فِيْ ضَوْئِهَا

اَلْوَانُهُمْ كَالثَّلْجِ وَرِيْحُهُمْ كَالْمِسْكِ يَخُوْضُوْنَ فِيْ جِبَالِ الْكَافُوْرِ

يَنْظُرُ اِلَيْهِمُ الثَّقَلَانِ مَا يَطْرِفُوْنَ تَعَجُّبًا حَتّٰى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ

لَا يُخَالِطُهُمْ اَحَدٌ اِلَّا الْمُؤَذِّنُوْنَ الْمُحْتَسِبُوْنَ وَاَخْبَرَنَا

أبو نصر عن والده بإسناده عن ثابت البناني عن أنس بن مالك

ابونصر از پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن لله تعالى ستمائة ألف عتيق

از نبی صلعم که فرمود که خدای تعالی را ششصد هزار آزاد است

من النار في كل يوم وليلة الجمعة ويوم الجمعة أربع وعشرون

از آتش دوزخ در هر روز و شب جمعه و روز جمعه بیست و

عشرون ساعة في كل ساعة ستمائة ألف عتيق من النار كلهم

چهار ساعت است و در هر ساعت ششصد هزار آزاد است از آتش که همه ایشان

قد استوجبوا النار وفي لفظ آخر عن ثابت عن أنس رض عن النبي

تحقیق مستوجب آتش اند و در لفظ دیگر است از ثابت از انس رض از نبی

صلى الله عليه وسلم قال إن الله تعالى في كل ساعة من ساعات الدنيا

صلعم فرمود که خدای تعالی را در هر ساعت از ساعات دنیا

ستمائة ألف عتيق من النار يعتقهم كلهم قد استوجبوا النار

ششصد هزار آزاد است از آتش که آزاد می‌کند ایشان را که همه ایشان تحقیق مستوجب آتش اند

٩٥ يوم القيامة وفي يوم الجمعة وليلة الجمعة أربع وعشرون

روز قیامت و در روز جمعه و شب جمعه بیست و چهار

ساعة ليس فيها ساعة إلا ولله عز وجل فيها ستمائة ألف

ساعت است نیست در آن روز ساعتی مگر برای خدای عز و جل است در آن ساعت ششصد هزار

عتيق يعتقهم من النار كلهم قد استوجبوا النار وعن عبد

آزاد که آزاد می‌کند ایشان را از آتش همه ایشان سزاوار اند آتش را و مرویست از عبد

الرحمن بن أبي ليلى عن أبي الدرداء رض قال قال رسول الله صلى

الرحمن بن ابی لیلی از ابی الدرداء رض گفت فرمود رسول الله صلعم

٥ عليه من صلى يوم الجمعة في جماعة كتبت له حجة متقبلة

هر که نماز گزارد روز جمعه در جماعت نوشته می‌شود او را یک حج مقبول کرده شده

فإن صلى العصر كانت له عمرة وإن أمسى في مكانه لم يسأل

و اگر گذارد نماز دیگر باشد مر او را عمره و اگر در نماز خود ... سؤال نکند

الله تعالى شيئا إلا أعطاه وعن أبي أمامة الباهلي رضي الله عنه

از خدای تعالی چیزی مگر داده او را و مرویست از ابی امامه باهلی رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوم الجمعة وصلى مع

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت روز جمعه و نماز گزارد با

ط

الإمام وشهد جنازة وتصدق بصدقة وعاد مريضا

امام و حاضر شد جنازه را و بدهد صدقه داد او و عیادت کرد بیمارے را

وشهد نكاحا وجبت له الجنة وأخبرنا أبو نصر عن والده

و حاضر شد نکاحے را واجب شد مر او را بهشت و خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

بإسناده عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده رض عن النبي

بإسناد خود از عمرو بن شعیب از پدر خود از جد خود رضی الله عنه از نبی

صلى الله عليه أنه قال يحضر الجمعة ثلاثة نفر فرجل حضرها

صلعم که فرمود حاضر میشوند جمعه را سه کس پس مردیست که حاضر میشود او را

يلغو فذلك حظه ورجل حضرها بدعاء فهو رجل دعا الله

لغو میگوید پس آنست بهره او از آن و مردیست که حاضر میشود او را بدعا پس او مردیست طلب کند از

تعالى فإن شاء أعطاه وإن شاء منعه ورجل حضرها

تعالی پس اگر خواهد بدهد او را و اگر خواهد ندهد او را و مردیست که حاضر میشود او را

بإنصات وسكوت ولم يتخط رقبة مسلم ولم يؤذ أحدا

بخاموشی و سکوت و نمی‌برد گردن مسلمانے را و ایذا ندهد کسے را

ع

فهي كفارة إلى الجمعة التي تليها وزيادة ثلاثة أيام

پس این کفاره ایست تا جمعه دیگر که متصل است بآن و زیاده سه روز

٦٩٦

فإن الله عز وجل يقول من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها

زیرا که خدای عز و جل میگوید هر که آورد نیکی را پس مر او راست ده مانند آن

وقد ورد في الحديث عنه صلى الله عليه أنه قال ما من دابة إلا

و بتحقیق وارد شده است در حدیث از آنحضرت صلعم که فرمود نیست هیچ جنبنده مگر

وهي قائمة على ساق يوم الجمعة مشفقة من قيام الساعة

اینکه ایستاده است بر پا روز جمعه ترسنده از قیام قیامت

إلا الشياطين وشقي بني آدم ويقال إن الطير والهوام

مگر شیطان و بدبختان اولاد آدم و گویند که پرنده و خزنده

تلقى بعضها بعضا في يوم الجمعة فيقول سلام عليكم يوم

ملاقات میکنند یک دیگر را در روز جمعه پس میگویند سلام بر شما روز

صالح وفي خبر آخر إن جهنم تسعر في كل يوم قبل الزوال عند

نیک است و در حدیث دیگر است که دوزخ گرم کرده میشود در هر روز پیش از زوال نزدیک

استواء الشمس في كبد السماء فلا تصلوا في هذه الساعة

برابر شدن آفتاب در میانه آسمان پس نماز مگذارید درین ساعت

ف ساعات جمعه ۲۴ لله في كل واحدة منها ستمائة الف عتيق من النار ۱۲

الا يوم الجمعة فانها صلوة كلها وان جهنم لا تسعر

مگر روز جمعه پس بدرستی که جمعه نماز است همه آن و بدرستی که دوزخ گرم کرده نمیشود

فيه فصل روي عن ابي صالح عن ابي هريرة رض ان النبي

در آن روز مرویست از ابی صالح از ابی هریره رض که نبی صلعم

صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة ثم راح في الساعة الاولى

فرمود هر که غسل کرد روز جمعه پس رفت در ساعت اول

فكانما قرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكانما

پس چنانستی که قربانی کرد شتر را و هر که رفت در ساعت دوم پس چنانستی که

قرب بقرة ومن راح في الساعة الثالثة فكانما قرب كبشا

قربانی کرد گاو را و هر که رفت در ساعت سوم پس چنانستی که قربانی کرد گوسفند

اقرن ومن راح في الساعة الرابعة فكانما قرب دجاجة

شاخدار را و هر که رفت در ساعت چهارم پس چنانستی که قربانی کرد ماکیان را

ومن راح في الساعة الخامسة فكانما قرب بيضة فاذا

و هر که رفت در ساعت پنجم پس چنانستی که قربانی کرد تخم مرغ را پس چون

خرج الامام حضرت الملائكة يستمعون الذكر فالساعة

بیرون آمد امام حاضر آمدند ملائکه که میشنوند ذکر یعنی خطبه را پس ساعت

الاولى تكون بعد صلوة الصبح والساعة الثانية تكون

نخستین میباشد پس از نماز بامداد و ساعت دوم میباشد

عند ارتفاع الشمس والثالثة عند انبساطها وهي الضحى

نزدیک بلند شدن آفتاب و سیوم نزدیک پهن وار شدن آفتاب و آن

الاعلى اذا رمضت الاقدام بحر الشمس والساعة الرابعة

بلند است وقتیکه بسوزد قدمها بگرمی آفتاب و ساعت چهارم

تكون قبل الزوال والخامسة اذا زالت الشمس او مع استوائها

میباشد پیش از زوال و پنجم هرگاه زایل شد آفتاب یا برابر استوای آن

وعن نافع عن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتسل

و مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که غسل کرد

في كل يوم جمعة اخرجه الله تعالى من ذنوبه ثم قيل له

در هر روز جمعه بیرون آورد او را خدا تعالی از گناهان او پس گفته میشود مر او را

استانف العمل وروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من

از سر گیر عمل را و مرویست از رسول الله صلعم که فرمود هر که

غسّل واغتسل وغدا وابتكر ودنى من الامام ولم يلغ كان
غسل کنانید و غسل کرد و صباح کرد و بگاه آمد و نزدیک شد از امام و لغو نگفت باشد

له بكل خطوة صيام سنة وقيامها وقوله صلى الله عليه وسلم من غسّل
مر او را بمقابله هر قدم روزه یکسال و قیام یکسال و قول آن سرور که غسل کنانید

بالتشديد اي غسل اهله كناية عن الجماع ولهذا يستحب
غسل کنانید اهل خود را مراد است از جماع و از این مستحب است

عند اهل العلم اتيان الزوجة في يوم الجمعة وكان بعض
نزدیک اهل علم آوردن زوجه در روز جمعه و بودند بعضی

السلف يفعله اتباعا لهذا الحديث ومن روى بالتخفيف
سلف که میکردند این کار را از جهت اتباع این حدیث و کسیکه روایت کرد بتخفیف یعنی بی تشدید

غسل راسه ثم غسل جسده وعن الحسن عن ابي هريرة رضـ
شست سر خود را پس شست تن خود را و مرویست از حسن از ابو هریره رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة اغتسل كل يوم جمعة
گفت فرمود رسول الله صلعم ای ابو هریره غسل کن هر روز جمعه

ولو صار ان تشتري الماء بقوت يومك فغسل الجمعة مستحب
اگرچه گردد اینکه بخری آب را بقوت روز خود پس غسل روز جمعه مستحب است

عند اكثر الفقهاء وواجب عند داود فلا ينبغي ان يترك
نزدیک اکثر فقهاء و واجب است نزدیک داود پس نباید ترک کردن

من ياتي الجمعة قال ووقته بعد طلوع الفجر الثاني و
کسیکه آید بجمعه گفت و وقت آن غسل بعد برآمدن فجر دوم است و

الاولى له ان يعقبه بالرواح الى المسجد ليخرج من الخلاف
بهتر مر او را آنست که در پی آرد او را برفتن بسوی مسجد تا برآید از خلاف

وان يتحفظ من نقض الطهارة حتى يصلي الجمعة وينوي
و اینکه نگاه دارد از شکستن طهارت تا گزارد جمعه را و نیت کند

بالغسل خدمة مولاه فان اصبح جنبا فتوضى واغتسل
بغسل خدمت صاحب خود پس اگر صبح کرد در حالیکه جنب باشد پس وضو کند و غسل کند

نوى بهما الجنابة والجمعة جاز وينظف باخذ شعره
نیت کند بآنها جنابت و جمعه را جایز است و پاک کند بگرفتن موی خود

وظفره وقطع رائحته اي الكريهة ويلبس احسن ثيابه
و ناخن خود و دور کردن بوی بد و بپوشد بهترین لباس خود

٦٩٨

وَأَفْضَلُهَا الْبَيَاضُ وَيَتَعَمَّمُ وَيَرْتَدِي فَإِنَّهُ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ
و بهترین آنها سفید است و دستار بندد و چادر بپوشد زیرا که آمده است در حدیث
أَنَّ الْمَلَائِكَةَ تُصَلِّي عَلَى أَصْحَابِ الْعَمَائِمِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَيَّبُ
که فرشتگان درود میفرستند بر اصحاب دستار روز جمعه و خوشبو کند
بِأَطْيَبِ طِيبِهِ مِمَّا يَظْهَرُ رِيحُهُ وَيَخْفَى لَوْنُهُ وَلْيَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
به بهترین خوشبو که ظاهر شود بوی او و پوشیده بود رنگ او و برآید از خانه خود
إِلَى الْجَامِعِ وَعَلَيْهِ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ خَاشِعًا مُتَوَاضِعًا مُخْبِتًا
بسوی جامع مسجد در حال آنکه بروست آرام و بردباری ترسنده فروتنی کننده و عجز نماینده
مُفْتَقِرًا مُكْثِرًا مِنَ الدُّعَاءِ وَالْاِسْتِغْفَارِ وَالصَّلٰوةِ عَلٰى رَسُولِ
حاجتمند بسیار گوینده از دعا و استغفار و درود بر رسول الله
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَنْوِي بِخُرُوجِهِ زِيَارَةَ مَوْلَاهُ فِي بَيْتِهِ وَالتَّقَرُّبَ
صلعم و نیت کند بخروج خود زیارت مولای خود در خانه خود و نزدیک شدن
إِلَى اللهِ تَعَالَى بِأَدَاءِ فَرْضِهِ وَالْعُكُوفَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَى حِينِ
بسوی خدا تعالی بادا کردن فرض او و اعتکاف کردن در مسجد تا وقت
انْقِلَابِهِ إِلٰى بَيْتِهِ وَيَنْوِي كَفَّ جَوَارِحِهِ عَنِ اللَّهْوِ وَاللَّغْوِ
699 بازگشتن او بسوی خانه خود و نیت کند بستن اعضای خود را از لهو و لغو
فِي الطَّرِيقِ وَالْجَامِعِ وَلْيَتْرُكْ رَاحَةَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَحُظُوظَ
در راه و در مسجد و باید که ترک کند راحت خود را روز جمعه و حظهای
دُنْيَاهُ وَلْيُوَاصِلِ الْأَوْرَادَ وَالْعِبَادَةَ فِيهِ فَيَجْعَلُ أَوَّلَ نَهَارِهِ
دنیای خود و متصل سازد وردها و عبادت را در آن روز پس مقرر کند اول روز خود را
إِلٰى انْقِضَاءِ صَلٰوةِ الْجُمُعَةِ لِلْخِدْمَةِ ثُمَّ يَجْعَلُ وَسَطَ النَّهَارِ
تا گذشتن نماز جمعه از بهر خدمت باز مقرر کند میانه روز
إِلٰى صَلٰوةِ الْعَصْرِ لِاسْتِمَاعِ الْعِلْمِ وَمَجَالِسِ التَّذَكُّرِ وَبَعْدَ صَلٰوةِ
تا نماز عصر از بهر شنیدن علم و مجلسهای وعظ و پس از نماز
الْعَصْرِ إِلَى الْغُرُوبِ لِلشَّمْسِ لِلتَّسْبِيحِ وَالْاِسْتِغْفَارِ وَأَفْضَلُ مَا
عصر تا فرو رفتن آفتاب از بهر تسبیح و استغفار و بهترین چیزی
يَشْتَغِلُ بِهِ فِي هٰذَا الْوَقْتِ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِنَ الْأَذْكَارِ
که مشغول شود بآن درین وقت و در هر روز و شب از ذکرها چیزیست
أَنْ يَقُولَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
این است که بگوید نیست هیچ معبود مگر الله که یگانه است نیست انباز مر او را مر او راست ملک و

الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على
ثنا زنده میکند و می میراند و او زنده است که نمی میرد در دست اوست اندازه نیکو و او بر
كل شيء قدير مائتا مرة سبحان الله العظيم وبحمده مائتا مرة
هر چیز قادر است دو صد بار پاکیست خدای بزرگ را و ثنای او دو صد بار
لا اله الا الله الملك الحق المبين مائة مرة اللهم صل على
نیست هیچ معبود مگر خدای تعالی پادشاه راست ظاهر دو صد بار ای بار خدا درود بفرست بر
محمد عبدك ورسولك النبي الامي مائة مرة واستغفر الله
محمد که بنده تست و رسول تو نبی ناخوانده صد بار و آمرزش میخواهم از
الحي القيوم واسأله التوبة مائة مرة وما شاء الله لا قوة
که زنده است و قایم است و میخواهم از و توبه صد بار هر چه خواهد خدای تعالی و نیست توانائی
الا بالله مائة مرة فذلك سبعمائة مرة من انواع الاذكار
مگر بخدای تعالی صد بار پس این هفتصد بار است از انواع ذکر
وقد نقل عن بعض الصحابة رض انه كان يسبح في كل يوم
و تحقیق نقل کرده شده است از بعض صحابه رضا که بود که تسبیح میگفت در هر روز
اثني عشر الف تسبيحة وعن بعض التابعين رحمة الله عليه
دوازده هزار تسبیح و مرویست از بعض تابعین رح
انه كان يسبح كل يوم ثلاثين الفا كل قد علم صلاته و
که بود که تسبیح میگفت هر روز سی هزار بار همه تحقیق دانسته بودند نماز خود را
تسبيحه فاحذر ان تكون من المحرومين فلا تذكر ولا تذكر
تسبیح خود را پس بترس از اینکه باشی تو از محرومان پس یاد مکنی و یاد کرده نشوی
والمؤمن اولا يكون ذاكرا لله عز وجل ثم مذكورا له عز و
و مومن اول می باشد ذکر کننده خدای را پس تو کرده شده مراد او را عز و
جل قال الله تعالى فاذكروني اذكركم واما قبل الصلوة فلا
فرمود خدای تعالی یاد کنید مرا یاد کنم شما را و اما پیش از نماز پس
ينبغي له حضور القاص لان القصص بدعة وكان ابن
سزاوار نیست مر او را حضور قصه خوان زیرا که قصها بدعت است و بود ابن
عمر وغيره من الصحابة رض يخرجون القصاص من الجامع اللهم
عمر و غیر او از صحابه رض که بیرون میکردند قصه خوانان را از مسجد ای بار خدا
الا ان يكون عالما بالله تعالى من اهل المعرفة واليقين فيكون
مگر اینکه باشد قصه خوان دانا بخدای تعالی از اهل معرفت و یقین پس باشد

حضوره مجلسه افضل من صلوته لحديث ابي ذر رض حضور
حاضر شدن مجلس او بهتر از نماز از جهت حدیث ابی ذر رض حاضر شدن
مجلس العلم افضل من صلوة الف ركعة واذا اتى الجامع لا
مجلس علم بهتر است از نماز هزار رکعت و هرگاه که آید در جامع مسجد
يتخطى رقاب الناس الا ان يكون اماما او مؤذنا لما روي
زیر پا نکند گردنهاے مردم را مگر آنکه باشد امام یا موذن از جهت چیزیکه مرویست
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لرجل راه يتخطى رقاب الناس يا فلان
از نبی صلعم که فرمود مردے را که دید او را که زیر پا میکرد گردنهای مردم را ای
ما منعك ان تصلي معنا الجمعة فقال اولم ترني يا رسول الله
چه چیز باز داشت ترا از آنکه گذارے با ما نماز جمعه پس گفت آیا ندیدے تو مرا ای رسول خدا
فقال صلى الله عليه وسلم رايتك تأنيت وآذيت اي تأخرت
فرمود صلعم دیدم ترا تاخیر کردی از بیگاه آمدن و ایذا کردی یعنی
من البكور وآذيت الحضور وفي حديث آخر قال النبي صلى الله عليه وسلم
یعنی تاخرت من البکور و ایذا کردی حاضران را و در حدیث دیگر است فرمود نبی صلعم
ما منعك اليوم ان تجمع قال يا نبي الله قد جمعت فقال صلى الله عليه وسلم
چه باز داشت ترا امروز از آنکه جمعه گذارے گفت یا نبی الله تحقیق جمعه کرده ام فرمود صلعم
١٠٧ اولم ارك تتخطى رقاب الناس وقد قيل ان من فعل ذلك
آیا ندیدم ترا که زیر پا میکردی گردنهاے مردم را و گفته شده است که هر که بکند این کار
جعل جسرا يوم القيمة على ظهر جهنم يتخطاه الناس ولا
گردانیده شود پل روز قیامت بر پشت دوزخ که زیر پا کنند او را مردم و
يمر بين يدي المصلي لان في الخبر لان يقف احدكم
نگذرد پیش نماز گذارنده زیرا که در حدیث است استادن یکی از شما
اربعين سنة خير له من ان يمر بين يدي المصلي وفي
چهل سال بهتر است مر او را از گذشتن پیش نماز گذارنده و در
١٢١٤ لفظ آخر لان يكون الرجل رمادا تذروه الرياح خير له
روایت دیگر است بودن مرد ریگ که میبرد آنرا باد بهتر است مر او را
من ان يمر بين يدي المصلي ولا يقيمن احدا من موضعه
از گذشتن پیش نماز گذارنده و نه خیزاند هیچ کسی را از جاے خود
ويجلس مكانه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يقيمن
و نه نشیند در جاے او از جهت چیزے که مرویست از نبی صلعم که فرمود بر نخیزاند
٩٢

أَحَدُكُمْ أَخَاهُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رض إِذَا
یکی از شما برادر خود را از مجلس خود پس بنشیند در جای او و بود ابن عمر رض هرگاه
قَامَ لَهُ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ لَمْ يَجْلِسْ فِيهِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ وَإِنْ
برمیخاست مر او را مردی از مجلس خود نه نشست در آن تا آنکه باز آید بسوی جای خود و اگر
رَأَى بَيْنَ يَدَيْهِ فُرْجَةً فَهَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ
بیند در پیش خود جای خالی پس آیا جایز است مر او که زیر پا کند گردنهای مردم را
فَيَجْلِسَ فِيهَا عَلَى رِوَايَتَيْنِ عِنْدَ إِمَامِنَا أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى
پس بنشیند در آنجا این مسئله بر دو روایت است نزد امام ما احمد رحمه الله تعالى
فَإِنْ قَدَّمَ صَاحِبًا لَهُ يَجْلِسُ فِي مَوْضِعِهِ فَإِذَا جَلَسَ هُنَاكَ يَجُوزُ
پس اگر پیش فرستاد صاحب خود را پس نشست در جای او پس اگر نشست در آنجا جایز است
وَإِنْ بَسَطَ لَهُ شَيْئًا فَهَلْ لِغَيْرِهِ أَنْ يَرْفَعَهُ وَيَجْلِسَ هُنَاكَ عَلَى
و اگر گسترد مصلی از بهر خود پس آیا میرسد مر غیر او را که بردارد آنرا و بنشیند آنجا این مسئله بر
وَجْهَيْنِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا وَيَجْتَهِدُ أَنْ يَدْنُوَ مِنَ الْإِمَامِ وَيُنْصِتَ
دو وجه است نزدیک اصحاب ما و کوشش کند که نزدیک باشد از امام و خاموش
إِلَى الْخُطْبَةِ فَلَا يَتَكَلَّمُ فَإِنْ تَكَلَّمَ أَثِمَ فِي إِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَ ۷۰۲
بسوی خطبه پس کلام نکند و اگر کلام کند گنهگار شود در یکی از دو روایت
لَا يَحْرُمُ الْكَلَامُ قَبْلَ الشُّرُوعِ فِي الْخُطْبَةِ وَبَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْهَا
حرام نیست سخن گفتن پیش از شروع خطبه و بعد فراغ از آن

فَصْلٌ

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ
خبر داد ما را شیخ ابو نصر از پدر خود با سناد خود
قَالَ أَنْبَأَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ الْفَقِيهُ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللهُ
گفت خبر داد ما را ابو القاسم عبد الله بن عمر فقیه شافعی ر
تَعَالَى قَالَ حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا
گفت حدیث خواند بر ما حبیب بن حسن قزاز گفت حدیث خواند بر ما
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُرَاسَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَيُّوبَ سُلَيْمَانُ
جعفر بن محمد خراسانی گفت حدیث خواند بر ما ابو ایوب سلیمان
ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ شُعَيْبٍ عَنْ
بن عبد الرحمن دمشقی گفت حدیث خواند بر ما محمد بن شعیب از
عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللهِ مَوْلَى غُفْرَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صلعم
[illegible]

أنه قال أتاني جبرئيل عم في كفه كمرآة بيضاء فيها نكتة
که فرمود آمد مرا جبرائیل در دست او بود مانند آینه سفید بود در آن نکته
سوداء فقلت ما هذه يا جبرئيل قال هذه الجمعة لكم
سیاه بود پس گفتم مر او را چیست این ای جبرئیل گفت این جمعه است مر شما را
فيها خير كثير قلت وما هذه النكتة السوداء قال هذه
در این خیر بسیار است گفتم چیست این نکته سیاه گفت این
الساعة تقوم يوم الجمعة وهو سيد الأيام ونحن نسميه
ساعت است که قائم میشود روز جمعه و آن سردار روزها است و ما می نامیم او را
عندنا يوم المزيد قلت ولم تسمونه يوم المزيد يا جبرئيل
نزد خود روز مزید گفتم و از چه می نامید او را روز مزید ای جبرائیل
قال ذلك لأن ربك عز وجل اتخذ في الجنة واديا أفيح من
گفت از این جهت که پروردگار تو عز و جل ساخت در بهشت وادی خوشبوتر از
مسك أبيض فإذا كان يوم الجمعة من أيام الآخرة هبط الجبار
مشک سفید تر پس هرگاه باشد روز جمعه از روزهای آن جهان فرود آید جبار
تبارك وتعالى من عرشه إلى كرسيه إلى ذلك الوادي وقد
تبارک وتعالی از عرش خود بسوی کرسی خود بسوی این وادی و بتحقیق
حفت الكرسي منابر من نور يجلس عليها النبيون وحفت
گرد گرفته شده است کرسی را منبرها از نور که نشینند بر او انبیا و گرد گرفته شده اند
المنابر بكراسي من ذهب مكللة بالجوهر يجلس عليها
منبرها ... از زر ... بجواهر که نشینند بر او
الصديقون والشهداء ثم جاء أهل الغرف حتى حفوا بالكثيب
صدیقان و شهیدان پس بیاید اهل غرفه تا گرد گرده میشوند به کثیب
فيقول الله عز وجل أنا الذي صدقتكم وعدي وأتممت
پس میگوید پروردگار من آنم که راست کردم شما را وعده خود و کامل کردم
عليكم نعمتي وأحللتكم كرامتي ثم يقول سلوني فيقولون
بر شما نعمت خود و فرود آوردم شما را در بزرگی خود پس میگوید پس سوال کنید از من پس میگویند
بأجمعهم نسألك الرضا عنا فيقول رضائي عنكم
همه ایشان سوال میکنیم از تو رضای تو از خویش پس میگوید پروردگار رضای من از شما
أحلكم داري وأنالكم كرامتي ثم يقول سلوني فيعيدون
فرود آورد شما را در سرای من و رسانید شما را بزرگی ... پس میگوید خدا ... از من

يقولون ربنا نسألك الرضا ثم يقول سلوني فيسألونه

پس ميگويند پروردگارا ميخواهيم از تو رضا پس ميگويد سوال كنيد از من پس

حتى تنتهي امنية كل عبد منهم ثم يقولون حسبنا ربنا

تا آنكه تمام شود آرزوی هر بنده از ايشان پس ميگويند بس است ما را پروردگار

فيفتح لهم بقدر انصرافهم من يوم الجمعة ما لا عين رأت

پس گشاده ميشود مر ايشان را بقدر ... ايشان از روز جمعه چيزی كه نه ديده

ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ويرجع اهل الغرف

و هيچ گوشی نشنيده و نگذشته بر دل هيچ بشر و باز ميگردند اهل غرفه

الى غرفهم وكل غرفة من لؤلؤ بيضاء وياقوتة حمراء

بسوی غرفه خود و هر غرفه از لولوے سفيد و ياقوت سرخ

وزبرجدة خضراء ليس فيها قصم ولا وصم مطردة فيها

و زمرد سبز است نيست در آن شكستگی و ... روان است در آنها

الانهار متدلية فيها ثمارها وفيها ازواجها وخدمها

جويها آويخته شده است در آن درختها ميوه‌هاے آن و ... در آن زوجهاى آنها و خدمها

ومساكنها فليسوا الى شيء احوج منهم الى يوم الجمعة

و جايهاے سكونت آنها پس نيستند اهل غرفه محتاج تر از ايشان بسوے روز جمعه

ليزدادوا فضلا من ربهم ورضوانا واخبرنا ابو نصر

تا زياده شوند از روی فضل از پروردگار خود و از روی خوشنودی و خبر داد ما را ابو نصر

عن والده باسناده قال حدثنا محمد بن احمد الحافظ قال

از پدر خود باسناد خود گفت حديث خواند بر ما محمد بن احمد حافظ گفت

حدثنا ابو علي محمد بن احمد الصواف قال حدثنا ابو العباس

حديث خواند ما را ابو علی محمد بن احمد صواف گفت حديث خواند ما را ابو العباس

عبد الله بن اصغر قال نا اسحق بن ابرهيم ابو صالح الخراز

عبد الله بن اصغر گفت حديث خواند ما را اسحق بن ابراهيم ابو صالح خراز

قال نا عمرو بن شمر عن سعد بن طريف الاسكاف عن الاصبغ

گفت حديث خواند ما را عمرو بن شمر از سعد بن طريف اسكاف از اصبغ

بن نباتة عن علي رض قال قال رسول الله صلى الله عليه اذا كان يوم

بن نباته از علی رض گفت فرمود رسول صلى الله عليه وسلم هرگاه باشد

الجمعة غدا امين الله جبرئيل عليه السلام الى المسجد الحرام

روز جمعه بگاه ميرود امين خدا تعالى جبرائيل ع بسوی مسجد حرام

۷۰۵

فركز لواءه فيه وغدا سائر الملائكة إلى المساجد التي يجمع

پس فرو میبرد برق خود را در آن و بگاه میروند باقی فرشتگان بسوی مسجدها که جمعه گزارده میشود

فيها فركزوا ألويتهم ورايتهم بأبواب المساجد ثم نشروا

دران پس فرو میبرند برقهای و علمهای خود را بر درهای مسجد پس بگسترانند

قراطيس من فضة وأقلاما من ذهب ثم يكتبون الأول

کاغذها را از نقره و قلمها از زر پس مینویسند اول را

فالأول من بكر إلى الجمعة فإذا دخل كل مسجد سبعون ممن

پس اول را از بگاه رونده بسوی جمعه پس هرگاه درآمد در هر مسجد هفتاد کس از آن

بكر إلى المسجد طويت القراطيس وكانوا أولئك السبعون الذين

که بگاه رفته اند بسوی مسجد پیچیده میشود کاغذها و باشند آن هفتاد که

بكروا إلى الجمعة كالذين اختار موسى قومه سبعين رجلا

بگاه رفته اند بسوی جمعه مانند کسانیکه برگزید موسی از قوم خود را هفتاد کس

والذين اختارهم موسى من قومه كانوا أنبياء ثم تخلل

و آن کسانیکه اختیار کرد موسی از قوم خود بوده اند پیغمبران پس در آیند

الملائكة الصفوف يتفقدون الرجال فيقول بعضهم

فرشتگان صفها را پس جستجو میکنند مردان را پس میگوید بعض ایشان

لبعض ما فعل فلان فيقولون مات فيقولون رحمه الله تعالى

مر بعض دیگر را چه کرد فلان پس میگویند مرد پس میگویند رحمت کند خدا بر او

فإنه كان صاحب جمعة ويقولون ما فعل فلان فيقولون

که او بوده است صاحب جمعه و میگویند چه کرد فلان پس میگویند

غائب فيقولون حفظه الله فإنه كان صاحب جمعة ويقولون

غایب است پس میگویند نگاه دارد خدا او را که او بوده است صاحب جمعه و میگویند

ما فعل فلان فيقولون مريض فيقولون عافاه الله فإنه كان

چه کرد فلان پس میگویند بیمار است پس میگویند عافیت دهاد او را خدا که او

صاحب جمعة **فصل** وفي يوم الجمعة ساعة لا يوافقها

صاحب جمعه و در روز جمعه ساعتی است که موافقت نمیکند

عبد يدعو الله عز وجل إلا استجيبت دعوته أخبرنا أبو نصر

بنده که میخواند خدای تعالی را مگر قبول کرده میشود دعای او خبر داد ما را ابونصر

عن والده بإسناده عن محمد بن إبراهيم عن أبي سلمة عن

از پدر خود باسناد خود از محمد بن ابراهیم از ابی سلمه از

أبي هريرة رض قال أتيت الطور فوجدت فيه كعبا

فحدثته عن النبي صلى الله عليه وسلم وحدثني عن التورية قال فما

اختلفنا في شيء حتى انتهينا إلى الحديث فقلت قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم في الجمعة ساعة لا يوافقها مؤمن يصلي يسأل

الله تعالى فيها خيرا إلا أعطاه إياه فقال كعب في كل سنة

قال فقلت بل في كل جمعة كذلك قال صلى الله عليه وسلم فذهب قليلا

ثم رجع فقال صدقت والله إنها لكما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

في كل جمعة وإنه لسيد الأيام وأحبها إلى الله تعالى فيه

خلق آدم وفيه أسكن الجنة وفيه أهبط منها وفيه

تقوم الساعة ما من دابة إلا وهي مصيخة تنتظر ما يكون

يوم الجمعة إلا الثقلين فرجعت فلقيت عبد الله بن

سلام فحدثته بحديثي وحديث كعب قال فقال عبد

الله رض كذب كعب هو كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في

التورية فقال رض

صدقت أنه قد رجع فقال عبد الله بن سلام

رض إني لأعلم تلك الساعة

قلت أي ساعة هي قال آخر ساعة

مِنْ نَهَارِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ قَالَ فَقُلْتُ وَكَيْفَ وَقَدْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ
از روز جمعه گفت پس گفتم وچگونه است وتحقیق شنیدم من از
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يُوَافِقُهَا مُؤْمِنٌ يُصَلِّي وَلَا حِينَ صَلوٰةٍ قَالَ أَمَا
صلعم که نه موافقت میکند اورا مومن که نماز گزارد و نیست آن ساعت وقت نماز گفت آیا
سَمِعْتَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنِ انْتَظَرَ صَلَاةً فَرْضًا فَهُوَ فِي
نشنیده رسول الله صلعم را که میفرمود هرکه منتظر است نماز فرض را پس او در
صَلَاةٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهِيَ كَذٰلِكَ وَفِي لَفْظٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ
نماز است گفتم آری گفت پس این چنین است و در لفظ دیگر است از محمد بن سیرین
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةً
از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم که در روز جمعه ساعتی است
لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَسْأَلُ اللّٰهَ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ
که موافقت میکند آنرا بنده مومن که بخواهد از خدای تعالی در آن ساعت خیر مگر که میدهد او را
وَقَالَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا وَقَدْ رُوِيَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ
و گفت رسول صلعم باشارت دست خود و اندک پیدا کرد او را و تحقیق روایت است از بعض سلف که گفت
107 لِلّٰهِ فَضْلًا مِنَ الرِّزْقِ سِوَى أَرْزَاقِ الْعِبَادِ لَا يُعْطِي مِنْ ذٰلِكَ
مرخدا را فضلی است از رزق بغیر رزقهای بندگان داده نمیشود از این
الْفَضْلِ إِلَّا مَنْ سَأَلَهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَخْبَرَنَا
فضل مگر کسیکه سوال کرد او را شب پنجشنبه و روز جمعه و خبر داد ما را
أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ
ابو نصر از پدر خود باسناد خود از سعید بن راشد از زید بن
عَلِيٍّ عَنْ مَرْجَانَةَ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رض عَنْ أَبِيهَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
علی از مرجانه از فاطمه بنت نبی صلعم از پدر خود صلعم
قَالَ إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللّٰهَ فِيهَا
فرمود که در روز جمعه ساعتی است که موافقت میکند او را بنده مومن که میخواهد در آن ساعت
خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ قُلْتُ يَا أَبَتِ أَيَّةُ سَاعَةٍ هِيَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَدَلَّى
نیکی را که میدهد او را خدا گفتم ای پدر کدام ساعت است آن گفت صلعم نزدیک شود
نِصْفُ الشَّمْسِ لِلْغُرُوبِ قَالَتْ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ رض إِذَا كَانَ يَوْمُ
نیم آفتاب بغروب شدن گفت مرجانه پس بوده است آن فاطمه رض هرگاه میبود روز
الْجُمُعَةِ أَمَرَتْ غُلَامًا لَهَا يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ يَقُولُ اصْعَدْ إِلَى
جمعه امر میکرد غلام خود را که او را زید میگفتند میگفت بالا رو بر

الظِّرَابِ فَاِذَا تَدَلّٰى نِصْفُ الشَّمْسِ لِلْغُرُوْبِ فَاٰذِنِّيْ وَاَعْلِمْنِيْ

پس وقتیکه نزدیک شود نیم آفتاب بغروب شدن پس خبرکن مرا و بدانان مرا

فَكَانَ يَصْعَدُ فَاِذَا كَانَ تِلْكَ السَّاعَةُ اٰذَنَهَا وَاَعْلَمَهَا فَتَقُوْمُ

پس بوده است . یدکر بالا میرفت پس هرگاه میبود این ساعت خبر میکرد او را و میدانانید او را پس

وَتَدْخُلُ الْمَسْجِدَ حِيْنَ تَغْرُبُ الشَّمْسُ وَتُصَلِّيْ وَفِيْ حَدِيْثِ كَثِيْرِ

و می درآید در مسجد وقتیکه فرو میشد آفتاب و نماز میگزارد و در حدیث کثیر

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُزَنِيِّ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ جَدِّهٖ رض قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بن عبد الله مزنی از پدر خود از جد خود رض فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

قَالَ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ مِّنَ النَّهَارِ لَا يَسْاَلُ اللّٰهَ فِيْهَا عَبْدٌ شَيْئًا اِلَّا

فرمود در روز جمعه ساعتی هست از روز نمیخواهد خدای تعالی را در آن ساعت بنده چیزی مگر

اَعْطَاهُ سُؤْلَهٗ قِيْلَ لَهٗ وَاَيَّةُ سَاعَةٍ هِيَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

میدهد او را سوال او گفته شد او را و کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم

حِيْنَ تُقَامُ الصَّلٰوةُ اِلَى الْاِنْصِرَافِ مِنْهَا قَالَ كَثِيْرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ

وقتیکه بر پا کرده میشود نماز جمعه تا باز گشتن از آن نماز گفت کثیر بن عبد الله

الْمُزَنِيُّ يَعْنِيْ بِذٰلِكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاَخْبَرَنَا

مزنی مراد داشت بآن رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه و خبر داد ما را

اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهٖ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ سَمِعْتُ

ابونصر از پدر خود باسناد خود از محمد بن منکدر گفت شنیدم

جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ رض يَقُوْلُ عُرِضَ هٰذَا الدُّعَاءُ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ

جابر بن عبد الله را رض که میگفت عرض کرده شد این دعا بر رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَوْ دُعِيَ بِهٖ عَلٰى شَيْءٍ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فِيْ سَاعَةِ

صلعم پس گفت اگر دعا کرده میشود بآن بر چیزی که میان مشرق و مغرب است در ساعت

يَوْمِ الْجُمُعَةِ لَاسْتُجِيْبَ لِصَاحِبِهٖ سُبْحَانَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يَا

روز جمعه هر آینه قبول کرده میشود مر صاحب او را و آن دعا اینست که پاکی ترا نیست معبودی مگر تو ای

حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا بَدِيْعَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ

ای منت نهنده ای پیدا کننده آسمان و زمین ای صاحب بزرگی و اکرام

وَقَالَ صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ بَلَغَنِيْ اَنَّ مَنْ قَالَ حِيْنَ يَجْلِسُ الْاِمَامُ

و گفت صفوان بن سلیم رسید مرا اینکه هر که گفت وقتیکه می نشیند امام

عَلَى الْمِنْبَرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ

بر منبر روز جمعه نیست هیچ معبود مگر خدای تعالی که یگانه است نیست شریک مر او را

له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير

مراو راست ملک و مراو راست ثنا زنده میکند و می میراند و اوست بر همه چیز قادر

غفر له وقال البراء بن عازب رض سمعت رسول الله صلى الله عليه

آمرزیده میشود مر او را و گفت براء بن عازب رض که شنیدم رسول الله ص را

يقول فضل الجمعة في رمضان على سائر الايام كفضل رمضان

که میفرمود بزرگی جمعه در رمضان بر همه روزها مانند بزرگی رمضان

على سائر الشهور فصل في الصلوة على النبي صلى الله عليه في

بر تمام ماهها در درود فرستادن بر پیغمبر ص در

يوم الجمعة اخبرنا ابو نصر عن والده باسناده عن علي بن

روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از علی بن

ابي طالب رض قال قال رسول الله صلى الله عليه اكثروا من الصلوة

ابی طالب رض گفت فرمود رسول الله ص بسیار گوئید از درود

علي يوم الجمعة فانه يوم تضاعف فيه الاعمال وسلوا

بر من روز جمعه پس بدرستی الجمعه روزیست که دو چندان کرده میشود در آن عملها و سوال کنید

الله لي الدرجة الوسيلة قيل يا رسول الله صلى الله عليه وما الدرجة

از خدا از بهر من درجه وسیله گفتند یا رسول الله ص چیست درجه

الوسيلة من الجنة قال هي اعلى درجة في الجنة لا ينالها

الوسیله از بهشت فرمود این بزرگترین درجهاست در بهشت نمیرسد او را

الا نبي وارجو ان اكون هو وعن محمد بن المنكدر رح عن جابر رض

مگر نبی و امید دارم من که باشم آن پیغمبر یابنده درجه وسیله و در روایت از محمد بن منکدر رح از

قال قال رسول الله صلى الله عليه من قال حين يسمع النداء اللهم

گفت فرمود رسول الله ص هر که گوید وقتیکه میشنود بانگ نماز خدایا

رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا

پروردگار این خواندن تمام و پروردگار نماز برپا ایستاده بده محمد را

الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة وابعثه مقاما

وسیله و فضیلت و مرتبه بلند و برانگیز او را در مقام

محمودا الذي وعدته حلت له الشفاعة يوم القيمة و

محمود که وعده کرده بودی او را فرود آید او را شفاعت من روز قیامت و

عن عبد الله بن عباس رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول

روایت از عبد الله بن عباس رض گفت شنیدم رسول الله ص را که میفرمود

أكثروا الصلوة على نبيكم في الليلة الغراء واليوم الأزهر
بسیار گوئید درود بر نبی خود ﷺ در شب روشن و روز روشن
ليلة الجمعة ويوم الجمعة وعن عبد العزيز بن صهيب
و آن شب و روز جمعه است و مرویست از عبد العزیز بن صهیب
عن أنس بن مالك رض قال كنت واقفا بين يدي رسول الله
از انس بن مالک رض گفت بودم من ایستاده پیش رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال من صلى علي في كل جمعة ثمانين مرة غفر
ﷺ پس فرمود هرکه درود فرستد بر من در روز جمعه هشتاد بار می آمرزد
الله تعالى ذنوب ثمانين سنة قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
خدای تعالی مر او را گناهان هشتاد ساله گفتم یا رسول الله ﷺ
كيف الصلوة عليك قال صلى الله عليه وسلم تقول اللهم صل على محمد
چگونه است صلوة بر تو فرمود ﷺ که گوئی ای بار خدا درود بفرست بر محمد
عبدك ورسولك النبي الامي وتعقد واحدة وعن مكحول
که بنده تو و رسول تست نبی امی تا خوانده و گره کنی تو یکی را و مرویست از مکحول
الشامي عن أبي أمامة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أكثروا من
شامی از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله ﷺ بسیار گوئید از
الصلوة علي في يوم الجمعة فإن صلوة أمتي تعرض علي في
صلوة بر من در روز جمعه زیرا که درود امت من عرض کرده میشود بر من در
كل يوم جمعة فمن كان أكثرهم علي صلوة كان أقربهم
هر روز جمعه پس هرکه باشد اکثر ایشان از روی درود فرستادن بر من باشد اقرب ایشان
مني منزلة يوم القيمة فصل فيما يستحب أن يقرء
از من از روی منزلت در روز قیامت در آنچه مستحب است خواندن آن
في صلوة الصبح يوم الجمعة أخبرنا أبو نصر عن والده
در نماز صبح روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود
بإسناده عن أبي الأحوص عن عبد الله رض قال كان النبي صلى الله عليه
باسناد خود از ابی الاحوص از عبد الله رض گفت بود رسول ﷺ
يقرء في الصبح يوم الجمعة الم السجدة وهل أتى وروي عنه
که میخواند در صبح روز جمعه سوره الم سجده و سوره الدهر و مرویست از آنحضرت
صلى الله عليه وسلم كان يقرء في المغرب بقل يا أيها الكافرون وقل هو الله
صلی الله علیه وسلم که بود که میخواند در مغرب سوره الکافرون و سوره اخلاص

وَفِي الْعِشَاءِ بِسُورَةِ الْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِينَ وَقِيلَ اِنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و در عشا سوره جمعه و سوره منافقون و گفته شد که آنحضرت صلعم

كَانَ يَقْرَءُ ذٰلِكَ فِي صَلٰوةِ الْجُمُعَةِ وَعَنِ الْحَسَنِ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ

بود که میخواند این را در نماز جمعه و مرویست از حسن از ابو هریره رض

رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَءَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ سُورَةَ

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که خواند شب جمعه سوره

يٰس وَحٰمٓ الدُّخَانِ اَصْبَحَ مَغْفُورًا لَهُ وَقِيلَ اَنَّ مَنْ قَرَءَ سُورَةَ

یس و حم دخان صبح کند در حالیکه آمرزیده اند او را و گفته شد هر که خواند سوره

الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ كَانَ كَمَنْ تَصَدَّقَ بِعَشَرَةِ الْاٰفِ

کهف در روز جمعه باشد مانند کسیکه تصدق کرد ده هزار

دِينَارٍ وَيُسْتَحَبُّ اَنْ يُصَلِّيَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ

دینار و مستحب است که نماز گزارد شب جمعه و روز جمعه

اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بِاَرْبَعِ سُوَرٍ سُورَةِ الْاَنْعَامِ وَسُورَةِ الْكَهْفِ

چهار رکعت بچهار سوره سوره انعام و دوم سوره کهف

۱۱۷ وَسُورَةِ طٰهٰ وَسُورَةِ الْمُلْكِ فَاِنْ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْاٰنَ قَرَءَ جَمِيعَ

و سوم سوره طه و چهارم سوره الملک پس اگر نیکو نمیداند قرآن را بخواند همه

مَا يُحْسِنُ مِنْهُ فَذٰلِكَ لَهُ خَتْمَةٌ فَقَدْ قِيلَ خَتْمُهُ مِنْ حَيْثُ

آنچه نیکو میداند از آن پس این مر او را ختم قرآن پس بتحقیق گفته شد که ختم او از روی

عِلْمِهِ وَاِنْ كَانَ يُحْسِنُ الْقُرْاٰنَ يُسْتَحَبُّ لَهُ اَنْ يَخْتِمَ فِي يَوْمِ

دانش او است و اگر باشد که نیکو میداند قرآن را مستحب است مر او را که ختم کند در روز

الْجُمُعَةِ فَاِنْ لَمْ يَقْدِرْ يَشْفَعُ اِلَيْهِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَاِنْ جَعَلَ

جمعه پس اگر نتواند جفت کند با او شب جمعه پس اگر گرداند

اٰخِرَ خَتْمَتِهِ فِي رَكْعَتَيِ الْمَغْرِبِ اَوْ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ كَانَ اَحْسَنَ وَ

آخر ختم خود در دو رکعت مغرب یا دو رکعت فجر باشد بهتر

كَذٰلِكَ اِنْ جَعَلَ خَتْمَتَهُ بَيْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

همچنین اگر گرداند ختم خود در میان اذان و اقامت روز جمعه

كَانَ فِيهِ فَضْلٌ كَبِيرٌ وَاِنْ قَرَءَ الْفَ مَرَّةٍ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ يَوْمَ

باشد در آن فضل بزرگ و اگر بخواند هزار بار سوره اخلاص روز

الْجُمُعَةِ فِي عَشْرِ رَكَعَاتٍ اَوْ عِشْرِينَ اَوْ غَيْرِهَا كَانَ اَفْضَلَ

جمعه در ده رکعت یا بیست رکعت یا زیاده از آن باشد بزرگتر

فضل او پنجاه و همچنین فضیلت دادن اذان بخشش و ملکه گرداند ۲۰۱۴

مِنْ خَتْمَةِ الْقُرْآنِ وَيُسْتَحَبُّ الصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلْفَ

از ختم قرآن و مستحب ست درود فرستادن بر نبی ع هزار

مَرَّةٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَكَذٰلِكَ التَّسْبِيحُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَهِيَ الْكَلِمَاتُ

بار روز جمعه و همچنین تسبیح هزار بار و آن چهار کلمه

الْأَرْبَعُ الَّتِي تَقَدَّمَتْ سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا

ست که پیشتر گذشت ذکر آن پاکیست مر خدا را و ثنا خدا را و نیست هیچ معبود مگر

اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ فَصْلٌ فِي تَسْمِيَتِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخْبَرَنَا

خدا و الله بزرگترست فصلست در تسمیه روز جمعه خبر داد ما را

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَلْمَانَ رض قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ

ابونصر از پدر خود باسناد خود از سلمان رض گفت فرمود مرا رسول

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَدْرِي لِمَ سُمِّيَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ

الله صلعم آیا میدانی که چرا نامیده شد جمعه گفتم نمیدانم یا رسول الله فرمود

فِيهِ جُمِعَ أَبُوكَ آدَمُ قَالَ لٰكِنِّي أَقُولُ لَا يَتَطَهَّرُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

در آن روز جمع کرده شد پدر تو آدم فرمود لیکن من گویم پاک نمیشود روز جمعه مردی که

فَيَتَوَضَّأُ وَيُحْسِنُ وُضُوْءَهُ ثُمَّ يَأْتِي الْجُمُعَةَ إِلَّا كَفَّرَ لَهُ مَا

پس وضو کند و نیک کند وضو سے خود را پستر ادا کند نماز جمعه را مگر آنکه دور کرده میشود

بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرٰى مَا اجْتُنِبَ الْكَبَائِرُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ

گناه که درمیان این جمعه و جمعه دیگر ست که بپرهیزد گناهای کبیره را و گفت بعض ایشان

هُوَ مِنَ الْاِجْتِمَاعِ وَهُوَ اجْتِمَاعُ قَالَبِ آدَمَ وَرُوحِهِ بَعْدَ أَنْ

این جمعه مشتق از اجتماع ست و آن یعنی جمع کردن قالب آدم و روح اوست پس از آنکه

كَانَ مُلْقًى أَرْبَعِينَ سَنَةً وَقَالَ آخَرُونَ لِاجْتِمَاعِ آدَمَ وَ

افتاده بوده میان مکه و طایف مقدار سال و گفتند دیگران از جهت جمع شدن آدم و

حَوَّاءَ عَلَيْهِمَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَمَّا خَلَقَهَا اللهُ تَعَالٰى مِنْ ضِلْعِ

حوا ست ع هرگاه پیدا کرد آن حوا را خدا تعالی از استخوان پهلو سے

آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَقَالَ آخَرُونَ لِاجْتِمَاعِ آدَمَ وَ

آدم ع و گفتند دیگران از جهت جمع شدن آدم و

حَوَّاءَ بَعْدَ الْفُرْقَةِ الطَّوِيلَةِ وَقِيلَ إِنَّمَا سُمِّيَ بِذٰلِكَ لِاجْتِمَاعِ

حوا ست بعد جدائی دراز و گفته شد که جز این نیست که نامیده شد بایں نام

أَهْلِ الْبَلَدِ وَالرَّسَاتِيقِ فِيهِ وَقِيلَ لِأَنَّهُ تَقُومُ فِيهِ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ

اهل شهر و دیهات در آن روز و گفته شد از جهت که قایم شود در آن روز قیامت

وهو يوم الجمع قال الله عز وجل يوم يجمعكم ليوم الجمع
آنروز یکجا شدن مردم ست فرمود خدای تعالی روزیکه جمع کند شما را از جهت روز جمع آمدن

فصل وجميع ما ذكرناه من صيام الأشهر والأضحية
وهمه آنچه ذکر کردیم آنرا از روزه ماهها و عید اضحی

والعبادات من الصلوة والأذكار وغير ذلك وما سنذكر
و عبادتها از نمازها و ذکرها و جز این و آنچه یاد خواهیم کرد

إن شاء الله تعالى لا يقبل إلا بعد التوبة وطهارة القلب
انشاء الله تعالی قبول کرده نمیشود مگر بعد توبه و طهارت دل

وإخلاص العمل لله تعالى وترك الرياء والسمعة وأما التوبة
و خالص کردن عمل بهر خدای تعالی و ترک کردن ریا و شنوانیدن مردم و اما توبه

فقد تقدم بيانها ونزيد عليه بأن الله يحب التوابين
پس تحقیق پیش رفت بیان آن و زیاده میکنیم بر آن که خدای تعالی دوست میدارد توبه

ويحب كل قلب طاهر من الذنوب فقال عز وجل إن الله يحب التوابين ويحب
و دوست میدارد هر دل پاک را از گناهان پس فرمود عز وجل که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان

المتطهرين قال عطاء ومقاتل والكلبي إن الله يحب التوابين من
پاکان را گفت عطا و مقاتل و کلبی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از

۷۱۳

الذنوب والمتطهرين بالماء من الأحداث والحيض والجنابات
گناهان و پاک کنندگان خود را بآب از بی وضوئی و حیض و جنابت

والنجاسات بيانه قصة أهل قباء حيث ذكرهم
و نجاستها بیان آن قصه اهل قباست جایی که ذکر کرد ایشان را

الله عز وجل بقوله فيه رجال يحبون أن يتطهروا سألهم
خدای تعالی بقول خود در آن مسجد مردانند که دوست میدارند که پاک باشند پرسید

النبي صلى الله عليه عما يعملون فقالوا نتبع الماء الأحجار في الاستنجاء
ایشان را آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آنچه میکردند پس گفتند از پی سنگها آب برای استنجا میبریم

وقال مجاهد يحب التوابين من الذنوب والمتطهرين
و گفت مجاهد که دوست میدارد توبه کنندگان را از گناهان و پاک کنندگان را

عن أدبار النساء أن يأتوها من أتى امرأة في دبرها فليس
از پس زنان اینکه آیند آنها را کسیکه آمد بزنی از پس پس نیست پاک

من المتطهرين لأن دبر المرأة مثله من الرجل وقيل التوابين
از پاکان زیرا که پس زن مانند مرد است و گفته شد توبه کنندگان

مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الشِّرْكِ وَرُوِيَ عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ
از گناهان و دوست دارد پاک کنندگان از شرک و روایت است از ابی منهال
أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْعَالِيَةِ فَتَوَضَّأَ وُضُوءً حَسَنًا فَقُلْتُ
که گفت بودم من نزد ابی عالیه پس وضو کرد وضوی نیک پس گفتم
إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَقَالَ الطَّهُورُ مِنَ
بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاک کنندگان را پس گفت او
مَهْ إِنَّ الطَّهُورَ حَسَنٌ وَلٰكِنَّهُمُ الْمُتَطَهِّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ
بدرستی وضو امر نیکوست ولیکن مراد از متطهرین که در شان آنها مدح است متطهرین از گناهان اند
عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يُحِبُّ التَّوَّابِينَ مِنَ الشِّرْكِ
مرویست از سعید بن جبیر گفت خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از شرک
وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
و دوست دارد پاک کنندگان را از گناهان و گفته شد که توبه کنندگان از کفر و پاک کنندگان
بِالْإِيمَانِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ لَا يَعُودُونَ فِيهَا وَ
بایمان و گفته شد توبه کنندگان از گناهان که باز نگردند بآن گناه و
الْمُتَطَهِّرِينَ مِنْهَا لَمْ يُصِيبُوهَا وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكَبَائِرِ
پاک کنندگان از گناهان که نرسند آنرا و گفته شد توبه کنندگان از گناهان کبیره
وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الصَّغَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَفْعَالِ
و پاک کنندگان از گناهان صغیره و گفته شد که توبه کنندگان از افعال
وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ
و پاک کنندگان از اقوال و گفته شد که توبه کنندگان از اقوال و افعال
وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْعُقُودِ وَالْإِضْمَارِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْآثَامِ
و پاک کنندگان از عقیده و اضمار و گفته شد توبه کنندگان از بزه ها
وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْإِجْرَامِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْجَرَائِرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
و پاک کنندگان از گناهها و گفته شد توبه کنندگان از جنایتها و پاک کنندگان
مِنْ خَفِيِّ السَّرَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
از چرک پنهان یعنی دلها و گفته شده است توبه کنندگان از گناهان و پاک کنندگان
مِنَ الْعُيُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابُ الَّذِي كُلَّمَا أَذْنَبَ تَابَ قَالَ اللّٰهُ
از عیبها و گفته شد توبه کننده آنکه هر گاهی که گناه کرد توبه کند فرمود خدای
عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ
بدرستی که او هست توبه کنندگان را آمرزگار مرویست از محمد بن منکدر از

جابر ابن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مر رجل ممن

از جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلعم گذشت مردی که بوده است

كان قبلكم بجمجمة فنظر اليها فقال اي رب انت انت

پیش از شما بکاسه سر پس دید بسوی او پس گفت ای پروردگار تو تو

وانا انا انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب ثم

و من منم و تو بار بار آینده با مرزش و منم بار آینده بگناهان پس

خر ساجدا فقيل له ارفع راسك فانا العواد بالمغفرة وانت

افتاد سجده کننده پس گفته شد او را بردار سر خود را پس منم بازگردنده بمغفرت و تو

العواد بالذنوب فرفع راسه فغفر له واما الاخلاص فقد

بازگردنده بگناهان پس برداشت سر خود را پس آمرزیده شد او را و اما اخلاص پس

قال الله عز وجل وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له

فرمود خدای تعالی و نه فرموده شد ایشان را مگر که عبادت کنند خدای را اخلاص کنندگان

الدين وقال جل وعلا الا لله الدين الخالص وقال الله تعالى

طاعت و فرمود عز و جل آگاه باشد مر خدای راست دین پاک و فرمود عز و جل

لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم

نمی رسد خدای را گوشتهای آن قربانیها و نه خونهای آنها و لیکن میرسد خدای را پرهیزگاری [illegible]

وقال جل جلاله لنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون

و فرمود جل جلاله مر ماراست اعمال ما و شما راست اعمال شما و ما او را اخلاص کنندگانیم

اختلف الناس في معنى الاخلاص وقال الحسن سالت حذيفة

مختلف شده اند مردم در معنی اخلاص و گفت حسن پرسیدم حذیفه را

رض عن الاخلاص ما هو قال سالت النبي صلى الله عليه وسلم عن الاخلاص

از معنی اخلاص که چیست آن گفت پرسیدم نبی صلعم را از معنی اخلاص

ما هو قال صلى الله عليه وسلم سالت جبرئيل عليه السلام عن الاخلاص

که چیست آن گفت صلعم پرسیدم جبرائیل را از معنی اخلاص

ما هو قال سالت رب العزة جل وعلا عن الاخلاص ما هو

که چیست آن گفت پرسیدم پروردگار را جل جلاله از معنی اخلاص که چیست آن

فقال سبحانه وتعالى هو سر من سري استودعته قلب

پس فرمود سبحانه و تعالی آن اخلاص رازیست از [illegible]

من احببت من عبادي وعن ابي ادريس الخولاني رحمه الله

کسیکه دوست میداشتم من او را از بندگان خود و روایت از ابی ادریس خولانی [illegible]

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنّ لكلّ حقّ حقيقة وما بلغ عبدٌ

گفت رسول الله صلعم بدرستی مر حق را یعنی ار ثابت در وانیح حقیقتی است کران حق

حقيقة الإخلاص حتى لا يحبّ أن يُحمد على شيءٍ من عمله

حقیقت اخلاص را تا آنکه دوست ندارد ستایش کردن را بر چیزی از عمل کرده است

لله عزّ وجلّ وقال سعيد بن جبير الإخلاص أن يخلص العبد

مر خدای تعالی را وگفت سعید بن جبیر اخلاص اینست که خالص کند بنده

دينه لله وعمله لله تعالى ولا يشرك به في دينه ولا يرائي بعمله

دین خود را و عمل خود را از بهر خدا تعالی و شریک نگرداند بان در دین خود و ننماید عمل خود را

أحدًا وقال الفضيل ترك العمل من أجل الناس رياء والعمل من أجل الناس شرك والإخلاص

هیچ یک این درجه اول اخلاص است وگفت فضیل گذاشتن عمل از جهت مردم ریاست و کردن عمل از جهت مردم شرک

هو الخوف من أن يعاقبك الله تعالى عليهما وقال يحيى بن

ترسیدن است از آنکه عذاب کند خدای تعالی بر این هر دو کار وگفت یحیی بن

معاذ الإخلاص تمييز العمل من العيوب كتمييز اللبن من الفرث

معاذ اخلاص جدا کردن عمل است از عیب ها مانند جدا کردن شیر از سرگین

والدم وقال أبو الحسين البوشنجي هو ما لا يكتبه الملكان ولا

و خون وگفت ابو الحسین بوشنجی اخلاص چیزیست که نمی‌نویسند آن را فرشتگان و نه

يفسده الشيطان ولا يطلع عليه الإنسان وقال رويم هو

تباه می‌کند آن را شیطان و نه مطلع می‌شود بر آن انسان وگفت رویم اخلاص

ارتفاع رؤيتك من الفعل وقيل هو ما يراد به الحق ويقصد

برطرف شدن دیدن تو از عملست وگفته شد اخلاص چیزیست که خواسته می‌شود بان حق و قصد کرده شود

به الصدق وقيل هو ما لا تشوبه الآفات ولا يتبعه رخص

بان راستی در اقوال وگفته شد اخلاص چیزیست که خلط نکنند آن را آفات و پیروی نکنند آن را رخصت

التأويلات وقيل هو ما استتر عن الخلائق واستصفي من

تاویلات فك وگفته شد اخلاص چیزیست که پوشیده است از خلق و پاک است از

العلائق وقال حذيفة المرعشي هو أن تستوي أفعال العبد

علاقه‌ها وگفت حذیفه آن اخلاص اینست که برابر شود فعلهای بنده

في الظاهر والباطن وقال أبو يعقوب المكفوف هو أن يكتم

در آشکارا و پنهان وگفت ابو یعقوب مکفوف اخلاص آنست که پوشاند

حسناته كما يكتم سيئاته وقال سهل بن عبد الله هو الإفلاس

نیکیهای خود را چنانچه پوشد بدیهای خود را وگفت سهل بن عبد الله اخلاص افلاس

عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثٌ لَا يَغُلُّ

و روایت از انس بن مالك رض گفت فرمود رسول الله صلعم سه چیز اند که خیانت نکند

عَلَيْهِنَّ قَلْبُ مُسْلِمٍ اِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ وَمُنَاصَحَةُ وُلَاةِ الْاَمْرِ

بر ایشان دل مسلمان خالص کردن عمل مر خدا را و نصیحت کردن والیان امر را

وَلُزُوْمُ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِيْنَ وَقِيْلَ الْاِخْلَاصُ اِفْرَادُ الْحَقِّ فِي الطَّاعَةِ

و لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و گفته شده است اخلاص جدا کردن حق را در فرمانبرداری

بِالْقَصْدِ وَهُوَ اِرَادَةُ الْعَبْدِ بِطَاعَتِهِ الْقُرْبَ اِلٰى مَوْلَاهُ دُوْنَ

بخواهش خود و آن خواستن بنده است بطاعت خود نزدیکی بسوی صاحب خود

اَحَدٍ مِّنْ خَلْقِهِ فَلَا يَتَصَنَّعُ لِلْخَلْقِ وَلَا يَكْتَسِبُ مِنْهُمُ الْحَمْدَ

نه بسوی یکی از خلق او پس کار نکند از برای خلق و کسب نکند از ایشان ستایش را

وَلَا يَسْتَجْلِبُ مِنْهُمُ الْحُبَّ وَلَا يَدْفَعُ بِهَا عَنْ نَفْسِهِ اللَّوْمَ وَ

و طلب نکند از ایشان دوستی را و دور نکند بآن طاعت از خود ملامت و

الذَّمَّ وَقِيْلَ الْاِخْلَاصُ تَصْفِيَةُ الْفِعْلِ عَنْ مُلَاحَظَةِ الْمَخْلُوْقِيْنَ

نکوهش را و گفته شد اخلاص صاف کردن عمل است از دیدن آفریدها

قَالَ ذُو النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ الْاِخْلَاصُ لَا يَتِمُّ اِلَّا بِالصِّدْقِ فِيْهِ وَ

گفت ذو النون مصری رح اخلاص تمام نمیشود مگر براستی در آن و

الصَّبْرِ عَلَيْهِ وَالصِّدْقُ لَا يَتِمُّ اِلَّا بِالْاِخْلَاصِ فِيْهِ وَالْمُدَاوَمَةِ

صابر بودن بر اخلاص [illegible] و صدق تمام نشود مگر باخلاص [illegible]

عَلَيْهِ وَقَالَ اَبُوْ يَعْقُوْبَ السُّوْسِيُّ مَتٰى شَهِدُوْا فِيْ اِخْلَاصِهِمْ

بر اخلاص و گفت ابو یعقوب سوسی هرگاه که دیدند در اخلاص خود

اِخْلَاصًا احْتَاجَ اِخْلَاصُهُمْ اِلٰى اِخْلَاصٍ وَقَالَ ذُو النُّوْنِ رح

اخلاص را محتاج شد اخلاص ایشان باخلاص یعنی کمال اخلاص عدم رویت اخلاص است و گفت ذو النون

ثَلَاثٌ مِّنْ عَلَامَاتِ الْاِخْلَاصِ اسْتِوَاءُ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ مِنَ

سه چیز است از علامات اخلاص برابر شدن ستایش و نکوهش است از

الْعَامَّةِ وَنِسْيَانُ رُؤْيَةِ الْاَعْمَالِ وَاقْتِضَاءُ ثَوَابِ الْعَمَلِ

عامه خلق و فراموش کردن دیدن عمل را و طلب ثواب را در آخرت یعنی [illegible]

فِي الْاٰخِرَةِ وَقَالَ اَيْضًا الْاِخْلَاصُ مَا حُفِظَ مِنَ الْعَدُوِّ اَنْ

[illegible] و این [illegible] گفت نیز اخلاص چیزیست که نگاه داشته شد از دشمن

يُفْسِدَهُ وَقَالَ اَبُوْ عُثْمَانَ الْمَغْرِبِيُّ الْاِخْلَاصُ مَا لَا يَكُوْنُ لِلنَّفْسِ

که فاسد کند او را و این اشارتست بسوی [illegible] و گفت ابو عثمان مغربی اخلاص آن چیزیست که نباشد نفس را

فیه حظ بحال وهو اخلاص العوام واما اخلاص الخواص

در و نصیب هیچ حال فت واین اخلاص عوام ست واما اخلاص خاصان

ما یجری علیهم لا بهم فتبدو عنهم الطاعات وهم عنها

چیزیست که روان میشود بر ایشان از جهت ایشان ترک کرده اند طاعتها را باوجود ایشان از

بمعزل ولا یقع علیهم رؤیة ولا بها اعتداد فذلك

گوشه اند و واقع نمیشود بر ایشان دید عمل و نه آن طاعت شمار و اعتبار پس اینست

اخلاص الخواص وقال ابو بکر الدقاق نقصان کل مخلص فی

اخلاص خاصان وگفت ابو بکر دقاق نقصان هر مخلص در

اخلاصه رؤیة اخلاصه فاذا اراد الله تعالی ان یخلص

اخلاص او دید اخلاص خویش ست پس وقتیکه خواهد حق تعالی اینکه خالص کند او را

اخلاصه یسقط عن اخلاصه رؤیته لاخلاصه فیکون مخلصا

در اخلاص بے اندازد از اخلاص او دید اخلاص او پس میباشد خالص کرده شده بود

لا مخلصا وقال سهل رحمة الله تعالی علیه ورضوانه لا یعرف

نه اخلاص کننده فت وگفت سهل رحمة الله علیه و رضوانه نمیشناسد

الریاء الا مخلص وقال ابو سعید الخراز رحمه الله ریاء

ریا را مگر مخلص یعنی چون در سالک صفت ریا پیدا شود هرگز دقائق ریا بر وی منکشف نگردد وگفت ابو سعید

العارفین افضل من اخلاص المریدین وقال ابو عثمان

عارفان بهتر ست از اخلاص مرید ان چه عارف چون از حظ نفس فانی شده است در ریا هم رضای حق

الاخلاص نسیان رؤیة الخلق بدوام النظر الی الخالق

اخلاص فراموش کردن دید خلق ست بهمیشه نظر کردن بسوے خالق و

وقیل الاخلاص ما ارید به الحق وقصد به الصدق وقیل

گفته شد اخلاص چیزیست که خواسته شده ست درستی در اعتقاد و قصد کرده شده است بآن راستی در اقوال و

هو الاغماض عن رؤیة الاعمال وقال سری السقطی رحمه الله

اخلاص پوشیدن چشم از دید عمل ست وگفت سری سقطی رح

من تزین للناس بما لیس فیه سقط من عین الله تعالی وقال

هرکه آراسته است از جهت مردم بچیزے که نیست در وے افتادن از چشم خدا وگفت

الجنید ره الاخلاص سر بین الله تعالی وبین العبد لا یعلمه

جنید رح اخلاص راز یست میان خدا و میان بنده نمیداند آنرا

ملك فیکتبه ولا شیطان فیفسده ولا هوی فیمیله وقال

فرشته پس نمی نویسد او را و نه شیطان پس فاسد کند او را و نه هوای نفس که مایل کند او را از راه حق

رُوَيْمٌ رَحِمَهُ اللّٰهُ الْاِخْلَاصُ فِي الْعَمَلِ هُوَ الَّذِي لَا يُرِيدُ صَاحِبُهُ
رویم رحمه الله اخلاص در عمل آن است که نخواهد صاحب عمل بر
عَلَيْهِ عِوَضًا فِي الدَّارَيْنِ وَلَا حَظًّا مِنَ الْمَلَكَيْنِ وَسُئِلَ ابْنُ عَبْدِ
بر آن عمل عوض در هر دو جهان و نه نصیبی از دو فرشته و پرسیده شد ابن عبد الله
اللّٰهِ اَيُّ شَيْءٍ اَشَدُّ عَلَى النَّفْسِ فَقَالَ الْاِخْلَاصُ لِاَنَّهُ لَيْسَ لَهَا مِنْهُ
را که ای چه چیز سخت تر است بر نفس پس گفت اخلاص زیرا که نیست نفس را در آن
نَصِيبٌ وَقِيلَ هُوَ اَنْ لَا يَشْهَدَ عَلَى عَمَلِكَ اَحَدٌ غَيْرَ اللّٰهِ عَزَّ
نصیب و گفته شد که اخلاص آنست که حاضر نشود بر عمل تو هیچ یکی غیر خدا
وَجَلَّ وَقَالَ بَعْضُهُمْ دَخَلْتُ عَلَى سَهْلِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ يَوْمَ جُمُعَةٍ
و گفته اند بعضی ایشان در آمدم بر سهل بن عبد الله روز جمعه
قَبْلَ الصَّلٰوةِ فَرَاَيْتُ فِي الْبَيْتِ حَيَّةً فَجَعَلْتُ اُقَدِّمُ رِجْلًا وَ
پیش از نماز پس دیدم در خانه مارے پس پیش نهادم قدم را گاہے و
اُؤَخِّرُ رِجْلًا اُخْرٰى فَقَالَ ادْخُلْ لَا يَبْلُغُ اَحَدٌ حَقِيقَةَ الْاِيمَانِ
پس میکردم قدم را گاہے یعنی متردد میشدم پس گفت در آ نرسد هیچ یکی در حقیقت ایمان
وَعَلٰى وَجْهِ الْاَرْضِ شَيْءٌ يَخَافُهُ ثُمَّ قَالَ هَلْ لَكَ فِي صَلٰوةِ الْجُمُعَةِ
و حال آنکه بر روی زمین کسے باشد که میترسد ازو پس گفت سهل آیا هست ترا میل در نماز جمعه
۷۱۹ فَقُلْتُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ مَسِيرَةُ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَاَخَذَ بِيَدِي
پس گفتم میان ما و میان مسجد راه یک شبانه روز است پس گرفت دست مرا
فَمَا كَانَ اِلَّا قَلِيلًا حَتّٰى رَاَيْتُ الْمَسْجِدَ فَدَخَلْنَا وَصَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ
پس نبود درست مگر اندک زمان تا آنکه دیدم مسجد را پس در آمدیم ما و ادا کردیم جمعه را
ثُمَّ خَرَجْنَا فَوَقَفَ يَنْظُرُ اِلَى النَّاسِ وَهُمْ يَخْرُجُونَ فَقَالَ اَهْلُ لَا
بعد برآمدیم پس ایستاد سهل مینگریست بسوی مردم و ایشان می برآمدند پس گفت سهل اهل
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ كَثِيرٌ وَلٰكِنَّ الْمُخْلِصُونَ مِنْهُمْ قَلِيلٌ كُنْتُ مَعَ اِبْرٰهِيمَ
کلمه توحید بسیار اند و لیکن کسانے که اخلاص دارند از ایشان اندک اند و حضرت خواص
الْخَوَّاصِ رَحِمَهُ اللّٰهُ فِي سَفَرٍ فَجِئْنَا اِلٰى مَوْضِعٍ فِيهِ حَيَّاتٌ كَثِيرَةٌ
خواص رحمه الله در سفر پس آمدیم بجائے که در و ماران بسیار بودند
فَوَضَعَ رَكْوَتَهُ وَجَلَسَ وَجَلَسْتُ فَلَمَّا كَانَ بَرْدُ اللَّيْلِ وَبَرْدُ
پس نهاد ابریق خود را و نشست و نشستم پس هر گاه بود سرد وسے شب و سرد وسے
الْهَوٰى خَرَجَتِ الْحَيَّاتُ فَصِحْتُ بِالشَّيْخِ فَقَالَ اذْكُرُوا اللّٰهَ تَعَالٰى
هوا بیرون آمدند ماران پس فریاد زدم بشیخ که ابراهیم باشد پس گفت شیخ یاد کنید خدا

فذكرت فرجعت ثم عادت فصحت به فقال مثل ذلك ثم

پس یاد کردم خدا را پس باز گشتند ماران پس باز آمدند پس فریاد زدم شیخ را پس گفت همچنین پس

ازل الى الصباح في مثل تلك الحالة فلما اصبحنا قام و

پس بوده ام درین حال تا صباح بهمین حال پس چون صبح کردیم برخاست و

مشى ومشيت معه فسقطت من وطائه حية عظيمة

روان شد و روان شدم با او پس افتاد از فرش او ماری بزرگ

قد تطوقت فقلت ما احسست بها فقال لا منذ زمان

که طوق زده بود با او پس گفتم نه دریافته بودی تو این مار را پس گفت شیخ مدتی است

ما بت ليلة اطيب من البارحة وقال ابو عثمان رحمه الله تعالى

نخسپیده ام خوشتر از دوشب وگفت ابو عثمان رحمة الله علیه

من لم يذق وحشة الغفلة لم يجد طعم انس الذكر فصل

هر که نچشید وحشت غفلت را نیافت لذت انس ذکر را

وينبغي لكل متعبد وعارف ان يحذر في جميع احواله من الريا

و سزاوار است هر عابد و عارف را که بترسد در همه احوال از ریا

ورؤية الخلق والعجب فان النفس خبيثة وهي منشا الاهوية

و دیدن خلق و عجب که نفس پلید است و آن جای پیدایش میلها

المضلة والشهوات المردية واللذات الحائلة بين العبد

گمراه کننده و آرزوهای هلاک کننده است و لذتها که حائل شونده اند میان بنده

وبين الحق عز وجل لا طريق الى الامن من غوائلها ما دام

و میان خدای نیست راه بسوی امن از غائلهای او تا وقتیکه

الروح في جسد ابن ادم وان بلغ العبد الى حالة البدلية و

روح در تن فرزند آدم است اگرچه رسیده باشد بنده بحالت ابدال و

الصديقية وان كانت هذه الحالة اسلم من الابتداء و

صدیقان واگرچه بوده است این حالت بدلیت و صدیقیت سالم تر از ابتدای حال

امن من شرها ودواهيها والخير اغلب والنور والنزه والهداية

ایمن تر از بدیها و بلاهای نفس و نکوئی غالب تر بود و نور باطن بیشتر و هدایت

متحققة بسبيل الله عز وجل والتوفيق شامل والحفظ موجود

ثابت است براه خدا عز وجل و توفیق در گیرنده است و حفظ حق از معاصی

غير ان العصمة ليس لنا انما ذلك مختص بالانبياء عليهم السلام

جدا شکر عصمت که عبارت از نگاه داشتن از گناه مختص است بانبیا

لِيَقَعَ الْفَرْقُ بَيْنَ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَايَةِ وَقَدْ تَوَاعَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
تا که واقع شود فرق میان نبوة و ولایت و بتحقیق ترسانیده است خدا تعالی
اَهْلَ الرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَنَبَّهَ عَلٰى شُؤْمِ النَّفْسِ وَغَوَائِلِهَا وَنَهٰى
اهل ریا و اهل سمعه را و آگاه نمود بر شامت و غارت هاے نفس و باز داشت
عَنِ اتِّبَاعِهَا وَاَمَرَ بِمُخَالَفَتِهَا فِي الْقُرْاٰنِ تَارَةً وَفِيْمَا نَطَقَ بِهٖ
از پیروی آن و فرمود بمخالفت آن در قرآن یک باری و در چیزے که نطق کرده است
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْاَخْبَارِ وَالسُّنَّةِ اُخْرٰى مِنْ ذٰلِكَ قَالَ اللّٰهُ
رسول الله صلعم از اخبار و سنت بار دیگر از آنجمله قول خدا تعالی است
عَزَّ وَجَلَّ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ
پس هلاکت است مر نمازیان را که ایشان از نماز خود غافل اند
الَّذِيْنَ هُمْ يُرَآءُوْنَ وَيَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا يَقُوْلُوْنَ
و آن کسانیکه ریا میکنند و باز میدارند زکوٰة را و فرمود جل و علا میگویند ایشان
بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ وَ
بدهنهاے خود چیزیکه نیست در دلهاے ایشان و خداے داناتر است بچیزیکه بوده اند ایشان و می پوشند
قَالَ تَعَالٰى وَاِذَا قَامُوْا اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوْا كُسَالٰى يُرَآءُوْنَ النَّاسَ وَ
و فرمود حق تعالے وقتی می خیزند آن منافقان بسوی نماز میخیزند با کسالت مینمایند مردم را و
لَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِيْلًا مُذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا اِلٰى هٰؤُلَاءِ
یاد میکنند خدا را مگر اندک مضطرب اند هر دو گروه میان آن هر دو گروه و نه بسوی
وَلَا اِلٰى هٰؤُلَاءِ وَقَالَ تَعَالٰى اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ الْاَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ
و نه بآن گروه یعنی کافران و فرمود خدا تعالی بدرستی بسیاری از آن دانشمندان و عابدان
لَيَاْكُلُوْنَ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ
هر آینه میخورند مالهاے مردم را بطریق باطل یعنی برشوت و ریا و جز ذلک و باز میدارند مردم را از
الْاَحْبَارُ هُمُ الْعُلَمَاءُ وَالرُّهْبَانُ الْعُبَّادُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَا اَيُّهَا
احبار علما اند و رهبان عابدان اند و فرمود عز و جل ای
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ
کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزے که نمیکنید بزرگ است از روی بغض در پیش خدا
اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ وَقَالَ تَعَالٰى وَاَسِرُّوْا قَوْلَكُمْ
اینکه بگوئید چیزیکه نمیکنید و فرمود خداے تعالے و پنهان کنید سخن خود را
اَوِ اجْهَرُوْا بِهٖ اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا اَمْ
یا آشکارا کنید او را بدرستی حق تعالی داناست برازهاے سینهاست و فرمود حق تعالی آیا میگمان

كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة
اميد وار است لقاے پروردگار خود را پس کو که عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت
ربه احدا وقال تعالى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم
پروردگار خود هیچ یکے را و فرمود حق تعالی بدرستی نفس هر آئینه امر کننده است به بدی مگر آنچه رحم کند
ربي وقال تعالى واحضرت الانفس الشح وقال عز وجل
پروردگار من و فرمود حق تعالی و حاضر کرده شد نفسهاے بخل را و فرمود عز و جل
لداود عليه السلام يا داود اهجر هواك فانه لا منازع
مر داوود را علیه السلام اے داوود ترک کن میل نفس خود را پس بدرستی که نیست خواهش پرستی
ينازعني في ملكي غير الهوى وقال تعالى ولا تتبع الهوى
که نزاع کند در ملک من جز هواے نفس و فرمود حق تعالی و پیروی مکن هواے نفس را
فيضلك عن سبيل الله واما السنة فمن ذلك ما روي
پس گمراه کند ترا از راه خدا و اما حدیث رسول الله صلعم پس از انجمله است چیزیکه مروی
عن شداد بن اوس رض انه قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم فرايت
از شداد بن اوس که گفت در آمدم بر نبی صلعم پس دیدم
في وجهه ما ساءني فقلت ما الذي بك يا رسول الله فقال
در روے او چیزیکه بد حال کرد مرا پس گفتم چه چیز است ترا اے پیغمبر خدا صلعم پس فرمود
صلى الله عليه وسلم اخاف على امتي الشرك بعدي فقلت ايشركون من
صلعم میترسم بر امت خود شرک را بعد از من پس گفتم آیا شرک خواهند کرد
بعدك يا رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم اما انهم لا يعبدون شمسا
بعد از تو یا رسول الله صلعم پس فرمود صلعم پرستش ایشان عبادت نخواهند کرد آفتاب را
ولا قمرا ولا وثنا ولا حجرا ولكنهم يراؤون في اعمالهم و
و نه ماهتاب را و نه بتان را و نه سنگها را و لیکن ایشان ریا میکنند در اعمال خود و
الرياء هو الشرك ثم تلا قوله تعالى فمن كان يرجو لقاء ربه
ریا شرک است پس تلاوت کرد قول حق تعالی را پس هر که آرزو دارد ملاقات پروردگار خود را
فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وقال
پس باید که عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت پروردگار خود کسے را یعنی ریا نکند و فرمود
صلى الله عليه وسلم يجاء يوم القيمة بصحف مختومة فيقول الله عز
صلعم آورده شود روز قیامت نامهاے مهر کرده شده پس بگوید خداے تعالی
وجل للملائكة القوا هذا واقبلوا هذا فيقولون وعزتك
فرشتگان خود را بیندازید این نامها را و قبول کنید این را پس بگویند فرشتگان سوگند

وَجَلَالِكَ مَا عَلِمْنَا اِلَّا خَيْرًا فَيَقُوْلُ تَعَالٰى نَعَمْ وَلٰكِنْ هٰذَا عَمَلٌ
وجلال تو نه دانستیم ما بجز نیکی پس بگوید خدا تعالی آری ولیکن این عملست
لِغَيْرِيْ وَلَا اَقْبَلُ اِلَّا مَا ابْتُغِيَ بِهٖ وَجْهِيْ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
برای غیر من و قبول نکنم مگر چیزی که طلب کرده شده است باو ذات مرا و بود پیغمبر
يَقُوْلُ فِيْ دُعَائِهٖ اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ لِسَانِيْ مِنَ الْكَذِبِ وَقَلْبِيْ مِنَ
میگفت در دعای خود ای بار خدایا پاک گردان زبان مرا از کذب و دل مرا از
النِّفَاقِ وَعَمَلِيْ مِنَ الرِّيَاءِ وَبَصَرِيْ مِنَ الْخِيَانَةِ فَاِنَّكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ
نفاق و عمل مرا از ریا و چشم مرا از خیانت که تو میدانی خیانت
الْاَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُوْرُ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ لَا تَقْعُدُوْا اِلَّا عِنْدَ
چشم ها را و چیزی که پنهان میدارند سینها و فرمود منشینید مگر پیش
عَالِمٍ يَدْعُوْكُمْ مِنْ خَمْسٍ اِلٰى خَمْسٍ مِنَ الرَّغْبَةِ اِلَى الزُّهْدِ وَمِنَ الرِّيَاءِ
عالمی که طلب کند شما را از پنج چیز بسوی پنج از رغبت دنیا بسوی زهد و از ریا
اِلَى الْاِخْلَاصِ وَمِنَ الْكِبْرِ اِلَى التَّوَاضُعِ وَمِنَ الْمُدَاهَنَةِ اِلَى الْمُنَاصَحَةِ
بسوی اخلاص و از کبر بسوی تواضع و از [illegible] بسوی نصیحت و پند
وَمِنَ الْجَهْلِ اِلَى الْعِلْمِ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَقُوْلُ اَنَا خَيْرُ
و از نادانی بسوی دانش و فرمود خدای تعالی میگوید من بهترین شریکم
شَرِيْكٍ مَنْ اَشْرَكَ مَعِيْ شَرِيْكًا فِيْ عَمَلِهٖ فَهُوَ لِشَرِيْكِيْ دُوْنِيْ اِنِّيْ
کسی که شریک کرد با من شریکی را در عمل خود پس آن عمل شریک مراست بجز من که من
لَا اَقْبَلُ اِلَّا مَا اُخْلِصَ لِيْ يَا ابْنَ اٰدَمَ اَنَا خَيْرُ قَسِيْمٍ فَانْظُرْ عَمَلَكَ
قبول نکنم آنرا مگر آنچه خالص کرده شود از برای من ای فرزند آدم من بهترین قسمت کننده ام پس نظر کن
الَّذِيْ عَمِلْتَ لِغَيْرِيْ فَاِنَّمَا اَجْرُكَ عَلَى الَّذِيْ عَمِلْتَ لَهٗ وَقَالَ
عملی که کردی تو غیر مرا پس جز این نیست که اجر تو بر آنکس است که عمل کردی تو برای او و فرمود
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ بَشِّرْ هٰذِهِ الْاُمَّةَ بِالسَّنَاءِ وَالرِّفْعَةِ فِي الدِّيْنِ وَالتَّمْكِيْنِ
بشارت داده شده است این امت را بروشنی و بلندی در دین و قدرت و توانائی
فِي الْبِلَادِ مَا لَمْ يَعْمَلُوْا عَمَلَ الْاٰخِرَةِ لِلدُّنْيَا وَمَنْ يَعْمَلْ عَمَلَ الْاٰخِرَةِ
در شهرها تا وقتیکه عمل نکنند عمل آخرت از جهت دنیا و کسیکه کرد عمل آخرت
لِلدُّنْيَا لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ وَمَا لَهٗ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ نَصِيْبٍ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
از برای دنیا قبول کرده نشود از او و نیست او را در آخرت نصیبی و فرمود
اِنَّ اللّٰهَ يُعْطِي الدُّنْيَا عَلٰى نِيَّةِ الْاٰخِرَةِ وَلَا يُعْطِي الْاٰخِرَةَ عَلٰى نِيَّةِ

۷۲۳

الدنيا وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مررت

دنیا و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گذشتم من

ليلة اسري بي بقوم تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت

در شبی که سیر کنانیده شدم را بگروهی که بریده میشد لبهای ایشان بمقراض از آتش پس گفتم

لجبرئيل عليه السلام من هؤلاء قال خطباء امتك الذين

جبرائیل را علیه السلام کیستند اینها گفت جبرائیل خطیبان و پندگویندگان امت تو اند

يقولون الشيء ولا يعملون به يقولون ما يعرفون ويفعلون

که میگفتند چیزی را و نمیکردند بدان میگفتند چیزی که معروف و مشروع است و میکردند چیزی که

ما ينكرون يأمرون الناس بالبر وينسون انفسهم وقال صلى الله

منکر و قبیح میدانند میفرمایند مردم را به نیکی و فراموش میکنند خود را و فرمود صلی الله

عليه وسلم ان اخوف ما اخاف على امتي كل منافق عليم اللسان

علیه وسلم بدرستی ترسناکترین چیزها که میترسم بآن بر امت خود هر منافقی که دانا از زبان است

والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكون عليكم امراء

و سوگند است بذات پاک خدای که جان من در دست قدرت اوست برپا نشود قیامت تا آنکه باشند بر شما پادشاهان

كذبة ووزراء فجرة واعوان خونة وعرفاء ظلمة وقراء

دروغگو و وزیران گنهکار و یاری دهندگان خیانت کننده و پیشوایان ظالم و حافظان

فسقة وعباد جهال يفتح الله تعالى عليهم فتنة غبراء مظلمة

فاسق و عابدان جاهل بگشاید حق تعالی بر ایشان فتنه تیره سیاه را

فيتهوكون فيها تهوك اليهود الظلمة فحينئذ ينقض

پس متحیر میشوند در آن فتنه متحیر شدن یهودان ظالم پس این هنگام ناقص شود

الاسلام عروة عروة حتى لا يقال الله الله وعن عدي بن

اسلام کم کم تا آنکه گفته نشود الله الله بر روی زمین و مرویست از عدی بن

حاتم رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بناس يوم القيمة في

حاتم رض گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده شود مردم را روز قیامت در

اعظم نكال فيقول الله تعالى انكم كنتم اذا خلوتم بارزتموني

بزرگترین عذاب پس بگوید حق تعالی بدرستی شما وقتیکه خلوت میکردید ظاهر میکردید جنگ

بالعظائم واذا لقيتم الناس لقيتموهم مخبتين هبتم الناس

گناهان عظیم را و وقتیکه پیش می آمدید مردم را پیش می آمدید با اخلاص ترسیدید شما از مردم

ولم تهابوني واجللتم الناس ولم تجلوني وعززتم لاذيقنكم

و نترسیدید مرا و بزرگ می پنداشتید مردم را و بزرگ نمی پنداشتید مرا و سوگند است بذات خدا

المبارزة والبراز بارکے بجنگ بیرون آمدن ۱۲

تاج ۵

من الاجابة ۱۲

أليم العذاب وعن أسامة بن زيد رض قال سمعت رسول الله

دردناک عذاب در روایت از اسامه بن زید رض گفت شنیدم رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول يلقى رجل في النار فتندلق أقتاب بطنه فيدور

که میفرمود انداخته شود مردرا در آتش پس برآید پیچیده روده‌های شکم او پس گردانیده شود

به كما يدور الحمار بالرحى فيجتمع أهل النار عليه فيقال له ألست كنت تأمر بالمعروف

اورا چنانچه گردانیده میشود خر آسیا بصاحبش پس گفته شود مراورا آیا بوده‌ای تو که امر میکردی بمعروف

وتنهى عن المنكر فيقول كنت آمرًا بالمعروف ولا آتيه وأنهى

و باز میداشتی از منکر پس میگوید بودم من امر کننده بمعروف و نمیکردم و باز میداشتم

عن المنكر وآتيه وقال النبي صلى الله عليه وسلم رب صائم

از منکر و باز میکردم آن را و فرمود نبی صلعم بسیار روزه‌دار هستند

ليس له من صيامه إلا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من

که نیست مراورا از روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار قایم اللیل است که نیست مراورا از

قيامه إلا السهر وقال النبي صلى الله عليه وسلم اهتز لذلك العرش و

قیام خود مگر بیدار بودن و فرمود نبی صلعم در حرکت آمد بجهت آن عرش و

غضب له الرب تبارك وتعالى وقال النبي صلى الله عليه وسلم بئس العبد

در غضب آمد مراورا پروردگار تبارک و تعالی و فرمود نبی صلعم بدترین بندگان

عبد حال بينه وبين ثواب الله عبد من خلق الله تعالى يعبد

بنده ایست که حایل ست میان او و میان ثواب خدای تعالی بنده از مخلوقات حق که پرستش کند عابد

له رجاء ما في يديه فيتعب بدنه في مرضاته فيخرج دينه

بنده را از جهت امید چیزیکه در دست اوست پس رنج میدهد عابد تن خود را در رضامندی آن بنده پس

وينفسخ ويقبح مروته حتى يحول بينه وبين ربه يرجو

و دور میشود و بد میشود مروت او تا آنکه میگردد در میان بنده و در میان خدا امید میدارد

الله تعالى في الكبير ويرجو العبد في الصغير يعطي العبد من

خدا را در بزرگ و امید میدارد بنده را در خورد میدهد آن بنده در عوض

خدمته ما لا يعطي الله تعالى من طاعته وعن مجاهد أنه

خدمت او چیزی را که نمیدهد خدای تعالی را از جهت طاعت او یعنی دل را که مدار عبادت است بر بنده میدهد

قال جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله إني أتصدق

گفت آمد مردی بسوی رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من تصدق میکنم

بصدقة فالتمس بها وجه الله تعالى وأحب أن يقال لي خير

بصدقه پس طلب میکنم باو رضای خدای تعالی را و دوست میدارم که گفته شود مرا نیک

۷۲۵

فنزل قوله سبحانه فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا

پس فرود آمد قول سبحانه و تعالی پس کسیکه امید میدارد دیدار پروردگار خود را پس باید که عمل

صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا و قال النبي صلى الله عليه يخرج

نیک کند و شریک نکند بعبادت پروردگار خود هیچ یکی را و فرمود نبی صلعم برآیند

في آخر الزمان اقوام يختلون الدنيا بالدين يلبسون للناس

در آخر زمان قومها که طلب کنند دنیا به دین فریب پس بپوشند از جهت نمود خلق

جلود الضأن من اللين والسنتهم احلى من السكر وقلوبهم

پوستهای میش از جهت اظهار نرمی و زبانهای ایشان شیرین تر از شکر است و دلهای ایشان

قلوب الذئاب يقول الله تعالى أبي يغترون ام علي يجترئون

دلهای گرگان است به نهایت قساوت و سیاهی میگوید خدای تعالی آیا بامهال و ناگرفتن من غره شده اند

فبي حلفت لابعثن على اولئك فتنة تدع الحليم منهم حيرانا

سوگند است مرا بذات پاک خود بر آینه خواهم فرستاد بر ایشان از شامت ایشان بلای را که بگذارد مرد حلیم را

وعن ضمرة عن ابي حبيب رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان

و روایت از ضمره از ابی حبیب رض گفت فرمود رسول الله صلعم که

الملائكة يرفعون عمل عبد من عباد الله فيستكثرونه ويزكونه

فرشتگان بر میدارند عمل بنده را از بندهای خدا تعالی پس بسیار شمار ند او را و پاک شمارند

حتى ينتهوا به الى حيث يشاء الله تعالى من سلطانه فيوحي

تا آنکه میرسند بآن عمل تا جایی که خواسته است حق تعالی از پادشاهی خود پس وحی فرستاد

الله تعالى اليهم انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على

حق تعالی بر ایشان که شما نگهبانانید بر عمل بنده من و من نگاهبانم بر

ما في نفسه ان عبدي هذا لم يخلص عمله فاكتبوه في سجين

چیزی که در دل اوست بدرستی این بنده من خالص نکرد عمل خود را پس بنویسید او را در سجین

ويصعدون بعمل عبد من عباده يستقلونه ويحقرونه

و بر میدارند عمل بنده را از بندگان او که کم میشمارند او را و حقیر میدارند او را

حتى ينتهوا به الى حيث شاء الله من سلطانه فيوحي الله اليهم

تا آنکه میرسند بآن عمل بسوی جایی که خواسته است خدای تعالی از پادشاهی خود پس وحی فرستاد

انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه ان

که شما نگاهبانان اید بر عمل بنده من و من نگاه بانم بر چیزی که در دل بنده است که

عبدي هذا اخلص لي عمله فاكتبوه في عليين وعمر اذكره

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله تبارك وتعالى اذا

از رسول الله صلعم که فرمود خدای تعالی هرگاه

كان يوم القيمة يقضي بين خلقه وكل امة جاثية فاول

گویا شده روز قیامت حکم کند در میان خلق خود و حال آنکه هر گروه نشسته اند بر دو زانو

من يدعى به رجل جمع القرآن ورجل قتل في سبيل الله

طلب کرده شود مردیست که جمع کرده باشد قرآن را و مرد دیگر کشته باشد در راه خدا

ورجل كثير المال فيقول الله تعالى للقاري ماذا عملت

و مردیست که بسیار کرد مال را پس بگوید خدا تعالی مر قاری را چه چیز عمل کردی تو

فيما علمت فيقول كنت اقوم به اناء الليل واطراف النهار

در آنچه دانستی پس بگوید بوده ام که قایم میکردم بآن قرآن ساعات شب و طرفهای روز

فيقول تبارك وتعالى كذبت وتقول الملائكة كذبت

پس بگوید تبارک و تعالی دروغ گفتی و گویند فرشتگان دروغ گفتی

بل اردت ان يقال فلان قاري فقد قيل ذلك ويقال

بلکه خواستی تا آن قرآن اینکه گویند فلانے قاریست پس گفته شد ترا قاری و گفته شود

لصاحب المال ماذا عملت فيما اتيتك فيقول كنت اصل

مر صاحب مال را چه چیز کردی تو در آنچه داده شد ترا پس بگوید بوده ام پیوند میکردم

الرحم واتصدق به فيقول الله تبارك وتعالى كذبت و

رحم را و تصدق میکردم بآن پس بگوید خدای تعالی دروغ گفتی و

تقول الملائكة كذبت بل اردت ان يقال فلان جواد

گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی اینکه گفته شود فلانے جواد و بخشش میکند

وقد قيل ذلك ويؤتى بالذي قتل في سبيل الله تعالى

و هرآینه گفته شد این نام ترا اکنون هیچ اجر نداری و آورده شد مردیکه کشته شد در راه خدای تعالی

فيقول الله تعالى لماذا قتلت فيقول قاتلت في سبيلك

پس بگوید خدا تعالی از بهر چه کشته شدی تو پس بگوید جنگ کردم در راه تو

حتى قتلت في سبيلك فيقول الله تبارك وتعالى كذبت

تا آنکه کشته شدم در راه تو پس میگوید خدا تعالی دروغ گفتی

وتقول الملائكة كذبت بل اردت ان يقال فلان جرئ

و گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی که گفته شود فلانے دلیرست و مردانه

وقد قيل ذلك ثم ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده على

و تحقیق گفته شد این نام ترا پس زد پیغمبر صلعم دو دست خود را بر

زُبْنِيَتِهٖ وَقَالَ يَا اَبَا هُرَيْرَةَ اُولٰٓئِكَ الثَّلٰثَةُ اَوَّلُ خَلْقِ اللّٰهِ

بر روے زانو وگفت اے ابو هریره این سه کس نخستین خلق خدا است

عَزَّوَجَلَّ تُسَعَّرُ بِهِمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قَالَ فَبَلَغَ هٰذَا الْخَبَرُ

که افروخته شود آتش دوزخ بایشان در روز قیامت گفت ابو هریره رسید این خبر

مُعَاوِيَةَ رض فَبَكٰى بُكَاءً شَدِيْدًا وَقَالَ صَدَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَ

بمعاویه رض پس بگریست گریستن سخت وگفت راست گفت خدای تعالی و

صَدَقَ رَسُوْلُهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَقَرَأَ هٰذِهِ الْاٰيَةَ مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْحَيٰوةَ

راست گفت رسول او صلعم وخواند این آیت را کسیکه بوده است میخواهد حیوات

الدُّنْيَا وَزِيْنَتَهَا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيْهَا وَهُمْ فِيْهَا لَا يُبْخَسُوْنَ

دنیا وآرایش او را بکمال وتمام بدهیم بایشان جزای اعمال ایشان در آن دنیا و ایشان در

اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَيْسَ لَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ اِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوْا

ایشان اند کسانیکه نیست ایشانرا در آخرت مگر آتش دوزخ وضایع شد هرچه کرده بودند از عمل نیک

فِيْهَا وَبٰطِلٌ مَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَهُمْ سُوْءُ الْعَذَابِ

در آن دنیا وباطل است هرچه بوده اند میکردند ایشان آنکسانیکه مر ایشان راست عذاب بد

وَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ وَعَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ الطَّائِيِّ رض ۷۲۸

وایشان اند در آخرت زیانکار و روایت است از عدی بن حاتم طائی

عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اَنَّهٗ قَالَ يُؤْمَرُ بِنَاسٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنْ

از رسول الله صلعم که فرمود فرموده شود مردمے را روز قیامت از

اَهْلِ النَّارِ اِلَى الْجَنَّةِ حَتّٰى اِذَا دَنَوْا مِنْهَا وَاسْتَنْشَقُوْا رَائِحَتَهَا

اهل دوزخ که برید بسوے بهشت تا آنکه وقتیکه نزدیک شوند از آن بهشت وبو یابند بوی او را

وَنَظَرُوْا اِلٰى قُصُوْرِهَا وَاِلٰى مَا اَعَدَّ اللّٰهُ تَعَالٰى لِاَهْلِهَا نُوْدُوْا

وبه بینند بسوی کوشک ها اے آن وبسوی چیزیکه آماده کرده است خدای تعالی اهل او را ندا کرده شوند

اَصْرِفُوْهُمْ لَا نَصِيْبَ لَهُمْ فِيْهَا فَيَرْجِعُوْنَ بِحَسْرَةٍ وَنَدَامَةٍ

برگردانید ایشانرا نیست حصه ایشانرا در آن بهشت پس باز گردند بحسرت و پشیمانی

مَا رَجَعَ الْاَوَّلُوْنَ وَالْاٰخِرُوْنَ بِمِثْلِهَا فَيَقُوْلُوْنَ يَا رَبَّنَا لَوْ

که هرگز نه برگشته بودند پیشینیان و پسینیان باشند آن حسرت پس بگویند ای پروردگار ما کاشکی

اَدْخَلْتَنَا النَّارَ قَبْلَ اَنْ تُرِيَنَا مَا اَرَيْتَنَا مِنْ ثَوَابِ مَا اَعْدَدْتَ

در آوردے ما را در آتش پیش از نمودن تو چیزے که نمودے ما را از ثواب آنچه آماده کرده

لِاَوْلِيَائِكَ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى ذٰلِكَ اَرَدْتُ بِكُمْ كُنْتُمْ اِذَا

برای دوستان خویش پس بگوید خدای تعالی این حسرت میخواستم شما را زیرا که بودید

خلوتم بارزتموني بالعظائم وإذا لقيتم الناس لقيتموهم

خلوت میکردید بر جیش آمدید مرا گناهان بزرگ و چون ملاقات میکردید مردم را ملاقات میکردید

مخبتين متواضعين تراؤون الناس بأعمالكم خلاف ما

زاری کننده با تواضع مینمودید مردم را عملهای خویش خلاف چیزی که

تنطوي عليه قلوبكم هبتم الناس ولم تهابوني أجللتم الناس

پیچیده بود دلهای شما ترسیدید از مردم و نترسیدید از من بزرگ داشتید مردم را

ولم تجلوني وتركتم للناس ولم تتركوا لي فاليوم أذيقكم

و بزرگ نداشتید و گذاشتید شما از بهر مردم عمل خود و نگذاشتید پس امروز بچشانم شما را

أليم عذابي مع ما حرمتم من جزيل ثوابي وعن ابن عباس رض

درد ناک ترین عذاب خود با چیزی که محروم گردانیده شده اید از بزرگ ثواب من و مرویست از ابن عباس

قال عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه لما خلق الله تعالى جنة عدن خلق

از رسول الله صلعم که فرمود هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی جنت عدن را پیدا کرد

٢٩ فيها ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

در آنجا چیزی که هیچ چشم ندیده و نه گوشی شنیده و نگذر کرده است بر دل آدمی

٥٢ ثم قال لها سبحانه وتعالى تكلمي فقالت قد أفلح المؤمنون

پس گفت مر او را سبحانه و تعالی بگو پس گفت تحقیق رستگار شدند مومنان

ثلاثا ثم قالت إني حرام على كل بخيل ومرائي وسأل رجل

سه بار پس گفت من حرامم بر هر بخیل و ریاکار و سوال کرد مردی

مخادعة رسول الله صلى الله عليه وسلم بما النجاة غدا قال لا تخادع الله تعالى

فریب رسول الله صلعم را پس بچه چیز نجات حاصل شود فردای روز قیامت گفت فریب مده خدای

دادن قال وكيف أخادع الله عز وجل قال أن تعمل بما أمرك و

گفت آن مرد چگونه فریب داده میشود خدای را گفت اینکه عمل کنی بچیزی که فرمود ترا و

تريد به غير وجه الله تعالى فاتقوا الرياء فإنه الشرك بالله

اراده داری بدان غیر ذات خدای تعالی پس بپرهیزید از ریا که آن شرک است بخدا

تعالى فإن المرائي ينادى يوم القيمة بأربعة أسماء على

غادر که ریاکار ندا کرده شود روز قیامت بچهار اسم بر

رؤس الخلائق يا كافر يا فاجر يا غادر يا خاسر ضل عملك

سرهای خلایق ای کافر ای فاجر ای فریب کننده ای زیان کننده گم شد

وبطل أجرك فلا خلاق لك اليوم فالتمس أجرك ممن كنت

و باطل شد اجر تو پس نیست ترا امروز حظی پس بطلب مزد خود را از کسی بوده ای تو

تعمل له يا مخادع نعوذ بالله من الرياء والسمعة والنفاق

میکنی وی عمل را ای فریب دهنده و مکر کننده پناه میجوییم بخدا از دیدن عمل و شنوانیدن و نفاق

فان ذلك عمل اهل النار قال الله عز وجل ان المنفقين في

پس بدرستی اینها عمل اهل آتش است فرمود خدای تعالی بدرستی منافقان در

الدرك الاسفل من النار يعني في الهاوية مع فرعون و

طبقه پایین از آتش دوزخ خواهند بود یعنی در هاویه با فرعون و

هامان وقومهما فان قيل قد جاء في بعض الاخبار ما يدل على

هامان و قوم ایشان پس اگر گفته شود که تحقیق آمده است در بعض اخبار چیزیکه دلالت میکند بر

ان رؤية الخلق للعمل لا تضر وهو ما روي عن وكيع عن سفيان

آنکه دیدن خلق عمل را زیان نه دارد و آن چیزیست که روایت کرده شد از وکیع از سفیان

عن حبيب عن ابي صالح عن ابي هريرة رض قال جاء رجل الى

از حبیب از ابی صالح از ابی هریره رض گفت آمد مردی بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني اعمل العمل اسره فيطلع

رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من عمل میکنم پنهان میکنم آنرا پس اطلاع میشود

عليه فيعجبني الي فيه اجر فقال لك اجران اجر السر واجر العلانية ٧١٢

بر او پس شگفت می آید مرا آیا مرا در این عمل مزد است پس فرمود ترا دو اجر است اجر پنهان کردن و اجر آشکارا کردن

قيل هذا محمول على ان ذلك الرجل كان يعجبه اقتداء الناس ٧٣٠

گفته شد این محمول است بر آنکه این مرد بود که تعجب می آمد او را پیروی کردن مردم

به في عمله وعلم ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منه فقال له لك اجران

او را در عمل او و میدانست این را رسول الله صلعم از او پس گفت ترا دو اجر است

اجر لعملك واجر لاقتداء الناس بك كما قال صلى الله عليه وسلم من سن سنة

اجری از بهر عمل تو و اجری از بهر اقتدای مردم بتو چنانچه فرمود صلعم کسیکه نهد در میان خلق سنت

حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيمة الحديث

نیکو را پس برای او ست مزد او و مزد کسیکه عمل کرد بآن تا روز قیامت تا آخر

الى اخره واما اذا تجرد العجب من الاقتداء به فانه لا اجر له لان

حدیث و اما وقتیکه خالی باشد تعجب از اقتدای مردم بآن نیست اجر مر او را زیرا که

العجب يسقط العبد من عين الله وقال الحسن البصري رحمه الله اذا

عجب ساقط میکند بنده را از چشم خدای تعالی گفت حسن بصری رح هرگاه

شئت لقيت ابيض قططا ذلق اللسان حديد النظر ميت القلب

خواهی ببینی سفید را درشت [illegible] زبان تیز نظر که در چیزها ببیند مرده دل

ترى أبدانا ولا قلوب وتسمع الصوت ولا أنيس أخصب ألسنة

و می‌بینی تنها را و نیست دلها و می‌شنوی آواز را و نیست کسی گرفته شود باد و فراخ نعمت زبانها

وأجدب قلوبا حتى لقد حدثني جماعة من أصحاب رسول الله

و قحط رسیده تر باشد دلها تا آنکه بیش حدیث کردند مرا جماعتی از یاران رسول الله

صلى الله عليه أنه لا تزال هذه الأمة تحت يد الله في كنفه ما لم تمال

که همیشه باشد این امت زیر دست لطف خدا در نگاهبانی او تا وقتیکه

قراؤها أمراءها وما لم تزك صلحاؤها فجارها وما لم يأمن

علما رایت سوی امرا ایشان و تا وقتیکه نستایند صالحان ایشان فاجران ایشان را و تا ایمن

خيارها شرارها فإذا هم فعلوا ذلك رفع الله تعالى عنهم يده و

از نیکان ایشان بدان ایشان پس وقتیکه ایشان کردند این کار بردارد حق تعالی دست لطف خود را

ضربهم بالفاقة والفقر وملأ قلوبهم رعبا وسلط عليهم جبابرتهم

اندازد ایشان را بفاقه و فقر و پر کند دل ایشان از ترس و بگمارد بر ایشان ظالمان ایشان را

فساموهم سوء العذاب وقال أيضا رحمه الله بئس العبد عبد

پس طلب کنند ایشان را عذاب بد و گفت نیز حسن بصری بد ترین بنده که

يسأل المغفرة وهو يعمل بالمعصية يخشع ليحسب عنده أمانة

طلب میکند مغفرت را و او میکند گناه اظهار میکند خشوع را تا پنداشته شود که نزد او امانتست

ولما يتصنع بالخيانة ينهى ولا ينتهي يأمر ولا يفعل إن أعطي

و چرا تکلف میکند بسبب خیانت منع میکند از کار و باز نمی‌ماند امر میکند دیگران را و خود نمیکند اگر داده

فتر وإن منع لم يعذر إن صح أمن وإن سقم ندم وإن افتقر

شود کاهل شود و اگر منع کنند حق را عذر نخواهد اگر تندرست باشد ایمن شود از عذاب و اگر بیمار شود پشیمان شود و اگر

حزن وإن استغنى فتن يرجو النجاة ولا يعمل ويخاف العذاب

اندوهگین شود و اگر غنی شود مبتلا به بلا شود امید میدارد نجات را و عمل را و میترسد عذاب را

ولا يجد ربه يريد الزيادة ولا يشكر ويؤثر الثواب ولا يصبر

و کناره نمیگیرد از عمل زشت میخواهد زیادتی در نعمت و شکر نمیکند و طلب میکند ثواب را و صبر نمیکند در بلا

يعجل النوم ويؤخر الصوم وقال يوما لفرقد السبخي وهو جالس

زود میکند خواب را و پس میاندازد روزه را و گفت حسن بصری روزی فرقد را و آن حسن نشسته بود

في مجلسه وعليه ثياب فاخرة وعلى فرقد جبة صوف ثيابي ثياب

در مجلس خود و بود جامهای فاخر و بر فرقد جبه پشمین بود جامهای من جامه

أهل الجنة وثيابك ثياب أهل النار جعلوا زهدهم في ثيابهم

اهل بهشت است و جامهای تو جامه اهل دوزخ است گردانید ترک دنیای خود در جامهای خود

وكِبْرَهم في صدورهم والله لأحدهم أعجب بصوفه من صاحب
و کبر ایشان در سینهای خود سوگند بخداست یکی از ایشان عجب ترست بصوف خود از صاحب

المطرف بمطرفه ما لهم تفاخروا البسوا ثياب الملوك وأميتوا
چادر بچادر خود چه چیز است ایشان را که فخر میکنند بپوشید جامهای ملوک را و بمیرانید

قلوبكم بالخشية وقال عمر نعم اللبس من الثياب ما لم يشهر
دلها از خوف خدا و گفت عمر رضا بهترین پوشش از جامها که مشهور نکند بان

بك القراء ولا يزدريك السفهاء وكان يقال كن صوفي
ترا علما و حقیر نه پندارند ترا سفهاء یعنی اهل دنیا و بوده است که گفته میشد باش صوفی

القلب قطني الثياب وفي الجملة الناس في اللباس على ثلاثة
ال فارغ از ماسوی الله بهمه اخلاق پسندیده و از پنبه باشد جامه تو حاصل سخن اینست در لباس بر سه

أضرب الأتقياء والأولياء والأبدال فلباس الأتقياء
گونه اند اتقیاء و اولیاء و ابدال پس پوشش پرهیزگاران

هو الحلال الذي ليس للخلق عليه تبعة ولا للشرع فيه مطالبة
حلال است که نباشد خلق را بروی تبعه و نه شرع را دروی مطالبه

فكل حلال لباسهم سواء كان قطنا أو صوفا أزرق وأبيض
پس هر حلال لباس ایشان است برابرست که باشد پنبه یا پشمینه نیلگون یا سفید

ولباس الأولياء ما وقع به الأمر وهو أدنى ما يستر به العورة
و لباس اولیا چیزیست که گذارده شده است باوامر الهی و آن ادنی چیزیست که پوشیده میشود بان شرمگاه

والحد الذي لا بد منه وتدعو إليه الضرورة ليتحقق
و حدیکه چاره نیست و طلب کند بسوی او ضرورت تا ثابت شود

بذلك كسر أهويتهم فيبلغوا إلى درجة الأبدال ولباس الأبدال
باین لباس شکستگی هوای نفس ایشان پس برسند بدرجه ابدال و لباس ابدال

ما جاء به القدر مع حفظ الحدود قميص بقيراط أو حلة بمائة
چیزیست که آورد تقدیر الهی با نگاه داشت حدود از حلال و حرام پیراهن باشد بیک قیراط یا حله بصد

دينار فلا إرادة تسمو إلى الأعلى ولا هوى يكسر بالأدنى بل
دینار پس نیست خواهش که بلند شود بسوی لباس اعلی و نیست هوای نفس که شکسته شود بلباس ادنی بلکه

ما تفضل به المولى من جميع ما أحل وأعطى من غير نصب ولا
چیزیست که احسان کرده او مولی تعالی از جمیع چیزها که حلال کرده است و داده بے محنت و بے رنج

عناء ولا إشراف من النفس ولا منى بما سوى هذه الوجوه فهو
و بے انتظار نفس از نفس و آرزو مندی بسوای این که گذشت پس آن

من الجاهلية الأولى ودعونة النفس واتباع الهوى باب

في ذكر فضائل أيام الأسبوع والأيام البيض وما ورد في صيام

ذلك من التخصيص بذكر أوراد الليل والنهار فيها من ذلك

ما أخبرنا أبو نصر عن والده بإسناده قال أنبأنا أبو الحسن علي

بن أحمد المقرئ قال حدثنا أبو الحسين أحمد بن عثمان بن

يحيى الآدمي قال حدثنا عباس بن محمد بن حاتم الدوري قال

حدثنا حجاج بن محمد الأعور قال حدثنا ابن جريج قال أخبرني

إسمعيل بن أمية عن أيوب بن خالد عن عبيد الله بن رافع

مولى أبي سلمة عن أبي هريرة رض قال أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم

بيدي فقال خلق الله تعالى التربة يوم السبت وخلق فيها

الجبال يوم الأحد وخلق الشجر يوم الاثنين وخلق المكروه يوم

الثلثاء وخلق النور يوم الأربعاء وبث فيها الدواب يوم

الخميس وخلق آدم عليه السلام بعد العصر من يوم الجمعة

آخر الخلق في آخر ساعة من ساعات الجمعة فيما بين العصر

إلى الليل وعن أنس بن مالك رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن الأيام فسئل عن يوم السبت فقال يوم مكر وخديعة
از روزها پس پرسیده شد از روز شنبه پس فرمود روز مکر و فریب است
قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم لأن فيه ابتداء
گفتند چگونه است این یا رسول الله صلعم فرمود صلعم زیرا که در آن روز ابتدای
الدنيا وعمارتها وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم الاثنين قال صلى الله عليه وسلم
دنیاست و عمارت آن و پرسیده شد از روز دوشنبه فرمود صلعم
يوم سفر وتجارة قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم لأن
روز سفر و تجارت است گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود صلعم زیرا که
فيه سافر شعيب النبي عليه السلام واتجر وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم الثلثا
در آن روز سفر کرد شعیب علیه السلام و تجارت کرد و پرسیده شد از روز سه شنبه
قال صلى الله عليه وسلم يوم دم قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم
فرمود صلعم روز خون است گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود صلعم
لأن فيه حاضت حوا وقتل ابن آدم أخاه وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم
زیرا که در آن روز حیض دید حوا و قتل کرد پسر آدم برادر خود را و پرسیده شد از روز
الأربعاء قال صلى الله عليه وسلم يوم نحس وشوم قالوا وكيف ذلك يا رسول
چهارشنبه فرمود صلعم روز نحس و شوم است گفتند چگونه است این یا رسول الله
الله صلى الله عليه وسلم لأن فيه أغرق الله تعالى فرعون وقومه وأهلك
فرمود صلعم زیرا که در آن روز غرق کرد خدای تعالی فرعون را و قوم او را و هلاک کرد
عادا وثمود وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم الخميس فقال صلى الله عليه وسلم قضاء
عاد و ثمود را و پرسیده شد از روز پنجشنبه فرمود روز برآمدن
الحوائج والدخول على السلاطين قالوا وكيف ذلك يا رسول
حاجتهاست و درآمدن بر پادشاهان گفتند چگونه است این یا رسول
الله قال صلى الله عليه وسلم فيه دخل إبراهيم خليل الرحمن على نمرود فقضى
الله فرمود صلعم در آن روز درآمد ابراهیم خلیل الله بر نمرود پس برآورد
حوائجه وأخذ منه هاجر وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم الجمعة
حاجتهای او را و گرفت از وی هاجره را و پرسیده شد از روز جمعه
فقال صلى الله عليه وسلم يوم خطبة ونكاح قالوا وكيف ذلك يا رسول
پس فرمود صلعم روز خطبه و نکاح است گفتند چگونه است این یا رسول الله
الله قال صلى الله عليه وسلم كانت الأنبياء ينكحون وروي عن الزهري عن
فرمود صلعم بوده اند انبیا که نکاح میکردند و مروی است از زهری از

۷۴۴

عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَعْبٍ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ جَدِّهٖ رض قَالَ مَا كَانَ رَسُوْلُ
عبد الرحمن بن کعب از پدر خود از جد خود رض گفت نبود رسول
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْرُجُ فِيْ سَفَرٍ اِلَّا يَوْمَ الْخَمِيْسِ وَعَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ
الله صلعم که بر آید در سفر مگر روز پنجشنبه و مرویست از معاویه بن قره
عَنْ اَنَسٍ رض يَرْفَعُهٗ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنِ احْتَجَمَ يَوْمَ الثُّلٰثَاءِ
از انس رض که مرفوعا از نبی صلعم فرمود هر که حجامت کرد روز سه شنبه
لِسَبْعَةَ عَشَرَ مِنَ الشَّهْرِ اَخْرَجَ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْهُ دَاءَ سَنَةٍ وَقِيْلَ
هفده هم از ماه برآرد حق تعالی ازو درد یک سال و گفته شد
اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَعْطٰى يَوْمَ السَّبْتِ لِمُوْسٰى وَخَمْسِيْنَ نَبِيًّا مُرْسَلًا
که خدا تعالی داد روز شنبه موسی را و پنجاه کس را از انبیاء مرسل
وَاَعْطٰى يَوْمَ الْاَحَدِ لِعِشْرِيْنَ نَبِيًّا وَلِعِيْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَعْطٰى
و داد روز یکشنبه بیست نبی را و عیسی عم را و داد
يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِثَلَاثَةٍ وَسِتِّيْنَ مُرْسَلًا وَاَعْطٰى يَوْمَ
روز دوشنبه محمد صلعم و شصت و سه کس مرسل را و داد روز
الثُّلٰثَاءِ لِسُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِخَمْسِيْنَ مُرْسَلًا وَاَعْطٰى يَوْمَ
سه شنبه سلیمان عم را و پنجاه مرسلان را و داد روز
الْاَرْبِعَاءِ لِيَعْقُوْبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِخَمْسِيْنَ مُرْسَلًا وَاَعْطٰى يَوْمَ
چهارشنبه یعقوب عم را و پنجاه مرسلان را و داد روز
الْخَمِيْسِ لِاٰدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِخَمْسِيْنَ نَبِيًّا وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلّٰهِ عَزَّ
پنجشنبه آدم عم را و پنجاه نبیان را و روز جمعه از بهر خدا است عز
وَجَلَّ وَتَقَدَّسَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلٰهِيْ مَا حَظُّ اُمَّتِيْ قَالَ تَعَالٰى
و جل و تقدس پس فرمود نبی صلعم پروردگارا چیست بهره امت من گفت تعالی
وَتَبَارَكَ يَا مُحَمَّدُ الْجُمُعَةُ لِيْ وَالْجَنَّةُ لِيْ فَاَعْطَيْتُ الْجُمُعَةَ لِاُمَّتِكَ
و تبارک ای محمد جمعه از بهر من ست و بهشت از بهر من پس دادم جمعه امت ترا
وَالْجَنَّةَ مَعَهَا وَاَنَا مَعَ الْجَنَّةِ لِاُمَّتِكَ وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض
و بهشت با او ست و من با جنت برای امت توام و مرویست از انس بن مالک
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ وَالْخَمِيْسِ وَالْجُمُعَةِ
گفت فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت روز چهارشنبه و جمعه
بَنَى اللّٰهُ تَعَالٰى لَهٗ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَيَاقُوْتٍ وَزُمُرُّدٍ
بنا کند خدای تعالی مر او را کوشکی در بهشت از مروارید و یاقوت و زمرد

وَكَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ عَنْ أَنَسٍ رض
و بنویسد خداے تعالیٰ مر او را رستگاری از آتش دوزخ و در لفظ دیگر است از انس رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ حَرَامٍ
گفت فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت سه روز از هر ماه حرام

الْخَمِيسَ وَالْجُمُعَةَ وَالسَّبْتَ كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ عِبَادَةَ تِسْعِمِائَةِ
پنجشنبه و جمعه و شنبه بنویسد خداے تعالیٰ مر او را عبادت نهصد

سَنَةٍ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صُومُوا يَوْمَ السَّبْتِ وَالْأَحَدِ وَخَالِفُوا الْيَهُودَ
ساله و فرمود صلعم روزه دارید روز شنبه و یکشنبه و مخالف شوید یهودان را

وَالنَّصَارَى وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ تُفْتَحُ
و نصارا را و روایت است از ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود کشاده میشود

أَبْوَابُ السَّمَاءِ كُلَّ اثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ يَغْفِرُ اللهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ
درهاے آسمان هر روز دوشنبه و پنجشنبه بیامرزد خداے تعالیٰ در آن

الْيَوْمِ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا إِلَّا امْرَأً كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
روز هر بنده را که شرک نکرده باشد بخدا چیزے مگر مردیکه باشد میان او و میان

أَخِيهِ شَحْنَاءُ يَقُولُ تَعَالَى أَنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا وَرُوِيَ
برادر او کینه خداے تعالیٰ گوید مهلت دهید این دو کس را تا آنکه صلح کنند با یکدیگر و روایت

أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَدَعْ صَوْمَهُمَا حَضَرًا وَلَا سَفَرًا وَيَقُولُ إِنَّهُمَا
که آنحضرت صلعم ترک نکرد روزه این دو روز را نه در حضر و نه در سفر و میفرمود که این هر دو روز

يَوْمَانِ تُعْرَضُ فِيهِمَا الْأَعْمَالُ **فَصْلٌ** وَأَمَّا صِيَامُ الْأَيَّامِ
روزهاے است که عرض کرده میشود در آن اعمال و اما روزه ایام

الْبِيضِ فَفِيهَا فَضْلٌ كَثِيرٌ مِنْ ذَلِكَ مَا أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ
بیض پس در آن فضل بسیار است از آن جمله چیزیست که خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

قَالَ أَنْبَأَنَا هِلَالُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا النَّقَّاشُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ
گفت خبر داد ما را هلال بن محمد گفت حدیث خواند بر من نقاش گفت حدیث خواند بر ما حسین

بْنُ سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ يَزِيدَ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ
بن سفیان گفت حدیث خواند بر من سلیمان بن یزید مولی بنی هاشم گفت

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هَارُونَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ
حدیث خواند بر من علی بن یزید از عبد الملک بن هارون از سعید بن

عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ صَوْمُ
عثمان از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رض گفت روزه

٧٤٧

يوم ثالث عشر يعدل صيام ثلثة آلاف سنة وصوم
روز سیزدهم برابرست روزه سه هزار سال را و روزه
رابع عشر يعدل صوم عشرة آلاف سنة ومن صام يوم
چهاردهم برابر میشود روزه ده هزار سال را و هرکه روزه دارد روز
خامس عشر يعدل صوم مائة ألف سنة وثلاثة عشر ألف
پانزدهم برابر میشود روزه صد هزار سال را وسیزده هزار
سنة وعن أبي إسحق عن جرير رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
سال را و مرویست از ابی اسحق از جریر رض گفت فرمود رسول الله صلعم
صيام ثلثة أيام من كل شهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر
روزه سه روز از هرماه سیزدهم وچهاردهم و پانزدهم
يعدل صوم الدهر كله وعن حذيفة رض قال قال رسول الله
برابرست روزه تمام عمر را و مرویست از حذیفه رض گفت فرمود رسول الله
صلى الله عليه وسلم من صام ثلثة أيام من الشهر صام الدهر وتصديق
صلعم هرکه روزه دارد سه روز از هرماه روزه دارد تمام عمر و تحقیق این
الله في كتابه العزيز بقوله عز وجل من جاء بالحسنة فله
خدا است در کتاب عزیز خود بقول خود هرکه آورد نیکی پس مر او را
عشر أمثالها وعن ابن عباس رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ده نیکیست مانند آن و مرویست از ابن عباس رض گفت بود رسول الله صلعم
لا يدع صيام الأيام البيض في سفر ولا حضر وعن الشعبي رض
نمیگذاشت روزه‌ها ایام بیض را در سفر و نه در حضر و مرویست از شعبی
قال سمعت ابن عمر رض قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من صام
گفت شنیدم ابن عمر را گفت شنیدم نبی صلعم را که میگفت هرکه روزه دارد
ثلاثة أيام من كل شهر وصلى ركعتي الفجر ولم يترك الوتر في
سه روز از هرماه و گذارد دو رکعت فجر و نگذارد وتر را در
سفر ولا حضر كتب له أجر شهيد وعن سعيد بن أبي هند
سفر و نه در حضر نوشته میشود مر او را اجر شهید و مرویست از سعید بن ابی هند
عن أبي هريرة رض قال أوصاني حبيبي رسول الله صلى الله عليه وسلم بثلاث
از ابی هریره رض گفت وصیت کرد مرا دوست من رسول الله صلعم بسه چیز
لا أدعهن حتى ألقاه صيام ثلاثة أيام من كل شهر والوتر قبل
ترک نکنم آنرا تا آنکه ملاقات کنم آنرا روزه سه روز از هرماه و وتر پیش از

ونیز ۱۲
٥٢
آمدن ۱۲
٥٣

النَّوْمِ وَصَلٰوةُ الضُّحٰى وَعَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَزِيْنَ عَنْتَرَةَ عَنْ
خواب و نماز ضحی و مرویست از عبد الملک بن مروزین عنتره از

اَبِيْهِ عَنْ جَدِّهٖ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ اَبِيْ طَالِبٍ رض يَقُوْلُ اَتَيْتُ رَسُوْلَ
پدر خود از جد خود گفت شنیدم علی بن ابی طالب را رض که میگفت آمدم رسول را

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ انْتِصَافِ النَّهَارِ فِي الْحُجْرِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ
۲ روزیکه وقت نیمه روز در حجره پس سلام کردم برویؐ ۲

فَرَدَّ عَلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ هٰذَا جِبْرَئِيْلُ يَقْرَءُكَ السَّلَامَ
پس رد کرد بر من نبی ۲ بعد فرمود اے علی این جبرائیل ست میخواند ترا سلام

فَقُلْتُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَقَالَ اُدْنُ مِنِّيْ فَدَنَوْتُ
پس گفتم بر تو و بر وے باد یا رسول اللہ ۲ پس فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک شدم

مِنْهُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ يَقُوْلُ لَكَ جِبْرَئِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صُمْ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ
آن ۲ پس فرمود یا علی میگوید ترا جبرائیل ع روزه دار از هر ماه

ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ يُكْتَبُ لَكَ بِاَوَّلِ يَوْمٍ عَشَرَةُ اٰلَافِ سَنَةٍ وَبِالْيَوْمِ
سه روز نوشته شود ترا باول روز ده هزار سال و بروز

الثَّانِيْ ثَلٰثِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ وَبِالْيَوْمِ الثَّالِثِ مِائَةَ اَلْفِ سَنَةٍ
دوم سی هزار سال و بروز سوم صد هزار سال

فَقُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ هٰذَا الثَّوَابُ لِيْ خَاصَّةً اَمْ لِلنَّاسِ عَامَّةً
پس گفتم یا رسول الله این ثواب خاص از بهر من ست یا از بهر عام مردم

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ يُعْطِيْكَ اللّٰهُ هٰذَا الثَّوَابَ وَلِمَنْ يَعْمَلُ مِثْلَ عَمَلِكَ
فرمود ۲ اے علی میدهد ترا خدائے تعالی این ثواب و کسے راکه میکند مانند تو

بَعْدَكَ قُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَمَا هِيَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْاَيَّامُ الْبِيْضُ
بعد تو گفتم یا رسول الله کدام روزست آن فرمود ایام بیض

ثَالِثَ عَشَرَ وَرَابِعَ عَشَرَ وَخَامِسَ عَشَرَ قَالَ عَنْتَرَةُ قُلْتُ لِعَلِيٍّ رض
که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ست گفت عنتره گفتم مر علی را رض

لِاَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَتْ هٰذِهِ الْاَيَّامُ الْبِيْضُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ رض
از چه سبب نامیده شد این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض

لَمَّا اَهْبَطَ اللّٰهُ اٰدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ اِلَى الْاَرْضِ اَحْرَقَتْهُ
هرگاه فرود آورد خدائے تعالی آدم را ع از بهشت بسوے زمین سوخت او را

الشَّمْسُ فَاسْوَدَّ جَسَدُهٗ فَاَتَاهُ جِبْرَئِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا اٰدَمُ
آفتاب پس سیاه شد تن او پس آمد او را جبرائیل ۲ پس گفت اے آدم

أتحب أن يبيض جسدك قال نعم قال فصم من الشهر ثالث عشر

آیا دوست میداری که سفید شود تن تو گفت آری گفت پس روزه دار از ماه سیزدهم

ورابع عشر وخامس عشر فصام آدم عليه السلام أول يوم

وچهاردهم و پانزدهم پس روزه داشت آدم ع اول روز

فابيض ثلث جسده ثم صام اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده

پس سفید شد سوم حصه تن او بیشتر روزه داشت روز دوم پس سفید شد سوم حصه تن او

ثم صام اليوم الثالث فابيض جسده كله فسميت الأيام البيض

بیشتر روزه داشت روز سوم پس سفید شد همه تن او پس نامیده شد ایام بیض

وعن زر بن حبيش رض قال سألت ابن مسعود رض عن الأيام البيض

و روایت از زر بن حبیش رض گفت پرسیدم ابن مسعود را از ایام بیض

قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها فقال إن آدم لما عصى ربه وأكل

گفت پرسیدم رسول الله را ازان پس فرمود که آدم ع هرگاه بیفرمانی کرد خدا را و خورد

من الشجرة أوحى الله تعالى إليه يا آدم اهبط من جواري وعزتي

از درخت وحی کرد خدا تعالی بسوی او که ای آدم فرود آ از همسایگی من و سوگند مرا

٧٣٩ وجلالي لا يجاورني من عصاني قال فهبط إلى الأرض مسودا فأ

و جلال خود همسایه نشود بمن کسیکه نافرمانی کرد مرا فرمود پس فرود آمد آدم بسوی زمین سیاه

فبكت الملائكة وضجت وقالت يا رب خلق خلقته بيدك

پس گریستند ملائکه و نالان کردند و گفتند ای پروردگار خلقت آفریدی تو او را بدست

وأسكنته جنتك وأسجدت له ملائكتك في ذنب واحد

و جا دادی تو او را در بهشت خود و سجده کنانیدی تو او را از فرشتگان خود در یک گناه

حولت بياضه سوادا فأوحى الله تعالى إليه يا آدم صم لي هذا

بدل ساختی سفیدی او بسیاهی پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او که ای آدم روزه دار مرا

اليوم يوم ثالث عشر فصامه فأصبح ثلثه أبيض ثم أوحى الله

روز که روز سیزدهم باشد پس صبح کرد آدم ع درحالیکه سوم حصه تن او سفید شده بود

تعالى إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم رابع عشر فصامه فأصبح

بسوی او که ای آدم روزه دار درین روز که روز چهاردهم پس روزه داشت آنرا پس صبح کرد

ثلثاه أبيض ثم أوحى الله عز وجل إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم

درحالیکه سوم حصه دیگر سفید شده بود بیشتر وحی کرد خدا تعالی بسوی او ای آدم ع روزه دار این روز که روز

خامس عشر فصامه فأصبح كله أبيض فسميت الأيام البيض

پانزدهم باشد پس روزه داشت آنرا پس صبح کرد درحالیکه همه تن او سفید شده بود پس نامیده شد ایام بیض

وقال القتيبي في ادب الكاتب العرب تسميها الايام البيض ٥
گفت قتیبی در ادب الکاتب عرب می نامند این روزها را ایام بیض

لان لياليها تبيض بطلوع القمر من اولها الى آخرها باب
زیرا که شب های آنها سفید میباشد به برآمدن آفتاب از اول آن تا آخر آن باب

في صيام الدهر وما لمن صامه من الثواب والاجر اخبرني
در بیان روزهای همیشه و چیزیکه مر کسی راست که روزه داشت از ثواب و مزد خبر داد مارا

ابو نصر عن والده قال ثنا ابو الحسن علي بن احمد المقرئ قال
ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند برمن حسن علی بن احمد مقری گفت

ثنا ابرهيم بن احمد القرميسني قال ثنا الحسن بن سهيل قال
حدیث خواند برمن ابراهیم بن احمد قرمیسنی گفت حدیث خواند برمن حسن بن سهیل گفت

ثنا يحيى قال ثنا ابرهيم بن ابي نجا عن صفوان بن سليم عن ٥٢
حدیث خواند برمن یحیی گفت حدیث خواند برمن ابراهیم بن ابی نجا از صفوان بن سلیم از

علقمة بن ابي علقمة عن عمر بن الخطاب رض قال قال رسول
علقمه بن ابی علقمه از عمر بن خطاب رض گفت فرمود رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام صيام داؤد ومن صام الدهر
بهترین روزها روزه کسی داؤد است که یکروز روزه داردو و یکروز افطار کرد

كله فقد وهب نفسه لله تعالى وعن ابي موسى الاشعري ٤٠
پس تحقیق بخشید نفس خود را برای خدا و مرویست از ابی موسی اشعری

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صام الدهر ضيقت عليه جهنم
از نبی ص فرمود هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود باو دوزخ

هكذا وعقد تسعين وعن شعبة عن سعد بن ابرهيم قال
همچنین گره کرد رسول ص صورت نود در حساب نود و مرویست از سعد بن ابراهیم گفت

كانت عائشة رض تصوم الدهر وعن يعقوب قال ثنا ابي
بوده است عائشه رض که روزه میداشت تمام عمر و مرویست از یعقوب گفت حدیث

قال سرد سعد الصوم قبل ان يموت اربعين سنة وعن
گفت سرد پیوست روزه پیش از مردن چهل سال و مرویست

ابي ادريس عابد الله تعالى قال صام ابو موسى الاشعري رض ١٨
از ابی ادریس عابد گفت روزه گرفت ابو موسی اشعری رض

حتى صار كانه خلال قال فقلت له يا ابا موسى لو اجممت
تا آنکه گشت مانند خلال و خلال گفت راوی پس گفتم مر او را ای ابو موسی اگر راحت میدادی

نفسك فقال لها جماعها اريد اني رايت السابق من الخيل

نفس خود را پس گفت رحمت آن اسپ کہ من دیدم پیش رو بود و اسپان آنست کہ

المضمرة عن ابي اسحق بن ابراهيم قال حدثني عمار الراهب

لاغر شده باشد و مرویست از ابی اسحق بن ابراہیم گفت حدیث خواند برمن عمار راہب

قال رايت سكينة الطفارية في منامي وكانت تحضر معنا

گفت دیدم سکینہ طفاریہ را در خواب خود و بود کہ حاضر میشد با ما

مجلس عيسى بن زاذان بالابلة تنحدر من البصرة حتى ياتيه

در مجلس عیسی بن زاذان در بلدہ ابلہ فرود مے آمد از بصرہ تا آنکہ مے آمد آن عیسی را

قاصدة قال عمار فقلت لها يا سكينة ما فعل عيسى فضحكت

قصد کنندہ گفت عمار پس گفتم او را اے سکینہ چہ کرد عیسے پس خندید

ثم قالت قد كسي حلة البهاء وطافت بالاباريق حوله الخدام

بستر گفت سکینہ تحقیق پوشانیدہ شد سرو پائے حسن و تازگی و طواف کردند با بریقہا گرد آن خادمان

ثم حلي وقيل يا قاري ارق فلعمري لقد براك الصيام وكان

بستر آراستہ کردہ شد و گفتہ شد اے قاری بالا برآ پس سوگند ست بقائے من کہ لاغر کرد اینہ را باک گردانید روزہ و بود

عيسى قد صام حتى انحنا وانقطع صوته عن انس رض قال كان

عیسے بہ تحقیق روزہ گرفتہ بود تا آنکہ گوژ شدہ بود و منقطع شدہ ست آواز او مرویست از انس

ابو طلحة رض لا يصوم على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم من اجل الغزو

ابو طلحہ رض روزہ نفل نمیداشت در زمان رسول اللہ صلعم بسبب جہاد

فلما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم لم اره مفطرا الا يوم الفطر ويوم النحر

پس ہرگاہ مرد رسول اللہ صلعم ندیدم او را افطار کنندہ روزہ مگر روز فطر و روز قربانی

وعن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام قال حدثني من

و مرویست از ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن ہشام گفت حدیث خواند برمن کسیکہ

راى رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم صائف يصب على راسه الماء من

دید رسول اللہ صلعم را در روز تابستان کہ میریخت برسر خود آب را از

شدة الحر والعطش وهو صائم وعن سفيان عن ابي اسحق عن

سختی گرمے و تشنگے و حال آنکہ او روزہ دار بود و مرویست از سفیان از ابی اسحق از

الحارث عن علي رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم يوما ويفطر

حارث از علی رض گفت بود رسول اللہ صلعم کہ روزہ میداشت یکروز و افطار

يوما وما نقل في حديث جابر رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لما سالم

یکروز و چیزیکہ نقل کردہ شد در حدیث جابر رض گفت کہ نبی صلعم فرمود ہرگاہ برسید او را

عُمَرُ رض يَا نَبِيَّ اللهِ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ يَصُومُ الدَّهْرَ كُلَّهُ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا

عمر رض یا نبی الله خبر ده مرا از مردے که روزه دارد همه عمر فرمود ص نه

صَامَ ذٰلِكَ وَلَا أَفْطَرَ مَحْمُولٌ عَلَى رَجُلٍ صَامَ الدَّهْرَ وَلَمْ يُفْطِرْ يَوْمَيِ

روزه گرفت این کس و نگشاد پس این حدیث محمول است بر مرد دیگر روزه گرفت تمام عمر و افطار نکرد

الْعِيدَيْنِ وَأَيَّامَ التَّشْرِيقِ وَكَذَا قَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللهُ وَأَمَّا إِذَا

عید و روزهاے تشریق و همچنین گفت امام احمد بن حنبل رح و اما هرگاه

أَفْطَرَ هٰذِهِ الْأَيَّامَ وَصَامَ بَقِيَّةَ السَّنَةِ فَلَا نَهْيَ فِي حَقِّهِ بَلْ لَهُ مَا ذَكَرْنَا

افطار کرد درین روزها و روزه داشت باقی سال پس نهی نیست در حق او بلکه مر او راست آنچه یاد

مِنَ الْفَضَائِلِ فَصْلٌ فِي فَضْلِ الصِّيَامِ عَلَى الْجُمْلَةِ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا

از فضیلتها در فضیلت روزه بطریق اجمال هر روزه که باشد از انجمله خبریست که خبر داد

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ رَبِيعَةَ عَنْ سَلَامِ بْنِ قَيْسٍ رض

ابو نصر از پدر خود باسناد از عمرو بن ربیعه از سلام بن قیس رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمًا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ تَعَالَى بَعَّدَهُ

گفت فرمود رسول الله ص هرکه روزه داشت یک روز از جهت طلب رضاء خدا دور میکند او

اللهُ مِنْ جَهَنَّمَ كَبُعْدِ غُرَابٍ طَارَ وَهُوَ فَرْخٌ حَتَّى مَاتَ هَرِمًا وَقِيلَ إِنَّ

خداے تعالیٰ از دوزخ باشد دورے آن زاغ که پریده باشد و حال آنکه او جوجه بود تا آنکه مرد و گفته شد که

الْغُرَابَ يَعِيشُ مِقْدَارَ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رض قَالَ قَالَ

زاغ زندگانی میکند مقدار پانصد سال و مرویست از ابی درداء رض گفت فرمود

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللهِ تَعَالَى جَعَلَ اللهُ بَيْنَهُ

رسول الله ص هرکه روزه داشت یک روز در راه خداے تعالیٰ میگرداند خداے تعالیٰ میان او

وَبَيْنَ النَّارِ خَنْدَقًا عَرْضُهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ

و میان آتش خندقی که فراخی او مانند فراخی آسمان و زمین است و مرویست از ابی سعید

الْخُدْرِيِّ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللهِ

خدرے گفت فرمود رسول الله ص هرکه روزه دارد یک روز در راه خداے

تَعَالَى بَاعَدَ اللهُ بِذٰلِكَ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا وَعَنْ عَائِشَةَ

دور میکند خداے تعالیٰ باین روزه ذات او را از آتش بمقدار هفتاد سال و مرویست از عائشه

رض أَنَّهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ أَصْبَحَ

رض که فرمود شنیدم رسول الله ص را که میفرمود هیچ بنده نیست که صبح کرد

صَائِمًا إِلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَسَبَّحَتْ أَعْضَاؤُهُ وَاسْتَغْفَرَ

در حالیکه روزه دار باشد مگر گشاده میشود مر او را درهاے آسمان و تسبیح میخوانند اعضاے او و آمرزش

لَهُ اَهْلُ سَمَاءِ الدُّنْيَا اِلٰى اَنْ تُوَارِيَ بِالْحِجَابِ وَاِنْ صَلّٰى رَكْعَةً اَوْ
مر او را اہل آسمان دنیا تا آنکہ بروہ آفتاب در پس پردہ و اگر گزارد یک رکعت یا

رَكْعَتَيْنِ تَطَوُّعًا اَضَاءَتْ لَهُ السَّمٰوٰتُ نُوْرًا وَّقُلْنَ اَزْوَاجُهُ مِنَ الْحُوْرِ
دو رکعت بطریق نفل روشن میکنند مر او را آسمانہا از روی نور و گویند زنان او از حور

الْعِيْنِ اَللّٰهُمَّ اقْبِضْهُ اِلَيْنَا فَقَدِ اشْتَقْنَا اِلٰى رُؤْيَتِهٖ وَاِنْ هَلَّلَ اَوْ سَبَّحَ
عین ای بار خدا قبض کن او را بسوی ما پس تحقیق ما مشتاق شدہ ایم دیدار او را و اگر تہلیل گفت

تَلَقَّاهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَلَكٍ يَكْتُبُوْنَهَا اِلٰى اَنْ تُوَارِيَ بِالْحِجَابِ وَعَنْ
ملاقات میکنند ہفتاد ہزار فرشتہ کہ می نویسند آنرا تا آنکہ در پردہ رود آفتاب و مرویست

اَبِيْ صَالِحٍ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ كُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُهَا
از ابی صالح از ابوہریرہ رض گفت نبی صم فرمود ہر نیکی کہ میکند آنرا

ابْنُ اٰدَمَ تُجْزٰى بِعَشْرِ حَسَنَاتٍ اِلٰى مِائَةِ حَسَنَةٍ اَوْ سَبْعِمِائَةِ حَسَنَةٍ اِلَّا الصَّوْمَ
فرزند آدم پس آن یک نیکی بدہ می کشد تا صد نیکی یا ہفتصد نیکی مگر روزہ

فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَالَ فِيْ بَعْضِ كُتُبِهٖ اَلصَّوْمُ لِيْ وَاَنَا اَجْزِيْ بِهٖ وَخُلُوْفُ
پس بدرستی فرمود خدا تعالی در بعض کتب خود روزہ از برای من است و من جزا میدہم از او بوی

فَمِ الصَّائِمِ اَطْيَبُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ رِيْحِ الْمِسْكِ وَعَنْ عَلِيٍّ رض اَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ
دہن روزہ دار خوشبوتر است نزد خدا از بوی مشک و مرویست از علی رض کہ فرمود شنیدم

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنْ مَنَعَهُ الصِّيَامُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ
رسول الله را صم کہ میفرمود ہر کہ باز داشت او را روزہ از طعام و شراب

الَّذِيْ يَشْتَهِيْهِ اَطْعَمَهُ اللّٰهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ وَسَقَاهُ مِنْ شَرَابِهَا وَعَنْ
کہ میخواہد آنرا بخوراند او را از میوہای بہشت و میخوراند او را از شراب آن و مرویست

اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكُلِّ اَهْلِ عَمَلٍ بَابٌ مِنْ
از ابوہریرہ رض کہ گفت فرمود رسول الله صم ہر اہل عمل را دریست از

اَبْوَابِ الْجَنَّةِ يُدْعَوْنَ مِنْهُ بِذٰلِكَ الْعَمَلِ وَلِاَهْلِ الصِّيَامِ بَابٌ
درہای بہشت کہ طلب کردہ میشوند بآن عمل از آن در و مر اہل روزہ را دریست

يُدْعَوْنَ مِنْهُ يُقَالُ لَهُ الرَّيَّانُ قَالَ اَبُوْ بَكْرٍ رض يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ هَلْ اَحَدٌ
کہ طلب کردہ میشوند از آن درگفتہ میشود مر او را ریان گفت ابوبکر یا رسول الله آیا ہست کسیکہ

يُدْعٰى مِنْ هٰذِهِ الْاَبْوَابِ كُلِّهَا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ وَاَنَا اَرْجُوْ اَنْ تَكُوْنَ
طلب کردہ از ہمہ درہا فرمود صم آری و من امید میدارم کہ باشی

مِنْهُمْ يَا اَبَا بَكْرٍ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ بَابًا وَاِنَّ بَابَ الْعِبَادَةِ الصِّيَامُ
از آن کسان ای ابابکر فرمود صم ہر چیز را دری ہست و دروازۂ عبادت روزہ است

وقال انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصوم تصفو

وگفت انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بروزه صاف کنید

قلوبكم وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصوم

دلهای خویش را و مرویست از ابو هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم روزه

نصف الصبر ولكل شيء زكوة وزكوة الجسد الصوم وعن ابي

نصف صبر ست و مر هر چیز را زکوة ست و زکوة جسم روزه ست و مرویست از ابی

اوفى رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نوم الصائم عبادة وسكوته

اوفی رض از نبی صلعم فرمود خواب روزه دار عبادت ست و سکوت او

تسبيح وعمله متقبل وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى

تسبیح ست و عمل او قبول کرده شده ست و مرویست از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله

الله عليه وسلم يوضع للصائمين يوم القيمة مائدة من ذهب عليها

نهاده شود روزه داران را روز قیامت خوانی از زر بر آن

شهدة فياكلون منها والناس ينظرون وعن احمد بن ابي

شهد باشد پاک کرده شده پس می خورند از آنها و مردم می بینند و مرویست از احمد بن ابی

الحواري قال حدثني ابو سليمن قال جاءني ابو علي الاصم

حواری گفت حدیث خواند بر من ابو سلیمان گفت آمد مرا ابو علی اصم

باحسن حديث سمعته في الدنيا قال يوضع للصوام مائدة

به نیکو حدیث که شنیدم او را در دنیا که فرمود نهاده شود روزه داران را خوانی

ياكلون عليها والناس في الحساب قال فيقولون يا رب نحن

که می خورند بر آن و مردم در حساب باشند بگوید گر فرمود پس گویند ای پروردگار ما

نحاسب وهؤلاء ياكلون قال فيقول انهم طال ما صاموا

با مو حساب می کنیم و ایشان می خورند فرمود پس میگوید ایشان مدت دراز شد که روزه گرفته اند

وافطرتم وقاموا ونمتم وعن ابن عباس رض قال ان رسول الله

و افطار کرده اید شما و ایستاده اند و خفته بودید شما و مرویست از ابن عباس رض گفت رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال الصائمون اذا خرجوا من قبورهم ينفح من افواههم

فرمود روزه داران هرگاه بر آیند از قبرهای خویش خوش بو رسید از دهانهای

ريح المسك ويؤتون بمائدة من الجنة فياكلون منها

بوی مشک و آورده شود ایشان را خوانی از بهشت پس می خورند از آنها مائده

وهم في ظل العرش وقال سفيان بن عيينة بلغني ان

و ایشان در سایه عرش باشند و گفت سفیان بن عیینه رسانیده شده است مرا این را

الصائم لا يحاسب على ما يفطر عليه وعن أبي صالح عن

روزه دار حساب کرده نمیشود بر چیزے که افطار میکند بر او و مرویست از ابی صالح از

أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل

ابی هریره رض گفت فرمود رسول ص میفرماید خداے تعالے

الصوم لي وأنا أجزي به يدع شهوته وأكله وشربه من

روزه برائے منست و من جزا میدهم بآن ترک میکند آرزوے خود را و اکل و شرب خود را از

أجلي والصوم جنة وللصائم فرحتان فرحة عند فطره

جهت من و روزه سپر است و روزه دار را دو فرحت است فرحتی وقت افطار روزه و

وفرحة عند لقاء ربه ولخلوف فمه أطيب عند الله من ريح

فرحتے وقت ملاقات پروردگار خود و بوئے دهن او خوشبوتر است نزد خدا از بوی

المسك وعن جابر بن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

مشک و مرویست از جابر بن عبد الله رض گفت رسول ص فرمود

الصوم جنة يستجن بها العبد من النار وعن سعيد بن جبير

روزه سپر است که پناه میگیرد بآن بنده از آتش و مرویست از سعید بن جبیر

عن ابن عمر رض عن عمر بن الخطاب رض قال ما آسى على شيء من

از ابن عمر رض از عمر بن خطاب رض گفت اندوه ندارم بر چیزے از

الدنيا أتركه خلفي إلا الصيام في الهاجرة والمشي إلى الصلوة

دنیا که گذاشته ام آنرا در پس خود مگر روزه در گرمی و رفتن بسوے نماز

وعن مجاهد عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

و مرویست از مجاهد از ابو هریره رض گفت فرمود رسول الله ص

لو أن رجلا صام لله تطوعا ثم أعطي ملء الأرض ذهبا

اگر مردے روزه گرفت بهر خدا بطریق نفل بعد ازان داده شد مقدار پرے زمین طلا

لم يستوف ثوابه دون الحساب فصل وأما أوراد

تمام کرده نشود ثواب او دون حساب واما وردها

الليل والحث على قيامه مما اتفق في الصحيحين وما ذكر في

شب و برانگیختن بر قیام او وازانچه متفق است در صحیحین و چیزے که ذکر است در

غيرهما من الكتب من ذلك ما روي عن شقيق عن عبد الله رض

غیر صحیحین از کتابها از انجمله است چیزے که روایت کرده شد از شقیق از عبد الله رض

قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم رجل فقيل يا رسول الله إن فلانا

گفت ذکر کرده شد نزد نبی ص مردے پس گفته شد ای رسول خدا بدرستی فلانے

نام الليلة حتى أصبح ما صلى فقال النبي صلى الله عليه وسلم ذلك رجل بال

خواب کرد شب تا آنکه صبح کرد هرگز نماز نکرد پس فرمود این مردیست که بول کرد

الشيطان في أذنه وفي الخبر إذا نام الرجل عقد الشيطان على

شیطان در گوش او و در حدیث است هرگاه خواب میکند مرد گره میکند شیطان بر

رأسه ثلاث عقد فإن قعد وذكر الله تعالى انحلت عقدة

سر او سه گره پس اگر برخاست مرد و نشست و یاد کرد [illegible] کشاده شد یک گره او

وإن توضأ انحلت عقدة وإن صلى ركعتين انحلت العقد

و اگر وضو کرد کشاده شد گره دیگر و اگر دو رکعت نماز گزارد کشاده شد گره دیگر

كلها وأصبح نشيطا طيب النفس وإلا أصبح كسلان خبيث

همه آن و صبح کرد خوشحال پاکیزه نفس او و الا صبح کرد کاهل پلید

النفس وفي خبر آخر إن للشيطان سعوطا ولعوقا وذرورا

نفس او و در خبر دیگر است که شیطان را دارو در بینی چکانیدن است و داروی لیسیدن و داروی افشاندن

فإذا سعط العبد ساء خلقه وإذا لعق لعقة ذرب لسانه

پس هرگاه دارو در بینی میکند بنده بد میشود اخلاق او و هرگاه داروی لیسیدن لیسید بد [illegible] زبان او

بالشر وإذا ذره نام بالليل حتى الصبح وطول القيام في صلوة

به بدی و هرگاه داروی افشاند خواب کند تا صبح و درازی قیام در نماز

الليل هي مثنى مثنى وكثرة الركوع والسجود في صلوة النهار

شب است دو دوگانه است و بسیاری رکوع و سجود در نماز روز است

فإن أراد أن يصليها أربعا بتسليمة جاز وصلوة الليل في

و اگر خواهد که گزارد آنرا چهارگانه به یک سلام روا است و نماز شب در

حق النبي صلى الله عليه وسلم نافلة وفريضة وقربة وكرامة وفي حق أمته

حق پیغمبر نفل است و فرض است و موجب نزدیکی و بزرگی و در حق امت

مكملة ومتممة للفرائض وعن سالم عن ابن عمر رض قال كان

کمال و تمام کننده فرایض است و روایت از سالم از ابن عمر رض گفت بود

الرجل في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا رأى رؤيا قصها على رسول

مردی در حیات رسول الله صلعم هرگاه میدید خوابی بیان میکرد آنرا بر رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال فتمنيت أن أرى رؤيا أقصها على رسول الله

گفت ابن عمر پس آرزو کردم که ببینم خوابی که بیان کنم آنرا بر رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال وكنت غلاما شابا عزبا وكنت أنام في المسجد على عهد

گفت پس بودم [illegible] جوان بی زن و بودم خواب میکردم در مسجد بر عهد

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا

رسول الله صلعم پس دیدم در خواب بود تند دو فرشته که گرفتند مرا و بردند

بِي إِلَى النَّارِ فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ كَقَرْنَيِ

مرا بسوی آتش پس ناگاه آن آتش پیچیده شده است مانند پیچ چاه و ناگاه او را دو شاخ

الْبِئْرِ فَرَأَيْتُ نَاسًا قَدْ عَرَفْتُهُمْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ النَّارِ

چاه پس دیدم مردم را که میشناختم ایشان را پس شروع کردم گفتن اعوذ بالله من النار

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ النَّارِ فَلَقِيَنَا مَلَكٌ آخَرُ فَقَالَ لِي لَنْ تُرَعْ قَالَ

پناه میخواهم بخدا از آتش پس ملاقات کرد مرا فرشته دیگر پس گفت مرا مترس گفت راوی

فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ رض فَقَصَّتْهَا عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس بیان کردم این خواب را بر حفصه که خواهر من بود پس باز گردان حفصه بر رسول الله صلعم

فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ قَالَ

پس فرمود صلعم بهترین مرد عبد الله است اگر میگذارد نماز در شب گفت راوی

فَكَانَ رض لَا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا وَعَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَبْدِ

پس بود ابن عمر که خواب نمیکرد در شب مگر اندکی و در روایت از ابی سلمه از عبد

اللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رض قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَكُنْ

الله بن عمرو بن عاص گفت فرمود مرا رسول الله صلعم مباش

مِثْلَ فُلَانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ وَعَنْ أَبِي صَالِحٍ

مانند فلان که بود قیام میکرد در شب پس گذاشت قیام شب و در روایت از ابی صالح

عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ أَنَّ أَبَاهُ الْحُسَيْنَ

از ابن شهاب گفت خبر داد مرا علی بن حسین که پدر او حسین

بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رض أَخْبَرَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بن علی خبر داده او را که علی بن ابی طالب رض خبر داد که رسول الله صلعم

طَرَقَهُ هُوَ وَفَاطِمَةَ ابْنَتَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَضِيَ اللهُ عَنْهَا فَوَجَدَهُمَا نِيَامًا فَقَالَ

شب آمد او را و فاطمه زهرا دختر خود را پس یافت ایشان را خفته پس فرمود

أَلَا تُصَلُّونَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ أَنْفُسَنَا بِيَدِ اللهِ تَعَالَى فَإِذَا

آیا نماز نمیکنید پس گفتم یا رسول الله صلعم جان ما در دست خداست پس هرگاه

شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا فَانْصَرَفَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قُلْتُ

که خواهد برانگیزد ما را برانگیزد از خواب پس برگشت رسول الله صلعم وقتیکه گفتم

ذَلِكَ لَهُ فَلَمْ يَرْجِعْ شَيْئًا فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَضْرِبُ فَخِذَهُ وَ

این جواب او را پس باز نگردانید چیزی را پس شنیدم او را و میزد ران خود را و

يقول صلى الله عليه وسلم وكان الانسان اكثر شيء جدلا وحدثنا ابو نصر

میگفت ... بود وهست انسان بیشتر از همه چیز جدل کننده و حدیث خواند بر من ابو نصر

عن والده باسناده عن سفيان الثوري عن ابي الزبير عن جابر

از پدر خود باسناد خود از سفیان ثوری از ابی الزبیر از جابر

بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتان يصليهما

بن عبد الله گفت گفت رسول الله ... دو رکعت که میگزارد آنها را

العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق

بنده در میانه شب بهتر است از دنیا و آنچه در وی است و اگر دشوار نمیدیدم

على امتي لفرضتها عليهم وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

بر امت خود هر آینه فرض گردانیدمی بر ایشان و حدیث خواند بر ما ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن ابي العالية قال حدثني ابو مسلم انه سأل ابا ذر رضي الله عنه اي صلوة

از ابی العالیه گفت حدیث خواند بر من ابو مسلم که او سوال کرد ابا ذر را که کدام نماز

افضل فقال ابو ذر رضي الله عنه سألت عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال

بهترین نماز است پس گفت ابو ذر من سوال کردم از آن نماز از رسول الله ... پس فرمود

جوف الليل او قال نصف الليل وقليل فاعله وفي بعض الاخبار

در میان شب یا فرمود نیمه شب واندک مردم اند کننده او و در بعض احادیث است

سأل داود النبي صلى الله عليه وسلم ربه عز وجل وقال الهي اني احب ان

پرسید داود ... پروردگار خود را وگفت ای خدای من دوست میدارم که

اتعبد لك فاي وقت افضل فاوحى الله تعالى اليه يا داود

عبادت کنم ترا پس کدام وقت بهتر است پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او که ای داود

لا تقم اول الليل ولا اخره فانه من قام اوله نام اخره ومن

بر مخیز اول شب ونه آخر او پس هر کسی که قیام کرد اول او خفت آخر او و هر کس

قام اخره لم يقم اوله ولكن قم وسط الليل حتى تخلو بي واخلو

قیام کرد آخر او قیام نکرد اول او ولیکن قیام کن میانه شب تا خلوت کنی بمن و من خلوت کنم

بك وارفع اليك حوائجك وعن يحيى بن المختار عن الحسن انه قال

بتو و بردارم بسوی تو حاجتهای ترا و روایت است از یحیی بن مختار از حسن که گفت

ما عمل عبد عملا اثر للعين ولا اخف على الظهر ولا اطيب للنفس

نکرد بنده عملی که روشن کننده تر باشد چشم را ... و سبکتر باشد بر پشت ... و خوشتر باشد نفس را

من قيام في جوف ليل يدام او نفقة من مال في حق وكان ابو

از قیام در میان شب ... یا خرج کردن مال در حق ... و بود ابو

الى النداء رض يقول يا ايها الناس انى لكم ناصح انى عليكم شفيق

صلوا فى ظلمة الليل لوحشة القبور وصوموا فى الدنيا لحر يوم

النشور وتصدقوا لمخافة يوم عسير يا ايها الناس انى لكم

ناصح انى عليكم شفيق وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

عن يحيى بن ابى كثير عن ابى جعفر انه سمع ابا هريرة رض يقول

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بقى ثلث الليل ينزل الله تعالى الى

السماء الدنيا فيقول من الذى يدعونى فاستجيب له من

الذى يستغفرنى فاغفر له من الذى يسترزقنى فارزقه

من ذا الذى يستكشف الضر فاكشفه عنه حتى ينفجر الفجر

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن ابى هريرة رض قال

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ينزل ربنا عز وجل كل ليلة الى السماء

الدنيا ثلث الليل الآخر فيقول هل من مستغفر فاغفر له

هل من داع فيستجاب له هل من سائل فيعطى سؤله فمن ثم

كانوا يستحبون الصلوة من آخر الليل وعن ابى امامة رض

قال قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم اى الليل اسمع قال جوف الليل الآخر

ف

وادبار الصلوات المكتوبات وعن عبد الله بن عمر رض قال

و پس از نمازهای فرض و روایت است از عبد الله بن عمر رض که گفت

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ان خير الصيام صيام داود عليه السلام

رسول الله صلعم فرمود بهترین روزه ها روزه داود علیه السلام است

كان يصوم نصف الدهر وخير الصلوة صلوة داود عليه

بود که روزه میداشت نصف عمر را و بهترین نماز نماز داود علیه السلام است

السلام كان يرقد نصف الليل ويصلي اخر الليل حتى اذا بقي

بود که خواب میکرد نصف شب و نماز میکرد آخر شب تا آنکه هرگاه باقی میماند

سدس الليل وفي لفظ اخر عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله

ششم حصه شب و در لفظ دیگر روایت است از عبد الله بن عمر گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم احب الصلوة الى الله تعالى صلوة داود عليه السلام

صلعم دوستترین نمازها بسوی خدای تعالی نماز داود علیه السلام است

كان يرقد شطر الليل ثم يقوم ثم يرقد اخره ثم يقوم ثلث

بود که خواب میکرد حصه شب بعد قیام میکرد بعد خواب میکرد آخر شب بعد قیام میکرد سیوم حصه

الليل بعد شطره وقال ابو هريرة رض اني اجعل الليل ثلاثا

شب بعد حصه اول شب و گفت ابو هریره رض که من میگردانم شب را سه حصه

فثلثا انام وثلثا اصلي وثلثا استذكر فيه حديث رسول

یک حصه میخسپم یک حصه نماز میگزارم و حصه یاد میکنم در آن حدیث رسول

الله صلى الله عليه وسلم وقال ابن مسعود رض فضل صلوة الليل على صلوة

الله صلعم و گفت ابن مسعود رض بزرگی نماز شب بر نماز

النهار كفضل صدقة السر على صدقة العلانية وقال عمرو

روز مانند بزرگی صدقه پوشیده است بر صدقه ظاهر و گفت عمرو

بن العاص رض ركعة بالليل خير من عشر بالنهار وسال رسول

بن عاص یک رکعت در شب بهتر است از ده رکعت در روز و پرسید رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم جبرئيل عليه السلام اي الليل اسمع فقال ان العرش

صلعم جبرائیل را علیه السلام که کدام ساعت شب شنوده تر است گفت که عرش

يهتز من السحر وقال النبي صلى الله عليه وسلم عليكم بقيام الليل فانه داب

در وقت سحر می جنبد و گفت پیغمبر صلعم بر شما باد قیام شب که آن عادت

الصالحين قبلكم وان قيام الليل قربة الى الله تعالى وتكفير

نیکوکاران پیشینیان است و قیام شب سبب قربت است بسوی خدای تعالی و کفاره است

السيئات ومنهاة عن الاثم ومطردة للداء عن الجسد
بدیها را وبازدارنده است از گناه و دور کننده است درد را از تن
وحدثنا ابو نصر عن والده وباسناده عن الاعمش عن ابي سفيان
وحدیث خواند بر من ابو نصر از پدر خود باسناد خود از اعمش از ابی سفیان
عن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه ان في الليل ساعة لا
از جابر رض گفت فرمود رسول الله صلعم که در شب ساعتی است که
يوافقها عبد يسأل الله تعالى فيها شيئا الا اعطاه اياه و
موافقت نکند آنرا بنده که خواهد از خدا تعالی در آن چیزی مگر بدهد بداو را آن چیز و
هي في كل ليلة قالوا وهذا عام مثل الساعة في يوم الجمعة
آن در هر شب گفتند و این حکم عام است مثل ساعت در روز جمعه
ومثل ليلة القدر في العشر الاخير من شهر رمضان ويقال
ومثل شب قدر در دهه اخیره از ماه رمضان و گفته میشود
ان في الليل وقتا لا بد ان ينام فيه ويغفل كل ذي عين
که در شب وقتی است ضرورست که در آن وقت خواب کند و غافل شود هر ذی چشم
الا الحي القيوم الذي لا يموت فلعلها هذه الساعة وفي
مگر زنده که قایم است و نمی میرد پس شاید آن وقت ساعت اجابت این وقت باشد و در
حديث عمرو بن عتبة رض عليك بصلوة اخر الليل فانها
حدیث عمرو بن عتبه رض بر تو باد نماز آخر شب پس بدرستی آن نماز
مشهودة محضورة تحضرها ملائكة الليل وملائكة النهار
شهادت داده شده است و حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان شب و فرشتگان روز
فصل واما صلوة رسول الله صلى الله عليه المذكورة في
واما نماز رسول الله صلعم که مذکورست در
المتفق عليه فما روي عن ابي اسحق قال اتيت الاسود بن
متفق علیه پس چیزی که روایت کرده شده است از ابی اسحق گفت آمدم اسود را
يزيد وكان لي اخا وصديقا فقلت له يا ابا عمر حدثني
بن یزید و بود او مرا برادر و دوست پس گفتم مر او را ای ابا عمر حدیث کن مرا
ما حدثتك عائشة رض عن صلاة رسول الله صلى الله عليه قال قالت
آنچه حدیث خواند بر تو عائشه رض از نماز رسول الله صلعم گفت فرمود عائشه رض
كان صلى الله عليه ينام في اول الليل ويحيي اخره ثم ان كانت له
بود رسول الله خواب میکرد در اول شب و زنده میداشت آخر او پس اگر بود او را

حاجة الى اهله قضى حاجته ثم لم يمس ماء حتى ينام فاذا

سمع النداء الاول قالت وثب ولا والله ما قالت قام فافاض

عليه الماء ولا والله ما قالت اغتسل وانا اعلم ما تريد

ان لم يكن جنبا توضأ وضوء للصلوة ثم صلى وعن كريب

مولى ابن عباس عن ابن عباس رض عنهما انه بات ليلة

عند ميمونة ام المؤمنين قالت فاضطجعت في عرض

الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه في طولها واهله فنام رسول

الله صلى الله عليه حتى اذا انتصف الليل او قبله بقليل او بعده ٧٥٢

بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه فجلس يمسح النوم عن

وجهه بيده ثم قرأ العشر الايات الخواتم من سورة ال

عمران ثم قام الى شن معلقة فتوضأ منها فاحسن وضوءه

ثم قام فصلى قال ابن عباس رض فقمت فصنعت مثل ما صنع

رسول الله صلى الله عليه ثم ذهبت فقمت الى جنبه فوضع رسول

الله صلى الله عليه يده اليمنى على راسي فاخذ باذني اليمنى ففتلها فصلى

ركعتين خفيفتين ثم خرج فصلى الصبح وعن ابي سلمة

۳۵۷

عن عائشة رض قالت ما كنت القى النبي صلى الله عليه وسلم من آخر السحر الا

از عائشه رض فرمود نبوده ام که دیده باشیم نبی ص را از آخر سحر مگر آنکه

وهو نائم عندي يعني بعد الوتر وعن مسروق عن عائشة رض

خواب کننده بود نزد من یعنی بعد نماز وتر ومرویست از مسروق از عائشه رض

قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعجبه الدائم من العمل فقلت اي

فرمود که نبی ص بود دوست که خوش میکرد عمل همیشه پس گفتم کدام ساعت

الليل كان يقوم قالت رض اذا سمع الصارخ وعن الحسن رض قال

شب بود که بر میخاست پس گفت عائشه وقتیکه میشنید آواز خروس را ومرویست از حسن رض

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا من الليل ولو اربعا صلوا ولو ركعتين

فرمود رسول الله ص نماز گزارید از شب اگرچه چهار رکعت باشد ونماز گزارید اگرچه دو رکعت

ما من اهل بيت يعرف لهم صلاة بالليل الا ناداهم مناد

نیست هیچ اهل خانه که دانسته شود ایشان را نماز شب یعنی ورد آنها شده باشد مگر آنکه ندا کند ایشان را ندا کننده

يا اهل البيت قوموا لصلاتكم وعن ابي سلمة عن ابي

ای اهل خانه برخیزید از برای نماز خویش ومرویست از ابی سلمه از ابی

هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لشيء مثل

هریره رض گفت فرمود رسول الله ص گوش ننهاده است خدا هیچ چیزی را مانند

ما اذن للنبي حسن الصوت يتغنى بالقرآن وعن عروة

گوش دادن او مر نبی را خوش آواز نبی که سرود کرده باشد بقرآن ومرویست از عروه

عن عائشة رض قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقرأ في سورة

از عائشه رض گفت که نبی ص شنید مردی را که میخواند سورتی را

من الليل فقال صلى الله عليه وسلم رحمه الله لقد ذكرني كذا وكذا آية

در شب پس فرمود ص رحمت کند خدا او را هر آینه یاد داد مرا چند آیت

كنت اسقطتها من سورة كذا وكذا واما صلاته صلى الله عليه وسلم

که بوده ام ساقط کرده بودم آنها را از سوره ... واما نماز پیغمبر ص

في الليل فمما اخبرنا به الشيخ ابو نصر عن والده قال حدثنا

در شب پس چیزیست که خبر داد ما را به آن شیخ ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند برما

محمد بن احمد بن ابي الفوارس قال حدثنا احمد بن يوسف قال

محمد بن احمد بن ابی الفوارس گفت حدیث خواند برما احمد بن یوسف گفت

حدثنا احمد بن ابراهيم بن ملحان قال حدثني ابو بكر قال

حدیث خواند برما احمد بن ابراهیم بن ملحان گفت حدیث خواند ما را ابو بکر گفت

قال حدثني الليث عن ابن ابي حبيب عن عراك عن عروة
حدیث خواند برای لیث از ابن ابی حبیب از عراک از عروه

قال ان عائشة رض اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
گفت عائشه رض خبر کرد اورا که رسول الله ﷺ بود که

يصلي بالليل ثلث عشرة ركعة وركعتي الفجر وروي
نماز میکرد در شب سیزده رکعت و دو رکعت فجر و مرویست

انه صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل اثنتي عشرة ركعة ثم
که آنسرور ﷺ بود که نماز میکرد از شب دوازده رکعت پس

يوتر بواحدة وقيل عشر ركعات ثم يوتر بواحدة فضل
وتر میکرد بیک رکعت و گفته شد ده رکعت پس وتر میکرد بیک رکعت فضل

آخر في صلاة الليل وقد ذكر الله تعالى القائمين بالليل
دیگر در نماز شب و تحقیق یاد کرد خدای تعالی قیام کنندگان را در شب

في كتابه العزيز فقال عز وجل كانوا قليلا من الليل ما
در کتاب مجید خود پس فرمود عز وجل بوده اند اندک از شب خواب

يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون وقال جل وعلا تتجافى
میکردند و سحرها ایشان آمرزش میخواستند و گفت جل وعلا دور باشد

جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا وقال
پهلوهای ایشان از خوابگاه‌ها عبادت میکنند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب او و رجاء

تعالى امن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما يحذر
جل وعلا آیا کسیکه عبادت کننده است در ساعتهای شب در آن حال ساجدست وقایم است میترسد

الآخرة ويرجو رحمة ربه وقال تبارك وتعالى والذين
آخرت و امید وارست رحمت پروردگار خود را و فرمود تبارک و تعالی و کسانیکه

يبيتون لربهم سجدا وقياما وقال جل وعلا ومن الليل
شب میکنند پروردگار خود را در حالیکه ساجداند وقائم و فرمود جل وعلا و از شب

فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا
پس گذار تهجد را و در آن شب در حالیکه این زیادتی است برای تو نزدیک است که برانگیزد ترا پروردگار تو جای ستوده

وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا جمع الله الاولين والآخرين يوم
و فرمود پیغمبر ﷺ وقتیکه جمع کند خدا همه خلق اولین و آخرین را در روز

القيامة نادى مناد ليقم الذين كانت تتجافى جنوبهم عن
قیامت ندا کند ندا کننده که برخیزند کسانیکه بودند دور میبود پهلوهای ایشان از

٧٥٥

المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا فيقومون وهم
خوابگاه تا عبادت میکنند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب و طمع ثواب پس برخیزند و ایشان
قليل ثم يرجع فينادي ليقم الذين كانوا لا تلهيهم تجارة
اندکی اند بستر باز میگردد پس ندا میکند که برخیزند کسانیکه بوده اند که غافل نمیکرد ایشان را تجارت
ولا بيع عن ذكر الله فيقومون وهم قليل ثم يرجع فينادي
و نه خرید و فروخت از ذکر خدا پس برخیزند و ایشان اندکی اند بستر باز میگردد پس ندا میکند
ليقم الذين كانوا يحمدون الله عز وجل في السراء والضراء
که برخیزند کسانیکه بوده اند که ستایش میکردند خدا را در نعمت و در بلا
فيقومون وهم قليل ثم يحاسب سائر الناس من بعدهم
پس برخیزند و ایشان اندکی اند بستر حساب کرده شوند همه مردم از پس ایشان
وقال صلى الله عليه وسلم استعينوا بطعام السحر على صوم النهار وبقيلولة
و فرمود صلعم یاری خواهید بطعام سحر بر روزه روز و بقیلوله
النهار على قيام الليل ان صاحب النوم يجيء مفلسا وما نام احد
روز بر قیام شب که صاحب خواب می آید مفلس و خواب نکرد هیچ
طول ليلة الا بال الشيطان في اذنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم
درازی شب مگر بول کرد شیطان در گوش او و بود رسول الله صلعم
ربما ردد آية حتى يصبح وقالت عائشة رض نام رسول الله
بسا باز میخواند یک آیت تا آنکه صبح میکرد و فرمود عائشه رض خفت رسول الله
صلى الله عليه وسلم ليلة حتى الصق جلده بجلدي ثم قال يا عائشة
صلعم شبی تا آنکه چسپید جلد او بجلد من بستر گفت ای عائشه رض
أتأذنين لي ان اتعبد لربي الليلة قلت والله اني لاحب
آیا فرمان میدهی مرا که عبادت کنم پروردگار خود را امشب گفت عائشه رض سوگند بخدا دوست
قربك ولكني أوثر هواك ثم قام صلى الله عليه وسلم يقرأ القرآن و
نزدیکی ترا و لیکن اختیار کردم آرزوی ترا برآرزوی خواهش بستر ایستاد صلعم که میخواند قرآن را و
يبكي حتى بل بالدموع منكبيه ثم جلس يقرأ حتى بل بالدموع
میگریست تا آنکه تر شد باشک دوش او بستر نشست و میخواند تا آنکه تر شد باشک
جنبيه وحقويه ثم اضطجع يبكي ويقرأ حتى بل بالدموع
دو پهلوی او و دو حقو او بستر پهلو خواب کرد و میگریست و میخواند تا آنکه تر شد باشک
ما يلي الارض فأتاه بلال رض فقال بابي وامي الم يغفر الله لك
آنچه متصل زمین بود پس آمد او را بلال رض پس گفت بپدر و مادر من فدای تو باد آیا نیامرزید بستر

قال صلى الله عليه وسلم يا بلال أفلا أكون عبدا شكورا أنه أنزل علي في

هذه الليلة إن في خلق السموت والأرض واختلاف الليل

والنهار لآيات لأولي الألباب الذين يذكرون الله قياما

وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموت والأرض

ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحنك فقنا عذاب النار وقالت

عائشة رض ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في شيء من

صلاة الليل جالسا حتى دخل في السن فجعل يصلي وهو جالس

فإذا بقي عليه من السورة ثلاثون آية أو أربعون آية قام

فقرأ بها ثم ركع صلى الله عليه وسلم وقال يعمر بن بشر أتيت باب عبد الله

بن المبارك بعد العشاء الآخرة فوجدته يصلي وهو يقرأ

إذا السماء انفطرت حتى إذا بلغ يا أيها الإنسان ما غرك

بربك الكريم وقف يرددها إلى أن ذهب هوي من الليل

ورجعت حين طلع الفجر وهو يرددها فلما رأى الفجر قد

طلع قطع ثم قال حلمك وجهلي حلمك وجهلي فانصرفت

وتركته وقال النبي صلى الله عليه وسلم الشتاء ربيع المؤمن قصر نهاره

فصامه وطال ليله فقامه وقال ابن مسعود رض ينبغي

پس روز دیگر آنرا صائم است شبه او پس قیام کنند آنرا وگفت ابن مسعود رض سزاوار است

لقاري القرآن ان يعرف بليله اذا الناس نائمون وبنهاره

خواننده قرآن را که بشناسد شب خود را وقتیکه مردم خواب میکنند و روز خود را

اذا الناس يفطرون وببكائه اذا الناس يضحكون وبورعه

وقتیکه مردم افطار میکنند و بشناسد گریه خود را وقتیکه مردم خنده میکنند و ورع خود را

اذا الناس يخلطون وبخشوعه اذا الناس يختالون وبحزنه

وقتیکه مردم خلط میکنند درمیان حلال و حرام و فروتنی خود را وقتی که مردم شاد میشوند و حزن

اذا الناس يفرحون وبصمته اذا الناس يخوضون فصل

وقتیکه مردم فرحت میکنند و خاموشی خود را وقتیکه مردم بیهوده گویند

في فضل الصلاة بين العشائين حدثنا ابو نصر عبد الله

در فضیلت نماز که ابین دو عشا است حدیث خواند برما ابو نصر از عبد الله

قال ثنا ابو الفتح محمد بن احمد بن ابي الفوارس الحافظ املاء قال

گفت حدیث خواند برما ابو الفتح محمد بن احمد بن ابی الفوارس حافظ املا گفت

ثنا بشر قال حدثنا محمد بن سليمان المصيصي قال حدثنا

حدیث خواند مارا بشر گفت حدیث خواند مارا محمد بن سلیمان مصیصی گفت حدیث خواند برما

زيد بن الحباب عن عمر بن عبد الله بن خثعم عن يحيى بن

زید بن حباب از عمر بن عبد الله بن خثعم از یحیی بن

ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله

ابی کثیر از ابی سلمه از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من صلى ست ركعات بعد المغرب لم يتكلم بينهن

صلعم هرکه گزارد شش رکعت بعد مغرب و کلام نکرد درمیان آنها

عدلن بعبادة ثنتي عشرة سنة وفي حديث زيد بن

برابر شد آن شش رکعت بعبادت دوازده سال و در حدیث زید بن

الحباب ولم يتكلم بينهن بسوء وقيل يستحب ان تقرأ

حباب در روایت و کلام نکرد درمیان بکلام بد و گفته شد مستحب است که خواند

في الركعتين الاوليين بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله

در دو رکعت اول سوره کافرون و سوره اخلاص

احد ليسرع بهما لانه قيل انهما يرفعان مع صلاة المغرب

تا که جلدی کند با آنها زیرا که گفته شد که آن دو رکعت برداشته میشود همراه نماز مغرب

ثُمَّ يُصَلِّي بَاقِيَهَا وَيُطَوِّلُ فِيهَا إِنْ شَاءَ وَفِي حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض

پستر گذارد باقی را و دراز کند در آنها اگر خواهد و در حدیث ابن عباس رض است

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ صَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ قَبْلَ

که پیغمبر ص فرمود هر که نماز گزارد چهار رکعت بعد مغرب پیش از

أَنْ يُكَلِّمَ أَحَدًا رُفِعَتْ لَهُ فِي عِلِّيِّينَ وَكَانَ كَمَنْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ

آنکه سخن کند با کسی برده آمده شود مر او را در علیین و باشد مانند کسیکه دریافت شب

الْقَدْرِ فِي الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى وَهُوَ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ نِصْفِ لَيْلَةٍ

قدر را در مسجد اقصی و آن بهتر است از قیام نصف شب

وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ

و حدیث خواند برما ابو نصر از پدر خود باسناد خود از طارق بن شهاب

عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رض قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

از ابی بکر صدیق رض گفت شنیدم پیغمبر ص را که میگفت

مَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ وَصَلَّى مِنْ بَعْدِهَا أَرْبَعًا كَانَ كَمَنْ حَجَّ بَعْدَ

هر که گزارد مغرب را و گزارد پس از آن چهار رکعت باشد مانند کسی که حج کرد بعد

حَجَّةٍ قُلْتُ فَإِنْ صَلَّى بَعْدَهَا سِتًّا قَالَ يُغْفَرُ لَهُ ذُنُوبُ خَمْسِينَ

حج گفتم پس اگر نماز گزارد بعد از آن شش رکعت فرمود ص آمرزیده شود گناه

سَنَةً وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ثَوْبَانَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ

پنجاه سال و در روایت از سعید بن جبیر از ثوبان رض گفت فرمود رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ عَكَفَ نَفْسَهُ مَا بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي مَسْجِدِ

ص هر که در گوشه داشت نفس خود را مابین مغرب و عشا در مسجد

جَمَاعَةٍ لَمْ يَتَكَلَّمْ إِلَّا بِصَلَاةٍ أَوْ قُرْآنٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ أَنْ

جماعت کلام نکرد مگر بنماز یا قرآن باشد حق بر خدا تعالی که

يَبْنِيَ لَهُ قَصْرَيْنِ فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةُ كُلِّ قَصْرٍ مِنْهَا مِائَةُ عَامٍ وَ

بنا کند مر او را دو کوشک در بهشت وسعت هر کوشک را صد سال باشد و

يُغْرَسُ لَهُ بَيْنَهُمَا غِرَاسًا لَوْ طَافَهُ أَهْلُ الدُّنْيَا لَوَسِعَهُمْ وَحَدَّثَنَا

نشانده شود او را در میان کوشک باغ اگر طواف کنند آن را اهل دنیا هر آینه گنجایش کند ایشان را و حدیث خواند

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رض

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه از عائشه رض

قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ صَلَوٰةٍ أَحَبَّ إِلَى اللهِ تَعَالَى مِنْ

گفت فرمود رسول الله ص نیست هیچ نماز دوست تر بسوی خدا تعالی از

ادراک بالکسر یافتن و رسیدن
بگیری و رسیدن
کوشک
بلوغ ۱۲ رسیدن رسا
غرس
نشانیدن

صلوة المغرب بها يفتتح العبد ليله ويختم بها نهاره ولم

نماز مغرب که بآن شروع کند بنده شب خود را و ختم میکند بآن روز خود را و کم

يحط عن مسافر ولا عن مقيم من صلاها وصلى بعدها

کرده نمیشود از مسافر و نه از مقیم هر که گزارد آنرا و گزارد پس از آنجا

اربعا من غير ان يتكلم جليسا بنى الله له قصرين مكللين

چهار رکعت بغیر از آنکه کلام کند نشسته بنا میکند خدا تعالی مر او را دو کوشک که مکلل باشند

بالدر والياقوت بينهما من الجنان ما لا يعلم علمه الا

به در و یاقوت درمیان ایشانست از درختان چیزیکه نمیداند او را مگر

الله تعالى وان صلاها وصلى بعدها ستا من غير ان يتكلم

خدای تعالی و اگر گزارد مغرب را و گزارد پس از آن شش رکعت بغیر آنکه کلام کند

جليسا غفر له اربعين عاما وكان ابو هريرة رض يصلى بين

نشسته آمرزیده شود مر او را چهل سال گناه آن و بود ابو هریره رض که میگزارد مابین

العشاءين ثنتي عشرة ركعة وعن هشام بن عروة عن

مغرب و عشا دوازده رکعت و مرویست از هشام بن عروه از

ابيه عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه من صلى

پدر او از عائشه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد

بين المغرب والعشاء عشرين ركعة بنى الله له بيتا فى

میان مغرب و عشا بیست رکعت بنا کند خدا تعالی او را خانه در

الجنة وروى ان انس بن مالك رض كان يصلى ما بين المغرب

بهشت و مرویست که انس بن مالک رض بود که میگزارد درمیان مغرب

والعشاء ويقول هى ناشئة الليل وعن عبد الرحمن بن

و عشا و میگفت این است ناشئة شب که در سوره مزمل حق تعالی فرموده و مرویست از عبد الرحمن بن

الاسود عن عمه انه قال ما اتيت ساعة عبد الله بن مسعود

اسود از عمه او که گفت نیامدم ساعتی عبد الله بن مسعود را

رض الا وجدته يصلى ما بين المغرب والعشاء وكان يقول

مگر که دریافتم آنرا که نماز میگزارد مابین مغرب و عشا و میگفت

هى ساعة غفلة وقيل فيها نزلت تتجافى جنوبهم عن المضاجع

این ساعت غفلت است و گفته شده در این ساعت فرود آمد این آیت که سینه آن بالا اندر زیر

وعن عبد الله بن اوفى رض عن النبى صلى الله عليه انه قال من قرء

و مرویست از عبد الله بن اوفی رض از نبی صلعم که فرمود هر که خواند

بعد المغرب الم تنزيل السجدة وتبارك الذي بيده الملك

بعد مغرب سورهٔ سجده و سورهٔ الملک

جاء يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر وقد ادى

آید روز قیامت و رخسار روے او باشد مانند ماه شب چهاردهم و تحقیق ادا کرد

حق تلك الليلة وهذه الركعات التي وردت بها الاخبار

حق این شب و این رکعتها که وارد شد باو حدیث

يحتمل ان تكون منفردة عن الركعتين السنة ويحتمل ان

احتمال است که باشد منفرد از دو رکعت سنت و احتمال است که

تكون معها **فصل** واما الركعات قبل صلوة المغرب

باشد هم سنت واما رکعتها که پیش از نماز مغرب اند

فقد سئل احمد بن حنبل رح فقال اما انا فلا افعلها وان

پس تحقیق سوال کرده شد احمد حنبل ره پس گفت اما من پس نمیکنم آنرا و اگر

فعل رجل لم يكن به باس وسئل ابن عمر رض عن صلوتهما فقال

کرد مردے باکے ندارد و پرسیده شد ابن عمر رض از گزاردن آنها گفت

ما رايت احدا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يصليهما ولم ينه

ندیدم من کسے را بر زمان رسول الله صلعم که گزارده باشد آنها را و هم باز نداشت

ابن عمر عنهما وقد روى عن انس بن مالك رض قال كنا نصلى على

ابن عمر از آنها و روایت کرده شد از انس بن مالک رض گفت بودیم ما میگزاردیم بر

عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب

زمان رسول الله صلعم بعد غروب آفتاب پیش از نماز مغرب

ركعتين فقلت له هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاهما

دو رکعت پس گفتم او را آیا بود رسول الله صلعم که میگزارد آنها را

فقال قد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرانا نصليهما فلا يامرنا و

پس گفت تحقیق بود رسول الله صلعم که میدید ما را که میگزاردیم آنها را پس امر نمیکرد ما را و

لا ينهانا قال ابراهيم النخعي قد كان بالكوفة خيار اصحاب

نه باز میداشت گفت ابراهیم نخعی تحقیق بودند در کوفه بهترین اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب وابن مسعود وحذيفة

رسول الله صلعم علی ابن ابی طالب و ابن مسعود و حذیفه

بن اليمان وعمار بن ياسر وابو مسعود الانصاري وغيرهم

بن یمان و عمار بن یاسر و ابو مسعود انصاری و غیر هم

له باسکون یا بفتح درسکون ... سخت شدن دکاری بگلکا ۱۲

۷۶۰

رضي الله عنهم فما رأيت أحداً منهم يصلي قبل المغرب وما

صلاها بين الركعتين أبو بكر ولا عمر ولا عثمان رضي الله عنهم

فصل آخر في ذكر ما ورد في فعله بين العشائين وثواب

فاعله للنبي صلى الله عليه وسلم بركة فعله ذلك في المنام وغير ذلك من

الثواب عن عبد الرحمن بن حبيب الحارثي البصري عن سعيد

بن سعيد عن أبي طيبة كرز بن وبرة الحارثي وكان من الأبدال

قال أتاني أخ لي من أهل الشام فأهدى إلي هدية وقال لي

اقبل مني هذه الهدية يا كرز فإنها نعم الهدية قال فقلت يا

أخي ومن أهدى لك هذه الهدية قال أعطانيها إبراهيم

التيمي رحمه الله تعالى قال فقلت فهل سألت إبراهيم من أعطاه

هذه العطية قال بلى قال لي كنت جالساً في فناء الكعبة

وأنا في التهليل والتسبيح والتمجيد فجاءني رجل فسلم علي و

جلس عن يميني فلم أر في زماني أحسن منه وجهاً ولا أحسن

منه ثياباً ولا أطيب منه ريحاً ولا أشد بياضاً منه فقلت

يا عبد الله من أنت ومن أين جئت وما أنت فقال أنا الخضر

جئت للسلام عليك وحبا لك في الله وعندي هدية أريد ٥
أن أهديها إليك فقلت له فما علمني هديتك هذه ما
هي فقال الخضر تقرأ قبل أن تطلع الشمس وتبسط على
الأرض وقبل أن تغرب سورة الحمد سبع مرات وقل أعوذ
برب الناس سبع مرات وقل أعوذ برب الفلق سبع مرات و
قل هو الله أحد سبع مرات وقل يا أيها الكافرون سبع مرات و
آية الكرسي سبع مرات وتقول سبحان الله والحمد لله ولا إله
إلا الله والله أكبر سبع مرات وتصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبع مرات ٧٦٢
وتستغفر لنفسك ولوالديك وللمؤمنين والمؤمنات سبع
مرات وعقيب الاستغفار اللهم رب افعل بي وبهم عاجلا
وآجلا في الدين والدنيا والآخرة ما أنت له أهل ولا تفعل
بنا يا مولانا ما نحن له أهل إنك غفور حليم جواد كريم ر
ؤف رحيم سبع مرات وانظر أن لا تدع ذلك غدوة و
عشية فإن الذي أعطانيها قال لي قلها مرة واحدة في
دهرك فقلت أحب أن تعرفني من أعطاك هذه الهدية قال

أعطانيها محمد صلى الله عليه وسلم قال فقلت للخضر عليه السلام علمني شيئا ان
داد مرا این را محمد صلی الله علیه وسلم گفت پس گفتم مر خضر را علیه السلام بیاموز مرا چیزی را که

أنا قلته رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في منامي فأسأله أهو أعطاك
اگر بگویم آن را دیدم پیغمبر را ص در خواب خود پس سوال کردم او را آیا او داد ترا

هذه العطية فقال لي أمتهم أنت لي قلت لا والله ولكني
این عطیه پس گفت مرا آیا تهمت کننده مرا گفتم نه سوگند بخدا ولکن

أحب أن أسمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي ان كنت
دوست میدارم که بشنوم این را از رسول الله ص پس گفت مرا اگر بوده تو

تريد أن ترى النبي صلى الله عليه وسلم في منامك فاعلم أنك اذا صليت المغرب
میخواهی که ببینی پیغمبر ص را در خواب خود پس بدان که تو هرگاه گذاردی مغرب را

تقوم تصلي الى العشاء الآخرة من غير أن تكلم أحدا من الآدميين
بایستی و نماز گزاری تا عشاء دیگر سوای آنکه کلام کنی هیچ یکی را از آدمیان

وأقبل على صلاتك التي أنت فيها وتسلم في كل ركعتين و
و روی آر بر نماز خود که در آن هستی و سلام ده در هر دو رکعت و

اقرأ في كل ركعة سورة الحمد مرة وقل هو الله أحد سبع مرات
بخوان در هر رکعت سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص هفت بار

ثم تصلي صلاة العتمة في جماعة ولا تكلمن أحدا حتى تأتي
پس بگذار نماز عشاء را بجماعت و کلام مکن هیچ یکی را تا آنکه در آیی

منزلك وتصلي الوتر وتصلي عند نومك ركعتين تقرأ
منزل خود و بگذاری وتر را و بگذاری وقت خفتن خود دو رکعت که بخوانی

في كل ركعة سورة الحمد وقل هو الله أحد سبع مرات ثم اسجد
در هر رکعت سوره فاتحه و سوره اخلاص هفت بار پس سجده کن

بعد الصلوة واستغفر الله تعالى في سجودك سبع مرات ثم
بعد نماز و استغفار کن الله تعالی را در سجده خود هفت بار و

قل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر ولا حول ولا
بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا

قوة الا بالله العلي العظيم سبع مرات ثم ارفع رأسك من السجود
قوة الا بالله العلي العظيم هفت بار پس بردار سر خود را از سجده

واستو جالسا فارفع يديك وقل يا حي يا قيوم يا ذا الجلال و
و بنشین برابر و هموار پس بردار دو دست خود را و بگو یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و

عتمه بفتح عین

نماز خفتن

الاكرام يا اله الاولين والآخرين ويا رحمن الدنيا والآخرة

الاكرام يا اله الاولين والآخرين و يا رحمن الدنيا والآخره

ورحيمهما يا رب يا رب يا رب يا الله يا الله يا الله ثم قم

ورحيمهما يا رب يا رب يا رب يا الله يا الله يا الله پس برخيز

فادع بمثل ما دعوت في قيامك ثم اسجد وادع في سجودك

پس دعا كن مانند آنچه دعا كرده در قيام خود پس سجده كن و دعا كن در سجده خود

مثل ما دعوت ثم ارفع راسك وقم حيث شئت مستقبل

مانند آنچه دعا كرده پس بردار سر خود را و بايست هر گونه كه خواهى مستقبل

القبلة وانت تصلي على النبي صلى الله عليه وآله وادم ذلك حتى يغلبك

قبله و حال آنكه درود گوينده باشى بر پيغمبر صلى الله عليه وآله و هميشه باش بر اين تا آنكه غالب گردد بر تو

النوم فقلت احب ان تعلمني ممن سمعت منه هذا الدعاء

خواب پس گفتم دوست ميدارم اينكه بياموزى مرا از آنكه شنيدى از او اين دعا را

فقال امتهم انت لي فقلت والذي بعث محمدا صلى الله عليه وآله بالحق

پس گفت آيا تهمت زننده مرا پس گفتم مرا و را سوگند بآنكه فرستاد محمد صلى الله عليه وآله را بحق

نبيا ما انا بمتهم لك فقال عليه السلام اني حضرت محمدا

از روى نبوت نيستم متهم كننده ترا پس گفت خضر عليه السلام من حاضر شدم محمد صلى الله عليه وآله را

صلى الله عليه وآله حين علم هذا الدعاء واوصي اليه به وكنت عنده

هرگاه كه تعليم داده شد اين دعا را و وصيت كرده شد بسوى او باين دعا و بودم من نزد او

فتعلمته ممن علمه اياه قال ابرهيم فقلت له اخبرني بثواب

پس آموختم آنرا از كسيكه آموخت او را آن را گفت ابراهيم پس گفتم مر او را خبر ده مرا از ثواب

هذا الدعاء فقال لي الخضر عليه السلام اذا لقيت محمدا صلى الله عليه وآله

اين دعا پس گفت مرا خضر عليه السلام هرگاه ملاقات كنى پيغمبر را صلى الله عليه وآله

فاسئله عن ثوابه قال ابرهيم ففعلت ما قال لي الخضر عليه

پس بپرس از او از ثواب او گفت ابراهيم پس بجا آوردم آنچه گفت مرا خضر عليه

السلام ولم ازل اصلي على النبي صلى الله عليه وآله وانا في فراشي فذهب

السلام و هميشه صلوات ميفرستادم بر پيغمبر صلى الله عليه وآله و من بر بستر بودم پس رفت

عني النوم من شدة الفرح بما علمني الخضر عليه السلام و

از من خواب از شدت خوشى بآنچه كه آموخت مرا خضر عليه السلام و

بما رجوته من لقاء النبي صلى الله عليه وآله واصبحت على تلك الحالة

بآنچه كه اميدوار شده بودم از ملاقات پيغمبر صلى الله عليه وآله و صبح كردم بر اين حال

إِلَى أَنْ صَلَّيْتُ الْفَجْرَ وَجَلَسْتُ فِي مِحْرَابِي إِلَى أَنِ ارْتَفَعَ

تا آنکه گذاردم نماز فجر را و نشستم در محراب خود تا آنکه بلند شد

النَّهَارُ فَصَلَّيْتُ الضُّحَى وَأَنَا أُحَدِّثُ نَفْسِي إِنْ عِشْتُ

روز پس گذاردم نماز ضحی را و من سخن میکردم با خود اگر زنده باشم

اللَّيْلَةَ فَعَلْتُ هٰذَا كَمَا فَعَلْتُ فِي اللَّيْلَةِ الْمَاضِيَةِ فَغَلَبَنِي

امشب پس بکنم این کار را چنانچه کرده بودم در شب گذشته پس غلبه کرد مرا

النَّوْمُ فَجَاءَتْنِي الْمَلَائِكَةُ فَحَمَلُونِي فَأَدْخَلُونِي الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ

خواب پس آمدند مرا فرشتگان پس برداشتند مرا و در آوردند در بهشت پس دیدم

قُصُورًا مِنَ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ وَقُصُورًا مِنْ زُمُرُّدٍ أَخْضَرَ

کوشکها از یاقوت سرخ و کوشکها از زمرد سبز

وَقُصُورًا مِنْ لُؤْلُؤٍ أَبْيَضَ وَرَأَيْتُ أَنْهَارًا مِنْ عَسَلٍ وَلَبَنٍ

و کوشکها از مروارید سفید و دیدم جویها از شهد و شیر

وَخَمْرٍ وَرَأَيْتُ فِي قَصْرٍ مِنْهَا جَارِيَةً أَشْرَفَتْ عَلَيَّ فَرَأَيْتُ

و شراب و دیدم در کوشکی از آن کنیزکی را که نظر کرد بر من پس دیدم او را

صُورَةَ وَجْهِهَا أَشَدَّ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ وَإِذَا لَهَا

به صورت روی او سخت ترست از روشنی آفتاب چاشتگاه و ناگاه او را

ذَوَائِبُ قَدْ سَقَطَتْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ أَعْلَى الْقَصْرِ فَسَأَلْتُ

موهاست که افتاده است بر زمین از بالای کوشک پس پرسیدم

الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ أَدْخَلُونِي لِمَنْ هٰذَا الْقَصْرُ وَلِمَنْ هٰذِهِ

ملائکه را که در آورده بودند مرا که راست این کوشک و کراست این

الْجَارِيَةُ فَقَالُوا لِلَّذِي يَعْمَلُ مِثْلَ عَمَلِكَ فَلَمْ يُخْرِجُونِي مِنْ

کنیزک پس گفتند از برای کسیکه عمل کند مانند عمل تو پس بیرون نکردند مرا از

تِلْكَ الْجِنَانِ حَتَّى أَطْعَمُونِي مِنْ ثَمَرِهَا وَسَقَوْنِي مِنْ ذٰلِكَ

این باغها تا آنکه خورانیدند مرا از میوهای آن و نوشانیدند از این

الشَّرَابِ ثُمَّ أَخْرَجُونِي وَرَدُّونِي إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنْتُ

شراب بیرون آوردند مرا و واپس گردانیدند بسوی جایی که بودم

فِيهِ فَأَتَانِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ سَبْعُونَ نَبِيًّا وَسَبْعُونَ

در آن پس آمد مرا رسول الله و با او هفتاد نبی بود و هفتاد

صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ كُلُّ صَفٍّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَسَلَّمَ

صف از فرشتگان هر صف مقدار مسافت که در میان مشرق و مغرب است

عليّ وأخذ بيدي فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الخضر

بر من و گرفت دست مرا پس گفتم یا رسول الله ص خضر ع

أخبرني أنه سمع منك هذا الحديث فقال النبي صلى الله عليه وسلم

خبر داد مرا که او شنیده است از تو این حدیث را پس فرمود نبی ص

صدق الخضر وكلما يحكيه فهو حق وهو عالم أهل الأرض

راست گفت خضر و هرچه حکایت کرد او را پس آن راست است و آن دانای اهل زمین است

وهو رئيس الأبدال وهو من جنود الله في الأرض فقلت يا

و او سردار ابدال است و آن ابدال از لشکر خدا است در زمین پس گفتم یا

رسول الله ما لمن يعمل هذا العمل من الثواب سوى ما رأيت فقال

رسول الله چیست مر کسی را که بکند این عمل را از ثواب سوای چیزی که دیدم پس فرمود

صلى الله عليه وسلم لي وأي ثواب يكون أفضل من هذا الذي رأيت

مرا کدام ثواب بهتر از این است که دیدی

وأعطيت لقد رأيت موضعك من الجنة وأكلت من

و داده شدی تو هر آینه دیدی جای خود را از بهشت و خورده ای از

ثمارها وشربت من شرابها ورأيت الملائكة والأنبياء

میوه های او و نوشیده ای از شرابهای او و دیدی فرشتگان را و انبیا را

معي وقد رأيت الحور العين فقلت يا رسول الله فمن يعمل مثل

با من و دیدی حور عین را پس گفتم یا رسول الله پس کسیکه بکند مانند

ما عملت ولم ير مثل الذي رأيت في منامي هل يعطى شيئا

آنچه کردم و نه بیند مثل آنچه دیدم در خواب خود آیا داده میشود چیزی

مما أعطيته فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا

از آنچه داده شدم پس فرمود نبی ص سوگند بخدا که برانگیخت مرا نبی برحق

إنه ليغفر له جميع الكبائر التي عملها ويرفع الله عنه غضبه

هر آینه بخشیده میشود مر او را جمیع گناهان کبیره که کرده است آنها را و برمیدارد خدا خشم از وی

ومقته والذي بعثني بالحق نبيا إنه ليعطى العامل لهذا

و سوگند بخدا که برانگیخت مرا نبی برحق که داده میشود عامل این عمل

وإن لم ير الجنة في منامه مثل ما أعطيت وإن مناديا

و اگر چه نه بیند بهشت را در خواب خود مانند آنچه داده شدی تو و بدرستی منادی

ينادي من السماء إن الله قد غفر لعامله ولجميع أمته

ندا میکند از آسمان که بدرستی خدا بیامرزید عامل را و همه امت پیغمبر را

صلى الله عليه وسلم من المؤمنين والمؤمنات من المشرق إلى المغرب و

صـ از مردان مومن و زنان مومنه از مشرق تا مغرب و

يؤمر صاحب الشمال أن لا يكتب على أحد منهم شيئا من الذنوب

امر کرده فرشته جانب چپ را که ننویسد بر هیچ یکے از ایشان چیزے از بدی

إلى السنة المقبلة قال فقلت له بأبي أنت وأمي يا رسول الله

تا سال آینده گفت پس گفتم مر او را فدا شوند پدر و مادر من یا رسول الله قسم

بالذي أراني جمالك وأراني الجنة أله هذه الثواب ول

سوگند بخدا که نمود مرا جمال تو و نمود مرا بهشت آیا مر آن عامل را هست این ثواب

صلى الله عليه وسلم نعم يعطى ذلك جميعا فقلت يا رسول الله إنه لينبغي

صـ فرستد داده میشود این همه پس گفتم یا رسول الله در بایستی سزاوار است

لجميع المؤمنين والمؤمنات أن يتعلموا هذا ويعلموه لما فيه

مر همه مومنین و مومنات را که بیاموزند این را و بیاموزانند از آنچه در وی است

من الثواب والفضل فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق

از ثواب و فضل پس فرمود نبی صـ سوگند بخدا که فرستاد مرا نبی برحق

نبيا ما يعمل هذا إلا من خلقه الله سعيدا ولا يتركه إلا من

عمل نکند این دعا را مگر کسیکه پیدا کرده اورا خدا نیکبخت و نگذارد این را مگر کسیکه

خلقه الله شقيا فقلت يا رسول الله فهل يعطى عامل هذا شيئا

آفرید اورا خدا بدبخت پس گفتم یا رسول الله پس آیا داده میشود عامل این چیزے

غير هذا فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا إن

جز این ثواب فرمود نبی صـ سوگند بخدا که فرستاده مرا نبی برحق که

من عمل هذا العمل ليلة واحدة كتبت له بكل قطرة نزلت

هرکه بکند این عمل را یک شب نوشته میشود مر او را بعوض هر قطره که فرود آمده

من السماء منذ خلق الله الدنيا إلى يوم ينفخ في الصور حسنا

از آسمان از آن زمان که آفرید خدا دنیا را تا آن روز که دمیده شود در صور نیکی

وتمحى عنه بعدد كل حبة تنبت من الأرض سيئات له ومن

و دور کرده میشود از وی بعدد هر دانه که میروید از زمین بدیهای او و هرکسیکه

عمل به من المؤمنين والمؤمنات من الأولين والآخرين ومن

عمل کرد بآن از مردان مسلمان و زنان مسلمان از اولین و آخرین و هرکسیکه

الأعرج عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى

اعرج از ابو هریره رض گفت فرمود رسول الله صـ هرکه گذارد

لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَءُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ
شب جمعه دو رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه و
آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَخَمْسَةَ عَشَرَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَيَقُولُ
آیة الکرسی یکبار و پانزده بار سوره اخلاص و بگوید
فِي آخِرِ صَلَاتِهِ أَلْفَ مَرَّةٍ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ فَإِنَّهُ
در آخر نماز خود هزار بار این درود را بار خدایا رحمت فرست بر محمد که امی است پس به درستی او
يَرَانِي فِي الْمَنَامِ وَلَا يَتِمُّ لَهُ الْجُمُعَةُ الْأُخْرٰى إِلَّا وَقَدْ رَآنِي وَ
ببیند مرا در خواب و تمام نشود او را جمعه دیگر مگر آنکه ببیند مرا و
مَنْ رَآنِي فَلَهُ الْجَنَّةُ وَغُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ
هر که دید مرا پس مراو راست بهشت و آمرزیده شود او را آنچه پیش گذشت از گناهان او و آنچه پس
ذَكَرَهُمَا فِي الْحَدِيثِ فَصْلٌ فِي ذِكْرِ الصَّلٰوةِ بَعْدَ الْعِشَاءِ
ذکر کردن او را در حدیث در ذکر نماز بعد عشا
۷۶۸ الْآخِرِ مِنْ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ
دیگر از آنجمله است چیزیکه حدیث خواندند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلّٰى أَرْبَعًا بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ
عبد الله بن عباس رض که گفت هر که گذارد چهار رکعت بعد عشاء دیگر
كَانَ كَمَنْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَكَذٰلِكَ عَنْ
باشد مانند کسیکه دریافت شب قدر را در مسجد حرام و همچنین روایت از
كَعْبِ بْنِ الْأَحْبَارِ مَنْ صَلّٰى بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
کعب بن احبار هر که گذارد بعد از عشای دوم چهار رکعت
بِقِرَاءَةٍ حَسَنَةٍ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَقِيلَ
بقرات نیکو باشد مراو را از اجر مانند شب قدر و گفته شده است
يَعْنِي كَأَنَّمَا صَلَّاهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَأَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ
مراد داشت این چنانست که گذارد آن چهار رکعت را در شب قدر و خبر کرد ما را ابو نصر از
وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض
پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ
گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که گذارد دو رکعت بعد عشای
الْآخِرَةِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَعِشْرِينَ مَرَّةً قُلْ
دیگر که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه و بیست بار سوره اخلاص

هو الله احد بنى الله له قصرين فى الجنة يتراهما اهل الجنة

بنا کند خدا برای او دو کوشک در بهشت که ببینند آنها را اهل بهشت

فصل واما الوتر فالافضل اخر الليل لما تقدم من

واما وتر پس بهتر آنست که آخر شب گذارد از جهت آنچه پیش گذشت

فضل قيام اخر الليل وما روى عن نافع عن ابن عمر رضى الله عنه

بزرگی قیام آخر شب و آنچه مرویست از نافع از ابن عمر رض

عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ان رجلا سأله عن قيام الليل فقال

از نبی صلعم فرمود که مردی سوال کرد آنحضرت را از قیام شب پس فرمود

مثنى مثنى فاذا خشيت الصبح فواحدة توتر لك ما قبلها

دو دو رکعت پس هرگاه بترسی از بر آمدن صبح پس یکی که طاق گرداند برای تو رکعت

وكان العمر الفاروق رض يوتر فى اخر الليل وابو بكر الصديق

و بود حضرت عمر فاروق رض وتر میگذارد در آخر شب و ابو بکر رض

رض يوتر فى اول الليل فسئلهما النبى صلى الله عليه وسلم فقال لابى بكر

وتر میگذارد در اول شب پس پرسید هر دو را پیغمبر صلعم پس گفت ابو بکر را

٧٧٩

رض متى توتر فقال اول الليل قبل ان انام وقال لعمر رض متى

رض که در چه وقت وتر میگذاری پس گفت در اول شب پیش از خفتن و گفت عمر را رض که در چه وقت

توتر فقال من اخر الليل فقال صلى الله عليه وسلم عن ابى بكر رض حذر هذا

وتر میگذاری پس گفت آخر شب پس فرمود صلعم در شان ابو بکر ترسنده است این مرد

وقال عن عمر رض انه قوى هذا وقد روى عن عمر رض انه

و فرمود در شان عمر رض که قوی است این مرد بر نفس خود و مرویست از عمر رض که

قال ان الاكياس يوترون اول الليل وان الاقوياء يوترون

گفت زیرکان وتر میگذارند در اول شب و توانایان بر نفس خود میگذارند

اخر الليل وهو افضل وقيل بل اول الليل افضل لفعل ابى بكر

آخر شب و آن بهتر است و گفته شده است بلکه اول شب بهتر است از جهت کردن ابو بکر

رض وما روى عن عثمان رض انه قال اما انا فاوتر اول الليل

و آنچه مرویست از عثمان رض که گفت اما من پس وتر میگذارم در اول شب

فاذا استيقظت صليت ركعة شفعت بها وترى ثم

پس هرگاه بیدار شوم میگذارم یک رکعت که جفت میکنم با او طاق خود را پس

شبهتها بالابل الغريبة من الابل فضممتها الى اخواتها ثم

تشبیه کرده ام آن یک رکعت را بشتر تنها که جدا شده از شتران پس آنرا به برادران پیوستم

أوترت في آخر صلاتي والمشهور عنه رض من فعله أنه كان
و در سحر آمدم در آخر نماز خود و مشهور — از وی نقل او معلوم بود که بود
يحيي الليل كله في ركعة واحدة يختم فيها القرآن وهي وتر
زنده میداشت همه شب در یک رکعت که ختم میکرد در آن قرآن را و این وتر او بود
وعن أبي هريرة رض قال أوصاني خليلي أبو القاسم صلى الله عليه وسلم
و مرویست از ابی هریره رض گفت وصیت کرد مرا خلیل من ابو القاسم
بثلاث الوتر قبل النوم وصوم ثلاثة أيام من كل شهر و
به سه چیز وتر پیش از خواب و روزه سه روز از هر ماه و
ركعتي الضحى ولا سيما في حق من يخاف أن لا يستيقظ إلا
دو رکعت ضحی خصوصا در حق کسیکه بترسد از آنکه بیدار نشود مگر
بعد طلوع الفجر فإن الأولى أن ينام على وتر فقد قال علي رض
بعد بر آمدن صبح پس در ستی اولی آنست که خواب کند بر ادای وتر چه گفت علی
الوتر على ثلاثة أنحاء إن شئت أوترت أول الليل ثم صليت
وتر بر سه گونه است اگر خواهی گذاری اول شب پیشتر بگذاری
ركعتين ركعتين وإن شئت أوترت بركعة فإذا استيقظت
دو دو رکعت و اگر خواهی وتر گذاری یک رکعت پس هرگاه بیدار شوی
شفعت إليها أخرى ثم أوترت من آخر الليل وإن شئت
جفت کنی به سوی او رکعت دیگر پس وتر گذاری از آخر شب و اگر خواهی
أخرت الوتر حتى يكون آخر صلاتك وعن جابر بن عبد الله رض
موخر کنی وتر را تا آنکه باشد آخر نماز تو و مرویست از جابر بن عبد الله
عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من خاف أن لا يستيقظ من آخر
از نبی صلعم که فرمود هر که بترسد از آنکه بیدار نشود از آخر
الليل فليوتر من أول الليل ثم ليرقد ومن طمع أن يقوم من
شب پس باید که وتر گذارد از اول شب پس خواب کند و کسیکه امیدوار بود که قیام کند از
آخر الليل فليؤخر فإن قيام آخر الليل محضور وذلك أفضل
آخر شب پس باید که موخر کند وتر را زیرا که قیام آخر شب محضور است و این افضل است
وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أوتر من
و مرویست از عائشه رض که گفت بود رسول الله صلعم هرگاه وتر گذاردی از
آخر الليل فإن كانت له حاجة إلى أهله دنا منهن وإلا اضطجع
آخر شب پس اگر باشد مر او را حاجتی به سوی اهل خود نزدیک شدی به ایشان و الا پهلو نهادی

فِي مُصَلَّاهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ بِلَالٌ رض فَيُؤْذِنَهُ بِالصَّلٰوةِ وَقَالَتْ
در مصلای خود تا آنکه بیاید بلال مؤذن رض پس اذان دهد او را بنماز و گفت
عَائِشَةُ رض مِنْ كُلِّ اللَّيْلِ قَدْ أَوْتَرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَوَّلِهِ
عائشه رض در هر شب تحقیق وتر میگذارد رسول الله صلعم از اول آن
وَأَوْسَطِهِ وَانْتَهَى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ وَفِي الْخَبَرِ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و میانه آن و انتها رسید وتر او تا سحر و در حدیث است بود رسول الله صلعم
يُوتِرُ عِنْدَ الْأَذَانِ وَيُصَلِّي الرَّكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْإِقَامَةِ وَكَانَ أَصْحَابُ
وتر میگذارد نزدیک اذان و نماز میگذارد دو رکعت وقت اقامت و بودند اصحاب
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلُّونَ الْعِشَاءَ ثُمَّ يُصَلُّونَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ
رسول الله صلعم میگذاردند عشا را پس میگذاردند دو رکعت پس
أَرْبَعًا فَمَنْ بَدَا لَهُ أَنْ يُوتِرَ أَوْتَرَ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنَامَ نَامَ فَصْلٌ
چهار رکعت پس کسی که ظاهر شد او را آنکه وتر گذارد وتر میگذارد و کسیکه خواست خفتن بخفت
وَمَنْ أَوْتَرَ أَوَّلَ اللَّيْلِ ثُمَّ قَامَ إِلَى التَّهَجُّدِ فَهَلْ يَنْقُضُ وِتْرَهُ أَمْ
و هر که وتر گذارد اول شب پس برخیزد برای تهجد آیا شکند وتر را یا
يُصَلِّي مَا شَاءَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُضَهُ عَلَى رِوَايَتَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللّٰهُ
گذارد آنچه خواهد بغیر آنکه شکند آن را بنا بر دو روایت از امام احمد
أَحَدُهُمَا لَا يَنْقُضُهُ وَهُوَ فِي رِوَايَةِ الْفَضْلِ بْنِ زِيَادٍ الْوِتْرُ آخِرَ
یکی از آنها نشکند او را و گفته در روایت فضل بن زیاد وتر آخر
اللَّيْلِ أَفْضَلُ فَإِنْ خَافَ رَجُلٌ أَنْ يَنَامَ فَلْيُوتِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ فَإِنْ
شب بهتر است پس اگر بترسد مردی که بخسپد پس باید که وتر گذارد اول شب اگر
قَامَ آخِرَ اللَّيْلِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ يُوتِرْ وَالرِّوَايَةُ الْأُخْرَى
برخیزد آخر شب بگذارد دو رکعت و وتر نکند و روایت دوم
يَنْقُضُهُ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ زِيَادٍ قُلْتُ لِأَحْمَدَ أَفَتَرَاهُ يَنْقُضُ
میشکند گفت فضل بن زیاد گفتم احمد را آیا می‌بینی تو او را که بشکند
الْوِتْرَ قَالَ لَا وَإِنْ نَقَضَهُ فَلَا بَأْسَ قَدْ فَعَلَ ذٰلِكَ عُمَرُ وَعَلِيٌّ
وتر را گفت نه و اگر بشکند پس نیست باک تحقیق کرده است این کار را عمر و علی
وَأُسَامَةُ وَابْنُ عُمَرَ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَصِفَةُ
و اسامه و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره رض و صفت
نَقْضِ الْوِتْرِ وَشَفْعِهِ أَنَّهُ إِذَا أَوْتَرَ أَوَّلَ اللَّيْلِ بِوَاحِدَةٍ وَنَامَ ثُمَّ
شکستن وتر و جفت کردن آن اینست که هرگاه وتر گذارد اول شب بیک رکعت و خواب کند پس

مطلب ۵ — نقض بالفتح باز کردن تاب و شکستن بنا و عهد و بالکسر شتر لاغر شده

قام في أثناء الليل ليصلي صلى ركعة واحدة ينوي بها

برخیزد در میانه شب تا بگذارد نماز تهجد بگذارد یک رکعت نیت کند بآن

نقض وتره وإشفاعه وسلم منها فيصير كلما صلى من

شکستن وتر خود و جفت کردن آن و سلام دهد بآن رکعت پس میگردد هرچه گذارده بود

قبل شفعاً ثم يصلي ما شاء مثنى مثنى ثم يوتر بركعة

پیش ازین جفت بگذارد هرچه خواهد دو دو پس وتر گذارد بیک رکعت

واحدة قبل طلوع الفجر ويكشف ذلك فعل عثمان بن عفان رضه

پیش از برآمدن فجر و کشف میکند این را فعل عثمان بن عفان رضه

الذي قدمنا ذكره ولا يترك الوتر على حاله ثم يوتر مرة أخرى

[illegible]

لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا وتران في ليلة وإن لم ينقضه و

زیرا که فرموده نیست دو وتر در یک شب و اگر نشکند آنرا و

صلى ما أراد فقد بينا جواز ذلك فصل في دعاء

بگذارد هرچه خواهد پس بتحقیق بیان کردیم جواز آن — در بیان دعا

الوتر وهو أن يقول إذا رفع رأسه من الركوع في الركعة الأخيرة

[illegible]

من الوتر اللهم إنا نستعينك ونستهديك ونستغفرك و

[illegible]

نؤمن بك ونتوكل عليك ونثني عليك الخير كله نشكرك و

[illegible]

لا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك اللهم إياك نعبد ولك

[illegible]

نصلي ونسجد وإليك نسعى ونحفد ونرجو رحمتك ونخشى

[illegible]

عذابك إن عذابك بالكفار ملحق اللهم اهدني فيمن هديت

[illegible]

وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما

[illegible]

أعطيت وقني شر ما قضيت إنك تقضي ولا يقضى عليك

إنه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا
بدرستی خوار نمیشود کسیکه تو حاکم و دوست او باشی و عزت نمیابد کسیکه تو دشمن او باشی بزرگی تو ای پروردگار ما

وتعاليت اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك وبعفوك
و بلندی تو ای بار خدا من پناه میگیرم برضای تو از خشم تو و بعفو تو

من عقوبتك وأعوذ بك منك لا أحصي ثناء عليك أنت
از عذاب تو و پناه میگیرم بتو از تو و نمیتوانم شمرد ثنای ترا بر تو تو

كما أثنيت على نفسك ولمن زاد على ذلك جاز ثم يمر يده
که ثنا گفتی خود کرده بر نفس خود و اگر زیاده کند برین جایز است پس بگرداند دست خود را

على وجهه في إحدى الروايتين والأخرى يمرها على صدره
بر روی خود در یک روایت و در روایت دیگر بگرداند بر سینه خود

فإن كان إماما في شهر رمضان قال في جميعها بالنون
پس اگر باشد امام در ماه رمضان گوید در همه صیغها واحد متکلم بنون

والألف اهدنا وعافنا إلى آخر الدعاء فصل وإذا كان
والف یعنی اهدنا و عافنا تا آخر دعا هرگاه باشد

ممن يصلي بالليل وغلبه النعاس فالأولى له أن ينام
از کسانیکه نماز گزارد در شب و غلبه کند او را سستی خواب پس بهتر او را آنست که خواب کند

لما روي في الصحيحين عن عائشة رض قالت قال رسول الله
از جهت حدیثیکه روایت در صحیحین از عائشه رض گفت عائشه رض فرمود رسول الله

صلى الله عليه إذا نعس أحدكم وهو في الصلوة فليرقد حتى يذهب
هرگاه که سستی خواب غلبه کند بر یکی از شما در حالیکه او در نماز است پس باید که خواب کند

عنه النوم فإنه إذا صلى وهو ناعس لعله يذهب يستغفر
از او خواب پس بدرستی وقتی که نماز گزارد و حالانکه او در سستی است شاید برود تا آنکه استغفار کند

فيسب نفسه وعن عبد العزيز بن صهيب عن أنس رض
پس دشنام کند خود را و مرویست از عبد العزیز بن صهیب از انس رض

قال دخل رسول الله صلى الله عليه المسجد وحبل ممدود بين
گفت آمد رسول الله صلعم در مسجد و حالانکه رسنی دراز بسته شده است در

الساريتين فقال ما هذا فقالوا هو لزينب تصلي فإذا
دو ستون پس فرمود چیست این گفتند این رسن از زینب است که نماز میکند

كسلت أو فترت أمسكت يدها به فقال حلوه ثم قال
سست میشود یا فتور میکند او را اخراب میدارد دست خود را باین رسن پس فرمود که بکشائید

صلى الله عليه وسلم ليصلّ أحدكم نشاطه فإذا كسل أو فتر فليقعد

نماز بگذارد یکے از شما وقت خوشنودی خود پس هرگاه سست یا فتور کند خواب برود پس بنشیند

وعن عروة عن عائشة رض أنها كانت امرأة من بني أسد

و روایت است از عروه از عائشه رض که بود زنے از بنی اسد

فدخل النبي صلى الله عليه وسلم فقال من هذه قالت هذه فلانة لا

پس درآمد نبی صلعم پس فرمود کیست این زن گفت عائشه این فلانه است که

تنام الليل فقال النبي صلى الله عليه وسلم عليكم بالذي تطيقون من العمل

در شب خواب نمیکند پس فرمود لازم است بر شما کردن عملی که طاقت آن داشته باشید

فوالله لا يمل الله عز وجل حتى تملوا قالت وأحب العمل إلى

الله تعالى الذي يداوم عليه صاحبه وإن قل قالت كان رسول

الله صلى الله عليه وسلم كان إذا أمرهم بما يطيقون من العمل يقولون

بود که هرگاه امر کرد ایشان را بچیزی طاقت دارند از عمل میگفتند

يا رسول الله إنا لسنا كهيئتك إن الله عز وجل قد غفر

يا رسول الله نیستیم ما مثل تو

لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فيغضب حتى تعرف

في وجهه قالت في حق من غلبه النوم حتى شغله عن

الصلوة والذكر أن ينام حتى يذهب عنه ثقل النوم و

نماز و ذکر ... تا آنکه ببرود از وی گرانی خواب

ينبسط للعبادة ويعقل ما يقول وروي عن ابن عباس

و روایت است از ابن عباس

رض أنه كان يكره النوم قاعدا وفي الخبر لا تكابدوا الليل

وقد كان من الصالحين من يتعمد لنفسه النوم ليتقوى بذلك

وسط الليل ومنهم من كره التعمد للنوم وكان لا ينام

حَتّٰى تَغْلِبَهُ النَّوْمُ وَيُقَالُ اِنَّ وَهْبَ بْنَ مُنَبِّهِ الْيَمَانِيَّ رح

تا اگر غلبه میکرد ایشان را خواب و گفته میشود که وهب بن منبه یمانی رح

مَا وَضَعَ جَنْبَهُ اِلَى الْاَرْضِ ثَلَاثِيْنَ سَنَةً كَانَتْ لَهُ مِسْوَرَةٌ

ننهاد پهلوی خود را بر زمین سی سال بوده است او را دو ...

مِنْ اَدَمٍ اِذَا غَلَبَهُ النَّوْمُ وَضَعَ صَدْرَهُ عَلَيْهَا وَخَفَقَ خَفَقَاتٍ

از چرم وقتیکه غلبه میکرد او را خواب می نهاد سینه خود بر آن و می ... پس سر را ... خواب

ثُمَّ يَفْزَعُ اِلَى الْقِيَامِ وَكَانَ يَقُوْلُ لَاَنْ اَرٰى فِيْ بَيْتِيْ شَيْطَانًا

بستر فارغ میشد بسوی قیام و بود که میگفت ... بینم من شیطان را در خانه خود

اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اَرٰى فِيْهِ وِسَادَةً يَعْنِيْ لِاَنَّهَا تَدْعُوْ اِلَى

بهتر است مرا از دیدن من در خانه خود بالش را زیرا که بالش میطلبد بسوی

النَّوْمِ وَسُئِلَ بَعْضُهُمْ عَنْ وَصْفِ الْاَبْدَالِ فَقَالَ اَكْلُهُمْ

خواب و پرسیده شدند بعض از ایشان از وصف ابدال پس گفت خوردن ایشان

فَاقَةٌ وَنَوْمُهُمْ غَلَبَةٌ وَكَلَامُهُمْ ضَرُوْرَةٌ وَصَمْتُهُمْ حِكْمَةٌ

فاقه است و خواب ایشان غلبه است و سخن ایشان ضرورت است ... و سکوت

وَعِلْمُهُمْ قُدْرَةٌ وَسُئِلَ بَعْضُهُمْ عَنْ صِفَةِ الْخَائِفِيْنَ فَقَالَ

و دانش ایشان قدرت است و پرسیده شد بعض ایشان از وصف ترسندگان پس گفت

اَكْلُهُمْ اَكْلُ الْمَرْضٰى وَنَوْمُهُمْ نَوْمُ الْغَرْقٰى وَلَا نَنْظُرُ اِلَى اَحْوَالِ

خوردن ایشان خوردن بیماران است و خواب ایشان خواب غرق شدگان است و نظر کرده نشود بسوی احوال

الصَّالِحِيْنَ وَاَفْعَالِهِمْ بَلْ اِلٰى مَا رُوِيَ عَنِ الرَّسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

صالحان و افعال ایشان بلکه بسوی چیزی که مرویست از رسول خدا ص

الْاِعْتِمَادُ عَلَيْهِ حَتّٰى يَدْخُلَ الْعَبْدُ فِيْ حَالَةٍ يَتَفَرَّدُ بِهَا عَنْ غَيْرِهِ

تکیه بر وی است تا اگر درآید بنده در حالتیکه جدا شود بآن حالت از غیر خود

وَعَنْ اُمِّ سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

و روایت است از ام سلمه از عائشه رض گفت عائشه رض پرسیده شد رسول الله ص را

اَيُّ الْاَعْمَالِ اَفْضَلُ قَالَ اَدْوَمُهُ وَاِنْ قَلَّ وَعَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ

کدام عمل بهتر است گفت آنچه همیشه باشد و اگرچه کم باشد و مرویست از علقمه از

عَائِشَةَ رض قَالَتْ كَانَتْ صَلَاةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِيْمَةً

عائشه رض گفت بوده است نماز رسول الله صلی الله ... و از وی روایت

كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْمُ لَيْلَةً نِصْفَ اللَّيْلِ وَلَيْلَةً

بوده است رسول الله ص ... قایم میشد از شبی نیم شب ... و در شبی

ثلثه وليلة نصف الليل مع نصف سدسه ويقوم ليلة
سیوم حصه او وشبی نصف شب مع نصف ششم حصه او وقیام میکند در شبی
ربعه فقط ويقوم سدس الليل بحسب وكل ذلك مذكور
چهارم حصه فقط وقیام میکند ششم حصه شب بس وهمه این وجوه قیام مذکور ست
في سورة المزمل وروي عنه صلى الله عليه وسلم انه قال صل من
در سوره مزمل ومرویست از آنسرور که او فرمود نماز کن از اول شب
الليل ولو قدر حلب شاة وقد يكون ذلك قدر اربع ركعات
واگرچه باشد قدر دوشیدن گوسپند وتحقیق باشد این مقدار چهار رکعت
وقد يكون قدر ركعتين وقال صلى الله عليه وسلم ركعتان يصليهما
وگاه باشد مقدار دو رکعت وگفت آنسرور دو رکعت که میگذارد آنها را
العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق
بنده درمیانه شب بهترست از دنیا وانچه دروست واگر گران نمیبود
على امتي لفرضتهما عليهم كل ذلك ليسهل على امته قيام
هرآینه فرض میگردانیدم آن دو رکعت را بر ایشان این وجوه قیام شب که مرویست از جهت آنست که آسان شود بر امت قیام
الليل والعبادة ولا يثقل عليهم ويبغض العبادة اليهم
شب وعبادت وگران نشود بر ایشان ودشمن نکنند عبادت با ایشان
فيساموا بل ارشدهم صلى الله عليه وسلم لقيام الليل وذكر فضله و
پس ملول نشوند بلکه راه نمود ایشان را آنسرور سوی قیام شب ویاد کرد فضیلت آنرا و
ثوابه لئلا يقتصروا على الفرائض والسنن خاصة ويستحب
ثواب آنرا تا آنکه قصر نکنند بر فرایض وسنن خاصه ومستحب ست
من قيام الليل ثلثه واقل الاستحباب من القيام سدسه
از قیام شب سیوم حصه او وکمتر مستحب از قیام ششم حصه او
لان النبي صلى الله عليه وسلم لم يقم ليلة قط حتى اصبح بل كان ينام
زیراکه نبی صلی الله علیه وسلم قیام نکرد شبی تا آنکه صبح کرد بلکه بود که خفت
فيها ولم ينم ليلة حتى يصبح بل كان يقوم فيها على ما بيناه
درآن وخواب نکرد شبی تا آنکه صبح کرده باشد بلکه بوده ست که قیام میکرد درآن برآنچه بیان کردیم
وقيل ان صلاة اول الليل للمتهجدين وقيام اوسطه للقانتين
وگفته شده ست که نماز اول شب تهجدگذاران را وقیام میانه آن برای قانتان عبادت کنندگان
وقيام آخره للمصلين والقيام من الفجر للغافلين وعن
وقیام آخرآن برای نمازیان ست وقیام از فجر برای غافلین ست ومرویست از

يُوسُفِ بْنِ مِهْرَانَ أَنَّهُ قَالَ بَلَغَنِي أَنَّ تَحْتَ الْعَرْشِ مَلَكًا فِي

یوسف پسر مهران بدرستی او گفت رسید مرا اینکه در زیر عرش فرشته ایست در

صُورَةِ دِيكٍ بَرَاثِنُهُ مِنْ لُؤْلُؤٍ وَصِيصِيَتُهُ مِنْ زَبَرْجَدٍ أَخْضَرَ

صورت خروسی که چنگال او از مروارید است و خلهٔ او از زبرجد سبز است

فَإِذَا مَضَى ثُلُثُ اللَّيْلِ ضَرَبَ بِجَنَاحَيْهِ وَزَقَا وَقَالَ لِيَقُمِ الْمُصَلُّونَ

پس وقتیکه میرود سوم حصه شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند نمازگزاران

فَإِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ ضَرَبَ بِجَنَاحَيْهِ وَزَقَا وَقَالَ لِيَقُمِ الْمُتَهَجِّدُونَ

پس وقتیکه میگذرد نصف شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند باید که برخیزند تهجد گزاران

فَإِذَا مَضَى ثُلُثَا اللَّيْلِ ضَرَبَ بِجَنَاحَيْهِ وَزَقَا وَقَالَ لِيَقُمِ الْقَانِتُونَ

پس وقتیکه میگذرد دو ثلث شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند نمازگزاران

فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ ضَرَبَ بِجَنَاحَيْهِ وَزَقَا وَقَالَ لِيَقُمِ الْغَافِلُونَ

پس وقتیکه طلوع کند فجر میزند هر دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند غافلان

وَعَلَيْهِمْ أَوْزَارُهُمْ وَقَالَ بَعْضُ الْعَارِفِينَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْظُرُ

و بر ایشان است گناهان ایشان و گفت بعض عارفان که خدای تعالی نظر میکند

بِالْأَسْحَارِ إِلَى قُلُوبِ الْمُسْتَيْقِظِينَ فَيَمْلَأُهَا أَنْوَارًا فَتَرِدُ الْفَوَائِدُ

در سحرها بسوی دلهای بیداران پس پر میکند آنها را از نور پس فرود می آید فایده ها

عَلَى قُلُوبِهِمْ فَتَسْتَنِيرُ ثُمَّ تَسْتَنِيرُ مِنْ قُلُوبِهِمْ إِلَى

بر دلهای ایشان پس روشن میشوند پس روشن میشود از دلهای ایشان

قُلُوبِ الْغَافِلِينَ وَرُوِيَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى بَعْضِ الصِّدِّيقِينَ

دلهای غافلان و مرویست بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی بعض صدیقان

إِنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبَادِي يُحِبُّونِي وَأُحِبُّهُمْ وَيَشْتَاقُونَ

که مرا بندگانند از بندهای من که دوست میدارند مرا و دوست میدارم من ایشان را و مشتاق

إِلَيَّ وَأَشْتَاقُ إِلَيْهِمْ وَيَذْكُرُونِي وَأَذْكُرُهُمْ وَيَنْظُرُونَ إِلَيَّ

بسوی من و مشتاقم بسوی ایشان و یاد میکنند مرا و یاد میکنم ایشان را و میبینند بسوی من

وَأَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فَإِنْ حَذَوْتَ طَرِيقَهُمْ أَحْبَبْتُكَ وَإِنْ عَدَلْتَ

و میبینم بسوی ایشان پس اگر پیروی کنی راه ایشان را دوست میدارم ترا و اگر در گذری

عَنْهُمْ مَقَتُّكَ فَقَالَ يَا رَبِّ وَمَا عَلَامَتُهُمْ قَالَ يُرَاعُونَ

از ایشان دشمن میدارم ترا پس گفت ای پروردگار چیست علامت ایشان گفت نگاه میکنند

الظِّلَالَ بِالنَّهَارِ كَمَا يُرَاعِي الرَّاعِي الشَّفِيقُ غَنَمَهُ وَيَحِنُّونَ

سایه ها را بروز چنانچه نگاه میکند شبان مهربان گوسفندان خود را و

إلى غروب الشمس كما يحن الطير إلى أوكارها عند الغروب

بسوی فرو آمدن آفتاب چنانکه آرزو میکند پرنده باشیانه خویش وقت فرو رفتن آفتاب

فإذا جنهم الليل واختلط الظلام وفرشت الفرش ونصبت

پس وقتیکه پوشید شب ایشانرا و درهم شود تاریکی و گسترده میشود فرشها و برپا کرده شود

الأسرة وخلا كل حبيب بحبيبه نصبوا إليّ أقدامهم و

تختها و خلوت کند هر دوست بدوست خود برپا میکنند ایشان بسوی من قدمهای خود را و

افترشوا إليّ وجوههم وناجوني بكلامي وتملقوني

میگسترند بسوی من رویهای خود را پس مناجات میکنند بکلام من که قرآن باشد و تملق

بإنعامي فبين صارخ وباك وبين متأوه وشاك وبين

بانعام من پس میباشند آن جماعه در میان فریاد کننده و گریه کننده و در میان آه و ناله برآرنده و گله کننده و در میان

قائم وقاعد وبين راكع وساجد بعيني ما يتحملون من أجلي

قیام کننده و نشیننده و در میان رکوع کننده و سجده کننده بچشم من است چیزی که میبردارند از جهت من

وبسمعي ما يشتكون من حبي أول ما أعطيهم أقذف من

و بگوش من است آنچه گله میکنند از محبت من نخستین چیزیکه میدهم ایشانرا آنست که می اندازم

نوري في قلوبهم فيخبرون عني كما أخبر عنهم والثانية

از نور خود در دلهای ایشان پس خبر میدهند از من چنانکه خبر میدهم از ایشان و دوم

لو كانت السماوات السبع وما فيها في موازينهم لاستقللتها

اگر باشند هفت آسمان و هرچه در آنهاست در ترازوهای ایشان هر آینه اندک پندارم آنرا

لهم والثالثة أقبل بوجهي الكريم عليهم فترى من أقبلت

از برای ایشان و سوم آنکه متوجه میشوم بذات کریم خود بر ایشان پس میبینی کسی را که

بوجهي الكريم عليه يعلم أحد ما أريد أن أعطيه فضل

بذات کریم خود بر ایشان ... آنچه میخواهم که بدهم او را

وأما قيام جميع الليل فعل الأقوياء الذين سبقت لهم منه

و اما قیام همه شب کار توانایان است که پیشی گرفته است ایشانرا از خدای تعالی

العناية وأديمت لهم الرعاية وأخذ على قلوبهم التوفيق

عنایت و همیشه شده است مر ایشانرا رعایت و فرا گرفته است دلهای ایشانرا توفیق

ونور الجلال ثم الجمال لجعل القيام بالليل لهم متوهنة و

و نور جلال حق تعالی پس گردانید قیام شب برای ایشان ... و

خلعة فلم يسلبه منهم مولاهم عز وجل حتى اللقاء

خلعت پس نگرفت از ایشان صاحب ایشان تا آنکه ملاقات او کردند بموت

وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض أَنَّهُ كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِرَكْعَةٍ

وتحقیق روایت از عثمان بن عفان رضه که او بود که زنده میکرد شب را بیک

وَاحِدَةٍ يَخْتِمُ فِيهَا الْقُرْآنَ وَقَدْ قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ ۚ وَقَدْ ذُكِرَ مِنْ

رکعت ختم میکرد در آن قرآن را وتحقیق پیش کردیم ذکر او و یاد کرده شده

أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنَ التَّابِعِينَ أَنَّهُمْ كَانُوا يُحْيُونَ اللَّيْلَ كُلَّهُ

چهل کس از تابعان رسول الله صلعم که بودند زنده میکردند شب را همه آن

وَيُصَلُّونَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ بِوُضُوءِ عِشَاءِ الْآخِرَةِ أَرْبَعِينَ

و میگزاردند نماز بامداد را بوضوء عشاء دیگر چهل سال

سَنَةً صَحَّ النَّقْلُ عَنْهُمْ وَاشْتَهَرَ مِنْهُمْ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَ

صحیح شد نقل از ایشان ومشهور شد از آن سعید بن جبیر و

صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ وَأَبُو حَازِمٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ

صفوان بن سلیم و ابو حازم و محمد بن منکدر از اهل مدینه

وَفُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ وَوَهْبُ بْنُ الْوَرْدِ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَطَاوُسُ

و فضیل بن عیاض و وهب بن ورد از اهل مکه و طاوس

وَوَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَالرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَالْحَكَمُ

و وهب بن منبه از اهل یمن و ربیع بن خثیم و حکم

مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَأَبُو سُلَيْمَانَ الرَّازِي وَعَلِيُّ بْنُ بَكَّارٍ مِنْ

از اهل کوفه و ابو سلیمان رازی و علی بن بکار از

أَهْلِ الشَّامِ وَأَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَوَّاصُ وَأَبُو عَاصِمٍ مِنْ أَهْلِ عَبَّادَانَ

اهل شام و ابو عبد الله خواص و ابو عاصم از اهل عبادان

وَحَبِيبٌ أَبُو مُحَمَّدٍ وَأَبُو جَابِرٍ السُّلَيْمَانِيُّ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ وَ

و حبیب ابو محمد و ابو جابر سلیمانی از اهل فارس و

مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ وَسُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ وَيَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ وَحَبِيبُ

مالک بن دینار و سلیمان تیمی و یزید رقاشی و حبیب

بْنُ أَبِي ثَابِتٍ وَيَحْيَى الْبَكَّاءُ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَغَيْرُهُمْ مِمَّنْ

بن ابی ثابت و یحیی بکاء از اهل بصره و غیر ایشان از آنکه

يَطُولُ ذِكْرُهُمْ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَرِضْوَانُهُ **فَضْلٌ** وَمَنْ

طول است ذکر ایشان رحمة الله علیهم و رضوان الله و هر که

اسْتَكْمَلَتْ غَفْلَتُهُ وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ وَرَقْدَتُهُ وَ

کامل شد غفلت او و در گرفت او را گناهان او و بند گرفت او را و

ثبطته عن قيام الليل زلته وذنوبه وأحب قيامه والدخول
باز داشته است از قیام شب گناه او و ذنوب او و دوست میدارد قیام خود و در آمدن
في زمرة القانتين المستغفرين بالأسحار فليستغفر الله
در گروه شب‌زنده‌داران که استغفار میکنند در سحرها پس باید که استغفار کند خدا را
تعالى ثلاثا عند نومه واضطجاعه ثم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم
سه بار وقت خواب کردن و بر پهلو خوابیدن خود پس بخواند بسم الله الرحمن
ثم يقرأ عشر آيات من أول سورة الكهف وعشرا من آخرها
پس بخواند ده آیت از اول سوره کهف و ده از آخر آن
ويقرأ آمن الرسول وقل يا أيها الكافرون فإن الله تعالى
و بخواند آمن الرسول الخ و سوره قل یا ایها الکافرون که خدای تعالی
يوقظه ويؤهله لقيام الليل بنعمته الواسعة ومغفرته
بیدار کند او را و همت دهد او را برای قیام شب بنعمت واسع خود و آمرزش
الشاملة ورعايته العامة للمؤمنين من عباده وليقل
شامله خود و رعایت خود که عام است مر مومنان را از بندگان خود و باید که بگوید
أيضا اللهم أيقظني في أحب الساعات إليك واستعملني
نیز ای پروردگار بیدار کن مرا در دوست‌ترین ساعتها بسوی خود و بکار کن مرا
بأحب الأعمال لديك التي تقربني إليك زلفى وتبعدني من
بدوست‌ترین کارها نزد خود که نزدیک کند مرا بسوی تو نزدیک کردن و دور کند مرا از
سخطك بعدا أسألك فتعطيني وأستغفرك فتغفر لي و
غضب تو دور کردن سوال میکنم از تو پس بده مرا و استغفار میکنم از تو پس بیامرز مرا و
أدعوك فتستجيب لي اللهم لا تؤمني مكرك ولا تولني
دعا میکنم ترا پس قبول کن مرا ای بار خدایا ایمن مگردان مرا از عذاب خود و مسپار مرا
غيرك ولا ترفع عني سترك ولا تنسني ذكرك ولا تجعلني من
بغیر خود و برمدار از من ستر خود و فراموش مکن از من ذکر خود و مگردان مرا از
الغافلين فإنه قيل من قال هذه الكلمات عند نومه أهبط
غافلان که گویند هر که گفت این کلمات را وقت خواب خود فرود آرد
الله عز وجل له ثلاثة أملاك يوقظونه للصلوة فإن صلى
خدای عز و جل مر او را سه فرشته که بیدار میکنند او را بهر نماز پس اگر نماز گزارد
ودعا أمنوا على دعائه وإن لم يقم تعبد الأملاك في الهواء
و دعا کرد آمین گویند بر دعای او و اگر بر نخاست عبادت میکنند فرشتگان در هوای او

وكتب له ثواب عبادتهم وليقل ايضا ما نقل عن النبي
و نوشته میشود برای او ثواب عبادت ایشان و باید که بگوید نیز آنچه منقول است از نبی

صلى الله عليه وسلم انه قال من سره ان يستيقظ بالليل فليقل عند
ص که گفت کسیکه خوشحال دارد او را که بیدار شود در شب پس باید که بگوید وقت

اضطجاعه اللهم ابعثني من مضجعي لذكرك وشكرك و
بر پهلو خوابیدن خود ای بار خدایا برانگیز مرا از خوابگاه خود از برای ذکر خود و شکر خود و

صلاتك واستغفارك وتلاوة كتابك وحسن عبادتك
نماز خود و استغفار خود و تلاوت کتاب خود و حسن عبادت خود

ثم يسبح ثلاثا وثلاثين مرة ويحمد ثلاثا وثلاثين مرة
پس تسبیح گوید سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار

وليكبر اربعا وثلاثين مرة وان احب ان يقول خمسا و
و تکبیر گوید سی و چهار بار و اگر دوست دارد اینکه بگوید بیست و

عشرين مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
پنج بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله

اكبر فهو اخف عليه ومجموعها مائة اجزاء عن الاول
اکبر پس آن سبکتر است بر وی و مجموع این کلمات صد است از اول

وروي عن عائشة رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه
و مرویست از عائشه رض که گفت بود رسول الله ص

اخر ما يقول حين ينام وهو واضع خده على يده اليمنى
آخر کلام که میگفت این بود وقتیکه خواب میکرد و او نهنده است رخساره خود بر دست راست

وهو يرى انه ميت في ليلته تلك اللهم رب السموات
و او می بیند که او مرده است در شب ای بار خدایا پروردگار هفت آسمان

السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء منزل
و پروردگار عرش عظیم پروردگار ما و پروردگار هر چیز فرو آرنده

التورية والانجيل والفرقان فالق الحب والنوى اعوذ
تورات و انجیل و فرقان شکافنده دانه و تخم خسته پناه میجویم

بك من شر كل ذي شر ومن شر كل دابة انت اخذ بناصيتها
از بدی هر بدی دار و از بدی هر جنبنده تو گیرنده پیشانی او

اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الاخر فليس بعدك
ای بار خدا تو نخستینی پس نیست پیش از تو چیزی و تو پسینی پس نیست پس از تو

عن الاول

شيء وأنت الظاهر فليس فوقك شيء وأنت الباطن فليس

چیزی و تو ظاهری پس نیست بالای تو چیزی و تو باطنی پس نیست

دونك شيء اقض عني الدين وأغنني من الفقر فصل

فرود تو چیزی ادا کن از من قرض من و غنی کن مرا از فقر

ومن أنعم عليه بقيام الليل وفعل شيء من النوافل فليجتهد

و هر که نعمت داده شد بر وی بقیام شب و کردن چیزی از نوافل پس باید که جهد کند

في المداومة عليه مع القدرة وعدم العذر لما روي عن

در همیشه با وصف قدرت و نبودن عذر از جهت آنکه روایت کرده شد از

عائشة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من عبد الله سبحانه

عائشه رض از نبی که فرمود هر که عبادت کند خدای را

من عبادة ثم تركها ملالة مقته الله تعالى وقالت عائشة رض

از عبادت پس ترک کند آن را از جهت ملالت خشم گیرد خدای تعالی او را و گفت عائشه رض

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا غلبه نوم أو مرض فلم يقم تلك

بود رسول الله هرگاه که غلبه میکرد او را خواب یا بیماری پس بر نمی خاست آن

الليلة صلى من النهار اثني عشرة ركعة وفي الخبر أن

شب نماز میگزارد از روز دوازده رکعت و در حدیث است که

أحب الأعمال إلى الله تعالى أدومها وإن قل فصل و

دوست ترین اعمال نزد خدای تعالی همیشه ترین اوست اگرچه اندک است

يستحب لمن قام من الليل للتهجد أن يقول الحمد لله الذي

مستحب است کسی را که برخاسته از شب برای تهجد که گوید حمد مر خدای را که

أحياني بعد ما أماتني وإليه النشور ويقرأ العشر الأواخر

زنده کرد مرا بعد از آنکه میرانید مرا و بسوی اوست حشر خلائق و بخواند ده آیت آخر

من آل عمران ثم يستاك ويتوضأ ثم يقول سبحانك و

از آل عمران پس مسواک کند و وضو کند پس بگوید پاکی ترا و

بحمدك لا إله إلا أنت أستغفرك وأسألك التوبة فاغفر

حمد ترا نیست معبودی بجز تو آمرزش میخواهم از تو و میخواهم از تو توبه پس بیامرز

لي وتب علي إنك أنت التواب الرحيم اللهم اجعلني من

مرا و توبه ده مرا بدرستی که تو توبه پذیرنده مهربان ای بار خدا گردان مرا از

التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا

توبه کنندگان و گردان مرا از پاکان و گردان مرا صبر کننده و شکر کننده

واجعلني ممن يذكرك ذكرا كثيرا ويسبحك بكرة واصيلا

و گردان مرا از آن کسانی که یاد میکنند ترا یاد کردن بسیار و تسبیح میگویند ترا گاه و بیگاه

ثم يرفع راسه الى السماء ويقول اشهد ان لا اله الا الله

پس بردارد سر خود را بسوی آسمان و بگوید گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر خدا

وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله

که یگانه است و نیست انبازی مر او را و گواهی میدهم که محمد بنده او است و رسول او

اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك

پناه میخواهم بعفو تو از عذاب تو و پناه میخواهم برضای تو از قهر تو

واعوذ بك منك لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت

و پناه میخواهم بتو از تو در نمیگیرم ثنای تو را تو چنانچه ستایش کردی

على نفسك انا عبدك وابن عبدك ناصيتي بيدك جار

بر نفس خود من بنده توام و پسر بنده توام پیشانی من بدست تست جاریست

۷۸۳ في حكمك عدل في قضائك هذه يداي بما كسبت و

در من حکم تو عدل کننده است در من قضای تو اینست هر دو دست من و آنچه کسب کرده ام

هذه نفسي بما اجترحت لا اله الا انت سبحانك اني كنت

اینست نفس من بآنچه عمل کرده است نیست معبودی بحق مگر تو پاکی ترا من بوده ام

من الظالمين عملت سوءا وظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي

از ستمکاران کردم بد و ظلم کردم نفس خود را پس بیامرز مرا گناه

العظيم انك انت ربي انه لا يغفر الذنوب الا انت و

بزرگ من که تو پروردگار منی که نیامرزد گناهان را مگر تو و

لا اله الا انت فاذا هم قام الى الصلوة متوجها فليقل الله

نیست معبودی بحق مگر تو پس هرگاه قصد کند برخیزد بسوی نماز در حالی که متوجه قبله است پس بگوید

اكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا ثم

بزرگ بودن و ستایش است مر خدای را بسیار و پاکی یاد میکنم خدای را گاه و بیگاه پس

ليسبح عشرا وليحمد عشرا وليهلل عشرا وليكبر عشرا وليقل

تسبیح گوید ده بار و حمد گوید ده بار و لا اله گوید ده بار و تکبیر گوید ده بار و بگوید

الله اكبر ذو الملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة والجلال

الله بزرگ است صاحب ملکوت و جبروت و صاحب بزرگی و عظمت و جلال

والقدرة فان شاء ان يقول هذه الكلمات فانها

و قدرت و اگر خواهد بگوید این کلمات را که بدرستی که آنها

مأثورة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في قيامه للتهجد وهي

روایت از رسول الله صلعم که میگفت در قیام خود برای تهجد و آن اینست

اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ولك الحمد

الهی بار خدا مر تراست ثنا تو نور آسمانها و زمین و مر تراست حمد

أنت بهاء السموات والأرض ولك الحمد أنت زين السموات

تو نیز روشن کننده آسمانها و زمین و مر تراست حمد تو زینت آسمان

والأرض ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن

و زمین و مر تراست حمد تو قایم کننده آسمانها و زمینها و آنچه

فيهن ومن عليهن أنت الحق ومنك الحق ولقاؤك حق

در وی است و آنچه بر وی است تو ای حق و از تست حق و دیدار تو حق است

والجنة حق والنار حق والنبيون حق ومحمد صلى الله عليه وسلم حق

و بهشت حق است و دوزخ حق است و همه پیغمبران حق اند و محمد صلعم حق است

اللهم لك أسلمت وبك آمنت وعليك توكلت وبك

الهی بار خدا برای تو انقیاد کردم و بتو گرویدم و بر تو توکل کردم و بتو مخاصمه کردم با بدو

خاصمت وإليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما أخرت

ظاهری و باطنی و بسوی تو محاکمه کردم پس بیامرز مرا آنچه پیش کردم از گناهان و آنچه پس کردم

وما أسررت وما أعلنت أنت المقدم وأنت المؤخر لا إله

و آنچه پوشیده کردم و آنچه ظاهر کرده ام تو ای مقدم و تو ای موخر نیست هیچ معبود

إلا أنت اللهم آت نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكاها

مگر تو ای بار خدا بده نفس مرا پرهیزگاری و پاک کن او را تو بهترین پاک کننده

أنت وليها ومولاها اللهم اهدني لأحسن الأعمال فإنه

تو مالک آنی و خداوند آن ای بار خدا راه نما مرا به نیکوترین عملها که

لا يهدي لأحسنها إلا أنت واصرف عني سيئها فإنه

نمی نماید به نیکوترین عملها مگر تو و بگردان از من بدی آن که

لا يصرف سيئها إلا أنت أسألك مسألة البائس

نمی گرداند بدی آن مگر تو میخواهم از تو خواستن سخت محتاج

المسكين وأدعوك دعاء المفتقر الذليل فلا تجعلني بدعائك

و درمانده و میخوانم ترا خواندن سخت حاجتمند ذلیل پس مگردان مرا بدعا [illegible]

رب شقيا وكن بي رؤوفا رحيما يا خير المسؤولين وأكرم

پروردگار من بدبخت و باش بمن رؤف و رحیم ای نیکوترین سوال کرده شدگان و بزرگ [illegible]

المعطلين وأخبرنا أبو نصر عن والده بإسناده عن يحيى

بن أبي كثير قال حدثني أبو سلمة بن عبد الرحمن قال سألت

عائشة رض بأي شيء كان يكبر ويفتتح النبي صلى الله عليه وسلم صلاته

إذا قام من الليل قالت كان يكبر ويفتتح فيقول اللهم رب

جبرئيل وميكائيل وإسرافيل فاطر السموات والأرض عالم

الغيب والشهادة أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه

يختلفون اهدني لما اختلفوا فيه من الحق بإذنك إنك

٧٨٥ تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم فصل يستحب إذا قام

لصلاة الليل أن يفتتح صلاته بركعتين خفيفتين ولا

يتناول شيئا من الطعام والشراب حتى يفرغ مما أنعم الله

عليه من فعل الصلوة والتسبيح لأنه إذا استيقظ من نومه

يكون حامي القلب فارغ الهم فإذا أكل أو شرب تغير قلبه

عن هيئته وأظلم فالأولى له أن يؤخر ذلك إلا أن

يكون جائعا قد أفرطه الجوع أو يخاف من جوع النهار في شهر

رمضان ويخاف طلوع الفجر فإن المستحب تقديم الأكل

فصل ويستحب أن لا ينام حتى يقرأ ثلاث مائة آية
ومستحب است که خواب نکند تا آنکه بخواند سه صد آیت

ليدخل في زمرة العابدين ولم يكتب من الغافلين فليقرأ
تا آنکه در آید در گروه عابدان و نوشته نشود از غافلان پس بخواند

سورة الفرقان والشعراء فإن فيهما ثلاث مائة آية وإن
سوره فرقان و شعرا که در آنها است سه صد آیت و اگر

لم يحسنهما قرأ سورة الواقعة ونون والحاقة وسورة
نیکو نداند آنها را بخواند سوره واقعه و نون و حاقه و سوره

الواقع أي سأل سائل والمدثر فإن لم يحسنهن فليقرأ
واقع یعنی سأل سائل و مدثر و اگر نیکو نداند آنها را پس بخواند

سورة الطارق إلى خاتمة القرآن فإنها ثلاث مائة آية فإن
سوره طارق تا آخر قرآن پس آنها سه صد آیت است و اگر

قرأ مقدار ألف آية كان أحسن وأكمل للفضل وكتب له
خواند مقدار هزار آیت باشد نیکوتر و کامل‌تر فضیلت را و نوشته میشود برای او

قنطار من الأجر وكتب من القانتين وذلك من سورة ۷۸۶
مقدار بسیاری از اجر و نوشته شود از عابدان و آن هزار آیت از سوره

تبارك الذي بيده الملك إلى خاتمة القرآن فإن لم يحسنها
تبارک الذی تا آخر قرآن است پس اگر نیکو نداند آنها را

فليقرأ مائتين وخمسين مرة قل هو الله أحد فإن مجموعه
پس بخواند دو صد و پنجاه بار قل هو الله احد که مجموع آن

ألف آية وينبغي له أن لا يدع قراءة أربع سور في كل ليلة
هزار آیت است و سزاوار است مر او را که نگذارد قرائت چهار سوره در هر شب

الم السجدة وسورة يس وحم الدخان وتبارك وإن قرأ
الم سجده و سوره یس و حم دخان و تبارک الذی و اگر خواند

معها سورة الزمر والواقعة كان أحسن وكان النبي صلى الله عليه وسلم
با آنها سوره زمر و واقعه باشد نیکوتر و بود پیغمبر

لا ينام حتى يقرأ السجدة وتبارك الملك وفي خبر آخر سورة
که نمیخفت تا آنکه میخواند سجده را و تبارک الملک را و در خبر دیگر است سوره

بني اسرائيل والزمر وفي خبر آخر المسبحات فيقال فيها آية
بنی اسرائیل و زمر را و در خبر دیگر است که مسبحات را و گفته میشود که در آنها آیتی است

أفضل من مائة ألف آية فصل والذي يستعان

که بهتر از صد هزار آیت است و آنچه استعانت کرده میشود

به على قيام الليل أشياء منها أكل الحلال والاستقامة

بدو بر قیام شب چیزهاست بعض از آن است خوردن حلال و استقامت

على التوبة ودغم خوف الوعيد وشوق رجاء الموعود و

بر توبه و غم خوف وعید عذاب و شوق رجاء امر موعود

منها أنه يجتنب أكل الشبهات والإصرار على الذنوب

از آنجمله است گوشه گرفتن از خوردن شبهات و قایم بودن بر گناهان

ويدفع غلبة هم الدنيا وحبها عن القلب بذكر الموت و

و دور کند غلبه غم دنیا را و دوستی آن را از دل بیاد کردن موت و

الفكر في المعاد وما يلقى بعد الموت وقال رجل للحسن

تفکر در عاقبت و آنچه ملاقی میشود بعد موت و گفت مردی حسن را

يا أبا سعيد إني أبيت معافا وأحب قيام الليل وأعد

ای ابا سعید من شب کرده ام تندرست و دوست میدارم قیام شب را و طیار میکنم

طهوري فما بالي لا أقوم فقال ذنوبك قيدتك و

آب وضو پس چه حالست مرا که نمیخیزم پس گفت گناهان تو قید کرد ترا

قال الثوري حرمت قيام الليل خمسة أشهر بذنب أذنبته

گفت ثوری رحمة الله علیه محروم شدم از قیام شب پنج ماه بگناهی که کردم

قيل وما هو قال رأيت رجلا يبكي فقلت في نفسي هذا

گفتند چیست آن گناه گفت دیدم مردی را که میگریست پس گفتم در دل خود این کس

مرائي وكان الحسن رح يقول إن العبد ليذنب الذنب

ریاکار است و بوده است حسن رح که میگفت که بنده هر آینه میکند گناه

فيحرم به قيام الليل وصيام النهار وقيل كم من أكلة منعت

پس محروم میشود بآن از قیام شب و صیام روز و گفته شده که بسیار است از خوردن که باز

قيام ليلة وكم من نظرة حرمت قراءة سورة وإن العبد

از قیام شب و بسیار است از نظر که محروم میدارد از قراءت سوره و بنده

ليأكل الأكلة أو يفعل فعلة فيحرم بها قيام السنة فحسن

هر آینه میخورد چیزی یا میکند کاری پس محروم میشود بآن از قیام یکسال پس نیکو

التفقد يعرف المريد من النقصان وبقلة الذنوب يكون

جستجو کردن را شناخته میشود مرید از نقصان و بکمی گناهان واقف کرده میشود

على التهجد وقال أبو سليمان لا يفوت أحد صلاة جماعة
بر تهجد و گفت ابو سليمان فوت نيكند هيچ كدام نماز جماعت را
إلا بذنب وكان يقول الاحتلام بالليل عقوبة والجنابة
مگر بگناهي و بود ميگفت كه احتلام در شب عقوبت است و جنابت
البعد ومنها قلة الطعام والشراب وخلو المعدة منهما
دوري است و از اسباب است كمي طعام و شراب و خالي كردن معده از آن
لما روى عون بن عبد الله أنه قال كان في بني إسرائيل
از جهت چيزي كه روايت كرد عون بن عبد الله كه گفت بود در بني اسرائيل
ناس يتعبدون فكان إذا حضر فطرهم قام عليهم قائم فقال
مردم كه عبادت ميكنند پس بودند كه هرگاه حاضر ميشد طعام ايشان ايستاده ميشد بر ايشان
لا تأكلوا كثيراً فإنكم إذا أكلتم كثيراً نمتم كثيراً وإذا نمتم
مخوريد زياده كه اگر خورده يد زياده خفته شويد بسيار و هرگاه خفته شويد
كثيراً صليتم قليلاً وقيل إن كثرة النوم من كثرة شرب
بسيار نماز كرده يد اندك و گفته شد كه زيادتي خواب از زيادتي نوشيدن
الماء وقيل إنه اتفق سبعون صديقاً وهم يقولون
آب است و گفته اند كه متفق شده اند هفتاد كس از صديقان در اين سخن كه ميگفتند
إن كثرة النوم من كثرة شرب الماء ومنها أنه يلزم قلبه
كه زيادتي خواب از زياده نوشيدن آب است و از اسباب است كه لازم گرداند دل را
الهم والغم والحزن ويقظة دائمة يحيى بها القلب و
هم و غم و اندوه و بيداري دائمي پس زنده گرداند بآن دل خود را و
يديم الفكر في الملكوت ويقيل في النهار فلا يكثر تعب
دائم كند فكر را در ملكوت و قيلوله كند در روز و زياده نكند رنج
جوارحه في أمور الدنيا فإن اختار أن يقوم أول الليل حتى
اعضاي خود در امور دنيا پس اگر اختيار كند كه قيام كند اول شب تا آنكه
يغلبه النوم ثم ينام ثم يقوم متى استيقظ ثم ينام متى
غلبه كند او را خواب پس بخسبد پس برخيزد هرگاه كه بيدار شود پس بخسبد تا آنكه
غلبه النوم ثم يقوم آخر الليل فيكون له في الليل نومتان
غلبه كند او را خواب پس برخيزد آخر شب پس باشد مر او را در شب دو خواب
نومتان فيكابد الليل وهو من أشد الأعمال وهي حالة
دو خواب پس رنج گذارد شب را و آن سخت ترين اعمال است و آن حالت

۷۹۹

اهل الحضور واليقظة والفكر والتذكر وقيل انها من
اخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد يكون للعابد في الليل قومات
ونومات في تضاعيف ذلك واما ان يكون القيام و
النوم موزونا عدلا فلا يكون ذلك الا للنبي صلى الله عليه وسلم فيكون
قلبه دائم اليقظة ووحي من الله سبحانه يؤمر به وينهى
ويوقظ وينوم ويقلب ويحرك خاص له ذلك دون
بقية الخلق فصل ويستحب لمن قام الليل ان ينام آخره
لوجهين احدهما انه يذهب النعاس بالغداة والنوم
بالغداة مكروه ولهذا كانوا يأمرون النائمين بالنوم بعد
صلوة الصبح ويمنعون قبلها وقد ورد ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كانت له هجعة بعد صلوة الفجر والوجه الثاني ان
نوم آخر الليل يذهب صفرة الوجه واذا كان يديم نومه ولم ينم
بقيت الصفرة بحالها وينبغي ان يتقي ذلك لانه بات غامض
وهو من الشهوة الخفية والشرك الخفي لانه يشار اليه
بالاصابع ويتوسم فيه الصلاح والسهر والصوم والخوف

من الله عز وجل لاجل تلك الصفرة التي في وجهه نعوذ
از خداے تعالی از جہت آن زردی کہ در روے اوست پناہ میجوییم
بالله من الشرك والرياء وكل امارة تدل عليها وينبغي ان
بخدا از شرک و ریا و ہر چیز امر کنندہ کہ دلالت کند بر اینہا و سزاوار است کہ
يقل شرب الماء بالليل لما قدمنا من انه يجلب النوم و
کم کند نوشیدن آب را در شب از جہت چیزی کہ پیش گفتیم از آنکہ کشندہ خواب را و
لانه تكون منه صفرة الوجه سيما في اخر الليل وعند
از جہت آنکہ پیدا شود از او زردی روے خصوصا در آخر شب و وقت
الانتباه من النوم وفي الخبر كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوتر
بیدار شدن از خواب و در خبر است کہ بودہ است نبی ہرگاہ وتر کردی
من اخر الليل اضطجع على شقه الايمن ضجعة حتى ياتيه بلال
از آخر شب پہلو نہادے بر جانب راست خواب تا آنکہ بیامدے او را بلال
رض فيخرج معه الى الصلوة وقد كان السلف يستحبون هذه
پس می برآمد ہمراہ او بسوی نماز و تحقیق بودہ اند سلف دوست میداشتند این
الضجعة بعد الوتر وقبل صلاة الصبح حتى جعلها بعضهم
خواب را بعد وتر و پیش از نماز صبح تا آنکہ گردانیدند این خواب را بعض ایشان
سنة وهو ابو هريرة رض ومن تابعه في ذلك وانما
سنت و آن ابوہریرہ است رض و کسیکہ متابعت کرد او را درین طریق و جز این نیست
استحبوا ذلك لانه مزيد لاهل المشاهدة والحضور لانهم
کہ مستحب میداشتند این را از جہت آنکہ خواب زیادہ کنندہ اہل مشاہدہ و حضور را از جہت آنکہ ایشان
يكشف لهم عن الملكوت وتضيئ لهم انواع العلوم من
ظاہر میشود ایشان را از ملکوت و روشن میشود ایشان را انواع علوم از
الجبروت ويلقنون غرائب الحكم والعلوم ويطلعون على
جبروت و تلقین کردہ میشوند عجائب علوم و حکمتہا و مطلع میشوند بر
ما غاب عنهم من الاقسام والحظوظ مما اعدها لهم رب
چیزیکہ غایب شدہ است از ایشان از نصیبہا و بہرہا از آنچہ آمادہ کردہ است ایشان را پروردگار
الخليقة علام الغيوب وفي حق العمال واهل المجاهدة
خلقت دانندہ غیبہا و در حق عاملان و اہل ریاضت
راحة وسكون ولذلك نهى الرسول صلى الله عليه وسلم من الصلوة
راحت و آرام است و ازین جہت منع کردہ است رسول الله از نماز خواندن

بعد طلوع الفجر الى طلوع الشمس وبعد صلوة العصر الى
بعد طلوع فجر تا طلوع آفتاب و پس از نماز عصر تا
غروب الشمس ليستريح فيها اهل اوراد الليل والنهار و
غروب آفتاب تا راحت گیرد در آن اهل ورد شب و روز و
كذلك يستحب ان يفصل في تضاعيف صلوة الليل بجلوس
همچنین مستحب است که جدا کند در اثنای نماز شب به نشستن
يسبح فيه مائة تسبيحة لتكون عونا على الصلوة ولتسكن
که تسبیح کند در آن صد تسبیح تا باشد یاری دهنده بر نماز و آرام دهد
الجوارح وتزول سآمة النفس للقيام وتحبب اليها التهجد
اعضا را و دور کند ملالت نفس را برای قیام و دوست گرداند بسوی نفس تهجد
والصلوة وهو داخل تحت قوله عز وجل ومن الليل فسبحه
و نماز را و آن داخل است در زیر قول خدا تعالی و از پاره شب پس تسبیح گو خدا را
وادبار النجوم وقوله تبارك وتعالى وادبار السجود اي
و در پس ستاره را و قول خدای تعالی و پس سجده ها یعنی
اعقاب الصلوة **فصل** فان فاته قيام الليل بنوم
پس نمازها … پس اگر فوت شود او را قیام شب بخواب
او شغل فان قضاه ما بين طلوع الشمس الى زوالها كان
یا شغلی پس اگر قضا کند او را درمیان طلوع آفتاب تا زوال آن باشد
كمن صلاه في وقته من الليل لما حدثنا به ابو نصر عن والده
مانند کسیکه گذارد آنرا در وقت آن از شب از جهت آنکه حدیث کرد ما را ابو نصر از والد خود
باسناده عن عبد الله بن غنم قال حدثني عمر بن الخطاب رض
باسناد خود از عبد الله بن غنم گفت حدیث خواند مرا عمر بن خطاب رض
انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اربع ركعات قبل الظهر
که او شنید رسول الله صلعم را که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر
بعد الزوال يحسبن بمثلهن من السحر وفي لفظ آخر عن عمر
بعد زوال حساب کرده میشوند مانند آنها از سحر و در روایت دیگر است از عمر
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من نام عن حزبه من الليل
رض از نبی … که فرمود هر که خفت از ورد و جزو از شب
او نسيه فقراه من صلاة الفجر الى صلاة الظهر فكانما
یا فراموش کرد آنرا پس بخواند او را از نماز فجر تا نماز پیشین پس گویا

قرأه في ليلة وعن بعض السلف انه قال اجمع رأي المحمد
صلى الله عليه ان من صلى ورده الذي فاته من الليل قبل الزوال
كان كمن صلاه في الليل وان لم يقدر على ذلك فيقضيه
ما بين الظهر والعصر قال الله تعالى وهو الذي جعل الليل
والنهار خلفة لمن اراد ان يذكر او اراد شكورا اي جعلهما
خلفين يتعاقبان في الفضل فيخلف احدهما الآخر فضلا
فقد تحصل من هذه الجملة ان اوراد الليل خمسة احدها
ما بين العشاءين والثاني ما بعد عشاء الآخرة الى وقت منام
والثالث جوف الليل والرابع الثلث الاخير والخامس وهو
السحر الاخير قبل طلوع الفجر الثاني وهو للقراءة والاستغفار
والتفكر والاعتبار دون الصلاة لانه لا يؤمن ان
يصادف صلاته طلوع الفجر وهو الوقت المنهي عن
الصلوة فيه ولذا قال صلى الله عليه وسلم صلوة الليل مثنى مثنى فاذا
خشيت الفجر فاوتر بركعة توتر لك ما قبلها اللهم الا
ان يكون قد نام عن وتره ووِرده فانه يصليها هذه ليلة

على ما تقدم بيانه في فصل فعل الوتر **فصول** أوراد النهار

فصل وأما أوراد النهار خمسة أيضا أحدها من وقت
طلوع الفجر الثاني إلى طلوع الشمس والثاني صلوة الضحى وما
كان في معناها إلى الزوال والثالث أربع ركعات بعد
الزوال بقراءة حسنة وسلام واحد وقيل إن أبواب السماء
تفتح لها والرابع ما بين الظهر والعصر والخامس بعد العصر
إلى عند الغروب

فصل وأما الورد الأول من النهار
فيستحب الجلوس من بعد صلوة الفجر إلى طلوع الشمس بذكر
الله تعالى فيه إما بتلاوة القرآن أو تسبيح أو تفكر أو تذكير
أو تعليم أو الجلوس لعالم وكذلك بعد صلوة العصر إلى
أن تغرب الشمس لأنهما وقتان نهي عن التنفل بالصلاة
فيهما لما أخبرنا الشيخ أبو نصر عن والده قال أخبرنا أبو علي
إسمعيل بن محمد بن إسمعيل الخطي قال حدثنا محمد بن يعقوب
قال حدثنا هدبة بن خالد القيسي قال حدثنا حماد بن سلمة
عن علي بن زيد عن الشعبي عن أبي أمامة رضه قال قال رسول

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لان اقعد مع قوم اذکر اللہ تعالیٰ من بعد

خدا صلی اللہ علیہ وسلم نشستن من با قومی که یاد کنند خدای تعالیٰ را بعد از

صلوٰۃ الفجر حتی تطلع الشمس اکبر واھلل احب الی من ان

نماز صبح تا برآمدن آفتاب تکبیر گویم و تهلیل کنم دوست تر است سوی من از

اعتق اربع رقاب من ولد اسمٰعیل وعن انس بن مالک رض

آزاد کردن چهار گردن از اولاد اسمٰعیل و مرویست از انس بن مالک رض

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تناموا عن طلب ارزاقکم قیل

گفت فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مخسپید از طلب رزقهای خود گفته شد

یا انس ما معنی قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تناموا عن طلب

ای انس چه معنی است قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را مخسپید از طلب

ارزاقکم قال فاذا صلیتم الفجر فقولوا ثلاثا وثلاثین مرۃ

رزقهای خود گفت هرگاه نماز گزارید صبح پس بگوئید سه و سی بار

الحمد للہ وسبحان اللہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر وفی حدیث

اٰخر یسبح ثلاثا وثلاثین مرۃ ویحمد ثلاثا وثلاثین مرۃ ۷۹۴

ویکبر اربعا وثلاثین مرۃ ویختمها بلا الہ الا اللہ وحدہ

لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وھو حی لا

یموت بیدہ الخیر وھو علی کل شیء قدیر وھکذا یفعل

بعد العصر وعند النوم وحدثنا ابو نصر عن والدہ باسنادہ

عن عروۃ ابن الزبیر رض قال انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول

غدوۃ او روحۃ فی سبیل اللہ خیر من الدنیا وما فیها فقال

رجل یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فمن لا یستطیع غزوا قال من

جلس حين يصلي المغرب يذكر الله تعالى حتى يصلي العشاء

آنکه بنشیند وقتیکه گزارد مغرب را یاد کند خدای تعالی را تا آنکه گزارد عشاء را

كان مجلسه ذلك روحة في سبيل الله ومن جلس حين

باشد مجلس او این شبانگاه رفتن در راه خدای تعالی و کسیکه نشست وقتیکه

يصلي الغداة يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كانت مثل

گزارد نماز فجر را یاد کند خدای تعالی را تا آنکه برآید آفتاب باشد مانند

غزوة في سبيل الله وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

غزا در راه خدای تعالی و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن ابي امامة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يقول

از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ بنده که گوید

في دبر صلوة الغداة لا اله الا الله وحده لا شريك له له

در پس نماز بامداد نیست هیچ معبود مگر خدا تنها که نیست شریک مر او را مر او را

۷۹۵

الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء

ملک و مر او راست حمد زنده میکند و میمیراند بدست اوست اندازه نیکی و او است بر هر چیز

قدير عشر مرات الا كتب الله تعالى له بهن عشر حسنات

قادر ده بار مگر مینویسد خدای تعالی مر او را بعوض آن ده نیکی

ومحى عنه بهن عشر سيئات ورفع له بهن عشر درجات

و محو میکند از وی بعوض آن ده بدی و بر دارد او را بعوض آن ده درجه

وكن عدل عشر رقاب ولا يضره يومئذ ذنب يصيبه

و باشد برابر ده برده که آزاد کرده باشد و ضرر نکند او را آن روز گناهی که برسد او را

الا ان يكون شركا وما من عبد احسن الوضوء فغسل وجهه

مگر آنکه باشد شریک خدا شمردن و نیست هیچ بنده که نیکو کند وضوی خود را پس بشوید روی خود

كما امر الله تعالى الا حط الله عنه كل ذنب نظرت اليه

چنانچه امر کرد خدای تعالی مگر دور کند خدا از وی هر گناهی که دید بسوی آن

عيناه او تكلم به لسانه وما من عبد غسل يديه كما امر الله

دو چشم او یا کلام کرد بآن زبان او و نیست هیچ بنده که شست دست خود را چنانچه فرمود

عز وجل الا حط الله عنه كل ذنب بطشت به يداه ثم

خدای تعالی مگر دور کند خدا از وی هر گناه که کرده بود او را دست او پس

مسح رأسه واذنيه الا حط عنه كل ذنب استمعت اليه

مسح کرد سر خود را و گوش خود را مگر دور کند از وی هر گناه که شنید بسوی آن

بالفتح

سخت گرفتن

دو دستها

کردن

۱۲

أُذُنَاهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ كَمَا أَمَرَهُ اللّٰهُ تَعَالَىٰ إِلَّا حَطَّ اللّٰهُ عَنْهُ كُلَّ

هردو گوش او بیشتر شست هردو پای خود را چنانچه فرموده او را خدا نیست مگر دور میکند خدا ایشه ازو

ذَنْبٍ مَشَتْ بِهِ رِجْلَاهُ حَتَّىٰ يَقُوْمَ إِلَىٰ صَلَاتِهِ فَتَكُوْنُ تِلْكَ ١١٨

هر گناه که رفت بآن پای او تا آنکه بایستد بسوی نماز خود پس باشد این

الصَّلٰوةُ فَضِيْلَةً وَمَا مِنْ عَبْدٍ نَامَ عَلَىٰ ذِكْرٍ طَاهِرًا فَأَتَلَ مَا

نماز فضیلت و نیست هیچ بنده خسپید بر ذکر خدا ایشه در حالتیکه پاک است پس اول فریبکه

يَنْتَبِهُ يَدْعُو بِدَعْوَةٍ إِلَّا كَانَتْ دَعْوَتُهُ مُسْتَجَابَةً وَمَا مِنْ عَبْدٍ

بیدار شود دعا کند بدعای مگر باشد دعای او قبول کرده شده و نیست هیچ بنده

رَمَىٰ بِسَهْمٍ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَصَابَ أَوْ أَخْطَأَ إِلَّا أُعْطِيَ بِهِ

که انداخت تیرے در راه خدا ایشه پس رسید بر نشانه یا خطا کرد مگر داده میشود آن

مِثْلَ رَقَبَةٍ وَمَا مِنْ عَبْدٍ شَابَ شَيْبَةً فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ إِلَّا أُعْطِيَ ١٠٩

ثواب آزاد کردن و نیست هیچ بنده که پیر شد پیری اندک در راه خدا مگر داده میشود

بِهَا نُوْرًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً كَانَتْ لَهُ فِدَاءً مِنْ

بآن نور روز قیامت و هر که آزاد کرد گردنے را باشد مر او را فدیه از

نَارِ جَهَنَّمَ كُلُّ عُضْوٍ بِعُضْوٍ حَدَّثَنَا أَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهٖ

آتش دوزخ هر عضو مقابل عضو بنده و حدیث خواند مارا ابونصر از پدر خود

بِإِسْنَادِهٖ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رض أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم

باسناد خود از حسن بن علی رض که گفت شنیدم رسول الله صلعم را

يَقُوْلُ مَنْ صَلَّى الْغَدَاةَ فِيْ مَسْجِدِهٖ ثُمَّ جَلَسَ يَذْكُرُ اللّٰهَ تَعَالَىٰ إِلَىٰ

که میفرمود هر که نماز گزارد بامداد در مسجد خود باز بنشست و یاد کرد خدا ایشه را تا

أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَإِذَا طَلَعَتْ حَمِدَ اللّٰهَ تَعَالَىٰ وَقَامَ يُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ

بر آمدن آفتاب پس هرگاه برآمد آفتاب ثنا گوید خدا ایشه را و بایستد و گزارد دو رکعت

أَعْطَاهُ اللّٰهُ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفَ أَلْفِ قَصْرٍ فِي الْجَنَّةِ فِيْ كُلِّ قَصْرٍ

بدهد او را خدا ایشه عوض هر رکعت هزار هزار کوشک در بهشت در هر کوشک

أَلْفُ أَلْفِ حَوْرَاءَ مَعَ كُلِّ حَوْرَاءَ أَلْفُ أَلْفِ خَادِمٍ وَكَانَ عِنْدَ اللّٰهِ

هزار هزار حور با هر حور هزار هزار خادم و باشد نزد خدا ایشه

مِنَ الْأَوَّابِيْنَ وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

از جمله اوابین و مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت بود رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا صَلَّى الْفَجْرَ لَمْ يَقُمْ مِنْ مَجْلِسِهٖ حَتَّىٰ تُمْكِنَهُ الصَّلٰوةُ

صلعم هرگاه میگزارد فجر را برنمیخاست از مجلس خود تا آنکه ممکن شود او را نماز یعنی

قال صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح وجلس في مجلسه حتى تمكنه

فرمود ... هر که گزارد نماز صبح را و نشست در مجلس خود تا آنکه ممکن باشد او را

الصلوة كانت بمنزلة حجة وعمرة متقبلتين وكان ابن عمر

نماز باشد بمنزله حج و عمره که قبول کرده شده‌اند پس بود ابن عمر

رض اذا صلى الغداة جلس حتى تطلع الشمس فقيل له لم تفعل هذا

رض هرگاه میگزارد نماز بامداد می‌نشست تا آنکه برآید آفتاب پس گفته شد او را چرا میکنی این را

فقال اريد به السنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

پس گفت میخواهم بآن ادای سنت و حدیث خواند برما ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن عكرمة عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الفجر

از عکرمه از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ... هر که گزارد نماز فجر

في جماعة ثم اعتكف الى طلوع الشمس ثم صلى اربع ركعات

در جماعت پس گوشه نشست تا برآمدن آفتاب پس گزارد چهار رکعت

متواليات يقرأ في اول الركعة بفاتحة الكتاب وآية الكرسي

پی در پی که بخواند در اول رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی

ثلاث مرات وقل هو الله احد سبع مرات وفي الركعة الثانية

سه بار و سوره اخلاص هفت بار و در رکعت دوم

فاتحة الكتاب مرة والشمس وضحها وفي الركعة الثالثة فاتحة

فاتحه یکبار و سوره والشمس وضحیها و در رکعت سوم سوره فاتحه

الكتاب والسماء والطارق وفي الركعة الرابعة فاتحة الكتاب

و السماء والطارق و در رکعت چهارم سوره فاتحه

وآية الكرسي مرة وقل هو الله احد ثلاث مرات بعث

و آیة الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار برانگیزد

الله تعالى اليه سبعين ملكا من كل سماء عشرة املاك

خدای سوی او هفتاد فرشته از هر آسمان ده فرشته

معهم اطباق من اطباق الجنة ومناديل من مناديل

با ایشان طبقها است از طبقهای بهشت و مندیلها از مندیلهای

الجنة فيحملون تلك الصلوة على تلك اطباق ثم يصعدون

بهشت پس بردارند آن نماز را برین طبقها پس بالا برند آنرا

بها فلا يمرون بقوم من الملائكة الا استغفروا لصاحبها

پس نگذرند بقومی از ملائکه مگر استغفار میکنند صاحب آن نماز را

فَإِذَا وُضِعَتْ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ قَالَ اللهُ تَعَالَى عَبْدِي لِي

پس هرگاه نهاده شود پیش خداوند جبار گفته باشد خدای تعالی بنده من از بهر من

صَلَّيْتَ وَلِأَيِّي عَبَدْتَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ قَدْ غَفَرْتُ لَكَ

نماز کردی و مرا عبادت کردی پس از سر گیر عمل را که بیامرزیدم مر ترا

وَهٰذِهِ الصَّلٰوةُ هِيَ تَفْسِيرُ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَبِّهِ

و این نماز تفسیر است مر چیزی را که روایت است از نبی از پروردگار خود

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ يَا ابْنَ آدَمَ صَلِّ لِي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ

عز و جل گفته است ای ابن آدم بگزار مرا چهار رکعت از اول روز

أَكْفِكَ آخِرَهُ وَقَدْ حَمَلَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى صَلٰوةِ الْفَجْرِ فَرْضِهَا وَسُنَّتِهَا

بس میکنم ترا آخر آن و حمل کرده اند بعضی ایشان بر نماز فجر فرض آن و سنت آن

وَالصَّحِيحُ مَا ذَكَرْنَا **فَصْلٌ** وَأَمَّا الْوِرْدُ الثَّانِي فَصَلٰوةُ

و صحیح همانست که ذکر کردیم و اما ورد دوم پس نماز

الضُّحٰى وَهِيَ صَلٰوةُ الْأَوَّابِينَ وَهَلْ يُسْتَحَبُّ الْمُدَاوَمَةُ عَلَيْهَا

ضحی است و آن نماز اوابین است و آیا مستحب است مداومت بر آن

أَمْ لَا عَلَى وَجْهَيْنِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا وَالْأَصْلُ فِي ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ

یا نه بر دو وجه است نزد اصحاب ما و اصل درین آنست که حدیث خواند ما را

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ

ابونصر از والد خود باسناد خود از یحیی بن کثیر از ابی سلمه

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلٰوةُ الضُّحٰى صَلٰوةُ

از ابی هریره رض که رسول الله صلعم نماز ضحی نماز

الْأَوَّابِينَ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلٰوةُ الضُّحٰى أَكْثَرُ

اوابین است و باین اسناد است که فرموده رسول الله نماز ضحی اکثر

صَلٰوةِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ

نماز داود است و حدیث خواند ما را ابونصر از پدر خود باسناد خود

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ بَابًا مِنْ

از ابی هریره رض از نبی که فرمود که دریست از

أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ الضُّحٰى فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ نَادٰى

درهای بهشت گفته میشود او را ضحی پس هرگاه که باشد روز قیامت ندا کند

مُنَادٍ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يُصَلُّونَ صَلٰوةَ الضُّحٰى دَائِمِينَ عَلَيْهَا

ندا کننده کجا اند آنانکه بودند که میگذاردند نماز ضحی و همیشه بودند بر آن

ادخلوه الجنة برحمة الله وكان الناس على عهد امير
در آرید این را در بهشت برحمت خدا و بود مردم بر عهد امیر المؤمنین
المؤمنين عمر ابن الخطاب وعلي رض يصلون صلوة الصبح
عمر ابن خطاب و علی رض که میگذاردند نماز صبح
ثم ينتظرون الوقت الذي يصلي فيه صلاة الضحى
پس انتظار میبردند وقتی را که میگذارند دران نماز ضحی
فيصلونها في المسجد وعن الضحاك بن قيس عن ابن عباس
پس میگذاردند آنرا در مسجد و روایت است از ضحاک بن قیس از ابن عباس
قال لقد اتى على الناس زمان لا يدرى ما وجه هذه الآية
گفت هر آینه بیاید بر مردم زمانی که ندانند که چه وجه است این آیت را
يسبحن بالعشي والاشراق حتى رأينا الناس يصلون الضحى
تسبیح میکنند وقت شبانگاه و وقت روشن شدن آفتاب تا آنکه دیدیم مردم را که میگذارند
وقال ابن مليكة سئل ابن عباس رض عن صلاة الضحى فقال
و گفت ابن ملیکه پرسیده شد عباس رض از نماز ضحی پس گفت
انها لفي كتاب الله تعالى ثم قرأ في بيوت اذن الله ان
که این در کتاب خدا است و بعد از آن خواند این آیت را در خانها که دستوری
ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال
داد که بلند کرده شود و یاد کرده شود دران نام او تسبیح گفته میشود دران در وقت بگاه و بیگاه
وكان ابن عباس رض يصلي ركعتي الضحى ولكن لا يداوم
و بود ابن عباس رض که میگذارد دو رکعت ضحی و لیکن مداومت نمیکرد
عليها ولذا لما سأل عكرمة عن صلاة ابن عباس رض
بران و از آن جهت که سوال کرده شد عکرمه را از نماز ابن عباس رض
الضحى قال كان يصليها اليوم ويدعها العشرة وقال
ضحی گفت بود که میگذارد امروز و ترک میکرد ده روز و گفت
النخعي كانوا يكرهون ان يداوموا صلاة الضحى فيصلون
نخعی بود که کراهت میکردند که مداومت کنند نماز ضحی را پس میگذاردند
ويدعون لئلا تكون كالمكتوبة فصل واما عدد ركعات
و ترک میکردند تا نباشد مانند نماز فرض و اما شمار رکعات
صلوة الضحى فاقلها ركعتان واعدلها ثمان ركعات
نماز ضحی پس اقل آن دو رکعت است و معتدل آن هشت رکعت

آكثرها اثنتا عشرة ركعة فأما الركعتان فمما أخبرنا به

اكثر آن دوازده ركعت اما دو ركعت پس آنچه خبر كرد ما را آن

الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده عن عبد الله بن بريدة عن

شيخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود از عبد الله بن بريده از

أبيه رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الإنسان ثلثمائة وستون

پدر خود رض گفت فرمود رسول الله در انسان سه صد و شصت

مفصلا فعليه أن يتصدق عن كل مفصل كل يوم بصدقة

عضو است پس واجب است بر وی که صدقه کند از هر عضو هر روز بصدقه

قالوا ومن يطيق ذلك يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلى الله عليه وسلم النخامة

گفتند اصحاب و کیست که طاقت دارد این را یا رسول الله فرمود آب بینی

يراها في المسجد فيدفنها أو الشيء ينحيه عن الطريق فإن لم يقدر

ببیند آن را در مسجد پس دفن کند آن را یا چیزی را دور میکند از راه پس اگر طاقت ندارد

فركعتا الضحى تجزيه وحديث أبي هريرة رضي أوصاني خليلي

پس دو رکعت چاشت کفایت کند او را و حدیث ابو هریره رض است که وصیت کرد مرا خلیل من

أبو القاسم صلى الله عليه وسلم بثلاث الوتر قبل النوم وصوم ثلثة أيام

ابو القاسم بسه چیز وتر پیش از خواب و روزه سه روز

من كل شهر وركعتي الضحى وروي أربع ركعات وهو ما تقدم

از هر ماه و دو رکعت ضحی و روایت است که چهار رکعت و او آنست که پیش گذشت

في الفصل الذي قبله وفي حديث عكرمة عن ابن عباس رضي

بیان او در فصلی پیش از وی و در حدیث عکرمه است از ابن عباس رض

عن النبي صلى الله عليه وسلم صلوة الضحى أربع ثم ست ركعات ثم ثمان

از پیغمبر نماز ضحی چهار رکعت است بعد شش رکعت است بعد هشت

ركعات وعن حميد الطويل عن أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم كان

رکعت و روایت از حمید طویل از انس از پیغمبر بود

يصلي الضحى ست ركعات ثم ثمان ركعات وعن عكرمة بن

که میگذارد نماز ضحی شش رکعت بعد هشت رکعت و روایت از عکرمه بن

خالد عن أم هانئ بنت أبي طالب رضي قالت لما قدم رسول الله

خالد از ام هانی بنت ابی طالب رض که گفت هرگاه آمد رسول الله

صلى الله عليه وسلم في الفتح فتح مكة نزل بأعلى مكة فصلى ثمان ركعات

در فتح مکه فرود آمد بالای مکه پس نماز گزارد هشت رکعت

فقلت يا رسول الله ما هذه الصلوة قال صلى الله عليه وسلم صلوة
پس گفتم یا رسول الله چیست این نماز فرمود ص نماز

الضحى قال احمد بن حنبل رحمة الله ورضوانه عليه هو ثبت و
ضحی گفت احمد بن حنبل رحمة الله علیه آنحضرت صحیح و ثابت و

الاختيار عند اهل العلم رحمهم الله ثمان ركعات وكذلك
مختار نزدیک اهل علم هشت رکعت است و همچنین

روى ابو سعيد رض عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن عائشة رض ايضا انها
روایت کرد ابو سعید رض از نبی ص و هم روایت است از عائشه رض نیز که آن عائشه

صلت الضحى ثمان ركعات وقال القاسم بن محمد رض كانت
میگزارد نماز ضحی هشت رکعت و گفت قاسم بن محمد رض بود

عائشة رض تصلي الضحى ثمان ركعات وتطيل ذلك وكانت
عائشه رض که میگزارد نماز ضحی هشت رکعات و دراز میکرد این را و بود

٨٠١ اذا صلتها اغلقت الباب عليها ثم عشر ركعات ان اختار
میگزارد این نماز را بند میکرد در را بر خود پس ده رکعت است اگر اختیار کند

ثم ثنتي عشرة ركعة وهو افضلها لما حدثنا به ابو نصر
پس دوازده رکعت است و آن بهتر است از جهت آنکه حدیث خواند ما را ابو نصر

عن والده باسناده عن حمزة بن موسى بن انس بن مالك
از پدر خود باسناد او از حمزه بن موسی بن انس بن مالک

الانصاري عن عمه ثمامة بن انس عن جده انس بن مالك رض
انصاری از عم خود ثمامه بن انس از جد خود انس بن مالک رض

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى الضحى اثنتي عشرة
گفت شنیدم رسول الله ص را که میفرمود هر که گزارد نماز چاشت دوازده

ركعة بنى الله تعالى له بها قصرا من ذهب في الجنة وحدثنا
رکعت بنا کند خدای تعالی برای او بآن نماز کوشکی از زر در بهشت و حدیث خواند

ابو نصر عن والده باسناده عن ام حبيبة رض قالت ان رسول
ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه رض گفت که رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال من صلى اثنتي عشرة ركعة من النهار بنى الله تعالى
ص فرمود هر که گزارد دوازده رکعت از روز بنا کند خدای

له بيتا في الجنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن
مر او را خانه در بهشت و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود رض

عن ابرٰهيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر رضه قال قال رسول الله

از ابراهیم تیمی از پدر خود از ابی ذر رضه گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم يا ابا ذر ان النهار اثنتا عشرة ساعة فاعد لكل

صلعم ای ابوذر هرآئینه روز دوازده ساعت است پس آماده کن برای هر

ساعة منها ركعة وسجدتين يذرء عنك ما فيها من ذنب

ساعت ازو یک رکعت و دو سجده دور کند از تو چیزی که در آن ساعت است از گناه

يا ابا ذر من صلى ركعتين لم يكن من الغافلين ومن صلى

ای ابوذر هر که گزارد دو رکعت نباشد از غفلت کنندگان و هر که گزارد

اربعًا كتب من الذاكرين ومن صلى ستًا لم يلحقه في يومه

چهار رکعت نوشته شد از ذکر کنندگان و هر که گزارد شش رکعت نرسد او را در آن روز

حنث الا الشرك بالله تعالى ومن صلى اثنتي عشرة ركعة

گناه مگر شرک بخدای تعالی و هر که گزارد دوازده رکعت

بنى له بيت في الجنة قلت يا رسول الله اجمعًا ام شتى قال

بنا کرده میشود مر او را خانه در بهشت گفتم یا رسول الله یکجا گذارد این رکعات یا متفرق فرمود ۸۰۲

صلى الله عليه وسلم لا عليك فضل واما وقتها فلها وقتان جائز

صلعم نیست باک بر تو خواه یکجا گذار خواه متفرق واما وقت آن پس مر او را دو وقت است یکی جائز

فهو بعد طلوع الشمس الى صلوة الظهر ومستحب وهو حين

و آن بعد بر آمدن آفتاب است تا نماز ظهر و دوم مستحب است و آن وقتی است

ترمض الفصال عند قرب الزوال والدليل على استحبابها

که گرم میشود سنگریزها نزدیک برگشتن آفتاب و دلیل بر استحباب آن

في هذا الوقت ما روي ان زيد بن ارقم رضه راى قومًا يصلون

درین وقت آنست که مرویست که زید بن ارقم رضه دید قومی را که میگزاردند

الضحى في مسجد قبا فقال لقد علموا ان الصلوة في غير

نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت هر آئینه دانستید که نماز در غیر

هذه الساعة افضل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة

این ساعت افضل است که رسول الله صلعم فرمود نماز

الاوابين حين ترمض الفصال ويجوز فعلها ايضًا بعد الزوال

اوابین آن وقت است که گرم شود سنگریزها و جائز است کردن آن نیز بعد زوال آفتاب

لما روى عوف بن مالك رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعة

از جهت آنکه روایت کرد عوف بن مالک رضه گفت فرمود رسول الله صلعم ساعت

السبعة حين تزول الشمس من كبد السماء وهي صلاة

سبع وقتی نیست که برگردد آفتاب از میانه آسمان و آن نماز

المحبين وافضلها في شدة الحر وان هو لم يصلها الى

محبین است و بهترین آن در شدت گرمی است و اگر او نکرده نماز چاشت تا آنکه

ان صلى الظهر قضاها على وجه الاستحباب فصل

گزارد نماز پیشین قضا کند آنرا بر وجه استحباب فصل

واما الذي يقرء فيها فما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

و اما آنچه بخواند در آن نماز پس آن چیز است که روایت است از نبی صلعم که فرمود

صلوة الضحى بسورة والشمس وضحيها والضحى وعن عمرو بن

نماز ضحی بسوره والشمس وضحیها و سوره ضحی است و مرویست از عمرو بن

شعيب عن ابيه عن جده رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

شعیب از پدرش او از جد او رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که

صلى اثنتي عشرة ركعة صلاة الضحى يقرء في كل ركعة

گزارد دوازده رکعت از نماز چاشت پس خواند در هر رکعت

٦٠٣ فاتحة الكتب مرة وآية الكرسي مرة وثلث مرات قل

سوره فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و سه بار قل

هو الله احد نزل من كل سماء سبعون الف ملك معهم

هو الله احد فرود آید از هر آسمان هفتاد هزار فرشته که با ایشان

قراطيس بيض واقلام من نور يكتبون له الحسنات الى ان

کاغذهای سفید باشد و قلمها از نور که بنویسند برای او نیکیها تا دمیدن

ينفخ في الصور فاذا كان يوم القيمة اتته الملائكة مع

صور پس هرگاه باشد روز قیامت آیند او را ملائکه با

كل ملك حلة وهدية فيقومون على قبره ويقولون يا

هر یک ملک حله و هدیه باشد پس بایستند بر قبر او و گویند ای

صاحب القبر قم باذن الله عز وجل فانك من الامنين

صاحب قبر برخیز بحکم خدای تعالی که تو هستی از آن کسانیکه ایمن اند

فصل وقد ورد عن بعض الصحابة رض انكار صلاة

و تحقیق وارد است از بعض صحابه رض منع از نماز

الضحى من ذلك ما روى ابن المبارك من اصحابنا باسناده

چاشت از آن جمله چیزیست که روایت کرد ابن مبارک از اصحاب ما با اسناد خود

عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض اَنَّهٗ قَالَ مَا صَلَّيْتُ الضُّحٰى مُنْذُ اَسْلَمْتُ اِلَّا
از ابن عمر رض که او گفت نگذارده ام نماز چاشت را از آن هنگام که اسلام آورده ام مگر
اَنْ اَطُوْفَ بِالْبَيْتِ وَاِنَّهَا لَبِدْعَةٌ وَلَنِعْمَتِ الْبِدْعَةُ وَعَنْ
آنکه طواف کنم بخانه کعبه و آن بدعت است و نیکو بدعت است
اِنَّهَا لَمِنْ اَحْسَنِ مَا اَحْدَثَهُ النَّاسُ وَكَانَ ابْنُ مَسْعُوْدٍ رض
آن هر آینه از نیکوترین چیزهاست که نو پیدا کرده اند که آن مردم و بود ابن مسعود رض
يَقُوْلُ فِيْ صَلٰوةِ الضُّحٰى يَا عِبَادَ اللّٰهِ لَا تُحَمِّلُوا النَّاسَ مَا لَمْ
که میگفت در نماز چاشت ای بندگان خدا بار مکنید مردم را بر چیزی که
يُحَمِّلْهُمُ اللّٰهُ اِيَّاهُ فَاِنْ كُنْتُمْ لَا بُدَّ فَاعِلِيْنَ فَصَلُّوْهَا فِيْ
بار نکرده است ایشان را خدا آن چیز را پس اگر بوده اید شما ناچار کننده آن پس بگزارید آن نماز را در
بُيُوْتِكُمْ وَكُلُّ هٰذَا لَا يَدُلُّ عَلٰى رَدِّ مَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهٗ مِنَ الْفَضَائِلِ
خانهای خود و همه این دلالت نمیکند بر رد کردن چیزی که پیش رفت ذکر آن از فضیلتهای
الْوَارِدَةِ فِيْ فِعْلِهَا وَاِنَّمَا اَرَادُوْا بِذٰلِكَ لِئَلَّا تُشَبَّهَ بِصَلَاةِ
که وارد شده در کردن آن نماز جز این نیست که اراده کرده اند تا مشابه نشود بنماز
الْفَرْضِ فَيَعْتَقِدُ النَّاسُ وُجُوْبَهَا وَلَيْسَ كُلُّ النَّاسِ سَوَاءً ٨٠٤
فرض پس اعتقاد دارند مردم وجوب آنرا و نیستند همه مردم برابر
فِيْ نَشَاطِ الْعِبَادَةِ فَطَلَبُوا الْخِفَّةَ عَنْهُمْ وَتَسْهِيْلَ الطَّاعَةِ
در نشاط در عبادت پس خواستند خفت را از ایشان و آسان کردن طاعت را
عَلَيْهِمْ وَبِهٰذَا الْمَعْنٰى رُوِيَ عَنْ عِتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ اَنَّ
بر ایشان و بهمین معنی روایت است از عتبان بن مالک رض گفت که
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلّٰى فِيْ بَيْتِهٖ سُبْحَةَ الضُّحٰى فَقَامُوْا وَرَاءَهٗ
رسول الله صلعم گزارد در خانه خود سبحه ضحی پس ایستادند پس او
فَصَلُّوْا وَكَانَتْ عَائِشَةُ رض اِذَا اَرَادَتْ اَنْ تُصَلِّيَهَا
پس نماز گزاردند و بود عائشه رض که هرگاه میخواست گزاردن آن نماز را
غَلَّقَتِ الْبَابَ وَاِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رض كَانَ يُصَلِّيْهَا يَوْمًا وَيَتْرُكُهَا
بند میکرد در را و ابن عباس رض بود که میگزارد آنرا یکروز و ترک میکرد آنرا
عَشْرًا فَصْلٌ وَاَمَّا الْوِرْدُ الثَّالِثُ فَالصَّلَاةُ قَبْلَ الظُّهْرِ
ده روز و اما ورد سیوم پس نماز پیش از ظهر است
وَبَعْدَهَا حَدَّثَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهٖ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ اُمِّ حَبِيْبَةَ
و بعد از آن حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه رض

رض انها قالت من صلى اربع ركعات قبل الظهر واربعا

که او گفت هرکه گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار

بعدها حرم الله تعالى لحمه على النار وقيل ان ابواب السماء

پس از آن حرام میکند خدا گوشت او بر آتش و گویند که درهای آسمان

والجنة تفتح من بعد الزوال الى ان تصلي الظهر ولهذا قيل

و بهشت گشاده میشود پس از زوال تا گزاردن ظهر و ازین جهت گفته شده

ان الدعوات تستجاب في هذه الساعة ولهذا تستحب ملازمة

که دعاها قبول میشود درین ساعتها و ازین جهت مستحب است لازم گرفتن

العبادة والدعاء والذكر فيها وفي ذلك حديث مروي عن

عبادت و دعا و ذکر در آن وقت و درین باب حدیثی است که مرویست از

ابي ايوب الانصاري رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يواظب على

ابو ایوب انصاری رض گفت که پیغمبر بود که مواظبت میداشت بر

اربع ركعات قبل الظهر فسئل فقال صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة

چهار رکعت پیش از ظهر پس سوال کرده شد پس فرمود که درهای آسمان

تفتح عند زوال الشمس فلا ترتج حتى تقام الصلوة فاحب

گشاده میشود نزد زوال آفتاب پس بند نمیشود تا آنکه قایم کرده شود نماز پس دوست دارم

ان اقدم وسئلت عائشة رض اي صلاة كانت احب الى

آنکه پیش فرستم طاعت را و پرسیده شد عایشه را رض کدام نماز بود دوست‌تر بود

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يواظب عليها فقالت رض كان صلى الله عليه وسلم

رسول الله صلعم را که مواظبت میداشت بر آن پس گفت بود

يصلي اربعا قبل الظهر يطيل فيهن القيام ويحسن فيهن

که میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر دراز میکرد در آن قیام و نیکو میکرد در آن

الركوع والسجود فصل واما الورد الرابع فيما بين الظهر

رکوع و سجود را و اما ورد چهارم پس آن ما بین ظهر

والعصر حدثنا صالح بن مالك قال حدثنا جعفر بن عمر

و عصر است حدیث خواند ما را صالح بن مالک گفت حدیث خواند ما را جعفر بن عمر

قال ثنا يونس بن ابي عمرة عن عطاء عن ابن عباس رض قال

گفت حدیث خواند ما را یونس بن ابی عمره از عطا از ابن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احيى ما بين الظهر والعصر احيى الله

فرمود رسول الله صلعم هرکه زنده داشت ما بین ظهر و عصر را زنده دارد خدا

قلبه يوم تموت القلوب وعن ابن عمر رض انه كان يحيي ما

دل او را روزیکه بمیرند دلها و مرویست از ابن عمر رض که او بود که زنده میداشت

بين الظهر والعصر وعن ابرهيم النخعي انه قال كانوا

وقت ما بین ظهر و عصر را و مرویست از ابراهیم نخعی که گفت بودند

يشبهون الصلوة بين العشائين وفيما بين الظهر والعصر

که تشبیه میکردند نماز بین العشائین و نماز ما بین ظهر و عصر را

بصلاة الليل وكان ذلك داب كثير من العباد فيصلون

بنماز شب و بود این طریقه بسیاری از عابدان پس میگزاردند

اورادهم بين الظهر والعصر ينفردون عن الخلق وينقطعون

وردهای خود را درمیان ظهر و عصر که تنها میشدند از خلقت و قطع میکردند

الى الحق في هذه الساعة وهي ساعة شريفة للخلوة بالرب

بسوی حق درین ساعت و این ساعت بزرگ است از بهر خلوت بخدای

عز وجل وذكره وهي صلوة الغفلة ويستحب الاعتكاف

تعالی و ذکر او و آن نماز بدان از غفلت است و مستحب است اعتکاف

في المسجد بين الظهر والعصر للصلوة والذكر ليجمع بين ۱۰۶

در مسجد درمیان ظهر و عصر برای نماز و ذکر تا جمع شود

الاعتكاف والانتظار للصلوة فقد كان داب السلف

اعتکاف و انتظار برای نماز و تحقیق بود طریقه سلف

الا ان يكون قد فاته النوم قبل الزوال فلينم في هذه

مگر اگر فوت شده باشد او را خواب پیش از زوال پس تمام کند خواب را درین

الساعة ليتقوى به على قيام الليل فان نومه قبل الظهر

ساعت تا قوت یابد بدان بر قیام شب پس بدرستی که خواب او پیش از ظهر

لليلة الماضية وبعد الظهر لليلة المستقبلة ولا يستحب

برای شب گذشته است و بعد ظهر برای شب آینده و مستحب نیست

ان يزيد في النوم على ثلاث ساعات وقيل ان نقص في النوم

که زیاده شود در خواب بر سه ساعت و گفته شده که اگر کم کند در خواب

عن هذه المقدار اضطرب بدنه لان النوم قوة البدن

ازین مقدار مضطرب شود بدن او زیرا که خواب قوت بدن است

وراحته وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن سهل

و راحت اوست و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از سهیل

عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ صَلَّى

از پدر خود از ابی ہریرہ از نبی صم گفت ہر کہ گزارد

اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً كُلَّ يَوْمٍ بَنَى اللهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ اِثْنَتَيْنِ

دوازدہ رکعت ہر روز بنا کند خدا خانہ مر او را خانہ در بہشت دو

قَبْلَ الْفَجْرِ وَأَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَاثْنَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَاثْنَتَيْنِ

پیش از فجر و چہار پیش از ظہر و دو بعد از ظہر و دو

قَبْلَ الْعَصْرِ وَاثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ

پیش از عصر و دو بعد مغرب و در روایت از سعید بن مسیب

عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَزَالُونَ

از عائشہ رض گفت فرمود رسول اللہ صم ہمیشہ باشند

الْمُصَلُّونَ لِأَرْبَعٍ قَبْلَ الْعَصْرِ حَتَّى يَغْفِرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ

گزارندگان چہار رکعت پیش از عصر تا آنکہ بیامرزد خدا تعالیٰ ایشان را

مَغْفِرَةً حَتْمًا **فَصْلٌ** وَقَدْ وَرَدَ حَدِيثٌ جَامِعٌ لِلنَّوَافِلِ

آمرزش واجب و لازم و تحقیق وارد است حدیث جامع نفلہا را

فِي هٰذِهِ الْأَوْقَاتِ وَهُوَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ

درین اوقات و آن چیزے ست کہ حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود

بِإِسْنَادِهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَافِظُ قَالَ ثَنَا مُحَمَّدُ

باسناد خود گفت حدیث خواند ما را محمد بن احمد حافظ گفت حدیث خواند ما را محمد

بْنُ بَدْرٍ الْحَمَّارِيُّ قَالَ ثَنَا حَمَّادُ بْنُ مُدْرِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ

بن بدر حمارے گفت حدیث خواند ما را حماد بن مدرک گفت حدیث خواند ما را عثمان

بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّامِيُّ قَالَ ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللهِ

بن عبد اللہ شامے گفت حدیث خواند ما را محمد بن ابراہیم از عبد اللہ

بْنِ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ طَاوُسٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ

بن ابی سعید از طاوس از عبد اللہ بن عباس رض گفت

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى بَعْدَ الْمَغْرِبِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

فرمود رسول اللہ صم ہر کہ گزارد بعد مغرب چہار رکعت

قَبْلَ أَنْ يُكَلِّمَ أَحَدًا رُفِعَتْ لَهُ فِي عِلِّيِّينَ وَكَانَ كَمَنْ أَدْرَكَ

پیش از آنکہ کلام کند کسی را برداشتہ میشود در علیین و باشد مانند کسیکہ دریافت

لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى يَعْنِي مَسْجِدَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ

لیلۃ القدر را در مسجد اقصی یعنی مسجد بیت المقدس

وهي خير من قيام نصف ليلة وهي قول الله تبارك و

وآن بهتر است از قيام نصف شب وآن قول خدا است تعالى است

تعالى كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وهي قول الله عز

بوده اند از صحابه اند كه از شب خواب ميكردند وآن قول خدا است

وجل تتجافى جنوبهم عن المضاجع وهي قول الله عز وجل

دور ميدارند پهلوهاي خود را از خوابگاه وايست قول خدا

ودخل المدينة على حين غفلة من اهلها ومن صلى اربعا

ودر آمد موسى در شهر در وقت غفلت از اهل آن وهر كه گزارد چهار ركعت

بعد العشاء الاخرة كان كمن ادرك ليلة القدر في المسجد

بعد عشاء دوم باشد مانند كسيكه دريافت شب قدر در مسجد

الحرام ومن صلى اربعا قبل الظهر واربعا بعدها حرم الله

حرام وكسيكه گزارد چهار ركعت پيش از ظهر وچهار بعد از آن حرام ميكند خدا

تعالى على النار ان تاكله ابدا ومن صلى اربعا قبل العصر

بر آتش اينكه بخورد او را هميشه وهر كه گزارد چهار ركعت پيش از عصر

كتب الله تعالى له براءة من النار وعن نافع عن ابن عمر

مينويسد خدا براى او آزادى از آتش وروايت است از نافع از ابن عمر

رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتا الفجر احب الي من الدنيا

رضي الله عنه گفت فرمود رسول الله دو ركعت فجر دوست تر است مرا از دنيا

وما فيها وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن علي

وآنچه در وى است وحديث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از علي

كرم الله وجهه انه سئل عن تطوع النبي صلى الله عليه وسلم فقال

رضي الله عنه كه سوال كرده شد از نوافل نبي صلى الله عليه وسلم پس فرمود

ومن يطيق ذلك كان يمهل حتى اذا كانت الشمس عن يساره

وكيست كه طاقت دارد آنرا بود كه درنگ ميكرد تا آنكه ميشد آفتاب از جانب چپ

مقدارها عن يمينه في العصر صلى ركعتين واذا كانت

مقدار آن آفتاب از راست او در وقت عصر ميگزارد دو ركعت پس هرگاه باشد

عن يساره مقدارها عن يمينه في الظهر صلى اربعا فاذا

از چپ او مقدار آن از راست او در وقت ظهر ميگزارد چهار ركعت هرگاه

زالت الشمس صلى اربعا فيصلي بعد الظهر ركعتين وقبل

زائل ميشد آفتاب ميگزارد چهار ركعت پس ميگزارد بعد از ظهر دو ركعت وپيش از

مضجع

خوابگاه

مضاجع جمع ١٢

از رشيد

٨٠٨

العصر اربعا وفي الجملة يغتنم العبد الصلاة بين الاذان

عصر چهار رکعت وحاصل کلام اینکه غنیمت داند بنده نماز را درمیان اذان

والاقامة والدعاء والتضرع فانها ساعة مرجو اجابة

واقامت وغنیمت داند دعا و تضرع را که آن ساعت ست که امید داشته شده

الدعاء فيها على ما تقدم **فصل** واما الورد الخامس

دعا را در آن وقت چنانچه بالا گذشت واما ورد پنجم

بعد صلوة العصر الى غروب الشمس فهو للذكر من

پس بعد نماز عصرست تا غروب آفتاب پس آن وقت برای ذکرست از قسم

التسبيح والتهليل والاستغفار والتفكر في الملكوت و

تسبیح وتهلیل واستغفار وتفکر در ملکوت و

قراءة القرآن لان صلوة النافلة منهي عنها فيه ويقرأ

تلاوت قرآن زیرا که نماز نافله در آن وقت ممنوع ست وبخواند

قبل غروب الشمس والشمس وضحيها والليل اذا يغشى ثم

پیش از غروب آفتاب والشمس وضحیها و والليل اذا يغشى پستر

المعوذتين يختم نهاره ويفتتح ليله بالقرآن و

معوذتین ختم کند روز خود را وشروع کند شب خود را بالقرآن

الاستعاذة وروي عن الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

استعاذه وروایت ست از حسن رض از نبی صلعم که فرمود

فيما يذكر من رحمة ربه عز وجل ان الله تعالى قال يا ابن

در آنوقت که ذکر میکرد رحمت پروردگار را عزوجل که خدا تعالی فرمود ای فرزند

آدم اذكرني من بعد صلاة الفجر ساعة وبعد صلاة

آدم یاد کن مرا بعد از نماز فجر یکساعت وبعد از نماز

العصر ساعة اكفك ما بينهما **باب** في الصلوة الخمس

عصر یکساعت بس میشوم ترا در اوقات میان این دو وقت باب در بیان نماز پنجگانه

وبيان اوقاتها وسننها وفضائلها **فصل** الصلوات

وبیان اوقات آن وسنتهای آن وفضائل آن نمازهای

المكتوبة خمس الفجر وهو ركعتان والظهر وهي اربع ركعات

مفروضه پنج ست فجر وآن دو رکعت ست وظهر وآن چهار رکعت ست

والعصر وهي اربع ركعات والمغرب وهي ثلاث ركعات

وعصر وآن چهار رکعت ست ومغرب وآن سه رکعت ست

وَعِشَاءُ الْآخِرَةِ وَهِيَ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ فَذَلِكَ سَبْعَ عَشَرَةَ رَكعة

وعشای دیگر و آن چهار رکعت ست پس اینهمه هفده رکعت ست

وَقَدْ كَانَتْ فُرِضَتْ خَمْسِينَ صَلَاةً لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ

وتحقیق بود که فرض کرده شد پنجاه نماز در شبی که سیر کنانیده شد سیر رسول را

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ ثُمَّ أُعِيدَتْ إِلَى خَمْسٍ حِكْمَةً مِنَ اللّٰهِ

شب معراج پس باز گردانیده شد بسوی پنجاه از روی حکمت از خدای

عَزَّ وَجَلَّ لِيَتَبَيَّنَ بِذَلِكَ التَّخْفِيفُ وَسُهُولَةُ مَا بَقِيَ مِمَّا

تعالی تا ظاهر شود باین تخفیف و سهولت چیزی که باقی ماند حق تعالی از آنکه

سَقَطَ عَنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا أَسْقَطَ عَنْهُمْ ثُبُوتَ وَاحِدٍ

دور کرد از بندگان خود که مومن اند چنانچه دور کرد از ایشان ثابت بودن یک کس از مسلمانان

بِعَشَرَةٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْقِتَالِ إِلَى ثُبُوتِ وَاحِدٍ لِاثْنَيْنِ

در برابر ده کس از کافران در جنگ بسوی ثابت بودن یک کس از مسلمان در برابر دو کس

مِنْهُمْ وَكَمَا أَسْقَطَ تَحْرِيمَ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالْجِمَاعِ بَعْدَ

از کافران چنانچه دور کرد خدای تعالی حرام گردانیدن خوردن و نوشیدن و جماع را بعد از

النَّوْمِ فِي لَيَالِي الصِّيَامِ بِقَوْلِهِ فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ

خواب در شبهای روزه بقول خود پس بخورید و نوشید تا آنکه ظاهر شود

لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ بَعْدَ أَنْ كَانَ ذَلِكَ

رشته سفید صبح از رشته سیاه شب پس از آنکه بود و بست خوردن بعد از خواب

مُحَرَّمًا عَلَيْهِمْ **فَصْلٌ** وَالْأَصْلُ فِي وُجُوبِهَا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ

حرام بر ایشان در اصل در واجب بودن قول خدای عز و جل

وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ وَالْأَصْلُ

برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان و اصل

فِي بَيَانِ أَوْقَاتِهَا آيَاتٌ وَأَخْبَارٌ أَمَّا الْآيَاتُ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ

در بیان اوقات آیتها و خبرها ست اما آیات پس قول خدا تعالی ست

فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي

پس پاکی یاد کنید خدای تعالی را آنگاه که در شب می در آیید و وقتیکه در صبح می در آیید و خدای را ستایش

السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ فَسُبْحَانَ اللّٰهِ أَيْ

آسمانها و زمین و شبانگاه و وقتیکه ظهر میکنید یعنی

صَلُّوا لِلّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَحِينَ

نماز گذارید مر خدای را وقتیکه در شب می در آیید نماز مغرب را و نماز خفتن را و وقتیکه

۸۱۰

۴ تصبحون صلاة الفجر وعشيا صلاة العصر وحين تظهرون
و در صبح در آئید نماز فجر میگزارید و در شبانگاه نماز عصر میگزارید و هنگامیکه در ظهر در آئید

صلاة الظهر وقال عز وجل ان الصلوة كانت على المؤمنين
نماز ظهر میگزارید و گفت خداے عز و جل که نماز بوده است بر مومنان

كتابا موقوتا وقال جل وعلا اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا
نوشته شده در وقت و فرمود جل و علا برپاے دار نماز را دو طرف از روز و پاره

من الليل وقال تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس اي عند غروبها
از شب و فرمود خداے تعالی برپاے دار نماز را در وقت دلوک آفتاب یعنی در وقت فرو رفتن او

وقيل عند زوالها وقال جلت عظمته فسبح بحمد ربك قبل
و گفته شده است وقت برگشتن او و گفت بزرگ است عظمت او بپاکے یاد کن بحمد پروردگار خود پیش

طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء الليل فسبح واطراف
برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن و از اوقات شب پس بپاکے یاد کن و طرفهاے

النهار لعلك ترضى قال قتادة قبل طلوع الشمس هي صلوة
روز تا آنکه راضی شوے تو گفت قتاده پیش از برآمدن آفتاب آن نماز

۸۱۱ الفجر وقبل غروبها صلاة العصر ومن آناء الليل صلوة
فجر است و پیش از غروب آن نماز عصر است و از وقتهاے شب نماز

المغرب والعشاء واطراف النهار صلوة الظهر واما الاخبار
مغرب و عشا و طرفهاے روز نماز ظهر و اما احادیث

۱۲ فما روي عن ابن عباس رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس آنچه مرویست از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول الله صلعم

۵ امني جبرئيل عليه السلام عند البيت فصلى بي الظهر
امامت کرد مرا جبرائیل عم نزدیک خانه کعبه پس گزارد همراه من نماز ظهر

حين زالت الشمس وكان بقدر الشراك ثم صلى بي العصر
وقتیکه برگشت آفتاب و بوده است سایه او بمقدار دوال نعل پس گزارد همراه من نماز عصر

حين صار ظل كل شيء مثله ثم صلى بي المغرب حين افطر
وقتیکه گشت سایه هر چیز مثل او پس گزارد همراه من نماز مغرب وقتیکه افطار کرد

الصائم ثم صلى بي العشاء حين غاب الشفق ثم صلى بي
روزه دار پس گزارد همراه من نماز عشا وقتیکه غایب شد شفق پس گزارد همراه من

الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم ثم صلى بي
نماز فجر وقتیکه حرام شد طعام و شراب بر روزه دار پس گزارد همراه من

الظهر حين صار ظل كل شيء مثله ثم صلى بي العصر حين صار
نماز ظهر وقتيكه گشت سايه هر چيزى مانند او پس گزارد نماز ديگر وقتيكه گشت
ظل كل شيء مثليه ثم صلى بي المغرب حين أفطر الصائم ثم
سايه هر چيزى دو چندان پس گزارد بمن مغرب وقتيكه افطار ميكنند روزه داران
صلى بي العشاء إلى ثلث الليل الأول ثم صلى بي الفجر
پس گزارد بمن عشا تا سوم حصه شب اول پس گزارد بمن نماز
حين أسفر ثم التفت إلي فقال يا محمد هذا وقت الأنبياء
وقتيكه روشن شد صبح پس التفات كرد بمن پس گفت اى محمد اين وقت انبياست
صلوات الله وسلامه عليهم من قبلك والوقت فيما بين
كه پيش از تو بوده اند و وقت ما بين
هذين الوقتين وهذا الخبر هو أصل في المذاهب وفي هذا
اين هر دو وقت ست و اين خبر اصل ست در مذاهب و در اين
الباب أحاديث وردت كلها يرجع إلى معناه فلم نذكرها
باب حديثهاست كه وارد شد همه آن راجع ست بسوى معنى آن پس ذكر نكرديم آنرا
فصل في ذكر من صلى هذه الصلوات أولا قبل نبينا
در ذكر كسيكه گزارد اين نمازها را اول پيش از نبى ما
صلى الله عليه وسلم روي في بعض الأخبار أن رجلا من الأنصار سأل النبي
صلعم روايت است در بعض اخبار كه مردى از انصار پرسيد نبى
صلى الله عليه وسلم عن صلاة الفجر من صلاها أولا فأخبره أن من
را از نماز صبح كه كدام كس گزارد اين نماز را اول پس خبر داد او را كه كسيكه
صلاها أولا آدم عليه السلام والظهر صلاها إبراهيم
گزارد آنرا اول آدم بود ع و ظهر گزارد آنرا ابراهيم ع
حين نجاه الله تعالى من نار نمرود والعصر صلاها يعقوب
وقتيكه نجات داد او را خداى تعالى از آتش نمرود و عصر گزارد آنرا يعقوب
عليه السلام حين أخبره جبرئيل بيوسف عليه السلام و
ع وقتيكه خبر داد او را جبرائيل ع بيوسف ع و
المغرب صلاها داود حين تاب الله عليه وصلاة العتمة
مغرب گزارد آنرا داود ع وقتيكه توبه داد او را خداى تعالى و نماز خفتن
صلاها يونس بن متى حين أخرجه الله تعالى من بطن
گزارد آنرا يونس بن متى وقتيكه برآورد او را خداى تعالى از شكم

نماز عصر

التفات بالكسر بگوشه چشم نگريستن ١٢ از رشيدى

٨١٤

ع

عتمه بالضم نماز خفتن وبا تاء [illegible] بيك ثلث بعد از فرو شدن شفق در پيشانى فرموده آيد ١٢ ار

الحوت كالفرخ الذي لا ريش له فجاء جبرئيل عليه السلام

مانند چوزه که نیست پر او را پس آمد او را جبرائیل ع

فقال ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول لك اني استحي

پس گفت که خدا میرساند ترا سلام و میگوید ترا که شرم دارم

منك كيف عذبتك في دار الدنيا فهل انت راض عني

از تو چگونه عذاب کردم ترا در دار دنیا پس آیا تو راضی هستی از من

فقام فصلى اربع ركعات ثم قال اني عن ربي راض اني

پس ایستاد پس گزارد چهار رکعت بعد گفت هر آئینه من از پروردگار خود راضی ام

عن ربي راض فصل واول ما وجبت من الصلوة على

از پروردگار خود راضی ام و اول آنکه واجب شد از نماز بر

نبينا صلى الله عليه وسلم وامر بفعلها صلوة الفجر والمغرب فكان

نبی ما و امر کرده شد بکردن آن نماز فجر است و مغرب پس بود

صلى الله عليه وسلم يصلي ركعتين بالغداة وركعتين بالعشي وهو

که میگزارد دو رکعت در صبح دو رکعت در شب و آن

۸۱۳ قوله عز وجل فسبح بحمد ربك بالعشي والابكار الى ان اسري

قول خدای عز و جل است پس پاکی بیاد کن پروردگار خود را در شب و صبح تا آنکه سیر کنانیده

به صلى الله عليه وسلم الى السماء ليلة المعراج ففرض عليه خمس صلوات

آن سرور را بسوی آسمان شب معراج پس فرض شد بروی پنج نماز

وصلاة الفجر هي اول صلاة النهار ثم الظهر واما بدء

و نماز فجر این اول نماز روز است بعده ظهر و جماعتی که ابتدا کرده

العلماء في بيان صفة الصلوات بالظهر اتباعا للسنة

علما در بیان صفت نمازها بظهر و جهت پیروی سنت

وهو قوله صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عباس رض امني جبرئيل

و آن قول رسول الله است در حدیث ابن عباس رض امامت کرد مرا جبرئیل

عند البيت فصلى بي الظهر الى اخر الحديث فبدا بيان وقتها

نزد خانه کعبه پس گزارد همراه من ظهر تا آخر حدیث پس ابتدا کرده شد بیان او را

فجعل اول المواقيت وقتها لا انها فرضت اولا وقيل

پس گردانید اول وقت همی نماز وقت نماز ظهر نه آنکه فرض کرده شد اول و گفته شد

ان الفجر هي التي صلاها ادم عليه السلام وهو اول نبي

که فجر آن نماز است که گزارید او را آدم ع و آن اول پیغمبر

أرسل في الأرض من الإنس فعلم أنها أول صلاة فرضت في ٥١
که فرستاده شد در زمین از آدمیان پس دانسته شد که آن اول نماز است که فرض کرده شد
الجملة فصل في بيان وقت صلاة الفجر فأول وقتها إذا انصدع
در جمله در بیان وقت نماز فجر پس اول وقت آن چون شکافته شود
الفجر الثاني المعترض بالضياء في أقصى المشرق ذاهبا من
صبح دوم است که پهن شود به روشنائی در کناره مشرق رونده است از
القبلة إلى دبرها حتى يرتفع فيعم الأفق وينتشر على رؤس
قبله بسوی پشت او تا آنکه بلند شود پس در گیرد تمام کناره را و پراگنده شود بر سرهای
الجبال والقصور المشيدة وآخر وقتها الإسفار النير
کوهها و قصرهای استوار و آخر وقت آن اسفار روشن است
الذي إذا سلم منها بدا حاجب الشمس وما بين هذين
که وقتی که سلام گرداند از آن ظاهر شود کناره آفتاب و در میان این دو
وقت واسع والمستحب أن تسمى هذه الصلوة صلوة الصبح ٥٢
وقت فراخ است و مستحب است نامیدن آن نماز نماز صبح
أو الفجر ولا تسمى صلوة الغداة لأن الله تعالى قال وقرآن
یا نماز فجر و نامیده نشود نماز بامداد زیرا که خدای تعالی فرموده و خواندن ٨١٤
الفجر إن قرآن الفجر كان مشهودا يعني صلوة الفجر تشهدها
فجر را که نماز فجر بوده است حاضر کرده شده فرشتها مراد میدارد نماز فجر حاضر شوند
ملائكة الليل وملائكة النهار فتحصل في آخر صحيفة ملائكة
فرشتهای شب و فرشتهای روز
الليل وأول صحيفة ملائكة النهار عليهم السلام والأفضل
و افضل
التغليس بها خلاف ما قال الإمام أبو حنيفة من أن الإسفار
در نماز بامداد تاریکی است بر خلاف آنکه گفت امام ابو حنیفه که اسفار
بها أفضل ولنا ما قلنا ذلك لما روي عن عائشة رض أنها
آن افضل است و حجت ما آنچه گفتیم این را از جهت آنکه روایت است از عائشه رض که
قالت كن النساء يخرجن إلى عهد رسول الله صلى الله عليه يصلين
گفت عائشه بودند زنان که بیرون میرفتند در عهد رسول الله صلعم که میگزاردند
الفجر معه ثم يرجعن متلفعات بمروطهن لا يعرفهن
نماز فجر را با او پس باز گردیدند پیچیده در چادرها و نمی شناختند آنها را

احدهن من الغلس وعن امامنا احمد رح رواية اخرى ان

یکے از آن ہا اینکہ تاریکی صبح و مرویست از امام ما احمد رح روایت دیگر اینکہ

المعتبر بحال المأمومين فان اسفروا فالافضل الاسفار

معتبر بحال مقتدیان ست پس اگر در روشنائی گذارند پس بہتر ست ناچار اسفار ناظر

لتكثير الجمع والثواب واما الفجر الاول فلا عبرة به لانه

بسیار شود جماعت و ثواب و اما فجر اول پس اعتبار نیست بآن زیرا کہ آن

لا يحرم شيئا ولا يوجب شيئا لما روي عن ابن عباس رض انه

حرام نمیکند چیزے را و واجب نمیکند چیزے را از جہت آنکہ مرویست از ابن عباس رض کہ

قال الفجر فجران فالذي يحل به الصلوة ويحرم فيه الاكل

فرمود فجر دو فجر ست پس آنکہ حلال میشود باو نماز صبح و حرام میشود خوردن

والشرب الذي ينتشر على رؤس الجبال هو الذي يحرم وقد

و نوشیدن سایہ را آن فجر یست کہ پراگندہ میشود بر سرہائے کوہہا و آنست کہ حرام میشود

وصف بعض العلماء بالله عز وجل الفجرين وحدهما بحدين

وصفت کردہ اند بعض علماء بخدا فجر دو فجر ست و تحدید کردہ اند بدو حد

فقال الفجر الاول هو بدو سلطان شعاع الشمس اذا ظهرت

پس گفت فجر اول آن ابتدائے غلبہ شعاع آفتاب ست ہرگاہ ظاہر شود

٨١٥ من وراء الارض الخامسة لينقطع ضوءها في وسط السماء

از پس زمین پنجم تا پراگندہ شود روشنی آن در میانہ آسمان

حتى يقطعها بمقدار بقاء الفجر الاول فذلك الضياء الذي

تا قطع شود آن بمقدار بقاء فجر اول پس این روشنی کہ

تظهر في السماء في الثلث الاخير من الليل هو الفجر الاول ثم

ظاہر میشود در آسمان در ثلث آخر شب آن فجر اول ست باز

يعود سواد الليل كما كان لان الشمس تغرق في الفلك الاسفل

باز میگردد سیاہی شب چنانکہ بود زیرا کہ آفتاب غرق میشود در آسمان زیرین

المتحايف وتحجبها الارض السادسة فيذهب ذلك الضوء

میل کنندہ و پوشیدہ میکند او را زمین ششم پس میرود این روشنی

الذي ظهر في السماء واما الفجر الثاني فهو انشقاق شفق

کہ ظاہر شد در آسمان و اما فجر ثانی پس آن شگافتن شفق

الشمس وهو بدو بياضها التي تحته الحمرة وهو الشفق

آفتاب ست و آن ابتداء روشنی آنست کہ زیر او سرخے ست و آن شفق

الثاني وهو أول سلطانها من آخر الليل وبعد طلوع قرص
دوم است و آن اول غلبه آنست از آخر شب . پس از بر آمدن قرص
الشمس وذلك أن الشمس إذا ظهرت على وجه أرض الدنيا
آفتاب است و آن اینست آفتاب هرگاه ظاهر میشود بر روی زمین دنیا
التي هي السابعة وانحسر شعاعها من الفلك الأسفل وهو
که هفتم زمین است و دور شد شعاع آن از آسمان زیرین و آن
ذيل السماء سترت عنها الجبال والبحار والأقاليم العالية
دامن آسمان است پوشیده شد ازو کوهها و دریاها و اقلیمهای بلند
ظهر شعاعها منتشرا إلى وسط السماء عرضا مستطيرا
ظاهر میشود شعاع او در حالیکه پراگنده باشد بسوی میانه آسمان پهن در کناره آسمان
والأول يسمى مستطيلا لأنه يظهر في وسط السماء طولا
و صبح اول نامیده میشود مستطیل یعنی دراز زیرا که ظاهر میشود در میانه آسمان دراز
ثم يذهب والثاني يظهر عرضا يستطير فيعم الأفق
پس دور میشود و دومی ظاهر میشود پهن در کناره آسمان پس در میگیرد کناره‌های آسمان
وأرجاء السماء كلها والشمس شفقان عند الغروب و
و همه کناره‌های آسمان را . و مر آفتاب را دو شفق است وقت غروب و
شفقان عند الطلوع فصل وأما الظهر فأول وقتها
دو شفق وقت طلوع است . و اما ظهر پس اول وقت آن
إذا زالت الشمس وآخره إذا صار ظل كل شيء مثله والأفضل
وقتیست که بگردد آفتاب و آخر آن وقتیکه گردد سایه هر چیز مانند آن و افضل
تعجيلها إلا في شدة الحر ومع الغيم في حق من أراد الخروج
تعجیل است مگر در شدت گرمی و گر باشد ابر در حق کسیکه بخواهد بر آمدن
إلى الجماعة لقول النبي صلى الله عليه وسلم أبردوا بالظهر فإن شدة
بسوی جماعت از جهت قول نبی صلعم در سختی سردی بگذارید ظهر را که شدت
الحر من فيح جهنم ولما روي عن بلال رضه قال أذنت رسول
گرمی از زبانه دوزخ است و از جهت آنکه مرویست از بلال رض گفت اعلام کردم رسول
الله صلى الله عليه وسلم بصلاة الظهر فقال أبرد ثم أذنته ثانية فقال
الله صلعم را بنماز ظهر پس فرمود صلعم سردی کن پس اعلام کردم دوم بار پس فرمود
أبرد ثم أذنته ثالثة فقال أبرد حتى رأيت في الظل التلول
سردی کن پس باز اعلام کردم سوم بار پس فرمود سردی کن تا آنکه دیدیم در سایه پشته‌ها که سرفرا

٨٢٦

ثم قال ان شدة الحر من فيح جهنم فاذا اشتد الحر فابردوا

پس سرد کنید ... گرمی را ... پس هرگاه سخت شود گرمی

بيان معرفة الزوال ان الشمس اذا وقفت فهو قبل الزوال

بیان معرفت زوال آنست که آفتاب هرگاه ایستاد پس آن قبل زوال است

فاذا زالت اقل القليل فذلك وقت الظهر وجاء في الحديث

پس هرگاه زائل شد کمتر از کم پس این وقت ظهر است و آمده در حدیث

ان الشمس اذا زالت بمقدار شراك فذلك اول وقت الظهر

که آفتاب هرگاه زائل شد بمقدار دوال نعل پس این اول وقت ظهر است

فاذا صار ظل كل شيء مثله فهو آخر وقت الظهر واول وقت

پس هرگاه گشت سایه هر چیز مثل او پس آن آخر وقت ظهر است و اول وقت

العصر فاذا اردت ان تعرف ذلك فقس الظل بان تنصب

عصر پس هرگاه خواستی که شناسی آنرا پس قیاس کن سایه را باینکه نصب کنی

عودا او تقوم قائما في موضع من الارض مستويا معتدلا

عمود را یا ایستاده گردی ایستاده در جایے از زمین هموار برابر

ثم علم على منتهى الظل بان تخط خطا ثم انظر اينقص او

پس نشانه کنی بر منتهی سایه باینکه کشے خطے پس نظر کن آیا ناقص است یا

يزيد فان رايته ينقص علمت ان الشمس لم تزل بعد وان

زیاده پس اگر دیدے او را که کم میشود دانستی که آفتاب زائل نگشته است هنوز و اگر

رايته قائما لا يزيد ولا ينقص فذلك قيامها وهو نصف

دیدے او را ایستاده نه زیاده و نه ناقص پس این قیام آنست و آن نصف

النهار لا يجوز الصلوة حينئذ فاذا اخذ الظل في الزيادة

روز است جائز نیست نماز درین وقت پس هرگاه گرفت سایه در زیادت

فذلك زوال الشمس فقس من حد الزيادة الى ظل ذلك الشيء

پس آن وقت برگشتن آفتاب است پس اندازه کن از حد زیادت تا سایه آن چیز

الذي قست به طول الظل فاذا بلغ الى آخر طوله فهو آخر

که اندازه کرده بودے بآن درازے سایه را پس هرگاه رسید سایه تا آخر درازی او پس آن آخر

وقت الظهر فاذا زاد شيئا يسيرا فقد دخل وقت العصر

وقت ظهر است پس هرگاه زیاده شد چیزے اندک پس تحقیق درآمد وقت عصر تا آنکه

يزيد الظل طول ذلك الشيء مرة اخرى فذلك آخر وقت

زیاده شود سایه بمقدار درازے سایه آن چیز بار دیگر پس این آخر وقت

العصر ثم يبقى وقت الضرورة الى قبل غروب الشمس و

عصر است بیشتر باقی می‌ماند وقت عصر تا وقت غروب آفتاب

كذلك تفعل بقيامك فتعلم على موضع ظلك فان نقص

همچنین میکنی با ایستادن خود پس نشان کن جای سایه خود را پس اگر کم شد

علمت انه لم يزل الشمس وان وقف فهو حال القيام و

بدانی تو که برنگشته است آفتاب و اگر ایستاد پس آن حال ایستادن آفتاب است و

ان زاد فهو الزوال واما معرفتك المثل بقيامك وطولك

اگر زیاده شد پس آن وقت برگشتن آفتاب است و اما دانستن تو مثل خود را با ایستادن خود و درازی

فان طولك سبعة اقدام بقدمك سوى قدمك الذي

پس درازی تو هفت قدم است بقدم تو غیر آن قدم که تو

تقوم عليها فانك تقوم مستقبل الشمس بوجهك ثم

ایستاده میشوی بر او پس بر ایستی تو ایستاده شوی روبروی آفتاب پس

تامر انسانا يعلم طرف ظلك بعلامة ثم تقيس من عقبك

فرمائی کسی را که نشان کند نهایت سایه ترا به نشانه پس قیاس کنی از پاشنه پای خود

الى تلك العلامة فان كان بينهما اقل من سبعة اقدام سوى ٨٢٨

تا این علامت پس اگر باشد درمیان آن هر دو نشان کمتر از هفت قدم غیر از مقداری

ما زالت الشمس عليه من الظل فتعلم انك في وقت الظهر

از سایه که گشته است آفتاب از او یعنی از سایه اصلی پس بدانی که تو در وقت ظهر هستی

وان وقت العصر لم يدخل بعد فاذا زاد الظل على سبعة

و وقت عصر در نیامده است هنوز پس هرگاه زیاده شد سایه بر هفت

اقدامك علمت دخول وقت العصر **فصل** وهو الذي

قدم تو دانستی که درآمد وقت عصر و این چیز

ذكرنا من الاقدام ونصب العمود يختلف في الشتاء والصيف

که یاد کردیم آنرا از اقدام و نصب عمود مختلف میشود در گرمی و سردی

يزيد الظل وينقص والزيادة تكون في الشتاء لان الشمس

پس زیاده میشود سایه و کم میشود پس زیاده باشد در گرمی زیرا که آفتاب

تكون في مسامتة الشخص لانها تسير في ذيل السماء والارتفاع

باشد در برابر شخص زیرا که سیر میکند در دامن آسمان و بلند میشود

في الجو ونقصانه يكون في الصيف لان الشمس ترتفع الى

در میان آسمان و کمی آن باشد در سردی زیرا که آفتاب بلند میشود بسوی

الجو فتشرق على الأشخاص لأنها أول ما تصعد تكون من

میانهٔ آسمان پس بر سری آید مردم را زیرا که آفتاب اول بار که برآید سیه باشد

جانب السماء فيمتد ظلها لمقابلة قرصها فكلما صعدت

در کناره آسمان پس دراز شود سایه آن اشخاص در مقابله قرص آفتاب پس هرچند که

تقصر الظل إلى أن تنتهي في الارتفاع فتصير في كبد

کوتاه شود سایه تا آنکه بنهایت رسد در بلندی پس میرسد در میانه

السماء وهو حالة قيامها فإذا أخذت في السير أي ذهو

آسمان و آن حال ایستادن آفتاب است پس وقتیکه گرفت آفتاب در حال از وسط

النزول نحو ما يلي مغربها فتأخذ الظل في الطول وهو الزوال

آسمان بجانب مغرب پس بگیرد سایه در درازی و آن وقت برگشتن آفتاب است

وكذلك يختلف في البلدان فما كان منها تحت وسط

و همچنین مختلف میشود آن در شهرها پس آنچه باشد از آن شهرها در زیر میانه

الفلك كمكة وما حواليها من البلدان تقصر ظل الشمس فيه

آسمان مانند مکه و آنچه گرداگرد آنست از شهرها کوتاه میباشد سایه در آنجا

حتى لا يبقى للشمس ظل أصلا وما كان بعيدا من وسط

تا آنکه باقی نماند آفتاب را سایه هرگز و آنچه باشد دور از میانه

الفلك كخراسان وما والاها من النواحي فإن ظل الشمس

آسمان مانند خراسان و آنچه نزدیک اوست از نواحی که سایه آفتاب

يطول صيفا وشتاء فيكون صيفها كشتاء غيرها في طول

دراز میباشد در تابستان و زمستان پس باشد تابستان آن مانند زمستان جای دیگر در درازی

الظل فقد يزول في تلك البلاد **فصل في معرفة الأقدام**

سایه پس تحقیق برگردد در این شهرها — در بیان شناختن قدمها

اعلم أن أقل ما تزول عليه الشمس على ما ذكره القدماء من

بدانکه کمتر سایه ایکه بر وی برگردد آفتاب برابر بطریقه که ذکر کرده اند پیشینیان

أهل هذا العلم في حزيران على قدمين وأكثر ما تزول عليه

از اهل این علم در حزیران بر دو قدم است و اکثر سایه ایکه زایل شود آفتاب را

في كانون على ثمانية أقدام وتزول في أيلول على خمسة أقدام

در ماه کانون هشت قدم است و زایل شود آفتاب در ماه ایلول بر پنج قدم است

وفي تشرين الأول على ستة أقدام وفي تشرين الآخر على

و در تشرین اول بر شش قدم است و در تشرین دوم بر

سبعة أقدام وفي كانون الأول على ثمانية أقدام وذلك

هفت قدم است و در کانون اول بر هشت قدم و این

منتهى قصر النهار وطول الليل وهو أكثر ما تزول عليه الشمس

نهایت کوتاهی روز و درازی شب است و آن اکثر چیزیست که بر سایه او برود آفتاب

ثم ينقص الظل ويزيد النهار فتزول الشمس في كانون

پس کم میشود سایه و دراز میشود روز پس میگردد آفتاب در کانون

الآخر على سبعة أقدام وتزول في شباط على ستة أقدام

آخر بر هفت قدم و میگردد آفتاب در شباط بر شش قدم

وتزول في آذار على خمسة أقدام وذلك استواء الليل و

و میگردد در ماه آذار بر پنج قدم و این وقت برابر شدن شب و

النهار وتزول في نيسان على أربعة أقدام وفي أيار على

روز است و میگردد در ماه نیسان بر چهار قدم و در ماه ایار بر

ثلاثة أقدام وفي حزيران على قدمين فذلك منتهى طول

سه قدم و در ماه حزیران بر دو قدم پس این وقت نهایت درازی

النهار وقصر الليل وهو أقل ما تزول الشمس عليه فيكون

روز و کوتاهی شب است و آن کوتاه ترین سایه است که میگردد آفتاب بر او پس باشد

النهار خمسة عشر ساعة والليل تسع ساعات وتزول في

روز پانزده ساعت و شب نه ساعت و میگردد در

تموز على ثلاثة أقدام وفي آب على أربعة أقدام وفي أيلول

ماه تموز بر سه قدم و در ماه آب بر چهار قدم و در ایلول

على خمسة أقدام وفيه يستوي الليل والنهار وروي عن

بر پنج قدم و در وی برابر میشود شب و روز و روایت است از

سفيان الثوري أنه قال أكثر ما تزول عليه الشمس سبعة

سفیان ثوری که گفت اکثر چیزی که میگردد آفتاب بر او هفت

أقدام وأقل ذلك ما تزول على قدم واحد وعن عبد الله

قدم است و کمتر آن که بر میگردد بر یک قدم است و روایت است از عبد الله

بن مسعود رض قال كانت صلاتنا الظهر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

بن مسعود که گفت بود نماز ظهر ما با رسول الله ص

في صيف على ثلاثة أقدام إلى خمسة أقدام وفي الشتاء

در تابستان بر سه قدم تا پنج قدم و در زمستان

٨٢٠

خمسة أقدام فصل وذكر بعضهم صفة أخرى

پنج قدم و ذکر کرده اند بعض ایشان صفت دیگر

فقال تزول الشمس في تسعة عشر يوما من آذار وظل

پس گفته اند گردیدن آفتاب در نوزده روز از ماه آذار و سایه

الإنسان ثلاثة أقدام وكذلك كل شيء تنصبه فإن

انسان سه قدم است و همچنین بر چیز که نصب کنی آن را اگر

الشمس تزول يومئذ وظل ذلك الشيء ثلاثة أسباعه

آفتاب بگردد آن روز و حال آنکه سایه آن چیز سه حصه از هفت حصه آن چیز است

ثم ينقص الظل قدما حتى ينتهي طول النهار وقصر الليل

پس کوتاه میشود سایه یعنی از روی قدم تا آنکه نهایت برسد درازی نهار و کوتاهی لیل

في تسعة عشر من حزيران فتزول الشمس يومئذ وظل

در نوزده روز از حزیران پس برگردد آفتاب در آن روز و حال آنکه سایه

الإنسان نصف قدم وذلك أقل ما تزول عليه الشمس ثم

آدمی نیم قدم است و این کمتر سایه چیست که بگردد بر او آفتاب پس

يزيد الظل فكلما مضت ستة وثلاثون يوما زاد الظل

زیاده میشود سایه پس هرگاه بگذرد شش و سی روز زیاده میشود سایه یعنی

قدما حتى يستوي الليل والنهار في تسعة عشر يوما من

از روی قدم تا برابر میشود شب و روز در نوزده روز از

أيلول فتزول الشمس يومئذ والظل على ثلاثة أقدام ثم

ایلول پس برگردد آفتاب در آن روز و حال آنکه سایه یعنی بر سه قدم است پس

يزيد الظل فكلما مضى أربعة عشر يوما زاد الظل قدما

زیاده میشود سایه پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه یعنی از روی قدم

حتى ينتهي طول الليل وقصر النهار وذلك في تسعة عشر

تا آنکه نهایت برسد درازی شب و کوتاهی روز و این در نوزده

يوما من كانون الأول فتزول الشمس يومئذ على سبعة

روز از کانون اول پس برگردد آفتاب در آن روز بر هفت

أقدام ونصف قدم وذلك أكثر ما تزول الشمس عليه

قدم و نصف قدم و این اکثر چیزیست که برگردد آفتاب بر او

ثم كلما مضى أربعة عشر يوما زاد الظل قدما حتى ينتهي

پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه از روی قدم تا آنکه نهایت

إلى تسعة عشر يومًا من آذار فذلك استواء الليل والنهار
تا نوزده روز از آذار پس این استواء شب و روز است
وتزول الشمس على ثلاثة أقدام وذلك دخول الشمس في الصيف
و بر گردد آفتاب بر سه قدم و این وقت در آمدن آفتاب است در تابستان
وزيادة الظل ونقصانه الذي ذكرنا في كل ستة و
و زیادتِ سایه و نقصانِ آن که ذکر کردیم ما اورا در هر سی و شش روز
ثلاثين يومًا قدم في الصيف والقيظ وزيادته في كل
یک قدم است در تابستان و خریف و زیاده آن سایه در هر
أربعة عشر يومًا قدم في الربيع والشتاء فصل وقد
چهارده روز یک قدم است در ربیع و زمستان و تحقیق
ذكر بعض شيوخنا لذلك صفة أخرى وهو أن قال تزول
ذکر کرد بعض شیوخ ما برای معرفت سایه طریق دیگر و آن اینست که گفته است که بگردد
الشمس في حزيران كله على ثلاثة أقدام والقدم سبع كل
آفتاب در حزیران همه بر سه قدم و قدم هفتم حصه
شخص منتصب وأول وقت العصر فيه تسعة أقدام و
شخص ایستاده است و اول وقت عصر در آن حزیران نه قدم است و
نصف وأول وقت الظهر في تموز كله أربعة أقدام و
نصف و اول وقت ظهر در تموز همه چهار قدم است و
أول وقت العصر فيه عشرة أقدام ونصف وأول وقت
اول وقت عصر در آن تموز ده قدم است و نصف و اول وقت
الظهر في آب كله خمسة أقدام وأول وقت العصر فيه
ظهر در آب همه پنج قدم است و اول وقت در آن آب
إحدى عشر قدمًا ونصف وأول وقت الظهر في أيلول
یازده قدم است و نصف قدم و اول وقت ظهر در ایلول
كله ستة أقدام وأول وقت العصر فيه اثنا عشر قدمًا
همه شش قدم است و اول وقت عصر در آن ایلول دوازده قدم
ونصف وأول وقت الظهر في تشرين الأول كله سبعة
و نیم قدم است و اول وقت ظهر در تشرین اول همه هفت
أقدام وأول وقت العصر فيه ثلاثة عشر قدمًا ونصف
قدم است و اول وقت عصر در تشرین اول سیزده قدم و نیم قدم است

واول وقت الظهر في تشرين الآخر كله ثمانية اقدام و
واول وقت ظهر در تشرین آخر همه هشت قدم است و

اول وقت العصر فيه اربعة عشر قدما ونصف و
واول وقت عصر در آن چهارده قدم است و نیم قدم و

اول وقت الظهر في كانون الاول كله عشرة اقدام و
اول وقت ظهر در کانون اول همه ده قدم است و

نصف واول وقت العصر فيه سبعة عشر قدما سواء
نیم قدم واول وقت عصر در کانون اول هفده قدم است برابر

واول وقت الظهر في كانون الثاني كله تسعة اقدام و
واول وقت ظهر در کانون ثانی همه نه قدم است و

اول وقت العصر فيه خمسة عشر قدما واول وقت الظهر
اول وقت عصر در آن کانون دوم پانزده قدم است واول وقت ظهر

في شباط كله سبعة اقدام ونصف واول وقت العصر
در شباط همه هفت قدم است و نیم قدم واول وقت عصر

فيه اربعة عشر قدما ونصف واول وقت الظهر في
در شباط چهارده و نیم قدم است واول وقت ظهر در

٨٢٣

اذار كله ستة اقدام واول وقت العصر فيه اثنا عشر
آذار همه شش قدم است واول وقت عصر در آذار دوازده

قدما ونصف واول وقت الظهر في نيسان كله اربعة
قدم است و نیم قدم واول وقت ظهر در نیسان همه چهار

اقدام ونصف واول وقت العصر فيه احدى عشر قدما
قدم است و نیم واول وقت عصر در نیسان یازده قدم است

واول وقت الظهر في الايار كلها ثلثة اقدام ونصف
واول وقت ظهر در آیار همه سه قدم است و نیم قدم

واول وقت العصر فيه عشرة اقدام فهذه مقادير ما
واول وقت عصر در آیار ده قدم است پس این است مقدارها که سایه اصلی که

تزول عليه الشمس في شهور السنة كلها والله اعلم
بر میگردد آفتاب بر آن در ماههای سال همه و خدا داناتر است

لا تدركه احساسنا لا تنتهي نحوه علومنا فصل
که درک نمیکند او را حسهای ما و نمیرسد بسوی او علوم ما

ومعرفة الزوال على هذه الصفات والتحديد ليس هو
و دانستن بر گردیدن آفتاب بدین صفات و حدود نیست آن
بأمر حتم بل هي جهة من جهات الوصول الى معرفة الزوال
امری واجب بلکه جهتی است از جهات پیوستن بمعرفت زوال
وليس كل أحد يدرك ذلك بل كل من غلب على ظنه ويقينه
و نیست هر یکی که دریابد این را بلکه هر کسی که غالب باشد بر ظن او و یقین او
زوال الشمس يجب عليه فعل صلاة الظهر وذلك أن الناس
برگشتن آفتاب واجب گردد بروی کردن نماز ظهر و آن اینست که مردم
في الأوقات على ثلاثة أضرب من فرضه اليقين وهو من
در دانستن اوقات بر سه گونه اند اول کسی که فرض او یقین است و آن کسی است
يعرف الدقائق والساعات وسير الكواكب يستدل بذلك
که داند دقیقها و ساعتها را و سیر ستارها استدلال میکند باین بمعرفت
ليحصل له يقين الوقت ومن فرضه الاجتهاد والتقدير
تا حاصل شود او را یقین بر آمدن وقت و دوم کسی که فرض او کوشش است و اندازه کردن
بالعمل أو تقليد من يعمل وهم الصناع الجهال بالأوقات فإن
بکار خویش یا تقلید جماعتی که کار میکنند و ایشان اهل پیشه و حرفت اند که جاهل اند از علم اوقات ۸۲۴
اجتهدوا وقدروا بأعمالهم مثل الخباز عادته أن يخبز
کوشش کردند پس اندازه کردند وقت را بعملهای خویش چنانچه نانپز عادت او است که نان می پزد
لعجنتين أو ثلاثا الى الظهر أو الطحان يطحن القفيز الى
دو خمیر یا سه خمیر تا وقت ظهر یا آسیابان که آس کند یک پیمانه تا
الظهر استظهر بالتأخير وصلى لأن في يوم الغيم كأن
ظهر یاری خواهد بتاخیر و بگذارد نماز ظهر را زیرا که در روز ابر گویا که
الوقت يقصر بغيبة الشمس فيغفل الإنسان عن مراعاة
وقت کوتاه میشود از جهت غایب بودن آفتاب پس غافل میشود آدمی از نگهداشتن
الوقت أو يتشاغل عنه فإن سمع الأذان من عارف بالأوقات
وقت یا بکار باز میدارد از محافظت وقت پس اگر شنید اذان را از عارف وقت
أو من لا يؤذن إلا بإذن عارف الوقت يقوم للصلوة
یا از کسی که اذان نمیدهد مگر باذن کسیکه داننده وقت است برخیزد ازبرای نماز
والثالث من فرضه التحري والتأخير بجهده الى أن تغلب
و قسم سوم کسی که فرض او بجوید و رای فکر کردن و تاخیر بکوشش خود تا آنکه غالب شود

عَلَى ظَنِّهِ دُخُولُ الْوَقْتِ وَهُوَ الْمَطْمُورُ وَالْمَحْبُوسُ فِي الْأَمْكِنَةِ

بر گمان او در آمدن وقت و آن کسی است که پوشیده شده است و بند کرده شده در جایهائیکه

الَّتِي لَا يَتَوَصَّلُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْوَقْتِ بِدَلَالَةٍ وَلَا خَبَرٍ وَلَا سَمَاعِ

که نتواند رسید بسوے شناختن وقت بدلیل و نه بخبر و نه بشنیدن

أَذَانٍ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ

اذان از جهت فرموده نبی صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکه امر کنم شما را بکارے پس بیارید شما ازو مقدار یکه

فَصْلٌ وَمَعْرِفَةُ الزَّوَالِ أَمْرٌ يَدِقُّ وَيَصْعُبُ وَقَدْ وَرَدَ

و دانستن برگشتن آفتاب از طریق تحقیق امر باریک است و دشوار و بتحقیق وارد شد

فِي الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَأَلَ جِبْرَئِيلَ عَم أَزَالَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ

در حدیث بدرستیکه نبی صلی اللہ علیہ وسلم پرسید جبرائیل را علیه السلام آیا برگشته است آفتاب پس گفت

لَا نَعَمْ فَقَالَ كَيْفَ هٰذَا فَقَالَ مِنْ قَوْلِي لَكَ لَا إِلَى نَعَمْ قَطَعَتِ

نه آرے پس فرمود چگونه است این جواب پس گفت از گفتن من ترا لا تا نعم سیر کرد

الشَّمْسُ مِنَ الْفَلَكِ خَمْسِينَ أَلْفَ فَرْسَخٍ فَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

آفتاب از آسمان پنجاه هزار فرسنگ راه پس چنان بود که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

سَأَلَهُ عَنْ زَوَالِهَا عَلَى عِلْمِ اللّٰهِ تَعَالَى لٰكِنْ إِنَّكَ إِذَا اسْتَقْبَلْتَ

سوال کرده بود از گشتن آفتاب موافق علم خدا تعالی کرد و تفاوت هیچ نباشد لیکن بدرستیکه تو چون رو کنی

الْقِبْلَةَ فَكَانَتِ الشَّمْسُ عَلَى حَاجِبِكَ الْأَيْمَنِ فِي الصَّيْفِ فَقَدْ

قبله را پس باشد آفتاب بر ابروے راست تو در تابستان پس بتحقیق

زَالَتْ بِلَا شَكٍّ فَصَلِّ الظُّهْرَ فَإِذَا صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ

برگشته است بی شک پس بگذار ظهر را پس هرگاه گشت سایه هر چیز مانند آن

فَهُوَ وَقْتُ الْعَصْرِ فَإِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ عَلَى حَاجِبِكَ الْأَيْسَرِ فِي

پس آن وقت عصر است پس هرگاه باشد آفتاب بر ابروے چپ تو در

الصَّيْفِ أَيْضًا وَأَنْتَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ فَاعْلَمْ أَنَّهَا لَمْ تَزُلْ بَعْدُ

تابستان هم و تو روبروے قبله باشی پس بدان که برنگشته است هنوز

فَإِذَا كَانَتْ بَيْنَ عَيْنَيْكَ فَهُوَ قِيَامُهَا وَاسْتِوَاؤُهَا فِي كَبِدِ

پس هرگاه باشد میان هر دو چشم تو پس آن قیام اوست و استوار او در میانه

السَّمَاءِ وَقَدْ يَجُوزُ أَنَّهَا قَدْ زَالَتْ إِذَا كَانَ فِي أَوَّلِ الشِّتَاءِ

آسمان و روا است در احتمال که میان دو چشم باشد اگر در شتا آفتاب برگشته است وقتیکه باشد در اول

قَصْرِ النَّهَارِ وَأَمَّا إِذَا كَانَتْ فِي أَوَّلِ الشِّتَاءِ عَلَى حَاجِبِكَ

و کوتاه باشد روز و اما وقتیکه باشد در اول زمستان برابر ابروے راست تو

۸۲۵

الأيمن فيكون قد زالت في جميع الأزمنة لأنه إذا كان

پس باشد تحقیق برگشته است در همه زمانه در تابستان و زمستان زیرا که هرگاه باشد

ذلك في الصيف فهو أول وقت الظهر وإن كان في الشتاء

آن آفتاب برابر ابروی راست در تابستان پس آن در وقت ظهر است و اگر باشد در زمستان

فهو آخر وقت الظهر وإذا كانت على حاجبك الأيسر فقد

پس آن آخر وقت ظهر است و هرگاه باشد برابر ابروی چپ تو پس تحقیق

يجوز أنها قد زالت لقصر النهار في أول الشتاء ولا يجوز في

جایز است که آن آفتاب برگشته باشد از جهت کوتاهی روز در اول زمستان و روا نیست در

أول الصيف لامتداد النهار وطوله وإذا كانت بين عينيك

اول تابستان از جهت درازی روز و هرگاه باشد آفتاب میان دو چشم

في الشتاء فقد زالت بلا شك فإذا صارت إلى حاجبك الأيمن

در زمستان پس برگشته است بی شک پس وقتی که برگردد بسوی ابروی راست تو در زمستان

فهو آخر وقت الظهر وهذا لأهل إقليم العراق والخراسان ٨٢٦

پس آن آخر وقت ظهر است و این حکم از برای اهل عراق و خراسان است

الذين يصلون إلى الركن الأسود وباب البيت من جهة

آنکسانی که نماز میگذارند بسوی رکن اسود و در خانه کعبه از جانب

الكعبة وأما أهل اليمن والمغرب ومن يليهم فعلى ضد ذلك

کعبه و اما اهل یمن و مغرب و کسانیکه متصل ایشانست پس خلاف این است

لأنهم يصلون إلى الركن اليماني ومؤخر الكعبة فلذلك

زیرا که ایشان نماز میگذارند بسوی رکن یمانی و بسوی موخر کعبه پس از این جهت

اختلف التقدير فصل فإذا عرفت الزوال وأردت أن

مختلف شد اندازه ... پس هرگاه شناختی زوال را و خواستی که

تعرف القبلة فاجعل ظلك على يسارك فإنك تكون حينئذ

بشناسی قبله را پس بگردان سایه خود را جانب چپ خویش که تو این هنگام

مستقبل القبلة فاعلم ذلك مختصرا بلا تعب وإنما طولت

مستقبل قبله باشی پس بدان این که مختصر است بی رنج و جز این نیست که دراز کردم

في ذكر معرفة الزوال لأنه أشكل الأوقات وأدقها وقد

در ذکر معرفت زوال زیرا که آن مشکلترین اوقات و باریکترین آنهاست

ورد ذكر الأقدام في خبر ابن مسعود رضي والتنبيه على

وارد شد ذکر قدمها در خبر ابن مسعود ... آگاه گردانیدن بر

مَعرفة ذلك على ما تقدم من بيانه والله أعلم فصل وأما

شناخت او بر طریق که گذشت بیان او بالا وأما

وقت العصر فأوله على ما ذكرنا أدنى زيادة على المثل وآخر

وقت عصر پس اول او چنانچه بیان کردیم وقتی زیاده بود سایه بر چیز مثل او و آخر

وقتها إذا صار الظل مثليه ووقت الضرورة إلى قبل أن

وقت آن هرگاه باشد سایه هر چیز دو چند آن و وقت ضرورة تا پیش از

تغيب الشمس وقد تقدم ذكره والأفضل تعجيلها فصل

غایب شدن آفتاب و تحقیق رفت ذکر او و افضل در آن شتاب زدگی است

وأما صلوة المغرب فإذا غربت الشمس وهو إذا تدلى حاجب

و اما نماز مغرب پس هرگاه غروب شود آفتاب و آن است که هرگاه فرو شود حاجب

الشمس الأعلى وهو غيبتها عن الأبصار دخل وقتها ولها

اعلی آفتاب و آن پوشیده شدن آفتاب است از دیدها آید وقت او و مر او را

وقتان أحدهما الغروب والثاني غيبوبة شفق الشمس

دو وقت است یکی غروب و دوم فرو رفتن شفق آفتاب و

هو الحمرة في أصح الروايتين فصل فإذا غاب الشفق

آن سرخی است در اصح روایتها پس هرگاه غایب شود شفق

دخل وقت العشاء الآخرة ووقت الفضيلة منتهي إلى ثلث

در آید وقت عشاء آخره و وقت فضیلت و ثواب باقیست تا سیوم حصه

الليل في إحدى الروايتين والثانية إلى نصف الليل ووقت

شب در یکی از دو روایت و در روایت دوم تا نصف شب و وقت

العذر والضرورة ما لم يطلع الفجر الثاني ولها اسمان

عذر و ضرورت تا بر آمدن صبح ثانی است و مر او را دو نام است

أحدهما عتمة والثاني العشاء الآخرة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا

یکی عتمه و دیگر عشاء آخره زیرا که پیغمبر فرمود

يغلبنكم الأعراب على اسم صلاتكم هذه يسمونها فإنهم

غالب آیند شما را اعراب بر نام نماز شما که این است چنانکه اعراب آن نماز را عتمه

في ذلك والأفضل تأخيرها إلى آخر وقتها وهو ثلث الأول

در این نام و بهتر است تاخیر آن تا آخر وقت آن و آن سوم حصه اول است

أو النصف الأول على ما ذكرنا وأفضلها ما صليت إذا غاب

یا نصف اول چنانچه ذکر کردیم و بهتر اوقات از روی شغل نماز در آن وقت که

البياض المغربي وأظلم مكانه وهو الشفق الثاني فيؤخر
سفیدی که در جانب مغرب است و تاریک شود جای او و آن سفیدی شفق دومین است پس تاخیر کرده شود
إلى ربع الليل أو الثلث أو النصف كل ذلك ما لم ينم المصلي
تا چهارم حصه شب یا سیوم حصه یا نصف همه این اوقات مادامیکه خواب نکند مصلی
قبل أن يصليها فإنه يكره النوم عنها فمن خاف غلبة
پیش از انکه بگذارد نماز را که مکروه است خواب پیش از او پس کسیکه خوف کرد غلبه
النوم فالأفضل أن يصليها ثم ينام وهذا الأفضل عند
خواب را پس بهتر آنست که بگذارد او را پس خواب کند و این بهتر است نزد
الشافعي أن يصلي في أول الوقت وإنما قلنا الأفضل
شافعی رح گزاردن است در اول وقت و جز این نیست که گفتیم با افضل
تأخيرها لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال أعتموا بالعتمة وخرج صلى الله عليه وسلم
تاخیر آنست زیرا که پیغمبر فرمود دیر کنید نماز خفتن را و بر آمد
ليلة وقد أعتم فقال لولا أن أشق على أمتي لأمرتهم أن
شبی در حالیکه تاخیر کرده بود عشا را پس فرمود اگر نه اینکه دشوار شود بر امت هر آینه امر کردمی ایشان را که
يصلوها هكذا فالنبي صلى الله عليه وسلم أخرها وحث على تأخيرها فصار
گزاردن آنرا اینچنین پس پیغمبر موخر کرد آنرا و برانگیخت بر تاخیر او
وأما السنن الراتبة مع هذه الصلوات الخمس فثلاث عشرة
و اما سنتهای راتبه با این نمازهای پنجگانه پس سیزده
ركعة ركعتان قبل صلوة الفجر وركعتان قبل الظهر وركعتان
رکعت است دو رکعت پیش از نماز فجر و دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت
بعدها وركعتان بعد المغرب وركعتان بعد عشاء الآخرة
بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشای آخر
ويوتر بثلاث وهو مخير إن شاء صلاها بتسليمة واحدة
و وتر گزارد سه رکعت و آن مختار است اگر خواهد گزارد آنرا بیک سلام
كصلوة المغرب وإن شاء فصل بينها فيسلم عن ركعتين
مانند نماز مغرب و اگر خواهد جدا کند میان آنها پس سلام دهد از دو رکعت
ويوتر بالآخرة وهو الأفضل فيقرأ في الأولى من الثلاث
و طاق کند با آخر و آن افضل است پس بخواند در اول از سه رکعت
بعد الفاتحة بسبح اسم ربك الأعلى وفي الثانية بقل يا أيها
بعد فاتحه سوره سبح اسم ربک الاعلی و در دومی قل یا ایها الکافرون ٨٢٨

الكفرون وفي الثالثة بقل هو الله احد ويقرء في اولى

و در سوم بقل هو الله احد و بخواند در اول

الركعتين من سنة الفجر بقل يا ايها الكفرون وفي الثانية

دو رکعت از سنت فجر قل یا ایها الکافرون و در ثانیه

بقل هو الله احد ويستحب فعلهما في منزله ثم يخرج

قل هو الله احد و مستحب است ادا کردن آنها در منزل خود پس بیرون آید

ويستحب الاشتغال بذكر الله عز وجل وترك الكلام الا

و مستحب است مشغول شدن بذکر خدای تعالی و ترک کردن سخن مگر

ان يكون واجبا بعد ان يصليهما حتى يدخل في الفريضة

آنکه باشد واجب پس از آنکه بگزارد آنها را تا آنکه درآید در فریضه

والقراءة في الركعتين بعد المغرب كالقراءة في ركعتي

و قرائت در دو رکعت سنت بعد مغرب همچو قرائت در دو رکعت سنت

الفجر روي عن ابن عمر رض انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

فجر مرویست از ابن عمر رض که گفت شنیدم رسول را صلعم را

اكثر من عشرين مرة يقرء في الركعتين بعد المغرب قل

اکثر از بیست بار که بخواند در دو رکعت بعد از مغرب قل

يا ايها الكفرون وقل هو الله احد وروي عن طاوس انه

یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و مرویست از طاوس که

كان يقرء في الاولة منها امن الرسول وفي الثانية قل هو

بود که بخواند در اول از آن رکعتها آمن الرسول و در ثانیه قل هو

الله احد ويستحب تعجيلهما لما روي حذيفة رض عن النبي

الله احد و مستحب است تعجیل آنها از جهت آنکه روایت کرد حذیفه رض از نبی صلعم

صلى الله عليه انه قال عجلوا بالركعتين بعد المغرب لترفعهما

که فرمود شتاب کنید بدو رکعت بعد نماز مغرب تا بردارند آنرا

الملئكة مع المكتوبة فيستحب تخفيفهما لذلك وفي حديث

ملائکه مع فرضها پس مستحب است تخفیف آن از این جهت و در حدیث

اخر انه صلى الله عليه قال من صلى ركعتين بعد المغرب قبل ان يتكلم

دیگر است که فرمود هر که گزارد دو رکعت بعد مغرب پیش از آنکه سخن گوید

رفعت صلاته في عليين وقد جاء ما يدل على استحباب

برده شود نماز او در علیین و بتحقیق آمده است چیزی که دلالت کند بر استحباب

تطويلهما وهو ما روي عن ابن عباس رض انه قال كان

دراز کردن قرارت در آن دو رکعت و آن چیزیست که روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت بود

رسول الله صلى الله عليه وسلم يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب

رسول الله صلعم دراز میکرد قرارت را در دو رکعت بعد مغرب

حتى يتفرق اهل المسجد وروي كذلك عن حذيفة رض انه

تا آنکه پراگنده میشدند اهل مسجد و روایت همچنین است از حذیفه رض که

قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فصليت معه صلاة المغرب

گفت آمدم رسول الله صلعم را پس گزاردم با او نماز مغرب را

ثم قام فصلى الى العشاء الآخرة ثم انتقل الى منزله وقد

پس ایستاد و پس گزارد تا عشاء آخر پس نقل کرد بسوی منزل خود و تحقیق

ورد ايضا ان الاستحباب في فعلهما في المنزل وهو ما

وارد شده است نیز که استحباب در کردن آن سنتها در منزل خود است و آن چیزیست که

روي عن عائشة رض قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي

روایت از عائشه رض که گفت نبی صلعم بود که میگزارد

الركعتين اللتين بعد المغرب في بيتها وكذلك عن ام

دو رکعت را که بعد از مغرب است در خانه خود و همچنین از ام

حبيبة رض وروي عن ابن عمر رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

حبیبه رض و روایت از ابن عمر رض گفت بود رسول الله صلعم

لا يصلي الركعتين بعد المغرب الا في بيته وروى سهل

نمیگزارد دو رکعت بعد مغرب را مگر در خانه خود صلعم و روایت کرد سهل

بن سعد الساعدي رض قال لقد ادركت زمان عثمان

بن سعد ساعدی رض گفت دریافتم زمانه عثمان را

بن عفان رض وانه ليسلم من المغرب وما ارى رجلا واحدا

رض و او سلام میداد از نماز مغرب و نمیدیدم یکی کس را

يصليهما يعني الركعتين بعد المغرب في المسجد بل كانوا

که گزارده باشد آن دو رکعت را بعد مغرب در مسجد بلکه بودند

يبتدرون باب المسجد فيخرجون فيصلونها في بيوتهم

که جلدی میکردند در مسجد پس بر آمدند و میگزاردند آنها را در خانهای خود

فصل في فضائل الصلوات الخمس روي عن ابي سلمة

در فضائل نمازهای پنجگانه روایت است از ابی سلمه رض

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَرَأَيْتُمْ لَوْ

از ابی هریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود آیا دیدید شما اگر باشد

أَنَّ نَهَرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ هَلْ

نهری بدروازه یکی که غسل کند هر روز از آن پنج بار آیا

يَبْقَى مِنْ دَرَنِهِ شَيْءٌ قَالُوا لَا قَالَ فَذَلِكَ مِثْلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ

باقی ماند از چرک او چیزے گفتند نه فرمود پس این مثل صلوة خمسه است

يَمْحُو اللهُ تَعَالَى بِهَا الْخَطَايَا وَعَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْقُرْطُبِيِّ قَالَ

کم میکند خدا تعالی بآن خطاها را و مرویست از ابی ثعلبه القرطبی رض گفت

سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رض يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْتَرِقُونَ

شنیدم عمر بن خطاب را رض که میفرمود فرمود رسول الله صلعم میسوزید

فَإِذَا صَلَّيْتُمُ الصُّبْحَ غَسَلَتْهَا الصَّلوٰةُ مَا كَانَ قَبْلَهَا ثُمَّ تَحْتَرِقُونَ

پس هرگاه گزارید صبح را میشوید نماز چیزے را که پیش از آن بوده است پستر میسوزید

فَإِذَا صَلَّيْتُمُ الظُّهْرَ غَسَلَتْهَا الصَّلوٰةُ مَا كَانَ قَبْلَهَا ثُمَّ تَحْتَرِقُونَ

پس هرگاه گزارید ظهر را میشوید نماز چیزے را که باشد پیش از آن پستر میسوزید

فَإِذَا حَضَرَتْ صَلوٰةُ الْعَصْرِ فَصَلَّيْتُمْ غَسَلَتْ مَا كَانَ قَبْلَهَا

پس هرگاه حاضر شود نماز عصر پس گزارید میشوید نماز چیزے را که بوده است پیش

حَتَّى ذَكَرَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ وَعَنِ الْحَارِثِ مَوْلَى عُثْمَانَ

تا آنکه ذکر کرد رسول الله صلعم نماز پنجگانه را و مرویست از حارث مولے عثمان

بْنِ عَفَّانَ رض قَالَ جَلَسَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رض ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ

رض گفت نشست عثمان بن عفان رض پس طلبید آب را

فَتَوَضَّأَ ثُمَّ قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّأَ وُضُوئِي

پس وضو کرد پس گفت دیدم رسول الله صلعم را که وضو میکرد مانند وضو کردن من

هٰذَا ثُمَّ قَالَ مَنْ تَوَضَّأَ وُضُوئِي هٰذَا ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى الظُّهْرَ

که اکنون کرده ام پس گفت کسیکه وضو کرد وضو من که کرده ام پستر ایستاد و گزارد ظهر را

غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الصُّبْحِ ثُمَّ صَلَّى الْعَصْرَ

آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان آن ظهر و نماز صبح است پستر گزارد و عصر را

غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الظُّهْرِ ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ

آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان آن عصر و نماز ظهر است پستر گزارد و مغرب را

غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ ثُمَّ صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ

آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان آن و درمیان عصر است پستر گزارد و عشاء آخره را

غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ ثُمَّ لَعَلَّهُ يَبِيتُ وَ

آمرزیده شود مر او را آنچه مابین عشا و مغرب است پستر شاید او خواب کند و

٩ ۱۳۱ ۱۲ منتخب اللغات

ثم رجع ليلة ثم اذا قام فصلى الصبح غفر له ما بينهما وبين
بجلد آب و بین او و بشب بستر برگاه ایستاد و بس گزارد نماز صبح را پس آمرزیده شود او را
صلاة عشاء الآخرة فان الحسنات يذهبن السيئات
نماز عشا را آخر است که نیکویی ها می برد بدیها را
قالوا هذه الحسنات فما الباقيات الصالحات قال سبحان
گفتند یاران این است حسنات پس چیست باقیات صالحات گفت این کلمات
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة
خدا پاک است و ثنا مر خدا را و نیست معبود بحق مگر الله تعالی و الله بزرگ است و نیست گشتن و قوت
الا بالله العلي العظيم وعن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده
مگر بخدا که بلند است و بزرگ و روایت از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود
رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة مرضاة الرب وحب
گفت فرمود رسول الله صلعم نماز رضای پروردگار است و دوستی
الملئكة وسنة الانبياء صلوات الله عليهم ونور المعرفة
فرشتها و سنت پیغمبران است و نور معرفت
واصل الايمان واجابة الدعاء وقبول الاعمال وبركة في ١٣٢
و اصل ایمان و قبول دعا و قبول اعمال و برکت در
الرزق وراحة الابدان وسلاح على الاعداء وكراهية الشيطان
رزق و راحت بدنها و آلت جنگ دشمنان و دشواری سختی شیطان را
وشفيع بين صاحبها وبين ملك الموت وسراج في قبره
و شفاعت خواه شود در میان صاحبش و در میان فرشتگان آسمان و چراغ است در قبر او
وفراش تحت جنبه وجواب منكر ونكير ومونس وزائر في
و بستر است زیر پهلوی او و جواب است منکر و نکیر را و مونس است زیارت کننده در
قبره الى يوم القيمة فاذا كان يوم القيمة كانت الصلاة
قبر او تا روز قیامت پس هرگاه باشد روز قیامت باشد نماز
ظلا فوقه وتاجا على راسه ولباسا على بدنه ونورا يسعى
سایه بالای او و تاجی بر سر او و لباسی بر بدن او و نور در دوید
بين يديه وسترا بينه وبين النار وحجة المؤمنين
پرده باشد که میان او و میان آتش باشد و حجت مومنان است
بين يدي الرب عز وجل وثقلا في الميزان وجوازا على
در پیش پروردگار عز و جل و گرانی در میزان نیکویی است و سپید راه گذشتن

الصراط ومفتاحا للجنة لأن الصلاة تسبيح وتحميد و
صراط و کلید دروازه جنت است زیرا که نماز تسبیح است و ستائش و
تقديس وتعظيم وقراءة ودعاء وإن أفضل الأعمال كلها
پاکی منسوب کردن و به بزرگی نسبت کردن و خواندن قرآن و خواستن حاجتها و افضل ترین همه اعمال
الصلوة لوقتها وعن ابن عمر رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
نماز است که بروقت گزارده شود و مرویست از ابن عمر رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را
يقول الصلوة الخمس عماد الدين لا يقبل الله الايمان الا بالصلاة
که میفرمود نمازهای پنجگانه ستون دین است نپذیرد خدا ایمان را مگر به نماز
وعن انس بن مالك رض قال قال رجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم كم افترض
و مرویست از انس بن مالک رض گفت گفت مردی یا رسول الله چند چیز فرض کرده است
الله عز وجل على عباده من الصلوات قال خمس صلوات قال هل
خدای تعالی بر بندگان خود از نماز فرمود ۵ نماز پنجگانه گفت آیا
قبلهن او بعدهن شيء قال افترض الله على عباده صلوات خمسا
پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی هست گفت فرض کرده است خدای تعالی بر بندگان خود
قال ليس قبلهن او بعدهن شيء فحلف الرجل بالله لا يزيد
گفت نیست پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی از نماز پس سوگند خورد مرد بخدای که زیاده نکند
عليهن ولا ينقص منهن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن صدق
بر اینها و نه کم کند از آن پس فرمود رسول الله صلعم اگر راست گفت
دخل الجنة وعن تميم الداري رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
در آید در بهشت و مرویست از تمیم داری رض گفت که رسول الله صلعم فرمود
أول ما يحاسب به العبد يوم القيامة صلاته فإن هو أكملها
اول چیزی که حساب کرده شود بآن بنده روز قیامت نماز است پس اگر کامل کرده باشد
كتبت له كاملة وإن لم يكن أكملها قال الله عز وجل للملائكة انظروا
نوشته میشود نماز را برای او کامل و اگر کامل نکرده است … خدا فرشتگان را ببینید
هل تجدون لعبدي من تطوع فأكملوا له ما ضيع من ذلك
آیا در می یابید بنده مرا از نفل چیزی پس کامل کنید آن نماز را برای او چیزی که ضایع کرده است
وعن انس بن حكيم الضبي قال قال ابو هريرة رض اذا أتيت أهلك
و مرویست از انس بن حکیم ضبی گفت گفت ابو هریره رض هرگاه آمدی اهل خود را
فأخبرهم أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن أول ما يحاسب
پس خبر ده ایشان را که شنیده ام از رسول الله صلعم که میفرمود که اول چیزیکه حساب کرده شود

بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صَلَاتُهُ الْمَكْتُوْبَةُ فَاِنْ اَتَمَّهَا وَاِلَّا قِيْلَ انْظُرُوْا

آن بنده روز قیامت نماز فریضه اوست پس اگر کامل کرد آنرا و اگر نه گفته میشود

فَاِنْ كَانَ لَهٗ تَطَوُّعٌ اُكْمِلَتْ لَهُ الْفَرِيْضَةُ بِهَا ثُمَّ يُفْعَلُ بِسَائِرِ

اگر باشد مر او را نفل کامل کرده میشود مر او را فریضه بآن پس کرده میشود بهمه

الْاَعْمَالِ كَذٰلِكَ وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اعمال همچنین و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم

اَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلٰوةُ وَاَوَّلُ مَا افْتَرَضَ اللّٰهُ تَعَالٰى

اول چیزے که حساب کرده میشود بآن بنده نماز است و اول چیزیکه فرض کرد خداوند تعالی

عَلٰى هٰذِهِ الْاُمَّةِ الصَّلٰوةُ فَصْلٌ فِي الْخُرُوْجِ اِلَى الْمَسْجِدِ وَفَضْلِ

برین امت نماز است در خروج بسوے مسجد و فضیلت

الْجَمَاعَةِ وَالْخُشُوْعِ فِي الصَّلٰوةِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ اِنَّ

جماعت و خشوع در نماز مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت که

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ وَالْفَذِّ سَبْعٌ وَعِشْرُوْنَ

رسول الله صلعم فرمود فرق میان نماز جماعت و تنها بیست و هفت

دَرَجَةً وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِذَا

درجه است و مرویست از ابو هریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود هر گاه

تَوَضَّاَ الْعَبْدُ ثُمَّ خَرَجَ اِلَى الْمَسْجِدِ كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهٗ بِكُلِّ

وضو کند بنده پس بر آید بسوے مسجد مینویسد خدای تعالی مر او را بهر

خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَّمَحٰى عَنْهُ سَيِّئَةً وَّرَفَعَ لَهٗ دَرَجَةً وَّلْيَسْتَبْشِرِ

قدم نیکوے و کم میکند از و بدے و بر میدارد او را درجه و شاد میشود

اللّٰهُ تَعَالٰى كَمَا يَسْتَبْشِرُ بِالْغَائِبِ الطَّوِيْلِ غَيْبَتُهٗ اِذَا قَدِمَ عَلٰى

خدای تعالے چنانچه شاد میشوند بغایب که تا دیر غایب بوده باشد هرگاه باید

اَهْلِهٖ وَعَنْ اَبِيْ عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ عَنْ سَلْمَانَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ

اهل خود و مرویست از ابو عثمان نهدی از سلمان رض گفت فرمود رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ تَوَضَّاَ فِيْ بَيْتِهٖ فَاَحْسَنَ

الله صلعم میفرماید خدا تعالی هر که وضو کرد در خانه خود پس نیکو کرد

الْوُضُوْءَ ثُمَّ زَارَنِيْ فِيْ بَيْتٍ مِّنْ بُيُوْتِيْ فَاَنَا زَائِرُهٗ وَحَقٌّ

وضو را پس زیارت کرد مرا در خانه از خانهاے من پس من زیارت کننده

عَلَى الْمَزُوْرِ اَنْ يُّكْرِمَ زَائِرَهٗ وَعَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ

بر زیارت کرده شده که تکریم کند زیارت کننده خود را و مرویست از سالم بن عبد الله از پدر خود از

عمر بن الخطاب رض قال جاء جبرئيل عليه السلام الى النبي صلى الله عليه وسلم
عمر بن خطاب گفت آمد جبرائیل ... بسوی نبی صلعم

فقال بشر المشائين في ظلم الليل الى المساجد بالنور التام يوم
پس فرمود شادمان ساز روندگان را در سیاهی شب بسوی مسجدها بنور تمام روز

القيمة وعن ابي درداء رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من مشى
قیامت و مرویست از ابی درداء از نبی صلعم که فرمود هر که رود

في ظلم الليل الى المساجد آتاه الله تعالى نورا يوم القيمة
در تاریکی شب بسوی مسجد دهد خدا تعالی او را نور روز قیامت

وعن ابي سعيد الخدري رض انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
و مرویست از ابی سعید خدری رض که شنید رسول الله صلعم که میفرمود

صلوة الجماعة تفضل على صلاة الفذ بخمس وعشرين درجة
نماز جماعت فضیلت میدهد بر نماز تنها به بیست و پنج درجه

وعن نافع عن ابن عمر رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما بين
و مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت که رسول الله صلعم فرمود فرق میان

صلاة الجماعة والفذ سبع وعشرون درجة وعن انس بن
نماز جماعت و تنها هفت و بیست درجه است و مرویست از انس بن

مالك رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان بن مظعون
مالک رض گفت که رسول الله صلعم فرمود ای عثمان بن مظعون

من صلى الصبح في جماعة كانت له حجة مبرورة وعمرة
هر که گزارد نماز صبح را در جماعت باشد مر او را حج مبرور و عمره

متقبلة يا عثمان من صلى الظهر في جماعة كان له خمس و
مقبول کرده شده ای عثمان هر که گزارد ظهر را در جماعت باشد مر او را بست و

عشرون صلاة كلها مثلها وسبعون درجة في جنات
پنج نماز همه باشند اول که جماعت گزارد و هفتاد درجه در جنات

الفردوس يا عثمان من صلى العصر في جماعة ثم ذكر الله تعالى
الفردوس ای عثمان هر که گزارد عصر را در جماعت پس یاد کرد خدا تعالی را

حتى تغرب الشمس فكانما اعتق نسمة من ولد اسمعيل مع
تا آنکه فرو رود آفتاب پس گویا که آزاد کرد بنده را از اولاد اسمعیل با

كل رجل منهم اثنا عشر الفا يا عثمان من صلى المغرب في
هر مرد از ایشان دوازده هزار ای عثمان هر که گزارد نماز مغرب را در

جماعة كانت له خمس وعشرون صلاة كلها مثلها وسبعون
جماعت باشد مر او را بیست و پنج نماز همه مانند اول که جماعت گزارده باشد و هفتاد
درجة في جنات عدن يا عثمان من صلى العشاء الآخرة في
درجه در جنات عدن ای عثمان هر که گزارد عشاء آخر را در
جماعة فكأنما قام ليلة القدر ويستحب للرجل إذا أقبل إلى
جماعت پس گویا ایستاده شب قدر و مستحب است مرد را که هرگاه آید سوی
المسجد أن يقبل بخوف ووجل وخشوع وخضوع وأن تكون
مسجد اینکه رو آرد بخوف و ترس و فروتنی و اینکه باشد
عليه السكينة والوقار وأن يحدث لنفسه فكراً وأدباً غير
بر او آرام و وقار و اینکه در دل آرد فکر و ادب غیر چیزی که
ما كان عليه وفيه قبل ذلك من حالات الدنيا وأشغالها
که بوده است بر وی و در وی پیش از این از حالات دنیا و اشغال آن
وليخرج برغبة ورهبة وذل وتواضع وانكسار من غير
و باید برآید برغبت و ترس و خواری و تواضع و فروتنی از غیر
عجب وتكبر وافتخار ورؤية النفس والخلق وينوي بذلك
عجب و تکبر و افتخار و دیدن نفس و خلق و نیت کند بدین
التوجه إلى الله عز وجل إلى بيت من بيوته التي أذن الله أن
روآوردن بسوی خدای عز و جل بسوی خانه از خانهای که اذن کرده است خدا تعالی که
ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال
بلند کرده شود و یاد کرده شود در آن نام او تسبیح گفته شود مر او را در آن بامداد و شبانگاه مردانی که
لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله فما أدرك من الصلاة
غافل نمی‌سازد ایشان را تجارت و بیع از ذکر خدا پس هر چیزی که دریافت از نماز
صلى مع الجماعة وما فاته قضى كذا جاء في الحديث عن أبي هريرة
گزارد با جماعت و هر چه فوت کرد آنرا قضا کند همچنین آمده است در حدیث از ابی هریره
رضه أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا جاء أحدكم وقد أقيمت
رضی الله عنه که گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه بیاید یکی از شما و حال آنکه برپا کرده شد
الصلوة فليمش على هينته ليصل ما أدرك وليقض ما سبقه وفي لفظ آخر فليمش وعليه
نماز پس باید برود بر آرام و آهستگی تا بگزارد آنچه دریافت و قضا کند آنچه پیش گذشته و در لفظ دیگر است
السكينة والوقار وليحذر العجب في المواظبة على العبادة والمداومة عليها لأن ذلك يسقطه
آرام و وقار و باید بپرهیزد از عجب در مواظبت بر عبادت و مداومت بر آن زیرا که این می‌اندازد او را

مِنْ عَيْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُبْعِدُهُ مِنْ قُرْبِهِ وَيُعْمِي عَلَيْهِ حَالَتَهُ
از چشم عنایتم و دور میدارد اورا از قرب او و کور میکند براو حالت او را
وَيُزِيلُ نُورَ بَصِيرَتِهِ وَحَلَاوَةَ مَا كَانَ يَجِدُهُ مِنْ قَبْلُ فِي عِبَادَتِهِ
و دور میکند نور بصیرت او و حلاوت چیزیکه مییافت از پیش در عبادت خود
وَيُكَدِّرُ صَفَاءَ مَعْرِفَتِهِ وَرُبَّمَا رُدَّ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَتَقَصَّمَ لِأَنَّهُ
و مکدر میشود صفای معرفت او و رب اوقات بازگردانیده شود برا او عمل او و شکسته میشود که
رُوِيَ أَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ عَمَلًا حَتَّى
مرویست که او تعالی مقبول نمیکند از متکبران عملی تا
يَتُوبُوا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمٰنِ أَحْيَا
انکه توبه کنند و تحقیق آمده است در حدیث که ابراهیم خلیل الرحمن زنده داشت
لَيْلَةً فَلَمَّا أَصْبَحَ أَعْجَبَ بِقِيَامِ لَيْلِهِ فَقَالَ نِعْمَ الرَّبُّ رَبُّ
شبی را پس هرگاه صبح کرد عجب کرد بقیام شب خود پس فرمود بهترین پروردگاران
إِبْرٰهِيمَ وَنِعْمَ الْعَبْدُ إِبْرٰهِيمُ فَلَمَّا كَانَ غَدَاؤُهُ لَمْ يَجِدْ أَحَدًا
ابراهیم است و بهترین بندگان ابراهیم است پس هرگاه شد چاشتگاه او نه یافت هیچ یکی را
يَأْكُلُ مَعَهُ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ أَنْ يَأْكُلَ مَعَهُ غَيْرُهُ فَأَخْرَجَ
که خورد با او و بود ع که دوست میداشت که بخورد با او غیر او پس برآورد
طَعَامَهُ إِلَى الطَّرِيقِ لِيَمُرَّ بِهِ مَارٌّ فَيَأْكُلَ مَعَهُ فَنَزَلَ مَلَكَانِ مِنَ
طعام را در راه تا گذرد بآن گذرنده پس بخورد با او پس فرود آمدند دو فرشته از
السَّمَاءِ فَأَقْبَلَا نَحْوَهُ فَدَعَاهُمَا إِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغَدَاءِ
آسمان پس آمدند بسوی او پس طلب کرد ایشانرا ابراهیم ع بسوی غذا
فَأَجَابَاهُ فَقَالَ لَهُمَا تَقَدَّمَا بِنَا إِلَى هٰذِهِ الرَّوْضَةِ فَإِنَّ فِيهَا
پس قبول کردند آنرا پس گفت ایشانرا بیا پیش ما بسوی این روضه پس درین
عَيْنًا وَفِيهَا مَاءٌ فَنَتَغَدَّى عِنْدَهَا فَتَقَدَّمُوا إِلَى الرَّوْضَةِ فَإِذَا
چشمه است و درین آبیست پس غذا خوریم نزدیک او پس آمدند بسوی روضه پس ناگاه
الْعَيْنُ قَدْ غَارَتْ وَلَيْسَ فِيهَا مَاءٌ فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ عَلَى إِبْرٰهِيمَ
چشمه تحقیق فرو رفته بود و نبود در او آب پس سخت شد این برابراهیم
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَحْيَى مِمَّا قَالَ إِذْ لَمْ يَرَ عَيْنَ مَاءٍ فَقَالَا لَهُ يَا
ع و حیا کرد از آنچه گفته بود هرگاه که ندید چشمه آب را پس گفتند برا او ای
إِبْرٰهِيمُ فَادْعُ رَبَّكَ وَاسْأَلْهُ أَنْ يُعِيدَ الْمَاءَ فِي الْعَيْنِ فَدَعَا اللّٰهَ
ابراهیم [illegible] پس دعا کرد خدا را

عَزَّ وَجَلَّ فَلَمْ يَرُدَّ شَيْئًا فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُمَا ادْعُوَا

ابراهیم پس باز نیامد چیزے پس گران آمد این بر ابراهیم ع پس گفت ایشان را که بخوانید

اللهَ فَدَعَا اَحَدُهُمَا فَرَجَعَ الْمَاءُ فِي الْعَيْنِ ثُمَّ دَعَا الْاٰخَرُ فَاَقْبَلَتِ

خدا تعالی را پس دعا کرد یکے از ایشان پس باز آمد آب در چشمه پس دعا کرد دیگر پس پیش آمد

الْعَيْنُ فَاَخْبَرَاهُ اَنَّهُمَا مَلَكَانِ وَاَنَّ اِعْجَابَهُ بِقِيَامِ لَيْلِهِ رَدَّ

چشمه پس خبر داد او را که ایشان فرشتگانند و تحقیق عجب او بقیام شب باز گردانید

دُعَاءَهُ عَلَيْهِ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ فَاِذَا كَانَ هٰذَا فِعْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ

دعاے او را بر او پس قبول کرده نشد او را پس هرگاه باشد اینکه کرد پروردگار

بِخَلِيْلِهِ اِبْرٰهِيْمَ فَكَيْفَ فِعْلُهُ بِغَيْرِهِ بَلْ يَعْتَقِدُ الْعَبْدُ اَنَّ جَمِيْعَ

بخلیل خود ابراهیم ع پس چگونه کرده باشد بغیر او بلکه در دل دارد بنده که همه

مَا هُوَ فِيْهِ مِنَ الطَّاعَةِ وَالْمُسَارَعَةِ اِلَيْهَا تَوْفِيْقٌ مِّنَ اللهِ وَ

آنچه در وے است از طاعت و پیشی کردن بسوے او توفیق است از خدا تعالی و

نِعْمَةٌ وَّفَضْلٌ وَّرَحْمَةٌ وَّمِنَّةٌ فَلْيَقُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ خَجِلًا

نعمت است و فضل و رحمت و منت پس باید که بایستد پیش پروردگار عز و جل با شرم

خَاضِعًا ذَلِيْلًا كَاَنَّهُ يُشَاهِدُهُ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُعْبُدِ ۸۳۸

و فروتن و خوار گویا که مے بیند او را چنانچه فرموده نبی ع عبادت کن

اللهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ فَاِنْ لَّمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ يَرَاكَ وَقَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيْثِ

پروردگار را گویا که مے بینی او را اگر نمی بینی تو او را پس او مے بیند ترا و تحقیق وارد شده در حدیث

اَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَوْحٰى اِلٰى عِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِذَا قُمْتَ

که الله تعالی وحی فرستاد بسوے عیسی ع هرگاه بایستی

بَيْنَ يَدَيَّ فَقُمْ مَقَامَ الْخَائِفِ الذَّلِيْلِ الذَّامِّ لِنَفْسِهِ فَاِنَّهَا

پیش من پس بایست بجاے ترسنده خوار دارنده نفس خود را پس بدرستی او

اَوْلٰى بِالذَّمِّ وَاِذَا دَعَوْتَنِيْ فَادْعُنِيْ وَاَعْضَاؤُكَ تَنْتَفِضُ

بهتر است بخواری پس هرگاه دعا کنی مرا پس دعا کن بر آن گونه که اعضاے تو از خوف جدا شود

كَذٰلِكَ رُوِيَ اَنَّ اللهَ تَعَالٰى اَوْحٰى مِثْلَ ذٰلِكَ اِلٰى مُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

همچنین روایت که الله تعالی وحی فرستاد همچنین بسوے موسی ع

وَرُوِيَ اَنَّ ابْنَ سِيْرِيْنَ رض كَانَ اِذَا قَامَ اِلَى الصَّلٰوةِ ذَهَبَ دَمُ

و روایت است که ابن سیرین رض بود هرگاه مے ایستاد بسوے نماز مے رفت خون

وَجْهِهِ خَوْفًا مِّنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَفَرَقًا مِّنْهُ وَكَانَ مُسْلِمُ بْنُ

روے او از جهت ترس خدا تعالی و از بیم از او و بود مسلم بن

يسار يده إذا دخل في الصلوة لم يسمع حسا من صوت ولا

يسار رحمه الله وقتيكه درآمد در نماز نمی شنيد آواز را نه حرکت

غيره اشتغالا بالصلوة وخوفا من الله عز وجل وقال عامر

ديگر را از جهت اشتغال خود بنماز و خوف از خدا تعالى وگفت عامر

بن عبد قيس لأن تختلف الخناجر بين كتفي أحب إلي من

بن عبد قيس هر آينه زدن خنجرها ميان هر دو بازوی من دوست تر است مرا از

أن أتفكر في شيء من أمر الدنيا وأنا في الصلاة وقال سعد

فكر كردن در چيزی از کار دنيا در حاليکه در نماز باشم وگفت سعد

بن معاذ رضي ما صليت صلاة قط فحدثت نفسي فيها

بن معاذ رضی الله عنه نگذاردم نمازی را هرگز پس سخن کردم نفس خود در آن نماز

بشيء من أمر الدنيا حتى انصرفت وقال مجاهد كان ابن

بچيزی از امر دنيا تا آنكه برگشتم وگفت مجاهد بود ابن

الزبير رضي إذا قام في الصلوة كأنه عود من الخشوع وكان وهب

زبير رضی الله عنه هرگاه که ايستاد در نماز گويا چوب است هرگز حرکت ندارد از جهت ترس از خدا و وهب

۸۴۹ إذا قام يصلي كأنما يطلع في جهنم وكان عتبة الغلام

هرگاه که ايستاد برای نماز گويا ديده [illegible] دوزخ را وبود عتبه غلام

رحمه الله إذا قام في الصلوة في الشتاء يتصبب العرق منه

رحمة الله عليه هرگاه که ايستاد در نماز در موسم سرما ميريخت از او عرق

۱۲ يسألوه في ذلك فقال حياء من الله عز وجل وكان مسلم

پس پرسيدند او را در اين پس گفت از جهت حيا از خدا تعالى وبوده است مسلم

بن يسار رحمه الله يصلي فوقع الحريق في داره وهو في بيت

بن يسار رحمه الله که نماز ميگذارد پس افتاد آتش در سرای وی واو در [illegible] بود

منها ففزع أهل البصرة حتى خرجوا فأطفؤه ثم جاءوا إلى مسلم

از آن پس فرياد كردند اهل بصره تا آنكه برآمدند و کشتند آتش را پس آمدند و دريافت مسلم

إلا بعد ما أطفؤها وقيل أنه أيضا كان يصلي في الجامع

مگر پس از آنکه کشتند آتش را و گفته شده [illegible] مسلم که [illegible] نماز را در جامع

فسقطت سارية إلى جنبه ففزع منها أهل السوق وهو

پس افتاد ستونی به پهلوی او پس فرياد کردند از آن اهل بازار و آن

لم يتعلق بها وعن عمار بن زبير رحمه الله أنه كان يصلي

[illegible] و مرويست از عمار بن زبير رحمه الله که او بود که نماز ميگذارد

ونعله بين يديه وكان شسع نعله جديدا فالتفت إلى

و نعل او در پیش او بود و بود دوال نعل او نو پس التفات کرد بسوے

شسع فلما فرغ من صلاته رمى بنعله ولم يلبس بعد ذلك

دوال پس هرگاه فارغ شد از نماز انداخت نعل را و نپوشید پس از ین

نعلا حتى مات وحكي عن الربيع بن خثيم أنه كان يصلي

نعل را تا آنکه مرد و حکایت ست از ربیع بن خثیم که بود که میگزارد

تطوعا وبين يديه فرس له يساوي عشرين ألف درهم

نفل را و پیش او اسپے بود مر او را قیمت برابر بود بیست هزار درهم

فجاء لص فحله وذهب به فجاء الناس من الغداة يعزونه

پس آمد دزد و بکشاد او را و برد آنرا پس آمدند مردم از صباح تعزیت میکردند او را

فقال أما إني كنت أرى من يحله ولكن كنت في شيء أحب

پس گفت آگاه باشید که من بودم که میدیدم کسی را که میکشاد اسپ را لیکن بودم در چیزی که

إلي منه فلما كان في بعض النهار فإذا الفرس قد أقبل حتى

مرا از اسپ پس هرگاه گذشت پاره از روز پس ناگاه آمد اسپ تا آنکه

قام بين يديه وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه صلى في شملة

ایستاد پیش او و مرویست از نبی صلعم که نماز گزارد در گلیم

سوداء فيها خيط أحمر فلما سلم قال إن هذا الخيط

سیاه که در وے رشته سرخ بود پس هرگاه سلام داد فرمود این رشته

ألهاني عن صلاتي وقد وصف الله تعالى الخاشعين في الصلاة

غافل گردانید مرا از نماز من و بتحقیق وصف کرد خدا تعالی خشوع کنندگان را در نماز

في قوله تعالى الذين هم في صلاتهم خاشعون قال الزهري

در قول خود که آنکه ایشان در نماز خود خشوع کننده اند گفت زهری

هو سكون المرء في صلاته قيل هو الذي لا يعلم من عن

آن سکون مردست در نماز خود گفته شد که خشوع آنست که نداند کسے را که

يمينه وشماله في الصلوة لاشتغاله بالصلوة ولهذا قال

یمین او و یسار او در نماز از جهت اشتغال او در نماز و از ین جهت فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم إن في الصلاة شغلا فصل في المحافظة

نبی صلعم که در نماز شغلے ست از هر چه سواے حق فصل در محافظت کردن

عليها وما ورد من العقوبة على من ضيعها روى الأعمش

بر نماز و چیزیکه وارد شد از عقوبت بر کسیکه ضایع کرد آنرا روایت کرد اعمش

عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

از شقیق از ابن مسعود گفت پیغمبر فرمود علیه السلام

إِذَا صَلَّى الْعَبْدُ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ صَعِدَتْ إِلَى السَّمَاءِ وَلَهَا نُورٌ

وقتیکه میگزارد بنده نماز در اول وقت بالا میرود نماز تا آسمان وحال آنکه او را روشنائیست

حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْعَرْشِ تَسْتَغْفِرُ لِصَاحِبِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَ

تا آنکه برسد بعرش طلب آمرزش میکند صاحب خود را تا روز قیامت

تَقُولُ حَفِظَكَ اللّٰهُ كَمَا حَفِظْتَنِي وَإِذَا صَلَّى الْعَبْدُ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا

میگوید نگاه دارد ترا خدای تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا و وقتیکه میگذارد نماز را بنده در غیر وقتش

صَعِدَتْ إِلَى السَّمَاءِ لَا نُورَ لَهَا فَتَنْتَهِي إِلَى السَّمَاءِ فَتُلَفُّ

بالا میرود بسوی آسمان نیست نور مر او را پس برسد با آسمان پس پیچیده میشود

كَمَا يُلَفُّ الثَّوْبُ أَوِ الْخِرْقَةُ فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُهُ ثُمَّ تَقُولُ

چنانچه پیچیده میشود جامه یا کهنه پس زده میشود آن نماز بروی او و میگوید

ضَيَّعَكَ اللّٰهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي وَفِي حَدِيثِ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رض

ضایع کند ترا خدای تعالی چنانچه ضایع کردی تو مرا و مرویست در حدیث عباده رضی الله عنه

قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَوَضَّأَ فَأَبْلَغَ الْوُضُوءَ ثُمَّ قَامَ إِلَى

گفت بدرستیکه پیغامبر علیه السلام گفت کسیکه وضو کرد پس نیکو کرد وضو را پس ایستاد

الصَّلٰوةِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا وَالْقِرَاءَةَ فِيهَا قَالَتِ الصَّلَاةُ

بنماز پس تمام کرد رکوع و سجود و قرارت را در ان نماز گوید نماز

حَفِظَكَ اللّٰهُ كَمَا حَفِظْتَنِي ثُمَّ صُعِدَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَلَهَا

نگهدارد ترا خدای تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا پس بالا برده میشود آن نماز تا آنکه برسد بسوی آسمان وحال

ضَوْءٌ وَنُورٌ فَفُتِحَتْ لَهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى اللّٰهِ

او را نور است پس گشاده شود برای او درهای آسمان تا آنکه برسد بسوی حق تعالی

فَتَشْفَعُ لِصَاحِبِهَا وَإِذَا ضَيَّعَ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا وَالْقِرَاءَةَ

پس شفاعت کند مر صاحب خود را و وقتیکه ضایع کرد رکوع و سجود و قرارت را

فِيهَا قَالَتِ الصَّلَاةُ ضَيَّعَكَ اللّٰهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي ثُمَّ صُعِدَ بِهَا

در ان نماز گوید نماز ضایع کند ترا خدای تعالی چنانچه ضایع کردی تو مرا پس بالا برده شود

وَلَهَا ظُلْمَةٌ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى السَّمَاءِ فَتُغْلَقُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ دُونَهَا

و را و حال آنکه او را تاریکیست تا آنکه رسد باسمان پس بسته شود درهای آسمان بیش ان نماز

ثُمَّ تُلَفُّ كَمَا يُلَفُّ الثَّوْبُ الْخَلَقُ فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا

پس پیچیده شود چنانچه پیچیده میشود جامه کهنه پس زده شود آن نماز بروی صاحب او

وعن ابن مسعود رض قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الاعمال

و مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه گفت پرسیدم رسول خدا را علیه السلام کدامی عمل

افضل قال الصلوات لوقتهن وبر الوالدين والجهاد في

بهتر است فرمود ادا کردن نمازها در وقتهای ایشان و نیکویی کردن با مادر و پدر و جهاد کردن با کفار

سبيل الله عز وجل عن ابراهيم بن ابي محذورة المؤذن عن

در راه خدا تعالی و مرویست از ابراهیم بن ابی محذوره مؤذن از

ابيه عن جده رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول الوقت رضوان

پدر خود از جد خود رض گفت فرمود پیغامبر علیه السلام ادا نماز در اول وقت موجب

الله واوسط الوقت رحمة الله وآخر الوقت عفو الله تعالى

رضای خدا است و در میانه وقت موجب رحمت خدا است و در آخر وقت موجب عفو حق تعالی و تفسیر است

قال الله تعالى فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

فرمود حق تعالی پس هلاکت است از برای نمازیان که ایشان از نمازهای خویش غافل اند

قال ابن عباس رض والله ما تركوها ولكن اخروها عن اوقاتها

گفت ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیت سوگند است بخدا که ترک نکرده اند آن نماز را لیکن تأخیر

وقال سعد رض سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن قوله عز وجل الذين

و گفت سعد رضی الله عنه پرسیدم پیغامبر علیه السلام را از قول خدا تعالی الذین

هم عن صلاتهم ساهون قال صلى الله عليه وسلم هم الذين يؤخرون

هم عن صلاتهم ساهون پس فرمود پیغامبر علیه السلام ایشان آن کسانی اند که تاخیر

الصلوة عن وقتها عن البراء بن عازب رض في قوله تعالى

میکنند نماز را از وقت خویش و مرویست از براء در تفسیر قول خدا تعالی

اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا

اضاعوا الصلوة الخ یعنی ضایع کردند ایشان نمازها را و پیروی کردند شهوتها را پس سرانجام خواهند یافت

قال هو واد في جهنم وقال ابن عباس رض لا يدخله الا من

گفت پیغامبر علیه السلام غی وادیست در دوزخ و گفت ابن عباس رض غی در آید آن وادی را مگر کسی که

اضاع اوقات صلاته وروي عن عبد الله بن عمرو بن

ضایع کرده باشد وقتهای نماز را و مرویست از عبد الله

العاص رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر الصلاة يوما

از رسول خدا صلی الله علیه وسلم به درستی که یاد کرد نماز را روزی

فقال من حافظ عليها كانت له نورا وبرهانا ونجاة

پس فرمود علیه السلام کسیکه محافظت کند او را باشد نماز مر او را روشنائی در قبر و در وقت رفتن به بهشت

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا لَمْ تَكُنْ لَهُ نُوْرًا وَّلَا بُرْهَانًا

در دليل كشتن بر ايمان و رستگاري از عذاب در روز قيامت و كسيكه محافظت نكرد بر وي نباشد او را روشنائي و حجت

وَّلَا نَجَاةً مِّنَ النَّارِ وَكَانَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَعَ قَارُوْنَ وَفِرْعَوْنَ

و نه رستگاري از آتش و باشد روز قيامت با قارون و فرعون

وَهَامَانَ وَاُبَيِّ بْنِ خَلَفٍ وَعَنِ الْحَارِثِ عَنْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ

و هامان و ابي ابن خلف يعني با كافران مشهور و اين حديث محمول است بر وعيد عدم محافظت از جهت استخفاف و عدم مبالات باشد و مرويست

عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ مَنْ تَهَاوَنَ بِصَلَاتِهٖ

از پيغامبر عليه السلام كه فرمود كسيكه سستي كند بنماز

فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعَاقِبُهٗ بِخَمْسَ عَشَرَةَ عُقُوْبَةً سِتٌّ مِّنْهَا

خود پس بدرستي حق تعالى عذاب كند او را به پانزده عقوبت شش از آنها

قَبْلَ الْمَوْتِ وَثَلَاثٌ عِنْدَ الْمَوْتِ وَثَلَاثٌ فِي الْقَبْرِ وَثَلَاثٌ

پيش از مرگ باشد و سه در وقت موت و سه در گور و سه

عِنْدَ خُرُوْجِهٖ مِنَ الْقَبْرِ فَاَمَّا السِّتُّ قَبْلَ الْمَوْتِ فَاَوَّلُهَا اَنَّهٗ

در وقت برآمدن از گور اما شش عقوبت كه پيش از موت اند پس اول آنها اينست

يُرْفَعُ عَنْهُ اِسْمُ الصَّالِحِيْنَ وَالثَّانِيَةُ تُرْفَعُ عَنْهُ بَرَكَةُ الْحَيٰوةِ

كه برداشته ميشود از وي نام صالحان را و دوم آنكه دور كرده ميشود از وي بركت زندگاني

.... وَالثَّالِثُ تُرْفَعُ عَنْهُ بَرَكَةُ الرِّزْقِ وَالرَّابِعَةُ لَا يُقْبَلُ

و سيوم آنكه برداشته ميشود از وي بركت روزي و چهارم آنكه

مِنْهُ شَيْءٌ مِّنْ اَعْمَالِ الْخَيْرِ حَتّٰى يُكَمِّلَ صَلَاتَهٗ وَالْخَامِسَةُ لَا يُسْتَجَابُ

از وي چيزي از عمل نيكو تا آنكه تمام و كمال ادا كند نماز خويش را و پنجم آنكه مستجاب نميشود

دُعَاؤُهٗ وَالسَّادِسَةُ لَا يُجْعَلُ لَهٗ فِيْ دُعَاءِ الصَّالِحِيْنَ نَصِيْبًا

دعاء او و ششم آنكه گردانيده نميشود او را در دعاء صالحان حصه

وَاَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِيْ عِنْدَ الْمَوْتِ فَاَوَّلُهَا يَمُوْتُ عَطْشَانًا وَلَوْ

و اما سه عقوبت كه در وقت موت اند پس اول آنها اينست كه ميرد تشنه و اگر

صُبَّتْ فِيْ حَلْقِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا رَوِيَ وَالثَّانِيَةُ اَنَّهٗ يَمُوْتُ بَغْتَةً

ريخته شود در گلوي او هفت دريا هرگز سير نشود و دوم آنكه ميرد ناگهان

وَالثَّالِثَةُ اَنَّهٗ اَثْقَلُ بِحَدِيْدِ الدُّنْيَا وَخَشَبِهَا وَاَحْجَارِهَا عَلٰى

و سيوم آنكه گران كرده شود بآهن دنيا و چوبها و سنگها آن بر

رَقَبَتِهٖ وَكَتِفِهٖ وَاَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِيْ فِي الْقَبْرِ فَتَضِيْقُ عَلَيْهِ قَبْرُهٗ

گردن او و دوش او باشد و اما سه عقوبت كه در گور اند پس تنگ كرده شود گور او را

والثانية يظلم عليه القبر والثالثة يصير عيشا بالقول
و دوم آنکه تاریک گردانیده شود بر وی گور او و سیوم آنکه بگردد زندگانی او در سختی
أما الثلاث التي عند خروجه من القبر فأولها يلقى الله عز
و اما سه عقوبت که در وقت بر آمدن از گور است پس اول آنست که ملاقات کند خدای را
وجل وهو عليه غضبان والثانية يكون حسابه شديدا
در حال آنکه حقتعالی بر وی خشمناک باشد و دوم آنکه باشد حساب او سخت
والثالثة رجوعه من بين يدي الله عز وجل إلى النار إلا أن
و سیوم باشد بازگشت او از پیش حقتعالی بسوی آتش مگر آنکه
يعفو الله عنه فصل الصلاة خطرها عظيم وأمرها
ببخشد خدای او را نماز خطر او بزرگ است و امر
جسيم وبالصلاة أمر الله تبارك وتعالى رسوله محمدا صلى الله عليه
و شان آن عظیم است و به نماز فرمود حقتعالی پیغامبر خود را محمد
وأول ما أوحى الله بالنبوة ثم بالصلاة قبل كل عمل وقبل
و نخستین چیزی که وحی فرستاد بسوی او به نبوت پیش از عمل و پیش
كل فريضة في آيات كثيرة منها قوله تعالى اتل ما أوحي إليك
از هر فرض در آیات بسیار از جمله آیات قول خدای تعالی است بخوان آنچه وحی فرستاده
من الكتاب وأقم الصلوة وقال عز وجل إن الصلوة تنهى
بسوی تو از قرآن و برپا دار نماز را و فرمود عزوجل بدرستی که نماز باز میدارد
عن الفحشاء والمنكر وقال جل وعلا وأمر أهلك بالصلوة
از فحش و منکر و فرمود جل و علا امر کن اهل خود را به نماز
واصطبر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك وخاطب عموم
و صبر کن بر آن نمی پرسیم از تو رزق بلکه ما رزق میدهیم ترا و خطاب کرد عموم
المؤمنين فأمرهم بالاستعانة على طاعته كلها بالصبر
مومنان را و فرمود ایشان را که یاری خواهید بر طاعت او تعالی همه بصبر
والصلوة فقال يا أيها الذين آمنوا استعينوا بالصبر و
و نماز پس فرمود حقتعالی ای گروهی که ایمان آورده اند یاری خواهید بصبر
الصلوة إن الله مع الصابرين وقال تعالى وأوحينا إليهم
و نماز بدرستی حقتعالی با صابران است و گفت حقتعالی و وحی فرستادیم بسوی ایشان
فعل الخيرات وإقام الصلوة وإيتاء الزكوة فذكر الخيرات
کردن نیکیها را و برپا داشتن نماز را و دادن زکوة را پس یاد کرد نیکیها را

كلها جملةً وهي جميع الطاعات مع اجتناب جميع المعاصي

همه بطريق اجمال پس آن چيزيست همه طاعتهاست با ترك كردن همه گناهان

وأفرد الصلوة بالذكر وأوصاهم بها خاصةً وبالصلوة

وتنها ذكر كرد نماز را ووصيت كرد بآن نماز بطريق خصوص

أوصى النبي صلى الله عليه وسلم أمته عند خروجه من الدنيا فقال الله

به نماز وصيت كرد پيغامبر عليه السلام امت خود را وقت بيرون آمدن از دنيا پس گفت

الله الله في الصلوة وفيما ملكت أيمانكم فهي آخر وصيته

از خدا در نماز ودر آنچه مملوك دستهاى شماست

صلى الله عليه وسلم وجاء في الحديث أنها آخر وصية كل نبي لأمته

در حديث آمده است

وآخر عهده إليهم عند خروجه من الدنيا فالصلاة أول

وآخر عهد پيغامبر است بسوى ايشان وقت برآمدن از دنيا پس نماز اول

فريضة فرضت عليه صلى الله عليه وسلم وعلى أمته وهي آخر ما أوصى

فريضه است كه فرض كرده شده است بر پيغامبر عليه السلام وبر امت او واين آخر چيزيست كه وصيت كرد

به أمته وآخر ما يذهب به الإسلام وأول ما يسأل العبد

بآن امت خود را وآخر چيزيست كه برده شود بآن اسلام را ونخستين چيزيست كه پرسيده شود بنده

عنه من عمله يوم القيمة وهي عمود الإسلام وليس بعد

ازو از عمل او در روز قيامت وآن نماز ستون اسلام است ونيست پس از

ذهابها دين ولا إسلام وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

رفتن او دين ونه اسلامى وآمده است در حديث از پيغامبر عليه السلام

أنه قال أول ما تفقدون من دينكم الأمانة وآخر ما

بدرستى كه فرمود نخستين چيزى كه گم ميكنيد شما از دين خويش امانت است وآخر چيزى كه

تفقدون منه الصلوة وليصلين أقوام لا خلاق لهم

گم خواهيد كرد از دين خويش نماز است

فتارك الصلوة يكفر عند إمامنا أحمد رحمه الله إذا تركها

از نماز پس ترك كننده نماز كافر است نزد امام ما احمد رح

جاحداً لوجوبها ووجب قتله لا خلاف في مذهبه وأما

إن تركها تهاوناً وكسلاً مع اعتقاد وجوبها دعي

وترك كرد نماز را از جهة سستى وكسالت با اعتقاد او طلب كرده شود

لِيَفْعَلَهَا فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْهَا حَتَّى تَضَايَقَ الْوَقْتُ الَّتِي يَلِيهَا
تا بکند آن نماز را پس اگر نکرد بعد از دعوت تا آنکه تنگ شد وقت که متصل است الوقت
كَفَرَ وَقُتِلَ بِالسَّيْفِ لِكُفْرِهِ بَعْدَ أَنْ يُسْتَتَابَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
کافر میشود و کشته میشود به شمشیر از جهت کفر او بعد از آنکه طلب توبه کرده شود سه روز
كَالْمُرْتَدِّ فِي الْحَالَتَيْنِ وَيَكُونُ مَالُهُ فَيْئًا يُوضَعُ فِي بَيْتِ مَالِ
چنانچه مرتد در هر دو حال و باشد مال او غنیمت نهاده شود در خانه مال
الْمُسْلِمِينَ وَلَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَلَا يُدْفَنُ فِي مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ وَعِنْدَ
مسلمانان و گذارده نشود جنازه او … و دفن کرده نشود در مقبرها مسلمانان و نزدیک
لَا يَجِبُ قَتْلُهُ فِي التَّهَاوُنِ حَتَّى يَتْرُكَ ثَلَاثَ صَلَوَاتٍ وَيَتَضَايَقَ
از امام احمد رح است که واجب نیست قتل آن تارک نماز در صورت که ترک تهاون کرده باشد تا آنکه ترک کند سه …
وَقْتُ الرَّابِعَةِ وَيُقْتَلُ حَدًّا كَالزَّانِي الْمُحْصَنِ وَحُكْمُهُ حُكْمُ
و تنگ شود وقت نماز چهارم و کشته شود این تارک را از روی حد نه از جهت کفر چنانچه زانی که احصان دارد و
أَمْوَاتِ الْمُسْلِمِينَ يَرِثُ مَالَهُ وَرَثَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَقَالَ الْإِمَامُ
حکم او … این تارک حکم مردها از مسلمانان است که نماز جنازه کرده شود و … دفن در قبرها از مسلمانان …
أَبُو حَنِيفَةَ لَا يُقْتَلُ وَلَكِنْ يُحْبَسُ حَتَّى يُصَلِّيَ فَيَتُوبَ أَوْ
و گفت امام ابوحنیفه رح کشته نشود این تارک نماز را و لیکن بند کرده شود تا آنکه بگذارد نماز را پس توبه کند یا
يَمُوتَ فِي الْحَبْسِ وَقَالَ الْإِمَامُ الشَّافِعِيُّ رض يُقْتَلُ بِالسَّيْفِ
آنکه بمیرد در بند و گفته است امام شافعی رح کشته شود به شمشیر
حَدًّا وَلَا يَكْفُرُ وَالدَّلِيلُ عَلَى كُفْرِهِ مَا ذَكَرْنَا فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ
از جهت حد و کافر نگردد و دلیل بر کفر آن تارک نماز چیزیست که بالا ذکر شد
الْآيَاتِ وَالْأَخْبَارِ وَنَزِيدُ عَلَيْهَا بِمَا رُوِيَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ
از آیات و احادیث و زیاده میکنیم بر آن آیات و حدیث … روایت کرده شد از جابر بن …
اللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا بَيْنَ الرَّجُلِ
گفت بدرستی پیغامبر علیه السلام فرمود نیست در میان مرد
وَبَيْنَ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ إِلَّا تَرْكُ الصَّلَاةِ وَرُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللهِ
و کفر و شرک مگر ترک نماز و مروی است از عبد الله
بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ
رضی الله عنه گفت بدرستی پیغامبر علیه السلام در میان ما و … ایشان
تَرْكُ الصَّلَاةِ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ وَرُوِيَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
ترک نماز است پس کسیکه ترک کرد نماز را پس تحقیق کافر شد و مروی است از جعفر صادق رض گفت …

٣٤٦

مجمع البحار ١٢

أبيه رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أبصر رجلا ينقر في
از پدر خود رض گفت بدرستی پیغامبر علیه السلام دید مردی را که نول میزند در

صلوته كما ينقر الغراب فقال لو مات هذا مات على غير
نماز خود همچو نول زدن زاغ پس گفت اگر بمیرد این شخص بمیرد بر غیر

دين محمد صلى الله عليه وسلم وعن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري
دین محمد علیه السلام و مرویست از عطیه عوفی از ابی سعید خدری

رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا ترك الرجل صلاته متعمدا
گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه ترک کند مردی نماز خود را دانسته

كتب اسمه على باب النار فيمن يدخلها وعن أنس بن مالك رض
نوشته میشود نام او بر دروازه دوزخ در گروهیکه آیند در آن و مرویست از انس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا من نام عن صلاة العتمة
گفت فرمود پیغامبر علیه السلام آگاه باشید کسیکه خواب کرد از نماز خفتن

ولم يصلها تقول الملائكة لا نامت عيناك ولا قرت
پس نگذارد او را میگویند فرشته ها خواب نکنند دو چشم تو و نه روشن باد

حبسك الله بين الجنة والنار كما حبستنا فصل
بند کند ترا خدای در میان بهشت و دوزخ چنانچه بند کردی تو ما را

مروي عن الحسن البصري رح أنه قال كان العلماء من
مرویست از حسن بصری رح بدرستی او گفت بوده اند علماء از

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون خمس وأربعون خصلة
اصحاب پیغامبر علیه السلام میگفتند چهل و پنج خصلت

مكروهة منهي منها في صلاة الفريضة وهي التنخع عمدا
مکروه و نهی کرده شده است از آنها در نماز فرض و آن خصلتها ...

والتشاغل عمدا والتعاطس عمدا وارتفاع الرأس إلى السماء
و عطسه زدن دانسته هم و بلند کردن سر را سوی آسمان

لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقلب بصره في السماء فنزلت
از جهت حدیثی که مرویست بدرستی پیغامبر علیه السلام بود که میگردانید چشم خود را در جانب آسمان پس فرود آمد

والذين هم في صلاتهم خاشعون فطأطأ رسول الله صلى الله عليه وسلم
آیت والذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی بتحقیق آنانکه در نماز خود فروتنی دارند پس فرو کرد پیغامبر

رأسه فكانوا يستحبون للرجل أن لا يجاوز بصره مصلاه
سر خود را پس بوده اند دوست میداشتند مرد را اینکه در نگذارد چشم خود را از جای نماز خود

ومنها الصاق الحنك بالصدر وفلي الثوب والتمطي و

تفتير الصعداء وتغميض العينين والالتفات في الصلاة

لما روي عقبة بن عامر رض في قوله تعالى الذين هم على صلاتهم

دائمون قال اذا صلوا لم يلتفتوا يمينا ولا شمالا وقالت عائشة

سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن التفات الرجل في صلاته فقال

انما هي اختلاسة اختلسها الشيطان من صلاة العبد

وقيل جاء طلحة يحيى بن مضرب الى عبد الجبار بن وائل وهو

في قوم يسارة ثم انصرف فقال عبد الجبار اتدرون ما قال

قال اراك امرء تلتفت وانت تصلي وقد جاء في الحديث

من رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا افتتح الصلوة استقبله الله

بوجهه فلا يصرفه حتى يكون العبد هو الذي ينصرف او

يلتفت يمينا وشمالا وفي حديث آخر ان العبد ما دام

في صلاته فله ثلاث خصال البر يتناثر عليه من عنان

السماء الى مفرق رأسه وملائكة يحفون من لدن قدميه

الى عنان السماء ومناد ينادي لو يعلم المصلي من يناجي

ما انفتل اي التفت وانصرفت فالالتفات مكروه جدا و
هرگز منفتل نشود و باز نگردد پس التفات کروه است البته و
قد قيل انه يقطع الصلوة وفيه استخفاف بحرمة الصلوة
گفته شده است که التفات قطع میکند نماز را و درو سبکیست بحرمت نماز
وادابها ومن ذلك الاقعاء في القعود فيها والرد على
و ادب آن و از آنجمله است ای التفات در قعود نماز و رد کردن بر
الامام والافتراش الذراعين في السجود ووضع الصدر على
امام و گستردن دو بازو را در سجده و نهادن سینه بر
الفخذين في السجود وضم الابطين الى الجنبين في السجود
دو ران در سجده و پیوستن دو دوش خود را بدو پهلو در سجده
بل يفرق بينهما ولا يلصقهما لانه مروي عن النبي صلى الله عليه
بلکه فرق کند میان آنها و ملصق نکند آنها را زیرا که مرویست از نبی ع
انه كان اذا سجد لو مرت بهيمة تحت ذراعيه لنفذت
که آنسرور بوده است و قتیکه سجده میکرد اگر بگذشت بره گوسفند از زیر هردو بازو دی او بگذرد
وذلك لشدة مبالغته في رفع مرفقيه عن ضبعيه وفي
۸۴۹ و این از جهت شدت مبالغه اوست در بلند کردن دو آرنج از بغلهای خود و در
حديث اخر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد يجافي بين
حدیث دیگر است که بود رسول الله ع هرگاه سجده میکرد فرق میکرد
ضبعيه ومن ذلك تفريق الاصابع في السجود بل يضمها
ارنج و بغل خود و از آنجاست جدا کردن انگشتان در سجده بلکه ضم کند آنها را
ووضع اليدين دون الركبتين في الركوع ووضع القدمين
و نهادن هر دو دست پایین دو زانو در رکوع و نهادن هر دو قدم را
احديهما على الاخرى وتعليقهما من الارض والسدل على
یکے بر دیگرے و برداشتن آن دو قدم از زمین و سدل کردن بر
الازار والسراويل والتخليل واستراط الطعام مقدار
ازار و سراویل و خلال دندان کردن و فرو بردن طعام بزبان قدر
الحبة والحبتين والقلس ان يرد يبلع والنفث باللسان والنفخ في
یکدانه یا دو دانه و اگر زیاده باشد مفسد است و قلس اینست که باز گرداند طعام را و فرو برد و دم زدن بزبان و دمیدن
السجود وتسوية الحصا والمشي عرضا ورفع الصوت على جليسك في التشهد
سجده و برابر کردن سنگریزه و رفتن بر پهنا چپ و راست و بلند کردن آواز بر هم صحبت خود در تشهد

وتعرّفك من عن يمينك ومن عن شمالك والايماء والاشارة وبلع
وستایش تو کسی را که از جانب راست تست و از جانب چپ تو و ایما و اشارت کردن بسر و ابرو و فرو بردن
الجشاء او ما يخرج من الحلق والاستعمال والتمخط والتبزق والنظر في
آروغ یا چیزی که بر می آید از حلق و سرفه کردن و آب بینی انداختن و آب دهن انداختن و دیدن در
الثياب ومسح التراب عن الجبهة قبل ان ينصرف وتسوية الحصا الا من
جامه خود و مالیدن خاک را از پیشانی پیش از آنکه برگردد و برابر کردن سنگریزه زیاده از
مرة واحدة ونفض موضع السجود والدعاء بعد التشهد اذا كنت لا ماموما و
یکبار و پاک کردن محل سجده و دعا کردن بعد تشهد وقتیکه باشد امام و
القعود في المحراب بعد التسليم حتى يتحرك من مكانه الى يساره والعقد بالبل
نشستن در محراب بعد سلام دادن تا آنکه برگردد از مکان خود بسوی جانب چپ خود و گره کردن به شست
بالاصابع في الصلوة والعبث باللحية والثوب فيها لما روي عن النبي
بانگشتان در نماز و بازی کردن بریش و جامه در آن از جهت آنکه روایت از نبی
صلى الله عليه انه قال لا ينظر الله الى صلاة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه
که فرمود نمی بیند خدا بسوی نمازیکه حاضر نکند مرد در آن دل خود را مع بدن خود
وابصر صلى الله عليه رجلا يعبث بلحيته فقال لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه
و دید مرد مردی را که بازی میکرد بریش خود پس فرمود اگر میترسید دل این کس میترسید اعضا
ونظر الحسن رضه الى رجل يعبث بالحصا وهو يقول اللهم زوجني من حور
و دید حسن رضه مردی را که بازی میکرد بسنگریزه و میگفت ای بار خدا بنکاح در آر مرا حور
العين فقال بئس الخاطب انت تخطب وانت تعبث وقال عبد الرحمن بن
عین پس گفت بد پیغام کننده تو که پیغام میکنی و بازی میکنی و گفت عبد الرحمن بن
عبد الله رضه انه قال لينتهين اقوام يرفعون ابصارهم يعني في الصلاة
عبد الله که گفت خواهند رسید قومها که بردارند چشمهای خود را یعنی در نماز
وقال الاوزاعي يكون الرجلان في الصلاة وبين احدهما وبين الاخر كما
و گفت اوزاعی باشند دو مرد در نماز که فرق میان هر دو از
بين السماء والارض هذا مقبل على الله تعالى بقلبه وهذا لاه وساه وقد
زمین تا آسمان است یکی مقبل علی الله است بدل خود و دیگر لهو کننده و سهو کننده
صح الخبر عنه صلى الله عليه قال للمصلي من صلاته نصفها فذكر الى
صحیح گشته است خبر از آن سرور که فرمود مصلی است که او را از نماز او نیمه است پس یاد کرد تا
عشرها يعني بذلك ما عقل منها وحضر قلبه فيها وفي حديث انه
دهم حصه آن مراد میداشت از آن چیزیکه دریابد از آن نماز و حاضر کند دل خود را در و و در حدیث دیگر است

قال صلى الله عليه للمصلي اربعمائة صلاة وللمصلي مائتي صلاة وللمصلي مائة

فرمود مصلی را چهارصد نماز است و مصلی را دو صد نماز است و مصلی را صد

وخمسين صلاة وللمصلي سبعين صلاة وصلاة بخمسين صلاة

و پنجاه نماز است و مصلی را هفتاد نماز است و نمازی به پنجاه نماز است

وصلاة بسبع وعشرين صلاة وصلاة بعشر صلوات وصلاة

و نمازی به بیست و هفت نماز است و نمازی بده نماز است و نمازی

بصلاة واحدة فالذي يكتب له اربعمائة صلاة فهو الذي يصلي بمكة

بیک نماز است پس کسیکه نوشته میشود او را چهارصد نماز پس آن کسی است که میگذارد

في البيت الحرام مع الامام في الجماعة بعد ان لا تفوته التكبيرة الاولى و

در بیت الحرام با امام بجماعت بعد از آنکه فوت نشود او را تکبیر اول

الذي يكتب له مائتي صلاة فهو الامام الذي يؤم بالناس بعد ان يعرف

کسیکه نوشته میشود او را دو صد نماز پس آن امام است که امام شود مردم را پس از شناخت

احكام الصلوة والذي يكتب له مائة وخمسون صلاة فهو المؤذن

احکام نماز و کسیکه نوشته میشود او را یکصد و پنجاه نماز پس آن موذن است

والذي له سبعون صلاة فهو الذي يستاك ويسبغ وضوءه ويصلي في

و کسیکه او راست هفتاد نماز پس آن کسی است که مسواک میکند و تمام میکند نماز خود را و میگزارد در

الجامع في الجماعة والذي يكتب له خمسون صلاة فهو الرجل الذي صلى

جامع مسجد بجماعت و کسیکه نوشته میشود مر او را پنجاه نماز پس آن مردیست که گزارد

في الجامع مع الامام في الجماعة ويكون قد فاته تكبيرة الاحرام والذي

در جامع مسجد با امام در جماعت و باشد که فوت شده باشد او را تکبیر اولی و کسیکه

يكتب له سبع وعشرون صلوة فهو الرجل الذي يسبغ وضوءه ويصلي في

نوشته میشود او راست بیست و هفت نماز پس آن کسی است که تمام کند وضوی خود را و نماز گزارد در

المسجد في الجماعة ولا تفوته تكبيرة الاحرام والذي يكتب له عشر صلوات

مسجد بجماعت و فوت نشود او را تکبیر اولی و کسیکه نوشته میشود او را ده نماز

فهو الرجل الذي يلحق الجماعة وقد فاته تكبيرة الاحرام والذي يكتب له

پس آن کسی است که لاحق شود جماعت را و فوت شده باشد او را تکبیر اولی و کسیکه نوشته

صلاة واحدة فهو الذي يصلي وحده في غير جماعة والذي لا صلاة له

یک نماز پس آن کسی است که گزارد تنها بغیر جماعت و کسیکه نیست نماز او را

هو الذي يصلي وينقر كنقر الديك ولا يتم ركوعها وسجودها وهو الذي

کسی است که نماز گزارد و نقر کند مانند نقر خروس و تمام نکند رکوع و سجود را و آن کسی است

تطوى صلاته كالثوب الخلق ويضرب بها وجه صاحبها ويقال له لا
پیچیده شود نماز او مانند جامه کهنه و زده شود بر روی صاحب او و گفته شود او را

حفظك الله كما لم تحفظ صلاتك فصل وينبغي لكل مصل ان
نگهدارد ترا خدا چنانچه نگه نداشتی تو نماز خود را و سزاوار است هر مصلی را که

يقدم النية لصلاته ويمثل الكعبة البيت الحرام امامه وينصب عينيه
مقدم کند نیت را برای نماز خود و مشابه بیند کعبه بیت الحرام امام خود را و نصب کند چشم خود را

على ما تقدم بيانه في اول الكتاب ويتيقن قيامه بين يدي الله تعالى
بر آنچه بیان کردیم در اول کتاب و یقین کند قیام خود را پیش پروردگار تعالی

ولا يشك انه بعين الله منتصب حيث يراه لقوله تعالى الذي يراك حين
و شک نکند که او در حضور خدا ایستاده است جایی که می بیند او را حق تعالی از جهت قول خدا تعالی آنکه می بیند ترا

تقوم وتقلبك في الساجدين ولقول الرسول صلى الله عليه اعبد الله كانك تراه
ایستاده می شود و گشتن میکردی تو در سجده کنندگان و از جهت قول رسول علیه السلام عبادت کن پروردگار را گویا که تو می بینی

فان لم تكن تراه فهو يراك وينوي الصلاة الفريضة يعينها بالاداء و
اگر چه نمی بینی تو او را که او می بیند ترا و نیت کند نماز فریضه را که معین کند آنرا با ادا او

القضاء فهو اولى ويرفع يديه الى فروع اذنيه او حذو منكبيه وقد بينا صفة ٨٥٢
قضا پس آن اولیست و بردارد دو دست خود را تا اعلای دو گوش خود یا برابر دوش خود

ذلك في اول الكتاب هل يضم الاصابع بعضها الى بعض او يفرجها
این در اول کتاب آیا ضم کند انگشتان را با یکدیگر یا گشاده دارد

على روايتين واذا رفع يديه وكبر كانه رفع الحجاب الذي بينه وبين
بر دو روایت و هرگاه بردارد دو دست خود را و تکبیر گوید گویا که بردارد حجاب آنکه میان او

الله تعالى فيحصل في المكان الذي لا يجوز الالتفات فيه ولا التشاغل عنه
خدای تعالی است پس حاصل شود در جایی که جایز نیست التفات کردن در آن و نه مشغول شدن از او

لعلمه انه بعين من يرى حركته ويعلم ما يتلجلج في نفسه وينطوي عليه
از جهت دانستن او آنکه او در حضور کسی است که می بیند حرکت او را و میداند چیزی که میگذرد در دل او و پیچیده

سره وقلبه فينظر موضع سجوده ولا يلتفت يمينا وشمالا ولا يرفع
سر او و دل او پس نظر کند جای سجده خود را و التفات نکند یمین و شمال خود و بر ندارد

راسه الى السماء واذا قال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى
سر خود را به آسمان و هرگاه بگوید سبحانک اللهم وبحمدک الخ

جدك ولا اله غيرك علم انه يخاطب من هو سامع منه مقبل عليه ناظر
بزرگی تو و نیست خدای غیر تو داند که خطاب میکند کسی را که شنونده است از او و متوجه است بر او نظر کننده

۱۵۳

إليه لا يخفى عليه موضع شعرة ولا حركة جارحة عنه وكذلك قوله إياك

بسوی او پوشیده نیست بر او محل موی و نه حرکت عضوی و همچنین وقتیکه بگوید

نعبد وإياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم يعقل ما يقول ويدري

ایاک نعبد و ایاک نستعین الخ بفهمد آنچه میگوید و بداند

لمن يخاطب بهذا الخطاب لا ينسى مع ذلك الخشوع والتحفظ حذراً

کسیرا که خطاب میکند با این خطاب و فراموش نکند با وجود آن خشوع و تحفظ را از جهت حذر کردن

من وقوع السهو عليه فيما هو قائم له وما يأتي فيه ويأتي بأحد عشرة

از وقوع سهو بر او در چیزیکه ایستاده است برای او و آنچه هست در وی و بیارد یازده

تشديدة في الفاتحة ويحذر اللحن الذي يغير المعنى فيها فإن قراءتها

تشدید در سوره فاتحه و حذر کند از لحن که متغیر کند معنی را که قرائت آن

فريضة وهي ركن تبطل الصلاة بتركها مع ذلك يرى كأنه واقف على

فریضه است و آن رکن نماز است باطل میشود نماز بترک آن و با اینهمه ببیند خود را گویا که ایستاده است

الصراط وأن الجنة عن يمينه بصفتها والنار عن شماله بما فيها و

بر صراط و اینکه بهشت بر جانب راست اوست بهمه صفت و آتش از جانب چپ اوست با هر چه در آنست

أنه بصلاته مستنجز ما وعد الله عز وجل بها إذا صحت صلاته من

اینکه او بنماز میشود یابنده است چیزیکه وعده کرده است خدا تعالی بآن هرگاه صحیح باشد نماز او از

ثواب الجنة ومتخلص منها من وعيد الله بعقاب النار كله ذلك

ثواب جنت و رهنده است بآن نماز از وعید خدا تعالی بعذاب دوزخ همه اینها را

يتيقن من قلبه وحضور من عقله ويعتقد مع ذلك أنه يصلي

یقین کند از دل خود و از حضور از عقل خویش و اعتقاد کند با اینهمه که او میگذارد

صلاة مودع لا يشك أنها تعرض على الله تعالى وأنه لا يصح له منها

نماز را مثل کسیکه وداع کننده است و شک نکند درین که این نماز عرض کرده خواهد شد و اینکه صحیح نیست

إلا ما يصح له عند الله فقط ثم يأتي بقراءة ما تيسر من السور الكوامل

مگر آن چیزیکه صحیح است نزد حق تعالی پس بیارد قرائت را که آسان باشد از سوره کامل

وهي أولى من قراءة أواخرها وأوساطها ويكون ناصتاً إلى ما يقرؤه

و این بهتر است از قرائت اواخر و اواسط سوره و باشد خاموش متوجه بسوی چیزیکه میخواند

متفهماً إلى ما يلفظ ويتلو وكذلك إن كان مأموماً ينصت إلى

فهم کننده چیزی را که تلفظ میکند و تلاوت کند و همچنین اگر باشد مأموم خاموش شود بسوی

قراءة الإمام ويتفهمها ويتعظ بمواعظها وزواجرها ويعتقد امتثال

قراءت امام و فهم کند آنرا و پند گیرد به پندهای آن و بآیات باز دارنده او و اعتقاد کند

لحن بالفتح خطا کردن در اعراب و آواز گردانیدن و آواز زدن رشیدی

أوامرها والانتهاء عن نواهيها هكذا إلى أن ينتهي السورة فإذا فرغ من

او امر او را و باز ماندن از نواهی آن همچنین تا تمام شود سوره پس هرگاه فارغ شود از

القراءة ثبت قائما وسكت حتى يرجع إليه نفسه قبل أن يركع ولا يصل

قراءت ثابت باشد ایستاده و خاموش شود تا آنکه باز آید بسوی او دم او پیش از آنکه رکوع کند و وصل نکند

قراءته بتكبيرة الركوع ثم يكبر ويرفع يديه إلى فروع أذنيه أو حذو

قراءت خود را بتکبیر رکوع پس تکبیر گوید و بردارد دو دست خود را تا اعلای گوش خود یا برابر

منكبيه على ما بيّنّا في أول الكتاب فإذا انقضى التكبير حط يديه ثم انحط

هر دو دوش خود چنانچه بیان کردیم در اول کتاب پس هرگاه تمام شود تکبیر فرود آرد دو دست را بعد فرود آید

من قيامه للركوع ويلقم راحتيه ركبتيه ويفرق بين أصابعه ويعتمد

از قیام خود برای رکوع و لقمه کند کف خود دو زانوی خود و فرق کند میان انگشتان خود و تکیه کند

على ضبعيه وساعديه ويسوي ظهره ولا يرفع رأسه ولا يخفضه فينكسه

بر دو بازوی خود و برابر کند پشت خود را و بلند نکند سر خود را و پست نکند پس سرنگون کند

فقد جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كانت قطرة ماء على ظهره ما

پس تحقیق آمده است از پیغمبر که او بود که هرگاه رکوع میکرد اگر بودی قطره آب بر پشت او

تحركت عن موضعها وجاء عنه صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كان قدح

جنبش نمیکرد از جای خود و آمده است از وی که بود که هرگاه رکوع میکرد اگر بود قدح

من ماء على ظهره ما تحرك عن موضعه وذلك لاستواء ظهره صلى الله عليه وسلم

آب بر پشت او نمی جنبید از موضع خود و این از جهت برابر بودن پشت او بود

ويقول سبحان ربي العظيم ثلاثا وهو أدنى الكمال وقال الحسن البصري رحمه الله

و بگوید سبحان ربی العظیم سه بار و این ادنی کمال است و گفت حسن بصری رحمه الله

التسبيح التام سبع والوسط من ذلك خمس وأدناه ثلاث تسبيحات ثم

تسبیح تمام هفت است و میانه از این هر دو پنج است و ادنی سه تسبیح است پس

يرفع رأسه مستويا فينتصب معتدلا فيطمئن مترسلا يديه ثم ينحط

بردارد سر خود را در حالیکه سمع الله لمن حمده گوید پس بایستد برابر پس اطمینان کند و بگذارد دو دست

للسجود فيبدأ بوضع ركبتيه على الأرض ثم يديه ثم جبهته وأنفه ويمكن

برای سجده پس ابتدا کند بنهادن دو زانوی خود بر زمین پس دو دست پس پیشانی و بینی

من الأرض ويطمئن في سجوده ويتوجه بكل عضو منه وجهه إلى القبلة

از زمین و آرام گیرد در سجده خود و متوجه شود بهر عضو بسوی قبله

وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أمرت بالسجود على سبعة أعظم

و آمده است در حدیث از پیغمبر که فرمود امر کرده شده ام من بسجده بر هفت عضو

٨٥

٨٥٥

وفي حديث آخر ان العبد يسجد على سبعة اعضاء فاي عضو منها ضيعه

و در حديث ديگر است كه بنده سجده كند بر هفت عضو پس هر عضو كه ضايع شد سجده او

لم يزل ذلك العضو يلعنه ويكون في سجوده منقبضا لا ينبسط على

هميشه اين عضو لعنت كند او را و باشد در سجده منقبض كشاده نشود بر

الارض ولا يفترش ذراعيه بل يضع اصابع يديه على الارض حتى يحاذي

زمين و نه گسترد دو بازوى خود را بلكه بنهد انگشتان دو دست خود را بر زمين تا انكه برابر شود

بها اذنيه او منكبيه الموضع الذي يستحب رفع اليد اليه في التكبير في حال

بآن هر دو گوش او يا از دو شانه او جائى كه مستحب است بردا شتن دست بسوى او در تكبير در حال

القيام ولا يضعهما حذاء راسه ويضم اصابعه ويوجههما نحو القبلة

قيام و نه نهد آنها را برابر سر خود و ضم كند انگشتان خود را و متوجه كند آنها را بسوى

ويباين العضدين عن الجنبين والفخذين عن الساقين والبطن عن الارض

وجدا دارد عضدها را از پهلوها و رانها را از دو ساق و شكم از زمين

على ما تقدم بيانه ويقول في سجوده سبحان ربي الاعلى ثلاثا كالركوع ثم

برا نطوريكه بيان كرديم و بگويد در سجده خود سبحان ربي الاعلى سه بار مانند ركوع

يرفع راسه مكبرا ويجلس على رجله اليسرى وينصب اليمنى ويقول رب اغفر

بردارد سر خود را در حاليكه تكبير گويد و بنشيند بر پاى چپ خود و نصب كند راست را و بگويد اى پروردگار

لي ثلاثا ناظرا الى حجره ثم يسجد ثانية كذلك ثم يرفع راسه مكبرا من

مرا سه بار در آنحال كه نظر كننده است بسوى كنار خود پس سجده كند بار دوم پس بردارد سر خود را در حاليكه تكبير گويد از

الارض قبل يديه ثم ركبتيه معتمدا على ركبتيه فينهض على صدر قدميه

زمين پيشتر از دو دست خود پيشتر از دو زانوى خود تكيه كننده بر دو زانوى خود پس برخيزد بر سر دو قدم

ولا يقدم احدى رجليه فانه مكروه وقيل انه يقطع الصلاة مروي

و مقدم نكند وقت برخاستن يكى از دو پاى را كه مكروه است و گفته شده است كه اين قطع ميكند نماز را مروى

ذلك عن ابن عباس رض ويفعل كذلك في الركعة الثانية فاذا جلس للتشهد

اين از ابن عباس رض و بكند همچنين در ركعت ديگر پس هرگاه بنشيند براى تشهد

الاول جلس على رجله اليسرى وينصب رجله اليمنى ويوجه اصابعه نحو

اول بنشيند بر پاى چپ خود و نصب كند پاى راست خود و متوجه كند انگشتان خود را بسوى

القبلة ويضع يده اليسرى على فخذه اليسرى ويده اليمنى على فخذه اليمنى

قبله و بنهد دست چپ خود بر ران چپ خود و دست راست خود بر ران راست خود

ويشير باصبعه التي تلي الابهام وهي السبابة ويحلق الابهام مع الوسطى

و اشاره كند بانگشت كه متصل است بابهام و آن سبابه است و حلقه كند ابهام را با وسطى

ويقبض الخنصر والبنصر ويكون ناظراً الى اصبعه من اول التشهد الى
ويقبض كند خنصر و بنصر را و باشد نگرنده بسوى انگشت خود از اول تشهد او تا
الآخر لما روي عن النبي صلى الله عليه انه قال اذا كان احدكم في الصلاة فجلس
آخر او از جهت آنچه روايت است از پيغمبر که فرمود هرگاه باشد يکى از شما در نماز پس بنشيند
فلا يعبث بشيء فانه يناجي ربه ولكن يجعل يده اليسرى على فخذه اليسرى
پس بازى نکند بچيزى که او مناجات ميکند پروردگار خود را و ليکن گرداند دست چپ خود را بر ران
ويده اليمنى على فخذه اليمنى ليكن قلبه وبصره الى اصبعه فانها مذبة
و دست راست خود بر ران راست خود پس بايد که باشد دل او و چشم او بسوى انگشت او که آن
للشيطان ويتشهد فيقول التحيات لله والصلوات والطيبات السلام
شيطان را و تشهد خواند پس بگويد تحيات مر خداى راست و نماز و صدقها مر خداى راست و سلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله
بر تست اى نبى و رحمت خدا و برکات او و سلام بر ما و بر بندگان خدا
الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله ثم
که نيکوکارانند گواهى ميدهم که نيست معبود بحق مگر خدا و گواهى ميدهم که محمد بنده او است و رسول او است
يقوم مكبراً فيقرأ الفاتحة فحسب ويركع ويسجد كذلك ثم يصلي
و بايستد و حاليکه تکبير گويد پس بخواند فاتحه پس بس و رکوع کند و سجده کند همچنين پس بگذارد
الركعة الرابعة كذلك ثم يجلس للتشهد فيأتي به على ما ذكرنا فاذا بلغ
رکعت چهارم همچنين پس بنشيند براى تشهد پس بيارد و هم آورد بانچه بيان کرديم
عبده ورسوله قال اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم
عبده و رسوله بگويد اللهم اى بار خدا درود بفرست بر محمد و بر آل او چنانکه درود فرستادى بر ابراهيم
انك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم انك
که تو ستوده بزرگ است و برکت کن بر محمد و بر آل او چنانچه برکت کردى بر ابراهيم که تو
حميد مجيد وعن امامنا احمد رواية اخرى انه يذكر ابراهيم ثم يذكر
ستوده بزرگ است و از امام ما احمد روايت ديگر است که ذکر کند ابراهيم را پس ذکر کند
آله فيقول على ابراهيم وعلى آل ابراهيم وهذا آخر التشهد ويستحب له
آل او را پس بگويد على ابراهيم و على آل ابراهيم و اين آخر تشهد است و مستحب است او را
ان يستعيذ من اربع فيقول اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم
که استعاذه کند از چهار چيز پس بگويد اى بار خدا من پناه ميگيرم بتو از عذاب دوزخ
ومن عذاب القبر ومن فتنة المسيح الدجال ومن فتنة المحيا والممات
و از عذاب قبر و از فتنه مسيح دجال و از فتنه زندگى و موت

٨٥٦

٨٥٧

٥٢

ثم يدعو فيقول اللهم إني أسألك من الخير كله ما علمت منه وما لم
پس دعا کند پس بگوید این کلمات ای بار خدایا میخواهم از تو نیکی ها را همه آن چیز که دانستم از او و آنچه
أعلم وأعوذ بك من الشر كله ما علمت منه وما لم أعلم اللهم إني أسألك
ندانستم و پناه میجویم بتو از شر همه آنچه دانستم و آنچه ندانستم ای بار خدایا میخواهم از تو
من خير ما سألك عبادك الصالحون وأعوذ بك من شر ما استعاذ
از نیکوی آنچه خواسته اند از تو بندگان نیکوکار و پناه میجویم از تو از شر چیزی که پناه جستند
منه عبادك الصالحون اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من قول
از او بندگان نیکوکار ای بار خدایا میخواهم از تو بهشت را و آنچه نزدیک کند بآن از قول
وعمل وأعوذ بك من النار وما قرب إليها من قول وعمل ربنا آتنا في الدنيا
و عمل و پناه میجویم از تو از عذاب دوزخ و آنچه نزدیک کند بآن از قول و عمل پروردگارا بده ما را در دنیا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ربنا اغفر لنا ذنوبنا و
نیکوی و در آخرت نیکوی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ پروردگارا بیامرز ما را گناهان ما و
كفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الأبرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك
بگذار از ما بدیهای ما و بمیران ما را با نیکوکاران پروردگارا و بده ما را آنچه وعده کردی بر پیغمبران
ولا تخزنا يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد وإن زاد على ذلك جاز إلا
و خوار مکن ما را روز قیامت که تو هرآینه خلاف نمیکنی وعده را و اگر زیاده کند بر این جایز است مگر
أن يكون إماما فيطول ذلك على المأمومين فالمستحب الاقتصار حفظا
آنکه باشد امام پس طول کشد این بر مقتدیان پس مستحب اقتصار است از بهر نگهداشت
لقلوبهم لعل يكون فيهم ذو الحاجة ثم يسلم ويدعو لنفسه ولوالديه
دلهای ایشان شاید که باشد در ایشان صاحب حاجت پس سلام دهد و دعا کند نفس خود را و والدین را
وللمسلمين ويكون في جميع ذلك متخوفا من عاقبتها كيف وقعت
و مسلمانان را و باشد در همه ترسناک از عاقبت خود و چگونه باشد و حال آنکه
عند الله عز وجل الداعي إليها الآمر بها المثيب عليها والمعاقب
واقع است این نماز نزد خدای تعالی که طلب کننده است این نماز را و امر کننده است باو و ثواب دهنده
عليها عند إساءتها فإذا خرج منها عرضها على العلم فإن شهد لها
بر آن وقت بدی آن پس هرگاه برآید از آن نماز عرض کند او را بر علم پس اگر گواهی دهد
بمراعاة التامة وسلامة المنزلة حمد الله تعالى وأثنى عليه إذ جعله
بمراعات تمام و سلامت منزلت حمد گوید خدا را و ثنا گوید مر او را که گردانید
أهلا لذلك وإن وجد فيها نقصانا [illegible] تاب إلى الله عز
سزاوار از برای این نماز و اگر دریافت در این نقصانی و [illegible] باز گردد بسوی خدای تعالی

۵

وجل واستغفر الله وتاب ثم اجتهد في التحفظ في التي بعدها و

و آمرزش خواهد از خدای تعالی و آماده شود و کوشش کند در نگاه داشتن آنچه بعد از آن است و

للصلوة المقبولة علامة بينة وللمردودة علامة فعلامة

نماز مقبول را علامتی است ظاهر و مردوده را نیز علامتی است پس علامت

المقبولة نهيها وكفها لصاحبها عن الفواحش والمناكر ورغبته في

مقبول باز داشتن آن و دور کردن آن نماز است صاحب خود را از کارهای فاحش و منکر و رغبت در

الخير وتجديد نيته في الصلاح والازدياد من الطاعات وفعل

نیکویی و از سر نو کردن نیت او در نیکوکاری و بسیار کردن از نیکویی ها و کردن

الخيرات والرغبة في المثوبات وارتداعه عن الاسواء وكراهة المعاصي

نیکی و رغبت در ثوابها و باز داشتن از بدی ها و مکروه پنداشتن معاصی

والخطيئات لقول الله عز وجل ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر

و خطیات را از جهت قول خدای تعالی که نماز باز میدارد از فواحش و منکر

ولذكر الله اكبر وهذا الذي ذكرنا يشترك فيه الامام والماموم و

و هر آینه یاد کردن خدا بزرگ است و اینکه یاد کردیم مشترک است در آن امام و مقتدی و

المنفرد فاما شرائط الصلاة وواجباتها ومسنوناتها فقد ذكرناها

منفرد و اما شرائط نماز و واجبات آن و سنتهای آن پس به تحقیق یاد کردیم آنرا

في اول الكتاب والله الموفق للصواب فصل فيما يختص بالامام ۸۵۸

در اول کتاب و خداوند توفیق دهنده است صواب را در آنچه خاص است بامام

ولا ينبغي للرجل ان يكون اماما حتى يكون فيه هذه الخصال التي نذكرها

و سزاوار نیست مرد را که باشد امام تا آنکه باشد در آن خصلتها که یاد کردیم آنرا

وهي ان لا يحب ان يتقدم وهو يجد من يكفيه ذلك ولا يتقدم

و آن خصلتها آنست که دوست ندارد که پیش شود و حال آنکه می یابد کسی را که بسند است برای تقدیم و پیش

وهناك من هو افضل منه فان فعلوا ذلك لم يزالوا في سفال لقول

و حال آنکه آنجا کسی باشد که فاضلتر است از وی در علم و صلاح پس اگر کنند این کار را همیشه باشند در پستی

عمر بن الخطاب رض لان اقدم فتضرب عنقي ولا يقربني ذلك من

عمر بن خطاب رض هر آینه پیش کرده شوم و گردن زده شوم در حالیکه نزدیک نکند مرا این گردن

اثم خير من ان اتقدم قوما فيهم ابو بكر الصديق رض وان يكون قاريا

گناه بهتر است از پیش آمدن قومی را که در آنها ابو بکر صدیق است و باید که باشد امام قاری

لكتاب الله فقيها في دين الله بصيرا بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه

کتاب خدای تعالی را فقیه در دین خدا بیننده سنت رسول الله را ... زیرا که

جاء في الحديث اجعلوا امر دينكم الى فقهائكم وائمتكم قراءكم و

آمده است در حدیث که بگردانید امر دین خود را بسوی فقیهان خود و امامان خود و قاریان خود و

قال النبي صلى الله عليه وسلم ائمتكم شفعاؤكم فانهم وفودكم الى الله عز وجل وانما

گفت نبی صلعم امامان شما شفیعان شما اند پس بدرستیکه ایشان وفد های شما اند بسوی خدا و جز این نیست

خصهم صلى الله عليه وسلم بذلك لانهم اهل الدين والفضل والعلم بالله عز وجل و

اختصاص کرد ایشان را صلعم باین کار زیرا که ایشان اهل دین اند و اهل فضل و علم بخدا اند عز وجل و

الخوف من الله تعالى الذين يعنون بصلاتهم وصلوة من خلفهم ويتقون

اهل خوف از خدا تعالی آنکسانیکه عنایت و خواهش دارند بنماز خویش و نماز کسانیکه پس ایشان اند و میترسند

ما يلزمهم من وزر انفسهم ووزر من خلفهم ان اساؤا في صلاتهم و

ازانچه ایشان را لازم آید از گناه خود و گناه آن کسانیکه پس ایشان اند اگر بدی کنند در نماز خود و

ما اراد صلى الله عليه وسلم بالقراء الحفظة للقرآن بحسب من غير ان تعلموا به

نخواسته است صلعم بقراء حافظان قرآن بغیر آنکه عمل کنند بر آن و

انما اراد صلى الله عليه وسلم العمال بالقرآن مع حفظه وقد جاء في الحديث ثلاث

بلکه خواسته است صلعم عاملان قرآن مع حفظ آن و تحقیق آمد در حدیث که

احق الناس بهذا القرآن من كان يعمل به وان كان لا يقرأه وقد يحفظ

سزاوار ترین مردم باین قرآن کسی است که عمل کند بر آن و اگر چه باشد که قرائت نمیکند او را و گاهی یاد میگیرد

القرآن من لا يعمل به ولا يعبأ باقامة حدوده مما فرض الله عليه من

قرآن را کسیکه عمل نمیکند بر آن و اعتبار ندارد بقایم داشتن حدود او از آنچه فرض کرده است حق تعالی

العمل به وما نهاه من النهي عنه فلا يعني تحرزا به ولا كرامة له قال

عمل کردن بر آن و آنچه باز داشته است او را از نهی پس عنایت نمیکند و بزرگی نیست مر او را گفت

النبي صلى الله عليه وسلم ما امن بالقرآن من استحل محارمه فلا يجوز للناس

نبی صلعم هرگز ایمان نیاورد بقرآن شریف کسیکه حلال دانست حرام های او را پس جائز نیست

ان يقدموا عليهم في صلاتهم اماما الا اعلمهم بالله واخوفهم له

که پیش کنند بر خود در نماز امام مگر دانا ترین خود بخدا و ترسنده تر او را

فان خالفوا وقدموا غيره لم يزالوا في سفال وادبار وانتقاص

پس اگر خلاف کردند و مقدم کردند غیر او را همیشه باشند در پستی و بدبختی و کمی

في دينهم وبعد من الله تعالى ومن رضوانه وجنته فرحم الله قوما

در دین خویش و دوری از خدا تعالی و از خوشنودی او و بهشت او پس رحمت کند خدا قومی را

عنوا بدينهم وصلوا لهم فقدموا خيارهم واتبعوا في ذلك سنة

که خواهش دارند بدین خود و نماز خود پس پیش کردند نیکوکاران خود را و پیروی کردند در این سنت

بينهم صلى الله عليه وسلم وطلبوا بذلك القربة الى ربهم تبارك وتعالى و

میان ایشان و طلب کردند باین قربت بپروردگار خود تبارک و تعالی و

ينبغي ان يكون الامام حافظا للسانه من عيب الناس عليه وعنهم

باید که باشد امام نگهدارنده زبان خود را از عیب مردم و همیشه بر ان

له الا من الخير ويكون يامر بالمعروف ويفعله وينهى عن المنكر و

مگر از نیکی و باشد که امر بمعروف کند مردم را و خود هم کننده باشد او و مردم را از منکر و

يجتنبه ويحب الخير واهله ويبغض الشر واهله عارفا بمواقيت الصلوة

باز ماند از و و دوست دارد نیکی را و نیکوکاران را و بغض کند شر را و شریران را و دانا باشد

محافظا عليها مقبلا على شانه عفيف البطن والفرج منقبض اليد

نگاهدارنده و نگهبان آینده باشد بر حال خود پارسا فرج و بطن باشد بند کننده دست را

عن الحرام قليل السعي الا في ابتغاء مرضات الله عز وجل بعود حمولا

از حرام کم سعی کننده مگر در طلب رضای حق تعالی با وقار باشد بردارنده

صبورا على الاذى يغض عن الشر يحتمل ممن تكلم فيه ويصبر على

صبور کننده بر ایذا و چشم فرو گرفته باشد از بدی بردارد از کسیکه کلام کند در آن و صبر کند بر

من يجهل عليه ويحسن الى من اساء اليه ويكون غضيض الطرف

کسیکه جهل کند بر او و نیکوئی کند بسوی کسیکه بدی کرد بدان و باشد پوشنده چشم

عن المحارم ان راى عورة سترها وان راى حزنة دفنها يعرض عن

از محارم اگر ببیند عورت را و عیب بپوشد و اگر ببیند چیزی خوار کننده را دفن کند آنرا چشم پوشد از

الجاهلين ويقول اللهم سلاما الناس منه في راحة وهو من نفسه

جاهلان و بگوید بار خدا قول سلام و ترک آن از ایشان مردم از وی براحت باشند و او خود از خود

في عناء حريصا على كل شيء يجتهد في خلاص نفسه ويعلم انه قد بلي

در رنج حریص باشد بر خلاص کردن کردن خود کوشش کننده در خلاصی نفس خود و بداند که او مبتلا

لشيء عظيم جليل خطره كبير شانه ولكن همه ما قد كلف من عظم تلك

بچیزی بزرگ است شرف او و بلند است مرتبه او و باید که باشد قصد او چیزیکه تکلیف کرده شده است

الامامة وخطر قدرها وخيرها قليل الكلام لانه يعنيه ما له وما

امامت که خطر و شریف بودن مرتبه او و نیکوئی او کم گو باشد مگر در چیزیکه مقصود است او را مر او را

للناس حالا اذا قام في محرابه علم انه قائم في مقام النبيين وخليفة

مردم را حالی دیگر هرگاه ایستد در محراب خود داند که استاده است در مقام پیغمبران و خلیفه

سيد المرسلين ويناجي رب العلمين يتحرى الاجتهاد لتمام الصلوة

سردار مرسلان است و مناجات کند پروردگار عالمیان را جستجو اجتهاد کند برای تمام کردن نماز

التسليم من خلفه من تقلد امامته تخفيف الصلوة
از بهر سلام دادن کسیکه پس اوست کسیکه پیروی کرد امامت او را سبک کردن نماز

في تمام يصلي بصلاة اضعفهم فيرى من نفسه انه دونهم وانه مبتلى
در همه ارکان که گزارد نماز خود را بنماز ضعیف ترین قوم پس بیند نفس خود را که پایین ایشان است و مبتلاست

بامامتهم وان الله تعالى يسأله عن اداء الفرائض عن نفسه وعنهم و
بامامت ایشان و خدای تعالی سوال میکند از وی از ادای فرایض از ذات خود و از مقتدیان او و

هو بتقدمه بالحري على خطيئته نادم على ما سلف من تفريطه وقديم آثامه
او بسبب پیش شدن خود سزاوارتر است بر گناهان خود ندامت کننده بر چیزیکه گذشت از تفریط کاری او و

وما انقضى من اوقاته لا يتكبر على من خلفه ولا يتجبر على من هو دونه
و آنچه منقضی شد از اوقات خود بزرگی نه بیند او خود را بر کسیکه پس اوست و تکبر نکند خود را بر کسیکه پایین اوست

ولا يتعصب حمية لنفسه اذا قيل ما فيه وما هو عنه بريء ولا هو
و تعصب نکند از جهت ننگ نفس خود و چیزیکه گفته شود چیزیکه در وی است از صفات و چیزیکه از وی پاک است

يحب حمدهم ولا يكره ذمهم فتكون الجماعة عنده في الحالين سواء لم
و دوست ندارد ستایش قوم خود را و مکروه ندارد نکوهش ایشان را پس باشد نزد او در هر دو حال برابر

يجرب عليه كذب به طيب الطعام نظيف اللباس متواضعا في لبسه متخشعا
آزموده نشده باشد بر او دروغ او پاک باشد طعام او پاک باشد لباس او فروتن باشد در لباس خود

في جلسته غير محدود في الاسلام ولا ذا ريبة في الانام ولا غمازا على احد
در جلسه خود حد زده نباشد در اسلام و نه شد او در مردمان بد باشد در خلقت و نه غماز باشد بر احد

عند السلطان ولا ساع اسرار الناس اي لا يفشيه ولا ساع الى شر الناس و
نزدیک خلیفه حضر و نه افشا کننده اسرار مردم را و نه سعی کننده بسوی شر مردم و

لا ذي رغم في حقه ولا خائنا في وديعته وتجارته وعاريته ولا يتقدم
نه خداوند رغم باشد در حق بیاور و نه خیانت کننده باشد در امانات او و در تجارت و عاریت

وهو خبث المطعم لا يتقدم وهو يشتهي الامامة ولا يتقدم وهو يعلم
و حالانکه ناپاک خوار و ناپاک کسب است و مقدم نشود و حالانکه او خواهش دارد امامت را و مقدم نشود و حالانکه او میداند

ان فيه حسدا ولا بغيا ولا حقدا ولا احنة ولا غلا ولا ارخاء ولا ترة
که در وی حسد است بر کسی و نه بغی است و نه حقد و نه کینه و نه حسد و نه کینه

ولا طالبا ثارا ولا منتصرا لنفسه ولا متشفيا من غيظ ولا متبعا
و نه طلب کننده خون و نه غلبه کننده نفس خود را و نه طلب شفا کننده از خشم و نه جستجو کننده

عورة رجل مسلم ولا غاشا لاحد من امة محمد صلى الله عليه وسلم ولا يتكلم في نفسه
عیب مرد مسلمان را و نه فریب دهنده کسی را از امت محمد ص و کلام نکند در نفسه

ولا يسعى فيها ولا يقويها بل يعين اهل الحق على اهل الباطل بيده و

وسعی نکند در آن و قوت ندهد او را بلکه یاری کند اهل حق را بر اهل باطل بدست خود و

لسانه وقلبه يقول الحق وان كان مرا لا تأخذه في الله لومة لائم

زبان خود و دل خود گوید حق را و اگرچه باشد تلخ نگیرد او را در راه خدای تعالی ملامت

ولا يحب مدح الناس له ولا يكره ذمهم ولا يخص نفسه بشيء من الدعاء

و دوست نباشد مدح مردم مر او را و مکروه نباشد مذمت کردن ایشان او را و خاص نکند نفس خود را بدعا

بل يعمم الدعاء له ولهم وقت ما يدعو عقيب الصلوة بهم فان افرد

بلکه عام کند دعا را برای خود و برای ایشان وقتیکه دعا میکند پس از نماز پس اگر منفرد کند

نفسه بذلك كان خيانة منه لهم ولا يؤثر بعضهم على بعض الا

نفس خود را باین باشد خیانت کننده از وی مر ایشان را و اختیار نکند بعض ایشان را بر بعض مگر

اولو العلم كما قال النبي صلى الله عليه وسلم ليليني اولو الاحلام والنهى وكذلك

صاحبان علم را چنانچه فرمود نبی صلعم هر آینه متصل باشند من اهل دانش و عقلها سپس یاری و همچنین

الذين يلونهم ورآء ظهره ولا يقرب الغني ويزري بالفقير ولا ينبغي

کسیکه متصل باشد ایشان پس پشت او و نه نزدیک شود توانگر را و حقارت کند بفقیر و سزاوار نیست

له ان يتقدم بقوم وفيهم من يكره امامته فان كان فيهم من يكرهه

مر او را که مقدم شود قومی را و در ایشان کسی است که مکروه میدارد امامت او را پس اگر باشد در ایشان

ومن لا يكرهه نظر فان كان الاكثر يكرهونه اعتزل المحراب ولا

و کسیکه مکروه ندارد او را به بیند اگر باشد زیاده کسانیکه مکروه میدارند او را معزول کند محراب را

يقربه هذا اذا كانت كراهتهم له بعلم وحق وان كان بجهل وباطل و

نزدیک شود او را این آن وقت است که باشد کراهت ایشان مر او را بعلم و حق و اگر باشد بجهل و باطل و

رعونة نفس او عصبية لمذهب او هوى لم يلتفت الى كراهتهم ولا

رعونت نفس یا تعصب مذهب یا هوای نفس التفات نکند بسوی کراهت ایشان و

يترك الصلاة بهم الا ان يخاف الفتنة في القوم لاجله فيتنحى

ترک نکند نماز را با ایشان مگر اینکه ترسد از فتنه در قوم بسبب خود پس یکسو شود [illegible]

ويعتزل المحراب لذلك حتى يصطلحوا ويرضوا ولا ينبغي له ان يكون

و خالی کند محراب را از جهت فتنه تا آنکه صلح کنند و راضی شوند و سزاوار نیست مر او را که باشد

نماما ولا حلافا ولا لعانا ولا يدخل مداخل السوء والتهم ولا

سخن چین و نه بسیار سوگند کننده و نه لعنت کننده و نه داخل در جاهای بد و تهمت و نه

يألف ولا يخالط من الناس الا الصالحين ولا ينبغي له ان يكون اماما

الفت کند و نه اختلاط کند از مردم مگر نیکوکاران و سزاوار نیست مر او را که باشد امام

٨٦٢

وَهُوَ يُحِبُّ الْفِتْنَةَ وَأَهْلَهَا وَالْمَعْصِيَةَ وَأَهْلَهَا وَالرِّيَاسَةَ وَأَهْلَهَا

و حالانکه دوست دارد فتنه را و اهل آنرا بیشتر معصیت و اہل آنرا و ریاست و اہل آنرا

وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ صَبُورًا عَلَى أَذِيَّةِ النَّاسِ مُتَوَدِّدًا إِلَيْهِمْ طَالِبًا لِمَنْفَعَتِهِمْ

و سزاوار است که باشد صبور بر ایذای مردم و دوستی کننده بسوی ایشان طلب کننده نفع

مُجْتَهِدًا فِي نَصِيحَتِهِمْ لَا يُمَارِي عَلَى الْإِمَامَةِ وَلَا يُقَاتِلُ عَلَيْهَا مَنْ كَفَاهُ

کوشش کننده در نصیحت ایشان جدل نکند بر امامت و قتال نکند بر آن مر کسی را که بسند

عَظِيمَ مُؤْنَتِهَا وَلَقَدْ نُقِلَ عَنِ الْأَكَابِرِ مِمَّنْ تَقَدَّمَ مِنَ السَّلَفِ الصَّالِحِ

از جانب او موٴنت و بار امامت را و بتحقیق منقول است که بیشتر رفته اند از سلف نیکوکاران

أَنَّهُمْ كَرِهُوا الْإِمَامَةَ وَقَدَّمُوا مَنْ لَيْسَ هُوَ مِثْلَهُمْ فِي الشَّرَفِ وَالدِّيَانَةِ

که ایشان مکروه میداشتند امامت را و مقدم میکردند کسیرا که نیست مانند ایشان در بزرگی و دیانت

ابْتِغَاءَ حَمْلِ الْمُؤْنَةِ عَنْهُمْ وَتَخْفِيفًا وَخِيفَةً مِنْ تَقْصِيرٍ يَقَعُ لَهُمْ وَيَنْبَغِي

از جهت طلب بر داشتن بار امامت از ایشان و سبک کردن خود را و از جهت ترسیدن از تقصیری که واقع شود

لِلْإِمَامِ إِذَا حَضَرَ عِنْدَهُ ذُو سُلْطَانٍ أَنْ لَا يَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ إِلَّا بِإِذْنِهِ

امام را هرگاه که حاضر شود نزد او صاحب غلبه اینکه مقدم نشود بر او در نماز مگر باذن او

وَكَذَلِكَ لَا يَجْلِسُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِذَا نَزَلَ بِقَرْيَةٍ أَوْ مَحَلَّةٍ أَوْ قَبِيلَةٍ أَوْ حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ

و همچنین نه نشیند مگر باذن و هرگاه فرود آید بدیهی یا محله یا قبیله یا حی از احیاء

الْعَرَبِ لَا يَؤُمُّهُمْ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ وَكَذَلِكَ إِذَا اتَّفَقَ مَعَ قَوْمٍ فِي قَافِلَةٍ وَسَفَرٍ

عرب امام نشود ایشانرا مگر باذن ایشان و همچنین هرگاه که اتفاق گردد با قومی در قافله و سفر

وَمُجْمَعِ التَّمَامِ لَا يَؤُمُّهُمْ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ وَيَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ لَا يُطِيلَ الصَّلَوٰةَ

و مجمع تمام امام نشود ایشانرا مگر باذن ایشان و سزاوار است امام را که دراز نکند نماز را

بَلْ يُخَفِّفُهَا مَعَ التَّمَامِ لِمَا رُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بلکه سبک کند آنرا با تمام بجهت چیزی که روایت است از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله

إِذَا كَانَ أَحَدُكُمْ إِمَامًا فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّهُ يَقُومُ وَرَاءَهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَ

هرگاه باشد یکی از شما امام پس باید که سبک کند که او می ایستد پس او خورد و کلان و صاحب

ذُو الْحَاجَةِ وَإِذَا صَلَّى لِنَفْسِهِ فَلْيُطِلْ مَا شَاءَ وَعَنْ أَبِي وَاقِدٍ رض قَالَ كَانَ

صاحب حاجت و هرگاه گذارد تنها پس دراز کند چندانکه خواهد و مرویست از ابی واقد رض گفت

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَوْجَزِ النَّاسِ صَلَاةً عَلَى النَّاسِ وَأَدْوَمِهِ عَلَى نَفْسِهِ

رسول الله صلعم از مختصر کنندگان نماز را بر مردم و همیشه میبود بر نفس خود

فَصْلٌ وَيَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ لَا يَدْخُلَ فِي الصَّلَاةِ وَلَا يُكَبِّرَ حَتَّى يَنْوِيَ

سزاوار است امام را که نه درآید در نماز و نه تکبیر کند تا آنکه نیت نکند

الْإِمَامَةَ بِقَلْبِهِ وَإِنْ تَلَفَّظَ ذٰلِكَ بِلِسَانِهِ كَانَ أَحْسَنَ وَيَلْتَفِتُ يَمِينًا
امامت را بدل خود و اگر تلفظ کند این نیت را بزبان خود باشد نیکو و التفات کند راست
وَشِمَالًا فَيُسَوِّي الصُّفُوفَ فَيَقُولُ اسْتَوُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ اعْتَدِلُوا
و چپ پس برابر کند صف ها را پس بگوید برابر شوید رحمت کند خدا تعالی شما را برابر
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَيَأْمُرُهُمْ بِسَدِّ الْفُرَجِ وَتَسْوِيَةِ الْمَنَاكِبِ وَدُنُوِّ بَعْضِهِمْ
راضی شود خدا تعالی از شما و امر کند به بند کردن فرج و برابر کردن دوش و نزدیک بعض ایشان
مِنْ بَعْضٍ حَتّٰى تَمَاسَّ مَنَاكِبُهُمْ لِأَنَّ اخْتِلَافَ الْمَنَاكِبِ وَاعْوِجَاجَ الصُّفُوفِ
از بعض تا آنکه بایکدیگر آویزند دوشهای ایشان زیرا که اختلاف دوشها و کژی صفها
نَقْصٌ فِي الصَّلٰوةِ وَحُضُورُ الشَّيَاطِينِ وَقِيَامُهُمْ مَعَ النَّاسِ فِي الصُّفُوفِ
نقصان است در نماز و حاضر شدن شیاطین است و قیام ایشان با مردم در صفها
جَاءَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ رَاصُّوا الصُّفُوفَ وَحَاذُوا
آمده است در حدیث از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود متصل کنید صفها را و برابر کنید
الْمَنَاكِبَ وَسُدُّوا الْخَلَلَ حَتّٰى لَا يَقُومَ بَيْنَكُمْ مِثْلُ أَوْلَادِ الْحَذَفِ يَعْنِي
دوشها را و بند کنید خلل را تا نه ایستد میان شما مانند اولاد حذف یعنی
مِثْلُ أَوْلَادِ الْغَنَمِ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَقَدْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَامَ لِلصَّلٰوةِ
مانند اولاد غنم از شیاطین و تحقیق بود نبی صلی الله علیه وسلم هرگاه می ایستاد برای نماز
لَمْ يُكَبِّرْ حَتّٰى يَلْتَفِتَ يَمِينًا وَشِمَالًا فَيَأْمُرُهُمْ بِتَسْوِيَةِ مَنَاكِبِهِمْ وَيَقُولُ
تکبیر نگوید تا آنکه التفات کند راست و چپ پس امر کند ایشان را به برابر کردن دوشها و گوید
لَا تَخْتَلِفُوا فَتَخْتَلِفَ قُلُوبُهُمْ وَرَأٰى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا رَجُلًا قَدْ خَرَجَ صَدْرُهُ
اختلاف مکنید پس اختلاف کند دلهای ایشان و دید صلی الله علیه وسلم روزی مردی را که برآمده است سینه او
مِنَ الصَّفِّ فَقَالَ لَتُسَوُّنَّ مَنَاكِبَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللّٰهُ تَعَالٰى بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
از صف پس فرمود باید که برابر کنید دوشهای خود را یا اگر نه مخالفت کند خدا تعالی در دلهای شما
وَفِيمَا اتُّفِقَ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ وَالْبُخَارِيُّ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ سَمِعْتُ
و در آنچه متفق شده اند بر او مسلم و بخاری از سالم بن ابی الجعد گفت شنیدم
النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ
نعمان بن بشیر را گفت بود نبی صلی الله علیه وسلم می گفت برابر کنید صفهای خود را یا
لَيُخَالِفَنَّ اللّٰهُ تَعَالٰى بَيْنَ وُجُوهِكُمْ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ
مخالفت کند خدا تعالی میان رویهای شما و در حدیث دیگر است از قتاده از انس
بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَوُّوا صُفُوفَكُمْ فَإِنَّ تَسْوِيَةَ
بن مالک گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم برابر کنید صفهای خود را زیرا که برابری

الصُّفُوفِ مِنْ تَمَامِ الصَّلٰوةِ وَجَاءَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ كَانَ إِذَا
صفها از تمامی نماز است و مرویست از عمر بن خطاب رض که بود هرگاه
تَمَّ مَقَامَ الْإِمَامِ لَا يُكَبِّرُ حَتّٰى يَأْتِيَهُ رَجُلٌ قَدْ وَكَّلَهُ بِإِقَامَةِ الصُّفُوفِ
می ایستاد بجای امام تکبیر نمیگفت تا آنکه می آمد او را مردیکه موکل کرده بود او را برای درستی صفها
فَيُخْبِرُهُ أَنَّهُمْ قَدِ اسْتَوَوْا فَيُكَبِّرُ حِيْنَئِذٍ وَكَذٰلِكَ كَانَ يَفْعَلُ عُمَرُ بْنُ
پس خبر میداد او را که برابر شدند صفها پس تکبیر میگفت دران وقت و همچنین بود که میکرد عمر بن
عَبْدِ الْعَزِيْزِ وَرُوِيَ أَنَّ بِلَالًا الْمُؤَذِّنَ رض يُسَوِّي الصُّفُوفَ وَيَضْرِبُ عَرَاقِيْبَهُمْ
عبد العزیز و مرویست که بلال موذن رض برابر میکرد صف ها را و میزد عرقوب های ایشانرا
بِالدِّرَّةِ حَتّٰى يَسْتَوُوْا وَقَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ إِنَّ الظَّاهِرَ مِنْ هٰذِهِ أَنَّهُ كَانَ
بدره تا آنکه برابر میشدند و گفته اند بعض علما ظاهر ازین آنست که بود بلال
يَفْعَلُ ذٰلِكَ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِقَامَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ فِي الصَّلٰوةِ
که میکرد این کار را در زمان رسول صلعم وقت اقامت خود پیش از در آمدن در نماز
لِأَنَّ بِلَالًا رض لَمْ يُؤَذِّنْ لِأَحَدٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا يَوْمًا وَاحِدًا عِنْدَ مَرْجِعِهِ
زیراکه بلال رض اذان نگفته است کسی را بعد از نبی صلعم مگر روزی وقت باز گشتن خود
مِنَ الشَّامِ فِيْ زَمَنِ أَبِيْ بَكْرِ الصِّدِّيْقِ رض بِسُؤَالِهِ وَسُؤَالِ الصَّحَابَةِ رض شَوْقًا إِلٰى
از شام در زمان ابوبکر رض بسوال ابوبکر و سوال صحابه رض از جهت شوق ایشان
رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَهْدِهِ فَلَمَّا بَلَغَ بِلَالٌ رض إِلٰى قَوْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رسول الله صلعم و زمان او پس هرگاه رسید بلال رض تا قوله اشهد ان محمدا
رَسُوْلُ اللّٰهِ امْتَنَعَ مِنَ الْأَذَانِ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ حُبًّا
رسول الله باز ماند از اذان پس قادر نشد بر آن پس افتاد بیهوش از جهت دوستی
لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشَوْقًا إِلَيْهِ وَاشْتَدَّ عِنْدَ ذٰلِكَ بُكَاءُ أَهْلِ الْمَدِيْنَةِ مِنَ
نبی صلعم و شوق بسوی او و سخت شد این هنگام گریه اهل مدینه از
الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْأَنْصَارِ حَتّٰى خَرَجَتِ الْعَوَاتِقُ مِنْ خُدُوْرِهِنَّ شَوْقًا إِلَى النَّبِيِّ
مهاجرین و انصار تا آنکه بر آمدند زنان جوان سال از پرده های خود از جهت شوق بسوی
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَثَبَتَ بِذٰلِكَ أَنَّ ضَرْبَهُ لِعَرَاقِيْبِ النَّاسِ كَانَ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ
نبی صلعم پس ثابت شد باین که زدن آن بلال عرقوب مردم را بود در زمان رسول الله
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَنْبَغِيْ لِلْإِمَامِ أَنْ لَا يَدْخُلَ طَاقَ الْقِبْلَةِ فَيَمْتَنِعَ مِنْ قُدَّامِهِ
صلعم و سزاوار است امام را که در نیاید در طاق قبله پس منع کند کسی را که پیش اوست
رُؤْيَتَهُ بَلْ يَخْرُجُ مِنْهُ قَلِيْلًا وَعَنْ إِمَامِنَا أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللّٰهُ رِوَايَةٌ أُخْرٰى أَنَّهُ
از دیدن او بلکه بیرون آید اندکی از آن طاق و مرویست از امام ما احمد حنبل رح روایت دیگر که

٨٦٥

يستحب قيامه فيه ولا يقف مقاما أعلى من مقام المأمومين
مستحب ست قيام او در آن طاق و نه ايستد مقام بلندتر از مقام مقتديان

فإن فعل ذلك قيل تبطل صلاته على وجهين وينبغي له إذا سلم من
پس اگر كرد اين كار را گويند باطل شود نماز او بر دو وجه و سزاوارست او را كه هرگاه سلام دهد

صلاته أن لا يلبث في محرابه وليقم ولينتح إلى يساره فليأت بنفله
از نماز خود درنگ نكند در محراب خود و بايد كه بايستد و گوشه گيرد بسوى چپ پس بيارد نوافل

ناحية من المحراب لما روى المغيرة بن شعبة رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم
در كنج از محراب از جهت چيزے كه روايت كرد مغيره بن شعبه رض گفت كه نبى صلعم

قال لا يتطوع الإمام في مقامه الذي يصلي فيه بالناس المكتوبة
فرمود نفل نگذارد امام در مقام خود كه ميگذارد در آن مقام با مردم نماز فرض يعنى

وأما المأموم فيجوز له ذلك وهو مخير إن شاء صلى في موضعه أو
واما مقتدى پس جائزست او را اين و او مختارست اگر خواهد گزارد در موضع خود يا

يتأخر قليلا وينبغي أن تكون له سكتتان سكتة عند افتتاح الصلاة
پس شود اندكے و سزاوارست كه باشد امام را دو سكوت قليل يكے سكوت وقت شروع نماز

وسكتة إذا فرغ من القراءة قبل أن تركع حتى يتنفس ويسكن وهج ١٦٦
و سكوتے وقت فراغت از قراءت پيش از آنكه ركوع كند تا آنكه نفس زند و آرام گيرد شورش

قراءته ولا يصل قراءته بتكبيرة الركوع لأن ذلك مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم
قراءت او و متصل نكند قراءت خود را بتكبير ركوع زيرا كه اين مرويست از نبى صلعم

في حديث سمرة بن جندب رض وينبغي إذا صلى إلى سترة أن يدنو منها ولا
در حديث سمره بن جندب رض و سزاوارست هرگاه بگذارد بسوى ستره آنكه نزديك شود از آن

يدع بينه وبينها فرجة بعيدة لئلا يمر بينهما كلب أسود بهيم أو
نگذارد ميان خود و ميان ستره كشادگى دراز تا آنكه نگذرد ميان ايشان سگے سياه يا

حمار أو امرأة فإن صلاته تنقطع بذلك عند إمامنا أحمد وعنه
خر يا زن كه نماز او منقطع ميشود باين نزديك امام ما احمد رح و از امام ما

في المرأة والحمار رواية أخرى لا بأس بهما وينبغي له إذا ركع يسبح
در زن و خر روايت ديگرست كه باكے نيست بآنها و سزاوارست او را كه هرگاه ركوع كند

ثلاث تسبيحات على ما ذكرنا ولا يسرع فيها ولا يبادر ولكن بتمام
سه بار تسبيح گويد بر آنچه ياد كرديم ما و سرعت نكند در آن و پيشدستى نكند وليكن بيارد بتمام

من كلامه ويتأيد ويمكن لأنه إذا أسرع بالتسبيح لم يدرك له من
از كلام خود با درنگى و آرام و قرار زيرا كه هرگاه جلدى كند به تسبيح ها نميرسد

بفتحتين

خلفه فيؤدي ذلك الى مسابقة المأمومين فتفسد صلاتهم فيرجع وزرهم

در پس او آوانند پس رساند این کار را بسوی مسابقت و جنبش کردن مقتدیان پس فاسد شود نماز ایشان پس باز

اليه وكذلك ينبغي له اذا رفع راسه من الركوع وقال سمع الله لمن حمده

بسوی او و همچنین سزاوار است او را که هرگاه بردارد سر خود را از رکوع و گوید سمع الله لمن حمده

ثبت قائما معتدلا ويقول ربنا ولك الحمد من غير عجلة في كلامه

ثابت باشد قایم برابر و گوید ربنا لك الحمد بغیر شتابی در کلام خود

حتى يدركه المأمومون وان زاد على ذلك فقال ملء السماء وملء الارض

تا دریابند او را مقتدیان و اگر زیاده کند بر آن پس بگوید این

وملء ما شئت من شيء بعد جاز لان ذلك مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم

کلمات را جایز است زیرا که مرویست از نبی ع

وجاء عن انس بن مالك رض انه قال كان رسول الله صلى الله عليه اذا رفع راسه

و آمده است از انس بن مالک رض که گفت بود رسول الله ع هرگاه بر میداشت سر خود را

من الركوع يقوم حتى يقال قد نسي وكذلك يثبت في السجود وفي

از رکوع راست می ایستاد تا آنکه گفته میشد فراموش کرد نماز را و همچنین ثابت باشد در سجود و در

جلسة بين السجدتين ليدركه من خلفه في الركن ولا نظر الى قول

جلسه میان دو سجده است تا دریابد او را کسیکه پس او است در رکن و نیست نظر بسوی قول

٨٦٧ من يقول اذا فعل ذلك سبقه المأموم فبطلت صلاته اذا تكرر ذلك

کسیکه گوید هرگاه کرد این را سبقت خواهد کرد او را مقتدی پس باطل خواهد شد نماز او هرگاه مکرر شود

منه ففي ذلك فساد لان الناس اذا راوه يديم ذلك ويواظب عليه علموا

از مقتدی پس درین نیست فساد زیرا که مردم هرگاه ببینند او را که دوام میکند این را و مواظبت کند بر آن دانستند

ان التثبيت دابه فتثبتوا له لم يبادروا ثم يقال للامام يستحب لك ان تخوفهم

که تثبیت عادت او است پس ثابت باشند او را و جنبش نکنند پس گفته شود امام را مستحب است ترا

قبل الشروع في الصلاة وتحذرهم من مسابقتك على ما ذكرناه في الفصل

پیش از شروع در نماز و حذر کنانی ایشان را از مسابقت خود چنانچه ذکر کردیم آنرا در فصل

الذي يليه فلا يؤدي ذلك الى فساد بل الى مصلحة عامة وتمام صلاة

آینده پس نرساند این بسوی فساد بلکه مصلحت عام است و تمام شدن نماز

الجميع وقد جاء الحديث ان كل مصل راع ومسئول عن رعيته وقيل

همه است و تحقیق آمده است در حدیث که هر نماز گزارنده راعی است و مسئول است از رعیت خود و گفته شده

ان الامام راع لمن يصلي بهم فعلى الامام النصيحة لمن يصلي خلفه

که امام راعی است کسی را که نماز گزارد با ایشان پس واجب است بر امام نصیحت کسیکه گزارد پس او

وينهاهم عن المسابقة في الركوع والسجود ويحسن أدبهم إذ هو راع
وباز دارد ایشان را از مسابقت در رکوع و سجود ونیکو کند آداب ایشان زیرا که او نگهبان است
لهم ومسؤول غدا منهم ويتم صلاته ويحكمها ويحسنها حتى يكون
ایشان را و مسؤول است فردا از ایشان و تمام کند نماز خود را و محکم کند آنرا و نیکو کند آنرا تا آنکه باشد
له مثل أجر من يصلي خلفه ولا عليه مثل أوزارهم إذا أساء وقصر
او را مثل اجر کسیکه گزارد پس او و اگر نه باشد بر او مثل گناهان ایشان هرگاه که بد کند و کوتاهی کند
فصل ويجب على المأموم أن ينوي الائتمام ويقف على يمين الإمام
و واجب است بر مقتدی که نیت کند اقتدا را و ایستد بر راست امام
ولا يقف قدامه ولا على يساره فإن كانوا جماعة فالسنة أن يقفوا خلفه
و نه ایستد پیش او و نه بر چپ او و پس اگر باشند جماعت پس سنت است که ایستند پس او
فإن كبر عن يمينه وجاء آخر فإنه يكبر معه ويحصل معه صفا ثم يجران
پس اگر تکبیر گفت از جانب راست و آمد دیگرے پس او تکبیر گوید با یکدیگر در جانب راست او و حاصل شود صف
وراء الإمام فإن كبر الثاني أخرجها الإمام بيده ولا يتقدم هو عن موضعه
در پس امام پس اگر تکبیر گوید مقتدی دوم برآرد امام به دست خود و پیش نشود او از جای خود
إلا أن يكون وراءه ضيقا وإذا حضر الجماعة فوجد في الصف فرجة دخل
مگر آنکه باشد در پس او تنگ و وقتیکه حاضر شود جماعت را پس یافت در صف فرجه درآید
فيها فإن لم يجد وقف عن يمين الإمام ولا يجذب رجلا فيقوم معه
در آن فرجه و اگر نیابد ایستد از جانب راست امام و نکشد مردے را پس ایستد با او
صفا لأنه يؤدي إلى الهرج والفتنة والبغضاء والعداوة ولأنه يؤدي
صف شده زیرا که میرساند بسوی شکستن نماز و فتنه و دشمنی و عداوت و از جهت آنکه میرساند
ذلك إلى بطلان الصلاة المجذوب لأنه يصير فذا بذلك وذلك يبطل
این کشیدن بسوی باطل شدن نماز آن کشیده شده است زیرا که میگردد تنها باین عمل و این عمل باطل کند
الصلاة عندنا ولكن يجتهد فيحصل كتفه في الصف فكبر ويحرم
نماز است نزد ما یعنی حنابله ولیکن کوشش کند پس حاصل کند دوش خود را در صف پس تکبیر گوید و احرام بندد
بالصلاة لم يخرج مع واحد منهم إلى وراء الصف وإذا دخل المسجد والإمام
بنماز نه برآید با یکے از ایشان بسوے پس صف و وقتیکه درآید در مسجد و حالانکه امام
في الركوع كبر تكبيرتين إحداهما للإحرام والأخرى للركوع فإن
در رکوع باشد دو تکبیر گوید یکے برائے احرام و دیگر برائے رکوع پس اگر
كبر واحدة ونواهما جاز وإذا دخل والإمام في التشهد الأخير استحب
یک تکبیر گفت و نیت هر دو کرد جایز است و وقتیکه درآید و حالانکه امام در تشهد اخیر است مستحب است

الائتمام ۔ الاقتداء ۱۲ تاج
الہرج بالفتح آشوب وفتنه وکشتن ۱۲
٨٦٨

له أن ينوي الصلوة ويكبر ويجلس مع الإمام ليدرك فضل الجماعة

او اگر نیت کند نماز را و تکبیر گوید و بنشیند با امام تا دریابد فضل جماعت را

فإذا سلم الإمام بنى على تكبيرته وصلى فصل وينبغي للمأموم

پس هرگاه سلام دهد امام بنا کند بر تکبیر او و نماز گزارد و سزاوارست مقتدی را

أيضا أن لا يسبق الإمام في التكبير ولا في الركوع والسجود ولا في الرفع

نیز که سابق نشود امام را در تکبیر و نه در رکوع و نه در سجود و نه در رفع یعنی بلند کردن سر را

عنهما ويحذر ذلك جدا ويجتهد وسعه ويبذل طاقته أن تكون

از آنها و حذر کند ازین عمل بسیار و تمام رساند قدرت خود را و خرج کند توانائی خود را و اینکه باشد

أفعاله جميعها في الصلوة عقيب فعل إمامه وقد جاء في ذلك أحاديث

کارهای او همه در نماز پس از کار امام و بتحقیق آمده است درین باب حدیث

كثيرة عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن الصحابة رضوان الله عليهم أجمعين من

بسیار مرویست از نبی ص و از صحابه رض از آن جمله

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أما يخاف الذي يرفع رأسه قبل

چیزیست که روایت کرده شده است از نبی ص که فرمود آیا نمی ترسد کسیکه بردارد سر خود را پیشتر

الإمام أن يحول الله رأسه رأس حمار وفي حديث آخر عنه صلى الله عليه وسلم

از امام از اینکه بگرداند خدا تعالی سر او را سر خر و در حدیث دیگرست از آنسرور ص

أنه قال الإمام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وعن البراء

که فرمود امام رکوع میکند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بر میدارد پیش از شما و مرویست

بن عازب رض قال كنا خلف النبي صلى الله عليه وسلم فكان إذا انحط من قيامه لا يحني

بن عازب رض گفت بودیم ما پس نبی ص پس بود ص چونکه فرو میشد از قیام خود نمی شکست

أحد منا ظهره حتى يضع رسول الله صلى الله عليه وسلم جبهته على الأرض وكان

هیچ یکی از ما پشت خود را تا آنکه نهاد رسول الله ص پیشانی خود را بر زمین و بودند

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يثبتون خلفه قياما حتى ينحط النبي صلى الله عليه وسلم

اصحاب رسول الله ص که ثابت میبودند در پس او ص ایستاده تا آنکه فرو میرفت نبی ص

ويكبر ويضع جبهته على الأرض وهم قيام ثم يتبعونه وقد جاء

و تکبیر میگفت و می نهاد سر خود را بر زمین درحالیکه ایشان ایستاده اند پس تابعداری میکردند او را

عن الصحابة رض أنهم قالوا لقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستوي قائما

از صحابه رض که ایشان میگفتند تحقیق بود رسول الله ص برابر میبود ایستاده

وإنا لنسجد بعد وعن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أما يخشى

وحالانکه ما سجده میکردیم هنوز و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله ص آیا نمی

الذي يرفع رأسه قبل الامام أن يحول الله رأسه رأس حمار او رأس
کسیکه بردارد سر خود را پیش از امام از آنکه بگرداند خدا سر او را سر خر یا سر
خنزير وعن ابي هريرة رض قال سمعت ابا القاسم صلى الله عليه وسلم يقول اما يخشى
خوک و مرویست از ابی هریره رض گفت شنیدم ابا القاسم صلعم را که میفرمود آیا نمیترسد
الذي يرفع رأسه قبل الامام أن يحول الله رأسه رأس حمار وروي أن
کسیکه بردارد سر خود را پیش از امام که بگرداند خدا سر او را سر خر و مرویست که
ابن مسعود رض نظر الى من سبق الامام فقال لا وحدك صليت ولا بامامك
ابن مسعود رض دید کسی را که سبقت میکرد امام را پس گفت نه تنها گزاردی نماز را و نه با امام
اقتديت والذي لم يصل وحده ولم يقتد بامامه فذلك الذي لا
اقتدا کردی و کسیکه نگزارد تنها و نه اقتدا کند با امام پس او کسیست که نیست نماز
صلاة له وكذلك روي أن ابن عمر رض نظر الى من سبق الامام فقال له
مر او را و همچنین مرویست که ابن عمر رض دید کسی را که سبقت کرد بر امام پس گفت مر او را
ما صليت وحدك ولا صليت مع الامام ثم ضربه وامره ان يعيد الصلاة
نه نماز کردی تو تنها و نه با امام پس زد او را و فرمود که باز گرداند نماز را
وعن ابي صالح عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما جعل الامام
و مرویست از ابی صالح از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم جز این نیست که گردانیده شده است امام
ليؤتم به فاذا كبر فكبروا واذا ركع فاركعوا واذا رفع رأسه فارفعوا
تا اقتدا کرده شود بآن پس هرگاه که گوید تکبیر گویید و هرگاه رکوع کند رکوع کنید و هرگاه بردارد سر را پس بردارید
رؤسكم واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا جميعا ربنا لك الحمد واذا
سرهای خود را و هرگاه گوید سمع الله الخ پس بگویید همه ربنا لک الحمد و هرگاه
سجد فاسجدوا بعد ان يسجد واذا رفع رأسه فارفعوا رؤسكم ولا
سجده کند پس سجده کنید پس از آنکه سجده کند و هرگاه بردارد سر خود را پس بردارید سرهای خود را و
ترفعوا رؤسكم قبل ان يرفع واذا صلى جالسا فصلوا اجمعون جلوسا
بر مدارید سرهای خود را پیش از آنکه بردارد امام و هرگاه گزارد امام نشسته پس گزارید همه نشسته
وروى امامنا ابو عبد الله احمد رحمه الله في رسالة له باسناده عن ابي
و روایت کرد امام ما ابو عبد الله احمد رح در رساله خود با سناد از ابی
موسى الاشعري رض صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
موسی اشعری رض که صاحب رسول الله صلعم بود که گفت رسول الله صلعم
علمنا صلاتنا وعلمنا ما نقول فيها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كبر
آموخت ما را نماز ما و آموخت ما را چیزی که میگوییم در آن فرمود رسول الله صلعم هرگاه تکبیر گوید

۵۲

الامام فكبروا واذا قرأ فانصتوا واذا قال غير المغضوب عليهم

امام پس تکبیر گوئید و هرگاه قرائت کند پس خاموش باشید و هرگاه گوید غیر المغضوب علیهم

ولا الضالين فقولوا آمين يستجيب الله تعالى لكم واذا كبر فكبروا

و لا الضالين پس بگوئید آمین قبول کند خدا دعای شما و هرگاه تکبیر گوید پس تکبیر گوئید

واذا رفع راسه فقال سمع الله لمن حمده فارفعوا رؤسكم وقولوا

و هرگاه بردارد سر خود را پس بگوید سمع الله لمن حمده پس بردارید سرهای خود را و بگوئید

اللهم ربنا لك الحمد يسمع الله لكم واذا كبر وسجد فكبروا واسجدوا

اللهم ربنا لك الحمد میشنود خدا شما را و هرگاه تکبیر گوید و سجده کند پس تکبیر گوئید و سجده کنید

واذا رفع راسه وكبر فارفعوا رؤسكم وكبروا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

و هرگاه بردارد سر خود را و تکبیر گوید پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گوئید فرمود رسول الله

فتلك بتلك واذا كان في القعدة فليكن من قول احدكم التحيات

پس این عملهای شما با آن عملهای امام است و وقتیکه باشد در قعده پس باید که باشد قول هر یک شما التحیات

لله والصلوات والطيبات حتى تفرغوا من التشهد قال الامام ابو عبد الله

لله والصلوات والطيبات تا آنکه فارغ شوید شما از تشهد گفت امام ابو عبد الله

احمد بن محمد بن حنبل الشيباني ره وامامنا على مذهبه اهلا وفرعا

احمد بن محمد بن حنبل شیبانی رحمه الله و بمیراند ما را ...

وحشرنا في زمرته قول النبي صلى الله عليه وسلم اذا كبر فكبروا ان ينتظروا الامام

و برانگیزد ما را در زمره او قول نبی ص اذا کبر فکبروا معنی او آنست که منتظر باشید امام را

حتى يكبر ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته ثم يكبرون بعده و

تا آنکه تکبیر گوید و فارغ شود از تکبیر خود و منقطع کند آواز را پس تکبیر گوئید شما بعد او و

الناس يغلطون في هذه الاحاديث ويجهلونها مع ما عليه عامتهم

مردم غلط کرده اند درین حدیث ها و نمیدانند آنها را با چیزیکه بر آنست عوام ایشان را

من الاستخفاف بالصلوة والاستهانة بها فبادرة يأخذ الامام في

از سبک کردن نماز و اهانت در نماز پس گاهی شروع میکند امام در

التكبير فيأخذون معه في التكبير وهذا خطأ لا ينبغي لهم ان يأخذوا في

تکبیر پس شروع کنند با او در تکبیر و این خطا است سزاوار نیست ایشان را که شروع کنند در

التكبير حتى يكبر الامام ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته وهكذا

تکبیر تا آنکه تکبیر گوید امام و فارغ شود از تکبیر خود و قطع کند آواز را و همچنین

قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا كبر الامام فكبروا والامام لا يكون مكبرا حتى

فرمود نبی ص هرگاه تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید حالانکه امام نمی باشد تکبیر گوینده تا آنکه

يقول الله أكبر ولان الامام لو قال الله ثم سكت لم يكن مكبرا

حتى يقول الله أكبر فيكبر الناس بعد قوله الله أكبر فأخذهم

في التكبير مع الامام خطأ وترك لقول النبي صلى الله عليه وسلم لانك لو كنت

إذا صلى فلان فكلمه كان معناه ان انتظره حتى إذا صلى وفرغ

من صلاته كلمته وليس لك ان تكلمه وهو يصلي وكذلك معنى

قول النبي صلى الله عليه وسلم إذا كبر الامام فكبروا وانما يقول الامام في التكبير

إذا لم يكن له فقه والذي يكبر معه ربما جزم التكبير ففرغ من التكبير

۸۷۲ قبل ان يفرغ الامام فقد صار هذا مكبرا قبل الامام ومن كبر قبل

الامام فليست له صلاة لانه دخل في الصلاة قبل الامام و

كبر قبل الامام فلا صلوة له وقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا كبر وركع فكبروا

واركعوا معناه ان ينتظروا الامام حتى يكبر ويركع وينقطع صوته

وهم قيام ثم يتبعونه وقول النبي صلى الله عليه وسلم فاذا رفع رأسه وقال

سمع الله لمن حمده فارفعوا وسلم وقولوا اللهم ربنا لك الحمد

معناه ان ينتظروا الامام ويثبتوا ركوعا حتى يرفع الامام رأسه

ويقول سمع الله لمن حمده وينقطع صوته وهم ركوع ثم يتبعونه

۹۵ فيرفعون رؤوسهم ويقولون اللهم ربنا لك الحمد وقوله فاذا كبّر

پس بردارند سر خود را و بگویند اللهم ربنا لک الحمد و قول او ص پس هرگاه تکبیر گوید

وسجد فكبّروا واسجدوا ومعناه ان يكونوا قياماً حتى يكبّر ويخطّ

و سجده کند پس تکبیر گوئید و سجده کنید معنی او آنست که باشند ایستاده تا آنکه تکبیر گوید و فرو رود

للسجود ويضع جبهته على الارض وهم قيام ثم يتبعونه وكذلك

برای سجده و نهد پیشانی خود را بر زمین و ایشان ایستاده باشند پس پیروی کنند او را و همچنین

جاء عن البراء بن عازب رض وهذا كله موافق لقول النبي صلى الله عليه

آمده است از براء بن عازب رض و اینهمه موافق است قول نبی را ص

الامام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وقوله اذا كبّر

که امام رکوع کند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بردارد پیش از شما و قول او ص هرگاه تکبیر گوید

ورفع رأسه فارفعوا رؤوسكم وكبّروا ومعناه ان تثبتوا سجوداً

و بردارد سر خود را پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گوئید معنی آنست که ثابت باشید بر سجود

حتى يرفع الامام رأسه ويكبّر فاذا انقطع صوته وهم سجود اتبعوه

تا بردارد امام سر خود را و تکبیر گوید پس هرگاه قطع کند آواز خود را و حالانکه ایشان در سجده باشند

فرفعوا رؤوسهم وقول النبي صلى الله عليه وسلم فتلك بتلك يعني انتظاركم اياه

پس بردارند سرهای خود را و قول نبی ص پس این کار شما بمقابله آن کار امام است مراد انتظار کردن شما

قياماً حتى يكبّر ويركع وانتم قيام فتتبعونه وانتظاركم اياه ركوعاً

در آن حال که ایستاده اید تا وقتیکه رکوع کند و حالانکه شما ایستاده باشید پس پیروی کنید او را و انتظار کردن شما او را در رکوع

حتى يرفع رأسه ويقول سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وانتم

تا آنکه بردارد سر خود را و بگوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حالانکه شما

ركوع فاذا قال سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وانتم ركوع اتبعتموه

در رکوع باشید پس هرگاه گوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حالانکه شما در رکوع باشید پیروی کنید او را

ثم رفعتم رؤوسكم وقلتم ربنا لك الحمد وقول النبي صلى الله عليه وسلم فتلك بتلك

پس بردارید سرهای خود را و بگوئید ربنا لک الحمد و قول نبی ص این کار شما بمقابله آن کار امام است

في كل رفع وخفض وهذا تمام الصلوة فاعقلوه وابصروه واحكموه

در هر رفع و خفض و این است تمام نماز پس بفهمید و ببینید و محکم کنید او را

واعلموا ان كثيراً من الناس يوم القيمة ما تكون لهم صلاة لسبقهم

و بدانید که بسیار باشند از مردم روز قیامت که نیست ایشان را نماز از جهت سبقت

الامام بالركوع والسجود والرفع والخفض وقد جاء في الحديث انه

بر امام در رکوع و سجود و رفع و خفض و تحقیق آمده است در حدیث که

يأتي على الناس زمان يصلون ولا يصلون ويوشك أن يكون زمانا

خواهد آمد بر مردم زمانے که نماز میگذارند و نمیگذارند و نزدیک شود اینکه باشد آن زمانه

هذا فإن الغالب عليهم مسابقة الإمام وتضييع أركان الصلاة

که اینست پس درستی که بیشتر بر این مردم مسابقت از امام است و ضایع کردن ارکان نماز

وواجباتها ومسنوناتها وتمامها فصل ويجب على من رأى

و واجبات و مستحبات و تمام آن نماز و واجبست بر کسیکه ببیند

من يقصر في صلاته ويسقط أركانها وواجباتها وآدابها أن يعظه

کسے را که قصر میکند در نماز خود و ساقط کند ارکان خود را و واجبات را و آداب او را که نصیحت کند او را

ويعلمه وينصحه ليصلح فيما بقي ويستغفر عما مضى فإن لم يفعل

و بیاموزد او را و نصیحت دهد تا صالح شود در باقی که باقیست و استغفار کند از چیزیکه گذشته پس اگر نکند او

كان شريكه في ذلك وعليه وزره وإثمه فقد جاء في الحديث عن النبي

باشد شریک او در این تقصیر و بر اوست بار او و گناه او و تحقیق آمده است در حدیث از نبی

صلى الله عليه وسلم أنه قال ويل للعالم من الجاهل حيث لا يعلمه فلولا أن تعليم

که فرمود ویل و هلاکت است عالم را از جهت جاهل از آنجا که تعلیم نمیکند او را پس اگر نبود تعلیم

الجاهل على العالم ولازم له فرض عليه لما توعد صلى الله عليه وسلم بالويل في

جاهل واجب بر عالم و لازم و فرض بر او اگر نه پیغمبر ساخته بود بهلاکت در

السكوت عنه لأن الوعيد لا يستحقه إلا من ترك الواجب والفرض

سکوت کردن از او زیرا که وعید مستحق نمیشود او را مگر کسیکه ترک داد واجب را و فرض را

دون النفل وجاء في الحديث عن بلال بن سعد أنه قال الخطيئة إذا

سوای نفل و آمده در حدیث از بلال بن سعد که فرمود گناه وقتیکه

خفيت لم تضر إلا صاحبها وإذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة

پنهان است ضرر نمیکند مگر صاحب خود را و هرگاه ظاهر شد پس تغییر کرده نشد او را ضرر میکند عامه را

ذلك لتركهم ما لزمهم من التغيير والإنكار على من ظهرت الخطيئة

این از جهت ترک کردن ایشان آن چیزی را که لازم است بر ایشان از تغییر دادن و انکار کردن بر کسیکه

منه وسكوتهم عنه فلما سكتوا تفاقم الأمر والوبال على الجميع

از او و از جهت سکوت ایشان از آن تغییر پس هرگاه که سکوت کردند بزرگ شد کار و گناه بر همه

فشارك المحسن المسيء في إساءته إذا لم ينهه ولم ينصحه وقد ورد

و شریک شد نیکوکار بدکار را در بدی او هرگاه که باز نداشت او را و نصیحت نکرد او را و تحقیق

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال من رأى من يسيء في صلاته فلم ينهه شاركه

از ابن مسعود رضی الله عنه فرمود هرکه دید کسے را که بدی کرد در نماز خود پس باز نداشت او را شریک شد او را

فِي وِزْرِهَا وَعَارِهَا وَيَكُونُ مُوَافِقًا لِلشَّيْطَانِ اللَّعِينِ لِأَنَّهُ يُرِيدُ
در گناه او و ننگ او و باشد موافق مر شیطان لعین را زیرا که او میخواهد
أَنْ يَسْكُتَ عَنِ الْكَلَامِ فِي ذَلِكَ وَأَنْ يَتْرُكَ التَّعَاوُنَ عَلَى الْبِرِّ وَ
سکوت کردن از سخن در این باب و اینکه گذاشته شود یاری بر نیکوکاری و
التَّقْوَى اللَّذَيْنِ أَوْصَى اللهُ تَعَالَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمَا فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
پرهیزگاری که پند کرده است خدای تعالی مومنان را باین در قول خود عزوجل و
تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى الْآيَةَ وَالنَّصِيحَةَ الَّتِي هِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ
یاری دهید بر نیکوکاری و پرهیزگاری الآیة و نصیحت را که واجب است بر ایشان یعنی مسلمانان
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَيُرِيدُ أَنْ يَضْمَحِلَّ الدِّينُ وَيَذْهَبَ الْإِسْلَامُ وَيَأْثَمَ
بعضی مر بعضی را و میخواهد شیطان اینکه دور شود دین و برود اسلام و بزهکار شود
الْخَلْقُ كُلُّهُمْ فَلَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُطِيعَ الشَّيْطَانَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
خلق همه پس نباید عاقل را که اطاعت کند شیطان را فرموده خدا ای قوم
يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَقَالَ
ای بنی آدم در فتنه نه اندازد شما را شیطان چنانچه بیرون کرد از بهشت پدر شما را و فرموده
جَلَّ وَعَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ
جل وعلا که شیطان شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن جز این نیست که میخواند گروه خود را
لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ وَاعْلَمْ أَنَّ جَمِيعَ مَا يُوجَدُ مِنَ النَّقْصِ فِي الصَّلَوةِ
تا باشند از اصحاب دوزخ و بدان که همه آنچه یافته میشود از نقص در نماز
وَالزَّكَوةِ وَسَائِرِ الْعِبَادَاتِ بِسُكُوتِ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْفِقْهِ وَالتَّقْصِيرِ عَنْهُمْ
و زکوة و همه عبادات از جهت سکوت اهل علم و فقه و تقصیر از ایشان ست
وَتَرْكِ النَّصِيحَةِ وَالتَّعْلِيمِ وَالتَّأْدِيبِ فَيَنْشَأُ ذَلِكَ أَوَّلًا مِنْ أَهْلِ
و از جهت گذاشتن پند و تعلیم و ادب کردن پس پیدا میشود آن نقصان اول بار از اهل
الْجَهْلِ ثُمَّ يَعُمُّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَيُنْسَبُ إِلَيْهِمْ وَمِنَ الْعَجَبِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مِنْ
جهل پس شامل میگردد اهل علم را و نسبت کرده میشود بسوی ایشان و از عجب است اگر شخصی
يَسْرِقُ حَبَّةً وَاحِدَةً أَوْ رَغِيفًا مِنْ إِنْسَانٍ يَهُودِيٍّ أَوْ مُسْلِمٍ لَمْ يَتَمَالَكْ
اگر بدزدد یک دانه یا نان را از انسان یهودی یا مسلمان مالک نمیشود
مِنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَصِيحَ عَلَيْهِ وَيَزْجُرَهُ وَيُقَبِّحَ لَهُ ذَلِكَ وَإِذَا رَأَى مَنْ
نفس خود را تا آنکه فریاد میکند بر او و زجر میکند او را و بد می آید او را این کار و هرگاه که ببیند کسی را
يُصَلِّي وَيَسْرِقُ أَرْكَانَ الصَّلَاةِ وَيُسْقِطُهَا مَعَ الْوَاجِبِ وَيُسَابِقُ
که نماز میگذارد و میدزدد ارکان نماز را و ساقط میکند او را مع واجب و سبقت میکند

الإمام سكت عنه ولا ينطق فينكر عليه ويعلمه ويستهزئ أمره

امام را سکوت ورزد ازو و نطق نکند پس انکار کند برو و بیاموزد او را و آسان ‌ سے بینداردو زدیها

وقد جاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال أشر الناس سرقة الذي يسرق من

و تحقیق آمده است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود بدترین مردم از روی دزدی کسیست که میدزدد از

صلاته قالوا يا رسول الله وكيف يسرق من صلاته قال صلى الله عليه وسلم لا

نماز خود گفتند یا رسول الله چگونه میدزدد از نماز خود فرمود

يتم ركوعها ولا سجودها وعن الحسن البصري رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم

تمام نکند رکوع و سجود نماز را و مرویست از حسن بصری رض گفت که نبی صلی الله علیه وسلم

قال ألا أخبركم بأشر الناس سرقة قالوا بلى من هو يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم

فرمود آگاه باشید که خبر دهم شما را از بدترین مردم از روی دزدی گفتند آری کیست آنکس یا رسول الله فرمود

الذي لا يتم ركوع الصلوة ولا سجودها وقال سلمان الفارسي رض الصلاة

کسیکه تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود آنرا و گفت سلمان فارسی رض نماز

مكيال فمن وفى وفي له ومن طفف فقد علمتم ما قال الله تعالى في

پیمانه ایست پس کسیکه تمام کند و کمال بجا آورد او را تمام و کمال جزا داده خواهد شد او را و کسیکه کم بجا آرد پس بتحقیق

المطففين وعن عبد الله بن علي أو علي بن شيبان وكان من الوفد

کم پایندگان در قول خود ویل للمطففین الآیه و مرویست از عبد الله بن علی یا علی بن شیبان و بوده است از گروه

الذين وفدوا إلى النبي صلى الله عليه وسلم رض قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله إلى

که آمده بودند بسوی نبی صلی الله علیه وسلم رض گفت فرمود نبی صلی الله علیه وسلم نظر نمیکند خدای تعالی بسوی

صلاة عبد لا يقيم صلبه في ركوعه وسجوده وعن أبي هريرة رض قال

نماز بنده که راست نمیکند صلب خود را در رکوع و سجود خود و مرویست از ابو هریره رض گفت

إن رجلا دخل المسجد ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في ناحية المسجد فصلى

که مردی درآمد در مسجد و رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گزارد آنکس

ثم جاء إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلم عليه فرد عليه السلام وقال ارجع

پس آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس سلام داد بروی پس جواب داد بروی رسول صلی الله علیه وسلم و فرمود

فصل فإنك لم تصل فصلى كما صلى ثم جاء فسلم فقال له رسول الله

پس نماز کن که تو نماز نکردهٔ پس نماز گزارد چنانکه گزارده بود پس سلام داد پس فرمود او را رسول الله

صلى الله عليه وسلم ارجع فصل فإنك لم تصل فعل ذلك ثلاث مرات فقال

باز گرد پس نماز کن که تو نماز نکردهٔ پس کرد همچنین سه بار پس گفت

والذي بعثك بالحق نبيا ما أحسن غير هذا فعلمني فقال رسول

سوگند بخدا که فرستاد ترا نبی برحق آنچه نیکوتر است بجز این نمی‌دانم پس بیاموز مرا پس فرمود رسول

اللّٰہِ صلّی اللّٰہ علیہ وسلم اِذَا قُمْتَ اِلٰی صَلَاتِكَ فَاَسْبِغِ الْوُضُوْءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ

الله ص هرگاه ایستاده شوی بسوی نماز خود پس تمام و کمال کن وضو را بعد از آن رو آر

الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ثُمَّ اقْرَءْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْاٰنِ ثُمَّ ارْكَعْ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ

بقبله پس تکبیر گو بعد بخوان آنچه آسان است ترا از قرآن بعد رکوع کن تا آنکه آرام گیری

رَاكِعًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتّٰى تَعْتَدِلَ قَائِمًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ اجْلِسْ حَتّٰى

در حالت رکوع بعد بردار سر خود را تا آنکه برابر شوی ایستاده بعد سجده کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده بعد بنشین

تَطْمَئِنَّ جَالِسًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا

تا آرام گیری در حالت نشستن بعد سجده دیگر کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده بعد بردار سر خود را تا آنکه آرام گیری

ثُمَّ اصْنَعْ ذٰلِكَ فِيْ صَلَاتِكَ كُلِّهَا وَفِيْ حَدِيْثٍ اٰخَرَ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ

بعد بکن این کار در همه نماز خود و در حدیث دیگر مرویست از رفاعه بن رافع

قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوْسٌ حَوْلَ رَسُوْلِ اللّٰہِ صلّی اللّٰہ علیہ وسلم اِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَاسْتَقْبَلَ

گفت در حینیکه ما نشسته بودیم گرد رسول الله ص ناگاه درآمد مردی پس رو آورد

الْقِبْلَةَ فَصَلّٰى فَلَمَّا قَضٰى صَلَاتَهٗ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صلّی اللّٰہ علیہ وسلم وَعَلٰى قَوْمِهٖ

بقبله پس نماز گزارد پس هرگاه تمام کرد نماز را آمد پس سلام داد بر نبی ص و بر قوم او

فَقَالَ لَهٗ رَسُوْلُ اللّٰہِ صلّی اللّٰہ علیہ وسلم اِرْجِعْ فَصَلِّ فَاِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ اَمَرَهٗ بِذٰلِكَ مَرَّتَيْنِ

پس فرمود او را رسول الله ص بازگرد پس نماز کن که تو نماز نکرده امر کرد او را باین دو بار

اَوْ ثَلَاثًا فَقَالَ الرَّجُلُ مَا اَقْصَرْتُ مَا قَدَرْتُ فَلَا اَدْرِيْ مَا عِبْتَ مِنْ

یا سه بار پس گفت مرد قصور نکرده ام آنچه توانائی داشتم پس در نمی یابم چه چیز عیب کرده ای از

صَلَاتِيْ عَلَيَّ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صلّی اللّٰہ علیہ وسلم لَا تَتِمُّ صَلَاةُ اَحَدِكُمْ حَتّٰى يُسْبِغَ

نماز من پس فرمود رسول الله ص هرگز تمام نمیشود نماز هیچ یکی از شما تا آنکه تمام و کمال کند

الْوُضُوْءَ كَمَا اَمَرَ اللّٰہُ تَعَالٰى فَيَغْسِلُ وَجْهَهٗ وَيَدَيْهِ اِلَى الْمِرْفَقَيْنِ وَيَمْسَحُ

وضو را چنانچه امر کرد خدای تعالی پس بشوید روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح کند

بِرَأْسِهٖ وَيَغْسِلُ رِجْلَيْهِ اِلَى الْكَعْبَيْنِ ثُمَّ يُكَبِّرُ اللّٰہَ تَعَالٰى وَيَحْمَدُهٗ ثُمَّ يَقْرَءُ

سر خود را و بشوید هر دو پای خود را تا شتالنگ بعد تکبیر گوید خدای تعالی را و حمد کند او را بعد بخواند

مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا اُذِنَ لَهٗ فِيْهِ ثُمَّ يُكَبِّرُ فَيَضَعُ كَفَّيْهِ عَلٰى رُكْبَتَيْهِ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ

از قرآن آنچه دستوری داده شده است او را در آن بعد تکبیر گوید و بنهد دست خود را بر دو زانو تا آنکه آرام گیرد

مَفَاصِلُهٗ وَتَسْتَرْخِيَ ثُمَّ يَقُوْلُ سَمِعَ اللّٰہُ لِمَنْ حَمِدَهٗ وَيَسْتَوِيْ قَائِمًا

مفاصل او و سست شود بعد گوید سمع الله لمن حمده و برابر شود ایستاده

حَتّٰى يُقِيْمَ صُلْبَهٗ وَيَأْخُذَ كُلُّ عُضْوٍ مَأْخَذَهٗ ثُمَّ يُكَبِّرُ وَيَسْجُدُ فَيُمَكِّنُ

تا آنکه راست شود پشت او و گیرد هر عضو جای خود بعد تکبیر گوید و سجده کند و آرام دهد

وجهه حتى تطمئن مفاصله ويسترخي ثم يكبر ويستوي قاعدا
روی او تا آنکه آرام گیرد مفاصل او و سست شود پس تکبیر گوید و برابر شود نشسته

على مقعده ويقيم صلبه فوصف صلاته هكذا أربع ركعات
بر مقعد خود و راست کند صلب خود را پس وصف کرد نماز را همچنین تا چهار رکعت

حتى فرغ ثم قال لا تتم صلاة أحدكم حتى يفعل كذلك فقد أمر
تا آنکه فارغ شد پس فرمود تمام نمیشود نماز هیچ یکی از شما تا آنکه بکند همچنین پس تحقیق امر کرد

النبي صلى الله عليه وسلم بإتمام الصلوة والركوع والسجود وأخبر أن الصلوة لا
نبی ﷺ بتمام کردن نماز و رکوع و سجود و خبر داد که نماز

تقبل إلا هكذا وما وسعه صلى الله عليه وسلم السكوت حين رأى الرجل يصلي
قبول کرده نمیشود مگر همچنین و نگنجید نبی را ﷺ را سکوت وقتیکه دید مردی را که نماز میگزارد

صلاة ناقصة فلو جاز تأخير البيان عن وقت الحاجة وترك الإنكار
نماز ناقص پس اگر جایز بودی تاخیر بیان از وقت حاجت و ترک کردن انکار

على الجاهل وتعليمه لسكت النبي صلى الله عليه وسلم ووكل ذلك إلى ما قد بين من
بر جاهل و تعلیم هر آئینه سکوت میکرد نبی ﷺ و می سپرد آنرا بسوی چیزی که تحقیق بیان

قبل الصحابة رضي الله عنهم وتجاوز عنه فلما بالغ في ذلك الإنكار عليه والتعليم ۸۷۸
پیش صحابه رض و درمیگذشت از آن مرد پس هرگاه مبالغه کرد درین انکار بر او و آموختن

له دل على وجوب ذلك وتنبيهه صلى الله عليه وسلم من حضره من الصحابة رضي
او را دلالت کرد بر واجب بودن آن انکار و تعلیم و بر آگاهانیدن ﷺ کسی را که حاضر بود از صحابه رض

أن يفعلوا كذلك إذا رأوا من يفعل في صلاته مثل ما فعل ذلك الرجل
که بکنند همچنین وقتیکه ببینند کسی را که میکند در نماز خود مانند آنچه کرد این مرد

وليعلمن أصحابهم وأصحابهم لأصحابهم كيفية أحكام الشرع إلى
و بیاموزند اصحاب ایشان و اصحاب اصحاب خود را کیفیت احکام شرع تا

أن تقوم الساعة فصل ويجب على المؤذن أن يصلح من لسانه
قایم شدن قیامت و واجب است بر موذن که نیکو کند از زبان خود

ما لا يلحن في الشهادتين ويكون عارفا بالأوقات وأن لا يؤذن
آنچه لحن نکند در شهادتین و باشد دانشمند اوقات و آنکه اذان نگوید

إلا بعد دخول الوقت إلا في الفجر خاصة ويحتسب بأذانه وجه
مگر بعد دخول وقت مگر در فجر خصوصا و خواهد باذان خود ذات

الله تعالى ولا يأخذ على أذانه أجرا ويستقبل القبلة بوجهه
خدا تعالی را و نگیرد بر اذان خود مزد را و رو آرد بقبله بروی خود

فِي التَّكْبِيرِ وَالشَّهَادَتَيْنِ وَيُوَلِّي وَجْهَهُ يَمِيناً وَشِمَالاً فِي الدُّعَاءِ

در تکبیر و شهادتین و روی گرداند به راست و چپ در خواندن

إِلَى الصَّلَاةِ وَإِذَا أَذَّنَ لِصَلَاةِ الْمَغْرِبِ جَلَسَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ

بسوی نماز و هرگاه اذان گوید برای نماز مغرب بنشیند در میان اذان و اقامت

جِلْسَةً خَفِيفَةً وَيُكْرَهُ لَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ وَهُوَ جُنُبٌ أَوْ مُحْدِثٌ وَلَا

نشستن سبک و مکروه است او را اذان دادن در حالی که او جنب است یا محدث و نه

يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَتَخَطَّى الصُّفُوفَ إِذَا فَرَغَ مِنَ الْإِقَامَةِ لِيَقُومَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ

سزاوار است او را که تخطی کند صفها را هرگاه فارغ شود از اقامت تا بایستد در صف اول

وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُقِيمَ مَوْضِعَ الْأَذَانِ إِلَّا أَنْ يَشُقَّ عَلَيْهِ مِثْلَ أَنْ يَكُونَ

و سزاوار است او را که اقامه گوید در موضع اذان دادن مگر آنکه گران آید بروی چنانکه باشد

قَدْ أَذَّنَ فِي مَنَارَةٍ فَإِنَّهُ يُقِيمُ مَوْضِعَ الصَّلَوةِ أَوْ حَيْثُ تَيَسَّرَ لَهُ فَضْلٌ

که اذان دهد در مناره پس او اقامه گوید در موضع نماز یا جایی که آسان باشد او را

فَرَحِمَ اللهُ مَنْ أَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ خَاشِعاً خَاضِعاً ذَلِيلاً لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ خَائِفاً

پس رحمت کند خدا کسی را که پیش آید به نماز خود در حالی که فروتن و خضوع دارد ذلیل و ترسان است

وَاعِياً رَاغِباً وَجِلاً مُشْفِقاً رَاجِياً وَجَعَلَ الرَّهْبَةَ فِي صَلَاتِهِ لِرَبِّهِ

گوش دارنده به آنچه میخواند رغبت کننده به سوی خدا ترسنده از عذاب امیدوارنده از ثواب و گرداند ترس

تَعَالَى وَمُنَاجَاتِهِ إِيَّاهُ وَانْتِصَابِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ قَائِماً وَقَاعِداً وَرَاكِعاً

و در از گفتن با او و در ایستاده شدن در حضور او و در آن حال که ایستاده است و نشسته است و رکوع

وَسَاجِداً وَفَرَّغَ لِذٰلِكَ قَلْبَهُ وَثَمَرَةَ فُؤَادِهِ وَاجْتَهَدَ فِي أَدَاءِ فَرَائِضِهِ

و سجده کننده و فارغ کند همچنین دل خود را و میوه دل خود را و کوشش کند در ادای فرایض خود

فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي هَلْ يُصَلِّي صَلَاةً بَعْدَهَا أَوْ يُعَاجَلُ عَلَيْهِ

پس او نمیداند آیا خواهد گزارد نمازی را که پس ازین نماز است که دانسته یا پیشی کرده خواهد

بِوَفَاتِهِ قَبْلَ ذٰلِكَ فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَحْزُوناً مُشْفِقاً

بموت او پیش ازین پس بایستد در حضور پروردگار خود اندوهگین ترسناک

يَرْجُو قَبُولَهَا وَيَخَافُ رَدَّهَا إِنْ قَبِلَهَا سَعِدَ وَإِنْ رَدَّهَا شَقِيَ فَمَا أَعْظَمَ

امیدوار قبول آن نماز و ترسد رد آنرا اگر قبول کرد او را نیز نیکبخت شد و اگر رد کرد بدبخت شد

خَطَرَكَ يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ الْمُتَحَلِّي بِأَنْوَارِ الْإِسْلَامِ فِي هٰذِهِ الصَّلَوةِ وَفِي

خطر ای مومن آراسته شده بنورهای اسلام درین نماز و در

غَيْرِهَا مِنْ عَمَلِكَ وَمَا أَوْلَاكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَالْخَوْفِ وَالْوَجَلِ

غیر آن از عمل تو و چه بس نزدیک گردانیده است ترا از غم و حزن و خوف و ترس

فيها وفيما سواها من قبل ما افترض الله تعالى عليك انك لا تدري
در نماز و در ما سوای آن از جانب چیزی که فرض کرده است خدا تعالی بر تو که تو نمیدانی
هل قبلت منك صلاة او حسنة قط ام لا وهل غفرت لك سيئة
آیا قبول شد از تو نماز یا نیکوئی هرگز یا نه و آیا آمرزیده شد مر ترا بدی
ام لا وانت على ذلك ضاحك فرح غافل متنعم بالعيش كيف وقد
یا نه و تو حالانکه برین خندان هستی و خوش غافل نفع گیرنده از زندگانی چگونه باشد این و تحقیق
جاءك اليقين من مخبر صادق امين انك وارد النار فقال جل وعلا و
آمده یقین مر ترا از خبر کننده صادق امین بدرستی تو وارد شونده بر آتش پس فرمود جل و علا
ان منكم الا واردها ولم ياتك اليقين انك صادر عنها فمن احق بطول
نیست یکی از شما مگر در آینده است در آتش و نیامده است ترا یقین که تو برونده از آن پس کیست سزاوارتر بدرازی
البكاء وطول الحزن منك حتى يتقبل الله منك ثم مع ذلك لا تدري
گریه و درازی اندوه از تو تا آنکه قبول کند خدا تعالی از تو پس تر با وجود این نمیدانی
لعلك لا تصبح اذا امسيت ولا تمسي اذا اصبحت فمبشر بالجنة
شاید صبح نکنی هرگاه شام کردی و شام نکنی هرگاه صبح کردی پس مبشر بجنت هستی
ام مبشر بالنار فحقوق ان لا تفرح باهل ولا ولد ولا مال وان العجب
یا مبشر بدوزخ پس سزاوار کرده شده که خوش نشوی با اهل و نه به فرزند و نه مال و عجب
كل العجب من طول غفلتك وطول سهوك عن هذا الامر العظيم وانت
از عجب است درازی غفلت تو و درازی سهو تو ازین امر عظیم و حالانکه تو
تساق سوقا حثيثا في كل يوم وليلة وفي كل ساعة وطرفة عين
کشیده میشوی کشیدنی سخت در هر روز و هر شب و هر ساعت و هر چشم زدن
فتوقع اجلك ولا تغفل عن هذا الخطر العظيم الذي قد اظلك
پس امیدوار باش اجل را و غفلت مکن ازین امر بزرگ که تحقیق فرود آمده است
فانك لا بد ذائق الموت ولاقيه ولعله ينزل بساحتك في صباحك
که تو ناچار ذائقه موت چشنده و ملاقات کننده او را و شاید فرود آید مرگ بمیدان تو در
او مسائك اشر ما يكون عليها فالا فانك قد اخرجتك من ذلك
یا شام تو حالانکه بدترین چیز است که میباشد مرگ بر آن چیزها از روی پیش آمدن پس بدرستی تو
كله وسلبته فاما الى جنة واما الى نار التي انقطعت
بیرون شد از اهل و مال ... کشیده شده پس یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ که منقطع شده است
الصفات وقصرت العبادات والحكايات عن بلوغ حقيقة
صفت ها ... کوتاه است عبارات و حکایات از رسیدن حقیقت

٨٨٠

وَصْفِهَا وَمَعْرِفَةِ قَدْرِهَا وَأَنْوَاعِ عَذَابِهَا وَالْإِحَاطَةِ بِغَايَةِ

صفت آن و معرفت اندازه او و انواع عذاب آن و احاطه کردن بغایت

خَبَرِهَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عَجِبْتُ لِلنَّارِ كَيْفَ نَامَ هَارِبُهَا وَعَجِبْتُ

خبر آن گفت بنده صالح شگفت دارم از آتش و دوزخ چگونه خواب کرد گریزنده او و شگفت دارم

لِلْجَنَّةِ كَيْفَ نَامَ طَالِبُهَا فَوَاللّٰهِ لَإِنْ كُنْتَ خَارِجًا مِنَ الْهَرَبِ وَالطَّلَبِ

بهشت چگونه خواب کند طالب او پس سوگند بخداست هر آینه اگر بوده تو بیرون از طلب بهشت و گریزنده

لَقَدْ هَلَكْتَ هَلَاكًا بَيِّنًا وَعَظُمَ شَقَاؤُكَ وَطَالَ حُزْنُكَ وَبُكَاؤُكَ

تحقیق شدی هلاک آشکارا و بزرگ شد بدبختی تو و دراز شد اندوه و گریه تو

غَدًا مَعَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُعَذَّبِينَ وَلَئِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ هَارِبٌ طَالِبٌ

فردا با بدبختانیکه عذاب داده شده اند و اگر گمان داری که بدرستی تو گریزنده و جوینده

فَلَا تَغُرَّنَّكَ الْأَمَانِيُّ وَالْعُجْبُ بِمَا أَنْتَ مُتَحَلٍّ بِهِ فَدُونَكَ الْجِدَّ وَالْاِجْتِهَادَ

پس مغرور نکند ترا آرزوها و شگفت آنچه که تو آراسته بآن پس لازم گیر سعی و کوشش را

وَاحْذَرِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ فَإِنَّ مَنْقَبَهُمَا دَقِيقٌ وَغَائِلَتَهُمَا شَدِيدَةٌ

و بترس از نفس و شیطان بدرستی سوراخ در آمد آنها باریک است و غائلت ایشان سخت است

وَمَكَائِدَهُمَا خَفِيَّةٌ وَاحْذَرِ الدُّنْيَا لِئَلَّا تَأْخُذَكَ بِزِينَتِهَا وَتَخْدَعَكَ

و مکر ایشان پوشیده است و بترس از دنیا تا نگیرد ترا بزینت خود و فریب دهد ترا

بِأَبَاطِيلِهَا وَلَذَّتِهَا وَخُضْرَتِهَا وَنَضْرَتِهَا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ

بلذات باطله و دروغ و تازگی خود و بتحقیق آمده است در حدیث

عَنْ سَيِّدِ الْبَشَرِ أَنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ وَتَمُرُّ وَتَضُرُّ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا

از سالار آدمیان که دنیا فریب دهنده و میگذرد و ضرر میکند فرمود خدای عز و جل پس

تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ هُوَ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ

فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و فریب ندهد شما را بخدا هیچ فریب دهنده و او شیطان رجیم است

اَللّٰهَ اَللّٰهَ ثُمَّ اللّٰهَ احْذَرِ الْهَلَاكَ وَالرَّدٰى احْفَظِ الصَّلٰوةَ وَمَا سِوَاهَا

بترس از خدا بترس از خدا بترس از هلاکت محافظت کن نماز را و ما سوای آنرا

مِنَ الْأَوَامِرِ وَانْتَهِ عَنِ الْمَنَاهِي أَجْمَعَ وَذَرِ الْإِثْمَ مَا ظَهَرَ مِنْهُ وَمَا بَطَنَ

از اوامر و باز مان از منهیات همه و بگذار گناها را آنچه ظاهر است از وی و آنچه پوشیده است

وَسَلِّمْ إِلٰى رَبِّكَ جَمِيعَ الْمَقْدُورِ وَنَيْلَكَ وَفِي غَيْرِكَ وَانْقَدْ لِرَبِّكَ بِطَاعَةٍ

و بسپار بسوی پروردگار خود همه مقدور را و در حق تو و در حق غیر تو و انقیاد کن پروردگار خود را بطاعت

فِيمَا أَمَرَكَ وَنَهَاكَ وَلَا تَنْفِرْ مِنْهُ بِارْتِكَابِ مَا نَهَاكَ عَنْهُ وَلَا

در آنچه امر کرد ترا و نهی کرد و مگریز از آن بکار کردن چیزیکه منع کرد ترا از وی

تسخط عليك باعتراضك عليه في تدبيره فيك وترك رضاك
و خشمناک شود بر تو اعتراض کردن تو بر خدا ... در تدبیر او در حق تو و گذاشتن رضای خود

عنه فيما قسم لك من الأقسام والأرزاق وفعل فيك من الأفعال
از و در آنچه قسمت کرد برای تو از قسمتها و روزیها و کرد در تو از کارها چیزیکه

ما طوي عنك مصالحها وأخفي عنك عواقبها ما سيظهر لك من
پیچیده شده است از تو مصلحتهای او و پنهان کرده شده است از تو عاقبت او و چیزیکه زود ظاهر خواهد شد از

طيب ثمارها ومنافعها قال عز من قائل وعسى أن تكرهوا شيئا
نیکوئی ثمرهای او و منافع او فرمود خدا ... قریب است آنکه کراهت کنید شما چیزی را

وهو خير لكم وعسى أن تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وأنتم
حال آنکه او نیکوست مر شما را و قریب است که دوست بدارید شما چیزی را و حال آنکه او بد است شما را خدا میداند و شما

لا تعلمون ولكن أبدا لما تعالى مولاك راضيا بقضائه صابرا على بلائه
نمیدانید و لیکن همیشه طاعت کننده مولای خود را راضی بقضای او صابر بر بلای او

شاكرا لآلائه داعيا بأسمائه ذاكرا لأنعمه وآياته موافقا لفعله
شاکر نعمتهای او را خواننده نامهای او را یاد کننده نعمتهای او را و آیات او را موافق فعلهای او را

ومراده غير متهم له في تدبيره فيك وفي خلقه حتى تأتيك الوفاة ۸۸۴
و مراد او را تهمت کننده او را در تدبیر او در حق خود و در حق خلق او تا آنکه آید ترا وفات

تتوفى مع الطيبين وتحشر مع النبيين وتدخل جنات النعيم
پس میرانده شوی با پاکان و برانگیخته شوی با پیغمبران و در آئی در بهشت برین

برحمة رب العالمين ومشيئة إله الأولين والآخرين فصل
برحمت رب العالمین و اراده معبود اولین و آخرین

وأما صلاة الخاصة لإيقاظ المتيقظين الخاشعين المراقبين
و اما نماز خاصان درگاه الٰه از برای بیدار کردن دل بیداران که خشوع کننده اند و مراقبه کنند

حراس القلوب جلساء الرحمن رضوان الله عليهم وسلامه فصفتها
پاسبانان دلها همنشینان رحمن رضی ... پس صفت آن نماز

ما روي أن يوسف بن عصام مر في جامع من جوامع خراسان
چیزیست که روایت کرده شده است که یوسف بن عصام گذر کرد در جامع مسجد از مسجدهای خراسان

فإذا هو بحلقة عظيمة فسأل عنها فقيل له أنها حلقة حاتم
پس ناگاه رسید بحلقه بزرگ پس سوال کرد از آن حلقه پس گفته شد او را که این حلقه حاتم است

وهو يتكلم في الزهد والورع والخوف والرجاء فقال لأصحابه
و او سخن میکند در ترک دنیا و ترک شبهات و بیم و امید پس گفت یوسف و دستان خود را

توموا بنا نسأله عن مسئلة من أمر الصلوة فإذا هو أجابنا عنها

استاده شويد با پرسيم از و مسئله از امر نماز پس اگر او جواب داد ما را از آن مسئله

علمنا أنه فوقف عليه وسلم عليه وقال له رحمك الله إني أسأله

مي شنيم بسوى او پس ايستاده بر آن حاتم و سلام داد بروى و گفت او را رحمت كند ترا خداى مرا ...

قال له حاتم سل قال أسألك عن أمر الصلوة فقال له حاتم تسألني عن

گفت او را حاتم بپرس گفت يوسف مي پرسم از امر نماز پس گفت او را حاتم آيا سوال از

معرفتها أو عن أدبها قال فصارت مسألتين ووجب لهما جوابان

معرفت او ميكنى يا از آداب آن گفت حاتم پس گشت دو مسئله و واجب گشت آن هر دو را دو جواب

فقال يوسف أسألك عن أدبها فقال حاتم هو أن تقوم بالأمر وتمشي

پس گفت يوسف مي پرسم از آداب آن پس گفت حاتم آداب آنست كه استاده شوى بامر خدا و بروى

بالاحتساب وتدخل بالنية وتكبر بالتعظيم وتقرأ بالترتيل وتركع

باحتساب ... و درآئى در نماز بنيت پاك و تكبير گوئى بتعظيم و بخوانى مصحف بترتيل و ركوع كنى

بالخشوع وتسجد بالتواضع وتتشهد بالإخلاص وتسلم بالرحمة فقال

بخشوع و سجده كنى بتواضع و تشهد بخوانى باخلاص و سلام دهى برحمت پس گفتند

١٨٣ أصحاب يوسف عن معرفتها فسأله فقال حاتم هو أن تجعل الجنة

ياران يوسف از معرفت آن پس سوال كرد او را پس گفت حاتم معرفت آنست كه گردانى بهشت را

من يمينك والنار عن شمالك والصراط تحت قدميك والميزان

از يمين خود و آتش را از شمال خود و صراط را زير قدمهاى خود و ميزان را

٥ تحت عينيك والرب عز وجل كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه

زير ... چشم خود و پروردگار را عز و جل گويا كه مى بينى او را اگر چه تو او را نه بينى پس او ترا

يراك فقال يوسف يا شاب منذ كم تصلي هذه الصلاة قال منذ

مي بيند پس گفت يوسف اى جوان چند مدت است كه ميگذارى اين نماز را گفت مدت

عشرين سنة فقال يوسف لأصحابه قوموا بنا نمضي حتى نعيد

بيست سال پس گفت يوسف ياران خود را ... تا اعاده كنيم

صلاة خمسين سنة ثم التفت إليه فقال له من أين لك هذا قال

نماز پنجاه ساله را پس ملتفت شد يوسف بسوى او پس گفت او را از كجاست ترا اين معرفت

من كتابك الذي كنت تمليها علينا وحديث أبي حازم الأعرج

از كتاب تو كه ميخواندى آنرا بر ما و سخن ابى حازم اعرج

بلغني بهذه الجملة فتذكر بذلك أن أبا حازم قال التقى يحل من

... پس ياد كرد آن را و آن اينست كه ابا حازم گفت ملاقات كرد مرا مردى ...

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا على ساحل البحر فقال لي يا أبا حازم
ياران پیغمبر ... ومن بر کنار دریا بودم پس گفت مرا ای ابو حازم
أتحسن أن تصلي قلت وكيف لا أحسن أن أصلي وأنا بصير
آیا نیکو میدانی که نماز گذاری گفتم چگونه نیکو ندانم که نماز گذارم حال آنکه من دانا ام
بالفرائض وما استن به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي يا أبا حازم ما
بفرضهای نماز و چیزیکه سنت کرده اورا رسول الله صلعم پس گفت مرا ای ابو حازم چه چیز
الفرض عليك قبل قيامك إلى الصلوة فقلت ستة قال وما هي قلت
فرض است بر تو پیش از قیام تو برای نماز پس گفتم شش چیز گفت کدام است آن شش گفتم
الطهارة والاستتار واختيار موضع الصلوة والقيام إلى الصلوة
طهارت از حدث و نجاست و جنابت و پوشیدن عورت و اختیار جای پاک برای نماز و ایستادن بسوی نماز
والنية والتوجه إلى القبلة قال لي يا أبا حازم فبأي نية تخرج من بيتك
و نیت و توجه بسوی قبله گفت مرا ای ابو حازم بکدام نیت می برآیی از خانه خود
إلى المسجد قلت بنية الزيارة قال فبأي نية تدخل المسجد قلت بنية
بسوی مسجد گفتم به نیت زیارة خدا گفت بکدام نیت در می آیی در مسجد گفتم به نیت
العبادة قال فبأي نية تقوم إلى العبادة قلت بنية العبودية مقرا له
عبادت پروردگار گفت بکدام نیت استاده میشوی بسوی عبادت گفتم به نیت بندگی اقرار کننده مر او را
بالربوبية قال فأقبل علي وقال يا أبا حازم بم تستقبل القبلة قلت
به پروردگاری او گفت ابو حازم پس روآورد بر من آن اصحابی و گفت ای ابو حازم بچه رو می آوری بقبله
بثلاث فرائض وسنة قال وما هي قلت التوجه إلى القبلة فرض
بسه فرائض و یک سنت گفت کدام اند آنها گفتم رو آوردن بقبله فرض است
والنية فرض والتكبيرة الأولى فرض ورفع اليدين سنة قال فكم من
و نیت بدل فرضست و تکبیر اولی فرضست و برداشتن دو دست سنت است گفت چند
التكبير عليك فرض وسنة قلت أصل التكبير أربع وتسعون
تکبیر بر تو فرضست و سنت گفتم اصل تکبیر نود و چهار
تكبيرة منها خمس فرض والباقي كلها سنة قال فبم تستفتح الصلاة
تکبیر است پنج از آن فرضست و باقی همه سنت است گفت بچه چیز آغاز میکنی نماز را
قلت بالتكبير قال فما برهانها قلت قراءتها قال فما جوهرها قلت
گفتم بتکبیر گفت چه چیز است برهان و دلیل آن نماز گفتم قرارت قرآن گفت چیست جوهر نماز گفتم
التسبيح قال فما إحياؤها قلت خشوعها قال فما الخشوع قلت
تسبیح گفت چیست احیاء او گفتم فروتنی گفت چیست فروتنی گفتم

٥ برهان بالصنم حجت روشن و دلیل قاطع ١٢ ارشادنا

٨٨٤

النظر الى موضع السجود قال فما وقارها قلت السكون قال فما تحريمها

نظر سوی موضع سجده گفت پس چیست بردباری او گفتم آرام گرفتن و گفت چیست آنچه باو غیر حلال

قلت التكبير قال فما تحليلها قال التسليم قال فما شعارها قلت

گفتم تکبیر اولی گفت چیست آنچه باو حلال شود گفتم سلام و او گفت پس چیست شعار او گفتم

التسبيح عند انقضائها قال فما مفتاح ذلك كله يا ابا حازم قلت

تسبیح وقت تمام کردن او گفت پس چیست کلید این همه ای ابو حازم گفتم

الوضوء قال فما مفتاح الوضوء قلت التسمية قال فما مفتاح التسمية

وضو گفت چیست کلید وضو گفتم تسمیه گفت چیست کلید تسمیه

قلت النية قال فما مفتاح النية قلت اليقين قال فما مفتاح اليقين

گفتم نیت گفت چیست کلید نیت گفتم یقین گفت چیست کلید یقین

قلت التوكل قال فما مفتاح التوكل قلت الخوف قال فما مفتاح

گفتم توکل گفت چیست کلید توکل گفتم خوف گفت پس چیست کلید

الخوف قلت الرجاء قال فما مفتاح الرجاء قلت الصبر قال فما

خوف گفتم رجا گفت چیست کلید رجا گفتم صبر گفت چیست

١٨٥ مفتاح الصبر قلت الرضاء قال فما مفتاح الرضاء قلت الطاعة

کلید صبر گفتم رضا گفت چیست کلید رضا گفتم طاعت

قال فما مفتاح الطاعة قلت الاعتراف قال فما مفتاح الاعتراف

گفت چیست کلید طاعت گفتم اعتراف گفت چیست کلید اعتراف

قلت الاعتراف بالوحدانية والربوبية قال فبما استفدت ذلك

گفتم اقرار کردن بوحدانیت و ربوبیت پروردگار تعالی گفت بچه چیز حاصل کردی تو این

٥٣ كله قلت بالعلم قال فبما استفدت العلم قلت بالتعلم قال فبما

همه را گفتم بعلم گفت بچه حاصل کردی تو علم گفتم بخواندن گفت بچه

استفدت التعلم قلت بالعقل قال فبما استفدت العقل قلت

حاصل کردی خواندن گفتم بعقل گفت بچه حاصل کردی عقل را گفتم

العقل عقلان عقل تفرد الله بصنعه دون خلقه وعقل يستفيده

عقل دو است عقلی است که تنها بنیست حق تعالی به پیدا کردن او و عقلی است که حاصل میکند

المرء بتأديبه ومعرفته فاذا اجتمعا جميعا عضد كل واحد منهما

مرد بادب و معرفت خویش پس چون گرد آیند هر دو قوت میدهد هر یکی از آن

صاحبه قال فبما استفدت ذلك كله قلت بالتوفيق وفقنا الله

صاحب خود را گفت بچه حاصل کردی این همه گفتم بتوفیق خدا توفیق دهد ما را خدا

ولآبائك لما يحب ويرضى ثم قال والله لقد كملت مفاتيح الجنة فما
وشما را مر اي چيزي كه دوست ميدارد وراضي است باو گفت سوگند بخدا هر آينه تمام وكمال كردي كليد

الفرض عليك وما فرض الفرض وما فرض تؤدي الى فرض وما السنة
بر تو و چيست فرض فرض و چيست آن فرض كه رساند بسوي فرض و چيست سنت

الداخلة في الفرض وما سنة يتم بها الفرض قلت أما الفرض فالصلاة
داخله در فرض و چيست سنت كه تمام ميشود بآن فرض گفتم اما فرض پس نماز است

وأما فرض الفرض فالطهارة وفرض تؤدي الى فرض أخذك الماء بيمينك
واما فرض فرض پس طهارت از حدث وجنابت است وفرض كه رساند بسوي فرض گرفتن تست آب بدست

الى شمالك وأما السنة الداخلة في الفرض فتخليلك الاصابع بالماء وسنة
بسوي دست چپ واما سنت داخله در فرض پس خلال كردن تو انگشتان را بآب و سنت

يتم بها الفرض فهي الختان فقال ما أبقيت على نفسك حجة يا أبا حازم
كه تمام ميشود بآن فرض پس ختنه است پس گفت باقي نگذاشتي بر نفس خود حجت را اي ابو حازم

فكم فرض وسنة عليك في أكل الطعام قلت هل في أكل الطعام فرض و
پس كدام فرض است وسنت بر تو در خوردن طعام گفتم آيا در خوردن طعام فرض است و

سنة فقال نعم أربعة فرض وأربعة سنة وأربعة مكرمة فأما الفرض فالتسمية ٨٨٦
سنت گفت بلي چهار فرض است وچهار سنت وچهار مكرمت است واما فرض پس تسميه است

والحمد والشكر ومعرفة ما أطعمك الله وأما السنة فاتكاؤك على الرجل
و حمد وشكر ومعرفت چيزي كه خورانيد بتو آنرا خداي تعالي واما سنت پس تكيه كردن تست برران

الايسر والأكل بثلاث أصابع وشد المضغ ولعق الاصابع وأما المكرمة
چپ وخوردن به سه انگشت وسخت خائيدن وليسيدن انگشتان واما مكرمت

فغسل اليدين وتصغير اللقم والأكل مما يليك وأن تقل النظر الى
پس شستن دو دست است پيش از طعام وپس از وي وخورد كردن لقمه ها وخوردن از نزديك خود وكم كردن نظر

جليسك هكذا كان يفعل رسول الله صلى الله عليه وآله باب نشير فيه
بجليس خود چنين بود كه ميكرد رسول الله صلى الله عليه وآله باب اشاره ميكنيم در او

الى صلوة الجمعة والعيدين وصلاة الاستسقاء والكسوف والخسوف و
بسوي نماز جمعه وعيدين ونماز استسقا وكسوف وخسوف و

القصر والجمع وصلاة الجنازة مختصر فصل وأما صلاة الجمعة
كوتاه كردن نماز در سفر ونماز جنازه از روي اختصار واما نماز جمعه

فالأصل في وجوبها قوله تعالى يا أيها الذين آمنوا اذا نودي للصلاة
پس اصل در وجوب آن قول خداست اي آنكسانيكه ايمان آورده ايد هرگاه نداكرده شود

مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ
از روز جمعه پس کوشش کنید به سوی ذکر خدا تعالی و بگذارید بیع را و قول نبی ع که
اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ
خدا تعالی فرض کرده است بر شما جمعه را در روز جمعه و قول نبی ع هر که ترک کرد نماز جمعه را
ثَلَاثًا مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قَلْبِهِ فَكُلُّ مَنْ لَزِمَتْهُ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لَزِمَهُ
سه بار بغیر عذر مهر کند خدا تعالی بر دل او و جای مهر راه نیابد در وی حق پس هر کس لازم است نماز پنجگانه بر او
فَرْضُ الْجُمُعَةِ إِذَا كَانَ مُسْتَوْطِنًا مُقِيمًا بِبَلَدٍ أَوْ قَرْيَةٍ جَامِعَةٍ فِيهَا أَرْبَعِينَ
فرض جمعه هرگاه که باشد در وطن مقیم در شهرها و دیهی که جامع است در او چهل
رَجُلًا عُقَلَاءَ بُلَغَاءَ أَحْرَارًا وَإِنْ كَانَ قَرْيَةً لَيْسَ فِيهَا أَرْبَعُونَ رَجُلًا أَوْ
مرد عاقل بالغ حر باشند و اگر باشد دیهی که نیست در او چهل مرد یا
كَانَ مِنْ حَيْثُ يَسْمَعُ النِّدَاءَ مِنْ قَرْيَةٍ أُخْرَىٰ أَوْ مَدِينَةٍ بَيْنَهُمَا فَرْسَخٌ
باشد در جایی که میشنوند اذان نماز از دیه دیگر یا شهری که میان هر دو فاصله یک فرسخ باشد
وَجَبَ عَلَيْهِ إِتْيَانُهَا وَلَا يَسَعُهُ التَّخَلُّفُ عَنْهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ عُذْرٌ
واجب است بر او حاضر آمدن جمعه در و نیست او را پس ماندن از و مگر که باشد او را عذری
فَإِنَّهُ يُعْذَرُ فِي تَرْكِهَا وَتَرْكِ الْجَمَاعَاتِ فِي بَقِيَّةِ الصَّلَوَاتِ مِثْلَ أَنْ
پس او معذور داشته شود در ترک آن و ترک جماعت در باقی نمازها مانند اینکه
يَكُونَ مَرِيضًا أَوْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ يَخَافُ ضَيَاعَهُ أَوْ قَرِيبٌ يَخَافُ مَوْتَهُ فِي
باشد بیمار یا باشد او را مال که بترسد از ضایع شدن او یا باشد او را خویشی که بترسد از موت او در
غَيْبَتِهِ أَوْ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ الْبَوْلُ وَالْغَائِطُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ حَضَرَ الطَّعَامُ
غیبت او یا ستم میکنند او را دو چیز خبیث بول و غایط یکی از آنها یا حاضر آمد او را طعام
وَبِهِ حَاجَةٌ إِلَيْهِ أَوْ يَخَافُ مِنْ سُلْطَانٍ أَنْ يَأْخُذَهُ أَوْ غَرِيمٍ يُلَازِمُهُ وَلَا
و او را حاجت است به آن طعام یا ترسد از حاکمی که بگیرد او را یا از قرض خواهی که بچسپد او را و نه
شَيْءَ مَعَهُ يُعْطِيهِ أَوْ يَكُونَ مُسَافِرًا يَخَافُ فَوَاتَ الْقَافِلَةِ أَوْ يَخَافُ
چیزیست با او که بدهد او را یا باشد مسافر که خوف دارد فوت شدن کاروان یا خوف دارد
ضَرَرًا فِي مَالِهِ أَوْ يَرْجُو وُجُودَهُ بِتَخَلُّفِهِ عَنِ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَةِ أَوْ غَلَبَتْهُ
ضرر را در مال خود یا امید دارد به پیدا شدن او به پس ماندن از جمعه و جماعت یا غلبه کند او را
النُّعَاسُ حَتَّىٰ يَفُوتَهُ الْوَقْتُ أَوْ يَخَافُ التَّأَذِّي بِالْمَطَرِ وَالْوَحْلِ وَالرِّيحِ
خفتگی تا آنکه فوت شود او را وقت یا خوف دارد از آزار یافتن از باران و گل و باد
الشَّدِيدَةِ وَهِيَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا بَعْدَ الْخُطْبَةِ عَلَى الْإِمَامِ فَإِنْ فَاتَتْهُ
سخت و این نماز جمعه دو رکعت است که گزارد آنرا بعد خطبه بر امام پس اگر فوت شود
۸۸۷

يصلي اربعا ظهرا ان شاء وحده وان شاء بجماعة ووقتها قبل الزوال
بگذارد چهار رکعت ظهر اگر خواهد یگانه بگذارد و اگر خواهد بجماعت بگذارد و وقت آن پیش از زوال
في الوقت الذي تقام فيه صلاة العيد وقال بعض اصحابنا في الساعة
در وقتیکه برپا کرده شود در و نماز عید و گفت بعض اصحاب ما در ساعت
الخامسة ومن شرط انعقادها حضور اربعين رجلا ممن تجب عليهم
پنجم و از شرط انعقاد وی است حاضر آمدن چهل کس از آن کسانیکه واجب است بر ایشان
الجمعة وفي رواية خمسين وفي رواية ثلاثة وليس الجهر بالقراءة فيها
نماز جمعه و در روایت پنجاه کس و در روایت سه کس و سنت است باواز بلند خواندن قرات
وان يكون سورة الجمعة بعد الفاتحة في الاول وسورة المنافقين في
و آنکه باشد سوره جمعه بعد فاتحه در اول رکعت و سورة المنافقین در
الثانية وهل يشترط اذن الامام على روايتين ومن شرطها الخطبتان
دوم و آیا شرط است اذن امام در اقامت جمعه این مسئله بر دو روایتست یکی شرط است و یکی شرط نیست و از شرط
وليس لها سنة قبلها واما بعدها فاقلها ركعتان واكثرها ست
و نیست او را سنتی پیش از وی و اما بعد از وی پس کمتر از وی دو رکعت است و اکثر آن شش
ركعات روي في ذلك في حديث بعض الصحابة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
رکعت است مرویست در این باب در حدیث بعض صحابه رض از نبی صلی الله علیه وسلم
وقد قال بعض العلماء بالله عز وجل يستحب ان يصلي قبل صلاة
و تحقیق گفته اند بعض علما مستحب است گزاردن پیش از نماز
الجمعة اثني عشرة ركعة وبعدها ست ركعات ويجتنب البيع و
جمعه دوازده رکعت و پس از آن شش رکعت و اجتناب کند از بیع و
الشراء بعد الاذان عند المنبر لقوله تعالى اذا نودي للصلوة من
شراء بعد اذان نزد منبر از جهت قول خدا تعالی اذا نودی الآیة هرگاه ندا کرده شود برای
يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع وهذا هو الاذان الذي
روز جمعه پس کوشش کنید بسوی ذکر خدا تعالی و بگذارید بیع را و این آن اذان است
كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو واجب عندنا ولغيرنا فرض على
که بود بر عهد رسول الله صلعم و آن واجب است نزدیک ما یعنی حنبلیه و غیر ما را فرض
الكفاية وروي عنه انه سنة واما اذان المنارة امر به عثمان بن
کفایه است و مرویست از وی که سنت است و اما اذان مناره امر کرد بان عثمان بن
عفان رض في زمانه لمصلحة عامة وهي اعلام الغائبين عن الامصار
عفان رض در زمان خود از جهت مصلحت عامه و آن مصلحت خبر کردن غایبان است از شهرها

والقرى فلا يبطل البيع ولا الشراء ويستحب أن يصلي إذا دخل الجامع
وچوبها اند. پس اگر بافعل بیع و شرا و کار باطل نگردد و مستحب است اینکه بگذارد وقتیکه درآید در
وكان في الوقت سعة أربع ركعات يقرأ فيهن قل هو الله أحد إحدى
و باشد در وقت فراخی چهار رکعت بخواند در آنها سوره اخلاص ده و
عشر مرة في كل ركعة خمسين مرة فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من
بار در هر رکعت پنجاه بار بدرستیکه آن مرویست از نبی که هر که بکند
فعل ذلك لم يمت حتى يرى مقعده من الجنة أو يرى له رواه ابن عمر
این کار نمیرد تا آنکه ببیند جای خود را از بهشت یا نموده شود او را جای او روایت کرد این
وإذا دخل الجامع فلا يجلس حتى يصلي ركعتين قبل أن يجلس وقد ذكرنا
و چون درآید در جامع مسجد پس ننشیند تا آنکه گذارد دو رکعت پیش از آنکه بنشیند و تحقیق یاد کردیم
فضائل الجمعة وصفة الخروج إلى الجامع وجميع ما يتعلق بذلك فيما
فضایل جمعه و صفت برآمدن بسوی جمعه مسجد و همه آنچه تعلق دارد باین در آنچه
تقدم **فصل** وأما صلاة العيدين ففرض على الكفاية فإذا قام
پیش رفت و اما نماز هر دو عید پس فرض کفایه است هرگاه قایم
بها جماعة من أهل موضع سقطت عن الباقين فإن اتفقوا على تركها
شد جماعتی از اهل موضع ساقط میشود از باقیماندگان پس اگر اتفاق کردند اهل موضع
قاتلهم الإمام حتى يتوبوا وأول وقتها إذا ارتفعت الشمس وآخره إذا
جنگ کند با ایشان امام تا آنکه توبه کنند و اول وقت آن هرگاه بلند برآید آفتاب و آخر آن هرگاه
زالت ويستحب تقديمها في عيد الأضحى لأجل الأضحية وتأخيرها
بگردد و مستحبست تقدیم آن در عید اضحی از جهت قربانی کردن و تاخیر آن
في عيد الفطر لعدم ذلك ومن شرطها الاستيطان والعدد والإذن
در عید فطر از جهت نبودن قربانی و از شرایط اوست قیام در وطن و عدد مردان نمازی و اذن
الإمام كالجمعة وعن إمامنا أحمد رحمه الله رواية أخرى أنه لا يشترط جميع
امام مانند جمعه و از امام ما احمد رحمه الله روایت دیگر است که شرط نیست همه
ذلك وهو مذهب الإمام الشافعي رحمه الله ويستحب التبكير إليها ولبس الثياب
این و این مذهب شافعی رح و مستحب است بگاه رفتن بآن نماز و پوشیدن جامه
الفاخرة والتطيب كما قلنا في فضائل الجمعة من قبل والأولى أن
فاخره و خوشبو کردن چنانچه گفته ایم در فضایل جمعه پیش از این و اولی آنست که
تقام في الصحراء ويكره في الجامع إلا لعذر ولا بأس بحضور النساء
گزارده شود عید در صحرا و مکروهست در جامع مگر بعذری و باکی نیست بحاضر شدن زنان

والأولى أن يكون في خروجه ماشيا وأن يرجع في طريق آخر وقد ذكرنا

وبهتر آنست كه باشد در وقت برآمدن پیاده و آنكه بازگردد در راه دیگر و تحقیق یاد كردیم

العلة في ذلك في فضائل العيد وينادي لها الصلاة جامعة وهي

سبب در فضائل عید ... آن عید را باین الفاظ كه نماز جامعه است

ركعتان يكبر في الأولى بعد دعاء الاستفتاح وقبل التعوذ سبع تكبيرات

دو ركعت است تكبیر گوید در ركعت اول پس از دعاء آغاز یعنی سبحانك اللهم و پیش از اعوذ بالله هفت تكبیر

وفي الثانية قبل القراءة خمس تكبيرات يرفع يديه مع كل تكبيرة و

يقول الله أكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة وأصيلا و

صلى الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم تسليما فإذا فرغ من التكبير

استعاذ وقرأ الفاتحة وقرأ سبح اسم ربك الأعلى وفي الثانية هل أتاك حديث

الغاشية وإن قرأ في الأولى ق والقرآن المجيد وفي الثانية اقتربت الساعة و

انشق القمر فهي رواية منقولة عن إمامنا أحمد رحمه الله أيضا وإن قرأ غير ذلك

جاز وكذلك في تأخير الاستفتاح إلى حين القراءة روايتان إحداهما يستفتح

عقيب تكبيرة الإحرام والأخرى تؤخر مع التعوذ إلى حين القراءة وإذا صلى

العيد لا يشتغل بالنوافل من الصلوة وكذلك لا يصلي قبلها بل يرجع إلى

أهله ويجمع شملهم بحضوره ويحسن خلقه مع أهله ويجتهد في

التوسعة عليهم في النفقة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال أيام العيد أيام أكل

وشرب وبعال وهذا عام في يومي العيدين وأيام التشريق ولان صلوة

١٩٠

فِي الْمَسْجِدِ جَازَ فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسُ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ تَحِيَّةَ

در مسجد جائز ست و وقتیکه در آید در مسجد پس ننشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت تحیت

الْمَسْجِدِ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسُ حَتَّى يَأْتِيَ

المسجد از جهت قول نبی ص که فرمود هر گاه در آید یکی از شما در مسجد پس ننشیند تا آنکه بگذارد

بِرَكْعَتَيْنِ وَهٰذَا عَامٌّ فِي يَوْمَيِ الْعِيدِ وَغَيْرِهِ وَإِنَّمَا نَصَّ لِمَا مَنَعَ أَحْمَدُ رح

دو رکعت و این عام ست در هر دو روز عید و غیر آن و جز این نیست که نص کرده امام احمد رح

عَلَى مَنْعِ التَّنَفُّلِ إِذَا كَانَ فِي الْمُصَلَّى لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

بر منع نفل هر گاه که باشد در نمازگاه نه در مسجد زیرا که مرویست از پیغمبر ص

لَمْ يُصَلِّ قَبْلُ وَلَا بَعْدُ وَهُوَ قَوْلُ عُمَرَ وَعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَابْنِ عُمَرَ رض وَصَلَاةُ

نگذارد و نگذارد پیش از عید و نه بعد از آن و آن قول عمر ست و عبد الله بن عباس و ابن عمر رض و نماز

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ فِي الْمُصَلَّى فِي الْجَبَّانَةِ وَلَوْ كَانَتْ فِي الْمَسْجِدِ لَمَا كَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

نبی ص بوده است در مصلی در صحرا و اگر میبود در مسجد ترک نمیکرد ص

يَتْرُكُ تَحِيَّةَ الْمَسْجِدِ فَإِنْ فَاتَتْهُ جَمِيعُ صَلَاةِ الْعِيدِ اسْتُحِبَّ لَهُ قَضَاؤُهَا

تحیت المسجد را پس اگر فوت شود او را همه نماز عید مستحب ست او را قضای آن

وَهُوَ مُخَيَّرٌ فِي ذٰلِكَ بَيْنَ أَنْ يُصَلِّيَ أَرْبَعًا كَصَلَاةِ الضُّحَى بِغَيْرِ تَكْبِيرٍ أَوْ

و او مختار ست درین میان آنکه بگذارد چهار رکعت مانند نماز ضحی بغیر تکبیر یا

تَكْبِيرٍ بِهَيْئَتِهَا يَجْمَعُ أَهْلَهُ وَأَصْحَابَهُ كُلُّ ذٰلِكَ إِلَيْهِ وَلَهُ بَدَلُ ذٰلِكَ

بتکبیر مانند هیأت آن پس جمع کند اهل خود را و دوستان را همه سوی او آن نماز و مر او را بدل

فَضْلُ الْكَثِيرِ فَصْلٌ وَأَمَّا صَلَاةُ الْاِسْتِسْقَاءِ فَسُنَّةٌ تُقَامُ يَخْرُجُ

کار ثواب کثیر ست اما نماز طلب باران پس سنت ست بپا داشته شود او را بر آید

لَهَا الْإِمَامُ كَمَا يَخْرُجُ لِلْعِيدَيْنِ ضَحْوَةً فَهِيَ كَصَلَاةِ الْعِيدَيْنِ فِي جَمِيعِ

مر او را امام چنانچه می بر آید برای عیدین چاشتگاه پس این مانند نماز عید ست در همه

صِفَاتِهَا وَمَوْضِعِهَا وَأَحْكَامِهَا وَيُسْتَحَبُّ لَهُ التَّنَظُّفُ وَالتَّطَهُّرُ مِنْ

صفت ها و جای آن و احکام ها و مستحب ست برای نماز استسقا پاکیزگی و پاک بودن از

جَمِيعِ الْأَحْدَاثِ وَالْأَوْسَاخِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُسْتَحَبُّ التَّطَيُّبُ لِأَنَّهَا حَالَةُ الْاِفْتِقَارِ

همه حدثها و چرکینها مگر آنکه مستحب نیست خوشبو کردن زیرا که آن حالت افتقار ست

وَالتَّذَلُّلِ وَطَلَبِ الْحَاجَةِ وَلِهٰذَا يُسْتَحَبُّ الْخُرُوجُ إِلَيْهَا بِثِيَابِ الْبِذْلَةِ مَعَ

و حالت تذلل و طلب حاجت و ازین جهت مستحب ست بر آمدن برای آن نماز بلباس کهنه با

الْخُشُوعِ وَالتَّضَرُّعِ وَالْاِسْتِكَانَةِ وَالْاِنْكِسَارِ وَالْحُزْنِ وَأَنْ يُخْرِجَ مَعَهُمْ

خشوع و زاری و عجز و شکستگی و اندوه و آنکه بر آید با ایشان

الشيوخ والعجائز والصبيان واصحاب العاهات وان يخرجوا من ٥١
پیران و زنان سالخورده و کودکان و اصحاب آفات یعنی مصیبت زدگان و انکه بر آیند از
المظالم والحقوق ثم العقوبة وغيرها ولله عز وجل من الزكوات
مظالم و حقوق از کشته و گرفتن و غیر آن و از حقوق خدا عز و جل از زکوتها
والنذور والكفارات ويكثروا الصدقة والصيام ويجددوا التوبة
و نذرها و کفارها و زیاده کنند صدقه و زیاده کنند روزه و نو کنند توبه را
ويعزموا على المداومة عليها الى الممات ولا يبارزوا الرب سبحانه ٥٢
و عزم کنند بر مداومت بر آن توبه تا مرگ و جنگ نیایند پروردگار را سبحانه
بكبيرة من الذنوب ولا صغيرة ويستحيوا منه عز وجل في الخلوات
بکبیره از گناهان و نه صغیره و شرم کنند از خدای عز و جل در خلوات
اذ لا خلوة منه فلا يخفى عليه خافية في الارض ولا في السماء هو عالم
زیرا که تنهائی نمی تواند شد از وی پس پوشیده نیست بروی هیچ پوشیده در زمین و نه در آسمان و او داناست
بالسر والخفيات وكذلك يستحب ان يتوسلوا بالزهاد والصالحين
بر پوشیده و خفیها و همچنین مستحب است که وسیله جویند بزاهدان و نیکوکاران
واهل العلم والفضل والدين كما روي ان عمر بن الخطاب رض خرج يستسقي ٨٩٢
و اهل علم و اهل فضل و اهل دین چنانچه مرویست که عمر خطاب رض بر آمد تا نماز استسقا گزارد
فاخذ بيد العباس رض فاستقبل القبلة فقال اللهم هذا عم نبينا جئنا
پس گرفت دست عباس را رض پس پیش آمد بسوی قبله پس گفت ای پروردگار این عم نبی ماست آمده ایم
نتوسل به اليك فاسقنا به قال فما رجعوا حتى سقوا لان منع القطر
که وسیله جوییم باو بسوی تو پس آب برسان بسبب او ما را پس بازگشتند تا آنکه آب یافتند زیرا که عدم باران
وحبسه عقوبة ومقابلة عن شوم معاصي بني ادم ولهذا اذا مات
و بند شدن باران عقوبت و مقابله است از شآمت گناهان بنی آدم و ازین جهت هرگاه میرد
الكافر وقبر وجاءه منكر ونكير وسالاه عن ربه ونبيه ودينه ولم
کافر و دفن کرده شود و آید او را منکر و نکیر و سوال کنند او را از پروردگار او و نبی او و دین او و
يقدر على الجواب يضربانه بمرزبة فيصيح صيحة يسمعها الخلائق
قادر نشود بر جواب میزنند او را بگرز پس فریاد می کند فریادی که بشنوند او را خلائق
غير الجن والانس فيلعنه كل شيء حتى شاة القصاب والسكين على
بجز جن و انس پس لعنت کنند او را همه چیز تا گوسفند قصاب و کارد بر
حلقها فيقول لعنة الله عند ذلك هذا الذي كنا نمنع القطر لاجله
گردن او است پس میگوید لعنت خدا باد وقت فریاد این کس است که بودیم باز داشته شده باران از جهت او

وهو قول عز وجل أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون فاما

و آن قول خدای تعالی است آن گروه است که لعنت میکند ایشانرا خدا و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان

الآدمي اذا فسد تعدى فساده الى كل شيء من الحيوانات واذا صلح

آدمی هرگاه فساد کرد تجاوز میکند فساد او بسوی هر چیز از حیوانات و هرگاه صلاح کند

تعدى صلاحه الى كل شيء ففساده لمعصيته لربه وصلاحه لطاعته

تجاوز کند نیکی او بسوی هر چیز پس فساد او از جهت نافرمانی پروردگار است و صلاح او از جهت طاعت

له عز وجل فيصلي الامام او نائبه بالناس ركعتين بغير اذان ولا

اوست عز وجل پس گزارد نماز امام یا نایب او بمردم دو رکعت بغیر اذان و بغیر

اقامة يكبر في الأولى ستا سوى تكبيرة الاحرام وفي الثانية خمسا سوى

اقامت تکبیر گوید در اول رکعت شش بار سوای تکبیر احرام و در دوم پنج بار سوای

تكبيرة القيام من السجود على ما ذكرنا في صلوة العيد ويذكر الله عز

تکبیر قیام از سجود چنانچه ذکر کردیم در نماز عید و یاد کند خدای تعالی را

وجل بين كل تكبيرتين كذلك فاذا صلى خطبهم وان خطب قبل

میان هر دو تکبیر همچنین هرگاه بگزارد خطبه خواند بایشان و اگر خطبه خواند پیش از

الصلوة جاز في رواية وعنه انه مخير في ذلك ونقل عنه

نماز جایز است در روایتی و در روایت از امام احمد مخیر است در این و منقول است از امام احمد

١٩٣ انه لا يسن لها الخطبة وانما يدعو فحسب فيفعل الامام من ذلك

که سنت نیست آن نماز را خطبه و دعا کرد بس پس کند امام یا نایب او از این کار

ما تيسر عليه فاذا خطب افتتحها بالتكبير كما يفعل في خطبة العيد

هرچه آسان باشد پس هرگاه خطبه خواند آغاز کند آنرا بتکبیر چنانچه میکنند در خطبه عید

ويكثر الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقرأ في خطبته فقلت

و زیاده گوید درود بر پیغمبر صلعم و بخواند در خطبه خود این آیت پس گفتم

استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا

طلب آمرزش کنید از پروردگار خود بدرستیکه او بوده است آمرزنده میفرستد ابر را بر شما ریزنده

الآيات فاذا فرغ من الخطبة استقبل القبلة تحول رداءه فيجعل

تا آخر پس هرگاه فارغ شود از خطبه روی کند بقبله پس گرداند چادر خود را پس گرداند

ما كان على منكبه الأيمن على الأيسر وما على الأيسر على الأيمن ولا

آنچه بود از چادر بر دوش راست او بر جانب چپ خود و آنچه بود بر دوش چپ او بر دوش راست و

ينكسه وليفعل الناس كذلك ويتركونه حتى يرجعوا الى اهلهم

فرو نگذارد و بکنند مردم همچنین و بگذارند آنرا تا آنکه بازگردند بسوی اهل خود

فينزعونه معترضا بهم يفعلونه تفاؤلا ليتحول القحط ولان السنة ٥١

پس برآرند آن چادر را ... از روی فال گرفتن تا برگردد قحط و از این جهت که سنت

بذلك وردت وهو ما روى عبادة بن تميم عن عمه رض ان رسول الله

بدین کار وارد شده است و آن چیزیست که روایت کرد عباده بن تمیم از عم خود رض که رسول خدا

صلى الله عليه وسلم خرج بالناس يستسقي فصلى بهم ركعتين جهر بالقراءة فيهما

برآمد با مردم تا نماز استسقا گزارد پس گزارد با ایشان دو رکعت بقراءت جهریه در آن دو

وحول رداءه ودعا واستسقى واستقبل القبلة ثم رفع يديه يستقبل

و برگردانید چادر خود را و دعا و طلب باران کرد و رو بقبله آورد پس تر برداشت هر دو دست خود را پس رو

القبلة فيدعو بدعاء النبي صلى الله عليه وسلم اللهم اسقنا غيثا مغيثا مريئا

پس دعا کند به دعای پیغمبر که ای بار خدایا بفرست ما را باران خلاصی دهنده از سختی

هنيئا مريعا غدقا مجللا ودويا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم

خوشگوار سیراب در گیرنده زمین عام بسیار ریزنده و دوست مجللا دیرنده پیوسته ای بار خدا

اسقنا الغيث ولا تجعلنا من القانطين ولا سقيا عذاب ولا محقا ٨٩٤

بفرست ما را باران و مگردان ما را از ناامیدان و نه باران دادن عذاب و نه دور کننده

ولا بلاء ولا هدما ولا غرقا اللهم ان بالبلاد والعباد والخلق من ٥٢

و نه بلا و نه عمارت انداز نده و نه غرق کننده ای بار خدا به شهرها و بندگان و خلق از

اللأواء والبلاء والجهد والضنك ما لا نشكو الا اليك اللهم انبت

افسردگی و بلا و مشقت و تنگی چیزیست که شکایت نمی کنیم مگر بسوی تو ای بار خدا برویان

لنا الزرع وادر لنا الضرع واسقنا من بركات السماء وانبت لنا

ما را زراعت و پیروان کن ما را شیر از پستان و بفرست ما را از برکات آسمان و برویان ما را

من بركات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعري واكشف عنا ٥٣

از برکات زمین ای بار خدا رفع کن از ما مشقت و گرسنگی و برهنگی و دور کن از ما

من البلاء ما لا يكشفه غيرك اللهم انا نستغفرك انك كنت غفارا

از بلا آنچه دور نکند او را بجز تو ای بار خدا ما آمرزش میخواهیم از تو که تو غفار هستی

فارسل السماء علينا مدرارا ويدعو مثل ذلك اللهم انك امرتنا بدعائك

پس بفرست ابر بما ریزنده و دعا کند مانند این دعا ای بار خدا امر کردی تو ما را بدعا

ووعدتنا اجابتك فقد دعوناك كما امرتنا فاستجب لنا كما وعدتنا

و وعده دادی ما را اجابت خود پس تحقیق دعا کردیم چنانچه امر کردی تو ما را پس قبول کن ما را چنانچه وعده

قيل انه يستقبل القبلة في اثناء الخطبة ويتمها مستقبل القبلة

گویند که رو آرد بقبله در اثنای خطبه و تمام کند آنرا مستقبل قبله

ثُمَّ يُرْدِفُهَا بِالدُّعَاءِ وَالْأَوْلَى مَا قُلْنَا مِنْ أَنَّهُ إِذَا فَرَغَ مِنَ الْخُطْبَةِ اسْتَقْبَلَ

پس ردیف خطبه سازد دعا را و بهتر آنست که گفته ایم که هرگاه فارغ شود از خطبه استقبال

الْقِبْلَةَ لِأَنَّ الْخُطْبَةَ وَعْظٌ وَزَجْرٌ وَتَخْوِيفٌ وَذٰلِكَ إِنَّمَا يَحْصُلُ إِذَا

قبله کند زیراکه خطبه وعظ است و بازداشتن و خوف دادن و این همه جز این نیست که حاصل شود

وَاجَهَ النَّاسَ وَاسْتَقْبَلَهُمْ لِيَبْلُغَ إِلَى أَسْمَاعِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ وَأَمَّا إِذَا اسْتَقْبَلَ

برو آوردن بمردم و استقبال کند آنها را تا برسد بگوشهای ایشان و دلهای ایشان واما هرگاه استقبال

الْقِبْلَةَ فَقَدِ اسْتَدْبَرَهُمْ وَقَدْ كَانَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حِينَ صَلَّى بِهِمْ فَصْلٌ

کند پس تحقیق پشت داده باشد بایشان وحالانکه تحقیق بود پیش ایشان وقتیکه نماز میکرد بایشان

وَأَمَّا صَلَاةُ الْكُسُوفِ فَهِيَ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ وَوَقْتُهَا مِنْ حِينِ الْكُسُوفِ

واما نماز کسوف پس این سنت است مؤکده و وقت آن از هنگام درگرفته شدن آفتاب

إِلَى حِينِ التَّجَلِّي وَرَدِّ نُورِهِمَا إِلَيْهِمَا يَعْنِي إِذَا كَسَفَتِ الشَّمْسُ وَخَسَفَ

تا وقت روشن شدن ایشان و باز آمدن نور ایشان است یعنی هرگاه درگرفته شد آفتاب و درگرفته شد

الْقَمَرُ فَمِنْ حِينِ يَبْتَدِئُ ظُهُورُ السَّوَادِ وَالْكَدَرِ وَنُقْصَانُ الشُّعَاعِ

ماه پس از وقتیکه ابتدا کند ظهور سیاهی و کدورت و نقصان شعاع

يَدْخُلُ وَقْتُ الصَّلَاةِ إِلَى أَنْ يَزُولَ ذٰلِكَ فَإِذَا زَالَ زَالَ وَقْتُ الصَّلَاةِ

در می آید وقت نماز تا آنکه زایل شود این پس هرگاه زایل شود این درگرفتگی زایل شود وقت نماز

وَالسُّنَّةُ أَنْ تُصَلَّى فِي الْجَامِعِ مَوْضِعِ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ وَيُنَادَى لَهَا الصَّلَاةَ

و سنت است اینکه بگذارد در جامع مسجد جای نماز جمعه و ندا کرده شود برای این لفظ این نماز جمع

جَامِعَةً فَيُصَلِّي بِهِمُ الْإِمَامُ رَكْعَتَيْنِ يُحْرِمُ بِالْأُولَى وَيَسْتَفْتِحُ وَيَتَعَوَّذُ

کننده است پس بگذارد بایشان امام دو رکعت تکبیر تحریمه کند باول و استفتاح کند و استعاذه کند

وَيَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ ثُمَّ يَقْرَأُ سُورَةَ الْبَقَرَةِ ثُمَّ يَرْكَعُ فَيُطِيلُ الرُّكُوعَ يُكَرِّرُ فِيهِ

و بخواند فاتحه بعد بخواند سوره بقره را بعد رکوع کند پس دراز کند رکوع را دوباره کند در

التَّسْبِيحَ بِقَدْرِ مِائَةِ آيَةٍ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَائِلًا سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ثُمَّ يَقْرَأُ

تسبیح بقدر صد آیه بعد بردارد سر خود را در حالیکه گوینده باشد سمع الله لمن حمده بعد بخواند

الْفَاتِحَةَ وَآلَ عِمْرَانَ ثُمَّ يَرْكَعُ دُونَ الرُّكُوعِ الْأَوَّلِ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ كَذٰلِكَ

سوره فاتحه و آل عمران بعد رکوع کند کمتر از رکوع اول بعد بردارد سر خود را همچنین

ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ يُسَبِّحُ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ بِقَدْرِ مِائَةِ آيَةٍ ثُمَّ

بعد دو سجده کند دراز تسبیح گوید در هریک بقدر صد آیت بعد

يَقُومُ إِلَى الثَّانِيَةِ فَيَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ وَيَقْرَأُ سُورَةَ النِّسَاءِ ثُمَّ يَرْكَعُ فَيُطِيلُ

ایستد برای رکعت دوم بعد بخواند فاتحه و بخواند سوره نسا را بعد رکوع کند پس دراز کند

ثم يركع ويقرأ الفاتحة والمائدة وان لم يحسن هذه السورة

پس سر بردارد و بخواند فاتحه را و سوره مائده را و اگر نیکو نداند این سوره را بخواند

من غيرها من سور القرآن بعدد آياتها فان لم يحسن الا قل

سوای اینها از سورهای قرآن بعدد آیات آن پس اگر نیکو نداند مگر قل

هو الله احد قرأها على التفصيل كذلك فتكون قراءته في القيام

هو الله احد بخواند آنرا بر تفصیل همچنین پس باشد قراءت او در قیام

الثاني كثلثي قراءته في القيام الاول وتكون قراءته في القيام

دوم مانند دو ثلث قراءت او در قیام اول و باشد قراءت او در قیام

الثالث وهو اذا رفع من السجود الى القيام كنصف قراءته في

سوم و آن اینست که هرگاه بردارد سر را از سجده بسوی قیام باشد نصف قراءت خود در

القيام الاول وتكون قراءته في القيام الاخير وهو الرابع كثلثي القيام

قیام اول و باشد قراءت او در قیام اخیر و آن رابع است مانند دو ثلث قیام

الثالث وهو الذي قبله واما التسبيح فهو كثلثي قراءته في

رکعت سوم و آن آنست که پیش از آنست و اما التسبیح پس آن باشد دو ثلث قراءت او است در

كل قيام ويركع بعده من غير تطويل ثم يسلم فيكون اربع ركوعات

هر قیام و رکوع کند بعد از آن از غیر تطویل پس سلام گوید پس باشد چهار رکوع

واربع سجودات ويزيد في كل ركعة ركوعا واحدا وان تجلى و

و چهار سجود و زیاده کند در هر رکعت یک رکوع و اگر روشن شود آفتاب

الناس في الصلوة استحب تخفيفها ولا يقطعونها ومن اراد

مردم در نماز باشند مستحب است تخفیف آن و قطع نکنند آنرا و کسیکه خواهد

ان يصليها وحده في بيته او مع اهله جاز والاولى ما ذكرنا و

بگذارد آن نماز را تنها در خانه خود یا با اهل خود جایز است و بهتر آنست که ذکر کردیم و

الاصل في صلاة الكسوف على ما بيناه ما روي عن عائشة رضي الله عنها قالت

اصل در نماز کسوف بر آنچه بیان کردیم آنچیزیست که مرویست از عائشه رضی الله عنها

كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتى النبي صلى الله عليه وسلم المصلى

دیگر گرفته شد آفتاب بر زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آمد نبی در مصلی

فكبر وكبر الناس ثم قرأ فجهر بالقراءة واطال القيام ثم ركع فاطال

پس تکبیر گفت و تکبیر گفتند مردم پس بخواند پس جهر کرد بقراءت و دراز کرد قیام را پس رکوع کرد پس

الركوع ثم رفع راسه فقال سمع الله لمن حمده ثم قرأ واطال القراءة ثم

رکوع را بیشتر برد و برداشت سر خود را پس گفت سمع الله لمن حمده پس بخواند و دراز کرد قراءت

رفع رأسه ثم سجد ثم قام ففعل الناس مثل ذلك ثم قال صلى الله عليه وسلم

برداشت سر خود را پس سجده کرد پس ایستاد پس کردند مردم مثل این پس فرمود

إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله عز وجل لا ينخسفان لموت

که آفتاب و ماه دو آیت اند از آیات خدای تعالی که منخسف نمی شوند بمرگ

أحد ولا لحياته فإذا رأيتم ذلك فافزعوا إلى الصلاة فصل

کسی و نه بزندگی کسی پس هرگاه ببینید شما خسوف را پس بزاری رجوع کنید بسوی نماز

وأما صلاة الخوف فيجوز فعلها بشرائط أربع أحدها أن يكون

واما صلوة خوف پس جایز است کردن آن بچهار شرط یکی آنکه باشد

العدو مباح القتال والثاني أن يكون في غير جهة القبلة والثالث

دشمن مباح کننده جنگ دوم آنکه باشد در غیر جهت قبله سوم

أن لا يؤمن من هجومه والرابع أن يكون في القوم كثرة يمكن

آنکه ایمن نباشد از هجوم او چهارم آنکه باشد در قوم مصلیان کثرت که ممکن باشد

تفرقتهم طائفتين فيحصل في كل طائفة ثلاثة فصاعدا فيجعل

متفرق شدن آن قوم بدو گروه پس در هر گروه سه کس باشند یا زیاده پس گرداند امام

إحدى الطائفتين بإزاء العدو والأخرى خلفه فيصلي بها ركعة

یکی طایفه را مقابل دشمن و دیگری را پس خود پس بگذارد با این گروه یک رکعت

٨٩٧ فإذا قام إلى الثانية فارقته الطائفة وصلت الركعة لأنفسها

پس وقتیکه برخیزد بسوی دوم جدا شود او را گروه اگر بگذارد یک رکعت برای خود

ناوية للمفارقة لأنه لا يجوز للمأموم أن يفارق إمامه إلا بنية

در اشغال که نیت کننده اند جدایی را از امام زیرا که روا نیست مقتدی را جدا شدن از امام مگر بنیت

فتسلم وتمضي إلى وجه العدو وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم بالصلاة

پس سلام گوید آن طایفه و برود بسوی دشمن پس بیاید طایفه دوم پس احرام بندد به نماز

خلف الإمام فتصلي معه الركعة ويجلس الإمام وتقوم هي فتصلي

پس امام پس بگزارد با او رکعت و بنشیند امام و استاده شود آن طایفه پس بگزارد

الركعة الأولى وتجلس وتتشهد ويسلم بهم والإمام يطيل

رکعت اول که با امام نگزارده بود و بنشیند آن طایفه و تشهد خواند و سلام دهد و امام دراز کند

القراءة في الركعة الثانية بقدر ما تتم الطائفة الأولى الركعة

قرأت را در رکعت دوم مقدار آنکه تمام کند طایفه اول رکعت

الثانية وتمضي إلى أصحابها وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم معه

دوم را و برود بسوی یاران خود و بیاید طایفه دوم پس احرام بندد با او

ويطيل التشهد في حق الطائفة الثانية حتى تتم الركعة التي
ودراز کند امام تشهد را در حق طائفه دوم تا تمام کنند رکعت که

عليها وتدركه في التشهد فيسلم بها ويحصل لها فضيلة السلام
بر ایشان ست و برسند امام را در تشهد پس سلام دهد با ایشان و حاصل شود ایشان را فضیلت سلام

مع الإمام وللأولى فضيلة التحريم مع الإمام هكذا صلاها رسول
با امام و طائفه اول را فضیلت تحریمه با امام همچنین گزارده ست آنرا رسول

الله صلى الله عليه وسلم بالمسلمين في غزوة ذات الرقاع وقد قال صلى الله عليه وسلم في
خدا با مسلمانان در غزوه ذات الرقاع و تحقیق فرموده در

حديث سهل بن أبي خيثمة ثم يحرم الإمام وصف خلفه وصف
حدیث سهل بن ابی خیثمه رض تحریمه گوید امام و صف در پس او باشد و صفی

بين يدي العدو فيصلي بالذين خلفه ركعة وسجدتين ثم يقوم
مقابل دشمن پس بگذارد با آنها که در پس او اند یک رکعت و دو سجده پس ایستد

قائما حتى يصلوا لأنفسهم ركعة ثم يتقدموا أخرى أولئك مكان هؤلاء
ایستاده تا آنکه بگذارند برای خود یک رکعت پس بیایند گروه دیگر اینها مکان آن گروه بروند

ثم يجيئون أولئك فيقومون مقام هؤلاء فيصلي بهم ركعة و
پس بیایند آن جماعه پس ایستاده شوند مقام اینها پس بگذارد امام با ایشان یک رکعت و

سجدتين ثم يقعد حتى يقضون ركعة أخرى ثم يسلم بهم وقد
دو سجده پس بنشیند تا آنکه قضا کنند این جماعه رکعت دیگر را پس سلام دهد با ایشان و

روي عن إمامنا رحمه الله ما يدل على جواز تأخير الصلاة في حالة
مرویست از امام ما رحمه چیزیکه دلالت میکند بر جواز تاخیر نماز در حالت

التحام القتال والمطاردة إلى حين زوالها ووضع الحرب أوزارها
بهم پیوستن جنگ و انداختن یکدیگر را تا هنگام دور شدن آن قتال و نهادن جنگ بارهای خود

فهذا الذي ذكرناه من صفة صلاة الخوف في صلاة الفجر والرباعية
پس این همه که ذکر کردیم آنرا از صفت نماز خوف ست در نماز فجر و رباعی

إذا قصرت في السفر وأما المغرب فيصلي بالطائفة الأولى ركعتين
وقتیکه کوتاه شود در سفر و اما مغرب پس بگذارد با طائفه اول دو رکعت

وبالثانية ركعة ولا ينقص منها شيء لأنها لا تقصر فإذا جلس في
و با طائفه دوم یک رکعت و کم کرده نشود از آن چیزی [illegible] پس هرگاه بنشیند در

التشهد الأول فهل يفارقونه حين يقوم إلى الثالثة على وجهين
تشهد اول پس آیا مفارقت کنند [illegible] ایستد برای رکعت سوم این بر دو وجه

وإن خاف في الحضر صلى بكل طائفة ركعتين وتقضي لأنفسها

واگر ترس كند در حضر بگذارد بهر طائفه دو ركعت وقضا كند هر طائفه براى خود

ركعتين وإن فرقهم أربع فرق لم تصح صلاته وصلاة الفرقة

دو ركعت را واگر جدا جدا كند ايشان را چهار فرقه صحيح نيست نماز او ونماز فرقه

الثالثة والرابعة وهل تبطل صلاة الأولى والثانية على وجهين

سوم وچهارم وآيا باطل ميشود نماز اول ودوم در اين مسئله دو وجه است

هذا الذي ذكرناه إذا كان العدو وراء القبلة أو عن يمينها

اينكه ذكر كرديم از براى نماز خوف وقتيست كه باشد دشمن در پس قبله يا در جانب راست

وشمالها وأما إذا كان في جهة القبلة فيرى بعضهم بعضا ولا

يا جانب چپ واما هرگاه باشد در جهت قبله پس مى بينند بعض ايشان بعض ديگر را ونمى پوشد

يسترهم هناك كمين لهم جاز أن يصلي صلاة الخوف فيجعلهم

ونه هيچ كمينگاهى مر ايشان را روا است گزاردن نماز خوف پس گرداند امام قوم

صفين أو ثلاثة على قدر كثرتهم وقلتهم ويحرم بهم أجمعين

دو صف يا سه مقدار كثرت ايشان وقلت ايشان وتحريمه گويد با ايشان همه

فيصلي الركعة الأولى فإذا أراد السجود سجد الجميع إلا الصف الأول

پس بگذارد ركعت اول پس هرگاه اراده كند سجده را سجده كنند همه صفوف مگر صف اول

٨٩٩ الذي يليه فإنه يقف فيحرسهم حتى يقوموا إلى الركعة الثانية

كه ملاصق ميشود امام را پس بايستد آن صف استاده شود نگهبانى كند تا آنكه استند براى ركعت ثانيه

ثم تسجد فيلحقهم قياما فإذا سجد الإمام في الركعة الثانية وقف

پس سجده كند آن صف اول پس برسد قوم را در حاليكه استاده اند پس هرگاه سجده كند امام در ركعت دوم پس

الصف الأول الذي سجد معه في الركعة الأولى فيحرسهم إلى أن يجلس

صف اول كه سجده كرده بود با امام در ركعت اول پس نگهبانى كند ايشان را تا آنكه بنشيند

الإمام في التشهد فيتبعه فيسلمون الجميع هكذا روي عن النبي ﷺ

امام در تشهد پس متابعت كنند او را پس سلام دهند همه چنين مرويست از پيغمبر ﷺ

عليه أنه صلاها بعسفان وإن تأخر في الركعة الثانية الصف

كه او گزارده بود نماز خوف بعسفان واگر تأخر كند در ركعت دوم صف

الأول وتقدم الصف الثاني إلى مكان الأول فيحرس كان جائزا وإن اشتد

اول وپيش رود صف ثانى بمكان صف اول پس نگهبانى كند جايز است واگر

الخوف والتحم القتال صلوا جماعة وفرادى على أي حال أمكنهم

خوف وبهم پيوندد جنگ بگذارند جماعت وتنها تنها بر هر حال كه ممكن باشد ايشان را

رجالا وركبانا مستقبلي القبلة ومستدبريها ايماء وغير ايماء

در آنحال که پیاده اند و سوار اند مستقبل قبله باشند پس مستدبر آن با ایما گزارند یا بغیر ایما

وهل عليهم افتتاح الصلاة متوجهين الى القبلة ام لا على روايتين

و آیا بر ایشان ست ابتدا کردن نماز در حالیکه متوجه اند بسوی قبله یا نه این مسئله بر دو روایت

فان حصل الامن وانكسر العدو بنوا على صلاتهم وان نزلوا من ظهور

پس اگر حاصل شود امن و شکسته شود دشمن بنا کنند بر نماز خود و فرود آیند از پشتهای

دوابهم متوجهين وان شرعوا في الصلاة مطمئنين ثم اشتد

چهارپایان در آنحال که متوجه باشند بسوی قبله و اگر آغاز کردند نماز در حالت اطمینان پس سخت شد

الخوف ركبوا واتموا صلاة خوف وان احتاجوا الى الضرب والطعن والكر

خوف سوار شوند و تمام کنند نماز خوف و اگر محتاج شوند بسوی ضرب و طعن نیزه و بازگشتن

والفر ويجوز هذه الصلاة لكل خائف من عدو كالسبع والسيل وقطاع

و گریختن و روا است این نماز مر هر خائف را از دشمن مانند درنده و سیل و رهزنان

الطريق وغير ذلك وكذلك اذا كان طالبا للعدو ويخاف فوت عدو

و غیر آن و همچنین هرگاه باشد طالب دشمن و بترسد فوت شدن اورا

هزيمته يصليها على احدى الروايتين فصل واما قصر الصلاة

شکست یافتن او گزارد نماز خوف را بر یکی از دو روایت واما قصر نماز

فجائز اذا جاوز بيوت قريته او خيام قومه فيقصر الرباعية فيصليها ٩٠٠

پس جایز ست هرگاه بگذرد خانهای دیه خود یا خیمه‌های قوم خود پس کوتاه کند رباعیه را پس بگزارد

ركعتين اذا كان سفرا طويلا وهو ستة عشر فرسخا اربعة برد وهي

دو رکعت هرگاه باشد سفر او دراز و آن شانزده فرسخ ست و چهار برید و آن

ثمانية واربعون ميلا بالهاشمي والبريد الواحد اربعة فراسخ فيقصر

چهل و هشت میل ست بطریق هاشمی و یک برید چهار فرسخ ست پس کوتاه کند نماز

ما دام مسافرا فان دخل بلدة او قرية فنوى الاقامة فيها اثنين و

رونده و آینده پس اگر در آید در بلده یا قریه پس نیت کرد اقامت را در آن بیست و دو

عشرين صلاة اتم وكان حكمه حكم المقيم وان نوى احدى وعشرين

نماز تمام کند و باشد حکم او حکم مقیم و اگر نیت کند بیست و یک

صلاة فعلى روايتين وبدون ذلك قصر وان نزل بلدة ولم ينو

نماز پس بر دو روایت ست و در کمتر از آن قصر کند و اگر فرود آید در بلده و نیت نه

متى يرحل ولا نية له بل قال اليوم اخرج وغدا اخرج قصرها ابدا

کرد که کوچ کند و نه نیت ست او را بلکه گوید امروز کوچ میکنم فردا کوچ میکنم قصر کند تا آن

أن النبي صلى الله عليه وسلم أقام بمكة ثمانية عشر يوما وقيل خمسة عشر يوما
که پیغمبر ص اقامت کرد بمکه هژده روز و گویند پانزده روز
يقصر وفي حديث عمران بن الحصين رض شهدت الفتح مع رسول
که قصر میکرد و در حدیث عمران بن حصین است رض حاضر شدم فتح مکه را با رسول الله
الله صلى الله عليه وسلم فكان لا يصلي إلا ركعتين ثم يقول لأهل البلد صلوا
پس بوده است که نمیگزارد مگر دو رکعت پس میگفت اهل بلده را بگذارید شما
أربعا فإنا قوم سفر وأقام صلى الله عليه وسلم بتبوك عشرين يوما يقصر و
چهار رکعت و ما مسافرانیم و اقامت کرد پیغامبر ص به تبوک بیست روز که قصر میکرد و
كذلك الصحابة رض قال أنس بن مالك رض كان أقام أصحاب رسول
همچنین صحابه میکردند رض گفت انس بن مالک رض اقامت کرده بودند اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم برامهرمز سبعة أشهر يقصرون الصلاة وروي أن ابن
الله ص به رامهرمز هفت ماه که قصر میکردند نماز را و مرویست که ابن
٩٠١ عمر رض أقام بأذربيجان ستة أشهر يصلي ركعتين وإن أحرم بالصلوة
عمر رض اقامت کرد در آذربیجان شش ماه که میگزارد دو رکعت و اگر تحریمه گوید برای نماز
وهو مقيم ثم صار مسافرا بأن كان في مركب في جنب بلده في حدودها
در حالیکه مقیم است پس گشت مسافر باین طریق که باشد در کشتی که در پهلوی شهر اوست و در حدود او
داخلا من حيطانها وسورها ثم دفع الملاح المركب فخرج من حدودها
داخل است در دیوارها و سور او پس دفع کرد ملاح کشتی را پس برآمد از حدود شهر خود
لزمه الإتمام وكذلك لو أحرم في السفر ثم أقام ببلد أو ائتم بمقيم أو بمن يشك
لازم باشد او را اتمام کردن نماز و همچنین اگر تحریمه کند در سفر پس مقیم شود در شهری یا اقتدا کند بمقیم یا
هل هو مقيم أو مسافر أو لم ينو القصر عند تحريمه فيها لزمه الإتمام في
که آیا او مقیم است یا مسافر یا نیت نکند قصر را وقت شروع کردن در آن لازم گردد او را اتمام کردن
جميع ذلك ولا يجوز القصر إذا كان قاضيا للصلوة لأنها قد ثبتت في
همه این صورتها و جائز نیست قصر هرگاه که باشد قضا کننده نماز زیرا که آن نماز ثابت شده
ذمته كاملة ولا يؤثر السفر إلا في الأداء خاصة وإذا أحرم بنية
بر ذمه او تمام و کامل و اثر نمیکند سفر مگر در ادا خاصه و هرگاه احرام کند به نیت
القصر ثم نوى الإقامة أتم وكذلك إن أحرم وهو مقيم ثم نوى
قصر پس نیت کند اقامت را تمام کند آن نماز را و همچنین اگر تحریمه کند در حالیکه مقیم است پس نیت
السفر أتم وكذلك إن كان سفره معصية أو لعبا ونزهة لا يستبيح
سفر کند و همچنین اگر باشد سفر او از جهت گناه یا بازی و تماشای خاطر مباح نمیکند

ذلك إلا إذا سافر لواجب كالحج والجهاد أو مباح كتجارة أو طلب غريم

این سفر رخصتها را اگر وقتیکه سفر کرد از برای واجب چنانچه حج و جهاد یا مباح باشد تجارة یا طلب مدیون

وما شاكل. وأما إذا ابتغى المعاصي بسفره فقد أعناه على معصية ربه

و آنچه مانند آنست و وقتیکه مباح گردانیم معاصی را بسفر او رخصتهای سفر را پس تحقیق یاری داده ایم او را

وبقائه عليها وعدم صلاحه بطاعته فلا نقويه على ذلك ولا

و همیشه بودن او بر آن معاصی و عدم صلاح او بر طاعت پروردگار پس تقویت نمیدهیم او را بر این و نه

نعينه بل نمنعه ونكسره. والقصر عند إمامنا أحمد رحمه الله أفضل

یاری دهیم او را بلکه منع میکنیم و میشکنیم او را و قصر نزدیک امام ما احمد رح افضلست

عن الإتمام وله الإتمام والقصر كما له الصيام والفطر وترك التجلد

از اتمام و برای اوست اتمام و قصر چنانچه مر او راست روزه گرفتن و افطار کردن و ترک تجلد

على الله عز وجل في جميع ذلك واتباع رخصه ورفقه أولى ولو لم يكن

بر خدای تعالی در همه این و پیروی کردن رخصتها و آسانی او را بهتر است و اگر نبوده

في إتمامه للصلاة وصيامه في السفر غير رؤيته للنفس وعجبه وقبولها

در اتمام نماز و روزه گرفتن در سفر غیر از دیدن نفس و عجب و قبول آن

وتعظيمه ذلك وفي قصره وإفطاره من ذل النفس وانكسارها وخضوعها

و تعظیم او و در قصر آن و افطار آن از خواری نفس است و انکسار آن و فروتنی آن

لترك تمام العبادة والعزيمة لكان بالحري أن يقال أن القصر والفطر

از جهت ترک تمام عبادت را و آنچه عزیمت است هر آینه بوده است سزاوار او آنکه گفته شود که قصر و افطار

أولى وكيف وقد قال صلى الله عليه وسلم لما قيل له في قصر الصلاة ما لنا نقصر وقد

بهتر است و حال آنکه تحقیق فرموده است رسول ﷺ هرگاه که گفته شود او را در قصر نماز چه حال است ما را قصر

أمنا فقال صلى الله عليه وسلم تلك صدقة تصدق الله بها على عباده فاقبلوا

با آنکه ایمن شده ایم پس فرمود ﷺ این صدقه ایست که تصدق کرده است آنرا خدای تعالی بر بندگان خود پس قبول کنید

صدقته وقال صلى الله عليه وسلم إن الله يحب أن يؤخذ برخصه كما يحب أن

صدقه او را و فرمود ﷺ که خدای تعالی دوست میدارد که گرفته شود رخصتهای او چنانچه دوست دارد

يؤخذ بعزائمه فالعجب كل العجب ممن يتم الصلاة في السفر ويصوم

گرفته شود عزیمتهای او پس عجب تر از همه عجب است از کسیکه تمام میکند نماز را در سفر و روزه دارد

فيه ويترك الرخص وهو يرتكب الكبائر من أكل الحرام وشرب المسكر

در آن سفر و ترک کند رخصتها را و میکند گناهان بزرگ را از خوردن حرام و نوشیدن مسکرات

ولبس الحرير والزنا واللواطة واعتقاد السوء في الأصول وغير ذلك

و پوشیدن جامهای ابریشم و زنا و لواطت و اعتقاد بد در اصول و جز این

٩٠٢

من العظائم

فصل

وأما الجمع بين الصلاتين فيجوز بين الظهر
واما جمع کردن میان دو نماز پس جایز است جمع کردن میان ظهر
والعصر وبين المغرب والعشاء في السفر بشرط أن يكون السفر طويلا
و عصر و میان مغرب و عشا در سفر بشرط آنکه باشد سفر دراز
وهو ستة عشر فرسخا على ما بيناه ولا يجوز ذلك في القصير وهو دون
و آن شانزده فرسخ است چنانچه بیان کردیم و جایز نیست این جمع در سفر قصیر و آن کمتر
ذلك وهو مخير بين تأخير الأولى إلى وقت الثانية وبين تقديم
از این است و آن مختار است میان تاخیر نماز اول تا وقت نماز دوم و میان تقدیم
الثانية إلى وقت الأولى والاستحباب في التأخير وهو أن يؤخر الأولى
نماز ثانی بسوی وقت اول و مستحب است در تاخیر که موخر کند اول را
ويقدم الثانية فيصليهما في أول الوقت الثانية فإن صلاهما في وقت
و مقدم کند ثانی را پس گزارد آنرا در اول وقت اول نماز دوم پس اگر گزارد آنها را در وقت
الأولى قدم الأولى منهما ثم الثانية ونوى الجمع عند الإحرام بالأولى
اول مقدم کند اول را از آنها پس گزارد ثانی را و نیت جمع کند وقت تحریمه گفتن با اول نماز
ولا يفرق بينهما إلا بقدر الإقامة والوضوء إن انتقض وضوءه وإن
و فرق نکند میان آنها مگر بقدر اقامت و وضو اگر شکسته شود وضو او و اگر
٩٠٣ صلى بينهما سنة الصلاة بطل الجمع في إحدى الروايتين والأخرى لا
گزارد میان آنها سنت نماز باطل شود جمع در یکی از دو روایت و در روایت دوم
يبطل والأولى أن يؤخر السنة إلى بعد الفراغ من الفرض ولا يفصل بينهما
باطل نمیشود و بهتر است که موخر کند سنت را تا بعد فراغ از فرایض و فاصله نکند میان
بشيء وإن جمع في وقت الثانية فنيته في وقت الأولى تجزيه ولا
آنها بچیزی و اگر جمع کند در وقت ثانی پس نیت آن در وقت اول بس است
يفتقر إلى تجديد النية عند فعلهما لأنه ما أخر الأولى ليجمع بينها
محتاج نمیشود بسوی نیت نو کردن وقت کردن آنها زیرا که آنچه تاخیر کرد اول را تا که جمع کند میان
وبين الثانية ولا فرق بين أن ينوي ذلك في أول وقت الأولى أو
او و میان دوم و فرق نیست میان آنکه نیت کند آن جمع را در اول وقت نماز نخستین یا
إذا بقي منه مقدار فعلها فإن خرج وقت الأولى من غير نية الجمع
وقتیکه باشد از وقت او مقدار گزاردن آن نماز نخستین پس اگر برآمد وقت نماز نخستین بغیر نیت جمع
لم يجز الجمع بينهما وإذا جمع في وقت الثانية فقدم الأولى ثم الثانية
روا نیست جمع کردن میان هر دو نماز و هرگاه جمع کند در وقت نماز دوم پس مقدم کند نماز نخستین را

كما لو صلاهما في وقت الاولة وهل يشترط ان لا يفرق بينهما بسنة
چنانچه اگر گزارد آنها را در وقت اول وآيا شرط است که فرق نکند درميان آن دو نماز بسنت
وغيرها على وجهين ومن اصحابنا من قال ان الجمع والقصر لا يفتقران
وغيره اينمسئله بر دو وجه است بر وجهى روايتى در وجهى روايتى واز اصحاب ما است کسيکه گفت که جمع وقصر
الى نية وهو ابو بكر رح واما الجمع لاجل المطر فيجوز بين المغرب والعشاء
بسوى نيت وآن ابو بكر است رح واما جمع کلا از جهت باران پس روا است ميان مغرب وعشا
وهل يجوز بين الظهر والعصر على وجهين وكذلك الحكم في الوحل المجرد
وآيا جايز است ميان ظهر وعصر اين بر دو وجه است وهمچنين است حکم در گل مجرد
من غير مطر او ريح شديدة باردة هل يجوز الجمع لاجله على وجهين فاذا
از غير باران يا باد تند سرد آيا جايز است جمع از جهت آن اين بر دو وجه است پس وقتيکه
جمع نظرنا فان كان ذلك في وقت الاولة لاجل المطر اعتبر ان يكون
جمع کرد بسبب باران نظر کنيم پس اگر بوده است جمع کردن او در نماز نخستين از جهت باران اعتبار بايد کرد اينکه
المطر موجودا عند افتتاح الاولة وعند الفراغ منها وافتتاح الثانية
باران موجود وقت آغاز نماز اول ووقت فارغ بودن از آن وآغاز کردن ثانيه
وان كان ذلك في وقت الثانية جاز سواء كان المطر قائما او قد انقطع
واگر باشد آن جمع در وقت نماز دومی جايز است برابر است که باشد باران موجود يا منقطع شده
لانه قد تأخر الاولى بسبب العذر فلا يؤثر زواله لان اول الوقت قد
زيرا که تحقيق موخر کرده است اولی را بسبب عذر پس تاثير نکند زوال آن سبب زيرا که اول وقت تحقيق
فات وانقضى فلا يمكن تلافيه وانما جوزنا له الجمع لاجل
فوت شده است وگذشته پس ممکن نيست تلافی آن دوريافتن آن وروا داشتيم جمع را برای او از جهت
المشقة اللاحقة بالناس من بل الثياب والنعال والاذية فيشق على
مشقت که رسيده است بمردم از تر شدن جامه ونعلها وايذا ها پس دشوار است بر
الناس الدخول والخروج وقد قال صلى الله عليه وسلم اذا ابتلت النعال فالصلاة
مردم درآمدن وبرآمدن وتحقيق فرموده صلعم هرگاه تر شود نعلها پس نماز
في الرحال روي ذلك في الصحيحين وكذلك عندنا حكم المريض وحكم
در منزلها است مرويست اين حديث در صحيحين وهمچنين است نزديک ما حکم مريض وحکم
المسافر في الجمع لان الله تعالى جمع بينهما وذكرهما في كلام واحد فقال
مسافر در جمع زيرا که خدا تعالی جمع کرد ميان آنها وياد کرد آنها را در يک کلام پس فرمود
عز وجل فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر فالعلة
عز وجل پس کسيکه باشد از شما بيمار يا مسافر پس بر او است شمردن از ايام ديگر پس سبب

في التخفيف للعجز والمشقة وذلك في المريض آكد وأظهر وبه أحق
در رخصت یافتن تا بتوانے و مشقت ست و این در مریض تو یتر و ظاهر تر ست و ثابت تر
لأن المسافر قد يكون مرفها مدللا لا يجوع ولا متفرجا متوجعا يتعاطى
زیرا که مسافر گاهے میباشد فراخی عیش داده شده و تار کسننده بر مراکب بر داشته شده تفرج کننده توانا خوش
سفره أكثر مما كان في الحضر لغنائه وسلطنته وقدرته ومع ذلك
سفر خود زیاده تر از انچه میباشد در حضر از جهت غنا و سلطنت و قدرت او و با وجود این
يتبيح له الرخص والمريض بخلافه فكان أولى بالرخص من المسافر
مباح ست مر او را رخصتها و مریض بر خلاف اوست پس باشد اولے برخصتها از مسافر
فصل وأما الصلوة على الجنازة فهي فرض على الكفاية و
و اما نماز جنازه پس آن فرض لغایه ست و
أولى الناس بها عندنا وصيه ثم السلطان ثم الأقرب فالأقرب
سزاوار ترین مردم بآن نماز نزد ما وصی آن مرده ست پس تر سلطان پس تر نزدیک تر از عصبها
من عصباته فيقف الإمام حذاء صدر الرجل ووسط المرأة وإن كانوا
از عصبه کسے او پس ایستد امام برابر سینه مرد و برابر میانه زن و اگر باشند مردگان
٩٠٥ جماعة سوى بين رؤسهم وإن كانوا أنواعا قدم أفضلهم مما يلي الإمام
جماعت برابری کند سرهاے ایشا نرا و اگر باشند گوناگون پیش دارد بهتر ایشا نرا از جاے که متصل امام
مثل أن يكونوا رجالا ونساء وعبيدا وخناثا وصبيانا قدم الرجال
مانند اینکه باشند مردان و زنان و بندگان و خنثایان و خوردان مقدم کند مردانرا
ثم العبيد ثم الصبيان ثم الخناثا ثم النساء وروي عنه تقديم
پستر بندگان را پستر کودکانرا پستر خنثایانرا پستر زنانرا و مرویست از امام احمد رح تقدیم
الصبيان على العبيد ثم ينظر في الأنواع فيقدم مما يلي الإمام من
کودکان بر بندگان پستر نظر کند در انواع پس پیش وارد از جا یکه متصل امام ست از
كل نوع أفضلهم في العلم والقرآن والدين والورع وقيل إذا اجتمع
هر نوع افضل ایشان در علم و قرآن و دین و ورع و گویند هرگاه جمع شود
رجل وامرأة جعل وسط المرأة حذاء صدر الرجل وإذا وقف الإمام
مرد و عورت گردانند میانه زن برابر سینه مرد و هرگاه ایستد امام
التفت يمينا وشمالا وسوى الصفوف كفعله في بقية الصلوات
التفات کند بجهت وجب و برابر کند صفها را چنانچه کند در دیگر نمازها
واستغفر الله تعالى وتاب من ذنوبه وذكر مصرعه والدار الآخرة
و امرزش خواهد از خداے تعالے و توبه کند از گناهان خود و یاد کند جاے افتادن خود یعنی گور را و دار آخرت

وتيقّن أنّه كأسٌ لا بدّ من شربه وأنّه سيدور إليه ولا يفوته
و یقین کند این مرگ کاسه ایست که چاره نیست از نوشیدن او و نزدیک است که دور نماید گرد و بسوی او و نگذارد

فليحضر قلبه وليخشع جوارحه ليكون أسرع لإجابة دعائه ثم
پس حاضر کند دل خود را و باید که فروتنی کند اعضای او تا باشد جهت تر برای قبول کردن دعای او پس

يصلّي على الميت وصفتها أن يقول أصلّي على هذا الميت فرضًا
نماز گزارد بر مرده و صفت نماز جنازه این است که بگوید نماز میگزارم بر این میت فرض

على الكفاية ولا يحتاج أن يذكر ذكرًا أو أنثى ويكبّر أربع تكبيرات يقرأ
کفایه و حاجت نیست که ذکر کند که مذکر است یا مونث است و بگوید چهار تکبیر بخواند

في الأولى الفاتحة لما روي عن ابن عباس رض أنّه قال أمرنا رسول الله
در اول رکعت فاتحه از جهت آنکه مرویست از ابن عباس رض که فرمود امر کرد ما را رسول الله

صلى الله عليه وسلم أن نقرأ بفاتحة الكتاب على الجنازة ثم يصلّي على النبي صلى الله عليه
صم که بخوانیم فاتحه بر جنازه پس درود گوید بر نبی صم

في الثانية كما يصلّي في التشهد لما روى مجاهد قال سألت ثمانية
در دوم چنانچه درود میگزارد در تشهد از جهت چیزیکه روایت کرد مجاهد گفت پرسیدم از

عشر رجلًا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلاة على الجنازة
هشتده کس از اصحاب رسول الله صم از نماز جنازه

فكلّهم يقول كبّر ثم اقرأ فاتحة الكتاب ثم كبّر ثم صلّ على النبي
پس همگی گفتند تکبیر گو پس بخوان فاتحه پس تکبیر گو بعد درود بفرست بر نبی

صلى الله عليه وسلم ثم كبّر وادع للميت في الثالثة بما تحسنه وتيسّر عليه
صم پس تکبیر گو و دعا کن برای میت در سیوم رکعت آنچه نیکو داند و آسان باشد بر او

من أنواع الدعاء ولنفسه ولوالديه وللمسلمين غير أنّ المستحبّ
از انواع دعا و دعا کند برای نفس خود و والدین خود و مسلمانان مگر آنکه مستحب است

أن يقول اللهمّ اغفر لحيّنا وميّتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا
که بگوید ای بار خدا بیامرز زندگان ما را و مردگان ما را و حاضر ما را و غایب ما را و خورد ما را

وكبيرنا وذكرنا وأنثانا اللهمّ من أحييته منّا فأحيه على الإسلام
و بزرگ ما را و مذکر ما را و مونث ما را ای بار خدا کسیکه زنده کرده تو از ما پس زنده کن او را بر اسلام

والسنّة ومن توفّيته منّا فتوفّه عليهما إنّك تعلم منقلبنا و
و سنت و هر که میرانیده ای تو از ما پس بمیران بر آن هر دو که تو میدانی بازگشت ما را و

مثوانا وأنت على كل شيء قدير اللهمّ إنّه عبدك وابن عبدك نزل
آرامگاه ما را و تو بر هر چیز قادری ای بار خدا این بنده تست و پسر بنده تست فرود آمد

بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وَلَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا اَللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا
بتو و تو بهترین کسانیکه فرود آمده است بایشان و نمیدانیم مگر نیکی بار خدایا اگر بود این بنده نیکوکار
فَجَازِهِ بِإِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ اَللّٰهُمَّ إِنَّا جِئْنَاكَ
پس جزا بده او را بجزای نیکوئی او و اگر بوده است بدکار پس درگذر از او ای بار خدا ما آمده ایم
شُفَعَاءَ لَهُ فَشَفِّعْنَا فِيهِ وَقِهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ النَّارِ وَعْفُ
شفیعان برای او پس قبول کن شفاعت ما در حق او و نگهدار او را از فتنه قبر و عذاب آتش و عفو کن
عَنْهُ وَأَكْرِمْ مَثْوَاهُ وَأَبْدِلْهُ دَارًا خَيْرًا مِنْ دَارِهِ وَجِوَارًا خَيْرًا مِنْ جِوَارِهِ
از و و بزرگ گردان آرامگاه او و بدل بده سرای بهتر از سرای او و همسایه نیک از همسایه او
وَافْعَلْ ذٰلِكَ بِنَا وَبِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا
و بکن این کار را بما و بهمه مسلمانان بار خدایا مگردان ما را محروم از اجر او و در فتنه میندازد ما را
بَعْدَهُ وَيَقُولُ فِي الرَّابِعَةِ اَللّٰهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ
از پس او و بگوید در رکعت چهارم ای بار خدا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت
حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَمِنْ أَصْحَابِنَا مَنْ قَالَ يَقِفُ قَلِيلًا وَلَا يَقُولُ
نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و از اصحاب ما کسیکه گفت ایستاده شود اندکی و نگوید
شَيْئًا وَيُسَلِّمُ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً عَنْ يَمِينِهِ وَإِنْ سَلَّمَ تَسْلِيمَتَيْنِ جَازَ
چیزی و سلام دهد یکی از راست خود و اگر سلام دهد هر دو جایز است
وَهُوَ مَذْهَبُ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ رح وَالتَّسْلِيمَةُ الْوَاحِدَةُ الْاِخْتِيَارُ عِنْدَ
و آن مذهب امام شافعی است رح و سلام واحد مختار است نزد
إِمَامِنَا أَحْمَدَ رح قَالَ رض يُرْوٰى عَنْ سِتَّةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ رض أَنَّهُمْ سَلَّمُوا عَلَى
امام ما احمد رح فرمود رض مرویست از شش کس از صحابه رض که ایشان سلام دادند بر
الْجَنَازَةِ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً مِنْهُمْ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ
جنازه یک سلام از ایشان است علی ابن ابی طالب رض و عبد الله بن عباس
وَابْنُ عُمَرَ وَابْنُ أَبِي أَوْفٰى وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَوَاثِلَةُ بْنُ الْأَسْقَعِ رض وَرُوِيَ
و ابن عمر و ابن ابی اوفی و ابو هریره و واثله بن اسقع رض و مرویست
أَيْضًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ صَلّٰى عَلٰى جَنَازَةٍ فَسَلَّمَ عَنْ يَمِينِهِ وَإِنْ أَرَادَ
نیز از نبی صلعم که نماز گزارد صلعم بر جنازه پس سلام داد از دست راست خود و اگر خواهد
غَيْرَ هٰذَا الدُّعَاءِ دَعَا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَمَاتَ وَأَحْيَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
غیر این دعا دعا کند و بگوید سپاس مر خدای را که میراند و زنده کند و سپاس مر خدای را که
يُحْيِي الْمَوْتٰى لَهُ الْعَظَمَةُ وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْمُلْكُ وَالْقُدْرَةُ وَالثَّنَاءُ وَهُوَ
زنده میکند مردگان را مر او راست عظمت و کبریا و ملک و قدرت و ثنا و او راست

٩٠٧

على كل شيء قدير. اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت ورحمت

بر همه چیز قادر. بار خدایا درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانچه درود فرستادی و رحمت کردی

وترحمت وباركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد. اللهم

و ترحم نمودی و برکت دادی بر ابراهیم و بر آل ابراهیم که تو ستوده بزرگ هستی بار خدایا

انه عبدك وابن عبدك وابن امتك انت خلقته ورزقته وانت

که این بنده تست و پسر بنده تست و پسر امت تست تو پیدا کردی او را و روزی دادی او را و تو

امته وانت تحييه وانت تعلم بسره جئناك شفعاء له فشفعنا

میراندی او را و تو زنده کردی او را و تو دانائی پوشیده او را آمدیم ما بتو شفیعان او پس قبول کن شفاعت

فيه. اللهم انا نستجير بحبل جوارك له انك ذو وفاء وذمة. اللهم

در حق او. بار خدایا ما پناه می‌جوئیم برسن جوار تو برای او بدرستی تو خداوند وفا و ذمه هستی. بار خدایا

وقه من فتنة القبر ومن عذاب جهنم. اللهم اغفر له وارحمه وعافه

نگهدار او را از فتنه قبر و از عذاب دوزخ. بار خدایا بیامرز او را و رحم کن او را و عفو کن او را

واعف عنه واكرم مثواه ووسع مدخله واغسله بماء الثلج والبرد

معاف کن از او و بزرگ کن آرامگاه او و فراخ کن جای درآمد او و غسل کن او را بآب یخ و سرد و

ونقه من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس وابدله دارا خيرا من

پاک کن او را از گناهان چنانچه پاک میشود جامه سفید از چرک و بدل ساز او را خانه بهتر از

داره وزوجة خيرا من زوجته واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة ونجه

خانه او و زوجه بهتر از زوجه او و اهل بهتر از اهل او و درآر او را در بهشت و نجات ده او را

من النار. اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وجازه باحسانه وان كان

از آتش. بار خدایا اگر بوده است این بنده نیکوکار پس زیاده کن در نیکوئی او و جزا ده او را بنیکوئی او و اگر

مسيئا فتجاوز عنه. اللهم انه قد نزل بك وانت خير منزول به وهو

بدکار پس درگذر از او. بار خدایا بدرستی او فرود آمده بتو و تو بهترین کسانی که فرود آیند بایشان

فقير الى رحمتك وانت غني عن عذابه. اللهم ثبت عند المسألة

فقیر است بسوی رحمت تو و تو بی نیازی از عذاب او. بار خدایا ثابت دار وقت پرسش

منطقه ولا تبتله في قبره بما لا طاقة له به. اللهم لا تحرمنا اجره

زبان او را و مبتلا مگردان او را در قبر او بآنچه طاقت آن نیست او را. بار خدایا ما را محروم مگردان از

ولا تفتنا بعده. وان كانت امرأة قال: اللهم انها امتك وابنت

اجر او و فتنه میفکن ما را بعد او. و اگر باشد زن گوید: بار خدایا این میت داه تست و دختر

عبدك وامتك ثم يتم الدعاء. واحق الناس عند امامنا احمد رحمة الله عليه

بنده تست و داه تست پس تمام کند دعا. و سزاوارترین مردم نزد امام ما احمد حنبل رح

مسئله — بمعنی — دبار پیاز — آن و — بفتحتین — خشک شدن — دل ۱۲ — ۹۰۸

بالصلوة عليه ومن أوصى أن يصلي عليه ثم الوالي ثم أقرب العصبة كالأب

به نماز بر وے کسے که وصیت کرده باشد او را بست که نماز گزارد بر وے پس والی پس نزدیک تر عصبه که پدر

وإن علا ثم الابن وإن سفل ثم أقرب العصبة الأخ وابن الأخ والعم

اگرچه بالا باشد پس پسر و اگرچه پایین است پس نزدیک تر عصبه که اخ باشد و ابن الاخ و عم

وابن العم وهل يقدم الزوج على الولد على روايتين وقد أوصت الصحابة

و ابن عم و آیا پیش شود شوهر بر ولد سبب اگر زن باشد این مسئله بر دو روایت و تحقیق وصیت کردند

رض بالصلوة عليهم فروي أن أبا بكر رض وصى أن يصلي عليه عمر وعمر رض

بنماز کردن بر ایشان پس مرویست که ابا بکر رض وصیت کرد بنماز عمر ابن خطاب را رض و عمر رض

وصى أن يصلي عليه صهيب رض وكان ابنه عبد الله رض موجودا وأوصى

وصیت کرد بنماز صهیب را رض و حال آنکه بوده است پسر او عبد الله رض موجود و وصیت کرد

۹۰۹

أبو شريح أن يصلي عليه زيد بن أرقم وأوصى أبو ميسرة أن يصلي

ابو شریح بنماز کردن بر او زید بن ارقم را و وصیت کرد ابو میسره که نماز گزارد بر

عليه شريح ووصت عائشة إلى أبي هريرة رض ووصت أم سلمة رض

بر وے شریح و وصیت کرد عائشه الی ابی هریره را رض و وصیت کرد ام سلمه رض

أن يصلي عليها سعيد بن جبير وأما دعاء الطفل فيقول اللهم

که نماز گزارد بر وے سعید بن جبیر و اما دعا طفل پس بگوید اے خدایا

إنه عبدك وابن عبدك وابن أمتك أنت خلقته ورزقته و

این بنده تست و پسر بنده تست و پسر داه تست تو پیدا کرده او را و روزی داده او را

أنت أمته وأنت تحييه اللهم اجعله لوالديه سلفا وذخرا وفرطا

و تو میراننده او را و تو زنده کننده او را اے خدایا بگردان او را پیش رونده و گنجینه و فرط

وأجرا وثقل به موازينهما وعظم به أجورهما ولا تحرمنا وإياهما

و اجر و گران کن باو ترازوهاے ایشان و بزرگ کن باو مزد آنها را و محروم مگردان ما را و ایشان را از اجر او

أجره ولا تفتنا وإياهما بعده اللهم ألحقه بصالح سلف المؤمنين

اجر او و در فتنه میفگن ما را و ایشان را بعد ازو اے خدایا ملحق کن او را به نیکوکاران سلف که مؤمنان اند

في كفالة إبراهيم وأبدله دارا خيرا من داره وأهلا خيرا من أهله

در ضمانت ابراهیم ع و بدل ده او را سرای بهتر از سرای او و اهل بهتر از اهل او

وعافه من عذاب جهنم اللهم اغفر لأفراطنا وأسلافنا ومن سبقنا

و عافیت ده او را از عذاب دوزخ بار خدایا بیامرز افراط ما را و اسلاف ما را و کسیکه پیش رفت

بالإيمان اللهم من أحييته منا فأحيه على الإسلام ومن توفيته

بایمان اے خدایا کسیکه زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه میراندی او را

مِنّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْاِيْمَانِ وَاغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ
از ما پس فوت کن او را بر ایمان و بیامرز مومنان را و مومنات را که زنده اند از ایشان

وَالْاَمْوَاتِ وَاِنَّمَا يُصَلّٰى عَلَى السِّقْطِ وَيُغَسَّلُ اِذَا كَانَ قَدْ تَبَيَّنَ فِيْهِ
و مردگان و جز این نیست که گزارده میشود نماز بر افگانه و غسل داده شود هرگاه که باشد که ظاهر شده در و

شَكْلُ الْاِنْسَانِ وَاَمَّا اِذَا كَانَ قِطْعَةَ لَحْمٍ لَمْ يَتَبَيَّنْ فِيْهِ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهٖ
صورت انسانی را، هرگاه باشد پاره گوشت که ظاهر نشود در وی چیزی از وجود

فَلَا يُغَسَّلُ وَلَا يُصَلّٰى عَلَيْهِ بَلْ يُدْفَنُ وَالَّذِيْ يَشْرَعُ فِي الْغُسْلِ مِنْ ذٰلِكَ
پس غسل داده نشود و نماز گزارده نشود بروی بلکه دفن کرده شود و آنکه شروع کند در غسل دادن او

فَلَا فَرْقَ بَيْنَ اَنْ يُغَسِّلَهُ رَجُلٌ اَوِ امْرَاَةٌ لِمَا رُوِيَ اَنَّ اِبْرٰهِيْمَ ابْنَ النَّبِيِّ
پس فرق نیست که غسل دهد او را مرد یا زن از جهت آنکه مرویست که ابراهیم ابن النبی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَهْرًا فَغَسَّلَتْهُ النِّسَاءُ **فَصْلٌ**
صلعم فوت شد و او هژده ماهه بود پس غسل دادند او را زنان فصل

فِيْمَا يُفْعَلُ بِمَنْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَكَيْفِيَّةِ غُسْلِهٖ وَتَكْفِيْنِهٖ وَتَحْنِيْطِهٖ
در آنچه کرده میشود بکسیکه حاضر شد او را موت و کیفیت غسل او و کفن کردن او و خوشبو مالیدن او

وَدَفْنِهٖ **فَصْلٌ** يُسْتَحَبُّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ مُوْقِنٍ بِالْمَوْتِ عَاقِلٍ اَنْ يُكْثِرَ
و دفن او — مستحب است هر مومن را که یقین دارد بموت و عاقل است که زیاده کند

ذِكْرَ الْمَوْتِ وَيَسْتَعِدَّ لَهٗ وَيَكُوْنَ عَلٰى اُهْبَةٍ وَتَرَقُّبٍ بِتَجْدِيْدِ التَّوْبَةِ
یاد موت را و مستعد باشد او را و باشد بر ساز و سامان و امید بنو کردن توبه

كُلَّ سَاعَةٍ وَمُحَاسَبَةِ نَفْسِهٖ وَالْخُرُوْجِ مِنَ الدُّيُوْنِ وَكَتْبِ وَصِيَّةٍ مُعَدَّةٍ
هر ساعت و محاسبه نفس خود و برآمدن از دینها و نوشتن وصیت آماده کرده شده

وَلَا يَكُوْنَ غَافِلًا عَنْ هٰذَا الْاَمْرِ الْمُتَيَقَّنِ الْعَامِّ الشَّامِلِ فِيْ حَقِّ جَمِيْعِ الْاَنَامِ
و نباشد غافل ازین امر یقینی که موت در گیرنده است همه خلق را

الَّذِيْ لَا بُدَّ مِنْ مَجِيْئِهٖ وَهُجُوْمِهٖ وَتَقَدُّمِهٖ وَكَاْسٍ لَا بُدَّ مِنْ شُرْبِهٖ وَاِنَّمَا
که چاره نیست از آمدن آن و کاسه ایست که چاره نیست از نوشیدن او و جز این نیست

قُلْنَا يُسْتَحَبُّ لَهٗ ذٰلِكَ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اَكْثِرُوْا مِنْ ذِكْرِ
گفتیم ما که مستحب است هر مومن را یاد موت از جهت چیزی که مرویست از نبی صلعم که فرمود یاد کنید بسیار یاد

هَادِمِ اللَّذَّاتِ وَفِيْ لَفْظٍ اٰخَرَ اَكْثِرُوْا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَاِنَّكُمْ اِنْ ذَكَرْتُمُوْهُ
شکننده لذتها را و در لفظ دیگر فرمود زیاده کنید ذکر موت را که شما اگر یاد کنید او را

فِيْ غِنًى كَدَّرَهٗ عَلَيْكُمْ وَاِنْ ذَكَرْتُمُوْهُ فِيْ ضِيْقٍ وَسَّعَهٗ عَلَيْكُمْ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
در توانگری تیره میکند او توانگری را بر شما و اگر یاد کنید شما او را در تنگی فراخ میکند آنرا بر شما و فرمود

سقط بالکسر بچه ناتمام از شکم افتاده — وتحنیط از جهاز — ٩١٠

أتدرون أي الناس أكيس وأحزم أكيسهم أكثرهم ذكرا للموت و

آیا میدانید که کیست زیرکتر و استوارتر کار خود و داناتر مردم آنست که زیاده کند یاد موت را و

أحزمهم أكثرهم استعدادا له قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما علامة

استوارتر کار خود آنست که زیاده کند استعداد خود را گفتند یا رسول الله صلعم و چیست علامت

ذلك قال التجافي عن دار الغرور والإنابة إلى دار الخلود وقال

این امر و گفت دور داشتن پهلو را از دار غرور و باز گشتن بسوی دار خلود و گفت

لقمان عليه السلام لابنه يا بني لا تؤخر التوبة إلى الغد فإن الموت

لقمان عم پسر خود را ای پسر من موخر مکن توبه را بسوی فردا زیرا که موت

يأتيك بغتة وقال النبي صلى الله عليه وسلم ما حق امرئ له مال أن يبيت ليلتين

می آید ترا ناگاه و فرمود صلعم نیست سزاوار مرد که او را مال است که خواب کند دو شب

إلا ووصيته مكتوبة عنده وجاء في الحديث حاسبوا أنفسكم

مگر آنکه وصیت او نوشته شده است نزد او و آمده است در حدیث حساب کنید نفسهای خود

قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال عبد الله بن عمر رض

پیش از آنکه حساب کرده شوید و وزن کنید اعمال را پیش از آنکه وزن کرده شوید و گفت عبد الله بن عمر

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اعمل لدنياك كأنك تعيش أبدا و

شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود عمل کن از بهر دنیا خود گویا زنده مانی همیشه و

اعمل لآخرتك كأنك تموت غدا فليجتهد العاقل المؤمن في خلاص

عمل کن برای آخرت گویا که میمیری تو فردا پس جهد کند عاقل مومن در خلاص

نفسه من الحقوق اللازمة الواجبة عليه قبل الموت من الذنوب و

نفس خود از حقوق لازمه و واجبه بروی پیش از موت از گناهان و

المظالم والديون فإن لم يفعل فليتقطع وليتيقن أنه سيكون مرهونا

مظالم و قرض ها پس اگر نکند این کار پس قطع کند و یقین داند که قریب است که باشد در گرو

بها ومؤاخذا ومعاقبا غدا في قبره حتى تنقطع القوى وتبطل الحيل

بسبب آن و گرفتار و عذاب داده شده فردا در قبر خود تا آنکه منقطع میشود قوتها و باطل میشود حیلها

والخواطر وهجرة الأهل والجيران وتظافر على ماله الأعداء والخلاف

و خطرها و میگذارد او را اهل و همسایه و ظفر میجویند بر مال او دشمنان و مخالفان

من الرجال والنساء والولدان فلا ينجيه منها إلا الأداء في الدنيا

از مردان و زنان و بچه ها پس رستگار نمیشود از رنج آن حقوق مگر ادا کردن در دنیا

والاستحلال والتوبة والإذعان أو تغمده الرحيم برأفته ورحمته

و طلب بحل کردن و توبه کردن و گردن نهادن بتقصیر خویش یا آنکه در گیرد او را رحیم برحمت و رافت

اِذْ هُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ فَیُعَوِّضُ اَصْحَابَهَا بِمَا یَشَآءُ فِیْ دَارِ الْخُلُوْدِ وَ

زیرا که رحیم‌ترین رحمت کنندگان است پس عوض دهد اصحاب آن حقوق را بهر چه خواهند در سرای خلود و

الْجِنَانِ رُوِیَ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ رض اَنَّهُ قَالَ كُنَّا مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ

بهشت مرویست از سمره بن جندب رض که گفت بودیم ما با رسول الله

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَصَلّٰی عَلٰی جَنَازَةٍ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ اَهٰهُنَا مِنْ اٰلِ فُلَانٍ

ص پس نماز گزارد بر جنازه پس هرگاه بازگشت فرمود آیا اینجا کسی هست از آل فلانے

اَحَدٌ فَقَالَ رَجُلٌ اَنَا فَقَالَ لَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ فُلَانًا مَاْسُوْرٌ بِدَیْنِهِ

پس گفت مردی منم پس فرمود ۲ درا ع که فلانے بند کرده شده است بوام خویش

قَالَ فَلَقَدْ رَاَیْتُ اَهْلَهُ وَمَنْ یَتَحَرَّقُ عَلَیْهِ قَامُوْا یَقْضُوْنَ عَنْهُ حَتّٰی

گفت راوی پس سوگند بخداست هر آینه دیدم اهل او را و هر که بسوخت دلش بر آن میت استادند ادا میکردند

مَا بَقِیَ اَحَدٌ یَطْلُبُهُ بِشَیْءٍ وَفِیْ لَفْظٍ اٰخَرَ قَالَ اِنَّ فُلَانًا مَحْبُوْسٌ بِبَابِ

باقی نماند کسی که طلب کند از وی چیزے و در لفظ دیگر است فرمود که فلانے محبوس است بدروازه

الْجَنَّةِ بِدَیْنٍ عَلَیْهِ وَعَنْ عَلِیٍّ رض اَنَّهُ قَالَ مَاتَ رَجُلٌ مِّنْ اَهْلِ الصُّفَّةِ

بهشت بسبب دین که بر وی بود و مرویست از علی رض که فرمود بمرد مردی از اهل صفه

فَقِیْلَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ تَرَكَ دِیْنَارًا وَدِرْهَمًا فَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ كَیَّتَانِ مِنْ نَارٍ

پس گفته شد یا رسول الله ص گذاشته است دینار و درهم پس فرمود ص دو داغ است از آتش

صَلُّوْا عَلٰی صَاحِبِكُمْ وَكَانَ دَیْنًا عَلَیْهِ وَفِیْ حَدِیْثٍ اٰخَرَ شَهِدَ رَسُوْلُ

دعا کنید بر یار خویش و بود دین بر وی و در حدیث دیگر است دید رسول

اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ جَنَازَةَ رَجُلٍ مِّنَ الْاَنْصَارِ فَقَالَ اَعَلَیْهِ دَیْنٌ قِیْلَ نَعَمْ

الله ص جنازه مردے را از انصار پس فرمود آیا بر وے دین است گفتند آری

قَالُوْا فَرَجَعَ فَقَالَ عَلِیٌّ رض اَنَا ضَامِنٌ مَا عَلَیْهِ فَرَجَعَ فَصَلّٰی عَلَیْهِ

گفتند پس برگشت پیغمبر ص پس فرمود علی رض من ضامنم آنچه بر میت پس بازگشت رسول ص پس نماز

فَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَا عَلِیُّ فَكَّ اللّٰهُ رِقْبَتَكَ كَمَا فَكَكْتَ عَنْ اَخِیْكَ الْمُسْلِمِ

پس فرمود ص اے علی رها کرد خدا گردن ترا چنانچه رها کردی گردن برادر مسلمان را

مَا مِنْ رَجُلٍ یَفُكُّ عَنْ رَجُلٍ دَیْنَهُ اِلَّا فَكَّ اللّٰهُ بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ قَالَ

نیست مردی که آزاد کند از مردے دین او مگر رها کند خدا بعوض آن روز قیامت فرمود

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَتُؤَدُّنَّ الْحُقُوْقَ اِلٰی اَهْلِهَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ حَتّٰی یُؤْخَذَ الشَّاةُ

ص هر آینه ادا خواهید کرد حقوق را بجا و نداہا در روز قیامت تا آنکه گرفته خواهد شد حق بز

الْجَمَّاءُ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ وَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِیَّاكُمْ وَالظُّلْمَ فَاِنَّهُ ظُلُمَاتٌ

بے شاخ از شاخدار و فرمود ص پرهیزید از ظلم که ظلم تاریکی است

يوم القيمة واياكم والفحش فانّ الله لا يحبّ الفحش واياكم والشحّ

روز قيامت و بپرهيزيد شما از فحش پس بدرستى خدا دوست نميدارد فحش را و بپرهيزيد

فانّ الشحّ اهلك من كان قبلكم امرهم بالقطيعة فقطعوا ثم امرهم

از بخل پس بدرستى بخل هلاک کرد کسانى را که پيش از شما بودند فرمود بخل ايشان را بقطع کردن ايشان از خويشان و

بالظلم فظلموا فصل فاذا مرض المؤمن استحبّت عيادته

دوستان و فرمود ايشان را بظلم پس ظلم کردند پس وقتيکه بيمار شد مؤمن مستحب است پرسش او

فاذا عاده اخوه المسلم نظر في حاله فان رجا خلاصه من مرضه دعا له

پس هرگاه پرسش کرد او را برادر مسلمش بنگرد در حال او پس اگر اميد دارد خلاصى او از بيمارى دعا کند

وانصرف وان خاف موته رغّبه في التوبة من الذنوب والوصيّة

و برگردد و اگر ترسد موت او را رغبت کند او را در توبه از گناهان و پند کردن

بثلث ماله لمن لم يرثه من الاقارب الفقراء منهم فان كانوا اغنياء

به سيوم حصه مال خود از براى کسيکه وارث نميشد او را از خويشان فقير پس اگر باشند خويشان توانگر

فللفقراء والمساكين واهل العلم والفضل والدين والمنقطعين

وصيت کند براى فقرا و مسکينان و اهل علم و فضل و دين و کسانيکه جدا شده اند

عن الاسباب الذين قطعتهم عنها القدر وضيّق الورع عليهم التحرّك

از اسباب کسانيکه جدا کرد ايشان را از اسباب تقدير الهى و تنگ کرد پرهيزگارى بر ايشان جنبش

فيها فانقلبت الاسباب عندهم اربابا فتركوها ونزّهوا الربّ تعالى

در اسباب پس گشت اسباب نزد ايشان اربابها پس ترک کردند اسباب را و پاک کردند حق را

وتعالى عن ان يكون له شريك يرجعون اليه في الرزق فصار مالهم

از اينکه باشد او را شريک که رجوع کنند بسوى او در روزى پس گشت مال ايشان

... جلّ وما في ايدي الناس فسلم توحيدهم و

اشتاقت قلوبهم اليهم صفوا عفوا من غير تبعة في الدنيا ولا عقوبة

في الاخرى وباطن بلغت انّا لهم بسؤال احد منهم يجدي او ما صلح بفضل

او خدمهم يوما من الايّام او امّن على دعائهم ساعة من الساعات او

يا خدمت کرد ايشان را روزى از روزها يا آمين گفت بر دعاء ايشان ساعتى از ساعتها

احسن القول فيهم حاله من الاحوال طوبى له وذلك لانّهم

نيکو سخن گفت در شان ايشان در حالى از حالها خوشا حال او و اين ثابت است ازانکه

أهل الله وخاصته فهل يدخل على الملك إلا بخاصته وهل يجدى من

اہل خداوند وخاصان درگاہ اواند پس داخل نتوانند شد بر بادشاہ مگر بوسیلۂ خاصان او و نتوانند بخشش یافت

السلطان إلا بطريق حواشيه وخدمه من صادف الحواشي والخدم

از بادشاہ مگر براہ تابعان وخادمان او کسی کہ رسید بتابعان وخادمان پس

أحسن إليهم وخدمهم يوشك أن يوقفوه على الملك الأعظم ثم كلمهم

نیکی کرد با ایشان وخدمت کرد ایشان نزدیک است کہ ایستادہ کنند او را بر بادشاہ بزرگ پس هر یک

يذكر ما عنده من خير خصاله ومآثره ثم ينعم الملك عليه بما جاء من

یاد کنند چیزیکہ نزد اوست از نیکو خصلتہا او وعلامتہای او پس انعام کند بادشاہ او را بچیزے کہ رسید

نعمه وفضائله فإذا ظهرت أمارة الموت استحب لأهله أن يلزموه

از نعمتہا وفضیلتہا او پس وقتیکہ ظاہر گردد نشانہای مرگ مستحب است مر اہل میت را اینکہ لازم گردانند

أرفقهم به وأعرفهم بأخلاقه وسياسته وأتقاهم لربه ليذكره بالله

او را از کسیکہ مہربان تر بود با او ودانا تر بود با خلاق او وتدبیرہای او وپرہیزگاری ایشان بپروردگار خود تا

عز وجل ويحثه على ما ذكرنا من طاعته ويتعاهد حلقه بأن يقطر فيه

وبر انگیزد او را برانچہ ذکر کردیم پس از طاعت حقتعالی وتر کردن حلق او باینکہ بچکاند در

ماء أو شرابا ويندي شفته بقطنة ويلقنه قول لا إله إلا الله مرة

حلق او آب یا شربت را وتر کند دو لب او بپنبہ وتلقین کند او را کلمۂ توحید یک بار

ولا يزيد عليه على ثلاث لئلا يضجر ويسأم فتخرج روحه وهو متكره

وزیادہ نکند بر سہ بار تا آنکہ تنگدل نشود پس برآید جان او وحال آنکہ مکروہ شمردہ

لذلك فإن لقنه ثم تكلم بشيء غيره أعاد تلقينه ليكون آخر كلامه

آنکلمہ را پس اگر تلقین کرد او را پس سخنی کرد بچیزی دیگر دوبارہ کرداند تلقین تا آنکہ باشد آخر کلام او

لا إله إلا الله قال النبي صلى الله عليه وسلم من كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل

کلمۂ توحید فرمود پیغمبر علیہ السلام کسیکہ باشد آخر کلام او کلمۂ توحید در آید

الجنة ويكون تلقينه بلطف مداراة وينبغي أن يقرأ عنده سورة

بہ بہشت وباشد تلقین او بنرمی ومدارات ومی باید اینکہ بخوانند نزد او سورۂ

يس ليكون عونا له على خروج روحه وتسهله عليه فإذا احتضر وجه

یسین تا آنکہ باشد یاری دہ او را بر برآمدن روح وآسان گرداند موت را بر وی پس وقتیکہ

وجهه إلى القبلة على ظهره طولا بحيث إذا قعد كان وجهه إليها

متوجہ گرداند او را بسوی قبلہ بر پشت او دراز بطوریکہ وقتیکہ نشاندہ شود باشد روی او بسوی قبلہ

ثم يبادر تغميض عينيه لما روى شداد بن أوس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

پس تعجیل کنند پس پوشیدہ شود چشم او از جہت آنکہ روایت کرد شداد او را از پیغمبر علیہ السلام

سلہ قوله من صادف ... (marginal note)

ف يتعقن من بحضر عليه الموت ۱۲

ف قرأة سورة يس ۱۲

أَنَّهُ قَالَ إِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَاكُمْ فَاغْمِضُوهُمْ فَإِنَّ الْبَصَرَ يَتْبَعُ الرُّوحَ وَقُولُوا

پدرستی او گفت وقتیکه حاضر شوید شما بر شخصیکه نزدیک بموت رسیده اند پس بپوشید چشم او را پس بدرستیکه چشم

خَيْرًا فَإِنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى مَا قَالَ أَهْلُ الْبَيْتِ ثُمَّ يُشَدُّ لِحْيَيْهِ وَصِفَتُهُ مَا

نیکو را پس بدرستی آمین گفته شود بر هر چه گفت اهل بیت میت پس محکم بسته شود هر دو زنخ او را و صفت آن بستن

رُوِيَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ لِابْنِهِ عَبْدِ اللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ

روایت کرده شده است بدرستی عمر ابن الخطاب رض گفت مر پسر خود را که عبد الله است وقتیکه حاضر شد آن عمر را موت

اُدْنُ مِنِّي فَإِذَا رَأَيْتَ رُوحِي قَدْ بَلَغَتْ هُنَا أَيْ فَضَعْ كَفَّكَ الْيُمْنَى عَلَى

نزدیک شو از من پس وقتیکه به بینی که روح من بحلقوم رسیده است کاینجا است مرا پس بنه کف راست خود بر

جَبْهَتِي تَحْتَ ذَقَنِي وَاغْمِضْنِي ثُمَّ تُلَيِّنُ مَفَاصِلَهُ بِأَنْ تَرُدَّ ذِرَاعَيْهِ

پیشانی من و لیکن جبها زیر ذقن من و ببند و زیر زنخ من را پس نرم کند بندها ی مرده را باینکه بازگردانیده شود دو ساعد او

حَتَّى يُلْصِقَهُمَا بِعَضُدَيْهِ ثُمَّ يَرُدَّهُمَا وَتَرُدَّ سَاقَيْهِ إِلَى فَخِذَيْهِ وَ

تا آنکه بچسپاند آن هر دو ساعد را و بازو را پس بازگرداند دو دست را و بازگرداند هر دو ساق او را

فَخِذَيْهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ يَرُدَّهُمَا وَيَخْلَعُ ثِيَابَهُ وَيُسَجِّيهِ بِثَوْبٍ يَسْتُرُ

و دو ران او را بسوی شکم او پس بازگرداند دو ران را بجای خویش و بکشد از وی جامه های او و بپوشاند او را بجامه که بپوشد

جَمِيعَهُ لِأَنَّهُ يَصِيرُ جَمِيعُهُ عَوْرَةً بِالْمَوْتِ وَلِهٰذَا يَجِبُ سَتْرُ جَمِيعِهِ

همه اندام او را زیرا که بدرستی میگردد تمام اندام او عورة بمرگ و از این جهة واجب است پوشیدن همه اندام او

بِالْكَفَنِ وَيَجْعَلُ عَلَى بَطْنِهِ مِرْآةً أَوْ سَيْفًا لِأَنَّ الْمَيِّتَ إِذَا خَرَجَتْ رُوحُهُ

او بکفن و بنهند بر شکم او آیینه یا شمشیر زیرا که مرده وقتیکه می برآید جان

يَعْلُو وَيَنْتَفِخُ ثُمَّ يُوضَعُ عَلَى سَرِيرِ غُسْلِهِ مُتَوَجِّهًا مُنْحَدِرًا نَحْوَ رِجْلَيْهِ

او بلند میشود و آماس میکند پس نهاده شود بر تخت غسل کردن آن حال که متوجه است بسوی قبله و فرود شونده بسوی پایهای او

ثُمَّ يُسَارِعُ إِلَى قَضَاءِ دَيْنِهِ وَإِبْرَاءِ ذِمَّتِهِ مِنَ الدُّيُونِ وَالْوَصَايَا حَتَّى

پس شتابی کرده شود در قضا کردن وام او و پاک کردن او را از ذمها او از وامها و وصیتها تا آنکه

يَلْقَى رَبَّهُ بَرِيءَ الذِّمَّةِ مِنَ الْمَظَالِمِ مُخَلَّصًا مِنَ الْحُقُوقِ وَالْحَوَادِثِ

حاضر شود بدرگاه پروردگار خود در آن حال که پاک است ذمه او از ظلمها خلاص کرده شده از حقها و چیزها که شده او را

فَصْلٌ ثُمَّ يُسَارِعُ فِي غُسْلِهِ وَتَجْهِيزِهِ وَتَكْفِينِهِ وَدَفْنِهِ

پس شتابی کرده شود در غسل دادن میت و آماده کردن و کفن پوشانیدن او و در خاک

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَوْتُهُ فَجْأَةً فَيُتَوَقَّفُ عَنْ ذٰلِكَ حَتَّى يُتَيَقَّنَ مَوْتُهُ

مگر آنکه باشد موت او ناگهان پس درنگ کرده شود این هنگام تا آنکه یقین شود بموت او

فَيَنْفَصِلُ كَفَّاهُ وَيَسْتَرْخِي رِجْلَاهُ وَيَمِيلُ أَنْفُهُ وَيَنْخَسِفُ صُدْغَاهُ

پس جدا شوند دو کف او و سست شوند دو پای او و کج شود آب زینی او و فرو نشیند دو صدغ او

ثم يشرع في ذلك اما صفة الغسل يبدأ الغاسل فيجرد الميت

ويستره من سرته الى ركبته لانه امكن له واعون على مبالغة غسله

ويغض بصره مهما امكن لاسيما من عورته وقيل ان الافضل ان

يغسله في قميص خفيف واسع وان كان ضيقا فتق رأس الدخاريص

ثم يلين مفاصله برفق ان سهلت عليه والا فليدعها لانه ربما

ادى ذلك الى كسرها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسره حيا

ثم يجلسه قليلا الى ان يبلغ به قريبا من الجلوس ثم يعصر بطنه

عصرا رفيقا ثم يلف على يده خرقة ويحتيه كيلا يباشر عورته

بيده ولان الخرقة ابلغ في ازالة النجاسة لخشونتها فكذلك

يستحب ان لا يباشر بقية بدنه الا بالخرقة ويتابع في صب الماء

على يده ثم يرمي بالخرقة ويأخذ غيرها نظيفة كذلك الى ثلاث

ثم يلقي الخرقة ويغسل يده ثم يوضئه وضوءه للصلوة مرتبا فينوي

ويسمي ويدخل اصبعيه مبلولتين بالماء بين شفتيه فيمسح اسنانه

وكذلك في منخريه فينظفهما ويصب الماء على فيه وانفه كالمضمضة

والاستنشاق من غير ان يدخل الماء في فيه وانفه ثم يوضئه الى

آخر الأعضاء فإذا فرغ من ذلك غسل رأسه بماء وسدر ثم لحيته

آخر اعضا وضوء پس وقتیکه فارغ شود از وضوکنانیدن بشوید سر او را باب و برگ کنار پس

ولا يسرّح شعره ثم يصبّ عليها الماء القراح من رأسه إلى رجليه و

و شانه نکنند موی او را پس ریزد بر وی آب خالص از سر تا پای و

يغسل شقه الأيمن ثم يقلبه ثم لا فيغسل شقه الأيسر وكذلك

بشوید نیمه راست او را پس گرداند او را بجانب پس بشوید نیمه چپ او را و همچنین

يغسل سائر جسده بالماء والسدر في الغسلات كلها ولكن ينظفه

بشوید باقی اندام را باب و برگ کنار در همه شستنها ولیکن پاکیزه کند

عقيب كل غسله بالسدر بالماء القراح فإن احتاج إلى أشنان لغسل

در پس هر شستن او به برگ کنار باب خالص پس اگر محتاج شود بسوی اشنان از جهت

درن وخلال لتنقية ما تحت الأظفار استعملها ويلف القطن على

چرک و بخلال از جهت دور کردن چیزی که در زیر ناخنها است استعمال کند اشنان و خلال را و بپیچد پنبه را بر

الخلال فيدخل ما بأنفه وصماخيه من الأذى وينظفها ثم يرجع فيعيد

خلال پس دور کند چیزی که در بینی و دو سوراخ گوش اوست از چرک و پاکیزه کند آنها را پس بازگردد و بشوید

ثم يعيد وضوءه ثانية على ما ذكرنا ثم يغسله الأخيرة بماء فيه

پس اعاده کند وضوء او را بار دوم بر طریقی که یاد کردیم پس بشوید بار اخیر به آبی که در وی

كافور ثم ينشفه بثوب وأقل ما يغسل الميت ثلث مرات وأكثره

کافور باشد پس خشک کند آب را بجامه و کمتر غسل میت سه بار است و بیشتر او

سبع مرات فإذا أنقى بثلاث زاد إلى سبع ولا يقطع إلا على وتر ثلاث أو

هفت بار پس وقتیکه پاک نشد بسه بار زیاده کند تا هفت بار و قطع نکند غسل را مگر بر طاق سه یا

خمس أو سبع وإن خرج منه شيء بعد ذلك أعيد عليه الغسل إلى سبع

پنج یا هفت بار و اگر برآید از میت چیزی پس از غسل اعاده کنند بر وی غسل را تا هفت

مرات فإن لم يمنع ذلك خروجه حشي بالقطن وألجم به وبالطين

بار پس اگر باز نداشت آن غسل برآمدن چیز را پر کرده شود موضع خروج به پنبه و بچسپانند به پنبه و به گل

الحر وقال بعض أصحابنا لا يحشى لأن الإمام أحمد رحمه الله كرهه وقال

پاک و گفت بعضی اصحاب ما پر کرده نشود زیراکه امام احمد مکروه داشت او را و گفته

إنه إذا خرج شيء بعد تمام الغسل لم يعد إلى الغسل بل يغسل موضع

است بدرستی وقتیکه برآید چیزی پس از تمام غسل بار گردد بسوی غسل بلکه بشوید جای

النجاسة ثم يوضأ وضوءه للصلوة ويكفن ويحمل والأولى أن يغسل

نجاست را پس وضو کنانیده شود وضوی نماز و کفن پوشانیده شود و برداشته شود و اولی

الْمَرَّةَ الْأُولٰى بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَبَقِيَّةَ الْغَسَلَاتِ بِالْمَاءِ الْقَرَاحِ كَغُسْلِ

بار اول با آب و برگ کنار و باقی شستنها با آب خالص مانند غسل

الْجَنَابَةِ وَيَكُوْنَ الْكَافُوْرُ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ يُنَشَّفُ وَيُكَفَّنُ وَأَمَّا تَكْفِيْنُهُ

جنابت و باشد کافور در شستن پسین پس خشک کرده شود و کفن پوشانیده شود

فَإِنَّهُ يُكَفَّنُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ يُدْرَجُ فِيْهَا إِدْرَاجًا وَيَكُوْنُ لَفَائِفَ بِيْضًا

پس بدرستی که کفن داده شود و پیچیده شود در آن پیچیدنی و باشد چادر ها سفید

لَا يَكُوْنُ فِيْهَا قَمِيْصٌ وَلَا مِئْزَرٌ وَلَا سَرَاوِيْلُ وَلَا شَيْءٌ مَخِيْطٌ إِلَّا اللَّفَائِفَ

نباشد در آنها پیراهن و ازار و نه تنبان و نه چیزی دوخته مگر چادرها

تُخَاطُ لِضِيْقِ عَرْضِ الثَّوْبِ وَصِغَرِهِ فَيُبْسَطُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بَعْدَ

که دوخته شود چادر از جهت تنگی پهنای جامه و خوردی او پس گشاده شود بعض آن چادرها بالای بعض

أَنْ يُجَمَّرَ بِالْعُوْدِ وَالنَّدِّ وَالْكَافُوْرِ وَيُجْعَلُ الطِّيْبُ بَيْنَ كُلِّ لِفَافَتَيْنِ

پس خوشبو کردن بعود و ند و کافور و گردانیده شود خوشبو و درمیان هر دو چادر

وَقِيْلَ إِنَّهُ يُكَفَّنُ فِي قَمِيْصٍ وَمِئْزَرٍ وَلِفَافَةٍ وَيَكُوْنُ الْمِئْزَرُ مِمَّا يَلِي

و گفته شده است بدرستی که کفن داده شود در پیراهن و ازار و چادر کلان و باشد ازار از آنچه پیچیده

جِلْدَهُ وَلَمْ يَرَ الْقَمِيْصَ عَلَيْهِ وَثَلَاثَةُ أَثْوَابٍ أَفْضَلُ لِمَا رُوِيَ عَنْ

پوست او و دیده نشود پیراهن را و سه جامه کفن بهتر است از جهت چیزی روایت کرده

عَائِشَةَ رض قَالَتْ إِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُفِّنَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ بِيْضٍ

عایشه رض گفت بدرستی رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن کرده شده در سه جامه سفید

سَحُوْلِيَّةٍ لَيْسَ فِيْهَا قَمِيْصٌ وَلَا عِمَامَةٌ وَقَدْ صَحَّحَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ رح حَدِيْثَ

سحولی تمام منسوب است از یمن نبود در آنها پیراهن و نه دستار و تحقیق صحیح کرده است امام احمد رح حدیث

عَائِشَةَ رض وَبَنٰى مَذْهَبَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُجْعَلُ الطِّيْبُ وَهُوَ الْحَنُوْطُ وَالْكَافُوْرُ

عایشه رض را و بنا کرد مذهب خود را بر این حدیث پس گردانند خوشبوی یعنی آن حنوط و کافور را

فِي قُطْنٍ فَيُجْعَلُ مِنْهُ بَيْنَ أَلْيَتَيْهِ وَيُشَدُّ فَوْقَهُ خِرْقَةٌ وَيُجْعَلُ بَاقِيْهِ

در پنبه پس نهند پاره از آن پنبه درمیان دو سرین او و به بندد بالای او لته را و بگذارند باقی خوشبو

مِنْ مَوَاضِعِ سُجُوْدِهِ وَمَغَابِنِهِ كَالْفَخِذَيْنِ وَتَحْتَ إِبْطَيْهِ وَمَنَافِذِ وَجْهِهِ

در هفت جای سجده و جامه های کاواک چنانچه بر دو ران و زیر بغلها و سوراخهای روی

وَسِمَاخَيْهِ وَجَبْهَتِهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَكَفَّيْهِ وَظَاهِرِ عَيْنَيْهِ وَلَا يُدْخِلُهُ

و در سوراخ گوش و بر پیشانی و دو زانو و دو کف دست و در ظاهر دو چشم و نه درآرد او را

فِي عَيْنَيْهِ وَإِنْ خَافَ الْاِنْتِقَاضَ وَخُرُوْجَ مَا فِي الْبَاطِنِ إِلَى الظَّاهِرِ

در درون دو چشم و اگر بترسد از شکستن میت و از برآمدن چیزی که در شکم او است بسوی ظاهر

تکفین الرجل ۱۲

حتى داخل أنفه ومنخريه بالقطن والكافور وإن طيب جميع

پر کند داخل بینی و دو سوراخ گوش را به پنبه و کافور و اگر خوشبو کند تمام

جسده بالكافور والصندل كان أحسن وروى نافع أن ابن

اندام میت بکافور و صندل باشد نیکوتر و روایت کرد نافع یار رضی ابن

عمر رض كان يتتبع مغابن الميت ومرافقه بالمسك ثم يأتي بالميت

عمر بوده است طلب میکرد کاواکیهای میت و بندهای او را بمشک پس بیارد میت را

ويطرحه على اللفائف ويثني طرف اللفافة العليا على شقه

و اندازد او را بر چادرها پس گرداند طرف چادر بالا بر نیمه

الأيمن ثم يرد طرفها الآخر على شقه الأيسر ويدرجه فيها إدراجا

راست پس گرداند طرف دیگر بر نیمه چپ و در آرد میت را در آن چادر

ثم يفعل بالثانية والثالثة كذلك فيجمع ما عند رأسه أكثر

پس کند بچادر دوم و سوم همچنین که بچادر اول کرده بود و گرداند از کفن آنچه بر سر میت

مما عند رجليه ثم يجمع ذلك جمع طرف العمامة فيعيده على

از آنچه نزد پای او است پس جمع کند آنچه جانب سر است و پایهای میت از چادرها مانند جمع کردن طرف دستار پس

وجهه ورجليه إلا أن يخاف انتشارها فيعقدها ثم إذا وضع

بروی او و بر دو پای او مگر آنکه بترسد پراگنده شدن چادرها پس بندد آنها را پس وقتیکه نهاده شود

في القبر حلها ولم يخرق الكفن وأما المرأة فإنها تكفن في خمسة

میت در گور بگشاید بند آنها را و پاره نکند کفن را و اما زن پس بدرستیکه کفن داده شود او را

أثواب إزار ودرع وخمار ولفافتين تدرج فيها إدراجا والإزار

ازار و پیراهن و دامنی و چادر در آورده شود در آنها در آوردنی و ازار

يعمها قال بعض أصحابنا يستحب أن يعمل لها خامسة تشد بها

فرا گیرد تمام آن زن را گفته اند یاران ما مستحب است اینکه کرده شود برای زن پاجامه که بسته شود

فخذاها فيكون ذلك بدلا من إحدى اللفافتين ويضفر شعرها

پاجامه دو ران او را پس باشد این پاجامه بدل یکی از دو چادر و بافته شود موی او را

ثلاثة قرون ويسدل من خلفها ويفعل بها وبالرجل كما يفعل

سه قرن و گذاشته شود از پس او و کرده شود بزن و مرد آنچه کرده شود

بالعروس فإن تعذر في حقها جميع ما ذكرنا أجزى ثوب واحد

بعروس و اگر متعذر باشد در حق زن همه آنچه یاد کردیم بسنده است یک جامه

وأما المحرم فيغسل بماء وسدر ولا يقرب طيبا ولا يخمر رأسه

و اما محرم پس شسته شود بآب و سدر و نزدیک کرده نشود بخوشبو و نه پوشیده شود سر او

وَلَا يُخَلَّاهُ وَلَا يَلْبَسُ مَخِيطًا وَيُكَفَّنُ فِي ثَوْبَيْهِ لِمَا رُوِيَ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رض

ونه در پاے او و نه پوشانیده شود جامه دوخته و تکفین کرده شود در دو جامه خود که در حال حیات است از

قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاقِفٌ بِعَرَفَةَ وَرَجُلٌ وَاقِفٌ إِذْ وَقَعَ عَنْ

گفت در آن اوقات که رسول صلعم استاده بود ناگاه افتاد مرد از مرکب خود

رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ

پس زیر کرد او را راحله او پس مرد پس گفت پیغمبر صلعم بشوید این مرد را به آب و سدر

وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْهِ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّ اللهَ يَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مُلَبِّيًا

و تکفین کنید او را در دو جامه او و نه پوشید سر او را پس بدرستی حق تعالی خواهد برانگیخت این را در

وَأَمَّا السِّقْطُ إِذَا وُلِدَ لِأَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ غُسِّلَ وَصُلِّيَ عَلَيْهِ وَإِنْ

واما افگانه وقتیکه متولد شود زیاده از چهار ماه غسل داده شود و نماز گزارده شود براو

لَمْ يَتَبَيَّنْ أَذَكَرٌ هُوَ أَمْ أُنْثَى وَسُمِّيَ اسْمًا يَصْلُحُ لِلذَّكَرِ وَالْأُنْثَى وَلَا

واگرچه ظاهر نشده است که مرد است یا زن و نامیده شود بنام او که سزاوار است مرد وزن را و نی

فَرْقَ فِي غُسْلِهِ بَيْنَ الرِّجَالِ وَالْمَرْأَةِ لِأَنَّ النِّسَاءَ غَسَّلْنَ إِبْرٰهِيمَ

نیست در غسل دادن او در میان مرد وزن زیرا که بدرستی زنان غسل دادند ابراهیم

ابْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ عُمْرُهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَهْرًا مَذْكُورٌ ذٰلِكَ فِي حَدِيثِ

پسر پیغمبر علیه السلام را و بوده است عمر او هژده ماه مذکور است این نقل در حدیث

أُمِّ عَطِيَّةَ رض وَيُغَسِّلُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ وَالْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ فَإِنْ غَسَّلَتِ الْمَرْأَةُ

ام عطیه رض و غسل دهد مرد مرد را و زن زن را پس اگر غسل داد زن

زَوْجَهَا جَازَ بِلَا خِلَافٍ فِي الْمَذْهَبِ وَهَلْ يُغَسِّلُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ عَلَى

شوهر خود را روا است بی خلاف در همه مذاهب واما غسل دهد مرد زن را پس ایشان بر

رِوَايَتَيْنِ وَكَذٰلِكَ الْحُكْمُ فِي أُمِّ الْوَلَدِ وَقَدْ غَسَّلَ عَلِيٌّ رض فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ

دو روایت است و همچنین حکم در ام ولد و تحقیق غسل داده بود علی رض فاطمه

رض وَكَفَنُ الرَّجُلِ مُقَدَّمٌ عَلَى الدَّيْنِ وَالْوَصِيَّةِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ

را و کفن مرد مقدم است بر وام و وصیت او پس وقتیکه نباشد او را مال

فَعَلَى مَنْ تَلْزَمُهُ نَفَقَتُهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَفِي بَيْتِ الْمَالِ وَكَذٰلِكَ كَفَنُ

پس کفن بر کسی است که لازم است او را نفقه آن میت در حال حیوة پس اگر نباشد آنکس که بر و نفقه

الْمَرْأَةِ وَلَا يَجِبُ عَلَى زَوْجِهَا وَالْأَوْلَى أَنْ يَتَوَلَّى دَفْنَهُ مَنْ تَوَلَّى غُسْلَهُ

زن مقدم است بر وام و وصیت تا آخر و واجب نیست کفن زن بر شوهر او و بهتر آنست که بجا آورد دفن میت را کسی

وَيُعَمَّقُ الْقَبْرُ قَدْرَ قَامَةٍ وَبَسْطَةٍ وَيَكُونُ طُولُهُ ثَلَاثَةَ أَذْرُعٍ

و زرف کرده شود قبر را مقدار قامت میانه و باشد دراز سے او سه گز

وَشِبْرٌ أَيْ عَرْضُ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِ
و یک بدست و عرض یک گز و یک بدست چنانچه فرموده پیغمبر صلعم مر عمر بن خطاب را رض
يَا عُمَرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا أُعِدَّ لَكَ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَةُ أَذْرُعٍ وَشِبْرٌ فِي
ای عمر چگونه باشی تو وقتیکه آماده کرده شود ترا از زمین سه گز و یک بدست در
عَرْضِ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ ثُمَّ قَامَ إِلَيْكَ أَهْلُكَ فَغَسَّلُوكَ وَكَفَّنُوكَ وَحَنَّطُوكَ
عرض یک گز و یک بدست پس برخیزد بسوی تو اهل تو پس غسل دهند ترا و کفن دهند ترا و خوشبو مالند ترا
ثُمَّ حَمَلُوكَ حَتَّى يُغَيِّبُوكَ فِيهِ ثُمَّ يُهِيلُوا عَلَيْكَ التُّرَابَ ثُمَّ انْصَرَفُوا
پس بر دارند ترا تا آنکه غایب کنند ترا در آن پس بریزند بر تو خاک پس باز گردند
عَنْكَ الْحَدِيثَ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُسَلَّ الْمَيِّتُ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ سَلًّا وَإِنْ عَسُرَ
از تو تا آخر حدیث و مستحب است آنکه مرده را از جانب سر او و اگر دشوار شود
ذٰلِكَ فَمِنْ جَنْبِ الْقَبْرِ أَوْ أَسْهَلِ الْجِهَاتِ وَهُوَ رِوَايَةٌ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ
این کار پس از پهلوی گور یا آسان ترین جهات و آن روایتست از امام احمد
رہ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَتَوَلَّى دَفْنَهَا النِّسَاءُ كَمَا يَتَوَلَّيْنَ غُسْلَهَا فَإِنْ تَعَذَّرَ
رح و اما زن پس بجو گیرند دفن او را زنان چنانچه بجو گیرند غسل او را و اگر متعذر باشد
921
فَذُو أَرْحَامِهَا مِنَ الرِّجَالِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فَالشُّيُوخُ مِنَ الْأَجَانِبِ وَيُسْتَحَبُّ
پس ذو رحم آن زن از مردان و اگر متعذر باشد این هم پس پیران از بیگانگان و مستحب است
أَنْ يُسَجَّى قَبْرُهَا خِلَافَ الرَّجُلِ لِأَنَّهَا عَوْرَةٌ وَقَدْ مَرَّ عَلِيٌّ رض بِقَوْمٍ
آنکه پوشیده شود گور زن را بخلاف مرد زیرا که آن زن تمام عورت است و تحقیق گذشت علی رض بقومی
وَقَدْ بَسَطُوا عَلَى رَجُلٍ ثَوْبًا فَجَذَبَهُ وَقَالَ إِنَّمَا يُصْنَعُ هٰذَا بِالنِّسَاءِ
و حالانکه گسترده بودند بر گور مردی جامه را پس کشید و فرمود جز این نیست کرده میشود این کار بزنان
فَإِذَا حَصَلَ أَنَّ الْقَبْرَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ حَثَى عَلَيْهِ التُّرَابَ ثَلٰثَ
پس وقتیکه حاصل شود گور روبروی قبله است انداخته شود بر وی خاک سه
حَثَيَاتٍ بِذٰلِكَ جَاءَتِ السُّنَّةُ ثُمَّ يُهَالُ عَلَيْهِ التُّرَابُ وَيُرْفَعُ
مشت باین آمده است سنت رسول الله صلعم پس ریخته شود بروی خاک و بلند کرده شود
الْقَبْرُ مِنَ الْأَرْضِ قَدْرَ شِبْرٍ وَيُرَشُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ وَيُوضَعُ عَلَيْهِ الْحَصْبَاءُ
گور از زمین بقدر یک بدست و ریخته شود بروی آب و نهاده شود بر وی سنگ ریزها
وَإِنْ طُيِّنَ جَازَ وَإِنْ جُصِّصَ كُرِهَ وَيُسَنُّ تَسْنِيمُ الْقَبْرِ دُونَ تَسْطِيحِهِ
و اگر گل کرده شود رواست و اگر گچ کرده شود مکروه است و سنت است بلند کردن گور مانند کوهان شتر نه پهن کردن آن
لِمَا رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَاحِبَيْهِ مُسَنَّمًا
از جهت آنکه مرویست از حسن رض که گفت گور پیغمبر صلعم و هر دو یاران او دیدم کوهان شتر بود

مسئله ۵ فاذا فرغ من تقبيره سن تلقينه لما روى ابو امامة رض ان النبي
پس هرگاه فارغ شود از گور کردن او تلقین او سنت ست از جهت آنکه روایت کرد ابا امامه رض که نبی
ارشاد صلى الله عليه وسلم قال اذا مات احدكم فسويتم عليه التراب فليقم احدكم
فرمود هرگاه بمیرد یکی از شما پس برابر کردید بروی خاک پس باید که ایستد یکی از شما
راه بحق على رأس قبره ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يسمع ولا يجيب ثم
بر سر گور او پس بگوید ای فلان پسر فلان زن که او بدرستی میشنود و جواب نمیدهد پس
موذن ليقل يا فلان بن فلانة ثانية فانه يستوي قاعدا ثم ليقل يا
باید که گوید ای فلان پسر فلان زن بار دوم پس بدرستی که برابر میشود در آنحال که نشسته ست پس
۱۲ ارشید فلان بن فلانة فانه ارشدنا يرحمك الله ولكن لا تسمعون
فلان بن فلانه پس بدرستی آن میت میگوید راه راست نمود ما را رحمت کند ترا خدا لیکن شما نمی‌شنوید
فيقول اذكر ما خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان لا اله الا
پس بگوید یاد کن چیزی که برآمده تو بر آن از دنیا که گواهی باشد که نیست معبودی بحق مگر
الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا و
خدا و اینکه محمد بنده خداست و پیغمبر او و تو راضی شده بودی بخدا که پروردگار و
۹۲۲ بالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن اماما فان منكرا ونكيرا
باسلام دین و بمحمد نبی و بقرآن امام و پیشوا پس بدرستی منکر و نکیر
۲۷ يقولان ما يقعدنا عند هذا وقد لقن حجته فقال رجل
میگویند چه چیز نشاند ما را نزد این میت در حالیکه تلقین کرده شد حجت خویش پس گفت مردی
جمع يا رسول الله فان لم تعرف اسم امه قال فلينسبه الى حواء يا فلان
یا رسول الله پس اگر نداند نام مادر او پس فرمود پس منسوب کند او را بسوی حوا ای فلان
نساء ان تزيد وبالمؤمنين اخوانا وبالكعبة قبلة وغير ذلك
خواهد که زیاده کند پس آن تلقین و بمومنان برادر و بکعبه قبله و جز این
من اعلام الاسلام مما زاد باب في ذكر فضائل الصلوة
از نشانهای اسلام چه زیادت باب در ذکر فضیلت نماز
في ايام الاسبوع ولياليه اما ما جاء في صلوات النهار فمن ذلك
در ایام هفته و شبهای آنها اما آنچه آمد در نمازهای روز پس از آنجمله ست
ما روى عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال لي رسول الله
چیزیکه مرویست از ابی سلمه از ابی هریره رض گفت فرمود مرا رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا خرجت من منزلك فصل ركعتين يمنعانك مخرج
صلعم هرگاه برآمدی از منزل خود پس بگزار دو رکعت که منع میکنند این دو رکعت ترا

٩ انتخاب المسودة منتخب من مهذب الاخلاق وغيره ١٢

السوء وإذا دخلت إلى منزلك فصل ركعتين يمنعانك مدخل
بدی را و هرگاه در آمدی سوی منزل خود پس بگذار دو رکعت منع میکنند ترا در آمدن
السوء وعن أنس بن مالك رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في
بدی را و مرویست از انس بن مالک رض از رسول الله صلعم فرمود درمیان
صلاة الصبح من توضأ ثم توجه إلى المسجد ثم يصلي فيه الصلاة
نماز صبح هرکه وضو کرد بعد از آن روی آورد بسوی مسجد پس گذارد در وی نماز
كان له بكل خطوة حسنة ومحي عنه سيئة والحسنة بعشر
باشد مر او را بهر قدم نیکویی و کم کرده شود از وی بدی و نیکوئی را بده درجه
أمثالها فإذا صلى ثم انصرف عند طلوع الشمس كتب الله عز
مانند آن تا بعد پس هرگاه گزارد بعد از گذشت وقت طلوع آفتاب نویسد خدای
وجل له بكل شعرة في جسده حسنة وانقلب بحجة مبرورة
نیکوئی مر او را بهر موی بدن او نیکوئی و منقلب کند بحج پاک
فإن جلس حتى يركع كتب الله تعالى له بكل جلسة ألفي ألف حسنة
پس اگر نشست تا آنکه رکوع کند مینویسد خدای مر او را بهر جلسه دو هزار نیکی
ومن صلى العتمة فله مثل ذلك وانقلب بعمرة مبرورة وعن
و کسیکه گزارد نماز عشا را پس او راست مانند این و منقلب میگردد آن بعمره مبرور و مرویست
عثمان بن عفان رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من
از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هرکه
صلى العشاء في جماعة فكأنما صلى الليل كله وعن أبي صالح عن
گزارد نماز را بجماعت پس چنانستی که گزارد شب همه شب و مرویست از ابی صالح رض از
أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صلاة أثقل على
ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ نماز گران تر بر
المنافقين من صلاة العشاء والفجر ولو يعلمون ما فيهما لأتوهما
منافقان از نماز عشا و فجر و اگر بدانند آنچه در آنهاست از ثواب هر آینه بیایند
ولو حبوا ولقد هممت أن آمر فتياني فيأخذوا الحطب فأحرق
و اگر چه بر زانو افتاده و هر آینه قصد کرده ام اینکه فرمایم جوانان خود را پس بگیرند هیزم پس بسوزانم
على رجال لم يشهدوا معنا في بيوتهم وعن عطاء بن يسار عن
بر مردان که حاضر نشده اند بنماز در خانهای ایشان و مرویست از عطا بن یسار از
أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صلى أربع ركعات
ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود هرکه گزارد چهار رکعت

بَعْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ يُحْسِنُ قِرَاءَتَهُنَّ وَرُكُوعَهُنَّ وَسُجُودَهُنَّ صَلَّى

بعد از زوال آفتاب نیکو کند قرائت آنها و رکوع و سجود آنها نماز میگذارند

مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى اللَّيْلِ وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ

با وی هفتاد هزار فرشته آمرزش خواهند او را تا شب و نبوده است رسول الله

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَعُ أَرْبَعًا بَعْدَ الزَّوَالِ يُطِيلُهُنَّ وَيَقُولُ إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ

که ترک میکرد آن چهار رکعت را بعد زوال دراز میکرد آنها را و میفرمود که درهای آسمان

تُفْتَحُ فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ فَأُحِبُّ أَنْ يُرْفَعَ لِي عَمَلٌ فِيهَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ

گشاده میشود درین ساعت پس دوست میدارم که برداشته شود مرا عمل درین ساعت گفتند یا رسول

فِيهِنَّ سَلَامٌ فَاصِلٌ قَالَ لَا وَرُوِيَ عَنْهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ

در آن چهار رکعت سلام است که جدائی کند در آنها فرمود نه و مرویست از آنحضرت که فرمود

رَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا صَلَّى أَرْبَعًا قَبْلَ الْعَصْرِ **فَصْلٌ** فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ

رحمت کند خدای تعالی بنده را که گزارد چهار رکعت پیش از عصر در ذکر نماز روز

الْأَحَدِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْأَحَدِ

یکشنبه مرویست از ابوهریره رض از نبی صلعم که فرمود هر که گزارد روز یکشنبه

أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَآمَنَ الرَّسُولُ مَرَّةً كَتَبَ

چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه و آمن الرسول یکبار می‌نویسد

اللّٰهُ تَعَالَى بِعَدَدِ كُلِّ نَصْرَانِيٍّ وَنَصْرَانِيَّةٍ حَسَنَاتٍ وَأَعْطَاهُ ثَوَابَ

خدای تعالی بعدد هر نصرانی و نصرانیه نیکوئیها و بدهد او را ثواب

نَبِيٍّ وَكُتِبَ لَهُ حَجَّةٌ وَعُمْرَةٌ وَكُتِبَ لَهُ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفُ صَلَاةٍ ثُمَّ

پیغمبری و نوشته میشود او را حج و عمره و نوشته میشود او را بهر رکعت هزار نماز پس

أَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ بِكُلِّ حَرْفٍ مَدِينَةً مِنْ مِسْكٍ أَذْفَرَ وَعَنْ

بدهد او را خدای تعالی در بهشت بهر حرف شهری از مشک اذفر و مرویست از

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ وَحِّدُوا اللّٰهَ تَعَالَى بِكَثْرَةِ

علی ابن ابیطالب رض از نبی صلعم که فرمود یگانه بدانید خدای تعالی را بسیاری

الصَّلَاةِ فِي يَوْمِ الْأَحَدِ فَإِنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَرِيكَ لَهُ فَمَنْ صَلَّى يَوْمَ الْأَحَدِ

نماز در روز یکشنبه که او یگانه است نیست شریکی او را پس هر که گزارد روز یکشنبه

بَعْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ وَالسُّنَّةِ يَقْرَأُ فِي

بعد نماز ظهر چهار رکعت بعد فریضه و سنت بخواند در

الرَّكْعَةِ الْأُولَى فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَالٓمٓ السَّجْدَةَ وَفِي الثَّانِيَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ

رکعت اول فاتحه و الم سجده و در دوم فاتحه

وَتَبَارَكَ الْمُلْكُ ثُمَّ يَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُوْمُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ

وتبارک الملک پس تشهد خواند و سلام دهد پس برپا ایستد پس بگزارد دو رکعت دیگر

يَقْرَأُ فِيْهِمَا فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُوْرَةَ الْجُمُعَةِ وَيَسْأَلُ حَاجَتَهُ كَانَ حَقًّا

که بخواند در آنها فاتحه و سورهٔ جمعه و بخواهد حاجت خود باشد حق

عَلَى اللّٰهِ تَعَالٰى أَنْ يَّقْضِيَ حَاجَتَهُ وَيُبَرِّيَهُ مِمَّا كَانَتِ النَّصَارٰى عَلَيْهِ

بر خدا تعالی که قضا کند حاجت او و نگاه میدارد او را از چیزی که بوده اند نصارای بروی

فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ

در ذکر نماز روز دوشنبه روایت از ابو هریره رض از جابر

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ

بن عبد الله رض که فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد روز دوشنبه

عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً

وقت ارتفاع روز دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار

وَاٰيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً

و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد یکبار و معوذتین یک یکبار

فَإِذَا سَلَّمَ اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَصَلّٰى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ

پس هرگاه سلام دهد استغفار بخواهد از خدای تعالی ده بار و درود فرستد بپیغمبر صلعم ده بار

غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ ذُنُوْبَهُ كُلَّهَا وَعَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

بیامرزد خدای تعالی گناهان او همه را و روایت از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ اثْنَتَيْ عَشَرَةَ رَكْعَةً

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در روز دوشنبه دوازده رکعت

يَقْرَأُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَاٰيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ

بخواند در هر رکعت فاتحه و آیة الکرسی یکبار پس هرگاه فارغ شود از

صَلَاتِهِ قَرَأَ اثْنَيْ عَشَرَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَاسْتَغْفَرَ اثْنَا عَشَرَ

نماز خود بخواند دوازده بار قل هو الله احد و استغفار کند دوازده

مَرَّةً يُنَادٰى بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَيْنَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لِيَقُمْ فَلْيَأْخُذْ

بار ندا کرده شود روز قیامت کجاست فلان بن فلان باید که برخیزد پس بگیرد

ثَوَابَهُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى فَأَوَّلُ مَا يُعْطٰى مِنَ الثَّوَابِ أَلْفُ حُلَّةٍ وَيُتَوَّجُ

ثواب او را از خدای تعالی پس اول چیزی که داده میشود او را از ثواب هزار حله است و تاج پوشانیده شود

وَيُقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَسْتَقْبِلُهُ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مَعَ كُلِّ مَلَكٍ هَدِيَّةٌ

و گفته میشود او را در آ در بهشت پس پیش می آید او را صد هزار فرشته با هر یک فرشته هدیه

وَيَسْتَبِعُونَهُ حَتَّى يَدُورَ عَلَى أَلْفِ قَصْرٍ مِّنْ نُّورٍ تَبَلَاْلَاْ فَصْلٌ
پیروی میکنند اورا فرشتگان تا آنکه بگردد بر هزار محل از نور درخشان
فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الثُّلُثَاءِ عَنْ يَزِيدَ الرَّقَاشِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض
در ذکر نماز روز سه شنبه مرویست از یزید رقاشی از انس بن مالک رض
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الثُّلُثَاءِ عَشَرَ رَكَعَاتٍ عِنْدَ
گفت فرمود رسول الله ص هر که گزارد روز سه شنبه ده رکعت وقت
انْتِصَافِ النَّهَارِ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ
نیمروز و در حدیث دیگریست وقت ارتفاع روز بخواند در هر
رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ
رکعت فاتحه یکبار و آیت الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار
مَرَّاتٍ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ إِلَى سَبْعِينَ يَوْمًا فَإِنْ مَاتَ إِلَى سَبْعِينَ
نوشته نمیشود بر وی هیچ گناهی تا هفتاد روز پس اگر مرد تا هفتاد روز
يَوْمًا مَاتَ شَهِيدًا وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوبُ سَبْعِينَ سَنَةً فَصْلٌ فِي
مرد شهید و آمرزیده میشود او را گناهان هفتاد ساله در
ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْأَرْبِعَاءِ عَنْ إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رض
ذکر نماز روز چهارشنبه مرویست از ابی ادریس خولانی از معاذ بن جبل رض
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ اثْنَتَا عَشَرَ رَكْعَةً
گفت فرمود رسول الله ص هر که گزارد روز چهارشنبه دوازده رکعت
عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ
وقت بلند برآمدن آفتاب بخواند در هر رکعت فاتحه و آیت الکرسی
مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ نَادَاهُ
یکبار و قل هو الله احد سه بار و معوذتین سه بار ندا میکند
مَلَكٌ عِنْدَ الْعَرْشِ يَا عَبْدَ اللّٰهِ اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا
او را فرشته نزد عرش ای بنده خدا از سر گیر عمل را پس تحقیق آمرزیده شد ترا آنچه
تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَدَفَعَ اللّٰهُ عَنْهُ عَذَابَ الْقَبْرِ وَضِيقَهُ وَظُلْمَتَهُ
پیش رفت از گناهان تو و دور کند خدای تعالی از او عذاب قبر را و تنگی او و ظلمت او
وَدَفَعَ عَنْهُ شَدَائِدَ الْقِيَامَةِ وَرُفِعَ لَهُ مِنْ يَوْمِهِ عَمَلُ نَبِيٍّ فَصْلٌ
و دور کرده میشود از و سختیهای قیامت و برداشته شود مر او را از روز او عمل پیغمبر
فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْخَمِيسِ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ
در ذکر نماز پنجشنبه مرویست از عکرمه از ابن عباس گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الخميس ما بين الظهر والعصر ركعتين
رسول الله صلعم هر که گزارد در روز پنجشنبه درمیان ظهر وعصر دو رکعت
يقرء في الركعة الاولى فاتحة الكتاب مرة وآية الكرسي مائة مرة
بخواند در رکعت اول فاتحه یکبار وآیت الکرسی صد بار
وفي الركعة الثانية الفاتحة ومائة مرة قل هو الله احد وبعد
ودر رکعت دوم فاتحه وصد بار قل هو الله احد وبعد
الفراغ يصلي على مائة مرة اعطاه الله تعالى ثواب من صام
فراغ درود بخواند بر من صد بار بدهد اورا خدای تعالی ثواب کسیکه روزه داشت
رجب وشعبان ورمضان وكان له من الثواب مثل حاج البيت
در ماه رجب وشعبان ورمضان وباشد مر اورا از ثواب مثل حاجیان کعبه
وكتب له بعدد كل من آمن بالله تعالى وتوكل عليه حسنات
ونوشته میشود مر اورا بعدد هر کسیکه ایمان آرد بخدای تعالی وتوکل کند بروی نیکوئیها
٩٢٧ فصل في ذكر صلاة يوم الجمعة عن علي بن الحسين عن
در ذکر نماز روز جمعه مرویست از علی بن حسین از
ابيه عن جده رضوان الله عليهم قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول
پدر خود از جد خود رضا گفت شنیدم پیغمبر صلعم را که میفرمود
في يوم الجمعة صلوة كله ما من عبد مؤمن قام اذا طلعت
در روز جمعه هنگام نماز است همه او نیست هیچ بنده مومن برخاست وقتیکه بلند شد
الشمس وارتفعت قدر رمح او اكثر من ذلك فتوضأ فاسبغ
آفتاب وبلند شد مقدار نیزه یا بیشتر از آن پس وضو کرد پس تمام کرد
الوضوء وصلى سبحة الضحى ركعتين ايمانا واحتسابا كتب
وضو را وگزارد تسبیح ضحی دو رکعت از روی ایمان وداشتن بنویسد
١٢ الله تعالى له مائتي حسنة ومحى عنه مائتي سيئة ومن صلى
خدای تعالی مر اورا دو صد نیکی ومحو کند از وی دو صد بدی وهر که گزارد
اربع ركعات رفع الله تعالى له في الجنة اربع مائة درجة
چهار رکعت بردارد خدای تعالی مر اورا در بهشت چهار صد درجه
ومن صلى ثمان ركعات رفع الله تعالى له في الجنان ثمان مائة
وهر که گزارد هشت رکعت بردارد خدای تعالی اورا در بهشت هشت صد
درجة وغفر له ذنوبه كلها ومن صلى اثني عشر ركعة كتب
درجه وآمرزیده شود اورا گناهان او همه وهر که گزارد دوازده رکعت بنویسد

الله عز وجل الفا و مائتي حسنة ومحي عنه الفا و مائتي سيئة ۵۸

خدای تعالی دو هزار و دو صد نیکو سار و کم میکند از و دو هزار و دو صد بدی

ورفع له في الجنة الفا و مائتي درجة وعن ابي صالح عن ابي حضر

و بر میدارد او را در بهشت دو هزار و دو صد درجه و مروی است از ابی صالح از ابو هریره

هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح في يوم الجمعة الفرس

رض گفت فرمود رسول الله ص هر که گزارد صبح در روز جمعه

في جماعة ثم جلس في المسجد يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كان بالضم

بجماعت پس نشست در مسجد یاد کند خدای تعالی را تا برآمدن آفتاب باشد او را

له في الفردوس سبعون درجة بعد ما بين الدرجتين حضر

او را در بهشت هفتاد درجه فرق ما بین دو درجه راه دویدن

الفرس المضمر سبعين سنة ومن صلى صلاة الجمعة في جماعة وسکون

اسپ فربه هفتاد سال و هر که گزارد نماز جمعه بجماعت

كان له في الفردوس خمسون درجة حضر الفرس الجواد خمسين الضاد

باشد مر او را در بهشت پنجاه درجه راه دویدن اسپ تیز قدم پنجاه

سنة ومن صلى العصر في جماعة فكانما اعتق ثمانية من ولد ۹۲۱

سال و هر که گزارد عصر را بجماعت پس گویا که آزاد کرد هشت کس را از اولاد

اسمعيل كلهم رقيق ومن صلى المغرب في جماعة فكانما حج حجة

اسماعیل که همه ایشان بنده اند و هر که گزارد مغرب را بجماعت پس گویا حج کرد حج

مبرورة وعمرة متقبلة وعن مجاهد عن ابن عباس رض قال قال

پاک مقبول و عمره مقبول و مروی است از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الجمعة ما بين الظهر والعصر ركعتين

رسول الله ص هر که گزارد روز جمعه ما بین ظهر و عصر دو رکعت

يقرأ في اول ركعة فاتحة الكتاب واية الكرسي مرة وخمسا وعشرين

بخواند در اول رکعت فاتحه یکبار و آیت الکرسی یکبار و بیست و پنج بار

مرة قل اعوذ برب الفلق وفي الركعة الثانية يقرأ فاتحة الكتاب

قل اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانی بخواند فاتحه

مرة وقل هو الله احد مرة وقل اعوذ برب الفلق عشرين مرة فاذا

یکبار و قل هو الله احد یکبار و قل اعوذ برب الفلق بیست بار پس هرگاه

سلم قال لا حول ولا قوة الا بالله خمسين مرة فلا يخرج من الدنيا

سلام دهد بگوید نیست طاقت و قوت الا که بخدا است پنجاه بار پس برون نیاید از دنیا

حتى يرى ربه عز وجل في المنام ويرى مكانه في الجنة أو يُرى له
تا آنکه ببیند پروردگار خود را عز وجل در خواب و ببیند جای خود را در بهشت یا ببیند
وروي أن أعرابيا قام إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله إنا
و مرویست که اعرابی استاد بسوی نبی صلعم پس گفت یا رسول الله ما
نكون في البادية بعيدا من المدينة ولا نقدر أن نأتيك في
می باشیم در صحرا دور از مدینه و نتوانیم که آئیم نزد تو در
كل جمعة فدلني على عمل إذا رجعت إلى قومي أخبرهم في سبب
هر جمعه پس راه نمائی کن مرا بر عملی که هرگاه باز گردم بسوی قوم خود خبر دهم ایشان را در سبب
الجمعة فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا أعرابي إذا كان يوم الجمعة فصل
جمعه پس فرمود نبی صلعم ای اعرابی هرگاه باشد روز جمعه پس بگذار
ركعتين عند ارتفاع النهار فاقرأ في أول ركعة فاتحة الكتاب
دو رکعت وقت بلند شدن روز پس بخوان در اول رکعت فاتحه
وقل أعوذ برب الفلق وفي الثاني فاتحة الكتاب وقل أعوذ برب
وقل اعوذ برب الفلق و در دوم فاتحه وقل اعوذ برب
۹۲۹ الناس ثم تشهد وسلم واقرأ سبع مرات آية الكرسي جالسا
الناس پس تشهد بخوان و سلام ده و بخوان هفت بار آیة الکرسی نشسته
ثم صل ثمان ركعات أربعا أربعا واقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب
پس بگذار هشت رکعت چهار چهار و بخوان در هر رکعت فاتحه
وإذا جاء نصر الله مرة واحدة وخمسا وعشرين مرة قل هو
و سوره اذا جاء یکبار و بیست و پنج بار قل هو الله
الله أحد فإذا فرغت من صلاتك فقل سبعين مرة لا حول و
پس هرگاه فارغ شوی از نماز خود پس بگو هفتاد بار لا حول و
لا قوة إلا بالله العلي العظيم فوالذي نفس محمد بيده ما من
لا قوة الا بالله العلی العظیم پس سوگند بخدا آنکه نفس محمد بدست اوست نیست
مؤمن ولا مؤمنة صلى يوم الجمعة هذه الصلاة كما أقول إلا
مرد مومن و نه زن مومنه که بگزارد روز جمعه این نماز را چنانچه میگویم مگر
وأنا ضامن له الجنة ولا يقوم من مقامه حتى يغفر الله له و
و من ضامنم او را بهشت و برنخیزد از مقام خود تا آنکه بیامرزد خدا تعالی او را و
لوالديه إن كانا مسلمين وينادي منادي من تحت العرش يا
والدین او را اگر باشند مسلمانان و ندا کند ندا کننده از زیر عرش ای

عَبْدَ اللهِ رَاضِيًا بِقَلِيلِ الْعَمَلِ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ

بنده خدا از سر گیر عمل را پس تحقیق آمرزیده شد مرا از آنچه پیش رفت از گناهان خود و آنچه

وَذُكِرَ لَهَا فَضَائِلُ كَثِيرَةٌ يَطُولُ شَرْحُهَا وَقَدْ ذَكَرْنَا فِيمَا تَقَدَّمَ

و یاد کرده شود مر آن نماز جمعه را فضائل بسیار که دراز است شرح آن و تحقیق یاد کردیم ما در آنچه گذشت

فَضَائِلَ أُخْرَى فِي صَلَاةٍ أُخْرَى ثَمَانِي عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ

فضیلتهای دیگر در نماز دیگر که هژده بار قل هو الله است

فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَمَنْ شَاءَ أَنْ يُصَلِّيَهَا فَلْيُصَلِّهَا فَصْلٌ فِي ذِكْرِ

در روز جمعه پس کسیکه خواهد که بگذارد آن را پس بگذارد در ذکر

صَلَاةِ يَوْمِ السَّبْتِ رَوَى سَعِيدٌ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ

نماز روز سبت یعنی شنبه روایت کرد سعید از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ السَّبْتِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ

صلعم هر که گزارد روز شنبه چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه

الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ

یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار پس هرگاه فارغ شود از نماز خود

وَسَلَّمَ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَرَفَعَ

و سلام دهد بخواند آیت الکرسی بنویسد خدا تعالی او را بهر حرف یک حج و عمره و بردارد

لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ أَجْرَ سَنَةٍ صِيَامٌ نَهَارُهَا وَقِيَامٌ لَيْلُهَا وَأَعْطَاهُ اللهُ 930

او را بهر حرف اجر سالیکه روزه داشته باشد روزها و قیام کرده باشد شبها و بدهد او را

بِكُلِّ حَرْفٍ ثَوَابَ شَهِيدٍ وَكَانَ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ

بهر حرف ثواب شهید و باشد در زیر سایه عرش او همراه پیغمبران و شهیدان

بَابٌ فِي ذِكْرِ صَلَوَاتِ اللَّيَالِي فَصْلٌ فِي ذِكْرِ فَضْلِ صَلَاةِ لَيْلَةِ

باب در ذکر نماز شبها در ذکر فضیلت نماز شب

الْأَحَدِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ

یکشنبه مرویست از انس بن مالک رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هر که

صَلَّى لَيْلَةَ الْأَحَدِ عِشْرِينَ رَكْعَةً يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ الْحَمْدُ لِلهِ مَرَّةً وَ

گزارد شب یکشنبه بیست رکعت بخواند در هر رکعت الحمد لله یکبار و

قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ خَمْسِينَ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً وَاسْتَغْفَرَ اللهَ

قل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکبار و استغفار خواند

سُبْحَانَهُ مِائَةَ مَرَّةٍ وَاسْتَغْفَرَ اللهَ لِنَفْسِهِ وَلِوَالِدَيْهِ مِائَةَ مَرَّةٍ وَصَلَّى

صد بار و استغفار خواهد از خدا تعالی برای خود و والدین خود صد بار و درود

941

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَيَتَبَرَّأُ مِنْ حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَالْتَجَأَ إِلَى حَوْلِ

بر نبی صلعم صد بار و ابرا کند خواهد از حول و قوة خود یعنی لاحول گوید و التجا کند بسوی حول

اللّٰهِ وَقُوَّتِهِ ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ آدَمَ صَفْوَةُ

خدا و قوت او پستر گوید گواهی میدهم اینکه نیست خدا مگر الله و گواهی میدهم که آدم صفی

اللّٰهِ وَفِطْرَتُهُ وَإِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمُوسَى كَلِيمُ اللّٰهِ تَعَالَى وَ

خداست و پیدا کرده او و ابراهیم دوست خدا عزوجل است و موسی کلیم خداست عزوجل و

عِيسَى رُوحُ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَمُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ

عیسی روح است سبحانه تعالی و محمد حبیب خداست عزوجل باشد مر او را از اجر

وَالثَّوَابِ بِعَدَدِ مَنْ دَعَى لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَدًا وَمَنْ لَمْ يَدَّعِ لَهُ وَلَدًا

و ثواب بعدد کسیکه خوانده است خدای را فرزند یعنی کافران و کسیکه نخوانده است او را فرزند یعنی مسلمانان

وَيَبْعَثُهُ اللّٰهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَعَ الْآمِنِينَ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللّٰهِ أَنْ

و برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت با امن یافتگان و باشد واجب بر خدای تعالی که

يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ مَعَ النَّبِيِّينَ **فَصْلٌ** فِي ذِكْرِ صَلٰوةِ لَيْلَةِ الْاِثْنَيْنِ

درآرد او را در بهشت با انبیا در ذکر نماز شب دوشنبه

رُوِيَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى فِي لَيْلَةِ

مرویست از اعمش از انس رض گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه گزارد در شب

الْاِثْنَيْنِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ

دوشنبه چهار رکعت بخواند در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله

أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ

ده بار و در رکعت ثانی الحمد لله یکبار و قل هو الله

عِشْرِينَ مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّالِثَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ثَلٰثِينَ

بیست بار و در رکعت سیوم الحمد لله یکبار و قل هو الله احد سی

مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الرَّابِعَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ أَرْبَعِينَ

بار و در رکعت چهارم الحمد لله یکبار و قل هو الله چهل بار

مَرَّةً ثُمَّ تَشَهَّدَ وَسَلَّمَ وَقَرَأَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً وَ

پستر تشهد بخواند و سلام دهد و بخواند قل هو الله احد هفتاد و پنج بار

اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ تَعَالَى لِنَفْسِهِ وَلِوَالِدَيْهِ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً وَصَلَّى

استغفار خواهد از خدای تعالی برای خود و والدین خود هفتاد و پنج بار و درود فرستد

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ سَأَلَ حَاجَتَهُ كَانَ حَقًّا

بر نبی صلعم هفتاد و پنج بار پستر بخواهد حاجت خود باشد حق

عَلَى اللّٰهِ تَعَالٰى اَنْ يُعْطِيَهُ سُؤْلَهُ وَهِيَ تُسَمّٰى صَلٰوةَ الْحَاجَةِ وَعَنْ
بر خدائے تعالے که بدهد اورا حاجت او و این نماز نامیده میشود صلاة الحاجة و مروی است

اَبِيْ اُمَامَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الْاِثْنَيْنِ
از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در شب دوشنبه

رَكْعَتَيْنِ يَقْرَءُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ خَمْسَ عَشَرَ
دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله پانزده بار

مَرَّةً وَيَقْرَءُ بَعْدَ التَّسْلِيْمِ خَمْسَ عَشَرَ مَرَّةً اٰيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيَسْتَغْفِرُ
و بخواند بعد سلام پانزده بار آیة الکرسی و استغفار

اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى خَمْسَ عَشَرَةَ مَرَّةً جَعَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِسْمَهُ فِيْ
کوید پانزده بار گرداند خدائے تعالے نام او در

اَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَاِنْ كَانَ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوْبُ الْعَلَانِيَةِ
اصحاب جنت و اگرچه باشد از اصحاب دوزخ و آمرزیده شود او را گناهان آشکارا

وَكُتِبَ لَهُ بِكُلِّ اٰيَةٍ قَرَءَهَا حَجَّةٌ وَعُمْرَةٌ وَاِنْ مَاتَ مَا بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ
و نوشته شود او را بهر آیة که خوانده باشد حج و عمره و اگر مرد مابین دوشنبه

اِلَى الْاِثْنَيْنِ مَاتَ شَهِيْدًا فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ فَضْلِ صَلٰوةِ لَيْلَةِ
تا دوشنبه آینده مرده باشد شهید در ذکر فضیلت نماز شب

الثُّلَثَاءِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الثُّلَثَاءِ اِثْنَيْ عَشَرَةَ رَكْعَةً
سه شنبه مرویست از نبی صلعم که فرمود هر که گزارد شب سه شنبه دوازده رکعت

يَقْرَءُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَاِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ خَمْسَ
بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و سوره اذا جاء ... پنج

مَرَّاتٍ بَنَى اللّٰهُ تَعَالٰى لَهُ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا عَرْضُهُ وَطُوْلُهُ سَبْعُ الدُّنْيَا
بنا کند خدائے تعالی اورا در بهشت خانه که عرض او و طول او فراخ دنیاست

سَبْعَ مَرَّاتٍ فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ فَضْلِ صَلٰوةِ لَيْلَةِ الْاَرْبِعَاءِ عَنْ
هفت بار در ذکر فضیلت نماز شب چهارشنبه مرویست

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الْاَرْبِعَاءِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ
از نبی صلعم که فرمود هر که گزارد شب چهارشنبه از نبی صلعم که

قَالَ مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الْاَرْبِعَاءِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَءُ فِيْ اَوَّلِ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ
گفت هر که خواند شب چهارشنبه دو رکعت بخواند در اول رکعت فاتحه

الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عَشَرَ مَرَّاتٍ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ
یکبار و قل اعوذ برب الفلق ده بار و در رکعت دوم

فاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الناس عشر مرات ينزل من
فاتحه كتاب يكبار وقل اعوذ برب الناس ده بار فرود آيد از
كل سماء سبعون الف ملك يكتبون له الثواب الى يوم القيمة
هر آسمان هفتاد هزار فرشته مينويسند اورا ثواب تا روز قيامت

فصل في ذكر فضل صلاة ليلة الخميس عن ابي صالح عن
در ذكر فضيلت نماز شب پنجشنبه روايت از ابي صالح از
ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الخميس ما
ابي هريره رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر كه گزارد در شب پنجشنبه در
بين المغرب والعشاء ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة
ميان مغرب وعشا دو ركعت بخواند در هر ركعت فاتحه كتاب يكبار
وآية الكرسي خمس مرات وقل هو الله احد خمس مرات والمعوذتين
وآيت الكرسي پنج بار وقل هو الله پنج بار و معوذتين
خمس مرات فاذا فرغ من صلاته استغفر الله تعالى خمس عشرة مرة
پنج بار پس هرگاه فارغ شود از نماز خود استغفار گويد پانزده بار
وجعل ثوابه لوالديه فقد ادى حقهما وان كان عاقا لهما واعطاه
وگرداند ثواب اورا والدين خود را پس تحقيق ادا كرد حق ايشان را اگرچه باشد عاق ايشان را و
الله سبحانه وتعالى ما يعطي الصديقين والشهداء **فصل**
خداي تعالى آنچه ميدهد صديقان و شهيدان را

في ذكر صلاة ليلة الجمعة عن جابر بن عبد الله رض عن النبي
در ذكر نماز شب جمعه روايت از جابر بن عبد الله رض از نبي
صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى ليلة الجمعة بين المغرب والعشاء
صلعم كه فرمود هر كه گزارد شب جمعه ميان مغرب وعشا
اثنتي عشرة ركعة يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو
دوازده ركعت بخواند در هر ركعت فاتحه وقل هو الله
الله احد عشر مرات فكانما عبد الله تعالى اثنتي عشرة سنة
ده بار پس گويا عبادت كرد خداي تعالى را دوازده سال
صيام نهارها وقيام ليلها وروي عن كثير بن سلمة عن انس
روزه داشت روز آن وقيام داشت شبهاي آن دوازده سال و روايت از كثير بن سلمه از انس
بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الجمعة
بن مالك رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر كه گزارد شب جمعه

صَلَاةَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فِي جَمَاعَةٍ وَصَلَّى بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ السُّنَّةَ
نماز عشاے آخر بجماعت و گزارد بعد ازان دو رکعت سنت
ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا عَشْرَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَ
پستر گزارد بعد ازان ده رکعت بخواند در هر رکعت الحمد لله یکبار و
قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً ثُمَّ أَوْتَرَ بِثَلَاثِ رَكَعَاتٍ
قل هو الله ده بار و معوذتین یکبار پستر وتر گزارد سه رکعت
وَنَامَ عَلَى جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ وَوَجْهُهُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَكَأَنَّمَا أَحْيَى لَيْلَةَ
و خواب کند بر پهلوی راست خود و روی بقبله کند پس گویا که زنده کرد شب
الْقَدْرِ يَقُولُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ فِي اللَّيْلَةِ الْغَرَّاءِ
قدر را و فرموده نبی صلعم زیاده کنید از درود بر من در شب روشن
وَالْيَوْمِ الْأَزْهَرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَيَوْمِ الْجُمُعَةِ فَصْلٌ فِي ذِكْرِ
و روز روشن که شب جمعه و روز جمعه ست در ذکر
فَضْلِ صَلَاةِ لَيْلَةِ السَّبْتِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فضیلت نماز شب شنبه مرویست از انس بن مالک رض از نبی صلعم
924 أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ السَّبْتِ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ
که فرمود هر که گزارد شب شنبه میان مغرب و عشا دوازده
رَكْعَةً بَنَى اللّٰهُ تَعَالَى لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ وَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ
رکعت بنا کند خداے تعالی او را کوشکے در بهشت و گویا که صدقه داده باشد بر هر مومن
وَمُؤْمِنَةٍ وَتَبَرَّأَ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللّٰهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ
و مومنه و بیزار شد از یهودیت و باشد حق بر خداے تعالی که بیامرزد او را
فَصْلٌ وَقَدْ ذَكَرْنَا فِي مَجْلِسِ التَّوْبَةِ فِيمَا تَقَدَّمَ فِي أَثْنَاءِ الْكِتَابِ
و تحقیق ذکر کردیم یا در مجلس توبه در تفصیلے که پیش گذشت در اثناے کتاب
وَإِنَّمَا يَشْتَغِلُ بِالنَّوَافِلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالصَّدَقَةِ وَأَنْوَاعِ
و جز این نیست که اشتغال کرده شود بنوافل از نماز و روزه و صدقه و انواع
الْعِبَادَاتِ بَعْدَ إِحْكَامِ الْفَرَائِضِ فَلَا يَشْتَغِلُ بِسِوَاهَا بَلْ يَنْوِي
عبادات بعد احکام فرایض پس مشغول نشود بسواے آن فرایض بلکه
بِجَمِيعِ عِبَادَاتِهِ فَرَائِضَ مَا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِنْسٍ مِنْهَا فَيَنْوِي بِجَمِيعِ
بجمیع عبادات خود فرایض که بر وییست از هر جنس فرایض پس نیت کند بجمیع
هٰذِهِ الصَّلَوَاتِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي هٰذِهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ قَضَاءَ
این نمازها که ذکر کردیم آنرا درین شبها و روزها قضا را

لِيَسْقُطَ عَنْهُ الْفَرْضُ وَيَحْصُلُ لَهُ الْفَضْلُ يَجْمَعُ اللهُ تَعَالَى بَيْنَهُمَا
تا ساقط شود از وی فریضه و حاصل شود او را فضل که جمع کند خدای تعالی میان
بِمَنِّهِ وَرَحْمَتِهِ وَكَرَمِهِ فَإِذَا تَحَقَّقَ بَرَاءَةُ سَاحَتِهِ مِنَ الْفَرَائِضِ يَحْتَنِلُ
منت و رحمت و کرم خویش پس هر گاه ثابت شود پاک میدان او از فرایض پس این قائم
يَنْوِي بِجَمِيعِ ذَلِكَ نَافِلَةً فَصْلٌ فِي ذِكْرِ فَضْلِ صَلَاةِ التَّسْبِيحِ
نیت کند با همه نوافل را در ذکر نماز تسبیح
حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ قَالَ أَنَا أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ
حدیث خواند بر ما شیخ ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند ما را ابو الفتح محمد بن احمد
بْنِ أَبِي الْفَوَارِسِ وَأَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَلَّالُ قَالَا أَنَا أَبُو حَفْصٍ
بن ابی الفوارس و ابو محمد حسن بن ابو محمد خلال گفت حدیث خواند ما را ابو حفص
عُمَرُ بْنُ الْوَاعِظِ قَالَ ثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَغَوِيِّ قَالَ ثَنَا إِسْحَاقُ
عمر بن واعظ گفت حدیث خواند بر ما عبد الله بن محمد بن بغوی گفت حدیث خواند اسحق
بْنُ أَبِي إِسْرَائِيلَ قَالَ ثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ
بن اسرائیل گفت حدیث خواند بر ما موسی بن عبد العزیز گفت حدیث خواند ما را حکم
بْنُ أَبَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ
بن ابان گفت حدیث خواند بر ما عکرمه از ابن عباس رض گفت که رسول الله
٩٣٥ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رض يَا عَبَّاسُ يَا عَمَّاهُ أَلَا أُعْطِيكَ
صلعم فرمود عباس بن عبد المطلب رض یا عباس ای عم آگاه باش که بدهم ترا
أَلَا أَمْنَحُكَ أَلَا أَحْبُوكَ أَلَا أَجْعَلُ لَكَ عَشْرَ خِصَالٍ إِذَا أَنْتَ فَعَلْتَ
آگاه باش بخشم ترا آگاه شو چیز بخشم آگاه شو میگردانم ترا ده خصلت چون تو میکنی آنرا
ذَلِكَ غَفَرَ اللهُ لَكَ ذَنْبَكَ أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ قَدِيمَهُ وَحَدِيثَهُ خَطَاءَهُ
بیامرزد ترا خدا گناهان ترا اول آن و آخر آن کهنه باشد یا نو از روی خطا
وَعَمْدَهُ صَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ سِرَّهُ وَعَلَانِيَتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
یا دانسته خورد باشد یا بزرگ پوشیده باشد یا آشکارا آنکه گزاری چهار رکعت
تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُورَةً فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْقِرَاءَةِ
بخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره پس هر گاه فارغ شوی از قرائت
فِي أَوَّلِ رَكْعَةٍ وَأَنْتَ قَائِمٌ قُلْتَ سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا
در اول رکعت و حالانکه ایستاده باشی بگویی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَرْكَعُ فَتَقُولُهَا وَأَنْتَ رَاكِعٌ
الله والله اکبر پانزده بار پس رکوع کنی پس بگویی آنرا و حالانکه رکوع کننده باشی

عشرا ثم ترفع رأسك من الركوع فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها
ده بار پس بر داری سر خود را از رکوع پس بگوی آنرا ده بار پس سجده کنی پس بگوی آنرا
عشرا ثم ترفع رأسك من السجود فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها
ده بار پس بر داری سر خود را از سجود پس بگوی آنرا ده بار پس سجده کنی پس بگوی آنرا
عشرا ثم ترفع رأسك فتقولها عشرا فذلك خمس وسبعون في
ده بار پس بر داری سر خود را پس بگوی آنرا ده بار پس این تسبیحات هفتاد و پنج است در
كل ركعة تفعل ذلك في اربع ركعات فان استطعت ان تصليها
هر رکعت میکنی آنرا در چهار رکعات پس اگر طاقت داشته باشی که گزاری آنرا
في كل يوم مرة فافعل فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة فان لم
هر روز یکبار پس کن پس اگر نکنی پس در هر جمعه یکبار پس اگر نتوانی
تفعل ففي كل شهر مرة فان لم تفعل ففي كل سنة مرة فان لم تفعل
کرد هر هفته پس در هر ماه یکبار پس اگر نتوانی کرد پس هر سال یکبار پس اگر نتوانی کرد
ففي عمرك مرة وفي لفظ آخر يقرء في الركعة الاولى بفاتحة الكتاب
پس در عمر خود یکبار و در لفظ دیگر است بخواند در رکعت اول فاتحه
٩٤٦
وسبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية بفاتحة الكتاب واذا زلزلت
وسبح اسم ربک و در دوم فاتحه و اذا زلزلت
وفي الثالثة بفاتحة الكتاب وقل يا ايها الكافرون وفي الرابعة
و در سوم فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در چهارم
بفاتحة الكتاب وقل هو الله احد وحدثنا ابو نصر عن والده
فاتحه و قل هو الله و حدیث خواند بر ما ابو نصر از پدر خود
باسناده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لجعفر بن ابي طالب رضه الا امنحك
باسناد خود که پیغمبر صلعم گفت جعفر بن ابی طالب رض را آگاه باش بخشم
الا احبوك الا اعطيك وساق الحديث الى آخره وروى انه
آگاه شوی ببخشم ترا آگاه شو عطا میکنم ترا و راند حدیث را تا آخر و در روایت که آنحضرت
صلى الله عليه وسلم قال ذلك لعمرو بن العاص رض وفيه زيادة عشرة في حال
فرمود این حدیث عمرو بن عاص را رض و در وی زیادت ده تسبیح است در حال
القيام وفي غيره اسقاطها وفي بعض الالفاظ فذلك ثلثمائة
قیام و در غیر آن روایت ساقط کردن آن و در بعض الفاظ این عبارت است پس این سیصد
يعني به التسبيح في الاربع وفي لفظ آخر فذلك الف ومائتان يعني
مراد داشت بآن تسبیح در چهار رکعت و در لفظ دیگر این عبارت است پس این هزار و دوصد

أنواع التسبيح وهي أربع سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله

انواع تسبیح را و آن چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله أكبر فإذا ضربت في ثلثمائة كانت ألفا ومائتين وقال

والله اکبر پس هرگاه ضرب کرده شود در سه صد باشد هزار و دو صد و گفته اند

بعض العلماء بالله عز وجل يستحب فعلها في الجمعة مرتين

بعض علما مستحب است کردن آن در روز جمعه دو بار

مرة ليلا ومرة نهارا **فصل في صلاة الاستخارة ودعائها**

در شب و یکبار در روز در نماز استخاره و دعای آن

عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله رض قال كان رسول الله

مرویست از محمد بن منکدر از جابر بن عبد الله رض گفت بود رسول الله

صلى الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة في الأمر كما يعلمنا السورة من القرآن

صلعم می آموخت ما را استخاره در کار چنانچه می آموخت ما را سوره از قرآن

يقول إذا هم أحدكم بأمر أو بإرادة خروج فليركع ركعتين من

می فرمود هرگاه قصد کند یکی از شما کاری را یا اراده خروج کند پس دو رکعت بخواند از

غير الفريضة ثم يقول اللهم إني أستخيرك بعلمك وأستقدرك

غیر فریضه پس گوید بار خدایا من طلب خیر کنم از تو بعلم تو و طلب قدرت میکنم

بقدرتك وأسألك من فضلك العظيم فإنك تقدر ولا أقدر

بقدرت تو و میخواهم از تو از فضل تو که بزرگ است که تو قدرت داری و من قادر نیستم

وتعلم ولا أعلم وأنت علام الغيوب اللهم إن كنت تعلم أن

و تو دانائی و من ندانم و تو دانندهٔ غیبهائی ای بار خدایا تو میدانی که

هذا الأمر وتسميه بعينه خير لي في ديني ودنياي وآخرتي

این چیز و نام برد آن چیز را بهتر است مرا در دین من و دنیای من و آخرت من

وعاقبة أمري وعاجله وآجله فاقدره لي ويسره لي ثم بارك لي

و عاقبت کار من و شتاب آن و دیر آن پس مقدر کن آنرا بهر من و آسان کن مرا پس برکت ده مرا

فيه وإلا فاصرفه عني ويسر لي الخير حيث كان ما كنت ورضني

در وی و الا پس باز گردان آنرا از من و آسان کن مرا نیکی چنانچه هر جا که باشد تا هر جا که بوده ام و خشنود ساز مرا

بقضائك يا أرحم الراحمين فينبغي لكل أحد إذا تحقق عزمه على الخروج

بقضای خود ای ارحم الراحمین پس سزاوار است هر یکی را هرگاه که ثابت شد عزم او بر برآمدن

إلى وجه من سفر التجارة أو حج أو زيارة أن يقول عقيبه ركعتين

بسوی طرفی از سفر تجارت یا حج یا زیارت که بگوید پس دو رکعت

اللّٰهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ فِي وَجْهِي هٰذَا بِلَا ثِقَةٍ مِنِّي بِغَيْرِكَ وَلَا رَجَاءٍ

إِلَّا بِكَ وَلَا قُوَّةٍ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَلَا حِيلَةٍ أَلْجَأُ إِلَيْهَا إِلَّا طَلَبَ فَضْلِكَ

وَالتَّعَرُّضَ لِرِزْقِكَ وَالسُّكُونَ إِلَى حُسْنِ عِبَادَتِكَ وَأَنْتَ

أَعْلَمُ بِمَا قَدْ سَبَقَ لِي فِي عِلْمِكَ فِي وَجْهِي هٰذَا مِمَّا أُحِبُّ وَأَكْرَهُ اللّٰهُمَّ

فَاصْرِفْ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ مَقَادِيرَ كُلِّ بَلَاءٍ وَنَفِّسْ عَنِّي كُلَّ كَرْبٍ وَدَاءٍ

وَابْسُطْ عَلَيَّ كَنَفاً مِنْ رَحْمَتِكَ وَلُطْفاً مِنْ عَوْنِكَ وَحِرْزاً مِنْ حِفْظِكَ

وَجَمِيعَ مُعَافَاتِكَ ثُمَّ يَرْفَعُ الْأَحْمَالَ وَيَأْخُذُ فِي السَّيْرِ يَقُولُ يَا رَبِّ

قَضَاؤُكَ عَلَيَّ حَقِيقَةٌ أَحْسِنْ أَمَلِي وَادْفَعْ عَنِّي مَا أَحْذَرُ مِمَّا أَنْتَ

أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي وَاجْعَلْ ذٰلِكَ خَيْراً لِي فِي دِينِي وَآخِرَتِي أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ

أَنْ تَخْلُفَنِي فِيمَا خَلَّفْتُ وَرَائِي مِنْ أَهْلِي وَوَلَدِي وَقَرَابَاتِي بِأَحْسَنِ

مَا خَلَفْتَ بِهِ غَائِباً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَحْصِينِ كُلِّ عَوْرَةٍ وَحِفْظٍ مِنْ

كُلِّ مَضَرَّةٍ وَكِفَايَةِ كُلِّ مُهِمٍّ وَصَرْفِ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَكَمَالِ مَا تَجْمَعُ لِي بِهِ

مِنَ الرِّضَا وَالسُّرُورِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ثُمَّ ارْزُقْنِي فِي ذٰلِكَ كُلِّهِ

شُكْرَكَ وَذِكْرَكَ وَحُسْنَ عِبَادَتِكَ حَتَّى تَرْضَى عَنِّي وَتُدْخِلَنِي جَنَّتَكَ

بِرَحْمَتِكَ بَعْدَ الرِّضَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَنْبَغِي أَنْ يُكْثِرَ فِي سَفَرِهِ مِنْ هٰذَا

٩٣٩

الدعاء فان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقوله كثيرا وهو الحمد لله الذي

دعا را کہ نبی ... بود دوست کہ میگفت آن را بسیار و آن دعا اینست ستائش خدا را کہ

خلقني ولم اك شيئا مذكورا اللهم اعني على اهوال الدنيا و

آفرید مرا و نبودم من چیزے یاد کردہ شدہ بار خدایا یاری دہ مرا بر ہولہاے دنیا و

بوائق الدهور ومصائب الليالي والايام واكفني شر ما يعمل

سختیہاے زمانہ و مصیبتہاے شبہا و روزہا و بسند شو مرا بر شر آنچہ میکنند

الظالمون اللهم في سفري فاصحبني وفي اهلي فاخلفني وفيما

ستمگاران بار خدایا در سفر من پس یار شو مرا و در اہل من پس خلیفہ شو مرا و در آنچہ

رزقتني فبارك لي وفي نفسي فذللني وفي اعين الناس فعظمني

روزی کردہ مرا پس برکت دہ مرا و در ذات من پس خوار کن مرا و در چشم مردم پس بزرگ کن مرا

وفي خلقي فقومني واليك يا رب فحببني اعوذ بوجهك الكريم

و در پیدائش من پس استوار گردان مرا و بسوی خود اے پروردگار پس دوست گردان پناہ میگیرم بذات

الذي اشرقت به السموات وكشفت به الظلمات وصلح عليه

کہ روشن کردی بآن ذات آسمانہارا و دور کردے بآن تاریکیہا را و صلاح یافتہ بآن

امر الاولين والاخرين ان لا تحل علي غضبك ولا تنزل بي

کار پیشینیان و پسینیان اینکہ فرود میاری بر من غضب خود و فرود میاری بر من

سخطك لك العتبى فيما استطعت ولا حول ولا قوة الا بك

خشم خود مر تراست خوشنودی در چیزے کہ توانستم اورا و نیست بازگشت از گناہ و قوت بر عبادت

اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب ومن

اے بار خدا مرا بتو پناہ میجویم از دشوارے سفر و بدے بازگشت و از

الحور بعد الكور ودعوة المظلوم اللهم اطو لنا الارض وهون

کمی پس از افزونی و دعاے ستم کردہ شدہ بار خدایا در پیچ برما زمین را و آسان کن

علينا السفر اسئلك بلاغا يبلغ خيرا ومغفرة ورضوانا

برما سفر را میخواہم از تو رسیدن کہ برساند بنیکوئی و آمرزش و خوشنودی

اسالك الخير كله انك على كل شيء قدير وينبغي ان يقول عند

میخواہم از تو نیکوئی ہمہ آنرا بدرستیکہ تو بر ہمہ چیز قادری و سزاوار است اینکہ گوید وقت

خروجه من منزله بسم الله توكلت على الله ولا حول ولا قوة الا

خروج خود از منزل خود بسم اللہ توکلت علی اللہ و لا حول و لا قوۃ الا

بالله فانه قيل في الخبر انه يقول له وقيت وكفيت وهديت و

باللہ بدرستیکہ گفتہ شد کہ در حدیث ست کہ بدرستی حق تعالی گوید اورا وقت ... نگاہداشتہ شدی

ينبغي إذا ركب راحلته أن يكبر ثلاثا ويحمد ثلاثا ويقول سبحان
سزاوار است هرگاه سوار شود مرکب خود را آنکه تکبیر گوید سه بار و حمد گوید سه بار و گوید پاکست
الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين سبحانك لا إله إلا أنت
آنکه رام ساخت بهر ما این را و نبودیم ما او را طاقت آرنده پاکست الٰهی نیست خدای بجز تو
ظلمت نفسي فاغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت لأنه مروي
ستم کردم نفس خود را پس بیامرز مرا بدرستی که نمی آمرزد گناهان را مگر تو زیرا که مرویست
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي حديث ابن عمر رض أن النبي صلى الله عليه وسلم كان
از رسول الله صلعم و در حدیث ابن عمر رض که پیغمبر صلعم بود
إذا سافر وركب يقول اللهم إني أسألك في سفري هذا البر والتقوى ومن
هرگاه سفر میکرد و سوار میشد میگفت بارخدایا من میخواهم از تو در سفر خود که این است پرهیزگاری و از
العمل ما ترضى اللهم هون علينا السفر واطو لنا بعد الأرض اللهم
عمل آنچه خوشنود شوی بارخدایا آسان کن بر ما سفر و بپیچ ما را دوری زمین بارخدایا
أنت الصاحب في السفر والخليفة في الأهل اللهم اصحبنا في
توئی یار در سفر و خلیفه در اهل بارخدایا یار باش ما را در
سفرنا واخلفنا في أهلنا وزاد ابن جريج فقال إني أعوذ بك
سفر ما و خلیفه ما باش در اهل ما و زیاده کرد ابن جریج پس گفت این کلمات بارخدایا پناه میگیرم بتو
من وعثاء السفر وسوء المنقلب وكآبة المنظر في الأهل والمال
از سختیهای سفر و بدی بازگشت و بدی نظر در اهل و مال
وينبغي له إذا أراد دخول قرية أو مدينة أن يقول كما روي عن
و سزاوار است او را هرگاه خواهد در آمدن در دهی یا شهری اینکه گوید چنانچه مرویست از
النبي صلى الله عليه وسلم اللهم رب السموات السبع وما أظللن ورب الأرضين
پیغمبر صلعم بارخدایا ای پروردگار هفت آسمان و هر چیزی که سایه کرده اند ایشان آن را و پروردگار زمینها
السبع وما أقللن ورب الشياطين وما أضللن أسألك من خير
هفت و هر چیزی که برداشته اند ایشان آن را و پروردگار دیوان و آنچه گمراه کرده اند ایشان را میخواهم از تو
هذه القرية وخير أهلها وخير ما فيها وأعوذ بك من شرها
این ده را و نیکی اهل آن و نیکی آنچه در وست و پناه میگیرم بتو از بدی آن
وشر أهلها وشر ما فيها أسألك مودة خيارهم وأن تجنبني
و بدی اهل آن و بدی آنچه در وست میخواهم از تو دوستی نیکان او و اینکه دور داری مرا
من شر أشرارهم فصل في حرز المسافر من كل سارق وسبع
از بدی بدان ایشان فصل در نگاه داشتن مسافران از هر دزد و درنده

۹۴۰

وَمُؤذِي اَللّٰهُمَّ احْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّذِي لَا تَنَامُ وَاكْنُفْنَا بِرُكْنِكَ
و ایذا دہندہ بار خدایا پاسبانی کن بچشم خود کہ نمیخوابد و نگہدار ما را بر کن خود

الَّذِي لَا يُرَامُ وَارْحَمْنَا بِقُدْرَتِكَ عَلَيْنَا لَا نَهْلِكُ وَاَنْتَ رَجَاؤُنَا
کہ قصد کردہ نمیشود و رحم کن ما را بقدرت خود کہ بر ماست تا ہلاک نشویم و تو امید ما

وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ
و مرویست از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول اللہ ص را کہ میفرمود ہر کہ

قَالَ فِي اَوَّلِ لَيْلَةٍ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَ
گوید در اول شب بسم اللہ الخ بنام خدا کہ ضرر نمیدہد با نام او چیزے در زمین

لَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ لَمْ تُصِبْهُ فَجْاَةُ
نہ در آسمان و اوست شنوندہ دانا سہ بار نمیرسد او را ناگاہ

بَلَاءٍ حَتّٰى يُصْبِحَ عَنْ اَبِي يُوسُفَ الْخُرَاسَانِي عَنْ اَبِي سَعِيدِ بْنِ اَبِي
بلا تا آنکہ صبح کند مرویست از ابو یوسف خراسانی از ابی سعید بن ابی

الرَّجَاءِ قَالَ ضَلَلْتُ بِطَرِيقِ مَكَّةَ فِي بَعْضِ اللَّيَالِي فَسَمِعْتُ حِسًّا
الرجا گفت گمراہ شدم در راہ مکہ در بعض شب پس شنیدم آوازے

خَلْفِي فَاسْتَوْحَشْتُ فَسَمِعْتُ يَقْرَأُ الْقُرْاٰنَ فَلَحِقَنِي فَقَالَ اَحْسِبُكَ
در پس خود پس وحشت کردم پس شنیدم کہ میخواند قرآن پس برسید مرا پس گفت میدانم ترا

ضَالًّا فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ اَلَا اُعَلِّمُكَ شَيْئًا اِذَا اَنْتَ قُلْتَهُ وَاَنْتَ
گمراہ گم کردہ پس گفتم آرے پس گفت آیا نیاموزم ترا چیزے کہ ہرگاہ بگوئے آنرا و حال آنکہ تو

ضَالٌّ اهْتَدَيْتَ اَوْ مُسْتَوْحِشٌ اٰنَسْتَ اَوْ اَرِقْتَ نِمْتَ قُلْتُ
راہ گم کردہ باشے راہ یابے یا در وحشت باشے مونس یابے یا بیخواب باشے خواب یابے گفتم

بَلٰى قَالَ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ ذِي الشَّانِ عَظِيمِ الْبُرْهَانِ شَدِيدِ السُّلْطَانِ كُلَّ
آرے گفت بگو بنام خدا کہ خداوند شان است بزرگ است برہان و سخت است قدرت او

يَوْمٍ هُوَ فِي شَانٍ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ لَا
روز او در کار است پناہ میخواہم بخدا از شیطان آنچہ خواہد خدا ہمان باشد نیست

حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فَقُلْتُهَا فَاِذَا اَصْحَابِي قَرِيبٌ فَطَلَبْتُ
بازگشت از گناہ و قوت بر طاعت مگر بخدا پس گفتم آنرا پس ناگاہ دوستان من قریب اند پس طلب کردم

الرَّجُلَ فَلَمْ اَجِدْهُ قَالَ اَبُو بِلَالٍ فَضَلَلْتُ بِمِنًى مِنْ اَهْلِي هٰذَا فَالْتَفَتُّ
آن مرد را پس نیافتم آنرا گفت ابو بلال پس گم شدم در منی از اہل خود پس التفات کردم

كَذَا فَاِذَا اَنَا بِاَهْلِي وَعَنْ اَبِي الدَّرْدَاءِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
چنین پس ناگاہ من با اہل خودم و مرویست از ابے درداء رض گفت فرمود رسول اللہ ص

مَنْ تَلَا كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰبَ
هر که گوید هر روز هفت بار این کلمات را بدرستی دوست من خدا است که فرستاد قرآن را
وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ
و او دوست نیکوکاران است بس است مرا خدا که نیست هیچ معبود مگر او بر وی توکل کردم و
هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ كَفَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى مَا أَهَمَّهُ صَادِقًا كَانَ أَوْ
او است پروردگار عرش عظیم کفایت کند او را خدای تعالی آنچه قصد کرده باشد اگر راست گو باشد
كَاذِبًا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَفِي الْحَدِيْثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ
یا دروغگو اگر خواهد خدای تعالی و در حدیث است از نبی صلعم که فرمود هر که
قَالَ عِنْدَ الْكَرْبِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ
گوید نزد تنگی نیست هیچ معبود مگر خدا بردبار کریم پاکست خدا است پروردگار
الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ كُشِفَ عَنْهُ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالٰى
عرش بزرگ همه حمد خدا را است که پروردگار عالمست دور کرده میشود از و باذن خدای تعالی
فَصْلٌ فِي ذِكْرِ صَلَاةِ الْكِفَايَةِ وَهِيَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيْهِمَا
در ذکر نماز کفایه و آن دو رکعت است که گذارد آنها را
أَيَّ وَقْتٍ كَانَ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ
هرگاه که باشد بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله
أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ خَمْسِيْنَ
یازده بار فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم پنجاه بار
مَرَّةً ثُمَّ يُسَلِّمُ وَيَدْعُوْ بِهٰذَا الدُّعَاءِ وَهُوَ يَا اللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا حَنَّانُ
پس سلام دهد و دعا کند باین دعا که اینست ای خدا ای رحمت کننده ای نعمت دهنده
يَا مَنَّانُ يَا مُسَبَّحًا بِكُلِّ لِسَانٍ يَا مَنْ يَدَاهُ بِالْخَيْرِ مَبْسُوْطَتَانِ يَا كَافِيَ
ای منت نهنده ای تسبیح گفته شده بهر زبان ای آنکس که دو دست به نیکی فراخ است ای کفایت کننده
مُحَمَّدٍ الْأَحْزَابَ وَيَا كَافِيَ إِبْرٰهِيْمَ النِّيْرَانَ يَا كَافِيَ مُوْسٰى فِرْعَوْنَ وَ
محمد را از گروهها و ای کفایت کننده ابراهیم را از آتش ای کفایت کننده موسی را از فرعون و
يَا كَافِيَ عِيْسٰى الْجَبَابِرَةَ وَيَا كَافِيَ نُوْحٍ الْغَرَقَ يَا كَافِيَ لُوْطٍ فُحْشَ
ای کفایت کننده عیسی را از گردنکشان و ای کفایت کننده نوح را از غرق ای کفایت کننده لوط را از
قَوْمِهِ يَا كَافِيًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِيْ مِنْهُ شَيْءٌ يَا كَافِيَ عَائِشَةَ وَ
قوم او ای کفایت کننده از هر چیز و بس نمیکند از وی چیزی ای کفایت کننده عایشه و
آسِيَةَ اكْفِنِيْ عَظِيْمَ الْبَلَاءِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتّٰى لَا أَخَافَ وَلَا أَخْشٰى
آسیه را بس شو مرا بزرگ بلا را از هر چیز تا نترسم با تمام تو که بزرگست

٩٤٣

مع اسمك العظيم الاعظم شيئا فانه يكفي ويجمع همه وشره

با نام تو که بزرگ است بزرگ بودن از همه چیزی بدرستی خواننده این دعا کفایت کرده شده است

عند صلاته فصل في ذكر صلاة الخصماء وهي اربع ركعات

نزد گزاردن این نماز در ذکر نماز خصومت و آن نماز چهار رکعت است

بتسليمة واحدة يقرأ في الاولى فاتحة الكتاب وقل هو الله احد

بیک سلام بخواند در اول فاتحه وقل هو الله

احد عشر مرات وفي الثانية الفاتحة وقل هو الله عشر مرات و

یازده بار و در دوم فاتحه وقل هو الله ده بار و

ثلاث مرات قل يا ايها الكفرون وفي الثالثة الفاتحة وعشر مرات

سه بار قل یا ایها الکافرون و در ثالث فاتحه و ده بار

قل هو الله احد والهكم التكاثر مرة وفي الرابعة الفاتحة و

قل هو الله و الهکم التکاثر یکبار و در چهارم فاتحه و

خمس عشر مرة قل هو الله احد واية الكرسي مرة ثم يجعل ثوابها

پانزده بار قل هو الله و آیة الکرسی یکبار پس گرداند ثواب آن را

لخصمائه يكفيه الله امرهم يوم القيمة ان شاء الله تعالى

خصمان خود را کفایت کند او را خدا کار ایشان را روز قیامت اگر خواهد خدای تعالی

يصلي هذه الصلاة في سبعة اوقات اول ليلة من رجب و

گزارد این نماز را در هفت اوقات اول شب از رجب

ليلة النصف من شعبان واخر جمعة من رمضان ويومي العيد

و نیمه از شعبان و جمعه اخیره از رمضان و هر دو روز عید

ويوم عرفة ويوم عاشورا فصل في صلاة العتقاء في

و روز عرفه و روز عاشورا در نماز آزادان در

ثواب حدثنا ابو نصر بن الناصر عن والده قال حدثنا ابو عبد الله

ثواب حدیث خواند برما ابو نصر بن ناصر از پدر خود گفت حدیث خواند برما ابو عبد الله

الحسين بن عمر العلاف قال انا ابو القاسم القاضي ثنا محمد بن

حسین بن عمر علاف گفت حدیث خواند برما ابو القاسم قاضی گفت حدیث خواند برما محمد بن

احمد بن صديق ثنا يعقوب بن عبد الرحمن قال انا ابو بكر احمد

احمد بن صدیق حدیث خواند برما یعقوب بن عبد الرحمن گفت حدیث خواند برما ابو بکر احمد

بن جعفر المروزي قال ثنا علي بن معروف قال حدثني محمد بن

بن جعفر مروزی گفت حدیث خواند برما علی بن معروف گفت حدیث خواند برما محمد بن

محمود انا يحيى بن شبيب ثنا حميد عن انس رض قال قال رسول

محمود حدیث کرد ما را یحیی بن شبیب حدیث کرد ما را حمید از انس رض گفت فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم من صلى في شوال ثمان ركعات ليلا كان او نهارا

الله صلعم هرکه گزارد در شوال هشت رکعت شب باشد یا روز

يقرأ في كل ركعة بفاتحة الكتاب وخمس عشر مرة قل هو الله احد

بخواند در هر رکعت فاتحه و پانزده بار قل هو الله احد

فاذا فرغ من صلاته سبح سبعين مرة وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم

پس هرگاه فارغ شود از نماز خود تسبیح گوید هفتاد بار و درود گوید بر نبی صلعم

سبعين مرة والذي بعثني بالحق نبيا ما من عبد يصلي هذه

هفتاد بار سوگند بخدا که برانگیخت مرا بحق نبی نیست هیچ بنده که گزارد این

الصلاة الا انبع الله تعالى له ينابيع الحكمة في قلبه وانطق

نماز را مگر کشاید حق تعالی برای او چشمهای حکمت در دل او و گویا کند

بها لسانه واراه داء الدنيا ودواءها والذي بعثني بالحق نبيا

بان زبان او و بنماید او را درد دنیا و دوا او را سوگند بخدا که برانگیخت مرا نبی بر حق

من صلى هذه الصلاة كما وصفت لا يرفع راسه من اخر سجوده

هرکه گزارد این نماز را چنانچه وصف کردم بر ندارد سر خود را از آخر سجود خود

حتى يغفر الله له وان مات مات شهيدا مغفورا له وما من

تا آنکه آمرزد خدا تعالی او را و اگر بمیرد میرد شهید آمرزیده شده و نیست هیچ

عبد صلى هذه الصلاة في السفر الا سهل الله عليه السير والذهاب

بنده که گزارد این نماز را در سفر مگر سهل کند خدا تعالی بروی سیر و رفتن

الى موضع مراده وان كان مديونا قضى الله دينه وان كان ذا حاجة

تا جای مراد او و اگر باشد مدیون قضا کند خدا تعالی دین او و اگر باشد حاجتمند

قضى الله حوائجه والذي بعثني بالحق نبيا ما من عبد يصلي

قضا کند خدا تعالی حاجت او سوگند بخدا که آورنده مرا نبی بر حق نیست هیچ بنده که گزارد

هذه الصلاة الا اعطاه الله تعالى بكل حرف وبكل اية مخرفة

این نماز را مگر دهد او را خدا تعالی به هر حرف و هر آیت مخرف

في الجنة قيل وما المخرفة يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم بساتين في الجنة

در بهشت گفته شد و چیست مخرف یا رسول الله فرمود صلعم باغهای در بهشت

يسير الراكب في ظل شجرة من اشجارها مائة سنة لا يقطعها

که سیر میکند سوار در زیر سایه درختی از درختهای او صد سال نتواند قطع کند او را

فَصْلٌ فِي فَضْلِ الصَّلَاةِ لِرَفْعِ عَذَابِ الْقَبْرِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ

در فضیلت نماز بهر دور کردن عذاب قبر مرویست از عبد الله بن حسن

عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي

از علی رض گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه گزارد دو رکعت بخواند بعد

إِحْدَاهُمَا آخِرَ الْفُرْقَانِ مِنْ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا

یکے از آن آخر فرقان از تبارک الذی جعل فی السماء بروجا

حَتَّى يَخْتِمَ السُّورَةَ ثُمَّ يَأْخُذُ فِي الثَّانِيَةِ فَيَقْرَأُ فِيهَا بَعْدَ الْفَاتِحَةِ

تا آنکه ختم کند سوره را پس شروع کند در رکعت دوم پس بخواند در آن بعد فاتحه

مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى يَبْلُغَ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

از اول سوره مومنین تا برسد فتبارک الله احسن الخالقین را

فَإِنَّهُ يَأْمَنُ مِنْ مَكْرِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

پس بدرستی او در امن باشد از مکر پریان و انسان و داده شود کتاب او بدست راست او در روز قیامت

وَيُؤْمَنُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ

و در امن باشد از عذاب قبر و از فزع اکبر و تعلیم کند خدای تعالی او را آن کتاب

وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَرِيصًا وَيَنْزِعُ مِنْهُ الْفَقْرَ وَيُؤْتِيهِ اللّٰهُ الْحُكْمَ وَ

و اگرچه نباشد حریص و از بر آن کتاب و دور کند از و فقر و بدهد او را خدای تعالی حکمت و

يُبَصِّرُهُ فِي كِتَابِهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُلَقِّنُهُ حُجَّتَهُ

بینا کند او را در کتاب خود آن کتاب که فرستاد او را بر نبی خود صلعم و تلقین کند او را حجت او

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَيَجْعَلُ النُّورَ فِي قَلْبِهِ وَلَا يَحْزَنُ إِذَا حَزِنَ النَّاسُ

روز قیامت و گرداند نور در دل او و اندوهگین نکند هرگاه اندوهگین شوند مردم

وَلَا يَخَافُ إِذَا خَافُوا وَيَجْعَلُ النُّورَ فِي بَصَرِهِ وَيَنْزِعُ حُبَّ الدُّنْيَا

و خوف نکند هرگاه خوف کنند و گرداند نور در بینائے او و دور کند دوستے دنیا

مِنْ قَلْبِهِ وَيُكْتَبُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنَ الصِّدِّيقِينَ فَصْلٌ فِي صَلَاةِ

از دل او و نوشته شود نزدیک خدای تعالی از صدیقان در نماز

الْحَاجَةِ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْأَيْلِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

حاجت مرویست از ابی هاشم ایلی از انس بن مالک رض از نبی صلعم

أَنَّهُ قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ إِلَى اللّٰهِ حَاجَةٌ مُهِمَّةٌ فَلْيُسْبِغِ الْوُضُوءَ وَ

که فرمود هرکه باشد او را بسوے خدای تعالی حاجتے مهم پس تمام کند وضو را و

لِيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي الْأُولَى بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَآيَةِ الْكُرْسِيِّ

بگزارد دو رکعت بخواند در اول رکعت فاتحه و آیة الکرسی

وَفِي الثَّانِيَةِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَآمَنَ الرَّسُولُ إِلَى آخِرِهِ ثُمَّ يَتَشَهَّدُ

و در دوم فاتحه و آمن الرسول تا آخر پس تشهد خواند

وَيُسَلِّمُ وَيَدْعُو بِهٰذَا الدُّعَاءِ فَإِنَّهَا يَقْضِي وَالدُّعَاءُ اَللّٰهُمَّ يَا

و سلام دهد و دعا کند باین دعا بدرستی قضا کرده شود و دعا اینست بار خدایا ای

مُؤْنِسَ كُلِّ وَحِيدٍ وَيَا صَاحِبَ كُلِّ فَرِيدٍ وَيَا قَرِيبًا غَيْرَ بَعِيدٍ

مونس هر واحد و ای یار هر یگانه و ای نزدیک که بعید دور نیست و

يَا شَاهِدًا غَيْرَ غَائِبٍ وَيَا غَالِبًا غَيْرَ مَغْلُوبٍ نَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

ای حاضر که غایب نمیشود و ای غالب که مغلوب نمیشود میخواهیم از تو بنام تو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ وَأَسْأَلُكَ

بنام خدای که بسیار مهربان بخشاینده است آنکه نگیرد او را پینکی و نه خواب و میخواهیم از تو

بِاسْمِكَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي عَنَتْ لَهُ

بنام تو بنام خدای که بسیار بخشاینده است زنده است قایم است آنکه فروتنی کرده است او را

الْوُجُوهُ وَخَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ أَنْ

رویها و فروتنی کرده است او را آوازها و ترسنده است او را دلها اینکه

تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا

درود فرستد بر محمد و بر آل محمد و اینکه گرداند از امر من فراخی و جای برآمدن

وَتَقْضِيَ حَاجَتِي فَصْلٌ فِي الدُّعَاءِ لِدَفْعِ الظُّلْمِ وَالْاِحْتِرَازِ

و قضا کند حاجت خود را در دعا از بهر دفع ظلم و احتراز

مِنْهُ رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَ عَلِيًّا

از او روایت کرد جابر بن عبد الله رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم آموخت علی

وَفَاطِمَةَ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا هٰذَا الدُّعَاءَ وَقَالَ لَهُمَا إِذَا نَزَلَتْ

و فاطمه را رض این دعا و گفت ایشان را هرگاه فرود آید

بِكُمَا مُصِيبَةٌ أَوْ خِفْتُمَا جَوْرَ سُلْطَانٍ أَوْ ضَلَّتْ لَكُمَا ضَالَّةٌ

بر شما مصیبتی یا برسد شما را جور سلطان یا گمراه کند شما را گمراه کننده

فَأَحْسِنَا الْوُضُوءَ وَصَلِّيَا رَكْعَتَيْنِ وَارْفَعَا أَيْدِيَكُمَا إِلَى السَّمَاءِ

پس نیکو کنید وضو را و بگذارید دو رکعت و برداريد هر دو دست خود را بسوی آسمان

وَقُولَا يَا عَالِمَ الْغَيْبِ وَالسَّرَائِرِ يَا مُطَاعُ يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ يَا اللّٰهُ

و گوئید ای داننده غیب و پوشیده ها را ای با طاعت ای عزیز ای داننده ای خدا

يَا اللّٰهُ يَا هَازِمَ الْأَحْزَابِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا كَائِدَ فِرْعَوْنَ

ای خدا ای خدا ای شکست دهنده گروه ها برای محمد ﷺ ای رنج دهنده فرعون

وحید یگانه و تنها ۱۲ رشیدی

۵ فرید یگانه و بزرگ

۹۴۶

لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُنْجِي عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ يَدِ الظَّلَمَةِ يَا

ای نجات دهنده موسی ع ای نجات دهنده عیسی ع از دست ظالمان ای

مُخَلِّصَ قَوْمِ نُوحٍ مِنَ الْغَرَقِ يَا رَاحِمَ عَبْرَةِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خلاص دهنده قوم نوح از غرق ای رحم کننده اشک یعقوب ع در فراق یوسف ع

يَا كَاشِفَ ضُرِّ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُنْجِي ذِي النُّونِ مِنَ الظُّلُمَاتِ

ای دور کننده رنج ایوب ع ای نجات دهنده ذی النون از تاریکی

الثَّلَاثِ يَا فَاعِلَ كُلِّ خَيْرٍ يَا هَادِيًا إِلَى كُلِّ خَيْرٍ يَا دَالًّا عَلَى كُلِّ خَيْرٍ

سه گانه ای کننده هر نیکی ای راه نماینده بسوی هر خیر ای رهنما بر هر نیکی

يَا آمِرَ خَيْرٍ يَا خَالِقَ الْخَيْرِ وَيَا أَهْلَ الْخَيْرَاتِ أَنْتَ اللهُ رَغِبْتُ

ای فرماینده نیکی ای آفریننده نیکی و ای صاحب خیرات توئی خدا رغبت کردم

إِلَيْكَ فِيمَا قَدْ عَلِمْتَ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ

بسوی تو در آنچه تحقیق دانسته و تو دانای غیب هستی میخواهم از تو که درود فرستی

عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ تُجَابُ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى

بر محمد و بر آل محمد پس بخواه حاجت خود را که قبول کرده شود اگر خواهد خدای تعالی

دُعَاءٌ آخَرُ وَهُوَ دُعَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْأَحْزَابِ رَوَاهُ ابْنُ عُمَرَ

دعای دیگر و آن دعای پیغمبر است ص روز احزاب روایت کرد از ابن عمر

رض عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ وَبِنُورِ قُدْسِكَ وَعَظَمَةِ

رض از آنحضرت ص بارخدایا من پناه میگیرم بتو و بنور پاک تو و بزرگی

طَهَارَتِكَ وَبَرَكَاتِ جَلَالِكَ مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَعَاهَةٍ وَطَارِقِ الْجِنِّ

پاکی تو و برکات جلال تو از هر آفت و رنج و دزد و آینده جن

وَالْإِنْسِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ مِنْكَ بِخَيْرٍ اَللَّهُمَّ أَنْتَ عِيَاذِي فَبِكَ

و انس مگر دزد و آینده که دزد و آید از تو به نیکی هر آینه تو ای پناه من در تو

أَعُوذُ وَأَنْتَ مَلَاذِي فَبِكَ أَلُوذُ يَا مَنْ ذَلَّتْ لَهُ رِقَابُ الْجَبَابِرَةِ

پناه میگیرم و توئی جای پناه من در تو پناه میگیرم ای آنکه خوار شده مر او را گردنهای گردنکشان

وَجُمِعَتْ لَهُ مَقَالِيدُ الرِّعَايَةِ أَعُوذُ بِجَلَالِ وَجْهِكَ وَكَرَمِ

و جمع شده است مراو را کلیدهای رعایت پناه میگیرم بجلال ذات تو و بزرگی

جَلَالِكَ مِنْ خِزْيِكَ وَكَشْفِ سِتْرِكَ وَنِسْيَانِ ذِكْرِكَ وَالْإِنْصِرَافِ

جلال تو از رسوائی تو و از دور کردن تو پرده خود را و فراموش کردن یاد تو و باز گشتن

عَنْ شُكْرِكَ أَنَا فِي كَنَفِكَ فِي لَيْلِي وَنَهَارِي وَنَوْمِي وَقَرَارِي

از شکر تو من در پناه توام در شب خود و روز خود و خواب خود و آرام خود

ظَعْنِي وَأَسْفَارِي ذِكْرُكَ شِعَارِي وَثَنَاؤُكَ دِثَارِي لَا
در اقامت و سفر خود ذکر تو شعار منست و ثنای تو لباس منست نیست

إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ تَنْزِيهًا لِاسْمِكَ وَتَكْرِيمًا لِسُبُحَاتِ وَجْهِكَ
هیچ معبود مگر تو پاک داشتن نام ترا و بزرگ داشتن بزرگی ذات ترا

أَجِرْنِي مِنْ خِزْيِكَ وَمِنْ شَرِّ عَذَابِكَ وَعِبَادِكَ وَاضْرِبْ عَلَيَّ سُرَادِقَاتِ
پناه ده مرا از رسوایی تو و از بدی عذاب تو و بندهای تو و برپا کن بر من سراپرده های

حِفْظِكَ وَأَدْخِلْنِي فِي حِفْظِ عِنَايَتِكَ وَقِنِي سَيِّئَاتِ عَذَابِكَ
نگاهبانی خود و درآر مرا در نگاهبانی عنایت خود و نگاه دار از من بدیهای عذاب خود

وَاغْنِنِي بِخَيْرٍ مِنْكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فَصْلٌ فِي
و بے پروا کن به نیکی از خود برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان در

الدُّعَاءِ لِذَهَابِ الْهُمُومِ وَقَضَاءِ الدُّيُونِ عَنْ أَبِي مُوسَى رض
دعا برای دور کردن غموم و قضای دین ها روایت از ابی موسی

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصَابَهُ هَمٌّ أَوْ حَزَنٌ فَلْيَدْعُ بِهٰؤُلَاءِ
از نبی که گفت هر که رسید او را غم یا اندوه پس باید که دعا کند باین

الْكَلِمَاتِ اللّٰهُمَّ أَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ مَاضٍ
کلمات بار خدایا من بنده توام و پسر بنده توام ناصیه من بدست تست رونده

فِي حُكْمُكَ عَدْلٌ فِي قَضَاؤُكَ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ
در من حکم تو عدلست در من حکم تو بار خدایا من میخواهم از تو بهر اسمی که

لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ لِأَحَدٍ
ترا است نامیده تو بآن اسم ذات خود را یا فرستادی آنرا در کتاب خود یا آموختی کسی را

مِنْ خَلْقِكَ أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تَجْعَلَ
از خلق خود یا برگزیده آنرا در علم غیب خود که نزد تست اینکه بگردانی

الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ رَبِيعَ قَلْبِي وَنُورَ صَدْرِي وَجَلَاءَ حُزْنِي وَذَهَابَ
قرآن کریم را بهار دل من و نور سینه من و روشنی حزن من و رفتن

غَمِّي وَهَمِّي فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ الْمَغْبُونَ لَمَنْ غُبِنَ هٰؤُلَاءِ
غم من پس گفت گوینده یا رسول الله محروم ستی زیان آورده شده هر آینه کسی ست که

الْكَلِمَاتِ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجَلْ فَقُلْهُنَّ وَعَلِّمْهُنَّ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهُنَّ
کلمات فرمود صلعم آری پس بگو این کلمات را و بیاموز آنها را پس هر آینه کسیکه گوید آنها را

الْتِمَاسَ مَا فِيهِنَّ أَذْهَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ حُزْنَهُ وَأَطَالَ فَرَحَهُ
در اشکال که طلب کند چیزیکه در آنهاست میبرد حق تعالی اندوه او را و دراز میکند فرح او را

ظعن بالفتح وبفتحتین برکردن دامن بجای ٩٤٨

يروى عن عائشة رض قالت ان ابا بكر الصديق رض دخل عليها

روایت از عائشه رض گفت بدرستی ابابکر صدیق رض درآمد برآن عائشه رض

فقال هل سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم دعاء كان يعلمناه و

پس گفت آیا شنیدی از رسول الله ص دعاے که بود تعلیم کرد ما را آن و

ذكر ان عيسى ابن مريم عم كان يعلمه اصحابه ويقول لو كان

گفت ابوبکر رض که عیسی ع بود که آموخت اصحاب خود را و میفرمود اگر باشد

على احدكم مثل جبل احد دينا فقضاه الله عز وجل عنه فقالت

بر یکے از شما مانند کوه احد از قرض ادا کند او را خداے تعالی از او پس گفت عائشه رض

كان يقول اللهم يا فارج الهم كاشف الغم مجيب دعوة

بود دوست ص که میفرمود بار خدایا ای کشاینده غم دور کننده غم قبول کننده دعاے

المضطرين رحمن الدنيا ورحيم الاخرة اسالك ان ترحمني

مضطران رحمان دنیا و رحیم آخرت میخواهم از تو که رحم کنی مرا

رحمة من عندك تغنيني بها عن رحمة من سواك دعاء

برحمت از نزد خود غنی کن مرا بآن از رحمت غیر خود دعاے

٩٤٩

اخر في ذلك وهو ما روي عن الحسن البصري رض انه جاءه

دیگر است درین باب و آن آنست که مرویست از حسن بصری رض بدرستیکه آمد او را

صديق له بكر عليه فقال له يا ابا سعيد علي دين واحب

دوستی مر او را که بزرگ سید است مر او را پس گفت آن دوست ای ابوسعید بر من قرض هست و دوست

مكه

ان تعلمني اسم الله تعالى الاعظم فقال ان شئت ذلك فقم

که آموزی مرا اسم خداے تعالی که بزرگ است پس گفت اگر خواهی تو این اسم را پس برخیز

وتوضا فقام فتوضا فقال له قل يا الله يا الله انت الله انت

و وضو کن پس ایستاد پس وضو کرد و گفت او را بگو یا الله یا الله تو ای الله تو ای

الله بلى والله انت الله لا اله الا انت الله الله الله والله انه

الله آری سوگند بخداے تو ای الله هیچ معبود نیست مگر تو الله الله الله سوگند بخدا که

لا اله الا الله اقض عني الدين وارزقني بعد الدين فاصبح الرجل

نیست هیچ معبود بجز الله ادا کن از من قرض را و روزی ده بعد دین پس صبح کرد مرد

فراى مائة الف درهم صحاحا في مسجده دراهم مختلفة في

پس دید صد هزار درم بی عیب در مسجد خود درمهاے گوناگون

جراب على راس الجراب مكتوب لو سئلت اكثر من هذا لاعطيناك

همیان بر سر همیان نوشته اگر میخواستی زیاده ازین میدادیم ترا

فكيف لم تسئل الجنة فجاء الرجل الى الحسن رضي الله عنه
پس چگونه نخواستی تو بهشت را پس آمد مرد بسوی حسن رض

فاخبره بذلك فانطلق معه الى منزله فنظر الى الدراهم فقال
پس خبر کرد او را باین پس رفت با او تا منزل او پس دید بسوی درهمها پس گفت

الرجل اني ندمت حيث لم اسأل الله الجنة فقال الحسن ان
مرد من پشیمان شده ام که چرا نخواستم بهشت را پس گفت حسن بدرستی

الذي علمك هذا الاسم لم يعلمك الا لخير يريد لك به فاكتم
کسیکه آموخت ترا این اسم نیاموخت ترا مگر از جهت نیکی خواسته است خدا بتو ترا آن

على هذا الاسم لا يسمع به الحجاج فلا ينجو منه احد دعاء آخر
این اسم را تا نشنود حجاج پس نجات نیابد از او هیچ یکی دعای دیگر

علمه جبرئيل عليه السلام لنبينا صلى الله عليه وسلم حين خرج من مكة المشرفة
آموخت آنرا جبرائیل ع به پیغمبر ما ص وقتیکه برآمد از مکه مشرف

يريد جبل حرا خوفا من قريش وكفاية الهم والرزق فدعا ابو بكر
در اشتغال کرد طالب کوه حرا بود از ترس قریش و از جهت خلاصی از غم و کشایش رزق پس دعا کرد ابو بکر

الصديق رض ان جبرئيل عليه السلام قال يا محمد ان الله تعالى يقرئك
صدیق رض که جبرائیل ع گفت ای محمد خدای تعالی میخواند ترا

السلام وقد علمني دعاء تدعو به فيجعل الله بينك وبينهم
سلام و تحقیق آموخت مرا دعا که دعا کنی بآن پس گرداند خدا میان تو و میان آنها

سترا فاعلمه لك فقال النبي صلى الله عليه وسلم نعم يا جبرئيل فقال
پرده پس آموزم ترا پس فرمود نبی ص آری ای جبرائیل پس گفت

قل يا كبير كل كبير يا سميع يا بصير يا من لا شريك له ولا وزير
بگو ای بزرگ هر بزرگ ای شنونده ای بیننده ای کسیکه نیست شریکی مر او را و نه وزیر

يا خالق الشمس والقمر المنير يا عصمة البائس الخائف المستجير
ای آفریننده آفتاب و ماه روشن ای نگاهدارنده ترسنده خوفناک پناه جوینده

يا رازق الطفل الصغير يا جابر العظم الكسير يا قاصم كل جبار
ای روزی دهنده طفل صغیر ای درست کننده استخوان شکسته ای هلاک کننده هر ستمگار

عنيد اسألك وادعوك دعاء البائس الفقير دعاء المضطر
دشمن میخواهم از تو و میخوانم ترا دعای فقیر دعای مضطر

الضرير اسألك بمعاقد العز من عرشك ومفاتيح الرحمة من
میخواهم از تو بوسیله جاهای بستن عزت و کلیدهای رحمت

كتابك وبالأسماء الثمانية المكتوبة على قرن الشمس أن تفعل
كتاب تست و بنامهاے هشت كه نوشته شده است بر جانب بالاے آفتاب اینكه بكنی
بي كذا وكذا باب الأدعية التي يدعى بها عقيب الصلوة
بمن چنین وچنین باب دعاها سے كه دعا كرده میشود بآنها پس نماز
الفرض ودعاء الختمة وغير ذلك أما دعاء صلاة الغداة و
فرض و دعاے ختم قرآن و جز آن اما دعاے نماز صبح و
صلاة العصر فهو أن يقول اللهم لك الحمد شكرا ولك المن فضلا
نماز عصر پس آنست كه بگوید بار خدایا مر تراست ستایش از جهت شكر و مر تراست منت از روی فضل
بنعمتك تتم الصالحات تسألك اللهم وجار ربنا فإنك لم تزل
بنعمت تو تمام میشود نیكوئیها میخواهیم از تو خدایا ... نزدیك پس تو همیشه
مجيبا وصبرا جميلا وعافية من جميع البلايا والسلامة من
قبول كننده و صبر بزرگ و عافیت از همه بلاها و سلامت از
طريق الرزايا برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم اجعل اجتماعنا اجتماعا
راه مصیبت واندوهها برحمت تو اے رحیم ترین رحمت كنندگان بار خدایا بگردان اجتماع ما اجتماع
مرحوما وتفرقنا تفرقا معصوما ولا تجعل فينا شقيا ولا محروما
مرحوم و پراگندگی ما را پراگندگی معصوم بگردان در ما كسے را شقی و نه محروم
ولا تردنا بالفاقة إلى غيرك ولا تحرمنا سعة خيرك وحقيقة
و رد مكن ما را بحاجت بسوے غیر خود و مگردان محروم از فراخی نیكی خود و حقیقت
التوكل عليك وخالص الرغبة فيما لديك واملأ قلوبنا منك
توكل بر تو و خالص رغبت كردن در آنچه نزدیك تست و پر كن دلهای ما را از خود
الغنا واكس وجوهنا منك الحيا وارزقنا خير الآخرة والدنيا
بغنا و بپوشان روی ما را از خود از شرم و روزی كن ما را نیكوی آخرت و دنیا
برحمتك يا أرحم الراحمين يا رب اللهم ارزقنا خير الصباح وخير
برحمت خود اے رحیم ترین رحمت كنندگان بار خدایا روزی كن نیكوی صبح و نیكوی
المساء وخير القضاء وخير القدر واصرف عنا شر الصباح وشر
شام و نیكوے قضا و نیكوے قدر و بگردان از ما بدے صبح و بدے
المساء وشر القضاء وشر القدر اللهم وما أنزلت في هذا اليوم
شام و بدے قضا و بدے قدر بار خدایا وآنچه فرستادی تو درین روز
من خير وعافية وسلامة وغنيمة وسعة رزق فاجعل لنا فيه
از نیكوی و عافیت و سلامت و غنیمت و فراخی رزق پس بگردان ما را در آن

المصيبة ۱۲ كذا في المنتخب ۱۲

أو نزل الحفظ والنصيب اللهم وما أنزلت من سوء وبلاء وشر

وافزون حفظ و نصيب بار ازان بار خدایا و آنچه فرستادی از بدی و بلا و بدی

وداء وفتنة فاصرفه عنا وعن جميع المسلمين والمسلمات

و درد و فتنه پس بگردان او را از ما و از همه مسلمان مردان و مسلمان زنان

يا أرحم الراحمين دعاء آخر الحمد لله الذي أحاط بكل شيء

ای رحیم ترین رحم کنندگان دعای دیگر حمد مر خدای راست که در گرفته است هر چیزرا

علما وأحصى كل شيء عددا لا إله إلا هو أهل الكبرياء و

از روی علم و در گرفته است هر چیز را از روی عدد نیست هیچ معبود مگر او صاحب کبر و

العظمة ومنتهى الجبروت والعزة وولي الغيث والرحمة

عظمت و منتهای جبروت و عزت و خداوند باران و رحمت

مالك الدنيا والآخرة عظيم الملكوت شديد الجبروت لطيف

مالک دنیا و آخرت بزرگست عالم غیب او سخت است توانایی و قهر او مهربان است

لما يشاء فعال لما يريد أول كل شيء وخالق كل شيء ورازقه

کسی را که میخواهد فاعلست مر چیزرا که میخواهد اول هر چیز و آفریننده هر چیز و رازق هر چیز

سبحانه لا إله إلا هو اللهم اجعل صباحنا صباحا صالحا

پاکیست او را نیست هیچ معبود مگر او بار خدایا بگردان صبح ما صبح نیکو

لا مخزيا ولا فاضحا اللهم اكفنا شر نوائب الزمان ومكر دهر

نه رسوا کننده و نه فضیحت بار خدایا کفایت ده ما را از بدی سختیهای زمانه و مکر روزگار

ومصارع السوء ومصائد الشيطان وموارد صولة السلطان

و از جاهای افتادن بدی و جاهای شکار شیطان و جاهای وارد شدن صولت سلطان

ووفقنا في يومنا هذا وفي سائر الأيام لاستعمال الخيرات و

و توفیق ده ما را در این روز ما و در همه روزها از جهت استعمال نیکیها و

هجران السيئات اللهم أصلحنا وأصلح قلوبنا وأصلح أخلاقنا

و دوری بدیها بار خدایا نیکو کن ما را و نیکو کن دلهای ما را و نیکو کن خلقهای ما را

وأصلح أفعالنا وأصلح آباءنا وأبناءنا وأجدادنا وجداتنا

و نیکو کن افعال ما و نیکو کن پدران ما را و پسران ما را و اجداد و جدات ما را

ودنيانا وآخرتنا اللهم كما أمضيت الليلة بالسلامة والعافية

و دنیای ما و آخرت ما را بار خدایا چنانچه گذرانیدی شب بسلامت و عافیت

فامض علينا النهار بالسلامة والعافية برحمتك يا أرحم

پس بگذران بر ما روز بسلامت و عافیت برحمت خود ای رحیم ترین

الرّٰحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً

مهربانان بار خدایا پروردگارا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی

وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ اٰمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اٰمِيْنَ

و نگهدار ما را از عذاب دوزخ برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان آمین بار خدایا آمین

يَا اللّٰهُ يَا رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ دُعَاءٌ اٰخَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

ای الله ای پروردگار جهانیان دعای دیگر همه ثنا مر خدایرا که آفرید آسمان

وَالْاَرْضَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ

و زمین را نیست خدا مگر او بر وی توکل کردم و او پروردگار عرش عظیم است

سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا مَا اَظْهَرْنَا وَمَا

پاک است و بلند از آنچه شریک میدارند او را بار خدایا بیامرز ما را گناهان ما آنچه آشکارا کردیم و آنچه

اَسْرَرْنَا وَمَا اَخْفَيْنَا وَمَا اَعْلَنَّا وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اَعْطِنَا

پوشیده کردیم و آنچه پنهان کردیم و آنچه آشکارا کردیم و آنچه تو داناتری بدان از ما بار خدایا بده ما را

رِضَاكَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاخْتِمْ لَنَا بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اٰخِرَ

خشنودی خود در دنیا و آخرت و ختم کن ما را بسعادة و شهادة و مغفرت بار خدایا بگردان آخر

اَعْمَارِنَا خَيْرَهَا وَخَيْرَ اَعْمَالِنَا خَوَاتِيْمَهَا وَخَيْرَ اَيَّامِنَا يَوْمَ نَلْقَاكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ

عمر ما را نیک و خاتمه عملهای ما را نیک و بهترین ایام ما روزی است که ببینیم ترا بار خدایا پناه میگیریم بتو از

زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَمِنْ فُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَمِنْ تَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ دَرْكِ الشَّقَاءِ

زوال نعمت تو و از ناگهانی کینه تو و از گردیدن عافیت تو بار خدایا پناه میگیریم بتو از رسیدن بدبختی

جَهْدِ الْبَلَاءِ وَشَمَاتَةِ الْاَعْدَاءِ وَتَغْيِيْرِ النَّعْمَاءِ وَسُوْءِ الْقَضَاءِ

مشقت بلا و خشنودی دشمنان و تغییر نعمت و بدی قضا

نَعُوْذُ بِكَ مِنْ جَمِيْعِ الْمَكَارِهِ وَالْاَسْوَاءِ نَسْاَلُكَ اَللّٰهُمَّ خَيْرَ الْعَطَاءِ

پناه میگیریم بتو از جمیع ناخوشیها و بدیها و میخواهیم از تو بار خدایا بهترین بخشش

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُكَ اَنْ تَكْشِفَ هَمَّنَا وَتُبْرِئَ مَرْضَانَا وَتَرْحَمَ مَوْتَانَا

بار خدایا میخواهیم از تو اینکه دور کنی رنج ما و دور کنی بیماریهای ما و رحم کنی مردگان ما را

وَتُصَحِّحَ اَبْدَانَنَا وَتُخْلِصَ لَكَ اَللّٰهُمَّ اَدْيَانَنَا وَاَنْ تَحْفَظَ عِيَاذَنَا

و صحت کنی بدنهای ما را و خالص کنی دینهای ما را برای خود بار خدایا و اینکه نگاه داری پناه ما

وَتَشْرَحَ صُدُوْرَنَا وَتُدَبِّرَ اُمُوْرَنَا وَتُجِيْرَ اَوْلَادَنَا وَتَسْتُرَ حُرَمَنَا

و بگشائی سینه ما را و تدبیر کنی کارهای ما را و درست کنی فرزندان ما را و بپوشی گناهان ما را

وَتَرُدَّ غُيَّابَنَا وَاَنْ تُثَبِّتَنَا عَلٰى دِيْنِنَا نَسْاَلُكَ خَيْرًا وَّرُشْدًا

و باز رسانی گمشدگان ما را و ثابت داری ما را بر دین خود و میخواهیم از تو نیکی و رهنمائی

اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اِنَّا نَسْأَلُكَ اَنْ تُؤْتِيَنَا حَسَنَةً فِي الدُّنْيَا وَحَسَنَةً
بارخدایا پروردگارا ما میخواهیم از تو که بدهی مارا نیکی در دنیا و نیکی

فِي الْاٰخِرَةِ وَاَنْ تَوَفَّنَا مُسْلِمِيْنَ بِرَحْمَتِكَ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَعَذَابَ
در آخرت و بمیرانی مارا مسلمان برحمت خود نگاه داری مارا از عذاب دوزخ و عذاب

الْقَبْرِ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ وَيَا رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ فَالدُّعَاءُ مَامُوْرٌ بِهٖ وَهُوَ
قبر ای رحیم ترین رحم کنندگان و ای پروردگار عالم پس دعا امر کرده شده ست بآن و آن دعا

عِنْدَ اللّٰهِ بِمَكَانٍ وَقَدْ بَيَّنَّا ذٰلِكَ فِي اَثْنَاءِ الْكِتٰبِ فَلَا يَنْبَغِيْ لِلْاِمَامِ
نزد خدا مرتبه ست و تحقیق بیان کردیم ما این را در میان کتاب پس سزاوار نیست امام

وَالْمَامُوْمِ اَنْ يَخْرُجَا مِنَ الْمَسْجِدِ مِنْ غَيْرِ دُعَاءٍ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فَاِذَا
و مقتدی را که برآیند از مسجد بغیر دعا فرمود خدای تعالی پس هرگاه

فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَاِلٰى رَبِّكَ فَارْغَبْ يَعْنِيْ اِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْعِبَادَةِ
فارغ شدی پس بایست و بسوی پروردگار خود پس رغبت کن یعنی هرگاه فارغ شدی از عبادت

فَانْصَبْ فِي الدُّعَاءِ وَارْغَبْ فِيْمَا عِنْدَ اللّٰهِ وَاطْلُبْهُ مِنْهُ وَقَدْ
برپا کن خود را در دعا و رغبت کن در آنچه نزد خدا است و طلب کن آنرا از خدا و تحقیق

جَاءَ فِي الْحَدِيْثِ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ
آمده ست در حدیث از انس بن مالک رض از پیغمبر که فرموده

اِذَا قَامَ الْاِمَامُ فِيْ مِحْرَابِهٖ وَتَوَاتَرَتِ الصُّفُوْفُ نَزَلَتِ الرَّحْمَةُ فَاَوَّلُ ٩٥٤
هرگاه ایستاد امام در محراب خود و برابر شدند صفها فرود می آید رحمت پس اول

ذٰلِكَ تُصِيْبُ الْاِمَامَ ثُمَّ مَنْ عَنْ يَمِيْنِهٖ ثُمَّ مَنْ عَنْ يَسَارِهٖ ثُمَّ
این رحمت میرسد امام را بعد ازان کسی را که از راست اوست بعد ازان کسی را که از چپ اوست بعد

تَتَفَرَّقُ الرَّحْمَةُ عَلَى الْجَمَاعَةِ ثُمَّ يُنَادِيْ مَلَكٌ رَبِحَ فُلَانٌ وَخَسِرَ
پراگنده میشود رحمت بر جماعت بعد ندا میکند فرشته سود کرد فلانے و زیان کرد

فُلَانٌ فَالرَّابِحُ مَنْ يَرْفَعُ يَدَيْهِ بِالدُّعَاءِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى اِذَا فَرَغَ
فلانے پس سود کننده کسی ست که بر دارد دو دست خود را بدعا بسوی خدا هرگاه فارغ شود

مِنْ صَلَاتِهِ الْمَكْتُوْبَةِ وَالْخَاسِرُ هُوَ الَّذِيْ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ بِلَا دُعَاءٍ
از نماز مکتوبه خود و زیانکار کسی ست که برآید از مسجد بغیر دعا

فَاِذَا خَرَجَ بِلَا دُعَاءٍ قَالَتِ الْمَلٰئِكَةُ يَا فُلَانُ اِسْتَغْنَيْتَ عَنِ اللّٰهِ
پس هرگاه برآید بغیر دعا گویند فرشتگان ای فلانے بے پروا شدی از خدای تعالی

تَعَالٰى مَا لَكَ عِنْدَ اللّٰهِ حَاجَةٌ فَصْلٌ فَاَمَّا دُعَاءُ خَتْمِ الْقُرْاٰنِ
نبوده ست ترا نزد خدا حاجتے اما دعای ختم قرآن اینست

٥

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيمُ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ فَابْتَدَعَهُ وَسَنَّ الدِّينَ وَشَرَعَهُ

راست گوست خدای بزرگ آنکه آفرید خلق را پس نو پیدا کرد و راه ساخت دین را و بیان کرد آن

وَنَوَّرَ النُّورَ وَشَعْشَعَهُ وَقَدَّرَ الرِّزْقَ وَوَسَّعَهُ وَضَرَّ خَلْقَهُ وَنَفَعَهُ

و روشن کرد نور را و شعاع داد او را و مقدر کرد رزق را و فراخ کرد او را و ضرر داد خلق خود را و نفع

وَأَجْرَى الْمَاءَ وَنَبَعَهُ وَجَعَلَ السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا مَرْفُوعًا رَفَعَهُ

و روان کرد آب را و گشاد چشمها را و گردانید آسمان را سقف محفوظ بلند برداشت او را

وَالْأَرْضَ بِسَاطًا وَضَعَهُ وَسَيَّرَ الْقَمَرَ فَأَطْلَعَهُ سُبْحَانَهُ مَا أَعْلَى

و زمین بساط گسترد او را و روان کرد قمر را پس طلوع کرد او را پاکست چه بلندست

مَكَانَهُ وَأَرْفَعَهُ وَأَعَزَّ سُلْطَانَهُ وَأَبْدَعَهُ لَا رَادَّ لِمَا صَنَعَهُ وَلَا

مرتبه او و بزرگ ست و غالب ست سلطان او و عجیب ست نیست بازگرداننده مر کرده او را و نه

مُغَيِّرَ لِمَا اخْتَرَعَهُ وَلَا مُذِلَّ لِمَنْ رَفَعَهُ وَلَا مُعِزَّ لِمَنْ وَضَعَهُ وَلَا

تغیر دهنده ساخته او را و نیست خوار کننده کسی را که برداشت او را و نیست عزت دهنده کسی را

مُفَرِّقَ لِمَا جَمَعَهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا إِلٰهَ مَعَهُ صَدَقَ اللّٰهُ الَّذِي

متفرق کننده کسی را که جمع کرد او را و نیست شریک مر او را و نیست معبودی با او راست گوست خدا آنکه

٩٥٥

دَبَّرَ الدُّهُورَ وَقَدَّرَ الْمَقْدُورَ وَصَرَّفَ الْأُمُورَ وَعَلِمَ هَوَاجِسَ الصُّدُورِ

٥٢

تدبیر کرد زمانها را و مقدر کرد مقدورها را و تغیر داد چیزها را و دانست اندیشهای سینها را

وَتَعَاقُبَ الدَّيْجُورِ وَسَهَّلَ الْمَعْسُورَ وَيَسَّرَ الْمَيْسُورَ وَسَخَّرَ الْبَحْرَ

و پی در پی آمدن شبهای تاریک را و آسان کرد دشوارها را و آسان کرد آسانها را و مسخر کرد

الْمَسْجُورَ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ وَالنُّورَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ

دریای پر شده را و فرستاد فرقان و نور و توریت و انجیل و زبور را

وَأَقْسَمَ بِالْفُرْقَانِ وَالطُّورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ فِي الرَّقِّ الْمَنْشُورِ وَ

و سوگند یاد کرد بقرآن و طور و کتاب نوشته شده در کاغذ پراکنده کرده شده و

الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالْبَعْثِ وَالنُّشُورِ وَجَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ وَالْوِلْدَانِ

بیت المعمور و بعث و نشور و آفریننده تاریکیها و نورها و پسران

وَالْحُورِ وَالْجِنَانِ وَالْقُصُورِ إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ

و حوران و بهشت و کوشکها هر آینه خدا که شنواند کسی را که میخواهد و نیستی تو

بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيمُ الَّذِي عَزَّ فَارْتَفَعَ

شنواننده کسی که در گورست راست گوست خدای بزرگ آنکه ارجمند شد پس بلند شد

وَعَلَا فَامْتَنَعَ وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ فَخَضَعَ وَسَمَكَ السَّمَاءَ

و غلبه کرد بر همه چیز پس قوی شد و خوار شد هر چیز بروی عظمت او و فروتنی کرد و بلند کرد آسمان را

قد رفع وفرش الارض واوسع وفجر الانهار فانبع ومرج البحار
و بلند کرد و گسترد زمین را و فراخ کرد و روان کرد نهرها را پس جهنده ساخت و آمیخت دریاها را
فانزع وسخر النجوم فاطلع وارسل السحاب فارتفع ونور النور
پس برکرد و مسخر کرد ستارگان را پس طالع ساخت و فرستاد ابر را پس بلند کرد پس روشن کرد نور را
فلمع وانزل الغيث فهمع وكلم موسى عليه السلام فاسمع و
پس لامع ساخت و فرستاد باران را پس فزود و سخن کرد موسی را پس شنوانید و
تجلى للجبل فتقطع ووهب فنزع وضر ونفع واعطى ومنع و
پیدا انداخت بر کوه پس پاره پاره ساخت و بخشید و دور کرد و ضرر داد و نفع رسانید و داد و باز داشت
سن وشرع وفرق وجمع وانشاكم من نفس واحدة فمستقر
سنت کرد و شرع ساخت و جدا کرد و یکجا کرد و آفرید شما را از یک نفس آدم پس آرام داده شده
ومستودع صدق الله العظيم التواب الغفور الوهاب
و امانت نهاده شده در شکمهای مادران راست گفت خدای بزرگ توبه پذیرنده آمرزنده بخشنده و
الذي خضعت لعظمته الرقاب وذلت لجبروته الصعاب
کسی که عاجز شد نزد از جهت عظمت او گردنها و خوار شد نزد از جهت بزرگی او سرکشان
ولانت له الشداد الصلاب واستدلت بصنعته الالباب ٩٥٦
و رام شده از او با چیزهای سخت و راه برده اند بکار او و دانشمندان
وتسبح بحمده الرعد والسحاب والبرق والسراب والشجر والدواب
و تسبیح گفت اند بحمد او رعد و ابر و برق و سراب و درخت و چهارپایها
رب الارباب ومسبب الاسباب ومنزل الكتاب وخالق
پروردگار پروردگاران و پیدا کننده سببها و فرستنده کتاب و آفریننده
خلقه من التراب غافر الذنب قابل التوب شديد العقاب لا اله
خلق خود از گل آمرزنده گناه و قبول کننده توبه سخت کننده عذاب نیست خدای
الا هو عليه توكلت واليه متاب صدق الله الذي لم يزل
مگر او بر وی توکل کردم و بسوی اوست بازگشت راست گفت خدا که همیشه است
جليلا لا يزال لا صدق من حسبي به كفيلا صدق من اتخذته
بزرگ راه نما راست گفت کسی که بسند است مرا کفیل راست گفت کسی که گرفتم او را
وكيلا صدق الله الهادي اليه سبيلا صدق الله ومن اصدق
وکیل راست گفت خدا که همیشه راه نماست راست گفت خدا و کیست راست گوینده
من الله قيلا صدق الله وصدق انبياؤه وصدق الله وصدق
از خدا از روی گفتار راست گفت خدا و راست گفتند انبیاء او و راست گفت خدا و راست

أَنْبِيَائِهٖ صَدَقَ اللّٰهُ وَجَلَّتْ اٰلَاۤؤُهٗ صَدَقَ اللّٰهُ وَصَدَقَتْ أَرْضُهٗ

پیغمبران او راست گفت خدای تعالی و بزرگست نعمت های او راست گفت خدای تعالی در آسمان و زمین او

وَسَمَاۤئُهٗ صَدَقَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَدِيْمُ الْمَاجِدُ الْكَرِيْمُ الشَّاهِدُ الْعَلِيْمُ

و آسمان او راست گفت خدای یگانه قدیم بزرگ کریم حاضر دانا

الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ الشَّكُوْرُ الْحَلِيْمُ قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ فَاتَّبِعُوْا مِلَّةَ إِبْرٰهِيْمَ

آمرزگار رحمت کننده شکور بردبار بگو راست گفت خدای تعالی پس پیروی کنید کیش ابراهیم

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيْمُ الَّذِيْ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ الْحَيُّ الْعَلِيْمُ

راست گفت خدای تعالی بزرگ آنکه نیست خدا بجز او و اوست رحمن رحیم زنده دانا

الْحَيُّ الْكَرِيْمُ الْحَيُّ الْبَاقِيْ الْحَيُّ الَّذِيْ لَا يَمُوْتُ أَبَدًا ذُو الْجَلَالِ وَ

زنده کریم زنده باقی زنده که نمی میرد همیشه صاحب جلالست و

الْجَمَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْأَسْمَاۤءِ الْعِظَامِ وَالْمِنَنِ الْجِسَامِ وَبَلَّغَتْ رُسُلُهُ

جمال و بزرگی ها و صاحب نامهای بزرگ و خداوند نعمت های بزرگ و رسانید پیغام الهی

الْكِرَامُ بِالْحَقِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَنَحْنُ عَلٰى

بزرگ راست گو درود خدا باد بر سردار ما و سلام و بر ایشان باد و ما بر

مَا قَالَ اللّٰهُ رَبُّنَا وَسَيِّدُنَا وَمَوْلَانَا مِنَ الشَّاهِدِيْنَ وَلِمَا أَوْجَبَ

آنچه گفت خدای تعالی پروردگار ما و سردار ما و مولای ما و چیزی را که واجب

٩٥٧ وَأَلْزَمَ غَيْرُ جَاحِدِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَصَلَوٰتُهٗ عَلٰى سَيِّدِنَا

و لازم گردانید شکر گوییم و ثنا مر خدای را است که پروردگار عالمیانست و درود و بر سردار

وَسَنَدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّيْنَ وَعَلٰى أَبَوَيْهِ الْمُكَرَّمَيْنِ سَيِّدِنَا اٰدَمَ وَالْخَلِيْلِ إِبْرٰهِيْمَ وَعَلٰى

و بزرگ ما محمد خاتم انبیا و بر پدران بزرگ او سردار ما آدم و خلیل ابراهیم و بر

جَمِيْعِ إِخْوَانِهٖ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَعَلٰى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَعَلٰى أَصْحَابِهِ

همه برادران او از انبیا و بر اهل بیت او که پاکند و بر اصحاب او

الْمُنْتَجَبِيْنَ وَعَلٰى أَزْوَاجِهِ الطَّاهِرَاتِ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَعَلَى التَّابِعِيْنَ

که بزرگ و گزیده اند و بر ازواج پاک او که مادر مومنان اند و بر تابعان

لَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

ایشان به نیکوی تا روز قیامت و بر ما نیز برحمت تو ای رحیم ترین رحمت کنندگان

صَدَقَ اللّٰهُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْعَظَمَةِ وَالسُّلْطَانِ جَابِرُ

حق است خدای صاحب جلال و بزرگی و عظمت و خداوند غلبه راست کننده شکسته ها

يَا عَزِيْزُ لَا يُضَامُ قَيُّوْمٌ لَا يَنَامُ لَهُ الْأَفْعَالُ الْكِرَامُ وَالْمَوَاهِبُ

[illegible]

الْعِظَامُ وَالْأَيَادِي الْجِسَامُ وَالْإِفْضَالُ وَالْإِنْعَامُ وَالْكَمَالُ وَالتَّمَامُ
بزرگ و احسانهای بزرگ و فضلها و انعامها و کمالها و تمامیتها

يُسَبِّحُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ وَالْبَهَائِمُ وَالْهَوَامُّ وَالرِّيَاحُ وَالْغَمَامُ
تسبیح میگویند او را فرشتگان بزرگ و بهایم و خزنده و بادها و ابر

وَالضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ وَهُوَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ وَنَحْنُ عَلَى مَا
و روشنی و سایه و اوست خدای مالک پاک بی عیب و ما بر آنچه

قَالَ اللَّهُ رَبُّنَا جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَجَلَّتْ آلَاؤُهُ وَتَشْهَدُ
گفت خدای تعالی پروردگار ما بزرگ است ثنای او و پاک است نامهای او و بزرگ است نعمتهای او و گواه

أَرْضُهُ وَسَمَاؤُهُ وَنَطَقَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَأَنْبِيَاؤُهُ شَاهِدُونَ شَهِدَ
زمین او و آسمان او و گویا شدند بآن پیغمبران او و پیغمبران او گواهند گواهی داد

اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ
خدای تعالی که نیست هیچ معبود بجز او و فرشتگان و خداوندان دانش نیز گواهند بر آن برپا بعدل

إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَنَحْنُ بِمَا شَهِدَ
بجز او اوست غالب دانا بدرستیکه دین نزد خدا اسلام است و ما بآنچه گواهی داده است

اللَّهُ رَبُّنَا وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ مِنَ الشَّاهِدِينَ شَهَادَةً
خدای پروردگار ما و فرشتگان و دانایان از خلق او از گواهانیم گواهی که

شَهِدَ بِهَا الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ وَدَانَ بِهَا الْمُؤْمِنُ الْغَفُورُ الْوَدُودُ د ۹۵۸
گواهی داده است بآن غالب ستوده و نزدیک شدند بآن مومنان غفور دوست داشته شده

أُخْلِصُ بِالشَّهَادَةِ لِذِي الْعَرْشِ الْمَجِيدِ يَرْفَعُهَا بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ الرَّشِيدِ
خالص میکنیم گواهی را مر خداوند عرش بزرگ را که برمیبرد آن گواهی را بعمل شایسته

يُعْطِي قَائِلَهَا الْخُلُودَ فِي جَنَّةٍ ذَاتِ سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ
میدهد قایل شهادت را همیشگی در بهشت که خداوند درخت بی خار و خداوند درخت میوه دار

وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ يُزَارُ فِيهَا النَّبِيِّينَ الشُّهُودَ وَالرُّكَّعَ
سایه دراز و آب روان است و ملاقات میکنند در آن بهشت پیغمبران را که گواهند بر خلق و رکوع

السُّجُودَ وَالْبَاذِلِينَ فِي طَاعَتِهِ غَايَةَ الْمَجْهُودِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا بِهَذَا
و سجده کنندگان را و بذل کنندگان را در طاعت خدا نهایت کوشش بار خدایا بگردان ما را

التَّصْدِيقِ مُصَدِّقِينَ وَبِهَذَا الصِّدْقِ صَادِقِينَ وَبِهَذِهِ الشَّهَادَةِ
بتصدیق از جمله راست گویان و باین راستی از جمله گواهان و باین گواهی

مُؤْمِنِينَ وَبِهَذَا الْإِيمَانِ مُوَحِّدِينَ وَبِهَذَا التَّوْحِيدِ مُخْلِصِينَ
از جمله مومنان و باین ایمان از جمله موحدان و باین توحید از جمله مخلصان

وَبِهٰذَا الْاِخْلَاصِ مُوْقِنِيْنَ وَبِهٰذَا الْاِيْقَانِ عَارِفِيْنَ وَبِهٰذَا الْمَعْرِفَةِ
واین اخلاص از جمله یقین کنندگان و باین یقین از جمله عارفان و باین معرفت
مُعْتَرِفِيْنَ وَبِهٰذَا الْاِعْتِرَافِ مُنِيْبِيْنَ وَبِهٰذَا الْاِنَابَةِ تَائِبِيْنَ وَفِيْمَا
از جمله اقرار کنندگان و باین اقرار از جمله رجوع کنندگان و باین رجوع از جمله رسندگان و در آنچه
لَدَيْكَ رَاغِبِيْنَ وَلِمَا عِنْدَكَ طَالِبِيْنَ وَبَاهِ بِنَا مُعَرِّفِيْنَ الْمَلَائِكَةَ
نزدیک تست رغبت کنندگان و چیزی را که نزد تست طلب کنندگان
الْكِرَامَ الْكَاتِبِيْنَ وَاحْشُرْنَا مَعَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَ
و برانگیز ما را با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و
الصَّالِحِيْنَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنِ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِيْنُ فَشَغَلَتْهُ بِالدُّنْيَا
نیکوکاران و مگردان ما را از آنچه غلبه کرده است بروی شیطانها پس مشغول کرد اینها را او دنیا
مِنَ الدِّيْنِ فَاَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِيْنَ وَفِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ وَاَوْجِبْ لَنَا
از دین پس صبح کرد از ندامت زدگان و در آخرت از زیانکاران و واجب کن ما را
الْخُلُوْدَ فِيْ جَنَّاتِ النَّعِيْمِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ
خلود در بهشت نعمتها برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بارخدایا مر تراست ثنا و
اَنْتَ لِلْحَمْدِ اَهْلٌ وَاَنْتَ الْحَقِيْقُ بِالْمِنَّةِ ثُمَّ الْفَضْلِ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَتَابُعِ
توئی ثنا را لایق و توئی سزاوار نعمتها و فضلها مر تراست حمد بر پیاپی آمدن
اِحْسَانِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَوَاتُرِ اِنْعَامِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَرَادُفِ
٩٥٩ نیکوئیهای تو و مر تراست حمد بر پیاپی در پی انعام تو و مر تراست ثنا بر همواره بودن
اِمْتِنَانِكَ اَللّٰهُمَّ عَطَفْتَ عَلَيْنَا قُلُوْبَ الْاٰبَاءِ وَالْاُمَّهَاتِ صِغَارًا
منت نهادن تو بارخدایا مهربان کردی بر ما دلهای پدران ما را و مادران ما را در حالیکه
وَضَاعَفْتَ عَلَيْنَا نِعَمَكَ كِبَارًا وَوَالَيْتَ لَنَا بِرَّكَ مِدْرَارًا وَجَهِلْنَا
دو چند کردی بر ما نعمتهای خود در حال کلانی و رسانیدی پیوسته نیکوئی خود را وندانستیم
وَمَا عَاجَلْتَنَا مِرَارًا فَلَكَ الْحَمْدُ اَللّٰهُمَّ فَاِنَّا نَحْمَدُكَ سِرًّا وَجِهَارًا وَ
و شتابی نکردی در گرفتن ما بارها پس مر تراست ثنا بارخدایا ما حمد میگوئیم ترا پنهان و آشکارا و
نَشْكُرُكَ مَحَبَّةً وَاخْتِيَارًا فَلَكَ الْحَمْدُ اِذْ اَلْهَمْتَنَا مِنَ الْخَطَاءِ اِسْتِغْفَارًا
شکر میگوئیم ترا از روی محبت و اختیار پس مر تراست حمد چون آگاه کردی ما را از خطاها استغفار
وَلَكَ الْحَمْدُ فَارْزُقْنَا جَنَّةً وَاَجِرْنَا بِعَفْوِكَ نَارًا وَلَا تَهْتِكْنَا
و مر تراست حمد پس روزی کن ما را بهشت و پناه ده ما را از آتش بعفو خود و پرده مدر
يَوْمَ الْبَعْثِ فَتَجْعَلَنَا بَيْنَ الْمَعَاشِرِ عَارًا وَلَا تَفْضَحْنَا بِسُوْءِ اَفْعَالِنَا
روز بعث و نشر پس بگردانی ما را در میان گروهها سبب ننگ و رسوا مکن ما را بسبب بدیهای افعال ما

٩٧٠

يَوْمَ لِقَائِكَ فَتَكْسُنَا ذِلَّةً وَانْكِسَارًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

روز ملاقات خود پس بپوشانی مرا لباس رسوائی و خواری برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان

اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا هَدَيْتَنَا لِلْإِسْلَامِ وَعَلَّمْتَنَا الْحِكْمَةَ وَالْقُرْآنَ

بار خدایا مر تراست حمد چنانچه ره نمودی ما را برای اسلام و آموختی ما را حکمت و قرآن

اَللّٰهُمَّ أَنْتَ عَلَّمْتَنَاهُ قَبْلَ رَغْبَتِنَا فِي تَعَلُّمِهِ وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا قَبْلَ

بار خدایا تو آموختی ما را آنچه پیش از رغبت ما در تعلیم او و منت نهادی بآن بر ما پیش از

عِلْمِنَا بِمَعْرِفَتِهِ وَخَصَصْتَنَا بِهِ قَبْلَ مَعْرِفَتِنَا بِفَضْلِهِ اَللّٰهُمَّ فَإِذَا كَانَ

دانستن ما معرفت او را و خاص کردی ما را بآن پیش از معرفت ما بفضل او بار خدایا پس هرگاه

ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِكَ لُطْفًا بِنَا وَامْتِنَانًا عَلَيْنَا مِنْ غَيْرِ حِيلَتِنَا وَلَا

این از فضل تو لطف بر ما و منت بر ما بغیر حیله ما و نیست

قُوَّتِنَا فَهَبْ لَنَا اَللّٰهُمَّ رِعَايَةَ حَقِّهِ وَاحْفَظْ آيَاتِهِ وَعَمَلًا بِمُحْكَمِهِ

توانائی ما پس ببخش ما را بار خدایا نگهداشت حق قرآن و یاد کردن آیات او و عمل کردن بآیات

وَإِيمَانًا بِمُتَشَابِهِهِ وَهُدًى فِي تَدَبُّرِهِ وَتَفَكُّرًا فِي أَمْثَالِهِ وَمُعْجِزَتِهِ

و ایمان آوردن بمتشابهات آن و راه راست در اندیشه آن و فکر کردن در مثلها و قصه‌های آن

وَتَبْصِرَةً فِي نُورِهِ وَحِكْمَةً لَا تُعَارِضُنَا الشُّكُوكُ فِي تَصْدِيقِهِ

و بینش در نور که این و حکمت آن که عارض نشود شکها ما را در گرویدن بآن

وَلَا يَخْتَلِجُنَا الزَّيْغُ فِي قَصْدِ طَرِيقِهِ اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ

و نخلد ما را کجی در قصد کردن راه آن بار خدایا نفع رسان ما را بالقرآن بزرگ

وَبَارِكْ لَنَا فِي الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَتَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

و برکت ده ما را در آیات و ذکر حکیم و بپذیر از ما که تو شنونده

الْعَلِيمُ وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

دانا و توبه ده ما را که تو توبه دهنده رحیم برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلِ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قُلُوبِنَا وَشِفَاءَ صُدُورِنَا وَ

رحمت کنندگان بار خدایا بگردان قرآن را بهار دلهای ما و شفای سینه ما و

جَلَاءَ أَحْزَانِنَا وَذَهَابَ هُمُومِنَا وَغُمُومِنَا وَسَائِقَنَا وَقَائِدَنَا وَ

صیقل اندوههای ما و بردن غمهای ما و باعث راهی ما و کشنده ما و

دَلِيلَنَا إِلَيْكَ وَإِلَى جَنَّاتِكَ جَنَّاتِ النَّعِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

دلیل ما بسوی تو و بسوی بهشتهای خود بهشت نعمت برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان

اَللّٰهُمَّ اجْعَلِ الْقُرْآنَ لِقُلُوبِنَا ضِيَاءً وَلِأَبْصَارِنَا جِلَاءً وَلِأَسْقَامِنَا

بار خدایا بگردان قرآن را برای دلهای ما روشنی و برای بینائی ما روشنی و برای بیماری

٩٦١

دَوَآءً وَلِذُنُوبِنَا مُمَحِّصًا وَمِنَ النَّارِ مُخَلِّصًا اَللّٰهُمَّ اكْسُنَا بِهِ
دوا دازبیرکنهان ما دورکننده وازآتش نجات دهنده بارخدایا بپوشان مارا بآن

الْحُلَلَ وَاَسْكِنَّا بِهِ الظُّلَلَ وَاَسْبِغْ عَلَيْنَا النِّعَمَ وَادْفَعْ بِهِ عَنَّا النِّقَمَ
حلها و سکونت ده مارا بآن در زیر سایه و تمام کن بر ما نعمت ها و دور کن بآن از ما [illegible]

وَاجْعَلْنَا بِهِ عِنْدَ الْجَزَآءِ مِنَ الْفَآئِزِينَ وَعِنْدَ النَّعْمَآءِ مِنَ الشَّاكِرِينَ
و بگردان مارا بآن نزد جزادادن از رستگاران و نزد نعمت ها از شکر کنندگان

وَعِنْدَ الْبَلَآءِ مِنَ الصَّابِرِينَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنِ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ
و نزد بلا از صبر کنندگان و مگردان مارا از آن گروه که غلبه کرده اند بر آن شیاطین

فَشَغَلَتْهُ بِالدُّنْيَا عَنِ الدِّينِ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
پس مشغول کرده اند آنها را از دین بدنیا پس صباح کرده اند از زیانکاران برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلِ الْقُرْاٰنَ بِنَا مَاحِلًا وَلَا الصِّرَاطَ بِنَا زَائِلًا وَلَا نَبِيَّنَا وَسَيِّدَنَا
رحمت کنندگان بارخدایا مگردان قرآن را بما مکر وسعایت کننده و نه صراط را بما اندازنده و نه نبی ما و سردار

سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْقِيٰمَةِ عَنَّا مُعْرِضًا وَلَا مُوَلِّيًا اِجْعَلْهُ يَا
بزرگ ما محمد ص را در قیامت از ما روگرداننده و اعراض کننده گردان

رَبَّنَا يَا خَالِقَنَا يَا رَازِقَنَا لَنَا شَافِعًا مُشَفَّعًا وَاَوْرِدْنَا حَوْضَهُ وَ
خدایا پروردگار ما آفریدگار ما ای روزی ده ما برای ما شفاعت کننده شفاعت قبول کرده شده و فرود

اسْقِنَا بِكَاْسِهِ مَشْرَبًا رَوِيًّا سَائِغًا هَنِيْئًا لَا نَظْمَاُ بَعْدَهُ اَبَدًا
بنوشان ما بکاسه او شراب بگلو فرو رونده گوارا که تشنه نشویم بعد از آن همیشه

غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا جَاحِدِينَ وَلَا مَغْضُوبٍ عَلَيْنَا وَلَا
درحالیکه رسوا نباشیم و نه سر زیر کرده و نه انکار کننده و نه غضب کرده شده بر ما و نه

الضَّالِّينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِالْقُرْاٰنِ الَّذِي
گمراه باشیم برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بارخدایا نفع رسان ما را بالقرآن که

رَفَعْتَ مَكَانَهُ وَثَبَّتَّ اَرْكَانَهُ وَاَيَّدْتَ سُلْطَانَهُ وَبَيَّنْتَ بَرَكَاتِهِ
بلند کرده مرتبه او را و ثابت داشتی ارکان او را و قوی کرده سلطان او را و آشکار کردی برکات او

وَجَعَلْتَ لِلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْفَصِيحَةِ لِسَانَهُ وَقُلْتَ يَا عَزَّ مِنْ قَائِلٍ
و گردانیدی لغت عربیه فصیحه زبان او و فرمودی ای کسیکه بالا تری از قایل

سُبْحَانَهُ فَاِذَا قَرَاْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهُ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ اَحْسَنَ كِتَابِهِ
پس چون بخوانیم قرآنرا پس پیروی کن ای محمد آنرا پس تحقیق بر ماست بیان آن قرآن

نِظَامًا وَاَوْضَحَهَا كَلَامًا وَاَبْيَنَهَا حَلَالًا وَحَرَامًا مُحْكَمَ الْبَيَانِ ظَاهِرَ
از روی نظام و واضح ترین آنها از روی کلام و آشکاراترین از روی حلال و حرام که محکم است بیان او ظاهر

الْبُرْهَانِ مَحْرُوسٌ مِنَ الزِّيَادَةِ وَالنُّقْصَانِ فِيهِ وَعْدٌ وَوَعِيدٌ

برهان او محروس است از زیادة و نقصان در اوست وعده و وعید

وَتَخْوِيفٌ وَتَهْدِيدٌ لَا يَاتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ

و تخویف و تهدید نمی آید او را باطل از پیش نه از پس

تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ اللّٰهُمَّ فَاَوْجِبْ لَنَا بِهِ الشَّرَفَ وَالْمَزِيدَ

نازل کرده شده است از حکیم ستوده شده بار خدایا پس واجب کن ما را بآن بزرگی و زیادتی ثواب

وَاَلْحِقْنَا بِكُلِّ بَرٍّ سَعِيدٍ وَاسْتَعْمِلْنَا فِي الْعَمَلِ الصَّالِحِ الرَّشِيدِ اِنَّكَ

برسان ما را بهر نیکوکار نیکبخت و بکار دار ما را در عمل نیک که رشید است بدرستی

اَنْتَ الْقَرِيبُ الْمُجِيبُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللّٰهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَنَا

تو نزدیک و اجابت کننده برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا پس چنانچه گردانیدی ما را

بِهِ مُصَدِّقِينَ وَلِمَا فِيهِ مُحَقِّقِينَ فَاجْعَلْنَا بِتِلَاوَتِهِ مُنْتَفِعِينَ

بآن تصدیق کننده و چیزیکه را که در وست تحقیق کننده پس بگردان ما را بتلاوت آن نفع گیرندگان

وَاِلَى لَذِيذِ خِطَابِهِ مُسْتَمِعِينَ وَبِمَا فِيهِ مُعْتَبِرِينَ وَلِاَحْكَامِهِ جَامِعِينَ

و بسوی کلام خوش او گوش دارندگان و بآنچه دروست پند گیرندگان و احکام او را جمع کنندگان

وَلِاَوَامِرِهِ وَنَوَاهِيهِ خَاضِعِينَ وَعِنْدَ خَتْمِهِ مِنَ الْفَائِزِينَ وَلِثَوَابِهِ

و اوامر و نواهی او را ترسندگان و نزدیک ختم او از رسندگان مطلوب و ثواب او را ۹۶۲

حَائِزِينَ وَلَكَ فِي جَمِيعِ شُهُورِنَا ذَاكِرِينَ وَاِلَيْكَ فِي جَمِيعِ اُمُورِنَا رَاجِعِينَ

گرد کنندگان و مر ترا در همه ماهها یاد کنندگان و بسوی تو در همه امور خود رجوع کنندگان

وَاغْفِرْ لَنَا فِي لَيْلَتِنَا هٰذِهِ اَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللّٰهُمَّ

و بیامرز ما را در این شب ما همه را برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا

اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ حَفِظُوا لِلْقُرْاٰنِ حُرْمَتَهُ لَمَّا حَفِظُوهُ وَعَظَّمُوا

بگردان ما را از آن کسانیکه نگاه داشته اند حرمت قرآن را هرگاه از بر کردند آنرا و بزرگ پنداشتند

مَنْزِلَتَهُ لَمَّا سَمِعُوهُ وَتَاَدَّبُوا بِاٰدَابِهِ لَمَّا حَضَرُوهُ وَالْتَزَمُوا حُكْمَهُ

منزلت آنرا هرگاه شنیدند آنرا و ادب گرفتند با داب آن هرگاه حاضر شدند آنرا و لازم گرفتند حکم آنرا

لَمَّا فَارَقُوهُ وَاَحْسَنُوا جِوَارَهُ لَمَّا جَاوَرُوهُ وَاَرَادُوا بِتِلَاوَتِهِ وَجْهَكَ

چون جدا شدند از او و نیک پند شنیدند همسایگی او هرگاه مجاور شدند آنرا و اراده کردند بتلاوت آن ذات

الْكَرِيمَ وَالدَّارَ الْاٰخِرَةَ فَوَصَلُوا بِهِ اِلَى الْمَقَامَاتِ الْفَاخِرَةِ وَاجْعَلْنَا

کریم ترا و سرای آخرت پس رسیدند بآن بسوی مقامات فاخره و بگردان ما را

بِهِ مِمَّنْ فِي دَرَجِ الْجِنَانِ يَرْتَقِي وَبِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ يَوْمَ عَرْضِهِ وَهُوَ

بآن از گروهیکه در درجهای بهشت می بر آیند و به پیغمبر خود صلعم روزیکه پیش آید او را و حال آنکه

راض عنه يلتقي فالمستشفع بالقرآن غير الشقي برحمتك يا ارحم
پس شفاعت جوینده بسوی تو بقرآن غیر شقی است برحمت خودای رحیم ترین
الراحمين اللهم اجعلها ختمة مباركة على من قرأها وحضرها
رحمت کنندگان بارخدایا بگردان آنرا ختم مبارک بر کسیکه خوانده است و حاضر شده آنرا
وسمعها وأمن على دعائها وأنزل اللهم من بركاتها على أهل
و شنیده است آنرا و آمین کرده ست بر دعای آن و نازل کن بارخدایا از برکات آن بر اهل
الدور في دورهم وعلى أهل القصور في قصورهم وعلى أهل الثغور
سراها در سراهای آنها و بر اهل محلها در محلهاے آنها و بر اهل جاهاے ترس
في ثغورهم وعلى أهل الحرمين في حرميهم من المؤمنين اللهم
در جاهای ترس آنها و بر اهل حرمین در حرمین آنها از مومنین و مومنات بارخدایا
وأهل القبور من أهل ملتنا أنزل عليهم في قبورهم الضياء و
و اهل قبورها از اهل ملت ما نازل کن بر ایشان در قبور ایشان روشنی و
الفسحة وجازهم بالإحسان إحسانا وبالسيئات غفرانا وارحمنا
فراخی و جزاده ایشانرا بمقابله نیکی افزونی نیکی و بمقابله بدیهاے ایشان آمرزش و رحم کن ما را
إذا صرنا إلى ما صاروا إليه برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم يا
هرگاه بگردیم ما بسوے آنچه گردیده اند ایشان بسوی او برحمت خودای رحیم ترین رحمت کنندگان بارخدایا
973 سابق الفوت ويا سامع الصوت ويا كاسي العظام بعد الموت صل
ای پیشی گیرنده فوت وای شنونده آواز وای پوشنده استخوانها بعد از موت رحمت فرست
على محمد وعلى آل محمد ولا تدع لنا في هذه الليلة الشريفة المباركة
بر محمد و آل محمد و مگذار ما را درین شب شریف و مبارک
ذنبا إلا غفرته ولا هما إلا فرجته ولا كربا إلا نفسته ولا غما إلا
گناهے مگر آمرزیے آنرا و نه غمی مگر گشایے آنرا و نه سختی مگر کم کردی آنرا و نه اندوهی مگر
كشفته ولا سوءا إلا صرفته ولا مريضا إلا شفيته ولا مبتلى
دور کردی آنرا و نه بدی مگر گردانی آنرا و نه مریضی مگر شفا دهی آنرا و نه گرفتاری
إلا عافيته ولا ذا إساءة إلا نقلته ولا حقا إلا استخرجته ولا
مگر عافیت دهی آنرا و نه خداوند بدی مگر بر داشته باشی آنرا و نه حقی مگر بیرون آورده باشی آنرا و
غائبا إلا رددته ولا عاصيا إلا هديته ولا ولدا إلا أصلحته ولا
گمشده مگر باز آورده آنرا و نه عاصی مگر هدایت کنی آنرا و نه فرزندی مگر اصلاح کرده باشی و نه
ميتا إلا رحمته ولا حاجة من حوائج الدنيا والآخرة لك فيها رضا
مرده مگر رحمت کرده باشی آنرا و نه حاجتی از حاجتهاے دنیا و آخرت که مر ترا در آن رضامندی است

وَالْخَيْرِ فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا أَعَنْتَ عَلَى قَضَائِهَا بِيُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ مَعَ
و هر ا در آن صلاح باشد مگر که یاری کرده باشی بر اداء آن به آسانی از خود و عافیت مع
الْمَغْفِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ عَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا بِعَفْوِكَ
مغفرت خود برحمت خود ای رحیم‌ترین رحمت کنندگان بارخدایا عافیت ده ما را و عفو کن از ما بعفو
الْعَظِيمِ وَسِتْرِكَ الْجَمِيلِ وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ يَا دَائِمَ الْمَعْرُوفِ يَا كَثِيرَ
بزرگ خود و ستر جمیل خود و احسان قدیم خود ای همیشه نیکی کننده ای بسیار نکوئی
الْخَيْرِ وَصَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَسَنَدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى إِخْوَانِهِ الْأَنْبِيَاءِ وَعَلَى
نیکی و درود فرست بر سردار و بزرگ ما محمد و بر برادران او که پیغمبرانند و بر
آلِهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ
آل او و فرشتگان و سلام بفرست سلام فرستادنی پروردگارا بده ما را از نزد خود رحمت و آماده کن
لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَوَفِّقْنَا لِعَمَلٍ صَالِحٍ تُرْضِيكَ عَنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
برای ما از کار ما رشد و توفیق ده ما را برای عمل صالح که راضی کند ترا از ما برحمت خودای رحیم‌ترین
الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ
رحمت کنندگان بارخدایا درود بفرست بر محمد چنانچه ره نمودی ما را بآن از گمراهی بارخدایا درود
عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا اسْتَيْقَظْتَنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَلَّغَ
بر محمد چنانچه بیدار کردی ما را از جهالت بارخدایا درود بفرست بر محمد چنانچه رسانید تبلیغ
الرِّسَالَةَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ شَمْسِ الْبِلَادِ وَقَمَرِ الْمِهَادِ وَزَيْنِ الْوُرَّادِ
پیغام تو بارخدایا درود بفرست بر محمد که آفتاب شهرهاست و ماه گهوارهاست و زینت درآیندگان
وَشَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ يَوْمَ التَّنَادِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ
و شفاعت کننده گنهکاران بروز قیامت بارخدایا درود بفرست بر محمد و بر اولاد او و
جَمِيعِ صَحَابَتِهِ الَّذِينَ قَامُوا بِنُصْرَتِهِ وَجَرَوْا عَلَى سُنَّتِهِ بِرَحْمَتِكَ
جمیع صحابه او که ایستاده بودند برای یاری او و رفتند بر سنت او برحمت خودای
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الَّذِي بِالْحَقِّ بَعَثْتَهُ وَبِالصِّدْقِ
رحیم‌ترین رحمت کنندگان بارخدایا درود بفرست بر محمد که بحق فرستادی او را و بصدق
نَعَتَّهُ وَبِالْحِلْمِ وَسَمْتَهُ وَبِأَحْمَدَ سَمَّيْتَهُ وَفِي الْقِيَامَةِ فِي أُمَّتِهِ
صفت کرده او را و بحلم علامت کرده او را و باحمد نامیده او را و در قیامت در امت او
شَفَّعْتَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا زَهَرَتِ النُّجُومُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا
شفاعت قبول کردی او را بارخدایا درود بفرست بر محمد تا درخشیده اند ستاره‌ها و درود بفرست بر محمد
تَلَاحَقَتِ الْغُيُومُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا
تا هنگام که با هم پیوسته اند ابرها و درود بفرست به محمد ای زنده ای برپا دارنده جهان بارخدایا درود بفرست بر محمد

ذَكَرَهُ الأَبْرَارُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا اخْتَلَفَتِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَصَلِّ عَلَى

یاد کنندگان او راینکان درود بفرست بر محمد تا زمان دیگرگون شدن شب و روز درود بفرست

مُحَمَّدٍ وَعَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ الْوَصِيَّة

محمد و مهاجرین و انصار برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان فصل در وصیت

وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللهُ أَنَّ لَيْلَتَكُمْ هٰذِهِ لَيْلَةُ الْوَدَاعِ لِشَهْرِكُمُ الَّذِي

بدانید رحمت کند شما را خدای تعالی بدرستی این شب شما شب وداع است ماه شما را که

شَرَّفَهُ اللهُ وَعَظَّمَهُ وَرَفَعَ قَدْرَهُ وَكَرَّمَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ وَ

شرف داد آنرا خدا میتو و بزرگ گردانید و بلند کرد قدر او و بزرگ کرد اورا بروزه داشتن بروز و قیام در

تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَنُزُولِ الرَّحْمَةِ فِيهِ عَلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَالرِّضْوَانِ جَعَلَهُ اللهُ

تلاوت قرآن و فرستادن رحمت دروی بر شما از جانب خدا تعالی و خوشنودی او گردانید اورا خدا

مِصْبَاحَ الْعَامِ وَوَاسِطَةَ النِّظَامِ وَأَشْرَفَ قَوَاعِدِ الإِسْلَامِ الْمُشَرَّفِ

چراغ سال و واسطه نظام و بزرگترین قواعد اسلام شرف داده شده

بِأَنْوَارِ الصِّيَامِ وَالْقِيَامِ أَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى فِيهِ كِتَابَهُ وَفَتَحَ فِيهِ لِلتَّائِبِينَ

بانوار روزه داری بروز و قیام شب فرستاد خدا تعالی دروی کتاب خود را و بکشاد دروی توبه کنندگان را

أَبْوَابَهُ فَلَا دُعَاءَ فِيهِ إِلَّا مَسْمُوعٌ وَلَا خَيْرَ إِلَّا مَجْمُوعٌ وَلَا ضَرَرَ إِلَّا

دروازه توبه پس نیست هیچ دعا دروی مگر شنیده شده و نه هیچ خیر مگر جمع کرده شده و نه هیچ نقصانی مگر

مَدْفُوعٌ وَلَا عَمَلَ إِلَّا مَرْفُوعٌ الظَّافِرُ الْمَيْمُونُ مَنِ اغْتَنَمَ أَوْقَاتَهُ وَ

دفع کرده شده و نه هیچ عملی مگر برداشته شده ظفر یابنده مبارک کسیکه غنیمت دانست اوقات او را و

الْخَاسِرُ الْمَغْبُونُ مَنْ أَهْمَلَهُ فَفَاتَهُ شَهْرٌ جَعَلَهُ اللهُ لِذُنُوبِكُمْ تَطْهِيرًا

زیانکار فریب داده شده کسیکه ترک کرد آنرا پس فوت کرد آنرا ماه رمضان ماهیست که گردانید خدای اورا

وَلِسَيِّئَاتِكُمْ تَكْفِيرًا وَلِمَنْ أَحْسَنَ مِنْكُمْ صَحِيفَةً ذَخِيرَةً وَنُورًا وَ

و از بدیهای شما کفاره و از برای کسیکه نیک کرده است صحیفه آن بعبادت ذخیره و نور و

لِمَنْ وَفَى بِشَرْطِهِ وَرَعَى بِحَقِّهِ فَرَحًا وَسُرُورًا شَهْرٌ تُوَزَّعُ فِيهِ أَهْلُ

از برای کسیکه وفا کرد بشرایط او و اورا نگاه داشت حق او فرح و سرور ماهیست که بازرسانیده میشوند در آن اهل

الْفِسْقِ وَالْفَسَادِ وَازْدَادَ فِيهِ مِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى اللهِ أَهْلُ الْجِدِّ وَالاجْتِهَادِ

فسق و فساد و زیاده میشود در وی رغبت بسوی خدای تعالی اهل کوشش و مشقت را

شَهْرُ عِمَارَاتِ الْقُلُوبِ وَكَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ وَاخْتِصَاصِ الْمَسَاجِدِ

ماهیست که آباد میشوند در وی دلها و کفاره داده میشوند گناهها و بسیاری مسجدها

بِالازْدِحَامِ وَالتَّحَاشُدِ وَهُبُوطِ الأَمْلَاكِ بِصُكَاكِ الْعِتْقِ وَالْفِكَاكِ

بانبوه شدن و اجتماع و فرود آمدن ملکها بقبالهای آزادی بندها و خلاصی آنها

شهر فيه المساجد تعمر والمصابيح تزهر والآيات تذكر والقلوب
ماهیست که در او مسجدها آباده کرده میشوند و چراغها روشن کرده میشوند و آیات که می قرآن خوانده میشوند و دلها

تحيى والذنوب تغفر شهر فيه تشرق المساجد بالأنوار وتكثر
زنده میشوند و گناهان آمرزیده میشوند ماهیست که در او روشن میشوند مسجدها بنورها و زیاده میکنند

الملائكة لصوامه من الاستغفار ويعتق فيه الجبار في كل ليلة
فرشتگان روزه داران اورا از استغفار و آزاد میکند در او جبار در هر شب

عند الإفطار ستمائة ألف عتيق من النار وتنزل فيه البركات
وقت افطار ششصد هزار گردن از آتش و فرود می آید در او برکات

وتعظم فيه الصدقات وتكفر فيه السيئات وتقال فيه العثرات
و بزرگ میشود در او صدقه ها و کفاره میشود در او سیئات را و عفو کرده میشود در او لغزشها

وتدفع فيه النكبات وترفع فيه الدرجات وترحم فيه العبرات
و دور میشود در او آسیبها و بلند میشود در او درجها و رحم کرده میشود در او اشکها

وتنادي فيه الحور الحسان من الجنان هنيئا لكم يا معشر الصائمين
و ندا کرده میشود در او حوران نیک از بهشت ها خوشگوار باد شما را ای گروه روزه داران

والصائمات والقائمين والقائمات ما أعد الله لكم من الخيرات
و زنان روزه داران و مردان شب قایم دارندگان و زنان شب قایم دارندگان آنچه آماده کرده است خدا برای شما از خیرات

966 لقد عمتكم البركات واستبشر بكم أهل الأرض والسماوات فرحم
هر آینه بتحقیق فرا گرفت شما را برکات و شاد میشوند بشما اهل زمین و آسمانها پس رحم کند خدا

الله امرءا مهد لنفسه قبل حلول رمسه واشتغل بيومه عن غده
مردی را که آماده کرد نفس خود را پیش از فرود آمدن قبرش و مشغول شد بروز خود از فردای خود

وأمسه وتزود من بقية زاده قبل نفاد عمره وأظهر لفراق
و دیروز گذشته خود و توشه گرفت از باقی مانده توشه خود پیش از تمامی عمر او و ظاهر کرد فراق

شهره جزعه وسلم على شهره وودعه وقال السلام عليك يا شهر
ماه او جزع خود را و سلام داد بر ماه او و وداع کرد او را و گفت سلام باد بر تو ای ماه

رمضان السلام عليك يا شهر الصيام والقيام وتلاوة القرآن
رمضان سلام باد بر تو ای ماه روزه داری و شب زنده داری و تلاوت قرآن

السلام عليك يا شهر التجاوز والغفران السلام عليك يا شهر البركة
سلام باد بر تو ای ماه گذشتن از گناهان و آمرزش سلام باد بر تو ای ماه برکت

والإحسان السلام عليك يا شهر التحف والرضوان السلام عليك
و نیکوئی سلام باد بر تو ای ماه تحفها و خشنودی سلام باد بر تو

از خیرات

يا شهر النسك والتعبد السلام عليك يا شهر الصيام والتهجد
ای ماه بندگی و عبادت سلام باد بر تو ای ماه روزه داری و تهجد
السلام عليك يا شهر التراويح السلام عليك يا شهر الانوار والمصابيح
سلام باد بر تو ای ماه تراویح سلام باد بر تو ای ماه نورها و چراغها
السلام عليك يا انس العارفين السلام عليك يا فخر الواصفين
سلام باد بر تو ای خوشی عارفان سلام باد بر تو ای فخر وصف کنندگان
السلام عليك يا نور الوامقين السلام عليك يا روضة العابدين
سلام باد بر تو ای نور دوستان سلام باد بر تو ای باغ عابدان
فيا شهرنا غير مودع ودعناك وغير مقلي فارقناك كان نهارك
ای ماه ما در حالی که وداع کرده نشده وداع کردیم ترا در حالی که دشمن داشته نشده جدائی کردیم ترا
صدقة وصياما وليلك قراءة وقياما فعليك منا تحية وسلاما
صدقه و روزه و شب تو قراءة و قیام پس بر تو باد از ما تحیت و سلام
أترى تعود بعدها علينا ام يدركنا المنون ولا تؤل الينا مصابيح
آیا می بینیم ترا که باز می آیی بعد ازان بر ما یا می رسد ما را مرگ پس رجوع نکنی بسوی ما ای چراغها
فيك مشهورة ومساجدنا فيك معمورة فالان تنطفي المصابيح
در تو مشهور اند و مساجد ما در تو معمور اند پس الان سرد میشوند چراغها
وتنقطع التراويح ونرجع الى العادة ونفارق شهر العبادة فياليت
و منقطع شد تراویح و باز میگردیم بسوی عادة و جدائی میکنیم ماه عبادت را پس کاش
شعري من المقبول منا فنهنيه بحسن عمله ام ليت شعري من
دانستمی که کیست مقبول از ما پس مبارکبادی میکردیم او را بسبب نیکوئی عمل او یا کاشکی دانستمی کیست
المطرود منا فنعزيه بسوء عمله فيا ايها المقبول هنيئا لك ثواب
مطرود از ما پس تعزیت میکنیم بسوی بدی عمل او پس ای مقبول خوشگوار باد ترا ثواب
الله ورضوانه ورحمته وغفرانه وقبوله واحسانه وعفوه وامتنانه
خدا و خوشنودی او و رحمت او و آمرزش او و قبول او و نیکوئی او و عفو او و احسان او
وخلود في دار امانه يا ايها المطرود باصراره وطغيانه وظلمه و
و همیشه بودن در سرای امان او ای مطرود بر اصرار خود و طغیان و ظلم و
عدوانه وغفلته وخسرانه وتماديه وعصيانه لقد عظمت
تشفی و غفلت خود و زیانکاری خود و دراز و نافرمانی هر آئینه بزرگ شد
مصيبتك بغضب الله وهوانه فاين مقلتك الباكية واين
مصیبت تو بغضب خدا و خواری پس کجاست چشم گریان تو و کجاست

دمعتك الجارية واين ذفرتك الرائحة الغادية لاي يوم اخرت

اشک روان تو و کجاست فزاید گاه بگاه تو آینده ست هر کدام روز را موخر کردی

توبتك ولاي عام ادخرت عدتك الى عام قابل وحول حائل

توبه خود را و هر کدام سال را ذخیره گردی تو سال آینده و سال گذرنده

كلا فما اليك مدة الاعمار ولا معرفة المقدار فكم من مؤمل امل

پس نیست بسوی تو مدت عمرها ونه دانستن اندازه پس بسیار از امید واران امید

بلوغه فلم يبلغه وكم من مدرك له فلم يتممه وكم من اعد

رسیدن سال آینده پس نرسیدند و بسیار از دریابندگان او را و تمام نکردند آنرا و بسیار اند که اماده کردند

طيبا للعيد جعل في تلحيده وثيابا للتزينه صارت لتكفينه

خوشبو را برای عید خود که گردانیده شد در لحد خود و آماده کرده اند لباس برای زینت عید گردید کفن

ومتاهبا للفطر صار مرتهنا في قبره وكم من لا يصوم بعده

وآماده برای فطر او گردیده گرو در قبر خود و بسا کس اند که روزه نمیدارند بعد

سواه وهو يطمع في غيره ان يراه فاحمدوا الله عباد الله على بلوغ

غیر او و او طمع میکند در غیر خود اینکه ببیند او را پس حمد گوئید خدا را ای بندگان خدا بر رسیدن

اختتامه وسلوه قبول صيامه وقيامه وارتقبوه باداء حقوقه

ختم او را و سوال کنید قبول صیام خود و قیام خود را امیدوار باشید باداء حقوق خود

واعتصموا بحبل الله وتوفيقه واعلموا رحمكم الله انكم فارقتم ٩٦٨

و چنگ زنید برسنهای خدا و توفیق او و بدانید رحم کند خدا بشما تحقیق شما جدا کردید

شهرا عظيما متفضلا كريما اين الصوام والموافقون ذلك في

ماه بزرگ را که خداوند فضیلت ست کریم کجا اند روزه داران و ایستادگان موافقت

سالف الاعوام واين من كان معكم ليالي شهر رمضان شاهدين

سالهای گذشته و کجاست کسیکه بود باشما در شبهای ماه رمضان حاضر

وفي كل حق الله معاملين من الاباء والامهات والاخوة والاخوات

و در همه حقوق خدا عمل کنندگان از پدران و مادران و برادران و خواهران

والجيرة والقرابات فانهم والله هادم اللذات وقاطع الشهوات

و همسایگان و نزدیکان داد ایشان را خدای ویران کننده لذتها و دور کننده شهوات

ومفرق الجماعات فاخلى منهم المشاهد وعطل منهم المساجد

و جدا کننده جماعتها یعنی مرگ پس خالی ماند از ایشان مشاهد و بیکار ماند از ایشان مسجدها

في بطون الالحاد صرعى لا يجدون لما هم فيه دفعا ولا يملكون

در شکمهای لحدها افتادگان نمی یابند چیزی را که ایشان در آنند دور کردنی و مالک نیستند

لأنفسهم ضرّاً ولا نفعاً ينتظرون يوماً الأمر فيه إلى ربّهم

مر نفسهای خود را از زیانی و سودی منتظر اند روزی را که امتنان در آن روز بسوی پروردگار خود

تُدعى والخلائق تُحشر إلى الموقف وتسعى بالفرائض تعدّ من

خوانده میشوند و خلائق حشر کرده میشود بسوی حشرگاه و میدوند و مردم سخت بانگ میزنند از

هول ذلك اليوم دمعاً والقلوب تتصدّع من الحساب صدعاً

ترس این روز و از اشک گریه میروند و دلها میشکنند از ترس حساب شکستنی

ونفخ في الصور فجمعناهم جمعاً عباد الله من كان منع نفسه من

و دمیده شود در صور پس جمع میکنیم ایشان را جمع کردنی ای بندهای خدا کسیکه باز داشت نفس خود را از

الحرام في شهر رمضان فليمنعها فيما بعده من الشهور والأعوام

حرام در ماه رمضان پس باید که منع کند در آنچه پس از رمضانست از ماهها و سالها

فإنّ إله الشهرين واحد وهو على الزمانين مطّلع شاهد أجزانا

بدرستی خدای ماهها و سالها یکیست و آن بر هر دو زمان آگاه و حاضر است جزا دهد ما را

الله وإيّاكم على فراق شهر البركة وأجزل أقسامنا وأقسامكم من

خدای تعالی و شما را بر فراق ماه برکت و بزرگ کند حصه‌های ما و شما از رحمت خود که

رحمته المنزلة وبارك لنا ولكم في بقيّته وسلك بنا وبكم

از رحمت خود که فرستادست و برکت کند ما را و شما را در باقی عمر و ببرد ما را و شما را

طريق هدايته برحمته وفضله ومنّته اللّهمّ وما قسمت في هذه

راه هدایت برحمت و فضل خود و منت خود بار خدایا آنچه تقسیم کردی در این

الليلة من عتق وغفران ورحمة ورضوان وعفو وامتنان وكرم

شب از آزادی و آمرزش و رحمت و خوشنودی و بخشش و منت و کرم

وإحسان ونجاة من النيران وخلود في نعيم الجنان فاجعل لنا

و احسان و رستگاری از آتش و همیشگی در نعمتهای بهشت پس بگردان ما را

منه أوفر الحظّ وأجزل الأقسام برحمتك يا أرحم الراحمين اللّهمّ وكما

از آن وافرترین بهره و بزرگترین قسمتها برحمت خود ای مهربانترین مهربانان بار خدایا چنانکه

بلّغتنا شهر الصيام فاجعل عامه علينا من أبرك الأعوام وأيّامه

رسانیدی ما را بماه رمضان پس بگردان سال او را بر ما از مبارکترین سالها و روزهای او

من أسعد الأيّام وتقبّل منّا ما قدّمناه فيه من الصيام والقيام

از سعیدترین روزها و بپذیر از ما آنچه پیش فرستادیم در آن ماه از روزه و قیام شب

واغفر لنا ما اقترفنا فيه من الآثام وخلّصنا من مظالم الأنام

و آمرزش کن ما را آنچه کسب کردیم در آن ماه از گناهان و خالص کن ما را از ستمهای مردم

يَوْمَ لَا يَجْزِي فِيهِ سِوَاكَ يَا عَلَّامُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ تَوَلَّيْنَا

روزیکه امید و گشته نشود در آن روز جز از تو ای دانا ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا ما انشاء کرده ایم

صِيَامَ شَهْرِنَا وَقِيَامَهُ عَلَى تَقْصِيرٍ وَأَدَّيْنَا فِيهِ مِنْ حَقِّكَ قَلِيلًا

روزهای ماه خود را و قیام آنرا بتقصیر و ادا کردیم در آن ماه از حقوق تو اندکی

مِنْ كَثِيرٍ وَقَدْ أَنَخْنَا بِبَابِكَ سَائِلِينَ وَلِمَعْرُوفِكَ طَالِبِينَ فَلَا تَرُدَّنَا

از بسیار و هر آینه گریستیم بر در تو در حالیکه سوال کننده ایم و بخشش ترا جویان پس باز مگردان ما را

خَائِبِينَ وَلَا مِنْ رَحْمَتِكَ آيِسِينَ فَنَحْنُ الْفُقَرَاءُ إِلَيْكَ الْأَسْرَى بَيْنَ

ناامید و نه از رحمت خود ناامید پس ما فقیر هستیم بسوی تو و اسیریم در میان

يَدَيْكَ إِلَيْكَ تَوَجَّهْنَا وَلِمَعْرُوفِكَ تَعَرَّضْنَا وَلِبَابِكَ قَرَعْنَا وَمِنْ

قدرت تو بسوی تو رو آورده ایم و احسان ترا طلبیده ایم و در ترا کوفته ایم و از

رَحْمَتِكَ سَأَلْنَا فَارْحَمْ خُضُوعَنَا وَاجْبُرْ قُلُوبَنَا وَاسْتُرْ عُيُوبَنَا

رحمت تو سوال کرده ایم پس رحم کن بر شکستگی ما و درست کن دلهای ما را و بپوشان عیبهای ما را

وَاغْفِرْ ذُنُوبَنَا وَأَقِرَّ فِي الْقِيَامَةِ عُيُونَنَا وَلَا تَصْرِفْ وَجْهَكَ الْكَرِيمَ

و بیامرز گناهان ما را و روشن فرما در قیامت دیده ما را و مگردان روی کریم خود را

عَنَّا وَاجْعَلْ عَمَلَنَا مَقْبُولًا وَسَعْيَنَا مَشْكُورًا وَحَظًّا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ

از ما و بگردان عمل ما مقبول و سعی ما مشکور و بهره در این شب

مَوْفُورًا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ أَنْ تَجْمَعَنَا فِي مِثْلِهِ فَبَارِكْ ٩٧٠

وافر بار خدایا اگر باشد در آینده علم تو که جمع کنی ما را در سال آینده پس برکت ده

لَنَا فِيهِ وَإِنْ قَضَيْتَ بِقَطْعِ آجَالِنَا وَمَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَأَحْسِنِ

ما را در آن و اگر حکم کردی بقطع عمر ما و آنچه حایل است میان ما و میان آن ماه پس نیکو کن

الْخِلَافَةَ عَلَى بَاقِينَا وَأَوْسِعِ الرَّحْمَةَ عَلَى مَاضِينَا وَعُمَّنَا جَمِيعًا بِرَحْمَتِكَ

خلافت بر پس ماندگان ما و فراخ کن رحمت بر گذشتگان ما و در گیر ما را همه برحمت خود

وَبِغُفْرَانِكَ وَاجْعَلِ الْمَوْعِدَ بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ وَرِضْوَانِكَ مَعَ الَّذِينَ

و آمرزش خود و بگردان جلسه ما میان جنت خود و خوشنودی خود با کسانیکه

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ

نعمت دادی بسا ایشان از انبیا و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران

وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ وَأَهْلُ الْقُبُورِ

و نیکو اند ایشان رفیق برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا و اهل گورها

رَهَائِنُ ذُنُوبِهِمْ لَا يُطْلَقُونَ وَأُسَارَى وَحْشَةٍ لَا يُفَكُّونَ وَغُرَبَاءُ

گروگان گناهان اند که سر داده نمیشوند و بندیان وحشت اند که گذاشته نمیشوند و غریبان

سَفَرٍ لَا يَنْتَظِرُونَ تَحْتَ دَارِسَاتِ الثَّرَى مَحَاسِنُ وُجُوهِهِمْ دَ
سفرانند چشم داشته نمیشوند تا پدید کننده خاک خوبیهای روی ایشان را و

جَادَرَتْهُمُ الْهَوَامُّ فِي مَلَاحِدِ قُبُورِهِمْ فَهُمْ جُمُودٌ لَا يَتَكَلَّمُونَ وَجِيرَانٌ
بسایند خزندها در لحدهای گورهای ایشان پس ایشان افتاده اند کلام نمیکنند و همسایگان

قُرْبٌ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَسُكَّانٌ لِلَحْدٍ إِلَى الْحَشْرِ لَا يَظْعَنُونَ وَفِيهِمْ مُحْسِنُونَ
قریب اند که زیارت یکدیگر نمیکنند و ساکنان لحدهاند تا حشر کوچ نمیشوند و در ایشان نیکوکارانند

وَمُسِيئُونَ وَمُقَصِّرُونَ وَمُجْتَهِدُونَ اللَّهُمَّ فَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ
و بدکاران و تقصیر کنندگان اند و کوشش کنندگان بار خدایا پس کسیکه بوده است از ایشان

مَسْرُورًا فَزِدْهُ كَرَامَةً وَحُبُورًا وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ مَلْهُوفًا فَبَدِّلْ
شادمان پس زیاده کن او را بزرگی و شادمانی و کسیکه بوده است از ایشان اندوهگین پس بدل کن

حُزْنَهُ فَرَحًا وَسُرُورًا اللَّهُمَّ وَتَعَطَّفْ عَلَى كَافَّةِ أَمْوَاتِ الْمُسْلِمِينَ
اندوه او را بشادی و خوشی بار خدایا مهربانی کن بر گروه مردگان مسلمانان

الرَّاحِلِينَ الْمُقِيمِينَ الْمُسْتَسْلِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ
کوچ کننده اند و مقیم اند و گردن نهنده برحمت خود ای مهربانترین مهربانان بار خدایا

۹۸۱ اجْعَلْ قُبُورَهُمْ مَغَائِضَ صَلَوَاتِكَ وَمَقَارَّ هِبَاتِكَ وَطُرُقَ إِحْسَانِكَ
بگردان قبرهای ایشان جای ریزش رحمت های خود و جای قرار بخشش های خود و راههای [illegible]

وَمَجَارِيَ عَفْوِكَ وَغُفْرَانِكَ حَتَّى يَكُونُوا إِلَى بُطُونِ الْأَلْحَادِ مُطْمَئِنِّينَ
و جاهای رفتن عفو خود و آمرزش خود تا آنکه باشند در شکمهای لحد آرام گیرنده

وَبِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَاثِقِينَ وَإِلَى أَعْلَى دَرَجَاتِكَ سَابِقِينَ وَخُصَّ
و بجود و کرم تو تکیه کننده و بسوی بلند ترین درجه های تو رونده و خاص کن

بِذَلِكَ الْآبَاءَ وَالْبَنِينَ وَالْإِخْوَةَ وَالْأَقْرَبِينَ قَبْلَ أَنْ
باین کرامت پدران و پسران و برادران و قریبان پیش از انکه

يَشْمَلَ الْهَدْمُ عَلَى الْبِنَاءِ وَالْكُدُورُ عَلَى الصَّفَاءِ وَيَنْقَطِعَ مِنَ الْحَيَاةِ
در گیرد ویرانی عمارت ها را و کدورت صفای ها را و بریده شود از زندگی

حَبْلُ الرَّجَاءِ وَتَصِيرَ الْمَنَازِلُ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى وَقَبْلَ أَنْ يَصِيرَ
رشته امید و گردند منزلها زیر طبقهای زمین و پیش از انکه گردد

۵۲ الْوَجْهُ وَبِيلًا وَالْقَطْرُ سَيْلًا وَالصُّبْحُ لَيْلًا وَقَبْلَ أَنْ يَسْحَبَ الْمَوْتُ عَلَى
[illegible] و قطره سیل و روز شب و پیش از انکه [illegible] موت بر

أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَقَبْلَ أَنْ يَقُولَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَا
اهل آسمان و زمین و پیش از انکه بگوید پیر بزرگ واے

شيباه ويقول الكهل الخطير واخجلتاه ويقول المذنب المسيئ

واخيبتاه ويقول الحدث الصغير واحسرتاه وخجلوا منه و

انفقوا وغشيتهم من الندامة وختم على افواههم فلم ينطقوا

ووقفوا على عمل نكس الرؤس فاطرقوا وعاينوا من الاهوال ما

ودوا معه انهم لم يخلقوا اللهم يا سابق الفوت ويا سامع الصوت

ويا كاسي العظام بعد الموت صل على محمد وعلى آل محمد ولا تدع لنا

في هذه الليلة المباركة الشريفة ذنبا الا غفرته ولا هما الا

فرجته ولا كربا الا كشفته ولا مبتلى الا عافيته ولا ذا اساءة

الا نقلته ولا حقا الا استخلصته ولا غائبا الا رددته ولا عاصيا

الا قطعته ولا ميتا الا رحمته ولا حاجة من حوائج الدنيا و

الآخرة لك فيها رضى ولنا فيها صلاح الا اعنت على قضائها

بيسر منك وعافية مع المغفرة برحمتك يا ارحم الراحمين اغفر لنا

ذنوبنا ولآبائنا وامهاتنا واخواننا واخواتنا وذرياتنا و

آبائنا واصدقائنا ومعلمينا ومن قرأنا عليه وقرء علينا و

تعلمنا منه وتعلم منا ومن سألنا الدعاء وسألناه الدعاء

ومن احببنا فيك ومن تولانا فيك وتوليناه فيك ومن كان
و کسیکه دوست داشت ما را در راه تو و کسیکه دوست داشتیم او را در راه تو کسیکه بوده است
منهم حيا ومن كان منهم ميتا برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم
از ایشان زنده و کسیکه بوده است از ایشان مرده برحمت تو ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا
يا عالم الخفيات ويا دافع البليات ويا مجيب الدعوات ويا كاشف
ای دانای نهان و ای دور کننده بلاها و ای قبول کننده دعاها و ای دور کننده
الكربات صل على محمد افضل البريات وانفعنا بما صرفت في كتابك
رنجها درود بفرست بر محمد که بزرگترین خلقت است و نفع رسان ما را بآن قرآن چیزیکه بیان کردی
من الآيات وكفر عنا بتلاوته السيئات وارفع لنا بصيام شهر رمضان
از آیات و بپوش از ما بخواندن آن قرآن بدیها و بلند کن ما را ببرکت روزهای رمضان
وقيامه عندك الدرجات برحمتك يا عالم الخفيات صل على محمد
و قیام شبهای آن نزد خود درجه ها را برحمت خود ای دانای نهان درود بفرست بر محمد
وعلى آل محمد واغفر بالقرآن خطايانا واجزل به عطايانا واشف
و بر آل محمد و بیامرز بقرآن گناهان ما را و بزرگ کن بآن بخششها ما را و شفا ده
به مرضانا وارحم به موتانا واصلح به امور ديننا ودنيانا
بآن بیماران ما را و رحم کن بآن مردگان ما را و نیکو کن بآن امور دین ما و دنیای ما
واحطط به عنا ثقل الاوزار وهب لنا حسن شمائل الابرار
و فرود آر بآن قرآن از ما گرانی بارهای گناهان و بده ما را نیکوی خصلتهای پاکان و
اغفر لنا الذلل والعثار وطهر لنا القلوب والاسرار وطيب لنا
بیامرز ما را گناهان و لغزشها و پاک کن ما را دلها و باطنهای ما و پاکیزه کن ما را
به الاذكار وصفف لنا به الافكار وارخص لنا الاسعار واصرف
بآن یاد کردن و صاف کن ما را بآن فکرها و ارزان کن برای ما نرخها را و بگردان
عنا شر الاشرار وكيد الفجار واحشرنا على حب الصحابة الاخيار
از ما بدی بدان و مکر بدکاران و زنده دار ما را بر دوستی صحابه نیک
واجمع بيننا وبينهم في دار القرار واجعلنا من عتقائك من
و جمع کن میان ما و میان ایشان در دار قرار و بگردان ما را از آزادان خود از
النار ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
آتش بده ما را در دنیا نیکوی و در آخرت نیکی و نگاه دار از عذاب آتش
الحمد لله على سوابغ نعمائه وصلواته على محمد خاتم انبيائه وعلى
حمد خدا را بر تمام نعمت او و درود او بر محمد که خاتم انبیا است و بر

آله وعلى أصحابه وأزواجه وسلّم تسليماً كثيراً كتاب

آل او و بر اصحاب او و ازواج پاک او و سلام بفرست سلام فرستادنی بسیار کتاب

آداب المريدين من الفقراء الصادقين سالكي طريق الصوفية

در بیان آداب مریدان از فقرا صادق که سالک طریق صوفیه اند

الذين صفوا عن الأهوية المضلّة تمسّكوا عن الأخلاق الردية

آنانکه پاک شده اند از هواهای نفس اماره که گمراه کننده اند و گذاشته اند از خصلتهای بد

فادخلوا في زمرة الأبدال وأهل الولاية واتّصفوا بالعينية على

پس داخل شده اند در گروه ابدال و اهل ولایت و آراسته شده اند بیگانگی حق بیان کرده

وجه الاختصار والإقلال لخشية السآمة والملال فصل

طریق کوتاهی و اندکی از جهت خوف سر برآمدن و ملول شدن فصل

في الإرادة والمريد والمراد أمّا الإرادة فترك ما جرت عليه العادة

در معنی ارادت و مرید و مراد اما ارادت پس گذاشتن چیزیست که بر آن خو گرفته است

وتحقيقها نهوض القلب في طلب الحق سبحانه وترك ما سواه فإذا

و تحقیق ارادت ایستادن دلست در طلب حق سبحانه و تعالی و گذاشتن ماسوای او پس هرگاه

ترك العبد العادة التي هي حظوظ الدنيا والآخرة تجرّدت نيّته

گذاشت بنده عادت که آن حظ دنیا و آخرت است پس خالص میشود [illegible]

إرادته فالإرادة مقدّمة على كلّ أمر لم يعقبها القصد ثمّ ٩٧٤

ارادت او [illegible] پس ارادت مقدم است بر هر امر [illegible] قصد پیشتر

الفعل فهي بدو طريق كلّ سالك واسم أوّل منزلة كلّ قاصد

فعل پس آن ارادت آغاز راه هر سالک است و نام اول منزل هر قصد کننده

قال الله عزّ وجلّ لنبيّه صلّى الله عليه وسلّم ولا تطرد الذين يدعون ربّهم

فرمود خدای تعالی نبی خود را [illegible] و مران آنانرا که میخوانند پروردگار خود را

بالغداة والعشيّ يريدون وجهه فنهى نبيّه صلّى الله عليه وسلّم عن طردهم

بگاه و بیگاه در آن حال که میخواهند ذات حق را پس نهی کرد نبی خود را از راندن ایشان

والتباعد منهم وقال تعالى في آية أخرى واصبر نفسك مع الذين

و دور کردن ایشان و فرمود تعالی در آیت دیگر و صبر کن نفس خود را با آنکه

يدعون ربّهم بالغداة والعشيّ يريدون وجهه ولا تعد عيناك

میخوانند پروردگار خود را در بگاه و بیگاه که میخواهند ذات حق را و مگردان دو چشم خود را

عنهم تريد زينة الحياة الدنيا فأمره بالصبر معهم وملازمتهم

از ایشان در آن حال که میخواهی زینت حیات دنیا را پس امر کرد خدای تعالی بصبر و ملازمت با ایشان

وتصبر النفس في صحبتهم بوصفهم بأنهم يريدون وجهه ثم

وصبر داون نفس را در صحبت ایشان و وصف کرد ایشان را بانکه میخواهند ذات حق را پس

قال ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا فبان

فرمود و مگردان دو چشم خود را از ایشان در حالیکه میخواهی زینت دنیا پس ظاهر شد

بذلك أن حقيقة الإرادة إرادة وجه الله تعالى دون زينة الحيوة

باین که حقیقت اراده اراده ذات خداست پس سواے زینت زندگی

الدنيا والأخرى فأما المريد والمراد فالمريد من كانت فيه هذه

دنیا و آخرت پس اما مرید و مراد پس مرید کسی باشد در وی این

الجملة واتصف بهذه الصفة فهو أبدا مقبل على الله عز وجل و

همه و موصوف باشد باین صفت پس او همیشه پیش آینده است بر خدای عز وجل و

طاعته مولي عن غيره وإجابته يسمع من ربه عز وجل فيعمل بما

طاعت او روگردانیده از غیر او و اجابت آن میشنود از پروردگار خود عز وجل پس بیاورد

في الكتاب والسنة ويصم عما سوى ذلك ويبصر بنور الله عز و

در کتاب و سنت و کر شود از آنچه سواے اوست و ببیند بنور خدای تعالی و

١٧٥ جل فلا يرى إلا فعله فيه وفي غيره من سائر الخلائق ويعمى عن

پس نمی بیند مگر فعل حق [illegible] در خود و در غیر خود از سائر خلائق و نابینا شود از

غيره فلا يرى فاعلا على الحقيقة غيره عز وجل بل يرى آلة وسببا

غیر او پس نبیند فاعل بر حق سواے او بلکه ببیند آله و سبب

محركا مدبرا مسخرا قال النبي صلى الله عليه وسلم حبك الشيء يعمي ويصم أي

حرکت دهنده تدبیر کننده تسخیر کرده شده فرمود [illegible] دوستی تو چیزی را نابینا میکند و کر میکند

يعميك عن غير محبوبك ويصمك عنه لاشتغالك بمحبوبك

نابینا میکند ترا از غیر محبوب تو و کر میسازد ترا از او از جهت اشتغال تو بمحبوب تو

فما أحب حتى أراد وما أراد حتى تجردت إرادته وما تجردت

پس دوست میدارد و چیزے را تا میخواهد تا خالص نمیشود اراده او و خالص نمیشود

إرادته حتى قد دبت في قلبه جمرة الخشية فأحرقت كل ما هنالك

اراده او تا اندراخته شود در دل او [illegible] پس سوخت آن هرچه آنجا ست

قال الله عز وجل إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها وجعلوا

فرمود خداے تعالی ملوک هرگاه در آیند در ده ویران کنند آنرا و میگردانند

أعزة أهلها أذلة كما قيل إنها لوعة تهون كل لوعة فنومه

ارجمندان آنرا خوار چنانچه گفته شده است که آن محبت سوزش است که آسان میکند هر سوزش

غَلَبَة وَأَكْلُهُ فَاقَة وَكَلَامُهُ ضَرُورَة يَنْصَحُ نَفْسَهُ أَبَدًا فَلَا يُجِيبُهَا
در وقت غلبه است و خوردن او در وقت فاقه است و کلام او ضرورت است نصیحت میکند نفس خود را همیشه پس نمیخواند

إِلَى مَحْبُوبِهَا وَلَذَّاتِهَا وَيَنْصَحُ عِبَادَ اللهِ وَيَأْنَسُ بِالْخَلْوَةِ مَعَ اللهِ وَ
بسوی محبوب او و لذتهای او و نصیحت میکند بندگان خدا را انس میگیرد بخلوت با خدا و

يَصْبِرُ عَنْ مَعَاصِي اللهِ تَعَالَى وَيَرْضَى بِقَضَاءِ اللهِ وَيَخْتَارُ أَمْرَ اللهِ
باز داشته ماند از گناهان خدای تعالی و راضی شود بقضای خدا و اختیار کند امر خدای را

وَيَسْتَحْيِي مِنْ نَظَرِ اللهِ وَيَبْذُلُ مَجْهُودَهُ فِي مَحَابِّ اللهِ تَعَالَى وَيَتَعَرَّضُ
و شرم کند از نظر خدای و خرج کند کوشش خود را در دوستی خدا

أَبَدًا لِكُلِّ سَبَبٍ تُوصِلُهُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَقْنَعُ بِالْخُمُولِ وَالْاِخْتِفَاءِ
همیشه هر سبب را که رساند او را بسوی خدای تعالی و قناعت کند بگمنامی و پوشیدگی

فَلَا يَخْتَارُ أَحَدٌ عِبَادَ اللهِ وَيَتَحَبَّبُ إِلَى رَبِّهِ بِكَثْرَةِ النَّوَافِلِ مُخْلِصًا لِلّٰهِ
پس اختیار نکند ... بندگان خدا و دوستی دارد بسوی پروردگار خود بکثرت نوافل خالص

حَتَّى يَصِلَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَحْصُلَ فِي زُمْرَةِ أَحْبَابِ اللهِ تَعَالَى وَمُرَادِهِ
تا برسد بسوی خدای تعالی و پیوندد در گروه دوستان خدا و مراد او

فَحِينَئِذٍ يُسَمَّى مُرَادًا فَتُحَطُّ عَنْهُ أَثْقَالُ السَّالِكِينَ طَرِيقَ اللهِ وَيُغْسَلُ بِمَاءِ ۹۷۶
پس این هنگام نامیده میشود مراد پس فرود آورده شود از وی گرانیهای سالکان راه خدا و غسل کند

رَحْمَةِ اللهِ وَرَأْفَتِهِ وَلُطْفِهِ فَيُبْنَى لَهُ بَيْتٌ فِي جِوَارِ اللهِ وَيُخْلَعُ عَلَيْهِ
رحمت خدا و رأفت او و لطف او پس بنا کرده شود او را خانه در همسایگی خدا و داده میشود او را

أَنْوَاعُ الْخِلَعِ وَهِيَ الْمَعْرِفَةُ بِاللهِ وَالْأُنْسُ بِهِ وَالسُّكُونُ وَالطُّمَأْنِينَةُ
انواع خلعتها و آنست معرفت خدا و انس با او و سکون و طمانیت

إِلَيْهِ وَيَنْطِقُ بِحِكْمَةِ اللهِ وَيُسَارُّ بِأَسْرَارِ اللهِ بَعْدَ الْإِذْنِ الصَّرِيحِ بَلِ الْجَبْرِ مِنَ
با او و کلام کند بحکمت خدا و در رازهای خدا بعد از اذن صریح بلکه جبر از

اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُلَقَّبُ بِالْقَابٍ يَتَمَيَّزُ بِهَا بَيْنَ أَحْبَابِ اللهِ تَعَالَى
خدای تعالی و ملقب میشود بالقاب که تمیز میشود بآن میان دوستان خدای تعالی

فَيَدْخُلُ فِي جَوَاهِرِ اللهِ وَيُسَمَّى بِأَسْمَاءٍ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللهُ وَيَطَّلِعُ
پس در آید در جواهر خدا و نامیده میشود بنامها که نمیداند آنها را مگر خدای تعالی و مطلع شود

عَلَى أَسْرَارٍ يَخُصُّهُ فَلَا يَبُوحُ بِهَا عِنْدَ غَيْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسْمَعُ مِنَ
بر اسرار حق که خاصه اوست پس ظاهر نکند آن اسرار را نزد غیر خدای تعالی پس میشنود از

اللهِ وَيُبْصِرُ بِاللهِ وَيَنْطِقُ بِاللهِ وَيَبْطِشُ بِقُوَّةِ اللهِ وَيَسْعَى فِي طَاعَةِ
خدا و می بیند بخدا و گویا میشود بخدا و میگیرد بقوت خدای تعالی و میدود در طاعت

اللّٰهِ وَيَسْكُنُ إِلَى اللّٰهِ وَيَنَامُ مَعَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَذِكْرِ اللّٰهِ فِي كَلَائَةِ اللّٰهِ
خدای تعالی و آرام گیرد بسوی خدای تعالی و خواب کند با طاعت خدا و یاد خدا در نگاهبانی خدا
وَحِرْزِ اللّٰهِ فَيَكُوْنُ مِنْ أُمَنَاءِ اللّٰهِ وَشُهَدَائِهِ وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ وَشِحْنِ
و حرز خدای تعالی پس باشد از امینان خدا و گواهان او و اوتاد زمین او و نگهبان
عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ وَأَحِبَّائِهِ وَأَخِلَّائِهِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنِ اللّٰهِ
بندگان او و شهرهای او و دوستان و یاران او فرمود پیغمبر از روی حکایت از خدای
تَعَالَى لَا يَزَالُ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتّٰى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ
همیشه بنده مومن من نزدیک میشود بمن بنوافل تا آنکه دوست میدارم او را پس هرگاه دوست
كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ وَيَدَهُ وَرِجْلَهُ وَفُؤَادَهُ فَبِي يَسْمَعُ وَبِي
باشم شنوائی او و بینائی او و زبان او و دست او و پای او و دل او پس بمن میشنود و بمن
يُبْصِرُ وَبِي يَنْطِقُ وَبِي يَعْقِلُ وَبِي يَبْطِشُ الْحَدِيْثَ فَهٰذَا عَبْدٌ حَمَلَ
می بیند و بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد الخ پس این بنده است که برداشته
عَقْلَهُ الْعَقْلُ الْأَكْبَرُ وَسَكَنَتْ حَرَكَاتُهُ الشَّهْوَانِيَّةُ لِقَبْضَةِ الْحَقِّ
عقل او عقل بزرگ را و آرام یافته است جنبشهای شهوات او از جهت تنگ گرفتن او را حق
عَزَّ وَجَلَّ فَصَارَ قَلْبُهُ خِزَانَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهٰذَا هُوَ مُرَادُ اللّٰهِ تَعَالَى إِنْ
پس گشت دل او گنجینه خدای تعالی پس این همین است مراد خدای تعالی اگر
أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَهُ يَا عَبْدَ اللّٰهِ وَقَدْ قَالَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ عَزَّ
خواهی تو که بشناسی مراد را ای بنده خدا و تحقیق گفته است کسیکه گذشته است از بندهای خدای
وَجَلَّ إِنَّ الْمُرِيْدَ وَالْمُرَادَ وَاحِدٌ إِذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ مُرَادُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنْ
تعالی که بدرستی مرید و مراد یکی است زیرا که اگر نبود مراد خدا
يُرِيْدَهُ لَمْ يَكُنْ مُرِيْدًا وَلَا يَكُوْنُ إِلَّا مَا أَرَادَ لِأَنَّهُ إِذَا أَرَادَهُ الْحَقُّ
بخواستن حق او را پیدا نشد حق تو مرید و پیدا نشد مگر آنکه خواسته است حق تو زیرا که بدرستی شان آنست چون
بِالْخُصُوْصِيَّةِ وَفَّقَهُ بِالْإِرَادَةِ وَقَالَ آخَرُوْنَ الْمُرِيْدُ الْمُبْتَدِئُ وَ
به تخصیص توفیق میدهد او را بخواهش و گفته اند دیگران مرید آغاز کننده سلوک است و
الْمُرَادُ الْمُنْتَهِيْ الْمُرِيْدُ الَّذِيْ نُصِبَ بِعَيْنِ التَّعَبِ وَأُلْقِيَ فِي مُقَاسَاةِ
مراد بنهایت رسنده مرید کسی است که برپا کرده شده است برنج کشیدن و انداخته شده است در رنج
الْمَشَاقِّ وَالْمُرَادُ الَّذِيْ لَقِيَ الْأَمْرَ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ الْمُرِيْدُ مُتْعَبٌ وَ
و سختیها و مراد کسیست که رسیده است چیزی را بغیر مشقت و مرید رنج کننده است و
الْمُرَادُ مَرْفُوْقٌ بِهِ مُرَفَّهٌ فَالْأَغْلَبُ فِي حَقِّ الْقَاصِدِيْنَ الْمُبْتَدِئِيْنَ
مراد نرمی کرده شده است پس بیشتر در حق قصد کنندگان آغاز کنندگان اند

فی سنة الله تعالی ما قد تم وجری من توفیق الله تعالی للمجاهدات
در راه خدای تعالی چیزیست که تحقیق تمام شده است و روان شده از توفیق خدا بشما مر مشقت ها را

ثم ایصالهم الیه وحط الانفال عنهم والتخفیف عنهم فی کثیر
بستر رسانیدن ایشان بسوی خدا و فرو نهادن بارها از آن و سبک کردن بارها از آنها در بسیاری

من النوافل وترک الشهوات والاقتصار علی القیام بالفرائض والسنن
از نفلها و ترک شهوتها و کوتاهی کردن بر ایستادن بفریضها و سنتها

من جمیع العبادات وحفظ القلوب ومحافظة الحدود والمقام
از همه عبادات و نگاه داشتن دلها و نگاه داشتن حدها و جاها

والانقطاع عما سوی الحق عز وجل بالقلوب فیکون ظواهرهم
و قطع کردن از ما سوی حق تعالی بدلها پس باشد ظاهر ایشان

مع خلق الله تعالی وبواطنهم مع الله عز وجل السنتهم بحکم الله و
با خلقت خدا و باطن ایشان با خدا است و زبانهای ایشان بحکم خدا و

قلوبهم بعلم الله فالسنتهم لنصح عباد الله واسرارهم لحفظ ودائع
و دلهای ایشان بعلم خدا پس زبانهای ایشان برای نصیحت بندگان خدا و رازهای ایشان از بهر

الله فعلیهم سلام الله تعالی وتحیاته وبرکاته ورحمته وتحیته
خدای تعالی پس برایشان رحمت خدا باد و تحیات و برکات او و رحمت و تحیت او

ما دامت ارضه وسماؤه وقام العباد بطاعته وحقه وحفظ
مادامیکه زمین و آسمان قایم است و قیام میکنند بندگان بطاعت او و حق او و نگهبانی

حدوده وسئل الجنید رحمة الله علیه عن المرید والمراد فقال
حدود او و پرسیده شد جنید را رح از مرید و مراد پس گفت

المرید تتولاه سیاسة العلم والمراد تتولاه رعایة الحق لان المرید
مرید قیام مینماید بکار او نگاهبانی دانش و مراد مینماید بکار او نگاهبانی حق زیرا که مرید

یسیر والمراد یطیر فمتی یلحق السائر الطائر وینکشف ذلک بموسی
سیر میکند و مراد میکند پرواز پس کی میرسد سیرکننده پرواز کننده را و روشن میشود این

ونبینا محمد صلی الله علیه وسلم کان موسی مریدا ونبینا صلی الله علیه وسلم مرادا انتهی سیر
و نبی ما محمد صلعم بود موسی مرید و نبی ما مراد نهایت سیر

موسی علیه السلام الی جبل طور سینا وطیران نبینا الی العرش و
موسی تا کوه طور سینا بود و طیران نبی ما تا عرش و

اللوح المحفوظ فالمرید طالب والمراد مطلوب عبادة المرید
لوح محفوظ پس مرید طالب است و مراد مطلوب عبادت مرید

مجاهدة وعبادة المراد موهبة المريد موجود والمراد فانٍ

مشقت است وعبادت مراد بخشش خدا مرید موجود است ومراد فانی است

المريد يعمل للعوض والمراد لا يرى العمل بل يرى التوفيق والمنة

مرید عمل میکند از بهر عوض ومراد نمی بیند عمل را بلکه می بیند توفیق ومنت را

المريد يعمل في سلوك السبيل والمراد قائم على مجمع كل سبيل المريد

مرید عمل میکند در رفتن راه ومراد ایستاده است بر مجمع هر راه مرید

ينظر بنور الله والمراد ينظر بالله المريد قائم بأمر الله والمراد

می بیند بنور خدا است ... ومراد می بیند بخدا مرید ایستاده است بامر خدا ومراد

قائم بفعل الله المريد يخالف هواه والمراد يتبرأ من إرادته و

قائم است بفعل خدا مرید مخالف میشود هوای خود را ومراد بیزار میشود از ارادت خود و

مناه المريد يتقرب والمراد يقرب والمريد يحمى والمراد يدلل

آرزوی خود ومرید نزدیک میشود ... ومراد نزدیک کرده میشود ومرید ... کرده میشود

وينعم ويغذى ويسقى المريد محفوظ والمراد يحفظ به المريد

ونعمت داده میشود وخورانیده میشود ونوشانیده میشود ومرید نگاه داشته شده است ومراد نگاه داشته میشود

في الترقي والمراد قد وصل وبلغ الى الرب الذي هو المرتقى وناله

در بلندی است ومراد تحقیق رسیده است ورسید بسوی خدا ... ورسیده

عنده كل طريف ونفيس ولطيف ونقي يجاز على كل طائع عابد

نزد او هر عجیبه ونفیس وپاکیزه وصاف پس ... بر هر ... عابد

متقرب بار تقي فصل ما التصوف ومن الصوفي اما

نزدیک شده ... نیکوکار پاک. فصل: چیست متصوف وکدام است صوفی اما

المتصوف فهو الذي يتكلف ان يكون صوفيا ويتوصل

متصوف پس کسیکه رنج میکشد اینکه باشد صوفی ومیرسد

بجهده الى ان يكون صوفيا فاذا تكلف وتمحض بطرق القوم

بمشقت خود بسوی اینکه باشد صوفی پس ... رنج کشید ... بر روش صوفیه

وأخذ به يسمى متصوفا كما يقال لمن لبس القميص تقمص ولمن

... متصوف چنانچه گفته میشود کسیرا که پوشید پیراهن ...

لبس المدرعة تدرع ويقال متقمص ومتدرع وكذلك يقال

پوشید ... را لفظ تدرع وگفته میشود متقمص ومتدرع وهمچنین گفته میشود

لمن دخل في الزهد متزهد فاذا انتهى في زهده وبلغ وبغضت

هر کسیکه در آمد در زهد ... پس هرگاه منتهی شد در زهد خود ورسید ودشمن شد

الأشياء إليه وفني عنها فترك كل واحد منهما صاحبه سمي

چیز است بسوی او و فانی شود از آن پس گذاشت هر یکی از آنها یار خود را نامیده شود

حينئذٍ زاهدًا ثم تأتيه الأشياء وهو لا يريدها ولا يبغضها

این هنگام زاهد پس می‌آید او را چیزها و حال آنکه نمی‌خواهد آنها را و نه بغض میکند آنها را

بل يمتثل أمر الله فيها وينتظر فعل الله فيها فيقال لهذا متصوف

بلکه فرمانبرداری میکند در آن خدا است لله را و انتظار میکند فعل خدا را در آن پس گفته میشود این را

وصوفي إذا اتصف بهذا المعنى فهو في الأصل صوفي على وزن

و صوفی وقتیکه موصوف میشود باین معنی پس آن لفظ در اصل صوفی است بر وزن

فوعل مأخوذ من المصافاة يعني عبدًا صافاه الحق عز وجل وبهذا

فوعل ماخوذ است از مصافات یعنی پاکی یعنی بنده که پاک کرده است او را حق تعالی و بهمین معنی

قيل الصوفي من كان صافيا من آفات النفس خاليا من مذموماتها

گفته میشود صوفی کسیکه باشد پاک از آفات نفس خالی از مذمومات آن یعنی صفات نکوهیده

سالكًا لحميد مذاهبه ملازمًا للحقائق غير ساكن بقلبه إلى أحد

رونده نیکوترین مذهب است او را ملازم حقایق را نه بدل خود آرام گیرد بکسی

من الخلائق وقيل إن التصوف الصدق مع الحق وحسن الخلق

از خلائق و گویند که تصوف صدق با خدا است و نیک کردن خلق

مع الخلق وأما الفرق بين المتصوف والصوفي فالمتصوف ٩٨٠

با خلق خدا و اما فرق میان متصوف و صوفی آنست که متصوف

المبتدي والصوفي المنتهي المتصوف الشارع في طريق الوصل

مبتدی است و صوفی منتهی متصوف شروع کننده است در راه وصل

والصوفي من قطع الطريق ووصل إلى من له القطع والوصل

و صوفی کسیکه بریده است راه را و رسیده است بسوی کسیکه او راست قطع و وصل

المتصوف محمل والصوفي محمول يحمل المتصوف كل ثقيل و

متصوف بردارنده است و صوفی برداشته است بار کرده شده است متصوف هر گران و

خفيف فحمل حتى ذابت نفسه وزال هواه وتلاشت إرادته

سبک را پس برداشته است تا آنکه گداخت نفس او و دور شد هوای او و نابود شد خواهش او

وأمانيه فصار صافيا فسمي صوفيا فحمل فصار محمول القدر

و امیدهای او پس گشت پاک پس نامیده شد صوفی پس برداشت بار حق پس گشت بار کرده شده

كرة المشيئة مربي القدس منبع العلوم والحكم بيت الأمن والغوث

گوی خواست خدا تربیت کرده شده پاکی چشمه علمها و حکمتها خانه امن و پشتگاه

كهف الأولياء والأبدال وموئلهم ومرجعهم ومتنفسهم و
پناه اولیا و ابدال و محل باز گشت و مرجع ایشان و محل دم گرفتن ایشان و
مستراحهم ومستقرهم إذ هو عين القلادة ودرة التاج منظر
وجای راحت و قرارگاه ایشان ناگاه او گشت آفتاب گویند یعنی مهره نفیس ریسمان قلاده
الرب والمريد المتصوف مكابد لنفسه وهواه وشيطانه وخلق
پروردگار و مرید متصوف فریب رسیده نفس خود را و هوا و شیطان خود را و خلق
ربه ودنياه وأخراه متعبد لربه عز وجل بمفارقة الجهات الست
پروردگار خود را و دنیا و آخرت را عبادت کننده پروردگار خود را بجدا شدن شش طرفها
والأشياء وترك العمل لها وموافقتها والقبول منها وتصفية
و همه چیزها و ترک کردن عمل از جهت آن چیزها و نگه داشتن موافقت آنها و قبول کردن از آنها و پاک کردن
باطنه من الميل إليها والاشتغال بها فيخالف شيطانه ويترك
درون خود را از میل کردن بسوی آنها و مشغول گرفتن با آنها پس مخالفت میکند شیطان را و ترک کند
دنياه ويفارق أقرانه وسائر خلق ربه بحكمه عز وجل لطلب أخراه
دنیا را و مفارقت کند جفتان را و همه خلق خدا را بحکم پروردگار تعالی از جهت طلب آخرت
ثم يجاهد نفسه وهواه بأمر الله عز وجل فيفارق أخراه وما أعد
پستر در مجاهده اندازد نفس خود را و هوای آنرا بحکم خدای تعالی پس مفارقت کند آخرت را و آنچه
الله عز وجل لأوليائه فيهما من جنة لرغبته في مولاه فيخرج
دوستان خود را در آنها از جنت از جهت رغبت او در مولای خود پس بیرون
من الأكوان فيصفى من الأحداث ويجوهر لرب الأنام فينقطع
از اکوان و صاف میشود از حدث ها و میگردد پاک مر خدای خلق را پس جدا میشود
منه العلائق والأسباب والأهل والأولاد فتنسد عنه الجهات
از وی همه علاقه ها و اسباب و اهل را و اولاد پس بسته میشود ازو همه جهات
وتفتح في وجهه جهة الجهات وباب الأبواب وهو الرضى بقضاء
و گشاده میشود در روی او جانب همه جایها و در همه درها و آن رضا است بقضای
رب الأنام ورب الأرباب وبفعله فيه بفعل العالم بما كان وما
پروردگار خلق و پروردگار پروردگاران و میکند در آن عالم کار آنکه میداند آنچه گذشته و آنچه
هو آت والخبير بالسرائر والخفيات وما يتحرك به الجوارح وما
و خبردار است با سرارها و چیزهای پنهان و بچیزیکه حرکت داده میشود بآن اعضا را و آنچه
تضمره القلوب والنيات ثم يفتح تجاه هذا الباب باب يسمى
پوشیده و پیدا است آرزوها و نیتها پس گشاده میشود برابر این در باب که نامیده میشود

باب القربة الى المليك الديان ثم يرفع منه الى مجالس الانس ثم
در قربت بسوے پادشاہے کہ نیک جزا دہندہ ہست پس برتر کردہ میشود ازو بسوی نشستگاہ انس

يجلس على الكرسي التوحيد ثم يرفع عنه الحجب ويدخل دار الفردانية
می نشیند بر کرسے توحید پس دور کردہ شود ازو پردہا و می درآید در سرای یگانگی حق

ويكشف عنه الجلال والعظمة فاذا وقع بصره على الجلال والعظمة
و دور کردہ میشود ازو جلال و عظمت پس چون بیفتد چشم او بر جلال و عظمت

بقي بلا هو فانيا عن نفسه وصفاته عن حوله وقوته وحركته و
باقی می ماند بے ہستی خود فانی از نفس خود و صفات خود از باز گشت خود و قوت خود و حرکت خود

ارادته ومناه ودنياه واخراه فيصير كاناء بلور مملوء ماء صافيا
ارادہ خود و آرزوی خود و دنیاے خود و آخرت خود پس میگردد مانند آوند بلور کہ پر ست از آب صافی

يتبين فيه الاشباح فلا يحكم عليه غير القدر ولا يوجد غير الامر
ظاہر میشود در وے چیزہا پس حکم میکنند بر وے غیر تقدیر حق و موجود نمیکنند او را غیر حق

فهو فان عنه وعن حظه موجود لمولاه وامره لا يطلب خلوة لان ۹۸۲
پس او فانی ست از خود و از بہرہ خود موجود ست برای مولای خود و امر او و نمیجوید تنہائی را زیرا

الخلوة للموجود فهو كالطفل لا ياكل حتى يطعم ولا يلبس حتى
خلوت مر موجود راست از برای خداوند پس ہمچو کودک ست نمیخورد تا خورانیدہ میشود و نمیپوشد تا اگر

يلبس فهو مسترسل مفوض ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال
پوشانیدہ میشود پس او سر دادہ شدہ ہست سپرد کردہ شدہ و میگردانیم اصحاب کہف را طرف راست چپ

الآية الا انه كائن بائن بين الخليقة بالجثمان بائن عنهم بالافعال
مگر آنکہ او موجود ست و جدا ست میان آفرینش حق بتن جدا ست از ایشان بکردار

والاعمال والسرائر والظواهر والضمائر والنيات فح يسمى صوفيا
و اعمال و اسرار و ظاہرہا و پوشیدہ ہا و نیت ہا پس این ہنگام نامیدہ میشود صوفی

على معنى انه يصفى من التكدر بالخليقة والبريات وان شئت
بر معنی کہ او صاف میشود از تکدر بخلایق و اگر میخواہے

سميته بدلا من الابدال وعينا من الاعيان عارفا بنفسه وربه
نامے آنرا بدل از ابدال حق و ذاتے از ذاتہا بزرگ عارف بنفس خود و پروردگار خود

الذي هو محي الاموات لمخرج اوليائه من ظلمات النفوس والطباع
آنکہ او جان دہندہ مردگان ست کہ برآرندہ دوستان ست از تاریکیہا نفسہا و طبعہا

والاهوية والضلالات الى ساحة الذكر والمعارف والعلوم و
و ہواہا و گمراہیہا بسوے میدان ذکر حق و معرفتہا و علمہا و

٩

الأسرار ونور القربة ثم إلى نوره عز وجل الله نور السموات والأرض

اسرار و نور قربت خدا بعد برآمده است بسوی نور ذات او خدا نور آسمانها و زمین است

مثل نوره كمشكوة الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى

یعنی چنانچه نور ظاهر است و مظهر غیر است همچنین خدا ظاهر است و مظهر موجودات است وصفت نور خدا

النور فالله تعالى تولى إخراجهم من الظلمات إلى النور وهو عز و

نور هدایت پس خدای تعالی دوست گرفت برآوردن ایشان از تاریکیها بسوی نور هدایت و آن خدا

جل أطلعهم على ما أضمرت قلوب العباد وانطوت عليه النيات

واقف ساخت ایشان را برآنچه پوشیده است دلهای بندها و در گرفته است بران نیت ایشان

إذ جعلهم ربي جواسيس القلوب والأمناء على السرائر والخفيات

زیرا که گردانید ایشان را پروردگار من جاسوس دلها و امینان بر سرها پنهان

وحرسهم من الأعداء في الخلوات والجلوات لا شيطان مضل

و نگاه داشته است از دشمنان در تنهایی و در جلوت نیست شیطان گمراه کننده

ولا هوى متبع يميل بهم إلى الزلات قال الله عز وجل إن عبادي

و نه هوای نفس پیروی کرده شده میل کند بسوی گمراهیها فرمود خدای تعالی بدرستی بندهای من

٩٨٣ ليس لك عليهم سلطان ولا نفس أمارة بالسوء ولا شهوة غالبة

نیست مر ترا ای شیطان بر ایشان غلبه و نیست ایشان را نفس فرماینده و نه شهوت غالب

متبعة تدعوه إلى اللذات المردية في الدركات المخرجة من أهل

پیروی کرده شده که بخواند ایشان را بسوی لذتها که اندازند در درکات دوزخ که برآرنده از اهل

السنة والجماعات قال عز من قائل كذلك لنصرف عنه السوء و

سنت و جماعت فرمود عز و جل همچنین تا باز گردانیم از وی بدی و

الفحشاء إنه من عبادنا المخلصين فحرسهم ربي وقمع رعونات

ناسزا بدرستی او از جمله بندگان مخلصان است پس نگاه داشت ایشان را پروردگار من [illegible]

نفوسهم وقهرها بسلطان الجبروت فثبتهم في مراتبهم و

نفسهای ایشان [illegible] پس ثابت کرد ایشان را در مرتبهای خود

للوفاء بشرطه بعد أن وفقهم

از برای وفا به عهد پس از آنکه توفیق داد ایشان را

للوفاء بالصدق في سيرهم وبالصبر في محل انقطاعهم واضطرارهم

بوفا کردن براستی در سیر ایشان بسوی حق و بصبر در مقام بریدن ایشان از خلق و بیچارگی ایشان

فأدوا الفرائض وحفظوا الحدود وداوموا ولزموا المراتب حتى قوموا

پس ادا کردند فریضها را و نگاه داشتند حدها را [illegible] و لازم گرفتند مرتبها را

وهذبوا ونقوا وأدبوا وطهروا وطيبوا ووسعوا وزكوا و

و پاکیزه کردند خود را و صاف کردند و ادب کردند و پاک ... و فراخ کردند ...

شجعوا وعودوا فتمت لهم الولاية ولاية الله وتوليته الله ولي الذين

دلاوری کردند و عادت کرده شدند پس تمام شد مر ایشان را ولایت خدا و دوستی او خدا دوست کسانیست که

آمنوا وقوله وهو يتولى الصالحين نقلوا من مراتبهم إلى مالك

ایمان آوردند و قول او و او خدا و کیست نیکوکاران را پس برده شدند از مرتبهای خود بسوی مالک

الملك فقربت لهم ذلك بين يديه فصار نجواهم كفاحاً يناجونه

ملک پس مقرون شد مر ایشان را آن قرب حق پیش خدا پس گشت راز ایشان رو برو راز میگویند او را

بقلوبهم وأسرارهم فاشتغلوا به عمن سواه ونهوا عن نفوسهم و

بدلهای خود و سرهای خود پس روی گردانیدند و به حق از همه ماسوای او و بازمانیدند از نفسهای خود و

عن كل شيء هو رب كل شيء ومولاه فصيرهم في قبضته وقيدهم

از هر چیز که او پروردگار هر چیز است و مولای او پس گردانید ایشان را در قبضه خود و مقید ساخت

بقيوده وجعلهم أمناء له في قبضته وحصنه وحراسته

بقیدهای ایشان و گردانید ایشان را امینان پس آنها در قبضه او اند و حصن او و حراست او

يتنسمون روح القرب ويعيشون في فسحة التوحيد والرحمة

می بویند بوی نزدیکی خدا و زندگانی میکنند در میدان توحید و رحمت

فلا يشتغلون بشيء إلا بما أذن لهم من الأعمال فإذا جاء وقت

پس مشغول نمیشوند بچیزی مگر بچیزی که اذن داده شد ایشان را از اعمال پس هرگاه که بیاید وقت

عمل أبدانهم دون قلوبهم مضوا مع الحرس في تلك الأعمال لئلا تضرهم

عمل بدنهای ایشان بدون دلهای ایشان میروند با پاسبانی در آن عملها تا ضرر نرسانند ایشان را

شياطينهم ونفوسهم وأهويتهم فتسلم أعمالهم من حظ الشياطين

شیاطین ایشان و نفسهای ایشان و هواهای ایشان پس سلامت میمانند عملهای ایشان از بهره شیاطین

وهنات النفوس من الرياء والنفاق والعجب وطلب الأعواض والشرك

و بدیهای نفس از ریا و نفاق و عجب و طلب بدله و شرک

بشيء من الأشياء والحول والقوة بل يرون جميع ذلك فضلاً

بچیزی از چیزها و بازگشت گناهان و قوت بلکه می بینند همه آنرا فضل

من الله وتوفيقاً من الله خلقاً ومنهم بتوفيقه كسباً لئلا يخرجوا

از خدا و توفیق از خدا ... و توفیق دادن خدا کسب تا بیرون نروند

يعني هذه العقيدة من سنن الهدى ثم يردون بعد أداء تلك

این اعتقاد از راههای هدایت پس باز آورده میشوند پس از ادا کردن آن

٩٨٤

الأوامر وفراغ تلك الأعمال إلى مراتبهم التي الزموها فوقفوا معها

فرمودها و فارغ شدن ازین اعمال بسوی مرتبهای خود که لازم گرفته بودند آنرا پس واقف شدند

وحفظوها بالقلوب والضمائر وقد ينقلون إلى حالة بعد أن

و نگهداشتند آنها را بدلها و ضمیرها و گاه برده میشوند بسوی حالت دیگر پس از آنکه

يجعلوا الأمناء وخوطب كل واحد منهم بالانفراد في حالته إنك

گردانیده شدند امینان و خطاب کرده شد هر یکی از ایشان با انفراد در حالت خود بدرستی تو

اليوم لدينا مكين أمين فلا يحتاجون فيها إلى الإذن لأنهم صاروا

امروز نزد ما با مرتبه و قدر و امینی پس محتاج نمیشوند در این مرتبه بسوی فرمان زیرا که گشته اند

كالمفوض إليهم أمرهم فهم في قبضة حيثما ذهبوا في شيء من

همچو کسانیکه سپرده شده اند با ایشان کار ایشان پس ایشان در قبضه خدا اند هرجا که روند در چیزی از

أمورهم يحققه قول النبي صلى الله عليه وسلم فيما يحكيه عن جبرئيل عليه السلام

کارهای خود تحقیق میکند آنرا فرموده نبی صلی الله علیه وسلم در آنچه حکایت کرده است آنرا از جبرئیل علیه السلام

عن الله عز وجل أنه قال ما تقرب إلي عبدي بمثل أداء فرائضي

از خدا عز و جل که فرمود نزدیک نمیشود بمن بنده من بمانند ادای فرایض من

وأنه ليتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه

و بدرستی بنده هر آینه نزدیک میشود بمن بگزاردن نوافل تا آنکه دوست میدارم او را پس هرگاه دوست

وبصره ولسانه ويده ورجله وفؤاده فبي يسمع وبي يبصر وبي

و بینایی او و زبان او و دست او و پای او و دل او پس بمن میشنود و بمن می بیند و

ينطق وبي يعقل وبي يبطش بهذا الخبر وقد ذكرناه في مواضع

بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد پس این حدیث یاد کرده ایم این را در بسیار جا

من هذا الكتاب لأنه أصل في هذا المقام فيتحقق قلب هذا

ازین کتاب زیرا که این خبر اصلست درین مقام پس برمیخیزد دل این بنده

العبد بحب ربه عز وجل ونوره وعلمه والمعرفة به فلا يسع

بدوستی پروردگار خود و نور او و علم او و معرفت او پس نگنجد او را

غير ذلك ألا ترى إلى قوله صلى الله عليه وسلم من أحب أن ينظر إلى رجل

غیر او آیا نمی بینی بسوی قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسیکه دوست دارد اینکه نظر کند بسوی مردی

يحب الله بكل قلبه فلينظر إلى سالم مولى أبي حذيفة رضي الله عنهما فظاهره

دوست دارد خدای تعالی را بهمه دل پس باید که نظر کند بسوی سالم که آزاد کرده ابی حذیفه است رضی الله عنهما پس ظاهر او

متحرك متصرف بفعل الله تعالى وباطنه مملوء بالله عز وجل و

جنبنده گردنده است بکار خدا و باطن او پرست بخدای عز و جل و

قد قال موسى عليه السلام يا رب أين أبغيك قال يا موسى أي
تحقیق فرموده است موسی ع ای پروردگار کجا جویم ترا گفت خدا یا موسی کدام
بيت يسعني وأي مكان يحملني فإن أردت أن تعلم أين أنا قال
خانه است که بگنجد مرا و کدام مکان است که بردارد مرا پس اگر خواهی که بدانی که کجا ام من گفت
في قلب التارك الورع العفيف فالتارك هو الذي يترك بجهد
در دل گذارنده و ورع کننده و دنیا و پارسا ام پس تارک آنست که بگذارد غیر حق را بجهد و سعی
وفيه بقية ثم من عليه ربه فودعه موقعا عنه ثم عقلا
و حال آنکه در وی چیزی باقیست پس منت نهاد براو پروردگار پس گذاشت آن باقی را از جهت مردن
يلتفت إلى شيء سوى مولاه فإن قيل فما تلك المنة التي من بها
التفات نکند بسوی چیزی سوای مولای خود پس اگر گفته شود چیست آن منت که منت نهاد با آن
ربه عليه وذلك أنه عز وجل أقامه في المرتبة على شرطة اللزوم
پروردگار او براو و آن منت اینست که خدا ایستاده کرد او را در مرتبه بشرط لازم گرفتن آنرا
لها ليقوم بها فلما وفى له بالشرط ولم يبغ عملا وحركة غير ذلك
تا بردارد آنرا پس هرگاه وفا کرد او را بشرط و نخواست کاری و جنبشی غیر آنرا
وحفظه ولم يجاوزه نقله منها إلى ملك الجبروت ليقوم بجبر
و نگاه داشت او را و تجاوز نکرد و نفس خود را برو آنرا از آن بسوی ملک جبروت تا برپا ایستد پس
نفسه ثم قمعها بسلطان الجبروت حتى ذلت وخضعت ثم نقله
نفس خود را بستر بر کند آنرا بزور جبروت تا خوار شد و فرو تهد شد پس ببرد او را
منها إلى الملك السلطان ليهذب فهذبت تلك الغدد التي في نفسه
از آن بسوی بادشاه سلطان تا پاک کند پس پاک ساخت این غدد ها را که در نفس او است
وهي أصول تلك الشهوات قد صارت غدة ثانية فيها ثم نقله
و آن اصول این شهوات است بتحقیق گشت مرتبه دوم در آن پس برد او را
منها إلى ملك الجلال فأدبت ثم نقله منها إلى ملك الجمال فنقي
از آن بسوی ملک جلال پس ادب داد پس ببرد آنرا از آن بسوی ملک جمال پس پاک کرد آنرا
ثم نقله إلى ملك العظمة فطهر ثم إلى ملك البهاء فطيبت ثم
پس ببرد آنرا بسوی ملک بزرگی پس پاک کرد پس ببرد او را بسوی ملک روشنی پس خوشبو ساخت
إلى ملك البهجة فوسع ثم إلى ملك الهيبة فزكى ثم إلى ملك الرحمة
بسوی ملک خوشی پس فراخ ساخت پس از آن بسوی ملک هیبت پس ترتیب کرد پس برد او را بسوی
فلطفت وقوي وشجع ثم إلى ملك الفردية فعوده اللطف يغذيه
پس تازه و قوی دلاور ساخت پس برد بسوی ملک فردیت پس خو ساخت پس لطف خدا امید

وَالرَّأْفَةُ تَجْمَعُهُ وَتَكْنُفُهُ وَالْمَحَبَّةُ تُقَوِّيهِ وَالشَّوْقُ يُدْنِيهِ وَالْمِنَّةُ

و رأفت جمع میکند او را و گرد میگیرد او را و دوستی خدا قوت میدهد او را و شوق نزدیک میسازد او را

تُؤَدِّيهِ إِلَيْهِ وَالْجَوَادُ الْعَزِيزُ يُقَلِّبُهُ يُقَرِّبُهُ ثُمَّ يُدْنِيهِ ثُمَّ يُوصِلُهُ

میرساند او را بسوی خدا و بخشاینده عزیز میگرداند او را پس نزدیک میسازد او را پس بنهایت نزدیک

ثُمَّ يُؤَدِّبُهُ ثُمَّ يُنَاجِيهِ ثُمَّ يَبْسُطُهُ بِمَنِّهِ ثُمَّ يَقْبِضُ عَلَيْهِ فَأَيْنَ مَا

پس ادب میدهد او را پس راز میگوید با او پس فراخ میکند او را بمنت خود پس قبض میکند بر او پس هرجا که

صَارَ وَفِي كُلِّ مَكَانٍ وَحَالٍ فَرَبُّهُ دَانٍ فَهُوَ فِي

گردد و هر جا که فرود آید در هر مکان گردنده است و در هر حالی. پروردگار خود را نزدیک است پس او در

قَبْضَتِهِ وَأَمِينٌ مِنْ أُمَنَائِهِ عَلَى أَسْرَارِهِ وَمَا يُؤَدِّيهِ مِنْ رَبِّهِ إِلَى

قبضه خداست و امین است از امینان او بر اسرار او و هر چیز که میرساند او را از رب او بسوی

خَلْقِهِ فَإِذَا صَارَ إِلَى هٰذَا الْمَحَلِّ فَقَدِ انْقَطَعَتِ الصِّفَاتُ وَانْقَطَعَ الْكَلَامُ

خلق او پس چون باین مقام میرسد پس تحقیق بر طرف میشود از و صفات و بر طرف میشود گفتگو

وَالْعِبَارَاتُ فَهٰذَا هُوَ مُنْتَهَى الْعُقُولِ وَالْقُلُوبِ وَغَايَةُ مَا تَبْلُغُ

و سخنها پس همین است نهایت عقلها و دلها و نهایت آنچه میرسد

حَالَاتُ الْأَوْلِيَاءِ إِلَيْهِ وَتَؤُولُ وَمَا وَرَاءَ ذٰلِكَ مُخْتَصٌّ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ

حالات اولیا بسوی او و ... کرده شده است و هرچه ورای ... است خاصه پیغمبرانست

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِأَنَّ نِهَايَةَ الْوَلِيِّ بِدَايَةُ النَّبِيِّ عَلَى الْجَمِيعِ صَلَوَاتُ

زیرا که نهایت درجه ولی ابتدای درجه نبی است بر همه ایشان درود

اللّٰهِ وَتَحِيَّاتُهُ وَرَأْفَتُهُ وَرَحْمَتُهُ وَالْفَرْقُ بَيْنَ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَايَةِ

خدا و تحیت او و رأفت او و رحمت او و فرق میان نبوت و ولایت است

أَنَّ النُّبُوَّةَ كَلَامٌ يَنْفَصِلُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى وَوَحْيٌ مَعَهُ رُوحٌ مِنَ اللّٰهِ

که نبوت کلامیست که جدا میشود از خدا و وحی است با او روح است از خدا یعنی جبرئیل

فَيَقْضِي الْوَحْيَ وَيَخْتِمُهُ بِالرُّوحِ مِنْهُ تَعَالَى بِقَوْلِهِ فَيَقْبَلُهُ هٰذَا هُوَ

پس میرساند آن روح وحی را و تمام کرد او را بواسطه روح از حق ... قبول الکلام این ...

الَّذِي يَلْزَمُ تَصْدِيقُهُ وَمَنْ رَدَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ لِأَنَّهُ رَادٌّ لِكَلَامِ اللّٰهِ

که لازم است گرویدن او و هرکه انکار کرد آنرا پس او کافر است زیرا که انکار کننده ...

عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا الْوِلَايَةُ فَهِيَ لِمَنْ تَوَلَّى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ حَدِيثَهُ عَلَى طَرِيقِ

و اما ولایت پس آن مرکسی راست که ... حدیث او بر طریق

الْإِلْهَامِ فَأَوْصَلَهُ إِلَيْهِ فَلَهُ الْحَدِيثُ فَيَنْفَصِلُ ذٰلِكَ الْحَدِيثُ مِنْ

الهام ... پس جدا میشود این حدیث ...

الله على لسان الحق معه السكينة فتلقاه السكينة التي في قلب المجذوب

خدای تعالی برزبان خدا یعنی بواسطه جبرائیل پس بیان حدیث ساکن آرام پس بگیرش آرام کرده در دل مجذوب

فيقبله ويسكن اليه فالكلام للانبياء والحديث للاولياء فمن رد

پس قبول میکند دل او را و آرام میگیرد بآن پس کلام مر پیغمبران راست و حدیث اولیا راست پس کسیکه رد کرد

الكلام كفر لانه رد على الله كلامه ووحيه ومن رد الحديث لم يكفر

کلام را کافر شد زیرا که او رد کرد بر کلام خدا و وحی او و کسیکه رد کرد حدیث را کافر نمیشود

بل يخيب ويصير وبالا عليه ويبهت قلبه لانه رد على الحق ما جاء به

بلکه ناامید میشود و میگردد بزه و بلا بر او و حیران میشود دل او زیرا که او رد کرد بر حق آنچه آورد او

محبة الله تعالى من علم الله في نفسه فاودعه الحق وجعله مؤديا الى القلب

محبت خدا از علم خدا در نفس وی پس سپرد او را حق و گردانید او را رساننده بدل

لان الحديث ما ظهر من علمه الذي ينزل في وقت المشيئة فيصير حديثا في النفس كالسر

زیرا که حدیث چیزیست که ظاهر شد از علم خدا که وارد میشود در وقت مشیت پس میگردد حدیث در نفس

انما ينفع ذلك الحديث بمحبة من الله لهذا العبد فيمضي مع الحق الى قلبه فيقبله

جز این نیست که نفع میکند این حدیث بمحبت خدا بهر این بنده پس میبرد آن حدیث را با حق بسوی دل او

القلب بالسكينة **باب** فيما يجب على المبتدي في هذه الطريقة اولا وما يجب

دل بآرام   در بیان چیزیکه واجب است بر مبتدی درین طریق اول و آنچه واجب است

عليه من الادب مع الشيخ ثانيا وما يجب على الشيخ في تاديب المريد فالذي

بروی از ادبها با شیخ دوم بار و آنچه واجب است بر شیخ در ادب دادن مرید پس آنچه

يجب على المبتدي في هذه الطريقة الاعتقاد الصحيح الذي هو الاساس

واجب است بر مبتدی درین طریقت اعتقاد درست است که آن بنیاد است

فيكون على عقيدة السلف الصالح اهل السنة القديمة سنة الانبياء و

پس باشد بر عقیده مردم گذشته نیکوکار که اهل سنت قدیم اند که طریقه انبیا و

المرسلين والصحابة والتابعين والاولياء والصديقين على ما

مرسلین و صحابه و تابعین و اولیا و صدیقان است چنانچه گذشت.

تقدم ذكره وشرحه في اثناء الكتاب فعليه بالتمسك بالكتاب و

ذکر او و بیان او در میان کتاب پس واجب است بر وی چنگ زدن بقرآن و

السنة والعمل بهما امرا ونهيا اصلا وفرعا فيجعلهما جناحيه

سنت و عمل کردن بآن از روی امر و نهی در اصل و فرع پس گرداند آنها را پر و بازوی خود

يطير بهما في الطريق الواصل الى الله عز وجل ثم الصدق ثم الاجتهاد

که بپرد بآنها در طریق که رساننده است بسوی خدا عزوجل پس صدق پس کوشش

حتى يجد الهداية والإرشاد إليه والدليل والقائد يقوده ثم
تا آنکه دریابد هدایت و رهنمایی را و دلیل را و کشنده را که میکشد او را بسوی حق پس
مؤنسا يؤنسه ومستراحا يستريح إليه في حالة إعيائه ونصبه
مونسی که الفت گیرد و راحت دهنده که راحت دهد در حالت ماندگی او و در رنج او
وظلمته عند ثوران شهواته ولذاته وهنات نفسه وهواه المضل
و تاریکی او وقت شورش شهوتها و لذتها و صفات ذمیمه نفس و میل او بسوی آرزوی گمراه کننده
وطبعه المجبول على التثبط والتوقف عن السير في الطريق قال الله
و طبع او که پیدا کرده شده ست بر بازماندن و ایستادن از رفتن در راه حق فرمود خدای تعالی
عز وجل والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وقال الحكيم
و کسانیکه جهد کردند در طلب ما براینه تحقیق بنماییم ایشان را راههای وصول خود و گفت حکیم
من طلب وجد وجد فبالاعتقاد يحصل له علم الحقيقة و
هرکه جست و جهد کرد دریافت پس باعتقاد حاصل میشود او را علم حقیقت و
بالاجتهاد يتحقق له سلوك الحقيقة ثم يجب عليه أن يخلص
بکوشش حاصل میشود او را رفتن راه حقیقت پس واجبست بر وی اینکه خالص کند
مع الله عز وجل عهدا بأن لا يرفع قدما في طريقه إليه ولا يضعها
با خدای تعالی عهد را باینکه برندارد قدمی در راه او و بر زمین ننهد آنها را
إلا بالله ما لم يصل إلى الله فلا ينصرف عن قصده بملامة مليم
مگر بخدا تا که نرسیده است بخدا پس برنگردد از مقصد خود بملامت ملامت کننده
لأن الصادق لا يرجع ولا بوجود كرامة فلا يقف معها ويرضى
زیرا که صادق باز نمیگردد و باز نگردد بوجود کرامت پس نه ایستد با آن و راضی شود
بها عن الله عز وجل عوضا إذ هي حجابه عن ربه ما لم يصل إليه
بآن کرامت از روی عوض از خدای تعالی زیرا که آن کرامت حجاب اوست از پروردگار او تا رسیدن او
عز وجل فإذا حصل الوصول لا تضره الكرامات إذ هي من باب
بسوی خدا پس هرگاه حاصل شد رسیدن ضرر نکند او را کرامات زیرا که این از باب
القدرة وثمراتها وعلاماتها فوصوله إلى الحق عز وجل من
قدرتست و ثمرها و نشانیهای او و در رسیدن او بخدای تعالی از
القدرة فلا ينقض الشيء نفسه وكيف وقد يصير هو حينئذ
قدرتست پس نمیشکند چیزی ذات خود را و چگونه ضرر کند و حالانکه میگردد آن ولی این زمان
قدرة في الأرض وخرق عادة وكلامه حكمة بالغة من بعد
قدرت الهی در زمین و خرق عادات و کلام او حکمت بکمال رسنده از پس

جهل وعجمة وبلادة وقصور وحركاته وسكناته وتصاريفه
جہل وگنگی وکند طبعی وقصور فہم وحرکات وسکنات او وتصرفہاے او

عبرة لمن اعتبرها وافعال الله تجري فيه وعليه مما يبهر
پند اند پندگیرنده را وافعال خدا را ان میشوند در وی وبروی که عاجز وحیره میکند

العقول ثم قد يؤمر حينئذ بطلب الكرامة ويجبر عليه
عقلها را پس گاہے امر کرده میشود این ہنگام بطلب کرامت وزور کرده میشود بر او

ويتحقق عنده ان دماره وهلاكه في ترك الطلب ومخالفة
وتحقیق میشود نزد او که ہلاک او وخرابی او در ترک طلب ومخالفت

هذا الامر وثباته وبقاءه وعبادته وقربته ومرضات ربه
این امرست وثبات وبقاے او وعبادت وقربت وخوشنودی پروردگار او

ودنوه منه وزيادة محبة ربه له في طلبها وامتثال الامر
ونزدیکے او از وی وزیادہ محبت پروردگار او سوی او در طلب او وفرمانبرداری امر

فيها فكيف تضره الكرامة حينئذ انه يكون ذلك بينه و
در آن پس چگونه ضرر کند او را کرامت این ہنگام بدرستی که باشد آن طلب میان او و

بين ربه عز وجل ولا يظهره لاحد من العوام الا ان يغلب عليه
میان پروردگار او وظاہر نکند آنرا برای ہیچ یکے از عوام مگر اینکه غلبه کند بروے

ظهوره لان من شرط الولاية كتمان الكرامات ومن شرط ۹۹۰
ظہور او زیرا که از شرط ولایت پوشیده کردن کرامت هاست واز شرط

النبوة والرسالة اظهار المعجزات ليقع بذلك الفرق بين النبوة
نبوت ورسالت اظہار معجزات ست تا واقع شود باین فرق میان نبوت

والولاية ولا ينبغي له ان يخرج في اوطان التقصير ولا يخالط
وولایت ونسزاوار نیست سالک مبتدی را که باشد در جاهاے تقصیر ونه مخالط

المقصرين والبطالين ابناء قيل وقال اعداء الاعمال والتكاليف
مقصر کنندگان را ودرمیان مرده وبطالان که فرزندان قیل وقال اندیشی ودشمنان اعمال وتکالیف اند

المدعين للاسلام والايمان الذين قال الله عز وجل في حقهم
دعوی کننده اسلام وایمان اند آنانکه فرموده خدا تعالی در حق ایشان

يا ايها الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان
ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی که نمیکنید بزرگست از روی گناه نزد خدای تعالی آنکه

تقولوا ما لا تفعلون وقال في اختها اتأمرون الناس بالبر وتنسون
بگوئید چیزے را که نمیکنید وفرموده خدای تعالی در آیه دیگر آیا میفرمائید مردم را به نیکی وفراموش میکنید

أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ لَا
نفسهای خود را و حال آنکه شما میخوانید کتاب را آیا نمی فهمید و سزاوار است مستعدی را که
يَضِنَّ بِبَذْلِ الْمَيْسُورِ وَلَا يَبْخَلَ بِالْمَوْجُودِ خَوْفًا أَنْ لَا يَنَالَ مِثْلَهُ لِلْأَفْلَاطِ
بخیلی نکند بخرج کردن چیزیکه باسانی یافته شده است و بخل نکند بموجود از بیم خوف که نرسد او را مثل او در آینده
وَالنَّحْوِ وَيَقْطَعُ فِي نَفْسِهِ وَيَقْلَعُهُ عِلْمًا بِأَنَّ اللهَ لَمْ يَخْلُقْ وَلِيًّا لَهُ فِي
و سحر خوردن و قطع کند و یقین کند در نفس خود و بدل خود از روی دانش که خدا نیافریده است دوست را
سَالِفِ الدُّهُورِ بَخِيلًا بِبَذْلِ الْمَيْسُورِ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرْضَى بِالذُّلِّ الدَّائِمِ
زمان گذشته بخیل بخرج کردن آسان رسیده و سزاوار است که راضی شود بخواری دائمی
وَحِرْمَانِ النَّصِيبِ وَالْجُوعِ الدَّائِمِ وَالْخُمُولِ وَذَمِّ النَّاسِ لَهُ وَتَقْدِيمِ نُظَرَائِهِ
و محرومی نصیب و گرسنگی دائمی و گمنامی و مذمت کردن مردم او را و راضی شود بمقدم کردن امثال
وَأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ عَلَيْهِ فِي الْإِكْرَامِ وَالْعَطَاءِ وَالتَّقْرِيبِ عِنْدَ الشُّيُوخِ
و همچنان و قرینان او را بر خود در اکرام و داد و نزدیک شدن بشیوخ
وَمَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَيَجُوعُ هُوَ وَالْجَمَاعَةُ يَشْبَعُونَ وَالْكُلُّ أَعِزَّاءُ وَنَصِيبُهُ
و مجلس های عالمان پس گرسنه ماند او و تمام جماعه سیر شوند و همه با عزت باشند و نصیب او
الذُّلُّ وَيَعِزُّ الْجَمِيعُ وَيَكُونُ يَسْتَحْسِنُ لِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَيَجْعَلُهُ نَصِيبَهُ
خواری و عزت و همه همه را باشد که برگزیند برای نفس خود خواری را و گرداند خواری را بهره
وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِهٰذَا وَيُوَطِّنْ نَفْسَهُ عَلَيْهِ فَلَا يَكَادُ أَنْ يُفْلِحَ عَلَيْهِ
و کسیکه راضی نباشد باین از قرار دهد نفس خود را بر و پس نیست قریب آنکه برسد بمراد
وَيَجِيءُ مِنْهُ شَيْءٌ فَالنَّجَاحُ الْكُلِّيُّ وَالْفَلَاحُ فِيمَا ذَكَرْنَا فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ
و بیاید از و کاری پس رستگاری تمام و رسیدن بمقصود در چیزیست که ذکر کردیم پس سزاوار است
لَا يَنْتَظِرَ مِنَ اللهِ مَطْلُوبًا سِوَى الْمَغْفِرَةِ لِمَا سَلَفَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْعِصْمَةِ
منتظر نباشد از خدا هیچ مقصودی غیر آمرزش از آنچه گذشته است از گناهان و نگهبانی
فِيمَا يَأْتِي مِنَ اللهِ هُوَ وَرَدَّ التَّوْفِيقِ لِمَا يُحِبُّهُ مِنَ الطَّاعَاتِ وَيُوصِلُهُ
در آنچه که از ما آید و توفیق چیزی را که دوست دارد آنرا خدا از طاعات و رساند او را
إِلَيْهِ مِنَ الْقُرُبَاتِ ثُمَّ الرِّضَا عَنْهُ فِي الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَالتَّحَبُّبِ
بسوی خدا از قربات بعد از آن طلب کند رضا را از و در حرکات و سکنات و دوستی
إِلَى الشُّيُوخِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَبْدَالِ إِذْ ذَاكَ سَبَبٌ لِدُخُولِهِ فِي زُمْرَةِ
بسوی شیوخ از اولیا و ابدال زیرا که اینها سبب اند مر در آمدن او را در گروه
الْأَحْبَابِ ذَوِي الْعُقُولِ وَالْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَقَلُوا مِنْ رَبِّ الْأَرْبَابِ
دوستان و دوستی العقول و ذوی الالباب آنانکه عقل کرده اند از پروردگار پروردگاران

اطّلعوا على العبر والآيات فصفت خزائن القلوب والضمائر
واقف شده اند بر عبرتها و آیتها پس صاف شده است این خزانهای دلها و ضمیرها
والنيات فهذا الذي ذكرناه صفة المريد فما لم يتجرد قلبه عن
و نیتها پس اینکه ذکر کردیم آنرا صفت مرید است پس تا که مجرد نشود دل او از
جميع الطلبات والمآرب وينتفي عن غير ما ذكرنا من الحوائج والمطالب
جمیع مطلبها و آرزوها و صاف نشود از غیر آنچه یاد کردیم از حاجتها و مطلبها
لا يكون مريدا على نعت الاستحقاق **فصل** واما آدابه مع الشيخ
نباشد مرید بر صفتی که سزاوار این نام باشد و اما ادب او با شیخ
فالواجب عليه ترك مخالفة شيخه في الظاهر وترك الاعتراض عليه
پس واجب بر او ترک مخالفت شیخ است در ظاهر و ترک اعتراض بر وی
في الباطن فصاحب العصيان بظاهره تارك لأدبه وصاحب الاعتراض
در باطن پس اهل گناه بظاهر ترک کننده است ادب را و صاحب اعتراض
بسره متعرض لعطبه بل يكون خصما على نفسه لشيخه أبدا يكف
بسر خود طلب کننده [illegible] است بلکه باشد دشمن بر نفس خود از جهت پیر خود همیشه باز دارد
لنفسه ويزجرها عن مخالفته ظاهرا وباطنا ويكثر قراءة قوله
خود را و زجر کند او را از مخالفت پیر در ظاهر و باطن و زیاده کند قرائت قول تعالی
عز وجل ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل
پروردگار ما بیامرز ما را و برادران ما را آنکه پیشی گرفتند بایمان و مگردان
في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم وإذا ظهر له من
در دلهای ما کینه مر کسانی را که ایمان آوردند ای پروردگار ما بتحقیق تو مهربانی رحیم و چون ظاهر شود
الشيخ ما يكره في الشرع استخبره عن ذلك بضرب المثل والإشارة
از شیخ آنچه کراهت است در شرع خبر جوید او را از این بضرب المثل و اشارة
ولا يصرح به لئلا يتغير به عليه ولمن رأى فيه عيبا من العيوب
و صریح نگوید تا در نفرت نیاید پیر بر خود و اگر بیند در وی عیبی از عیبها
ستره عليه ويعود بالتهمة على نفسه ويتأول للشيخ في الشرع فإن
پوشیده کند آنرا و باز گردد بتهمت بر نفس خود و تاویل کند برای شیخ در شرع پس
لم يجد له عذرا في الشرع استغفر للشيخ ودعاه بالتوفيق والعلم و
اگر نیابد او را عذری در شرع استغفار کند برای شیخ و دعا کند او را بتوفیق و دانش
التيقظ والعصمة والحمية ولا يعتقد فيه العصمة ولا يخبر احدا بما
بیداری و نگاه داشتن [illegible] و اعتقاد نکند در وی عصمت را و خبر نکند بعیب شیخ [illegible]

وَإِذَا رَجَعَ إِلَيْهِ يَوْمًا آخَرَ أَوْ سَاعَةً أُخْرَى يَعْتَقِدُ أَنَّ ذٰلِكَ قَدْ زَالَ

و چون رجوع کند مرید بشیخ روز دیگر یا ساعت دیگر اعتقاد کند که این عیب هر آینه برطرف شده

وَأَنَّ الشَّيْخَ قَدْ نُقِلَ مِنْهُ إِلَى مَا هُوَ أَعْلَى رُتْبَةً وَلَمْ يَقِفْ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا

و اینکه شیخ هر آینه نقل کرد از ان بسوے آنچه اعلیٰ است از روی رتبه و ثابت نمانده است بروی و جز این نیست

كَانَ ذٰلِكَ غَفْلَةً وُجِدَتْ وَفَصْلًا بَيْنَ الْحَالَيْنِ لِأَنَّ لِكُلِّ حَالَيْنِ فَصْلًا

بوده است این از روی غفلت که یافته شده است و جدائی میان دو حال زیرا که در میان هر دو حال جدائی

وَرُجُوعًا إِلَى رُخَصِ الشَّرْعِ وَالْإِبَاحَةِ وَتَرْكِ الْعَزِيمَةِ وَالْأَشَدِّ كَالَّذِيْنِ

و بازگشتن است بسوی رخصتهاء شرع و اباحتها و بسوی ترک عزیمت و عملهای سخت چنانکه دو

بَيْنَ الدَّارَيْنِ وَالْمَنْزِلَةِ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ انْتِهَاءُ الْحَالَةِ الْأُولَى وَالْقِيَامُ

میان دو سرا است و منزل میان دو منزل است تمامے حالت اول است و استادن

عَلَى عَتَبَةِ الْحَالَةِ الثَّانِيَةِ وَالْانْتِقَالُ مِنْ وِلَايَةٍ إِلَى أُخْرَى وَخَلْعُ خِلْعَةِ

بر آستانه دوم حال دوم است و گذشتن است از ولایت بسوی ولایت دیگر و دور کردن خلعت

وِلَايَةٍ وَلُبْسُ خِلْعَةِ وِلَايَةٍ أُخْرَى الَّتِي هِيَ الْأَعْلَى وَالْأَشْرَفُ لِأَنَّهُمْ

ولایت است و پوشیدن خلعت ولایت دیگر که آن بزرگتر و بلندتر است زیرا که ایشان

كُلُّهُمْ فِي مَزِيدِ قُرْبٍ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا غَضِبَ الشَّيْخُ وَعَبَسَ فِي

همه در زیادتے قرب اند از خدای تعالیٰ و هرگاه غضب کرد شیخ و ترش ظاهر کرد در

وَجْهِهِ أَوْ ظَهَرَ مِنْهُ نَوْعُ إِعْرَاضٍ عَنْهُ لَمْ يَنْقَطِعْ عَنْهُ بَلْ يُفَتِّشُ بَاطِنَهُ

روی او یا ظاهر شد از و گونه چشم پوشیدن از و قطع نکند از وی بلکه تفتیش کند باطن او را

وَمَا جَرَى مِنْهُ مِنْ سُوءِ الْأَدَبِ فِي حَقِّ الشَّيْخِ أَوِ التَّفْرِيطِ فِيمَا يَعُودُ إِلَى

و آنچه روان شد از و از سوء ادب در حق شیخ یا تقصیر در چیزیکه راجع است

أَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ تَرْكِ امْتِثَالِ الْأَمْرِ وَارْتِكَابِ النَّهْيِ فَلْيَسْتَغْفِرْ رَبَّهُ

فرموده خدا از ترک فرمانبرداری و ارتکاب نهی پس استغفار کند پروردگار خود را

عَزَّ وَجَلَّ وَلْيَتُبْ إِلَيْهِ وَيَعْزِمْ عَلَى تَرْكِ الْمُعَاوَدَةِ إِلَيْهِ ثُمَّ يَعْتَذِرُ إِلَى

و توبه کند بسوے او و عزم کند بر ترک باز گشتن بسوے او پس عذر کند بسوی

الشَّيْخِ وَيَتَذَلَّلُ لَهُ وَيَتَمَلَّقُهُ وَيَتَحَبَّبُ إِلَيْهِ بِتَرْكِ الْمُخَالَفَةِ لَهُ فِي

شیخ و خوار کند خود را و چاپلوسے کند او را و دوست شود با او و ترک مخالفت مر او را در

الْمُسْتَقْبَلِ وَيُدَاوِمُ عَلَى الْمُوَافَقَةِ لَهُ وَيُوَاظِبُ عَلَيْهَا فَيَجْعَلُهُ وَسِيلَةً

زمان آینده و دوام کند بموافقت با او و همیشگی کند برو بر آن پس گرداند او را وسیله

وَوَاسِطَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَرِيقًا وَسَبَبًا يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَيْهِ

و واسطه میان خود و میان پروردگار عز و جل و راه و سبب که برسد با و بخدا

كمن يريد الدخول على ملك ولا معرفة له به فانه لا بد له من ان يصادف ۵
ورنگ کسیکه میخواهد در آمدن بر پادشاه و نباشد شناخت مر او را با پادشاه پس ناچار است مر او را که
حاجبا من حجابه او واحدا من حواشيه وخواصه ليبصره بسياسة
دربانی را از دربانان او یا یکی از خدمتگاران او و خاصان او تا بنماید او را سیاست
الملك وادابه وعاداته ويعلمه الادب بين يديه والمخاطبة له وما يصلح
ملك و طور و قاعده او و عادت او و آموزد ادب پیش او و کلام کردن با او و چیزیکه سزاوار است
له من الهدايا والطرائف مما ليس مثلها في خزانته ومما يؤثر الاستكثار
او را از هدایا و چیزهای کمیاب که نیست مانند آن در خزانه او و از آنچه طلب میکند بسیاری او
فليات البيت من بابه ولا يتسلق من ورائه من غير بابه فيلام ويهان
پس گو که آید خانه را از در آن و نه در آید از پس او از غیر در او پس ملامت و اهانت کرده
ولا يبلغ الغرض من الملك ولا المقصود منه ولكل داخل دهشة لا بد
و نرسد بغرض خود از پادشاه و نه مقصود از او و هر در آینده را دهشت است ناچار است
له من يذكره ومن ياخذ بيده فيقعده موضع مثله او يشير
او را از یاد آرنده و دست گیرنده که بنشاند او را بجای که مانند او است یا اشارت
اليه بذلك لئلا يتطرق اليه المهانة ولا يشار اليه بسوء الادب و ۴۲
باو بآن تا راه نیابد باو اهانت و اشارت کرده نشود باو بسوی ادب و
الحماقة وليتحقق بان الله عز وجل اجرى العادة بان تكون في الارض ۹۹۴
حماقت و باید که یقین کند که خدا تعالی روان کرده است عادات را باینکه باشد در زمین
شيخ ومريد صاحب ومصحوب تابع ومتبوع من لدن ادم الى ان ۵۴
مرشدی و مریدی صاحب و صحبت داشته شده تابع و تابع کرده شد از زمان آدم تا
تقوم الساعة الا ترى الى ادم عليه السلام لما خلقه الله تعالى علمه
قایم شدن ساعت آیا نمی بینی آدم را علیه السلام هرگاه آفرید او را آموخت او را
الاسماء كلها وافتتح الامر به فجعله كالتلميذ مع الاستاذ والمريد
اسما و آغاز کرد کار را باو پس گردانید او را همچو شاگرد با استاد و همچو مرید
مع الشيخ وقال له يا ادم هذا فرس وهذا بغل وهذا حمار حتى علمه
با شیخ و فرمود او را ای آدم این اسپ است و این استر و این خر تا آنکه آموخت او را
قصعة وقصيعة ثم لما فرغ من تعليمه وتهذيبه جعله استاذا
کاسه کلان و کاسه خورد پس هرگاه فارغ شد از تعلیم او و تهذیب او گردانید او را استاد
معلما شيخا حكيما وكساه بانواع الحلل والحلي وتوجه منطقة واجلسه
معلم شیخ حکیم و پوشانید او را گوناگون لباس و زیور و تاج کرد اینده کمر او و نشاند او

عَلَى كُرْسِيٍّ فِي الْجَنَّةِ وَأَقَامَ الْمَلٰئِكَةَ حَوْلَهُ صُفُوفًا فَقَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ

بر کرسی در بهشت و استاده کرد فرشتگان را گرد او صف صف پس گفت ای آدم خبر ده ایشان را

بِأَسْمَائِهِمْ بَعْدَ أَنْ ظَهَرَ عَجْزُهُمْ وَعَدَمُ عِلْمِهِمْ بِذٰلِكَ وَقَوْلُهُمْ سُبْحَانَكَ

بنامهای ایشان پس از آنکه ظاهر شد عجز و بید انستن آنها باین پس از گفتن آنها که پاکیست ترا

لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا فَصَارَتِ الْمَلٰئِكَةُ تَلَامِذَةً لِآدَمَ وَآدَمُ

نیست دانش ما را مگر آنچه آموختی ما را پس گشتند فرشتگان شاگرد آدم مر او را و آدم

شَيْخَهُمْ فَأَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَاءِ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا عَلَى مَا شَهِدَ بِهِ الْقُرْآنُ فَظَهَرَ

شیخ ایشان پس خبر داد مر ایشان را با سماء اشیاء همه بر آنچه گواهی داد بآن قرآن پس ظاهر شد

فَضْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ فَصَارَ أَفْضَلَهُمْ وَأَشْرَفَهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَهُمْ

فضل او علیه السلام بر ایشان پس گشت افضل ایشان و اشرف نزد خدا و نزد ایشان

فَصَارَ مَتْبُوعَهُمْ وَهُمْ تَابِعُونَ مُقْتَدُونَ صَلَوٰتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَرٰى

پس گشت متبوع ایشان و ایشان تابع او و پیرو او درود خدا بر وی پس روان شد

مَا جَرٰى مِنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ وَالْخُرُوجِ مِنَ الْجَنَّةِ وَالْاِنْتِقَالِ إِلٰى حَالَةٍ أُخْرٰى وَ

آنچه روان شد از خوردن درخت و بر آمدن از بهشت و نقل کردن بسوی حالت دیگر و

مَنْزِلٍ غَيْرِهِ الَّذِي لَمْ يُعْطَ عِلْمَهُ وَلَمْ يَسْتَوْطِنْهُ بَعْدُ وَلَا جَرٰى ذٰلِكَ فِي

منزل اول که نداده شده بود او را دانش او و وطن نگرفته بود هنوز و نگذشته بود آن منزل در

995 خَلَدِهِ وَلَا ظَنَّ أَنَّهُ سَيُسَارُ بِهِ إِلَيْهِ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْمَنْزِلِ فَجَالَ فِي

دل او و نه گمان این داشت که سیر کنانیده شود بسوی او پس هرگاه رسید بمنزل و رفتار کرد در

الْأَرْضِ اسْتَوْحَشَ مِنْهَا وَرَأٰى فِيهَا مَا لَمْ يَكُنْ رَآهُ مِنْ قَبْلُ فَأُلْقِيَ عَلَيْهِ

زمین ترسید از آن زمین و دید در زمین آنچه ندیده بود پیش ازین پس انداخته شد بر او

الْجُوعُ وَالْعَطَشُ وَالْحُرْقَةُ وَالْقَبْضُ مَا لَمْ يَعْهَدْهُ مِنْ قَبْلُ احْتَاجَ إِلٰى

گرسنگی و تشنگی و سوزش و قبض که ندانسته بود او را پیش ازین پس محتاج شد حضرت آدم بسوی

مُعَلِّمٍ وَمُرْشِدٍ وَأُسْتَاذٍ وَدَلِيلٍ وَمُؤَدِّبٍ وَمُنَبِّهٍ فَبَعَثَ اللّٰهُ تَعَالٰى

معلم و مرشد و استاد و رهنما و ادب دهنده و خبر دهنده پس فرستاد خدای تعالی

جِبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَآنَسَهُ وَعَرَّفَهُ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ الْمَنْزِلِ وَ

جبرئیل را پس الفت کرد با او و شناسانید او را آنچه دشوار بود بروی از کار منزل و

أَعْطَاهُ الْحِنْطَةَ فَأَمَرَهُ فَبَذَرَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ فَحَصَدَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ فَذَرَاهَا

داد او را گندم پس امر کرد او را پس تخم ساخت او را پس درو کرد پس امر کرد

12 ثُمَّ أَمَرَهُ فَطَحَنَهَا وَهَيَّأَ لَهُ أَسْبَابَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ بِالْخُبْزِ فَخَبَزَ ثُمَّ أَمَرَهُ

پس امر کرد او را پس آرد کرد او را و مهیا کرد او را اسباب آن پس امر کرد بنان پختن پس نان پختن

بالأكل فأكل ثم لما طلب الطعام الخروج من المعدة تحير ولم يعلم
بخوردن پس خورد پس هرگاه طلب کرد طعام برآمدن از معده حیران شد و ندانست
بالصنع احتاج إلى معلم أيضا فعلمه كيف يتغوط وكيف يتطهر
برآوردن آن محتاج شد بسوی استاد نیز پس آموخت او را کیفیت قضاء حاجت و کیفیت پاکی
وكيف يعبد الله تعالى في المنزل وعلمه كيف يتوصل إلى بياض
و کیفیت عبادت خدا تعالی در منزل خود و آموخت او را که چگونه رسد بسوی سفیدی
جسده الذي قد حال لونه من البياض والإشراق إلى السواد والظلمة
جسم خود که بر آن گردیده بود رنگ او از سفید و روشنائی بسوی سیاهی و تاریکی
فأمره بصيام أيام البيض من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر
پس امر کرد او را به روزه داشتن روز ایام البیض از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
فعاد لونه إلى البياض وعلمه غير ذلك من العلوم والآداب فصار
پس باز گشت رنگ او بسوی سفیدی و آموخت او را بجز این از علمها و آدابها پس گشت
آدم عم تلميذا لجبرئيل وجبرئيل عم أستاذه وشيخه بعد أن كان
آدم شاگرد جبرئیل ع و جبرائیل ع استاد او و پیر او پس از آنکه بود
آدم شيخه والملائكة أجمع ومتبوعهم وأعلمهم كل ذلك لتغير
آدم ع پیر او و پیر همه ملائکه و متبوع ایشان و داناتر از آنان این همه از جهت تغیر
الحالة والانتقال من منزل إلى آخر ثم هلم جرا تعلم شيث بن آدم
حال بود با آن آدم ع و نقل کردن از جای بجای دیگر پس همچنین نوع بنوع پس تعلیم آموخت شیث
من أبيه آدم عم ثم أولاده منه وكذلك نوح النبي عم علم أولاده و
از پدر خود آدم ع پس اولاد او از او و همچنین نوح نبی ع آموخت اولاد خود را و
إبراهيم عليه السلام علم أولاده قال الله تعالى ووصى بها إبراهيم بنيه
ابراهیم ع آموخت اولاد خود را فرمود خدا تعالی و وصیت کرد ابراهیم اولاد خود را
ويعقوب يا بني أمرهم وعلمهم وكذلك موسى وهارون علما أولادهما
و یعقوب نیز فرمود ایشان را و آموخت و همچنین موسی و هارون آموختند اولاد خود را
وبني إسرائيل وعيسى علم الحواريين ثم إن جبرئيل عم علم نبينا صلى الله عليه وسلم
و بنی اسرائیل و عیسی ع آموختند حواریان را پس از آن جبرائیل ع آموخت نبی ما را
الوضوء والصلوة وأوصاه بالسواك وهو قوله صلى الله عليه وسلم وصاني
وضو کردن و نماز کردن و وصیت کرد او را بمسواک که آن قول او است ص وصیت کرد مرا
بالسواك وقوله صلى الله عليه وسلم وصاني جبرئيل بالسواك حتى كاد أن يدردني
بمسواک کردن و قول او ص وصیت کرد مرا جبرائیل ع بمسواک تا آنکه نزدیک شد که بی دندان کرده اند

٩٩٦

وَصَلَّى بِي جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْبَيْتِ مَرَّتَيْنِ فَصَلَّى بِيَ الظُّهْرَ

و نماز کرد با من جبرائیل ع نزد خانه دو بار پس گزارد با من ظهر

حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ الْحَدِيثَ إِلَى آخِرِهِ وَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ ثُمَّ تَعَلَّمَتِ

وقتیکه زایل شد آفتاب تا آخر حدیث و هر آئینه پیش رفت ذکر او پس آموختند

الصَّحَابَةُ مِنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ التَّابِعُونَ مِنْهُمْ عَلَى الْجَمِيعِ السَّلَامُ ثُمَّ تَابِعُو

صحابه از وی ص پس تابعان صحابه از صحابه بر همه ایشان سلام پس تبع تابعان

التَّابِعِينَ مِنْهُمْ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ وَعَصْرًا بَعْدَ عَصْرٍ فَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ

تابعین از ایشان قرن بعد قرن و زمانه بعد زمانه پس نیست هیچ نبی مگر او را

صَاحِبٌ يَهْتَدِي بِهُدَاهُ وَيَقْفُو أَثَرَهُ وَيَتَّبِعُ مَذْهَبَهُ وَيَهْدِي

صاحبی که راه یابد بر هدایت او و می ایستد بر قدم او و پیروی کند مذهب او را

هَدْيَهُ ثُمَّ يَخْلُفُهُ مَكَانَهُ وَيَقُومُ مَقَامَهُ كَمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَغُلَامِهِ

پس خلیفه شود بجای او و قایم مقام او شود همچو موسی بن عمران و غلام او

وَابْنِ أُخْتِهِ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحَوَارِيِّينَ مَعَ عِيسَى ع م وَ

و همشیره زاده او یوشع بن نون ع و حواریان با عیسی ع و

أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رض مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَذَلِكَ عُثْمَانُ وَعَلِيٌّ رض وَسَائِرُ الصَّحَابَةِ

ابی بکر و عمر رض با نبی ص و همچنین عثمان و علی و همه صحابه

٩٩٧ رض وَمَا زَالَتِ الْأَوْلِيَاءُ وَالصِّدِّيقُونَ وَالْأَبْدَالُ كَذَلِكَ مِنْ بَيْنِ

رض و همیشه بوده اند اولیا و صدیق و ابدال همچنین از

أُسْتَاذٍ وَتِلْمِيذٍ كَالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَتِلْمِيذِهِ عُتْبَةَ بْنِ الْغُلَامِ وَ

استاد و شاگرد چنانچه حسن بصری و شاگرد او عتبه بن غلام و

سَرِيٍّ السَّقَطِيِّ وَغُلَامِهِ وَابْنِ أُخْتِهِ أَبِي الْقَاسِمِ الْجُنَيْدِ وَغَيْرِهِمْ مِمَّا

سری سقطی و غلام او و همشیره زاده او ابی القاسم جنید رح و غیره از آنچه

يَطُولُ شَرْحُهُ فَالْمَشَايِخُ هُمُ الطَّرِيقُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْأَدِلَّاءُ عَلَيْهِ وَ

دراز است شرح آن پس مشایخ ایشان اند راه بسوی خدا و رهنمایان بر وی و

الْبَابُ الَّذِي يُدْخَلُ مِنْهُ إِلَيْهِ فَلَا بُدَّ لِكُلِّ مُرِيدٍ لِلهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ شَيْخٍ

دروازه آنند که داخل شود از آن بسوی او پس لابد است هر مرید را از شیخ

عَلَى مَا بَيَّنَّا إِلَّا عَلَى النُّدُورِ وَالنُّدُورُ فَيَجُوزُ أَنْ يَصْطَفِيَ اللهُ عَبْدًا

چنانچه بیان کردیم بطریق ندرت و نادر پس جایز است اینکه برگزیند خدا تعالی بنده را

مِنْ عِبَادِهِ فَيَتَوَلَّى تَرْبِيَتَهُ وَحِرَاسَتَهُ عَنِ الشَّيْطَانِ وَصِفَاتِ

از بندگان خود پس بر خود گیرد تربیت او و نگاهبانی او از شیطان و صفات

النفس والهوى كابراهيم النبي صلى الله عليه ونبينا محمد صلوات الله عليه

نفس و هوا همچو ابراهیم ۲ و نبی ما محمد ۲

وسلامه واويس القرني رضي الله عنه من الاولياء وغيرهم فلا ينكر الا انا

و اویس قرنی ۲ از اولیاء و غیره پس انکار کرده نشود گرچه

بيّنا ما هو الاغلب والاكثر والاسلم والاحسن فلا ينبغي له ان

بیان کردیم ما آنچه بیشتر و غالب تر و اکثر و سلامت تر و نیکوتر است پس سزاوار نیست او را که

ينقطع عن الشيخ حتى يستغني عنه بالوصول الى ربه عز وجل

ببرد از شیخ تا که بی نیاز شود ازو برسیدن بخدا اسے عز و جل

فيتولى تبارك وتعالى تربيته وتهذيبه ويوقفه على معاني

پس برخود گیرد تبارک و تعالی تربیت و تهذیب اورا و واقف کند او را بر معانی که

اشياء خفيت على الشيخ ويستعمله بما يأتي من الاعمال ويأمره و

اشیاسے که مخفی است بر شیخ و کار فرماید او را بانچه خواهد از اعمال ها و بفرماید او را و

ينهاه ويبسطه ويقبضه ويغنيه ويفقره ويلقنه ويطلعه

باز دارد و و فراخ کند و تنگ گرداند او را و غنی کند او را و فقیر کند او را و تلقین کند او را و مطلع کند او را

على اقسامه وما يؤول امره اليه فيستغني بربه عن غيره بل لا

بر اقسام او و دیگر بازگردد کار او بان چیز پس بی نیاز شود برب خود از غیر او بلکه

يتفرغ لغيره ولا يسعه الا مراعاة الادب لربه ومحافظة خدمته

مشغول نشود بغیر او و نگنجد در دل او مگر نگاهداشت ادب مر پروردگار خود را و محافظت خدمت او

وحرمته وتوقيره فحينئذ ينقطع عن الشيخ قطعا وربما حرم عليه

و حرمت او و توقیر او پس این هنگام منقطع میشود از شیخ و بسیار باشد که حرام میشود بر او

المرور الى الشيخ الا عن صريح وخبر يتبع الا ما يتفق مجيء الشيخ اليه

رفتن بسوی شیخ مگر از امر آشکارا از حق و خبر که پیروی کرده شود مگر آنچه واقع شود آمدن شیخ بسوی او

او الملاقاة له في طريق او جامع قدرا ولا يكون قصدا كل ذلك

یا ملاقات کردن با او در راه یا مسجد جامع و نباشد آن ملاقات قصدا همه این امورات

حفظا للحال واستغناء بالرب وغيرة على الحال وملازمتها

از جهت محافظت حال و استغنا را برب و از جهت غیرت داشتن بر حال و ملازمت آن

وخيفة من الزلة والمفارقة لها والعقوبة بذلك وذلك ان

و از جهت ترسیدن از خواری و جدائی از آن حال و عذاب کردن بهمان جدائی و این ثابت است که

الحكم يجمع المريد والشيخ ويسعهما والاحوال تفرق بينهما

حکم الهی از اوامر و نواهی جمع میکند مرید و شیخ را و گنجایش میدهد هر دو را و احوال جدائی میکند

۹۹۸

لأنها قدر والقدر غيب فهي فعل الرب عز وجل والله تعالى في

زیرا که احوال مقدر الله و ازلی فرا خورد استعداد هر کس در انجا کسب را دخل نیست پس این کار حق و سبحانه است

كل يوم هو في شأن في تقديم وتأخير وتبديل وتغيير وولاية

هر روز در کاری است در پیش کردن و پس انداختن و تبدیل و تغییر و ولایت

وعزل وإغناء وإفقار وإعزاز وإذلال يسوق المقادير إلى

و معزولی و غنا دادن و فقر دادن و عزت دادن و ذلت دادن میراند مقدرات را بسوی

المواقيت لا يدرك ذلك ولا ينضبط لأحد من الخلق ليل مظلم

اوقات معلوم و معلوم نمیشود و در ضبط نمی آید هیچ یکے را از خلق شب تاریک است

وبحر لجي وبر شاسع لا يحيط بشيء من ذلك إلا الله عز وجل

و دریا بے عمیق و دشت فراخ محیط نمیشود بچیزے ازینها مگر خدا تعالی

ومن يطلعه الله تعالى عليه من رسله وأنبيائه وخواص أوليائه

و کسیکه مطلع کند او را خدا تعالی بر وے از رسولان خود و انبیا خود و خاصان اولیا خود

فالاثنان من الأولياء لا يتفقان في طريق بعد دخولهم في الحالات

پس دو کس از اولیا متفق نمیشوند در طریق پس از در آمدن ایشان در حالے که

التي هي القدر والفعل فما يصنع المريد بالشيخ وطريقهما مختلفة

مقدر الله و فعل خدا اند پس چه کند مرید بشیخ و حال آنکه راه ایشان مختلف است

فالشيخ يسير به إلى جهة والمريد إلى أخرى فقد خولف بينهما

پس شیخ میبرد او را بیک جهت و مرید را بسوی دیگر پس تحقیق مخالفت کرده شد

ووجوههما فأنى لهما والصحبة والاجتماع والالتقاء بعد ذلك

و در روهای ایشان پس کجاست ایشان را صحبت و اجتماع و التقاء و دور است این اجتماع

جدا فإن اتفق فهو نادر شاذ لا التفات إليه ولا معول إليه

یقین پس اگر اتفاق شود پس نادر و شاذ است نیست التفات با و نیست اعتماد با و

إذ الأغلب ما قد انكشف وظهر وبان فصلوات الله على الشيخ و

زیرا که غالب است بر چیزیکه منکشف شد و ظاهر شد پس رحمت است خدا برآن شیخ و

على المريد الصادق الذي إذا بلغ به إلى حالة استغنى فيها بربه

بر مرید صادق که هرگاه رسید بسوی حالتی که بے نیاز شود در آن حالت به پروردگار

تبارك وتعالى عن الشيخ إلا في الوقت ومن آداب المريد أن لا يتكلم

تبارک و تعالی از شیخ مگر در وقت و از آداب مرید است آنکه کلام نکند

بين يدي شيخه إلا في حالة الضرورة وأن لا يظهر شيئا من مناقب

در پیش شیخ مگر در حالت ضرورت و آنکه ظاهر نکند چیزے از وصف و هنر

نفسه بين يديه ولا ينبغي له أن يبسط سجادته بين يدي
نفس خود پیش او و سزاوار نیست او را که گسترد سجاده خود را در پیش
الشيخ إلا في وقت أداء الصلوة فإذا فرغ من صلاته طوى
شیخ مگر در وقت ادای نماز پس هرگاه فارغ شود از نماز خود به پیچد
سجادته في الحال ويكون متهيئا لخدمة شيخه ومن هو قاعد
سجاده خود را فی الفور و باشد آماده برای خدمت شیخ و کسی که نشسته است
على بساطه مبسوطا متوطنا مستريحا لا كلفة عليه لغيره
بر بساط خود که مبسوط است وطن کننده آرام گیرنده که کلفت نیست بر او غیر او را
وهذه حالة الشيوخ لا حالة المريدين ويجتهد في اجتناب بسط
واین حالت شیخ است نه حالت مرید و کوشش کند در پرهیز از گستردن
سجادته وفوق سجادة من هو فوقه في الرتبة ولا دنا بسجادته
سجاده خود بر سجاده کسی باشد که بالاست در رتبه و احتراز کند از نزدیک کردن
من سجادته إلا بأمره فإن ذلك عندهم سوء الأدب وينبغي
از سجاده پیر مگر باذن او زیرا که این نزدیک صوفیه از ترک ادب است و سزاوار است
للمريد إذا جرت مسئلة بين يدي الشيخ أن يسكت وإن كان ۱۰۰۰
مرید را هرگاه شروع شود مسئله در پیش شیخ که ساکت شود و اگرچه باشد
عنده فصل وإشباع جواب فيها بل يغتنم ما يفتح الله على لسان
نزد او فصل و اشباع و سیر جواب و در آن مسئله بلکه غنیمت داند آنچه گشاده است خدا
شيخه فيقبله ويعمل به وإن رأى في جوابه نقصانا وقصورا
شیخ او پس قبول کند او را و عمل کند بدان و اگر بیند در جواب او نقصانی و قصوری
فلا يرد عليه بل يشكر الله تعالى على ما خصه من فضل وعلم
پس رد نکند بروی هیچ بلکه شکر کند خدا تعالی را بر آنچه خاص کرده است او را از فضل و دانش و اعلام
ثم يخفي جميع ذلك في نفسه ولا يكثر حديثه ولا يقول
باز پوشیده کند همه این در نفس خود و زیاده نکند حدیث خود را و نگوید
أخطأ الشيخ في المسئلة ولا يناقض كلامه إلا أن يغلب عليه
که خطا کرد شیخ در مسئله و نشکند کلام او را مگر آنکه غلبه کند بروی
ذلك فينبذ منه الكلمة فليتداركه بالسكوت والتوبة
این شکستن پس سر زند ازو کلمه پس باید که دریابد آن را بخاموش بودن و توبه
والعزم على ترك المعاودة على ما قدمنا ذكره في أثناء الكتاب من
و قصد بر ترک معاودت چنانچه بیان کردیم در اثنای کتاب از

فعله في توبته عن معاصي الله عز وجل فالخير كله في حق

کردن آن در توبه خود از گناهان خدای عز وجل پس خیر همه در حق

المريد في سكوته فيما هذا سبيله وينبغي للمريد أن لا يتحرك

مرید در خاموشی اوست در چیزی که اینست سبیل او و سزاوارست مرید را که حرکت نکند

في حال السماع بين يدي الشيخ إلا بإشارة منه عليه ولا يرى

در حال سماع پیش شیخ مگر باشاره از وی بر وی و نه بیند

من نفسه البتة حالا إلا أن يرد عليه غلبة تأخذه عن التمييز والاختيار

از نفس خود هرگز حالی مگر آنکه وارد شود بر وی غلبه حال که بگیرد او را از تمییز و اختیار

فإذا سكنت فورته فليعد إلى حال سكونه وأدبه ووقاره وكتمان

پس چون آرام یابد جوشش او پس باز گردد بسوی حال آرام خود و ادب و وقار خود و پوشیدن

ما أولاه الله عز وجل من سره وقد ذكرنا هذا وإن كنا لا نرى بالسماع

چیزی که داده است او را خدا عز و جل از سر خود و تحقیق ذکر کردیم این را و اگرچه بوده ایم ما که نمی دیدیم سماع را

والقول والقصب في الرقص وقد قدمنا كراهته فيما تقدم إلا أنا

و گویندگی و آواز نی در رقص و تحقیق پیش گذشت ذکر کراهت آن مگر آنکه ما

قد ذكرنا ذلك على ما قد لهج به أهل زماننا في أربطتهم ومجامعهم

ذکر کردیم آن را موافق چیزی که حریص اند بآن اهل زمانها در رباطهای خود و محل جمع شدن خود

1001 ولا ننكر أن يكون فيمن يفعل ذلك صادقا فيكون معنى ما قد سمع

و انکار نکرده ایم آنکه باشد در کسانی که میکنند این کار را راستی پس باشد معنی چیزی که شنیده

مهيجا لثائرة صدقه ومثيرا لما يشتغل بنائرته ويغيب فيها

برانگیخته شده آتش صدق او را و برانگیزنده مر او را پس مشغول شود باتش خود و غایب شود در و

فتتحرك أعضاؤه وجوارحه بين القوم وهو في معزل عما القوم

پس بجنبد اعضای او و جوارح او میان قوم و او در گوشه ایست از آنچه قوم

فيه من لذة الطباع والأهوية وتذكار كل واحد قرب من معشوقه

دران است از لذت طبع او و هواهای نفس و یاد کردن هر یک نزد معشوق خود

ممن قد مات وطال به عهده ومن هو حي غائب عنه فاشتد

از کسیکه تحقیق مرده و دراز شده باو زمانه او و کسیکه او زنده و غایبست از و پس سخت شد

شوقه والمريد الصادق نائرته غير خامدة وشعلته غير هامدة

شوق او و مرید صادق آتش او نه فرو نشیننده است و نه شعله او فرو میرنده

ومحبوبه غير غائب وأنسه غير مستوحش وهو أبدا في زيادة

و محبوب او نه غایب است از وی و دوست او نه دور شونده است از و پس او همیشه در زیادت

دُنُوٌّ وَقُرْبٌ وَلَذَّةٌ وَنَعِيمٌ فَلَا يُغَيِّرُهُ وَيُخْرِجُهُ عَنْ حَالَتِهِ غَيْرُ كَلَامِ

نزدیکی و قربست و لذت و نعیم پس تغییر نمیدهد او را و خارج نمیکند او را از حالت خود غیر کلام

مُرَادِهِ وَحَدِيثِهِ الَّذِي هُوَ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَفِي ذَلِكَ عِنْدَهُ مَنْدُوحَةٌ

مقصود او و حدیث کسیکه او پروردگار است عز و جل پس درین حال نزد آن مرید فراخی و بی نیازیست

عَنِ الْأَشْعَارِ وَالْقِيَانَةِ وَالْأَصْوَاتِ وَصُرَاخِ الْمُدَّعِينَ شُرَكَاءِ

از شعرها و سرود گفتن دهان و آوازها و فریاد دعوی کنندگان که انباز

الشَّيَاطِينِ رُكَّابِ الْأَهْوِيَةِ مَطَايَا النُّفُوسِ وَالطِّبَاعِ أَتْبَاعِ كُلِّ نَاعِقٍ

شیطان اند سواری کنندگان هوای نفس مرکبهای نفس و طبیعت اند پیروی کنندگان هر فریاد

وَزَاعِقٍ وَيَنْبَغِي لِلْمُرِيدِ أَنْ لَا يُعَارِضَ أَحَدًا فِي حَالِ سَمَاعِهِ وَلَا يُزَاحِمَ

و صیحه زننده و سزاوار است مرید را که معارضه نکند کسی را در حال سماع و مزاحم نشود

أَحَدًا فِي وَقْتِهِ فِي التَّقَاضِي عَلَى الَّذِي يُنْشِدُ الزُّهْدِيَّاتِ الْمُرَقِّقَاتِ

کسی را در وقت او در طلب کردن بر کسیکه میخواند شعرهای ترک دنیا شعری را که نرم کننده دل

الْمُشَوِّقَاتِ إِلَى الْجِنَانِ وَالْحُورِ وَرُؤْيَةِ الْحَقِّ تَعَالَى فِي الْآخِرَةِ الْمُزَهِّدَاتِ

شوق آرنده بسوی بهشت و حور و دیدار خدای تعالی در آخرت وا دارنده اند ترک

فِي الدُّنْيَا وَلَذَّاتِهَا وَشَهَوَاتِهَا وَأَبْنَائِهَا وَنِسْوَانِهَا الْمُشَجِّعَاتِ عَلَى

در دنیا و لذت هاے او و شهوت هاے او و فرزندان او و زنان آنها دلیر کننده اند بر

الصَّبْرِ عَلَى آفَاتِهَا وَمِحَنِهَا وَبَلَايَاهَا وَأَذَاهَا عَنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ

صبر بر آفات آن و محنت هاے آن و بلاهاے آن و ایذا دادن از فرزندان آخرت

وَإِقْبَالِهَا عَلَى أَبْنَائِهَا وَغَيْرِ ذَلِكَ فَلْيَكِلْ جَمِيعَ ذَلِكَ إِلَى الشَّيْخِ الْحَاضِرِ

و رو آوردن او بر فرزندان خویش و جز این بشمار پس کار گذارد همه این بسوی شیخ حاضر

فَإِنَّ الْقَوْمَ فِي وِلَايَةِ الشَّيْخِ اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمُسْتَمِعُ حِينَئِذٍ مِنَ

بدرستی قوم در ولایت شیخ اند بار خدایا مگر آنکه باشد شنونده این زمان از

الْمُتَحَقِّقِينَ يَحْفَظُ الْأَدَبَ فِي الظَّاهِرِ وَيُنْكِرُ عَنْ تَكَلُّفِهِ فِي الْبَاطِنِ

اہل تحقیق در راستی پس نگاه دارد ادب را در ظاهر و انکار کند از تکلف در باطن

فَلَا شَكَّ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقَيِّضُ مَنْ يَتَقَاضَى عَنْهُ أَوْ يُلْهِمُ الْقَائِلَ

پس شک نیست که خدای عز و جل خواهد گماشت کسی را که طلب خواهد کرد از آن خواسته یا الهام خواهد کرد گوینده را

بِذَلِكَ التَّكْرَارِ وَالتَّرْدَادِ لِيَقْضِيَ الصَّادِقُ الْمُسْتَمِعُ هِمَّتَهُ وَوَطَرَهُ

باین تکرار کردن و باز گردانیدن تا آنکه تمام کند صادق شنونده قصد و حاجت خود را

مِنْ ذَلِكَ فَصْلٌ آخَرُ فِي أَدَبِهِ مَعَ شَيْخِهِ وَيَنْبَغِي لَهُ إِذَا أَرَادَ

از آن فصل دیگر در ادب او با پیر و سزاوار است او را هرگاه اراده کند

يتأدب بشيخه أن يكون له إيمان وتصديق واعتقاد وأن لا
ادب گیرد با شیخ اینکه باشد آن مرید را ایمان و راستی و اعتقاد و اینکه نیست

أحد في تلك الديار أولى منه حتى ينتفع به فيما هو مرامه وأن
هیچ کس درین زمانه بهتر از پیر تا نفع گیرد بآن شیخ در آنچه آن مقصود اوست

يقبله الله عز وجل ويحفظ سره في خدمته مع الله تعالى في عقد
قبول کند او را خداے تعالی و نگهدارد راز خود را در خدمت او با خدا تعالی و در عقد

إرادته بحفظه حتى لا يجري على لسان شيخه إلا ما هو الأولى بشأنه
ارادت خود بحفظ خود تا آنکه نرود بزبان شیخ آن مگر چیزیکه بهتر است بحال او

ويحذر مخالفته جدا لأن مخالفة الشيوخ سم قاتل فيها مضرة
بترسد از مخالفت شیخ بکوشش زیرا که مخالفت شیخان زهر قاتل است که در وی ضرر

عامة فلا يخالفه بصريح ولا بتأويل ويجتهد أن لا يكتم من
کلیاست پس خلاف نکند او را بتصریح نه بصرف کردن از ظاهر و کوشش کند در آنکه نپوشد از

شيخه شيئا من أحواله وأسراره ولا يطلع أحدا سواه على ما يأمره
شیخ خود چیزے از احوال خود و اسرار خود و مطلع نکند کسے را سواے او بر چیزیکه امر کرده است او را

شيخه ولا ينبغي له أن يجنح إلى طلب الرخصة أو يرجع إلى شيء
شیخ و نه سزاوار است او را که میل کند بسوے طلب کردن رخصت او یا باز گردد بسوے چیزی

تركه لله عز وجل فإنه من الكبائر وفسخ الإرادة عند أهل الطريقة
که ترک کرده است برای خدا بر راستی این کار از گناهان کبیره است و فسخ کردن اراده است نزد اهل طریقت

وقد جاء في الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال العائد في هبته كالكلب
و تحقیق آمده است در خبر از رسول الله صلعم که فرمود باز گردنده بسوی بخشش خود همچو سگ است

يقيء ثم يعود فيه وعليه الانقياد لالتزام ما يأمره به شيخه من
که قی میکند پس باز گردد بآن و بر وی است گردن نهادن برای لازم گرفتن چیزیکه امر کند او را شیخ او از

التأديب على مقتضى سوء أدب به بأن وقع منه تقصير في
ادب کردن بر موافق بدی ادب او پس اگر واقع شود از او تقصیرے در

القيام بما أشار إليه شيخه فالواجب عليه تعريف ذلك لشيخه
در قیام آنچه اشاره کرده است بآن شیخ پس واجب است بر وی دانانیدن این مر شیخ خود را

ليستغفر له ويدعو له بالتوفيق والتيسير والفلاح فصل
تا آمرزش خواهد او را و دعا کند او را بتوفیق و آسانی و رستگاری

وأما الذي يجب على الشيخ في تأديب المريد هو أن يقبله لله عز
و اما آنچه واجب است بر شیخ در ادب دادن مرید اینست که قبول کند مرید را برای خدا

وَجَلَّ لَا لِنَفْسِهِ نُعَاشِرُهُ بِحُكْمِ النَّصِيحَةِ وَيُلَاحِظُ بِعَيْنِ الشَّفَقَةِ وَ

نه برای نفس خود پس زندگانی کند او را بحکم پند و به بیند او را بچشم مهربانی و

يُلَايِنُهُ بِالرِّفْقِ عِنْدَ عَجْزِهِ عَنْ احْتِمَالِ الرِّيَاضَةِ فَيُرَبِّيهِ تَرْبِيَةَ

نرمی کند با او باسانی وقت عجز و ماندن او از برداشتن مشقت پس تربیت کند او را تربیت

الْوَالِدَةِ لِوَلَدِهَا وَالْوَالِدِ الشَّفِيقِ الْحَكِيمِ اللَّبِيبِ لِوَلَدِهِ وَغُلَامِهِ

مادر مر فرزند خود را و پدر شفیق حکیم دانا مر فرزند خود را و غلام خود را

فَيَأْخُذُهُ بِالْأَسْهَلِ وَلَا يُحَمِّلُهُ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ ثُمَّ بِالْأَشَدِّ فَيَأْمُرُهُ أَوَّلًا

پس بگیرد او را باسانی و بار ننهد بر او چیزے که طاقت نیست او را پس از آن بسختی از وی

بِتَرْكِ مُتَابَعَةِ الطَّبْعِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَبِاتِّبَاعِ رُخَصِ الشَّرْعِ حَتَّى يَخْرُجَ

بترک متابعت طبع در همه امور و امر کند به پیروی رخصتهای شرع تا آنکه برآید

بِذَلِكَ عَنْ قَيْدِ الطَّبْعِ وَحُكْمِهِ وَيَحْصُلَ فِي قَيْدِ الشَّرْعِ وَرِقِّهِ ثُمَّ

باین از قید طبع و حکم او و حاصل شود در قید شرع و بندگی او پس

يَنْقُلُهُ مِنَ الرُّخَصِ إِلَى الْعَزِيمَةِ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ فَيَمْحُو خَصْلَةً مِنَ الرُّخَصِ

بر دارد او را از رخصتها بسوی عزیمت چیزے پس از چیزے پس محو کند خصلتے از رخصتها

وَيُثْبِتُ مَكَانَهَا خَصْلَةً مِنَ الْعَزِيمَةِ فَإِنْ وَجَدَ فِي ابْتِدَاءِ أَمْرِهِ فِيهِ

و ثابت کند مکان خصلتے از عزیمت پس اگر دریافت در ابتدای امر او در وے

صِدْقَ الْمُجَاهَدَةِ وَالْعَزِيمَةِ وَتَفَرَّسَ فِيهِ ذَلِكَ بِنُورِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

صدق مجاهده و عزیمت و دانست در وی صدق مجاهده بنور خدای تعالی

وَمُكَاشَفَةٍ وَعِلْمٍ مِنْ قِبَلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا قَدْ مَضَتْ سُنَّةُ اللهِ فِي

و مکاشفه و دانست از جانب حق بر طریقی که گذشت عادت الهی در حق

عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَحْبَابِ الْأُمَنَاءِ الْعُلَمَاءِ فَحِينَئِذٍ

بندگان مومن خود از اولیا و دوستان او که امینان و عالمان اند پس آنگاه

لَا يُسَامِحُهُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ بَلْ يَأْخُذُهُ بِالْأَشَدِّ مِنَ الرِّيَاضَاتِ الَّتِي

مسامحت نکند او را در چیزے بلکه بگیرد او را بسخت ترین از ریاضات که

يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا تَتَقَاصَرُ قُوَّةُ إِرَادَتِهِ عَنْهَا إِذْ ثَبَتَ عِنْدَهُ أَنَّهُ مَخْلُوقٌ

داند بدرستی که قصور نکند قوت ارادت او از آن و نیز اگر ثابت شده است نزد او که هر آینه او

لِذَلِكَ وَجُدِرَ بِهِ وَهُوَ مِنْ شَأْنِهِ فَلَا يَخُونُهُ فِي التَّهْوِينِ عَلَيْهِ وَلَا

از رخصتها بگذرد و سزاوار است بآن و آن از حال اوست پس خیانت نکند او را در آسان کردن بر وی

يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرْتَفِقَ مِنَ الْمُرِيدِ بِحَالٍ لَا بِالِانْتِفَاعِ بِمَالِهِ وَلَا بِخِدْمَتِهِ

سزاوار نیست او را که بهره یابد از مرید بچیزے نه بنفع گرفتن از مال او و نه بخدمت او

وَلَا يَأمُلُ مِنَ اللهِ عِوَضًا فِي تَأدِيبِهِ وَلَا شَيْئًا بَلْ يُؤَدِّبُهُ وَيُرَبِّيهِ مُوَافَقَةً
و نه امید وار باشد از خدا تعالی عوض را در ادب دادن او و نه چیزی بلکه ادب دهد او را و تربیت کند
لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَدَاءً لِأَمْرِهِ وَقَبُولًا لِهَدِيَّتِهِ وَطُرْفَتِهِ فَإِنَّ الْمُرِيدَ
خدای تعالی و ادا کردن امر او و قبول کردن عطای او و تحفه او پس بدرستی مرید
الَّذِي جَاءَ مِنْ غَيْرِ تَخَيُّرٍ مِنَ الشَّيْخِ وَلَا اسْتِجْلَابٍ بَلْ قَدَرٌ مَحْضٌ
که آمده است از غیر اختیار پیر و بی کوشش و طلب او بلکه بتقدیر محض آورده او را
بِإِرْشَادِ اللهِ تَعَالَى لَهُ وَهِدَايَتِهِ وَإِنْفَاذِهِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ هَدِيَّةٌ مِنَ
براه نمودن خدا تعالی مر او را و بهدایت او و رسانیدن او را بسوی او پس بدرستی مرید تحفه است از
اللهِ فَعَلَيْهِ قَبُولُهُ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ بِحُسْنِ تَأدِيبِهِ وَتَرْبِيَتِهِ فَلَا يَرْتَفِقُ
خدا پس واجب است بر شیخ قبول کردن او و نیکو کردن با وی به نیکو ادب و تربیت پس نباید
بِهِ وَلَا بِمَالِهِ إِلَّا بِأَمْرٍ مِنَ اللهِ تَعَالَى وَخَبَرٍ فِي اسْتِعْمَالِهِ وَقَبُولِ مَا يَأتِي
که نفع گیرد به مال او مگر بامر از خدای تعالی و خبر او در کار فرمودن او را و قبول کردن چیزی که آرد
بِهِ مِنْ مَالِهِ الَّذِي قَدْ جَعَلَ اللهُ تَعَالَى صَلَاحَ الْمُرِيدِ وَنَجَاتَهُ بِهِ وَ
بشیخ از مال خود که گردانیده است حق تعالی اصلاح مرید و رستگاری او در آن و قبول
تَسْلِيمِهِ لِلشَّيْخِ فِيهِ فَحِينَئِذٍ لَا سَبِيلَ إِلَى الْإِعْرَاضِ عَنْهُ وَرَدِّهِ وَيَجْتَهِدُ جِدًّا
سپردن او بشیخ را در وی پس آنگاه نیست راه بسوی روگردانیدن و رد کردن او و جهد کند بسیار
١٠٠٥ أَنْ يَخْتَارَ مِنَ الْمُرِيدِينَ مَنْ يَقَعُ لَهُ بَلْ يَنْتَظِرُ فِي ذٰلِكَ فِعْلَ اللهِ وَقَدَرَهُ
از آنکه اختیار کند از مریدان هر چه پسند آید او را بلکه منتظر باشد در این کار فعل خدا و قدرت او را
فَمَنْ جَاءَ اللهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ مِنْهُ وَتَخَيُّرٍ قَبِلَهُ وَرَبَّاهُ فَحِينَئِذٍ
پس کسی را که آورد خدا تعالی بی رنج و اختیار او قبول کند و او را تربیت کند پس آنگاه
يُوَفَّقُ فِي تَرْبِيَتِهِ وَيُسْرِعُ فَلَاحُ الْمُرِيدِ وَنُجْحُهُ فَلْيَحْذَرْ أَنْ يَكُونَ هُوَ
توفیق داده میشود در تربیت او و زود حاصل میشود رسیدن مرید بمقصود و برآمدن حاجت او پس باید که بترسد
فِيهِ فَيَعْدَمُ التَّوْفِيقَ وَالْحِفْظَ فِي حَقِّ الْمُرِيدِ وَعَلَيْهِ أَنْ يُرَبِّيَهُ بِهِمَّتِهِ
در تکلف و تخیر پس نایاب کند توفیق و حفظ را در حق مرید و بر وی است اینکه تربیت کند او را بهمت خود
وَيَتُوبُ عَنْهُ فِي سِرِّهِ إِذَا وَجَدَ مِنْهُ خَلَلًا أَوْ فَتْرَةً وَعَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ
و توبه کند از جانب مرید در باطن وقتیکه یابد از مرید خلل یا فتوری و بر وی است که نگاه بانی کند
سِرَّ الْمُرِيدِينَ فَلَا يُطْلِعُ غَيْرَهُ عَلَى مَا يَحْصُلُ لَهُ مِنَ الْإِشْرَاقِ عَلَى أَحْوَالِهِ
اسرار مریدان را پس مطلع نکند غیر او را بر آنچه حاصل شده شیخ را از خبر داشتن بر احوال او
إِمَّا بِطَرِيقِ عِلْمٍ لَدُنِّيٍّ مِنْ مَوَاهِبِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ بِإِفْشَاءِ الْمُرِيدِ لَهُ
یا بطریق علم ربانی که از بخششهای خدا است یا بظاهر کردن مریدان سر را

ويستكتمه إياه فلا ينبغي له أن يفشيه لغيره لأنه أمانة عنده

و پوشیده دارد آن را پس سزاوار نیست او را که آشکار کند غیر او را زیرا که آن امانت است نزد او

بعد قيل صدور الأحرار قبور الأسرار فينبغي له أن يكون مستراحا

وگفته شده است سینه‌های آزادگان گور است سرها را پس سزاوار است او را که باشد محل راحت

للمريدين وخزانة وحرزا لأسرارهم وملجأ لهم وكهفا ومشجعا

مریدان را و گنجینه و نگاهبان رازهای ایشان و پناه‌گاه ایشان را و دلیر کننده

ومقويا ومعينا لهم ومثبتا لهم في الطريق ولا ينفرهم عن الطريق

و قوت دهنده و یاری دهنده ایشان را و ثابت دارنده ایشان را در راه حق و نگریزاند ایشان را از طریق

ومصاحبتهم والقصد إلى الله عز وجل وإذا رأى شيئا مما يكره في

و مصاحبت ایشان و توجه کردن بسوی خدا تعالی و چون ببیند از مرید چیزی که مکروه است در

الشرع من المريد وعظه في السر وأدبه ونهاه عن المعاودة إلى ذلك

شرع از مرید پند کند او را در پوشیده و ادب کند او را و باز دارد او را از باز گردیدن بسوی آن

إن كان ذلك في الأصول أو الفروع أو ادعاء حالة ليست له أو إعجاب

اگر باشد در کردن و در مسایل اعتقاد یا عملی یا دعوی کردن مرید حالتی را که نیست در وی یا عجب

بعمله ورؤيته فيصونه عن محل الإعجاب ويصغر في عينه أحواله

بر نفس خود و دیدن آن عمل را پس نگاه دارد او را از محل اعجاب و حقیر سازد در چشم او حالات

1006 وأعماله لئلا يهلك فإن العجب يسقط العبد من عين الله عز وجل

و عملهای او را تا هلاک نشود زیرا که عجب می اندازد بنده را از چشم خدا تعالی

وإن أراد أن يعم الجماعة بالنصح فليجمعهم وليتكلم عليهم فيقول

و اگر خواهد شیخ که فرا گیرد تمام جماعت را به پند پس باید که جمع کند ایشان را و سخن کند با ایشان پس گوید

بلغني أن فيكم من يدعي كذا ويقول كذا ويرتكب كذا ويذكر ما

رسیده است به من که در میان شما کسی است که دعوی می‌کند چنین و می‌گوید چنین و مرتکب می‌شود چنین و ذکر کند

يتعلق بذلك من المفاسد والمصالح ويذكرهم ويحذرهم ولا يعين

آنچه تعلق دارد بآن از فساد و مصلحتها و پند دهد ایشان را و ترساند ایشان را و معین نکند

أحدا منهم على ذلك لما في ذلك من التنفير فإن أخشن الخلق والقول

یکی را از ایشان بر آن زیرا که در این است چیزی که در وست از گریزانیدن پس اگر درشتی کند خلق و قول را

معهم وأفشى أسرارهم واغتابهم وثلبهم وذكر مساويهم نفرت

با ایشان و ظاهر کند اسرار ایشان و غیبت و بدگوئی کند ایشان را و ذکر کند بدیها گریزان شود

قلوبهم عن قصده ومصاحبته وصار ذلك تهمة عندهم في أهل

دلهای ایشان از قصد و مصاحبت او و گردد تهمت نزد ایشان در اهل طریقت

الطريقة وفيما قد غرس في قلوبهم من حب أولياء الله فليحذر من

طریقت و در چیزے کہ نشاندہ شدہ است در دلہاے آنہا از دوستی اولیاے خدا پس بپرہیزد از این

ذلك جداً فإن غلب هذا عليه ولا يمكنه تداركه فليعزل نفسه عن

بکوشش پس اگر غالب شود این کار بر شیخ و ممکن نباشد او را تدارک او پس معزول کند نفس خود را از

هذه المنصبة والولاية وليتفرد عن المريدين وليشتغل بمجاهدة

این منصب و ولایت و تنها منفرد شود از مریدان و مشغول شود بمجاہدہ

نفسه ورياضتها وطلب شيخ يؤدبه ويقومه ويهذبه فلا يصلح

نفس خود و ریاضت و طلب کردن پیرے کہ ادب دہد او را و راست کند و تہذیب اخلاق کند او را

أن يكون شيخاً مع هذه البلوى فلا يقطع على المريدين طريقتهم

باشد شیخ با این بلا پس قطع نکند بر مریدان طریقت ایشان

إلى الله عز وجل باب في صحبة الإخوان والصحبة مع الأجانب

بسوی خدا تعالی باب در بیان صحبت برادران و صحبت با غیران و

كيف الصحبة مع الأغنياء والفقراء أما الصحبة مع الإخوان فبالإيثار

کیفیت صحبت با اغنیا و فقرا اما صحبت با برادران پس برگزیدن ایشان بر خود

والفتوة والصفح عنهم والقيام معهم بشرط الخدمة لا يرى لنفسه

و بجوانمردی و در گذشتن از تقصیر ایشان و ایستادن با ایشان بشرط خدمت نہ بیند نفس خود را

على أحد حقاً ولا يطالب أحداً بحق ويرى لكل أحد عليه حقاً ولا يقصر

بر ہیچ یکے از ایشان حقی و طلب نکند ہیچ یکے را بحق و ببیند ہر کسے را از ایشان بر خود حقی و قصور نکند

في القيام بحقهم ومن الصحبة بهم إظهار الموافقة لهم في جميع ما

در قیام بحق ایشان و از حق صحبت داشتن با ایشان اظہار موافقت با ایشان در ہمہ آنچہ

يقولون أو يفعلون ويكون أبداً معهم على نفسه ويتأولهم ويعتذر

میگویند یا میکنند و باشد با ایشان ہمیشہ موافق بر ضرر نفس خود و تاویل کند برای ایشان و عذر

عنهم ويترك مخالفتهم ومنافرتهم ومجادلتهم ومشاددتهم ويت

از ایشان و ترک کند مخالفت ایشان و نفرت از ایشان و مجادلت و جنگ با ایشان و

تعامى عن عيوبهم فإن خالفه أحد منهم في شيء ويسلم له ما يقول

نابینا شود از عیبہاے ایشان پس اگر مخالف شود او را یکے از ایشان تسلیم کند او را آنچہ گوید

في الظاهر وإن كان الأمر عنده بخلاف ما يقوله وينبغي أن يحفظ

در ظاہر و اگر چہ باشد امر نزد او بخلاف آنچہ میگوید او و سزاوار است کہ نگاہ دارد

أبداً قلوب الإخوان ويجتنب فعل ما يكرهونه وإن علم فيه صلاحهم

ہمیشہ دلہاے برادران را و اجتناب کند از کاریکہ مکروہ میدارند اگر چہ داند کہ در وی صلاح ایشان

۲۱۲

فَلَا يَنْطَوِي لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَلَى حِقْدٍ وَإِنْ خَامَرَ قَلْبَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ كَرَاهَةٌ مِنْهُ
پس تهیچد بر یکے را از ایشان ابر حسد و اگر در پوشد دل یکے را از آنها امر سے از و
تَخَلَّقَ مَعَهُ بِشَيْءٍ حَتَّى يَزُولَ ذَلِكَ فَإِنْ لَمْ يَزُلْ زَادَ فِي الْإِحْسَانِ وَالتَّمَلُّقِ
خوشخوئے کند با او بچیزے کہ برطرف شود آن کراہیت از و پس اگر برطرف نشود زیادہ کند نیکی و
حَتَّى يَزُولَ وَإِنْ وَجَدَ هُوَ فِي قَلْبِهِ مِنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ اسْتِيحَاشًا وَأَذِيَّةً
تا آنکہ دور شود و اگر دریابد او را در دل خود یکے از ایشان وحشت و آزار
بِغِيبَةٍ أَوْ غَيْرِهَا فَلَا يُظْهِرُ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ وَيُرِي مِنْ نَفْسِهِ خِلَافَ
بغیبت یا غیر آن پس ظاہر نکند این را از نفس خود و بنماید از نفس خود خلاف
ذَلِكَ **فَصْلٌ** وَأَمَّا الصُّحْبَةُ مَعَ الْأَجَانِبِ فَبِحِفْظِ الشَّرْعِ عَنْهُمْ وَالنَّظَرِ
آن مر آن کس را و اما صحبت با بیگانگان پس نگاہداشتن شرع از ایشان و دیدن
إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الشَّفَقَةِ وَالرَّحْمَةِ وَأَنْ يُسَلِّمَ أَحْوَالَهُمْ إِلَيْهِمْ وَيُيَسِّرَ
بسوی ایشان بچشم شفقت و رحمت و آنکہ مسلم دارد احوال ایشان را و آسان دارد
عَلَيْهِمْ أَحْكَامَ الطَّرِيقَةِ وَيَصْبِرَ عَلَى سُوءِ أَخْلَاقِهِمْ وَتَرْكِ مُعَاشَرَتِهِمْ
بر ایشان احکام طریقہ را و صبر کند بر بدی خلق ایشان و ترک زندگانی با ایشان
مَا أَمْكَنَهُ وَأَنْ لَا يَعْتَقِدَ لِنَفْسِهِ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةً وَيَقُولُ إِنَّهُمْ مِنْ
تا حدیکہ وسع باشد و آنکہ اعتقاد نکند نفس خود را بر ایشان فضیلت را و بگوید کہ ایشان از
أَهْلِ السَّلَامَةِ فَيَتَجَاوَزُ اللهُ عَنْهُمْ وَيَقُولُ لِنَفْسِهِ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْمُنَاقَشَةِ
اہل سلامت اند پس درگذشت خواہد کرد خدا ایشان از ایشان و بگوید نفس خود را تو از آن کسانی کہ
فَتُطَالَبِينَ بِالنَّقِيرِ وَالْقِطْمِيرِ وَالْحَقِيرِ وَالْكَبِيرِ وَتُحَاسَبِينَ عَلَى الْكَبِيرِ
پس طلب کردہ خواہے شد بنقیر و قطمیر و خورد و بزرگ و حساب کردہ خواہے شد بر بزرگ
وَالصَّغِيرِ وَأَنَّ اللهَ تَعَالَى يَتَجَاوَزُ لِلْجَاهِلِ مَا لَا يَتَجَاوَزُ بِمِثْلِهِ مِنَ الْعَالِمِ
و خورد و بدرستی خدا ایشان درمیگذرد جاہل را آنچہ تجاوز نکند مانند آن از عالم
وَالْعَوَامُّ لَا يُبَالِي بِهِمْ وَالْخَوَاصُّ عَلَى الْخَطَرِ **فَصْلٌ** وَأَمَّا الصُّحْبَةُ مَعَ
و عام اندیشہ نکنند و خاص بر خطر ہستند و اما صحبت با
الْأَغْنِيَاءِ فَالتَّعَزُّزُ عَلَيْهِمْ وَتَرْكُ الطَّمَعِ فِيهِمْ وَقَطْعُ الْأَمَلِ مِمَّا فِي
توانگران پس با ایشان عزیز بودن و ترک طمع در ایشان و قطع کردن امید از آنکہ در
أَيْدِيهِمْ وَإِخْرَاجُ جَمِيعِهِمْ مِنْ قَلْبِكَ وَحِفْظُ دِينِكَ مِنَ التَّضَعْضُعِ
دست ایشان است و بر آوردن ہمہ ایشان را از دل خود و نگاہداشتن دین خود از گردن زاری
لَهُمْ لِنَوَالِهِمْ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ فَهُوَ قَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَضَعْضَعَ
برای عطای ایشان چنانچہ آمدہ است در حدیث و این قول اوست م ہر کہ گند کارسے

لِلْغَنِيِّ لِأَجْلِ مَا فِي يَدَيْهِ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ فِعْلٍ يَنْقُصُ

برای توانگری از جهت چیزی که در دست اوست رفت دو حصه دین او پس پناه میجوییم بخدا از کاری که ناقص

بِهِ الدِّينُ وَصُحْبَةِ أَقْوَامٍ يَنْثَلِمُ بِهِمُ الدِّينُ وَيَنْقَطِعُ عُرَاهُ وَيُطْفِي

بآن دین و صحبت قومیکه رخنه یابد با ایشان دین و منقطع شود دست آویزهای دین و بکشد

نُورَ الْإِيمَانِ شُعَاعُ أَمْوَالِهِمْ وَبَرِيقُ دُنْيَاهُمْ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ غَيْرَ

نور ایمان را روشنی مالهای ایشان و تازگی دنیای ایشان چنانچه آمده است در حدیث لیکن

إِنَّكَ إِذَا ابْتُلِيتَ بِصُحْبَتِهِمْ فِي سَيْرٍ أَوْ سَفَرٍ أَوْ مَسْجِدٍ أَوْ رِبَاطٍ أَوْ مَجْمَعٍ

بدرستی تو اگر مبتلا شوی بصحبت ایشان در سیر یا سفر یا مسجد یا سرا یا در مجلس

فَحُسْنُ الْخُلُقِ أَوْلَى مَا يُسْتَعْمَلُ وَهُوَ حُكْمٌ عَامٌّ شَامِلٌ فِي صُحْبَةِ الْأَغْنِيَاءِ

پس نیکوی خلق بهتر چیزیست که کرده شود و این حسن خلق حکم عامست دربرگیرنده صحبت توانگران

وَالْفُقَرَاءِ فَلَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْتَقِدَ لِنَفْسِكَ فَضِيلَةً عَلَيْهِمْ بَلْ

و فقیران را پس سزاوار نیست ترا که اعتقاد کنی برای نفس خود فضیلتی بر ایشان بلکه

تَعْتَقِدُ أَنَّ جَمِيعَ الْخَلْقِ خَيْرٌ مِنْكَ لِتَتَخَلَّصَ مِنَ الْكِبْرِ وَلَا تَطْلُبُ لِنَفْسِكَ

اعتقاد کنی که همه خلق بهتر است از من تا خلاص شوی از کبر و مجو برای نفس خود

فَضِيلَةَ الْفَقْرِ وَلَا تَعْتَقِدْ لَهَا خَطَرًا فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَلَا تَرَى

بزرگی فقر و اعتقاد مکنی مر نفس خود را اثر شرفی در دنیا و نه در آخرت و نه ببینی

لَهَا قَدْرًا وَلَا وَزْنًا كَمَا قِيلَ مَنْ جَعَلَ لِنَفْسِهِ قَدْرًا فَلَا قَدْرَ لَهُ وَمَنْ

مر او را قدری و نه وزنی چنانچه گفته شد کسیکه گردانید نفس خود را مرتبه پس نیست مرتبه او را و کسیکه

جَعَلَ لَهَا وَزْنًا فَلَا وَزْنَ لَهُ فَأَدَبُ الْغَنِيِّ بِالْإِحْسَانِ إِلَى الْفَقِيرِ وَهُوَ

گردانید نفس را وزنی پس نیست وزن مر او را پس ادب توانگر نیکوئی کردنست بفقیر و آن

إِخْرَاجُ الْمَالِ مِنْ كِيسِهِ إِلَيْهِ وَيَكُونُ فَارِغًا مِنْ مَالِهِ مُسْتَخْلَفًا فِيهِ

برآوردن مالست از کیسه خود بسوی آن و باشد توانگر فارغ از مال خود خلیفه حق در آن مال

غَيْرَ مُتَمَلِّكٍ لَهُ وَأَدَبُ الْفَقِيرِ إِخْرَاجُ الْغِنَى مِنْ قَلْبِهِ وَيَكُونُ قَلْبُهُ

نه مالک او و ادب فقیر آنست که برآورد توانگری را از دل خود و باشد دل او

فَارِغًا مِنَ الْغِنَى وَمَالِهِ بَلْ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَجْمَعَ وَلَا يَجْعَلُ شَيْئًا

فارغ از توانگری و مال او بلکه از دنیا و آخرت همه و نگرداند چیزی را

مِنَ الْأَشْيَاءِ فِي قَلْبِهِ مَوْطِنًا وَمَحَلًّا وَمَشْغَلًا بَلْ يُصَفِّي مِنْ ذَلِكَ

از چیزهای دنیا در دل خود مسکن و گرداند دل را محل و مشغول آنها بلکه صاف کند از این

كُلِّهِ وَيُخْلِيهِ مِنْهُ ثُمَّ يَتَرَقَّى مِنْهُ إِلَى رُتْبَةٍ هِيَ أَجَلُّ فَلَا يَكُونُ لِغَيْرِهِ

همه و خالی کند از و پس ترقی کند از آن بمرتبه که بزرگتر است پس نباشد غیر او را

وجود ولا له حول ولا قوة فيأتيه عند ذلك فضل الله عز وجل

وجود نبود مر او را توانائی و طاقت پس بیاید نزد این کار فضل خدای تعالی

من غير تعب ولا ألم فصل وأما الصحبة مع الفقراء فبإيثارهم

بغیر رنج و غم و اما صحبت با فقیران پس برگزیدن

وتقديمهم على نفسك في المأكول والمشروب والملبوس والمقعد

و مقدم داشتن بر نفس خود در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و دیگر لذتها

والمجالس وكل شيء نفيس وترى نفسك دونهم ولا ترى لها عليهم فضلا

و مجلسها و هر چیز نفیس و به بیند نفس خود را کمینه از ایشان و نه بیند نفس خود را بر ایشان

في شيء من الأشياء البتة عن أبي سعد بن أحمد بن عيسى قال صحبت

در چیزی از چیزها هرگز روایت از ابی سعد بن احمد بن عیسی گفت صحبت داشتم

١٠١٠ الفقراء ثلاثين سنة ولم يجر بيني وبينهم كلام قط تأذوا به وجرى

با فقیران سی سال و نگذشت میان من و ایشان سخنی هرگز که رنجیده شوند آن و نگذشت

بيني وبينهم منافرة استوحشوا منها قيل له كيف ذلك قال لأني

میان من و ایشان نفرتی که وحشت گیرند از آن گفته شد او را چگونه است این گفت برآنکه

كنت معهم على نفسي أبدا وإذا دخلت عليهم دخلت عليهم سرورا

بودم من با ایشان بر نفس خود همیشه و هرگاه درآیم بر ایشان درآیم بر ایشان بسرور

ورفقا واستعملت معهم خلقا هدية وأدبا وسببا من الأسباب

و رفق و در کار کردی با ایشان خلقی نیک از هدیه و ادب و سببی از سببها

ولا ترى بذلك كله عليهم فضلا بل تتقلد منهم منة في قبولهم

پس نه بینی این کار خود را بر ایشان فضیلت بلکه قبول کنی از ایشان منت در قبول کردن

ذلك منك واحذر أن تمن عليهم بذلك أو تراه منك بل اشكر

این کار را از تو و بترس از آنکه منت نهی بر ایشان بدین کار یا به بینی او را از خود بلکه شکر کن

الله عز وجل على ما أولاك من توفيقه على تيسير ذلك وجعلك له

خدای عز و جل را بر آنچه [illegible] توفیق بر آسان شدن این کار و گردانید ترا

أهلا لخدمة أهله وخاصته وأحبابه فإن الفقراء الصالحين هم

لایق خدمت اهل خود و خاصان خود و دوستان خود پس بدرستی فقیران نیکوکار

أهل الله وخاصته كما قال النبي صلى الله عليه وسلم أهل القرآن هم أهل الله

اهل الله و دوستان او اند چنانچه فرمود پیغمبر اهل قرآن اهل الله اند

وخاصته فأهل القرآن من يعمل بالقرآن وأما من يقرأ بلا عمل

و خاصان او و لیکن اهل قرآن کسیست که عمل کند بقرآن و اما [illegible] بغیر عمل

فليس من اهله قال النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحل محارمه
پس نیست از اهل الله فرموده است ﷺ ایمان نیاورد بقرآن کسی که حلال پنداشت حرام او را
فالمنة لمن يقبل منك العطية لا لك فمن آداب الصحبة مع الفقير
پس منت نهادن کسی راست که قبول کند از تو عطیه را نه تو را و از جمله آداب صحبت با فقیران است
ان لا تحوجهم الى مسئلتك وان اتفق فاستقرض الفقير منك
که محتاج نسازی آنها را بسوی سوال کردن بلکه بی سوال روا کنی پس اگر اتفاق افتد که قرض گرفت فقیر از تو
شيئا فتقرضه في الظاهر ثم تبريه منه في الباطن وتخبره عن قرب
چیزی پس قرض بده او را در ظاهر پس بری کنی از گردن او در باطن و خبر کنی او را یا برادر او را در زمان قریب
بذلك ولا تبداه بالعطاء على وجه الصلة لئلا يحتشم ويحمل المنة
قرض بخشیدن در ظاهر مکنی او را بدادن بر وجه پیوند جستن و محبت تا آنکه گرانی نکشد به برداشتن منت
منك بذلك ومن الادب معهم مراعاة قلبه بتعجيل مراده دون
از تو بآن عطا و از جمله آداب است صحبت با ایشان که رعایت کند دل فقیر را بزود دادن مراد او
ان تنغص الوقت عليه بطول الانتظار لان الفقير ابن وقته كما
تیره ناکنی وقت بر او بدرازی انتظار زیرا که فقیر پسر وقت است چنانچه در حدیث
ورد ابن آدم ابن يومه ليس له وقت لانتظار المستقبل ومن
وارد است فرزند آدم پسر روز خود است نیست او را وقتی برای انتظار آینده و از جمله
الادب معهم انك اذا علمت انه ذو عيال وصبيان فلا تفرده
آداب صحبت با ایشان است که هرگاه دانستی که فقیر عیالدار است پس تنها مکنی او را
بالارتفاق معه فحسب بل تتخلق معه بقدر ما يتسع له ولمن
باحسان بلکه نیکوئی کنی با او بقدر گنجایش و وسعت وا او را و کسی را
يشتغل به قلبه ومن الادب معهم الصبر على ما يذكره الفقير
که مشغول است دل او با کس و از جمله آداب با ایشان صبر کردنست بر چیزی که ذکر کند فقیر
من حاله وان تلقاه في حال ما يخاطبك بوجه طلق مستبشر
از حال خود و اینکه پیش آئی فقیر را در حال سخن کردن با تو بروی گشاده و خوش
لا تلقاه بالعبوس ولا بالنظر الشزر ولا بالكلام الخشن واذا طلبك
نه پیش آئی به ترش روی و نه بنظر تند و نه بکلام درشت و چون طلب کند از تو
بما لا يحضرك في الوقت فاصرفه بالوجه الجميل الى عند مساعدة
چیزی که نیست حاضر در وقت تو پس بگردان او را بروی نیکو بوعده نیک تا وقت
الامكان ولا توحشه بياس الرد على الجزم لئلا يعود بحشمة
یاری دادن توانائی و غمناک مکن او را بنا امیدی باز گردانیدن بیقین تا آنکه باز نگردد بغضب

لا

الاخفاء وعدم الاصابة بحاجته عندك والندم على افشاء سره
مخفی داشتن و نارسیدن بحاجت خود از نزد تو و ندامت بر ظاهر کردن راز خود

إليك حسيراً وربما يغلب عليه طبعه ويستولي عليه نفسه
بتو با افسوس و حسرت و بسا است که غالب شود بر وی طبع او و مستولی شود بر او نفس او

فيظهر عليه الجهل بحاله والسخط عليك والاعتراض على الرب
پس غالب آید بر او نادانی در حال خود و خشم گرفتن بتو و اعتراض کردن بر پروردگار

عز وجل فيما قسم له من الفاقة إلى الخلق والتبذل لهم ليعمى
در آنچه قسمت کرده است او را از فاقه و حاجت بسوی خلق و قبول عطا از ایشان پس نابینا شود

قلبه وينطفي نور إيمانه فكنت أنت مؤاخذاً بذلك كله إذ كنت
دل او و فرو کشته میشود نور ایمان او پس باشی تو گرفته شده با این همه معاصی اگر باشی تو

سبباً لثوران ذلك من قلبه بترك الأدب في رده وربما حجبت
سبب شوریدن این همه از دل او بترک ادب در رد آن و بسا است که در پرده

أيضاً عن الثواب والمعارف والعلوم والمصالح المدفونة في سؤاله
نیز بسبب ترک ادب در رد او از یافت ثواب و از علوم و مصلحتها که نهان کرده شده است در سوال او

للخلق التي لو صبر وأحسن الأدب ظهرت وأزال التسآل للخلق
از خلق آن مصلحت که اگر صبر میکرد و نیز نیکو کرده میشد با او ادب ظاهر میشد و زائل میشد سوال از خلق

وحصل غناء اليد والقلب البتة وجاءته عساكر فضل الله
و حاصل میشد توانگری دست و دل و خالی می آمد او را لشکرهای فضل خدا

والائه ونعمائه ودلته يد الرأفة والرحمة والراحة والرعاية
و آلاء و نعمتهای او و رهنمایی پروردگار دست رافت و رحمت و راحت و رعایت

وتحقق فيه قوله عز وجل وهو يتولى الصالحين وجعل مصاناً
و ثابت میشد در وی قول خدا تعالی و او نگاه میدارد نیکو کاران را و گردانیده میشد نگاهداشته شده

معاناً عليه وهو غني عن الأشياء بخالقها وتأتيه الأشياء و
معونت کرده شده بر او و بی نیاز از همه چیزها بیافت خالق خود و می آمد نزد او همه چیزها و

هو لا يأتيها يقصده القاصدون فينالون من أنواره وسره و
او نمی آمد آنها را طلب میکنند او را طلبکاران پس میرسند از نورهای او و سرهای او و

يطيبون بطيبه وهو لا يتحرك بهم في غيبة عنهم مشغول بمولاه
خوش میشوند بطیب او و او آگاهی ندارد بایشان در غیبت است از ایشان مشغول است بصاحب خود

وجاذبه الذي جذبه إليه وأنقذه من ظلمات مخالطة الخلق
و بجاذب که کشیده است او را بسوی صاحب خود و خلاص کرده است او را از تاریکی آمیزش خلق

۱۰۱۳

١٠١٣

وَمُوَافَقَةِ النَّفْسِ وَمُتَابَعَةِ الْهَوَى وَالتَّقَيُّدِ بِإِرَادَةِ الْأَشْيَاءِ

وموافقت نفس و متابعت هوا و از بند بستن خواهش چیزها ے

دُنْيَا وَأُخْرَى إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ أَهْلُ

دنیا و آخرت بدرستی اہل بہشت در آنروز در کار خود خوشحال اند اہل

الْجَنَّةِ لَمَّا بَاعُوا فِي الدُّنْيَا أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ لِرَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ

بہشت ہرگاہ که فروختند در دنیا نفس ہاے خود را و مالہاے خود را براے پروردگار عز و جل

بِالْجَنَّةِ كَمَا قَالَ جَلَّ وَعَلَا إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

بہشت چنانچه فرمود خداے تعالی بدرستی خداے تعالی خرید از مومنان نفسہاے ایشان را

وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ وَصَبَرُوا عَلَى الْإِفْلَاسِ فِي الدُّنْيَا وَرَدُّوا

و مالہاے ایشان بانکه مر ایشان راست بہشت و صبر کردند بر افلاس در دنیا و رد کردند

التَّصَرُّفَ فِي الْأَنْفُسِ وَالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ وَسَلَّمُوا

تصرف را در نفسہاے خود و مال و اولاد خود بسوے پروردگار خود و سپردند

الْكُلَّ جَلَّ وَعَلَا لَهُ سِوَى الْأَوَامِرِ وَالنَّوَاهِي امْتَثَلُوا الْأَوَامِرَ وَانْتَهَوْا

ہمه را بسوے او بغیر امر و نہی فرمانبرداری کردند امر را و باز ماندند

عَنِ النَّوَاهِي وَسَلَّمُوا فِي الْقَدَرِ وَتَحَرَّزُوا مِنَ الْخَلِيقَةِ وَتَجَوْهَرُوا

از نہی ہا و سپردند خود را در آنچه تقدیر کرده شده بود و گوشه گرفتند از خلق و خالص شدند

عَنِ الْإِرَادَةِ وَالْأَمَانِي وَالْهِمَمِ فِي الْجُمْلَةِ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فَشَغَلَهُمْ

از خواہشہا و آرزوہا و قصدہا درآورد ایشان را حق تعالی در بہشت پس مشغول کرد

بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ كَمَا قَالَ

بچیزی که نه دید هیچ چشم و نه هیچ گوش شنید و نه گذشت بر دل هیچ بشر چنانچه فرمود

جَلَّ وَعَلَا إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَكِهُونَ فَهٰكَذَا الْفَقِيرُ

خداے تعالی بدرستی اہل بہشت در آنروز در شغل خود خوشحال اند ہمچنین فقیر

إِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ فِي الدُّنْيَا وَتَحَقَّقَ بِظَاهِرِ الْقُرْآنِ حُصُولُ الْجَنَّةِ لَهُ غَدًا

ہرگاه کرد این کار را در دنیا و ثابت شد بظاہر قرآن حصول بہشت مر او را فردا

حِينَئِذٍ الْجَنَّةَ بِرَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَطْلُبُ الْجَارَ قَبْلَ الدَّارِ كَمَا قَالَتْ

ایمن زمان بہشت را به پروردگار خود و طلب کرد ہمسایه را پیش از سرا چنانچه گفته است

رَابِعَةُ الْعَدَوِيَّةُ رَحِمَهَا اللّٰهُ الْجَارَ قَبْلَ الدَّارِ وَكَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يُرِيدُونَ

رابعه عدویه خواست ہمسایه پیش از سرا و چنانچه فرمود خداے تعالی میخواہند ایشان

وَجْهَهُ وَكَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي بَعْضِ كُتُبِهِ السَّالِفَةِ أَوَدُّ الْأَوِدَّاءِ

ذات حق تعالی را و چنانچه فرموده است خداے تعالی در بعض کتاب گذشته دوست ترین دوستان

إلى عبد عبدني لغير نوال لأعطي الربوبية حقها قال النبي صلى الله

نبوی است بنده ا لیست که عبادت کرد مرا بغیر بخشش تا اگر ده بدر ربوبیت را از آنچه سزاوار اوست حیا که

عليه لو لم يخلق الله تعالى الجنة والنار ما كان أحد يعبده وقول

سلم اگر نیافریده خدای بهشت و دوزخ را هیچکس عبادت نمیکرد پروردگار را و فرموده

علي رض لو لم يخلق الله الجنة ولا النار أما كان أهلاً أن يعبد

علی رض اگر نیافریده خدای بهشت و دوزخ را آیا نبود سزاوار که عبادت کرده شود

قال الله عز وجل هو أهل التقوى وأهل المغفرة فإذا اتصف الفقير

فرمود خدای او است سزاوار به پرهیزگاری و سزاوار آمرزش پس هرگاه موصوف شد فقیر

بهذه الصفة وتحقق انسلاخه عن سوى مولاه وتنظف قلبه

باین صفات و ثابت شد انسلاخ او از ماسوای خدا و پاک شد دل او

عن التعلق بالأشياء وفني عنها وصار مريداً حقاً وغاب عما سوى

از تعلق بچیزها و فانی شد از آن چیزها و گشت مرید راست و غایب شد از ماسوای

ربه عز وجل كان حقيقاً على كرم الله عز وجل أن يتولاه ويدلله

پروردگار جل و علا باشد سزاوار بر کرم خدای اینکه بر خود گیرد کار او و بنازد پرورد او را

وينعمه في الدنيا إلى حين اللقاء ثم يزيده على ذلك ويجدد

و نعمت برده در دنیا تا ملاقات خود بیشتر زیاده میکند او را برین و تازه میدهد

عليه أنواع الخلع والأنوار والنعيم والحياة الطيبة والقرب

او را انواع خلعت و انوار و نعمت و حیات طیبه و نزدیکی از خود

على ما أعد وأخبر لأوليائه وأحبابه عليهم السلام بقوله عز

بر آنچه که وعده داده است و خبر کرده دوستان و محبان خود را بقول خود

وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا

پس نمیداند هیچ نفسی چیزیکه پنهان کرده شده است برای او از روشنی چشم او جزای چیزیکه

يعملون وقول النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل أعددت لعبادي

کرده اند و قول نبی م میفرماید خدای آماده کرده ام برای بندگان خود

الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

که نیکوکاراند چیزیکه ندید هیچ چشمی و نه گوشی شنید و نه گذشت بر دل هیچ بشر

ثم يقول أبو هريرة رض اقرأوا إن شئتم فلا تعلم نفس ما أخفي

پس گفت ابو هریره اگر میخواهید شاهد این سخن بخوانید این آیت را که فرموده

لهم من قرة أعين الآية فإن ردت الفقير اليد الغني القلب

پس اگر باز گردانیده فقیر خالی دست غنی دل را

الممتثل لأمر مولاه في إخباره كلك عن حاله لأجل عياله أو نفسه
که بجا آرنده امر مولا ست در خبر کردن ترا از حال خود بسبب عیال خود یا نفس خود
طائعا لربه عز وجل في ذلك خائفا نكاله إن ترك سؤالك إذ كلفه
فرمانبرنده ست پروردگار را در اظهار حال ترسنده ست از صاحب خود اگر ترک کرد سوال از جهت تکلیف
ذلك وابتلاه به قال الله عز وجل وجعلنا بعضكم لبعض فتنة
بسوال و مبتلا ساخت بسوال فرمود خدا تعالی و گردانیده ایم بعض شما را برای بعض دیگر آزمایش
أتصبرون وهي حالة لا تدوم بل تنقضي عن قريب وينقل إلى ما
آیا صبر خواهید کرد یا نه و این فقر حالتیست که همیشه نمی ماند بلکه میرود از نزدیکی و نقل میکند بسوی چیزیکه
قسم له من الغنا والعز الدائم بقرب مولاه وبإعطائه عاقبك الله
قسمت کرده شده مراورا از غنا و عزت دایمی بسبب قرب صاحب خود و بخشش او عذاب کند ترا خدا تعالی
يا غني اليد فقير القلب الجاهل بنفسه وبربه ومنشاه ومنتهاه
ای توانگر دست فقیر دل جاهل بخود و به پروردگار خود و با غاز و انجام خود
بأن يسلب الغنى عن يدك فتصير فقيرا اليد كما كنت فقير القلب
بآنکه کشیده گرداند توانگری را از دست تو پس باشی تو فقیر دست چنانچه بودی تو فقیر دل
فتكون أبدا فقيرا إلى الأشياء فلا تشبع منها حريصا عليها طالبا
پس باشی تو همیشه فقیر بسوی چیزها پس سیر نمیشوی حرص داری بر آنها جوینده
لها متعبا في إرادتها وتحصيلها وهي غير مقسومة لك كما
و محنت کننده در خواهش و تحصیل آنها و آنچیز قسمت کرده نشده ست برای تو چنانچه
قيل إن من أشد العقوبات طلب ما لا يقسم إلا أن يتغمدك الله
گفته شده ست بدرستی سخت ترین عذابها جستن چیزیست که غیر مقسوم است مگر اینکه درگیرد ترا خدا تعالی
برحمته فينبهك لذنبك فتستغفره وتتوب إليه من ذلك
برحمت خود پس آگاه کند ترا بر گناه تو پس آمرزش طلبی او را و باز گردی بسوی او از این
وتعترف بتفريطك ويتوب عليك ويغفر لك ذلك فتب لي
و اقرار کنی بتقصیر خود و باز گردی بسوی او و آمرزد ترا این گناه پس تو بکن
الله وهو أرحم الراحمين غفور رحيم **فصل** في آداب الفقير
خدا تعالی و مهربان ترین مهربانان ست آمرزنده رحمت کننده در آداب فقیر
في فقره ينبغي للفقير أن تكون شفقته على فقره كشفقة الغني
در فقر خود پس سزاوار ست فقیر را که باشد شفقت و مهربانی او بر فقر خود چنانچه باشد شفقت
على غناه فكما أن الغني يفعل كل شيء ويجتهد حتى لا يزول غناه
بر غنای او پس چنانچه غنی میکند هر چیز و جهد میکند تا دور نشود غنای او

١٢٠

فكذلك ينبغي للفقير أن يفعل مثل ذلك حتى لا يزول فقره فيسأل
پس همچنین سزاوارست فقیر را که بکند مانند این تا دور نشود فقر او پس سوال کند
الله عز وجل زوال فقره إلى الغناء أو يتعرض بالمعايش والاكتساب
از خدا ایتعالی زوال فقر خود را بسوی غنا یا دست زند بحرفت ها و کسب ها
والأسباب للاستغناء والتكثر بالمال لا للعيال وعفة النفس عند
و اسباب ها برای توانگری و بسیار شدن مال نه برای عیال و پارسائی خود وقت
الضيقة ومن شرط الفقير أن يقف مع كفايته ولا يأخذ فوقها
تنگی و از شرط فقیر است اینکه باشد بقدر کفایت بس کند او را و نگیرد زیاده از آن
بحال ويكون أخذه لذلك القدر امتثالا لأمر الله تعالى وخوفا
بهیچ حال و باشد گرفتن او این قدر بجا آوردن امر خدا ایتعالی و از جهت ترسیدن
من الوقوع في إثم قتل النفس قال الله عز وجل ولا تقتلوا أنفسكم
از افتادن در گناه که قتل نفس است فرمود خدا ایتعالی مکشید نفسهای خود را
إن الله كان بكم رحيما لأن منعه لنفسه حقها حرام وهو القوت
هر آینه خدا ایتعالی بر شما رحمت کننده است زیرا که باز داشتن او از نفس خود حق او حرام است و آن مقدار قوت است
من الطعام والشراب والكسوة والقدر الذي يقوم به الأود
از طعام و شراب و کسوة و مقداری که بر پا شود حاجت فقیر
ولا يضعف عن أداء الأوامر من الإتيان بشرائط الصلاة وأركانها
و ضعیف نشود از ادا کردن فرمودها از کردن شرائط نماز و ارکان آن
وواجباتها ويترك ما هو حظها فإن كان قسمته فيساق
و واجبات آن و ترک کند چیزی که حظ و لذت نفس است پس اگر باشد قسمت پس میرسد
إليه من غير أن يكون هو فيه بل بفعل الله عز وجل فلا يتعرض
بسوی او بغیر اینکه باشد آن فقیر در وی بلکه بفعل خدا باشد پس پیش نیاید
للحظ أبدا إلا أن يكون مريضا فيوصف له شيء من الحظوظ فيتناوله
مر حظ را همیشه مگر اینکه باشد بیمار پس گفته شود او را چیزی از حظها پس بخورد آنرا
على وجه التداوي فيصير الحظ حينئذ حقا في حال مرضه كالقوت
بوجه دوا کردن پس میگردد حظ این زمان در حال مرض او مانند قوت
في حال صحته وينبغي أن يكون استلذاذه بفقره أكثر من استلذاذ
در حالت صحت او و سزاوارست اینکه باشد لذت گرفتن او بفقر خود زیاده تر از لذت گرفتن
الغني بوجود غنائه وينبغي له أن يؤثر ذله وخموله وعدم
توانگر بوجود توانگری خود و سزاوارست فقیر را که اختیار کند خواری و گمنامی خود را و نه

صفت
بالکسر
تشدید
ف
پرهیزگار
دپارسا شدن
١٠١٦
قوت است
غنی

قبول الناس له وقصدهم اليه وازدحامهم لديه ومن شرطه

گرویدن مردمان او را و قصد کردن مردم بسوی او و جمع شدن آنها پیش او و از شرط فقیر است

ان يكون قلبه اقوى بصفاء الحال عند خلو يده من المال كلما

که باشد دل او قوی‌تر بسبب صفای حال وقت تهی بودن دست او از مال پس چندانکه

قل الفتوح كثر طيب قلبه وقوته ونوره وازداد فرحه بشعار

کم شود فتوح زیاده شود خوشی دل او و قوت او و نور او و زیاده شود خوشی او بعادت

الصالحين واما اذا اظلم ذلك قلبه واوحشه واسخطه على

نیکوکاران و اما وقتیکه تاریک کند آن تهیدستی دل او را و در وحشت اندازد و غضبناک کند او را بر

ربه فليعلم انه مفتون قد احدث في فقره ذنبا عظيما فليتب

پروردگار پس باید که بداند که او در بلا اندر آمده شده است هر آینه کرده است در فقر خود گناه بزرگ پس باید که توبه کند

الى الله عز وجل ويستغفره ويخلد الى التفتيش والتغيير ولوم

بسوی خدای تعالی و طلب آمرزش کند و میل کند بسوی جستجو و دگرگون و ملامت

النفس ومن حق الفقير ان يكون كلما كثر عياله كان قلبه في باب

نفس خود و از حق فقیر است که باشد چندانکه زیاده شود عیال او باشد دل او در باب

امر الرزق اسكن وبربه اوثق يمتثل امر ربه في الكسب لهم في الظاهر

امر رزق ساکن‌تر و به پروردگار خود محکم‌تر فرمانبرداری کند امر پروردگار خود را در کسب برای ایشان در ظاهر

ويسكن الى وعد ربه في الباطن ويقطع بان لهم رزقا عند الله

و ساکن شود بسوی وعده پروردگار خود در باطن و یقین کند که مر ایشان را رزقیست نزد خدا

قد وعد به وقدره وهو سائقه اليهم على يده او يد غيره بلا نوع

که وعده کرده است بر آن و مقدر کرده و آن را رانده است بسوی ایشان بر دست او یا دست غیر او بی هیچ نوع

من الوسط ولا يكون فضوليا فيدخل بين الخلق وخالقهم بان يتسل

از میان و نه باشد بیهوده کار پس درآید درمیان خلق و خالق ایشان بانکه بجا آرد

الامر فيهم ولا يعترض ولا يسخط ولا يتهم الرب ولا يشك في

امر ایشان و اعتراض نکند و خشمناک نشود و تهمت نکند پروردگار را و شک نکند در

وعده ولا يشكو الى احد بل يكون شكواه الى ربه وان الحاجة اليه

وعده او و گله نکند بسوی کسی بلکه باشد شکوه او به پروردگار خود و فرود آوردن حاجت او بر

عز وجل وكلامه وسؤاله له عز وجل في توفيقه بالصبر واداء الامر

و کلام او و سوال او مر او را در توفیق دادن بصبر و ادا امر

في حقهم والرضى بما قضى عليهم باضافتهم والزامه له مؤنتهم

در حق ایشان و خشنودی بآنچه قضا کرده حق تعالی بر پیوستن آنها و لازم گردانیدن مر او را بار ایشان

وَيَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ رِزْقِهِمْ وَتَيْسِيرَهُ فَهُوَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ لِمَا يَبْتَلِي

وجزا هرا از حق تعالی آسانی روزی ایشان پس حق تعالی نزدیک است قبول کننده مبتلا میکند

عَبْدَهُ لِيَرُدَّهُ بِالْبَلِيَّةِ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَنَّهُ يُحِبُّ الْمُلِحِّينَ لَهُ بِالسُّؤَالِ

بنده خود را از جهت آنکه باز گرداند او را به بلا بسوی خویش زیرا که خدای تعالی دوست میدارد الحاح کنندگان را

لِأَنَّ بِالسُّؤَالِ يَبِينُ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِ وَالسَّيِّدُ مِنَ الْعَبْدِ وَالْغَنِيُّ

زیرا که بسوال جدا میشود پروردگار از بنده و سردار از بنده و غنی

مِنَ الْفَقِيرِ وَيَخْرُجُ الْعَبْدُ مِنَ الْكِبْرِ وَالْاِسْتِنْكَافِ وَالتَّعْظِيمِ وَالنَّخْوَةِ

از فقیر و بر آید بنده از کبر و از ننگ و تعظیم و نخوة

إِلَى التَّوَاضُعِ وَالذِّلَّةِ وَالْاِفْتِقَارِ فَإِذَا تَحَقَّقَ ذٰلِكَ مِنَ الْعَبْدِ

بسوی تواضع و خواری و حاجتمندی پس هرگاه ثابت شد این صفتها از بنده

تَحَقَّقَتِ الْإِجَابَةُ سَرِيعًا عَاجِلًا مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ فِي الْعُقْبَىٰ

ثابت شود اجابت سریعا با چیزی که ذخیره کرده میشود از ثواب در عقبی

وَمِنْ آدَابِهِ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ هَمُّ الْوَقْتِ الْمُسْتَقْبَلِ بَلْ يَكُونُ بِحُكْمِ وَقْتِهِ

و از آداب اوست آنکه نباشد او را غم وقت آینده بلکه باشد مشغول بحکم وقت خویش

لَا يَطَّلِعُ لِلْوَقْتِ الثَّانِي بَلْ يَحْفَظُهُ الْحَالَ وَحُدُودَهَا وَشَرَائِطَهَا

مطلع نشود در وقت ثانی بلکه نگاهبانی کند حال و حدود او را و شرایط

وَآدَابَهَا مُطْرِقًا غَاضًّا عَمَّا سِوَاهَا لَا أَعْلَى مِنْهَا وَلَا دُونَهَا وَلَا يَتَشَوَّفُ

و آداب آنرا که سزاوار حالست در آنحال که سر فرو افکنده پوشیده چشم است از آنچه ماسوای این حال است

إِلَى حَالٍ غَيْرِهِ وَرُبَّمَا كَانَ هَلَاكُهُ فِيهَا وَهِيَ لِأَهْلِهَا سَلَامَةٌ وَنِعْمَةٌ

بسوی حال دیگری و بسا است که باشد هلاک آن فقیر در آنحال و آن برای اهل حال سلامتی و نعمت است

كَالْأَغْذِيَةِ فَمِنَ الْأَغْذِيَةِ مَا يَزِيدُ لِشَخْصٍ عَافِيَةً وَلِآخَرَ سُقْمًا وَبَلَاءً

چنانچه خوردنیها پس از بعضی خوردنیها چیزیست که زیاده میکند شخصی را تندرستی و دیگری را بیماری و بلا

فَلَا يَنْبَغِي لِلْمَرِيضِ أَنْ يَتَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهَا إِلَّا بِأَمْرِ الطَّبِيبِ فَكَذٰلِكَ

پس سزاوار نیست مریض را که بخورد چیزی از خوردنیها مگر بفرموده طبیب پس همچنین

يَنْبَغِي لِلْفَقِيرِ أَنْ لَا يَخْتَارَ حَالَةً لِنَفْسِهِ حَتَّىٰ يَدْخُلَ فِيهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ

باید فقیر را اینکه اختیار نکند حالتی را برای نفس خود تا آنکه در آورده شود در آن حالت از غیر اینکه

يَكُونَ هُوَ فِيهَا بَلْ بِفِعْلِ الْمَوْلَىٰ عَزَّ وَجَلَّ قَدَرًا مَحْضًا وَإِرَادَةً مُجَرَّدَةً

باشد او در آن بفعل صاحب خود بتقدیر محض و بارادهٔ الهی خالص

لَا يَحُلُّ نَفْسَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْحَالَاتِ وَالْمَقَامَاتِ وَيَتَبَرَّأُ بِهَا بِفَضْلٍ

فرود نیارد نفس خود را در چیزی از حالات و مقامات و ناتوان کند نفس را تا آن تبرا شود

وَيُرْدِي حَتّى يَأتِيَهُ أَمرُ الَّذِي أَمَاتَ وَأَحيَا وَيَنقُلُهُ مِنهَا نَقلَ
و ہلاک گردد تا آنکه بیاید او را امر آنکسی که میرانیده و زنده کرده و ببرد او را از آنجا انتقال
الَّذِي مَنَعَ وَأَعطَى وَأَفقَرَ وَأَغنَى وَأَضحَكَ وَأَبكَى لِأَنَّ ذَلِكَ أَلْيَقُ بِهِ
کسی که باز داشت و داد و محتاج گردانید و توانگر گردانید و خندانید و گریانید زیرا که اختیار این از [illegible]
وَالمُرِيدُ بِهِ أَقرَبُ وَأَدنَى هَكَذَا تَقَدَّمَ وَمَضَى أَمرُ مَن سَلَفَ مِن أُولِي
و نزدیک کننده بہت او را به پروردگار و همچنین گذشته ست کار کسانیکه گذشته اند از خداوندان
العِلمِ مِن أَهلِ الطَّرِيقَةِ فِيمَا خَلَا فَبِهِم الِاقتِدَاءُ وَإِلَى رَبِّ الخَلِيقَةِ
علم از اهل طریقت در زمان گذشته پس با ایشان است پیروی و بسوی پروردگار خلق است
المُنتَهَى وَمِن أَدَبِ الفَقِيرِ أَن يَكُونَ مُستَعِدًّا لِوُرُودِ المَوتِ مُتَهَيِّئًا
انجام و نهایت و از ادب فقیر است اینکه باشد آماده از برای فرود آمدن موت و سازنده
لَهُ مُنتَظِرًا مُتَرَقِّبًا فِي السَّاعَاتِ كُلِّهَا لِيَكُونَ ذَلِكَ عَونًا لَهُ عَلَى الرِّضَا
مر او را منتظر و دیده برراه و در هر ساعت تا آنکه باشد این امر یاری دهنده او را بر رضا
بِفَقرِهِ وَحَملِ مَا حَلَّ بِهِ مِنَ الأَذَى لِأَنَّ بِهِ تَقصُرُ الأَمَلُ وَتَنكَسِرُ النَّفسُ
بفقر خود و به بر داشتن چیزیکه فرود آمده است باو از آزار زیرا که باین موت هر آینه گویا کوتاه میشود امید و شکسته میشود نفس
يَتَقَلَّلُ مِنهَا وَهِيَ شَهَوَاتُ الدُّنيَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ أَكثِرُوا مِن ذِكرِ
و کم میشود از و آنچیزش شهوات دنیا فرمود نبی ص زیاده کنید از یاد
هَادِمِ اللَّذَّاتِ يَعنِي المَوتَ وَمِن أَدَبِهِ أَن يُخرِجَ مِن قَلبِهِ ذِكرَ
ویران کننده لذت ها مراد داشته است باین موت و از آداب اوست که برآید از دل او یاد
المَخلُوقِينَ وَمِن أَدَبِهِ أَن يَتَخَلَّقَ مَعَ الغَنِيِّ إِذَا دَخَلَ عَلَيهِ بِمَا تَصِلُ
مخلوق و از آداب اوست که خوے کند با غنی چون درآید بر او
يَدُهُ إِلَيهِ مِنَ القُوتِ أَو فَاكِهَةٍ وَإِن كَانَ شَيئًا يَسِيرًا لِأَنَّهُ بِقَلبِهِ
دست فقیر بآن چیز از طعام و میوه و اگرچه باشد چیزے اندک زیرا که آن فقیر بدل
مُتَجَرِّدٌ عَنِ الأَسبَابِ فَهُوَ بِالإِيثَارِ أَولَى مِنَ الغَنِيِّ الَّذِي هُوَ فِي
[illegible] است از اسباب پس او باختیار خلق بر خود سزاوار تر است از توانگری که او در
أَسرِ غِنَاهُ إِلَّا أَن يَكُونَ ذَا عِيَالٍ فِي ضِيقَةٍ فَلَا يُضَيِّقُ عَلَى عِيَالِهِ
بند توانگری است مگر آنکه باشد خداوند عیال و در تنگی پس تنگ نکند بر عیال خود
بِإِيثَارِهِ ذَلِكَ لِلغَنِيِّ إِلَّا أَن يَكُونَ يَعلَمُ مِن عِيَالِهِ الإِيثَارَ وَطِيبَ
باختیار کردن این توانگر را بر ایشان مگر آنکه بداند از عیال خود ایثار را و خوشی
النَّفسِ بِذَلِكَ وَالمُوَافَقَةَ وَالصَّبرَ وَالرِّضَا وَالمَعرِفَةَ وَاليَقِينَ وَ
نفس [illegible] ایثار و بدانند موافقت ایشان و صبر بر تنگی و راضی بودن از حق [illegible] و معرفت الیقین

الأنوار تظهر من قلوبهم على ألسنتهم وجوارحهم وأنفسهم
دونورهاے باطن که ظاهر میشود از دلها سے ایشان برزبانهای ایشان و اعضا و نفسهای ایشان
فحينئذ لا يبالي في البذل والمنع والإيثار والإمساك ومن أدب
پس این زمان باک ندارد در خرج کردن و بازداشتن و ایثار کردن و نگاه داشتن و از ادب
الفقير أن لا يترك الاحتياط في الورع في حال ضيق اليد فلا يخرج
فقیرست اینکه ترک نکند احتیاط را در ورع درحال تنگدستی پس نه برآید
إلى ما لا يحل في الشرع لفقره فيخرج من العزيمة إلى الرخص لأن الورع
بسوی چیزیکه حلال نیست در شرع از جهت فقر خود پس برآید از عزیمت بسوی رخصتها زیرا که ورع
ملاك الدين والطمع هلاكه وتناول الشبهات فساده كما قال
مدار دین است و طمع هلاک اوست و خوردن شبهات فساد دین چنانچه گفته اند
بعض الصالحين من لم يصحبه الورع في فقره أكل الحرام وهو لا يدري
بعضی نیکوکاران کسیکه همراه نیست او را ورع در فقر او بخورد حرام و حالانکه او نمیداند
فعليه أن لا يخلد إلى التأويلات في دينه في حالة فقره بل يركب
پس بروی است اینکه میل نکند بسوے تاویلها در دین خود در حالت فقر خود بلکه سوار شود در بکند چیزیرا
الأتقى والأحوط الذي هو العزيمة فصل في سؤال الفقير
که دشوارتر و احوط است که آن عزیمت است فصل در سوال فقیر
فمن أدب الفقير ترك السؤال للخلق ما دام يجد عنده ما يكفيه
پس از آداب فقیرست ترک کردن سوال مرخلق را تا وقتیکه دریابد نزد خود آنچه کفایت میکند
فإن الحاجة الضرورة والحاجة المحقرة فيسأل بقدر الحاجة
پس اگر مضطر کند او را ضرورة و حاجت حقیر پس سوال کند بقدر حاجت
فتكون حاجته كفارته فحينئذ يسلم له السؤال وينبغي أن لا
پس باشد حاجت او کفاره او پس این هنگام مسلم است او را سوال و سزاوار است اینکه
يسأل لأجل نفسه ما أمكنه بل لعياله على ما قدمناه فإن كان
سوال نکند از جهت نفس خود تا تواند بلکه برائے عیال خود برانچه بیان کردیم پس اگر باشد
بيده دانق وهو محتاج إلى درهم لم يسلم له السؤال حتى يصرف
در دست او دانگی و او محتاج درهم است مسلم نیست او را سوال تا آنکه صرف کند
الدانق ويخلو عن المعلوم جد كما قيل لا يظهر من الغيب شيء
و آنگ را و خالے شود از معلوم از روی جهد چنانچه گفته شد ظاهر نشود از غیب چیزے
ما دام في الجيب شيء ومن شرط سؤاله للخلق أن لا يراهم ملكوا
تا وقتیکه باشد در جیب چیزے و از شرط سوال او مرخلق اینکه نه بیند ایشان را مالک باشند

اشارته الی الله عز وجل ویری الخلق کالوکلاء والامناء المتصرف
اشارت او بسوی خدا ایتو و بیند خلق را همچو وکیلان و امینان که تصرف کرده شده است
فیهم المفعول فیهم فلا یتخذهم اربابا من دون الله عز وجل
در ایشان و کار کرده شده ست در ایشان پس نگیرد ایشانرا پروردگاران جز خدای تعالی
فیکون معنی سؤاله لهم اخبارا بحاله وعیاله لا شکوی من ربه
پس باشد معنی سوال او مر ایشانرا خبر کردن بحال او و عیال او نه شکوے از پروردگار خود
ویکون سؤاله استخبارا فیقول هل دفع لنا الیک بشیء هل احیل
باشد سوال او خبر گرفتن از روزی خود پس بگوید آیا سپرده شد از ما بان بسوی تو چیزے آیا حواله کرده
علیک هل اذن لک یا وکیل یا خازن یا امین یا مملوک یا فقیر
بر تو آیا اذن داده شد ترا ای وکیل ای گنجینه دار ای امانت دار ای مملوک ای فقیر
یا من انا وهو سواء فیما فی یده المالک له غیرنا کلنا فی عیاله
ای آنکه من و تو برابر ایم در چیزیکه در دست اوست مالک او غیر ما ایان و همه ما ایان در عیال او
فاذا سأل علی هذا الوجه جاز له السؤال والا فلا ولا کرامة لکل مشرك
پس هرگاه سوال کند برین وجه جایز ست مر او را سوال و اگرنه جایز نیست و کرامت نیست مر هر مشرک
دجال مراء عابد الاصنام خارج علی اهل الطریقة مدعی کذاب
دجال ریاکار پرستار صنمها خارج بر اهل طریقت مدعی دروغگو
منافق زندیق ثم ان اعطی شکر وان منع صبر هکذا یکون صفات
منافق زندیق را پس اگر داده شود شکر کند و اگر باز داشته شود صبر کند همچنین است صفات
الفقیر الصادق ولا یستوحش بالرد ولا یتغیر فیسخط ویعترض
فقیر صادق و متوحش نشود برد کردن و متغیر نشود پس خشم آید و اعتراض نکند
ویذم الراد له فیظلمه لانه مامور ووکیل والوکیل هو الذی
و مذمت نکند رد کننده را پس ظلم کند او را زیرا که او مامور ست و وکیل و وکیل کسیست که
یتصرف فیما فی یده باذن امره وموکله المعطی وهو الله عز و
تصرف کند در چیزیکه در دست اوست باذن آمر و موکل و دهنده خود و آن خداست عز و جل
جل بل یرجع الیه عز وجل فیسأله التیسیر والتسهیل لیسخر
بلکه رجوع کند بسوی او پس سوال کند تیسیر و تسهیل را تا مسخر کند
له القلوب ویذلل له الصعاب ویدر له الارزاق ویسوق
برای او دلها را و خوار کند برای او دشوارها را و بریزد برای او روزیها را و برساند
الیه الاقسام ویرفع عنه الجوع والعذاب والشدة الی العبید
بسوی او قسمتها را و بردارد از او گرسنگی را و عذاب را و خواری را از بندگان

والارباب ولعله قبض ايدي الخلق عنه بالعطاء ليرده اليه

دیر دردگاران و شاید خدا بیشتر تبض کرد دستهاے خلق را از نیشر بعطا تا آنکه بازگرداند او را بسوی خود

فيلازم الباب ويرفع يد عنائه وتضرعه الحجاب فيكون هو

پس لازم شود و نقیر در حق بار دو دور کند جهد ماو تضرع خود حجاب را پس باشد هو

المعطي له دون العباد فصل في آداب العشرة وينبغي له ان

دهنده مرا و را نه بندگان فصل در اداب عشرت و سزاوارست اینکه

يحسن العشرة مع اخوانه فيكون منبسط الوجه غير عبوس ولا

نیکو کند عشرت با برادران خود پس باشد کشاده روے نه ترش روے و نه

يخالفهم فيما يريدون عنه بشرط ان لا يكون فيه خرق الشرع

مخالفت کند ایشان را در آنچه خواهند از و بشرط آنکه نباشد در وے رخنه در شرع

ومجاوزة للحد وارتكاب للاثم بل يكون مما اباحه الشرع واذن

و در گذشتن از حد و ارتکاب گناه را بلکه باشد از آن قسم که مباح ست در شرع و اذن

فيه الرب ولا يكون ممارياً ولا لجوجاً ويكون ابداً مساعداً للاخوان

درو پروردگار و نه باشد جدل و نه خصومت کننده با ایشان و باشد همیشه مددگار برادران را

على الشرط الذي ذكرنا ومتحملاً عنهم ما يخالفونه فيه ويكون

بشرطیکه ذکر کردیم و بردبار از ایشان در آنچه مخالفت کنند او را در آن و باشد صبر

صبوراً على اذاهم غير حقود ولا ينطوي لاحد منهم على سوء خلق

کننده بر اذیت ایشان نه کینه ور و نه پوشد در دل هیچ یکے از ایشان بد خلقی

وغش ومكر غير مغتاب لهم في حال غيبته ولا يكون سيئ المحضر

از غش و مکر و فریب و نه غیبت کننده ایشان را در حال غیبت و نه باشد بد حضر

ويذب عن اخيه في حال غيبته عنه ويستر العيوب على اخوانه ما

و دور کند از برادر خود در حال غیبت او و بپوشد عیب ها را بر برادران تا

امكنه وان مرض احد منهم عاده فان شغله عن ذلك شاغل مضى

تواند و اگر مریض شود یکی از ایشان عیادت کند او را و اگر باز دارد ازین عیادت شغلی برود

اليه فهناه بالعافية وان مرض هو ولم يعده بعض اخوانه اعتذر

بسوی او پس مبارکباد گوید او را بعافیت و اگر خود مریض شود و عیادت نکند او را بعض اخوان او عذر دارد

عنه فاذا مرض لم يقابله بذلك بل يعوده ويصل من قطعه ويعطي

او را پس هرگاه مریض شود او را مقابله نکند او را بآن بلکه عیادت کند او و پیوند کند کسے را که قطع کرد او را و بدهد

من حرمه ويعفو عمن ظلمه واذا اساء احدهم اليه اعتذر عنه

کسے را که محروم کرد او را و عفو کند از کسیکه ظلم کرد او را و هرگاه بد کرد یکے از ایشان بسوی او عذر پیدا کند

عِنْدَ نَفْسِهِ وَيَرْجِعُ بِالْمَلَامَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَلَا يَرَى مِلْكَهُ مَمْنُوعًا عَنْ غَيْرِهِ

پیش خود و باز گردد بملامت بر نفس خود و نه بیند ملک خود ممنوع از غیر خود

مِنَ الْإِخْوَانِ وَلَا يَتَحَكَّمُ فِي مِلْكِهِمْ بِغَيْرِ إِذْنِهِمْ وَلَا يَنْسَى الْوَرَعَ فِي جَمِيعِ

از برادران و حکم نکند در ملک ایشان بی اجازت ایشان و فراموش نکند ورع را در همه

حَرَكَاتِهِ وَسَكَنَاتِهِ وَإِنِ انْبَسَطَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ إِخْوَانِهِ فِي شَيْءٍ مِنْ مَالِهِ

حرکات و سکنات خود و اگر خوش شود با وی یکی از برادران در چیزی از مال او

أَجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ مُسْرِعًا مُسْتَبْشِرًا فَرِحًا مَسْرُورًا مُتَقَلِّدًا مِنْهُ فِي ذَلِكَ

قبول کند او را بزودی بشاش و خرم و مسرور را و قبول کننده باشد از و درین باب

مِنَّةً حَيْثُ جَعَلَهُ أَهْلًا لِمُبَاسَطَتِهِ مَعَهُ وَإِنْزَالِ حَاجَتِهِ بِهِ وَلَا يَتَعَيَّرُ

منت را از جهت آنکه گردانید او را سزاوار برای فراخی کردن با او و بر آوردن حاجت او بان و عار نگیرد

مِنْ لَمِّ شَيْئًا إِنْ أَمْكَنَهُ وَإِنِ اسْتَعَارَ أَحَدٌ مِنْهُ شَيْئًا لَا يَسْتَرِدُّهُ

از کسی چیزی اگر ممکن باشد او را و اگر عاریت گرفت از وی کسی چیزی باز نخواهد از و

مَا أَمْكَنَهُ لِأَنَّهُ مَا اسْتَعَارَ مِنْهُ إِلَّا لِحَاجَتِهِ وَلَا يَلِيقُ بِالْفُتُوَّةِ

تا تواند زیرا که آنکس عاریت نخواسته است از و مگر برای حاجت خود و سزاوار جوانمردی نیست

اسْتِرْدَادُ الْمُعَارِ كَمَا لَا يَحْسُنُ فِي الشَّرْعِ اسْتِرْجَاعُ الْهَدِيَّةِ وَالْهِبَةِ فَإِنْ

باز گرفتن عاریت داده چنانچه نیکو نیست در شرع رجوع هدیه و هبه پس اگر

لَمْ يَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ فَلْيُسْرِعْ بِإِعَارَتِهِ وَلَا يَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ وَلَوْ كُلَّ يَوْمٍ

قادر نشود برین پس سرعت کند در عاریت دادن او و منع نکند او را ازین اگرچه هر روز طلب کند

إِذْ لَا يَلِيقُ بِحَالِهِ أَنْ يَنْفَرِدَ عَنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بِمَالِهِ لِأَنَّهُ أَمِينٌ لَيْسَ

از جهت آنکه سزاوار نیست بحال فقیر اینکه تنها باشد از مردم بمال خود زیرا که او امین است نیست

فِي رِقِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَا يَمْلِكُهُ شَيْءٌ فَكُلُّ مَنْ تَمَلَّكَ شَيْئًا فَذَلِكَ

در بند چیزی از چیزها پس مالک نیست او را هیچ چیز هر که مالک شد چیزی را پس آن چیز

الشَّيْءُ يَمْلِكُهُ لِأَنَّ الْمَرْءَ عَبْدٌ لِمَنْ زِمَامُهُ بِيَدِهِ بَلْ يَرَى الْأَشْيَاءَ الَّتِي

مالک ست او را زیرا که مرد بنده است کسی را که زمام او در دست اوست بلکه ببیند چیزها را که

فِي يَدِهِ مِلْكًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ وَبَقِيَّةُ النَّاسِ عَبِيدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

در دست اوست ملک خدا و او و همه مردم بندگان خدا اند

وَالْكُلُّ مُتَسَاوٍ فِي مِلْكِهِ عَزَّ وَجَلَّ دَائِمًا مَا كَانَ فِي يَدِ الْغَيْرِ يَسْتَعْمِلُ فِيهِ

همه مساوی اند در ملک او و اما آنچه باشد در دست دیگرے عمل کند در وی

حُكْمَ الشَّرْعِ وَالْوَرَعِ وَحِفْظَ الْحُدُودِ لِئَلَّا يَصِيرَ فِي زُمْرَةِ الْمُبَاحِيَّةِ

حکم شرع و ورع و نگاه داشت حدود تا آنکه نگردد در گروه مباحیه

١٠٤٣

الزَّنَادِقَةِ وَيَنْبَغِي لَهُ إِذَا مَسَّتْهُ مِحْنَةٌ أَوْ فَاقَةٌ أَنْ يَسْتُرَ حَالَهُ
زنادقه و سزاوارست اورا اگر هرگاه برسد اورا محنتے یا فاقه بپوشد حال خود را

عَنْ إِخْوَانِهِ مَا أَمْكَنَهُ لِئَلَّا تَشْتَغِلَ قُلُوبُهُمْ بِسَبَبِهِ يَتَكَلَّفُونَ
از برادران خود تا تواند تا مشغول نشود دلهاے ایشان بسبب او بتکلف کنند

لَهُ وَكَذَلِكَ إِنْ مَسَّهُ هَمٌّ أَوْ أَصَابَهُ حُزْنٌ لَا يُظْهِرُ ذَلِكَ لِإِخْوَانِهِ
برای او وهمچنین اگر برسد اورا غمی یا برسد اورا اندوہے ظاهر نکند این را بر برادران خود

وَلَا يُشَوِّشُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ وَالرَّاحَةِ وَلَذَّةِ
و مشوش نکند برایشان آنچه ایشان در آنند از فرح و سرور و راحت و لذت

الْعَيْشِ وَلَئِنْ رَأَى إِخْوَانَهُ مَحْزُونًا بِهِمْ غَمٌّ وَهَمٌّ وَقَدْ أَظْهَرُوا فَرَحًا
عیش و اگر ببیند برادران خود را که فرود آمده است بایشان غم و هم وتحقیق ظاهر کرده اند

وَسُرُورًا سَاعَدَهُمْ فِي الظَّاهِرِ مِنْ إِظْهَارِ النَّشَاطِ وَالِاسْتِبْشَارِ وَكَتَمَ
و سرور مدد کند ایشان را در ظاهر از اظهار شادی و خوشی و بپوشد

عَنْهُمْ مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الِانْزِعَاجِ وَالْحُزْنِ وَالْهَمِّ فَلَا يُقَابِلُهُمْ بِمَا
از ایشان آنچه ایشان در آنند از وحشت گرفتن و اندوه و غم پس مقابل نشود ایشان را بآنچه

يَكْرَهُونَ وَلَا يُخَالِفُ عَنْهُمْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ وَيَنْبَغِي لَهُ فِي أَدَبِ ۱۰۳۴
کراهت کنند و مخالف نشود از ایشان در چیزے ازین و سزاوارست اورا در ادب

حُسْنِ الْعِشْرَةِ إِذَا اسْتَوْحَشَ مِنْ شَيْءٍ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِي حُسْنِ الْخُلُقِ
حسن عشرت هرگاه وحشت گیرد از چیزے اینکه کلام کند در حسن خلق

وَيَرُدَّ قَلْبَهُ إِلَيْهِ لِتَزُولَ وَحْشَتُهُ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُعَاشِرَ كُلَّ أَحَدٍ
و باز گرداند دل خود را بسوی آن تا زائل شود وحشت و سزاوارست فقیر را که معاشرت کند هر یکے را

مِنْ حَيْثُ هُوَ لَا يُكَلِّفُهُ مُجَاوَزَةَ حَدِّهِ وَمُوَافَقَتَهُ بَلْ يُتَابِعُهُ هُوَ
بدانچه او که تکلیف نکند اورا هم برگذشتن از حد و موافقت بلکه متابعت کند اورا آن فقیر

فِيمَا عَلَيْهِ ذَلِكَ الْإِنْسَانُ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ خَرْقًا لِلشَّرْعِ قَالَ النَّبِيُّ
در آنچه برویست این کس تا وقتیکه نباشد در وے خلاف شرع فرموده نبی

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نُحَدِّثَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ
امر کرده شده ایم ما گروه پیغمبران که سخن کنیم مردم را بر قدر عقلهاے ایشان

وَيَنْبَغِي أَنْ يُعَاشِرَ مَنْ دُونَهُ بِالشَّفَقَةِ عَلَيْهِ وَمَنْ فَوْقَهُ بِالْإِجْلَالِ
و سزاوارست اورا که زندگانی کند باکسیکه کمترست از او بشفقت کردن بروی و باکسیکه بزرگست به

وَمَنْ هُوَ مِثْلُهُ بِالْإِفْضَالِ وَالْإِيثَارِ وَالْإِحْسَانِ فَصْلٌ فِي
و باکسیکه برابرست بتفضل و ایثار و احسان فصل در بیان

آدابِ الفقراءِ عندَ الأكلِ مِنْ ذلكَ أنْ لا يأكلوا بالشَرَهِ ولا على

آداب فقرا در وقت خوردن از آنجمله است که نخورند بغلبه حرص و نه بر غلبه

الغفلةِ بلْ يذكروا اللهَ عزَّ وجلَّ بقلوبِهم عندَ الأكلِ ولا ينسونَه

غفلت بلکه یاد کنند خدای تعالی را بدلهای خویش وقت خوردن و فراموش نکنند او را

ومِنْ ذلكَ أنْ لا يمدّوا أيديَهم عندَ الطعامِ قبلَ مَنْ هو فوقَهم

و از آنجمله است که دراز نکنند دست های خود را وقت طعام خوردن پیش از کسیکه او برتر است از ایشان

ومِنْ ذلكَ أنْ لا يقولوا لغيرِهم كُلْ ولا يضعوا مِمّا بينَ أيديهم

و از آنجمله است که نگویند غیر خود را بخور و نه نهند از پیش خود

شيئًا بينَ يدَيْ غيرِهم لا على طريقِ الخدمةِ ولا على طريقِ الانبساطِ

چیزے پیش کسے نه بطریق خدمت و نه بطریق انبساط

إلّا صاحبَ الطعامِ فإنّه مُسَلَّمٌ له ذلكَ لأنّه نوعُ خدمةٍ منه و

مگر صاحب طعام پس بدرستیکه او را مسلم است این کار زیرا که یک گونه خدمت است از و و

لا يقولوا لصاحبِ الطعامِ كُلْ معنا وإذا أُقْعِدَ موضعًا فلا يختارُ

نگویند صاحب طعام را بخور با ما و وقتیکه نشانده شود در جاے پس اختیار نکند

غيرَه ويقعدُ حيثُ يؤمَرُ ولا يرفعُ يدَه مِنَ الطعامِ ما دامَ يأكلُ ۱۰۲۵

جاے دیگر را و بنشیند در جاے که امر کرده شود و نه بردارد دست خود را از طعام تا وقتیکه میخورد

مَنْ معَه لئلّا يحتشمَ صاحبُه فيحملَه على الامتناعِ ولا ينبغي أنْ يرفعَ

همراهی او تا که در غضب نیارد او را پس باعث شود او را بر امتناع و سزاوار نیست که بردارد

الطعامَ مِنْ بينِ يدَيِ الفقيرِ ما دامَ يأكلُ وما دامَ عينُه عليه و

طعام از پیش فقیر تا وقتیکه میخورد و تا وقتیکه چشم او بروے ست و

يساعدُ الأصحابَ على الأكلِ بقدرِ ما لا يكونُ مخالفةً وإنْ لم يكنْ

یاری دهد یاران را بر خوردن به مقدار یکه نباشد مخالفت شرع و اگرچه نباشد

به شهوةٌ ولا ينبغي أنْ يلقمَ على المائدةِ أحدًا وإنْ أُعرِضَ عليه

با و آرزو ی طعام و سزاوار نیست که لقمه دهد کسے را و حالانکه او بر خوان ست و اگر کرده شود برو

الماءُ لا يردُّ الساقيَ ولو بقطرةٍ واحدةٍ ولو قامَ صاحبُ الطعامِ

آب رد نکند آب دهنده را و اگرچه یک قطره باشد و اگر ایستاده شود صاحب طعام

بالخدمةِ لا يمنعُ ولو أرادَ صبَّ الماءِ على يدِه فلا يمنعُه وينبغي

بخدمت باز ندارد و اگر خواهد ریختن آب بر دست او باز ندارد و سزاوار است

أنْ يأكلَ معَ الأغنياءِ بالتعزّزِ ومعَ الفقراءِ بالإيثارِ ومعَ الإخوانِ

که بخورد با توانگران به بزرگی و با فقیران بایثار طعام بر ایشان و با برادران

بل لا ينبسط ولا يخطر الأكل بباله إلا إذا حضر فحينئذ يأكل ولا

بطعام وقت وی و نگذراند خوردن را بدل خود مگر وقتیکه حاضر شود طعام پس آن زمان بخورد و نه

يسامح نفسه في اشتهاء شهوة ولعلها لم تكن مقسومة له فلا ينالها

یاری دهد نفس خود را در آرزوی شهوت و شاید باشد آن شهوت قسمت کرده شده مر او را پس نرسد او را

أبدا فيبقى محجوبا بها عن الله تعالى ويشتغل بها عن طاعته و

هرگز پس بماند در پرده از خدا و باز ماند بآن شهوت از طاعت او

مراقبة حاله فإذا أعرض عن ذلك واشتغل بحاله كان سليما

و نگاه داشتن حال خود پس وقتیکه رو گردانید از آن آرزو و مشغول شد بحال خود باشد سلامت

فإن كانت مقسومة ثم حضرت اشتهاها وتناولها وشكر

پس اگر باشد مقسوم و پیش آید آرزو کند او را و بخورد و شکر گوید

الله تعالى ولا يجعل الأكل همه ويعلق قلبه به ويجعله حديثه

خدای تعالی را و نگرداند خوردن را مقصود خود و چسپاند دل خود را بخوردن و نگرداند سخن خود را

بل يعهد مع نفسه بأنها مريضة ومن حالها الاحتماء عن الطعام

بلکه عهد کند بنفس خود که براستی آن نفس بیمار است و حال او پرهیز است از خوردن

والشراب والشهوات حتى يبرأ عن المرض فالمرض هواها وإرادتها

و آب و آرزوها تا تندرست شود از مرض پس مرض آرزوی او و خواست او

ومناها والرب عز وجل طبيبها ومداويها فإذا بعث الطعام

و امید او است و پروردگار عزوجل طبیب او است و معالج او پس وقتیکه فرستد طعام

والشراب على يد مملوكه تناولها وعلم أن دواءها وعافيتها

و شراب بر دست بنده خود بخورد آنها را و بداند که دارو و تندرستی او در

ذلك دون غيره واشتغل بحفظ الحال والمراقبة وإخراج

آنست نه در غیرش از طعام و شراب و مشغول شود در نگاه داشتن حال خود و پاسبانی و برآوردن

الأشياء من القلب والارتكان إلى شيء من الأشياء والطمأنينة

چیزها را از دل و از میل کردن بسوی چیزی از چیزها و آرام گرفتن

إليه أبدا في جميع حركاته وسكناته **فصل** في آدابهم فيما

باو همیشه در همه حرکات و سکنات خود فصل در آداب فقرا در میان

بينهم من ذلك أن لا يمنعوا شيئا يكون لهم من أصحابهم من

خودها از آداب است که باز ندارند چیزی که باشد برای ایشان از یاران خود از

إخوانهم ومجالسيهم وما يجري مجراه ولو كان أحد

برادرها و همنشینها و چیزی که بجای این چیزها است و اگر

١٠٣٦

منهم سجادته بقدمه لا يستوحش منه ولا يضع قدمه على سجادة

از یاران جای نماز او را بقدم او نه وحشت شود از او و خود ننهد قدم بر جای نماز دیگری

غيره ولا يبسط سجادته على سجادة من هو فوقه في الرتبة ولو

و نگسترد سجاده خود بر سجاده کسی که بزرگ است از او در رتبه و اگر

مدّ احد يده الى كتفه لا يمنعه ولا يمدّ هو يده الى كتف غيره

دراز کند کسی دست خود را بسوی کتف او باز ندارد او را و دراز نکند او دست خود را بسوی کتف دیگری

ولا يستخدم احدا من الفقراء ويخدم هو بنفسه كل احد و

و خدمت نطلبد از هیچ یکی از فقیران و خدمت کند خود بنفس هر یکی را

يغمز رجل الفقراء ولو اراد احد ان يغمز رجله لا يمنعه و

و بمالد پایهای فقیران را و اگر خواهد کسی که بمالد پای او را باز ندارد او را و

اذا دخلوا الحمام فليس في ادب الفقراء ان يمكنوا القيم من دلكهم

هرگاه در آیند در حمام پس نیست در ادب فقیران که توانا گردانند مالیدن حمامی را اگر ...

ولو اراد بعضهم ذلك بعض مكّنه منه ولا يمنعه واذا نظر

و اگر خواهد بعضی از ایشان مالیدن تن بعض را توانا گرداند او را و منع نکنند و هرگاه نظر کند

١٠٢ فقير الى شيء من خرقته او سجادته او غير ذلك فليدفعه اليه

فقیر بسوی چیزی از خرقه او یا جای نماز او یا چیزی دیگر پس باید بدهد آن چیز را بسوی او

في الوقت وليؤثره به ولا ينبغي ان يجعل الفقراء في انتظاره

در همان وقت و باید که ایثار کند ... و نباید که گرداند فقیران را در انتظار خود

عند الاكل وكذلك في كل شيء لا يؤذي قلب احد بان ينتظره

در وقت خوردن و همچنین در هر چیزی رنجه نکند دل هیچ یکی را بانکه خود منتظر باشد

ما امكنه فان المنتظر مشغول واذا اراد ان يقدم الى فقير

تا ممکن باشد پس بدرستی که منتظر ... و هرگاه خواهد که پیش آرد بفقیر

طعاما فيجب ان لا يحبسه في الانتظار لان انتظار المرتبة ذل

طعام را پس لازم است که بند نکند فقیر را در انتظار زیرا که انتظار ... خواری است

فلا ينبغي ان يدخر شيئا مما يمكنه واذا لم يكن الطعام كثيرا

و نباید که ذخیره کند چیزی را از آنچه ممکن است و هرگاه که نباشد طعام زیاده

فلا ياكل الا بعد ما يفضل منهم ويجتهد في تقديم الطعام

پس نخورد مگر بعد از آنکه بس ماند از رفیقان و جهد کند در پیش آوردن طعام

الى الفقراء ان يكون انظف ما يمكنه واوفق لهم ولذا كان

بسوی فقیران آنکه باشد طعام پاکیزه ترین چیزی که ممکن است او را و موافق تر برای ایشان و از این

فِي قَوْمٍ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَنْفَرِدَ عَنْهُمْ بِأَكْلِ شَيْءٍ وَلَا بِأَخْذِ شَيْءٍ فَإِنْ

در گروهی است پس نباید که تنها شود از ایشان بخوردن چیزی و نه بگرفتن چیزی پس اگر

فُتِحَ لَهُ بِشَيْءٍ فَيَنْبَغِي أَنْ يَطْرَحَهُ فِي الْوَسَطِ وَإِنْ مَرِضَ وَهُوَ بَيْنَ

فتوح شود او را چیزی پس باید که اندازد او را در میان فقرا و اگر بیمار شد فقیر و حال آنکه او در میان

قَوْمٍ فَاحْتَاجَ إِلَى تَخْصِيصِهِ بِدَوَاءٍ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ

جماعتی است پس محتاج شد بسوی خاص گردانیدن خود را بدارو پس باید او را که دستوری خواهد از

الْجَمَاعَةَ فِي ذٰلِكَ وَأَمَّا إِذَا نَزَلَ بِرِبَاطٍ أَوْ مَدْرَسَةٍ وَفِيهَا شَيْخٌ أَوْ

جماعت در آن و اما چون فرود آید برباطی یا مدرسه و در آنجا شیخ یا

خَادِمٌ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ بِحُكْمِ ذٰلِكَ الشَّيْخِ وَلَا يَفْعَلَ شَيْئًا إِلَّا

خادم است پس می باید که باشد بحکم آن شیخ و دستوری خواهد از و و نکند چیزی را مگر

بِاسْتِطْلَاعِ رَأْيِهِ وَإِذَا وَرَدَ عَلَى قَوْمٍ فَيَنْبَغِي أَنْ يُوَافِقَهُمْ عَلَى مَا هُمْ

بدریافت فکر او و چون در آید بر قومی پس باید که موافقت کند ایشان را بر آنچه که ایشان

عَلَيْهِ وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَرْفَعَ صَوْتَهُ بَيْنَ الْفُقَرَاءِ بِتَسْبِيحِهِ وَقِرَاءَتِهِ

بر او اند و نباید که بلند کند آواز خود را میان فقیران به تسبیح گفتن و خواندن

بَلْ يُخْفِي ذٰلِكَ عَنْهُمْ وَيَسْتَتِرُ بِهِ أَوْ يَنْقُلُ ذٰلِكَ إِلَى تَفَكُّرٍ وَاعْتِبَارٍ

بلکه پنهان دارد این را از ایشان و پوشیده کند او را یا آنکه نقل کند آن را بسوی اندیشه و اعتبار کردن

عِبَادَةٍ بَاطِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنَ الْخَوَاصِّ ذَوِي الْأَسْرَارِ فَلَا كُلْفَةَ عَلَيْهِ ١٠٣٨

عبادت اندرون را و اگر باشد آن فقیر از خاصان که خداوندان رازها اند پس نیست رنج بر او

فِي ذٰلِكَ لِأَنَّ رَبَّهُ يَتَوَلَّاهُ وَيُهَيِّئُ لَهُ وَيَأْمُرُهُ وَيَنْهَاهُ فِي ذٰلِكَ

در بلند کردن زیرا که پروردگار او بخود گرفته است او را و آماده کند برای او و میفرماید او را و منع میکند او را

وَيُسَخِّرُ لَهُ قُلُوبَ الْجَمَاعَةِ وَيَعْطِفُهَا عَلَيْهِ وَيَمْلَؤُهَا مِنْ حُبِّهِ تَارَةً

مسخر گرداند برای او دلهای جماعت و مهربان کند آن دلها را بر وی و پر میکند آنها را از دوستی او گاهی

وَهَيْبَتِهِ وَاحْتِرَامِهِ أُخْرَى وَكَذٰلِكَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَرْفَعَ صَوْتَهُ بِغَيْرِ

و هیبت و حرمت او بار دیگر و همچنین سزاوار نیست که بلند کند آواز خود را بغیر

ذٰلِكَ مِنَ الْكَلَامِ بَيْنَهُمْ وَإِذَا كَانَ بَيْنَ قَوْمٍ فَيَنْبَغِي أَنْ لَا يُسَارَّ

نیز و دیگر از سخن در میان درویشان و چون باشد در میان گروهی پس سزاوار است که پنهانی سخن نکند

أَحَدًا دُونَهُمْ وَلَا يَتَكَلَّمُ بَيْنَ الْفُقَرَاءِ بِشَيْءٍ مِنْ حَدِيثِ الدُّنْيَا

هیچ یکی را جدا از دیگران و سخن نکند میان فقیران بچیزی از سخن دنیا

وَالْمَأْكُولَاتِ مَا أَمْكَنَهُ وَمِنْ شَرْطِهِ أَيْضًا أَنْ لَا يَكْتُبَ بَيْنَ

و از خوردنیها تا تواند و از شرط فقیر است که ننویسد میان درویشان

رباط — بالفتح — مسافر خانه — بکسر — بجز یکه — بآن — سخت — بلند

الفقراء شيئا ما امكنه ووجد من ذلك بدا بل يشتغل بالعمل
چیزی تا تواند و بیابد از نوشتن چاره بلکه مشغول شود بعمل
بالمكتوب ومراقبة وحفظ حاله والتفكر فيهما ولا يكثر من
کردنست بنوشته شد و نگاه داشتن بر آن و حفظ حال خود و فکر کردن درین هر دو و زیاده نکند از
النوافل بين ايديهم واذا صام الجماعة وافقهم في ذلك
نوافل پیش ایشان و هرگاه روزه دارند جماعت موافقت کند ایشان را درین
وكذلك اذا افطروا وافقهم في ذلك ولا ينفرد عنهم بالصوم
و همچنین هرگاه افطار کنند موافقت کند ایشان را درین افطار و تنها نشود از ایشان بروزه
ولا ينام بين الفقراء وهم ايقاظ الا ان يغلب عليه النوم
و خواب نکند میان فقیران در حالیکه ایشان بیدار باشند مگر آنکه غلبه کند بر وی خواب
فينفرد عنهم ويضطجع بقدر ما تنكسر نومته ولا ينبغي له
پس تنها شود از ایشان و خواب کند بمقدار آنکه بشکند جوشش خواب و سزاوار نیست او را
ان يتقدم بتهيئة شيء واختياره على الفقراء اذا امكنه
که پیش شود بخواهش چیزی و اختیار کردن او بر درویشان تا وقتیکه تواند
وان طالبه الفقير بشيء فلا يرده ولو بقليل ولا يؤذي قلبه
و اگر طلب کند او را فقیر چیزی پس رد نکند او را اگرچه اندک باشد و ایذا ندهد دل او را
بطول الانتظار واذا شاوره احد فلا يعجل عليه بالجواب
بدرازی انتظار و هرگاه مشورت کند کسی با او پس زودی نکند بروی در جواب
فيقطع عليه كلامه بل يمهله حتى ينهي جميع ما في قلبه ولا
پس قطع کند بر وی کلام او را بلکه مهلت دهد او را تا آنکه تمام کند همه آنچه در دل اوست و نه
يجيبه بالرد والانكار فاذا فرغ من ذلك وراه غير صواب
جواب دهد او را برد و انکار پس وقتیکه فارغ شود از آن کس از آن سخن و ببیند آن سخن را
قابله اولا بالموافقة وقال هذا وجه ثم يبين له ما هو صواب
برابری کند او را بموافقت و بگوید این وجه است پس تر بیان کند او را آنچه درست تر باشد
منه عنده برفق لا بمخاشنة ودهشة ومن ادابهم ان لا
از آن سخن نزد او بنرمی نه بدرشتی و وحشت و از آداب ایشان است که نه
يمدحوا الطعام حال الاكل ولا يذموه فصل في ادابهم مع
مدح کنند طعام را وقت خوردن نه مذمت فصل در آداب ایشان با
الاهل والولد من ذلك حسن الخلق والانفاق عليهم بالمعروف
اهل و فرزند از انجمله است نیکوئی خلق و نفقه دادن بر ایشان بطریقیکه معلوم است

بما أمكنه وإذا ملك في اليوم ما يكفيه ليومه فلا يحبس شيئا

بکار برد آنچه ممکن باشد او را و اگر مالک شد در روز آنچه کفایت کند او را برای روز او پس حبس نکند

لغد وله إلى ذلك القدر حاجة في الحال فإن فضل من ذلك شيء

برای فردا و باشد او را بسوی آن قدر حاجت در حال پس اگر زیاده باشد از آن چیزی

فليدخره لغد للعيال لا لنفسه فلا يأكل إلا ما تمس إليه حاجة بل

پس باید ذخیره کند آن را برای فردا از بهر عیال نه برای نفس خود پس نخورد مگر آنچه لازم باشد بلکه

يكون كالوكيل والخادم لعياله والمملوك لسيد ويعتقد بخدمة

باشد همچو وکیل و خادم عیال خود و غلام با خواجه خود و اعتقاد کند که خدمت

عياله والكد عليهم والقيام بمصالحهم أداء أمر الله وطاعته

عیال خود و رنج کشیدن برای ایشان و قیام به کارهای ایشان ادای امر خدا و طاعت اوست

وليعزل حظ نفسه من الوسط ويؤثر عياله على نفسه وإذا

و باید که جدا کند حظ نفس خود از میان و برگزیند عیال خود را بر نفس خود و وقتی که

أكل أكل بشهوتهم ولا يحملهم على متابعة شهوة نفسه وإذا كان

بخورد بخورد بآرزو عیال و باعث نشود ایشان را بر پیروی کردن آرزوی نفس خود و هرگاه که باشد

في ذات يده شيء يصلح لشتائه وهو في الصيف يحتاج لثمنه

در دست او چیزی که شایسته است برای زمستان و او در تابستان محتاج است بسوی بهای او

١٠٣٠ صرفه في وجه حاجته في الصيف وإن وجد كفاية يومه وكان

خرچ کند او را در وجه حاجت خود در تابستان و اگر یابد کفایت روز خود و باشد

فيه فضل الكسب في يوم لكفاية غد لعياله لم يشتغل بذلك بل

در روز زیادتی کسب در روز از جهت کفایت فردا برای عیال او مشغول نشود بآن بلکه

يقعد مع الكفاية في يومه لأن الوقوف مع الكفايات واجب في

بایستد با کفایت در روز خود زیرا که ایستادن با کفایات واجب است در طریقت و

آخر ثم بدخول الغد فإن كان له قوة في التوكل فيصبر على مقاساة

پس اگر باشد او را قوت در توکل پس صبر کند بر کشیدن

القلة والجوع والضر ويقصر قوة عياله عن ذلك فلا يجوز له

قلت و گرسنگی و ضرر و کوتاه است قوت عیال او از این پس جایز نیست او را

أن يدعوهم إلى حالة نفسه بل يتحرك ويكتسب لأجلهم ولمن رأى

که بخواند ایشان را بحال خود بلکه بجنبد و کسب کند از برای ایشان و اگر بیند

من أهله الطاعة لله عز وجل وحسن السيرة والعبادة فعليه يكسب

از اهل خود طاعت خدا و حسن سیرت و عبادت پس لازم است بروی کسب

الحلال ولا طعامهم المباح حتى يثمر ذلك الطاعة والصلاح ولا

حلال وخورانیدن ایشان را مباح تا کر ثمره دهد آن طاعت وصلاح را ونه

يطعمهم الحرام فانه يثمر العصيان والجناح وليجتهد في ذات

خوراند ایشان را حرام که آن ثمره دهد گناه و گناه را و بکوشد در نفس

نفسه باصلاح العمل والصدق وطهارة الباطن حتى يصلح الله امره

خود به نیکو گردانیدن عمل و براستی و پاکی باطن تا نیکو کند خدا امر کار او را

بينه وبين عياله في حسن الصبر وحسن الطاعة له ولله عز وجل

درمیان او و درمیان عیال او در نیکوئی صبر و نیکوئی طاعت او را برای خدا تعالی

والموافقة له وتعود بركة صلاحه على عياله قال النبي صلى الله عليه وسلم من اصلح

و موافق بودن با او و باز گردد برکت صلاح او بر عیال او فرمود نبی ﷺ هر که نیکو کرد

ما بينه وبين الله عز وجل اصلح الله تعالى ما بينه وبين الناس واهله

آنچه میان او و میان خداست نیکو کند خدا تعالی آنچه میان او و میان مردم است و اهل او

وعياله من جملة الناس واذا نزل به ضيف فيجب ان يطعم عياله

و عیال او از جمله مردم اند و هرگاه فرود آید باو مهمانی پس واجب است که بخوراند عیال

مما يطعم الضيف اذا كان بذات يده سعة وتمكنه فليوثر ذلك

از آنچه میخوراند مهمان را هرگاه باشد در دست او فراخی و توانائی پس بسیار کند طعام را

بحيث يعم الجميع ويكفيهم ويفضل عنهم فان كان هناك فقر

بحیثیتی که در گیرد همه را و کفایت کند او را و زیاده شود از ایشان و اگر باشد آنجا فقر

وقلة وضيق يد وعلم من عياله الايثار والرضا بذلك فحينئذ

و قلت و تنگی دست و داند از عیال خود برگزیدن دیگر را و راضی شدن ایشان با ایثار پس آنگاه

يوثر الضيفان فان فضل منهم شيء تناولوه على وجه التبرك

برگزیند مهمان را پس اگر زیاده شود از ایشان چیزی بخورند آنرا بر وجه تبرک

فان الله تعالى سيخلف عليهم ويوسع ما لديهم فان الضيف

پس بدرستی خدا تعالی عوض خواهد داد بر ایشان و فراخ خواهد کرد آنچه نزد ایشان است پس مهمان

ينزل برزقه ويرحل بذنوب اهل البيت كما جاء في الحديث واذا

فرود آید برزق خود و میبرد گناهان اهل خانه را چنانچه آمده است در حدیث و هرگاه

دعي الفقير الى الدعوة وله عيال وليس له ما يصلح شانهم فليس

خوانده شود فقیر بسوی دعوت و مر او را عیال است و نیست مر او را چیزی که راست کند حال عیال را پس نیست

في الفتوة ان يضيع عياله ويمضي الى الدعوة ويوثر شهوته

در مروت آنکه بگذارد عیال خود را و برود بسوی دعوت و برگزیند آرزوی خود را

عَلى فاقة عياله ولا يستقيم في الطريقة والشريعة أخذ الزلة
بر فاقه عیال خود و نیست درست در شریعت و طریقت گرفتن زلت
والجنة لأجل العيال من الدعوة فليمتنع من الحضور وليصبر
و سختی از جهت عیال از دعوت پس باز ماند فقیر از حضور در دعوت و باید که صبر کند
مع أهله فإن كان في صاحب الدعوة فتوة وعلم بأن للضيف
با عیال خود پس اگر باشد در صاحب دعوت جوانمردی و داند این که مهمان را
عيالا فينبغي له أن لا يفرده بالاستحضار بل يفرغ قلب الضيف
عیال است پس سزاوار است او را که تنها نگذارد او را بطلب حضور بلکه فارغ کند دل مهمان
عن شغل عياله بأن يكفيه ذلك ويحمل إليهم ما يحتاجون
از شغل عیال خود باینکه کفایت کند او را آن میزبان و برد بایشان چیزیکه محتاج اند
إليه ويعلم ضيفه بذلك والواجب على الفقير أن يؤدب
باو و داناند مهمان خود را باین امر و واجبست بر فقیر اینکه ادب دهد
أهله بملازمة ظاهر العلم والشريعة ولا يمكنهم من مخالفة
اهل خود را بملازمت ظاهر علم و شریعت و توانا نگرداند ایشان را از مخالفت
العلم في القليل والكثير ولا ينبغي له أن يسلم أولاده إلى السوق
علم در کم و زیاده و سزاوار نیست او را که بسپارد اولاد خود را بسوی بازار ١٠٤٢
وتعلم الحرف بل يعلمهم أحكام الدين ويحملهم على ترك طلب
و یاد گرفتن حرفها بلکه بیاموزد ایشان را احکام دین و باعث شود ایشان را بر ترک طلب
الدنيا إلا أن تغلب عليه الفقر وقلة الصبر وانكشاف الحال
دنیا مگر آنکه غلبه کند بروی فقر و قلت صبر و ظاهر شدن حال
والفضيحة والرجوع إلى الخلق في القوت وما يسد به الخلة
و رسوایی و بازگشتن بسوی خلق در قوت و در آنچه بند شود بآن حاجت او
فليشتغل أهله وولده ونفسه بالكسب تحصيل ما يحصل به
پس باید که مشغول کند اهل خود را و فرزند خود را و نفس خود را بکسب و حاصل کردن چیزیکه حاصل شود
الغناء عن الناس فهو أفضل من غيره مع حفظ الحد وليعرف
غنا از مردم پس این مشغول بودن بهتر است از کار دیگر با نگاه داشت حدود شرع و بداناند
أولاده وجوب مراعاة حق الوالدين ومجانبة العقوق ويعرف أهله مراعاة حق الله وحقه و
اولاد خود را واجب بودن نگاه داشت حق والدین و دور بودن از عقوق و بداناند اهل خود را نگاه داشت حق خدا و حق
فضيلة الصبر معه وطاعته وغير ذلك على ما بيناه في باب النكاح فصل في آدابهم
فضیلت صبر و طاعت او و غیر این آنچه بیان کردیم در باب آداب نکاح فصل در آداب ایشان

في السفر وقد ذكرنا في كتاب الأدب في أثناء الكتاب أنه يجب

در سفر و تحقیق یاد کردیم ما در کتاب ادب در میان کتاب بدرستی واجب است

أن يكون سفر المؤمن الخروج من أوصافه المذمومة إلى صفاته

که باشد سفر مومن برآمدن از اوصاف بد بسوی صفات

المحمودة فيخرج من هواه إلى طلب رضاء مولاه بتصحيح تقواه

ستوده پس برآید از هوای خود بسوی طلب رضای مولای خود بدرست کردن پرهیزگاری خود

فإذا أراد الفقير أن يسافر من بلده فأول شيء يجب عليه أن

پس وقتیکه خواهد فقیر که سفر کند از شهر خود پس نخستین چیزی که واجب است بر وی آنکه

يرضي خصومه ويستأذن والديه أو من هو في حكمهما في

راضی کند خصمان خویش را و اذن گیرد از والدین خود یا از کسیکه در حکم او ست در

وجوب الحق عليه من العم والخال والجد والجدة فإذا رضوا

واجب بودن حق او بر او از عم و خال و جد و جده پس وقتیکه راضی شوند

بذلك خرج فإن كان ذا عيال وفي سفره عنهم مضرة عليهم

بدین برآید پس اگر باشد خداوند عیال و در سفر او بر ایشان ضرر

۱۰۴۳ وضيعة فلا ينبغي له السفر إلا بعد إصلاح أمورهم أو

و ضایع شدن است پس روا نیست او را سفر مگر بعد از درست ساختن کار ایشان یا

يستصحبهم معه قال النبي صلى الله عليه وسلم كفى بالمرء إثما أن يضيع

همراه برد ایشان را با خود فرمود نبی بس است مرد را از روی گناه آنکه ضایع کند

من يقوت ومن شرط الفقير إذا سافر أن يكون قلبه معه

کسی را که قوت میرساند ایشان را و از شرط فقیر است که هرگاه سفر کند آنکه باشد دل او با خود

لا يكون قلبه ملتفتا إلى علاقة وراءه ولا يكون قلبه متعلقا

نباشد دل او التفات کننده بسوی علاقه وراء او و نباشد دل او وابسته

بمطالبة أمامه بحيث ما نزل يكون قلبه معه ويكون قلبه

بخواست پیش روی پس هرجا که فرود آید باشد دل او با خود و باشد دل او

فارغا خاليا عن الأشياء كما نقل عن إبراهيم بن دوحة أنه قال

فارغ خالی از همه چیزها چنانچه گفته شد از ابراهیم بن دوحه که گفت

دخلت مع إبراهيم بن شيبة البادية فقال لي اطرح ما معك

درآمدم با ابراهیم بن شیبه در بادیه پس گفت مرا بر انداز آنچه با تست

من العلائق فطرحت كل شيء إلا دينارا فقال لا تشغل سري

از علاقها پس برانداختم هر چیز مگر دیناری پس گفت مشغول مکن دل مرا

اطرح ما معك فطرحت الدينار فقال اطرح ما معك من

بیفگند از چیزے کہ با تست پس انداختم دینار را پس گفت بیفگند از چیزے کہ با تست از

العلائق فتذكرت أن معي شسوعا للنعل فطرحتها فوالله ما

علائق پس یاد کردم کہ با من دوالی نعل ست پس انداختم آنرا پس سوگند بخدا

احتجت في الطريق إلى شسع إلا وجدته بين يديه فقال ابن

محتاج نشدم در راه بسوے دوال مگر یافتم اورا در پیش خود پس گفت ابن

شيبة هكذا من عامل الله تعالى بالصدق ولا ينبغي أن يقصر

شیبہ ایچنین ست حال کسیکہ معاملہ کند با خدا تعالی بصدق و سزاوار نیست اینکہ کوتاہی کند

في سفره من أوراده التي كان يفعلها في حضره لأن السفر

در سفر خود از اوراد خود کہ میکرد آنہا را در حضر خود زیراکہ سفر

زيادة في أحوالهم فلا ينبغي أن يحصل له خلل في أعماله وأحواله

زیادتی ست در احوال ایشان پس نباید کہ پیدا شود مر درویش را خللی در اعمال او و احوال او

بسفره وإنما الرخص للضعفاء والعوام وما للأقوياء والخواص

سفر او و جز این نیست کہ رخصت ضعیفان و عوام راست چہ کار است توانایان و خاصان را

بالرخص بل العزيمة شأنهم أبدا في جميع أحوالهم والتوفيق ۱۰۳۴

با رخصت بلکہ عزیمت کار ایشان ست ہمیشہ در ہمہ حالہا و توفیق الہی

شامل لهم والرحمة نازلة عليهم والحرس قائم معهم والحفظ

در گیرندہ ست ایشان را و رحمت فرود آیندہ ست بر ایشان و پاسبان ایستادہ ست با ایشان و نگہبانی

دائم لهم والحبيب جالس معهم والأنس به زائد والغناء به

ہمیشہ بر ایشان ست و دوست ہمنشین با ایشانست و انس ایشان با دوست زاید ست و بی نیازی

قائم والأمداد به متداركة ومتواترة والنصر لهم لازم والجنود

برپاست و مدد الہی با ایشان پی در پی رسندہ ست و یاری حق لازم ایشان ست و لشکرہاے

لهم متكاثفة متتابعة ومتسبلة لديهم فالسفر أقوى لهم

الہی او انبوہ پی در پی رسندہ ست و در ہم در آمدہ ست نزد ایشان پس سفر قوی تر ست ایشان را

وأليق وأحسن بما هم بصدده إذ فيه البعد من الأسباب التي هي

و لایق تر و نیکوتر ست بچیزے کہ ایشان در پی او شدند زیراکہ در سفر ست دوری از اسباب کہ آنہا

الأرباب والخلق الذين هم الأصنام وأضل من الصلبان

ارباب اند و از خلق کہ ایشان بتہا اند و گمراہ کنندہ تر از چلیپاے نصاریٰ

وأشد من الشيطان وينبغي للفقير أن يراعي قلبه في ذلك

و سخت تر از شیطان و سزاوار ست فقیر را کہ رعایت کند دل خود را در آن سفر

۱۰۳۵

سفره ولا يخرج على الغفلة ويجتهد في سفره حتى لا ينسى بقلبه

سفر خود و نبر آید بر غفلت و جهد کند در سفر خود تا اگر فراموش نکند او

ربه في سفره ولا ينبغي له ان يكون سفره لغرض من اغراض

پروردگار خود را در سفر و سزاوار نیست فقیر را که باشد سفر او از جهت غرضی از اغراض

الدنيا بوجه من الوجوه بل يكون سفره لطاعة من الطاعات

دنیا بوجهی از وجوه بلکه باشد سفر او برای اداء طاعت و از طاعت ها

اما للحج او للقاء شيخ او لزيارة موضع من المواضع المقدسة

یا برای حج یا برای دیدار شیخ یا زیارت جای از جاهای پاک

الشريفة واذا سافر الفقير فوجد قلبه بموضع من المواضع

بزرگ و هرگاه سفر کند فقیر پس یافت دل خود را در جای از جاها

وراه فيه اصفى من الكدورات وعلته او في فيلزم ذلك الموضع

و دید او را در آنجا صاف تر از تیرگیها و ... پس باید که لازم گیرد آن جا را

ولا يزول عنه الا بامر جزم او نقل محض وتقدر فليتبع حينئذ

و دور نشود از وی مگر بامر ... یا بنقل محض حق و قدر او پس باید که ... گیرد آنرا

ما يؤمر به او يحمله القدر اذا كان من المقبولين فيهم الزكي

آنچه امر کرده شود با او ... او را قدر ... باشد از ... در ...

الهوى والارادات والاماني الفانين عنهم والمرادين المحبوبين

از هوا و خواهشها و امیدها و فانی شده اند از خود و مراد و مختار و محبوب حق اند

واذا ظهر للفقير جاه وقبول ببعض المواضع فينبغي له ان

و هرگاه پیدا شود مر فقیر را جاهی و قبولی در بعض جاها پس سزاوار است او را که

يخرج منه وليشوش على نفسه ذلك القبول لئلا يشتغل به عن

بیرون رود و تشویش و ... آن قبول تا ... نشود بآن قبول از

الله ويحجب عنه فيكون الخلق نصيبه وهذا انما يكون مع

خدا و در پرده شود از وی پس باشد خلق نصیب او و این ترک جای قبول میباشد ...

وجود الهوى واما مع زواله فلا وجود للخلق ولا لقبولهم اثر

با وجود ... نفس ... و اما با دور شدن ... وجود خلق ... و نه قبول ایشان اثر

فهم خارجون عن القلب وبينهما حجب وحرس يحفظون القلب

پس ایشان بیرون شدند از دل و در میان دل و ایشان حجابها و نگهبانان اند که نگاه میدارند دل را

عن دخول الخلق اليه لئلا يحصل الشرك فيتشعث التوحيد

از در آمدن خلق بسوی او تا پیدا نشود شرک خفی پس پراگنده شود توحید صرف

وينبغي للفقير أن يعاشر أصحابه في سفره بحسن الخلق وجميع
وسزاوارست فقير را که آميزش کند با ياران خود در سفر خود به نيکوی خلق و همه
المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع الأشياء ويشتغل
درگذشت و ترک مخالفت و ستيهيدن در همه چيزها و مشغول شود
بخدمتهم ولا يستخدم منهم أحدا وينبغي أن يكون أبدا في
بخدمت ياران و طلب خدمت نکند از هيچ يکی از ايشان و سزاوارست اينکه باشد هميشه در
سفره على الطهارة وإن لم يجد الماء يتيمم ما أمكنه ذلك كما
سفر خود بر طهارت و اگر نيابد آب تيمم کند تا تواند چنانچه
يستحب له في حضره أن يكون على الطهارة لأن الوضوء سلاح
مستحب است مر او را در حضر او اينکه باشد بر طهارت زيرا که وضو سلاح
المؤمن كما جاء في الخبر وهو أمان له من الشياطين وكل مؤذي
مومن است چنانچه آمده در حديث و آن وضو امان است مر او را از ديوان و هر ايذا دهنده
وينبغي أن لا يصحب الأحداث المردان في السفر على الخصوص فإنهم
و سزاوارست که مصاحبت نکند جوانان امرد را در سفر خصوصا بدرستی ايشان
أقرب من مصافاة الشياطين والقبول منها وإلى الشر والفتن ١٠٣٦
قريب ترند از دوستی شيطان و گرويدن از آنها و نزديک اند بسوی بدی و فتنه
ومتابعة الهوى وهنات النفس والتهمة وفي صحبتهم خطر عظيم
و متابعت هوى و قبايح نفس و تهمت و در صحبت ايشان خطر عظيم است
إلا أن يكون الفقير ممن يقتدي بهم من الشيوخ والعلماء
مگر آنکه باشد فقير از آنکسی که اقتدا کرده شود بايشان از شيخان و عالمان
بالله وأبدال أنبيائه المحفوظين الأئمة الهداة الربانيين معلمي
و ابدال پيغمبران او که نگاهداشته شده اند امامان راه نمای الهی اند آموزنده
الخير المؤدبين المنذرين للخلق المهديين لهم السفراء بين
نيکوئی اند ترسانيده اند از عذاب حق تعالی خلق را و ادب دهنده خلق را
الحق والخلق الجهابذة فحينئذ لا يبالي بمن يصحبه من الأحداث
حق و خلق پس اکنون باک نيست هرکس که صحبت دارد از جوانان
والشيوخ وإذا دخل بلدا وفيه شيخ فينبغي أن يبدأ بسلامه
و پيران و هرگاه درآيد در شهری که در وی شيخی هست پس سزاوارست که ابتدا کند بسلام وی
عليه وخدمته له وينظر إليه بعين الإكبار والحشمة والتعظيم
بر وی و خدمت خود مر او را و نظر کند بسوی وی بچشم بزرگی و حشمت و تعظيم

لئلا يحرموا فائدته وإذا فتح له بشيء فلا يستأثر به دون أصحابه

تا که محروم نمانند از فایده او و وقتیکه فتح شود او را چیزی پس اختیار نکند بخود آن را تنها از یاران

وإذا وقع لأحدهم عذر يتوقف معه ولا يضيعه والله الموفق للصواب

و وقتیکه واقع شود عذر یکی از یاران را از عذری بایستند با وی و ضایع نسازد او را و خدای توفیق دهنده است

فصل في آدابهم في السماع من ذلك أن لا يتكلفوا السماع ولا

فصل در آداب ایشان در سماع و از آنجمله است اینکه رنج نبرند در سماع و

يستقبلوه بالاختيار فإذا اتفق السماع فمن حق المستمع أن يقعد

پیش نیایند او را باختیار پس اگر موجود شود سماع پس سزاوار است شنونده را اینکه بنشیند

بشرط الأدب ذاكرا لربه بقلبه مشتغلا بحفظ قلبه من طوارق

بشرط ادب یاد کننده پروردگار خود را بدل مشغول شونده بنگاه داشت دل از روندهای

الغفلة والنسيان فإذا قرع سمعه شيء يرى القارئ للقرآن كأنه

غفلت و فراموشی پس اگر کوبد گوش او چیزی ببیند خواننده قرآن را چنانکه

مستنطق من قبل الحق عز وجل فيما يرد عليه من تعريفات الغيب

گویا نطق کنانیده از جانب حق تعالی در آنچه وارد میشود بر وی از دانانیدن اسرار غیب

إياه مما يوجب ترغيبا أو ترهيبا أو إيناسا أو عتابا أو زيادة

او را از آنچه موجب است رغبت گردانیدن یا ترسانیدن یا انس یا عتاب یا زیادتی

في القيام بعبادته عز وجل أو غيره فعند ذلك بادر لما يرد عليه

در برخاستن بعبادت حق تعالی پس نزد آن سماع چیزی کند بسوی چیزی که وارد

وقابل الإشارة عليه بالبداية وإن كان السماع بحيث يصير كأن

و مقابل کند اشارت را بسوی آن وارد بجا آوردن او و اگر باشد سماع بانحوی که گردد گویا که

لسان القارئ لسانه وصار كأنه يخاطب هو الحق بما يقرأ القارئ

زبان قاری زبان اوست و گشت شنونده چنانکه خطاب میکند او را حق بچیزی میخواند

فعل ما يحصل مما يجد قلبه في ذلك بحيث يكون موافقا للحق

بکند آنچه حاصل شود از آنچه بیابد دل او در آن سماع بحیثیتی که باشد موافق حق

العبودية وآداب الشريعة وفي الجملة لا يكون في الطريقة ولا في

بندگی و ادب شریعت و در جمله کلام اینست که نیست در طریقت که عبارت از سلوک است و

علم الحقيقة شيء يخالف آداب الشريعة وإذا كان في القوم شيخ

علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی که مخالف ادب شریعت و هرگاه باشد در قوم شیخ

حاضر في السماع فالواجب على الفقير السكون ما أمكنه ومراعاة

حاضر در سماع پس واجب است بر فقیر سکون تا تواند و نگاه داشتن

خشية ذلك الشيخ فان ورد عليه امر غالب بقدر الغلبة ثم
بزرگی این شیخ پس اگر وارد شود بروے امری غالب پس باندازه غلبه مسلم داشته شده است
اليه الحركة فاذا سكنت الغلبة فالاولى له السكون ودوام الحشمة
بسوی او جنبیدن حرکت پس وقتیکه ساکن شود غلبه پس بهتر او را سکون است و نگهداری بزرگی
الشيخ ولا ينبغي للفقير ان يتعاطى القارى ولا القوال ان
شیخ و سزاوار نیست فقیر را که طلب کند خواننده و گوینده را که
انشد له القول الذي هو ادنى بالذي هو خير يعني لا اهيات
بدل کن سخنی را که پست ست بسخن نیک یعنی ابیات خوان بجاے قرآن
بالقران على ما هو عادة اهل الزمان اليوم فلو صدقوا في صدقهم
بر آنچه عادت اهل زمان ست امروز پس اگر صادق میبودند در راستی خود
وتجردهم وتصرفهم لما احتاجوا في قلوبهم وجوارحهم بغير سماع
و تجرد و وجود ازدواج و در تصرف خود هر آینه محتاج نمی شدند در دلهاے خویش و اعضاے خویش بغیر
كلام الله عز وجل اذ هو كلام محبوبهم وصفته وفيه ذكره
کلام خداے تعالی زیراکه آن کلام محبوب ایشانست و صفت اوست و در وے ذکر او
وذكر الاولياء الاولين والاخرين والماضين والغابرين ذكر ۱۰۳۸
و ذکر اولیاے پیشینیان و پسینیان و گذشتگان و آیندگان و ذکر
المحب والمحبوب والمريد والمراد وعتاب المدعين لمحبته
محب و محبوب و مرید و مراد و عتاب و سرزنش مرد مے کنندگان محبت او
وملامتهم وغير ذلك فلما اختل صدقهم وفقدهم وظهرت
و ملامت ایشان و جز آن پس هرگاه خلل پذیرفت راستی و نقصد ایشان و پدید آمد
دعويهم من غير بينة وكذبهم وقيامهم مع الرسم والعادة من
دعوے ایشان بے گواه و دروغ ایشان و استاده بودن ایشان با رسم و عادة در رسمی
غير عزيمة باطنة تصدق الشريعة والمعرفة والمكاشفة والعلوم
بغیر عزیمت باطنی در راستی و معرفت حق و کشف حقایق و علوم
الغريبة والاطلاع على الاسرار القرب والانس والوصول الى المحبوب
غریبه و مطلع شدن بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بمحبوب
والسماع الحقيقي وهو الحديث والكلام الذي هو سنة الله عز
و سماع حقیقی و آن حدیث و کلامے که آن سنت است عز و جل
وجل مع العلماء به والخواص من الاولياء والابدال والاعيان
با عالمان خود و با خاصان از اولیا و ابدال و اشراف

وخلت بواطنهم من ذلك الشكل وتفقوا مع القوال والابيات

وخالی شد باطنهای ایشان از ینهمه واستاده اند با گوینده وبیتها و

والاشعار التي تثير الطباع وتهيج نائرة العشاق بالطباع لا بالقلوب

شعرهایی که برانگیزد طبعیت را وبرانگیخته میکند نائره عشاق طبعهای ایشان را نه

والارواح فينبغي للفقير في الجملة اعني فقير الحق عز وجل وفقير

وارواح را پس سزاوار است فقیر را فی الجمله یعنی فقیر حق را عز وجل وفقیر

الخلق اعني فقير المعنى وفقير الصورة اعني فقيرا من الدنيا

خلق را یعنی فقیر معنی را وفقیر صورت یعنی فقیر دنیا

وفقيرا من العقبى والاكوان ان لا يتقاضى القاري والقوال

وفقیر عقبی واکوان را همه درول او جلسے که امی از سزاهاست انکه تقاضی نشود قاری وقوال را

بالتكرار والاعادة بل يكل ذلك الى الحق سبحانه ان شاء قيض

بتکرار وبازگردانیدن قرائت وقول بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد

من ينوب عنه في التقاضي او يلهم القوال بالتكرار اذا كان

کسی را که نایب باشد از آن درویش در طلب یا الهام کند قوال را بتکرار هرگاه باشد

الفقير المستمع صادقا وله في التكرار ردواء ومصلحة ولا ينبغي

فقیر مستمع صادق وباشد او را در تکرار روا ودر مصلحت وسزاوار نیست

للفقير ان يستعين بغيره في حال السماع فان سال الفقراء

فقیر را که یاری جوید بغیر خود در حال سماع پس اگر خواستند از درویشان

منه المساعدة في الحركة فليساعدهم وذلك ضعف في الحال

یاری در جنبش پس یاری دهد ایشان را واین سستی است در حال

واذا سمع الفقير اية او بيتا فلا يجب ان يزاحمه احد ويجب ان

وهرگاه بشنود فقیر آیتی یا بیتی پس واجب نیست که مزاحمت کند او را هیچ یکی وواجب است که

يسلم له وقته وان خولف فزوحم فالاولى للمزاحم له التسليم

مسلم دارند برای او وقت او واگر مخالفت کرده شد پس مزاحمت رسانیده شد او را پس اولی برای وی

واذا تحرك الفقير على اية او بيت يجب ان يسلم له وقته وان

وهرگاه حرکت کند فقیر بر آیتی یا بیتی پس واجب است که مسلم وگذاشته شود او را وقت او واگر

وقع للحاضرين عليه اشراف ووقوف او رأوا فيه تقصيرا او نقصانا

واقع شد حاضران را بروی وقوف واو بیند در وی تقصیر یا نقصان

فالواجب عليهم الستر عليه والحلم عنه فان اقتضى الوقت

پس واجب برایشان پوشیدن است بر وی وبردباری ازو پس اگر تقاضا کرد وقت

تنبيه فليتنبه بالرفق أو بالقلب لا باللسان وههنا يحتاج

آگاه گردانیدن و پس باید آگاه گرداند او را به نرمی یا بدل نه بزبان و اینجا یعنی در دریافتن لغزش و آگاه

إلى قوة حال وصفاء باطن وعلم دقيق واطلاع وآداب كاملة

بسوی قوت حال و صفای باطن و علم باریک و واقف شدن بر راز دیگری و آداب درست

ومحافظة شديدة حميدة فإذا خرج في حال سماعه من خرقة

و نگاه داشت سخت نیکو و وقتیکه بر آید در حال سماع خود از خرقه

أو من شيء من ثيابه فلا يخلو إما أن يكون قد تعلق به مع القاري

یا از چیزی از لباس خود پس خالی نیست یا آنکه احسان کرده است با خواننده

فهو للقاري على الخصوص أو يطرحه في الوسط فيكون حكمه إليه

پس آن خرقه باشد قاری را تنها یا انداخته است آنرا در میان مجلس پس باشد حکم آن خرقه

فيقال له ما الذي أردت به فإن قال تصدقت به أن يكون

پس گفته شود مر او را چه چیز خواسته بدین انداختن پس اگر گوید خواستم بآن اینکه باشد خرقه

بحكم الفقراء كان ذلك خلقا منه معهم فهو لهم بحكم الفتوح

بحکم درویشان باشد این انداختن خرقه نیکوی از وی با درویشان پس آن خرقه ایشانرا بحکم فتوح است

وذلك إليهم يرون فيه رأيهم وإن قال أردت به موافقة

و این خرقه با ایشانست به بینند در رو فکر خویش را و اگر گوید خواستم بآن اینجا موافقت

شيخ طرح خرقته فهذا ضعيف الحال جدا ليكن الأمر حقا

شیخ که انداخته است خرقه خود را پس این شخص سست حال است بیقین ترک نیست کار او

لأنه إنما ينبغي أن يوافق الشيخ في حكم خروجه عن خرقته

زیرا که بدرستی سزاوار است موافقت پیر در حکم برآمدن از خرقه خود

من قد وافق الشيخ في وجده وحاله وذلك بعيد جدا أن

کسی را که موافق شد با پیر در وجد و حال او و این دور است بیقین که

يتفق اثنان منهم في حال واحد والذي جرت به العادة بين

متفق باشند دو کس از ایشان در یک حال و آنچیز که رفته است بآن عادت میان

الفقراء واستمر به الرسم بينهم اليوم في الموافقة في طرح الخرقة

فقیران و همیشه شده است بآن رسم میان ایشان امروز در موافقت کردن در انداختن خرقه

فليس له أصل ثم إذا جرى منه ذلك مع ضعفه فحكم خرقته

پس نیست این را هیچ دلیلی پس اگر رفت از درویش این کار با سستی او پس حکم خرقه

المطروحة إلى ذلك الشيخ في رسم العادة لا في العلم والشريعة

انداخته شده او بسوی این شیخ است در رسم عادت نه در علم و شریعت

أو في مقتضى الطريقة والحقيقة وإن قال صاحب الخرقة
يا بر حكم طريقت وحقيقت واگر گفت صاحب خرقه
أردت موافقة القوم الحاضرين فهذا أيضا أضعف من الأول
خواستم موافقت قوم كه حاضر اند پس اين شخص سست تر است از اول
لأنه إنما ينبغي أن يكون الاشتراك في الفعل عند الاتفاق في الحال
زيرا كه سزاوار نيست شركت در كار مگر وقت اتفاق در حال
والوجد وقل ما يتفق ذلك للقوم حتى يستووا في الشرب والحال
ووجد اندكى است كه متفق شود حال مر قوم را تا آنكه برابر شوند در شرب و در حال
فيرجع في ذلك إلى القوم فما يكون حكم خرقهم فله أسوتهم
پس رجوع كرده شود در حكم آن خرقه بسوى قوم پس هرچه باشد حكم خرقها قوم پس او راست پيروى ايشان
في ذلك فإن قال لم يكن لي في الوقت قصد ولا نية يقال فالآن
در آن حكم پس اگر گويد نبود مرا در وقت اندك قصد ونيت گفته شود پس الحال
هو بحكمك فاحكم فيه بما شئت وليس لأحد من الحاضرين ولا
آن خرقه بحكم تست پس حكم كن بهرچه خواهى ونيست مر هيچ يكى را از حاضران ونه
١٠٨١ للشيخ إن كان حاضرا في ذلك حكم البتة إذ ليس صاحبه فيه
پير را اگر حاضر باشد در آن خرقه حكم هرگز از جهت آنكه نيست صاحب خرقه در
محق ولا له قصد ولا لذلك أصل في الطريقة فإن قال وردت
محقق ونه مراورا قصد است ونيست مر اين را اصل در طريقت پس اگر گفت وارد شد
علي في الوقت الإشارة بالخروج من الخرقة من غير قصد إلى شيء
بر من در وقت سماع اشارة از حق به برآمدن از خرقه بے قصد بسوى چيزے
على التعيين فقد يكون هذا في الطريقة أصلا لأن من خلع عليه
معين پس گاهے ميباشد اين را سلوك در طريقت دليل زيرا كه اگر هر كسى پوشانيده شد
السلطان خلعة فالواجب على المخلوع عليه أن ينزع ملبوسه
بادشاه خلعت پس واجب است بر وى آنكه بكشد پوشاك خود را
ثم يلبس الخلعة فهكذا حكم هذا الفقير أن يخرج من خرقته و
پس بپوشد خلعت را پس همچنين است اين حكم درويش است كه برآيد از خرقه خود و
يلبس ما خلع عليه الباري عز وجل من الأنوار والقرب والألطاف
بپوشد چيزے كه خلعت داده است او را حق تعالى از نورها ونزديكى ولطفها
١٢ ثم إن حكم خرقته إلى الشيخ الحاضر إن كان هناك وإلا فللحاضرين
بعد از ان حكم خرقه آن درويش بسوى پير حاضر است اگر باشد در آنجا واگر نه درويش حاضر را است

مِنَ الْفُقَرَاءِ أَنْ يُفْرِدُوا الْقَارِيَ أَوِ الْقَوَّالَ بِهَا وَقَدْ قِيلَ أَنَّ ذٰلِكَ

اینکه جدا سازند خواننده یا گوینده را بآن خرقه و بتحقیق گفته شده است که آن سوی

إِلَى الْفَقِيرِ وَهُوَ أَوْلَى بِحُكْمِ خِرْقَتِهِ مِنْ غَيْرِهِ فَأَمَّا مُعَارَضَةُ الْحَاضِرِينَ

بسوی همان درویش است و او سزاوارتر است بحکم خرقه خود از دیگری و اما پیش آمدن حاضران

مِنْ أَرْبَابِ الدُّنْيَا لِيَشْتَرُوا الْخِرْقَةَ ثُمَّ تُرَدُّ إِلَى صَاحِبِهَا فَذٰلِكَ

از اهل دنیا تا آنکه بخرند آن خرقه را پس بازگردانیده شود بصاحب او پس این کار

غَيْرُ مَحْمُودٍ فِي الطَّرِيقِ وَغَيْرُ مَرْضِيٍّ اَللّٰهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمُشْتَرِي فِيهِ

ستوده نیست در طریقت و ناپسندیده است مگر آنکه باشد خرنده درو

فُتُوَّةٌ وَإِيمَانٌ بِالْقَوْمِ يُرِيدُ أَنْ يَتَخَلَّقَ مَعَهُمْ وَهُوَ نَوْعٌ مِنَ الْمُعَاوَضَةِ

جوانمردی و گرویدن بقوم درویشان میخواهد آنکه نیکوئی کند با ایشان و این نوعیست از طلب عوض

وَالسُّؤَالِ بِالتَّلَطُّفِ وَلٰكِنَّهُ مَذْمُومٌ جِدًّا لِأَنَّهُ فِي حَالِ خُرُوجِهِ عَنِ

و سوال کردن بلطف و تازگی ولیکن انکار بد است بغایت زیرا که بدرستی او در حالی برآمدن از

الْخِرْقَةِ أَظْهَرَ الصِّدْقَ مِنْ نَفْسِهِ فِي الْحَالِ وَرُجُوعُهُ إِلَى الْخِرْقَةِ فَاضِحٌ

خرقه ظاهر ساخت راستی را از نفس خود در حال و باز گشتن بسوی خرقه فضیحت کننده

لِنَفْسِهِ وَمُكَذِّبٌ لَهَا وَذٰلِكَ غَيْرُ مَرْضِيٍّ وَلَا يَنْبَغِي لِمَنْ خَرَجَ مِنْ خِرْقَةٍ

نفس را او دروغگو کننده است اورا این کار نیست پسندیده و سزاوار نیست کسی را که برآمده است از

أَنْ يَعُودَ إِلَيْهَا وَيَقْبَلَهَا فَإِنْ كَانَ ذٰلِكَ بِإِشَارَةِ شَيْخٍ بِأَنْ أَمَرَهُ

اینکه باز گردد بسوی او و قبول کند اورا پس اگر باشد آن قبول باشارت پیر باینکه فرمود

بِأَخْذِهَا فَإِنَّهُ يَأْخُذُهَا جَبْرًا امْتِثَالًا لِأَمْرِ الشَّيْخِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا بَعْدَ

بگرفتن آن پس بگیرد اورا آنگاه را از جهت فرمانبرداری شیخ پس برآید از آن خرقه پس

ذٰلِكَ فَيَتَخَلَّقُ بِهَا مَعَ غَيْرِهِ وَإِذَا وَقَعَ شَيْءٌ فِي الْوَسَطِ لِلْجَمَاعَةِ فَالْوَاجِبُ

از و پس احسان کند بآن خرقه بدیگری و چون چیزی واقع شود درمیانه برای جماعت پس واجب است

التَّسْوِيَةُ بَيْنَهُمْ فَإِنْ كَانَ فِيهِمْ شَيْخٌ وَرَأَى تَخْصِيصَ قَوْمٍ أَوْ وَاحِدٍ

برابری درمیان ایشان پس اگر باشد در ایشان پیر و ببیند خاص کردن گروهی یا یکی را

مِنَ الْحَاضِرِينَ فَحُكْمُ ذٰلِكَ إِلَى الشَّيْخِ يَتْبَعُ رَأْيَهُ فِيهِ فَلَوْ طَرَحَ خِرْقَتَهُ

از حاضران پس حکم آن مفوض بسوی پیر است پیروی کرده شود رای خود را و اگر انداخت خرقه خود را

فَرُدَّتْ عَلَيْهِ فَكَانَتْ طَرِيقَتُهُ أَنْ لَا يَرْجِعَ إِلَى شَيْءٍ خَرَجَ مِنْهُ وَ

پس بازگردانیده شد بسوی او پس بوده است عادت او آنکه باز نگردد بسوی چیزیکه برآید از و و

عَادَ الْفُقَرَاءُ إِلَى خِرَقِهِمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ شَيْخٌ كَانَ لَهُ أَنْ لَا يَرْجِعَ

باز گشتند درویشان دیگر بسوی خرقهای خود پس اگر بوده است او را پیر بوده است او را که باز نگردد

خرقه

من المقت وهو الغضب ١٢

الى خرقته ويلزم طريقته فلا يرجع الى ما خرج منه ولا ينقض

بسوی خرقه خود ولازم گیرد عادت خود را پس باز نگردد بسوی چیزیکه برآمده است ازو و نه شکند

حالته اتباعا لاحوال الجماعة وان كان واحد من الفقراء ذا الامر

حالت خود را از جهت پیروی حال جماعت و اگر بوده است یکی از درویشان پس نیکوتر

من حاله والاولى بها ان توافق بالجماعة في الحال يعود الى خرقته

بحال او و سزاوارتر باو آنست که موافقت کند بجماعت در حال پس گردد بسوی خرقه خود

لئلا يخجل القوم ويستحيوا او يمقتوه ثم بعد ذلك يخرج منها

تا آنکه خجل نشوند قوم و شرمنده نشوند و غضب نکنند او را پس بعد ازین برآید از آن خرقه

الى الحاضرين وهو الاولى وان دفعها الى غائب عن المجلس جاز و

بسوی حاضران و این بهتر است و اگر داد او را بسوی کسیکه غایب است از مجلس جایز است و این

هذا آخر ما الفنا من آداب القوم على وجه الاختصار والاقلال

آخر چیزیست که تالیف کرده ایم از ادب گروه بر وجه اختصار و کمی

والامكان في الوقت واما ما يتعلق بدخول الربط والسقايات و

و گنجایش وقت و اما چیزیکه وابسته است بدرآمدن رباطها و سقایها و

لبس الحذاء واشياء احدثوها ووضعوها ورسموها بينهم فذلك

پوشیدن نعل و اشیاست که پیدا کرده اند و نهاده اند و رسم کرده اند در میان ایشان پس

يستفاد بممارستهم ومجالستهم والاستخبار والاشارة منهم

استفاده کرده میشود بممارست و همنشینی و استخبار و خبر گرفتن و اشارة از ایشان

فلم نسطره في الكتاب وقد ذكرنا معظم ذلك في كتاب الادب

پس ننوشته ایم در کتاب و تحقیق ذکر کرده ایم اکثر او را در کتاب ادب

في الشرع في اثناء الكتاب ثم نختم الكتاب بذكر باب يشتمل على

در شرع در میانه کتاب پس تمام میکنیم کتاب را بذکر بابیکه در گیرنده است که

باب المجاهدة والتوكل وحسن الخلق والشكر والصبر والرضاء

باب مجاهده و توکل و نیکوی سیرت و شکر و صبر و رضا

والصدق اذ هذه الاشياء السبعة اساس هذه الطريقة والكل

و صدق از جهت آنکه این هفت چیز بنیاد است این طریقه را و همه

خير فصل فاما المجاهدة فالاصل فيها قول الله عز وجل

نیک اند اما مجاهده پس اصل درین قول خداست عز وجل

والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وروى ابو نصر عن

کسانیکه مجاهده کرده اند در طلب ما هر آینه مینماییم ایشان را راههای وصول خود و روایت کرد ابو نصر

أبي سعيد الخدري رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن أفضل
از ابا سعید خدری رض گفت پرسیده شد رسول الله را از بزرگ ترین
الجهاد فقال كلمة حق عند سلطان جائر فدمعت عينا أبي
جهاد فرمود گفتن سخن راست نزد سلطان ظالم و اشک روان کرد دو چشم ابوسعید
سعيد رض وقال أبو علي الدقاق رح من زين ظاهره بالمجاهدة
وگفت ابو علی دقاق رح کسیکه آراسته کند ظاهر خود را بمجاهده و مشقت
حسن الله سرائره بالمشاهدة قال الله عز وجل والذين جاهدوا
نیکو کند خدا باطن او را بمشاهده و مکاشفه فرمود عز و جل کسانیکه مجاهده کردند
فينا لنهدينهم سبلنا وكل من لم يكن في بدايته صاحب مجاهدة
در راه ما هر آینه می نمایم ایشان را راه وصول و کسیکه نبوده است در آغاز کار صاحب مشقت و ریاضت
لم يجد من الطريقة شمة وقال أبو عثمان المغربي رح من ظن أنه
نیافت از طریقه بوئی وگفت عثمان مغربی رض کسیکه گمان برد که بر رستی
يفتح عليه بشيء من هذه الطريقة أو يكشف له شيء منها بغير
گشاده میشود بروی چیزی از این طریقت یا کشف کرده میشود او را چیزی از آنها بغیر
لزوم المجاهدة فهو في غلط وقال أبو علي الدقاق رح من لم يكن له
لازم گرفتن مجاهده پس او در غلط است وگفت ابو علی دقاق رح کسیکه نبوده است او را
في بدايته قومة لم يكن له في نهايته جلسة وقال رض أيضا الحركة
در آغاز کار ایستادن نباشد او را در نهایت کار نشستن وگفت رض نیز حرکت و جنبیدن
بركة حركات الظواهر توجب بركات السرائر وقال الحسن بن علويه
برکت است جنبشهای ظاهر ثابت میگرداند برکتهای اندرون را وگفت حسن
قال أبو يزيد رح كنت ثنتي عشرة سنة حداد نفسي وخمس سنين
گفت ابو یزید رح بوده ام دوازده سال آهنگر نفس خود و پنج سال
كنت مرآة قلبي وسنة أنظر فيما بينهما فإذا في وسطي زنار ظاهر
بوده ام آئینه دل خود و سالی میدیدم در میان آنها پس ناگاه دیدم در میان خود زنار آشکار
فعملت في قطعه ثنتي عشرة سنة ثم نظرت فإذا في باطني زنار
پس کار کردم در بریدن او دوازده سال پس دیدم پس ناگاه در باطن من زنار است
فعملت في قطعه خمس سنين أنظر كيف أقطع فكشف لي فنظرت
پس کار کردم در بریدن او پنج سال میدیدم چگونه ببرم او را پس کشف شد بر من پس دیدم
إلى الخلق فرأيتهم موتى فكبرت عليهم أربع تكبيرات وعن الجنيد
بسوی خلق پس دیدم ایشانرا مرده پس تکبیر گفتم بر ایشان چهار تکبیر جنازه و مروی است از جنید

١٠٤٤

قال سمعت السري رحمه الله يقول يا معشر الشباب جدوا قبل أن

گفت شنیدم سری را رحمه الله که میگفت ای گروه جوانان کوشش کنید پیش از آنکه

تبلغوا مبلغي فتضعفوا وتقصروا كما قصرت وكان في ذلك

برسید بجای رسیدن من پس سست شوید و کوتاهی کنید در عبادت چنانچه کوتاهی کردم و بود در آن

الوقت لا يلحقه الشباب في العبادة وقال الحسن القزاز رحمه الله

وقت ضعیف نمیرسید باو جوانان در عبادت وگفت حسن قزاز

بني هذا الأمر على ثلاثة أشياء أن لا يأكل إلا عند الفاقة ولا

بنا کرده شده است این امر سلوک بر سه چیز آنکه نخورد مگر نزد فاقه

ينام إلا عند الغلبة ولا يتكلم إلا عند الضرورة وقال إبراهيم

نخسپد مگر در وقت غلبه و کلام نکند مگر در وقت ضرورت و گفت ابراهیم

بن أدهم رحمه الله لن ينال الرجل درجة الصالحين حتى يجوز ست

ادهم رحمه الله هرگز نرسد مرد درجه نیکوکاران را تا آنکه درگذرد از شش

عقبات أولاه يغلق باب النعمة ويفتح باب الشدة والثانية

عقبه اول آنکه ببندد در نعمت را و بگشاید بر خود در سختی را و دوم

١٠٤٥ يغلق باب العز ويفتح باب الذل والثالثة يغلق باب الراحة

ببندد در عزت را و بگشاید در خواری را سوم ببندد در راحت را

ويفتح باب الجهد والرابعة يغلق باب النوم ويفتح باب السهر

و بگشاید در جهد را چهارم ببندد در خواب را و بگشاید در بیداری را

والخامسة يغلق باب الغنى ويفتح باب الفقر والسادسة

پنجم ببندد در غنی را و بگشاید در فقر را ششم

يغلق باب الأمل ويفتح باب الاستعداد للموت وقال أبو عمرو

ببندد در امل را و بگشاید در استعداد موت را و گفت ابو عمرو

بن نجيد رحمه الله من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه وقال

بن نجید رح که بزرگ گشت بر او نفس او و خوار گشت بر او دین او و گفت

أبو علي الروذباري رحمه الله إذا قال الصوفي بعد خمسة أيام أنا جائع

ابو علی رودباری رح هرگاه که بگوید صوفی پس از پنج روز من گرسنه ام

فألزموه السوق وأمروه بالكسب وقال ذو النون المصري رحمه الله ما أعز

پس لازم گردانید او را بازار و امر نماید او را بکسب و گفت ذو النون مصری رح که عزیز نساخت

الله عبدا بعز هو أعز له من أن يدله على ذل نفسه وما أذل

حق تعالی بنده را بهیچ عزت که عزیزتر است او را از آنکه راه نماید او را بر خواری نفس خود و خوار نساخت

اللّٰهُ عَبْدًا بِذُلٍّ هُوَ أَذَلُّ لَهُ مِنْ أَنْ يَحْجُبَهُ عَنْ ذُلِّ نَفْسِهِ وَقَالَ
حق تعالی بنده را بخواری که خوارتر باشد از آنکه در پرده دارد از خواری نفس خود و گفت
إِبْرَاهِيمُ الْخَوَّاصُ مَا هَالَنِي شَيْءٌ إِلَّا رَكِبْتُهُ وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ
ابراهیم خواص نترسانید مرا چیزی مگر آنکه سوار شدم و کردم او را و گفت محمد بن فضل
رَحِمَهُ اللّٰهُ الرَّاحَةُ هِيَ الْخَلَاصُ مِنْ أَمَانِي النَّفْسِ وَقَالَ مَنْصُورُ بْنُ
رح آسایش خلاصی از امیدهای نفس است و گفت منصور بن
عَبْدِ اللّٰهِ سَمِعْتُ أَبَا عَلِيٍّ الرُّوذْبَارِيَّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ دَخَلَتِ
عبد الله شنیدم ابا علی رودباری را رح که میگفت در آمد
الْآفَةُ مِنْ ثَلَاثٍ سُقْمِ الطَّبِيعَةِ وَمُلَازَمَةِ الْعَادَةِ وَفَسَادِ الصُّحْبَةِ
آفت از سه چیز از بیماری طبیعت و ملازمت عادت و فساد صحبت
فَسَأَلْتُهُ مَا سُقْمُ الطَّبِيعَةِ فَقَالَ أَكْلُ الْحَرَامِ فَقُلْتُ وَمَا مُلَازَمَةُ
پس پرسیدم او را چیست بیماری طبیعت پس گفت خوردن حرام پس گفتم و چیست ملازمت
الْعَادَةِ قَالَ النَّظَرُ وَالْاِسْتِمَاعُ بِالْحَرَامِ وَالْغِيبَةُ قُلْتُ فَمَا
عادت گفت دیدن و نظر کردن بحرام و غیبت گفتم پس چیست
فَسَادُ الصُّحْبَةِ فَقَالَ كُلَّمَا هَاجَتْ فِي النَّفْسِ شَهْوَةٌ يَتَّبِعُهَا وَقَالَ ۱۰۴۶
فساد صحبت پس گفت هر چه پیدا کند در نفس شهوتی پیروی آن کند و گفت
النَّصْرَابَادِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ سِجْنُكَ نَفْسُكَ إِذَا خَرَجْتَ مِنْهَا وَقَعْتَ
نصرابادی زندان تو نفس تست هر گاه بر آمدی زندان افتادی
فِي رَاحَةِ الْأَبَدِ وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْوَرَّاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ كَانَ أَجَلُّ أَحْكَامِنَا
در راحت ابدی و گفت ابو الحسن وراق رح باشد بزرگترین احکام ما
فِي مَبَادِئِ أَمْرِنَا فِي مَسْجِدِ أَبِي عُثْمَانَ الْإِيثَارُ بِمَا يُفْتَحُ عَلَيْنَا وَأَنْ
در آغاز کار مسجد ابی عثمان ایثار کردن چیزی که فتح کنند بر ما و اینکه
لَا نَبِيتَ عَلَى مَعْلُومٍ وَمَنِ اسْتَقْبَلَنَا بِمَكْرُوهٍ لَا نَنْتَقِمُ مِنْهُ لِأَنْفُسِنَا
نبیت نکنیم بر چیزی که معلوم است و هر که پیش آید ما را به بدی انتقام نکشیم از او از برای
بَلْ نَعْتَذِرُ إِلَيْهِ وَنَتَوَاضَعُ لَهُ وَإِذَا وَقَعَ فِي قُلُوبِنَا حَقَارَةٌ لِأَحَدٍ
بلکه عذر میکردیم بسوی او و تواضع میکردیم مر او را و هر گاه واقع شد در دلهای ما حقارت برای کسی
قُمْنَا بِخِدْمَتِهِ فَمُجَاهَدَةُ الْعَوَامِّ فِي تَوْفِيَةِ الْأَعْمَالِ وَمُجَاهَدَةُ
برمیخواستیم بخدمت او پس مجاهده عوام در تمام ساختن اعمال ظاهریست و مجاهده
الْخَوَاصِّ فِي تَصْفِيَةِ الْأَحْوَالِ فَقَدْ يَسْهُلُ مُقَاسَاةُ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ
خواص در پاک کردن احوال است از ذمایم و گاهی آسان میشود سختی گرسنگی و تشنگی

وَالسَّهَرِ وَمُعَالَجَةُ الْأَخْلَاقِ الرَّدِيَّةِ تَعَسُّرٌ وَتَصَعُّبٌ وَمِنْ آفَاتِ

و بیداری و علاج کردن سیرتهای نکوهیده دشوارست و صعب و از آفات

النَّفْسِ رُكُونُهَا إِلَى اسْتِحْلَاءِ الْمَدْحِ وَالذِّكْرِ الْجَمِيلِ وَثَنَاءِ الْخَلْقِ

نفس میل کردن اوست بسوی شیرین پنداشتن ستایش خلق و یاد کردن نیکو و ستودن خلق

وَقَدْ تَحْمِلُ أَثْقَالَ الْعِبَادَاتِ لِذَلِكَ وَيَسْتَوْلِي عَلَيْهِ الرِّيَاءُ وَالنِّفَاقُ

و گاهے بر میدارد بارہا ے عبادت را از جہت شیرینی و غالب میشود بروی ریا و نفاق

وَعَلَامَةُ ذَلِكَ رُجُوعُهَا إِلَى الْكَسَلِ وَالْفُتُورِ عِنْدَ انْقِطَاعِ ذَلِكَ وَ

و نشان این و همه آنست که باز گردد نفس بسوی سستی و ناتوانایی وقت جدا شدن آن شیرینی و

ذَمِّ النَّاسِ لَهَا وَلَا يَتَبَيَّنُ لَكَ آفَاتُ نَفْسِكَ وَشِرْكُهَا وَدَعْوَاهَا

نکوهیدن مردم او را و ظاهر نمیشود مرترا آفتهای نفس تو و شرک خفی و دعوے او

وَكَذِبُهَا إِلَّا عِنْدَ الْامْتِحَانِ فِي مَوَاطِنِ دَعْوَاهَا وَعِنْدَ الْمُوَازَنَةِ

و کذب او مگر نزد امتحان در مواطن دعواے او و نزد کم سنجیدن

لَهَا لِأَنَّهَا تَتَكَلَّمُ بِكَلَامِ الْخَائِفِينَ مَا لَمْ تَضْطَرَّ إِلَى الْخَوْفِ وَإِذَا

مر او را زیرا که او سخن میکند سخن ترسندگان تا وقتیکه مضطر نشده است بسوی خوف و وقتیکه

احْتَجْتَ إِلَيْهَا فِي مَوَاطِنِ الْخَوْفِ وَجَدْتَهَا آمِنَةً وَتَقُولُ قَوْلَ الْأَبْرَارِ

محتاج شدی بسوی نفس در جاہاے خوف که در آنجا از حق باید ترسید مییابی آنرا ایمن و همه امید و فراموشکار

مَا لَمْ تُمْتَحَنْ بِالتَّقْوَى وَإِذَا احْتَجْتَ إِلَيْهَا وَطَالَبْتَهَا بِشُرُوطِ التَّقْوَى

تا وقتیکه نه آزموده شده است به پرہیزگاری و وقتیکه محتاج شدی بسوی نفس و خواستی از وی پرہیزگاری

وَجَدْتَهَا مُشْرِكَةً مُرَائِيَةً مُعْجِبَةً وَتَصِفُ صِفَةَ الْعَارِفِينَ مَا

مییابی تو او را شرک کننده نماینده کار بیننده برای خلق عجب کننده بفعل خود میستاید نفس صفات عارفان

لَمْ تَحْتَجْ إِلَى الْغَايَةِ فَإِذَا طَلَبْتَ مِنْهَا ذَلِكَ وَجَدْتَهَا كَذَّابَةً وَ

تا وقتیکه محتاج نیست بسوی غرض پس وقتیکه طلب کنی از و صدق نه اند بنگام غرض مییابی او را دروغگو

تَدَّعِي دَعْوَى الْمُوقِنِينَ مَا لَمْ تُمْتَحَنْ بِالْإِخْلَاصِ وَتَزْعُمُ أَنَّهَا مِنَ

دعوی میکند نفس دعوی اصحاب ایقان تا وقتیکه نه آزموده است به پرہیزگاری پس وقتیکه محتاج شد بسوی اخلاص

الْمُتَوَاضِعِينَ مَا لَمْ يَحُلَّ بِهَا خِلَافُ هَوَاهَا عِنْدَ الْغَضَبِ وَكَذَلِكَ

جمله متواضعان ام تا وقتیکه فرود نیامده است با و خلاف میل خود وقت غضب و همچنین

تَدَّعِي السَّخَاءَ وَالْكَرَمَ وَالْإِيثَارَ وَالْبَذْلَ وَالْغِنَاءَ وَالْفُتُوَّةَ وَغَيْرَ

دعوے میکند سخاوت و کرم را ایثار و خرچ کردن و توانگری دل و جوانمردی و غیر

ذَلِكَ مِنَ الْأَخْلَاقِ الْحَمِيدَةِ أَخْلَاقِ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَبْدَالِ وَالْأَعْيَانِ

این از اخلاق ستوده که اخلاق اولیا و ابدال و اشراف است

تمنيا ودعونة وحقا واذا طالبتها بذلك وامتحنتها لم تجد

بطريق آرزو و رعونت و حق و وقتيكه طلب ميكنى تو آن نفس را باين پيرشتنا و آزمائى نيابى

هناك الا كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه

آنجا آن پيرشتنا مگر مانند سراب كه در دشت هيا بود مى پندارد او را تشنه آب تا آنكه هرگاه مى آيد او را

لم يجده شيئا ولو كان ثم صدق واخلاص وصح منها القول و

نمى يابد او را چيزى و اگر ميبود آنجا راستى و اخلاص و درست ميشد ازو سخن

صدق بالقول لسانها لما اظهرت لتزين للخلق الذين لا يملكون

راست ميگفت سخن را بزبان خويش هر آينه ظاهر نميكرد آرايش نفس نيك براى خلق كه مالك نيستند

لها ضرا ولا نفعا ولصحت اعمالها عند الامتحان فتوافق قولها

براى او ضرر و نفع را و هر آينه درست ميشد اعمال او وقت امتحان پس موافق ميشد سخن او

عملها وقال ابو حفص رحمه الله النفس ظلمة كلها وسراجها سرها

عمل او را و گفت ابو حفص رحمه الله نفس تمام تاريكى است همه او و چراغ او باطن او

يعني الاخلاص ونور سراجها التوفيق فمن لم يصحبه في سره توفيق

يعنى اخلاص او است و نور چراغ او توفيق است پس آنكه همراه نيست او را در سر او توفيق

من ربه كانت ظلمة كلها وقال ابو عثمان رحمه الله لا يرى احد

از پروردگار او باشد سراسر تاريكى و گفت ابو عثمان رحمه الله نمى بيند كسى

عيب نفسه وهو يستحسن من نفسه شيئا وانما يراه من يتهمها

عيب نفس خود و حال آنكه نيكو شمرد از نفس خود چيزى را و جز اينكه مى بيند عيب نفس ميكند

في جميع الاحوال وقال ابو حفص رحمه الله اسرع الناس هلاكا

در همه احوال و گفت ابو حفص رحمه الله چست ترين مردم از روى هلاك

من لا يعرف عيبه فان المعاصي بريد الكفر وقال ابو سليمان

كسى است كه نشناسد عيب خود بدرستى گناهان پيك كفر اند و گفت ابو سليمان

رحمة الله عليه ورضوانه ما استحسنت من نفسي عملا فاحتسبت

رحمه الله نيكو نه پنداشتم از نفس خود چيزى را پس شمرده باشم

به وقال السري رضي الله عنه اياكم وجيران الاغنياء وقراء الاسواق

او را و گفت سرى دور باشيد از همسايگى توانگران و قاريان بازارها

وعلماء الامراء وقال ذو النون المصري رضي الله عنه انما دخل الفساد

و دانشمندان اميران و گفت ذو النون [illegible] در آمد فساد

على الخلق من ستة اشياء اولها ضعف النية بعمل الآخرة و

بر خلق مگر از شش چيز اول آن شش سستى نيت ايشان در عمل آخرت است و

الثاني صارت أبدانهم رهينة لشهواتهم والثالث طول الأمل

دوم گشت تنهاے ایشان گرو آرزوهاے ایشان و سوم درازے امیدها

مع قرب الأجل والرابع آثروا رضاء المخلوقين على رضاء الخالق و

با نزدیکی موت چهارم اختیار کردند رضا مخلوقات بر رضای خالق

الخامس اتبعوا أهواءهم ونبذوا سنة نبيهم صلى الله عليه وسلم وراء ظهورهم

پنجم پیروی کردند هواهاے خود را و انداختند طریقه پیغمبر خود را در پس پشت هاے خویش

والسادس جعلوا قليل زلات السلف حجة لأنفسهم ودفنوا كثير

ششم گردانیدند لغزشهاے پیشینیان حجت و دلیل برائے نفسهاے خود و پنهان کردند بسیاری

مناقبهم **فصل** والأصل في المجاهدة مخالفة الهوى يفطم

از صفات ستوده ایشان و اصل در مجاهده مخالفت نفس است پس جدا کند

نفسه عن المألوفات والشهوات واللذات ويحملها على خلاف

نفس خود را از چیزهاے که الفت گرفته است با نها و آرزوها و لذتها و بر دارد او را بر خلاف

ما تهوى في عموم الأوقات فإذا انهمك في الشهوات ألجمها

آنچه مایل است باو در اکثر اوقات پس وقتیکه فرو رفت در شهوت ها باز دارد او را

بلجام التقوى والخوف من الله عز وجل فإذا حرنت ووقفت

بلگام پرهیزگاری و ترس از حق تعالی پس وقتیکه حرون کند و باستد

عند القيام بالطاعات والموافقات ساقها بسياط الخوف و

نزد برخاستن بطاعات و موافقت نفس رودها براند او را بتازیانه ترس و

خلاف الهوى ومنع الحظوظ **فصل** ولا تتم المجاهدة إلا

خلاف هوا و باز داشتن از حظ او و تمام نمیشود مجاهده مگر

بالمراقبة وهي التي أشار إليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حين سأله جبرئيل

بمراقبه و آن مراقبه چیزیست که اشارت کرد باو رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه پرسید او را جبرئیل

عليه السلام عن الإحسان فقال الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن

علیه السلام از احسان پس گفت احسان اینست که عبادت کنی خدا تعالی را گویا که می بینی او را

لم تكن تراه فإنه يراك لأن المراقبة علم العبد باطلاع الرب

اگر نبوده تو بیننده او را پس او می بیند ترا زیرا که مراقبه دانستن بنده است به واقف بودن پروردگار

سبحانه عليه واستدامته لهذا العلم مراقبة لربه وهذا هو أصل

پاک و برتر برو و همیشه داشتن بنده این دانش را مراقبه است مر پروردگار او را و این مراقبه اصل

كل خير وإنما يصل إلى هذه الرتبة بعد المحاسبة وإصلاح حاله

هر نیکی است و نمیرسد بنده باین مرتبه مگر پس از محاسبه و درست گردانیدن حال خود را

فِي الْوَقْتِ وَلُزُومِ طَرِيقِ الْحَقِّ وَاِحْسَانِ مُرَاعَاةِ الْقَلْبِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

در وقت و لازم گرفتن راه راست و نیکو رعایت کردن دل را در میان خود و در میان

اللّٰهِ تَعَالٰى وَحِفْظِ الْاَنْفَاسِ مَعَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى عَلَيْهِ

خدای تعالی و نگهداشتن دمهارا با خدا تعالی پس داند که هستی خدای تعالی بر و

رَقِيبٌ وَمِنْ قَلْبِهِ قَرِيبٌ يَعْلَمُ اَحْوَالَهُ وَيَرَى اَفْعَالَهُ وَيَسْمَعُ اَقْوَالَهُ

نگهبان ست و از دل او نزدیک ست می داند احوال ورا و می بیند افعال اورا و میشنود سخنهای

وَلَا يَتِمُّ اَيْضًا اِلَّا بِمَعْرِفَةِ خِصَالٍ اَرْبَعٍ اَوَّلُهَا مَعْرِفَةُ اللّٰهِ تَعَالٰى وَالثَّانِيَةُ

و تمام نشود نیز مجاهده مگر بدانستن چهار خصلت اول شناختن خدای تعالی و دوم

مَعْرِفَةُ عَدُوِّ اللّٰهِ اِبْلِيسَ وَالثَّالِثَةُ مَعْرِفَةُ نَفْسِكَ الْاَمَّارَةِ بِالسُّوْءِ

دانستن دشمن خدا ابلیس را و سوم دانستن نفس خود را بسیار فرمان دهنده به بدی

وَالرَّابِعَةُ مَعْرِفَةُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ تَعَالٰى وَلَوْ عَاشَ اِنْسَانٌ دَهْرًا فِي الْعِبَادَةِ

چهارم دانستن کار برای خدای تعالی و اگر زندگانی کند انسان عمری در عبادت

مُجْتَهِدًا وَلَمْ يَعْرِفْهَا وَلَمْ يَعْمَلْ عَلَيْهَا لَمْ يَنْفَعْهُ عِبَادَتُهُ وَكَانَ

کوشش کننده و نداند آن چهار خصلت را و عمل نکند بر وی نفع نکند او را عبادت او و باشد

عَلَى الْجَهْلِ مَصِيرُهُ اِلَى النَّارِ اِلَّا اَنْ يَتَفَضَّلَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ

بر جهالت و بازگشت او بسوی آتش ست مگر آنکه فضل کند حق تعالی بر و

بِرَحْمَتِهِ فَاَمَّا مَعْرِفَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ اَنْ يُلْزِمَ الْعَبْدُ قَلْبَهُ قُرْبَهُ

برحمت خود و اما معرفت خدای تعالی پس اینست که لازم گیرد بنده دل خود را نزدیک بودن

عَزَّ وَجَلَّ وَقِيَامَهُ عَلَيْهِ وَقُدْرَتَهُ عَلَيْهِ وَشَهَادَتَهُ وَعِلْمَهُ بِهِ وَ

حق تعالی و قایم بودن او بر وی و توانا بودن بر وی و حاضر بودن و دانا بودن با وی و

اَنَّهُ رَقِيبٌ حَفِيظٌ وَاَنَّهُ وَاحِدٌ مَاجِدٌ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَاَنَّهُ

بدرستی خدا نگهبان و نگهدارنده ست یگانه ست بزرگ قدرت و نیست انباز مر او را در ملک او

عِنْدَ مَا وَعَدَ صَادِقٌ وَعِنْدَ مَا ضَمِنَ وَافٍ وَعِنْدَ مَا دَعَى

نزد وعده خود راست و نزد چیزی که ضامن اوست از روی وفا ست و نزد چیزی که طلب کرد

اِلَيْهِ وَنَدَبَ اِلَيْهِ مَلِيٌّ وَلَهُ وَعْدٌ يُنْجِزُ وَوَعِيدٌ صَادِقٌ يُنْفِذُهُ

حق را بسوی او و خواست او توانگر ست و مر او را وعده ست که روا خواهد کرد و او را وعید راست که روا خواهد کرد

وَمَقَامٌ يَصِيرُ اِلَيْهِ الْخَلَائِقُ وَمَصْدَرٌ يَتَصَرَّفُونَ مِنْ عِنْدِهِ وَلَهُ

و مقام ست که بازگشت خلایق و جای برگشتن ست تصرف میکنند از پیش خود مر او را

ثَوَابٌ وَعِقَابٌ لَيْسَ لَهُ شِبْهٌ وَلَا مَثِيلٌ وَاَنَّهُ كَافِيٌ رَحِيمٌ وَدُودٌ

ثواب و عذاب ست او را نیست مر او را مانند صفات و نه در ذات و بدرستی خدای بسنده ست رحمت کننده دوست

بجميع علم وانه كل يوم هو في شأن لا يشغله شأن عن شأن

شونده است دانسته است و بدرستی آنکه خدا هر روز در کاریست مشغول نکند اورا کاری از کاری

يعلم الخفي وفوق الخفي والضمير والخطرات والوسوسة والهمة

میداند چیز پنهان را و آنچه بالای پنهانست و چیز پوشیده را و خطرات دل را و وسوسه را و قصد را

والارادة والوسواس والحركة والطرفة والغمزة والهمزة وما فوق

و خواهش را و وسواس را و حرکت و برهم زدن چشم را و اشارت چشم را و آنچه بالای

ذلك وما دون ذلك مما دق فلا يعرف وجل فلا يوصف مما

آنست و پایین آنست از چیزهای باریک پس نایاب میشود و از چیزهای بزرگ از آنچه

كان وما يكون وانه عزيز حكيم وقد استوفينا ذلك في باب

شده است و از آنچه خواهد شد و بدرستی خدا غالب است حکیم و بتحقیق تمام بیان کردیم این را در باب

معرفة الصانع من قبل فاذا الزم هذا قلبه في اليقين الراسخ والعلم

معرفت صانع پیش ازین پس وقتیکه لازم ساخت این معرفت را دل او در یقین استوار و علم

النافع ولزم ذلك كل عضو منه وكل جارحة وكل مفصل وعرق

نافع و لازم شدن این معرفت هر عضو وی را و اندام و بند و رگ

وعصب وشعر وبشر وكذلك تيقن ان الله تعالى قائم على ذلك

و پی و موی و چرم و همچنین یقین کند بدرستی خدا ایستاده است برو

عالم به احاط به علما لا تعزب منه غاربة وانه خلقه فاحسن

عالمست اورا و گرفته است اورا از روی علم غایب نیست ازو هیچ غایبی و بدرستی خدا پیدا کرد اورا پس

خلقه وصوره فاحسن صورته وثبت جميع ذلك في قلبه

نیکو پیدایش او و صورت بندی او را پس نیکو کرد صورت او را و ثابت شد این علم در دل او

وصح به عزمه واكمله عقله ثبت حينئذ فيه المحاسبة

و صحیح شد باین عزم او و کامل کرد او را عقل او و ثابت شد این هنگام در آنکس محاسبه

ووصلت اليه المعرفة وقامت عليه الحجة وكان في مقام من

و رسید باو معرفت و قایم شد برو حجت و شد در جای بزرگ از

الله شريف والحذر يصحبه في ذلك كله تحفظت جوارحه

خدا و ترس صحبت میدارد او را در همه اینها پس نگاه داشته شد اندامها و

قلبه ولا ينال شيئا من هذه الجملة الا ان يقطع الاشغال

دل او و نرسد هیچ چیزی را ازین جمله مگر به بریدن شغلها همه

كلها الا ما دله على هذا والفرق لا يفارق قلبه حذرا من

مشغول شدن بچیزیکه راه نماید او را برین و حال آنکه ترس جدا نشود از دل او بسبب ترسیدن از

سطواته لقدرته عليه لما قد سلف وبما يكون منه وحياء منه
از شهابت حق تعالی بقهر از جهت قادر بودن حق تعالی بر او بواسطه تقصیرات گذشته و بسبب چیزی که خواهد شد و حیا ...
لقربه منه ولم تسقط منه إرادة ولم يبد منه همة ولا خطرة
از جهت نزدیک بودن حق تعالی ازو و نیفتاده است ازو خواهشی و پیدا نشده است قصدی و نه خطره
إلا له وفيه فيكون العالم القائم بما يحب الله منه والتارك له
مگر از جهت حق تعالی و در محبت او پس باشد آن شخص دانا که قائم است بآنچه دوست میدارد حق تعالی ازو و ترک کننده است
عما يكرهه منه ولا يكون منه خطرة ولا لحظة ولا وسوسة ولا
از آنچه مکروه میدارد حق تعالی و نباشد او را خطره و نه دیدنی و نه وسوسه و ...
إرادة ولا حركة ظاهرا ولا باطنا إلا وعلم الله عنده قائم في
و خواستنی و نه جنبش ظاهر و نه باطن مگر آنکه علم حق تعالی قائم است در
قلبه قبل الخطرات والحركات والوساوس وهو مقام العلماء بالله
دل او پیش از خطره و جنبشها و وسوسها و این مقام علما است که ...
عز وجل الخائفين العارفين الأتقياء الورعين وأما معرفة
ترسنده اند عارف اند پرهیزگارند تارک شبهات اند و اما شناختن
عدو الله إبليس فقد أمر الله تعالى بمحاربته ومجاهدته في السر
دشمن خدا ابلیس است پس تحقیق فرموده است حق تعالی بجنگ او و مجاهده او در پنهان
والعلانية في الطاعة والمعصية وأعلم العباد بأنه قد عادى
و آشکارا در طاعت و گناه و اعلام کرد بندها را بدرستی آن ابلیس تحقیق دشمنی کرد
الله عز وجل وعبده ونبيه وصفيه وخليفته في الأرض آدم
خدای عز و جل بزرگ را و بنده او و پیغمبر او و برگزیده او و خلیفه او در زمین او که آدم است ...
عليه السلام وضاره في ذريته وأنه لا ينام إذا نام الآدمي و
و ضرر رسانید او را و اولاد او را و بدرستی آن ابلیس خواب نکند وقتیکه خواب کرد آدمی
لا يغفل إذا غفل الآدمي ولا يسهو إذا سهى في نومه ويقظته
غافل نشود وقتیکه غافل شود آدمی و سهو نکند وقتیکه سهو کند در خواب خود یا بیداری خود
مجتهدا في عطب الآدمي وهلاكه لا بالتوبة خديعة وحيلة و
کوشش کننده است در هلاک آدمی ... در حق او و فریب و حیله و
مكرا ومصائده الشهوة اللذيذة في طاعته ومعصيته ما
و دامهای شکار آن ابلیس ... لذیذ اند در طاعت او و معصیت او پنهان و ...
أكثر من خلق الله من العابدين المغرورين المخدوعين و
... از خلق خدا از عبادت کنندگان که مغرور اند و فریب داده شده اند و

كثير من العاقلين ليست راجعة أن توقع ابن آدم في معصية أو
بسیار از عاقلان نیست آسوده که شیطان انگه بیندازد فرزند آدم را در گناه یا
رياء أو عجب إنما بغيته أن يرده معه حيث يرد جهنم حيث
ریا یا عجب نیست مقصود او مگر انکه بیارد فرزند آدم را با وجود جای که خواهد آمد در دوزخ چنانچه
قال جل وعلا إنما يدعوا حزبه ليكونوا من أصحاب السعير فإذا عرفه
فرمود خدا ... آن شیطان مگر گروه خود را تا باشند از اهل دوزخ پس وقتیکه دانست ابلیس را
العبد بهذه الصفة فينبغي له أن يلزم قلبه معرفته في الحق و
بنده باین صفت پس سزد که باید مر بنده را اینکه لازم سازد دل خود را معرفت ابلیس در حق و
الباطل بلا غفلة ولا سهو منه فيحاربه بأشد المحاربة ويجاهده
باطل بے غفلت و بے سهو پس جنگ کند با وے بسخت ترین جنگها و مجاهده کند
بأشد المجاهدة سرا وعلانية ظاهرا وباطنا لا يقصر في ذلك
بسخت ترین مشقت پنهان و آشکارا ظاهر و باطن کوتاهی نکند در آن جنگ
حتى يبذل مجهوده في محاربته ومجاهدته في كل ما يدعو إليه
تا آنکه خرج کند سعی خود را در جنگ و مشقت با وے در هر چیزے که خواند ابلیس بسوے آن چیز
من الخير والشر ولا يدع التضرع والالتجاء إلى الله عز وجل والاستعانة
از نیک و بد و نگذارد زاری و التجا بسوے خداے تعالی و مدد خواستن
١٠٥٣ به في حركاته كلها ليعينه عليه ويرى الله عز وجل من نفسه الفقر
با وے در حرکات خود تا آنکه یاری دهد او را بر ابلیس و بنماید حق تعالی را از نفس خود درویشے
والفاقة إليه فإنه لا حيلة ولا قوة إلا به ويستغيث بالله عز
و فاقه بسوے او پس بدرستی نیست خلاصی و نیست توانائی بر محاربه او مگر بیاری حق تعالی و فریاد رسی خواهد
وجل بالبكاء والتضرع ويسأله النصر عليه جاهدا مدة الليل
بگریه و زاری و طلب کند از حق تعالی فتح بر ابلیس در احوال که کوشش کننده است و خواری
والنهار سرا وعلانية في الخلاء والملا حتى تصغر في عينه مجاهدته
و روز پنهان و آشکارا در خلوت و میان مردم تا آنکه خرد و حقیر شود در چشم بنده مجاهده او
لمعرفته بتوفيق الله إياه فإنه عدو ومولاه وهو أول من عصى الله
از جهت دانستن او بتوفیق خدا بر او پس آن ابلیس دشمن مولاے بنده است و اول کسی است که نافرمانی
من خلقه وأول من مات من خلقه يعني من عصاه وكل عاص لله
از خلق او و اول کسیکه مرده است از خلق است یعنے کسیکه نافرمانی کرد او را و هر عاصی خدا
عز وجل ميت كما جاء في الحديث قال الله عز وجل أول من مات
مرده است چنانچه آمده است در حدیث فرمود خداے تعالی بدرستی کسیکه مرد

اول

مِنْ خَلْقِهِ إِبْلِيسُ وَهُوَ الَّذِي عَادَى أَوْلِيَاءَ اللهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ

از خلق وی ابلیس است و او آنست که دشمنی کرد دوستان خدا از پیغمبران و صدیقان

وَأَصْفِيَائِهِ مِنْ خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ وَيَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ فِي

و برگزیدگان از خلق او همه و سزاوار است مر بنده را اینکه بداند که بدرستی او در

جِهَادٍ عَظِيمٍ يَلِي قُرْبَهُ مِنَ الرَّبِّ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَلَا يُوصَفُ شَرَفُ

جهاد بزرگ است و در نزدیکیست از پروردگار خود جل جلاله و بیان کرده نمیشود بزرگی

مَقَامِهِ فَلْيَثْبُتْ وَلَا يَعْجِزْ فَإِنَّهُ إِنْ عَجَزَ أَوْ مَلَّ فَقَدْ عَصَى رَبَّهُ عَزَّ

جای او را نزد حق پس باید که ثابت بماند و عاجز نشود بدرستی که اگر عاجز شد یا ملول شد پس تحقیق نافرمانی کرد

وَجَلَّ وَوَقَعَ فِي جَهَنَّمَ وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَيَكُونُ قَدْ أَعْطَى عَدُوَّ

و افتاد در دوزخ و غضب کرد بر وی حق تعالی و میباشد تحقیق داده شده است دشمن خدای

اللهِ أُمْنِيَّةً مِنْهُ وَقَوِيَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَلَيْسَ لِإِرَادَتِهِ فِي الْعَبْدِ

تعالی را امید او از وی و توانا شد دشمن خدای تعالی بر وی و نیست مر خواهش آن شیطان را در بنده

غَايَةٌ وَلَا انْتِهَاءٌ إِلَّا الْكُفْرُ بِاللهِ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ

نهایتی و انتهایی مگر کافر ساختن بنده را بخدا پس او نقل میکند بنده را از حالی بحالی

حَتَّى يَغْضَبَ اللهُ عَلَيْهِ فَيَكِلُهُ إِلَى نَفْسِهِ فَيَعْطَبُ وَيَقَعُ فِي النَّارِ

تا آنکه غضب میکند حق تعالی بر وی و میسپارد آن بنده را بنفس او پس هلاک میشود و می افتد در آتش

مَعَ الشَّيْطَانِ فَلَا خَلْقَ أَشَدُّ عَلَى الْعَبْدِ مِنْهُ فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ فَإِنَّمَا

با شیطان پس نیست هیچ خلقی سخت ترین بر بنده از شیطان پس باید ترسید پس بدرستی

هُوَ الْوُرُودُ عَلَى الْعَطَبِ وَالنَّجَاةُ بِفَضْلِ اللهِ وَرَحْمَتِهِ أَعَاذَنَا اللهُ

حال مر هلاک یا رستگاری بفضل خدا و رحمت او پناه دهد ما را خدا

وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ شَرِّ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا

و جمیع مسلمانان از بدی ابلیس و لشکر او و نیست قوت و توانایی مگر

بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَأَمَّا مَعْرِفَةُ النَّفْسِ الْأَمَّارَةِ بِالسُّوءِ فَيَضَعُهَا

بخدا که بزرگ است و بلند و اما معرفت نفس بسیار فرمان دهنده به بدی پس امینت کرد نهد او

حَيْثُ وَضَعَهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَصِفُهَا بِمَا وَصَفَهَا اللهُ تَعَالَى وَ

جائیکه نهاده است او را خدای تعالی و صفت کرد او را بانچه صفت کرده است خدای تعالی و

يَقُومُ عَلَيْهَا بِمَا أَمَرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهَا أَعْدَى لَهُ مِنْ إِبْلِيسَ

قایم باشد بر وی بچیزیکه فرموده است خدای تعالی پس بدرستی او دشمن ترست بنده را از شیطان

وَإِنَّمَا يَقْوَى عَلَيْهِ إِبْلِيسُ بِهَا وَبِقَبُولِهَا مِنْهُ فَيَعْرِفُ أَيَّ شَيْءٍ

و توانا میشود شیطان بر بنده مگر بوسیله وی و بگرویدن نفس مر شیطان را پس بداند بنده چه چیز است

مر پروردگار خود را

طباعها وما ارادتها وتدل على ما تدعو وبما تامر وكيف خلقتها

طبیعت او و چیست خواست او و بسوی چه چیز طلب میکند و چگونه است پیدایش او

خلقة ضعيفة قوي طمعها شرهة مدعية عاجزة عن

پیدایش او ضعیف است استوار است طمع او بسیار است حریص و دارد و مدعی است عاجز است از

طاعة الله سبحانه متملكة متمنية خوفها امن ورجاؤها اماني

فرمانبرداری خدا مالک شونده است آرزو کننده است خوف او امن است و رجاء او آرزوها است

وصدقها الكذب ودعواها باطلة وكل شيء منها غرور وليس لها

و راستی او دروغ است و دعوی او باطل است و هر چیز که از وست فریب است مر او را و

فعل محمود ولا دعوى حق فلا تغتر به بما يظهر له منها ولا يرجو

کاری ستوده و نه دعوی راست پس مغرور نکند بنده را بچیزیکه ظاهر میشود مر او را و امیدوار نشود

بما يأمل ان خل عنها تقودها شررت وان اطلق دثاتها جمحت و

بچیزیکه امیدوار کند نفس اگر گشاده از وی بشود اگر ... شود و اگر گرده شود از ... و برآید از زبان او

لئن اعطاها سؤلها هلكت وان غفل عن محاسبتها ادبرت وان

اگر بدهد او را خواهش او هلاک شود و اگر غافل شود از محاسبه او مدبر شود و اگر

عجز عن مخالفتها غرقت وان اتبع هواها تولت الى النار ورفقها

عاجز آمد از مخالفت او غرق شود و اگر پیروی کند هوای نفس را برگردد بسوی آتش و در و

١٠٥٥ هوس ليس لها حقيقة ولا رجوع الى خير وهي رأس البلاء ومعدن

افسوس نیست مر نفس را حقیقت و باز گشتن بسوی نیکی و این سر بلاها است و کان

الفضيحة وخزانة ابليس وماوى كل سوء ولا يعرفها احد غير خالقها

فضیحت و گنجینه ابلیس است و جای بازگشت هر بدی است و نمیداند او را هیچ کسی جز خالق او

عز وجل نهي في الصفة التي نصفها الله عز وجل كلما ظهرت

پس نفس در صفتی است که ستوده است او را حق تعالی هرگاه که ظاهر کند

خوفا فهو امن وكلما ادعت صدقا فهو كذب وكلما ذكرت

ترس را از حق پس او امن است و هرگاه که دعوی کند راستی پس او دروغ است و هرگاه یاد کند

اخلاصها فهو رياء واعجاب عند الحقائق تبين صدقها

اخلاص را در عمل پس او ریا است و پندار خود است وقت ظهور حقایق احوال ظاهر میشود راستی او

وتعرف كذبها وعند الامتحان ترجع الى دعواها فليس بلاء عظيم

و دانسته میشود دروغ او و نزد آزمودن باز گردد بسوی دعوی خود پس نیست بلا بزرگ

الا وقد حل بها فعلى العبد محاسبتها ومراقبتها ومخالفتها

مگر آنکه فرود آمده است باو و بسی بر بنده لازم است حساب گرفتن از آن نفس و پاسبانی او و مخالفت

ومجاهدتها في جميع ما تدعو إليه وتدخل فيه فليس لها دعوى ٥

ومجاهده او در همه چیزها که میخواند بسوی آنها و در آید در آنها پس نیست مر او را دعوی

حق ولا تمنّ أنّ تسعى في هلاكها ودمارها ولا توصف بشيء إلا وهي

راست و نیست سعی او مگر در هلاک خود و خرابی خویش و ستوده نمیشود آن نفس به هیچ صفت مگر آنکه او

أكثر مما توصف فهي كثيرة التلبس ومستراحه ومستأمرته ومحدّثته

بیشتر است از آنچه ستوده شده است پس آن نفس رنج بسیار است و جای راحت اوست و جای سخن اوست

وصديقته فإذا عرف العبد صفتها فقد عرفها هانت عليه و

و یار اوست پس هر گاه دانست بنده صفت او پس تحقیق دانست او را و وقتیکه دانست او را خوار شد نفس بر او و

ذلت وقوي عليها بالله عز وجل فإذا اجتمعت في العبد هذه

خوار شده و توانا شد بنده بر او بیاری حق تعالی پس وقتیکه جمع شد در بنده این

الخصال الثلاث فليستعن بالله عز وجل عليهن ولا يغفل ولا

سه خصلتها پس باید که طلب یاری کند از خدا تعالی بر این خصلتها و غافل نشود و

يطيع نفسه لأنه إذا قوي على أدب نفسه ومخالفتها عمّا

فرمانبرداری نکند نفس را زیرا که هر گاه توانا شد بر ادب نفس خود و مخالفت او از آنچه

تهوى قوي على الخصال كلها إن شاء الله تعالى فعليه بذل ١٠٥٦

میل کند باو پس باشد تحقیق توانا شده است بر خصلتهای همه اگر خواسته است خدا تعالی پس بر بنده است

التقدم بالعزم بالله عز وجل وحده لا شريك له ولا يميل في

پیش آمدن بقصد خود بسوی خدا تعالی که تنهاست نیست انباز مر او را و میل نکند در این

هذا كله إلى أحد غير الله عز وجل فإنه إن فعل ذلك فلا يوفق

همه کارها بسوی هیچ کسی غیر خدا تعالی پس بدرستی اگر کرد این را پس توفیق داده نمیشود

لخير ويكله الله عز وجل إلى نفسه فينبغي له أن يستعين بالله

برای نیکی و می سپارد او را حق تعالی بسوی نفس او پس میسزد او را که یاری خواهد از خدا

تعالى في هذا كله ويتبع مرضاته في جميع ما أمره الله به ونهاه و

تعالی در همه این چیزها و پیروی کند رضای خدا تعالی در همه چیزها که فرموده است و نهی کرده است و

لا يبدل بذلك أحدا غير الله عز وجل فإذا فعل ذلك أيّده الله و

نگزیند با این هیچکس را غیر از حق تعالی پس هر گاه کرد این کار را مدد کند او را حق تعالی و

وفقه وأحبه وجعله مكان هؤلاء وستره بستر الأصفياء العلماء

توفیق داد او را و دوست داشت او را و دوست گرداند او را خوش آیندهای دنیا و پوشید او را به پرده برگزیدگان

بالله الذين بذلك نالوا العلم بالله عز وجل وما معرفة العلم

گفته اند انجام کرسیده اند با این کار [illegible] و ما کشتا [illegible] عمل ٥٠

لله عز وجل أن يعلم العبد أن الله عز وجل أمره بأمور ونهاه عن

براے خدا است پس اینست که داند بنده که حق تعالی فرموده است او را بچیزها و منع کرده است او را از

أمور فالذي أمره به هو الطاعة والذي نهاه عنه هو المعصية

چیزها پس آنچه فرموده است با او طاعت است و آنچه باز داشته است ازو معصیت است

له عز وجل وأمره بالإخلاص فيهما والقصد إلى سبيل الهدى

براے خدا عز وجل امر کرده است او را با خلاص درانها و فرموده است رفتن بسوے راه هدایت

على نهج الكتاب والسنة ولا يكون في ضميره في فعله كل شيء

بر طریق کتاب و سنت و نباشد در دل بنده در کردن او هر چیز

غير الله عز وجل ولا يكن ممن ترك المعاصي الظاهرة وأعرض عن

جز از حق تعالی و نباشد از کسانیکه گذاشته اند گناهان ظاهر را و رو گردانیده اند از

ترك المعاصي الباطنة التي هي أمهات الذنوب وأصولها لأن الله

گذاشتن گناهان باطن که آنها سر گناهان و اصل اینها اند زیرا که حق تعالی

تعالى ليس على هذا وعد بالمغفرة ولا على هذا ضمن الثواب في دار

وعده نکرده است بر ترک گناهان ظاهری آمرزش را و نه برین ضامن شده است ثواب را در سرای

١٠٥٧ الجزاء فلا يجهدن العبد في العبادة بالظاهر بفساد النية وسقم

جزا پس کوشش نکند بنده در عبادت ظاهر بفساد نیت و نا درستی

الإرادة فيعود إذ ذاك طاعاته معاص كلها فتحل به عقوبات

قصد پس باز گردد اکنون طاعت گناهها پس فرود آید با و عقوبت ها

الدنيا والآخرة مع تعب البدن وقلة المرادية وترك الشهوة واللذة

دنیا و آخرت با رنج دادن تن را و کمی گذاشتن آرزو و لذت

فيخسر الدنيا والآخرة بل يزين طاعته بالإخلاص والتقوى والورع

پس زیان کند دنیا و آخرت بل آراسته کند طاعت خود را با خلاص و تقوے و پرهیزگاری

ونيته بالصدق ويحفظ إرادته بالمحاسبة وليكن همه طلب

و نیت خود را براستی و نگاهدارد ارادت خود را بمحاسبه و باید که باشد کوشش او طلب

النية الصادقة وعزمه طلب الإخلاص والتوحيد في أقواله و

نیت درست و قصد او طلب اخلاص و توحید در سخنها و

أفعاله وأحواله أجمع عند أخذه في الطاعة وإعراضه عن المعصية

عملها و حالها همه نزد شروع او در طاعت و بر گردیدن او از معصیت

حتى يثبت معرفة النية كما يثبت معرفة العمل وينبغي له أن

تا آنکه ثابت شود معرفت نیت چنانچه ثابت شود معرفت عمل و سزاوار است بنده را که

يحترز من أن يخدعه إبليس اللعين بحوائله ويصرعه بمصائده

احتراز کند از آنکه فریب دهد او را شیطان بمکرهای خود که اندازد او را بنده و هلاک کند با آلات خویش

ويوقعه في فخوخه ويذهب به بمكره وخدعه فإن له مصائد

واندازد او را در دامهای خویش و ببرد او را بمکر و فریب پس بدرستی او را آلات

مستحلات في القلوب وغوائل شهية وطرائف لذيذة يحسبه

شکار است که شیرین اند در دلها و مکرهاست که خوش اند او را آدمی آرزو کشته شده و چیزهای نو خوش آینده

الجاهل نورا ويقينا وهو شك وظلمة يفتح له مائة باب من

نادان نور و یقین و حال آنکه آنها شک و تاریکی اند میگشاید بنده را صد در از طاعت

الطاعة يريد بذلك أن يدخله في أدنى منزلة يستغرق عمله

میخواهد باین گشادن در که در آرد او را در اندک لغزشی که در گیرد تمام عمل او را

فإياه ثم إياه الحذار الحذار فإن قدر أن يتعلم خدعه كما يتعلم

پس باید که بترسد از او پس اگر تواند اینکه بخواند فریبهای شیطان چنانچه میخواند

القرآن فليفعل فبهذا أمره الله جل ثناؤه فليحذره العبد في

قرآن را پس باید که بکند این کار را امر خدای تعالی پس باید بترسد آدمی در

طاعته كما يحذره في معاصيه فإن خطر بباله أمر أو دعته ١٠٥٩

طاعت خود چنانچه میترسد در گناههای خود پس اگر حاضر شود در دل بنده چیزی و بکشد او را

نفسه إلى شيء أو تحركت بحركة فلا يعجلن دون المعرفة و

نفس بسوی آن چیز یا اگر جنبید جنبشی پس جستی نکند در کردن آن چیز بغیر معرفت و

العلم وليرفق بنفسه ويترسل بترسل العلماء ويجالس

علم و باید که نرمی کند بنفس خود و آهستگی کند بآهستگی علما و صحبت دارد بفقها

الفقهاء العالمين بالله وبأمره ونهيه حتى يدلوه على طريق

که دانااند بخدای تعالی و بفرموده و نافرموده او تا اگر رهبری کنند او را بر طریق

الله عز وجل ويعرفوه ذلك ويدلوه على دوائه ودائه على ما

خدای تعالی و شناسا کنند او را و رهبری کنند او را بر دوای او و درد او بر آنچه

قدمناه في مجلس التوبة ولا ينبغي له أن يغتر بطول القيام و

پیش بیان کردیم در مجلس توبه و نمی سزد بنده را که غره شود بدرازی قیام و

كثرة الصيام والنوافل الظاهرة بلا معرفة منه بعمله فإذا كان

کثرت روزه داری و نفلهای ظاهری بی دانش از وی بعمل خود پس هرگاه که باشد

كذلك فداء في فعله مع معرفته بنفسه وبربه وبعدوه صح فعله

همچنین یعنی طول قیام و کثرت صیام و نوافل با دانش او بنفس خود و بدشمن خود و به پروردگار خود درست شد کار او

فعندها يورث العلم والفقه فما كان من علم ظاهر او باطن فكر

پس نزد این چیزها داده میشود دانش را در او فقه را پس هر چیزکه بود از علم ظاهر یا باطن بیند

انكان لله خالصا صادقا قبله الله منه واثابه عليه وان كان غير ذلك

اگر باشد برای خدا پاکیزه و راست قبول کند خدای تعالی از و ثواب دهد او را بر وی و اگر باشد جز آن پس بعید

رده عليه فلم يسقط له عند ذلك فعل ولا يخفى عليه امر فاذا

باز گرداند حق تعالی آن عمل را بر بنده پس فرو نیفتد او را در این حال کاری و پنهان نمی ماند بروی هیچ چیزی پس هرگاه

كان كذلك فقد اعطي كل خلق حسن وصح عقله وتمت عمله

پس هرگاه باشد چنان پس تحقیق داده شد هر خصلت نیکو و درست شد عقل او و استوار شد کار او

وزاد حلمه وكان من اولياء الله واصفيائه الذين بالله ينظرون

و افزود علم او و شد از دوستان خدا و برگزیدگان او آنانکه بخدای بینند

وبالله يتكلمون وبه ياخذون وبه يعطون ومع ذلك انهم نفسه

و بخدا میگویند و بخدا میگیرند و بخدا میدهند یعنی در جمیع افعال و احوال فانی از خود باشد و باقی بحق هوای نفس

واتهم هواه على نفسه ودينه واتهم ابليس فحينئذ انهم مع

و تهمت کند آرزوی خود را بر نفس خود و دین خود و تهمت کند که هنوز معرفت تمام حاصل نیست و تهمت کند ابلیس را پس آن هنگام

ذلك معرفته بنفسه على معرفته بها فضل ولاهل المجاهدة

با وجود این حال دانش خود را بنفس خود بر معرفت خود از غیر او و مر اهل مجاهده

والمحاسبة واولي العزم عشر خصال جربوها لانفسهم فاذا اقاموها

و اهل محاسبه و خداوندان عزم را ده خصلت است که آزموده اند آنها را برای نفسها پس هرگاه که بر پا داشتند

واحكموها باذن الله تعالى وصلوا الى المنازل الشريفة اولها ان

و استوار کردند آنها بفرمان خدا رسیدند بجاهای بزرگ اول آن خصلتها است که

لا يحلف العبد بالله عز وجل صادقا ولا كاذبا عامدا ولا ساهيا

سوگند نکند بنده بخدای عزوجل نه از روی صدق و نه از روی کذب نه دانسته و نه نادانسته

لانه اذا احكم ذلك من نفسه وعود لسانه رفعه ذلك الى ان

زیرا که هرگاه که استوار کرد این عمل را از خود و آموخت زبان خود را بردارد او را بسوی

يترك الحلف ساهيا وعامدا فاذا اعتاد ذلك فتح الله له بابا

ترک سوگند نادانسته و دانسته پس هرگاه عادت گرفت این عمل را بگشاید خدا ایشر دری

من انواره يعرف منفعة ذلك في قلبه وزيادة في بدنه و

از نورهای خود که بشناسد نفع آن در دل خود و زیادت میکند در تن او و

رفعة في درجته وقوة في عزمه وفي بصره والثناء عند الاخوان

بلندی میکند در درجه او و قوت در عزم او و در بینایی او و ثنای نزد برادران

۱۰۵۹

وَكَرَامَةً عِنْدَ الْجِيرَانِ حَتَّى يَأْتَمِرَ بِهِ مَنْ يَعْرِفُهُ وَيَهَابُهُ مَنْ يَرَاهُ
و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه فرمان میبرد او را هر کس و میشناسد او را و بیم میرسد او را کسیکه میبیند او را
وَالثَّانِيَةُ أَنْ يَجْتَنِبَ الْكَذِبَ هَازِلًا وَجَادًّا لِأَنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ
و دوم اینکه پرهیزد دروغ را در حال هزل و جد زیرا که بدرستیکه چون کرد این کار را
وَأَحْكَمَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعْتَادَهُ لِسَانُهُ شَرَحَ اللّٰهُ بِهِ صَدْرَهُ وَصَفَا
و استوار ساخت آنرا از نفس خود و عادت کرد آنرا زبان او میگشاید خدا بآن سینه او و صاف میگردد
بِهِ عِلْمُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ الْكَذِبَ وَإِذَا سَمِعَهُ مِنْ غَيْرِهِ عَابَ
بآن دانش او تا آنکه گویا نشناخته است دروغ را و چون میشنود آنرا از دیگری عیب کرد
ذٰلِكَ عَلَيْهِ وَعَيَّرَهُ بِهِ فِي نَفْسِهِ وَإِنْ دَعَى لَهُ بِزَوَالِ ذٰلِكَ كَانَ
آنرا بر آنکس و عار میکند آنکس را بآن در دل خود و اگر دعا کند مراو را بدور شدن آن دروغ باشد
لَهُ ثَوَابٌ وَالثَّالِثَةُ أَنْ يَحْذَرَ أَنْ يَعِدَ أَحَدًا شَيْئًا فَيُخْلِفَهُ إِيَّاهُ وَ
مراو را ثواب و سیوم آنکه بترسد از اینکه وعده کند کسی را بچیزی پس خلاف کند آنرا آن وعده و حال
هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا مِنْ عُذْرٍ بَيِّنٍ أَوْ يَقْطَعَ الْعِدَةَ الْبَتَّةَ فَإِنَّهُ ١٢
آنکه قادر باشد بروی مگر از عذر بین یا آنکه قطع کند وعده کردن را البته پس بتحقیق وعده کند
أَقْوَى لِأَمْرِهِ وَأَقْصَدُ لِطَرِيقَتِهِ لِأَنَّ الْخُلْفَ مِنَ الْكَذِبِ فَإِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ
استوارتر است مر کار او را و درست ترست براه زیرا که خلاف وعده از دروغ است پس چون کرد این را ١٠٦٠
فُتِحَ لَهُ بَابُ السَّخَاءِ وَدَرَجَةُ الْحَيَاءِ وَأُعْطِيَ مَوَدَّةً فِي الصَّادِقِينَ وَرِفْعَةً
گشاده شود او را دروازه سخاوت و پایه از حیا و داده شود دوستی در دل دوستان او و بلندی
عِنْدَ اللّٰهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَالرَّابِعَةُ يَجْتَنِبُ أَنْ يَلْعَنَ شَيْئًا مِنَ الْخَلْقِ أَوْ
نزد خدا تعالی و خصلت چهارمی آنست که بپرهیزد از اینکه لعن کند چیزی را از خلق یا
يُؤْذِيَ ذَرَّةً فَمَا فَوْقَهَا لِأَنَّهَا مِنْ أَخْلَاقِ الْأَبْرَارِ وَالصَّادِقِينَ وَلَهُ
ایذا دهد مورچه را یا زیاده از آن است زیرا که آن از اخلاق نیکوکاران و راستکاران است مر او را
عَاقِبَةٌ حَسَنَةٌ فِي حِفْظِ اللّٰهِ إِيَّاهُ فِي الدُّنْيَا مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ عِنْدَهُ مِنَ
عاقبت نیک است در نگهبانی خدا مر او را در دنیا با چیزیکه ذخیره کرده است مر او را نزد خود از
الدَّرَجَاتِ وَيَسْتَنْقِذُهُ مِنْ مَصَارِعِ الْهَلَكَةِ وَيُسَلِّمُهُ مِنَ الْخَلْقِ
درجها و نجات میدهد او را از محلهای هلاکت و نگاه میدارد او را از خلق
وَيَرْزُقُهُ رَحْمَةَ الْعِبَادِ وَالْقُرْبَ مِنْهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالْخَامِسَةُ يَجْتَنِبُ أَنْ
و روزی میکند او را رحمت بندگان و قرب از خود عز و جل و پنجم آنکه بپرهیزد از اینکه
يَدْعُوَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ وَإِنْ ظَلَمَهُ فَلَا يَقْطَعُهُ بِلِسَانِهِ وَلَا يُكَافِيهِ
دعا کند بر کسی از خلق و اگر چه ظلم کرده باشد او را پس قطع نکند او را بزبان خود و نه بدله دهد او را

بفعاله ويحتمل ذلك لله تبارك وتعالى ولا يكافيه بقوله ولا

بکردار خود و بردارد این ظلم را برای خدا تعالی و مکافات نکند او را بگفتار و نه

بفعل فان هذه الخصال ترفع صاحبها في الدرجات العلى اذا ادب

بکردار پس بدرستی این خصلتها بلند میکند صاحب آنرا در درجهای بزرگ چون ادب گرفت

بها ينال بها منزلة شريفة في الدنيا والاخرة والحب والمودة

آن خصلتها میرسد بسبب اینها بجای بزرگ در دنیا و آخرت و محبت و مودت

في قلوب الخلق اجمعين من قريب وبعيد واجابة الدعوة و

در دلهای خلق همه از نزدیک و دور و میرسد بمقبولیت دعا و

العلو في الخير والعز في الدنيا في قلوب المؤمنين والسادسة

علو در نیکویی و عزت در دنیا در دل مسلمانان و خصلت ششم آنست

ان لا يقطع الشهادة على احد من اهل القبلة بشرك ولا كفر ولا

که یقین نکند گواهی بهیچ یکی از اهل قبله بشرک و نه کفر و نه

نفاق فانه اقرب للرحمة واعلى في الدرجة وهي تمام السنة وابعد

بنفاق پس بدرستی آن نزدیکترست بمهربانی و بلندتر در درجه و این تمام طریق پیغمبرست و دورتر

عن الدخول في علم الله سبحانه وتعالى وابعد من مقت الله عز و

از درآمدن در علم خدای تعالی و دورتر دارنده است از غضب خدای تعالی

جل واقرب الى رضاء الله تعالى ورحمته فانه باب شريف كريم على

و نزدیکتر بسوی رضای خدای تعالی و رحمت او پس بدرستی این باب بغایت گرامی است

الله يورث العبد الرحمة للخلق اجمعين والسابعة يجتنب النظر

خدای تعالی میرساند رحمت بر خلق همه و این رحمت عام بر خلق الهی است و خصلت هفتم آنست که پرهیز کند از دیدن

والهم الى شيء من المعاصي ظاهرا وباطنا ويكف عنها جوارحه

و قصد کردن بسوی چیزی از گناهها آشکارا و پنهان ظاهر و باطن و نگهدارد از گناهها دست و پای خود را

فان ذلك من اسرع الاعمال ثوابا في القلب والجوارح في عاجل

پس بدرستی آن نگهداشتن از شتابنده ترین کردارهاست از روی ثواب در دل و در اعضا در

الدنيا مع ما يدخر الله تعالى له من خير الاخرة نسأل الله تعالى

دنیا با چیزی که ذخیره میکند مر او را از نیکویی آخرت میخواهیم از خدای تعالی

ان يمن علينا اجمعين بالعمل بهذه الخصال وان يخرج شهوتنا

اینکه منت نهد بر ما همه بعمل کردن باین خصلتها و اینکه برآرد آرزوهای ما را

من قلوبنا والثامنة يجتنب ان يجعل على احد من الخلق منه مؤنة

از دلهای ما و خصلت هشتم آنست اینکه گرداند بهیچ کسی از خلق از خود بار خود

صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً بَلْ يَرْفَعُ مَؤُنَتَهُ عَنِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ ثُمَّ احْتَاجَ

نه خورد و نه بزرگ بلکه بردارد و بار خود از خلق همه از آنچه محتاج است

إِلَيْهِ وَاسْتَغْنَى عَنْهُ فَإِنَّ ذٰلِكَ تَمَامُ عِزَّةِ الْعَابِدِينَ وَشَرَفِ الْمُتَّقِينَ

بسوی او و بی نیاز است از آن پس بدرستی آن رفع مؤنت تمامی عزت عابدانست و شرف پرهیزگاران

وَبِهِ يَقْوَى عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَكُونُ الْخَلْقُ عِنْدَهُ

و باین توانا میشود بر امر کردن به نیکوئی و باز داشتن از بدی و باشد خلق نزدیک او

أَجْمَعِينَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا كَانَ كَذٰلِكَ نَقَلَهُ اللّٰهُ

همه یک مرتبه در راستی برابر پس چون باشد این چنین ببرد او را خدا

تَعَالَى إِلَى الْغِنَاءِ وَالْيَقِينِ وَالثِّقَةِ بِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَرْفَعُ أَحَدًا بِهَوَاهُ

بسوی توانگری و یقین و تکیه کردن بخدا و بلند نکند هیچ یکی را بهوای خود

وَيَكُونُ النَّاسُ عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً وَيَقْطَعُ بِأَنَّ هٰذَا الْبَابَ عِزُّ

و باشند مردم نزد او در راستی برابر و یقین کند که این باب عزت

الْمُؤْمِنِينَ وَشَرَفُ الْمُتَّقِينَ وَهُوَ أَقْرَبُ بَابٍ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَالتَّاسِعَةُ

مومنان و شرف پرهیزگاران است و آن نزدیکترین دریست بسوی اخلاص خصلت نهمی آنست که

يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقْطَعَ طَمَعَهُ مِنَ الْآدَمِيِّينَ لَا يُطْمِعُ نَفْسَهُ فِي شَيْءٍ مِمَّا

سزاوار را اینکه ببرد طمع خود را از آدمیان طمع نکند نفس را در چیزی که از آنچه ۱۰۶۲

فِي أَيْدِيهِمْ فَإِنَّهُ الْعِزُّ الْأَكْبَرُ وَالْغِنَاءُ الْخَالِصُ وَالْمُلْكُ الْعَظِيمُ وَ

در دست ایشان است پس بدرستی این عزت اکبر است و غنا خالص و ملک عظیم و

الْفَخْرُ الْجَلِيلُ وَالْيَقِينُ الصَّافِي وَالتَّوَكُّلُ الشَّافِي الصَّحِيحُ وَهُوَ

فخر بزرگ و یقین صافی و توکل شافی درست است و آن خصلت

بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الثِّقَةِ بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الزُّهْدِ

دری است از درهای اعتماد بخدا و آن دریست از درهای پرهیزگاری

بِهِ يَنَالُ الْوَرَعَ وَيَكْمُلُ نُسُكُهُ وَهُوَ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُنْقَطِعِينَ إِلَى اللّٰهِ

باین خصلت میرسد به پرهیزگاری را و کامل میشود عبادت او و آن از نشانهای بریدگان از دنیا بسوی خدا است

تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَصْلَةُ الْعَاشِرَةُ التَّوَاضُعُ لِأَنَّهُ بِذٰلِكَ يُشَيَّدُ

خصلت دهم تواضع است زیرا که بدرستی باین خصلت محکم کرده میشود

مَحَلُّ دَرَجَتِهِ وَتَعْلُو مَنْزِلَتُهُ وَيَسْتَكْمِلُ الْعِزَّ وَالرِّفْعَةَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالَى

جای عابد و بلند میشود پایه او و کامل میگرداند عزت و بلندی را او نزدیک خدا تعالی

وَعِنْدَ الْخَلْقِ وَيَقْدِرُ عَلَى مَا يُرِيدُ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهٰذِهِ

و نزدیک خلق و توانا میشود بر چیزی که میخواهد از کارهای دنیا و آخرت و این خصلت

الخصلة أصل الطاعات كلها وفرعها وكمالها وبها يدرك

خصلت پنج طاعتهاست همه اصلی و فرعی و کمال عبادتهاست و باین خصلت میرسد

العبد منازل الصالحين الراضين عن الله تعالى في الضراء والسراء

بنده جاهای نیکوکاران که راضی اند از خدا تعالی در شادی و غمی

وهي كمال التقوى والتواضع هو أن لا يلقى العبد أحدا من الناس

و این خصلت کمال پرهیزکاریست و تواضع آنست که نبیند بنده هیچ یکی را از مردم

إلا رأى له الفضل عليه ويقول عسى أن يكون عند الله خيرا مني

مگر بیند او را زیادتی بر خود و گوید نزدیکست اینکه باشد آن نزد خدا بهتر از من

وأرفع درجة فإن كان صغيرا قال هذا لم يعص الله وأنا قد عصيته

و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد آن کس خورد گوید که این کس بیفرمانی نکرده است خدا را و من بیفرمانی کرده ام

فلا أشك أنه خير مني فإن كان كبيرا قال هذا عبد الله قبلي و

پس شک نیست که این کس بهتر است از من پس اگر باشد بزرگ گوید که این کس عبادت کرده خدا را پیش از من

إن كان عالما قال هذا أعطي ما لم أبلغ ونال ما لم أنل وعلم ما جهلت

اگر باشد عالم گوید این کس داده شده است چیزی که نرسیده ام بآن و رسیده ام چیزی را که نرسیده ام و دانسته است چیزی را

وهو يعمل بعلمه وإن كان جاهلا قال هذا عصى الله بجهل وأنا عصيته

و او عمل میکند بعلم و اگر باشد جاهل گوید این کس بیفرمانی میکند خدا را بنادانی و من بیفرمانی کرده ام

بعلم ولا أدري بم يختم له وبم يختم لي وإن كان كافرا قال لا

بعلم و نمیدانم بچه انجام مر او را و بچه انجام مرا و اگر باشد کافر گوید

أدري عسى يسلم هذا فيختم له بخير العمل وعسى أكفر أنا فيختم

نمیدانم شاید مسلمان میشود و پس انجام میشود مر او را به بهترین کار و شاید کافر شوم من پس انجام کند

لي بشر العمل وهذا باب الشفقة والوجل وأول ما يصحب وآخر ما

مرا به بدترین کار و این خصلت باب شفقت و ترس است و بهترین چیزیست که همراهی کرده میشود و باقی

يبقى على العباد فإذا كان العبد كذلك سلمه الله من الغوائل و

چیزیست که باقی میماند بر بندگان پس هرگاه باشد بنده همچنین نگهدارد خدا تعالی او را از بلاها و

بلغه منازل النصيحة لله عز وجل وكان من أصفياء الرحمن و

میرساند او را بجاهای نصیحت را برای خدا تعالی و باشد از برگزیدگان خدا

أحبائه وكان من أعداء إبليس لعنه الله عدو الله وهو باب

و دوستان او و باشد از دشمنان ابلیس لعنت الله علیه که دشمن خداست و آن خصلت باب

الرحمة ومع ذلك يكون قد قطع طريق الكبر وحبال العجب ورفض

رحمت است و با وجود آن میباشد تحقیق بریده است راه کبر را و ریسمانهای خودبینی را و گذاشته

دَرَجَةِ الْعُلُوِّ وَجَانَبَ دَرَجَةَ التَّعَزُّزِ فِي نَفْسِهِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا

پایه بلند را وگوشه داشته ست پایه بزرگی را در خود در دین و دنیا

وَالْآخِرَةِ وَهُوَ مُخُّ الْعِبَادَةِ وَغَايَةُ شَرَفِ الزَّاهِدِينَ وَسِيمَاءُ النَّاسِكِينَ

و در آخرت و آن مغز عبادت ست ونهایت بزرگی زاهدان ست و علامت عابدان ست

فَلَا شَيْءَ أَفْضَلُ مِنْهُ وَمَعَ ذٰلِكَ يَقْطَعُ لِسَانَهُ عَنْ ذِكْرِ الْعَالَمِينَ

پس نیست چیزے بزرگ تر از و و با وجود این برد زبان خود را از ذکر جهانیان

فَلَا يَتِمُّ لَهُ عَمَلٌ إِلَّا بِهِ وَيُخْرِجُ الْغِلَّ وَالْبَغْيَ وَالْكِبْرَ مِنْ قَلْبِهِ فِي جَمِيعِ

پس تمام نمیشود او را کارے مگر باین خصلت و بر آرد کینه را و نافرمانی و تکبر را از دل خود در همه

أَحْوَالِهِ وَكَانَ لِسَانُهُ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَاحِدًا وَمَشِيئَتُهُ فِي السِّرِّ

احوال خود و باشد زبان او در پنهان و آشکارا یکے و اراده او در پنهان

وَالْعَلَانِيَةِ وَاحِدَةً وَكَلَامُهُ كَذٰلِكَ وَالْخَلْقُ عِنْدَهُ فِي النَّصِيحَةِ

و آشکارا یکے و سخن او هم چنین و خلق نزد او در نصیحت

وَاحِدًا وَلَا يَكُونُ مِنَ النَّاصِحِينَ وَهُوَ يَذْكُرُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ

یک پایه و نباشد کسے از نصیحت کنندگان در حالانکه او یاد میکند یکے را از خلق خدا

بِسُوءٍ أَوْ يُعَيِّرُهُ بِفِعْلٍ أَوْ يُحِبُّ أَنْ يُذْكَرَ أَحَدٌ عِنْدَهُ بِسُوءٍ أَوْ يَرْتَاحُ

به بدے یا عار میکند او را به کارے یا دوست دارد اینکه یاد کرده شود یکے را نزد او به بدی یا خوش شود

قَلْبُهُ إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُ بِسُوءٍ وَهٰذَا آفَةُ الْعَابِدِينَ وَعَطَبُ النُّسَّاكِ

دل او هرگاه یاد کرده شود نزد او به بدے و این آفت عابدان ست و هلاک کننده عبادت کنندگان

وَهَلَاكُ الزَّاهِدِينَ إِلَّا مَنْ أَعَانَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَىٰ حِفْظِ لِسَانِهِ وَ

و هلاک زاهدان مگر کسیکه یاری داده ست او را خدا تعالیٰ بر نگاه داشت زبان او و

قَلْبِهِ بِرَحْمَتِهِ **فصل** وَأَمَّا التَّوَكُّلُ فَالْأَصْلُ فِيهِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ

دل او برحمت خود ا را توکل پس اصل در ان قول خدا تعالیٰ ست

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا

و هر که توکل کند بر خدا تعالیٰ پس آن خدا تعالیٰ کافی ست او را و قول خدا تعالیٰ و بر خدا تعالیٰ پس توکل کنید

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اگر بوده اید با ایمان و منقول ست از عبد الله بن مسعود رض که گفت به درستی رسول الله ص

قَالَ أُرِيتُ الْأُمَمَ بِالْمَوْسِمِ فَرَأَيْتُ أُمَّتِي قَدْ مَلَأُوا السَّهْلَ وَالْجَبَلَ

فرمود نموده شدم امتان را در هنگام حج پس دیدم امت خود را بحقیق پر کرده اند زمین را و کوه را

فَأَعْجَبَنِي كَثْرَتُهُمْ وَهَيْئَتُهُمْ فَقِيلَ لِي أَرَضِيتَ قُلْتُ نَعَمْ قِيلَ

پس عجب آمد مرا بسیاری ایشان و حال ایشان پس گفته شد مرا خوشنود شدی گفتم آری گفته شد

١٠٦٥

ومع هؤلاء سبعون ألفا يدخلون الجنة بغير حساب لا يكتوون

و با آن جماعت هفتاد هزار است در آیند در بهشت بی حساب که داغ نکشند

ولا يتطيرون ولا يسترقون وعلى ربهم يتوكلون فقام عكاشة

و نه فال بد میگیرند و افسون نمی کنند و بر خدای توکل میکنند پس ایستاد عکاشه

بن محصن الأسدي رض فقال يا رسول الله ادع الله أن يجعلني

پسر محصن پس گفت ای پیغامبر خدا دعا کن خدای را که بگرداند مرا

منهم فقال صلى الله عليه وسلم سبقك بها عكاشة وحقيقة التوكل

از آن جماعت پس گفت پیغامبر خدا پیشدستی کرد بآن کار از تو عکاشه و حقیقت توکل

تفويض الأمور إلى الله عز وجل والتنقي من ظلمات الاختيار

سپردن چیزها است بسوی خدا و پاک شدن از تاریکیهای خواهش

والتدبير والترقي إلى ساحات شهود الأحكام والتقدير فيقطع

العبد أن لا تبديل للقسمة فما قسم له لا يفوته وما لم يقدر

له لا يناله فيسكن قلبه إلى ذلك ويطمئن إلى وعد مولاه

فيأخذ من مولاه والتوكل ثلث درجات وهي التوكل ثم التسليم

ثم التفويض فالمتوكل يسكن إلى وعده وصاحب التسليم

يكتفي بعلمه وصاحب التفويض يرضى بحكمه وقيل التوكل

بداية والتسليم أوسط والتفويض نهاية وقيل التوكل صفة

المؤمنين والتسليم صفة الأولياء والتفويض صفة الموحدين

مؤمنان و تسلیم صفت اولیاست و تفویض صفت موحدان است

وقيل التوكل صفة العوام والتسليم صفة الخواص والتفويض

و گفته شده است که توکل صفت عوام است و تسلیم صفت خاصان است و تفویض

صفة خاص الخاص وقيل التوكل صفة الأنبياء والتسليم

صفت خاص از خاصان است و گفته شده است توکل صفت پیغامبران است و تسلیم

صفة إبراهيم والتفويض صفة نبينا صلوات الله عليه وعليهم
أجمعين فالتوكل على كمال الحقيقة وقع لإبراهيم الخليل عم
في الوقت الذي قال لجبرئيل عم أما إليك فلا لأنه غابت
نفسه حتى لم ير لها أثر فلم ير مع الله تعالى غير الله عز وجل
وقال سهل بن عبد الله رحمة الله عليه أول مقام في التوكل
أن يكون العبد بين يدي الله عز وجل كالميت بين يدي
الغاسل يقلبه كيف أراد لا يكون له حركة ولا تدبير فالمتوكل
على الله سبحانه وتعالى يكون لا يسأل ولا يريد ولا يرد ولا يحبس
وقيل أيضا التوكل هو الاسترسال وقال حمدون هو الاعتصام ۱۰۶۶
بالله عز وجل وقال إبراهيم الخواص رحمة الله عليه حقيقة التوكل
إسقاط الخوف والرجاء مما سوى الله عز وجل وقيل التوكل رد
العيش إلى يوم واحد وإسقاط هم غد وقال أبو علي الروذباري
رحمة الله عليه مراعات التوكل ثلاث درجات الأولى منها إذا
أعطي شكر وإذا منع صبر والثانية أن يكون العبد المنع و
العطاء عنده واحدا والثالثة المنع مع الشكر أحب إليه

لِعِلْمِهِ بِاخْتِيَارِ اللهِ تَعَالَى لَهُ ذٰلِكَ يُرْوَى عَنْ جَعْفَرٍ الْخُلْدِيِّ قَالَ
از جهت دانش او برگزیدن خدا مرا و را آن شیء ه روایت کرده شد از جعفر
قَالَ إِبْرَاهِيمُ الْخَوَّاصُ رح كُنْتُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ سَائِرًا فَرَأَيْتُ شَخْصًا
و او از ابراهیم خواص ... گفت بودم در راه مکه سیر کننده پس دیدم شخصی
وَحْشِيًّا فَجِئْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ أَجِنِّيٌّ أَمْ إِنْسِيٌّ فَقَالَ بَلْ جِنِّيٌّ فَقُلْتُ
وحشی را پس رفتم پیش او پس گفتم او را جنی یا آدمی پس گفت بلکه جنی ام پس گفتم
إِلَى أَيْنَ فَقَالَ إِلَى مَكَّةَ فَقُلْتُ لَهُ بِلَا زَادٍ وَلَا رَاحِلَةٍ قَالَ نَعَمْ إِنَّ
تا کجا قصد داری گفت تا مکه پس گفتم بی توشه و مرکب پس گفت آری و درستی
فِينَا أَيْضًا مَنْ يُسَافِرُ عَلَى التَّوَكُّلِ فَقُلْتُ لَهُ مَا التَّوَكُّلُ قَالَ الْأَخْذُ
در ما نیز کسانی اند که سفر میکنند بر توکل پس گفتمش چیست توکل پس گفت گرفتن
مِنَ اللهِ وَقَالَ سَهْلٌ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ هُوَ مَعْرِفَةُ مُعْطِي أَرْزَاقِ
از خدا ه و گفت سهل رح نیز توکل شناختن دهنده روزیها
١٠٦٧ الْمَخْلُوقِينَ وَلَا يَصِحُّ لِأَحَدٍ التَّوَكُّلُ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَهُ السَّمَاءُ كَالصُّفْرِ
آفریده شدگان است ه و درست نیست هیچ کسی را توکل تا آنکه باشد نزد او آسمان همچو روئین
وَالْأَرْضُ كَالْحَدِيدِ لَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَطَرٌ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ
و زمین همچو آهن فرود نمی آید از آسمان باران و نمی برآید از زمین
نَبَاتٌ وَيَعْلَمُ أَنَّ اللهَ لَا يَنْسَى لَهُ مَا ضَمِنَ لَهُ مِنْ رِزْقِهِ بَيْنَ هٰذَيْنِ
گیاه و میداند که پروردگار خدا فراموش نکند او را از چیزی که ضامن شده است مر او را از روزی او در میان
وَقِيلَ هُوَ أَنْ لَا تَعْصِيَ اللهَ تَعَالَى مِنْ أَجْلِ رِزْقِكَ وَقَالَ بَعْضُهُمْ حَسْبُكَ
و گفته شده است آن توکل آنست تا نافرمانی نکنی خدا را از بهر روزی خود و گفته اند بعضی ایشان
مِنَ التَّوَكُّلِ أَنْ لَا تَطْلُبَ لِنَفْسِكَ نَاصِرًا غَيْرَ اللهِ تَعَالَى وَلَا لِرِزْقِكَ
ترا از توکل اینکه نخواهی برای نفس خود یاری دهنده غیر خدا تعالی و نه برای روزی
خَازِنًا غَيْرَهُ وَلَا لِعَمَلِكَ شَاهِدًا غَيْرَهُ وَقَالَ الْجُنَيْدُ رض التَّوَكُّلُ أَنْ
خود نگاه دارنده غیر او و نه برای کار تو بیننده غیر او ه و گفت جنید رح توکل اینست
تُقْبِلَ بِالْكُلِّيَّةِ عَلَى رَبِّكَ وَتُعْرِضَ عَمَّنْ دُونَهُ وَقَالَ النُّورِيُّ رَحْمَةُ
که پیش آئی تمام خود بر پروردگار خود و روی گردانی از کسیکه غیر او است ه و گفت نوری رحمة
اللهِ عَلَيْهِ هُوَ أَنْ تَفْنَى تَدْبِيرَكَ فِي تَدْبِيرِهِ وَتَرْضَى بِاللهِ وَكِيلًا
توکل اینست که نابود کنی تدبیر خود را در تدبیر خدا و راضی شوی بخدا از روی وکیل
وَمُدَبِّرًا وَنَصِيرًا قَالَ اللهُ تَعَالَى وَكَفَى بِاللهِ وَكِيلًا وَقِيلَ هُوَ
و تدبیر کننده و یاری دهنده ه و گفت خدای تعالی بسند است خدا از روی وکیل ه و گفته شده است

اكتفاء العبد الذليل بالرب الجليل كاكتفاء الخليل بالجليل

بدرستی توکل آن بس کردن بنده خوار است به پروردگار بزرگ که همچو بس کردن دوست خدا ابراهیم ع

حين لم ينظر الى عنايته جبرئيل وقيل هو السكون من الحركات

بخدا بس وقتیکه ندید بسوی عنایت جبرئیل چون بسیار ... ۵ و گفته شده است آن ... از حرکات

اعتمادا على خالق الارض والسموات وقيل لبهلول المجنون رحمة الله

از روی تکیه کردن بر آفریننده زمین و آسمان ها ۵ و تحقیق گفته شد مر بهلول دیوانه را رحمة

عليه متى يكون العبد متوكلا قال اذا كان بالنفس غريبا بين

که میشود بنده متوکل پس گفت هرگاه که باشد بنفس خود غریب میان

الخلق وبالقلب قريبا الى الحق وقيل لحاتم الاصم رحمة الله عليه

خلق و باشد بدل خود نزدیک بسوی حق ۵ و گفته شد مر حاتم کر را رحمة

على ما بنيت امرك هذا من التوكل قال على اربع خلال علمت

بر چه چیز بنیاد کرده شده کار تو که آن هست یعنی توکل پس گفت بر چهار خصلت ۵ اول آنکه دانستم

ان رزقي ليس ياكله غيري فلست اشتغل به وعلمت ان عملي

بدرستی روزی من نمیخورد آنرا غیر من پس نمیشوم مشغول با او ۵ و دانستم که کار من

لا يعمله غيري فانا مشغول به وعلمت ان الموت ياتي بغتة ١٠٦٨

نمیکند آنرا غیر من پس من مشغولم با او و دانستم مرگ می آید ناگهان

فانا ابادره وعلمت اني بعين الله تعالى في كل حال فانا مستحي

پس من پیشی میکنم آنرا و دانستم بدرستی من در پیش چشم خدا ام در هر حال پس از او شرمنده ام

منه وعن ابي موسى الديبلي قال سالت عبد الرحمن بن يحيى عن

از وی ۵ و نقل است از ابی موسی دیبلی که گفت پرسیدم عبد الرحمن بن یحیی را از

التوكل فقال لي لو ادخلت يدك في فم التنين حتى تبلغ الى

توکل پس گفت اگر درآری دست خود را در دهان اژدها تا برسد بسوی

الرسغ لم تخف مع الله شيئا فقال ابو موسى رحمه الله فخرجت

بند دست نترسی با خدا از هیچ چیز پس گفت ابو موسی پس بیرون آمدم

الى ابي يزيد البسطامي رحمه الله اساله عن التوكل فدخلت بسطام

بسوی ابا یزید بسطامی در حالیکه من پرسیدم او را از توکل پس درآمدم شهر بسطام

ودققت عليه الباب فقال لي يا ابا موسى ما كان لك في جواب

و کوفتم بر او در را پس گفت ابا یزید مرا ای ابو موسی نبود ترا در جواب

عبد الرحمن من القناعة حتى تجي وتسالني فقلت يا سيدي

عبد الرحمن قناعتی تا آیی و پرسی مرا گفت ابو موسی ای سید من

لا أفتح الباب فقال لو جئتني زائراً لفتحت لك الباب فخذ الجواب

من مگشا در را . پس گفت بایزید اگر آمدی مرا زیارت کننده هر اینه بگشادم در را بگیر جواب خود

من الباب فانصرف فلو أن الحية التي هي المطوقة بالعرش

از در . برگرد . پس اگر بدرستی مار پیچان حلقه کننده است گرد عرش

همت بك لم تخف مع الله شيئاً قال أبو موسى رحمه الله فانصرفت

قصد کرد بتو نترسی با خدا چیزی را گفت ابو موسی پس برگشتم

حتى جئت إلى دبيل فأقمت بها سنة ثم اعتقدت الزيارة فخرجت

تا آمدم بسوی دبیل پس ایستادم در آن یک سال پس قصد کردم زیارت شیخ پس برآمدم

إلى أبي يزيد فلما وصلت إليه فقال لي الآن جئتني زائراً مرحباً

بسوی بایزید پس هرگاه که رسیدم بسوی او پس گفت مرا اکنون آمدی …

بالزائر ادخل فأقمت عنده شهراً لا يقع لي شيء إلا أخبرني به

زیارت کننده را پس ایستادم نزد شیخ ماه درست هیچ افتاد مرا چیزی در خاطر مگر آنکه خبر میکرد

قبل أن أسأله فقلت له يا أبا يزيد أريد الخروج فاطلب منك

پیش از آنکه خبر دار کنم شیخ را … پس گفتم شیخ را ای بایزید میخواهم برآمدن را پس طلبم از تو

١٠٦٩ فائدة فقال اعلم أن فائدة المخلوقين ليست بفائدة فانصرف

فایده پس گفت بدان بدرستی فایده مخلوق نیست فایده پس برگرده

فجعلتها فائدة وانصرفت وعن ابن طاوس اليماني رحمه الله

پس گردانیدم همین سخن را فایده و برگشتم و نقل است از ابن طاوس

عن أبيه طاوس رضي الله عنه قال إن أعرابياً جاء براحلة له فأبركها وعقلها

و او از پدر خود … گفت بدرستی صحرائی آمد با شتر خود پس نشانید او را و بست زانوی او را

ثم رفع رأسه إلى السماء فقال اللهم إن هذه الراحلة وما عليها

باز بلند کرد سر خود را بسوی آسمان و گفت ای بار خدایا بدرستی این شتر و چیزیکه بر وی است

في ضمانك حتى أخرج إليها ومضى ثم دخل المسجد الحرام فخرج

در ضمانت تست تا که برآیم بسوی آن و گذشت پس درآمد در مسجد حرام پس برآمد

الأعرابي من المسجد الحرام وقد أخذت الراحلة وما عليها فرفع

اعرابی از مسجد حرام و گرفته شد شتر و چیزیکه بر او بود …

رأسه إلى السماء فقال اللهم ما سرق مني شيء وما سرق إلا

… سر خود بسوی آسمان پس گفت ای بار خدایا … دزدیده نشد از من چیزی و دزدیده نشد مگر

منك قال طاوس فبينما نحن كذلك مع الأعرابي إذ رأينا

از تو گفت پدر او پس ناگاه همچنین بودیم با اعرابی ناگاه دیدیم

رَجُلًا نَازِلًا مِنْ رَأْسِ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ يَقُودُ الرَّاحِلَةَ بِيَدِهِ الْيُسْرٰى

مردی را فرود آینده از سر کوه ابی قبیس که میکشید شتر را بدست چپ

وَيَدُهُ الْيُمْنٰى مَقْطُوعَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي عُنُقِهِ حَتّٰى جَاءَ إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ رشتہ

و دست او بریده شده است آویخته بگردن او تا آمد بسوی اعرابی پس گفت

خُذْ رَاحِلَتَكَ وَمَا عَلَيْهَا فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ اسْتَقْبَلَنِي فَارِسٌ

بگیر شتر خود را و چیزیکه بر اوست پس پرسیدیم آن مرد را از حال او پس گفت پیش آمد سوار

عَلٰى فَرَسٍ أَشْهَبَ فِي رَأْسِ أَبِي قُبَيْسٍ فَقَالَ لِي يَا سَارِقُ مُدَّ يَدَكَ سبب

بر اسپ اشهب در سر کوه ابی قبیس و گفت مرا اے دزد دراز کن دست خود را

قَالَ فَمَدَدْتُهَا فَوَضَعَهَا عَلٰى حَجَرٍ ثُمَّ أَخَذَ حَجَرًا آخَرَ فَقَطَعَهَا وَعَلَّقَهَا ۱۳

گفت پس دراز کردم او را پس نهاد دست را بر سنگ پس گرفت سنگ دیگر پس برید و بیاویخت

فِي عُنُقِي فَقَالَ انْزِلْ فَقُدِ الرَّاحِلَةَ وَمَا عَلَيْهَا إِلَى الْأَعْرَابِيِّ وَرُوِيَ

او را در گردن من و گفت فرود بیا از کوه و ببر شتر را و چیزیکه بر اوست بسوی خداوند که اعرابی است و روایت

عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ تَوَكَّلْتُمْ صحیح

از ابن عمر رض به درستی گفت او که گفت پیغمبر خدا اگر توکل کنید

عَلَى اللّٰهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَ ۱۰۷۰

بر خدا حق توکل او را هر آینه روزی میدهد شما را چنانچه روزی میدهد پرنده را روز میکند گرسنه

تَرُوحُ بِطَانًا وَرَوٰى مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ

و شب میکند سیر ۵ روایت کرده است محمد بن کعب از ابن عباس رض گفت او که گفت پیغمبر خدا

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ وَمَنْ سَرَّهُ

کسیکه شادی کند او را اینکه میباشد بزرگ ترین مردم پس بترسد خدا را و کسیکه شاد کند

أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللّٰهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي

او را اینکه باشد توانگر ترین مردم پس باید که باشد استوار تر بچیزیکه در دست خداست از آن چیزیکه در

يَدَيْهِ وَكَانَ عُمَرُ رض يَتَمَثَّلُ بِهٰذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ هَوِّنْ عَلَيْكَ فَإِنَّ

دست اوست ۵ و بود عمر رض که مثال می آورد باین دو بیت ۵ آسان کن بر خود پس بدرستی

الْأُمُورَ بِأَمْرِ الْإِلٰهِ مَقَادِيرُهَا فَلَيْسَ يَأْتِيكَ مَصْرُوفُهَا وَلَا قَاصِرٌ

کارها بحکم خداست اندازها پس نمی آید ترا گردانیده شده آنها و نیست فرو شونده

عَنْكَ مَقْدُورُهَا وَسُئِلَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ رح مَتٰى يَكُونُ الرَّجُلُ

از تو تقدیر کرده شده آنها ۵ و پرسیده شده یحیی معاذ را که کی میشود مرد

مُتَوَكِّلًا فَقَالَ إِذَا رَضِيَ بِاللّٰهِ وَكِيلًا وَقَالَ بِشْرٌ رض يَقُولُ أَحَدُهُمْ

متوکل پس گفت چون راضی شود بخدا از روی وکیل ۵ و گفت بشر میگوید یکے از ایشان

توكلت على الله وهو كاذب والله فإنه لو توكل على الله رضي

توكل كردم بر خدا وحال آنكه او دروغگوست سوگند بخدا پس بدرستى اگر توكل ميكرد بر خدا راضى ميشد

بما يفعل الله به وقال أبو تراب النخشبي هو طرح البدن في

بآنچه ميكند خدا با او وگفت ابو تراب نخشبى توكل انداختن تن است در

العبودية وتعلق القلب بالربوبية والطمأنينة إلى الكفاية

بندگى وآويختن دل است بربوبيت حق وآرام يافتن بسوى كفايت

فإن أعطي شكر وإن منع صبر وقال ذو النون المصري رحمه الله التوكل

پس اگر داده شود شكر كند واگر منع كرده شود صبر كند وگفت ذو النون توكل

ترك تدبير النفس والانخلاع من الحول والقوة وقال ذو النون

ترك كردن تدبير نفس است وبرآمدن از توانائى است وقوت وگفت ذو النون

رحمه الله أيضا لرجل سأله عن التوكل فقال هو خلع الأرباب وقطع

براى مردى كه سوال كرد او را از توكل پس گفت آن برآمدن از ارباب وبريدن

الأسباب فقال له السائل زدني فقال إلقاء النفس في العبودية

اسباب است پس گفت سائل بيفزا مرا پس گفت انداختن نفس است در بندگى

وإخراجها من الربوبية وقال أيضا هو انقطاع المطامع وأما

وبرآوردن آنرا از خداوندى وگفت ذو النون نيز آن بريدن طمعهاست واما

الحركة بالظاهر التي هي الكسب بالسنة لا ينافي توكل القلب بعد

جنبش وحركت بظاهر كه كسب است بطريق سنت منافات ندارد توكل دل را پس

ما تحقق العبد أن التقدير من قبل الله تعالى في قلبه لأن محل

از آنكه درست كرد بنده در دل خود درستى تقدير را از پيش خدا است در دل او زيرا كه جاى

التوكل القلب وهو تحقيق الإيمان فمن أنكر الكسب فقد أنكر

توكل دل است وآن حقيقت ايمان است پس كسيكه منكر شد كسب را پس منكر شد

السنة ومن أنكر التوكل فقد أنكر الإيمان فإن تعسر شيء من

سنت را وكسيكه منكر شد توكل را پس منكر شد ايمان را پس اگر دشوار شد چيزى از

الأسباب فبتقدير الله عز وجل وإن تيسر شيء منها فبتيسيره

سببها پس بتقدير خدا است واگر آسان شود چيزى از سببها پس بآسان

عز وجل فتكون جوارحه وظواهره متحركة في السبب بأمر الله عز

كردن او است پس ميباشد اندام او وظاهر او جنبان در سبب بحكم خدا

وجل وباطنه ساكن لوعد الله عز وجل وقد روي عن أنس بن مالك

واندرون او آرام يابنده بوعده خدا وبتحقيق روايت كرده شده است از انس بن مالك

أَنَّهُ قَالَ رَجُلٌ عَلَى نَاقَتِهِ لَهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أَدَعُهَا وَأَتَوَكَّلُ

بدرستی او گفت آن مردی بر شتر خود پس گفت ای پیغمبر خدا میگذارم او را و توکل کنم

فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ وَقِيلَ الْمُتَوَكِّلُ كَالطِّفْلِ لَا يَعْرِفُ

پس گفت پیغمبر ببند آن را و توکل کن ه و گفته شده است متوکل همچو بچه است که نمی شناسد

شَيْئًا يَأْوِي إِلَيْهِ إِلَّا ثَدْيَ أُمِّهِ كَذَلِكَ الْمُتَوَكِّلُ لَا يَهْتَدِي إِلَّا

چیزی که رجوع کند بسوی او مگر پستان مادر خود همچنین متوکل راه نمی یابد مگر

إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقِيلَ التَّوَكُّلُ نَفْيُ الشُّكُوكِ وَالتَّفْوِيضُ إِلَى مَالِكِ

بسوی پروردگار خود ه و گفته شده توکل دور کردن گمانها است و سپردن خود را بسوی خداوند

الْمُلُوكِ وَقِيلَ التَّوَكُّلُ الثِّقَةُ بِمَا فِي يَدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْيَأْسُ

و گفته شده است توکل تکیه کردن بچیزی است که در دست خدا است و نومید شدن

مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَقِيلَ التَّوَكُّلُ فَرَاغُ السِّرِّ عَنِ التَّفَكُّرِ لِلتَّقَاضِي

از چیزیست که در دست مردم است ه و گفته شده است توکل فارغ کردن دل است از اندیشه کردن

فِي طَلَبِ الرِّزْقِ **فَصْلٌ** وَأَمَّا حُسْنُ الْخُلُقِ فَالْأَصْلُ فِيهِ

در طلب روزی و هر چیز که باشد نیکوی خلق پس دلیل در آن

قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي كِتَابِهِ الْمُنْزَلِ عَلَيْهِ وَإِنَّكَ ١٠٧٣

قول خدا است مر پیغمبر خود را در کتاب که فرستاده شده است بر او بدرستی که تو

لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ وَمَا رُوِيَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ قِيلَ يَا

هر آینه بر خلق بزرگی ه و دلیل دیگر آن خلق چیزیست که روایت است از انس بن مالک بدرستی گفت او گفته

رَسُولَ اللهِ أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ إِيمَانًا قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحْسَنُهُمْ

شد ای پیغمبر خدا کدامی از مسلمانان بهتر است از روی ایمان پس گفت پیغمبر نیکوترین ایشان

خُلُقًا الْخُلُقُ الْحَسَنُ أَفْضَلُ مَنَاقِبِ الْعَبْدِ بِهِ تَظْهَرُ جَوَاهِرُ

از روی خلق خلق نیک بهترین خصلتهای بنده است و بآن ظاهر میشود جوهرها

الرِّجَالِ وَالْإِنْسَانُ مَسْتُورٌ بِخَلْقِهِ مَشْهُورٌ بِخُلُقِهِ وَقِيلَ إِنَّ اللهَ

مردان و آدمی پوشیده است بخلق خود نامی است با خلق خود ه و گفته شده است بدرستی

عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ نَبِيَّهُ وَرَسُولَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَا خَصَّهُ بِهِ مِنَ

خاص کرد و ایزد پیغمبر خود را که محمد است م بچیزی که خاص کرد او را بآن چیز از

الْمُعْجِزَاتِ وَالْكَرَامَاتِ وَالْفَضَائِلِ ثُمَّ لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنْ

معجزها و کرامتها و فضیلتها پس ثنا نکرد بر او بچیزی از خصلتهای او

خِصَالِهِ بِمِثْلِ مَا أَثْنَى عَلَيْهِ بِخُلُقِهِ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ وَإِنَّكَ لَعَلَى

مانند چیزی که ثنا کرد بر او بخلق او پس گفت خدا عز وجل بدرستی تو یا محمد بر

خلق عظيم وقيل انما وصفه الله تعالى بالخلق العظيم لانه جاد بالكونين

بر خلق بزرگی وگفته شده است جز این نیست که ستوده است او را بخلق بزرگ زیرا که بدرستی بخشش کرد بهر دو جهان

واكتفى بالله عز وجل وقيل الخلق العظيم ان لا يخاصم ولا يخاصم

و بس کرد بخدای تعالی وگفته شده است خلق بزرگ آنست که جنگ نکند و جنگ کرده نشود

من شدة معرفته بالله تعالى وقيل معناه لم يؤثر فيه جفاء

از سختی دانش بخدای تعالی وگفته شده است معنی خلق بزرگ نیست که تاثیر نکند در وی آزار

الخلق بعد مطالعته للحق وقال ابو سعيد الخراز هو ان لم يكن

خلق پس از مطالعه کردن او مر حق را وگفت ابوسعید خراز نبود آن پیغمبر را

له همة غير الله عز وجل وقال الجنيد سمعت الحارث المحاسبي

قصد غیر خدای تعالی وگفت جنید شنیدم حارث را

يقول فقدنا ثلاثة اشياء حسن الوجه مع الصيانة وحسن

گفت گم کردیم سه چیز را خوبروی با پارسایی و خوش گویی

القول مع الامانة وحسن الاخاء مع الوفاء وقيل الخلق الحسن

با راستی و امانت و نیکو برادری با وفا وگفته شده است خلق خوش

استصغار ما منك واستعظام ما اليك وقيل علامة حسن الخلق

خوار داشتن چیزیست که از تست و بزرگ پنداشتن چیزیست که سوی تست وگفته شده است نشانه نیک خویی

كف الاذى واحتمال المؤن وقال النبي صلى الله عليه وسلم لاصحابه رض انكم

باز داشتن آزار است و برداشتن محنتها است گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاران خود را بدرستی شما

لن تسعوا الناس باموالكم فسعوهم ببسط الوجه وحسن الخلق

فراخی نکنید مردم را بمالهای خود پس فراخی کنید ایشان را بگشاده رویی و نیک خویی

حسن الخلق مع الله عز وجل ان تؤدي اوامره وتترك نواهيه

و نیک خویی با خدا است که ادا بکنی فرمودهای او را و بگذاری نافرمودهای او را

وتطيعه في الاحوال كلها من غير اعتقاد واستحقاق العوض عليه

و طاعت بکنی او را در همه حالها از غیر اعتقاد سزاواری عوض بر آن

وتسلم بجميع المقدور والبلية من غير تهمة وتوحده من غير

و بسپاری همه آنچه اندازه کرده شده است بسوی او بی تهمت و یگانه دانی او را بغیر

شرك وتصدقه في وعده من غير شك وقيل لذي النون المصري

شریک و راست گوی او را در وعده بی شک وگفته شد مر ذوالنون مصری را

من اكثر الناس هما قال اسوءهم خلقا وقال الحسن البصري رح

کیست بیشترین مردم از غم گفت بدترین ایشان از روی خلق وگفت حسن بصری رح

فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ أَيْ خُلُقَكَ فَحَسِّنْ وَقِيلَ فِي قَوْلِهِ
در بیان قول خدا تعالے جامہاے خود را پاک کن یعنی خلق خود را نیک کن و گفته شده است در
تَعَالَى وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً قِيلَ الظَّاهِرَةُ تَسْوِيَةُ
خدا تعالے و تمام داد بر شما نعمتہاے خود را آشکارا و پنہان اند گفته است آشکارا ہموار بودن
الْخَلْقِ وَالْبَاطِنَةُ تَصْفِيَةُ الْخُلُقِ وَقِيلَ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ أَدْهَمَ رَحِمَهُ اللهُ
آفرینش است و پنہان پاک کردن خلق است و گفته شد مر ابراہیم ادہم را رح
هَلْ فَرِحْتَ فِي الدُّنْيَا قَطُّ فَقَالَ نَعَمْ مَرَّتَيْنِ أَحَدُهُمَا كُنْتُ قَاعِدًا
آیا شاد شدے در دنیا ہرگز پس گفت آرے دو بار یکے ازان بودم نشسته
ذَاتَ يَوْمٍ فَجَاءَ كَلْبٌ وَبَالَ عَلَيَّ وَالثَّانِيَةُ كُنْتُ قَاعِدًا فَجَاءَ إِنْسَانٌ
روزے پس آمد سگے و شاشید بر من و دوم آنکه بودم نشسته پس آمد آدمے
وَصَفَعَنِي وَقِيلَ كَانَ أُوَيْسٌ الْقَرَنِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِذَا رَآهُ الصِّبْيَانُ يَرْمُونَهُ
سیلی زد مرا و گفته شده است بود اویس قرنی چون میدیدند او را کودکان میزدند او را
بِالْحِجَارَةِ فَيَقُولُ إِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَارْمُونِي بِالصِّغَارِ لِئَلَّا تُدْمُوا
سنگہا پس میگفت اگر باشد ناچار پس بزنید مرا سنگہاے خورد تا خون نکنید
سَاقِي وَتَمْنَعُونِي عَنِ الصَّلَاةِ وَقِيلَ شَتَمَ رَجُلٌ الْأَحْنَفَ بْنَ قَيْسٍ ۱۰۷۴
ساق مرا پس باز دارید مرا از نماز و گفته شده است دشنام کرد مردے احنف بن قیس را
وَكَانَ يَتْبَعُهُ فَلَمَّا قَرُبَ مِنَ الْحَيِّ وَقَفَ فَقَالَ يَا فَتَى إِنْ كَانَ بَقِيَ
و بود آن مرد پیروی میکرد احنف را پس ہرگاه که نزدیک شد احنف قبیله خود ایستاد و گفت اے جوان اگر باقی مانده است
فِي قَلْبِكَ شَيْءٌ فَقُلْهُ كَيْلَا يَسْمَعَكَ بَعْضُ سُفَهَاءِ الْقَوْمِ فَيُجِيبُوكَ
در دل تو چیزے پس بگو آنرا تا نشنوند ترا بعضے نادانان قوم پس جواب گویند
وَقِيلَ لِحَاتِمٍ الْأَصَمِّ رَحِمَهُ اللهُ يَحْتَمِلُ الرَّجُلُ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَالَ نَعَمْ إِلَّا مِنْ
و گفته شد مر حاتم اصم را برداشت کند مرد از ہر کس گفت آرے مگر از
نَفْسِهِ وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ
نفس خود و روایت کرده شده است که بدرستی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
دَعَا غُلَامًا لَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ فَدَعَاهُ ثَانِيًا وَثَالِثًا فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَامَ
خواند غلام خود را پس جواب نداد او را پس خواند دوم بار و سوم بار پس جواب نداد او را پس استاد
إِلَيْهِ فَرَآهُ مُضْطَجِعًا فَقَالَ أَمَا تَسْمَعُ يَا غُلَامُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا حَمَلَكَ
حضرت علی سوے غلام پس دید او را افتاده پس گفت آیا نمی شنوی اے غلام پس گفت آرے پس گفت چه چیز
عَلَى تَرْكِ جَوَابِي قَالَ أَمِنْتُ عُقُوبَتَكَ فَتَكَاسَلْتُ فَقَالَ امْضِ فَأَنْتَ
آورد ترا بر ترک کردن جواب من پس گفت ایمن بودم از آزار تو پس سستی کردم پس گفت حضرت علی برو پس تو

۱۰۸۵

حتى لوجه الله تعالى وقيل الخلق الحسن ان تكون من الناس قريبا
از بهر ذات خدا تعالی . و گفته شده است خلق نیکو آنست که باشد از مردم نزدیک بظاهر

وفيما بينهم غريبا وقيل الخلق الحسن قبول ما يرد عليك من
و دور میان ایشان از بیگانه باطن و گفته شده خلق نیکو پذیرفتن چیزیست که فرود می‌آید بر تو از

جفاء الخلق وقضاء الحق بلا ضجر ولا قلق وقيل مكتوب في
آزار خلق و ادا کردن حقی که بر تست بی تنگی دل و خشم و گفته شد نوشته شده است در

الانجيل عبدي اذكرني حين تغضب اذكرك حين اغضب و
انجیل بنده من یاد کن مرا هنگامی که غضب میگیری تو یاد میکنم ترا هنگامی که غضب میکنم من و

قالت امرأة لمالك بن دينار يا مرائي فقال يا هذه قد وجدت
گفت زنی مر مالک دینار را ای ریاکننده پس گفت مالک دینار ای آنکه یافتی

اسمي الذي اضله اهل البصرة وقال لقمان لابنه يا بني لا يعرف
نام من آنکه گم کرده بود آنرا اهل بصره و گفت لقمان مر پسر خود را ای پسر که شناخته نمیشوند

ثلاث الا عند ثلاث الحليم عند الغضب والشجاع عند الحرب و
سه کس مگر نزد سه چیز حلیم نزد غضب و دلیر نزد جنگ و

الاخ عند الحاجة اليه وقال موسى عليه السلام يا الهي اسئلك
برادر نزد حاجت بسوی او و گفت موسی علیه السلام ای خداوند من میخواهم از تو آنکه

ان لا يقال لي ما ليس في فاوحى الله تعالى اليه ما فعلت ذلك لنفسي
گفته نشود مرا چیزی که نیست در من پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی او نکرده‌ام این را برای خود

فكيف افعله لك **فصل** واما الشكر فالاصل فيه قوله عز
پس چگونه بکنم این را برای تو . و اما شکر پس دلیل در وی قول خداست

وجل لئن شكرتم لازيدنكم وما روي عن عطاء رحمه الله قال
اگر شکر بکنید شما هر آینه افزایم شما را نعمت و دلیل بر شکر چیزیست که روایت است از عطا گفت

دخلت على عائشة رض فقلت اخبرينا باعجب ما رأيت من رسول
در آمدم بر عائشه صدیقه رض پس گفتم خبر کن مرا به عجیب‌ترین چیزی که دیدی تو از پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم فبكت ثم قالت واي شيء من شانه لم يكن عجبا
صلی الله علیه وسلم پس گریست عائشه پس از آن گفت و کدامی حالی از آنها که نبوده است عجیب

انه اتاني في ليلة فدخل معي في فراشي او قالت في لحافي حتى مس
آمد مرا در شبی پس در آمد با من در فراش من یا گفت عائشه در لحاف من تا آنکه مس کرد

جلدي جلده ثم قال يا بنت ابي بكر ذريني اتعبد لربي قالت
پوست پیغمبر پوست مرا پس گفت ای دختر ابی بکر بگذار مرا تا بندگی کنم پروردگار خود را گفت

فقلت إني أحب قربك ولكني أوثر هواك فأذنت له صلى الله عليه وسلم

فقام إلى قربة من ماء فتوضأ وأكثر صب الماء ثم قام فصلى

فبكى حتى بلت دموعه على صدره ثم ركع فبكى ثم سجد فبكى

ثم رفع رأسه فبكى فلم يزل صلى الله عليه وسلم كذلك حتى جاء بلال فآذنه

بالصلاة فقلت يا رسول الله ما يبكيك وقد غفر الله لك ما

تقدم من ذنبك وما تأخر قال صلى الله عليه وسلم أفلا أكون عبدا شكورا

ولم لا أفعل وقد أنزل الله عز وجل علي إن في خلق السموات و

الأرض الآية وحقيقة الشكر عند أهل التحقيق الاعتراف بنعمة

المنعم على وجه الخضوع وعلى هذا المعنى وصف الله تعالى نفسه ۱۰۷۴

بأنه الشكور توسعا معناه أنه يجازي العباد على الشكر فسمى

جزاء الشكر شكرا كما قال عز وجل وجزاء سيئة سيئة مثلها

وقيل حقيقة الشكر الثناء على المحسن بذكر إحسانه إليه و

شكر الحق سبحانه للعبد ثناؤه عليه بذكر إحسانه له ثم إن

إحسان العبد طاعته لله وإحسان الحق سبحانه إنعامه على

العبد وشكر العبد على الحقيقة إنما هو نطق اللسان وإقرار

القلب بإنعام الرب ثم الشكر ينقسم أقساما إلى شكر باللسان

دل است بنعمت خداوند تعالی پس آنگه شکر منقسم میشود چند قسم بسوی شکر زبانی

وهو اعترافه بالنعمة بنعت الاستكانة وشكر بالبدن و

و آن گرویدنست بنعمت و صفت نیازمندی و شکریست بتن و

الأركان وهو اتصاف بالوفاء والخدمة وشكر بالقلب و

اندام است و آن آراسته شدن است به وفا کردن بعهد عبودیت که روز میثاق و خدمت کردن و شکریست بدل و

هو انعكاف على بساط الشهود بإدامة حفظ الحرمة وقيل

آن استادن است بر بساط حضور به همیشه داشتن نگهداشت حرمت و گفته اند

شكر العينين أن تستر عيبا تراه لصاحبك وشكر الأذنين

شکر چشم که بپوشی عیبی را که می بینی بیار خود و شکر گوش آنست

أن تستر عيبا تسمعه فيه وفي الجمعة الشكر أن لا تعصي الله

که بپوشی عیب را که میشنوی در یار خود و در جمعه شکر آنست که نافرمانی نکنی خدای

تبارك وتعالى بنعمه ويقال شكر هو شكر العالمين يكون من

تعالی را بنعمت و گفته میشود یک شکر است که آن شکر عالمان است که باشد آن از

جملة أقوالهم وشكر هو شكر العابدين يكون نوعا من أفعالهم

جمله گفتارهای ایشان و شکریست که آن شکر عابدان است که باشد یک نوع از فعلهای ایشان

وشكر هو شكر العارفين يكون باستقامتهم له عز وجل في

و شکر دیگر است که آن شکر عارفانست که باشد آن باستواری ایشان مر خدای را در

عموم أحوالهم واعتقادهم أن جميع ما هم فيه من الخير وما يظهر

همه حال و گرویدن ایشان باینکه همه چیزی که ایشان در آنند از نیکی و چیزی که ظاهر میشود

منهم من الطاعة والعبودية والذكر له عز وجل بتوفيقه وإنعامه

از ایشان از بندگی و یاد حق عز و جل بتوفیق او و نعمت او

وعونه وحوله وقوته عز وجل وانعزالهم عن جميع ذلك والفناء

و یاری او و توانائی او است و گوشه گرفتن ایشان از همه آنها و فنا شدن

فيه والاعتراف بالعجز والقصور والجهل ثم الاستكانة إليه

در او و اعتراف بناتوانی و تقصیر و نادانی پس ترک نیازمندی بسوی او

عز وجل في جميع الأحوال وقال أبو بكر الوراق رحمه الله شكر النعمة

در همه احوال و گفت ابوبکر وراق شکر نعمت

مشاهدة المنة وحفظ الحرمة وقيل شكر النعمة أن ترى

دیدن منت است و نگاه داشتن حرمت و گفته شده است شکر نعمت آنست که ببینی

نفسك فيه طفيليا وقال ابو عثمان رحمه الله الشكر معرفة

خود را در آن نعمت طفیلی تا بینی یعنی خود را مستحق نپنداری و گفت ابو عثمان رحمة الله علیه شکر شناختن

العجز عن الشكر وقيل الشكر على الشكر اتم من الشكر وذلك ان

ناتوانی از شکر است و گفته اند شکر بر شکر تمام تر است از شکر و آن آنست که

ترى شكرك بتوفيقه ويكون ذلك التوفيق من اجل النعم عليك

ببینی شکر خود را بتوفیق خدا و می باشد آن توفیق از بزرگترین نعمتها بر تو

فتشكره على الشكر ثم تشكره على شكر الشكر الى ما لا يتناهى و

پس شکر کنی او را بر شکر پس شکر کنی او را بر شکر شکر تا آنکه نهایت ندارد و پس اعتراف بعجز کنی

قيل الشكر اضافة النعم الى موليها بنعت الاستكانة له وقال

گفته شده است شکر نسبت کردن نعمتها است بسوی خدا بصفت نیازمندی مر او را و گفت

الجنيد رحمه الله الشكر ان لا ترى نفسك اهلا للنعمة وقيل

جنید رحمة الله شکر آنست که نه بینی خود را سزاوار نعمت و گفته اند

الشاكر الذي يشكر على الموجود والشكور الذي يشكر على

شاکر آنست که شکر میکند بر نعمت که رسیده شده و شکور آنست که شکر میکند بر

المفقود ويقال الشاكر الذي يشكر على النفع والشكور الذي ١٠٧٨

نعمت گم شده و گفته میشود شاکر آن کسی است که شکر میکند بر رسیدن نعمت و شکور آن کسی است

يشكر على المنع ويقال الشاكر الذي يشكر على العطاء والشكور

که شکر میکند بر بازداشتن نعمت و گفته میشود شاکر آنکسی است که شکر میکند بر عطا و شکور

الذي يشكر على البلاء ويقال الشاكر الذي يشكر عند البذل

آنکسی است که شکر میکند بر بلا و گفته میشود شاکر آنکسی است که شکر میکند نزد عطا کردن

والشكور الذي يشكر عند المطل وقال الشبلي رحمه الله الشكر

و شکور آنکسی است که شکر میکند نزد درنگ کردن عطا و گفت شبلی رحمة الله علیه شکر

رؤية المنعم لا رؤية النعمة وقيل الشكر قيد الموجود وصيد

دیدن نعمت دهنده نه دیدن نعمت و گفته اند شکر بستن نعمت حاصل است از خوف زوال و

المفقود وقال ابو عثمان رحمه الله شكر العامة على المطعم و

دام آوردن نعمت گم شده است و گفت ابو عثمان رحمة الله علیه شکر عوام بر خوردن و

المشرب والملبس وشكر الخواص على ما يرد على قلوبهم من المعاني

نوشیدن و پوشیدن و شکر خاص بر چیزیست که فرود آید بر دلهای ایشان از معنیها

قال الله عز وجل وقليل من عبادي الشكور وقال داود عليه السلام

گفت خدا تعالی و اندک است از بندگان من شکر کننده بسیار و گفت داود پیغمبر علیه السلام

إلهي كيف أشكرك وشكري لك نعمة من نعمك فأوحى الله تبارك

ای خدای من چگونه شکر کنم ترا و حال آنکه شکر من ترا نعمتی است از نعمتهای تو پس وحی فرستاد خدای تعالی

وتعالى إليه الآن قد شكرتني وقيل إذا قصرت يدك من المكافأة

بسوی او اکنون تحقیق شکر کردی مرا و گفته اند چون کوتاه شود دست تو از مکافات

فليطل لسانك بالشكر وقيل لما بشر إدريس عليه السلام بالمغفرة

پس باید دراز شود زبان تو بشکر و گفته اند هرگاه که بشارت داده شد ادریس پیغمبر علیه السلام را بآمرزش

سأل الحيوة فقيل له لم فقال لأشكره فإني كنت أعمل قبله للمغفرة

خواست زندگانی را پس گفته اند مر او را چرا پس گفت تا شکر کنم او را پس بدرستی که من بودم عمل میکردم پیش ازین از برای آمرزش

فبسط الملك جناحه وحمله إلى السماء وقيل مر بعض الأنبياء

پس گسترد فرشته بال خود را و برداشت او را بسوی آسمان و گفته اند گذشتند بعضی پیغمبران

عليه السلام بحجر صغير يخرج منه الماء الكثير فتعجب منه فأنطقه

علیه السلام بسنگ خورد که بیرون می آمد ازو آب بسیار پس تعجب شد ازان پس گویا کرد

الله له فسأله عن ذلك فقال لمذ سمعت الله عز وجل يقول

خدای تعالی مر او را پس پرسید ازان پس گفت سنگ از آن هنگام که شنیده ام خدای تعالی را میگوید

١٠٧٩ نارا وقودها الناس والحجارة فأنا أبكي من خوفه فدعى ذلك

آتشی که هیزم او مردم و سنگها است پس من میگریم از ترس او پس دعا کرد آن

النبي عم أن يجير ذلك الحجر من النار فأوحى الله عز وجل إليه

پیغمبر که پناه دهد آن سنگ را از آتش پس وحی کرد خدای تعالی بسوی آن

إني قد أجرته من النار فمر ذلك النبي فلما عاد وجد الماء يتفجر

بدرستی که تحقیق نجات دادم او را از آتش پس گذشت آن پیغمبر پس هرگاه که باز آمد یافت آب را که می جوشید

منه أو مثل ما كان قبل ذلك فتعجب فأنطق الله تعالى الحجر له

ازان مثل آنچه بود پیش ازان پس تعجب شد پس گویا کرد خدای تعالی سنگ را برای او

فقال له لم تبكي وقد غفر الله لك فقال ذلك كان بكاء الحزن

پس گفت پیغمبر سنگ را چرا میگریی و حال آنکه تحقیق آمرزیده است ترا خدای تعالی پس گفت آن گریه بود بسبب حزن

والخوف وهذا بكاء الشكر والسرور وقيل الشاكر مع المزيد لأنه

و اندوه و این گریه شکر و شادی است و گفته شده شاکر با زیادتی نعمت است زیرا که

في شهود النعمة قال الله تعالى لئن شكرتم لأزيدنكم والصابر

در دیدن نعمت است گفت خدای تعالی اگر شکر کنید هر آئینه افزایم شما را نعمت و صابر

مع الله لأنه تعالى في شهود البلاء قال الله تعالى إن الله

با خدا است در دیدن محنت است گفت خدای تعالی بدرستی خدای تعالی

مَعَ الصَّابِرِيْنَ وَقِيْلَ الْحَمْدُ عَلَى الْاَنْفَاسِ وَالشُّكْرُ عَلَى نِعَمِ الْحَوَاسِّ وَقِيْلَ

با صبرکنندگان است و گفته‌اند حمد بر مقابل نفسهاست و شکر بر مقابل نعمت حواس است و گفته‌اند

فِي الْخَبَرِ الصَّحِيْحِ اَوَّلُ مَنْ يُدْعٰى اِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَّادُوْنَ لِلّٰهِ وَقِيْلَ الْحَمْدُ

در خبر صحیح اول کسیکه خوانده میشود بسوی بهشت عبادت کنندگان اند که حمد گویندگان خدا را بر حال و گفته‌اند حمد

عَلٰى مَا دَفَعَ وَالشُّكْرُ عَلٰى مَا صَنَعَ وَحُكِيَ عَنْ بَعْضِهِمْ اَنَّهُ قَالَ رَاَيْتُ

بر چیزیست که دور کرد و شکر بر چیزیست که رسید از احسان و حکایت کرده اند از بعضی به درستی او گفت دیدم

فِي بَعْضِ الْاَسْفَارِ شَيْخًا كَبِيْرًا قَدْ طَعَنَ فِي السِّنِّ فَسَاَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ

در بعضی سفرها پیر بزرگ را که بتحقیق رسیده در سال پس پرسیدم از حال او

فَقَالَ اِنِّيْ كُنْتُ فِي ابْتِدَاءِ عُمْرِيْ اَهْوٰى ابْنَةَ عَمٍّ لِيْ وَهِيَ كَذٰلِكَ

پس گفت به درستی بودم در اول عمر من دوست میداشتم دختر عم خود را و آن دختر همچنین بود

كَانَتْ تَهْوَانِيْ فَاتَّفَقَ اَنِّيْ تَزَوَّجْتُ بِهَا فَلَيْلَةَ زِفَافِهَا قُلْتُ لَهَا

دوست میداشت مرا پس اتفاق افتاد پس به درستی من نکاح کردم او را پس شب زفاف آن گفتم مر او را

تَعَالَيْ حَتّٰى نُحْيِيَ هٰذِهِ اللَّيْلَةَ شُكْرًا لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰى مَا جَمَعَنَا

بیا تا زنده داریم این شب را از جهت شکر خدای تعالی بر چیزی که یکجا کرده ما را

فَصَلَّيْنَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَمْ يَفْرُغْ اَحَدُنَا اِلَى الْاٰخَرِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ

پس نماز کردیم آن شب و فارغ نشد یکی از ما تا آخر شب پس چون برگاه بود در شب

الثَّانِيَةُ فَاسْتَمَرَّ بِنَا كَذٰلِكَ مُنْذُ سَبْعِيْنَ سَنَةً اَوْ ثَمَانِيْنَ سَنَةً

دوم پس همیشه شد با همچنین پس مدت هفتاد سال یا هشتاد سال است

نَحْنُ عَلٰى تِلْكَ الْحَالَةِ كُلَّ لَيْلَةٍ وَكَانَتْ زَوْجَتُهُ مَعَهُ وَسَاَلَهَا وَقَالَ

که ما بر آن حالیم همه شب و بود زن او با او و پرسید شیخ زن را و گفت

لَهَا اَلَيْسَ كَذٰلِكَ يَا فُلَانَةُ فَقَالَتِ الْعَجُوْزُ هُوَ كَمَا قَالَ الشَّيْخُ

مر او را آیا نیست همچنین ای فلانه پس گفت زن حال همچنین است که گفت شیخ

فَصْلٌ وَاَمَّا الصَّبْرُ فَالْاَصْلُ فِيْهِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ

واما صبر پس اصل در وی قول خدای تعالی است ای آن کسانیکه

اٰمَنُوا اصْبِرُوْا وَصَابِرُوْا وَرَابِطُوْا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ وَ

ایمان آورده اید صبر کنید و با یکدیگر صبر کنید و ثابت باشید و بترسید خدا را تا باشید رستگار شوید و

قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَمَا رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ

دلیل قول خدای تعالی است و صبر کن و نیست صبر تو مگر به یاری خدا و دلیل چیزیست که روایت است از عائشه

رضی عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اِنَّهُ قَالَ اِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْاُوْلٰى وَمَا

رضی الله از پیغمبر صلی الله علیه وسلم به درستی گفت که صبر نزد صدمه اولی است یعنی در اول

رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ ذَهَبَ مَالِي وَسَقِمَ جِسْمِي فَقَالَ
و نقل است در خبر است که روایت است که مردی گفت یا رسول الله رفت مال من و بیمار شد تن من پس فرمود

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ لَا يَذْهَبُ مَالُهُ وَلَا يَسْقَمُ جِسْمُهُ إِنَّ
نبی ع نیست نیکی در بنده که نرود مال او و بیمار نشود تن او بدرستی

اللهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا ابْتَلَاهُ وَإِذَا ابْتَلَاهُ صَبَّرَهُ وَمَا رُوِيَ
خدای تعالی هرگاه دوست میدارد بنده را مبتلا میکند او را و چون مبتلا کند او را صبر میدهد او را و نقل

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَتَكُونُ لَهُ الدَّرَجَةُ عِنْدَ اللهِ عَزَّ
از پیغمبر بدرستی فرمود که مرد میباشد مر او را پایه نزد خدا

وَجَلَّ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ حَتَّى يُبْتَلَى بِبَلَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا بِذَلِكَ وَ
نمیرسد بکردار خود تا مبتلا میشود به بلا در تن خود پس میرسد آنرا به بیماری

مَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ
و آنچه آمده است در خبر بدرستی هرگاه که فرود آمد قول خدا هرکه بد کار کند پاداش داده میشود

قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رض يَا رَسُولَ اللهِ كَيْفَ الْفَلَاحُ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ
گفت ابوبکر صدیق یا رسول الله چگونه است رستگاری بعد ازین آیت

١٠٨١ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَفَرَ اللهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَيْسَ تَمْرَضُ أَلَيْسَ يُصِيبُكَ
پس فرمود نبی ع بیامرزد ترا خدا ای ابوبکر آیا بیمار نمیشوی آیا نمیرسد ترا

الْبَلَاءُ أَلَيْسَ تَصْبِرُ أَلَيْسَ تَحْزَنُ فَهَذَا مَا تُجْزَوْنَ بِهِ يَعْنِي أَنَّ جَمِيعَ
بلا آیا صبر نمیکنی آیا اندوهگین نمیشوی پس این است آنچه پاداش داده میشوید باعمال بد یعنی همه

مَا يُصِيبُكَ يَكُونُ كَفَّارَةً لِذُنُوبِكَ فَالصَّبْرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرُبٍ
آنچه میرسد ترا میباشد کفاره گناهان ترا پس صبر بر سه گونه است

أَحَدُهَا صَبْرٌ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَلَى أَدَاءِ أَمْرِهِ وَالِانْتِهَاءِ عَنْ نَهْيِهِ وَصَبْرٌ
یکی صبر برای خداست و آن بر ادای اوامر و باز ماندن از نواهی است دوم صبر

مَعَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الصَّبْرُ تَحْتَ جَرَيَانِ قَضَائِهِ وَأَفْعَالِهِ فِيكَ مِنْ
با خدای عز و جل و آن صبر است در زیر رفتن قضا های خدا و افعال او در تو از

سَائِرِ الشَّدَائِدِ وَالْبَلَايَا وَصَبْرٌ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الصَّبْرُ عَلَى وَعْدِهِ
همه سختیها و بلاها سوم صبر بر خداست و آن صبر بر وعده اوست

مِنَ الرِّزْقِ وَالْفَرَجِ وَالْكِفَايَةِ وَالنَّصْرِ وَالثَّوَابِ فِي دَارِ الْآخِرَةِ
از روزی و گشاده دلی و بسنده بودن و یاری دادن و ثواب در سرای آخرت

وَقِيلَ الصَّبْرُ عَلَى قِسْمَيْنِ أَحَدُهُمَا صَبْرٌ عَلَى مَا هُوَ كَسْبٌ لِلْعَبْدِ
و گویند صبر بر دو قسم است یکی صبر است بر چیزی که آن کار بنده است و

وَصَبْرٌ عَلَى مَا لَيْسَ بِكَسْبٍ لَهُ فَالصَّبْرُ عَلَى الْكَسْبِ يَنْقَسِمُ عَلَى قِسْمَيْنِ

وصبر بر چیزی که نیست کارنده پس صبر بر کارنده برد و قسم ست

أَحَدُهُمَا عَلَى مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثَّانِي عَلَى مَا نَهَاهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ

یکی از آن صبر بر چیزیست که فرموده ست خدای تعالی آن چیز دوم صبر بر چیزیست که منع کرده ست خدای تعالی از آن

وَأَمَّا الصَّبْرُ عَلَى مَا لَيْسَ بِكَسْبٍ لِلْعَبْدِ فَصَبْرُهُ عَلَى مُقَاسَاةِ مَا يَتَّصِلُ

واما صبر بر چیزی که نیست کارنده پس صبر اوست بر رنج کشیدن چیزی که پیوسته ست

بِهِ مِنْ حُكْمِ اللهِ وَقَضَائِهِ فِيمَا لَهُ فِيهِ مَشَقَّةٌ وَأَلَمٌ فِي الْقَلْبِ وَالْجَسَدِ

با و از حکم خدای تعالی و قضای او در چیزی که مراو راست و آن مشقت و درد ست در دل و در تن

وَقِيلَ الصَّابِرُونَ ثَلٰثَةٌ مُتَصَبِّرٌ وَصَابِرٌ وَصَبَّارٌ وَقِيلَ وَقَفَ

و گفته اند صابران سه گونه اند یکی آنست که بزور صبر کند دیگر صابرست هر رنج که بود دیگر بسیار صبر کننده و گفته شد استاد

رَجُلٌ عَلَى الشِّبْلِي رض فَقَالَ لَهُ أَيُّ الصَّبْرِ أَشَدُّ عَلَى الصَّابِرِينَ فَقَالَ

مردی بر شبلی رض پس گفت کدامی صبر سخت ترست بر صابران گفت

الصَّبْرُ فِي اللهِ فَقَالَ لَا فَقَالَ الصَّبْرُ لِلّٰهِ قَالَ لَا قَالَ الصَّبْرُ مَعَ اللهِ قَالَ

صبر در خدا پس گفت آن مرد نه گفت شبلی صبر برای خدا گفت نه گفت شبلی صبر با خدا گفت

لَا قَالَ فَأَيْنَ قَالَ الصَّبْرُ عَنِ اللهِ فَصَرَخَ الشِّبْلِيُّ صَرْخَةً كَادَتْ

نه گفت پس کدام چیز ست گفت آن مرد صبر از خدا گفت آن مرد پس آواز کرد شبلی آوازی که نزدیک بود

رُوحُهُ تَتْلَفُ وَقَالَ الْجُنَيْدُ رَه السَّيْرُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ سَهْلٌ

که جان او تلف شود معنی این قول بتفصیل در عوارف مذکورست و گفت جنید رفتن از دنیا بسوی آخرت نرم

هَيِّنٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَهِجْرَانُ الْخَلْقِ فِي جَنْبِ الْحَقِّ شَدِيدٌ وَالسَّيْرُ مِنَ

آسان بر مومن و جدائی شدن خلق را در پهلوی حق سخت ست و رفتن از

النَّفْسِ إِلَى اللهِ صَعْبٌ شَدِيدٌ وَالصَّبْرُ مَعَ اللهِ أَشَدُّ وَسُئِلَ رض عَنِ

نفس بسوی خدا دشوار ترست و صبر با خدا سخت ترست و پرسیده شد جنید رض از

الصَّبْرِ فَقَالَ تَجَرُّعُ الْمَرَارَةِ مِنْ غَيْرِ تَعْبِيسٍ وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رض

صبر گفت اندک اندک آشامیدن تلخ ست بی ترشروی و گفت علی ابن ابیطالب رض

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَقِيلَ ذٰلِكَ عَنِ النَّبِيِّ صلعم

صبر از ایمان بجای سر ست از جسم و گفته اند این قول از پیغمبر ست صلعم

وَقَالَ ذُو النُّونِ الْمِصْرِيُّ رَحِمَهُ اللهُ الصَّبْرُ التَّبَاعُدُ عَنِ الْمُخَالَفَاتِ

و گفت ذو النون مصری رحمه الله صبر دور شدن ست از مخالفت ها

وَالسُّكُونُ عِنْدَ تَجَرُّعِ غُصَصِ الْبَلِيَّةِ وَإِظْهَارُ الْغِنَاءِ مَعَ حُلُولِ

و آرامیدن ست نزد نوشیدن غصه های بلا و ظاهر کردن توانگری ست با فرود آمدن

الفقر بباحة المعيشة وقيل الصبر الوقوف مع البلاء بحسن
فقر در میدان معیشت وگفته اند صبر استادن ست با بلا به نیکوی
الادب وقيل هو الغناء في البلوى بلا ظهور شكوى وقيل الصبر
ادب وگفته اند صبر توانگری ست در ابتلا بی ظاهر شدن گله وگفته اند صبر
هو المقام مع البلاء بحسن الصحبة كالمقام مع العافية وقيل
استادن ست با بلا به نیکوی صحبت همچو استادن با تندرستی وگفته اند
احسن الجزاء على العبادة الجزاء على الصبر ولا جزاء فوقه قال الله
نیکوترین پاداش بر بندگی پاداش صبر ست ونیست پاداش بالای آن فرمود خدای
تعالى ولنجزين الذين صبروا اجرهم باحسن ما كانوا يعملون وقال
هر آینه پاداش دهیم آن کسانی را که صبر کرده اند مزد ایشان به نیکوترین چیزی که بوده اند که میکردند وفرمود
عز وجل انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وقيل الصبر
خدا تعالی جز این نیست که تمام داده میشود صابران مزد ایشان بی حساب وگفته شد صبر
هو الثبات مع الله عز وجل وتلقي اذيته بلائه بالرحب والدعة
ثابت بودن ست با خدا تعالی وپیش آمدن آزار وبلا را بگشادگی ودراسی
وقال الخواص الصبر الثبات مع الله تعالى على احكام الكتاب والسنة
وگفته ست خواص صبر استوار بودن ست با خدا تعالی بر حکمهای کتاب وسنت
وقال يحيى بن معاذ الرازي رح صبر المحبين اشد من صبر الزاهدين
وگفت یحیی بن معاذ رازی رح صبر محبان سخت تر ست از صبر زاهدان
واعجبا كيف يصبرون وانشد شعر الصبر يحمل في المواطن
ای عجب چگونه صبر میکنند وخواند این بیت را صبر برداشته میشود در همه جاها
كلها الا عليك فانه لا يحمل وقيل الصبر ترك الشكوى وقيل
مگر بر تو پس بدرستی برداشته نمیشود وگفته اند صبر گذاشتن شکوی ست وگفته اند
هو الاستكانة والاستعاذة بالله عز وجل وقيل هو الاستعانة
صبر مسکنت وپناه بردن ست بخدا تعالی وگفته اند صبر استعانت ست
بالله وقيل الصبر كاسمه تعالى وقيل الصبر هو ان لا يفرق بين
بخدا وگفته اند صبر همچو نام خدا تعالی ست وگفته اند صبر آنست که فرق نکند میان
حال النعمة والمحنة مع سكون الخاطر فيهما والتصبر هو السكون
حالت نعمت ومحنت با آرام خاطر در هر دو وتصبر آرام ست
مع البلاء مع وجدان اثقال المحنة **فصل** واما الرضاء
با بلا با وجود گرانی محنت واما رضا

فالاصل فيه قول الله عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه وقوله
پس اصل درو قول خدا ایتعالی ست راضی ست خدا ایتعالی از مومنان راضی اند ایشان ازو وقول او
تبارك وتعالى يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان الآية وروي
تبارک وتعالے بشارت میدهد ایشانرا برحمت خود ورضاے خود و مرویست
عن ابن عباس بن عبد المطلب انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول خدا صلعم
ذاق طعم الايمان من رضي بالله عز وجل ربا وقيل كتب عمر بن
چشید لذت ایمان کسیکه خوشنود شد از خدا از روی پروردگار وگویند نوشته عمر بن
الخطاب رض الى ابي موسى الاشعري رض اما بعد فان الخير كله في الرضا
خطاب رض جانب ابوموسے اشعری رض اما بعد بدرستی خیر همه آن در خوشنودی است
فان استطعت ان ترضى والا فاصبر وروي عن قتادة رض في قوله
پس اگر طاقت سیداری که خوشنود شوی بهتر وگرنه صبر کن و مرویست از قتاده رض در قول
عز وجل واذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا الآية هذا
خدا ایتعالی چون خبر داده میشود یکے از ایشان به دختر که متولد شده در خانه میگردد روی او سیاه حالانکه او پرغم است الآیت
صنيع مشركي العرب اخبر الله عز وجل بخبث صنيعهم فاما المؤمن
کار مشرکان عرب است خبر داده است خدا ایتعالی به بدی کارهاے ایشان پس مومن
فهو حقيق ان يرضى بما قسم الله تعالى له وقضاء الله عز وجل ۱۰۸۴
پس سزاوار است اینکه خوشنود شود بچیزیکه خواسته ست خدا ایتعالی مراورا و قضاے خدا ایتعالی
خير من قضاء المرء لنفسه وما قضاه الله لك يا ابن آدم فيما
بهتر است از قضاے مرد برنفس خود را وآنچه تقدیر کرده ست خدا ایتعالی مرترا ای فرزند آدم در آنچه
تكره خير لك مما قضى الله عز وجل لك فيما تحب فاتق الله تعالى
کروه می‌پنداری نیکوست ترا از چیزیکه خواسته ست آنرا مرترا در آنچه دوست سیداری پس بترس از خدا
وارض بقضائه قال الله تبارك وتعالى وعسى ان تكرهوا شيئا
و خوشنود شو بقضاے او فرموده خدا ایتعالی نزدیکست اینکه ناخوش سیدارید چیزے را
وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم و
وحالانکه آن نیکوست مرشما را نزدیکست اینکه دوست سیدارید چیزیرا وحالانکه بدست مرشما را وخدا
انتم لا تعلمون يعني ما فيه صلاح دينكم ودنياكم الله عز وجل
وشما نمیدانید یعنے سیداند چیزیکه درو ست نیکوئی دین شما و دنیاے شما خدا ایتعالی
طوى عن الخلق مصالحهم وكلفهم عبودية من اداء الاوامر
... مصلحت ایشان ... تکلیف کرد ایشانرا بندگی خود از بجا آوردن فرموده‌ها

والانتهاء عن المناهي والتسليم في المقدور والرضاء بالقضاء

و باز ماندن از مناہی و گردن نہادن در آنچہ تقدیر کردہ شدہ و خوشنودی بقضا

فيما لهم وعليهم في الجملة واستئثاره هو عز وجل بالعواقب و

در چیزی کہ برای نفع ایشان و ضرر ایشان ست بطریق اجمال و سزاوارست خدا تعالی بانجام کارہا

المصالح فينبغي للعبد ان يديم الطاعة لمولاه ويرضى بما قسم الله

نیکو پس میسزد بندہ را اینکہ ہمیشہ کند بندگی مر خداوند خود را و خوشنود شود بآنچہ قسمت کردہ

له ولا يتهمه واعلم ان تعب كل واحد من الخلق على قدر منازعته

مر او را و تہمت نکند او را و بدان بدرستی رنج ہر یک از خلق بر اندازہ کشاکش اوست با آنچہ

المقدور للقدر وموافقته لهواه وترك رضاه بالقضاء فكل

تقدیر کردہ شدہ است و از جہت موافقت اوست آرزوی خود را و گذاشتن خوشنودی بقضا پس ہر کہ

من رضي بالقضاء استراح وكل من لم يرض به طالت شقاوته

خوشنود شد بقضای خدا پس راحت یافت و ہر کہ راضی نشد بآن دراز کشید شقاوت او

وتعبه ولا ينال من الدنيا الا ما قسم له فما دام هواه متبعا

و رنج او و نمیرسد از دنیا مگر آنچہ قسمت کردہ شدہ است مر او را پس تا وقتیکہ آرزوی او پیروی کردہ شدہ

ناقضا عليه فهو غير راض بالقضاء لان الهوى منازع للحق عز و

و زیانندہ است بر او پس آن ناخوشنود است بقضای خدا زیرا کہ آرزوی نفس جنگ کنندہ است خدا تعالی

جل فتعبه متكاثف متزايد فاستجلاب الراحة في مخالفة

را پس میباشد رنج انبوہ و افزون پس کشیدن راحت در مخالفت کردن

الهوى لان فيه الرضاء بالقضاء بلا بد فاستجلاب التعب و

ہوا است زیرا کہ در وی خوشنودی بقضا ست کہ ناگزیر است و کشیدن رنج و

النصب في موافقة الهوى لان فيه منازعة الحق عز وجل بلا بد

مشقت در موافقت ہوی ست زیرا کہ در وی جنگ بخدا تعالی ست ناگزیر

فلما كان الهوى هكذا كان فلا كما واختلف اهل العلم والطريقة

پس بود است ہوای نفس و چون باشد پس نیستیم و اختلاف کردہ اند اہل علم و طریقت

في الرضاء هل هو من الاحوال او من المقامات فقال اهل العراق

در رضا آیا رضا از حالات ست کہ در کسب او دخل نیست یا از مقامات ست کہ در کسب او دخل ہست

هو من جملة الاحوال وليس هو كسبا للعبد بل هو نازلة تحل

رضا از جملہ احوال ست و کسب نیست بندہ را بلکہ آن فرود آیندہ ست از حق جا میکند

بالقلب كسائر الاحوال ثم تحول وتزول ويأتي غيرها وقال

در دل ہمچو دیگر پس باز میگردد و زائل میشود و میآید دیگر ست و گفتہ اند

۱۰۸۵

الخراسانيون الرضا من جملة المقامات وهو نهاية التوكل
خراسانیان رضا از جمله مقامات ست و آن رضا انجام توکل ست
حتى يؤول إلى أنه مما يتوصل إليه العبد باكتسابه والجمع
تا اگر باز میگردد توکل بسوی آنکه نهایت میرسد بسوی او بنده بکسب خود و جمع کردن
بينهما ممكن بأن يقال بداية الرضا مكتسبة للعبد وهي
میان دو قول ممکن ست بانکه گفته میشود که آغاز رضا کار مر بنده است و آن
من المقامات ونهايته من جملة الأحوال وهي ليست بمكتسبة
از مقامات ست و انجام او از جمله احوالات ست و این کار نیست مر بنده را
فالجملة الراضي هو الذي لا يعترض على تقدير الله عز وجل وقال
و جمل سخن اینست که راضی آنست که اعتراض نکند بر تقدیر خدای تعالی و گفت
أبو علي الدقاق ره ليس الرضا أن لا تحس بالبلاء إنما الرضا
ابو علی دقاق نیست رضا اینکه در یابی بلا را جز این نیست رضا
أن لا تعترض على الحكم والقضاء وقد قالت المشايخ رحمهم الله
که اعتراض نکنی بر حکم خدا و قضا را و تحقیق گفته اند مشایخ رح
الرضا بالقضاء باب الله الأعظم وجنة الدنيا أي من أكرم بالرضا
رضا بقضا باب خدای بزرگست و بهشت دنیاست یعنی کسیکه بزرگی داده شد بسبب رضا
فقد لقي بالترحيب الأوفى وأكرم بالقرب الأعلى وقيل إن تلميذا
پس تحقیق پیش آمده شد او را بکشادگی تمام و بزرگی داده شد بنزدیک بلندی و گفته شد بدرستیکه شاگرد
قال لأستاذه هل يعرف العبد أن الله تبارك وتعالى راض عنه
گفت استاد را آیا میشناسد بنده که خدای تعالی راضی ست از و
قال لا كيف يعلم ذلك ورضاه غيب فقال التلميذ يعلم
گفت استاد نه چگونه داند این را و حال آنکه رضای او پوشیده ست پس گفت شاگرد دانسته میشود
ذلك فقال كيف قال إذا وجدت قلبي راضيا عن الله تعالى
این پس گفت استاد چگونه گفت هرگاه دریافتم دل خود را راضی از خدای تعالی
علمت أنه راض عني فقال الأستاذ لقد أحسنت يا غلام و
دانستم که خدا راضی ست از من پس گفت استاد هر آینه نیکو گفتی ای پسر و
لا يرضى العبد عن الله حتى يرضى الحق جل وعلا عنه قال الله
راضی نشود بنده از خدای تا آنکه راضی میشود حق تعالی از و فرمود خدای
عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه أي رضاه عنهم ورضوا
راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شده اند یعنی راضی شدند مسلمانان از

عَنْهُ وَقِيلَ سَأَلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ إِلٰهِي دُلَّنِي

از و وگفته اند سوال کرد موسی ... پروردگار خود را پس گفت پروردگار من بنما مرا

عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ رَضِيتَ عَنِّي فَقَالَ إِنَّكَ لَا تُطِيقُ ذٰلِكَ فَخَرَّ

بر عملی که هرگاه بکنم آنرا راضی شوی تو از من پس فرمود تو طاقت آن نداری پس افتاد

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا مُتَضَرِّعًا فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا ابْنَ

موسی ... سجده کننده و تضرع نماینده پس وحی فرستاد خدا بسوی او ای ابن

عِمْرَانَ إِنَّ رِضَائِي فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي وَقِيلَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْلُغَ

عمران بدرستی خوشنودی من در خوشنودی تست بقضای من وگویند کسیکه خواهد که برسد

مَحَلَّ الرِّضَاءِ فَلْيَلْزَمْ مَا جَعَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ رِضَاهُ فِيهِ وَقِيلَ الرِّضَا

محل رضا را پس باید که لازم گیرد آنچه گردانیده است خدا ... خوشنودی خود در و وگفته اند رضا

عَلَى قِسْمَيْنِ رِضَاءٌ بِهِ وَرِضَاءٌ عَنْهُ فَالرِّضَى بِهِ مُدَبِّرًا وَالرِّضَى عَنْهُ

بر دو قسم است یکی رضا بخدا است دیگر از خدا است پس رضا بخدا ... و رضا از خدا ...

فِيمَا يَقْتَضِي حَاكِمًا وَقَاضِيًا وَقِيلَ الرَّاضِي أَنْ لَوْ جُعِلَتْ جَهَنَّمُ

در چیزیست که قضا میکند ... وگویند رضا آنست که اگر گردانیده شود دوزخ

١٠٨٧ عَنْ يَمِينِهِ مَا سَأَلَ أَنْ يُحَوِّلَهَا إِلَى يَسَارِهِ وَقِيلَ الرِّضَاءُ إِخْرَاجُ

از دست راست او نخواهد اینکه گردانیده شود بسوی چپ او وگفته اند رضا برآوردن

الْكَرَاهِيَةِ مِنَ الْقَلْبِ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا فَرَحٌ وَسُرُورٌ وَسُئِلَتْ رَابِعَةُ

کراهیت از دل است تا آنکه باقی نماند مگر فرح و سرور و پرسیده شد رابعه

الْعَدَوِيَّةُ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهَا مَتَى يَكُونُ الْعَبْدُ رَاضِيًا بِالْقَضَاءِ

عدویه را ... که کی شود بنده راضی بقضا

فَقَالَتْ رَحِمَهَا اللّٰهُ إِذَا سَرَّ بِالْمُصِيبَةِ كَمَا يَسُرُّ بِالنِّعْمَةِ وَقِيلَ

پس گفت ... هرگاه خوشنودی کند بمصیبت چنانچه خوشنودی میکند بنعمت وگویند

قَالَ الشِّبْلِيُّ رضه بَيْنَ يَدَيِ الْجُنَيْدِ رضه لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ

گفت شبلی پیش جنید لا حول ولا قوة الا بالله

فَقَالَ الْجُنَيْدُ رضه قَوْلُكَ ذَا ضِيقُ صَدْرٍ وَضِيقُ الصَّدْرِ لِتَرْكِ

پس گفت جنید رض قول تو این تنگی سینه است و تنگی سینه از جهت ترک

الرِّضَاءِ بِالْقَضَاءِ وَقَالَ أَبُو سُلَيْمَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ الرِّضَا أَنْ لَا تَسْأَلَ

رضا بقضا است وگفت ابو سلیمان ... رضا اینست که نخواهی

الْجَنَّةَ مِنَ اللّٰهِ وَلَا تَسْتَعِيذَ بِهِ مِنَ النَّارِ وَقَالَ ذُو النُّونِ الْمِصْرِيُّ

بهشت را از خدا و پناه نه جوئی باو از آتش وگفت ذوالنون مصری ...

الثلاثة من علامات الرضا ترك الاختيار قبل القضاء
سه چیز از علامات رضاست گذاشتن اختیار پیش از قضاے خدا
وفقدان المرارة بعد القضاء وهيجان الحب في حشو البلاء
و گم کردن تلخی پس از قضا و انگیختن و دوستی در میان بلا
وقال رض ايضا هو سرور القلب بمر القضاء وسئل ابو عثمان
وگفت ذوالنون رضا خوشنودی دل ست به تلخی قضا و پرسیده شد ابو عثمان را
رح عن قول النبي صلى الله عليه وسلم اسألك الرضا بعد القضاء فقال لان
رح از قول نبی که میخواهم از تو رضا پس از قضا گفت ابو عثمان زیرا که
الرضى قبل القضاء عزم على الرضاء والرضى بعد القضاء هو الرضا
رضا پیش از قضا قصد ست بر رضا و رضا بعد قضا آن رضاے اوست
وروي انه قيل للحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما
و روایت است که گفته شد حسین بن علی بن ابی طالب را رض
ان ابا ذر رض يقول الفقر احب الي من الغناء والسقم احب الي
که ابوذر میگوید فقر دوست ترست بمن از غنا و بیمارے دوست ترست بمن
من الصحة والموت احب الي من الحيوة فقال رحم الله ابا ذر
از تندرستی و موت دوست ترست مرا از زندگی پس گفت رحم کند خدا ابوذر را
اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن ما اختار ١٠٨٨
اما من پس میگویم هرکه تکیه کرد بر نیکوئے اختیار خدا آرزو نکرد غیر چیزی را که خواسته است
الله له وقال الفضيل بن عياض لبشر الحافي الرضا افضل
خدا برای او و گفت فضیل بن عیاض بشر حافی را رضا افضل ست
من الزهد في الدنيا لان الراضي لا يتمنى فوق منزلته والذي
از زهد در دنیا زیرا که راضی آرزو نمیکند بالاے مرتبه خود و آنچه
قال الفضيل هو الصحيح لان فيه الرضا بالحال وكل خير في الرضاء
گفته است فضیل صحیح ست زیرا که در وی خوشنودی ست بحال و هر نیکی در رضاست
بالحال قال الله عز وجل لموسى عليه السلام اني اصطفيتك
بحال اوست فرمود خدا موسی را بدرستی که من برگزیدم ترا
على الناس برسلتي وبكلامي فخذ ما اتيتك وكن من الشاكرين
برگزیدم به پیغمبرے خود و بکلام خود پس بگیر چیزے که داده ام ترا و باش از شکر کنندگان
يعني بحفظ الحال وكذلك لنبينا محمد صلى الله عليه وسلم لا تمدن عينيك
یعنی خوشنود باش بچیزی که داده ام ترا و مخواه مرتبه غیر خود و باش از شکر کنندگان

إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ
بسوی چیزیکه بهره مند کرده ایم بآنچیز از ایشان گروها را که تازگی حیوة دنیاست تا بیازمائیم ایشانرا
فِيهِ فَأَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَرَهُ بِحِفْظِ الْحَالِ وَالرِّضَاءِ
در آنچیز پس ادب داد پیغمبر خود را علیه السلام و فرمود او را بنگاه داشت حال خود و خوشنودی
بِالْقَضَاءِ وَالْعَطَاءِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى يعني
بقضا و دادرا بقول خود و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده است یعنی
مَا أَعْطَيْتُكَ مِنَ النُّبُوَّةِ وَالْعِلْمِ وَالْقَنَاعَةِ وَالصَّبْرِ وَوِلَايَةِ
چیزیکه داده ام ترا از نبوت و علم و قناعت و صبر و ولایت
الدِّينِ وَالْقُدْوَةِ فِيهِ أَوْلَى مِمَّا أَعْطَيْتُ غَيْرَكَ وَأَحْرَى فَالْخَيْرُ كُلُّهُ
دین و قدوه بودن در وی اولیست از آنچه داده ام ترا و سزاوارست پس نیکوی همه آن
فِي حِفْظِ الْحَالِ وَالرِّضَاءِ بِهِ وَتَرْكِ الِالْتِفَاتِ إِلَى مَا سِوَاهُ لِأَنَّهُ لَا
در نگهداشت حال است و رضا بآن و گذاشتن التفات بسوی غیر که غیر آنحال است زیرا که
يَخْلُو إِمَّا أَنْ يَكُونَ ذَٰلِكَ قِسْمَكَ أَوْ قِسْمَ غَيْرِكَ أَوْ أَنَّهُ لَا قِسْمَ لِأَحَدٍ
خالی نیست یا اینکه باشد آن نصیب تو یا نصیب غیر ترا یا آنکه بدرستی نیست نصیب هیچکس را
بَلْ أَوْجَدَهُ اللهُ تَعَالَى فِتْنَةً فَإِنْ كَانَ قِسْمَكَ فَهُوَ وَاصِلٌ إِلَيْكَ
بلکه آفریده است او را خدا امتحان پس اگر باشد نصیب تو پس او رسنده است بسوی تو
شِئْتَ أَمْ أَبَيْتَ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَظْهَرَ مِنْكَ سُوءُ الْأَدَبِ وَ
بخواهی تو یا نخواهی پس نمیسزد اینکه ظاهر شود از تو بی ادبی و
الشَّرَهُ فِي طَلَبِهِ فَإِنَّ ذَٰلِكَ غَيْرُ مَحْمُودٍ فِي قَضِيَّةِ الْعُقَلَاءِ الْعِلْمِ
و شدت حرص در جستن آن پس بدرستی این ناپسندیده است در حکم عقل و دانش
وَإِنْ كَانَ قِسْمَ غَيْرِكَ فَلِمَ تَتْعَبُ فِيمَا لَا تَنَالُهُ وَلَا يَصِلُ إِلَيْكَ
و اگر باشد نصیب دیگری پس چرا رنج میکشی در آنچه نمیرسی او را و نخواهد رسید بسوی تو
أَبَدًا وَإِنْ كَانَ لَيْسَ بِقِسْمٍ لِأَحَدٍ بَلْ هُوَ فِتْنَةٌ فَكَيْفَ يَرْضَى الْعَاقِلُ
همیشه و اگر باشد که نیست نصیب هیچکس بلکه آن آزمایش است پس چگونه راضی میشود دانا
وَيَسْتَحْسِنُ اللَّبِيبُ أَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِهِ فِتْنَةً وَيَسْتَجْلِبَ بِهَا وَبَالًا
و نیک میداند زیرک اینکه میخواهد مر نفس خود را فتنه و بکشد آنرا بخود و آفت
ثُمَّ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ هُوَ أَنْ يَسْتَوِيَ عِنْدَكَ مَا تُحِبُّ وَمَا تَكْرَهُ
پس رضا بقضا آنست که برابر باشد نزد تو چیزیکه دوست میداری و مکروه میداری
مِنْ قَضَائِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ بَعْضُهُمْ هُوَ الصَّبْرُ عَلَى مُرِّ الْقَضَاءِ
از قضاهای خدا تعالی و گفت بعض ایشان آن صبر است بر تلخی قضا

وقال الآخر هو طرح الكنف بين يدي الله عز وجل والتسليم
وگفت دیگرے رضا انداختن جگر گوشه است پیش خدا و گردن نهادن
لأحكامه وقال الآخر هو إسقاط التمييز على المدبر وقال الآخر هو
احکام او را است وگفت دیگرے رضا انداختن تمیز است در نیک و بد بر تدبیر کننده وگفت دیگر رضا
ترك الاختيار وقال بعضهم أهل الرضا هم الذين قطعوا عن
ترک اختیار است وگفت بعض ایشان اہل رضا کسانے اند که قطع کردند از
قلوبهم في الأصل الاختيار فهم لا يختارون شيئا من الأشياء
دلہاے خود در اصل اختیار را پس ایشان اختیار نکنند چیزے از چیزها
مما تريد أنفسهم ولا شيئا مما يريد ذلك به الله ولا يسألونه ولا
آنچه خواهند نفسهاے ایشان و نه چیزے که بخواهند بآن خدا را و نه سوال کنند آنرا و نه
يطالعون حكما قبل نزوله فإذا وقع حكم من الله من حيث لا
مطالعه کنند هیچ حکم را پیش از فرود آمدن آن پس چون واقع شود بایشان حکم از خدا از جاے که
يتشوقوا إليه ولم يطالعوه رضوا به فأحبوه وسروا بها و
شوق نداشتند بسوی او و نه مطالعه کردند خوشنود شدند بآن پس دوست میدارند آنرا و شاد میشوند بآن و
قال إن لله عبادا إذا وقع بهم الحكم من البلوى أو نعمة من
گفت که بدرستی مر خدا را بندگان اند چون واقع شود بایشان حکم آزمایشے یا نعمت از
الله عليهم فشكروه عليها وسروا بها ثم رأوا بعد سرورهم بالنعم
خدا بر خود پس شکر کنند خدا را بر آن نعمت و شاد میشوند بترک و دانستند بعد از شادی بنعمت
أن اشتغالهم بالنعمة عن المنعم نقص فاشتغلت قلوبهم بالمنعم
بدرستی شغل گرفتن بنعمت از نعمت دهنده نقصان است پس مشغول شد دلهاے ایشان بمنعم
عن النعم فكان البلاء جاريا عليهم وقلوبهم غائبة عنه فلما
از نعمتها پس باشد بلا روان شده بر ایشان و دلهاے ایشان غایب است از وے پس هرگاه
استوطنوا هذا المقام وداموا عليه نقلهم مولاهم إلى ما هو
وطن کردند این جا را و همیشگی کردند بر آن مے برد ایشان را خداوند ایشان بسوے جایگه
أعلى لهم وأسنى من ذلك لأن مواهبه عز وجل لا غاية لها ولا
بلند تر است مر ایشان را و روشن تر است از آن پس بدرستی بخششهاے خدا را نهایت ندارد
نهاية وأقل ما في الرضا أن ينقطع طمعه مما سوى الله عز وجل
و کمترین چیزے که در رضا بقضا آنست که ببرد طمع خود را از کسیکه غیر خداست
وقد ذم الله عز وجل الطمع في غيره عز وجل فروي عن يحيى بن
و بتحقیق نکوهش کرده است خدا تعالی طمع را در غیر خدا تعالی پس روایت است از یحیی بن

1090

قرأت التورٰة فرأيت فيها ان الله سبحانه تعالى

[illegible] من كان ثقته بمخلوق مثله وروي في بعض

[illegible] الله سبحانه يقول وعزتي وجلالي وجودي و

مجدي لأقطعن امل كل مؤمل امل غيري بالناس ولألبسنه

ثوب المذلة بين الناس ولأبعدنه من قربي ولأقطعنه من وصلي

أيؤمل غيري في الشدائد والشدائد بيدي وانا الحي ويرجى

غيري ويطرق بالفكر أبواب غيري وهي مغلقة [illegible]

[illegible] ومفاتيحها

١٠٩١

بيدي وفي خبر آخر ان الله عز وجل يقول ما من عبد

يعتصم بي دون خلقي أعلم ذلك من قلبه ونيته فتكيده

السموات [illegible] ومن فيهن الا جعلت له من ذلك مخرجا

وما من عبد يعتصم بمخلوق دوني الا قطعت أسباب السماء

من يديه وأسخت الأرض من تحت قدميه ثم أهلكه في الدنيا

وأتعبه [illegible] روي عن بعض الصحابة رضوان الله تعالى عليهم

أجمعين قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من تعزز

بالناس [illegible] من اتكل على مخلوق مثله ذل وكفاه الطمع

بما ينالـ[ه] من اطلاع قلبه وتشتت همه وذله لانهم

بچیزیکه میرسد او را از دیده ور شدن دل او وبدلی و پریشان شدن فکر او و خواری که

اجتمع عليه أمران ذل في الدنيا وبعد من الله تعالى

جمع شد بر وی دو چیز که خواری در دنیا و دوری از خدا تعالی

في رزقه ... رة واحدة وقال بعضهم لا أعرف شيئا

در رزق او ... وگفت بعض از علمای ... هیچ چیزی مضر کننده تر

المريدين ... أضر للطالبين من الطمع ولا أخرب لقلوبهم ولا أذل

مریدان و طالبان ... از طمع و نه ویران کننده تر دلهای ایشان را و نه خوار کننده تر

لهم ولا أط[رد] ... لقلوبهم ولا أبعد لهم ولا أشد تشتيتا لهممهم

ایشان را ... دور کننده تر ایشان را از حق و نه سخت تر از روی پریشان کردن

إنما كان ذ[لك] ... ولا فائدة كذلك لأنه شرك إنما كانوا الا لان الرجل منهم

آگاه باش ... مردی از

أثم ... يطالع ... جل حيث طمع في مخلوق لا يملك ضر

ولا نفعا ولا عطاء ولا منعا يجعل ملك المالك لمملوكه فأنى

و نه نفع خود را و نه دادن و نه باز داشتن را پس گردانید ملک بادشاه مرینده را پس از کجا

يكون له ورع فلا يتحقق ورعه حتى ينسب الأشياء إلى

باشد او را پرهیزگاری پس ثابت نمیشود پرهیزگاری او تا اگر ... میکند چیزها را بسوی

مالكها عز وجل فيطلبها منه ولا يطلبها من غيره وقيل

خداوند آنها که بزرگست پس بخواهد چیزها را از و و نه خواهد از غیر او و گویند

الطمع له أصل وفرع فأصله الغفلة وفرعه الرياء والسمعة

طمع را اصل هست و فرع اصل او غافل شدن هست و فرع او ... و شنوانیدن ...

والتزين والتصنع وحب إقامة الجاه عند الخلق وقال

و زینت دادن و آراستن و دوستی برپا داشتن مرتبه هست نزدیک ... و گفت

عيسى عليه السلام للحواريين الطمع الفاتول ... وحكي عن

عیسی علیه السلام حواریان خود را طمع ... کشنده ... نقل هست از

بعضهم أنه قال طمعت يوما مرة في شيء من الدنيا فهتف

بعض اکابر که گفت طمع کردم روزی یکبار در چیزی از امر دنیا ... آواز داد مرا

لي هاتف وهو يقول يا هذا إنه لا يجمل بالحر ... إذا كان

مرا هاتف و آن میگوید ای آنکس که ستوده نیست آزاد را ... باشد

الله كل ما يريد ان يركن بقلبه الى ا

الحلاوة والهيبة ذ

لا يخفى عليهم الطمع فيمن يملك لهم

طمع على شيء الا قطعه

يكون البركة داخلة عليهم من حيث لا ي

حديثهم مع انفسهم

ان حالة الطمع نقص في الاحوال وهو ادنى ذ

كانون الحداد ذخرج

العارفين من اهل التوكل لا يخطر على قلبه

حتى بدت دقا اهل

فيساكنه الا لاجل كمال البعد من الله عز وجل

مة الصدق فقال

الضاني وهو يرى ان مولاه مطلع عليه لم

في قلوب الخلق من اجل

۱۰۹۵ **فصل** واما الصدق فالاصل فيه قوله تعالى يا ايها

الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين وما روي عن عبد الله

ایمان آورده اید بپرهیزید از خدا و باشید با راستان و چیزیکه مرویست از عبد الله

بن مسعود رض عن النبي صلى الله عليه انه قال لا يزال العبد يصدق

بن مسعود رض از نبی صلعم که فرمود همیشه بنده راست میگوید

ويتحرى الصدق حتى يكتب عند الله صديقا ولا يزال يكذب

و طلب میکند راستی را تا آنکه نوشته میشود نزد خدا صدیق و همیشه دروغ گوید

ويتحرى الكذب حتى يكتب عند الله كذابا وقيل ان الله اوحى الى

و طلب میکند دروغ را تا آنکه نوشته میشود نزد خدا کذاب و گفته که خدا وحی کرد بسوی

داود عليه السلام يا داود من صدقني في سريرته صدقته

داود عم کسی که راست دارد مرا در باطن خود راست دارم او را

عند المخلوقين في علانيته واعلم ان الصدق عماد الامر وبه

نزد مخلوق در ظاهر و بدان که راستی ستون کار است و باو

تمامه وفيه نظامه وهو ثاني درجة النبوة وهو قوله عز وجل

تمامی اوست و در آن پیوند کار است و راستی دومی مرتبه از پیغمبریست و آن قول خدا تعالی است

له

بما يناله من أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين
بخشش کہ میرسد او را آنت و داده است خدا ایشان را از پیغمبران و راست گویان

اجتمع عليه الذين والصادق هو الاسم اللازم من الصدق
جمع شده برای او در جهت و صادق آن اسم لازم است از صدق

في رزقه تدرقة منه وهو من تكرر منه الصدق فصادر
در رزق او ذره از صدق و صدیق کسی است که مکرر شده از او صدق پس گفته است

المريدين دريا الصدق غالبه فالصدق استواء السر والعلانية
مریدان دطالبان پس راستی برابر بودن پنهان و آشکار است

لهم ولا اطلاع لهم صدق في اقواله والصديق من صدق في
ایشان را و نه ... که صدق کرده در گفتار خود و صدیق کسی است که صدق کرد در

انما كان دا ... اقواله وقيل من اراد ان يكون الله معه فليلزم
جز این نیست که ... و گویند کسیکه خواهد که باشد خدا با او پس باید که لازم گیرد

اشراك بالله ... الصادقين وقال الجنيد الصادق يتقلب في
شرک ... از ... راستان است و گفت جنید راست بر میگردد

الصدق ... اليه ولم يطالع ... يثبت على حالة واحدة اربعين
... روز ... که ... یک حال ...

1092

اربعين مرة والمرائي يثبت على حالة واحدة اربعين
روز چهل بار یعنی ... و ریاکار ... بر یک حال چهل

1090

سنة وقيل الصدق هو القول بالحق في مواطن الهلكة وقيل
سال و گفته اند راستی سخن حق است در جاهای هلاکت و گویند

الصدق موافقة السر بالنطق وقيل الصدق منع الحرام من الشدق
راستی موافق بودن دل است بگفتار و گویند صدق باز داشتن حرام از جانب دهان

وقيل الصدق الوفاء لله بالعمل وقال سهل بن عبد الله لا يشم رائحة
و گفته اند صدق وفا برای خدا بکار کردن و گفت سهل بن عبد الله نمیبوید رایحه

الصدق عبد داهن نفسه او غيره وقال ابو سعيد القرشي الصادق
راستی بنده که سستی و آسانی در امر شرع میکند نفس خود را یا دیگری را و گفت ابو سعید قرشی صادق

الذي تهيأ له ان يموت ولا يستحيي من سره لو كشف قال الله تعالى
آنست که آماده است برای مردن و شرم ندارد از راز خود اگر آشکارا کرده شود از جهت قول خدا تعالی

فتمنوا الموت ان كنتم صادقين وقيل الصدق صحة التوحيد مع
پس آرزو بکنید موت را اگر هستید از راستان و گفته اند از صدق صحت توحید است با

القصد وقيل حقيقة الصدق ان تصدق في موطن لا ينجيك
قصد و گویند حقیقت صدق آنست که راست گوئی در جائیکه نجات نکند ترا

اشتہار

للہ الحمد ہر آن نقش کہ خاطر میخواست
آمد آخر ز پس پردہ تقدیر پدید

شایقان دین متین کو بشارت ہی۔ مشتاقان شرع مبین کو ... مسرت ہی۔ کہ آج وہ ... سنن نبوی ... از سر نو ... رونق تازہ پایا۔ احکام اوامر آسمانی ... اندازہ پایا یعنی کتاب غنیۃ الطالبین ... منیفہ جناب ... غوث الثقلین تاج ... جناب ابو محمد محی الدین الشیخ عبد القادر جیلانی معہ ترجمہ ... لفظ ... حضرت مولانا مولوی عبد الحکیم ... دیگر محشی سخواشی ... کتب معتبر ... تنقیح تمام چھپ کر تیار ہی۔ صرف ... قیمت اگر پوچھی تو فرد ... قیمت خود گفتہ ... نرخ بالا کن کہ ارزانی ... کا مول صرف چھ روپیہ ... ارزان ہی۔ کوڑیونکے مول گنج ... ہی۔ خریدار ... مطالعہ فرمائیں۔ بس جن صاحبکو شوق ہو ... قیمت لاہور ... مولوی حسام الدین مہتمم مطبع حسامی کی ... آنہ ہین ... اس نسخہ کو رعایت کیجائیگی —

العـــــــــــــامل

حسام الدین مہتمم مطبع حسامی لاہور

حسامی لاہور